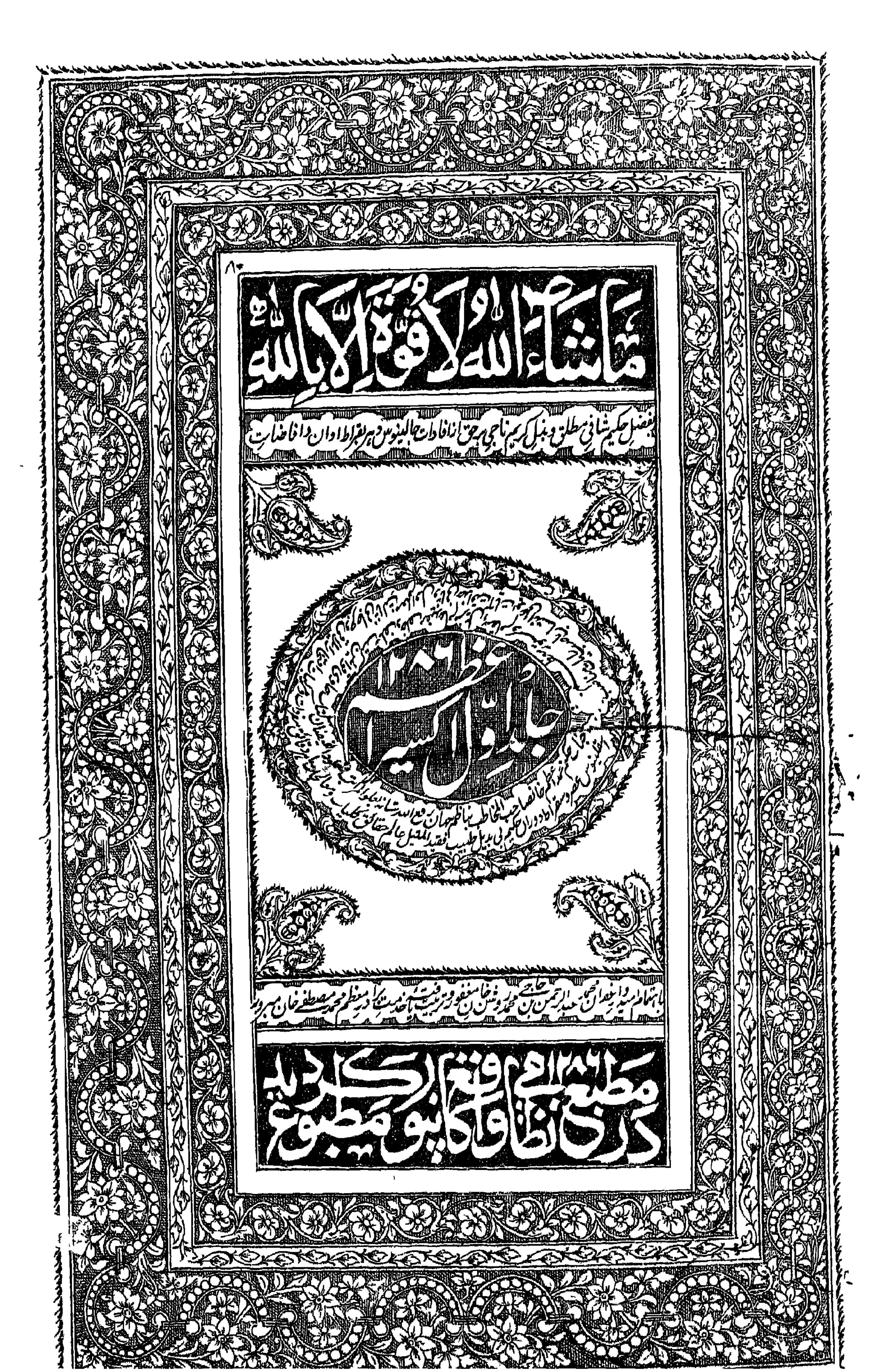

ما شاء الله لا قوة الا بالله
بفضل حکیم شافی مطلق و بذل کریم ناجی برحق از افادات جالینوس دہر بقراط اوان و افلاطون
جلد اول اکسیر اعظم ۱۲۸۶
باہتمام سید واغفران حاجی عبد الرحمن بن محمد روشن خان مغفور و ترتیب یافت در مطبع محمد مصطفی خان
در مطبع نظامی واقع کانپور ۱۲۸۶ مطبوع گردید

مناجات در حضرت باری بالوف تضرع وزاری

ای عالم السر والخفیات وای ماهر احوال ممکنات و ممتنعات علم قدمیت آشکار تر از ضیای مهر انور که خصم جهل نفس سرکش عنان سمند اطاعت از دستم ربوده خاک گمراهی و حرص نقد عمرم غارت نموده منکه سراپا غرق بحر عصیانم و عاصی تر از هر فرد انسان نوعیکه بی منت هستم بخشیدی ومرا بقدرت کامله خود از قطره منی خاک آفریدی بهمان احسان عام و اکرام تام حرف عصیانم از صفحه اعمال محو گردان و بقیه عمرم در اطاعت و طاعت خود بگذران الٰهی اگر عجز بکار آید عاجز تر از من خاکی کیست و اگر شکستگی درستی نماید شکسته تر از دل من عاصی چیست گو ما اگر چه گنهگار و خطا وارم از صحبت فساق و فجار محفوظ دار و از سوء خاتمه بطفیل حبیب خود نگهدار و من بیچاره را جانی بخش محرم اسرار و دلی ده پر از انوار زجام زبانم را از اثر کامیاب ساز و بیانم را تاثیر بنواز چشمم را آخر بین گردان و در گوشم کلمه حق برسان

للمولف بالتضرع ستارا بحمٰنا رحیم	که غفور است و ودود است و حق عالم	نفس اماره من زده همه کارم برهم	یا الٰهی مددی بهر رسول اکرم
غرق بحر گنهم کن مدد و خذ بیدی	نیست گیرنده بجز ذات تو دستم محکم	منم از جرم پشیمان نه بتقوی نازان	دارم امید بغفران تو هر دم
کیست او جز تو که بخشنده گنه من آمرزی	منتظر فضل توام یک نظر لطف و کرم	من گنهگار و خطا وار و سراپا عصیان	تو کریم است و رحیم است و بحال ارحم
هر چه تو دادی مرا شکر گزارم یارب	بده از رحمت خود نعمت ایمانم هم	قصد تالیفم ازین نسخه منافع عالم	ساز مقبول همه هر چه براید ز قلم
هر کی زین فائده جوید تو نصیبش گردان	عیب جو را تو بکن لال و باگوش اصم	علم بخشیدی بمن شان تو اعظم زهمه	بنده اصغرم و اسم تو کردی اعظم

نعت سرور کائنات و آل ابرار و اصحاب اطهار

از هار صلوات و انوار تحیات نثار روح پر فتوح حضرت خاتم الانبیا خلاصة الاصفیا احمد مجتبیٰ محمد مصطفیٰ صلی الله علیه وسلم که تربیت ابدان بعلم شریعت و علاج قلوب بحکمت طریقت فرموده و مداوای ارواح بطب حقیقت و صلاح مزاج بصناعت معرفت نموده مریضان تپ غفلت را خال رخسار منور او حب الشفا ست و علولان جهل را شربت اعجاز معجزه او دوا و موجز کلام او قانون شفای اسقام روحانی ست و اشارات او منهاج نجات از آلام ابدانی تریاق بیان معجز تبیان او امراض معصیت را شفا ست و مشاهده صحیفه وجه مکرم او اعراض ضلالت را مغنی از دوا و تراب اقدام مقدس او منور عیون باطنی از ظلمات غوایت ست و غبار نعلین شریفین او کحل الجواهر دیده های کوری غباوت بالجمله عدیل آن بی عدیل کسی از مصنوعین نیست و نظیر آن بی نظیر موجود در عالمین نه للمولف

محمد باعث کل آفرین ست	محمد مهبط روح الامین ست	محمد رونق فرش زمین ست	محمد جالس عرش برین ست

و تحفه کرور و ناصحدود و هدیه ثنای غیر معدود بر ارواح طیبات آل اطهار و اصحاب اخیار حضرت سید المرسلین و خاتم النبیین که حکمای مشفقین و اطبای حاذقین اند معالجه بر قانون حکمت مصطفویه و مداوا بر منهاج سنت نبویه فرموده و کشف ظلمت از عیون کلیله و ازالۂ اسقام از نفوس علیله نموده و ایشان اطبای امراض قلوب اند و شفای علل و نوب بل از دفور علم و عرفان حکمای نفوس و ابدان اند و اطبای اسقام و آلام عارض ذوات ارواح و اجسام صدور و سطر ایشان پر از جواهر علوم الٰهی ست و قلوب منور آنها ممتلی از اسرار نامتناهی رباعی

اولاد نبی که مخزن اسرار اند	سر چشمه فیض و مهبط انوار اند	اسلام قوی گشت ز خلفای رسول	الحق که ستون قصر دین چار اند

اللّٰهم صل وسلم علیٰ نبیک سید المرسلین وعلیٰ آله واصحابه واولیائه اجمعین

سبب تالیف این کتاب افادت انتساب

اما بعد حمد ملیک مبارک و صلوة صاحب لولاک میگوید بنده خاطی سراپا عصیان و راجی بغفران خداوند رحمان محمد اعظم خان مخاطب ناظم جهان خلف ملک الحکما حکیم شاه اعظم خان ابن محمد رضی خان ابن محمد اسمعیل خان خراسانی الاصل متوطن بلدۂ مصطفی اباد عرف رام پور که در حقیقت آرام پور [illegible] الاسلام حرسها الله عن الفساد است و اکثر دور که چون فقیر بعد اکتساب علوم متداوله و فراغ از مطب عمری در مطالعه کتب طب که علمی ست شریف و فنی ست شریف گذرانید و این برهان ست که موضوع او بدن انسان ست و مدتی در حصول تجارب عجیبه و وصول مجربات غریبه بسر برده اکثر کتب نادره [illegible]

بسم الله الرحمن الرحیم

هو الشافی که زیب افزای ناصیهٔ نسخهٔ امراض میباشد اشارت از اسم اعظم حکیمی ست جل جلاله که بیمن او شفا از جمله اسقام و آلام میشود و هو الکافی که زینت بخش سیمای صحیفهٔ اغراض میشود کنایت از نام مکرم کریمی ست عم نواله که ببرکت او کفایت در جمیع مرام و مهام میگردد درود بر خالق ذو الجلال که ترکیب کامل ارباب فیقرای عدم را بانوشدارو وجود شیرین کام گردانید و خمیره اجسام لطیف موالید ثلثه را باجزای عناصر اربعه بدرجهٔ قوام رسانید و دخنی خداوند لایزال که آفریدگان معجون خاک را مفرح حیات ارزانی فرموده و الانسان ضعیف البنیان را بشربت شرافت و مفرح خلافت ممتاز نموده قادری که سلیمان روح را بجار بالش عناصر سرفراز نموده و پایهٔ تخت روان او بر باد نفس متمکن فرموده حاکمی که بارگاه فلک محیط بی ستون استاده اوست و فرش زمین محاط بر روی آب گسترده او موجدی که ایجاد هیولای اقسام اجسام از اختیارات بدائع اوست و از ترکیب اسطقسات متضاده ظهور صور مختلفه از بدایع صنایع او اعظم شانه شمیم بارگاه رفیعش غالیه سای دماغ طالبان اوست و نسیم گلزار رحمتش شموم آرای مشام عاشقان او طرفه اسرار کبریائی او که اول حضرت آدم را بجرم حب حبهٔ گندم از بهشت برین بر فرش زمین انداخت و سپس بنی آدم را بهر بقای زندگانی آن محتاج قرص نانی ساخت و عجب راز خدائی او که بهر هر متنفس انواع آلام و اسقام جسمانی پیدا گردانید و از برای ازاله آن در اقسام عقاقیر خاصیت و تاثیر صحت بخشید سبحان الله که در ادراک کنه ذات پاک او مرکب عقول و اذهان لنگ است و از معرفت صنائع و دقائق اسرار او عرصهٔ بیان زبان تنگ و الحمد لله که از بهر رفع هر ظلمت سراج هدایت افروخته و بنا بر دفع هر علت علاج صحت آموخته آن قدرت اوست که کلیات ارکان را او جزئیات موالید اظهار فرموده و همگی حکمت مخفی را بر بندگان خود آشکار نموده و این صنعت او که نزدیک شجرهٔ بیش درخت جدوار آفریده و در معدن خاک لعل آبدار پیدا گردانیده این فیض بخشی اوست که انسان را مخلوق در احسن صور فرموده و آنرا تعلیم خواص اشیا از نفع و ضرر نموده الحق که طبع مزاج شناس او روح فیض اعتدال پذیر و نفس ناطقه او حاکم خمسه حواس گردیده و ترکیب مربع عناصر اربعه او عالم گیر شده و مثمن امزجه ثمانیه مفرده او دلپذیر گشته و مهره حیات از لطفش اعتدال در امور سته ضروری یافته و هر متنفس از فیضش سواد امور سبعه طبعی بهم رسانیده

المؤلفه

حمد او از زبان چرا نکنیم * وصف او از دهان چرا نکنیم *
نعمت جان بما عطا فرموده * شکر او را بجان چرا نکنیم *

اما چون حقیقت بیچونش از حیطهٔ دریافت و احاطهٔ شناخت افزونست و معنی بیچونی او از گنجایش عبارت چون و چرا بیرونست و ذات پاکش والاتر از دریافت عقول و افهام و بالاتر از ادراک افکار و اوهام بل تحدید محمدت حضرت صمدیت بالاستقصا از محالات و تقریر مدحت جناب احدیت بالاستیفا از ممتنعات لهذا مناسب آن می نماید که عنان شبدیز قلم را ازین میدان بی منتهی منعطف ساخته در همین قدر تحمید و توحید محمود حقیقی و واحد تحقیقی اقتصار نموده بهر انجام حاجات دنیوی و حصول نجات اخروی دست دعا بادای مناجات بحضرت مجیب الدعوات بردارم و گوهر مراد و نقد مقصود از مخزن جود و معطی مطلق طلب نمایم

خطا ناشی میگردد و اگر چه راقم در بیشتر مقامات مشکوکه حتی الوسع بتصحیح مطالب آن پرداخته اما مخفی نیست که در ترجمه بعض عبارات اغلاط تفاوتی در معنی اصلی راه یافته
اگر در مقامی مطلبی مغایر از عبارت کتاب صحیح دریابند محمول بر غلطی نسخه منقول عنه گردد و حسب امکان باصلاح آن پرداخته و اگر درجائی ترک بعض الفاظ ضروری
یا تغییر آن بسبب سهو و نسیان که از لوازم انسان است بوقوع آمده باشد بقلم صواب رقم درست فرمایند و معذور دارند ع والعذر عند کرام الناس مقبول +
و اگر ازین مجموعه انتفاعی حاصل نمایند باعث عاصی را بدعای حسن خاتمه یاد فرمایند ع که مستحق کرمت گناهگارانند و الله عفو غفور و هو قریب مجیب و منه الاستعانة
فی البدایة و النهایة الفنون نام کتب معتبره که خلاصه مطالب و اقوال مصنفین آنها و اسامی حکمای متقدمین که مقولات و مجربات آنها درین نسخه مندرج بوده بعضی
از آن برای اطلاع ناظرین بقلم می آید اول موجز قرشی است و شروح آن مثل شرح سدیدی و نفیسی و اقسرائی و شرح فضل الله تبریزی طبیب میر تیمور و شرح استاد
و والد ماجد غفر الله لهما و اسباب و علامات نجیب الدین سمرقندی و شروح آن مثل شرح نفیس کرمانی و شرح حکیم عابد سرهندی و حاشیه شرح آن مسمی بفوائد شریفیه تصنیف
حکیم شریف خان و حاشیه میر هاشم تلمیذ حکیم علی گیلانی و حاشیه حکیم احمد الله خان و جامع الصناعة حکیم کاظم علیخان و کامل الصناعة علی بن عباس مجوسی و مائة مسیحی
ابو سهل مسیحی و قانون شیخ ابو علی سینا و بعض شروح آن مثل شرح قرشی و ملا سدید گازرونی و خجندی و علی گیلانی و اسحاق الله خان و ذخیره خوارزمشاهی
سید اسمعیل جرجانی و اغراض الطب و خفی علائی و زبده آن و نهایة الغرض محمود و فردوس الحکمة علی بن زین و تیسیر ابن زهر و مقالات ابن ماسویه و جواهر فارابی
و جوهر ارسطاطالیس و معالجات کندی و معالجات باقر حسینی موسوی و معالجات بختیشوع و دیوان مغرب حکیم تاج الدین بلغاری و فصول ثابت
ابن قره و اصول الترکیب خجندی و معالجات سعیدیه و میزان الطبائع و اسرار الاطبا و مقالات انطاکی و جوهر نفیس ملا ابینه یا خلیفه بقراط و معالجات ایلاقی
و شرح آن از علاء سمنانی و حاوی صغیر محمد ابن الیاس و حاوی کبیر من لا یحضره و بر الساعة و شامل الادویه و مقالات و کناش فاخر همه از تصنیف محمد زکریا رازی
و ترویج الارواح خجندی و معالجات بقراطی طبری و شفاء الاسقام خضر بن علی و غنی سعید بن هبة الله و ابن تلمیذ و غنی منی ابن نوح قمری و نزهة البهجة و تذکرة
و مجسطی و رغبه سهر جابی تصنیف [illegible] انطاکی و تذکره سویدی و منهاج البیان ابن جزله و تقویم الابدان آن و منهاج الدکان و فصول بقراط و بعض شروح آن مثل
تلخیص جالینوس و شرح قرشی و ابن ابی صادق و امام عبد اللطیف و مولانا عبد الرحیم و ابیذیمیای بقراط و شرح آن از جالینوس و جوامع اسکندرانیین جالینوس
و میامر و نبض الکبیر و اسرار الانسان و حیلة البرء و مفتاح عین التحلیل فاضل ابو الفرج و کتاب ادویه قلبیه شیخ الرئیس و ارجوزه او و مختار ابن هبل و جامع ابن بیطار و جامع بغدادی
و مقالات حنین و شمس الدین و [illegible] و اختیار عبد العزیز و زاد العماد و خلاصة العلاج میر عوض علی و خلاصة التجارب میر بهاء الدین و دستور العلاج و طب ملوکی و مجربات
حکیم علی و رساله مجربات سلطان محمد مراد مصطفوی و قوانین العلاج حکیم کبیر علیخان و ریاض العلاج حکیم اجمل خان و دستور العمل معالجات حکیم اکمل خان
و ریاض العلاج و معتبر حکیم ابو البرکات و ریاض الفوائد و عشره کامله حکیم علویخان و لب لباب حکیم صدر الدین خان شاهجهان آبادی و معالجات حکیم ساجد خان
شارح زلیخا و انوار قاسمی سید نور علی اکبر آبادی و انوار العلاج سید نور الله تلمیذ حکیم علویخان و انتخاب العلاج حکیم ذکاء الله خان و معالجات افضلیه حکیم
محمد افضل خان شاهجهان آبادی و معالجات حکیم عماد الدین شیرازی و طب رضائی حکیم محمد رضا اکبر آبادی و شفاء الجمیل حکیم شفائی خان و طب ثنائی
حکیم ثناء الله ساکن بریلی شاگرد حکیم علویخان که استاد حکیم شهباز خان استاد الاستاد والد ماجد مولف بودند و نافع الامراض و خزانة العلاج و ریاض العمل
جد بزرگ [illegible] از تالیف حکیم بایزید و کفایه منصوری و تصانیف خمسه حکیم ارزانی و زاد غریب و طب میر حسن تلمیذ حکیم علویخان و طب حکیم ابو القاسم
و اقتباس العلاج و معمولات حکیم میرزا علی شریف و جمع الجوامع حکیم علویخان و مجمع الجوامع محمد حسین خان و اکثر قرابادینات مثل قرابادین سمرقندی
و قلانسی و شاهی و علویخانی و قرابادین قدیم و جدید و کبیر و شفائی و جلالی و معصومی و کوتوالی و تحفه و قادری و نقش هندی و اسدی و مجموعهٔ بقائی
و ذکائی و قرابادین اجمل خان و علاج الامراض و مجربات نافعه و قرابادین حکیم مهدی و حسن الشفا و معمولی حکیم غلام امام و مفتاح المجربات آن و بعض کتب
ادویه هندیه مثل دارا شکوهی و تکمله هندی و دستور الاطبا معروف بطب فرشته و مجربات اکبری و علاج الغربا و معالجات نبوی و مفردات هندی
و طب سکندری و طب جعفرخانی و منافع کریمی و خیر التجارب و غیرها و اقوال حکمای متقدمین مثل ابن ماسویه و ابن صهاربخت و ابن سیار و ابن جزلة

بتجسس و تلاش بسیار از بلاد و امصار فراهم آورده اما کتابی که جامع جمیع امراض و اسباب و معالجات و حاوی مجربات از مفردات و مرکبات باشد بنظر نیامد الا
بعض مطولات که وصول آنها بهر کس متعسر و علاوه برین اهم اکثر اهل زمان از فهم عبارت عربی و ادراک معنی آن قاصر لهذا العبد تالیف کتب اربعه درین فن اسمی
رموز اعظم و انوار اعظم و نیر اعظم که هر سه اسم تاریخی است و چهارم اسماء الادویه با وصف وفور علائق و کثرت عوائق که همت بر میان جان بسته و تکلیف محنت شاقه
بنظر افادهٔ عام و نفع تام بر خود روا داشته بتسوید این کتاب جامع الفوائد پرداختم و در سرعت اختتام آن پاس خاطر فرزند عزیز تر از جان محمد افضل خان عطاه الله
علماً نافعاً و فهماً کاملاً و عزیزی تلمیذ رشید حافظ قرآن مجید حکیم سید عبد السلام حفظه الله العلام ملحوظ خاطر بود و ترتیب آن برین نسق انسب نمود که اولاً مقدمه مشتمل بر
اجناس جمیع امراض و تشخیص اقسام سوء مزاجات و قواعد علاج آنها بطریق کلی مرقوم شود و پس امراض هر عضو که شروع گردد اول اسباب کلیه امراض آن و تشخیص آن و علاج
کلی و علاج اقسام آن بقلم آید و بعد از ان هر مرض آن عضو بالاستیفا و اسباب آن بالاستقصا و عرض علامات آنها طریق تشخیص آن که اکثر امراض که معالج را در استخراج هر سبب آن
مرض سهولت حاصل شود و قلمی گردد و پس از ان علاج کلی انواع آن مرض و بعده علاج هر نوع آن بحسب سبب و عرض و ذکر ادویه مفرده و مرکبه یونانیه و هندیه و نقل
اقوال اکثر حذاق بمعرض تحریر در آید چنانچه انصرام این امر جزیل بعون و عنایت رب جلیل در مدت قلیل بحسن انجام رسانیدم و بخوف اطناب و اسهاب ممل و بجا
و اختصار غیر مخل بعبارت سهل عام فهم غیر مشکل بقید کتابت آورده بنظر کثرت افادت و مناسبت اسم خود بکتاب **اکسیر اعظم** موسوم ساختم اگر از اعداد
حروف این اسم اعداد حروف علت که واو و الف و یاست جدا سازند تاریخ ختم این نسخه بی علت بر آید اغلب که بمطالعه آن طالبان طریق علاج امثالی که بمهارت نسخه نویسی باید در رجا
عوض مطب استاد کامل بکار آید و برای مبتدیان تبصره و بهر منتهیان تذکره باشد و اتفاق تحریر این نسخه در عهد ملازمت مؤلف بخدمت مطلع نجوم سپهر ابهت و کامرانی
منبع سوم جوهر شناسی قدردانی رئیس جم جاه کیوان بارگاه بهجیس سعادت مریخ صولت ناهید عشرت قمر رافت مهر نعمت هلال عظمت سکندر فطنت دارا حشمت
مظهر الوف اعطاف مصدر صنوف انصاف مرکز دائرهٔ امن و امان موصوف خلائق ممدوح زمان مبدأ عاطفت و غربا نوازی منشا بنده پروری و کرم سازی
افتخار مسند امارت و ریاست فخر و سادهٔ سیاست و حراست محیط مکارم کرم و اکرام عمان مراحم انعام عام مظلوم نواز ظالم گداز راغب علم و هنر طالب اهل جوهر
نوشیروان عدالت جم کوکبه دارای سکندر رای فریدون مشرب یعنی مهاراج دهراج سوائی تکوجی راو هولکر بهادر دام اقباله و ملکه ... بسبب بعض
امور ضروریه در اتمام بقیهٔ جلد ثانی آن تعویق می نمود و انفراغ از تکمیل آن حاصل نشده بود که جلد اول آن بشرف ملاحظهٔ نواب مستغنی الالقاب آفتاب تاب هلال کاب
مزین چار بالش جلائل اخلاق و امتنان مزیب مناقب متجاوز از شرح و تبیان مخزن آلاف الطاف معدن اصناف اوصاف سمو المکان عظیم الشان عمیم الانعام
قدیم الاکرام وسیع الاحسان کریم الامتنان معظم القدر سنی الصدر مظهر جود و کرامت مصدر تفضلات و مرحمت سحاب فضل و عطا ابر فیض نیسان سخا مطیر ابر از تر
و نوال مهر منیر عظمت و اجلال جان همم کان کرم محیط مکارم ابر بهار گلشن دریا دلی گوهر شاهوار بحر بی بدلی دانشور حمیده شیم صائب نظر عطارد رقم یگانه گوهر بحر وجود
درة التاج افسر جود گلدسته بند بهارستان امارت و سروری چمن آرای ریاض دولت و دین پروری چشم و چراغ خاندان پیشوائی وارث حشمت اجداد و آبا سپه
جوهر شمشیر خداداد آب ذو الفقار ایجاد امیر ابن امیر ابن امیر بسیار بخش اندک پذیر ضیای مهر خاور نواب علی بهادر که در زمان سابق زیب افزای ملک بندیل کهند بمقام باند
بوده اند و انجاح مرام اکثر شرفا و دستگیری هر درمانده میفرمودند و از چندی بتجویز حکام این دور رونق افروز ملک مالوه قریب بلدهٔ اندور اند زید الله دولته و اقباله
و ضاعف قدره و اجلاله و ظله ممدود و مدد و مطر و دباد مشرف گردید و بنظر هنر پروری و جوهر شناسی خیلی پسند فرموده بهر افادهٔ عام و نفع انام تجویز انطباع آن
در مطبع زنگ افروز گلشن فتوت زینت اندوز محفل مروت جوهر معدن فطنت و دانائی گوهر صدف اهلیت و دانش آرائی نکته سنج سخن شناس موزون و فصاحت معاشر
کریم الاخلاق عمیم الاشفاق شایسته اطوار حسن تدبیر خجسته شعار روشن ضمیر فیض رسان اهل زمان محمد عبد الرحمن خان صاحب مالک مطبع نظامی ارشاد فرمود

التماس بخدمت ناظرین با انصاف و دور از جور و اعتساف

چون مؤلف فقیر بجربه اکثر کتب طبیه و منقولات اطبا که برخی از نام آنها مسطور گردید از زبان عربی بفارسی نموده و بیشتر کتب این فن از کم استعدادی کاتبان
و سهو و نهی خطاطان چنان مسخ گردیده اند که عبارات آنها در اکثر مقامات مغایرت کلی از مطالب بهم رسانیده و ظاهر است که در ترجمهٔ کتاب غلط با صحت عسر

چه این از سبب عظیم حادث شود و مثلاً اگر بحران را در زمستان حمیات صفراویه عارض گردد بیم هلاک بیشتر باشد که امید سلامت در حال جوانان که هنگام تابستان
بحمیات بلغمی مبتلا گردند بر این قیاس باید کرد و بدانکه مرض هر فصل را امید صحت در فصلی باشد که ضد آن فصل بود اگر آن مرض مستحکم نشده باشد و بدانکه بعض
امراض منتقل شوند با مراض دیگر و منقلع گردند و دران خیر او بود و مرض چه شفای امراض دیگر گردد و مثل تپ ربع که صرع و نقرس و دوالی را وجاع مفاصل و جرب و حکه شود و تشنج
امتلائی را شفا دهد و کذلک زحیر رمد و زلق الامعاء و ذات الجنب را و کذلک انفتاح عروق مقعد یعنی جریان خون ازان هر مرض سوداوی و وجع در کرده و جاع گرده
و درد رحم را نفع بخشند و گاهی بعض امراض با مراض دیگر منتقل شوند و بدین انتقال حال سخت روی گردد و مثل انتقال ذات الجنب بذات الریه و انتقال سرسام حار بسرسام
بلغمی و بعض امراض متعدی باشند مثل جرب و جذام و قروح عفنه و تپ وبائی و جدری و خصوصاً چون مسکن تنگ بود و کذلک مجاور در اسفل باد باشد و مثل رمد و خصوصاً
در انکه بچشم مرمود نظر کنند و مثل کندی دندان که تخیل ترشی آنرا عارض کند و مثل سل و مثل برص و بعض امراض متوارث شوند بنسل باشند مثل برص و قرع طبعی یعنی صلع و مثل
نقرس و سل و جذام و بعض امراض جنسیه باشند که گاهی یا بسگان ناحیه مختص بوند یا در ایشان اکثر افتد طریق تشخیص امراضیکه تابع سوء مزاج باشند باید که اولا رنگ
چهره و ملمس بدن و نبض و قاروره ملاحظه نمایند اگر سرخی یا زردی رنگ و گرمی ملمس و سرعت و تواتر نبض و رنگینی قاروره باشد حال کثرت تشنگی و تضرر از مسخنات
و انتفاع بمبردات و برودات حال ورگرما نیز بپرسند و این علامات سوء مزاج حار ساذج ست و اگر با وجود علامات مذکوره سرخی رنگ بدن و چشم و دهان و تنگی کندی
حواس و بلادت فکر و کسل از حرکات و انتفاخ عروق و تمدد جلد و تعظم و امتلای نبض و سرخی و غلظ بول و قلت اشتها مزاج حار رطب باشد حال گرانی در بدن و ثقل
عینین و سر و صداع و خمیازه و دغدغه و شیرینی دهن و تنگی نفس و دملها در بدن و بثرها در دهن و سیلان خون از بن دندان و بینی و مقعد و تقدم کثرت تناول
لحوم و اغذیه و اشربه لذیذ شیرین حار رطب و بلد و سن و عادت و لعبه عهد از فصد و دیدن اشیای سرخ و سیلان خون کثیر و دخول در خون بخواب نیز
بپرسند و این آثار سوء مزاج مادی دموی ست و اگر با وجود علامات سوء مزاج حار ساذج وزردی رنگ چشم و تلخی دهن و درشتی زبان و خشکی منخرین و تلذع
معده ای یا مره و غثیان و قی مره و سبز و التهاب فم معده و اسهال سوزان و قشعریره مثل خلیدن سوزن و تقدم تدبیر مولد صفرا و سن و مزاج و عادت
و بلد و فصل و صناعت حار یابس و دیدن آتش و اشیای زرد در خواب و احساس حرارت و التهاب مثل حمام و آفتاب نیز دریافت نمایند و این علامات
سوء مزاج مادی صفراوی ست و اگر سفیدی رنگ و سردی ملمس و بطوء و تفاوت نبض و سفیدی قاروره دریافت گردد حال قلت عطش و ضعف هضم
و سستی و کثرت عروض حمیات بلغمی و ایذا از نزلات و از تناول مبردات و نفع از تناول مسخنات و برودات حال در سرما نیز سوال کنند و این علامات سوء
مزاج بارد ساذج ست و اگر با وجود این دلائل برودت با ترهل و تهیج پلک و سیلان آب دهن و بینی و لینت شکم و سوء هضم و اذیت از تناول اشیای رطب
و کثرت خواب بود سببش سوء مزاج رطب ساذج باشد و اگر با وجود علامات سوء مزاج بارد و رطب نرمی ملمس و آروغ ترش و کسل و بلادت و امتلاء و نرمی نبض
مائل ببطوء و تفاوت نیز باشد و سن و عادت و تدبیر سابق و صناعت و بلد مناسب بلغم و دیدن آب و دریا و برف و باران و برد در خواب طلب شد
سببش سوء مزاج مادی بلغمی بود و اگر قشف و بیخوابی و نحول عارض و تاذی به تناول چیزهای یابس و سوء حال در خریف و شفا برطبات و فی الحال
انتشاف آب گرم و روغن لطیف و شدت قبول آنها بود سببش سوء مزاج یابس ساذج باشد و اگر با وجود این آثار تیرگی رنگ بدن و سیاهی خون و غلظ
آن و زیادت وسواس و فکر و سوزش فم معده و اشتهای کاذب و تیرگی و سیاهی و سرخی و غلظ بول و کثرت تولد بهق اسود و قروح ردیه مثل جرب یابس و کثرت حدوث
امراض طحال و سن و مزاج و عادت و بلد و صناعت و فصل و تدبیر مقدم مناسب آن و خوابهای هولناک از سیاهی و اشیای سیاه و مخوفه باشد سببش سوء مزاج مادی سوداوی بود و بدانکه
که اگر سوء مزاج مرکب ساذج یا مادی باشد از ترکیب علامات مذکوره ظاهر گردد و تشخیص امراض تابع سوء ترکیب و تفرق اتصال و اورام و امراض جزئیه خواهد شد

علاج کلی امراض

بدانکه علاج جمیع امراض بر سه قسم ست یکی تدبیر و تغذیه دوم استعمال ادویه سوم استعمال دستکاری مثل فصد و حجامت و زلو و داغ و شگافتن و جبیرا استخوان شکسته و جز آن
هر چه بدست تعلق دارد و چون اصناف مذکوره این نوع سومی در فصول مستقله در کتب کلیات مسطور ست لهذا هر دو نوع اول و ثانی را در دو قاعده بیان میکنم

و اسحق ابن حنین و ساهر و ثابت ابن قره و ابن زهر و ابن ماسه و ابو البرکات و ابن جمیع و ابن وافد و ابن رضوان و غافقی و مالقی و تفلیسی و سفیان و مهندس و نیاز و قی
و ملکی و اسحاق ابن عمران و حبیش و ابن سفیان و ابن رشد و ابن ربیلی و شریف و اقناع و سعید ابن ابراهیم و ابن صوری و بختیشوع و جابر بن حیان و جبرئیل
و اسرائیلی و جوز و ابن ماجه و ابن سمجون و ابن بطلان و ابو جریج و ابو اشعث و ابن جزار و کندی و ابو نصر و ابن عبدوس و ابو ریحان بیرونی و ابن الکتانی و ابن عمید
و ابن مسکویه و ابن ویس و ابو الخیر و ابو الفتوح و ابن فهدون و مداینی و احمد و اسکندر افرودیسی و بجلاج و دیلمی و موسی بن میمون و هبة الله یحیی و بختاشیه و عبید
و ثقف و هرمس و سقراط و افلاطون و ارسطاطالیس و بولس و روفس و دیوقلس و ارجیجانس و اریباسیس و ماسرجویه و شمعون و مهرارس و یوحنا و انقلیو
و دیوجانس و اندروماخس و دیاسقوریدوس و فیلغریوس و سورانس و قیوما و شمویل و ارمانیدس و اسکندرون و هلیس و کسوفقراطیس و لیناتیوس و لیناتون
و کیمیقوس و لیقودس و مانیوس و فیبوس و ماقیس و مغنس و ماسونیوس و ماریوس و سندکیس و هیوفقراطیس و بیوقوطوس و بونیون و برلونیون و بونیوس و بولوفریا
و انطلس و طیماوس و بدیغورس و فسطس و راوس و اهرن و اسقلینوس و غیرهم که ذکر آنها موجب تطویل لاطائل است الآن اشرع فی المقدمة
و بعد ذلک فی المقاصد المفصلة حسبی الله نعم الوکیل هو نعم المولی و نعم الدلیل و به المعونة والتوفیق و منه الوصول الی التحقیق

مقدمه در اقسام امراض و علاج آنها بطریق کلی

بدانکه مرض حالتی ست غیر طبیعی در بدن انسان که از آن بالذات آفت در فعل بلاواسطه واجب گردد و آن دو قسم ست مفرد و مرکب و مرض مفرد آنست که
نوع واحد از انواع سوء مزاج و یا نوع واحد از انواع مرض ترکیب باشد و مرض مرکب آنست که از آن دو نوع یا زیاده جمع شده مرض واحد پیدا شود و جنس هم
و امراض مفرد سه قسم ست اول جنس امراض منسوب بسوی اعضای مفرده که اولا و بالذات آنرا عارض شود و بباعث آن اعضای مرکبه را عارض گردد
و آن اقسام سوء مزاج ست و سوء مزاج عبارت از غلبهٔ کیفیتی یا دو کیفیت از کیفیات اربعه ست که حرارت و برودت و رطوبت و یبوست باشد پس اگر بلا ماده
بود آنرا سوء مزاج ساذج گویند و اگر با ماده بود سوء مزاج مادی خوانند دوم جنس امراض منسوب بسوی اعضای مرکبه و آن امراض ترکیب ست که در اعضای
مرکب از اعضای مفرد واقع شود سوم جنس امراض مشترک که اعضای مرکبه را عارض گردد بغیر آنکه عروض او با عضای مرکبه تابع عروض اعضای مفرده باشد
و این را تفرق اتصال نامند و انحلال فرد نیز گویند بهر آنکه تفرق اتصال گاهی عارض شود منفصل را بغیر آنکه اعضای مفرده را که از آن منفصل مرکب ست عارض گردد و گاهی
مثل عصب و استخوان و عروق را تنها عارض شود و بالجمله کل امراض مفرده سه جنس ست یعنی امراض تابع سوء مزاج و امراض تابع سوء هیئت ترکیب و امراض تابع
تفرق اتصال هر مرض که تابع یکی ازینها بود و از آن حاصل شود منسوب بسوی آن باشد و اکثر امراض چهار وقت می باشد ابتدا و تزید و انتها و انحطاط و وقت
ابتدا زمانی ست که دران مرض ظاهر گردد و متشابه در احوال بود و تزید دران ظاهر نباشد و تزید وقتی ست که دران اشتداد ساعت بساعت ظهور کند و انتها وقتی ست
که دران مرض در جمیع اجزای او بر حالت واحد بایستد و انحطاط زمانی ست که دران کمی مرض ظاهر گردد و هر قدر که انحطاط امعان نماید انتقاص مرض ظاهر تر گردد
و این اوقات اربعه گاهی بحسب مرض از اول او تا آخر آن باشد و آنرا اوقات کلیه نامند و گاهی بحسب نوبت مرض بود و آنرا اوقات جزئیه گویند و جالینوس گوید
که مرض یا در ظاهر باشد و آن بحس دریافت گردد مثل اورام و بثور ظاهری و یا در باطن بود و آن یا سهل المعرفة باشد مثل اوجاع معده و شش یا عسر المعرفة بود مثل امراض
جگر و مجاری سپرز یا رحم و یا غیر مدرک باشد مگر بتخمین مثل آفات عارض مجاری بول و مرض گاهی خاص و اصلی باشد و گاهی بشرکت خاص آنست که حصول او در محل خود
باصالت بود و شرکی آنست که حصول او در محل خود تابع حصول مرض در عضو دیگر باشد و هر مرض یا مسلم باشد یا غیر مسلم و مرض مسلم آنست که از معالجه که بمنزلهٔ دوا و
مانعی نباشد مثل تپ که با وی امری دیگر مقتضی مضاد صواب تدبیر او نبود چون استسقا چه تپ محتاج بچیزهای سرد و مرطب ست و استسقا محتاج باشیای مسخن و مجفف و مرض غیر مسلم آنست که
با او عرض مقترن بود و در تدبیر صواب او رخصت ندهد مثل صداع که مقارن او نزله باشد چه تدبیر صواب صداع ارخا و تلیین بنطولات و غراغر و مانند آن مسکن و جمیع ست
و این تدبیر نزله را مضر بود بهر آنکه درین تدبیر صواب تجفیف و تقویت ست و مثل سعال که مقارن او اسهال باشد چه سعال محتاج باشیای ملین و مفری ست
و اسهال بچیزهای قابض و مجفف و بدانکه مرض مناسب مزاج و سن و فصل شدید الاعراض و هولناک نبود و معذلک قلیل الخطر باشد از مرضی که مناسب نهاد نباشد

از قوت وقت جهاد او در هنگام منتهی باید که تلطیف تدبیر سخت نمایند باین طور که تقلیل غذا کنند بسبب عدم حاجت درین هنگام بسوی تقویت قوت و عدم خوف
از سقوط آن و هر قدر که مرض حاد تر و بحران او قریب تر باشد باید که تلطیف تدبیر شدید تر نمایند و این قانون غذا بحسب اوقات مرض و بودن او حاد یا مزمن است
باید که ازین عدول نمایند مگر آنکه اسباب مانع ازین قانون عارض گردد مثل نفرت مریض در اوائل حمیات یا امتلا یا تخمه که درین صورت در ابتدای مرض غذا
منع کنند مثل آنکه بدن متخلخل باشد که درین حالت غذا در منتهی بدهند بیشتر از غذا که در مبتدا وقت تزید دهند بخوف انحلال قوت و مثل تطبیب مطلوب در تشنج یابس
و فواق یابس که درین هر دو با وجود بودن از امراض حاده بسبب سرعت انقضای آنها تا لطیف غذا نکنند بنا بر غرض ترطیب و مثل امید قصر زمانه مرض چنانچه
در فالج و تشنج رطب و فواق رطب که با وجود بودن اینها از امراض مزمنه بسبب طول مدت آنها تلطیف غذا کنند بنا بر امید قصر مدت آنها و لهذا [illegible] آنها
طول میکنند تکثیر غذا درین امراض کرده میشود و بدانکه اغذیه مرض نوعیکه از جهت تقلیل و تکثیر و منع بحسب اوقات مرض و بودن او حاد یا مزمن متمیز است
همچنین از جهت زمانه نفوذ آن بسرعت و بطوء و از جهت قوام بغلظ و رقت که از ان متولد گردد متمیز میشود چنانچه آنرا از جهت اغتذا بدان دو قسم بود یکی از جهت
سرعت نفوذ او مثل حال شراب یا بطوء نفوذ او مثل حال کباب قلیه دوم از جهت ثخن قوام خون که از ان متولد گردد و استمساک او چنانکه حال غذای لحم خنازیر
دیگر ساله است یا رقت او و سرعت تحلل او چنانکه حال غذای کائن از شراب است و کذا انجیر و طبیب با احتیاج بسوی غذای لطیف سریع النفوذ وقتی باشد که اراده تدارک سقوط
قوت حیوانی و انتعاش آن نماید و مدت و قوت تا هضم غذای بطی النفوذ وفا نکند و عدم وفای قوت تا هضم نسبت بانتهای مرض یا نوبت بود که هنگام شروع نوبت نیز معده خالی
باید پس اگر منتهی یا نوبت قریب بود و قوت ضعیف باشد تغذیه واجب بود و لیکن غذای خفیف تر و سریع الهضم و طبیب اجتناب نماید از غذای سریع الهضم چون اتفاق سبقت
غذای بطی الهضم و النفوذ افتد که دران خوف آنست که اگر بعد آن غذای سریع الهضم و النفوذ داده شود بدان مختلط شود و هر دو فاسد گردند و ایضا احتراز نماید از غذای بطی النفوذ هنگام
خوف از حدوث سده و گاهی غذای غلیظ داده میشود چنانچه در کسی که تبلید حس عضو او بسبب وجع و جز آن کنند. و مثل هریسه و کله پاچه و لحم بقر دهند و لیکن
غذای قوی التغذیه بطی الهضم وقتی اختیار نماید که اراده تقویت شخصی کند یا کسی که آماده ریاضات قویه باشد و غذای سخیف یعنی رقیق کسی را دهند که آنرا
تکاثف مسام بسرعت عارض شود تا منهضم گردد قبل عروض او و آنرا او از ان منع کند و بدانکه اگر مرض سخت مزمن باشد باید که غذا او را غلیظ دهند
و آنچه متوسط الازمان باشد باید که غذا او را متوسط خورانند و آنچه حاد مطلق باشد باید که غذا لطیف مطلق دهند و آنچه حاد بسیار باشد غذا لطیف بسیار
خورانند و آنچه حاد در غایت قصوی بود غذا لطیف در غایت قصوی بدهند پس غذای لطیف بحسب مراتب مرض مرتب باشد لطیف مطلق مثل مزورات
و اطراف بچه بزغاله و کشک جو و حریره و بقول بارده مثل اسفاناخ و خرفه و بقله یمانی و مانند آن و نان مغسول و فتیت در آب سرد و جلاب یا آب فواکه یا در
سکنجبین ترکرده و کمتر ازان ماهی خرد و بازوی تیهو و دراج و چوزه مرغ مطبوخ بکشک شعیر و ماش مقشر و عدس و باقلا مقشر و مانند آنست و لطیف جدا مثل
شوربای چوزه مرغ و ماء الشعیر ثخین و سکنجبین ساده و شربت نیلوفر و آب انار و ماء القرع و ماء الخیار و ربوب و فواکه مثل سیب انار و آلو و مانند آن است و لطیف
در غایت قصوی مثل جلاب و ماء الشعیر رقیق و مرق لطیف سریع النفوذ است و اما غذای متوسط بحسب مرض مثل چوزه مرغ است و اما غذای غلیظ بحسب
مرض مثل جدی و پایچه میش است و استعمال غلیظ آنجا نمایند که استعمال غذای کثیر واجب بود و لطیف آنجا استعمال کنند که استعمال غذای قلیل واجب گردد
و اختلاف مراتب غذا در لطافت مثل اختلاف مراتب او در قلت بود و اما تعدیل غذا وقتی باید که قوت قوی و مرض بعید المنتهی باشد لهذا گفته اند که غذا
مرضی اغذیه صرف نباید بلکه اغذیه که دران دوائیت مخالف در کیفیت مرض باشد و اما تکثیر غذا در مبدأ امراض مزمنه بسیار باید بهر حفظ قوت که قوت
مثل توشه است و مرض مثل راه و افضل چیزیکه بدان غذا سازند درین شوربای لحم سریع الانهضام است اگر مانعی نباشد و واجب است که رعایت عادت
در جمیع احوال کنند خصوصا در امر غذا چنانچه بعضی در حال صحت غذا بسیار میخورند و در حال مرض متحمل اندک غذا نمیشوند و بعضی اندک خوار باشند و بعضی
متوسط پس هر واحد را از ینها بحسب عادت او تدبیر نمایند و بالجمله در تغذیه مرض رعایت امور کثیره نمایند مثل قوت مریض و عادت او و مزاج او
و اخلاق او و نوع مرض و قوت او و اعراض او و وقت او و مقدار مدت او و مقدار زمان راحت و حال سحنه و حال تخلخل بدن و کثافت او و سن مریض

قاعدهٔ اول در تدبیر و تغذیه بدانکه مراد از تدبیر اینجا تصرف در اسباب ستهٔ ضروری یعنی هوا و ماکول و مشروب و خواب و بیداری و استفراغ و احتباس و حرکت و سکون بدنی و اعراض نفسانی ست و در غیر ضروری مثل حمام و مالش بدن و دفن کردن در ریگ و نشستن در آفتاب و پاشیدن آب سرد بر چهره و مانند آن حسب ضد مرضیکه قصد ازاله او باشد و تدبیر این همه در کلیات مذکور ست مگر تدبیر غذا اینجا مسطور میشود و غذا اگرچه در اسباب ستهٔ ضروریه داخل ست لیکن چون اهتمام آنها اکثر ست که اکثر این باب کمیت مخصوص آنست و غرض بسیار بدان متعلق لهذا ذکر آن جدا کرده اند بهر آنکه غذا در مرض گاهی منع میکنند و گاهی کم و گاهی تعدیل آن و گاهی دران زیاده کرده می شود اما منع غذا هنگام ارادهٔ شغل طبیعت بنضج اخلاط کنند چون قوت قوی و مرض قریب المنتهی باشد اگر قوت ضعیف باشد غذا واجب بود و اگرچه وقت بحران باشد بهر آنکه منع غذا هنگام ضعف قوت هلاک کردن مریض ست و اما تقلیل غذا و اینجا نمایند که با وجود ارادهٔ شغل طبیعت بنضج اخلاط غرض حفظ قوت باشد و این هنگامی ست که قوت ضعیف و مرض قریب المنتهی بود پس بغذا رعایت جانب قوت کنند تا ضعیف نگردد و بنقصان آن رعایت جانب ماده تا طبیعت از ماده مشغول بهضم غذای کثیر نشود و دائم رعایت اهم آنها کنند اگر قوت سخت ضعیف باشد یا مرض سخت قوی باشد و همچنین باید که رعایت جانب منتهای مرض نمایند پس اگر بسیار قریب باشد تقلیل غذا زیاده کنند بالجمله اگر مرض حاد و در ابتدا طبیعت قوی یعنی تقلیل غذا کنند تا طبیعت بنضج ماده مشغول گردد لیکن تلطیف در غایت مرتبه نکنند والا طبیعت از فعل خود عاجز گردد بلکه تلطیف معتدل نمایند و اگر در منتهی باشد مبالغه در تلطیف کنند بنا بر استراحت طبیعت و عدم حاجت بنضج ماده و اگر مرض مزمن باشد در ابتدا این تلطیف یعنی تلطیف معتدل و بالغ نکنند بخوف ضعف قوت و هنگام انتها تلطیف معتدل نمایند بنا بر قرب مزاج بسوی اعتدال و امن از سقوط قوت درین هنگام و علاوه ازین اکثر امراض مزمنه غیر حمیات را تدبیر لطیف تحلیل کند بهر آنکه غذائی حار و چون کم گردد طبیعت در اغتذای رطوبات جهد کند و مواد را نضج دهد و در غذای بدن بعضی از آن صرف کند و باقی تحلیل نماید و این حکم خاص بمزمنه بهر آنست که مواد امراض حاده بسبب حدت خود صلاحیت تغذیه ندارد و استثنای حمیات از آن بهر آن کرده شد که مزمنه از انها یا دق باشد و دران تلطیف جائز نبود و یا عفنی بود پس مادهٔ آن عفن باشد و برای اغتذای بدن صالح نبود و تحلیل او تا بلطیف تدبیر یاد نبود حرارت عفونت و از دان مرض مستلزم تحلل ارواح قبل از تحلیل ماده است ... و از اجتماع هر دو جهت قسم سوم نیز میشود و فرق میان هر دو جهت کمیت و کیفیت آنست که گاهی غذا کثیر الکمیت قلیل التغذیه بود مثل بقول و فواکه پس اشتا از ان کثرت از جهت کمیت غذا بود نه کیفیت آن و گاهی غذا قلیل الکمیت کثیر التغذیه باشد مثل زردی بیضهٔ نیمبرشت و خروس خصی و طبیب گاهی محتاج شود بتقلیل کیفیت و تکثیر کمیت و این وقتی ست که اشتها غالب و هضم قوی بود و در عروق اخلاط خام باشد و ارادهٔ تسکین اشتها و پر کردن معده نماید تا قوت بسبب کثرت تقاضا و امتصاصات تحلیل نشود و عروق را از اجتماع مواد کثیر دران بسبب کثرت غذا منع کند تا اول مواد یکه در وی ست نضج یابد و بنا بر غرض دیگر غیر این مثل آنکه ارادهٔ تهزیل کند و گاهی محتاج گردد بتکثیر کیفیت و تقلیل کمیت و این هنگامی ست که ارادهٔ تقویت کنند طبیعت و کل معده از هضم شئ کثیر ضعیف باشد پس درین وقت تقلیل کمیت غذا واجب بود تا از هضم او عاجز نگردد و کثرت تغذیه حاصل شود و گاهی محتاج شود بتقلیل کیفیت و کمیت غذا هر دو چنانچه هرگاه با ضعف اشتها و هضم امتلای بدنی مجتمع شود و افضل غذا در مثل این وقت آنست که با وجود قلیل الغذائیه تقویت معده دران باشد مثل بقله کاهو اگر ضعف از سوء مزاج حار بود و مثل کندر اگر با سوء مزاج بارد باشد و اکثر تخلیف در تقلیل غذا و منع او در علاج امراض حاده یعنی قریب المنتهی میکنند و اما در امراض مزمنه یعنی بعید المنتهی نیز گاهی تقلیل می نمایند لیکن تقلیل این قلیل تر از تقلیل او در امراض حاده بود بهر آنکه عنایت طبیب بقوت در امراض مزمنه بیشتر می باشد بنا بر علم آن بحران بعید و انتهای بعید او بسبب غلظ مادهٔ او و چون حفظ قوت نکنند تا وقت بحران و طول مدت انضاج وفا نکند بخلاف امراض حاده که بحران آنها قریب بود و دران رجای عدم ضعف قوت تا انتهای آن و عدم عجز طبیعت از نضج مادهٔ مرض باشد و اگر دران خوف ضعف قوت باشد در تقلیل غذا مبالغه نکنند و هر قدر که مرض قریب تر از ابتدا بود و اعراض ساکن تر باشد غذا بهر تقویت قوت دهند و چون مرض بعید از مبدا بود و اعراض اشتداد نماید منع غذا و تقلیل او واجب بود و هر قدر که مرض با اعراض نیز در تزید شروع کند تقلیل غذا نمایند بنا بر اعتماد برای غذای وارد سابق و امید وفا ببقای قوت تا منتهی و سکون اعراض و بنا بر تلطیف

اخراج خون بر محاجم اقتصار باید فرمود و کذا در بلد شدید البرودت اجتناب از مسهل و مقی قوی ضرور است و در هیچ جا تا ممکن باشد بیرون آوردن خون نکنند
و اگر ضرورت افتد فصد را به از حجامت دانند و بالجمله حال بلد بارد مثل حال فصل زمستان است که هوای بارد است و در بلد حار مثل حال در تابستان که هوای حار بود
چنانچه مذکور گردیده و باید دانست که از خواص بعض بلاد است که بعضی ادویه در انجا عمل می کنند و در غیر او آن چنان عمل نمیکنند بلکه باطل الاثر میگردند پس طبیب را
ازین امر نیز باخبر باید بود و بهر بلدیکه برسد از عقلای آن دیار حقیقت آثار اشیا بپرسد تا از لغزش قدم محفوظ ماند هشتم مراعات وقت حاضر و او آنست که
دریابند تا از فصول اربعه وقت کدام فصل حاضر است پس آنچه مناسب بدان فصل است و در تدبیر فصول مسطور است بکار برند نهم مراعات حال هوا چه رعایت
امر هوا در اختیار دوا واجب است بسبب شدت احتیاج بسوی آن بنا بر اختلاف تاثیر دوا بسبب اختلاف آن مثلا نظر کنند که هوا حار است یا بارد و معین مدعا است
یا مرض پس دوا اگر محلل یا منضج یا مسهل باشد هوای حار اعانت آن نماید و اگر رادع یا قابض بود هوای بارد معین او باشد پس آنچه معین او باشد اختیار نمایند
و مرض اگر حار بود معین او هوای حار باشد و اگر بارد بود هوای بارد اعانت او کند پس آنچه مضاد او باشد اختیار نمایند در هر دو صورت و ایضا اگر هوا بسببی
از اسباب سماوی یا ارضی گرم شود در فصل زمستان پس احکامی که مخصوص آن فصل است ساقط میگردد و رعایت حال هوا در معالجه لازم میشود دهم مراعات صناعت
بهر آنکه هر عمل که با کد و تعب و نصب باشد تخفیف بدن و تقلیل فضول در اکثر احوال نماید و اکثر امراض صفراوی یا سوداوی واقع شود و کذلک آنچه قریب آتش
باشد و هر عمل که با راحت و آرام بود با آن بدن ممتلی شود و اکثر امراض او یا دموی بود یا بلغمی و کذلک آنچه قریب آب باشد انتباه بعضی متقدمین بر امور عشره
مذکوره رعایت این دو امر دیگر در علاج با دویه افزوده اند یکی معرفت ماهیت مرض که آیا کدام مرض است تا معالجه هر مرض بدانچه مخصوص آن مرض باشد کرده شود
دوم معرفت آنکه مرض در کدام عضو است تا مقابله آن بدانچه موافق آن از ادویه باشد کرده آید بهر آنکه از شان بعض ادویه است که در عضوی عمل بلیغ نماید و در عضو
دیگر عمل مثل او نکند مثل صبر و ایارج که این هر دو در سر و معده عمل بالغ نمایند و مثل جندبیدستر که در گرده و مثانه عملی نماید که مثل او در سر نکند و بدانکه بقول
شیخ الرئیس و شراح قانون مهر علاج بر دو اکثر از سه قانون نیست یکی قانون اختیار کیفیت دوا یعنی اختیار آثار او بمقابله مرض از جهت کیفیات اولی مثل حرارت
یا برودت یا رطوبت یا یبوست و از جهت کیفیات ثانی مثل اسهال و تحلیل و ادرار و غیره بلکه از جهت خواص تابع صور نوعیه نیز و ظاهر است که هدایت بسوی این
قانون اختیار کیفیت دوا علی الاطلاق یعنی بدون تخصیص بدرجات بواقف شدن بر نوع مرض میشود چه هرگاه کیفیت مرض شناخته شد واجب شد که از دوا آنچه
مضاد او در کیفیت باشد اختیار نمایند مثلا چون معلوم کردند که این تپ از سوء مزاج حار صفراوی خالص مستوقد در معده است پس ازین هدایت شود بسوی اختیار
دوای بارد الکیفیت قامع صفرا منقی معده از ان بهر آنکه معالجه مرض بالضد بود و این قاعده نزدیک اطبا ضروری است و قیاس و تجربه بران دلالت میکند اما قیاس
بنا بر آنکه فعل ضد وارد آنست که بدن را بکیفیت خود تغییر دهد آنچه شان او تغییر بدن بود چون بران وارد گردد آنرا تغییر دهد و اما تجربه بهر آنکه مشاهده میشود که حرارت
تسکین به برودت می یابد و بالعکس و ایضا ازاله مرض بالضد بهر آن بود که مثلا مرض حار نبود مگر بزوال مزاج از اعتدال در جانب حرارت بقدر معین و رد آن بطرف صحت نباشد
مگر بایراد چیزیکه آن بارد بقدر حرارت مرض بود و میان حار و بارد تضاد است بالجمله در اختیار کیفیت دوا لحاظ مقدار مرض کنند مثلا اگر حرارت عرضی و شدید بود
محتاج بسوی تسکین او بدوای شدید التبرید باشد و اگر برودت عرضی او شدید باشد احتیاج بسوی تسخین او بدوای بسیار گرم بود و اگر هر دو قوی نباشد بدوای کم قوت
اکتفا نمایند دوم قانون ترتیب وقت دوا و احتیاج بمعرفت این بهر آن بود که دوای واحد گاهی در وقتی نافع در مرضی و در وقت دیگر مضر باشد مثل دوای رادع که در ابتدای
اورام حار نافع است و در انحطاط آن ضار بود و ترتیب وقت او باعتبار اوقات مرض و باعتبار اوقات سال و باعتبار تدبیر سابق و باعتبار وجوب تقدیم بعضی بر بعض و غیر آن بود
و دقیقه که برای استعمال دوا اختیار کنند یا مختص بمرض بود یا نه چنانکه ادویه مسهله که استعمال او در ربیع و خریف باید نه در تابستان و زمستان بالجمله رعایت بزرگ در ترتیب وقت استعمال
دوا آنست که باعتبار وقت مرض باشد بنحویکه دریافت نمایند که مرض در کدام وقت از اوقات است مثلا اگر ورم در ابتدا بود رادع تنها استعمال کنند و اگر در منتهی باشد محللات تنها
بعمل آرند و اگر میان این هر دو باشد هر دو را مخلوط سازند و در هر مرض آنچه مناسب وقت او باشد از استعمال دوا بلکه از تدبیر نیز رعایت آن کنند و ایضا اگر
تپ در ابتدا بود مفتح سدد مع تسکین اندک بهر تپ در ابتدا استعمال نمایند و مثل مبلغات استعمال نکنند که آنها شدید التسدید و القبض اند بعده در تزیید آنچه

و بلد و وقت حاضر از اوقات سال و مانند آن قاعده دوم در معالجه بدوا باید دانست که علاج بر دو نوع است یکی عام به بدن مثل استفراغ ماده و دوم خاص به بعض عضو
مثل اطلیه و اضمده و نطولات به سبب آنکه فعل اینها در ماده مرض عضو بود فقط و استعمال ادویه گاهی از داخل بود که بطریق یکی از مجاری طبیعی مثل دهن و بینی و گوش و غیره رسانند
پس استفراغ کند یا حبس نماید یا تغییر دهد مزاج را یعنی تعدیل کند بی تنقیه و حبس و گاهی از خارج باشد مثل ضماد و مراهم و تکمید و تحلیل و مانند آن پس آن یا تنقیص
از بدن کند مثل دوای تیز قاطع اکال لحم و یا در آن بیفزاید مثل دوای منبت لحم یعنی رویاننده گوشت و یا منع چیزی کند و آن را رادع گویند و یا تحلیل چیزی کند و آن را محلل
نامند و یا تغییر مزاج را و آن را معدل خوانند و این تحلیل و طلا و تکمید حاصل شود و واجب است در علاج با دویه مراعات ده امر یعنی نوع مرض و سبب او و قوت مریض و ضعف آن و مزاج حادث
و طبیعی و سن و عادت و بلد و وقت حاضر یعنی فصل و حال هوا و صناعت اول مراعات نوع مرض این چنان باشد که تحقیق نمایند که مرض حار است یا بارد یا رطب
یا یابس و بسیط است یا مرکب و ساذج است یا مادی تا مطابق آن باستعمال مضادات استعلاج کنند دوم مراعات سبب مرض یعنی دریافت نمایند که سبب بدنی است یا نفسانی
و بادی است یا سابق یا واصل و بحسب آن ازاله سبب نمایند مثلا در بدنی اگر سوء مزاج ساذج بود بتعدیل آن کوشند و اگر سوء مزاج مادی باشد تنقیه حسب ماده غالب کنند
و در سبب نفسانی مثل هم و غم و حزن یا فزع یا غضب یا فرح مفرط علاجش بازاله آن و تقویت سر و بدن و قلب خصوصا بغذای لطیف ملائم و انواع خوشبو و خواب
معتدل و حمام معتدل نمایند و در سبب بادی اگر تناول شی حار یا وصول چیزی حار بالفعل یا بالقوه بسوی بدن از خارج باشد علاج بمطفیات و اگر ضد آن باشد
بضد علاج کنند و اگر تغیر هوا بسوی حرارت یا برودت باشد باید که بضد هر واحد حسب حاجت معالجه نمایند و اگر به زهر ماکول یا ملدوغ باشد حسب کیفیت آن هم
بدانچه مخصوص آن باشد و در آخر کتاب بیاید علاج کنند و اگر سقطه و ضربه باشد بدانچه در باب آن خواهد آمد پردازند سوم مراعات قوت و ضعف مریض که اگر
قوی باشد باستفراغ مبادرت کنند بشرط احتیاج و اگر ضعیف است با وجود حاجت تنقیه به تنقیه نباید پرداخت بلکه تبدیل مزاج بمضاد مزاج نمایند و بعد حصول
تقویت تنقیه کنند و کذا در استعمال ادویه قویه و ضعیفه بلحاظ قوت و ضعف لازم است و مراد از ضعف ضعف حقیقی است که از اطالت مرض و کثرت فاقه دار شود
بخلاف ضعف عارضی که از شدت مرض و غلبه اخلاط افتد که در اینجا تنقیه موجب تقویت می شود بازاله سبب مضعف و اگر در قوت و ضعف متوسط بود استفراغ
متوسط کنند و غذا دهند چهارم مراعات مزاج حادث و طبیعی چنانچه قیاس کنند که مزاج حادث از مزاج طبیعی چه قدر بعید افتاده [illegible]
و کیفیت ادویه مستعمله نمایند مثلا اگر مزاج اصلی حار بود و مرض تیز حار عارض شود دلیل ضعف سبب بود و در اینجا احتیاج بدوای شدید البرودت کثیر الکمیت نباشد مگر
آنکه مرض حادث در غایت درجه افراط بود و اگر مزاج اصلی حار بود و مرض بارد حادث شود لامحاله دلیل قوت سبب باشد و بسخونت قوی و بتکثیر مقدار مفتقر بود
مگر آنکه مرض حادث مخوف نبود و بافراط تسخین ضرری دیگر نظر بمزاج اصلی متوهم گردد که در اینحالت نیز درجه وسط مرعی باید داشت پنجم مراعات سن و این چنانست
که اگر مریض طفل یا شیخ بود مسهلات قوی ندهند و اگر مبتلا بمرض حاره شوند آنچه شدید البرد باشد خاصه کافور نخورانند که ضعیف مزاجان متحمل آن نیستند و اگرچه نظر
بآنکه مرض گرم شیخ را بغیر از قوت سبب نمی باشد و در مقابل حسب قوت سبب باید افراط در تبرید مطلوب است لیکن از آنکه ضعف قوای ایشان مانع آن گشته و فرق
دیگر در مآل کار محتمل است منع از افراط تبرید نموده اند و جوان در استفراغ متحمل تر از طفل و پیر است ششم مراعات عادت مریض مثلا دریافت نمایند که معتاد بفصد و مسهل و مقی هست
یا نه و تاثیر ملین و مسهل و مقی در طبیعتش چگونه است تا موافق حاجت تدبیر کرده شود و چه ملاک امر رعایت عادت است که العادة طبیعة ثانیة و این بدون تجربه حاصل نشود
لهذا گفته اند بیمار را تا ممکن باشد بهمان چیزها معالجه کنند که سابق تناول آن کرده باشد و چون مسهل خورانند نخستین بملینات خفیفه امتحان طبع کنند بعده بمسهل پردازند
هفتم مراعات بلد یعنی دریابند که شهر گرم است یا سرد و از روی اقلیم طبع او چیست و من حیث الوضع و نظر بمجاورات کوه یا دریا چگونه است و خاصیت آن چسان بود
پس بموافق تقاضای او رعایت در علاج نمایند مثلا اگر بلد از اقلیم معتدل بود و عارضی مانع اعتدال او نگردد و یا از اقلیم ثانی یا ثالث بود و لیکن در جنوب او کوه باشد و در
شمال او دریای شیرین پس در چنین شهر که بالذات معتدل است یا بالعرض که من حیث الاقلیم طبع او گرم است و من حیث المجاورت سرد افراط در تسخین و تبرید نشاید کرد
و درجه اعتدال مرعی باید داشت که چون مزاج او معتدل است ادنی مغیری در تغیر مزاج سکان آن اثر میکند و معلوم است که سبب ضعیف را تدارک بچیزی ضعیف توان کرد
و کذلک اگر در شهر حار مرض حار افتد که در اینجا حاجت تدبیر کمتر از بلد معتدل بود و لهذا گر و ایضا در شهر بسیار گرم تنقیه بفصد کمتر باید کرد و اکثر از مسهل قوی احتراز باید نمود

اگر قریب از منفذ دوا باشد مثل معده ادویه معتدله کفایت کند یعنی قوت دوا بقدر مقابل مرض بلا زیادت تصرف در آن باید تا در فعل افراط نکند و اگر بعید باشد
مثل ریه یا کلیه محتاج شوند بزیادت در قوت دوا یا باستبدال و بدوای قوی‌تر از آن و یا بزیادت در مقدار او یا بخلط او بچیزی که آنرا قبل از جدا شدن قوت
او بدان رساند بهر آنکه قوت ادویه معتدله قبل وصول بسوی آن فاسد گردد پس اگر در قوت آنها زیاده نکنند غرض حاصل نشود و بزیاده کردن در قوت آنها
حاجت افتد خصوصاً از ادویه که غذائی باشند بهر آنکه احاله اعضا او را بیشتر بود و این بهر اغتذا بدان باشد و اگر میان قوت دوا و مرض بعد کثیر بود درین هنگام
دوا محتاج در تنفیذ بسوی قوت غائصه باشد پس احتیاج افتد که قوت دوا بیشتر از محتاج الیه بود مثل حال اضمده عرق النسا و امثال آن دوم آنست که
معلوم نمایند چیزی را که با دویه مخلوط کردن سزاوار است تا آن مخالط در ایصال آنها بسوی عضو سرعت کند چنانچه مدرات با دویه اعضای بول مخالط
کرده میشود و زعفران با دویه قلب و ایضاً معلوم نمایند که فعل هر دوا را اختصاص بعضوی نیست و چون آنرا بخورند در بدن متفرق گردد و بعضو مریض
چیزی که از آن برسد بسیار اندک بود پس تاثیر او در آن اندک باشد و گاهی او را لازم بود اضرار بباقی اعضا بسبب ورود قوت این دوا بسوی آنها با وجود
عدم حاجت بسوی آن پس هرگاه در صرف آن دوا بسوی آن عضو علیل حیله کنند تاثیر او در آن اکثر بود و آنرا ضرر بعضوی لزوم ننماید و طریقش
اینست که بدان دوا چیزی که از شان او نفوذ بسوی عضو مریض بود مخلوط سازند پس این هرگاه بسوی آن نافذ شود همراه او دوای دیگر باشد و درین
هنگام تاثیر او بیشتر گردد و لهذا زعفران را در قرص کافور استعمال میکنند با وجود بودن آن شدید الحرارة پس درین وقت تبرید قلب بیشتر گردد و بسبب
تنفیذ زعفران کافور را بسوی قلب سوم آنست که جهت ایصال دوا بسوی آن دریافت نمایند مثلاً هرگاه طبیب معلوم کند که قرحه در امعای سفلی ست دوا را
بحقنه رسانند و اگر دریافت نماید که در امعای علیا ست آنرا بشرب ایصال کنند تا در هر دو صورت ایصال دوا از اقرب طرق باشد و قوت او تا هنگام وصول
او بسوی آن عضو باقی ماند و بدانکه بعض اعضا بعید از منفذی باشند و قریب از دیگر مثل مثانه و رحم پس مشروبات بسوی آن از منفذ بعید برسند و آن دهن
ست و ادویه مزروقه از منفذ قریب برسند و آن سوراخ قضیب و رحم ست و لهذا ادویه مزروقه در ازاله امراض آنها قوی‌تر باشد و بعضی اعضا ست که نفوذ
ادویه بسوی آنها از منفذ واحد گاه قریب شود و گاه بعید و این مثل ریه است که ادویه متناوله گاهی بسوی آن از مری برشح از مسام غشائی که میان او و میان
قصبه ریه است واصل میشود و این بسیار قریب ست و گاهی از طریق معده بسوی آن میرسد و این چنان باشد که بسوی کبد نافذ شود و بعد از آن بسوی
رگ اجوف بعده بسوی ریه فلهذا بهتر در ادویه صدر و ریه و قصبه آنست که ادویه بطریق لعوقات یا حبوب استعمال کنند تا مرور آنها در مری بزمان آن
باشد و آنچه بسوی او از آن غشا مترشح گردد بیشتر باشد و لهذا ادویه سرفه همچنین ساخته اند و بدانند که گاهی انتفاع بمراعات موضع و مشارکت معاً
پیدا شود و این در اینجا ست که ماده بتمامه بسوی عضو ریخته باشد و یا ماده هنوز در انصباب بود پس اگر هنوز در انصباب بود آنرا جذب کنند از موضع او اعم
از آنکه جذب بدوای جاذب بود یا بامر دیگر جاذب مثل نهادن ادویه حریفه بر دستها و پاها یا ربط ساقین هنگام توجه ماده بسوی سر بعد مراعات این چهار شرط
یکی مخالفت جهت چنانچه جذب میکنند در قطر عرض از راست بسوی چپ و بالعکس و در قطر طول از فوق بسوی اسفل و بالعکس و در قطر عمق از ظاهر بسوی
باطن و بالعکس و از قدام بسوی خلف و بالعکس تا ماده از جهت انصباب برگردد و این گاهی بخلاف قریب بود مثل نهادن محاجم بر نقره برای جذب مواد از
چشم و یا بعید مثل بستن ساقین هنگام تصاعد مواد بسوی سر دوم مراعات مشارکت چنانچه حبس حیض بوضع محاجم بر پستان میکنند بنابر جذب بسوی [illegible]
بهر آنکه میان پستان و رحم مشارکت ست سوم مراعات محاذات در سمت چنانچه در امراض جگر از باسلیق راست فصد می نمایند بنابر آنکه درین جانب
ست و در علل طحال از باسلیق چپ چهارم مراعات تبعید در جذب یا در مجاری تا مجذوب الیه بسیار قریب از مجذوب منه نباشد بهر آنکه چون از آن
قریب باشد این جذب در حقیقت معاون برای حرکت ماده بسوی آن بود و ایضاً جذب بسوی عضو بسیار قریب با وجود بودنش مانع از جذب تام
عضو مجذوب منه را معرض انصباب مواد بسوی آن میسازد و اما اگر ماده بتمامه منصب بود و از معرفت مشارکت بدو امر منتفع شوند یا از جهت آنکه از
نفس عضو آنرا انگیزند چنانچه فصد رگ زیر زبان در علاج ورم لوزتین یا بسوی عضو قریب مشارک نقل کنند ماده از آن بیرون آرند چنانچه فصد صافن [illegible]

کسر لهیب تب بیشتر نماید استعمال نمایند پس در انتها استفراغات بعمل آرند و در این هنگام باستعمال ملینات باک نیست بعد از آن در انحطاط آنچه حفظ قوت زیاده کند
استعمال کنند سوم قانون اختیار کمیت دوا و این قانون منقسم میشود بقانون تقدیر وزن او مثل آنکه شربت تام از قرنفل برای تسخین معده یک مثقال ست و از سقمونیا
برای اسهال دو دانگ و از غاریقون یک درم و از شحم حنظل چهار دانگ و غیر آن و بقانون تقدیر درجه حرارت و برودت او مثل آنکه این مزاج بقدر یک درجه بارد ست یا حار
در درجه واحد مناسب او بود مثل آنکه این حرارت محتاج بدوای مبرد در درجه ثانی ست و این مبرد در درجه ثالث ست و غیر آن مثلا اگر دوای مطلوب یافته نشود
و ضعیف تر یا قوی تر از آن یابند مقدار او زیاده یا کم بحسب مقتضای حدس صناعی نمایند بالجمله تقدیر کمیت از هر دو وجه یعنی تقدیر وزن او و تقدیر کیفیت درجه او
مجموع بر سبیل حدس صناعی یعنی سرعت حرکت فکریه که از کثرت مزاولت اعمال صناعت حاصل میشود از سه امر دریافت میگردد یکی از مقدار مرض که این گاهی
بحسب تغیر وقت مرض نیز متغیر میشود چنانچه تقدیر کمیت دوا بحسب قرب و بعد از بحران مختلف میگردد و پس مرض ضعیف را لا محاله دوای
ضعیف کفایت کند و قوی مفتقر بقوی تر بود و ضعف مرض بسکون و قلت اعراض او و قوت مرض بشدت و کثرت اعراض او شناخته میشود دوم
از اشیائیکه بموافقت و ملایمت و منافرت آن دلالت کند و این ده قسم ست جنس مثل ذکورت و انوثت و سن و عادت و فصل و بلد و صناعت و قوت
و سحنه و حال هوا و تدبیر سالف و اکثر انها مذکور شد سوم از طبیعت عضو مریض اگر مرض مختص بعضو بود در حال بدن نیز مثل حال عضو دیدن باشد و تعرف
طبیعت عضو متضمن معرفت چهار امر ست که مزاج عضو و خلقت او و وضع او و قوت او بود اما معرفت مزاج عضو پس احتیاج بمعرفت او بهر آنست که چون
مزاج طبیعی او و مزاج مرضی او معلوم شد بحدس دریافت گردد که آن چه قدر از مزاج طبعی بعید شده پس مقدار چیزیکه بران وارد کنند دریافت شود و مثالش اینست
که اگر مزاج اول صحیح بارد بود و مرض حار بدانند که از مزاج او بعد کثیر شده پس احتیاج به تبرید کثیر باشد و اگر هر دو حار باشند دران تبرید اندک کفایت کند لیکن
اینقدر بدانند که مرض مخالف بمزاج صحی محتاج بسوی تبرید قوی تر از مرض موافق دقتی باشد که چون هر دو در مرتبه واحد باشند و اما معرفت خلقت عضو
پس شکل و مجاری و اوعیه و هیئت سطوح اعضا در ملاست و خشونت از فن نظری دریافته دران تامل نمایند چه باختلاف آنها کمیت ادویه مختلف بود و معذلک بدانند
که بعض اعضا در خلقت خود سهل المنافذ اند و در داخل و خارج او موضع خالی ست مثل شش که آنرا از داخل تجاویف شعب قصبه ریه ست و عروق ضوارب متفرق
دران و از خارج تجویف صدر پس فضول بدوای ضعیف معتدل از ان مندفع شوند بسبب وسعت مسام او و سهولت نفوذ دوا بسوی باطن او و بعضی از ان
سهل المناخذ نیستند پس محتاج بدوای قوی باشند و همچنین بعضی متخلخل اند مثل ریه و بعضی متکاثف مثل کلیه و متخلخل را دوای لطیف کافی باشد و اگرچه آن را موضع
خالی از داخل نباشد بهر آنکه نفوذ دوا بسوی باطن او و اندفاع فضول از ان بسوی خارج او سهل بود و کثیف محتاج بسوی دوای قوی باشد و اگرچه او را
موضع خالی بود و اکثر اعضا که بدوای قوی احتیاج دارند نیست که آنرا تجویف نه از داخل و خارج و نه از یکطرف و نه فضا باشد و معذلک متکاثف بود مثل عصب
دست و پا و بعد از ان عضویکه آنرا تجویف از جانب واحد باشد از داخل مثل اورده و شرائین دست و پاست و از خارج مثل اعصاب که در تجویف شکم و سینه
است و بعد آن آنچه آنرا فضا از هر دو جانب بود لیکن ملتزز کثیف بود مثل گرده که آنرا فضای شکم از خارج و فضائی در داخل او ست و درین احتیاج بدوای قوی
در درجه وسطی باشد پس از ان آنچه آنرا تجویف از هر دو جانب بود و آن سخیف باشد مثل ریه که تداوی این بادویه ضعیفه کنند و بدانند نوعیکه تجویف و تخلخل
مسام هر دو سبب برای سهولت وصول اثر دوا بسوی عضو ست همچنین آن هر دو سبب ست بنا بر سرعت قبول او برای فضول و بهر اندفاع او از ان نیز
و اما معرفت وضع عضو اینست که وضع مقتضی موضع یا مشارکت ست پس موضع یا قریب از منفذ دوا مثل معده یا بعید مثل گرده یا متوسط مثل جگر باشد
و مشارکت با عضو دیگر بود و معرفت اول از بهر ست بهر آنکه تقدیر کمیت دوا مختلف میشود باختلاف هر دو و انتفاع بوضع عضو از جهت علم مشارکت
انفع الانتفاع ست به نسبت انتفاع بوضع از علم موضع بقرب و بعد بهر اختیار جانب جذب دوا و امالهٔ ماده مرض بسهولت بسوی عضو مشارک از جانب آن
مثالش اینست که چون ماده در حدبه کبد باشد استفراغ آن به بول کنند و اگر در قعر جگر باشد استفراغ آن باسهال نمایند بهر آنکه حدبه کبد مشارک اعضای بول
ست و قعر آن مشارک امعا ست و اما انتفاع بوضع عضو از جهت علم موضع عضو یکه اراده مداوات او کنند از منفذ دوا بعید بود و اول قرب یا بعد او ست پس

باشد مثل ادویه مستعمله برای امراض اعضای بعیده از معده تا نفوذ آنها بسوی آن سریع تر بوده و بعضی از انهاست که افضل استعمال آنها بطریق حبوب بود مثل ادویه مستعمله برای
تنقیه سر و غیر اینها چهارم اختیار بودن دوا بطور مفرد یا مرکب بود چه بعضی امراض ست که ادویه آنها مرکب باید مثل حصات که ادویه مفرده دران باغراض مقصوده در علاج آن کم
کفایت کند و بعضی ازانست که ادویه آنها مفرد باید مثل ادویه امراض مزاجی پنجم اختیار بودن دوا نو یا کهنه است چه بعضی ادویه ست که استعمال او بعد گذشتن مدتی بران جائز بود
مثل ادویه که دران افیون داخل شود چون تریاق و بعض دیگر آنست که نو بهتر بود مثل قرص کافور و بعضی ازانست که چون کهنه شوند قوت آنها قوی گردد مثل شربت

ذکر قوانین که رعایت آنها در امر علاج واجبست

بدانکه بقول شیخ الرئیس امراضی که دران خطر بود و بتاخیر واجب در امر علاج یا تخفیف دران از فوت قوت امن نباشد پس واجبست که دران اولا ابتدا بعلاج
قوی نمایند و حاصل این کلام آنست که اگر مرض عظیم باشد و خوف بود که قوت زمانه معتدبه وفا نکند بسبب عظم نفس مرض یا ضعف قوت یا کثرت
ماده یا هیجان او یا مناسبت بدن و مزاج بمرض یا استعداد در اخلاط بدن باستحاله ماده بمرض یا اقتضای هوا و فصل و غیره برای شدت مرض پس
می باید که امر بسوی طبیعت موکل نگردانند و رعایت تدریج از علاج ضعیف بسوی علاج قوی نکنند بلکه ابتدا بعلاج قوی نمایند بهر آنکه وقت با آن
وفا نکند و این هنگامی ست که قوت بسیار ضعیف نباشد بنحویکه با مقاسات احتمال علاج قوی نکند چنانکه او عادت ست و امراضیکه دران خطر نبود و از
فوت شدن قوت خوف نباشد بسوی قویتر تدریج نمایند اگر از ضعیف ترغنا حاصل نشود و مراد ازین تخفیف بر طبیعت ست باستعمال اشیای خفیفه غیر قویه
بهر آنکه ادویه قویه اکثر منافی طبیعت اند و درین هنگام واجب ست که دوای قویتر استعمال نکنند مگر وقتیکه دوای ضعیف ترغنی نکند که درین حالت دران
تدریج بقوی نمایند تا آنکه منتهی شود بحدی که وفا بغرض نماید لیکن این وقتی بعمل آرند که مرض هیجان نباشد بهر آنکه دران هنگام سزاوار ست که ادویه قویه استعمال
کنند و اگرچه ماده نضج نیافته باشد و فایده تدریج بسوی علاج قوی مثل فصد و داغ و شگافت و اسهال و غیره آنست که طبیعت متدرج نگردد که این لامحاله تحریک
قوی غیر مالوف ست پس امر بران عظیم گردد و خصوصا چون مشغول بمرض باشد **قانون** نشاید که از صواب بگریزند اگر تاثیر او بدیر باشد و بر غلط قیام نمایند
اگر ضرر او ظاهر نشود و تاخیر تاثیر صواب گاهی بسبب مانعی باشد مثل ملاقات ببدن غیر مستعد بهر انفعال یا عدم طول ملاقات او ببدن تا زمانی که در مثل او اثر
ظاهر شود و همچنین حال در غلط باشد و معرفت علاج صواب با وجود تاخیر تاثیر او و معرفت علاج غلط بعدم ظهور ضرر او از قیاس که بران دلالت کند یا از تجربه
که از علاج مثل او مستفاد شده باشد حاصل شود و بسا باشد که جاهل در جائی تدبیری کند که آنرا در مقامات دیگر نافع یافته و آن درینجا مناسب نبود پس
تا وقتیکه ضرر او ظاهر نگردد ازان باز نماند **قانون** واجب نیست که با وجود بودن تدبیر صواب بر یک علاج بدوای واحد و ایضا بر جنس واحد از علاج
قیام نمایند بلکه تبدیل ادویه کنند بهر آنکه بعضی ابدان را خاصیت در تاثر و عدم تاثر از بعض ادویه میباشد پس جائز ست که تاخیر ظهور نفع بسبب مثل این
امر باشد و درینصورت انتقال از دوائی بدوای دیگر واجب بود و ایضا دوای واحد مالوف ببدن میگردد و از شئ مالوف بدن منفعل نمیشود و تاثیر او کم میگردد
و اما بعض تدابیر مالوفه مثل فصد و اسهال و غیره گاهی نفع بسیار کنند و مثال انتقال از علاجی بعلاج دیگر در مرض واحد آنست که مثلا علاج مرض بلغمی جائز ست که
بتحلیل بلغم بود و یا بذابت پس ازان و یا بانضاج پس اسهال و هرگاه محلل استعمال نمایند و اثر نفع ظاهر نگردد بذابت پس ازان یا بانضاج پس اسهال انتقال کنند **قانون**
استعداد انفعال گاهی مختلف میباشد نسبت با بدان و اعضا پس هر بدن بلکه هر عضو را بلکه بدن واحد و عضو واحد را در وقتی غیر وقت دیگر خاصیت انفعال از دوائی بغیر دوای
دیگر بود یا بسبب مقاومت هوا برای او و در وقتی بنا بر موافق بودن کیفیت او بغیر وقت دیگر و یا بسبب امر دیگر از داخل مثال اول آنست که ابدان متخلخل و اسع المسام بمالیدن روغنها
زیاده از مفرحات تقویت یابند و مثال دوم آنست که دماغ بعنبر زیاده از زنجبیل گرم شود و مثال سوم آنست که بعض ابدان بروغن گل در تابستان
و در جوانی گرم شوند و در زمستان و در پیری بدان سردی یابند و مثال چهارم آنست که معده حار در شباب بقرص کافور نفع یابد و در شیخوخت بدان
ضرر یابد بلکه بدانچه قلیل البرد ازان باشد مثل قرص زرشک منتفع گردد **قانون** هرگاه مرض مشکل گردد باید که به مرض و به طبیعت بگذارند و باستعمال دوای
مسهل و غیره استعجال نکنند بهر آنکه طبیعت یا غالب شود و مرض را مقهور گرداند و یا مغلوب شود و مرض ظاهر گردد و این بنا بر آنست که آن هر دو در مقاومت اند

رجم میکنند و بدانکه چون زمانهٔ انصباب ماده طول کند و در عضو مستقر گردد نقل وازان مشکل بود بلکه صواب آنست که از ان عضو خارج کنند و اما قبل
ازان نقل بقریب مشارک نمایند و برای جذب بسوی خلاف شرائط دیگر نیز هست اول آنکه هرگاه اراده جذب بسوی خلاف کنند اولا تسکین وجع
عضو مجذوب عنه نمایند تا انجذاب مواد بسوی آن کم شود بهر آنکه وجع جذاب است پس اگر تسکین نکنند مواد بر عضو تعاقب کنند و فائده جذب باطل گردد
دوم آنکه نظر کنند تا مجاز ماده بر عضو رئیس نباشد و بتضرر آن ضرر عام نگردد مگر آنکه این رئیس ممر و مجاز ماده بران متضرر نگردد مثل جگر که گاهی مواد از اعضا بسوی معا
جذب میکنند تا باسهال خارج شود باوجود آنکه عبور او بجگر لازم است سوم آنکه عضو مجذوب الیه قلیل الصبر نباشد بسبب بودنش قوی الحس چهارم آنکه در
بدن امتلای مفرط نبود تا بر عضو مجذوب الیه ماده بسیار منجذب نگردد و تحلیل وازان مشکل گردد لیکن این وقتی بود که با جذب استفراغ نباشد اما چون با وی
استفراغ باشد ازین ضرر نبود پنجم آنکه عضو مجذوب الیه آماده اندفاع ماده دیگر بسوی آن نباشد بهر آنکه جذب اعانت بر حصول آن نماید ششم آنکه عضو یکه بسوی
آن ماده مندفع شده مخرج طبعی برای او نباشد یا احداث مخرج برای او ازان ممکن نبود بهر آنکه اگر مخرج طبعی برای او باشد یا احداث مخرج بهر آن ممکن بود مثل
فصد خروج او ازان اولی است **و اما معرفت قوت عضو** و انتفاع ازان از سه طریق بود و قوام عضو را نیز درین باب مدخل است و عمده در مراعات حال
عموم ضرر و عدم او از استعمال دوا بر عضو است پس اگر عضو ذکی الحس عصبی باشد ادراک دوای منافی بسیار بود و ادویه قویه کثیر المنافات برای طبیعت مولم اند
و بدان الم بسیار یا بدین ضرر عام تحلیل ارواح گردد و اگر عضو شریف باشد ضرر ازان بیشتر بود و اگر رئیس باشد ضرر ازان هر روز زیاده تر بود **طریق اول** مراعات
ریاست و مبدئیت است پس هر عضو که مبدأ و رئیس باشد بران تعظیم امر ادویه قویه حتی الامکان نمایند تا بدن را ضرر عام نگردد بنابر بودن اعضای رئیسه
مبادی قوای ضروری در حیات و کثرت منافات دوای قوی آنرا و لذلک از دماغ و جگر آنچه احتیاج استفراغ آن بود آنرا دریکدفعه خارج نکنند و اخراج شی بشی
البته نمایند که این بسیار مضر بود بلکه قاتل بنابر اختلاط مواد صالح بفاسد و بسبب کثرت خروج ارواح بدان در استفراغ و نفعته چون مراعات امر در استفراغ
مواد جگر و دماغ واجب شد پس قلب بطریق اولی بود و ایضاً تبرید شدید ننمایند تا اطفای حرارت غریزی لازم نشود و این عام است در اعضا لیکن ضرر در
اعضای رئیسه بیشتر بود بهر آنکه مبادی ارواح اند و چون با دویه محلله بر جگر ضماد کنند از ادویه قابضه خوشبو نیز بنابر حفظ قوت خالی نگذارند تا بجهت قبض ازان
از تحلیل مفرط منع کند و بجهت خوشبو تقویت مزاج آن نماید و همچنین در آنچه در مشروبات برای کبد و اولی اعضا باین مراعات قلب است پس دماغ پس کبد.
و طریق دوم مراعات فعل مشترک بهر عضو است بهر آنکه اگر فعل آن عضو مشترک عام بجمیع بدن باشد و اگرچه رئیس نبود مثل معده و ریه و حجاب عنایت قوت
او لابد است و لهذا در حمیات با ضعف معده آب سرد شدید البرودت نمیدهند تا ضعف آن زیاده نگردد و بدان افتد که استعمال مرخیات صرف بر اعضای رئیسه
و آنچه در شرف قریب آنهاست از اعضای شریفه خطر شدید بحیات دارد بهر آنکه دوای مرخی عضو را معرض انصباب مواد میکند و جرم او ضعیف و ارواح او را
معرض تحلل و فعل او را ضعیف و مهیا بعفونت و قبول امراض میگرداند **و طریق سوم** مراعات ذکاء حس و کلال آنست پس در اعضای ذکی الحس عصبی واجب است
که از استعمال دوای ردی الکیفیت سمیه و لذاعه و موذیه مثل متوعات و غیره احتراز نمایند تا قوت آنها بنابر شدت تضرر آنها بمنافی بسبب ذکاء حس تحلیل نگردد
و ادویه که از استعمال آنها اجتناب کنند سه قسم است یکی محللات مثل ماشا دماذریون و مانند آن بنابر اضعاف آنها تحلیل ارواح دوم مبردات بالقوه مثل
افیون و امثال آن بنابر اخماد آن ارواح را و اطفای آن حرارت غریزی را سوم آنچه کیفیات مخالف طبیعت عضو آنرا بود مثل زنگار و سفیداب و مس سوخته
و مانند آن بنابر منافات آنها با مزاج اعضا و ابطال قوای آنها تعلیم تا اینجا اقسام قانون ثلثه که بهر علاج بدو الشیخ الرئیس بیان نموده تمام شد و سوای ازین
قوانین دیگر نیز هست که احتیاج بسوی آنها نیز می افتد چنانچه **اول** اختیار جوهر دوا است مثلا ادویه قلب که جوهر آنها شدید المناسبه بجوهر روح باید و چون دو دوا
در تعدیل مزاج مساوی باشند و جوهر یکی ازان هر دو ملایم بدن باشد و جوهر دیگر منافی بدن پس استعمال ملایم اولی است **دوم** اختیار جهت استعمال
دوا چنانچه ادویه [illegible] قولنج که افضل استعمال او بطریق حقنه است و ادویه غثیان که افضل استعمال او نوشیدن است و این بهر آنست که نفوذ دوا بسوی مرض از اقرب
طریق باید **سوم** اختیار هیئت دوا چه بعض ادویه است که افضل استعمال آنها بطریق لعوقات بود مثل ادویه سینه و بعضی دیگر است که افضل استعمال آنها بطریق مشروبات

قانون از قوانین آنچه حفظ او واجب بود آنست که معالجات قویه در فصول قویه از اسهال قوی و داغ و شگافتن و فصد کردن ورگ را و سر را تا ممکن بود ترک
نمایند تا قوت را با اجتماع امور خارج از اعتدال که آن مرض و علاج قوی و افراط کیفیت فصل ست ضعیف نگرداند بهر آنکه قوت دیگر را ضعیف میگردد و درین
هنگام اگر بدوای قوی علاج کنند گاهی بسقوط قوت مؤدی گردد و بهر امواد عاصی غلیظ میشود و دوای قوی چون متمکن بدفع آن نباشد متوجه بسوی مواد
رقیق گردد و ضرر عظیم ازان حاصل شود و همچنین داغ و شگافتن در گرمی و سردی قوی بدتر صحت یا بد و مراد بعلاجات قویه همین امور ضع طبیعت محلل
از مزاج ست نه مطلق معالجات قویه چه استعمال اشیای قوی البرد مثل شیرهٔ تخم خرفه و کاسنی و مغز تخم هندوانه و بهاست در گرما محمود بود و تدبیر قوی التسخین
مثل استعمال کمونی و فلافلی وغیره در سرما نافع باشد **قانون** اموریکه در علاج او احتیاج بنظر دقیق بود آنست که در یک مرض دو استحقاق متضاد جمع شوند
مثلا مرض مستحق تبرید باشد و سبب او مستحق تسخین بود مثل تپ که مقتضی تبرید ست برای اطفای حرارت او و سده که سبب تپ باشد مقتضی تسخین
ست بنابر تفتیح او و یا بعکس این باشد چنانچه هرگاه قلب و معده هر دو حار باشد و ازان هر دو بخار بسیار بسوی سر صعود کند و منعقد شده مادهٔ زکام
و نوازل گردد پس سبب مستدعی تبرید باشد یعنی تبرید قلب و معده و مرض یعنی زکام و نزله مستدعی تسخین بود بهر تحلیل مادهٔ او و کذلک آنکه مرض و عرض
جمع شوند و مرض مستحق تسخین باشد و عرض او مستحق تبرید بود مثل قولنج و وجع او که مادهٔ قولنج مقتضی تسخین و تقطیع ست و شدت وجع او مقتضی تبرید
و تخدیر و یا بعکس این باشد چنانچه در تپ صفراویه غشیه که دران دست و پا سرد گردد و مرض مستدعی تبرید بود و عرض یعنی سردی اطراف مستدعی گذاشتن
آن در آب گرم بلکه مالیدن بروغنهای گرم پس درین صورتها طبیب محتاج بنظر دقیق ست تا معلوم نماید که علاج اولی ست یا ترک آن و با وجود علاج کدام
ازان هر دو اهم و اولی بمعالجه است با وجود اولویت او چگونه علاج و رعایت ضد می باید کرد **قانون** هر امتلاء و هر سوء مزاج را علاج بالضد از استفراغ و مقابله
کرده نمیشود بلکه بسیار باشد که حسن تدبیر یعنی تصرف در امور ضروریه کفایت امر مهم ازان هر دو می نماید مثلا در امتلاء تقلیل طعام و در سوء مزاج مثلا حاره ترک چیزیکه
آنرا زیاده کند و استعمال اشربه و اغذیهٔ معتدله قلیله **قانون** هرگاه چند امراض مختص واحد جمع شوند طبیب را واجب ست که بمعالجهٔ مرضی ابتدا کند که
بدان یکی ازین سه خواص مخصوص باشد یکی آنکه مرض دوم بدون صحت آن زائل نشود مثل ورم و قرحه چون هر دو مجتمع شوند باید که اولا علاج ورم نماید
تا سوء مزاج که همراه اوست زائل گردد و ممکن نیست که قرحه با وجود سوء مزاج صحت یابد بهر آنکه بغذای لحم ملتحم میگردد و با وجود سوء مزاج مصاحب ورم التحام
منع شود بنابر آنکه طبیعت را از اصلاح غذا و فعل او مانع بود دوم آنکه یک مرض سبب مرض دوم باشد مثل آنکه هرگاه سده و تپ عارض شود باید که
اولا معالجهٔ سده کنند بعده معالجه تپ نمایند و از تپ خوف نکنند اگرچه در تفتیح سده بسوی چیزیکه دران قدری تسخین باشد حاجت افتد بهر آنکه سده درینجا اگرچه
سبب تپ ست لیکن آن نیز مرض فی نفسه است پس سزاوار آنست که اول علاج سده نمایند پس علاج تپ و سده مانع از تنفس و ترویح و معین خلط موجب
تپ ست فلهذا از زوال تپ بدون زوال سده ممتنع ست و تپ عفنی مختلف می باشد بحسب ماده بهر آنکه ماده مثلا گاهی بلغمی و گاهی صفراوی بود و علاج
تپ بلغمی مقصور بر مضادت مرض تنها نیست بلکه برین و بر مضادت سبب او نیز و در صفراوی مرض که آن حمی ست و سبب که آن صفرا ست درین امر
مطابق اند که آن هر دو حار اند و دفع آنها بدوای بارد بود بخلاف بلغمی که علاج دران گاهی بحسب تپ باشد و گاهی بحسب مادهٔ مرض که آن بلغم ست
و کذلک سدهٔ موجب تپ که علاج دران مختلف می باشد پس باعتبار تپ مبردات باید و باعتبار سده مفتحات نه مبردات بهر آنکه مفتحات تپ را فائده
میکنند بازالهٔ آن سده را و اما مبردات سده را نفع نمیکنند بلکه دران و در عفونت بل در تپ هم افزاید و معالجه بعضی قریب بمفتحات کنند و از تپ خوف
نکنند بهر آنکه محال ست که تپ زائل شود و سبب او باقی باشد و علاج سبب و تخفیف ست و آن مضر تپ نیست بهر آنکه عفونت در حدت تپ حرارت
آن می افزاید سوم آنکه یکی ازان هر دو شدید الاهتمام باشد یعنی حادتر بود و منتهای آن قریب تر و خوف اتلاف دران بیشتر باشد چنانچه هرگاه
سونا خس و فالج مجتمع شوند علاج سونا خس بتطفیه و فصد کنند و بعلاج فالج التفات نه نمایند بهر آنکه تپ سونا خس حاد ست و فالج مرض مزمن که درین خوف از
ثوران خلط خانق نیست و چنانچه استسقا هرگاه مقارن تپ باشد بمعالجهٔ تپ مشغول شوند مقدم این بر علاج استسقا بهر آنست که آن حار ست

و بعید ست که یکی ازان هر دو غالب نشود پس اگر طبیعت غالب شود از اقدام بر علاج با وجود جهل بمرض منع کنند و اگر مرض غالب گردد علامات او
لا محاله ظاهر شود و گذاشتن بر طبیعت نیز اگرچه مضرست مگر ضرر این کمتر از ضرر تدبیر بر جهل بود و حصر در انقضاء مرض و ظهور آن اکثری ست چه بسیار باشد که
موت قبل ظهور علامات مشخصه مرض عارض شود پس معالجه بعلاجات ضعیف خالی از کیفیات بد یا مشترک النفع نمایند چنانچه اگر در ذات الجنب یا ذات الصدر
اشتباه افتد بشربت عناب و نیلوفر اقتصار کنند و اگر در تپ عفنی اشکال گردد و ندانند که این بلغمی ست یا صفراوی یا غیر آن سکنجبین و شربت لیمو دهند بهر آنکه
نفع این هر دو بجمیع مواد ست اما برای حار بتطفیه و اما بنا بر بارد بتلطیف و تقطیع **قانون** چون مرض غیر حادث از وجع با وجع جمع شود و یکی ازان هر دو بدیگری
بنا باشد مثل سدد با صداع و یا مرضی که سبب وجع باشد با وجع جمع گردد مثل غشی حادث از قولنج یا غیر آن با قولنج و یا مرض موجب وجع با وجع جمع شود
مثل اورام موجب وجع و مثل ضربه و سقطه باید که ابتدا به تسکین وجع کنند بهر آنکه وجع محلل ارواح ست و قوت را ضعیف کند پس بدفع مرض وفا نکند و مضعف
عضو ست پس استعداد مرض اشتداد نماید و مرض مستولی شود و ایضاً وجع جذاب مواد ست بموضع خود و بسبب تسخین او پس این مرض را زیاده کند یا مرض دیگر
پیدا نماید و ایضاً طبیعت بسبب اشتغال او بوجع تدبیر مرض مهمل کند پس مرض مستولی گردد و چون این حال یا در مطلق وجع بتخدیر حاجت افتد باید
که از مثل خشخاش تجاوز نکنند که این با وجه تخدیر مالوف و ماکول ست و شیء مالوف قلیل الضرر می باشد بسبب معتاد بودن طبیعت باصلاح و دفع مضرت
او و مضرت تمامی مخدرات از تغلیظ خون و روح و غیر اینها ظاهر ست مگر آنکه وجع بمرتبه رسد که ازان خوف هلاکت بود پس درین هنگام تجاوز بقوی تر ازان مثل
افیون جائز بود **قانون** هرگاه بشدت حس عضو ایذا یابند باید که غذای صاحب او بغذائیکه سخت غلاظ خون باشد مثل هریسه سازند و سعادت شدت
حس عضو بهر آنست که موجب مرض میگردد چنانچه گاهی تصاعد ابخره لازم الصعود از معده و غیره بسوی سر حساس میشود و در سر سوء تخیل و دوی و طنین عسر
عارض میگردد و غذای غلیظ خون غلیظ پیدا کند پس روح متولد ازان غلیظ قلیل الاستعداد بهر ادراک باشد و از تغلیظ خون و روح به تبرید گاهی حس
بیا شد چون مزاج از سردی یا وصفر باید اما اگر خوف تبرید نباشد غذا صاحب او به مبردات مثل کاهو مانند آن سازند **قانون** بدانکه از معالجات جیده
استعانت بمقویات قوای نفسانی و حیوانی ست مثل تفریح مریض و لقای کسی که بدان انس باشد و ملازمت شخصی که ازان مسرور باشد و گاهی ملازمت
محتشمین و کسی که ازان شرم نماید بنا بر منع او از اشیای مضر که آنرا طلب کند و بران صبر نماید و از حرکات کثیر و سخن بسیار مواد نفع کند و پوشیده نیست که هر دو
از نفس و بدن منفعل میگردد از آنچه یکدیگر را عارض شود چه می بینیم که هرگاه بر بدن خلط سوداوی غالب شود برای نفس خوف و توحش و فکر فاسد عارض میگردد
و چون خون رقیق صاف غالب گردد نفس را سرور پیدا میشود و کذلک چون نفس را غضب بسیار شود بدن را غلبه صفرا و سخونت مزاج عارض میگردد
و چون غم کثرت نماید بدن را غلبه سودا و یبس مزاج او عارض میشود بلکه گاهی مزاج و رطوبات بحالت محمود یا مذموم دفعةً تحیل میگردد و ازین قبیل ست
آنچه مریض هنگام دیدن محبوب یکبارگی صحت می یابد و هرگاه تاثیر امور نفسانی در بدن باین درجه باشد پس این علاج روحانی بالضرور نافع باشد
و قریب این نوع از معالجات انتقال مریض از شهری بشهر دیگر ست و از هوا بهوا و انتقال از هیئت بهیئت دیگر و تکلیف هیآت و حرکات که بدان
استوای عضو از هیئت ردی یا تغیر مزاج ردی کرده میشود بهر آنکه از انتقال ببلد گاهی مریض تصور شفا دران می نماید و آنرا نفع میکند و اگرچه هوای
هر دو بلد مختلف نباشد و ایضاً انتقال بسوی بلد اگرچه آنرا امور سارّه متجدد گردد و بدان از امور متکرره مکدره ارواح خلاصی یابد تاثیر در انتعاش قوی تمام
قوی گردد و همچنین در هوای جید تر از بلد اول تاثیر قوی باشد با وجود تصور مریض بدان شفا را و ایضاً هرگاه سبب مرض حرارت باشد نقل مریض از هوای حار
یا مسکن حار یا فصل حار بسوی ضد آنها ازاله مرض یا تخفیف دران می نماید و مثال انتقال از هیئت بهیئت آنست که مثلاً صاحب حدب چون پشتی باشد که
آنرا احتباس بهم و فقرات آنچه کرده است لازم بود و چون بوضع او بسوی هیئتی که ازان جدا شود متغیر گردانند آنرا نفع بخشد و مثال تکلیف هیآت
مثل تکلیف طفل احول ست بنظر قوی تیز بسوی چیزی مثل آئینه و غیره و مثل تکلیف صاحب لقوه از نظر در آئینه چینی که اینها و عیا بسوی تکلف تسویه
وجه و عین او می نماید و گاهی بلا تکلف معالجات دیگر بصلاح عود میکنند و مثال حرکاتی که بادی تغیر مزاج گردد حرکات اهل ضعف ست

حرارت باشد بدارویِ قوی البرد علاج کنند و قلیل الحرارت را بقلیل البرودت و عکس هر دو را بالعکس و چون یک مرض بر طائفه از مردم عام گردد بر فساد مزاج هوای آن موضع استدلال نموده باخراج فضول از بدن و استعمال اغذیه جید الکیموس و تبدیل هوا معالجه فرمایند و بیمار را بر جزع و توبیخ هرگز نرنجانند و اموریکه او را در غم و فرح مفرط اندازد موقوف دارند و باو ابحثت او را از خواب بیدار نسازند و بغضب نیاورند مگر مسبوتان را و هوای خانه بعض مرض مبدل سازند و اگر بعضی اغذیه مخالف را سخت آرزو کند اندکی از آن بدهند و اگر دوای سودمند را کراهت کند موقوف دارند

علاج امراض تابع سوء مزاج

اگر بلا ماده باشد تبدیل مزاج نمایند فقط و اگر با ماده بود تنقیه کنند پس گاهی صرف تنقیه بغیر احتیاج تدبیر دیگر کفایت کند اگر سوء مزاج از آن باقی نماند بسبب تمکن مزاج صحیح سابق و گاهی تنقیه کفایت نکند اگر سوء مزاج بعد تنقیه و تمکن مزاج باقی ماند بلکه محتاج بسوی تبدیل مزاج بعد فراغ از تنقیه بود و این تقسیم علاج باعتبار بودن سوء مزاج ساذج و مادی ست و اما معالجات امراض سوء مزاج باعتبار حصول بالتمام یا نه بر سه قسم ست یکی آنکه سوء مزاج مستحکم بود یعنی حصول او کامل باشد و علاجش بالضد علی الاطلاق ست و این را مداوات مطلقه نامند و مثال این معالجه عفونت نفس ربع بتریاق ست و لوشیدن آب سرد در تپ غب خالص بهر تطفیه حرارت او دوم آنکه در حد کون باشد یعنی چیزی حاصل شود و چیزی در مسلک حصول باقی بود خواه حاصل کم باشد چنانچه در اوائل تزید مرض یا اکثر بود چنانچه در اواخر آن و علاجش مداوات بالضد ست از برای آنچه حاصل شده مع تقدم بالحفظ بنا بر آنکه در مسلک حصول ست بهر منع سبب مبقی مرض یا موجد ما بقی از آن از ورود و مثال این تنقیه در ربع بمخرق و در غب بسقمونیا ست چون بدین منع ابتدای نوبت که واقع خواهد شد اراده کنند و هر واحد از مداوات و تقدم بالحفظ تنقیه وغیره را عام ست و گاهی تدبیر واحد میان هر دو جامع بود مثل قی بالغ متواتر در تپ بلغمی که مستوقد عفونت او معده باشد سوم آنکه اراده کون نماید و در علاج این منع سبب فقط احتیاج افتد بهر آنکه هنوز حاصل نشده تا محتاج بضد گردد و لهذا این را تقدم بالحفظ نامند و مثال این تنقیه مستعد تپ ربع بسبب غلبه سودا بخربق ست و بهر حمی غب بسبب غلبه صفرا بسقمونیا و این نوع بعلامات و عادات شناخته میشود چنانچه هرگاه خون بواسیر بند شود معلوم گردد که آن سبب ضعف جگر ست و چنانچه هرگاه بعروض صداع از مسخنات معتاد باشد بعده حرارت هوا آنرا برسد یا مسخن استعمال نمایند دریافت شود که آن صداع عارض گردد و چون آن بسبب مشکل گردد که امی از امراض که آیا سببش برودت ست یا حرارت چنانچه تپ بلغمی کهنه الثقه با تپ دق مشتبه میگردد و چنانچه نزله و زکام مشتبه میشود که آن از حرارت دماغ ست یا از کثرت بلغم و سردی مزاج و اراده کنند که تجربه نمایند تا سببش ظاهر گردد پس تجربه بدوای مفرط الکیفیت نکنند بهر آنکه کیفیت آن بطبیعت مرض اگر موافق افتد اعانت بالغ مرض نماید و شر زیاده گردد و بعد تجربه نظر تام نماید و بر تاثیریکه بالعرض باشد مغرور نگردد بهر آنکه دوا گاهی حار بود و بالعرض تبرید کند و بالعکس مثلا هرگاه افیون استعمال نماید و آن نزله را منع کند پس یقین نکند که نزله از حرارت ست بسبب بارد بودن افیون چه باشد که منع آن بسبب بند کردن او حرارت را بود و بدانکه مدت تبرید و تسخین برابر ست چنانچه مزاج حار عارض از حرارت هوا که در مدت معینه ازاله او ممکن ست همچنین مزاج بارد عارض از برودت هوا ممکن ست ازاله آن درین مدت لیکن خطر در تبرید بیشتر ست بهر آنکه حرارت صدیق طبیعت ست و برودت منافی آن و حیات و خطر در ترطیب و تیبیس برابر ست بهر آنکه خطر در ترطیب از اغمار حرارت غریزی و اطفای آن همچنان ست که در تیبیس از تخفیف ماده آن و افنای آن چون هر دو مفرط باشد لیکن مدت ترطیب اطول ست یعنی پیدا کردن رطوبت در بدن خشک محتاج بمدت دراز تر ست از مدت احداث جفاف در بدن رطب این بسبب کثرت ورود محللات بدن ست و حفظ هر واحد از رطوبت و یبوست بتقویت اسباب او میگردد و تبدل بتقویت اسباب ضد آن میشود و حرارت قوی میگردد و باسبابیکه در کلیات مذکور ست و ایضا بمنعشات که آن نفض فضول و امتلا و تفتیح سدد ست بعده بآنچه حفظ او نماید آن رطوبت معتدله است بهر آنکه اگر آن رطوبت ناقص شود حرارت ضعیف گردد بسبب نقصان ماده آن اگر زیاده شود حرارت بانغمار و اختناق ضعیف گردد و برودت قوی می شود بتقویت اسباب او و بتحقق حرارت بسبب کثرت رطوبت و باسبابیکه تحلیل رطوبت افراط کند و آن یبوست بالذات و حرارت بالعرض یعنی بواسطه یبوست ست و معالجه فرط حرارت ناشی از سدد بتفتیح سدد و نماید و باید که از تبرید مفرط اجتناب کنند تا در تحجیر سدد و نیفزاید بسبب تجمید

وجوهر کبد بدانگداز دو در استسقا افزاید و مثل خفقان و ضعف جگر چون هر دو مجتمع شوند پس ادویه معدنیه مفرحه نافع خفقان مضر جگر اند بهر آنکه بسبب غلظت و حجم
خود در کبد بچسپد و در مجاری آن هنگام مرور خود بایستد و در ضعف و اذیت او بیفزاید و در مثل این صورت باید که طبیب رعایت اهم در معالجه نماید و جانب مرض
دیگر نیز اهمال نکند **قانون** چون مرض و عرض مجتمع گردد بعلاج مرض ابتدا کنند که عرض بتبعیت آن زائل گردد مگر آنکه عرض غالب و شدید النکایت باشد
و از آن خوف کنند که قوت را تحلیل و ضعیف کند درین صورت بمعالجه این مشغول شوند و اگرچه در مرض بیفزاید مثل غشی چون مقارن تپ باشد که در مثل
این وقت محتاج بدادن دوای مقوی و مفرح روح مثل خمر و امثال آن از مسخنات میشوند که درین هنگام قصد عرض کنند و بمرض التفات ننمایند چنانچه
مخدرات در قولنج شدید الوجع چون صعب شود برای تسکین عرض که آن وجع است میخورانند و اگرچه این مضر است بنفس قولنج که آن مرض است بسبب
تبرید مخدرات موجب زیادت سبب او و همچنین گاهی تاخیر فصد واجب بسبب ضعف معده یا اسهال متقدم یا غثیان فی الحال میکنند بنابر آنکه
ضعف معده و ضعف اسهال متقدم از فصد مضاعف شوند و گاهی دران تاخیر نمیکنند و فصد می نمایند و قصد سبب یعنی خون باستیفا نمیکنند چنانچه
در مرض تشنج امتلائی قصد اخراج همه خلط نمی نمایند بلکه چیزی ازان میگذارند که حرکت تشنجی آنرا تحلیل کند بهر آنکه رطوبات غریزی تحلیل نگردد [illegible]
آن یعنی تشنج یبسی که ازان شدید الخطر است حاصل نشود **قانون** بقول مسیحی آنچه علاج کرده میشود از ابدان آن احوال مرض است نه اعراض که لاحق [illegible]
گردد بهر آنکه احوال اعضای بدن چون کما ینبغی جاری باشد افعال و نیز بر مجرای طبیعی جاری خواهد بود و هرگاه بغیر ما ینبغی جاری بود حال او بخلاف این خواهد بود
زیرا که احوال طبیعی از اعضا اسباب افعال است و نسبت حال بدن که آن مرض بود بسوی فعل که آن را آفت ازان رسد نسبت سبب بسوی آنست و فرق
میان هر دو آنست که مرض نباشد مگر با فعالی که آنرا ضرر رسد و افعال که آنرا ضرر رسد نباشد الا با مرض اما سبب مرض نباشد مگر با مرض و اما مرض گاهی باشد
و سبب او زائل شده باشد و لهذا می باید که اعتنا بسبب مرض نمایند که بزوال او مرض و عرض زائل میگردد و اگر سبب موجود نباشد بمرض اعتنا فرمایند که بزوال او عرض
زائل شود و جائز نیست که عرض با وجود فقدان مرض موجود بود تا عنایت بعرض بدون مرض کرده شود و گاهی در بعض اوقات اعتنا بعرض کرده میشود بنابر
آنکه مرض بزوال و زائل خواهد شد بلکه بنابر آنکه آنرا نکایت در بدن چنان باشد که تا زوال مرض مهلت ندهد یا مرض دیگر پیدا کند پس عنایت بازاله مرض از جهتی
و بعرض از وجه دیگر باشد و گاهی امر مرض ترک کرده میشود و صرف عنایت بسوی عرض میکنند اگر نکایت عرض شدید تر باشد و گاهی در ازاله او و قمع حادیت او چیزی
استعمال می نمایند که آن در مرض زیاده میکند و این وقتی است که زیادت مرض حلیم تر از ترک عرض بر حالش بود پس قمع او نمایند تا از غائله او امن گردد بعده
عود بمرض نمایند و تلافی عملی که کرده باشند باید کرد **قانون** بقول حکیم ممدوح معالج امراض بفاعل حقیقتاً که آن طبیعت مغیره مرض است تمام میشود
و آنرا دائم مجاهده با مرض است و مرض بدان سبب باقی نمی ماند که طبیعت مجاهده نمیکند و ازاله او نمیخواهد بلکه طبیعت ازان عاجز میگردد با وجود دوام مجاهده
و دوا آله طبیعت است که بدان تقویت می یابد و اعانت و استعانت بدان میکند و آنرا در ازاله مرض استعمال می نماید و دوا بدون حسن استعمال او فائده
نمیکند و طبیب خادم است مثل معین طبیعت را که دوا و غیر آن از داخل و خارج کما ینبغی بدو وقت و مقدار قریب او میرساند بعده آنرا حاضر میکند آنچه سزاوار است
و تقویت بدان می یابد و حاضر میکند آنرا آنچه استعانت بدان در دفع مرض نماید و لهذا طبیعت گاهی ازاله امراض کثیر بدون دوا و طبیب مینماید و طبیب
و دوا بر ازاله مرض قادر نباشند هرگاه قوت ضعیف و طبیعت عاجز گردد و باید که در هر مرضیکه اراده علاج آن باشد این اشیا طلب نمایند بعده اقدام
بر مباشرت علاج او کنند **قانون** بقراط گوید که طبیب را تا معرفت مرض و تشخیص علت بثبوت نه پیوندد بعلاج دست نبرد و بعد از تحقیق بیماری که بنا
از امراض بضد آن معالجه فرماید و اول مزاج مریض را در یابد آنگاه سن او و غذائیکه اندر حال صحت بوی عادت کرده و آنچه از ریاضت و آسودگی بآن
معتاد بوده و صنعت و بلاد و مولد و حال والدین وی اندر صحت و سقم و مناسب ترین اشیا هر یکی را آب هوای بلاد خویش و مجاورت آن چیزی است که
بوی خو گرفته باشد و ازینجاست که اهل بحر و سکان بطائح را هرگاه استعمال بر اغذیه لطیفه طیبه و آبهای شیرین سبک باز آرند لا محاله از تندرستی بیرون
برده باشند و چون بخوردن ماهی و شیر او آشامیدن آبهای متغیر و بدبوی برگردانند یکی از اسباب ازاله مرض بوده باشد و ازینجا که مزاج بیمار بغایت بعید

قوانین استفراغ مواد

بدانکه انسان محتاج باستفراغ صناعی بسبب کثرت اجتماع فضول در بدن اوست بهر آنکه قرب مزاج او از اعتدال و بعد مزاج غذای او از آن واجب میکند
که غذای او با صناعات مختلفه منهضم شود و در هر هضم از آن فضله جدا گردد تا آنرا استعداد مرتبه بعد اخری برای بودن جزو بدن او حاصل شود بخلاف نباتات
و سائر حیوانات و بدانند که گاهی طبیعت در استفراغ بعض فضول بسوی معین محتاج نمیباشد چنانچه در دفع او فضول محتاج الدفع را سیما در حال صحت مشاهده
میشود و گاهی محتاج میگردد بسوی معین و عام ست که آن معین دوا باشد یا حرکت یا گرسنگی و مانند آن و این وقتی باشد که طبیعت از دفع او ضعیف گردد
یا از جهت عصیان فضول از اندفاع بسبب قوام آن چنانچه غلیظ بسیار یا لزج بسیار باشد و درین وقت انضاج و تعدیل قوام او باید کرد و بعده دفع آن کنند یا از
خود بدفع طبیعت مندفع گردد و یا از جهت ضعف طبیعت از دفع و اگرچه عصیان ماده نباشد و درین هنگام باید که تقویت طبیعت نمایند تا بر دفع باقی آن
قادر گردد و یا عطف تغیر آن فضول چنانچه ادویه معفنه بر سبیل استعمال کنند و متعفن گردد پس طبیعت آن را دفع کند و یا عطف عادت یا امور مخرج فضول مثل ادویه ملینه و مسهله
و مقیئه و معرقه و مدره و امثال آن خواه این طبیعت را قهر کنند یا نه و امور یکه اعتبار آنها قبل شروع در استفراغ واجب ست تا صواب حکم در استفراغ بدان
شناخته شود ده امر ست و آن امتلاء و قوت و مزاج و اعراض ملایم و ردی و سحنه و سن و فصل و حال هوای بلد و عادت استفراغ و صناعت بود پس اگر این
ضد جهت دلالت مقتضی استفراغ باشند از استفراغ منع کنند اما امتلاء اگر در بدن نباشد خلا بود و آن مانع استفراغ ست و اگر امتلای اخلاط و زیادتی آنها
بر تناسب طبیعی در یابند استفراغ خون کنند و اگر غلبه یک خلط دریابند استفراغ آن خلط غالب بمخرج آن نمایند و اما قوت اگر ضعیف باشد از استفراغ منع
کنند تا ضعف مفرط نگردد و مرض مستولی شود و تبدیل مزاج او بدانچه مضاد او باشد باید کرد و بعد حصول قوت استفراغ نمایند مگر آنکه ضرر ترک استفراغ
شدید تر از ضرر ضعف باشد و ماده لزج یا بسیار بود خوف ضعف نکنند و این ضعف قوت حس و حرکت ست چنانچه بیشتر تشنج در اواخر عمل مسهلات
و غشی بعد فصد و مسهل عارض شود و ظاهر ست که حس و حرکت باطل یا بسیار ضعیف میشوند در غشی و این تشنج و غشی سریع الزوال ست با سهل تدبیر و یا چاره
تدارک امر خطیر باشد اگر واقع شود و این در ضعف جمیع قوتها بود پس در هر دو صورت استفراغ اختیار نمایند و تدارک ضعف قوتها کنند و اگر قوت قوی باشد
و احتیاج اسهال یا فصد بود توقف دران نکنند و اگر متوسط در ضعف و قوت باشد استفراغ متوسط نمایند و اما مزاج اگر حار یابس یا بارد رطب عدیم الحرارت
یعنی بسیار بارد یا بارد یابس یا ضعیف بود منع کنند از استفراغ بهر آنکه با هر واحد از نیها رطوبات غذائیه کم باشد و استفراغ در تقلیل آن بیفزاید و اگر مزاج حار رطب
باشد دران رخصت بیشتر خصوصا اگر رطوبت وافر تر بود و مزاج حار رطب کثیر التولید برای خون و رطوبات دیگر ست لاسیما اگر از سن نمو متجاوز کرده باشد پس
هرگاه فضول و رطوبات از بدن او کم کنند عود او بسوی اعتدال بسرعت ممکن بود و اما اعراض ملایم و ردی پس ملایم مثل آنکه هر گاه اراده اسهال صناعی کنند
آنرا پیش از ان اسهال صناعی یا طبیعی عارض نشده باشد چه اسهال بر اسهال خطر دارد و لیکن گاهی بسوی اسهال بطریق عصر یا ازلاق در اسهالات مضطر گردند
چون ماده متشرب غائص در عضو باشد یا ثقل در امعا محتبس بود و اعراض ردی مثل استعداد ذرب و تشنج مانع از استفراغ ست بهر آنکه استفراغ در ذرب بیفزاید
و در تشنج می افزاید و اما سحنه پس افراط لاغری و نحیفی آنرا منع کند بجهت خوف از تحلل قوت و قلت رطوبت و لهذا در تدبیر ضعیف نحیف که صفرا در جگر
او بسیار باشد مدارات و ترک استفراغ واجب ست و اغذیه که خون جید مائل ببرودت و رطوبت پیدا کند بخورانند که گاهی ازین مزاج خلط او اصلاح یابد و اصلاح
مزاج خلط مغنی از استفراغ ست و گاهی قوی گردد بنحویکه متحمل استفراغات شود و کذلک بر استفراغ انسانی که عادت او کم خوردن طعام باشد تا از استفراغ او
رستگاری بود اقدام ننمایند و فربهی مفرط نیز مانع استفراغ ست بخوف استیلای برودت اگر فربهی از کثرت شحم و سمین باشد و یا بخوف ضغطه لحم عروق را
و انطباق آنها بعد خلو آنها از رطوبات و اختناق حرارت یا عصر فضول بسوی احشا اگر سمن از کثرت لحم باشد و اما سن قاصر از تمام نشو و مجاوز حد ذبول
هر دو منع استفراغ کنند و مراد بکمال نشو آنست که دران زیادت و در بدن ظهور بین کنند و استفراغ بنا بر بودن نصیب نمو یعنی رطوبت از بدن قاصر نمو نماید و هر قدر که
قاصر از تمام نشو بیشتر بود استفراغ مکروه تر باشد و در ذبول بسبب قلت رطوبت و حرارت و غلبه یبس و برودت دران سن استفراغ آنرا زیاده کنند و اما فصل

ماده پس سوء مزاج حار زیاده کند بسبب زیادتی سبب او که آن سده است و چون ماده سده متحجر شود و احداث آثار او قوی گردد بلکه باید که در تنقیه آن [illegible]
نمایند پس اولاً معالجه بدوای جلالی کنند اگر جلالی معتدل مثل ماء الشعیر و آب کاسنی کفایت کند بهتر است و اگر این کافی نباشد معالجه بمعتدل نمایند و اگر این
هم کفایت نکند معالجه نمایند بدانچه حرارت لطیف دران باشد و ازان خوف نکنند که نفع تفتیح آنچه دران حرارت لطیف بود در تبرید بیشتر از ضرر تسخین او
سهل التطفیه بعد تفتیح است بهر آنکه نفع کند ازینجهت که تفتیح سده موجب حرارت نماید پس تبرید مزاج بازاله موجب عفونت کند و اما تسخین او حادث پس
تطفیه او یعنی ازاله آن سهل بود بعد تفتیح یعنی بعد ازاله سبب سوء مزاج حار و گاهی فرط تطفیه اگر مبردات بافراط استعمال کنند منع نضج اخلاط حار کند بسبب
تکثیف و اجماد او و اگرچه بعضی مصر بابطال این رای اند و فکر نمیکنند که تطفیه قوی قوت را ساقط کند لاسیما آنچه بمرض ضعیف شده باشد و اگرچه تطفیه قوی
یعنی تبرید مفرط اصلاح ماده بسیار میکند مگر آن گاهی از پس آن امراض دیگر پیدا میشود یا از سوء مزاج بارد ساذج و یا با مواد مضاد مزاج مواد که اصلاح آن کرده باشند
و اما تسخین مزاج بارد صعب است چون مستحکم شود بهر آنکه مزاج بارد مستحکم قوت را بسیار ضعیف کند پس ابتدا بتسخین بسهولت منتفع نگردد و در ابتدا یعنی قبل
رسوخ بغایت سهل است بسبب اجتماع دو حرارت یعنی حرارت غریزی و حرارت تدبیر معاون بر دفع برودت و درین هنگام که قوت بسیار ضعیف نشده
و بالجمله تسخین بارد در ابتدا امر سهل تر از تبرید حار در ابتدا است لیکن تبرید حار در انتها اگرچه صعب بود اسهل از تسخین در انتها است بهر آنکه برودت بالغه آن موت غریزی یا قریب او
و بدانند که تبرید گاهی مقارن تجفیف گاهی مقارن ترطیب بود گاهی ازین هر دو خالی باشد اما اول چنان بود که چون سوء مزاج از حرارت و رطوبت باشد تبرید باید کرد با تجفیف و دوم
مثل آنکه چون سوء مزاج با حرارت و یبوست بود و سوم مثل آنکه چون سوء مزاج با حرارت تنها بود و یبوست و رطوبت باعتدال باشند و تجفیف شدید الاثبات برای
برودتی است که حادث شده و ترطیب شدید الجلب از برای برودت مستحدثه است معنی این آنست که بدن چون بارد باشد تجفیف او شدید الاثبات برای
برودت او بود و چون رطب باشد ترطیب او شدید الجلب برای او بود اما اول بهر آنکه تجفیف مقتضی ثبات است و اما ثانی بهر آنکه رطوبت بسبب بلت مثل [illegible]
برای حرارت است پس شدید الاطفاء از برای او باشد و لازم بود که شدید الجلب برای برودت باشد و تکمیس جمیع اسباب حرارت معین شوند چون
افراط کنند بسبب کثرت تحلیل و در ترطیب جمیع اسباب برودت اعانت کنند چون افراط نمایند بنا بر قلت تحلیل بسبب ضعف حرارت غریزی و ایضاً
کثرت منع آنها مواد را از تحلل و در ترطیب چیزی مثل سکون و استحمام دائم خفیف قلیل المکث و آبزن نیست و شرب شراب ممزوج در ترطیب قوی است
و بدانکه چون شیخ محتاج بسوی تبرید و ترطیب بسبب فرط عفونت و یبس گردد آنرا تبرید و ترطیبی که رد او بسوی اعتدال نماید کفایت نکند
بلکه آنچه مجاوز آن باشد بسوی مزاج بارد و رطب که آنرا واقع شده چه آن مزاج اگرچه عرضی است لیکن آن برای او مثل طبعی است و درین هنگام باید
که رد بسوی آن کرده شود و واجب است که بدانند بسیار باشد که در تبدیل مزاج حاجت باستعمال چیزی که مقوی آن مزاج باشد مخلوط بدوای مضاد
آن افتد مثل آنکه در تبدیل مزاج بارد باستعمال سرکه با ادویه مسخنه عضو حاجت آید تا قوت سرکه دران غوص کند بهر آنکه سرکه منفذ قوی در اعضاست
و ادویه مسخنه را بسوی آن عضو رساند و مثل آنکه حاجت افتد باستعمال زعفران در ادویه مبردهٔ قلب و اگرچه زعفران در درجه دوم حار است لیکن
حاجت واقعی باستعمال او و با این ادویه برای رسانیدن اینها بسوی قلب است و همچنین اکثر آنست که دوای قوی التاثیر باشد در تغیر مزاج مگر آن
بسبب لطافت خود لبث نکند تا آنکه فعل خود بکند پس محتاج باختلاط چیزی مکثف و حابس خود باشد و اگرچه آن چیز موجب ضد فعل او بود مثل آنکه
بروغن بلسان موم و غیر آن مخلوط میسازند تا حبس آن بر عضو مدت فعل او دران نماید و در انجا که تسخین بدن بسرعت منظور باشد از استعمال ادویه
حاره یابسه چاره نباشد و اگر حلقی مرکوز بود ادویه حاره رطبه مناسب است و پیوسته از ادمان استعمال ادویه و اغذیه حاره و بارده محترز باید بود چه
مداومت اشیای گرم نیروی بدن را بگدازد و حرارت غریزی را بالتهاب آرد و مورث غشی و هلاکت گردد و ملازمت اغذیه و ادویه بارده حرارت غریزی
را فرو میراند و بدن را سست کند اشتها باطل سازد و جوانان و محروران را با ادویه قوی الحرارت چون تریاق کبیر و امثال آن و مشائخ و مکهولین و مبرودین
را با ادویه بالغ البرودت چون کافور و مثل آن هرگز علاج نفرمایند

دفع سازند و گاهی طبیعت مثل این فعل کند و از غیر جهت عادت بنا بر صیانت آن عضو هنگام ضعف او استفراغ نماید چنانچه این وقت بحرانات بسیار اتفاق افتد
و ازاله مرض کند و مریض را شفا دهد و گاهی طبیعت استفراغ آن کند از جانب بعید مقابل که با آن اشکال باقی ماند مثل آنکه از سر بسوی مقعد یا بسوی ساق
و قدم مندفع گردد و بس در حقیقت معلوم نشود که آن از جهاز دماغ است یا از بطن و احشاء او و درین وقت باید که تدبیر دماغ او نکنند تا آنکه نقاء و عدم نقای او بهم
یا بعض دریافت نگردد چهارم وقت استفراغ او جالینوس گفته که در امراض مزمنه انتظار نضج کنند و قبل استفراغ و بعد نضج واجب است که ملطفات
مثل ماء الزوفا و جاشا و نبیذ ریحانی نوشانند تا ماده بهر اندفاع آماده گردد و در امراض حاده انتظار نضج مطلقاً نکنند بهر آنکه غرض از انتظار نضج ترقیق قوام ماده است
و ماده مرض حار رقیق بود و پس حاجت بانتظار نضج در آن نباشد و این قول ضعیف است بهر آنکه غرض بنضج ترقیق قوام ماده نیست بلکه تعدیل او است حق آنست
که شیخ الرئیس ذکر کرده و آن اینست که در امراض حاده نیز انتظار نضج صواب تر باشد اگر ماده ساکن بود و اما اگر متحرک باشد مبادرت باستفراغ آن اولی است
بهر آنکه ضرر حرکت او بیشتر از ضرر استفراغ او قبل نضج اوست و خصوصاً چون اخلاط رقیق باشد و سیما چون در تجاویف عروق غیر مداخل در اعضا بود که
حرکت او درین هنگام قوی تر باشد و اندفاع او نیز سهل تر بود و اما هرگاه خلط محصور در عضو واحد باشد البته حرکت ندهند تا آنکه نضج یابد و آنرا قوام معتدل
حاصل شود بهر آنکه اگر غلیظ لزج باشد اخراج او مشکل گردد و آن ظاهر است و همچنین اگر رقیق بود بنا بر آنکه مداخل خلل عضو باشد و در آن محتبس بود و نضج غلیظ
آنست که رقیق شود تا اعتدال یابد و نضج رقیق آن باشد که غلیظ گردد تا معتدل شود و کذلک چون امن ثبات قوت تا وقت نضج نباشد استفراغ آن
کنند قبل نضج بعد احتیاط از معرفت رقت و غلظ او پس اگر مواد غلیظ عاصی بر نضج بود و یا رقیق متشرب در جرم عضو باشد استفراغ آن نکنند بلکه توکیل امر
بر طبیعت نمایند و اگر رقیق غیر متشرب یا معتدل بود استفراغ آن کنند و اگر مواد تخمیه غلیظ باشد تحریک او جائز نبود و الا بعد ترقیق بهر آنکه قبل ازین تحریک
اصلاً مفید نشود بسبب عصیان او از اندفاع و استدلال بر غلظ او از تقدم تخمهای سابقه و وجع ممدود زیر شراسیف و حدوث اورام در شکم باید کرد و ایضاً
شیخ در مقامی دیگر می نویسد که اگر مرض کثیر الماده هائج باشد در ابتدا استفراغ کنند و انتظار نضج نکنند بنا بر خوف دفع ماده بسوی موضعی که تحمل آن نکند لهذا بقراط گفته
که استفراغ در امراض حاد بسیار چون هائج باشند در روز اول استعمال نمایند که تاخیر او مؤدی بهلاکت میشود و اگر مرض معتدل در ماده باشد انضاج ماده نموده بعده استفراغ
آن کنند بهر آنکه اگر در ابتدای امر استفراغ این نمایند ماده لطیف مستفرغ شود و غلیظ باقی ماند پس نضج او متعسر گردد و در اکثر بهلاکت انجامد و آنرا واجب باشد درین امر
که رعایت او در حال جواز استفراغ قبل نضج مع رعایت شرائط کنند حال منافذ است تا منسد نباشد بلکه رعایت این در هر استفراغ واجب بود بهر آنکه منافذ چون
منسد شد با نفوذ مواد مستفرغه از آن ممکن نبود و لهذا قبل اسهال تقدم تلیین طبیعت و اخراج ثفل یابس که در امعا بود واجب است و ملطفات و مفتحات بنا بر ازاله
آنکه از سدد در عروق توقع بود استعمال نمایند و رعایت این امر از مواد غلیظ اولی است بهر آنکه مواد رقیق گاهی در منافذ منسده نفوذ میکنند سیما هرگاه سدد او ناقص
بود و مواد غلیظ چنین نیست و بعد رعایت این همه شرائط مذکور در جواز استفراغ قبل نضج یعنی آنکه ماده متحرک باشد و محصور در عضوی نبود و قدرت را ثبات
تا وقت نضج نباشد و آن رقیق باشد و منافذ منسد نباشند اسهال قبل نضج نمایند و ماده لزج و غلیظ و رقیق نافذ در جوهر عضو بعید الاستعداد بهر سهولت
ممتنع است و از تعدیل قوام او لابد است خواه در مرض مزمن یا حاد باشد و در همه امراض مزمنه نضج واجب بود و لاسیما چون ماده مرض خلطی غلیظ بوده باشد
قبل از نضج ماده بمسهل دست نبرند و فصد و اذابت خلط غلیظ و تحلیل آن بدوای سخت گرم نکنند و ایضاً واجب است انتظار نضج چون اراده استیصال
ماده بالکلیه باستفراغ نمایند بدون تنقیص و برای تخفیف طبع و این نیز مشروط بشرائط است مثل آنکه مرض هیجان کثیر التغیر و التقلب نباشد که از انصباب
ماده بر بعض اعضای شریفه خوف باشد و این در مواد غلیظ نباشد و ماده ردی نبود که از آن خوف فساد مزاج از تاخیر دفع بود و ماده در انصباب بسوی عضو محذور
نباشد و قوت بسیار ضعیف نبود فی نفسه یا از کثرت ماده که بر آن از سقوط در تاخر دفع ایمن نباشد و بالجمله هر استفراغ که از آن مقصود استیصال ماده بتمامه
نباشد بلکه کم کردن آن و تخفیف طبیعت بود اطبا بر جواز استعمال او قبل نضج در جمیع امراض متفق اند و این بهر تقویت طبیعت بر ماده باقی است و اگر مقصود
استیصال ماده بتمامه باشد پس اگر شرائط جواز استفراغ قبل نضج که مذکور شد با آن مقترن گردد استفراغ قبل نضج واجب بود و اگر شرائط مذکوره با آن مقترن

اگر بسیار گرم یا بسیار سرد باشد مانع از استفراغ بود بهر آنکه در وقت بسیار گرم رطوبات تحلیل پذیرد و ارواح و قوی ضعیف گردد و در بارد بسیار رطوبات
جامد قلیل المقدار بود و در ربیع و خریف بدن احتمال استفراغات و تناول ادویه قویه می نماید از انچه در شتا و صیف متحمل آن نمیشود و از استفراغ مفرط در هر حال
حذر کنند خصوصا در حال شدت حرارت تا اعراض ردیه پیدا نکند و استفراغ خون کثیر در حر شدید مورث غشی صعب میگردد و در برد شدید افعال طبیعیه ازان
خفیف میشود مگر آنکه بدن بهر حال متحمل استفراغ در برد زیاده میباشد از انچه در حر بود و اما حال هوای بلد پس در بلد جنوبی بسیار حاره استفراغ حرام بود بهر آنکه
تحلیل ارواح و ضعف قوت تهامی نماید و اکثر مسهلات حاراند و اجتماع دو حرارت غیر متحمل بود و ایضا قوت دران ضعیف مسترخی باشد و استفراغ محلل ارواح
و قوی ست و ایضا حرارت خارجی جذب ماده بسوی خارج کند و دوا جذب آن بسوی داخل نماید پس مجاذبه قوی افتد و عمل دوا باطل گردد و بلد شمالی
بسیار بارد و ایضا منع اذان کند بهر آنکه مسام دران متکاثف بود و دوا اخلاط مستعصی و اما عادت استفراغ پس قلت عادت ازان منع کند و این بنا بر معتاد بودن
طبیعت او بدفع رطوبات بدن از جهات دیگر باشد و ایضا چون معتاد بدان نباشد گاهی غثیان و غشی افتد بهر آنکه این امر خلاف عادت بود و اما
صناعت پس اگر کثیر الاستفراغ مثل خدمت حمام و حمالیت باشد ازان منع کند و بالجمله هر صناعت متعب منع از استفراغ نماید بهر آنکه مقتضی قلت
رطوبات بود و باید دانست که در هر استفراغ رعایت این امور خمسه مقصود باشد یکی استفراغ چیزیکه استفراغ او واجب بود تا تنقیه بدن ازان کرده شود و لامحاله عقب او
راحت حاصل شود بسبب زوال موذی و دفع چیزیکه ثقل بر طبیعت آرد مگر آنکه عقب او ماندگی اوعیه بسبب مرور مواد بران عارض گردد یا ثوران حرارت
یا حمی یوم بسبب اندفاع رطوبات غامره آن سیما چون استفراغ از مواد بارد رطب کنند و سیما چون با دویه حاره نمایند و تشنگی حادث شود و دران هنگام از شرب
آب سرد منع کنند یا مرض دیگر که ادویه مسهله را لازم بود مثل سحج و اسهال امعا و تقریح ادرار مثانه بسبب مرور خلط حاد صفراوی بران هر دو هرگاه چیزی ازین امور
بعد استفراغ اتفاق افتد گمان نباید کرد که این استفراغ نافع و صواب نباشد چه آن اگرچه نافع باشد نفع او در ابتدای حال بعد استفراغ بنا بر عروض عوارض مذکوره
محسوس نشود بلکه گاهی فی الحال قبل احساس راحت موذی بزوال این عارض گردد و بعده چون عارض زوال پذیرد راحت تابع استفراغ محسوس شود و درین هنگام منافع استفراغ
ظاهر گردد دوم رعایت جهت میل و نمایند تا ازان جهت استفراغ آن کرده شود بهر آنکه این سهل تر باشد و طبیعت را کلفت کمتر آرد چنانچه اگر مریض را غثیان
باشد دلالت بر میل ماده بسوی فوق نماید پس ماده او بقی اخراج نمایند و اگر مغص باشد بر میلان ماده بسوی اسفل دلالت کند باسهال خارج نمایند و بقراط گوید که
علاج ماده سر بغرغره و علاج ماده معده بقی و علاج ماده امعا بحقنه و علاج ماده عروق بفصد و علاج در جلد بعرق نمایند و این بهر آنست که طبیعت مدبر بدن ست
و غایت امر طبیب آنست که اقتدای آن نماید پس هرگاه طبیعت ماده جمع کند و بهر اندفاع بمخرجی میلان آن نماید پس مخالفت فعل او نکنند و این وقتی ست که از
خالص فعل طبیعت باشد غیر ازانکه از استیلای مرض باشد مثل توجه صفرا بسوی دماغ در حمیات صفراوی که درین هنگام مثل حقنه لینه بسوی اسفل مایل گرداند
و تقویت دماغ نماید تا اختلاط عقل عارض نگردد و نزله چون میل بسینه کند بسوی بینی مثل تسعیط و تعطیس متوجه گرداند برعایت ریه بنا بر شرافت آن سوم رعایت
عضو مخرج از جانب میل چیزیکه استفراغ او واجب بود مثل باسلیق ایمن برای امراض جگر نه قیفال ایمن بهر آنکه این هر دو اگرچه در اتصال بجگر مشترک اند لیکن باسلیق ایمن
قریب تر از جگر ست و باسلیق ایسر محاذی جگر نیست پس اگر در مثل این خطا کنند و اخراج ماده از غیر او نمایند گاهی خطر آورد بهر آنکه خونیکه ماده مرض نیست خارج شود
و قوت بدان ضعیف گردد پس مرض مستولی شود و ماده مرض بلا دفع حرکت کند و واجب ست که عضو مخرج خسیس تر از مستفرغ عنه باشد تا ماده بسوی اشرف
میل نکند و ایضا واجب ست که مخرج او طبعی باشد مثل اعضای بول برای حدبه کبد و امعا برای تقعیر او و گاهی عضو که ازان مواد دفع کنند عضوی باشد که استفراغ
از طریق آن واجب بود لیکن آن امر مرضی باشد که ازان خوف ازمن در اخلاط بران کرده شود مثل امعا یا مقعد که چون مواد مجتمعه در تقعیر کبد ازان مندفع شود و مبادا
سحج یا مقعد قروح بود که از مرور آن مواد بران ضرر یابد پس باسهال دفع نکنند و بجانب گردانیدن او بسوی غیر آن که او اصوب باشد احتیاج افتد مثلا در صورتیکه
دفع مواد بقی یا ادرار نمایند و گاهی بران عضو از غلبه اخلاط خوف مرض کرده شود مثل آنکه از چشم بسوی حلق مندفع شود که گاهی ازان خوف خناق بود پس
باید که همه مواد چشم بسوی آن دفع نکنند مثلا بغرغره بلکه در مثل این وقت نمایند و تفریق مواد کنند چیزی بحجامت میان دو شانه و چیزی بفصد سر و چیزی باسهال

برای مجموع اخلاط زائد بالسویه یعنی به نسبتی که میان آنها در بدن ست و استفراغ خاص بخلط غیر خون که بعض آن درکمیت زیاده شود یا درکیفیت فاسد
گردد آن استفراغ غیر فصد ست و هر استفراغ که افراط کنند دراکثر تپ پیدا کند بنابر کثرت حرکات روح بسبب کثرت رطوبات مندفعه و احتدا دارد
بسبب قلت رطوبات و این حمی یوم بود و بسبب تعلق آن بروح و بیشتر بسوی دق مودی گردد خصوصاً اگر غلطی در علاج آن بمنع غذا واقع شود حتی که
آن باجفاف اعضا عارض گردد و کسی را که انقطاع استفراغ معتاد مرضی پیدا کند پس معاودت آن استفراغ آنرا شفا دهد دراکثر بنابر زوال سبب و دراکثر
بهر آن گفته شد که اگر آن مرض متمکن شود بزوال سبب اول زائل نگردد بلکه گاهی محتاج بتدبیر زائد شود مثلاً هر کرا انقطاع چرک گوش و مخاط بینی سدر
حادث کند پس اگر آن هر دو عود کنند سدر از ان زائل شود و بداند که بقای بقیه ماده که احتیاج باستفراغ آن باشد در ضرر کمتر ست از استقصا
و استفراغ و بلوغ بدان تا آنکه قوت را ضعیف کند و هرگاه قوت ضعیف شود تدارک آن متعذر گردد و گاهی بدق انجامد اگر منع غذا کنند و بقیه ماده را
اکثر طبیعت بغیر دوای دیگر تحلیل کند و مادام که خلط از جنسی باشد که استفراغ او سزاوار بود و مریض احتمال آن کند پس خوف از افراط در استفراغ نکنند که
آن افراط نیست بلکه گاهی احتیاج افتد بسوی استفراغ تا آنکه بغشی انجامد چون اخلاط بسیار بود و معذلک متوجه بسوی بعض مخانق باشد استفراغ تا بغشی
کنند حتی که راه ماده برای اندفاع خالی شود و خلاصی حاصل گردد چنانچه در تپ سونوخس فصد کنند تا آنکه بحد غشی رسد و کسی که قوت او غیر قوی بود و ماده
اخلاط او ردی کثیر باشد استفراغ او اندک اندک کنند تا قوت او باستفراغ کثیر دفعةً ضعیف نگردد و همچنین هرگاه ماده شدید الالتزاق باشد یا شدید الاختلاط
معجون باشد در هر دو صورت اگرچه قوت قوی باشد ممکن نیست که بیکدفعه استفراغ کنند بهر آنکه در صورت اول در اکثر بیکدفعه خلط منقلع نشود و اگر
دوا قوی باشد احتیاج بتکرار استفراغ و اندفاع اندک اندک و انضاج مابقی بالتفریق افتد تا آنکه مندفع گردد و در صورت ثانی طبیعت متمسک بدان بود
بسبب شدت تمسک آن معجون و لذالک بدوا استفراغ نگردد پس خلط شدید الاختلاط بسهولت مندفع نشود و تفریق در استفراغ واجب گردد چنانچه
در عرق النسا و درد اوجاع مفاصل مزمنه و در سرطان بسبب ماده متلججه آنها و در جرب مزمن و دملهای مزمن بسبب شدت اختلاط ماده آنها بمعجون و بدانکه
فرق میان اسهال و قی و فصد در اخراج ماده اینست که اسهال جذب مواد از فوق میکند بهر آنکه رطوبات بثقل طبعی خود از اعالی بسوی جهت جذب
مسهل میل می نماید و قلع از تحت میکند بنابر غلبه قوت ادویه مسهله پس اکثر مواد بنابر ثقل خود برای انجذاب بسوی اعالی مجیب نمیباشد و آن مناسب
برای هر دو جذب مخالف و موافق ست یعنی بنابر جذب مواد بسوی خلاف جهت میل و چنانچه هرگاه مواد در اسافل باشد مناسب جذب مخالف
ست و بنابر جذب مواد بسوی جهتی که ماده بسوی آن مائل ست چنانچه هرگاه در اعالی باشد مناسب جذب موافق ست و ایضاً بعد استقرار مواد بغیر آنکه او را
میل بجهتی از هر دو جهت علو و سفل باشد مناسب ست چنانچه او برای دفع مواد اوجاع ورک مزمنه مناسب بود و پس هرگاه مواد مستقره از تحت باشد
یعنی در اسافل که آن مخالف جهت جذب مسهل ست مسهل آنرا جذب کند بلا قلع بسوی خلاف جهت میل او باین طور که مثلاً اگر ماده در عروق باشد
آنرا بسوی جگر مائل سازد و پس جذب از تحت باشد بعده از ان بسوی امعا دفع کند و قلع آن نیز کند بدون جذب بسوی خلاف جهت میل او چنانچه هرگاه
در غیر عروق باشد مثل مفصل زانو مثلاً پس جذب از اسافل تنها باشد مگر مخالف و این بهر قوت قوة جاذبه بود و قی جذب و قلع بعکس مسهل کند یعنی جذب
از تحت و قلع از فوق نماید و اگرچه قلع این از فوق اندک بود و حال فصد مختلف باشد یعنی گاهی از فوق جذب کند و از تحت قلع نماید و گاهی از
تحت جذب کند و از فوق قلع نماید بحسب موضعی که از ان خون گرفته شود و قلیل ترین مردم از روی حاجت بسوی استفراغ کسی ست که جید الغذا
جید الهضم باشد بهر آنکه از فضول غذای آن شیئ معتد به باقی نمی ماند تا محتاج بسوی استفراغ باشد بنابر قلت رطوبات دران و ایضاً صاحبان بلاد
حاره قلیل الحاجت بسوی استفراغ باشند بسبب کثرت تحلل مواد ابدان ایشان اکنون بدانکه طریق مسهل و حقنه و قی و فصد و حجامت و زلو بفصول
مستقله در کتب کلیات مفصل مسطور ست در انجا ملاحظه نمایند و درینجا چیزی از حال آنها که اکثر بکار اید بقلم می آید در امراض دموی بهر تنقیه فصد
یا حجامت یا زلو بکار برند و حجامت قبل از دو سالگی و بعد از شصت سالگی روا نداشته اند و در زلو همین اعتبار ست لیکن در هند صبیان را بعد چهل روز

نگردد پس اگر مرض مزمن باشد اطبا بر وجوب انتظار نضج دران اتفاق دارند و اگر حاد باشد بر اصل جواز استفراغ دران قبل نضج مع اختلاف ایشان در رجحان یکی
از دو طرف نیز اتفاق دارند و نتیجه تقدیر چیزیکه استفراغ آن کرده شود و مراد ازین آنست که بقدر معتدل باشد بهر آنکه اندک ازان مغنی نباشد و بسیار ازان قوت را
ضعیف کند و این از نظر در قوت و از نظر در ماده و از نظر در اعراض متخلف بعد استفراغ حاصل شود و بدانند که استفراغ ماده و قلع آن از موضع او بر دو وجه بود
یکی بجذب بسوی خلاف بعید دوم بجذب بطرف خلاف قریب بهترین اوقات جذب آنست که در بدن امتلا نبود و مواد متوجه بسوی مجذوب الیه نباشد
بهر آنکه اگر در بدن امتلا بود پس هرگاه جذب ماده از موضعی بسوی دیگر کنند در مجذوب الیه مواد بسیار مجتمع شود و مواد دیگر بسوی مجذوب عنه منجذب گردد
و معرض انصباب مواد شود و فائده جذب ظاهر نشود و اگر مواد متوجه بطرف مجذوب الیه باشد فائده جذب باقی نماند بلکه شر زیاده گردد و مثال استفراغ بجذب
قریب و بعید آنست که مثلا مردی را از اعلای دهن او خون بسیار سیلان کند یا زنی را سیلان خون بود اسیر افراط کند پس طبیب اگر استفراغ با مالهٔ خون
بسوی خلاف قریب کند درین صورت اماله در اول بسوی بینی برعاف او و در ان واجب بود و در ثانی بسوی رحم بادرار حیض و اگر اراده جذب بسوی
خلاف بعید نماید استفراغ خون در اول از عروق و مواضع اسفل بدن کند و در ثانی از عروق و مواضع اعلی بدن نماید و خلاف بعید متباعد در قطرین نشاید
بلکه در قطر واحد که آن قطر بعید تر بود می باید بهر آنکه اکثر مشارکات اعضای قطر واحد بود سوای متباعد در قطرین پس هرگاه ماده در اعالی از یمین باشد جذب بسوی
اسافل از یسار نکنند زیرا که بعد در دو قطر بود بلکه یا بسوی اسافل از یمین بنفسه نمایند و آن واجب تر ست بهر آنکه میل ماده بسوی اسافل بود و بعد در قطر
واحد ابعد باشد و یا بسوی یسار از علو کنند بهر آنکه بعد در قطر اقرب باشد و اگر بقدر بعد مناسب از منکب بود و بعید ازان باشد و این کمتر بعد مخالف بعید ست
پس آنچه بعد او کمتر ازین قدر باشد آن در مخالف قریب داخل ست و جائز ست استفراغ از آن چنانکه استفراغ از مخالف قریب تجاوز کنند چنانچه فصد سرارو
و جذب بوضع محاجم بر نقره در استفراغ مواد منصبه بسوی چشم جائز ست و حال او مثل حال هر دو جانب سر در قرب نباشد پس هرگاه ماده در یمین راس باشد
اماله بسوی اسافل کنند نه بسوی یسار راس بهر آنکه بعد میان یمین راس و یسار او اندک ست پس جذب بسوی خلاف بعید نباشد بلکه درین هنگام در
استفراغ از مخالف قریب داخل بود و چون اراده جذب ماده بسوی بعید کنند اولا تسکین وجع موضعی که دران ماده باشد باید کرد تا مزاحمت در جذب
کم گردد بهر آنکه وجع جذاب ست پس میان دو جذب مقاومت واقع شود و چون خلط مجذوب باطاعت جذب نکند تا عضوی که اراده جذب بسوی آن
باشد برسد در جذب آن سختی نکنند چه گاهی سختی آنرا حرکت دهد و رقیق کند و منجذب نشود و سریع المیل بسوی موضع وجع گردد و گاهی جذب مواد بغیر استفراغ
آن کفایت کند اگر غرض منع توجه مواد بسوی عضو سوای استفراغ آن باشد پس نفس جذب بمنع توجه او بسوی عضو کند و اگرچه آنرا اخراج نکند و ازان بدون
استفراغ غرض حاصل شود و درینصورت بر مثل بستن اعضای مقابل یا کشیدن شاخهای بلا شرط یا نهادن ادویه محمره مثل خردل و سداب و صمغ آن
در سن و قلقطار و غیره و بالجمله آنچه مولم بود اقتصار کنند بهر آنکه وجع ثوران حرارت می نماید و حرارت جذاب ست و بدانکه سهل ترین مواد بهر استفراغ
بعد مواد یکه در معده باشد آنست که در عروق بود بنا بر سهولت وصول اثر دوا بسوی آن و بهر سهولت خروج مواد ازان بعد ازان آنچه در اعضا بود بنا بر
احتیاج در هر دو امر مذکور بسوی مرور در عروق ضیقه و حاجت بسوی دوای قوی تر ازان و اخراج مواد مفاصل صعب ست بنا بر برد و غلظ و تحجر و قلت اتصال
افواه عروق بدان معذلک در استفراغ آن لابد ست بادی از خروج غیر آن بهر آنکه چون دوا مواد بعید عاصی را دفع کند مواد مطیع که در راه او واقع ست
بادی مندفع گردد و ضرر اندفاع مواد که دفع او واجب نبود ظاهر ست و کسیکه از بدن او اخلاط و رطوبات با استفراغ صناعی اخراج نمایند و بدن او محتاج
تعویض رطوبات باشد واجب ست که مبادرت بسوی تناول اغذیه بسیار و خام نکند بهر آنکه طبیعت بنا بر اشتیاق خود بسوی غذا بسبب قلت
رطوبات جذب غذای غیر منهضم نماید چه غذای کثیر برای انهضام محتاج بمدت طویل ست و کذا غذای خام پس قبل انهضام بسوی عروق منجذب
گردد و آن فساد آورد و این حکم در استفراغ طبیعی نیز جاری ست بلکه اگر چیزی مثل ضعف حاصل از استفراغ یا لذت غذا با تکلیف غیر تکثیر غذا واجب کند
باید که اندک اندک و بتدریج باشد تا طبیعت دران کما ینبغی تصرف نماید و در بدن نیک منهضم داخل شود و امن از ضرر آن گردد و قصد استفراغ خاص ست

مقشر نیمکوفته پنج ماشه مویز منقی نه دانه انجیر زرد پنج عدد اسطوخودوس هفت ماشه شب در آب تر کنند و صباح جوشانیده صاف نموده گلقند عسلی چهار توله در آن
مالیده باز صاف کرده بدهند تا هفت روز و بعده ترید سفید مجوف خراشیده پنج ماشه غاریقون پنج ماشه سنای مکی یک توله در منضج افزوده مغز فلوس هفت توله
شکر سرخ چهار توله مع گلقند مالیده صاف نموده روغن بید انجیر یک توله داخل کرده تنقیه کنند و این مسهل گرم است و بجای آب عرق بادیان نیمگرم بدهند
و اگر مسهل عمل نکند مصطگی رومی سه ماشه سوده با شکر سفید مساوی آمیخته همراه عرق مذکور یا آب نیمگرم بخورانند و غذا روز مسهل وقت دو پهر آب نخود
و وقت سه پهر کهچری موشه بدهند و روز دوم مسهل گلقند دو توله در عرق بادیان شش هفت توله مالیده صاف نموده تخم ریحان چهار ماشه اضافه نموده بنوشانند
و اگر دادن حب ایارج منظور باشد بعد از دو مسهل یا دو سه روز نضج ماده بمنضج گرم نموده یک توله حب مذکور بروغن بادام یا بروغن گاو چرب کرده با ورق نقره
پیچیده چهار گهری شب باقی مانده همراه آب گرم فرو برند و بران خواب کنند و وقت صبح منضج گرم که دران اجزای مسهل گرم سوای مغز فلوس و روغن بید انجیر
باشد بنوشند و بجای آب و غذا آنچه در روز مسهل مذکور شد بدهند و روز دوم بدستور گلقند و عرق بادیان و تخم ریحان بخورانند و باز بدستور حب دهند و بعد
مسهل حب یک مسهل گرم مع مغز فلوس و روغن بید انجیر بدهند و بعد از مسهل پیش از آنکه در عمل شروع کند خواب کردن عین عمل است بشرطیکه مسهل قوی نبود
والا مبطل یا مفسد عمل بود و بعد از شروع در عمل هرگز نخوابد نشاید که خواه مسهل قوی بود خواه ضعیف و ادویه معدل البلغم مثل بادیان ...
برنجاسف مویز منقی تاقافریه دارچینی سنبل الطیب است و مانند آن هرچه گرم و خشک باشد و تخم کشوث در اخراج بلغم عفن که اندر عروق باشد مخصوص است
و هرگاه بلغم عفونت پذیرد و با تپ باشد دوای بسیار حار ندهند و ادویه صغار حسب حاجت با ادویه بلغم آمیزند و از ادویه مرکبه مسهل بلغم معجون فلاسفه
و معجون سیر و دواء المسک حار و جوارش جالینوس است بشرطیکه تپ نباشد و اگر با تپ بود قرص گل و قرص غافث با سکنجبین بزوری معتدل و حار و گلقند
و شربت بزوری معتدل و حار دهند و از منضج و مسهل گرم نیز ادویه شدید الحرارت موقوف نمایند و مثل بنفشه و خطمی و شکاعی و بادآورد افزایند و بجای
روغن بید انجیر شیره مغز بادام یا روغن آن داخل کنند و در امراض سوداوی بهر تنقیه اول این منضج سوداوی دهند سپستان یازده دانه عناب پنج دانه
گاوزبان بادرنجبویه اصل السوس هر یک چهار ماشه پرسیاوشان پنج ماشه بادیان شاهتره اسطوخودوس هر یک هفت ماشه جوشانیده بدستور گلقند یا ترنجبین
دو توله داخل کرده بنوشانند و در سودا که از احتراق خلطی حادث شود و بعضی از علامات آن خلط که از احتراق آن سودا حادث شده نیز باشد پس در منضج و مسهل
آن ادویه مخصوصه آن خلط نیز باید آمیخت مثلا در سودای دموی و صفراوی ادویه دموی یا ادویه منضجه صفرا افزایند و اگر حدت و حرارت احتراق زیاده باشد
نضج ماده صرف از منضج صفرا نمایند پس هرگاه نبض عریض و ملایم شود و قاروره که رو غلیظ گردد و رنگ آن از سفیدی بسیاهی زند قصب الذریره اسطوخودوس
بسفایج فستقی هر یک هفت ماشه افسنتین هلیلجات ثلثه از هر یک شش ماشه سنای مکی افتیمون در پارچه صره بسته هر یک نه ماشه غاریقون دو ماشه در مسهل بارد
زیاده نموده تنقیه کنند و در سودای صفراوی تبرید و تسکین زیاده باید نمود و اگر بعد دو مسهل تنقیه بحب افتیمون بطریق حب ایارج کنند انسب بود و در
امراض سوداوی فیما بین هر مسهل استعمال منضجات مناسب و در سودای سوداوی و بلغمی آلو بخارا پنج دانه گل گاوزبان پنج ماشه گل سرخ تخم کاسنی نیم کوفته
تخم خطمی بیخ کاسنی بیخ بادیان هر یک هفت ماشه مویز منقی نه دانه انجیر زرد پنج عدد در منضج سودا افزوده نضج دهند پس هرگاه ماده نضج یابد روز مسهل
بسفایج فستقی افتیمون در پارچه کتان بسته قصب الذریره هلیلجات غاریقون ترید موصوف برگ سنا مغز فلوس روغن بادام یا شیره مغز بادام اضافه
کرده مسهل دهند و چون ماده بتغلیظ محتاج منضج زیاده می باشد باید که در اثنای مسهلات منضجات دهند و بعده اگر تنقیه بحب افتیمون کنند اولی بود و میان
مسهلات تبرید از آمله مربی و لعاب گاوزبان و شربت انار و تخم ریحان دهند و بعد مسهلات استعمال ماء الجبن نیز در امراض سوداوی معمول است و بدانند
که تعیینات هر خلط در علاجات امراض جزئیه مسطور گردد و وقت قی کردن شکم و چشم را به بندند و بعد از قی مضمضه بآب گرم کنند و دهن و روی را بآب
سرد بشویند و در حار مزاج بهر تقویت معده سکنجبین با گلاب بدهند و در بارد مزاج اندکی مصطگی سوده در گلقند آمیخته بخورانند و ترکیب حقنه مسهله بعینه
ترکیب مطبوخ مسهل است در امراض گرم از مسهل بارد و در امراض سرد از مسهل گرم حقنه کنند مگر هلیلجات را در حقنه داخل نکنند و مقدار آب آن زیاده از ثلث

از تولد ارسال نبو میکنند وجذب زلو از حجامت قوی بود وفصد بعد از دوازده سالگی نزد بعضی بعد از چهارده سالگی تا آخر عمر جائز است وحجامت در تاریخ شانزدهم
و هفتدهم ماه بهتر بود وفصد وقتی که قمر ناقص النور باشد مناسب بود واگر ضرورت باشد در هر حال و هر وقت فصد وحجامت بکار برند مگر در روز بحران نکنند
وحامله وحائضه وقولنجی وفربه ولاغر بسیار را فصد نکنند وکسی که در فصد غشی کند پیش از فصد قی باید کرد وصفراوی مزاج را پیش از فصد شربت انار وسیب وبلغمی مزاج
را گلقند ومربای به مناسب بود ویا حکم فصد بر نهار کنند که ازین تدبیر هم غشی نمیکند وفصد سر رو تنقیه خون از ما فوق گردن میکند وباسلیق از ما تحت گردن
و هفت اندام از تمام بدن وحبل الذراع حکم سر دارد وابطی حکم باسلیق واسلیم دست است علل جگر را چپ امراض طحال را نافع بود وباید که بعد از فصد اسلیم دست
در آب گرم دارند وفصد عرق النسا جهت دوالی وعرق النسا ونقرس وفصد صافن از برای ادرار حیض ومنافع عرق النسا واز برای امالهٔ ماده باسفل وفصد مابض
که در باطن گوزانو است در ادرار حیض وامراض مقعد از صافن قوی تر بود وفصد چهار رگ برای قلاع وقروح وبخور دهن وفصد رگ زیر زبان که در باطن تن
ست برای خناق واورام لوزتین کنند وحجامت تنقیه از نفس عضو میکند وضرر آن باعضای رئیسه نمیرسد وجه هر یک را کم استفراغ میکند وحجامت بر ساق
خلیفه یعنی قائم مقام صافن بود وحجامت بر نقره یعنی مغاک پس سر خلیفه اکحل است وحجامت مابین کتفین خلیفه باسلیق است وحجامت بی شرط برای جذب ماده
از جهتی بجهت دیگر وبرای تحلیل ریاح وتسکین درد نیز نافع بود وادویه مصلح خون که در حالت جوش خون و عفونت آن بکار آید مثل کاسنی وکاهو وکشنیز
وگل سرخ وآب لیمو وسکنجبین وشربت عناب وشربت صندل وشربت گدرو مانند آنست هرچه سرد وخشک باشد واز آنجا که بسبب آمیختن صفرا
در خون رقت شود وعلامات صفرا شریک بود وکف زرد بالای خون باشد مسهل صفرا دهند وخصوص هلیلهٔ زرد وشربت عناب وآب عدس آب کاسنی سبز
مروق مفید بود واگر از آمیختن رطوبت بلغمی خون رقیق گردد وآثار غلبهٔ بلغم نیز باشد ورنگ خون سفیدی زند مسهل بلغم دهند خصوص هلیلهٔ کابلی
ومجففات رطوبت مثل بالنگو وریحان وپرسیاوشان ومانند آن هرچه خشک مائل بگرمی باشد مناسب بود ومالیدن بدن وریاضت انسب واگر
خون غلیظ گردد ملطفات مثل سکنجبین وآب آلو وآب بادیان وشاهتره دهند پس اگر آثار سودا یافته شود ورنگ خون مائل بسیاهی باشد مسهل سودا دهند
واگر غلظ خون از آمیختن بلغم غلیظ بود وآثار بلغم نیز یافته شود مسهل بلغم دهند وبرای تقطیع بلغم ترشیها انسب بود ودر امراض صفراوی بهر تنقیه چهار
روز این منضج بارد دهند عنب الثعلب گل بنفشه گل سرخ تخم خطمی شاهتره تخم کاسنی نیمکوفته هر یک هفت ماشه گل نیلوفر پنج ماشه عناب آلوبخارا هر یک
پنج دانه شب در آب گرم تر کنند صباح مالیده صاف نموده گلقند یا خمیره بنفشه دو توله در آن مالیده باز صاف نموده بخورند وجائی که تپ شدید باشد
احتیاج منضج نمیشود ودر ایام مسهل مغز فلوس هفت توله ترنجبین تمر هندی گلقند هر یک چهار توله شیرهٔ مغز بادام پنجدانه در منضج افزوده تنقیه کنند واین
مسهل بارد است واگر در روز مسهل تشنگی شود عرق عنب الثعلب عرق کاسنی اندک اندک بنوشند وغذا وقت دوپهر آشجو وقت سه پهر کهچری مونگ ملایم
بخورند ومسهل متواتر نه دهند بلکه درمیان هر دو روز تبرید لعاب بهدانه سه ماشه وشربت بنفشه دو توله اسپغول شش ماشه پاشیده دهند واگر این مسهل قی شود
باز همان وقت مغز فلوس گلقند ترنجبین تمر هندی در عرقیات مالیده صاف نموده شیرهٔ مغز بادام بالای آن ریخته بخورند واگر مسهل عمل نکند از عرقیات
نیمگرم وشیافات اعانت کنند ویا شربت ورد مکرر چهار توله در آب سرد آمیخته بنوشانند واز ترنجبین دو نیم درم صابون خطمی نمک طعام از هر یک یکدرم
شکر سرخ دونیم درم بدستور متعارف شیاف ساخته بردارند وبروز خوردن این مسهل خواب نشاید کرد وکسی را که در مسهل عادت قی باشد پیش از
مسهل بدو روز قی کند تا معده پاک شود ودر روز مسهل اول اندکی مقویات معده مانند شربت انار تناول کند وادویه معدل صفرا مثل لعاب اسپغول وبهدانه
وشیرهٔ تخم خرفه وشیرهٔ تخم کاسنی وشیرهٔ تخم خیارین است وهرچه بارد ورطب باشد ولقوع کشنیز با نبات نافع وصندل سفید بگلاب سوده مسکن حرارت شدید
است وآب کاسنی سبز مروق با نبات یا ترشی آمیخته اثر تمام دارد ودر تصفیهٔ خون نیز بعدیل خصوصا چون دران از خرفه وخیارین وتخم کاهو شیره کشند
وکافور بقدر رفع حرارت عظیم بنشانند ومحوضات تمامه معدل صفرا است وازادویهٔ مرکبه قرص طباشیر وکافور وشربت آلو وبنفشه ونیلوفر وغیره است ودر
امراض بلغمی بهر تنقیه این منضج گرم بیخ کاسنی بیخ بادیان بیخ کرفس بیخ اذخر بادیان هر واحد نیمکوفته پرسیاوشان هر یک هفت ماشه اصل السوس

آنکه شکل او از مجرای طبیعی متغیر باشد چنانچه سقط و مربع و غیر آن و ازین آفت در افعال دماغی افتد و یا مجاری و اوعیه او منسد یا تنگ تر یا فراخ تر باشد و سده یا در بطن مقدم یا در بطن مؤخر یا در دو بطن یا در هر سه بطن افتد و ناقص بود یا کامل و یا سده در اورده یا در شرائین یا در منابت اعصاب آن افتد و یا رباطات حجب دماغ منخلع گردد و یا افتراق در جرم دماغ واقع شود سوم امراض تفرق اتصال بجهت انحلال فرد در نفس دماغ یا در شرائین و اورده یا جلد یا در قحف چهارم مرض مرکب یعنی اورام در نفس جوهر دماغ یا در غشای رقیق یا ثخین یا شبکه یا غشای خارج او و کل اورام از ماده یکی از اخلاط حار یا بارد افتد اما ورمیکه از ماده بارد عفن بود شامل اورام حار باشد و ماده بارد ساکن یعنی غیر عفن ورامی که آنرا بارد گویند پیدا کند الحاصل همه امراض دماغ یا راجع بامراض مذکوره باشد گویا که از اقسام او بود و یا عارض ازین امراض باشد مثل قرحه عارض از تفرق اتصال و مثل امراض مرکبه ازین امراض مفرده هنگام حدوث اورام و امراض دماغ یا خاص بود یا بمشارکت و گاهی در امراض مشارکی دماغ کار بزرگ گردد حتی که امراض خاص قتاله شود چه بیشتر چنان باشد که در امراض ذات الجنب و خناق بسوی دماغ مواد خناقی قتال مندفع شود و بسا ست که سکته قاتل بسبب نوبتی در عضو مشارک آنرا بهم رسد

ذکر دلائل بر معرفت احوال دماغ

امور یکه از آن احوال دماغ شناخته میشود یازده قسم ست یکی افعال حسیه دوم افعال سیاسیه که این هر دو از آثار دماغ اعنی تفکر و تذکر و تصور و قوت وهم ست و احلام سوم افعال حرکیه که آن از افعال قوت محرکه اعضا بتوسط عضل ست و حال خواب و بیداری چهارم افعال طبیعیه از کیفیت فضول مستفرغ از دماغ در قوام و لون او و طعم اعنی حرافت و ملوحت و مرارت و تفاهت او و کمیت آن در کثرت و قلت او و یا احتباس آن مطلقا و حال عروض قروح و بثور و اورام بر جلد سر و حال شعر از کمیت و کیفیت و لون او و غیر آن پنجم موافقت اهویه و اطعمه و انحای تدابیر و مخالفت و اضرار آنها بدماغ ششم مقدار رأس از عظم و صغر آن هفتم شکل راس از جودت و رداءت آن هشتم ثقل راس و خفت آن و ملمس و اوجاع آن نهم احوال اعضائیکه مثل فروع ست مر دماغ را مانند چشم و زبان و چهره و دندان و لهات و لوزتین و گردن و اعصاب دهم حال قوی و افعال اعضای عصبانی مشارک دماغ مثل معده و رحم و مثانه یازدهم حال عضویکه دماغ بمشارکت آن متالم میگردد و آن عضو کدام ست و از آن آفت بسوی دماغ چگونه متادی میشود و بدانکه ازین استدلالات گاه بر آفتیکه آن حاضر ست از احوال و بر آفتی که هنوز حاضر نگشته و در زمانه مستقبل خواهد بود استدلال کرده میشود مثل آنکه از طول حزن و وجوم یعنی غضب شدید و سکوت از کلام از شدت غیظ بر مالیخولیا مشرف و قطرب واقع عنقریب از غضب بیوجه بر حدوث صرع یا مالیخولیای حار یا مانیا و از ضحک بی سبب بر حمق و رعونت استدلال کرده میشود و گاه بر امر ماضی مثل استدلالات از اورام و قروح عارض جلد رأس بر بودن مواد در آن و اندفاع آن استدلال میکنند اکنون کیفیت استدلال ازین دلائل مذکوره بر احوال دماغ و تفصیل این وجوه معدوده مسطور میگردد و لیکن پیش از آن استدلال کلی از افعال دماغ بقلم می آید و سپس تفصیل اقسام مزبوره ذکر یابد

استدلال کلی از افعال دماغ

اما دلالت ماخوذ از جنس افعال حسیه یا حرکیه اینست که افعال وقتی که سلیم باشند در ظاهر اعانت میکنند در دلالت بر سلامت دماغ و اگر افعال مؤوف باشند دلالت می نمایند بر آفت آن و آفات افعال سه ست که آن ضعف و تغیر و تشویش ست پس بطلان و قول کلی در استدلال از افعال اینست که نقصان و بطلان آنها اگر بسبب امور مزاجیه و سدیه مانع نفوذ روح بود بسبب برودت و غلظت روح از رطوبت و سده می باشد و از حرارت نمیباشد مگر هنگامی که عظیم شود و بحدی رسد که قوت ساقط گردد و اما تشویش و آنچه مناسب آنست گاه از حرارت و گاه از یبوست میباشد

استدلال از افعال نفسانیه حسیه

گاه درین افعال آفت از قبیل بطلان یا ضعف یا تشویش داخل میشود مثال این در حواس ابتدا ببصر کرده میشود پس در بصر داخل شود آفت باین طور که یا باطل گردد و یا ضعیف شود یا مشوش و متغیر گردد و بران فعل او از مجرای طبیعی آن که تخیل نماید چیزی را که در خارج موجود نباشد مثلا خیالات و الوان و شبه و شعله و دخان و یا تخیل کند شیئی موجود فی الخارج را بر خلاف آنکه در خارج ست مانند آنکه تخیل کند چیزی راست را کج یا بالعکس و مضلع را مستدیر یا بالعکس

مثل نباشد و در غلظت و رقت معتدل باشد و هنگام اعتدال نیمگرم استعمال کنند و بده سه مرتبه بعمل آرند و سر انبوبه را چرب کنند و بیش از حقنه مسهله تا بهم کرا(؟)
در روغنهای مناسبه حقنه نمایند و یا از آب و نمک فقط انتباه علاج امراض ترکیب و تفرق اتصال و معالجات امراض جزئیه مذکور نخواهد شد و کذا علاج کلی و جزئی
اورام و رسجب(؟) اورام و بثور مسطور گردد و مسیحی گوید که اصناف امراض بسیار است و هر واحد را از آن معالجه بضد آن کرده شود و مثلا معالجه امراض مزاجی
کنند که مزاج آنها مضاد بمزاجات امراض بود مثل بارد بحار و حار ببارد و رطب بیابس و یابس برطب و همچنین در کیفیات مرکبه و معالجه امراض اعضائی
آلیه یعنی امراض ترکیب باضداد هیآت آن نمایند مثلا علاج زیادت بنقص و نقصان بزیادت و خشونت بملاست و ملاست بخشونت و معالجه تفرق اتصال
نیز بضد کنند و آن جمع کردن ست آنرا که متفرق شده و حفظ آنچه جمع کرده تا آنکه متصل شود و ایضا حفظ از آنچه در متفرق از شی غریب افتد و نه متصل
نخواهد شد و حفظ مزاج آن عضو بطبیعی و الا متصل نخواهد شد۔

امراض راس یعنی بیماریهای سر

بدانکه مراد از سر در کتب طبیه سر مصطلح عند الاطباست و آن ما فوق صینین ست نه از سر عند عرف عام که آن عبارت از ما فوق گردن ست
و شیخ الرئیس میفرماید که غرض ما در ینجا از سر دماغ و حجب او ست و لهذا متعرض به بیان امراض مختص ببعض اجزای سر مثل کسر عظم و امراض شعر و بثور و تقرح
عارض جلد سر و غیر آن در ینجا نشده و اجزای راس مصطلح شعر و جلد و غشای سمحاق و استخوان قحف و هر دو استخوان حجی و استخوان پیشانی و استخوان مؤخر
سر و غشای غلیظ و غشای رقیق و مخ یعنی جوهر دماغ و اورده و شرائین و ارواح و بطون ثلثه و شبکه و دوده و غده صنوبری و برکه و معصره و قمع و استخوان قاعده
دماغ و غیر آنست و اعصاب و نخاع مثل فروع ست و جمله امراض راس و اعصاب سی و شش ست یعنی صداع و بیضه و شقیقه و عصابه و حس و ثقل راس و سرسام
و عطاش و اورام خارج راس و اجتماع الماء فی الراس و سبات سهری و سبات و سهر و نسیان و اختلاط ذهن و هذیان و رعونت و حمق و مالیخولیا و جنون
و عشق و سدر و دوار و تهیج و کابوس و صرع و سکته و جمود و استرخاء و فالج و لقوه و تشنج و کزاز و تمدد و رعشه و ارتعاد و خدر و اختلاج و جالینوس تقسیم
این امراض بر پنج گونه کرده اول امراضی که بسبب ورم و تفرق اتصال در حجاب یا در نفس دماغ یا در هر دو افتد مثل قرانیطس و لیثرغس و سبات سهری دوم
امراضی که سببش اجتماع اخلاط ردیه سوداویه یا بخار ردی در دماغ باشد همچون مالیخولیا و مانیا و قطرب و نسیان و بلاهت و سبات سوم امراضیکه سبب او
اجتماع اخلاط ردیه بلغمیه در تجاویف دماغ بود مانند کابوس و صرع و سکته چهارم امراضی که سبب آن اجتماع رطوبات فضلیه در آلات حس و حرکت یعنی عصب
باشد چون فالج و لقوه و تشنج و کزاز و رعشه و خدر و اختلاج پنجم اصناف صداع که آن از جمیع اسباب مذکوره و غیر آن حادث میشود و بو علی سینا تقسیم امراض
در ینجا بدو نوع ساخته نوع اول امراض راس و دماغ و آنرا بچهار قسم بیان نموده یکی اوجاع راس و آن شش مرض ست یعنی از صداع تا ثقل راس که مذکور شده دوم
اورام راس و تفرق اتصال آن و آن پنج مرض ست یعنی از سرسام تا سبات سهری سوم امراضیکه اکثر مضرت آنها در افعال حس و سیاست باشد و آن هشت مرض
ست یعنی از سبات تا عشق چهارم امراضیکه آفات آنها در افعال حرکت قوی بود و آن هفت مرض ست یعنی از سدر تا جمود و نوع دوم امراض عصب
و آن ده مرض ست یعنی از استرخا تا اختلاج و جمله امراض مذکوره درین کتاب حسب ترتیب و تقسیم شیخ مسطور گردد

قول کلی در امراض سر

از قانون و شروح آن مستفاد میشود که دماغ را عارض میشود کل امراض معدوده یکی از آن انواع سوء مزاجات سازج مفرد و مرکب هشت گانه و مادی مفرد
و مرکب ست و مادی یا غیر ذات قوام بود مثل بخار و ریح و یا ذات قوام باشد مانند اخلاط اربعه و مائیت و ماده یا مورم بود و یا بی ورم باشد و نسبت
بسائر اصناف امراض سوء مزاج امراض رطوبی یعنی رطب مائی در دماغ بیشتر افتد چه در هر دماغ بلکه در هر عضو در ابتدای خلقت رطوبت فضلیه محتاج
تنقیه در رحم یا بعد او میباشد پس اگر پاک نشود کار دشوار گردد و در اکثر از آن رطوبت صبیان را صرع قتال حادث شود و کل انواع سوء مزاج یا
در جرم دماغ و یا در عروق و یا در حجب آن می افتد دوم امراض ترکیب یا در مقدار مثل آنکه سر کوچک یا بزرگ از قدر واجب بود و یا در شکل باشد

دلالت می نماینه بر انکه در انها آفت از حرارت یا یبوست ست و بحد سقوط قوت نرسیده

استدلال از افعال سیاسیه

و احکام از جملهٔ سیاسیه ست قوت فهم و حدس و دلالت می نماید بر قوت مزاج دماغ بتمامه و ضعف آن هر دو دال بر آفت اندر انست تا آنکه ظاهر گردد که آیا
یک از افعال دیگر اختلال یافته پس بعضی از انها فساد قوت خیال و تصور و آفت آنست و این قوت اگر قوی ست اعانت نماید در دلالت بر صحت مقام
دماغ و این قوت قوی بود اگر انسان قادر باشد بر جودت حفظ صور محسوسات مثل اشکال و نقوش و خلق و مذوقات و اصوات و نغمات و غیر اینها زیرا که بعض مردم
را درین باب قوت تامه بود بحدیکه فاضلی از مهندسین نظر کند در شکل مخطوط یک نظر و بدان مرتسم گردد در نفس آن صورت و حروف او و حکم نماید در ان مسئله
بتمامه و مستغنی باشد از معاودت نظر بسوی آن شکل و همچنین ست حال قوی بقیاس بسوی نغمات و حال قوی بقیاس سوی مذوقات و غیر اینها و باین باب
متعلق ست جودت معرفت نبض بهر آنکه او محتاج ست بسوی خیال قوی که مرتسم گردد در نفس قوی ملموسات و چون درین قوت آفتی عارض گردد یا بطلان
فعل پس درین صورت باقی نمی ماند در خیال صورت محسوس بعد زوال آن از نسبتی که میباشد میان آن و میان قوت حساسه حتی که احساس می نماید بدان
و یا ضعف و یا نقصان یا تغیر از مجرای طبیعی باین نوع که تخیل نماید چیزی را که در خارج موجود نیست پس ضعف او و تغیر او و بطلان فعل او و در اکثر دلالت مینماید بر آفت از
برودت یا یبوست در مقدم دماغ و یا رطوبت در ان و برودت سبب بالذات ست و رطوبت و یبوست هر دو سبب بالعرض بجهت آنکه این هر دو جالب
برودت اند و تغیر فعل آن و تشویش آن بر زیادتی حرارت دلالت میکنند و این همه امور اکثری ست نه کلی و بنا بر آنکه در قوای حساسه گفته شد گاهی این مرض
مردم صحیح العقل را عارض میگردد بحدیکه معرفت ایشان بافعال جمیل و قبیح تام و کلام ایشان با مردم صحیح میباشد لیکن تخیل می نمایند قومی را حاضر نزد
خود که آن در خارج وجود ندارند و تخیل میکنند صداهای طبل را و غیر اینها چنانچه جالینوس حکایت کرده که این مرض دوقلس طبیب را عارض گردید و بعضی
از انها فساد قوت تفکر و تخیل ست یا بطلان فعل انها و این را ذهاب عقل می نامند و یا ضعیف فعل آنها و این را حمق گویند و مبداء آن هر دو برودت
وسط دماغ و یا یبوست و یا رطوبت آنست و این اکثری ست چنانچه در بطلان فعل خیال و ضعف آن گفته شد که بودن آن از برودت اکثری ست
و رطوبت و یبوست سبب بالعرض اند و یا تغیر و تشویش آنها بحدیکه فکر او میباشد در چیزیکه حاصلی ندارد و صواب می پندارد چیزی را که فی الحقیقت
صواب نیست و این را اختلاط عقل می نامند و این دلالت می نماید یا بر ورم و یا بر غلبهٔ مادهٔ صفراویه حارهٔ یا بسبب غیر متورمه و این جنون سبعی ست و اختلاط
عقل او با شرارت و اذیت میباشد و یا بر مادهٔ سوداویه و آنرا مالیخولیا می نامند و اختلاط او با سوء ظن یا فکر بی حاصل بود و میل از ین اخلاق مذکوره
بسوی جبن دلالت قوی بر برودت می نماید و میل از انها بسوی جرأت و غضب دال تر بر حرارت میباشد و گاهی این بسبب مشارکت عضو دیگر میباشد
و این همه بدلائل جزئیه که بعد از ین خواهد آمد شناخته میشود و بالجمله چون حرکت نمایند افکار حرکات بسیار و شوش و متفنن گردند در انجا حرارت خواهد بود
و گاهی تشویش فکر در امراضی که مادهٔ آنها بارد ست نیز میباشد چون خالی از حرارت نبود بسبب عفونت و تورم مثل اختلاط عقل حادث در لیثرغس
و بعضی از انها آفت در قوت ذکر ست یا آنکه ضعیف گردد و یا باطل چنانچه جالینوس حکایت نموده که وبائی در ناحیهٔ حبش بهم رسید بسبب قتال
عظیم که در انجا واقع شد و سکنهٔ آنرا بسبب دخانهای متعفن بسیار که بعد جنگ باقی مانده بودند وبای شدید عارض شد و این وبا در بلاد یونان رسید
و اهل آنرا بسبب آن نسیانی واقع شد که ایشان نام خود و پدر خود را فراموش کردند و اکثر آنست که ضعف در ذکر بسبب فساد در مؤخر دماغ از برودت
یا رطوبت یا یبوست عارض میگردد و یا آنکه مشوش گردد و انسان بیاد آورد چیزی را که پیشتر بیاد خود نگاه نداشته بود و این دلالت میکند بر سوء مزاج
حار با ماده یا بی ماده و دلالت آن بر مادهٔ یابسه اولی است و هر واحد از ینها هنگامی ست که سوء مزاج مفرط نگردد و قوت ساقط نشود و قول مجمل درین
آنست که بطلان این افعال گاه بسبب غلبهٔ برودت یا بر جرم دماغ میباشد بانیکه استیلا یابد بر جوهر دماغ و یا بر تجاویف او و گاه برودت با رطوبت
میباشد و گاه جلب یبوست میکند و همچنین ضعف این افعال و اما تغیر آن بسبب ورم یا سوء مزاج صفراوی یا سوداوی یا حرارت مجرد از ماده بود

و یا یکی را دو و غیر اینها پس این آفات اگر مختص بچشم نباشد استدلال کرده میشود از اینها بر آفت در دماغ و فرق در خیالات مختص بچشم و در کائن بسبب امری
در دماغ آنست که با این در غالب امر آفت دیگر مثل دوی و طنین باشد و گاهی با این سر گران بود و گاه دلالت می نماید خیالات بالوان خود بر مواد غالب بر دماغ
مانند خیال سرخ بر غلبه خون بر دماغ و زرد بر غلبه صفرا و سفید بر غلبه بلغم و سیاه بر غلبه سودا بر آن دلالت کند و اگر قایلی گوید که خیالات سفید چگونه دلالت بر بلغم
غالب کند آن بارد است و حال آنکه شما نسبت کرده اید تشویش را بحرارت گوییم که قول ما که تشویش بسبب حرارت است حرارت غریبه میباشد آن بحسب مزاج
نه بحسب اعتراض مواد بقوت صحیح کامل الحرارة غریزیه پس قول ما که تشویش افعال بسبب حرارت ست معنی این آنست که تشویش اگر بسبب امر مزاجی مینی باشد
که این بسبب سوء مزاج حار میباشد حاصل آنکه تشویش مذکور اعتبار کرده میشود بحسب مزاج که آن بسبب حرارت غریبه است اعتبار کرده نمیشود بحوی که عارض
شود ماده بسبب قوتی که آن صحیح کامل در حرارت غریزی خود ست و خیال گاهی بسبب حیلولت مواد در روح باصره میباشد پس ظهور آن نقش بسبب باصره و قوی حس
باشد و این دلالت بر مزاجی نیست بلکه از جنس ضعف بصر و قوت آنست چنانچه در مبحث خیالات عنقریب بیاید که آن گاهی بسبب ذکی حس میباشد اما در سمع
مانند آنکه ضعیف گردد و نشنود مگر از قریب یا آواز بلند و یا مشوش گردد که بشنود چیزی را که در خارج اصلا موجود نباشد یا موجود باشد لیکن آن آواز
بر غیر هیئت مسموعه از آن در عادت بشنود مثل دوی و طنین شبیه با آواز آب یا بزدن مطرقه ها یا با آواز طبلها یا بصدای برگهای درخت هنگام وزیدن باد
بر آنها و یا آواز وزیدن باد ها یا غیر اینها پس بدین استدلال کرده میشود یا بر مزاج یا بر حاضر در ناحیه وسط دماغ و یا بر ریاح و ابخره منبعثه از آنجا یا مواد
بسوی آن و غیر اینها از آنچه دلالت بر آن نماید و یا باطل گردد بالکلیه و ضعف و بطلان هر دو بسبب کثرت برودت میباشد و آنچه شنیده میشود که گویا شنیده میشود
از دور بسبب رطوبت بود و اما در شم پس بآنکه معدوم گردد بالکل یا ضعیف و یا مشوش و ادراک نماید بوهای بد را که در خارج موجود نباشد پس دلالت می نماید در
اکثر امر بر خلط محتبس در مقدم دماغ و تعفن او و گاهی تشویش فعل او بسبب حرارت میباشد اگر چیزی از جراحت یا قرحه منتنه یا غیر منتنه خاص بخیشوم نباشد
و ضعف شامه بسبب برودت میباشد و اما ذوق و لمس همچنان باشد یعنی ضعف این هر دو و تشویش فعل اینها از حدوث خلط در دماغ بود و این بعضی
احیان باشد مگر آنکه تغیر این هر دو از مجرای طبیعی در اکثر بسبب بعد آلات اینها از دماغ به نسبت بصر و سمع و شم دلالت میکند بر فساد خاص در آلات هر دو
و در اقل بر مشارکت از دماغ و خصوصا هنگامی که عام باشد مانند خدر در جمیع بدن چه بعید است که این از اسباب مختصه با عصاب بی مداخلت شرکت دماغ
بود و گاه مشترک میگردد حواس را در نوعی از ضعف یا قوت که دلالت می نماید بر حالت در دماغ بطریق دوام و این کدورت و صفاست و هر ضعف کدورت
نیست یعنی شیء واحد نیستند بلکه کدورت نوعی از ضعف ست زیرا که گاه میباشد ضعف با صفا مانند آنکه گاهی انسان چیز نزدیک و قلیل الشعاع نیک
صاف می بیند و اشیای کوچک را نیز و چون بعید گردد یا شعاع آن بسیار شود عاجز می آید از ادراک آن بجهت آنکه کدورت و صفا گاه با هم یکدیگر در
حالت ضعف میباشد و صفا لا محاله با قوت میباشد لیکن کدورت بر مادهٔ رطب و صفا بر یبوست دلالت می نماید و گاهی این کدورت دفعة استحکام می یابد
و از آن سدر حادث میگردد و این دلالت میکند بر وجود مادهٔ بخاریه در عروق دماغ و شبکه و حکم در استدلالات ازین آفات برین نحوست که آنچه از قبیل
تشویش ست در اکثر امر تابع حرارت و یبوست میباشد و آنچه از قبیل نقصان و بطلان ست در اکثر تابع برودت میباشد مگر آنکه با شدت ظهور فساد سقوط
قوت باشد که درین صورت گاه از حرارت میباشد و لیکن حرارت ملایم قوت ست نسبت بسوی برودت ما دام که استیلای ازمزاج و افساد آن عظیم نگردد
مورث نقصان در قوت نشود پس واجب ست که درین هنگام انحصار برین دلیل نکنند بلکه استدلال بدلائل دیگر مذکور برای هر نوع مزاج از مزاج حار و بارد
نیز نمایند و بطلان گاه دلالت می نماید بر تاکد اسباب نقصان اگر سببش آفت دماغی باشد و بسبب آفات در آلات آن از فساد و انقطاع و سده نباشد
و یا بجهت زوال آن از حالت صلاح آن یا بسبب اذیت ست یا بسبب در نفس عضو حساس چنانچه گاه عارض میشود خدر بعضو بسبب برودت مزاج او و بدان حس
بالکلیه زائل و باطل میگردد و از اعضای حساسه بعضی شدید القرب از دماغ اند و کم ست اینکه نباشد آفت در آن بطریق اشتراک مانند آلات سمع و شم و اکثر آفات آن عضو
شدید القرب که بتنقیه و تعدیل مزاج آن عضو زایل نگردد آن از دماغ باشد ازین جهت سایر عضو ها چون از محسوسات خود متاذی گردد مثل حس بصر که اکثر آنرا ضوء قوی ضرر رساند

وعین باشد دلالت می نماید بر آنکه ماده صفراوی ست و اگر ضربان و ثقل و سرخی رنگ چهره و چشم و انتفاخ بهم رسد دلالت میکند بر آنکه دموی ست و اگر کسل و بلادت با رصاصیت رنگ آنها و آمدن خواب و بنگی عارض گردد دلالت می نماید بر آنکه بلغمی ست و اگر کمودت لون و فساد فکر و ثقل سر اندک و عدم استوای خواب و دیگر علامات بهم رسد دلالت میکند بر سوداویت و اگر چیزی ازین علامات مذکوره برای هر نوع از مواد باطنین و دوار و انتقال جمع گردد دلالت می نماید بر آنکه ماده مولد ریح و نفخ و بخارست بسبب حدوث حرارت فاعله اندران و اما اگر احتباس فضول با خفت رأس باشد دلالت میکند بر سست علی الاطلاق و این باب مختص بکمیت انتفاض و امتناع ماده ست و اما استدلال از کیفیت ماده آنست که اگر مائل بزردی و رقت و تلخی و لذع ست دلالت می نماید بر صفراویت ماده و اگر مائل بحمرت و حلاوت فم با سرخی چهره و چشم و درور عروق و حرارت ملمس ست دلالت بر دمویت میکند و مالح و حلو با عدم سائر علامات و یا بورقی بارد الملمس یا حار دلالت می نماید بر بلغم که دران حرارت فعل نموده و تفه غلیظ بارد الملمس بر بلغم فج دلالت میکند و این استدلالات از کیفیت منتفض در لون و طعم و ملمس و قوام آنست و اما از رائحه پس عفن الرائحه و حدت آن دلالت بر حرارت می نماید و عدم رائحه ببساست که دلالت میکند بر برودت و نیست دلالت این مانند دلالت اول بر حرارت و اما آنچه متعلق باشیائیست که ظاهر میگردد بر جلد سر و آنچه قریب با آنست از قروح و بثور و اورام پس اکثر دلالت می نماید بر غلبه مواد موجوده که طبیعت آنرا انتفاض و دفع نموده بر ظاهر جلد و دلالت میکند بر حال دماغ دران قوت لا و اصنع مگر در هنگام تزیده اسباب و رام حار و بارد و صلب و خود سرطانی و قروح ساعیه و ساکنه و غیره در بقا مش دریافت گردد پس استدلال ازان بر حال رأس مشکل نموده ایضاً اسباب حدوث شعر و جعودت و سبوطت و رقت و غلظت و کثرت و قلت و سرعت شیب و بطوء آن و سبب تشقق و تمرط و انتشار آن در ابواب مخصوصه خواهد آمد و کیفیت استدلال از شعر معلوم گردد

دلائل ماخوذ از موافقت و مخالفت و سرعت انفعالات و بطوء آنها ازین نوع اتفاقات و مخالفات

اما علامات ماخوذ از جنس موافقت و مخالفت و سرعت انفعال و بطوء آن پس موافقات و مخالفات خالی نیست ازانکه یا اعتبار کرده شود در حالیکه صاحب او از صحت خود که بحسب آنست انکاری نکند و یا در حال خروج او از صحت و تغیر مزاج او از طبیعت پس موافق او در حال صحت او که بحسب اوست آنست که شبیه بمزاج او باشد یعنی منحرف نگرداند مزاج را از حالت اصلی خود و صاحب آن دریابد آنرا مناسب صحت خود و مزاج او ازین شناخته میشود و مخالف او دران حال آنست که ضد مزاج او باشد و اما در حال خروج او از صحت و تغیر مزاج او در حکم آن بالضد باشد و معلوم ست که صحت تمامی ابدان بر یک مزاج نیست جهت آنکه ممکن ست که صحت بدنی بمزاجی خاص باشد و آن مزاج برای بدن دیگر موجب مرض گردد مگر آنکه واجب ست که اعتبار نماید مخالف آنرا در طرف دیگر نیز قیاس بچیزیکه مخالف آنست تا اینکه دانسته شود بحدس مقداریکه خارج شده از مزاج طبیعی زیرا که هر دو افراط یعنی افراط از جنس مشابه در حال صحت و افراط از جنس مضاد در حال خروج او از صحت با یکدیگر مخالف و موذی اند لامحاله مادام که خروج از اعتدال بحد افراط نشده باشد و دماغی که او را سوء مزاج حار باشد منتفع میگردد به نسیم بارد و اطعمه بارده و روائح بارده خواه خوشبو باشد مانند کافوریه و صندلیه و نیلوفریه و امثال آن و یا بدبو غیر خوشبو مثل حمائیه و طحلبیه انتفاع می یابد با آرام و سکون و دماغی که او را سوء مزاج بارد باشد منتفع میشود بچیزیکه مضاد آنست چون هوای حار و روائح حاره خوشبو و بدبو بمحاله بسخنه نیز و بریاضت و حرکات و دماغی که او را سوء مزاج یابس باشد متاذی میگردد از استفراغ و نفض مفرط آن اما استفراغ معتدل از جنس چیزی که تخفیف از اخلاط مثل صفرا و سوداء محترقه نماید از مرطبات دماغ شمرده اند و دماغی که او را سوء مزاج رطب باشد نفع می یابد از استفراغ و نفض ازان و اما استدلال از سرعت انفعال دماغ مانند آنکه بزودی گرم یا سرد گردد آنچه بسبب سرعت گرم شود دلالت می نماید بر حرارت مزاج آن بشرطی که در کلیات مذکور ست و همچنین دماغی که بزودی سرد گردد و یا خشک شود این گاه بسبب قلت رطوبت مزاج آن و گاه بسبب رقت رطوبت آن و یا بسبب حرارت مزاج آن میباشد لیکن فرق بینهما یعنی میان شقوق ثلثه از قلت رطوبت و رقت رطوبت و حرارت مزاج آنست که در اول یافته میشود با آن سائر علامات یبوست دماغ مثل بیداری و غیر آن که در باب علامات

و استدلال از احوال احلام از آن جهت که لائق ست که مضاف کرده شود بسوی این موضع و بیان آن نموده شود پس کثرت دیدن اشیای زرد و حاد دلالت بر غلبهٔ صفرا میکنند و همچنین برویت اشیای دیگر مناسب مزاج و احتیاج بشمار آن نیست و احلام مشوشه دلالت بر حرارت و یبوست می نماید و ایضاً منذر بامراض حادهٔ دماغیه است و همچنین احلام مفزعهٔ مخوفه که یاد نماند و فراموش کنند و اکثر بر برودت و رطوبت دلالت میکنند

استدلال از افعال حرکیه

و آنچه شبیه بآنهاست از خواب و بیداری اما دلائل ماخوذ از جنس افعال حرکیه یعنی متعلق بحرکات پس بطلان و ضعف آنها دلالت می نماید بر غلبهٔ رطوبت فضلیهٔ رقیقه کثیره در آلات آنها و در هر عضوی که باشد بر آفت در دماغ دال بود مگر آنکه اخص بآن چیزی ست که عام در جمیع بدن باشد مانند سکته و یا در یک شق مثل فالج و لقوه و استرخائی و بساست که بطلان و ضعف از حرارت دماغ یا یبوست در نفس آن یا حرارت در چیزی از اعصاب نابته از آن یا یبوست آنها عارض میگردد و لیکن این بعد امراض کثیره میباشد و بتدریج اندک اندک و بطول زمان آنچه در عضو واحد ست مانند استرخا و امثال آن پس گاهی آن بسبب امراض خاصه بآن عضو میباشد و گاه از اندفاع فضول از دماغ بسوی آن و اما تغیر آن اگر دفعةً باشد نیز دلالت بر رطوبت مادی کند و اگر اندک اندک افتد بر یبوست سازجی در آلات آن سوای دماغ و آنچه مختص بدماغ ست مانند تغیر حرکات مصروع بود بسبب صرع که آن تشنجی عام ست و صرع نمیباشد مگر از رطوبت یعنی از ماده بهر آنکه دفعةً حادث میشود و یا بمشارکت عضو دیگر و دلالت می نماید بر سدهٔ غیر کامله و مانند رعشه سر پس جمیع این امراض دلالت می نماید بر غلبهٔ مادهٔ غلیظه بران جانب از دماغ یعنی جانب مؤخر از آن و یا بر ضعف و یا بر یبوست آن اگر حدوث آن بعد امراض سابق بران و اندک اندک باشد و اما آنچه از رعشه در اعضای دور تر از دماغ باشد پس قول در آن همانست که مکرر مذکور شد یعنی این آفات گاه از اسباب مختصه بعضو میباشد و این همه حرکات خارج از مجرای طبیعی اند ایضاً اگر انسان نشیط و چابک در حرکات باشد پس مزاج دماغ او در اصل خلقت حار یا یابس باشد و اگر مائل بکسالت و سستی بود مزاج او بارد یا رطب باشد و اگر بادی مرضی باشد در حرکات او بسوی قلق و اضطراب باشد آن حار بود و اگر بآرام و سکون مائل بود و قوت او بسیار سقوط نیافته آن دال بر برودت ست و از آنچه مناسب این باب ست استدلال از حال نوم و یقظه است بدانکه خواب دائم تابع سوء مزاج رطب مرخی یا بارد مجمد حرکت قوای حسیه است یا بسبب شدت تحلل روح نفسانی بنابر افراط حرکت و یا بسبب اندفاع قوی بسوی باطن برای هضم ماده و اندفاع روح نفسانی بالاتباع بآن چنانچه بعد از طعام میباشد پس هرگاه که خواب بر مجرای طبیعی نباشد و تابع تعب و حرکت نبود سبب آن رطوبت و یا جمود ست و اگر اسباب مجمده واقع نشود و دلائل بر افراط برودت دلالت نکنند سبب آن رطوبت ست بعده هر رطوبتی موجب خواب نبود زیرا که مشائخ با وجود رطوبت مزاج بیداری ایشان لامحاله طول میکند و جالینوس گمان میکند که سببش از کیفیت رطوبات بورقیهٔ ایشان ست که آن بسبب یبس دماغ بیخوابی آرد الا آنکه یبوست بهر حال باعث بیداری ست

دلائل ماخوذ از افعال طبیعیه

از آنچه مستفرغ میگردد و آنچه که میرویند و از اورام و قروح که در جلد سر و گردن و حوالی آن ظاهر میشوند اما دلائل ماخوذ از جنس افعال طبیعیه پس این افعال ظاهر میگردند از مثل فضول یا بطریق انتقاض و اندفاع آن یا در کیفیت و کمیت آن یا با امتناع آن اما انتقاض فضول دماغی یا از حنک میباشد یا از بینی یا از گوش و یا بچیزی که ظاهر میگردد بر سر از قروح و شور و اورام و یا از موی بجهت آنکه موی سر از فضول دماغ میروید و استدلال کرده میشود از مو بسرعت انبات یا بطوء آن و سائر آنچه از احوال آن در باب آن مذکور ست اما طریق استدلال از انتقاضات فضول از مسالک مذکوره ذکر کرده میشود که این فضول اگر بسیار گردد دلالت می نماید بر کثرت مواد و بر قوت سببی که بجهت آن در عضو فضول زیاده میگردد چنانچه از مبحث اسباب بکلیات معلوم شده و ایضاً دلالت میکنند بر عدم ضعف قوت دافعه و اما وقتیکه بازماند از اندفاع و یا کم گردد با وجود آن یا ثقل و یا دوخر و یا لذع و یا تمدد و یا ضربان و یا دوار و طنین یافته شود دلالت میکند بر سده یا ضعف قوت دافعه و استلاء و استدلال کرده میشود بر جنس ماده باین نحو که اگر لذع و خراحراق و قلت ثقل و صفرت لون و

این باشد دلالت کند بر آنکه بزرگی او از کثرت ماده حاصل شده نه از صحت قوت و چون سر با این صفت باشد دماغ ضعیف بود و بسوی آن نزلات و صداع و دوره گوش سرعت کند و از علامات جودت دماغ آنست که از ابخرهٔ شراب منفعل نشود و از تلطیف و حرارت او منفعل گردد و ذهن آن زیاده شود و آنکه منفعل نگردد و از ادنی سببی از اسباب انفعال صادره از ان صحیح سلیم بر مجرای طبیعی باشد

استدلال از شکل راس

شکل طبیعی سر مدور کروی الشکل بود که اوسع اشکال ست از جهت مکان و ابعد آنهاست از قبول صدمات و آفات و از آن دو نتو باشد یکی در مقدم سر و دوم در موخر آن و هر دو جانب مستوی بود و هر قدر که نتو موخر بزرگ بود آن افضل ست و شکل ردی سر آنست که خلاف این باشد پس لاجرم آنرا نتو مقدم یا نتو موخر یا هر دو مفقود بود و ازینجاست که گفته اند اشکال راس چهار است یکی شکل طبیعی و سه غیر طبیعی که این مراد از شکل ردی ست و در و ادست (?) شکل چون در جزوی از اجزای سر واقع شود لا محاله بنحو اصر افعال آن جزو دماغ ضرر رساند و جالینوس گفته که راس مسفط هموار و مربع مذموم اند و چنانچه (?) و آنکه در طرف یمین و یسار او نتو باشد مذموم ست مگر آنکه سبب آن قوتی از قوت مصوره باشد یعنی افراط نماید در فعل خود و بر قوت این دلالت می نماید شکل گردن و سینه و مقدار آن هر دو در صغر و کبر یعنی شکل گردن جید بود و غلیظ باشد و سینه فراخ قوی باشد و عظیم چنانچه مذکور شد

استدلال از ثقل راس و خفت آن

و حرارت و برودت و اوجاع آن اما دلائل ماخوذ از گرانی سر و سبکی آن پس گرانی سر همیشه دلالت بر بودن ماده در سر می نماید لیکن مادهٔ صفراوی در ثقل کمتر ست و سوزش زیاده میکند و سوداوی در ثقل بسیار از ان دموی ست آن بیشتر بود و دموی در ثقل شدید تر از ان هر دو و با ضربان و وجع در اصول چشم بنا بر نفوذ (?) کیموس حار در ان و سرخی چهره و چشم و انتفاخ عروق زیاده تر میباشد و بلغمی در ثقل از همه بیشتر و در وجع کمتر از دموی و صفراوی و خواب بیشتر از سوداوی و با بلادت فکر و کسل و قلت نشاط در حرکات بدنی و اما دلائل ماخوذ از حرارت و برودت یعنی چیزیکه لمس می نماید آنرا سر از ان هر دو در نفس خود چیزیکه لمس می نماید او را غیر او از خارج بر طبیب پوشیده نیست اما حار دلیل بر حرارت مزاج دماغ ست و این حار محسوس اگر دائمی یعنی طبیعی و لادی شخصی را باشد مزاجی ست و اگر حادث شده گردد و اذیت رساند عرضی ست و همچنین ست حکم بارد و بر قیاس آن و همچنین ست حکم تشعث یابس و بر قیاس آن اگر نباشد برد (?) مخشن متشعث از خارج و همچنین بر طب اگر حرارت معرق اندر خلل نبود و اما اوجاع اکاله که تخییل نماید انسان که گویا در سر آن دبیبی و کرمی ست که آنرا میخورد دلالت که آنرا میگزد دلالت می نمایند بر مادهٔ حاده و ضربانی دلالت میکند بر ورم حار و موکد بر آنست لزوم تپ و وجع ثقیل ضاغط یعنی فشارنده دلالت بر مادهٔ ثقیله بارده می نماید و وجع ممدد دلالت بر مادهٔ ریحی میکند و انتقال درد موکد آنست و وجع بنوعیکه گویا میکوبند سر آنرا بمطرقه دلالت می نماید بر مثل بیضه (?) و شقیقه مزمنه و اما ایضا وجع دلالت بجهت آن می نماید مانند آنکه درد پیش سر دلالت بمشارکت معده میکند و وجع پشت سر گردن و جانب راست بمشارکت جگر دلالت می نماید و گاه دلالت میکند بآن بدوام آن پس اگر درد دوام نماید در مقدم سر و موخر آن منذر بقرانیطس بود

استدلالات ماخوذ از احوال اعضا

که آن مانند فروع دماغ اند مثل چشم و زبان و چهره و مجاری لهوات و لوزتین و گردن و اعصاب اما استدلال از چشم بجمله آن استدلال از حال عروق آن ست و از حال ثقل و خفت آن و از حال رنگ آن در زردی و تیرگی و صاصیت (?) و سرخی آن و حال لمس آن و این همه در دلالت بسیار قریب اند برای چیزیکه که در نفس دماغ میباشد و گاهی بآن استدلال می نمایند بچیزیکه از ان سیلان میکند از اشک و چرک و چیزیکه عارض آن میگردد از پوشیدن چشم و کشادن آن و احوال حرکت آن و از فرو رفتگی و بر آمدگی و بزرگی و کوچکی و آلام و اوجاع پس خشکی چشم گاه دلالت بر یبس دماغ میکند و سیلان چرک و اشک اگر نباشد بسبب عروض مرض در نفس چشم دلالت بر رطوبت مقدم دماغ می نماید و اکثر امر خواه سبب آن رطوبت اشتعال دماغ و هذیان او باشد چنانچه در قرانیطس میباشد یا برد و استرخا و تکاثف جلد آن مانند آنکه نزد نزلات عارض میشود و گاهی سیلان چرک و اشک بسبب سقوط قوت میباشد و عظم رگهای چشم بر حرکت (?)

مزاج دماغ مذکور گردد و گاهی بطور ثانی عارض میگردد مر او را یبوست در بعض اوقات نزد حرکت سخت یا حرارت شدید و یا مانند آن از اسباب یبوست مذکوره و از آنجا
در سائر اوقات دلائل یبوست نبود و آنچه بسبب حرارت مزاج او باشد با آن سائر علامات حرارت مزاج دماغ میباشد و آنچه بزودی رطب گردد گاه بسبب حرارت
جوهر دماغ و گاه بسبب برودت جوهر آن و گاه بسبب بودن مزاج جوهر آن اصلی رطب و گاه بسبب بودن مزاج جوهر اصلی یابس میباشد پس اگر از حرارت
باشد آنجا علامات حرارت بود و آن ترطیب دائمی نبود بلکه عقب حرارت مفرط که واقع شود در دماغ که منجذب گردد رطوبات بسوی آن پس اگر باقی ماند
مزاج حار غالب بر رطوبات تا مدت مدید بعد نقص یبوست عارض گردد پس اگر غلبه کند رطوبات عود نماید دماغ و باز رطب گردد و بسبب انطفای حرارت
غریزی و اگر آن هر دو مستوی گردند در اکثر امر رطوبت عفونت یابد و امراض عفنی و اورام پیدا گردد جهت آنکه این رطوبت غریزی نیست که تصرف نماید در آن
حرارت غریزی تصرف طبیعی بلکه در آن تصرف می نماید تصرف غریب و آن عفونت ست و اما اگر دماغ که ترطب سریع یابد بسبب برودت مزاج باشد
حدوث رطوبت دفعةً نباشد بلکه تدریجی و بطول ایام بعده ترطب بسرعت گردد و علامات برودت مزاج دماغ موجود باشد و اگر ترطب دماغ بسرعت
بسبب رطوبت نفس دماغ باشد پس سرعت درین بجهت یکی از دو سبب میباشد یعنی یا بسبب آنکه رطوبت احداث برودت می نماید و برودت مفسد
قوت هاضمه مغیره غذائی ست که بسوی دماغ میرسد پس ترطب ظاهر میگردد و چون این برودت دفعةً حادث شود ترطب بعد از آن نیز دفعةً میباشد
و چون با وجود آن سده مجاری بهر سد فضول دران محتبس میگردد و این لامحاله موجب زیادتی رطوبت گردد و این دائمی و لازم میباشد و مع ذلک
آن نیست که نادر باشد و دفعةً بود و اما سرعت و بطوء انفعال حادث بسبب یبوست دماغ سبب آن نشف رطوبات ست آنچه دفعةً واقع شود و
چون یبوست یکبارگی افتد با علامات یبوست متقدمه باشد و سبب او آن ست که از حرارت واقع شود و الا فرق درین هر دو از علامات حرارت و علامات
یبوست کرده میشود پس این دلائل ماخوذ از سرعت انفعال واجب نیست که اعتبار کرده شود و در سرعت انفعال بسبب ضعف قوای طبیعیه و صادر بسبب
بجهت آنکه ضعف قوای طبیعیه تابع یکی ازین اسباب بسبب و کل موافقات و مخالفات ماخوذ از جهت کیفیات نیست بلکه گاه ماخوذ از جهت کمیات
و حرکات نیز میباشد چنانچه دیده میشود و صاحب علت معروف ببیضه که اختیار مینماید مشغله ابرسائر افضاع اطباع

استدلال از جهت مقدار راس

اما فرق کائن بحسب صغر راس و کبر آن پس واجب ست که دانسته شود که سبب صغر راس در خلقت قلت ماده نطفیه ست چنانچه سبب کبر آن کثرت ماده
نطفیه متوزعه در توزیع طبیعی راس ست پس اگر قلت ماده با قوتی از قوای مصوره اولی باشد راس حسن الشکل بود و اقل ردائت باشد از آنچه با صغر
راس ردائت الشکل جمع شود در خلقت که آن دلالت بر ضعف قوت کند با آنکه صغر راس با حسن شکل خالی نبود از ردائت در هیئت دماغ و ضعف
قوای دماغی و ضیق محلهای قوای سیاسیه طبیعیه در آن و ازینجهت اصحاب فراست گفته اند انسانی که سر او کوچک با ردائت شکل باشد لجوج جبان
متحیر در امور سریع الغضب میباشد و جالینوس گفته صغر راس دلالت بر ردائت هیئت دماغ می نماید و اگرچه کبر راس همیشه دلالت بر جودت حال
دماغ نمیکند مادام که مقترن نگردد با آن جودت شکل و غلظ عنق و وسعت صدر که هر دو تابع عظم عصب اضلاع ست که تابع اند عظم نخاع و قوت آن و این
هر دو تابع قوت دماغ اند چه کثرت ماده را چون قوتی از قوت مصوره مقارنت نماید سر بهیئت حسنه جید الشکل میباشد و آنچه مذکور شد اینست آنست که
اینجا مناسبت لیاقت اعتناء داشته باشد پس اگر با کثرت ماده ضعف قوت مقارنت یابد دماغ ردی الشکل ضعیف الترکیب صغیر الصلب باشد یا نحو
بود چیزی که محیط با آن دماغ ست با وجود آنکه گاه زیادتی سر در عظم طبیعی نبود بلکه عارضی باشد مانند صبیانی که عارض میشود ایشان را انتفاخ سر و عظم
آن که بالطبع نبود بلکه بر سبیل مرض عارض گردد و سبب آن کثرت ماده فضلیه ست که غلیان یابد و همچنین کبار را نیز از وجع راس صعب عارض میشود
و گاه عارض میگردد ایشان را که کوچک میشود یا فوخ در فرد می سود و صدیع نزد استیلای حمره بر دماغ و از جالینوس نقل کرده اند که سر کوچک دلالت بر ردائت
حال دماغ میکند و اما سر بزرگ اگر با شکل محمود بود و گردن غلیظ و فقرات پشت بزرگ و همه اعصاب غلیظ باشد این محمود میباشد و اگر سر بزرگ بعلامات

آن می نماید و اگر کوتاه و باریک باشد دلالت این نقیض آنست و اگر مهیا از برای قبول فضول نیز و اورام باشد سبب آن در اغلب احوال ضعف اندران نیست بلکه این از دفع فضول دماغی بسوی گردن میباشد و گاه از دفع عضو دیگر غیر دماغ ماده را بسوی آن میباشد و گاهی بسبب فساد غذای و وصل بسوی گردن میباشد و درین هنگام بسبب ضعف آن عود دارت آنست و اگر از اورام مذکوره خالی باشد سبب دران قوت آن طبیعت بلکه سبب ظهور اورام در گردن نزد شیخ الرئیس ضعف قوت هاضمه دماغیه است بچیزی از انواع سوء مزاج و قوت از قوت دافعه آن بهر آنکه نواحی گردن قابل ست برای چیزیکه دماغ آنرا دفع کند بسبب لحم رخو غددی که اندران است و همچنین ست حال دلائل ماخوذه از احوال لهات و لوزتین و دندان نیز یعنی قبول کردن این اعضا مر اورام را دلالت میکنند بر فساد حال اندرانها و بر ضعف بلکه بر ضعف هاضمه دماغ و قوت دافعه آن چنانچه در حال قبه مذکور شد و اما دلائل ماخوذ از حال اعضای عصبانی باطنی پس آن از طریق احکام مشارکت اند زیرا که واجب ست آنکه آنها مشارکت ملغ و نخاع باشند چنانچه اگر همیشه آفات بر انها عارض گردد حادث میگردد دماغ را نیز نوعی از ضعفی که بانها سست گاهی این حادث گردد با آنها از دماغ و چون اعصاب قوی و غلیظ باشند و مسالک آنها در اصل خلقت قوی بود دلالت قوت دماغ مینماید و ضد آن دلالت بر ضعیف دماغ میکنند

استدلال از مشارکات اعضا

که آن مشارک اند دماغ را و قریب اند از جهت مشارکت بدانکه هرگاه اعضای مشارک دماغ قوی باشند دماغ نیز قوی میباشد و اگر کثیر الآفات باشند بسببی از اسباب ظاهر که برسد بسوی آنها دماغ نیز ضعیف یا ماؤف میباشد و گاه این آفات در اعضای دیگر بمشارکت قوای دماغ میباشد مانند آنکه اتفاق افتد اینکه مریض نتواند که برخیزد از برای بول یا براز محتاج الیه بجهت عطلت عدم حس چنانچه در لیثرغس و در سبات سهری و مانند آن اتفاق می افتد یا ثقیل بودن حرکت بران چنانچه در امراض مذکوره و یا در قرانیطس مانند عاجز بودن از فرو بردن غذا و آب و برگشتن آب از دهان درین امراض و مانند دلائل نفس که گاه نفس منقطع و باطل گردد بسبب حدوث آفت در دماغ متعدی بسوی حجاب اعضای تنفس و چنانچه کبر نفس و عظم آن در ترجیبار و ضیق و صغر آن در سبات سهری و لیثرغس و گاه استدلال کرده میشود از طریق مشارکات در اوجاع نیز بر احوال دماغ و بر طریق مذکور یعنی بعد از آنکه معلوم کنند که وجع حادث در عضو مشارکت نیست بسببی نفس آن عضو و نه در عضو دیگر که بسوی آن مؤدی گشته بدانند که دماغ مؤوف ست و گاه استدلال کرده میشود از کیفیت مشارکت مانند آنکه اگر برسد وجع در صداع تا اصول عینین دلالت می نماید برآنکه آفت در حجب و اغشیه دماغ ست و اگر نرسد بآن حد دلالت میکند برآنکه سبب در خارج قحف ست و گاه استدلال کرده میشود از امتلای عروق و خلای آنها و از رنگ جلد و غیر آنها از آنچه بعض آن ذیل الوابه ذکر کرده شد

استدلال از عضو یکه متالم میگردد دماغ بمشارکت آن

باید دانست که اعظم اعضا از روی ایذا مر دماغ را بمشارکت آن معده است پس واجب ست که استدلال نمایند بران از حال اشتها و هضم و حال آروغ و قراقر و حال فواق و غثیان و حال خفقان معدی و نظر کنند در کیفیت استدلال زیرا که مورد احوال معده که در بحث معده گفته آید و نیز استدلال کرده از حال خلای معده و امتلای آن بجهت آنکه مشارکات دماغ معده را در حالی که آن ممتلی باشد یا ذی النفخه بود ظاهر میشود یعنی زیاده میگردد در حالت امتلای معده از غذا و اما مشارکت آن بسبب حرارت و مره صفرا و اوجاع معده بسبب آن دا از جهت شدت حس معده ظاهر میگردد در حال خلاء جوع و تهاست که میباشد امتلا سبب برای تعدیل مزاج و فساد میان بخار حار و میان دماغ پس اذیت حاصل در دماغ کم میگردد و اخص چیزیکه از آن استدلال کرده میشود موضع وجع راس ست در ابتدا و هنگام استقرار آن بجهت آنکه امراض دماغ که بمشارکت معده میباشد گاه دلالت میکنند بران وجع که ابتدا انها از یافوخ پس متصعب میگردد بسوی بالا و کتفین و نزد هضم اشتدادی یابد و گاه مریض میگردد و هر بمشارکت جگر پس میل اوجاع بجانب یمین میباشد هرگاه بمشارکت طحال بود میل وجع بسوی یسار میباشد و بساست که مشارکت دماغ بمراق و اطراف شراسیف میباشد و درین درد دائم بسیار قدر لم میباشد و گاه مشارک رحم میباشد و با امراض رحم و دلائل مذکوره در باب آن و وجع در حاق یافوخ متوقف میباشد و اکثر مشارکات دماغ مر اعضا را صعود ابخره بسوی دماغ از انها واقع میشود و طریق صعود ابخره یا اتفاق میافتد از شراسیف ست این امر بود یا شکم و معده و طحال و کبد و غیر آنها و در پی الا انتهاء

جوهر دماغ دلالت می نماید و سیلان اشک بی سبب ظاهر در امراض حاده دلالت بر اشتعال دماغ و اورام آن می نماید خصوصاً وقتیکه از یک چشم سیلان
نماید و تکوّن رمص حدقه را بپوشد مانند نسج عنکبوت پس مجتمع گردد دلیل قرب موت علیل ست و چشمی که مفتوح ماند و بر هم نزند پلک را چنانچه در قرانیطس
واحیاناً در لیثرغس میباشد و آنکه بند ماند و کشادن آن دشوار باشد چنانچه گاهی در لیثرغس میباشد و نیز در قرانیطس نزد انحلال قوت دلالت بر آفت عظیم
در دماغ میکند و کثرت بر هم زدن چشم دلالت بر اشتعال حرارت و جنون می نماید و در آمدست نظر بر یک جا دلالت بر وسواس و مالیخولیا می نماید و گاه استدلال
کرده میشود از حرکات چشم بر اوهام دماغ از اعتقادات غضب و غم و خوف و عشق و خجل مانند آن و جحوظ چشم عارضی دلالت بر اورام یا امتلای اوعیه دماغ
می نماید و کوچکی و فرو رفتگی چشم که عارضی باشد دلالت بر تحلل کثیر از جوهر دماغ میکند چنانچه در سهر و قطرب و عشق عارض میگردد هر چند که انقلاب حیثیت
آن دران باشد چنانچه در موضع او مفصل بیاید و همچنین گاه دلالت مینماید بر جوهر دماغ و قوای آن و گویند کسی که چشم او ازرق طبیعی ملمس بود حواس او
کدر باشد دلالت میکند بر آنکه مزاج دماغ او رطب ست و کسی که در چشم او سرخی نباشد و عروق آن باریک و ملمس آن خشک و حواس او صافی بود
این دلالت می نماید بر آنکه مزاج دماغ او یابس ست و کسی که رگهای چشم او سرخ و سطبر و ملمس او گرم و حواس کدر باشد دلالت بر حرارت مزاج دماغ و رطوبت
آن میکند و اگر امر بر خلاف این باشد دلالت میکند بر آنکه مزاج دماغ او بارد و یابس ست **و اما دلائل ماخوذ از حال زبان** مثل آنکه رنگ آن در اکثر دلالت
بر حال دماغ مینماید چنانچه سفیدی آن در لیثرغس و زردی آن اولا و سیاهی آن ثانیا در قرانیطس و همچنین غایت زردی زبان و سبزی عروق تحت آن
بر مصروعیت صاحب آن دلالت می نماید و استدلال برنگ زبان مانند استدلال برنگ چشم نیست زیرا که چشم شدید الاختصاص بدماغ ست و نیز گاهی استدلال
کرده میشود برنگ زبان بر احوال معده لیکن هرگاه دانسته شود که در دماغ آفتی ست بعید نیست استدلال بدان بر حال دماغ و گاهی استدلال مینمایند
بر حال دماغ از صحت زبان پس فربهی آن دلالت بر رطوبت دماغ میکند و هزال آن بر جفاف او و این وقتی ست که سبب آن در نفس زبان نباشد
و گاه استدلال میکنند بران بمقدار چیزی که سیلان کند از لعاب و اگرچه این به تبعیت احوال دهان باشد پس کثرت لعاب دلالت می نماید بر افراط
رطوبت دماغ اگر از معده نباشد و قلت آن بر جفاف دماغ و گاه استدلال می نمایند بران بحال کلام پس لثغه و تمتمه و فافاهی آن تابع ضعف
بیان دلالت بر ضعف دماغ می نماید و سرعت کلام و کثرت آن دلالت بر حرارت دماغ می نماید و بطوء و قلت آن بر رطوبت دماغ و چون مریض
از کلام کردن کراهت کند دماغ آن مشتعل از حرارت میباشد و گاه استدلال میکنند بچیزی که زبان آنرا احساس نماید از کیفیات ملموسه پس احساس
بحرارت دلالت بر حرارت دماغ میکند و بجفاف بر یبس دماغ و کذلک در باقی اقسام اگر سببی در معده یا در نفس زبان نباشد و گاه استدلال
می نمایند بران بچیزی که احساس کند آنرا زبان از طعوم پس احساس طعم هر خلط دلالت بر غلبه آن در دماغ میکند و گاه استدلال کرده میشود بران
بمقدار زبان پس عظم او بسیار دلالت می نماید بر رطوبت دماغ و صغر او بر یبس آن و گاه استدلال میکنند بران بافعال قوای لسان پس خدر حس
و ضعف ادراک طعوم را دلالت بر آفتی در دماغ می نماید و کذلک بطلان ذوق و گاهی دلالت میکند ثقل زبان بر کثرت اخلاط خصوصاً بلغم و خون
و این همه دلائل اکثری ست مادام که در عضو دیگر سبب مقتضی آن نباشد **و اما ماخوذ از حال وجه** پس از رنگ او یعنی دلالت الوان بر امزجه معلوم ست
و از جهت سمن و هزال آن پس فربهی و سرخی آن دلالت می نماید بر غلبه خون بر دماغ و لاغری آن با زردی دلالت بر غلبه صفرا میکند و گاه بسبب
قوت بدن میباشد چنانچه در ناقهین بسبب قلت خون و افراط برد میباشد و لاغری آن با تیرگی بر غلبه یبس سوداوی و بر سقوط قوت و قرب موت
دلالت می نماید و تهیج چهره دلالت بر غلبه مائیت در خون میکند و گاه بسبب ضعف غاذیه میباشد و بدانند که اینها احوال عارضی اند نه اصلی و آنکه
نیست علتی در بدن که متغیر گرداند صحت وجه با مگر از جانب دماغ و گاهی استدلال کرده میشود بر حال دماغ از حسن وجه پس اگر سلیم باشد دلالت بر سلامت
دماغ کند و اگر معیوب باشد بر آفت دماغ دلالت نماید و این در اغلب احوال ست و گاه استدلال بران میکنند از استوای لب و بینی و ابرو در امراض
حاده بر استوای دماغ و برین قیاس ست آنچه مخالف او باشد **و اما دلائل ماخوذ از حال رقبه** پس اگر گردن قوی غلیظ باشد دلالت بر قوت دماغ و قوی

در اول بشره قوت وسیاهی وجعودت آن وسرعت صلع بسیار وحرارت ملمس سر وخشکی آن مع سرخی ظاهر دران ودر چشم وانتقال مرض از ثم عجلت دران وقوت فهم وحافظه وسرعت افعال نفسانیه و اما دلائل مزاج حار رطب اگر این مزاج بسیار دور از اعتدال باشد رنگ نیک وعروق واضح وملمس حار وفضول اکثر والنضج وشعر سبط مائل بشقرت غیر سریع الصلع وتسخن وترطب بسوی آن سریع باشد واگر بعید از اعتدال باشد صاحب وسقیم قابل نکایات از حرارت وبرودت وامراض عفنیه درجه بسرعت وسریع وجوه صاحب وثقیل بکدر وچشم او ضعیف باشد وصبر بر خواب نتواند کرد وخوابهای پریشان خواهد دید و اما دلائل مزاج بارد یابس آنست که سر بارد الملمس حائل اللون وعروق آن خفی وهمچنین عروق چشم وبطوء نبات شعر ودقیق بطئ الصلع خصوصا اگر یبس وغالب از برد او نباشد ومتضرر بتغیرات بشرط مذکور وحواس صاف در هنگام جوانی وچون بسن پیری رسد بزودی ضعیف گردد وپیر شود وتشنج وتقبض در نواحی سر او ظاهر گردد وصحیح الشیخوخت وصحت ومضطرب باشد پس گاه خفیف الراس منفتح مسالک گاه بخلاف آن باشد و اما دلائل مزاج بارد رطب آنست که افراط ان دران کثیر النوم مستغرق در آن ردی الحواس کسلان بلید کثیر الاستفراغ فضول از سر باشد وایضا بران دلالت میکند بطوء صلع وسرعت قبوع نوازل واین مزاج نیز اگر خروج او از اعتدال بسیار مفرط نباشد حال صاحب وجید باشد در شبه **انتباه** بدانکه زاکثر مطولات بعد بیان دلائل مذکوره علامات امراض راس مسطور ست ومؤلف را نظر تسهیل بیان آنها در طریق تشخیص انسب نمود وهمچنین در اکثر امراض تسهیلا للطالبین واشفاقا علی المعالجین یا سببها وطریق تشخیص پرداخته وعلامات اسباب آن امراض بطریق اسهل دران مندرج ساخته اکنون بدانند که جمیع امراض راس خواه اصلی بود یا مشارکی اسباب آن یا سوء مزاج ساذج ومادی باشد ویا مرض ترکیب یا تفرق اتصال ویا اورام پس تشخیص هر مرض موقوف ست بر استحضار تعریف ولوازم آن مرض وتشخیص

اسباب آن در طریق تشخیص مسطور میگردد

طریق تشخیص اسباب امراض راس

هرگاه مریض شکایت مرض دماغی نماید اولا طبیب از تحت قدم خالی وعضوی از اعضای دیگر سوال کند اگر از ان انکار کند وآفت افعال دماغی مانند ظلمت بصر وکدورت حواس با وجود صلاح حال سائر اعضا باشد بداند که مرض دماغی اصلی ست واگر تقدم ضرری در عضوی بیان نماید مرض دماغی شرکی باشد پس بصورت تحقق مرض اصلی نخستین حال اقسام سوء مزاج دریافت کند واین چنان باشد که اولا از مریض سنگی سر وگرانی آن بپرسد اگر خفت راس بگوید بداند که سوء مزاج ساذج ست مفرد بود یا مرکب بعده از کیفیت ملمس سر وچشم که گرم ست یا سرد سوال کند ورنگ چشم وروی ملاحظه نماید پس هرگاه با وجود خفت سر ملمس گرم ورنگ سرخ باشد بر سوء مزاج حار ساذج وحار یابس ساذج وحار رطب ساذج دلالت کند پس از حال بیخوابی وخواب سوال کند اگر مریض بیخوابی بیان کند از دیگر آثار غلبه حرارت مثل التهاب در دماغ وقلق در حرکات وتشویش در تخیلات وسرعت غضب وانتفاع ببردات وتضرر از مسخنات سوال کند که وجود این همه علامات یا اکثر از ان دلالت بر سوء مزاج حار ساذج کند واگر با این علامات ملمس حار یابس وقلت سیلان فضول واختلاط عقل باشد از دیگر علامات سوء مزاج یابس که مسطور گردد سوال کند اگر آن هم یافته شود درین صورت بر سوء مزاج حار یابس ساذج مرکب دلیل تام بود واگر مریض غلبه خواب غیر شدید بیان نماید واز حمام وهوای جنوب ایذا یابد وخوابهای مشوش بیند ودیگر علامات سوء مزاج رطب ساذج که مذکور شود در سر اگر باشد درین حالت دلیل سوء مزاج حار رطب ساذج مرکب بود وهرگاه با وجود سبکی راس ملمس سرد باشد ورنگ چهره وچشم سپید نماید بر سوء مزاج بارد ساذج وبارد رطب ساذج وبارد یابس ساذج دلالت کند درین صورت از کسل وفتور در افعال دماغی وبلادت ونقصان تخیلات ومیل بجانب انتفاع از مسخنات وتضرر از مبردات سوال کند اگر باشد پس وجود این علامات دلالت بر سوء مزاج بارد ساذج مفرد کند واگر با این علامات آثار سوء مزاج رطب ساذج مفرد خصوصا خواب ونسیان یافته شود دلیل سوء مزاج بارد رطب مرکب باشد واگر علامات سوء مزاج یابس ساذج مفرد یار بود وحالتی شبیه بحالت صاحب جمود یافته شود بر سوء مزاج بارد یابس مرکب دلالت کند وهرگاه با وجود سبکی سر گرمی ملمس وسرخی وسفیدی رنگ یافته نشود ودرین صورت سوال غلبه خواب وبیخوابی از مریض کند پس اگر غلبه خواب بگوید از کسل وکدورت حواس وکثرت نوازل وافراط نسیان نیز سوال کند واین علامات سوء مزاج رطب ساذج مفرد بود واگر مریض غلبه بیخوابی بیان کند وبا آن جفاف خیشوم وصفای حواس

وکشیدگی آن عضو بسوی فوق و تواتر ضربان عروقی که متصل بآنست و ابتدای الم از قدام سر محسوس میشود یا از قریب ناحیهٔ قفاست و در این ابتدای الم از خلف وکشیدگی و برامدگی عروق و شرائین موضوع از خلف و در انجا ضربان محسوس میگردد و چون رعایت کرده شود در استدلال اعراض عضو مشارک دماغ یعنی امور عارضهٔ آن را واجب است که نباشد آن عرض عرض ذاتی آن عضو در نفس خود بلکه باشد بسبب مشارکت او مر دماغ را نه بسبب مشارکت دماغ مر او را زیراکه چنانچه استدلال کرده میشود از غثیان بر آنکه علت دماغیه بمشارکت معده است پس بعید نیست که غلطی واقع شود و اولا علت در دماغ باشد ولیکن خفی بود پس ظاهر گردد غثیان در معده بجهت مشارکت آن مر دماغ را در علت خفیه بدان مثالش اینست که دماغ را سوء مزاج بارد عارض شود و از ان نوازل بسوی معده کثرت نماید و سبب غثیان شود پس گمان کرده شود که در معده اخلاط رطوبی بسیار است که از ان بسوی دماغ بخارات کثیر صعود میکند و از ان متألم میشود و مزاج دماغ بارد کثیر النوازل میگردد و مشغول شوند بعلاجات معده و تنقیهٔ آن و از ان انتفاع نشود پس واجب است رجوع بسوی اصول مذکوره در کلیات که تمیز کرده شود بدان اصول امراض اصلیه را از امراض شرکیه

دلائل مزاج دماغ معتدل

دماغ معتدل در مزاج خود آنست که افعال حسیه و سیاسیه و حرکیهٔ آن قوی باشند و در انتفاض انچه از ان مندفع میگردد و در احتباس آن معتدل بود و بر مقاومت اعراض موذیه قوی باشد و در هنگام طفولیت موی سر آن اشقر و در وقت ترعرع احمر و نزد استکمال مائل بسیاهی متوسط در جعودت و سبوطت و نبات او و مدت شباب همه در وقت خود باشد و سفیدی او استعجال نکند و نه تاخیر نماید از وقت طبیعی خود و صلع نیز سرعت ننماید و سوای این از لون سحنه و انفعالات وغیره که مذکور شد نیز استدلال میتوان کرد

دلائل امزجهٔ ردیهٔ واقعه در جبلت

جالینوس میگوید که حرارت تولد اختلاط عقل و هذیان میکند و لاحق میگردد بآن طیش و سرعت وقوع بادارات در امور و افتنان در عزائم و برودت تولید بلادت و سکون است و لاحق میشود باین بطو فهم و تعذر فکر و کسالت و رطوبت باعث نوم غرق بالکسل است و یبوست باعث بیداری و سوء فکر و خیالات فاسد است و دلالت می نماید بران سهر لیکن شرط درین آنست که سهر از رطوبات بورقیه نباشد و با ثقل دماغ نبود و در دوام استفراغ فضول یا غیر آن از دلائل رطوبت مالحه نیز نباشد بجهت آنکه رطوبت مالحه بورقیه بشهادت جالینوس بنفس خود باعث بیداری میگردد چنانچه در مشائخ پیدا شده و اما رطوبت فراجیه دماغ خواب مستغرق می آرد و جالینوس گمان میکند که دلیل بر غلبهٔ سوء مزاج بلا ماده عدم سیلان فضول یا دلائل سوء مزاج ساذج است و دلیل بر آنکه غالب سوء مزاج مادی است سیلان فضول است و بوعلی سینا می گوید که اگر سده یا ضعف قوت دافعه باشد و راقم گوید که درین صورت فرق در مواد محتبسه از وجود ثقل است و در ساذج از خفت آن توان کرد و چون این معلوم شد پس دلائل حرارت مزاج دماغ سرعت روییدن موست در ابتدای ولادت یا در شکم و سواد آن در ابتدا و یا سواد آن بعد از شقرت بزودی و جعودت آن و سرعت صلع و سرعت امتلای راس و ثقل آن از اسباب واقعه مانند استشمام روائح و امثال آن و اذیت یافتن بروائح حاره و قلت خواب یا خفت آن و ظهور عروق چشم و ذکا و سرعت تقلب و بی آرامی و عزائم مانند حال صبیان و دلالت میکند بران حرارت ملمس و سرخی رنگ و نضج فضول منصبه و منتفضه و اعتدال آن در قوام بقیاس غیر خود و اما دلائل مزاج بارد زیادتی نفض فضول و سبوطت شعر و قلت سواد و سرعت سفیدی آن و سرعت انفعال از آفات و کثرت نوازل و عروض زکام بادنی سبب و خفای عروق عینین و کثرت خواب و بودن صورت او مانند صورت صاحب بنگی و بطو حرکت اجفان و ثبات بر عزائم است مانند حال مشائخ و اما دلائل مزاج یابس نقای مجاری از فضول و صفای حواس و قوت سهر و قوت شعر و سرعت نبات آن بجهت نحافت مزاج در اول سن و سرعت صلع و جعودت شعر است و اما دلائل مزاج رطب سبوطت شعر و بطو نبات آن و بطو صلع و کدورت حواس و کثرت فضول و نوازل و استغراق نوم است و اما دلائل مزاج حار یابس عدم فضول و صفای حواس و قوت بیداری و قلت خواب و سرعت نبات شعر

بر فم معده و وحشت و خبث نفس هم سوال بکند و این آثار مادهٔ سوداوی بود و اگر در قی هیچ خلط بر نیاید پس از غلبهٔ مرض با استعمال چیزهای بادنجه
و در حالت شکم سیری و بعد خواب تیز شود اگر هیجان مرض بخوردن اشیای نفاخ بگوید و تقدم درد معده و سکون مرض دماغی با سکون آن باشد علامت
مادهٔ ریحی بود و اگر زیادتی مرض در شکم سیری بگوید و با آن دیگر علامات سوء مزاج ساذج معده باشد از سوء مزاج ساذج بود و اگر بعد خواب و هنگام شکم تهی
و تاخیر غذا از وقت معتاد آن خصوصاً در تابستان باشد و در آفتاب بیشی نماید مرض غلبه کند و از دوی سببی ضجر نماید و از بوییدن چیزی بدبو غثیان عارض
گردد نشان ضعف فم معده بود و اگر علامات مذکوره بدان اسعاد رگ گردد و باشتراکیت اسعاد باشد و هرگاه ضرر و رنگ با طحال یا مراق یا رحم یافته شود مرض
شرکی کبدی یا طحالی یا مراقی یا رحمی باشد و آیضاً رحمی آکثر بعد ولادت یا اسقاط یا احتباس حیض و نفاس و قلت آن بود و هرگاه مریض بگوید
که پیش از ظهور مرض دماغی چیزی مورچه مانند از دست یا پای بجانب سر می آید مرض شرکی اطرافی باشد و شناخت نوع مادهٔ هر عضو در مقامش
مسطور گردد و بالجمله تا اینجا علامات امراض دماغی اصلی و شرکی تمام شد اکنون علاج هر یک از اسباب مسطوره بقلم می آید مطابق سبب تشخیص
بعمل آرند لیکن پیش از بیان آن بعض قوانین علاج کلی که در اکثر اقسام امراض دماغی بکار آید مرقوم می گردد و بران نظر دارند

علاج کلی امراض دماغی

باید دانست که دماغ عضوی ست رئیس و مبدای حواس ظاهری و باطنی پس هر مرضی که بدان لاحق شود حسب سبب باز الهٔ آن توجه بلیغ نمایند
مثلاً اگر سبب آن مرض غلبهٔ کیفیتی از کیفیات اربعه چون حرارت و برودت و جز آن باشد تعدیل آن کوشند بدانچه ضدی بود و بی تنقیه و در حرارت
دماغ تبرید بلا مبالغه کنند هر آنکه غلبهٔ حرارت بدین محل موافق تر ست و در برودت تسخین بمبالغه باید کرد و کثرت استعمال حمومات مناسب نبود
خصوص وقتیکه سرفه یا نزله نیز شامل بود و ادویه داشته شیرین اختیار نمایند و عند قبض طبیعت لینات آن بکار برند و بقول شیخ در امراض بلغمی
طبیعت حاجت کثیر بود پس باید که تلیین آن مدام ملحوظ دارند و اگر سبب مرض غلبهٔ ماده بود پس در دموی فصد قیفال کفایت کنند و اگر عظیم
و خون در کمال غلبه و وفور و هیجان شد فصد وداج را تجویز نموده اند و لیکن جز این خطر ست باید که بفصد دیگر عروق سر پردازند هر چند که بدفعات باشد
و در دیگر اخلاط بعد نضج و تفتیح مجاری بمسهلات تنقیه استفراغ فرمایند و شیخ الرئیس و بعض شراح قانون می نویسند که هرگاه غلبهٔ مواد در دماغ دریافت شود
و اراده استفراغ آن نمایند پس اگر با وجود غلبهٔ اخلاط دیگر دلائل کثرت خون دریابند ابتدا بفصد قیفال و دیگر عروق مثل رگهای پیشانی و دو گوش
نایند و پیش از آن کنند اما اگر امتلا مختص براس باشد اکثر فصد این عروق کفایت کنند و اگر در بدن نیز امتلا بود فصد اکحل یا فصد این عروق
مقدم دارند الا در تقدیم فصد عروق مذکوره خوف جذب مواد بسیار بسوی سر و جلب آفت بود و ابتدا بفصد با وجود غلبهٔ اخلاط دیگر بهر آنست که
فصد استفراغ مشترک برای اخلاط ست پس با خون اخلاط دیگر نیز که مختلط اند دفع شوند و لهذا شرط نموده اند که فصد را وسیع در طول بکشایند و چون
قدری خون خارج گردد یک لحظه دهن رگ را بانگشت بگیرند تا اخلاط دیگر در انجا آیند زیرا که طبیعت حامی و حافظ بدن حتی المقدور خون صالح
را حافظت می نماید و دم فاسد و اخلاط دیگر را دفع میسازد پس انگشت بردارند که قدری خون و دیگر جمع گردد و باز لحظه دهن رگ را بانگشت بگیرند
و همچنین تا آخر فصد و هنگام کمال غلبه و هیجان خون تنها و با اخلاط دیگر باید که قصور در اخراج خون ننمایند بلکه خون وافر بگیرند و بسا ست که فصد هم کفایت
نماید و مراد از فصد تام آنست که فصد را گشاده بکشایند و آن مقدار خون بگیرند که قریب بغشی گردد و اطفال و ضعفا و حوامل را فصد جائز نیست
و عند ضرورت شدید حجامت مجوز ست و یا ارسال علق و اگر اخلاط دیگر باشد نگاه کنند که آیا مرض راس بشرکت جمیع بدن است یا نه پس اگر خلطی
که غالب بود و در جمیع بدن شریک باشد نخست بعد انضاج آن تنقیهٔ عام جمیع بدن بمسهلات و مقیآت نمایند و بعده به تنقیهٔ خاص دماغ متوجه
شوند و استفراغات مختصهٔ آن استعمال کنند اگر دانند که ماده در دماغ نضج یافته ست و الا بعد تنقیهٔ عام بدن تا انضاج آن در تنقیهٔ دماغ تاخیر کنند و نضج
مادهٔ دماغی بمشاهدهٔ خروج فضول مثل مخاط و غیر آن از دماغ اگر بسیار رقیق یا بسیار غلیظ نباشد بلکه سهل الخروج و معتدل القوام بود دریافت گردد

و نقای مجاری فضول و قلت زکام و شدت حفظ و تقدم استفراغات و انتفاع بمرطبات و سرعت اجتذاب روغنهای رطب تضرر از محللات یافته شود علامت سوء مزاج یابس ساذج مفرد بود و هنگامیکه مریض در جواب سوال اول گرانی سر گوید بداند که سوء مزاج مادی است مفرد بود یا مرکب بعده کیفیت ملمس سر و چشم که حارست یا بارد بپرسد اگر با وجود گرانی سر ملمس گرم باشد دلیل مواد حار دموی یا صفراوی بود پس رنگ چهره و چشم ببیند از حال غلبهٔ خواب بیداری سوال کند اگر با وجود گرانی سر و گرمی ملمس رنگ رو و چشم سرخ و خواب مفرط باشد علامت سوء مزاج مادی دموی بود و پس دیگر علامات غلبهٔ خون مثل انتفاخ وجه و عینین و درور رگها و ضربان و دیدن خیالات سرخ در خواب نیز بپرسد و اگر رنگ رو و چشم زرد و بیخوابی کثیر باشد علامت سوء مزاج مادی صفراوی بود پس دیگر آثار غلبهٔ صفرا همچون لذع و التهاب مع حرقت شدید و سبب منخرین و عطش نیز بپرسد و در ینجا آنچه از بینی و حنک خارج شود زرد و تلخ و لذاع و گرم بود و چون آثار هر دو خلط مذکور یافته شود علامت سوء مزاج دموی و صفراوی مرکب بود و اگر با وجود گرانی سر ملمس سرد باشد و طول مرض از مان آن بود دلیل مواد بارد بلغمی و سوداوی باشد درین صورت اگر رنگ چهره و چشم و زبان صاصی و غلبهٔ خواب بود و از ترهل و نسیان و کسل و بلادت نیز بپرسد و این علامت سوء مزاج مادی بلغمی باشد و اگر با گرانی رهوست ملمس رنگ رو و چشم تیره نماید از بیخوابی مفرط و وسواس فکر فاسد سوال کند و این علامت سوء مزاج مادی سوداوی بود و چون آثار بلغم و سودا هر دو یافته شود دلیل سوء مزاج بلغمی و سوداوی مرکب باشد و آنجا که با علامات غلبهٔ دم آثار بلغم یا سودا هم دریافت گردد علامت سوء مزاج دموی بلغمی مرکب یا دموی سوداوی مرکب بود و اگر با علامات صفرا آثار غلبهٔ بلغم یا سودا مدرک شود علامت سوء مزاج صفراوی بلغمی مرکب یا صفراوی سوداوی مرکب باشد و هرگاه مریض با سبکی سر تمدد در سر و قعر چشم و عروض دوی و طنین در گوش بگوید دلیل ریح و بخار بود پس اگر با آن علامات سوء مزاج بارد مدرک گردد و نشان غلبهٔ ریح باشد و اگر آثار سوء مزاج حار دریافت شود و ضربان شرائین سر و دوار و سدر و اجین و تخیل خیالات فاسد بود دلالت سدر و دوار عارض شود بر وجه بخارات الکند و هرگاه بیمار با گرانی در بعض اجزای سر تمدد بیان نماید و تارک ریاضت و حمام و کثیر الاکل و صاحب سکون و آرام باشد علامت سده بود و هرگاه با وجود علامات غلبهٔ خلطی از اخلاط اربعه اختلاط عقل و هذیان مع تپ و وجع سر و کراهت از روشنی ظهور نماید نشان ورم بود پس اگر آثار غلبهٔ خون یا صفرا مع لزوم تپ گرم و ضربان و سرعت نبض مائل بموجیت یا منشاریت یافته شود علامت ورم حار بود و اگر علامات غلبهٔ سودا و صلابت نبض مدرک گردد نشان ورم سوداوی بود و اگر آثار غلبهٔ بلغم و سبات و تهبج و نبض موجی باشد دلیل ورم بلغمی بود و هرگاه آثار سوء مزاج و ریح و سده و ورم یافته نشود درین صورت سوال کند که باندک سببی همچون صعود ابخرهٔ غذائی هنگام هضم و شنیدن آواز ها و شمیدن بوهای تیز قوی مرض عارض میشود یا نه اگر مریض اقرار آن کند بداند که مرض از ضعف دماغ یا از قوت حس دماغ ست پس اگر جوهر کیفیت مکدر و افعال دماغی او از تفکر و تذکر و تخیل ضعیف باشد و از حرارت و برودت متاذی گردد و دلائل اسباب ضعف مثل دلائل سوء مزاج و غیر آن ظاهر بود و از زمانه مرض هر قدر که طول کند مرض زیاده شود مرض از ضعف دماغ بود و اگر جوهر ذکی و قوی و افعال دماغی سلیم و مجاری نقی و پاکیزه باشد و دلائل اعتدال مزاج و صحت ترکیب و اعضای مشارک قوی صحیح باشد و چون زمانه مرض طول کند مرض کم شود یا باطل گردد مرض از قوت حس دماغ بود و هرگاه این آثار هم یافته نشود و تقدم ضربه و سقطه یا وجود تفرق اتصال مدرک گردد سبب مرض همان باشد این بود طریق تشخیص اسباب امراض دماغی اصلی اما اگر مریض شکایت انحدار مرض دماغی ضرر و عضوی از اعضای دیگر مثل معده و امعاء و جگر و طحال و مراق و رحم و دست و پا بیان کند و حدوث و بطلان و شدت ضعف مرض بحسب حدوث و بطلان و شدت و ضعف الم آن عضو مدرک گردد مرض دماغی شرکی باشد پس اگر مرض مختلف شود با ختلاف حال معده در هضم و عسر هضم و در خواء و امتلاء و تقدم ضرر معده مثل غثیان و قلت یا بطلان اشتها و فساد یا ضعف یا بطلان هضم بود مرض شرکی معدی باشد پس نگاه کند که در قی صفرا برمی آید یا بلغم یا سودا اگر صفرا براید و رنگ چشم زرد نماید از تلخی دهن و تشنگی و غلبهٔ مرض در خلو معده و التهاب و آروغ بد بو نیز سوال کند و این علامت مادهٔ صفراوی بود و اگر بلغم براید از تقدم تخمه و آروغ ترش و شدت مرض در امتلای معده و کثرت آب دهن و قلت تشنگی و نفخ معده نیز بپرسد و این نشان مادهٔ بلغمی بود و اگر سودا براید از کثرت اشتها و سوزش معده و غثیان حامض بپرسد و اشتداد مرض نزد خلای معده از ریختن سودا

که بمشارکت معده باشد کثرت فضول بران متوجه بسوی فم معده بود که درین هنگام اصلاح وجوه دفع آن لابدی ست و هرگاه که اندر حجب دماغ آفتی باشد آب سرد
خوردن بران مضغ مضغه کردن شایان ابرد و احتمال عطش و جوع در امراض رطبه دماغی و ترک عشا واجب ست در امدان تهیم از بینی یا از گوش در امراض محموم ست و بقول مسیحی
از مضرات راس البان و سموک و اشیای چرب بسیار و تمامی نبیذها و جمله حموضات خاصةً سرکه و همچنین سکر و تخمه ست پس اجتناب از اینها واجب

علاج امراض دماغی حار ساذج و حار یابس ساذج و حار رطب ساذج

و آن صداع و سرسام غیر حقیقی و سهر و دوار ست و سبب سوء مزاج حار حرارت خارجی مثل گرمی آتش و آفتاب و حمام و
افاویه بود و یا حرارت داخلی مثل تناول مسخنات و تاخیر غذا از وقت معتاد و شدت جوع و غضب بالجمله تبرید و ترطیب بدوای خاصه
بآب و خوشبوهای سرد نمایند و تبرید به هند و سعوط و نشوق و قطور و شموم و ضماد و طلا و نطول و لخلخه و بار بعمل رند و شاخها در ساق و کف پا کشند و یا نشوق
بارد و انکباب و نطول استعمال کنند و باید که در تراکیب مذکوره بقول شیخ بقول بارده مثل کاهو و خرفه و جراده کدو و برگ بید و برگ نیلوفر و عنب الثعلب
و عصارة الراعی و حی العالم و ماء الخیار و ماء القرع و مانند آن و روغنهای سرد مانند روغن گل و روغن خلاف و روغن نیلوفر و بنفشه بکار برند و بهتر ازین همه
روغن گل و روغن کدو و روغن کاهو و روغن خشخاش ست و ازین تجاوز نکنند بسوی ادویه که دران تخدیر و انجماد روح باشد مگر نزد ضرورت شدید از
افراط حرارت و طغیان صفرا و هیجان آن و خوف ورم حار چنانچه گاهی روغن بزر البنج هنگام شدت وجع استعمال میکنند و استعمال هر که بسیار
و سرکه خمر در اطلیه و غیره بسبب حدت و کمال نفوذ ضرر دارد و روغن گل کهنه که یکسال بران گذشته باشد نیز استعمال نکنند و از استعمال اضمده و اطلیه
بارده بر موخر راس که منشای اعصاب ست اجتناب نمایند تا منابت اعصاب را فاسد نکند و اثر آن بدماغ هم بوجه اتم نرسد و هرگاه ضماد
گرم شود تبدیل آن نمایند و ضماد بر پیشانی یا بر یافوخ استعمال کنند و نیز از جمله اطلیه نافع لعاب اسپغول بسرکه و آب کشنیز و برگ آنست و از جمله نطولات
نافعه بوییدن اشیای خوشبوی بارد ست و سعوط روغنها و عصارات مسطوره و فرش نمودن بقول و اوراق مذکوره در مسکن مریض و نشستن در خانه
خنک که دران شاخهای اشجار سبز نشانیده باشند و بوییدن و نزدیک خود داشتن فواکه بارده و برف و آب عمیق نفع میکند و از حرکات بدنی و نفسانی
و گردانیدن حدقه در ملامح و نظر بسوی اشیای روشن و استماع آواز سخت و بلند منع کنند و غذا بارده دهند مثل مزورهٔ ماش و کدو و قثد و اسفاناخ و قطف
و طفشیل و مانند آن و اگر با حرارت یبوست نباشد بلکه رطوبت ساذج بلا ماده باشد و این در کمال قلت و ندرت ست در امراض دماغ باید که در اطلیه
آبهای فواکه که دران قبضی باشد داخل نمایند و لاسیما در ابتدای اورام حاره و بقول انطاکی بهترین چیزها که بدان تبرید دماغ کنند طلاء الخطمی
و برادهٔ عاج و نقش و آرد جو و حنا و آب کشنیز و عنب الثعلب و حی العالم ست و شرب مرزنجوش و کشنیز و امرود و شربت خشخاش بماء الشعیر و گویند
که عوض آب برگ گلاب و آب انار شیرین و جلاب قندی خام معمول بگلاب اختصار کنند و یا گلاب و آب سرد بالمناصفه اندک اندک بدهند و کذا
آب هندوانه و خیار و کدو بدهند و از روائح حاره ذی عطریت چون زعفران و سلیخه و تخم کرفس و حماما و مانند اینها از افاویه دیگر اجتناب لازم ست
و همچنین از طعامهای گرم و سرد و بخار انگیز مثل عدس و بادنجان و گوشت گاو و میش و شتر و کرنب و غیره و تراشیدن موی سر و دوشیدن شیر بر
بران خیلی مفید ست و همچنین انداختن شیر دختران در بینی و گوش و مالیدن آن بر کفهای دست و پا و بر یافوخ بشرطیکه تپ و نزله نباشد طریق
استعمال ادویه تبرید دماغ لعاب بهدانه سه ماشه شیرهٔ تخم کاهو مقشر شیرهٔ مغز تخم تربوز هر یک هفت ماشه در آب یا عرقیات برآورده شربت نیلوفر
یا شربت بنفشه دو توله یا نبات سفید یک نیم توله داخل کرده بنوشند و اگر حرارت زیاده باشد شیرهٔ تخم خیارین یا شیرهٔ مغز تخم کدو اضافه کنند و اگر انجره
زیاده بود شیرهٔ کشنیز خشک شیرهٔ تخم خشخاش زیاده نمایند و اگر حرارت قلب هم معلوم شود شیرهٔ تخم خرفه افزایند و شربت انار و عرق بید ساده
عوض شربت نیلوفر آمیزند یا بجای آن اگر حرارت در کمال شدت باشد شیره‌های مذکوره در عرقیات بارد و رطب مثل عرق نیلوفر و بید و گلاب و بید مشک
بجای آب برآورند و بعض لعابات سرد و تر مانند لعاب بزر قطونا داخل نمایند و شربت آلو یا شربت تمر هندی یا شربت انجاص یا شربت لیمو مناسب حال افزایند

واگر بمشارکت بدن نیست متوجه استفراغ دماغ گردند و در آنجا که مرض بمنتهی رسیده باشد و پیش از زمان انضاج ماده بمروخات و نطولات و ضمادات منضجه نیز
نموده باشند تنقیهٔ دماغ بغراغر و دیگر مستفرغات مختصهٔ آن فرمایند بشرطیکه از غرغره خوف آفتی در ریه و نزول نوازل از جنس غلط حار و لاذع و بیمار
قابل و مستعد امراض ریه نباشد و ایضا بیمار را حراست از نزول شیء ردی بسوی ریه ممکن بود مثلا هرگاه که نزول شیء از دماغ بدیابد قبل از رسیدن
آن بریه آنرا ابزاق دفع نماید و یا حال سر اشد الاهتمام از حال ریه باشد چنانچه از آن خوف قتل سریع از شدت حرارت و حدت بود و قریب از خجرای
خناق باشد که دفع او بوجه دیگر غیر از غرغره یافته نشود و اشمومات مفتحه معطسه سعوطات و نطولات استعمال کنند تا که مواد از سر منجذب شود و گاهی
تضمید سر بعد تراشیدن موی سر میکنند بادویه که دفع مواد محتبسه در سر سهل گرداند اگر از آن ضمادات خوف افساد مزاج نباشد و وثوق این امر بود که
مادهٔ منضج سهل الاستفراغ است بعد فعل ضمادات در آن بسهولت مندفع گردد و با این همه باید که احتیاط نمایند در استفراغ اخلاط با آنکه رقیق ماده
مستفرغ نگردد و غلیظ آن محتبس ماند و باعث زیادتی فساد گردد و بنابراین استفراغ بعد تلیین بملینات منضجات نمایند و هرگاه استعمال استفراغی کنند عقب آن
تلیین مع انضاج و تلطیف و تعدیل قوام باقی از فضول دماغ نمایند و احتراز فرمایند در استفراغات اخلاط حاره که مصدع گردند و در آنها باستعمال
ادویه حاره در بعض اوقات مثل ایارج و سقمونیا و تربد و اسطوخودوس از آنکه باقی نماند بعد از آن سوء مزاج حار یا که تدارک نمایند اسهال کا[illegible] لهذا استفراغ
واقع بغرغره و غیر آن از ضمادات مبرده و پرهیز نمایند از استعمال استفراغات مذکوره مگر بعد اعتماد بر عادت مریض که چیزی که آن نوشته اسهال و استفراغ
آن کنند تا شرب آن بسبب مخالفت باعث فساد و هلاک نگردد و بهر آنکه بعضی کسان را ایارجات اسهال نیارند و بعضی را از اسطوخودوس اسهال
نشود و پس رعایت این امر نیز در استفراغات لابد است و اگر اخلاط صعود نمایند بسوی سر از جانبی یا از تمام بدن پس جذب کنند بسوی خلاف آن
مثلا اگر از اسافل بدن یا جمیع بدن متصاعد شوند باستعمال حقنیات و حمولات و حجامت ساقین و بستن رانها و پاها و مالش کف دست و پا و نهادن
اطریفلات و کشنیز پردازند و تنقیه عضو مشارک بدانچه مخصوص او باشد نمایند مثلا اگر ماده در معده باشد با ایارج فیقرا و اگر در طحال بود بادویه که بآن
خصوصیت دارد و علی هذا القیاس در جگر و رحم و غیره هر یک از اعضا هر ماده که باشد بضد مزاج آن و ایضا دیگر تدابیر مختصهٔ آن عضو بعمل آرند و رعایت
تقویت دماغ و بعد تنقیه هر غلط اگر سوء مزاج باقی ماند بضد آن علاج کنند و از جمله چیزیکه استعمال کرده میشود در امراض سر ریاضت است که محافظت نمایند
دران سر را از حرکت که با بدن حرکت نماید و اسافل بدن تنها حرکت کند و این ریاضت بدین نحو میباشد که انسان ریسمان را بدو دست محکم بگیرد
و خود را بدان معلق آویزان دارد و دائم پایهای خود را حرکت دهد و مالش دست و پا و بستن آنها از فوق بسوی اسفل از این قبیل است و نیز [illegible]
تغذیه لیکن باید که ریاضت بعد از تنقیه باشد زیرا که قبل از تنقیه سودی ندارد بلکه زیاده باعث تحریک مواد و فساد دیگر میگردد و گاه تنقیه سر تنها می نمایند
به ریاضت خفیفه مثل مالیدن و خشنرون و شانه در سر کردن و استعمال گهواره از منقیات خاصه است چنانچه در آخر [illegible] غسل مینمایند و بدانند که استعمال
سیالات بر سر بطریق قطور جائز نیست بلکه اطراف یافوخ را از پیش سر تا بلندی عقب سر که تحدید نمایند از خمیر سخت بگیرند یا مانند حلقه دیوار بلند
باشد و وسط آن مانند حوضی و ظرفی برای گنجایش ادویه سیاله بود پس ادویه را گرم یا نیمگرم و یا سرد بحسب حاجت در آن ریزند و یا پارچه را تر نموده
بر دوای سیال تر کرده بر یافوخ گذارند و آنچه از آنها لبنی باشد مثل شیر دختر یا شیر زنان واجب است که بر سر لطخ از آن نگذارند تا لبنیات متعفن نگردد
و موجب حبس ابخره نشود بلکه بزودی پاک نمایند و بشویند و تجدید نمایند و بهتر آنست که استعمال اضمده و اطلیه و نطولات و مروخات همه بعد از
تراشیدن موی سر باشد تا که اثر سریعتر و قویتر نماید و واجب است که تلطیف تدبیر نمایند قبل از دوا بچند روز با شربه و اغذیه مناسبه و حمام و حرکات
معتدله تا آنکه فی الجمله بدن مهیا گردد و مسام کشاده و چون صاحب مرض اسهالی غذا تناول نماید باید که اطراف او را بمالند و تخفیف
بجانب سر نمایند و تقویت دماغ براعات کنند و غذا بحسب کمیت ماده و کیفیت آن تناول فرمایند و برین قیاس نمایند جمیع تدابیر را و ایضا
در امراض مادی دماغی شرب شراب و توقف بسیار در حمام مضر بود و عرق از جمله تدابیری است که نفع بسیاری میبخشد در معالجات امراض [illegible]

سه مثقال نمک شوره و دو درم برگ کنار برگ خطمی یا تخم یا گل آن برگ عنب الثعلب یا تخم آن هر یک پنج درم در آب جوش دهند هرگاه نصف بماند نیم گرم پاشویه کنند و گو بیا که غسل قدمین وقت شدت تپ بسبب اجتماع حرارت تپ و حرارت آب منع ست مگر عند خوف حدوث سرسام از آب نیم گرم سچائل کردن چادر میان ظرف آب ورو ہی بیمار جائز بود **طریق استعمال ادویهٔ انکباب و نطول** جرادهٔ کدو تخم کاهو و برگ آن گل نیلوفر بنفشه خیارین عنب الثعلب پوست خشخاش و تخم آن و گل آن جو مقشر گل سرخ برگ خطمی و تخم آن برگ بید تراشهٔ خیار تخم خرفه و برگ آن برگ کاسنی کشنیز سبز سبوس جو بستان افروز شاهسفرم هر چه بهم رسد بقدر حاجت گرفته در ظرفی سر بند کرده با آب جوش دهند و در طشتی ریخته قدری روغن گل یا روغن بنفشه یا روغن نیلوفر آمیخته انکباب نمایند و نطول کنند و یا بنفشه تخم کدو نیمکوفته تخم خرفه تخم کتان تخم خشخاش اسپغول تخم خطمی تخم کاهو گل سرخ سبوس جو نیمکوفته در آب پخته تطلیل نمایند که جهت صداع حار و سرسام و سهر و جنون و تشنج یابس نافع و یا بنفشه نیلوفر هر یک دو کف ... در آفتابه و یا ظرفی سر بسته طبخ نمایند و چون پخته شود و حرارت ناری او کم گردد سر آفتابه و یا ظرف را برابر روی مریض بکشایند که بخار او به بینی او برسد و یا در طشتی ریخته و بران روغن گل ریخته و علیل رو بر سر گرفته بخار آنرا بکشد و برای سرسام حار و غیره مفیدست

علاج امراض دماغی بارد ساذج فقط یا بارد رطب ساذج یا بارد یابس ساذج

و آن صداع و دوار و کابوس و سکته و سبات و نسیان ست و سبب سوء مزاج بارد و برودت خارجی مثل برد ثلج و آب و هوا باشد یا سردی داخلی مثل تناول مبردات بالجمله تسخین بهوا یا آتش یا بخوشبوهای گرم کنند و مطبوخ ادویهٔ حارهٔ مخصوص دماغ بدهند و ضماد و نطول و انکباب و کماد با ادویهٔ گرم نمایند و سعوط و شموم علوسخانی و بخلخه حار بعمل آرند و روغنهای گرم چون روغن یاسمین و سوسن و غار و مرزنجوش و نرگس و بابونه که دران عنبر یا قرنفل سوده داخل کرده باشند نیم گرم بر سر مالند و یا روغن سداب بمالند و اگر قوی تر خواهند قدری فرفیون در این روغنها آمیزند و اگر اسفنج یا صوف بروغنهای مذکوره تر کرده بر تارک گذارند بهتر باشد و تکمید بنمک جاورس و سبوس گندم و خرقهٔ گرم کرده نیز نافع و دهن مغز چلغوزه و زنجبیل مربی و مومیائی مفیدست و آنجا که با برودت یبوست باشد با تسخین ترطیب نیز جمع کنند و اگر با برودت رطوبت بود مستفرغات رطوبت نیز بعمل آرند و غراغر و ادویهٔ حار منشف رطوبت استعمال نمایند و معجون فلاسفه را خصوصیت تام ست در تبدیل مزاج دماغ و تسخین و تقویت آن و اغذیهٔ شوربای عصافیر و ماکیان و نخوداب با مصالح گرم مثل دارچینی و زیره و ثوم استعمال نمایند و هرگاه که اندر دماغ آفتی از سردی باشد آب سرد خوردن و بدان مضمضه کردن سخت زیان دارد **طریق استعمال مطبوخ** اصل السوس مقشر نیمکوفته پرسیاوشان اسطوخودوس بادیان بیخ بادیان در آب جوشانیده صاف نموده گلقند عسلی یا شهد داخل کرده بنوشند یا صرف بادیان و اسطوخودوس بدستور جوشانیده گلقند داخل کرده بدهند و یا انیسون پرسیاوشان مویز منقی نیز زیاده کنند و یا بادیان پرسیاوشان با درنجبویه جوشانیده گلقند داخل کرده بدهند و یا انیسون با دیان با درنجبویه جوشانیده با گلقند عسلی دهند و یا حمام با برنجاسف دارچینی شربت اسطوخودوس حسب حاجت افزایند **طریق استعمال ادویهٔ شموم** مشک و عنبر و قرنفل و غالیه و عطر عود هندی و مجموعه و جندبیدستر و فرفیون و سداب و مرزنجوش و یاسمین و بهار نارنج و گل بابونه و ریحان و نرگس و جنبه ... هر واحد بوییدن مسخن دماغ و دافع امراض باردهٔ دماغی ست **طریق استعمال ادویهٔ ضماد** بابونه اکلیل الملک مرزنجوش برنجاسف صعتر زنجبیل زعفران مرمکی زوفای خشک شونیز کبابه چینی قرنفل صبر زرد جندبیدستر فرفیون کبریت زرد بورهٔ ارمنی قسط کندش حلتیت صمغ سداب اشق خردل مویزج مشک عنبر مومیائی فلفل عاقرقرحا کندر سرگین کبوتر روغن قسط روغن زنبق هر چه ازین با بهم رسد و یا طبیب مناسب داند بآب سائیده نیم گرم بر سر ضماد نمایند **طریق استعمال ادویهٔ نطول و انکباب** بابونه اکلیل الملک برنجاسف شیح ارمنی سداب تمام فوتنج جبلی جاوشیر جعده مرزنجوش صعتر جند قوتی شبت مرزنجوش و غیره حشائش حار جوشانیده بر سر نطول نمایند یا در ظرفی سر تنگ مانند آفتابه لوله دار جوشانیده و سر لوله را هنگام طبخ بند نموده روای بر سر بکشند و لولهٔ آنرا باز نموده بخار آن به بینی و گوش و دماغ رسانند و بران سرگون حار نهند و بدانند که کماد و سعوط در علاج امراض

طریق استعمال ادویه سعوط و نشوق و قطور شیر بز فقط یا شیر دختر صرف در گوش و بینی چکانند یا مغز تخم تربوز در آب ساییده در گوش و بینی چکانند
یا کافور در روغن گل حل کرده در بینی چکانند یا شیر دختر در روغن بنفشه سعوط کنند یا روغن بنفشه و روغن نیلوفر و روغن کدو مساوی و شیر دختر
برابر همه خوب آمیخته بکار برند یا آب کاهو و روغن نیلوفر هر یک یک جزو شیر دختر دو جزو بهم آمیخته سعوط نمایند و اگر خواهند مغز تخم کدو مغز تخم تربوز سوده
نیز آمیزند یا آب کاهو و شیر دختر و روغن گل همه مساوی آمیخته سعوط نمایند و اگر حرارت زیاده باشد قدری کافور نیز اضافه کنند یا روغن بنفشه
و روغن کدو و آب کاهو تر و آب کاسنی سبز و شیر دختر همه را در شیشی کرده خوب مخلوط نمایند و در بینی چکانند طریق استعمال ادویه مشموم کشنیز سبز یا
صندل سوده یا کافور یا عطر خس یا عطر گل لحظه بلحظه ببویند یا آب شاهسفرم یا گل حنا و شاهسفرم که بران آب سرد پاشیده باشند استشمام نمایند
و بوییدن جمله فواکه بارده نافع ست طریق استعمال ادویه ضماد و طلا صندل سفید با آب کشنیز سبز یا آب کوکنار ساییده بر پیشانی ضماد نمایند و یا [illegible]
در گلاب و سرکه و روغن گل تر کرده بر یافوخ گذارند و یا آرد جو مع سرکه و گلاب کافور و صندل و اقاقیا بعمل آرند و یا گل نیلوفر و کشنیز سبز و گل بنفشه در گلاب
ساییده بکار برند و یا برگ خرفه جراده کدو برگ بید گل خطمی صندل سفید ساییده با قدری گلاب و سرکه ضماد نمایند و بعد گرم شدن دور کنند و تبدیل آن
کرده باشند و یا گل بنفشه گل نیلوفر گل سرخ گل خطمی برابر بشیر زنان یا شیر بز یا گلاب ساییده ضماد کنند و یا مغز تخم خیارین مغز تخم تربوز مغز تخم کدو تخم کاهو
تخم خشخاش سهدانه برابر گرفته بشیر زنان یا شیر بز ساییده ضماد کنند و در ضرورت قوی گل نیلوفر تخم کاهو تخم خرفه صندل سفید هر یک سه ماشه کافور یک ماشه
افیون زعفران هر یک نیم ماشه همه را ساییده روغن گل یک توله آب کشنیز سبز دو توله و اندکی سرکه ممزوج کرده بر سر ضماد نمایند که برای اقسام صداع حار
و سرسام و سهر معمول ست و طلای قرص انزروت نیز در تبرید دماغ اثری تمام دارد طریق استعمال ادویه نطولیه گل ارمنی و گل نیلوفر صندل سفید
هر یک یک ماشه در عرق صندل دو توله ساییده آب کشنیز تر آب خیار آب کدو تر هر یک چهار توله اضافه کرده در شیشی و [illegible] فراخ انداخته [illegible]
حرکت دهند و یا صندل سفید سوده کشنیز خشک سوده گلاب سرکه قدری ممزوج نموده در ظرف کنند و ببویند که برای منع عفونت هم نافع ست و یا گل ارمنی
صندل سفید و قدری کافور و آب کشنیز و سرکه و گلاب بدستور ببویند و یا روغن گل و روغن بنفشه هر واحد دو جزو سرکه نصف جزو در شیشه یا ظرف گلی
نو انداخته حرکت داده ببویانند و اگر خواهند برای زیادتی تبرید آب کاهو آب کشنیز سبز آب کدو و قدری کافور هم بیفزایند و یا صندلین یک مثقال
گل نیلوفر یک درم گل ارمنی نیم درم در عرق بید مشک پنج مثقال یا گلاب و عرق کیوره ساییده آب کدو و آب خیار تر آب کاسنی سبز آب کشنیز تر هر یک
سه مثقال در شیشی اندازند و قدری کافور سوده داخل کرده لحظه بلحظه ببویانند و یا عطر صندل و گلاب و سرکه و روغن گل و آب کشنیز سبز و آب کاهو
و قدری کافور بدستور استعمال کنند که برای امراض مذکوره و تقویت دل معمول ست طریق استعمال ادویه پاشویه بارده گل بنفشه گل نیلوفر گل خطمی
عنب الثعلب هر یک یکدام سبوس گندم چهار دام برگ بید خواه برگ کنار پاو آثار ده آثار آب بجوشانند چون سوم حصه بسوزد صاف نموده در ظرف
انداخته پایها دران گذارند و ساقها بمالند از اعلی باسفل تا که خوش آید و طبع برداشت کند پایها دران دارند و هنوز قدری گرمی در آب باقی باشد
که پایها برآرند و بپارچه خشک کرده در چادر پوشیده دارند خصوص در هوای سرد تا مسد مسام و احسن آنکه ظرف عمیق باشد چنانکه پایها تا زانو غرق
باشند و هرگاه بعد پاشویه بستن پایها جهت جذب مواد کرده باشند واجب ست که چون بکشایند پایها در آب گرم گذارند تا [illegible] بسوی دماغ
صعود نمایند و دفعة نکشایند و ابتدای کشادن پا از طرف قدم باید کرد بخلاف بستن که از طرف بن ران شروع [illegible] حاجت پاشویه
و حجامه افتد اول حجامت [illegible] شرط بکار برند بعده پاشویه نمایند تا بعد پاشویه هوای سرد نرسد و باید که وقت استعمال پاشویه سر مریض را بطرف [illegible] مائل دارند
تکیه داده و چادری مابین ظرف آب و روی مریض دارند تا بخار بدماغ نرسد و عوض سبوس گندم جو نیم کوفته نیز مستعمل میشود و اگر تبرید زیاده مطلوب باشد
برگ خرفه برگ اسفاناخ گل سرخ برگ کاهو تراشه کدو اضافه نمایند و اگر خواهند گل بنفشه گل خطمی هر یک ده درم نیلوفر عنب الثعلب [illegible] هر یک
پنج درم برگ بید یا کنار نیم پاو سبوس سی درم در آب بجوشانند هرگاه نصف بماند صاف کرده بدستور بعمل آرند و یا سبوس [illegible] گندم

شوند و یا غلبهٔ دم از ابتدا صرف در سر باشد پس انچه در حجاب خارج قحف واقع بود و در قریب بشئون محسوس گردد و ارادهٔ علاج خفیف بود در بحالات حجامت نقره کنند و اگر ماده غائر باشد و امید انجذاب آن بسوی خارج قحف نباشد فصد رگ پیشانی کشایند خصوصاً اگر وجع مائل بسوی مؤخر سر بود و اگر علتی صعب باشد مثل سکته دموی فصد وداج کنند و اگر بعض ملطفات را قبل از فصد دو سه روز استعمال نمایند بهتر است خصوصاً اگر ماده بسیار قوی نباشد و قوت باقی باشد زیرا که باعث اطمینان از ثوران دم و اخلاط و ارتفاع ابخرهٔ آنها بسوی دماغ و قلب و کبد وغیره از اعضای محاذی و مجاور و مشارک آنست جهت آنکه مواد فاسد مادام که ساکن باشد بادی اعراض ساکن باشند و چون حرکت نماید حرکت می نمایند با آن اعراض نیز و اگر با آن اخلاط دیگر نیز باشد پس باید که نظر نمایند اگر شرکت تمامی بدن باشد استفراغ جمیع بدن نمایند پس فصد راس تنها پس استفراغات مختصه با آن بعد انضاج مادهٔ هر یک از اخلاط بحسب واجب لائق و بعد گرفتن خون اگر سوء مزاج حار بماند بهر تعدیل مزاج هر چه در علاج امراض دماغی حار ساذج گذشت بعمل آرند و بهر تطفیهٔ خون شربتهای بارده و حامضه مثل شربت انارین و شربت عناب ساده و مرکب که در جمیع امراض دماغی دموی معمول است و شربت نیلوفر و شربت آلو و شربت توت و شربت سیب و شربت ورد تازه و شربت قراصیا مفرداً و مرکباً تنها یا با شیرهٔ بزور بارده مثل تخم خرفه مقشر و تخم خیارین و مغز تخم کدو و مغز تخم هندوانه و مانند اینها بدهند و اگر طبع لین بود رب به یا سیب (آلو بالو ۱۲) بدهند و اگر سرفه نباشد سکنجبین ساده یا شربت تمر هندی یا شربت لیمو یا شربت حماض یا ریباس یا غوره یا زرشک یا کاسنی یا کادی و دیگر ربوب فواکه حامضه یا آب آنها و آب انارین بنوشند و بحالت سرفه خمیرهٔ بنفشه همراه مطبوخ سپستان و نیلوفر و عناب و خبازی بدهند یا شربت بنفشه با عناب و اصل السوس و بهدانه و پرسیاوشان و یا ماء الشعیر بنوشند و اگر حاجت تلیین افتد بعد استعمال منضج صفرا مسهل صفرا دهند و یا دیگر نقوعات ملینه مثل نقوع هلیله و نقوع حامض و یا عصارات فواکه و هلیله بکار برند و حقنها استعمال کنند و یا این نقوع مرکب که برای جمیع امراض دموی نافع است بدهند عناب بیست عدد زرشک پنج درم تخم کاسنی دو درم ریوند خطائی یک مثقال تخم کشوث دو درم تمر هندی ده درم گلسرخ سه درم یک شبانه روز خیسانیده صاف نموده شیرخشت ده درم ترنجبین بیست درم حل کرده بنوشند و یا شربت ورد مکرر یا گلاب عرق نیلوفر بیاشامند و یا نقوع گل سرخ و آلو و عناب و بنفشه و تمر هندی و سپستان با شیرخشت بدهند بالجمله در علاج این امراض اخراج دم و تلیین طبیعت و تقلیل طعام ملحوظ دارند و باقی تدابیر از علاج صداع دموی اخذ کنند و غذا ماش مقشر و اسفاناخ با آب حصرم یا لیمو یا حماض یا زرشک یا انارین یا تمر هندی ترش کرده و از چوزهٔ مرغ وغیره لحوم اجتناب نمایند مگر هنگام کمال ضعف با بقول بارده جائز است و از استعمال اشیای شدید البرودة هرگاه سینه و یا عصب و یا اعضای ضعیف و یا سرفه و خشونت صدر باشد بسیار حذر کنند و تغذیه بکاهو یا اسفاناخ نمایند

علاج امراض دماغی صفراوی

و آن صداع و بیضه و شقیقه و سرسام و سدر و دوار و سهر و صرع است و سببش تناول اغذیه و ادویهٔ گرم و ریاضت در هاجره و سهر و صوم درست اول تبرید که در امراض دماغی حار ساذج گذشت بدهند و آب نارنج و لیمو و انارین یا شربت اینها و لعاب بزرقطونا و ماء القرع و آب انار و اشربهٔ بارده رطب مانند شربت عناب و نیلوفر و اجاص و امثال آن و شیرهٔ بزور بارده رطبه و سلاقات ادویهٔ بارده تمامه و تخم کاسنی و بیخ آن و اصل السوس و خارخسک و تخم خرفه و خیارین و عناب و سپستان و تمر هندی و آلو بخارا و زرشک و مانند اینها نیز مفید بود و بعد تسکین ماده نضج آن بمنضج صفرا نموده مسهل صفرا و حب بنفشه دهند اما بقول شیخ انضاج مادهٔ حار بدوائی باید کرد که قوام او جمع کند و معذلک مفتح و مقطع باشد و این اوصاف در مبرات هر طب که در ان جلا و غسل باشد مثل ماء الشعیر و سکنجبین ساده و شیر زیافته میشود اما کسی را که ضعف قوت مع صداع باشد از شیر اجتناب کند و از منضجات بشرطیکه نکو انیست که استعمال نمایند نطولات متخذ از مطبوخ بنفشه و نیلوفر و برگ بید و عصاء الراعی و رجله و بقول بارده اندک سرکه برای انضاج و تنقیهٔ آنها و اگر در ماده اندک غلظتی باشد زیاده نمایند در ان بابونه و خطمی و پرسیاوشان و گاوزبان و مانند آن و اگر محتاج بسوی ادویهٔ مفتحه و مقطعه باشد

دماغی بلغمی و صداع بارد سافج و بلغمی مسطور گردد و از آنجا اخذ کنند و سویدی گوید که نه بش باریک سائیده در خرقهٔ کتان بسته دائم بوییدن که باش قرنفل یا بسباسه یا پوست جوز سبز یا برگ جوز در ربیع جمع کرده خشک نموده و یا زهر جوز بر زمین افتاده جمع نموده خشک کرده و یا قسب جوز هندی صلب مثل غبار سائیده بر مقدم راس فرو کردن و کذا سنبل هندی شرباً و ذروراً و کذا پوست جوز سبز بسد ریا حنا سائیده بر سر نهادن و بقدر مدت خضاب بران صبر کردن هر واحد برای برودت راس مجرب من ست و آن ابطلان ... و اقناع و ابن جناح و ابن حنین گوید که مرزنجوش شماً و ذروراً و اسارون شرباً و ذروراً و لوف ضماداً و میعه یابسه و یا شونیز شرباً و ضماداً و مشک شماً و سعوطاً و شرباً و ذروراً و حلبه اکلاً و ذروراً هر واحد نافع برودت راس است

علاج امراض دماغی حار رطب سانج

و آن سبات و نسیان ست و صداع بجز حب بعضی لیکن اقل و بندرت و سببش کثرت استحمام و استعمال آب و تناول مرطبات ست شربت اسطوخودوس و دیگر مجففات استعمال کنند و اطریفل کبیر و فلاسفه و تریاقات و امثال آن تناول نمایند و تکمید سر بنمک و سبوس گندم و جاورس و زیره گرم کرده تقویت دماغ باطریفلات و غیره و تسدید بطریق ابخره و تقلیل غذا و شراب نمایند و در هوای حمام تا دیر نشانند و انکباب نطول با آبیکه در آن ادویه مجففه محلله مثل قرنفه و سلیخه و بابونه و اکلیل الملک قیصوم و شیح و مرزنجوش پخته باشند بعمل آرند و اگر بلاده و بلادت بر بعض عارض شود نشوق شونیز و سعتر و زعفران و مشک استعمال نمایند و اغذیه مسخنه مجففه مثل قلایا و مطنجنات با بازیر حاره و کباب و نخود بریان بخورند اما بتقلیل و ترک عشا واجب شمارند و ریاضات قویه اختیار نمایند و بجای آب ماء العسل یا عرق بادیان بنوشند

علاج امراض دماغی یابس سانج

و آن صداع و سهر ست و سببش تناول مجففات و سفر حجاز و بیابانها و رنج و ملاقات باد سموم ست مرطبات مثل شیرهٔ خرفه و آب تربز و لعاب بهدانه و اسپغول با شربت نیلوفر یا شربت بنفشه یا شربت خشخاش و عرق بید و عرق گاوزبان و ماء القرع و ماء الجبن بدهند و مرطب و تسعیط بروغن گل و روغن کدو و روغن بادام و روغن بنفشه و روغن نیلوفر نمایند و ریختن شیر نیمگرم بر سر بعد حلق راس خصوصاً شیر زنان نافع ست لیکن بسرعت بشویند که شیر سریع التعفن ست و کذا غلاف سر بحلوا که از جراده کدو و قشاست و شکر سفید و روغن بادام پخته باشد و خوردن آن شبه ضماد یکه در سرسام سوداوی خواهد آمد نافع ست و تضمید سر بقالوده رقیق و تطلیل لطلیخ خبازی و بنفشه و شیر دنگل خطمی و برگ بید و خشخاش مع نصف آن روغن بنفشه نیمگرم بعد تراشیدن موی سر نیز مفید و حمام مرطب انفع الاشیاست و روغن کدو و مسکه و شیر زنان و شیر بز و بیه ماکیان مر دماغ حیوانات شرباً و اکلاً و سعوطاً و طلاءً نافع و غذا ماء اللحم و شوربای چوزهٔ مرغ و جدی فربه و ماهی رضراضی و حکلیه یا سپچه و سینهٔ تیمیرشت و فالوده و حریره با روغن بادام و ماء الشعیر و بقول رطب مثل کاهو و خرفه و اسفاناخ و خبازی سازند و باقی تدبیر از علاج صداع یبسی اخذ کنند

علاج امراض دماغی دموی

و آن صداع و بیضه و شقیقه و سرسام و ماشرا و سدر و دوار و سبات و صرع و سکته ست و سببش اکثار لحوم و حلویات و اشربهٔ حاره باشد بقول شیخ اگر غلبهٔ دم در تمام بدن بود و در سر قسطی وافر از آن نیز حاصل شده باشد فصد قیفال کنند و اگر هنوز در سر تمامه حاصل نشده باشد در طریق حصول باشد فصد اکحل نمایند و اگر قبل از آغاز حصول او در سر نخوف حصول باشد مثل آنکه سببی جنباب اخلاط در حوالی راس سهم سد از حرارت خارجی یا ضربه و سقطه و مانند آن درین صورت فصد باسلیق گیرند برای جذب ماده و اگر جذب ماده زیاده ازین مطلوب بود فصد صافن و حجامت ساقین یک وجب فوق از کعب نمایند و فصد رگهای پا کنند و هر گاه بمشارکت عضوی دیگر بود رگی که میان سر و آن عضو مشترک باشد بکشایند بصورت اراده استفراغ هر دو عضو قرار ماده در دماغ و اگر اراده جذب ماده بطرف ناحیه بعید از راس مع استفراغ عضو مشارک باشد فصد رگ مشارک آن عضو که مقدم ست در علت کنند پس هر گاه ماده متوجه بسوی راس تنها باشد و عضو مشارک از ماده که از آن عضو بسوی دماغ منجذب شود پاک باشد به تنقیه سر فقط متوجه

بسبب کمال تلطیف خود بسرعت تحلیل میشود پس در اطلیه و سعوطات نفع نمی بخشد و بهتر آنست که ماده را با استفراغ و جذب بسوی خلاف جهت
بهره دفع سازند و جذب بسوی خلاف جهت بطرف دست و پاها باشد و مالش آنها بنمک و روغن بنفشه یا روغن بابونه بحسب مزاج معین بر آنست
جامع برای هر دو تدبیر یعنی استفراغ و اماله استعمال حقنجات و حمولات و مدرات و معرقات ست بحسب ماده و قوت و از مسهلاتی که استفراغ
بشرکت بدن می نماید حب ایارج و قوقایا ست و حب اسطوخودوس او فق ست باخلاط محترقه که در آن غلبه مراره بود و معذلک غلیظ باشد بلکه
در اخلاط بلغمی مرارسیه قطعی تر از ین همه نقوع صبر ست متخذ بآب کاسنی یا نقیع ایارج و قتی بسکنجبین و تخم سرمق و اما ایارج ارکاغانیس و ایارج لوغاذیا
و ایارج جالینوس و حب متخذ از حجر لاجورد و خربق اخلاط غلیظه و سوداویه را موافق ست و کذالک هر آنچه در آن اسطوخودوس افتد و ایضا آنراقی بشرب
و تخم حرمل و شحم حنظل با سائر ادویه مخرج اخلاط لزجه صالح ست و با وجود این آنها را طبقات ست و اولی آنست که با ایارج فیقرا و تربد و افتیمون و غاریقون
و مانند آن باشد بعده حبوب کبار پس ایارجات پس خربق سفید بحذر و احتیاط و باید که در مسهلات از ضعیف شروع کنند و بتدریج تا ایارجات کبار
تا وقتیکه انقطاع ماده علت معلوم شود و از مسهلات ملائم مختصه برای تنقیه راس شبیارات ست که از آن حبوب بزرگ سازند تا زمانی بسیار در معده بماند و از
قلیل آن فعل کافی بطول مکث و لبث حاصل شود و از قلیل آن بتکرار استعمال مضرت نکنند و باید که شب فرو برند و بعد خوردن آن بخواب روند
تا حرکت و بیداری فعل او باطل نکند و خمیره و اصل درین حبوب صبر و ایارج ست و مصطکی برای تقویت معده در آن داخل میکنند و بلیله برای منع صعود
بخار بدماغ از معده می آمیزند و اگر اراده اعانت اخراج اخلاط بلغمی نمایند شحم حنظل و زنجبیل و تربد و اسطوخودوس داخل کنند و انطاکی گوید که بهترین
چیزی که تعدیل و تنقیه و تقویت سر بدان نمایند لطوخ بمیعه و زعفران و قرنفل و سنبل الطیب و قسط و شحم انیست و سعوط مرو جندبیدستر و کندش و قلفل
و خردل و معجون جامع الاسرار در تفتیح سده و تقویت دماغ و افزایش عقل و حفظ و تنقیه ریاح و تعدیل برودت مجرب است و ایضا از منقیات
خاص دماغ غراغر و عطوسات ست و برای تحلیل مواد باقی سعوط و انکباب و لطوخ یا شویه حار بعد تنقیه عام بعمل آرند و کذا بعد تنقیه برای رفع بقیه ماده
و تحلیل آن اطریفل سنا و ملین و مسهل و اسطوخودوس و معجون انطاکی استعمال فرمایند و ایضا بعد استفراغ ریاضتی که سر یا بدن متحرک نشود بلکه صرف اسافل
بدن و پای حرکت کنند بنحویکه در علاج کلی امراض راس مذکور شد و مالیدن اطراف و بستن آنها از فوق بسوی اسفل بعمل آرند و گاهی ریاضت تخفیف
نفس راس میکنند مثل دلک غمز آن حتی که استعمال شانه و مهدها از منقیات خاص شمرده اند چنانکه در آخر اکثر غسل بعمل می آرند و بسا ست که مضغ عاقرقرحا
و فلفل و زنجبیل و موج حتی مویزج و مانند اینها نفع می بخشد و ادویه غراغر ملطفات و مقطعات مثل سکنجبین عنصلی و ایارج ارکاغانیس و بوسطوس
و شحم حنظل و زنجبیل و اسطوخودوس و تربد و خردل و عاقرقرحا و فلفل و مصطکی و موج و زوفای خشک و دارچینی و سلیخه و صعتر و مرزنجوش و پوست بیخ کبر
و فوتنج و مری و سکنجبین عسلی و عسل و مانند آنست و بقول سویدی غرغره بعصاره آذان الفار یا مویزج بسکنجبین عنصلی و یا مطبوخ در شراب ریحانی یا طبیخ
ارماک یا عصاره چقندر سفید بعسل یا زوفرا یا صعتر یا طبیخ افسنتین یا حرف یا بورق یا عصاره انجره یا طبیخ خربق سیاه یا طبیخ ایرسا یا طبیخ اذخر
یا عصاره کرنب یا طبیخ حب بلسان یا نمک اندرانی در آب حل کرده یا نوشادر در آب حل کرده هر واحد نیز منقی دماغ از مواد بارد ست و ادویه
عطوسات مفتحه مجاری شم برای اخراج اخلاط بلغمی مثل کندش و فلفل و جندبیدستر و ثوم و حرف و دار شیشعان و نوشادر و تنباکو و خردل و بزر چار
و مانند آنست و گاهی از بعض ادویه مذکوره ضمده و اطلیه بر اصداغ بعمل می آرند و ادویه سعوطات محلله اگر قوی خواهند بتدریج استعمال نمایند مثلا
در اول مرتبه بروغن گل و مانند آن بعمل آرند و در مرتبه ثانی بعصاره چقندر و مانند آن و در مرتبه ثالث بآب مرزنجوش و امثال آن و بقول سویدی
سعوط بکدرم آذان الفار مثل او عسل و یا قلقند یا بآب حل کرده یا گل شقائق النعمان و یا عصاره کرنب یا آذریون یا گل خیری زرد یا بیخ شنجار
یعنی خس الحمار که آن کاهو دشتی ست یا نعنع یا فوتنج بستانی یا جبلی یا بیخ سوسن سفید یا گل او و یا انجره یا برگ شنا یا نکب یا لبلاب یا سماق یا کرفس
یا صعتر بشیر دختران اهر یا عدس عصاره گرفته و یا مرکیا انگ یا ریحان کافوری و یا آب پیاز و یا طبیخ بیخ بخور مریم بعسل و یا طبیخ کمون یا چوم دو

و یا منافذ منسد و یا در خلط نوعی تشبث باعضا باشد تا آنکه آسان گردد خروج ماده بانضاج طریق آن تا زائل گردد مانع و این مثل بادیان و بیخ آن و تخم کشوث
و انیسون و مانند اینها است و اگر بیداری مفرط باشد و مریض از خواب نیابد پوست خشخاش در آن اضافه نمایند و سرکه مشترک النفع ست جمیع مواد را و در
انضاج مواد حار باکی نیست در استعمال آن و از مسهلات موافقه اخلاط مراریه رقیقه طبیخ هلیله و آلو و شاهتره و شربت فواکه مسهل و شربت بنفشه و طبیخ
خیارشنبر و امثال آنست مقوی بسقمونیا و غیر آن بحسب حال بدن و خلو آن از تپ یا موجود بودن آن در بدن و بحسب سن و قوت و فصل و جز آن و مسهل
منقوع هلیله زرد و عناب و تمر هندی و شاهتره و سنا و بنفشه و عنب الثعلب و خطمی و تخم کاسنی با شیرخشت یا ترنجبین نیز نافع و ادویه مسهله شدید الحرارة
در امراض حاره جائز نیست بلکه باید که استعمال ملینات و ادویه قلیل الحرارة مانند نقوعات نمایند و بقول ابن بطلان خوردن گل بنفشه با شکر ثمرات
منقی دماغ از صفرا است و طبیخ فواکه با شیرخشت و ترنجبین یا مطبوخ هلیله و یا آب انارین با هلیله زرد نیز مفید و بعد تنقیه لعاب اسپغول یا بهدانه بگلاب
و بعرق کاسنی و عرق گاوزبان و عرق کادی و نبات بدهند و اکثار تبرید و ترطیب خصوصا بتمر هندی و بزر قطونا مناسب تخانه بصندل و گلاب و آب
سبیده طلا بصندل ام از مروت و شیاف مامیثا در گلاب سوده و تقطیر روغن کدو در بینی مفید و باید که قبل از تنقیه ضماد کدام شیء بر سر نکنند که در آن
خوف انجذاب مواد بسوی راس ست و استعمال غراغر منقی راس نیز بسبب خوف نزول ماده حار بطرف صدر منع ست و از عطوسات نافعه در ینجا مثل
بخار سرکه است که قدری سقمونیا در آن گداخته باشند و کذا شم فقاع ترش حار و دیگر تدابیر مثل سعوطات و شموم و ضمادات و نطولات و پاشویه بارده و انکباب
و نطول که در امراض دماغی حاره ساذج مذکور شد بعمل آرند و هرچه در علاج صداع صفراوی مسطور گردد مفید شناسند و ماء الشعیر کشنیزی و زعفر و آنکه در آن مغز تخم کدو
و خیار داخل ست نافع ست و هرچه از ادویه و اغذیه که بارد و رطب باشد استعمال کنند و از هرچه مولد صفرا ست مثل صوم و سهر و غم و غضب و ادویه حاره منع کنند

علاج امراض دماغی بلغمی

و در آن صداع و بیضه و شقیقه و سرسام و سدر و دوار و سبات و نسیان و صرع و سکته است و سببش استکثار اغذیه بارد رطب و دعت و سکون و نوم
و تخمها و استحمام عقب غذا است اولا بهر نضج ماده منضج بلغم دهند و بعد ظهور نضج مسهل بلغم تنقیه بدن نموده بهر تنقیه دماغ حب ایارج دهند یا ایارج بقول
بقراط و اصول ادویه مستعمله در انضاج ماده بلغمی و سوداوی چنان باید که در آن تلطیف و تقطیع و تحلیل باشد مثل انیسون و بیخ بادیان و بیخ کبر و ایرسا
و اذخر و بادرنجبویه و زوفا و فودنج و سداب و بنجاسف و مرزنجوش و برگ غار و شیح و قیصوم و بابونه و اکلیل الملک و شبت و مانند آن از ادویه حاره محلله و منضجه و اگرچه
تحصیل تدبیر در بلغمی و سوداوی مختلف ست یعنی استعمال این ادویه در انضاج هر بلغم مثل بلغم شور و مثل سوداء احتراقی جائز نیست و واجب است که
استعمال این ادویه را از اضعف با قوی گرایند بحسب درجات ادویه و بمقدار تصاعد درجات ماده ترقی نمایند پس اگر ماده کثیر الکمیة شدید الکیفیة باشد
باید که بحسب درجات آن ادویه حار قوی نیز تا بدرجه سوم و چهارم مثل عاقرقرحا و فرفیون و غیره اختیار نمایند مگر آنکه بسبب کثرت ماده خوف غلیان
او باشد که بنا بر سخونت حجم او زیاده گردد و موجب تمدد مولم یا ورم شود که درین صورت قدری از آن مستفرغ سازند و بعد از آن در انضاج باقی شروع
کنند و بهتر در انضاج اخلاط خام آنست که علاج و تضمید با دویه معتدل الحرارة کنند و سکون و بستن اطراف استعمال نمایند تا آنکه برفق نضج یابد و اگر ماده
قلیل الکمیة یا ضعیف الکیفیة باشد بر ادویه ملطفه که بسیار گرم نبود بلکه گرمی او زیاده از درجه اولی نباشد اقتصار کنند و اگر ماده متوسط در کمیت و کیفیت
باشد ادویه متوسط الحرارة اخذ نمایند و سزاوار است که استعمال ننمایند مسخن شدید التقطیع در امراض بلغمیه بجهت آنکه تحلیل لطیف آن بنماید و غلظت زیاده
در آن بهم میرساند و خروج آن دشوار میگردد و موجب عطش نیز میشود و چون سرکه مشترک النفع ست در جمیع مواد که سرکه تبرید او با دنی شیء حار ممکن ست
بسبب غوص او با دویه و تقطیع او باقی خواهد ماند و ادهان حاره که از ریاحین اند یا از اوراق نباتات گرفته باشند در انضاج ماده بارد داخل اند و اگر ماده شدید
یا کثیر الکمیة یا عسر الانحلال باشد ادهانی که از تخم حاره و از ادویه قویه گرفته باشند مثل روغن بان و زنبق و نرگس و سوسن و غار و ارغوان و مرزنجوش و مانند آن
بیت که در آن سداب رطب یا فودنج رطب یا شبت رطب یا بابونه رطب و مانند آن جوشانیده باشند و نفط اختیار نمایند و روغن بلسان

پانزده درم داخل کرده نبوشند و تا ده روز استعمال کنند و اگر قوی تر خواهند گاوزبان گل گاوزبان گل بنفشه گل نیلوفر گل سرخ تخم کاسنی بیخ کاسنی بادیان تخم خطمی اصل السوس شاهتره تخم کشوث بیخ بادیان هر یک درم انجیر پنج عدد گلقند چهار توله افزایند و گاهی بصورت کثرت غلظ ماده قنطوریون و بیخ کبر زیاده میکنند و هر گاه اراده مسهل باشد مغز خیارشنبر شش توله شیر خشت چهار توله سنای مکی هلیله سیاه هر یک دو یا سه مثقال روغن بادام یک مثقال در منضج افزایند و گاهی لاجورد مغسول با جلاب حب بسته بخورانند و بالاتر مسهل می دهند و این مسهل وقتی باید داد که مریض قوی بود اما اگر مریض ضعیف باشد ماء الجبن با سکنجبین افتیمونی مع سفوف سودا بدهند و معجون نجاح با آب شاهتره نیز فلاح می بخشد و گاهی بعد نضج برای اسهال سودا افتیمون شش درم در یک قدح ماء الجبن شب خیسانیده صبح مالیده صاف نموده شکر یا شیر خشت پانزده درم حل کرده میدهند و بقول جالینوس و تغلیسی فولس در روغن منقی دماغ از مره سوداست و گاهی عند قوت مزاج مریض ایارجات کبار مثل لوغاذیا میدهند و حبوب که دران لاجورد و حجر ارمنی و اسطوخودوس و افتیمون و بسفائج و قدری خربق سیاه باشد در اخراج مواد غلیظ سوداوی مخصوص ست لیکن استعمال خربق بحذر و احتیاط باید و بعد مسهل غرغره با ایارج فیقرا و سکنجبین عسلی دیا با پوست بیخ کبر معجون العسل در آب گرم نیز منقی دماغ ست و بعد تنقیه بقول شیخ بهر تعدیل سودای طبیعی و بلغمی تسخین مع ترطیب کنند و در سودای احتراقی از هر چه مجفف و مسخن باشد اجتناب نمایند و بهر غلبات از البان و ادهان و نطولات و ضمادات و اغذیه اقتصار ورزند و باقی تدابیر از علاج صداع سوداوی و مالیخولیا اخذ کنند و حکیم عابد سرهندی در شرح اسباب خود نوشته که اگر در گلاب چهار صد درم نقره هفت درم هفت بار و طلا پنج درم پنج بار و فولاد چهل درم نه بار داغ کرده هر روز از ان بر نهار پانزده درم نبوشند در منع تولد سودا و تجدید هضم و ازاله فساد آن بغایت مجرب ست

علاج امراض دماغی ریحی

و آن صداع و شقیقه و سدر و دوار ست و سببش کثرت اغذیه غلیظه و سوء هضم ست بهر تحلیل ریاح کاسرات آن مثل طبیخ شیح و افتیمون و حاشا و مانند آن استعمال نمایند و نطولات و سعوطات و شمومات و ضمادات محلله که در علاج امراض دماغی بارد ساذج و بلغمی مذکور شد بعمل آرند و دخول در حمام گرم بر نهار و شم جندبیدستر و مشک درین باب مخصوص ست و تقطیر روغن یاسمین و روغن قسط در روغن مرزنجوش در گوش نیز مفید ست و نطول با دویه محلله مثل بابونه و اکلیل الملک مرزنجوش و صعتر و فوتنج بعمل آرند و از خرقه مغموسه در آب ادویه مذکوره تکمید سر کنند و سعوط جندبیدستر و مشک در روغن زنبق سائیده محلل ریاح سر ست و قطور روغن زنبق که در آب مطبوخ صعتر و حب الغار و تخم کرفس و زیره کرمانی پخته باشند در بینی و گوش نیز تحلیل ریاح راس کند و کذا شرب و شم خلیان یعنی یاسمین بری و شم بهار و لیستان افروز و خلاف بلخی و نسرین و گل سورنجان و نرگس و سعوط مرکی بقدر دانگ که رسته بر روغن بادام و روغن خسته قند دل و عصاره برگ شاه بانگ و روغن مرزنجوش هر واحد محلل ریاح سر ست و اگر ماده مولد ریح که آن در اکثر بلغم یا سودا میباشد زیاده بود اول تنقیه آن نمایند بدستوریکه در علاج امراض دماغی بلغمی و سوداوی مذکور شد بعد از ان بتعدیل و تقویت راس متوجه شوند و از مبخرات مثل خرما و جوز و خردل اجتناب کنند و باقی علاج از صداع ریحی اخذ کنند

علاج امراض دماغی بخاری

و آن صداع و شقیقه و عصابه و حس و سرسام غیر حقیقی و سبات و سدر و دوار و کابوس و صرع و سکته ست پس اگر صعود ابخره از بدن باشد اول تنقیه خلطی نمایند که از ان بخار متولد میشود مثلا در غلبه خون فصد و حجامت ساقین کنند و اگر حاجت بود مسهل با رده دهند و در صفراوی مسهل صفرا بکار برند بعده در بهر دو تقویت سر کنند بسعوطات بارده و نهادن روغن گل و گلاب سرکه بر سر و استعمال لخلخه بارده و شربهای لطیفه مثل شربت حماض و لیمو و تمر هندی و آلو مع اسپغول و شربت بنفشه و آلو یا الو بنوشند یا نقوع حامض بشربت بنفشه بدهند و یا اسپغول مسلم بگلاب و نبات بخورند و اطریفل صغیر و کشنیزی صرف یا همراه آب تمر هندی و آلو بخارا یا نقوع هلیله بلیله آمله و کشنیز استعمال کنند و از ضمادات بارده احتراز نمایند بلکه اضمده محلله که دران اندک قبض باشد و شمومات لطیفه کفایت کند اما در صورت احساس حرارت زائد در ماده بخار از محللات کثیر التسخین مثل فرفیون و غیره اجتناب شدید نمایند بلکه

سعوده ویا روغن غار ویا روغن سوسن سفید ویا حرف ویا آب حماز النحل ویا روغن بادام تلخ ویا طبیخ مامیران ویا حب بلسان ویا روغن شونیز بشیر زنان ویا جند بیدستر
بروغن بادام ویا شیر تیوع بروغن مذکور ویا عدس تلخ بروغن بادام ویا حضض بشیر دختران ویا زعفران ویا میعه سائله ویا جاوشیر بروغن بادام تلخ ویا
حلتیت بروغن مذکور ویا صمغ سرو بروغن بادام هر واحد منقی دماغ ست و ادویه انکباب نطول ابهیت اکلیل بابونه حلبه تمام زوفا اسطوخودوس افتیمون
اذخر بادیان بیخ کرفس پوست ترنج برگ ریحان برگ سداب عاقرقرحا حب الغار عشبه مغربی برگ غار حرمل صعتر فارسی برنجاسف نانخواه درمنه ترکی اذخر بوی
قیصوم پرسیاوشان تخم شبت حاشا فوتنج شیح ارمنی هر چه ازینها مناسب دانند جوشانده انکباب یا نطول سازند و ادویه پاشویه حار بهیت گل بابونه
مرزنجوش عنب الثعلب برگ شبت هر یک ده درم سبوس گندم بست درم بدستوریکه در علاج امراض دماغی حار ساذج گذشت بعمل آرند و گاهی اکلیل و بادرنجبویه
و برگ سداب خاکشی هر چه مناسب دانند افزایند سویدی می گوید که سندروس شمامه دبخوراً بله رویه بارده را از دماغ فرود می آرد و کذا اشک شمامه و شربا منقی
دماغ از مواد بارد ست و هلیله کابلی سائیده بعسل سرشته خوردن رطوبات را که بسوی دماغ مرتقی گردد منع کند و شم طلع نخل و غرغره بطبیخ او یا شرب طبیخ
او منقی دماغ ست و کذا مضغ کندر یا علک البطم یا صمغ پسته و انداختن آب برف و کذا سعوط بعصاره گل سرخ تازه و هر واحد ازینها مجرب ست و شرب
عود یا عصاره بخور مریم بعسل یا فقاح اذخر یا شحم حنظل یا ازفرا یا قنطوریون دقیق یا آب طبیخ خیری زرد یا کرم بعسل یا سنبل هندی با صبر یا طبیخ افسنتین یا دارچینی یا ریوند
و هلیله کابلی یا تربد یا تخم انجره یا عود بعسل سرشته یا طبیخ ایرسا یا عصاره فوتنج یا روغن بادام تلخ یا عود بلسان یکدرم یا غاریقون یا حب بلسان یا سلیخه یا زنجبیل یا اسطوخودوس
ده درم بعسل و شم شحم حنظل یا کندش یا خردل یا صبر یا حرف یا بورق یا خربق سیاه یا ایرسا یا فلفل سیاه یا دار فلفل یا شونیز بریان هر واحد سوده در خرقه کتان بسته
و بلیه ریحان کافوری و یا عصاره سعتر بعسل و یا گل خیری زرد و یا سنبل هندی و یا ارجینی و یا عاقرقرحا و یا سوسن سفید و یا گل سوسن آسمانجونی و یا جند بیدستر و یا
حماز النحل و یا حب بلسان و گل بستان افروز و یا گل سورنجان و یا بنگ و مضغ بیخ شقائق النعمان هرات یا مصطکی یا مویزج یا خردل یا زنجبیل و مصطکی
یا پوست بیخ کبر یا عنبر خام و اکل بقلا بجره مسلوق بروغن بادام و نطوخ داخل منخرین بعصاره قثاء الحمار و شیر زنان هر واحد منقی دماغ از مواد بارد ست

و باقی تدبیر از علاج صداع بلغمی اخذ نمایند

علاج امراض دماغی سوداوی

واگر صداع و بیضه و شقیقه و سرسام و سدر و دوار و سهر و جنون و مالیخولیا و صرع و سکته بسبب سودا و استکثار اغذیه مولد سودا ست مثل عدس و کرنب
و لحم بقر اول منضج سودا دهند و بعد ظهور نضج بمسهل آن مثل حب افتیمون یا حب لاجورد تنقیه کنند و باید که در انضاج سودا نیز قاعده که در انضاج ماده بلغمی
گذشت از استعمال ادویه ملطف و مقطع و محلل و تصعید درجات ادویه بمقدار ماده مرعی دارند لیکن بر ادویه شدید الحرارة اقتصار نکنند تا در تجفیف افراط
نکنند و لاسیما که سودا غیر طبیعی احتراقی باشد بلکه در انضاج ماده سوداوی لا محاله احتیاج تبلیین و ترطیب بود مثل عناب نیلوفر و انجیر تر و بنفشه مربی و ماء
آن و یا ماء الشعیر با شکر و ترنجبین پس عنب الثعلب و منضجات محلله لطیف التحلیل در درجه ثانی و ثالث مثل برگ گاوزبان و بسفائج و برگ بادرنجبویه و سپستان
و ترنجبین افزایند و اولی آنست که جمع نمایند ادویه ملینه و مرطبه را با حارة مقطعه محلله مانند شربت اصول و سکنجبین عنصلی خصوصا با ماء الشعیر و طبیخ اصل السوس
و بادیان و کرفس و انیسون و پرسیاوشان با انجیر و مویز منقی مع گلقند و لیاست کرده کرده میشود و دران اسطوخودوس برای اختصاص ان بدماغ
و ماء العسل نیز مرطب و مسخن و منضج ست و این همه برای سودای طبیعی و محترق البلغم و خون اولی بود و اما در محترقه از صفرا باید که تقدیم ترطیب بسیار نمایند
و ادویه مرطبه معدله حرارت احتراق نمایند بعده انضاج بادویه مذکوره فرمایند و چون سودا بسبب غلظ ارضیت عاصی از نضج ست پس باید که منضجات
بسیار استعمال کنند تا وقتیکه قاروره غلیظ گردد و از سفیدی بسیاهی گراید و در نبض لینت ظاهر شود بعده مسهل دهند و بعد مسهل باز منضج دهند
و بعد از ان مسهل نوشانند و همچنین بعمل آرند زیرا که سودا یکبار نضج نمی یابد بلکه اگر در دفعات هم نضج یابد غنیمت شمارند و این مطبوخ بهر نضج سودا
نیز معمول ست بسفائج اسطوخودوس [illegible] بادرنجبویه افتیمون بصره بسته هر یک ده درم مویز منقی بست دانه انجیر زرد ده دانه جوشانیده صاف نموده ترنجبین

قدری بابونه داخل نمایند تا که شدت قوت مخدره آنها را بشکنند و کم کنند چه بابونه کسر قوت مخدرات میکند و اگر مواد شدید الحدة باشد و لا اقل
که در علاج امراض دماغی حار مذکور شده استعمال کنند بعده بمنضجات مواد حار مشغول شوند و بعد ازان دوائی که دران اندکی تحلیل باشد مثل آنکه دران اکلیل و بیخ
مورد پخته باشند و از ادهان روغن بابونه تازه تنها یا مخلوط بروغن گل بحسب حدت مرض و قوام ماده و قرب عهد از منتهی و بعد آن بکار برند و پس
عند منتهی مرخیات محلله مثل آبهائی که دران اصول کرفس و بادیان و بزور آنها و سبوس گندم و حلبه و خطمی و اکلیل الملک و اقحوان سفید جوشانیده باشند
و از روغنها روغن شبت و مانند آن بعمل آرند تا آنکه در منتهی تحلیل حاصل شود و ایضا ضمادات محلله ازین ادویه ترتیب دهند و استفراغات
واجب در علاجات اورام راس از فصد و غیره بحسب ماده تقدیم نمایند و در تغذیه صاحب ورم صفراوی اغذیه خفیفه رطبه استعمال کنند مثل ماء الشعیر
و اجاصیه و اگر ورم بارد باشد بعد فصد منضج و مسهل بحسب ماده دهند و در استفراغ دوائی که دران روغن بید انجیر و روغن بادام تلخ و فیقرا و مانند آن
باشد یا ماء الاصول استعمال کنند و اقتصار نمایند و در ابتدا از روادعات بر روغن گل مخلوط بملطفات مثل حاشا و فوتنج و جندبیدستر خاصة پس استعمال
نمایند عنصل و سرکه آنرا بطریق ضماد و غرغره اگر ممکن باشد و سیاست که نفع می بخشد آشامیدن دو ثلث مثقال یا کمتر ازان بحسب مزاج جندبیدستر
خصوصا برای لیثرغس بعده منضجات که دران ارخا و اندک تحلیل باشد استعمال کنند و بعد ازان نزد انتها در تمامی اورام بارده و حاره مرخیات
را بدین نوع که هر بار دم مرخیات تامه و محللات قویه از آبها و ضمادات و ادهان بعمل آرند و باقی علاج مفصل از اقسام سرسام اخذ کنند

علاج امراض دماغی از ضعف دماغ

و آن صداع و سدر و دوار و غیره است بهر تقویت دماغ اطریفلات مثل اطریفل کشنیزی و کبیر و اطریفل اسطوخودوس و اطریفل مقوی دماغ و خمیره جات
مثل خمیره گاوزبان و خشخاش و مروارید و دیگر مقویات مثل انوشدارو و جوارش صندلین و عنبر و دواء المسک معتدل و معجون مقوی دماغ و مفرح یاقوتی
بارد و حار و شربت ابریشم و عرق کیتکی مرکب هر چه ازینها مناسب مزاج مریض دانند بدهند و حریرهای معمولی نوشانند و خوردن هفت عدد مغز بادام
مقشر با مثل آن نبات در شب وقت خواب سخت سودمند است و روغن گل بسر مالند و قرنفل بگلاب طلا سازند و طلائی که دران تخم ریحان
بوداده و مغزیات داخل است بعمل آرند و سیب و عنبر و گلاب ببویند و بوییدن شموم غالیه و لخلخه عنبر نیز مفید و سعوط روغن گاو فقط یا بامروارید
محلول بگلاب بسیار مفید است و اغذیه لطیفه معطره مانند گوشت چوزه مرغ و تیهو و دراج با نخود و ابازیر خوشبو و گلاب پخته بخورند و جمیع ادمغه
حیوانات و لبوب مقوی دماغ است و استعمال حلوای چوب چینی تالیف والد حکیم علویخان مفید و مغز گوسفند با روغن بادام بریان کرده خوردن و روغن
آن بسر مالیدن و همچنین سر را بخار قلیه جگر بزکه با مصالح متعارفه پخته باشند داشتن و یکدو لقمه ازان خوردن نافع است و اگر سینه جوجه مرغ که قریب
جوانی رسیده باشد در روغن گاو بریان کرده گوشت او بگیرند و در هاون بکوبند بعده نشاسته ربع رطل در همان روغن بریان نموده و مغز بادام ربع
رطل و قدری زعفران و دارچینی و دانه هیل را سائیده شکر سفید بقوام آرند و اگر روغنی که دران سینه مرغ و نشاسته بریان کرده اند زیاده بماند آنرا
نیز در حالت قوام داخل کنند و همه را در قوام آمیخته هر صبح بقدر دو نیم توله بخورند مزید دماغ و مقوی آنست و سفوف بنفشه کشنیز مقشر گل سرخ
مغز بادام هر یک دو ماشه اسطوخودوس سنبل الطیب گل منڈی هر واحد یکماشه کوفته بیخته نبات برابر آمیخته یکتوله خوردن نیز مقوی دماغ است و گویند
که تخم حنا یک مثقال سائیده بعسل آمیخته لیسیدن همین اثر دارد و اگر سبب ضعف دماغ اجتماع اخلاط ردی در معده باشد درین حالت باستفراغ آن بپردازند
بدانچه در امراض دماغی شرکی معدی و امراض معده مذکور گردد و تقویت فم معده نمایند و خوردن مصطکی سوده یکماشه با اطریفل کشنیزی یکنیم توله سخت مقوی
معده و دماغ است بالجمله باید که نظر باسباب سابقه نیز دارند مثلا اگر سبب ضعف سوء مزاج حار یا بارد بود و علامات مخصوصه آن ظاهر باشد درین صورت
در سادج تعدیل و در مادی تنقیه نمایند بدانچه در علاج امراض دماغی حاره و بارده سادج و مادی مذکور شد و بعد ازان حسب مقتضای مزاج بتقویت دماغ
کوشند مثلا در مزاج حار بمقویات بارده دماغ مثل صندل و گل سرخ و روغن گل و گلاب و مروارید و آمله و خشخاش و گل سیب و گل نارنج و گل سفرجل

کنند بجذب بسیار آن بطرف خلاف و تنقیه بغراغر بعده استعمال کنند نطولات معتدله در حمام و غذا مزوره اناردانه یا لیمو یا اسفاناخ یا اسپاناق کدو یا غوره سازند و خوردن
نان منع تصاعد بخار بسوی سر میکنند و کچری بهتر است و بعد غذا برای منع صعود ابخره خوردن سفوف کشنیز و شکر و یا سماق بزرطونا بشکر و امتصاص بهی
یا سیب یا ناشپاتی یا زعرور نافع بود و کشنیز در طعام زیاده انداز ندو در صورت ماده بلغمی و سوداوی مسهل آنها دهند و اطریفل سنائی استعمال نمایند و هرچه علاج
امراض دماغی بلغمی و سوداوی گذشت بعمل آرند با لجمله مراعات خلطی که از آن بخار متولد میشود در اشربه و اغذیه و غیرهما واجب ست اول استعمال منقیات مناسبه جذب
بخار به بستن اطراف و مالش کف پا بچیزهای درشت و نهادن پاها در آب گرم و نهادن شاخها بر ساقین پس حبس بخار بجلیله مربی و آمله مربی و کشنیز خشک
و اطریفل کشنیزی باید کرد و استعمال شونیه برای جذب بخار از سر و رم هر ماده مفید بود و اگر صعود بخارات از عضو واحد بود تدبیر آن در علاج امراض دماغی شرکی خواهد آمد

علاج امراض دماغی سددی

و آن صداع و صرع و سکته و جمود ست و وقوع سده در عروق یا حجب دماغ بسبب خلطی از اخلاط اربعه بود و یا بسبب ورم پس اگر بلغم غلیظ لزج محدث
سده گردد آثار بلغم پیدا بود درین صورت انضاج و تلطیف ماده نمایند بمنضج بلغم که در ان زوفا و حاشا و غیره ملطفات افزوده باشند و بعد نضج تنقیه بمسهل
حار و حب ایارج و شبیار کنند بعده بهر تحلیل نطولات و ضمده و شمومات و سعوطات و عطوسات و غراغر که در علاج امراض دماغی بلغمی مفصل مذکور شده
بکار برند و باز با نضاج و استفراغ مشغول شوند و بعده تحلیل گرایند حتی که سده زائل شود و نطولات مفتحه و شبیارات و مضوغات و ادهان محلله دائم بعمل آرند
و واجب ست که در همگی نطولات سکب و ریختن از بلندی نمایند و سر راست باشد تا آنکه غوص و نفوذ و اثر بیشتر کنند و شمیدن گل نرگس و شونیز بریان
و آزاد درخت و لادن و شابانک که آن برفوت ست و گل سورنجان و مرزنجوش هر واحد تفتیح سده دماغ نماید و کذا برگ غار خشک باریک سائیده
در خرقه کتان بسته دائم بوئیدن بخار طبیخ مرزنجوش گوفتن و سویدی گوید که شم شاهسفرم و کذا انیسون بریان در خرقه کتان بسته در تفتیح سده دماغ
مجرب یافته ست و استعمال سکنجبین بزوری نیز مفتح سده است و کذا گل خیری و تخم آن و زنجبیل و بادرنجبویه و مر و جوز هر واحد شرباً و شماً و کذلک سنبل و جوز بوا
و انیسون هر سه مساوی مفتح سده ست و فرنجمشک شماً و شرباً و ضماداً و تخم او و بقله سلوق او اکلاً و عرق او شرباً و کذا عرق بادرنجبویه و تخم آن و اسطوخودوس
و سلیخه و مرزنجوش هر واحد شرباً و عصاره مرزنجوش قطوراً و روغن گل قندول سعوطاً و بقله نرنجان سلوق بشیره بادام اکلاً و مرماحوز و شیح و مرزنجوش شماد فدورا نافع و اگر سبب
سده سوداء غلیظ باشد نشان غلبه سودا ظاهر بود و تدبیر آن فصد ست و استفراغ سودا و استعمال اضمده و نطولات مخصوصه آن که در علاج امراض دماغی
سوداوی گذشت و هرجا که مزاج دماغ حار و سده غلیظ باشد علاج مشکل بود و درین صورت اول مفتحات استعمال کنند بعده هرگاه از علاج گرم سر را
مضرت رسد تدارک آن نمایند به مبردانی که با ارخا بود و قبض دران نباشد و بعد از تسکین باز اعاده مفتحات کنند و تا انفتاح سده بهمین طریق علاج
کنند و ایضاً درچنین حالت استعمال سکنجبین بزوری و ماء الشعیر و غیره مفتحات بارده مناسب ست و اگر خون یا صفرا بسبب کمیت خود و یا ورم محدث سده گردد و علامات
غلبه خون و صفرا و ورم پیدا بود و تدبیر آن تنقیه بفصد و مسهل ست بطوریکه در علاج امراض دماغی دموی و صفراوی مذکور شد و در سده ورمی بدانچه در علاج امراض
دماغی ورمی می آید علاج کنند

علاج امراض دماغی ورمی

و آن صداع و سرسام و ماشرا و سبات سهری و سکته ست در جمله اقسام ورم اول فصد سر برد کشایند پس اگر ورم حار باشد تدبیر یکه در علاج امراض
دماغی حار ساذج گذشت بعمل آرند و ابتدا بروع ماده از مبردات مذکوره مخلوط بسرکه و گلاب کنند مگر آنکه با آن درد شدید باشد که درین وقت سرکه بجا ارتیت
و درین استعمال روغن گل مبرد بمقداری صالح بدون افراط مخلوط با سرکه بسیار و یا اندکی بر پیشانی و سر و آب عنب الثعلب و فوفل و صندل و شیاف مامیثا
و گل ارمنی و حی العالم و عصاره ماننده آن و آبهائی که دران ادویه بارده قابضه و حاره قوی القبض که در مزاج آنها ترکیب از برودت تیز باشد مثل طرفا و جفت
بلوط نافع ست و از ادویه شدید البرودت مخدره مثل خشخاش و افیون و غیره اجتناب کنند مگر هنگام شدت حاجت که وجع شدید باشد و دران هنگام

نشود چیزی از مخدرات مثل شربت خشخاش یا شیرهٔ تخم خشخاش و شیرهٔ تخم کاهو و مانند آن استعمال کنند و افیون بو بیند و اگر قوی تر خواهند آب کوکنار و یا فلونیا بدهند و طلای مخدر از تخم کاهو و پوست خشخاش و افیون و بزر البنج و برگ قنب بعمل آرند لیکن در استعمال مخدرات قویه بزودی مبادرت و جرأت ننمایند زیراکه مورث بلاهای ردیه مثل ظلمت بصر و بلادت ذهن ست و بسیاست که مؤدی بهلاکت میگردد و آنجاکه از استعمال مخدرات در حواس نقصان کثیر رو بدهد بزودی آب نیم گرم بسیار بر سر ریزند و استعمال مخدر موقوف نمایند

علاج امراض دماغی از ضربه و سقطه و تفرق اتصال

و آن صداع و سدر و دوار و سبات و سکته ست اول برای حفظ دماغ از تورم فصد سر و یا هفت اندام کشایند و اگر مانعی باشد حجامت نمایند و بعده تنقیه صفرا از مسهل صفرا یا حقنه کنند و سرکه و گلاب و روغن گل بر سر مالند و برگ آس و گلنار و پوست انار در سرکه و گلاب جوشانیده اندکی مشک و عود داخل کرده سائیده ضماد کنند و بقول حکیم علویخان بعد فصد و تلیین طبیعت گل ارمنی یکدرم شب یمانی دو دانگ مرکی ربع درم سائیده وقت ضماد با آب نیمگرم بجوشانند و اگر در ضربه ضعیف و خفیف باشد آرد مونگ و مغاث بغدادی مغاث هندی یعنی میده چوب اقاقیا زرد چوب کوفته بیخته با روغن گل و روغن مورد و زردی بیضه ضماد کنند و اگر خواهند میده گندم افزایند و اگر حرارت زیاده باشد گل ارمنی داخل کنند و اگر بسبب ضربه خون از دماغ خارج شود دماغ ما کیان حتی الامکان بخورانند و بر آن شراب ترش بنوشانند تا از استحالهٔ ادمغه بصفرا و از ضرر غثیان که کل ادمغه مغثی اند باز دارد لیکن آب مذکور بسیار اندک باشد تا دماغ از ترشی او متضرر نگردد و معذلک باید که حموضت او قلیل بود و واجب ست که از آفتاب و حمام و شراب و غضب و اغذیهٔ مبخره و حاره و مصدعه و حریفه مثل جوز و شناهلانج و حرجیر و بادروج و شراب قوی و میفختج و مویز شیرین اجتناب کنند و باقی علاج از صداع ضربی و سقطه جوئید گیلانی گوید که تفرق اتصال واقع در سر که از ضربه یا سقطه یا قطع یا شق یا حرق یا لدغ و غیره باشد اگر در جلد بود و فقط بغیر سیلان خون آنرا جارحه نامند و اگر با سیلان خون باشد دامیه گویند و اگر از لحم اندک اخذ کند باضعه گویند و اگر در لحم نازل شود و غائر دران باشد متلاحمه نامند و اگر در سمحاق باشد حتی که استخوان ظاهر گردد موضحه خوانند و اگر تا سمحاق برسد و تفرق اتصال و نگردانا باسم سمحاق نامند و اگر آنرا بسوی خارج ظاهر گردانند و دران ورم حادث گردد ... گویند و اگر تفرق اتصال استخوان گردد و چیزی از جرم او منتقل شود بنحوی که در علاج او احتیاج نقل بعض اجزای او افتد منقله نامند و اگر تفرق اتصال و بغیر حاجت بسوی نقل او باشد هاشمه خوانند و اگر تفرق اتصال ام غلیظه شود دامه و مامومه نیز گویند و اگر تفرق اتصال دماغ کند دامغه نامند و اگر در جوف دماغ و بطون آن اخذ کند جائفه خوانند و فطره بسیار ردی ست و اکثر دران اختلاط عقل عارض شود و دامه و جائفه خطر ست و شیخ میفرماید که در جراحات و صله بسوی غشای دماغ حادث میشود استرخا در جانب جراحت و تشنج در جانب مقابل آن و چون قطع تا بطون بلکه تا حد حجاب رقیق نرسد اسلم باشد و هرگاه قطع تا دماغ رسد تپ قی مراری ظاهر گردد و کمتر فلاح یابد و قریب تر بسلامت آنست که قطع در بطن ایمن و ایسر مقدم دماغ واقع شود چون بسرعت تدارک نمایند ملتحم گردد و آنچه در بطن اوسط و بطن مؤخر باشد صعب تر بود و آنچه در اوسط باشد از آنچه در مؤخر بود سخت تر باشد و بعید تر ست که رجوع بحالت طبیعیه کند مگر آنکه اندک باشد و در مبادرت بضم و اصلاح او بسرعت کنند بالجمله در شجه بهر مبادرت بمنع ورم نمایند و تفصیل آن در علاج جراحات در آخر کتاب مذکور گردد و علاج کسر در باب آن خواهد آمد و اطبا را در کسر قحف منقطع که آن منقله ست دو مذهب ست یکی آنکه مائل با دویهٔ هادیهٔ ساکنهٔ شدید التسکین برای الم اند و این مذهب متقدمین ست دوم آنکه استعمال ادویهٔ شدید التجفیف میکنند و بعد قطع منکسر قلع متقلع و جذب انکسار او بادویهٔ جذابه از مرهم و غیرها بر موضع فوق او از خارج لطوخ از عسل و سرکه استعمال مینمایند و این مذهب متاخرین ست و سلامت در دست این متاخرین بیشتر از دست اولین ست و این عجب نیست چه جالینوس گفته که مزاج اعصاب و عظام یابس ست و شارح ممدوح گوید که بهترین چیزی که در منع ورم درین باب منع نزف الدم و سرعت التحام در دفع وجع یافته ایم مرهم جدوار تالیف ماست و هر قدر که مدت میان حدوث تفرق و استعمال این مرهم کمتر باشد اولی و اجود

ودر مزاج بارد مقویات حاره مثل زعفران و مشک و عنبر و غالیه و عود و دارچینی و قرنفل و کندر و تخم حنا و سعد و زنجبیل و سنبل و بالنگو و بلادر و در مزاج یابس
مثل انجیر و مغز بادام و پسته و فندق و نشاسته و حریره و شیر میش و دماغ و دراج استعمال نمایند و گویند که در مزاج حار شم و شرب گلاب و گل تفاح و گل
و شرب آمله و کافور و هلیله کابلی و شم سیب و گل بید و ضماد آمله هر واحد مقوی دماغ ست و در مزاج بارد شرب حب بلسان بعسل و یا فلنجه و یا مرزنجوش
مخلوط بکباباش قرنفل و یا عرق بادرنجبویه و یا اسطوخودوس و یا جوزبوا و یا بیخ بادآورد و شرب و شم مشک و عود و زعفران و ترنجان و تخم آن و گل بادام
و شم مرم و عبیثران و زرنت مخلوط بلادن و نسرین و نرگس و فرنجمشک و سنبل که گل سورنجان ست و شرب و بخور جوزبوا و سنبل هندی و شرب ذرو
برمر سنبل الطیب و فرنجمشک و ضماد عود و دودمر او غالیه و سعوط نسرین و ذرور و نطول اکلیل الملک و عود بلسان و شم و شرب و ضماد و مضغ عنبر و لادن
هر واحد نافع و **سویدی** گوید که یاسمین شیر با ذرورا و کباباش قرنفل و کذا گل جوز یا برگ او خشک یا پوست سبز او خشک کرده ذرورا بر مقدم راس
هر واحد در تقویت دماغ مجرب من ست **و اگر** سبب ضعف انتقاص جرم دماغ بود اکثار تناول ادمغه حیوانات و تقویت روح نفسانی بمفرحات
نمایند و اکثار اکل فندق و بادام و لحم دراج و دماغ ماکیان و شرب شیر میش و نطول سر بروغن گل هر واحد مزید جوهر دماغ ست و بقول جالینوس مسکه
گاو و شیر او و شکر و زردی بیضه جوهر دماغ را زیاده میکنند پس اگر سببش کثرت جماع باشد مسهیات و مولدات منی استعمال کنند و ایضاً ترک جماع
نمایند و اغذیه مبرده ملطفه خفیفه سریع الهضم دهند مانند شوربای جوجه مرغ و گوشت حلوان گوسفند شیرخواره بروغن گاو پخته و نان روغنی تنوری خمیر
و ماء اللحم ساده نه توله و یا ماء اللحم مرکب علوی خان و معجون لبوب نه ماشه دهند و خوردن زردی بیضه مرغ با نبات نیم برشت نیز مفید ست و لذا نان سلیمانی
و همچنین مغز بادام و فندق و پسته و چلغوزه و دیگر لبوبات و ایضاً شیر گاو میش و گوسفند و شیر مغز همه حبوبات و روغن گاو و شکر تری و نان خمیری
تنوری مالیده نیمگرم تناول کنند و بالائی شیر با نبات یا پلاو مرغ و چلاو و مطنجن درین باب اثری عظیم دارد و اگر بسبب کثرت ریزش نزله بود نخست
تنقیه دماغ بحسب قوقایا و ایارج کنند و بعد از حصول تنقیه جهت تقویت دماغ اطریفل اسطوخودوس شش ماشه و خمیره علوی خان با عرق اسطوخودوس دهند و اقراص
علوی خان که درینجا مسطور گردد و کلاه ایشان که در صداع ضعف دماغی بیاید بکار برند که اصلاً تجاوز ندارد بلکه نافع خفقان و مانع صعود ابخره بدل
و دماغ اند و حریره از شیره بادام ده عدد و خشخاش و تخم خربزه هر یک یکتوله و حب قرطم دو توله نشاسته سه توله روغن ماده گاو چهار و نیم توله نبات هفت توله
دهند و غذا پلاو و گوشته و قورمه همراه نان تنوری و یا گوشت لوه و دراج و معجونات مقویه دماغ و مانع نزله العمل آرند و نسخه اقراص علوی خان اینست
عود قماری پنج مثقال اشنه سنبل الطیب قرنفل زعفران اظفار الطیب قاقله صغار بسباسه پوست ترنج هر یک یک مثقال یکنیم دانگ عنبر اشهب
دو مثقال مشک یک مثقال بهار نارنج یک مثقال و دو دانگ علف هندی و حصی لبان هر یک دو نیم مثقال اجزا را کوفته بیخته در هاون سنگین بگلاب
بسایند و عطر عنبر و ناگ کیسر و عود هر یک نیم مثقال روغن یاسمین و نرگس هر یک یکنیم مثقال داخل کرده چندان حل کنند که قابل حب بستن شود پس
بشکل سیب ساخته در سایه خشک نموده ببویند و اگر سببش سهر طویل باشد بترطیب و تنویم کوشند و اگر مرض مزمن باشد بعد ازاله مرض تقویت بدن
بادویه و اغذیه لطیفه بتدریج نمایند و اگر ریاضت شاقه باشد دعت و سکون و استحمام مرطب و تدهین بادهان بارد اختیار کنند و اگر استفراغات کثیر
باشد آنچه در صداع سببی بیاید استعمال نمایند و ایضاً خمیره مروارید ساده نه ماشه و رق طلا یک عدد در عرق تنبول حکیم بقاء الله خان هفت توله با شربت
تنبول چار توله تخم شربتی هفت ماشه دهند غذا شوربای مرغ و نان خشکار خورانند و تخلخه مقوی دماغ نیز مفید و خوردن مربای آمله و هلیله و سیب و بهی
و اناناس بورق طلا و نقره و طباشیر خیلی نافع و کذا انوشدارو ساده و لولوی بعرق کیوره

علاج امراض دماغی از قوت حس دماغ

و آن صداع و صرع ست بهر تبلید حس اغذیه غلیظه مثل هریسه گندم و جو بلحم بقر و کله پاچه و کمرش آن دهند اگر هضم قوی باشد و الا اغذیه که از بقول
بارده مثل برگ کاهو و خرفه و کشنیز تر و لحم ماهی و گوشت بره شیرخواره و گوساله ساخته باشند دهند و در طعام تخم خشخاش و تخم کاهو افگنند و اگر فالوده

در یم بجاند مالیده صاف نموده بست درم ترنجبین و ده درم گلقند مالیده بانصاف کنند و یکدرم تربد و نیم درم لاجورد مغسول بران پاشیده بیاشامند یا نقوع صبر بدهند بعده ترطیب دماغ نمایند بادهان و ضمادهٔ مسخنهٔ مرطبه که در صداع سوداوی مذکور گردد و سکنجبین دوائی او قیه با فتیمون یکمثقال سعوده بهر روز بخورند و استحمام بآب شیرین معتدل الحرارة نمایند و مزورات نخود و آب مغز قرطم و لحوم لطیفه خفیفه غذا سازند و فواکه حار رطب لبوب بخورند و سایر تدابیر از مبحث مالیخولیا اخذ کنند **و اگر** ماده ریحی باشد محللات ریاح مثل شیرهٔ بادیان و انیسون و کشوث و گلقند بدهند و قی کنانند و بعد نضج بمنضج بلغم مسهل بلغم دهند بعده دواء المسک حلو یا مر بخورانند و اطریفل صغیر و گلقند در ریحی و بلغمی هر دو مفید است و سفوف حاکمی نیز مجرب است و کذا شونیز نانخواه زیره حب الرشاد یکدرم هر روز بآب خوردن و ایضا بعد تنقیه معده از ماده مولد ریاح روغن بادام شیرین و تلخ بآب طبیخ اصول و حلبه قرد مانا و افسنتین دهند بعده روغن بید انجیر بنقوع صبر بدهند و مقدار روغن مذکور از سه مثقال زیاده نبود **و اگر** سوء مزاج ساذج معده بحدیث امراض دماغی گردد و تبعد آن او پرداز ندید آنچه در علاج انواع سوء مزاج ساذج معده بیاید **و اگر** ضعف فم معده سبب باشد برای تقویت معده و تسکین ابخره هر صباح بسیست گندم با آب انار یا بهی یا ناشپاتی بنوشند و یا نان در آب غوره یا ریباس یا سماق یا انار و یا در ربوب فواکه قابضه خوشبو تر کرده چند لقمه بخورند و اگر غثیان شود قی کنند تا که صفرای منصب خارج شود و هر گاه مزاج معده بارد باشد نان را بعد تر کردن در ترشی با نیسون و زیره و نانخواه و عود و قرفه و دارچینی و زعفران آلوده تناول کنند و یا جلاب با فاویه سازند و دران لقمه تر کرده بخورند و کذا گلقند با نیسون و مصطکی بخورند و آنجا که سرفه یا نزله و جز آن از استعمال حموضات مانع باشد لقمه چند در جلاب یا آب به تر کرده بخورند **و آنچه** از شرکت قدمین و ساقین باشد اگر در انجا امتلا ظاهر بود فصد صافن کنند یا حجامت ساقین نمایند و بعد نضج مسهل گرم و حب ایارج یا حب اصطمخیقون مکرر تنقیه کنند و تلطیف اخلاط و اصلاح سوء مزاج بمعاجین ملطفه مثل تریاق و مثرودیطوس نمایند و تقلیل غذا کنند و اگر امتلا ظاهر نباشد و نیز هنگام شدت مرض پایها از زیر ان تا کف پا بر بندند و کف پا را بنمک و روغن خیری گرم کرده بمالند و یا شوئیه حاره کنند و اگر برای منع تصاعد بخار قریب نوبت مرض آن عضو را بالاتر از مبدأ ارتفاع بخار خوب محکم بسته بهر ازاله برودت فعلی آن گرمی تشنج بدان رسانند و یا ادویه گرم مثل عاقرقرحا و شیطرج و حلتیت و فرفیون سوده گرم کرده بران عضو ضماد کنند و یا در آب گرم روغن بابونه آمیخته و یا در آب مطبوخ ادویه گرم آن عضو را غرق نمایند و آن آب را سر و شدن ندهند مفید بود و هر گاه وقت نوبت بگذرد آن عضو را در آب گرم نهند بعده عصابه بکشایند و بخرقه درشت بمالند و بعد تنقیه بهر تسخین و تقویت دماغ سکنجبین عنصلی و شربت اسطوخودوس و مانند آن از تسعیرات و شمومات و مروخات که در علاج امراض دماغی بارد ساذج و بلغمی مذکور شد بعمل آرند و جوارشات و سفوفات و معاجین محلل ریاح استعمال نمایند و بعد تنقیه بدن و تقویت دماغ بهر تسخین عضو مشارک خردل و جند بیدستر و فلفل و عاقرقرحا و فرفیون و مانند آن با عسل آمیخته ضماد کنند و روغنهای گرم بمالند و اگر فائده نشود بر موضع مبدأ ارتفاع بخار داغ دهند و یا اول حجامت بران موضع کنند و بعده ادویه مقرحه مثل عسل بلادر و سرگین کبوتر و شیر انجیر و کبیکج نهند و یا فلفل و خردل و فرفیون ساییده بعسل بلادر آمیخته ضماد نمایند و نهادن ذراریح و کبیکج و سرگین باز و عسل بلادر قوی تر از انست و بعده قطعهٔ اسرب بران بسته دارند یا دیگر حیله کنند که قرحه زودی مندمل نشود و مدتی مادهٔ فاسد مستفرغ گردد و بعده مدملات بکار برند **و آنچه** از مشارکت یدین بود بدستور مسهل و حبوب مذکوره تنقیه نمایند و بهر تنقیه نفس عضو بر جای مبدأ حرکت بخار حجامت نمایند و خردل بمالند و هنگام هیجان مرض بازو بر بندند و تدبیر مذکوره بالا بهر تسخین عضو بعمل آرند **و آنچه** از شرکت دیگر اعضا بود علاج هر یک تنقیه بحسب ماده و تقویت آن عضو است بدانچه در مقامش مسطور گردد مثلا در شرکی مراقی و کبدی و طحالی هر چه در مالیخولیای مراقی و امراض کبد و طحال مسطور گردد بعمل آرند و بعد از ان تعدیل مزاج دماغ و ازالهٔ باقی نکایت آن کنند و در شرکی معائی قتل و اخراج دیدان کنند بدانچه در فصل دیدان خواهد آمد و تعدیل مزاج دماغ و تقویت آن و آنچه جامع این هر دو امر است اطریفل کشنیزی و اطریفل کبیر و خاییدن کشنیز خشک و دارچینی و سفوف کشنیز با شکر و خوردن کشنیز و سیب با مویز سیاه منقی و نان نرم کوبیده ناشتا و استعمال حافظ الصحة و امثال آنست **و در شرکی رحمی** علاج اختناق رحم و احتباس حیض و نفاس

فعل خواهد بود و فعل او درین باب عجیب ست و ماء لقی و غیره مینویسند که ضماد خطمی مطبوخ و بشراب کذا اقاقیا بصبر و کذا سوسن بری و کذا حلزون صغیر
سائیده و کذا برادهٔ چوب شمشاد بحنا و کذا خراطین بمی و روغن گل سوده و کذا زراوند طویل سوده بشراب یا عسل پخته تا غلیظ گردد بر خرقهٔ کتان مالیده نافع
جراحت کسر عظام سر ست و ضماد ملبوس بعسل آمیخته مفید کوفتگی لحم و عدم کسر عظم ست و تقطیر روغن گل یا خون کبوتر یا فاخته یا شفنین بر شجهٔ راس و کذا دردم و زراوند طویل
و خمیر آرد گندم خشک کرده سائیده و زاج و کندر و دم الاخوین و قنبیل سوخته و صبر و کافور و توبال مس و پوست شجر صنوبر و پوست ثمر آن هر واحد التحام جراحت راس میکند

علاج امراض دماغی شرکی

و آن صداع و سدر و دوار و سبات و سهر و صرع و غیره است پس اگر از شرکت معده باشد و سببش اجتماع خلطی در معده بود استفراغ مادهٔ غالب بقی یا اسهال
و اصلاح معده بتعدیل مزاج و تقویت آن کنند مثلاً اگر ماده صفراوی باشد با سکنجبین و آب نیم گرم قی کنند بعده سکنجبین و گلاب بنوشند و یا شیرهٔ کشنیز نیز
افزایند و اگر تسکین ماده منظور بود آب تمر هندی ده تولہ آب آلو بخارا پنجدانه شیرهٔ تخم خیارین هفت ماشه شیرهٔ کشنیز خشک چهار ماشه با کاغذ سکنجبین گلاب
دهند و اگر در نبض امتلای خون نیز معلوم شود بعد فصد آلو بخارا انعرق شاهتره مالیده شیرهٔ تخم کاسنی شیرهٔ تخم خیارین تمر هندی انار دانه حل کرده دهند و اگر احتیاج
اسهال صفرا بینند مسهل صفرا دهند و اگر معده تشرب اخلاط صفراوی کرده باشد و دران صفرا بسیار باشد پوست هلیلهٔ زرد افسنتین بنفشه هر یک پنج درم
تخم کاسنی گل کشوث شاهتره هر یک سه درم تمر هندی بست درم آلو چهل عدد در سه رطل آب طبخ نمایند تا صد درم بماند مالیده صاف نموده شکر طبرزد
بست درم محمودهٔ مشوی یک دانگ افزوده بیاشامند و طبیخ هلیله و تمر هندی و افسنتین و نقوع صبر و سکنجبین صبری نیز نافع و اگر حرارت زیاده نباشد
اطریفل صغیر یا هلیلهٔ مربا یا ایارج فیقرا مرکب کرده تا سه روز بدهند بالجمله بعد تنقیه در تسکین حرارت و تقویت سر و معده کوشند بدانچه در امراض دماغی صفراوی
گذشت و در امراض معدی صفراوی خواهد آمد و ایضاً چون ارادهٔ تقویت دماغ و منع صعود اخلاط مراری از معده و نواح آن بسوی دماغ نمایند واجب ست
که فواکه حامضه خصوصاً انار ترش و سیب ترش و به ترش و امرود و غوره خصوصاً بعد از طعام بخورانند و در ابتدا روغن گل در روغن آس سر مالیدن و بعد
از آن صمغ سرو در روغن بابونه و آس حل کرده طلا کردن مقوی سر ست و اگر برگ سرو در روغنهای مذکور جوشانیده بعمل آرند نیز جائز ست و جمله ربوب
قابضه مثل رب به و غوره و انار و لیمو مقوی معده است پس اگر قبض بیشتر مطلوب بود طباشیر گل سرخ گل ارمنی باریک سائیده در ربوب آمیزند و اگر
در ربوب مذکوره چند لقمه نان ترکرده هر صبح بخورند نیز مفید بود و گویند که اتخاذ آب انار مانع انصباب صفرا بمعده است و بهتر آنکه دران چیزی
ترش مانند غوره و انار و تمر هندی و آلو باشد یا غورهٔ کشمش و شیرهٔ بادام و یا مزورهٔ ماش مقشر و اسفاناخ و کدو با شیرهٔ بادام غذا سازند و واجب ست
که صاحبان این علت مدافعت گرسنگی کرده باشند و ادویه چرب و شیرین تناول ننمایند و اقتصار نمایند بر اغذیهٔ ترش و چاشنی دار و بدوام تمریخ سر با دهان
بارد رطب مثل روغن بنفشه و نیلوفر و بهار بید نمایند و اطراف اسافل یا پایها بمالند و بازو ببندند و اگر مادهٔ بلغمی باشد تخم شبت تخم ترب با شهد نمک
در آب جوشانیده صاف نموده مکرر قی کنند بعده اندکی مصطکی در گلقند آمیخته بخورند و بهر اسهال مسهل بلغم و حب ایارج بخورند یا ایارج فیقرا
از دو مثقال تا سه درم بعسل سرشته سه روز تناول نمایند و نقوع صبر پیشتر یا سنای مکی افسنتین هلیلهٔ کابلی و سیاه هر یک پنج درم اسطوخودوس بسفایج
بادیان تخم کرفس انیسون سنبل الطیب گل سرخ هر یک دو درم مویز منقی بست درم همه را در سه رطل آب بجوشانند تا صد درم بماند بعده
صبر و نیم درم کتیرا نرم سائیده حل کرده یک درم روغن بادام شیرین بران ریخته نیم گرم بیاشامند و بعد تنقیه بتلطیف غذا و خوردن شراب
گرم و استعمال اضمدهٔ مقوی حار لطیف معده را تقویت دهند مثلاً جوارش جالینوس یا عود یا بسباسه یا دارچینی یا مصطکی یا فلافلی یا فلاسفه یا جوارش عنبر
یا آمله بخورانند و غذا قلایا و مطنجنات با افاویهٔ حاره دهند و اگر ماده سوداوی بود بعد نضج ماده مسهل سودا و حب افتیمون یا حب اسطوخودوس تنقیه کنند
و یا پوست هلیلهٔ کابلی هلیلهٔ سیاه گل سرخ اسطوخودوس از هر یک سه درم شاهتره افتیمون از هر یک شش درم غافث افسنتین گاوزبان بادرنجبویه
تخم فرنجمشک بسفایج هر یک سه درم مویز سرخ دانه بیرون کرده بست درم تمر هندی بست و پنجدرم عناب چهل عدد در سه رطل آب طبخ نمایند تا صد

این یا از خلط ردی متعفن در معده باشد و علامتش غثیان و خفقان ست و یا از خلط مجتمع در جمیع بدن و یا از ضعف راس و یا بسبب شدت حرارت
تپ چنانچه در تپ غب و محرقه عارض میشود و آنچه از صداع مفرد بنفسه باشد بعضی ازان خاص بسر بود و بعضی آنست که حدوث او بمشارکت سر
معده را بود و آنچه خاص براس باشد یا از سوء مزاج بود و یا از مرض آلی و یا از ریح و یا از ضربه اما آنچه سوء مزاج باشد یا سوء مزاج ساذج مفرد و یا مع ماده بود
و سوء مزاج ساذج یا حار بود و حدوث او یا از سبب داخل باشد و این یا از سخونت مزاج اغشیه دماغ و یا از تناول اغذیه یا ادویه حاره مصدعه مثل جوز
کهنه و ثوم و پیاز باشد و یا از سبب خارج بود مثل صداع حادث از احتراق آفتاب و یا سوء مزاج ساذج بارد باشد و آن نیز یا از سبب داخل بود چنانچه
هرگاه مزاج اغشیه دماغ بارد گردد و یا از سبب خارج باشد مثل صداعیکه از گشادن سر در هوای بارد و نوشیدن آب شدید البرد عارض میشود و یا سوء مزاج
یابس بود و صداع حادث ازان ضعیف میباشد و اما رطوبت اگر مفرد باشد صداع حادث نمی کند مگر آنکه با ماده بسیار بود پس صداع تمدد حادث
از کثرت ماده احداث نماید و اما آنچه از سوء مزاج مع ماده باشد یا از ماده دموی یا صفراوی یا بلغمی یا سوداوی بود و آنچه از صداع حادث از مرض
آلی بود یا از سده باشد و سده یا از کثرت اخلاط غلیظه لزجه و یا از ورم بود و حدوث ورم یا از سبب خارج باشد مثل ضربه و صدمه هنگام تادیه ورم
از غشای مبسوط زیر جلد بسوی ام غلیظ بمشارکت و یا از دماغ بود مثل حدوث سائر اورام که در سر عارض میشود و صداع که حدوث او بمشارکت
سر معده را باشد یا بسبب خلط صفراوی در معده بود و یا از بلغم عفن در معده و گاهی صداع بعقب اکثار طعام بسبب تخمه حادث شود و گاهی
از شرب شراب هنگام تراقی بخارات حاره بسوی دماغ عارض شود و این را خمار گویند و این از قبیل ضعف دماغ و قبول او برای بخار بود و بدانند
که بعض صداع حار سریع التحلل و انقضا باشد و بصداع مطلق معروف بود و بعضی ازان بطی التحلل و انقضا باشد و آن معروف به بیضه و خوده است
و رئیس الجماعة میفرماید که صداع گاه عرض باشد پس مرض گردد و چون مرض بماند بعد حمیات حاره منذر بعلل دماغیه بود و دلالت بر عجز طبیعت
از دفع ماده بتمامه برعاف یا غیر آن کند و امراضی که بدان منذر باشد سبات و سکته و جنون و استرخا و غیرهم ست بحسب جوهر ماده و بحسب حرکات
آن و بالجمله دماغ سریع القبول مصدعات یا بسبب ضعف عطا باشد و ضعف تابع سوء مزاج بود یا از امری در نفس عضو و یا از سوء ترکیب آن و یا بسبب
قوت حس دماغ پس از هر سبب خفیف نیز اذیا یابد و بعض صداع را عرض نمود و بعضی مودی باعراض مختصه بنواحی راس گردد مثل آنکه از شدت درد
ورم در نواحی سر پیدا شود و بعضی مودی بامراض اعضای دیگر شود مثل آنکه اذیت و اضطراب او یا ایلام او باصول اعصاب متادی گردد و تشنج حادث
شود و یا ازان چیزی بسوی معده متادی گردد و سقوط اشتها و فواق و غثیان و ضعف هضم و مانند آن پیدا شود و بدانند که صداع مزمن یا بسبب
بلغم بود یا بسبب سودا یا بسبب ضعف دماغ یا ورم صلب و بعض ابدان مستعد بصداع باشند و آن ابدان ضعیف الرؤس و ضعیف الاعضاء هاضمه
مثل معده و جگر اند و چون این اعضا ضعیف باشند فضول کثرت پذیرد و ازان بخار بسیار تولد کنند و بسوی سر متصاعد گردد و بسوی معده ایشان
اخلاط صفراوی یا رطوبت بلغمی بریزد و صداع آرد و ایضا بعضی از متناولات اشیای مصدعه اند و در کتب ادویه مفرده مذکور اند و جمیع افاویه
مصدع اند و کذا جمله مبخرات حار باشند خواه بارد لیکن اگر موذی بحرارت بخار اول بخورند و بعقب آن چیزی که بخار بارد انگیزد بخورند یا بالعکس
دفع ضرر یکدیگر کنند و اگر اذیت بکیفیت تنها نباشد بلکه بکمیت بود پس تعاقب آنها نفع نکنند بلکه ضرر رسانند و صداع بارد و احتقانی که بسبب سردی
ظاهر سر و احتقان ماده بود در فصل زمستان بسیار افتد و چون تابستان شمالی بود و دران باران کم آید و خریف جنوبی با کثرت باران باشد
صداع در زمستان کثرت نماید و بیشتر صداع بسبب تادیه شریان بخارات خبیثه را بسوی سر عارض شود و گیلانی مینویسد که گاهی صداع
از نزول در آب سرد بسیار و در آبهای شبیه بالطرونیه یا کبریتیه و مانند آن افتد و گاهی صداع هنگام ترعرع دماغ عارض شود و ترعرع یا از حرکت
شدید مثل ملاعبت یا سقطه یا سقوط شی بر سر باشد و گاهی صداع از خبطه عارض شود و خبطه نزد اطبا انسداد مسام از هوای بارد و آب سرد
و اجتماع بخارات در بطون دماغ ست و گاهی صداع هنگام گرسنگی شدید عارض گردد و این صداع از انصباب اخلاط صفراوی بسوی معده

و درم رحم نمایند و آنچه از شرکت جمیع بدن باشد بعلاج امراض دماغی بخاری توجه فرمایند

صداع یعنی درد سر

بدانکه صداع المی ست و سبب هر الم یا سوء مزاج مختلف یعنی تغیر مزاج دفعةً هست یا تفرق اتصال یا اجتماع آن هر دو با هم مثل ورم و سوء مزاج شانزده نوع معروف است
که هشت ازان ساذج مفرد و مرکب باشد و هشت مادی مفرد و مرکب لیکن سوء مزاج رطب ساذج مولم نیست مگر آنکه با ماده رطب باشد که درین حالت از جهت تمدید یا امتلا
ریح موجب تمدید و تفرق اتصال مولم میباشد و سبب مزاج حار یا ماده حار دموی ست یا صفراوی یا مرکب ازان هر دو که بسبب کیفیت خود باعث صداع گردند یا ریح ابخره
یا گرمی آفتاب یا شمیدن اشیای حاره و مانند آن که در علاج صداع حار ساذج مذکور خواهد شد و اسباب سوء مزاج بارد صداع ماده بارد بلغمی یا سوداوی ست و یا آنچه در صداع بارد
خواهد آمد و اسباب سوء مزاج یابس کثرت جماع ست و مانند آن که در علاج صداع یبسی بتفصیل ذکر یابد اما اسباب تفرق اتصال یا ورم ست یا ضربه و سقطه یا آنچه فسخ یا شق یا هتک یا سده یا ریح
و ابخره و یا اخلاط اکال و تفرق اتصال که از دخل میباشد لیباست که ملتئم نمیگردد و خرق آن باقی میماند و ایذا میرساند و صداع همیشه میباشد پس سبب ورم یا ماده دموی باشد یا صفراوی یا بلغمی
یا سوداوی صلب یا مرکب از نیها و اسباب سده در علاج صداع سددی بیاید و ابخره و ریاح گاه در نفس دماغ تولد می یابند و گاهی در بدن و گاه در هر دو
و گاه از خارج مستنشق میگردند یا از مسام می آیند و در دماغ محتقن میشوند و سبب صداع تمدید و انضغاط میگردند و از این قبیل ست صداع حادث از
بوییدن روائح خوشبو و بدبو و بدانکه اخلاط حاره باعث هیجان و تولید ریاح میگردند بلکه مهیج و مولد ابخره اند و ریاح و بخارات بلغمیه بثقل بطی الحرکه و منحبس
می باشند و سوداویه موحش ثابت کمتر در کمیت و بدتر در کیفیت و ابخره دمویه عذبه کمتر انداز روی ضرر و بیشتر اند از جهت کمیت و ابخره
صفراویه حاد ملتهب و سوزنده و لذاع اکال اند اکثر ضرر او بکیفیت او باشد و ایضاً بقول شیخ الرئیس این همه یعنی سوء مزاج و تفرق اتصال و ورم
با اصناف و انواع خود که اسباب صداع ست گاه در نفس جوهر دماغ بود و گاهی در حجابین محیطین آن و گاهی در عروق و گاهی در غشای خارج
از قحف و سبب موذی هر کدام ازین اعضا گاهی ثابت در نفس عضو باشد و گاهی بمشارکت غیر آن و آن یا عضوی بود که میان آن و اعضای اعصاب
شعبه عصب باشد مثل معده و رحم و حجاب و غیره و یا عضوی بود که میان او و دماغ شعبه عروق از اورده و شرائین باشد مثل قلب و کبد و طحال و یا عضو
مجاور او بود مثل ریه و موضوع تحت او گر آفت این بدان موذی گردد و یا عضوی مشارک عضو از جهتی و دماغ از جهت دیگر بود مثل مشارکت گرده از جانب
آن سوی آنکه گرده مشارک جگر ست و جگر مشارک دماغ پس گرده مشارک دماغ ازین جهت باشد و یا بمشارکت کل بدن بود مثل صداعی که در حمیات باشد
و آنچه بمشارکت بود گاهی با دوار و نوائب باشد بحسب دوار و نوائب سبب که در عضو مشارک ست مثل صداعیکه بمشارکت معده باشد چون انصباب
مواد صفراوی یا غیر آن بسوی معده ادوار بود و مثل آنکه با دوار تیزی اصناف حمیات باشد بالجمله صداع گاه اصلی می باشد که در نفس جوهر دماغ یا در اجزای
آن تمامی و یا در بعض آنها باشد و گاه شرکی یعنی بمشارکت عضو دیگر و این یا بمشارکت مطلقه بود و یا بمشارکت غیر مطلقه و مشارکت مطلقه آنست
که متاذی نگردد بسوی ناحیه دماغ از عضو مشارک آن چیزی جسمانی بلکه نفس اذیت آن عضو بدماغ رسد و متاذی گردد و مشارکت غیر مطلقه آنست
که متاذی گردد بسوی جوهر دماغ ازان عضو شیء جسمانی و آن ماده خلطیه یا بخاریه ست از قسم اول ست اصناف صداع حادث از تشنج و کزاز و تمدد
در ریاح افرسه داو جاع مفاصل و نقرس و عرق النسای قوی شدید و گاهی میباشد متاذی از کیفیات مشارکی کیفیت ساذج از کیفیات طبیعیه که آن
حرارت و برودت و رطوبت و یبوست ست و یا کیفیت غریبه ردیه مثل کیفیات سمیه پس کیفیت او متاذی میگردد و گاهی متاذی از مواد غیر غریبه
و بر طبائع خود بود که باشند او کیفیات یا تزاید کمیات خود ایذا رساند و گاهی متاذی ماده غریبه بود که تولد یابد در بعض اعضا تولد غریب فاسد سمی چنانچه
در اختناق رحم و یا شخص بعید العهد بجماع و یا بکسی که در مراق و یا اطراف آن خلط ردی پیدا شود و هم میرسد و مشارکتی که سر را با تمامی بدن باشد یا
از جهت کیفیت فاشیه منتشر در جمیع بدن بود چنانچه در حمیات و یا از جهت ماده فاشیه پراگنده در سائر بدن صداع بحرانی ازین قبیل ست صاحب کامل
گوید که صداع یا از جهت بحران بود و یا تابع تپ و یا مفرد بنفسه پس آنچه تابع تپ باشد حدوث او از امتلای راس باخلاط و بخارات حاده بود

و داوی مبین صفیشوم و حیشیم و بطلان فکر و حافظه و ضجر بادنی سبب و بیداری نیز بود و صداع عصبی باشد و الا از تقدم جماع یا شرب شراب یا از شمیدن اشیای بدبو یا خوشبو
و یا از تقدم ضربه و سقطه و تفرق اتصال یا حرکت شدیده از ملاعبت یا عروض صداع بعد از خواب بهم رسد پس اگر عروض صداع بعد جماع بگوید صداع جماعی باشد و اگر
بعد نوشیدن شراب بیان کند صداع خماری باشد و اگر از بوییدن چیزهای خوشبو یا بدبو گوید صداع شمی باشد و اگر وجود ضربه و سقطه بود صداع ضربی و سقطی
باشد و اگر از تفرق اتصال افتد صداع تفرق اتصالی باشد و اگر تقدم ضربه سر یا حرکت شدیده یا حرکت بسیار از ملاعبت حاصل شده باشد و با آن ثقل و تمدد
در سر و کشیدگی اعصاب و عروق و حالتی شبیه بسدر و نسیان عارض گردد و باشد که همه روائح بیک رائحه مشموم شوند صداع ترعزعی باشد و اگر بعد از خواب عارض
شده باشد صداع نومی بود و هرگاه آثار مذکوره هم یافته نشود و حال خارش و دغدغه دماغ و بدبوی رائحه بینی و گاه گاهی چکیدن قطرات خون و زرداب از بینی
و اشتداد صداع هنگام حرکت مریض یا دو دو وقت گرسنگی بهم رسد اگر این همه علامات یافته شوند صداع دودی باشد و هرگاه مریض پیش از حدوث صداع ضرر
در عضوی از اعضا بیان کند و با آن دیگر علامات مرض شرکی دماغی که در طریق تشخیص امراض دماغی مسطور شد نیز یافته شود صداع شرکی باشد در این صورت
موضع شروع صداع و تحرک چیزی مثل مورچه از دست یا پای نیز بهم رسد پس اگر ابتدای درد در جزو مقدم یا فوق بگوید و با آن آثار مذکوره شرکت معده بود صداع
معدی باشد و اگر درد مائل بجانب راست بگوید صداع کبدی باشد و اگر بطرف چپ بود طحالی باشد و اگر بسیار مائل بقدام سر نزدیک پیشانی بگوید صداع مراقی باشد و اگر مائل بمقدم سر
بگوید و نزدیک حرکت گرسنگی اشتداد کند و نزد سکون و سیری تسکین یابد و در نکهت بوی در بینی و دهان دریابد صداع امعائی ریدانی باشد و اگر در وسط تارک بگوید و اکثر بعد از ولادت یا اسقاط
جنین یا احتباس حیض و نفاس و قلت آن بود صداع رحمی باشد و اگر در وسط سر مائل بقدام بگوید صداع حجابی باشد و اگر مائل بمؤخر سر مائل بجانب محاذی علت گردد بگوید صداع کلوی باشد
یعنی اگر در گرده راست باشد بجانب راست و اگر در گرده چپ بود بجانب چپ اگر در هر دو است در هر دو جانب مؤخر سر باشد و اگر در مؤخرترین اجزای سر بود صداع صلبی باشد
و اگر صداع در مقدم سر مائل بسوی وسط باشد و مریض بگوید که پیش از صداع چیزی مورچه مانند از دست یا پای بجانب بر می آید صداع اطرافی باشد و هرگاه صداع با مرض
دیگر مثل اورام سر و نزله و زکام و تشنج و کزاز و تمدد و ریاح و اوجاع مفاصل و نقرس و عرق النسا و حمیات و غیره بگوید صداع عرضی باشد و این از زیادتی صداع بزیادتی آن مرض و سکون
صداع بسکون آن مرض شناخته شود پس اگر بعد زوال آن مرض صداع ساکن نشود بداند که این صداع بعد عرض مرض شده و صداعی که در حمیات و بحران افتد آنرا صداع بحرانی گویند و این
بزوال و زائل گردد بدانکه اینجا علامات اقسام صداع مذکور شد کنون تدابیر که در اکثر انواع آن بکار آید بطریق علاج کلی مرقوم میگردد و سپس علاج هر قسم صداع جدا جدا مسطور خواهد شد

علاج کلی اقسام صداع

شیخ و گیلانی مینویسند که صداع اسوه است غیر از علل بدن در وجوب قطع سبب و مقابله آن بضد و بعد زوال سبب بعد از آن از جمله امور نافعه در ازاله صداع
قلت اکل و شرب است از عادت و خصوصاً اغذیه مبخره و شراب غیر ممزوج و کثرت خواب شب با وجود آنکه افراط در قلت اکل در صداع حار و خصوصاً
صفراوی مضرست و چیزی برای صداع خصوصاً حار مثل اختیار سکون و آرام و قلت کلام و ترک هرچه محرک است در بدن مع و ادرار از جماع و فکر و غضب و غیره از حرکات بدنی
و نفسانی نیست و تلیین طبیعت و مالیدن اطراف و نهادن آن در آب گرم بهترین علاج اکثر اقسام صداع است و باید که مالش پاها بقوت بنحوی باشد که مریض را
خوش آید و بخواب برود و فیلغریوس گفته که فصد رگ پیشانی و التزام محجمه به اسفل سر مثل آنکه زیر ذقن باشد و مالیدن اطراف و گذاشتن آنها در آب گرم اندکی
راه رفتن و ترک اغذیه نفاخه و مبخره و بطیء الهضم بسیار نافع است کسی را که خواهد صداع او بزودی زائل گردد و عود ننماید و بقول شیخ بسا است که از ریختن
آب گرم بر اطراف و اوامت بران چنان محسوس گشته که صداع از سر بسوی اطراف نزول می نماید و مؤلف در بعض جا مشاهده نموده که از پاشویه صداع
زائل گشته و بسبب تنزیل الابخره وجع در قدمین عارض گردیده و گویند که تعلیق فوه الصبغ بنوعی که بگرد تمام سر محیط باشد بالخاصیه مسکن صداع است و همچنین
استخوان صدغ مردار خوار و سر موش بلوچ و زهره روباه و جلد شانه هدهد تعلیقاً مفید بود و کذلک کلاه جلد رعاد نیز بالخاصیه صداع بنشاند و ایضاً برای
مطلق صداع سعوط مرزنجوش برید محلول کم از آن پوست خشخاش و کذا ورق پاپیا بزر بنج و کذا ضماد حنا بنمک طعام بعد حلق راس مجرب نوشته و نطول آب گرم
اکثر اقسام صداع را نافع و کذا حب الشفا شربا و طلاء و گویند که خوردن بادنجان بالخاصیه دافع صداع است گاه با صداع فرمن لام عضوی اشتغال گردد

وترقی بخارات آن بسوی سر افتد و جالینوس گفته که بیخوابی بسیار صداع آرد بهر آنکه هضم را فاسد کند و بخارات را بسوی دماغ برانگیزد و ایضاً خواب طویل صداع پیدا کند زیرا که سر را از رطوبت ممتلی سازد و گاهی صداع از سبب استفراغات رعاف و خون حیض یا بواسیر و نفاس افتد و گاهی عقب جماع عارض شود و جالینوس گوید که گاهی صداع دائم از ضعف دماغ از کثرت حس آن بود پس چون صداع مزمن بود و بعلاجات ساکن نشود و بادی علامات ظاهر نبود بداند که یکی ازین دو نوع است و درین هنگام فرق میان این هر دو از نقاء و صفای جوهر مجاری و آنچه از ذکای حس بود باید کرد و گاهی صداع از بخار کثیر در سر افتد و گاهی صداع از ورم حار در رحم و عقب ولادت و اسقاط و قلت نفاس عارض شود و صداعی که از سبب مخصوص سر باشد در اکثر امر ثابت میباشد و گاهی از صداع شدید انقطاع آواز عارض شود بهر آنکه غضروفی را که بعضاً حنجره در حلق آمده آفت رسد

الحاصل جمیع انواع صداع را حسب سبب به بست و هشت نوع منقسم مینمایم یعنی صداع حار ساذج و بارد ساذج و مادی دموی و صفراوی و بلغمی و سوداوی و ریحی داخلی و خارجی و بخاری داخلی و خارجی و سددی و ورمی و ضربانی و ضعف دماغی و قوت حس دماغی و تیبسی و جماعی و شرابی و ضربی سقطی و تفرق اتصالی و ترعرعی و دوائی و دودی و مشارکی و نزلی و عرضی و بحرانی و تشخیص هر نوع ازین از انواع در طریق تشخیص بیان می کنم

طریق تشخیص اقسام مذکوره باید که اولاً از مریض بپرسند که درد سر تنهاست یا با مرضی دیگر اگر تنها بگوید آنرا صداع مرض گویند پس سوال کنند که در عضوی دیگر پیش از صداع ضرری معلوم میشد یا نه اگر نباشد این را صداع اصلی گویند پس سوال نمایند که در سر سبکی معلوم میشود یا گرانی و تری یا خشکی است یا تری اگر سبکی یا خشکی سر و خشکی بینی بگوید صداع ساذج بود بعده بپرسند که لمس سر گرم است یا سرد اگر گرم باشد صداع حار ساذج بود و درین صورت دیگر علامات آن مثل تشنگی و خشکی دهن و بیخوابی و تمدد و حرقت سر و چشم و دوی در گوش و تشویش حواس و عندال بول برازد در ابتداء و انتفاع بچیزهای سرد و تقدم ملاقات حرارت آفتاب یا آتش یا تناول اشیای گرم نیز بپرسند و اگر لمس سرد باشد و اثر نحافت و هزال در چهره یافته نشود و نه درد مفرط بود هر چند که مزمن باشد صداع بارد ساذج بود درین حالت دیگر علامات این مثل تکدر حواس و میل وجع بسوی موخر دماغ و شدت صداع در اوقات سردی هوا مثل صبح و شام و نفع یافتن از گرمی و تقدم مقارنت هوای سرد یا برف یا آب سرد یا تناول چیزهای بارد هم بپرسند و اگر مریض گرانی سر بیان کند صداع مادی بود پس اگر لمس گرم باشد صداع حار مادی بود بعده رنگ رو و چشم و نبض و قاروره ملاحظه نمایند اگر رنگ سرخ و نبض عظیم و قاروره سرخ غلیظ باشد صداع دموی بود و درین صورت دیگر آثار غلبه خون مثل شیرینی دهان و کسل و وجع مع ضربان و اشتداد صداع بعد خوردن چیزهای شیرین و غیره هم دریافت کنند و اگر رنگ رو و چشم زرد و نبض سریع و قاروره زرد نارنجی یا ناری و صاف باشد صداع صفراوی بود و درین حالت از دیگر نشان غلبه صفرا مثل تلخی و خشکی دهن و بیخوابی و شدت درد و سخن و تشنگی بسیار نیز سوال کنند و اگر با وجود گرانی سر لمس سرد باشد و نیز مرض مزمن بود صداع بارد مادی بود بعده اگر رنگ رو سفید و نبض عظیم بطی لین و بول سفید غلیظ و میل وجع بسوی موخر راس و تسکین آن بکمادات حاره و هنگام نیمروز و گرمی هوا و شدت آن در شب نزد سردی هوا و آشامیدن آب سرد و تناول اغذیه و اشربه بارده و استعمال طلاء و ضماد بارد باشد صداع بلغمی بود پس دیگر علامات غلبه بلغم مثل کسل و سبات و کدورت حواس و رطوبت دهن و منخرین و چشم نیز بپرسند و اگر رنگ تیره و نبض دقیق صلب و قاروره در ابتدا سفید و رقیق و بعد نضج سیاه و غلیظ باشد صداع سوداوی بود پس از دیگر علامات غلبه سودا مثل خشکی دماغ و کثرت بیخوابی و خیالات فاسد نیز سوال کنند و اگر با وجود سبکی سر تمدد در سر و انتقال درد از جائی بجائی دیگر بگوید صداع ریحی یا بخاری باشد پس اگر لمس سرد و عروض دوی در گوش باشد صداع ریحی بود و لمس گرم و وجع صعب و ضربان عروق و طنین در گوش بود صداع بخاری باشد و هرگاه علامات سوء مزاج ساذج و مادی بخوبی مشخص نگردد و درین صورت سوال کنند از عوارض معده و ورم و ضعف دماغ و قوت حس دماغ بطوریکه در طریق تشخیص امراض دماغی مسطور شد پس آثار هر کدام از اسباب مذکوره که مدرک گردد سبب صداع همان باشد و اگر عوارض مذکوره هم یافته نشود و ضعف و نحافت مریض مدرک گردد از تقدم کثرت خروج رطوبت و خون از بدن بطریق نزف یا قی و اسهال یا جماع یا رعاف یا فصد یا بواسیر یا ادرار حیض و نفاس و کثرت بیداری و غم و فرط گرسنگی سوال کنند اگر باشد

شمس یعنی شدت گرمی تابش آفتاب و یا مشی دران و یا نزدیکی آتش و یا از حمام گرم و یا وزیدن هوای گرم و یا حرکت مسخنه نفسانیه مثل غضب و بدنیه مانند مشی بسیار و دویدن و یا جماع و یا کثرت کلام بآواز بلند و فریاد شدید و نعره زدن و یا شنیدن آواز بلند و یا تاخیر در غذا و یا در سهر و یا در نوم از وقت مقرر معین و یا بوییدن اشیای حاره و مانند اینها که بسبب تسخین دماغ و تحریک هیجان مواد و فضول مجتمعه در دماغ و یا رطوبات آن بواسطه حرارت عارض از امور مذکوره باعث حدوث سوء مزاج حار و صداع گردد و آنچه از اسباب داخلیه باشد مانند صداع حادث از تناول ادویه و اغذیه حاره مثل فلفل و حلبه و نانخواه و زنجبیل و یا مضره بدماغ مثل خردل و گندنا و سیر و پیاز و جوز کهنه و شراب و شونیز و خرما و یا مجاورت اعضائی که گرم شده باشد و مشارکت آن و امثال اینها بود که بسبب ارتفاع بخارات حاره یابسه بسوی دماغ یا گرمی خون بفساد مزاج دماغ مودی گردد و موجب حدوث سوء مزاج حار گردد

بالجمله تدابیریکه در علاج امراض دماغی حار مذکور شد بعمل آرند و نوشیدن لعاب اسپغول و شیره تخم خرفه بشربت نیلوفر یا آب انار و کذا شربت لیمو و آلو بآب سرد نیز نافع ست و شیره تخم کاهو بقدر یکتوله با شربت بنفشه و نیلوفر دو دو توله نیز معمول ست و عرق نیلوفر و عرق بهار بید و کنپ آن و عرق بید مشک و عرق کاسنی و مانند اینها با شربت نیلوفر و بنفشه و عناب با بزرقطونا و یا لعاب آن و یا شیره تخم خرفه و خیارین و مغز تخم کدو و مغز تخم هندوانه با عرق نیلوفر و یا کاسنی و غیره یا نسخه مذکوره بدهند و وقت شدت حرارت قرص کافور یا قرص طباشیر افزایند و در صورت قبض طبیعت استعمال آلو بخارا و تمر هندی و خوبانی و عناب مناسب در حالت لینت طبع انار میخوش به و زرشک سفید و از کشنیز و تخم کاهو و بنفشه هر واحد یکدرم در آب شیره برآورده بشکر شیرین کرده یکتوله اسپغول پاشیده بدهند و گاهی شربت نیلوفر دو توله عوض شکر می آمیزند و اگر مناسب دانند گل بنفشه نه ماشه نیلوفر تخم کاهو تخم خطمی هر یک شش ماشه خیسانیده با نسخه مذکوره بدهند و گاهی اصل السوس که مخصوص دماغ ست بقدر چهار ماشه می افزایند و نقوع حماض و حلو بشکر یا شربت نیلوفر یا شربت بنفشه نیز مفید و همچنین سفوف مغز تخم خیارین و مغز تخم کدو و تخم خرفه با نبات مساوی نافع و داشتن پارچه مبلول بروغن گل و سرکه و گلاب بر سر بتکرار و تجدید آن بعد گرم شدن معمول ست و اگر موسم گرما و حرارت قوی باشد بر برف سرد نموده بکار برند و وزن روغن گل دو جزو و گلاب چهار جزو و سرکه یکجزو نوشته اند و گاه صندل سفید سوده نیز اضافه می نمایند و گاهی لعاب اسپغول می افزایند لیکن بصورت نزله یا سرفه استعمال روغن و سرکه و گلاب منع ست و اگر ازین تدبیر زائل نگردد و حاجت تبرید زیاده باشد آب بقول و اوراق و گلهای بارده مثل کدو و خیار و ترنیزه و کاهو و کاسنی و خرفه و کشنیز و بنفشه و نیلوفر مفرد یا مرکب با روغن گل بیامیزند و در صورت کثرت بخارات در سر و در انحطاط مرض بعض بابونه بقدر ثلث آمیزند و گل سرخ تازه ضماداً و شماً بقول حنین نافع صداع حار ست و بقول تمیمی شرب و ضماد عصاره آن مسکن صداع حار بود و شیافه از آرد جو و سبوس گندم برگ بید هر واحد یک کف گل خطمی پنج توله نمک طعام چهار توله نمودن و بعد ازان اطراف بستن مفید ست و اگر حرارت زائد بود گل بنفشه و نیلوفر هر یک پنج توله کدوی سبز یکعدد بیفزایند و یا از نمک شور دو درم سبوس گندم سه مشت برگ کنار برگ خطمی برگ عنب الثعلب هر یک نیم پاو تخم خطمی چهار درم در آب جوش داده هر گاه نصف بماند نیمگرم پاشویه نمایند و اگر ادویه دیگر بهم نرسد صرف آب گرم و نمک شور و سبوس و برگ کنار هم کفایت میکند و مشموم صندل و کافور و جراده کدو در گلاب سائیده فی الفور تسکین بخشد و هر گاه خیار را قطع کرده ببویند همین اثر دارد و شمیدن گلاب یا پاشیدن قدری ازان بر چهره نیز مسکن سریع ست و کذلک آب بید و بوییدن گل خشخاش تازه و گل بید و عرق او و بهار و بسفرجل و گل باقلا و پوست بیخ لفاح و آس سبز و نمام هر واحد مفید درد سر حارست و سعوط کافور و افیون هر واحد یک سرخ در شیر دختران گداخته روغن گل آمیخته برای تسکین صداع شدید الالم معمول ست و این سعوط نیز مجرب ست طباشیر دو ماشه شکر طبرزد یکماشه افیون زعفران هر واحد نیم ماشه در شیر زنان و روغن گل و روغن بنفشه حل کرده بقدر حاجت سعوط نمایند و سعوط افیون بقدر عدس در آب عنب الثعلب حل کرده سریع الابراست و سعوط مروارید محلول در دفعه اول مزیل صداع حار ست و سعوط کافور و صندل بگلاب نیز مفید و کذا قطور سه قطره عصاره عنب الثعلب بعد ازان سه قطره روغن بنفشه نافع و کذا و شعیره کافور بآب کاهو و یا بروغن گل مجرب و تسعیط بروغن نیلوفر یا روغن کدو یا روغن خشخاش یا شیر دختران و یا بزر البنج سائیده و یا آب کدو با

اولاً تسکین الم آن عضو کوشند زیراکه وجع آن مزید صداع ست وکذا عرض دیگر مثل سهر که چون بسبب صداع عارض شود و تشدد آن باعث زیادتی صداع گردد بدفع آن کوشند و استعمال روغن کدو و بید و نیلوفر وغیره و مثل البان معطره و کافور باشد که برای تنویم باستعمال اندک مخدری مثل افیون و ثابت افتد و بسیار ست که اشیای ملطفه بسبب تفتیح طرق ابخره بسوی دماغ موجب صداع میگردند و هرچند حار نباشند مانند سکنجبین تدبیر لطیف ضرر ست بکسی که صداع او علاج بتدبیر غلیظ واجب کنند و در علاج صداع مادی کوشش باید کرد که ماده بسوی اسفل منجذب شود اگرچه بحقنه حاده قوی باشد تا ماده را از نواحی کبد و معده تفریغ سازد و بستن اطراف و دلک و غسل آنها بدستور مقرر و نهادن محاجم بران نیز امالهٔ ماده از سر میکند از ینجاست که بالقوه را در جمیع اقسام صداع مادی نافع ترین چیز با گفته اند و کوفتن و مالیدن سر ضرر میرساند پس عوض او پایها کوبند و کفها مالند که نفع میکند و در گرفتن سر بدست و ایضا بعد تنقیه در مالیدنش بآهستگی مضائقه نیست اما مالیدن اعصاب و عضلات گردن و استعمال تخلیه یا خوردن خرپزهٔ شیرین همچنین تلیین طبع بملینات لینه مثل خیارشنبر و گلقند و خمیره بنفشه و شیافات و حقنهای لینه معتدله و کذا استعمال اضمده و اطلیه حسب سبب نافع بود و کذا استعمال دهنها مگر انجا که نزله یا ربو باشد روغنها دور دارند بلکه هرچه تری افزاید و دهنیت داشته باشد ازان اجتناب نمایند و هرگاه اراده طلیه و ضماد کنند و صداع قوی و مزمن باشد اول موی سر ستره کنند تا اثر دوا بوجه اتم نفوذ کند و بعد ازان اگر تحلیل یا نوع از تخمیر نمایند تا اشیای رقیقه تا دیر بر موضع بمانند و دماغ استنشاق باستیفا ازان دوا بکند و هوا نیز قوت آن اشیا بزودی تحلیل نماید معین تر باشد و آمیختن سرکه درین هنگام با طلیه و ضماد انفع میباشد و استعمال مخدرات قوی تح داخلاً و خارجاً تا ممکن باشد نباید کرد و اگر بسبب شدت وجع ضرورت آن رود بدان با ادویه مصلحه از خارج بدن بکار برند و جالینوس گفته که صداع در شدت احتیاج بسوی مخدرات مانند قولنج نیست زیراکه صداع مهلک نیست و وجع قولنج کشنده است احیانا و اغذیه ترش صاحب صداع را نشاید شست و خصوصا سرکه مگر در بعضی قسم مثل صداع که بمشارکت معده باشد و آن غذا و باعث معده و تقویت آن کند و منع انصباب بخارات نماید مضایقه ندارد و الا هنگامیکه با آن سرفه یا گرفتگی آواز باشد و کسی را که ضعف قوت مع صداع باشد از استعمال شیر اجتناب کند و ایضا جالینوس گوید بسیار باشد که در صداع شدید ذهاب صوت عارض شود پس اگر دفعتا این عارض گردد آب بسیار گرم بر سر ریزند بعده در صداع حار در گوش روغن کدو چکانند که در ساعت کلام میکند و در صداع بارد روغن بابونه تقطیر کنند و چون سعوطات محلله قویه را استعمال نمایند باید که تدریج نمایند از ضعف یا قوی چنانچه ذکر یافت و بدانکه قی از جمله علاج صداع نیست و آن صاحب صداع را ضرر بسیار دارد مگر آنکه صداع بسبب مشارکت معده ممتلی از اخلاط ردی یا غذای فاسد بود باشد که درین هنگام قی نفع می بخشد و صداعیکه در موخر دماغ باشد و با آن تپ نباشد علاج آن استفراغ بمطبوخ ست اول بقدر قوت و بعد ازان فصد و شخصی که بیماری در در سر او انتقال می نماید و از تبرید و تسکین یا بدلا بد ست آنرا از فصد و حجامت زیراکه اکثر بسبب وجع فضول منجذب میشوند و موجب آفات میگردند و بدانکه روغن گل مستعمل در اطلیه و اضمده و مروخات صاحب صداع روغن گل خام تازه است که گل سرخ را در روغن کنجد تازه انداخته و در آفتاب گذاشته و مکرر تبدیل نموده و نهایت یکسال بران گذشته باشد نه زیاده بران و نه روغنیکه با آب گل بطریق طبخ با آتش مرتب نموده باشند و همچنین ادهان دیگر مثل روغن نیلوفر و بنفشه و غیر اینها اگر اراده تبرید و تلطیف باشد و پرهیز از ادویه مبخره مثل جوز و سیر و پیاز و گندنا و خردل و افاویه مصدعه مثل قسط و سلیخه و زعفران و دارچینی و حماما و اغذیه مصدعه مثل جوز و شهدانج و البان و نفاخه و دیر هضم و از آنچه بالخاصیه مفسد دماغ ست مثل خرما و حلبه و عدس و از آنچه بتحریک بدن میکند مثل جماع و فکر و غیر هما در جمیع انواع صداع واجب بود و جالینوس گوید که بوی صبر مصدع جمهاست چه جای اسهده عین بتنبیه شیخ در علامات منذر بصداع گفته که بول غلیظ شبیه ببول خر منذر بصداع ست و نیز دلالت می نماید بر بودن صداع و انحلال آن و یا بهم رسیدن آن عنقریب و همچنین سفیدی ثفل آن در حمیات و اوقات بحران دلالت بر انتقال مواد بسوی راس مینماید و لا محاله صداع بهم خواهد رسید و صداع دائم منذر به نزول الماء ست

علاج صداع حار سادج و حار یابس سادج

بدانکه سوء مزاج حار سادج مصدع یا از اسباب خارجیه و یا از اسباب داخلیه میباشد آنچه از اسباب خارجیه باشد مانند صداعی ست که از احتراق

گردد **وایضا** بدانند که صداع حار که از تناول ادویهٔ گرم و اغذیهٔ معده غثه ضاره دماغ افتد اکثر بسبب تولید ابخره موجب صداع میگردد و گاهی بنفس کیفیت حار و گرمی خون نیز صداع می آرد پس اگر بتدابیر مذکوره تسکین نیابد بصورت تولید ابخره و خوف انجذاب مواد تنقیه بفصد وغیره درینجا نیز مناسب بود وایضا درینجا سوای تدابیر مذکوره بهر تبرید دماغ طلا بقرصی که از انزروت و اقاقیا و صندل و حضض و گل نیلوفر و ماميثا و تخم کاهو بآب کشنیز سبز ساخته باشند نافع است و اقراص کافوری که از مغز تخم خیارین و کدو و کشنیز خشک و طباشیر و تخم کاهو و خرفه با ترنجبین و شیرخشت سوده مند و آشامیدن شربت نیلوفر و بنفشه و عناب و تمر هندی و آلو و مانند اینها از اشربهٔ بارده مفید و اگر تسکین نیابد بر این تدابیر باید که تلیین طبیعت نمایند بملینات مانند نقوع فواکه با فلوس خیارشنبر و شیرخشت و ترنجبین و یا بدون آن و یا نقوع خیارشنبر و شیرخشت که شب خیسانیده و صبح آب زلال آن گرفته صاف کرده روغن بادام شیرین داخل کرده بیاشامند و یا نقوع هلیلهٔ زرد با شکر سرخ تنها و یا با خیارشنبر و شیرخشت یا ترنجبین یا آلو یا تمر هندی و امثال اینها و یا رب هلیله یعنی سست آن برآورده از آن حب ساخته استعمال نمایند و نطول آب مطبوخ گل نیلوفر و خبازی و پوست خشخاش و جو مقشر و انکباب بر بخار آن و تضمید بثفل آن و طلا بصندل و نیلوفر و ماميثا بآب کدو یا بآب کاهو و کشنیز تازه سوده بر یافوخ نافع بود و اکثر بخار سرکه در ظرف چینی گرم نموده نفع می بخشد و بعضی حذاق نوشته که از صندل و کافور و گلاب قدری سرکه بر سینه طلا کردن باین صداع نفع میکند و بولس گفته که کدام شئی ابلغ درین از سعوط شیر دختران بقدری روغن بنفشه بر برف سرد کرده نیست و کذا سعوط بآبهای بقول بارده و ادهان بارده و بوییدن نان بو گلاب قدری سرکه بران پاشیده و یا شم کافور و یا صندل مسحوق بران سرکه پاشیده مفید و شم افیون در دفع این صداع از مجربات بختیشوع است و نشوق روغن گل بسرکه آمیخته نیز نافع نوشته و در مساکن بارده رطب نشینند و اطراف بید و نیلوفر بر بستر فرش کنند و از اغذیهٔ ضار دماغ مثل باقلا و جوز و انجیر و ثوم و بصل و ماهی و شیر برنج پرهیز نمایند و بنوم و سکون و آرام امر کنند **و غذا** در صداع حار کچری یا دال مونگ با خشکه یا ماء الشعیر یا توری یا کدو یا اسفاناخ یا خرفه یا بقلهٔ یمانی ساده یا ترش بآب لیمو یا غوره و بروغن بادام بپزند یا نان سفید مغسول بآب انار میخوش یا حصرم یا آب رائب که شدید التلطیف است بدهند و خوردن ماست و دوغ انفع و اگر طبع قبض بود آب آلو و تمر هندی و چقندر با ترشی مناسب اگر لین باشد آب انار دانه و حصرم و سیب و سماق و زرشک اولی است و عدس مطبوخ مطیب بروغن بادام مفید و خوردن کرنب بستانی با لحم حملان اگر تپ نباشد **وایضا** در صورت ضعف قوت و عدم تپ شوربای حلوان با بقول مذکوره جایز است **و از فواکه** نافعه انار و ناشپاتی و سیب و تربوز و تمر هندی و خیار و شفتالو و نگتره و فالسه **اقوال الاطبا** سویدی گوید که شم نیلوفر و ضماد گل سفرجل و تضمید بثفل قدوم بگل بنفشه و ترشی ترنج و کذا ضماد شاه چینی بگلاب سوده بر پیشانی و صدغین و کذا تضمید حب [illegible] سوده بگلاب سرشته بر صدغین و کذا ضماد خمیر آرد [illegible] که در روغن گل و گلاب [illegible] باشد بر شقیقه و پیشانی و کذا ضماد گل خشخاش خشک بگلاب در تسکین صداع حار مجرب من است **و ضماد** گل حنا سوده در آب یا گلاب یا در سرکه و روغن گل سرشته و یا روغن حنا بسرکه و یا خشخاش سفید بسرکه و یا پوست خشخاش با آرد جو یا بگلاب و کذا روغن خشخاش با روغن گل یا بیخ کدو و کذا عصارهٔ او با آرد جو و کذا التضمید بیافوخ بعصارهٔ برگ خرفه با آرد جو و کذا طلا اسپیر بسرکه و روغن گل و یا کافور و صندل بگلاب و یا گل بنفشه پخته بآب پخته و یا گل نیلوفر سوده بسرکه سرشته و کذا صندل سفید یا سرخ بگلاب قدری سرکه و کذا صندل چهار درم انزروت دو درم بگلاب سرشته و یا عصارهٔ برگ انگور و یا بقیصوم بسرکه و روغن گل و گلاب سرشته خواه در سرکه تنها جوش داده و کذا عصارهٔ کشنیز و عصارهٔ برگ بید و گل آن و یا محلب بسرکه و یا عصارهٔ عصی الراعی و یا کتیرا و یا [illegible] حی العالم بسرکه خواه روغن گل خواه آرد جو و کذا عصارهٔ ماميثا بسرکه و کذا عصارهٔ [illegible] عصارهٔ سفرجل و یا روغن او بسرکه و کذا عصارهٔ بقلهٔ یمانی و با برگ کنار بسرکه و کافور و کذا روغن زیت و یا عفص [illegible] مخلوط بسرکه و روغن گل یا خبث الحدید بسرکه و گلاب و یا بیخ لفاح و یا افیون بقدر نخود در سرکه حل کرده [illegible] و کذا انزروت و صندل مساوی با سفیده بیضه [illegible] و کذا [illegible] و کذا اسفناج بسرکه [illegible] بالخاصیه و کذا سویق شعیر با آرد آن با آب انار ترش و کذا عصفر بسرکه و یا نشاسته بسرکه و روغن گل و یا عصارهٔ کاهو یا تخم آن تنها یا با [illegible] و یا حب الآس [illegible] مطبوخ و سفید آن [illegible] یا عصارهٔ آس بسرکه و عناب [illegible] بگلاب سرشته و یا [illegible] بگلاب [illegible] نافع صداع است و [illegible] ضماد بنفشه و نیلوفر در عرق بید [illegible] و خیار [illegible] **شرب** و ضماد مغز تخم کدو و کذا روغن او و کذا عصارهٔ [illegible] ثعلب و کذا گلاب و کذا کاهو و کذا تخم کرنب [illegible] و کذا اسپغول بلعاب گل خطمی

یا آب کشنیز تازه یا آب کاسنی تازه یا آب برگ عنب الثعلب هر واحد نافع صداع حار است و ادهان نافعه طلاءً و سعوطاً روغن کدو و کاهو و نیلوفر
و خیار و غیره ادهان غیر قابضه است و تدهین و تسعیط روغن لبوب سبعه نیز برای صداع حار و یابس نافع است و ضماد قرص شاشت در آب کشنیز سبز یا
آب کوکنار سائیده در تسکین صداع حار معمول است و اگر کشنیز خشک را بریان کرده بسرکه و روغن گل سائیده مکرر طلا کنند
برای صداع حار و آنکه عرض تنهای گرم بود معمول استاد مرحوم است و ایضاً آرد جو بسرکه و روغن گل و گلاب خمیر کرده بر جبهه و صدغین
ضماد کردن برای صداع حار عجیب التاثیر است و ضماد آرد جو گل خطمی سفید گل بنفشه گل نیلوفر مساوی بگلاب و اندکی سرکه
و روغن گل سرشته نیز معمول است و در صداع شدید الحرارة گل نیلوفر کشنیز تر گل بنفشه پوست خشخاش باریک سائیده و اندکی گلاب و قدری
افیون و کافور در آن حل کرده بکار برند یا آرد جو گل بنفشه و نیلوفر بلعاب اسپغول که در گلاب برآورده باشند سرشته ضماد نمایند و هنگام شدت درد و بیخوابی
برای تخدیر پوست خشخاش زیاده میکنند و گاهی بزر البنج بلکه قدری افیون باندکی زعفران که مصلح آنست می افزایند بالجمله اگر در صورت شدت درد
احتیاج باستعمال مخدرات افتد ابتدا بکاهو و تخم خشخاش و پوست آن کنند اگر کفایت نکند افیون و بزر البنج و بیخ لفاح قدری با ادویه دیگر آمیخته استعمال
نمایند لیکن از مخدرات صرف حذر کنند که مورث ظلمت بصر است و ایضاً در صداع حار ساذج شدید الحرارة در آب خرفه و آب حی العالم و آب جبه و گلاب
کافور و اندکی افیون حل کرده پارچه بدان تر نموده بر سر گذاشتن و ضماد کردن مجرب حکیم اجمل خان است و کذا برای صداع شدید بنفشه تخم کاهو آرد جو بگلاب
سائیده طلا سازند و اگر وجع شدیدتر باشد قدری افیون و زعفران بیامیزند و ضماد گل محکیند و کشنیز و تخم کاهو و صندل سوده هر واحد یکدرم افیون
زعفران بزر البنج هر یک نیم درم نیز نافع است و طلا از صندل به آب سوده و یا جرادهٔ خیار و یا حلبه یا برگ حنا آب ساده یا با آب کاسنی سائیده
و یا برگ خرفه به آب یا بسرکه سوده و یا کشنیز سائیده بسفیدهٔ تخم مرغ آمیخته و یا آرد جو به آب سرشته و یا قدری افیون به آب حل کرده بروغن گل آمیخته
و یا کشنیز و یا کاسنی هم کوفته یا لطوخ سر و پیشانی از تخم کاسنی در گلاب با آب سوده نیز مفید است و نزد اهل هند تضمید چوب کاوروب مساوی به آب سائیده
بر سر و کذا گیرو و تخم خطمی یا برگ آن به آب سائیده بر سر و پیشانی و کذا برگ نیم به آب یا بسرکه سوده و کذا چوب ساج که آنرا ساگ نیز گویند با آب سائیده و کذا برگ
بکاین به آب سائیده و کذا بیخ انار به آب سوده و کذا برگ کنار و سبوس گندم با نمک سوده در صداع حار سودمند است و نطول جو مقشر جرادهٔ کدو تخم کاهو
اسپغول بنفشه تخم خطمی نیلوفر به آب جوش داده بر سر ریختن نافع و این نطول نافع صداع حار و سهر است بنفشه خشک جو مقشر تخم کدو جبه کوفته تخم خرفه برگ کنار
پوست خشخاش و گل آن بیخ لفاح تخم خطمی تخم کاهو برگ بید گل سرخ در آب بپزند تا سرخ گردد و مکرر بر سر ریزند بعده تغریق سر بروغن بنفشه و ضرب
لفشیر کنند و تنطیل مطبوخ بنفشه و بابونه و یا صرف گل نیلوفر بر سر نیز سودمند بود و هر گاه شاخهای برقدلین و ساقین بکشند و از پس آن بشویند به آب نیم گرم
یا با آبیکه در آن ادویه یا شویه پخته باشند در جمیع اقسام صداع حار خصوصاً صاعد صعود ابخره بسوی دماغ بسیار نافع است و ریختن آب سرد بسیار بر سر و اطراف
و روی حتی که سردی بقعر سر محسوس گردد و هنگام شدت حرارت نفع میکند و چون لیمو را بریده یک قاش آن بر پیشانی بمالند صداع حار را زائل گرداند و بعضی
نوشته اند که هر دو قاش آن را بر تابهٔ گرم گذارند و یکی برداشته بر پیشانی کماد نمایند و هر گاه سرد شود بر تابه نهند و از قاش دوم تکمید کنند و همچنین تا یک گهری و بعض آنرا
که نافع صداع حار است و بدانند که بقول ابو ماهر جلوس علیل در مسکن بارد تا یک ساعت پیش غسل کردن آن به آب سرد فی الحال مسکن صداع حادث از
حرارت آفتاب است و گویند که اگر این صداع ببعدی زائل نگشت و تدابیر مذکوره هیچ سودی نبخشید باید دانست که در دماغ فضلهٔ خلطی جمع شده بسبب
قوت حرارت و شدت الم و انجذاب مواد بسوی آن پس استفراغ او بتمر هندی و شیر خشت و شربت نیلوفر کنند و ایضاً درین هنگام میان تدابیر مبرده بجهه
جذب فضول از دماغ نماید یعنی باندک سعوط جمع نمایند و لهذا آشامیدن آب تمر هندی با شربت بنفشه و یا نیلوفر باندک شربت اسطوخودوس یا با آبیکه
اندک اسطوخودوس در آن خیسانیده باشند اکثر نفع می بخشد و الاولی جست که ملاحظه نماید که کدام خلط غلبه نموده پس استفراغ آن نمایند بفصد
یا حجامت یا تلیین و یا اسهال هر چه حدس صائب اقتضا نماید و بعضی عصابه را که از سوء مزاج حار ساذج افتد نوعی از صداع شمسی شمرده اند و آن جدا ذکر

و نطولات و مروخات از جمیع ادهان بارد بالطبع مبرد ببرف و همچنین نشوقات و قطورات و شمومات مذکوره و باید که درین وغیرها از همه آنچه تحریک بسختی کند
از آواز قوی و اکثار فکر و جماع و گرسنگی اجتناب نمایند و آنچه از احراق شمس باشد اگر تلافی آن در ابتدا کنند تغییر او سهل بود و بصورت مهلت و سهل انگاری
بعید نیست که علاجش متعذر یا متعسر گردد و از ان صداعی که عظیم و خطیر باشد بهم رسد و موجب ورم گردد و در اکثر صداع عارض از شمس از جهت آن نبود
که تسخین نماید فقط بلکه از جهت ثوران ابخره و تحریک اخلاط ساکنه بود و بیش مثل این با وجود تدبیر مذکور مستغنی از استفراغات نباشد و گاهی در آنچه ثوران
ابخره و تحریک اخلاط نکند حاجت باستفراغ افتد و این وقتی باشد که امتلا معلوم کنند و در ان خوف انجذاب ماده بسوی موضع الم بود و درینجا اگر از امر استفراغ اخلاط
غالب غافل شوند از استعجال آفت ایمن نباشند و چون در انواع صداع حار التهاب سر بسیار گردد و گرمی از حد تجاوز کند بگیرند پوست جو و اسپغول و هر دو را به آب
عصا الراعی بسرشند و سرد کرده بر سر ضماد نمایند **صاحب کامل گوید** که در صداع حادث از حرارت آفتاب باید که اولا بر سر روغن گل و سرکه خمر و گلاب آمیخته
بر برف سرد کرده متواتر بریزند یا روغن نیلوفر یا روغن خلاف و تجربه و جراده کدو و برگ بید و حی العالم باریک سوده اندک گلاب و سرکه و صندل سفید و خطمی سفید
آمیخته سرد کرده بر سر ضماد نمایند و یا برقطونا بگلاب و سرکه آمیخته بعمل آرند و جالینوس گفته که سزاوار نیست تبرید بخوخر سرکه آن مضر منشای عصب است مگر گاه
که ضماد گرم شود دور کنند و اعاده بدل آن نمایند و همچنین دو سه ساعت بعمل آرند و مریض را جلاب و رب غوره به آب سرد یا برف بنوشانند و انار امتصاص نمایند
و سبوق جو و شکر و گلاب مانند آن غذا سازند و جالینوس در کتاب ادویه مرکبه گفته که صداع عارض از گرمی آفتاب یا سردی هوا اگر در علاجش مبادرت نمایند
بسهولت ساکن شود و اگر بگذارند حتی که مدت او دراز گردد زوال او مشکل است و اگر صداع از تناول اغذیه یا ادویه حاره حادث شود باید که مبادرت بفصد نمایند
و مقدار حاجت خون برآرند و جلاب بلعاب اسپغول و شیره تخم خرفه بدهند و بصندل و گلاب و کافور ضماد کنند و بنفشه تر و نیلوفر ببویند و سائر تدبیر مذکور بعمل آرند
و اگر صداع از حرارت صفرا و متحرک از دخول بدن افتد تلطیفه و تبرید مذکور استعمال نمایند و گل سرخ بنفشه نیلوفر خطمی آرد جو هر واحد سه درم صندل پوست خشخاش
تخم کاهو هر واحد دو درم اکلیل الملک یک نیم درم باریک سوده به آب خیار و آب کاهو و اندکی از روغن گل و سرکه آمیخته بر موضع الم راس ضماد کنند و ایضا آرد جو
خطمی بابونه اکلیل الملک تخم کاهو پوست خشخاش بنفشه نیلوفر هر واحد سه جزو بزر البنج یک نیم جزو اقاقیا دو جزو زعفران سدس و نیم سدس جزو همه را باریک سائیده
به آب خرفه یا آب حی العالم یا آب کاهو یا آب کدو بسرشند ایضا برای صداع حار پوست خشخاش و برگ آن خطمی آرد جو هر واحد چهار درم پوست بیخ لفاح و بزر البنج
تخم کاهو هر واحد سه درم افیون دو درم باریک سائیده بسرکه سرشته بر موضع ضماد کنند و یا بر کاغذ طلا کرده بر صدغین و دیگر موضع از سر ضماد نمایند و ایضا
پوست جو بزر قطونا با آب خرفه یا آب کاهو یا آب خیار سرشته ضماد کنند و هرگاه گرم شود تبدیل نمایند و هرگاه شدت صداع بدرجه بود که بر ان صبر نتوان کرد
این ضماد نمایند صندل سفید یک درم انزروت مثل او افیون دو دانگ به آب کاهو و آب کشنیز و آب حی العالم سرشته بر موضع ضماد کنند و بر صدغین صمغ عربی ضماد
نهند تا شر این ثقیل گردد و ایضا گلاب و آب خرفه و آب حی العالم و آب کاهو و آب کشنیز و آب کاسنی و آب خیار و آب کدو و آب بارتنگ آب بید هر کدام
از ین آبها که میسر شود جمع کرده روغن گل و گلاب آمیزند و در ان اندکی کافور حل کرده پارچه کتان بدان آلوده بر صدغین گذارند و چون گرم شود تبدیل نمایند
و گلاب و سرکه که در ان اندک افیون گداخته باشند ببویند و یا بوزن نیم حبه کافور و مثل آن افیون بروغن نیلوفر یا روغن بنفشه و شیر دختران حل کرده سعوط نمایند
و نیلوفر و گل سرخ وغیره که در قول مسیحی گذشت ببویند و آبی که در ان بنفشه و گل سرخ پخته باشند نشوق کنند پس اگر ساکن نشود این سعوط بعمل آرند آب
خرفه یا کاهو و کدو و حی العالم از پارچه صاف نموده بر ان اندکی روغن گل و روغن نیلوفر معمول از مغز کدو یا روغن او انداخته بقدر حاجت سعوط نمایند و ایضا آب حی العالم
و آب جراده کدو و آب خیار هر واحد یک جزو روغن نیلوفر نیم جزو طباشیر سدس جزو شیر دختران مساوی همه اندک کافور در ان حل کرده سعوط نمایند بقدر حاجت و این
سعوط قوی النفع است بگیرند سرطان نهری و خوب کوفته با آب مهر انجته صاف کنند و با اندک روغن تخم کدو یا روغن نیلوفر یا روغن بنفشه آمیخته بقدر حاجت
در بینی چکانند و ایضا طباشیر بسک هر واحد نیم درم افیون نشاسته هر واحد یک دانگ همه را سوده به آب مثل عدس حبها سازند و از ان یک حب در روغن گل و آب
حی العالم حل کرده سعوط نمایند و باید که ساقین بعصابه ببندند و پای در آب گرم نهند و از حرکت و کلام و غضب و آواز شدید منع کنند و از اغذیه حاره و البان

آمیخته و شربت ماء القرع با یک مثقال پوست بیخ عنب الثعلب یا عرق نیلوفر یا صندل یا عصارهٔ برگ و خیوط و شاخهای نرم انگور و یا آب لیمو و شربت ماء
و یا القرع و تمر هندی و یا نقوع عناب و یا شیرهٔ تخم خشخاش سفید ببعض اشربهٔ حامضه شیرین کرده و یا اسپغول یا خوردن سه درم کشنیز خشک مثل او شکر و یا کتیرا
و یا افیون بقدر عدس و یا شرب آب و در ماء الشعیر و یا خوردن کاهو تنها خام یا با سرکه پخته و یا خوردن آلو بخارا و نوشیدن نقوع آن اصحاب صداع حار سودمند
ایضا حکیم ممدوح می‌نویسد که لعاب بهدانه در گلاب بر آورده شرباً و ضماداً برای صداع حادث از حرارت آفتاب مجرب من است و کذا آنکه سر با سرکه و روغن گل
اسفنج دران تر کرده و ضماد عصارهٔ کنجد بروغن گل و کذا عصارهٔ بقلهٔ یمانی بروغن گل و کذا گل کدو یا برگ آن سوده و کذا بزر قطونا با آب لت کرده روغن گل آمیخته
و کذا عصارهٔ خرفه بروغن گل و کذا عصارهٔ مامیثا در گلاب اندکی سرکه حل کرده و کذا گل حنا بگلاب اندک سرکه و کذا روغن بادام بسرکه مخلوط کرده و کذا فوفل
مع تخم کدو و کذا پوست خشخاش سوده بسرکه و روغن گل سرشته و کذا روغن گل گلاب سرکه مخلوط و کذا عصارهٔ حی العالم بروغن گل مفید صداع حار حادث
از حرارت شمس است مسیحی گوید که هرگاه صداع از حرارت و یبوست بغیر ماده باشد سزاوار نیست که بچیزی استفراغ نمایند بلکه می باید که تبرید و ترطیب
سر کنند و روغن گل یا روغن بید یا روغن بنفشه یا روغن نیلوفر با اندکی سرکه بر برف سرد کرده بر سر ریزند و این هنگامی است که حرارت از آفتاب و غیره باشد
نه از بخار حار که از اخلاط حاره در بدن متصاعد شود و اگر امر چنین باشد واجب است که ترک روغنها کنند و عصارات بارده مثل عصارهٔ کاهو و بید و خرفه
و حی العالم و گل سرخ و غوره و کدو استعمال نمایند و سرکه سوم حصهٔ عصاره بگیرند و عصارهٔ خشخاش و نیلوفر استعمال نکنند مگر آنکه با این صداع بیخوابی باشد و اگر
قوت مساعد باشد بهلیلهٔ زرد اسهال آورند و اگر قوت ضعیف بود با آب آلو بخارا و خیار شنبر و تمر هندی اسهال دهند و از بقول بارده مثل کاهو و خیار و کدو
و بقلهٔ یمانی و خرفه غذا سازند و اگر تپ نباشد شوربای چوزهٔ مرغ بدهند و اشربهٔ حامضه مانند شربت غوره و شربت حماض اترج بنوشانند اگر طبیعت
نرم باشد و اگر قبض بود آلو بخارا و تمر هندی و ماء القرع دهند و اگر در سر بخارات بسیار باشد مبردات قوی استعمال نباید کرد و باید که بمحللات میل کنند
مثل نطول آب بابونه و صعتر و برگ قصب الذریره است که برای سهولت وصول بسوی داخل سر از ابخره و نطولات بر تارک سر استعمال نمایند زیرا که استخوان
آنجا نرم متخلخل است و اگر در سر بخارات حار نباشد بلکه احتراق و التهاب بود فقط پس واجب است که بعض عصارات مذکورهٔ بارده را بسرکه بیامیزند و پارچه
بدان تر کرده بر سر خاصه بر یافوخ نهند و تبدیل نمایند هرگاه نیم گرم شود و بزر قطونا را در سرکه و روغن لت کرده استعمال نمایند و کافور و گلاب و بید و بنفشه
ببویند و هرگاه درد و التهاب شدید شود نماید بگیرند یک طسوج افیون و مثل او کافور و در روغن بید آمیخته در بینی و گوش چکانند و بر صدغین از زروت نیم جزو
صندل سفید دو جزو افیون سدس جزو آب کاهو سرشته طلا سازند و چون با تبرید احتیاج ترطیب گردد بروغن بنفشه و نیلوفر یا روغن کدو یا روغن تخم خیار
یا آب کدو یا آب خرفه یا آب پوست کدو سعوط نمایند و اندک کافور بشیر دختران حل کرده بر صدغین طلا کنند و خوشبوی با روش کافور و گلاب و بنفشهٔ تر
و صندل ببویند مفصل از بن آنست که بنفشه و نیلوفر و شاخهای خطمی و چوبقشر کوفته و پوست کدو خوب پخته در طشت بریزند اندک روغن بنفشه یا روغن گل
دران ریخته بر ان آب بخار نمایند و از بالا سر را ببندند و آب را بچوب بجنبانند تا صعود بخار رطب بسوی آن زیاده شود و بعده مرتبهٔ دوم و سوم بجوشانند
و در روزی برات استعمال کنند و هرگاه روغن بنفشه خالص با آب شیر گرم ریخته همچنین عمل نمایند نافع بود و هرگاه در سر بخارات حاره بسیار باشد دست و پای
محکم بر بندند و بمالند و همچنین بدن بقوت و اطراف را در آب گرم نهند و بمالند و از چیزی که منع صعود بخار بسوی سر کند لعاب اسپغول بجلاب است
و استفاف کشنیز خشک با شکر و پست سیب و امتصاص انار ترش و ابو علی سینا می‌نویسد که غرض در علاج این صداع تبرید است و در ابتدای
آن ریختن روغن گل خالص بر سر کرده بر سر خاصه بر یافوخ غیاست و بهتر آنست که دیواری از خمیر و غیره گرد یافوخ کشیده و روغن مذکور بر سر نهند و بعد مخوید سر
استعمال نباید کرد و اگر روغن تنها فائده نکند آب بقول و اقسام نباتات یا روآمیز ندارد و سوط شیر و روغن بنفشه یا روغن گل بر برف سرد کرده چیزی از خشخاش بود
و برای ریختن بر سر روغن گل با سرکه آمیخته نیکو است زیرا که سرکه معین بر تنفیذ است و گاهی نوشیدن سرکه با آب بسیار آمیخته منفعت شدیدی نماید و لا
از این جمله صداع حادث از حر شمس است و علاجش نیز همین علاج است مع زیادتی احتیاط در تعدیل هوا و تبرید آن و سکون در مساکن بارده و استعمال آنچه

و سرکه آمیخته ضماد کنند و بر سر نهند و اگر حرارت سخت قوی باشد پست جو و اسبغول بگلاب و آب غوره و آب برگ بید و مانند آن لت کرده بر مقدم سر نهند و گلاب
بسیار بر سر ریختن سخت نافع بود و اندک ریختن صداع را زیاده کند و چون صداع انحطاط کند ضمادات بارده کم کنند و روغن بابونه بیامیزند و شربت پست جو
و شکر و ماء الشعیر و اسبغول و شکر و آب انار ترش و شیرین دهند و غذا مزوره با آب غوره و قلیه کدو و مغز خیار و بوارد معمول از برگ خرفه و جعفرات بدهند و اگر طبع قبض
باشد این بوارد از آب آلو و آب توت سازند و ماهی خرد بسرکه موافق باشد و آنجا که هیچ ازین حاضر نباشد نان مغسول سود دارد و این چنان باشد که نان
در آب سرد تر کنند و یکساعت بنهند پس آن آب را بریزند و آب تازه اندازند و یک ساعت دیگر نهاده آب بریزند پس آنرا بدوغ ترش کرده یا بسرکه یا بغوره خوش کرده
بخورند و اگر بیخوابی رنجه دارد از برگ کاهو و کدو و اسفاناخ سنبوسه سازند و همه میوهای سرد و ترشی ترنج و لیمون و مانند آن نافع باشد و اگر مغز تخم خیار و مغز
تخم کدو و تخم خرفه بکوبند و با پست و شکر بدهند مفید بود و **ابن الیاس** گوید که صداع حار از سوء مزاج بلا ماده اگر از اسباب خارجی بود مثل جلوس در آفتاب
و غیر آن سکنجبین با آب سرد و برف و یا آب خرفه پنجاه درم بشکر سفید ده درم و یا ماء الخیار سی درم بشکر سفید و یا آب تربوز سی درم بشکر سفید و یا تمر هندی [illegible] درم
بشکر و یا شربت آلو و یا شربت سیب و یا شربت غوره بگلاب بنوشانند و غذا مزوره از ماش و تمر هندی یا انار دانه دهند و تبرید سر بمشمومات و نطولات بارده
و نهادن سرکه و روغنهای معمول بر سر و مقام در مساکن بارده سازند و اگر از اسباب داخلی بود مثل حادث از خوردن ادویه حاره و مانند آن تبرید سر با دهان
و نطولات بارده کنند مثل روغن بنفشه و کدو و نیلوفر و نهادن جراده کدو و گل و برگ او بر سر و آب بید بسرکه و صندلین و گلاب و نوشیدن جلاب بارد
مثل تمر هندی و آب انارین معصور و شحم آن و سکنجبین ساده و آب ترنج و تلیین طبیعت بماء الفواکه و شیرخشت و صداع حادث از غم ازین قبیل ست بهترین
علاج آن خواب و ترطیب و خوردن کاهو و خیار و تربوز ست و غذا مزوره ماش و کدو و چوزه مرغ یا ماء الشعیر اگر با حرارت مزاج جمیع بدن باشد **کیلانی** گوید
باید که در علاج صداع حادث از سوء مزاج ساذج نظر کنند در نبض و قاروره پس اگر از حالت طبیعی تغیر فاحش هر دو کرده باشند این بمشارکت بدن دلالت
کند و درین هنگام کشادن فصد سزاوار است و جلاب بلعاب اسبغول یا شیره تخم خرفه و سکنجبین با آب سرد بنوشانند و استعمال روغن گل با برف سرد کرده بر یافوخ
و خصوصاً بعد حلق آن تبرید راس و منع تصاعد بخار بسوی سر میکند و از مبردات مثل صندل و کافور و گلاب بخلخه ساخته ببویانند و گاهی استعمال مخدرات مثل
افیون و لفاح میکنند چون صداع شدید باشد و مریض برداشت او نکند و اگر باین حد نباشد استعمال آن جائز نیست زیرا که دران تبلید ماده و اضرار حواس
و ذهن ست و برگ کدو و کاهو تر و تخم خشخاش و پوست آن و گل آن و گل شاهسفرم و برگ بید و دیگر ادویه که در قول مسیحی گذشت همه یا آنچه بهم رسد بدستور
در ظرف سر بند کرده خوب جوشانیده انکباب نمایند و بخلخه بارده استعمال فرمایند مثلاً بگیرند روغن بنفشه و گلاب هر واحد یکجزو سرکه تند ربع جزو در شیشه حرکت داده بنهند
و اگر خواهند آب کاهو تر و آب کشنیز و آب کدو و اندک کافور دران افزایند و مشمومات بارده مثل گل نسرین و غیره که در قول مسیحی مسطور شد و فواکه بارده و گلهای
آن بوئیدن نافع بود و از آنچه بخارات حاره را که در سر متولد شوند تحلیل کند و تبدیل مزاج ردی او بسوی جید نماید استحمام بسیار و ریختن آب گرم بر سر ست لیکن
بسیار ریختن آن صداع حار بلا ماده را نفع میکند و قلیل ضرر میرساند و سعوط روغن لبوب سبعه بقدر نیم درم بغایت نافع و برای منع ابخره حاره شربت بزرقطونا
بشکر و جلاب و مص انار و سیب و امرود که هر واحد میخوش باشد و شرب پست گندم مغسول بدفعات بعده ببرف یا یخ سرد کرده و اندک شکر بران انداخته
مفید ست و غذا کشک شعیر بشیره مغز بادام و اسفیدباج اگر مزعفر باشد یا با آب غوره یا سماق یا زرشک اگر ترشی خواهند و اگر قبض باشد آلو و تمر هندی یا خوبانی
خشک بدهند و در طعام کشنیز خشک یا تر داخل کنند و شیره تخم خشخاش و تخم خرفه و پست جو ببرف یا یخ سرد کرده نافع ست **بعضی متاخرین** مینویسند
که در صداع حار ساذج اول بهر تبدیل مزاج شربت لیموی کاغذی و یا نیلوفر یا بنصف وزن آن سکنجبین ساده آمیخته بقدر چهار توله در عرق بید ساده
و کاسنی و نیلوفر و گلاب هر یک پنج توله داخل کرده بنوشانند و از صندل سفید چهار ماشه و برگ بید سبز و برگ گلاب و کشنیز سبز سوده بر پیشانی و صدغین
ضماد نمایند و وقت ظهر تمر هندی چهار توله در آب هندوانه یا در آب انار رالیده سکنجبین ساده دو توله داخل کرده بدهند و بخلخه از گلاب کهنه و سرکه و آب کشنیز سبز
و عرق بید مشک هر واحد یکتوله صندل سفید هفت ماشه کافور یکماشه آمیخته بکار برند و ضماد اوراق که در قول ایلاقی گذشت هر واحد نیم دستر گرفته بگلاب

اجتناب نمایند و امر بخواب و سکون و آرام فرمایند و ماء الشعیر بجلاب بدهند و جلاب و سکنجبین ساده و یا آب تمر هندی بجلاب و یا بزرقطونا و تخم خرفه بجلاب آب انار
بنوشانند و از ادویه نافعه درین صداع خورانیدن دو درم کشنیز خشک سوده بجلاب آب سرد است و غذا مزور کدو و ماش با آب انار و آب غوره و اسفاناخ و بیخ کاهو
و بقله یمانی بروغن بادام و کشنیز خشک و تر و ماهی هاربی و رضراضی سازند و اگر قوت ضعیف باشد و تپ نبود جوزه مرغ و تیهو و مانند آن خورانند و از فواکه انار و شفتالو
و به و توت و آلو و شاهلوج بر برف سرد کرده بدهند اگر زمانه تابستان باشد طبری گوید که اگر صداع از احتراق شمس باشد مریض را حمام نفرمایند چنانکه عرق کنند
و امر بجلوس در خانه بکنند که در انجا پارچه ها از بدن دور میکنند و آن را مسلخ میگویند تا هوای آن موضع را استنشاق نماید و به بدن او آب نیمگرم که ریخته
از حمام برآورند پس بر دست و پای او آب سرد بریزند چنانچه بقراط گفته که ریختن آب سرد بعد خروج از حمام بالعبد ریاضت عنیفه بر اطراف ترطیب مزاج
دماغ میکند بعده بمکانی که دران باد سرد آید و برگ بید و گل نیلوفر و بنفشه و برم یعنی گل مغیلان فرش کرده باشند ببرند و پیش او از فواکه بهی و بطیخ رقی
و سیب مز مقطع در گلاب مخلوط بصندل سفید و اندک کافور نهند و شاهسفرم بر برف سرد کرده و بران گلاب اندک کافور پاشیده ببویند و باید که غذای
او بقول رطب مغز خیار و کشوث رطب و کاسنی بسرکه باشد و اگر صداع منحل نشود سرکه که اندران آب برگ بزرقطونا آمیخته باشد ببویانند و بر سر ریزند و اگر
آب خیار و آب جراده کدو و آب برگ بید و آب برگ اسپغول جمع کنند و اگر آب برگ مامیثا یا آب گل آن یافته شود نیز آمیزند بعده لعاب اسپغول آمیخته و اندک
سرکه بران ریخته حرکت دهند تا یکذات شود بعد ازان اندک روغن گل بران ریخته قدری ازان بر سر ریزند و ندیدم کسی را که صداع از گرمی آفتاب باشد
و بدین آب علاج کرده شود و بدان نجاح حاصل نکرده و در بصره خلقی را دیدم که این صداع بهم رسید و ابن سیار ایشان را امر بخواب نزدیک مجرای آب نمود
و اگر ازین صداع زائل نمیشد ایشان را امر بنشستن در آب سرد می نمود و فی الحال صداع زائل میگشت و هرگاه این صداع بماند ازان سوء مزاج بهم رسد و صداع
دوام نماید و گویا که آن حمی یوم ست که اگر طبیب ازان تساهل نماید یا در علاج آن غلطی کند ازان حمیات صعب بهم رسند و سبب صداع حار ساذج گاهی زوال
بود و علاج این همانست که مذکور شد و دران این تدبیر زیاده کنند که ماء الشعیر بنوشانند و آب نیم گرم که دران جو و برگ کاهو یا تخم آن جوشانیده باشند بر سر
ریزند و بگیرند شیر بز که آنرا اندک جو و کاسنی و برگ بید خورانیده باشند و دران پنیر مایه حل کنند تا منجمد گردد بعده برگهای انگور چنان پهن سازند که تمام سر را
بپوشد پس آن شیر منجمد را بر آن نهاده بر سر نهند و بعصابه بربندند و امر بخواب نمایند و اگر ازین زائل نگردد حلوا از خشخاش و نشاسته و روغن بادام یا روغن
مغز تخم کدو بسازند و اگر این هم کفایت نکند بگیرند روغن نیلوفر و روغن بنفشه و روغن تخم کدو هر واحد یکدرم شیر دختران مساوی همه روغنها و باهم آمیخته
حرکت دهند تا اختلاط گیرد پس صلایه نیم گرم سرد کرده بقدر یکدرم سعوط کنند و اگر بعد آمیختن شیر منجمد گردد باید دانست که شیر فاسد است آنرا ریزند و نشان صلاح
شیر آنست که با این اشیا مثل مائیت بیامیزد و منجمد نگردد و اگر با صداع تپ باشد این سعوط استعمال نکنند و ابن سیار اسفنج تازه در آبهای مذکوره تر کرده بر تارک
سر می نهاد و اما اهل عراق قاطبة یعنی اهل بغداد درین صداع اگر تپ نباشد امر بدوشیدن شیر زنان بر یافوخ ساعت بعد ساعت و نشستن در آب نیم گرم میکنند
و معالجه بزرگ درین صداع تفقد قاروره و تلطیف بحسب واجب است بهر آنکه گرمی این گاهی بحرارت قلب مؤدی گردد و ازان حمیات صعب بهم رسد و یا اطلاق
را گرم کنند و ازان حمیات خلطی عارض گردد و بدانند که تبرید دماغ زیاده تر ازانچه واجب ست و از احتمال مزاج مریض گاهی بفساد عظیم مودی گردد حتی که اگر
تبرید باشیای مخدره مثل بنج و افیون و سیرج و کافور بسیار کنند بهلاکت مریض انجامد و طبیبی را دیدم که تبرید این صداع بسرکه و افیون و کافور نمود و صاحب صداع
عورت حامله بود پس حمل او ساقط گردید و بعد ازان سکته بهم رسید و بعد سه روز هلاک شد و ذکر این کلام بهر آن کردم که این سخن تبرید یاد دارند و تغیر احوال مریض
و نقصان حواس او فراموش نکنند پس اگر ازین علامات چیزی می بینند از تبرید باز مانند و آب نیم گرم بر سر ریزند و پایها بمالند و اعضا سفلی غمز کنند جرجانی
و ایلاقی مینویسند که روغن گل و گلاب و سرکه آمیخته سرد کرده بر مقدم سر نهند و مقدار روغن گل ده درم و گلاب ده درم و سرکه سه درم یا دو درم باشد و آن را که
سردی بیشتر باید بسرکه قدری تر از روغن کنند و آنرا که متوسط باید سرکه با روغن برابر کنند و آنرا که کمتر باید کم از روغن کنند سوم یا چهارم حصه حسب حاجت
کم و زیاده نمایند و اگر حاضر باشد برگ بید و برگ سیب و برگ به و عنب الثعلب و برگ انگور و ساق خرفه و برگ کوک و کشنیز و غوره بکوبند در روغن گل و گلاب

آب درپای شونیز بقول مالقی مفیدست و پستان چوشانیده بخار او استنشاق نمودن هم نافع و از سعوطات قوی التاثیر آنست که جند بیدستر
و فرفیون مساوی سحق کرده بروغن نبق که دران سعد مطبوخ باشد یا بروغن سوسن آمیخته بعمل آرند و سعوط بندق هندی در آب سوده معمول ست و تسعیط بزهره کلنگ
و ماکیان و تدرو نیز نافع و کذا مومیائی محلول در روغن یاسمین و کذا جند بیدستر یا نوشادر در روغن ترب و سعوط بقدر یک جو از برنجاسف در آب مرزنجوش مجرب و تسعیط مرسکی
در شراب یا آب خالص نیز مفید و بقول شیخ از سعوطات نافع صداع بارد آنست که شونیز را در سرکه یکشب تر کنند و صبح ساییده بدان سعوط کنند و نزد اطبای هند
سعوط آب بهنگره با هموزن آن شیر زنان یا شیر خر بمقدار پنج قطره و اگر بهنگره تازه بهم نرسد خشک آنرا بشیر ساییده صاف نموده چکانیدن سودمند و سعوط یک دو قطره
روغن تلخ نیز نافع و ایضا سعوط روغن گلچکان و کذا فلفل دار فلفل قرنفل همه یا دو یا یک بعرق بادیان حل کرده و کذا آب برگ درخت دونه صاف کرده دو سه قطره
و کذا بیخ کتهل جوش داده قدری آب او گرفته و کذا بالنگ زنجبیل قدری و قند سیاه مثل او با آب گرم سحق کرده و کذا گل یاسمین سه عدد در روغن مالیده و کذا نوشادر
و کلونجی هر یک دو سرخ با آب ساییده بروغن گاو آمیخته مفید درد سر بارد ست **و از نفوخات** عنبر مشک مروارید مساوی سوده در بینی دمیدن عجیب الاثر است
و کذا نفوخ گندم منقوع در شیر عشر و مجفف و مسحوق که معمول استاد مرحوم ست و همچنین نفوخ تنباکو و زنجبیل و غیره مجرب حکیم اکمل خان درین باب سودمند ست
و کذا مغز تخم سرس یا برگ کنیر خشک کرده عطسه آوردن مفید و قاقله کبار و یا دار فلفل ساییده نیز نافع **و از شمومات** شم یاسمین درینجا بسیار نافع ست و کذا
شم نارنج و برگ ترنج و نسرین و روغن آن و عنبر و عود و مشک و بابونه و زعفران تنها و بدار چینی و قاقله کبار و زباد و غالیه هر واحد سودمند و اگر آهک را بر کف دست
با اندک نوشادر بمالند که آب شود و نزدیک بینی برده چند مرتبه نفس را بکشند مجرب ست و بوییدن شونیز بصره بسته گرم نموده نیز نافع و بقول بقراط سلیخه و زنجبیل
و فلفل سیاه و کندش کوفته در خرقه کتان بسته شمیدن مفید صداع بارد ست **و از نطولات** نافعه آنست که اسطوخودوس برگ غار قیصوم حلبه سنبوس
گندم نمک شبت بابونه برگ ترنج بادرنجبویه سافج قرنفل بادیان بیخ بادیان بیخ کرفس گل سرخ پودینه بری سداب حاشا هرچه ازینها میسر آید جوشانیده تنطیل
سر نمایند و بر بخار آن انکباب کنند و قطعه نمد بآب او تر کرده تکمید سر کنند و ثفل آن ضماد سازند **و از ضمادات** و اطلیه نافع دارچینی یا عطر آن و قرنفل ست
که در آب سداب یا آب برگ لیمو بر پیشانی و هر دو شقیقه و یافوخ طلا کنند و تخم بکاین عدد فلفل سیاه سوده بر پیشانی و شقیقه در ازاله صداع بارد مجرب ست و طلای
قرص مثلث در آب حنا سوده از برای صداع بارد معمول و دو عدد مغز بادام بروغن سرشف ساییده طلا کردن و کبابه چینی ساییده بگلاب سرشته ضماد نمودن مجرب
و با پوست بیخ بید انجیر زنجبیل زعفران ساییده طلا نمایند که مجرب استاد مرحوم ست و یا بابونه اکلیل الملک مرزنجوش تمام برنجاسف مساوی ساییده بروغن یاسمین
و روغن گل آمیخته ضماد کنند که برای صداع بارد معمول و مجرب حکیم شریف خان مرحوم ست و ضماد مرزنجوش مکی اکلیل الملک زوفای خشک بابونه شونیز مساوی ساییده
باب مرزنجوش سرشته نیز نافع و کذا تضمید جند بیدستر و حب الغار و قسط و کبابه چینی در آب سداب گلاب بسیار مفید و اگر گوگرد عوض قسط و کبابه گرفته مساوی در روغن
گاو یا روغن گل سوده بپارچه طلا نموده بر پیشانی بچسپانند برای صداع بارد قوی ترست و طلای خاکستر چوب انجیر بسرکه بخوبی که سرکه را بر خاکستر گرم بریزند
و بر سر گرم گرم طلا نمایند و همچنین سرکه با برگ شقائق النعمان سرخ و یا طلای بوغن در بندی نافع ست و کذا ضماد پوست نارنج و نزد حکمای هند ضماد گل مچکند
سودمند و طلای نرکچور بدستور و ضماد بستل چینی بگلاب ساییده و کذا زنجبیل بروغن بید انجیر سوده و کذا برگ سهجنا با آب ساییده و کذا فلفل سرخ قدری با آب
ساییده و کذا پوست بیخ بید انجیر زنجبیل و نانخواه یا بصبر آب ساییده همه گرم کرده مفید صداع بارد ست **و از بخورات** بخور دخان انیسون دابرساد و عود
و جند بیدستر و قسط و راتینج و قفر الیهود و سندروس هر واحد مفید ست **و از اغذیه** مزوره که از نخود و مغز قرطم و اندک شکر ساخته باشند و یا قلیه گوشت
چوزه مرغ و دراج و تیهو و غیره طیور کوچک بری و جبلی با بازیر حار مقوی خوشبو مثل زیره و فلفل و قرنفل و زعفران و هیل و دارچینی و سافج هندی و نیز ثوم
و پیاز مناسب ست و کذا هر غذائی که بخردل و گندنا و سداب سیر حلتیت و کرویا و صعتر و افاویه توابل ساخته و بیضه نیم برشت و فطر و عسل و زیر باجات
نافع و گرفتن بخار مزورات و شوربا جات خصوصا هنگام خوردن که گرم باشد و بخار آنها بدماغ برسد و عرق آید مفید ست و بجای آب ماء العسل بهند خواکه
یابسه مثل انجیر خشک مویزه و پسته بخورند **اقوال حکما** سدیدی میشوید که بابونه شرب او ضماد او نطول او محلل ملاحذب بحرارت تقویت عضو ست و کذا تریاق

و سرکه کهنه و روغن گل هر واحد یکتوله بکار برند و چون گرم شود دیگر خنک بر مقدم سر نهند و آنجا که خواب کم باشد سرکه را از ضماد و نطول دور کنند و بجای آن روغن کاهو
و خشخاش بعمل آرند و بعد از سه روز که مرض اندر انحطاط افتد روغن بابونه اضافه نمایند و ادویه بارده بمقدار حاجت بکار برند و در صداعی که از حرارت آفتاب
باشد و آن را صداع احتراقی میگویند لعاب اسپغول چهار ماشه با آب انار ترش هفت توله یا جلاب شکر خام که بگلاب و عرق بید مشک ساخته باشند از مجربات ست
و همچنین ضماد برگ حنا و گل حنا هندی که در موسم برشکال می روید و آب برگ کاسنی سبز یا عرق آن سوده و گل حنای باغی و برگ آن همین اثر دارد و سوای علاج مذکور
در تعدیل و تبرید هوای خانه و غذا و آب و سکون در مساکن بارده مطیبه بمثل صندل و کافور و گل نیلوفر و بنفشه و بید مشک و سیب و به و گلاب و عرق بید مشک مانند آن
و پاشیدن آب سرد در خانه و نشستن نزدیک آب و بوییدن گلهای سرد خوشبو توجه زیاده دارند و چون ازین تدبیر زائل نگردد از استعمال ملینات و مسهلات چاره
نبود بجهت آنکه چون حرارت عارض از احتراق شمس بزودی زائل نگشت در اخلاط تاثیر نمود آنرا متغیر و متعفن میگرداند و سوء مزاج مادی بهم می رسد و محتاج بتنقیه میگردد

علاج صداع بارد ساذج

و سوء مزاج بارد صداع نیز یا از اسباب خارجیه بود مانند ملاقات هوای شدید البرد یا مجاورت برف و یخ یا فرو رفتن در آب بارد یا آب چشمهای گرم و این نوع از صداع
خیلی می ماند و مؤلم بر کام میگردد و یا اسباب داخلیه باشد مثل آشامیدن آب بسیار سرد تنها یا بر فواکه رطبه و خوردن اغذیه بارده رطبه مثل حبوبات و یا تناول ادویه
بارده و مانند اینها پس هر چه در علاج امراض دماغی بارد ساذج مذکور شد بعمل آرند و نوشیدن شربت اسطوخودوس دو توله با آب گرم یا عرق بادیان و گاوزبان هر یک ده توله
و یا مطبوخ اصل السوس با بادیان و تخم کرفس در عرق بادرنجبویه با اضافه عسل نیز مفید ست و کذا قرنفل سه ماشه در گلاب نیم پاو جوشانیده قند سفید دو توله حل کرده نوشیدن
نافع و مغلی حلو یا مغلی منضج نیز مفید و آشامیدن مطبوخ بادیان دو درم اصل السوس مقشر نیمکوفته سه درم با گلقند شکری یا عسلی ده درم نافع و اگر خوف تشنگی
باشد شربت لیمو یا شربت اسطوخودوس مع غیره ممزوج نمایند و یا مطبوخ اسطوخودوس خالص یا منقی اصل السوس مقشر کوفته گاوزبان کشنیز باشکر یا خمیره بنفشه یا گلقند
بدهند و یا بادیان نیمکوفته دو درم بیخ بادیان نیمکوفته چهار درم اسطوخودوس سه درم در نیم آثار آب بجوشانند هرگاه سوم حصه بماند صاف نموده دو توله شهد
یا شربت بنفشه آمیخته بنوشند و نزد حکمای هند بیخ بانسه نیمکوفته پنج درم جوشانیده صاف کرده نیم دام شکر سفید آمیخته نوشیدن مفید صداع بارد و حار ست
و ایضا پوست بلیله زرد و زنجبیل و کشنیز آمله و پوست بلیله با برنگ مساوی یکدانگ کوفته در نیم آثار آب بجوشانند هرگاه چهارم حصه بماند صاف نموده نیم گرم بنوشند
و گاهی قصب الذریره عوض زنجبیل میکنند و بالجمله خوردن معجون و بید الورد و تکمید سر بخرقه گرم و جاورس و انکباب بر آبیکه در آن ادویه گرم پخته باشند
و تضمید و شغل آن نفع میکند و کذا دخول حمام مفید بود لیکن مکث طویل در آن نشاید و تقلیل غذا و ترک آن بحسب طاقت و تلیین طبع بحقنه و یا مطبوخ بنفشه
و انجیر و غیره یا ترنجبین یا شیرخشت نمایند و خوردن انجیر منقوع بماء العسل نیز ملین طبع ست و بعد تلیین تناول جوارشات گرم مثل اطریفل کبیر و فلافلی و فلاسفه و تریاق
اربعه و مانند آنها قبل از غذا و بعد آن نافع و تدهین سر با دهان حاره مثل روغن عنبر و قرنفل و دارچینی و اقحوان و سداب و فرفیون در دهن راحت و مانند آن معزو مکرر
مفید و اگر در روغن سداب یا روغن بان یا مرزنجوش یا سوسن یا یاسمین یا اقحوان یا روغن حب الغار یا قسط یا بید انجیر یا بادام تلخ و مانند آن اندکی فرفیون و قلیلی
افیون حل کرده و یا بدون افیون بپارچه پشمی یا اسفنج آغشته گرم نموده بر یافوخ اندازند و چون سرد گردد باز گرم نمایند و همچنین تا صداع زائل گردد بعمل آرند نافع بود
و ایضا چون در حمام گرم آب گرم متواتر بر سر ریزند تا سر او گرم گردد و چون از حمام برآید سر خود را بپوشند و از هوای سرد محافظت نمایند مفید بود لیکن باید که تپ
نباشد که در حالت تپ بحمام رفتن مضرست و مضغ عنبر و دارو و مصطکی هر واحد نافع و خوردن آن کنند نیز نافع صداع بارد ست اما اصل سبب و سر را سیده را در مکان
گرم نشانیدن و غذا کم دادن و تلیین شکم بخورانیدن گلقند و یا مطبوخات یا اغذیه ملینه یا شیافات صابون و غیره و حقنه و احتراز از سائر حرکات بدنی و نفسانی چون
اندیشه و غم و جماع و غیر آن در تسکین صداع بارد ان ضروری ست و از کمادات اسهل در تسکین این صداع آنست که سلیخه و دارچینی و سنبل و قرنفل و دارچینی
و هیل و زعفران را کوفته در لته بندند و گرم کرده تکمید نمایند و یا در آب جوشانیده و بشانه پر کرده استعمال کنند و از انکبابات عمده آنکه دارشیشعان را در آب
جوشانیده بعد پوشیدن چادر انکباب نمایند و هرگاه آب نیم گرم شود باز بر آتش گذارند و همچنین مکرر بعمل آرند تا آنکه صداع رفع گردد و انکباب بر بخار

و یا خاکستر سر خلد به روغن گل زیتی و **شرب و ضماد** حماما و اذخر و تخم حنظل و انیسون و مرزنجوش و نمام و عود و خولنجان و دار فلفل و فرفیون و روغن ناردین و غار و قیصوم و سنبل الطیب و سیساليوس و خیارشنبر و اسطوخودوس و سنای مکی و ریحان و روغن غار و حب الغار و حب بلسان **و کحل و ضماد** زنجبیل و جاوشیر و حلتیت و عنبر و قنه و دارچینی بوزن او زعفران سوده و زعفران تنها و خردل و بندق هندی و زراوند مدحرج و شحم مرغابی و سندروس و مصطکی و عاقرقرحا و تخم ترب و شیر آمله و علک البطم هر واحد نافع صداع بارد ست **جالینوس** می گوید که اگر علاج صداع حادث از سردی هوا بزودی کنند بسرعت زائل میشود و اگر دیر کنند به نمی‌شود و مؤدی بصداع سخت میگردد و گاهی بآن آواز منقطع میشود و درین وقت نطول آب گرم و تقطیر آب مرزنجوش ممزوج بروغنی از روغنها مزیل آنست **شیخ** میفرماید که صداع بارد را تکمید بچیزی که سخن بالفعل باشد از پارچهای گرم کرده و از جاورس گرم و نمک گرم نافع ست و جاورس الطف و اعدل از نمک ست یعنی اگر سوء مزاج بارد ضعیف باشد از جاورس تکمید نمایند و جماعت مسرورین یعنی سرما رسیده را اگر ابدان ایشان پاک بود و خوف حرکت اخلاط نباشد سر برهنه کرده در آفتاب بسمت اشراق آن نشستن تا آنکه صداع ایشان منحل گردد و نفع میکند و سرمازده را واجب ست تقلیل غذا و اسهال طبیعت اگر چه بحقنها باشد و از حرکات بدنیه و نفسانیه و فکریه و مشروب بارد منع کنند و بیرون آمدن در سرما آنرا حرام بود و جمله کسانی را که صداع از سردی باشد بعد تنقیه اگر حاجت آن باشد مرخات و سعوطات و نشوقات و شمومات و نطولات و اضمده سخنه مذکوره نافع ست و نوشیدن شراب ریحانی رقیق قوی مع بزر مثل تخم کرفس و بادیان و تخم گندنا و انیسون و زیره و دوقو و فطراسالیون و مانند آن نفع میکند و این وقتی ست که از حصول اخلاط در سر و مستعد ثوران امن باشد و هنگامی که مریض را تپ نبود که خوف شدت آن باشد و ضماد خردل و همه اضمده محمره آنرا نافع ست خصوصاً چون خردل و ثافسیا در ان داخل بود و طلای خاکستر بسر که مجرب ست و همچنین مالیدن زرد چوب بروغن بادام تلخ این همه بعد تراشیدن موی سر خوردن سیر نیز از مقطعات صداع بارد ست **مجوسی** گوید که مداوات صداع حادث از سوء مزاج بارد نیست که آبیکه دران بابونه و اکلیل الملک و برنجاسف و مرزنجوش و نمام و صعتر و جند بیدستر و شیح ارمنی و شجره مریم جوشانیده باشند بر سر ریزند و بخار مطبوخ این ادویه بگیرند و دران پارچه نمدا آغشته تکمید موضع درد کنند و در حمام داخل شوند و بوهای گرم مثل مرزنجوش و نرگس و نمام و شیح و مشک و جند بیدستر و شونیز و جاوشیر ببویند و سزاوار ست که قوت دوا و ضعف آن در گرمی بقدر قوت مرض و ضعف او باشد و اگر باین تسکین نیابد این ضماد نهند بابونه اکلیل الملک هر واحد پنج درم برگ غار مرزنجوش نمام شیح ارمنی هر واحد سه درم مر دو درم زعفران یکدرم فرفیون نیم درم همه را باریک سابیده در آب مرزنجوش یا آب نمام یا آب سداب سرشته ضماد کنند و اگر باین قیروطی سخن ضماد کنند نافع بود آب نمام و آب مرزنجوش و آب سداب تر هر واحد یکجزو موم سرخ سه درم روغن ناردین روغن سوسن و روغن سداب هر واحد نیم اوقیه موم را گداخته در هاون اندازند با آبهای مذکوره اندک اندک تسقیه دهند و بدسته حل کرده دران پارچه تر کرده نیم گرم بر سر نهند و ایضاً فرفیون و سرگین کبوتر و فلفل سیاه مساوی باریک کرده بسرکه سرشته بر سر لطوخ سازند و ایضاً قسط و کندر و کرفس و شیح ارمنی هر واحد سه درم مر و صبر و صمغ سداب و جند بیدستر هر واحد یک نیم درم فرفیون یکدرم انیسون چهار دانگ باریک سابیده بآب مرزنجوش یا آب نمام سرشته ضماد نمایند و اگر برودت قوی باشد دران جاوشیر نیم درم مشک نیم دانگ زیاده کنند و این سعوط بعمل آرند مر و صبر هر واحد یکدرم شونیز و حضض هر واحد نیم درم جند بیدستر و سکبینج و جاوشیر و زعفران هر واحد نیم درم صعتر فارسی دو درم مشک نیم دانگ زهره کبک و زهره کلنگ واحد یک نیم دانگ باریک سابیده بآب شهبانج سرشته حبها بقدر عدس سازند و یک حب در آب مرزنجوش حل کرده در بینی چکانند و سعوطیکه فالج و لقوه را نافع ست و عنقریب نافع آن درین باب منفعت بین دارد و اگر صداع ساکن نشود این ماء الاصول بنوشانند پوست بیخ کرفس پوست بیخ بادیان هر واحد ده درم تخم کرفس بادیان انیسون هر واحد پنج درم مصطکی و سنبل الطیب واحد یک نیم درم سلیخه و اسارون هر واحد دو درم بیخ اذخر و فقاح اذخر هر واحد سه درم راسن و وج هر واحد دو درم مویز منقی سی درم همه را در سه رطل آب بجوشانند تا چهارم حصه آب بماند صاف کرده هر روز چهار اوقیه با یکدرم روغن بادام شیرین یا مثل او روغن بادام تلخ نیم گرم بنوشند و اگر برودت شدید باشد نیم درم سکبینج دران حل کنند و اگر صداع از هوای سرد باشد روغن سداب که اندران اندک فرفیون حل کرده باشند و یا روغن غار یا روغن سوسن هر چه از این حاضر باشد بر سر بمالند و اگر تپ نباشد شراب کهنه که دران تخم کرفس و انیسون و بادیان پخته باشند بنوشانند و اگر از نوشیدن آب سرد حادث

فاروق و شراب کهنه شرباً و ضماداً و قطوراً و دهن شونیز در بینی و طلای او بر یافوخ و کباث قرنفل شماماً و شرباً و فرور آن بر مقدم سر و نارنج شماماً و شرباً و ضماداً و نانخواه و صنوبر
و روغن تخم ترنج شماماً و سعوطاً و ضماداً و تخم تلخ مشمش ضماداً و روغن او سعوطاً و خوردن خردل مع چیزی مسلوق و ضماد صرف بارد جو و مصطکی در آب گرم و یا بعرق
قرنفل سرشته و کذا حب الغار مقشر و مثل او سداب بعرق قرنفل بعد خروج از حمام چند بار و کذا زنجبیل بروغن خیری و کذا خردل سوده در آب فرنجمشک سرشته گرم کرده
در حمام ضماد کردن و کذا فرنجمشک ضماداً آنهم در صداع بارد از مجربات من است و شرب ایرسا مطبوخ بشکر شیرین کرده و بخور مریم و عرق بادرنجبویه و طبیخ شبت
و عصاره او و شیح ارمنی مطبوخ و پوست نارنج مطبوخ با شکر و بسباسه و قاقله کبار و برگ حب الکلی دو درم و اکل عود هر روز یکدرم بهار اصل گرم تا بیست روز
متواتر و یا جند بیدستر بماء العسل و یا بادرنجبویه خام و پخته و یا جوز بوا و یا حرمل و یا هلیله کابلی و یا شبت خام و پخته و یا سر خرگوش کهنه بشوی و مطبوخ با قاوی و یا کرنب
مسلوق و یا مشک و یا فرنجمشک یا اشق یکدرم بشراب کهنه و یا قفر الیهود و یا ثوم در غیر روز دور و سعوط صبر یا فرفیون یا عنبر یا خولنجان یا بخور مریم یا خربوا
یا دارچینی یا زعفران و مشک مساوی سه بار تا سه روز و یا زهره کفتار سه مرتبه تا سه روز متصل یا زنجبیل یا شحم حنظل یا قسط یا حلتیت یا زهره خرگوش یا کندر یا
خردل یا فاوانیا یا زرنباد هر کدام که باشد بقدر یک حبه در روغن بادام و یا آب برگ سوسن سه روز متواتر یا روغن ناردین یا آب مرزنجوش یا عصاره قثاء الحمار
یکحبه بشیر دختران یا مغز بادام تلخ بروغن گل یا روغن او تنها یا بسرکه و یا موسیائی یکحبه بآب مرزنجوش یا روغن زنبق و یا روغن شونیز بشیر دختران و یا روغن بلسان
یا عصاره کرنب یا حماما مرارات بقدر حبه بآب مرزنجوش یا روغن یاسمین یا عود یا روغن نرگس یا مرزنجوش یا روغن عاقرقرحا یا آب نمام مع مرزنجوش تر یا آب کندنا
بسرکه و کندر یا زهره خروس و شم گل آزاد درخت و حماما و بخور مریم و شبت و شیح ارمنی تازه و یا خشک ساییده در پارچه بسته و دارچینی سوده در پارچه کتان بسته
حتی که عطسه آید و لادن بروغن آس و زنجبیل و قیصوم و حب بلسان و روغن آن و گل یاسمین بری و گل سوسن سفید و الیسون و روغن ناردین و سکبینج و جندقوقی و تخم او
و روغن تخم او و حرف و نوشادر و قنه و روغن غار و روغن عاقرقرحا و فرنجمشک و قفر الیهود و سورنجان و کندش [illegible] آن و ضماد او بر سر با سرکه در روغن و یا کوفته جوشانیده
بروغن گل آمیخته و یا کوفته بسرکه سرشته و خرنوب شامی بروغن ناردین سرشته و صبر بسرکه یا بروغن گل یا بهر دو و ماميران سه درم صبر سه درم بآب چنار سرشته
بر جبهه و صدغین و یافوخ در صداع مزمن و پیاز نرگس و یا روغن او و محموده بسرکه و روغن گل یا بروغن زیت مع بیخ نبات او بدستور بالخاصیة و تخم خام و پودینه
و آب او بسویق و بجمیع لبان و سکبینج بسویق و آب سداب بسویق یا بروغن گل و سرکه و یا قطران بعد حلق راس بر تمام سر یا جند بیدستر بزیت و یا بونه و حاشا [illegible]
بسرکه سرشته و عصاره قثاء الحمار و بیخ او تنها یا بسرکه و زهره بز بالخاصیة بعرق قرنفل سرشته و مغز بادام تلخ تنها و بسرکه سرشته یا بروغن گل آمیخته یا بهر دو و یا با آب قرنفل
سرشته و خاکستر موی انسان بسرکه آمیخته و عصاره بادرنجبویه و کیابه بگلاب یا شراب یا با آب قرنفل سرشته گرم کرده و یا بصبر مساوی برهما یافوخ و تخم [illegible]
و آب برگ او و آب نمام بسرکه و روغن گل و یا اکلیل الملک بسرکه و بروغن گل یا بیخ منج سرشته گرم کرده و یا فلفل سیاه و یا دار فلفل و یا دارچینی و یا شبت و یا بیخ [illegible]
و یا شونیز تنها یا بروغن خیری سرشته و یا جاوشیر مخلوط با دوای دیگر برای صداع بارد قدیم و یا لادن بروغن آس و یا بورق و یا قیصوم تنها یا بزیت پخته و یا روغن
بلسان و یا شیطرج و یا قسط و یا زهره خرگوش با آرد گندم بآب سداب و کندر سرشته و یا برگ و روغن یاسمین بری و یا خاکستر خطاف و یا بیخ و گل سوسن سفید
بسرکه در روغن گل و یا روغن یاسمین و یا گل آن و یا برگ او تنها یا کوفته بسرکه یا بروغن کنجد جوشانیده و یا دبا دبروغن بان و یا غالیه و یا نسرین بروغن او و یا سکبینج
و یا جندقوقی و تخم او و روغن تخم او و یا نوشادر و یا جند بیدستر که مجرب است و یا روغن او و یا خردل بسرگین کبوتر و یا سرگین مذکور با آرد جو یا تخم [illegible] و یا طلای
زرنباد سوده با آب قرنفل بر کف پا و یا تخم ترنج و یا روغن عاقرقرحا و یا بلادر با آب قرنفل و یا سبوس گندم بسرکه جوشانیده در حمام ضماد کردن و یا برگ کنجد بشراب
کهنه جوشانیده و یا تخم فرنجمشک با آب کرفس و یا خاکستر شاخ و برگ انگور دشتی بسرکه یا بعسل سرشته و یا شب بیرگ غار و مرزنجوش و یا طلق محلول با مثل او صبر با
بادیان سرشته در حمام و یا زرد چوب سوده بروغن گل زنبقی سرشته بعد غسل سر با آب نمک در حمام و یا گل سرخ خشک بشراب کهنه در حمام و یا جوز السرو بعسل و یا
صدف محرق بشراب کهنه سرشته در حمام و یا راتینج و یا زاک بشراب کهنه و یا رعی الحمام بروغن گل زنبقی آمیخته و یا حب الکلی در شراب کهنه و یا آب کندنا بسرکه
و کندر و یا عیشران و یا مصطکی بروغن زنبق یا ضماد بسرکه سرشته گرم کرده در حمام و یا قسطنطین در شراب کهنه پخته و یا مرو و یا [illegible] بعسل آمیخته و یا برگ نمام

سله جندقوقی و جندقوقی بعض اللغات [illegible] فارسی آن [illegible] بستانی [illegible] دوم [illegible]

سله [illegible] عیشران [illegible] نوشبو [illegible]

ذکر میکنیم و گوئیم که اگر بخارات راجعه حار رطب یا رطب بغیر حرارت باشد علامتش آنست که زکام با صداع و انسداد منخرین بود و مریض صداع و ثقل جمیع اجزای سر یابد
و در نیجا ظنین و دوی نباشد و این بخارات اگر بسیار باشد زکام شود و اگر اندک بود تا آنکه تحلیل یابد باقی ماند پس بتحلیل آن صداع زائل شود و جمیع انواع زکام چون
در ابتدای او بادی صداع باشد بدانند که ابتدای او خبط است و علاج این نوع صداع علاج صداع بارد با ماده است غیر آنکه این سهل تر از آنست بهر آنکه این
زکام میشود و از منخرین بافشاندن آن جاری می شود و آن مستحیل بزکام نمیشود بلکه خلط در آن عسر رقی می ماند و علاج این نوع جمله ذکر کردم و علی الخصوص آنست
که بافشاندن بینی دائم امر کنند و فصد نمایند اگر ممکن بود و تلیین طبیعت بآب آلو شیرین و بنفشه و عناب مطبوخ ترنجبین و فلوس خیارشنبر و اندک روغن بادام کنند
و اگر در مزاج او گرمی ظاهر گردد ماء الشعیر و شربت خشخاش لازم گیرند و از تناول گوشت منع نمایند که این صداع باین طریق زائل میشود و این سهل تر انواع صداع است
مگر آن که مرکب گردد و یا مستحیل بمرضی دیگر شود و من در علاج انواع زکام معانی مشروح ذکر خواهم کرد و از ان امر خبطات و مبادی زکام ظاهر خواهد شد سعید میگوید
که در صداع تابع طبیعت (?) مزاج بارد جلنجبین استعمال کنند و سکنجبین عسلی بیاشامند و اترج مربی و زنجبیل مربی در عسل خورانند و غذا اسفیدباجات با فاویه و مطنجنات سازند
و اندک حلوای شکری و عسلی دهند و شراب صرف یا ماء العسل بنوشانند و فواکه یابس مثل انجیر خشک و حب الزلم و پسته استعمال نمایند و آبیکه در ان مرزنجوش و نمام
و قیصوم و بابونه و اکلیل الملک جوشانیده باشند بر سر ریزند و با دهان حاره مثل روغن نرگس یا مرزنجوش یا روغن ناردین یا روغن قسط تفریق (?) الرأس نمایند و ریاحین حاره
مثل نسرین و یاسمین و مرزنجوش ببویانند و بکندش عطسه آورند و خوشبوهای گرم مثل مشک و غالیه ببویانند مصنف **اقتباس** گوید که در صداع بارد
ساذج از سبوس نخود سه مشت و گل بابونه و اکلیل الملک و شیح ارمنی هر واحد یکمشت نمک طعام دو مشت جوشانیده صاف نموده پاشویه نمایند و اندکی عبیر
انکباب سازند و در روغن بابونه و نرگس و زنبق هر یک نه ماشه عود هندی سه ماشه عنبر مشک هر یک یکماشه سوده آمیخته سعوط (?) سازند و روغن سداب بر سر مالند
و اگر بزیادتی تسخین حاجت آید روغن فرفیون نیز آمیزند و تکمید سر از نمک شور و کاورس و سبوس نخود نیکوست و طلا از فرفیون و قرنفل هر یک چهار ماشه
جند بیدستر سه ماشه سوده در روغن زنبق دو توله آمیخته از مجربات فقیر است و نشستن در آفتاب نزد آتش نفع بین میدهد و این ضماد مؤلف مؤلف در رکبیات (?)
رفع درد می نماید گل بابونه فاوانیا مرکیاه (?) جالینوس خاکستی (?) و زعفران هر یک سه ماشه کوفته بیخته در روغن زنبق و نرگس هر دو یکتوله آرد ترمس نه ماشه آمیخته بکار برند
و مصطکی سه ماشه سوده در عسل یکتوله آمیخته بلیسانند و بالایش پوست بیخ بادیان پوست بیخ کاسنی اصل السوس تخم کرفس هر یک هفت ماشه در عرق بادرنجبویه
یک نیم پاؤ شب خیسانیده صبح جوش دهند که به نیمه آید مالیده صاف نموده عسل سه توله داخل کرده بنوشانند و غذا شوربای مرغ مرغن بنان خشکه گندم دهند
و بجای آب بر ماء العسل که از عرق بادیان ساخته باشند قناعت کنند

علاج صداع دموی

سبب آن غلیان و ارتقای خون بسوی دماغ است فصد سر رو کنند از جانبی که درد قوی باشد بشرطیکه ماده در دماغ مستقر بود و در انجا مدتی مدید باقی ماند
و اگر در ان مستقر نباشد پس بقول شیخ فصد خلاف جانب وجع واجب است و اگر آن رگ ظاهر نباشد فصد هفت اندام کشایند و خون کثیر حسب
حاجت و احتمال قوت برآرند و اگر از فصد مانعی باشد حجامت پس گردن و یا میان شانه نمایند و بعد فصد جمله تدابیر که در علاج صداع حار ساذج گذشت
بعمل آرند و در مسکن بارد نشانند و جمیع تدابیر او از اشربه و غیره آنچنان باشد که تولید خون صاف مائل بمتانت و بس اندک نماید و از مبردات مستعمله
درین صداع در ابتدا و بعد فصد و استعمال لعاب بهدانه و اسپغول و شیره تخم خرفه و کاسنی و کاهو و مغز تخم کدو و عناب و آب آلو و تمر هندی و انار و ریباس
و ترنج و کاسنی سبز و شاهتره تر و عرق این هر دو و عرق بید و نیلوفر و شربت نیلوفر و سکنجبین است هر یک بطریقیکه در علاج امراض دماغی حار مسطور شد استعمال
نمایند و چون تب و تشنج مانع صعود ابخره بعمل آرند و شیره عناب با شربت انارین بنوشند و یا شیره عناب شیره تخم کاسنی در عرق شاهتره بر آورده نبات سفید داخل کرده
همراه اطریفل کشنیزی بدهند و یا اطریفل مذکور خورده بهدانه سه ماشه گل بنفشه شش ماشه جوشانیده نبات داخل کرده بنوشند و باز بجای بهدانه شاهتره کنند
و شیره تخم کاسنی افزایند و اگر با رعاف باشد شیره عناب شیره کاهو در عرق شاهتره بر آورده نبات داخل کرده بنوشانند و اگر با فساد خون و بلغمیت بود

شود شراب ابیض رقیق که دران اندک قبض باشد بدهند که تسکین بخشد و این صداع حادث از اخلاط ردی در معده اگر حار باشد سر ساکن کنند بعد از آنکه تعدیل و اسهال و اخراج آن
کنند و غذا نخود آب بزیت و شبت و دارچینی و زیره و خولنجان و چهندر یا نان خورش بزیت و مری و صعتر و زیره و انجدان سازند و اگر احتمال این نکند بکبوتر بچه پرواری
معمول از مصالح مذکور غذا فرمایند و از تناول اغذیه بارده مثل البان و ماهی و فواکه حذر کنند و از اغذیه مبخره مانند جوز و شهدانج و حب جبیر و بادروج و ثوم و بصل و شراب
اصفر کهنه و مانند آن اجتناب نمایند طبری گوید که علاج صداع حادث از سردی هوا و ملاقات برف بسیار سهل ست اگر از حد تجاوز نکند و مفرط نگردد و سریع الزوال
بود پس بگیرند گل حلبه یک دسته بابونه اکلیل الملک گل نمام مرزنجوش هر واحد یک کف سبوس گندم دو کف خطمی کف کبیر نمک کف کبیر و جمله را در افتابه سر بسته بپزند
تا مهرا گردد و بعده از ابونه آفتابه در بینی و گوش بخار آن بگیرند تا زمانی که از بینی یا گوش یا از حلق قطرات آب سیلان کند که سیلان این علامت زوال مرض ست
و این تدبیر تنها طریقه زوال مرض ست و علاج اهل کوهستان اینست که اگر وقت شلجم باشد بگیرند شلجم بزرگ و قطعه کرده بپزند تا مهرا شود و پس بمیان آن انکباب نمایند و استنشاق
بخار آن کنند که ازاله این صداع می کند علاج عام اینست که روغن غار و روغن خیری گرم کرده دران اسفنج تازه یا پشم پاره تر کرده بر تارک سر نهند و این اتم معالج
این مرض ست و از معالجات او نیست که بگیرند کیسه و از سبوس گندم پر سازند و بر آتش خوب گرم کرده بر سر مریض نهاده بپیچند و امر بخواب نمایند که بعد بیداری
صداع زائل شود و از معالجات این صداع مداومت مالش سر بپارچه نرم ست و مضمضه بآب گرم و دخول حمام و ریختن آب نیم گرم بسیار بر سر و خواب در حمام باید که غذای
این مریض اگر مانعی نباشد حریره معمول از شیر و مثل آن و حریره پیش گندم باشد و شوربای که در آن شراب پخته باشند و شناسفرم و آب نارسیده و دستنبویه و ترنج و مانند آن بویند
و اشمیدن مشک بسبب فرط حرارت و کثرت تحلیل از ان بسوی دماغ صالح نبود و هرگاه طبیب از این صداع تساهل نماید بتصاعد بخار تولید مودی گردد ایضا او گوید
که صداعی [illegible] بارد و بسیار هم در آب شبیه بالطرونیه و کبریتیه و مانند آن عارض شود معلوم ست که طبائع این آبها مختلف ست هر واحد از ان مناسبت
حرارت مسخن اخلاط و یبوست مقبض جلد محلل آن و برودت یا رطوبت دارد و بحسب طبائع و تاثیر آنها معالجه باید کرد اگر تپ یوم یا مرض دیگر بمشارکت حادث شود
تا اگر این حادث شود معالجه آن مرکب بحسب ترکیب آن باید و این همه به تحلیل [illegible] حمام و آب نیم گرم و تخفیف غذا و تمریخ جمیع بدن بروغنها و شم اشیای مضاد اسباب
فاعله این نوع صداع شبیه بحمی یوم در معالجه ست چه این آبها حمیات یوم نیز پیدا می کنند یا باسخان و یا بقبض جلد و یا بالتهاب دماغ و این همه را حمام و تغذیه باشیای
موافقه حال حمی امند مجیبین است حمام و تغذیه باشیای موافقه این نوع صداع را و اگر اعراض دیگر بر وی مضاف گردد چنانچه اعراض حمی یوم مضاف گردد احکام آن از علاج حمی یوم اخراج نمایند
ایضا او بیسه که خبطه نزد اطبا انسداد مسام سر بهوای بارد و آب سرد و اجتماع بخارات در بطون دماغ ست اکثر اوقات بمقتضب خبطه زکام ظاهر شود و اگر ظاهر نشود بخارات
مستکن در بطون دماغ یا اندک یا حار یابس باشد و من علاج صداعی که عند خبطه ظاهر شود چون بخارات راجعه حار یابس خفیف یا قلیل بود و یا [illegible] رطب باشد ذکر
میکنیم و علامات هر واحد ازین بیان می نمایم اما خبطه که از تراجع بخارات حار یابس باشد و انسداد مسام از هوای بارد بود علامتش آنکه بخارات اندک باشد اینست که بیمار
درد گوش خود و طنین در وی اندک باشد خشکی منخرین و در سر خود گرمی با صداع می یابد و آن در سر مختص بموضعی نباشد بلکه گاه در مقدم دماغ و گاه در مؤخر آن و گاه در یمین
و گاه در یسار و گاه در تارک سر گمان کند و علاجش قطع غذای غلیظ مبخر و ادخال بحمام و انکباب و استنشاق بخار آب گرم خصوصا که دران حشائش حاره پخته باشند
و غرغره بآب گرم و تجرع آن جرعه بعد جرعه ست و اگر این کفایت نکند تعدیل طبیعت نمایند بماء الشعیر که دران اندک تخم خشخاش سفید پخته باشند یا شامند
و کاهو پخته یا خام بخورند و پایها مالند و ساقها بپارچه به بندند و ازین بیم اگر کفایت نکند انکباب بدین مطبوخ نمایند بگیرند بنفشه و نیلوفر و برگ خبازی و کشنیز
خشک و سبوس گندم و گل سرخ هر واحد یک کف جو مقشر باقلا کوفته هر واحد دو کف حی العالم و برگ خیار هر واحد یک دسته و همه را با آب صاف چندانکه در دیده سر
بجوشانند و در آفتابه سربسته مهرا بپزند و بیمار سر آفتابه اندک کشاده بخار آن بگیرند و چون سرد شود و بخار کم گردد باز سر آفتابه بند کرده بر آتش گذارند و اعاده انکباب
نمایند و اگر این هم کفایت نکند خشتی یا قطع سنگ یا آهن بآتش خوب گرم نموده از خاکستر صاف کرده و روغن بنفشه بران ریخته بخار آن بگیرند و استنشاق آن نمایند
که درین صداع بسیار بلیغ النفع ست و اگر این صداع با صداع دیگر مرکب شود علاج آن بحسب ترکیب نمایند بنوعی که در علاجات انواع صداع مسطور ست
و این تدابیر هنگامی ست که بخارات محتقنه حار یابس باشند و اگر بسوی حرارت و رطوبت مستحیل گردند مبدای زکام شوند و علاج او و علاج بخارات حاره رطبه و بارده رطبه

وتارک سر طلا نمایند واگر درد شدید باشد اندکی کافور زیاده کنند وعند شدت درد وضربان صندل فوفل گل ارمنی شیاف مامیثا هر یک ده درم پوست بیخ لفاح بزر البنج سفید افیون زعفران کافور هر واحد یک درم همه را سائیده در گلاب آمیخته وبر خرقهٔ کتان طلا کرده بر سر گذارند وتخلخ که درین صداع نافع بود انیست آب حی العالم آب کاهو آب کشنیز سبز صندل سوده روغن گل با قدری سرکه وکمچه کافور سوده در شیشهٔ دهن فراخ انداخته حرکت داده ببویند وبخور که در صداع دموی بعد فصد ودر صفراوی بعد مسهل استعمال کرده میشود انیست گل بنفشه خطمی جو مقشر گل نیلوفر جرادهٔ کدو بابونه جمله را در آب جوشانیده در طشت اندازند در روغن بنفشه در روغن گل حل کرده ودر طشت وسر مریض چادر کشیده دوا را حرکت دهند وبخار گیرند در روزی دو سه بار این عمل کنند وقدمین در آب گرم یا در آب ادویه پاشوئیه بارده گذارند وکماد که در صداع حار مادی وقتیکه از مستفرغات ومعدلات بالکلیه زائل نشود برای رفع بقیهٔ آن معمول ست انیست آرد جو گل خطمی بابونه سبوس گندم صندل سفید گل سرخ بنفشه مساوی کوفته بیخته با سرکهٔ انگوری وگلاب وآب عنب الثعلب هسفر ودرغن گل سرشته در پارچه بسته بآتش گرم کرده بر سر تکمید نمایند اگر از استعمال این کماد زائل نشود معلوم کنند که باقی ماده زیاده هست پس برای رفع آن فصد هر دو صافن نمایند ومحجمه بر هر دو ساق نهند وامر بمالش قدمین نمایند وعند انتهای مرض معجون ملکی یا بعضی اشربه استعمال کنند وغذا ماء الشعیر ومزورات باردهٔ حامضه وآب تمر هندی بقدری شکر وبقول بارده مثل اسفاناخ وحماض وکاهو وکاسنی وکدو وخیار وبقلهٔ یمانی وخرفه دهند **اقوال حذاق** ابو سهل گوید که اگر صداع از غلبهٔ دم حاد صاعد بسوی راس باشد فصد قیفال کنند واگر ممکن نبود حجامت بر ساقین نمایند پس اگر ثقل در مقدم دماغ بود حجامت بر قفا نیز کنند واگر ثقل در مؤخر سر باشد رگ پیشانی کشایند وشراب وگوشت وهر چیز که دران حلاوت قوی یا حرافت یا حدت باشد ترک نمایند وعدسیه طفشیل ببقول وفواکه بارد بخورند وبعد از ان اطلاق طبیعت خاصه اگر قبض باشد بهلیلهٔ زرد وترنجبین وآلو وتمر هندی وشکر طبرزد کنند ویا هلیله را در یک رطل آب آلوی بخارا اصلاح کنند واندک اندک بران اندازند تا آنکه قوت او اخذ کنند پس صاف کرده سی درم جلاب یا ترنجبین حل کرده بنوشند ویا آب انار بقدر دو ثلث رطل بشکر یا ترنجبین بیاشامند ویا آلوی بخارا در جلاب ممزوج تر کنند تا نرم شود پس آلو بخورند وجلاب بنوشند ویا فلوس خیار شنبر یا ترنجبین بیست درم در جلاب مالیده بنوشند ویا بگیرند بنفشهٔ تر وگل سرخ تر وکوفته افشردهٔ آب آن هر دو با ترنجبین بنوشند واگر در انجا سرفه یا خشونت در حلق وسینه باشد بگیرند عناب بیست عدد اصل السوس مقشر کوفته ده درم بنفشهٔ خشک هفت درم وجوشانیده بیست درم ترنجبین یا فلوس خیار شنبر حل کرده بنوشند وهر گاه التهاب صداع وحدت او بشکند حب از صبر وکتیرا وگل سرخ ویا از صبر وعصارهٔ افسنتین وکتیرا ساخته بخورند وهر گاه بدن پاک شود باید که خطمی را بسرکه لت کرده بر سر ضماد نمایند ویا اسپغول وسرکه طلا کنند **شیخ الرئیس** میفرماید که در صداع حادث از مادهٔ حار دموی باید که مبادرت بفصد واخراج خون بحسب حاجت واحتمال قوت کنند واگر فصد رگ ساعد کفایت نکند وبدان بمراد خود نرسند ودرد بحال خود باقی ماند وجمله عروق ظاهر باشد ودر سر وچهره وچشم امتلای واضح ببینند باید که فصد رگهائی که استفراغ ماده از نفس دماغ کند بکشایند مثل فصد عروق بینی از هر دو جانب وفصد رگ پیشانی که فصد این رگ بسیار دردهای سر را مستاصل میکند وواجب ست که درین رعایت جانب درد کنند اگر جانب مؤخر باشد فصد عرق جانب قدام نمایند واگر در جانب دیگر باشد فصد رگ مقابل آن طرف کنند واگر در جانب مقابل رگ غائر بود حجامت بدل فصد نمایند **ارکاغانیس** گفته که اگر ازین غنا حاصل نشود باید که حجامت میان هر دو شانه نمایند وازان خون بسیار برارند وبر موضع حجامت نمک سوده چسپانند واول روز پشم پاره در زیت آلوده بران موضع نهند وروز دیگر دوای جراحی برای التحام موضع حجامت گذارند تا قرحه نگردد وازین تدبیر در اکثر امر این صداع در یکروز زائل میشود واین مخصوص بدین صداع نیست بلکه در جمیع انواع صداع مزمن از مادهٔ خبیثه از هر ماده که باشد نفع میکند واکثر درین نوع صداع ومانند آن بفصد صافن وحجامت ساق انتفاع حاصل میشود وچون محسوس شود که درینجا شایبهٔ از مادهٔ صفراوی ست باک نیست باستفراغ آن بچیزی که تلیین طبیعت وازلاق ماده کنند از انچه در باب صداع صفراوی ذکر یابد وبالجمله باید که مداومت تلیین طبیعت نمایند بمثل مرقهٔ بقول وقیه دراجا صیه ومرقهٔ عدس ونیم اعتی مانند سوای جمیع آنها وباغذیهٔ مبردهٔ مولد خون بارد مائل بیبس وغلظ ومائل بقبض تغذیه سازند مثل سماقیه ورمانیه وعدسیه بسرکه وطفشیل مگر از قبض طبیعت حذر کنند که طبیعت در عالجهٔ امراض سر کثیر الحاجت بتلیین طبع ست پس درین حالت قبض تعدیل این قوابض بترنجبین وشیرخشت وهر انچه شیرینی مع تلیین کند باید کرد وواجب ست

بعد فصد خیسانده عناب پنج دانه گل بنفشه پوست هلیله زرد کشنیز خشک هر یک شش ماشه با نبات دهند و بعده منضج و مسهل بعمل آرند و اگر با فساد خون دواعی
سرخ رنگ بسر و گردن باشد بعد فصد و چسپانیدن زلو شاهتره پوست هلیله زرد هر یک شش ماشه عناب پنج دانه چرایته کشنیز خشک هر یک چهار ماشه تمر هندی
دو توله شب خیسانیده صبح گلقند داخل کرده بدهند و جلاب مرکب و شربت عناب مرکب نیز در صداع معمول است و دیگر اشربه مطفی خون که در علاج امراض
دماغی دموی مسطور گشت حسب حاجت بعمل آرند و هرگاه درین صداع بعد فصد و استعمال مطفیات احتیاج تلیین افتد یا اندک آمیزش صفرا یا امتلا از مادهٔ
صفراوی محسوس گردد استفراغ آن نمایند بملینات و مسهلات صفرا که در علاج صداع صفراوی مذکور شوند یا اولا دو سه روز با این منضج نضیج دهند گل نیلوفر
بنفشه شاهتره عنب الثعلب تخم کاسنی گل سرخ خبازی هر واحد دو درم عناب هفت عدد سپستان نه عدد در آب خیسانیده یا جوشانیده گلقند یا ترنجبین
چهار توله داخل کرده صاف نموده بنوشند بعده روز هشتم برای اسهال شیرخشت پانزده درم مغز خیارشنبر شش یا هفت توله روغن بادام تلخ نیم درم یا دو درم زیاده کنند
و گاهی برگ سنا دو درم یا سه درم یا چهار درم می افزایند و گاهی هلیلجات و آلو بخارا و تمر هندی عند غلبه صفرا و عدم سعال اضافه میکنند و یا تلیین طبع بمطبوخ فواکه
متخذ از عناب سپستان شفتالو آلو تمر هندی بنفشه نیلوفر شاهتره با مغز خیارشنبر و روغن بادام شیرین و شیرخشت و ترنجبین یا بدون خیارشنبر نمایند و ایضا
نقوع فواکه مثل آنکه عناب آلو بخارا هر یک بیست دانه خوبانی پانزده عدد سپستان سی عدد تمر هندی چهار اوقیه [illegible] گل [illegible] شب خیسانیده صبح
ترنجبین دو اوقیه شیرخشت یک اوقیه مالیده صاف کرده بدهند و شربت اجاص مسهل و نقوع مسهل معمول حکیم اکمل خان نیز مستعمل و شربت عجیب [illegible] تمر هندی
نیز ملین طبع است و اگر سرفه باشد حموضات و گل سرخ و هلیله مناسب نیست و در میان مسهلات بهتر شیره تخم کاسنی و خیارین و مغز تخم کدو هر یک هفت ماشه لعاب
اسپغول یا بقیه خطمی سه ماشه در گلاب و عرق بید ساده و کاسنی و شاهتره هر یک چهار توله برآورده شربت عناب و نیلوفر هر واحد نیم توله داخل کرده اسپغول هفت ماشه
پاشیده داده باشند و اگر بجای آب عرق شاهتره بنوشند خوب است و شمه کافور بقول صاحب شفاء الاسقام صداع دموی را نافع است و بعد تنقیه تا ام الظهر
کشنیز توله شربت عناب و شربت کاهو هر یک یک نیم توله گلاب عرق کاسنی و بید مشک هر یک چهار توله بدهند و گاه در روغن گل [illegible] سعوط سازند یا
اطریفل کشنیزی شیره تخم خیارین عرق شاهتره شربت نیلوفر بدهند و گاهی شیره کشنیز خشک شیرهٔ اصل السوس افزوده میشود و چون مریض در [illegible] معده
کرب و غثیان و نخس دریابد [illegible] نمایند نشستن [illegible] و پا بآب گرم و یا پاشویه نمایند از سبوس گندم یا [illegible] گل بنفشه و نیلوفر
و تخم خطمی و خبازی و بهار بید یا برگهای اینها از هر واحد یک قبضه سبوس گندم سه قبضه جوشانیده باشند و هرگاه بعد ازین تدابیر گرانی سر باقی باشد [illegible]
بابونه بنفشه اکلیل الملک گل سرخ جو مقشر نیلوفر جوشانیده باشند نطول نمایند و ایضا بعد تنقیه شمه افیون مصری [illegible] طلای آن [illegible]
صداع را در ساعت ساکن میکند و آنچه آزموده است سعوط [illegible] زنده گفته است سعوط طباشیری بدستور نافع گویند
که ریختن گلاب بسیار بر یافوخ تا آنکه سردی او در قعر سر محسوس گردد فی الفور نفع میکند و ریختن اندک از آن بسبب تسدید مسام و حبس بخارات صداع را زیاده میکند
و هرگاه در سر [illegible] بسیار بود روغن بابونه بسرکه طلا نمایند و شم آن ابلغ و اسرع در تاثیر باشد از طلای آن و هرگاه دماغ ضعیف گردد کدام شیر بر سر استعمال نکنند
مگر بعد تقویت او پس سعوط مقوی آن انچه اسرع در تقویت او است سعوط روغن بنفشه بشیر دختران است و سعوط نافع که بعد تنقیه مستعمل میشود آب برگ کاهو آب برگ
خرفه آب کدو و شیر دختر است همه را در شیشی دهن فراخ انداخته حرکت دهند که یکسان شود بعمل آرند و اگر ضربان قوی و صداع شدید مریض را مضطر گرداند این
دوای مخدر برای تسکین استعمال کنند افیون زعفران هر یک بقدر ماش و اندکی کافور قیصوری و بشیر دختران یا روغن گل حل کرده در گوش و بینی چکانند و گاهی
درین ادویه گل ارمنی و آب کشنیز سبز و آب بابونه تر و سرکه و آب بید و مانند آن افزوده بر سر طلا میکنند و ضماد مسکن که بعد استفراغ استعمال میکنند اینست آرد جو
کشنیز سبز برگ خرفه عنب الثعلب برگ بید صندل مجموع یا انچه میسر شود بر سر ضماد کنند یا آرد جو اسپغول آب برگ بید گلاب قدری سرکه [illegible] آمیخته استعمال کنند
و یا صندلین گل ارمنی کاهو کشنیز خشک سائیده با آب کشنیز سبز و گلاب و آب بیخ موز آمیخته طلا کنند و یا صندل سفید کافور فوفل اقاقیا مامیثا سائیده با آبهای مذکوره
آمیخته بکار برند و ضماد سویق جو با سرکه و گلاب نیز نافع است و یا اقاقیا مامیثا و صندلین و گل سرخ و برگ [illegible] با روغن بید و بنفشه بر صدغین و پیشانی

مثوا از سعوط کنند که ترطیب بلیغ نماید و بعضی اطبا که ارادهٔ ترطیب بسعوط بعد تنقیه میکنند اینست که بگیرند بیخ خشخاش طب و برگها ازان جدا کنند و تخم جدا کردن
آن چیزی که شبیه بشیر برآید بگیرند و روغن بنفشه دران آمیخته سعوط کنند و چیزی در ترطیب ابلغ ازین ندیدیم چون در وقت آن استعمال کنند و آنچه اهل بصره استعمال
میکنند و در جمیع صداع حار بعد استفراغ اگر واجب بود بکار بست اینست آب طلع آب حماض گلاب ماء القرع مشوی همه را جمع کرده اندکی سرکه و اندکی روغن گل آمیخته
پارچه کتان بدان آلوده بر سر مریض بدارند و هرگاه بسیار رسیدن سردی بدماغ دریابد جدا کنند و هرگاه گرمی معلوم کند اعادهٔ آن نمایند و ایشان تحلیل بقایای
صداع حار باین تدبیر میکنند و ازین عدول نمیکنند و اگر با این صداع تپ مضاعف گردد نظر بادوار تپ نمایند پس اگر بدور غب آید معلوم شود که اکثر آنچه بسوی سر
تصاعد میکند اخلاط صفراوی مع بخارات آنست و اگر ادوار آن دموی بود بنوعی که ازان نقای تام نشود و تپ باقی ماند تا آنکه دور دیگر بران آید مع ذلک
ثقل اندک در پلک و سرخی در چشم معلوم شود درین هنگام یقین کنند که اخلاط صاعد بسوی سر دموی ست پس در معالجه قصد تسکین آن خلط نمایند و تدبیرات بسوی
این و آن تپ مائل سازند و اگر تپ قبل از حدوث صداع باشد تپ مرض و صداع عرض باشد و اگر بعد صداع بود بالعکس باشد و اگر یکبارگی هر دو پیدا شود هر واحد
ازان مرض عرض بود و تغلیب یکی بر دیگری ممکن نیست مگر بمعرفت سبب پس اعراض خاصه در علاجات مذکوره تقدیم و تاخیر ازانچه گفته ام نباید کرد که
این مفسد معالجه است گیلانی گوید که بعد فصد آب انار و آب تمر هندی و آب ریباس و ترشی ترنج و مانند آن از مبردات یا ساده و یا با شکر بنوشند و رب
ریباس و رب توت و غیره ربوب ترش مانع صعود ابخره بسوی سر بدهند بعده طبیخ هلیله زرد و تمر هندی و آلو و عناب و شاهتره و افسنتین و مویز و ترنجبین
مقوی سقمونیا بنوشانند و اگر ضعف یا نشانه صفرا باشد حل طبیعت بآب آلو و تمر هندی و خیارشنبر و یا باین ماء الفواکه نمایند تمر هندی بست درم آلو بخارا
سی عدد سپستان بست عدد و تخم کاسنی پنجدرم بنفشه خشک سه درم گل سرخ پنجدرم عناب بست عدد یکشبانه روز در آب ترکرده صاف نمایند و بران
بست درم ترنجبین و شیرخشت اندازند و یا در چهار رطل آب بجوشانند تا بیک رطل آید و صاف کرده بقدر شیرخشت یا ترنجبین بنوشند یا این حقنه لیّن بعمل آرند
عناب سپستان هر واحد کف بنفشه خشک چهار درم انجیر ده درم خطمی سبوس گندم هر دو در صره بسته بقدر حاجت در سه رطل آب بپزند تا بیک رطل آید چهار اوقیه
ازان صاف کرده آب چقندر کوفته افشرده ربع رطل روغن کنجد دو اوقیه مری یک اوقیه انداخته خوب بهم زنند و نیمگرم حقنه کنند و بمزورات معمول از رواهض
مثل آلو یا تمر هندی یا مشمش خشک غذا سازند اگر طبیعت قبض باشد و مثل سیب و به و غوره و ریباس و مانند آن اگر طبع نرم بود و باید که در طعام ایشان
عدس مقشر و ماش مقشر بود و ایضا ازان بقول لینه مثل اسفاناخ و بلابو و حماض و چقندر و کاهو و کاسنی و کدو و بقلهٔ یمانی و خرفه باشد و این بقول را بسرکه و کشنیز
خوشبو سازند و چون مرض بانتها رسد و حاجت تلیین شود باین مطبوخ تلیین نمایند بگیرند هلیله زرد از ده درم تا بست درم و بیک رطل آب بجوشانند تا سوم
حصه بماند صاف کرده بست درم ترنجبین یا شیرخشت یا شکر طبرزد در حل کرده بنوشند و یا هلیله سحوق در آب آلو و یا آب انار معصور تنها آن و یا آلو رطب یا منقوع
در جلاب از ده تا بست عدد که در قول ابوسهل گذشت و یا نقوع مشمش بدهند و اگر حاجت باسهال قوی باشد و قوت مساعدت کند بگیرند سقمونیا از
نیم دانگ تا یک دانگ در جلاب یا در شربت بنفشه یا در سکنجبین یا رب لقر یا شربت ورد یا شربت آلو یا نقوع مشمش یا آب تمر هندی حل کرده بدهند و یا با آب
ترنجبین یا آب سیب یا رب انار و توت سرشته بخورانند و از ملینات خفیفه سفوف بنفشه است که بنفشه خشک سوده و شکر مساوی از پنج درم تا ده درم بخورند
و اگر موسم گل سرخ باشد آب گل سرخ کوفته افشرده دو ثلث رطل بگیرند و بران شکر یا ترنجبین از یکنیم اوقیه تا دو اوقیه انداخته بنوشند و اگر سرفه یا خشونت
صدر باشد مطبوخ مذکور در قول ابوسهل بدهند و اگر درو انجار رطوبت باشد و حاجت باسهال قوی بود تربد کوفته از یکدرم تا چهار درم دران مطبوخ بیفزایند
و گاهی این قرص نفع بسیار بخشد بنفشه خشک و تخم خبازی مقشر مساوی گرفته بهر درم ازان نیم دانگ سقمونیا داخل کرده یک قرص یا دو بدهند و چون حدت
والتهاب مرض منکسر گردد این مسهل بدهند صبر بگیرند و کثیرا گل سرخ هر واحد ربع جزو حب ساخته با آب گرم یا مطبوخ مناسب بخورانند و یا افسنتین نیم جزو
افزوده مثل نخود حب بسته از دو تا سه درم بدهند فاما آنچه صداع را در وقت و اوجاع چشم و جرب را نکوست این حب بنفشه ست بنفشه خشک ده درم تربد سفید
یکدرم رب السوس دو دانگ سقمونیا گل سرخ هر یک یک دانگ با آب گرم حب سازند باین مثال که این نسخه صفرای غلیظ از دماغ ست و گاهی بشیارات در آخر صداع نیما

که این اغذیه حسن الکیموس باشد و تقلیل مقدار آن کنند و از آن ممتلی نشوند و چون نطولات و مرغات استعمال نمایند چیزی که در آن تبرید باشد و ترطیب اشد او
نبود بلکه در آن اندک ردع و قبض باشد بعمل آرند مثل آب انار و عصارات بارده و بعض از فواکه و اوراق و اصول و لعاب بزر قطونا بسرکه و آب عصی الراعی ابن عباس
گوید که هرگاه صداع از مادهٔ دموی باشد و قوت قوی و سن منتهای شباب یا جوانی بود و از فصد مانعی نباشد فصد سر رو نمایند و بمقدار حاجت خون برآرند
و اگر کفایت نکند فصد صافن کشایند و بر ساقین بکوچب بلندتر از کعب حجامت نمایند و اگر مریض طفل باشد حجامت بر گردن او نمایند و اگر مدت او طول کشد
و درد در مقدم سر باشد بر مؤخر سر حجامت کنند و فصد رگ مؤخر سر کشایند و اگر درد در مؤخر سر بود رگ پیشانی کشایند بعد از آنکه تنقیهٔ بدن باشد بدوای مسهل
و فصد رگ دست کرده باشند تا که ماده از آن بسوی ضد موضع مرض منجذب گردد بعد از آن سائر اضمده و نطولات و سعوطات که در علاج صداع حار ساذج مذکور
شد استعمال نمایند و غذا مزورهٔ عدس مقشر با آب انار یا آب غوره سازند و از فواکه آلو و شفتالو و عناب مانند آن خورند ابو الحسن گوید که صداع حار مادی
شدید الخطر است بنابر بودن مادهٔ حار قریب دماغ مع فساد مزاج اعضای بسیطهٔ مجاورهٔ دماغ و از مثل این صداع تشنج در اعصاب دماغ و انتشار نور چشم
بنابر تمدد طبقه و اتساع ثقبه حادث میشود و گاهی از تقصیر در معالجهٔ آن بسرسام حار و اختلاط ذهن می انجامد و سببش ترقی بخارات غلیظ بسوی سر و حدوث
امتلاء و انصباب این ماده گاه از معده و گاه از عمق بدن مرتقی میگردد و این بر طبیب ماهر مخفی نیست چون تامل کند بهر آنکه بخارات و فضولات هرگاه از معده
و صدر و سائر نواحی آن یکبار مرتقی شود طبیب امتلاء عروق صدغین و اوداج را منتفخ مرتفع دریابد و هرگاه تصاعد او از عمق بدن باشد هر دو رگ پس گوش و امع ساقین منتفخ و ممتلی
معلوم کند و از اعراض خاص این سرخی او مع انتفاخ و ثقل عظیم مع ضربان و کدورت حواس و اشتیاق باستنشاق هوای بارد و ظهور حالت شبیه بخواب مع قلت قرار است
علاجش ابتدا بفصد قیفالین کنند چون اعراض قوی باشد در دو روز متواتر و در اول ماء الشعیر بشاد درم با دو حبه کافور و سکنجبین بنوشند و کمی و زیادتی در مقدار
ماء الشعیر بحسب مشاهدهٔ طبیب است و حل طبیعت باین مطبوخ نمایند هلیلهٔ زرد بست درم تمر هندی سی درم ترنجبین پانزده درم سپستان سیاوشان اصل السوس هر واحد
سه درم شاهتره پنج درم افسنتین هفت درم عناب سی عدد آلو بخارا بست عدد مویز منقی ده درم کشنیز خشک یک کف همه را بدستور مطبوخ بجوشانند و افشرده
صاف کنند و در یک شربت آن سه طسوج سقمونیا و ده ثلث درم ترید آمیخته بنوشند و بعد استفراغ باین مطبوخ غذا چقندر و کاسنی همراه سلوق مطیب بسرکه و کشنیز
سازند و تعدیل طبیعت بنرمی کنند و نگذارند که قبض شود پس اگر فضول بسیار بینند و قوت مساعدت کند و سائر قوانین مانع نبود در معاودت استفراغ بحسب
قوت فضول باک نیست اگر خون زیاده باشد بفصد اخراج آن نمایند و اگر در سائر فضول زیادتی بود در استفراغ آن بدوای مذکور نمایند و چون معلوم کنند
که فضول کم شد و نبض و قاروره گواهی آن دهد بنحوی که نبض نرم شود و از آن سرعت و تواتر مع عظم زائل شود و قاروره ناقص الحمرة زرد رنگ قوام گردد
مضایقه نیست که بر سر بعد تراشیدن موی سر پارچهٔ مبلول بسرکه و گلاب و روغن گل مبلول بآن دو گذارند و بگیرند آب کدو و آب کاسنی آب خبازی آب خیار
آب برگ اسپغول آب بنفشه آب بید و جوش خفیف دهند تا صاف گردد و بیش گلاب و سرکه که بسیار کهنه نبود و اندک روغن گل خالص انداخته ممزوج سازند پس
اندک سرد کرده پارچه بدان آلوده بر تارک سر نهند و هر قدر که مرض کم شود از این آبها کم نمایند و در آب کاسنی افزایند تا آنکه مرض بالکلیه زائل گردد و اگر حاجت
زیاده تبرید باشد در این آبها آرد جو و اندک کافور حل کنند و اگر احتیاج زیاده تحلیل باشد در آن آبها اندک خطمی و آرد باقلا حل نمایند و هرگاه یقین زوال
علت گردد و آنچه باقی مانده بقایا یا عسر باشد و در آنجا ماده نبود آب گرم که در آن بنفشه و خشخاش و سبوس گندم و جو پخته باشند بر سر ریزند و در آخر این صداع طبیب
غلطی نکند و امر بنطولات قویه نمی باید بلکه این بحسب سبب و بحسب ماده و مزاج و بلد و فصل بود و اگر متعسر گردد و ظاهر شود که در اینجا فضول است فصد نمود و صافن نمایند
و حجامت بر ساقین نهند و امر بمالش قدمین مع اشم و غسل آنها با آب گرم نمایند و تنقیهٔ مسام پایها با آب گرم که در آن اندک بابونه پخته باشند باید کرد که باین تدبیر تنقیه تخفیف کلی
منحل گردد و اگر بقایا یا فساد مزاج محتاج بترطیب و تبدیل مزاج بعد استفراغات مذکوره باشد و یقین شود که در اینجا ماده نیست این سعوط بکار برند آب عصی الراعی برادهٔ
جوش خفیف داده صاف کنند و از آن مجموع دانگ گرفته روغن بنفشه یک دانگ و شیر دختران دو ثلث درم و بعد سواک و شستن دهان پنج دانه جو بجایند تا در گفته
نرم گردد بعد ازین آب دهن که از خائیدن جو در دهن جمع شده یک نیم دانگ آمیخته در شیشه بجنبانند و بار دیگر صاف کرده بر هم دو نمایند در روز و شب دفعه

مطبوخ مسهل

چرانکه ماده دموی ست فصد قیفال کنند و اگر صداع متعدی بسوی دماغ از عضو دیگر باشد فصد مشترک نمایند و گاهی در صفرا بسبب حدت خون فصد کرده می‌شود
بعده تنقیهٔ خلط غالب بدوای مناسب آن کنند و از مجربات خاص بصداع حار که استخراج آن کرده ام این دوا است گلقند سه اوقیه خمیرهٔ بنفشه یک اوقیه عناب
سپستان آلوبخارا گلاب روغن گل هر واحد نیم اوقیه همه را در چهار صد درم آب شیرین بپزند تا چهارم حصه بماند صاف کرده بنوشند و غذا ابکد و یا اسفاناخ یا مزورهٔ آلو
سازند و بگلاب روغن گل و سرکه و آب مورد و کدو و صندل که در آن کافور یا افیون محلول بود مجموع یا مفرد بحسب ماده طلا سازند و روغن مجرب بسیار از انواع
صداع در علاج کلی اقسام صداع مذکور شد و از منقولات طلا بخمیرهٔ آرد و زعفران است و کذا آب بید و روغن بنفشه طلا او سعوط مصنف اقتباس
می نویسد که اول فصد سر رو کنند و از بنفشه و صندل سفید و حضض مکی هر واحد سه ماشه گلاب روغن گل هر واحد یکتوله کافور دو ماشه تخلخه سازند و از برگ بید و
و کوه و گلاب و طحلب خرفه مجموع یا مفرد ضماد نمایند که رفع درد فی الحال می نماید و شیرهٔ خرفه و کاسنی هر یک نه ماشه تخم کاهو مقشر چهار ماشه آلوبخارا هفت عدد
عناب کلان چهار عدد در گلاب و عرق کاسنی و بید ساده و نیلوفر هر یک پنجتوله برآورده شربت نیلوفر و سکنجبین مقطری هر یک یک نیم توله داخل کرده بنوشانند
تا سه روز و غذا اسفاناخ یا ماش سبز و سیاه یا برنج و نان تنک دهند و مربای آمله و کرونده و تمر هندی نیز دهند و اگر درد باقی ماند روز چهارم به تنقیهٔ خاص پیچ دارند
مثلا رگ پیشانی یا صدغین یا ماقین کشایند و دوا و غذا بدستور دهند تا هفت روز و روز هشتم تنقیه بمطبوخ فواکه اهلیلج علو سجان کنند باین نوع آلوبخارا زرد آلو
هر یک هفت عدد عناب کلان ده عدد سپستان چهل عدد پوست هلیلهٔ زرد پوست هلیلهٔ کابلی هر یک ده درم برگ بنفشه تخم کاسنی هر یک
نه ماشه در گلاب و عرق شاهتره و کاسنی و نیلوفر هر یک نیم پاو شب خیسانیده صبح جوش کرده خیارشنبر تمر هندی ترنجبین هر یک بست درم گلقند ده درم مالیده
صاف نموده روغن بادام شیرین دو مثقال اضافه نموده بکار برند و بجای آب عرق کاسنی و گلاب شاهتره اکتفا ورزند و وقت شام غذا مثلا اسفاناخ دهند و صبح تبرید دهند
و همچنین تا سه چهار روز استعمال نمایند و اگر اندکی درد سر باقی ماند پس موی تارک سر تراشیده شرط زنند و محجمه گذاشته سخت بمکند بعده سیماب هشت ماشه در آب گل سدا گلاب
در روغن گل هر یک یک توله آمیخته بهاون دسته سرنجی تا یک گهری سحق بلیغ نموده بجای شرط تا یکساعت می مالند که فی الحال رفع درد نماید

علاج صداع صفراوی

سببش غلبهٔ صفرا و هیجان آن از ارتفاع ابخره و ارتقای ماده آنست بسوی دماغ و امتلای عروق سر از آن و از جالینوس منقول ست که از اسباب این صداع اشتغال
اغذیه و اشربهٔ حاره و تعب مفرط و سهر دائم و صوم متواتر و کثرت مشی در هوای گرم ست اولا به تبدیل مزاج و تلطیف و تسکین حرارت تبرید که در علاج امراض دماغی حار
ساذج مذکور شد بدهند و دیگر اشربهٔ مبرده که در علاج صداع حار ساذج مسطور شد استعمال کنند و یا شیرهٔ تخم کاهو یک توله شیرهٔ مغز تخم کدو دو توله با شربت بنفشه و شربت
نیلوفر دو دو توله بدهند که معمول حکیم میرزا علی شریف ست و شیرهٔ خیارین مغز تخم کدو و کاهو و آب آلو و تمر هندی و شربت بنفشه نیز مفید و علاج این قسم بعلاج
صداع دموی قریب ست لیکن در علاج این نوع در مشروبات و غیره اشیای بارد و رطب اکثر استعمال نمایند و در دموی بارد یابس بیشتر بعمل آرند و استعمال شربت
نیلوفر و بنفشه و سکنجبین و شربت نارنج و لیمو و انارین بشرط عدم سرفه انفع ست و اگر سرفه باشد شربت خشخاش و خمیرهٔ بنفشه و سپستان نافع و اگر با سرفه بی نزله
باشد نوشیدن طبیخ آلوبخارا و عناب و شاهتره و خطمی با شربت نیلوفر نیز مفید ست و اگر با این صداع تپ باشد و قاروره ناری بود لعاب بهدانه شیرهٔ تخم خیارین
در عرق عنب الثعلب و عرق شاهتره برآورده شربت نیلوفر داخل کرده خاکشی پاشیده بنوشند و روز دیگر شیرهٔ مغز تخم کدو شیرهٔ تخم کاهو شیرهٔ آلوبخارا اضافه
کنند و پاشویهٔ بارد نمایند بعد تخفیف اولا شیرهٔ کدو موقوف نموده بعده شیرهٔ کاهو دور کنند و گاهی در تحسس و بیقراری از صفرا و خفقان عناب پنج دانه
آلوبخارا هفت عدد بهدانه سه ماشه در عرق گاوزبان ده توله مالیده صاف نموده شربت نیلوفر شیرهٔ کشنیز خشک چار ماشه شیرهٔ تخم کاهو شش ماشه داخل کرده
داده می شود و بعد تسکین مادهٔ نضج او منضج بار نموده مسهل صفرا و حب اهلیله دهند و از معمولات حکیم علی شریف ست که بعد نضج از گل بنفشه نیلوفر تخم کاسنی
هر یک یک توله بیخ کاسنی گل سرخ هر یک چار ماشه تخم خیارین دو توله آلوبخارا بست عدد ترنجبین شیرخشت هر یک چار توله تمر هندی شش توله مغز فلوس شش توله
گلقند چهار توله شربت بنفشه چهار توله شیرهٔ مغز تخم کدو نه ماشه تنقیه سازند و در یوم راحت آلهٔ مربی بکسید و لعاب بهدانه سه ماشه و شربت نیلوفر دو توله بدهند

میکنند برای فوائدی که در علاج امراض دماغی بلغمی مذکور شده و دران سقمونیا برای اخلاط صفراوی و منع طول کشش و تقویت فعل او صبر می افزایند و چون
این صداع اسکن و اضعف گردد و بدن ناقص قوت باشد باید که تغذیه مریض بگوشت دراج و تیهو و چوزه مرغ متخذ با آب آلو یا آنار یا سرکه یا سیب اسازند
و عدس مقشر مطبوخ با آب انار برای تغلیظ خون و منع بخار رسید هند و در طعام ایشان کشنیز برای منع بخار زیاده اندازند ابن هبة الله گوید که اگر قوت
و سن و فصل مساعدت کند مبادرت بفصد قیفال از جانب الم کنند و اگر درد عام جمیع سر باشد فصد از جانبی که دران درد شدید باشد بگیرند و اگر از فصد مانعی باشد
حجامت میان هر دو شانه یا بر ساقین نمایند تا از ین ماده از اعلی باسفل منجذب گردد و اگر ازین درد ساکن نشود رگ پیشانی کشایند و بعد فصد تبرید مزاج
بشرب آب آلو و غیره و رب آلو و مانند آن که در قول گیلانی مسطور شد باید کرد و اگر طبع نرم بود رب به و یا رب سیب بدهند و فواکه قابض خورانند
و بر پیشانی گلاب مالند و ریاحین بارد مثل نیلوفر و بنفشه و گلاب و صندل بو بیند و اگر طبع قبض بود و جسم ممتلی باشد تلیین بماء الفواکه و یا آب انار ین
معصور بشحم آنها با شکر یا شیرخشت یا ترنجبین نمایند و آبیکه دران بنفشه و جو و گل سرخ و نیلوفر جوشانیده باشند بر سر ریزند و مریض را بر هیز کنانند و فروات
و عدسیه زرد و بقول بارده خورانند و هرگاه حدت ساکن شود بچه مرغ بسرکه و آب غوره پخته بدهند و از اکثار حلوا و لحم و خمر منع کنند ابن الیاس
گوید که فصد سر رود و حجامت کنند و اخراج خون کثیر نمایند اگر قوت قوی و خون غلیظ سیاه و یا سرخ غلیظ و فصل و سن موافق باشد و اطفای خون باشیای
بارد کنند و تلیین طبیعت بمطبوخ فواکه نمایند و ماء الشعیر بنوشند اگر بادی تپ باشد و اگر تپ و سرفه نبود جلاب سرد از تمر هندی ده درم و ترنجبین یا شیرخشت
هر کدام که باشد ده درم دهند و یا حل طبیعت بماء الفواکه مثل آب عناب آلو و تمر هندی و سپستان و نیلوفر و بنفشه و ترنجبین و شیرخشت و خیارشنبر
و شکر نمایند و یا بگیرند بنفشه و نیلوفر هر یک پنج درم تخم کاسنی سه درم شکر سفید ده درم و ترنجبین ده درم و جوشانیده مالیده صاف نموده بنوشند و غذا
مزوره ماش مقشر بمغز بادام یا مزوره آلو جبلی بمغز بادام و قشمشین یا مزوره تمر هندی بشکر و مغز بادام بدهند و یا بگیرند خمیره بنفشه ده درم و مثل آن ترنجبین در جوشانیده
صاف کرده بنوشند و یا انار ترش و شیرین مع شحم هر دو بنفشه و مقدار نیم رطل شکر سفید و ترنجبین هر یک ده درم بنوشند و بگیرند روغن گل دو جزو و گلاب
یکجزو و سرکه کهنه ربع جزو و در شیشه دهن فراخ حرکت دهند تا آنکه ممزوج گردد و قدری ازان بر سر نهند و یا دران پارچه کتان یا خرقه رقیق تر کرده بنهند و گلاب
تنها یا سرکه تنها نفع میکند و بزر قطونا بسرکه لت کرده بر سر نهادن آنرا سود مند بود و یا لعاب خطمی و سرکه آمیخته بر سر زنند و بروغنهای سرد مثل روغن کدو و بنفشه
یا نیلوفر یا روغن بید سعوط کنند ابو منصور گوید که فصد قیفال از جانب وجع یا از جانب مقابل شدید کنند و اگر فصد ممکن نبود حجامت قفا و اگر ممکن نباشد
حجامت نقره نمایند و حل طبیعت بماء الفواکه مثل هلیله زرد و آلو بخارا و تمر هندی و عناب و سپستان و اصل السوس و بنفشه و ترنجبین و خیارشنبر و شکر باید کرد و یا
بگیرند هلیله زرد کوفته بوزن پانزده درم و در آب آلو بدستوری که در قول ابو سهل گذشت صلایه کرده صاف نموده و دو اوقیه جلاب و ده درم شیرخشت یا ترنجبین
داخل کرده بنوشند و یا انار شیرین و ترش بشحم آنها افشرده بقدر دو ثلث رطل با شکر یا ترنجبین بنوشند و یا خمیره بنفشه یا مغز خیارشنبر از ده درم تا پانزده درم در
جلاب ممزوج یا آب گرم مالیده بنوشند و یا اندک سرکه در آب گرم آمیخته بنوشند که سریع الاسهال است و دیگر تراکیب مسهله همانست که در قول ابو سهل و گیلانی گذشت
و ترکیب حب رب هلیله و غیره در علاج صداع صفراوی بیاید نجندی گوید که بعد فصد اطفای خون با شربه حامضه مثل شربت انار و شربت تمر هندی
و سکنجبین و شربت عناب و نیلوفر کنند و تلیین طبیعت بمطبوخ فواکه و شیرخشت و ترنجبین و شربت ورد مکرر و شربت اجاص مسهل و آب انارین با شیرخشت
نمایند و اگر تپ و سرفه بادی نباشد شربت تمر هندی و شربت لیمو و ربوب فواکه حامض بنوشانند و اگر بادی سرفه باشد خمیره بنفشه با سپستان و نیلوفر و عناب
دهند و این شربت مطفی خون است و جمیع امراض دموی را نافع بود و تسکین هیجان خون نماید عناب یک رطل کشنیز خشک سی درم صندل مقشر صد درم تخم
بیخ کاسنی ده درم همه را در سرکه سه روز بخیسانند پس خوب جوش داده صاف کرده شکر بقدر احتیاج داخل کرده بقوام آرند و ده درم در آب زرشک سی درم
حل کرده بنوشند و اقراص مرکب این مرض را نافع است و نسخه آن در علاج امراض دماغی دموی مذکور شد و این جلیس نافع است آب انارین بعصور بشحم آنها یک رطل
شربت ورد مکرر یا گلقند بغدادی پانزده درم شیرخشت ده درم ترنجبین پانزده درم بهم معمول مرتب سازند انطاکی گوید که اگر علامات امتلا کنند

ترنجبین مغز خیارشنبر هر یک هفت توله گلقند شربت ورد مکرر آملیجی علوی‌خانی هر یک چهار توله روغن بادام هفت ماشه اضافه نموده دهند و بجای آب گلاب تنها اکتفا نمایند
و وقت شام غذا اشلا اسفاناخی و خشکه گیلانی با اسفاناخ خورانند و صبح تبرید شیره کاسنی و خیارین هر یک نه ماشه تخم کاهو مقشر پنج ماشه لعاب بهدانه سه ماشه در گلاب
و عرق کاسنی و بید ساده هر یک هفت توله عرق بید مشک پنج توله برآورده شربت ترنج و یا انارین چار توله داخل کرده سبوس اسپغول نه ماشه خوب آمیخته بنوشانند و همین
نمط سه چهار مسهل داده جهت تعدیل مزاج این اطریفل کشنیزی تالیف علوی‌خان دهند پوست هلیله زرد پوست بلیلا آمله هر یک سه درم کشنیز نصف وزن ادویه بقند
سفید قوام ساخته از دو مثقال تا یکتوله با شربت نیلوفر و شربت بارنگتره هر یک یک نیم توله عرق کاسنی نیلوفر هر یک هفت توله بکار برند جهت منع بخارات و رفع درد سر
این سفوف مجرب از مخترعات راقم ست کشنیز سه روز در سرکه تر نموده مدبر کنند گل بنفشه گل سرخ هر یک یکنیم توله نمک لاهوری یک نیم توله عصارهٔ زرشک یکتوله
سفوف ساخته از دو درم تا دو مثقال با آب سرد صبح و شبانگاه بدهند و اگر بعد از تنقیه دردی باقی ماند روغن کدو و خیار و نیلوفر و شیر زنان در بینی چکانند تنها و یا با شیر
مرکب نموده علیسی گوید که اگر از صفرا باشد بطبیخ هلیله و افسنتین و سقمونیا اسهال آورند یا آب لبلاب و بنفشه بنوشند و اگر با صفرا اخلاط دیگر غلیظ باشد حب صبر و شبیار
یا نقوع صبر تنها نوشند و آن اینست که در آب کاسنی سبز صبر خالص اندک کثیر اتر کنند تا آنکه حل شوند پس صاف کرده بنوشند و اگر حاجت بقوی‌تر ازین باشد حب قوقایا
خورند و تبرید مجلس بهوا و ریاحین کنند و اگر درد ساکن نشود معلوم کنند که درینجا چیزی محتاج تحلیل ست پس ضماد معمول از بابونه و خطمی و آرد جو استعمال کنند و اگر بیمار را
بیخوابی باشد طبیخ خشخاش و بنفشه و نیلوفر و جو مقشر بر سر ریزند و هرگاه بعد تنقیهٔ ماده سوء مزاج در دماغ باقی ماند بر صدغین گلاب و کافور و صندل و اندکی سرکه طلا
نمایند و یا شیر زنان بر سر دوشند و بروغن بنفشه یا روغن کدو یا روغن نیلوفر سعوط کنند و آنچه تبرید سر بقوت نماید اینست که بگیرند شیاف مامیثا و تخم کاهو و گل صندل
سفید و صندل سرخ و فوفل و افیون و بسرکه و گلاب آمیخته بر صدغین و پیشانی طلا کنند شیخ میفرماید که با صداع صفراوی اگر ادنی حرکت خون به بینند علاج
اینست که اندک خون برآرند و اگر آثار ورم یافته نشود ابتدا باستفراغ بمثل هلیله نمایند اگر تپ نباشد و الا بمزلقات و چیزی که دران خشونت و عصر نباشد مثل
شیرخشت و شربت فواکه و آب لبلاب و گاهی بشاهتره و حقنهای لینه نیز تنقیه کرده میشود و اگر مواد صفراوی غلیظ باشد یا متشرب در طبقات معده بود که
از قی بر نیاید و از مسهلات مزلقه ازلاق نیابد احتیاج استفراغ بایارج فیقرا مع سقمونیا کرده و یا آنرا بر مزلقات افزایند و یا بطبیخ هلیله بنسخهٔ قرابادین تنقیه نمایند بعد ازان
تعدیل مزاج بچیزی که دران ترطیب و تبرید باشد باید کرد یا از بدن با غذیه و اشربه و یا از سر اگر سبب تنها دران باشد بمعالجات مذکوره در علاج امراض دماغی حار ساذج
و صفراوی و بهر چیزی که بدان معالجه سوء مزاج حار یابس کرده میشود و بحسب اسباب عامیه حرارت و اسباب عامیه یبوست و از لطوخات نافع صداع این قرص زعفران است
و سهر را نیز نافع بود بگیرند زعفران هفت مثقال و مر دو مثقال و عصارهٔ غوزه و قلقدیس و صمغ هر واحد یک نیم مثقال و شب یمانی هشت مثقال و قلقطار
پنج مثقال این ادویه را باریک سائیده بشراب عفص سرشته قرص سازند و وقت حاجت یکی ازان بسرکه ممزوج بگلاب حل کرده بر صدغین طلا نمایند و بقول
شارح گیلانی بهتر آنست که اندک افیون بگل بنفشه و خشخاش و آرد جو دران افزایند و گلاب و سرکه که دران حل میکنند زیاده نمایند و الا این قرص سدین مانده در
صداع یا در سهر کمتر فائده میکند مجوسی گوید که در صداع حادث از صفرا باید که فصد نمایند و خون اندک اخراج کنند بهر آنکه فصد استفراغ صفرا با خون می نماید و حرارت
را کم میکند چه صفرا غیر متمیز از خون میباشد و بعد ازان تنقیه بمسهل صفرا مثل مطبوخ هلیله و تمرهندی و خیارشنبر نمایند بگیرند پوست هلیله زرد کوفته بست درم
تمرهندی مثل او و در ده رطل آب بجوشانند تا ده اوقیه بماند مالیده صاف نموده یک اوقیه فلوس خیارشنبر مالیده مکرر صاف کرده یکمثقال روغن بادام شیرین
بران انداخته بنوشند نیم گرم و یا بگیرند آلو بزرگ شیرین سی عدد تمرهندی سی درم و در سه رطل آب بپزند تا بده اوقیه باز آید و صاف کرده بران شکر سلیمانی
بست درم سقمونیا مشوی از نیم دانگ تا یک دانگ بحسب حاجت انداخته نیمگرم بنوشند و یا آلو بخارا مقوی بسقمونیا و یا شربت ورد و سکنجبین با آب لبلاب بکار برند
و این مطبوخ مخرج مرهٔ صفرا است بگیرند هلیله زرد منقی کوفته پانزده درم عناب بست عدد آلو بخارا بست عدد تمرهندی پانزده درم گل سرخ بنفشه افسنتین
هر یک پنجدرم شاهتره ده درم همه را در چهار رطل آب بجوشانند تا ده اوقیه باقی ماند و صاف کرده صبر نیم مثقال سقمونیا نیم دانگ انداخته بنوشند بعد تنقیه ضماد
و اطلیه و نطولات مذکوره در علاج صداع حار ساذج استعمال نمایند و تا استفراغ بدن و تنقیهٔ کامل از نطولات و ضماد حذر کنند که این صداع را زیاده کند بسبب

غذا اشلهٔ مونگ با روغن گاو تازه و بقلهٔ کاهو و خرفه و پالک کدو و خشکه سازند و شربت و رد و نیلوفر و سکنجبین نیز و مسهل صفرا است استفراغ ماده بهلیله مناسبست
و اگر خواهند در مسهل بارد داخل کنند والا نقوع هلیله دهند باین طور که پوست هلیلهٔ زرد ده درم در مقدار نیم رطل آب خالص یا آب کاسنی مروق یا آب آلو بخارا
پنجاه درم شب خیسانیده صبح صاف نمود شیر خشت و ترنجبین ده درم دران حل نموده نیم گرم وقت سحر بیاشامند و اگر بدل آلو تمر هندی کنند انفع خواهد بود
و یا عناب ده دانه سپستان بوزن منقی هر یک پانزده دانه گل بنفشه سه مثقال همه را در نیم رطل آب خالص یا عرق هاس یا مناسب مثل عرق کاسنی و نیلوفر و عنب الثعلب
شب بخیسانند و صبح مالیده صاف نموده فلوس خیارشنبر و ترنجبین از هر یک ده درم و یا زیاده بمقدار حاجت حل نموده صاف کرده قدری گلاب و یک درم روغن
بادام شیرین بران چکانیده بیاشامند و بدانند که استعمال هلیله بشرطی جائز است که با صداع تپ و سرفه و سهر نباشد چه هلیله تضییق مجاری و خشونت سینه است و لهذا
عمل آن بقبض و عصر است و این موجب تضییق مجاری و دفع رقیق ماده و غلاظت و تحجر و تشبث باقی دار تباک آنست و این موجب ازمان و تطویل مرض و آکل هلاکت است
و همچنین دیگر ادویهٔ مسهله بعصر در حمیات خصوصاً در اوائل جائز نیست بجهت آنکه رقیق ماده را دفع می نمایند و باقی را غلیظ و متشبث و متحجر میگردانند و این
باعث هلاکت ست پس اگر در حلق و صدر خشونت باشد یا تپ بود ترک نمایند چیزی را که دران قبض و خشونت ست و بادویهٔ مزلقه تنقیه کنند و بعد تنقیه تعدیل
مزاج باشربه و اغذیهٔ مبرده مرطبه و تبرید و ترطیب سر با ضماده و سعوطات غیره کنند بدانچه در علاج امراض دماغی حار ساذج و صداع حار ساذج گذشت و سفوف
کشنیز و سفوف بنفشه و اگر سرفه باشد قرص طباشیر کافوری همراه العبه و اشربهٔ مناسبه برای تسکین حرارت بدهند و گاهی سر را بپوشیده اگر بیداری و خشکی
دماغ اذیت دهد روغنهای بارد و رطب بر سر بمالند و در گوش و بینی بچکانند مانند روغن کدو یا روغن خیار یا بنفشه بادام و یا نیلوفر مفرد یا مرکب نموده بر سر
سرد کرده و چکانیدن آب برگ کاهو در بینی و یا شیر دختران و یا شیر خرنیز نافع و از مجربات بعض سلاطین ست که عصارات را در پارچه بسته آویزند تا آب بچکد پس برگ
بیش سائیده آمیزند و بر سر ضماد نمایند که عجیب النفع ست و ایضاً سعوط سرطان مطبوخ که در علاج صداع حار ساذج در قول صاحب کامل گذشت در گوش علیل بچکانند
از مجربات اوست و یا افیون کافور بزر البنج مساوی با آب سائیده حب بقدر عدس سازند و یک حب ازان در روغن بنفشه حل کرده در بینی و گوش بچکانند و اگر
عنب الثعلب مع شاخ و برگ و تخم کوفته سه قطره از آب آن در بینی بچکانند و بعده چند قطره روغن بنفشه بچکانند دوا برای این صداع از مجربات رازی ست و ضماد
آرد جو بگلاب سرشته بر پیشانی و یافوخ نافع و ضماد کاهو بگلاب و یا خبازی سرکه سائیده بدستور و همچنین ضماد شیاف امیتا و صندل و گل سرخ مفید و بهنگام شدت
درد برصدغین لاذن معمولی بچسپانند و بالایش صعوه یا برگ سرب نهند و این نطول نافع ست آب کدو و حی العالم و کاهو سبز و تخم آن تخم خشخاش و پوست آن و بنفشه
نیلوفر و گل بید و برگ آن شاهسفرم در آب جوشانیده بر سر نطول کنند و بر بخار آن انکباب نمایند و یا بنفشه چهار تخم کوفته اسپغول پوست خشخاش گل سرخ
تخم کاهو برگ بید مساوی در آب جوشانیده صاف نموده و اندک افیون خصوصاً هرگاه درد شدید باشد دران آب گداخته مکرر تنطیل نمایند که صداع حار مع السهر
را نافع ست و نطول گلاب و سرکه در روغن گل نیز مسکن وجع و حرارت و از افاضل ادویه و بی خطا است و اگر صداع مع سهر باشد طبیخ خشخاش و آب کاهو
زیاده کنند و اگر التهاب بود آب کاهو یا خرفه یا کاسنی و عنب الثعلب افزایند و کماد که در علاج صداع دموی گذشت بعد تنقیه برای تحلیل بقیه مواد در شیخا نیز
از مجربات احقر ست و غذا ماء الشعیر ممزوج بگلاب و آب انارین و دیگر اغذیهٔ بارده که در علاج صداع حار ساذج و دموی مذکور شده بدهند اقوال اکابر بعضی
متاخرین مینویسند که گل بنفشه تخم کاسنی و خیارین مغز تخم کدو هر یک نه ماشه آلو سیاه زرد آلو هر یک ده عدد تمر هندی چهار توله در گلاب و عرق بید ساده هر یک
نه توله خیسانیده مالیده صاف نموده شربت لیمون کاغذی سه توله داخل کرده بنوشانند و از صندل سفید و گل بنفشه و کشنیز و کاهو در گلاب سوده ضماد نمایند
و از سبوس گندم و بنفشه و نیلوفر و برگ بید و کنار سبز و نمک هندی هر یک دو مشت جوش کرده صاف نموده پاشویه نمایند و باید که پرده میان روی بیمار و ظرف
آب حائل سازند تا بخارات بدماغ نرسد و اگر احیاناً برسد همان زمان غشی احداث نماید و برگ مفاجات بکشند کذا فی ابینه بیمار و غذا خرفه و پالک که از نمک خام
خورش باشد همراه نان تنک دهند و در روز ششم یا هشتم بهر اسهال صفرا این مطبوخ آلو دهند آلو بخارا پنجاه عدد و پوست هلیله زرد و پوست هلیله کابلی برگ سنا هر یک
پنج درم تخم کاسنی نیلوفر گل بنفشه مکوه گل سرخ هر یک نه ماشه در گلاب نیم آثار و عرق نیلوفر پاو آثار شب خیسانیده صبح جوش دهند که بنصف رسد مالیده صاف نموده

طلا قطعهٔ اسرب باریک نهاده بر بندند تا حرکت شریان منع گردد و تصاعد بخار بسوی سر کم شود و غذا نان صاف مغسول با بقول بارد رطب و منع در بیستمال مزورات اقتصار ورزند و چون صداع ساکن شود ماهی سفید شدید البیاض بسرکه یا زرده بیضه بسرکه یا جوزه مرغ معمول آب غوره یا بسرکه و کشنیز جائز دارند ابن الیاس گوید که علاج این نیز یک علاج صداع دموی ست جز آنکه در معالجه این میل با شیای بارد رطب بیشتر و ترک فصد و اسهال طبیعت بمطبوخ هلیله باید و ایضاً حل طبیعت بمار الفواکه مثل آلو و عناب و تمر هندی و سپستان و هلیله زرد و کابلی نمایند و یا سکنجبین ساده و شربت ورد و هند و شربت نیلوفر و بنفشه و شربت خشخاش و ربوب فواکه بارد و خمیره بنفشه بدهند اگر با وی سرفه و بحة الصوت باشد و غذا ماء الشعیر اگر تپ باشد و الا مزوره ماش مقشر با اسفاناخ و مغز بادام و اگر سرفه و گرفتگی آواز نباشد با آب انار بن معصور بشحم آنها و شکر سفید و ترنجبین تلیین کنند و غذا مزوره آلو جبلی یا تمر هندی یا انار دانه یا زرشک بمغز بادام و شکر و کشمش سازند و اگر صداع شدت نماید و امر عظیم گردد و خوف حدوث سرسام حار باشد پس اسهال طبیعت بماء الفواکه و حقنهای نرم مبالغه کنند و باید بر سر روغن مثل روغن بید و کدو و شیر زنان سعوط نمایند و جرادۀ کدو و خیار و عنب الثعلب و کاهو و خبازی کوفته تنها یا بسرکه و آب سرد بر سر ضماد کنند و اگر برگ نی سبز کوفته تنها یا بسرکه و آب سرد ضماد کنند نیز نافع بود و اگر چیزی ازین حاضر نباشد آب سرد بسیار بر سر ریزند تا آنکه سردی او محسوس شود و بقعر سر رسد و کافور و صندلین بگلاب بویند و ایضاً ضماد سویق جو بگلاب و سرکه نافع بود و یا بر صدغین و پیشانی و تارک سر شیاف مامیثا و صندلین و گل سرخ و کافور و یا اسپغول بروغن بید و بنفشه طلا کنند و اگر درد شدید باشد اندک کافور دران افزایند و اگر در سر بخارات غلیظ و دوی و طنین باشد مبردات قویه از ان دور دارند و روغن بابونه و سرکه بکار برند و تلیین طبیعت بحقنهائی که دران حشائش ملطفه مثل بابونه و شبت و حلبه و مانند آن بود باید کرد و جلاب اصل السوس مقشر کوفته سه درم و بنفشه خشک سه درم با شکر سفید و ترنجبین هر واحد ده درم بنوشانند و غذا مزوره ماش مقشر و نخود مقشر بمغز بادام سازند و دست یا باب گرم مطبوخ سبوس گندم بشویند و اگر با صداع قلق و کرب و اضطراب و زردی چشم باشد آب انار میخوش بشحم آن افشرده و اندکی گلاب و سرکه یا با رب یعنی آب ترش که بالای دوغ آید بنوشانند و غذا اقسام بوارد دهند و در مساکن بارده نشانند و زیر بادکش سرد مبلول بگلاب جلوس نمایند و آنچه خاص ایشان را نافع بود خوردن آلو خشک و شمش و حماض و به و امرود ست و آنچه مهیج صداع حار ست قیام در حمام حار یا آفتاب یا نزدیک آتش و دخان و قبض طبیعت و شراب صرف و پیاز و گندنا و سیر و شهدانج و جرجیر و حلبه و شیر و خندقوقی و بخور باشیای گرم مثل کندر و مشک و غالیه و افاویه و صبر و بویهای بد قوی الرائحه مثل بوی مردار و حلو و رطب و گوگرد و قطران و خوردن یا شمیدن زعفران ست و آنچه مضر دماغ بخاصیت ست کرفس و فراخ و غیره ست که در علاج کلی امراض دماغی مذکور شد و شمیدن سرکه دماغ را نفع دهد و خوردن آن مضر بود صفت دوائی که اسهال صفرا برفق نماید بگیرند پوست هلیله زرد ده درم تا بست درم کوفته در سه رطل آب تر نموده با تش نرم بجوشانند تا بیک رطل آید صاف کرده بست درم شکر طبرزد یا ترنجبین پانزده درم داخل کرده بنوشند و اگر با صداع سرفه باشد از هلیله و مانند آن اجتناب ورزند و این دوا استعمال کنند که اسهال صفرا بسهولت کند و نفع بخشونت صدر نماید بگیرند بنفشه پنج درم نیلوفر چار درم عناب سپستان هر یک بست عدد تخم کاسنی سه درم اصل السوس مقشر کوفته سه درم آلو شیرین بست عدد تخم خبازی سه درم در سه رطل آب بجوشانند تا نصف بماند و شکر یا ترنجبین ده درم و فلوس خیار شنبر ده درم مالیده صاف کرده بنوشند صفت حبی که اسهال صفرا و جذب آن از دماغ و تقویه بغیر اضرار دماغ و تنقیه بدن نماید بگیرند بنفشه دو درم سقمونیای خالص مشوی نیم دانگ دو حبه تربد سفید مصمغ مجوف محکوک بروغن بادام چرب کرده یک درم رب السوس نیم درم پوست هلیله زرد یک درم کوفته بیخته با آب خالص سرشته حبها سازند و این یک شربت ست صبح بخورند و این حب اسهال صفرا برفق کند بنفشه یک مثقال شیرخشت یک مثقال سقمونیا مشوی یک دانگ تربد مصمغ یکدرم رب السوس یکدانگ سائیده بمغز خیار شنبر سرشته صبح بخورند و اگر ازان کراهت کنند نیم دانگ سقمونیا مشوی در مثل شربت آلو آمیخته بخورانند که در اسهال صفرا عمل نیک نماید و تنقیه بقوت و تلطیف کند و شربت اجاص پنجاه درم بنوشند و صداع حار حمیات گرم را دیقان را نافع بود و کسی را که محتاج مسهل قوی نباشد و مطبوخات و حبوبات بد ذائقه را قبول نکند نیکوست زیرا که غثیان کم می آرد و صفت آن در قول تحجالی گذشت و این صداع حار را در ساعت تسکین دهد افیون یک طسوج پوست خشخاش یکدرم سائیده با آب کاهو طلا



اجتذاب رود اماده را از سائر بدن بسوی سر و از سر بسوی دماغ پس توبیم او نماید و ضرر او مشتد گردد و این سبب آفت عظیم شود ایلاقی و جرجانی میفرمایند
که اول تدبیر تنقیهٔ صفرا و تسکین حرارت باید کرد اما آنجا که حرارت سخت عظیم باشد استفراغ بشربت بنفشه و سفوف بنفشه و شربت آلو و آب میوها و تمر هندی
و انار ترش و شیرین و شیرخشت نمایند تا هر دو مقصود حاصل شود و آنجا که حرارت عظیم نباشد استفراغ بمطبوخ هلیله و نقوع صبر و مانند آن باید کرد و تسکین حرارت
بسکنجبین و شربت غوره کنند و از تخم یا تخم خرفه و پست و شکر و آنجا که در حلق درشتی باشد ایضاً تسکین بشربت بنفشه و شربت آلو و کشکاب لعاب اسپغول باید کرد
و آنجا که حاجت بمنع بخار از دماغ و تسکین حرارت باشد هیچ شربت موافق تر از اسپغول و شکر نیست و اگر کشنیز خشک بنفشه و گل سرخ مساوی بسایند و شکر برابر
همه آمیخته صبح و شب بقدر دو درم تا سه درم با آب سرد بخورند بخار باز دارد و حرارت را بنشاند و آنجا که قبض شکم بود و در پیچ شکم و قراقر بیچ دهد شیافات صابون
سازند تا اسهال آرد یا بوره و نمک بسیار در آب آمیخته و پشم پاره و پنبه بدان تر کرده بردارند و بعد تنقیه آب بنفشه و نیلوفر و آب بید و گلاب و آب کاهو و آب عنب الثعلب
و غیر آن بر سر نهند چنانچه در علاج صداع حار ساذج گفته شد و آنرا که از بیخوابی و خشکی رنج باشد این آبها با روغن بنفشه و روغن بید بکار برند و تعهد استفراغ شیر زنان
و روغن مغز تخم کدو یا روغن مغز تخم خیار یا روغن نیلوفر در بینی چکانید صاحب بیخوابی و خشکی را سود دارد و آنرا که خشکی سخت غالب باشد شیر زنان بر سر دوشیدن
و شیر خر بر سر نهادن نافع بود و لیکن اگر قوت ضعیف باشد بعوض شیر بنفشه و نیلوفر و خطمی و خشخاش و گل نسرین و کشک جو و اندکی بابونه در آب بپزند و روغن بنفشه
بر این آب ریخته بیمار سر به بخار آن دارد و چادر بر سر او کشند تا بخار بیرون نرود و هرگاه بعد از این تدابیر گذشتن یک هفته صداع زائل نشود باید دانست که حاجت
بتحلیل ست از بابونه و خطمی ضماد سازند و اگر تپ نباشد در حمام برند و آب نیم گرم بر سر ریزند و بعد طعام کاهو و سرکه خورانند و روغن بابونه بکار برند و آنرا که تپ آید
ضمادها و روغنها از وی دور دارند و عوض آن سرکه و گلاب و صندل و کافور و بنفشه و مانند آن بو یانند **صفت** شربت آلو آلو سیاه بزرگ را شسته در آب
که سه انگشت بالای آن باشد بجوشانند تا مهرا شود پس مالیده آب گلاب بقدر حاجت آمیخته صاف کنند و نیم وزن آلو شکر اندر وی کرده بقوام آرند طبع را نرم
کند و در جمیع امراض گرم مفید بود و اگر حاجت آید از نیم دانگ تا یک دانگ سقمونیا در آن حل کرده بدهند اسهال تامه کند **صفت** جلاب که ملین طبع و مفید
درشتی حلق و صاحب قولنج و لقوه و فالج را اگر حرارت تیز دهد با آب آمیخته عوض ماء العسل دهند شکر طبرزد یک من در سه من آب بآتش نرم بپزند و کف
دور کرده بقوام آرند و با آب سرد آمیخته بخورند و اگر حرارت سخت قوی باشد بهر من شکر یکمن لعاب اسپغول سه من آب با گلاب فزوده بقوام آرند **صفت**
نقوع هلیله پوست هلیله زرد تمر هندی مویز منقی سپستان هر یک سی عدد فلوس خیار شنبر بنفشه هر یک دوازده مثقال آلو سیاه بست دانه همه را در سه من آب
گرم تر کنند و یکشبانه روز بنهند و هر صباح مقدار هفتاد درم از آن صاف کرده بست درم شکر انداخته بخورند و دیگر نقوع هلیله و طبیخ هلیله و مسهل لطیف
آب انار ترش و شیرین و حب بنفشه در اقوال سابق و صداع دموی مذکور شد و آیین مطبوخ بنفشه نیز نافع عناب بست دانه اصل السوس مقشر نیمکوفته ده درم بنفشه
هفت درم فلوس خیار شنبر در آن حل کرده صاف نموده بخورند و نقوع صبر این است آب کاسنی افشرده یک من صبر سقوطری بست درم هر دو را در شیشه کرده
در آفتاب نهند و بوقت حاجت مقدار سی درم بدهند و در اجزای ضماد شیاف مامیثا که در قول عیسی گذشت گل نسرین عوض صندل سرخ داخل کرده و هر یک
یکجزو و افیون نیم جزو گرفته بر سر نهند و پارچه بسرکه تر کرده بالای ضماد بپوشند و آنرا که درد بیقرار کند کافور و افیون یک یک طسوج بروغن بنفشه یا روغن بید آمیخته
در گوش و بینی چکانند و این همه بعد تنقیه بکار برند و غذا آنچه در صداع حار ساذج گفته شد تناول نمایند سعید گوید که علاج صداع حادث از زیادتی مرهٔ صفرا باستفراغ
صفرا از اسهال ست نه باخراج خون بلکه ادویه که شان آنها اخراج این خلط بود مثل مطبوخ فواکه و یا غیر آن معمول از بنفشه و هلیله و تمر هندی و آلو ست و اگر خلط صفراوی
بسیار باشد و احتیاج اسهال زیاده افتد دو ارسیقمونیا قوت دهند اگر مزاج متحمل بود و بعد تنقیه مریض را مبردات مثل شیرهٔ تخم خرفه و خیارین دهند و ماء الشعیر با آب انار
میخوش بنوشانند و امر بمکیدن انار کنند و هنگام قبض طبع آب تمر هندی و آلو بخارا بجلاب بنوشند و آبیکه در آن جو و نیلوفر و کاهو و کدو و پوست خشخاش جوشانیده
باشند و یا آب سرد و سرکه و گلاب و روغن گل بر سر ریزند و بر روغن بنفشه و کدو سعوط نمایند و تغلیف راس و جبهه بدان کنند و نیلوفر و بنفشه ببویند و صندل
و کافور و اندکی افیون و اقاقیا با آب کاهو و آب حی العالم سرشته بر جبهه و صدغین طلا سازند و اگر صداع قلق عظیم آرد از مخدرات درین ادویه افزایند و بالای

نسخهٔ شربت آلو

نسخهٔ نقوع هلیله

نسخهٔ مطبوخ بنفشه

نسخهٔ نقوع صبر

و آب بیخ طلا سازند و غذا پست گندم مکرر با آب گرم شسته و شرب آب برف سفید و یا نان سفید سه بار در آب تر کرده تبدیل آب نمایند تا منتفخ گردد پس چیزی
از آبهای ترش قابض مثل آب انار شیرین و ترش بران ریخته بخورند و بوارد که از کدو و خرفه و بقلة یمانی و سرمق و خیار بهاست و آب غوره و گلاب و سیب به را مربد
و خرنوب شامی و زرشک و ریباس و شمش و آلو سازند و اگر کم خوابی باشد کدو و کاهو و قطعت و خیار بر روغن بادام دهند و آنچه مضر صداع حار ست خرپا و با قلا و جوز و کمیر
و پیاز و سیر و سیر و سحوم و بادنجان و مغز چلغوزه و ابازیره و غیره است که در قول ابن الیاس گذشت و مضرات دماغ در علاج کلی امراض دماغی مسطور شد گیلانی می‌نویسد
که نوشیدن شربت بنفشه با شربت آلو یا نقوع آلو یا نقوع تمر هندی اسهال صفرا و تسکین می نماید و اگر با آب گرم آمیزند بسرعت اسهال آرد و باید که سقمونیا و صبر قوت
دهند و گاهی سقمونیا تنها در جلاب یا اشربه مذکوره یا در آب انارین بشکر یا در آب تمر هندی و شکر یا در رائب آمیخته داده میشود و در اسهال می آرد و درین نوع در تبرید
بیشتر از دموی مبالغه نمایند پس اسپغول در آب انارین معصورین باندک شکر برای منع بخار و اطفای حرارت بنوشانند و هر صبح شربت آلو و بعد دو ساعت
آشجو و در نیمروز ماء الخیار بنوشند و هنگام شب اسپغول با آب سرد و جلاب سرد کرده بخورند و این سفوف سرد بدهند مغز تخم خیار و مغز تخم کدو و تخم خرفه و کشنیز خشک ساده
با همچند آن شکر آمیخته سفوف سازند و نخلخه معمول از گلاب و صندل و سرکه و کافور و سایر مشمومات بارده مذکوره در صداع حار ساذج ببویند و سعوطات و قطورات که در ا
مسطور شد استعمال نمایند و هنگام اشتداد وجع ضماد از روت و غیره و سعوط افیون و کافور در آب برگ بید العلل آرند و این هر دو نسخه در قول مسیحی در علاج صداع حار
ساذج مسطور شد و از آنچه تولد صفرا بسیار نماید مثل سوء هضم و اعراض نفسانی چون غم و هم و غضب و سهر و صوم و تقلیل طعام و تاخیر از وقت آن اجتناب واجب دارند از اغذیه حاره و اشربه
حاره و معجونات مثل جوز و سیر و پیاز و کندنا و خردل و مانند آن احتراز نمایند مصنف خلاصه گوید که وقت هیجان درد گل بنفشه در آب جوشانیده پای تا زانو دران نهاده
بدست همی مالند و از بالا بزیر همی کشند و گل بنفشه نیلوفر خبازی پوست خشخاش جو مقشر نیم کوفته در آب جوشانیده صاف نموده نیم گرم بر سر ریزند و مالیدن شیره بر کف پا سود
و باقی تدبیر همانست که در قول ابن الیاس گذشت و بصورت احتقان ابخرهٔ غلیظه در تعطیل مسهلات تسعیط بروغن بابونه و شبت و امثال آن نیز جائز ست

علاج صداع بلغمی

سببش ارتباک و اجتماع اخلاط غلیظهٔ بلغمی ست در عروق سر و سردی اغشیهٔ سبابه و استکثار اغذیهٔ بارده و رطبه و کثرت بیکاری و سکون و تواتر تخمه و استحمام عقیب تناول
طعام و قلت استعمال تنقیه و تحلیل ست پس اول بهر نضج و تلطیف ماده منضج بلغم یا مغلی حلو یا مغلی منضج بدهند یا خطمی مویز منقی اسطوخودوس اصل السوس گاوزبان
کشنیز خشک جوشانیده صاف نموده نبات سفید یا خمیرهٔ بنفشه یا گلقند داخل کرده دهند و بعد نضج ماده مسهل بلغم و حب ایارج یا حب قوقایا تنقیه کنند
مقشر بادیان بیخ بادیان پرسیاوشان گل بنفشه اسطوخودوس هر یک چهار ماشه در عرقیات جوشانیده شربت بنفشه حل کرده بنوشند و بعد نضج گل سرخ
مویز منقی لبست دانه سنای مکی نه ماشه مغز فلوس ترنجبین هر یک شش توله گلقند چهار توله روغن بادام شش ماشه افزوده مسهل دهند و روز دوم لعاب تخم کنوچه چهار ماشه
با شربت بنفشه یا شربت اسطوخودوس دو توله تخم ریحان یا بالنگو یا تودری یا فرنجمشک چهار ماشه پاشیده بدهند و در مسهل دوم و سوم هلیلجات هر یک شش ماشه
بیفزایند و اگر غلبهٔ برودت زیاده باشد بیخ کرفس انیسون بادرنجبویه انزروت و غیره در منضج زیاده کنند بعده حبوب مسهله تنقیهٔ دماغ نمایند و یا بیخ بادیان بیخ کاسنی
انزروت عنب الثعلب گل بنفشه گل سرخ اصل السوس مقشر شاهتره تخم خطمی خبازی هر یک دو درم اسطوخودوس گاوزبان گل گاوزبان هر یک یک مثقال در دو رطل
آب یا عرق عنب الثعلب و عرق کاسنی و عرق شاهتره بجوشانند هرگاه نیم رطل بماند گلقند چهار توله داخل کرده بنوشند و بعد ظهور اثر نضج مقدار ده سنای مکی
هلیلهٔ کابلی هلیلهٔ زرد افتیمون البصره بسته هر یک دو درم مغز خیار شنبر شش توله شیرخشت ترنجبین هر یک چهار توله روغن بادام پنج ماشه افزوده مسهل دهند
و گاهی تربد سفید لا سه ماشه تا شش ماشه غاریقون از دو ماشه تا چهار ماشه می افزایند و بعد مسهل بدستور حب ایارج دهند و اگر مریض محرور المزاج بود حب هلیله بدهند
و صبح مسهل مذکور بحذف خیار شنبر و روغن بادام حب بدرقهٔ آن بنوشند و شیخ الرئیس نوشیدن طبیخ افتیمون و مویز با ایارج فیقرا افق نوشته و اگر از استعمال
ایارج قلق و اضطراب بطور عکس حادث شود تخم خطمی دو درم خبازی نیم درم روغن بادام و آب نیم گرم استعمال نمایند تا استعمال این سفوف حب النیل معمول
حکیم عابد سرهندی نیز در تنقیه دماغ از نعم عجیب الاثر ست بگیرند حب النیل و مثل نخود بریان نمایند و افتیمون و بسفایج و تربد و ساذج سفوف سازند ده درم با گلاب

کنند و یا تخم کاهو بآب آن سائیده بر سر طلا نمایند و خوردن کاهو بسیار نافع ست صفت حب که برای سفر مرتب میسازند بگیرند هلیله زرد صد عدد کوفته در ظرف
چینی یا شیشه کرده بران چندان آب اندازند که چهار انگشت مضموم بالای آن باشد و سر ظرف بند کرده یک دو هفته در آفتاب در هفته آتش بگیرند و دیگر آب
بران هلیله ریخته بدستور آب او بگیرند بتکرار تا آنکه در هلیله طعم آن باقی نماند پس آن آبها را جمع نموده در آفتاب یا بر آتش ملائم گذارند تا غلیظ شود و دست را بروغن
بادام چرب نموده حب بسته از چهار درم تا هفت درم بخورند بجلاب که این صفرا را برفق برارد و نفع مطبوخ هلیله بخشد تحبندی گوید که شربت نیلوفر و بنفشه و سکنجبین
ساده استعمال کنند اگر مادی سرفه نباشد و شربت خشخاش و خمیرهٔ بنفشه مع سپستان اگر با سعال بود و تلیین طبیعت بملینات و حقنها کنند تنقیهٔ آن بعد دو سه
را شدید الضرر ست مگر آنکه بشرکت معده باشد و این مطبوخ نافع ست اگر احتیاج تنقیه باشد هلیله زرد پنج درم هلیله کابلی پنج درم تمر هندی پانزده درم ترنجبین
ده درم بدستور معهود مرتب ساخته صبح بنوشند و این شربت آلو مسهل نافع جمیع امراض صفراوی ست آلو صد عدد تمر هندی سه اوقیه بنفشه دو اوقیه سقمونیای بریان
یک درم زعفران نیم درم تربد یکدرم ترنجبین یک رطل قند سفید یک رطل شربت چهل درم و این حقنه امراض صفراوی دماغی را بسیار نافع ست در رفق استعمال کند و حرارت
پیدا نمایند سبوس گندم مدقوق بسته یک قبضه جو مقشر یک قبضه بنفشه سه درم تخم خطمی سه درم عناب بیست عدد سپستان بیست عدد نیلوفر چهار درم حنای یک پنج درم
در سه رطل آب بپزند تا کم از رطل بماند دران شکر یا ترنجبین ده درم روغن بنفشه یا کنجد ده درم حل کرده حقنه کنند و این حقنه تسکین حرارت نماید و تشنگی کند آن کشک
جو دو اوقیه لعاب اسپغول روغن بادام شیرین روغن کدو هر واحد یک وقیه همه را باهم مخلوط کرده حقنه نمایند که لطیفه ای ولایت عجیب کند و آن بسان معروف بارد
مستعمل در صداع لطوخاً و سعوطاً نیج ست روغن گل و روغن نیلوفر و روغن بید و روغن بنفشه و روغن تخم کدو و صنعت هر یک معروف ست و نسخهای
سعوط و شموم و ضماد و نطول در اقوال سابق گذشت و بهنگام شدت درد این لازم بکار برند بزر البنج شیاف مامیثا و گل سرخ صندل هر واحد یکجزو
افیون عشر جزو با نزروت آمیخته بر صدغین بچسبانند و بالایش قطعه باریک اسرب ببندند و این ای ای ببرد برای هر دردی که بسببش حرارت باشد نافع ست
تخم کاهو پوست خشخاش تخم خرفه باقلا مقشر کاکنج هر یک یک درم افیون یک طسوج بلعاب اسپغول آمیخته بخ رند و حق آنست که نزدیک مخدرات قویه
نشوند مگر آنکه درد بحد غشی رسد و بالجمله استعمال آنها از خارج بدن اولی ست و تحلیهٔ با نشاقات طیب الرائحه مثل آب با سیب و گلاب و غیره است و در شیشه
مطیب بصندل و کافور و مشک کنند و ادهان طیب الرائحه مثل روغن خلاف و روغن بنفشه و مانند آن و گویا که آن لفظ عجمی ست گویند لخلخه یعنی مختلط
و مضروب چنانچه قول شیخ الرئیس در علاج صداع تابع حمیات بالخل المخلخل شاهد انیست و این لخلخه مبرد مقوی دماغ نافع صداع و سرسام حار ست صندل لین گلاب
آب خیار سرکه شیر زنان روغن گل مخلط ساخته ضماد کنند ابن نوح گوید که اسهال بماء الفواکه و حب هلیله و حب صبر و غیره نمایند و هر یک از آن سابق
مذکور شد و یا آب کاسنی بفشرند و جوش داده کف او بردارند و یک وقیه صبر دران انداخته چند روز در آفتاب بدارند بعد از آن از یک وقیه تا سه وقیه
بنوشند و اگر مریض اچیزی از اوجاع سفل باشد یک درم یا دو درم کتیرا دران حل کنند و پارچه را بر برف سرد کرده بر سر نهند یکی بعد دیگری تا آنکه سردی
محسوس شود و بقعر سر برسد و هر روز کشنیز خشک یکدرم با دو درم شکر بخورند و مطبوخ مشمش و آب آلو و آب توت شامی و آب انار ترش و مانند آن لزوم نمایند و لخلخه
معمول از روغن گل دو جزو گلاب سرکه خمر هر واحد یکجزو بر هم زنند تا یکذات گردد و بر برف سرد کرده بر سر نهند و روغن بنفشه بر برف سرد کرده تبرید شدید نماید
و یا حشائش بارده مثل برگ بید یا برگ خطمی یا بنفشه یا گل سرخ یا کشنیز سبز یا برگ کاهو یا عنب الثعلب یا برگ نی یا خیار یا بادرنگ یا کدو یا قطف یا
بقله یمانی یا حی العالم یا عصی الراعی و مانند آن مفرد و مرکب کوفته بر سر نهند و ضماد نمایند یا آب انها سرد کرده بر سر ریزند و با این همه آبها یا اکثر از آن با روغن
گل بجوشانند تا روغن بماند سرد کرده بر سر نهند و رطوبت سرطان زنده کوفته سعوط نمایند و یا سعوط طباشیر و شکر که در علاج صداع حار در قول صاحب کامل
گذشته بروغن بنفشه یا شیر دختران یا سفیدی بیضهٔ مرغ رقیق بچکانند و اگر در سر حرارت بسیار باشد مبردات مخدره مثل عصارهٔ خشخاش و بیروج و مانند آن
استعمال نکنند مگر آنکه بیخوابی شدت کند که درین هنگام خشخاش و نیلوفر و جو کوفته جوشانیده آبش بر سر ریزند و شیر زنان یا شیر بز بر سر دوشند و اگر مریض ضعیف
باشد از دوشیدن شیر بر سر حذر کنند و عوض آن ضماد معمول از بابونه و خطمی و پوست خشخاش و نیلوفر استعمال نمایند و بر صدغین صندل و کافور و آب بیروج

منقی دماغ از رطوبت فضلیه است و مرزنجوش فلفل کرد دارشیشعان تنباکو ڈوڑه بنداں سر واحد بافته زعفران دو سرخ کوفته بیخته سعوط کردن بعطس
و مزیل صداع مزمن است از مجربات اوستادی مرحوم است و کندر اسعوط مشک نیم باشد در روغن بادام یا روغن البیته یک درم حل کرده چند قطره جهت صداع
و تنقیه مزمن مجرب لیکن در استعمال عطوسات احتیاط نمایند که پیش از تنقیه نباشد ورنه موجب تحریک مواد و اشتداد مرض در آن زمان خواهد شد و بابونه
سداب مرزنجوش پودینه در آب پخته روغن ناردین داخل کرده در بینی و گوش چکانیدن نافع و اگر مریض کرب با غثیان یا خلش در فم معده خود دریابد
قی کنانند و اگر با تپ باشد از رفتن حمام اجتناب نمایند و هرگاه این صداع مستقر و مزمن و مادهٔ آن متمکن گردد استعمال حب چینی نافع بود پس اگر صداع با این
تدابیر ساکن نشود و برودت مزاج دماغ بحال خود باشد و بلد نیز بارد و سن پیری و مریض بارد المزاج بود داغ وسط سر یا بر دو بازو و داشتن زخم آن تا زمانی
دراز تا از آن چرک جاری گردد و ماده میل بدان جانب نماید مفید است و بسا است که داغ نمودن یک بار و نیز کفایت میکند و اگر غوث کوری باشد عرقین
صدغین قطع کرده بر آن داغ دهند و تقلیل آب و غذا و تلطیف او درین صداع از واجبات است و با غذیه حاره یا بسه ناشفت رطوبات مثل قلایا و مطنجنات
و کباب با توابل غیر مصدعه مانند دارچینی و قرنفل و سازج و خولنجان ذکر یا غذا سازند و لحوم طیور صحرائی خفیف مثل دراج و تیهو و بچه کبوتر و مرغ با مغز قرطم
سوخته ند و از اغذیه مبخره و مصدعه باردهٔ رطبه اجتناب نمایند و ریاضت بسیار کنند و پاسها بمالند انتباه خفی نمانند که این صداع اکثر بپیران و زنان بلغمی
مزاجان و استعمال کنندگان مرطبات و سبزیات بکثرت و در بلدان بارده و فصل زمستان عارض میشود و در ابتدا اسهل العلاج است هرگاه مزمن گردد مخوف
بود و علاج او صعب باشد و بصرع یا فالج یا لقوه یا سکته یا کوری چشم مؤدی گردد پس در علاجش تهاون نفرمایند و در تسکین آن بحسن تدبیر و اصلاح اغذیه
و ملازمت ادویه سعی نمایند **اقوال مهره** ابوسهل گوید که اگر صداع از مادهٔ بارد بلغمی باشد باید که تنقیه بحسب اصطمخیقون و حب صبر و قوقایا نمایند یا با این حب قوقایا
ایارج فیقرا ده درم شحم حنظل سه درم سقمونیا ثلث درم تربد سفید هفت درم اسطوخودوس پنج درم و جمله ده شربت است متوسط است و اگر اخلاط محتبس در سر باقی ماند غرغره
با ایارج فیقرا و سرکه عنصل و خردل و عاقرقرحا و صعتر و پوست بیخ کبر نمایند و استعمال این نقوع صبر تنقیه را نافع سر و معده میکند هلیله سیاه و بلیله و آمله هر واحد ده جزو
بیخ بادیان بیخ کرفس بیخ اذخر اصل السوس هر واحد هشت جزو سنبل الطیب قصب الذریره هر واحد چهار جزو شکاعی بادآورد هر واحد پنج جزو شحم حنظل
دو جزو در پنج رطل آب بجوشانند تا یک رطل و نیم بماند صاف کرده صبر سقوطری چهار جزو در آن انداخته در ظرف آبگینه به آفتاب بدارند وقت حاجت از یک
اوقیه تا دو اوقیه بنوشند و اگر صداع ساکن نشود ایارج ارکاغانیس و ایارج جالینوس بطبیخ افتیمون و مویز منقی بدهند و اگر چیزی مرض باقی ماند طبیخ بابونه
و اکلیل الملک و نمام و مرزنجوش و برگ غار و شبت نطول سازند که این تقویت سر و تحلیل ماده کند و گاهی این اشیا با این طور استعمال میکنند که ساییده به آن روغن
سوسن یا روغن خیری یا روغن یاسمین یا روغن قسط یا روغن بان آمیخته قدری ازین روغنها سعوط می‌نمایند و غالیه بوییدن و مشک سوده در بینی دمند
و اگر حاجت بقوی‌تر باشد بگیرند یک قیراط فرفیون و قیراطی جندبیدستر و در اندک روغن زنبق حل کرده سعوط کنند و بروغن زنبق که در آن جندبیدستر و فرفیون
و فلفل حل کرده باشند بر سر طلا سازند و یا بروغن جوز که در آن سداب اهلی یا پودینه پخته باشند و بر طبیخ بابونه و سداب و یاسمین و سوسن و نمام و نسرین و قیصوم
و پودینه و برگ سرو و جوز سرو و برگ صنوبر انکباب نمایند و اگر با وجود این علاجات در سر خلط و صداع باقی ماند این نقوع ایارج بروغن بیدانجیر بنوشند هلیله کابلی
و بلیله و آمله هر واحد پنج درم مصطکی چهار درم افسنتین تخم کشوث انیسون هر واحد سه درم در دو رطل آب بپزند تا ثلث آن بماند صاف کرده در آن ایارج
فیقرا پنج درم حل کنند و هر روز سه اوقیه از آن بقدری روغن بیدانجیر بخورند و اگر ازین غثیان و کرب عارض شود قی کنند دیگر بگیرند صبر و مر و فرفیون و قسط
و صمغ عربی و انزروت و جندبیدستر و کندر مساوی و در شراب ریحانی سرشته بر سر طلا نمایند و آیین حب در دهن دارند و بدان غرغره سازند عاقرقرحا و خولنجان
و برگ مرزنجوش ساییده مثل مویز منقی بسرکه سوده بیامیزند و مثل قلاجهامی حب سازند در دهن بدارند و چون ارادهٔ غرغره بدان کنند در می حل کرده
استعمال نمایند و طعام اسفیدباج معمول از قنابر یا تیهو یا دراج یا قلایا بمری روغن چرب و ابازیر و لحوم عصیبده لحوم طیور صحرائی و شراب بریحه و روغن جوز به هند
و نان خورش بکف خردل و زیره و مری و سداب ساییده زنند یا العسل بطبیخ بنوشند و حمامی بعید باشد ترک نمایند شیخ میفرماید که تنقیه بدن کنند اگر اخلاط منتشر در بدن

نسخه حب الملوکی

یا آب نیم گرم بخورانند و این دوای حب الملوک بغایت عجیب ست حب السلاطین · پوست هلیله زرد · دار فلفل و فلفل هر یک یک جزو زنجبیل سه جزو سائیده بعسل سرشته بقدر نخود حب
بدهند که بلغم بسیاری خارج برآرد و اگر اخلاط بسیار غلیظ بود بهر تلطیف ماء الاصول که از پوست بیخ کرفس سلیخه انیسون سنبل الطیب شیح ارمنی مصطکی وغیره
ساخته باشند بقدر پنجاه درم با شربت اسطوخودوس و شربت لیمو هر واحد یک اوقیه یا یک اوقیه گلقند یا با روغن بید انجیر از یک مثقال تا دو مثقال یا روغن بادام تلخ
سه روز یا پنج روز داده تنقیه بحبوب مذکوره کنند و یا این طبیخ نضج دهند مویز منقی بیست درم رازیانه خطمی پرسیاوشان هر یک سه درم یک مثقال انیسون
بادیان مصطکی هر واحد یک درم جوشانیده صاف نموده ده درم گلقند حل کرده باز صاف نموده پانزده درم سکنجبین بزوری اضافه کرده بیاشامند و غذا شوربای
جوزه مرغ با نان یا چلاو سازند و بعد نضج تنقیه نمایند و بعد از تنقیه غراغر منقی راس بعمل آرند و روغن یاسمین یا سداب یا سوسن یا روغن گل چکان یا روغن هندی بسر
مالند و از ضمده و سعوطات و شمومات و کمادات وغیره که در علاج صداع بارد سابق گذشت بکار برند و خوردن حب قوقایا و حب اصطمخیقون در هر هفته یکبار یا
دو بار بصورت بقیه ماده مفید بود و استعمال هلیله مربی و دبید الورد و اطریفل اسطوخودوس مفید ست و مداومت معجون انطاکی و اطریفل [illegible] برای صداع
مزمن از مجربات راقم ست **و ایضا** بعد تنقیه بهر تعدیل و تقویت اسطوخودوس ماشه سوده با اطریفل سرشته بخورند بعده مویز منقی ده دانه بادیان [illegible] ماشه جوشانیده
نبات داخل کرده دهند و اگر تقویت دماغ و دل مطلوب بود اسطوخودوس سوده بدواء المسک معتدل یا حار سرشته تناول نمایند بالایش عرق بادیان و عرق عنب الثعلب
بنوشند و اگر طبع قبض بود و ضرورت اخراج بلغم باشد ایارج فیقرا چهار ماشه با اطریفل کشنیزی سرشته بخورند و عرق شاهتره عرق عنب الثعلب یک یک توله
نیم گرم بنوشند و اگر با وجود آن مزاج مریض مایل بیبس بود ایارج را بروغن بادام چرب کرده با اطریفل صغیر سرشته همراه لعاب بهدانه دو ماشه و عرق شاهتره پاؤ سیر
و نبات بدهند و اگر صفرا با بلغم مرکب بود اسطوخودوس گل نیلوفر هر یک چهار ماشه جوشانیده شربت بنفشه داخل کرده تودری سفید شش ماشه پاشیده بدهند
باز گل بنفشه چهار ماشه در جوشانده افزوده اطریفل کشنیزی بدل تودری کنند و یا اسطوخودوس گل نیلوفر پرسیاوشان [illegible] بدهند
و یا اطریفل کشنیزی همراه بادیان گل بنفشه جوشانده گلقند داخل کرده بنوشند روز دوم برعایت [illegible] ماشه [illegible] اطریفل آمیزند
و شاهتره شش ماشه در طبیخ افزایند و استعمال اطریفل [illegible] معلوم نیز مفید بود و اگر صفرا و خون هر دو با بلغم مرکب بود اطریفل صغیر [illegible] شاهتره شش ماشه
مویز منقی ده دانه گل سرخ بادیان هر یک شش ماشه جوشانیده دهند و یا اطریفل کشنیزی همراه پرسیاوشان شش ماشه انجیر زرد چهار عدد شاهتره چهار ماشه جوشانیده
نبات داخل کرده بخورند باز اگر غلبه صفرا و خون زیاده معلوم شود کشنیز خشک چهار ماشه گل بنفشه شش ماشه عوض انجیر افزایند پاشویه از نطول بابونه و اکلیل الملک
و خطمی و عنب الثعلب و زوفا خشک و حاشا و خردل و نمک طعام و سبوس گندم و نمام و پودینه یا عشبه نیز بعد [illegible] مفید ست [illegible] حلبه اسطوخودوس [illegible]
اسپغول و تخم آن وغیره که در قول مسیحی و جرجانی بیاید حسب حاجت در آب جوشانیده اول انکباب بران نموده باز بآن نطول کردن نافع صداع بلغمی [illegible] از جمله
تدابیر ست و چند قطره آب آن در گوش و بینی نیز چکانند و از شمومات نافعه [illegible] ست و این شموم هم نفع کلی دارد جند بیدستر مشک [illegible] در
پارچه باریک بسته متصل ببویند **و ضماد** قرنفل زنجبیل بزر البنج هر یک ماشه افیون نیم ماشه بعد تنقیه معمول ست و این ضماد هم بعد تنقیه [illegible] کفایت کند مجرب
بلا تخلف ست جند بیدستر فرفیون خردل هر واحد یک درم افیون ربع درم در شراب کهنه حل نموده ضماد کنند و کذا مرو جند بیدستر و فرفیون هر واحد یکجزو افیون
ربع جزو در آب سداب حب بسته بروغن چنبیلی یا قسط سائیده طلا کردن مفید صداع بارد مادی ست و ضماد بابونه اکلیل پنج که گل سرخ در سداب کرو یا کمون
سنبل الطیب عود قسط نیز نافع و اکثر ضماد قسط فقط و دارچینی صرف و خردل بسرکه سوده یا فرفیون در آب مرزنجوش حل کرده کفایت میکند و جالینوس
گوید که اگر فرفیون بروغن لطیف مثل روغن بابونه طلا سازند در ساعت این صداع را ساکن کند و با وجود این بدوای دیگر حاجت نیفتد و ایضا او گفته که من
در صداع مزمن ضماد سرگین کبوتر صحرائی [illegible] استعمال میکنم و در شفاء العاجل از و منقول ست که در صداع بارد ضماد بوش [illegible] مرکب با جوز بوا و قرنفل
و اندکی زعفران در گلاب استعمال می نمود و نفع عظیم میکرد و طلای روغن فرفیون و ضماد محمد ابن زکریا نیز مفید صداع مزمن ست و طلای سقمونیا
بقدر عدسی بروغن گل سائیده مزیل صداع مزمن ست و سعوط مغز تخم سرس با یک سائیده بقدر یک سرخ و یا برگ [illegible] خشک کرده

قثاء الحمار و شیر خشت صداع مزمن و بیضه را نافع است و ضماد بقشر و روغن گل و سرکه سود دهد **صفت** حب نافع صداع بلغمی صبر شش درم مصطکی چهار درم تربد ده درم گل سرخ سه درم حب ساخته دو درم وقت خواب
بخورند و این حب منقی دماغ از بلغم است پوست هلیله کابلی درم صبر چهار دانگ مصطکی انیسون هر واحد یک نیم دانگ همه را کوفته با آب کرفس حب سازند و این یک شربت است و صبح با آب گرم بخورند و این حب نیز نافع
صداع بلغمی است تربد یک نیم درم ایارج فیقرا یک درم شحم حنظل نمک هندی هر یک دانگ سقمونیا عود خام انیسون مقل هر یک دانگ با کرنب سوده با آب حب سازند و این یک شربت است و ایضاً این
ضماد بکار برند فرفیون بورق سفید بوزن واحد دو مثقال سداب ای مثقال تخم حرمل و خردل هر واحد یک نیم مثقال باریک سائیده با آب بیخ کرنب سرشته بر سر ضماد نمایند که این صداع کهنه را از اخلاط غلیظ بارد بود
نافع است و این دوا صداع کهنه بارد و بلغمی را نافع موی سر را بتراشند و نمک نیم کوفته یک کف در آب یک رطل حل کنند و حنا اضافه کرده بر سر خضاب نمایند و یک شب
نگاه دارند و صبح بشویند و باید که سائر تدابیر صداع بارد ساذج از ضمادات و نطولات و سعوطات بعد تنقیه و حقنهای قویه و اغذیه سخنه ملطفه بعمل آرند و این دوا نافع
صداع کهنه است و نسخه او ان نفوخ است که در قول شیخ گذشت و اگر آنرا بروغن سوسن سرشته در منخرین طلا کنند نفع بخشد و اگر کبابه سائیده بگلاب سرشته بر تارک
سر طلا کنند صداع بارد را سود دهد سید اسمعیل می‌نویسد که اول تدبیر تنقیه باید کرد بحب اصطمخیقون و قوقایا و صبر و شبیار و ایارج فیقرا و شحم حنظل و مانند آن و اگر
ممکن بود حقنه حاره بعمل آرند و بعد تنقیه غرغره کردن و روغنهای گرم بر سر نهادن و در بینی و گوش چکانیدن و نطولات موافق و معطسات و بخورات و طلاهای موافق
بکار بردن **صفت** حب صبر بگیرند صبر سقوطری دوازده درم هلیله کابلی چهار درم مصطکی سه درم گل سرخ انیسون زعفران هر یک درم کتیرا دو درم بدستور
حب سازند شربتی دو درم وقت خواب بر سبیل شبیار دیگر صبر یک درم تربد نیم درم شحم حنظل یک نیم دانگ سقمونیا مقل کتیرا هر یک نیم دانگ با آب یا با آب کرنب
یا با آب بادیان حب سازند و این همه یک شربت است **حب ایارج** ایارج فیقرا یک درم شحم حنظل انیسون هر یک دانگی و نیم افتیمون دو دانگ مقل و کتیرا هر یک دانگی
با آب کرفس حب کنند و آنجا که حاجت بقوی تر باشد ایارج روفس و جالینوس و لوغاذیا و مانند آن دهند **صفت** حبی که یوحنا بن ماسویه ساخته است
ایارج فیقرا هفت درم هلیله کابلی چهار درم نمک هندی سه درم بیخ کرفس غاریقون بسفایج فراسیون هر یک سه درم تربد ده درم تخم انجره پنج درم افتیمون
چهار درم کوفته بیخته حبها کنند بقدر فلفل شربتی دو درم تا دو مثقال بر سبیل شبیار هر شب یک شربت بدهند **صفت** حب ایارج ایارج فیقرا و تربد هر یک درم شحم
حنظل نمک هندی هر یک دو دانگ باقی اجزا همانست که در قول صاحب کامل گذشت و آنرا که این حبوب فائده ندهد بگیرند هفت درم افتیمون و سبستان ده درم
مویز منقی و در یک من آب بپزند تا ثلث بماند صاف کرده ایارج ارکاغانیس چهار درم نمک یک درم داخل کرده ناشتا بدهند غرغره ایارج فیقرا عاقرقرحا
کوفته در سکنجبین یا در آب کامه حل کرده بدان غرغره کردن موافق بود دیگر عاقرقرحا سعتر خردل پوست بیخ کبر همه را سوده بعسل سرشته با سرکه عنصل حل کنند
و بکار برند دیگر مرزنجوش سعتر انار دانه ترش صبر مساوی سائیده بسکنجبین عسلی حل کرده بکار برند و پودینه دشتی و سعتر و قیصوم و شبت و غیر آن که در نطول
بقول مسیحی گذشت جوشانیده سر به بخار آن دارند و آب آن بر سر ریزند طلا فرفیون در روغن یاسمین یا سوسن بسایند تا مثل مرهم شود و طلا کنند که در حال
درد بنشاند سعوط شونیز چهار درم نوشادر تربد هر یک درم و در بعض نسخه عوض تربد بورق آورده اند همه را بکوبند و بپزند و بروغن یاسمین یا روغن بادام
تلخ حل کرده داخل بینی طلا نمایند و چکانیدن روغن یاسمین و قسط و سداب و شبت و بابونه و مانند آن در بینی و گوش سود دارد و آنجا که درد صعب
باشد جندبیدستر فرفیون هر یک نیم دانگ بروغن سوسن گداخته در بینی چکانند و نمام و سداب و بابونه و نسرین ببویانند و مشک و عود و سندروس
و طرفا بسوزند و فلفل کنندش جندبیدستر نرم سوده و بر پارچه بسته ببویند تا عطسه آورد و در حمام گرم نشستن و آب گرم بر سر ریختن و روغنهای گرم
مالیدن سود دارد محمد زکریا گوید که جندبیدستر و فرفیون و خردل و افیون همه با شراب سائیده طلا کنند ثابت بن قره گوید صبر و مر و فرفیون و قسط هر یک
دو درم صمغ و زعفران و انزروت هر یک یک نیم درم کندر سه درم بشراب بپزند چندانکه غلیظ شود و طلا کنند و پاره سرب بالای آن نهاده ببندند و آنرا
که دماغ گرم و ضعیف باشد این ادویه بسفیده تخم مرغ و روغن گل و سرکه حل کنند و آنرا که باین صداع بیخوابی پدید آید روغن شبت بر سر نهند و بگوش و بینی
چکانند و شبت با بیخ سوسن آسمان گونی در آب بپزند و آن آب بر سر ریزند و آنرا که بدین علاجها درد ساکن نشود شریان صدغین قطع کنند و اگر ساکن نشود
هر دو جانب گردن داغ کنند و طعام نخوداب بروغن زیت یا روغن کنجد و زیره کرویا و دارچینی و سعتر و قلیه کنند و گنجشک و کبوتر و تیهو و کبک و دراج و تذرو

باشد بعده تقلیل غذا و تلطیف آن بعمل آرند و ابازیر غیر مصدع بکار برند و منضجات و مستفرغات که در علاج امراض دماغی بلغمی مسطور شد استعمال نمایند
و اندک اندک ازان شروع کرده بتدریج بیفزایند بعده معالجات دیگر که همانجا مذکور شد بعمل آرند و ایضاً آنچه اوجاع سر را تسکین دهد و آنچه استعمال او
در علاج امراض دماغی بارد و رطب واجب ست بکار برند و استعمال معاجین تریاقیه در هفته یکبار نافع بود صفت اطلیه نافع صداع بارد ابتدا اول
موی سر کنند پس بگیرند دو مثقال فرفیون و یک مثقال بورق و دو مثقال سداب دشتی و یک مثقال تخم حرمل و دو مثقال خردل ساییده با آب مرزنجوش سرشته
بر سر طلا نمایند و آن اطلیه جیده فلفل مثقال نقل بروغن زعفران مثقال ثلث فرفیون حدیث مثقال سرگین کبوتر دو مثقال در سرکه کهنه ساییده طلا سازند
و ایضاً طلای فرفیون و نمک بورق و ایضاً افیون و زعفران و صبر و مر و غیره که در قول مسیحی گذشت با آب سداب طلا نمایند و آن اطلیه جیده برای این درد
خوده و شقیقه بارد مزمن اینست که بسنگ مصری طلا نمایند که این شدید النفع ست و ایضاً فلفل سفید و زعفران هر واحد ده درم فرفیون یکدرم سرگین کبوتر
صحرائی یک نیم درم بسرکه سرشته بر پیشانی طلا کنند و ایضاً مر صبر فرفیون جندبیدستر افیون قسط عاقرقرحا فلفل بشراب کهنه طلا نمایند و ایضاً دوای
زبل الحمام و آن قوی ست و ایضاً فلفل مرو قرص زعفران هر واحد دو مثقال فرفیون نیم مثقال سرگین کبوتر یکنیم مثقال سیاهی دوات یکنیم مثقال سرکه
مقدار حاجت و این ادویه گاهی مکسور الحدة بترقیق یا آمیختن شیر یا سفیدی بیضه و گاهی صرف استعمال میکنند و درجات اینها مختلف ست صفت سعوط
نافع صداع بارد از انجمله سعوط شونیز ست که در علاج صداع بارد ساذج مذکور شد و کذا مومیائی بجندبیدستر و مشک و بعضی گفته اند که چون هفت برگ صعتر
و هفت دانه خردل در روغن بنفشه سوده سعوط کنند نافع ست و آنچه تجربه کرده شده مشک عنبر و میعه ست که بقدر عدس از اینها گرفته هر وقت سعوط نمایند
و آنچه سعوط او برای صداع بارد میکنند و تسخین و تنقیه میکند روغن شحم حنظل ست و یا روغنی که دران عصارهٔ قثاء الحمار گداخته باشند و از آنچه قومی درین باب
شدید النفع گمان کرده اینست که بگیرند آب برگ شفتالو یا آب افشرده و ازان سه قطره ناشته سعوط کنند و بعد ساعتی روغن بنفشه چکانند و اسفیداج بسیار
چرب ننوشند و از آنچه درین باب ستوده اند اینست که بگیرند زهرهٔ نرگاو مرغ رنگ سه درم مومیائی دو درم مشک یک درم کافور نیم درم و ازان سعوط سازند
و ایضاً بگیرند ثافسیا یکنیم مثقال اصل السوس یک مثقال فرفیون یکنیم مثقال عسل مصفی یکنیم مثقال و همه را با آب بیخ چقندر آمیخته بقدر دانهٔ جاورس از آن
میل در بینی چکانند و ایضاً فرفیون دو ثلث وزن آن حضض هندی با آب چقندر سرشته در بینی چکانند و ایضاً سعوط نافع بخور مریم خشک بیست مثقال
بورق و سماق هر واحد چهار مثقال باریک ساییده با نبوبه در بینی دمند و مریض سر خود بر داشته بقوت استنشاق آن نماید و ایضاً شونیز چهار مثقال عصارهٔ قثاء الحمار
دو مثقال نوشادر دو مثقال بروغن حنا یا روغن قثاء الحمار سرشته اندرون بینی بدان طلا نمایند و بوی او مریض بقوت استنشاق نماید و چون از سر او رطوبت
بسیار فرود آید دران هنگام بینی را با آب گرم بشویند صفت ادهان که بر صاحب صداع بارد می مالند جمیع روغنهای گرم و روغنهائی که دران قسط
و پودینه و مرزنجوش و شیح نمام و سداب و برگ غار پخته باشند و آنچه در علاج امراض دماغی بارد و بلغمی مذکور شد آنرا نافع ست و حال روغن بلسان همانجا معلوم شده
و این برای سعوطات و قطورات گوش نیز صلاحیت دارد و آیین نفوخ نافع صداع مزمن ست بگیرند عصارهٔ قثاء الحمار و بخور مریم و نطرون مساوی ساییده
در بینی دمند و یا شونیز و عصارهٔ قثاء الحمار و یا شونیز و اندک صمغ سداب صاحب کامل گوید که در امراض ابتدا باستفراغ بلغم از حب ایارج و حب قوقایا
نمایند اگر فصل و سن و قوت مساعد باشد و تنقیه بعد نضج اخلاط و تلطیف آن کنند اگر طبیعت نباشد ایارج الاصول مع روغن بید انجیر و روغن بادام تلخ کنند
سه روز و یا پنج روز بنوشند بعد ازان حبوب مذکور بخورند و اگر فائده نشود ایارج جالینوس بقدر حاجت بدهند و بعد ازان غرغره با ایارج فیقرا مع سکنجبین
یا بخردل یا با عاقرقرحا مع ماء العسل کنند و بعد ازین ضمده و نطولات که در علاج صداع بارد ساذج گذشت بعمل آرند و بعد استفراغ بحب صبر یا بحب [illegible] در هر هفته
یکدو مرتبه نافع ست و تدبیر غذا مثل صداع بارد ساذج نمایند و این ضماد نافع صداع بارد کهنه ست فرفیون و فلفل سیاه هر یک مثقال سرگین کبوتر دو مثقال
باریک ساییده بسرکه تند سرشته بعد حلق سر ضماد کنند و اگر بقرص کوکب مخلوط با آب مرزنجوش یا بفلونیا با آب مذکور طلا کنند نفع دهد و طلای بخردل نیز نافع ست
و آب برگ سداب نجاست و یا آب برگ فنجنکشت مع روغن مرزنجوش سعوط کنند و سعوط بمومیائی مع روغن بنفشه یا روغن بلسان نیز مفید بود و سعوط بعصارهٔ

کنند و اگر حقنه که پیشتر گفته باشد استفراغ بدان آب کنند و بر سر ریزند که باین طریق صحت یابد پس اگر بعد این همه تدبیر رعاف ظاهر گردد و بند نکنند اگر به بندند که ازان
صداع خفت می پذیرد و مریض راحت می یابد و اگر باوجود این حال رعاف منقطع گردد فصد قیفال کنند و اگر رگ آن ظاهر نگردد فصد اکحل نمایند و اگر مانعی
از فصد باشد حجامت قفا نمایند و خون بقدر حاجت گیرند و اگر رعاف صداع و ثقل مریض زیاده کند در حبس او کوشند با مالهٔ خون طرف موضع دیگر
و بستن بازو و ران‌ها محکم و نهادن محاجم بغیر شرط زیر هر دو پستان و بر ساقین و بر پشت ضماد سخن فقار برای تسخین رگ اجوف کنند تا آنچه در سرست بسوی آن
منجذب گردد و گاهی رعاف ظاهر نگردد و برودت مزاج دماغ بر حال خود باقی ماند و مانع از قبول نضج بود و علاجش بعد استعمال همه تدابیر مذکوره داغ وسط سرست
و آنرا جماعتی از متقدمین ذکر کرده اند و بگمان من حاجت بداغ در مثل این بلاد نیفتد و اگر احتیاج آن گردد در بلاد صقالبه و روس و سائر بلدان شدید البرد باشد
ابن هبة الله گوید که اسهال بحب صبر و حب ایارج کنند و روغنهای گرم مثل روغن بان و خیری و یاسمین و زیت بر سر مالند و آبیکه دران سداب رطب
و بابونه و اکلیل الملک و نسترن و نمام و پودینه و برگ سرو پخته باشند بر سر ریزند و به بخار آن انکباب سازند و بجندبیدستر و مرزنجوش و مشک نشوق
کنند و بکندش عطسه آورند و سکنجبین عسلی محلول بآب گرم غرغره نمایند و بر صدغین این ضماد سازند مر و صبر و فرفیون و قسط شیرین هر واحد
دو درم زعفران و صمغ عربی هر واحد یک مثقال جندبیدستر یک درم افیون نیم درم کندر سه درم انزروت یک درم این ادویه بشراب کهنه حل کرده بر صدغین
طلا نموده بران پارهٔ اسرب بندند و مریض را سکنجبین بخورانند و غذا نخود آب بزیره و شبت و روغن جوز سازند و زیرباج تیهو یا لحوم صید بریان بزیت
دهند و شراب عسلی یا خمر کهنه سازند و از نبیذها منع کنند پس اگر صداع ساکن نشود و خوف کوری چشم باشد هر دو رگ صدغین قطع نمایند و بران
داغ نهند و اگر ساکن نشود گردن را از هر دو جانب و وسط آن داغ دهند و در تسکین صداع بحسن تدبیر و اصلاح اغذیه و ملازمت ادویه کوشش نمایند
زیرا که اگر مزمن گردد علاج او دشوار شود انطاکی گوید که ابتدا بخوردن منقیات بلغم نمایند مثل ایارج بماء العسل و تکثیر گلقند عسلی کنند و این معجون از مجربات من ست
برای انواع صداع بارد و تنقیهٔ دماغ و تقویت حواس و نشاط و اصلاح معده انیسون گل سرخ گل بنفشه هر واحد هفت درم عود هندی پنج درم صبر
غاریقون کبابه هر واحد چهار درم زعفران حلتیت هر واحد سه درم صموغ را در سرکه حل کنند و ادویه را سائیده همه را به سه وزن عسل کف گرفته بسرشند شربتش از
مثقال تا چهار درم و قوت این تا چهار سال باقی می ماند و این از اسرار مکتومه ست و اصلاح راس شربا و طلاء و بخورا میکند و در امراض حاره نیز عمل میکند اگر
عقب آن شیر یا گلاب بنوشند و از روغنهای نافع صداع بارد روغن بابونه و غالیه و بادام تلخ ست مجموع یا مفرد و سعوط بمر محلول در آب خالص یا شراب
و همچنین جندبیدستر و زعفران سعوط و مسند ست و چون کبابه و قرنفل و برگ بید انجیر و برگ جوز شامی بسایند و بحنا سرشته در شب بر سر طلا نمایند
نوازل را اصلا منع کند و صداع را بالکلیه دفع نماید خصوصا اگر بعصارهٔ قثاء الحمار آمیزند و چسپانیدن سفیدی بیضه بکندر نافع مسکن ست و با این همه
مریض در مدت علاج از استعمال مفسدات دماغ بالخاصیه و غیر آن مثل خرما و حلبه و عدس و مبخرات مثل گندنا و سیر و خردل باز ماند گیلانی از میامر نقل کرده
سزاوار آنست که ابتدا به تنقیهٔ بدن کنند بمسهلات خفیف ترکیب با ایارج فیقرا و حب صبر شروع نمایند بعد ازان حب قوقایا و آنچه قریب بقوت آن باشد
بخورانند و نسخهٔ حب صبر اینست صبر سقوطری ده درم مصطکی ترید هلیلهٔ کابلی گل سرخ هر واحد دو درم مقل ازرق نیم درم بآب کرفس حب سازند شربت سه درم قبیل خواب
بر سبیل شب یار دهند و نسخهٔ حب قوقایا اینست سقمونیا یک نیم درم ترید پنج درم باقی اجزا مع اوزان همان ست که در آغاز قول مسیحی گذشت شربتی سه درم این مطبوخ
ثابت بن قره نافع ست هلیلهٔ سیاه پوست هلیلهٔ زرد و کابلی هر واحد هفت درم پوست بلیله آمله هر واحد سه درم نانخواه دو درم سعد سه درم مویز منقی پانزده درم
در سه رطل آب بجوشانند تا یک رطل بماند پس ثلث رطل ازان صاف کرده با ثلث شربت حب قوقایا و یا یک درم ایارج فیقرا و یک درم تا یک نیم درم ترید بنوشانند
و خوردن دو مثقال اسطوخودوس بعسل سرشته نافع بود و این حب نافع صداع مزمن ست ایارج فیقرا یک درم شحم حنظل ربع درم ترید نیم درم مقل کتیرا
هر واحد یک دانگ سقمونیا ربع درم مقل را در آب کرفس حل کرده حبها سازند و این یک شربت ست و اگر ازین فائده نشود این نقیع ایارج با روغن
بید انجیر بنوشند هلیلهٔ زرد هفت درم هلیلهٔ سیاه و کابلی و بلیله و آمله هر واحد دو درم مصطکی سه درم افسنتین تخم کشوث هر یک پنج درم شاهتره ده درم

نسخهٔ معجون

نسخهٔ حب صبر

نسخهٔ حب قوقایا

نسخهٔ نقیع ایارج

و قلیه آلکامه و گوشت سرخ از سفیدی پیه جدا کرده بروغن زیت بریان کرده و آنرا که حاجت بحرارت بیشتر باشد بروغن جوز بریان کرده و حلوای عسل او فق از شکر بود و بعد طعام گرم تر بود و بسیار باشد که از صعوبت درد سر آواز باطل شود و درین حالت آب گرم بر سر او بسیار ریزند و روغن گرم یا روغن نفط در گوش چکانند مصنف حاوی و ترویج گوید که تنقیه دماغ از بلغم غلیظ یا تنقیه جمیع بدن بحبوب و ایارجات کنند تا طبیعت عزاد و تخلیع صاحب صداع نماید و در اول صبح جلاب از اصل السوس مقشر کوفته سه درم بادرنجبویه دو درم باره درم گلقند بنوشانند و بخود آب و شیره تخم خرفه طبیم بعد اسا زند بعده هرگاه در قاروره نضج تام ظاهر گردد این حب صبر بدهند صبر سقوطری مثقال حب النیل نیم درم تربد خراشیده بروغن بادام چرب کرده یک درم غاریقون نیم درم شحم حنظل مقل مصطکی کتیرا هر یک یکدانگ نمک هندی یک نیم دانگ کوفته بیخته بآب بادیان ترسرشته مثل نخود حبها سازند بسحرگاه بخورند و تا نیم روز بران صبر کنند که اسهال نیک کند و بعد تنقیه بروغن سداب یا روغن سوسن یا یاسمین بر سر ریزند و اگر تنقیه تام نشود و اندک صداع باقی ماند حب ایارج یا حب شبیار بخورانند و بابونه اکلیل الملک مرزنجوش شبت هر واحد کف در پنج رطل آب خوب جوشانیده بر سر نطول کنند و آین سعوط نیز مفید صداع بارد است مرکند ره حضض جندبیدستر زعفران هر یک نیم دانگ صعتر فلفل سفید و سیاه هر واحد یکدرم مشک نیم دانگ کوفته بیخته بآب مرزنجوش سرشته قرص سازند و بسایه خشک نمایند و وقت حاجت سوده سعوط کنند و این طلا نیز نافع صداع بارد است صبر جندبیدستر قسط صمغ عربی زعفران هر یک درم انزروت کندش هر یک سه درم کوفته بیخته بآب خالص سرشته بر کاغذ طلا نمایند و بر سر بچسپانند و این ضماد نیز سودمند بیخ قثاء الحمار افسنتین هر یک دو درم بآب و زیت بپزند تا مهرا شود و پس آب صافی او بر سر نطول کنند و ثفل او را بر سر ضماد نمایند صفت حب الطف غاریقون کبیر که بلغم بسهولت بی غائله خارج کند و تنقیه دماغ از فضول نماید و صداع بارد و مزمن را نفع دهد و عمل او شریف جلیل است بگیرند ایارج فیقرا کابلی شش درم آمله افسنتین غاریقون سقمونیا هر یک سه درم اسارون انیسون تخم کرفس هر یک دو درم تربد سفید هفت درم افتیمون پنج درم ایارج فیقرا هفت درم قرنفل یک درم کوفته بیخته بجلاب یا عسل کف گرفته سرشته حبها سازند شربتی از آن مثقال و این حب تنقیه سر و معده کند ایارج فیقرا شش درم تربد سفید پوست هلیله کابلی هر یک سه درم نمک هندی تخم کرفس هر یک دو درم گل سرخ دو نیم درم شربتی از آن دو درم و این سعوط مفید است شونیز یکدرم کرسنه دو درم فرفیون یک دانگ کوفته بیخته سعوط سازند طبری گوید که اگر قوت قوی باشد ابتدا به تنقیه بدن کنند بعده تنقیه سر نمایند و این دوا استفراغ بدن نماید هلیله کابلی سی درم حشیش غافث ده درم سنای مکی اسطوخودوس قنطوریون هر واحد پنج درم افسنتین سه درم افتیمون هر واحد سه درم تخم کرفس انیسون بادیان هر واحد چهار درم اصل السوس مقشر بیخ سوسن عنصل بریان گاوزبان بادرنجبویه هر واحد پنج درم مویز منقی پانزده درم بدستور مطبوخ بجوشانند و یک رطل بغدادی از آن صاف کرده در آن غاریقون و تربد هر واحد دو ثلث درم سوده بعسل سرشته بمالند و نیم گرم بنوشند و بعد ازین شربت هفت روز صبر کنند و از اطعمه ردیه پرهیز دارند پس اگر مزاج او متغیر نگردد و حالتی مانع پیدا نشود تنقیه سر او باین دوا نمایند گل سرخ دو درم افسنتین سه درم نمک سرخ رب السوس هر واحد یکدرم تخم کرفس دو ثلث درم مصطکی چهار درم صبر سقوطری ده درم کوفته بیخته بآب خالص حب بسته دو درم و ثلث بدهند و هفت یک ماه سه شربت ازین حب بخورانند اگر ممکن بود و مزاج متغیر و ضعیف نگردد و بعد ازین مریض بر غذای الطف لزوم نماید و اگر این کفایت نکند باسلیقین حجامت نمایند و عضله ساقین به بندند و اگر این هم کفایت ننماید تخم گل و شونیز و اندکی کندش عطسه آورند اگر عطاس هیجان صداع او نکند و اگر هیجان نماید از عطاس اجتناب نمایند پس اگر منخرین تر گردد یا آب یا مخاط از آن سیلان کند و صداع هیجان ننماید بر عطسه دوام نمایند که باین طریق صحت یابد و اگر صحت نشود و این اثر نکند و درینجا بقیه فضول معلوم شود و قوت مریض مساعدت کند مرتبه دوم تنقیه کنند و اگر این کفایت نکند مالش سر و ریختن آب گرم که در آن حشائش حاره محلله مثل نمام و مرزنجوش و بابونه و اکلیل الملک مانند آن پخته باشند بعمل آرند و اگر کفایت نکند ضماد مغز نان سپیده پنجاه درم مر و صبر هر واحد سه درم زهره گاو دو درم مورد تر یک مشت همه را بسایند تا مثل مرهم گردد و اندک روغن غار بران ریخته بر سر ضماد نمایند و اگر وقت زمستان باشد گرم کرده بکار برند تا سر را ایذا نرساند و اگر کفایت نکند بروغن مصطکی دفعات متوالی سعوط نمایند بعقب تعطیس بقدار دو دانگ از آن سعوط کنند و اکثر تجارب

نسخه حب صبر سقوطری

نسخه حب الطف [illegible] غاریقون کبیر

علاج صداع سوداوی

سببش صعود سودا بسوی دماغ و قبض و جمع عضو ست اگر خون غالب یا فاسد باشد فصد وسیع نمایند و بعد نضج ماده بمنضج سودا تنقیه از مسهل سودا
و حب افتیمون نمایند بطریقیکه در علاج امراض دماغی سوداوی مذکور شد و ایضاً بهر نضج سودا بسفایج فستقی کوفته اصل السوس مقشر نیم کوفته پرسیاوشان شاهتره
گاوزبان بادرنجبویه بادیان افتیمون در صره بسته مویز منقی هر یک بقدر حاجت جوشانیده صاف نموده با سکنجبین افتیمونی یا شیر خشت از سه روز تا پنج روز
بیاشامند و یا گل بنفشه اصل السوس مقشر کوفته گل سرخ هر یک سه درم جوشانیده صاف نموده با شربت گاوزبان و بادرنجبویه هر واحد ده درم بنوشند و یا
گاوزبان چهار درم اسطوخودوس یک مثقال پوست بیخ کبر حشیش غافث از هر یک نیم درم بادیان یکدرم مویز منقی بست درم جوشانیده صاف کرده با بست درم
سکنجبین بزوری بنوشند چند روز تا آنکه ماده نضج و قاروره غلیظ گردد پس متوجه اخراج سودا بمخرجات آن گردند مثل مطبوخی که دران پوست هلیله کابلی و هلیله
سیاه و بسفایج و افتیمون و اسطوخودوس و غاریقون و لاجورد مغسول داخل نموده باشند و یا مطبوخ هلیله سیاه ده درم سنای مکی بنفشه اسطوخودوس شاهتره از
هر یک پنج درم تمر هندی فلوس خیارشنبر گلقند هر یک بست درم دران مالیده صاف کرده بران تربد مجوف یکدرم افتیمون یک مثقال لاجورد مغسول
دو دانگ روغن بادام یک مثقال یا نیم انداخته بیاشامند نیم گرم و غذا باید که درین ایام نخوداب چوجه مرغ و یا گوشت بره و یا بزغاله شیرخواره فربه باشد و طبیخ
گاوزبان و مویز منقی بادرنجبویه آلو بخارا بسفایج افتیمون اسطوخودوس ترنجبین آمیخته نوشیدن نیز منضج سودا است و اگر خواهند شاهتره پرسیاوشان
بنفشه بیخ کاسنی بیخ بادیان اصل السوس گل سرخ عناب سپستان تخم کاسنی گلقند حسب حاجت افزایند و بعد حصول نضج کامل تنقیه سودا بمطبوخ
افتیمون یا حب آن کنند و اگر سودا احتراقی باشد و علامات حرارت پیدا بود از استعمال ادویه گرم حذر کنند و بمنضج بارد یا ماء الشعیر که دران گاوزبان مویز منقی
خطمی مقشر پخته باشند چند روز نضج ماده نموده بهر تنقیه آلو بخارا عناب سپستان خطمی زرشک پوست هلیله کابلی بسفایج افتیمون اسطوخودوس جوشانیده
صاف نموده ترنجبین مغز فلوس مالیده باز صاف کرده روغن بادام شربت شاهتره اضافه نموده بنوشند و اگر مسهل قوی تر خواهند یک مثقال غاریقون سفید
و نیم مثقال لاجورد سائیده ذرور نمایند و یا منضج و مسهل که در امراض دماغی سوداوی گذشت بعمل آرند و بدانند که استعمال حبوب و مسهلات قوی پی
در پی جائز نیست بلکه برفق و مدارا و بعد نضج تام و بقای قوت استعمال نمایند و اگر سبب صداع خلط بلغمی و سوداوی باهم باشد باید که در معالجه آن از ادویه
داخله و نطولات و غیره نافع بهر دو امتزاج نمایند و همچنین در منضجات و مسهلات و مطبوخ که در خواص کامل باید نیز نافع صداع حادث از خلط سوداوی
مخلوط بلغم ست و بعد تنقیه تقویت بدوا المسک و مفرحات یا مقوی نمایند و یا هلیله مربی با اسطوخودوس سوده آمیخته بخورند و بالایش شیره مغز تخم
هندوانه عرق عنب الثعلب و عرق کیوره شربت بنفشه بنوشند و یا عود صلیب یکماشه سوده بدوا المسک شش ماشه سرشته بخورند و شیره تخم خشخاش
چهار ماشه شیره مغز بادام چهار دانه شربت انار شیرین دو تولہ بنوشند و هلیله مربی بگلاب شسته کشنیز مقشر یک ماشه سوده آمیخته وقت خواب شب بخورند
و حریره بادام و خشخاش و حلوای آنها و پسته و نارجیل و جوز و انگور و انار و مویز و کشمش نافع و استعمال شربت اسطوخودوس و بادرنجبویه و گاوزبان
و بنفشه و نیلوفر قبل تنقیه و بعد آن مفید ست و تنطیل سر بشیر گاو نیم گرم مخلوط بروغن خشخاش عظیم النفع ست و تدهین راس بروغن لبوب سبعه
و تقطیر او در گوش نافع و حلوای مغز کدو و شکر و نشاسته و روغن بادام بر سر بستن مجرب ست و کذا الشیر بر سر دوشیدن و دخول در حمام معتدل
و ریختن آب نیم گرم بر سر متواتر و مقام در موضع معتدل الحرارة مائل برطوبت نافع و از بیداری و جمله ریاضات اجتناب اوجب **و ایضاً** بعد تنقیه
بهر تبدیل مزاج روغنهای گرم و تر مثل روغن بابونه و روغن زعفران با روغنهای سرد چون روغن مغز تخم کدو آمیخته بمالند و در بینی چکانند و بشربه و سعوط و ضماد
و نطول و شموم با ادویه قلیل الحرارت مائل ببرودت بعمل آرند بشرطیکه سودا طبیعی باشد اما اگر سودا احتراقی بود محتاج بسوی تبرید بسیار ست تا آنکه
زائل گردد حرارت کامنه دران سودا چنانچه در خاکستر و آهک میباشد و از استعمال ادویه مسخنه احتراز کنند تا باعث سخونت دماغ و آئل بجنون نگردد
و ادویه بارد رطب اختیار نمایند و بروغن بنفشه و روغن کاهو و روغن خشخاش و شیر زنان مدام سعوط کنند و اگر بعد تنقیه درد سر باقی باشد چندی [illegible]

باد آورد هشت درم در یک رطل آب بپزند تا سوم حصه بماند صاف کرده پنج درم ایارج فیقرا دران حل کرده هر روز از سه اوقیه تا پنج یا هفت بر روغن بید انجیر بنوشند و این بهترین تنقیه سر و معده نیکوست و گاهی بدل ایارج درین آب صبر میکنند و از دو تا سه اوقیه می نوشانند و بعد اجابت تا سه درم حب الرشا در آب نیم گرم که دران شکر حل کرده باشند بخورند و اگر در دفع باین مسهلات ساکن نشود ایارجات کبار مثل ایارج جالینوس و ایارج لوغاذیا بخورانند بعده امر باستعمال تریاقات و معاجین در هر هفته یکبار کنند و اولا کوشش در جذب مواد بسوی اسفل بحقنه نمایند و بعده غرغره بسکنجبین محلول در آب گرم یا مری کنند و بعدا بسکنجبین عسلی محلول دران ایارج فیقرا و یا مری با ایارج فیقرا و غرغره که در باب فالج و لقوه بیاید بعمل آرند و این غرغره منقی دماغ از فضول غلیظه لزجه است ایارج فیقرا و وج و خردل و مویزج و عاقرقرحا و زنجبیل و پودینه و صعتر و اصل السوس و بیخ کبر کوفته در ماء العسل یا سکنجبین عسلی یا مری حل کرده غرغره نمایند و اگر خواهند یک یا دو یا سه دوا ازین بعمل آرند و اگر خواهند همه را جمع کنند **مصنف اقتباس** گوید که جهت حصول نضج مطبوخ اسطوخودوس یا شربت اسطوخودوس منضج چهار پنج روز دهند و بعد نضج تنقیه دماغ بحب شبیار یا اطمخیقون یا قوقایا به نسخه علویخان باضافه سنای مکی دو توله تربد سفید ماشه زنجبیل سه ماشه پوست هلیله زرد و کابلی هر یک یک نیم توله ریوند خطائی هفت ماشه مغز خیارشنبر و ترنجبین هر یک هفت توله گلقند عسلی چهار توله روغن بادام هفت ماشه در مطبوخ کنند وقت دو پاس نخوداب بچه مرغ دهند و وقت شام نان خشکار خمیری در عرق بادیان خمیده کرده باشند با بچه مرغ خورانند و صبح دوا دهند اسطوخودوس سه ماشه سوده با جوارش مصطکی یک توله سرشته ورق نقره یک عدد پیچیده با مطبوخ اصل السوس گاوزبان بیخ کرفس سیاوشان هر یک هفت ماشه انیسون چهار ماشه بادیان نه ماشه و شربت بزوری حار چهار توله داخل کرده تخم کنوچه هفت ماشه پاشیده بخورند و همین مطبوخ سه چهار سهل داده بعد حصول تنقیه تام جهت تعدیل مزاج و اخراج ما بقی مواد و تقویت دماغ عطوسات و غرغره اطریفلات و دیگر تدابیر بکار برند بقول شاه ارزانی نخوداب با شیره حب النیل سفید نوشیدن و تا یکهفته مداومت کردن در تعدیل تقویت دماغ از مجربات است و اگر با سه نوبه اسطوخودوس تخم خطمی اصل السوس هر یک چهار ماشه جوشانیده نبات دو توله داخل کرده دهند **مؤلف خلاصه** می نویسد که برای نضج و تلطیف ماده برگ گاوزبان اصل السوس هر کدام یکدرم پستان مویز منقی هر کدام یک اوقیه ابریشم خام یکدرم تخم خطمی سه درم بادیان یکدرم جوشانیده صاف نموده شربت اصول دو اوقیه حل کرده صبح و شام دو حصه نموده بدهند تا سه روز بعد ازان پرسیاوشان سه درم انیسون یکدرم بادیان مصطکی هر کدام یکدرم جوشانیده صاف نموده گلقند یک اوقیه سکنجبین ساده دو اوقیه حل کرده بدهند صبح و شام و شوربای جوزه مرغ تغذیه فرمایند و بعد از ظهور نضج ماده به مسهلات بلغم چون حب صبر و ایارج فیقرا و اطمخیقون تنقیه کنند و بعد ازان بار دیگر متوجه بانضاج و تلطیف گردیده اگر احتیاج شود باستفراغ باقی ماده اقدام نمایند آنگاه باستعمال غرغره و ضمادات اگر حاجت شود باین نوع اشتغال ورزند

صفت غرغره که بعد تنقیه درین نوع سودمند است مرزنجوش صعتر هر کدام سه درم عاقرقرحا یکدرم جوز بوا ربع درم جوشانیده صاف نموده سکنجبین عسلی دو اوقیه حل کرده غرغره کنند مسح سر با دهان چهار تره روغن بابونه و خیری و یاسمین و نطول آبیکه دران بابونه و اکلیل الملک چیزی بنفشه جوشانیده باشند در وقت سودمند است و ضماد ازین اجزا بر صدغین گذارند صبر زعفران جندبیدستر هر کدام یکدرم فرفیون نیم درم افیون ربع درم کندر روت یک مثقال صمغ عربی نیم مثقال با شراب سائیده ضماد فرمایند **بعضی** سلاطین در مجربات خود نوشته که خوردن بابونه و طلای آن بر پیشانی مجرب است و چکانیدن روغن آن در گوش و بینی و انکباب بر بخار آن نیز انفع است و همچنین اگر موی سوخته انسان سه درم صبر یک نیم درم کندر یک درم در آب قرنفل سائیده بر جبهه و شقیقه طلا نمایند و کذلک هرگاه مغز تخم مشمش تلخ سائیده بر سر ضماد کنند یا بروغن او طلا نمایند یا استنشاق کنند و ایضا براده چوب شمشاد هرگاه با حنا آمیخته ضماد کنند و خوردن جوز ماثل و کذا ضماد زنجبیل صندل و بیخ بید انجیر مساوی در آب شسته برنج سائیده بر پیشانی و شقیقه نافع و ایضا فلفل سیاه باریک سوده در پنبه پر کرده در گوش بندند که گوش ازان پر شود و بعده پنبه در گوش نهند و همچنین اگر روز چهارشنبه اخیر ماه صفر از جانب پیشانی طرف وسط سر طولا یا زده زلو چسپانند و خون بگیرند صداع مزمن زائل گردد و کذا التعلیق جلد سر هدهد و مار مهره و قوة الصبغ مفید است و اگر صمغ عربی دو جزو زعفران افیون مرکی خون سیاوشان هر واحد یکجزو باریک سوده بسفیدی بیضه آمیخته بر کاغذی که از سوزن سوراخ کرده باشند طلا کرده بر شقیقه بچسپانند نافع بود

و آب مطبوخ بنفشه و سوسن و بابونه و اکلیل الملک و بادرنجبویه و برگ سداب و قرنفل و جو کوفته بر سر نطول کنند و غذا لحوم حملان و جدی و ماکیان
معمول با اسفیدباج دهند و تخفیف غذا کنند و این مطبوخ نافع صداع سوداوی است اگر با آن بلغم باشد هلیله کابلی و هندی هر واحد هفت درم هلیله آمله
هر واحد چهار درم مویز منقی سی درم گاوزبان و اسطوخودوس و قنطوریون دقیق و حشیش غافث هر واحد سه درم افتیمون پنج درم بسفایج کوفته و تربد کوفته هر واحد
سه درم غاریقون دو درم مصطکی و سنبل هندی هر واحد یک نیم درم تخم کرفس و انیسون هر واحد دو درم اصل السوس مقشر چهار درم همه را در چهار رطل آب بجوشانند
تا بیک رطل باز آید صاف کرده بر آن این ادویه برای تقویت اندازند تربد سفید یکدرم ایارج فیقرا و غاریقون هر واحد چهار دانگ شحم حنظل حجر لاجورد و نمک
نفطی هر واحد دو دانگ بر مطبوخ انداخته بنوشند و اگر خواهند که برای تقویت حب ساخته قبل مطبوخ بخورند و بعده مطبوخ بنوشند نافع بود حب جرجانی و املاقی
بنوشند که تدبیر تنقیه سودا بمطبوخ افتیمون و جمیع آنچه در علاج مالیخولیا بیاید باید کرد و همه تدابیر از آن نوع باید ساخت و این حب سخت نافع بود پوست هلیله
چهار دانگ افتیمون نیم درم غاریقون دو دانگ نمک نفطی و بسفایج و حجر ارمنی مغسول و خربق سیاه هر یک دانگی بدستور معمول حب سازند و این همه یک شربت
است و این نقوع صبر آنرا نافع است و نسخه او همانست که در علاج صداع بلغمی در قول ابوسهل گذشت لیکن درینجا وزن از پوست بیخ بادیان تا اصل السوس
هر یک ده درم سنبل و قصب الذریره هر یک سه درم است و شحم حنظل مطبوخ و وزن صبر ده درم ابن الیاس و خجندی میگویند که اسهال سودا باسطوخودوس
و غیر آن که در قول مسیحی گذشت و ایارجات و حبوب نمایند بعد از آن تعدیل مزاج و تغریق سر با دهان حاره رطبه نیم گرم مثل روغن نرگس و روغن بادام
شیرین کنند و باید که هر روز جلاب نربادرنجبویه ده درم اصل السوس مقشر کوفته سه درم گاوزبان دو درم و شکر یا گلقند ده درم بنوشند و مزوره نخود
[illegible] غذا سازند و بعد ظهور نضج تنقیه دماغ بحب ایارج و شبیار یا بحب صبر یا بنقوع صبر یا بمطبوخ افتیمون نمایند و یا این حب بدهند که اسهال
سودا و از تنقیه سر از ماده سوداوی غافل نکند افتیمون دو درم غاریقون تربد مقشر بروغن بادام چرب کرده اسطوخودوس بسفایج هر واحد یکدرم کوفته
بیخته بعرق بادیان حب بسته بدارند و این یک شربت است ابولیس گفته که صداع حادث از سودا ضعیف بود و جالینوس گوید که من در صداع بارد مزمن
سوداوی خردل مضروب بر سر می نهم و ایضا روغن او گرفته بر سر میگذارم و صحت میشود و ایضا او گفته که در علاج صداع سوداوی استعمال حبوب و مسهلات
قویه بتکرار نمایند زیرا که سودا اخلاط غلیظ است بسهولت بر نمی آید و بیداری طویل و خواب صداع آورند و از اغذیه بارده و حامضه مثل مقلیه و دوغ [illegible]
و سکباج و [illegible] و مانند آن اجتناب نمایند سعید گوید که تنقیه خلط سوداوی بمطبوخ افتیمون کنند اگر خلط در تمامی بدن منتشر باشد و بقی اگر فضله
در معده محتبس بود و اگر ماده در سر محتقن باشد قصد تنقیه سر بغرغره نمایند از ایارج و یا سکنجبین عنصلی و از پوست بیخ کبر بعسل سرشته در آب گرم حل کرده
و سعوط [illegible] در آب گرم بجوش کنند و اگر [illegible] آثار حرارت ظاهر شود روغن بنفشه و شیر دختران و روغن تخم کدو چند روز در بینی چکانند و روغن
سوسن یا روغن زعفران بر سر مالند و آبیکه در آن بیخ سوسن آسمانجونی و شبت جوشانیده باشند بر سر ریزند و غذا لطیف مثل نخود آب زیرباج جوزه مرغ و گوشت حملان [illegible]
و [illegible] بریان سازند و [illegible] اندک حلوای شکری دهند و در حمام داخل کنند و آب نیم گرم بر سر ریزند و از اغذیه شدید الحرارت و از طول مقام در جای گرم حذر نمایند

علاج صداع ریحی داخلی

در ریح داخلی آنست که در نفس دماغ یا بدن متولد شود و در سر محتقن گردد بهر تحلیل آن بادیان انیسون زیرهٔ سیاه در گلاب و عرق بادیان جوشانیده گلقند
داخل کرده بنوشند و نوشیدن شیرهٔ قاقله کبار مجرب سویدی است و نرم داشتن طبیعت مناسب است بابونه و اکلیل الملک شیح و برنجاسف و نمام و برگ غار
و شونیز و پودینه و سداب بقدر مناسب گرفته در آب جوشانیده نیم گرم بر سر ریزند و تخم شبت بابونه پودینه دشتی سداب بوره ارمنی سبوس گندم در خرقه بسته
گرم کرده تکمید نمایند و اگر این ادویه در آب پخته بر بخار آن انکباب کنند و بآب آن نطول سازند بهتر باشد و یا بادیان مرزنجوش در آب پخته بر بخار [illegible]
و مالیدن روغن بابونه و شبت بر رگهای گردن و تقلیل غذا [illegible] نیز گاهی بی تنقیه فائده میکند و شمیدن یاسمین برای ازالهٔ صداع ریحی مجرب ابن بیطار
و از فلفل و حب بلسان و مشک عطسه آورند و عطوس از زنجبیل و شکر مجرب است که فلفل و حب بلسان [illegible] قوی الاثر عطوس هندی

براطریفل اسطوخودوس نمایند و یا وبید البورو تالیف علوی خان مرتب سازند و ضماد از بابونه اکلیل الملک مرزنجوش با روغن گل یا یاسمین آمیخته بکار برند و از
مرزنجوش و حنا و جدوار در حمام ضماد کردن نیز مجرب و کذا بوش در بندی جدوار قرنفل مفید ست و یا مرکی زعفران سوده بروغن بادام و شیر زنان آمیزند
و پارچه بدان آلوده شب و روز بر سر دارند که مسکن وجع و منوم ست و همچنین قرنفل دارچینی پوست بیخ لفاح بزرالبنج سفید زعفران جند بیدستر کوفته
بروغن گل و بابونه و بادام آمیخته ضماد کردن و یا آرد گل بنفشه و بابونه و خطمی سفید مساوی کوفته بیخته با آب روغن بنفشه بادام یا روغن نرگس و آمل کرده در
روغن بادام حل کنند تا مثل مرهم گردد و گرم نموده ضماد نمایند و اگر سداب بری فرفیون رتی حرمل بنفشه مرزنجوش هر واحد جزوی جند مقشر دو جزو کوفته و فرفیون در روغن
نیلوفر حل کرده باهم آمیخته ضماد نمایند برای صداع سوداوی مزمن نافع بود و در مادهٔ احتراقی ضماد از تخم خرفه کاهو و صندل و کشنیز سبز بروغن یاسمین
و روغن گل نمایند سعوط مومیائی بقدر یک سرخ در روغن بابونه سوده نافع ست و برگ حاج افشرده آب او سه قطره در بینی چکانیدن و بعده ساعتی
روغن بنفشه انداختن و شوربای چرب نوشیدن بزعم قومی شدید النفع ست کذا زهرهٔ گاو سرخ نیم درم کافور نیم درم سعوط کردن و شموم مقوی دماغ
و قالع صداع سوداوی عنبر عود هندی هر یک دو درم مشک زعفران هر یک یک دانگ صندل سه درم ست و کذا مشک سا تمام مرزنجوش
سداب مخلوط کرده ببویند و بوییدن نرگس و ریحان و عنبر و مشک نیز مفید بود و نطول مطبوخ بابونه اکلیل الملک صعتر شبت ارمنی گاوزبان برگ چقندر
سبوس گندم بعمل آرند و انکباب بران و تضمید بثفل آن نمایند که بعد تنقیهٔ تام برای تعدیل مزاج مفید و اگر اطراف آن و بابونه اکلیل الملک حلبه شبت
هر یک یک کف در پنج سیر آب بپزند که نصف بماند سر بر بخار او دارند و بعده صاف کرده بر سر ریزند نافع بود و گوینده که اگر بیخوابی باشد روغن شبت بر سر ریزند
و در بینی و گوش چکانند و غذا شوربای ماکیان فربه و تیهو و دراج همراه نخود پخته و دیگر اغذیهٔ لطیفه چون گوشت حلوان و چوزهٔ مرغ و گنجشک و کباب ساده
یا با چقندر و گزر و مصالح گرم و روغن بادام پخته و بیضهٔ نیم برشت و حلوای خشخاش تناول نمایند و بعد غذا به تجویز هضم جوارشات معتدل مفرح بخورند و خواب
بر پشت چپ نمایند و از اغذیهٔ مولد سودا مثل فطر و بادنجان و گوشت گاو و گوشت خشک کرده و پنیر کهنه و عدس و سرکهٔ کهنه و باقلا و کرنب اجتناب ورزند

اقوال اطبا بعضی متاخرین می نویسند که اولاً مطبوخ افتیمون فواکی علوی خان نضج ماده نمایند و بعد نضج سنای مکی یک نیم توله هلیله سیاه یک توله خیار شنبر
ترنجبین هر یک شش توله داخل کرده ریوند خطائی هفت ماشه سر داده نموده روغن بادام هفت ماشه افزوده یا حب لاجورد یا حب افتیمون
تنقیه کنند و صبح شیر بیا... یک عدد ... لاجورد مغسول طباشیر هر واحد یک ماشه سوده آمیخته ورق نقره یک عدد پیچیده بخورند و لعاب گاوزبان
پنج ماشه شیرهٔ تخم کاسنی و مغز تخم کدو و مغز تخم ... هر یک هفت ماشه گلاب بید مشک هر یک پنج توله عرق گاوزبان شش توله برآورده شربت گاوزبان و سیب
هر یک یک نیم توله تخم ... پنج ماشه پاشیده بعمل آرند و بعد تنقیه جهت تعدیل مزاج اطریفل شاهتره علوی خان و اطریفل افتیمون ذی الشان و سعوط روغن
بنفشه و خشخاش و کاهو و شیر زنان و نطول از روغن بنفشه و کاهو و آب ... بهار هر یک یک توله عطر گلاب چهار ماشه و ضماد از ... تخم کاهو و صندل سفید
و برگ کشنیز هر یک سه ماشه در روغن یاسمین و روغن گل سوده و خمیرهٔ مروارید همراه عرق شیر بکار برند و اگر درد باقی ماند مارانجبین نوشانند و بعلاج مالیخولیا
پردازند مسیحی گوید که اگر مادهٔ سودا باشد بهلیلهٔ سیاه و افتیمون و غاریقون و نمک هندی و بسفائج و خربق سیاه و حجر ارمنی اسهال آورند و باقی تدبیر همانست
که در صداع بلغمی مسطور شد و در صداع بارد عارض عقب امراض سوداوی باید که چند بط بگدازند و اندکی جند بیدستر دران حل کرده سعوط کنند و یا
قدری آب مرزنجوش با اندکی روغن بنفشه و شیر دختران یا روغن مغز تخم کدو یا سفیدهٔ بیضه رقیق آمیخته سعوط کنند و در گوش چکانند شیخ میفرماید
که در صداع بارد بمادهٔ سوداویه واجب ست که آنچه در علاج امراض دماغی سوداوی گذشت بحسب آن عمل نمایند از فصد اگر احتیاج آن باشد بسبب
خون غالب فاسد و تنقیه بدرجات آن بعد انضاجات مفصله بعد ازان تبدیل مزاج بطریق مذکور و استعمال مولدات خون محمود لطیف رطب رقیق و از چیزها
که آنرا بسیار فائده میکند حب قرنفل ست و در ینجا نیز آنچه ارکاغانیس در باب فصد کاهل گفته و آنرا ذکر کردیم یاد دارند مجوسی گوید که اگر صداع از مادهٔ سودا
یا بلغم و سودا باشد مطبوخ غاریقون بنوشند و روغن بنفشه مخلوط بروغن سوسن و یا روغن نیلوفر بمالند که روغن نرگس و روغن مرزنجوش نشوق نمایند

وجند بیدستر و مشک خاصةً بویند و دخول حمام برناشتا درین باب نافع ست ابن عباس گوید سزاوار آنست که معالجه باشیای محلل ریاح نمایند مثل نطولی که دران بابونه و اکلیل الملک و برگ کرفس و بادیان و تخم آنها و صعتر و زیره و مرزنجوش و شبت داخل کرده باشند و دران پارچه تر کرده تکمید سر نیز کنند و ایضاً بروغن که دران زیره و صعتر و تخم کرفس جوشانیده باشند تکمید نمایند و این سعوط بسازند صبر و مر و کندر هر واحد درم زعفران و فلفل و سعید و جاوشیر هر واحد نیم درم مشک یکدانگ همه را باریک ساییده در آب مرزنجوش حبهای کوچک سازند و وقت حاجت یکدو حب با آب مرزنجوش سوده بکار برند دیگر مومیایی و جند بیدستر و مشک و فرفیون بروغن زنبق آمیخته در بینی چکانند و شمیدن مرزنجوش خاصةً نافع و کسی که مداومت شم او نماید آن را این نوع صداع ریحی عارض نشود و تعطیس نیز این را و صداع بخاری را سود مند ست اسماعیل گوید که معده و بدن را از مادهٔ فاسده مولد ریاح و بخارات بحب ایارج و قوقایا و نقوع صبر پاک کنند و بعد تنقیه بدن هر صباح ناشتا در حمام رفتن و شمیدن مرزنجوش و جند بیدستر و مشک و غالیه و بوییدن و بادیان پیش بینی داشتن و دود آن کردن و روغن بادام تلخ در بینی و گوش چکانیدن سود دارد و ایارج فیقرا یکدرم جاوشیر جند بیدستر فرفیون هر یک نیم درم مشک دانگی شکر بوزن همه ادویه همه را ساییده بقدر یکدانگ در بینی دمند و اگر در شیر زنان حل کرده چکانند بهتر باشد و کسر ریاح و تفتیح سدد کند و صداع کهنه را سود دارد و از اشیای مولد بخار و ریح پرهیز نمایند صفت حب ایارج بگیرند ایارج فیقرا و تربد هر یک ده درم پوست هلیله زرد و هلیله کابلی هر یک پنج درم انیسون نمک هندی هر یک دو درم همه را کوفته بیخته حبها سازند شربتی دو و نیم درم تا سه درم و اگر در بدن مادهٔ سودا باشد پنج درم افتیمون زیاده کنند ابن الیاس گوید که تحلیل و تلطیف با دویه کاسر نفخ مثل بادیان و تخم کرفس هر یک سه درم بشکر سفید نمایند و غذا نخود آب دهند اگر با حرارت نباشد و استعمال نطولات حاره ملطفه مثل آب ریاحین و حمام دائم و سعوط بآب مرزنجوش و استنشاق ریاحین لطیفه کنند خجندی گوید که اگر ریاح بارد غلیظ باشد نطولات محلله مثل بابونه و اکلیل الملک و مرزنجوش و صعتر و پودینه استعمال کنند و پارچه در آب یا در روغنی که اندران بادیان و زیره و سداب پخته باشند تر کرده تکمید سر نمایند و حمام گرم درین نفع دارد و جند بیدستر و مشک بروغن زنبق سوده سعوط کنند که تحلیل ریاح سر کند و این قطور همین فائده دارد زیره صعتر حب الغار تخم کرفس سوده غن زنبق بطریق معمول روغن ساخته در گوش و بینی چکانند



علاج صداع ریحی خارجی

ریح خارجی آنست که از خارج اندرون سر نافذ شود و در دماغ محتقن گردد و این ریح چون بداخل سر نافذ شود بکمیت و کیفیت خود ضرر پیدا کند پس علاج احتیاج بتحلیل افتد بسبب اضرار او بکمیت و لهذا اگر این ریح بارد بود مسخنات قوی استعمال کنند تا ازان تعدیل مع تحلیل حاصل شود و اگر این ریح حار بود استعمال دوائی که الی التبرید تحلیل نبود میسر آنکه این مانع از تحلیل ریح گردد پس بقول شیخ درینجا نظر کنند که آیا ریح حار صیفی هست یا بارد شتوی لیکن موضع دخول او در یافت نمایند پس اگر حار باشد و مدخل وی گوش بود در روغن بابونه نیم گرم یا روغن خیری یا روغن شبت که باندک روغن گل حرارتش شکسته باشند در گوش تقطیر کنند و اگر مدخل او بینی باشد در بینی چکانند و بجلالات خفیف تنطیل سر نمایند بعد ازان اگر سوء مزاج حار باقی ماند تعدیل آن برفق نمایند و ابتدا با دویه قلیل البرودة کنند پس اگر فائده نشود در تبرید افزایند و حمام معتدل نفع دارد و اگر ریح بارد باشد در روغن های گرم مذکور جند بیدستر با مشک آمیخته بجمله هر دو طریق مذکوره بهمان راهی که ریح نافذ شده باشد تقطیر کنند و تقلیل و تکثیر درین ادویه بمقدار حاجت نمایند و بوییدن مشک جند بیدستر و حلتیت و سیر و امثال آن سود دارد و استعمال نطولات و سعوطات و شمومات و قطورات و ضمادات محلله حاره مذکوره در علاج صداع بلغمی و ریحی و تقویت دماغ و تعدیل آن کنند و از منفخات و مبخرات اجتناب ورزند و تلیین طبیعت درین باب ستوده است

علاج صداع بخاری داخلی

اگر تولد ابخره در نفس سر باشد و در معده نفخ و قراقر هیچ نبود و بحسب امتلا و خلا و بحسب اغذیه مبخره و قلیل البخار در صداع کمی و زیادتی ظاهر نشود نطولات مفشیه معروفه بعمل آرند و تقویت سر با ضمادهٔ محلله که دران اندکی قبض باشد و شمومات ملطفه نمایند و هر صبح بحمام رفتن و ریختن آب گرم متواتر بر سر و بیقن

نیز درین باب از مجربات ست وصبر وکندش وزعفران وفلفل سفید ومشک با آب مرزنجوش حل کرده در بینی چکانند واگر ازین تدبیر زائل نگردد بعد نضج
از منضج بلغم بمسهل آن وحب ایارج تنقیه کنند واگر مبدای ریاح معده باشد تنقیهٔ آن ودیگر تدابیر بدستوری نمایند که در علاج صداع شرکی معدی ریحی بیاید
وسفوف سداب انیسون بادیان پودینه زیرهٔ سیاه مدبر مساوی شکر برابر همه کوفته بیخته دو درم خورده باشند وسفوف احوال یا حالکی وحب هندی استعمال
کنند ودواء المسک حلو ومر وتریاق ودیگر ادویهٔ مقوی دماغ ومعده مثل فلاسفه واطریفل کبیر ومتوسط وصغیر وحافظ الصحة ومزید عمر نافع ست وهرچه در علاج
صداع بارد وامراض دماغی ریحی مذکور شد بعمل آرند واغذیهٔ لطیف خفیف مثل نخود آب مطبوخ بلحوم خفیفه مانند جوزهٔ مرغ ودراج وتیهو وخروس ومکیان
با شیرهٔ قرطم ومصالح گرم کاسر ریاح چون دارچینی وزیره وفلفل وهیل خورد واقرنفل وسانج هندی استعمال کنند وآبیکه دران مصطکی جوشانیده باشند
بنوشند **اقوال حکما** مؤلف اقتباس گوید که تنقیه مثل صداع بلغمی نمایند مع زیادتی ادویهٔ مقوی معده واین نخلخه برای آنچه مذکور شد ما بقی وتقویت دماغ بکار
برند گل بابونه مرزنجوش شونیز دانهٔ هیل جوز لوا هر یک سه ماشه جند بیدستر عنبر مشک هر واحد یکنیم ماشه در روغن نرگس یا یاسمین یک یک نیم تولا آمیخته بسازند
وسعوط روغن بادام تلخ باندکی جند بیدستر مالیدن وخوردن وبوییدن جند درین باب اثری عظیم دارد وبجهت تعدیل وتقویت اطریفل اسطوخودوس با زنجبیل
دهند ودواء المسک تلخ شاه ازرانی نافع وجوارش مصطکی مرکب علوی خان از مجربات ست غذا شوربای مرغ وگنجشک فاخته با نانی که دران بادیان داخل کرده باشند
ومرهمی مصطکی گل بابونه وبنفشه هر یک هفت ماشه جدوار سه ماشه کوفته بیخته در آب گل سداگلاب وگل عاشقانه در روغن گل هر واحد یکتوله زعفران چهار ماشه
زردی بیضهٔ بط خانگی یکعدد آمیخته بر دو رفادهٔ پارچهٔ نیلگون ازیک جانب آلوده بر صدغین نهاده بعصابه محکم بر پس سر ببندند و در روز سه چهار بار تکرار
عمل نمایند که در یک هفته صحت میشود واگر مرض کهنه باشد وهیچ تدبیر سود ندهد امر بحجامت کنند وجهت نضج مواد شربت اسطوخودوس منضج چهار توله
در عرق صعتر واسطوخودوس وبادرنجبویه هر یک پنج توله دهند صبح وشام تا پانزده روز وغذا شوربای نخوداب ودراج ومرغ بنان دهد وپس از
پانزده روز این مطبوخ قنطوریون منضج دهند قنطوریون دقیق هفت ماشه بسفایج درونج صعتر تخم سداب هر یک چهار ماشه اسطوخودوس
پنج ماشه مویز منقی سه توله انجیر زرد چهار عدد در عرق صعتر واذخر وبادرنجبویه هر یک نیم پاو شب خیسانیده صبح بجوشانند که سوم حصه بماند خمیرهٔ بنفشه
دو توله شربت اسطوخودوس سه توله داخل کرده بنوشند وحمام هر روز نمایند وبعد یکماه حمام موقوف نموده حب قوقایا یا مطبوخ اسطوخودوس اهل تنقیه کنند
وقت دوپهر نخوداب مرغ وشام نان خشکار با شوربای دراج دهند وصبح تبرید از جواهر مهره خطایی لاجورد مغسول هر واحد یکماشه در خمیرهٔ زمرد یا خمیرهٔ
مروارید نه ماشه آمیخته ورق طلا یکعدد پیچیده بخورند وبالایش قنطوریون دقیق درونج بسفایج انیسون هر یک چهار ماشه گل گاوزبان هفت ماشه در عرق
صعتر واذخر وبادرنجبویه هر یک نه توله جوشانیده شربت بزوری معتدل وبنفشه مکرر هر یک دو توله داخل کرده تخم خرفه تخم خشک وتودری سرخ هر یک سه ماشه
پاشیده دهند برین نهج بدفعات هفت هشت بار تنقیه نموده بفاصله دو سه روز چوب چینی بند شروع کنند وجهت تقویت معده ودماغ هر روز وقت
شب اطریفل شاهتره واطریفل افتیمونی علوی خان خورانند بعده اگر اندک گرانی گوش باقی ماند فتیله از دارائی قرمزی باریک ساخته صبر زرد افیون زعفران
هر یک یک ماشه مشک چهار حبه در روغن گل حل کرده فتیله بدان آلوده در هر دو گوش نهند وبعد از نیم ساعت بیرون کشیده تجدید نمایند و اندرون وبیرون
گوش را نیز بدوای مذکور آلوده کنند **جالینوس** گفته که اگر صداع از نفوذ ریاح از داخل باشد تنقیهٔ بدن با ایارج فیقرا ومانند آن کنند وحمام دائم
وهر صباح بر نهار در بخار آبیکه بابونه واکلیل الملک وصعتر وبرگ غار ومانند آن از ادویهٔ محلله دران پخته باشند بر سر واستنشاق مشک ومرزنجوش نافع ست
مسیحی گوید که اگر صداع از ریح غلیظ محتقن در دماغ باشد ایارج بخورند وهر روز استحمام استعمال نمایند وآبیکه دران صعتر برگ غار بابونه شیح مرزنجوش
اکلیل الملک برگ قصب شبت جوشانیده باشند بر سر نطول سازند وآب مرزنجوش سعوط کنند ومشک وجند بیدستر ورياحین لطیفه طیبه مثل یاسمین ونمام
وسیسنبر واقحوان ونرگس وخیری وسوسن ببویند **ابوعلی سینا** مینویسد که در صداع حادث از ریاح غلیظه ولا سعالجه با جتناب هر بخور منفخ مثل
جو ونخود وماش وخردل وغیره حار باشد خواه بارد باید کرد ونطولات وضمادات وشمومات وسعوطات مذکوره در علاج امراض دماغی ریحی استعمال نمایند

نسخه مطبوخ قنطوریون منضج

دماغ و یا در جلد حادث شود و گاهی در اعضای دیگر غیر سر از اعضای شرکیه مانند معده و رحم و انثیین و مراق و غیر آنها عارض گردد و ضرر آنها بسوی دماغ متأدی شود پس تدبیر این صداع علاج ورم مذکوره است که عنقریب در فصل سرسام مفصل بیاید و آنچه در علاج امراض دماغی در ماده مذکور شد بران هم نظر دارند و در ورم حار بعد فصد قیفال جلاب از بنفشه و نیلوفر و عناب یا ترنجبین اگر طبیعت محتبس باشد و الا با شکر طبرزد دهند و مالش سینه بر سر دست و پا بر غن بادام شیرین و چکانیدن شیر زنان در بینی و گوش و دوشیدن آن بر تارک سر و سینه و تغذیه بمزورات از برنج و ملش و قشر و اسفاناخ و کشنیز و کاهو مناسبست ابن الہیثم در کتاب مغنی مینویسد که سبب صداع اگر ورم دموی باشد فصد قیفال یا رگ پیشانی و نوشیدن آش جو و شیره خرفه و شمیدن بنفشه تر و نیلوفر رطب یا روغن آنها و تبرید سر بآب کدو یا عنب الثعلب یا بارتنگ و اغتذا بکدو و عدس مقشر مفید و اگر ورم صفراوی باشد اسهال بخیار شنبر و آب تمر هندی و آلوی بخارا و جلاب و نوشیدن ماء الشعیر و آب انار میخوش و ماء القرع با سکنجبین و شیره تخم خرفه بشربت بنفشه و نشوق صندلین و آب حی العالم و کافور و تبرید سر بآب بارتنگ و جراده کدو نافع و اگر ورم سوداوی باشد اسهال بطبیخ افتیمون و ریختن آب مطبوخ خطمی و اکلیل الملک بر سر و شمیدن روغن سوسن و نرگس سود دهد و اگر ورم بلغمی باشد نوشیدن نقوع صبر و ایارج و نطول آب مطبوخ بابونه و نمام و اکلیل الملک و حلبه و شبت و تخم کتان بر سر مناسب و آنجا که سبب صرع یا سقطه باشد تدبیرش از علاج صداع ضربی و سقطی نیز بر گیرند شیخ میفرماید که اگر درین صداع ریم یا زرداب یا ماده مائی از سر بطریق گوش و غیره برآید دلالت بر صلاح نماید و دلیل انحلال شود

علاج صداع ضربانی

ایلاقی و جرجانی مینویسند که جالینوس صداع ضربانی را از جمله اورام دماغ شمرده است بهر آنکه هر کجا که ضربان باشد رگها ممتلی بود و رگ با گوشت سر بهم رست کند و تفرق اتصال که از لوازم امتلاست تولد کند و در صعوبت ضربان تابع آن باشد پس اول نظر کنند که امتلا از کدام خلط است اگر خلطی غلیظ سرد باشد علامات صداع بلغمی و سوداوی ظاهر باشد تنقیه بایارجات کبار باید کرد و بعد تنقیه با الاصول بروغن بید انجیر یا روغن بادام تلخ بدهند و غالیه و مشک و جند بیدستر و مرزنجوش ببویانند و اغذیه ملطفه دهند و بعد تلطیف ماده غرغره با ایارج فیقرا و مانند آن فرمایند و اگر ماده گرم و لطیف باشد خوابگاه او خانه خوش هوا سرد باید و آواز ها از ان دور دارند و پای در مطبوخ بنفشه و نیلوفر و گل سرخ و شاهسفرم و کشنک جو بقدر همه ادویه نهند و بمالند و بر ساق حجامت کنند و ضماد های سرد بر سر نهند و بنفشه گل نسرین گل نیلوفر هر یک دو مثقال بابونه یک مثقال اکلیل الملک یکنیم درم کشنک جو بقدر همه ادویه کوفته بیخته در ده استار روغن بنفشه و ده استار آب بهم بجوشانند تا اکثر آب برود و این ادویه در ان انداز ند و چندان بر آتش بگذارند که قوام فرا وده گیرد و نیم گرم بر سر نهند و روغن بنفشه و روغن نیلوفر بر پیشانی و صدغین بمالند و اگر بدین تدابیر زائل نشود فصد رگ پیشانی بکشایند شیخ میفرماید که صداع ضربانی گاه همراه حار یا بارد از اورام میباشد پس اگر سبب حار باشد باید که استعمال سرداتی نمایند که اندران نرمی باشد و حجامت نقره و ارسال زلو بر صدغین نمایند و دست و پا را ببندند و اگر بارد باشد متوجه گردند بسوی آنکه باعث تفتیش و تحلیل آن گردد و آفیون مخلوط کنند بدان ادویه مقویه که دران اندک بردوت باشد مانند آنکه خلط نمایند بروغن گل سداب یا نعناع را و چون شدت یابد مانند این صداع بحدیکه اگر صبیان را عارض گردد بسا که در رگهای شریان از هم جدا گردد و اگر دست بر جلد شریان لرزان موضع گذارند فرو رود پس در علاج آن طلای زرد چوبه مرسوده مخلوط بروغن گل و کبر نیکوست بعد از انکه سر را بآب و نمک شسته باشند

علاج صداع ضعف دماغی

آنچه در علاج امراض دماغی از ضعف دماغ بهر تقویت استعمال مقویات دماغ از اغذیه خوشبو لطیف و مانند آن و بسبب وجود سوء مزاج تعدیل مزاج دماغ و غیره آن بتفصیل مرقوم شد بعمل آرند و در حالت اجتماع ماده با ضعف دماغ بهر تنقیه استعمال اطریفل مائی نیز مفید گفته اند و اگر دواء المسک بارد خورده گاو زبان گل گاوزبان عنب الثعلب جوشانیده شربت بزوری داخل کرده تودری سفید پاشیده بنوشند برای تقویت دماغ و دل مفید است و اگر در مزاج ورد باشد اسطوخودوس زرنباد سوده با طریفل صغیر یا دواء المسک حار سرشته بخورند و عرق گاوزبان یا بادیان یا شاهتره بنوشند و باید که گشنیز خشک در اکثر اغذیه او داخل نمایند و تقلیل غذا کنند و ملاحظه نمایند که در معده فاسد نگردد و کا بخره و ریاح بسوی آن صعود نماید و روغن قرنفل چند داخل

اطراف و گذاشتن تنها در آب گرم و شستن قدمین و ساقین با آب گرم و یا آبیکه در آن بعض حشائش موافقه پخته باشند و مالیدن قدمین بچیزی [illegible] روغن بادام تلخ در گوش و بینی و ضماد نمودن بضمادات محلله [illegible] و گل بنفشه و نیلوفر و خطمی سفید و صندل [illegible] با گلاب [illegible] روغن گل سرشته [illegible] الحاصل آنچه در علاج امراض دماغی بخاری مذکور شد بعمل آرند [illegible] غالب و تعدیل آن و تقویت سر [illegible] قبول [illegible] کنند و جوارش طباشیر [illegible] کشنیز [illegible] و طباشیر و شربت [illegible] براى صداع بخاری مفید است و اگر تولد [illegible] ابخره [illegible] از دیگر اعضا بود و تدبیر [illegible] علاج [illegible] سرگی [illegible] آمد شیخ [illegible] اگر سبب صداع صعود بخارات از اعضای بدن باشد قبل دوره صداع [illegible] و اگر حاضر نباشد آب سر [illegible] و اگر [illegible] [illegible] کشنیز [illegible] موانعات صعود بخارات است [illegible] صداع [illegible] گرم [illegible] و [illegible] پاشیدن و مالش پا [illegible] نوشیدن آب [illegible] روغن گل [illegible] تغذیه بجوزه مرغ با آب غوره و سکباج ماهی [illegible] از فواکه [illegible] علاج صداع [illegible] مثل این تدبیر صاحبان صداع تابع سخونت اخلاط نماید اگر کیفیات [illegible] آن [illegible] نمایند

علاج صداع بخاری خارجی

ابخره [illegible] که از خارج بسر رسد و در دماغ محتقن شده در اکثر حار می باشد و بارد کمتر بود و مثل [illegible] مواضع [illegible] علاج [illegible] تعدیل مزاج مثل علاج صداع ریحی خارجی احتیاج افتد پس در ابخره حاره بطلاوات معتدل تحلیل آن نماید اگر ابخره [illegible] اعمالا [illegible] و دواء انسداد روانح طیبه [illegible] مثل گلاب روغن گل و نیلوفر و بنفشه [illegible] و اگر حرارت [illegible] بیدن [illegible] آب گرم و خطمی تنجیم سر کنند و اگر ابخره بارده باشد [illegible] افتد و مثل این روغنها استنشاق [illegible] تا [illegible] و کذالک گلاب آب بید و آب کدو بعمل آرند و بر بخارات [illegible] و اگر از ابخره [illegible] مانند آن [illegible] کافور در روغن کدو استعمال کنند [illegible] بیدو ریاحین [illegible] کنند و بخورات و مرطبات مثل [illegible] و مانند آن عدا استعمال [illegible]

علاج صداع سدی

بدانکه سده یا در جوهر دماغ و یا در اوردهٔ که اندر آنست و یا در شرائین آن و یا در اوردهٔ حجب داخل او و یا در شرائین آن حادث میشود و سبب [illegible] دگاه [illegible] دگاه کثرت مواد یا غلظت یا لزوجت آن و لزوجت نمی باشد مگر در بلغم و غلظت در بلغم و سوداست و بلغم سده می آرد بلزوجت و غلظت و بکثرت خود و سودا بسبب غلظت و کثرت و صفرا بسبب کثرت و همچنین خون بالجمله بعد تلطیف و تقطیع ماده با نضاج تنقیه آن نمایند بدستوریکه در علاج امراض دماغی سدی مفصل مسطور شد اما در سدهٔ بلغمی تلطیف ماده از نطولات و ضمدات و شمومات نیز کنند پس هرگاه ماده مستعد خروج گردد بمسهل و حبوب مخرج بلغم و غراغر و سعوطات و عطوسات استفراغ نمایند و در سدهٔ سوداوی بعد فصد و مسهل سودا ضمدات و نطولات استعمال کنند و بالجمله علاج صداع سدی قریب است از علاج صداع بلغمی و سوداوی و آن مفصل مذکور شد و بعد تنقیه تقویت دماغ و تعدیل مزاج آن بحسب انحراف آن اگر اخلاط حار باشند با دویهٔ بارده و اگر بارد باشند با دویهٔ حاره و همچنین مرطبه و یابسه بضد آنها و تغذیه با غذیهٔ لطیفه غیر مبخره نمایند و آنجا که سبب سده ورم باشد تدبیرش علاج صداع ورمی است

علاج صداع ورمی

بدانکه ورمی که محدث صداع گردد گاهی در حجب دماغ و مجاری آن افتد پس اگر حار بود سرسام حار گویند و اگر بارد باشد لیثرغس نامند و اگر مرکب باشد سبات سهری خوانند و گاهی صلب سوداوی بود و گاه باشد که در نفس دماغ و جوهر آن افتد اگر حار بود فلغمونی باشد [illegible] و الا بارد بود و گاه حجاب خارج

و قلیه پخته و سبزیها و هفت ماهه که در آن برگ کاهو و کشنیز سبز افتاده باشد بنان سمید تنوری دهند و پوست ترنج سه ماشه در شربت نیلوفر و خشخاش یک جز
نه ماشه آمیخته لیسانیدن در رفع این درد از مجربات علویخان ست و کذا طباشیر دو ماشه پوست خشخاش چهار حبه در مربای ترنج یکتوله آمیخته خوردن
و جالینوس گوید که هرگاه صداع مزمن باشد و بمعالجات تسکین نیابد و با وی علامات ظاهر نبود و از ادنی سبب حرکت کند بدانند که آن از کثرت حس دماغ
و یا از ضعف دماغ ست و فرق فیما بینهما در طریق تشخیص اقسام امراض دماغی گذشت

علاج صداع یبسی

که آنرا خفیه نیز گویند و اسباب سوء مزاج یابس مصدع یا مجففات خارجی ست تحلیل یا احراق مانند بادهای گرم و سمومی و یا استعمال ضمادهای حار یا رسیدن
مجففات طبیعیه مثل سوء مزاج شیخوخت و یا عارضیه بلید فه و یا غیر دفعیه که منع نماید از نفوذ غذا در سر و بدان سبب بجفاف عارض اعضای آن گردد و یا ترک
آشامیدن آب مطلقا و بدان سبب تحلیل شدن رطوبت اصلیه و یا استعمال مجففات از داخل تحلیل آن یا باستفراغ آن یا بقوت مجففه آن یا تناول غذا
یابس و یا قلیل الرطوبه و یا مجاورت اعضائی که بجفاف و یبس بهم رسانند و یا مشارکت آنها و حرکات نفسانیه و بدنیه مفرط همه مجفف اند بطریق استفراغ
و تحلیل و همچنین جماع و ادرار و نزف مثل حیض و نفاس و بواسیر و ریاضت قویه و از استفراغات بعضی استفراغ در اعضای غیر اعضای راس ست و بمشارکت
آن راس مثل استفراغات کلیه از جمیع بدن و استفراغات جزئیه از عضوی بدون عضو دیگر و بعضی از انها استفراغات در اعضای راس ست مانند زکام و نزله
و رعاف و اصناف استجلاب طوبات مکتسبه سعوطات و عطوسات و غراغر و غیر اینها و ایضا از اسباب یبوست انقطاع مواد رطب ست و هر چند استفراغ نباشد مثل
روزه داشتن و طعام و شراب ترک نمودن خواه باختیار خواه باضطرار بسبب بهم نرسیدن طعام و آب و این نوع صداع بیشتر زنان را بعد از وضع حمل یا حیض
و نفاس بسیار بهم میرسد یا بجمله اشربه مرطبه مثل جلاب با آب سرد یا شربت نیلوفر یا عرق آن یا عرق بید یا بید مشک یا عرق کاسنی و یا بزرقطونا و شربت
نیلوفر یا خشخاش یا شیره تخم خرفه یا خیارین یا مغز تخم تربوز یا مغز تخم کدو یا لعاب اسپغول دهند و ایضا همه تدابیر مرطب باید کرد و نگاه کنند اگر مزاج مائل بحرارت
یا برودت باشد بحسب آن معالجه فرمایند پس در حار مزاج شیره خرفه یا سکنجبین نی یا شربت بنفشه یا شربت انارین بنوشانند و ماء الشعیر که در آن تخم خشخاش
سفید و یا شیره آن داخل کرده باشند و اسفاناخ و کاهو و خرفه و سرمق و کدو و خیار دهند و نزدی بیضه نیم برشت مع سفیدی آن یا جلاب مخلوط کرده بعمل آرند
و در ماء اللحم گلاب یا آب سیب و آب کدو بیامیزند و در شوربا برگ کاهو و قدری کشنیز سبز و پالک و کدو و خیار داخل کنند و ادهان بارد رطب مثل روغن کدو و بنفشه
و نیلوفر در بینی و گوش چکانند و سر و قدم و ناف و مقعد را بدان چرب نمایند و نطول بروغن بنفشه و نیلوفر و کدو هر یک تنها و یا مجموع با آب خیار و تر شده کدو
و آب برگ بید و گلاب و بدون آن سازند و جرادهٔ کدو و خیار بر سر گذارند و در بارد مزاج شراب کهنه و دارچینی و شهد در ماء اللحم ممزوج ساخته استعمال کنند و بر زرده
بیضه اقتصار ورزند و روغن بنفشه بروغن شبت آمیخته بکار برند و از مرکبات نافعه درین صداع اطریفل کشنیزی نسخه معمولی رخیره خشخاش و سفوف
و ضماد لبوب و حلوا و معجون راحت و روغن ضماد کبیر است و ضماد یکه در برسام سوداوی خواهد آمد نیز مفید بود و دوشیدن شیر زنان بر سر بعد تراشیدن
موی سر و سعوط آن در تر طیب اسرع ست و شراب ممزوج با آب بسیار جید نوشته اند و آب بقول رطب مثل کاهو و خرفه و آب عنب الثعلب و کدو و حی العالم
فقط یا اندک افیون و پوست بیخ لفاح آمیخته بر سر طلا نمایند و آنکباب بیخ کدو و جرادهٔ او برگ کاهو و تخم او و پوست خشخاش و تخم او گل بنفشه گل نیلوفر برگ
بید شاهسفرم در آب جوشانیده چادر بر سر کشیده استعمال کنند و اگر بنفشه نیلوفر خبازی سبوس گندم برگ خشخاش کشنیز خشک گل سرخ هر واحد یک کف جو مقشر
باقلا کوفته هر یک یک کف برگ حی العالم برگ خبازی هر کدام یکدسته در انتابه سربسته بپزند تا مهرا گردد پس آنکباب بر آن نمایند و بخار از لوله آفتابه استنشاق کنند
نافع بود و سکون در مکان بارد و نزدیک آب و فوارها و خواب و استحمام با آب شیرین و تدهین بروغنهای مذکوره اختیار کنند و از سهر و تعب و جماع و جوع و غم
و هم اجتناب نمایند و آنچه در علاج امراض دماغی یابس مذکور شد مفید شناسند اقوال حذاق جالینوس گوید که استعمال ماء الشعیر که در آن کدو
پخته باشند و کله پاچه جدی و حملان و بقول مرطبه مثل کاهو و خرفه و آبزن معتدل و سعوط ادهان مرطبه مثل روغن کدو و بادام و استنشاق رخیختن

و آس و مشک با گلاب و مانند آن بر سر مالند و بعد تدهین سر بعضی دهان حاره قرنفل سوده میباشند و در علاج خوشبو معتدل مثل سیب به و نسترن
و عنبر و گلاب و صندل بگلاب سوده بویند و دواء المسک معتدل تناول نمایند و کوبیدن بخار قلیه جگر نافع ست باین طور که جگر گوسفند و یا بز بریده
با پیاز بریان نموده با کشنیز و زیره باندکی آب پخته و اندکی روغن گاو داخل کرده باقدری زیره و کشنیز ثانیا بریان نمایند و بعد ازان اندکی عفران و مشک
داخل کرده سر دیگ را پوشیده و پیش روی مریض آورند و ردای بر سر او کشیده سر دیگ را اندک اندک بگشایند تا بخار آن بدماغ رسد و بحسب احتمال قوت
بخار آن را بگیرند و بدانند که صحیح تدابیر او رعایت قبض و ترجیح و تقویت سر نمایند شیخ میفرماید که علاجش تبدیل سوء مزاجی ست که بادی باشد و تقویت
آن بمقویات سر از ادویه و اغذیه خوشبو که دران تلطیف و قبض و تقطیع اسباب تحجر که باشد و اگر سببش علت مقارن مثل ضعف اجتماع اخلاط ردی
حار یا غیر حار در معده میباشد و درین صورت تنقیه بچیزی که لائق آن باشد باید کرد و غذا ایشان وارد کرده شود که باوجود محمودیت دم که ازان پیدا شود
جامع قوت محلله یعنی با حرارت بود و قابل انهضام بسرعت باشد و اگر این دو خصلت دران یافته نشود خصلت اولی یعنی تولد خون محمود اختیار نمایند
و بهترین وقت غذا بعد دخول حمام ست و باید که تخفیف غذای ایشان نمایند و ختم طعام ایشان بمثل قسب و زیتون نبات برای تقویت فم معده کنند
و بقراط ایشان را رخصت شرب شراب مطلقا داده و جالینوس مزج ممزوج یا رقیق ریحانی یا جامع این هر دو میکند و اندک ازان بمثل نان بخورند مؤلف
اقتباس مینویسد که از روغنهای مقوی مثل روغن نرگس و بادام و عطر عنبر و سهاگ و زنبق سر را چرب دارند و بر پیشانی مالند و دانه هیل و قرنفل و اشنه هر یک
دو ماشه سوده بران پاشند و آین تفاحه علوبخان بویند عطر عنبر سه ماشه آرد نخود بریان و باقلا هر یک یکتوله آرد جو بریان یکنیم توله اشنه زعفران صندل
سفید هر یک سه ماشه صمغ عربی گل کیوره و گل چنبیلی و یاسمین هر یک هفت ماشه بگلاب و عرق بید مشک سرشته تفاحه سازند و آین کلاه مقوی دماغ تالیف
علوبخان موی سر تراشیده بر سر دارند مغز بادام شیرین مقشر بریان ده عدد خشخاش سفید پنج ماشه آرد نخود بریان ده ماشه آرد عدس بریان سه ماشه
آمله پنج عدد زنجبیل سعد سنبل الطیب پوست ترنج عود هندی قرنفل کندر گل سرخ مصطکی زرنباد درونج اکلیل الملک کبابه تخم کرفس انیسون زعفران
زرنباد هر یک نه ماشه حب الآس کنجد مقشر بریان هر یک یکتوله مشک عنبر هر یک یکدرم کوفته بیخته در عرق بهار نارنج سرشته بر کلاه بافته آلوده استعمال آرند
و خوردن اطریفل شاهتره علوبخان درین باب اثر عظیم دارد و خوردن آمله مربی به و سیب مربی با طباشیر و ورق نقره بسیار مفید ست و همچنین زرده بیضه
نیمبرشت پنج شش عدد با نمک سلیمانی و یا نبات و صاحب ارشاد گفته که اگر سوء مزاج مادی باشد تنقیه را بر تقویت مقدم دارند و غذا
شوربای چوزه مرغ و سنگخواره نان روده و هندوبجای آب به گلاب و عرق گاوزبان اکتفا نمایند

علاج صداع قوت حس دماغی

هر چند که علاج امراض دماغی از قوت حس دماغ از استعمال اغذیه مبرده مرطبه و ادویه مخدره گذشت لیکن آرند و پوست ترنج سه ماشه سوده با شربت
خشخاش دو توله آمیخته لیسیدن نان بشبینه در آب تر نموده خوردن بغایت نافع ست و خوردن اندکی کوکنار و یا شمه افیون و یا فلونیا و استعمال حب الشفا
و طلای تخم کاهو و کوکنار و افیون سود مند ست و کذا افیون گل سرخ صندل بیخ لفاح پوست خشخاش تخم کاهو در آب کاهو و خیار و خرفه سرشته بر سر
ضماد نمودن مفید و طعامهای مغلظ باید خورد مثل کله پاچه بره گنجشک جو و گندم پخته و هریسه بگوشت گوساله تا غذای دماغ غلیظ گردد و حس او معتدل
باز آید و آخر اگر حرارت قوی باشد در طعام تخم کوکنار و برگ او و ساق خرفه و کشنیز سبز بیز و در شربت خشخاش و ماهی تازه موافق ست و صاحب ترویح گفته
که در ذکای حس دماغ و حرارت مزاج آن نوشیدن سپست جو در آب انار امر کنند و اغذیه غلیظه مثل هریسه اکارع مطبوخ در سماق یا با کشک جو بدهند
و مصنف اقتباس گوید که برای تبلید حس دماغ آب ترنج و خیار هر یک نیم پاو شربت خشخاش چهار توله آمیخته بنوشانند و لعاب اسپغول هفت ماشه
بشیر فرو روغن خشخاش هر یک یک توله آمیخته بانگشت سبابه خوب ملت نمایند و بر تارک سر بمالند و از روغن بنفشه و کاهو و خشخاش و شیر دختران
هر یک سه ماشه در بینی و گوش بچکانند و اگر حاجت تنقیه افتد مطبوخ آلو و شربت آلو علوبخان در عرق شاهتره و یا مجالس نجیبین نمایند و غذا کله پاچه

و مانند آن مفید و اغذیه و ادویه گرم و تیز و جای بیکار نشیند که موجب زیادتی یبس گشته محدث غشی و مرگ مفاجات نگردد و اگر بسبب امتلای بدن
از اخلاط فاسده و ثوران ابخره خبیثه و ارتقای آن طرف دماغ بحرکت جماع باشد وجود علامات امتلاء و غلبه اخلاط و ادراک بوی بد از بدن عند حرکت جماع
و ثقل در سر بران دلالت کند پس تنقیه بدن از خلط غالب بفصد و مسهل هر دو نمایند اگر واجب بود و یا حسب حال مریض یکی ازین هر دو تدبیر بعمل آرند
بطوریکه در اقسام صداع مادی مفصل گذشت بعده بهر تقویت دماغ و عدم قبول بخار ربوب صغیر بخورند و روغنهای مقوی مثل روغن گل و روغن آس
و سرکه و گلاب بر سر مالند و آبیکه دران گل سرخ و برگ مورد و نیلوفر و بابونه و مانند آن جوشانیده باشند بر سر ریزند و با غذیه سریع الهضم جید الکیموس
غذا سازند و قدری به و ناشپاتی بخورند و جماع ترک کنند و بضرورت بعد هضم و انحدار غذا جایز بود زیراکه در خلو معده ضعف و تحلل و تصاعد ابخره زیاده
میکند و در امتلا خلل در هضم و تکثیر تبخیر می نماید و اگر فصل گرما و بدن نقی و سن شباب بود و آب سرد غسل کنند و بروغن گل بینی را چرب نمایند و بخسپند و اگر
بسبب ضعف اعصاب و تالم دماغ از تعب آن باشد و این مشائخ و ضعیف مزاجان را اکثر عارض شود و رعشه در بدن و ضعف حرکات و انقباض
دماغ و انجذاب آن بسوی قدام یا خلف بعد جماع لاحق گردد پس تقویت اعصاب و دماغ بمالش روغنهای مناسب بر سر مثل روغن گل و یاسمین برای
و طیوب غیره و آرام و تفریح بملاهی مطربه و نغمه های لذیذه کنند و قدح عسل که دران قدری مومیائی گداخته باشند چند روز متواتر بنوشند و همچنین شربت
عسل و اسطوخودوس و مانند آن استعمال کنند و جند بیدستر در روغن قسط آمیخته یا روغن نرگس بر سر مالند و گوشت حلوان بمصالح خوشبو و دیگر اغذیه
مطیبه بخورند و بوییدن کباب که در حضور مریض بریان نمایند تا بوی آن بمشام او برسد و تناول کباب با نان گندم خمیری چند و یا با پلاو مفید است
و روائح طیبه مانند مشک و عنبر و عود هندی و ریاحین و گلهای خوشبو و عطریات و لخالخ فواکه طیب الرائحه ببویند و تفکه بآنها کنند و عود و عنبر و قسط
شیرین مشک صندل سفید و قدری کافور استعمال نمایند و رفتن به بساتین و باغها و شنیدن حکایات و قصه‌ها و دیدن اشیای مرغوبه ملیحه موزونه
و بالجمله اشتغال بهر چه باعث التذاذ طبع و تفریح نفس او گردد نافع است و از هر چه منکر و ناخوش از ان باشد اجتناب نماید مسیحی گوید که صداع
کائن عقیب باه را باید که معالجه کنند بتقویت سر باین طریق که آب مطبوخ مورد و گل سرخ و بابونه بران ریزند بعده بروغن گل اندکی سرکه بمالند و غذا
کثیر التغذیه سریع الانهضام معتدل الکیفیه سازند و در اثنای پختن آن قطعه به و سیب داخل کنند و سویق نان خشک کرده در تنور بعد غسل او
بجلاب و روغن بادام بنوشند و خوشبو موافق مزاج استعمال کنند و ماهی چاک بسرکه ممزوج و روغن بادام پخته و ایضاً زرده بیضه رقیقه آنرا موافق است طبری گوید
که اگر صداع عقب جماع از ضعف اعصاب باشد از جماع بالکل منع کنند و روائح طیبه ببویانند و آب نیلوفر و بنفشه و آب جمیع ریاحین اگر یکی
از قوانین سته که آن سن و مزاج و بلد و فصل و صناعت و عادت است مانع نباشد این آبها جمع کنند و بکافور و مشک همه چیزهای خوشبو
که ممکن باشد بسر ضماد نمایند و اگر نوعی از قوانین مذکوره ازین مانع باشد بر اندک چیزیکه از ان ممکن باشد اقتصار نمایند و با غذیه که بدن [illegible]
مثل هریسه و لحوم حملان مضروب بشیر دهند و جوزه مرغ فربه که در شکم آن حشائش خوشبو پر کرده پیش روی مریض شق کرده باشند تا رائحه آن
ببوید و از شحوم و لحوم آن بخورد و نبیذ صاف ممزوج ملایم مزاج بنوشانند و امر بدعت و سکون و راحت کنند و ایذا نرسانند و آنچه مکروه باشد نشنوند
و در مواضع اغانی لذیذه و روائح طیبه حاضر شوند اگر ممکن بود و الا از اشیای مذکوره هر چه ممکن باشد استعمال نمایند و سیب و ترنج ببویند و شراب مرغوب
و معاشرت کسی که بدان مائل باشد اختیار کنند و اگر صداع از بخارات اخلاط بدنی باشد معالجه آن بعلاج صداع حار مادی برابر است غیر آنکه
درین معالجه ترک جماع کنند تا آنکه بدن از اخلاط نقای تام یابد و صداع بالکلیه زائل شود و ایضاً در معالجه این فصد نکنند مگر آنکه ضرورت داعی آن باشد

علاج صداع خماری

در مزاج حار اول بهر تنقیه معده بسکنجبین مع آب گرم و یا سکنجبین مع آش جو قی کنند بعده شربت انار و شربت بهی و سکنجبین بگلاب و آب سرد بنوشند
و یا سکنجبین بگلاب نیم گرم مکرر قی کرده افشوره فالسه یا لیموی کاغذی و یا شربت غوره در عرق بیدمشک و آب سیب یا بشوره پرورده و نهند [illegible]

روغن و آب نیم‌گرم شیرین بر سر ریختن نافع ابو سهل گوید که صداع عقب خواب آنست که عقیب استفراغ کثیر باشد و اکثر زنان را بهم رسد باید که بیضهٔ نیم‌برشت و کشکاب جو که در ان لحم کوفته پخته باشند و حریرهٔ معمول از نشاسته و روغن بادام و شکر و ماء اللحم سپیدبا ماکیان و گردن بره که در طبخ قدری آب و به شراب ریحانی چکانیده باشند غذا سازند و بر روغن بنفشه و شیر دختران سعوط کنند و بخبیص آرد سفید و روغن بنفشه و شیر دختران و اندک شراب غلات سر نمایند ابو علی می نویسد صداع یابس که با مادهٔ صفراوی یا سوداوی باشد مذکور شد و صداع یابس بلا ماده پس اصل علاج آن تدبیر مریض باغذیه رطبه جیدالکیموس است و خصوصاً کثیر الغذا مثل زردهٔ بیضه و مثل شوربای چوزهٔ مرغ فربه کبک تیهو و حریره‌های چرب بروغنهای طب بعده از جهت حار و بارد بسوی چیزیکه موافق‌تر باشد میل کنند و از انچه بدان انتفاع یابند استعمال سعوطات مرطبه بادهان محموده مثل روغن بادام و روغن کدو و غیره آنست اگر در چیزی از ینها احتیاج بسوی تعدیل تبرید یا تسخین افتد روغنهائی که تعدیل آن نمایند ممزوج سازند و گاه یبس نقصان بین در جوهر دماغ می آرد و آنرا مهیا با وجاع میگرداند و در اینجا واجب است که استعمال سعوط بمغز ساق بز و گوساله و پایکیان تیهو و دراج و تدرو و مسکهٔ گاو و بز نمایند و بر سر مالند و از چیزهائیکه ایشان را نفع میکند تضمید سر بفالودهٔ رقیق معمول از میدهٔ گندم و جو بحسب حاجت و شکر سفید و روغن بادام و کدو و ست و یا رختن رقیق آن بر تارک سر با اکلیل از آرد طوق کرده باشند تا انچه بر سر ریزند محتبس ماند مجوسی گوید که در صداع حادث عقب ولادت از کثرت دم نفاس تدبیر زن بغذای معتدل مثل زردهٔ بیضه و گوشت بچه ماکیان و حملان شیرخواره و حریرهٔ معمول از مغز نان سپید و روغن بادام و شکر طبرزد و سعوط بروغن بنفشه یا نیلوفر که از روغن مغز تخم کدو ساخته باشند مع شیر دختران سازند و شیر مذکور بر روغن بنفشه و روغن مستخرج از حلوا و فالوده بر سر مالند و حلوا معمول از بیضه و روغن بادام و شکر طبرزد و آرد میده بخورانند و پسته منقوع بشکر و روغن بادام نوشانند و ماهی هار بی و رضراضی بطریق اسفیدباج پخته یا بروغن بادام یا کنجد تازه بریان کرده بخورانند و اگر در اینجا تب باشد مزورهٔ کدو و سرمق و اسفاناخ و مانند آن دهند و همچنین است تدبیر صداع حادث از سائر استفراغات باغذیه مرطبه جیدالکیموس مع استعمال سعوطات و نطولات مقوی دماغ و مرطب آن و علاج صداع حادث از غم و هم کثرت خواب بعد غذا است و ترطیب دماغ باستنشاق روغن بنفشه و روغن تخم کدو و شیر دختران

علاج صداع جماعی

و این یا بسبب حرارت یبس یا بسبب تهیج بخارات بسوی دماغ یا بسبب ضعف اعصاب میباشد پس اگر بسبب یبس متولد از کثرت خروج منی باشد لقدم افراط جماع و لاغری بدن بران گواهی دهد باید که سائر تدبیرها مانند علاج صداع یبسی نمایند بتعدیل کردن مرطبات بتسخین و مع فرط رعایت تقویت دماغ و او فق آنکه باغذیه خفیفه لطیفه علاج کنند مثلاً نخوداب گوشت بره شیرخواره و طیور خفیفه مثل تیهو و دراج و گنجشک و مغز سر گنجشک با بعض فواکه مانند سیب و زردک و چقندر با ماش مقشر بنان و یا شیر برنج و حلوه که از شیر بز ساخته باشند و یا زردهٔ بیضهٔ نیم‌برشت با نبات شیرین کرده و دارچینی بران پاشیده و لبوب با شکر و یا دمغهٔ حیوانات بخورند و شیر گاو و ماء اللحم بنوشند و خوردن هریسه خصیة الثعلب زردک شلغم و پستا و نیز نافع و خصیة الثعلب شش ماشه سوده با بر بیده دو توله سرشته ورق نقره یک عدد پیچیده بخورند بالایش شربت سیب شربت انار شیرین هر یک دو توله در ماء اللحم ساده نه توله حل کرده تخم شربتی هفت ماشه پاشیده بنوشند و یا طباشیر و ماشه جواهر مهره چهار حبه با مربی آمله یکعدد سرشته ورق نقره یکعدد پیچیده بخورند و دوای مذکور با عرق بید مشک پنج توله بنوشند و با آب شیرین نیم‌گرم غسل کردن و روغن بنفشه و نیلوفر در بینی چکانیدن و بر سر مالیدن و چرب کردن گرده بروغن گل و داشتن هر دو خصیه در آن تا یکساعت نجومی در رفع این درد مجرب است و تناول فواکه خوشبو و بوییدن آنها و عطرها و خوردن لبوبات و جوارشات باهیه مقوی اعضای رئیسه و سکون در مساکن طیبه و خواب بر بستر نرم و ترفه در مطعم و مشرب و دلک معتدل و چرب کردن هر دو خصیه و ذکر و گرده بقیروطی که از پیه مرغ دو توله موم یک توله روغن گل سه توله روغن یاسمین دو توله ساخته باشند و مالیدن روغن گل تنها نیم‌گرم بر موخر سر از مجربات است و همچنین خوردن شراب یک نیم توله در گلاب عرق سیب هر یک پنج توله و استعمال میوه‌ها مقوی اعضای رئیسه کلیه بسیار مفید است و کذا استعمال دهنهای مسمن و تناول نان مخبوز در تنور مذکوره منقوع در جلاب مغز بادام و پسته و چلغوزه و فندق و حبة الخضرا کوفته دران سرشته باشند و بریان شوربای مرغ فربه و بط فربه و گوشت بزغاله

پخته باشند و کذا الحماضیه بترشی ترنج و مغز بادام و زعفران و افاویه ساخته باشند و کذا الحصرمیه که دران قطعه کدو و قثا پخته باشند و کذا الکشکیه و کذا اسفنبه سکه
ترش با آب لیمو و سماق و سرکه و مغز بادام و کشنیز خشک و دارچینی هر واحد مزیل خمار است و بقول ابن ماسویه دملاینی مخمور را از شم کافور و از طعام و شراب که دران
کافور باشد حذر کنند که دران هلاکت وست ابن وافد و غیره گویند که شرب طبیخ نبات اقحوان بدون گل آن و کذا زعفران بسیف تحج و یا مخلوط در طعام یا شراب
و کذا اکل فستقین و کذا ابوال شتر و کذا روغن کنجد به سه جرعه و اکل قنبیط بزیت الانفاق پخته و کذا العجه المعموله بزرده بیضه مغز بادام و مغز تخم کدو و کشنیز سبز و کرنب
و صعتر و کشنیز خشک و کذا الفیت مخلل شکر شیرین کرده هر واحد دافع خمار است و ضماد عصاره قنطوریون نافع صداع خماری است ابن یحیی گوید که هرگاه
صداع حادث از اکثار شرب انجخ تطویل سکون و راحت باید کرد و اگر در معده بقیه شراب مع غثیان باشد قی آب نیم گرم و سکنجبین کنند و دست و پای را در آب
نیم گرم که دران بنفشه و بابونه و اکلیل جوشانیده باشند نهند و دائم به دست و پا نمک روغن بنفشه بمالند و چون صداع خفت یابد حمام استعمال نمایند بعده چون
جوع صادق بحرکت آید با غذیه لطیفه غیر حاره مثل نان مغسول و عدسیه و رمانیه اغتذا نمایند و بیضه نیم برشت آنرا نافع است و کاهو لطفیه و منع بخار صاعد کند و آب
ننوشند مگر آب خالص و ربوب و فواکه مثل رب انار و رب ریباس و رب حماض اترج ممزوج با آب دهند و سیب امرود و به بخورند و روز دوم داخل حمام شوند و آب شیرین
نیم گرم بر سر بسیار بریزند و بعد راحت از حمام بدراج و چوزه مرغ و لحوم بره و ماهی رضراضی کوچک غذا سازند و در جمیع انواع صداع با ماده یا بخارات نفع میکند
و در ابتدای او سکون و دعت و نوم و در آخر او هنگام انتهای مرض و شروع انحطاط مشی و ریاضت اکثر از آنچه ممکن باشد تا آنچه در سر محتقن است تحلل یابد و اگر ازان
بقیه بماند نطولات محلله استعمال نمایند ابن سینا مینویسد که در علاج صداع حادث از خمار اول آنچه واجب بود استعمال تنقیه معده بقی است از سکنجبین و تخم ترب با سکنجبین
با آب نیم گرم و بمقیئات لینه متوسطه که از قرابادین است و اگر قی واجب نبود یا استعمال او جائز نباشد اسهال با یارج مقوی بسقمونیا کنند تا لبث او در معده طول نکشد
و اگر در انجا مانعی از مرض حار و مثل او از استعمال دوای حار باشد اسهال الطبیعه باهلیله یا شربت فواکه مسهل کنند و اگر نفسش مثل این اشیا کراهت کند آب انار مع شحم
مقوی بسقمونیا اندک اسهال آورند و از حرارت او خوف نکنند و اگر استفراغات بوجهی مانعی باشد لزوم خواب نمایند تا آنچه از شراب در معده ایشان است منهضم
گردد و این بر رنگ بول یعنی رنگین شدن آن ظاهر شود و کف پا بنمک و روغن بنفشه بمالند و بر اطراف نطولات بابونه ریزند بعده داخل حمام کنند و بتغریق سر بروغن گل مبرد
غیر شد یا لتبرید نمایند و بعد من غوره و مانند آن و کباب سنجاب صینی که برای منع بخار از سر در آنست غذا سازند جالینوس گفته که اگر غذا با کلیه ترنجبیه سازند خطا
نکنند و شاید که سبب و درین وقت خون متولد از ان و قوت او بر تحلیل انجره باشد و باید که فواکه قابضه نهند و بغیر آب چیزی دیگر نیاشامند مگر آنکه معده ضعیف
بود و خوف استرخای آن باشد که درینحالت از استکثار شرب آب سرد منع کنند و آب انار ترش و ریباس خاصته و رب آن و ترشی ترنج خاصته و رب آن و به و سیب
و مانند آن بنوشانند و کشنیز خشک با هموزن شکر نافع است بعده خواب و سکون اختیار نمایند که آن اصل در علاج اوست اگر ازان تسکین نیابد اعاده او در ان
روز و روز دیگر کنند و غذای او مبرد و مرطب سازند یا ملطف او مثل زرده بیضه و برای تحلیل آب گرم بران بسیار ریزند و حاجت استطاعت و درین حمام
مشغول شوند بعد ازان چون غثیان بشرط وجود آن زائل شود و صداع باقی ماند روغن گل ازان قطع کنند که آن در آخر او را مضر است و اگرچه در ابتدا برای
تقویت سر و منع بخار حاجت بسوی آنست و باید که درین وقت روغن بابونه عوض او و برای تحلیل استعمال نمایند و اگر بدین زائل نشود روغن سوسن بکار برند
که این بغایت نافع و مجرب است و چون خمار تخفیف و انحطاط یابد مشی اندک کنانند یا در گهواره نشانند و درین هنگام ماهی رضراضی و مرغ خصی و چوزه ماکیان
و بقول بارده غذا سازند و باید که بر طعام مشی نکنند بلکه بعد سه ساعت فی الجمله باید که انتظار هضم بخواب یا بسکون طویل نمایند تا آنکه معده او اندک خفت
پذیرد و بعده سکنجبین شکری اگر محرور باشد و عسلی اگر مرطوب بود استعمال کنند و اقدام بدلک قدمین نمایند پس مشی غیر متعب یا حرکت دیگر غیر متعب کنند و باید که
از سرکه ساده و مری اجتناب نمایند و اگر لابد باشد تا نخورش بغیر تند آن سازند و اگر اندک مشی کرده باشد آبزن و حمام نیز استعمال کنند و در آخر امر باید که بنطولات
معتدل التحلیل تحلیل نمایند و لحوم خفیفه غذا سازند و این دوا برای خمار نیکوست تخم کاسنی و تخم کرنب زرشک منقی و سماق و عدس مقشر و گل سرخ و طباشیر مساوی
به آب کوفته بیخته بوزن سه درم از ان با قیراط کافور و اوقیه آب انار یا آب ریباس یا رب ترنج یا آب آن بخورند جرجانی و ایلاقی مینویسند که اگر شبت یا تخم شبت

زرشک و خیار بن و مغز تخم کدو هر یک نه ماشه در عرق بید مشک و زرشک هر یک پنج توله برآورده شربت ترنج چهار توله آب سیب ده توله داخل کرده بنوشند
و یا جواهر مهره ماشه در مربای ترنج توله آمیخته با ورق نقره پیچیده بخورند بالایش شربت زرشک چهار توله در عرق بید مشک و صندل و گلاب هر یک
پنج توله بنوشند یا جواهر مهره یک ماشه طباشیر سماق منقی هر واحد یک نیم ماشه در شربت لیموی کاغذی و سکنجبین تفاحی لیمونی هر یک یک نیم توله آمیخته
ورق نقره حل کرده بلیسانند بالایش شربت ترنج و نارنگی هر یک دو توله گلاب بید مشک هر یک هفت توله داخل کرده بنوشند و همچنین دیگر
اشربه مطفی مقوی معده قاطع بخار مثل شربت سیب و لیمو و غوره و حماض با آب سرد آمیخته بدهند و لعاب اسپغول و جلاب ببرف سرد کرده و فقاع
ممزوج با آب غوره یا لیمو و قدری نمک ماء الجبن و ربوب فواکه قابضه مذکوره تیزی خمار می شکنند و همچنین سفوفات معمولی و شربت خماره و مفرح بارد و مفرح
کشنیزی دافع خمار اند و شرب آب لیمو بشکر و گلاب و شم بخار رؤس مغموسه در ازاله خمار مجرب سودمی ست و تنقل حماض اترج بر شراب برای منع صداع
خمار مجرب اوست و در ابتدا بهر تقویت و تبرید سر روغن گل و سرکه و گلاب بر سر نهند و اگر از قی فائده نشود نقوع هلیله یا نقوع مسهل با حوامض مثل آلو
و زردالو و غیره بدهند و یا آب انار شیرین شحم افشرده سقمونیا مشوی دو ماشه آمیخته بنوشانند و اگر خواهند بهر بدرقه شربت ورد مکرر اهلیلجی چهار توله
بگلاب هفت توله آب سیب حل نموده بنوشند بعده بهر تقویت دماغ روغن گل و یاسمین و سرکه مقطر همه برابر بر پیشانی و صدغین بمالند و بخلخه بسازند
و اگر خون غالب باشد و علامات آن ظاهر بود اگر فصد یا حجامت نمایند باکی نیست و آنجا که از قی و اسهال و غیره بسبب ثوران مواد قطعی مترتب نشود
و تهوع و غثیان مشتد گردد قدری طعام ملایم بخورند و بعد ساعتی قی کنند تا ماده ردیه تمامه با طعام مختلط شده برآید پس اشربه مطفیه مذکوره بدهند
و بر دست و پا آب نیم گرم مطبوخ بابونه و بنفشه و قدری نمک بریزند و دران آب پاها بدارند و بقوت بمالند و در آخر روز داخل حمام شوند و آب نیم گرم
بر سر بسیار ریزند و هرگاه از حمام برآیند بعد یکساعت تمام بنان مع نان خورش برگ کاهو و اسفاناخ و یا مزوره انار دانه و کشنیز غذا سازند و خوردن
گوشت در غوره سرکه پخته تا مهرا شود و کشنیز خشک و کدو یا وارچینی بران پاشیده در ازاله خمار مجرب سودمی ست و فواکه قابضه مثل بهی و سیب
و انار بجوشش بخورند و اگر مائل بشراب گردد شراب ابیض رقیق مروق ممزوج با اناصفه بدهند که عطش ساکن کند و خواب آورد و پاها از بن ران
تا قدم بعد طعام ببندند و از هرچه مضر عصب باشد مثل سرکه ساده و غیره اجتناب کنند و بدانند که در انتها استعمال مبردات شدید نمایند تا که تکثیف مسام
و تغلیظ ابخره نکند و مانع از تحلیل نشود و باکه بر سر استعمال مانند روغن بابونه و سوسن نیم گرم نمایند و گیلانی نوشته که از بهترین معالجات این صداع آنست
که قدح از شراب با آب بسیار خوب ممزوج کرده بدهند و کف پا بروغن بادام بمالند که خواب می آرد و صداع را ساکن میکند لاسیما که این تدبیر بعد قی
واقع شود و در مزاج بلغمی بعد از قی بسکنجبین عسلی و آب ترب یا طبیخ شبت و جوز القی و عسل مرات باید که مصطکی پودینه خشک عود غرقی دانه هیل
هر واحد یکماشه سوده در دواء المسک حار نه ماشه آمیخته ورق نقره پیچیده بخورند بالایش شیره بادیان نه ماشه شیره الایچی کلان پنج عدد در عرق گاؤزبان
و هیل و نعناع هر یک شش توله برآورده شربت عود و سیب دو دو توله داخل کرده بنوشند و آب نیم گرم بر سر و دست و پا ریزند و دلک قدمین نمایند
و در صورت باقی ماندن نفخ در شکم بعد از قی غاریقون سه ماشه در گلقند آمیخته بلیسانند و بدرقه بشربت دینار چهار توله و گلاب پاؤ سیر کنند یا ایارج فیقرا
یکدرم مقوی تبرید و شحم حنظل اسهال آورند بعد اجابت غذا نان تنک بشوربای مرغ بدهند و بعد غذا خواب و سکون اختیار نمایند و هرگاه از غذا
معده اندک سبک گردد سکنجبین عسلی بنوشند و پاشویه نمایند و روغن بابونه با قدری روغن گل آمیخته بر سر مالند و باقی تدبیر مناسب از علاج امراض
دماغی بخاری و صداع بخاری استنباط نمایند اقوال مهره مالقی و غیره می نویسند که شرب رب آس یا شربت آن تنها یا بشراب کذا انار دانه ترش کذا
حجر المسن محکوک بر مسن و کذا اکل سیب و کذا گلاب و کذا شاه چینی با آب و کذا خمیر ترش آرد جو در دوغ گاو مالیده صاف کرده و کذا خمیر آرد گندم در آب
حل کرده بعده دو ساعت صاف نموده در دواء قبیه آن یکدانگ طباشیر و یک قیراط زعفران و سه درم شکر داخل کرده و تنقل حب الآس و باریساس
و تمصاص سفرجل بر شراب و کذا ریباس و شم گل سرخ و اکل حماض سواتی سلوق بروغن بادام و کذا کاهو و کذا غذای تفاحیه که با آب سیب ترش و قثاء و مغز چلغوزه

بعد از آن صاف کرده ده درم فلوس خیارشنبر دران مالیده بنوشند و یک شربت یا دو شربت ازین در مدت پنج روز بدهند بعد از آن انزروت [illegible] نمایند و غذا با سفاناخ و سائر مزورات و مغز خیار بسبر که ساز ند و اگر زوال صداع مشکل گردد فصد قیفال کنند و لزوم شرب آب ثمار مثل منقوع تمر هندی و آلو بخارا و سکنجبین نمایند و بعد از آن [illegible] روغن گل آمیخته بر پیشانی ضماد کنند و بعد جدا کردن ضماد روغن گل نیم گرم اندک بسر نهند و گاهی این صداع متعسر گردد و محتاج بفصد رگ پیشانی شود و اسهال چون سبحه و نحو خربوزه و دماغ میل کنند و بالغ ترین چیزی که درین صداع مشاهده کردم آنست که بگیرند آب جراده کدو و آب برگ بنفشه و آب خیار و آب برگ بید و آب خیارزه و [illegible] در شیشه کرده بالایش اندک سرکه و اندک روغن نیلوفر و روغن بنفشه و روغن گل انداخته شیشه را در دیگ پر از آب گذارند و زیرش آتش کنند تا آنکه آب شیشه بجوش آید و کف دران ظاهر شود پس شیشه را برآورده بدارند تا سرد گردد و زیر آن درد فرو نشیند پس صاف کرده بر فرق سر کنند بنحویکه شیشه را در میان او نهند و چون بخت سر گرد و به تارک سر نهند که این در کمتر از ساعتی صداع را زائل کند و این بسیار را دیدم که امر ریختن آب بافتر بر سر میکرد تا آنکه صاحب صداع سردی آب در دماغ خود معلوم کند بعده امر بپوشیدن سر و قصد خواب می‌نمود و این تدبیر را در ازاله او تاثیر نیکست این بهر آنست که فضلات گاهی به تبرید خارج می‌شوند چنانکه از تسخین مستفرغ میگردند پس گویا که لقایای بخارات باین تدبیر استفراغ می‌یابد و گاهی صاحب این صداع را سعوط بشیر دختران مع روغن گل و روغن بنفشه کرده مفید شود و ضماد و ندا این صداع را از بقول خشخاش و حی العالم و قطعات طوغیا و شاخ خرفه و مانند آنها نفع میکند

علاج صداع شمی

اگر از شمیدن اشیای حار خوشبو مثل مشک و زعفران و عنبر و عود و نرگس یا بد بو مانند عرق حلتیت و سجاد کو گرد و مانند آن باشد چیزهای بارد خوشبو چون کافور و صندل و گلاب و نیلوفر و بنفشه و فواکه بارد و بوبانند و اگر با وجود حرارت تخفیف و یبوست ضرر رساند پس بعلاج ضرر مشک مثلاً کافور اقتصار نکنند بلکه اگر ممکن بود تدارک با سعاط ادهان طیبه مبرده نمایند و اگر کفایت نکند کافور در روغن کدو یا روغن بنفشه یا روغن نیلوفر حل کرده در بینی چکانند و کار لکن بالعکس روغن خلاف را در تقویت دماغ و تعدیل آن بر سائر ادهان فضیلت است و بو سیدن گل بنفشه تر و نیلوفر و کشنیز تر و جراده کدو و خیار رطب در تسکین این نوع صداع مدخل عظیم است و اگر از شمیدن اشیای بارد خوشبو یا بد بو باشد چیزهای گرم خوشبو مثل مشک و زعفران استعمال نمایند و با شیای حاره و حمام و آب گرم علاج کنند و بهر حال تعطیل رأس بحسب اقتضای مزاج رائحه و استنشاق با دهان مضاده آنها و تقویت دماغ باشیای مقویه تغذیه یا غذیه لطیفه مقویه چون شوربا و یا زیر با مطبوخ کنند و بالجمله علاج صداع که از شمیدن رائحه طیبه حاره باشد تقویت مزاج دماغ و ریختن آبهای سرد بر سر و پوشیدن آن و امر بنشاندن غیبی دائم است پس تشمیم اضداد آن روائح در قوت مثل کافور هنگام تاذی بمشک و بنفشه عند تاذی باترج و مانند آن و اگر تحلیل آن مشکل گردد این سعوط بکار برند اگر بدن او نقی بود و در استفراغ احتیاج نباشد بگیرند آب حی العالم مروق و مصفی بآتش چهار درم و روغن کدو دو درم آب طلع یکدرم و در شیشه بجنبانند و صاف کرده سعوط نمایند آنچه از آن ممکن باشد مرة بعد اخرى این لطفیه حدت روائح و دفع بقیه آن کنند و اگر متعسر گردد تضمید راس بدانچه مذکور شد باید کرد و دران سعوط مضر و بسرکه و عصاره مامیثا زیاده کنند که این تحلیل آن کند و بدانکه هر جا که اشاره به تبرید مزاج دماغ میکنیم مراد از آن ترک افراط دران و عدم ادخال و عدم چیزی از مخدرات مثل بنج و افیون و بیروح و لفاحی میباشد پس اگر لابد باشد و خوف هلاکت مریض بود اندکی افیون یا آب لفاح استعمال کنند و هرگاه معلوم کنند که مریض طاقت برداشت الم میدارد این مخدر را از آن قطع کنند و در تلافی اذیت او هنگام زوال مرض کوشند و ازین غافل نباشند و اما چون صداع از روائح مزابل و قاذورات و جلود متعفنه باشد بعض را در حمام فصل کنند و بر سر او آب نیم گرم بسیار ریزند و در حمام سرکه کهنه بو یانند و در فتیلا از ملابیات سبحه الشعر که هره ده ملام و بر هر دو منخر نهند و روائح خوشبو حار باشد یا بارد بو یانند و استنشاق ادهان مناسب یعنی بارد مثل روغن گل و بنفشه و نیلوفر در حرارت و حار مزاجان و حار مثل روغن یاسمین و خیری و سوسن بمبرد مزاجان نمایند و فکر این مرکبید این صداع بنوعی یکی از انواع صداع منتقل خواهد شد بهر آنکه معالجه هر نوع صداع از علاج این نوع اسهل است زیرا که بر دماغ از روائح کریهه ثقل و ضرر تمام بنود حتی که گاهی از آن تشنج گردد و صاحب بوقوع بران منتقل شود در بدن سه عضو را خواص میل به روائح طیبه و نفرت از روائح کریهه است آن دماغ و معده و رحم است چون بر یکی ازین اعضا و چیزی یعنی بوی بد غالب مادہ جمع شود صاحب او از مرض شدید ایمن نباشد و روائح

وتخم ترب در آب جوشانیده سکنجبین آمیخته بدهند تا قی بخوبی گردد و معده پاک شود صواب باشد و اگر قی ممکن نبود یک درم ایارج فیقرا و نیم دانگ یا یک دانگ
سقمونیا باهم سرشته بدهند تا بقوت سقمونیا اسهال نبود تا ایارج در بدن درنگ بسیار نکند تا از آن حرارتی نیفزاید و چون از خواب برخیزد حمام
نماید و بعد از حمام تا یکساعت تمام نگذرد طعام نباید خورد و بعد طعام حرارت افزا نشاید خورد بلکه ماهی تازه خرد و برگ کاهو باندکی سرکه سخت ترش
مناسب است و کاسنی و مانند این موافق باشد و آنرا که بغذای قوی تر حاجت باشد بیضه نیمبرشت و گوشت دراج و تیهو و جوزه مرغ خانگی و گوشت بزغاله بغوره
و زرشک سماق و امثال آن صواب بود و کرنب و عدس صاحب خمار را موافق باشد و آنرا که تشنگی غالب بود آب سرد خورد مگر کسی که بسبب ضعف معده از
مضرت آب سرد بترسد آب غوره و شربت آن و شربت سیب ترش و مانند آن با آب آمیخته یا بی آب بخورد و بداند هر شربتی که مخمور بخورد سرد کرده باید خورد
مگر شربت ریباس که خاصیت او آنست که اگر سرد کرده خورند معده را ضرر دهد و اگر کسی این شربتها نتواند خورد شراب انگوری رقیق سفید مرقق ممزوج
باب بمساوی آن بخورد و شب تحت خواب اندکی کشنیز خشک و شکر دهند و روز دوم طعام و حمام و شربت هم برین ترتیب باشد و چون اندکی تخفیف
حاصل شود ریاضتی آهسته و گهواره سود دارد و تا دو ساعت نگذرد از پس ریاضت طعام نخورد و تا سه ساعت از پس طعام نگذرد هیچ حرکت ریاضت
نکند این معنی در همه انواع صداع یاد باید داشت و سفوفیکه در قول بو علی سینا گذشت خمار را زائل کند باندکی کافور از دو جو تا یک طسوج یا نیم دانگ باندازه
قوت حرارت و گرمی مزاج با آب غوره یا آب انار ترش و شیرین بخورد و فقاع که از آرد جو و سنبل الطیب ساخته باشند معده را از باقی شراب بشوید خاصه اگر
اندک نمک آمیزند هاضم تر باشد و اگر این فقاع با آب غوره سازند خوشتر و گوارنده تر باشد و بوییدن صندل و گلاب و کافور و شاهسفرم سرکرده و سرکه و گلاب
بران پاشیده سخت سود دارد و اگر صبح آن روز که شراب خواهد خورد یک خوراک شربت افسنتین خورد شراب هضم شود و خمار نیارد و اگر خمار باشد سبکتر باشد و در
کتب آورده اند هر که پیش سعد کوفته بخورد آن روز مست نشود و شربت مورد ساده ناشتا بخورد خمار سبکتر باشد و بادام تلخ نقل کردن خمار باز دارد و شراب بگوارد
و محمد زکریا گوید سخن بسیار گفتن و چیز خواندن خمار آرنده است و روغن گاو فادزهر شراب است تیزی شراب از معده باز دارد طبری گوید که صداع عارض از
شراب کثیر بسبب امتلاست که از صعود بخارات حاره بسوی دماغ و اغشیه حادث شود و این صداع بر دو وجه بود یکی آنکه عقب شرب نبیذ ظاهر گردد و چون معده
داورده از بقایای شراب پاک شود صداع زائل گردد دوم آنکه با شرب شراب ظاهر شود و روزها باقی ماند تا آنکه شراب ترک نماید و پرهیز و ترطیب دوام
کند و علاج قسم اول خاص است سوای غیر او از انواع صداع اخراج بقایای شراب از معده است و تقویت آن باشربه مطفیه محلله قطاعه بخارات مثل
فقاع ساده معمول از کشک جو و اندک سنبل الطیب بهر آنکه از خاصیت این غسل معده از بقایای شراب است و ادخال اندک سنبل دران بهر تعطیر و تقویت
معده بر هضم بقیه شراب است و مثل شربت غوره و رب سیب و شربت ریباس و شربت ترشی ترنج و رب آن همه سرد کرده سوای شربت ریباس زیرا که از خاصیت
اوست که چون آنرا سرد کنند معده را الم رساند و محرر از افاضل دیدم که امر بآمیختن آب غوره بر فقاع ساده مذکور و انداختن اندک نمک بران میکرد و در آن
هنگام فقاع جوش میکرد و کف بسیار بران می آمد و از آن کف گرفته صاف کرده میخورانید و حل طبیعت بسرعت میکرد و پس از غرض انداختن نمک
سوال کردم گفت که بدین تدبیر تلطیف فقاع زیاده میشود و از معده بسرعت منحدر میگردد و آنچه علاج سر بدان نمایند و تقویت مزاج دماغ و تسکین
آنکه از خمار آنرا عارض شود می نمایند بوییدن بنفشه و نیلوفر و شاهسفرم بود که آب برف بران پاشیده باشند و گاهی بر ریحان گلاب ممزوج بسرکه بپاشند
و بکافور خوشبو میسازند و از آنچه بر سر نهند گلاب سی درم روغن گل یکنیم درم سرکه سه درم یا آنچه قریب بقیاس این باشد در شیشه کرده بجنبانند تا آنکه هر یک
از آن قوت دیگر اخذ کند پس بر سر نهند و ایضاً روغن گل مضروب باب خیار و لعاب اسپغول و آب کاهو و آب بهست و ایضاً صندل سفید با گل آزاد درخت
اگر وقت آن باشد و الا با بنفشه هر دو سوده در گلاب آمیخته و ایضاً آب بید تر یا آب نیلوفر یا هر دو و درین صداع احتیاج استقصا در معالجه زیاده تر ازین نیست
بهر آنکه چون طبیب معده مریض و مزاج دماغ او را قوت دهد از حدوث این صداع امان یابد و علاج قسم دوم که بعد تحلل بقیه شراب از معده تا زمانی دراز باقی ماند
اول تنقیه مریض باین مطبوخ است تمر هندی سی درم آلو بخارا چهل عدد عناب پنجاه و توت خشک اگر یافته شود ده درم بدستور مطبوخ جوشانیده و یک رطل

تپ نباشد و اگر حرارت بدون تپ باشد خورانیدن حب مذکور ترک نکنند و از تنقیه چاره نیست تا از ورم امین گردد بعد از آن واجب است که نگاه کنند اگر در آنجا
جراحت باشد اول علاج آن نمایند و تعدیل مزاج موضع او لابد است تا علاج قبول کند و اگر جراحت نباشد بعد تسکین وجع تضمید موضع با دویه قویه نمایند مثل
ضماد که از آبها آمیخته آب مورد و بید و روغنهای آن نمایند روغن مورد و سوسن و روغن گل باشند و اخلاط آنها اشیائی باشد که دران قبض لطیف و تحلیل اندک بود مثل گل سرخ
و اکلیل الملک و قصب الذریره و بابونه و گل ارمنی و شب یمانی و شراب ریحانی و گاهی اقتصار میکنند بر ادهان اگر درد باقی بود و گاه استعمال آن نیم گرم میکنند و گاهی بسبب
درد و خوف ورم اندک سرد کرده بعمل می آرند و واجب است که از حمام و شراب و غضب و مبخرات و مسخنات از اغذیه و ادویه حذر کنند و اگر موضع بورم شروع کند
دران وقت لابد است از استعمال قوابض قوی القبض و التبرید مثل پوست انار و گلنار و عدس و گل سرخ و آب اینها نطول و ثفل آنها ضماد سازند بعد از آن بدوائی
که با وجود آن قبض ان با تلطیف اندک باشد نقل نمایند مثل سرو دو طرفه و سبوس کندر و اگر ضربه تیز عروق راس پیدا کند مبادرت بخورانیدن اسطوخودوس با آب یا شربت عسل
باید کرد که ازین خلاص یابند و بدانکه الم چون بحجاب دماغ رسد دران خطر باشد و چون بسبب ضربه خون از دماغ خارج شود مغز سر پاکیان بمقداری که ممکن باشد
باید خورانید و بالای آن آب انار ترش اندک بنوشانند و چون ورم تحلیل یابد تاخیر در خورانیدن مغز تا سوم روز و بعد فصد نمایند صاحب کامل مینویسد که
مرا از ضربه یا سقطه که بر سر واقع شود صداع عارض گردد باید که لامحاله مبادرت بفصد سر رو کنند و خون بحسب حاجت و قوت و سن برآرند و اگر فصد بسبب سن
و قوت و فصل ممکن نبود باید که حقنه حاده استعمال کنند و اگر تپ باشد حقنه لینه بعمل آرند و جذب ماده باسفل کنند تا موضع علت نرسد بعد از آن با آبیکه دران ورد
و جوز السرو جوشانیده باشند نطول کنند و بدان تکمید نمایند و اثل و آس و برگ سرو باندک گل ارمنی ساییده ضماد کنند و پارچه پشم که در روغن گل نیم گرم تر کرده باشند
تکمید سر نمایند و از آفتاب و حمام و شراب و غصه و اغذیه حاره و حریفه و مصدعه مثل جوز و شاهدانج و جرجیر و بادروج و شراب قوی و میفختج و مویز شیرین حذر کنند و این
ضماد نمایند گل ارمنی پنج درم قصب الذریره و مغات و مامیثا هر واحد سه درم بابونه و اکلیل الملک هر واحد دو درم صبر یکدرم همه را باریک سوده با سرکه
سرشته ضماد سازند و ایضا آس و جوز السرو و بابونه و اکلیل الملک و قصب الذریره هر واحد پنج درم قشار کندر دو درم گل سرخ چهار درم همه را در آب پخته بر سر ضماد کنند
و آب او نیم گرم بران ریزند و ایضا آب بید و آب اثل و گل ارمنی و اکلیل الملک روغن گل آمیخته ضماد نمایند و اگر مورد تر کوفته بطبوخ خوشبو ساخته ضماد کنند نفع بخشد
و اگر غشای دماغ را از ضربه و سقطه ورم لاحق شود باید که روغن گل و سرکه نیم گرم بر سر ریزند و اگر استخوان بشکند و غشای مجلل دماغ ظاهر گردد یا بادی و درد
شدید باشد با روغن گل سرکه نیامیزند بلکه روغن خالص نیم گرم یا روغن بابونه بر سر نطول کنند و اگر با صداع سهر باشد روغن بنفشه یا روغن نیلوفر نیم گرم ریزند
و اگر ازین اختلاط ورم عارض شود خطمی و آرد جو و بنفشه و روغن گل باندک سرکه بر سر ضماد کنند و باید دانست که سرکه بروغن گل در ورم دماغ و غشای او و بهران
مخلوط میکنیم که روغن گل را با باطن دماغ رساند و بدرقه کند بسبب لطافت خود نه بهر آنکه سرکه ورم را نفع میکند زیرا که دران نه تسکین است و نه تحلیل نه در اورام
حاره نه در بارده و در اورام بارده بادی فرفیون و غیره اشیای حاره استعمال میکنند طبری گوید که صداع عارض از سقطه و ضربه بر دو وجه است یا آنکه سر را الم
و شجه واقع نشود و یا شجه و الم آرد و الم در قلت و کثرت متفاوت بود و شجه در خفت و شدت و ایضا بحسب موضع مختلف باشد اما معالجه شجه و شجاج سائر
اعضا مذکور گردد و صداع عرض تابع شجه بود پس معالجه شجه معالجه صداع است بخیر آنکه با معالجه شجه قصد تسکین صداع حسب مزاج مریض کنند به تضمید و تکمید
او بحسب آنکه در انواع صداع ذکر یافت و موافق ترین اشیا برای کسی که او را این نوع صداع باشد تکمید سر بروغن گل گرم کرده است یا بروغن گل که دران
قدری مازو و لادن جوشانیده باشند اگر مزاج این را ایجاب کند و الا اندک کافور بروغن گل اگر مزاج واجب کند و موم و روغن گل گداخته سفیداب مغسول با ان بسحق از آتش فرود آرند هرگاه
نیم گرم بماند سفیده بیضه اندکی آمیخته بر هم زنند تا که سرد شود بعده در هاون کرده بران آب سرد شیرین انداخته حل کنند پس آب را بریزند و مرهم بگیرند و بر تمام سر ضماد نمایند
که مسکن صداع و مفید جراحت و ورم است و اگر در انجا جراحت نبود و مرض فرع ... تا الم حجاب موضوع ضربه قبعت و موضع سقطه یا ضربه باشد و این
بجمیع حجاب متعدی گردد و علاج ... تبرید بلیغ مزاج جلد سر با آبها که ذکر کردیم باید کرد تا سر قوی گردد و مواد را قبول نکند بعده تبخیر با محلل ...
باشد مثل موم و روغن و یا آبهای محلله مثل آب بابونه و اکلیل الملک آخر آن ضماد کنند و اگر مریض متحمل باشد فصد سهر و قیفال کنند تا تنقیه بدن و از اخلاط

واطعمه مصدعه بسیار اند لیکن چون طبیب به قوانین معالجات صداع و مقابله شی موذی بضد آن واقف گردد انشاء الله تعالی اختراع علاج این جزئیات که برامی آرد گردد تواند کرد

علاج صداع ضربی و سقطی و تفرق اتصالی

و این یا در نفس جوهر دماغ رسد و یا در حجب و غیره اجزای مذکوره راس یا در فروع آن یعنی اعصاب و عروق و یا در اعضای دیگر غیر سر از اعضای شریفه مثل معده و رحم و غیر آنها و تادیه ضرر آن بسوی دماغ و ضربه و سقطه گاه اندک و خفیف بود و معالجه پذیرد و گاه بسبب زیادتی باعث تقلقل و تحرک و جوشش دماغ و عدم التیام و مهلک بود بالجمله بهر تسکین درد و تقویت سر روغن گل بر سر نهند و در امال ماده به تنقیه یا جذب بسوی خلاف سعی نمایند اگرچه به فصد و اسهال حسب احتمال و سن اطراف و صدوع انجره باشد تا ورم پیدا نشود و پیش از ورم فصد قیفال کنند و اگر بنظر نیاید فصد هفت اندام بحسب حاجت و احتمال قوت خواه بگیرند و اگر از فصد مانعی باشد حجامت میان کتفین نمایند و بقدر ضرورت خون بکشند و تسکین درد جمع تحلیل ورم و تبرید و تقویت سر برگ مورد آرد جو گل ارمنی مامیثا آرد عدس حضض کل اقاقیا صندل را با آب کشنیز سبز و روغن گل آمیخته نیم گرم ضماد کنند و این ضماد علوی خان درین باب از مجربات است برگ مورد برگ سرو گل سوسن آرد جو اکلیل الملک گل ارمنی قصب الذریره شب یمانی روغن گل هر یک دو مثقال ضماد سازند و از کشنیز خشک پوست خشخاش سیب و مانند آن از ادویه بارده قابضه بخور کنند و بازوها و رانها محکم ببندند و بر ساق و کف پا حجامت بی شرط نمایند تا که مواد متوجه به اسافل گردد و تلیین و اسهال طبیعت مثل طبیخ عناب بنفشه و مویز و خیارشنبر و ترنجبین و شیرخشت سازند و اولی آنست که حقنه لینه کنند تا سهولت آید بعده بنابر تحلیل ورم و رفع تپ شربت بنفشه سه توله در عرق گاوزبان و ابریشم ساده و عنب الثعلب یک یک پنج توله حل کرده بنوشند و غذا بنوشانند و اسفاناخ و بناری یا ماء الشعیر اقتصار ورزند و اگر جراحت و شقاق هم باشد اندمال آن بمراهم نمایند جراحت حجب اغشیه انحلی که علامتش ضرر و تمدد و وجع تا قعر ناخن و سیلان اشک بود عسر العلاج است و جراحت جوهر دماغ که نشانش کثرت خواب و تشوش و رطوبت خیشوم و اختلال حواس است اکثر مهلک بود و محمد زکریا گوید که موضع شجه را شراب [illegible] صبر و دم الاخوین اقاقیا [illegible] پاشیده بستن مجرب الاثر است بالجمله بعلاج جراحت و کسر عظم که انشاء الله تعالی در آخر کتاب مفصل مسطور گردد رجوع کنند و چون ورم دماغ بهم رسد معالجه سرسام حار نمایند و متوجه تسکین صداع گردند و تحلیل ورم که بسرسام حاصل کنند و اگر آب برگ مورد و گلاب و روغن گل هر یک بیست مثقال سرکه پنج مثقال با آتش ملایم بپزند تا که روغن بماند پس مونگ مقشر یک کف صلیب معاث بغدادی مغاث هندی هر واحد یک مثقال در عرق عنب الثعلب سائیده بیامیزند و بر پارچه طلا کرده بر سر گذارند صداع و ورم ضربه را نافع بود و باقی تدابیر این صداع از علاج امراض دماغی از ضربه و سقطه که مذکور شد اخذ کنند اقوال اکابر ابوسهل گوید که صداع حادث از ضربه و یا سقطه بسبب وجع و ورم پیدا پس می باید که اولا فصد کنند پس حقنه لینه بعمل آرند تا مواد بأسفل منجذب گردد و از صعود بسوی سر آنرا منع کند بعد ازان بر سر روغن گل غیره بار نهند که آن تسکین وجع و تقویت راس نماید و اگر درد بسیار نباشد اندکی سرکه با وی آمیزند و اگر درد شدید باشد تنها بدون سرکه استعمال کنند و اگر معدلک بیخوابی بهم بروغن بنفشه سعوط کنند و اگر احتیاج بتقویت سر بسبب جزع باشد که از شدت ضربه آنرا بهم رسد تضمید سر ببرگ مورد و مرو و اکلیل الملک و قصب الذریره و گل ارمنی و شب یمانی و لادن و برگ سرو و روغن سوسن و اندکی شراب ریحانی کنند و اگر عقل مریض مختلط گردد آرد جو و ببونه و سمسم سفید و خطمی سفید با آب برگ بید و روغن گل و قلیلی از سرکه ضماد سازند و اگر با درد تپ و سرخی و شدت حرارت باشد باید که بعد از فصد آب عنب الثعلب کاسنی بخیارشنبر نوشانند و ماء الشعیر دهند و غذا ببقول بارده رطبه مثل کدو و خیار و کاهو و بقله یمانی سازند و اگر با درد تپ نباشد زرده بیضه نیم برشت و لحم طیور تغذیه نمایند و اگر جراحت اندک حادث شود از مورد شفا یابد و اگر عظیم باشد دران صبر کندر و مر و دم الاخوین استعمال نمایند شیخ میفرماید که در معالجه صداع حادث از ضربه یا سقطه واجب است غایت قصد طبیب بتسکین وجع حتی الامکان و تبعید ماده از جای درد یا باستفراغ و یا بجذب بطرف خلاف باشد تا ورم نکند و اگر جراحت حادث شود معالجه آن باندمال نمایند و اندمال آن ممکن نیست در حالی که سوء مزاج ثابت باشد بلکه واجب است که در اندمال آن تعدیل مزاج ناحیه آن کنند و چون صاحب این آفت را تپ ظاهر شود و اختلاط عقل گردد بدانند که در ورم شروع کرده و اول آنچه در علاجش استعمال باید کرد آن فصد قیفال یا اکحل است تا ورم را منع کند و اگر در ابتدا امتلا باشد بایکه حقنه حاده استعمال کنند و اگرچه شحم حنظل باشد مگر آنکه با وی تپ باشد که درین صورت تعدیل حقنه نمایند و اگر حقنه ممکن نبود پس مثل حب قوقایا تنقیه کنند اگر

قوی‌تر باشد روغن بنفشه فزون‌تر از روغن گل کنند از بهر آنکه روغن گل مسکن درد زیاده است و روغن بنفشه خواب آرنده‌تر و طعام کشکاب فروره کدو و مغز بادام
دهند و آنرا که دماغ بجنبد اسطوخودوس و مغز مرغ خانگی و غیره دهند که در علاج صداع تزعزعی بیاید و آنرا که خون بسیار رفته باشد و تپ نبود زرده بیضه مرغ نیمبرشت
و گوشت ماکیان دهند و صندل سپید و گل سرخ و بنفشه و برگ مورد و لوبیا نند و اندکی کافور و آنرا که جراحت کوچک باشد برگ مورد خشک کوفته بیخته و اندکی مر آمیخته
بر جراحت نهند و آنرا که جراحت بزرگ باشد لیکن با استخوان نرسیده باشد بر جراحت روغن گل بمالند و بر وزند و انکسیر بن نهند صبر انزروت کندر هر یک ده درم و دم الاخوین
مر مکی هر یک پنج درم همه را سائیده بسفیده بیضه مرغ بسرشند و موی خرگوش بدان آلوده بر جراحت گذارند و اگر خشک جراحت بیاشند سوا باشد در هر دو روز یکبار
بگشایند و ببندند تا آنکه صحت یابد و گرد اگرد جراحت ضمادهای مذکوره نیم گرم نهند ضمادها و روغنها نیم گرم بنهند مگر آنرا که عقل مشوش شده باشد و جراحت سخت قوی باشد باقی علاج در نگاه جراحات باید کرد

علاج صداع تزعزعی

جهت امالهٔ ماده قبل از ورم فصد باسلیق یا هفت اندام نمایند و بعد ورم رگ سر رو گشایند و تلیین طبیعت بآب کاسنی مروق و خیار شنبر و یا بسهل بارد و یا بحقنهٔ لین کنند و اگر
تپ نباشد سکنجبین حار و حب ایارج یا قوقایا نمایند و بعده ضماد مقویه چون صندل و فوفل و گل ارمنی و ریوند چینی و طحلب و آرد جو و باقلا ضماد سازند و اگر برگ مورد و مرزنجوش
و نمام و برگ انگور بارتنگ سائیده ضماد کنند نیز نافع بود و اگر در سر ورم باشد و تپ نبود مثل گلنار و عدس و پوست انار و گل سرخ و مورد و قصب الذریره و شب یمانی ضماد
کنند و سیب و بهی و غیره اشیای خوشبو بویند و اگر تزعزع از ضربه باشد اسطوخودوس ده درم سائیده با جلاب شربت عسل بخورانند و غذا بدماغ ماکیان و بزغاله
و بره و گوساله سازند و بالایش قدری آب ناپخوش بدهند و با اغذیه و مزورات لطیفه که در صداع حار گذشت غذا سازند و دعت و سکون و سکوت و نوم طویل بر
فرشهای نرم لازم گیرند و بالجمله علاجش علاج سکته است **طبری** گوید که علاجش فصد قیفال است اگر ممکن باشد و حل طبیعت اگر از آن مانعی نباشد و شمیدن
روائح طیبه مشاکل مزاج او و در وقت و استخواب بسیار بپشت و تسعیط با این سعوط روغن خشخاش و روغن بنفشه هر واحد یکدرم شیر دختران یکدرم حضض مکی
تازه بوزن دو شعیره در شیر مذکور حل کرده در شیشه کرده بجنبانند تا یکذات شود و بمقدار احتمال مزاج سعوط کنند و تضمید سر بدین ضماد کنند آب بید و شیر دختران
و با هم بجوشانند تا مختلط شوند پس صاف کرده در آن اندک حضض مکی و آرد باقلا و آرد جو حل کنند تا غلیظ گردد بر سر ضماد نمایند و اگر این کفایت نکند و صداع
باقی ماند از مستغرق راس و روغنهای نیم گرم کنند بهر روغنی که باشد سوای روغن بلسان مگر آنکه مزاج او با این الم سرد و مستحیل گردد که درین صورت بر سر او روغن بلسان
و روغن غار و روغن قسط و مانند آن استعمال کنند و بالغ ترین اشیا آنچه درین صداع استعمال نمایند روغن نیم گرم است که گاهی از سائر معالجات غنی می گرداند
ابن هبة الله می نویسد که سبب تزعزع راس خلط غلیظ بارد است که در مواضع خالیه سر حاصل شود و اعراض آن ضعف حرکت ارادی و احساس ثقل در سر گردد
حواس سفت این مرض مندرج بحدوث سکته بود پس طبیب بعد احساس حرکت تزعزعی مبادرت کند به تنقیه بدن از حبوب مخرج خلط غلیظ مثل حب صبر و مانند آن
و بعد تنقیه بایارج العسل که در آن اسطوخودوس مسحوق جوشانیده باشند بنوشند و سکنجبین عنصلی بخورند و آبیکه در آن گل سرخ و عود و مصطکی پخته باشند بنوشند و از امتلاء و اغذیه
مرطبه و نافخه غلیظ عسر الهضم حذر کنند و غرغره بسکنجبین عنصلی و خردل نمایند و اغذیه لطیفه قلیل الفضول مثل قلایای لحوم طیور غیر اجامیه تناول کنند و اعانت هضم
و شراب کهنه بنوشند و مشک و غالیه عنبر بجوشش ببویند و آبهای ادویه محلله بر سر ریزند و بپارچه پشمین سر را بمالند پس اگر طبع قبض یا حقنه بعمل آرند و اگر غثیان محسوس گردد قی کنند
بعد خوردن طعام زیرا که آنچه از خلط غلیظ در معده جمع شود از این تدبیر دفع گردد لاسیما بعد خوردن شب اطعمه مالحه چه از این قی بسهولت می آید و دفع کیموس بطبیعت اسهال نشود
از دفع آن بدون خوردن چیزی و از علاج این مرض غافل نشوند که از این تدبیر ممکن است که مریض از سکته متوقعه خلاص یابد باذن الله تعالی عز و جل

علاج صداع نومی

درین صداع واجب است که اول بعلامات مواد دریافت نمایند که کدام خلط در بدن غالب است پس تنقیه بدن و دماغ از آن ماده مکرر کنند به تدبیری که در اقسام
علاج امراض دماغی مادی و صداع مادی مفصل مسطور شد و بعد از آن تعدیل مزاج دماغ و تقویت آن با طلیه و ضماد و معروخات و غیره حسب ماده نمایند و رماد گرم بر سر و
پیشانی و صدغین ضماد کردن با این صداع نافع است بهترین رمادها خاکستر چوب انجیر است اگر هنگام بیداری از خواب چیزی مسکن صداع بخورند صداع ساکن شود

نماید اگر قوانین آنرا واجب کند و اگر اعراض عظیم گردد و موذی بورم شود در هر دو نوع این صداع اعنی آنکه با وی شجه باشد و آنکه با شجه نباشد اما آنچه با وی شجه
بود و ورم حادث شود علاجش علاج جراحتی ست که با ورم باشد بمرهم مفید ورم مثل مرهم مرداسنگ و اسفیداج و مرهم اسرنج مغسول و تضمید سر بسکنجبین یا بسرکه و ورم را
تحلیل کند مثل صندلین و شیاف مامیثا و آبهای محلله ورم پس اگر عقل مریض زائل گردد یا بشک ورم حجاب موضوع بر قحف از دخول عام شده باشد و علاجش درین
هنگام علاج سرسام حار است و اگر عقل مریض زائل نشود امر دران آسان ست و ورم باصلاح جراحت زائل گردد و اگر جراحت نباشد امر آسان تر بود و غیر آنکه فصد
اگر ممکن باشد ازان غافل نباید شد و تضمید سر باشیای مبرده در وقتی و باشیای محلله در وقت دیگر و بهترین چیزها که درین هر دو صداع با ورم یا بی ورم استعمال کنند
تغرق یا ... ست بروغن گل نیم گرم علی الدوام و تضمید او بمرهم اسرنج و اسفیداج بآب حی العالم و عصی الراعی و آب خطمی و خبازی تسقیه داده و تضمید سر ببرگ خبازی
و برگ اسپغول هر دو کوفته مطبوخ در روغن گل با ان اندک خطمی سفید و آرد جو انداخته که این ضماد در تحلیل ورم و تسکین این هر دو نوع صداع نهایت نافع ست علاج
جراحات هانکه تا ام دماغ رسد در جراحات بدن خواهد آمد نسخه مرهم اسرنج بگیرند اسرنج سحق کرده و پارچه بآب ترکرده بادی بیالایند و مقابل آتش کنند که خشک گردد
پس در ظرفی بآب نیم گرم بشویند تا آنکه پارچه سفید گردد هر گاه اسرنج دران ظرف زیر آب در ته نشیند آب صاف که بالای آنست از پنبه برگیرند و اسرنج را خشک
کنند که این بهترین طریق غسل اسرنج ست بعد ازان وزن کنند و برابر او سفیداب رصاص و مثل یکی ازین هر دو مرداسنگ گرفته هر سه مساوی بسایند و بجهت
پخته موم در روغن گل گداخته از آتش فرود آرند و بران این ادویه انداخته حل کنند تا مختلط شود دوباره بر آتش گذارند و بآبهای مذکوره تسقیه دهند و قوی تر
ازان آبها آب برگ بزرقطونا ست پس در هاون بریزند تا سرد گردد و اندک سرکه و قدری سفیدی رقیق بیضه بران انداخته حل کنند تا همه مختلط گردد و در
هر شبانه روز یکبار بر سر طلا کنند و این بالغ ترین ادویه مستعمله در اعراض مذکوره است و غذای این علیل غیر مبخر بسوی سر و آنکه تغذیه کثیر ندهد واجب ست اگر قوت
مطاوعت کند که بماء الشعیر اقتصار کنند در روزی بدفعات پس بر این اقتصار ورزند و این صعب ترین صداع بطبیب ست اسمعیل و یوسف می نویسند که
فصد یا حجامت طبع را بآب فواکه و فلوس خیارشنبر یا حقنه نرم باید کرد و این صفت حقنه ست کشک جو بنفشه خطمی در پارچه کتان بسته هر یک بست درم هر
را در یک نیم من آب بپزند تا نیم من بماند صاف کرده ده درم روغن گل و ده درم روغن بنفشه و دو استار فانیذ و نیم درم بوره یا نمک ... ان حل کرده بکار برند چندانکه
وزن همه صد درم یا صد و ده درم باشد و ایضاً برگ چقندر بپزند و از آب وی هفتاد درم و آبکامه ده درم و روغن بنفشه ده درم آمیخته بکار برند و این حقنه قوی
ست برگ چقندر قدری بابونه شبت هر یک بست درم انجیر پانزده بنفشه خطمی هر یک ده درم بپزند چنانکه رسم ست و صاف کرده یکدرم بوره و یکدرم نمک
و ده درم عسل دران حل کنند و آنرا که تب آید از پس فصد هر بامداد آب کاسنی و آب عنب الثعلب با مقدار پنج درم فلوس خیارشنبر دهند و آنرا که تب سخت گرم نباشد
آب کاکنج و آب عنب الثعلب هر یک سی درم بستانند و پنجدرم فلوس خیارشنبر و دو درم صبر و یک نیم دانگ زعفران دران حل کرده بدهند تدبیر ضماد آنرا که
با ورم تب باشد از آب عنب الثعلب صندل سرخ و فوفل و زعفران و گل ارمنی و صبر سبزی که بر سر آب باشد همه را جمع کرده بر سر نهند و ایضاً عدس سماق گلنار گل سرخ برگ
مورد پوست انار همه بپزند و پارچه بدان ترکرده بر سر نهند یا روغن گل و ایضاً برگ مورد گلنار پوست انار هر سه را در سرکه و آب بپزند و باندکی مشک و عود خام
و قصب الذریره بکوبند و شراب کهنه بران بچکانند و با هم سرشته بر سر نهند و آنرا که مدت دراز گردد ضمادهای معتدل بر نهند چنانکه با قوت قبض قوت تحلیل داشته باشد
و این ضماد معتدل ست انار ترش و شیرین با پوست شگافته در شراب کهنه پخته بسایند و ضماد کنند و ایضاً که معتدل ست برگ مورد تازه برگ بید برگ سرو
و خطمی تازه و اکلیل الملک بکوبند و آب او بگیرند و اگر در آب بپزند و بیفشارند و آب آن بستانند روا باشد پس روغن سوسن با این آب و شراب کهنه آمیخته دو سه
جوش بدهند و اندکی مر و قصب الذریره و گل ارمنی و شب یمانی کوفته در صره بسته با وی بجوشانند و بدست مالیده بیفشارند و پارچه بدان ترکرده بر سر نهند
و ایضاً ضماد محلل مر یکدرم کندر یکدرم صبر سه درم مرداسنگ یک درم موم ... پنج درم روغن گل بست درم موم بروغن گداخته ادویه سوده بسرکه ترکرده بدان
بیفشند و بر خرقه کتان طلا کرده نیم گرم نمایند و بر سر نهند و آنرا که حاجت تحلیل بیشتر باشد سرکه کهنه بدل شراب کنند و بدل روغن گل روغن سوسن یا روغن
یاسمن یا روغن شبت تازه کنند و آنرا که با درد بیخوابی باشد روغن گل و روغن بنفشه بر سر نهند پس اگر درد قوی تر باشد روغن گل زیاده کنند و اگر بیخوابی

علاج کلی صداع شرکی

بدانکه پیش ازین معلوم شده که شرکی گاه بمشارکت مطلقه گاه بمشارکت عضو علیله میباشد و گاه متادی بکیفیت ساذجه از کیفیات اربعه طبیعیه یا کیفیت غریبه ردیئه غیر طبیعیه که بسوی
بسوی حرارت یا برودت نیست مانند کیفیات سمیه میباشد پس گاهی در بعض اعضا اخلاط سمی ردی گرد می آید کیفیت آن بسوی دماغ متادی میگردد و ایذا میرساند و گاهی
متادی از مواد و مواد غیر غریبه در طبع خود میباشد و اذیت آن بسبب کثرت کمیت باشد یا کیفیت آن میرسد و یا بسبب این هر دو و لیکن بساست که کیفیت موذیه متادیه
سبب برای حصول مادهٔ موذیه نیز میگردد و بدو وجه یکی آنکه فاسد میگرداند آن کیفیت مواد جیده را که در نواحی دماغ می یابد و غذای جید را که بسوی آن میرسد و دوم آنکه
دماغ را قابل مواد ردیه میگرداند و این قبول بر دو گونه است اول قبول از جهت جذب از انست مانند آنکه گرم گردد از آن دماغ پس منجذب گردد بسوی آن مواد
بسبب گرمی آن دوم قبول از ضعف مقاومت ست مقرر ست که عضو چون ضعیف گردد قبول می نماید موادی را که بسوی آن آید و اعضای مشارک راس اول
و اولی همه معده و رحم و انثیین ست و بعد از آن حجاب نند حجاب حاجز صدر و غیر آن پس مراق پس باقی اعضا مانند لبه طحال زهره و گرده و مثانه و پشت ساق
و قدم و مانند اینها و بیشتر صداع شرکی نزد انتقال ماده از اورام اعضای باطنی مشارکه دماغ میباشد چون حرکت بسوی فوق نماید یا بجمله بقول شیخ در جمیع اصناف
صداع بمشارکت اعضا واجب ست که اعتنا بعضو مشارک کرده شود و تنقیه آن عضو نمایند بدانچه مخصوص او باشد و تبدیل مزاج آن کنند و معهذا تقویت راس
بمقویات آن نمایند تا ماده را قبول نکند پس در ابتدا مقویات بارد مثل روغن گل مع سرکه بعمل آرند و ما بعد ابتدا اگر ماده حار یا کیفیت متادیه بسوی سر حار باشد
مقویات بارده معتدله مدام استعمال نمایند و اگر بارد باشد بجای روغن بابونه مع روغن آس کنند یا روغنی که دران صمغ سرو گداخته باشند یا از برگ سرو عصاره او یا از
اثل ساخته باشند بعمل آرند و هرگاه از تنقیه و تعدیل عضو فارغ شوند نظر کنند که آیا این مرض منتقل بمرض شده و سبب این صداع در سر راسخ گردیده پس با کیفیت در یافته سبب آن عمل نمایند

علاج صداع شرکی معدی

باید که اعتنا نمایند باصلاح غذا و آنکه مولد اخلاط مضاد خلط باعث مرض باشد پس اگر بسبب اخلاط بود واجب ست که اول مبادرت به تنقیه نمایند بدانچه بهر استفراغ آن خلط
در امراض دماغی شرکی معدی مفصل مسطور شده و در حالت تنقیه بعد آن با غذیه لطیفه محموده خفیف الهضم جید الکیموس اغتذا سازند و بعد از آن حسب واجب بکیفیت
میل کنند و معهذا لک ازان تحلیل هضم و اطلاق باشند و اگر غذای مراد هم جید مقارن کیفیت ماده یا کیفیت نفس معده نباشد غذای محمود و مولد دم جید را اختیار
نمایند و بهتر آنست که بعد دخول حمام خورند و در تخفیف بخارات کوشند پس اگر ماده صفراوی باشد بعد تنقیه آن بقی و اسهال تعدیل او با تقویت دماغ
بروغن گل یا روغن آس نمایند و قی کردن بخوردن ماهی تازه و بالایش نوشیدن آب برگ خیار و سکنجبین بسیار انفع بود و هر صباح دو سه لقمه نان با آب انار ترش یا آب
غوره یا شربت آن و شربت انار میخوش و لیمو و ریباس تناول کنند و خوردن فواکه قابضه مثل امرود و سیب به نافع و سرکه و گلاب و روغن گل بر سر گذارند و ایضا تقویت
راس بروائح طیبه مثل صندل و کافور کنند و بهر اخراج صفرا نقوع حامض نیز نافع ست و گاهی مطبوخ فواکه و یا آب آلو و ترنجبین یا شربت آلو یا شربت تمر هندی
و ترنجبین و دوم تلیین طبیعت میکنند و بعد تنقیه تطفیه حرارت بمطفیات مذکور نمایند و تقویت معده بربوب قابضه مثل رب به ترش و انار و غوره و غیره
و لیموی کنند و تقویت دماغ بمشمومات و نخالخ بارد مثل آب خیار و صندلین و گلاب و روغن گل و روغن نیلوفر و شیر زنان و سرکه و سعوط
بروغن بنفشه و نیلوفر و بادام و مانند آن و ضماد صندل و برگ مورد و گل سرخ و نیلوفر و بنفشه و کدو و مانند آن با گلاب بدانچه در صداع صفراوی گذشت
باید کرد تا مواد و ابخره مرتفعه را قبول ننماید و تدهین معده و سر بروغن سفرجل مسکن صداع حار شرکی معدی ست و آبیکه دران بابونه و برگ مورد و گل سرخ
جوشانیده باشند بر سر نطول کنند و غذای سریع الهضم مقوی مثل جوزه مرغ که با آب انار یا آب حصرم یا آب سماق یا زرشک پخته باشند تناول کنند و یا فقط
تمر هندی بمغز بادام کشمش و یا مزوره ماش مقشر بمغز بادام کشمش بخورند و خوردن نانی که در سرکه یا در رائب تر کرده باشند نیز مفید و کذا مزوره انار با ترش حبلی
بنان نقی و باقی علاج همانست که در علاج مرض دماغی شرکی معدی که از صفرا باشد مسطور شد ابن عباس گوید که هرگاه صداع بسبب اخلاط مستکن در معده باشد
می باید که قی بدوای مخرج اخلاط نمایند پس اگر صفراوی بود بسکنجبین و نمک آب گرم یا سکنجبین با تخم شبث و قدری نمک یا تخم خربزه و سرمق [illegible] تخم شبث

لیکن از تنقیه بدن و سر از خلط غالب غافل نشوند و از اشیای مرطبه مثل البان ماهی و بیضه و فواکه و بقول طبه اجتناب کنند و بعد از تناول طعام خواب نکنند

علاج صداع دودی

اول تنقیه بدن و دماغ از ماده کرم به ادویه مسهل بلغم و حب ایارج یا حب اسطمخیقون و توقایا کنند بعده باندک ایارج فیقرا سعوط نمایند و در یک هفته چند بار تکرار این سعوط کنند و دیگر ادویه قاتل کرم شکم مثل آب برگ شفتالو و آب بیخ توت و صبر و طبیخ افسنتین شیح ارمنی در بینی چکانند و عقب سعوطات و نطولات منقی دماغ بعمل آرند و بعد از ان برای رفع بدبوی بینی اگر باقی باشد آنچه در باب نتن الانف مسطور گردد استعمال نمایند و بقول ایلاقی شرب صبر و تقطیر او در بینی و تعطیس بدان نافع است بالجمله آنچه در قتل و اخراج کرم دماغ و دیگر جراحات معمول راقم است انیست که حلتیت و کافور هر یک قدری در روغن گل حل کرده بچکانند و قطور آب برگ خوخ و سیب و شریفه و سنبهالو و ام بیل هر واحد با صبر حضض سوده آمیخته مجرب است و کذا قطور مخترع والد ماجد غفر الله له در قتل کرم و حبس خون و اندمال زخم مجرب و معمول و نفوخ برگ چرچٹه و پٹکری و شکر تمام هر سه مساوی سائیده در اخراج کرم از مجربات استاد مرحوم است و اگر ملیم را در آب یک صبر حضض حل نموده باشند سائیده با در آب برگ نیب سوده در بینی چکانند اخراج کرم بسیار میکند و مجرب است و کذا ملیم و افسنتین سوده ناس گرفتن بغایت سود مند و همچنین شنجرف هندی در آب سوده دو سه قطره در بینی چکانیدن مفید و تقطیر برگ نیب با آب سوده و کذا روغن او نافع و گویند آنکه مقل و جزو مرزنجوش هر واحد یکجزو زعفران نیم جزو با برگ سائیده در آب پودینه آمیخته سعوط کردن مجرب است و قطور آب برگ شاهتره نیز مخرج کرم است مجرب و آب برگ مرس با صبر یا ایارج آمیخته بدستور در آب آن مجرب است که بعد از یکساعت از چکانیدن ادویه آب برگ کشنیز تازه در بینی چکانند و تدابیر حاره یا بسه تدبیر نمایند و اگر با آن حرارت باشد تدابیر بارده یا بسه بعمل آرند و نشوقات و نطولات که در صداع بینی مسطور گردد بکار برند و بعد از ان تقویت دماغ و تعدیل مزاج آن نمایند و اغذیه لطیفه غیر مبخره که در ان کشنیز بسیار داخل نموده باشند تناول کنند **خجندی** گوید که ملاک امر در علاج این قسم صداع استکثار ریاضت متعبه است و تقلیل غذا و استعمال حمام با آب گرم شیرین و کثرت ریختن آن آب بر سر برای تفتیح مسام و انحدار فضلات و تقلیل مواد مختبسه متعفنه که از ان کرم تولد میکند **صاحب اقتباس** مینویسد که اول رگ قیفال بزنند و شیره بنفشه یکتوله و مویز منقی دو توله و برنگ کابلی چهار ماشه بنوشانند و غذا شوربای مرغ بنان نوری دهند سه چهار روز دادن جهت تنقیه دماغ حب ایارج وقت شب یکتوله با آب نیمگرم بخورانند و صبح این مطبوخ اسطوخودوس هفت ماشه افسنتین سیاه و شاه بیخ کابلی و رسته ترکی بسفایج هر یک هفت ماشه سنای مکی نیم توله پوست هلیله زرد و پوست هلیله کابلی هلیله سیاه هر یک نه ماشه مویز منقی سه توله گل سرخ یکنیم توله ریوند خطائی تربد سفید هر یک ماشه جوشانده گلقند پنج توله خیار شنبر شش توله شربت الهی علو خانی چهار توله روغن بادام شش ماشه اضافه نموده بنوشانند و بجای آب گلاب عرق افسنتین اکتفا نمایند وقت دوپهر نخود آب بچه مرغ و وقت شام شله مرغ دهند و همین نمط چهار پنج مسهل دهند تا ماده مولده تمام برآید و روز دیگر این تبرید دهند افسنتین رسته ترکی هر یک یک ماشه سوده در شربت بنفشه یکتوله آمیخته بلیسانند بعده شیره بادیان و چهار ماشه انیسون چهار ماشه در عرق شاهتره واذخر هر یک هفت توله گلاب نه توله برآورده شربت افسنتین شربت کشوث هر یک یکنیم توله تودری سرخ هفت ماشه بنوشانند و بعد حصول تنقیه سعوطات و قطورات قاتل و مخرج کرم بکار برند مثل سعوط سرخس تنها و یا تربد سفید و ایارج فیقرا و این سعوط نافع صبر افسنتین برگ شریفه برگ کبر برگ نیم و رسته ترکی کشنیز خشک یک یک ماشه و قطور آب برگ خوخ و نیم و شریفه و پنجنگشت و افتیمون هندی هر یک سه ماشه صبر حضض مکی هر یک چهار ماشه سوده آمیخته از مجربات است و همچنین طبیخ ترمس سکنجبین ساده که در ان صبر مر هر یک یک ماشه باشد و باید که اول آب کشنیز سبز و یا خشک سرکه سائیده در بینی ریزند بعد ساختن ادویه مذکوره و یا دیگر منقیات بعمل آرند جهت آنکه کرم از بوی کشنیز مست شوند پس از بوی دوا نتوانند گریخت و استعمال مخدرات از داخل و خارج لیس مفید است این قطور قلع ماده مابقی می نماید و کرمهای مرده و زنده بر می آرد اگر چه اول مرتبه سوزش در دماغ پیدا می کند لیکن باید که اول تقطیر روغن کدوی تلخ نمایند تا از سوزش باز دارد مرداسنگ بوزن هفت هشت ماشه سوده در روغن گل آمیخته بکار برند در روزی سه چهار بار و یا در شیر بز و یا خر و یا زن بعمل آرند و در بعض بعضی را بینی او بسیده شده می افتد و بعضی را بینی می آشنید و غنه در آواز و در کام سوراخ میشود و در آخر اعتقال اللسان میگیرد و بعضی را در تمام سر ورم میشود بلکه تا بسینه فرود می آید و آخر ورم زیاده شده از شدت درد بیشانی می ترقد و هلاک می انجامد

صدغین بچسپانند و انزروت و زعفران بران مخلوط سازند و گاهی بران قطع اسرب نهاده بعصابه می بندند تا ضربان موجب وجع نکنند و ایضا چوب
می بندند و آنها را طوق قوی برای این سر بر وسط سر و دو بر صدغین و یک بالای نقره بندند و مؤخر سر ست و باید که در هر حال از شراب اجتناب نمایند مجوسی
گوید که هرگاه صداع از فضول بلغمی محتقن در معده باشد امر بقی از ترب مقطع منقوع در سکنجبین عسلی با آب شبت و نمک جریش یا بماهی شور نمایند و صاحب را از شرب آب
یکساعت منع کنند و بعد از ان سکنجبین با آب مطبوخ ترب و شبت بنوشانند و یا ادویه مقیه مثل این دوا بدهند تخم ترب و تخم شبت و تخم جرجیر مساوی باریک
سائیده بعسل سرشته با آب گرم بمالند باندکی نمک بنوشند و به پر مرغ مبلول در روغن کهنه یا زیت یا بانگشت تحریک قی نمایند و در تنقیه معده کوشش کنند
و بعد تنقیه آن ماء العسل یا شراب آن با آب سرد یا اندک شراب ریحانی ممزوج با آب بنوشانند بعد از آنکه باندکی از ان مضمضه کرده باشند و حب معروف بحب
موقایا و حب ایارج نافع این صداع ست و اگر هر روز اطریفل صغیر دو درم با نیم مثقال ایارج فیقرا سرشته بخورند نفع دهد و ایارج بخم بعسل نیز نافع بود چون هر روز
دو مثقال از ان سه روز متواتر بخورند تنقیه معده از بلغم راسخ کند و هلیله مربی نافع ست و چون حب صبر هر روز به شب وقت خواب یک مثقال با آب گرم بخورند و ایضا
چون حب هیبه درم و نیم با آب گرم بخورند تنقیه معده از بلغم کند پس اگر صداع ساکن نشود دو مرتبه گرد ایارج ارکاغانیس و طبیخ افتیمون و نمک هندی و این صفت
حب ایارج نافع این صداع منقی معده از بلغم است ترید سفید خراشیده دو درم ایارج فیقرا سه درم پوست هلیله کابلی دو درم نمک هندی مثل این شحم حنظل یک درم
تخم کرفس نیم درم همه را باریک سائیده با آب حبها سازند شربتی از دو درم و نیم تا سه درم و این حب صبر نافع بلغم راسخ در معده است هلیله کابلی ترید سفید خراشیده
هر واحد پنج درم گل سرخ چهار درم مصطکی دو درم صبر ده درم باریک سائیده حبها سازند و یک مثقال وقت خواب بخورند و این نقوع صبر نافع صداع حادث
از بلغم راسخ در معده است بیخ کرفس بیخ بادیان هر واحد هفت درم مصطکی و سنبل الطیب و تخم کرفس و بادیان و انیسون هر واحد دو درم اسارون و حب بلسان
هر واحد سه درم سلیخه و عود بلسان و گل سرخ هر واحد چهار درم عاقرقرحا یکدرم افسنتین پنج درم همه را در شش رطل آب بآتش ملایم بپزند تا بنصف آید در ظرف
آبگینه بآفتاب سه روز بدارند و هر روز چهار اوقیه با یکدرم صبر بنوشند و این نقوع صبر دیگر است افسنتین رومی پنج درم اسارون سه درم مصطکی و سنبل الطیب
و عاقرقرحا هر واحد یکدرم و نیم هلیله کابلی چهار درم حنظل ده عدد و تخم کرفس و بادیان هر واحد سه درم چهار رطل آب گرم بران انداخته در روز بآفتاب و شب بجای
گرم بدارند و هر روز چهل درم با یک مثقال صبر و یکدرم روغن بادام بنوشند و غذا بران شوربای اسفیدباج گوشت گوسفند صغیر باشد و لحم بخورند یا کبوتر بچه نخود آب
و مانند آن و بران شراب ریحانی ممزوج بنوشند و تضمید معده ایشان بضمده مسخنه ملطفه کنند تا منع تولد بلغم کند مثل این ضماد بگیرند سک و ارامک و لادن و عود خام
هر واحد سه درم گل سرخ چهار درم سنبل الطیب مصطکی هر واحد دو درم مشک یکدانگ همه را باریک سوده در آب نعنام یا آب مرزنجوش سرشته بر معده در حالت
خلو ضماد سازند و بفلفل و کندش و صبر و زیره و شونیز عطسه آورند و آب چقندر و آب مرزنجوش و آب پودینه در بینی چکانند حجر حجاجی و ایلاقی گویند که اول
بمطبوخ شبت و لوبیا سرخ و تخم ترب و عسل قی باید کرد و از پس آن اندکی گلقند و انیسون و زیره و مصطکی و مانند آن بخورند و اگر روز دیگر ایارج فیقرا بعسل سرشته
سه درم یا سه مثقال بدهند صواب باشد و آنرا که صداع پیوسته باشد صبح نقوع صبر دهند باین نسخه سعد سنبل افسنتین فقاح اذخر کرفس بادیان نانخواه زیره
هر یک مشتی همه را بپزند چنانکه آب سرخ شود و قوت ادویه گیرد صاف کرده و بمقدار نیم من ازین آب ده درم صبر انداخته در شیشه کرده بآفتاب تا سه روز نهند
و هر ساعت شیشه را بجنبانند و سه روز بامداد ده درم ازین آب صاف کرده سه درم روغن بید انجیر یا روغن بادام تلخ انداخته بدهند و ضمادها و اطلیه که در صداع
بلغمی مذکور شد همه موافق بود و آنرا که بدین تدابیر صداع زائل نشود داغ کردن صواب باشد بر میان سر و بر هر دو صدغ و یکی بر پس سر بالای مغاک پس گردن طعام
و شراب نیز همان نوع باید که در همانجا مذکور شد و خرمای قسب بعد طعام خوردن موافق باشد ابن الیاس گوید که شبت سه درم تخم خربزه سه درم در آب
خوب جوشانیده صاف کنند و در ان نمک طعام سه درم عسل بست درم حل کرده بنوشند و بر بیشه ملوث بروغن کنجد قی کنند و یا لوبیای سرخ و تخم چقندر و تخم مولی
و پودینه بستانی و نمک طعام هر واحد سه درم جوشانیده بنوشند و قی کنند بعد خوردن ترب یا نخود آب یا ماهی شور یا کارع مطبوخ بمکیدن و تقویت راس بخورات
خوشبو موافق مثل ند و عنبر و مشک نمایند و غذا مزوره نخود آب بسعتر و اگر بقی ساکن نشود این حقنه حاد بعمل آرند بگیرند سنا پنج درم حلبه و برگ کان هر یک

باریک سوده با سکنجبین و آب گرم و اگر ماهی تازه و خربزه و مرق و خبازی بخورند و بالایش سکنجبین و آب گرم بنوشند قی صفرا می نماید و ساکن نمیشود معده و آورده جالینوس گفته کسی را که صداع از صفرا در معده باشد اگر از خود قی کند صداع او در ساعت زائل شود و گفته کسی که در معده او صفرا مجتمع گردد و اگر هر روز مبادرت بغذا قبل از صداع نکند صداع ظاهر شود پس هر روز قبل از آنکه صداع شروع کرده غذا بخورد و علاج این کسان قی با آب گرم قبل از غذا است اگر برایشان سهل بود و اگر قی سهل نباشد مبادرت بغذای محمود جید بمعده کنند لیکن مقدار او اندک باشد و صاحب او را مصابرت بر گرسنگی نباید کرد و اگر صداع ساکن نشود این نقوع صبر دهند افسنتین رومی هفت درم گل سرخ پنج درم تخم کاسنی تخم کشوث هر واحد سه درم شاهتره ده درم شکاعی زیاده آورده هر واحد سه درم پوست هلیله زرد ده درم مویز منقی و تمر هندی هر واحد بیست درم در شش رطل آب بجوشانند تا چهارم برود صاف کرده در شیشه انداخته بر وزن دانقا شب بشب جای گرم نهند هر روز ربع رطل از آن با نیم درم صبر سقوطری و نیم درم کتیرا و نیم درم روغن بادام شیرین بنوشند سه روز تا پنج روز و غذا زیرباج بچه مرغ یا زیرمانیه بروغن بادام دهند و اگر این سکنجبین صبری استعمال کنند منفعت بین نماید و صفرا را که در معده باشد نافع بود تخم کاسنی تخم کشوث تخم شاهتره و گل سرخ هر واحد ده درم بگیرند و بر آن که کهنه پنج رطل و آب شیرین دو رطل انداخته با آتش معتدل بپزند تا نصف بماند صاف کرده شکر طبرزد سه من انداخته باز بپزند و کف آن گرفته از آتش فرود آورده سه اوقیه صبر سقوطری بران انداخته در ظرفی بردارند شربتی از ده درم تا پانزده درم با آب سرد و ایضا این حب استعمال کنند که تنقیه معده از صفرا میکند پوست هلیله زرد پنج درم گل سرخ سه درم سقمونیا یک درم باریک بیده با آب حب ها سازند و یک نیم درم خورده بالایش آب شاهتره مروق ربع رطل تا ثلث رطل بشکر سلیمانی ده درم بنوشند و اگر استفراغ بمطبوخ هلیله و تمر هندی و افسنتین کنند بدان انتفاع یابند و بعد تنقیه بدن تعظیم سر ضماد که نافع صداع حار ساذج که مذکور شد باید کرد و این ضماد مقوی سر بعمل آرند تا منع از قبول فضول نماید گل سرخ صندل سفید هر واحد سه درم اقاقیا و حضض هر واحد یک درم گل ارمنی دو درم باریک سابیده با آب مورد و آب بید و آب عصی الراعی و آب خیار خام گل سرخ و آب برگ انگور و آب طلع هر کدام که میسر شود یا مانند اینها از آنچه مقوی عضو و مانع از قبول فضول صفراوی باشد سرشته ضماد نمایند و باید که عضل ساقین بعصابه بر بندند و پایها بمالند تا فضلات بسوی اسفل منجذب گردد و جالینوس در کتاب حیلة البرء گفته که چون انسان را صداع بسبب صفرا متولد در معده باشد هر صباح حریره معمول از مغز نان با آب انار میخوش یا آب انار دانه بنوشانند که این تقویت معده او و قمع صفرا نماید و این حریره در شکم او تا دیر بماند بجهت انار پس اندک اندک از آن بدهند تا بسوی معده او صفرا نریزد و صداع آنرا عارض نگردد و در بین خوردن سفرجل و اشیای قابضه تجربه کردیم پس صداع ساکن شد زیرا که فم معده قوی گشت و صفرا را قبول نکرد و باید که اشیای قابضه با اغذیه باشند تا مدتی دراز در شکم باقی مانند و بتدریج نفوذ کنند و جالینوس شرح کتاب ابیذیمیا نوشته که گاه آدم صحیح را صداع دفعة بغیر سبب ظاهر عارض میشود و این از فضول حاده مجتمع در معده میباشد و اشارت کرده که صاحب او نان بشراب ممزوج با آب کرده بخورد بهر آنکه این طعام معتدل الحرارة است تعدیل این فضول و اعانت بر هضم آن در معده می نماید و اگر ماده بلغمی باشد مطبوخ شبت و ترشیاه اصل السوس با سکنجبین عسلی و نمک قی آورند و اگر ترب بخورند و بالایش کله پاچه با شبت پخته بنوشند و بعد از آن قی نمایند نیز خوب است و بعد قی گلقند و هلیله مربی و مانند آن بخورند و خوردن سه درم حبی که از سنبل الطیب و افسنتین هر واحد یک جزو و صندل سفید ربع جزو ساخته باشند نیز در تقویت معده و هضم طعام از مجربات سر سبد است و تلطیف ماده منضج حار نموده مسهل بلغم و حب ایارج دهند و ایارج فیقرا با گلقند منقی معده است و بعد تنقیه جوارشات حاره برای تجوید هضم و تقویت معده بخورند و آب گرم بر سر ریزند و روغن گل نیم گرم در گوش چکانند و غذا سریع الهضم مثل چوزه مرغ و کبوتر بچه بدهند شیخ میفرماید که اگر اخلاط بارد بلغمی باشد که از آن ریاح شدید هیجان نماید مقویات قوی تر و ملطفات دهند و اگر زائل نشود ایارجات کبار و مطبوخ افتیمون دهند و قطع شریان صدغین درین نافع است یا داغ خفیف بر صدغین که تا عظم برسد و بعضی گویند که شریان تنگ گردد و اکثر سل شریان یا قطع و داغ میکنند و بهترین داغ آنست که جلد بالای شریان شق کرده شریان را ظاهر کنند پس بنفس شریان داغ نهند تا اثر آن بر جلد واقع نشود و آنکه داغ سلامت باشد یعنی تنگ سر باید نه فراخ سر و اگر ممکن باشد در تابستان این عمل نمایند و باید که غذای او حریره ها سازند و تا ده روز چیزی نخایند و وقت غذا در گرما و وقت سردی باشد و ایضا کثرت کلام نشاید و همچنین قول اقراص [illegible] شریان

تنقیه معده بقی کنند پس بدیگر مستفرغات که روغن بید انجیر دران داخل نمایند بعمل آرند و اگر از استعمال آن مانعی باشد زیت کهنه بدل این روغن کنند و اگر تخم کرفس
بیخ بادیان بیخ اذخر نانخواه مصطکی هر یک دو مثقال جوشانیده صاف نموده دو درم روغن بادام تلخ و یک درم روغن بادام شیرین داخل کرده چند روز بنوشند
نافع بود و جوارش کمونی و فودنجی و معجون کاسر الریاح و مانند آن بهر تقویت معده و تحلیل ریاح استعمال کنند و بهر تقویت راس روغن آس و روغن لادن و روغن سوسن و آب
سرو و ماثل و سنبل و سعد و آنچه دران قبض و تسخین باشد بعمل آرند و مالیدن دست و پا بکیسه حمامی و یا بپارچه درشت و یا بسنگ پا و گذاشتن پا در آب گرم و بستن آنها نیز
مفید بود و باقی تدبیر از علاج امراض دماغی شرکی معده که از مادهٔ ریحی باشد بر گیرند ایلاقی و جرجانی گویند که اول تنقیه معده بقی کنند پس ایارج فیقرا دهند بعده



ماء الاصول بروغن بادام تلخ و اگر حاجت آید نقوع صبر بروغن بید انجیر دهند و صفت ماء الاصول این است پوست بیخ بادیان پوست بیخ کرفس هر یک ده درم
بیخ اذخر انیسون سلیخه غاریقون هر یک پنج درم مصطکی نانخواه قردمانا پودینه کوهی هر یک سه درم افتیمون اسطوخودوس هر یک هفت درم همه را در آب بپزند
و صاف نموده هر صباح سی درم گرم کنند و هفت درم گلقند حل کرده صاف نموده چهار درم روغن بادام تلخ داخل کرده بدهند و اگر ده درم صبر درین آب ماء الاصول
حل کنند و سه روز در آفتاب نهند بعد از آن بامداد بمقدار ده درم تا پانزده درم با دو درم روغن بید انجیر بدهند صواب باشد و در هر هفته یکبار ایارج فیقرا یا دواء المسک حلو یا
یا تریاق کبیر و مثرودیطوس بخورانند و روغن بید انجیر و مصطکی بر معده مالیدن و هر صباح در حمام رفتن و در طعام زیره و نانخواه و دارچینی داخل کردن سود دارد
و آبکامه نوشند باید که مطبوخ سازند و دران مصطکی اندازند و گلقند با مصطکی و زیره خوردن نافع بود و هر شب پاها از زیر ران تا القدم نیک بمالند و اندکی کشنیز
خشک و تخم کتان و شکر بخورند که بدین تدابیر بخار از سر باز ماند و اگر صعود ابخرهٔ معده باشد اطریفل کشنیزی خورده شیرهٔ تخم کاسنی در عرق شاهتره
برآورده نبات سفید داخل کرده بنوشند و مکیدن سیب و به و امرود و سماق و آشامیدن بزر قطونا با شکر و مالیدن دست و پا و گذاشتن در آب گرم و آشامیدن شربت
بنفشه و حماض و لیمو و تمر هندی و آلو بالو و مانند آن با اسپغول و امثال آن و تناول نان بسر که همه مانع صعود بخاراند و خوردن فواکه قبل از دوران نافع و کذا چند لقمه
نان با لبن یا انار میخوش و آشامیدن رب حامضه مثل رب ریباس و غوره و سیب به و انار و خواب آرام و سکون در مواضع بارده و طلب طیب الرائحه و ترتیب
اوقات غذا تا آنکه نیک هضم یابد سود مند است و اگر بعد ازین تدابیر صداع باقی ماند در حمام آب نیم گرم بسیار بر سر ریزند و مقدار یکدو ساعت در بیت الاوسط
نشینند و بعد برآمدن از حمام آب سرد بر دست و پا یک لحظه بریزند و اگر صداع بحال خود باشد باید که طبیب از علامات مخصوصهٔ هر خلط دریافت کند که کدام خلط سبب
تولد بخار و حدوث صداع است پس متوجه معالجهٔ آن بعلاج خاص آن گردد و مقویات معده مثل مصطکی و گلقند و مانند آن نافع بود و هرگاه طعام تناول نمایند
و بخار شروع گردد و صداع آرد لعاب اسپغول یا کشنیز خشک با شکر بالای طعام بخورند و اگر خوف سردی معده از لعاب اسپغول باشد لعاب بزرکتان و کشنیز
خشک استعمال کنند و تقویت راس کنند بدانچه در سابق مذکور شد پس تسکین آن از نطولات و شمومات مناسبه نمایند خصوصاً شموم مرزنجوش که گاهی تنها سبب
خلاصی تام میگردد و باقی تدبیر از علاج صداع بخاری خلطی و امراض دماغی بخاری اخذ کنند مسیحی گوید که اگر صداع از بخارات باشد که از اخلاط ردیه معده بسبب
صعود کند قی با دویه مخرج آن اخلاط استعمال نمایند و بگیرند بیخ کرفس بیخ بادیان و اذخر هر واحد ده درم پودینه کوهی زراوند مدحرج شکاعی بادآورد هر واحد
پنج درم هلیله سیاه اسطوخودوس هر واحد هفت درم افتیمون غاریقون هر واحد پنج درم سلیخه نانخواه قصب الذریره هر یک سه درم سنبل الطیب دو درم مویز منقی
سی درم در شش رطل آب بجوشانند تا دو رطل بماند صاف کرده یک اوقیه ایارج فیقرا دران انداخته در ظرف آبگینه با آفتاب سه روز بدارند و هر روز یک اوقیه
تا دو اوقیه با سه درم روغن بید انجیر بنوشند که این اوجاع راس منه بسر برد و اگر حاجت معجونی از معجونات افتد بچرپتیا و امروسیا و تریاق کبیر و مثرودیطوس و دواء المسک
مر حلو استعمال کنند و اگر از ضعف فم معده باشد هر صباح چند لقمهٔ نان در آب غوره و مانند آن که در علاج امراض دماغی شرکی برای ضعف فم معده
گفته شد بخورند و یا حریرهٔ مغز نان یا آرد گندم مثل انار دانه و غیره ترش ساخته بنوشند که بتکرار عمل تقویت فم معده کنند و اگر استعمال ترشی الم و ایذا رساند بر لقمهای
کرده جلاب سافج یا با فاویه تر کرده باشند اقتصار ورزند و اگر قبل از صداع اشیای مذکوره استعمال نمایند بسیار منتفع شوند و هرگاه انحدار طعام و انهضام آن
معلوم شود چیزی که دران قبض بود مثل لقمهٔ نان در رب حب الآس یا تنها فاکهه مثل سیب به ناشپاتی یا نان تقسب یا زیتون تناول کنند و اگر معده بسیار گرم باشد

ده درم انجیر عناب سپستان هریک بست عدد خطمی و تخم کتان صره بسته سه درم خسک بابونه شبت هر واحد یک کف بنفشه نیلوفر هریک سه درم در شش رطل
آب بجوشانند تا دو رطل بماند صاف کرده بران بوره ارمنی یکدرم نمک طعام یکنیم درم عسل و مری و روغن کنجد هریک ده درم پاشیده حل کرده استعمال نمایند و ایارج جالینوس
و ایارج ارکاغانیس این علت را نافع است ابن نوح گوید که قی بطبیخ شبت و نمک و عسل و لوبیای سرخ و تخم قطف و پودینه بستانی و جوز القی و کنکر زد و نمک نان
هر کدام ازین اشیا بعد از انکه ترب بکلی یا پخته مطبوخ شبت خورده باشند نوشیده قی کنند و اگر از قی ساکن نشود ایارج ارکاغانیس و جالینوس خورند و طبیخ افتیمون
افضل ازین هر دوست و مویز منقی آنرا نیکوست و غذای او نخوداب مطیب بزیره و اسفید باجات و فالوده جات مطیب بزعفران و شراب صرف و گوشت
سرخ بریان بزیت و فلفل و دارچینی و چقندر معمول بخردل و مری و زیتون الماروناخورش بهری و انجیر در ماء العسل تر کرده بدهند و لحوم صید موافق تر است
برای ایشان و خاصه لحم خرگوش بریان یا کباب کرده با زیره و در طعام ایشان سداب و زیره و کرویا اندازند و ماء العسل و آب انیسون و مطبوخ مصطکی بنوشانند
و این دوا قوی تر برای صداع بارد است بگیرند گوگرد و جند بیدستر و حب الغار مساوی در روغن گاو و روغن گل ساییده بر پارچه طلا کرده بر پیشانی نهند
و اگر مادهٔ سوداوی باشد قی نمایند و منضج و مسهل سودا بدهند و از ادویهٔ قویه بهر قی مادهٔ سودا اینست که خربق سفید را در ترب خلانیده سه روز
بگذارند بعده خربق دور نموده ترب را قطع قطع کرده با شبت و لوبیای سرخ جوشانیده صاف نموده سکنجبین عسلی درو حل کرده بنوشند و همچنین نمک نفطی و تربد و صبر
هر واحد یکدرم خردل نیم درم در شهد سرشته در طبیخ شبت و ترب و لوبیای سرخ حل کرده دادن صواب باشد بعده دواء المسک و حلو و مفرحات استعمال نمایند
و باقی تدبیر علاج در امراض دماغی شرکی معدی از مادهٔ سوداوی و از بحث مالیخولیا اخذ کنند ابن عباس گوید که هرگاه صداع از فضول سوداوی محتقن در معده باشد
باید که قی نمایند بدانچه در صداع بلغمی مذکور شد و مطبوخ افتیمون و غاریقون و حب اسطوخودوس دهند و این نقوع صبر نافع سوداست هلیله سیاه و کابلی هر واحد
ده درم افسنتین اصل السوس مقشر هر واحد پنج درم شکاعی بادآورد حشیش غافث بسفایج اسطوخودوس بادرنجبویه پودینه جبلی هر واحد چهار درم قرنفل یکدرم ساذج
سنبل الطیب خربق سیاه هر واحد یکنیم درم همه را در پنج رطل آب بجوشانند و در آفتاب نهند و هر روز چهار اوقیه از ان گرفته صبر یکدرم غاریقون چهار دانگ
باریک سوده روغن بادام شیرین یکدرم انداخته بنوشند و این حب اسطوخودوس نافع اینست هلیله کابلی و سیاه هندی و صبر و بسفایج هر واحد سه درم افتیمون
اسطوخودوس هر واحد پنج درم غاریقون چهار درم شحم حنظل دو درم و نیم خربق سیاه دو درم همه را باریک ساییده بآب بادرنجبویه سرشته حبها بازند شربتی دو درم
و نیم تا سه درم بحسب قوت مریض و ضعف آن و باید که تدبیر صاحب این تدبیر نافع صاحب سودا مثل اطراف بزغاله و تیهو و چوزهٔ مرغ فربه و نان سمید و زردهٔ
بیضهٔ نیمبرشت و حریره معمول از مغز گندم و شکر و روغن بادام و مویز و کشمش و بادام و انجیر خشک مانند آن کنند و از اغذیهٔ مولد سودا اجتناب نمایند و در حمام
معتدل الحرارة بآب شیرین غسل کنند و هر روز دو اوقیه سکنجبین شکری با یک مثقال افتیمون باریک سوده بخورند و اگر در معده اخلاط مختلفه از صفرا و سودا و بلغم
باشد باید که صاحب او بعد امتلا از اغذیهٔ مختلفه مثل ماهی تازه و مالح و ترب و خربزه و سرمق و بقلهٔ خردل و حرف و مانند آن و نوشیدن سکنجبین بآب گرم و طبیخ شبت
و ترب قی کند اگر زمانه صیف یا خریف باشد در هفته یکمرتبه یا دو مرتبه و اگر زمانه ربیع یا سرما باشد این مطبوخ بنوشند پوست هلیله زرد ده درم هلیله سیاه و کابلی
هر واحد هفت درم گل سرخ شش درم سنای مکی شاهتره هر واحد پنج درم بلیله و آمله هر واحد چهار درم آلو بخارا بست عدد عناب مثل او انجیر ده عدد مویز منقی بست درم
تمر هندی پانزده درم شکاعی بادآورد حشیش غافث گاوزبان بنفشه اصل السوس هر واحد چهار درم اسطوخودوس کزمازج بسبایج افتیمون تخم کاسنی تخم کشوث تربد
بسفایج هر واحد سه درم تخم کرفس انیسون بادرنجبویه فرنجمشک هر واحد دو درم همه را در شش رطل آب بجوشانند تا بیک رطل آید دو ده اوقیه ازان صاف کرده این
دوا برای تقویت او اندازند تربد سفید خراشیده غاریقون ایارج فیقرا هر واحد چهار دانگ شحم حنظل یکنیم دانگ نمک نفطی دو دانگ سقمونیا نیم دانگ باریک ساییده
بر مطبوخ انداخته سحرگاه نیمگرم بنوشند ابن الیاس گوید که اگر صداع از انصباب خلط سوداوی در فم معده باشد تنقیهٔ فم معده بقی از آب گرم و جوز القی
و کنکر زد کنند و جلاب بادرنجبویه دو درم با شکر ده درم بنوشند و غذا فروره از آب نخود و شیره تخم قرطم خورند و خوردن حب افتیمون و مطبوخ آن و تقویت سر
بمشمومات حار رطب مثل نرگس و یاسمین و عنبر و استعمال اطریفلات و سعوط بآب مرزنجوش و استنشاق مشک و غالیه نافع است و اگر مادهٔ ترکیبی باشد

بآب تر کرده بنفشه و امثال آن ببویند بهتر است و ریختن آب گرم که در آن گلها و گیاهها جوشانیده باشند بر سر مفید است بعضی تراکیب مطابق اساتذهٔ کرام که مختص بصداع نزلی حار مرکب
و بارد است جدا جدا مسطور میگردد اگر با نزلهٔ حار باشد تنقیهٔ بدن و سر از مسهل صفرا و حب ایارج کنند بعد از نضج تام اگر بدن ممتلی از اخلاط و محتاج تنقیه باشد
و هرچه در علاج نزله و زکام حار خواهد آمد مفید شناسند و اطریفل کشنیزی یک توله خورده عناب پنج عدد اصل السوس چهار ماشه گل بنفشه شش ماشه جوشانیده نبات داخل کرده
بنوشند و اگر حرارت زیاده بود بجای اصل السوس سپستان کنند و یا هلیلهٔ مربی خورده شیرهٔ عناب شیرهٔ تخم کاهو یا کاسنی عرق شاهتره نبات بنوشند اگر خواهند اطریفل
کشنیزی بجای هلیلهٔ مربی کنند یا گل بنفشه گل نیلوفر گل کنار هر یک یک توله در شیشه جوشانیده بخار آن بگیرند در نزلهٔ بارد و یا شویه و تبرید بدستور استعمال نمایند و اگر با صداع
درد سر و دوار و ضربان و ریزش تر و سرفه باشد سفید از عنب الثعلب گل بنفشه اصل السوس عناب سپستان گاوزبان پرسیاوشان تخم خطمی خبازی داده بعده گل سرخ
سنای مکی نیز اضافه کرده جوشانده صاف نموده مغز فلوس گلقند شیره بادام داخل کرده دهند اگر از مغز فلوس کراهت آید هلیلهٔ زرد هلیلهٔ سیاه تربد سفید اضافه کنند و بعد
مسهلات عناب سپستان خطمی خبازی پرسیاوشان جوش کرده بخور دهند و گر نزله باز نه ایستد شیرهٔ خشخاش و کنار هم اضافه کنند و نزله بند نیز دهند و لعوق معتدل
برای سرفه نافعست که در ان مشک سنبل الطیب ست طیار کنند و برای سرفه اصل السوس پرسیاوشان گاوزبان نبات جوشانیده همراه لعوق مذکور بدهند
و ایضاً اگر درد سر و ضربان چشم بشدت باشد سپستان عناب در آب جوش داده شربت بنفشه خاکشی داخل کرده بنوشند و قرص مثلث در آب سوده بر صدغین طلا
نمایند و یا شونیز نیز کنند باز اگر شدت درد باشد فصد سر کنند و در جوشانده خطمی خبازی تخم خشخاش هر یک پنج ماشه اضافه نمایند و ایضاً اگر صداع و ضربان
بشدت مع تپ باشد سه ایه گاوزبان سپستان ده دانه کوکنار یک ماشه زعفران ماشه در عرقیات جوش داده شربت بنفشه خاکشی داخل کرده دهند و افیون بزرالبنج
کتیرا صمغ عربی اشق قرنفل هر یک ماشه کوکنار نیم ماشه در سفیدی تخم مرغ ساییده بر پیشانی بر صدغین نهند و ایضا برای صداع نزلی حار هلیلهٔ مربی کوفته اسطوخودوس
سوده ممزوج نموده بجویند بعده شیرهٔ مغز تخم هندوانه شربت بنفشه عرق شاهتره و عرق کیوره بنوشند غذا آش جو یا دکم بروغن بخورند و ایضاً ایارج فیقرا بروغن بادام چرب کرده
با اطریفل کشنیزی یا صغیر سرشته تناول نمایند بالای لعاب بهدانه عرق شاهتره و نبات بنوشند روز دوم اطریفل عرق شاهتره عرق عنب الثعلب شربت بنفشه بالنگو پاشیده
بنوشند با تنکه برای دفع اصلاح معده که از ایارج اسهال شود بیاید و روز سوم برای دفع خشونت ریه شیرهٔ اصل السوس شیرهٔ خیارین شیرهٔ کشنیز خشک دهند و ایضاً اگر
مع زکام و حمی حار نزلی باشد عناب پنج دانه گل بنفشه تخم خطمی هر یک چهار ماشه عرق شاهتره پاو آثار جوشانیده صاف نموده شیرهٔ مغز تخم کدو شیرین شش ماشه شربت
بنفشه سنبار روز دوم شیرهٔ مغز تخم هندوانه روز سوم شیرهٔ تخم کاهو و خاکشی پاشیده بنوشند روز چهارم خیارین افزایند روز پنجم اسطوخودوس سوده افزایند و تخم خطمی موقوف
فائده اگر سرفه باشد کاسنی برای درد سر نزلی نیز مفید است و شاهتره هم در نوازل معمول اساتذه است **و اگر با نزلهٔ مرکب باشد** اسطوخودوس گل نیلوفر گل منڈی
چهار ماشه جوشانیده شربت بنفشه تودری سفید شش ماشه پاشیده بنوشند و گاهی گل بنفشه چهار ماشه می افزایند و بجای شربت نبات میکنند و گاهی اطریفل کشنیزی افزوده
میشود و گاهی برای نخس سر شیرهٔ مغز تخم کدو می افزایند و ایضاً هلیلهٔ مربی خورده شیرهٔ اصل السوس نبات سفید حل کرده بالنگو شش ماشه پاشیده دهند و اگر مسهل منظور باشد
اسطوخودوس گاوزبان شاهتره تخم خطمی خبازی عنب الثعلب گل بنفشه پرسیاوشان هر یک چهار ماشه عناب پنج دانه جوشانیده نبات داخل کرده دهند و بعد نضج
سنای مکی فلوس خیارشنبر گلقند روغن بادام شش ماشه هلیلجات هر یک شش ماشه افزوده مسهل دهند و گلنار کوکنار بزرالبنج عاقرقرحا کشنیز خشک هر یک چهار ماشه
جوشانیده غرغره کنند و اگر آب از دهن بسیار آید حب النشاط چهار ماشه عدس مسلم توله کشنیز خشک کوکنار گل خطمی هر یک چهار ماشه جوشانیده صاف نموده حضض کی
چهار ماشه سوده پاشیده غرغره کنند و ایضاً اگر با تپ لونی نزله بود اطریفل کشنیزی خورده اسطوخودوس گل نیلوفر شاهتره هر یک چهار ماشه جوشانیده نبات دو توله
خاکشی شش ماشه داخل کرده دهند و ایضاً اگر با آن تشنج زبان و در لهات و گوش نیز باشد اسطوخودوس گل نیلوفر پوست هلیلهٔ زرد اصل السوس گل خطمی هر یک چهار ماشه
جوشانیده نبات دو توله داخل کرده بدهند که نسخهٔ منضج بلغم مرکب است خطمی خبازی هر یک چهار ماشه پرسیاوشان شش ماشه زوفای خشک سه ماشه جوشانیده غرغره کنند
که بلغم دماغی از حلق دفع گردد و ایارج فیقرا با اطریفل خوردن و حب ایارج باستعمال آوردن مفید است و ایضاً اگر با حمی مرکب باشد عناب پنج دانه گل بنفشه گل نیلوفر
اسطوخودوس شاهتره هر یک چهار ماشه جوشانیده شیرهٔ تخم خیارین شربت بنفشه خاکشی بدهند **و اگر با نزلهٔ بارد باشد** پس اگر با تپ ضربان بود گاوزبان

بشرب بسیت چو منتفع شوند و اگر حرارت مفرط باشد شربت خشخاش و برگ کاهو خورانند و مثل کلیه بابچه و مطبوخ لسماق و کشک جو و بهی و بسیه ملجم گوساله و ماهی تازه
غذا سازند و اگر یالیست طبع باشد که گاه بیم و اکثر بعد اجابت پنج شش بار صداع لاحق شود طباشیر دانه هیل شب سبز هر واحد یکماشه سوده با آب مربی یکعدد
همرشته بخورند بالائیش شیرهٔ مهدانه بریان سه ماشه در عرق گاوزبان عرق صندل عرق کاسنی هر یک پنج توله شربت بزوری شربت به هر یک یکتوله داخل کرده
بنوشند و در صورت برودت مزاج معده باوجود ضعف شربت سنبل نیز نافع و برگ تنبول را خواص عجیب ست و تلیین طبیعت با یارج فیقرا و گلقند نفع میکند
و در هفته یکبار وقت خواب مصطگی یکمثقال با دو چندان شکر بخورند و بعلاج ضعف معده رجوع نمایند شیخ سیفر باید که ازین قبیل ست علاج صداعی که از شرب آب
سرد هیجان کند چه این نیز بسبب ضعف معده بود و اجود علاج او آنست که اندکی شراب ریحانی بنوشند و در آب نوشیدنی نیز قدری ازان بیامیزند تا از نکایت
آب معده محفوظ ماند و محبوسی غیره مینویسند که گاهی صداع عقب امتلاء طعام بسبب تخمه و استرخاء و ضعف معده افتد و تدبیرش قی با آب گرم و نمک و خواب
طویل و اسهال بجوارش شهریاران و حقنه و تکمید و تطلیل سر بآب گرم ست پس اگر صداع اشتداد کند آب گرم کثیر الحرارة بر سر ریزند و شیم پاره در روغن حار آغشته در گوش نهند یا روغن گل گرم گرم چکانند
و مومیائی و جندبیدستر و فرفیون و مشک در روغن نیم آمیخته در بینی چکانند و بعد تنقیه معده تقویت او نمایند بمربای هلیله مع مصطگی و رب سیب و رب به و مانند آن و غذا سریع الهضم مثل چوزه مرغ بسازند

علاج صداع شرکی کبدی

و مراقی و معائی و اطرافی آنچه بمشارکت جگر و حرارت آن باشد وقت هیجان او آب انار و آنه یا آب انار و عنوره یا آب آلو بخارا یا شیرهٔ تخم خرفه یا آب تمر هندی بنوشند و آب
سرد بر سر ریزند یا شامند و نان در سرکه بخورند تا بخار صاعد بسوی سر را منع کنند و دیگر تدابیر مانع بخار از علاج امراض دماغی بخاری و صداع بخاری جویند و ادرار و تضمید کبد
باضمده حسب ماده خاصة باین قسم نافع ست و آنچه بشرکت مراق باشد علاجش در بحث مالیخولیای مراقی خواهد آمد و عناب بعرق بید ساده مالیده شیرهٔ تخم خرفه شش ماشه
شیرهٔ مغز خشخاش چهار ماشه دران کشیده طباشیر نیم ماشه سوده پاشیده بنوشند و گاهی عوض هر دو شیره شیرهٔ تخم کاهو شیرهٔ تخم خیارین و گاهی در شدت درد عوض نقوع عناب
شربت عناب شربت بنفشه شربت نیلوفر میکنند و تلیین از آلو بخارا عناب آلو سیاه تمر هندی مویز منقی در آب گرم تر کرده فلوس خیارشنبر شش توله ترنجبین چهار توله تا
صاف نموده روغن بادام شش ماشه داخل کرده نمایند بعده تقویت معده و دماغ کنند و یا اسماط معسول ده ماشه جواهر مهره یکماشه در گلقند گل مشکی یکتوله سرشته ورق
نقره یا ورق طلا یک عدد پیچیده بخورند بعده شربت یاقوت دو توله و شربت بنفشه مکرر دو توله عرق کیوره پنج توله تخم فرنجمشک هفت ماشه پاشیده بنوشند
و بعد حلق الموسی شکم حیوان یک عدد گرفته شکم آن پاک کرده بحوال دفعه سوراخها بسیار نموده گرم گرم بر یافوخ بندند لیکن روغن گل پیش ازان دو سه گهری متواتر بمالند
و در روزی سه چهار بار تکرار این عمل نمایند و آنچه از شرکت معاء و قدمین و یدین و دیگر اعضا باشد تدبیرش در علاج امراض دماغی شرکی مذکور شد و ایضاً در صداعی که از
کرم معاء و امعا باشد تنقیه بحب حب السلاطین مع این مطبوخ کنند افسنتین چهار ماشه برگ شاهتره بادرنجبویه برنگ کابلی گل گاوزبان سبز هر یک ماشه برگ سنا یکتوله و نیم پوست
هلیله زرد هلیله سیاه هر یک دو توله گلقند عسلی چهار توله شربت دینار چهار توله مغز خیارشنبر هفت توله شکر سرخ چهار توله روغن بادام تلخ هفت ماشه اضافه نموده بنوشند
و وقت دو پهر نخود آب گوشت بچه گاو دهند و وقت شام نان ماش و ماهی گاو و مرغ و شحم و صبح این دوا دهند مقل ازرق یکماشه مصطگی دو ماشه سوده در هلیله مربی یکعدد آمیخته بخورند
بالائیش شیرهٔ زیرهٔ سیاه و انیسون هر یک چهار ماشه بادیان صعتر هر یک ماشه لعاب گاوزبان چهار ماشه در عرق افسنتین و ذخر و شاهتره هر یک شش توله برآورده شربت افسنتین
سه توله داخل کرده حرف هفت ماشه پاشیده دهند و همین نمط سه چهار مسهل بکار برند بعده جهت منع بخارات دو توله کرم اطریفل قنبیلی علونجان خورانند و این دوا
مجرب تخم پلاس ریوند ترکی انار دانه ترش هر یک سه درم مویز منقی نصف وزن ادویه کوفته یک توله بر نهار بخورند **انتباه** تا اینجا علاج اقسام صداع
اصلی و شرکی مذکور شد و علاج صداع عرضی که تابع مرض دیگر باشد علاج مرض اصلی ست که هر یک ازان در مقام خود ذکر خواهد یافت لیکن بعضی ازان که
کثیر الوقوع ست مثل صداع تابع نزله یا حمیات و امراض حاده برخی از علاج آنها درینجا نیز مسطور می گردد

علاج صداع نزلی

شیخ و محبوسی میگویند بهر صداعی که با نزله باشد دران تبرید و ترطیب سر بروغنها و نطولات و ضمادات و مانند آن روا نبود بلکه متوجه باستفراغ مواد از فلوس خیارشنبر

برسر ریزند و صندل یا پارچه کتان تر کرده بر سر نهند لیکن اگر زمانه تابستان باشد برف بر سر کرده تعجیل آرند و پایها خوب بمالند و عضلات ساقین بعصابها ببندند و ایضاً بعد از آن گلاب و آب خرفه و آب خیار به پر ضماد کنند و آبیکه دران بنفشه و جو و خشخاش پخته باشند سرد و گرم یا نیم گرم در سر یا بر سر ریزند و اگر با آن تجوانی باشد شیر دختران بر سر دوشند و اگر این صداع از خلط محترق بسبب معده حادث شود سکنجبین با آب گرم امر بقی نمایند تا معده ازان خلط پاک گردد و اگر از خلط در تمام بدن عارض شود باید که تنقیه بدن ازان خلط بمطبوخ فواکه نمایند و اگر صداع در تپ از ضعف اسلاف قد[?] می باید که تقویت سر با ضمادهای مقویه آن مثل ضماد مرتب از صندل سفید بگلاب و آب بید و آب طلا و آب حی العالم و آب عصی الراعی و مانند آن سازند

علاج صداع بحرانی

تا توانند تدارک آن بر طبیعت گذارند و ادویه مقوی طبیعت غیر قوی در کیفیات و مضاد کیفیت مرض استعمال کنند و الا بصورت شدت صداع و ظهور تحیر طبیعت از دفع مواد طریق میل طبیعت بدفع ماده یقیناً دریافته اعانت طبیعت بدان طرف نمایند مثلاً اگر غثیان و تقلب نفس و اختلاج در لب و دوار و غیره علامات میل طبیعت برای دفع ماده بسوی فوق دریافت شود اعانت بر قی نمایند بسکنجبین و آب گرم و دیگر مقیآت. باز مثل طبیخ اصل السوس و بیخ خیارچنبه و مانند آن اگر قراقر و نفخ شکم و اضطراب و حرقت در مراق و سائر آثار میل طبیعت بدفع ماده طرف اسفل یافته شود اعانت بر تلیین طبیعت کنند بمزلقات خفیفه مثل نقوع آلو بخارا و عناب و سپستان و مویز منقی و تمر هندی با شیر خشت و یا شربت آلو و شیوق و یا آلو منقوع در جلاب بعد خلانیدن سوزن تا منتقع شوند و یا شربت بنفشه و شربت تمر هندی و شیر خشت قلیل الوزن مقدار پنج درم و یا شربت ورد مکرر با آب سرد و اگر گرانی در نواحی گرده و تحت اضلاع پشت و دیگر علامات میل ماده بطریق بول محسوس گردد با درار بول علاج کنند از سکنجبین با شربت بنفشه دو درم شیره تخم خربزه و تخم خیار بالمناصفه و یا ماء الشعیر با جلاب یا قند و خوردن بهی مانع بخار و مدر است و اگر شعاع و سرخی پیش چشم و خیالات سرخ یا زرد و دغدغه در بینی بر بعض مدرک شود تدبیر رعاف آوردن کنند ببو بیدن سرکه و گرفتن بخار آن بر سنگ یا خشت گرم ریخته و دیگر لخلخات معطسه و خراشیدن بینی بچیزهای درشت و نظر نمودن بسوی چشمه آفتاب و اشیای سرخ و گذاشتن فتیله و بید بید مشتی[?] در نقاح از خر و کندش بزهره گاو سرشته و اگر نبض موجی رخو نرم و جلد لین معلوم گردد معرقات استعمال نمایند بدلک و شرب ادویه و نطول بر سر و باید که معتدل باشند و اگر شائبه بلانیع[?] و وجع اعیائی زیر گوش یا در بغل یا کنج ران مفهوم شود اضمده حاره جذابه مثل نعناع و کرفس و روغن و نمک[?] کمثره بران موضع استعمال کنند و یا حجامت بلا شرط بران موضع نهند تا که ماده از دماغ بطرفی که میل کرده مندفع گردد و آن موضع متورم شود و بعد ازان تدبیر تنضیج و انفجار در ورم کنند تا ماده از همین جا دفع شود و رنه خوف رجوع ماده بسوی عضو رئیس است پس دماغ را ایذا دهد

بیضه و خوده

مسیحی گوید که نوعی از صداع مسمی بخوده است یعنی بیضه بسبب اشتمال او بر تمام سر و الطاکی گوید که بیضه درد مخصوص وسط سر است و خوده مثل دائره گرد سر پیدا شود و بر صداع عام نیز اطلاق میکنند و برین تقدیر هر دو مترادف باشند بالجمله آن درد سر است مثل بیضه سلاح یعنی خود مشتمل بر تمام سر ثابت مزمن بطی التحلل عسر الانقلاع شدید الصعوبت که از ادنی شیی مثل حرکت و تناول بخارات و ملاقات مسخنات و استماع اصوات بنوائب عظیم هیجان کند و صعوبت او هر ساعت بیشتر گردد حتی که صاحب او از آواز و روشنی و کلام نفرت و از حرکت بدنیه و فکریه کراهت کند و باستنشاق روائح که بطون دماغ را ممتلی گرداند و بشرب شراب ایذا یابد و تاریکی و تنهائی و خاموشی و سکون را دوست دارد و به کشادن چشم بتمامه خصوصاً پیش آفتاب قادر نباشد و هر ساعت دریابد که سر او می شکند یا منجذب میشود یا می شگافد بغیر ضربان شرائین صدغین و خلف اذنین و اکثر بخلاف شقیقه که خالی از ضربان آن نبود و ایضاً فرق فیما بین هر دو آنست که در شقیقه چون شرائین را از ضربان منع نمایند صداع ساکن شود و در بیضه تسکین نمی یابد بلکه صاحب او احساس می نماید بدوی[?] صوتی از بخار یک ابخره محتبسه برای نوائب او و اوقات راحت و سکون بود چنانکه برای صرع میباشد و علاج او سخت و دشوار است و باشد که بنا بر شدت درد بکوری ادا کند و جالینوس درایذیمیا نوشته که این صداع مقدمه نزول الماء میباشد اسباب این مرض

فرق در بیضه و شقیقه

بنجاشه گل گاوزبان سه ماشه پرسیاوشان هفت ماشه زعفران نیم ماشه کوکنار دو سرخ نبات توله در عرق کو پاو سیر جوشانیده خاکشی پاشیده بدهند و افیون زعفران
و قرنفل بتحلیل سرکه حل کرده در آب صمغ عربی سائیده بر کاغذ کشیده با برگ بید تراشیده باشند سوزن زرد ضماد نموده بر صدغین بچسپانند و از عنب الثعلب گل خطمی گل بابونه اکلیل الملک هر یک
یک توله اسبغول کدوم چار توله برگ کنار یا پوست انار در ده آثار آب جوشانیده یا شویه نماید اگر تخفیف شود درد و نکه بین نخه هندوانه الیضا اگر با ضعف دماغ باشند دارچینی ماشه سوده با قند
توله سرشته بخورند گاوزبان شش ماشه بعرق شاهتره پاو سیر جوشانیده نبات دو توله حل کرده نوشیدن در زردم گل ماشه شش ماشه بسطوخودوس چهار ماشه افزایند و اگر یبوست نیز باشند
عود صلیب ماشه سوده بدوا المسک شش ماشه سرشته شیره تخم خشخاش چار ماشه شیره مغز بادام چهار دانه شربت انار شیرین دو توله داخل کرده برای ترطیب دماغ بنوشند

علاج صداع عرضی

که عرض حمیات امراض حاده باشد شیخ مینویسد که این صداع یا باشتداد مرض یا نوبت عارض شود و یا انقضای آن زایل گردد و یا بعد زوال مرض تا اقلاع نوبت باقی ماند
و آنچه در حمیات باشد گاهی چنان صعب گردد که مریض اضطرار گرداند حتی که سبب خوف یعنی تب را بعیقر ابد نایضا گاهی سفید ورقیق شدن بول دفعةً ماده و در شدت حمی
و استحاله او مشاکلت بول خر یعنی مکدر و غلیظ شدن آن بران دلالت می نماید لیکن بمشابهت دسول خر گاهی دلالت کنند بر حدوث صداع فی الحال و گاهی
بر انحلال ماده و زوال آن پس واجب است که اسباب اوائل رجوع کنند و بعضی گویند که حین اشتداد یا بد صداع در حمیات حاده علامت ردی بل قاتل است
هنگامی که مقارنت نماید با آن سائر علامات ردیه مثل اختلاط ذهن و تغیر حال چشم و زبان و شدت بیخوابی و اگر از علامات ردی منفرد باشد دلالت بر بحران بر عاقبت
می نماید و بسا است که دلالت میکند بر بحران لقی و گیلانی مینویسد که این صداع و اکثر امر بسبب تصاعد ابخره بسوی سر حادث میشود و این ابخره گاه بحدت خود تنها
و گاه بکمیت خود تنها و گاه بهر دو وجه محدث صداع میگردد و در جمیع این احوال از تلیین طبیعت جذب مواد باسفل از مالیدن پایها و مانند آن چاره نباشد و اگر تصعد بحدت
ابخره و حرارت تپ باشد علاجش تحلیل و تضمید باشیای بارده مقویه است و اگر بسبب کثرت ابخره باشد و دلالت میکند برین احساس تمدد مع ثقل در سر و قلت
اشتعال علاجش تحلیل و تضمید باشیای محلله مقویه قلیل الحرارة است و وجوب استفراغ و جذب بسوی اسفل درینجا قوی تر است بالجمله اگر سبب این صداع
حدت خلط و ابخره و شدت حرارت تپ باشد روغن گل و سرکه و گلاب بر سر نهند و یا کشنیز خشک بریان کرده باریک سائیده با سرکه و روغن گل سرشته
بر پیشانی طلا کنند حکیم اکبر برای این صداع مجرب استادی مرحوم است و مخلوط از سرکه و گلاب و آب کشنیز تر و صندل و کافور نفع کثیر دارد و همچنین صماد از پوست بیدی
با سرکه و گلاب سوده بر پیشانی و صدغین نفع عظیم بخشد و در طبیخ بنفشه و نیلوفر و بابونه پایها گذارند و خوب بمالند و ساقها بندند هرچه مانع ابخره از سر باشد بخورانند
و اگر سبب این صداع کثرت ماده و ابخره باشد اول تنقیه بقی یا اسهال نمایند بعده تبدا بیر ادویه مذکوره تقویت سر و دماغ کنند شیخ میفرماید که در صداع حار که در حمیات
افتد استعمال اطلیه عاطفه ابخره بر سر کرده است و کثرت استنشاق سرکه و گلاب آن را فائده میکند ایضاً او مینویسد که صواب علاج این است که بروغن گل معمول
از زیت یا بروغن گل معتاد که با سرکه خوب آمیخته باشند تغریق راس نمایند نیم گرم در سرما و در زمین تپ سرد کرده در گرما و در شدت تپ و نطول از طبیخ جو و خشخاش و بنفشه
و گل سرخ آن را نافع است اگر ابخره ایذا بحدت خود دهند و اگر بکثرت خود ایذا رسانند چیزی از این استعمال نکنند بلکه استفراغ نمایند و آنچه تحلیل برفق کند مثل روغنی که
در آن بابونه و عصی الراعی و مرزنجوش مع عصاء الراعی در آن جوشانیده باشند استعمال کنند اگر تحلیل مطلوب باشد حتی که بعضی قدما طلای بابونه تجویز کرده اند و اگر
شدت درد با استعمال مخدرات و منومات مضطر گردانند باید که اندکی از آن بحذر و احتیاط بعمل آرند و گاهی در ابتدا برای منع ارتفاع مواد سویق جو و بزرقطونا شربا و ضماداً
بکار می برند و گاهی تضمید بکشنیز و روغن گل می نمایند و گاهی حجامت میکنند و بستن اطراف و مالیدن آن و استعمال تدبیر صداع حاری درینجا بسیار مفید است باید که
هنگام کشادن اطراف را با آب گرم نهند و اگر ازین تدابیر تسکین حاصل نشود با بابونه و خطمی و بنفشه و خشک آب پخته بعد حلق راس ضماد کنند گاهی احتیاج میشود که حجامت و تسکین
یا ساقین و چسپانیدن زلو بر ساق و تسکین مع ریزه تو ... امثال آن و هرگاه صداع بعد تپ امراض حاده باقی ماند اغذیه بارده رطبه دهند و بروغن گل مع روغن بابونه تدهین
سر نمایند و آب گرم بهتر است و با صبح و شام سر بزید و روغن بنفشه بر سر بمالند و بعد ظهور انحطاط بدین با دویه ملطف مواد و محلل آن اعانت طبیعت از اله سبب
صداع کنند **صاحب کامل** گوید صداعی که تابع تپ از شدت حرارت بود فقط بکیرند گلاب یک جزو و روغن گل نیم جزو و سرکه خمر ربع جزو و خوب بهم زده

و مرض فرزین که دفعةً راحت و دفعةً ظاهر و صعوبت شود بعد فصد سر رو و برآوردن خون بقدر یاو سیر این دوا اسود بهیه سپستان یازده دانه خطمی اسطوخودوس
هر یک شش ماشه خبازی اصل السوس هر یک چهار ماشه شب در آب گرم تر کرده صبح مالیده صاف نموده شیره تخم کاهو شش ماشه شیره مغز تخم هندوانه چهار ماشه
شربت بنفشه دو توله داخل کرده خاکشی شش ماشه پاشیده بنوشند و قرص مثلث که دران صمغ عربی داخل ست بآب سوده بر شقیقه ضماد می کرده باشند و اگر خلط
بارد باشد بعد تنقیه مداومت بخوردن گلقند عسلی مع هلیله کابلی و اسطوخودوس طلا بصبر و زعفران و مرمکی بآب نمک مفید بود و آبیکه دران ادویه قلیل الحرارة
مقوی راس مثل بابونه و اکلیل الملک و گل سرخ و نفاخ اذخر و نعناع رطب مانند آن جوشانیده باشند بر سر نطول کنند و اگر مدت دراز گردد و مرض زائل نشود
ادویه که حرارت آنها زیاده ازین باشد مثل نمام و مرزنجوش و پودینه نهری و بری و برگ غار و قصب الذریره و شونیز مخلوط سازند و اگر ماده مرض خلط غلیظ باشد
ادویه مفتحه مثل حب صبر استعمال کنند و بصبر و کافور و اندک مشک سعوط نمایند و بر پیشانی و بر شقیقه ادویه ملزقه مثل زعفران و مر و دم الاخوین و صمغ عربی با [illegible]
افیون طلا سازند و آبیکه دران ادویه محلله مثل پودینه و برگ غار و قصب الذریره پخته باشند بر سر ریزند و ایضاً در ماده غلیظ که بادی حرارت شدید نباشد
اولا ادویه مسخن و ملطف استعمال نمایند بعد ازان انچه تلطیف و تحلیل بقوت نماید مثل خردل و نطرون بعمل آرند و چون مرض انحطاط نماید اولا ادویه مسخنه بر شقیقه بعد عطوسات
قویه استعمال کنند و سعوط بنادق هندی باندک زعفران درین باب از مجربات ست افیون مرمکی زعفران جند بیدستر سوده بآرد جو و آرد خطمی و آرد بزرکتان آمیخته
بآب گرم یا گلاب یا آب ریحان سرشته بر مقدم سر ضماد نمودن مسکن قوی درد خوده و شقیقه ست و صاحب شفاء الاسقام نوشته که در غالب این مرض از [illegible]
بنابر زمان مرض حتی که قسم حار استحیل ببارد میشود پس معالجه او بعلاج صداع بلغمی نمایند مع زیادتی تحذیر ازان و انچه تجربه کرده ام بعد تنقیه استعمال شربت [illegible] تریاق
ست و سعوط بآب مرزنجوش و ازینجاست که بعض متاخرین می نویسند که در نضج و تنقیه مواد این نهج بپردازند که در صداع بلغمی نوشته شد و تقویت معده و دماغ
با طریفل کبیر انطاکی نمایند و این طلا بسیار مفید افتاده بسیاسه قرنفل زنجبیل تخم بادرنجبویه اسطوخودوس هر یک سه ماشه کوفته بیخته در روغن بابونه نرگس سرشته نیم گرم
بر همه سر نهند و بالایش نمد از زیره کرمانی و شونیز و سعد و اذخر و گل بابونه و برگ آن هر یک هفت ماشه در صره بسته بگلاب کیوره گرم تر نموده بکار برند
و این تدبیر نیز از مجربات ست حجر ارمنی و نطرون و حجر قبطی و دار شیشعان هر یک سه ماشه کوفته بیخته در روغن نرگس و زنبق آمیخته تا یکساعت نگهداری بالبهره بعد ده
حنا و قسط هر دو ماشه هر یک یک دسته در پارچه پیچیده با رشته آغشته در تنور گذارند که پخته شود گرم گرم بر همه سر نهاده از عصابه محکم بر بندند با جمله چون علت
طول کشد و متمکن گردد ادویه قوی التحلیل و نطولات و سعوطات و نشوقات حاله استعمال نمایند و بهنگام شدت درد و اضطرار درین نوع از مخدرات ضرر زیاده
و بیضه که بسبب ورم باشد علاجش بعلاج اورام راس نمایند **اقوال حذاق** طبری مینویسد که صداع معروف به بیضه و خوذه دو قسمست یکی آنکه از بخارات صاعده
بسوی سر مستکن در حجاب موضوع بر قحف از خارج و جلد راس باشد و دوم آنکه از بخارات مستکن در حجاب موضوع بر قحف از داخل بود و این بخارات یا صفراوی یا سوداوی باشند
یا رطوبی یا دموی و برای هر واحد ازینها علامت خاص ست که بران دلالت کند و آن در تشخیص مذکور شد پس علاج بخارات دموی محتبس در حجاب خارج قیفال ست
که فصد قیفال کنند مع وجود قوانین فصد چه اگر سیر یا بیضه حادث شود و آن ضعیف القوه باشد آنرا عوض استفراغ حجامت علی سهم رسند زیرا که قوت از فصد بسترخی گردد
و این را رونس در کناش خود در تدبیر مشائخ ذکر کرده پس بعد فصد و اخراج خون مقدار واجب تنقیه باین دوا نمایند ترید مجوف خراشیده چهار درم آلو بخارا سی عدد
عناب پنجاه عدد هلیله زرد بیست درم سنا و سنبل هر واحد نه درم همه را بجوشانند و یکشربت ازان بنوشند و بعد اسهال تغذیه بمزورها جات و عدسیات سازند
و اگر استفراغ یکدفعه کفایت نکند دو سه مرتبه نمایند اگر ازان مانعی نباشد و اگر ازین تدبیر زائل نشود محاجم میان کتفین نهند و بعد حجامت آبیکه دران سبوس جو
کوفته و کشنیز خشک جوشانیده باشند در نیم روز قبل از غذا بر سر ریزند و اگر ازین زائل نشود این ضماد استعمال نمایند شیاف مامیثا و پوست بندی هر واحد یکدرم
در آب کاسنی بیست درم حل کرده آرد جو و خطمی و برگ گل بنفشه بقدر لائق داخل کرده بسایند و در شب ضماد نمایند و صبح دور کرده آب نیم گرم بشویند و در شب باز
اعاده آن نمایند و بهتر آنست که استعمال نطول مذکور و بعده این ضماد متواتر و بترتیب کنند و اگر این کفایت نکند فصد رگ پیشانی کنند و بر ساقین شرط زنند
بعد تنقیه بدوا و فصد و در جمیع این معالجه بهنگام استعمال مراعات قوانین آن واجب ست تا خطا واقع نشود و بقراط در ابیذیمیا ذکر کرده که بیضه گاهی از هیجان

بقول اکثر اطبا شش گونه است یعنی احتقان بخارات اخلاط زیر اغشیهٔ دماغ یا احتباس ریح غلیظ یا اخلاط [illegible] یا حدوث فلغمونی در دماغ یا حجب دماغ
یا ورم بارد در اجزای اندرونی سر و بقول جالینوس سبب جالب او ضعف دماغ یا شدت حس اوست و سبب مجلب او اخلاط ردی است یا ورم حار یا بارد یا آنکه بیشتر
اندر ورم سوداوی و صلب افتد و اکثر در وسط حجاب خارج از قحف یا داخل آن بود پس اگر سبب آن ورم بود یا غیر آن اندر غشای داخل قحف باشد درد و تمدد
تا بن چشمها محسوس شود و اگر در غشای خارج قحف باشد از نهادن دست بر سر درد زیاده گردد و تمدد در چهره [illegible] و رنگ [illegible] باشد در این
مرض اکثر بعد امراض حاد دست میشود و بنا بر ضعف جوهر دماغ و حجب داخل یا خارج او تا آنکه از حرکات خفیفه [illegible] بخاری و حرکات خارجی ایذا یابد و فضول
قبول کند و همچنین کسانی که مستعد بابتلای اس باشند و مواضع سر آنها مهیای قبول مواد موجب این حالت بود هرگاه [illegible] در این حالت مبتلا گردند
و طبایع مستعد بابتلای اس بدانی ست که دران ریاح حار بخاری متولد شود و آنکه در فم معده ایشان فضول صفراوی جمع گردد و گویند که حدوث این مرض
در اکثر از خلط بارد غلیظ [illegible] و از ریح شدید می باشد و گاهی از خلط حار و از بخارات اخلاط مستکن در دماغ یا مرتقی از معده یا سائر بدن
بود [illegible] اطبا مسطور است که از بخارات صفراوی و دموی و سوداوی نادر الوقوع می باشد اگر امتداد [illegible] دو چهار روز [illegible] هلاکت [illegible]
طریق تشخیص اسباب این مرض آنکه شناخت هر سببی از اسباب مذکوره همان طریق است که برای تشخیص امراض دماغی مادی و ورمی و انواع صداع خلطی و بخاری
و ریحی گذشت و ایضا از دریافت کردن حال نوعی از انواع درد که وجع ناخس لذاع است یا ثقیل یا تمددی یا ضربانی نیز سبب این صداع مشخص گردد
مثلا اگر مریض وجع ناخس لذاع بیان کند و با آن دیگر علامات صفراوی مثل زردی رنگ و غیره یافته شود صفراوی بود و اگر درد ثقیل گوید نشان مواد دموی
یا بلغمی یا سوداوی بود پس اگر با آن سرخی چهره و دیگر آثار دم مفهوم گردد دموی باشد و اگر با آن سفیدی رنگ و اشک و تهبج و غیره نشان بلغم دریافت شود
بلغمی باشد و اگر با آن تیرگی رنگ و سائر علامات سوداء درک گردد سوداوی باشد و اگر درد تمددی و بی ثقل بیان نماید بخاری و ریحی باشد و اگر آثار ورم پیدا گردد
ورمی باشد پس اگر با ثقل و ضربان بود ورم فلغمونی باشد و اگر با تمدد و لذع بدون کثرت ثقل بود ورم حمره باشد و ایضا شناخت این امر که بخارات از کدام خلط
است از لون وجه و غیره علامات مخصوصهٔ هر خلط توان کرد مثلا اگر رنگ و چشم سرخ گردد و گرمی و التهاب در سر محسوس گردد و اوداج کشیده و ممتلی و چشم
بر لیده و احساس [illegible] چشم [illegible] و تغیر طعم دهن بحلاوت و عطش باشد و در خواب اشیای سرخ بیند بخارات دموی باشد و اگر رنگ زرد [illegible] و شدت [illegible] حرقت
و التهاب و عطش و رنگ ملتحمه مائل بزردی و خیالات چیزهای زرد و رویت نیران و شهب در خواب بود بخارات صفراوی باشد و اگر رنگ سفید و تهبج [illegible] و کثرت
ثقل و تمدد و نوم و کدورت حواس و رطوبت منخرین و کنج دهن و حرکت چشم و تغیر طعم دهن بمائیت و عدم طعم بود بخارات بلغمی باشد و اگر رنگ مائل بسیاهی [illegible] و
وسواس و حزن و شهوتهای کاذب و بطوء حرکت چشم و کشیدگی آن بجانب پشت و خشکی [illegible] و نقصان ملتحمه و رویت خوابهای مشوش و اشیای سیاه و دخان در
خواب بود بخارات سوداوی باشد علاج بعد تشخیص سببی از اسباب مذکوره حسب سبب بدانچه در اقسام علاج امراض دماغی و انواع علاج صداع مسطور شد
علاج کنند و ایضا اگر از کثرت اخلاط باشد تنقیهٔ خلط غالب از بدن [illegible] بفصد یا اسهال حسب واجب کنند پس عنایت بتقویت راس [illegible] نمایند
مثلا اگر خلط حار باشد روغن گل بسرکه خوب برهم زده بر سر ریزند و ایضا در ابتدا اطلیه [illegible] مقوی سر مثل صندل و اقاقیا و آس [illegible] گل سرخ
بسازند و طلای کافور و گلاب و آب بید نیز نافع و بطبیخ خشخاش و جو و گل سرخ نطول سازند و در آخر بعض ادویهٔ محلله مثل بابونه و اکلیل الملک و مانند آن
مخلوط نمایند [illegible] نوشته که [illegible] از منقیات دم مطبوخ برگ حنا و شاهتره و عناب و سرپهوکه مساوی ست چه این دوا تنقیه از صفرا
سوختن می نماید و ثوران او ساکن میکند و از [illegible] منضجات و منقیات [illegible] مستغنی میسازد و بعد تنقیه و اسهال تقویت راس [illegible] منع بخارات خورانیدن
فواکه قابضه مثل انار و به و سیب [illegible] خوردن گلقند شکری با هلیله زرد و گل بنفشه و طلای [illegible] و سرکه و گلاب بعد تنقیه در نوع حار
مفید گفته اند و چون حال بصلاح گراید تغذیه بطعامی که خالی از تبخیر باشد مثل مزوره بقول و مثل عدس مقشر نمایند و هرگاه مرض ساکن شود و اندکی از [illegible]
سریع الانهضام لطیف مثل چوزهٔ مرغ مطبوخ به آب غوره و آب انار و آب لیمو بدهند و بتدریج اعاده بعادت او نمایند و در [illegible] حار و بارد مرکب و فصل گرم

واگر این کفایت نکند اعاده استفراغ کنند اگر احتمال آن بود و پوست خشخاش و بنفشه و ریحانی هر واحد یک کف جو کوفته سبوس گندم تخم کاسنی هر واحد دو کف
همه را بپزند تا مهرا شود و پس اندک سرکه آمیخته بر سر بسیار ریزند هر روز یکی دو دفعه و اگر کافی نباشد این ضماد کنند جراده کدو جراده خیار هر واحد یک کف شاخ نرم بید
یک باقه غنچه بادام اگر وقت او باشد برگ نیلوفر هر واحد یک کف بار یک بسایند و اندکی آرد جو و سرکه و گلاب و روغن گل آمیخته بر هم زنند و مدام بر سر ضماد نمایند
واگر کفایت نکند گلاب سی درم سرکه کهنه ده درم روغن گل سه درم شیاف مامیثا باریک سوده یکدرم صندل سفید سوده یکدرم همه را در شیشه کرده مخلوط نمایند
و دائم تمریخ سر بدان کنند و بدانکه استعمال سرکه و روغن در جمیع انواع این علت مامور به است زیرا که در سرکه لطافت و غوص و تقطیع اخلاط و تحلیل آنست الا در نوع
سوداوی از آن زیرا که در آن تقویت این خلط است واگر این تدبیر کفایت نکند لزوم شرب این نقوع کنند بگیرند تخم کاسنی تخم کشوث هر یک سی درم آلو و عناب هر یک پنجاه عدد
کشنیز خشک توت شامی خشک هر واحد یک کف تمر هندی پنجاه درم در ظرفی کرده آب گرم بقدر یکه بپوشد بر آن ریخته سه روز در آفتاب گذارند بعده یک قدح
با ده درم سکنجبین بنوشند و بر شرب سکنجبین لزوم نمایند و از غذا بر زیرباجات و حصرمیات اقتصار کنند و دائم بدلک قدمین و بستن ساقین امر نمایند و اگر بخارات صفراوی
محتقن در حجاب داخل قحف باشد و این قسم بیضه با اهل بغداد اکثر می افتد حتی که اطبای آنجا آن صداع را یرقانی میگویند و علاج این علاج مذکور است غیر آنکه در علاج این
ترک شرب نقوع و شربت مذکور نمایند و مدام بر روغن بنفشه و آب جلبع و شیر دختران سعوط سازند که این بغیر شک از اله آن می نماید و اگر مرض سوداوی باشد
و احتقان بخارات او در حجاب خارج قحف بود و این اشر و اعسر انواع اوست مریض را بعد پرهیز باستفراغ از مطبوخ افتیمون یکدو دفعه امر نمایند و اگر کفایت نکند بروغن
بنفشه دفعات متوالیه سعوط کنانند و الا بتدبیر مرطب پردازند و شیر بز یا خر یا دختر بر سر دوشند و عقب آن آب نیم گرم که در آن جسفرم و اندک سبوس و خطمی پخته باشند
بر سر ریزند و اگر کفایت نکند لزوم نمایند به تناول اهلیله کابلی و معجون افتیمون که آن اطریفل صغیر است چون مثل یکی از اجزای او افتیمون مثل ربع جزو از اجزای او
مصطکی و عود خام و مثل سدس جزو هی از اجزای او گاو زبان و برگ بادرنجبویه و شکاطرا شیح زیاده کرده مثل اطریفل معجون سازند و این در هر سه روز یکبار بخورانند
و استنشاق روغن بنفشه و ریختن آن بر سر و سعوط بدان لازم گیرند و این ضماد بکار برند بگیرند موم روغن بروغن بنفشه و بعد فرود آوردن از آتش اندک آب
خبازی و آب خطمی آمیخته خوب مخلوط سازند بعده تا دو سه روز متواتر بر سر ضماد نمایند بعد از آن بآب نیم گرم بشویند و اگر امر مشکل گردد و قوت مریض مساعد باشد
فصد صافن کنند که این آن خلط را باسفل بدن جذب کند و گاهی صاحب دراقنوع صبر به نسخه که سابق مذکور شد می نوشانند و در آن اهلیله سیاه و افتیمون و افسنتین
می افزایند و هر روز یک قدح از آن نوشانیده ساعتی بر آن صبر کرده امر نوشیدن قدحی از شیر بز می نمایند که باین طریق صحت می یابد و بیشتر این نوع
بوسواس و مالیخولیا منتقل میگردد پس عدول از تدبیر او بتدبیر مالیخولیا و ترطیب بدن او نمایند و اگر بخارات سوداوی در حجاب داخل قحف محتبس باشد علاج این
همانست که مذکور شد و در آن این قدر زیاده کنند که اگر بعد شرب نقوع و تناول معجون افتیمون زائل نشود سعوط باین روغن نمایند بگیرند دار شیشعان یکدانگ و برگ
لسان الحمل یکدرم و برگ بادرنجبویه یکدرم و فیل گوش اگر یافته شود یکدرم و اگر یافته نشود اندکی برگ مرزنجوش و همه را در روغن بنفشه جوش داده بدفعات سعوط
کنند در هر دفعه بوزن دانگ یا دو دانگ که این در معالجه او بالغ النفع است **و بدانند** که آنچه از علاجات انواع بیضه ذکر کردیم آنها از بسائط اوست و اگر نوعی
با نوع دیگر مرکب گردد استخراج او از علامات و اعراض آنها موقوف بر طبیب است و هر گاه مرکب باشد علاجش مرکب بحسب آن کنند و جزوی که آن معالجه جزو اقوی
از اجزای ترکیب است قوی نمایند و آن باستقصا بیان کرده شد **شیخ الرئیس** میفرماید اگر معلوم کنند که در بیضه خون بسیار است و سبب اول یعنی موجب این صداع
ابتدا او سبب محرک او خون باشد فصد نمایند و اما اگر دلائل بر آن قائم گردد که اخلاط بارد است و مدت بر مرض طول کند و ایضا در ابتدا ادعات استعمال کرده باشند
نطولات بابونه در آن محللات اندک و مسخنه مع جمع اندک و قبض باشد مثل فقاح اذخر و بابونه و نعناع و سائر آنچه در علاج امراض دماغی بلغمی سوداوی مذکور شد
استعمال نمایند و بتدریج قوی کنند چیزی که لائق او بود استفراغ نمایند و استعمال حب صبر مصطکی در اینجا خیلی سودمند است و در هر سه شب یکبار تعاهد این نمایند و در استفراغ
این حب قوقایا استعمال کنند اگر احتیاج بقوی از آن افتد بعده طبیخ خیار شنبر چهار مثقال با روغن بید انجیر بنوشانند و بدانند که بعد استفراغ تنقیه دماغ و تجنب او باشیای
مقوی آن که معلوم شده باید کرد و از این قبیل است شمومات مشک و عنبر و کافور نیز باین هر دو مخلوط کرده میشود برای تعدیل حرارت آنها و گاهی با وجود این صبر انیز می

بیکند و یا متولد میشود از نزول ماء در آب سرد و بسیار و یا از ضعف قوت اما هنگام نزول ماء در آب بارد بهتر آنست که حجاب قحف زیاده از واجب سرد میگردد و پیش از تهیه
ازان تحلیل بیشتر دران محتقن میشود و اما هنگام ضعف قوت نفسانی برآنکه قوت از دفع بخاراتی که درین موضع بهم میرسد ضعیف میگردد و چون اینچنین باشد مراعات قوانین
واجب بود تا از وقوع خطا ایمن باشد و اگر این تدبیر کفایت نکند و مرض زائل نگردد مریض را بنوشیدن نقوع انبرباریس با ریوند عناب امر کنند و نسخه آن اینست بگیرند عناب
جرجانی تخم دور کرده یک رطل مغز انبرباریس تازه منقی از دانه یک رطل و ریوند خالص سه درم تخم کشوث یک کف تخم کاسنی یک کف این همه را در ظرف غضار
یعنی آوند گلی پاکیزه خوشبو کنند و بران آب گرم چندانکه بپوشد و یک انگشت بعرض بالای آن باشد بریزند و سه روز در گرما و پنجره و در سرما با آفتاب نهند بعده مریض روز
یک قدح ازان با ده درم شربت عناب بسرکه بنوشد یا این نسخه بگیرند عناب جرجانی خالص کرم ناخورده یک رطل کشنیز خشک سی درم عدس مقشر صد درم پوست بیخ کاسنی
یک دسته در سرکه بمقداری که آنرا بپوشد سه روز تر کنند بعده جوش قوی داده سرکه را صاف کنند و بدان تا مرتی گردد و بار دیگر صاف کرده ازان سکنجبین بپزند بقوام معتدل
و هر روز یک قدح متوسط از نقوع مذکور با ده درم این سکنجبین بنوشند که این مرض و سائر امراض دموی را شفا بخشد و اگر این مرض از بخارات دموی محتبس بر غشای
موضوع قحف از داخل باشد همین علاج کنند لیکن اینقدر زیاده نمایند که بعد فصد و استفراغ امر بدوام بوییدن بنفشه و سعوط کردن روغن آن بدفعات متوالی کنند
و بعد ازان باین روغن سعوط نمایند بگیرند سوسن اصفر اندک و گل کشنیز اگر وقت او باشد و الا برگ او و سبز اندک و عساليج انگور یا قضبان او اندک همه را بسایند
تا مثل مرهم گردد و اگر مقدار این همه ادویه صد درم باشد در سرکه سه صد درم حل کنند و بران سی درم روغن بید و بنفشه انداخته با آتش نرم بجوشانند تا سرکه فانی شود
و روغن بماند پس صاف کرده بدارند و هر روز یکدرم ازان سعوط کنند دو و سه دفعه بعمل آرند که این معالجه نوع دموی بالغ النفع است و اگر بخارات سطوبی محتبس
در حجاب خارج باشد تنقیه باین طبیخ اهلیله کنند بگیرند اهلیله کابلی پنجاه درم سناء حرمی خالص ده درم مویز طائفی منقی بیست درم در سه ستور مطبوخ جوشانیده یک شربت
ازان بگیرند و دران یکدرم ایارج فیقرا و دو ثلث درم غاریقون و نیم درم تربد آمیخته بعد پنج روز هفت درم شکر حل کرده بنوشند و چون هوا خارج گردد غذا
زیرباج حلوه دهند و از سائر اغذیه بارده تقویه ماده مرض منع کنند پس اگر مانعی نباشد دو یا سه شربت بحسب احتیاج بنوشند و میان هر شربت بالاعتدال ایام بحسب قوت
و سن و مزاج مریض کنند و اگر این کفایت نکند لزوم غرغره بمویزج و عاقرقرحا و ایارج سازند و تحنک بدان نمایند اگر مزاج مریض ازان متغیر نشود و اگر این کفایت نماید
از ابیکه دران بابونه و اکلیل الملک و شیح و قیصوم و اندک تخم حنظل کوفته خوب جوشانیده باشند بر سر نطول کنند و بدفعات استعمال نمایند و اگر کافی نبود روغن سوسن
و روغن ناردین و روغن قسط بمالند و مصطکی و عود خام بخایند و جلنجبین مصطکی بخورند و اغذیه ناشفه قلیل الرطوبه تناول کنند و اگر این هم کفایت نکند این ضماد بعمل آرند
آرد کرسنه آرد جو خطمی هر واحد ده درم صبر و مر و بابونه و اکلیل الملک هر واحد سه درم سنبل الطیب نیم درم همه را سائیده با سرکه ممزوج با آب آمیخته قدری روغن
یاسمین یا روغن خیری داخل کرده بر سر ضماد نمایند و اگر ازین مزاج مریض بحرارت متغیر شود و رطوبت کم گردد این تدبیر ترک سازند و اعاده بسوی تنقیه بحب صبر و حب
ایارج و حب قوقایا کنند و اگر اثر نکند و مرض زائل نشود لزوم این نقوع صبر نمایند بگیرند صبر سقوطری ده درم مقل ازرق و عود و ج و زرنباد هر واحد سه درم بیخ سوسن
و مویزج هر واحد پنج درم همه را نیم کوفته سی درم مویز منقی و سی درم عسل سفید و آب گرم بقدریکه بپوشد بران انداخته در آفتاب بگذارند تا آنکه جوش خورد و ساکن
گردد پس هر روز یک قدح با سه درم روغن بادام تلخ بنوشند تا زوال مرض لزوم این نمایند و اگر این کفایت نکند بحقنه لین که دران اندک شحم حنظل پخته باشند
بروغن خیری و روغن یاسمین لزوم نمایند و اگر بخارات صاعده رطوبی محتبس در حجاب داخل قحف باشد بر علاج مذکور این قدر زیاده نمایند که شرب نقوع مذکور
ترک بکنند و بروغن مصطکی و روغن یاسمین و روغن خیری و مانند آن سعوط نمایند و اگر این کفایت ننماید بگیرند گل ترنج و در روغن خیری جوش کرده اندکی ازان
سعوط کنند که این معالجه او بالغ النفع است و اگر مرض صفراوی باشد و بخارات او محتقن در حجاب خارج قحف بود علاجش استفراغ بطبیخ اهلیله است اگر مانعی
ازان نباشد و فصد بعد استفراغ و نسخه او این است بگیرند پوست اهلیله زرد و تمر هندی منقی از لیف و تخم هر واحد سی درم آلو بخارا سی عدد عناب جرجانی پنجاه عدد
کشوث تخم کاسنی هر واحد کف افسنتین سه درم تربد کوفته دو درم به ستور مطبوخ پخته یک شربت ازان بگیرند و سه طسوج سقمونیا مشوی حل کرده نیم گرم بنوشند
و بعد این مطبوخ پنج روز صبر کنند بعد ازان فصد قیفال نمایند و شربت ماء الشعیر که دران تمر هندی یا خل با طلع باشد و اگر باید نشود عناب و سپستان جوشانیده باشند لزوم نمایند

نفع بخشد و آیین دوا نیز اوجاع کائن از کیموس غلیظ لزج را نافع بگیرند فرفیون یک جزو جند بیدستر یک جزو و در آب حل کرده در گوش جانب درد اندازند و امر کنند که آبزن در آید و اندک ساعت در آن نماید پس بر آید و حسب عادت استحمام کند و اگر دوای مذکور بکدام روغن حل کرده در گوش چکانند باک نیست و ایضاً بگیرند حب الغار مقشر دو درم خردل یکدرم و با آب سوده ضماد نمایند و این نیز نافع ست کسی را که اذیت از امراض بارده رسد و اکثر چنان باشد که یکبار به استعمال نماید بعد آن در حمام در آید و از مرض صحت یابد و بعد حمام عافیت تام یابد بگیرند زفت یک رطل موم سه اوقیه فرفیون یک اوقیه و بدان نصف پیشانی مع عضله صدغ لطوخ کنند و کسانی را که صداع از بخارات حار عارض شود ایشان را سزاوار نیست که بدوای متخذ از فرفیون قریب گردند **حکیم شریف خان** در حاشیه شرح اسباب می نویسند که گاهی درد بعد فصد هیجان میکند بسبب تحرک یک ابخره متعفنه و درین هنگام می باید که تسکین نمایند و کسی که بعد فصد عیناً و لغشی باشد فصد او را جائز نبود مگر آنکه مضطر گردند پس تناول رب میخوش بران مقدم دارند و چون تکرار فصد واجب گردد ابتداء الفصد رگ بینی نمایند پس رگ پیشانی کشایند بعده عروق دیگر زیر قصاص شعر و اگر صحت نیابد شریانین پس گوش اینتفع باشند ببرند بعد ازان حابس خون بلا زروقات معمول از صمغ و کتیرا و سفیداب ارزیز یا خاکستر بوداء کنند و اگر کفایت نکند داغ دهند و بعض ثقات این معجون تصنیف کرده اند که از نکایت بعضه خلاص میگرداند بگیرند تربد و غاریقون و ایرسا هر یک سه اوقیه زنجبیل عاقرقرحا هر واحد یک نیم اوقیه شونیز تخم کرفس دارچینی مغز پسته خولنجان انیسون برگ سنا هر واحد یک اوقیه مغز چلغوزه زعفران فلفل سفید زراوند مدحرج الک قسط شیرین هر یک نیم اوقیه جند بیدستر عود هندی قاقله کبار و صغار سعد کهربا کتیرا مغز نیپه دانه هر یک سه درم کوفته بیخته در سه چندان عسل مصفی که از رطل آب بدرم مرزنجوش یا بزر کرفس تسقیه آن کرده باشند معجون سازند و برای کسی که اراده اسهال بود و سه مثقال و کسی را که مداومت بران نماید از نیم مثقال تا دو درم بخورانند و اسحق گفته که هشت درم تخم مریم خشک و دو درم بیخ سوسن خشک و یک درم بوره صرخ سوده بطریق سعوط استعمال نمایند که درد او در ساعتی ساکن کند کسی که تعاهد بدان نماید صحت ورا این مرض را قلع کند و قرشی نوشته که چون موی سر تراشند به تحجر مصری یا نطرون بخار دهند پس بحنا و نمک لطوخ سازند نفع بسیار دهد آیین جهت نفع اعضای سر اپاک کند لاسیما اغشیه و اعصاب را بگیرند شحم حنظل و صبر هر یک ده درم فرفیون پنج درم مقل ازرق ده درم و حبها سازند و در هفته اول هر روز دوازده قیراط استعمال کنند و در ثانی شانزده قیراط و در ثالث بست و چهار قیراط و همچنین تا آنکه بسی و شش قیراط برسد و برین مقدار توقف کرده تعاهد بران نمایند تا آنکه نقاهی تام حاصل شود و متقدمین زمانه قدیم برین حب اقتصار میکردند بهر آنکه در مغنی از فضل ایارج جالینوس و لوغاذیا یافته اند و بدانند که استعمال چوب چینی بعد فصد و مسهلات درین باب نافع ست

شقیقه

و آن دردی ست در طول نصف سر از شق ایمن یا ایسر و اکثر این مرض ذی ادوار میباشد و سبب اجتماع بخارات مرتفع از جمیع بدن یا از عضو واحد و تشنج ضعیف سر ست و یا حصول خلطی ردی یا ریح دران شق و در اغلب از اخلاط می افتد و از سوء مزاج ساذج نمیباشد و اسباب مذکوره بقول شیخ و صاحب کامل گاه در نفس دماغ یا اغشیه داخل قحف باشد و درین حالت مریض درد ممتد تا بن چشم دریابد و در چشم اعراض ردی ظاهر شود و کثرت خواب بتشویش بود و گاهی در غشای خارج قحف و اکثر در عضل صدغ باشد و درین صورت بیمار را تحمل نهادن دست بموضع درد نباشد و ضربان عروق بود و موادی که بموضع مذکوره میرسد یا از اورده و شرائین خارج دماغ می آید و یا از نفس دماغ و حجب آید که بنا بر قوت خود از طریق درزها دفع میکند و بقول سمرقندی مادهٔ این مرض را اکثر اندر شرائین سر میباشد و آن مادهٔ بخارات بود و یا اخلاط حار یا بارد **طریق تشخیص اسباب** این مرض باید که اولا از مریض سبکی سر گرانی آن بپرسند اگر سبکی سر بیان کند و با آن ملمس موضع الم حار و نبض سریع بود پس از احساس طنین در گوش و وجود ضربان عروق و هیجان درد عند قبض شکم و سکون درد از ملاقات هوا و آب سرد نیز سوال کنند اگر این اعراض یافته شود سبب مرض بخارات باشد و اگر با سبکی سر ملمس بارد بود از حال کشیدگی در سر احساس دوی در گوش سوال کنند اگر باشد سببش ریح بود و اگر مریض در جواب اول گرانی سر بگوید و با آن ملمس گرم و نبض سریع بود از ضربان صدغ و شدت درد و راحت از مبردات نیز سوال کنند و این علامات مواد حاره باشد و اگر با وجود گرانی سر ملمس سرد بود حال تسکین به سو مسخنات و طول زمانه مرض و کثرت عروض زکام و رسم ماننیز بپرسند و این نشان مادهٔ بارد ست بعده آثار مخصوصه هر خلط از رنگ چهره وغیره که در بحث بعضه مذکور شد دریافته حکم به مادهٔ خاص که خون ست یا صفرا یا بلغم یا سودا باید کرد و در صورت

تا بتقویت تحلیل جمیع شود و بضمادات حاره و مخدره که در انواع صداع مذکور شد نیز عمل نمایند و چون حس انحطاط نمایند حمام و ضماده قوی التحلیل استعمال کنند و مادام که این مرض
در ابتدا بود و معلوم کنند که مواد حار است پس تدبیر او بدانچه در علاج امراض دماغی حار و دموی و صفراوی مذکور شد باید کرد و مغز خیارشنبر بروغن بادام چند روز متواتر
بنوشانند و سعوط مومیائی و روغن بنفشه ایشان را نافع است و بدانکه بیضه چون حلول میکند مستحیل بمزاج برودت میگردد و اگرچه از سبب حار باشد پس بیضه مزمنه
را قلع نمیکند مگر دوائی که قوی التحلیل والاسخان باشد و گاه سعوط بقرص کوکب و شلیثا و دواء المسک مانند آن که هر کدام از آن در شیر دختران حل کرده باشند
ایشان را نفع میکند و خصوصا هنگام اشتداد وجع و غلبه سهر و اما داغ و فصد شرائین و قطع آنها و عرق جبهه در بیضه بطریق صداع کهنه است و اما غذا از آنچه
مبخر نباشد حتی که عدس و روغن بادام شیرین و همچنین آب بقول دهند و اگر مثل این غذا بسبب قلت نجار آن صاحب بیضه باز دارد اعتنا نماید باک نیست اما
طلا باید که گاهی مائل بتخدیر اندکی نمایند و غرض اعظم در ان تحلیل باشد و از این اطلیه فیون و دم الاخوین و زعفران وضع است هنگام ضرورت محوجه بتخدیر از
صدغ تا صدغ دیگر بدان طلا نمایند و از این قبیل است زعفران و مازو و اقراص کوکب چون آنرا بر پیشانی طلا کنند نافع بود و بقراط از این الواح ادویه مفرده جمع
کند سویدی از اطبا نقل کرده که در بیضه و خوده یا درجب بلسان نافع است و سعوط عصاره قثاء الحمار بروغن بادام یا بشیر دختران و کذا فاوانیا بقدر فلفل بروغن
بادام و کذا اقراص کوکب بمقدار مذکور بروغن مسطور و کذا قاقله کبار ربع درم بروغن بادام و کذا آب چقندر سه قطره و کذا سکبینج و بقدر حبه مومیائی بروغن بادام و شیر
و ضماد دواء المسک حلو و سعوط آن بروغن بادام تلخ و ضماد موی سر سوخته بنمک و آب در حمام و کذا افرفیون یک درم زیت کهنه ده درم موم زرد دو درم و کذا نمک
طعام در آب حل کرده و کذا صبر و صمغ عربی بعد اسهال قوی و کذا زعفران و مر و کذا زرباد بسرکه سرشته و کذا سرگین کبوتر صحرائی و حرف و کذا الفنع و گل خیری بروغن
گل و کذا حنا با آب نمک سرشته چون تمام شب بر سر دارند و استعمال مشک بهر تقویت راس و نفوخ سکبینج در بورق و کندش و بعد آن سعوط بروغن بادام نیز بهر اجداد نافع
ابن الیاس گوید که این صداع اکثر کسی را حادث شود که مزاج دماغ او ضعیف و سریع القبول باخلاط باشد و آنرا امکان دفع آن نبود و علاجش تقویت دماغ است
بشمومات و طیوب مقوی دماغ موافق آن نمی بحسب اجب بعد از ان تنقیه دماغ و جمیع بدن از اخلاط ردیه و رطوبات فاسده با یارجات و حبوب و شبیار و حل طبیعت
بحقنه جات و حمولات و نوشیدن جلاب معمول از بنفشه و اصل السوس مقشر کوفته هر یک سه درم بشکر سفید ده درم و غذا نخود آب بماش مقشر و شیره مغز بادام
و اگر سداب تر بزیت بپزند تا سبز گردد و سداب مضمحل شود و نیم گرم از ان بر سر نهند نافع بود و گمان من آنست که قول در معالجه این صداع فضول است و لیکن بهر
حال علاج کنند تا زیاده نشود و به نزول الماء نانجامد و این حب صاحب بیضه را نفع کند صبر سقوطری پوست هلیله زرد هر واحد یک مثقال مصطکی نیم درم کوفته
بحریره بیخته با آب کرفس حبها سازند و این یکشربت است و این حب قوقایا آنرا بسیار نافع است عصاره افسنتین صبر سقوطری هر واحد یک درم سقمونیا نیم دانگ
شحم حنظل دو دانگ کوفته بیخته با آب کرفس سرشته حبها سازند و این یک شربت است ابن نوح گوید که این صداع زائل نمیشود و لیکن معالجه آن بهر حال با [illegible]
که آب خیارشنبر منقوع بقدر سکرجه با یکمثقال تا سه مثقال روغن بید انجیر در هر هفته یکبار بنوشانند و بمقدار یک فلفل فلونیای فارسی یا رومی در شیر دختران سعوط
کنند و ایضا نیم درم از ان بخورانند و دواء المسک و طلای صندلین با دویه لازوردیه اربعه که در آخر قول شیخ مسطور شد بسفیده بیضه سرشته بر دو پاره کاغذ طلا کرده
نافع است و آب یاسمین خوشبو بر سر ریزند و اگر نجاح حاصل نشود داغ استعمال نمایند و جالینوس گفته که من علاج این صداع بحب صبر و مصطکی و دادن فلونیا و سعوط
این بشیر دختران حل کرده نمودم و درد ساکن شد گیلانی مینویسد که این دوا صداع مزمن را نافع است چهل درم شونیز و چهار درم عصاره قثاء الحمار بسایند در روغن
سوسن یا روغن حنا حل کنند تا مثل قیروطی گردد و اندرون بینی بدان لطوخ نمایند و ایضا بگیرند بخور مریم هشت درم و نطرون سرخ چهار درم و اگر عصاره قثاء الحمار
درین داخل کنند بهتر بود و بانبوبه آن در بینی بدمند و ضماده و لطوخات بر سر استعمال نمایند و این ضماد اوجاع بارده سر را نافع است بگیرند هوفاریقون جند بیدستر برگ
سداب هر واحد یک جزء و حب الغار نیم جزء همه را سوده بقیروطی روغن گل بیامیزند و موی سر تراشیده ضماد کنند و اگر در بعض اوقات درد شدید عارض شود که طاقت
برداشت آن نبود اشیای مسکن وجع استعمال نمایند و این لطوخ نافع درد سر است بگیرند عصاره هوفاریقون شانزده درم افیون دو درم انیسون بزر البنج زعفران
بیخ سقمونیا هر واحد دو درم کوفته بسرکه اقراص سازند وقت حاجت بسرکه و آب سوده بر موضع لطوخ نمایند که این اوجاع حادث از کیموسات غلیظه و ریاح منفخه را

نافع بود و در صفراوی تنقیه بفصد و مطبوخ اهلیله مفید بود و در صورت مادهٔ صفراوی معده نقوع صبر با آب کاسنی نافع و بقول جرجانی ایارج فیقرا از جمیع انواع شقیقه
سودمند است و ایضاً در شقیقهٔ حار گل بنفشه شش ماشه عناب پنج دانه سپستان یازده دانه گل خطمی چهار ماشه شاهتره شش ماشه آلو بخارا پنج دانه بهدانه سه ماشه
شب خیسانیده صبح مالیده صاف نموده نبات دو توله داخل کرده بنوشند و استعمال شربت عناب که نیز مفید و سعوط طباشیر و طلای قرص مثلث با آب
کوکنار مجرب است و ایضاً بعد تنقیه بهر تبدیل مزاج دماغ و تقویت آن آب مطبوخ حشائش بارده مثل بنفشه و نیلوفر و گل سرخ و برگ کاهو و خطمی و پوست خشخاش
و مانند آن بر سر ریزند و اطلیه و مروخات بارده مثل روغن بنفشه و نیلوفر و کدو و روغن گل آمیخته نیم گرم بکار برند و برای منع ضربان شریان صدغ لازقات و لطوخات
سعوطی بعمل آرند که بعد منع ضربان درد ساکن میشود و اگر شقیقه با اعیا باشد عناب بهدانه در عرق عنب الثعلب عرق شاهتره عرق نیلوفر هر یک پنج توله جوشانیده
صاف نموده شیرهٔ تخم کاهو شش ماشه شربت نیلوفر دو توله داخل کرده بنوشند و تلخیه و پاشویهٔ بارد و حجامت استعمال کنند و اگر از مادهٔ دموی و صفراوی مرکب باشد بعد
حجامت قفا لعاب بهدانه شیرهٔ عناب شیرهٔ کاهو شیرهٔ کشنیز خشک شربت نیلوفر دهند و طلای تخم کاهو تخم خشخاش گل نیلوفر بیخ البنج افیون زعفران صمغ عربی
مغز خستهٔ شفتالو کوفته بیخته در آب کوکنار بر پیشانی ضماد کنند و در مادهٔ مرکب صفرا و بلغم ایارج فیقرا سوده با طریفل سرشته بخورند بالایش گاوزبان عناب بنفشه
در عرقیات جوشانیده خمیرهٔ بنفشه مالیده صاف نموده بنوشند و بحبه رسیند و ربگیرند بعد دو سه روز طبع نرم شده نجات حاصل میشود و اگر با نزله و درد چشم باشد عنب الثعلب
هفت ماشه گل بنفشه نه ماشه گل نیلوفر گل سرخ هر یک پنج ماشه عناب چهار عدد سپستان نه دانه شاهتره هفت ماشه شب در آب گرم تر کرده صبح مالیده صاف نموده نبات
دو توله داخل کرده دهند و نزله بند و چهارده زلو بنهند بعده اگر سوزش چشم بود اطریفل کشنیزی توله اسطوخودوس یکماشه کوکنار نیم ماشه سوده بهم آمیخته همراه عرق گاوزبان
هر دو وقت بدهند بعده عناب چهار دانه سپستان نه دانه خطمی خبازی هر یک هفت ماشه گل بنفشه نه ماشه اصل السوس دو ماشه گاوزبان سه ماشه شب در آب گرم تر کرده
صبح مالیده صاف نموده شربت بنفشه دو توله داخل کرده دهند ایضاً اگر با هیجان درد و نزله باشد عناب پنج عدد گل بنفشه چهار ماشه بهدانه سه ماشه جوشانیده صاف نموده
شیرهٔ تخم خیارین شش ماشه شربت بنفشه دو توله خاکشی شش ماشه داخل کرده دهند و جدوار یکماشه حضض مکی دو ماشه بگلاب سرکه سوده بر شقیقه ضماد نمایند و کوکنار
گلنار عنب الثعلب کشنیز خشک هر یک چهار ماشه جوشانیده غرغره نمایند و اگر حرارت زیاده باشد با آب کشنیز تازه و لعاب اسپغول و رب توت غرغره کنند و گویند اگر
صندل سفید بآب کشنیز سائیده باشند سه قطره یا بیشتر در بینی قطور کنند درد شقیقه را زائل کنند و در خلاصه است که برگ مرو یا شیر زنان سائیده بیجامه پالوده سعوط
کردن در شقیقهٔ حار فی الحال درد را ساکن میسازد و الا همان جانب گوش چکانند که باذن الله تعالی صحت شود **اقوال حکما** سویدی گوید که تمر هندی و شیر ایلج شربت با آن
سرکه قند با آب ممزوج همراه نان اکال و حماض در سرکه پخته ضماد و حمام و اکال و جفت بلوط و نیلوفر و شربت با ضماد و آب کشنیز سبز سعوط واحد شقیقهٔ حار را نافع است ابن
حکیم با پیر یار مینویسند که طلای برگ کشنیز و گلاب سه اکلاف برگ بید و سوار و گل نیلوفر هر کدام که بدست آید بر موضع درد و سه جا کالک ده زلو بر آنجا پیاپی
نفع این میکند هر چه مکرر تجربه در آمده لیکن بعد از تنقیه بکار برند و اگر تدبیری سود نکند بر بینی رگ صدغ جانب درد بریده داغ دهند تا از حدوث نزول الماء امین گردد و غذا
درین علت خفیف سریع الهضم مثل نان گندم و گوشت حلوان و چوزهٔ مرغ دهند لیکن اندکی کم دادن اولی بود و بجای آب گلاب آب سرد برابر ممزوج [illegible]
کنند بلکه آب بتمامه بگذارند و بر گلاب تنها و با آب انار شیرین بالمناصفه اقتصار نمایند شیخ میفرماید که علاج فصد است بنحوی که در بیضه و غیره معلوم شده خصوصاً
عرق جبهه و صدغ و از آنچه شقیقهٔ حار را نافع نقوع صبر در آب کاسنی است شربتی از آن دو اوقیه تا سه اوقیه باشد و در آن فصد رگ پیشانی و رگ بینی بسیار نفع می کند
و چون دوری باشد باید که تنقیهٔ بدن قبل از دوره نمایند و تبدیل مزاج بعد تنقیه کنند پس اگر مادهٔ حار باشد مخدرات بر صدغین از افیون و پوست بیخ لفاح و بنج
و بزر البنج و کافور گذارند و تبرید موضع بدانچه در علاج امراض دماغی حار معلوم شده باید کرد و طلای مداد و کتاب بر شق درد نفع میکند **عباس** گوید که اگر از حرارت
باشد و درد شدید بود این سعوط بکار برند بگیرند شکر طبرزد و زعفران و کافور و بایست سوده بقدر دو حبه بآب خیار یا آب بادرنگ یا آب عنب الثعلب سعوط کنند اگر در آن
اندکی افیون افزایند انفع بود و اگر بسبب شدت درد انقطاع صوت و غشی عارض شود باید که آب گرم بسیار بر سر ریزند و روغن گل نیم گرم در گوش چکانند و پنبه در گوش نهند
ابن هبة الله گوید که در مادهٔ حار [illegible] صفرا فصد سر و از جانب شق علیل نمایند و بعد فصد و تنقیهٔ صفرا [illegible] تعدیل مزاج بسکنجبین [illegible]

ظهور علامات ترکیب یا ماده به مواد مرکب حکم نمایند و هرگاه با وجود آثار ماده مریض شکایت غثیان و تهوع نماید پس بپرسند که تهوع با قی ست یا بدون قی اگر با قی باشد از قی تسکین یابد و شقیقه زود
باشد شقیقه بمشارکت معده بود و اگر تهوع بدون قی باشد و بادی قلق بسیار و اشک ... و انتفاخ شریان ... ماده آن از عمق بدن یعنی عروق منقسمه در اعضای ... باشد

علاج کلی شقیقه

بعد تشخیص سبب شقیقه بخاری در تحریر علاج صداع بخاری گذشت بعمل آرند و در طلی هرچه از تعدیل و تنقیه در علاج صداع دموی و صفراوی و بلغمی و سوداوی مسطور
حسب سبب مشخص بکار برند و فصد خصوصا رگ پیشانی و بناگوش و مسهل و حقنه و جذب ماده و ضماد و نطول و غیره سائر تدابیر بهمان نهج و بطریقیکه در مبحث صداع مذکور گذشت
استعمال نمایند الا آنکه عنایت در سعوط و نطول و تدهین و اطلیه بجانب علیل بیشتر مصروف دارند و باقی علاج مخصوص که بمرض درینجا مسطور میگردد چنانچه گویند که از جمله
معالجات مخصوصه این علت این ضماد از مجربات ست بزر البنج زعفران لبسباسه صمغ عربی کتیرا حب الکاکنج گل بنفشه افیون هر یک سه ماشه گل ارمنی چهار ماشه در گلاب
سوده بر پاره کاغذ مدور بشکل فلوس تراشیده در آن سوزن بسیار زده بر یک جانب آن ادویه مذکوره طلا نموده بر صدغ چسپانند و تغییر کاغذ نهادن همچنین بخور یا پارچه
و دارالی ... نفع میکند و اول بحمام رفته غسل کنند و بعد از آن یک عدد زرده بیضه مرغ و اگر بیضه سنگ پشت باشد بهتر ست گرفته بر روی کیسه پخته و سوراخ کرده
جانب علیل بر آن نهاده خواب کنند یا همچنان بدارند تا آنکه گوش همه را جذب کند و همینسان سه چهار روز متواتر بعمل آرند که مجرب ست و اگر دو عدد فتیله از پارچه
کبود بحجم خنصر ساخته مدور نموده بروغن خشخاش و بنفشه بادام نیم گرم غوطه داده یکی بر صدغ و دوم بر پیشانی نهاده از تسمه چرمی بودار که بحجم دو انگشت عرض باشد محکم
بر آن گردانیده بر پس سر او بندند تا بوقت زوال سه چهار مرتبه تجدید فتیله نمایند و دو فتیله باریک ساخته بصبر سوده در روغن آمیخته آلوده در هر دو گوش نهند
که در یک هفته صحت کلی میشود و مجرب ست **مسیحی** گوید که در شقیقه اولا تنقیه بدن بفصد اگر دموی باشد یا بادویه مسهل ماده نمایند بعد از آن شق علیل سر و عضل
صدغ را بپارچه بمالند تا آنکه سرخ و گرم گردد بعد از آن ادویه مسخن یا مبرد بحسب ماده مرض استعمال کنند و ادویه مقوی راس که در آن قبض باشد مخلوط سازند
مجوسی گوید که علاج خاص شقیقه بعد تنقیه تمریخ جبهه و عضل صدغ جانب علیل قبل وقت دوره است بروغنهای ضمده موافقه آن بعده با جذاب ماده بسوی
اسفل از حقنهای لینه اگر ماده حار باشد و اگر بارد غلیظ بود بحقنهای که در آن ادنی حدت باشد و اگر شقیقه از اخلاط صاعده از معده بسوی دماغ حادث
شود تنقیه معده بقی و اسهال کنند و اگر مرض تسکین نیابد بدانند که سبب حدوث او خلط ردی در عروق پس گوش یا در شریان صدغ ست پس هر کدام را از آن
که ممتلی و سریع الحرکة یابند قطع کنند که این آخر علاج او ست مداوات سائر انواع شقیقه بحسب آنست که در صداع ذکر کردیم **ذکر بعض ادویه** که بالخاصیت
در اقسام شقیقه نافع است سوی سر انسان در صره بسته بر جانب علیل آویختن و کذا دهنه فرنگی و همچنین استخوان صدغ کرکس یمین بر جانب یمین و یسار بر یسار
آویختن و ایضا التعلیق هفت عدد طاقات سداب بر جانب علیل و سعوط زهره نر جوان و کذا برگ شاهسفرم و کذا مغز سر بوم بروغن بادام و کذا روغن
یاسمین و کذا روغن خستهٔ خوبانی و کذا روغن شونیز و کذا بندق هندی و ایضا آب بیخ چقندر سه قطره و کذا زهره مرغابی بروغن بادام و کذا آب
کشنیز سبز و شموم مصطکی و عنبر و مشک و جوزبوا و گل یاسمین و سیب و نرگس و گل خیری و بخور استخوان سگ و کذا سندروس و قطور حدوار نفسجی آب سوده
در گوش مخالف جانب درد و اجادسکن وجع شقیقه ست اگر خرما چهار عدد در شیر گاو یک آثار جوشانیده خرما بخورند و شیر بنوشند برای شقیقه که مقارن طلوع
آفتاب ... از مجربات اطبای هند ست و کذا بخور سیند و بر کاغذ مالیده فتیله ساخته و کذا زنجبیل صندل سفید پوست بیخ ارند باب شسته ... ساییده سوده
بر شقیقه و پیشانی طلا کردن شقیقه و صداع حار و بارد را مجرب بی نظیر نوشته و همچنین تخم هلیله ساییده باب نیم گرم ضماد کردن و ایضا بیخ ستاور
تازه کوفته آب او بر آرند و برابر آن روغن کنجد انداخته بجوشانند چون آب بسوزد و روغن بماند بر سر بمالند که در انواع شقیقه و صداع از مجربات ایشان ست

علاج شقیقه حار

در قسم دموی بعد فصد قیفال یا اکحل فصد رگ پیشانی و رگ بینی و حجامت میان دو شانه و فصد صافن و حجامت ساقین یکی بعد دیگری بفاصله چند روز
و تلیین طبیعت بملینات مثل ماء الفواکه با خیار شنبر و بهدن آن یا مطبوخ خیار شنبر و اطلیه که در آن زعفران باشد مثل طلای زعفران و حضض بگلاب بر شقیقه

کنند و نمک تنکار سبز کنند و ناشتا تنها کوبگیرند و حاکشی و هلدی و نمک مثل حنا ساییده طلا کردن برای شقیقه که بعد زکام عارض شود از مجربات المرحوم ست و حب هندی معمول حکیم شفاء الملک و کذا المفرحات

معمولی که در قرابادین مسطور شد نیز مفید ست و اگر لازم شتند گردد ایارج فیقرا و غاریقون مساوی یکدرم بدهند که برای شقیقه و اکثر انواع صداع مجرب ست و طبیخ بابونه و شیح و صعتر و شبت و غیره

حشایش حاره بر سر ریزند و حکیم کبیر علیخان تلمیذ رشید نواب علوی خان در قوانین العلاج می‌نویسند که در شقیقه کهنه ضفدع کهنه را گرفته شکم آن شگافته پاک نمایند و بجوال بندند و سوراخ را بسیا

کرده موضع درد را بروغن سرخ چرب نموده گرما گرم بران ببندند بعصابه محکم و یکساعت نجومی بدارند و بعد هر ساعت نجومی تجدید ضفدع نمایند تا آنکه تا وقت زوال نوبت

به پنج شش ضفدع برسد اغلب که همان روز شقیقه برطرف گردد و مجرب ست با غذیه لطیفه مثل چوزه مرغ و گنجشک اچهی و یا زرده تخم مرغ نیم برشت بادارچینی غذا سازند

ذکر بعض ادویه یونانیه

مفید شقیقه بارد ضماد موی سوخته و کندر و صبر مساوی بآب برگ قرنفل سرشته در حمام و سعوط روغن تخم شفتالو و کذا عنبر و یا مشک یک قیراط بروغن بادام و سعوط و ضماد روغن

تخم مشمش تلخ و ذرور بسباسه بر سر و غذا کبک و دراج و گنجشک و شفنین بلطی و ارنب و بچه مرغ هر واحد در شقیقه بارد مجرب سوید ست و ضماد بیضه مورچه ساییده

بروغن گاو آمیخته بر یافوخ و روغن ناردین و مرزنجوش بآب قرنفل سرشته و برگ راسن تنها و بشراب کهنه پخته و ثمر قثاء الحمار در زیت کهنه پخته و زهره رخمه و کبابه سوده با

صبر آمیخته بر یافوخ و عود بروغن بان بر یافوخ و بر جانب درد متواتر و خرنوب نبطی و حلتیت محلول بوزن او صبر آمیخته و بآب بادیان سرشته بر یافوخ و ثقل ازرق بر کر

و ثوم بصبر معجون بعسل و سرگین کبوتر تنها و با حرف و یاسمین و یا برگ آن سوده در روغن کنجد جوشانیده و حنا بسرکه سرشته در حمام و اشنان سبز بمثل او صبر در حمام

و اکلیل الملک بسرکه پخته در حمام و یاسمین بری در حمام و رامک به شراب کهنه و مسک تخم با صبر مساوی بسرکه سرشته و خطمی تنها و با کندر و حرف بآرد خشکار و تافسیا

و خرنوب شامی بروغن ناردین مخلوط و بسرکه و مامیران و صبر مساوی بآب صعتر تازه و آرد گندم پخته بروغن بادام آمیخته و کنجد و شاخ انگور سوخته در حمام و مازو پخته و

زعفران و رو پخته بآب قرنفل و همچنین ضماد زرنباد بآب ساییده در اسفل قدم و سعوط بسباسه و روغن بنفشه و مومیائی یکحبه بآب مرزنجوش و ربه بروغن بادام تلخ

و برگ قثاء الحمار پخته بشیر دختر آمیخته و خون رخمه و یا زهره آن بروغن بنفشه در جانب صحیح و فرفیون قیراط بجند بیدستر و روغن بادام آمیخته و روغن یاسمین در ... بادام

تلخ بآب مرزنجوش و آب یاسمین بری بشیر زنان و آب برگ سوسن سه روز متواتر و مرداسنگ محلول و زعفران جند بیدستر در زهره بز حب مثل عدس ساخته و یک حب

بروغن بادام سوده و فرفیون یکدرم در ده درم روغن بادام یا زیت حل کرده اگر مرض نو باشد در جانب صحیح و اگر کهنه باشد در جانب علیل و قطور آن در گوش نیز

و روغن تخم ترنج و شرب و ضماد شیح ارمنی و رسن و عصاره قثاء الحمار و حب الغار بشراب کهنه و خربق سیاه و شحم حنظل و جوز السرو و اشق و زراوند طویل و زنجبیل

مخلوط بروغن خیری زرد و مغز پنبه دانه و بمثل او صبر بعسل سرشته و مغز خیار شنبر و راوند و بلسان و زوفا یعنی خزاونرگس و قصب الزریره و شم و ضماد روغن غار و یاسمین

و خردل و گل بابونه و روغن سنبل رومی و شرب و شم و ضماد شونیز و حب الغار مصطکی و نیسون آمیخته و زعفران و عنبر و مشک جوزبوا و بخور و شرب ضماد

و شم مرزنجوش و بخور و ضماد سندروس و کبریت و شم برگ غار مالیده و نطول و ضماد رسن و فقاح اذخر و اکل و شم شبت و اکل ضماد حندقوقا اکل تخم

بازبی و بقله بادیان و نان در شراب کهنه تر کرده ناشتا چند روز و سحم بقر و ثوم و عود یکدرم بجلاب هر روز و تخم بادیان و پوست بیخ آن و هلیله کابلی و اکل

و ضماد و سعوط نهر بزر و عود و گویند که برگ طرفا مکی سندروس قند سفید خسته شفتالو تلخ مساوی بآب فرنجمشک تازه سرشته بخور کردن نافع ست و بقول

مالقی اختلاط مرکی با ادویه شقیقه مقوی فعل آنهاست و نفع عجیب ببخشد و حکیم الملک در مجربات خود نوشته که اگر مرکی در سرکه بسایند تا که مثل کشک حل گردد

و بر سر بمالند صداع و شقیقه مزمن را نفع بخشد و سلطان محمد مراد گفته که از مجربات ست ضماد کردن جوزبوا سوده بر شقیقه و همچنین حجر زنج یا ق کبیر ضماد بدان و کذلک ضماد تخم

بنگ و نرگس قبل ایضاً فلفل سیاه و نیم عدد و نخود مقشر و نیم عدد در آب ساییده بر شقیقه طلا کردن و کذا تقطیر آب زنجبیل تر و قند سیاه سه قطره در منخرین و بقول رازی اگر نمک نیم رطل در یک رطل

آب حل کرده ... [illegible] ... تمام شب ... شقیقه ... صداع ... [illegible]

ذکر ادویه مجربه هندیه

برگ نیم و برگ نکچهکنی هر یک یک جز و زرد چوب ربع جز و کوفته بیخته در آب یا بقدر فلفل حب بسته در سایه خشک کنند و یک حب از ین و نیم عدد فلفل سیاه در آب ساییده

با آب انار نمایند و ماء الشعیر نوشانند و اگر حرارت شدید باشد سورت او را شیره تخم خرفه و ماء القرع و سکنجبین بشکنند پس اگر طبع قبض شود به آب آلو و یا تمر هندی و جلاب
تحریک نمایند و اگر نرمی طبع افراط کند ربوب قابض مثل رب سیب و رب به و غوره و شربت حماض استعمال نمایند و اگر بحرة بسیار باشد کشنیز خشک کوفته با شکر بخورند
و صندل و گلاب و آب حی العالم و آب کاهو و کشنیز تازه طلا کنند و اگر التهاب شدید بود کافور و افیون اضافه نمایند و موضع درد را با آب نیم گرم بشویند و اگر درد قوی
باشد افیون بروغن بنفشه و آب کاهو حل کرده در بینی و گوش جانب درد چکانند و هر گاه درد ساکن شود تغذیه بمزورات سازند لیکن بعده جوزه مرغ با آب سماق یا امبر کرده دهند
انطاکی گوید که اگر شقیقه حار باشد بعد تنقیه لزوم شرب شربت ورد و آب آلو بخارا و تمر هندی یا معجون بنفشه با این هر دو کنند و آب کشنیز و سرکه و روغن گل
و افیون طلا نمایند و از همین اجزا سعوط کنند و از خواص ست تعلیق سداب شرط موضع درد و طلا معجون آن طبری گوید که علاج شقیقه حار اولا تنقیه بدن ست
اگر مانعی نبود بدوائی که در صداع دموی ذکر کردیم و آن مطبوخیست که در ان هلیله زرد و تمر هندی داخلست بعد از ان به روز صبر کرده تنقیه سر بحب جالینوس کنند
و آن معروف بحب قوقایاست و بمزورات کاهو مسلوق و کاسنی و کدو و ماش و بقله یمانی و طرخشقوق مسلوق و لبلاب مسلوق و امثال آن لزوم نمایند و هر گاه در علیل
ثابت بود و علامات غلبه دم معلوم گردد و مانعی از تنقیه نباشد باید که استفراغ او بفصد هر دو باسلیق و ابطی و قیفال نیز یکی بعد دیگری نمایند و در میان دو فصد فاصله
ایام چندان باید که در ان ایمن از سقوط قوت یقین بود و چون تنقیه کردند فضول مجتمعه در سر باقی ماند آب نیم گرم که در ان خشخاش مع پوست و بنفشه و سبوس گندم
جوشانیده باشند بر سر ریزند و اگر این کفایت نکند امساک نبض شریان با این لازق نمایند بگیرند تخم کاهو یکدرم بزر البنج دو دانگ مر صاف یکدرم افیون
مصری نیم دانگ کتیرا دو دانگ همه را سوده بسرکه حل کرده بر کاغذ مقدار درهم تراشیده طلا کرده بر صدغ چسپانند تا ایام متوالی و اگر این هم کفایت نکند
بشریان صدغ و پس گوش نگاه کنند و هر کدام از ان که شدید الحرکة و کثیر الانتفاخ باشد قطع و داغ آن بعمل آرند و اگر خواهند قطع او بداغ کنند و یا اول قطع
نمایند پس داغ نهند و گاهی قطع از داغ مستغنی سازد و قطع و داغ سلیم ست اگر بعد تنقیه و پرهیز و سکون مزاج واقع شوند اما قطع فقط پس خلقی کثیر را دیدم که سل
شرائین کردند و ضرر در حرکات چشم و ضعف بصر عارض شد مردی را در بصره دیدم که از سل شرائین او را احول همان روز حادث گردید و شخصی را دیدم که از سل
شریان سیلان لعاب پیدا شد و اما شریان پس هر دو گوش کسی را ندیدم که سل آن کرده باشد و ایضا بتر آنها نزد من محبوب نیست بهر آنکه بقراط در کتاب اهویه و بلدان
ذکر کرده که هر که برا در سن صبا این دو رگ را قطع کنند عنین گردد و یا منی او فاسد شود و قابل تولید نسل نماند و حکم بتر آنها در مرد کلان بر قیاس امر بتر طفل جاری نمیشود
و هنگام تبرید علاج بی شک شقیقه زائل نشود و اگر عقب تنقیه موافق و پرهیز تام باشند و در هر نوع صداع طبیب از مراعات مزاج مریض غافل نشود و هر گاه مزاج او از حالت طبیعی مستغیر
شود و در تعدیل مزاج او اهتمام بسیار کنند تا باعتدال خاص او باز آید زیرا که علاج مرض عضوی ممکن نیست در حالتی که مزاج آن عضو متغیر باشد آن مرض با وجود تغیر مزاج عضو
زائل نمی شود و لهذا اگر مزاج عضوی متغیر باشد اگر در ان جراحت بود فراهم نمی شود و اگر قرحه بود مندمل نمیگردد پس اگر گاه این عضوی اخبث بود بر جمیع بدن مجاوی واجب باشد

علاج شقیقه بارد

در بلغمی نضج ماده منضج بلغم نموده تنقیه بمسهل البلغم و حب ایارج نمایند و ایضا از منضجات آن سکنجبین بزوری و عنصلی ست و کذا مطبوخ مصطکی انیسون بادیان مویز منقی
و در سوداوی بمنضج و تنقیه سوداء پردازند و بعد از تنقیه ادویه مسکن وجع که در انواع صداع مذکور شد هر چه در ینجا القلم می آید حسب حاجت بکار برند و ضماد قرص مثلث
با آب حنا سوده معمول ست و طلاء حی سوز عفران اندکی مشک آمیخته بگلاب سوده گرم نموده نیز نافع ست و اگر ماده بسیار غلیظ باشد اندکی افیون و پوست بیخ
کبر زیاده نمایند و یا انزروت و فلفل سوده با گلاب سرشته بر شریان صدغ گذارند و فرفیون یک مثقال حلتیت یکدرم جاوشیر سه درم بسرکه سرشته طلا کردن
نافع شقیقه بعض مزمنه است و در روغن یاسمین اندکی مشک حل کرده در گوش چکانند و سعوط افیون و چند فلفل سیاه با مسکه گاو سائیده برای شقیقه کبیر السن مفید ست
و اگر برگ مرزنجوش و بابونه هر یک [illegible] درم کوفته در لعاب حلبه سرشته در صره بندند و گرم کرده بدان تکمید نمایند برای وجع شدید و ریاح غلیظه نافع بود و بعضی
تمام قسط اکلیل الملک هر یک پنج درم در ین یکماه افزوده اند و این لزوق نیز نافع ست مغز بادام ده درم سداب سه درم اوفربیون سه درم بروغن گل سرشته
بر موضع نهند و اگر شقیقه بارد [illegible] طبیخ [illegible] چهار ماشه بادیان شش ماشه شکر سرخ دو توله در آب جوشانیده صاف کرده بنوشند [illegible]

مساوی سائیده بآب مرزنجوش تر سرشته مثل عدس حبها سازند و بشیر دختران روغن بنفشه حل کرده در بینی چکانند و گویند می باید که معالجهٔ شقیقهٔ بارده یا بلغمی با دهن افتیمون
که در آب مرزنجوش فرفیون حل کرده در گوش چکانند و شراب صرف بعد طعام شقیقه را نفع دهد اگر از برودت و بلغم باشد واما قبل طعام ردی ست زیرا که ارتفاع بخارات
بسوی سر میکند و در دو اشتداد می نماید سعید بیلی نویسد که اگر سبب محدث شقیقه خلط بارد اعنی سودا یا بلغم باشد تنقیهٔ بدن با دویهٔ تفرغ آنها مثل حب قوقایا و یا ایارج نمایند
و مصطکی بخایند و آب هن بریزند و جلنجبین بخورند و آبیکه در ان عود و مصطکی جوشانیده باشند بنوشند و بعد تنقیه شق علیل خصوصاً عضلهٔ صدغ را بدست یا پارچهٔ خشن
بمالند و روغن سوسن یا روغن خیری یا زنبق قدری مشک آمیخته بمالند و قدری ازان در بینی و گوش جانب درد بچکانند و مریض را در حمام داخل نمایند و پرهیز کلی از انها
که پرهیز شفا ست مرضی را که مواد آنها غلیظ باشد پس بعد تنقیهٔ بدن بشوربای قنابر و عصافیر و بلحوم سیخ آنها غذا سازند و هرگاه شقیقه قوی شود و ضعف
بصر شروع گردد شریان را قطع نمایند ورنه بصارت زائل شود **مصنف** حاوی صغیر گوید که علامت و علاج شقیقهٔ بلغمی و سوداوی قریب از علامت و علاج
صداع بلغمی سوداوی ست و شقیقهٔ بلغمی را نوشیدن جلاب از بادیان دو درم و گلقند شکری ده درم نفع کند و غذا مزورهٔ نخود آب بشیرهٔ قرطم دهند و بعد نضج خلط
تنقیهٔ بدن باین حب اصطمخیقون نمایند سلیخه هفت درم غاریقون ده درم صبر بیست درم سنبل و قسط و حب بلسان و فقاح اذخر هر یک سه درم زعفران نیم درم
افتیمون و شحم حنظل هر یک پنج درم مصطکی یک درم کوفته بیخته بآب کرفس سرشته حبها سازند شربت یک مثقال و ایر جه بار رستانی ست و علاج شقیقهٔ سوداوی نوشیدن
جلاب بادرنجبویه دو درم اصل السوس مقشر کوفته سه درم با شکر سفید ده درم ست و غذا مزورهٔ نخودآب بشیرهٔ قرطم یا بادام و بعد نضج تنقیهٔ بدن بحب افتیمون یا مطبوخ
افتیمون و تقویت سر بطخلخها و شمومات حاره طیبه و تعطیل سر بحشایش سخنه بمرطبه احتراز از حرارت شدید و برودت و صاحب شقیقهٔ بلغمی و سوداوی را تناول این حب المسک
مر بسیار نافع ست جند بیدستر یک نیم درم نانخواه زعفران تخم کرفس هر یک چهار درم افسنتین رومی صبر سقوطری هر یک شش درم سنبل الطیب سازج هندی مرمکی مشک هر یک
دو درم کوفته بیخته بعسل کف گرفته بسرشند شربتی یک درم بجلاب نیم گرم از شکر ده درم **انطاکی** گوید که تنقیهٔ خلط غالب کنند و در بیجا رفصد بتر شریان و دراء آن
افزوده میشود اگر ماده کهنه شود و در شقیقهٔ بارده کثرت لطوخ بسیر و صبر و کندر و سعوط بکبابه و آب مرزنجوش و خوردن یکی از ایارجات نمایند و این معجون برای شقیقه
و اکثر انواع صداع بارد از مجربات مجوزهٔ من ست سنامکی قرنفل بسباسه انیسون هر واحد یک جزو مرمکی گل سرخ هر واحد یک جزو زعفران ربع جزو مشک ثمن
جزو بعسل معجون سازند شربتی ازان سه درم و شحم حنظل بجنا و کبابه مخلوط کرده بسرکه در ان تشو و صبر حل کرده با سرشته ضماد نمایند که این طلا عجیب ست و جلنجبین
سعوط بآب چقندر ممزوج بروغن خشخاش مثل **طبری** گوید که در شقیقهٔ بارده آب چشم نازل میشود و بصر باطل میگردد و گاهی نورهٔ بینی میشود و علاج این شکل تر از
شقیقهٔ حاره ست پس اگر مادهٔ آن در معده بود تنقیهٔ بدن باین مطبوخ کنند هلیله سیاه پوست هلیلهٔ کابلی هر یک پانزده درم بلیله و شیر آمله و کمافیطوس و کماذریوس
ده ده درم قنطوریون و سنای مکی و اسطوخودوس هر یک چهار درم قنطوریون و افسنتین و حشیش غافث هر یک سه درم شکاعی و بادآورد و گل سرخ و اصل السوس مقشر
و هوم المجوس هر واحد پنج درم افتیمون هفت درم ترنجبین بیست درم و شیر طایفی منقی بیست درم همه را بستور مطبوخ بجوشانند و صد درم ازان صاف کرده یک درم
غاریقون و یک درم تربد و دو دانگ نمک هندی آمیزند و چون سه ساعت از شب باقی ماند دو ثلث درم ایارج فیقرا بعسل سرشته بخورند و صبح مطبوخ مذکور بنوشند
بعد ازان هفت روز صبر کنند و منضجات بنوشند و پرهیز نمایند از اغذیهٔ غلیظه و پرخوری و شب خوردن هرچند که غذا محمود باشد و اقتصار بر مزورات و زیرباجات
و سفیدباجات نمایند و بعد از روز هفتم بقاروره و نبض نگاه کنند اگر قاروره و نبض حاد و جمیع بدن گرم باشد فصد قیفال یا اکحل نمایند و اگر نبض حاد و قاروره
را رنگین نیابند تبرید بعصیر و نمک جوشانیده با سکنجبین بیاشامند و رفاده بر شریان صدغ نهاده چشم و سر را بعصابه ببندند و امر بقی نمایند با ستقصای تمام تا معده
نقا یابد و چند روز راحت دهند و چیزی بر طعام راست زیاده ننمایند بعد ازان بکندش و تخم گل و شونیز عطسه آورند اگر مانعی نباشد و طبیعت را گرم نشده باشد پس چند روز
دیگر راحت دهند اگر مرض نقصان بپذیرد و مریض در غور راحت یابد صبر نمایند و لزوم پرهیز کنند و طعام و آب نباتی کرده بخورانند و بگذارند که طبیعت
قبض ما بقی مواد نماید اگر این تدبیر کفایت نمود بهتر والا انتظار تقویت و سعی علاج مرض و سالر قوانین نمایند اگر رخصت استفراغ ثانی دهند تنقیه باین حب کنند و نتیجه آن
احمدی را که این مرض عارض شده استفراغ باین حب بعد ازین تدبیر مجموعه حقول را نکشت بگیرند گل سرخ و افسنتین تربد تخم کرفس نانخواه مصطکی

بجانب صحیح سعوط کنند و بر قفا بحجامت بعونه تعالی در یک روز یا دو سه روز مرض زائل گردد و اگر چرک قلیان قدری و سیر یک عدد در اندکی آب سائیده پارچه
بدان آلوده بجانب صحیح سعوط کنند نیز مجرب ست و کذا برگ ... در آب سائیده دو سه قطره در بینی چکانیدن مجرب است در بیاض استاد مرحوم مرقوم ست که مغز جمال گوٹه
با آب سوده قدری یک سینک ریگ صدغ گذاشتن مفید شقیقه است و در مفتاح المجربات مسطور ست که دوای مذکور در آب سائیده بر شقیقه جانب مخالف در وطلا
نمایند همین که سوزش معلوم کنند به آب نیم گرم بشویند درد شقیقه فوراً دور میشود و سعوط شوره فقط یا با نصف وزن فلفل با آب سوده در منخر مخالف
و کذا دار فلفل یک عدد با ریع آن نمک لاهوری در منخر موافق برای شقیقه از مجربات استاد مغفور ست و ستمند بهل با آب سوده دو قطرهٔ آن در سوراخ بینی جانب مخالف
درد چکانیدن مجرب است و اگر اندکی انگزه در آب گرم حل کرده بر موضع درد بمالند مفید بود و فلفل سیاه بروغن بادام یا گاو سعوط کردن و کذا نوشادر در آب
سائیده طرف دوم شق علیل نامیدن برای شقیقه و صداع بارد سود مند ست و سعوط زعفران و ناگ کیسر نیز مفید ست و نوشادر دو ماشه قرنفل کلاه دار دو عدد
سوده در آب برگ تازه حل کرده دو سه قطره در بینی چکانیدن برای شقیقهٔ مزمن مفید ست لیکن سوزش بسیار می آرد قدری شیر عورت همراه این نیز اضافه
کنند یا بعد استعمال این سعوط با شیر دختر سعوط نمایند و ایضاً گل مهوه یا که وقت دو پهر شگفته بود برگ گل آن مالیده با آب وسعوط کنند و یا پنج قطرهٔ آب
برگ ناریل در منخر راست بچکانند اگر درد بطرف چپ باشد و الا بالعکس یا فلفل گرد یک عدد سر گین مگس مساوی در شیر مادر بسر سائیده در بینی بچکانند و در چشم نیز کشند
و یا نگیر یا دو نیم برگ گل داس و نیم عدد فلفل گرد در آب سائیده در منخر مخالف درد سعوط نمایند و یا تخم سرس اندکی آب پا ریک سائیده و در پارچه پوٹلی بسته بطرف درد
دو نیم قطره در بینی چکانند و یا تخم مهوه بچهار عدد فلفل گرد در آب سائیده در منخر مخالف سه چکانند و اگر دو سه مندال را بگرده آب آن صاف نموده دو قطره چکانند سیلان مادهٔ شقیقه میکنند
و درد دور میسازد و یا نوشادر با هلدی آمیخته شمیم نمایند یا سرگین کبوتر صحرائی با قدری تخم کل سائیده ضماد نمایند یا صابون لاهوری آنک آب بالای سنگ سائیده در چشم جانب مخالف درد بکشند

اقوال اطبا شیخ الرئیس میفرماید که از اطلیهٔ صاحب شقیقه زعفران ست و بعضها معمول از سداب نفع ورو غن گل منتفع میشوند و کذلک طلای قرص بولس و کذا ضماد به انار
و بر سداب یک جزو خردل نیم جزو در آب سائیده استعمال کنند و ابلغ ازین قسم طلی ست که از ذراریح یا از ثافسیا ساخته باشند تا که بر موضع آبله افتد و نفع داغ بخشد و اگر ماده شدید البرد
باشد بفرفیون و خردل و عاقرقرحا و مانند آن ضماد کنند و شقیقهٔ مزمن که بران مدت دراز گذرد او بهر حال بارد بود و محتاج تحلیل و تسخین قوی باشد و چون اطلیه و نطولات حار
استعمال کرده باشند و استفراغ و تنقیه بدن کرده باشند اقدام بمالش عضلهٔ صدغ جانب وجع از انگشت و پارچه خشن قریب وقت دوره نمایند بعده طلا بکار برند و بهنگام احتیاج
تحدید برداشتن ادویه و جع صربانی طلای فیون با نزروت و قوابض بر شریان صدغ جانب علیل و بستن قطعهٔ سرب یا چوب ... بران از نبض قوی بحدیث وجع صربانی منع
کنند و بعضی متقدمین علاج مجرب نافع منقول از رازی برای شقیقهٔ مزمن و بیضه چنین نوشته اند که هیچ جدوار فسنتین و ادراب روغن زیتون و غیره بپزند تا مهرا شود و بیسن شق
علیل آب بید و روغن نیمگرم بریزند و ثفل آن ضماد نمایند که شقیقه با حمی و بی حمی را زائل کند و در اضمده مثل ضماد خردل نیست هرگاه مرض زائل کند صمغ سداب بپوست
بیخ کبر و عنصل و فرفیون سائیده بشراب ریحانی یا آب بادرنجبویه یا آب بادیان سرشته ضماد نمایند که عظیم النفع ست و بعد دخول در حمام و کثرت انکباب بر آب گرم
سعوط بروغن بیستره ساعت در ورا لبسوی کثیفین فرود ... انتقاع یابند صاحب کامل گوید که اگر شقیقه از تنقیه و تمریخ و ضمده و نطولات رجذاب
ماده ساکن نشود و مدت آن طول کند این حب هند صبر پنج درم فرفیون دو درم و نیم مر و پوست خربق هر واحد پنج درم شحم حنظل و سقمونیا هر واحد چهار درم
نطرون سه درم مقل پنج و نیم درم با آب کرنب افشرده حبها سازند شربتی از یک نیم درم تا دو درم و اگر ساکن نشود و مزمن گردد ایارج لوغاذیا و ایارج جالینوس بدهند القوح
صبر که در صداع گذشت بدهند و چون بدن بکلی پاک گردد شق مریض را بپارچه درشت بخارند تا آنکه سرخ و گرم گردد و این قبل از وقت دوره بعمل آرند و این طلا نمایند فرفیون
چهار مثقال حلتیت ثافسیا هر واحد سه مثقال مر صافی و جند بیدستر هر واحد یک مثقال را یک سائیده بسرکه سرشته بر موضع علیل طلا کنند و جالینوس گفته که من دوا
از فرفیون نافع تر ندیده ام و با وجود آن حاجت بغیر او نیفتاد و آن این ست که بگیرند قیروطی معمول از زیت مغسول یک رطل موم سه ربع رطل و بران یک اوقیه فرفیون سوده
اضافه کنند و مرهم سازند و بر شق علیل طلا کرده باشند و اگر اندکی فرفیون گرفته در زیت آمیخته در گوش جانب درد چکانند منفعت بین نماید و اگر صاحب را بروغن بادام
... آمیخته بجوشانیده در منخر جانب شق علیل سعوط کنند نفع ظاهر بخشد و چند بیدستر خسته ... اگر این سعوط بعمل آرند نافع بود و جند بیدستر جاوشیر و زعفران اقراص ...

سر در هوای بارد یا انداختن آب سرد اتفاق شده بود سبب او تولد حرارت ساذج باشد و اگر بعد زکام بیان کند پیشتر حبس زکام باشد و این بیشتر از خوردن اشیای
حاره و یابس یا ابتدای زکام عارض میشود علاج در قسم اول فصد سر رود بعد دو سه روز رگ پیشانی یا صدغین کشایند پس بخار بدن اندرون بینی از چیزی که
رعاف آورند یا حجامت پس سر نمایند و تلیین طبع بملینات مناسبه مثل شیرخشت ترنجبین بآب انارین و تمر هندی و آلو و مانند آن کنند و مدار الجبن بسیار نافع است و سعوط
کرده علاج امراض دماغی حار و بخاری و صداع حار و بخاری مذکور شد بکار برند و کافور و صندل و سرکه بو بنید و دیگر مشمومات بارده بعمل آرند و برای جذب اخلاط و ابخره
بسوی اسفل ساقین بندند و قدمین بمالند و حجامت بی شرط بر فخذین و ساقین نمایند و یا بعد فصد یا ترعیف شربت لیموی و نیلوفر هر واحد یکنیم توله در عرق بید ساده
و گلاب عرق بید مشک یک پنج توله حل کرده بنوشند و از سرکه و گلاب شیر زنان هر یک ماشه تخم کاهو کشنیز خشک حضض مکی صندل سفید هر یک سه ماشه سوده
آمیخته نخلخه سازند و بشیر زنان و روغن کدو و کاهو هر یک سه ماشه کافور یک ماشه حل کرده سعوط سازند بکرات و مرات و غذا ماء الشعیر با شربت بنفشه و گلاب بید مشک یا
اسفاناخ یا خرفه یا مزورات حامضه از انار و تمر هندی و آلو و اگر ازین تدبیر زائل نشود رگ بینی زنند و مسهل صفرا دهند و سر هندی نوشته که درین مرض تجربه کردم
سعوط طباشیر معمول از طباشیر و افیون و زعفران و شکر مصری که در شیر زنان شیاف ساخته خشک کرده بشیر مذکور یا روغن گل یا روغن بنفشه حل کرده استعمال
نمایند و ایضا بگیرند جسته خرما و بر سنگ با آب سوده در منخر جانب درد سه روز متواتر بچکانند که مجرب است و ضماد معمول از آرد جو و خطمی و صندل سفید و گل سرخ مساوی
کوفته بگلاب و سرکه و روغن گل سرشته نیم گرم استعمال نمایند و اگر کهنه گردد از بابونه و مرزنجوش مطبوخ تکمید کنند و طلای معمول از صندلین و تخم کاهو و گل سرخ و نیلوفر
هر یک یک درم شیاف مامیثا دو درم افیون پوست خشخاش هر یک یک مثقال بگلاب یا آب عنب الثعلب و کشنیز سبز طلا سازند و طلای لازوردی نیز مفید است و گویند
که آب سرد بر انجا بفاصله دو سه وجب بکثرت ریختن نافع این درد است و همچنین چسپانیدن یک عدد زلو میان هر دو ابرو و این نخلخه درین باب از مجربات نوشته نوشادر
کانی مصعد سه ماشه کافور یک ماشه در عرق نعناع دو توله روغن یاسمین یکنیم توله آمیخته بکار برند طبری گوید که ترعیف و فصد هر دو قیفال بعمل آرند و امر بپرهیز از هر چیز
سوای مزورات معمول بسرکه و شکر نمایند و سرکه کافور بویانند و امر بمالیدن پایها و بستن ساقین کنند و اگر این تدبیر کفایت نکند حقنهای لینه مذکوره در امراض حاره
بمثل چقندر و حسک و بابونه و عناب و سپستان و برگ کتان و بنفشه و جو و مانند آن بعمل آرند و ادویه که معده را گرم کند اصلا ندهند و این مرض ابو جعفر کرخی را در گرما
عارض شد و علاج با یارجات و اشیای حاره سخنه کردند و کار عظیم گردید چنانکه بر کشادن چشم و نظر بر روشنی قدرت نداشت پس ابن سیار معالجه باضداد علاج
مذکور از نوشانیدن ماء الشعیر و فصد سر رود و استعمال حقنه لینه و دلک قدمین و بستن ساقین نمود و مرض زائل شد بعد از ان رساله درین مرض تصنیف کرد و دران رساله
ذکر کرده که این علت در حران بسیار حادث میشود و آنرا اعصابه گویند و این مرض در زنی شخصی از راجه گبار پیدا شد و اطبا گمان کردند که نزول الماء مع صداع است
و شریانهای او قطع کردند و داغ نهادند تا آنکه بصر چشم او زائل شد بعده شخصی قدح او نمود و بالکل نابینا ساخت و زنی را این علت در بینی عارض گردید
تضمید غیر بعضها دیگه دران افیون بود ایما کرد پس موضع خدر شد و ماده دران منجمد گردید و در زبان آن ثقل و در چشم آن ظلمت پیدا شد و دائم بر رو افتاده
می ماند و طبیبی بقطع شریان او اشاره می نمود و من شناختم که این عصابه است و علاجش به ترعیف و حل طبیعت بحقنهای لینه و شد ساقین و دلک قدمین و شرب ماء الشعیر
پس آن زن همین تدبیر نمود و مرض زائل شد و اگر مرض متعسر گردد و احتیاج بضمادات محلله افتد واجب است که ضماد از بنفشه و نیلوفر و خطمی و آرد جو و برگ
خبازی و برگ اسپغول و مانند آن سازند و گویند که در غذای صاحب این مرض کشنیز زیاده اندازند و از جمله اغذیه مجربه مسخنه پرهیز کنند و در قسم دوم یعنی
آنکه از تولد حرارت ساده بود مزورات مذکوره دهند و تنقیح مسام از خارج و تلیین طبع بدستور نمایند و کافور سوده بروغن گل آمیخته در بینی چکانیدن مجرب و معمول است
و کذلک ضماد برگ کاسنی تازه و گویند که طلا بکافور یا شیاف مامیثا و حضض و تخم کاهو و بزر البنج و افیون نرم سوده با سرکه و گلاب سرشته و آشامیدن شیره
تخم خیارین و تخم خرفه و کشنیز خشک با شربت بنفشه هر صبح و خوردن اطریفل کشنیزی هر شب وقت خواب با آب گرم نافع است و این نوعی از صداع شمسی است و علاج
این علاج آنست که در صداع حار ساذج مسطور شد و آنجا که از احتباس زکام بود تدبیرش بعلاج زکام حار نمایند و از ادویه و اغذیه مسخنه احتراز کنند و قطور کافور و روغن گل
در بینی چکانیدن خیلی سودمند است و اگر حاجت تنقیه باشد و در مزاج زیاده حرارت بود خبازی پنج ماشه سپستان نه دانه اصل السوس پنج ماشه پرسیاوشان هفت ماشه

هر واحد یکدرم ایارج فیقرا و غاریقون سفید هر یک یک نیم درم ماهیزهره نیم درم خربق سیاه نیم دانگ صبر سقوطری دو درم همه را باریک سائیده بآب گشنیز یا آب بادرنجبویه یا شراب کهنه بسرشند و قبل حب ساختن به دمثقال و ثلث وزن کرده یا نیم دانگ سقمونیا مشوی تقویت داده مثل فلفل حبها سازند و بعد پرهیز دو روز بدهند غذا اشوربای اسفیدباجی که دران نخود بسیار پخته باشند بیاشامند و بعد استفراغ هفت روز راحت دهند اگر مرض بالکل زائل شود بهتر والا نظر بنبض و قاروره بمجسته مریض کنند اگر گرم باشد و مزاج او حدت پذیرد چند روز معالجه ترک نمایند و بر پرهیز اقتصار کنند تا آنکه مزاج تسکین و اعتدال یابد پس اگر مرض زائل گشت بر صدغین و موضع کثرت ضربان روغن قسطیا روغن ناردین یا روغن بلسان خوشبو بمالند و اگر کفایت نکند لزوم غرغره بمویزج و عاقرقرحا و ایارج فیقرا و تحنک به آن بر عق نمایند و اگر از استعمال این غرغرات چیزی از زبان یا حنک یا حلق به حضر رو سوزش بهم رسد راحت دهند و روغن گل استعمال کنند بر مواضع ملتهبه غذای او حریره معمول از نشاسته و بیه ماکیان سازند و اندک روغن گل بران چکانند که این اسباب آن موضع را زائل کنند و بهتر آنست که طبیب هنگام استعمال غرغره ازین اشیای حاده حذر نماید که گاهی سوزش و ورم لهات می آرند و از نزول چیزی در حلق منع میکنند و دران خطر ست اگر این کفایت نباشد باندک روغن صندلی سعوط کنند که گاهی مزاج دماغ گرم میشود و شقیقه تحلیل میگیرد و اگر این کفایت نکند رگ شریان را بعد تبرید داغ دهند یا بتر او بداغ یا تحرم کنند که بعد تنقیه بدن و داغ شقیقه زائل میشود و بدانند که استعمال داغ جائز نیست مگر وقتیکه مریض قوی و بدن نقی و طبیعت معتدل و فصل معتدل یا قریب باعتدال بود و ایضاً بدانند که قطع شریان بر دو وجه ست یکی شق جلد و قطع عرق و داغ طرفین آن بدوم سل عرق بصناره و ادخال آهن تحت او و قطع او بداغ بران حدید تا حرارت آهن داغ بغشای موضوع بر قحف نرسد و در انجا تشنج حادث نشود و درست کردن سر او را ممکن نباشد و بعد تبرید داغ واجب است که بر سر و گردن و جمیع بدن تمریخ نمایند اگر مزاج او متغیر نشود و حفظ او بغذا و دوا نمایند تا مزاج او تسکین یابد و محشی شرح اسباب نوشته که حقنها درین باب نافع ست کذا ضماد حنا بآب نمک سرشته و این مروخ خارسو و مندست بگیرند قرنفل سلیخه هر یک پنج درم قصب الذریره سنبل الطیب سافج هندی قرفه اشنه جند بیدستر قسط مرزنجوش و ارچینی هر یک بیست درم بیخ بنفشه مرصاف هر یک پنج درم و نیم کوفته در آب بجوشانند تا مهرا گردد صاف کرده روغن کنجد آمیخته باز بجوشانند تا روغن بماند صاف نموده بدارند و نیم گرم بمالند و بخور ریعطینتا و سعوط آب چقندر ممزوج بروغن تخم مشمش نافع و بدانند که استعمال چوب چینی بعد تنقیه تامه در شقیقه مزمن بسیار نافع ست و همچنین داغ بر صدغین و این سعوط مجرب ست بگیرند مومیائی بقدر عدس و مشک و کافور و جند بیدستر مجموع بمقدار عدسی در روغن بان حل کرده سعوط کنند و این طلا در بیشتر شقیقه را نفع بخشد بیخ لفاح کندر زعفران صبر هر یک درم بزرالبنج دو درم گل ارمنی دو درم صمغ عربی انزروت مرکی هر یک نیم درم افیون یک دانگ کافور یکسبه سائیده با آب عنبه سر گذارند

عصابه

و آن درد یست که در سر دوابر متصل بعضلات پیشانی عارض شود و گاهی دریک ابرو حادث شود و بدان سبب بعض بر گشادن چشم قادر نباشد و برو افتاده ماند و از روشنی متنفر بود و پندارد که پیشانی او میطرقد از شدت تمدد و بعضی گویند که فرق درین درد و شقیقه اینست که این بعد زوال آفتاب کمتر میگردد و بتمامه زائل میشود بلکه اندک اثری می ماند با ثقل بسیار بخلاف شقیقه که از نیم روز تا هر شب هیچ اثری ازو نبود الا اندکی ثقل و جالینوس گفته که درد شقیقه در طول میباشد بخلاف عصابه و طبری گوید که درین علت نبض صاحب آن صلب و متمدد و قاروره خام غلیظ میباشد سبب آن یا صعود اخلاط بخاری گرم ست از بدن و احتباس آنها بنابر کثافت جلد و انسداد مسام در پیش سر بموضعی که عصابه می بندند و ازین جهت آنرا عصابه می نامند و یا تولد حرارت ساده و احتقان آن در صدغین و عینین بواسطه رسیدن سرمی بسر عقب گرمی آفتاب یا آتش و گاهی از احتباس زکام نیز عارض گردد و مراد از اخلاط بخاری اخلاط قابل تبخر از ادنی سبب ست یا اخلاط شبیه بخار مثل اصناف صفرا و خون صفراوی و بلغم رقیق حار که این همه مثل بخار اند در تصعد طریق تشخیص اسباب این مرض شناخت اسباب مذکوره از لزوم و عدم لزوم مرض از تقدم اسباب سابقه هر یک توان کرد مثلا از مریض بپرسند که درد روز و شب می ماند یا نه و بیشتر از مرض نشستن به هوای سرد یا غسل کردن بآب سرد اتفاق افتاده بود یا نه اگر اقرار کند سبب آن صعود اخلاط بخاری باشد و اگر گوید که درد از صبح شروع میشود و بعد زوال آفتاب کم میگردد و در شب نمی ماند و پیشتر از مرض گردیدن در آفتاب گرم یا نشستن نزدیک آتش و سر دنا شده بر منکشوف

[illegible]

صرف عارض شود حمره گویند و اگر از سودای غلیظ خبیث ردی محترق که در عمق دماغ و جوهر آن منصب گردد عارض شود حمره بهیمیه نامند و ورم خاص تجویف
شرائین دماغ را که از خون محترق غلیظ فاسد در نهایت فساد و خباثت حادث شود غانغرایا و شقاقلوس خوانند و آنچه از ماده بارد افتد سرسام بارد گویند پس
اگر در مجاری جوهر دماغ یا در نفس جوهر دماغ از بلغم عارض شود لیثرغس نامند و اگر از سودا حادث گردد سرسام سوداوی خوانند و بعضی این را نیز لیثارغس گویند و سرسام
غیر حقیقی آنست که بسبب تصاعد ابخره اعراض سرسام مثل هذیان و اختلاط عقل بی ورم دماغ و اغشیه ظاهر شوند چنانچه در تبهای گرم و اوجاع عصبی و اخلاط مختلفه
و در فم معده و از اورام در نواحی خارج رأس یا در غشای خارج و در برسام بمشارکت حجاب و اورام آن و سائر عضلات صدر و در ورم مثانه و رحم و معده مشهود میشود
طریق تشخیص اقسام مذکوره باید که اولاً این امر دریافت کنند که سرسام حقیقی ست یا غیر حقیقی و این چنان باشد که از مقربین مریض معلوم کنند که هذیان و اختلاط عقل
که علامت مشترکه سرسام حقیقی و غیر حقیقی ست بتدریج ظاهر شده یا دفعه پس اگر مریض را هذیان و اختلاط عقل بتدریج و اندک اندک واقع شود و بالزوم تپ که اکثر
در نیم روز شدت کند ثابت و لازم باشد و تابع سوء حال عضوی دیگر نباشد بلکه اولاً علامات او ظاهر شود و بعد ازان مرض دیگر بهم رسد و عبث اطراف و اضطراب
و نفس مضطرب غیر منتظم و امتداد سر پهلو بسوی بالا و اختلاج اعضا در نواحی شراسیف و گاه با خواب مضطرب بود که ازان برجهد و آواز قوی دهد و گاه بخوابد و گاه
بیدار شود و در اکثر خواب اندک یا بسیار مشوش بود با خیالات و احلام فاسده هائله و انتباه مشوش با آواز بلند و بی حیائی و دلیری و اعراض از شعاع و اضطراب
زبان هنگام تکلم و خشونت و گزیدن آن و گاه ورم زبان و اکثر قطع آواز و خواهش آب و اندک شرب آن و سردی اطراف و بول مائل برقت و نبض صلب صغیر
و آخر انقباض و اول انبساط او سریع بود و منشاریت او از موجیت خالی نباشد و گاهی عریض و عظیم و متواتر گردد سرسام حقیقی باشد پس بعد ازین بصورت باقسام
حقیقی نظر کنند یعنی اگر علامات مذکوره آن با خنده و ظهور قطرات خون از بینی و عظم نفس و نبض و سرعت و تواتر آن و سرخی چشم و روی و برآمدن اشک چشم و حرکت
ازان و بیخوابی غیر مفرط و خشونت زبان و سرخی آن مائل بسیاهی پس سواد آن و ثقل زبان و کسل از کلام و امتلای رگهای رو و چشم و تواتر نشست و برخاست بغیر حاجت
یافته شود سرسام دموی باشد و اگر با علامات حقیقی تپ محرقه و حادث و اشتداد آن بغب و بیخوابی مفرط و شدت خشکی زبان و بینی و کثرت غضب و بدخلقی و اضطراب
و دقت اطراف بینی و زردی رو و چشم و زبان پس سیاهی آن و سرعت و تواتر نبض و کشیدگی پوست پیشانی بسوی فوق و کراهت از روشنی و تتابع نفس و کثرت
تشنگی و قاروره احمر ناصع یا ناری و قبض شکم محسوس گردد سرسام صفراوی بود اما اگر از صفرای محترق مایل بسودا عارض شود با عوارض مذکوره جنون و ضجر و عظم
نفس و کدورت چشم و ترسیدن و آواز دادن در خواب و جستن و گریه کردن نیز باشد و اگر شدت سرخی چشم و بیرون آمدن آن و بسیاری حمرت رخسار و احیانا
عروض کزاز یا قی و غشیان و فرط میلان مریض بافتادن او بر پشت بغیر نظام و خلاف معتاد و سبات باشد علامت فلغمونی بود و باشد که درین ورم از سختی آماس
درزهای سر از هم باز شوند و شبکه دماغ اندر کشیده شود و سر شگافته شود و آن در اکثر بروز سوم هلاک کند و اگر ازان تجاوز کند امید نجات ست و اگر اندر سر وجع
و التهاب شدید بود و ملمس چهره و سر و رنگ رو و چشم زرد باشد و گاهی یکبارگی گرم و سرخ گردد و دهن بسیار خشک و تپ شدیدتر بود نشان حمره باشد و این نیز در اکثر
روز سوم بقتل میرساند و اگر این علامات با خارش دماغ بود علامت قمل یا دود دماغ بود و گاهی حیوانات را حمره در دماغ عارض میشود بسبب آن یافوخ فرو می نشیند یعنی تارک
سر منجذب میشود بطرف داخل و چشمها غائر و کوچک و زرد شوند و بدن خشک نماید و اگر در حرقت التهاب اشد مثل حمره آتش باشد حمره بود و اگر سیاهی چشم غائب
شود و سفیدی پدید آید و بقفا خفتن آرام یابد و شکم منتفخ و سر پهلوها کشیده گردد و در اعضا اختلاج بسیار شود و فساد رنگ چهره و تیرگی او مع سرخی و بطلان
حرکات باشد علامت غانغرایا و شقاقلوس بود و غانغرایا مقدمه شقاقلوس ست و بعد بطلان حس تمامه شقاقلوس گردد و نزد جالینوس این هر دو لفظ مترادف
اند و این نیز صعب ترین اقسام سرسام ست و در سه روز میکشد و اگر علامات سرسام حقیقی بالزوم تپ نرم و صغر و صلابت و بطوء و اختلاف نبض مع جنون
و خوف و جستن از خواب و فریاد کردن و قلت انس با مردم و ذکر مرده یا یاد مرگ کردن و گریه و بیداری و کشاده ماندن چشم و خشکی بینی و زبان و لهات و کثرت
تنفس بنوعی که گویا گلو خفه میکنند مدرک گردد و بدور رابع تغیر عظیم حال علیل ظاهر شود و قاروره تهیج یا مستقی بود سرسام سوداوی باشد و اگر با وجود آثار سرسام
حقیقی دوام تپ نرم و عظم و تفاوت و عریض و لینت و بطوء و موجیت نبض و بطوء و ضعف تنفس مع ضیق اندک و کسل و تهیج و دوام تغمیض و سبات و ثقل و نسیان

در منضج بار دعوض آلو بخارا و شاهتره افزوده شب خیسانیده صبح گلقند سه توله داخل کرده بنوشند و اگر خواهند بعد دو سه روز که حرارت کم شود گاوزبان گل گاوزبان
هر یک پنجماشه بادیان بیخ کاسنی نیمکوفته هر یک هفت ماشه اضافه کنند و بعد نضج ماده شاهتره نه ماشه اسطوخودوس چهار ماشه سنای مکی یکتوله پوست هلیله زرد پوست هلیله
کابلی هر یک پنج ماشه هلیله سیاه شش ماشه مغز فلوس خیار شنبر هفت توله شکر سرخ چهار توله گلقند چهار توله با روغن بادام شش ماشه افزوده مسهل دهند و بعد دو مسهل باز منضج داده حب ایارج بدستور معمول خورانند

حس

و چیست که هرگاه عارض شود بیمار چنان پندارد که مغز او همی خارد بدون صداع و الم و اگر سر او را بیفشارند یا بچیزی سنگین بکوبند یا آب گرم بران ریزند لذت
یابد و لهذا صاحب ترویح این مرض را بعلت مزه دهی بسمی ساخته و سبب آن ابخرهٔ خفیفهٔ متحلله حارهٔ لذاعهٔ قلیل المقدار است که بسی صداع نرساند و از عضو دیگر بسوی
دماغ برخیزد و یا در بطون دماغ حاصل شود و لذع کند چنانکه بخارات موجب جرب سام رالذع میکند و خارش می نماید و خوش می آید خارید آن و این از حدت
و شدت گرمی اخلاط و تغیر آنها بکیفیت لذاعهٔ حریفه میشود و بقول طبری این بخارات چون معاکس گردند و بعرق از مسام خارج شوند در بدن حکه پیدا کنند
و اگر غلظت یابند و در زیر جلد بمانند جرب یابس احداث نمایند و تجربه کرده ام که نبض صاحب این مرض سریع و قوی متفاوت و قاروره حاد رقیق القوام
میباشد **علاج** بهر منع ابخره و تبدیل مزاج اخلاط و ترطیب آن دو چیز در تر آنچه در امراض دماغی حار و بخاری مسطور شد بعمل آرند و شیرهٔ خرفه و خیارین
و کاهو و کشنیز با شربت نیلوفر و یا شربت بنفشه بدهند و لعاب اسپغول و لعاب تخم مرو و ماء الجبن برائب ماء القرع و آب هندوانه هر واحد با شربت بنفشه و شربت
خشخاش آمیخته نوشیدن نیز مفید بود و کما دیکه در علاج عصابهٔ گذشت نافع است و اغذیهٔ مرطب مبخر بخارات رطب چون ماء الشعیر با کاهو و پالک کدو
بشیرهٔ مغز بادام پخته و شیر بز و قند سفید بدهند و هرگاه تبدیل مزاج اخلاط شود و حدت آن ساکن گردد و حرافت از آن زایل شود و حاجت تنقیه افتد در آن
هنگام از مسهل صفرا و یا مطبوخ افسنتین و تمر هندی و افتیمون و هلیلهٔ زرد با شیرخشت و ترنجبین استفراغ ماده نمایند و یا آب شاهتره مروق بشکر و یا شربت دینار
مکرر بلعابات بدهند و هر چه در ابول بسیار نماید بدهند و اگر خون غالب بود و قوت مساعدت کند فصد کنند و برای جذب مواد باسفل محاجم بی شرط
بر ساقین و قدمین نهند و بعد تنقیه اطلیه و نطولات و روغنهای سرد برای تبدیل مزاج دماغ استعمال نمایند و ماء الجبن آبهای مذکوره بنوشند و بعضی متاخرین
مینویسند که آب ترنج یا ماء القرع یا ماء الخیار بقدر نه توله و شربت نیلوفر و خشخاش هر یک دو توله و یا لعاب اسپغول و بهدانه بشربت نیلوفر و سکنجبین تفاحی علو بحالی
هر واحد یکنیم توله بدهند و غذا آش جو بشربت نیلوفر و گلاب شانند و قرنی شیر بز دهند و اگر ازین تدبیر صحت حاصل نشود جهت تنقیه بدن و تنقیهٔ حس مطبوخ هلیله
و یا شاهتره و یا ماء الجبن بشربت آلو بخارا دهند و یا مروق شاهتره و کاسنی با شربت شاهتره بدر شاه از رانی و بعد از تنقیه اگر احتیاج افتد فصد سر کنند و جهت
تعدیل مزاج اطریفل کشنیزی دهند که در ان هموزن همه ادویه کشنیز باشد و یا این سفوف دهند تخم شاهتره کشنیز خشک یک یک توله طباشیر توله کوفته بیخته بقند سفید آن آمیخته و ثقل سر بخورند
ثقل این تشخیص امراض دماغی از دیگر خطها نمایند پس با گرانی سر علامات غلبهٔ خلط که دریافت شود حسب آن تنقیه کنند و استعمال شبیارات نافع بود و در ثقل مقدم بعد فصد قیفال
فصد رگ پیشانی نمایند خصوصا اگر ثقل بسوی خلف سر باشد و یا بفصد رگ یا شریان پس گوش پردازند و خصوصا هرگاه ثقل بسوی قدام سر باشد و بعد از نضج مطبوخ
هلیله و یا ایارجات حسب خلط غالب تنقیه نمایند و تغذیه باغذیهٔ لطیفه مثل نخود آب شیرهٔ قرطم یا ماء الشعیر یا شوربای لحوم خفیفه سازند

سرسام

یعنی آماس سر و آنرا سهموس نیز گویند و سرسام بحسب اصطلاح اطبا بر دو قسم است حقیقی و غیر حقیقی حقیقی ورم اغشیهٔ دماغ یا جرم آنست و انواع آن بحسب اختلاف محل و ماده مختلف است
مثلا آنچه در حجاب رقیق یا غلیظ دماغ سوای جرم دماغ از ماده گرم افتد قرانیطس گویند و ماده آن یا خون صفراوی یعنی مختلط بصفرا بود یا صفرای خالص یعنی
غیر مختلط و غیر محترق که آنرا مره صفرا گویند یا حرارت صحیح یعنی صفرای طبیعی احمر اللون غیر مختلط و غیر محترق و یا صفرا المخلوط بادرک بلغم یا صفرای محترق مایل بسوداوی و این دیگر
انواع است در اکثر از دم مراری یا از صفرا افتد و بعرق یا رعاف منقضی گردد و گویند که اکثر حدوث سرسام از شرب خمر و تناول حلوا یا گوشتها و از نشستن در راه رفتن آفتاب
میباشد و بعضی سوداوی را قرانیطس و صفراوی را قرانیطس خالص نامند و ورم نفس جرم دماغ را اگر از خون فاسد حفن افتد فلغمونی خوانند و اگر از خون صفراوی یا صفرا

وخصوصاً در صفراوی و چون درین مرض افتند و دماغ ورم کند چشمهای ایشان خشک شوند بعده اشک شروع گردد و خصوصاً از یک چشم و بیشتر چشمها را بمالند و گاهی
میل بسکون اکثر اعضا کنند مگر دستها که بیشتر آنرا حرکت دهند گویا که ریزهای اشیا و یا گاه می چینند و گاه چشم بپوشند و گاهی گشاده دارند و ضجر کنند و گاه از کلام فصیح کسل نمایند
و اراده تحریک زبان نکنند و گاه ایشان را تقطیر البول حادث شود و این در حمیات از دلائل قوی برسام حاضر ست و از آلامیکه در اعضای ایشان باشد غافل شوند بلکه اگر کدام
عضو دردناک ایشان را بسختی مس کنند المی نیابند و گوئیم که چون ورم در جانب مقدم دماغ افتد تخییل را فاسد کند پس بیمار ریزهای اشیا از لباس و گاه از دیوارها چینند و اشباح غیر موجود
خیال کند و دست پیش چشم همی جنبانند و اگر ورم در وسط دماغ باشد فکر را فاسد کند پس بیمار تخلیط نماید در چیزیکه تعقل کند و تمیز باطل شود و بهذیان کثیر تلفظ نماید و چون
ورم مائل بخلف یعنی بموخر دماغ افتد حافظه را فاسد کند پس بیمار امور غیر واقع را یاد کند و آنچه بیند فراموش نماید و فی الحال ازان غافل شود حتی که گاهی چیزی را طلب کند و بعد
آن اقدام نماید پس طلب او یاد نشود و گاهی طشت برای بول کردن ازان طلب نماید و بسوی آن اقدام کند و یا آنرا فراموش سازد و اگر ورم بجمیع جهات دماغ مشتمل باشد این همه علامات ظاهر گردد
و اگر با آن دماغ ورم کند چهره و چشم سرخ گردد و چشمها بیرون جسته بود و تتمهٔ کلام اکنون تدبیر کلی سرسام بقلم می آید بران نظر دارند و سپس علاج هر قسم او که مطلوب باشد ملاحظه فرمایند

علاج کلی اقسام سرسام

بدانکه تدبیر مشترک در اصناف سرسام حقیقی آنست که هرگاه اختلاط عقل و هذیان شروع گردد و مانعی قوی نباشد فی الفور مبادرت بفصد سر کنند و اگر در سه روز اول
اتفاق فصد نیفتد و قوت مساعدت کند تا هفتهٔ اول هر روزیکه مناسب دانند بکشایند اما هر قدر که فصد سریع تر بود نافع تر باشد و اگر رگ سر رویافته نشود هفت اندام
کشایند و ایضاً اگر ماده شدید التوجه بسوی سر باشد درین صورت فصد هفت اندام بلکه باسلیق اولی ست اخراج خون بقدر صالح مناسب اما اگر آثار قرب غشی مثل ارتعاش
نبض یا انخفاض و اختلاف آن بلا انتظام که یک نبضه عظیم و دیگر صغیر بود یافته شود فی الحال خون بند کنند تا غشی نیفتد و بهتر آنست که خون بتفاریق گیرند و در ضعف
قوت اندک ارند تا طبیعت بقوت خون با وجود عدم اقتضا مقاومت مرض کند و عصابهٔ فصد محکم ببندند تا از اضطراب حرکات بیمار وا نشود و احتیاط نمایند که بیمار
بسبب بی شعوری خود عصابهٔ فصد بکشاید که خون جاری گردد و اگر قوت مریض قوی و سرسام شدید باشد روز دیگر فصد رگ پیشانی بعد فصد قیفال نمایند و همچنین
اگر قوت قوی نباشد و یا فصد دست ممکن نبود و یا مانعی ازان باشد رگ پیشانی کشایند و اگر امتلا بسیار یابند حجامت میان کتفین نمایند یا زلو بچسپانند و همچنین در صبیان
و یا از رعاف خون جاری کنند و یا بر ساقین حجامت نمایند و هرگاه حال قوت و سرسام متوسط باشد و در تاخیر فصد خطر نبود در فصد دو روز یا سه روز تاخیر کنند پس بعد
استفراغ ماده فصد نمایند تا منفعت او ظاهر شود و فصد روز اول و سوم کنند و در چهارم اسهال ضرور ست و بعد فصد استعمال حقنهٔ لین مثل روغن گل بماء الشعیر
و یا آب و زیت و عند احتیاج بقوی تر ازین که در ورد حقنهٔ لینت باشد نیز مناسب بود و استعمال لخلخه سریع الاثر ست و مالیدن و بستن پایها در جذب ماده انفع الاشیا ست
و پاشویه بدستور و حجامت ساقین با شرط و دموی بی شرط و غیر آن نافع ترین تدابیرست و تدهین سر بروغن گل و سرکه نافع ست مطلقاً و همچنین با کیان یا کبوتر را بر سر
مریض بجوی شق کردن که خون او بر سر آن بچکد و گرما گرم بر سر بستن در اقسام آن مجرب ست و کذا ماهی و جلد سر بز در حال سلخ آن بر سر گذاشتن مجرب و چون تپ
لازم این مرض ست تدبیر تپ مد نظر دارند و جهد و قصد تنویم بنطولات و سعوطات و ضمادات اهم مطالب ست و در نطول که جهت آوردن خواب استعمال نمایند خشخاش اندازند و برای
اصلاح خشخاش اندکی بابونه نیز افزایند و خانه تاریک معتدل الهوا باید خالی از تصاویر و از اشیای براق روشن و در روبروی مریض کلام بسیار و آواز قوی نکنند و نقش و فرش کم
چیزی نکنند که او را آماده آواز قوی و غضب و ضجر و طیش و فریاد نماید لاسیما وقت بحران و باید که همجلیس او بعض مردم ظریف محبوب او و شفیق بران باشند تا بسبب ایشان
از اضطراب محفوظ ماند و هرگاه علت از ابتدا تجاوز کند و از هفت روز در گذرد و حرکات مضطربه ساکن شوند یا سبات عارض گردد مبردات قوی خصوصاً خشخاش قلیل
هرگز استعمال ننمایند و درین هنگام بوپیته و نمام و اکلیل الملک و امثال آن در نطولات افزایند و لعاب تخم کتان با آب و روغن زیتون به سر مالند یا بریزند و بدن بیمار را
بروغن مذکور نیم گرم باید داشت و اگر بسبب فقدان عقل و ضعف حس بول را فراموش کرده باشد مدرات مانند شیرهٔ بزور مدره و شربت بزوری نوشانند و مثانه
او را بروغن زیت نیم گرم و یا روغن گل و یا روغن بابونه مالیده بعد ازان بآبیکه دران بابونه و اکلیل الملک و بنفشه جوشانیده باشند نطول کنند و مثانه را بدست بمالند
تا ادرار حاصل شود و بعد از انحطاط و اکثر خروج از علت تدبیر ناقهین مستعمل دارند و در گهواره او را بنشانند و حرکت خفیف دهند که هوا بدان رسد و از هوای

و کثرت آب دهن و فاژه و گاهی کشاده ماندن دهان و سفیدی زبان و کسل از جواب دادن و عسر حرکت پلک و زبان و لینت براز و غلظ بول و عروض فواق و ارتعاش
و عرق اطراف احیانا و انحدار از بستر معلوم شود و لیثرغس باشد و هرگاه مریض را اختلاط عقل و هذیان وقتی واقع شود و اشتداد و ازدیاد و انتقاص و نوائب آن
تابع اشتداد و ازدیاد و انتقاص و نوائب سوء حال عضوی دیگر بود سرسام غیر حقیقی تابع امراض دیگر باشد و ایضا از نشان غیر حقیقی ست که بعد از امراض اعضای
دیگر پیدا شد یعنی اول امراض در اعضای مشارک دماغ بهم رسد و بعد ازان علامات سرسام ظاهر میگردد پس درین صورت باید که باقسام او توجه نمایند یعنی اگر از
مشارکت حجاب حاجز و عضلات صدر افتد تقدم علامات برسام و ذات الجنب مثل وجع ناخس در پهلو وقت تنفس و ضیق النفس و سرفه خشک ابتدا و نبض منشاری
بران گواهی دهد و بیشتر حرارت آن در نواحی صدر باشد بخلاف حقیقی که در نواحی سر بود و نفس مختلف باشد گاه ضعیف شود و گاه متواتر و عظیم گردد و میل او بصغر
و ضعف اکثر بود و گاه نفس کبعد مدتی بر آرد و اگر از خلط مجتمع در فم معده و لذع فم معده عارض شود لذع فم معده و غثیان و عطش و تلخی دهن بران شاهد بود و اگر بسبب امراض اعضای
دیگر مثل ورم مثانه و رحم افتد باشتداد عوارض اورام مذکوره معلوم شود پس هر قسمی از اقسام سرسام که مشخص گردد مطابق آن بعلاج مخصوص او پردازند انتباه
بدانند که گاهی در قرانیطس بسبب مشارکت یا انتقال ماده جوهر دماغ نیز ورم کند و این شدید الرداءت ست در روز چهارم بکشد و اگر ازان تجاوز کند نجات یابد و اکثر
کسی که بسرسام بمیرد اکثر بسبب آفت در نفس هلاک شود بهر آنکه حرکت نفس ارادی ست و او دران مختل گردد و بسیار باشد که حجاب عروقی که از سر خارج شده آ
ورم کند حتی که با آن درزهای سر بشگافد و اگر در قرانیطس دوام ثقل در نواحی سر و رقبه باشد و بعد ازان تشنج و قی زنگاری عارض شود مریض در ساعت بمیرد و اگر
قوت قوی باشد اطول مدت مهلت او یکروز نهایت تا دو روز ست و امیدوار ترین اصناف قرانیطس آنست که مریض اسپید هذیان کند بعد خفت تپ بیان آن
کند و بساست که منحل و زائل میگردد قرانیطس بعد اسهال اگر سیلان یابد یا خون از عروق مقعد جاری گردد و عطسه در سرسام دلیل محمود ست و مشائخ که تجاوز از شصت
سال باشند از سرسام کم نجات می یابند و اختلاج اعضا و صداع شدید دائم منذر بسرسام ست و اکثر بحران قرانیطس بعرق و یا برعاف یا بجریان دم بواسیر
می باشد و سوء تنفس و شخوص چشم و تواتر نفس و تقطیر بول هرگاه درین علت عارض گردد بیمار هلاک شود و هرگاه چشم صاحب سرسام کشاده ماند و حرکت نکند و چیزی
سرخ قی کند در همان روز یا روز دوم بمیرد و ایضا کج شدن دهن صاحب سرسام قاتل ست اگر عقب او خفت روند هر دو اشک از مدت ردی ست خصوصا از
یک چشم و دوام مائیت بول در سرسام مهلک ست و در سرسام اگر با اختلاط عقل ساعتی گریه و ساعتی دیگر خنده بود ردی ست و همچنین سرسامی که منتقل از ذات الریه
باشد و الالت برشدت حرارت خلط می نماید اگرچه انتقال یابد بسوی غیر حقیقی و تبدیت سرسام غیر حقیقی بسرسام حقیقی منتقل میگردد و گاه سرسام بذات الجنب
منتقل گردد و گاه ماده قرانیطس از حرارت میل بسر بردت نموده انتقال به لیثرغس نماید و اشتداد اعراض لیثرغس و کثرت عرق دران قاتل است و وجود تنفس
و انحطاط اعراض خصوصا ظهور ورم پس گوش نشان سلامت ست و چون صاحب لیثرغس را بعد از تنقیه بدن و آمدن بهوش اختلاج در همه بدن و رعشه در دست
و پای چپ افتد با کثرت اشتهای طعام و خروج بول بی اراده و بعد از عروض حالات مذکوره بروز هفتم یا هشتم اختلاج قلب با بیهوشی ظاهر شود پس از آن بروز
دوم یا سوم بمیرد و همچنین اختلاج بعضی اعضا مانند خصاره الیسر و دست و پای همان جانب با قلت اشتهای طعام و خروج بول بی اراده با سوزش شدید منجر بفالج جانب
مع احتباس بول و اختلاط عقل در مدت یک نیم ماه میگردد و بروز چهارم بهلاک می انجامد و در سرسام سوداوی کمتر افتد و اگر افتد در آخر منجر بمالیخولیا میگردد کذا فی اکثر کتب الاطبا
شیخ الرئیس میفرماید که گاهی در نبض بعض صاحبان سرسام اختلاف در حرکت اجزای وضع عارض شود و مرتعش گردد بنا بر ضعف قوت و قلت روح بسبب
تحلل از کثرت حرارت این منذر بغشی بود مگر آنکه اختلاف و ارتعاش را صلابت رگ و قوت قوت واجب کند که این منذر بغشی نبود و گاهی نبض ایشان تشنجی گردد
پس منذر تشنج بود و چون آن علامات امراض حاده و حمیات صعبه بیفتد و دران امراض قبض طبیعت بافراط گردد بنحویکه خروج براز مثل حقنهای لینه متعسر شود و دوا
اسهال کثیر یا عرق بسیار یا رعاف یا آفت در احشا یا اورام در مغابن مثل آن نباشد این منذر قوی بسرسام بود و در قرانیطس نسیان شی قریب العهد و ...
ظاهری و خران بلا سبب ظاهر و احلام ردیه و صداع کثیر و ثقل و امتلا تقدم نماید و در اکثر زردی چهره و سهر طویل و خواب مضطرب تقدم کند و این اعراض مشتد گردد
بادرم که مواد متوجه بسوی دماغ بود و در عروق آن گردش کند و چون قریب به قرانیطس شوند و دماغ ماده را تشرب کند در ابتدا وجع از پس سر قریب قفا دریابند

بغایت آزموده است و نهادن پارچه بگلاب و روغن گل هر یک دو جزو سرکه یک جزو تر کرده بر سر نیز مجرب ست و اگر حاجت تبرید دماغ زیاده بود آب بقول و ادویه باروه آمیزند و ضماد برگ علیق بر سر بقول شیخ در صفراوی نفع کثیر دارد و در مسکن ما لیخولیا قریب و مشمومات بارده مثل نیلوفر و بنفشه و گل سرخ و کافور و غیره نهند و سعوط مغز تخم کدو و شیرین مغز تخم تربوز سوده قدری روغن گل آمیخته نیز مفید و ایضاً شیر زنان سعوط کردن و بر سر دوشیدن و اگر میسر نشود شیر بز بر سر ریختن نیز روغن کدو و نیلوفر بر سر مالیدن و از آب کاهو و آب کشنیز تازه آب خیار قدری سرکه آمیخته و یا از صندل سوده و آب کاسنی سبز و آب تربزاندکی کافور آمیخته در شیشه کرده نطولی ساختن و از آب برگ کاهو و صندل سفید و کافور سعوط کردن و از گل خیرو و گل نیلوفر تراشه کدو هر واحد نیم پاؤ سبوس جو سه مشت جوشانیده نیم گرم پاشویه نمودن مفید ست و ایضاً بقول شیخ در ابتدا رادعات صرف استعمال کنند مگر آنکه ورم عظیم باشد که دران عروق خارج سر و رم کند پس درین صورت ابتدا بچیزی که دران قدری ارخا بود و برای تسکین وجع واجب ست بعده نطولات سرد غیر قابض که دران اندکی بابونه داخل کرده باشند استعمال نمایند و بهر وجه جذب مواد بسوی اسفل نمایند از دلک قدمین و غمز آنها و بستن انها از پیچ تا قدم و گذاشتن پاها در آب گرم و ریختن آب دران خصوصاً در حال هبوط حمی و قبل اشتداد آن و مالیدن قدمین بسنگ پا و یا بکیسه حمامی و یا بخرقه خشن باید و اگر در آب گرم بعض حشایش بارده مانند بنفشه و خطمی و خبازی و سبوس گندم و اندکی نمک طعام باشد بهتر ست پس بکشایند قدمین پا و محجمه بر ساقین و تحت قدمین گذارند بدون شرط و اگر بمسهل حاجت افتد در روز ششم از مسهل صفرا و یا بدیگر ملینات مناسبه که در علاج امراض دماغی دموی و صفراوی و صداع دموی و صفراوی گذشت تنقیه نمایند و اگر استعمال حقنه ممکن باشد بهتر از مسهل ست با جزای مسهل صفرا بعمل آرند یا شیاف ترنجبین حمولی بعمل آرند لیکن استعمال حقنه و شافه بعد هبوط تپ و قبل اشتداد آن کنند و اگر بیخوابی مفرط عارض گردد تخم کاهو بادیه پوست خشخاش و یا با کافور و افیون و اندکی زعفران یا بدون آن بر سر ضماد نمایند و شیر دختران بر سر دوشند و سعوط افیون بقدر یک سرخ بگلاب حل کرده در اوقات خواب مجرب ست اما در حالت ضعف قوت استعمال افیون و دیگر مخدرات مهلک است بلکه مثل شربت خشخاش استعمال نمایند و یا شویه بار دیعمل آرند و کاهو مع اوضماد نمایند و تخم خشخاش در بار الشعیر بنوشانند و نطولات منوم که دران کاهو و پوست خشخاش و تراشه کدو و بنفشه و نیلوفر و جو مقشر و گل سرخ و غیره باشد بکار برند و اگر بسبب هول طبیعت و تصاعد ابخره سبات قوی لاحق گردد و نشانهای بحران ظاهر نباشد بهتر بخور و ابید بار دارند و دست و پای او بسختی ما لیده و موی سر او راهی کشند که بواسطه سبات حرارت غریزی فرو رفته افسرده نگردد و باعث هلاکت نشود و **هرگاه** مرض بانحطاط افتد و هذیان و اختلاط عقل هنوز بحال خود باشد در حالت ضعف قوت شیر زنان و در صورت بقای قوت شیر بز بر سر دوشند و بعد از ساعتی سر را بنطول معتدل که دران اصل السوس و بنفشه و بابونه داخل بود مع دیگر مبردات بشویند و شیر باز دوشند و باز بدستور نطول نمایند بهمین طریق چند روز و غذا ماء الشعیر دهند و گاهی تلطیف غذا میکنند حتی که یکروز یا دو روز بر سکنجبین اقتصار می نمایند و در انحطاط مرض بتدریج در غذا میفزایند و از کدو و بقول باردة و ماش و حبوب باردة بطریق اسفید باج یا مزورات بقول بارده کنند و درین وقت بنان سمید در آب سرد تر کرده نفع یابند و جلاب بر برف سرد کرده دهند و باقی تدبیر از علاج امراض دماغی دموی و صفراوی بحسب سرسام دموی و صفراوی حسب حاجت اخذ کنند **تعلیم** در سرسامیکه از صفرای محترقه افتد بعنایت تر طبیب بیشتر دارند و حقنهای سرد مرطب حتی الامکان بعمل آرند تا که علامات نضج ظاهر نشود و استعمال حقنه و مسهل جائز نبود و تا ظهور نضج ماء الشعیر رقیق بجلاب آمیخته بنوشند و روغن بنفشه و کدو بمالند و شیر زنان بر سر دوشند و باقی علاج از تدابیر سرسام صفراوی اخذ کنند **تفهیم** گاه باشد که سرسام حار بامراض دیگر مثل لیثرغس و شقاقلوس و دق و تشنج منتقل گردد پس گاه تغمیض عین دائم کند و آب دهن سائل گردد و نبض بطی و لین شود و دیگر علامات لیثرغس یافته شود بعلاج او مائل شوند و اگر علامات شقاقلوس ظهور نماید بعلاج آن پردازند و اگر غور عینین و نرمی شپاشپ و صغر و صلابت نبض و دیگر آثار دق ظاهر شود بعلاج او مشغول گردند و اگر نبض تشنجی گردد و دیگر نشان تشنج دریابند علاج تشنج نمایند

اقوال حذاق مصنف اقتباس مینویسد که در سرسام موی روز اول رگ سر روزند و خون چندان گیرند که قریب بغشی رسد و صندل سفید تخم کاهو کشنیز خشک هر یک سه ماشه در گلاب ضماد کنند و ضماد سوا رتنها بگلاب همین اثر دارد و نطول بار دبویانند و یا شویه بار دکنند و شیره تخم کاسنی و بنفشه هر یک سه ماشه و تخم کاهو مقشر چهار ماشه و مغز تخم کدو شیرین هفت ماشه و آلو بخارا ده دانه در گلاب و عرق کاسنی و نیلوفر هر یک پنج تولہ برآورده سکنجبین ساده یا مقطری چهار تولہ داخل کرده

روی فاسد بهوای صحیح طبیب نقل کنند و اگر اراده حمام باشد بآب شیرین تحمیم خفیف نمایند تا خواب آورد چه در تنویم ایشان فوائد کثیر ست و سحوم خفیفه بخورانند و تخمه و آب سرد شدید البرودت آفتاب باد سموم و مخدرات قویه مضر سرسام ست اجتناب از انها واجب شمارند

علاج سرسام دموی صفراوی

چون در علاج این هر دو قسم فرق قلیل ست در اکثر تدابیر مشترک لهذا علاج هر دو یکجا بقلم می آید و فرق ما بین علاج دموی صفراوی آنست که در سرسام صفراوی علی الخصوص بتطفیه و تسکین بیشتر ست و در دموی تحلیل مع تسکین فزونتر و اجتناب از آب سرد و مبردات دیگر چندانکه در دموی ضرور ست در صفراوی واجب نیست و فصد و تنویم بنطولات مرطبه استعمال روغن کدو و کاهو وغیره طلاء و سعوطاً در صفراوی اهم ست ایضاً در علاج صفراوی حاجت باسهال صفرا اکثر ست و بفصد کمتر و اسهال صفرا بشرب مزلقات لطیفه و منقیات دم می باید و اگر طبیعت محتبس باشد در هر حال شاهتره داخل نمایند و در صفراوی باخراج خون چندان مبالغه نکنند که قریب بغشی رسد بخلاف دموی بلکه خون بقدر صالح مع احتراز از عروض غشی برارند بعده باستفراغ صفرا پردازند و ایضا ادویه بارده رطبه اختیار کنند و اغذیه دموی بعد فراغ از مسهل و حقنه باید که بارد و قابض باشند مثل حصرمیه و سفرجلیه تفاحیه و ریباسیه بخلاف صفراوی که دران اغذیه قابضه نشاید بلکه مثل مزورها که از کشکاب جو مقشر و فرفخ اسفاناخ و قطف و ماش مقشر بکاهو و اندک کشنیز و مانند آن استعمال نمایند و بسرکه و شکر یا خوبانی یا آلو بخارا و امثال آن ترش کنند با الجمله در هر دو قسم بعد فصد کودکان را بعد حجامت میان دو شانه تبرید و ضماد و سعوط و نطول و پاشویه وغیره که در علاج امراض دماغی حار مذکور شد بعمل آرند و یا در تبرید مذکور لعاب اسپغول عرق کیوڑه عرق گاوزبان عرق عنب الثعلب اضافه کرده خاکشی پاشیده صبح بدهند و بجهت شام شیره تخم خرفه زیاده کنند و یا تبرید کور شیره خرفه شیره مغز تخم کدو شیره تخم خیارین عرق نیلوفر عرق عنب الثعلب عرق کیوڑه عوض شیره مغز تخم تربوز داخل کرده خاکشی پاشیده صبح دهند و وقت شام صرف لعاب بهدانه شیره مغز تخم تربوز و عرقیات مذکوره و شربت نیلوفر و خاکشی استعمال نمایند و ایضاً بعد فصد عرق شاهتره عرق نیلوفر گلاب هر یک چهار توله عرق بید مشک شربت انار شیرین هر یک دو توله و در صورت غلبه صفرا شیره آلو بخارا ده دانه آب تمر هندی سه توله افزوده بدهند و روز دوم عرقیات مذکوره بالا با شربت عناب و شربت بنفشه و شربت نیلوفر و لعاب اسپغول و خاکشی استعمال کنند و اگر در عمر جوانی و فصل صیف از انصباب صفرا قی مفرط و تشنگی و حبس بول و براز با تپ و سرسام عارض شود بعد فصد باسلیق لعاب بهدانه شیره عناب شیره مغز تخم تربوز شیره تخم کاهو عرقیات شربت بنفشه داخل کرده خاکشی پاشیده صبح بدهند و بجهت شام لعاب بهدانه عرقیات شربت نیلوفر خاکشی بکار برند و پاشویه بارد کنند و شاخها کشند و بعده مسهل صفرا دهند و اگر از خوردن چند گلوری پان بالای مسهل عوارض سرسام و صداع و اغما بهم رسد فصد باسلیق ایمن بگیرند و اگر یافته نشود از ایسر خون گرفتن نجات می بخشد و اگر سرسام با پریشان نبضی و گرفتگی آواز و سرخی چشم باشد بهدانه عناب سپستان عرق عنب الثعلب جوش داده صاف کرده شیره کاهو شربت نیلوفر خاکشی داخل کرده دهند و پاشویه کنند و اگر با نزله و سرفه باشد بعد فصد سر رو بهدانه خطمی خبازی سپستان گل بنفشه جوشانیده صاف نموده شیره کاهو شربت بنفشه خاکشی پاشیده بدهند و اگر در فصل گرما سرسام با نفث الدم عارض شود بعد فصد شیره تخم خرفه لعاب اسپغول عرق عنب الثعلب شربت نیلوفر دهند و سوده برای تقویت حرارت غریزی و حبس خون داخل کرده دهند بعده اگر تشنگی بسیار شود و بر زبان خارها افتد و خشک گردد آب آلو بخارا لعاب اسپغول شیره کاهو شیره خیارین شربت نیلوفر نوشانند و از لعاب اسپغول غرغره سازند و پاشویه بارد نمایند و غذا آش جو و دال خشکه و آب انار ولایتی لیموی شیرین بخورند و بجهت آخر روز شیره عناب لعاب بهدانه شیره مغز تخم هندوانه شیره مغز تخم کدو شربت بنفشه دهند باز برای حبس خون قرص طباشیر عوض آلو بخارا افزایند و غذا آش جو مقشر بعده مسهل مبارک دهند و در آخر روز مسهل لعاب اسپغول گلاب گاهی روز مسهل وقت شب همین میدهند بدانند که استعمال قرص مذکور ابتدا اگر حمی خلطی نباشد مضایقه ندارد برای منع احتراق خون و تغلیظ ماده و حبس خون میدهند و از ضماد معمولی درین مرض صندل گلاب کافور و آب کشنیز سبز ست و کذا جرادۀ کدو و خیار برگ عنب الثعلب برگ بید صندل سفید گل نیلوفر تخم کاهو مغز تخم هندوانه بسرکه و گلاب و روغن گل سرشته نیز معمول و بستن نان مونگ بر سر باین طریق که آرد مونگ پا و آثار و شیر گاو پا و سیر سرشته نان از یکطرف بپزند و یکطرف خام ازو روغن گل آلیده از همین جانب نیم گرم بر سر بندند و بعد هر پاس تبدیل آن کرده باشند

و نیلوفر و کذا بابونه و جو مقشر و گل بنفشه و کذا تخم کاهو و بابونه و جو مقشر و گل بنفشه کذا نیلوفر و پوست خشخاش و جو مقشر و ضماد جراده کدو و یا روغن او و یا آب کاهو و یا خطمی و سرکه
و حی العالم و یا آب برگ انگور و سرکه و آب سیب و یا آب عنب الثعلب و روغن گل و یا آب مذکور و سرکه و گلاب و یا آب خیار و یا جراده کدو و آب قثاء و یا قثاء ساییده بروغن گل
و وضع روغن کدو و شیر زنان بر سر و یا مسکه و یا روغن گل و آب عنب الثعلب و تبدیل آن هر ساعت در قرانیطس صبیان و یا روغن مذکور و پوست خربزه تر و نازک
ساییده و یا تنها پوست مذکور و یا طحلب و شم زعفران که منوم است و خولان و سعوط بروغن بادام و روغن فندق مساوی و غذا کاهو خام و بجبنه مطیب بروغن بادام
و یا اسفاناخ یا مرق آن بروغن بادام یا ترتیزک و یا خوخ و یا عدس مقشر بشیره بادام کشنیز خشک و یا بقله یمانی بروغن و یا خرفه بشیره بادام و آب انار میخوش یا خیار و یا قثاء یا ماش مقشر
و یا ماش و روغن بادام و کشنیز سبز و شیره بادام و غسل پا بمطبوخ سبوس گندم و نمک و بابونه و آب گرم و دلک عضو آنها دائم هم نافع سرسام حار است مسیحی گوید که در ابتدا فصد
کنند و اسهال بماء الفواکه نمایند و غذا ماء الشعیر یک مرتبه یا دو مرتبه دهند در روز بحسب عادت مریض در صحت همان مقدار و مراتب بر سر او سرکه و روغن گل بریزند و هرگاه
علت متمکن گردد باید که فصد ترک نکنند که این بهترین علاج اوست و گاه درین وقت فصد رگ پیشانی کرده میشود و منفعت بزرگ می نماید و اخراج خون در یکبار
مقدار کافی کنند و روغن گل مضروب بسرکه بر سر نهند بنا بر تعدیل مزاج دماغ و تقویت آن معذلک هرگاه مرض منتهی رسد و مریض را بیخوابی و اختلاط کلام باشد
بگیرند بنفشه خشک و پوست خشخاش و جو مقشر و تخم کاهو و بیخ لفاح و گل نیلوفر و پوست کدوی تر و گل بابونه و در آفتابه آب بجوشانند تا آب سرخ گردد پس نیم گرم بر سر ریزند
و از طشت باز آب در آفتابه نموده گرم کرده همچنین بر سر ریزند تا طول کشد بعده تغریق سر بروغن بنفشه مضروب بشیر و کذلک روغن نیلوفر و روغن تخم کدو نمایند
و اگر هذیان و اختلاط بحال خود باقی ماند شیر زنان بر سر دوشند و هوای مسکن سرد کنند و اگر طبیعت قبض باشد حقنه لین استعمال آورند و شربت بنفشه با آب انار
میخوش آنرا نافع است و نافع تر ازین ماء القرع بجلاب است و غذا از کدو و اسفاناخ و بقله یمانی و کاهو و خیار و قثاء و ماش مقشر و عدس مقشر و جو مقشر با بادام مقشر سازند
و هرگاه مرض در انحطاط شروع کند و در قاروره نضج ظاهر شود و مرض خفت پذیرد بیضه نیم برشت و ماهی تازه و بچه مرغ غذا سازند و هرگاه مرض زائل گردد تا زمانه
دراز از تناول اغذیه که دران حدت و حرارت باشد حذر کنند و همچنین از تعرض بحرارت آفتاب بهر تدبیر که سر را گرم کند تا گاهی ارباب این مرض را [illegible] عارض
میشود پس آب مطبوخ بابونه و اکلیل الملک بر زبار ریزند و روغن شبت و روغن بابونه بمالند صاحب کامل و جامع گوید که اول در ابتدا فصد سر و باید و حقن [illegible]
و سن و فصل و غیره مساعدت کند و اگر قوت قوی باشد چندان خون برارند که غشی عارض شود لاسیما اگر سرسام دموی باشد و اگر فصد صافن برای جذب ماده از فوق
باسفل کنند بدان انتفاع یابند و اگر مریض طفل باشد بر تنقیه او حجامت کنند و مقدار حاجت خون برآرند و استعمال فصد و حجامت در روز اول و دوم و سوم باشد اگر
قوت قوی بود و در روز چهارم تعرض بدان نکنند و عقب فصد آب انار میخوش بجلاب یا شربت تمر هندی نوشانند و روز فصد باندک شوربای جوزه مرغ ملح و آب
غوره و آب انار ترش غذا سازند بعده اگر طبع قبض باشد برای تلیین فلوس خیارشنبر و ترنجبین و تمر هندی هر واحد بقدر حاجت با آب گرم مالیده صاف کرده نیم گرم
وقت سحر بنوشانند و یا لعوق اجاص یا لعوق خیارشنبر با آب نیم گرم بدهند و یا شربت سکنجبین و ترنجبین با آب سرد بیاشامند و اگر قوت متحمل باشد و تشنگی نبود اسهال با آب
لبلاب نیم رطل با بیست درم شکر آورند هر کدام ازینها که میسر آید و بر مریض تناول او سهل باشد بدهند و اگر بر مریض استعمال حقنه سهل باشد موافق تر بود بنا بر اجتذاب ماده
باسفل لیکن با آب چقندر چهار اوقیه و مری یک اوقیه و روغن کنجد یک اوقیه و یا این حقنه لین جو مقشر کوفته بیست درم بنفشه پنج درم سپستان [illegible] دانه عناب بیست عدد
همه را در سه رطل آب بجوشانند تا یک رطل بماند و نیم رطل ازان صاف کرده دران ده درم خیارشنبر مالیده صاف کرده یک اوقیه روغن بنفشه و یک نیم درم نمک [illegible]
بران انداخته حقنه کنند و هر وقت که طبع قبض شود و مریض متحمل مسهل و حقنه نباشد شیاف از خطمی و بورق و شکر سرخ و شیاف معمول از ترنجبین استعمال کنند و هرگاه تنقیه
بفصد و تلیین طبع کرده باشند روغن گل بسرکه و گلاب بهم کرده سر را تر نموده پارچه کتان دران تر ساخته بر سر دارند که این ترطیب دماغ و تقویت آن و منع بخارات کند و بالجمله
می باید که درین مرض عنایت بتبرید سر و ترطیب آن بغایت دارند و عضلات ساق بعصابه بر بندند و قدمین بمالند و هر صبح ماء الشعیر چهل درم با ده درم شکر
طبرزد و اگر فصل گرما باشد بارد و اگر سرما بود نیم گرم بدهند و چون چهار ساعت بگذرد پانزده درم سکنجبین ساده با آب سرد بدهند و اگر معده مریض ضعیف باشد
قبل تناول ماء الشعیر سه جرعه گلاب و آب سیب بنوشانند و اگر حرارت قوی باشد ماء الشعیر با آب انار بدهند و یک نیم درم این سفوف بران اندازند مغز تخم کدو و قثاء و خیار

بنوشانند و غذا آش جو بشربت نیلوفر و گلاب دهند و یا اسفاناخ یا ترنج و روز دوم صبح رگ پیشانی زنند و وقت عصر رگ ارنبه کشایند که همان آن بهوش می آرد و در سوم
و هذیان را زائل می نماید و تا هفت روز سوای فصد همه تدابیر بدستور دارند و روز هشتم مطبوخ فواکه تلیین طبع نمایند و بجای آب عرق نیلوفر و گلاب اکتفا نمایند و وقت شام
غذا خشکه گیلانی با اسفاناخ دهند و صبح تبرید شیره کاسنی و خیارین و مغز تخم کدو هر یک نه ماشه لعاب بهدانه و ریشه خطمی هر یک سه ماشه در عرق بید ساده و گلاب و عرق نیلوفر هر یک
هفت تولہ برآورده شربت نیلوفر چهار تولہ داخل کرده اسپغول نه ماشه پاشیده بنوشانند چنین سه چهار بار تکرار مسهل نمایند و جهت تبرید دماغ سرکه و گلاب و روغن گل با نوعی نمایند
و بعد حصول تنقیه بنابر تعدیل مزاج قرص کافور سه ماشه سوده در شربت نیلوفر یک تولہ آمیخته بلیسانند و بالایش شربت بزوری بار و سه تولہ عرق کاسنی و نیلوفر
هر یک هفت تولہ بنوشانند و غذا شوربای بچه بز شیر خواره بنان تنوری دهند و در تبرید ماده اعتدال مرعی دارند و در بودن اضطراب بخوابی شیره تخم خشخاش
و کاهو بگلاب و شربت خشخاش دهند و یا مخدری بخورانند بمقداری که او را بیخبر سازد آنگاه مجال یابند باهتمام تحلیل و رم مشغول شوند **ایضاً** او میگوید که در سرسام صفراوی
اول فصد باسلیق کنند و خون وافر گیرند و آب انار مصوصین با شحم او نه تولہ با شربت نیلوفر چهار تولہ دهند و آب هندوانه و خیار و کدو و هر کدام از اینها که بدست آید
بنوشانند تا چهار روز و غذا آش جو بانبات و گلاب دهند و از برگ بید ساده و تراشه کدو و خیار و سرکه و روغن گل و کاهو بر پیشانی و صدغین و یافوخ ضماد کنند
و روغن کدو و کاهو بر برف سرد ساخته سرکه آمیخته جهت تقویت و تبرید بر همه سر مالند و نان مونگ که در شیره کاو بیسازند بروغن گل چرب کرده بر سر نهند و این
ضماد راقم در این باب از مجربات ست گشنیز خشک تخم کاهو مقشر صندل سفید گل بنفشه هر یک سه ماشه لعل آرند و همچنین این نسخه آب گل سدا گلاب آب گشنیز تر آب نیلوفر تازه
آب برگ بید ساده عرق بید مشک یک یک توله سرکه قطره یک نیم تولہ کافور چهار حبه صمغ عربی شش حبه بندی مغز تربز صندل سفید مغز بزویه یک یک ماشه و این یا شوره
کنند که بکرات آزموده ست برگ بید ساده برگ گل سرخ و عنب الثعلب هم سبز گل کدو تخم کاسنی عنب الثعلب سبوس جو هر یک نه تولہ تخم خطمی گل بنفشه هر یک چهار تولہ گل نیلوفر
هفت تولہ جوش کرده بکار برند و این دوا دهند آلو بخارا الست و پنج عدد عنابی ده عدد در آب هند و از نیم آثار شب خیسانیده صبح آب آن مالیده گرفته بشربت نیلوفر
چهار تولہ شیرین ساخته بنوشانند و تا هفت روز جمله تدبیر بدستور دارند و روز هشتم شربت را موقوف نموده مغز خیار شنبر و ترنجبین هر یک شش تولہ گلقند شیر خشت
هر یک چهار تولہ شربت الهی علی بیخانی و یا شربت ورد مکرر ایلیلجی یا شربت آلو مسهل ایشان چهار تولہ روغن بادام شش ماشه اضافه نموده بدهند و بجای آب عرق کاسنی و گلاب
نوشانند و غذا وقت شام کهچری بنوبا آش کرده اسفاناخ افتاده باشد دهند و روز نهم شیره کاسنی و خیارین و کدو هر یک ماشه لعاب بهدانه سه ماشه لعاب ریشه خطمی
چهار ماشه در گلاب عرق نیلوفر و بید ساده هر یک هفت تولہ برآورده شربت نیلوفر چهار تولہ سبوس اسپغول سه ماشه تخم ریحان چهار ماشه پاشیده بنوشانند و چنین
سه چهار مسهل دهند بعده اگر اندکی هذیان و بیخوابی باقی ماند و یا بدستور بود و شیر زن از پستان بر سر دوشند و طباشیر و زرشک هر یک دو و سه ماشه سوده در شربت انار
دو تولہ آمیخته بلیسانند و شربت خشخاش و نیلوفر هر یک دو تولہ در گلاب و عرق کدو هر یک هفت تولہ دهند و روغن بنفشه و کاهو و کدو و شیر زن مساوی در بینی چکانند
و در روزی ده دوازده بار و غذا شیر برنج دهند و یا ماهیچه فقط و یا ماهیچه تخم خیار و یا کدو و بر همین تدبیر تا یک هفته ثابت مانند اگر زائل شود فبها و الا رگ اسیلم از دست
چپ کشایند که فی الحال رفع هذیان و اختلاط می نماید و آنجا که بعد زوال سرسام تمامه سهر باقی مانده باشد بتدبیر سهر بپردازند و این نطول بکار برند تخم کاهو پوست
خشخاش و اندکی بابونه و تراشه کدو و اگر بول کردن فراموش کرده باشد بتدبیری که در علاج کلی گذشت بپردازند و شیره قرطم و تخم خربزه هر یک نه ماشه شربت بزوری
و کشوث هر یک دو تولہ بدهند و شیره گل بنفشه یک تولہ در گلاب پاو آثار و شربت بنفشه مکرر چهار تولہ هر روز سه چهار بار دادن بول براند و آب سرد ملانند
سویدی گفته که بنفشه جو مقشر کوفته اکلیل الملک جوشانیده بر سر نطول کردن و شربت بنفشه نوشیدن و نان سفید مغسول بشکر شیرین کرده خوردن در سرسام
حار مجرب است و من سبت از اطبای دیگر نقل کرده که **شرب** نقوع بنفشه و یا شربت نیلوفر و یا ماء القرع و شیره تخم خشخاش بشربت نیلوفر و یا شیره تخم خرفه بشربت اجاص
و یا شیره تخم خیار بشربت آلو و نیلوفر و یا شیره تخم قثا و کشنیز یا ماء الشعیر مطبوخ در آن قطونا کرده و تنها یا مغز خشخاش کوفته در روغن بادام و یا ماء الشعیر بروغن کدو و شربت
خشخاش و یا شربت بنفشه و یا آب تربز بشکر و یا پنج ماشه افیون نیم درم هر روز و یا افیون ثمن درم و بتدریج تا ربع درم در ماء الشعیر و یا آب نیم گرم بجای آب برف که مضرت
و یا خولان و **نطول** مطبوخ جو مقشر کوفته و پوست خشخاش و کذا بابونه و گل بنفشه و پوست خشخاش کذا گل نیلوفر تخم خطمی بنفشه پوست خشخاش و کذا جراده کدو

مریض بتدبیری نماید که در وقت مرض میکنند تا آنکه از سه روز تجاوز کند بعد ازان تدبیرش بطریق ناقهین از امراض فرمایند جرجانی و ایلاقی مینویسند که در سرسام
دموی بعد فصد سر بستن و نهادن پارچه مبلول بروغن گل و سرکه و گلاب بر سر این مخلخ بر بارد بود مانند آب سیب و آب مورد تر و گلاب و صندل و اندکی کافور بهم آمیزند
و بکار برند و این نطول نیز سازند بنفشه و نیلوفر هر یک ده مثقال بابونه یک مثقال همه را در آفتابه با آب بپزند و سر آفتابه پوشیده دارند چون حرارت آتش کمتر شود دستار آفتابه
پیش روی مریض بگشایند تا بخار او به بینی رسد و در طشت کنند و روغن گل بران انداخته انکباب نمایند و چادر بر سر بیمار کشند تا بخار آن بیرون نرود و باقی آب
آفتابه بر سر او بچکانند و اصل در استعمال مخلخ و نطول آنست که در ابتدای این علت چیزهای رادع بکار برند مگر آنجا که عروق خارج سر ورم کرده باشد چیزهای ملینه محلله



با آن بیامیزند و اگر در هفته اول اتفاق فصد نیفتد و قوت ضعیف بود یا مانعی دیگر باشد اسهال با این حقنه ملین نمایند کشک جو ده استار بنفشه و نیلوفر هر واحد
یک استار عناب پانزده عدد سپستان سی عدد بابونه پنج درم همه را در ده آثار آب بپزند تا یک آثار بماند صاف کرده پنجاه درم ازان بگیرند و یک استار شکر سرخ
دران حل کرده یک استار روغن بنفشه آمیزند و نیم گرم حقنه کنند و اگر حقنه ممکن نباشد شیاف بنفشه و شکر و اندکی سقمونیا بکار برند و اگر شیاف نیز ممکن نبود جالینوس الفواکه
از تمر هندی و عناب و آلو و سپستان و بنفشه جوشانیده خیارشنبر و شیرخشت حل کرده بدهند تا طبع نرم شود و اگر شیرخشت نباشد عوض آن شکر کنند و اگر بشب
سی درم تمر هندی و سی عدد آلوی سیاه در آب تر کرده بیست درم شکر انداخته صبح صاف کنند و بدهند صواب باشد و شب وقت صبح آب دو درم اسپغول و هفت درم
شکر در آب انار ترش و شیرین بدهند و جذب ماده بسفل کنند بمالیدن پاها و غیره که مذکور شد و در ابتدای مرض غذا ترک نمایند و بر آب انار ترش و شیرین با اندک جلاب
یا سکنجبین ممزوج با آب سرد یا بگلاب اقتصار کنند و اگر هنوز طبع قبض باشد شربتهای ملین چون شربت بنفشه یا نیلوفر یا آب انار یا ماء القرع یا آب هندوانه بجلاب
یا شربت آلو یا آب میوه ها با شکر بدهند بعد یک روز یا دو روز اندکی کشکاب رقیق باید داد و اندکی سکنجبین و حفظ قوت نمایند و مسکن مریض خانه خوش هوا باید و در
تاریکی و روشنی معتدل باید و در خواب آوردن کوشش نمایند اگر قوت قوی باشد افیون بر صدغ و پیشانی او طلا کنند و بیویانند و آنجا که ماده مرض صفرای محض
باشد نگاه کنند اگر صفرا حدت پذیرفته باشد و عفونت قبول نکرده باشد بتسکین و تعدیل آن مشغول شوند و اگر عفونت یافته باشد با تسکین و تعدیل استفراغ نیز کرد
و ترتیب علاج او بدین گونه باید ساخت که وقت صبح شربت غوره یا شربت ریباس یا سکنجبین یا شربت ترنج یا شربت لیمون یا شربت انار بدهند و اگر طبع نرم نبود شربت
آلو و آب تمر هندی بجلاب دهند و بعد دو ساعت شربت کشکاب بدهند و اگر صفرا سخت تیز باشد ماء القرع یا آب هندوانه دهند و شربت خشخاش و شربت بنفشه
درین علت موافق باشد و وقت نیمروز شربت از خیار ترش با شکر دهند و آنجا که حاجت غذا باشد مزوره کدو و مزوره اسفاناخ و مزوره ماش مقشر و یا کاهو و اندکی تمر
و مزوره خیار همه بروغن بادام و اگر ترشی خواهند قلیه از عدس مقشر با آب غوره یا از ماش مقشر بی زعفران سازند و تدبیر خواب باید کرد و شربت خشخاش
و مزوره سماق و کاهو و برگ کاهو اندرین باب موافق باشد و آنجا که بحقنه حاجت آید حقنه نرم چون روغن بنفشه اندر کشکاب یا این حقنه بعمل آرند بگیرند بنفشه تخم خطمی
کشک جو سبوس گندم هر یک یک مشت همه را در ده آثار آب بپزند تا نیمه آید بمقدار هفتاد درم بگیرند و پنج درم شکر سرخ و پنج درم روغن بنفشه در آن حل کرده بکار
برند و این حقنه حرارت و تشنگی بنشاند کشکاب بیست درم لعاب اسپغول ده درم روغن کدو یا روغن گل ده درم سفیده مرغ دو عدد همه را باهم بزنند و بکار برند و آنجا که بمسهل
حاجت آید از بنفشه و تمر هندی و شیرخشت سازند و اگر از سر فدا ایذا باشد از بنفشه و نیلوفر و تخم خطمی و سپستان و خیارشنبر و شیرخشت سازند و اگر بعد استفراغ هنوز
حرارت قوی باشد قرص کافور دهند و هر وقت که معده خالی باشد خرقه کتان بسرکه و گلاب و اندکی کافور تر کرده بر جگر و سینه نهند و روغن گل و گلاب اندکی
سرکه بهم بزنند و بر سر نهند و آنرا که بیخوابی باشد و سخن بیهوشانه گوید نطولی از بنفشه و نیلوفر و گل سرخ و پوست خشخاش و کشک جو و برگ کاهو پخته بر سر ریزند و هر شب
ناف و مقعد و کف پا و بینی او بروغن مغز تخم کدو و روغن بنفشه چرب باید کرد و شیر دختران در بینی چکانند و شربت خشخاش بدهند و بابونه و شاهسفرم و کشنیز
و بنفشه در آب بپزند و پاهای او دران آب بدارند و طلی بوینید و اگر غثیان و قی ظاهر شود باز نباید داشت الا اگر از حد بگذرد رب سیب و رب بهی و رب ریباس و رب غوره
و شربت انار و شربت لیمون و پست انار دانه با رب سیب بدهند و بر معده بعود و زعفران و مورد تر و آب سیب و بهی ضماد کنند و اگر اسهال پدید آید و ضعف آرد
قرص طباشیر با شربت انار و شربت غوره بخورانند و پست جو بسماق و اندک بلوط نافع بود و غذا السویق شعیر و سماق و جاورس و مغز بادام بریان سازند

وتخم خرفه وطباشیر مساوی باریک سوده بکار برند و در شب دو درم از آن بربع رطل آب انار میخوش و شربت تمر هندی بدهند و اگر حرارت اشتداد نماید و سوزش
و تشنگی قوی گردد یا ورم صفراوی بود ماء القرع مشوی یا ماء الخیار مدقوق مقدار چهار اوقیه با دو درم تخم خرفه سوده و نیم درم طباشیر سوده بدهند و ترشی ترنج با اندک
جلاب هر وقت نوشانند و لعاب اسپغول باندک روغن بادام شیرین و شکر طبرزد سوده بر برف سرد کرده دهند اگر زمانه گرما باشد ساعت بساعت ملعقه یا دو
ملعقه بدهند و غذا بحسب قوت و قرب منتهای مرض و بعد آن باشد پس اگر قوت قوی و منتهای مرض قریب بود بر ماء الشعیر یا جلاب یا شربت بنفشه یا شربت
خشخاش یا آب انار و مانند آن اقتصار کنند و اگر قوت ضعیف و منتهای مرض بعید باشد باید که آش جو و مزورات معموله بکدو و قطف و اسفاناخ دهند
و یا کعک بشکر طبرزد و بادام مقشر سوده و یا ناکی مغز قثاء و مغز خیار تازه بخورانند و صلاح مزورات بمغز کاهو و غیره کنند و اگر فصل گرما باشد مسکن مریض سرد
مفروش ببرگ خلاف و گل سرخ و شاهسفرم و نیلوفر و گل به و سیب باید و صندل و گلاب و کافور بران پاشند و حوالی آن ظروف وسیع پر از آب سرد که در ان
برف انداخته باشند نهند و بادکش از بعید بجنبانند بنحوی که هوا بمریض برسد و برودت او بدان مؤدی گردد و اگر فصل سرما باشد جای مریض معتدل بحراره باشد
بعد از آن در اعراضی که با این مرض باشد نظر کنند و آنچه واجب بود بدان تدبیر او نمایند پس اگر زبان مریض درشت و سیاه گردد بپارچه کتان در لعاب اسپغول
و لعاب بهدانه بشکر طبرزد و روغن بادام شیرین و روغن کدو تر کرده بمالند و لثه را بروغن بادام چرب کنند و یا بهیدانه و لعاب مذکور و آب خیار و آب خرفه بروغن
کدو مضمضه نمایند و اگر اختلاط ذهن اشتداد نماید پارچه کتان بروغن گل و سرکه ممزوج بگلاب یا آب سرد تر کرده بر سر نهند و امر بمالش قدمین بدست نمایند و بعضی ذکر
کرده اند که طبیخ کله با پاچه اختلاط ذهن را فائده میکند اگر بعد تراشیدن موی سر بدان طلا کنند و اگر مریض را سهر عارض شود و خواب نیاید و این از علامات
بحران نباشد باید که حیلها در تنویم و تسکین او انگیزند که خواب او صلاح خوب ست و شربت خشخاش بنوشانند و خشخاش بشکر بخورانند و مغز کاهو و حلوای
او مطبوخ بطریق اسفیدباج خورانند و شیر مقشران باندک روغن بنفشه بر سر مالند و جو کوفته مقشر و بنفشه و نیلوفر و خشخاش با پوست و کاهو و تخم آن و بیخ لفاح با آب
شیرین خوب جوشانیده پارچه یا قطعه بزرگ اسفنج دران تر کرده نیم گرم تکمید سر نمایند و روغن بنفشه و روغن نیلوفر که با تخم کدو ساخته باشند استنشاق نمایند
و اگر این روغنها بسرکه و آب کاهو و یا آب برگ خشخاش آمیخته بر سر ریزند خواب آورد و سهر را ببرد و اگر قوت مریض قوی باشد اندک افیون بخورانند و اگر از افیون
یکدو حبه بگلاب بخورانند و در بینی چکانند انتفاع یابد و خواب آرد و اگر مریض را هیجان عارض گردد و بر مردم حمله کند و زبان و دست او ببدی دراز گردد
و این از جهت سم از صفرای محترقه میباشد باید که با آن مدارات و نرمی بعمل آرند و در روی آن بعض دوستان او که از ایشان حیا و شرم داشته باشد حاضر باشند
و کلام لطیف تر کنند و شخصی که از آن در صحت بغض و عداوت بود و کسی که کلام غلیظ کند پیش او نیاید و بجبر یک او را بغضب آرد یا غمگین سازد تحریک او نمایند
که آن در حدت مرض او بیفزاید و هرگاه بیمار را سبات عارض شود و آن از دلائل بحران نباشد و در خواب مستغرق بود حتی که خوف فرو رفتن حرارت غریزی
بقعر بدن و انخماد آن باشد باید که او را بیدار سازند و عطسه آورند و اطراف او خوب بمالند و اگر طبع قبض شود و وقت بحران حاضر نباشد آلو بخارا در
شربت بنفشه تر کرده و یا العرق اجاص یا شربت آن بدهند و یا شافه بعمل آرند و اگر طبیعت نرم گردد و این نرمی بسبب بحران نباشد آب بهی با
با گل قبرسی و صمغ عربی و یا قرص طباشیر قابض با آب بدهند و به را بکنند و سیب شامی در گلاب تر کرده بدهند و بر شکم صندل و گلاب و آب برگ انگور
نهند و همچنین در سائر اعراض که این مرض را لاحق شوند عمل نمایند و بتدبیری که در علاج اعراض تابع حمیات مذکور گردد علاج کنند و تمام تدبیر مریض
بآنچه مذکور شد تا وقت منتهای مرض و حضور وقت بحران نمایند و چون وقت منتهی باشد و قوت قوی بود از غذا منع کنند و آب سیب یا شربت
بنفشه یا آب جلاب یا آب انار که در آن کعک تر کرده باشند بدهند و اگر قوت ضعیف باشد و وقت بحران قریب نبود باید که مریض را آب
گوشت بچه مرغ یا دراج یا تیهو با کعک کوفته و آب سیب شیرین دهند و در آب نوشیدنی کعک اندازند و چون وقت بحران حاضر گردد باید که
تحریک مریض از علاج او و کثرت کلام بدان نکنند و صدا او را امر کنند که آواز قوی نکنند و او را بچیزی حرکت ندهند و غذا منع کنند و سوای
جلاب یا آب انار یا آب سیب ندهند تا آنکه بحران تمام شود و مرض منقضی گردد باذن الله تعالی و چون مرض باختلاط شروع کند باید که تدبیر

هر یک بیست عدد در یکنیم آثار آب بپزند تا بنیم رطل آید شیرخشت و ترنجبین و خیارشنبر هر یک ده درم دران مالیده صاف نموده بنوشند و غذا در آخر روز
ماء الشعیر دهند و چون هذیان و اختلاط عقل عارض شود تحلیه بارده مقوی دماغ مثل صندلین و گلاب و آب خیار و سرکه کهنه و شیر زنان و روغن گل سازند
و اطراف بآب گرم و مطبوخ بنفشه و سبوس و خطمی و مانند آن نمک طعام بمالند و جراده کدو و خیار بر سر نهند و ریاحین بارده مثل بنفشه تر و گل خشخاش و نیلوفر
و گل کدو و برگ آن ببویانند و برگ بید تازه فرش کنند و گلاب پاشیده بران خواب کنند و تفکه از آلو و شیرین مقشر ملوث بشکر سفید سازند و آب تربز بسنجاب
بشکر سفید ده درم و یا آب خیار کوفته افشرده بنوشانند و نوشیدن لعاب اسبغول بجلاب نفع بلیغ دارد و اگر از صفرا باشد علاجش صرف عنایت به تبرید
و ترطیب آن و ریختن روغن گل و سرکه بر سر بسیار و تنفق بدهن روغن بنفشه و روغن گل و روغن کدو بهر تقویت دماغ و عدم قبول آن ماده لازم و اسهال طبیعت
بجوار الفواکه و مطبوخ آن و آب نقوع مشمش و آب انار و ین مصورین بشحم آنها و نوشانیدن جلاب هر صباح از تمر هندی ده درم تخم کاسنی سه درم عناب و آلو
هر واحد بیست عدد و شکر سفید ده درم و ترنجبین پانزده درم و اقتصار از هر غذا بر ماء الشعیر مطبوخ دران خشخاش و بنفشه و عناب و سپستان است و شربت
بنفشه و خمیره بنفشه و شربت خشخاش هر کدام از نیها که بنوشند نافع ست و تحلیه بارده که در دموی گذشت استعمال نمایند و جراده کدو و خیار و کاهو و عنب الثعلب
بر سر نهند و بر فرش صندل و برگ بید مبلول بگلاب خواب کردن نافع بود و این حقنه در سرسام صفراوی بسیار نافع ست زیرا که اسهال برفق
کند و حرارت پیدا نکند بلکه تسکین آن نماید و ایضا در حمیات حاده چون طبیعت قبض باشد استعمال نمایند بگیرند سبوس گندم در صره بسته و تخم خطمی و جو
مقشر کوفته هر واحد یک کف عناب و سپستان هر یک بیست عدد نیلوفر چهار درم سنای پنج درم و در چهار رطل آب بجوشانند تا یکنیم رطل بماند و دران ده درم
شکر سفید حل کنند و ده درم روغن بنفشه بران ریخته حقنه نمایند و این حقنه دیگر تطفیه حرارت غریبه بسیار کند و تسکین عطش و لهیب نماید بگیرند آب کشک جو
ده اوقیه لعاب اسبغول روغن بادام شیرین و روغن کدو هر یک اوقیه و خوب بهم زده بدان حقنه کنند که این تطفیه عجیب لهیب و حمی و سرسام احوال آن نماید
و در سرسام صفراوی اسهال مشکل بود بهر آنکه ماده درین وقت بسوی سر صاعد باشد و بقراط گفته که سرسام بجمیع اجناس خود قتال ست و در حمیات حاده
چون مریض از روشنی نفرت کند و در سر وجع دائم و ثقل یابد بحدوث سرسام تیقن نمایند خجندی گوید که در سرسام دموی فصد قیفال و اخراج خون
بقدر قوت و تلیین طبیعت بآب فواکه مثل تمر هندی و شربت آلو و نیلوفر و عناب کنند و لخالخ و مشمومات بعمل آرند و از اغذیه ماء الشعیر محض با آب انار دهند
اگر سرفه نباشد و الا جلاب از عناب و سپستان و نیلوفر و خمیره بنفشه و مانند آن بدهند و اگر با وی سهر بود بشربت خشخاش و از اغذیه ماش بمغز بادام شیرین
یا ماء الشعیر بمغز بادام و تلیین طبیعت بحقنهای لینه و مسهلات مشروبه مسهل مثل شیرخشت و ترنجبین و تمر هندی و در روز پنجم و یا در ششم کنند و این مطبوخ نافع این
علت ست و نسخه آن همان ست که در قول ابن الیاس گذشت لیکن درینجا وزن بنفشه سه درم و نیلوفر دو درم و کاسنی دو درم ست و روغن بادام
شیرین یکدرم عوض عناب و سپستان نوشته و در صفراوی هر صبح شربت نیلوفر و بنفشه دهند و برای تلیین شربت تمر هندی و عناب و بنفشه نوشانند



و اگر حرارت بسیار قوی باشد این قرص کافور دهند بنفشه نیلوفر طباشیر گل سرخ تخم خرفه تخم کاسنی هر یک سه درم مغز تخم خربزه مغز تخم خیارین مغز تخم کدو هر یک
پنج درم رب السوس هفت درم صندل سفید سه درم کافور ربع درم زعفران ثلث درم همه را کوفته بیخته قرص سازند شربتی دو درم و این حقنه نافع ست بنفشه
خشک یک کف سنا سه درم ترنجبین ده درم باقی همانست که در قول ابن الیاس گذشت و نوشته که در سه رطل آب بپزند تا یک رطل بماند ابن هبة الله
گوید که اگر ورم حادث از خون باشد مبادرت بفصد قبل استحکام مرض کنند و اگر فصد دست ممکن نبود رگ پیشانی و بینی کشایند و اخراج خون بمقدار حاجت
بیکدفعه نمایند و ماء الشعیر مطبوخ بعناب بنوشانند و آب انار بدهند و تعدیل طبع بآب تمر هندی و شربت بنفشه و نیلوفر یا شربت ورد کنند و اگر طبع سخت
قبض باشد شربت آلو و خیارشنبر بآب تمر هندی و شربت عناب دهند و اگر تشنگی بسیار باشد تکثیر مبردات نمایند و اجازت شرب آب سرد دهند بعد
ازان فصد تقویت سر بروغن گل مضروب بسرکه و یا سرکه و گلاب کنند و بر پیشانی صندل و گلاب و کافور طلا نمایند و اگر از مشروبات اسهال نشود
حقنه لینه بعمل آرند و اگر مریض قریب بانتها رسد و بیخوابی شدید و اختلاط عظیم باشد نطول منوم که در ذیل علاج گذشت بر سر ریزند و اگر بدن ممتلی باشد

وچون عرق کثرت کند حتی که ضعف آرد بگیرند آب به وامرود تر و بدان روغن گل آمیخته بیزند تا آب فانی شود بر فقار و مفاصل بمالند و اگر روغن گل یا روغن بید
یا روغن آس با آب غوره بهم آمیزند و بمالند روا باشد **طبری** گوید که علاج سرسام صفراوی آنست که تلیین طبیعت نمایند اگر قوت اطاعت کند و فصل موافق باشد
باین مطبوخ آلو عناب سپستان هر واحد بست عدد تمر هندی سی درم مویز منقی پنجدرم برگ عنب الثعلب با کثوث یک یک تا ترنجبین پنجدرم همه را بدستور مطبوخ
جوشانیده صاف نموده بقدر قوت مریض گرفته بمقدار هفت درم یا کم زیاده بحسب قوت علیل مغز خیار شنبر مالیده صاف کرده بنوشانند و ایضا اسهال صفرا
بماء الفواکه و لبلاب و ترنجبین و بنفشه بهترین علاج ست و همچنین حقنهای لینه و بعد اسهال لزوم ماء الشعیر مطبوخ با سپستان و طلاع یا ضماد خشک نمایند اگر عظم و تزاید
مرض گردد و حرکات او مختلف باشد ماء الشعیر ازان قطع کنند زیرا که دران غذائیت ست و اگرچه اندک باشد و بر ماء القرع مشوی بجلاب اندک و بر ماء الخیار
و آب هندوانه بشکر یا بجلاب اندک و بر لعاب اسپغول ساده فقط اقتصار نمایند و چون مرض انحطاط یابد بفصد اکحل یا باسلیق یا قیفال باک نیست و شیر دختران
بر سر دوشند و بجرادهٔ کدو و خیار و برگ بید و برگ عنب الثعلب باریک سوده بروغن گل و سرکه آمیخته بر سر ضماد کنند و گاه سرکه و روغن گل تنها بر سر می نهند
و هرگاه بسبب انحطاط مرض تناقص آن احتمال غذا باشد ماء الشعیر بنوشانند و اگر در انجا مرض یا ضعف معده باشد یا ماء الشعیر بسکنجبین معمول با دست بیخ کاسنی
و تخم آن افزایند و هرگاه علت زائل گردد یا اندکی باقی ماند لزوم آبزن و تمریخ بموم روغن معمول از روغن بنفشه سازند و روغن بنفشه و روغن کدو و روغن خلاف
نوشانند و اگر در عضوی تشنج و یا در چشم انتشار ظاهر گردد بعلاجش مشغول نشوند تا آنکه مرض زائل شود و مریض ازان شفا یابد بلکه تغذی خود عود کند و چون بغذا
و قوت عود کند لزوم تمریخ عضو و ترطیب و تبدیل مزاج او نمایند اگر متغیر گردد که باین طریق اصلاح یابد و زیاده ... این طبیعت ... آنکه تغیر این مرض تغیر سریع
و حرکات او حرکات مختلف بسیار می باشد و باید که غذای او در ... ابتغذیه ... ضرورات ... باشد بعد ازان بجوزه مرغ رطب صغار نقل کنند
و آنرا بارد سازند باین طور که در آب غوره اندک کشنیز و اندک بادام مقشر کوفته و مغز خیار اندازند پس ازان بچه مرغ بریان اضافه کنند ... ساعتی بگذارند بعد
اغتذا ابدان نمایند **و اما علاج نوع دموی** آن اینست که در ابتدا الفصد هر رگی که عادت فصد او بسیار باشد بزنند بعده چند روز صبر کرده فصد رگ منخرین
نمایند بعد ازان چند روز توقف کرده هر دو رگ زیر زبان کشایند و اخراج خون ازین عروق بقدر امکان و قوت باید پس ازان اگر احتیاج اسهال باشد مطبوخی
که در قسم صفراوی مذکور شد مسهل دهند و لزوم ماء الشعیر بسکنجبین معمول با آب عناب یا آب به یا آب سیب یا مجموع این عصاره سازند و باید که در سکنجبین نصف سرکه و نصف
ازین آبها داخل کرده بپزند و سرکه و روغن گل بهم زده و گلاب بر سر نهند و هیچ عیب نیست که در طعام صاحب این علت و شراب او خشخاش داخل شود زیرا که
دران قوت حبس ماده در سر و تغلیظ آنست و نشاید که ماده این مرض در سر گذارند بلکه ازان تحلیل کنند یا ترقیق آن نمایند تا از منخرین یا از حنک بسوی
دهن جاری شود و چون علت منحل گردد بمزورات متخذ از سرکه و شکر و کاسنی مسلوق مطیب بسرکه و بکاهو مسلوق غذا سازند و بحسب اوقات مرض در تقلیل مقدار
و تغییر اوقات غذا تصرف نمایند و اگر ازین تدبیر نجاح حاصل نشود و چیزی سوای بقیه ماده که تحلیل نشود و یا نضج نیابد نباشد اعاده استفراغ بحسب احتمال
قوت نمایند و تدبیر رد او غذای او بحسب جوب حال کنند و چون از مزورات بتدریج نقل کنند اول درجه بچه ماکیان مطبوخ بسرکه و عدس مقشر باشد بعده
بگوشت بزغاله شیرخواره نقل کنند و از امتلاء و تخمه حذر کنند و دیدیم که بعضی اصحاب سرسام را بعد زوال مرض و رجوع بغذا تخمه بهم رسید و ازان حمیات مختلف الادوار
عارض شد و بعضی را دق لاحق گردید **ابن الیاس** گوید که اگر سرسام از خون باشد قبل استحکام ضعف نبض فصد سر و نمایند و اخراج خون بقدر برداشت
و طاقت کنند و اگر مریض متحمل فصد نباشد و بعد استحکام ضعف نزد طبیب برسد حیلهٔ اخراج خون از هر مکان که مناسب بود باید کرد و اسهال طبیعت
بمطبوخ فواکه و نقوع مشمش و شربت آلو کنند و هر صباح جلاب از عناب و آلو بخارا هر واحد بست عدد تمر هندی و شکر سفید و ترنجبین هر واحد بست درم
بنوشانند و غذا ماء الشعیر دهند و اگر با سرفه باشد جلاب از بنفشه و نیلوفر و تخم کاسنی هر واحد سه درم سپستان بست عدد و شکر سفید بست درم سازند
و غذا ماء الشعیر با بنفشه و نیلوفر و عناب و سپستان و خشخاش دهند و اسهال طبیعت در روز ششم کنند اگر نضج ظاهر شود و اگر ظاهر نگردد تا روز هشتم
تاخیر کنند و درین حکمت تعجیل اولی از تاخیر ست باین مطبوخ سنای مکی هفت درم بنفشه پنج درم نیلوفر چهار درم تخم کاسنی سه درم آلو و عناب و سپستان

وخاکشی ده درم و روز هشتم ملینی دهند یا این وجه مغز فلوس پانزده درم شیرخشت ترنجبین هر یک ده درم خمیرهٔ بنفشه هفت درم گلقند شکری ده درم ریوند
خطائی نیم مثقال روغن بادام نیم مثقال و این مطبوخ از مجربات است سنای مکی پنج درم گل بنفشه پرسیاوشان گاوزبان هر یک نیم جزو مویز منقی عناب سپستان
هر کدام بیست عدد مجموع با ده چند آن آب بجوشانند تا ربع بماند صاف نموده کشنیز خشک تخم کاسنی تخم خیارین تخم خرفه مغز تخم کدو هر یک سه درم کوفته در رطلی از آن آب کوفته
بیندازند و تا دو ساعت نگهدارند آنگاه صاف کرده بنوشانند فانه من الخواص العجیبة و اگر طبع در غیر روز بحران نرم شود سویق شعیر با گل ارمنی و صمغ عربی یا قرص
طباشیر شربت به و رب سیب و گلاب بدهند و صندل و گل سرخ با گلاب و آب برگ انگور و شلم ضماد کنند و اگر مرض بطول انجامد تدبیری که در قول بقراطی گذشت بعمل آرند
و باشد که در آخر سرسام زبان بسبب تشنج یا ماده گرفته شود و بیمار بر تکلم قادر نباشد درین وقت از گل بابونه و اکلیل الملک و سوسن و گل بنفشه بر سر و گردن نطول نمایند
و سر بخار آن دارند و مکرر دیده شده که ماده سرسام بحران با نتقال بقحف بپخته در زیر جلد باعث اورام عظیمه صلبه گردیده و از مداومت تطلیه با آب کشنیز تازه
بتحلیل رفت و در غذا عدس با سرکه بغایت مفید است سدید گوید که این حقنه مرطب ملین مسکن حرارت در سرسام صفراوی است ماء الشعیر سی درم روغن گل
ده درم لعاب اسبغول بست درم نیم گرم حقنه کنند و گاهی خمیرهٔ بنفشه یا ترنجبین قدر حاجت اضافه کرده میشود و این حقنه جید است عناب سپستان هر یک
ده عدد جو مقشر ده درم بنفشه خشک پنج درم نیلوفر سه درم چقندر یک قبضه لطیفه جوشانیده صاف کرده بست درم ترنجبین یا شیرخشت فلوس خیارشنبر
ده درم روغن کنجد پنج درم بوره ارمنی یک نیم درم و این ملین صاحب سرسام را در روز هشتم بخورانند شیرخشت ده درم تا پانزده درم تمر هندی منقی پانزده درم خمیرهٔ بنفشه
پنج مثقال گلقند و قدر درم راوند نیم مثقال و این مسهل در روز دوازدهم یا شانزدهم داده شود فلوس خیارشنبر ده درم تا ده مثقال گلقند پنج مثقال شیرخشت ده مثقال
خمیرهٔ بنفشه ده مثقال ریوند چینی نیم مثقال روغن بادام یکدرم باذن الله تعالی نفع بخشد

علاج فلغمونی و شقاقلوس دماغ

علاجش مثل علاج سرسام دموی کنند لیکن در فصد مبالغه نمایند و فصد عروق زیر زبان و چهار رگ و عروق جبهه پس گوش بعد فصد سر و بسیار نافع است و حکیم علی گفته
که در فلغمونی مبالغه در اماله مواد بسوی اسفل از وضع محاجم از کتفین بسوی عضدین بسوی خاصرتین بسوی ورکین بسوی فخذین بسوی ساقین نمایند و بر ساقین شرط نیز
بعمل آرند و این بعد فصد اولی و ایضاً در استعمال مشمومات بارده مثل صندل و کشنیز سبز و گل کدو و خیار کوچک و کافور و امثال آن و کذلک لطوخ اطلیه و اضمدهٔ بارده
و منومه بر سر چنانچه در سرسام مذکور گردد مبالغه کنند و صاحب اقتباس گفته که فلغمونی و شقاقلوس نیز از اقسام سرسام غیر حقیقی است و سبب فلغمونی تعفن خون
است و سبب شقاقلوس خون گرم با ترکیب سوداوی بود و علاجش بسیر سرسام مرکب سوداوی نمایند

علاج حمره و جمره دماغ و قوبای آن

علاجش بعینه علاج سرسام صفراوی است مع زیادتی ترطیب کثیر و دوام ربط اطراف و فصد چهار رگ و این ضماد علوی خان نافع حمره است آرد ماش
آرد جو در روغن گل و شیر زنان و زردهٔ بیضهٔ نیمبرشت آمیخته بر پارچهٔ کتان مالیده بر سر نهند و ساعت بساعت تبدیل نمایند و این ضماد در ابتدا استعمال کرده کدو
و خیار پوست خربزه عنب الثعلب ک کاسنی گل بنفشه کوفته اقاقیا در آب حل کرده ضماد نمایند و این ضماد در انحطاط استعمال میکنند آرد ماش بقدر کف گل بنفشه
مثقال فاوانیا دانگ کوفته بشیر زنان و روغن گل و زردهٔ بیضه آمیخته بر پارچه طلا کرده بر سر گذارند و این طلا نافع است صبر زعفران اقاقیا فوفل گل ارمنی
شیاف مامیثا صندل سرخ کوفته با آب کاسنی تازه و آب عنب الثعلب آمیخته بر سر طلا کنند و صاحب اقتباس این نیز از قسم سرسام غیر حقیقی نوشته گفته که اول
فصد قیفال کنند و بفاصلهٔ دو سه روز رگ پیشانی و یا بینی کشایند پس بمعالجه سرسام صفراوی پردازند و شیخ می فرماید که علاج حمره و قوبای دماغ بعلاج صبار
نماید طبری و گیلانی گویند که حمره و بجای نمله چون حادث گردد بسائر اعضای ظاهری جسم منقسم بدو قسم میگردد یکی منبسط زیر جلد و درین حمرت است
در جلد ظاهر میگردد و دوم فرو رفته در عمق لحم و این را حمرهٔ جمیم نامند و حمره فلغمونیه نیز و این را جمره نامند بجهت شباهت بجمرهٔ نار در حرکت آتش در حرقت و التهاب بدان نامیده اند
و این نوع گاه عضو را فاسد میکند و اماتت آن مینماید گاهی زائل میگردد و بحسب قلت ماده و کثرت آن و خبث و صلاح آن و سبب این مرض خون حار است

آب بر سر نباید ریخت و روغنهای سرد مرطبه بر سر مالند و اگر سهر کم نشود شیر زنان بر سر دوشند و آنرا با روغن نیلوفر و بنفشه در بینی چکانند و مریض را بر بستر نرم
بخوابانند و چون صلاح یابد مزوره ماش و کدو و اسفاناخ غذا سازند و اندک پست جو مغسول با آب گرم بشکر و آب سرد بدهند و چون آثار صلاح پدید آید و تپ ساکن
شود غذا مزوره سماق و یا مزوره حصرم و یا اسفاناخ سازند و کاهو خورانند و چون بران ایام بگذرد و بصحت عود کند در حمام داخل نمایند و چوزه مرغ و دراج
و ماهی صحرائی غذا نمایند و از غذای بسیار حذر کنند تا در معده فاسد نشود و بتدریج اعاده بعادت او نمایند **انطاکی** گوید که در سرسام مبادرت بفصد کنند
و تبرید با خراج ماده بدانچه تعدیل او کند از مسهل و غیره باید کرد و سعوطات نیکوست مگر در برسام بسبب احتمال عطسه که آنرا مضرست و صاحب سرسام حار تکثیر
تناول پست جو و شرب آب آن نماید و ماء القرع مشوی بعد طلای آن با آرد جو بسرکه سرشته و خوردن عدس و روغن بادام و طلای سر بحباده کدو و روغن گل و شیر
زنان و زعفران مجرب ست و شستن پایها بطبیخ سبوس و نمک مجرب ست هرگاه قرانیطس متمادی گردد و در قوت احتمال باشد فصد رگ پیشانی و حجامت ساقین
نمایند و درین وقت بنفشه و آنچه ازان سازند بکثرت خورانند **گیلانی** می نویسد که سکنجبین درین مرض باید که بسیار اندک استعمال نمایند زیرا که اکثار ازان دماغ
و حجب را ضرر رساند و مع ذلک شربت آلو ازان بسیار نیک ست بهر آنکه درین با وجود قمع و تبرید ترطیب و تسکین و منع بخار و ازلاق و تلیین طبیعت ست و اینها را
لذع نیست که دماغ را و آنچه متصل بدانست ضرر رساند و ایضاً می باید که کثرت حوامض نکنند و چون استعمال نمایند باید که ترشی او قوی نباشد و نه صرف بود بلکه
مخلوط کنند بچیزی که تعدیل او نماید و تبرید مفرط هم استعمال نباید کرد و حذر از شراب اولی ست اگرچه ممزوج باشد و از همه آنچه اعانت بر جذب مواد بسوی سر کند از جمیع مسخنات
دماغ و مضعفات آن اجتناب باید کرد در سرسام صفراوی حاجت بحقنه شدید بود زیرا که از شان اوست تحرک بسوی فوق و مسهلات قویه اکثر حار اند و از
اشربه نافعه آن شربت صندل ست و ماء القرع با آب غوره و شکر و ماء الشعیر رقیق بروغن بادام و شکر و بعد نضج و تلیین طبیعت سحرگاه قرص کافور دهند و هنگام
خواب دو درم اسپغول بجلاب بارد بخورانند و طلب خواب باشربه منومه مثل شربت خشخاش و شربت نیلوفر و شربت کاهو نمایند و یا تخم خشخاش و تخم کاهو سوده در
ماء الشعیر بپزند و طلای پیشانی بقیروطی افیون و مثل او و کافور سازند و حقنه تلیین سرد مرطب که درینجا استعمال کنند نیست و نسخه آن همانست که در قول جرجانی
گذشت و دران سفیده بیضه خام داخل ست و باید که شربت خشخاش بعد تنقیه دماغ و تلیین طبع و هنگام قرب انتها بنوشانند و علاج قسم دموی اینست که قبل
از زوال عقل فصد قیفال نمایند خصوصاً اگر مریض را بفصد آن عادت بود و اخراج خون بسیار در دو دفعات بدو روز یا سه روز بقدر قوت کنند و باید
که تعویل بر قوت نمایند چه اگر قوی بود مریض سالم گردد و اگر بخلاف این باشد لامحاله بمیرد و در اکثر قوت قوی از قوت افعال اعضای رئیسه شناخته میشود
پس اگر عقل و حس و حرکت صحیح باشد دماغ صحیح بود و چون نفس و نبض صحیح طبیعی باشد قلب صحیح بود و اگر اشتهای طعام صحیح باشد جگر صحیح و قوی بود و هرگاه
این امور بخلاف آن باشد این قوی ضعیف بود و چون از فصد عروق دست مانعی باشد بر ساقین حجامت کنند بعد بمیان هر دو شانه بعد ازان بر نقره
و فصد رگ پیشانی و بینی و هر دو رگ زیر زبان کشایند و خون بقدر امکان برارند اگر فصد این عروق باخراج دم ما یحتاج کفایت نکند فصد صافن نمایند تا جذب
خون باسفل نماید و بعد فصد در اول امر بسکنجبین خصوصاً سکنجبین معمول از پوست بیخ کاسنی و تخم آن اقتصار نمایند و بعد دو روز غذا ماء الشعیر رقیق مفرد یا بسکنجبین سازند
اگر سرفه و ضعف در معده نباشد و اگر خوف ضعف بود نان مغسول و بقول حبوب بارده مثل چقندر و کاهو و سرق و ملوکیه و بقلة یمانیه و کدو و خیار و قثاء و ماش
و عدس مقشر و جو مقشر معمول آب میوهای ترش مثل آب غوره و انار و ریباس و سیب اگر طبع نرم بود و اگر قبض باشد با آلو بخارا و تمر هندی دهند و اگر
طبع مائل بقبض باشد هر روز آب آلو با ترنجبین و یا شیرخشت بنوشانند و اگر طبیعت نرم نشود حقنه لینه یا شیاف استعمال نمایند و اگر احتیاج زیاده اسهال
باشد ماء الفواکه و بنفشه و لبلاب و خیارشنبر و غیره دهند و از غذا بر ماء الشعیر مرکب بعناب و آلو در روزی یکبار یا دو بار اقتصار ورزند اگر طبیعت قبض باشد و بزرشک
یا سماق یا به یا غوره دهند اگر طبع نرم باشد و بعد زمانه ابتدا ماء الشعیر غلیظ تر دهند و در تغلیظ آن بیفزایند تا آنکه مرض بانتها رسد و وقت بحران حاضر شود و وقت
انتها تدبیر غذا بطریقیکه در قول صاحب کامل گذشت باید کرد و چون بصحت عود کنند از تناول غذای کثیر و از مشی در آفتاب و از تعب و از خوردن حلاوات و از تخمه و جماع
و حرکت بسیار اجتناب نمایند **مؤلف خلاصه** گوید که در سه روز اول رگ قیفال زنند و عرقیات مناسب با شربت عناب و بنفشه و نیلوفر و لعاب اسپغول

بیفتند و سکنات نبض او تغیر بتواتر و سرعت عارض نشود و بول او رنگین نگردد و با شدت ضجر و غم باشد و دل تنگ شود و تشنگی بسیار بود و اگر آب بنوشند بسبب […]
خارج گردد و این مرض اکثر در یک روز قتل کند و گاهی تا چهار روز بکشد و احدی از آن نجات نیابد بلکه چهره و زبان سیاه شود و چشمهای ایشان باز ماند و حال آنها
مثل حال مطعونین بود و بعد از آن حرکات ایشان سست شود و نبض ساقط گردد و بمیرند و اکثر موت آنها باختناق بود شیخ میفرماید بعید نیست که سبب این
علت مشارکت دماغ بعضوی دیگر کریم مثل عضل النفس باشد چون آنرا تشنج یا فساد دیگر مثل خناق عارض شود و متادی بدماغ گردد و او را مشوش و فاسد
گرداند و عقل مختلط گردد و عطش بتجفیف نواحی راس و حلق و صدر عارض شود و لهذا بشرب آب ساکن نگردد **قرشی** میگوید که این مرض را اکثر دیده ام هنگامی که
وبا عارض میشود و احدی را ندیدم که از آن خلاص یافت و کسی را ندیدم که در اول روز از آن بمیرد بلکه هر کسی را که این مرض عارض میشود ضجر و قلق آنرا اشتداد و
می نماید و قرار نمی یابد و بر یک شکل قائم نمی ماند بلکه بر فرش و بستر خود منقلب میگردد و گاه بقوت و سرعت حرکت میکند و گاه یکبارگی ایستاده میشود و همواره
حال همچنین میباشد تا آنکه سست گردد و می میرد و زبان بعضی بالکل سیاه میگردد و بعضی را این وقت قرب موت عارض شود و اطبا از مشاهده این
مرض حیران میشوند و اکثر مریض نسبت میکنند که ادای این افعال باختیار خود میکند باراده اظهار آنکه مرض او شدید است و در نفس الامر چنین نباشد پس گاهی
بعض اطبا همین اعتقاد میکنند تا آنکه مریض می میرد و کسانی را که من مشاهده کرده ام احدی را از ایشان ندیدم که عقل آن ظاهر مختلط گردد بلکه اکثر از
ایشان از افعال خود که میکنند عذر می نمایند و میگویند که از شدت کرب بر نفس خود قدرت نداریم و اما کسی که مس بدن آنها میکند در آن از حال صحت
تغیر نمی یابد و لهذا انکار مردم بران زیاده بود و بتحقیق صدق کلام مریض درین باب نمیکنند حتی که مریض هلاک میگردد و این مرض عارض میشود وقتیکه عفونت
شدید در قلب پیدا میشود و از آن انطفای حرارت غریزی لازم میگردد و کرب شدت میکند و درین هنگام در نفس تنگی عارض میشود بسبب تجفیف
اعصاب حنجره که بنا بر قوت حرارت و چون این اعصاب خشک میشوند تحریک تام متمکن نمیباشد و لهذا اکثر موت ایشان باختناق میباشد بسبب انطفای حرارت
غریزی نبض ایشان را تواتر و سرعت عارض نمیشود بنا بر آنکه حرارت غریبه تا جگر و مجاری بول منتهی نمی گردد و لهذا بول از مجرای طبیعی متغیر نمیشود گیلانی مینویسد
امید است که بر قرشی این امر مشتبه باشد زیرا که در تپ وبائی نیز اکثر این اعراض میباشند و گازرونی بعد نقل قول رازی و شیخ و قرشی نوشته که این اقوال از عجائب
عجیبه است و مثل این بسی در کتب طبیه بهم […] [illegible]

علاج سرسام سوداوی

و این کمتر افتد و اشد آفت و ابطای برء است و بجالینوس لیامیگر ابدا بعد فصد تبرید و ترطیب دماغ از ادویه و غذا بجمیع کنند و پس از نضج ماده بمسهل سوداوی حب افتیمون
تنقیه نمایند و بهر تبرید و ترطیب ماء الشعیر بشیره خشخاش و ترنجبین جهت تقطیع و تلطیف ماء الجبن و سکنجبین که بسیار ترش نبود مناسب است و بعد تنقیه ضمادات و نطولات
مرطبه بکار برند و ضماد مغز تخم کدو مغز تخم تربوز نیلوفر بنفشه هر واحد یک توله سائیده بشیر دختر یا آمیخته نیز برای سرسام سوداوی و صداع یبسی خشکی […]
فائده تمام میکند و نطول بابونه تمام گل سرخ اکلیل الملک کشنیز خشک حاشا […] بعد تنقیه نافع و بعضی شبت و عنب الثعلب گل بنفشه تخم خطمی حلبه […] و سبوس
نیز افزوده اند و ایضاً بابونه شبت ریحان بنفشه گل نرگس در آب شیرین پخته روغن بابونه روغن کنجد روغن بادام شیر دختران داخل کرده نیم گرم بر سر نطول
کردن سودمند است و هر چه در علاج امراض دماغی سوداوی و صداع سوداوی مذکور شد بعمل آرند و روغن کدو و بنفشه و نیلوفر و بابونه بشیر زنان بسر مالند و ایضا
روغنهای مذکوره و شیر دختران در گوش و بینی چکانند و در تنویم علیل کوشند و باقی تدبیر حسب حاجت از سرسام صفراوی بگیرند و غذا ماء الشعیر برنج و مانند آن
دهند و در انحطاط مرض گوشت حلوان و بچه خروس دهند و از غصه و حزن و افکار بسیار منع کنند **اقوال** مهره صاحب اقتباس مینویسد که اول رگ باسلیق وقت
صبح زنند و وقت شام رگ صافن کشایند و جهت تبرید و ترطیب دماغ روغن بادام و کاهو و شیر زنان برابر گرفته در بینی و گوش چکانند و بر تارک سر بمالند
و شیره خرفه و خیارین مغز کدو […] تخم کاهو هفت ماشه در گلاب […] مشک […] هفت توله شربت نیلوفر شربت صندل […] هر یک دو توله […] داده
بنوشانند […] شیر برنج و یا حلیب بشیر پزند و یا آش جو بشربت نیلوفر و انار […] و چهار پنج روز […] بعمل آرند […] [illegible]

که باختلاط صفرا فاسد میشود و منبسط میگردد و جوش میخورد و گاهی باریک می شکافد پس بسوی لحم و عصب و عظم میرسد و چون این علت در دماغ پیدا شود
و آن از ترقی خون فاسد با اختلاط صفرا بسوی بعض اجزای دماغ یا اکثر آن است نوع واحد گردد و او آن است که در جلد منبسط میشود پس آنجا اندر غشای
موضوع بر قحف و یا در غشای موضوع بر دماغ و یا در بن هر دو منبسط گردد و با این خون فاسد در عروق دماغ حاصل شود و اما قسم دوم که آن عمیق است
در دماغ عارض نمیشود زیرا که قبل از آنکه در دماغ فرو رود مریض را هلاک میکند چه دماغ متحمل مثل این الم نمیشود نمی بینی که اکثر بمشارکت عضو بعید متالم میگردد
فکیف که او بنفسه متالم شود و ماده حاده اکال او را مس کند و فرق میان این مرض و قرانیطس حار آنست که آن عقل را زائل میکند و بادی تپ مطبقه میباشد و چشمها
سرخ می گردد و با این علت تپ و زوال عقل نمیباشد بلکه مریض در سر خود آتش ملتهب می یابد و بران طاقت صبر و قرار نمیدارد و علاجش اینست که فصد
قیفال و رگ پیشانی و رگ منخرین و هر دو رگ زیر زبان بحسب امکان و مطاوعت قوت یکی بعد دیگری بکشایند بعده بشربت ماء الشعیر و اغذیه مرطبه مثل کاهو و قطف
و کاسنی و حریرهای معمول از نشاسته و روغن بادام لزوم نمایند و نظر بسوی چیزهای سرخ براق برای جذب ماده بسوی خارج مثل کلفت نمایند و لزوم این ضماد بر سر
نمایند جرادهٔ کدو مغز خیار برگ عنب الثعلب صندل سفید حضض اطراف بید برگ بنفشه نیلوفر برگ اسپغول بمقادیر لائق علت گرفته باریک سوده با سرکه آمیخته بر سر ضماد کنند
و یا سفیدهٔ تخم مرغ را با روغن گل خام آمیخته سرد نموده بر سر گذارند و هر ساعت که گرم گردد تبدیل نمایند و باکی نیست که بالای ضماد مذکور اندکی روغن بنفشه بچکانند
لاسیما وقت ظهور نقصان و کمی در علت بعده جو مقشر و برگ بنفشه نیلوفر هر واحد کف کبیر پوست خشخاش سبوس گندم هر واحد کف برگ عنب الثعلب
دو کف بپزند تا مهرا شود پس صاف کرده نیم گرم بر سر ریزند و ثفل آن تکمید سر نمایند و اگر ببینند که از ریختن بیمار را قلق میشود در هوا سر کنند پس سر ریزند در
هر روز بدفعات متوالی و بهترین چیزها که درین مرض استعمال کنند این ضماد است بگیرند برگ عنب الثعلب و تخم آن و سیب بسیده و هر دو را نرم کوفته در سرکه
ممزوج نموده و روغن بنفشه بچشانند تا مثل مرهم گردد بعده اندک آرد جو و سویق او آمیخته مثل خاگینه کنند و بر سر از آن خضاب غلیظ نمایند و چون مرض انحطاط
یابد و قلق زائل شود و در قاروره آثار نضج پدید آید اگر قوت مطاوعت کند باین مطبوخ مسهل دهند برگ عنب الثعلب تخم خطمی برگ خیارزه هر واحد دسته تمر هندی
سی درم ترنجبین بیست درم آلو بیست عدد عناب یک کف سپستان یک کف و اگر توت شامی بهم رسد دو کف کبیر همه را بدستور مطبوخ جوشانیده صاف نموده
تمر هندی را از آن بقدر قوت علیل فصل گرفته هفت درم فلوس خیارشنبر در آن مالیده نیم گرم بنوشانند و اگر قوت کفایت کند دو سه بار این مطبوخ استعمال کنند
و هرگاه اندک بقیه مرض بماند این سعوط بکار برند بگیرند شیاف ابیض که در آن افیون نباشد و از زروت او بشیر خر پرورده باشند بقدر طسوج و در شیر دختران حل کرده
اندکی روغن بنفشه یا روغن نیلوفر و روغن کدو یا روغن تخم خیار بران انداخته بهم زنند و صاف کرده قدری سرد نموده سعوط کنند پس اگر ازین راحت یابد
و در چشم او اشک نیاید لزوم این سعوط نمایند که مریض ازین صحت یابد و اگر اشک سائل شود و از آن راحت نیابد شیر دختران از پستان بر سر دوشند و نهادن
پارچه مبلول بآب طلع و گلاب با اندک سرکه و روغن گل بهم آمیخته بر سر لزوم نمایند و مسکن خوابگاه مریض در جائی که در آن هوا سرد بسیار آید مقرر سازند و از مشی در
آفتاب و قرب آتش حذر کنند و برگ بنفشه و نیلوفر در آب سرد پاشیده ببویانند و اگر صاحب این مرض را آب عصا الراعی بشیر دختران سعوط کنانند انتفاع تمام بخشد و گاهی
عصا الراعی و طحلب و برگ اسپغول ساییده قدری سرکه آمیخته بر سر ضماد می کنند و این ضماد در اول این مرض و در آخر آن نیکوست و اما نطول صلاحیت استعمال ندارد
مگر در آخر این مرض و اگر با این علت در ابتدا تپ لازم گردد و بر روی نبض نمش بنفسجی ظاهر شود بی شک علیل هلاک گردد و اگر چهرهٔ او مع ظهور تپ زرد گردد
و اسهال او را عارض نشود خلاصی یابد و این مرض از امراض مشتبهه است باید که هنگام وقوع آن تامل تمام در علامات و معالجه آن نمایند سمرقندی در شرح
اسباب مینویسد که دیدم این مرض را مع علامات او که بعبقی بر نهار حادث شده بود و هنوز نوبت اختلاط عقل و سیاهی چهره نرسیده بود و علاجش شروع نمودند
فاز سهر و نارجیل دریائی نمودم و صحت یافت و حمره که بکودکان افتد تدبیرش علاج عطاش است که بعید لیشر غشش بباید بهر آنکه از قانون شرح آن حمره و عطاش
در صبیان مرض واحد ظاهر میشود رازی در حاوی کبیر نوشته که گاه مرضی شبیه بقرانیطس بغیر تپ عارض شود و بودن او بغیر حمی دلیل بر خالی بودن آن از ورم
ست لیکن با قلق شدید و جهیدن بود که صاحب او بر قرار نباشد و خواهد که برجهد و گاهی بر بستر غلطد و گاهی بقوت بنشیند و گاهی بضعف

روغن گل یا روغن سوسن ترکرده بر سر نهند و روز سوم حجامت سر کنند و سرکه عنصل نمایند و جند بیدستر قدری بیفزایند و یا پودینه زیاده کنند و ضماد بموی سوخته انسان
با سرکه بر سر تراشیده نافع ست و این ضماد والد علویخان بغایت سودمند یافته کمافیطوس گل بنفشه اسطوخودوس هر یک دو مثقال جند بیدستر یکدانگ عود هندی عود
صلیب هر یک دو دانگ ماش مقشر بقدر یک کف کوفته بیخته بروغن گل و ناردین هر یک پنج مثقال شیرزنان بقدر حاجت زرده بیضه یکعدد آمیخته بعمل آرند و اگر حاشا
و پودینه بری و بابونه و مرزنجوش و بادیان در سرکه کهنه پخته مقابل بینی بخور دهند روز سوم و بعد آن مفید بود و اگر عنصل تازه سائیده بسرکه آمیخته بر ساق و ران
و قدم ضماد کنند جذب ماده باسفل کند و ایضا بهر جذب ماده حقنهای حاده و حمولات قویه و بستن ساق بساعد و مالیدن پایها بکار برند و از آب سرد سخت پرهیز باشند
و عوض او عرق بادیان یا گاوزبان یا عنب الثعلب بنوشانند و از جمیع ترشیها اجتناب نمایند و چون خواب مستغرق شود بدادن آوازهای قوی و تحریک موجزان بهر حیله
بیدار سازند خصوص روز و مدام اطراف او را از چیزی درشت بسختی چندان بمالند که بیمار الم آن دریابد و بیدار ماند و محاجم بغیر شرط بر پای نهند و آبیکه در آن ادویه
حاره جذابه پخته باشند بشویند و هرگاه مرض بانتها رسد ضمادات محلل صرف مثل جند بیدستر و پودینه و صعتر و حاشا و عاقرقرحا و خردل و عود صلیب با آب نمام مرزنجوش
با قدری سرکه عنصل و زیت بی امتزاج روادع استعمال نمایند و بعد از نضج تام روز هشتم از مسهل بلغم و حب ایارج تنقیه نمایند و در صورت بیهوشی با آب نیم گرم و نمک
اول حقنه کنند تا افاقه شود پس مسهل بدهند و بعد از تنقیه و مفارقت تپ فلافلی سفه و جوارشات مقوی دماغ مثل جوارش مصطکی و عنبر یا دواء المسک معتدل
بدهند و یا جوارش جالینوس با عرقیات و گلقند و یا جوارش عود با عرق گاوزبان و عنب الثعلب و کیوڑه و شربت بزوری معتدل بخورانند و گویند که جند بیدستر را
خاصیتی است در تقویت اعصاب با وجود نفع او درین مرض پس استعمال او با ادویه مسهله و غیر مسهله بدون ادویه حسب مقتضای حال اولی ست و غرغره منقی
دماغ و نطولات قوی التحلیل بعمل آرند و ایضا بهر تسخین دماغ و تحلیل ماده باقی عطوسات مثل کندش و جند بیدستر و فلفل و شونیز و مشک بکار برند و چون نسیان
لازم این مرض ست مدام بیمار را بدفع بول برانگیختن تکلیف خبردار باید ساخت و نطولات مدر بول بر مثانه او باید ریخت و غذا از اول تا انتها آب نخود حلوان یا جوزه مرغ یا نخود
یا باز پخته و در انحطاط شله یا شوربای کبوتر و گنجشک و خروس و دراج و تیهو با مصالح حار و شیبت بدهند باقی تدابیر علاج امراض دماغی و رمی بلغمی و علاج صداع بلغمی حسب حاجت بکار برند

اقوال اکابر سویدی میگوید که خردل کوفته با آب قصب نقلی که آن قسم مشک ست بعد حلق راس بر یافوخ ضماد کردن مجرب من ست و از حکمای دیگر نقل کرده
که ضماد عصاره نمام بسرکه و روغن گل یا گلاب و کذا نمام کوفته بسرکه پخته و روغن گل آمیخته و کذا نسرین مطبوخ بسرکه و کذا انجیر منقوع بعسل تا آنکه نرم شود با خردل
سائیده بر یافوخ و کذا جند بیدستر بسرکه در روغن گل حل کرده بعد حلق راس و کذا پودینه بستانی بجند بیدستر و سرکه و روغن گل و کذا طلای سرکه عنصل در روز
و شب چند بار و کذا ایارج لوغاذیا بسرکه و روغن گل در حمام و کذا موی سوخته انسان بجند بیدستر بر جبهه و یافوخ و کذا بابونه و کذا برگ فنجنگشت و تخم او بسرکه
و زیت و شرب ضماد آب نعنع بستانی بسرکه و روغن گل و شرب ضماد و شم قسط و شم خردل و یا شونیز بریان کوفته در پارچه بسته مدام و یا شونیز سه بار یک سائیده
در خرقه بسته شم و یا صعتر در شب و روز چند بار و یا پودینه کوهی و دشتی بدستور و یا حاشا بدستور شم و ضماد پودینه مع جند بیدستر و کذا حاشا تنها یا بروغن بان
و سرکه و سعوط انسرین بسرکه و کذا نطول جند بیدستر در سرکه و روغن گل حل کرده بر پیشانی و یافوخ و دلک اطراف بنطرون و زیت و یا تخم انجره نیز آمیخته و یا تخم انجره
و نطرون و عاقرقرحا و تدهین اطراف بعاقرقرحا و زیت و نطرون و تکمید بجاورس و نمک گرم کرده بعد حلق راس و شرب سنا و یا جند بیدستر و صعتر و یا فلفل سفید
بجند بیدستر و بماء العسل هر واحد و غرغره خردل با آب بادیان و کذا پودینه و حاشا و فرفیون بروغن گل و سرکه و کذا طبیخ پودینه تنها و کذا سکنجبین عنصلی و غذا شیر مغز بادام
بعسل هر واحد نافع لیثرغس ست **مصنف اقتباس** گوید که اول بهر نضج ماده شربت اصول علویخان یکتوله یا دو توله گلقند عسلی دو توله بلیسانند و بالای
شربت اسطوخودوس منضج چهار توله در عرق بادرنجبویه و عنب الثعلب هر یک نه توله حل کرده بنوشانند و یا این بار الاصول و هندبا پوست بیخ بادیان پوست بیخ کاسنی
هر یک نه ماشه اصل السوس مقشر پنج گل نیلوفر یک و هفت ماشه فقاح اذخر افسنتین هر یک چهار ماشه مویز منقی یکتوله اسطوخودوس نه ماشه انجیر زرد چهار عدد بادرنجبویه پنج ماشه
گلقند عسلی چهار توله سکنجبین عنصلی دو توله داخل کرده بکار برند و غذا نخود آب بچه مرغ دهند یا شوربا با نان خشکه تا روز سوم جهت منع ماده و تقویت دماغ سرکه کهنه
و روغن گل و گلاب ابر آمیخته نیم گرم بر تارک بمالند و روز چهارم بزرالبنج و قسط تلخ و جند بیدستر هر یک ماشه اضافه نمایند و این نطول ... شونیز بریان و قسط تلخ سنبل الطیب یک

بماء الجبن کنند و بعد الفراغ ازان بنا بر تعدیل مزاج خمیرهٔ صندل ترش بر نسخهٔ رازی همراه عرق شیر علو سیحان بکار برند **خجندی** گوید که نضج ماده بمطبوخ بنفشه و اصل السوس مقشر نیم کوفته و گاوزبان هر یک ده درم و شکر سفید ده درم نمایند و غذا ماء الشعیر مخوده بروغن بادام دهند و بعد ظهور نضج تام در قاروره اسهال بمطبوخ بنفشه نیلوفر تخم کاسنی اصل السوس تخم کشوث هر یک ده درم مویز منقی ده درم پرسیاوشان اسطوخودوس بسفایج هر یک سه درم شاهتره یک قبضه عناب عدد فلوس خیارشنبر ده درم ترنجبین گلقند هر یک پانزده درم روغن بادام یک مثقال بدستور معهود مرتب ساخته دهند و غذا بعد اسهال در آخر روز ماء الشعیر مع مخود دهند و این نطول نافع این مرض ست بابونه شبت شاهتره بنفشه مساوی جوشانیده نطول کنند و تدهین سر بادهان فاتره رطب مثل روغن بادام و روغن بنفشه نمایند و در نسخهٔ ابن الیاس مسهل مذکور سنای مکی هفت درم گل سرخ پنج درم بادرنجبویه ده درم عوض شاهتره و عناب گلقند ست و در نطول ریحان بجای شاهتره **طبری** گوید که در سرسام سوداوی ترک استفراغ او در اول مرض البته واجب ست بلکه لزوم ماء الشعیر بجلاب شکر نمایند و غذا بمزورات مرطبه مثل ماش و اسفاناخ و مانند آن دهند و هرگاه در قاروره نضج ظاهر شود تنقیه باین مطبوخ نمایند پرسیاوشان اصل السوس مویز منقی هر واحد پنج درم عناب سپستان آلو شیرین هر واحد بست عدد ترنجبین بست درم برگ بادرنجبویه یک کف همه را بدستور مطبوخ بپزند و شربتی ازان حسب قوت مریض صاف کرده هفت درم فلوس خیارشنبر دران مالیده اندک روغن بنفشه بران ریخته بنوشانند و یا در حلق او در چکانند اگر از شرب او امتناع باشد و این مرض را اعراض قبیحه می باشد ظاهر میشود از هجوم مریض بر انچه واجب نبود و انبعاث و تشبث او از کسی که قریب او باشد و گاه از دندان بگیرد و هرچه نزدیک دندان او آید قطع کند و چون مثل این افعال ظاهر شود پس سبیل او آنست که بربندند و تر سازند تا ازان باز مانند و هرگاه مرض انحطاط پذیرد مرتبهٔ دیگر استفراغ ماده نمایند اگر قوت او متحمل آن باشد و شیر بز یا شیر دختران بر سر دوشند و بر ضماد لزوم نمایند بگیرند شیر تازه بز و دران پیه جدی بجالند تا منجمد گردد بعد ازان برگ خبازی و برگ بقلهٔ مبارک سائیده بر سر نهند و بالای آن شیر منجمد گذارند و مدام روغن کدو و روغن تخم خیار در بینی چکانند و چون علت منحط گردد از خروس خصی و دماغ جدی و مانند آن غذا سازند و از فواکه سیب شیرین خوشبو بخورانند و از جماع البته منع کنند تا آنکه قوت حاصل گردد و بغذای لحم رجوع کنند و آبزن و حمام لازم گیرند و در وقت غلبهٔ مرض از بیمار سخنهای نیک یاد کرده و نزدیک او کسانی باشند که ازان انس و محبت داشته باشند و همچنین در سایر انواع این مرض بیرا که سکوت و سخن خوب تسکین نفوس آنها از ضروریات ست **سعید** گوید که علاجش باستفراغ بدن از مطبوخ افتیمون کنند و اگر مانعی باشد این حقنه بعمل آرند شحم حنظل و بسفایج و افتیمون مع پودینه جوشانیده در آب آن روغن بابونه آمیخته حقنه کنند و ماء الشعیر بشربت نیلوفر و لعاب اسبغول بجلاب یا ماء الجبن بنوشانند و آبیکه دران جو مقشر کوفته و گندم و نیلوفر و بنفشه و گل سرخ جوشانیده باشند بر مقدم سر بریزند و روغن بنفشه و نیلوفر نیم گرم بر سر مالند و چون مرض صلاح یابد در حمام داخل کنند و بجوزه مرغ و لحم خرفان غذا سازند و شراب ممزوج بنوشانند و بکثرت خواب امر فرمایند **ایلاقی** گوید تا وقتیکه علامات نضج ظاهر نشود استعمال حقنه یا مسهل جائز نیست تا ظهور نضج ماء الشعیر رقیق ممزوج بجلاب نوشانند و بروغن بنفشه و کدو تمریخ سر نمایند و شیر زنان بر سر دوشند و بدانچه در سرسام صفراوی گذشت استعانت نمایند **گیلانی** میگوید که تدهین کف پا و ناف و مقعد مریض هر شب بروغن تخم کدو یا روغن بنفشه نافع ست و بعد ظهور نضج طبیخ افتیمون بنوشانند و ماء الجبن دهند و اصلاح مزاج باشیای مرطبه که با وجود آن سخافی باشد باید کرد و آب مطبوخ اشیای مرطبه باندک محللات مقدم سر آشامند

علاج سرسام بلغمی

که لیثرغس نامند اگر مانعی نباشد اول فصد کنند و به نضج ماده منضج بلغم دهند و منضج از بادیان یک مثقال اصل السوس مقشر نیم کوفته پرسیاوشان هر یک سه درم پوست بیخ کرفس یک درم جوشانیده صاف نموده یک نیم اوقیه گلقند حل کرده باز صاف نموده بادو اوقیه سکنجبین بزوری صبح نیم گرم نوشانیدن نیز مفید بود و اگر تب زیاده باشد گلقند دو توله در عرق عنب الثعلب و عرق بادیان هر یک پنج توله مالیده نوشانند و بخلخه از حب الآس جوشانیده و روغن گل و سرکه آمیخته بعمل آرند و یا شوربه و سعوط و ضماد بکار برند و پر مرغ بعسل و خردل آلوده در حلق انداخته قی آورند و پوست سر بزغاله گرما گرم بر سر بستن از مجربات ابن بیطار ست و معمول انیست که مرغ خانگی با کبوتر بچه ذبح نموده بنوعی که خونش بیرون نرود یا بر سر مریض افتد شکم شگافته گرما گرم بر سر نهند و هرگاه سرد شود تبدیل نمایند و در ابتدا پارچه بسرکه یا دو دزن آن

در روشنی که در تابستان باعتدال و در زمستان گرم باشد بنشانند و هر صباح گلقند عسلی با آبیکه اندران زیره کرمانی جوشانیده باشند بنوشانند و نخود آب مع زیت
مغسول و زیره و شبت و دارصینی غذا سازند و چون تپ و سن باشد یا این ماء الاصول خفیف دهند پوست بیخ کرفس پوست بیخ بادیان هر یک ده درم تخم کرفس
بادیان انیسون هر یک سه درم مصطکی سنبل الطیب هر کدام یکدرم اسارون سلیخه هر کدام نیم درم بیخ اذخر فقاح اذخر اسطوخودوس هر یک سه درم مویز منقی بیست درم
همه را در سه رطل آب بجوشانند تا بیک رطل آید صاف نموده هر روز چهل درم ازان گرفته گلقند شکری ده درم دران مالیده صاف کرده روغن بادام یکدرم افزوده
نیم گرم وقت سحر بنوشند و سکندر افرودیسی ذکر کرده که هرگاه قوت قوی باشد و حمی بست که فصد صاحب این مرض کنند و سرکه و روغن گل بر سر ریزند و چون مرض
بانحطاط آید جند بیدستر و پودینه بر پیشانی طلا نمایند و بکندش عطسه آورند و اگر در انجا تپ ظاهر باشد از ماء الاصول حذر کنند و چیزی سوای گلقند شکری هفت درم
ندهند و ماء الشعیر که دران پودینه و زوفا با بادیان پخته باشند بدهند و اگر تپ قوی باشد بر بادیان مع ماء الشعیر بشکر اکتفا نمایند و سکنجبین شکری بزوری بنوشانند
و ماسوای این اشیای بارده رطبه جمیع فواکه لاسیما شفتالو و سیب و امرود و مانند آن اجتناب ورزند و اگر اندک مویز منقی بخورند باکی نیست از البان خاصة
احتراز نمایند که آنها سر را ضرر دارند و ایضا ماهی و حبوب مثل باقلا و عدس و لوبیا و مانند آن و عضل ساقین او بعصابه محکم بربندند و ساعد بمالند و کف پا باندک بوره ارمنی
و عاقرقرحا و روغن سوسن نیکو بمالند تا ماده از سر باسفل جذب کند و بر سر آن روغن سوسن و روغن گل باندک سرکه خمر بریزند تا بدین دماغ قوی گردد و بخار متراقی
از بدن را قبول نکند و اگر تپ نباشد ماء الاصول مذکور بنوشانند حتی که علامات نضج ظاهر شود و پس دران هنگام بعد هفته یا دو هفته بطبیخ غاریقون و حب ایارج
و بعد ازان بحب قوقایا تنقیه نمایند و نسخه طبیخ غاریقون اینست سنای مکی پنج درم اسطوخودوس ده درم تربد مجوف محکوک دو درم بادرنجبویه دو درم گاوزبان گل سرخ
هر کدام سه درم گلقند ده درم جوشانیده صاف نموده غاریقون سفید یکدرم با قدری عسل سرشته و شحم حنظل دو دانگ اضافه نموده بنوشند و چون بدن
از اخلاط بلغمی پاک شود بنفس دماغ متوجه شوند و این سعوط بکار برند سکبینج جاوشیر فلفل سفید جند بیدستر زعفران عاقرقرحا شونیز هر واحد یک حبه و صبر دو حبه
صمغ را در آب شهابج تر کرده ادویه سوده بدان سرشته حبها سازند و ازان دو حبه یا سه حبه باندک روغن سوسن در بینی چکانند و موی سر تراشیده بران روغن
سوسن و روغن زنبق و سرکه عنصل و آب انجام یا آب شهابج خوب مخلوط کرده بریزند و این طلا بعمل آرند جند بیدستر دو درم عاقرقرحا مویزج هر کدام چهار درم بوره
ارمنی خردل هر کدام سه درم کوفته بیخته با انجام یا آب مرزنجوش یا آب مر و بقدری سرکه عنصل بر پیشانی و مؤخر سر طلا نمایند و شم فلفل و جند بیدستر و فرفیون نمایند تا
آن عطسه آورند و اگر فائده نشود باندک شلیثا با آب شهابج سعوط سازند و در خلال این احوال گاه گاه ایارج فیقرا با عسل و سکنجبین عنصلی سرشته و اطریفل کبیر بدهند
و با ایارج فیقرا و سکنجبین غرغره همیکنند و غذا نخود آب شبت و دارصینی و خولنجان و زیت مغسول یا شوربای قنابر یا کنجشک یا طیهوج سفیدباج پخته بدهند و عسل بخورانند
و مشک و غالیه ببویانند و بکندر و بندق و مانند آن تبخیر نمایند پس اگر این تدبیر کفایت کند و آثار صلاح در حال بیمار پدید آید لزوم این تدبیر نمایند و اگر علت طول کشد
و خدر و ارتعاش و سردی بر بدن مستولی گردد ایارج ارکاغانیس یا لوغاذیا بقدر چهار مثقال با آبیکه دران مویز منقی و تخم کرفس کوهی و انیسون و پودینه کوهی جوشانیده
باشند بمقدار چهار اوقیه بدهند و بعده ایارج جالینوس و بعد ازان تریاق یا باید داد و بعد از استعمال ایارجات طلیه مذکوره بر سر طلا کنند و این کماد بعمل آرند انجام مرزنجوش
بابونه شبت برنجاسف برگ غار قسط تلخ عاقرقرحا هر یک کوفته در آب جوش داده بعد تراشیدن موی سر بدان تکمید نمایند و در روغن ناردین و روغن قسط و روغن
قثاء الحمار اندک جند بیدستر حل کرده بر سر بمالند و اگر بعضی از زبل و غنمها باندک سرکه عنصل آمیخته بر سر طلا نمایند انتفاع یابند و اندک روغن بادام بروغن خشخاش مشمش
و روغن غار بخورانند و فرفیون و جند بیدستر ببویانند و بالجمله تدبیر صاحب این مرض بتدبیر سبخ ملطف و بسائر تدابیر مذکور در صورتی است که تپ محسوس نباشد
و هرگاه فصل تابستان و بلد حار یا نبض سریع عظیم باشد ادویه قوی الحرارة و معجونات کبار استعمال نباید کرد چون معالجه مریض بحسب تدبیر مذکور باحتیاط نمایند
و علامتی از علامات نضج ظاهر شود در حمام داخل کنند و بر بدن او آب نیم گرم بریزند و اگر در ابزنی که اندران آب گرم مطبوخ بابونه و اکلیل الملک مرزنجوش باشد
بنشانند و بر سر او نطول کنند منفعت بین نماید و در اول وهله طول مکث در حمام و آبزن نکنند و آب قوی الحرارة هم نباشد بلکه معتدل بود و بعد ازان العد اغذیه
موافقه شربت ریحانی اندک اندک بنوشانند بهر آنکه تلطیف ماده و تنزیه نضج آن و انتشار حرارت در سائر بدن او کند ایلاقی گوید که اولی در علاج او نیست



چهار ماشه چند سه ماشه روغن گل و زنبق و نرگس هر یک یکتوله و سعوط و پاشویه و طلا و ضماد تا یکهفته بکار برند که این همه بنا بر جذب ماده اند مایه ماده میباشد و لیکن تنقیه
هرگز بکار نبرند و گر احیانا استعمال کرده بشود موجب هلاک عاجل میگردد کذا فی النبض الکبیر و سعوط نیست سنبل الطیب و شبت نیز و کندش تربد سفید و دار شیشعان
و جند بیدستر هر یک سه ماشه بکار برند و پاشویه نیست اکلیل الملک و صعتر و سداب و بابونه هر یک سه توله برگ کنیر و سبوس نخود و گندم و برگ کنار هر یک شش توله نمک طعام دو توله
بدستور معمول اعمال آرند و این ضماد جامع الجوامع بکار برند اسطوخودوس یکتوله دال ماش مقشر شبیر سوده برگ مورد و فرنجمشک یک یک توله عود صلیب درم جند بیدستر
یکماشه مصطکی سه ماشه در گلاب و روغن گل و زردی بیضه مرغ سرشته بر پیشانی و صدغین ضماد نمایند که فی الفور بهوش می آرد و در این اثنا بفاصله یکدو روز قبض را
صابون طبع را بکشایند و روز هشتم اگر بهوش باشد تلیین طبع نمایند باضافه برگ سنا دو توله و ریوند خطائی و تربد سفید هر یک ماشه و زنجبیل سه ماشه و خیارشنبر
در ترنجبین یک هفت توله روغن بادام هفت ماشه و شربت اسطوخودوس مسهل علویخان چهار توله در ماء الاصول مذکور لیکن باید که وقت شب حب ایارج نه ماشه
بخورانند و وقت دوپهر نخود آب مرغ دهند و وقت شب نان بشوربای مرغ و روز نهم ماء الاصول مذکور نوشانند باضافه شربت بزوری حار سه چهار توله و حب
هفت ماشه و همین نمط سه چهار مسهل دهند و یا زیاده تا تنقیه تمام حاصل شود و اگر بهوش و طاقت نوشیدن نداشته باشند حقنه حاده علویخان استفراغ نمایند لیکن نخست
باید که بآب نیم گرم و نمک هندی حقنه کنند در روزی دو سه نوبت یا کم و زیاده تا با فاقت آید پس تنقیه دماغ و بدن بدستور مذکور کنند و بعد از تنقیه جهت تعدیل
مزاج و تقویت دماغ معجون فلاسفه و فلافلی و سجزنیا دهند و مصطکی اسطوخودوس یک دو ماشه در گلقند عسلی یکتوله آمیخته بلیسانند که بسیار مفید است همچنین جند
یکماشه در عسل یکتوله با ماء العسل و کذا قرنفل و کذا کت جدوار ابوسهل گوید که معالجه لیثرغس باستعمال حقنه حاده باید کرد و چون بدن نقی و مرض با نحطاط خلط بلغمی
از سر منحط گردد ضماد معمول از روغن گل و پودینه و نعنع و اندکی سرکه بسر نمایند و همچنین جاحته اطراف را بروغن گل که دران نطرون و عاقرقرحا حل کرده باشند مالند
بعد ازان ضماد معمول از جندبیدستر و حاشا و پودینه کوهی و سرکه عنصل بر سر گذارند سیاقین یا بماء العسل عنصل بماء السکنجبین عنصلی غرغره سازند تنها یا با ایارج اگر
علت طول کشد و رعشه ظاهر گردد تکمید سر از نمک گرم نمایند و منقیات سر از حقنها و از ادویه مدر بول استعمال کنند ابوعلی مینویسد که اگر عائقی مانع نباشد و خون بر بدن
غالب باشد اولا فصد کنند بعد ازان حقنهای حاده استعمال نمایند و حجامت در اسفل کنند و بر لیثه مطبوخ بخردل و عسل قی آورند و مریض را در خانه روشن بدارند استفراغ
در سبات بالحاح و انتباه منع نمایند و در اول مر برای منع ماده روغن گل و سرکه آمیخته بر سر طلا کنند و بعد دو روز از ابتدای مرض جندبیدستر بدان مخلوط کنند و بجای سرکه
سرکه عنصل بگیرند و آب سرد بر سر نریزند مگر اندکی در ابتدا خاصته در هنگام انتها خصوص اخر آن بالکل منع کنند بعد ازان بیت نطرون و تخم ماذریون و فلفل و عاقرقرحا و مانند آن بر
بدن مالند و نطولات قوی التحلیل و شمومات و سعوطات و غرغرهای ملطفه که دران حاشا و زوفا و پودینه و صعتر باشد و غرغره بعسل عنصل و سائر انچه در علاج امراض دماغی بلغمی مذکور شد
استعمال نمایند و چون عنصل خصوصا طبیب سر استعمال کنند انتفاع بسیار یابند و ایضا ساکن محمرات مطبوخ خردل بر سر استعمال نمایند و مدام فرائک لطیف و غمز آن کنند تا آنکه
سرخ شوند و مریض متالم گردد که این عظیم المنفعت است و چون در سبات غرق شوند موی سر ایشان بکشند و بعضی ازان بکنند و بر قفا نزدیک نقره محاجم ناری بسیار نهند
بغیر شرط و گاهی هنگام احتیاج باستفراغ خون بشرط محتاج می شوند و کسی که از ایشان غذا دهند مثل ماء الشعیر و آب نخود با کشک غلیظ اساز ند و چون غذا دهند بر
اطراف او چند ساعت اقدام نمایند تا بخار بسوی فوق منجذب نشود و اگر بسبب طول مرض احتیاج نوشیدن مسهل شود خاصته چون از تعافل بعض ظاهر گردد
دو ثلث مثقال جندبیدستر با اندک سقمونیا که کمتر از یکدانگ باشد بخورانند و اگر از جمع کردن سقمونیا با جند خوف افراط در تیب باشد از سقمونیا اجتناب کنند و بر جندبیدستر
و بر تبدیل مزاج بدون استفراغ اقتصار ورزند و اولی استفراغات آنست که بحقنها باشد و اگر بغیر آنها مضطر گردند ایارج فیقرا یکدرم با ربع درم شحم حنظل و ثلث درم
هلیله چینی یکدانگ مصطکی بخورانند اگر تپ شدید الحرارة نباشد و اعتماد این امر باشد که این مسهل اسهال خواهد آورد و اگر بدان یقین نشود حمولات یا شیاف پس استعمال این
مسهل بردارند تا که هر دو با سهال اعانت کنند بعده تحلیل بر از آنرا آگاه سازند و چون آنرا نسیان از بول و برازه حادث شود بر شکم و ران و شکم از آب مطبوخ بابونه
و اکلیل الملک و بنفشه و اصل السوس نطول سازند و مثانه را غمز کنند تا بول کند و چون مرض با نتها رسد و انحطاط پذیرد مریض را در گهواره نهند و جنبش دهند و نشانند بعد ازان
اندک یا هفت قدم ببرند قیمین استعمال نمایند مجوسی گوید که معالجه صاحب لیثرغس بحقنه حاده باید کرد تا ماده از اعلی با سفل جذب کند و در خانه وسیع معتدل

که جالینوس گفته بلکه خون این جلیوس را در اورام حاره یا ذنفعی [illegible] است [illegible] اکثر مجربات نافع [illegible] کبوتر بچه و چوزه مرغ شکم شگافته [illegible] گرم بر سر مریض بچسپانند پس اگر
تقطیر خون این جلیوس منفعتی نمی بود این عمل مفید نمیشد گوئیم از طرف جالینوس که این منفعت [illegible] در سرسام این جلیوس باشند و خون آن از افاده حرارت لطیفه کند چنانکه
روغن گل افاده سید بود ایارج لوغاذیا اکلا نافع وکذا ضماد ابرص صاحب لشعر عسل [illegible] روغن گل و سرکه آمیخته در حمام استعمال نمایند و این شیاف نافع است بوره ارمنی گل بنفشه قنطوریون
دقیق اسفاریج فستقی هریک دو درم شحم حنظل یک درم صبر سقوطری سقمونیا هر واحد یک مثقال کوفته بیخته شکر در آب حل کرده بقوام آورده ادویه آمیزند و بقدر پنج انگشت
شیافه ساخته روغن بید انجیر بران طلا کرده استعمال نمایند و اکثر نسخ نافع این صداع بارد بلغمی گذشت

علاج سرسام غیر حقیقی

تدبیرش ازاله سبب است مثلا آنچه بسبب تصاعد ابخره حار از حجاب صدر متورم بسوی دماغ بود و اعراض سرسام از ان ظاهر گردد علاجش علاج ذات الجنب و در
ابتدا فصد باسلیق نمایند و اگر ظاهر نگردد فصد اکحل و حجامت ساق باشرط کنند و ماء الشعیر با شربت بنفشه و نیلوفر و عناب لعاب بهدانه با نبات بیاشامند و گل نیلوفر
در گلاب کافور زده بوئیند و بهر جذب فضول اسفل حقنه معتدل آرند و بر سر عصارات بارده طلا نمایند و بر سینه ضمادات منضجه که در ان حرارت بسیار نباشد مثل آرد جو
و خطمی و برگ بنفشه و صندل بکار برند و هرگاه حجاب [illegible] [illegible] الصاق محاجم بر [illegible] سرسام نمایند و بر موضع وجع اطلیه محلله منضجه مثل بابونه خطمی
آرد باقلا تخم کتان با آب گرم نهند و تلیین شکم بطبیخ نیلوفر بنفشه خطمی عناب سپستان یا ترنجبین یا ماء الشعیر با شیرخشت و یا ترنجبین نمایند و آنچه بسبب مشارکت ورم
ورم مثانه و رحم و غیره باشد علاج اورام مذکوره نمایند و آنچه و حمیات بسبب تصاعد ابخره عارض شود تقویت دماغ و استعمال صرف عرقیات اشربه و سعوطات بارده
کافی است و باشویه و حجامت ساقین بی شرط آنچه از دماغ فرود آرد و بخلخه تقویت دماغ و دل بکار برند و آیضا در بیهوشی و تب تهمت تصفیه ابخره سر لعاب اسبغول شیره
تخم خیارین در آب برآورده عرقیات شربت بزوری در حل کرده خالص یا شیره نوشانند و گاهی در تپهای هزیانی بجهت طرد ابخره بجهت اطریفل کشنیزی همراه آب آلو
و آلو بخارا و آب آلو بالو نافع بود و اگر بیهوشی از شرب شراب باشد سکنجبین شربت لیمون گاه لعاب اسبغول آن هند مولف اقتباس العلاج مینویسد که گاهی صداع سرسام
غیر حقیقی بی ظهور تب آثار ورم دماغ سخت متحرک و بیقرار باشد و جمیع اعراض که در علاج حمره دماغ در قول ازی و قرشی مسطور شد او را عارض گردد و بعضی بروز
دوم و یا سوم [illegible] [illegible] باشد که با این حالت بیقرار [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] کرائی که اذا از روز اول و روز پنجم یا هفتم رعاف از هر دو منخرین ظاهر
شود و بکثرت [illegible] [illegible] آنجا [illegible] است [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] حادث شود از احتباس خون و یا استحاله
خلطی و یا از امر خارجی که موجب سمیت اخلاط میشود و سرایت آن سوی نفسانی و حیوانی را فاسد میسازد و هلاک میکند چنانچه اندر ایام و با اکثر وقوع این علت بکرات
و مرات بمشاهده آمده پس اول [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] و یا صدغین اگر مریض قوی الجسم بود در یک هفت اندام کشتاید
و خون کثیر بکشند که قریب بغشی رسد و از گل سفید که هندی پنڈول گویند بگلاب سرشته بر پیشانی و صدغین ضماد کنند و از آب کدو و آب گل
سداگلاب و گلاب کهنه هر واحد یکتوله روغن گل یکنیم توله عرق بید مشک شش توله صندل سفید گل ارمنی هر یک ماشه کافور دو ماشه بخلخه سازند و این دوا بدهند
زهر مهره خطائی یک ماشه صندل سفید بگلاب سوده یکنیم ماشه طباشیر دو ماشه سائیده در شربت انارین دو توله آمیخته بلیسانند بالائش شیره تخم خرفه و مغز تخم کدو
و تخم کاسنی و مغز تخم کدو و تخم خیارین هر یک نه ماشه و زرشک هفت ماشه زرد آلو پنج عدد در عرق بید مشک و بید ساده و گلاب هر یک هفت توله
برآورده سکنجبین مقطری و تفاحی لیمونی هر یک دو توله داخل کرده بنوشانند و غذا اسفاناخ و دال مونگ مقشر همراه برنج و یا نان تنک دهند
و یا آش جو بگلاب و شربت نیلوفر و باید که بعد فصد همان روز یا روز دوم مغز خیار شنبر یا گلقند و خمیره بنفشه و ترنجبین و شربت آلو مسهل دهند و بار تبرید
بدستور بعمل آرند مع اضافه سبوس اسپغول هفت ماشه و اندکی سرکه تنها و یا مقطر یا گلاب مساوی آمیخته نوشیدن درین باب اثر تمام وارد کذا
در سرکه مقطر سه توله و گلاب نیم پاو گل ارمنی هفت ماشه آمیخته نوشیدن فائده میکند و باید که ماده را بهر وجه که ممکن بود از دماغ و دل فرو کشند و باقی به
تدابیر اینجا [illegible] بالای سر کبیر نهند و اگر [illegible] چهار [illegible] از مرگ [illegible] [illegible] باید پس درین بی تدبیری دیگر بصحت انجامد کذا فی شرح ایلاقی علامه [illegible]

کرده باشد اگر از مشبع ماده از سر خرقه بسرکه و گلاب یا روغن گل تر کرده سرد نموده بر سر نهند تا دو روز و استنشاق این نمایند و در روز سوم دران سرکه عنصل و اندک جندبیدستر
مخلوط سازند و بعد روز چهارم حقنهٔ ماده معمول از شحم حنظل و تخم انجره هر واحد یک جزو و قرطم دو جزو و پودینهٔ دشتی یک مشت و پوست بیخ کبر بپزند و از ان پاو آثار گرفته
استارمری و پنج درم روغن زیت یا کنجد آمیخته حقنه کنند و شافه بردارند و اگر ازین مانعی باشد ایارج فیقرا با شحم حنظل بخورانند و اگر یک نیم دانگ شحم حنظل و مثل او
افتیمون و غاریقون و یکدانگ سقمونیا یکدرم ایارج فیقرا حب ساخته بدهند بهتر باشد و اگر بدل افتیمون اهلیله کابلی یکدانگ مصطکی کنند جائز بود و استفراغ باین ادویه در صورتی
جائز است که تپ حاد نباشد و اگر قی بران آسان باشد اولا تدبیر آن نمایند بعد ازان تا استفراغ مذکور پردازند و بعد تنقیه معده گلقند و مصطکی و معاجین محلل رطوبات مثل معجون
بلادر و امثال آن بخورانند و همچنین چیزی که رطوبات بادرا کم نماید و معالج را بروغنهای گرم بقوت چالنده مشک و عود و مانند آن بویانند و جندبیدستر بسرکه عنصل
و انیسون یا اب انگوری حل کرده بر سر طلا نمایند و بکندش و فلفل بعد تنقیه عطسه آوردن سودمند است و موی سر تراشیده ارزن و نمک گرم بر سر نهند و دائم استفراغ باشیای
مقلل رطوبات بادرار بول و حقنها نمایند و غذا نخود آب با بازیر و آب سبوس گندم بعسل و روغن بادام دهند و اگر حاجت ماء الشعیر باشد نخود مساوی جو و اندک زوفا و برگ
کرفس و پودینه گرفته بسازند و اگر تپ ظاهر تر و حرارت شدید تر باشد بنخود و جو اقتصار نمایند و اگر جو مقشر و کرفس بپزند نیکوست و بعسل و روغن بادام بنوشانند جائز بود
ابن الیاس مینویسد که جلاب از بادرنجبویه و اصل السوس واحد سه درم و شکر سفید ده درم بدهند و غذا ماء الشعیر مقشر کوفته با نخود پخته و حل طبیعت بحبوب مسهله
و حقنهای معتدله مذکوره در سرسام سوداوی نمایند و تغریق سر بسرکه و گلاب و روغن گل در ابتدا کنند بعد ازان وضع اطلیه محلله و نطولات ملطفه مثل بابونه و شبت و مانند آن
بعمل آرند بعده بمشک و شونیز و کندش عطسه آورند و استعمال این شافه نافع بود زهره گاو یکدرم شحم حنظل نیم درم بوره ارمنی خطمی هر یک سه درم شکر را بر آتش قوام نموده
ادویه کوفته بیخته بران پاشیده و ازان شیافات بسازند و بروغن بنفشه چرب کرده استعمال نمایند جرجانی گوید که بامداد مصطکی و انیسون با گلقند عسلی بدهند و تلیین
طبع بحقنهای حاده و حبوب کنند و بکندش و جندبیدستر عطسه آورند و ایارج فیقرا گلقند و بروغن قسط مفاصل را مالند سعید گوید که چون طبیب را حدوث این مرض
بعلامات آن متحقق گردد و قوت قوی و سن شباب و فصل معتدل باشد مریض را در ابتدای حدوث این علت فصد واجب بود تا کار از حدوث ورم در مقدم دماغ ایمن
گردد و اگر از فصد مانعی باشد وجهی نیست که حقنه نمایند تا ازین ارتفاع ابخره بسوی سر قلت پذیرد و باید که حقنه مستعمل درین مرض حاد بود بسبب غلظ و فضول محدثات آن
و نسخهٔ حقنه حاده همانست که در قول ایلاقی گذشت و بعد نضج تنقیه بدن با ایارج فیقرا کنند و گلقند کهنه بخورانند و آب گرم بنوشانند و ادویه مدره مثل آب مطبوخ بادیان
و زیره سیاه و نانخواه با شکر بنوشانند و جوارشات حاره لطیفه مقوی دماغ و معده مثل جوارش مصطکی و زنجبیل و بلادری بخورانند و بعد تنقیه [illegible] توجه بدلک اطراف
و بدن از روغن با اندک تخم انجره یا نطرون فرمایند و از پودینه و صعتر استنشاق نمایند و چون حال مریض صلاح یابد نخود آب و قلایا و طنجیرات غذا سازند و از هر شئی
رطوبت منفع کنند قرشی و گازرونی مینویسند که در ابتدا حقنهای لینه بعمل آرند تا مواد غیر منضجه یکبارگی متحرک نشود و بعد ازان متوسطه میان لینه و حاده بکار برند زیرا که
درین هنگام ماده اندک نضج می یابد بعده عند قرب انتها و اتمام نضج حاده استعمال نمایند و تنقیه بلغم با دویه مخرج آن کنند و تدبیر صداع بلغمی بدوران سخن بسیار از جهت
تنبیه بعمل آرند و یک مثقال ایارج فیقرا با اندک تربد و غاریقون و مقل بدهند و شربت بادرنجبویه و شربت اسطوخودوس نیکوست زیرا که جامع تلیین و انضاج اند و بعد تنقیه
غرغره و معطسات برای اخراج بقایای ماده واجب است امام بقراط گفته که معالجات بر پنج قسم است علاج ماده که در سر است بغرغره و آنچه در معده باشد بقی و آنچه
در امعاست باسهال و آنچه در جلد بود بعرق و آنچه در عروق است بفصد گیلانی گوید که چون علامات نضج ظاهر شود طبیخ افتیمون و بسفایج و غاریقون و اسطوخودوس
و هلیله سیاه بدهند و چون تنقیه بدن از خلط بلغمی شود بعد حلق راس روغن گل و گلاب مضروب بسرکه و آب حمق و اندک جندبیدستر بر سر ریزند و مفاصل و اطراف
را بروغن گرم که دران اندک عاقرقرحا و فلفل و نطرون و تخم انجره سوده آمیخته باشند بمالند و شیاف و طیوس ایشان را نافع است و اگر ورم حشا در حار باشد معالجه بضماد و نطولات
کنند و خردل مسحوق بسرکه با جندبیدستر یا موی سوخته یا صوف سوخته ببویانند بختیشوع شارح اسباب مینویسد بعضی گویند که مار مهره مخطط را چون بر سر
صاحب لیثرغس تعلیق نمایند نفع بخشد و متقدمین گفته اند که اگر خون شقنقین با روغن گل آمیخته نیم گرم بر سر ریزند دوام را نفع دهد و همچنین خون کبک [illegible]
گفته که این نفع بجهت آنست که خون و روغن حرارت می بخشد و لهذا اگر روغن نیم گرم استعمال نمایند همین منفعت نماید حکیم علوی خان مینویسند که از مرضیات

اگر مرض دماغ بماند و یا دو قوت باشد فصد قیفال از جانب تخم خرفه و طباشیر و سرد و تمر هندی و عناب بکدو و آب انار میخوش یا با سفاناخ و قطف تغذیه فرمایند و روز دوم آب دیگر کنند و خون بقدر کفایت و احتمال قوت برآرند و ماء الشعیر با آب انار شیرین ترش بدهند و بمزورات مذکوره اغتذا نمایند و طلای بر دو صندل سبز آب برگ کاسنی و آب کشنیز سبز و آب برگ خرفه و آب حی العالم و آب کاهو و آب عنب الثعلب و کاکنج بر سر و روی طلا کنند و تدبیر مرطب مثل ماء الشعیر وغیره لازم گیرند و حریره معمول از آب سبوس گندم و شکر و روغن بادام و مانند آن از غذا بدهند تلیین طبع بماء الفواکه با ترنجبین و ماء الشعیر نمایند مصر هندی گوید که من تجربه کرده ام در این مرض عند سوء حال و تواتر غشی استعمال نقوع شمش و تغذیه بمزوره اسفاناخ مع شیره مغز تخم کدو و مغز تخم خیارین و ملازمت ضماد هندی باین نوع که عود و گل سرخ و صندل سرخ و اصل السوس و حنا و تخم قرطم و گلنار و زیره سفید و گل نیلوفر و کافی زیره نیل کنتهی برهمی دهماسه و سوکه و آب سبز نمک که مهرا شود پس همان آنکه باقی ماند فلفل گرد سماییده ضماد کنند و گفته که از گرمی بعض اجزای این ضماد نترسند که تعدیل آن بدیگر اجزای او شود و باقی علاج این مرض در آخر کتاب مبحث اورام خواهد آمد انشاء الله تعالی

اجتماع الماء فی الراس

گاه باشد که رطوبت مائیه در حول قحف بالای غشای صلب و یا خارج قحف زیر جلد سر جمع شود پس اگر در حول قحف بود چشم گشاده ماند و بسیار تر بود و همیشه اشک جاری باشد و مریض اندر سر خود گرانی دریابد و چنانکه او را سر داشتن و چشم بلند کردن دشوار بود و این قسم علاج پذیر نیست و اگر خارج قحف جمع شده باشد این اکثر بسبب خطای قابله افتد که بعد از ولادت سر طفل را بشدت غمز کنند و بدان سبب این رگها کشاده گردد و خون رقیق مائی بیرون آمده زیر جلد جمع شود و درین قسم جلد سر بلند محسوس شود لیکن بسنگ او سیال خود باشد و بانگشت فرو تواند رفت بخلاف ورم خارج قحف و طفل بسیار گریه و بیدار ماند علاج نظر کنند که رطوبت کثیر است یا قلیل و سر هر دو تقدیر محصور و یا غیر محصور که بغمز منتفخ شود اندرون قحف پس اگر کثیر المقدار بود و غیر محصور معالجه آن خطر دارد و بر طبیعت گذارند و اگر قلیل المقدار و محصور و بیان مکان است یا غیر محصور که بغمز مندفع شود باشد بطوری که بغمز اندفاع نپذیرد تدبیر شن آنست که اول موی سر تراشند بعد از آن بابونه اکلیل الملک شبت سبوس گندم در آب جوشانیده نطول نمایند بعده ادویه گرم و خشک با زعفران و بوره ارمنی ضماد کنند و پارچه بر سر بالای آن بندند و اگر لیمون او دو پاره کرده بالای آن اندکی نمک پاشیده بر آتش گرم ساخته روزی دو سه بار بر آن بندند تا سه روز شراب و غیره تجربه آن چنانکه بیس و چند روز تحلیل رطوبت می نماید و اگر ازین تدبیر فائده نشود آن موضع را شق کنند و آنچه در وی است بیرون آرند و رفاده بر آن بندند تا آنکه گوشت برویاند و رفاده کنند اگر زخم مندمل شده باشد فبها والا مرهم را عمل علاج نمایند اگر در رویدن گوشت دیر کرد استخوان اندک تراشیده بر آن مراهم منبت لحم گذارند و گاه باشد که طبیعت خود اصلاح آن میکند و محتاج باین تدابیر نمی افتند

سبات سهری که آنرا قوما بیز گویند

بدانکه بقول جالینوس و شیخ الرئیس این علت سرسامی است مرکب از سرسام بارد و حار زیرا که ماده این ورم حارث از دو خلط متضاد یعنی بلغم و صفرا در مجاری دماغ است که باهم امتزاج نیافته و از هر ماده اثری جداگانه در موضع متورم ظاهر میشود و سبب او امتلائی است که از بد هضمی و کثرت اکل و شرب و سکر متواتر بهم میرسد و او آن کس صفراوی مزاج باشد که بواسطه مزاج او و قصور هضم از کثرت غذا هر دو خلط جمع شوند خواه طعام و شراب که بکثرت استعمال کند حار مولد صفرا باشد که بطبع خود تولید صفرا کند و بکثرت مقدار خویش بلغم پیدا نماید بنا بر قصور هضم و در اکثر از شراب کثیر صفرا پیدا می شود و از اطعمه کثیر بلغم و گاه هر دو خلط بحد اعتدال مساوی میباشند و بقول صاحب حاوی گاهی غالب می آید یکی بر دیگری پس غلبه میکنند علامات او و گاه اتفاق می افتد در یک مرض آنکه میباشد برای هر یک ازان هر دو کثرت بر دیگری و ابو سهل و ابن هبة الله وغیره سبات سهری از اجتماع اسباب سبات که آن سوء مزاج بارد و رطب و بلغم است و از اسباب سهر که آن سوء مزاج حار یابس و صفراست حادث شود پس بر تقدیر اگر بلغم غالب باشد زمان خواب غالب و اطول بعد بر زمان بیداری و ثقل و کسل و تغمیض چشم و عدم التفات بجواب آنچه از مریض سوال کنند و چون باشد بدشواری با تامل و تفکر و سائر اعراض لیثرغس پیدا باشد و این را سبات سهری گویند و اگر صفرا غالب باشد زمان بیداری غالب و اطول بود بر زمان خواب و هذیان متصل و فرو رفتن چشمها و خشکی آن و عدم استغراق در سبات بلکه سباتی که صاحب آن بزودی بیدار گردد و سائر اعراض قرانیطس پیدا گردد و این را سهر سباتی نامند و اگر بطریق ندرت مقدار هر دو خلط مساوی باشد اعراض هر دو برابر یافته شود و درین صورت در تقدیم لفظ سهر بر سبات و یا لفظ سبات بر سهر اختیار است

عطاش

و آن ورم حار خفیف است که در دماغ بسبب آن حادث شود و نشانش علامات حمره دماغ است که در تشخیص اقسام سرسام مذکور شد مع عدم سهر بی ازآنست این مرض را تشنگی گویند پس بهتر تبرید و ترطیب دماغ لعاب بهدانه شیره مغز تخم کدو و تخم خیارین و تخم کاهو و شربت نیلوفر بدهند و از پوست کدوی تر و خیار و پوست خرفه و روغن گل و قدری سرکه و یا آرد زردی بیضه و آب کشنیز سبز و آب عنب الثعلب سبز و روغن گل سر و گردن را ضماد کنند و بعضی آب خرفه و شیر دختران می افزایند و ضماد کاهو و ریختن شیر دختران با اندکی کافور و نهادن پوست تربوز بطور کلاه بر سر نیز مفید است و هرگاه گرم شود ضماد را تبدیل نمایند و طلا با شیر یا شیره خرفه نوشانیدن و ضماد لعاب اسپغول بروغن گل و در ابتدا قدری سرکه آمیخته و یا صندل و گلاب سر ضماد کردن نیز مفید نوشته اند و اسهال درین مرض خوب نیست پس اگر عارض شود و چشم بگو رود بلیله درست را در آب بجوشانند که نرم شود برآورده صلایه کنند و بر تارک سر ضماد ساخته یا پارچه بران بربندند و مکرر بعمل آرند نفع تمام دهد و همچنین ضماد آمله با آب سییده یا با آب کدو و روغن گل و زرده تخم مرغ آمیخته بر تارک سر گذاشتن نافع و کذا گلنار در آب گشنیز و عنب الثعلب سبز سائیده بر سر ضماد کردن مفید و مروارید طباشیر مهره زرد و هر یک دو سرخ سائیده بخورانند بعد از آن شیره تخم خرفه بریان شیره تخم کاهو در عرق بارتنگ و عرق کیوره و گلاب آورده رب به شیرین شربت انار شیرین داخل کرده بارتنگ بریان بالای آن ریخته بدهند و گاهی عوض زرد زرد کهربا میکنند و در عرق بیدمشک میدهند و گاهی امر ضعه را انیز می نوشانند و نشاسته با اندک سرکه و عنب الثعلب و روغن گل طلا کردن نافع بود و حنا بر کف دست و پا بستن و دست و پای در آب سرد داشتن مفید بود و در صورت قبض طبیعت آب کدو با شیره خشت و یا آب عناب با شیر خشت نافع بود و مرضعه را آش جو و در صورت اسهال طباشیر بسست جو و مانند آن هر چیزی قابض باشد بخورانند و اگر محتاج فصد گردد دایه او را فصد نمایند و تقلیل غذا کنند و از تخمه و سحوم و حمام حذر کنند

اورام خارج راس

و این بر دو قسم است یکی ورم حار یا بارد که در حجاب خارج قحف افتد و شناخت خاص وی آنست که رنگ جلد سر متغیر گردد و صحت باشد و بانگشت فرو توانست شد و لذع و وجع محسوس شود بخلاف اجتماع رطوبت خارج قحف و آنکه ورم حار است یا بارد بلمس لون و موافقت و مخالفت چیزی که باو رسد دریافت کنند دوم ماشرا و آن ورم و موی رو و پیشانی است و گویند که قسمی است از فلغمونی که ماده آن خون حاد مختلط بصفرا بود و هرگاه در اجزای خارجی سر و پیشانی و بینی و حوالی چشم حادث گردد و با شد که بنابر عظم سبب اعضای داخلی مثل جوهر دماغ و شرائین و حجب آن نیز ورم کند و اعراض اشتداد پذیرد حتی که بیمار پندارد که در رگهای سر میشگافد و باشد که ورم فرو آید تا سینه و بازو منتقل شود و سرخی و خارش و انتفاخ رو و بینی و گوش و پیشانی و برآمدگی چشم و غثیان و شدت وجع و ضربان لازم وی است و بالجمله علاج ماشرا جدا گفته میشود و علاج قسم اول بعد ملاحظه آن که کدام نوع ورم است و از کدام خلط بهم رسیده از علامات آن بعلاج اقسام سرسام کنند و بدانچه در باب سرسام خواهد آمد بعمل آرند و حجامت باشرط از فصد زیاده تر مفید بود

علاج ماشرا

اینجا از فصد سر رو و دیگر تدابیر مبرده مرطبه ملین طبع در علاج امراض دماغی موی و صداع دموی سرسام موی مذکور شد بعمل آرند لیکن مبالغه در تبرید و ترطیب درین زیاده باید نمود و بعد فصد سر و فصد هر دو رگ زیر زبان منفعت بین دارد و رگ پیشانی و منخرین نیز کشایند و ماء القرع و ماء الخیار و غیره مبردات مرطبات اختیار نمایند و کافور نیم دانگ طباشیر مغز تخم کدو مغز تخم تربوز گل ارمنی صندل سفید کشنیز خشک کدام یکماشه حب بسته خورانیدن و بالایش لعاب اسپغول یک مثقال شیره تخم کاهو شیره تخم خیارین هر یک مثقال عرق بیدمشک عرق کاسنی هر واحده مثقال سکنجبین پنج مثقال نوشانیدن معمول اکثر متاخرین است و طلای صندل سرخ گل ارمنی شیاف مامیثا حضض مکی پوست رسوندی گل قیمولیا گل شاموس هر واحد یک مثقال کافور یکدانگ با آب کاسنی و کاهو سبز و سرکه مستعمل علویخان است لیکن قبل از فصد استعمال ضماد رادع ممنوع است و بعد از ان ضماد بارده رادعه بیشتر بعمل آرند و تا روز چهارم یا پنجم ملین مبارک یا آب فواکه مثل آلو و عناب و تمر هندی و ترنجبین و شیر خشت دهند و انتظار بحران نکنند زیرا که این امراض حاده است تا آفتی دیگر بهم نرسد کذا فی شرح مقالات بعض اطبا و بجهت جذب خون از باطن بسوی ظاهر اشیاء سرخ رنگ بر وی بندند و گویند که نطول بگلاب و آب برگ سرو و صندل و آبهای بقول که در قول صاحب کامل می آید بهتر باشد حاضر باشد به تحریر صاحب کامل گوید که در ماشرا اخراج خون بسیار بجدی کنند که بغشی انجامد بشرطیکه قوت متحمل باشد و بعد از فصد آب انار میخوش با شیره

وسحرگاه تناول نمایند و این حقنه سود دارد سنای مکی پنجدرم سپستان پنج درم بنفشه سه درم نیلوفر سه درم سبوس گندم در صره بسته یک کف
عناب ۵ عدد سپستان ۹ عدد بابونه اکلیل الملک یک هفت درم در سه رطل آب بپزند تا بنیم رطل بماند فلوس خیارشنبر ده درم روغن کنجد و عسل هر یک پانزده درم نمک بوره از
هر واحد نیم درم سوده با شیره حقنه کنند و در نسخه نجندی اصل السوس سه درم زیاده است گیلانی مینویسد که اگر بلغم غالب باشد حقنه اکه دران حدت مثل انزع اغالب بود استعمال
کنند و اگر صفرا غالب باشد حقنها که دران ادویه لینه غالب باشد بعمل آرند و اگر هر دو برابر باشند حقنهای معتدل اختیار کنند و این صفت حقنه معتدل است بد سفید انیسون بابونه
نیلوفر فطراسالیون از هر واحد سه درم عسل و استا فلوس خیارشنبر سه استار کوفتنی را کوفته در یک منیم آب تر کنند بعده جوش دهند تا ثلث آب بماند صاف کرده فلوس خیارشنبر دران حل کنند و آب چقندر
و مری روغن بان انداخته نیمگرم حقنه کنند و در اول حدوث مرض غذا منع کنند و اگر سببش سکر باشد بادویه مسهله قویه اغذیه و بر وادعات قویه نطولا و ضمادا علاجش نکنند لیکن
بشمومات و حقنهای برای تنقیه معده و شمومات مقوی دماغ خصوصا اگر مثل سکر معالجه نمایند علوی خان مینویسد که بعضی خدام را سبات سهری عارض شد و روز دوم شدت
نمود حتی که کسی از اخوان و اولاد و احباب خود نمی شناخت و وقت عصر نبض او مملی شد اغماغلبه کرد و تم غفیر از اطبای قصر موت او حکم کردند از تمامی این حال اطلاع یافتم بوده فاره
و امر بعلاج او نموده نبض حال التنزیع دختم و ایما بحجامت نقره نمودم و در تجربه اولی مقدار نه مثقال خون آمد و در تجربه دوم نیم انقد خون بسیار دادم خارج شد و بعده ...
درین هنگام اندک افاقه او را حاصل شد بعده از ان تعلیق محجمه بلا شرط بر قدمین و ساقین و غسل آنها با آب مطبوخ ادویه بنابه امر کردم و بعد مرور ... را افاقه بسیار بهم رسید بعد از ان صحت کلی یافت

سبات

و آن خواب مفرط طویل بود که بدشواری از ان بیدار شود و از اسباب این مرض یکی غلبه برودت مضاد جوهر روح ست از خارج و یا از ادویه مبرده یا مخدره دوم غلبه رطوبت
بدماغ مکدر جوهر روح مسدد مسالک آن مرخی جوهر عصب و عضل و ازین قبیل نوم سکیست که قریب انیست انچه بسبب تخمه و طول لبث طعام در معده عارض شود و یا در اشتداد
نوائب تب بلغمی افتد سوم کثرت خون در بدن چهارم ارتفاع بخارات از اخلاط ردیه از سائر اعضا یا از معده یا از ریه یا از صدر یا از کبد یا از امعا یا از رحم جانب مقدم
دماغ پنجم سحرد اذیت دماغ بمشارکت اعضای الوف ششم شدت ضعف روح و تحلل آن که جوهر او متحمل انبساط نباشد هفتم وقوع ضربه بر صدغین یا بر قحف و انضغاط نفس
دماغ زیر استخوان قحف طریق تشخیص این مرض و اسباب آن باید که اول فرق کنند میان سکته و غشی و اختناق رحم و درین مرض که مشابه ست بهر واحد از امراض
ثلثه مذکوره و این چنان باشد که حس و حرکت و نبض و رنگ چهره مریض نظر کنند اگر مریض را بجهد بیدار توان کرد و حرکات او چون حرکت خفتگان سلیس و حس او بود و جواب
او اگرچه کند باشد لیکن چیزی بجای بود و سبوت باشد بخلاف مسکوت که حس و حرکت وی بتمامه معطل میگردد و دفعة افتد و اگر ... نبض اصحاب
روی بحال بود و یا بسبب ... دفعة روی و بنی نحیف نگردد و از سحنه خفتگان متغیر نشود مگر باد فی تهیج و انتفاخ مسبوت باشد بخلاف صاحب غشی که نبض او ضعیف و صلب
بود و رنگ چهره او بزردی میگراید مشابه برنگ موتی و اطراف سرد بود و اگر مریض از فهمیدن کلام و تکلم بتکلف ممکن بود و حرکات او خصوصا حرکت گردن
و سر و پای سهل تر بود و مریض در استغراق بتدریج واقع شود و در اکثر غلبه مرض ممتد گردد و مسبوت باشد بخلاف صاحب اختناق رحم که کلام مشکل تمام می فهمد و تکلم اصلا
نمیتواند و احساس و کشادن پلک اسهل بود و مرض دفعة واقع شود و غلبه او بزودی منقضی گردد و یا قتل کند پس گاهی نفس مشخص شود و سبب او دریافت نمایند بطور
که کیفیت لمس سر و لون وجه و چشم و زبان و نبض و نفس مریض ملاحظه کنند اگر ملمس سر سرد و رنگ مائل بسبزی و تیرگی و نبض متمدد و مائل بصلابت مع تفاوت شدید
و قاروره سفید و نسیان و عدم تهیج وجه و پلک بود و دیگر علامات سوء مزاج بارد دماغ و تقدم رسیدن سردی خارجی بسر مثل مصادفت برف و آب سرد و باد سرد یا تقدم
شرب اشیای بارده مخدره مثل آب سرد و افیون و بنج و لفاح و تاتوره و فطر و کشنیز تر و اسپغول بسیار و شیر متجبن در معده و علامات مخصوصه هر واحد که در باب سموم
بیاید دریافت شود سبب سبات برودت دماغ باشد و ایضا اگر اعراض دیگر مثل اختناق و سبزی و سردی اطراف و ورم زبان و تغیر بوی و سقوط نملیت و ضعیف و تواتر نبض
بطور تواتر نملی و دودی و انتقال نبض از تواتر بتفاوت و بالعکس و عرق بارد یافته شود و بر شرب ادویه مذکوره دلالت کند و اگر ملمس سر و دنرم نماید و چهره و چشم و زبان
سفید و نبض لین موجی و عریض و بطی و قاروره بی رنگ و تهیج در پلک بود و موجبات رطوبت باشد پس اگر این علامات با سبکی سر بود رطوبت سافج باشد و اگر با گرانی
مقدم دماغ بود و آب غلیظ در اکثر اوقات از بینی سائل شود و زبان برطوبت لزج آلوده بود و اختلاج در ابرو پدید آید و تقدم امتلا و تخمه و کثرت شرب و سن بلد

باالجمله درین مرض هنگام غلبه بلغم سبات ثقیل می‌باشد و هرگاه پلک بکشایند منغمض میگردد و در انفتاح رعشه در پلک آن ... و قلق ... غلبه صفرا
هرگاه بیدار کنند بسرعت بیدار میشود و هذیان و قصد حرکت می‌نماید و چشم بدون تغمیض ... میکنند و ایضاً از علامات خاصه این مرض ست که صاحب او بر پشت افتاده ماند و افتادن
او بر پشت غیر طبیعی بود و چهره او منتفخ و متهبج نماید و رنگ او گاهی مائل بخضرت باشد و گاهی بحمرت و اغلب حال پلک چشم او بیا اکشیده باشد مثل صاحبان سرسام و هرگاه چشم کشا
تا سبات غالب نگردد مثل اصحاب صحیح ... و اگر سخن گوید کلام او را انتظامی نباشد و چون علت صعب قوی گردد چیزی رقیق که اندر حلق او اندازند در گلو بماند و یا
از بینی او بیرون آید و این علامت ردی ست و علاج او درین وقت بغایت مشکل و در اکثر اوقات بول و براز او محتبس باشد یا اندک آید و ضیق النفس عارض شود و این نیز

اضداد این کلیه امکان ندارد و ایضاً ابن علت ... با قرانیطس ... تغیر لون ... عروض سهر و تفخیم ... تیزی تب و سرعت
و تواتر و قوت ... علامات صفرا درین مرض از لیثرغس ... بکثرت سبات و قلت ... عرض و قصر و ضعف نبض ... بلغم درین
از قرانیطس تمیز نمایند علاج بدانکه مدار علاج این علت بر فصد و اسهال خلط غالب و تقویت دماغ و تبدیل مزاج با دویه و اغذیه است پس آنچه در علاج قرانیطس
و لیثرغس مذکور شده ترکیب دهند و در نطولات و ضمادات بحسب غلبه هر خلطی کمال حدس بکار برده بمعالجه بپردازند و بعد فصد حقنه ... و یا در حدت
بقدر غلبه ماده صفرا یا بلغم که از علامات مذکوره دریافت کرده باشند بعمل آرند و ایضاً اگر بلغم غالب باشد تنقیه ماده بمثل ایارجات قوی ... نمایند
و اگر صفرا غالب بود استفراغ بمثل مطبوخ هلیله و معجون خیارشنبر و سقمونیا کنند و اگر سبب مرض امتلای طعام و اکثار اغذیه غلیظه دریافت شود از قی تنقیه معده نمایند
و غذا موقوف دارند و اگر سبب امتلای شراب مسکر متواتر باشد تا زوال سکر علاج نکنند و بعد آن بر مرطبات ... اقتصار نمایند ... بعلاج
خمار بپردازند سکنجبین دهند و تعدیل طبیعت بنقوع مناسب بنیلوفر نمایند و ... و مسهل و حقنه و نطول و ضماد و سعوط این مرض ادویه چندان بارد باشد که
در قرانیطس بکار می برند و نه بحدی حار که در لیثرغس بعمل می آرند بلکه مرکب از هر دو نمایند و بحسب غلبه یکی از هر دو خلط ادویه او نیز غالب ... سازند و در مساوات
هر دو ماده در ادویه نیز مساوات مرعی دارند مثلاً در نطولات اگر صفرا غالب باشد برگ خلاف بنفشه و اصل السوس و جو مع بابونه و اکلیل الملک و شبت استعمال
نمایند و اگر هر دو ماده مساوی باشد شیح و مرزنجوش دران زیاده کنند و اگر بلغم غالب بود برگ ... سداب ... اندران افزایند
و حال ضماد و حقنه بحسب همین قانون قیاس نمایند اما در آخر مرض بعد انحطاط او از نطولات وغیره هر چه مائل بسردی باشد اجتناب کنند و بر ملطفات اقتصار
ورزند و حجامت نمایند و بعد ازان تبدیل مزاج ... بپردازند با استنشاق روغن بنفشه و دوشیدن شیر زنان یا شیر دختر بر سر و تسعیط آنها و نوشیدن حریره از تخم
خشخاش سفید و نشاسته و تخم کاهو و روغن بادام و اگر درین مرض حاجت به ... افتد و خوف غلبه بلغم بر مریض نباشد شربت خشخاش ... ندارد
و ترید ... کسانی که این مرض را از اقسام ورم نمی شمارند و از ترکیب صفرا و بلغم میگویند تدبیرش نیز تنقیه است از خلط غالب ... بمنقی ... مقادیر
مخالطین و کیفیت آنها ... حکیم علی گیلانی و نفیس کرمانی سبات ارقی و سبات سهری را واحد شمرده اند ... علاج سبات
سحاری ... گوید که از اوفق علاج این مرض ... حقنه لین ... تلیین طبیعت بنقوع افسنتین ست ...
بر سر طلا نمایند و تعدیل مزاج باستعمال سکنجبین یا گلقند کنند و غذا اگر اشتها نباشد بمزوره زیرباج یا نخود آب سازند پس اگر چهره مریض سرخ و عروق او ظاهر و قوت
قوی باشد فصد کنند عباس گوید که اگر حرارت و صفرا غالب حقنه لینه از ادویه مسهله که مخرج صفرا و مطفی حرارت باشد با اضافه اندکی از ادویه مسهله مخرج
بلغم بعمل آرند و اگر برودت و بلغم غالب باشد حقنه مائل بحدت استعمال نمایند و روغن سداب و روغن شبت بسر آمیخته و نطولات موافقه بسر ریزند و هنگام غلبه سبات
کشیدن موی سر ... علیل درین علت نفع بلیغ دارد و ابن الیاس گوید که تنقیه بدن و دماغ بحب ها و حقنها و تعدیل مزاج نمایند و این حب بسیار نافع ست
...

سوء مزاج بلغمی معده بیاید ومر و خردل بعد حلق راس عمل کنند و نطولات و سعوطات و ضمادات و شمومات که در قسم بارد گذشت بعمل آرند و غرغره بکار برند و استعمال شربت
اسطوخودوس و تقلیل غذا مفید بود و گویند که حب غاریقون را در علاج و تبدیل مزاج او خواص عجیبست و فضل ادویه مبدل مزاج تریاق کبیر و عنبر و دبلوس و علامت
واطریفل کبیر و سیاقین محکم به بندند و اجتناب نمایند از خواب در موضع بارد و مظلم بلکه باید که مکان او روشن باشد و در شب چراغهای بسیار دران روشن نمایند

اقوال حذاق سویدی بنویسد که پارچه بسرکه و روغن گل تر کرده بر یافوخ نهادن ابتدای مرض و کذا پودینه کوفته بسرکه و روغن گل آمیخته بر یافوخ و جبهه و صدغین
ضماد کردن و شمیدن بخار آن گرفتن و کذا خردل کوفته با آب بنجمشک که آن قرنفل است سرشته ضماد کردن و کذا مشک تبتی سه بار سعوط کردن مجربست و جاوشیر
شمامه و شیر با و ضماد او روغن شونیز بعد سه روز از مرض در بینی چکانیدن و شم انفاس کبوتران و ضماد نمام بسرکه و روغن گل پخته بر یافوخ و دلک اطراف بنطرون یا عاقرقرحا
یا تخم انجره هر واحد مخلوط بزیت و تکمید سر بنمک یا جاورس گرم کرده بعد حلق راس و غرغره بایارج فیقرا و سکنجبین عنصلی و غذا نخوداب مطیب بروغن جوز هر واحد نافع است

ابو منصور گوید که اگر سبات از بلغم کثیر مرتب بر مقدم دماغ باشد اولا برای جذب بخارات باسفل حقنه حاده بعمل آرند و مریض اندر خانه وسیع متوسط الضوء بدارند
و بعد حقنه حیله فرو نشاندن بخارات صاعده کنند و درین باب تغریق راس بروغن گل و سرکه اقوی تدابیر است و سه روز اول بعد سوم روز قدری جند بیدستر
یا پودینه و حاشا یا نعنع بیامیزند که آن دماغ را تقویت و تسخین عجیب بخشد و نفوخ عود و فاغانیا باریک سابیده اندر بینی دمیدن ساعت بیدار میکند و کذا تمریخ اطراف بروغن
و نطرون یا عاقرقرحا یا تخم انجره و کذا از فلفل و شونیز و کندش بعد سوم روز عطسه آوردن و نوشیدن سکنجبین عنصلی آنرا نافع است بتضمید سر و دست و پا دران سیاق
باسقیل و عاقرقرحا در سرکه ساییده از نوم مغرق بیدار میکند و حاشا و پودینه و جند بو باید داطراف را دلک قوی نمایند و اگر ممکن باشد غرغره بایارجات یا سکنجبین
عنصلی کنانند و اگر مرض طول کشد و بادی ارتعاش رسد جند بیدستر سعوط نمایند و بعد حلق راس از نمک و جاورس تکمید نمایند و جند بیدستر و خردل اطلا کنند و مدام خردل زنند
اگر طبع قبض شود حقنه حاده بعمل آرند و مدرات بول مثل سکنجبین عسلی بزوری مانند آن استعمال نمایند و بعد انحطاط مرض سواری و مشی و رکض و حمام و تدبیر منعش مقوی بعمل آرند و غذا
نخوداب و روغن جوز و خردل دهند و ماء العسل و جند بیدستر بنوشانند **مسیحی** گوید که اگر سبات از بلغم کثیر محتقن در مقدم دماغ باشد علاجش تنقیه سر بحب ایارج و بعد ازان
بایارجات کبار است و روغنهای گرم بر سر مالند و با آبهای گرم بران نطول نمایند **صاحب کامل** گوید که اگر حدوث سبات از سوء مزاج بارد و رطب یا ماده بلغمی باشد
پس در سباتی که از سوء مزاج بارد و رطب بود تدبیر مسخن مجفف استعمال نمایند و آن آنست که بر سر آبیکه دران شبت و نمام و مرزنجوش و حاشا و برنجاسف و مصطکی و عاقرقرحا
و بابونج و شونیز و حرمل هر واحد بقدر حاجت یا بعضی ازان جوشانیده باشند بر سر نطول نمایند و ضماد آن کنند و یا نطول کنند خردل و اندکی بورق و عاقرقرحا و سیسنبر و سداب
باریک سوده باید کرد و تدهین روغن ناردین یا روغن قسط یا روغن سداب با اندکی فرفیون و جند بیدستر نمایند و پاها را خوب بمالند و عضل ساق را محکم ببندند و بر پاها اسهل
باریک سوده و بعاقرقرحا باریک ساییده بسرکه کهنه سرشته ضماد کنند و با دویه معطسه عطسه آورند که آن بیدار میکند و غذا نخوداب بیت عسل شبت و دارچینی و خولنجان
دهند و عسل بمغز حب البطم و حبه الخضراء بخورانند و از شرب آب سرد و خواب بموضع بارد اجتناب نمایند و اگر حدوث آن از ماده بلغمی باشد قبل از نطول استعمال ادویه مذکوره
ابتدا باستفراغ بدن و تنقیه دماغ بحب ایارج و قوقایا و حقنه های حاده و غیره ادویه مسهل بلغم باید کرد و معجونات مذکوره در باب نسیان و سائر تدابیر آن قبل استعمال نماید

سعید گوید که اگر سبات از اجتماع بلغم کثیر در بطن مقدم دماغ باشد تنقیه سر و معده بحب ایارج کنند و بعد تنقیه سر کهنه خمر و روغن گل بر سر ریزند و ماء العسل نوشانند و جلنجبین
خورانند و آب تخم گرم به دهند و بعد سه روز روغنهای گرم بر سر مالند و آب مطبوخ ادویه محلله نطول کنند و اگر طبع قبض باشد حقنه حاده بعمل آرند و بکندش عطسه آرند و تشنج
پودینه کنند و موی سر تراشیده بخردل طلا نمایند و در علاج این استعانت بعلاج لیثرغس کنند **جرجانی** و ایلاقی گویند که اگر سبب وی رطوبت باشد علاجش علاج
لیثرغس و علاج صداع بارد نزدیک نسبت و ترتیب آن چنان باید کرد که اول قی فرمایند با دویه قوی پس تنقیه بدن بحب اصطمحیقون کنند و اگر حاجت آید حقنه حاده بعمل آرند
و بعد تنقیه بدن و حقنه تنقیه نواحی دماغ بحب صبر و حب ایارج و حب قوقایا نمایند و از مراعات معده و استعمال چیزیکه رطوبت ابرد و معده را قوت دهد غافل نباید بود و نطولات
محلله و غرغره و عطسه آوردن و اعضای سافله را بستن و در آب گرم نهادن و تقویت دماغ بشمومات نافع بود و از تدابیر صواب یکی آنست که بیمار را بخشم آرند و سخنها گویند و کارها
کنند که غضبناک شود **صفت حب اصطمحیقون** از قرابادین شفائی پوست هلیله زرد افتیمون بسفایج نمک هندی هر یک دو درم تربد سفید ده درم

بران گواهی دهد و قاروره غلیظ بود و سبات ثقیل باشد که بیدار کردن از آن دشوار بود و رطوبت مادی بلغمی باشد و اگر ملمس گرم و رنگ روی و چشم و زبان سرخ و رگهای
گردن منتفخ بود و سایر آثار غلبهٔ خون یافته شود سبات دموی باشد و اگر در نبض سرعت بود و وجود تب بلغمی و دیگر عوارض تب بران گواهی دهد سبات خفیف
بود و سبات از بخارات بدن باشد و اگر با وجود تب نبض موجی یا منشاری و ضیق نفس و سرفه بود و تقدم اعراض ذات الریه یا ذات الکبد یا ذات الصدر یا ذات الجنب
بران گواهی دهد سبات از بخارات اعضای مذکور باشد و اگر علامات مذکوره یافته نشود و سبات در خلو معده خفت پذیرد و در امتلای آن زیاده گردد و تقدم
شرب شراب کثیر یا وقوع تخمه و تقدم سدر و دوار و طنین و دوی و خیالات پیش چشم معلوم گردد سبات از ابخرهٔ معده باشد و اگر تقدم آثار تولد دیدان در امعا یا احتباس
منی یا خون حیض یا نفاس در رحم و علل رحم و امتلای آن مفهوم شود سبات از بخارات کرم امعا یا رحم یا از مجرد اذیت دماغ بمشارکت باشد و اگر وقوع ضربه بر صدغ
یا کسر قحف یا سقطه و ضربه مدرک گردد باعث سبات همان باشد و اگر سبات بتدریج افتد و تقدم اسباب محلله مثل ریاضت قوی و تعب یا استفراغ رطوبت و خون
مفرط و ضعف بدن بران گواهی دهد سبب سبات تحلل جوهر روح باشد اکنون بدانند که علامات قریب السبوت آنست که هر چند آگاه کنند آگاه نشود و سیاهی چشم
او یکایک تمام غائب شود و تنفس کم گردد کذا فی المجسطی و سبات که از بخارات ریه و سینه باشد چون در علاج او اهمال نمایند مؤدی بسکته و صرع و فالج و لقوه گردد و این نوع علاج
کمتر پذیرد و ابن الیاس گوید که چون در علاج سبات بلغمی اهمال نمایند مؤدی [illegible] گردد و شیخ میفرماید اول چیزی که در سبات معطل شود آن بصر و سمع است لیکن احتیاج
که آفت در سبات در مقدم دماغ باشد بمشارکت و فساد خیال زیرا که اگر مقدم دماغ سالم بودی فساد مؤخر دماغ را عارض شدی بصر و سمع را تعطل واجب نشدی [illegible] بلکه بطلان حرکت
یا لمس تنها شدی [illegible] بحال خود بودی چنانکه این مرض [illegible] شخص واقع میشود و در سبات حس [illegible] و حرکت نبودی آن حس را بالکل باطل میکند و حرکت را بالکلیه باطل میکند
چه آن [illegible] تنفس سالم باقی میماند و واجبست که سده واقع در سبات تام نبود [illegible] کثیف لا ضرر به تنفس میکرد و [illegible] سبات که متعلق بسوء مزاج بود [illegible] سبب سبات باشد و ثانیاً بسبب رطوبت

علاج سبات بارد

آنچه در علاج امراض دماغی بارد گذشت بعمل آرند آن ادویه و نیز بعمل آرند و ایضا در سردی که از خارج رسد نوشیدن انیسون با جنطیانا یا انیسون [illegible] درم و سکنجبین عسلی ده درم
و عطسه آوردن بجند بیدستر و فلفل و شونیز یا از کنجکنی و تخم کتائی خرد و خوردن تریاق اربعه و ثمانیه و کبیر و مثرودیطوس و دواء المسک حار و معجون فلاسفه و اطریفل کبیر
و شربت اسطوخودوس و کذا تناول مصطکی خوشدار و آمیخته با عرق بادیان و تکمید سر بسبوس گندم و نمک مفید و تنطیل راس بمطبوخ سداب و بنه بیدستر و عاقرقرحا
و شیح و تضمید با جرام آنها و تمریخ سر بروغن سداب و بان و ناردین و روغن مشک و روغن قسط و زنبق و یاسمین و بابونه و شبت با جند بیدستر و فرفیون و ضماد از جند بیدستر
دو جزو و عنصل یکجزو و مشک اندکی و گاه زیاده کرده میشود در آن مویزج و عاقرقرحا از هر یک قدری قلیلی باگلاب و سرکه [illegible] و دوام بوییدن مشک و جند بیدستر و شونیز
سخت نافع است [illegible] آوردن بمریض و کندر [illegible] تخدیر [illegible] مفید [illegible] قرطم [illegible] مانند آن
با بخور [illegible] عسل [illegible] اجتناب از اشیای بارد کنند [illegible] استعمال مخدرات [illegible] تریاق مخصوص [illegible] آید
نمایند جرجانی مینویسد که اگر از سوء مزاج سرد ساده باشد مشک و زنجبیل و جند بیدستر و فادانیا و مانند آن بیویانند و از جند بیدستر و فقاح اذخر و غیره که در سبات رطوبی بیاید
ضماد بر سر نمایند و مثرودیطوس و تریاق [illegible] سخت نافع بود و در اغذیه نانخواه و زیره و کرویا و سیر [illegible] و مغز جوز اندازند و طعام نخود آب قلیه خشک [illegible] مانند آن [illegible]

علاج سبات رطوبی

در رطوبت ساذج آنچه در علاج امراض دماغی رطب گذشت بکار برند و معجون [illegible] و مربای آن [illegible] مربای زنجبیل بخورانند و ضماد از جند بیدستر و فقاح اذخر و قسط و جوز السرو [illegible]
و فرفیون و عاقرقرحا بعمل آرند و تخفیف غذا نمایند و نخود آب با شبت و زیره و قرنفل و دارچینی و خولنجان بدهند و از ادهان و لطوخات اجتناب کنند و مشک [illegible] بدهند
و در رطوبت بلغمی بعلاج امراض دماغی بلغمی پردازند و یا در مطبوخ گاوزبان انیسون هر یک [illegible] درم جوشانیده گلقند و یا شربت بزوری ده درم حل کرده نیم گرم بیاشامند
و یا آب [illegible] مویز منقی ده درم مصطکی انیسون بادیان هر یک نیم مثقال جوزبوا چهار درم جوشانیده با قند بدهند و بعد نضج تنقیه بدن بحقنه قوی
و حب ایارج و دوای عصاره [illegible] نمایند و شیاف بردارند و بکدامی حیله قی آورند [illegible] اکثر بلغم در معده [illegible] باشد پس تنقیه [illegible] و مقطعات بلغم نمایند بعد آنچه در علاج

وفوه موهر واحد سه درم تخم کرفس انیسون بادیان هر واحد ده درم پرسیاوشان گاوزبان هر واحد چهار درم بدستور مطبوخ بجوشانند و صبر افتیمون در دیگ نهند و هنگام جوش حرکت ندهند تا قوت او بلطف بغیر انحلال چیزی از جرم آن بمطبوخ برآید پس صاف کرده شربتی مقدار یکصد و بیست درم از آن بگیرند اگر مزاج مریض متحمل این باشد هم الاابوزن هشتاد درم گرفته یکدرم غاریقون و یک طسوج خربق سیاه و یکدانگ ماهیزهرج و ربع درم نمک هندی سوده بعسل سرشته در آن مالیده نیم گرم بنوشند و اگر از اثر این شربت در مرض نقصان ظاهر نشود این ماء الاصول بنوشانند بادیان و پوست بیخ آن و تخم کرفس و پوست بیخ آن انیسون هر واحد سه درم فقاح اذخر پانزده درم مویز منقی بیست درم مصطکی سه درم سلیخه و پوست آن هر واحد دو درم عود وج سه درم انجیر سفید بیست عدد پوند کوفته سه درم عنصر اگر یافته شود دو درم همه را در چهار رطل آب بجوشانند و بعضی اطبا هنگام عصر اخلاط درین ماء الاصول اشنه و سکادیم که آن دارشیشعان است هم افزایند و بعضی ابوم المحروس و اصل السوس و برگ شبت زیاده میکنند و مختار من اینست که ازین چیزی کم نمی کنم پس صاف کرده هر روز بیست درم با دو درم روغن بید انجیر و هفت درم سکنجبین بنوشند تا هفت روز برین ادامت نمایند و غذا درین ایام نبریاج حلوه و پایچه حمل مطبوخ بنخود بسیار و اندک شبت سازند و از اطعمه غلیظه منع کنند بعد از آن شربت دیگر از مطبوخ اول بنوشانند و اگر ازین آثار صحت ظاهر نشود این دوا بعد از آن بدهند ایارج فیقرا سه روز قبل از تناول آن در عسل سرشته یکدرم ماهیزهرج دو دانگ خربق سیاه در سرکه ترکرده خشک نموده یکدانگ غاریقون سفید بلا نیم درم افسنتین رومی گل سرخ هر واحد یکدرم نمک نفطی نیم درم سقمونیای مشوی دو دانگ کوفته بیخته بجلاب سرشته حب ها فلفل سازند شربتی از آن سه درم و ثلث و این دوا آنگاه دهند که مزاج علیل از نوشیدن مطبوخ اول متغیر نگردد و اگر یکشربت این کفایت نکند دو سه شربت مع مراعات قوانین مسهلان و تحسین تدبیر بدهند و بدانند هر کسی که در دماغ او مرض بارد باشد باید که از شرب آب سرد و از استعمال او در مضمضه و استنشاق حذر کنند و بعد از استفراغ اگر مزاج او حدت نپذیرد استعمال آب گرم در استنشاق و مضمضه بدان و ریختن او بر سر در حمام لزوم نمایند و اگر مرض باقی ماند امر بانکباب برین آب نمایند بگیرند یک کف هر واحد از شیح و قیصوم و بابونه و اکلیل الملک و برگ اذخر و پوست شجر صنوبر و از سبوس گندم کف کبیر یک کف خطمی سفید یک کف نمک و ل سبوس و نمک و خطمی را در پارچه صره بسته همه را بجوشانند تا حشایش مهرا گردد پس چادری بر سر کشیده انکباب نمایند و دو بار یا سه بار این عمل کنند و اگر این فائده نکند تلطیف تدبیر با استقصا نمایند و ماکول و مشروب را وزن کنند و گرسنه دارند و امر بشم مشک و شونیز و جندبیدستر و مانند آن کنند و اگر تغیر مزاج او و صداع مانع نباشد بر مقدم سر این ضماد کنند بابونه اکلیل الملک هر واحد ده درم صبر و مر و سعد هر واحد سه درم عاقرقرحا دو درم کوفته بیخته موم روغن از موم و پیه بط و چربی زهره مرغابی ساخته ادویه مذکوره مخلوط سازند و هرگاه مزاج او متغیر گردد و حدت پذیرد تدبیر او تبدیر سبات ارقی نمایند مؤلف اقتباس گوید که در سبات بلغمی سحاری دل اطراف را به بند بستنی سخت تا بشوش آید و این پاشویه کنند گل بابونه اکلیل الملک سبوس گندم سبوس نخود برگ کنار برگ غرزهره نمک طعام هر یک دو ماشه هشت سیر که دو گلاب ابر تا دو سه روز بر تارک سر مالند و در روز چهارم جندبیدستر و شونیز و بزرالبنج هر یک سه ماشه اضافه نمایند و گلاب را موقوف ساخته عوض آن روغن گل کنند و حقنه حاده علوبخان بعمل آرند که افاقه حاصل شود پس جهت تنقیه دماغ ایارج فیقرا هفت ماشه در عسل دو توله آمیخته لیسانند و یا حب ایارج بعرق بادرنجبویه وقت شب بخورانند صبح مطبوخ اسطوخودوس مسهل علوبخان شربت اسطوخودوس مسهل بنوشانند و غذا نان خشکار با شوربای مرغ وقت شام دهند و صبح مطبوخ پوست بیخ بادیان پوست بیخ کاسنی بادیان هر یک نه ماشه انیسون بیخ مهک کرفس هر یک هفت ماشه انجیر زرد چهار عدد با شربت بزوری چهار توله حرف ریا تو در بیخ ماشه پاشیده بنوشانند و وقت پهر غذا بدستور دهند و همین نسخه تا سه چهار مسهل داده جهت تعدیل مزاج و تنقیه مابقی مواد دماغ غرغره مطبوخ اصل السوس مقشر و مویزج و بادیان و بابونه هر یک دو مثقال جوش کرده سکنجبین عنصلی چهار توله داخل کرده در روزی چهار پنج مرتبه بکار برند و اگر بعد زوال تپ اندکی سبات باقی مانده باشد از فرفیون مصطکی جندبیدستر هر واحد یکدرم صمغ عربی دو مثقال بابونه یکتوله در روغن سداب پخته ضماد غلیظ بر پیشانی ضماد نمایند و غذا شوربای مرغ و نان دهند و عطسه آوردن بسعوطی که در لیثرغس نوشته شد در زوال این علت از مجربات است

علاج سبات دموی

مبادرت بفصد سر رو یا هفت اندام کنند و بعده بهر اماله حجامت ساقین یا فصد صافن نمایند اگر ماده در صعود باشد و هرگاه ماده مستقر گردد پس فصد رگ پیشانی یا حجامت نقره اولی است و حقنه معتدل استعمال کنند و بهر تقویت دماغ تدهین سر بروغن گل و سرکه اگر روغن گل نباشد گلاب بسرکه کنند غسل پا بپا الطبیخ بابونه و دو لک

شحم حنظل سقمونیا غاریقون هر یک سه درم مقل ازرق شش درم مقل را در آب انیسون حل کنند و ادویه بدان سرشته حبها بقدر فلفل سازند و در سایه خشک کنند شربتی دو درم و نیم این نسخه از نسخه گزیده میگویند **نوع دیگر** هلیله کابلی شش درم آمله افسنتین غاریقون سقمونیا هر یک سه درم اسارون انیسون تخم کرفس هر یک دو درم تربد سفید هفت درم افتیمون پنج درم ایارج فیقرا نه درم قرنفل یک درم فانید چهار درم همه ادویه کوفته بیخته فانید را اندر آب حل کرده بجوشانند تا بقوام عسل آید ادویه بدان بسرشند و بکوبند تا همه یکذات گردد و پس حبها بقدر فلفل سازند شربتی دو مثقال این نسخه کندی ست **حب صبر** صبر سقوطری سه درم مصطکی یک نیم درم ساییده با آب کرنب سرشته حبها سازند شربت دو مثقال **حب ایارج** ایارج فیقرا یک درم شحم حنظل یک نیم دانگ تربد نیم درم افتیمون سقمونیا هر یک دو دانگ مقل کثیرا هر یک دانگی با آب کرفس حبها سازند **دیگر** ایارج فیقرا شش درم پوست هلیله کابلی چهار درم تربد سفید هشت درم نانخواه دو درم بدستور معمول حب سازند و در هر هفته دو درم یا دو درم و نیم بدهند **صفت** حقنه حاد شحم حنظل هشت بسفایج دو هشت پودینه دشتی یک دسته کوچک افتیمون هشت و یک نیم انار آب بپزند تا ثلث رسد صاف نموده مقدار صد درم آب و بگیرند و یک اوقیه روغن بابونه آمیخته حقنه کنند **صفت** حب قوقایا ایارج فیقرا ده درم شحم حنظل سه درم و دو نیم دانگ تخم بداسطوخودوس هر یک پنج درم بدستور معمول با آب کرفس مطبوخ حبها سازند این جمله ده شربت معتدل ست **دیگر** صبر سقمونیا شحم حنظل مصطکی عصاره افسنتین و اگر نباشد افسنتین همه مساوی با آب کرفس حبها سازند شربت یک درم یا یک مثقال این نسخه جالینوس ست و اگر یک درم ازین حب با یک مثقال ایارج فیقرا مرکب کنند سخت نافع بود و تنقیه نواحی دماغ کند و مراعات معده و تنقیه آن بنقوع صبر و ضمادهای مقوی کنند **صفت** نقوع صبر هلیله سیاه بلیله آمله بیخ بادیان بیخ کرفس اذخر اصل السوس هر یک ده درم سنبل خوشبو قصب الذریره هر یک سه درم شکاعی بادآورد هر یک پنج درم شحم حنظل دو درم همه را در دو نیم انار آب بپزند تا کمتر از یک آثار بماند مالیده صاف نموده یک اوقیه صبر سقوطری سوده آمیزند و اندر شیشه بدارند و در آفتاب نهند شربت از یک اوقیه تا دو اوقیه حسب قوت مریض **صفت** ضماد که تولد بلغم در معده باز دارد سک رامک لادن عود خام هر یک سه درم گل سرخ چهار درم سنبل مصطکی هر یک دو درم مشک دانگی همه را ساییده با آب مرزنجوش یا با آب نعنا سرشته در وقت خلو معده بر فم معده ضماد نمایند و باقی مراعات معده از ابواب علاج معده طلب باید کرد **صفت** غرغره که دماغ را از باقی رطوبات پاک کند و خداوند سبات و صرع و فالج را نافع ایارج فیقرا خردل صعتر زوفا عاقرقرحا پوست بیخ کبر مساوی نرم سوده بسرکه عنصل تر کرده بعسل بسرشند و حبها ساخته وقت حاجت اندکی در سکنجبین عنصلی یا در آب کامه حل ساخته غرغره کنند و بفلفل و کندش و خردل باریک سوده عطسه آورند و بعطول کردن بشیر غسل مذکور شد بکار برند **مصنف حاوی** گوید که اگر از ماده بارد خام سطب باشد جلاب از بادرنجبویه انیسون ها هر واحد دو درم گلقند شکری ده درم بنوشانند و غذا نخوداب بشیره تخم قرطم و فلفل و دارچینی و نانخواه دهند و تنقیه بدان باین حقنه کنند مضار خسک شبت بابونه سنای مکی هر یک هفت درم بادیان اصل السوس هر یک سه درم حلبه تخم کرفس هر یک ده درم اشق مقل هر واحد نیم درم سکبینج یک دانگ در شش رطل آب بپزند تا به دو رطل آید صاف کرده بوره ارمنی نمک طعام هر واحد نیم درم بران پاشیده مری در روغن بنفشه و عسل سرخ هر واحد ده درم دران حل کرده نیم گرم حقنه کنند و خورانیدن دواء المسک حلو بشربت بادرنجبویه نافع ست و تنقیه دماغ بحب ایارج و حب لوغاذیا کنند و بروغنهای گرم نشوق سازند و طیوب و ریاحین حاره مثل مرزنجوش نمام و صعتر ببویانند و مریض را گرسنه دارند و اطریفلات خورانند و تبدیل مزاج کنند و این دو انجبین تقویت دماغ و معده کند و این مرض را نفع بلیغ دارد زنجبیل فلفل وج شونیز قسط تلخ هر یک پنج درم برگ سداب خشک حلتیت طیب هر یک ده درم حب بلسان دو درم و نیم کوفته بیخته بعسل کف گرفته معجون سازند و هر روز مقدار مثقال بخورند و وج سوده بعسل سرشته و زنجبیل بعسل و شونیز بعسل نافع ست و خوردن مویز و جوز و سداب و ناجیل و قلایای مطبخه کثیر الاباذر و صباغات معمول از خردل مصری و چقندر نافع بود و از اغذیه نخوداب زیت و زیره و شبت و کف خردل و روغن جوز برای اصحاب این علت نیکوست و شرب شراب بسیار مضرست و دیرین مرض می افزاید و ماء العسل ساده یا ماء العسل با فاویه نافع بگیرند عسل یک رطل و آب شش رطل و بطریق جلاب بپزند و کف بردارند و چون قریب بقوام رسد دران فلفل و قرنفل و زنجبیل و سنبل و قرفه و خولنجان و مصطکی هر یک مثقالی کوفته بیخته در صره بسته بجوشانند و استعمال نمایند **طبری** گوید که اگر بالعرض غثیان شدید ابتدا باسهال طبیعت و الا باین مطبوخ نمایند هلیله سیاه و کابلی و صفر تخم دور کرده هر یک شش درم شیر آمله و بلیله هر واحد سه درم سنا و اسطوخودوس و حشیشه غافث و قنطوریون و بسفایج و شکاعی و بادآورد هر واحد چهار درم افسنتین رومی و افتیمون در صره بسته هر واحد هفت درم اصل السوس مقشر تربد با میران

وسرکه برابر آمیخته نیم گرم بر تارک سر مالند و حجامت بلا شرط میان دو شانه نمایند و مصطکی سه ماشه جدوار خطائی دو ماشه سوده در شربت به و یا انار دو توله ورق طلا یکعدد آمیخته
در عرق کیوره هفت توله بنوشانند اگر بهوش آید بهتر و الا سعوطیکه در تشنج غیر مذکور شد بکار برند که فی الفور بهوش می آرد پس اندکی شوربای بچه مرغ دهند و دوای مذکور صبح شام
نوشانند و در میانه روز هفت هشت عدد مویز منقی خورانند و روز سوم و چهارم بعد زوال سبات نان تنک بشوربای مرغ ترید نموده بوزن یک فلوس اول روز دهند
و تا سه وقت برهمین قدر اکتفا نمایند و وقت چهارم دو وزن یا دو نیم وزن زیاده کنند تا بتدریج بحالت اصلی آید و باید که مصطکی سه ماشه در انوشدارو ساده نه ماشه آمیخته
با عرق بادیان بالای طعام خورانند و اگر پس از زوال سبات سرخی در چشمها پدید آید اندکی کیری انبه و یا ترشی انبه خشک در گلاب یا آب کشنیز بر آهن سوده بمیل در چشم کشند
در دو سه روز زائل میسازد و الا بعد هفته رگ قیفال و یا پیشانی زنند و استعمال سعوط مذکور در یکساعت سه چهار بار و ضماد دال ماش در شیر بزند روغن گل و سفیدی بیضه
بر پیشانی و خورانیدن جدوار دو ماشه و فاذ زهر معدنی یکماشه در بالائی جغرات گاوی دو توله و نهادن شیشهٔ حجامت بی تشفیط بر ساقین و حوالی فم معده و دادن عرق بهار
نارنج و روغن گاو و مساوی که بسنگ مثانه شب سه بار و همچنین لعوقا و طلا داغ کرده باشند بجای آب غذا و رفع سبات هیضه و منع قی و اسهال و رفع دیگر اعراض آن مجربست
و اگر در سبات هیضه و بائی بعد زوال در روز دوم نفخ بسبب اجابت طبع شود و نفخ هم باشد ریانه شیره بادیان نه ماشه و الایچی کلان چهار عدد زیره سفید چهار ماشه نبات توله دهند در روز
دو بار و اگر بعد ازین اشتها کم باشد مصطکی ماشه سوده در شربت انار منعنع یکتوله بلیسانند و غذا کهچری ماش یا بی دهند که فلفل گرد و زیرهٔ سیاه و الایچی کلان در آن افتاده باشد

علاج سبات ضعفی و ضربی

اگر از تحلیل ارواح باشد علاج غشی نمایند و سعی تقویت و تکثیر ارواح شوربای لحوم لطیفه و چرب قلیه ها و کبابها و ماء اللحم و مفرحات و دواء المسک و مثرودیطوس و شربت
فواکه و انار با گلاب استعمال نمایند و در مزاج گرم ماء اللحم در گلاب و آب سیب آمیخته یا مفرح بارد یا دواء المسک بارد با لیمو و گلقند نسترن و شربت انار یا سیب یا لیمو و عرق بید مشک
و نیلوفر و یا طباشیر و صندل سوده با شربت مذکوره سرشته بدهند و ایضا در محرور مثرودیطوس طباشیر سرشته بشربت لیمو یا شربت انار باید داد و صندل و گلاب و کافور بویانند
و در مزاج بارد دواء المسک حار و مفرح حار و شربت سیب یا مثرودیطوس ماء العسل یا شراب انگوری و یا ماء اللحم بادنک شراب و مانند آن بکار برند و ایضا عود هندی
و مشک و عنبر و فاوانیا و جندبیدستر اکلا و شما استعمال نمایند و اگر سبات از ضربه و سقطه افتد هرچه در علاج امراض دماغی که از ضربه و سقطه بود و در علاج صداع ضربی مسطور شد
بعمل آرند و مقویات سر و رادعات مثل مغاث و ماش و گل سرخ و صندل و مانند آن استعمال نمایند پس آنگاه در نگاهیدن سعی نمایند باستعمال مقویات دماغ که در علاج
امراض ضعف دماغی گذشت و این سعوط درین باب از مجربات صاحب اقتباس ست برگ مورد یا تخم آن چهار ماشه عرق بهار نارنج و روغن گل هر یک یکتوله شیر زنان
سه ماشه بلوار دو ماشه سرکه چهار ماشه زعفران یکماشه **انتباه** شیخ میفرماید که از معالجات مرض سبات شنیدن و دیدن اشیائیست که بصاحب او غم آورد و دوازده میسره
طلای شنجرینا بقلقند ست و سعوط و طلای چهره و چشم بسرکه و بستن پایها و استواری و استعمال معطسات باعث فاقه و بیداری مسبوت میگردد و بقول قرشی تکلف
انتباه اگرچه بکندن موی و کشیدن اطراف باشد نافع و تسعیط سرکه و آب مورد جید و بتفریق بخاصیت و بکیفیت هر دو است و انطاکی گوید که برای مطلق سبات تنطیل
سر بطبیخ شبت و نمام و بابونه و تضمید باجرام آنها و تقطیر سرکه و آب نمام در بینی و مشک بگلاب مجرب ست و در حالت افاقه غاریقون بروغن بادام شیرین و شکر استعمال کنند
و بران طبیخ افتیمون یا خیار شنبر بنوشند و بصبر و آب مورد طلا نمایند و سلطان محمد مراد در مجربات خود نوشته که فلفل سیاه یکنیم عدد در لعاب دهن اسپ سائیده بمیل در چشم کشیدن
مزیل سبات ست و کذا سفوف زردچوب و فلفل سیاه و نمک لاهوری مساوی حسب حاجت خوردن و قهوه و چای خطائی و بادیان خطائی هر نوع نوشیدن نیز مفید و ذکر باقی
اشیای مسهره در آخر بحث سهر می آید **سبات اطفال** گاه باشد که خواطب یا کسل و ثقل و ماندگی مفرط با اطفال عارض شود و آنرا امبارکی گویند بهترین تدبیرش
آنست که روز اول یک مگس سیاه دور کرده با یکماشه اجوائن مصفی مالیده بخورانند و روز دوم دو مگس با همان قدر اجوائن بدهند و همچنین تا هفت روز یک یک مگس
هر روز بیفزایند و بعده هر روز یک یک کم کنند تا روز چهاردهم یک مگس بماند درین عرصه مرض اگرچه قوی و مزمن باشد زائل گردد و دق نمی آید مگر وقتی که ماده
مرض بکلی منقلع شود و بعضی گویند که برای کثرت خواب که بعد تپ پیدا شود و آنرا امبارکی نامند استخوان فاخته دو درم مروارید دو سرخ بسد دو سرخ
هر سه با آب سائیده هفت روز بخورانند

آنها بسبوس گندم سازند وادویه سر خشک مثل شیر کشنیز خشک و تخم کاسنی با سکنجبین بسیار تلطیف غذا پردازند و باقی تدبیر حسب حاجت از علاج امراض دماغی
دموی و سرسام دموی اخذ کنند سعید گوید که اگر سبات حادث از بخارات دموی حار رطب باشد که بسوی مقدم دماغ مرتفع گردد و علامتش آنست که سبات
خفیف بود و مریض از آن بسرعت افاقه یابد و در خواب کلام بسیار کند و چون آواز دهند بفزع بیدار شود علاجش بفصد کنند و بعد فصد آنچه محلل فضول باشد مثل
ماء القرع و شربت بنفشه بنوشانند و روغن گل بسرکه خمر بهم زده بر سر بمالند تا سر بمنع بخارات صاعده بسوی آن قوی گردد و طلا بگلاب نمایند و غذا بنخود آب
یا مزوره زیرباج سازند و تقلیل آن کنند تا هضم او فاسد نشود و ابن نوح گوید که اگر از رطوبت محتبس در مقدم دماغ باشد بعد فصد تقویت راس بطلاء
بارده مثل روغن گل و گلاب و سرکه کنند و این حقنه بارد لین بعمل آرند بگیرند بنفشه و جو کوفته و سبوس گندم و عناب و سپستان و اصل السوس و برگ خطمی هر یک کف
و در چهار رطل آب بجوشانند تا یک رطل باقی ماند صاف کرده بر آن یک سکرجه آب سکنجبین و نیم سکرجه روغن گل انداخته حقنه کنند

علاج سبات بخاری

اگر از ارتفاع بخارات جمیع بدن و تابع تپ و مرض دیگر باشد علاج مرض متبوع باید کرد و نیز بعلاج امراض دماغی بخاری توجه نمایند و در بخارات عضو واحد تدارک
عضو مشارک پردازند بدانچه در مقام هر یک مسطور گردد و مع تقویت دماغ بمثل نهادن روغن گل مع سرکه بسیار مناسب است که مقوی بر سر و استعمال شمومات بارده خوشبو
و نطولات سر و پس محلل اگر چیزی در دماغ محتبس باشد بعمل آرند آنچه در حمیات و در ابتدای اوراق آن افتد با شربه و در لطائف الاطراف درلک آن بچیزی و در شربت و دوم
تحریک عطاس و تشمیم سرکه و گرفتن بخار آن و تغریق رس و روغن گل مع سرکه کنیز و آب حصرم و آب انار و قوابض نیز مفید بود و تنقیه بدن از ماده تپ نمایند پس
تقویت دماغ بشمومات و غیره کنند و ایضاً در بخارات معدی تنقیه بقی و اسهال و ضماد و حبوب مسهله و معطسات و استعمال سفوف معمولی و حب شبیار و دیگر تدابیر
که در علاج امراض دماغی شرکی معدی گذشت بعمل آورده بسیار مفید و در صورت نفخ خوردن سفوف بادیان و انیسون و زیره سفید نافع و در سبات دیدانی قتل
و اخراج دیدان پس تقویت دماغ و منع ابخره نمایند ابوسهل گوید که اگر سبات خفیف بود که صاحبش بسرعت افاقه یابد پس سبات کند آن از بخارات حار رطب
ردی الکیفیت مرتفع بسوی مقدم دماغ باشد و علاجش فصد است پس استعمال روغن گل و سرکه بر سر سمرقندی گوید که سبب سبات یا بخارات حار رطب باشد
که بسوی مقدم دماغ در عرقین سباتین از جمیع بدن مرتفع گردد پس مزاج دماغ را متغیر گرداند بسخونت و اخلاط موجوده و فضول محتقنه آنجا را گرم سازد و علامتش قول
طبری باید و علاجش فصد قیفال است و حجامت ساقین و تلطیف اغذیه طبری گوید که نوع دوم از سبات سبات ارقی است و این ضد اول یعنی سبات سطولی
است در اکثر احوال و زیرا که سبب موجب این بخارات حادثه حاره یا رطوبت و یا یبوست است که بطرف مقدم دماغ بعرقین سباتی مرتقی میشود و مزاج دماغ را متغیر
و فضول محتقنه آنجا را گرم میکند و اعراض او نیست که بیمار خواب نکند و بر نوم قادر نبود و تفکر افکار ردیه بغیر تمیز صحیح کند و غیر مستقل عقل بود و حرکت چشم بطی باشد
گویا که خشک اند و هرگاه ترکیب این بخار حار با رطوبت بود از چشم او اشک سائل شود و عطسه بسیار کند و در بعض اوقات خواب خفیف کند پس بیدار گردد و گاهی
قلق کند و ضیق صدر ظاهر نماید و هرگاه این بخارات حار با یبوست مرکب گردد خواب نکند و الم و صداع و دوی در سر خود دریابد و اطباق جفن بر آن گران باشد
علاجش بفصد کنند بغیر اسهال لاسیما هرگاه ترکیب این بخارات با رطوبت باشد نه مسهل نوشانند و نه حقنه کنند بلکه فصد را مقدم دارند و چون از فصد مزاج متغیر
نشود غذای او ماء الشعیر و کشک و مزورات معتدله مثل زیرباج و سفیدباج ماش و کدو سازند و اگر این تدبیر ترطیب نماید امر باستنشاق روغن بنفشه کنند و بر سر او
شیر زنان یا خر یا زن نهند و انکباب بر آب نیم گرم نمایند بگیرند جو مقشر کوفته و برگ بنفشه و نیلوفر هر یک کف و حی العالم با تکبیر و عصا الراعی و برگ خبازی و برگ سعول
و اذان الفار یعنی مرزنجوش هر یک [illegible] در آب پخته امر بانکباب بخار آن نمایند و اگر این کفایت نکند شیر دختران بروغن بنفشه سعوط کنند و جمیع تدبیر او مرطبات نمایند
و ادامت بر این حریره کنند خشخاش سفید و خندروس یک کف هر دو کوفته و اندک نشاسته آمیخته حریره سازند و بروغن بادام بنوشند و گاهی تا ده بخورند و اگر این هم
کفایت نکند حقنه لین بعمل آرند که بسوی سر بخار محلل نخیزد چارسعو کنند مثل حب خطمی و سبوس و بنفشه و خبازی و نیلوفر و این همه با شیر سعط بر انکباب آن و تکمید سر بدان
نمایند که بدین طریق زائل شود و مصنف اقتباس مینویسد که گاهی سبات از ابخره اخلاط سمی و عفونت و وبائی بعد بند شدن قی و اسهال پیدا آید پس روغن گل

و یا بمالند و پنبه بمغز شیر تر کرده بر تارک سر گذارند و این سخن را یوحنا گفته و آب کشنیز سبز و کاسنی سبز و کاهو سبز و آب سیب و کرک و گلاب و روغن گل و روغن کاهو و روغن
یاسمین و عرق بید مشک یک دو مثقال شیره تخم کاهو و صندل سفید و گل ارمنی و شیاف مامیثا و گل [illegible] هر یک سه ماشه آمیخته بکار برند و شربت نیلوفر چهار توله
در عرق بید ساده و کاسنی هر یک هفت توله داخل کرده بنوشند و غذا قلیه بچه بز با نان گندم دهند شیخ میفرماید که آنچه بسبب یبس باشد باید که صاحب او غذای
مرطب استعمال نماید و استحمام معتدل خاصة پیش از آنکه حمام خواب بیارد آن شخص غیر معتدل البدن و غیر جید المزاج باشد و بران یبوست سخت غالب بود و یا غلبه
اخلاط ردیه باشد که حمام ثوران آن نماید و واجب است که فکر و جماع و تعب کم نماید و سکون و راحت اختیار کند و مداومت تغریق رأس بروغنهای مرطبه و دوشیدن
شیر بر سر و نطولات رطبه و استنشاق ادهان و استعاط آن خصوصاً روغن نیلوفر را بسیار سعوطاً و دلک اسفل قدم بدان نماید و اما آنچه از حرارت مع یبس باشد تدبیر
زیادتی در تبرید اغذیه و ادویه و استعمال مثل جرادة کدو و برگ خرفه و لعاب اسپغول [illegible] و حی العالم و مانند آن بر سر است **ایلاقی** و جرجانی مینویسند که آسایش جویند
و از حرکات و ریاضات پرهیز کنند و روغن بنفشه و نیلوفر و روغن کدو بر سر نهند و هر شب کف پا و ناف و مقعد چرب کنند و دو قطره آن نیمگرم در گوش چکانند و لعاب
اسپغول و برگ خرفه و کدو تر کوفته بر سر نهادن و قلیه کدو و برگ کاهو و خرفه و اسفاناخ خوردن سودمند بود و در گرمابه و آبزن معتدل سخت نیک است **ابن الیاس**
گوید که علاجش ترطیب مزاج دماغ بدوشیدن شیر زنان بر سر و تغریق سر بروغن بنفشه و کدو و ریختن آب مطبوخ خشخاش و بنفشه و نیلوفر و کاهو و جو و استعمال
حمامات و مشمومات خوشبو و نشوقات رطبه منومه مثل روغن خشخاش و آب کاهو سبز و شمیدن کافور و لفاح است و نقل مغز بادام و خشخاش خواب آورد و در حمام رطب با آب شیرین
اگر خواب نیارد علامت ردی است دلالت بر حدوث وسواس و جنون میکند هر صبح ده درم خمیره بنفشه و ده درم شربت خشخاش با آب بنوشند و غذا مزوره ماش
بکدو و اسفاناخ و کشنیز تر دهند و آب شیرین نیم گرم بر سر ریزند و آنچه خواب می آرد بو میدان افیون و بیروج است **سعید** گوید که ترطیب دماغ بروغن بنفشه و نیلوفر و کدو
بشیر دختران کنند و آبیکه دران پوست خشخاش و بنفشه و نیلوفر و گل سرخ و تخم کاهو پخته باشند بر سر ریزند **خجندی** گوید که تبدیل مزاج بمرطبات صرف کنند اگر
حرارت نباشد و یا بمرطبات مبرده داخلاً و خارجاً اگر حرارت بوده استنشاق هوای رطب و مجاورت آب شیرین و استماع آواز آب جاری و آواز اشجار متحرکه و اصوات
طیبه لینه و تنقیه دماغ از صفرا و سودا کنند و مثل حمام مرطب مبرد مع استعمال آبزن و تدهین با دهان مرطبه چیزی نیست و کذا شراب ممزوج با آب بسیار پس اگر فائده نکند
بدانند که سوء مزاج یا فساد اخلاط قوی است که حمام از آنها تحریک نمود و بخار آن بسوی دماغ متصاعد میشود و درین صورت باید که تنقیه بدن از اخلاط نمایند
و استعمال ماء الشعیر ساده یا مع شربت شکر یا خشخاش بشکر و شربت خشخاش و بنفشه و نیلوفر و نقل مغز بادام و خشخاش و تدهین سر و بینی و کف دست و پا و صماخ و سر و خصیه
و مقعد بروغن بنفشه عراقی و سعوط آن بالغ النفع است گاهی احتیاج آمیختن اندکی افیون و زعفران بدان می افتد و اگر ازین چیزی فائده نکند اقراص مثلثه و ضماد
و نطولات منومه که در علاج صداع حار و یابس مذکور شد استعمال نمایند **کیلانی** گوید که ادهان مرطبه مثل روغن بادام و روغن مغز تخم کدو و برگ [illegible] باید مالید و [illegible] و شربت
خشخاش و شربت کاهو و سائر اشربه و فواکه مرطبه دهند و غذا ماء اللحم و لحوم ماکیان فربه و مطبوخ نخود مقشر و سائر لحوم رطبه خورانند و ایضاً کشک جو که دران کدو [illegible]
رطب پخته باشد و قلیه کدو و خیار و بیخ کاهو مناسب بود و آنچه از سوء مزاج یابس مع ماده سوداوی افتد علاجش علاج مالیخولیا و صداع سوداوی است [illegible]
و آنچه از ماده صفراوی افتد علاجش [illegible] صفرا است و ترطیب [illegible] **بعضی متاخرین** مینویسند که سهر سوداوی [illegible]
و علاجش [illegible] مالیخولیا [illegible] استعمال مرطبات زیادتی تبرید و جهت تعدیل مزاج استحمام [illegible] گل بنفشه و خطمی و سداب و گلاب و گل [illegible]
هر یک ده مثقال و نیلوفر و برگ آس یک کف مشت کف [illegible] چهار مشت در گلاب و آب [illegible] پخته بکار برند و بعد از آن طعام مناسب بخورانند و بآسایش نمایند **سویدی** از اطباء نقل کرده که
ضماد گل خشخاش و تخم آن و آب گل نیلوفر و آب کاهو و تخم او تنها یا با آب طبیخ تخم خشخاش سیاه کوفته سرشته و روغن گل قثا و تخم آن و **شرب** طبیخ خشخاش و شربت
نیلوفر و طبیخ جو بشکر و روغن تخم خیار و ماء القرع پنجاه درم بشکر و شربت بنفشه و **اکل** تخم خشخاش با نان گندم سفید یا شیره پخته و کاهو صبح و شام و کشنیز
بعد طعام و یا تخم آن دو درم و باقلا و کدو خوب پخته بروغن بادام و **شم** گل خشخاش و روغن نیلوفر و کشنیز سبز و سیب و گل کدو و روغن بنفشه و تنبویه و **سعوط**
روغن نیلوفر و روغن گل خیار و روغن بنفشه و تکمید بطبیخ بنفشه اسفنج تر کرده هر واحد مرطب دماغ و منوم است

سهر

یعنی بیداری مفرط و اسباب آن بسیار است چنانچه یبوست ساذج و مادی سوداوی و حرارت و یبوست ساذج و مادی صفراوی دماغ و اجتماع رطوبت شور در دماغ
و حمیات حاده بنابر تصاعد بخارات یا ابتلاء از عدم سوی دماغ و بجهت وجع و امتلای بدن از اخلاط ردی و سوء هضم و کثرت امتلای معده و غم و الم و بحث فکر و شغل
و ورم سوداوی یا سرطان در نایحه دماغ و تناول غذای بادانگیز و مشوش اخلاط و احلام مفزع در خواب مثل باقلا و عدس و مانند آن و گاهی روشنی مکان برای مستعد سهر
موجب سهر گردد و آنچه پیران را افتد بسبب رقیت اخلاط و خشکی جوهر دماغ ایشان بود و گاه یبوست از غم شدید یا از استفراغ کثیر باشد و از تواتر ایام گرما یا از
بیداری ضروری برای حراست چیزی یا در سفر پس دماغ غالب شود و موجب سهر گردد و طریق تشخیص اسباب این مرض باید که از بیمار بپرسند که در بینی و زبان خشکی است
یا تری و در سر سبکی است یا گرانی اگر خشکی منخرین و لسان با خفت اوضح سبکی بیان کنند و آثار حرارت و برودت در دماغ محسوس نشود سبب یبوست ساذج بود و اگر با وجود
خشکی و سبکی آثار حرارت مثل التهاب و حرقت و شدت تشنگی و سوزش و قعر چشم نیز باشد بسبب حرارت و یبوست ساذج بود و اگر خشکی با گرانی سر بگوید با آن علامات
غلبه سودا مثل توحش و تشویش احلام فزع و جستن از خواب با قلق و اضطراب مانند آن نیز دریافت شود از یبوست سودا بود و اگر با خشکی و گرانی ناریت روح و سائر علامات
غلبه صفرا مدرک گردد از حرارت و یبوست صفرا بود و هرگاه مریض به بینی تری و در سر اندکی گرانی بیان نماید و در چشم چرک ظاهر گردد و از خواب جهیده برخیزد
موجب سهر رطوبت بورقیه بود و باید که سوای این علامات بر وجود باقی اسباب مذکوره یعنی تپ و امتلای بدن از اخلاط و سوء هضم و امتلای معده و غم و الم و فکر و ورم سوداوی
نفاخ و روشنی خوابگاه و ایضا بر تدبیر گذشته و سن مریض نیز نگاه کنند [illegible] باشد بدانند که سبب سهر همان است و کوشند که بعلاج [illegible] سهر مفرط
[illegible] خشکی [illegible] نشان تست و گاهی این مرض مؤدی به تشنج و جنون و اختلاج بعض اعضا می گردد و به هلاک می انجامد

علاج سهر یابس

هرچه در علاج امراض دماغی یابس مذکور شده از اشربه مرطبه و غیره بعمل آرند و ایضا شیره تخم خشخاش و شیره تخم کاهو و نبات سفید [illegible] نوشیدن [illegible] شربت
بنفشه یا شربت خشخاش با آب نیم گرم نیز نافع و بقبول انطاکی [illegible] الشعیر [illegible] سفوف [illegible] تخم کاهو [illegible] تخم خشخاش سفید یا
هر یک دو نیم مثقال شکر سفید ده مثقال بقدر دو مثقال [illegible] سفوف حکیم احمد و الد علوی خان [illegible] خشخاش و غیره [illegible] قرص منوم
[illegible] استعمال کنند و یا قرص [illegible] در آب کشنیز سبز سوده بر پیشانی طلا نمایند یا تخم کاهو و تخم [illegible] بادام خشخاش سفید [illegible]
سائیده قرص [illegible] یا فوق بندند و روغن کدو [illegible] شیر زنان [illegible] یا تخم خشخاش سفید در شیر گاو سائیده در روغن گل آمیخته و یا آب کاهو [illegible] شیر زنان در بینی چکانند و خشخاش
سفید و تخم قنب یک یک توله کوفته در شیر گاو و یا [illegible] بر سر [illegible] بر کف پا بمالند و یا برگ قنب با شیر سائیده [illegible] یا روغن قنب یا روغن خشخاش
و یا روغن بادام و یا روغن کدو [illegible] بر کف پا بمالند و نازبو در آب گلاب یا عرق بید مشک کرده نزدیک بالین [illegible] و آب برگ کاهو و کشنیز سبز
و شیره تخم خشخاش و روغن نیلوفر [illegible] روغن خشخاش و روغن لعوب [illegible] روغن کاهو و کدو و بنفشه [illegible] بر سر بمالند [illegible]
[illegible] بخار [illegible] بنفشه و نیلوفر [illegible] خشخاش [illegible] گوشت بره [illegible] با کدو و اسفاناخ
و شیره خشخاش و کاهو و شیر [illegible] مع کدو یا [illegible] در روغن بادام و مانند آن بدهند و بعد هضم غذا استحمام و غسل با آب نیم گرم نمایند و از طول [illegible]
بنفشه و نیلوفر و گل سرخ و تخم کاهو کوفته و کشنیز سبز و [illegible] خشخاش مع تخم [illegible] با شوربای کله پاچه گوسفند [illegible] ریزند و یا [illegible]
بشویند و اگر با یبوست حرارت بود ادویه [illegible] که در علاج امراض دماغی حار ساذج گذشت با ادویه مرطبه اضافه نمایند و اگر سهر از سودا یا صفرا باشد علاجش بعلاج امراض دماغی
سوداوی و صفراوی نمایند و در اثنای تنقیه قبل و بعد آن ترطیب دماغ ملحوظ دارند باستعمال اشربه و نطولات و سعوطات مرطبه و تخلیه [illegible] تمریخ یا فوق [illegible]
و کف دست و پا و ناف [illegible] آنها بر روغن بنفشه و بادام و تخم کدو و چکانیدن آنها در بینی و گوش و [illegible] شیر [illegible] سایر تدابیر که سابق گذشت بعمل آرند [illegible]
ابن جزله [illegible] سهر [illegible] **اقوال حکما** صاحب اقتباس گوید که جهت تبدیل مزاج روغن بنفشه با [illegible] شیر زن در بینی و گوش چکانند و شیر بر کف دست

وگردانیدن آسیا از فاصله و حرکت گهواره و در سهر مفرط که دران خوف انحلال قوت باشد افیون یک قیراط یا کم از آن بخورانند یا اندکی از آن در ماء الشعیر یا شربت نیلوفر دهند
و یا اندک افیون تنها یا با زعفران در روغن بنفشه آمیخته بویانند یا داخل بینی را بدان چرب کنند و کسی که سهر او آنچنان مفرط نباشد اکثر کفایت میکند اینکه ریاضت کند و استحمام نماید
پس قبل طعام بعض چیزهای مسدره بخورد و پس طعام تناول نماید که این در ساعت خواب آورد و اگر بعد خروج از حمام و استراحت طعام تناول نمایند و ادهان مرطبه منومه مانند روغن
بنفشه و کدو و کاهو و خشخاش بمالند و در بینی چکانند نیز مفید بود و دو تا لیدن بدن و اطراف بسیار و شنیدن صداهای ملایم و سواری کشتی و در آب شیرین نیز خواب می آرد و همچنین
ریختن آب شیرین نیمگرم بر سر و شستن سر و دست و پا با آب سرد نافع است و نوشیدن قدری از قنب نیز مفید بود و برگ شبت زیر تکیه داشتن و بر سر بستن نیز منوم است و چون از
و شبت تازه اکلیل و طره سازند و بر سر گذارند خواب آورد و گویند که اگر شانه مستعمل زن گرفته بران از چراغ کاجل گیرند و در چشم کشند و شانه زیر بالش نهاده بخوابند خواب آرد
انطاکی گوید که آنچه برای خواب تجربه کرده ام اینست که بگیرند از اجزای کاهو و خشخاش و بنج گل یا برگ یا بیخ یا پوست یا تخم هر کدام که خواهند مساوی گل حنا و آس و باقلا و
نیم خرد و صبر و زعفران قدری همه را بجوشانند تا مضمحل گردد صاف کرده آب و باقی از روغنها بپزند تا روغن بماند که این از اسرار عجیبه مجربه در دفع صداع و آوردن خواب
بهر نوع که استعمال نمایند و اگر عنبر دران بگدازند بغایت نافع بود و تضمید با دویه مطبوخه مذکوره همین فعل کند و کذا نطول با آب آن و کسی را که این خواب نیارد و در صحت و طمع نباید
و گویند که از خواص ست نهادن زعفران و صبر و یا پنج برگ کاهو که سر آنها بسوی سر مریض باشد زیر تکیه بغیر علم او و همچنین خوردن برنج تنها و حلبه بهر طریق و تخم خشخاش و کاهو با شکر
و بوییدن عنبر سر هندی گوید که روغن مذکور که با روغن مناسب مثل روغن بنفشه بدستور بسازند در آوردن خواب بعد یاس مکرر آزموده است و تسعیط بدان افضل است
و بدردی آن بر مقدم سر ضماد کنند و گاه آب کشنیز اضافه کرده هر دو مخلوط ساخته بجای آن استعمال کرده میشود و تقویت دماغ بسیار میکند و خواب می آرد سلطان محمد
در مجربات خود ذکر کرده که از جوزماثل و افیون و بیخ لفاح و زعفران و شیلم و اقحوان سفید و صمغ عربی و آرد جو مساوی لفاحه ساخته بوییدن مجرب است و ایضا سه عدد
یا پنج عدد حب کاکنج بلع کردن خواب آور است لیکن سکر نیز می آرد و زعفران و مر و اقحوان و صبر و اشنه هر واحد زیر وساده نهادن بالخاصیت خواب می آرد و اگر
کاهو و لفاح و بزر البنج و افیون هر یک یکدرم کوفته بپخته بطبیخ خشخاش سرشته وقت خواب بر پیشانی طلا نمایند مجرب است و شمیدن بادرنجبویه و اشنه و دستنبویه کذا
خوردن باقلای رطب و نوشیدن آب نقوع آن و کذالک طلای روغن بنج بر صدغین و خوردن بزر البنج سفید نیم درم خواب می آرد ابو منصور گوید که استنشاق
روغنی که دران شبت پخته باشند خواب آورد و کذا روغنی که دران خشخاش و یبروج پخته باشند بر پیشانی مالیدن و بقول رازی از افیون و یبروج و کاهو و آرد جو لفاحه
ساخته بوییدن خواب آورد و محشی شرح اسباب نوشته که بقول عیسی بن یحیی شمام زهره روباه جالب نوم در ساعت است بالخاصیت و کذا بوییدن هر مخدر
مثل افیون و کاهو و کافور و اکثر اطبا گفته اند که چون اشنه را در شراب خیسانیده بنوشند خواب غرق آرد و شیخ گفته که شمیدن اشنه خواب آورد و کذا نهادن او زیر تکیه
و کذا شم اقحوان رطب و وضع او زیر وساده و ضماد او و ابن اسحاق گوید که شرب جوزماثل مقدار نخود خواب معتدل آرد و دیسقوریدوس گفته که شرب حماض و ضماد
آن بر سر و شمیدن آن خواب می آرد و شربت تام آن سم است و ابن جمهر می نویسد که اگر سرطان بعد غروب آفتاب بر پای بندند نوم غرق آرد و رازی نوشته که طلای
و تنطیل بران با آب شبت تر و کذا خوردن آن خواب آورد و این روغن نافع سهر مفرط است جوزماثل غریق سیاه هر واحد یک جزو پوست خشخاش بزر البنج تخم کاهو هر یک دو جزو
نیم کوفته در آب بپزند تا مهرا شود بدست مالیده صاف نموده روغن کنجد انداخته با آتش ملایم بجوشانند تا آب فانی شود و روغن بماند وقت خواب بر تارک سر و کف دست و پا
بمالند و این سفوف منوم است کندر عود قماری هر واحد یکدرم تخم خشخاش سفید ده درم تخم کاهو مقشر پنج درم زعفران یکدانگ شکر سفید بیست درم کوفته بیخته شربتی
یکدرم و این طلا خواب آورد گل بنفشه و نیلوفر و تخم کاهو هر یک سه درم گل خطمی سفید چهار درم پوست خشخاش و بیخ لفاح هر یک دو درم ساییده با آب کاهو تر بر پیشانی طلا
نمایند سویدی می نویسد که خوردن مغز بادام شیرین و کذا ضماد کردن بنفشه باریک ساییده طبخ نموده روغن کنجد آمیخته و کذا تناول بهطه بدون اختلاط غذا
و کذا شمیدن لفاحه که از سویق و برگ یبروج و بیخ آن و برگ خشخاش و گل او و اشنه و مر اجزا مساوی صمغ عربی دو جزو باریک ساییده بگلاب سرشته ساخته باشند مجرب
منست و لفاحه که در قول سلطان گذشت و کذا بلع حب کاکنج نیز از مجربات اوست و نطول بطبیخ برگ بنج یا زعفران یا مرزنجوش بر سر خواب آورد و ضماد
روغن بزر البنج و زرنیخ با آب حل کرده و صبر و باقلا با آب کاهو و روغن زعفران و شبت و روغن او و افیون یکدانگ عصاره یبروج دو دانگ در روغن بنفشه حل کرده افیون

علاج سهر رطوبی

که از رطوبت بورقیه افتد و سهر پیران اکثر ازین قبیل بود و بعد نضج ماده مطبوخ بادیان بیخ بادیان اصل السوس تخم کشوث گاوزبان تخم خطمی بنفشه بیخ کاسنی وغیره داده و ادویه قلیل الحرارت
و گلقند باید که مسهل بلغم که از ان ادویه شدید الحرارت دور کرده باشند و حب ایارج و حب شبیار تنقیه نمایند و اگر ایارج فیقرا شحم حنظل و بلیله زرد و مر کب ساخته زند صواب باشد
و اگر رطوبت زائد باشد بدل ما بلیله تربد مجوف نمایند گلقند سکنجبین عسلی سرشته هر صباح استعمال کنند و بروغنهای شیرین مائل بحرارت مثل روغن بابونه و اقحوان و خیری مالم
تمریخ رأس نمایند و باید که از تناول جمیع اشیای حریف و مالح و تلخ اجتناب ورزند و بجای خراضی شوربای لحوم لطیفه مثل بچه ماکیان فربه و بزغاله و پالک کدو قطف و
کم نمک غذا سازند و اگر حرارت در مزاج غالب باشد تنقیه بمسهلات صفرا نمایند و بعد تنقیه جهت تعدیل مزاج شراب الصالحین دهند و غذا از شکنبه وغیره دهند گاه این
نوع سهر در سن پیری عارض شود و علاج او مشکل بود ولیکن باید که صاحب او نطول بمطبوخ کشک جو و بابونه و اقحوان هر شب استعمال کنند که خواب پیش آرد و اگر حرارت
غالب نباشد بدون جو مقشر بعمل آرند و ایضا انشوق از روغن بابونه و اقحوان یا روغن لبوب یا روغن زعفران بکار برند و در طعام قدری برگ کاهو یا تخم او اندازند
جالینوس گوید که من هر روز برای حفظ صحت بیش قلیله از کاهو میسازم و دارچینی اندران داخل میکنم تا مضرت کاهو باز دارد و بقول رازی شربت رطب خوردن نیز منوم است

علاج باقی اقسام سهر

آنچه در حمیات افتد برای منع بخارات حاره دیاقوذا ساده دهند و نخلخه استعمال کنند و شستن روی و استعمال نطولات رطب و مالیدن روغن خشخاش و کاهو و صندل بر
و پیشانی و انداختن تخم خشخاش سفید و کاهو و کشنیز تازه در طعام مفید بود و پاشویه و دلک اطراف بهترین تدابیر است و شیخ میفرماید که از آنچه درین تجربه کرده شده
آنست که سلیخه یک جزو و افیون و زعفران هر یک نیم جزو بروغن گل آمیخته بینی را بدان چرب کنند و کذلک طلای پوست خشخاش و بیخ لفاح بر صدغین و ایضا
بوییدن آن کسی که بقدر دانگ ... ازین نوع انجره ... خواب معتدل آرد و اگر غلط یا بخار متصاعد بسوی سر غلیظ باشد از اکلیل الملک بابونه و بنفشه و خشخاش بر پیشانی ضماد کنند
و اگر سبب سهر امتلای بدن از اخلاط باشد حسب ماده تنقیه آن نمایند بدستوریکه در علاجات امراض دماغی مادی مذکور شد و اگر چه ماده سهر از صفرا و سودا و بلغم است
اما گاهی بسبب فساد خون نیز سهر و درد بدن و گرانی گوش و سر بسبب غلظت خون مسرفه هم عارض میشود درین صورت بادیان اصل السوس تخم سیاه دشان گاوزبان قصب الذریره
گلوی سبز بلیله سیاه جوشانیده شهد خالص داخل کرده دادن و فصد و مسهل کردن نافع است و سعید گوید که اگر سهر بسبب اخلاط ردیه موجوده در معده یا در جسم باشد که
ابخره آن بسر رساند باید که استفراغ آن کنند یا باسهال یا بقی و بعد تنقیه غذای مریض از اغذیه جیدة الکیموس مثل چوزه مرغ و ماکیان و گوشت حملان و صغار ماهی
صخری دهند و کاهو و بقله یمانی و قطف و کدو و ماش و مانند آن خورانند و در حمام داخل کنند و مداومت حسن تدبیر نمایند و اگر از سوء هضم و امتلای معده و غموم
و آلام و افکار باشد و سهر مع تخمه و امتلاء معده را از طعام بقی و استفراغات مناسبه پاک کنند و تقویت او بجوارشات نمایند و تقلیل طعام کنند و غذای خفیف
خورند و تجوید هضم کوشند و ازاله هر واحد از اسباب مذکوره نموده تدارک باقی بمبدلات مناسبه کنند و از اندیشه های بد و افکار فاسده دور دارند و طبری گوید که
ارق از غم و عشق و فکر و فزع و نشاط نیز عارض شود و علاجش اجتهاد در ازاله سبب و بیشتر با این سهر تپ بود لاسیما چون از غم باشد سهر آنکه حرارت بسوی قلب
منزوی گردد و از ان حمی یوم حادث شود و شدیدترین این انواع آنست که با وی اسهال بود بسبب آنکه درین صورت خوف سقوط قوت است و اگر بسبب
درد می باشد تدبیر او تسکین وجع ست و علاج او بدانچه مخصوص آن درد باشد و در فصل او مسطور بود و ایضا در سهر وجعی اول مخدرات قویه دهند که بیهوش
گردد و پس روغنهای محلله حاره مانند روغن بابونه و خیری ممزوج بمصطکی و سورنجان تلخ و بزر البنج نیم گرم بمالند و اگر ورم سوداوی بود هر چند در علاج سرسام
سوداوی گذشت بعمل آرند و اگر از غذای لفاح باشد تبدیل غذا کنند و ایارج فیقرا و حب شبیار بکار برند خاتمه در ذکر تدابیر و ادویه منومه که اکثر مسهوریان را نافع
باشد از انجمله آنچه باصحاب حمیات و غیرهم خواب آورد اینست که وقت شب دست و پای او بحبل محکم مولم بر بندند و بر تکیه نشانند و مقابل او چراغ بزرگ نهند
و حاضرین مجلس مر بروی او حکایات کنند و بیمار را غنودن ندهند تا عاجز آید پس یکبارگی اطراف او بگشایند و چراغ بردارند و جماعت حاضرین خاموش شوند
و کف پای او را بروغن مناسب بمالند و از جمله منومات غنای خوش و آهسته است که ایقاع او ثقیل و متساوی بود و حکایات و آواز آب جاری و آواز حرکت اشجار

باشد هرچه ببیند درست بیند و هرچه بشنود درست بشنود ولیکن هرچه دیده و شنیده زود فراموش کند و نزد او باقی نماند سببش فساد قوت ذکر و آفت در مؤخر دماغ بود **و اگر** بر تفکر اشیا قادر نبود و ترتیب مقدمات جزئیه بجهت حصول مطلوب عاجز بود سببش فساد فکر و آفت در وسط دماغ باشد **و اگر** در ضبط صور محسوسه قاصر باشد و خواب کمتر بیند و اگر ببیند بعد بیداری یاد نماند سببش فساد خیال و آفت در مقدم دماغ بود و این فساد هر سه قوت که بیان کرده شد بطریق نقصان و بطلان است اما آفت این قوی تنها اگر بطریق تشویش و اضطراب باشد پس اگر انسان حفظ معانی غیر واقع نماید یعنی معنی حقیقی فراموش کند و معنی دیگر خلاف آن یاد کرده باشد سببش تشویش در فعل ذکر یعنی حفظ باشد **و اگر** انسان بگوید آنچه ناگفتنی است و حذر کند از آنچه ناحذر کردنی است و نیکی جوید از آنچه لائق طلب نیکی نیست و امید دارد بچیزی که قابل امید نیست و طلب کند چیزی را که ناطلب کردنیست و کاری بکند که ناکردنیست سببش تشویش در فکر باشد **و اگر** انسان صورت محسوسه را برخلاف آن صورت دیگر حفظ نماید و آن صورت محسوس را فراموش کند و خیال کند چیزی را که موجود نباشد و ببیند اموری را که در خارج وجود ندارد و مثلا ریزه از جامه بچیند و گاه از دیوار بر دارد و اشخاص کاذبه و روشنی یا آب پیش چشم خود ببیند سببش تشویش خیال بود و این اکثر در سرسام و حمیات محرقه عارض میگردد پس اگر مجتمع گردد دو یا سه ازین علامات نقصان یا تشویش فساد و آفت در دو قوت و دو بطن دماغ و یا در هر سه باشد **لهذا** هرگاه نقصان یا بطلان در قوتی از قوای ثلثه دریافت شود از مریض وجود کسل و ثقل از حرکت و سدر ضد که علامت برودت و سابق است نیز بپرسند بعد از ان سوال کنند که خواب بسیار می آید یا کم و در سر گرانی محسوس میشود یا سبکی و رطوبت از بینی و دهن و چشم می آید یا خشک است و امور زمانه ماضی فراموش کرده است یا بر حفظ امور زمانه حال قدرت ندارد اگر بسیاری خواب و گرانی سر و سیلان رطوبت از بینی و دهن و چشم بیان کند و امور ماضیه فراموش کرده باشد و امور حالیه را اکثر از امور ماضیه یاد دارد و در اکثر نبض متفاوت و مختلف و قاروره سفید خام بود سببش برودت و رطوبت باشد **و اگر** کم خوابی و خشکی بینی و دهن و چشم گوید و امور ماضیه یاد باشد و بر حفظ امور حالیه قادر نباشد و کلام سریع متتابع بر ان دشوار باشد و در بعض اوقات همچون اختناق گلو محسوس شود و در فساد ذکر بیمار چنان پندارد که سر او را از جانب خلف همی کشند و مزاج یابس و لون بادنجانی و نبض صلب صغیر و قاروره در اغلب سفید صاف بود سببش برودت و یبوست باشد **و هرگاه** تشویش متعلق از قوتهای مذکوره مدرک گردد آثار حرارت و یبوست مثل گرمی ملمس سر و خشکی منخرین و تخیل مصبغات و نیران و علامات غلبه صفرا نیز بپرسند **و اگر** تقدم اورام دماغ یا ضعف آن یا ضربه و سقطه یا اشتغال مذکوره یا تناول چیزی محدث نسیان دریافت گردد سببش همان باشد **و فرق** میان آفت از تشویش فعل قوت و میان آفت از نقصان فعل آن اینست که با آفت حادث از تشویش در خاطر انسان مع نسیان صور یا معانی بدل آن صور یا معانی فاسده غیر مطابق و نفس الامر باشد و آفت کائن از نقصان و بطلان چنین نباشد و بقول شیخ اگر اول آفت در ذکر باشد و بر تبع آن بسبب مشارکت اجزای دماغ فکر مریض گردد و در افعال آن قصور واقع شود سهل تر از ان باشد که اول فکر مریض گردد و مضرت در افعال آن افتد و بر تبع آن بسبب مشارکت مرض در ذکر آفت آن رو نماید و گویند که اسلم هر یک از انها آنست که با حرکت سکون باشد و افسد آنها آنکه با ضجر و اقدام و خصومت باشد و بقول روفس غلبه نسیان مع صحت بدن منذر با مراض دماغی قوی مثل صرع و سکته و لیثرغس باشد و بطلان و نقصان حفظ و فکر و خیال بحسب قوت و ضعف سبب است و بطلان حفظ و انعدام او در بعضی بالکل اند کر نیز میگویند و او آنست که چیزی از اشیا یاد نماند و نقصان او آنست که بعض اشیا یاد ماند و بعضی فراموش گردد و در بطلان خیال خواب هرگز دیده نشود و احیانا اگر دیده هرگز یاد نماند و صور محسوسات را بحجر و غیبوبت فراموش کند و اگر فساد عام بجمیع بطون دماغ باشد انسان و بهیمه برابر باشد مثل مجانین و آهن گفته که گاه انسان را نسیان بحدی عارض می گردد که هر چیز حتی که نام خود را فراموش می کند

علاج کلی اقسام نسیان

بدانند که علاج فساد هر سه قوت واحد است مگر فرق همین قدر است که ادویه موضعیه مثل ضماد و نطول و تمریخ در فساد ذکر بر مؤخر سر و در فساد فکر بر وسط سر و در فساد خیال بر مقدم سر استعمال کنند و در جمیع انواع نسیان ترک حجامت نقره و قی و ترک مجامعت و غم و هم و غضب و اجتناب از آب سرد و مبخرات مثل ثوم و بصل و جرجیر و گندنا و مبردات مثل عدس و شیر و آنچه بالخاصیت مضر باشد مثل سیب و کشنیز سبز لازم دانند چنانچه افلاطون گفته که قوی ترین اشیا در احداث نسیان کشنیز سبز ست و بر مجامعت مع با دروج نیز محدث نسیان ست و اکثار اکل لوبیا و باقلا و پیاز و کمات نیز مولد نسیان ست و روفس و رازی گویند که افراط در جماع و خواب و [illegible]

تنها بقدر کرسنه در آب حل کرده بر پیشانی و شقائق النعمان خاییده و گل بنفشه و بیخ بیروج و پوست خشخاش هر سه مخلوط کرده و روغن شیلم و گل حنا بعرق یا آب نیلوفر
سرشته هر واحد نافع سهرست **و شرب** طبیخ پوست خشخاش و برگ او و زعفران و مرزنجوش و شبت و پنج درم آب طبیخ بیخ لفاح بشراب افیون ربع درم بماء الشعیر و آرد
و چرک گوش خرانده در شراب یا در جلاب و دارچینی و شیلم منقوع در شراب بیخ عنب الثعلب یک مثقال بشراب **و اکل** لفاح و افیون بقدر کرسنه و کرفس و دارچینی با نان
آرد شیلم و جوز بوا و تودری **و شم** مرزنگوش و زعفران و شبت و روغن او و نبات لفاح و ثمر او و دار میعه و افیون و لفاح و زعفران تفاحه ساخته و یا از تخم سوسن آسمانجونی ده درم
مشک عنبر هر یک نیم درم سایده با آب خلاف سرشته تفاحه ساخته و کذا شم فقاح اذخر و زهره و ابن عرس تفاحه مرد زعفران و ریاشا و بیخ بیروج و صمغ عربی و نشاسته و جوبکلاب
ساخته **و سعوط** روغن شبت و میعه و روغن او و شم و ضماد شاهسفرم و اسارون و گل عصفر و حرمل هر واحد منوم ست و نهادن زیر تکیه شاخ بز در مندیل پیچیده و یا شاخ بز سفید
سوخته در بخور و کتان بسر بسته نافع و چشم چپ قنفذ در زیت جوشانیده در گوش چکانیدن نوم غرق آورد و تعلیق چشم چپ لقلق و کذا چشم سرطان در ایام اختفای قمر
و کذا پوشیدن زمرد در وقتی که قمر در میزان باشد سودمند ست **ذکر بعضی اشیا** [illegible] **سهره** که درین مرض اجتناب از ان واجب است چنانچه بقول حکیم علوی خان
شمیدن آس سهر واجب میکند و گویند که قطعه از جلد شتر بر انسان آویختن موجب سهر میشود و کذلک تعلیق سر ان بلبل و کذا چشم بوم زیر تکیه نهادن و کذا پر او بر سر نهادن
و همچنین سر خفاش یا قلب او و یا چشم او زیر تکیه شخصی حالت بیخبری و نهادن صمغ یا زغب که بر ان باشد تنها یا در موی انسان پیچیده بر مریض آویختن و ایضا موی گرگ پس گوش
نهادن و کذا خوردن گوشت فاخته و تعلیق زبل او و کذلک تعلیق چشم هدهد بر سر سهر می آرد و همچنین شم کافور و اکل شرب در ظرف چوب بید انجیر و تعلیق چشم سرطان
در امتلای قمر و کذا بستن او در جلد و تعلیق او بر ذراع انسان و کذا تعلیق چشم راست لقلق و یا گردن او چیز و کذا اکتحال بزهره بوم و کذا گذاشتن سر غراب بر سر هر واحد سهرست

آفات ذهن و نسیان

بدانکه نسیان یعنی فراموشی فساد ذکر یعنی فساد فعل قوت حافظه است و اطبا فساد فکر و فساد خیال را نیز بطریق مجاز از اقسام نسیان شمرده اند اگرچه در حقیقت هر
قسم از اقسام آفات ذهن ست و فساد این قوتها یا بنقصان و بطلان باشد و یا بتشویش و سبب نقصان و بطلان هر سه قوت مذکوره برودت ساده است مفرد بود
یا با رطوبت و یا با یبوست و سبب تشویش آنها حرارت و یبوست ساده بود یا مع ماده صفرا و شیخ و شارح قانون مینویسند که اصناف ضرر واقع در افعال دماغی چون از
اسباب ماجیه باشد در اکثر احوال بدین سبب بود که آن حرارت و برودت ست و بعضی گفته اند که نقصان جوهر دماغ گاهی سبب نقصان افعال آن میگردد و ظاهر ست
که سبب ذاتی برای نقصان جوهر دماغ یبوست ست و آنچه از افعال این قوتها مائل بنقصان بود آن از برودت باشد و آنچه میل بتشویش و اضطراب نماید آن
از حرارت بود و سبب این همه یا ابتدا در نفس دماغ باشد و یا از عضو دیگر بسوی او آید و گاه از خارج بود مثل ضربه یا سقطه که بر سر رسد و گاه نسیان از یبوست
مع حرارت باشد و بادی مرض دیگر یعنی اختلاط ذهن بود و پس افعال فکر نیز مشوش باشد و این یا در جزوی از نفس دماغ افتد یا در بطنی از ان و یا در وعای آن
و گاه بسبب اخلاط یا سوء مزاج حادث در صدغین بود که بسوی دماغ متادی گردد و این را بعضی متقدمین ذکر کرده اند و تجربه و مشاهده آن شده و اکثر نسیان
و فساد ذکر از برودت و رطوبت عارض میشود و گاهی از اورام دماغ و خصوصا بارد چون لیثرغس میباشد تشویش خیال بسبب غلبه صفرا بر مقدم دماغ و بسبب
غلبه سوء مزاج حار بلا ماده میباشد و سبب نقصان خیال بعینه سبب نقصان فکر ست مگر آنکه فساد ذکر اکثر از برودت و رطوبت بود و از یبوست کمتر و درینجا بالعکس
باشد و فساد فکر در معانی محسوسات و نسبت ترکیب آنها واقع میشود و فساد خیال در صور محسوسات و اشباح آن واقع میگردد و فساد خیال که بسبب نقصان آن نباشد
تعرف او که از سودا است یا از صفرا یا سوء مزاج حار مفرد بعلامات آن ممکن ست **و انطاکی** گوید که اسباب نسیان بسیارست اعظم آنها شغل نفس بعشق و غم
یا فقر ست یا اهم حاجت که طلب او شدید باشد و وصول بسوی آن متعذر بود یا تناول بعض اشیا که بالخاصیت مورث نسیان باشد پس اگر سببی ازین
اسباب نباشد نسیان از فساد مزاج بود پس اگر حفظ کند فراموش نماید بسرعت صفرا باشد و عکس آن سودا بود و اگر حفظ اسرع و نسیان ابطأ بود خون باشد
و عکس آن بلغم بود **طریق تشخیص صحت و آفت** هر یک از قوای ثلثه مذکوره و محل آفت و اسباب آنها بدانکه اگر حس انسان سلیم و صحیح باشد و تخییل او اشباح اشیا
را در بیداری و خواب درست و صحیح موافق واقع بود و پس اشیا و احوالی که در بیداری یا خواب دیده است و از ان غائب شده تعبیر آن ممکن باشد **و اگرچه** حواس اسلم ست

هر یک مثقال بسباسه چهار درم کوفته بیخته بقدر یک نانک در آب مرزنجوش استعمال کردن برای صداع بارد نیز مفید است و ایضاً بهر تعدیل مزاج بوره ارمنی جند بیدستر خردل سداب بحری
باسرکه عنصل و بروغن سوسن آمیخته ضماد کنند و ابو جریج گوید که خردل جند بیدستر فرفیون صمغ سداب بری سائیده در آب بپزند و بعد حلق راس فم الکان بپارچه درشت تا آنکه سرخ
شود بر مؤخر سر طلا کنند که از این ضماد نافع تر ازین ندیده ام و ایضاً در حمام سر را بخرقه خشن مالیدن بهر تقویت دماغ مشک و نسرین بیانند آن جمیع غذا با لطیف قلیل مثل عصافیر و قنابر و تیهو و طیهوج
و کباب ماکیان و شوربای آن با توابل حار مثل دارچینی و قرنفل و فلفل و سازج هندی و جهیل بوا و زیره درین قسم مناسب و اتقوا لاغذیه رطب خصوصاً ماهی و البنیات و جمیع اغذیه مرطبه آجتناب نماید

ذکر ادویه مفرده و مرکبه

که نافع نسیان بارد و رطب است بوییدن زعفران یا جند بیدستر و تکمید موضع بقرنفل و بسباسه سازج و کندر مجرب است و مصطکی و کندر و دارچینی را خاصیتی است در تجفیف
رطوبت دماغ و زیادتی حفظ و ازاله نسیان و کذا سعد و زنجبیل و وج و فلفل و دارفلفل مزیل نسیان است چون بعسل یا شکر هر صباح مفرد یا مرکب مساوی الاجزا بخورند و خوردن
هلیله مربی و گلقند نافع و اطریفلات و ابریشم و اسطوخودوس مفید و تبادر و وج را خاصیتیست در تسخین دماغ و تقویت آن و سعوط مشک با روغن بسته مجرب نوشته اند
و سویدی از اطبا نقل کرده که خوردن هلیله کابلی بعسل سرشته و یا جوز السرو نیم درم بشراب یا صبر یا زعفران و یا جند بیدستر نیم درم فلفل سفید یکدرم و یا اسارون و یا ایرسا
و یا فلفل و کندش هر یک دو درم سائیده هر روز یکدرم بماء العسل که عجیب است و یا جعده جبلی و یا شاه دریطوس هر روز نیم درم برنهار تا سی روز و یا وج بعسل سرشته و یا جوزبوا
و یا فلنجه و یا حب بلسان و یا جاوشیر یکدرم و یا کبابه و یا عسل بلادر مصلح نیم درم و یا ریوند و یا وج بشکر و یا وج و کندر مساوی هر روز یک مثقال و یا خردل بشراب یا تنها
نهار و یا مخلوط با غذیه یا کندر بعسل سرشته و یا یک مثقال از ان در رب یکشبانه روز تر کرده چند روز متواتر نوشیدن و یا قثاره کنند و یا تمام تنها و بسرکه جوشانیده و یا اسطوخودوس
و یا اکلیل الملک دو درم بعسل پنجدرم و یا حرف در شیر جوشانیده و یا انجدان و یا تخم بادرنجبویه و یا فلفل سفید و یا افقاح اذخر و یا دارچینی لاسیما که هلیله کابلی و آمله اضافه
نمایند و یا مویز منقی مع تخم یک اوقیه مغز پسته نیم اوقیه حصی لبان ربع اوقیه شربتی از ان پنجدرم برنهار و یا بیخ سوسن سفید بماء العسل و یا حماما و یا شکر سفید و کندر هر یک نیم درم و یا
ایارج فیقرا بعد نضج و یا اسقولوقندریون و یا روغن خردل و یا پودینه جبلی و یا شحم ضب با دردی و یا سنبل الطیب یا ناردین و یا شحم روباه و یا ترب و یا عاقرقرحا بعسل یا حلتیت و یا دارفلفل
بشکر هر روز یکدرم و یا بخور شونیز بدوام و ضماد انجیر و خردل سائیده بر مؤخر سر و کذا جند بیدستر بروغن سوسن و سرکه و کذا جند بیدستر تنها بعد دلک بسیار که جلد سرخ گردد و کذا
جند بیدستر با آب نمام و کذا فرفیون بعد دلک مؤخر راس و کذا مقل ازرق و شونیز مساوی سائیده بسرکه سرشته بر مؤخر سر و کذا عسل بلادر و سرکه و روغن گل بر مؤخر سر و کذا خردل
سوده بشراب سرشته بعد حلق سر بر مؤخر آن و یا روغن او و کذا خردل و آب فرنجمشک بعد مالش بسیار مؤخر راس و کذا نسرین مطبوخ بسرکه و یا نمام کوفته در سرکه جوشانیده
بروغن گل آمیخته در حمام و شم و شرب ضماد جند بیدستر و موی سوخته انسان و سداب حاشا هر واحد و شم روغن ایرسا دائم و یا مشک و یا جوزبوا و یا نسرین یا حماما
و یا ناردین و بخور جند بیدستر و یا شاخ بز و یا موی انسان و یا میعه سائله و یا کبریت و دلک مؤخر سر بزیت کهنه و یا بروغن خیری و یا بروغن آجر و سعوط بزهره
دراج هر ماه و یا روغن خردل و یا عطوس بخردل و غذا به تیهو بریان یا مطبوخ ایام کثیر و یا دوام اکل شقائین و یا قنابر مسلوق و مطنجن ایام کثیر هر واحد نافع نسیان است و نقل
اطبای هند روغن مال کنگنی بر برگ پان بمالند و یک حبه سیماب بران نهاده بمالند که مضمحل شود پس آن برگ را با بیره پان چنانچه متعارف است بخورند مداومت نمایند
که مجرب است و اگر کفایت نکند مسهل قوی دهند و ایضاً گویند که اگر مال کنگنی مقشر سه جزو دارفلفل زنجبیل هر یک دو نیم جزو قرفه یک جزو سائیده بروغن گاو لت کرده بعسل بسرشند
و سه درم بخورند در تقویت حافظه و باه از اسرار عجیبه خفیه است و ایضاً پیپل بلدی کوت شیرین اجمود سندهی بیج لطهی زیره سیاه نمک سنگ مساوی باریک سائیده
هر روز یکدرم بشهد و روغن بخورند **اقوال حکما** مسیحی گوید که اگر فساد ذکر از رطوبت باشد استعمال حقنهای حاده برای جذب ماده باسفل و نوشیدن مسهل مرکب از ایارج
و شحم حنظل و جند بیدستر و عاقرقرحا و سکبینج ایارج جالینوس و لوغاذیا و جوارش بلادر نافع است بعد از ان در روغن سوسن جند بیدستر و نطرون حل کرده بمانند کتر
خمر بران چکانیده بر سر طلا نمایند و گاه احتیاج بضماد معمول از خردل و سداب بری و فرفیون و جند بیدستر میشود و در ابیکه بابونه و شبت و نمام و پودینه و مرزنجوش
جوشانیده باشند بر سر ریزند و در بعض اوقات بخردل و عاقرقرحا و مویزج و پوست بیخ کبر و ایارج فیقرا و سکنجبین عنصلی غرغره کنند و کثرت اشمام مشک جوزبوا و قرنفل و زنجبیل
و شیح و بسباسه نمایند و غذا تیهو و ابی مشروب ماء العسل یا شراب ریحانی کهنه سازند **شیخ** میفرماید که اگر از ماده بارد و رطب باشد بعد انضاج تنقیه کنند بانچه در علاج صرع

و سهر مفرط و افراط در جماع و ادمان سکر مورث نسیان است و خوردن کاهو و خشخاش و ریاضت مفرط و شرب خمر مضر نسیان است و خوردن گوشت هدهد و تعلیق زبان او و هر دو چشم او با خود داشتن و قلب و زبان او بلع کردن بالخاصیت نافع است و مغز جوز هندی و گردگان با انجیر خشک و آب گوشت مرغ و دراج و تیهو و کنجشک بالخاصیت مزید جوهر دماغ و مفید نسیان است و گویند که اگر عاج یک مثقال با یک نیم درم یا دو درم آب شهد هر روز بخورد تا هفت روز هر چه یاد کرده است فراموش نکند و هر چه فراموش کرده باشد یاد آید و گویند که خوردن زردی بیضه همه حیوانات نافع چنانچه بیضه ماهی رهو بالنفع عظیم دارد و بقول اطبای هند برهم دنڈی کوفته بیخته لقدر یک توله با شیر گاو تا پانزده روز خوردن سودمند است و کثرت فکر و تعاهد بحث و مذاکره در علوم عقلیه و درس و تدریس آن و محادثه اخوان و دوستان و سرور و نشاط و استماع اصوات حسنه و بوییدن گلها و خوشبوها مقوی و مذکی ذهن است سویدی گوید که خوردن مغز فندق برای دفع نسیان مجرب است خصوصاً اگر با شکر خورند و کذا خوردن مغ برنج بر نهار و کذا تعلیق دندان گفتار و کذا خلد در شب صید کرده و ذبح نموده بریان کردن و در شب خوردن مجرب نوشته و خوردن نمک اندرانی و نوشیدن شیر تازه گوران و قلب خلد یکشبانه روز ترک کرده باشند و مداومت اکل خفاش و یا لحم ضان و یا نسترن و یا صمغ عربی و یا بهمن سرخ و یا بیضه مرغابی و یا لحم تدرج و یا شیر آمله و یا بلیله و یا اترج و یا جگر گرگ بریان کرده و یا لحم ماکیان و یا دماغ آن و یا لحم دراج و یا مغز بادام شیرین با شکر و یا بلیله هندی و یا گوشت چرز و تعلیق قلب گفتار و مخ راس آن بر ذراع و کذا تعلیق آن بر مریض و نهادن شاخ بز زیر سر او هر واحد نافع اقسام نسیان است و بقول ارسطو قلب خلد و چشم هدهد در جلد هدهد پیچیده با خود داشتن و قربت زن نکردن و حیوان انچه از حیوان باشد بخوردن ذکای عظیم خارق آرد و نسیان ببرد و صاحب تحفه نوشته که سعوط بروغن بنفشه مجرب است بولس در کناش خود گفته که علاج این مرض آنست که اگر از برودت باشد باید که مسخنات و اگر از رطوبت باشد مجففات و اگر از یبوست باشد مرطبات و اگر از حرارت باشد مبردات استعمال کنند و اگر از ترکیب این اسباب باشد معالجه با شیای مرکبه کنند و اگر خون غالب باشد فصد نمایند و حقنه‌های مسهله استعمال کنند و ایارج دهند و انواع غرغره بکار برند و دهان مثل روغن گل و روغن یاسمین و روغن برگ مصطکی و امثال آن بر سر استعمال نمایند و اگر مرض از حرارت آفتاب یا احتراق یا تعب مفرط باشد اولاً ترطیب سر بسر که و روغن گل کنند پس سائر تدابیر مرطبه از طعام و شراب استعمال نمایند

علاج نسیان بارد و رطب

اگر سبب آن سردی ساده بود بعلاج امراض دماغی بارده و تعدیل نمایند و سوای تنقیه آنچه در ینجا مذکور گردد بعمل آرند و اگر با برودت رطوبت مادی باشد بعد نضج منضج بلغم تنقیه بمسهل بلغم یا حقنه حاره و حب ایارج نمایند و جند بیدستر نیز در حب مذکور اضافه کنند و یا اول جهت نضج ماده بلغم مطبوخ اسطوخودوس بادیان بسفایج بادرنجبویه عنب الثعلب هر یک هفت ماشه قنطوریون دقیق سه و نیم عاقرقرحا شکاعی بادآورد هر یک چهار ماشه مویز منقی یک نیم توله انجیر زرد پنج عدد گلقند عسلی چهار توله هفت هشت روز و یا زیاده تا ظهور نضج در قاروره بنوشانند و غذا وقت دوپهر نخود آب مرغ تنها و وقت شام نان تنوری با شوربای مرغ خورانند بعده تنقیه دماغ نمایند بحب ایارج و فوقایا و ایارج لوغاذیا یک نیم توله و ترنجبین و مغز خیارشنبر هر یک شش توله شیرخشت چهار توله خمیره بنفشه سه توله شربت اسطوخودوس مسهل سه توله روغن بادام پنج ماشه در مطبوخ زیاده نموده دهند و غذا وقت شام بدستور و بجای آب تمام روز ماء العسل معمول بعرق بادیان اکتفا نمایند و صبح این تبرید دهند معجون فلاسفه هفت ماشه بورق حلا یک عدد پیچیده اول بخورند بعده اسطوخودوس بادرنجبویه هر یک هفت ماشه قنطوریون دقیق بادیان رومی و خطائی هر یک سه ماشه مویز منقی یک توله جوش کرده شربت تنبول و بزوری حار هر یک دو توله و دیرین و یا حرف پنج ماشه پاشیده بنوشند و همین نمط چهار پنج مسهل داده جهت تعدیل مزاج این معجون لبان دهند که در این باب اثر عظیم دارد لبان ذکر وج ترکی سعد کوفی هر یک پانزده درم زنجبیل دارفلفل هر یک پنج درم کوفته بیخته بشهد سه وزن ادویه آمیخته یک مثقال بخورند و بالجمله بعد از تنقیه معاجین حاره مثل فلاسفه و معجون وج و معجون جدوار علویخانی و حافظ العقل و مفرح ابریشم علویخان و معجون زبیب سدیدگازرونی و معجون داؤد انطاکی و اطریفل اسطوخودوس و جوارش شونیز و سفوف حفظ و شربت ابریشم که هر واحد در قرابادین مسطور است حسب حاجت بخورانند و اگر خوف زیادتی حرارت نباشد معجون بلادر در تقویت ذهن عجیب است فلهذا بلادر را اتم حفظ نامند از ربع درم شروع نمایند و بتدریج تا یکدرم رسانند و غرغره و شمومات و عطوسات و سعوطات و اطلیه و ادهان وغیره که در علاج امراض دماغی بلغمی و صداع بلغمی و لیثرغس و سبات مذکور شد بعمل آرند و ایضاً غرغره بطبیخ خردل و شونیز و فودنج و عاقرقرحا عسل آمیخته استعمال کنند و گاهی مرزنجوش و فقاح خشک و پوست بیخ کبر می افزایند و عطوس از تربد و جند بیدستر کنند و شونیز در بینی دمند و سعوط جوزبوا و شیح ارمنی و قرنفل و مرزنجوش

و مرزنجوش و مانند آن کنند و آنچه از دهن بیفزاید حفظ دماغ از ارتیاک بلغم هذیان نماید فلفل دار فلفل وج دارچینی قرنفه سنبل رومی هر یک ده درم سنبل الطیب پنج درم جوزبوا سه درم زعفران
دو درم عود خام دو درم مشک یک دانگ کوفته بیخته بعسل کف گرفته بسرشند شربتی از ان یک مثقال و این معجون لبان بسیار نافع است بگیرند کندر و وج و سعد هر واحد
ده درم فلفل و زنجبیل هر واحد پنج درم کوفته بیخته بعسل کف گرفته بسرشند شربتی یک مثقال و مربای وج مثل مربای زنجبیل ساخته اگر هر روز یکدرم از ان بخورند نسیان را زائل کند
نجندی گوید که اول انضج ماده بجلاب از بادرنجبویه و اصل السوس و گاوزبان بگلقند شکری یا عسلی کنند و غذا نخوداب مغز قرطم و دارچینی دهند و بعد ظهور نضج تنقیه دماغ
بحقنهای قویه کنند و بقراط درین مرض از استفراغ بدوا از فوق منع کرده بهر آنکه ماده این علت در دماغ محتبس میباشد پس هرگاه بدوای مسهل حرکت کند از فوق بیشتر آنرا
عصب قبول میکند و ازین ضرر عظیم عارض میگردد فلهذا اعتماد در استفراغ آن بر حقنها و فتائل اولی از مسهلات است و اگر از ان تنقیه نشود پس بعضی متاخرین تنقیه
بحب ایارج جائز داشته اند یا بایارج لوغاذیا و اگر جند بیدستر و پودینه مشک جوزبوا شیح هر واحد یکدرم سائیده از ان مثل تفاحه ساخته دائم ببویند مفید بود و از نطول
نافع است بابونه بادرنجبویه اکلیل الملک مرزنجوش هر واحد درم جوشانیده بر سر ریزند و اگر وج را در آب نمک یکشبانه روز تر کرده بشویند و بعسل بپزند این مربای آن نافع تر
و استعمال فلفل در حفظ زیادت بین نماید و در معجون لبان هلیله سیاه ده درم عوض کندر داخل کرده دو درم بخورند و گویند که اگر معجونی که دران زعفران است و در قول
شیخ گذشت دو یا سه هفته استعمال کند مرتبه شار سلو کهانت رسد و باید که صاحب او از البان و از آنچه از ان سازند اجتناب نماید و یک مثقال از ان بگلاب بخورد و
معجون فوتنجی نافع است و معجون لبان بسیار مفید است ابن نوح گوید که علاج او حقنهای حاده است و بستن ساقین و فخذین بسیار محکم تا ماده باسفل منجذب
گردد و اسهال بایارجات مذکوره در باب مالیخولیا و شم جند بیدستر و پودینه و غیره که در قول مسیحی گذشت و جمیع طیوب او بان و حشائش حاره لطیفه و تناول بلادری
و تعطیس بفلفل و خردل و شونیز و تغرغر بدان نیز و جند بیدستر بروغن سوسن و سرکه بر سر نهند و بخردل و ثافسیا و جند بیدستر و فرفیون ضمادها سازند که قدما این ضماد را در جمیع
اعضای بارده مسترخیه و مخدره استعمال میکردند و سر از بوره ارمنی بشویند و بر حنک عاقرقرحا و خردل و ایارج فیقرا طلا کنند و غذا نخوداب بخردل و حریره معمول از بادام
و عسل سازند و ماء العسل با آب گرم و سکنجبین عسلی بزوری و شراب ریحانی بنوشانند و در آخر بحمام داخل کنند و انکباب بر آبهای مطبوخه محلله مثل بابونه و مرزنجوش و مانند آن نمایند
و وج مربی برای حفظ نیکو است و طریقش آنست که بگیرند وج رطب و دران سوزنها بزنند و یا بشگافند و در شیشه کرده در روغن گاو چندانکه آنرا بپوشد بر ان ریخته در جو دفن
کنند و باقی ترکیب همانست که در قول جرجانی گذشت و همچنین است طریق ساختن زنجبیل مربی لیکن زنجبیل را در پارچه پیچیده در زمین نمناک تا چهل روز بدارند بعده بدستور
سابق عمل بندد انطاکی گوید شک نیست که شکایت درین مرض غالباً از برودت میباشد پس واجب است اعتنا به تنقیه اخلاط بارده بایارجات و شم فلفل و مشک و نفس سر
و اکل معاجین آن و بلادری و تدهین بروغن حلوق و این معجون از تراکیب او در منع نسیان و صرع و فالج و لقوه و رعشه مجرب است اسطوخودوس گل سرخ هلیله کابلی
هر واحد هفت درم شونیز مصطگی فلفل سفید و سیاه دارچینی هر واحد چهار درم صبر بوزیدان غاریقون کندر مغز پسته سکبینج هر یک سه درم مشک عنبر هر یک ده قیراط بعسل
بسرشند شربتی از ان یک مثقال و اگر رطوبت غالب باشد سعد مثل صبر و عاج و زنجبیل هر واحد مثل اسطوخودوس زیاده کنند و اگر بدان اراده لطوخ و شیب باشد باقی
هلیلجات برابر آن اضافه نمایند و قوت این دوا تا هفت سال باقی میماند طبری مینویسد که معالجه نسیان تنقیه بدن است بحسب امکان و استعمال قوانین تنقیه
آن بحقنها و ادویه مسهله کنند و بعد تنقیه نظر کنند بمزاج مریض اگر تحمل تنقیه دماغ باشد باین حب تنقیه کنند سنبل الطیب سلیخه قرنفل هر واحد یکدرم مصطگی اسارون
گل سرخ هر یک دو درم افسنتین رب السوس هر واحد سه درم صبر سقوطری پنج درم سقمونیای مشوی دو ثلث درم کوفته بیخته بآب بادروج یا آب برگ ترنج یا شراب ریحان
سرشته مثل فلفل حبها سازند شربت از ان دو درم و ثلث اگر قوت متحمل باشد و یا سه شربت ازین حب بخورند بعده اگر مزاج متغیر نگردد امر بغرغره و تحنک
بایارج فیقرا کنند و بخردل و مویزج و عاقرقرحا متواتر غرغره نمایند و اگر مرض زائل نشود این سعوط بکار برند مشک یک حبه جند بیدستر یک حبه در روغن یاسمین یا روغن
سوسن یا روغن خیری زرد حل کرده دو ثلث درم از ان سعوط کنند و ابن سیار سعوط بجند بیدستر مکرر میداشت و نیز زهره کلنگ مع روغن یاسمین سعوط میکنانید
و اثر نیک میکرد بعد از ان ثالثاً سر بخوره و تعطیس کنند و این ضماد نمایند جند بیدستر یک حصه سوج بادآورد یکدرم بادیان دو درم خردل سفید دو درم برگ
سه درم همه را باریک سائیده بسرکه کهنه و اندک زهره گاو آمیخته بعد حلق راس موضع آن طلا کنند و اگر بر حدت این ضماد بیمار صبر نکند اندکی از زرد تخمهای

و مانع بلغم گردد و گوشت مرغ خانگی بسیار و روغن بادام دهند و اول ابتدا باستفراغات خفیف تر مثل ایارج و شحم حنظل و اندک جند بیدستر کنند بعده بتدریج ایارجات کبار دهند
بعد ازان اگر امن از سوء مزاج حار باشد معجون بلادر استعمال نمایند که این قوی ترین چیزها در تقویت ذهن و افاده حفظ است و ایضا سائر مسخنات و معطرات و غراغر
و شمومات استعمال کنند و در تجفیف دماغ استعجال نکنند بلکه تدریج نمایند و حذر کنند از مبالغه در تجفیف تا افنای رطوبات اصلی ننماید که تابع او برودت مزاج بود و این
در نسیان بیفزاید و باید که از سکر و جماع و امتلا احتراز کنند و از اغتسال آب مطلقا اجتناب نمایند بهر آنکه در آب گرم ارخا و در آب سرد تخدیر و اضرار بروح حاست
و اگر ایشان را امتلا عارض شود بعد آن تلطیف تدبیر کنند و از اغذیه مسکنه و ثقیله و مخدره و مبخره پرهیز باید کرد و امتلا از شراب بسیار مضر است و اندک ازان انبساط
نفس و تقویت روح کند و از استکثار آب غنی سازد و استکثار آب مضرترین چیزها برای ایشان است و خواب روز بالجمله و خواب بفرط مضر است و خصوصا با امتلای کثیر
و افراط بیداری نیز ضعف روح و محلل آنست و معهذلک امتلای دماغ از ابخره کند و مجربی و [illegible] برای ایشان تجربه کرده شده و هر روز حفظ زیادتی می بینند
مینمایند و بقول بعض این تجربه رسیده که کندر و فلفل سفید و زعفران مرکی مساوی با عسل سرشته هر روز یک درم بخورند و ایضا این نیز تجربه کرده شده فلفل سفید زیره سیاه کندر دو جزو شکر طبرزد
و ایضا مجرب است اگر هر روز بر نهار یک مثقال ازین دوا بخورند که دران کندر سه ربع جزو و فلفل ربع جزو باشد و ایضا زیره پنج جزو و فلفل یک جزو و دو برج و سعد و هلیله سیاه
هر یک دو جزو و عسل بلادر یک جزو و عسل چند چند و باید که با دویه مفرده مکتوبه در مفردات رجوع کنند مجوسی گوید باید که علاج این مرکب از علاج سبات و علاج لیثرغس
کنند مثل حقنهای حاده که دران قثاء الحمار و قنطوریون و حنظل و مقل و سکبینج و جاوشیر و فتد و تنقیه دماغ بحب ایارج و قوقایا کنند و اگر فائده نکنند این حب استعمال نمایند
ایارج فیقرا هفت درم تربد چهار درم نمک نفطی و جند بیدستر و عاقرقرحا هر واحد دو درم همه را با یک سوده و با بیکه اندک جاوشیر حل کرده باشند سرشته حبها سازند و بعد
تنقیه بدن با این حبوب که تدبیر که در باب لیثرغس و سبات مذکور شد مثل نطولات و اطلیه و ادهان و سائر اجزای سر استعمال نمایند و سائر اشیا که برای این امراض گفته شد
بعمل آرند و اگر ازان نفع مترتب نگردد ایارج فیقرا و ایارج لوغاذیا و ایارج جالینوس و ایارج شبادیطوس استعمال کنند بعد ازان معجون بلادری دهند و معهذلک استعمال
نطولات و اطلیه و ادهان و سائر آنچه در ما تقدم مذکور شد از اغذیه سخنه ملطفه اهمال ننمایند جرجانی گوید آنجا که علامت سردی و تری ظاهر شود علاج بدستور لیثرغس
نمایند و تنقیه اولا بادویه که در قول شیخ گذشت و بعد ازان با ایارج روفس و غیره که در قول مجوسی گذشت باید کرد و بعد تنقیه تقویت دماغ بمشمومات مثل مشک و غیره
که در قول مسیحی مسطور شد باید کرد و خردل را کوفته بعسل سرشته گرم کنند و بر سر نهند بهر آنکه اطبای قدیم را هر جا که تحریک حرارت غریزی و اعاده حرکت عضو ضعیف الحرکه
مطلوب می بود همیشه خردل استعمال میکردند و بعده چیزهای محلل چون قطرون و مانند آن بعمل آوردن صواب باشد و آنجا که معلوم باشد که از معجون بلادری حرارت زیاده
نخواهد شد هیچ ازوی سودمندتر در مرض نسیان نیست و در استفراغ رطوبات افراط و مبالغه نباید کرد از بهر آنکه بیم باشد که رطوبت اصلی خرج شود و مادۀ حرارت اصلی
نماند و خشکی تولد کند که سبب زیادتی سردی باشد و سردی و خشکی سبب زیادتی نسیان گردد و موافق ترین غذا اندرین مرض گوشت دراج است بخاصیت آنکه از غذای
آن جوهر دماغ بهره بیشتر یابد و قوی تر شود و طریق مربای زنجبیل آنست که زنجبیل را بقدر انگشت پاره پاره کرده در ظرف چینی یا شیشه کنند و روغن گاو گداخته بر سر آن
ریزند چندانکه دو انگشت بر سر او بایستد و دهن ظرف بند کرده چهل روز نگاه دارند پس روغن دور کرده صاف نموده شهد خالص بجای روغن انداخته بست یا چهل روز
در جو پنهان کنند بعده برآورده دو درم تا سه درم بخورند که نسیان را ببرد و طریق مربای ازفلفل همین است و این معجون نافع هیچ سعد و از فلفل زنجبیل کندر هر یک
ده درم کوفته بیخته بروغن گاو آلوده استاد چرب کرده در عسل سه چند سرشته و در جو دفن کنند چهل روز پس هر بامداد دو درم بخورند ابن الیاس گوید در نسیان
بلغمی تنقیه دماغ بحب ایارج یا بحب قوقایا و ایارج لوغاذیا و غرغره بماء العسل که دران پودینه و خردل پخته باشند باید کرد و عطوسات مثل کندش و شونیز و خردل
استعمال نمایند بعد ازان تبدیل مزاج دماغ بنطولات و ادهان حاره مثل روغن نبق و خیری و قسط و بنام مرزنجوش و مانند آن و شحم حنظل بیدستر و پودینه و غیره کنند
و تناول زنجبیل مربی و کلاسفه صاحب این مرض را نیکوست و [illegible] سکنجبین آن نافع این علت است و هر صبح جلاب از بادیان یکدرم با درنجبویه دو درم
اصل السوس مقشر کوفته سه درم گلقند عسلی ده درم نوشند و غذا نخود آب بشیر قرطم و دارچینی و فلفل سازند و بعد نضج تام دو قابوره اهمال بحب ایارج و حقنهای حاده
که مصرح بیا آمد باید کرد و تعاهد بگلقند عسلی یا شکری یا مادة الحیوة یا اطریفلات کنند و شراب ریحانی موافق صاحب این علت است و آب طبیخ ادویه محلل مثل بابونه

مشایخ کبیر السن ولاغر شده یا عارضی پیشتر شده و صاحب این مرض را عارض میگردد و علاج این نوع آنست که بمقدار قوت و سن و مزاج مریض و بسایر قوانین نظر کنند پس اگر تحمل
استفراغ باشد اولاً حقنه کنند و از فوق استفراغ نمایند که بقراط استفراغ صاحب این مرض را بدوا از فوق منع کرده و باید که حقنه بر سه مراتب باشد مرتبهٔ اولی حقنه ساذج چنانچه
نسخه بگیرند خار خسک بابونه اکلیل الملک قرطم کوفته حلبه بزرکتان برگ شبت برگ سداب واحد یک کف انجیر سیاه پنجاه عدد سبوس گندم و خطمی هر واحد کف
هر دو در صره بسته اندازند و بدستور مطبوخ حقنه ها بپزند پس بوزن صد درم صاف کنند و بالایش روغن خیری بیست درم و شکر سرخ ده درم و بوره ارمنی نیم درم انداخته
در هاون حل کنند تا نرم شود و باردیگر صاف نموده نیم گرم حقنه کنند و باین حقنه سه دفعه استفراغ نمایند بعد ازان تغیر حقنه بقوی تر ازان کنند و بران قنطوریون دقیق
و برگ سیسنبر و شیح و قیصوم هر واحد کف زیاده کنند و بعد طبخ و تصفیه بدل روغن خیری روغن بید انجیر و روغن سداب اندازند و با بوره اندک شحم حنظل یار کنند.
و بدستور حقنه نمایند و ایضاً سه مرتبه باین حقنه تنقیه سازند و بعد ازان بقوت مریض و انحطاط مرض نظر کنند پس اگر علت منحط گردد و آثار صلاح پدید آید لزوم همین حقنه نمایند
و برآن زیادت نکنند و اگر مرض علی حسبه و انحلال و انحطاط نپذیرد حقنه قوی تر ازین استعمال نمایند و بر همین حقنه بعد تصفیه جاوشیر و جند بیدستر و سکبینج هر واحد یکدرم افزایند
و باین حقنه یکدفعه تنقیه کنند بعد ازان راحت دهند و از غذا بر کبوتر بچه و پرواره مدد و گنجشک مطبوخ با نخود و زرده بیضه نیم برشت و حملان کوچک یکسال لزوم نمایند و بعد
کهنه چیه البحیره هر چند روز ببویانند بعد ازان اگر مرض انحلال یا انحطاط پذیرد و صلاح ظاهر شود لزوم این طریقه نمایند و اگر از ادویه گیرند و مشک و جند بیدستر و شونیز
سوده ببویانند و عطسه آورند و بر سر این ضماد نمایند خردل سیاه ده درم ثافسیا که آن صمغ سداب جبلی است یکنیم درم فرفیون تازه سفید یکنیم درم همه را بسایند و بگیرند
آرد خشکار خوب بریان نمایند و بیست درم ازان آمیخته بروغن قسط یا روغن خیری یا روغن نارین یا روغن بلسان سرشته ضماد سازند بر موضع علت مگر آنکه ضماد
تا قسم اوسط دماغ متعدی گردد که درین حالت بر همه سر ضماد کنند و لزوم این ضماد مع اغذیه موافقه ناشفه مثل لحم حمل صغیر تربیت بریان و کبوتر بچه و گنجشک بریان سازند
و اگر مزاج او بحرارت متغیر گردد طبیعت بگذارند و قصد تلطیف آن نکنند مگر آنکه تب پدید آید و بدانند که تب انحلال این علت میکند و سهل ترین سببی هرگاه بعد تنقیه بحقنه و تضمید
باشد و اگر تب در ابتدای این مرض پدید آید دران خوف هلاک است و گاهی تضمید سر بس تدهین او باین روغن اکتفا میکنند بگیرند زیت صافی مستخرج از زیتون پخته صد درم
جند بیدستر سه درم مشک دو دانگ سنبل دو درم مصطکی اشنه قرنفل هر واحد یکدرم فرفیون تازه دو ثلث درم ثافسیا دو ثلث درم همه را کوفته در صره بندند و در روغن
مذکور اندازند و جوش دهند و صره را دائم بمالند تا آنکه روغن بر ثلث بماند و یک ثلث بسوزد بعده این روغن مدام بر سر بمالند و داخل بینی بدان چرب کنند و امر بغرغره از
عاقرقرحا و میویزج و مانند آن نمایند و اگر در معده او رطوبت یافته شود و احتمال امتحان معده باشد هر روز بر ناشتا دو ثلث درم ایارج فیقرا بشراب کهنه بدهند تا
لزوم آن درین مرض واجب است اگر مزاج مریض متغیر نشده باشد تریاق و مثرودیطوس است و از معاجین احسن تاثیر درین علت از معجون انقردیا چیزی ندیدیم و خورانیدن
این معجونات باید که بتوقف و تامل شده باشد و مجاز نیست دران استعمال نکنند بهر آنکه چون مزاج دماغ او اکثر از آنچه واجب است گرم گردد گاه مؤدی بقرانیطس شود و این
تبرید مزاج دماغ او بیشتر از واجب نکنند بخوف آنکه این سکته مؤدی گردد و بعض صاحب این علت متراخی فاتر متخلف بود و وقار و رنگ او سفید و خام باشد در اغلب
مینو لیسید کاطریفلات مقوی باد و بیه حار خوشبو نافع است و همچنین این معجون حج مفید فلفل دار فلفل قرفه سنبل الطیب آمله هر یک درم و نیم جوز بوا یکدرم زعفران
نیم درم مشک نیم دانگ عسل مصفی چهار چند ادویه و از سکون در مسکن تاریک اجتناب نمایند و حضرت علی علیه السلام امر باستعمال کندر فرموده اند و ابن عباس
رضی الله عنه فرموده که خوردن یک مثقال کندر و دو مثقال شکر بر ناشتا نیکو است و اگر در معجون بلادر که در قول شیخ گذشت بلیله بلیله آمله هر یک درم و نیم زیاده کنند
تر و مین احسن است و در استعمال این معجون احتیاط نمایند و بعد شش ماه از ساختن آن در فصل بارد و مزاج کثیر البرودت استعمال کنند و رنه احتراق دم و احداث جنون میکند
و معجون بقراط و معجون سنجری و معجون فیروز نوش و معجون فولاد و معجون غیاثی و معجون نجاح نافع است و این حب تالیف علوی خان مفید بلیله کابلی چهار ترکی مصطکی رومی
کندر و کرشونیز قرنفل عاقرقرحا زنجبیل جوزبوا بسباسه هر واحد یکجزو مرزنجوش دو جزو جند بیدستر نیم جزو کوفته بیخته با آب مرزنجوش حبها مثل لوبیا حب سازند و دائم
دارند و ایضاً جوزبوا قرنفل مرزنجوش عاقرقرحا مشک کوفته بیخته مثل باقلا حب ساخته در دهن دارند و حکیم علی گفته که زهره کلنگ در دماغ او چون بروغن زنبق خوب
مخلوط ساخته سعوط کنند نافع نسیان است و ایضاً گفته که تجربه کرده ام چون فلفل سفید و زعفران خالص مساوی سوده بعسل سرشته هر روز یکدرم استعمال نماید

گرم دران زیاده کنند و امر بخاییدن کندر و انداختن آب بهی در انجم کنند و از چیزیکه این مرض را بالکل زائل کند چون صعب و متعسر گردد تنقیه و خورانیدن لوغاذیا باین ترتیب ست
که چند روز ماء الاصول بنوشانند بعد ازان هلیله سیاه ده درم مویز منقی بست درم افتیمون هفت درم ریوند سه درم ریوند را کوفته همه را باستور مطبوخ بپزند پس هفتاد درم
ازان گرفته و ایارج لوغاذیا که بران یکسال و اقل شش ماه گذشته باشد سه مثقال و نیم یا کم و زیاده حسب مزاج بیمار بخورانند و عقب او مطبوخ مذکور نوشانند و پیش از
تناول لوغاذیا از ده روز کم نکنند و بعد الفراغ ازان ده روز کنند اما قبل شراب و برا اسفیدباجات جوزه مرغ و ماکیان با نخود و بسیار پخته فربه نکنند شوربای او بنوشند
و از لحوم آن اندک بخورند و اگر برودت بر دماغ او و سائر بدن مستولی باشد باید که اسفیدباجات از کبوتر بچه در پر و از آمده بسازند و بعد فراغ از ایارج زیرباجات
شیرین معمول بلحم حجل و بچه مرغ دهند و توابل آن حسب مزاج غالب بر مریض باشد و هرگاه لوغاذیا بر غیر پرهیز تام بخورند بدان انتفاع نیابند و اگر باین زائل نشود و مزاج وقت
و بلد احتمال نماید اندک اندک تریاق کبیر خورانند و امر بتحنک و شم او دائم نمایند و گاهی از ایارجات کبار اندک بدهند اگر مزاج مریض متحمل باشد و اسراف بران نکنند
که موذی بفساد عظیم گردد و این جمله از معالجات این علت ست و گاهی اعراض دیگر آنرا لازم میگردد و آن حرارت موضع یا اشتداد درم و احساس اندک درد سر ست
پس هرگاه این علامات ظاهر شود یقین کنند که مرض او مرکب ست و در انجا ورم ست و امر بفصد و تعطیس نمایند و آنچه شموم و سعوط و معالجه بدان نمایند مرکب سازند
و هرگاه مزاج او حدت پذیرد این طریقه معالجه ترک نمایند تا آنکه مزاج او تسکین یابد بعد ازان بعلاج مرسومه رجوع کنند و برین قیاس تدبیر امر او نمایند و مراعات تغیر مزاج او کنند
زیرا که گاهی بتساهل طبیب از مراعات مزاج او در تغیر آن خطا واقع میشود و با مراض قاتل می انجامد ۔ و گاهی اعراض دیگر درین علت ظاهر میگردد و آن تپ خفیف خفی ست
پس اگر این ظاهر شود و از قرب چیزی ازین طریقه در معالجه حذر کنند و مبادرت بفصد نمایند و در معالجه بطریق غرغره و تعطیس یا ادخال فتیله معمولا از حرف و نحن
و تحریک آن اقامت مریض در غیر شمس شروع کنند و سکنجبین عنصلی بنوشانند که این تا لطیف و تحلیل این رطوبات غلیظه کند و عنصل را خاصیتی ست در تحلیل رطوبات
غلیظه بهر طریق که استعمال نمایند حتی که اگر بر داء الثعلب بدان طلا کنند رطوبات محتبسه زیر جلد را تحلیل کند و سرکه عنصل و سکنجبین آن این علت را بسیار نافع ست
و گاهی از عنصل باریک سوده بر آتش نهاده تا لذع و حدت او زائل شود و با شیای دیگر مثل اندکی خطمی و قلیلی افسنتین و صبر مصطکی آمیخته و این همه اجزا قریب یکدیگر
یا مساوی گرفته سوای عنصل که آن مثل جمیع اجزا باشد بر سر مریض ضماد میکنند و این ضماد بسیار نافع ست و خطا نمیکند و مریض را آرام کنند لاسیما اگر دران تپ خفی
باشد بشرط ساقین و وضع محاجم بران بعد استفراغ تام چه حجامت بر ساقین جذب فضول از جمیع بدن بسوی اسفل میکند و گاهی تضمید ساقین مریض و قدمین آن
تا حد زانو بعنصل باریک سوده میکنند تنها و باین ادویه بگیرند عنصل بریان رطل صغیر مویزج ده درم برگ خردل تازه باقله صغیره اشنه سه درم باریک سائیده قیروطی
معمول از موم و روغن یاسمین یا سوسن یا غار آمیخته بر قدمین و ساقین ضماد کنند و غرض متقدمین و تضمید ساقین و قدمین جذب اخلاط از سر ست بسوی اسفل بدن
و ایضاً طریق مشارکت میان قدمین و دماغ بطریق عصب بدان اراده کرده اند چه مشارکت میان هر دو قوی ست چنانچه بقراط گفته که ریختن آب سرد بر قدمین
ترطیب مزاج دماغ میکند لاسیما بعد خروج از حمام بنابر مشارکت میان این هر دو ما امر میکنیم به بستن ساقین و مالیدن قدمین هنگام اراده جذب مواد بسوی اسفل و لهذا
امر بضماد ساقین و قدمین کرده اند و بالجمله واجب نیست که درین مرض از مراعات امر تپ و ورم غفلت کنند چه این هر دو بیشتر با این مرض ظاهر میشوند و موجب این
انیست که چون اخلاط اینجا محتبس میشوند متعفن میگردند و چون عفن شدند گاه ورم و گاه تپ خفی حادث میکنند و لهذا مراعات این هر دو امر لازم ست
تا در معالجه غلطی واقع نشود و ایضاً طبری نسیان را که دران حفظ و ذکر بالکل باطل شود هلاک الذکر نامیده و گفته که هلاک الذکر آنست که دران انسان
چیزی بیان نماند البته و اگر چه آنرا حفظ کرده باشد بهر آنکه قوت ذکر او مرده و هلاک شده و آن دو قسم ست یکی آنکه از استیلای برودت و رطوبت بر قسم موخر دماغ
بود و دوم آنست که برودت و یبوست بران غالب شود و چون حرارت و رطوبت مستولی گردد آن غیر این مرض ست و همچنین حرارت و یبوست و فرق میان
این علت و میان غیر آن از نسیان و جمود و سرسام بارد آنست که بعض اینها با تپ و بعضی با ورم و بعضی با زوال عقل میباشد و اما با هلاک الذکر چیزی ازین اعراض
نمیباشد بلکه هلاک ذکر بود و فقط و از علامات این علت اگر از برودت و رطوبت باشد آنست که مریض دائم خواب کند و گویا که بادی سدر بود و خطا بسیار بدان نماید
بناتی وقت حی فهمد و بعد ساعتی تذکر او آنرا ممکن نبود و از بینی او مدام رطوبت سیلان میکند و در موخر سر خود چنان ثقل می یابد که گویا او با سفل فرو میرود و آنچه

و خشخاش نافع و طلای صندلین با کافور و تعدیل مزاج حار بسرعت میکند و تخم کاهو یکدرم بزرالبنج دو دانگ یکدرم افیون نیم دانگ کتیرا دو دانگ در سرکه سائیده مابین صدغین
طلا کردن نیز مقوی دماغ و مبرد مرطب آنست و سبوس گندم سفید و آرد باقلا و صندل سفید و گل سرخ و بنفشه و ثمر طرفا هر یک یکدرم کافور ربع درم در سرکه تر کرده خشک نموده گلاب
مبلول سازند و بخور آن کنند و اگر برگ کدو و جرادهٔ آن و برگ کاهو و تخم آن و تخم خشخاش و پوست و گل آن و بنفشه و گل آن و نیلوفر و برگ بید و گل آن با سفرجل و گلاب جوشانیده
بخار آن انکباب کنند تبرید و ترطیب بکمال کند و غذا از حریره و فالوده سازند و کاهو و شوربای چوزه مرغ و کشکیه و ماکیان فربه دهند و اگر قبض ظاهر گردد از تدابیر مذکوره باز مانند
فصد قیفال و سائر تدابیر قرانیطس عمل نمایند و در حالت وجود مادهٔ صفرا تنقیه و تعدیل او بدانچه در علاج امراض دماغی صفراوی مذکور شد عمل آرند ابن الیاس گوید که گاه نسیان از سوء مزاج حار
میباشد علاجش تنقیه دماغ از صفرا است اگر آن باشد و ترطیب مزاج دماغ بنطولات مطبوخ حشائش بارد و رطب مثل بنفشه و نیلوفر و تدهین سر بروغن بنفشه یا کدو و تغریق راس بآن
روغنها و هر صباح جلاب از شربت بنفشه و ترنجبین یک درم بنوشانند و غذا حریره معمول از مغز گندم و شکر فانیذ سازند و بگیرند عناب و سپستان هر یک بیست عدد بنفشه
پنج درم شکر ترنجبین هر واحد ده درم جوشانیده صاف نموده بنوشند و غذا مزورهٔ ماش مقشر بشیرهٔ بادام و اسفاناخ و کدو دهند و آب شیرین نیم گرم بر سر ریزند و تناول موز و سیب
و جوز هندی درین علت نافعست و مؤلف جامع گوید که اگر تشویش خیال از غلبهٔ صفرا بر مقدم دماغ یا سوء مزاج حار بلا ماده باشد تنقیه دماغ از صفرا بحقنه لینه یا مطبوخ بلیله
و مانند آن که در سرسام گذشت و تبدیل مزاج با طلیه و ادهان و نطولات بعد تنقیه برادی و در سائر مراتب ابتدا کنند انتباه نسیان که از اورام دماغ بود هر چه در علاج قرانیطس
و لیثرغس و سبات سهری گذشت حسب مادهٔ ورم بکار برند و آنچه از نقصان جوهر دماغ باشد هر چه در علاج امراض ضعف دماغی مذکور شد استعمال کنند

اختلاط ذهن و هذیان

و این هر دو از قبیل آفات ذهن و اصناف آنست یعنی آفتیست در افعال فکر و تمیز بحسب تشویش و صاحب بحر گوید که اختلاط عقل تشویش و شوریدگی ست که بحد جنون
نرسیده باشد و هذیان بیهوده گوئیست بالجمله اگر سبب این مرض در نفس دماغ باشد از مره سودا یا سودای صفراوی یا سودای دموی یا دم حاد و ملتهب یا صفرا یا بلغم عفن حار و ورم خیانچه در لیثرغس
یا حرارت ساذج بود و اگر سبب آن در عضو دیگر مثل معده و فم معده و مراق و رحم و اوعیه منی و غیره یا در تمام بدن باشد از بخار حاد اخلاط یا دخان آنها یا از کیفیت
ساذج مرتفع از عضوی بود و صاحب کامل گوید که اختلاط ذهن یا با تپ بود و یا بی تپ آنچه با تپ باشد یا در سرسام بسبب ورم حادث در اغشیه دماغ بود
و یا در برسام بسبب تادیه حرارت حاده از ورم حجاب بسوی دماغ و اغشیه آن بمشارکت و یا بسبب تصعد حرارت در حمیات حاده بود و این بسبب ارتقای بخارات تپ و تعفن
را باشد و گیلانی در عنوبیه که گاهی این علت حادث میشود از قبیل سموم و کثرت سهر و تناول اغذیه ردیه و احتباس خونی که از بدن خارج میشد مثل خون بواسیر و حیض
و گاهی این مرض از قبیل سوء هضم و آروغ می افتد و گاهی این اعراض بسبب ورم معده ظاهر میگردد و در ابتدای مرض کم بود و بعده عظیم گردد و تابع او اعراض
مره سودا شود و طبری گوید که اختلاط ذهن گاهی لازم یعنی دائمی میباشد و گاهی غیر لازم یعنی غیر دائمی که وقتی ظاهر میشود و زمانی باقی می ماند بعده رجوع میکند مریض
بعقل و تمیز و باز در وقت دیگر اختلاط عود میکند پس لازم دلالت میکند بر آنکه سبب او خلط رطب غلیظ مرتبک در دماغ است و این محتاج است بمعالجه بالاستقصا و غیر لازم
که در وقتی میشود و در وقت دیگر زائل میگردد و دلالت میکند بر آنکه خلط ریاحی از عضو دیگر بدماغ مرتقی میشود و پس تحلیل میگردد و باعانت طبیعت یا حسن تدبیر
و بعد از آن عود میکند از استعمال اشیای ضاره و معاودت تخلیط پس منتج میشود بار دیگر بسوی دماغ و یا برای او دور باشد چنانچه بهر صرع میباشد پس ضرور لازم گردد
بالجمله بقول شیخ سالم ترین اختلاط عقل آنست که با خنده و آنکه با سکون باشد و ردی تر آنست که با اضطراب و تضجر و اقدام بود و اگر معه ذلک هم و حزن شدید و سهر
مفرط باشد ردی تر بود طریق تشخیص این مرض و اسباب آن باید که مریض را الی و تکلیفی رسانند اگر شکایت و احساس آن نکند بدانند که اختلاط عقل ست
و چیدن ریزهٔ جامه و تحریک دست پیش چشم و قاروره دهنی در حمیات نیز دلیل اختلاط عقل باشد و جزع و خبث نفس و بغض مریض از مردم و توهم او نفس خود را دزد
یا طیور و غیر آن اصناف خوف که در تشخیص مالیخولیا خواهد آمد از علامات مشترکه انواع این علت ست پیش تشخیص اسباب این مرض چنین کنند که آیا مرض مذکور در تپ
عارض شده یا بدون تپ اگر در تپ عارض شده باشد و با وی علامات سرسام یا برسام یافته شود سببش سرسام یا برسام باشد و اگر آثار هر دو مرض مذکور یافته نشود
سبب او صعود بخارات حاره از جمیع بدن باشد و اگر با وی تپ نبود پس نظر کنند که در عضوی مثل معده و مراق و رحم و دست و پای و غیره ضرری معلوم میشود یا نه

علاج نسیان بارد یابس

اگر از برودت مع یبوست باشد بهر تبدیل مزاج آشها پختن مرطبه و اغذیه حار رطب مثل شوربای گوشت ماکیان و بچه مرطبه و حلوای مغز سر ماکیان دهند و ریاضت نا حیه راس فیالک از پارچه خشن و تحریک شتهاء و پاییها نمایند لیکن چنانکه ریاضت قوی نکنند که تحلیل نماید بلکه بمقداریکه مقتضی زیاده کشیدن غذا باشد و آرام و خواب و حمام معتدل و آبزن مرطب لازم شناسند و تدبیر خواب آوردن کنند و تسخین سر بضمادات گرم تر و حجامت راس بلا شرط و نطولات حاره مرطبه بطبیخ بابونه و اکلیل الملک و بنفشه و تخم کتان و حلبه و کله پاچه بره و تدهین راس بروغنهای معتدل مثل روغن سوسن و نرگس و خیری نمایند و اگر این روغنها بقدر مست بعد نطول افزایند بهتر باشد و مغز ساق ماده گاو و روغن بادام و روغن بابونه و مسکه گاو بمالند و اگر فالوده عسلی یا عصید خرما نیمگرم بر سر نهند صواب باشد و اگر آثار ماده سوداوی یافته شود تنقیه آن بمسهل سودا نمایند و برای نضج منضج تالیف والد علویخان و تنقیه بمطبوخ افتیمون و حب آن نیز مفید ست و هرچه در علاج امراض دماغی سوداوی مذکور شد بعمل آرند و بعد تنقیه بهر تعدیل مزاج آنچه بالا گفته شد استعمال نمایند و نوشیدن شیر ماده گاو در نسیان که بسبب یبس سودا باشد و کذا خوردن روغن گاو مفید ست و سعوط از نمک و روغن بادام و تمریخ بروغن خیری زرد و مغز ساق گاو مع شراب رقیق نیز مفید گفته‌اند و سعوط از مغز ساق گاو و روغن بادام نیز نافع نسیان سوداوی ست و کذا معجون سنجاح و معجون لبوب علویخانی **اقوال اطبا** ابوسهل گوید که فساد ذکر اگر از یبوست باشد استعمال تدبیر حار رطب آنرا نافع بود و نطول آب مطبوخ بنفشه و خیری و بابونه کنند و روغن سوسن و نرگس و خیری بر سر بمالند و در بینی چکانند **مصنف** حاوی صغیر گوید که گاه نسیان از سودا بود و علاجش تنقیه دماغ و بدن از اخلاط سوداوی بحب افتیمون و مطبوخ آن کنند و روغن بنفشه و کنجد و خیری بر سر نهند و هر صبح جلاب از نیلوفر و بادرنجبویه هر یک ده درم و شکر سفید ده درم بنوشانند و غذا از مزوره ماش بنخود و شیره مغز بادام دهند و استحمام دائم و حلق راس و مالش آن بروغن کدو و خیری و بنفشه و بادام شیرین و استعمال مرطبات و نطولات حار رطب نافع ست **ابومنصور** گوید که در نسیان سوداوی ایارج ارکاغانیس و مطبوخ افتیمون و مویز و عناب و ریختن آب مطبوخ گندم و جو بر سر و شرب ماء الجبن و ایارج فیقرا با فتیمون مفید بود و روغن کنجد و خیری زرد بر سر نهند و غذا لحم ماکیان و بره خورانند و عوض آب ماء العسل معمول بنصف نبات و نصف عسل نوشانند و شراب رقیق سفید دهند و بمغز ساق ماده گاو و بره و روغن بادام شیرین سعوط کنند **ابوالحسن طبری** مینویسد که علاج بالا کالاً ذکر از برد و یبس بچیزی قوی نکنند که در پس آن بیفزاید بلکه در ابتدای آن این حقنه بعمل آرند خار خسک بابونه چقندر قرطم تخم کتان برگ خبازی برگ خطمی سبوس گندم انجیر و مانند آن خوب بپزند و مقدار حاجت از آن گرفته بقدر کفایت روغن سوسن و روغن یاسمین و روغن خروع آمیخته حقنه کنند و سه تا چهار بار تنقیه باین حقنه نمایند بعده ترک استفراغ کنند و تغریق سر بروغن سوسن و اندک روغن یاسمین نمایند **و ابن سیار** آنچه اکثر درین استعمال میکرد روغن سوسن ست که تسعیط و تغریق سر بدان میکرد و غذا لحوم حملان شیر خواره میخورانید و شراب متوسط میان کهنه و نو می نوشانید و در بعض اوقات چون مرض دشوار میشد سعوط باین روغن میفرمود بگیرند روغن سوسن و روغن یاسمین از هر واحد بیست درم و بگیرند رطل لعاب خطمی لعاب حلبه و لعاب کتان و اندکی زعفران بهم ساخته در شیشه کرده بآفتاب نهند و هر روز یکدو مرتبه بجنبانند و در آفتاب پنجروز بدارند بعد از آن بگذارند تا روغن بالای آن صاف گردد بعده بگیرند ازین روغن ده درم و میعه سائله یک دانگ در خرقه بصفیق صاف کرده بیامیزند و در شیشه کوچک بهم زنند تا کف کند پس از کف صاف کرده دائم بدان سعوط کنند و آبیکه دران بابونه و اکلیل الملک و بیه کبوتر بچه و قرطم کوفته و خطمی یا برگ و خبازی یا برگ آن جوش داده باشند نیمگرم بر سر ریزند و روغن خفیف بر سر نمایند و پوشیدن کلاه که دران بشم ثعلب باشد وقت خواب امر کنند و منجمله چیزی که در استحکام اساس این علیل بر آن اعتماد کرده میشود ادهان حاره رطبه است و تناول اطریفل بعد استفراغ اندک که ذکر کردیم و نسخه معجون نسیان که جالینوس ده درم تخم انجره پنج درم تودری بوزیدان هر واحد سه درم پوست جوز بری با دهب الزلم لسان العصافیر تخم حرف پنجدرم فلفل سفید ده درم همه را سائیده بقانید سنجری بقوام آرند و در ظرف آبگینه که دران روغن غار و روغن سوسن باشد بدارند و هر روز از آن بقدر جوزه از وسط روغن گرفته بر نهار تناول کنند و اگر ازین شهوت جماع هیجان کند از آن منع کنند.

علاج نسیان حار یابس

و آن سهل العلاج ست مادام که در اضعاف قوت و تخفیف جوهر دماغ و تنقیص آن افراط نکرده باشد و الا علاج او بغایت مشکل بود و پس بصورت حرارت ساده آنچه از تبرید و اطلیه و ادهان و نطولات وغیره در علاج امراض دماغی حار گذشت استعمال نمایند و شربت بنفشه و نیلوفر در گلاب عرق بید و آب سرد آمیخته نوشانیدن نیز مفید و کذا شربت عناب

و نوشیدن ماء الجبن ساده یا با شربت نیلوفر و جمیع انواع مفید ست شیخ و ایلاقی میگویند که اگر با اختلاط عقل حمی و ضعف و در عضوی علامات آفت و الم و ورم شود و از اسباب آن بست هم شناخته
و از علاج صاحب آن اصلاح پدید نیاید درین صورت بر سر دوری مریض را نا چند مرتبه بزنند تا که مریض هوش یابد و بعضی قوی احتیاج میشوند بدانکه طبی بر وسط سر اگر تدبیر دیگر مفید نشود

رعونت و حمق

صل و آن ضعف افعال فکریه است در اشیای عملیه چون تدبیر معیشت که آن تدبیر منزل و مخالطت و معاشرت با مردم احبا و اهل و اولاد باشد و لهذا اصحاب این مرض کارهای بیجا
مانند کودکان میکنند و آنرا احمق گویند و فرق میان هر دو آنست که رعونت استبداد درای و شدت نانیت ست که شوقی که هیچ کس را برابر خود در اصابت رای و عقل و دانش و تدبیر
و غیره نداند و نه بیند و حمق عدم فکر و دانش و نقصان عقل ست و هر چند منشای رعونت نیز فی الحقیقت حمق ست از ین جهت آنرا که بغیر استحقاق ارتفاع بر مردم تفوق جوید
نیز احمق خوانند و تخیل صاحب این مرض در امور سهل سلیم میباشد و در غایات بیهوده و ضعف فکر در عملیات و دیگر مثل طب و هندسه و غیره باشد آنرا سوء صناعت گویند
و آنکه در علوم و مسائل دقیقه باشد بلادت نامند نه حمق و صاحب کامل و جامع الصناعه میگویند که گاهی حافظه و فکر هر دو فاسد میگردد و آنرا احمق گویند مانند
آنکه مشائخ را بسبب ضعف دماغ ایشان عارض میشود و شیخ الرئیس میفرماید که اختلاط ذهن و رعونت و حمق اگر چه هر دو آفت عقل اند و سبب مجانست این هر دو در بطن اوسط دماغ
واقع میشود لیکن فرق در هر دو آنست که اختلاط ذهن آفت در افعال فکریه بحسب تغیر و تشویش ست و رعونت و حمق آفتیست در افعال مذکور بحسب نقصان یا بطلان
و حال او شبیه بحال پیرانه سالی یا کودکی در نقصان عقل میباشد بالجمله اسباب این مرض یا برودت ساذج ست فقط و یا مع یبوست مشتمل بر بطن اوسط از جوهر دماغ
تا مؤخر او و بالعکس و یا برودت مع مادهٔ بلغمی مرتبک و متشبث در تجاویف او و عیبهٔ بطن مذکور و این اکثر بود و قید مادهٔ بلغمیت بهر آنست که مادهٔ سوداوی که محدث آفات
در افعال فکر میگردد و آنرا مالیخولیا گویند طریق تشخیص این اسباب باید که اول امر بملمس انتفاع از مستحسنات و تضرر از مبردات دریافت کنند بعده بپرسند که در سر سبکی
معلوم میشود یا گرانی اگر سبکی بگوید برودت ساذج باشد بعد از ان حال بیخوابی و خشکی دهن و بینی و غیره آثار یبوست نیز بپرسند اگر مریض اقرار این هم کند برودت
مع یبوست باشد و الا برودت صرف بود و اگر گرانی سر بیان کند برودت مع مادهٔ بلغم باشد پس از غلبهٔ خواب کثرت رطوبت دهن و بینی و دیگر علامات بلغم نیز سوال کنند
علاج اگر برودت تنها باشد تسخین دماغ و اگر مع یبوست بود تسخین مع ترطیب پردازند بطوریکه در علاج امراض دماغی بارد ساذج نسیان بارد یابس مذکور شده
و در مالیخولیا باید و بقول شریف خوردن برنج فرید کاسست و ابن هبتم گوید که بلع کردن قلب هدهد در ساعتی که از سینه او برارند ذکاء می بخشد و سفوف کندر فلفل دارفلفل
مصطکی مساوی شکر برابر همه هر صبح یکمثقال خوردن حمق و رعونت را نافعست و کذا معجون لبوب و شربت ابریشم با مومیائی و مفرح ایلچی مسمی بدالمشک بخشند و معجون
حافظ العقل از تصانیف حکیم علویخان درین باب انفع و آیضا دیبیهی غذا بگوشت ماکیان فربه و تیهو و دراج با دارچینی خوشبو ساخته و حلویات معتدله
و فالوده جات شیرین بروغن بادام آمیخته بغایت مفید و ادهان حار رطب مثل روغن خیری و بابونه و یاسمین و نرگس و سط سر مالیدن و طبیخ ادویهٔ گرم بر سر
ریختن برای تسخین و ترطیب دماغ سودمند و آنجا که برودت مع مادهٔ بلغمی باشد باستفراغ و تحلیل آن کوشند بدستوریکه در علاج امراض دماغی بلغمی و نسیان بارد رطب
مادی گذشت و قی بسکنجبین عنصلی و تخم ترب نمایند و با وجود این از جهت محافظت قلب و تقویت آن بدانچه مقوی آنست بالخاصیت مثل خمیرهٔ ابریشم لولوی مانند
آن و خجندی گوید که اگر سبب این علت سوء مزاج دماغ باشد فقط درین صورت حاجت شدید بمعالجهٔ قلب نباشد اما اگر این مرض در جوهر روح باشد درین حالت
حاجت بعلاج قلب شدید باشد و باید که این علاج با ادویهٔ مفرحه بود و نفع آن برای سوداویت مزاج ظاهر ست برای برودت قلب نیز ادویهٔ مفرحه را خاصیتیست
خصوصا هرگاه که دوای قلبی معد آلک مصلح دماغ بود لا محاله در نفع ابلغ باشد و لهذا شیخ الرئیس درین مرض بهر تقویت قلب با ادویهٔ مخصوصه گان مثل دواء المسک
و شرودیطوس و مفرح نیز امر فرموده و باید که مسکن مریض خانهٔ روشن گرم باشد بالجمله تدبیر بیداری و تلطیف غذا و تقلیل آن و میل دماغ بمزاج یابس کنند و نیز تلطیف
خون و تعدیل و تقلیل و تسخین آن نمایند و هیچیکه موجب شدت غلیان و تبخیر نگردد بلکه حار لطیف و غیر غالی چیزهای مذکی ذهن و مصفی آن نمایند و مضرترین اشیا برای
ذهن امتلای غذیه و رطوبات ست تناول میوه‌ها و مرطبات مولد بلغم و افراط سکون و آنچه موجب حرارت و یبوست ست نیز و یبوست از جهت نقصان مضرت
بذهن نه از رعونت بلکه از جهت افراط در سرعت حرکت یا بسبب افراط قلت روح و انحلال آن بادنی حرکت در زوال استمساک از روح مضر ذهن باشد و بقول صاحب شفاء الاسقام

وایضاً از مقربین مریض بپرسند که بیمار پیش از حدوث این علت شکایت آن در عضوی میکرد یا نه اگر ضرر در عضوی دریافت شود بدانند که سبب مرض تصاعد بخارات
از آن عضو است پس اگر اختلاط با سهر باشد و با آن علامات صفرا یا سودا نیز یافته شود بخارات صفراوی یا سوداوی بود و اگر اختلاط با سبات باشد و با آن آثار غلبه خون
یا بلغم عفن دریافت گردد بخارات دموی یا بلغمی بود و اگر از علامات حرارت خالی باشد سبب مرض کیفیت ساذج ردی باشد چنانکه از انگشت پای یا دست یا از دیگر اعضای
فاسد المزاج متصاعد شده متادی بدماغ میگردد و اگر ضرر در کدام عضو دریافت نشود سبب مرض در دماغ باشد پس اگر اختلاط با غم و فزع و ظن فاسد بود و دیگر علامات
مره سودا که در مالیخولیا خواهد آمد موجود بود سببش مره سودا باشد و اگر با سبعیت اقدام اضطراب بود سودای صفراوی باشد و اگر با طرب و ضحک و درور عروق و انتفاخ
بشره بود سودای دموی باشد و اگر مع التهاب حرارت ملمس و ضجر و سوء خلق و اضطراب شدید و تخیل آتش و شرر و اشیای زرد و سرخ و زردی رنگ بدن و کشیدگی
جلد پیشانی و فرو رفتن چشم و برجستن برای مقابله بود از صفرا باشد و اگر این اعراض شدید تر و صعب تر بود از ورم حار ملتهب باشد و از قبیل [illegible] است اختلاط عقل که در حمیات
می افتد و اکثر آن در بائیات میباشد و اگر اختلاط مع تمکین و قرار و برداشتن ابرو بدست بهر وقت و سبات بود از بلغم عفن باشد و اگر علامات کدام مواد ظاهر نباشد
و سبب آن خشکی دماغ و لزوم سهر و تقدم مجففات بود و از حرارت و یبوست ساذج باشد علاج اگر بسبب سرسام یا برسام بود علاج امراض مذکوره کنند و اگر بسبب تپ باشد
علاج تپ و تعدیل و تنقیه نمایند و بهر تقویت سر روغن گل و گلاب و سرکه بر سر نهند و نخلخه استعمال کنند و بهر اماله ابخره شاخها بر ساقین و پای کشند و پاشویه بعمل آرند و اطراف
به بندند و تلیین طبیعت به حقنه و بنفشه یا حب صبر یا آب [illegible] یا ایارج [illegible] و امثال آن ملحوظ دارند و اگر بمشارکت عضوی باشد علاج آن عضو نمایند و هرچه در علاج امراض
دماغی شرکی گذشته و آنچه در مالیخولیای مراقی خواهد آمد بکار برند و بهر تقویت و تبرید دماغ و اماله آنچه مذکور شد بعمل آرند و ضمادات و نطولات و شمومات معدله و سعوط [illegible]
و روغن بنفشه و نخلخه بکار برند بعد اخراج ماده موجبه تقویت آن عضو کنند و اگر سبب مرض در دماغ مختص گردد در اقسام سوداوی هرچه در علاج امراض دماغی سوداوی گذشت [illegible]
می آید استعمال کنند و معجون حافظ العقل علوی خانی بعد تنقیه مفید بود و باید که تدبیر [illegible] جید مرطب باشد و از لحوم لحم بقر و گوزن و عدس و کرنب و شراب غلیظ و سیاه [illegible]
جماع مولد مره سودا منع کنند و در دموی مبادرت بفصد کنند و تعدیل و تبرید و اصلاح قوام خون پردازند و در صفراوی مبادرت باستفراغ و تعدیل آن نمایند و مبردات
و مرطبات ضماده بعد حلق راس آنچه در علاج امراض دماغی صفراوی گذشت و اگر اشتداد پذیرد و قوی گردد تدبیرش بعلاج مانیا کنند و در بلغمی علاج سرسام بلغمی نمایند
و در حار ساذج آنچه در علاج امراض دماغی حار ساذج مذکور شد بعمل آرند و اگر یبوست غالب باشد تضمید سر بمرطبات و سعوط بشیر دختران مع روغن کدو و نیلوفر و دیگر ادهان
مرطب که در علاج امراض دماغی یابس و صداع یبسی گذشت استعمال کنند و از جماع و اعمال [illegible] و از اطعمه مجففه اجتناب نمایند و ایضاً در اختلاط حار استعمال قیروطی مبرد
از روغن گل و سرکه [illegible] یا روغن بنفشه و شیر اگر تپ نباشد مفید است یا روغن کدو و خشخاش مع حذر انعطاف بخارات و اگر سهر باشد و ماده مولد بخار بود درین صورت
جمیع اطلیه غیر نافع باشند و گاهی سبب حرارت دماغ و اختلاط ذهن استعمال حقنه حاد میباشد بنابر ارتفاع بخار او بسوی دماغ پس فی الحال حقنه لین از کشکاب و روغن بنفشه
و مانند آن استعمال کنند و اگر این مرض از سهر و افکار باشد معالجه از تدابیر مرطبه و نطولات و ضمادهای معدله نمایند و شیر دختران بر سر دوشند و روغن بنفشه بر سر استعمال
کنند و بفالوده شکری و روغن بادام غذا سازند و بر سر نهند و طبیخ کله پاچه بره بر سر ریختن و ناف [illegible] پا و ناخنها بروغن بنفشه چرب کردن نافع است و اگر مرض از
احتباس حیض یا بواسیر عارض شود تدبیر تفتیح خون بواسیر و ادرار حیض نماید بدانچه در فصل بواسیر و احتباس طمث خواهد آمد و ادرار بول مریضان این علت نافع است
و اگر از نفخ و سوء هضم افتد تنقیه معده کنند و تکمید و تنطیل آب بیکه در آن سداب و افسنتین و تخم شبت و تخم [illegible] و حب الغار و مانند آن پخته باشند بر شکم نمایند و باید که این اشیا
بزیت بپزند و بر معده ضماد نمایند و هم باید که درین ضماد اشیای دافع نفخ مثل کرفس و انیسون و زیره باشد و اگر در ضماد شبت و بیخ سوسن و شحم [illegible] حل کنند بهتر باشد
و ضماد را تا زمانی طویل بر موضع بدارند و [illegible] بپوشند و محاجم بغیر شرط میان کتفین بر شکم نهند و اگر درانجا وجع و ورم باشد استفراغ قوی استعمال نمایند و هرگاه مرض
مزمن شود استعمال قی [illegible] علاج قوی است استفراغ مواد بقوت می نماید و باید که اغذیه صاحب این مرض جید الکیموس بود و مولف اقتباس میفرماید که همه انواع [illegible]
را این نخلخه نافع است آب خیار و بادرنگ و آب برگ ریحان و بستان افروز [illegible] روغن گل [illegible] کدو و بنفشه و خشخاش [illegible] کاهو هر یک هفت ماشه صندل سفید
گل ارمنی هر یک شش ماشه سوده آمیخته بکار برند و مالیدن شیر [illegible]

او محدث این مرض گردد و نزد دیگران بهم رسیدن ورم ست در ماساریقا و بدان سبب عدم نفوذ غذا بسوی جگر و بقای آن در معده و احداث این مرض بطریق مذکور
و در اکثر این ورم حار نبود بهر آنکه درینجا تپ و تشنگی و قی صفرا لازم نیست و نزد جمعی از حذاق اطبا اجتماع مادهٔ سوداوی در معده ست از امتلای اوردهٔ از ان و یا انصباب
آن از طحال بسوی معده و احداث او ورم بارد در قعر معده و ارتفاع بخارات ازان بدماغ و بقراط و غیره متقدمین متفق اند بر آنکه خلط محترق حاصل میشود اولا در شرائین
که بر فم معده و مراق اند پس آن خلط در قعر معده میریزد و دران فلغمونی حادث میگردد و بعضی از شیعهٔ جالینوس گویند که خلط سوداوی اول در اوردهٔ معده حاصل میشود
پس دران فلغمونی حادث میگردد و گویند که مراد از فلغمونی درینجا التهاب ست و روفس گوید که مواد سوداوی در معده محتبس میشود پس در اسفل آن نفخ و یک نوع
ورم حادث میگردد و ازان بخارات سوداویه رضیه غلیظه منحل میشود و بسوی مراق و فم معده مرتقی میگردد و پس افکار ردیه و غم و حزن حادث میکند و نزد بعضی
شدت حرارت معاست و نزد قومی ورم معای صائم ست و ثابت بن قره گوید که سببش ورم طحال ست بسبب اجتماع اخلاط دران و کثرت انصباب سودا از آن
بر فم معده و بجهت حرارت معده ارتفاع بخارات ازان سودا بدماغ و نزد رازی سبب آن سدهٔ طحال ست که از زیادت حدت و عفونت در سودا که اندر انست و دفع آن
فضول ردی بسوی فم معده و ابو الخیر حماد گوید که تولد این علت بمشارکت طحال ست و سبب مشارکت آنست که هر روز قدری سودا از طحال بمعده می آید پس گاه سودا
بمعده بسیار آید یا سوداء ناطبیعی آید و قوت دافعهٔ معده آنرا دفع نتواند کرد و اندر معده حرارتی باشد که بخارات ازان سودا برانگیزد و بر دماغ برارد و حرانیان و ابو ماهر
را اعتقاد آنست که اخلاط محترق میشوند یا بتدبیر ردی یا بفرط حرارت یا تناول اشیای حاره و افکار بسیار و بعد احتراق اگر در شرائین یا اوردهٔ بدن حاصل شوند و بسوی
معده و عروق آن نریزند ازان بخارات سوداویه مرتفع شوند بسوی دماغ و روح نفسانی را سیاه کنند و نوعی از مالیخولیا پیدا کنند و اگر در معده و اوردهٔ آن بریزند در معده
ورم حار سوداوی حادث کنند خصوصاً در قعر آن که اورده در انجا بیشتر اند پس ازان موضع و ورم بخارات سوداوی بسوی مراق مرتقی شوند و نفخ دران پیدا کنند و ازانجا
بسوی فم معده بر آیند و آروغ ترش و آنچه بسوی دماغ روند وسواس و غم و فزع حادث نمایند و نزد مؤلف حق آنست که هر واحد از جمیع اسباب مذکوره سبب حدوث
این مرض ست لیکن سبب اکثری آنست که قرشی و متاخرین اختیار کرده اند چنانچه در قول روفس گذشت اکنون بدانند که بقول شیخ گاهی سبب تولد مالیخولیا در
خارج دماغ بود و مبدأ تولد او در دماغ باشد چنانچه در معده یا در رحم یا در اعضای دیگر مشارک سر ورم حار بود پس بخار حار ازان مرتفع گردد و بسوی دماغ و رطوبات
دماغ را محترق گرداند و احداث حرارت و یبوست نماید و مالیخولیا آرد و آنچه از برد و یبس سافج ست سبب آن سوء مزاج سوداوی مادی یا غیر مادی در قلب ست بهر آنکه
روح نفسانی متصل بروح حیوانی و از جوهر اوست پس فاسد گرداند مزاج فاسد سوداوی او مزاج دماغ را و تحیل بسوی سوداویت نماید و گاه مالیخولیا حادث از برد و یبس
سافج بجهت اسباب مبرده میبسه افتد نه از جهت قلب تنها با وجود آنکه ممکن نیست که بدون شرکت قلب باشد بجهت اتصال روح دماغی نفسانی با روح قلبی حیوانی
بلکه قریب ست که معظم سبب آن از قلب باشد فلهذا لابد ست که لزوم علاج قلب بعلاج دماغ درین مرض نمایند و بدانکه دم قلبی چون صیقل صاف رقیق مفرح باشد
مقاومت فساد دماغ و اصلاح آن نماید بلکه عجب نیست که مبدأ این مرض در اکثر امر از قلب بود و اگرچه استحکام این علت در دماغ باشد بهر آنکه عجبی نیست که مزاج
قلب اولا فاسد گردد و تابع او دماغ بود و یا مزاج دماغ فاسد شود و تابع او قلب باشد پس مزاج روح قلبی فاسد گردد و آنچه ازان بسوی دماغ نافذ شود فاسد شود و اعانت
دماغ بر افساد او نماید و گاهی مالیخولیا در آخر امراض مادیه خصوصاً حاده عارض شود و این علامت موت ست و درینوقت مریض را عارض میشود که ذکر موت
و موتی بسیار کند و بقول بقراط بیشتر مالیخولیا کسی را بهم میرسد که مزاج قلب او بسیار گرم باشد و از حرارت قلب تولد یابد دران مادهٔ سودا باحتراق خون و مزاج دماغ
او رطب ضعیف باشد که قبول نماید تاثیر آنرا که در قلب متولد شود و کذا در اشخاص گندم رنگ بسیار مو خشک لاغر بسیار افتد و کم ست تولد آن در اشخاص
سفید پوست فربه و مستعدین مالیخولیا کسانی باشند که الثغ یعنی عاجز در تکلم از افصاح بعض حروف مثل سین و را و غیره باشند و حاد در اخلاق و خفیف
زبان یعنی قادر بر کلام کثیر و متتابع باشند و حرکت پلک ایشان سهل بود و چهره بسیار سرخ یا گندم گون و رگهای آنها وسیع و لبها سطبر و بر سینه موهای
سیاه غلیظ باشد و این امور مذکوره بعضی دلالت بر حرارت قلب و بعضی دلالت بر رطوبت دماغ می نمایند و سالم ترین انواع مالیخولیا آنست که ازان در وی حزن
حادث شود و آنکه با وی فرح و سرور باشد و ردی ترین انواع او آنکه با مانیا باشد و بسیار باشد که مالیخولیا بهواسیر و دوالی منحل گردد و این علت بمردان

مالیخولیا

در بارد رطوبی اطریفل و خمیره اسطوخودوس بهترین اشیاست و در یبسی تطییب با غذیه و اشربه و نشوق روغن بنفشه و شیر زنان و حمام مرطب و آبزن و دوشیدن شیر بر سر مفید است

مالیخولیا

و آن عبارت ست از تغیر ظنون و فکر بسوی خوف و فساد و سببش غلبه ماده سوداست یا مره سودا که از احتراق اخلاط حاصل شود و آنچه از غلبه سودا و احتراق آن افتد مالیخولیای سوداوی گویند و آنچه از احتراق خون یا صفرا یا بلغم عارض شود مالیخولیای دموی و صفراوی و بلغمی خوانند و شیخ میفرماید که سودا فاعل مالیخولیا یا سوداء طبیعی باشد چون در مقدار خود بیفزاید و یا سوداء بلغمی چون بلغم بسبب تکاثف یا اندک احتراق مستحیل بسودا گردد و این نادر بود و یا سوداء دموی چون خون بسبب فرط انطباخ یا تکاثف خود بغیر احتراق شدید مستحیل بسوداویت شود و یا سوداء صفراوی که از اندک احتراق صفرا حاصل گردد چه اگر احتراق او بدرجه غایت رسد مانیا پیدا کند و بر احداث مالیخولیا اقتصار نماید و ایضاً او مینویسد که کثرت سودا و تولد او گاهی بسبب عضو فاعل غذا بود و آن جگر ست چون از شدت حرارت و احتراق خون شود و یا بسبب ضعف خود از دفع فضول سوداوی عاجز باشد و این کمتر بود و گاهی بسبب عضو مفرغ سودا باشد و آن طحال ست چه طحال از جذب ثقل دم در مادیت از جگر ضعیف و عاجز بود و یا از دفع فضول سودا اینکه منجذب شده ست از جگر بسوی آن و محتبس شده در آن ضعیف و غیر قادر باشد و گاهی تولد می یابد سودا در عضو دیگر یا بسبب شدت احتراق غذای او و یا بسبب عجز او از دفع فضول غذائی او بنا بر تحلیل لطیف آن و در وبیت و تکثیف آن و یا بسبب شدت تبرید و تجفیف آن عضو چیزی را که میرسد بسوی آن و گاهی سبب تولد او تناول اغذیه مولد سودا می باشد و بعضی گویند که گاهی مالیخولیا از اثر جن افتد و این بنا بر احاله مزاج بسودا باشد پس سبب قریب او سودا بود و از اسباب قویه در تولید مالیخولیا افراط غم و خوف و فکر و سهر ست و احتباس چیزی که عادی سیلان آن باشد مثل حیض و بواسیر و رعاف و قی سوداوی دوری و غیر اینها و گیلانی مینویسد که مالیخولیا گاهی از سودا نباشد بلکه از برودت و یبوست ساذج بود چنانچه محقق سبب از قول شیخ ظاهر شود و یا از حرارت چنانچه بعضی گفته اند لیکن سبب قریب او در اکثر امر استحاله روح بسوی طبیعت سودا و غلبه ارضیت بران باشد و بقول شیخ سبب مالیخولیا یا در نفس دماغ باشد فقط و یا در خارج آن پس آنچه در نفس دماغ ست یا از سوء مزاج بارد یابس ساده بی ماده باشد که جوهر دماغ را ثقیل و مزاج روح روشن را بسوی ظلمت مبدل سازد و یا با ماده بود و این ماده یا در عروق دماغ باشد که بسوی آن از موضع دیگر آید یا در آن از احتراق بسوی سودا مستحیل گردد چنانچه مزاج دماغ فاسد باشد و بلغم یا خون که از اعضا آید در انجا محترق شود و یا خون متعکر و مترسب گردد و این اکثر باشد و یا ماده متشرب در جرم دماغ باشد و یا موذی دماغ بود بکیفیت و جوهر خود پس بطول برزد و بیشتر مالیخولیا منتقل از صرع گردد و بالجمله آن ماده یا متولد در دماغ باشد و یا بسوی دماغ از موضع دیگر آید و آنچه در خارج دماغ ست یا در تمام بدن منتشر باشد چون بران مزاج سوداوی مستولی شود و یا از اخلاط محترق یا بخارات مظلم او بسوی دماغ مرتقی شود و یا در عضو واحد مثل معده و کبد و ماساریقا و طحال مراق باشد و ازین معلوم شد که مالیخولیا بحسب محل سبب او سه قسم ست اول آنکه سببش مخصوص بنفس دماغ باشد و این را مالیخولیای دماغی گویند و این اشد الاصناف ست دوم آنکه سبب او عام در جمیع بدن و عروق باشد بغیر قلب و دماغ و از آن بخار بسوی دماغ مرتفع گردد و این اسلم ست سوم آنکه سبب آن در عضوی خاص مشارک دماغ باشد مانند اعضای مذکوره و این قسم را مالیخولیای مراقی بفتحه مراقی و مالیخولیای نافخ و علت نافخه و مراقیه گویند جهت غلبه نفخ درین صنف و شر سوفیا نیز نامند و مراق بفتح میم و رای مهمله و تشدید قاف غشای بطن ست که از خارج بر احشا کشیده و احشا عبارت ست از آنچه در جوف شکم ست مثل معده و کبد و ماساریقا و طحال و امعا و سبب مراقی آنست که بواسطه حرارت باطن در مراق فضول غذا یا بخار امعا متراکم گردد و اخلاط مراق سوخته مستحیل بجنس سوداوی شود و ورم پیدا کند یا نکند پس از وی بخار مظلم بسوی سر مرتفع شود و موجب مالیخولیا گردد و بقول شیخ سبب او شدت حرارت معده و انسداد طرق غذا ست بسوی بدن و گاه حدوث ورم و از انجا ارتفاع بخار از آن و یا حدوث ورم حار سوداوی در معده وقتیکه معده حار باشد و خون مراق را محترق گرداند و این رای جمعی از اطبا ست و یا اجتماع اخلاط سوداوی حار در مراق و احتراق آن بحرارت کبد و امعا و احداث ورم حار در مراق و این رای بولس ست و یا آنست که احداث ورم نمی نماید چنانچه رای سرافیون بر همین ست و نزد جالینوس ورم باب کبد ست پس محترق میشود دم مراق از بخار مظلم سوداوی مرتفع از ورم آن و یا بسبب حرارت آن بمجاورت و نزد دیوقلس سبب او شدت حرارت جگر و امعا و عروق دقاق ست که میبرد از انها غذا از معده بسوی کبد بسبب گرمی آنها خون محترق گردد و بسوی طحال منصب شود و آن بطرف فم معده دفع کند و برین قول قرشی اکثر متاخرین اند و نزد قومی سببش سده ماساریقا از اخلاط سوداوی و احتباس آن بلا ورم ست و این سده چون نفوذ کیلوس غذا را منع کند آن غذا در قعر معده باقی ماند و فاسد شود و متبخر گردد و بخار کثیر از آن

تناول غذا تا انهضام آن و سکون درد بعد هضم غذا و در صورت حار بودن ورم التهاب در مراق مع قی صفراوی و عطش و شدت مرض وقت گرسنگی معلوم شود
از معده باشد و اگر آثار حرارت جگر و ضعف آن یا ورم یا سده ماساریقا که در تشخیص سوء مزاج و ضعف و ورم کبد و سده ماساریقا مذکور خواهد شد معلوم شوند
از شرکت جگر یا ماساریقا باشد و اگر اشتهای طعام کثیر بود و هضم قلیل و قراقر بسیار و انتفاخ طحال و قبض شدید و احیانا تپ ربع با وی لاحق گردد و گاه طبیعت
نرم بود و گاهی لذع سودا در طحال یا در فم معده الم واجب کند از مشارکت طحال باشد و اگر احساس ثقل در مراق و اجتذاب و بفوق و تهوع و غثیان و حزن
و کرب و قلق و تنگی سینه و فساد هضم و آروغ ترش و دخانی و جوع مفرط و کثرت آب دهن و نفخ و قراقر و تمدد و سوزش شکم و خروج ریح کثیر و گرسنگی کاذب و احساس دبیب
کتفین و معده و خصوصا بعد طعام تا هضم او بالتمام و احساس بارتفاع بخارات شبیه بدخان بطرف حنک و لهات و گاهی عروض قی بلغمی مراری و گاهی تمش مضرس شدن
و بلغمیت و مراریت براز و سفیدی قاروره در اکثر و تخفیف مرض بجودت هضم و زیادتی آن بنقصان هضم و در تخمه و سوء هضم و اکثر تقدم یا وجود دنهم سودا و مراق
و اختلاج اندر مراق و اعضا و بعض اوقات بود بمشارکت مراق باشد **و ایضا** ضیق النفس و سهولت بلا تعرب و قبض طبع زائد از عادت و در بعض اقسام وی حرقت
فم معده و سینه و گاهی ترشی طعم دهن و گاهی تلخی آن و احساس خلش و سوزن بر پشت و بازوها و گاهی در تمام بدن خصوصا اعالی او بنحوی که گمان تپ شود و گاهی احساس
مثل کوفتگی و گاهی مثل وجع ماندگی و گاهی التهاب مثل نضج امیل و گاهی قشعریره و لرزه بر اعلای بدن و سوزش کف دست و پا و گاهی آنها یا سائر بدن و ضعف حس و قلت
و کثرت لازم مرض بودن حتی که گاهی قریب بغشی گردد و گاهی طنین و دوی عارض شدن و احساس بحرکت مورچه و گاهی یک چیز دو نمودن و گاهی معلوم شدن درخشیدن
برق پیش چشم و خشونت در چشم و ثقل اجفان و سوزش و گرمی در دماغ و سر و خشکی بینی و اضطراب از حرارت و یبوست اندک و رویت دخان و تاریکی و خواب و استعجال در امور
که لائق استعجال نباشد و صبر در امور شروع و طیش و حقد و بطی و بث در امور سهل که در آن مکث نشاید و صداع و نسیان و فواق احیانا و دفع ریح متواتر و خفقان معدی و قلبی
و گاهی عظم طحال ظاهر شدن از عوارض مرض مبارک مراق است لیکن وجود این همه در یک شخص ضرور نیست **و بدانند** که از امراض کثیر المشابهت با این مرض ریح البواسیر
است از ین جهت که هر دو شریک اند در نفخ و قبض و خروج ریح و قراقر و آروغ و تمدد و انجذاب معده گاه بفوق و گاهی به تحت و درد سینه و تنگی او و ضیق النفس و غثیان
و ایضا قروح مری و معده و مؤثر آنها نیز مشابه این مرض باشد از ین جهت که در هر دو درد یا زیر استخوانهای سینه میباشد هر گاه مرض در فم معده و سفل مری باشد یا بالای
ناف هرگاه در قعر معده بود و آروغ بدبو و شدت خشکی زبان و درد کتفین و کرب معدی و غثیان نیز مشترک است درمیان هر دو **و فرق** در مراق و ریح البواسیر آنست
که حبس ریح حوالی مقعد و حدوث تمدد و تشنج در عضلات بطن و قبض شکم در ریح البواسیر شدید تر از مراق میباشد **و فرق** در مراق و قروح مذکور آنکه در قروح مع
التهاب سینه و پشت و درد کتفین وجع در مری هنگام فرو بردن لقمه خصوصا نمکین و بزرگ محسوس میشود و خون و ریم و قشور و رقی و اسهال بر می آید و باقی علامات
مراق نمیباشد **بالجمله** هرگاه محل علت دریافت گردد معلوم کنند که سودا فاعل مالیخولیا کدام نوع است این چنان باشد که نظر کنند اگر اختلاط ذهن با فرح و خنده و عدم
لزوم غم شدید و چشم و بشره سرخ و بدن مائل بهزال و سرخی و ثقل و کسل در ان و عروق آن واسع و سن شباب و انقطاع خروج خون معتاد از مقعد یا حیض و تخیل اشیای
سرخ و نبض عظیم و سریع و حمرت قاروره بود سودای دموی باشد و اگر با کسل و قلت حرارت ملمس و سکون و کم گوئی و تری منخرین و برشوشتن ابرو و هر وقت از دست و غلبه
سبات و بطوء نبض و نرمی آن و سفیدی قاروره بود بلغمی باشد و اگر مع کثرت اضطراب و هیجان و ادنی جنون مثل مانیا و کثرت بیداری و غضب و حسد و نعره زدن و حضر
و شتم و دریدن جامه و زردی رنگ و هذیان مفرط و نظر مثل درندگان و طیش و کثرت عطش و قلت سکون و قرار و حرارت ملمس بدن بغیر تپ و یبس و لاغری آن و فرو رفتن چشم و نحط
در ان و سن شبابی و مزاج اصلی حار و سریع الکلام و قبض طبیعت و سرعت نبض و ناریت قاروره بود صفراوی باشد و اگر کثرت فکر و غم و خوف و گریه و تخیل چیزهای سیاه و سکوت
و تغیر رنگ بسیاهی و صلابت نبض و حب تنهائی اکثر و تیزی اندک بود و دیگر وقت تحریک او که ضجر و حقد چندان کنند که فراموشی او مشکل گردد سوداوی صرف یا از سودای
طبیعی احتراقی باشد **و بدانند** که تدبیر بالتقدم از تناول اشیای مولده خون و محرقه آن مثل کثرت اکل لحم و خرما و حلوا و شرب شراب شیرین غلیظ و تقدم تدبیر سن مر
بر دموی و تناول اشیای مولد بلغم و محرق آن بر بلغمی و تناول اشیای مولد صفرا و مشوّر آن مثل اکل ثوم و بصل و خردل و بقول حریفه و کثرت تعب و غضب و تقلیل غذا و شرب خمر کهنه
حار و مانند آن بر صفراوی و تناول اغذیه یابس مولد سودا و کثرت تعب و ریاضت شدید و حرارت محل محرق رطوبت بر سوداوی نیز دلالت کنند **و ایضا** احتباس

اکثر عارض شود و بزنان فاحش تر و بدتر باشد و در کهول و شیوخ و در صیف و خریف بسیار افتد و در شتا و ربیع کمتر و گاهی در ربیع بسبب ثوران اخلاط سوداوی
و مخالطت آنها بخون هیجان میکند و گاهی هیجان او بسبب ثوران سودا با دوار بود و مستعد مالیخولیا را مالیخولیا بسرعت افتد چون آنرا خوف یا غم یا سهر بسیار
یا ازان سیلان خون معتاد یا قی سوداوی محتبس گردد و امثال آنها آنچه موجب هیجان سودا یا احتراق اخلاط گردد و بقول روفس مالیخولیا غلمان و خصیان را عارض
نمیشود مگر به ندرت و مالیخولیا تمیز نمیشود چون ابتدا نماید بانسان مگر حذاق اطبا را و بقول بقراط کسی را که خوف و غم زمانی طویل عارض شود مرض او سوداوی باشد
و اصحاب طبائع فاضله مستعد برای مالیخولیا هستند زیرا که این طبائع سریع الحرکت کثیر الفکر میباشند و بقول سرافیون سقوط شهوت طعام در مالیخولیا ردی است
بهر آنکه او از یبس میباشد و قلت اکل آنرا زیاده میکند و اگر در بدن صاحب این مرض مثل حمره و قروح عارض شوند بر موت قریب دلالت کند طریق تشخیص مالیخولیا
و اقسام آن بدانکه در ابتدا قبل از استحکام مرض وسواس و گمان بد و خوف بلا سبب ظاهر و سرعت غضب و حب تنهائی و اختلاج و دوار و دوی و خصوصا در مراق
پدید اید پس هرگاه مرض مستحکم شود فزع و سوء ظن و غم و وحشت از مردم و کرب و هذیان و کلام کثیر و شبق و خوف از چیزی که در عادت از ان خوف نمی کنند ظاهر
شود و اصناف این خوف بسیار است چنانچه بعضی از انها خوف افتادن آسمان بر خود کنند و بعضی از فرو بردن زمین ترسند و بعضی خوف جن کنند و بعضی خوف
سلطان و بعضی از سارق و بعضی از آمدن درنده نزد خود و امور ماضیه را درین تاثیر میباشد و کذا تخیل ایشان نفس خود را مثلا بعضی خیال کنند که با ملوک یا سلاطین
بوده بیم و خوف انتزاع ملک از خویش و تسلط اعدا بران نمایند یا درنده یا دواب یا طائر گشتیم و مثل آن حیوان آواز کنند و یا شیشه یا خم شدیم و از کسر بترسند لیکن بعضی
ازان خنده کنند خصوصا کسی که مالیخولیای او دموی بود و بعضی ازان گریه کنند خاصة کسی که مالیخولیای او سوداوی محض باشد و بعضی ازان خواهش موت
کنند و بعضی از ایشان زیاده از معتاد از موت بترسند و ایضا بعضی را وهم افتد که او را زهر داده اند یا خواهند داد بدان سبب از طعام و شراب باز ایستد و هلاک
شود و بعضی را وهم شود که او را سر نیست و سبب این وهم مادۀ ریحی باشد و آن ماده عضو را سبک دارد و بعضی را توهم گردد که پوست او چون کاغذ شده است
و سبب این وهم خشکی مزاج و یبس مادۀ سوداوی باشد و بعضی را وهم شود که ما تحلق و فرو رفته است بالجمله بیشتر اوهام ایشان از جنس کاری باشد که اندر صحت کرده
و بدان مشغول بوده باشد مثلا اگر مریض لشکری باشد دعوی بادشاهی کند و سخن مملکت و تدبیر جنگ و قلعه کشائی و مانند آن گوید و اگر کسی دشمنی داشته باشد وهم کند
که قومی قصد گرفتن و کشتن او کرده اند و او را زهر خواهند داد و اگر مریض دانشمند بوده باشد دعوی پیغمبری و معجزات و کرامات کند و سخن از خدائی گوید و خلق را دعوت کند
و علی هذا القیاس و بدانکه قاروره اصحاب مالیخولیا در اغلب رقیق و صاف مائل بسبزی قلیل النضج بود و نبض ایشان صغیر صلب یا بطی صلب مختلف در جمیع امور
که در ان نبض مختلف میباشد و خصوصا در هنگام تزاید مرض و گویند اعراضیکه عقب مالیخولیا بهم رسند حمیات غیر منتظمه است یا بالجمله بعد ادراک این مرض دریافت
کنند که علت در دماغ است یا در تمام بدن یا در عضوی دیگر و این چنان باشد که نظر کنند اگر مریض مفرط الفکر و دائم الوسواس بود و بیشتر بطرف یک چیز در زمین
بنگرد و چشم غائر و سر لاغر مع اعتدال حال لحم بدن و رنگ سر و روی و چشم و زبان او تیره نماید و ملمس سر حار و بیداری بسیار و نبض بطی و صغیر مختلف و بول رقیق
قلیل النضج بود و تقدم سهر و هم و فکر مفرط و سیر در افتاب و کثرت تناول اشیای حاره ضاره دماغ مثل سیر و پیاز و گندنا و جز آن و سبقت امراض دماغی دریافت
شود و اعراض این مرض بسیار عظیم و اظهر و دائم باشد و با کثرت هذیان و هیجان و غم و هم و خوف و فزع و تخیلات ردیه و توهم و امثال آن بود مرض خاص بدماغ
باشد پس اگر با این علامات اختلال در حفظ صور و اشکال یافته شود و خیالات باطل نماید و خرد و تمیز برجا بود آفت در بطن مقدم دماغ باشد و اگر تخیل مختل گردد
و فکر و تمیز خرد او باطل شود در قول و فعل او با آفت باشد در بطن اوسط بود و اگر ذکر و حفظ اختلال پذیرد در بطن موخر باشد و اگر جمیع افعال دماغی مختل بود و خیالها
و فکرها و قول و فعل او همه تباه گردد آفت در جمیع دماغ باشد و اگر سیاهی لاغری تمام بدن و احتباس چیزی که از طحال یا معده یا اسهال و قی و آنچه بادرار از رعاف
معتاد یا از مقعد یا از حیض مستفرغ می شد و کثرت موی بدن لاسیما بر سینه و تقدم ادمان اغذیه مولد سودا و چون گوشت نمک سود و ماهی شور و بادنجان و مانند
آن و ادویه محرق خون و صلابت اختلاف و صغر نبض و صفائی و سبزی یا سیاهی قاروره و تقدم تعب و کد و حمیات غیر منتظمه مختلطه بیک گردد مرض بمشارکت
تمام بدن باشد و اگر علامات ورم معده یا زیادتی مرض و شدت آن در حالت تخمه و امتلا و خوردن مبخرات و در وقت هضم و اکثر هیجان درد معده از وقت

در فصد بمنفعت آید و درین صورت بعد نضج فصد کنند و فصد در ابتدا برای تقلیل ماده میکنند تا استعداد تنقیه بادویه حاره بهم رسد و ایضا مسهل بی نضج ممکن نیست و در
حالت نضج اکثر سوزش بهم میرسد لهذا فصد اول ضرورست والا ادویه حاره باعث ازدیاد احتراق میگردد و چون بعضی جا ماده عروق بی فصد اخراج نمی یابد مسهل
هرچند که قوی باشد کفایت نمیکند درین صورت برای دفع ماده عروق بعد مسهلات فصد ثانی میکنند و علاوه ازین گاهی از ادویه حاره مسهل گونه احتراق خون بهم میرسد
از فصد ثانی زائل میگردد بعده اگر یبوست دماغ حکم خوابی بهم رسد از تبریدات و سعوطات زائل میشود و باید که ملاحظه نمایند رنگ خون را در حال فصد هر عرقی که فصد آن
کنند اگر سیاه برآید دلالت میکند بر آنکه ماده محترقه انبساط و انتشار در بدن نموده با تمکن آن در دماغ و اگر احمر قانی یعنی سرخ خالص الحمرة باشد دلالت می نماید که ماده در
عروق دماغ ست و در بدن منبسط نگشته درینحالت باید که فصد رگ پیشانی نمایند و در مقدار برآوردن خون از فصد بقول صاحب کامل در صورت سیاهی تا که خون
مبلغی وافر از ان برآرند و اگر احمر قانی باشد مقداری اندک کفایت بود و اگر احمر ناصع باشد فی الفور بند کنند و شیخ میفرماید که اگر در فصد خون رقیق آید و دلائل
دیگر بر غلبه دم دلالت نمایند باید که بزودی بند نکنند زیرا که بیشتر در ابتدا از فصد خون رقیق بر می آید و بعد از ان غلیظ خصوصا که فصد ضیق کشوده باشد ازینجهت
واجب ست که فصد وسیع کنند تا خون غلیظ در وی محتبس نماند و شر و فساد نیفزاید و بعد از فصد مبردات و مرطبات مقوی قلب و دماغ و اغذیه بارده رطبه جیدة الکیموس
چند روز تا یکهفته و زیاده از ان بخورانند و باز اگر محتاج بفصد گردد و قوت قوی باشد فصد اکحل نمایند و بعد از ان منضجات بدهند و در هر بار استفراغ ماده بحسب
و ایارجات باید و تنقیه بکرات نمایند و مهلت دهند تا هم ماده بتمامه برآید و هم قوت ساقط نگردد و غرض که تنقیه سودا بکرات بلا ملالت باید کرد اگر حصول صحت بطی
باشد لیکن نه بادویه قوی الحرارت والیبس که دران خوف احتراق ست و از بهترین منقیات که اصحاب مالیخولیا در صورت احتیاج استفراغ بدان محتاج اند ماء الجبن ست
و در میان مسهلات که هنوز دادن مسهل دیگر منظور بود مقویات معده باید داد لیکن آن مقوی مع التلیین باشد و گرنه اعضا در دفع قصور و بخل خواهند کرد چنانچه آمله مربی
و هلیله مربی و اطریفلات و دواء المسک و غیره معمول ست و بعضی بادیان و گلقند میدهند و بعد فراغت از مسهلات مقویات قابضه مطلقا مضایقه ندارد و اگر
ضعف معده نبود و دران ماده موجب علت باشد قی از ابهیکه دران ادویه مقیه جوشانیده باشند مناسب بود و باید دانند که در سودائی که از احتراق خلطی حادث
میشود بعضی از علامات آن خلط که از احتراق آن سودا حادث شده تیزی باشد پس در منضج و مسهل آن ادویه مخصوصه آن خلط نیز باید و بجمیع وجوه رعایت
آن خلط نمایند و این قاعده در جمیع امراض سوداوی که از احتراق اخلاط باشند یاد دارند و ایضا در جمیع احوال از رعایت قلب و تقویت آن بمفرحات و مبدلات
غافل نباشند زیرا که بقول شیخ مالیخولیا بدون شرکت قلب نمی باشد و دواء المسک با عرق گاوزبان و بادرنجبویه علاج فاضل ست و آنجا که سبب آن احتباس دم
معتاد از حیض یا بواسیر و غیره باشد ادرار آن کنند و از اصحاب مالیخولیا کسی که در بدن او سودا متحرک باشد آن قابل تر برای علاج ست از شخصی که سودا در بدن
نباشد و کسی که سودا دران متحرک بود آنست که سوداوی ورقی و برازه و بول و نزف بواسیر و کلف و قروح و جرب و داء الفیل و سیلان خون از مقعده مانند
آن ظاهر شود و این همه دلیل قابلیت تمیز سودا از خون و علامت خیر ست و اگر بعضی را بسبب یبس مزاج بعد اسهال و استفراغ تشنج عارض شود در آب نیم گرم نشانند
و نان منقوع در جلاب اندکی شراب بخورانند و آب ممزوج بنوشانند و پس از ان خواب کنند و بعده حمام نمایند و بعد خروج از حمام غذا دهند مؤلف اقتباس گوید
که اگر مالیخولیا از سوء مزاج ساذج باشد بتعدیل مزاج متوجه شوند بمبالغه و دوام ترطیب بخورانیدن اغذیه و اشربه و فواکه تری افزا و مفرحات بارده و معتدله همراه
عرق شیر ساده و عرق کافور و علوبخان و شراب بعض ممزوج آب شیشه درین باب اثری عظیم دارد و نقل کردن از هوای گرم بهوای سرد و تر حذر نمودن از انچه
خشکی افزاید و درین علاج تعجیل نتوان کرد بلکه اصلاح همیشه و متصل بتدریج باید نمود و در فربه کردن بدن کوشند و همواره سر و کف پای و دست را بروغن بنفشه
بادامی و خشخاش و کدو و کاهو چرب نمایند و همچنین ناف و خصیه او و اندکی از شهاد جبنی و گوش چکانند و همچنین شیر بز و خر و دختر و ایضا ورق الادبیة تازه
بر کف پا ها بستن و بعد یکساعت بنجو می تجدید نمودن و در شبانروزی ده دوازده بار همادر مادی با وجود تدبیر مذکور تنقیه معتدل که زود زود مناسب
خلط غالب بملینات بارده و مسهلات خفیف سریع الحرکة مانند ماء الجبن سکنجبین افتیمونی علوبخان باید کرد و می باید که بوقت شب حب لاجورد خورانند
لیکن افضل ست که نخست فصد صافن کنند یا باسلیق از احتراق هر خلطی که باشد و بعد از آن استفراغ ماء الجبن و حصول تنقیه تام تعدیل مزاج کنند بخیره

چیزی که واجب الاستفراغ و معتاد الدفع باشد مثل قی و اسهال و ادرار و عرق و فصد و حجامت و ارسال علق و رعاف و بواسیر و حیض و منی و غیره نیز مولد اند برانها

علاج کلی اقسام مالیخولیا

بدانکه مبادرت بعلاج این مرض قبل از استحکام واجب است زیرا که معالجه این در ابتدا سهل است خصوصاً که صاحب آن مطیع طبیب باشد و در انتها مشکل بود خصوصاً که مطیع طبیب نباشد و بهرحال از برای صاحب این مرض تفریح و انبساط و استراحت و تقویت قلب و دماغ و تنویم نافع ترین اشیاست و ترطیب هوای خانه و ریختن یاسمین و عطریه در خانه و پوشانیدن لباس های سفید و فرش سفید و بویانیدن نخالخ و ادهان و روائح طیبه و خورانیدن اغذیه مرطبه جید الغذا و مفرحه مصفی خون بمقدار هضم و قوت معده و تدبیر فربه کردن بدن باغذیه موافقه و بردن بحمام معتدل الهوا پیش از غذا و ریختن آب نیم گرم بر سر بهترین تدابیر است و بعد خروج از حمام اگر قدری تشنگی باشد اندکی آب نوشیدن باکی ندارد و رنگ مخضب که برای حفظ صحت میکنند استعمال نمایند و اعتنا بترطیب بحسب طاقت و شرب آب و ضعا حتی الامکان و تسخین زیاده باید نمود و ماء الجبن نعم المرطب است و کذا دوشیدن شیر بر سر و طلای پیه ماکیان نیم گرم عجیب است و مشغول داشتن بطرب و سماع و لهو علاج تام است و پیوسته جمعی از دوستان محتشم بادی ملازم باشند و از کثرت جماع و تعب بسیار و حرکت شدید و غضب و فکر و حزن و پوشیدن لباس سیاه و نظر کردن بسوی سیاهی و تاریکی و نشستن بمکان تنگ و تاریک و از اغذیه که سودا را زیاده کنند مثل عدس و کرنب و بادنجان و شبت و حلبه و گندنا و سیر و پیاز و خردل و باقلا و گوشت خشک و شراب غلیظ و نو و از اشیای حریفه و دباغ و شدید الحموضت و گوشت گاو و اسپ و شتر و صید های دشتی و کوهی و ماهی بزرگ و نمکسود و پنیر خشک و ترب و نان سبوس را اجتناب ضرورست بلکه واجب است که چربی و شیرینی با اتفاق لذیذ تناول کنند بقدری که چربی موجب تدخین و شیرینی مستحیل بصفرا نگردد که این با ایشان مضر است و کذا از اکثار روغن زرد بسبب قبول او تدخین را بسرعت پرهیز نمایند لیکن او در اکثر اقسام مفید بود الا در مراقی و چیزی که در آن قبض و عفونت باشد یا بالفعل گرم و سرد بود و چیزهای سیاه و هیچ که نفخ نه غیر عسر الهضم هرین طلت معده باشد و سهر و فکر و فراغ و تنهائی و تعب و ریاضت و مصابرت بر جوع و عطش نیز مضر دارد و کذا سائر تدابیر مسخن مجفف جهت آنکه بروز این مرض از یبس است و چون اراده تنویم ایشان کنند آب طبیخ خشخاش و بابونه و اقحوان بر سر ریزند که خواب انفع علاج ایشان است و تدارک مضرت خشخاش که محدر است بضم صنعت و دماغ بنحو بتسدید مسام است بآمیختن مثل بابونه و اکلیل در نطولات باید کرد با جمله قانون علاج مالیخولیا آنست که مبالغه در ترطیب نمایند و منع از استفراغ سودا نکنند و هرگاه فساد طعام خصوصاً ترشی دهن و آروغ ترش معلوم شود قی کنانند و جوارشات مقوی فم معده خورانند و از ادخال طعام بالای طعام فاسد پرهیز باشند و اگر ماده سوداوی متمکن در دماغ بود پس سه چیز در علاج مرعی دارند اول استفراغ ماده و آن گاهی تنها و بقی بود مگر کسی که معده او ضعیف باشد آنرا در این مرض قی البته نشاید حتی که در مراقی نیز دوم همراه استفراغ ترطیب از نطولات و ادهان حاره و در آن مثل بابونه و شبت و اکلیل الملک و حمل السوس داخل کنند تا اخلاط تحلیل تنها بدون تلیین نشان و کذا مرطب تنها بدون تحلیل در آن غلیظ نگردد و اگر سودا بعید از حرارت باشد شیح و برگ غار و پودینه بمرطبات زیاده کردن باکی ندارد و استعمال اغذیه مولد خون محمود مثل ماهی رضراضی و لحوم خفیفه و در بعض اوقات شراب ابیض ممزوج غیر کهنه قوی سوم تقویت قلب اگر مزاج بارد باشد بمفرحات حاره و اگر مزاج مائل بحرارت باشد بمفرحات معتدله و اگر شدید الحرارت بود بمفرحات بارده غیر مفرط البرودة و حال مزاج از نبض دریافت نمایند و چون عروق ممتلی باشند و سودا دموی بود فصد هفت اندام کشایند بلکه در هرحال واجب است که ابتدا بفصد کنند مگر آنجا که خوف سقوط قوت باشد یا مواد قلیل تنها در دماغ باشد یا یبس مزاج مستولی بود و رگ صاحب این مرض وسیع باید زد تا مواد غلیظ هم مندفع گردد و بعد از آن ملاحظه نمایند که کدام جانب سر ثقیل تر است پس از هر جانب سر که احساس ثقل نماید از همان طرف فصد باسلیق کشایند و نزد کثرت و عموم ماده و ثقل هر دو جانب از سر اکثر محتاج بفصد باسلیقین از هر دو جانب میشوند و گویند که اگر رگ باسلیق ظاهر نباشد فصد سرو کشایند و خون بقدر قوت و طاقت اخراج نمایند مگر در صورت ضعف بسیار و قلت مواد و استیلای یبس که ریختن خون بسیار ممنوع و مضر باعث زیادتی ضعف و یبس و هلاکت است و فصد صافن اولی از فصد قیفال است برای جذب ماده بسوی مکان بعید تر خصوصاً در زنان جهت آنکه اکثر ایشان بمشارکت رحم مبتلا و فصد صافن ادرار حیض می نماید و اگر خون کم و محتقن بدماغ باشد حجامت میان هر دو شانه بهتر از فصد است و مسیحی گوید که اگر این علت از سودا در سر تنها باشد فصد رگ پیشانی کنند و اگر از اخلاط سوداوی در جمیع بدن باشد فصد قیفال کشایند و مخفی نماند که در بعض مواضع اگر در ماده احتراقی بیشتر فصد منع نه نهند که سودا بسبب کثرت یبوست

بسبب جهت مالیخولیای مراقی نافع است و ماء الجبن شیر بز برای محرورین صالح تر است و ردی تر ماء الجبن آنکه از شیر خر باشد و ماء الجبن شیر شتر بجهت سده و استسقا و کلف مناسب ست و بهترین فصل استعمال ماء الجبن زمان معتدل در حرارت و برودت بود و باید که بگیرند بز جوان یک رنگ اگر سرخ باشد بهتر والا سیاه رنگ و قلیل السواد و صحیح البدن بی عیب که زیاده از دو بچه نزاییده باشد و چهل روز از زاییدن او گذشته باشد و از سه چهار ماه تجاوز نکرده و بیش از گرفتن شیر چند روز و هنگام استعمال ماء الجبن خوراک بز از عنب الثعلب سبز و شاهتره و کشنیز تازه و بادیان سبز و جو سبز و کاسنی و خرفه و بقولات بارده و برگ سپستان و کنار مقرر باید کرد و دانه او جو نیم کوفته و گاه گاهی برای تحلیل قدری بادیان دران انداخته بدهند و احتیاط کنند که از زیادتی خورش او بسبب سوء هضم شیر او فاسد نگردد و گاه گاه بز را ریاضت و حرکت میداده باشند که ریاضت موجب تحلیل غذای او شود پس شیر تازه دوشیده در ظرف نقره یا مس قلعی دار یا سنگین یا سفالین کرده بر آتش ملایم دو سه جوش دهند و در وقت جوشیدن شیر پهلوی آن ظرف را از پارچه یا اسفنج در آب تر کرده همی مالند تا مانع سوختن شیر باشد و در کمال جوش سکنجبین بسیار ترش یا سرکه انگوری یا آب لیمو یا آب غوره بقدر یک توله یا زیاده ازان اندازند و از چوب تر انجیر که سرش چهار پاره کرده باشند حرکت دهند که شیر بریده شود پس ظرف را از آتش فرود آورده نیم گرم از پارچه صافی سه ته بگذرانند اگر آب کبود بر آید بهتر والا قدری نمک انداخته باز یکدو جوش دهند تا کف کند کفها دور کرده صاف نموده شربت نیلوفر یا هر چه مناسب غرض بود داخل نموده بنوشانند و اگر خواهند که دهنیت در ماء الجبن کمتر آید شیر را بعد پاره شدن بگذارند که خوب سرد شود و اجزای دهنیه منجمد گردد و همراه آب کمتر آید و لهذا رازی گفته که شیر بریده را تمام شب بدارند و اگر هوا گرم باشد ظرف آنرا در آب سرد گذارند و صبح گرم کرده بکار برند و از هفت توله شروع کنند و یک توله یا دو دو توله هر روز زیاده نموده تا نیم رطل رسانند تا سه روز بر همین قدر دارند بعد ازان بدستور هر روز کم نمایند و بر مقدار روز اول رسیده بعد سه روز ترک کنند و دادن ماء الجبن چهل روز یا زیاده یا کم و همچنین کم و زیاده از نیم رطل موقوف بر رای طبیب ست حسب شدت و خفت مرض و ضعف و قوت مریض بعمل آرند و گویند که ادنی شربت او هفتاد درم ست و شربت متوسط یک رطل و اگر مزاج قوی باشد تا دو سه رطل نیز جائز داشته اند اما اگر ماء الجبن با دویه مسهله ممزوج کرده دهند باید که کثیر المقدار ندهند بخوف افراط عمل مسهل و در روز هشتم و دهم و دوازدهم سفوف سودا یا لاجورد و غیره مخرج مواد سوداوی همراه ماء الجبن میداده باشند و در صورت کثرت ماده مغز فلوس ترنجبین شیرخشت همراه او در ایام مذکوره نیز افزوده میشود و یا بعد هر سه روز یا چهار روز یا هفته تنقیه بدن بسفوف لاجورد یا حب آن نموده باشند و اگر مریض ضعیف بود و حاجت تنقیه باشد بعد فراغ از ماء الجبن مسهل دهند و گاهی برای مفلسان صرف هلیله سیاه سه ماشه نمک سیاه یک ماشه با ماء الجبن ساده میدهند و روز دوم مسهل مقویات قلب و دماغ و معده مثل آمله مربی و هلیله مربی و اطریفلات بشیر جات و لعابات مناسبه بدهند **بالجمله** اگر حاجت تنقیه باشد بیش از شروع ماء الجبن تنقیه نمایند و بعد از یکهفته و اگر ضرورت باشد بعد چهار روز از مسهل ماء الجبن شروع کنند و در ایام مذکوره سفوفات و شربت مخرج سودا و حب افتیمون و غیره بدهند و سفوف چوب گز در نار فارسی و حب و سعفه همراه ماء الجبن خوردن نیز خیلی سودمند ست و اگر بحسب اتفاق بیش از شروع ماء الجبن تنقیه تام نشد در میان یا تنقیه در اثنای استعمال ماء الجبن مناسب نماید در ایام مسطوره مسهل مغز فلوس و شیرخشت و ترنجبین و غیره ادویه مناسبه با ماء الجبن بدهند بعد ازان سفوف و حب و شربت اگر حاجت باشد بکار برند و گاهی برای تلیین تنها شیرخشت و ترنجبین استعمال کرده میشود و اگر مزاج مقتضی باشد و تحلیل ریاح منظور بود گلقند مالیده صاف نموده بدهند و هر گاه جهت امراض سوداوی غیر حاره مستعمل بود باید که سکنجبین افتیمونی یا شربت آن چهار توله داخل کنند و اگر مناسب دانند سفوف سودا دو مثقال هر روز با ماء الجبن نوشانند و اگر افتیمون و تمر هندی مساوی در ماء الجبن خیسانیده بنوشند در اسهال سودا بی عدیل نوشته و در امراض صفراوی سکنجبین بارد یا معتدل داخل ماء الجبن باید کرد و جالینوس نوشته که اگر ده درم حب القرطم کوفته بیخته در ماء الجبن آمیزند اسهال قوی آرد و آنجا که در بعضی امزجه حاره یا بسه ماء الجبن برای تبرید و تسکین حرارت و هیجان اخلاط حاره استعمال کنند اگر از اشربه و سفوفات و حبوب مذکوره بر بعض بدهند باعث ضرر گردد و اگر صرف ماء الجبن همراه شربت نیلوفر و انار و خمیره مروارید و امثال آن از ادویه مسکنه و مقویه دهند مفید افتد و فوائد عظیمه مشاهده شود و هر گاه مقدار ماء الجبن زیاده گردد آنرا دو سه حصه کنند و در دو سه دفعه بنوشند و میان هر دفعه فاصله کم از یکساعت نباشد و بعضی فاصله نیم ساعت کافی دانسته اند و بعد خوردن هر حصه مشی معتدل لازم دانند و بعضی مقدار آن صد قدم معین کرده اند و بعضی چهل قدم

صندل اترج تر ازی و خمیره مروارید و خمیره ابریشم علوی‌خان همراه عرق سیب و دروگ و عرق شیر مرکب و اما آنجا که ورم کبد یا معده و یا رحم و یا باب کبد و یا ماساریقا
باشد علاج اورام کافی بود مع تقویت قلب و دماغ چنانچه در امراض مذکوره بیاید پس زوال مرض بتقویت اعضای رئیسه نمودن بتدبیر مناسب آن تدبیر نمایند
که در زوال همه انواع مالیخولیا جماع کردن خصوص با محبوب خوبصورت اثری عظیم دارد بنا بر کشیدن ماده از دماغ و دفع بعض بخارات ردی و کدر و سوخته
و مشغول شدن طبیعت بمرغوب و فراموش کردن مرض لیکن افراط نکنند تا خشکی نیفزاید و با غیر مرغوب اصلا نکنند که در مرض افزاید و جماع بعد خوردن
طعام و شراب کنند که شروع بهضم اول باشد و بر خلو معده هرگز مرتکب این امر نشوند و خواب کردن بعد جماع و بعد از خوردن چیزهای تری افزا البته مفید است
بنا بر سقوط بخارات رطب بدماغ و همچنین مالش دست و پا و حرکت معتدل و پا پایین فرو آویخته نشستن جهت جذب ماده و در حمام آب سر و غسل کردن و سر با آب سرد
فرو بردن و تا دیر دران چشم کشاده داشتن در زوال این مرض اثری عظیم دارد و همچنین سر و سینه و کف دست و پا را سرد داشتن و گذازم و چرب و گرم داشتن
پشت و پس سر که منبت اعصاب است بتل و روغن بادام شیرین و خسته زردالو و بستن حنای سبز با برگ کشنیز و لبلاب بر کف دست و پای و ماندگی بر تارک سر گذاشتن
بسی مفید است و چند اشخاص را دیدم که صعود بخارات از سر انگشت پای بدماغ ایشان مورث مالیخولیا گشته و از تنقیه و تعدیل هیچ فائده نشد و من گو
سپچه ششماهه بروغن ماده گاو پخته بنان خشکار چند روز متواتر صبح و شام خورانیدم و بجای آب گلاب کهنه و عرق گاوزبان ساده نوشانیدم و در مدت
دو هفته صحت یافتند بخاصیت آن بطبیعت و از مجربات است شیخ و شارح قانون می‌نویسند که اگر مالیخولیا از سوء مزاج ساذج بارد و یابس باشد باید
که بتسخین قلب بمفرحات گرم و دواء المسک و تریاق و مثرودیطوس و مانند آن مشغول شوند و معالجه بسر بدانچه در باب رعونت و حمق مذکور شد و اگر سوء مزاج
که با تسخین و ترطیب باشد باید کرد و مالیخولیای قوی حادث از سوء مزاج ساذج عقب مرض حاد دیگر عارض میشود و علاجش سهل بود حتی که آن بنطولات
زائل میگردد و اگر مرض حار هنوز باقی بود و این علامت موقست چنانچه سابق مذکور شد و از تدابیر منجحه صاحب مالیخولیا نقل مریض از بلدی که در آن ساکن بود
و از صناعتی که کرده باشد و از آبی که معتاد شرب آن بود بسوی افضل این همه است مسیحی گوید که گاهی مالیخولیا عقب سرسام یا سهر طویل یا تیز آفتاب
یا ضربه واقع بر سر یا اغذیه و ادویه حاره حریفه که بکثرت استعمال کنند حادث می‌شود و علاجش ترطیب سر است بنطولات مرطبه و استعمال سعوط
بروغن بنفشه و نیلوفر و تناول تخم خیار و بادام شیرین و خشخاش سفید و دوشیدن شیر بر سر جرجانی گوید بسیار باشد که از پس بیماریهای گرم نوع مالیخولیا
پدید آید و هر گاه اندران بیماری تنقیه بدن کرده باشد و تدابیر صواب بعمل آورده باشد آن مالیخولیا را قوتی و مددی نباشد نطول و ضماد و شموم سبب و روان
کفایت باشد **طریق ماء الجبن** که بفارسی آب پنیر گویند بدانکه در ماء الجبن رطوبت بسیار است و گرمی باعتدال لهذا مقصود بالذات از استعمال او
ترطیب است اگرچه منافع دیگر بالعرض نیز دارد چنانچه مسطور گردد و متفق اند حکما و مقر اند اطبا که ماء الجبن بهترین دوا است برای امراض سوداوی و مفتح
و جالی و مسکن و مطفی و مصلح اخلاط محترقه و مدر و بسهولت اسهال کند و دران قوتی است که با وجود قلت حدت بعضو مقصود جاری و ساری گردد و بسبب
دسومت ازلاق مواد و تحلیل اخلاط حاده و تلیین مجاری و ارخای اعضا میکند و با وصف اسهال قوت انضاج هم دارد و فضله آن که در بدن باقی میماند
اذیت ببدن نمی رساند بلکه اکثر اوقات غذای بدن میشود و با وصف اخراج مواد کثیفه محترق یبوست در بدن نمی آرد بلکه ترطیب می‌بخشد و این
خواص در دیگر مسهلات نیست و هر قدر که ماء الجبن رقیق تر اسهال بیشتر و هر قدر که ثخین تر ترطیب آن زیاده تر بالجمله نافع ترین مسهلات است
و با وجود اسهال غذای بدن میشود و در امراض حاده و سوداویه و التهاب و مالیخولیا و نحافت بدن و حرارت جگر و تفتیح سدد کبد و طحال و دفع یرقان
و شقیقه و ظلمت بصر و انصباب مواد بسوی چشم و پلک و حرقت بول و ضعف گرده و حصاة آن و مثانه و ضعف مثانه و قروح آن و دیگر قروح
حادثه و قدریه بدن و آتشک و جرب و حکه و کلف و شری و ماشرا و جذام و داء الفیل مستعمل میشود و هر گاه در قروح مثانه و مجاری بول استعمال کنند نمک را در آن داخل نکنند
بلکه ترشی نیز و بهترین ماء الجبن برای مرض مالیخولیا از شیر بز است چرا که در دهنیت و مائیت و جبنیت معتدل است و در شیر ماده گاو دهنیت بسیار است
و در شیر میش جبنیت افزونتر و در شیر شتر و خر مائیت غالب است و بنا بر ضرورت اگر شیر بز بهم نرسد از شیر گاو بسازند و گویند که ماء الجبن شیر گاو در ساده

نوع دیگر نمک نفطی لاجورد مغسول هر واحد یکدرم غاریقون سه درم بسفایج فستقی گاوزبان گل گاوزبان افتیمون اسطوخودوس هر یک چهار درم پوست هلیله کابلی
هلیله سیاه هر یک پنج درم و گاهی تربد سه درم اضافه کرده میشود کوفته بیخته دو مثقال بخورانند **صفت** سفوف لاجورد مستعمل با ماء الجبن برای دفع مواد سوداوی حجر ارمنی
مغسول حجر لاجورد مغسول هلیله سیاه هر واحد دو ماشه پوست هلیله کابلی پوست هلیله زرد هر یک چهار ماشه افتیمون بسفایج هر یک هفت ماشه سنای مکی گل بنفشه
هر واحد پنج ماشه تخم شاهتره شش ماشه تخم بادرنجبویه سه ماشه کوفته بیخته نبات سفید برابر همه آمیزند شربت یک مثقال **ایضاً** لاجورد مغسول افتیمون پوست هلیله کابلی
اسطوخودوس هلیله سیاه هر یک هفت و نیم ماشه نمک لاهوری یکنیم ماشه و گاهی لاجورد مغسول غاریقون سفید هر یک دو جزو پوست هلیله زرد و سنای مکی گل سرخ
هر واحد یکجزو سفوف ساخته حسب مزاج داده میشود **صفت** سفوف سبعه که برای تنقیه بدن از سودا مجرب است پوست هلیله کابلی هلیله سیاه افتیمون هر
دو درم بسفایج حب النیل سنای مکی هر یک سه درم تربد موصوف نصف مجموع ادویه کوفته بیخته سفوف سازند خوراک از چهار درم تا چهار مثقال **صفت**
سکنجبین افتیمونی به نسخه حکیم علویخان نافع برای جمیع امراض سوداوی خصوص و تنقیه با ماء الجبن آشامیده شود گاوزبان شاهتره بسفایج فستقی گل بنفشه گل نیلوفر
گل گاوزبان عنب الثعلب پرسیاوشان بادرنجبویه تخم کاسنی تخم خیارین تخم خربزه تخم کشوث پوست بیخ کاسنی پوست بیخ بادیان اصل السوس اسطوخودوس کمافیطوس
از هر یک پنج درم غنچه گل سرخ نه درم سنای مکی چیده افتیمون هر یک ده درم انجیر زرد عناب هر یک بست دانه مویز منقی سپستان هر یک چهل دانه انجره کوفتنی کوفته
تمامی ادویه را سوای افتیمون در یکرطل سرکه انگوری و سه رطل آب شیرین یکشبانه روز بخیسانند پس بجوشانند تا ثلث آب و سرکه باقی ماند آنگاه افتیمون در صره
داخل کرده یک دو جوش دیگر داده فرود آورده [illegible] افتیمون را دائم بدست بمالند تا تمام قوت آن به آب باز داده شود پس افشرده دور کنند و ادویه را صاف نموده
شیرخشت خراسانی ترنجبین هر یک هفتاد و پنج درم شکر سلیمانی یکصد و بست و پنج درم گلقند آفتابی بست و پنج درم دران حل کرده بجوشانند و کف آن را گرفته
باز صاف نمایند و مرتبه دیگر بر آتش ملایم نهاده بقوام آرند پس سرد کرده در شیشه نگهدارند شربتی از ده مثقال تا پانزده مثقال با ماء الجبن و قوتش تا یکسال باقی می ماند
نوع دیگر مختصر و مجرب انفع اسطوخودوس بادیان تخم شاهتره افتیمون بسفایج سنای مکی پوست هلیله کابلی هر یک ده درم آنچه کوفتنی است نیم کوفته در پنجاه درم
سرکه بخیسانند و با نیم من قند سفید بقوام آرند **صفت** شربت افتیمون نافع مالیخولیا و خفقان و مستعمل همراه ماء الجبن نیز موافق امزجه حاره افتیمون سه توله
گل سرخ بنفشه گل گاوزبان گاوزبان گل نیلوفر فرنجمشک تخم کاسنی تخم خیارین هر یک یکتوله آلوبخارا بست و پنج عدد و اگر آلو نباشد عوض آن تمر هندی چهار توله اندازند
قند سفید سه چند بدستور شربت بسازند **نوع دیگر** نافع مالیخولیا سهل بی زحمت بتدریج و اگر بیخوابی بصاحب مالیخولیا بسیار باشد عوض سکنجبین افتیمونی همراه ماء الجبن
همین شربت بعمل آرند مغز خسکدانه گل بنفشه گاوزبان گل گاوزبان گل سرخ گل نسرین بادرنجبویه افتیمون سنای مکی مویز منقی هر یک چهار درم اصل السوس مقشر هلیله سیاه
پوست هلیله کابلی تربد موصوف هر یک سه درم تخم فرنجمشک دو درم شیرخشت ده درم قند سفید سه چند و اگر صفراویت و حرارت زیاده باشد گل نیلوفر چهار درم تخم کاسنی
سه درم افزایند و اگر سبب مالیخولیا احتراق خون بود شاهتره چهار درم عناب ده دانه زیاده کنند و اگر بلغمیت زیاده باشد انجیر زرد هفت عدد بادیان دو درم در نسخه
شربت اضافه نمایند و بعد قوام ساختن شربت غاریقون سفید بقدر حاجت باریک سائیده در شربت آمیزند و گاهی این شربت را بعد استعمال ماء الجبن با عرق هلیله
مرکب داده میشود و بسیار مفید می افتد **صفت** شربت منضج سودا که جهت اقسام مالیخولیا اکثر بعد از تنقیه همراه ماء الجبن برای تلیین طبع استعمال کرده میشود و بدون
تنقیه تنها نیز گاه گاهی استعمال می آید و چهار ده معمول است گاوزبان هفت درم و نیم گل بنفشه ربع کم دو درم گل سرخ یکدرم و ربع برگ بادرنجبویه گل نیلوفر تخم فرنجمشک هلیله سیاه افتیمون بسفایج
فستقی برگ فرنجمشک اسطوخودوس گل سنا هر یک نیم درم نبات سفید و گلاب یک ثلث و آثار شب ادویه را در آب خیسانیده صبح بطریق متعارف همراه نبات و گلاب بقوام آرند عوض نبات
اگر ترنجبین و شیرخشت داخل کنند مناسب وقت در سائر خواص اقوی خواهد شد و در قرابادین معصومی وزن گاوزبان چهار درم گل بنفشه یکنیم درم گل سرخ دو نیم درم اسطوخودوس عوض گل فرنجمشک ابریشم خام [illegible]

علاج مالیخولیای دموی و صفراوی

فصد هفت اندام کنند بصورتی که سیاهی رنگ خون مقدار و افراز آن بارز بعد از آن فصد صافن نمایند و گاهی فصد صافن انهر و پا بفاصله دو سه روز میگیرند و اخراج خون اعتبار دوام
تا نیم رطل از صافن معمول است بعد از فصد برای ترطیب و تقویت آلات مربی یکعدد شسته بورق نقره یکعدد پیچیده بخورانند و بالائیش شیره مغز تخم تربز شیره تخم کاهو هر واحد یکتوله

و باید که نیمگرم بنوشند و بعد چهار پنج ساعت غذا بخورند و از غذا آشجو باشوربا با خشکه یا نان دهند و یا شله و یا یخنی پلاو مناسب بود و برنج را باید که در آب جوش
کنند مع بادیان تر کنند بس شسته بپزند تا سده یا روجیت نیار و و اگر نان دهند اشتای شرب ماء الجبن نخورند بهتر باشد و بحسب ضرورت غیر از روز مسهل نان دهند
که میده او دور کرده باشند خمیری و تنوری باقرن پخته بشوربا ترکرده خوردن رواست و احسن آنکه روزیکه مسهل با ماء الجبن دهند آن روز و یکروز پیش از آن غذای ملایم
و بیشتر در روز مسهل نخود آب البته باید داد و در ایام نوشیدن ماء الجبن اجتناب از لبنیات و مغلظات و مبخرات و حلویات و حموضات شدید و از بقولات لازم دانند
و احتراز از جماع و جمیع حرکات متعبه و عوارض نفسانی واجب شمارند و در تفریح مریض کوشند و برای تقویت و اصلاح مزاج مفرحات و یاقوتیهای مناسب آخر روز
استعمال نمایند و چونکه در بعض امزجه بسبب رطوبت ضعف معده می آرد لیس تدبیر آن هم غافل نباشند باستعمال جوارشات مقوی معده مثل جوارش عنبر و آمله
و مربای آمله و هلیله اگر در میان استعمال ماء الجبن سرفه عارض شود سه پهر یا توزا یا خمیره خشخاش بهم دهند و بدانند که اگر کسی را نزله و عوارض دیگر مانع برید ن
شیر از سرکه و غیره باشد پس از پنیر مایه یا جسته یا تخم مرتب سازند **طریق** ساختن ماء الجبن از پنیر مایه اینست که شیر را بجوشانند اگر ده رطل شیر باشد پنیر مایه
نیم درم که کهنه نباشد در آن حل کنند و بعد از آن شیر را حرکت دهند و از آتش فرو گیرند و بگذارند که سرد شود پس در پارچه دوته بیاویزند که تقاطر کند و ظرف چینی
و مانند آن و بی آنکه باز بجوشانند یا نمک آمیز نموده بنوشند و این نوع ماء الجبن مبرد و مرطب نیز ابلغ ست خاصة اگر با شربت موافقه دهند در ابتدا طبع نرم میکند
و بعد تمادی ایام تمامه صرف غذای بدن میشود و اسهال نمی آرد و فربه میسازد خصوص کسانی را که فاسد الدم باشند و دلیل فساد دم آنکه با وجود کثرت غذای
جید بدن فربه نشود و این طریق صاحب کامل ذکر کرده و قانونسی از ثابت بن قره نقل کرده که بعد حل کردن پنیر مایه تازه بجه بز در ده رطل شیر بگذارند تا شیر
بسته شود پس آنرا در طول و عرض از کارد قطع کنند و نمک سفید دو دانگ باریک سوده بران پاشند تا آب از آن جدا شود پس کرباس برند و آب صاف را
بگیرند و سه اوقیه سکنجبین آمیز نموده باز بر آتش نهند تا قریب بجوشیدن آید و حرکت همی دهند پس بکر صاف کرده با هر چه مناسب حال بود بدهند و قول امین الدوله
ابن تلمیذ قریب اینست و این بسبب امتزاج سکنجبین نزله را موافق نبود **و طریق** ساختن او از جسته اینست که جسته بز را از نمک شسته صاف نموده خشک کرده
نگاه دارند و شیر را جوش دهند و قدری جسته را سائیده در شیر اندازند و بگذارند که شیر منجمد شود و بعد از آن از کارد قطع قطع کنند و نمک اندازند و در صافی در ته کرده جائی
بیاویزند تا آب از وی بچکد بعد از آن صبح آن آب را بجوشانند و کف گرفته صاف نموده بخورند **و طریق** ساختن ماء الجبن از تخم قرطم آنست که بگیرند مغز حب قرطم
ده اوقیه و نرم کوفته در ده رطل شیر بحالت جوش بیندازند و بچوب انجیر همی جنبانند تا شیر بریده شود پس فرو د آورده بگذارند که سرد شود پس پارچه دوته
انداخته بیاویزند و آبیکه بچکد در ظرف چینی بگیرند بعد از آن نمک قدری انداخته جوشانیده کف گرفته صاف نمایند با دویه مناسب بخورند **و طریق** دیگر
معمول حکیم وارث علیخان صاحب برای احتراق شدید اینست که بگیرند بز یک رنگ ده دوازده روز تعلیف او بدستور سابق نموده شیر او بگیرند و جوش داده شب در ظرف
کوزگی جغرات بندند و صبح آنرا در پارچه بسته بیاویزند و زیر آن ظرفی بدارند تا همه آب کبود او در ظرف بچکد پس آب مذکور گرفته سکنجبین افتیمونی در آن حل کرده بنوشند
و بدستور مغز آمیزند و بکار برند و در ایام مسهل سفوفات مسهله و دیگر مسهلات مناسبه حسب حاجت در بین آب داده باشند و ایضاً آب کبود فقط یا با سکنجبین بسیط نوشیدن مالیدن
رافع سختی و گندگی جلد ست که بعضی را در امراض جلدی سوداوی عارض میشود **دستور ساختن انفحه** یعنی پنیر مایه که در ماء الجبن بکار آید بطریقیکه در بیاض الدّین
عفی العد له مرقوم ست بگیرند گوسفند یا بز که پنج شش روز از زائیدنش گذشته باشد و از شام بچه آنرا شیر نه نهند صبح هر گاه بسبب طلب شکم بیقرار گردد آن زمان شیر دهند
بطوریکه آن بچه از آغوش بگیرند و بعد از آن گذاریدن نه دهند و ذبح نموده شیردان آنرا برآورده سر شیردان از رشته محکم بسته در طشت گذارند و آب بسیار سرد بران ریزند چندانکه
طشت لبریز شود پس یکدو گهری توقف کنند تا شیر بسته شود و بعد از آب برآورده زیر شیردان سوزن بسیار خلانیده بیاویزند تا همه آب از آن بچکد و خشک گردد پس بیاویزند
در ماء الجبن بکار برند **صفت** سفوف سوداکه در امراض سوداوی همراه ماء الجبن معمول ست شاهی کلی افتیمون حجر ارمنی مغسول بکیدرم اسطوخودوس دو درم غاریقون سفید لاجورد
مغسول هلیله سیاه بادرنجبویه هر یک سه درم گل سرخ چهار درم تربد سفید مجوف خراشیده پوست هلیله کابلی پوست هلیله زرد بسفایج فستقی ریوند چینی هر یک
پنج درم سفوف سازند شربت از یک مثقال تا چهار مثقال آنجا که یبوست بسیار باشد بنفشه مغز بادام هر یک پنج درم داخل کنند و در زمان بادرنجبویه ریوند بکار نهند

راب کاسنی سبز مروق و آب شاهتره سبز مروق هر یک پاؤ آثار گلاب نیم پاؤ شب خیسانیده صبح مالیده صاف نموده ترنجبین مغز فلوس گلقند هر یک چهار تولہ
مالیده باز صاف کرده روغن بادام پنج ماشه داخل کرده بنوشند و بجای آب تا دو پهر عرق گاؤزبان و کاسنی بنوشند غذا شله دهند ایضاً اگر با صداع و وحشت باشد
اول تبرید لعاب بهدانه شیره تخم کاسنی و تخم خرفه و تخم کاهو و عناب و خیارین آب تمر هندی سه تولہ آب آلو بخارا ده دانه عرق کاسنی و عرق شاهتره هر یک هفت تولہ
لعاب چهار تولہ شربت بنفشه و گاهی شربت نیلوفر داخل کرده بدهند و از فصد باسلیق خون پاؤ آثار بگیرند و اگر هنوز صداع باقی باشد از فصد هر دو صافن خون بقدر
پاؤ سیر دیگر روز بگیرند و بعد فصد بهر تقویت آمله مربی ورق نقره شیره عناب عرقیات خمیره صندل یکتولہ حل کرده بدهند غذا خشکه باشوربا و بعد ده روز که ماده
در سر قرار گیرد فصد سر رو بگشایند و باز تقویت نموده بعد پنج شش روز شب هلیله مربی یکعدد همراه عرق گاؤزبان هفت تولہ بعد یکپاس از غذا خورانیده صبح
نقوع منضج از بنفشه نیلوفر هر یک هفت ماشه آلو بخارا هفت عدد تخم کاسنی شش ماشه سپستان بست دانه گاؤزبان چهار ماشه خیارین کوفته شش ماشه همراه
خمیره بنفشه سه تولہ بدهند دوم روز شاهتره افزایند روز هفتم در نقوع مذکور بیخ کاسنی شش ماشه اصل السوس مطوخ دو درم یک چهار ماشه بادرنجبویه بسفایج
هلیله زرد هر یک شش ماشه افزوده گلقند عوض خمیره بنفشه داخل کرده دهند و بعد سه چهار روز در مسهل سنای مکی شش ماشه افتیمون ولایتی بسته هفت ماشه در
نقوع و مغز فلوس شش تولہ ترنجبین چهار تولہ روغن بادام شش ماشه افزوده دهند روز دوم مسهل تبرید لعاب بهدانه شیره خیارین عرقیات شربت بنفشه اسپغول
شش ماشه پاشیده باز بعد دو مسهل منضج داده آخر شب حب لاجورد و صبح بدرقه مسهل بدون مغز فلوس و روغن بادام داده تا سه روز دیگر و در میان تبرید نموده
تنقیه نمایند و باز تبرید و یک مسهل مغز فلوس بدهند بعده بهر تقویت دواء المسک بارد همراه شیره مغز تخم کدو و خیارین و خرفه وغیره به تبدیل استعمال کنند و برای
ترطیب دماغ مغز تخم تربوز چهار درم سوده در شیره نبات مقوم نیم پاؤ خورانند ایضاً اول تبرید شیره مغز تخم تربوز عرق شاهتره شربت نیلوفر اسپغول با لعاب آن بدهند
بعده فصد باسلیق و آخر روز تبرید بدستور بعد ازان در منضج صعتر تخم خیارین افزوده بدهند بعده چهار ماشه افتیمون گاؤزبان اصل السوس انجیر زرد سنای مکی مغز فلوس
ترنجبین شیرخشت روغن بادام در منضج افزوده مسهل دهند بعده حب لاجورد دهند پس تبرید شیره مغز تخم بهدانه آب آلو بخارا عرقیات خمیره صندل مالیده اسپغول
پاشیده نوشانند بعد هفت روز فصد هفت اندام کنند و برای دفع یبوست مزاج و سوزش تبریدات و سعوطات روغن کدو وغیره بعمل آرند و دواء المسک بارد با شیره
تخم خرفه و گلاب شربت انار شیرین اسپغول پاشیده دهند بعده ماء الجبن بدهند ایضاً بصورت حرارت ماده و ضرورت ترطیب تنقیه بعد از فصد و تبریدات ماء الجبن
با سفوف سودا و سکنجبین افتیمونی بدهند و شب حب لاجورد بخورانند و یا ماء الجبن همراه شربت بزوری و گلقند شروع کرده بعده مغز فلوس هفت تولہ گلقند
ترنجبین هر یک چهار تولہ روغن بادام شش ماشه در ماء الجبن افزوده مسهل دهند بعده شربت سودا و سفوف لاجورد همراه ماء الجبن بدهند و اگر سفوف حرارت
کند بقدر دو سه ماشه دهند و برای تقویت قلب وقت شام زهر مهره خطائی یکماشه مروارید طباشیر هر یک چهار سرخ لاجورد مغسول دو سرخ در شربت انار یکتولہ
آمیخته همراه عرق کیوڑه گلاب عرق گاؤزبان شربت انار داخل کرده فرنجمشک پاشیده بدهند و مفرح بارد خورانند و چون ماء الجبن بیک نیم پاؤ یا
نیم آثار برسد دو دو تولہ کم نمایند ایضاً اگر با خفقان و تیزی مزاج بود بعد فصد و تبرید و تقویت مزاج در ماء الجبن مسهل باین طریق مستعمل است که روز
پانزدهم از شروع ماء الجبن نیلوفر بنفشه عنب الثعلب تخم کاسنی کوفته تخم خیارین کوفته تخم خربزه کوفته بسفایج فستقی کوفته هر یک هفت ماشه اصل السوس مقشر
بیخ کاسنی هر یک شش ماشه آلو بخارا هفت دانه برگ سنای مکی یکتولہ در ماء الجبن شب تر کرده صبح مالیده صاف نموده گلقند آفتابی ترنجبین شربت ورد
مکرر هر یک چهار تولہ مغز فلوس شش تولہ مالیده باز صاف کرده دهند و روز دوم تبرید از لعاب بهدانه سه ماشه شیره خرفه هفت ماشه شربت بزوری
دو تولہ تودری چهار ماشه در ماء الجبن بدهند باز یک مسهل داده و مسهل سوم حب لاجورد دهند و بعد فراغ از مسهلها خمیره گاؤزبان و مفرح در خشکی استعمال
کنانند ایضاً هرگاه در ماء الجبن بسبب بریدن شیر از آب لیمو یا سرکه ریزش نزله بظهور رسد نقوع ادویه نزله همراه ماء الجبن کنند و اگر ماء الجبن تحریک نزله
زیاده کند و سرفه و تپ پیدا شود و موهم حمی دق گردد درین صورت ماء الجبن موقوف نموده قرص طباشیر طین کوفته در شربت بنفشه سرشته همراه شیره
خیارین شیره خرفه لعاب بهدانه عرقیات شربت بزوری خاکشی پاشیده صبح ۰ و دیا توذ العاب بهدانه شربت نیلوفر خاکشی پاشیده شام بدهند

در گلاب چهار توله عرق شاهتره پاو سیر برآورده شربت انار شیرین یا نبات سفید دو توله داخل کرده بنوشانند و دادن آمله و ورق نقره با شیره تخم خرفه مقشر و عناب آلو بخارا و کشنیز خشک و عرق کاسنی و کیوڑه و گلاب عرق شاهتره و شربت نیلوفر تخم فرنجمشک پاشیده نیز معمول ست و مفرح بارد با شیره زرشک و آلو بخارا و شربت انار شیرین نیز نافع بود و مطبوخ مریضان مفلس را بعد فصد نوشیدن شیر بز پاو آثار با خاکشی سه ماشه یا با اسپغول مفید میشود و روغن بنفشه و روغن بادام و روغن کدو مدام بر تارک سر مالند و در بینی و گوش چکانند و بهر تبرید جگر صندل و کافور و گلاب بر جگر طلا کنند بالجمله در ابتدا معالجه بشیر جات و لعابات مسکنه نمایند و بهر گاه احتراق و یبوست و تشنگی کم گردد نضج ماده از منضج صفرا نموده بمسهل سودا و یا مطبوخ هلیله و یا مطبوخ افتیمون تنقیه کنند و اگر یبوست احتراق زیاده باشد بعد ترطیب ماء الجبن ساده باید که اندکی منضجات و مسهلات دهند و الا منضجات تحریک زیاده کنند چنانچه بعضی را از دادن منضج سوزش می افزوده لهذا استاد مرحوم در صورت کثرت یبوست اول ماء الجبن ساده داده بعده مسهل میدادند و بعد از مسهل اگر تنقیه بحب افتیمون کنند انسب بود و گاهی جهت تعدیل ادویه حاره و تسکین حرارت و تشنگی و حفظ امعا از سحج و بواسیر لعاب اسپغول در مسهل می افزایند و گاهی بجای هلیله علو سنجان یا حب بنفشه عوض حب افتیمون میدهند و بعد از تنقیه برای رفع یبوست و سوزش تبریدات بالعبه و اشربه مرطبه و سعوطات روغن کدو و غیره بعمل آرند و در مساکن بارد و رطب نزدیک آب یعنی در مکانیکه دران حوض و نهر جاری باشد و یا دران آب پاشیده باشند نشینند و خواب بسیار کنند و بهر تقویت و تعدیل خمیره صندل و قرص ابریشم بارد و سفوف لولوی جالینوس و علوسنجان و سفوف آمله مرکب بعرق شیر و غیره و ماء اللحم بارد و شراب الصالحین و شربت انغادیا یاقوتی بارد که در قرابادین مسطور شد بخورانند و سعوط و ضماد و نطول معمولی حسب حاجت بکار برند و اغذیه و فواکه مرطبه خورانند و تعاهد حمام مرطب یا غسل آب شیرین نمایند و شیر بر سر دوشند نطول و آبزن مرطب کنند و روغنهای مرطبه بر بدن و سر مالند و در بینی چکانند و بعد خروج از حمام و استراحت غذا بدهند **و ایضا** در صفراوی بعد تنقیه استعمال ماء الجبن ساده و شیر بز و ماء القرع معمول ست و باید که تبرید و ترطیب در مالیخولیای صفراوی زیاده نمایند و بهترین تدابیر ترک ریاضات است و اختیار سکون و تغریق راس یا دهان مطبوخ و تنطیل بنطولات مرطب از مغز تخم کدو و هندوانه و بنفشه و نیلوفر با شیر زنان و تحلیه بروغن بنفشه و روغن بادام و آب کاهو و آب کشنیز و آب کدو و اندک کافور و سائر تدابیر مرطبه تا آنکه ترطیب دماغ و رطوبت در منخرین ظاهر گردد و ضماد و نطولات که بهر تعدیل بکار برند چیزی محلل مثل بابونه و اکلیل دران داخل کنند زیرا که در استعمال ادویه باردة صرف بر دماغ خوف تغلیظ مواد است لیکن درین حالت دوای مقوی دماغ چون برگ مورد و بهی مانند آن نیز آمیزند که دوای محلل بضعف قوت است و تکثیر محلل نیز منع است بنابر تحلیل لطیف و بقای کثیف بلکه محلل بمقداری باشد که لطیف را تحلیل ندهد و باقی را کثیف نگرداند مانند آنکه ترکیب نمایند ضماد را از نیلوفر و بنفشه و برگ خرفه و برگ کاهو و کدوی تازه از هر واحد یکنیم جزو بابونه و اکلیل الملک و شبت و اصل السوسن هر یک یک جزو بروغن بنفشه یا بروغن گل ممزوج نمایند و پیش از تنقیه استعمال ضمادات قویه جائز نیست و گلاب و آب بید و آب بنفشه و آب نیلوفر باندکی آب بابونه یا روغن او بکار برند و اگر بعد دو سه روز آب کاهو و روغن گل آمیخته بر سر نهند جائز باشد انجا که مزاج گرم بغایت باشد و روغن بنفشه بروغن گل آمیخته نافع بود و اگر بعد مسهلات ضرورت تنقیه بینند ماء الجبن با سفوف سودا استعمال کنند و اگر یبوست مفرط بود و خواب نیاید و بدن مریض خشک و لاغر و ماده کمتر باشد و غلبه خون نیز محسوس نشود بهیچ وجه فصد و مسهل روا ندارند و مستفرغات قویه ایارجات کبار جائز نبود که دران خوف جنون و مانیاست همگی در ترطیب بدن و تعدیل مزاج و تفریح و تقویت قلب کوشند و درین حالت نفع ماء الجبن ساده و ترکیبات شیر بز تجربه پیوسته چنانچه شیر بز نیم پاو و نبات سفید یکتوله خاکشی هفت ماشه وقت صبح و ماء القرع نیم کدو و نبات دو توله تخم ریحان پنجماشه وقت شام نوشیدن نیز مجرب ست و کذا سعوط روغن لبوب سبعه و خوردن لعوق خشخاش معمولی درین باب مجرب ست و از اغذیه شوربای گوشت حلوان و چوزه مرغ و ماکیان فربه با سفاناخ و کدو و روغن بادام پخته و ماء الشعیر و فالوده با روغن بادام و شکر آمیخته و دوغ گاو و ملکیه و سنگتره و شیر برنج و خشکه کیلانی با شیر یا خیارات کاوی و مربای سیب و ترنج و کدو و اناناس و قلیه شلجم و زردک و چقندر و از فواکه تربز و خربزه و خیار و انار و انگور شیرین و به و سیب و امرود و مشمش و کشمش و بادام و توت بیدانه و اناناس و ایضا درین مرض سیب منابت و نیشکر کیوڑه پاشیده و شبنم گذشته صبح نهار خوردن اثر عظیم دارد

ذکر بعض تراکیب مفیده مالیخولیای دموی و صفراوی از مطب اساتذهٔ کرام

چنانچه در فصل صیف و مواد صفراوی و سوداوی مرکب این مسهل میدهند سه ماشه عناب پنج دانه گل بنفشه گل نیلوفر هر یک پنجماشه تخم خیارین کوفته تخم کاسنی کوفته شاهتره هر یک شش ماشه عنب الثعلب گاوزبان بادرنجبویه کشنیز خشک افتیمون ولایتی بسته هر یک چهار ماشه اسطوخودوس سه ماشه آلو بخارا ده دانه تمر هندی سه توله

ضعیف بود و اگر مریض زن باشد و آنرا این مرض از احتباس حیض عارض شده باشد فصد صافن کشایند و مریض را بعد فصد شربت بنفشه یا جلاب بنوشند
و در اول روز غذا زیرباج چوزهٔ مرغ یا اسفیدباج آن بکدو یا اسفاناخ یا قطف خورانند و انار شیرین و نیشکر دهند و در روز دوم فرورات مذکورهٔ سابق و ماء الشعیر
مع ثفل آن بشربت خشخاش و مانند آن بدهند و اگر خلطی که در بدن کثرت پذیرفته آن مرهٔ صفرا باشد باید که تنقیهٔ بدن بادویهٔ مسهلهٔ خلط صفراوی نمایند بعد
تدبیر علیل بتدبیر مرطب که سابق مذکور شد تا این خلط رطب گردد و فساد او کم شود و ایضا بدوای مسهل نماید و خروج او از بدن سهل گردد و این دوا اسهال صفرا کند
بگیرند پوست هلیلهٔ زرد کوفته و تمرهندی از تخم و لیف پاک کرده هر واحد پانزده درم آلو بخارا بیست عدد بلیله و آمله هر واحد چهار درم سنای مکی و شاهتره هر واحد
هفت درم افسنتین رومی گل سرخ هر واحد شش درم همه را در چهار رطل آب بجوشانند تا یک رطل بماند صاف کرده چهار دانگ غاریقون و یک دانگ سقمونیا باریک
کوفته بیخته بران انداخته سحرگاه نیم گرم بنوشند و اگر ازین مطبوخ اسهال نشود این حب بدهند ایارج فیقرا و پوست هلیلهٔ زرد هر واحد یک درم غاریقون چهار دانگ
سقمونیا یک دانگ کوفته بیخته بآب حب سازند و این یک شربت تام است بعد ازان نظر کنند اگر این استفراغ کفایت کند و حال مریض صلاح یابد بهتر و الا تا یک هفته
راحت دهند و بتدبیر مرطب از اغذیه و اشربه که سابق مذکور شد تدبیر آن نمایند و در حمام معتدل الحرارة داخل کنند و بر بدن آن آب گرم شیرین بریزند و در ابزن
که اندران بنفشه و نیلوفر و برگ کاهو پخته باشند داخل کنند که حمام و جلوس درین آب تحلیل فضول از بدن و ترطیب آن نماید و باید که در حمام روغن بنفشه مصری
باب بر بدن و سر مالند بعد ازان آب مذکور نیمگرم بران ریزند تا ترطیب بدن کنند و چون از حمام یا آبزن خارج شوند یک لحظه در آب سرد بنشانند تا رطوبت
روغن و آب نیم گرم بر بدن باقی ماند بعده پارچه بپوشانند و بگذارند و راحت دهند و غذا که مذکور شد بدهند و بعد ازان تنقیه بدوای مسهل کنند لیکن آن دوا اقوی تر
از اول بود بمقداری که مریض متحمل زیادتی آن باشد و کمیت خلط آنرا واجب کند و ایضا واجب است که در سایر ادویهٔ مسهله و غیره این عمل نمایند یعنی تقدیم دوای ضعیف
نمایند بعد ازان آنچه قوی تر ازان باشد و پس ازان آنچه قوی تر از ثانی باشد بحسب حاجت آن استعمال کنند و مریض را دوای قوی دفعةً الابتدای امر ندهند و همین
طریق در تدبیر کسی که مرض او از غلبهٔ صفرا بر دماغ باشد سلوک باید کرد و از اغذیه و ادویهٔ حاره اجتناب کنند که این مرض را زیاده کنند خجندی گوید که
اگر سببش سودا از احتراق صفرا باشد اولا اشربهٔ باردهٔ رطبه مثل شربت نیلوفر و بنفشه و ماء الجبن و شربت خشخاش دهند و تغریق راس بروغن کدو و بنفشه و بادام
شیرین کنند و شیر بسیار بر سر ریزند و از سهر و جوع و تعب و مدت و عطش و غضب حذر کنند و مداومت استحمام با آب شیرین و غسل سر بمطبوخ برگ بید
و خطمی و بنفشه نمایند و صرف عنایت بتبرید دماغ و ترطیب آن فرمایند و معظم امر درین تقویت معده و قلب بمقدار حرارت و برودت است و تنقیهٔ بدن



بمطبوخ افتیمون و معجون نجاح کنند و باین حب بنفشه بگیرند بنفشه ده درم تربد خراشیده بروغن بادام چرب کرده یک مثقال سقمونیای مشوی در سیب
یک نیم دانگ رب السوس نیم درم حب سازند و چون تربد سفید و زرین باشد احتیاج بمصلح او درین حب نباشد زیرا که رطوبت بنفشه و لزوجت آن فعل
روغن بادام میکند و همچنین سقمونیا اگر با آب بیه یا بروغن بادام بسایند اصلاح آن کند خاصةً اگر در حب بارده استعمال کنند گیلانی از مجوسی
و ابو منصور و خضر و غیره نقل کرده که در مالیخولیای حادث از سودای محترق از خون ابتدا الفصد الکحل یا باسلیق کنند اگر خون احمر ناصع آید
آن دلالت بر وجود ماده در عروق دماغ کند درین هنگام چندبار اخراج خون از رگ پیشانی کنند و عقب فصد شربت خشخاش و شربت بنفشه و یا آب انار میخوش
نوشانند و بتان سمید محکم الصنعت و شوربای لحوم چوزهٔ مرغ و جدی و حملان بکدو و کاهو و اسفاناخ و سرق پخته غذا سازند و بنفشهٔ تازه و نیلوفر ببویانند
و چند روز راحت دهند و اگر حرکت خون نیز یابند فصد صافن کشایند و خصوصا اگر سببش احتباس حیض باشد و بعد یک دو روز از فصد اگر طبیعت محتبس باشد
حقنهٔ لینه کنند و ران اندک بعد بود معمول از نیلوفر و بنفشه و بزرکتان و حلبه و خطمی و سبوس گندم و جو کوفته هر یک بقدر حاجت جوشانیده صاف نموده فلوس خیارشنبر
و روغن بنفشه آمیخته استعمال کنند و هرگاه نضج ماده بینند مسهل از طبیخ افتیمون مقوی بصبر و غاریقون و خربق سیاه نوشانند و بگیرند غاریقون دو ثلث درم
صبر یک درم نمک ثلث درم خربق سیاه نیم دانگ حجر ارمنی مغسول سه درم و حب ساخته قبل مطبوخ بخورانند و بعد سه ساعت مطبوخ دهند و قدما خربق تنها
گاهی سوده و گاهی در آب جوشانیده صاف نموده استعمال میکردند و چون اراده کنند که عمل او بیشتر گردد باریک نسازند و الا باریک بسایند و اگر خوف

ذکر بعض ادویهٔ مفرده نافع این نوع مالیخولیا

شربت افتیمون بشیر بز تازه و شکر و کذا لعاب اسپغول پنج درم در آب برآورده پانزده درم شکر سفید داخل کرده و کذا اسنای مکی در اخلاط محترقه و کذا خوردن اهلیلج پنج درم بیک درم حجر ارمنی مغسول مع ربع درم سقمونیا همراه ماء الجبن و کذا حجر ارمنی دو درم محموده ربع درم و کذا شیر بز یا میش بشکر و نان گندم سفید و کذا خوردن دم الاخوین هر روز نیم مثقال و کذا نوشیدن حماض اترج بشکر و کذا خوردن غنچهٔ انار شیرین بشربت سیب کذا آمله و کذا کتیرا و کذا نوشیدن عرق نیلوفر بشکر و یا شربت آن بماء الشعیر و یا شربت بنفشه بماء الشعیر و یا گلاب بشکر و سعوط روغن بنفشه در حمام و یا روغن اکارع در حمام و شم گل نیلوفر و گل بنفشه و گل سرخ و نطول مطبوخ گل بنفشه در حمام و یا آب حی العالم سخن در حمام و غسل سر با سپغول در حمام و غذا کدو خوب پخته بروغن بادام و ملوخیا بروغن مسطور کاشنی یا کاهو خام مسلوق بروغن بادام و لحم برهٔ شیرخواره و لحم حملان بضیع و سرطان نهری و تنقل به نیشکر نزد احساس لذع و حرقت مرهٔ سودا هر واحد مفید

اقوال حذاق **شیخ** میفرماید که بعد فصد هفت اندام اگر ضعف شدید نباشد در مادهٔ صفراوی تنقیه بطبیخ افتیمون و حب اسطخیقون معتدل کنند و بعد تنقیه استفراغ صفرای محترق کنند و در ترطیب زیاده نمایند و از سکنجبین کم کنند با وجود آنکه از بابونه و آنچه در قوت آن باشد و استعمال نطولات لابدست و استعمال مبردات صرف بر سر نشاید و بعض قدما در مثل این موضع ستوده اند که صبر انارکی هر روز بخورند و یا هر روز آب مطبوخ افسنتین سه اوقیه یا ده قیراط عصارهٔ افسنتین در آب حل کرده تجرع کنند و ستوده اند که هر شب که نخسپند سیما سرکهٔ عنصل بنوشند و من خوف ضرر سرکه درین علت میکنم مگر آنکه یقین گردد که ماده متولد از صفرای محترقه و حارست پس سرکه انفع الاشیا بود خصوصا عنصلی و سکنجبین مرتب بسرکهٔ عنصلی و سکنجبین سرکه اندران جدوار داخل کرده باشند و ایضا سرکه نفع میکند چون مرض بمشارکت طحال بود و ماده دران باشد و باید که خوشبو کنند بشم از ترکیبات معتدله که دران کافور و مشک نه اند با روغن بنفشه بسیار که از اکثار غالب بیوست کافور و مشک باشد و سائر خوشبوهای بارد رطب خصوصا نیلوفر **صاحب کامل** گوید که اگر این علت از قبل دماغ حادث شود و صاحب آن اخواب نیاید که بهذیان و هیجان و عبث باشد و قرار نگیرد این دلیل ست بر آنکه علت وی از قبل صفرای محترقه است و آنرا جنون گویند پس می باید که از مریض متعرض نشوند بچیزی از علاجات و استفراغات نه بفصد و نه باسهال که این خلط حدت بیفزاید و مریض را هیجان و هذیان زیاده گردد و لیکن باید که تدبیر منوم بردارند از ادویه و اغذیه این چنان باشد که ماء الشعیر مطبوخ بخشخاش یا بشربت خشخاش بدهند و بعد سه ساعت ازان شربت بنفشه و شربت خشخاش بنوشانند و بیاید بچه حملان و جدی مطبوخ بکدو و اسفاناخ و قطف و کاهو و بقلهٔ حلو کیه و ماهی باربی و صحنوری و تیهو و زردهٔ بیضهٔ نیمبرشت و مغز بادرنگ خیار و مغز دانه غذا سازند و از فواکه انگور شیرین و آلو و انار شیرین نیشکر و موز و سیب شیرین پخته و سائر فواکه نضیج سهل الانحدار از موضع اذ بخورانند و از سائر اغذیهٔ مولد سودا مثل نان و باسیا و عدس و کرنب و لحم بقر و مانند آن اجتناب کنند و ایضا از سائر مولدات صفرا مثل سیر و پیاز و آنچه از عسل سازند و از اشیای حریفه مثل خردل و حرف و سرکه و آبکامه و پنیر کهنه و مانند آن احتراز نمایند و بر سر او نطول مرطب منوم ریزند مثلا بگیرند خشخاش سفید مع پوست کوفته و جو مقشر کوفته و پوست کدو و بنفشه و نیلوفر و برگ کاهو و تخم آن و گل سرخ و بابونه هر واحد یک کف و در آب شیرین خوب بجوشانند و بر سر ریزند و قطعهٔ نمد دران تر کرده باندک روغن بنفشه در حمام معتدل الحرارة تکمید سر نمایند و شیر دختران بر سر ریزند و باندک روغن بنفشه آمیخته و دران پنبه تر کرده بر سر نهند و روغن بنفشه و روغن تخم کدو و روغن نیلوفر در بینی چکانند و مسکن بعض جای روشن غیر تاریک باشد تا آمدن خواب ملایم این تدبیر عمل آرند و چون خواب تمام آید درین هنگام باید که تنقیهٔ بدن او بادویهٔ مسهل صفرای محترقه مثل طبیخ افتیمون و مطبوخ غاریقون کنند و چند روز راحت دهند و امر تدبیر مرطب با غذیهٔ مرطبهٔ مذکوره نمایند بعد ازان اعادهٔ دوای مسهل که اندک قوی باشد مثل حب اسطوخودوس و غیره و حبوب منقی سودا کنند و باز چند روز راحت دهند و غذای مسطور بخورانند و ترطیب بدن او کنند و اگر ازین حرارت عارض شود و بول سرخ باشد ماء الشعیر بشربت خشخاش نوشانند و سکنجبین و جلاب بدهند و چون حرارت ساکن شود و اعادهٔ ادویهٔ مخرج خلط سوداوی مع ایارج فیقرا یا شحم حنظل یا اندکی سقمونیا کنند و تقاطر شود با مسهول از خردل بشربت نمک و بسفایج کوفته مغز قرطم نمایند **ایضا** او مینویسد که اگر این علت از بخارات متصاعده بسوی دماغ از جمیع بدن باشد که اخلاط در بدن کثرت پذیرد پس می باید که نظر کنند اگر خلطی که در بدن باشد دموی بود و از فصد مانعی نباشد فصد هفت اندام کنند و اخراج خون بمقدار احتمال قوت او بحسب مقدار خون فاضل در بدن باید کرد پس اگر خون سیاه برآید استکثار در اخراج آن کنند بیکدفعه اگر قوت قوی باشد و الا بدفعه اندک اندک اگر قوت

عمل کردن [illegible]

بقوام آمیخته با افتیمون حل کنند و هر روز دو درم با ده درم شربت سیب شیرین بخورانند و اگر احتیاج به تبرید شدید تر افتد در هر خوراک آن کافور ریاحی یک شعیره افزایند و احیانا آب مغز خیار و بادرنگ بجلاب بدهند و از اغذیه ماغمر یه حاره اجتناب نمایند

علاج مالیخولیای بلغمی وسوداوی

اگر خوف سقوط قوت نباشد درین جا نیز ابتدا بفصد کنند و نشتر و سیخ زنند و بعد از فصد منضج و مسهل سودا بدهند و چون مادهٔ غلیظ محتاج منضج زیاده میباشد باید که در اثنای مسهلات منضجات دهند و در سوداوی ترطیب زیاده باید نمود و اگر بعد مسهل مغز فلوس در بلغمی تنقیه بحب ایارج نمایند و در سوداوی بحب افتیمون کنند اولی بود و اگر حاجت افتد ماء الجبن سکنجبین افتیمونی یا شربت افتیمون و سفوف سودا یا سفوف مبارک یا سفوف لاجورد و حب آن بدهند و تقویت دل از شرودیطوس و دواء المسک حار و مفرح حار و ماء اللحم مرکب سفوف لولوی طبری و خمیرهٔ ابریشم حار و شربت آن و یاقوتی بوعلی باید کرد و در سوداوی بعد از تنقیه ماء الجبن و ماء القرع و شیر بز بسیار مفید بود و از جملهٔ تراکیب شیر بز معمول بعد مسهل و ماء الجبن در مالیخولیای سوداوی این است که گاهی شیر بز پاو آثار همراه اسپغول نه ماشه یا با خاکشی میدهند و گاهی اطریفل صغیر خورده شیر بز نبات دو توله بالنگو پنج ماشه پاشیده و گاهی خمیرهٔ صندل خورده بالایش شیر بز نبات بالنگو و گاهی گلاب نیز می افزایند که عسر بول راهم مفید میشود و در هر دو قسم بعد مسهل معجون نجاح همراه گلاب و عرقیات نافع و اگر تحریک بواسیر بود مقل بکسیرخ امیخته بخورانند و گل خطمی چهار ماشه عناب هفت دانه سپستان یازده دانه بنفشه شش ماشه جوشانیده بالایش دهند و گاهی بعد مسهلات زر نباد یکماشه سوده بهلیله مربی یک عدد بسرشته همراه شیرهٔ تخم کاسنی شش ماشه نبات دو توله بالنگو شش ماشه پاشیده میدهند و گاهی هم روز مسهل مصطکی سوده بهلیله مربی سرشته تناول نمایند بالایش مویز منقی ده دانه عنب الثعلب سه توله جوشانیده گلاب چهار توله نبات دو توله داخل کرده تودری گلگون پاشیده یا اطریفل خورده گاوزبان جوشانیده نبات داخل کرده بنوشند یا اسطوخودوس سوده با اطریفل صغیر سرشته بخورند بالایش عرق گاوزبان عرق عنب الثعلب نوشند و دو روز بعد کوفی یکماشه سوده افزوده میشود و در صورت قبض حب ایارج چهار ماشه سوده با اطریفل کشنیزی توله سرشته همراه مویز منقی دو توله گل بنفشه نه ماشه بعرق شاهتره پاو آثار جوشانیده نبات داخل کرده میدهند یا سنای مکی سه ماشه سوده با اطریفل کشنیزی توله سرشته بعد آن شیرهٔ تخم کاسنی شش ماشه لعاب اسپغول نه ماشه عرق شاهتره پاو آثار گلاب چهار توله شربت نیلوفر دو توله داخل کرده بنوشند و اگر پوست بیخ گاوزبان نیم درم تخم بادرنجبویه یک مثقال کشنیز خشک نیم درم شکر سفید بوزن مجموع صبح و مثل آن وقت خواب بخورند مجرب سویدی است و کذا خوردن نقله ترنجبان و سلوق طیب بروغن بادام و کذا شرب و شم مشک و کذا التغذیه بدهن قشر مطبوخ در شیر تازه و کذا اکل مغز بادام مقشر بشکر و کذا مغز فندق مقشر بشکر هر واحد مجرب اوست و اطبای دیگر نوشته که خوردن بیخ گاوزبان [illegible] بیخ گاوزبان نیم درم بشراب سفید رقیق لطیف یکساله ریحانی و یا لاجورد غیر مغسول از یکدرم تا دو درم نفع بین نماید و یا بادرنجبویه و یا تخم او بشکر و یا افتیمون و یا تخم فرنجمشک و یا بادرنبج و یا تخم بادروج و یا تخم خشخاش در شراب سوده خشک نموده و باز در آن سوده خشک کرده و تنقیه بصبر و یا برگ حنظل نشاسته یا کتیرا و ضمغ عربی یا انیسون اصلاح نموده و یا شحم حنظل مصلح و تناول دواء المسک حلو و یا تخم افتیمون سکنجبین و یا اقسنتین یا افتیمون آمیخته کاز ان قوم کثیر از مالیخولیا صحت خلاصی یافته اند و یا اقحوان خشک و یا حاشا که فعل این هر دو در مالیخولیا مثل افتیمون است و یا حب بلسان و یا زراوند سیاه و یا عود و یا کنجد مقشر بشکر و یا مصطکی و یا بیخ کرمه بیضا هر روز نیم درم تا بست و پنج روز متواتر و یا زرنباد و نوشیدن عرق گاوزبان بشکر و یا عرق بادرنجبویه بشکر و یا تخم افتیمون ده درم کوفته در شراب حلو صد درم تر نموده بروغن بادام یکمثقال تا یکهفته و یا شراب ریحانی یکساله و یا ماء الجبن مغز قرطم ساخته همراه افتیمون و یا تریاق فاروق محلول در شراب ریحانی ممزوج بعرق گاوزبان و یا روغن اکارع و سعوط بدق هندی بوزن حبه بروغن بنفشه و ضماد آرد سلت با آب سخته و روغن بادام امیخته بر سر و یا نان آرد مذکور نیم پخته نیم گرم بر سر و تضمیخ حب بلسان یا مصطکی و غذا ماکیان فربه و نان گندم سفید و بچه کبوتر و باذروج بشیرهٔ بادام و سرمق بروغن بادام و حریره آرد سلت و تیهوی مسلوق و مطجن بروغن کنجد و دراج مسلوق و مطجن بروغن بادام و ماهی صخری تازه بریان [illegible] و بقلهٔ یمانی مطجن بروغن بادام و بیضهٔ ماکیان نیم برشت و یا بچه مرغ مسلوق هر واحد نافع و تنقل به نیشکر نزد احساس لذع در حرقت معده سودا مفید است

صبر زرد خریق باشد بدل آن حجر ارمنی کنند و بعد اسهال با غذیه مرطبه مثل ماء الشعیر شوربای پاچه حملان که دران اسفاناخ و کدو داخل کرده باشند غذا سازند و برای
آوردن خواب نطول که در قول صاحب کامل گذشت بعمل آرند و شیر بر سر دوشند و از ادهان بارده سعوط کنند و باید که توسیع اغذیه بر ان نمایند و اغذیه
فاضل الکیموس مرطب بسیار باید مثل شوربای بچه مرغ رطب و بره شیرخواره و رقبه حملان و پاچه بره مطبوخ بجو مقشر در تنور و زیربا جات شیرین که گذشت کباب
و تدرو و لحوم حملان و حریره مرتب از کنجد مقشر و آب پاچه و هنگام غلبه حرارت بماء الشعیر و حریره معمول از روغن بادام غذا سازند و بقولات برای ایشان کاهو
و سرمق و کدو و ملوخیه و بقله یمانیه و مانند آن مع بادرنجبویه مطبوخ بماش و روغن بادام مناسب ماهی کوچک برای ایشان غذای جید است و هنگام انحطاط
مرض اگر در هضم ایشان قصوری نباشد و معده آنها احتمال نماید دماغ بره و مرغ خصی فربه و جوزابات مرتب بشکر سفید و خشخاش و سمید و زرده بیضه و فالوده
بروغن بادام و شکر برای ایشان نیکوست و از بقول بادرنجبویه و فرنجمشک و بادروج و نمام و از فواکه انجیر و مویز سفید و بادام و کشمش خوب است اکثر اصحاب
این مرض را البان نافع بود و دیگر در مالیخولیای مراقی پس اگر حاجت مسهل دیگر افتد بعد شرب مطبوخ افتیمون باید که حب اسطوخودوس یا حب غاریقون مسهل سودا
خورانند و در بعض اوقات این معجون نجاح و هند هلیله سیاه هلیله کابلی آمله منقی هر واحد ده درم بسفایج و اسطوخودوس و افتیمون و تربد هر واحد پنج درم کوفته بیخته
بعسل کف گرفته بسرشند شربتی چهار درم تا چهار مثقال اگر احتیاج افتد که اسهال قوی کنند دران غاریقون و خربق سیاه و سقمونیا بقدر حاجت کوفته بیخته
داخل کنند و سه مثقال معجون نجاح اضافه نمایند بعد از آنکه قبل از چند روز نخود آب خورانند بعده روز سوم بعد نضج این شربت تناول کنند و گاه بر وجه دیگر میخورانند
یعنی نیم دانگ سقمونیا در آب گرم حل کنند و دران هفت درم معجون نجاح داخل کرده بیاشامند و در سائر ایام سه درم تنها بخورند و قبل از حب شبیار بخورند
و ایضاً در هر هفته اطریفل صغیر سه درم افتیمون دو درم ایارج فیقرا یک درم سرشته بخورند و این یک شربت است و غاریقون و نمک نفطی هر واحد نیم درم
با پنج درم فانید سرشته حبها سازند و واجب است بر ایشان اجتناب از نمک سود و نمک بسیار و بادنجان و کرنب و عدس و باقلا و گوشت کل شکار خاصه
گوشت شکار کهنه و جمیع اشیای مالحه و حریفه حاده و حامضه و عفصه باید طعام ایشان چرب شیرین و آنکه طعم او غالب نباشد و لذیذ هم باید و شراب رقیق مائی
بسیار ایشان را انفع کند خاصه چون دران اندک گاوزبان بخیسانند و چیزی بالغ تر در ترطیب مزاج از شراب ممزوج بآب بسیار نیست و باید که در فربه کردن
ابدان ایشان مبالغه کنند و آنچه بدن را بقوت فربه کند استنقاع در آب گرم است چون طعام در انهضام شروع کند و باید که عقب خوردن غذا خواب کنند و بعد
این تدابیر تنقیه سودا بقصد یا مسهل هر کدام از آنها که اصوب باشد بعمل آرند و از درازی مرض ملول نشوند چه ماده سوداوی عسر القبول برای اجابت است
ایضاً اگر گوید که علاج مالیخولیا کائن از سودا حادث از صفرای محترقه در بدن آنست که اولاً ترطیب بدن باستحمام و آبزن و اغذیه مرطبه و تمریخ بدن بآب
مضروب بروغن بنفشه کنند و بر سر روغن گل نهند و آشامیدن بشربت خشخاش که روغن بادام بران چکانیده باشند یا ماء الشعیر که خشخاش کوفته دران پخته باشند
بدهند و بعد سه ساعت از ماء الشعیر شربت بنفشه و شربت خشخاش یا شربت آلو اگر اراده تلیین طبیعت باشد بنوشانند و غذا با پاچه جدی سفید و غیره که در قول
صاحب کامل گذشت بسازند و آبهای بارد رطب بر سر ریزند و مسکن مریض در خانه روشن واسع باشد و چون خواب آید نظر کنند اگر در خون ادنی حرکت باشد
قدری از ان برارند بعده بترطیب و تنویم اعاده نمایند بدانچه مذکور شد و اگر در خون حرکت نبود اسهال صفرا بمثل این مطبوخ نمایند پوست هلیله زرد بیست درم
باقی اجزای آن مع نسخه حب در قول صاحب کامل گذشت و یا معجون نجاح مقوی بسقمونیا و اطریفل صغیر مقوی با یارج فیقرا دهند و ادویه قویه ایارجات
کبار نباید داد که آن در حرارت بیفزایند و مؤدی بجنون گردد پس اگر باین استفراغ و استراحت در یکهفته حال بصلاح گراید تدابیر مرطبه از اغذیه و اشربه و استحمام
بآب شیرین معتدل و ریختن آبهای شیرین مطبوخ دران حشائش رطبه بعمل آرند و بر بدن روغن بنفشه بآب بر هم زده در حمام بمالند و بعد از ان امر باستفراغ بدوا
قوی از اول بمقدار قوت مریض و کمیت خلط نمایند و اگر از اسهال مانعی باشد بپرهیز کنانند و ماء الجبن بسکنجبین افتیمونی و اندک نمک هندی و افتیمون و شکر دهند
و اگر ضعف مفرط باشد ماء الجبن تنها بدهند و بعد تنقیه تبدیل مزاج بابریشم و دواء المسک بارد کنند کهربا و بسد و کشنیز خشک و طباشیر و مغز تخم خیار و مغز
تخم بادرنگ ابریشم محرق و مروارید ناسفته هر واحد یک جزو مشک نیم جزو زعفران ربع جزو بسیست سیب شیرین سه چند کوفته بیخته بسه چند آن نبات سفید

بعد ازان تنقیهٔ بدن او بمطبوخ افتیمون و غاریقون متوسط القوة نمایند بعد چند روز اغذیهٔ رطبه دهند و بر بدن او آب نیمگرم که دران بنفشه و نیلوفر جوشانیده باشند ریزند
و اعادهٔ تنقیه بمطبوخی که قوی‌تر از اول باشد باید کرد و چند روز راحت دهند و تدبیر ترطیب بدن مریض نمایند بعد ازان بعض حبوب مسهل سودا دهند پس نظر کنند اگر آثار صلاح
از سکون مرض و تراجع عقل مریض پدید آید همین تدبیر را بعمل آرند و اگر فایده نشود و خوف ازان زائل نگردد ایارج جالینوس دهند پس ایارج روفس بمطبوخ افتیمون و غاریقون
و اسطوخودوس و حشیش غافث و بعد خورانیدن این معجونات نظر کنند اگر صلاح یابد و ذهن او عود کند و خوف ازان زائل گردد و سکون یابد چند روز راحت دهند
و غذا لحوم حملان و جدی و پاچهٔ آنها بطریق شوربا یا طبیخ بهیئت غسیل و روغن بادام بدهند و از فواکه مویز خراسانی و انجیر خشک و پسته و مغز بادام خورانند و از بقول
بادرنجبویه و پودینه و نعنع و مانند آن دهند و اعادهٔ ایارج و تدبیر مذکور کنند تا آنکه صلاح تام یابد و اگر ازین ایارجات اثر صلاح نه بینند و مرض کم نگردد و این ایارج مرکب
از لاجورد دوای ایارج بدهند ایارج فیقرا افتیمون هر واحد چهار درم حجر لاجورد غاریقون هر واحد دو درم سقمونیا یکدرم قرنفل بست حبه باریک سوده بحریر بیخته بشربت
یا شربت پوست ترنج بسرشند شربتی ازان یک مثقال تا دو درم و این را هر هفته یکدفعه بدهند که دوای نافع این علت است و ازین عدول نباید کرد که بارها تجربه کرده‌ام
و چون ازین تدبیر مرض صلاح یابد و عقل مریض عود کند لیکن قدری فکر و خوف باقی ماند باید که بتقویت قلب عنایت تام کنند تا این بقیه ازان زائل گردد و این چنان باشد
که نظر کنند اگر در بدن او حرارت نباشد و نبض سریع و ملمس بدن گرم نبود دواء المسک حلو و مرقد بقدر حاجت بدهند و اندک تریاق کبیر بعرق بادرنجبویه یا عرق گاوزبان دهند
و اگر در انجا حرارت باشد این دوا باید داد گل سرخ و صندل سفید و گل ارمنی و گاوزبان و کشنیز خشک و قرفه و قرنفل و زرشک هر واحد دو درم طباشیر و تخم خرفه و ریوند چینی
و عود خام هر واحد یکدرم تخم بادرنجبویه یکنیم درم بسد و کهربا و ابریشم خام هر واحد نیم درم کافور دو دانگ همه را باریک کوفته بحریر بیخته صبح دو درم بشراب که دران گاوزبان
تر کرده باشند و شربت سیب بخورند و مثل او وقت خواب و چون حرارت قوی نباشد این مفرح منسوب بکندی بدهند گل سرخ شش جزو سعد پنج جزو قرنفل مصطکی
سنبل الطیب اسارون هر واحد سه جزو قرفه زرنب هر واحد دو جزو هیل بسباسه قاقله جوزبوا هر واحد یکجزو همه را باریک کوفته بیخته از مجموع ادویه سی و شش مثقال بگیرند
و یک رطل آمله در هفت رطل آب بجوشانند تا به سه رطل آید صاف کرده ثفل او دور کنند و آب آمله را در دیگ انداخته بران یک رطل فانید سنجری ریخته بپزند تا مثل لعوق گردد
از آتش فرود آورده ادویهٔ مذکوره حل کنند شربتی دو مثقال و نیم صفت معجون دیگر مفرح نفس محمود برای فهم محسن لون نافع خوف عارض و برودت فکر و سائر اعراض سوداوی
بگیرند بادرنجبویه و پوست ترنج و قرنفل و مصطکی و زعفران و قرفه و جوزبوا و بهمن سفید و بهمن سرخ و زرنباد و درونج و تخم بادروج و نارمشک و سک هر واحد یکجزو و مشک عشر جزو همه را
کوفته بحریر بیخته بگیرند و هلیله کابلی بست عدد آمله سی عدد در سه رطل آب بجوشانند تا یکنیم رطل بماند صاف نموده عسل یک رطل انداخته بآتش معتدل بپزند و کف بردارند
تا آب بسوزد فرود آورده ادویه بسرشند شربتی ازان یکدرم و دیگر مثل آن حرمل پنج درم کمازریوس اسطوخودوس کمافیطوس برگ بادرنجبویه مرزنجوش افتیمون هر واحد دو درم
سه رطل آب بران انداخته بآتش ملائم بپزند تا ثلث بماند صاف نموده بگیرند مویز منقی و کشمش یک رطل کوفته آب مذکور اندک اندک بران ریزند و بمالند تا بقوام عسل آید
و در پاتیله انداخته زیر آن آتش ملائم کنند تا بقوام آید بعده قرنفل و بادرنجبویه و مصطکی و فرنجمشک و زعفران بسباسه پوست ترنج خشک هر واحد سه درم عود هندی دو درم باریک
کوفته بیخته بران ریزند و حل کنند تا مستوی گردد و در ظرف آبگینه یا چینی بدارند و در هر سه روز یکدرم تا سه درم حسب حاجت بخورند که این مرض را فی الحال نفع بخشد و چون
صاحب او ازان برآید مدت در اوقات راحت بهر آنکه تقویت نفس و قلب عجیب کند و باید اصحاب این مرض را که چون ازان خارج شوند از اغذیهٔ مولده سودا مثل شراب
کهنه حاد و غیر آن که در قول مسیحی گذشت و از غضب و هم احتراز کنند و اغذیهٔ محموده مثل نان سمید و لحوم خرفان و جدی و ماکیان و ماهی و استحمام آب شیرین
و دلک معتدل و تمریخ بروغن بنفشه استعمال نمایند و با قومی از صاحبان عقل و ادب معاشرت کنند و الحان حسنه سماعت نمایند و شراب ابیض که نه کهنه باشد و نه نو بمقدار
سرور آرد و سکر نیارد بنوشند و بچیزی که مسرت بخشد نظر کنند و جلوس در مواضع باد و بساتین و مزارع سبز تازه سازند و در فصول تناول ادویهٔ مسهل سودا که لطیف باشد
و تناول او بر ایشان سهل بود تعاهد نمایند طبری گوید که قسمی از مالیخولیا از امتلای همه بدن و عروق آن از اخلاط سوداوی فاسد حادث میشود و این نوع بحسب
فصول سال و اغذیه و حسن تدبیر و فساد آن تغیر و زیاده میگردد و علاجش بعد مراعات سن و مزاج و فصل و غیره قوانین فصد باسلیق است و تغییر تدبیر او مرطبات
و صبر بران چند روز بعد فصد بعد ازان ایارج الاصول بنوشانند خشخاش سفید عناب سپستان از هر واحد یک کف پوست بیخ کبر و بادیان

اقوال مهره مسیحی گوید که در مالیخولیای سوداوی باید که فصد باسلیق یا اکحل کنند و رگ وسیع کشایند و بخون نظر کنند اگر سیاه باشد بقدر وافر ازان خارج کنند و اگر سیاه نباشد
فی الفور بند نمایند و غذا با سفیدباجات یا مزوره تبا از لحوم حملان و ماکیان و دراج و ماهی صخری تازه و اسفاناخ و کدو و کاهو و بقله یمانی و زرده بیضه نیمبرشت و جو مقشر و شیر تازه
سازند و از تناول اطعمه سوداویه مثل عدس و کرنب و بادنجان و لحوم صید و لحم بقر و بز و شتر و باقلا و پنیر و نمک سود و ماهی شور و تعب و سهر و مصابرت بر گرسنگی و تشنگی و شراب سیاه
غلیظ احتراز نمایند و شراب رقیق ممزوج و استحمام آب شیرین و راحت و خواب ایشان را نافع است و بعد استعمال این تدبیر باید که تنقیه خلط سوداوی نمایند و در ابتدا اشیای
قویه ندهند بلکه خفیفه مثل دوای مرکب از ایارج فیقرا و افتیمون و غاریقون و شحم حنظل دهند و مقدار این اشیا بحسب قوت مریض و سن آن بحسب مقتضای اخلاط سازند و اگر این
کفایت نکند تا یک هفته تدبیر مذکور بعمل آرند بعد ازان تنقیه معده او بقی کنند و این چنان باشد که شبت و پودینه نهری و نمک و تخم قطف و جوز القی و تخم ترب در آب
بجوشانند و با وی اندک سکنجبین آمیخته نیم گرم بنوشانند و پیش ازین چیزی از طعام و ترب در سکنجبین ترکرده خورانیده باشند بعد ازان قی آورند اگر استفراغ کما ینبغی گردد
بهتر والا مرتبه دیگر استعمال نمایند و معذلک سکنجبین که دران ترب چوب خربق خلانیده ترکرده باشند بنوشانند و چون معده پاک گردد این مطبوخ افتیمون بنوشانند
هلیله سیاه ده درم بسفایج پنج درم سنای مکی ترب بد هر یک چهار درم اسطوخودوس هشت درم مویز منقی پانزده درم افتیمون ده درم سوای افتیمون همه را در سه رطل
آب بجوشانند تا بیک و نیم رطل آید پس افتیمون بران انداخته یک جوش دیگر داده از آتش فرود آرند و مالیده صاف نموده بگیرند غاریقون دو ثلث درم صبر یک درم
نمک هندی نیم درم خربق سیاه ربع درم بجلاب سرشته سه ساعت قبل از مطبوخ بخورند بعد ازان مطبوخ بنوشند و اگر بدن ضعیف باشد و متحمل این دوا نبود
ماء الجبن با نمک سلیمانی هندی و افتیمون و هلیله سیاه و شکر هر روز بنوشند و اگر در هر هفته یکبار اطریفل صغیر سه درم افتیمون سوده دو درم ایارج فیقرا نیم درم باهم آمیخته
بخورند نافع بود و اگر ازین تدبیر مرض کم نشود باید که بدن را تا زمانی صالح راحت دهند و تدبیر مذکور استعمال نمایند بعد ازان ایارج جالینوس یا ایارج لوغاذیا
یا ایارج روفس با مطبوخ مرتب از هلیله کابلی و سیاه و افتیمون و اسطوخودوس و بسفایج و نمک هندی و مویز منقی و مرکب از حجر ارمنی بخورانند و این دوا دو یا سه مرتبه
استعمال کنند بعد ازانکه مریض را در میان هر دفعه بقدر یک هفته راحت دهند و بتدبیر مذکور پرداخته باشند و بعد تنقیه بدن امر قلب نظر کنند زیرا که منفعت تقوی
او در ابطال فزع و وسواس عظیم است و این چنان باشد که اندک تریاق یا دواء المسک بشراب که دران گاوزبان یا بادرنجبویه ترکرده باشند بخورانند و اگر با آن سهر باشد
آبی که دران بنفشه و پوست کدو و نیلوفر و جو مقشر و پاچه بز جوشانیده باشند بر سر ریزند و شیر بز بر سر دوشند و استعمال معجون نجاح نافع این مرض است و نسخه آن در قول گیلانی
گذشت و اگر خواهند که وقت حاجت مسهل آن را قوی کنند دران غاریقون و حجر ارمنی مغسول داخل کنند و کسی را که بر شرب مطبوخ قادر نبود این حب نافع است افتیمون بست درم
بسفایج غاریقون یک یک درم خربق سیاه نمک هندی هر یک نیم درم اسطوخودوس هفت درم ایارج فیقرا پانزده درم بدستور حب سازند شربتی ازان سه درم تا چهار درم ابو علی
گوید که بعد فصد اگر خلط سوداوی حقیقی و مائل بسوی رقت باشد تنقیه بحب مرتب از افتیمون و صبر و خربق کنند و ابتدا با انضاج نمایند بعده در اول امر بادویه خفیفه که دران افتیمون و شحم حنظل و اندک
سقمونیا داخل بود تنقیه سازند بعد ازان بطبیخ افتیمون و غاریقون بعده اگر فائده نشود ایارجات کبار استعمال کنند بعد ازان اگر احتیاج تنقیه باشد خربق معه خوف حذر و حجر لاجورد و حجر ارمنی
و حب متخذ ازین هر دو بلا خوف بدون حذر استعمال نمایند و بیشتر ایشان استعمال این ادویه مذکوره در ماء الجبن بطریق مداومت و تقلیل مقدار از روی انفع میکنند و اگر ازین نفع مترتب نگردد
اعاده از تدبیر اول کنند و در هر هفته تنقیه بحسب طبیعت متوسط کنند و فیما بین آن اطریفل افتیمونی استعمال نمایند و خوردن ایشان اطریفل با افتیمون باین صفت نموده است باید اطریفل
سه درم و افتیمون یکدرم و ایارج نیم درم و در هر ماه تنقیه بدوای قوی از ایارجات کبار و حبوب کبار کنند تا آنکه مرض زائل گردد و ایضا قی استعمال نمایند خصوصا اگر بیابند که معده بخیر نیست
که در مرض می افزاید و معده شدید الضعف نباشد و باید که قی با آبی کنند که دران پودینه و کنگر زد و تخم ترب باشد و ترب در سکنجبین ترکرده بخورند و مقدار سکنجبین استار و مقدار آب یک رطل
باشد و زیاده و کم بقدر قوت کنند و اگر خوف ضعف قوت باشد از خربق اجتناب نمایند و هرگاه تنقیه کرده شود قصد تقویت قلب نمایند با شیائی که مکرر مذکور شده و این اطریفل افتیمونی
درین باب عجیب النفع است و چون مرض مزمن گردد قی بخربق کنند و مضوغات و غراغر معروفه استعمال کنند و مشمومات خوشبو و مشک و عنبر و افاویه و عود بعمل آرند ابن عباس گوید که هرگاه
این مرض از غلبه خلط سوداوی و مره سودا بر بدن عارض شود باید که نظر کنند اگر غلبه دم دلالت کند اخراج آن از فصد بحسب حاجت کنند اگر دم خارج سیاه باشد و اگر در انجا
حاجت اخراج خون نباشد و مریض کثیر الغم و هم و باخبث النفس کثیر الخوف و متوحش از مردم و قلیل النوم باشد تدبیر مرطب استعمال کنند تا آنکه در او خواب آید

نسخه مطبوخ افتیمون

نسخه حب افتیمون

و زیرباجات مرتب ازان که شیرین باشد این مطبوخ افتیمون دهند هلیله سیاه و کابلی و بلیله و آمله و افتیمون کوفته در صره بسته هر واحد هفت درم افسنتین حشیش غافت قنطوریون
دقیق بسفایج جعده هر واحد چهار درم برگ سنا مکی گاوزبان برگ بادرنجبویه هر واحد سه درم پوست بیخ کبر بادیه کبیره پوست بیخ بادیان بادیه ریوند دو درم خربق سیاه دو دانگ
همه را بدستور مطبوخ بجوشانند و صاف کرده شربتی بقدر قوت مریض گرفته دو ثلث درم غاریقون و دو ثلث درم تربد و سه طسوج سقمونیای مشوی در آن حل کرده نیم گرم بنوشند
و بعد ازان ده روز دیگر راحت داده مابین آن سعوط بروغن بنفشه کنند و شیر دختران بر سر دوشند و ساقین و قدمین بروغن گل نیم گرم طلا و تمریخ نمایند و آبزن و حمام نمایند و آب نیم گرم
بسیار بر سر ریزند و از جماع بالکل منع نمایند و درین ده روز اسفیدباجات و حریره مرتب از گندم سفید و آب پاچه و مطبوخ و تنوری و زیرباجات شیرین بقدر اعتدال خورانند
و از عوارض تخمه یا سوء هضم مریض محافظت نمایند بعد ازان شربت لوغاذیا باین نسخه خورانند بگیرند هلیله سیاه بست درم سنا و بسفایج هر واحد پنج درم مویز سیاه منقی بیست درم
در چهار رطل آب بجوشانند تا یک رطل آید پالیده صاف نموده هفتاد درم ازان بگیرند و هر گاه سوم حصه شب باقی ماند لوغاذیا سه مثقال بخورانند و صباح این مطبوخ بنوشند
و بعد خروج ازین عمل تا پانزده روز پرهیز کنند و بر زیرباجات و حوالی اطراف جدی و جوزه ماکیان اقتصار ورزند بعده بقیه مرض و اعراض آن نظر کنند اگر از اعراض چیزی باقی
ماند بحسب آن عرض علاج کنند بنحوی که اگر مرض انحطاط پذیرد و زائل گردد و غذاهای مغزی رسیده باشد اگر معده او متحمل این بود مرغ خصی فربه و جوزابات مرتب بشکر سفید
و خشخاش سفید اگر ممکن باشد و اگر ممکن نبود سایر اغذیه که در طبع قائم مقام آنها باشد اختیار نمایند و اگرچه مثل آنها در قوت نباشد و شخصی را این نوع مالیخولیا بهم رسید و در اثنای
معالجه این کثیر الهذیان و دائم الوسواس با حزن و گریه و سکوت طویل بود و چون مرض او منحل گردید ابتدا بالضحک بسیار نمود میل دانستم که خون او حدت و کثرت پذیرفته
و گرم گردیده فصد هر دو قیفال او در ایام متفرق نمودم و ضعیف بسیار شد و اسهال خفیف بهم رسید و از مرض صحت تام یافت جرجانی و ایلاقی گویند که اگر سودا با خون
آمیخته باشد اول رگ اکحل کشایند و اندک خون کم کنند و غذا خفیف یا جید الکیموس دهند تا یک هفته برین تدبیر بمانند بعده دیگر بار فصد اکحل کنند اگر قوت قوی باشد
اخراج خون بقدری که مناسب بود بیکدفعه کنند بهر آنکه استفراغ آن بیک بار قوت صعود بخار به دماغ منع کند و اگر قوت قوی نباشد در دو یا سه دفعه بیرون کنند و زنان
را رگ مابض یا صافن کشایند تا ادرار حیض شود و تنقیه بدن ایشان گردد و چون طبیب را معلوم شود که بخار این خون در دماغ محکم شده رگ پیشانی باید کشاد و بعد فصد یک هفته
راحت دهند بعد ازان ماء الجبن دهند و تنقیه بایارج فیقرا یکدرم و اطریفل صغیر دو درم بسفایج نیم درم و افتیمون دو دانگ تا نیم درم مرکب کرده در هر هفته یکبار کنند و اگر متحمل باشد ایارج
شحم حنظل زیاده نمایند اگر باین علاج اثر صلاح پدید آید بهتر و الا ادویه قوی تر دهند و بهترین دوا اندرین باب ایارج جالینوس است و اگر بعد تنقیه سه بار بایارج مذکور
اثر صلاح ظاهر نشود حبی سازند از حجر ارمنی مغسول و ایارج فیقرا و افتیمون و غاریقون و شحم حنظل هر یک بمقداری که مناسب حال مریض دانند و ایارج فیقرا و بزر لوغاذیا
نیز مطبوخ افتیمون و هلیله کابلی و هلیله سیاه و اسطوخودوس و مویز منقی و اندکی نمک هندی سودمند باشد و اگر بعد ازین راحتی نیابند حجر ارمنی مغسول با ایارج فیقرا
مساوی مرکب ساخته بدهند اسکندر گوید که حجر ارمنی دو درم تا سه درم دهند و دیگر جا میگوید که یکدرم یا کم و زیاده حسب حال مریض بدهند و میان هر شربت ادویه
یکبار یا دو یا سه درم اطریفل کوچک یکدرم ایارج فیقرا و یکدرم افتیمون مرکب کرده بدهند و هر گاه که این همه تدابیر بکار برند و مرض بر حال خویش باشد نا امید نشاید شد
و بهمین طریق سلوک نمایند که هنگام تغیر هوا صحت ظاهر شود و اگر ازان هوا بهوائی دیگر تحویل کنند صواب باشد و این معجون نجاح درین باب بسیار نافع است خون را از اخلاط
سوداوی صاف کند هلیله کابلی و هلیله سیاه و بلیله و آمله هر یک ده درم تربد و اسطوخودوس و بسفایج و غاریقون و افتیمون هر یک پنج درم حجر ارمنی مغسول دو درم و نیم سوده
سه وزن همه ادویه شربتی چهار درم و اگر مریض ضعیف باشد و متحمل علاجهای قوی نبود او را حب ماء الجبن یا این سفوف علاج کنند بگیرند افتیمون هلیله سیاه هر یک ... شکر ...
سفوف کنند و اگر مریض را عادت قی باشد و بآسانی تواند کرد اول از همه تدابیر قی کنانند تا بقوت قی کردن ماده سوداوی از قعر بدن حرکت کند و بمعده آید و بقی
خارج شود و تدبیر قی بدین طریق باید که اول سه روز در طعام چیزهای ملطف چون ترب بسرکه و کرفس و سداب بسرکه تناول کنند و روز چهارم طعام خورند که برای قی
موافق بود و ازین کرفس و سداب و ترب زیاده بکار برند و ادویه مناسب نوشانیده قی نمایند و در مدت هفته سه دفعه قی کنند بهمین ترتیب هر بار که از قی فارغ شوند
ضماد از مصطگی و افسنتین رومی و گل سرخ و سنبل و اسارون و سعد بر معده کنند تا معده را قوت دهد و بعد ازانکه سه دفعه قی کرده باشند تدبیر علاجهای مذکوره کنند و باید
در حال آمیختن سودا با خون مختلف باشد گاهی سودا لطیف تر و تیزتر از خون متمیز و بعروق بر خون طافی باشد خارش و بهق و مانند آن از وی تولد کند و علاج این سهل تر

هر واحد یک باقه مصطکی سنبل الطیب حب الغار قودری بوزیدان اشنه اصل السوس مقشر برگ حسفرم هر واحد بمقدار واجب برگ بادرنجبویه و گاوزبان هر واحد یک کف سه تیره مویز منقی یک کف کبیر همه را خوب بجوشانند و ازان مقدار سه رطل صاف بگیرند و در ظرفی کرده به آب سرد بدارند اگر زمانه تابستان باشد و هر روز بیست درم ازان با سه درم روغن بادام تلخ و سه درم روغن بادام شیرین هفت روز تا ده روز بنوشانند و درین ایام روغن بنفشه بر بدن بمالند و بدان سعوط کنند بعد ازان چون طبیب را یقین شود که بدن او رطوبت قبول کرده و اخلاط او اندکی رطیب یافته باین مطبوخ تنقیه نمایند هلیله سیاه بیست درم هلیله کابلی ده درم افسنتین رومی هفت درم حشیش غافث و قنطوریون و کمافیطوس و کمازریوس و شکاعی و باداورد و حسک هر واحد چهار درم بیخ سوسن آسمانجونی و عنصل مشوی هر واحد پنج درم سنا و بسفایج هر واحد چهار درم تخم کرفس انیسون هر واحد سه درم برگ حسفرم و بادرنجبویه و فرنجمشک گاوزبان و پرسیاوشان هر واحد یک کف شاهتره کف کبیر آمله و شیر آمله و بلیله هر واحد چهار درم مویز منقی بیست درم همه را بدستور مطبوخ بپزند و قانون او نیست که هفت چند آن آب انداخته با آتش معتدل بجوشانند و در طبخ آن مبالغه نکنند تا مکدر و فاسد نگردد و بعده یک شربت ازان بحسب قوت مریض و سن و مزاج آن صاف کرده هفت درم افتیمون کوفته دران انداخته تا دوازده ساعت بگذارند بعد ازان جوش خفیف داده صاف کرده یکدرم غاریقون و دو ثلث درم تربد و نیم درم ایارج فیقرا و یکدانگ و نیم دانگ لاجورد مغسول و نیم دانگ خربق سیاه بدهند بشیر تازه همه را سوده بعسل سرشته دران بمالند و نیمگرم بنوشانند و چون ازو فارغ شوند تا بیرون طبیعت بغذا کنند مثل خورانیدن شوربای جوزه مرغ رطب و حریره شیرخر که در مانیا باید و یا بچه بره مطبوخ بجو مقشر در تنور و مانند آن و سعوط بروغن بنفشه و شیر دختران و آب عصی الراعی و آب جراده کدو استعمال کنند و نطول که در مانیا خواهد آمد بر سر ریزند و چون این همه بعمل آورند فصد هر دو صافن کنند و اندکی خون بحسب قوت مریض برارند بعد ازان چند روز راحت دهند مع حسن تدبیر در غذا و لزوم آبزن و دخول حمام که آب او شیرین باشد و اطالت در حمام نکنند بعد ازان بمقدار الاتقیه علت ظهور اعراض نظر کنند اگر اعراض فی الجمله باقی بود مداوا به انست و خوشبوهای موافقه نمایند و مجالس ابریاحین خوش رنگ و خوشبو آرایش [illegible] شرابهای [illegible] بنوشانند والحان خوش بسماعت رسانند و باکسی که در صحبت او محبت و دوستی داشته باشد مجالست نمایند و لباس سفید بپوشانند و جای تاریک نه بینند و قبل هجوم ظلمت استراحت نمایند و چراغ خانه او تا طلوع آفتاب خاموش نکنند و چون این نوع مالیخولیا [illegible] معجون را استعمال کنند بلیله سیاه پوست هلیله کابلی هر واحد پنج درم زراوند مدحرج و طویل و عود و وج و زرنباد و غاریقون سفید ملایم و تربد سفید مجوف و گاوزبان و برگ بادرنجبویه و برگ فرنجمشک هر واحد چهار درم حرمل و شونیز هر واحد دو درم حنظل و اناردانه و اشقیشعان هر واحد یکدرم و نیم درم ماهیزهرج و حب الغار و شکاعی و بیخ لفاح و اسطوخودوس و حشیش غافث و فو و نطراساليون و تخم کرفس و انیسون و دارچینی واشنه و قرنفل و پوست بلیله و مصطکی هر واحد سه درم افسنتین رومی افتیمون اسقیل مشوی هر واحد هشت درم بزرالبنج سفید یکدرم و دو ثلث درم بیخ سوسن آسمانجونی وسقمونیای مشوی و سیب هر واحد پنج درم کشنیز هفت روز در سرکه تر کرده خشک نموده ده درم صبر سقوطری ده درم زعفران یکدرم همه را کوفته بیخته بسه رطل عنصل کهنه و عسل مقوم سرشته در ظرف آبگینه کنند و سر او بند کرده در سبوس گندم یا در ریگ کاه ده روز دفن کنند شربتی ازان سه درم زیاده و کم بقدر قوت مریض و سن و مزاج و فصل و در هر ده روز یکشربت این معجون را بخورانند و در میان آن سعوط و مالش بدن او بروغن بنفشه کنند و بر سر او نهند و بر ساقین و قدمین او بمالند و غذا او سفیدباجات و زیرباجات شیرین از پاچه بره و لحم ماکیان و بچه آن و تدرو و مانند آن سازند و از جمیع اغذیه ردیه مثل لحم بقر و نمکسود و لحوم شکار پرهیز کنند و بعض افاضل ذکر کرده اند که گوشت خارپشت اصحاب صرع و مالیخولیا را نافع است بهر آنکه دران قوت محلله اخلاط سوداوی است و آنرا تریاق المجانین نامند ایضا او گوید که نوع دوم مالیخولیا نسبت که از اخلاط سوداوی در دماغ و عروق آن باشد فقط بدون آنکه منتشر در جمیع بدن گردد و علاجش در ابتدا لزوم اغذیه مرطبه مثل جوزه مرغ و حریره شیرخر و تغریق راس او در روغن بنفشه نیمگرم و روغن گل است هر گاه در تغریق تری معلوم شود باین حب تنقیه نمایند گل سرخ و افسنتین هر واحد دو درم خربق سیاه که سه شبانه روز در شیر خر و یا شیر زنان تر کنند و هر روز تبدیل شیر کرده در آفتاب خشک کرده باشند یکدرم و نیم دانگ افتیمون مصطکی سنبل الطیب هر واحد یکدرم پوست بلیله و چوب وج هر واحد دو ثلث درم صبر سقوطری شش درم هلیله سیاه پنج درم سقمونیای مشوی سیب یکدرم و نیم درم همه را کوفته بیخته بسرکه عنصل سرشته مثل فلفل حبها سازند و در سایه خشک سازند متوسط نموده دو مثقال با آب نیمگرم بخورند و یکدو دفعه بایان حب تنقیه نمایند بعد ازان ده روز راحت دهند و بارالاصول که در نوع اول مذکور شده بنوشانند و بعد ده روز لزوم سفیدباجات و پاچه جدی یا حملان و ماکیان

مصطکی جوزبوا فلفل دارفلفل دارچینی قرنفل خیربوا اسارون هندی پوست ترنج بهمن سفید و سرخ تخم بادرنجبویه هر واحد یک نیم درم کوفته بیخته بعسل سرشته شربتی از آن یک مثقال
واگر بسبب احتباس حیض باشد علاجش تلطیف و طمث است و هر صبح جلاب از بیخ سیاوشان و اصل السوس تر بیک سه درم و شکر ده درم بنوشانند و غذا افزوده آب نخود
بشیره حب القرطم و زیرباج معمول بسرکه و نخود و زعفران و شکر دهند نجیبی گوید که اگر سببش خلط سودا مخصوص نفس دماغ باشد فصد قیفال و تغریق سر با آب مرطبه [illegible]
و دوشیدن شیر بر سر کنند و هر صباح خمیره بنفشه ده درم گاوزبان یکدرم اصل السوس یکدرم ترنجبین ده درم بنوشانند و نخود آب بلحوم بره و جوزه مرغ فربه خورانند و اگر مادی تپ
باشد ماء الشعیر و نخود بروغن بادام و اسفاناخ و کدو دهند و بعد ظهور نضج این مطبوخ افتیمون چند مرتبه بدهند نسخه آن هلیله کابلی هلیله سیاه هر یک ده درم بلیله شیر آمله هر یک چهار درم
مویز منقی بیست درم سنای مکی شش درم گل سرخ پنجدرم افسنتین شکاعی بادآورد هر واحد چهار درم اسطوخودوس کمافیطوس کمادریوس بسفایج کوفته هر یک سه درم گاوزبان
بادرنجبویه هر یک پنجدرم سازج هندی قرنفل هر واحد یک نیم درم تخم بادرنجبویه تخم فرنجمشک تربد هر یک دو درم انیسون بادیان هر واحد یکدرم همه را در شش رطل آب
بجوشانند تا ربع بماند پس افتیمون سه درم دران انداز ند و مالیده صاف کنند و غاریقون یکدرم صبر چهار دانگ نمک نفطی دو دانگ لاجورد شحم حنظل کتیرا هر واحد نیم درم
شکر ده درم بران انداخته بقدر احتیاج از ان نیمگرم وقت سحر بنوشند و کسی که اخراج صفرا معتاد باشد بخواهد هلیله زرد هفت درم در مطبوخ و سقمونیا نیم دانگ بسفرارد و افزاینده
و از مولدات سودا پرهیز کنند و در تخصیب بدن کوشند و اگر سببش امتلای جمیع بدن از سودا باشد علاجش همین است لیکن قوی تر از ین علاج مالیخولیا که از احتراق بلغم
یا سودا باشد همانست که در قول ابن الیاس مذکور شد و این سکنجبین افتیمونی صاحب مالیخولیا و توحش و صرع را نافع است افتیمون ده درم بسفایج شش درم بادرنجبویه تخم بادروج
تخم فرنجمشک زرنباد درونج بهمنین سازج سنبل قاقله هر یک سه نیم درم تخم کشوث تخم کاسنی اصل السوس بیخ کاسنی هر یک یازده درم گاوزبان پانزده درم زوفا کمافیطوس
حاشا هر یک چهار درم پرسیاوشان پنج درم گلقند شکری مثل مجموع همه ادویه را در سرکه یک شبانه روز تر کنند بعد از ان پنج رطل آب بران ریخته بآتش ملایم بجوشانند
و صاف کرده شکر بقدر یکه طعم او محسوس گردد بران انداخته بقوام آرند شربت پنجدرم بماء الجبن یا با آب خالص و این نسخه مجرب بعض اصحاب مالیخولیا و امراض سوداوی را نافع
مغز فندق مغز بادام مغز پسته کنجد مغز جوز مغز چلغوزه مغز تخم کدو مساوی روغن برآرند و بقدر نیم درم از ان سعوط کنند و این چند لین نافع این مرض است بابونه اکلیل الملک
و دیگر ادویه که در قول گیلانی گذشت هر یک پنجدرم ترنجبین پانزده درم عوض مغز فلوس روغن بنفشه نسخه مفرح حار در قول ابن الیاس مسطور شد [illegible]
که ابتدا بفصد کنند اگر در خون کثرت یابند یا از قیفال چنانچه در صنف اول یعنی مالیخولیای دماغی و یا از اکحل یا باسلیق و صافن چنانچه در نوع ثانی و ثالث یعنی مالیخولیا که از [illegible] جمیع بدن
باشد و در مراقی پس اگر خون سیاه و غلیظ برآید بمقدار حاجت برآرند و الا بسرعت بند کنند که هنوز ماده مستقر در دماغ بود و در عروق [illegible]
رگ پیشانی صواب باشد و در هر سه انواع آن در ابتدا ماء الشعیر سبز یا سرد بارده مثل اسفاناخ و کشنیز یا ساده با شکر دهند یا جلاب بگلاب و عرق گاوزبان بشکر و تخم ریحان
یا شربت سیب بعرق گاوزبان یا شربت نیلوفر یا شربت شاهتره بعرق گاوزبان تنها و بعرق بادرنجبویه بنوشانند و یا مطبوخ بادرنجبویه و اسطوخودوس و گاوزبان
و اصل السوس و سپستان و گل سرخ بشکر یا خمیره بنفشه یا گلقند دهند و اغذیه جیدالکیموس مرطب بسیار مثل شوربای جوزه مرغ و ماکیان فربه و بره و بزغاله خورانند یا اجاصیه
و تفاحیه حصرمیه دهند اگر سودا از احتراق صفرا باشد و در سن شباب و فصل و بلد حار یا حنطیه یا رشته اگر هضم احتمال کند و مالیخولیای مراقی نباشد چه مراقی را ضعف معده لازم است
و دیگر اغذیه در قول گیلانی گذشت حلوا از شکر و نشاسته و روغن بادام و خشخاش و تخم خرفه سوده یا شیره آن داخل کرده و فواکه و ادهان بارده که سابق مذکور شد استعمال نمایند
و چون علامات نضج ظاهر شود و قوت متحمل باشد تنقیه بمطبوخ فواکه در صفراوی و بطبیخ افتیمون یا حب آن در سوداوی نمایند یا پنجدرم تا هشت درم افتیمون بشیر تازه و شکر
و یا سفوف سودا و ایارج بماء الجبن دهند و اطریفل صغیر تنها یا مقوی با افتیمون خصوصا در مالیخولیای دماغی نیکو است و تعهد تنقیه بعد هر اندک مدت نمایند و انفع اشیا که درین باب مشاهده شده ماء الجبن است
که در ان افتیمون و هلیله سیاه خیسانیده و شربت شاهتره و روغن بادام بران انداخته باشند و باید که ایشان را در معالجه یعنی استعمال مطبوخات منضجه و مسهلات بعد هر زمان راحت دهند
تا قوت بتکرار تنقیه ساقط نشود و از کثایت مسهل استراحت یابد و در ایام راحت عقب تنقیه مفرحات یا تریاق استعمال کنند و لزوم عقل ایشان نمایند بملازمت شخصی که از ان محبت داشته باشند
مثل اعضا کرمی هیبت با وقار بود و صاحبان این مرض را مهابت داشته باشند و در بعض گمانهای فاسد ایشان با ایشان مائل شود تا حدت و غضب ایشان بعناد و مجادله زیاده نشود و اکثر
عروض مالیخولیا مردمان عاقل را می باشد بسبب کثرت افکار ایشان در علوم و تدبیرات معیشت پس بجهت [illegible] گوید که بسیار [illegible]

باشد و گاهی سودا ساکن‌تر و غلیظ‌تر و راسب باشد بواسیر و دوالی و داء الفیل از آن پیدا شود و علاج این مشکل‌تر باشد و گاهی همه اجزای سودا با جمیع اجزای خون آمیخته باشد
و غیر متمیز بود و امراض گوناگون حادث شود و این نوع مالیخولیا که مذکور شد از آنجمله باشد و آنجا که ماده سودا با بلغم آمیخته باشد سکنجبین عنصلی سازند موافق باشد
و در تجارب محمد زکریا است که جوانی صاحب مالیخولیا را نزدیک او بردند و او گاهی موی ریش خود و گاهی کلوخ از دیوار همی کند و می‌خورد و در بیضه او غلوله سخت ظاهر شده بود و مثل
فلکه چرخه و محمد زکریا فرمود که او را فصد کنند و اگر خون سیاه بینند چندان برآرند که رنگ خون بگردد و در یکماه دو مرتبه مطبوخ افتیمون دهند و آن شب که فردای آن مطبوخ
خواهند داد وقت خواب سه درم افتیمون با مویز منقی کوفته بدهند و بامداد مطبوخ بنوشانند و روغن بنفشه بر سر او نهند و بر بیضه او ضماد ملین گذارند و دل او خوش دارند
بدین تدبیر خلاصی یافت صفت مطبوخ افتیمون بگیرند افتیمون و هلیله کابلی و اسطوخودوس و مویز منقی هر یک ده درم بسفایج پنج درم تربد نیم‌کوفته چهار درم [illegible]
هفت درم همه را در سه رطل آب بجوشانند چنانکه رسم است و صاف کنند و کسی را که از مطبوخ کراهت کند این حب افتیمون بدهند و نسخه آن در قول مسیحی گذشت
صاحب مالیخولیا را مناسب است و نسخه آن همانست که در قول ابن عباس مسطور شد لیکن در اینجا قاقله و تخم بادرنجبویه و فرنجمشک عوض تخم بادروج و سک است و وزن
هر واحد دو درم و نیم و مشک ربع درم نوشته که پنجاه درم پوست هلیله کابلی و هفتاد و پنج درم آمله منقی در چهار رطل آب بجوشانند تا نصف بماند مالیده صاف نموده
با یک رطل عسل بقوام آرند و ادویه را بدان بسرشند شربت دو درم و نیم ابن الیاس می‌نویسد که اگر مالیخولیا بسبب اختصاص سودا بدماغ یا امتلای همه بدن از سودا باشد
فصد هر دو صافن کنند و اخراج خون بحسب قوت نمایند و تغریق سر بروغن بنفشه و کدو و بادام و تنقیه دماغ بمثل حب افتیمون و مطبوخ آن بکرات سازند و معالجه ابدان
که از تنقیه ابدان و اسهال ایشان ملول نشوند بهر آنکه اخلاط سودا عسر النضج و التحلل است و هر صبح شربت بنفشه ده درم و ترنجبین ده درم بنوشانند و غذا نخود آب دهند
و بعد ظهور نضج تام در قاروره تنقیه بدن بحبوب مذکوره سابق و مطبوخ هلیله زرد و سیاه و نسخه‌های جاده و لینه مذکوره در باب نسیان و سبات حسب الواجب نمایند و بر بدن
شیر بر سر ایشان مداومت کنند و صاحب این مرض از اشیای مولد سودا و غیر آن که سابق مذکور شد احتراز نماید و فالوده رقیق معمول از شکر سفید و روغن بادام و گوشت حملان و جدی
و ماکیان فربه و شراب رقیق کثیر المزاج و لوبان حمام و ترک تعب بالجمله هر چه بدن را فربه کند نافع است و اگر حدوث آن از احتراق بلغم باشد علاجش فصد صافن
یا باسلیق است و نوشانیدن جلاب از بادرنجبویه و بنفشه و اصل السوس مقشر و گاوزبان هر یک سه درم و گلقند شکری ده درم و غذا نخود آب با شیره مغز قرطم و بعد نضج تنقیه
بدن بحب افتیمون یا مطبوخ آن و اگر از آن کراهت کند بگیرند سنا هفت درم گل سرخ بادرنجبویه نیلوفر هر یک سه درم شکر سفید ده درم جوشانیده و صاف نموده معجون
نجاح پنج یا هفت مثقال همراه آن سحرگاه بنوشانند و این حب افتیمون ایشان را نافع بود و همان سرفه تغییر کند افتیمون بیست درم بسفایج و ایارج
فیقرا هر واحد ده درم غاریقون پنج درم نمک هندی سه درم اسطوخودوس هفت درم شربتی از آن سه درم و دوا المسک حلو و این مفرح نیز ایشان را نافع است و نسخه او همان است
که در قول ابن عباس گذشت لیکن [illegible] هلیله کابلی [illegible] هر واحد [illegible] مشک تبتی یک دانگ قاقله عوض [illegible] است باقی بدستور شربتی یک مثقال و اگر
بسبب احتراق سودای طبیعی حادث شود اعسر علاج و ابطأ برء از سائر انواع باشد علاجش تنقیه دماغ و جمیع بدن است از اخلاط سودا بحب افتیمون و مطبوخ آن
و ایارج روفس و جالینوس و لوغاذیا و معجون نجاح بکرات و مرات و هر صباح جلاب از بادرنجبویه و گاوزبان و نیلوفر و بنفشه هر یک سه درم و از گلقند شکری ده درم بنوشانند
و غذا نخود آب با شیره مغز قرطم و اندک ماش مقشر دهند و هرگاه نضج در قاروره ظاهر شود مطبوخ افتیمون یا مطبوخ هلیله سیاه بنوشانند و نوشانیدن ماء الجبن با افتیمون ایشان را نافع است
صفت ماء الجبن بگیرند یک رطل شیر بز و جوش دهند و یک اوقیه سکنجبین اندر اندازند حرکت دهند تا جوش برآید پس فرود آورند و صاف نموده آب بنوشند و شوربای خروس پیر
با بسفایج نیز ایشان را نافع است و ایارج جالینوس در تنقیه دماغ صاحب این مرض خاصیت عجیب است و حقنه لین که در قول گیلانی گذشت بعمل آرند با اضافه بابونه و غیر آن
و آنچه نشاط آرد و سماع و اخبار ساره و ملاقات شخصی که مونس باشد و تعریق راس بروغنهای مرطب و چکانیدن آب شیرین نیمگرم بر سر و نطول آب تخم خطمی و غیر آن که در
قول صاحب کامل گذشت و بعد از آن دوشیدن شیر از پستان بر سر و نهادن پنبه بشیر تر کرده بر آن و سعوط با دهان مذکوره بعمل آرند و هر صبح جلاب از عرق گاوزبان با شکر
ده درم و یک مثقال از این مفرح بدهند بگیرند گل سرخ و سعد و قرنفل هر واحد پنج درم بسباسه قرفه تخم فرنجمشک [illegible] هر یک سه درم مشک خالص یک دانگ [illegible]
سیسبان [illegible] شربت [illegible] و آن معجون دوا المسک حلو ایشان را نافع است [illegible] ابریشم خام مقرض هر یک [illegible] مشک خالص [illegible] مثقال تخم فرنجمشک تخم [illegible] تخم ریحان

قرص [illegible]

نسخه مفرح [illegible]

نسخه دوا المسک حلو

و پوست خشخاش نطول سازند و اگر بدن خشک و لاغر و ماده کمتر باشد و غلبهٔ خون چندان محسوس نشود بهیچ وجه فصد و مسهل روا ندارند و به ترطیب بدن و تعدیل مزاج و تفریح و تقویت
قلب کوشند و از بهترین منقیات که اصحاب مالیخولیا در صورت احتیاج تنقیه بآن محتاج اند ماء الجبن است و طریق آن این صورت است بگیرند شیر بز جوان سرخ رنگ فربه که مدت چهل روز از زادن آن
گذشته باشد مقدار دو رطل و در دیگ گلین نو بجوشانند و بچوب انجیر که سر او را منقش نموده و کوفته باشند حرکت میدهند و بعد از آنکه دو سه جوش آید سکنجبین بسیار ترش بقدر دو دانگ
در آن انداخته حرکت دهند تا منعقد شود و صاف کرده افتیمون پنج درم بر روغن بادام چرب ساخته در آن بخیسانند و صبح بدست مالیده صاف نموده لاجورد مغسول حجر ارمنی هر کدام یک مثقال اضافه نموده
بنوشند و اگر خواسته باشند شبانگاه وقت خفتن حب لاجورد و معجون نجاح سرشته ورق نقره پیچیده بخورند و بامداد ماء الجبن با مغز فلوس و ترنجبین و شیرخشت بدهند و اگر طبع مجیب بماده
قلیل باشد ماء الجبن ساده عجیب النفع است و تصفیه سفات بحسب مناسبات اندران جایز است چنانکه گاهی تمر هندی در آن بخیسانند و بقند سفید شیرین ساخته بدهند و گاهی اسطوخودوس و افتیمون و گاو زبان
بحسب احتمال قوت و وقت و عادت بیفزایند و مداومت حمام رطب روز مسهل بعد از فراغ اسهال و در روز راحت قبل از غذا و نطول آب گرم بر سر بغایت سودمند است
و باید که مجلس او با رایحه های بارده و میاه جاریه و اوتار سازها والحان دلکش آراسته دارند و در جمیع احوال از رعایت قلب و تقویت آن غافل نباشند و بمفرحات و مبدلات بتفریح و تعدیل مزاج
کوشش نمایند و مفرح یاقوتی بو علی درین باب از مجربات است **گیلانی** گوید که علاج مالیخولیای حادث از احتراق سودای طبیعی این است که اگر علامات خون ظاهر باشد فصد هفت اندام
و تقلیل خون سوداوی بدفعات نمایند و زنان را برای ادرار حیض فصد صافن کنند و اگر فصد ممکن نبود تدبیر ترطیب و تنقیه بنوعی کنند که در قول ابن عباس گذشت و بجای آن
سفوفی دهند که در قول جرجانی مسطور شد و معالجهٔ او بعلاج خفقان بارد کنند و اگر در بدن او حرارت و در نبض سرعت باشد علاجش بعلاج خفقان مع الحرارة نمایند و معجون
نجاح و معجون افتیمون و شربت بادرنجبویه برای ایشان نافع است و این مطبوخ افتیمون برای این علت و جمیع امراض سوداوی از جرب کهنه و بهق سیاه مفید بود هلیلهٔ سیاه بست درم
بسفایج کوفته چهار درم تربد کوفته یک نیم درم مویز منقی پانزده درم در چهار رطل آب بجوشانند تا یک رطل بماند پس هفت درم افتیمون در آن انداخته یک جوش دهند و مالیده صاف نموده
دو ثلث رطل از آن بگیرند و غاریقون یک ثلث درم شحم حنظل دو دانگ نمک نفطی یک دانگ بعسل سرشته یک ساعت قبل از مطبوخ بخورند پس مطبوخ مذکور بنوشند و آنچه این را
و جمیع امراض سوداویه و قولنج را نافع میکند شوربای خروس پیر است که با آب نمک و شش درم بسفایج کوفته بپزند و شوربای آن بنوشند و علاج مالیخولیای حادث از سودا که از
احتراق بلغم باشد مثل علاج مذکور است و این معجون بغایت ستوده اند بگیرند هلیلجات ثلث افتیمون و افسنتین و آمله مساوی اندک مصطکی و کوفته بیخته بعسل سرشته بعده تبرید منضج
و خربق سیاه و سقمونیای مشوی تقویت داده در هر سه روز یکبار دو درم تا سه درم بدهند و اگر در معده ورم نباشد **بعضی** متاخرین می نویسند که در مالیخولیای سوداوی نضج
از عناب ده دانه گاو زبان بادرنجبویه تخم کاسنی نیم کوفته هر یک دو مثقال جوش داده صاف نموده یک اوقیه گلقند مالیده باز صاف کرده یا ده درم شربت بنفشه حل کرده بدهند
و تعدیل غذای او نخوداب با مغز بادام و اسفاناخ یا ماش مقشر و گوشت بره و بزغاله شیر خواره و فواکه رطبه کنند و در ایام منضجات بدن را بروغن بادام و بنفشه بمالند و سعوط بدان
کنند و بعد از آنکه ترطیب بدن بهم رسیده و اخلاط نضج یافته قابل تنقیه شده باشد مطبوخ افتیمون بسفایج و هلیله چند مرتبه تنقیه نمایند و اگر بدن ضعیف باشد
تنقیه باین مطبوخ نمایند عناب سپستان هر یک پنجاه عدد شاهتره سنای مکی هر یک پنج درم هلیله سیاه گاو زبان بسفایج مقشر نیمکوفته افتیمون هر یک سه درم گل سرخ
چهار درم علی الرسم طبخ نموده صاف کرده در آن ده درم فلوس خیار شنبر و تمر هندی و ترنجبین هر یک دو استار و فانید یک استار حل نموده صاف کرده روغن بادام شیرین
یک مثقال بر آن ریخته نیم گرم نموده بیاشامند و اگر ده درم شیرخشت زیاده نمایند قوی تر میگردد و یا باین مطبوخ بسفایج مقشر کوفته اصل السوس مقشر کوفته پوست
بیخ کاسنی گاو زبان بادیان بادرنجبویه هلیلهٔ کابلی هر یک بقدر حاجت جوشانیده صاف کرده ترنجبین و شیرخشت در آن حل کرده باز صاف نموده نیم گرم بیاشامند
و ایضاً تنقیه بحبوب افتیمون یا بحقنه برای ازالهٔ ماده و باقی فرمایند اگر معده ضعیف نباشد و مابین اسهالات روغن بنفشه سعوط نمایند و شیر دختران بر سر دوشند و آب نیم گرم
بر سر ریزند و بر ساقین و قدمین و سر بدن روغن بنفشه و روغن گل نیم گرم بمالند و حمام آبزن لازم گیرند و تغذیه بشوربا و آب پاچه نمایند و محافظت از تخمه و بدهضمی کنند
و ایضاً بعد از تنقیه استعمال مرطبات و مقویات دماغ و قلب نمایند و مداومت نطولات مرتب از بابونه و شبت و اکلیل الملک و اصل السوس بر سر ریزند و ادهان مناسبه مثل روغن بنفشه
و کدو و بلوام بر سر بمالند و اغذیه مولد خون صالح و لطیف مانند ماهی رضراضی یا بچه بزغاله و لحوم خفیفه مثل چوچه مرغ و دراج خورانند **مؤلف** اقتباس مینویسد که شخصی را
مالیخولیای نامیه بود که در اول موسم بهار پیدا میشد تا شروع زمستان می ماند و درین اثنا هیچ معالجه سود نمیکرد پیش از ظهور نوبت یک هفته درد سر عارض میشد

اولاً فصد صافن چپ ثانیاً از اکحل و از غذا مرباکیان و شیر و تخم مرغ و کاهو و کدو به روغن بادام اقتصار نمایند و هر صباح بقدر اطریفل زبندق هندی اندک مشک خالص به روغن گاو تازه حل نموده
سعوط کنند و در هر هفته یکبار لاجورد و افتیمون هر واحد یک مثقال بار ایارج با سکنجبین بخورند و هر روز پنج درم اسپغول با پانزده درم شکر سفید و سی درم گلاب بدهند که این علاج مجرب
است و مداومت این معجون کنند که از اختیارات پسندیده ما برای انواع جنون است سنای مکی پاک کرده بست درم برگ حنظل صبر اسارون افتیمون بسفایج هر کدام هفت درم
گل سرخ شش درم مروارید ناسفته چهار درم لاجورد سه درم عنبر اشهب مشک خالص هر کدام نیم مثقال شکر سفید پنج برابر مجموع شکر را با شیر گوسفند حل کرده بقوام آرند و ادویه را
کوفته بیخته بسرشند و در هر سه روز بمقدار سه درم بخورند و مداومت حمام کنند و خواب بمثل گل سرخ و بنفشه دهند و قریب آب نمایند اگر تابستان باشد والا احتراز از هوا کنند
و تعدیل آن حسب الفصول نمایند و آنچه بالخاصیت در اقسام جنون و مالیخولیا فائده دهد تریاق الذهب است و تعلیق فاوانیا و زمرد را با خود داشتن و خوردن و صفت تریاق الذهب
که بارها تجربه کردم و صحیح یافتم و از مالیخولیا و صرع و جذام و استسقا و یرقان و حصر بول و بواسیر خلاص گرداند مروارید ناسفته هر قدر که خواهند در صلایه انداخته به ترشی ترنج یا آب
لیمو و مثل آن بسایند و در شیشه کرده دهن او محکم بسته در آب گرم سه هفته بدارند تا حل شود بعد از آن بگیرند صبر سقوطری هفت درم سقمونیا پنج درم افتیمون دارچینی قصب الذریره
هر واحد چهار درم لاجورد قرنفل عود هندی صندل سرخ صمغ عربی کتیرا هر واحد سه درم همه را سائیده با محلول مذکور سرشته حبها بقدر نخود سازند شربتی از آن یک مثقال اگر تفریح
عظیم و تقویت باه از آن مطلوب باشد طلا را بگدازند و در آب محلول مذکور چند قطره بران چکانیده بسایند و باز ترکیب سابق بیامیزند و گاه فادزهر حیوانی آمیخته میشود و از سموم
فی الحال خلاص میگرداند و هر گاه بقدر دو قیراط از مرکب مذکور در آب شکوفه ترنج حل کرده در بینی صاحب خفقان بچکانند همان روز رنگ را باصلاح آورد و در سر که
مصروع را افاقت بخشد و در روغن بنفشه محافظت از طاعون و وبا کند و هر گاه در بینی زایدان هر روز چرب کنند و یک قیراط از آن بخورند و اگر در شیر مادر حل
حل کرده پاره صوف را بدان آغشته زن بعد از حیض حمول سازد بسرعت حامله شود و اگر در مسکه گاوی حل کرده مجذوم قبل از ریختن اطراف او بخورد به شود و برای
حصاة با آب کرفس و بجهت خفقان با آب گاوزبان و بادیان سبز و برای بواسیر با آب عناب بخورند و گاهی هر دو نوع بهم اضافه کرده میشود و جالینوس بهمن سرخ و ایضاً
کشنیز تر و خشک امر کرده و سر ایشان ابداً آنچه در سرسام گذشت طلا نمایند میر عوض مینویسد که در ابتدای مرض در مالیخولیای مراقی رگ صافن بگشایند والا رگ
اکحل و این منضج دهند بیخ بادیان بیخ کاسنی اصل السوس بسفایج گاوزبان بادرنجبویه هلیله کابلی جوشانیده صاف نموده افتیمون بقدر حاجت مالیده با سکنجبین بنوشند
و سکنجبین افتیمونی به نسخه شیخ الرئیس در انضاج و تنقیه برفق اثری عجیب دارد هر بامداد بطریق مناسب تا ده روز بنوشند و نسخه آن بقول خجندی گذشت این شرح اسباب
حکیم علی در صورت قلت ماده و استعداد اعضای رئیسه بتولد خلط سوداوی عظیم النفع است تخم کاسنی بادرنجبویه تخم فرنجمشک هر کدام بست درم گاوزبان سی درم
برگ بادرنجبویه پانزده درم اصل السوس ده درم بسفایج بادیان هر کدام هفت درم همه را در شش مثل آن گلاب و دو چندان آب سیب بجوشانند تا سه چند بماند صاف نموده
قند سفید آمیخته شربت یا سکنجبین ترتیب سازند و بعد از حصول نضج این مطبوخ افتیمون بدهند هلیله کابلی اسطوخودوس مویز منقی هر کدام ده درم شاهتره بسفایج سنای مکی
هر یک پنج درم در سه رطل آب بجوشانند چون یک رطل بماند افتیمون ده درم دران انداخته بگذارند تا سرد شود صاف کرده غاریقون سفید یک درم
تربد سفید دو درم صبر سقوطری مثل آن اضافه کرده با شکر شیرین ساخته بنوشند و این مطبوخ حنین بن اسحاق بجهت زنی صاحب سودا تالیف نموده
هلیله زرد هلیله سیاه هلیله کابلی بسفایج در سه رطل آب بجوشانند تا بنصف آید سنای مکی افتیمون اضافه نموده چند جوش داده صاف نمایند پس
آلو بخارا تمر هندی مویز منقی با دو رطل آب علیحده بجوشانند تا بنصف رسد صاف کرده بست و پنج مثقال آن را با چهل مثقال آب صاف کرده
اول و پانزده مثقال شکر سفید بنوشند و آیین طبیخ افتیمون موافق نسخه کامل است هلیله زرد ده درم هلیله کابلی هلیله سیاه هر کدام هفت درم هلیله
هر کدام چهار درم مویز منقی سی درم آلو بخارا پانزده دانه گاوزبان گل بادرنجبویه اسطوخودوس غافث هر کدام چهار درم بسفایج سه درم تربد سفید کوفته ده درم همه را به پنج رطل آب بجوشانند تا یک رطل
و ثلث رطل بماند آنگاه افتیمون پنج درم اضافه نموده بجوشانند تا به یک رطل آید مالیده صاف نموده غاریقون سفید یک درم با قدری عسل سرشته اضافه کرده بنوشند و چون چند بار یا زیاده اجابت
شود گل و ارا لعاب اسپغول یک مثقال با گلاب عرق گاوزبان عرق بید و قند سفید قطع باید کرد و بعد از آن بتعدیل مزاج بکوشند و سر را بعد تراشیدن موی به روغنهای
مرطب تر دارند و حمام رطب با آب شیرین پیوسته استعمال نمایند و اگر نوبت دیگر مسهل رسد بحب قطع حیقون یا حب اسطوخودوس تنقیه کنند و از بنفشه و نیلوفر و شیر با نبات الخوان

نسخه معجون جنون

نسخه تریاق الذهب

نسخه مطبوخ افتیمون

نسخه مطبوخ مذکور

سودا میباشند و بنابر آنکه مانع اندازتولد ریح و بخار که تصاعد خود بسوی راس پذیرد امید میدهند و اگرچه انتفاع باشیای بارد انتفاع حقیقی قاطع مرض نیست لیکن بالجمله چون طب یابند از آن
مادهٔ سودا متولد میشود و ایضاً مادهٔ حاصله متبخر نمیگردد و امید هست که طبیعت بر آن استیلا یابد و اصلاح آن نماید و بدانکه تدبیر مغلظ مولد بلغم بسیاست که مقاومت سودا میکند و تدبیر
ملطف بنا بر سهولت انفعال خود از احتراق گاهی ضرر و اعانت سودا می نماید و بر نفع خروج بلغم یقینی و اسهال و بعضی مغرور نشوند زیرا که آن نفع بدین جهت نیست که استفراغ بلغم نافع آنهاست
بلکه انتفاع از آن بدین سبب است که کثرت و انضغاط اخلاط از آنها زائل میشود و ابخره قلت می پذیرد و اما نافع بالذات استفراغ سوداست و گویند که ادویه مسهل اگرچه درین مرض نفعت شدید
باشند لیکن از جهت اضعاف معده مضر اند پس می باید که با آنها ادویه مقوی معده آمیزند یا وقتی که مسهل در مرتبه استعمال کنند و وقت دیگر ادویه مقویه بعمل آرند و گلقند و سکنجبین و مفرحات
و جوارشات مقوی معده و دل مفید بود و گویند که نوشیدن عرق برگ تاج خروس درین مرض مفید است **تدبیر مراق حار مزاج** اگرچه قاروره سفید و نبض بطی بود ترک
استفراغ و ادویه حاره کنند و بترطیب و تبرید مزاج بجهت منع صعود ابخره بدماغ و منع تولد سودا و دفع حرارت و یبس و خفقان عارض از مادهٔ محترقه نمایند و آب کاسنی مروق
و ماء الجبن و شاهتره شدید النفع است و آب عنب الثعلب مروق با ماء الجبن نیز مفید و نوشیدن شیر خر بسیار نافع بود و طریق آن بدستور مقرر در دق است و اگر بهم نرسد شیر زنان
نیز نافع و شربت نیلوفر و شربت دینار نیز مفید است و بهر تبرید جگر آرد جو و صندل بگلاب جگر ضماد نمایند و استعمال معجون راحت الی تبرید و ترطیب و منع صعود ابخره
خیلی سودمند است و بهر تقویت معده شربت انار و به و زرشک و سیب و سکنجبین سادی و سفرجلی وغیره نافع شناسند و گاه گاهی تلیین طبع بجلاب و یا بخیسانیدهٔ لبن یا از نقل مسهله
نرم نمایند و سفوف سودا با ماء الجبن مناسب است و ریاح مراقی نیز اکثر بماء الجبن زائل میشود و درین باب طریقه ثانی [illegible] است و باید که مطبوخ و مسهل اصحاب مراق قلیل الاجزا باشد
چنانچه در صورت قبض طبع گل بنفشه و نیلوفر و گاوزبان و عنب الثعلب و تخم خیارین کوفته و کاسنی کوفته و مویز منقی و شاهتره و آلو بخارا و پوست بیخ کاسنی و افتیمون و مغز فلوس و گلقند
و روغن بادام و اکثر در ماء الجبن خیسانیده میدهند و اگر طبیعت مجیب باشد ماده اندک را ماء الجبن ساده با شربت نیلوفر کفایت کند و فائده بلیغ رساند و گاهی خیارین پنج توله
تخم خربزه یکتوله خارخسک شش ماشه در ماء الجبن خیسانیده مالیده صاف نموده شربت بزوری یا زرشک داخل کرده میدهند پس متوجه ترطیب دماغ و تعدیل آن گردند و ریختن
شیر دختران و آب نیم گرم بسیار بر سر و مالش آن با دهان مرتبهٔ مذکوره و **ایضاً** بعد استفراغات مفرحات یاقوتی مثل معجون یاقوت و جوارش شاهی و آملهٔ لولوی و معجون فلاح
و اطریفل کشنیزی معمول و ذکاء الله خانی و خمیرهٔ خشخاش کوکناری و زرد و خمیرهٔ ابریشم بارد علوی خانی و خمیرهٔ عود ترش و معجون نقره و طلا و معجون صندل و مفرح بارد و یاقوتی بارد
دهند و شربت اعتدال و شراب الصالحین و عرق شیر بدین باب بسیار نافع است و اگر با خمیرهٔ مروارید یا خمیرهٔ گاوزبان با شیرهٔ تخم خرفه و عرق گاوزبان و شربت انار یا بدیگر
اشربه مناسبه چون گلابیه و عرق بید مشک و شیرهٔ کشنیز خشک و تخم کاهو و تخم خرفه با شربت سیب و شربت گاوزبان و تخم ریحان یا فرنجمشک پاشیده حسب حاجت استعمال نمایند
و ماء الشعیر بشربت خشخاش و سعوط بروغن کدو و بنفشه و نیلوفر بعمل آرند و انکباب و نطول و ضماد و سعوط معمولی که هر یک قرابادین مسطور شد بکار برند و اگر با وجود حرارت
و حدت مزاج یبس و لاغری باشد غذا ماء الشعیر و مزورهٔ بارد مانند کدو و بقلهٔ یمانی بروغن بادام دهند و اگر در بدن ضعف باشد جوزهٔ مرغ و کبک و سفید و بزغاله غذا سازند
لیکن از بسیار خوردن و شب خواری پرهیز نمایند و آب تخمی با افشرهٔ لیمو و تمر هندی هم دهند و اگر ضرورت نباشد حموضات نه دهند **و کمهٔ بعض تراکیب** نافع مراق در مزاج حار
از مطب ساخته گیار اگر بیخوابی باشد نمک در شیر میش آمیخته بر کف دست و پا مالند و قدری افیون در ماء الشعیر حل کرده نوشانند یا در شیر زنان حل کرده سعوط نمایند
و این نقوع در هر ماه پنج شش مرتبه استعمال کنند آمله کشنیز بلیله سیاه هر یک شش ماشه برادهٔ صندل چهار ماشه در عرقیات خیسانیده شربت نیلوفر داخل کرده بنوشند
ایضاً اگر با صعود بخارات و تیرگی رو باشد مفرح بارد همراه شیرهٔ کاهو شیرهٔ خرفه هر واحد شش ماشه عرق عنب الثعلب عرق صندل شش توله شربت بنفشه تخم ریحان چهار ماشه
داخل کرده بدهند پس اگر مریض از نشستن در آفتاب راحت آید وزن شیرجات سه سه ماشه کنند و در صورت قبض بلیله سیاه کوفته وقت غب بدهند اگر آخر روز بخارات
متصاعد شوند تبرید مذکور وقت تصاعد بخار و بلیله صبح دهند و اگر شکایت درد ساقین هم باشد شیرهٔ خیارین خارخسک و عرق شاهتره و گلاب برآورده شربت بزوری
داخل کرده بنوشانند **ایضاً** برای رفع سوزش گلو و سر از بخارات صفراوی محترقه تبرید از شیرهٔ زرشک هفت ماشه و عرقیات شربت بزوری دهند و اگر با سوزش معده
باشد کشمش هفت ماشه در گلاب چهار توله تر کرده صبح یکیک دانه سر سوزن برداشته بخورند و گلاب بنوشند و دیگر مراق با حرارت مزاج و سوزش دماغ و چشم و احساس بخارات
گرم و درد اعضا و گاهی عرق آمدن و آتشک کهنه باشد آملهٔ مربی یکعدد و عرق شاهتره ده توله شربت انار شیرین دو توله با اطریفل کشنیزی یک توله شیرهٔ خیارین شش ماشه

و شروع در درد سر بود تا که سر او دماغ خام نهاد و هم چنان وقت یکعدد زردی بیضه سنگ پشت و نیم زعفران ماشه و یکتوله زیتون با هم سوخته گفتیم که بیست شب انجا بمالند تا همه جا شب دو تا سه روز چهار مثقال ایارج فیقرا با شربت بادام شیرین
هفت عدد گل سرخ یکتوله برگ تنبول پخته یکعدد عرق شاهتره هفت تولیه و کیوره پنجتوله و گلاب چهار توله و شربت گاوزبان و نیلوفر هر یک دو توله و خل کهنه تخم بادرنجبویه با تخم شربتی چهار ماشه شیره نوشند و در عرصه
سه روز درد سر موقوف شد و مالیخولیا تخفیف پدید آمد همچنین او در عرصه یکماه تمامه زائل گردید و در سال آینده باز بدستور همه بعمل آمد همه اعراض خفیف گشت سال سوم هیچ اثری ظاهر نگشت

علاج مالیخولیای مراقی

اول فصد باسلیق نمایند از دست چپ و بقول جالینوس و مسیحی اسیلم چپ و بقول روفس و ابن جزله صافن کشایند و ابن سرافیون و رازی گویند که فصد
صاحب این مرض از اکحل و صافنین گیرند و اگر قوت قوی باشد در هر حیل روز فصد باسلیق سودمند است و باید که فصد وسیع نمایند پس اگر سبب ام
ورم معده و احشا یا سوء مزاج حار محرق در ان باشد تدارک او نمایند بدانچه در بحث اورام معده و علاج امراض حار معده و جگر خواهد آمد و تبرید و ترطیب و تقویت
سر کنند بچیزهائی که در امراض حار دماغی مسطور شده همچنین تقویت قلب چنانچه ذکر یافت اگر بسبب ورم حار مراق باشد معالجه و تحلیل و تبدیل ورم حار نمایند و تقویت سر
ملحوظ دارند و تفریق راس با دهان مقوی و مرطبات کنند و محاجم بشرط بر مراق گذارند و در چنین حالت تسخین جگر نمایند بلکه اگر درین حالت حرارت جگر محرق خون باشد
برای منع تولد سودا در ان اصلاح حال کبد با شیای سرد و مرطبه کنند و تقویت طحال نمایند و محاجم بر مراق نهند و در صورت گرمی جگر حال بیمار مثل محرورین بیماباشد
پس تدارک او باشربه بارده همچون شیره تخمهای سرد و آب کاسنی و ماء القرع و آب هندوانه و ماء الشعیر و شربت بنفشه و تنقیه ماده آن با آب کاسنی و آب لبلاب و مغز فلوس و تمر هندی
و شیر خشت یا ماء الجبن نمایند و رگ باسلیق کشایند و غذا بارد دهند و هر وقت که طعام خورند از کاهو و کاسنی با سرکه بخورند و اگر سده باشد و یا حاجت تلطیف اخلاط بود انگور
کرفس اضافه نمایند و اگر سده باشد چغندر و اسفاناخ نیز موافق باشد و کاهو و کاسنی پخته و خام نیز نافع بود و اگر هاضمه قوی باشد و در عروق جگر سده نبود طعام سرد و غلیظ
مثل هلیم مصوص ماهی تازه و کرش گاو و کله پاچه بسرکه پخته دهند و ایضا برای حرارت جگر و سده ساریقا آب کاسنی سبز مروق شیره خیارین شیره مغز تخم هندوانه هر یک شش ماشه
گلقند دو توله با قرص زرشک صبح و بجهت آخر روز آمله مربی با ورق نقره یکعدد شیره مغز تخم هندوانه شش ماشه گلاب عرق کیوره دو دو توله عرق گاوزبان پنجتوله گلقند
نسترن دو توله بدهند و همچنین بهر تبرید کبد آب کاسنی تازه شربت بزوری و یا شیره زرشک و شیره خیارین عرق عنب الثعلب عرق کاسنی گلاب سکنجبین شربت بزوری ربا ابن المسک
بارد شیره تخم خرفه عرقیات مذکوره گلاب شربت انار و یا کاسنی چکیده شربت بزوری گلقند بدهند و صندل سفید بگلاب سائیده پارچه تر کرده بر موضع جگر گذارند و اگر حرارت زیاده
باشد کافور هم اضافه کنند و اگر سبب ضعف طحال باشد رگ باسلیق بزنند و تنقیه سپرز و تقویت آن نمایند بدانچه در باب امراض طحال ذکر یابد و ماء الجبن بشربت سکنجبین افتیمونی باید داد
و هر چه در مالیخولیای سوداوی گذشت بکار برند و ایضا اگر ماده در طحال باشد بفصد اسهال و مضمرات طحال که در محلش ذکر گردد مشتغال ورزند و دوا را تخود ان مانند آن بر طحال نهاد
تا که طحال ماده را بسوی دماغ ارسال نماید و با وجود آن از رعایت مزاج و حمایت قلب غافل نباشند و در طحالی بهر اسهال دوا قوی دادن با کم اراده کنند که هر عضو که ماده باشد
در تنقیه و تقویت آن عضو بنوعی که در مقام هر یک مضبوط است توجه نمایند و باید که بر مراق اطلیه و اضمده محلله و رادعه مانع تولد نفخ بعمل آرند و انجیر در سرکه تر کرده مالیده بانند
روغن گل طلا نمودن از مجربات است و همچنین عصیر برگ کاسنی و کشنیز سبز و گل سرخ و ریوند خطائی هر یک ... درم ضماد کردن بیا و کشک خشک داشتن و همچنین چه ... و آب کشنیز و گلاب
و سرکه و قدری روغن گل نمایند و چون نفخ در مراق بسیار باشد پس داغ نهادن بر جانب راست بسی مفید است و اما آنجا که سبب ورم طحال و رحم و غیره باشد علاج آن ورم کافی بود
و آنچه مولوی بود علاج نپذیرد کذا فی المیامر و لوسید که علاج این مرض ترک استفراغ قوی است و لا اگر بسبب معده یا ماساریقا یا مراق باشد تا منجذب نگردد مواد فاسد بسوی
معده و احشا و باعث زیادتی ورم و سده گردد و احداث تشنج و موت نماید مگر عند ضرورت شدید از کثرت ماده و بودن آن در فضای معده و خوف زیادتی مدت و عفونت و انتشار
آن در بدن که درین صورت جائز است لیکن برفق و سهولت مطبوخ یا حقنه غیر حاده و قی درین علت جائز نیست جهت آنکه ماده را بسوی علو متوجه میگرداند مگر آنکه طبیعت میل دفع نماید
ماده را بقی و قی بسهولت آید که درین حالت را انتصحاب گفته غرغره شیره بعد ظهور نضج تام مطبوخ افتیمون و ایارج فیقرا و یا بدواهای دیگر حسب مزاج قی نمایند تا آسانی قی آید باینها
احشا تر سده و درین مرض محتاج میگردند باستفراغ سودا برای دو فائده یکی مضادت رطوبت یبوست را دوم منع تولد ریاح و ابخره و منع صعود آن بسوی دماغ و بقول شیخ
در مالیخولیای مراقی نیز اصلاح کبد بیشتر واجب است تا در ان سودا متولد نشود و اکثر اصحاب آن با شیای سرد و مرطبه منتفع میشوند بجهت آنکه ترطیب میکنند و مضاد یبس

ایضاً برای نزله و حرارت جگر در ریاح معده مصطکی یکماشه سوده بگلقند یکتوله سرشته بخورند بالایش گاوزبان تخم کاسنی نیم کوفته هر یک ششماشه ابریشم گل نیلوفر عنب الثعلب هر یک چهار ماشه جوشانیده نبات داخل کرده و برای تلیین مویز منقی ده دانه افزایند و اگر با نزله و قصور هضم و قبض و کثرت آروغ و نفخ باشد مصطکی یکماشه سوده بهلیله مربی یکعدد سرشته بخورند و بادیان چهار ماشه تخم کاسنی خیارین کوفته هر یک ششماشه جوشانیده نبات داخل کرده بنوشند ایضاً برای آروغ دخانی مراق صفراوی گلقند نسترن یکتوله بشربت لیمو یکتوله سرشته بخورند بالایش شیره دانه هیل دو ماشه شیره بادیان چهار ماشه گلاب چهار توله نبات یکنیم توله بنوشند ایضاً برای خفقان و ریاح شکم و غثیان جوارش عود ترش ششماشه بورق نقره پیچیده همراه عرق گاوزبان عرق شاهتره عرق کاسنی عرق کیوڑه هر یک سه توله شربت انارین دو توله بالنگو پنجماشه پاشیده دهند و اگر موسم تنقیه بود فصد و مسهل بر فصل موقوف داشته سفوف مروارید برای قلب و سفوف نمک هاضم برای معده و شربت گڑهل و آلو بخارا و شربت لیمو برای صفرا تیار کنند ایضاً در سقوط اشتها جوارش شاهی همراه عرق گاوزبان کیوڑه و عرق هیل و عرق مکوه هر یک سه توله شربت بزوری دو توله تخم فرنجمشک چهار ماشه پاشیده بدهند و اگر با ضعف دل و خشکی لب و تشنگی و ضعف هضم و نفخ شکم باشد گلقند یکنیم توله سکنجبین لیمونی عرق مکوه عرق بادیان گلاب عرق کاسنی بدهند و اگر با گرمی مزاج اجابت نرم باو از و ریاح اسیری باشد شیره دانه هیل شیره باتنگ عرق کاسنی عرق گاوزبان عرق بادیان هر یک پنجتوله شربت انارین دو توله دهند ایضاً برای رفع قبض اصحاب مراقیه ایلیه ربی یا جوارش عود ملین خورده شیره خیارین هفت ماشه شیره تخم کاسنی پنجماشه عرقیات شربت بزوری بارد دو توله بنوشند و اگر قبض با اسیری ریحی و ریاح مراقی و صعود بخارات بسوی راس و مزاج حار باشد طباشیر مصطکی دانه هیل بادیان هر یک نیم ماشه سوده بگلقند سرشته گل خطمی سه ماشه عناب هفت دانه بنفشه ششماشه جوشانیده نبات داخل کرده دهند و اگر با عوارض مذکوره زکام و نزله و احتقان نیز باشد دانه هیل یکماشه سوده بگلقند نسترن سرشته با شیره تخم کاهو ششماشه شربت گاوزبان دو توله دهند ایضاً که باد در معده و سوء هضم و قی باشد تا جیل دریائی با آب پودینه سوده خورده بالایش آلو بخارا ده دانه زرشک سه ماشه در عرقیات مالیده شربت بزوری دو توله بنوشند ضماد مصطکی وغیره کنند و اگر باز بعد مدتی وجع الفواد و حرارت مزاج بهم رسد مسهل با نضج دهند عنب الثعلب گاوزبان تخم کاسنی هر یک شش ماشه مویز منقی دو توله آلو بخارا ده دانه گل سرخ خیارین شک هر یک شش ماشه ریوند چینی سه ماشه سنای مکی یکتوله در عرق کاسنی سبز مروق شب تر کرده صبح مالیده صاف نموده فلوس خیارشنبر شش توله گلقند چهار توله شربت ورد مکرر سه توله روغن بادام شش ماشه داخل کرده دهند و اگر اسهال بسیار آید برای تقویت مصطکی یک ماشه طباشیر دو ماشه زهر مهره یکماشه سوده بشربت انار شیرین سرشته عرقیات شربت بزوری با تنگ ششماشه دهند

تدبیر مراق بارد المزاج

اگر ماده در مراق یا معده بود بهر تقویت معده و احشا گلقند بطبیخ بادرنجبویه و گاوزبان و بادیان دهند و از زراوند و مصطکی و عود حب ساخته بعمل آرند که در تحلیل مواد مراق تجربت یافته است و چای خطائی نیز مفید بود و اگر ورم در مراق نباشد تدهین فم معده به روغن گل و سنبل و مصطکی نیمگرم و تکمید به سبوس گندم و نمک و تنطیل بطبیخ بابونه و اکلیل الملک و برگ ترنج و برگ فرنجمشک و شبت بجهت تحلیل ریاح نافع و دیگر نطولات معده معمولی و حب مقل ملین وغیره که در قرابادین مسطور شد بعمل آرند و مداومت حمام بغایت سودمند است و چوزه مرغ و زردی بیضه مانند آن غذای سریع الهضم قلیل الفضول اختیار نمایند و وقت ضرورت ماده را که در معده یا ماساریقا یا مراق باشد بمسهل ملایم نافع احشا مستفرغ سازند و افسنتین و شربت آن درینجا بغایت مفید است گویند که سی درم شربت افسنتین بدهند و مسهل قوی از ادویه شدید الحرارت تا تی درین علت مضرت اگر کسی کند تی با سانی آید ماده در فضای معده یا و دواء المسک معتدل حلوا و بخانی مجرب النفع است و مفید است و شیر شتر بجهت تحلیل ریاح بارده و تقویت احشای اقیین بارد المزاج معمول است ابن سینا افیون گوید که تدهین جوف به روغن سوسن نفع عظیم میدهد

ذکر بعض تراکیب مفیده مراق بارد مزاج از اطبا اساتذه کرام

اگر با نزله و سرفه باشد خمیره عنبری هفت ماشه همراه جوشانده گاوزبان چهار ماشه گل گاوزبان دانه هیل هر یک سه ماشه نبات یکتوله خورانند و اگر با قصور هضم و قبض و نفخ و نزله وغیره باشد مصطکی سوده با آمله مربی سرشته بخورند گاوزبان هفت ماشه در عرق عنب الثعلب پنج توله جوشانیده نبات یکنیم توله داخل کرده بنوشند و یا زرنباد دو ماشه ابریشم خام دو ماشه گاوزبان چهار ماشه مویز منقی ده دانه جوشانیده خمیره صندل یکتوله دهند و اگر حرارت محسوس شود گل نیلوفر چهار ماشه افزایند و اگر برودت زیاده باشد بادیان خطائی چای خطائی ابریشم گاوزبان بسفایج هر یک چهار ماشه دارچینی دو ماشه جوشانیده نبات دو توله داخل کرده بنوشند ایضاً در حالت نفخ پودینه خشک یکماشه الایچی سفید دو ماشه چای خطائی بادیان خطائی هر یک ماشه خیارین کاسنی هر یک ششماشه گل سرخ چار ماشه جوشانیده سکنجبین لیمونی داخل کرده بنوشند و یا مصطکی سوده بخمیره گاوزبان سرشته بورق نقره پیچیده بخورند

شربت نیلوفر دو توله با اطریفل یکتوله شیره تخم کاسنی ششماشه لعاب اسپغول نه ماشه عرق شاهتره ده توله نبات یکنیم توله با شیره خیارین بجای کاسنی باز بعد فصد هفت اندام
ماء الجبن خورند دیگر برای احتراق مراق و جوشش دماغ و گرمی بدماغ افروختگی رگها و اضطراب نزله و قبض هلیله مربی بورق نقره پیچیده اول بخورند بعده کشنیز خشک کشمش
برادهٔ صندل سفید شب در عرقیات نقوع کرده صبح خام مالیده صاف کرده شیره تخم خرفه شیره تخم خیارین شربت نیلوفر داخل کرده اسپغول پاشیده بنوشند باز بعد سکون طبیعت
فصد از باسلیق خون پاو سیر بگیرند بعد ازان نسخه عرق شیر تیار سازند دیگر که با نفخ و عطش و ضعف اشتها بود گلقند سکنجبین هر واحد یکنیم توله در گلاب دو توله عرق کاسنی سه توله
عرق عنب الثعلب چهار توله مالیده بدهند و اگر حرارت در جگر زائد باشد شیره خیارین افزایند و بشام عرقیات ده توله شربت انار دو توله و غذا شله دهند دیگر برای ابخره
یا بسه بیخوابی هلیله مربی بورق نقره پیچیده لعاب بهدانه عرقیات گلاب کیوره شربت بنفشه دهند و سعوط شیر دختر و مالش کهن پا از تخم خشخاش تخم بنگ شیر گاو سود
نمایند ایضاً برای منع صعود بخارات و خفقانیت کشمش ششماشه زرشک هفت ماشه در عرق کاسنی پنج توله و گلاب چهار توله تر کرده صبح مالیده شیره خرفه
ششماشه شربت بزوری دو توله داخل کرده دهند و یا گاوزبان کشنیز خشک صندل سفید هر یک ششماشه کشمش یک نیم توله شب خیسانیده مالیده صاف نموده
شربت انار دو توله داخل کرده دهند و اگر طبع قبض باشد چند آلو بخارا پنجدانه مویز منقی ده دانه گل سرخ زرشک گاوزبان هر یک چهار ماشه خیسانیده گلقند دو توله یا تخم
بنفشه سه توله حل کرده بنوشند و یا برادهٔ صندل سفید ششماشه کشنیز خشک چهار ماشه ابریشم مقرض چهار ماشه آلو بخارا پنج عدد شب تر کرده صبح مالیده صاف نموده شربت انار
و یا شربت سیب دو توله داخل کرده بخورند و یا صرف برادهٔ صندل سفید و کشنیز خشک نیم کوفته شب خیسانیده صبح آب زلال آنرا با نبات سفید و شیره خرفه
ایضاً برای صعود ابخره و درد سر هلیله مربی یکعدد با شیره خیارین ششماشه عرقیات ده توله شربت بزوری دو توله غذا پلاو و ضماد کاهو کاسنی صندل کشنیز با آب کشنیز
و اگر بسبب خشونت هلیله خشکی کنند بجایش خمیره گاوزبان هفت ماشه کنند و یا دواء المسک بارد هفت ماشه با شیره کاسنی پنجماشه و خیارین ششماشه شربت بزوری
دو توله دهند و اگر آثار حرارت احتراقی رفع نشود آب کاسنی سبز مروق مع مبردات حرارت که از شیرجات اشربه استعمال کنند ایضاً برای دسر و خشکی مع بخارات مراق زرد
طباشیر کشنیز خشک تخم خشخاش سبز هر یک یک ماشه سوده با آمله مربی سرشته بورق نقره پیچیده تناول نمایند بالایش عرق صندل عرق گاوزبان عرق کیوره گلاب هر یک
سه توله شربت گاوزبان دو توله بنوشند و یا شیره زرشک هفت ماشه بجای زرشک سوده کنند و برای سوزش تمام بدن از بخارات مراق مفرح زرشکی مع عرقیات دهند یا
مصطکی یک ماشه سوده بروغن گل حل نموده بر سر معده کنند و برای خاستن شعله از شکم گل گاوزبان آمله منقی هر یک ماشه گل سرخ سه ماشه سوده بشربت عناب دو توله سرشته
همراه عرق عنب الثعلب بدهند بعده کاسنی ماء الجبن با عمل آرند دیگر که با مراق توحش و خفقان زیاده باشد طباشیر سنگ یشب مروارید سوده بشربت انار بسرشته بخورند
و عرق کیوره گلاب عرق گاوزبان عرق کاسنی شربت بزوری شربت گاوزبان بنوشند و اگر از جمیع آثار سر غلبه ریح محسوس شود لاجورد اضافه کنند و بجای شربت گلقند
نمایند و اگر بالینت طبع باشد جوارش انارین پنج ماشه خورده شیره کاسنی چهار ماشه شیره خیارین پنجماشه شربت بزوری دو توله تخم ریحان شش ماشه یا اسپغول پاشیده بنوشند
ایضاً اگر با مراق تپ باشد قرص زرشک آب کاسنی سبز مروق ده توله شیره خیارین شش ماشه شیره بادیان چهار ماشه شربت بزوری دو توله دهند و اگر خواهند شیره مغز تخم کدو بجای
خیارین گلقند عوض شربت کنند و گاهی قرص گل صغیر یا قرص طباشیر عوض قرص زرشک کرده میشود و آمله مربی یکعدد شیره خیارین شیره کاسنی هر یک ششماشه عرق شاهتره
ده توله گلقند دو توله یا شربت نیلوفر اسپغول ششماشه پاشیده نیز نافعست ایضاً اگر مراق با خلل نزله و سر فه بود خمیره خشخاش هفت ماشه همراه جوشانده خطمی چهار ماشه اصل السوس
بهدانه هر یک سه ماشه نبات یکتوله خورند و یا هلیله مربی یکعدد و یا خمیره گاوزبان هفت ماشه و یا دواء المسک هفت ماشه همراه شیره خیارین ششماشه عرقیات شربت بزوری
دهند ایضاً برای خشکی دماغ ابخره حاره یابس مراقی و بیقراری معده و نزله بهدانه سه ماشه سپستان پانزده دانه خطمی گل بنفشه گل نیلوفر هر یک ششماشه در آب گرم خیسانیده شیره
مغز تخم تربوز ششماشه شربت نیلوفر دو توله داخل کرده بنوشند یا لعاب بهدانه شیره عناب شیره کاهو شیره خیارین ششماشه عرقیات دوازده توله شربت نیلوفر دو توله دهند
ایضاً برای نزله و قلاع و ورم بن دندان و بواسیر و درد سر عناب پنجدانه سپستان یازده دانه گاوزبان خطمی هر یک چهار ماشه بهدانه سه ماشه خیسانیده شیره خیارین
هفت ماشه شربت بنفشه دو توله داخل کرده دهند و بشام خمیره گاوزبان خمیره خشخاش هر یک پنج ماشه همراه عرق گاوزبان بخورند یا اطریفل کشنیزی همراه شیره خیارین
شربت نیلوفر دهند قلیل برای نزله ابخره کشنیز خشک یکماشه سوده با اطریفل یکتوله آمیخته با شیره مغز تخم کدو هندوانه ششماشه و یا شیره تخم خرفه ششماشه و شربت انار شیرین

لوازل دماغی ویا از هر دو ویا از ضعف هضم کبدی پس دماغی اطریفل اسطوخودوس و حب جدوار و معجون شجاع و در معدی جوارشات با ضم و در هر دو اطریفل و در کبدی
مثل بیخ بادیان و تخم کشوث که مدر و مفتح باشد و در نسخه افزایند و گویند که تبدیل این مرض حذاق یونانی منفرد اند و غیر آنها تسخین زیاده برای کسر نفخ میکنند و اسهال بایارج سفید نه
پس احتراق زیاده میگردد و دوستا باک ندارد که آن اسهال اخلاط محترقه از احتراق بلا تهییج آن میکنند و گویند که چون فساد در مراق بسیار باشد دماغ نهادن شجاع میرساند

اقوال حذاق شیخ الرئیس میفرماید که اگر مراق بارد المزاج نافخ باشد و بادی و ورم و لهیب نبود آب افسنتین سه اوقیه جوشانیده بنوشند و یا عصاره آن دو قیراط در آب حل کرده
بخور نمود و بدیگر ادویه مناسبه تنقیه او نمایند و نطولات حاره بر معده ریزند و ضمادات گرم بر آن نهند و دران تخم فنجنکشت و تخم سداب و بیخ سوسن و شجره مریم
استعمال کنند و باید که آن ضماده بران مدت طویل دارند و هر گاه جدا کنند پنبه یا پشم ندف زده یا اسفنج در آب گرم اغشته بران موضع نهند و استعمال ضماد خردل بر معده و امعا
کتفین نیز نافع ست کذا گذاشتن محاجم بی شرط مگر آنکه ورم یا درد آنجا مانع آن باشد و باشد که بسبب شدت نفخ در مالیخولیای نافخ بنوشیدن تخم کرفس و زیره و انیسون
و اشربه که در ان این بزور و سداب و شبت داخل باشد احتیاج افتد بلکه گاهی باستعمال تخم سداب و فنجنکشت حاجت آید و گاهی مراقی فرمن قی کردن از خربق سفید محتاج
گردد **صاحب کامل** گوید که اگر خلط سوداوی محدث این علت در معده باشد باید که مریض را قی کنانند بآبیکه دران شبت و ترب و پودینه نهری و خربق سفید جوشانیده
اسکنجبین عسلی آمیخته باشند یا برقع یمانی و جوز القی و تخم ترب مانند آن که هر واحد بقدر حاجت در عسل سرشته بآب مطبوخ شبت و ترب مالیده باشند و چون تنقیه معده نموده
کرده تا سه روز راحت دهند و نان سمید باشوربای چوزه مرغ بطریق اسفیدباج یا زیرباج پخته بخورانند و تدبیر او از اغذیه موافقه مرض مالیخولیا نمایند و روز چهارم دوم
موصوف برای تنقیه خلط سوداوی و مطبوخ افتیمون مقوی بایارج و شحم حنظل و خربق سیاه دهند و اگر ازین آثار صلاح بینند این نقوع صبر منقی معده از خلط سوداوی
بدهند بگیرند هلیله سیاه و پوست هلیله کابلی و افتیمون و سنای مکی هر واحد هفت درم اسطوخودوس برگ بادرنجبویه کمازریوس کمافیطوس پودینه نهری گاوزبان حشیش
غافث هر واحد چهار درم بسفایج کوفته سه درم غاریقون کوفته دو درم مصطکی قرنفل ساذج هندی هر واحد دو درم و نیم مویز منقی چهل درم همه را در شش رطل آب بجوشانند
تا بدو رطل باز آید صاف کرده پنج درم صبر سقوطری بران انداخته هر روز سه تا چهار اوقیه گرفته روغن بادام شیرین یک درم بران چکانیده در تابستان وقت سحر
و در زمستان هنگام طلوع آفتاب بنوشند و غذا بران شوربای لحم حمل یا جدی یا پاچه سفید آنها باشد و بعد غذا شراب سفید رقیق اندک اندک بنوشانند و اگر ازین آثار
صلاح و سکون پیدا آید همین تدبیر لازم گیرند تا آنکه صلاح تام یابد و اگر فایده نشود ایارج جالینوس و ایارج روفس با مطبوخ هلیله سیاه و کابلی و گاوزبان و افتیمون
و اسطوخودوس و بسفایج هر واحد بقدر حاجت بدهند و اگر مریض متحمل ادویه حاره نباشد و ازان ایذا یابد بماء الجبن مرتب بسکنجبین هر روز نیم رطل تا یک رطل بدهند
و بران این سفوف اندازند هلیله سیاه و کابلی هر واحد سه درم افتیمون چهار درم غاریقون یک نیم درم خربق سیاه یک دانگ همه را باریک سوده دو درم تا سه درم با ماء الجبن بنوشانند
بدهند **ابن هبة الله** گوید که فصد باسلیق یا اسیلم از دست چپ کنند و بمقدار صالح خون برارند و اصلاح مزاج جگر به تبرید آن نمایند بهر آنکه خلط سوداوی از [illegible]
آن متولد میشود و پس طحال ازان بسیار اخذ میکند و هر گاه ازان متاذی میگردد آنرا بسوی معده دفع میکند پس اگر این کثرت پذیرد تنقیه آن بمطبوخ فواکه نمایند
و تبرید مزاج کبد بشرب شیره بزور بارده بشربت غوره و شیره زرشک بسکنجبین سفرجلی و آب کاسنی بسکنجبین کنند و اغذیه سریع الهضم جید الکیموس مثل لحم ماکیان و بره
مرتب بآبهای بارده مثل آب ریباس و حصرم و سماق دهند و از امتلا حذر نمایند و اگر عادت مریض بشرب خمر باشد اندکی ازان ممزوج بآب بسیار بنوشانند و اگر
از کثرت ریاح و شدت انعاظ شکایت کند از جماع معتدل نمایند و از اسراف دران منع نمایند و در حمام داخل کنند **ایلاقی** و **جرجانی** مینویسند که در مالیخولیا
مراقی امر بقی نباید کرد مگر کسی را که بآسانی قی کند و خلط در فضای معده باشد و صواب آنست که تلیین طبیعت نمایند بافتیمون و ایارج فیقرا بهم آمیخته اگر
حاجت آید که هر روز ازین کب بقدر مناسب بخورند سخت نافع بود تنقیه معده و اخراج اخلاط آن بآسانی کند و هر گاه عادت باین طریق نمایند معده
و امعا بران مستمر گردد که ثقل را دفع کنند و هر صبح این شربت افسنتین بدهند افسنتین سی و سه درم گل سرخ بست درم ترید سفید خراشیده چهار درم
سنبل الطیب دو درم و در بعضی نسخها مصطکی و اذخر و ساذج هندی و صبر هر یک دو درم غاریقون چهار درم نیز آمده همه را در دو آثار آب بجوشانند تا نصف بماند
صاف کرده هر بامداد سی درم ازین شربت با بست درم شکر سوده بخورند و اگر قنطوریون دقیق را بجوشانند و صاف کرده هر صبح ماء الجبن بنوشند سودمند بود

وشیرهٔ انیسون دو ماشه شیرهٔ خیارین شش ماشه عرق گاوزبان عرق بادیان هر یک پنجتوله شربت بنفشه گلقند هر واحد یک نیم توله داخل کرده بنوشند ایضاً برای رطوبت دهان
وخرابی هضم طباشیر دانه هیل هر یکماشه سوده با ماء العسل بعده سرشته بخورند بالایش عرقیات شربت بزوری دو توله با لنگو چهار ماشه پاشیده بنوشند و اگر با رطوبت دهان برهمی
طبیعت ابعد سهل بود اصلاح معده بجوارش عود هفت ماشه و شیرهٔ دانه هیل سه ماشه و عرقیات ده توله و شربت بزوری دو توله کنند ایضاً برای آروغ ترش در مراق سوداوی
انوشدارو سی ماده عرقیات شربت بزوری و سفوف نمک اندرانی دهند و برای کثرت آروغ بعد تخمه و سوء هضم مصطکی دو ماشه الایچی سه ماشه پودینه خشک دو ماشه در عرق بادیان
پنج توله گلاب چهار توله جوشانیده سکنجبین دو توله یا گلقند داخل کرده دهند که محلل رطوبات است ایضاً اگر نفخ مراقی مثل گوله در شکم بود و مزاج بارد باشد صعتر فارسی انیسون بادیان
دانه هیل مصطکی هر واحد یکماشه سوده بگلقند توله سرشته همراه عرق بادیان دهند و در آخر روز شیرهٔ تخم کشوث شیرهٔ اصل السوس هر یک چهار ماشه و در شب اطریفل مربای آب
گرم و گاهی عود سوده افزایند و برای نفخ شکم بارد مزاج مصطکی دو ماشه عود سنبل الطیب هر یک یک ماشه سوده بگلقند یکتوله سرشته تناول نمایند بالایش عرق بادیان عرق عنب الثعلب
هر یک پنجتوله شربت بزوری دو توله بنوشند و اگر دفع سده منظور باشد سنای مکی چهار ماشه افزایند ایضاً برای تهوع و خفقان و آروغ و فواق و قلت اشتها و ضعف هضم مغز عرقی
ماشه مصطکی پودینه خشک الایچی خرد هر واحد دو ماشه سوده بسکنجبین توله سرشته همراه شیرهٔ کاسنی شش ماشه عرق عنب الثعلب ده توله شربت بنفشه دهند و گاهی برای تقویت معدهٔ
مراقیین مصطکی طباشیر دانه هیل هر یک یکماشه سوده بگلقند توله آمیخته همراه عرقیات شربت بزوری شربت گاوزبان هر یک دو توله میدهند ایضاً برای درد معده و کثرت
آب دهن و قی در جوارش عود دانه هیل چهار دار طباشیر هر یک ماشه سوده آمیخته عرق کاسنی و عنب الثعلب هر یک پنج توله گلاب چهار توله شربت انار دو توله یا گل سرخ گاوزبان
هر یک چهار ماشه عود یکماشه مصطکی دو ماشه مویز منقی ده دانه در عرق کاسنی و عنب الثعلب گاوزبان هر یک چهار توله جوشانیده گلقند دو توله داخل کرده بدهند و مالش روغن
گل و روغن مصطکی موضع نفخ مراق کنند و برای درد معده بعد طعام جوارش مذکور با شیرهٔ بادیان نه ماشه گلاب چهار توله نبات یکتوله بدهند یا زرنباد سوده بجوارش مذکور
آمیخته با شیرهٔ زیرهٔ سفید چهار ماشه و نبات توله بدهند و برای درد معده که در آخر هضم باشد بادیان خطائی دو ماشه سوده بگلقند آفتابی توله سرشته بخورند و عرق بادیان
ده توله بنوشند یا انیسون یکماشه سوده با گلقند توله سرشته همراه عرق مذکور بدهند ایضاً برای دفع خلل ریاح و اوجاع معده و خفقان بادیان بادرنجبویه بادیان خطائی
صعتر فارسی هر یک سه ماشه برگ فرنجمشک چهار ماشه عود صلیب یک نیم ماشه مویز منقی ده دانه و نیم آثار آب بجوشانند هرگاه نیم پاو بماند صاف کرده شربت بزوری معتدل
دو توله داخل کرده بنوشند ایضاً برای ثقل کمر از احتباس ابخرهٔ مراقی و دفع ریاح از اسفل و تهیج و تفتیح آروغ مراقی و دفع نزله طباشیر سنبل الطیب اصل السوس دانه هیل
هر یک نیم ماشه سوده بگلقند توله سرشته با شیرهٔ تخم خرپزه شش ماشه شربت گاوزبان دو توله بخورند ایضاً برای درد محاذی قلب که در تنفس ضرر نرساند یکماده ضماد
زائل نشود اصل السوس گاوزبان بادیان هر یک چهار ماشه مویز منقی ده دانه سنبل الطیب دو ماشه عنب الثعلب چهار ماشه جوشانیده گلقند دو توله داخل کرده تا هفت روز
بنوشند ایضاً برای درد کتفین از صعود بخار بارد مراق مصطکی دو ماشه مویز منقی ده دانه گاوزبان چهار ماشه در عرق شاهتره جوشانیده شربت بزوری دو توله داخل کرده
دهند یا عنب الثعلب گل سرخ هر یک چهار ماشه تخم کاسنی شش ماشه بادیان چهار ماشه جوشانیده شربت بزوری داخل کرده بنوشند و یا الایچی خرد سه ماشه تخم کاسنی شش ماشه
جوشانیده گلقند آفتابی دو توله داخل کرده دهند ایضاً برای قی و سوزش معدهٔ حادهٔ مراقی بادیان مصطکی انیسون سوده بگلقند آفتابی سرشته تناول نمایند بالایش
سنبل الطیب چهار ماشه مویز منقی ده دانه دانه هیل سه ماشه عود هندی چهار ماشه جوشانیده نبات یک نیم توله داخل کرده بنوشند ایضاً برای رطوبات معده و نفخ شکم
و صلابت و درد و قصور هضم مزاج بسیار بارد دارچینی بادیان اسطوخودوس گاوزبان افسنتین هر یک چهار ماشه بعرق بادیان نیم پاو گلاب چهار توله جوشانیده
صاف کرده گلقند نسترن دو توله داخل کرده دهند بار بجای اسطوخودوس افسنتین دانه هیل سه ماشه یا نانخواه سه ماشه کنند و ضماد صبر وغیره نمایند ایضاً برای سوء هضم
و علت طبع و تجشی از حرکت بواسیر ریحی عود مصطکی بادیان هر واحد یکماشه سوده بگلقند آفتابی یکتوله سرشته تخم مرو شش ماشه دانه هیل سه ماشه در عرق
بادیان و عرق عنب الثعلب هر یک شش توله جوشانیده شربت بزوری معتدل دو توله داخل کرده دهند و برای سوء هضم و نفخ مراقی جوارش عود شیرین خورده بالایش
دارچینی مصطکی عود عرق اصل السوس عرقی جوشانیده صاف نموده نبات داخل کرده بنوشند یا جوارش مصطکی خورده بالایش دارچینی مصطکی مویز منقی
عود عرق نیم کوفته دانه هیل کوفته جوشانیده گلقند داخل کرده بنوشند فائده بدانکه در مراق گاهی لعاب دهن بسیار پیدا میشود این یا از عدم هضم جید معدی باشد و یا از

پس بحث کرد از آنچه ابوحکیم بدان معالجه آن کرده بود و نظر بقاروره نمود و نبض نمود پس نبض را طلی متفاوت مختلف یافت و حکم کرد که مرض از رود است اشاره [illegible]
مسهل نمود و باقی ماند از اسهال آنچه باقی بود یعنی فائده نبخشید و دردی در سینه او بهم رسید و بیهوش گردید و چون بهوش آمد این اکبر مقید نمود و مدتی ابونوح در
اهواز مقید بود و بعد از آن یهودی معروف بود طبیب ارشد و حسن المعرفت بود و آن اقتدا برای ابوحکیم و ابونوح نمود و قاروره و نبض آن را غلطی انداخت و
اشاره نمود و امر بدخول حمام بعد از تناول دوا کرد و در حمام آن را غشی بهم رسید و مرض آن زیاده گشت و اذیت او عظیم گردید پس حکم قید آن یهودی در حمام
کرد و مسهلی که نوشیده بود از اکثرت نوشانید و چون از حمام بیرون آوردند مشرف بموت بود و تا یکسال صاحب فراش بود و پوست بدن او تمام افتاد و از اطبا
توبه نمود و بعد از آن ابوعبدالله بریدی را تحریر فرموده من مع ابوماهر موسی بن سیار استاد من در خدمت آن حاضر بودیم و طلب کرد که یکی را از اطبای خود بسوی اهواز
فرستد و صورت مرض خود و خطای اطبا را نوشت و ابوعبدالله مرا بسوی اهواز فرستاد و معاینه آن بشرب ماء الشعیر و تلطیف غذا نمودم و گفتم کسی که اشاره بحل
طبیعت نمود خطا بود و آنچه اشاره کردم بدان میل نمود و از ماء الشعیر آثار صلاح ظاهر شد بعده زنی از دام هر فرض معروف بحرارت [illegible] طبیب را دیده و اشارات
بشرب شیر خر نمود و آن قریب بماء الشعیر است در ترطیب گفت که جماعتی را از صاحبان این علت بدین شیر علاج کردم و از آن خلاص یافتند و چون از ماء الشعیر
در ترطیب صلاح ظاهر شده بود ماء الشعیر و شیر خر هر دو جمع نمود و بر آن مداومت کرد و شفای کلی یافت و من گمان کردم که این زن اشارت بشیر خر بطریق [illegible] نموده
که زنان بغیر تمیز و تفرقه میکنند و از آن مناظره کردم و آن زن را در طب ارجح زنان و فهیم بمعالجه حافظ در امورات کثیر الدراست بکتب جالینوس و بقراط یافتم
و دانستم که آن بشیر خر اراده ترطیب و تعدیل و تسکین حرارت و صلاح قشف و یبس نموده و بخطا اشارت نکرده سوای آنکه [illegible] بشیر خر و شیر زنان و ماء الجبن مانند آن
در جائی که اراده ترطیب و کسب بدن رطوبت رهی نمائیم و این حکایت از آن جهت کردم که اگر این علت با مزاج حار افتد نوشیدن شیر خر آن را منع نیست و اگر چه
جالینوس آن را در این باب بعینه ذکر نکرده لیکن شیر خر را [illegible] قانونی ذکر کرده طبیب حسب رای خود مع استعمال تواند آن را بالعمل آرد و بدترین چیز درین مرض استفراغ بادویه
دیدم هر چیز که معده صاحب آن را ایذا رساند مضر است و آنچه قدما باختلاف صفات و رای خود ها درین مرض ذکر کرده اند فاسد است که این مختص اعلاج بترک
ریاضت و نشانیدن او در آبزن و حفظ سر او باشیای مقوی سر مثل گلاب و آب طلع و روغن سوسن و روغن خیری زرد و آب حی العالم و آب عصی الراعی کنند هرگاه
مزاج علیل حار باشد و اگر مزاج مریض با این مرض بارد بود تقویت سر او بروغنهای گرم و بخور آب مطبوخ ابهل [illegible] نمایند بگیرند بابونه اکلیل الملک گاوزبان بادرنجبویه برگ سرو
جوز السرو گل حنا هر واحد یک کف [illegible] اندکی و برگ خبازی و برگ خطمی و سبوس گندم همه را در آفتابه بجوشانند و بعد [illegible] شدن حشایش نیم گرم بر سر او دائم بریزند
که تقویت مزاج دماغ او کنند و صعود بخارات بسوی سر او منع نماید بعده تضمید معده او بایں ضماد کنند برگ مورد برگ [illegible] هر واحد یک [illegible] شود [illegible]
واجب کعک شامی و سکنجبین [illegible] هر واحد اندک [illegible] از آن کف گاوزبان برگ بادرنجبویه برگ نامیشا هر واحد اندک [illegible] اندک از آن صبر [illegible] شود اندک از آن مصطکی
اندک از آن همه را سوده بشراب بیهی یا شراب سیب ساده سرشته بتمام معده ضماد نمایند ناشتا و وقت غذا جدا کرده هنگام هضم طعام اعاده نمایند و این هنگامی است
که مزاج حرارت اندک شد و اگر حرارت قوی باشد و متحمل آن ضماد نشود تضمید معده او بایں ضماد کنند زرشک با تخم کوفته حشیش [illegible] صندل سفید [illegible] کعک
شامی برگ مورد سوده با آب سیب آمیخته بر پارچه ضماد کرده بر معده خالی گذارند و وقت انهضام طعام از آن جدا کنند و از چیزیکه تدبیر این مرض [illegible] حرارت مزاج بدان [illegible]
ماء الشعیر و حریره معمول با آب سبوس ست تا آنکه قوت مریض متحمل آن باشد و چون ضعیف شود زیرباج [illegible] اسفیدباج بچه مرغ [illegible] کرده دهند و اگر تشنگی
بسیار باشد و احتمال صبر بر طعام اندک نبود ماء الشعیر مطبوخ بخشخاش نوشانند و تغذیه آن بلحوم بره و بچه ماکیان سازند و نبیذ ابیض معتدل البیاض و نبیذ [illegible]
نوشانند و اگر فضول در بدن او ثابت شود و احتیاج بفصد بود و قوت او متحمل باشد فصد باسلیق کنند و اخراج خون بدفعات نمایند و تضمید [illegible]
آورده بود اندک خطمی و اندکی آرد کرسنه و صندل سفید اندک [illegible] اندک کوفته بیخته بگلاب قلیلی از روغن خیری [illegible] شکم و گرسنگی نمایند و لزوم دخول
آبزن هر روز کنند و از جماع و کثرت آن منع نمایند و اگر شهوت جماع اشتداد نماید و نعوظ مفرط ظاهر شود و افکار او فاسد گردد و شبیه بوسواس آن را لاحق شود اجازه
جماع اندک دهند و بعد آن حفاظت قوت او نمایند و اگر محتاج باستفراغ باشد حقنه مذکور کنند و اگر با استفراغ اراده تغذیه بدن و ترطیب آن باشد در وقت احتمال آن حقنه [illegible]

تنقیهٔ معده و هضم طعام و تلیین طبیعت کند و هرگاه این امور ثلثه حاصل شود ریاح و بخار تولد نکند و مادهٔ مرض منقطع گردد و ماء الجبن مرتب از شیر اسب یا ماده و شیر گاو طبع را نرم کند
اندک آن اسهال آرد و بسیار آن اسهال بسیار کند و طعام او یک قسم باید بهر آنکه قوت معده در هضم اقسام مختلف متحیر شود و گوشت حیوان که برای او کبیر نه بره بریان کرده یکروز نهان باید کرد
تا نرم شود و آنچه از آن بریان کنند سخت بریان نباید کرد تا خشک نشود بلکه تری باقی ماند و هر وقت که معده خالی باشد افسنتین و شبت و پودینهٔ نهری و زیره و انیسون و تخم کرفس
در آب جوشانیده صاف نموده در مثانهٔ گاو پر کنند و گرم بر معده نهند و نگاه دارند که معده را قوی کند و ریاح را منع نماید و اگر صعتر و کندر را اضافه نمایند قوی تر گردد **فولس** گوید که جهت
تنقیهٔ سودا نه درم افتیمون بجای الجبن باید داد و اگر ماء الجبن حاضر نباشد بماء العسل دهند و میان هر استفراغ تا استفراغ دیگر هر روز شربت افسنتین باید داد بهر آنکه تنقیهٔ معده و تقوی
آن و در بول است و تصفیهٔ خون از اخلاط غلیظ با درار بول کند و آنجا که مادهٔ سودا با بلغم آمیخته باشد سکنجبین عنصلی موافق باشد **روفس** گوید جماعتی را دیدم که افسنتین تنها استعمال
کردند و از این علت خلاصی یافتند **ابو الخیر حماد** گوید من این آزموده ام همچنان یافتم که روفس گفته منفعت آن بزرگ دیدم **ابن الیاس** گوید که گاهی مالیخولیا بسبب جوشش دم
در مراق یا بسبب سوزان اخلاط سوداوی غلیظ حادث میشود و از ان بخارات مرتفع میگردد و علاجش اسهال سودا برفق از مطبوخات لینه و حقنهای غیر حاده است و هر روز جلاب
اندک با بادرنجبویه یکدرم گاوزبان یکدرم و از گلقند شکری ده درم بنوشند غذا زیرباج ماکیان و بعد ظهور نضج اسهال طبیعت معجون خیارشنبر و سنا هر واحد پنج درم و شکر ده درم
خیارشنبر در آب بادرنجبویه و گاوزبان هر واحد ده درم مالیده و آب بابونه و شبت و فرنجمشک و روغن سوسن زنبق بر مراق ریزند و این تدبیر وقتیست که در مزاج حرارت نباشد
و اگر با حرارت باشد ترک استفراغ بتمامه نمایند و ترطیب مزاج دماغ بدوشیدن شیر بران و ترختن آب گرم بسیار کنند و جلاب از نیلوفر و تخم کاسنی و عنب الثعلب یک سه درم و از
ترنجبین یا شکر ده درم بنوشند و یا شربت بنفشه یا شربت خشخاش هر کدام که باشد ده درم از ان در آب گرم حل کرده بنوشند و غذا ماء الشعیر یا مزورهٔ ماش بمغز بادام و کدو بدهند
ابن نوح گوید اگر علت از مراق باشد آب بابونه و شبت و افسنتین و حب الغار و تخم فرنجمشک و روغن سوسن بران ریزند و تضمید آن با دویهٔ محلل نفخ مثل نانخواه و تخم کرفس
و زیره و کندر نمایند و ضماد را تا زمانی دراز بران بگذارند و چون آزار دارند بپارچه بپوشند و محاجم بی شرط بر مراق نهند **طبری** گوید که علاج مراقی علاج مالیخولیای تامست
بترک استفراغ مگر هنگام ضرورت شدید و اقتصار بر مزورات و اگر مریض لاغر گردد جوجهٔ مرغ و تیهو و زردهٔ بیضه و مانند آن دهند و در سر چهل روز فصد باسلیق کنند و اخراج خون
بمقدار واجب و بحذر از ضعف و سقوط قوت مریض نمایند بعد از ان بمزاج مریض نظر کنند اگر حار مزاج باشد لزوم شرب ماء الشعیر بشربت خشخاش کنند و بشب وقت خواب
این جلاب معروف بجلاب جالینوس بدهند و آن شکر سفید و گلاب مطبوخ ببرگ بادرنجبویه و عود خام است و از این تقویت معده انتفاع می یابند و بعض متاخرین ذکر
کرده اند که جلاب جالینوس عصیر عنب با صول ست و آنچه ذکر کردیم غیر اینست از غم و تاذی و تعب کلام احتراز نمایند که این کرب می افزاید و اگر مزاج مریض بارد باشد لزوم
تناول سکنجبین نمایند و بعد طعام اندکی شراب ریحانی صرف بنوشانند و اگر در مرض انحطاط گردد و در مریض قوت باشد و یقین گردد که در بدن مریض فضول است ترک و جائز
نبود و چون از خوف فساد یا تعفن آنست پس استفراغ آن بخیارشنبر که در آب مطبوخ گاوزبان و برگ بادرنجبویه و افتیمون اندکی افسنتین آمیخته مالیده باشند باید کرد و اگر بینند
که معدهٔ او متالم میشود و استفراغ بدوای مسهل ترک نمایند و این حقنه بعمل آرند اگر قوت اطاعت کند خار خسک و بابونه هر واحد یک کف خطمی سبوس گندم هر یک نیم مشت بسته
هر واحد دو کف برگ کرنب برگ چقندر هر واحد یک کف سپستان یک کف انجیر سپید ده عدد ترکوفته جو مقشر هر واحد یک کف کبیر برگ شبت یک باقهٔ کبیر
همه را بستور مطبوخ حقنه بپزند بعد از ان بقدر حقنهٔ واحد بمقدار قوت مریض بگیرند و اندک بورهٔ ارمنی سرخ و هفت درم شکر در ان حل کرده بدفعات متوالی
حقنه کنند تا آنکه فضول زائل گردد و بعد از ان بتدبیر محلل تدبیر بر حسب جوب حال عادة نمایند بعد از ان بمزاج مریض نظر کنند اگر حرارت او اشتداد نماید و
قشفت یبس ظاهر گردد لزوم ماء الشعیر و مزورات مرطبه مثل کدو و ماش و بقلهٔ یمانی همه بروغن بادام پخته باید کرد و اگر مریض بر این صبر نکند و در قوت او
نقصان بینند غذا از تیهو و جوجهٔ ماکیان و مغز سر بره بدهند و از کثرت طعام و شب بیداری حذر کنند و این مرض معز الدوله را در اهواز عارض شد و قارورهٔ او
سفید خام بود بسبب میل حرارت بسوی احالی بدن بسبب خامی اخلاط و ابو الحکیم طبیب را غلطی واقع شد و گمان بارد بودن مرض نمود و ایضا صورت اعراض
را نیز غلط کرد که آن شکایت تمدد جنبین و سوء هضم مع فرط اشتها و درد ترقوه و تتفین میکرد و معذلک قارورهٔ سفید خام بود پس آنرا حب مشتق خورانید و از ان
مزاج او گرم تر شد و مرض بالته و قلق عظیم عارض شد و حال بقتل ابو الحکیم داد و بعد شفاعات آنرا مقید ساخت ابو نوح طبیب ابن فارس با اهواز در آورد و مرد فاضل بود

ومجالست مردم حصه گرداند واکثر اوقات خود را برای علم واکتساب فضائل واصطناع خیرات مقرر سازد وبنوعی از امور جسیم نفس خود را منفرد نگرداند که این مؤدی باشد بامانت ساعتی وتمام
وافسا وسیاست بدن او ونظام این میشود والیضاً حکیم ممدوح مینویسد که جمیع انواع مالیخولیا چون بآخر رسد وتقشف باقی ماند واراده ترطیب بدن آن باشد چیزی بهتر
از نوشیدن ماء الجبن بعد اصلاح شیر وتجاوز بزنیست بعد ازان آنچه بجای ماء الجبن باضافه کرده شود بحسب اعراض باقی از مرض واجب بود مثلاً اگر در عروق مراق آن چیزی از خلط
باقی ماند بجای ماء الجبن افسنتین را اضافه کنند اگر معده او متحمل باشد واگر تقشف ویبس وجفاف باقی بود باید که بماء الجبن روغن بادام وترنجبین وتخم خیار وتخم بادرنگ مانند آن افزایند واگر
حرارت باقی باشد واجب است که بدان جلاب سکنجبین وروغن کدو وامثال آن زیاده کنند واغذیه بحسب آن باید واگر عقب مرض فساد احشا مثل طحال وکبد باشد باید که در ماء الجبن
اقراص مرکبه بحسب مرض مثل قرص بزوری وقرص زرشک وقرص گل ومانند آن مضاف نمایند وشدیدترین مرضی که عقب این مرض هنگام زوال آن حادث میشود آن یرقان
اسود معروف بیرقان سندی است واین بسبب وقوع سدد در عروق کبد وطحال میباشد ومعالجه این بنوشانیدن سکنجبین عنصلی وقرص کبر ریوندی وقرص سقولوقندریون
باید کرد وگاهی عقب این علت دمامیل وخراجات خصوص در مراقی ظاهر میشود واین دلالت میکند برانکه اخلاط محتبسه منحل ورقیق وخفیف گردید وبعضی ازان خارج شد وبعضی
باقی ماند وبعروق دقاق آمده بسوی جلد وجسم خارج شده وچون این علامت ببینند یقین کنند که عروق خالی شد ومریض صحت یافت وآنچه از علت دمامیل وخراجات باقی ماند
درین هنگام بهترین اشیا پرهیز شدید است وتغذیه باغذیه صالحه ناشف قلیل الفضول ونشانیدن او در چشمه کبریتی وتسهیل اندک مدت ولزوم مالش بروغنهای مجفف
منشف مثل روغن گل وزیت معمول از زیتون خام وروغنی که دران بیخ درخت انجیر ومانند آن جوشانیده باشد وخوف نباید کرد که این دمامیل قروح جذامی خواهند شد بهر آنکه
استفراغ بدن وتنقیه از اخلاط شده است واین هنگامی است که عقب معالجه ودر آخر مرض حادث شود واما اگر در ابتدای مرض حادث گردد از بودن آنها قروح جذامی حذر کلی
نمایند والحاح بفصد واستفراغ واصلاح غذا حتی الامکان کنند وتدبیر خود طریقی که بدان اصلاح تغیر خون کرده میشود مخلوط سازند والیضاً موصوف الیه در امراض معده
در باب مراق نوشته که این علت بادشاهی را بسبب خوردن ثوم بسیار ونوشیدن نبیذ که منهوط عارض شد وحرارت بران غلبه کرد ومعده ومیان کتفین او متالم گردید پس
وغم وفکر او کثرت نمود واطبای او هنگام ملاحظه سفیدی قاروره غلطی کرده حب سکبینج وحب افاویه او را خورانیدند وبلای او عظیم گردید وقریب بود که هلاک گردد ذهن طبیعی
که می آمد در معالجه طریق اطبا سلوک می نمود زیرا که ایشان در صناعت پیشوا بودند وبالاتفاق ایشان را غلطی واقع شد وهر گاه امر آن بادشاه متقادم شد بر یمین بصره که من
همراه او بودم بطلب من تحریر فرمود ومن حاضر بوده مرض او را شناختم وماء الشعیر وحریره خندروس دادم وچیزی صلاح یافت وبعد از چند ماه که خواب نکرده بود خواب
ودر نظر طبیب او رشد واشارت بشرب شیر خر نمود ودرین کای خطای او ندیدم بسبب قرب بهر دو طریق در معالجه آن بادشاه میان ماء الشعیر وشیر خر جمع نمود مجموع
یا متفرق وحریره خندروس که بدان اشارت کرده بودم نوشید وترطیب بدن او گردید وآنچه در معده او بود ودرد کتفین زائل شد وتسکین یافت وخواب طبیعی نمود وانتفاع
انتفاع یافت بهر آنکه آفت این علت سهر بود وهر گاه آثار صحت از مرض دیدم فصد او کردم واگر فصد او در ابتدای مرض میکردم بسرعت زوال علت او می کرد وصحت کلی یافت
واما اطبای ناقص چون این مرض او دیدند بسبب جهل خود بدان بر مریض جنایت کردند پس تامل باید کرد آنچه در وصف این مرض از اعراض خاص واسباب فاعل آن ذکر کردم
تا صورت آن تماماً مخفی نماند وگوییم که در علاج آن بر طبیب واجب است که استفراغ مریض آن بدوا او وجهی نباید کرد بهر آنکه طریقی که دران غذا از معده نافذ میشود بورم مسدود بود
وخلط موجب مرض غلیظ عسر المضی است واگر امتلای بدن یا نبض ظاهر گردد بفصد باک نیست وموافق ترین عروق برین مذهب فصد باسلیق است وفصد برای این علت صالح
واگر بعد فصد امتلا در بدن قلیل معلوم شود حقنه های لینه مثل آب چقندر وآب جو وآب سبوس گندم وخطمی وبابونه واکلیل الملک اندک روغن بنفشه ومانند آن حقنه کنند وبر سفل معده
او برگ اسپغول وبرگ بادرنگ آلو وجو وبنفشه واندک بهیدانه وبرگ مورد ضماد نمایند واگر از سردی که بآن موضع رسد ناخوش باشد ضماد را بالفعل گرم کرده بر موضع نهند باید
که مریض لزوم ماء الشعیر وحریره خندروس نماید ودر اغذیه لحم سینه تیهو سوده واگر نباشد مزوره بکدو وماش اختیار کنند وبعضی از نو آموزان در بغداد بود مریضی که آزاد
مراق بود بران وارد شد پس گمان کرد که آنرا مالیخولیاست وسفیدی قاروره او دیده ایارج او را خورانید واستفراغ او باطریفل مقوی بایارج نمود ومرض زیاده شد ومریض
مشرف بهلاکت گردید ودر امر او بابو ماهر موسی بن سیار طلب مشوره نمود واو امر بماء الشعیر وحریره خندروس وترطیب بدن او حتی المقدور ولزوم آن ازان خفیف خورانیدن
ماهی کوچک صخری فرمود واندک شراب ابیض رقیق آنرا نوشانید ودر اندک مدت مریض شفا یافت پس واجب است که بهمین طریق معالجه مریض این مرض نمایند وتضمید جنب وتمریخ

بماء الجبن و شیر مطبوخ با افسنتین نمایند صفت آن بگیرند اندک افسنتین و افتیمون و اندکی ریوند چینی خالص سوده و بپارچه صره بندند و در دیگ سنگین نو مقدار یک رطل صغیر
شیر بز اندازند که علت آن حشیش افسنتین رطب یا شاهتره یا حشیش فیل گوش یا حشیش گاوزبان یا بادرنجبویه یا فرنجمشک باشد اگر این میسر نباشد الا از جو کوفته و مقشر
و اسپوس سعید و مانند آن بود و آن صره را که دران افسنتین و افتیمون باشد در شیر جوش خفیف دهند بعده شیر را صاف کنند و بران اندک سکنجبین عنصلی اندازند اگر مزاج و معده او
متحمل آن باشد و الا جلابی که مذکور شد و آنرا بنوشانند که این تقویت معده او و تحلیل اخلاط سوداویه محترقه در مراق و عروق آن کند و از غذای اندک انتفاع برد و شیر خواره نباشد
نکنند اگر قوت آن متحمل این باشد و شراب خاص بنوشانند و از بلد سکونت او و صناعت او نقل کنند اگر نقل او رای واجب کند و همچنین از جایکه آنرا موافق نباشد که این تمام
در امراض است و اگر مزاج مریض بارد یابس محض باشد تدبیرش همین تدبیر نمایند از ضماد معده و حشای او سوای آنکه در ضماد این واجب است که صبر و مر و مصطکی و عود خام
و افتیمون اندک افزایند و اشیای مبرده از ان ضماد بکاهند و در آبزن که اندران بابونه و اکلیل الملک و سبوس و مانند آن انچه مسخن و جالی باشد جوشانیده باشند بنشانند
و واجب است که از مراعات [illegible] و غافل نشوند پس اگر باد فی تغیر متغیر گردد یا میلی ازین کیفیات مایل شود میل او بتدبیر بطرفی که مخالف کیفیت است حسب ضرورت باید کرد و اگر این
علت بغیر ورم در معده باشد و مزاج او بارد بود لزوم شرب سکنجبین شکری عنصلی نمایند و نان خورش بسرکه عنصل سازند و دوام استفراغ او بدوای که دران افتیمون و افسنتین باشد
باید کرد و اگر قوت او متحمل استفراغ نباشد و در بدن او فضول باشد و وقت استعمال نماید این نقوع هر روز یک قدح بنوشانند نسخه آن برگ ترنجبیه و گاوزبان عناب سپستان
اصل السوس مویز منقی تودری کوفته بوزیدان کوفته پرسیاوشان هر واحد یک کف ترنجبین گل سرخ مویز منقی هر واحد یک کف کبیر افسنتین اسطوخودوس افتیمون هر واحد
اندک بوزن دو درم همه را در ظرف چینی یا شیشه یا سفالی سبز اندازند و آب شیرین خوب گرم بران آنقدر بریزند که چهار انگشت بپوشد و سه روز در آفتاب گذارند بعده هر روز
یک قدح ازین آب بیک اوقیه سکنجبین عنصلی بنوشانند که این استفراغ آن فضول بلا اذیت کند و هرگاه قوت ضعیف گردد و فضول باقی بود و اصلاح غذای او و ترک [illegible]
نمایند آنگاه استفراغ او ممکن شود و از آنچه معالجه این علت بدان نمایند بعد پرهیز و لزوم آن تقلیل طعام و ترک جماع و لزوم آبزن است و هر روز اندکی ازین معجون افتیمون
مقوی دهند بگیرند هلیلجات ثلثه و بلیله و آمله مساوی و مصطکی اندک و افتیمون و افسنتین هر واحد مثل یک جزو از هلیلجات کوفته بیخته بعسل سرشته بعده جهت تقویت اسهال
باندک تربد و خربق سیاه و سقمونیای مشوی آنرا مقوی سازند اگر در معده ورم نباشد و قوت صحیح بود و مزاج او احتمال این کند هر سه روز از دو درم تا سه درم بدهند و چون این
مرض علیل پاک گردد از عود او امین نباشند هرگاه مریض کم پرهیز کند و بر اغذیه مولد سودا جسارت نماید و مضرترین اشیا برای صاحب این مرض [illegible] است پس
که مراعات او بسیار کنند و محافظت معده او نمایند و ندیدم کسی که این مرض عارض شده از ان استیصال نموده و تدبیر جازم اخذ نکرده و امراد بفساد مزاج و در سبب انحلال قوت [illegible] گردید
و ندیدم شخصی که این علت با ورم در معده او و حرارت در مزاج او و معالجه باستفراغات نموده و اکثر اعضای او متشنج گردید مع الم شدید که لاحق او بود تا آنکه هلاک شد و این حالت از
از استفراغ رطوبات محتاج الیه بدن و ضعف قوت و ارتفاع بخارات حاره بسوی دماغ بهم رسید و جمیع انواع مالیخولیا در طریق معالجه آنها قریب بیکدیگر است و زیادتی و کمی که
در آنها واقع میشود اندک است و بعید نیست که این فرق از کسی که آنرا ادنی تمیز باشد زائل شود پس انواع آنرا باستقصا تامل نمایند ایضا او مینویسد که طول سهر و فرط [illegible]
و تفکر در علوم فکریه و ترک مجالست انواع مردم و کثرت خلوت و تنهائی با افکار مورث نوعی از مالیخولیای عسر البرء میگردد و با این نوع مالیخولیای دماغی سوداوی [illegible]
که بسوی آن احتراق سائر اخلاط مضاف گردد و پس هذیان کثرت نماید و گاه نوبت بدریدن جامه رسد و جمیع افکار او فاسد گردد و معالجه این قسم علاج مرکب از انواع مذکوره
مالیخولیا است از ترطیب و تحلیل و استفراغ بمهلت و آهستگی و تغذیه با اغذیه موافق مزاج آن و ایناس و اجلاس او در مجالس مردم و جماعتهای که دران اصحاب علوم و ملاهی و شرب
جمع گردند و اندک شراب لطیف نوشانیدن و تفقد او از سائر احوال او و تقویت قلب ایشان و همچنین قلوب سائر اصحاب مالیخولیا و ارباب [illegible] جمهور و بهر آنکه تقویت
قلوب آنها تقویت قوت آنها نماید پس معالجه طبیب را اثر نیک ظاهر گردد و در زمانه خود جماعتی را از افاضل دیدیم که خود را تنها داشتند و لزوم افکار و اجتناب از مردم و ترک
اشتغال بغیر علوم در راست نمودند پس اخلاط ایشان محترق گردید و مالیخولیا پیدا شد و بعضی را از ایشان [illegible] لزوم نمودند و هلاک شدند منجمله آنها ابو نصر فارابی و عیسی بن [illegible] سویه
و ابوبکر بن ابو سعید بصری و عمر بن [illegible] اندکه بدین علت هلاک گردیدند پس این قسم تدبیر یعنی مفارقت مردم و اختیار تنهائی و ترک اجتماع و مجالست مردم و تفرد با افکار
و مجاهده نفس [illegible] انچه مذکور شد اندرین حالت بر انسان عاقل واجب است که تقسیم نماید روز خود را و اگر قدرت نباشد هفته را و اگر تواند ماه را و آنرا از انواع

معجون افتیمون

ومجالست مردم حصه گیرانند واکثر اوقات خود را برای علم واکتساب فضائل واصطناع خیرات مقرر سازند وبنوعی از امور جسیم نفس خود منفرد نگردد که این مؤدی باماتت سائر قوتها
وافساد سیاست بدن او ونظام این میشود وایضاً حکیم ممدوح مینویسد که جمیع انواع مالیخولیا چون بآخر رسد وقشف باقی ماند دارا ده ترطیب بدن آن باشد چیزی بهتر
از نوشیدن ماء الجبن بعد صلاح شیر متجاوز نیست بعد ازان آنچه بماء الجبن باضافه کرده شود بحسب اعراض باقی از مرض واجب بود مثلاً اگر در عروق مراق آن چیزی از خلط
باقی ماند بماء الجبن افسنتین اضافه کنند اگر معده او مترهل باشد واگر قشف ویبس جفاف باقی بود باید که بماء الجبن روغن بادام وترنجبین وتخم خیار وتخم بادرنگ ومانند آن افزایند واگر
حرارت باقی باشد واجبست که بدان جلاب سکنجبین روغن کدو وامثال آن زیاده کنند واغذیه بحسب آن باید واگر عقب مرض فساد احشا مثل طحال وکبد باشد باید که مزاج را از
اقراص مرکبه بحسب مرض مثل قرص بوزند وقرص رشاد قرص گل ومانند آن مضاف بماء الجبن نمایند وشدید ترین مرض که عقب این مرض هنگام زوال آن حادث میشود آن یرقان
اسود معروف بیرقان سندی ست واین بسبب وقوع سده در عروق کبد وطحال پیدا شده ومعالجه این بنوشانیدن سکنجبین عنصلی وقرص کبر ریوندی وقرص اسقولوقندریون
باید کرد وگاهی عقب این علت دمامیل وخراجات خصوصاً در مراقی ظاهر میشود واین دلالت میکند برانکه اخلاط محتبسه منحل ورقیق وسخیف گردید وبعضی ازان خارج شده وبعضی
باقی ماند وبعروق وفاق آمده مابین جلد ولحم خارج شده وچون این علامت ببینند یقین کنند که عروق خالی شده ومریض صحت یافت آنچه از علت دمامیل وخراجات باقی ماند
ودرین هنگام بهترین اشیا پرهیز شدیدست وتغذیه باغذیه صالحه ناشف قلیل الفضول ونشانیدن او در چشمه کبریتی وشبی اندک مدت ولزوم مالش ودهنهای مجفف
منشف مثل روغن گل وزیت معمول از زیتون خام وروغنی که دران بیخ درخت انجیر ومانند آن جوشیده باشد وخوف نباید کرد که این دمامیل قروح جذامی خواهند شد بهر آنکه
استفراغ بدن وتنقیه از اخلاط شده است واین هنگامیست که عقب معالجه ودر آخر مرض حادث شود واما اگر در ابتدای مرض حادث گردد واز بودن آنها قروح جذامی حذر کلی
نمایند والحاح بفصد واستفراغ واصلاح غذا حتی الامکان کنند وبتدبیر خود طریقی که بدان اصلاح تغیر خون کرده میشود مخلوط سازند وایضاً موصوف الیه در امراض معده
درباب مراق نوشته که این علت بادشاهی را بسبب جذب دن ثوم بسیار ونوشیدن نبیذ کهنه مفرط عارض شد وحرارت بران غلبه کرد ومعده ومیان کتفین او متألم گردید سیما
وغم وفکر او کثرت نمود واطبای او هنگام ملاحظه سفیدی قاروره غلطی کرده حب سکبینج وحب افاویه او را خورانیدند وبلای او عظیم گردید وقریب بود که هلاک گردد وتغیر طبیعی
که می آمد در معالجه بطریق اطبا سلوک می نمود زیرا که ایشان در صناعت پیشوا بودند وبالاتفاق ایشان را غلطی واقع شد وهر گاه امر آن بادشاه متقادم شد بر نمین بصره که من
همراه او بودم بطلب من تحریر فرمود ومن حاضر بوده مرض او را شناختم وماء الشعیر وحریره خندروس دادم وچیزی صلاح یافت وبعد از چند ماه که خواب نکرده بود خواب نمود
ونرمی طبیعت او روشن شد واشارت بشرب شیر خر نمود ودرین نای خطائی او ندیدم بسبب قرب سبب هر دو طریق در معالجه وآن بادشاه میان ماء الشعیر وشیر خر جمع نمود ومجموع
یا متفرق وحریره خندروس که بدان اشارت کرده بودم نوشیده ترطیب بدن او گردید وآنچه در معده او بود ودرد کتفین زائل شد وتسکین یافت وخواب طبیعی نمود ولذت
انتفاع یافت بهر آنکه آفت این علت سهر بود وهر گاه آثار صحت از مرض دیدم فصد او کردم واگر فصد او در ابتدای مرض میکردم بسرعت زوال علت او می کرد وصحت کلی یافت
واما اطبای ناقص چون این مرض امید ندیدند بسبب جهل خودها بدان بر مریض جنایت کردند پس تامل باید کرد آنچه در وصف این مرض اعراض خاص واسباب فاعل آن ذکر کردم
تا صورت آن تمام مخفی نماند وگوییم که در علاج آن بر طبیب واجب است که استفراغ مریض آن بدوا او جمی نباید کرد بهر آنکه طریقی که دران غذا از معده نافذ میشود ورم وسده بود
واخلاط موجب مرض غلیظ عسر الرضی ست واگر امتلای بدن که بنبض ظاهر گردد بفصد باک نیست وموافق ترین عروق بر مذهب فس فصد برای این علت صافن ست پس اسلیق
واگر بعد فصد امتلا در بدن علیل معلوم شود حقنهای لینه مثل آب چقندر وآب جو وآب سبوس گندم وخطمی وبوره ارمنی اندک وروغن بنفشه ومانند آن حقنه کنند وبر اسفل معده
او بیرک اسپغول وبرگ بادرنگ وآرد جو وبنفشه واندک پیه بیست گ مورد تر ضماد نمایند واگر از ضربی که بآن موضع رسد ناخوش باشد ضماد را بالفعل گرم کرده بر موضع نهند وباید
که مریض لزوم ماء الشعیر وحریره خندروس نماید ودر اغذیه لحم سینه تیهو سوده واگر نباشد مزوره بکذ وماش اختیار کنند وبعضی از نوآموزان در بغداد بود مریضی که آزاد حجم
مراق بود بران دارو شد پس گمان کرد که آنرا مالیخولیا است وسفیدی قاروره او دیده ایارج او را خورانید واستفراغ او با طریفل مقوی با ایارج نمود ومرض زیاده شد ومریض
مشرف بهلاکت گردید ودر امر او بابو ماهر موسی بن سیار طلب مشوره نمود واو لعاب ماء الشعیر وحریره خندروس ترطیب بدن او حتی المقدور ولزوم آن وتخفیف خورانیدن
ماهی کوچک صحرایی فرمود واندک شراب بیضی رقیق آنرا نوشانید ودر اندک مدت مریض شفا یافت پس واجب است که همین طریق معالجه مریض این مرض نمایند وتضمید جنب وتمریخ

حکایت

حکایت

بماء الجبن و بشیر مطبوخ با فسنتین نمایند و صفت آن بگیرند اندک افسنتین و افتیمون و اندکی ریوند چینی خالص سوده و با پارچه صره بندند و در دیگ سنگین نو بمقدار یک رطل صغیر
شیر بز اندازند که علت آن حشیش افسنتین بر حلب یا شاهتره یا حشیش فیل گوش یا حشیش گاوزبان یا بادرنجبویه یا فرنجمشک تا شده اگر این میسر نباشد الا از جو کوفته و قشر
دانه سبوس سپید و مانند آن بود و آن صره را که در ان افسنتین و افتیمون باشد در شیر جوش خفیف دهند بعده شیر را صاف کنند و بران اندک سکنجبین عنصلی اندازند اگر مزاج و معده او
متحمل آن باشد و الا جلابی که مذکور شد و آنرا بنوشانند که این تقویت معده او و تحلیل اخلاط سوداویه محترقه مراق و عروق آن کند و از غذاهای اندک اندک دهند و بره شیرخواره […]
نکنند اگر قوت آن متحمل این باشد و شراب […] بنوشانند و از بلد سکونت و صناعت نقل کنند اگر نقل و رای واجب کند و همچنین از اینکه آنرا موافق نباشد که این تدبیر تمام
در اسراویست و اگر مزاج مریض بارد باین حض باشد تدبیرش همین تدبیر نماید از ضماد معده و حشای او سوای آنکه در ضماد این واجب است که صبر و مصطکی و عود خام
و افتیمون اندک اندازند و اشیای مبرده از ان ضماد ساقط شود و در آبزن که اندران بابونه و اکلیل الملک و سبوس و مانند آن انچه سخن و جالی باشد جوشانیده باشند نشانند
و واجبست که از مراعات […] غافل نشوند پس اگر مادی تغیر متغیر گردد یا میلی ازین کیفیات میل شود میل او تدبیر بطرفی که مخالف کیفیت جنس حض باشد باید کرد و اگر این
علت بغیر ورم در معده باشد و مزاج او بارد بود لزوم شربت سکنجبین شکری عنصلی نمایند و نان خورش بسرکه عنصل سازند و اهم استفراغ او بدواییکه در ان افتیمون و افسنتین باشد
باید کرد و اگر قوت او متحمل استفراغ نباشد و در بدن او فضول باشد و قوت احتمال نماید این نقوع هر روز یک قدح بنوشانند نسخه آن برگ بادرنجبویه و گاوزبان عناب سپستان
اصل السوس […] المجوس تودری کوفته بوزیدان کوفته پرسیاوشان هر واحد یک کف ترنجبین گل سرخ مویز منقی هر واحد یک کف کبیر افسنتین اسطوخودوس افتیمون هر واحد
اندک بوزن دو درم همه را در ظرف چینی یا شیشه یا سفالی سبز اندازند و آب شیرین خوب گرم بران آنقدر بریزند که چهار انگشت بپوشد و سه روز در آفتاب گذارند بعده هر روز
یک قدح ازین آب بیک اوقیه سکنجبین عنصلی بنوشانند که این استفراغ آن فضول بلا اذیت کند و هرگاه قوت او ضعیف گردد و فضول باقی بود و اصلاح غذای او و ترک استفراغ
نماید تا آنکه استفراغ او ممکن شود و آنچه معالجه این علت بدان نماید بعد پرهیز و لزوم آن تقلیل طعام و ترک جماع و لزوم آبزن است و هر روز اندک از معجون افتیمون
مقوی دهند بگیرند هلیلجات ثلثه و بلیله و آمله مساوی و مصطکی اندک و افتیمون و افسنتین هر واحد مثل مجموع از هلیلجات کوفته بیخته بعسل بسرشند بعده جهت تقویت اسهال
باندک تربد و خربق سیاه و سقمونیا مشوی آنرا مقوی سازند اگر در معده ورم نباشد و قوت صحیح بود و مزاج او احتمال این کند هر سه روز از دو درم تا سه درم بدهند و چون این
مرض علیل پاک گردد و از عود او ایمن نباشند هرگاه مریض کم پرهیز کند و بر اغذیه مولد سودا جسارت نماید مضرترین اشیا برای صاحب این مرض ریاضت متعب است پس معالج
که مراعات و بسیار کنند و محافظت معده او نمایند و ندیدیم کسی که این مرض عارض شده از ان استسال نمود و تدبیر جازم اخذ نکرد و امر او بفساد مزاج و دربت اختلال قوت منتقل گردید
و ندیدیم شخصی که این علت با ورم در معده او و حرارت در مزاج او و معالجه باستفراغات نمود و اکثر اعضای او تشنج گردید مبتلا شد بیکه لاحق او بود تا آنکه هلاک شد و این حالت ما نزا
از استفراغ رطوبات محتاج الیه بدن و ضعف قوت و ارتفاع بخارات حاره بسوی دماغ بهم رسید و جمیع انواع مالیخولیا و طریق معالجه آنها قریب بیکدیگر است و زیادتی و کمی که
در انها واقع میشود اندک است و بعید نیست که این فرق از کسی که آنرا ادنی تمیز باشد زائل شود پس انواع آنرا باستقصا تامل نماید ایضا او میگوید که طول سهر و فرط […]
و تفکر در علوم فکریه و ترک مجالست انواع مردم و کثرت خلوت و تنهائی با افکار مورث نوعی از مالیخولیای عسر البرء میگردد و با این نوع مالیخولیای دماغی سوداوی […]
که بسوی آن احتراق سائر اخلاط مضاف گردد و پس هذیان کثرت نماید و گاه نوبت بدریدن جامه رسد و جمیع افکار او فاسد گردد و معالجه این قسم علاج مرکب از انواع مذکوره
مالیخولیاست از ترطیب و تحلیل و استفراغ بمهلت و آهستگی و تغذیه باغذیه موافق مزاج آن و ایناس و اجلاس او در مجالس مردم و جماعتهای که در ان اصحاب علوم و ملاهی و شرب
جمع گردند و اندک شراب لطیف نوشانیدن و تفقد امراض و سائر احوال او و تقویت قلب ایشان […] سائر اصحاب مالیخولیا و اربابی که […] جمع و بهر انک تقویت
قلوب آنها تقویت قوت آنها نماید پس معالجه طبیب را اثر نیک ظاهر گردد و در زمانه خود جماعتی را از افاضل دیدیم که خود را بتنهائی مشغول و لزوم افکار و اجتناب از مردم و ترک
اشتغال بغیر علوم و دراست نمودند پس اخلاط ایشان محترق گردید و مالیخولیا پیدا شد و بعضی را از ایشان حمی دق لزوم نمود و هلاک شدند منجمله آنها فارابی و عیسی بن ماسویه
و ابو بکر بن ابو سعید بصری و عمرو بن ثقیف اند که بدین علت هلاک گردیدند پس این قسم تدبیرش یعنی مفارقت مردم و اختیار تنهائی و ترک استماع و مجالست مردم و تفکر […]
و مجاهده نفس […] چنانچه مذکور شد اندرین حالت بر انسان عاقل واجب است که تقسیم نماید روز خود را و اگر قدرت نباشد هفته را و اگر نتواند ماه را و آنرا او […]

و از مردم بگریزد و در روز بگورستان و ویرانه پنهان شود و اکثر در شب ظاهر گردد و باشد که از مردم نترسد بلکه حمله آورد و کثیر الحزن و متاسف و زرد یا سبز رنگ و خشک بدن و بینی و چشم غائر و بدن لاغر بود و مثل خروس سگ آواز کند و گاهی بر بهره و ساق او قروح پیدا شود و قطرب باشد **و فرق** در آنکه ماده قطرب سودای محترق است یا صفرای محترق چنان کنند که صاحب او اگر متفکر و خاموش بود و در صورت تکلم چندان گوید که سامع را خلاصی از آن دشوار گردد و چون بغضب آید دیر فرو نشیند و بدن او بسیار نحیف و رنگ او مائل تر بسیاهی بود و سودای محترق باشد و اگر با اضطراب و سبعیت شدید و ضجر کثیر و قلق و زردی چشم بود و بسرعت شرارت کند و بزودی زائل گردد صفرای محترق باشد **و گویند** که ماده مانیا و مالیخولیا برابر است در سوداویت لیکن ماده این علت سودای محترق از صفرا یا از سودا است و آن ردی تر است از جهت ماده و ماده مالیخولیا سودای طبیعی کثیر یا احتراقی از بلغم یا از خون شیرین بود و جنون از بلغم محترق کم باشد و فرق دیگر میان آن هر دو نیست که اکثر مالیخولیا از حصول ماده سوداوی در اوعیه دماغ میباشد و مانیا اکثر از حصول آن در مقدم دماغ و جوهر آن بود و در مالیخولیا با سوء ظن و فکر فاسد و خوف و سکون بدون اضطراب شدید می باشد بخلاف مانیا که با اضطراب و توثب و جستن بسوی مردم و سبعیت و نظر بسوی مردم مثل نظر سباع بود **و فرق** در حمره دماغ و مانیا آنست که صاحب حمره در سر خود احساس حمی نماید و التهاب و حرقت بنهجی که بران مخفی می ماند صداع آن از شدت التهاب و حرقت با وجود آنکه خالی از صداع نمی باشد و عقل او ثابت میباشد و نظام کلام او متغیر نمیگردد و از حمی مطبقه با فتور و شدت و ضعف خالی نمیباشد و درین علت فساد عقل و دوام صداع و تغیر ترتیب کلام میباشد و با این حمی نمیباشد جهت آنکه درین ورم نیست **و کذا فرق** درین مرض و در سرسام حار از وجود تپ گرم مطبقه و سرخی چشم و اشک و امتلای عروق آن در سرسام و عدم حمی و فرو رفتن چشمها و بدون اشک و خشکی و خشونت پوست پیشانی و نحافت بدن و صلابت و صغر نبض و در اکثر بول زیتی در مانیا باید کرد و در داء الکلب اعتقاد بد نمیباشد چنانکه در مانیا میباشد و آن بدموویت اقرب است و اکثر عروض این علت در خریف میباشد بجهت رداءت اخلاط دران و در ربیع و تابستان نیز بسیار میباشد و نزد وزیدن باد شمال اشتداد می یابد بجهت تجفیف و یبس آن و این علت اکثر زائل و منحل میگردد بدوالی و بواسیر **و گویند** که اگر سبب مانیا و داء الکلب حرارت جگر و سببیت آن باشد و عقب او استسقا عارض شود برطوبت آن منحل و زائل گردد و بیشتر این علت بمشارکت معده افتد و از قی کردن شفا یابد و از علامات منذره بمانیا کابوس با حرارت دماغ و امتلای قدمین از خون و سرخی آن و بستن خون حیض و بپستان زن است و چون دوالی در آخر مانیا عارض گردد در اکثر دلالت بر انحلال و زوال آن می نماید و بسا است که عارض میگردد مانیا در امراض حاده و آن دلیل بحران است و در اکثر اشتداد مانیا دلالت بر بحران آن می نماید **و شیخ** میفرماید که صبارا جنون مفرد که با سرسام حار صفراوی عارض میشود حتی که انسان با وجود آنکه مسرسم میباشد هذیان بطور مجنون مضطرب میکند و با قرانیطس منفرد هذیان با اختلاط عقل میباشد و با آن جنون نمیباشد و اگر باشد صبارا بود و ایضا گویا که آن مانیاست مرکب با قرانیطس چنانکه قرانیطس گویا که مالیخولیا مرکب با ورم و تپ است و بیشتر در صبارا جنون تقدم میکند پس عقب آن ورم و تپ میشود و صبارا آنگاه میباشد که چون قرانیطس از صفرای صرف و محترقه بود پس این ماده هرگاه بسوی دماغ مندفع شود در اول حصول خود جنون حادث کند و باوی یا بعد آن ورم پیدا کنند بسبب صبارا باشد و در قرانیطس جنون عارض از ورم میباشد و در صبارا جنون و ورم هر دو یکبارگی از ماده حادث میشوند و یکی از این هر دو سبب دیگری از انها نمیباشد و اگر چه گاهی هر واحد از آن هر دو سبب نبی یا وقتی دیگر میگردد و هرگاه صبارا ظاهر شود با سهر طویل و [illegible] مضطرب شده ترسیدن در خواب و جستن و نفس کبیر متواتر و نسیان و جواب غیر مطابق سوال و سرخی چشم با اضطراب آنها و گرانی در انها و گویا که دران چیزی افتاده است و گاهی دران زردی میباشد و در انجا احساس تمدد نزد قفا و وجع بسبب تصاعد بخار میباشد و ایضا در چشم اشک بغیر اراده و لعاب بکثرت سیلان میکنند بعد از ان چون مرض مستقر گردد و تپ سخت و زبان خشن و خشک شود و پس از آن حرکات پلک بسبب ضعف ساکن گردد و حرکت ثقیل شود و حتی که تحریک پلک از جنون هذیان منقطع مع تحیر از کلام و قلت آن باقی ماند و بر چیدن ریزه از جامه و کاه در اکثر اقدام نماید و در نبض ضعف و صغر و صلابت بسبب یبس زیاده گردد و گاهی صبارا غیر محض و صرف واقع میشود پس حالات او از کلام و ذکر و حرکات مختلف بود که گاه منتظم و گاهی غیر منتظم باشد

علاج کلی اقسام جنون

بقول مسیحی در معالجه جنون باید که اولا اعتنا بامر و ترطیب آن کنند باین طور که در آب شیرین بنفشه و نیلوفر و بیخ خطمی و برگ بید و جو مقشر [illegible]

او بقیر و طلی مرتب از جراده کدو و آب بید مانند آن کنند و مریض اجازت جماع البته نباید داد و تا قعتر بین اشیا که در معالجه این بیدم هر گاه آنجا امتلا باشد فصد از قیفال و حقنهای لینه
و ترطیب بغذا ست گاه بندرت قاروره این مریض سرخ ناصع بود و درین حالت و ترطیب افزا بیند و با ماء الشعیر جماد حفری بپزند و غذای او سبزیجات از زیره شیرین سازند
و از انفع اشیا برای این مریض اصلاح غذا ست **مؤلف اقتباس** مینویسد که بعد از فصد باسلیق چپ در مردان و صافن در زنان بهر تعدیل مزاج تا یکهفته شربت
گاوزبان تخم بادرنجبویه هفت ماشه پاشیده بنوشند و از غذا بنخوداب بچه مرغ اکتفا کنند و یا شوربای بچه مرغ و یا گوشت بزغاله بروغن گاو پخته بنان تنک دهند
و بعد از هفته فصد اسلیم چپ بگشایند و منضج از بسفایج بادرنجبویه گل سرخ هر یک نه ماشه در رنج گل گاوزبان هر یک هفت ماشه تخم کشوث سه ماشه افتیمون پنج ماشه
مویز منقی یکتوله در عرق شاهتره و عرق بادرنجبویه و گلاب هر یک پنج توله خیسانیده صبح جوشانیده گلقند چار توله معجون نجاح دو توله مالیده صاف نموده بنوشند تا
پانزده روز و حصول نضج بعد سنای مکی مدبر یکتوله هلیله سیاه یکنیم توله افسنتین چهار ماشه ریوند چینی نه ماشه مغز خیارشنبر ترنجبین هر یک هفت توله شیرخشت چهار توله
شربت اسطوخودوس مسهل چهار توله روغن بادام هفت ماشه اضافه نموده شب حب لاجورد یا حب افتیمون نه ماشه در معجون نجاح دو توله آمیخته ورق نقره پیچیده بخورند
و صبح مسهل مذکور بنوشند و بجای آب عرق گاوزبان و گلاب بنوشند غذا دو پهر نخوداب مرغ وقت شام شله مرغ و پلاؤ یا نان خشکه تنوری بشوربای مرغ ترید کرده دهند
و روز دیگر جواهر مهره یکماشه در خمیره ابریشم نه ماشه سرشته ورق طلا یکعدد پیچیده دهند یا لاجورد مغسول مصطگی هر واحد یکماشه با ملاهرزی یکعدد با خمیره گاوزبان ساده
یکتوله آمیخته ورق نقره پیچیده بخورند با لایش لعاب گل نیلوفر زبان هفت ماشه شیره تخم قرطم و بادیان هر یک پنج ماشه الایچی کلان پنج عدد در عرق شاهتره و گاوزبان و گلاب یک
هفت توله برآورده شربت بادرنجبویه یا سیب چهار توله داخل کرده تخم فرنجمشک یا تخم شربتی یا بالنگو نه ماشه پاشیده بنوشند و بعد از مسهلات ثلثه یا زیاده بهر تعدیل مزاج
خمیره گاوزبان عنبری یا دواء المسک جدواری همراه عرق عنبر یا زرد ک و تخم شربتی بکار برند و از بخورات و مسکرات اجتناب ورزند و اگر تنقیه بجای ایجابی بکرات و مرات بلکه در
هر سال سه چهار بار کنند امید که تمام زائل شود و اگر چه بعسر البرئ است و بعد از چهل روز فصد اسلیم کردن استیصال این علت میکند و باز احتیاج تدبیری دیگر نمی افتد
و برای آوردن خواب نمک سیاه در شیر میش آمیخته بر سر اغدست و پا مالیدن فی الحال خواب می آرد و بارها تجربه درآمده و با وجود تدابیر مذکوره گاهی در طعام ایشان ادویه
کاسر ریاح چون زیره و قاقلیه و دارچینی و زنجبیل و مصطگی افگنند و بر مراق اطلیه و ضمادهٔ محلله مانع تولد نفخ بعمل آرند و این طبوخ همه اقسام مالیخولیا و خصوصاً مراقی را مفید است
گل سرخ دو مثقال افتیمون یکنیم درم افسنتین یکدرم برگ گاوزبان یک مثقال نبات سه توله و این قسم تا چهل روز متواتر دهند که بلیغ النفع است گل سرخ دو ماشه
گاوزبان سه ماشه کوفته بیخته نبات هفت ماشه تخم فرنجمشک سه ماشه آمیخته اول بخورند بعده الایچی کلان سه عدد برگ گاوزبان سه ماشه تخم شاهتره ده ماشه
در گلاب نه توله و آب باران ده توله گلقند یک نیم توله جوش کنند که به نیمه آید مالیده صاف نموده بنوشانند وقت صبح و غذا چوچه مرغ بنان خشکه تنوری
دهند لیکن باید که تا پنج روز الایچی یکعدد و گاوزبان و تخم شاهتره هر یک دو ماشه و گلقند یک توله گلاب چهار نیم توله و آب نیم توله زیاده کنند هر روز و از روز ششم اضافه کردن
ادویه را موقوف نموده تا چهل روز بدستور بنوشانند که اکثر تجربه رسیده و کذا اثمد مغسول دو ماشه در اطریفل افتیمون عسلوسخان یک توله خوردن

جنون و وسواس

بدانکه جنون یعنی دیوانگی بقول ایلاقی چهار قسم است مانیا و داء الکلب و صبار و قطرب پس مانیا عبارت است از جنون سبعی و داء الکلب نوعی از انست و ماده فاعل این
هر دو سودای محترق از صفرا یا از سودا است و صبار جنون مفرط است که با سرسام صفراوی مرکب باشد و سبب او صفرای محترق است و قطرب قسمی است از مالیخولیا و سبب
دوم محترق یا سودای محترق یا صفرای محترق است و ماده او از ماده مانیا در حرارت و حدت کمتر میباشد و در یبوست و غلظ بیشتر و لهذا این مرض مزمن بود و طریق تشخیص
هر واحد از اقسام مذکور باید که اول دریافت نمایند که با جنون تپ هست یا نه اگر باشد و قاروره سفید و رقیق مائی و جنون شدید با هذیان و اختلاط عقل و غیره آثار سرسام
صفراوی شامل بود صبار باشد **و اگر** تپ نباشد در ینصورت اگر دیوانگی با اقدام و سبعیت و اضطراب و غضب و تشوش موئی و سهر و عبث شدید و نظر صاحب او مثل
نظر درندگان باشد و هر چه یابد بشکند و بدرد و بدن لاغر مائل بسیاهی و نبض صغیر صلب و قاروره رقیق نگاهی مائل بناریت بود مانیا باشد **و اگر** سوء خلق و غضب
و ایذا و اختلاط بعضی بمودت و مهربانی و تملق مثل طبع کلاب بود داء الکلب باشد **و اگر** بیمار بغایت ترش رو باشد و در یک مکان بیش از یکساعت قرار نگیرد

یافته میشود اگر بسایند و به آب شکر بنوشانند جنون را زائل کند و از مجربات محمد مراد ست که اگر مجنون نصف درم اصابع صفر سوده با شهد بخورد صحت یابد و در کتابی قوم
ست که اگر نیش کژدم و ناخن سگ و ناخن باخه در پاره چرم شتر تعویذ کرده در گلوی مجنون بندند از وسواس جنون باز می ماند و هم مفید صرع ست و شخصی میگفت که اگر دماغ لاک
یکدانگ گرفته بحبه کافور سوده دران ممزوج نموده و یکدانگ خون غراب آمیخته بقدر دو حبه چند قطره شاهسفرم سعوط نمایند در ازاله جنون مجرب ست و سویدی گوید
که خوردن تخم بادرنجبویه بشکر و کذا ابقاء آن مسلوق بروغن یک درم و کذا گاوزبان و کذا سیسنبر شامی اکلاً و شماً و کذا اکل لحم ماکیان و دماغ آن در وسواس سوداوی مجرب ست
و از حکمای دیگر نقل کرده که شربت سیب و کذا ترنجان کذا افتیمون بطریقیکه در مالیخولیا گذشت و کذا تخم افتیمون هفت درم در هفت رقیه شیر تازه تر کرده و کذا نیم درم
پوست بیخ گاوزبان و کذا شحم حنظل و برگ او مصلح به نشاسته یا صمغ عربی یا کتیرا و اکل لحم کبک تا سه روز متواتر و کذا خون ضبعه و کذا جگر زعفه خشک بریان کرده سایده
و کذا مصطکی و کذا آمله و کذا اپودینه نهری و کذا انیسون و کذا اکلیل الملک یک مثقال بعسل کف گرفته و کذا بهمن سرخ و کذا حریره آرد ملت سه روز متواتر و کذا اسطوخودوس
و کذا سنبل الطیب و کذا دارشیشعان و کذا انجبار خشک و کذا درونج و کذا کاهو و کذا شیر تازه هر واحد نافع وسواس سوداوی و جنون ست و کشنیز سبز مفید وسواس
حار ست و تخم او بغایت قوی ست لاسیما در وسواس حادث از صفرای محترق و سعوط دماغ گربه خشک کرده سوده و کذا زهره کبک و نطول طبیخ اکلیل الملک بحکم بر سر در حمام در هر سه روز
یکبار نیز نافع وسواس سوداوی ست و تعلیق سنگی که در حوصله بعض ماکیان بر می آید بر صاحب جنون سودمند ست **انتباه** جنون و وسواس که بعد حمیات بسبب ارتفاع بخارات
گرم از ماده تپ واقع شود بهترین معالجات آن فصد رگ پیشانی ست و جذب ماده بحاجم فخذین و ساقین و ریختن آب نیمگرم بر سر و دوشیدن شیر و نهادن پنبه بشیر آلوده و یا جراده کدو و یا خیار
بر تارک سر و خوردن کاسنی و کاهو و خیار و خرفه و خواب و راحت اختیار نمودن و سکنجبین بشیره خرفه و خیارین نوشیدن مفید ست غذا ماء الشعیر و ماش مقشر مغز بادام و در صورت ضعف
با گوشت چوزه مرغ و حلوا و اگر بعد از تناول ادویه حریفه حاره چون فلفل و زنجبیل و اشیای مبخره مثل پیاز و سیر و خردل و بسنجبه یا عقب جلوس بسیار یا مشی در آفتاب تموز بسبب جفاف
دماغ و یا از بیداری مفرط و یا کثرت فکر و خوض در مسائل دقیقه عارض گردد همگی توجه بترطیب مزاج دماغ بنطولات و سعوطات و ادهان بسر و مرطبه مصروف دارند و از استعمال کافور پرحذر باشند

علاج مانیا و داء الکلب

بعد نضج و ترطیب تنقیه سودا کنند و بعد تنقیه نیز از دوا و غذا بترطیب کوشند و بمفرحات مناسبه تقویت قلب نمایند بالجمله سائر تدابیر مثل علاج مالیخولیا مع زیادتی تبرید و ترطیب
نمایند و ترطیب اهم از تبرید شناسند و استعمال سعوطات و نطولات و لزوم اغذیه مثل ماء الشعیر و روغن بادام در روزی چند بار و اگر بعد فصد سهر عارض گردد بوییدن بعضی
مخدرات مفید بود و از اشربه شربت نیلوفر و شربت عناب و شربت تمرهندی و آب آلو بخارا و آب انار شیرین و مزورات بکشک جو بشیره خشخاش یا روغن بادام و فالوده جات
قلیل الحلاوت بشکر و روغن بادام و تغریق سر بروغن اکارع و در صورت کثرت بیخوابی دادن دیاقوذا با آب انار شیرین نافع ست ابن هبة الله گوید که در مانیا و
داء الکلب تبرید و ترطیب مزاج بنوشیدن ماء الشعیر بروغن بادام و استعمال ماء القرع و سکنجبین قلیل الحموضت و تعدیل طبع بآب تمرهندی و آلو بخارا و شربت نیلوفر کنند و غذا
از کدو و ماش سازند و کاهو بسیار خورانند و هرگاه چیزی اثر ترطیب در دماغ ظاهر شود و بدن ممتلی باشد اسهال کنند بمطبوخ هلیله و غیره که مخرج فضول مرة محترقه باشد و اگر
ممکن نباشد حقنه لین بعمل آرند و بعد تنقیه بلحوم فراریج و بره شیرخواره و ماهی صخری قوت ارای دهند و شراب ممزوج آب بسیار اندک بنوشانند و بعد ازان صرف عنایت
بعلاج سر نمایند باین طور که موی سر بتراشند و آبیکه دران بنفشه و نیلوفر و برگ بید و گل سرخ و جو مقشر شکوفته و پوست کدو و خشخاش و تفاح پخته باشند بسیار قلیل الحرارت
بر مقدم سر ریزند و شیر دختران بر سر دوشند و در بینی چکانند و حیله آوردن خواب کنند تا حدت مرض بشکند بنوشانیدن شربت خشخاش با آب انار شیرین و نشوق
افیون و اعضای سفلی بمالند و حمام نمایند پس هرگاه حدت مرض ساکن شود و مریض بافاقت آید فصد سر رو کنند خصوصاً اگر مرض از خون محترق حادث شده باشد
و اعاده تبرید مزاج و ترطیب آن کنند تا که فلاح حاصل شود **شیخ** میفرماید که اگر غلبه صفرا در بدن از قاروره و سائر علامات معلوم شود تنقیه بطبیخ هلیله نمایند و اگر
سودای صرف باشد گاهی احتیاج باستفراغ از افتیمون سافج هشت درم با سکنجبین و حجر لاجورد افتد بعده توجه بسوی سر نمایند اگر استلای در موی یا سودای در موی دران باشد
فصد رگ زیر زبان کشایند و مداومت تنقیه او باین حب کنند ایارج و افتیمون و اسطوخودوس هر واحد یکجزو سقمونیا نیم جزو هلیله نیم جزو حب کهار از این ساخته بعد
تنقیه کلی در شبهای متفرق هر شب یک درم بخورند و این حب نیز نافع ست افتیمون بسفایج هر واحد پنج درم حجر ارمنی هلیله کابلی هر واحد یکدرم اسطوخودوس درم نمک هندی

وخشخاش سفید وگل سرخ وگل بابونه ولفاح جوشانیده بر سر ریزند واین نطول یک مرتبه صبح قبل طعام ویک مرتبه شب استعمال نمایند ومریض را
راحت بنشانند تا نطول بر مقدم سر او باشد واثر آن در اندرون سر بسهولت برسد وبروغن بنفشه ویا روغن نیلوفر وروغن کدوی شیرین
بشیر دختران در بینی چکانند وشیر زن یا شیر بزبر سر دوشند واعضای سفلی ودست وپای او بروغن نیلوفر وروغن بنفشه بمالند وساقها ورانهای او
بر بندند تا ماده باسفل منجذب گردد واگر در اینجا سهر باشد شربت خشخاش که با پوست آن ساخته باشند بآب انار شیرین یا بماء القرع یا با آب آلو بخارا یا بماء الشعیر بنوشانند واگر قبض
طبع باشد حقنهای لینه مثل حقنه معمول از بابونه وبنفشه خشک وجو مقشر وسپستان وخطمی وخار خسک وروغن کنجد تازه وفانید وشکر سرخ ونمک نان بعمل آرند وغذا اگر حرارت
شدید باشد بکدو وخیار وسفاناخ وماش وکاهو مسلوق ومطبخ در روغن بادام سازند واگر حرارت نباشد جوزه مرغ ودراج ولحم بره وپاچه بز وزرده بیضه ماهی تازه کوچک
وشراب ممزوج بآب بسیار دهند وهرگاه در دماغ چیزی ترطیب حاصل شود واحتیاج به تنقیه بدن باشد مطبوخ معمول از هلیله وغیره آنچه اسهال فضول صفراوی محترقه کند
استفراغ نمایند حکیم جیلانی وایلاقی مینویسند که علاج این علاج سرسام حار نزدیک است ودل نگاه کنند اگر امتلای اخلاط باشد فصد نمایند تا اندک خون کم شود وهر وجه که
ممکن باشد تدبیر ترطیب کنند وسپس اندک مدت تنقیه سودا نمایند وآنجا که خلط دموی یا صفراوی باشد بعد از فصد تنقیه بمطبوخ هلیله کنند وآنجا که سوداوی باشد بمطبوخ
افتیمون کنند **صفت** مطبوخ هلیله پوست هلیله زرد پانزده درم پوست هلیله کابلی ده درم افسنتین افتیمون هر یک چهار درم بسفایج نیمکوفته پنجدرم سنای مکی شش درم
تربد نیمکوفته چهار درم آلوی سیاه سی عدد تمر هندی بیست درم فلوس خیار شنبر بیست درم ترنجبین پنجاه درم بدستور مطبوخ بپزند وصاف کنند واگر حاجت باشد نیم دانگ
سقمونیا دران حل کنند وبعضی هنداین نسخه مثل دستور العمل است واطبا الاتق هر شخص مکی وزیادتی آن تصرف کرده میدهند وباشد که بنفشه وعناب ونیلوفر زیاده کنند ودر تریاق
معده مصطکی وانیسون افزایند وتدبیر ترطیب بدین ترتیب کنند که هر صبح کشکاب چهل درم با بیست درم شربت خشخاش وسه درم روغن بادام بدهند **صفت** شربت خشخاش
آب نیلوفر وآب بنفشه وآب کدو هر یک نیم من تخم خشخاش سفید صد درم کوفته وبعضی اطبا یک مثقال بزر البنج ناکوفته یار میکنند پس تخم را اندرین آبها سه روز تر کرده بدست
بمالند وافشره آنرا صاف کنند ویکمن شکر انداخته بطریق جلاب بقوام آرند وبعد شرب این شربت حمام وآبزن ومالش وروغن بنفشه کنند وبعد حمام آسایش نموده غذای
سبک سریع الهضم چند الکیموس چنانکه معلوم شده بدهند واگر از کشکاب ملالت نماید شربت مذکور را بآب انار شیرین دهند واگر طبع قبض باشد با شربت آلو دهند تا
تلیین وترطیب نیز کنند ونگاه کنند اگر در دماغ فضله دموی باشد رگ زیر زبان یا رگ پیشانی یا رگ بینی بگشایند واگر فضله سوداوی باشد در هر چند شب دو درم حب شبیار
دهند **صفت** حب شبیار ایارج فیقرا وافتیمون هر یک دو درم اسطوخودوس حجر ارمنی مغسول یا لاجورد مغسول هر یک یکدرم خربق سیاه چهار دانگ هلیله کابلی دو درم
کتیرا یکدرم بدستور حب بسازند واگر فضله صفراوی سوخته بود حب شبیار بدین صفت سازند ایارج فیقرا پوست هلیله زرد افتیمون هر واحد یکجزو سقمونیا نیم جزو
شربت مثقال وجهابقدر حاجت باید داد وافراط نشاید کرد تا خشکی نشود ولیکن چندان دهند که منفعت معلوم کنند ونطولات چندانکه توانند بکار برند چنانچه اگر در یکروز
پنج بار بعمل آرند میشاید خاصة بعد از تنقیه **صفت** نطول بنفشه نیلوفر گل خطمی شاهسفرم کشک جو برگ بید گل سرخ برگ کوکنار بابونه هر یک مشت برگ مورد ثمر عنب الثعلب
هر یک مشتی همه را بجوشانند ودر حمام بنشیند سر او بنجار دهند وآب آن نیمگرم بر سر ریزند وکله پاچه بره بپزند وآب او بر سر ریزند وشیر دختران بر سر دوشند ومسکه بر سر طلا کنند واگر
خواب نیاید پوست خشخاش وبابونه جوشانیده بر سر ریزند ودر غذا کاهو وتخم آن بپزند واندکی دارچینی دران اندازند وقبض طبع روا ندارند تا بخار بر سر صعود نکند ورانها
وساقها پیوسته به بندند ونیز بمالند وپای در آب گرم نهند وبشویند واگر دران آب بابونه بپزند بهتر باشد ومغز تخم کدو را در بنفشه پرورده روغن آن بکشند ودر بینی بمالند وبچکانند
وبر ناف ومقعد وکف پای بمالند واگر روغن کدو با شیر زنان یا بسفیدی بیضه مرغ بر سر نهند ودر بینی چکانند صواب باشد وادویه مدر بول دور دارند وشراب رقیق سفید ممزوج موافق
بود ورطوبت افزاید وخواب آرد واگر کسی را بسختانید یا خویشتن را مضرتی رساند به بندند وعلاج کنند واگر چیزی مثل قفس سازند وبیمار را دران بند کرده معلق بیاویزند صواب باشد

ذکر بعض ادویه نافع اقسام جنون

قرشی گفته که نیم درم افیون با آشنجو جنون را در یکروز دور میکند لیکن احوط انست که اول از قدر قلیل شروع کنند وبتدریج تا مقدار مذکور رسانند وگویند که موی سر آدمی سوخته
بروغن گل آمیخته در بینی چکانیدن جنون را زائل میکند وحکیم علی گوید که سعوط بندق هندی بوزن جو با روغن بادام نافع جنون است وگویند سنگی که در شکم خطاف

سفید چربه سازند و بعد تنقیه و نطولات و سعوطات استعمال نمایند که از اثر محمود ظاهر میشود و بقایای مرض زائل میگردد و زنی که قشف و یبس و سوء حال و هزال میداشت
علاجش و بغذا و با این چربه کردم و از اطعمه ردیه پرهیز او کنانیدم پس چون او رطب گردید و قشف زائل شد و در ترطیب بدن صحیح بهتر از این اقرب تاثیر چون
تدبیر مزاج موافق او باشد چیزی ندیدم سویدی گوید که در مانیا شرب ماء الشعیر بشربت نیلوفر و تنطیل راس بماء الشعیر مرات کثیره در حمام و تضمید سر بجراده کدو و یا مغز تخم کدو
سوده بآب جراده کدو سرشته و سعوط بروغن مغز تخم کدو و غذا بکدو و مطبوخ جید بروغن بادام و دوشیدن شیر زنان بر سر و سعوط بدان و نوشیدن
شیر بز تازه دوشیده و دوشیدن آن بر سر و خوردن سر مرغ مسلوق بروغن بادام که در ان شیره خشخاش و کشنیز سبز داخل کرده باشند و کذا تغذیه بقلهٔ یمانی مسلوق بروغن بادام
و کذا بقلهٔ خرفه مطیب بروغن بادام و خوردن خیار مع پوست و بعد قطع او یکشبانه روز و کذا قثاء تازه مقشر و کذا اغذای بعینه ماکیان نیم برشت و کذا پاچه جدی شیرخوار
و گوشت او مسلوق و مطبخ بروغن کنجد تازه و کذا نان سفید محکم الصنعت و کذا اطراف حمل شیرخواره و لحم او مطبوخ و مطبخ بشیرج تازه همه از مجربات من ست و بقول ابن
بطلان و غیره تنطیل راس بطبیخ گل بنفشه و طبیخ برگ سبز آن و کذا بطبیخ کاهو در حمام و سعوط بروغن بنفشه و شیر دختران و کذا بروغن بید و شیر مذکور و تضمید سر بتخم
کاهو سوده بآب کاهو سرشته و کذا از پوست خشخاش با برگ سوده و شرب شربت خشخاش و تغذیه بکاهو خام و مسلوق مطیب بشیره بادام و کذا بماهی تازه رضراضی یا
بروغن کنجد تازه و کذا بماکیان فربه مسلوق و مطبوخ بکدو و کذا بر شتا و مزوره حنطه هر واحد نافع و بقول رازی شرب بنج فاشرا هر روز یک مثقال تا بست روز نافع چنانچه
باستعمال این تا ایام کثیر از مانیا نجات یافته مصنف اقتباس مینویسد که همشیره زاده نواب حافظ الملک دار الکلام نائبه بود چنانچه در ابتدای موسم بهار پدید آمدی و
تا بستان غلبه نمودی و گاهی سالی دوبار پدید آمدی پس من او را معجون بشربت آلو و حب لاجورد و غلو بچان ادام در یکسال دوبار تا سه چهار سال همین تدبیر مقرر داشتم بفضل الهی صحت کلی یافت

علاج صبار او قطرب

در صبار اهم تعدیل و تنقیه و جذب ماده از سر هر چه در علاج سرسام صفراوی گذشت بعمل آرند مع ترطیب زائد بسیار و مدام اطراف به بندند و در قطرب فصد قیفال کنند چندان
خون برآرند که قریب بغشی رسد و اغذیه محموده مثل گوشت بزغاله و چوزه مرغ و مانند آن دهند و کاهو و کدو بروغن بادام خورانند و حمام مرطب آب زن بریاحین مرطب مثل بنفشه
و نیلوفر و مانند آن نمایند و هیچگاه قوت جوکند بعد از نضج منضج سودا تنقیه آن بمسهل سودا یا بمطبوخ افتیمون نمایند و ماء الجبن دهند و استفراغ متواتر پی در پی نمایند بلکه
بتدریج و در دیر دیر بفاصله چند روز و از اشیای نافعه برای ایشان ماء الجبن است که در ان معجون نجاح حل کرده باشند و بعضی از تنقیه مقویات قلب مثل الماسک و مفرح و دیلوش دهند
و نطولات آب زن تفریق سر بروغنهای سرد و مرطب مثل روغن بنفشه و نیلوفر و کدو و اشربه بارده مثل شربت نیلوفر و شربت بنفشه و جلاب از بنفشه پنجدرم و عناب عدد
با شکر سفید ده درم و اغذیه مزوره ماش و مغز بادام و شوربای چرب چوزه مرغ و حلوا از کدو و پالک و خیار و کاهو در روغن بادام و دیگر تدابیر که در مالیخولیا گذشت در ترطیب دماغ
مبالغه کنند و برای تنویم لعوق خشخاش بخورانند و نطولات مرطب منوم که در ان بنفشه و نیلوفر و پوست خشخاش و تخم کاهو باشد بعمل آرند و شیر زنان بر سر دوشند و در بینی چکانند
و بروغن بنفشه و کدو نشوق نمایند و نوشیدن شکر سفید در عرق گاوزبان و گلاب و عرق بید حل کرده و تخم بادرنجبویه دو درم پاشیده و خوردن شیر بز بشکر شیرین کرده
با نان گندم سفید و کذا ماهی رضراضی بریان بروغن بادام و کذا اسفاناخ مسلوق بروغن بادام یا شیرج تازه یا مع لحم غنم بریان بروغن الیه و تنطیل آب طبیخ بقله یمانی
سرخ و پوست خشخاش و جو مقشر در حمام بر سر و تناول خوبانی کثیر المائیه و شفتالو و خربزه زرد همه مجرب سویدی ست و بقول ابن بطلان شرب ماء الشعیر بشربت نیلوفر
روغن بادام و تغذیه بچوزه مرغ مسلوق مطبخ بروغن بادام و مسلوق بکشنیز سبز و کذا لحم جدی شیرخواره مسلوق بکشنیز سبز مطبخ بروغن بادام و کذا کدو مسلوق مطیب بروغن بادام
و کشنیز سبز و تنطیل سر بآب طبیخ بنفشه یا گل نیلوفر در حمام و تدهین سر بروغن آن مدام و تضمید سر ببابونه و تخم کاهو و تخم خشخاش سائیده نافع و همه آنچه برای مانیا در قول
سویدی گذشت مفید شناسند و اگر از انواع علاج فائده نشود و بر بندند پیچهای سخت بر سر و روی او بزنند بوجهی که وجع و الم یابد و اگر یکبار کفایت نکند مکرر نمایند
و اگر این نیز سودی نبخشد به تارک سر داغ دهند که بافاقه می آید و اگر باز عود نماید اعاده این تدابیر نمایند شیخ میفرماید که علاج قطرب بعینه علاج مالیخولیاست چون
از صفرا و سودای محترق باشد و واجب است که در فصد آن مبالغه نمایند تا آنکه از ان خون بسیار خارج شود و از ان بغشی مقاربت کند و تدبیر باغذیه محموده و حمامات مرطبه نمایند
و مادام که سه روز بنوشانند بعد از ان تنقیه بایارج ارکاغانیس کنند پس حیله در تنویم آن نمایند و بعد تنقیه تقویت قلب بتریاق و مانند آن کنند و با وجود آن ترطیب بسیار نمایند

شحم حنظل هر یک چهار درم هلیله آمله حاشا خربق سیاه هر واحد سه درم تربد بست درم بسکنجبین عسلی سرشته استعمال کنند و غرغره بسکنجبین سقمونیا کنند و چون از استعمال حبوب سوء مزاج
حار محسوس شود موقوف کنند و بعد تنقیه اقدام بر تبرید و ترطیب بنطولات و غیره نمایند لیکن قصد ترطیب بیشتر از قصد تبرید باید کنند مگر آنکه ادویه شدید التبرید یافته نشود الا بار
پیس ران بابونه داخل کنند و گاهی در تنویم آن احتیاج بنوشیدن دیاقوذا آب انار شیرین شود تا مرطب کند یا بشربت آلو تا تلیین نماید و یا بماء الشعیر و روغنها در بینی بسیار نافع است
و چون نطولات و سعوطات مرطبه و ادهان استعمال کردند حیله نمایند در تنویم آن بدانچه خواب آورد از نطولات و ادهان مسبته خاصة روغن کاهو و از اشربه آنچه مرطب باشد مثل آنچه
بنوشانند و مثل سکنجبین و آنچه دران تلطیف و تجفیف و تقطیع باشد نباید نوشانید و هرگاه که قبض طبع دریافت شود حقنه کنند تا بخارات دودی از ثقل بسوی سر مرتفع نگردد
و باید که در آب ایشان بیخ بادیان دشتی و تخم آن بنوشانند و بیخ کرنب صحرائی که آن فاشرا است نافع بود و شربت از آن هر روز مثقالی و اگر ننوشند در طعام ایشان داخل کنند
و پیش مریض شخصی نشیند که از آن حیا کند و بترسد و او را بزرگ داند و مدام رانها و ساقهای آن بربندند تا بخار بسفل جذب کند و بهر حال اغذیه ایشان رطب می باید مگر با وجود
رطوبت آن از آنچه محدث سده بود مثل نشاسته و مانند آن نشاید که این ایشان را بسیار مضر ست و سائر علاجات آن بدانچه حذر از آن واجب است مثل علاج مالیخولیات
و چون انحطاط شود در نوشیدن شراب کثیر المزاج باک نیست که آن مرطب و منوم ایشان ست باقی همانست که در قول جرجانی گذشت جیلبری گوید که آنچه در ابتدای علت
مانیا و داء الکلب بدان معالجه کنند پرهیز مریض ست از اطعمه یابسه و لزوم ترطیب بارد و غذای مرطب مثل نوشیدن ماء الشعیر و شربت خشخاش و دیاقوذای ساده و این شربت
دائم بنوشانند بگیرند آب طلا و آب نیلوفر و آب گل سرخ و آب بنفشه و خشخاش سفید را کوفته در ین آبها سه شبانه روز تر کنند و بعض اطبا با صد درم خشخاش یکدرم و ربع
تا یکنیم درم بزر البنج سفید نیز کوفته داخل میکنند بعده افشرده آب صاف گرفته بشکر سفید شربت بقوام جلاب بپزند و این بهتر و الطف از دیاقوذا است بعد از آن چون
مرض سکون یابد فصد قیفال کنند و حل طبیعت باین مطبوخ نمایند هلیله زرد پانزده درم آلو بخارا عناب هر واحد سی عدد تمر هندی اربعین و تخم پاک کرده بست [illegible] سپستان
پانزده درم برگ عنب الثعلب یکدسته کشوث و تخم کاسنی هر واحد یک کف بنفشه پنج درم همه را بسه سیر آب مطبوخ بپزند و دران دو دانگ افسنتین و نیم دانگ سقمونیا [illegible] حل کرده
نیم گرم بنوشانند و این وقتیست که قوت او احتمال نماید و سن و مزاج او مطاوعت کند بعد از آن در طریق دوا لزوم ماء الشعیر با شربت مذکوره نمایند و در اغذیه مزورات معمول
بماش و اسفاناخ و کاهو مسلوق و قطف و کاسنی مسلوق دهند و اگر مرض انحطاط پذیرد چوزه مرغ رطب و جوذابات بخشخاش مغلف بران اسپغول و یا آنچه بره بمطبوخ نخود و عدس
و ماش مقشر و مدققات از سینه بچه ماکیان و دراج و تدرو و زرده بیضه مغسول بروغن بادام و آب شیرین بدهند و طریق غسل آن آنست که آب شیرین در [illegible] کرده با آن آتش
اندک روغن بادام اندازند و بجوشانند تا آب خالی گردد پس بیضه در آن بشکنند و حرکت بسیار دهند و چون بیضه پخته شود بگیرند و سفیدی از زردی جدا نمایند بعده [illegible]
اندک روغن بادام چکانیده با قطف مسلوق و اندک شیر رطب بخورند و اگر جماع و طلوع یافته شود اندکی از آن بخورند و اگر زمانه بادام تر باشد قبل [illegible] آن با شکر سفید [illegible]
و چون مرض متعسر گردد این سعوط بکار برند آب حی العالم آب خشیشه ماميثا آب برگ عنب الثعلب جوشانیده صاف کرده روغن بنفشه و روغن نیلوفر و روغن [illegible] و سفیده
بیضه و شیر دختران همه را بمقدار واجب بوزن متساوی و مختلف بحسب اعراض مرض و قوت ادویه گرفته جمع نموده بعمل آرند و نطول از این آب سازند بگیرند بنفشه [illegible]
و سپستان و گل سرخ هر واحد یک کف جو کوفته سبوس گندم هر واحد دو کف برگ عنب الثعلب دو دسته برگ اسپغول یکدسته برگ خبازی یکدسته [illegible] آب
باب شیرین بجوشانند تا مهرا گردد بعده نیم گرم بر یافوخ و شیون از بلندی یکشبر بریزند و بعد ریختن این بپوشیدن سر و سکون [illegible] کنند و اگر زمانه زمستان باشد
از تعرض هوا حذر کنند و اگر فصل تابستان بود موضع هوای سرد بنشانند و نیلوفر تازه و شاهسفرم تر گلاب پاشیده پیش او دارند و از شمیدن کافور و خوردن سرکه
و دوغ و مصل و اشربه مرتبه از سرکه پرهیز باشد که مورث یبس اند و بدانند که برای تلطیف اخلاط صفراوی دو طریق است یعنی اگر محترق و فاسد نگردد و حدت نپذیرد
سوای آنکه کثرت یابد بحموضات مثل شربتهای غوره و ریباس و ترشی ترنج و سکنجبین ساده در بلادی که تحمل سکنجبین [illegible] نباشند و مانند آن نمایند و بعد احتراق اخلاط
صفراوی و احتداد و فساد آنها بماء الشعیر و جلاب و شربت خشخاش و کاهو مسلوق و کاسنی و قطف و مانند آن کنند پس درین هر دو حال الفرق ما بینهما تامل نمایند و بدلک
پاهای این بعض و ساقین و قدمین آن و تدبیر سوای تخدیر بروغن بنفشه و روغن گل نیکو و هم باک نیست [illegible] بسیار درین مرض بنوشانیدن این حریره امر میکرد بگیرند شیر دختر
که آن را اندکی [illegible] بید و کاسنی و حشائش طب سلیم از کیفیات حریفه و تلخی خورانیده باشند تا آنکه شیر آن صلاحیت یابد و از آن شیر و نشاسته و روغن بادام و نبات

خصوصاً با آنکه در صورت و شمائل قریب بمعشوق بود و هر واحد مزیل عشق ست و اگر مجرد باشد متاهل گردانند و شغل خریدن کنیزکان و طرب و جماع با ایشان و سفر بعید و سکر
متواتر دائم نیز مفید باشد و بالجمله عمده معالجه آن مشغول داشتن او ست بشغلی و عملی و صنعتی و همی مخالف شغل و هم او که او را از وی باز دارد و عشق و عاشقی و معشوقی را فراموش نماید
و مشغول داشتن او در آن خصومات و منازعات در باز داشتن این مرض عمل تمام ست و طلب فریبی ست که هرگاه آهن گرم کنند تا سرخ شود و در آب سرد کنند و در حین سرد کردن بگویند مجنیا که
آهن گرم در آب سرد میشود دل فلان بن فلان سرد گردد این سه بار گفته سرد کنند بعده آن آب روی عاشق بشویند و بر سینه عاشق زنند و در عمل سه روز عشق فراموش میکند
و ایضاً اگر پارچه سنگ مرمر که بر آن تاریخ موتی نوشته باشند قدری از آن بسایند و نیت جدائی عاشق و معشوق کرده بیخبر عاشق خورانند بخاصیت دفع عشق میسازد و در تحفه
مرقوم ست که اگر یکوزه نو از موی سر برن بخور کنند و از آن کوزه مرد را آب خورانند دفع عشق آن میشود و متنفر از آن میگردد و در سویدی مینویسد سنگی که بعض او ثاث در حوصله ماکیان یافته میشود
و مشابه بجمره میباشد چون بر عاشق تعلیق آن نمایند از عشق نماید و اگر آن سنگ را در آب اندازند و عاشق از آن بنوشد به زوال عشق مجرب من ست تعلیق عظم اللقلق بر عاشق نیز
دافع عشق ست و گویند که اگر کنه اشتر بر آستین عاشق بی اطلاع او ببندند از عشق [illegible] کنند و مجرب بالفی ست و همچنین نوشیدن آب مغسول پارچه که بر گردن معشوق گردانیده باشند
و کذلک خوردن چهار شعیره نیل هندی با آب و کذا شرب طبیخ حرمل و کذا شرب خاک قبر مقتول و جلوس مقابر و غلطیدن در مکان غلطیدن استران نافع و نوشیدن شربت
بادرنجبویه صبح و شام مجرب نوشته اند و گفته اند که بادرنجبویه گاوزبان مروارید یا مرجان چینی مرزنجوش هر واحد صعتر عود خام بسد هر واحد یک مثقال کوفته بیخته در رب
سیب سه وزن ادویه آمیخته هر صباح یک مثقال خوردن مزیل عشق ست الحاصل در علاج این مرض غفلت نکنند که اگر زیاده شود بمالیخولیا یا جنون منتقل گردد
و اگر تدبیری سود نه دهد مدتی او را بمخدرات مثل افیون و تخم بنج و بیخ لفاح غافل دارند تا تفاوتی پدید آید آنگاه بدستور معالجه مالیخولیا پردازند کذا فی الاکسیر

سدر و دوار

سدر ظلمت بصر ست وقت برخاستن و مهیا شدن بسقوط و دوار دوران سر ست یعنی آنکه مریض خیال کند که او بجمله اجزای خود دوار ست یا بیمار چنان پندارد که جمیع
اشیا گرداگرد وی گردد و چون این مرض شدت کند از جهت سقوط بیمار بصرع مشتبه گردد و فرق بعدم تشنج و کف دهن و حرکات مضطربه درینجا توان کرد و سبب سدر
یا خود در دماغ ست از سردی و از اجتماع خلط بارد غلیظ در مقدم دماغ و آنرا سدر خدری گویند و یا تالم دماغ از ضربه و سقطه [illegible] از صداع و دوام حدت تپ و آنرا سدر سوم نامند
… الیاس گوید سدر آنست که انسان در می یابد که گویا دخان از بدن او بسوی سر مرتفع میشود و خود را گویا در تاریکی یا ضباب در چشم خود ظلمت و در گوش طنین می یابد
و ماده این مرض سوداوی بود و سبب او گردش روح دماغی ست باعث حرکت دوریه انسان بنفس خود و یا مشاهده اشیای مدوره شفاف روشن و یا وقوع ضربه
و سقطه بر سر و یا فزع دفعة و یا ضعف حس و یا رسیدن گرمی و سردی دفعة بدماغ و یا اجتماع اخلاط در عروق مستدیره گرد دماغ و یا تصاعد آن از عضو دیگر و یا تولد
ریاح و ابخره اندر دماغ و یا صعود آن از عضوی دیگر مثل معده و مراق و معا و جگر و شریانها و رگهای همه تن و سپرز و کلیه و مثانه و رحم و حجاب و قدمین و ساقین یا اذیت دماغ بمجرد مشارکت
ضعف فم معده و یا وقوع بحران اینها بخره و اخلاط بیشتر بلغمی باشد و دموی و صفراوی و سوداوی نیز بود و جرجانی گوید که ماده صفرا و بلغم بیشتر باشد و انجاکه ماده خون بود هم
بصفرا و بلغم آمیخته بود و بخار سودا نیز بود و مسالک بخار معده و مراق و مثانه و رحم و حجاب بسوی دماغ منافذ اعصاب ست و مسالک بخار دل و جگر و طحال عروق و شرایین
پس گوش و گردن و شیخ میفرماید که سدر شدید مشابه صرع میباشد لیکن با تشنج نبود چنانچه صرع بود و ماده بخار گاه صفرا بود و گاهی بلغمی و دوار بلغمی شبیه بصرع باشد و بیشتر
مشارکت سدر و دوار آورد نه بسبب وصول ماده بود بلکه بنابر اذیت دماغ بکیفیت مورث سدر و دوار گردد مثل آنکه هنگام خوف و گرسنگی بعض مردم را عارض شود خصوصاً
کسی که تحمل جوع نباشد بهر آنکه فم معده از آن ایذا یابد و مشارکت آن دماغ گردد و دوار آرد **طریق تشخیص** اسباب سدر و دوار اگر کسی را سدر باشد اولاً از آن بپرسند
که قبل از این وقوع ضرب بر سر یا حدوث صداع یا تپ اتفاق افتاده یا نه اگر اقرار آن کند سببش همان باشد و اگر از آن انکار کند از تقدم رسیدن سردی بسر سوال کنند
اگر بگوید سببش سردی دماغ باشد و الا سبب اخلاط بارده در دماغ خواهد بود و ثقل راس و بلادت حواس نیز از علامات وجود ماده بارده ست و اگر دوار باشد نخستین سوال
کنند که مرض دائم و یکسان می ماند یا گاه گاهی عارض می شود و در امتلاء و خلو معده اختلاف می پذیرد و اگر در دوام و لزوم او بگوید و در سیری معده و گرسنگی متغیر نگردد
و هضم صحیح بود سبب او در دماغ باشد پس حال دوران مریض بنفسه یا کثرت نظر او در اشیای دائره و شفاف و یا ضربه و سقطه بر سر و یا حدوث مرض و یا رسیدن سردی

و تعطیل منومات کنند تا تحلیل ادویه مذکوره کرد لابد است مع حرکات ریاضتی مریض جمع نشود بلکه احتیاج انست که تسخین قلب و مقویات آن کنند و ترطیب بدن و تنویم کنند
تا مزاج او اعتدال یابد و تمام علاج او تنویم کثیر است و احیاناً افیون خورانند تا فکر او منقطع و طبیعت او ساکن گردد و چون دوا و علاج دران فائده نکند تا دبیب و تناوی تبرید
و به سر و روی او بزنند و بر یافوخ او داغ نهند مجوسی گوید که علاج قطرب فصد سر رود وقت هیجان مرض است و خون انقدر برارند که غشی ظاهر گردد و اغذیه جیده الکیموس
مقدار صالح بخورانند و در ابزن آب گرم شیرین نشانند و ماء الجبن با سفوفیکه اندران اهلیله سیاه و شیر آمله و افتیمون و بسفایج و مانند آن افتد بدهند تا تنقیه بدن آن بعد
سکون اندک ایارج لوغاذیا و ایارج روفس دو سه مرتبه نمایند بعد ازان تریاق فاروق دهند و چون این مرض هیجان کند و با آن بیخوابی عارض شود و طبیخ منوم بر سر ریزند
گیلانی گوید که بعد فصد و ترطیب و تنقیه حقنهای لینه مذکوره در باب قرانیطس و مانیا بعده مطبوخ افتیمون نمایند و آبیکه دران حشایش معتدل الحرارة مثل بابونه
و اکلیل الملک و ادویه مبرده مثل بنفشه و برگ خبازی و حشیش ماشیا و ریحان جو کوفته و سبوس گندم و خطمی نیز افزوده جوشانیده باشند بر سر ریزند و بعد ازان یک هفته پخته ده
لعاب حلبه آمیزند بعده در آب گرم حل کنند تا رقیق گردد و پس غرغره بدان نمایند اگر آنرا اسهال لازم گردد آب نطول مذکور بر سر ریزند و دران پوست خشخاش و تخم کاهو نیز مع
اضافه کرده دائم العمل رند و بر روغن بنفشه استنشاق نمایند و منخرین را با مرکی افیون طلا کنند و در میان استفراغ فاصله ایام نمایند و سفیدباجات معمول با ماش مقشر و بیه ماکیان
غذا سازند و برعایت مزاج کنند پس هرگاه ماده حدت پذیرد اکثر غرض طبیب تبدیل مزاج دماغ او باشد با آبیکه بران بسر ریزند و روغن گل نیمگرم و تسعیط بحسب مزاج کنند اگر اراده
تسکین باشد بروغن گل و روغن بنفشه و شیر دختران و آب عنب الثعلب و مانند آن اگر اراده تسخین و تحلیل بود بروغن یاسمین و روغن خیری و روغن قسطلین و مانند آن و از تنهائی منع
کنند و با مردم عقیل نشانند و بعافیت و سلامت بشارت دهند و در تسکین وی سعی نمایند و اگر احتیاج بدفع اخلاط محترقه در سر باشد ایارج فیقرا با شحم حنظل [illegible] بدهند و یا
که از حال قبل از مرض [illegible] اگر مریض معتاد جماع کثیر باشد بعده آن منقطع شده باشد اجازت مجامعت باعتدال دهند و در اطالت خواب او جهد نمایند

عشق

و این مرضی است وسواسی شبیه بمالیخولیا که انسان بگماشتن فکر خود در خوبی بعض صور و شمائل که معشوق او است بر خویشتن کشد و امید وصل او در دل خود محکم کند
وگاه قوت شهوت جماع ممد او باشد و اکثر سبب غلبه عشق و شدت حب نظر او عیوب معشوق محجوب و پوشیده گردد چنانچه ارسطاطالیس گفته که العشق یعمی حس العاشق عن
ادراک عیوب معشوقه و سبب آن الهام القادر نفس عاشق است محبت معشوق را بسبب از اسباب و سبب بدنی او ارتفاع بخار ردی است بسوی دماغ از منی محتقن بعد احتراق
خون بنابر دوام فکر و از علامات و ست که شمائل صاحب این مرض بگردد و رنگ زرد و سر نگون خاموش مبهوت باشد و نبض او مختلف و غیر منتظم شود خصوصاً وقتیکه ناگاه
معشوق را ببیند یا نام او یا خبر او شنود و سریع و صغیر و صلب تار و ره صاف بود و چشم او خشک و فرو رفته باشد [illegible] شده چنان نماید که گویا چیزی خوب می بیند یا خبر خوش
می شنود و اکثر آه سرد کشد و از شنیدن ذکر وصال طرب حاصل نماید و از استماع ذکر فراق بگرید و حزنی در وی پدید آید و بدانند کسی که عشق و نام معشوق پنهان دارد معشوق او
را بدین طریق دریافت نمایند که دست بر نبض او نهاده نام کسانی که گمان عشق آنها باشد یاد کنند و صفت و حال هر یک بگویند پس هنگام ذکر نام و صفت هر کسی که نبض او
متغیر و مختلف گردد بدانند که معشوق او همانست علاج در ترطیب بدن و دماغ کوشند با غذیه و اشربه مرطبه و حمام و تدهین و سعوطات و نطولات رطبه و غسل آب نیمگرم شیرین و تو
و اغذیه مرطبه نشانیدن در اماکن رطبه خوشبو و بساتین مفرحه و تفرج و سیر صحراها و گلزارها و مجالست با ندمای عقلا و شنوانیدن اسمار و حکایات زهاد و عباد نافع است
و کذا خورانیدن مبردات و مرطبات و مقویات و مفرحات قلب و دماغ مفید و اگر در بدن او آثار خلط سوخته یافته شود و قوت قوی باشد بعد ترطیب و نضج خلط اول تدبیر استفراغ آن خلط
کنند و اگر قوت ضعیف باشد تقویت او نمایند و به تشفی امیدواری وی پردازند و بعد حصول قدری صحت تدبیر تنقیه ماده کنند بعده تدبیر ترطیب و تعدیل نمایند چنانکه در مالیخولیا و جنون مذکور شد
و خمیره یاقوت علویخان خورانیدن از مجربات است و بمهمات مشغول دارند و اگر وصال معشوق میسر شود بهتر ازان تدبیری نیست اگر بوجه شرعی میسر نیاید وصف حسن شمائل
معشوق دیگر پیش او کنند هرگاه شوق اول کم شود پیش از آنکه عشق دوم محکم شود بشغلی مهم مصروف گردانند و اگر عاشق عاقل باشد نصیحت او نمایند [illegible] کفایت [illegible] از جمله آن
صواب آنکه پیرزنان یا مخنثان را برگمارند تا از حالات نفرت افزا و خصائل زشت معشوق بعاشق خبر دهند چنانکه طبع او ازان متنفر گردد و صید انواع اسباب مثل نرد و شطرنج و غیره و تخویف
حاکم و [illegible] انواع غموم و تعلیم شعر و اشتغال بعلوم خصوصاً آنکه دران تحقیر و مذمت لذات جسمانی و تمنیات شهوانی باشد و کثرت فکر در محاکمات و مسائل دقیق مثل هندسه [illegible] جماع مفرط

گفته که علاج صاحب سدر و دوار فصد اوست در ربیع و اگرچه دلائل امتلا ظاهر نباشد و در کتاب فصد نوشته که فصد او از پای گیرند و مسیحی گوید که در جمیع
انواع دوار حقنه نفع یابند در وقت بعد وقت استعمال نمایند و بحسب ماده مرض بسازند اگر ماده بارد باشد حقنه حاده و اگر حار بود حقنه لین العمل ارند اگر
مرض تخفیف نیابد و این علاجات آن را فایده نکند ایارج جالینوس و ایارج ارکاغانیس استعمال کنند و ایضاً بنقوع صبر منفعت عظیم بینند یابند
و منقول ابن سینا است علاج سدر و دوار دموی و صفراوی مثل علاج صداع حار کنند و این اکثر افتد و آنچه از بلغم یا سودا حادث شود مجانس صرع باشد علاج این هم مثل علاج صرع باید کرد

علاج دوار از دوران انسان بنفسه گرد چیزی

و آنچه از مشاهده اشیای گردنده یا نظر او از مکان عالی باشد و بزودی ساکن نشود باید که بسکون و قرار و خواب تسلی او ایضاً اثرش علاج کنند و آنچه بالخره باشد مثل نقوع تمر هندی و امرود و مرزنجوش که شنیدن شود

علاج سدر و دوار از ضربه و سقطه

بتدبیر امراض دماغی که از ضربه و سقطه بود بپردازند و تسکین وجع و تلیین طبع و جذب مواد از دماغ باسفل کوشند هر چند بفصد از جانب مخالف باشد و روغن گل بعده
روغن می بود داریه نسخه حکیم علی به سر نهند و از موم و روغن گل و بنفشه و کتیرا تضمید سر نمایند و از رسیدن گرد و غبار و گرمی آفتاب و اشیای معطسه محافظت سر کنند تا عطسه نیاید و بعد
اگر دوار یا سدر باقی ماند علاج مثل زوال و سودا و مزاج کنند بحسب کیفیتی که علامات آن ظاهر باشد **طبری** گوید که چون سدر از ضربه یا سقطه باشد تفقد مزاج او نمایند پس اگر
مزاج او بحرارت متغیر گردد معالجه آن نکنند یا تسکین مزاج او نمایند و هرگاه مزاج او تسکین یابد فصد کنند اگر قوت و تحمل آن باشد و تغریق راس او بروغن گل گرم کرده و
شب و روز بدفعات نمایند و تضمید سر او باین هم کنند بگیرند قیروطی بروغن گل و از آتش فرود آورده اندک سفید اب قلعی و قدری مرداسنگ در آن حل کنند بعده آب جاری
و آب برگ خطمی بمقداری که ممکن باشد تسقیه نمایند بعده بر خرقه کتان طلا کنند و بر سر ضماد نمایند و از نظر کردن بسوی آفتاب و تعرض بهوا منع کنند تا عطسه
نکند که عطاس با این حالت گاه مورث غشی میگردد و گاهی ترعرع راس میکند پس بر صاحب او خوف هلاکت میباشد

علاج سدر و دوار از ضعف مرض و نقاهت

در صورت ضعف دماغ شیره مغز بادام مجعد و شیره خشخاش شیره کشنیز خشک هر یک نه ماشه نبات سه توله داخل کرده تخم فرنجمشک هفت ماشه پاشیده دهند و مقویات
اعضای رئیسه مثل خمیره مروارید و ماء اللحم خورانند و لبیت جو و کشنیز هر دو بریان بروغن بادام چرب کرده با شکر صبح و شام بنوشند و حریره مقوی دماغ بدهند و هر چه در
علاج امراض ضعف دماغی و صداع ضعف دماغی گذشت بعمل آرند و در حالت ضعف قلب بهر تقویت آن مربی و سیب و به مربی بطباشیر و ورق نقره یا طلا و شربت
حماض ترنج و لیمو و صندل و سیب و مروارید سوده با شربت مذکوره یا شربت انار و مفرحات مناسب مزاج بکار برند و اغذیه لطیفه موافقه بحسب بدن تناول کنند

علاج سدر و دوار از رسیدن گرمی بدماغ

باید که بضد آن علاج کنند بدانچه در علاج امراض دماغی حار گذشت و ایضاً تبرید دماغ بشمومات و سعوطات و نطولات بارده و بوییدن سرکه و گلاب و خوشبوهای بارده و نوشیدن دوغ
و آب انار بن بشکر و نهادن روغن گل بر سر و غذا مزوره زرشک انار دانه مفید و سویدی گوید که نقوع تمر هندی بشکر و کذا نقیع مشمش نوشیدن و نیلوفر و کذا سرکه و گلاب
نوشیدن و ضماد کردن در دوار حار مجرب من است و از اطبای دیگر نقل کرده که برای دوار حار کشنیز خشک ده درم بشکر و یا کشنیز یکشبانه روز در سرکه تر کرده خشک نموده
بریان ساخته از یک مثقال تا دو درم مثل او شکر هفت روز متواتر خوردن و کشنیز خشک با سرکه و گلاب کذا صبر با آب کاسنی تر و کذا گلنار بصبر و آب کاسنی تر و کذا اقاقیا
و صبر و مازو هر سه با آب کاسنی ضماد کردن و غذا برگ خرفه ساختن و گل سرخ شماً و نطولاً و ضماداً و شرباً و گلاب شرباً و آس شماً و ضماداً هر واحد نافعست

علاج سدر و دوار از رسیدن سردی بدماغ

هر چه در علاج امراض دماغی بارد مسطور شد بعمل آرند و تسخین دماغ باشیای مسخنه بلطف از اغذیه و ادویه مثل نطولات و شمومات و کمادات و ضمادات گرم و تناول قلیه مصالح گرم
نافع و منقول صاحب کامل نطول مطبوخ بابونه و اکلیل الملک و برنجاسف و شیح و سداب و نمام و پودینه کوهی و جاوشیر و جعده و مانند آن نمایند و طلا بمیویزج و عاقرقرحا و جندبیدستر
باریک سوده با آب سداب سرشته بعمل آرند و مشک و غالیه و جندبیدستر و فرفیون و سداب و مرزنجوش و مانند آن ببویند و غذا نخوداب بیضه نیم برشت و دارچینی و خولنجان

یا گرمی بدماغ از خارج یا داخل بپرسند اگر بتقدم یکی ازین اسباب مقر گردد سبب مرض همان باشد و الا تقدم اوجاع راس و گرانی سر و نقصان حواس حتی که در ذوق و شم بپرسند اگر یافته شود دلیل مواد در دماغ باشد و بعید بودن دوی و طنین در گوش و شدت دوار و کثرت عطسه و قصر نوبت دوار هم بپرسند اگر این هم باشد بر وجود ماده بخارات در دماغ دلالت کنند پس نوع ماده را از رنگ چهره و لمس سر و نبض و قاروره و غیره علامات مخصوصه هر خلط بنوعی که در تشخیص امراض دماغی مادی و صداع مادی مذکور شده تشخیص نمایند و ایضاً کثرت آب دهن و حواس و ترشی یا شوری مزه دهن و عسر حرکت و سکون دوار از رسیدن گرمی بسر و کسل از جواب و تکلم و قلت عطش و لین نبض با ضعف و بطوی آن و بیاض قاروره و غلظت آن بر ماده بلغمی و سرخی چهره و چشم و انتفاخ عروق و ضربان آن و سیلان اشک ابتدای دوار و شیرینی دهن و ماندگی و خواب بسیار بر ماده دموی و التهاب و خیالات زرد و زردی رنگ و تلخی دهان و عطش و بیداری و شدت دوار در وقت گرمی و سرعت نبض و ناریت بول بر ماده صفراوی و تخیل شعر و دخان و فکر فاسد و خوف و خاموشی و صلابت نبض و صغر نبض و قلت آب دهن و خشکی زبان و بیخوابی و کدورت قاروره بر ماده سوداوی دلالت کند و اگر مریض عروض یا شدت دوار گاه گاهی بیان کند ماده مرض در عضو دیگر باشد درین صورت بپرسند که ضرر در کدام عضو معلوم میشود پس اگر مریض بطلان یا آفت اشتها و فساد هضم و اختلاف حال دوار در امتلاء و خلای معده و درد معده و سر و نفخ شکم و غثیان و خفقان معدی و آروغ دائم بغیر ترتیب و غیر ارادی و اشتداد مرض هنگام آثار طعام و عند تخمه و تناول شیء مبخر بگوید ماده مرض در معده باشد اما اگر آثار مواد در معده معلوم نشود و دوار در خلو معده عارض شود از ضعف فم معده باشد و اگر خلل مراق یا قلب یا جگر یا طحال یا گرده یا مثانه بگوید ماده علت در همان عضو باشد اما ضربان شدید در شرائین صدغین یا گردن یا پس گوش و تمدد و انتفاخ و داجین هنگام ابتدای دوار و ظهور خشت در دوار از انضغاط عروق تنگ و وریدها که هر سه تعلق به سر براه یا طلای داد دایجه قابض بر آن شرائین دلالت بر وجود ماده در قلب یا جگر یا سپرز یا جمیع اعضاء دارد و ایضاً بقول انطاکی اگر دوار بعد هضم ثوران کند بر وجود ماده در کبد گواهی دهد و بقول صاحب کامل تمدد و امتلای شرائین پس گوش بر وجود سوء مزاج بارد یا اخلاط بلغمی یا صفراوی در عروق مذکوره و بودن علت دران شاهد بود و اگر معه لک گردن متمدد باشد دلیل بر وجود سری یا بلغم یا صفراوی عروق معروف بعرقین سباتین و حدوث علت دران باشد و اگر تقدم اختناق رحم و احتباس منی یا حیض یا اورام رحم بیان نماید ماده در رحم باشد و اگر وقت ظهور دوار صعود چیزی مورچه مانند از قدم یا ساق مریض بگوید ماده مرض همانجا باشد و نوع ماده را در اعضای مذکوره بدانچه در مقام هر عضو مسطور است دریافت کنند و از بعض علامات مخصوصه هر خلط که سابق مذکور شد نیز معلوم نمایند و علامات انواع مواد معده در تشخیص امراض دماغی نیز گذشته و طول مرض سدر و دوار بر برودت ماده دلالت کند و سرعت نوبت و تعجیل آن بر حرارت گواهی دهد و در وقوع این امراض در امراض دیگر خصوصاً در حمیات و بحران دلیل سدر و دوار بحرانی ست از آن که امثال تمامند بصرع و سکته ست و گاهی صداع بعد دوار عارض میشود و دوار را زائل میکند و گاهی بالعکس

علاج کلی سدر و دوار

بقول انطاکی دران تنقیه خلط غالب بدانچه مناسب او باشد و تلطیف اغذیه حتی الامکان کنند و تنقیه سر بچیزی که عطسه آورد خصوصاً در ریاحی نمایند و در مشارکی ادویه مخصوصه آن عضو با ادویه دماغی بیامیزند و بعد زوال مرض اعتنا بتقویت دماغ کنند تا آفت بار دیگر قبول نکند و از مجربات در جذب خلط از دماغ آنست که در علاج طنین بباید دخاریدن پایها و شوییدن آنها بسرکه و حرمل و آب لیمو و تراشیدن موی سر و طلای او بسرگین جوز و مورد نافع و حقنها و فتائل را در ینجا اگر ریحی نباشد فائده نیکوست و گویند که مرق نخود در ابتدای دوار جید ست و در جمله اقسام آن هرگاه نوبت هیجان کند بدلک اسافل و نهادن پایها در آب گرم توجه نمایند و در دوار دماغی مادی اگر اجتماع اخلاط در دماغ باشد حسب ماده بدانچه در علاج امراض دماغی مادی مسطور شده علاج کنند و ایضاً در ماده که در سر تنها باشد حجامت سر و نقره و فصد رگ پس گوش کنند و شبیارات و غراغر و نطولات و شمومات و سعوطات و عطوسات و مانند آن که مستفرغ مواد است استعمال نمایند و گویند مجرب ست که صاحب دوار از نظر کردن بسوی اشیای سریع الدور و از بلندی به پستی دیدن و از تناول سائر مبخرات اجتناب نماید و خاییدن کشنیز تر و خام تنها یا با گندم بریان همه انواع دوار و سدر را مفید ست و کذا انداختن کشنیز بسیار در طعام و گویند که دو درم تخم حنا سائیده بعسل صاف سرشته لیسیدن و بعد ازان متصل نان با روغن گاو و نبات خوردن در اکثر انواع دوار سود مند ست و این معجون در اقسام سدر و دوار حار و بارد از مجربات انطاکی حب البان کشنیز خشک تخم شاهتره هر واحد پنج درم گل سرخ ترنجبین تخم حنظل هلیله زرد مصطکی هر واحد سه درم بعسل هلیله مربی بسرشند شربت سه مثقال او اطریفل مطلقاً کثیر النفع ست در انجا گویند که استعمال شراب در جمیع علاج سدر و دوار ترک نمایند و در روضه گوید که استعمال آب در سدر مضر تر از استعمال شراب ست جالینوس

یا لیمو و تبرید بماء القرع و گلاب و آب هندوانه بقول انطاکی نافع و شرب آب لیمو و شربت آن مجرب سویدی است و شیره خشخاش و ماء الشعیر نیز نافع بود مسیحی گوید که اگر دوار
و سدر از صفرا باشد قی بسکنجبین و آب گرم کنند و تنقیه بدن و دماغ بحب ایارج و مطبوخ آن با تمر هندی نمایند و نسخه مطبوخ هلیله همانست که سابق مذکور شد لیکن درینجا بنفشه
چهار درم زیاده است و گلاب و روغن گل و سرکه بر سر ریزند و سرکه کهنه در بینی چکانند و اندک کافور در بینی دمند و غذا مزوره آب انار میخوش و غوره تنها یا بچوزه مرغ دهند و کاسنی
و کشوث بسرکه خورانند جرجانی و ایلاقی مینویسند که بعد قی با آب نیمگرم و سکنجبین انار میخوش یا به یا امرود و ریباس و شربت غوره و شربت سماق خورند و تنقیه دماغ بحب بنفشه نمایند
و اگر تنقیه بمطبوخ هلیله کنند صواب باشد و سفوف هلیله زرد با شکر همراه ماء الجبن موافق بود و هر صبح آب انار میخوش با شربت غوره و مانند آن بنوشند و طعام از غوره
یا زرشک یا سماق یا ریباس یا شاخ انگور تر بسازند و خمیر نان با آب غوره یا آب به یا آب امرود یا آب ریباس یا آب سماق کنند و حجامت پس سر و فصد رگ پس گوش موافق باشد
و اگر دماغ ضعیف بود هر صبح و شام سپست جو و کشنیز خشک هر دو بریان سوده با شکر آمیخته بروغن بنفشه چرب کرده بخورند ابن الیاس گوید که بعد قی و تنقیه صفرا از سر
و بدن بمطبوخ هلیله و یا بحب بنفشه تقویه بمسهل تمر هندی و تمر هندی و جلاب معمول از تخم کاسنی سه درم و اصل السوس ده درم و شکر سفید ده درم بنوشانند و غذا مزوره ماش مقشر شیره
بادام بدهند و تقویت راس بشمومات بارده و تقویه دماغ مثل بنفشه و نیلوفر و گل سیب و به و نطولات محلله و سعوطات بارده کنند و گلاب و سرکه کهنه و برگ آس نشوق نمایند
طبری گوید که در دوار که از اخلاط حاره محتبس در بطون دماغ باشد بقوت مریض نظر کنند اگر مانعی نباشد فصد سر رو نمایند و بعد چند روز از فصد تلطیف طبیعت با این مطبوخ
کنند بگیرند هلیله سیاه و زرد و کابلی هر واحد پانزده درم افسنتین قنطوریون شیشش غافث اصل السوس مقشر هر واحد چهار درم تمر هندی منقی از لیف و تخم بست درم ترنجبین
بست درم آلو بخارا عناب هر واحد سی عدد پرسیاوشان پنجدرم بدستور مطبوخ بپزند و یکشربت ازان گرفته و ثلث درم غاریقون و یکدرم تربد و سه طسوج سقمونیای
مشوی سوده بجلاب سرشته دران مالیده بنوشند بعد پنجروز و اگر یک شربت کفایت نکند دو یا سه بار بنوشند و حقنه درین نوع موثر سریع نیست و اگر باین تدبیر دوار
زائل نشود بزرورد و ادخال فتیله در بینی برفق عطسه آورند و اگر زائل نشود روغن خیری یکجزو شیر دختران دو جزو آب خطمی تر یکجزو در شیشه خوب باهم زده بقدر یکدرم
گرفته سعوط کنند و اگر کفایت نکند دو سه مرتبه بعمل آرند و اگر زائل نشود بگیرند جو کوفته سبوس گندم خطمی بنفشه هر یک کف و در ظرفی سر بسته جوشانیده بران انکباب نمایند
و آب او بر سر ریزند بدفعات و تلطیف غذا نمایند و بر شرب ماء الشعیر لزوم کنند و نظر کنند اگر مزاج مریض تغیر شده باشد او لا معالجه تسکین مزاج او نمایند بعده اعاده علاج مذکور
کنند و گاهی تضمید راس باین ضماد کرده میشود بگیرند خطمی سفید آرد باقلا بزرقطونا هر واحد یکجزو آرد جو دو جزو همه را در سرکه و روغن گل بزنند که مثل مرهم شود و بر سر ضماد کنند ابن ماسویه
بعد تلیین طبیع و فصد دائم این ضماد میکرد تا آنکه دوار زائل شود و بعد طوس و نطول و انکباب امر نمیکرد و من چیزی بهتر ازین ضماد در دوار و صداع حار ندیدم

علاج سدر و دوار دماغی بلغمی

بعد نضج ماده بمنضج بلغم تنقیه بدن و دماغ بمسهل بلغم و حب ایارج و یا مطبوخ اسطوخودوس تربدی علوبخان و حب قوقایا نمایند پس غرغره بماء العسل که دران خردل
و عاقرقرحا داخل نموده باشند و یا از سکنجبین عنصلی با ایارج فیقرا کنند و ایارج فیقرا بگلقند سرشته و حب صبر و غیره بطریق شبیار استعمال کنند و بتسخین دماغ بشمومات حاره
همچون مشک عنبر و جندبیدستر و فرفیون و شونیز و مرزنجوش نمام و یاسمین مدام ببویند و تنطیل و انکباب آب نیمگرم که دران بابونه اکلیل الملک مرزنجوش صعتر نمام
و غیره جوشانیده باشند بعمل آرند و پارچه بر سر پیچند و عطوسات نافعست و گویند که اگر بعد تنقیه تام گل سرخ دو درم سنبل الطیب اصل السوس مصطکی هر یک نیم درم
کوفته بیخته بگلقند سی درم سرشته دو یا سه خوراک بسازند و بران مداومت کنند دوار عود نکند و استعمال اطریفل صغیر و اطریفل افتیمون و اسطوخودوس و معجون انطاکی
که در علاج کلی دوار گذشت و دبید الورد و شربت عسل و اسطوخودوس و انوشدارو و رومی لولوی موافق بود و جذب اخلاط بسوی اسفل بحقنه و غیره مفید و غذا گوشت
ماکیان بمصالح حاره مناسب و تلطیف تدبیر و امر بحرکت کنند انطاکی در تذکره خود نوشته که خوردن ایارج لوغاذیا یا روفس یا ارکیغانس چند روز متواتر بماء العسل
و نهادن روغن مرزنجوش یا روغن بابونه در دوار بلغمی نافع و مجربست و در شرح گفته که با ایارج کبار یا معجون مسک یا قرص لک بماء العسل یا حب صبر با آب مویز علاج
کنند و بعد ازان بعصاره قثاء الحمار و زعفران در آب خالص حل کرده سعوط نمایند و ازان طلا نیز کنند صاحب کامل گوید که اگر دوار و سدر از اخلاط بلغمی باشد
باید که تنقیه دماغ و عروق آن با ایارج فیقرا و ماء العسل کنند و اسهال بحب ایارج و حب قوقایا و بعد ازان بلوغاذیا و ایارج جالینوس یا ایارج ارکاغانیس نمایند و مصطکی

ولحوم دراج و تیهو بطریق اسفیدباج یا مطنجن یا مشوی دهند و عسل بحب البطم و حبة الخضرا بخورند و از اغذیه مصدعه مثل جوز و شهدانج و الباب منع کنند و نزدیک شراب و سایر نبیذها نگردند و سکون و راحت و قلت حرکت اختیار نمایند و شرب حرف تاب و قرنفلی برای دوار بارد مجرب با سویدی ست و سرکه عنصل و شربت آن و عنصل مشوی و حب بلسان تنها و بطبیخ افسنتین و یا دو مثقال از ان و نقوع صبر و نقوع ایارج و کذا اسطوخودوس یا مویزج فاشرا یکدرم با شراب و یا یک مثقال تنها و قنه و طبیخ عود بلسان و طبیخ خولنجان مع هلیله کابلی و قنطوریون و شحم حنظل و اسطوخودوس و طبیخ افسنتین با صبر و طبیخ نمام بشکر و حماما و کذا مصطکی انیسون مکه مثقال سوده بگلقند عسلی دوازده درم آمیخته و عود غرقی مثقال کند نیم درم سوده در گلقند عسلی آمیخته و آب شاهتک و حنطیانا و فلفل و قیصوم بشکر و گل سرخ در شراب کهنه جوشانیده هر احد شربا نافع و زراوند مدحرج و شاهسفرم و نمام هر واحد شماماً و ضماداً و ریوند و کشوث و بهمن سفید و غاریقون و عاقرقرحا و شونیز و حاشا و درونج و دار فلفل و عسل و سکبینج و برنجاسف هر واحد شرباً و ضماداً و سعوط مومیائی یکحبه بروغن بادام تلخ و کذا تریکحبه بروغن کنجد و کذا جند بیدستر بروغن بادام و کذا روغن شونیز و خولان کذا قیل یک قیراط بشیر زنان و سعوط بن بخر دل و کندش و یا عدس تلخ سوده ربع درم در روغن بادام آمیخته و طلای روغن بلسان یا مرزنجوش یا کبوتر مع بابونه و یا روغن بابونه و با صعتر و قیصوم و یا برگ غار یا آب نفلی و حمام و آب طول الطبیخ اکلیل الملک و صعتر و شیح جبلی و برگ ترنج هر واحد در حمام و یا طبیخ مرزنجوش و یا برنجاسف یا جعده مع حلبه مفید ست و مشک و مرزنجوش شماماً و شیرباً و نشوقاً و خردل یا کندش کوفته بخور و پسته شماماً و تریاق کبیر و تریاق تخم سرمق و روغن کنجد نیم اوقیه و تخم شبت مع تخم سرمق در سرکه جوشانیده و عسل مجموع المم دوده و یا گرم امیخته و غرغره و آب با دیان و عاقرقرحا و یا شونیز و یا کندش بجبن یا فلفل و تناول خردل بچینند کرسا و تسخور بطبیخ بابونه در روز و شب چند بار و اکلیل الملک نمام با برگ غار بخور نافع

علاج سدر و دوار دماغی دموی

تدبیر کلیه در علاج امراض دماغی دموی و صداع دموی به سطور رشد العمل آرند و ایضاً در دموی و اخلاط مختلفه در بدن با خون فصد قیفال کنند بعده فصد و رید پیش گوش کشایند که بقول شیخ ابن فضل علاج ست بجمیع اصناف دوار مادی و حجامت نقره و بر سر نیز نافع ست و فصد صافن و حجامت ساقین نیز سودمند ست و پس از فصد تلطیف طبیعت بطبیخ هلیله یا فواکه یا ماء الفواکه یا خیار شنبر و شربت ورد یا بنفشه نمایند بعد از ان تبرید بلعاب اسپغول و شربت عناب و شیره مغز تخم کدو و شیره کاهو و خیارین و خرفه و نقوع آلو و تمر هندی و آلو بخارا و شربت نیلوفر و شربت صندل بعرق عنب الثعلب و کاسنی و شاهتره و گلاب بید مشک و امثال آن دهند و بعد فصد سر رود و حجامت سر شرب آب جو مقشر و قرطم و عناب با شربت نیلوفر یا بنفشه یا سکنجبین مجرب انطاکی ست و نوشیدن آب تمر هندی و شکر هر یک ده درم و یا آب انار شیرین مع شکر و یا سکنجبین ساده بگلاب مکرر ده درم یا بشیره تخم خرفه و سپغول و جلاب و خوردن انار میخوش و بهی خوش سودمند ست و استنشاق آب کشنیز و مورد و سرکه و روغن بنفشه و یا کافور و صندل و گلاب و تغریق و بالش سر بروغن گل و سرکه و وضع ضمادات بارد نافع و گویند که در ماده حار لیمو و تمر هندی عجیب ست و دوار المسکر بارد و طبیخ اطریفل و کشنیز و نقیع آن مفید بود و نقوع آمله و کشنیز و گل نیلوفر با شکر سفید نافع و شیره خشخاش ده درم و کشنیز یک درم مغز کدو مرکب با آب شیره بر آورده بقدری شکر شیرین ساخته نیز سودمند ست و مطبوخ سرکه و کشنیز و پوست هلیله زرد نیم کوفته هر یک ربع درم تا یک هفته نوشیدن نیز مفید ست و اگر دو مثقال صندل سفید بگلاب سوده بنوشند و دست و پا را با آب برگ بید انجیر بمالند فائده تمام دارد و غذا قابض حامض مثل غوره و سماق دهند و از اغذیه حاره پرهیز کنند و شیخ میفرماید که اگر با خون اخلاط مختلفه باشد پیشتر اخلاط سوای خون بود مبادرت باستفراغ از حب ایارج کنند یا از نقوع صبر اگر اخلاط حار باشد یا طبیخ هلیله یا مطبوخ افتیمون و حب اسطمخیقون اگر اخلاط مختلف باشد و بعد تنقیه حقنه با آب قنطوریون و حنظل استعمال نمایند بعده بر سر و نقره حجامت کنند بعد از ان بغراغر و عطوسات و شمومات که دران مشک و جند بیدستر و شونیز و مرزنجوش باشد توجه نمایند هرگاه نوبت هیجان کند استعانت بمالش اسافل بدن کنند.

علاج سدر و دوار دماغی صفراوی

بعد نضج بهر تنقیه مسهل صفرا و حب هلیله دهند و نقوع صبر و ایارج نیز موافق ست و یا این مطبوخ هلیله دهند پوست هلیله زرد بست درم تمر هندی پانزده درم سنای مکی پنج درم گل سرخ پنج درم همه را در چهار رطل آب بجوشانند حتی که بده اوقیه آید صاف کرده نیم گرم بنوشند و بعد تنقیه تبرید با آب تمر هندی یا انار دانه و شیره خرفه با شربت نیلوفر و یا سکنجبین یا آب آلو بجلاب و یا اطریفل کشنیزی مع زعفران یا عرق زرشک و فواکه دهند و گل سرخ و سرکه کهنه و برگ مورد تازه و بنفشه تر و نیلوفر مدام بویند و تضمید صندلین و صندل بگلاب نمایند و آنچه در دموی گذشت نافع شناسند و طعام از مزورهٔ آب آلو و زرشک مانند آن مفید و طبیخ هلیله بگل بنفشه که دران ترنجبین حل کرده باشند و شربت نیلوفر

طبری نقل کرده که علاج سدر حادث از اجتماع اخلاط بارده غلیظه تنقیه بدن ست از فضول بحقنه قوی بتدریج و اولا بحقنه لینه ابتدا کنند و از اغذیه غلیظه پرهیز نمایند و به تناول کاتقشا امر کنند و شربت عسل ساده بنوشند و هرگاه نضج در قاروره ظاهر شود حقنه قوی تر از اول بعمل آرند تا تنقیه بدن باعتدال گردد و بعد تنقیه بدن تنقیه سر بایارج کنند و تقویت معده و تنقیه آن بایارج تلخ و قی بسکنجبین و آب شبت و عسل نمایند که سدر از تنقیه بدن و دماغ بسرعت زائل میشود و چون مرض انحطاط و کمی رو نماید سر را بنخر (بخور) درشت نمایند و عطسه آرند و مشک و فرفیون و شونیز بو یانند و در حمام آب گرم یا آب حشایش مذکوره در دوار بار و بسیار بر سر ریزند پس اگر بقیه آن باقی ماند بروغن مصطکی و آب مرزنجوش اندک و روغن قسط اندکی سعوط کنند و دلک سر بسیار استعمال نمایند و گاهی بجوزبوا سعوط در سرکه آمیخته بر سر ضماد کرده میشود و ایضاً از بابونه با صعتر پخته و ایضاً ببرگ انجره و بیخ فوسوده و ایضاً با انجدان سیاه یا خطمی آرد کرسنه سائیده ضماد میکنند

علاج سدر و دوار دماغی سوداوی

اولا نضج بمنضج سودا یا بمطبوخ بادرنجبویه و اصل السوس هر یک ده درم با شکر ده درم کنند و غذا مزوره نخود و ماش مقشر بشیره مغز بادام دهند بعده تنقیه بمسهل سودا یا مطبوخ افتیمون مع لاجورد و اندک شحم حنظل و شاهتره و اسطوخودوس و حب افتیمون و یا حب لاجورد و یا بمطبوخ هلیله و تربد نمایند و حجامت نقره و پس سر کنند و اگر از هلیله سیاه و بسبون هر واحد یک درم افتیمون بسفایج اسطوخودوس تربد موصوف بروغن بادام چرب کرده هر واحد یک نیم درم بنفشه ده درم آب بادیان جوشانده شربت نموده صبح تناول نمایند و عقب آن جلاب معمول از شکر سرخ ده درم با آب نیمگرم بیاشامند برای تنقیه سدر سوداوی نیز مفید ست و اگر ازین تدبیر نجاح حاصل نشود حقنهای حاده قویه بتدریج استعمال کنند و بعد از ان غرغره و عطوسات و شمومات که دران مشک و جند بیدستر و مرزنجوش و شونیز باشد و استعمال اطریفل شاهتره و افتیمون مفید ست و هرچه در صداع سوداوی گذشت بعمل آرند

علاج سدر و دوار ریحی و بخاری

آنچه در علاج امراض دماغی ریحی و بخاری و صداع ریحی و بخاری مذکور شده بکار برند و ایضاً در ریاحی بعد تنقیه بلغم تکمید و تسخین سر بیشتر مفید ست و تحلیل ریاح بمعاجین و شمومات و سعوطات و اطلیه و نطولات و خصوصاً عطوسات و اکثار انکباب بر مطبوخ ادویه محلله لطیفه مثل مرزنجوش و بادیان و اکلیل و بابونه و برنجاسف و شبت و سداب و شیح و برگ غار و برگ ترنج و مانند آن نافع تر و فلفل سفید صبر زعفران جند بیدستر در آب مرزنجوش و روغن بنفشه آمیخته در بینی چکانیدن و عاقرقرحا خردل قرنفل با آب نمام و سرکه عنصل طلا کردن مفید و ریاحین و عقاقیر سوخته بوییدن سود مند و چای خطائی مع دارچینی و بادیان خطائی و هیل هر یک نیم درم شکر دو توله در پاو آثار آب پخته چون نصف بماند صاف کرده نوشیدن نفع بلیغ نماید و آشامیدن زیره کرمانی و صعتر در عرق بادیان جوشانیده نیز مفید ست و دیگر معاجین کامره باید استعمال کنند و بقول طبری در اخلاط ریاحیه محتبسه در بطون دماغ اگر بارد باشد علاجش بعلاج دوار بلغمی باید کرد و سوای آن واجب ست که امر کنند بخائیدن نوفای خشک و صعتر و زیره و کندر و مانند آن و اگر مزاج مریض گرم نگردد و اندکی ازین اشیای ممضوغه بلع کنند و اکثر ارباب این نوع دوار را خارش در بینی و اختلاج در چشم حادث شود لاسیما هنگام حرکت این اخلاط ریاحیه و نزد ظهور حرکت امر بدخول حمام و ریختن آبیکه دران حشایش مذکور پخته باشند باید کرد و مدام مالش سر نمایند مگر آنکه صداع شدید مانع این باشد و اگر اخلاط ریاحیه حار باشد باید که فصد سر رو کنند اگر قوت اطاعت نماید بعده حل طبیعت او باین مطبوخ نمایند پوست هلیله زرد و تمر هندی منقی هر یک سی درم سنا هفت درم بادیان و زوفای خشک سعتر فارسی هر واحد پنج درم آلو بخارا عناب هر واحد سی عدد مویز منقی بست درم بجوشانند و یک شربت ازان گرفته نیم درم تربد و یک دانگ سقمونیای مشوی دران حل کرده نیم گرم بنوشند و اگر کفایت نکند تدبیر دوار صفراوی که مذکور شد بعمل آرند و ماء الشعیر بنوشانند و ایضاً در دوار بخاری اول دریافت کنند که ماده بخار کدام خلط ست پس قصد تنقیه آن نمایند حسب نوع ماده و مزاج علیل و شمومات و نطولات بکار برند و بهر اطفای ابخره نقوع مرزنجوش و کشنیز خشک و صندل و امثال آن و خند و سفوف پنبه دانه و سفوف کشنیز و غیره بعمل آرند و معجون کشنیز و مفرح بارد و نقوع کشنیز در دوار بخاری نیز مفید و کشنیز در اشربه و اغذیه داخل کنند و تلیین طبیعت مدام و جبن قبض باشند و طبری گوید که در ابخره حاره اگر قوت مساعدت کند و حال مقتضی باشد فصد قیفال کنند بعده حل طبیعت بمطبوخ هلیله نمایند پس تمریخ و ارکاز احتقان اخلاط حار در دماغ باشد باید کرد

و مویزج و کندر بخایند و سکنجبین عسلی مع ایارج فیقرا و مویزج باریک سوده مع خردل سفید غرغره سازند و یک درم حب بلسان با یک اوقیه سکنجبین عنصلی خوردن
برای سدر نافعست و چون بیخ فاشرا هر روز دو درم بخورند سود دهد و اگر دو مثقال حب بلسان با نقوع صبر بخورند مفید بود و اطلیه حاره و سعوطات مسخنه ملطفه
و مانند آن استعمال کنند و این سعوط نافعست سکبینج و اشق و جاوشیر و بورق و صبر هر واحد نیم درم کندش و زعفران هر واحد یک نیم دانگ فلفل و دار فلفل هر واحد
یک دانگ همه را باریک سائیده بآب مرزنجوش سرشته مثل عدس حبها سازند و بقدر دو یا سه حب از آن بآب مرزنجوش و روغن بنفشه سعوط نمایند ایلاقی و جرجانی
مینویسند که اول دماغ را بحب صبر و قوقایا و حب اصطمیخیقون پاک کنند و تنقیه معده بقی نیز سازند و تدبیر قی اینست که ترب بعسل شکم سیر بخورند و شبت بسیار در آب
جوشانیده صاف نموده مقدار صد درم از آن آب با چهل درم عسل و یکدرم نمک آمیخته نیمگرم بنوشند و بعد قی تقویت معده با طریفل صغیر و گلقند کهنه و مصطکی
و عود خام کوفته باهم سرشته باید کرد و اگر صبح بست عدد مویز منقی بخورند سخت نافع بود و هر قدر که بر تشنگی صبر کنند نیک باشد و سکنجبین عسلی نیز موافق باشد
و غرغره کردن و عطسه آوردن و اخلاط را از سر بجانب پایها فرو کشیدن سودمند و غذا نخود آب و گوشت دراج و تذرو و گوشت کبک و گوشت بره بروغن زیت
یا روغن جوز بریان کرده بدارصینی و زیره و اندکی کرویا باید داد و اگر بدین تدابیر زائل نشود بایارج لوغاذیا و ایارج روفس و مانند آن تنقیه کنند ابن الیاس
گوید که جلاب از انیسون و اذخر و بیخ گاو زبان هر یک ده درم با گلقند عسلی ده درم بنوشند و غذا مزوره نخود و بشیره مغز حب قرطم سازند و بعد نضج تام تنقیه بدن بحب
ایارج و شبیار و حب صبر کنند و غرغره بماء العسل که دران صبر یا ایارج یا شونیز یا خردل یا فلفل پخته باشند باید کرد و بر آب مطبوخ حشائش حاره لطیفه مثل بابونه
و قیصوم و شیح و شاهسفرم و برگ غار و برگ زیتون و امثال آن که سابق مذکور شد انکباب نمایند و نشوق جند بیدستر و کندش و شونیز و مرزنجوش و فلفل با آب
کامخ امر کنند و برای جذب مواد باسفل حقنه حاده بعمل آرند و صاحب دوار بلغمی و سوداوی را باید که تعاهد اطریفل صغیر و تناول گلقند کهنه با عود و انیسون و مصطکی
هر واحد یکدانگ نماید نجندی گوید که جلاب از انیسون و بادیان و بادرنجبویه هر یک یکدرم با گلقند عسلی ده درم بدهند و بعد نضج تنقیه بدن باین حب شبیار
که آن حب صبر است باید کرد صبر سقوطری سه درم هلیله زرد گل سرخ مصطکی تربد مصمغ هر واحد یکدرم باریک سائیده بآب کرفس یا بآب خالص سرشته حبها سازند
و در سایه خشک کرده از مثقالی تا دو درم وقت خواب بخورند یا باین حب ایارج بگیرند ایارج فیقرا سه درم تربد هلیله زرد هر واحد یک درم نمک هندی انیسون هر یک
دو درم باریک سائیده بدستور سابق حب ساخته دو درم و نیم بخورند و کسی که اراده اخراج صفرا با بلغم کند یکنیم دانگ سقمونیا در آن زیاده کند و کسی که اراده اخراج اخلاط ثلثه
کند نیم درم شحم حنظل و نیم درم کتیرا در آن اضافه نماید شربت دو درم باقی همانست که در قول ابن الیاس گذشت جیلی مینویسد که در علاج دوار از اخلاط
بارده و ریح بیاست که ابتدا بحقنه متوسط میان حار و بارد نماید بدفعات متوالیه بمشک ریاحین حاره مثل مرزنجوش و سوسن و نمام و از عقاقیر مثل شونیز و قرنفل
و جند بیدستر جوشیده و عاقرقرحا و مویزج بعد ترقیق آن بعسل غرغره سازند و بر حقنه یکدو بار قناعت نکنند بلکه دفعات کثیر بعمل آرند تا آنکه همه آنچه در اسافل اعضاء
بارده مختبس نشسته منحدر گردد و غرغره دائما لازم گیرند و اگر فائده نشود یقین کنند که بعد تنقیه سر باز مواد از بدن بطرف سر منجذب شده پس آنرا ایارج دو یا سه
مرتبه بخورانند بعده در روغن قسط و روغن ناردین هر یک دو دانگ جند بیدستر یکحبه مشک یک طسوج حل کرده سعوط کنند و الا بعد این همه تدبیر یکدانگ زعفران و صبر
و مر سفید با مجموع عطسه آورند و اگر زائل نشود انکباب بدین طبیخ نمایند بگیرند یک کف کبیر بابونه اکلیل الملک شیح و قیصوم و اندک صبر و مر یک کف کبیر نمک سوده
کنند هر دو و سه جوز بوا کوفته و یک کف حب المحلب کوفته و همه را در اقدار سر بسته بجوشانند تا مهرا شود پس انکباب نمایند بانبوبه یا آب در طشت ریخته بدفعات
متوالیه و اگر کفایت نکنند مشک جند بیدستر صبر مر در روغن بلسان یکدانگ روغن سوسن یا یاسمین هر واحد یکدرم حل کرده چهار فتیله بدان آلوده دو در بینی
و دو در گوش نهند و بعضی متقدمین درین دوار داغ یافوخ نوشته اند و من این را نمیتوانم مستحسن بدانم زیرا که دران خطر تشنج محجب دماغ است و آن موجب خفقان مفرط
و هلاک گردد و گاهی درین دوار که از اخلاط بارده محتبس در بطون دماغ بود این ضماد کرده میشود شیح و قیصوم و بابونه و اکلیل الملک هر واحد یکجزو بادآورد
و صبر و مر هر واحد دو جزو همه را کوفته بیخته و در قیروطی خیری زرد آمیخته چندان حل کنند که مثل مرهم گردد پس بر پارچه باریک طلا کرده بر آتش اندک گرم نموده
بر سر چسپانند و بالایش عمامه بندند و ضماد یکشبانه روز بدارند و ایضا گاهی ضماد بقیروطی موم و پیه چرزه و پیه مرغابی و مانند آن کرده میشود گیلانی از

یا آب آلو تازه یا کشنیز تر و خشک و بقله حمقا و خرفه و نعناع باشد و بنفشه و گل سرخ و نیلوفر و صندل و گلاب و کافور بوییده و گلاب و روغن گل و سرکه سرد کرده بر سر ریزند تا تقویت دماغ کند و آنچه از معده
که بدماغ رسد آنرا قبول نکند و آنچه دران حاصل شده آنرا دفع نماید

و در سدر و دوار

که بسبب ضعف فم معده و خلای معده افتد هر صبح قبل از صعود ابخره تناول چند لقمه نان در رب فواکه قابضه مثل رب حصرم و رب سیب و آب انار خصوصا
غوره تر کرده تسکین می نماید و شربتهای فواکه چون شربت انار و لیمو و سیب و در فشاک غوره در این هم این نوع دوار بازدارد و شیخ میفرماید که اگر بسبب عضو دیگر
باشد معالجه بهمه بدانچه واجب بود باید کرد و تقویت راس ابتدا بروغن گل مع اندک سرکه و روغن بابونه نمایند و بعد استحکام بروغن بابونه تنها و گویند دوار که از
قبل شرائین باشد فصد هر دو شریان پس گوش نمایند و طبری گوید که اگر اخلاط مجتمعه در معده ریاحیه بارده باشد علاجش علاج اخلاط بارده است که سابق مذکور
شد و صاحب این از شرب نبیذ که دران زیره و صعتر جوشانیده باشند منتفع گردد اگر مزاج متحمل این باشد واما اگر اخلاط ریاحیه مجتمع در معده حار باشد علاجش
تنقیه معده بمطبوخ سافج و شرب ماء الشعیر باید کرد و اگر ماده مرتقی در شرائین صدغ یا پس گوش باشد قطع و داغ آنها بعد تنقیه بسیار نافع است و اگر صعود آن
در شرائین هر دو جانب حلقوم باشد و مختلف الحرکه و منتفخ زیاده باشند و چون از دست غمز آن کنند مریض راحت یابد تنقیه بدن بفصد قیفال و خورانیدن
ایارجات بتکرار و تعدیل اخلاط کنند و اگر صعود این فضول از ودجین باشد فصد آنها بسیار نیکو بود و مسیحی گوید اگر ماده از شرائین بسوی سر صعود کند از ضربان
و انتفاخ آنها و سکون مرض از بستن آنها دریافت شود از مازو سبز و گلنار و اقاقیا بر شرائین طلا ساخته یا الاقیش قطعه اسرب نهاده بر بندند و قصد معالجه عضوی کنند
که ازان بخارات بسوی راس صاعد شود اگر از طحال یا معده یا جگر یا عضو دیگر باشد اولا ابتدا باصلاح آن عضو کنند بعده تنقیه راس از فضول و تنقیه نمایند
و بتقویت دماغ پردازند بالجمله در بخارات معدی آنچه بهر اخلاط معده گفته شد بعمل آرند و سفوفات و معاجین مسطوره سابق بکار برند و در بخارات جگر دریافت
کنند که آفت درکدام جانب جگر است اگر در محدب باشد بادرار بول اگر در مقعر باشد بمسهل علاج کنند و در بخارات قلب بعد تنقیه شربت سیب و مفرحات و نقوع برادهٔ
صندل وغیره دهند و در بخارات طحال فصد اسیلم از دست چپ و تضمید طحال با ضمده محلله کنند و در بخارات رحم اگر بسبب احتباس طمث باشد تدبیر ادرار حیض باید کرد
و اگر اختناق رحم باشد علاج آن کنند الحاصل معالجه هر عضو مشارکت دوریه مخصوصه آن بحسب ماده و مزاج علیل نمایند بطریقیکه در مقام هریک مسطور است و از عضو
مذکور جذب مواد کنند بطرف مخالف سر بفصد و اسهال و حقنه و دلک وغیر آن بحسب واجب و دماغ را باطلیه و شمومات مقوی دماغ تقویت دهند تا فضله را قبول نکند
و بداننکه دوار دائم خاصه در پیران مقدمه سکته میباشد پس بسرعت تدارک آن نمایند بتدبیر موافق مثل قی و تنقیه معده و بدن و دماغ باستعمال ایارج فیقرا
و یا حب شبیار و جذب اخلاط بسوی اسفل بحقنه وغیره و ایضا دوار که عقیب خدر شدن عضو عارض شود دلالت بر صعود ماده بسوی دماغ دارد و ازان سکته حادث گردد
علاجش نیز همین است و دوار بحرانی را علاج نکنند و گاهی بندرت سدر هنگام حدوث صداع بارد و حار بسبب تصعد بخار بدماغ حادث شود علاجش علاج صداع حار و بارد است

لوی

که آن را تمطی و تمغط و بحنقه نیز گویند و این هر سه لفظ معرب پاندره است یعنی مقطوع العصب و این حالتی است مثل ماندگی که هرگاه عارض شود انسان خود را
بهم پیچد و خمیازه و فاژه کثرت پدید آرد و رنگ و چشم سرخ گردد و سببش امتلای بدن و اجتماع ریاح و بخارات در عروق و عضلات است بواسطه کثرت طعام و شراب و قلت
ریاضت و ناگوار یدن طعام و تناول اغذیه مولد ریاح و اکثر این حالت بعد از خواب عارض میگردد علاج نضج و اخراج ماده بحسب خلط غالب نمایند و اگر خون غالب باشد
فصد و نفت اقدام کنند و ملطفات و مقللات خون و صفرا دهند و بعد نضج مسهل صفرا تنقیه آن نمایند و گرمی مزاج را نوشیدن آب سرد و غسل کردن بدان حالی تنقیه
تسکین بخشد که مسکن غلیان اخلاط است و دعت و سکون اختیار کنند و این سفوف معدل مزاج و دافع بخارات است کشنیز مقشر پرورده سه توله گل سرخ دو توله آمله
اصل السوس مقشر هر یک یکتوله نبات مساوی شربتی دو مثقال آب شبینه یا بشوره پرورده و در گهواره نشستن و کشتی تاکیپاس سیر و یاکردن نافع و سفوف کشنیز خشک
با شکر سفید بود و در مزاج بارد و ریاح غلیظ تنقیه بلغم نمایند و خوردن سفوف و مرباهای آن و مضغ آن نافع باشد و باقی تدبیرش علاج امراض دماغی بخاری و مشیخی چو بینند

علاج دوار شرکی

اگر از اجتماع اخلاط در عضوی دیگر باشد حسب ماده بدانچه در علاج امراض دماغی شرکی مسطور شد علاج نمایند و ایضاً در اخلاط معده اول آب طبیخ شبت
و ترب که دران عسل و نمک داخل کرده باشند و سائر مقیآت معتدل قی کنند بعده در بلغمی مسهل و حب ایارج یا معجون خیارشنبر جوارش سفرجلی و شهریاران اگر قوت
قوی باشد بحسب قیفا یا تنقیه کنند و بعد تنقیه مقویات معده و هاضم مثل جوارش مصطگی و عود و عنبر و اطریفل کشنیزی و انوشدارو ی لولوی و شربت عود و گلقند با
دو درم بادیان یا انیسون و مصطگی هر یای آمله با مصطگی و عود سوده دهند و صاحب کامل گوید که اگر در معده خلط بلغمی باشد باید که قی کنند باشیای ملطفه مثل
رقاع یمانی و جوزالقی و خردل و تخم شبت و تخم ترب هر واحد بقدر حاجت باریک سائیده در عسل یا سکنجبین عسلی سرشته با آب شبت بخورند و اگر ترب قطع کنند و در آب
خوب بپزند سکنجبین عسلی و دو درم نمک هندی دران آمیخته بنوشند قی بلغم آرد و تنقیه معده کند و ایضاً قی کردن بعد خوردن سمک مالح و ترب بخردل نافع است
و بعد قی و تنقیه معده شراب خندریقون یا شربت عسل یا شربت عود دهند و بعد دو روز نقوع صبر منقی بلغم مثل این نقوع بدهند هلیله کابلی هفت درم سنای مکی شاهتره
هر واحد پنج درم اسارون جعده قنطوریون شکاعی بادآورد غافث هر واحد سه درم سنبل الطیب مصطگی هر واحد یک نیم درم تلخه عود و بلسان دارچینی سعد ساذج هندی
قرنفل مرماحوز تخم کرفس بادیان انیسون تربد هر یک دو درم همه را کوفته در چهار رطل آب بجوشانند تا یک رطل بماند صاف نموده سه درم صبر و یک حنظل کوفته انداخته هر روز
چهار اوقیه با یک درم روغن بید انجیر بنوشند و غذا درین حالت نخوداب خردل شده و آنچه از زیره و فلفل و خولنجان سازند و از اکثار طعام غلیظ مولد بلغم منع کنند
و ابن الیاس گوید که حل طبیعت بحقنه حاده برای جذب ماده بسوی اسفل کنند و این حقنه بسیار نافع برای این علت است سنای مکی هفت درم قنطوریون رقیق سه درم
بزر کتان حلبه خطمی سبوس گندم کشک جو بنفشه هر واحد یک کف همه را در سه رطل آب بجوشانند تا یک رطل بماند صاف کرده نمک طعام یک درم روغن کنجد مری هر واحد
ده درم بوره ارمنی نیم درم آمیخته حقنه کنند و یا تنقیه معده باین مقی نمایند ترب با برگ او بکوبند و در آب آن اندک عسل و نمک طعام انداخته بنوشند و قی آورند و یا تخم ترب
ده درم تخم خربزه پنج درم تخم شبت یا شاخهای آن ده درم در سه رطل آب بجوشانند تا یک رطل بماند صاف کرده اندکی نمک و عسل حل کرده بنوشند و چون معده پاک گردد
بعد آن ده درم گلقند شکری با یک نیم دانگ مصطگی تناول کنند و اگر غثیان ثوران کند و قی دشوار گردد آب گرم یا سکنجبین ساده یا عسل بنوشانند و در اسهال اهمال نمایند
و در حلق پر مرغ بروغن بادام آلوده در آرند تا قی بسهولت آید و طبری گوید که اولاً ایارجات مثل ایارج فیقرا دهند بعده حل طبیعت بحقنه کرده و دوا ربا بکار آید مطبوخ
افتیمون بنوشند و تغذیه در نیم روز بغذای محمود نمایند و هنگام خواب ایارج مذکور را ثلث درم بدهند و صبر یک جزو مر و گل سرخ هر یک دو جزو سنبل الطیب
و مصطگی هر یک نیم جزو سائیده در قیروطی که از روغن قسط یا روغن ناردین یا روغن مصطگی ساخته باشند آمیخته بر خرقه کتان طلا کرده بر معده بچسپانند و از فم معده دور دارند

و در مادهٔ صفراوی

تنقیه بطبیخ هلیله مع شاهتره یا نقوع صبر یا ماء الجبن نمایند و بقول طبری حل طبیعت بحقنه لین کنند و سکنجبین ترش بنوشانند و امر نتی از ماء الشعیر و سکنجبین با آب گرم و آب
سرد بسکنجبین یا امثال آن کنند و تلیین بمطبوخ سافج نمایند و بعد ازان ماء الشعیر و سکنجبین بنوشند و ایضاً بعد تنقیه در مادهٔ حار نقوع انار دانه و شربت حماض لیمو و مربای
سیب و انگور و جوارش طباشیر و خمیره عود ترش و آمله مربی با طباشیر و ورق نقره و طلا و مروارید سوده و جوارش انارین با شیره دانه هیل و کاسنی و کشنیز و عرق عنب الثعلب
و شربت بنفشه دادن و مجوسی گوید که اگر در معده خلط صفراوی باشد بماء الشعیر و سکنجبین و نمک و آب بیخ خربزه قی آورند و بعد آن فقاع نیمگرم یا آب با سرکه سکنجبین در آب
نیمگرم بنوشانند و بعد پاک شدن معده از قی شربت غوره و شربت سیب ساده یا رب ریباس و مانند آن بنوشانند و بگیرند صندل سفید و گل سرخ هر واحد دو درم گل سرخ
سه درم و نیم همه را باریک سائیده با آب حی العالم و خرفه و گلاب و اندکی سرکه سرشته بخرقه کتان مالیده بر معده ضماد کنند و اگر پارچه کتان در قیروطی صندل آلوده بر معده نهند
نافع بود و ایضاً این نقوع صبر استعمال کنند پوست هلیله زرد ده درم آلوبخارا بست عدد تمر هندی از تخم پاک کرده پانزده درم هلیله زرشک ستا و تخم کاسنی و کشوث
و افسنتین رومی هر واحد پنج درم شاهتره هفت درم گل سرخ کشنیز خشک یک درم بنفشه و اصل السوس هر واحد چهار درم همه را در پنج رطل آب بجوشانند تا یک رطل
صاف کرده هر روز چهار اوقیه ازان گرفته نیم مثقال صبر بران انداخته با یک اوقیه سکنجبین یا یک اوقیه آب کاسنی بنوشند و غذا مزوره یا بچه مرغ با آب غوره یا آب انار بدهند

واگر ماده بسیار غلیظ باشد حب قوقایا وایارج لوغاذیا خورانند و خوردن گلقند عسلی ونوشیدن آب مطبوخ گل سرخ و عود نافع ست و ایضاً بعد تنقیه آب مطبوخ عاقرقرحا
ومویزج وزوفای خشک غرغره کنند و آب سداب و آب مرزنجوش وروغن بادام تلخ آمیخته سه چهار قیراط سعوط نمایند و یا خردل و عصاره سداب و عصاره قثاء الحمار و شحم حنظل و کندش
مساوی باریک سائیده در روغن بادام تلخ آمیخته سه چهار قطره در بینی انداخته عطسه آرند و اگر ازین سعوط در بینی سوزش پیدا شود در روغن بنفشه و شیر زنان مخلوط چکانند
و استعمال اطریفل صغیر با مصطکی و انیسون و فاوانیا و عود نافع و اگر حاجت تلیین افتد سنا و تربد زیاده کنند و جوارش زنجبیل و کمونی نیز کثیر المنفعت است و تلطیف تدبیر
و استعمال ریاضت و مالش سر بروغن شبت و مانند آن و گوشت گنجشک مفید بود و جمله تدبیر در صرع و سدر بلغمی گذشت نافع بود از اشیای منفعه ... ایضاً در کابوس بلغمی که از شب
درشت خورد و گاه خفته شود بعد منضجات مسهل دهند مثل اطریفل ... بدهند بازم سطوخودوس ... سوده افزایند و اگر حرارت در مزاج غالب باشد
افسنتین نیز در مسهل داخل کنند و اگر از مصاحبت مصروع کابوس شده باشد جند بیدستر یک دانگ عود صلیب یک دانگ سائیده در عسل یک توله آمیخته خورانیده بالایش عرق مطبوخ ...
هفت توله شربت بادرنجبویه دو توله نوشانند و تا چهل روز متواتر عمل آرند و غذا کباب تیهو یا نان تنوری و بجای آب عرق بادرنجبویه دهند شیخ در علاج کابوس بلغمی و سوداوی
می فرماید که اگر اخلاط غلیظ بسیار باشد باین مسهل انتفاع یابند بگیرند خربق یک درم با ثلث درم سقمونیا ربع درم شحم حنظل دو دانگ انیسون اگر قوت قوی باشد والا حب لاجورد
و حب اصطمخیقون افتیمونی و ایارجات کبار مثل ایارج قثاء الحمار و ایارج روفس خاصه و بعد ازان تقویت راس بحسب قانون کنند و از چیزها آنکه ازان انتفاع یابند خوردن
حب فاوانیا علی الاتصال است طبری گوید که اگر سن و مزاج و مقدار قوت مریض متحمل استفراغ تام باشد فصد هر دو صافن کنند و از اغذیه مولد اخلاط ردی منع نمایند
و بتیهو و کبک و تدریج اقتصار ورزند و مقدار غذا اکثر آنچه ممکن باشد باید ساخت بعد ازان تنقیه بمطبوخ افتیمون کنند و بعده تا ده روز صبر کرده تنقیه بحب ایارج نمایند
و لزوم حب شبیار کنند و اگر باین طریق تنقیه حاصل نشود بعد پرهیز پانزده روز متواتر ایارج لوغاذیا خورانند و باندک ازان تحنک سازند و امر بغرغره از عاقرقرحا و مویزج
کنند و تقویت راس بسرکه و روغن گل نمایند که باین طریق بلاشک مرض زائل شود سویدی می نویسد که قی کردن بجوز القی و یا تخم ترب مطبوخ با سکنجبین عنصلی و یا پیاز نرگس
در آب گرم مالیده و یا حب حرشف و نمک و غرغره بطبیخ زوفا یا کندش یا حنظل یا شونیز یا مرزنجوش یا شحم حنظل یا فلفل سیاه سوده در ماء العسل آمیخته و عطوس بزوفای خشک یا کندش
یا شونیز و نطول بمطبوخ شبت و تدهین مؤخر سر بروغن مرزنجوش و طلاء بجند بیدستر و روغن بادام تلخ و تعلیق عود صلیب و تبخیر بنفشه در روز و شب چند مرتبه و شرب فاوانیا
پانزده حبه بماء العسل و یا تخم فنجنکشت و یا حب بلسان دو درم و یا قردمانا یک درم یا سکبینج نیم درم و یا افربیون ربع درم بدیگر ادویه و یا جند بیدستر یک درم مخلوط در شراب یکساله
در دو مرتبه و یا سکنجبین عنصلی و یا سکنجبین بزوری و یا گل ... و یا ثمر ... پانزده عدد بماء العسل و یا افسنتین و زوفای خشک و سیسالیوس ... جوش کرده و یا طبیخ انیسون ...
یا شکر و یا مطبوخ فطراسالیون و بادیان و اصل السوس مقشر نیم کوفته بشکر و اکل ترنجان مسلوق بروغن کنجد و یا انجیر تر یا خشک و یا نان سپید در شراب قابض یکساله
تر کرده و غذا دراج و یا چوزه مرغ مسلوق بدارچینی و مصطکی و یا لحم ... که آن فرج ست بریان و زیرباج بالعسل و سرکه و یا قنابر ... نافع است

علاج کابوس سوداوی

نضج و تنقیه ماده سوداوی بمسهل حب افتیمون و یا مطبوخ افتیمون و حب لاجورد نمایند بدستوریکه در علاج امراض دماغی سوداوی مسطور شد و ماء الجبن نوشانند و بعد تنقیه جهت تعدیل و تقویت
و منع بخارات اطریفل شاهتره و افتیمون و مطبوخ ریحان با عرق سطوخودوس و روغن کدو و روغن گل و آب ریحان و آب بید و گلاب و فاوانیا سوده در شیشه کرده بوییدن مفید و خوردن
بادرنجبویه درم و عسل تام النفع ست و استعمال معجون نجاح کثیر المنفعت و سه درم تخم ترنجان کوفته با شکر مساوی آمیخته مجرب بیدی ست عرق هلیله مرکب نیز درین نوع معمول مؤلف
جامع الصناعه می نویسد که شخصی این مرض مع صرع هر روز و شب وقت خواب عارض می شد از هلیله زرد و کابلی و سیاه و بلیله و آمله هر یک سه دانگ سنای مکی چهار دانگ
گل سرخ کتیرا هر یک چهار قیراط کوفته بیخته بروغن بادام چرب کرده در آبیکه ترنجبین سه درم حل کرده باشد ... حب ها ساخته همه یک شربت وقت خواب بخورانیدم بعده
آب گرم دادم همچنین هر شب متواتر بعده هفت روز ترک کرده در هر هفته استعمال کنانیدم حتی که صحت تام یافت بسیار مصروعان را این حب علاج کردم

علاج کابوس بارد

که از رسیدن سردی بسر باشد روغنهای گرم قابض چون روغن مصطکی و اذخر و سداب و آجر و قسط ... بر سر مالند و مغز تخم بید انجیر و سنبه دانه و قرطم و ارزن هر یک توله

کابوس که نیدلان و جاثوم و خانق و خانوق و ضاغوط نیز گویند

و در یونانی افیالطس نامند و آن مرضی ست که آدمی در خواب خصوصاً که بر پشت خوابیده باشد چنان پندارد که چیزی گران [illegible] و
داو را همی فشارد و نفس او تنگ شود و آواز نتواند داد و نتواند جنبید و چون این حالت منقضی شود یا اندک حرکت نماید و یا بعنف بیدار گردد [illegible] می‌یابد که گویا کسی او را خفه
میکند و گاهی خیال کند که شخصی با وی اراده مجامعت میکند و گاهی بعد از آن رنجی و تعبی و ماندگی عارض گردد و سبب او در اکثر تصاعد بخارات غلیظ است در حالت
سکون حرکت و مادهٔ آن خون غلیظ یا بلغم یا سودا باشد و دوام این قسم مادی مقدمه صرع یا سکته یا مانیا یا فالج بود و گاهی از رسیدن سردی شدید بسر و بغتة و نزدیک
بوقت خواب نیز حادث شود و این مرض بی ضعف دماغ عارض نمیگردد و گاهی بسکاری و صاحب سوء هضم و آنکه اغذیهٔ غلیظ بسیار خورد و آنکه ریاضت و استحمام کم کند عارض میشود

طریق تشخیص اسباب این مرض هر کدام از اخلاط ثلثه که مادهٔ بخار باشد علامات مخصوصهٔ آن هویدا بود و ایضاً تخیل رنگ هر خلط در خواب هنگام عروض مرض
نیز بر وجود غلبهٔ آن خلط گواهی دهد مثلاً اگر آثار غلبهٔ خون مثل سرخی چهره و چشم وغیره دریافت شود و تخیل چیزی سرخ بود و مادهٔ دموی باشد و اگر علامات بلغم مانند کثرت
آب دهن و منی و سستی بدن و کندی حواس وغیره مدرک گردد و احساس چیزی سفید بود و مادهٔ بلغمی باشد و اگر نشان سودا مثل کثرت فکر و قلت خواب و غور چشم
وغیره معلوم شود و ادراک چیزی سیاه در وقت عروض مرض بود و مادهٔ سوداوی باشد و اگر آثار کدام خلط یافته نشود دال رسیدن برودت بسر هنگام خواب باشد

علاج کلی

در جمیع انواع کابوس تقویت دماغ و تلیین طبیعت و تعطیس می‌ورزند و [illegible] مبتلا را نوشیدن آب میان [illegible] و [illegible] اکل پسته و خردل
مضر کابوس ست و در اکثر قسمین در جمیع اقسام مادی سودمند ست و تنقیه بطبیخ سنا [illegible] ده درم هلیله سیاه دو درم موفق گردد [illegible] و نمک لاهوری [illegible] بابلیله آمله اصل السوس
هر یک نیم درم مصطکی دارچینی هر یک [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] بر روز خوردن
درین مرض نافع ست و گویند که غذا آبگوشت تیهو مجرب ست و بعد تنقیه خوردن اطریفل [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] گفته اند و کذا اسطوخودوس
و اگر عنبر در روغن بان یا روغن یاسمین گداخته و زباد مشک صندل سفید عطر حصی البان نیم مثقال [illegible] غالیه ساخته بو بینید مقوی دماغ و نافع کابوس ست و معجون هلیله و
علوسیخان در کابوس بلغمی و سوداوی سودمند ست و هر چه در علاج امراض دماغی بخاری گفته شد حسب ماده بر این استعمال نماید

علاج کابوس دموی

فصد قیفال کنند اگر از خون ممتلی باشد و نشانش آنست که از اعلی ابتدا کنند و الا رگ اکحل کشایند و حجامت ساقین نمایند و طبری و مسیحی می‌نویسند که فصد نافنین الیق بود و اگر
ضعف باشد حجامت بر نقره کنند بعده مسهل مطبوخ فواکه یا هلیله وغیره دهند و تقلیل غذا کنند و هر چه تولید خون کمتر نماید و خون را رقیق کند مثل آب آلو و تمر هندی
و آب شاهتره و آب بادیان استعمال نمایند و آشامیدن سکنجبین و گلاب آب سرد و کذا شربت غوره و مکیدن انار میخوش و تلیین طبیعت بآب تمر هندی و جلاب و طلا بصندل
و گلاب مسلسل و تدهین سر بروغن و سرکه برای تقویت دماغ و استنشاق کافور و گل سرخ و نیلوفر و تقویت معده بشربت سیب و اطریفل کشنیزی و غذای حصرمیه و سماقیه نافع بود
و بجهت تسکین بخارات کشنیز و دانهٔ هیل که بترشی زرشک و انار ترش کوهی پرورده باشند نمک لاهوری بقدر ذائقه آمیخته بکثرت دهند و ایضاً در کابوس دموی که تشنج و صداع مراقی
اکثر با جوشش دهن بود بعد منضجات مسهل از عناب گل بنفشه اصل السوس گل سرخ شاهتره مویز منقی گل نیلوفر گاوزبان افتیمون بیخ کاسنی سنای مکی جوشانیده صاف نموده
مغز فلوس خیارشنبر گلقند روغن بادام داخل کرده دهند بعده تبرید از عناب تخم شاهتره جوشانیده صاف نموده شیره تخم خیارین شربت بنفشه خاکشی داخل کرده و بازه بجای ریزان کاسنی کنند

علاج کابوس بلغمی

بطبیخ تخم شبت و تخم ترب با عسل و یا بطبیخ برگ شبت قطعات ترب با سکنجبین یا نمک قی کنند و پر مرغ بروغن کنجد آلوده در حلق گردانند بعده مسهل دهند ایارج و غرغره و عطوسات
و سعوطات دهند و نظیره که در علاج امراض دماغی بلغمی گذشت و در صرع و سکتهٔ بلغمی بیاید بکار برند و مطبوخ بادیان گل سرخ مصطکی با گلقند بدهند و یا تنقیه باین حب نمایند
ایارج فیقرا یک درم خربق سیاه ثلث درم سقمونیا ثلث درم شحم حنظل ربع درم افتیمون ثلث درم کتیرا نیم دانگ آب کرفس حب سازند این یک شربت است طبیعت را قوی تصور کنند

که آلات حس و حرکت را بی نظام و ناتمام کند و سبب کلی اندرین مرض سدهٔ غیر تام ست که در منفذهای جزو مقدم دماغ افتد و بسبب این سده تشنج کلی پدید آید و اگر سدهٔ
تام بودی حس و حرکت بتمامه باطل شدی و اگر سده نبودی افعال آلات حس و حرکت بی نظام و ناتمام نگشتی و تشنج نکردی و اگرچه آفت صرع بجزو مقدم دماغ مخصوص ست
بسبب همسایگی و مشارکت مضرت بدیگر اجزا باز رسد و بدین سبب همه افعال قوتهای بدنی و نفسانی مضطرب گردد و دلیل بر آنکه آفت صرع بجزو مقدم دماغ مخصوص ست
آنست که نخست مضرت در حرکت عضلات چشم و روی و اندر سمع و بصر پدید آید پس بدیگر اجزا رسد و اگر بدیگر اجزا رسیدی افعال قوت تمیز و حفظ و غیر آن باطل
نشدی و دم زدن از حال طبیعی نگشتی و هرگاه صرع متواتر شود و نوبتهای او صعب و دراز تر باشد بکشد و این وقتی باشد که دماغ ضعیف و زبون گردد و مادهٔ صرع و بخره
و کیفیات ردی را زود قبول کند و بدیر دفع تواند کرد و تمام دفع نتواند کرد و هرگاه تمام دفع نشود و اگرچه صرع بگشاید ماده در دماغ بماند و باندک سببی دمدمی حرکت کند و تشنج
و صرع آرد بالجمله سبب این مرض سدهٔ غیر تام است که از خلطی یا ریح یا بخار ردی یا کیفیت سمیه در بطون دماغ و مجاری اعصاب اصول منابت مجاری و مخارج اعصاب
حادث شود و روح نفسانی را از نفوذ تام در اعضا منع کند پس اگر مبدأ مادهٔ این مرض نفس دماغ بود صرع اصلی و دماغی گویند و این نوع بقول بقراط عسر البرء ست
و صرعی که از تشنج جمیع اعضای بدن افتد آنرا بیونانی ابی لیمسیا گویند یعنی تشنج مانع از حس و حرکت و آن بدتر و قاتل ترین انواع صرع ست و سبب آن امتلای
جمیع بطون دماغ و جمیع اعصاب آن بنفست بالتمام از خلط غلیظ بلغمی یا سوداوی و گاهی درین حالتی قریب بسکته گردد و فرق فیمابین از زبد میکنند و اگر صرع بمشارکت
جمیع بدن بود یا عضو واحد مثل معده و مراق و جگر و طحال و امعاء و رحم و اوعیهٔ منی و دست و پای آنرا صرع شرکی نامند بعده انواع شرکی عضو بحسب
اسم محل خود موسوم میشوند چنانچه صرع معدی و مراقی و کبدی و طحالی و امعائی و رحمی و اطرافی و آنچه از رسیدن نیش عقرب و زنبور بر عصب عارض شود مسمی ست بصرع سمی
و مادهٔ محدث صرع در اکثر بلغم غلیظ میباشد و گاهی سودا یا بلغم مختلط بسودا و بحسب ندرت صفرای صرف نیز مگر آنکه صفرا بسیار و مختلط با خون و یا بلغم و یا سودا بود
و خون صرف مانند صفرا نادر باشد که صرع آرد لیکن خون سوداوی و بلغمی مانند بلغم و سودا در اکثر محدث این علت شود و **بقراط** گوید که بیشتر گوسفندان که آنها را صرع افتد
اگر دماغ ایشان را گشاده نگاه کنند اندران رطوبت بدبوی یابند و **سبب صرع دماغی** لامحاله خلطی از اخلاط مذکوره بود که بنفسه و یا بتولید ریح غلیظ سده آرد
و بقول صاحب کامل حدوث صرع دماغی از سده بود که در بطون دماغ عارض شود پس روح و قوت محرکه را از نفوذ در اعصاب بسوی اعضای متحرکه باراده منع کند و این سده
یا از خلط بلغمی غلیظ لزج بود که بسوی بطون دماغ در وقت نوبت بریزد یا خلط سوداوی غلیظ و یا از ضغطه بود که دماغ را هنگام شکستن استخوان قحف عارض شود و با آن
درد شدید عارض گردد و گاهی این نوع یعنی صرع دماغی عارض میشود چون انسان بنفسه دور کند پس سر او بگردد و گرم شود و اخلاط و روح که اندران ست حرکت کند
و انسان بر زمین بیفتد و اضطراب کند و شیخ میفرماید که هر سبب صرع دماغی منسوب بسوی ضعف هضم دماغ میباشد پس خالی نیست از آنکه ضعف مذکور که محدث
سبب صرع بود یا در جوهر دماغ و مخ او باشد و آن ردی تر ست و یا در اغشیه دماغ باشد و این از ان خفیف تر بود و صرع سوداوی قوی تر و ممتنع تر ست اگرچه بلغمی بسیار میباشد
بهر آنکه سوداوی منافذ روح را زیاده مسدود میکند و شمعون گوید که اگر با صرع ارتعاش و اضطراب بود بلغمی باشد و اما کسی که صرع کند و همه اعضای او از حرکت باز ماند آن از
سودا باشد و این بدتر از اول است بهر آنکه درین خوف انسداد تمام مسالک روح و هلاکت ست و بقول جرجانی گاهی حس دماغ قوی گردد و از کیفیات ردی منقبض شود
و تشنج و صرع افتد و **سبب صرع شرکی** بقول شیخ ارتفاع بخارات غلیظ و ریاح یا کیفیتی ساذج از کیفیات اربعهٔ اولی بسوی دماغ بود پس بخارات و ریاح یا کمیت
خود ایذا رساند بنحویکه بر سبیل تصعید در دماغ مجتمع شود بعده بتکاثف مادهٔ ذات قوام بوده بقوام خود فعل کند یا بتکون ریح ازان و یا بکیفیت خود ایذا رساند با جماد
یا باحراق یا بسمیت و برودت جوهر و یا بهر دو وجه یعنی بکمیت و کیفیت خود ایذا رساند و دماغ منقبض سازد و عضو یکه ازان بخارات موذی بکثرت خود بسوی دماغ
مرتفع شود آن یا جمیع بدن باشد و یا معده یا طحال یا مراق و ایضا این سائر اعضا واقع شود و اما بخار موذی بکیفیت و جوهر ردی آن در جمیع اعضای بدن منتشر
حتی که انگشت پای و دست و سبب این احتباس خون یا خلط دیگر و منفذی باشد که آنرا سده عارض شود پس حرارت غریزی ازان منقطع گردد و آن مواد در انجا
بمیرد و متعفن شود و مستحیل بکیفیت سمی گردد و ازان با دوار یا بغیر ادوار مجرد و مادهٔ بخاری یا کیفیت سمی برخیزد و یا بر آن عضو بعض سموم واقع شود و در عصب
اثر کند چنانچه گزیدن کژدم بر عصب اثر میکند پس سمیت و بوساطت عصب بسوی دماغ مندفع گردد و آنرا ایذا دهد و ازان منقبض شود و متشنج گردد و حرکات او

نمک لاهوری پیچیده نیمکوفته در پارچهٔ مجوف بسته در روغن شیخ صنعان تر نموده تکمید بسر کردن از مجربات است و شمومات حار مثل جندبیدستر و مشک و عنبر و غیره ببویند و ضمادات محمر
جلد سخن دماغ برای ازالهٔ اثر سردی از آن مثل خردل و جندبیدستر و نطرون بسر که و عسل آمیخته بر سر ضماد کنند و شوربای گوشت طیور با مصالح گرم دهند و هر چه در علاج
امراض دماغی بارد گذشت بعمل آرند و تعلیم گاهی اطفال را در خواب حالتی مانند کابوس پدید آید می باید که جندبیدستر ببویانند و مانند ام الصبیان علاج کنند و طفلی که در خواب می ترسد
سبب آن بدن فضلها بهای غذاک بود و باعث ترسیدن او از چیزی در بیداری بود آن همان صورت در خواب بدین صورت بکدام حیله ازالهٔ خوف از و نمایند و بران چیز دلیر گردانند و عود صلیب
نوشانند و در گلو آویزند و گویند که غسالهٔ برنج شسته نوشانیدن و خاکستر استخوان سرطان با نبات خورانیدن و همچنین مغز فندق بریان با نبات یا کشنیز خشک بریان با نبات دادن سود مند است
و اگر بسبب بخره و حشیه از امتلا و فساد غذا در معده باشد غذا کم و لطیف دهند و بعد طعام از خواب منع نمایند و شهد تنها یا با مصطکی و دانهٔ هیل یا زیره و انیسون بسایند یا بادیان که بعد دینه شانیده
نوشانند و اگر موسم گرما بود صرف گلاب و عرق بادیان یا زرشک و هیل و کشنیز در آن شانیده بنوشانند و مضغهٔ افاقه کنانند و اطریفلات هضم خورانند و گاهی بحالت متعدد جدری و حصبه میبایند

صرع

و آن مرضیست که منع میکند اعضا را از افعال حس و حرکت و انتصاب منع غیر تام حتی که مریض بزمین بیهوش بیفتد و در اکثر دهن وی کف کند و دست و پا کج گردد و اضطراب کند و
در دهن آید و این گاهی با دوار محدود و اوقات معلوم بود و گاهی اوقات مختلف باشد و این مرض صبیانی جهت کثرت عروض آن بصبیان و بیونانی قانون معنی ام الصبیان
و قسیا بجهت بطلان حس و حرکت و مرض کاهنی بنا بر اعتبار بعض بحوادث غیبی یا بسبب علاج او بکمیانه که قسمی از عود صلیب است و ابر اقلسا مشتق از ابر قلس معنی جبار
علیه نیز نامند و شیخ میفرماید که این مرض بسبب وقوع سده بود و اکثر این بسبب تشنج کلی از آفتی که به بطن مقدم دماغ رسد عارض شود پس سده غیر کامل افتد و قوت حس و حرکت
را در بطن مقدم و در اعضا از نفوذ تام منع کند بغیر انقطاع بالکلیه از تمکن القیام منع نماید پس انسان را ممکن نبود که منتصب البدن باقی ماند و هر تشنج یا از امتلا بود و یا از
یبس و یا از تقبض بسبب موذی و صرع همچنین بسبب یکی از این اسباب ثلثه باشد لیکن صرع از یبوست نبود بهر آنکه دفعةً افتد و تشنج یابس دفعةً نیفتد پس سبب صرع بالتقبض
دماغ برای دفع شی موذی بود و آن یا بخار یا کیفیت لاذعه یا رطوبت ردی الجوهر است یا اخلاط غلیظ که محدث سدهٔ غیر کامله در بطن دماغ یا در اصول منابت عصب بود و گاهی
صرع از خلط بسبب احداث سده در بطون دماغ نبود بلکه بسبب حرکت موجیه که در خلط افتد و بسبب غلیان از حرارت مفرط بود که دماغ را ایذا دهد و یا بسبب احتباس
ریح غلیظ در منافذ روح باشد چنانچه رای فیلسوف اکبر ارسطاطالیس است و این یکی از اسباب صرع می دانند و چون در ینجا اخلاط سادر باشند لاکن دماغ بهرای دفع موذی بهر
منقبض گردد و مثل آنکه معده را فواق و قوع عارض شود و اما افاقه یا بسبب اندفاع خلط یا بسبب تحلل ریح یا بسبب اندفاع موذی واقع شود و تشنج نازل بسوی اعضا که با صرع
بود سببش آنست که مادهٔ مغشی دماغ و اذیت لاحق او عصب را نیز لاحق شود بسبب یعنی اتباع عصب بجهت دماغ و تأذی او بچیزی که دماغ متاذی گردد و امتلای او از خلط
و مبادی آن پس عرض او زیاده شود و طول او ناقص گردد و صرع از قبیل تشنج نه از قبیل استرخا آنست که انقباض و تقلص دماغ میکند و دماغ درین دفع چیزی از نفس خود
مینماید و دفع با انقباض و انعصار حاصل میشود و هر تشنج مادی یعنی بلغمی منتفع بحمی میشود و صرع تشنج مادی است پس آن نیز از تپ نفع یابد اگر از مادهٔ حار نباشد و چون ورم
پس گوش یا در گردن نواحی آن عارض شود گاهی صرع را حل کند و مادهٔ او کم گردد و اکثر مالیخولیا بصرع منتقل شود و بیشتر صرع بمالیخولیا منتقل گردد و بعضی مردم گمان کرده اند
که گاهی صرع بغیر از ماده افتد پس اگر باین قول مراد آنست که سببش بخار یا کیفیت بود که دماغ را برسد و در آن تقلص پیدا کند می تواند و اگر مراد نیست که سببش سوء مزاج ساذج است
که در دماغ افتد و صرع آرد این وجهی ندارد چه اگر باین کیفیت دماغ متکیف میشد صرع لازم و دائم در انجا واجب گردیدی و در حال زائل نشدی بلکه سبب صرع آنست که دفعةً حاصل شود
و فی الحال زائل گردد یا غالب شود و قتل کند و مثل این کیفیت حاصله در نفس دماغ نبود بلکه ماده و کیفیتی باشد که بسوی دماغ متادی گردد و منقطع شود و این لا محاله از عضوی
دیگر بود و کیف بهن که در صرع پدید آید بسبب اضطراب حرکت نفس بود نه بسبب اختناق آن و این اضطراب بسبب اضطراب حرکت تشنج باشد و در سکته بسبب اختناق و استکراه نفس
ظاهر شود و گویا که صرع تشنج مخصوص اولا بدماغ ست و تشنج صرع مخصوص اولا بعضوی دیگر ست یعنی اگر تشنج اولا دماغ را عارض شود صرع نامند و اگر اولا بغیر دماغ از اعضا
عارض گردد تشنج خوانند و گویا که حرکت عطاس حرکت صرع خفیف است و صرع عطاس کبیر و دفع قوی ست مگر آنکه اکثر دفع عطاس بسوی مقدم بود بسبب قوت قوة
و ضعف ماده و دفع صرع بسوی هر جهت تواند بود که دفع ممکن بسهل تر باشد و بدین جهت صرع گاهی بعرق بسیار منحل گردد و جرجانی مینویسد که صرع علتیست

درگهای زیر زبان سبز نماید و گرانی سر هنگام غضب یا بعد نفخ شکم و ثقل در حرکت زبان قبل از نوبت صرع و دیدن خوابهای شوریده بیان کنند بدانند که صرع ست بعده دیگر علامات
آن مثل نسیان و خوف از چیزی و تنگدلی و بی صبری و غضب از ادنی سبب و کف دهن آمدن و جستن عضلات و بی چشم در ابتدا و لرزیدن دست و پا و در آخر کشادن نفس بعد غم
شدن اعضا و [illegible] و بهوش آمدن بعد آن همچون شخص الم دیده ماندن و بعد لحظه بحال اول آمدن نیز بپرسند و صاحب کامل گوید که گاهی تقدم می نماید بر علت صرع قبل حدوث آن
خبث نفس و نسیان و صداع و امتلاء سر و آلام مختلفه و چون این علت مستحکم شود از علامات خاصه سایر اصناف آن ظهور کف در دهن ست و اضطراب علاماتی که بعضی عین یا مصروع
سوای بعضی عارض میشود آن سقوط و صیاح و مضغ زبان و خروج بول و براز و گاهی منی بود و گاهی استدلال بر صرع بادویه صارعه میکنند چنانچه گویند که اگر مصروع جلد بز را هنگام
که سلخ کرده باشند بپوشد و اندر آب در آید صرع کند و همچنین خوردن جگر تیس بیان کرده و شمیدن بوی آن و دمیدن مر در بینی و بخور رفته و مرشاخ بز و زفت یابس صرع آورد
بعده صرع سهل و مشکل را چنان دریافت کنند که اگر اعراض او سلیم تر بود و بعد نوبت صرع عقل بسرعت عود کند و بعد افاقه فی الفور برخیزد و بعطوسات و شمومات و تحریک
قی افاقه بزودی حاصل شود صرع سهل باشد و اگر عسر نفس و طول اضطراب و شدت آن در حالت صرع و طول جمود و سکون و ضرر و تنفس بعد صرع و قلت افاقه بتشمیم و تعطیس و
بود صرع مشکل باشد و صاحب کامل گوید که امتحان را چنین کنند که تدخین بحاشا نمایند هنگامی که صرع کند پس اگر افاقه یابد صحت یابد والا فلا و بقول شیخ صرعی که در آن
اضطراب بود و جمود در آن نباشد و یا جمود در آن طول کند و اضطراب کم باشد اندک مشکل بود و نسبت بسابق بعده تشخیص سبب این مرض چنین کنند که از
مریض سوال نمایند که در علامات مخصوصه صرع بحالت خلو معده و تلیین طبع و از استفراغات کما بیشی میگردد و یا در عضوی دیگر خللی و یا گاهی بر آمدن کرم از شکم
و یا صعود چیزی از جای بسوی دماغ معلوم میشود یا نه اگر نباشد تقدم اوجاع مختلفه و شدیده در سر و دوام ثقل در سر و زبان و لزوم دوار و ظلمت بصر و کدورت حواس
و اضطراب در حرکات و در دوات سمع و شم و ذوق و نقصان عقل و نسیان و اتم یا بلادت و رعونت بپرسند و این آثار صرع دماغی ست پس اگر با صرع و قریب نوبت
آن ثقل محسوس نشود و بلکه دوی و تمدد و ریاد و تشنج او شدید نبود صرع دماغی ریحی باشد بعده نوع ماده را از رنگ چهره و غیره علامات مخصوصه هر خلط دریافت نمایند
پس اگر رنگ سفید و مترهل بینند و بدن ممتلی فربه بود و سفیدی و غلظت قاروره و بطوء و اختلاف نبض و اختلاج ابرو و حرکت زبان بر غیر استوا دریابند از کثرت
و غلظ آب دهن و افراط کف در حالت صرع و کثرت فزع و عسر حرکت و ثقل و نسیان و کندی حواس و تقدم تدبیر مرطب مولد بلغم نیز سوال کنند و این نشان ماده بلغمی
اما اگر بلغم خام بارد بود نسیان و بلادت و ثقل سر و بدن و سبات اکثر و صرع در ارتجاج شدید تر و در اضعاف بیشتر باشد و این نوع بسیار ردی بود و اگر بلغم مالح بود در آن
سبات کمتر و برد دماغ خفیف تر و حرکات سهل باشد و اگر تیرگی چهره و لاغری بدن و خشکی بینی و زبان مدرک گردد و طبیعت صاحب او مایل باختلاط ذهن و حالت مثل
مالیخولیا و عدم صفای عقل بعد نوبت بود و تقدم ظنون کاذب با فزع و افکار ردیه و کثرت اکل و وسواس و خفقان و قلت خواب و حموضت دهان و تقدم تدبیر مجفف
مولد سودا نیز بپرسند و این علامات ماده سوداوی ست اما اگر سودا مدد از خون طبیعی بود صرع با استرخا و قلت کلام و سکون صاحب و خفا و تذکار ساکن باشد
و اگر از جنس صفرای سوخته حریف بود اختلاط و جنونی مع کثرت کلام و صیاح در صرع او مضطرب و خفیف الزوال باشد و گاهی با تپ بود و اگر سودای رقیق صفراوی
باشد و اگر از سودای دموی یعنی خون سوخته بود احوال او مع ضحک باشد و اگر سرخی رو و چشم و پری رگها و عظم نبض و سرعت آن ببینند حال کاهلی و کندی حواس و کثرت
آب دهن و بینی مع حرارت و بر آمدن خون از بینی در بعض اوقات و حال مثل اختناق در اوقات قبل از صرع نیز دریافت کنند و این دلایل ماده دموی ست و اگر زردی
رنگ چهره و چشم و بوی کوتاهی زبان نوبت و شدت اضطراب و تاذی و کرب و قلت تشنج و کثرت گرمی و التهاب و اختلاط عقل و گاهی عروض قی در آن نیز معلوم کنند
و این آثار ماده صفراوی ست و اگر مریض سوال او را کمی و نقصان صرع در خلو معده و نرمی طبع بگوید دلیل کثرت ماده و بخارات در معده و امتلای آن از زیاده فاسد بود
پس از اختلاج در فم معده لا سیما عند تاخر غذا و رعده و رعشه و اهتزاز و غثیان و کرب نزدیک نوبت صرع و اختلاج لب و پر شدن دهن از آب عفص و انتفاخ منخرین و خارش گلو
و فغره زدن و خصوصا در ابتدای نوبت و گاهی بر آمدن بول و یا براز یا مذی یا منی وقت نوبت و خفقان و صداع شدید قبل از نوبت و سقوط مریض فقط بر زمین و یا عروض غشی
یا اغما بدون سقوط و خفت نوبت صرع یا زوال و استعمال قی و عند نقای معده نیز سوال کنند و این علامات صرع معدی ست احوال او از فساد معده مثل بطلان اشتها
و فساد طعام و کثرت نفخ و قراقر و مانند آن نیز بران گواهی دهد پس اگر عروض صرع در اوقات امتلاء و تخمه و سیلان لعاب از دهن و غیره آثار بلغم یافته شود ماده بلغمی بود و اگر

مضطرب شود چنانکه معده را وقت تناول چیزی لذاع برخلاف هنگام بودن فم معده قوی الحس فواق بهم رسد و فواق نوعی از تشنج است و هرگاه دماغ را از مثل این
سبب تشنج و انقباض عارض شود در یک وقت تابع او انقباض جمیع عصب و تشنج آن باشد و جالینوس غیره حکایت کرده اند و من نیز مشاهده نمودم که بعضی چنان باشد که مصروع
با رتفاع چیزی مثل باد سرد از انگشت پای خود و رفتن آن بسوی دماغ او احساس نماید و چون بقلب و دماغ او رسد صرع کند و از این قبیل است صرعی که بسبب بیدان
یا حب القرع عارض شود و نوعی از صرع مرکب بغشی بود و نوعی از آن از قبیل است که اختناق الرحم نامند و این چنان باشد که چون زن را احتباس حیض یا منی از ترک
جماع عارض شود و در رحم آن بکیفیت سمیه مستحیل گردد و آنرا حرکات و تبخرات باد وار یا بالا دوار باشد و بخار آن بسوی قلب و دماغ مرتفع شود و زن صرع کند و همچنین گاهی
مرد را اتفاق افتد که در اوعیه منی او منی بسیار جمع شود و متراکم و سرد شده مستحیل بکیفیت سمیه گردد و مثل همان حالت بهم رسد و ایضاً زن حامله را در حالت حمل اتفاق صرع افتد
و چون وضع حمل گردد و ماده ردیه طمثیه مستفرغ شود صرع زائل شود و از من حکایت کرده اند که شخصی را صرع از فقار ابتدا میکرد و دیگری را صرع از کتف شروع می شد
و صرعی که از معده و از مراق و بسبب تخمها بود مورث سده ها در عروق گردد پس غذای محمود را قبول نکند و خلط دران فاسد شود و یا اندران غذای محمود بسبب سده محتقن
بماند و فاسد گردد و بیشتر آن باشد که بسوی معده آن فاسد رجوع کند و غذای جدید محمود را فاسد نماید و اکثر بسبب این قی طعام نیز منهوض عارض شود و بهر حال صرع
بشرکت باشد یا بغیر شرکت مبدا آخر پس صرع از دماغ یا بطن مقدم آن باشد و بادی بطون دیگر شریک گردد و دلیل این قول جرجانی گذشت و در اکثر امر صرع تشنج تقدم
کند پس صرع افتد و این بهر آنست که چون تشنج مستحکم شود صرع باشد پس گاه سبب موذی مندفع گردد یا تحلیل پذیرد افعال حس و حرکت عود کند و گاهی خلط مندفع
در بینی و در حلق دیده شود و بیشتر صرع بلا تشنج محسوس بود و این از بهر آنست که ماده فاعله آن رقیق باشد و با امتلاء فعل کند نه بر دارت شدیده و صرعی که جوانان را بهم رسد
اگر بعد بیست و پنج سالگی افتد بجهت سببی که در دماغ و خاصه در جوهر آن باشد لازم بود و مفارقت نکند و غایت فعل علاج در ایشان تخفیف از حدت آن و ابطای نوائب
آن باشد و بقراط گفته که مثل این صرع باقی ماند تا آنکه بمیرند و اما مشایخ را صرع سدی کمتر بهم رسد و گاهی اسباب محرکه صرع را اسباب خارجی اعانت کند مثل زیادتی در اکل و شرب
و تخمه و مثل قیام بسیار در آفتاب بسبب جذب مواد بسوی سر و منع انتشار مواد و در دیگر جهت بدن و تحریک آن بسوی فوق و ایضاً جماع بسیار از اسباب او است و از اسباب
آن تنعم و سکون و قلت ریاضت است و کذا ریاضت بعد امتلاء بسبب تحریک اخلاط و تحلل غیر تام و امتلای تجاویف از آن و کذا آنچه مضعف قلب باشد از خوف یا وقوع
انهدام شدید و آواز قوی دفعة و کذا صوم صاحب معده ضعیفه و ایضاً شرب شراب صرف بسبب ایذای معده و این اسباب بعیده است که موجب اسباب قریبه میگردد
و بسیار باشد که صرع منحل گردد در حمیات و خصوصاً آنچه طول کند و ربع خاصه بسبب شدت طول و بسبب انضاج او ماده صرع را تا آنکه تحلیل پذیرد و یا لرزه قوی
که آن فضول دماغی را بر کند و عرق که تابع لرزه بود و آنرا کم کند و همچنانکه سکته منحل گردد بسوی فالج همچنین بیشتر صرع منحل بسوی فالج شود یعنی مصروع مفلوج گردد و از صرع
بدان خلاص یابد و بعضی گفته اند که با صرع بلغمی ارتعاش و اضطراب مصاحب بود زیرا که بلغم از کثافت خود بدان حد نرسد که مجاری را انسداد تام نماید اما سوداوی سده تام
کند و از آن قلت اضطراب عارض شود و روفس گوید که هرگاه برص نواحی سر و پیشانی مصروع پدید آید بر انحلال ماده صرع و بر صحت دلالت کند اگر بسبب کثرت ماده نباشد
و اکثر صرع بسوی مالیخولیا منحل گردد **بیان مستعدین برای صرع** بدانکه صرع عارض میشود مرطوبین با سنان مثل صبیان و اطفال و مرطوبین بتدبیر مثل اصحاب تخمه و کسانی
که در بلاد باد جنوبی سکونت میدارند زیرا که این باد سر را از رطوبت ممتلی میگرداند و صرع زنان و صبیان و هر کسی را که آن قلیل الدم ضیق العروق باشد قاتل تر است
و صاحب کامل گوید که اکثر مصروعین در وقت دور صرع می میرند بهر آنکه ایشان را صعوبت اعراض عارض میشود و این مرض طول و شیوع را بسبب لبس اعضای ایشان
کمتر حادث میگردد و سبب کف دهن دفع طبیعت است خلط محدث این علت را و اما اضطراب بنابر حرکت قوت دافعه برای دفع خلط موذی بود و مجد سی گوید که سبب
کف غلظ رطوبت و مخالطت آن بریح و حرارت قلب و اضطراب نفس بسبب ضعف عضلات نفس و تشنج است و ابن ماسویه گفته که کف حادث در دهن مصروع گویا که
تنقیه برای او است از رطوبت و سبب شخیر یعنی آوازی که از بینی خارج میشود سقوط آلات نفس از اجزای سینه و قصبه ریه و چسپیدن بعضی بر بعضی است و صرع نصف سکته است
و آن سکته قصیر است چنانکه سکته صرع طویل است **طریق تشخیص** باید که اول این مرض را تشخیص نمایند پس صعوبت و سهولت مرض بعده محل ماده آن و نوع ماده
هر محل را دریافت کنند پس تشخیص مرض چنان باید کرد که زبان مریض ملاحظه نمایند و بپرسند که کدام وقت گرانی در سر و زبان میشود و خوابها چگونه می بیند اگر زبان سرخ باشد

که آب از بینی او بسیار آید و اگر باز احتیاج افتد یکدفعه دیگر بعمل آرند و نفوخ بشحم حنظل و قثاء الحمار و نوشادر و شونیز و کندش و فلفل و خربق سفید و زنجبیل و مر و فرفیون و جند بیدستر
و سعوط عود و مرزنجوش و عاقرقرحا و فاوانیا مفرد و مرکب سائیده مفید است و از بخورات نافعه در حال صرع عود صلیب جدوار یک ماشه در عرق بادیان سائیده در حلق چکانیدن
معمول است و یا حلتیت جند بیدستر سوده در سکنجبین عنصلی یا عسلی حل کرده بکار برند و یا حلتیت در ماء العسل حل کرده بحلق ریزند و اگر بادیان انیسون زیره کرمانی جوشانیده
صاف نموده گلقند حل کرده وجور کنند بهوش آرند و کذا عود صلیب عود هندی جند بیدستر پوست ترنج مشک سائیده در عرق بادیان وجور کردن معمول و اگر روز یکشنبه
گوش خر سبز ندر پارچه بخون آن آلوده بدارند و عند الحاجت قدری از آن در آب شسته در حلق مصروع ریزند بالخاصیت سود مند است و خون خرگوش نیز همین اثر دارد
و از بخورات تبخیر فاوانیا و عود و پر اسپ و قنه و اشنه و اظفار الطیب و قفر الیهود هر کدام که باشد و کذا مغز تخم شریفه سائیده در پارچه فتیله ساخته و یا بند جامه در خون
فسافس تر کرده دود آن پیش بینی او نمایند و تبخیر تاج خروس نیز نافع است و جالینوس گوید که اگر موی انسان بسوزند و بوی او بصاحب صرع بویانند نفع میکند
و از شمومات سداب و دواء المسک در حالت صرع و قرب آن راحت عجیب الفعل است و بوییدن عاقرقرحا و جند بیدستر و حلتیت و جعده و حرمل و قنه و فاوانیا سوده و در صره
بسته و یا تفاحه از آن ساخته و روغن یاسمین و کذا کندش سائیده و در صره بسته بویانیدن بقوت عطسه آرد و کذا خردل سائیده و بوییدن پیاز دو پاره کرده
نیز نفع میکند و کذا شم مرزنجوش و شبت مفید و **در حالت افاقه** درین مرض تنقیه خلط غالب بمراتب خصوصا در زمان نقصان نور قمر نمایند و اگرچه استعمال
قی مفرط بصرع دماغی مضر است اما بجمیع انواع صرع قی نافع گفته اند اگر گاه گاهی بمقیات مناسبه مثل سکنجبین و آب شبت و ماء العسل قی فرمایند مناسب است و ادرار بول
و حجامت ساقین و فصد صافن بسیار در ربیع کنند و اگر صرع بادوار عارض شود یا بکثرت اخلاط افراط نماید استفراغ ماده کنند در ربیع برای استظهار و خلط غالب اخراج نمایند و اگر
از فصد مانعی نباشد فصد کنند چه فصاد او در ربیع خصوصا از پای نفع بخشد اگر از فصد نوبت بتبرید دماغ او نرسد و بعد استفراغ بحسب ماده قصد تنقیه راس نمایند
بغراغر جاذبه و تقویت دماغ پردازند و سکون و آرام غیر مفرط بمصروعین اولی است اما بعد تنقیه بدن ریاضت بقدری استعمال کنند که نوبت بماندگی نرسد و سر را
ساکن دارند و زیاده حرکت ندهند و آویخته ندارند و اسافل بدن را تحریک نمایند از اعالی بدهند و از آنچه ماده را باسفل منحدر سازد مالش بدن است بتدریج از بالا بزیر
و باید که از سینه و پشت و بخرقه درشت شروع کنند حتی که بدن سرخ گردد و بعده بتدریج طرف ساق فرود آرند و در مالش هر دست شدید تر از اول باشد و درین حالت
سر راست بمانند و بعد از مالش چند قدم بروند پس هرگاه مواد باسفل منجذب گردد و دلک سر بشانه جایز بود و بعد تنقیه و جذب مواد باسفل محاجم و داغ بر نقره جهت تسخین دماغ
نیز بمصروع نفع دارد چنانچه گویند که داغ دادن بر پیشانی میان دو ابرو یا بر تارک سر و حجامت بی شرط پس سر و بین الکتفین و بر ساق و بر مراق مشی معتدل درین باب
تدبیر جامع النفع است و بعد تنقیه اسهال راحت دادن چند روز و ادخال بحمام و غرغره بمری و ایارج فیقرا و صعتر و مانند آن در حمام و وضع محاجم تحت شراسیف
و تسخین سر بدستور مذکور باک ندارد و هر صبح اشربه ملطف رطوبات و منقی معده مثل سکنجبین عنصلی در سرما با آب گرم و در گرما با آب سرد و شربت افسنتین و سکنجبین بزوری
که در آن صعتر و زوفا و بادیان و انیسون باشد و معجون عاقرقرحا و گلقند و مصطکی و جوارش عود و معجون نجاح و سیلسالیوس هرچه حاضر باشد استعمال کنند و تمریخ سینه
و گردن و فقرات پشت و صدغین و شیون مغز ساق گاو یا شتر بروغن گل حل کرده صواب باشد و از اختیارات چنین است که ثافسیا و آرد جو را در سرکه سرشته لفافه
بسازند و مدام ببویند و مداومت جند بیدستر و عود صلیب و مشک درین مرض نفع بلیغ میدهد و نیز مادهٔ عود صلیب در ریسمان کبود بسته در گلوی مصروع انداختن معمول است
و آویختن بسد و یاقوت و زمرد و الماس و عاقرقرحا و حلتیت هر احد در گردن مصروع بسیار مفید است و گویند که تعلیق زمرد و شرب آن وقت ولادت مانع عروض صرع است و آویختن موش
بر صاحب صرع مجرب دانسته اند و از نشستن بر باد تند و بسیار گرم و بسیار سرد و در ماهتاب و جایگاه بلند و در عجله و گردون که بهندی گاری و رتهه نامند و در گهواره و چرخ اجتناب نمایند

ذکر ادویه یونانیه مفیده اقسام صرع

هرگاه بچه خطاف را در زیادتی نور قمر بگیرند و شکم او بشگافند اگر دو سنگ یکی مختلف اللون و دوم یکرنگ بر آید پس قبل از رسیدن آنها بر زمین در پوست
شتر یا بچه گاو گرفته بر صاحب صرع تعلیق نمایند صرع زائل کند و بتجربه شیخ الرئیس رسیده و اگر جلد پیشانی خر بگیرند و در عرض بشگافند بشقوق بسیار و بر سر مصروع آویزند
بنوعی که جلد مشقوق بر سر چسپ گردد و آویزند صرع تا یکسال زائل شود و پس باید که هر سال تجدید آن کنند و حجر الدجاج که از معده ماکیان برنگ کبودی بر آید تعلیق او بر مصروع

با تشنگی و حرارت و لهیب و احتراق و لذع در معده معلوم شود ماده صفراوی باشد و اگر با کثرت اشتها در اکثر احوال و ترشی دهن و فکر و وسواس بود ماده سوداوی باشد و اگر عروض صرع در اوقات خلو معده و انقطاع صرع بخوردن غذای موافق و محمود گوید دلیل حرارت ماده در معده بدون کثرت آن بود پس اگر این ماده گردی خلط حار از جنس صفرا بود باشد از دلائل مذکوره آنها دریافت شود و اگر خلل در مراق گوید و آروغ ترش و نفخ شکم و قراقر مع وجع بطی السکون مع التهاب مراق بود و گاهی با وی هیجان درد میان کتفین بعد تناول طعام و عدم سکون آن تا وقت هضم او پس عود آن بعد تناول طعام باشد و چون بر خلا عارض شود یا قبض طبیعت عارض گردد و تلیین طبع با آن شود و خاصة اگر تمدد و ورم اتی بسوی فوق در معده و یا بد وقتی طعام غیر منهضم عارض شود صرع مراقی بود پس اگر بخار مراق فاعل صرع صفراوی باشد از التهاب و زردی رنگ و اختلاط عقل مائل بضجر و غضب دریافت شود و اگر بخار او سوداوی باشد با وی عوارض مالیخولیا و جبن و خوف و خبث نفس و حب موت یا بغض و خوف از آن حادث شود و اگر خلل جگر یا صعود بخار از همه بدن بسوی دماغ بیان کند رنگ و موی و خشکی جلد و تحلل یا ترهل و لاغری و فربهی و نبض و قاروره و حال اغذیه متقدم و تدبیر ماضی و احتباس چیزی که از مقعد و رحم و عرق و غیر آن خارج میشد بران دلالت کند پس اگر موی مائل باحتراق بود و سرخی رنگ و حدت نبض و ضحک هنگام وقوع صرع باشد و اگر صفراوی یا بلغمی یا سوداوی بود بعلاماتی که مذکور شد دریافت شود و اگر درد و قراقر جانب طحال گوید و با نفخه یا صلابت طحال بود صرع طحالی باشد و این قسم صرع سوداوی بود و بمشارکت بدن در اکثر باشد و اگر سقوط کرم از شکم احیانا و کثرت سیلان لعاب خصوصا نزد خواب و سرعت هیجان جوع و احساس صعود و حرکت کرم هنگام گرسنگی و درد شکم در آن وقت بیان کند صرع امعائی باشد و اگر تقدم وجع و گرانی در عانه و کنج ران و نواحی پشت و ثقل در رحم گوید و با احتباس حیض یا منی یا رطوبات منصب بسوی رحم باشد صرع رحمی بود و صرع رحمی اکثر در حالت حمل عارض میشود و بعد وضع حمل زائل میگردد و اگر ترک جماع و احتباس منی و ثقل در اوعیه منی و صعود چیزی از نواحی آن محسوس شود از شرکت اوعیه منی باشد و اگر ارتفاع بخار قبل از نوبت مثل هوای سرد و شبیه برفتار مورچه از دست یا پای بیان کند و هنگام نوبت چشمها کشاده ماند و پر اشک نماید و رنگ روی سیاه شود و انگشتان دست و پای منقلب گردد و نزدیک نوبت خمیازه و فواق بسیار آید و بول زرد و زود برآید صرع اطرافی باشد و اگر تقدم ضرب بر سر و یا گزیدن عقرب و رتیلا و زنبور گوید صرع عرضی یا سببی باشد و اگر از آثار صرع اصلی و شرکی هیچ یافته نشود و با وجود سلامتی افعال دماغ و دیگر اعضا بانذک سببی صرع افتد صرع از قوت حس دماغ باشد

علاج کلی اقسام صرع

باید که وقت نوبت گرهی که از موی و یا پنبه و یا پارچه نرم دوخته باشند در دهن گذارند تا زبان نخاید و دهن کشاده ماند و اعضای مصروع راست و بر شکل طبیعی نگاه دارند و گرفتن دست و پا و منع از اضطراب مناسب است و سعوطات و نفوخات معطسه و بخورات و شمومات مفید عمل آرند و اگر پر مرغ بروغن سوسن چرب کرده و یا بارتج فیقرا آلوده در حلق بگردانند تا رطوبت بقی برآید خصوصا در صرع معدی فی الحال نفع یابند و بقول اسکندر از تسخین سر حتی الامکان غالبا فی الفور افاقه حاصل میشود و بعضی بهر این کار تکمید سر بجاورس و نمک و سبوس گندم مفید نوشته اند و یا بجاورس و کنجد سیاه و بزرالبنج سیاه و قسط تلخ و پنبه دانه و مغز تخم بید انجیر هر واحد یکتوله تکمید کنند و روغن قسط و زنبق بر مهرهای گردن بمالند و جند بیدستر یکماشه عود صلیب و سداب یک یک ماشه بر پیشانی ضماد نمایند و اندکی ازین در بینی دمند تا زود تر بهوش آید پس دستها و پایها را در سختی تمام بکوبند که بحالت اصلی آید و مالش اطراف و سر بپارچه خشن یا خردل بستن بازو و ران نیز نافع بود و از جمله سعوطات و نفوخات که درینجا بعمل می آید سعوط بار کتائی خرد یا برگ بسکپره و در کفدست مالیده است و کذا سعوط بندق هندی معمول و چون تخم پلاش یا تخم ترئی تلخ یا کدوی تلخ اندک آب سائیده در بینی چکانند فی الفور بهوش آرد و اگر در تله یشتغال چند عدد فلفل گرد انداخته در مطبخ بیاویزند چون خشک شود از ان فلفل دو عدد با آب سائیده در هر دو سوراخ بینی دو سه قطره وقت نوبت بچکانند صرع بالکل زائل شود و عرق بناگوش فیل است در پنبه گرفته خشک کردن و در وقت نوبت آن پنبه را بآب تر کرده دو قطره سعوط کنانیدن مجرب است و قطور شلیشا با آب مرزنگوش و کذا آب مرزنجوش و صعتر مطبوخ در بینی نیز مفید و کذا شونیز دو جزو و نوشادر نیم جزو صبر سقوطری ربع جزو در روغن کنجد سائیده چند قطره در بینی چکانیدن نافع و کذا قطور آب پیاز صرع در بینی وقت نوبت ازاله شدت صرع میکند و ایضا مغز تخم کلپچکان و زعفران فانیذ مساوی در آب سائیده وقت گرفتن صرع سه چهار قطره در بینی چکانیدن مفید و گویند که مری محلول در بینی چکانیدن صرع را در یکنوبت دفع کند و تلخ که بر درخت عشر میباشد و در رنگ گوناگون دارد و بپریدن نمی تواند آنرا خشک کرده با هموزن او فلفل گرد کوفته بیخته وقت صرع در بینی دمیدن مجرب است و یا برگ بار بندال خشک سائیده بقدر یک نخود در حالت نوبت با نبوبه نهاده در منخرین بدمند و مریض را رست بنشانند

وقلب خطاف در جلد ابل پیچیده وکذا چرک گوش اسپ در جلد بغل کرده وکذا حجر القمر وکذا زبد البحر وخاتم حافر ایمن حمار وحشی یا زبرجد یا دهنج وغذا
بلسان الحمل مسلوق مطیب بزیت یا برغون بادام مرات کثیره یا چقندر مسلوق مطیب بخردل و یا نان خواری بشراب قابض

ذکر ادویه هندیه نافع انواع صرع

سعوط بیخ نیسل با آب سائیده وکذا بول فیل وکذا زرتن جوت سائیده وکذا فلفل گرد در زهره کونس پر کرده در سایه خشک نموده سائیده بقدر دو برنج نفوخ
کردن وکذا از تیصوع پوست وتخم سائیده ناس گرفتن وکذا آویختن جز بوا دیا جلتیست در گلوی صاحب صرع بالخاصیت نافع واستخوان سرگین گرگ با خود داشتن
وخاکی که خوک ان بول کنند نزد خود داشتن نیز بالخاصیت دافع صرع ست وپوشیدن انگشتری سم خر بروز شنبه در انگشت دست چپ کذا انگشتری از شاخ
چپ گاو ساخته در دست چپ مجرب نوشته وسعوط برگ جیست یعنی روهن نیز مجرب ست وکذا نفوخ مغز تخم مهوه نیم عدد وفلفل سیاه دو نیم عدد باریک سوده
مجرب و اگر شیر آک بر هر دو کف پا بسیار بمالند وفلفل سوده بران پاشند و برگ آک بران بندند تا چهل روز متواتر و درین مدت پای نشویند مجرب نوشته وگویند
که هزار پایه که بهندی کنکهجوره گویند در ظرفی کرده دهن آن بند نموده بسوزند و از ان سعوط نمایند دو کرم از دماغ خواهد افتاد و شفا خواهد شد شیخ میفرماید که از اسباب
محرکه صرع انتقال بسوی هوای مختلف عست چنانکه از اسباب زایل صرع انتقال بسوی هوای معین از اله آنست وکل حرارت مفرط شمسی یا ناری و جمله برودت و جماع بسیار
وکثرت باران و باد شمالی وجنوبی اما شمال بلاد شمالی بسبب حقن مواد ومنع تحلل او وا ما جنوب بلاد جنوبی بسبب تحریک اخلاط وتملی دماغ وترقیق وتشویر آن و در شتا
بسیار هیجان میکند چنانکه در شمال و در خریف بسبب فساد اخلاط و در بلاد شمالی کم افتد لیکن قاتل بود بهر آنکه اگر بسبب قوی نبودی عارض نشدی و در ادویه حلیبه تجیر حلیبه گاهی
تحریک آن کند وحرکت دویدن حرکات سریع و دائره مثل دولاب بر بالا واز بلندی به پستی نگریستن و بسیار نشستن در حمام واستحمام قبل از هضم وریختن آب گرم بر سر
وتناول چیزهای مولد خون بخاری وسوداوی مثل شراب کدر وکهنه نیز مضر بود انچه از شراب باوصاف نبود و در رقیق نباشد وصرف تا کی در دماغ ورگرفتن خاصه بخاصیت که
در انست وعدس بسبب تولید خون سوداوی مگر آنکه با شک جو مخلوط سازند و باقلا ایضاً وثوم بنا بر امتلای سر از بخار و پیاز کذالک بنا بر آنکه جوهر او تحلیل رطوبت
روی میکند و شیر ایضاً و حلویات وکثرت وسومت در طعام وتمامی مغلظات ونفاخ وقابض بارد وگل حریف حاد و بیضه نیز از محرکات صرع بود بسبب تشویش اخلاط
وتحریک آن وتخمه وسوء هضمی وسهر والام نفسانی قوی از غم وغضب وخوف وانفعالات حسیه قویه مثل استماع آوازهای بزرگ چون رعد و بوق وتوپ وتفنگ کوفتن
طبل و آواز شیر واصوات صلاله مثل صوت جلاجل و آواز شدیده مثل صریف دروازه که تیز باشد وهمچنین از دیدن انوار باهره مثل برق درخشنده ونور چشمه آفتاب وانه
ملامست حرکات قویه مثل حرکات باد تند وگاهی صرع از ریاضت بر امتلاء واز جماع هیجان میکند ایضاً شیخ مینویسد که تدبیر عام برای جمیع مصروعین آنست که
اغذیه محموده که آنرا تطبیب محمود غیر مفرط باشد استعمال نمایند واز امتلاء وسوء هضم حذر کنند واین چنان باشد که پیش از تمامی پری شکم ترک غذا کنند وکسی که عادت او
بخوردن یک وقت جاری نباشد تقسیم غذای او که کم از پر کردن شکم باشد به سه حصه کنند و یک حصه صبح و دو حصه آن شب بخورد بعد از ریاضت لطیف وکثرت
شراب نکنند که آن دماغ را بشدت ممتلی گرداند واگر از استعمال آن چاره نباشد اندکی از شراب کهنه مروق مایل بعفوصت بخورند ومضر ترین اشیا بایشان شرب عقب
استحمام ست ایضاً مضری شدید بلکه واجب ست که سر را از ملاقات جمله حرارت مفرط یا برودت مفرط محفوظ دارند و در حمام زیاده نشینند ومصروع از جمیع لحوم غلیظه
وقوی الغذا وهمه انواع ماهی بلکه از لحوم جمیع چهار پایان بزرگ اجتناب نمایند وبر لحوم خفیفه مثل گوشت چوزه مرغ ودراج وتیهو وگنجشک اهلی وکوهی وقنابر وشفنین
وجدی وغزال واز نبات اقتصار ورزند وگویند که لحم خنزیر دشتی آنرا سخت سودمند ست وگوشت حمرا بنا بر تخفیف وقلت ترطیب مایل ایشان ستوده اند چنانکه حلویات
ودسومات ومانند آن بهر آنها مکروه دانسته اند واز بقول اجتناب کنند حتی که از قطعت وبقله یمانی چه جای غیر آنها خصوصاً کرفس که آنرا در تحریک صرع خاصیتیست
واگر ناگزیر باشد شاهتره وکاسنی استعمال کنند و در کاهو بنا بر تغلیظ ابخره و حس رخصت داده اند ومن بهتر نمی دانم وهمچنین رخصت کشنیز برای منع بخار از سر داده اند ومن
آنرا مکروه میدارم وهم سکنار آن ایشان را نشاید الا در صفراوی ودموی واما چقندر در آب پخته بزیت ومری ومانند آن اصلاح داده اگر پیش از طعام برای تلیین طبع
بخورند جایز ست وشمیدن بوی سداب از جمله بقول نافع بود وچون اندک شبت وسداب طعام ایشان افتد نافع باشد وباید که از جمیع فواکه رطب وغلیظ اجتناب کنند

مزیل صرع ست و **طبری** گوید که چرک گوش بغل در قطعه جلد صره کرده بر سر صاحب صرع آویختن نفع میکند و **یعقوب ریدوس** گفته که اگر اصابع الصفر کف کامل فته در جامه
آویزند سکنه آنرا صرع نشود و **رازی** گوید که شرب آن بقدر دو درم نیز دافع صرع ست و **ابن تمیم** گوید که اگر قطعه جلد اسد در ریسمان موی انسان بسته بر گردن مصروع آویزند
نافع بود و نوشیدن پنیر مایه حیوانات خصوصاً خرگوش با سرکه از مجربات ست و همچنین سنگ عقیق سائیده چون مکرر بنوشند فائده میکند و شرب بندق هندی و سعوط آن
در آب چقندر نیز نفع دهد و گویند که سعوط او بوزن حبه بروغن بادام نافعست و سعوط استخوان سوخته انسان شفا میدهد از صرع و بعضی گویند که یک مثقال از ان با
شکر متواتر خوردن مجربست و **جالینوس** گوید دیدم که شخصی استخوان انسان بمصروعین میداد و خلقی کثیر از ان شفا یافت **صاحب خلاصه** مینویسد
که اگر استخوان سر آدمی همچون سرمه سائیده هر بامداد دو درم از ان بخورند تا سه روز جمیع انواع صرع را سود مند ست و اگر احیاناً عود کند هفت مگس کنده با قدری
آب سائیده در بینی چکانند که باذن الله تعالی دیگر عود نکند و حلتیت با سکنجبین خوردن بسیار نافع ست و گویند که فعل او مثل فادانیا ست و فتیله سعوط کرده شود و **ابن بیطار**
گفته که خوردن عاقرقرحا با عسل سرشته بحسب مزاج مریض در ازاله صرع مجربست و **مالقی** گوید که خوردن گوشت هدهد و سعوط بدماغ او مع سرکه دافع صرع ست و کذا
دماغ خشک کرکس بقدر عدس در آب چقندر یا بطبیخ مرزنجوش مخلوط کرده سعوط کردن و **جالینوس** گفته که خوردن ماقشیشای ذهبی با عسل نافع صرع ست و هم او
گوید که خوردن سم خر سوخته یک مثقال مفید صرع ست و **هرمس** گوید که اگر از سم راست خر انگشتری ساخته در انگشت مصروع کنند صرع دور کند و کذا جگر حجل بریان
بقدر یک مثقال با سرکه خوردن بصرع نفع دهد و **بغدادی** مینویسد که سم خر اهلی یا وحشی سوخته نیم درم متواتر خوردن نفع میکند و هرگاه جگر خر بریان کرده بخورند
نافع بود و **ابن نوح** گوید که گوشت حجل بریان یا مطبوخ بزیت یا روغن کنجد برای اصحاب صرع غذای محمود ست و **رازی** گوید که خوردن گوشت ارنب مطبوخ
بشبت و مشوی نافع صرع ست و **ابن سرافیون** گوید که خوردن خربق درین مرض بعد یاس مجربست و سنا شافی ست و **صاحب خلاصة التجارب**
نوشته که خورانیدن جند بیدستر شربت کامل هر روز و غذای چرب ساده در ازاله صرع مجربست و **سویدی** گوید که هر روز خوردن دو مثقال بیخ اقحوان تا سی روز
مزیل صرع و مجربست و بعضی برای صرع سوداوی یک مثقال از ان تجربه کرده اند و خوردن کبریت نیز مزیل صرع و مجرب و تناول سداب بستانی
در آب عنب مجرب بلاتخلف ست و شم غالیه و کذا مشک شرباً و شماً و نفخاً و سعوطاً بروغن و کذا آشا با ناک بسداب و جند بیدستر و روغن تخم عود صلیب تجربه و متواتر
و کذا نخود سیاه مساوی مطبوخ بیت خوشبو و صعتر اکلاً و کذا شرب غافث عراقی دو درم و کذا سکنجبین عسلی هر روز و کذا خصیة الثعلب کبیر اکلاً و شعر انسان سوخته شموماً
و کبریت احمر شرباً از مجربات او ست و از اطبای دیگر نقل کرده که شرب بیضه سنگ پشت و سم چپ حمار وحشی محرق و پر زانوی خر و سم اسپ و ثمر جعده و مقل الفحل ابیض
ماده و قند در آب طبیخ نخود سیاه و دلک تخم شاهسفرم و استخوان زبر سوخته و فسنتین و حجر القمر و افیتمون و خون جدی و بول انسان و انفحه مهر و حب صنوبر صغار و قفر الیهود
و سلیخه و بلع جگر کبک در ساعتی که ذبح کنند و گرم باشد نیم درم و اکل لحم حمار وحشی در اول ماه چند روز و کذا جوف ابن عرس سوخته سائیده هر روز یک مثقال بشراب
تا یکسال متواتر و همچنین دماغ او و لحم او و خون او تنها و بشراب و کذا پر اسپ بسرکه و کذا انفحه ارنب بسکنجبین یا بعسل یا تنها و کذا دماغ شتر خشک کرده بسرکه در اول و وسط
هر ماه و کذا خون خشک او و شرب ثمر آس بری یا برگ یا بیخ یا شاخ او در شراب پخته و کذا قرن گوزن بشراب و کذا گل حنا یکدرم بشراب و کذا مداومت اکل مخ و کذا
از طلا و نقره خالص مساوی صفحه ساخته در شراب یکشبانه روز انداخته آن شراب نوشیدن و صفحه مذکور بر صاحب صرع تعلیق کردن و کذا ادمان شراب در ظرف
طلا و کذا زهره سنگ پشت نهری بعسل و کذا اکبر با دو درم بسرکه و کذا اظلاف جاموش سوخته سوده مثقالی با آب و کذا زوفای رطب بصمغ عربی و کذا مراره خروف خشک کرده
سوده بسرکه و کذا دماغ آن بسرکه و یا خون او بشراب و یا بعسل و کذا فوه بعسل یا بشراب و لعق زهره خرس بعسل و کذا زهره سلوی و کذا مراره سمانی و کذا زهره گوسفند و سعوط
دماغ خروس یا زهره او و یا زهره سنگ پشت و یا خون او و یا دو حبه زهره بشیر دختران و یا زهره گرگ بیک حبه مشک و یا سکبینج بشیر دختر و یا زهره خرس و یا آب چقندر
بدوام و یا بول قنفذ و خون او سه روز متواتر و یا روغن یاسمین و یا زهره باشه با آب شابانک یا بزهره که حاضر باشد بشیر دختر و یا زهره کفتار و اکتحال زهره خروس
و تعلیق درخت سداب مع بیخ و شاخ و برگ در خرقه کتان بسته بر گردن مصروع و کذا رحم صحیحه و کذا پشم جلد حمار وحشی مع سر تبدیل آن در هر سال و کذا موی
سگ سیاه و کذا بیخ فاشرا و کذا قلادة فادانیای نر سی مثقال و کذا زبرجد و کذا چشم سقنقور و کذا بسنج و کذا فادزهر معدنی و کذا اکتمکت و کذا اطراف بادروج

نمایند و بعضی قدما گفته اند که صاحب صرع را اندک عاقرقرحا ببویانند پس اگر عطسه کند امید صحت بود و اگر نه حرجانی و ایلاقی و غیر آن مینویسند که نگاه کردن اندر چیزهای
متحرک و گردان و برف و آب روان و اشیای شفاف براق و آتش و خوردن شیر نیمهای سخت شیرین و طعامهای سخت چرب و گوشت اسپ و شتر و گوزن و جانوران لاغر
و پیر و قدید و شیر جمیع حیوانات و لبنیات قاطبة و هرچه از شیر سازند مانند ماست و پنیر و شیربرنج ضرر دارد و اگر بادرنجبویه و اندکی گشنیز در طعام او بپزند سود دارد و اگر
چغندر بپزند و با آب کامه و روغن زیتون مثل اچار بسازند و پیش از طعام بخورند طبع را نرم کند و بدین سبب نافع بود و انیسون و کرویا و دارچینی اخلاط را از دماغ فرود آرد
و اندر گرمابه و در آب بول بیرون آرد و بوی چیزی سوخته و بوی قیر و کندر و شاخ بز سوخته و جلوزه و بار و ورزیان دارد و اگر گوشت بز بسیار خورد ... آورد که اگر
ناگاه خبری شنود که از آن غمگین شود و یا بترسد و در صرع افتد و از سیب و جوز و بیضه مرغ و جرجیر و از دویدن اسپ تا خفتن و خواندن بسیار خصوصاً ... و از بلند احتراز نماید
انطاکی گوید که حجامت ساق در دوری نماید مطلقاً بعده فصد صافن کنند و اگر مرض از عضوی باشد ابتدا بعلاج او نمایند پس تنقیه بدن یا دماغ کنند اگر آن حاصل باشد
و یا معده مطلقاً و از جمیع مبخرات و مغلظات منع نمایند و آنچه منع بخار کند مثل کشنیز و امرود و به بهند و بعد او ست تریاق الذهب امر کنند و تعلیق زمرد و شرب آن
و پوشیدن انگشتری در خنصر دست چپ از سم راست خر ساخته بشرط تجدید آن هر سال نافع و این معجون از اختیارات مجربه من است اسطوخودوس کشنیز ...
هر واحد ده درم سداب هفت درم غاریقون پنج درم خاکستر سم خر چهار درم خون خروس زهره آن و مراره گوسفند و حجر البقر هر واحد دو درم زمرد ...
نیم درم در شکر مقوم بگلاب بسرشند شربتی از آن یک مثقال بطبیخ افتیمون یا آب مویز و در خواص آمده که فاوانیا و سداب و دماغ هدهد و درم موش و بندق هندی
همه یا بعض آن اگر تعلیق نمایند صرع را منع کند و از خواص مکتومه است که هرگاه ماه و آفتاب در برج سرطان یا اسد مجتمع شوند و طالع زهره باشد از طلا و نقره
خالص هر واحد مثقالی صفحه ساخته در همان ساعت مذکور صورتی از شیر که در گردن او ماری باشد و بر سر او شخصی که در دست او ماری بود نقش کنند حامل آن اصلاً صرع
نکند و صرع اسپ را نیز عارض میشود و علاجش تسعیط بجند بیدستر محلول در شراب است و در باطن بینی او مرطوخ سازند و طبیخ سداب بحالت ... نوشانند

علاج کلی صرع دماغی

شیخ میفرماید که در صرع دماغی اولی استفراغ بحب ایارج و مانند آن و شحم حنظل و سقمونیا و ایارج و طبیخ غاریقون است اسهال بعد اسهال در تمام سال و در صرع از هر خلطی که باشد
اگر غلبه خون یافت شود فصد کنند و اگر امتلا زیاده بود قیفالین یکبار بکشایند و حسب حاجت خون بگیرند خصوصاً وقت ربیع و بعد چند روز رگ زیر زبان بکشایند و بعد
هفته برای جذب ماده از دماغ بر قفا حجامت کنند خصوصاً اگر خوف کثرت برودت دماغ و ضعف آن مانع نباشد و گاهی احتیاج بفصد مکرر می افتد بعد یک هفته
بالجمله بعد از فصد یک هفته راحت داده اسهال بمشروبات و حقنه قوی از قنطوریون و شحم حنظل و تخم بید انجیر و غیر آن نمایند و باز آسایش دهند بعده اگر حاجت اخراج
خون افتد فصد صافن یا حجامت بر ساق کنند و حجامت مؤخر سر و میان کتفین نافع و باز راحت دهند پس اسهال دهند و همواره تا حصول صحت از پس استفراغ
یک هفته آسایش دهند و بعد از این غراغر و عطوسات و غیره منقیات خاص دماغ استعمال کنند و چون بشلیثا بعده بیشا بانگ و آب مرزنجوش سعوط کنند نافع بود
و بعد از آن تدابیر تبدیل مزاج دماغ بمقویات مسخنه از اضمده خردل و مانند آن نمایند و سداب ببویانند و واجب است که مسخنات و مبدلات مزاج دفعةً بعمل نیارند بلکه
بتدریج استعمال کنند و اگر از ین ضرر افعال پدید آید راحت دهند و بقول مسیحی در صرع دماغی اسهال بحسب قوت تا یا مکرر نمایند و تلطیف تدبیر کنند و در بینی فاوانیا سوده بدمند
و گویند که طلای روغن یاسمین بر سر کذا جندبیدستر بر سر و در منخرین و کذا اضماد بابونه و تخم کرفس مساوی با آب عسل خوب پخته مثل مرهم ساخته بر سر و کذا خبث الحدید و روغن ...
یا روغن سوسن یا قوح و یا روغن حب مل بر فقرات پشت و دیگر ضمادات که در علاج صرع اطراف خواهند آمد درینجا مفید بود و غذای محمود مثل شوربای مرغ و کباب آن با نان خشکار و پلاو ...
و دراج بخورانند و بعد طعام سجاجین مقوی دماغ و مانع بخار که در آن عود و صلیب باشد ... مفید است مانند جوارش مصطگی و مربی ... معجون اسطوخودوس ... و حب صلیب که در قرابادین مذکور

علاج صرع دماغی بلغمی

اول نضج ماده بمنضج بلغم نموده از مسهل آن حب ایارج بکرات تنقیه نمایند و یا بقول حکیم علی شریف از بادیان بیخ بادیان اصل السوس گاوزبان اسطوخودوس بسپایه شان
هر یک چهار ماشه مویز منقی ده دانه انجیر سفید چهار عدد بسفایج سه ماشه عود صلیب یک ماشه گلقند عسلی چهار توله منضج داده انیسون زنجبیل تربد هر یک شش ماشه سنای مکی

والا بعض قوابض بر طعام بقدر قلیلی برای تشدید فم معده و احدار غذا و تلیین طبیعت و منع بخار بدهند و واجب است که از جمیع اغذیهٔ بقلیهٔ بخاریه مثل شلجم و ترب وکرنب و گندنا و فطر و بادنجان و ایضاً از جملهٔ اشیای حریفه و مبخره احتراز نمایند و خردل از ان جمله است که ایشان را ایذا میدهد به تبخیر و اسالت فضول بسوی دماغ و توجه او و رنجانیدن بسوی آن و تقریع او دماغ را بحرافت خود و از سکنجبین و مهب ریاح و امتلا پرهیز نمایند و از اغتسال بآب گرم بنابر ارخای آن و بآب سرد بنابر تخدیر و ضرر آن بروح احتناب کنند و اگر مصروع را امتلا از طعام عارض شود قی کنانند و بعد آن تلطیف تدبیر نمایند و باید که از اغذیهٔ نسبت ثقیله و مخدره و مبخره پرهیز کنند و اما امتلا از شراب بسیار مضر است و اما اندک از ان تنشیط نفس و تقویت روح و تزکیهٔ آن کند و از استکثار آب غنی کند و استکثار از آب مضرترین اشیاست و قیلوله کثیر و بالجمله خواب بسیار خصوصاً بر امتلا بسیار مضر بود و افراط بیخوابی نیز مضعف و محلل روح است و معذلک دماغ را از ابخره ممتلی گرداند و اول تدبیر صرع اجتناب از اسباب محرکهٔ صرع است که مذکور باشد و بعد استفراغ و تنقیهٔ بدن اگر احتیاج ریاضت افتد استعمال نمایند و طریق آن سابق مسطور شده الحاصل شیخ میگوید که تعلیق فاوانیا مانع در منع صرع تجربه کرده اند و باشد که این خاصیت بردی و طب مخصوص تر بود و از ادویه که مدام باید نوشید غاریقون و سیساليوس و اسقوردیون و زراوند مدحرج و فاوانیاست و هر وقت بآب بخورند و استیشاق نموده که هر روز بقدر بندقه از شیاف اسطوخودوس بار صبح و وقت خواب بخورند و این از ان جمله است که بدان عالمی شفا یافته و بعضی برای ایشان استحباب نموده که زبد البحر هر روز دو بار و جیده بخاصیتی که در انست و ایضاً خنثی که آن بیخ اشراس است بخورند و از آنچه ایشان را نافع بود و دلائل است باین صفت بگیرند عنصل و در دیگ که در ان سرکه باشد انداز نند و سر او محکم بسته بجوشانند و در ان چهل روز بگذارند و آفتاب برج اسد قبل طلوع ستارهٔ شعری یمانی بسته باشد و دیگر را معرض بجنوب در آفتاب بدارند و در هر اندک مدت بگردانند تا وصول حرارت باجزای او یکسان باشد پس دیگ را بگشایند و عنصل را که مثل مطبوخ منتهی شده باشد افشره و عصارهٔ او بگیرند و بعسل مخلوط کرده هر روز بقدر ملعقه از ان بخورند و اگر جلد مطلوب باشد عنصل را پاره کرده در آب سرکه جوشانیده صاف کرده از ان سکنجبین عسلی بسازند و از ادویهٔ جیده برای ایشان اینست که بگیرند سیساليوس و حب الغار هر یک سه مثقال زراوند مدحرج و بیخ فاوانیا هر یک دو مثقال جندبیدستر و قرص اسقیل نیم درم واحد یک مثقال و بعسل کف گرفته بسرشند و هر روز یک درم با سکنجبین استعمال کنند و انتقال مریض از بلدی که هوای او رطب جنوبی باشد بشهری که هوای او ملائم ملطف مجفف شمالی بود و مثل انتقال او در انسان از سن طفلی بسن شباب است در منفعت برای مصروعین و هر گاه مصروعین را التوای عضو با تشنج او عارض شود بمالش روغن مناسب و آب نیمگرم و غمز قوی آنرا برگشت بیچی گویدمی باید که در جمیع انواع صرع از همه آنچه صعود بخار بسوی سر و امتلا و تسدید آن کند مثل سداب و پیاز و گندنا و کرفس و خردل و باقلا و قنبیط حذر کنند و باید که نان محکم الصنعت جید الاختمار که آرد او را خوب مالیده و در تنور پخته و در خمیر او اندک کشنیز خشک داخل کرده باشند بخورند و از بقول کاسنی و پودینه و چقندر و از طیور شفنین و عصافیر و قنابر و دراج و از چهارپایان لحم جدی و غزال برای مصروع نیکوست و در طبیخ نیسون و دارصینی و کمد یاد داخل کنند و خردل و فلفل و امثال اینها استعمال نکنند زیرا که اگر چه اینها ملطف اند سر را ممتلی می نمایند و از ماهی تازه و البان و فواکه رطبه و شراب و استحمام خاصةً بعد طعام اجتناب کنند و اما حمام قبل از طعام کثیر الضرر نیست اگر دفعتاً از ان در هوای سرد بیرون نیایند و عقب او بسرعت طعام تناول نکنند و سکنجبین عنصلی عظیم المنفعت است و همچنین طبیخ زوفای خشک همچنین در زمستان سکنجبین عنصلی و در تابستان بشربت افسنتین استعمال نمایند صاحب کامل میگوید سزاوار است که صاحب این مرض از جمیع اطعمهٔ مولد بلغم و سودا مثل لحم بقر و تیوس و جرفان و خنانیص و هرائس و بهطات و سموک و کمات و نطرونان فطیره و مانند آن و جمیع فواکه رطب مثل شفتالو و خرما اجتناب نماید و ایضاً از ثوم و عدس و سداب و غیره که در قول مسیحی گذشت که این همه امتلای سر از بخار روی میکنند و از جماع و کثرت دخول حمام و شرب آب بسیار و شم روائح بد بو مثل جاوشیر و سکبینج و جندبیدستر و کبریت و قطران و مانند آن که مهیج و مثور علت اند و تقدیم نوبت او میکنند حذر نمایند و شمیدن مرزنجوش و نمام و پودینه و فاوانیا و نجنکشت آنرا نافع است و غذا نان که صنعت او در تخمیر و نمک و نضج محکم باشد و اگر آرد او بآب مطبوخ کشنیز خشک سرشته باشند نافع بود زیرا که منع بخارات متصاعد بسوی دماغ میکند و نانخورش او بلحوم طیر لطیف مثل بچهٔ مرغ و دراج و تیهو و ماهی رضراضی مملح و کبر مخلل و چقندر مطیب بسرکه و مری و زیت و کرویا و سرکهٔ اشترغاز و سرکهٔ عنصل باشد و نان بسلوا و شراب کرنه کهنه و نو باشد بخورند و از فواکه مویز و انجیر و پسته و بطم بخورند و امتصاص نیشکر و تناول شکر طبرزد و فانید شکری و جوارش سکر و مانند آن کنند و ریاضت قبل مثل سواری اسپ و تحریک میدان و لعب بچوگان قبل غذا استعمال نمایند و اندک استراحت کنند و حمام معتدل الحرارة استعمال نمایند و غمز اطراف و دلک جید کنند و در حمام طول مکث

و روغن آجر و تخم بادروج و بقلاه او واشنه و جاوشیر و مویج و روغن بلسان و کاشم هر واحد نافع و کذا غاریقون تنها و سکنجبین عنصلی و سه اسطوخودوس ازان بجلاب و کذا انبطا
یک اوقیه بشراب تا سی روز و کذا طبیخ بیخ و برگ ساق او بشراب و کذا برگ او یک مثقال بعسل تا سی روز و کذا سکبینج تنها و یا صمغ بطم و فقاح اذخر حب ساخته و کذا بیخ فاشرا هر روز
یک مثقال تنها و بشراب و کذا کرم بیضا هر روز دو درم تا سی روز متواتر بشراب و کذا اقلوب کرم سود او زاول طلوع آن سوده و کذا سرکه عنصل و سکنجبین آن و بصل او مشوی بعسل
یا سکنجبین عسلی سرشته یک مثقال و کذا فاوانیا و تخم او نیم دانگ با آب یا دو درم از آن سائیده بگلقند عسلی سرشته و کذا قردمانا دو درم و کذا لادن پنج دانگ سکنجبین عنصلی
و کذا تخم حندقوقا و یا آب آن بعسل با نقلا و مطبوخ و کذا تریاق فاروق بطبیخ صعتر و نانخواه و زیره و کذا زراوند مدحرج بآب سرد و کذا خربق سفید یک نیم درم با سیوس نیم درم
و سقمونیا سدس درم و کذا بیخ اقحوان مثقال هر روز بطبیخ فاوانیا سی روز متواتر و یا هر روز دو درم بشراب ریحانی بست و پنج روز متوالی و کذا قاقله کبار دو درم و کذا قاقله
صغار بسکنجبین و کذا افنطوریون دقیق تنها و با اسطوخودوس و کذا برگ قسطرن با آب گرم یا بشراب بست و یک روز و کذا شیطرج و زرنباد و جنطیانا و تخم بادروج و اشق یک مثقال
و قسط و افسنتین و بلیله کابلی هر واحد بعسل خوردن و کذا نانخواه ده درم و کذا زهره ملح بسکنجبین عسلی و کذا تخم فنجنکشت با آب و کذا ریوند چینی دو درم هر روز تا مدت
بست و پنج روز متواتر و کذا خولنجان دو درم دائم و کذا دار چینی با آب و کذا حرمل سه من در ده رطل شراب کهنه جوشانیده تا ربع بماند هر روز ده درم از آن نوشیدن
بجهت بیست و کذا روغن حرمل با آب مرزنجوش و کذا حرمل ده درم در یک رطل آب جوشانیده تا پنجاه درم باقی ماند هر روز ده درم از آن نوشیدن و کذا حلتیت مع سحیه
بلع کردن و یا تنها و کذا روغن عاقرقرحا هر روز نیم درم تا یازده یوم نوشیدن و کذا حب بلسان یک مثقال خوردن و ضماد و شرب زراوند طویل با سیسالیوس یا با انگ یا لتق
و سعوط آب سداب یا حلتیت با آب مرزنجوش یا با آب سلق و یا قاقله کبار و یا کبریت بقدر حبه بشیر دختر یا بروغن بادام یا بروغن سداب و یا آب شاه بانک یعنی برنوف یا بیخ
سوده بمشک آمیخته سه حبه یا زهره سمانی با آب مرزنجوش و یا روغن عاقرقرحا و یا روغن تخم فاوانیا و مشک و زعفران و آب سداب همه بقدر نیم درم چند بار و یا آب برگ
و روغن حب عود صلیب **ابوسهل** گوید که اگر خلط بلغمی باشد تنقیه بدن بحب قوقایا و حب اصطمخیقون کنند و این حب نیز نافع ست شحم حنظل اسطوخودوس جندبیدستر
هر واحد یک جزو ایارج فیقرا چهار جزو غاریقون دو جزو تربد پنج جزو و منفعت شیاذریطوس عظیم ست چون در یک شربت آن نیم درم افتیمون و دو دانگ شحم حنظل آمیزند
و همچنین ایارج جالینوس سه درم و لوغاذیا چون بطبوخ بلیله سیاه و افتیمون و بسفایج و مویز منقی و نمک هندی و اسطوخودوس بخورند و بعد استعمال این اشیای مسهله
غرغره بچیزی مقطع و منقی فضول غلیظه مجتمعه اولا فاولا استعمال نمایند مثل ایارج فیقرا در سرکه عنصل حل کرده و همچنین نوغاهای خشک و عاقرقرحا و پوست بیخ کبر و سیر اندک
مدت قی استعمال کنند باین طور که اطعمه مالحه و شیرین بخورند تا آنکه از طعام و شراب ممتلی شوند و ترب که دران خربق خلانیده باشند خورده قی کنند و ریاضت و تدبیر ملطف
و معاجین منقی مبدل مزاج مثل مثرودیطوس و ایارج روفس و معجون تهرس استعمال نمایند و این معجون دائم بعمل آرند و نسخه آن همراه دوای قرص اسقیل ست که در علاج کلی
در قول شیخ گذشت لیکن بهیچاوزن حب الغار چهار مثقال و بیخ فاوانیا سه مثقال و جندبیدستر دو مثقال ست باقی بدستور بماء العسل یا سکنجبین عنصلی بخورند و عاقرقرحا
عظیم المنفعت ست چون تنها سوده بعسل آمیخته در سه راندک مدت یک ملعقه از آن با آب گرم بخورند و یا این معجون استعمال نمایند عاقرقرحا سیسالیوس اسطوخودوس هر واحد
ده جزو غاریقون پنج جزو قردمانا حلتیت خوشبو زراوند مدحرج هر واحد دو جزو و نیم بعسل سرشته هر روز یک درم بخورند و تریاق اربعه در تبدیل مزاج او بسیار نافع ست
چون در ایام زمستان و خریف بطبیخ زوفای خشک سکنجبین عنصلی آنرا بخورند و گاهی این معجون نیز استعمال کرده میشود و مفید می افتد و تبدیل مزاج میکند بیخ زوفای خشک
عاقرقرحا هر واحد هشت جزو اسطوخودوس غاریقون سنبل الطیب هر واحد چهار جزو آب عنصل بعسل قوام نموده ادویه بدان بسرشند **بوعلی** مینویسد که در صرع بلغمی
افضل چیزی که بدان استفراغ کنند ایارج شحم حنظل و ایارج هرمس ست استعمال او هر روز بقدر نیم درم صبح و نیم درم بشب عظیم النفع ست و اگر با بلغم استلای خون باشد
فصد نیز بطریقی که در علاج کلی صرع دماغی مسطور شد بگیرند و همچنین تنقیه ماده از تربد و غاریقون و اسطوخودوس و ایارج روفس خاصةً نافع ست **قرشی** و سدید و [illegible]
مینویسند که بعد نضج تام و تفتیح مجاری و مسالک مثل مغلی حلو و شربت اسطوخودوس اولا تنقیه بدن پس تنقیه دماغ از بلغم بحب ایارج یا حب قوقایا و یا ایارج لوغاذیا
کنند و یا دوای معمول از شحم حنظل و سقمونیا و نمک هندی و کتیرا و مقل ازرق هر واحد ربع درم اسطوخودوس مثقال غاریقون نیم درم بلیله کابلی و سیاه و ایارج فیقرا هر
ربع درم دهند اگر قوت قوی و زمانه ربیع یا خریف باشد و یا این معجون زبیب بدهند بلیله کابلی و زرد و بلیله و آمله و اسطوخودوس هر واحد ده درم عود صلیب پنج درم

یک توله نقاع لوخر چهار ماشه مغز فلوس شش توله افزوده مسهل دهند لیکن دو نوبت نباشد که مضرست وگاهی حب النیل و بسفایج هم در مسهل افزوده میشود و حب شبیار و حب ایارج و حب اسکندری و حب فاوانیای علوی خانی نیز بهر تنقیه دماغ مفید و بعده بغراغر و عطوسات و سعوطات ماده مابقی را مستاصل سازند مثلا ایارج فیقرا در آبیکه صعتر و عاقرقرحا جوشانیده باشند حل کرده قدری آب کامه اضافه کرده غرغره کنند و دیگر غراغر منقی دماغ بعمل آرند و از فلفل و کندش و مشک و فاوانیا نشوق کنند و اگر یکدرم اسطوخودوس بماء العسل سعوط کنند تنقیه تمام دماغ کند و سعوط سندی جهت صرع تمادی مجرب ست و پوست بیخ عشر بشیر بیاسیده صاف کرده سعوط کردن نیز مفید و اسطوخودوس مغز نیدق سا بهند دار چینی ساده ویا عود صلیب کندش مساوی سوده نفوخ کردن نیز معطس ست و نفوخ عاقرقرحا و جاشا و جندبیدستر بسیار مفید ست و کذلک دار چینی و مشک کذا خردل سفید و فلفل سفید سوده دمیدن نافع و فلفل و جندبیدستر باریک سوده در بینی نفوخ کردن نیز مستاصل ماده ست و گویند که نفوخ مغز سر موش خشک کرده بقدر نیم ماشه هر روز تا سه روز شفای کلی بخشد **بالجمله** بعد تنقیه بدن و دماغ بهر تعدیل مزاج به معجون سیسالیوس و سکنجبین عنصلی و تریاق الذهب و حب جند و حب فاوانیا یا معجون اسطوخودوس مداومت کنند و یا معجون زبیب و معجون الصرع و معجون محمد زکریا و معجون ابن ماسویه و معجون اطبای گیلان و معجون عود صلیب استعمال نمایند و یا اسطوخودوس سوده با اطریفل صغیر نیز بخورند بالایش گل بنفشه پرسیاوشان بادیان اصل السوس جوشانیده گلقند در آن حل کرده بنوشند و اسطوخودوس با عسل نیز منقی دماغ ست و بادرنجبویه نوشیدن مفتح سده دماغی و نافع از برای صرع ست و این نسخه از تالیف والد علوی خان مجرب ست جندبیدستر جدوار خطائی هر یک بقدر نخود قرص اسقیل قرنفل جوزبوا اسطوخودوس فاوانیا تخم سیسالیوس هر یک دو دانگ مصطکی یکدانگ کوفته بیخته با یک اوقیه شربت اسطوخودوس آمیخته بخورند همه یکشربت ست و این از برای صرع قرنفل مجرب ست قرنفل جوزبوا عود قماری فاوانیا وج ترکی زرنباد جندبیدستر قسط تلخ مساوی کوفته بیخته بسرکه عنصل و روغن ناردین آمیخته اندکی از آن تشوق نمایند و باقی بر سر طلا کنند و این حب نیز نافع گوشت سنگ پشت سه توله عود صلیب سه درم فلفل سفید چهار درم جندبیدستر دو درم در عسل بقدر فلفل حبها سازند و دو حب صبح و دو شام بخورند و بقول صاحب تکمله بعد تنقیه دماغ بتسعیط آب بارکنانی یا بندال بگیرند و موتهه بیل مرچ سیاه کبابه چینی جوزبوا مصطکی چینته عاقرقرحا چهنا سفید مساوی کوفته بیخته با آب برگ دهتوره حب بقدر نخود بسته هر روز یکی بدهند و احتراز از ترشی و بادی و روغن کنجد لازم شناسند و عرق مندی مرکب نیز مفید ست و کذا مربای [illegible] و دیگر ادویه مرکبه مثل اطریفل اسطوخودوس اطریفل صغیر و دوا المسک حلو و مر و حب اسحاق و معجون فولاد و معجون قیصر و تریاق ثمانیه و تریاق شیخ الرئیس و اسود سلیم و صفر سلیم و سوطیر او شلیثا نیز نافع و بطبیخ مرزنجوش و پودینه و صعتر و بابونه و اکلیل الملک و شبت و اسطوخودوس حمام و عود صلیب بر سر نطول نمایند و بخار آن دارند و هر صبح ریاضت معتدل کنند و بدن را بمالند بنهجی که دست را از اعلی باسفل آرند و ابتدای مالش از اطراف کنند پس رأس نیز بمالند و حتی الوسع تلطیف تدبیر نمایند و غذا گوشت تیهو و دراج و مرغ و گنجشک و دیگر حیوان خفیف قلیل الرطوبت مثل شفنین و تبر کشنیز خشک سازند و از بقول و اغذیه بارده احتراز کنند و بجای آب ماء العسل یا عرق بادرنجبویه دهند و بالای طعام این سفوف بدهند بادیان سه توله قاقله کبار دو توله عود صلیب یکنیم توله نبات یک اثر بهی شش ماشه

اقوال حذاق صاحب خلاصه مینویسد که نخستین بنضج و تلطیف ماده مشغول شوند باین مطبوخ عنب الثعلب بادیان گاوزبان اصل السوس اسطوخودوس سیسالیوس هر کدام دو مثقال عود صلیب نیم مثقال جوشانیده صاف نموده گلقند سکنجبین هر یک ده مثقال حل کرده صاف نموده بدهند و در مقدار ادویه بحسب قوت مزاج بکاهند و بیفزایند و با ایارج فیقرا و غاریقون و سیسالیوس و صبر سقوطری بدن را پاک نمایند بعد از آن بحب اسطوخودوس تنقیه دماغ فرموده معجون زبیب و معجون سیسالیوس با سکنجبین عنصلی چند روز مداومت کنند و در هفته یکبار عاقرقرحا باریک سوده با عسل سرشته یک مثقال با آبیکه در آن اسطوخودوس جوشانیده باشند بدهند و اگر احیانا باز عود کند حجامت پس گردن کنند و ایارجات کبار چون ایارج روفس و مثرودیطوس و تریاق کبیر بدهند و این معجون در ایام راحت مناسب ست سیسالیوس اسطوخودوس هر کدام ده درم غاریقون پنج درم قردمانا حلتیت زراوند مدحرج هر کدام یکنیم درم کوفته بیخته با عسل که مثل آن آب عنصل بقوام آورده باشند بسرشند شربتی یک مثقال و اگر درین ایام حرارتی عارض شود بسکنجبین اطفا نمایند و باز بعلاج نخستین مشغول گردند و دوائی که در آن غاریقون یک مثقال ست در قول صاحب کامل خواهد آمد درین وقت باعث تنقیه خلط محدث ست و معجون انطاکی نیز از مجربات ست **سویدی** گوید که شرب بیخ و تخم سیسالیوس و اسطوخودوس و ازان الفار و عصاره آن و آب غنا بانگ و خار شیشعان و ایرسا و تخم گندنا و برنگ کابلی و کمازریوس و شیح ارمنی و حماما و خربق سیاه و برگ غار

نوشانند و غذا فروج مطبوخ و کبوتر و مغز قرطم و دارچینی و سداب و بعد نضج حب ایارج تنقیه کنند و یا این حب که نسخه این همانست که در قول ابن الیاس گذشت لیکن درینجا
وزن ایارج یک مثقال و تربد و روغن بادام چرب کرده یکدرم و صبر مثقال و کتیرا دو دانگ و نمک نیم درم و افتیمون یکدرم ست و این حقنه برای آن مناسب ست بسفایج
اکلیل الملک هر یک پنج درم شبت یک مشت بادیان تخم سداب هر یک دو درم بورق تربد سفید هر یک سه درم شکر پانزده درم روغن کنجد پنج درم حسب رسم مرتب کرده عمل
آرند معجون سیسالیوس که در علاج کلی صرع بقول شیخ گذشت اکثر انواع صرع خصوصاً بلغمی را نافعست و یا سیسالیوس عاقر قرحا حلتیت زراوند مدحرج هر واحد یکدرم
کوفته بیخته بسه چندان سکنجبین عنصلی آمیزند شربتی یک مثقال و بعضی درین نسخه که بیخ اشراس ست ده درم زیاده کرده اند ابن نوح گوید که طبیخ زوفا برای اینکه
و بدان خلقی کثیر ازین علت صحت یافته زیرا که تقطیع اخلاط غلیظ میکند و اخلاط غلیظ که در معده و صدر متولد شود دفع می نماید و در آن سه قوت ست که بدان تنقیه رطوبات
میکند یکی تنقیه و جلا دوم تلیین شکم سوم ادرار لیکن در زمستان استعمال کنند و اگر تابستان باشد شربت افسنتین سکنجبین عنصلی دهند و چون بدین تدبیر اخلاط لطیف پذیرد
اسهال متواتر کنند بقوقایا و اصطمخیقون و افضل از آن این حب ست و نسخه او همانست که در قول ابوسهل گذشت لیکن درینجا وزن غاریقون شش درم و تربد هفت درم و شربت
شربت از دو تا سه درم و انفع اشیا برای ایشان نیست که در یک شربت اشقوطیوس یا دو دانگ شحم حنظل و دو دانگ افتیمون بخورانند که این خلقی بسیار شفا یافته
و اگر فائده نکنند ایارج جالینوس و لوغاذیا دهند و غرغره بطبیخ زوفا و خردل و عاقر قرحا و پوست بیخ کبر و صعتر و مری نبطی کنند و قوی تر ازین آنست که در یک رطل سکنجبین عنصلی ده درم
خردل سوده آمیخته غرغره سازند و در هر اندک ایام قی استعمال نمایند تا معده تنظیف و نقی گردد و غذا دراج و حجل و تیهو و قلایا و مطجنات لحم میش جوان دهند و اگر سوء هضم ظاهر
شود فلفل و دارچینی و مانند آن دهند و بهترین اشربه برای ایشان سکنجبین عسلی و شربت افسنتین ست و [illegible] ذکر کرده که این معجون صرع زائل میشود سیسالیوس حب الغار
هر یک سه درم زراوند مدحرج فلوانیا هر یک [illegible] درم جندبیدستر قردمانا حلتیت جوشیر غاریقون عنصل بریان هر یک یکدرم همه را در سرکه [illegible] کرده بعسل [illegible] اگر [illegible] سکنجبین
عنصلی بسرشند و ثابت گفته که تدبیر در صرع آنست که تبدیل مزاج بمعجون نجاح کنند و بهتر از آن تریاق ثمانیه و تریاق اربعه ست هر روز یک مثقال بخورانند و مداومت
شربت سکنجبین عنصلی کنند و این معجون نیز تبدیل مزاج کند وج اسطوخودوس هر یک سه درم فلفل زنجبیل سنبل هر یک پنج درم غاریقون ده درم و نیم آب عنصل [illegible]
عسل انداخته بقوام آرند و ادویه سرشته هر روز بقدر بندقه بخورانند و ادرار بول درین علت نافعست و علی بن ربن گوید که صرع [illegible] شود و قول در علاج [illegible] فضول [illegible]
بعده گفته که این علاج صرع را انفع میکنند بگیرند حنظل صد درم و در بول نرگاو سرخ سه روز تر کرده بول را بریزند و حنظل را در آفتاب خشک کنند و کوفته بیخته بگیرند ازو [illegible]
هر یک پنجاه درم و بگیرند جاوشیر صد درم و در بول نرگاو سرخ یک شبانه روز تر کنند پس بدست خوب بمالند و صاف نموده ادویه بدان بسرشند و در ظرف آبگینه کرده [illegible]
حب ها سازند بدانه نخود و هر روز حرکت دهند یکمرتبه و هرگاه بول خشک شود دیگر اندازند بعد از آن سه درم با آب نیمگرم تا ده هفته بخورانند و اهرن گوید که صاحب صرع را این شیافه
نافعست تخم کرفس تخم [illegible] هر یک چهار درم نمک سکبینج هر یک پنج درم کوفته بعسل شیافه ساخته بردارند و اگر صرع کهنه گردد باید که بر سر و صدر [illegible]
میگوید که اگر صرع از اجتماع فضول در جمیع بدن بود با اختصاص آن بدان باشد علاجش وضع محاجم بر ساقین اولاً و بستن ساقین و مالیدن قدمین و تضمید آنها باین ضماد ست
خردل سیاه پنجاه درم عنصل [illegible] صد درم [illegible] پنجاه درم همه را باریک سوده بسرکه عنصل آمیخته بر ساقین و قدمین ضماد نمایند بعد از آن فصد قیفال و اکحل کنند
و پس از آن حقنهای مذکوره و [illegible] تنقیه کنند بعده این حب بخورانند شیطرج هندی [illegible] هندی هر واحد یکدرم ایارج فیقرا دو درم سوده حب ساخته
سه درم [illegible] دهند و دو یا سه شربت این بخورانند پس غرغره بعاقر قرحا و مویزج و خردل و ایارج فیقرا و مانند آن متصل سازند و بکنند [illegible] و نیز سوده عطسه [illegible]
تدبیر او بسیار کنند و این نوع صرع مخوف ست گاه قتل میکند و گاهی صاحب این نوع را این حب بخورانند بگیرند ایارج فیقرا و خربق سیاه هر واحد یکدرم جاوشیر [illegible]
زوفای خشک و غاریقون هر یک [illegible] درم همه را کوفته بیخته باین سرکه بسرشند بگیرند سرکه کهنه صد درم و یکدرم کندش و یکدرم لبان کوفته در آن انداخته بجوشانند تا آنکه [illegible]
بماند صاف نموده ادویه بدان سرشته حبها کوچک بسازند و بعد پرهیز تام سه مثقال بخورانند و اگر قوت و مزاج مریض احتمال کند خورانیدن صحت می بخشد این علت [illegible]
کسی که سن او از چهل تجاوز کند از آن نمیشود مگر در ندرت [illegible] ذکر کرده که پیری مصروع را علاج کردم و آنرا [illegible] عظیم [illegible] بهم رسید بعده [illegible]
از جنس سرسام حار مبتلا گردید و مدتی باقی ماند بعده از آن مرض صحت یافت و صرع او زائل شده [illegible] در علاج صرع تعلیق [illegible] گردن مصروع ست [illegible]

عاقرقرحا سه درم کوفته بیخته با موبیزِ منقی یک رطل بسرشند شربتی یکدرم و یا اطریفل صغیر ده درم مقوی با ایارج فیقرا و اسطوخودوس و غاریقون هر واحد یکدرم مقل ازرق و کتیرا هر واحد ربع درم بخورانند و هنگام ضعف قوت بمقدار این ادویه کم کنند و شربت سکنجبین عنصلی نافعست گویند که آن در چهل روز شفا می‌بخشد و شربت اسطوخودوس منقی دماغ و مقوی آنست و این معجون سیسالیوس صرع مجرب النفع ست چون هر روز یک مثقال بخورند و بعد آن سکنجبین بگرم مالیده بنوشند سیسالیوس مثقال حب الغار زراوند مدحرج فاوانیا حلتیت طیب حب بلسان هر واحد دو مثقال جند بیدستر قرص اسقیل هر واحد یک مثقال عسل کف گرفته بسرشند و اگر بعد این سکنجبین عنصلی بنوشند ابلغ و انفع بود و گاه بعد تنقیه احتیاج به تنقیه نفس دماغ از فضول ما بقی بمثل سعوطات و عطوسات و نشوقات می افتد و این سعوط خفیف ست بگیرند بندق هندی ربع درم و در آب چقندر حل کرده استعمال کنند و این سعوط قویتر ازان ست صبر و عصارهٔ قثاء الحمار هر واحد ربع درم بماء العسل استعمال نمایند و واجبست که عقب سعوطات روغن گل نیم گرم در بینی چکانند تا خراش و قروح در بینی پیدا نکنند و گاه بعد تنقیه حاجت به تبدیل مزاج بمثل تریاق کبیر یا معجون فلاسفه یا مثرودیطوس و تشمیم بمثل سداب و مشک و عنبر میشود و اگر سوء مزاج بارد مستحکم باقی بود و از حجرات و غیره اشیاء مضره که سابق مذکور شد پرهیز نمایند حسن کامل گوید که اگر خلط بلغمی غالب باشد باید که تنقیه بدن باستعمال قی بادویه مقطع و ملطف بلغم کنند لاسیما اگر بلغم محتقن در معده باشد و قی آبی کنند که در آن تخم شبت و بوره بجوشانیده باشند با سکنجبین عسلی و قبل از دو روز عمل ارند بعد ازان حب صطمخیقون و حب ایارج بعده ایارج لوغاذیا با آب مطبوخ سیسالیوس و اسطوخودوس و فاوانیا بدهند و غرغره با ایارج فیقرا و یا اندک زوفا و خردل با سکنجبین عسلی و عنصلی کنند و ایضا این معجون که از قبیل ایارجات و درین مرض عجیب النفع ست بدهند نسخهٔ او همانست که دران قرص اسقیل ست و در علاج کلی صرع در قول شیخ گذشت هر روز یک مثقال ازان با سکنجبین عنصلی ده درم بدهند و اگر در هر هفته عاقرقرحا بدهند بطوریکه در قول صاحب خلاصه مسطور شد انتفاع یابند و این دوا نافع صرع ست حب بهشت و فلفل سفید و تربد و فرفیون و خربق سیاه جمله مساوی جرتش سوده بعد ریکدرم گرفته در حنظل کاویده شحم او دور کرده پر نمایند و با آب انگور و میفختج پر کرده در تنوریکه خاکستر گرم باشد یکشبانه روز بدارند و صبح برآرند و باریک صاف کرده بنوشند و اگر مرض عود کند از حجامت نفره کنند و ایارجات کبار مثل لوغاذیا و ایارج روفس بدهند و ایضا درین باب مثرودیطوس و تریاق کبیر نافعست اگر کسی ازین هر دو بقدر حاجت بدهند و ایضا صاحب این مرض این دوا بدهند غاریقون یک مثقال زراوند مدحرج پنج قیراط سیسالیوس نیم مثقال همه را سوده شکر طبرزد برابر آمیخته با آب نیمگرم بخورند که بلغم محدث این مرض را باسهال برارد ابن هبة الله گوید که اگر خلط فاعل صرع بارد باشد اسهال بحب قوقایا کنند و تلطیف تدبیر نمایند و سکنجبین عسلی بنوشانند و جلنجبین بخورانند و غذا نخود آب دهند و اگر قوت ضعیف باشد لحم حیوان خفیف قلیل الرطوبت کثیر الحرکت مثل عصافیر و دراج و نحالیف شفانین بدهند و بحرکت معتدل امر نمایند و شراب ریحانی بنوشانند و تقلیل غذا کنند و نشوق فلفل و کندش و مشک بعمل ارند و از بقول بارده و اغذیه بارده خوف نمایند و طبیخ مرزنجوش و پودینه و صعتر و سیسرینه و فاوانیا نشوق کنند و در گردن او بیزند جرجانی و ایلاقی مینویسند که استفراغ بحب صطمخیقون باید کرد و اگر شربت مقدار دو دانگ ایارج فیقرا بخورند صواب باشد و اگر هر سه شب یکدرم بخورد هم صواب باشد و این حب غاریقون در صرع دماغی نافعترین چیزهاست ایارج فیقرا غاریقون هر یک درم شحم حنظل دو دانگ خربق سیاه سقمونیا مقل هر یک دانگی و نیم حسب دستور حب بسازند و این یک شربت ست و ایارج لوغاذیا و ایارج روفس و ایارج جالینوس نافع باشند و از معاجین کبار مثرودیطوس و معجون هرمس سود دارد و ابن سرافیون میگوید دو دانگ شحم حنظل با یکشربت مثرودیطوس سرشته بدهند و اگر نیم دانگ افتیمون نیز افزایند صواب باشد ابن الیاس گوید که تنقیه دماغ و بدن بحب ایارج و حب صبر و مطبوخ تربد و حقنهٔ قوی کنند و هر صبح جلاب از بادیان و انیسون و بادرنجبویه هر یک ده درم و گلقند ده درم بنوشانند و غذا نخود آب بشیرهٔ مغز قرطم و اندکی دارچینی دهند و بعد ظهور نضج در قاروره تنقیه بدن باین حب کنند ایارج فیقرا یکدرم تربد و صبر سقوطری هر یک نیم مثقال انیسون و حب النیل هر یک نیم درم شحم حنظل و نمک هندی هر یک ربع مثقال مقل و کتیرا و مصطکی هر یک دانگی کوفته بیخته با آب بادیان سرشته حبها سازند و یا بحب قوقایا و یا بحب صطمخیقون نمایند و در تلطیف تدبیر مبالغه کنند و از غذا بنخود آب گوشت دراج و ماکیان و تیهو با دارچینی اقتصار نمایند و جند بیدستر در روغن زنبق حل کرده سعوط کنند و تعدیل مزاج بتریاق اربعه نمایند و تعاهد به تناول مثرودیطوس و این معجون سیسالیوس کنند و نسخهٔ آن در قول ابوسهل گذشت لیکن درینجا عوض عسل سکنجبین عنصلی معمول از آب عنصل ست و شربت یک مثقال خجندی مینویسد که هر صباح جلاب از بادرنجبویه و بادیان و سیسالیوس هر یک ده درم و گلقند پانزده درم

پانزده درم تا مطبوخ نضج بدهند بعده تنقیهٔ دماغ بمطبوخ افتیمون و حب آن که در مالیخولیا گذشت باید کرد و این مطبوخ آزموده است پوست هلیلهٔ زرد پوست هلیلهٔ کابلی هلیلهٔ سیاه هر یک شش درم بسفایج کوفته سه درم اسطوخودوس سه درم مویز بیست درم سنای مکی پنج درم شاهتره یک قبضه افتیمون سه درم تخم کاسنی ده درم گلقند پانزده درم بدستور معمول مرتب ساخته صاف کرده بنوشند بعده تقویت باستعمال مشمومات حاره خوشبو مثل نرگس و مرزنجوش کنند و یک مثقال شرودیطوس با ده درم شربت بادرنجبویه چند روز متواتر بدهند و این دوا صاحبان صرع بلغمی و سوداوی را نفع عاجل بخشد دارچینی مویز منقی هر یک از ده درم اطریفل الطیب سنبل رومی سلیخه سعد حب الغار هر یک سه درم قصب الذریره نه درم زعفران یک درم بعسل سرشته یک درم بخورند و غرغره منقی دماغ و دواء المسک و سکنجبین عنصلی و معجون سیسالیوس سابق مذکور شد

علاج صرع دماغی دموی

فصد قیفال یا حجامت ساقین کنند و تلطیف تدبیر و تقلیل غذا نمایند و اگر امتلا زیاده بینند فصد قیفال از هر دو دست یکبارگی یا از یک دست بحسب تقاضای حال بگشایند و مطفیات خون مثل عناب و شاهتره و کشنیز وغیره استعمال نمایند و رب فواکه و مبیختج بنوشند و یا عناب پنج دانه شاهتره چهار ماشه زرشک کشنیز تولهٔ آلو بخارا بیست دانه گل بنفشه چهار ماشه سپستان بیست دانه عنب الثعلب چهار ماشه خیسانیده شربت نیلوفر دو توله داخل کرده دهند و اگر حرارت زیاده بود شیرهٔ تخم کاهو بیفزایند خواه زرشک دو توله تمر هندی سه توله شربت بنفشه دو توله سکنجبین دو توله داخل کرده بدهند و تقویت دماغ بمالش سرکه و روغن گل بر سر کنند و سرکه و گلاب ببویند و یا تخلخلهٔ صندل سرخ و سفید فاوانیا حضض کافور در گلاب سائیده در شیشی انداخته ببویند و روغن گل و سرکه و قدری فاوانیا بپزند حتی که سرکه بسوزد بر سر طلا کنند و تطبیخ هلیله استفراغ فرمایند بعد از آن اگر غلبهٔ سودا یا بلغم محسوس شود تنقیهٔ آن نمایند بدانچه در مالیخولیای بلغمی و سوداوی گفته شد و اگر هنوز امتلای خون دریافت شود باز فصد و حجامت بکار برند و درین اثنا از تقویت دماغ غافل نباشند و از حلویات و لبنیات و اشیای حاره پرهیز نمایند و غذا اسماقیه و رمانیه و زرشکیه و حصرمیه و مانند آن و در صورت ضعف گوشت دراج و تدرج و تیهو بزغاله و آهو بره در فروات او داخل سازند با برگ کشنیز تازه و الا خشک در نان هم کشنیز خشک داخل کنند شربت سیب معتدل

علاج صرع دماغی صفراوی

علاج امراض دماغی صفراوی و صداع صفراوی نمایند و ایضاً اول تبرید از شیرهٔ مغز تخم کدو دو توله شربت نیلوفر خواه بعضی از ادویهٔ منضجهٔ بارده با اضافهٔ هلیلهٔ کابلی بدهند بعد از آن مسهل از گل بنفشه گل نیلوفر تخم خطمی خبازی عنب الثعلب گاوزبان تخم کاسنی بیخ کاسنی گل سرخ هر یک شش ماشه عناب هفت دانه سپستان بیست دانه خیارشنبر دو توله مویز منقی پانزده دانه آلو بخارا بیست دانه تمر هندی سه توله مغز فلوس شش توله گلقند چهار توله سنا نه ماشه هلیلجات ثلثه هر یک شش ماشه دهند و ایضاً تنقیهٔ صفرا بمطبوخ فواکه و مطبوخ هلیله و شاهتره و آلو بخارا و تمر هندی و شیرخشت و ترنجبین و خیارشنبر و نقوع صبر و تطفیهٔ آن بشربت لیمو و نیلوفر و بنفشه و حماض و آلو و قرص طباشیر و لیمو و رب حب و اغذیه سیما مثل مزورهٔ ماش مقشر و تمر هندی و مغز بادام و تبدیل مزاج بمشمومات و سعوطات و اطلیهٔ سرد و مرطبه کنند بنحوی که در دموی گذشت با اضافهٔ آب کاهو و گل نیلوفر و روغن بنفشه و آب بید و گلاب بعمل آرند و شیر دختران بر سر دوشند و با آب گرم و سبوس گندم اطراف بشویند و برای جوان نحیف البدن که در خواب دندان بر هم میشود و زبان میگزید و آواز خرخر بر می آمد و متحیر میشد شاهتره شش ماشه پوست هلیلهٔ زرد کشنیز خشک یک چهار ماشه تخم سیسالیوس ماشه بعرق شاهتره دوازده توله جوشانیده نبات داخل کرده آزموده است بالجمله بقول شیخ درین قسم عنایت به تبرید و ترطیب نمایند خصوصاً هنگامی که صفرای محترق در حکم مادهٔ سوداوی یا میان صفراوی و سوداوی باشد علاجش اسهال بمطبوخ افتیمون و مطبوخ هلیله و استعمال مبردات و شرب آب انار و شیرهٔ تخم خرفه باید کرد و غذای ایشان بچه ماکیان معمول بکشنیز یا آب انار میخوش یا آب غوره و امثال آن سازند و تعلیق صرع و حمایل ازغر سیاه یا قوت حسن دماغی گفته بعلاج امراض دماغی ضربی و علاج امراض حس دماغی رجوع نمایند و ایضاً در صورت ذکاوت حس معجونات مخدره مثل برشعثا و فلونیا و خشخاشیه و شربت خشخاش بکار برند و غذا اکله یا بچه و هریسه گوشت گوساله و ماهی تازه خورانند و اندر طعام او تخم خشخاش داخل کنند و اگر گرمی دماغ سبب باشد معالجه صداع دودی کنند و در تنقیه هم سعی نمایند پس تقویت دماغ و معده پردازند و این حوط الادله صرع معدی از مجربات مصنف اقتباس شده اصل التخلیف میکند عود صلیب عاقرقرحا افسنتین یک یک ماشه زعفران چهار ماشه سائیده بکار برند و صرعی که از تشنج جمیع اعضای بدن عارض شود و تدبیرش تنقیهٔ خلط غالب است بلغم باشد یا سودا و هرچه در علاج تشنج باید بعمل نماید و اگر رو ج سیاه چند بار در بول نران ترکرده و هر بار خشک نموده هر روز بقدر حاجت بخورند صرع قدیم و صعب زائل شود و سعوط بیخ حنظل در سرکهٔ هندی سوده نفعه ظاهر فرموده متواتر نیز فرمایند ست

ذکر کرده اند که خربق سیاه و سقمونیا اگر از مقدار شربتی که مزاج شارب را لایق بود زیاده کنند صرع حل کنند و باول مجلس اسهال خارج شود و شخصی را تلامذهٔ شیخ بجهت شروع این شربت برای
حل این مرض ترکیب داده بگیرند تربد و غاریقون و صبر و هلیلهٔ سیاه و قنطوریون و چندان بجوشانند که مهرا گردد و پس آب آن صاف کرده شکر و عسل بران انداخته بقوام شربت آرند
و از ده درم تا بست درم بنوشانند که صرع را حل کند و نفع بخشد **گیلانی** می‌نویسد که حکما اسهال و تنقیهٔ دماغ باین حب قوقایا ستوده اند ایارج فیقرا یک درم شحم حنظل نیم دانگ
سقمونیا سدس درم اسطوخودوس نیم درم بآب حب سازند و این یک شربت ست و این نسخه از ثابت بن قره و صفت آن کرده بنوشانند پوست هلیلهٔ زرد ده درم هلیلهٔ کابلی پنج درم
بسفایج کوفته ده سه درم اسطوخودوس چهار درم افتیمون شش درم هلیله و بسفایج را در شش رطل آب بجوشانند تا یکنیم رطل باقی ماند بعده سائر ادویه را داخل کرده بجوشانند تا یک رطل ماند
پس مالیده صاف نموده دو ساعت پیشتر از بین این دو شرب خورده بنوشند شحم حنظل ربع درم غاریقون دو ثلث درم ایارج فیقرا نیم درم خربق سیاه یک دانگ کوفته بیخته بعسل
سرشته دو ثلث درم بخورند و باید که دوای مسهل بعد نضج خلط و تلطیف آن و تلطیف تدبیر بنوشانند و سکنجبین عسلی و عنصلی تنها یا بگلقند عسلی بیاشامند و جذب ماده
بأسفل به بستن اطراف و نهادن آن در آبهای محلله و بوضع محاجم و دلک و غمز کنند و تقویت راس مثل روغن مورد و سوسن و یاسمین کنند و غذا امزورهٔ زیرباج و آنچه در قول ابن هبة الله
گذشت بدهند و دارچینی و کمونیا و انیسون و اندک گشنیز در اغذیهٔ ایشان داخل کنند و امر بتقلیل غذا نمایند و بعد اسهال معاجین مبدل مزاج مثل تریاق الافاعی یا تریاق اربعه
استعمال کنند و در ایام خریف و شتا و ربیع بر ناشتا بخورانند و تریاق ثمانیه نیز بسیار نافع ست مداومت شرب سکنجبین عنصلی تنها یا مطبوخ زوفا و خشخاش و صعتر و انیسون نمایند که ازان
نفع بین ظاهر میشود بهر آنکه جالی رطوبت ست و چون تنقیهٔ بدن کرده شود و قصد تنقیهٔ سر کنند و امر بغرغره کنند بچیزی که جالب رطوبات بلغمی از سر کند مثل سکنجبین عنصلی و اقوی ازان
مری نبطی ست و آنچه در قول ابن نوح گذشت و نشوق که در قول ابن هبة الله مسطور شد بعمل آرند و سد و فتح آن گذشت و پودینه و فاوانیا بویند و پرهیز از اشیای مضره مسطوره سابق کنند

علاج صرع دماغی سوداوی

بعد نضج ماده از منضج سودا جهت تنقیه مسهل سودا و حب افتیمون دهند **و بقول حکیم علی شریف** منضجی که در صرع بلغمی گذشت با بادرنجبویه و سپستان و گل سرخ و تخم خربزه و گل بنفشه
برگ خطمی فاقره دهند و مسهل با اضافهٔ افتیمون و بسفایج مسهل دهند **و بقول شیخ** بهر اسهال سودا مطبوخ افتیمون و ترکیبات خربق و حجر لاجورد و حجر ارمنی و اسطوخودوس و بسفایج
و هلیلجات مناسب **و بقول قرشی** اطریفل صغیر مقوی با ایارج فیقرا و حجر ارمنی و لاجورد مغسول هر یک ربع درم خوردن و از بسفایج و اسطوخودوس و افتیمون هر یک درم حجر ارمنی
و لاجورد هر دو مغسول ایارج فیقرا هر کدام نیم درم سقمونیا کتیرا رب السوس مقل شحم حنظل هر واحد ربع درم کوفته بیخته بروغن بادام چرب کرده حبهای کبار ساخته استعمال کردن
نیز منقی سودا ست **و مسیحی** میگوید که ماده سوداوی تنقیهٔ بدن بمطبوخ افتیمون و غاریقون و هلیلهٔ کابلی و شاهتره و اسطوخودوس و ایارج فیقرا و تربد کنند و حب بیاض
حکیم اکمل خان و اطریفل اسطوخودوس علوبیجان که منقی بلغم و سودا ست نیز برای صرع سوداوی و بلغمی نافع و اگر در خون کثرت یابند فصد اکحل کنند و بشرطیکه در مالیخولیا
گذشت خون برانند و بعد فصد یک هفته آسایش داده مسهل و مطبوخ افتیمون استعمال نمایند و عرق الجبن دهند و بگلاب و صندل نشوق سازند و شربت سیب و سکنجبین ساده
در بعض اوقات بنوشانند و اگر سودا با بلغم مرکب باشد حب نسخهٔ کامل الصناعه که در صرع اطرافی خواهد آمد بدهند و بعده عاقرقرحا مویزج مقشر خردل جوشانیده صاف نموده
آب ترنج داخل نموده غرغره کنند **بالجمله** بعد از تنقیه دواء المسک حار یا مفرح جالینوس و دیگر معاجین مناسبه مثل معجون نجاح و معجون مجرب نجم الدین و اطریفل زبیبی و سفوف
براوندیه نسخهٔ شیخ بدهند و شربت بادرنجبویه ده درم با تریاق اربعه یک مثقال ایام متوالی بنوشند و روغنهای گرم لطیف چون روغن بابونه و سداب و خیری استعمال نمایند
و از امتلا منع کنند و اغذیهٔ مرطب مولد خلط محمود مثل شوربای چرب گوشت جوزهٔ مرغ و ماکیان فربه و گوشت بره و دراج و تیهو دهند و کاهو و کاسنی خورانند و دلک
و استحمام و ریاضت معتدل کنند و تقویت دماغ بمشمومات خوشبو چون مشک و عنبر و گلاب و گل بابونه و غالیه فرمایند و بمغز ساق اشتر و روغن گل بر قفا و صدغین و سینه
تمریخ نمایند و عطوسات مثل مشک و جندبیدستر و شونیز و نطولات لطیفه مانند بابونه و شبت و مرزنجوش و اکلیل استعمال نمایند و فاوانیا سوده در بینی دمند که در صرع سوداوی
و بلغمی مفید ست و از اغذیهٔ مولد سودا مثل عدس و بادنجان و پنیر و لحم بقر و قدید پرهیز نمایند و از استعمال ادویهٔ موصوفه در صرع بلغمی حذر کنند **مجوسی** گوید که اگر این علت از مرهٔ
سودا باشد باید که صاحب آنرا مطبوخ افتیمون و غاریقون مقوی بصبر و خربق سیاه بنوشانند و حب اسطوخودوس و اطریفل صغیر دهند و در بعض اوقات ایارج بعسل
و ایارج روفس دهند و اکثر تدبیر موافق ارباب مالیخولیا نمایند **خجندی** می‌نویسد که هر روز مطبوخ بادرنجبویه و گاوزبان و اصل السوس هر یکده درم افتیمون نیم درم با گلقند

در گندم یا خاکستر دفن سازند و بعد پانزده روز برآرند تا عسل و سرکه بگدازد و اندکی از آن باقی ماند بعده سرکه بگیرند و یک جوش داده صاف کنند و بر آن شکر یا عسل حسب طبیعت مریض
انداخته بقوام آرند و هر روز بر شربت مداومت کنند و نانخورش بدان سرکه نمایند و بر غذای الطف اوفق او اقتصار ورزند و اگر قوت متحمل باشد در دو سه بار باین مطبوخ استفراغ نمایند
گل سرخ افسنتین بیخ سوسن آسمانجونی هلیله سیاه بقدر شربت کثیر جوش داده صاف نموده یک نیم درم ایارج فیقرا یکنیم درم غاریقون و یکدرم تربد سوده بعسل سرشته همراه حل کرده
یکدفعه شربت از آن بنوشند و گاهی صاحب این علت را این حب خورانیده میشود خربق سیاه در شیر تر کرده خشک نموده یکنیم درم و اگر بدل او حجر ارمنی مغسول کنند اولی بود خنطیانا
یکنیم درم غاریقون دو درم عاقرقرحا یکنیم درم افتیمون یکدرم افسنتین یکنیم درم نمک هندی نیم درم کندش جبلی در سرکه یک هفته تر کرده بآفتاب خشک نموده از پوست سیاه
آن مقشر کرده باریک سوده یکدرم و یکدانگ ایارج فیقرا یکدرم محموده مشوی دو ثلث درم همه را سوده بسرکه عنصل قوی سرشته مثل معجون کرده در ظرفی سربسته یکروز در آفتاب
نهند و منضج و زیر پیه پرهیز کنند و غذای او شوربای اسفیدباج که دران نخود بسیار و شبت اندک پخته باشند بسازند بعده حب کور سه درم و ثلث تا سه مثقال بحسب قوت مریض بخورانند
و بعد خوردن او تا پنجم روز از پرهیز کنند بعد از آن شرب دیطوس ایارج ارکاغانیس بقدر تحمل مزاج بدهند و گاهی معجون انقردیا میخورانند و مختار آنست که لعوقها مرسوا و
سلیم و تریاق کبیر و تریاق اربعه کنند بقدر امکان در وقتی که جایز بود و بر خورانیدن این ادویه الحاح نکنند بلکه میان مدت راحت دهند و گاهی برصد این ضماد کرده میشود صبر مر حضض
سه درم سنبل مصطکی هر واحد یکدرم قصب الذریره فلفل هر واحد دو درم همه را کوفته با آب مورد تازه و اندکی سرکه کهنه سرشته ضماد سازند و گاهی درین علت حقنهای حاده لذاعه
بغیر آنکه دیدان ممنوع باشد بلکه لذاع بورق و نمک بود بعمل می آرند و آنچه دائم درین علت میخورانند این حب است که تاثیر محمود دارد در اطفال که بحد احتلام نرسیده باشند باین حب
شفا می یابند شحم حنظل زرد خربق سیاه تربد هر واحد یکدرم حب الغار یکدرم و دو ثلث درم غاریقون سه درم ایارج فیقرا یکنیم درم ماهیزهره دو دانگ خاکستر پوست بیضه مرغ نوشادر
هر واحد دو دانگ سنبل السوس دو درم هوم المجوس دو درم کوفته بیخته بقدر فلفل حب سازند شربت یکنیم مثقال از این حب دو سه شربت بدهند و میان هر شربت فرق هفت روز
کنند و هرگاه مریض متحمل استفراغ باشد و قوت و مطاوعت آن کنند دران توقف نباید کرد و هرگاه خلط متعسر الخروج باشد بنوشانیدن ماء الاصول ترقیق آن کنند
و بعد از آن شربات مذکوره بدهند و گاهی درین علت فصد هر دو صافن و باسلیق ابطی و گاهی باسلیق نیز میکشایند

علاج صرع معدی سوداوی

تنقیه ماده بمسهل سودا نمایند و اگر ایارج فیقرا و حجر ارمنی مغسول هر کدام یکدرم با اطریفل سرشته بدهند سودمند بود و عرق گاوزبان عرق شاهتره عرق بادرنجبویه هر یک
پنج توله با شربت نارنج دو توله هلیله مربی یکعدد و ورق نقره یک عدد پیچیده طباشیر یک ماشه سوده یا شیره باشیره دانه هیل سه ماشه شربت نارنج دو توله حل کرده بدهند
و اگر طبع قبض بود بادرنجبویه چهار ماشه گل سرخ شش ماشه پوست بیخ کاسنی چهار ماشه مویز منقی ده دانه گاوزبان شاهتره سپستان اسطوخودوس هر یک چهار ماشه جوشانیده
گلقند دو توله مالیده صاف نموده بنوشند و از دانه هیل مصطکی هر واحد یکنیم ماشه سوده گلقند سه توله سرشته گلاب ده توله عرق گاوزبان پنج توله شربت بادرنجبویه دو توله
تقویت معده می نموده باشند و تضمید معده بصندل و گلاب یا عود و سنبل و مصطکی و گلاب تغذیه بگوشت جوزه مرغ و بزغاله یا شیر مغز بادام و اسفاناخ و کشنیز خشک پخته نمایند

علاج صرع معدی صفراوی

شربت تخم ترب پوست اصل السوس بیخ خربزه هر یک شش ماشه جو مقشر ده توله در آب یک آثار جوشانیده مالیده صاف نموده نمک طعام سه توله آب سه پنج توله سکنجبین چهار توله حل کرده
بنوشانند و بعد نمایند و قی کنانند و هلیله مربی بآب گرم شسته یکعدد بورق نقره یکعدد پیچیده بدهند بالایش شیره کشنیز خشک چهار ماشه تخم کاهو سه ماشه شربت نیلوفر دو توله بنوشانند یا
تمر هندی چهار توله گل سرخ شش ماشه برادۀ صندل سفید شش ماشه کشنیز خشک چهار ماشه در گلاب بست توله عرق کیوره ده توله خیسانیده باضافه شربت نارنج دو توله بدهند و در صحو
احتیاج مسهل از ضعف معده چون عناب گل بنفشه آلو بخارا و مسهل صفرا بدهند یا از البان بیلیله زرد یا مطبوخ فواکه یا قرص بنفشه تنقیه معده کنند و تبدیل مزاج نمایند
کشنیز خشک یا مانند آن نمایند و تضمید معده ببرگ خرفه و کاهو و بید بسرکه پخته و یا سوده و تغذیه بنان آب انار تر ساخته و گوشت بزغاله با تمر هندی یا زرشک یا سماق و یا غوره
و کشنیز خشک کنند تقسیم در صرع معدی که از زیادت ماده در معده باشد و در گرسنگی هیجان کند علاج صرع ابخاری معدی نمایند و گیلانی نوشته که از غرائب مشاهدات من است
که جاریه را صرع شدید بود و در هر دو سه روز می آمد و برین حالت سالها گذشته بود و قبل آمدن نوبت دغدغه در معده کم خوردی یافت آنرا دوای معی قوی دادم تا تنقیه معده

علاج کلی صرع شرکی معدی

هنگام قرب نوبت قی کنانند و بقول شیخ موافق ترین چیزها که بدان تنقیه ایشان کنند تخم حنظل و اسطوخودوس است و میان آن تکرار استعمال نمایند و بعد تنقیه تعاهد تقویت معده کنند و
اغذیه سریع الهضم جید الکیموس اول فرمایند و در تحصیل جودت هضم جهد کنند و واجب است که معده را از امتلا خالی دارند و بقول صاحب خواص الادویه تعلیق سنگ یشب محاذی فم معده
دافع صرع معدی است و آنجا که خون غالب بود روی الکیفیت بینند فصد باسلیق کنند اگر غلبه خون در عروق معده باشد و بفصد اندام کشایند اگر غلبه خون در عروق معده و سر باشد و قیفال کشایند اگر غلبه خون
در عروق سر باشد و گاهی احتیاج بتکرار فصد افتد بشرطیکه غلبه خون متیقن گردد والا وقوع فصد غیر موقع ضرر بسیار نماید و بعد از فصد [illegible] استعمال نمایند و [illegible] ترک طعام [illegible]

علاج صرع معدی بلغمی

و این اکثر میباشد تدبیر آن بدستوریکه در امراض دماغی شرکی معدی بلغمی گذشت باید کرد و اطریفل صغیر و ایارج بسرشته درین باب بغایت مفید است و اول جهت تنقیه معده
مقیات بلغم نوشانیده قی کنانند بعده تنقیه معده و دماغ بحب اصطمخیقون و حب قوقایا و ایارج هرمس کنند و مطبوخ افسنتین بربی علونیجان و شربت دینار دهند و بعد حصول
تنقیه اطریفل اسطوخودوس و علونیجانی خورانند و جوارش مصطکی مرکب ایشان دهند و از تخمه و مضعفات معده پرهیز ند و ایضا بعد از تنقیه کامل جهت تقویت معده اهلیله مربی
یکعدد مصطکی زیره مدبر هر واحد یکنیم ماشه سوده آمیخته بدهند بالایش گلقند سه توله در گلاب پاو آثار حل کرده بنوشند و یا عود غرقی گل گاوزبان هر یک یکماشه سائیده
در گلقند دو توله آمیخته بخورند و سکنجبین عنصلی دو توله در عرق بادیان هفت توله حل کرده بنوشند و از گل سرخ و مصطکی و قشار کندر و عود هندی و سنبل با گلاب یا آب سیب به
بر معده گرم کرده ضماد کنند و تریاق اربعه و ایارجات کبار استعمال نمایند و بر سکنجبین عنصلی مداومت کنند **اقوال حکما** مسیحی گوید که هنگام قرب نوبت قی آورند با [illegible]
در روغن سوسن چرب کرده و با ایارج فیقرا آلوده و اگر قی نیاید باید که طعام شلغم سیر بخورانند پس طبیخ شبت و پودینه و نمک جوز القی و کنکر زد و تخم ترب بنوشانند و در روز
متواتر قی کنانند تا آنکه نقای معده یقین گردد و بعد از آن تضمید معده بسنبل و گل سرخ و مصطکی و کندر و شراب ریحانی کنند و غذای قلیل الفضول مثل قلایا و مطنجنات و محموض [illegible]
صاحب کامل گوید که اگر مرض از بلغم در معده باشد که بخار او بسوی دماغ مرتقی شود و آنرا ممتلی سازد باید که قی با دویه مقیئه مقطعه ملطفه استعمال کنند و نقوع صبر
که در باب صداع و دوار معدی بلغمی مذکور شد بدهند و این نقوع دهند سیسالیوس اسطوخودوس هر واحد هفت درم بیخ اذخر و فقاح آن هر واحد ده درم دارچینی عاقرقرحا
جنطیانا قسط تلخ زنجبیل هر واحد دو درم سلیخه عود بلسان حب بلسان زنجبیل اسارون قرنفل جوزبوا مصطکی خرخر و ج سانج هندی هر واحد یکدرم همه را در شش رطل آب
بجوشانند تا یکنیم رطل بماند صاف کرده چهار مثقال صبر در آن انداخته استعمال نمایند و ایضا بعد استفراغات ایارجات کبار دهند و تضمید معده باین ضماد کنند [illegible]
گل سرخ هر واحد سه درم غالیه دو درم زعفران قرنفل جوزبوا مصطکی هر واحد یکدرم ادویه خشک سوده باقی بروغن قسط گداخته ادویه بدان سرشته بحسب مقتضی [illegible]
مرض استعمال کنند **ایلاقی** و جرجانی مینویسند که پیش از نوبت صرع قی کنانند بدستوریکه در قول مسیحی گذشت و معده را از ایارج فیقرا و شربت افسنتین پاک کنند و گلقند
و مصطکی و جوارشهای معتدل و شربت پودینه و مانند آن تقویت دهند و از تخمه و بدهضمی اجتناب نمایند و اغذیه سریع الهضم محمود دهند و ضماد که در قول مسیحی مذکور شد بشراب
یا آب سیب و آب آبی سرشته گرم کرده بر معده نهند **ابن الیاس** گوید که اولا بطبیخ شبت و کنکرزد و عسل و نمک قی کنند بعده اسهال بحبوب منقیه و معاجین ملطفه مثل [illegible]
خیارشنبر و شهریاران نمایند و تجوید هضم و تقویت معده بجوارشات مقویه مسخنه معده مثل جوارش مصطکی و عود و عنبر و معجون فلاسفه کنند و اسهال طبیعت بمطبوخی نمایند
که در آن تربد و گلقند و نیلوفر باشد [illegible] شب متواتر شربت مثقالی از ایارج فیقرا بالعسل سرشته بخورند و غذا نخود آب [illegible] قرطم و دارچینی و گشنیز [illegible] صعود بخار
و قلایای مزعفر با لحوم تیهو و ماکیان و دراج دهند و تنقل بمثل پسته و کشمش نمایند **طبری** گوید که ابتدا به فصد صافن کنند و در وقتیکه میان ایام و میان نوبت صرع بعد بسیار باشد
بعد از آن قی استعمال کنند اگر ممکن بود و قوت بر آن متمکن باشد باین طریق که ابتدا بخوردن ماهی شور و ترب [illegible] تناول نمایند بعده مرقه سفیدباج که اندران شبت بسیار و ترب
پخته باشند بنوشند پس شربت سکنجبین با آب گرم امر کنند و قصد قی نمایند و در آن مبالغه کنند و در روز متواتر قی باید کرد چنانچه بروز سوم سکنجبین عنصلی و آب گرم و آب شبت
و آب ترب مطبوخ بعسل و نمک قی نمایند بعده راحت داده و مزاج او تامل کنند و از اشیای حاره روی الکیفیت پرهیز کنانند و امر باستعمال سکنجبین عنصلی معمول باین نسخه کنند
بگیرند عنصل سنگ تازه و اجزای آن جدا کرده در ظرفی کنند و بالایش سرکه کنند بقدریکه یک انگشت بالای آن باشد برین و سر او بگل محکم کرده در جای گرم نهند یا

وتسخین عضو وتفریج وغیره مذکور شد بعمل آرند و نوشیدن دو درم تا سه درم روغن بید انجیر مرکب بجار الاصول مطلاهای و بر سر و بر عضو علیل برای تسخین اساس از مجربات حکیم علی
سرهندی ست و معجون فیقرا نیز در صرع شرکی معمول ست و ضماد ثافسیا دو مثقال جند بیدستر سه مثقال فرفیون یک مثقال موم هشت مثقال زیت بقدر کفایت مثل
مرهم ساخته بر عضو یکه ماده صرع ازان صعود میکند و در صرع دماغی بر سر و کذا الطوخ آن عضو بالتمکت سوده و در صرع دماغی ضمادش بر سر نافعست و در صرع تسمی
هر چه در باب تدبیر مسموم خواهد آمد استعمال نمایند و بادیان دو درم گلقند ده درم جوشانیده صاف نموده تریاق اربعه یک مثقال ازان حل کرده دادن نیز سودمند ست غذا
نخود آب بشیره مغز قرطم دهند **اقوال حکما** شیخ از جالینوس نقل کرده در صرع که بسبب ارتفاع بخار از پای باشد چون قبل از نوبت ساق را برباط قوی بر بندند صرع
را منع کند یا خفیف گرداند و بعضی بر انگشت و بعضی بر زیر انگشت و دیگر که ازان بخار بر خیزد داغ می نهند و زائل میشود و ایضا او مینویسد صرع که از تصعید بخار بارد از عضو
باشد بالای آن عضو هنگام نوبت بر بندند و استفراغ خلطی که در عضو باشد باید کرد یا باستفراغات معروفه اگر قوت استفراغات بسوی آن رسد یا بتقریح و تسییل زرداب
در وقت سکون باد و یا که قرحه کند و سیلان ریم نماید و باحراق ماده مثل طلای ثافسیا یا فرفیون و غیر آن و گاهی همان نوبت بدرجه استعمال زراریح و کبیکج و سرگین
باز و بلادر و غیره رسد و اگر احتیاج بشرط عضو شود شرط زنند **علیسی** گوید که اگر بسبب صعود بخار از بعض اطراف باشد باید که وقت نوبت قبل از ظهور آن فوق آن
موضع برباط محکم بر بندند تا آنکه نوبت منقضی گردد و بعده آن موضع را بخردل و فلفل و فرفیون و عسل بلادر طلا نمایند و بگذارند تا آبله افتد و یا بمحاجم مص کنند و تا زمانی
دراز مندمل شدن ندهند و گاهی بسرگین کبوتر و شیر انجیر و اذان الفار راعی و شیطرج طلا میکنند **مجوسی** مینویسد که اگر حدوث این مرض بارتفاع بخار بارد یابس
از بعض اعضا بسوی سر باشد باید که صاحب او وقت احساس ارتفاع بخار آن عضو را بدستوریکه مذکور شد بر بندد و بادویه محرقه مثل شیطرج و عاقرقرحا و فرفیون
و زراریح ضماد کنند بعد ازانکه تنقیه بدن بحب اصطمخیقون و غیره حبوب منقی بدن از بلغم و سودا کرده باشند و این حب همین عمل نماید بگیرند تربد سفید یکدرم غاریقون
چهار دانگ سقمونیا افتیمون هر واحد نیم مثقال صبر نیم درم خربق سیاه دو دانگ شحم حنظل دو دانگ همه را باریک سوده بآب بادرنجبویه سرشته حبها سازند و خشک کرده
از دو درم و نیم تا سه درم بخورند و این حب تنقیه بدن از بلغم کند تربد دو درم حب النیل ایارج فیقرا هر واحد یکدرم شحم حنظل نیم درم نمک نفطی دو دانگ باریک سائیده
بآب حبها سازند شربت دو و نیم درم با آب نیمگرم و تا سه درم بحسب احتمال علیل **طبری** گوید که درین نوع صرع گاهی بخار بارد خلط از قدمین و ساقین و گاهی از غیر ساقین
مرتفع میشود و گاهی از جمیع بدن صعود میکند چون ضرر و فساد عظیم گردد و علاجش اینست که ابتدا ببستن ساقین از بالای موضع تصاعد خلط کنند بعده زیر موضعی
که بسته اند شرط زنند و بر آن محاجم نهند و تا زوال ایام معهوده صرع آن موضع را بسته دارند بعده ازان این مطبوخ نوشانند بلیله سیاه و کابلی هر واحد پانزده درم بلیله آمله
شیر آمله هر واحد سه درم سنا اسطوخودوس قنطوریون حشیش غافث هر واحد چهار درم افسنتین رومی افتیمون بصره بسته ایرسا هر یک هفت درم تربد کوفته فوه مویز منقی فطراسالیون
کما فیطوس هر واحد شش درم سریوند کوفته دو درم جعده پنجدرم مویز منقی بیست درم بدستور مطبوخ بپزند و صد درم یا بقدر قوت مریض ازان گرفته نیم درم غاریقون
و دو ثلث درم ایارج فیقرا و یک دانگ خربق سیاه کوفته بیخته بعسل سرشته دران مالیده نیمگرم بنوشند و چون همه بیاشامند و بسی بیستر تمام کنند و اغذیه ردیه ترک نمایند
بمزاج نظر کنند اگر متغیر نشود لزوم معجون شرودیطوس یا ایارج ارکاغانیس کدام ازینها که خواهند در هر سه روز دو درم کنند بعده اگر قوت و تحمل استفراغ زیاده تر ازین باشد
فصد هر دو صافن نمایند و خون وافر بگیرند و در علاج این نوع استقصا نمی کنم زیرا که علاج صرع دماغی و معدی علاج این نوع نیز هست علاج مخصوص این نوع
بستن ساقین و شرط او و وضع محاجم ست و بعضی اطبا گویند که ساقین را شگافند و از التحام منع کنند تا آنکه ازان زرداب بسیار جاری شود و اخلاط نازل گردد و از
موضع سائل شود و بدانند که فائده شگافتن نزد کسی که قائل اجتماع اخلاط در جمیع بدن ست همین طریق ست **سعید** گوید که اگر سبب فاعل صرع ارتفاع ریح
ردی از بعض اعضا باشد مبادرت باشد عضوی کنند که ازان بخار بسوی فوق مرتفع میشود و عسل بلادر و زیت بران عضو طلا کنند تا قرحه گردد و بران
شرط زنند و خردل بمالند و تنقیه بدن و تلطیف اخلاط کنند و اصلاح سوء مزاج بمعاجین ملطف اخلاط مثل تریاق و شرودیطوس نمایند و تقلیل غذا امر کنند
جرجانی و ایلاقی مینویسد که اگر سبب صرع بخاری باشد که از عضوی بعید تر چون انگشت پای و دست و مانند آن بر آید پیش از وقت نوبت بر تر ازان
موضع بعصابه سخت بندند و چون وقت نوبت بگذرد پای یا دست که بخار ازان میخیزد اندر آب گرم نهند پس عصابه بگشایند و آن موضع را بپارچه پوست

کند پس قی بسیار کرده اند معدهٔ او دیدند مشکل مدور قرط و اخلاط و اقصراز آن برآمدند و بر آن دیدند مثل امر و بوی سیاه غلیظ بود و صحت یافت

علاج صرع شرکی بدنی

که از ارتفاع بخار صحیح بدن بسوی دماغ باشد تدبیرش تنقیهٔ بدن ست از مادهٔ غالب و تقویت معده و دماغ منع بخار از دماغ بدانچه در علاج امراض دماغی بخاری گذشت با جمله اگر مادهٔ غالب دموی باشد فصد کنند بطریقیکه در علاج کلی صرع دماغی مسطور شد و اگر بلغمی باشد پیشتر از نوبت و در حالت صرع قی کنانند و بمسهل لائق حسب ایارج تنقیه نمایند و بعد تنقیه جبن مفید صرع دماغی بلغمی که مذکور شد باستعمال رند و اگر ماده سوداوی یا صفراوی باشد هر چه از تنقیه و تعدیل در صرع دماغی سوداوی و صفراوی گذشت بعمل رند و هرگاه درین قسم صرع هیچ علاج سود ندهد و یقین گردد که صعود مواد او از ممر عروق صعد غیر مخلصاة نمی شود بر عروق مذکور داغ دهند و بقول طبری بر چنین نوع صرع اطرافی در قول آن خواهد آمد علاج این نوع همانست و کذا انچه در نوع صرع دماغی بلغمی در قول آن مسطور شد **جرجانی** گوید که اگر مادهٔ بلغمی باشد پیشتر از روز نوبت و اندر حال صرع نیز قی فرمایند و بعد حسب ایارج استفراغ کنند ایارج فیقرا یکدرم شحم حنظل دو دانگ افتیمون نیم درم قنطوریون دقیق دو دانگ نمک نفطی دانگی و عقل دو دانگ این همه هر هفته یکبار بدهند و اندر مسهلات دیگر تربد و غاریقون و اسطوخودوس بکار برند و ایارج روفس اندرین علت سخت نافع بود و معجون عاقرقرحا که یک جزو آن او دو جزو عسل سرشته نگاه دارند یک کفچه ازان او را سود دارد و اگر هر صبح و شب نیم درم ایارج در سر بدهند سخت نافع بود و لیکن این شربتهای مبدل مزاج بتدریج بدهند مثلاً اشترو ودیطوس یا اول یکدانگ بار دوم دو دانگ و بار سوم نیم مثقال و این شربت تمام آنست و دیگر معاجین برین قیاس دهند و طعامهای غلیظ و گوشت حیوانات ثقیل مضر ست و اگر خلط سوداوی باشد علاجش بعلاج مالیخولیا نزدیک باشد و حسب ایارج که سابق مذکور شد نافع باشد و جملهٔ شربتها و مسهلات و معاجین و تدابیر طعام و شراب که در علاج مالیخولیا گذشت درینجا موافق باشد و اگر نیم درم شابانیطوس و نیم درم افتیمون و دو دانگ شحم حنظل سرشته بدهند نافع بود و ثابت بن قره میگوید که تبدیل مزاج بمعجون نجاح کنند و بهتر ازان تریاق ثمانیه است هر روز سه یکدرم ازین هر روز که حاضر باشد یک مثقال بدهند و تریاق اربعه نیز بهر تبدیل مزاج موافق باشد خاصه در خریف و زمستان یک مثقال سکنجبین عنصلی بدهند یا مطبوخ زوفا اگر مادهٔ علت صفراوی باشد هر چه اندر علاج مالیخولیای کبدی و سرسام حار و جنون مذکور شد موافق بود و طبیب بمشاهده و اندازهٔ مرض در ان تصرف کند

علاج صرع شرکی مراقی وغیره

در مراقی و طحالی و رحمی تدبیرش بحسب سبب از تنقیه و تقویت آن عضو همانست که در مالیخولیای مراقی و امراض طحال و اختناق رحم و احتباس حیض مذکور ست و ایضاً در بخارات سمیه منویه از جماع کنند و در تقویت دماغ و گرده کوشند و در بخارات سمیه حیضیه حسب استفراغ آن بفصد صافن کنند و ادویهٔ مدر حیض نوشانند و گویند که صرع کودکان ناگاه پدید می آید و هذیان میگویند و می خندند و گاهی میگریند و همان وقت بیهوش گشته بر زمین می افتند و عوام آنرا میگویند که جن گرفته است این دوا مجرب ست غاریقون ایارج فیقرا هر یک سه ماشه در مطبوخ تخم سیسالیوس مسهل علویخان سردار و ساخته دهند و حسب مسهل صرع دو عدد وقت شب خورانند و غذا شوربای مرغ بنان گندم و عوض آب عرق گاوزبان یا بادرنجبویه دهند و حکیم علویخان مینویسند که بیگم محمد شاه بادشاه را که عمر سی ساله بود نوائب صرع چند بار واقع شد و افاقه حاصل میگشت بعده یکبار صرع افتاد و ازان افاقه نشد و بر شکل اصحاب سرسام باقی ماند دریافت نمودم که صرع او از بلغم عفن غلیظ محتبس در بطون دماغ ست پس یک هفته منضج داده بمسهلات تنقیهٔ دماغ نمودم بعد سه روز بانضاج ماده پرداخته باز مسهل دادم و همین سان چند مرتبه بعمل آوردم حتی که صرع او زائل گشت و باز مدت العمر عود نکرد و ایضاً در احتباس منی جماع و تقویت دماغ و اصلاح حال و عیه منی کافیست و در صرع کبدی بصورت وجود علامات حرارت تسکین حرارت و تفتیح سده و استفراغ بمارالجبن یا آب کاسنی و فلوس خیار شنبر و تمر هندی و شیر خشت و فصد باسلیق کنند و در صورت ظهور اعراض مادهٔ بلغمی و سردی جگر تفتیح سده بماءالاصول و تبدیل مزاج آن نمایند و بدستور دیگر در امراض جگر خواهد آمد و در صرع معائی بمسهلات قویه حبوب مسهله تنقیه کنند و برای قتل و اخراج دیدان آنچه در فصل دیدان خواهد آمد بکار برند و تجویز هضم و تقویت دماغ و تعدیل مزاج آنجا نمایند و ببه تنقیه صرع معدی

علاج صرع اطرافی و لسعی

و اطرافی بعد تنقیهٔ بدن بحسب ایارج و قوقایا و ایارج جالینوس و لوغاذیا و تلطیف تدبیر با غذیهٔ سخنهٔ ملطفه و تقویت سر و تسخین او باطلیه و ادهان حاره و تسخین عضو بوضع محاجم ناری و بغیر شرط بیران و تقریح آن عضو و دلک کثیر و تحریک آن بریاضت هر چه در علاج امراض دماغی شرکی اطرافی از ربط فوق عضو در ابتدای نوبت تا انقضای آن

و تلیین طبیعت باستعمال مغز فلوس و ترنجبین و شیرخشت و امثال آن از اجزای مسهل صفرا مثل گل بنفشه و خطمی و خبازی و شاهتره و تخم کاسنی و گل سرخ و عناب و عنب الثعلب
و سنای مکی و هلیله و شیافات لینه همیشه کنند و ترنجبین و شربت لیمو و مطبوخ گاوزبان و اصل السوس درین نوع از مجربات صاحب شفاء الاسقام است و شیر زنان بر سر و پیشانی
و خرقه بدان آلوده بر تارک سر نهادن و در بینی چکانیدن و در جایگاه سرد داشتن نافع بود و از استعمال مسخنات و کذا مبردات مفرط احتراز نمایند و باقی تدابیر مبرد مرطب لایق حال
اطفال از شربت و ضماد و سعوطات و غیره هر چند علاج امراض دماغی حاره و صفراوی و صداع صفراوی و صرع صفراوی گذشت باید کرد و ادویه که بالخاصیت در انواع
این مرض سود دارد بعمل آرند و مرضعه را غذای خفیف دهند و اشیای بارد رطب استعمال کنانند تا شیر او بارد گردد و اگر آثار کثرت رطوبت و بلغم ظاهر بود و نیز تشنگی
نباشد و این نوع اکثر افتد بعد از نضج بمسهل بلغم مکرر تنقیه کنند لیکن ادویه قوی مثل غاریقون و تربد نه دهند و عود صلیب با ترفلا یوست بیخ کبر و اصل السوس هر واحد
یکدرم و سرخ مغز فلوس گلقند هر یک سه ماشه در عرق گاوزبان یا بادیان جوش داده نوشانیدن نیز بطفل شیرخواره مفید است و دیگر مطبوخات مسهله مثل گل سرخ
و پرسیاوشان و گاوزبان و عود صلیب بادرنجبویه و بیخ کاسنی و مویز منقی و سنای مکی از هر یک بقدر مناسب جوشانیده مغز فلوس و ترنجبین و شیرخشت بقدر حاجت
مالیده صاف نموده روغن بادام قدری بران چکانیده نیمگرم بخورانند و اگر سرفه باشد اصل السوس و عناب و سپستان بیفزایند و اگر عمل بدرین نماید شافه استعمال کنند بیکی
از شیافات مناسبه و بعضی خال السلاطین قدری درین مطبوخ امر کرده اند و ایضاً نوشته اند که خورانیدن حب و شیره حب السلاطین محلول در شیر مرضعه و عصاره
ریوند با شیر مرضعه نیز نافع است و نزد مؤلف استعمال چنین اشیای حاده در اطفال مناسب نیست و اگر ضرورت قوی افتد بطفل توانا در حالت کثرت غلبه برودت جائز بود
و ادویه سخنه مثل جند بیدستر و عود صلیب و مشک اندک در شیر مرضعه حل کرده بخورانند و بر شقیقه و ناخنها و کف دست و پای و سر او بمالند و آیین حب بعد تلیین معمول است کنند
جند بیدستر صبر هر سه برابر گرفته در آب بادیان مثل خشخاش حب بسته از یک حب تا سه حب در شیر مادر حل کرده بدهند و اگر عود صلیب و مشک خالص عوض کنند در حب افضل
کنند و در غلبه برودت قدری عود و جوز بوا افزایند و در عرق دارچینی حب بقدر مونگ سازند نیز مفید بود و یا عود صلیب یک ماشه جدوار شش سرخ جند بیدستر سه سرخ
انیسون پنج سرخ دانه هیل چهار سرخ صبر سقوطری یک سرخ لسان العصافیر سه سرخ فادزهر حیوانی چهار سرخ و یا بدل آن زهر مهره و یا مشک خالص دو سرخ گرفته برابر دانه مونگ
حب ساخته یکی صبح و یکی شام در شیر دایه سائیده دهند و عرق صعتر مرکب نیز مفید است و جدوار نیم دانگ بشیر مادر سوده چند نوبت خورانیدن لغایت مجرب است
و در تواتر نوبت صرع یا امتداد نوبت آن بست و پا بستن و محاجم بران نهادن و خردل سائیده بر کف پای مالیدن نیز مفید بود و همچنین مالیدن جند بیدستر اندرون
گوش و سوراخ بینی و کف دست و پای و دادن پنیر مایه خرگوش از نیم دانگ تا یک دانگ با سبحل کرده فائده تمام دارد و اگر عود کند از جمله تدابیر مجربه نیست که دانه مرجان با آتش
سرخ کرده میان هر دو ابرو و پیشانی داغ نهند خصوص هنگام نوبت که از سوزش آن فی الفور افاقه رسید و باز عود نمیکند و بعضی با پشک گوسفند هم داغ میکنند،
و قبض طبیعت روا ندارند و حکیم شریف خان صاحب علاج طفلی که عمرش قریب بست روز بود و در شبانه روز او را چند مرتبه صرع عارض میشد بدین طریق فرموده که
بعد تعلیق مهره و عود صلیب بریسمان کبود در گلو و منضجات دادند و بعده تنقیه بمسهلات مع اعتنا بحال مرضعه مکرر نمودند بعد ازان حب معتدلی که مذکور شد دادند
پس امر بداغ از مرجان میان هر دو ابرو نمودند بعد داغ باز مسهلات دادند و حب مذکور باستعمال فرمودند و در میان مسهل چند منضج میدادند تا آنکه صحت یافت و بعده صرع عود نکرد

ذکر ادویه مفرده و مرکبه که نافع این مرض است

اگر فادزهر حیوانی در شیر یا در مرغ سائیده قدری قلیل ازان بدهند بالخاصیت در انواع این مرض سود دارد و تعلیق عود صلیب و سنگ زبرجد
و زبرجد و بقول جالینوس با قسیسا و سرگین قاقته و بقول رازی سنگ حجر الماس فادزهر معدنی و جلد شیر مع شعر او و چوب راک در گلوی طفل مزیل صرع است
گویند که تعلیق بلادر یا رباب ثعلب یا دندان گرگ یا لب بالای کور موش یا فوه بر صبی مصروع نیز نافع و شربت شقایق که از گل لاله بست مثقال جوشانیده صاف نموده
با چهل مثقال قند سفید بقوام آورده باشند بطفل نیم مثقال و بدایه دو مثقال خورانیدن نافع صرع اطفال است و کذا چند عدد کرنجوه بجامه معصفر بسته در کلاه طفل
و کذا دادن یک قیراط عود صلیب بعرق بادیان سوده کمال مفید و مؤثر است و نهادن قدری سداب و شبت زیر وساده طفل مفید و جند بیدستر مشک و خرگوش
خشک کرده سومیائی اصیل سبت لوبان مفرداً و مجموعاً استعمال کنند و یا برگ زقوم نصف عدد و در طول بر لو چراغ گرم کرده و آتش افشرده قرنفل یا فلفل گرد با

بمالند و تدبیر ریش کردن آن موضع سازند و محاجم نهاده بمکند و مدتی حجامت را تا به وارند تا اخلاط بسیار از ان بیالاید و طلائی که در قول حبیبی گذشت بران موضع نهاده بربندند این دوا زود تر ریش کند زرا ریح و کبابچ و سرگین باز بسرالعسل بلا در سرشته برنهند و بربندند

صرع اطفال

صرع که بکودکان افتد اکثر آن را ام الصبیان و ریح الصبیان گویند و بعضی ام الصبیان را مخصوص نمایند بصرعی که با تپ حاد محرق باشد و سببش اکثر کثرت رطوبت و سوء هضم مرضعه و تناول آن غذای مغلظ مثل لحم بقر باشد و گاهی از سقطه و مانند آن افتد و بقول گیلانی صبیان را صرع بیشتر بسبب رطوبات ایشان افتد اگر حار نیز باشد حرارت این رطوبات موجب کثرت تولد ریاح ازان میگردد و اعصاب ایشان نرم قابل نفوذ آن ریاح میباشند و لهذا اکثر حدوث صرع ایشان از ریح بود و هرچند که رطوبات ایشان مولم نیست و صاحب کامل گوید که اکثر این مرض صبیان صغار را عارض میشود بسبب کثرت رطوبت مزاج او و هضم ایشان بالطبع و ... و اگر سبب سوء تدبیر باشد حدوث او بعد ازین بود و صبیان را چون معالجه کما ینبغی نمایند اکثر ازین مرض صحت یابند ازان تا ... و مؤلف جامع گوید که صرع عارض صبیان گاهی صفراوی بود و گاهی بلغمی و این اکثر بود و جهال اطبا باین کلام که بعضی صرع صفراوی را ام الصبیان میگویند مغرور بوده بیقین میکنند که صبیان را صرع عارض نمیشود مگر صفراوی فقط و ایشان را بکثرت استعمال مبردات هلاک می نمایند پس بقول صاحب ذخیره طبیب را باید که گمان چنان نکند که هر صرع که صبیان را عارض شود آن ام الصبیان یعنی صرع صفراوی باشد بلکه درین اعتماد بر علامات نماید و ایضا بعضی گمان کرده اند که ریح الصبیان اطفال را عارض میشود مگر از ماده بلغم و زائل نمیگردد و دیگر ... و بدون ملاحظه اسباب و علامات بتسخین می پردازند و اکثر جا خطا واقع میشود پس اولی آنست که اولا ملاحظه اسباب و علامات ماده حاره و بارده نمایند بعد ازان بمعالجه آن پردازند و تحقیق نزد محققین آنست که صرع و ام الصبیان هر دو مترادف اند این مرض ام الصبیان ازان گویند که صبیان را بیشتر عارض میشود و بسبب رطوبت اعضای ایشان و بسبب ضعف اعضا و شرب و تناول غذای ایشان بغیر ترتیب و بعضی گفته اند که اگر متواتر پی در پی واقع شود ام الصبیان است و الا ریح الصبیان و آن را فزع الشیطان و ام الشیاطین نیز نامند و بعضی گفته اند که این مرضیست شبیه بصرع نه صرع و قوی تر اکثر این مرض اطفال را از حین ولادت تا بسه سالگی نهایت تا به پنج سالگی عارض میگردد و بعد ازان بندرت و انطاکی گوید که سبب این مرض نزد یک اطبا فرط رطوبت مزاجی و لبنی و ضعف حرارت ست و گاهی سبب او تخمه حادث بمرضعه یا بنفس طفل بود و بواسطه ممازجت ریح حادث ازان بشیر و سبب او نزد خیر اطبا اثر چرب ست و شیخ میفرماید که صبیان را صرع بیشتر بسبب رطوبات ایشان بهم میرسد و گاه در اول ولادت و گاهی وقت ترعرع ظاهر میشود پس اگر در تدبیر ایشان اصابت نمایند زائل شود و الا باقی ماند و باید که در زوال این مرض از ایشان قبل نبات موی جهد کنند و بعضی صبیان را صرع کسبی ست که در زمانه حمل وقوع و اورام عارض شود و مخرج او سائل باشد چه دماغ را رطوبتی در اصل خلقت میباشد حق او آنست که پاک کرده شود پس گاهی در رحم پاک کرده و گاهی بعد ولادت تنقیه یا بدر با مور مذکوره پس اگر پاک نشود از صرع رستگاری نباشد و اکثر صرع که صبیان را بهم میرسد علاجش ضعیف بود و بعد بلوغ زائل شود اگر سوء تدبیر و ترک علاج اعانت نکنند و بعضی متاخرین مینویسند که سبب آن در اکثر ریح غلیظ ست که در سر ایشان اجتماع یابد و قحف را منتفخ گرداند بحدیکه درز های آن از هم جدا گردد که چون انگشت بران موضع گذارند محسوس گردد و نیز اکثر سبب آن بخارات و فضول شیر محتبس در بطون ایشانست که صعود بدماغ نمایند و چون میلان دارند احداث این علت می نمایند پس اگر حرارت آن کمتر بود و تبدا بیر لائقه اصلاح شفا یابند و الا هلاک گردند علامت نوع قلیل الرداءة قابل العلاج او آنست که نوبتهای آن دیر دیر می آید خصوص که هر دفعه از دفعه دیگر دیر تر و ضعیف تر آید و علامت نوع مهلک که ماده آن بسیار ردی و ممتلی در جمیع بطون دماغ باشد آنست که زود زود آید و هر دفعه از دفعه دیگر زود تر و قوی تر بیاید و بقراط گفته که عروق صبیان تنگ ست و در خون ایشان حرارت کم پس گاهی صرع اجماد خون ایشان میکند و هلاک میسازد و بالجمله هرگاه این مرض واقع میشود طفل بیهوش میگردد و دو دست و پای می پیچد و کف بدهان می آرد علاج در وقت حدوث این حالت دست و پای کودک را بگیرند و کف دست و پا بجهت بهی ... خشک بمالند و نگذارند که اضطراب کنند و بازو و ران ها محکم بندند و چند بیدستر یا سداب یا شبت یا مرزنجوش ببویانند و جهت ازاله تشنج روغن گل یا مسکه با آب نیم گرم آمیخته بر بدن بمالند بعده ملاحظه نمایند آثار اخلاط غالب اگر آثار غلبه صفرا از حرارت ملمس بدن و نفس و تشنگی و خشکی لب و تپ شدید محرقه ظاهر باشد حجامت ساقها با شرط نمایند

بنفشه و نیلوفر و قطفه و کدو و یا مطبوخ برگ کنجد و کدو بر سر نطول سازند **جالینوس** گوید که نوشیدن نبیذ بنفشه نفع بام الصبیان میکند و آن خناق عارض با یشان تشنج سست شود
در سرداب قریب آب نشانند و اصلاح غذا کنند و شوربای چوزه مرغ فربه و یا پاچه بره شیرخواره یا بزغاله دهند و ام الصبیان که از رطوبت عارض گردد تریاق نوشانند و کمند
و مانند آن عطسه آورند و انیسون و شونیز بجویانند و در طبیخ برگ غاره و برگ سعد بنشانند و روغن قسط بمالند و بر مخارج اعصاب بکاوات یا بسه مثل نمک و حرمل تکمید کنند و بمراهات سعط
سازند و میعه و سندروس و بنج بخور نمایند و آب سداب یا عنبر بید ستر و بعض و غیرها حل کرده بنخرین للطوخ سازند و شاماتک و جاوشیر نیز نافع است چون شهدانج در بیه سر دارند
طفل از بیم حرص محفوظ ماند **انطاکی** گوید که در ام الصبیان اطلا بر گوش شرط زدن و ربوب فواکه و اشربه آن نوشانیدن و عناب و جوز و خشخاش هم شانیده استعمال کردن خوشبو
و شیر خری ترک نمودن و روغن قسط و کدو و بنفشه مالیدن از مجربات من انیست که سیمه طبا سوم حصه آن عناب چهارم آن جو مقشر در ده چند آب بجوشانند تا چهارم آب بماند صاف کرده
با همچند آن شکر بقوام آرند و مداومت استعمال کنند مع ملازمت تدهین سر و اطراف بزیت که دران سداب و فاوانیا و اندک برگ آس سرخته باشند و از اشیای نافعه دران شیر
و خروزنه بطلقا و گل کدو و روغن نیلوفر سعوطا و لعاب اسپغول شربا ست و در تذکره مینویسد که از شرب آب انیسون و تخم کرفس و تخم گذر و شکر درین مرض چیزی بهتر نیست و برگ کنجد و کدو و شیر خر
یا زن یا بز بخته بروغن بنفشه آمیخته طلا کنند و اگر زمستان باشد روغن کتان و برگ سداب و گلاب بخته بسر و گردن طلا نمایند که این بست کذا فاوانیا که آنرا عود صلیب است **ابوسهل** گوید که اگر صرع طفل شیر
باید که چیزی از ادویه دران استعمال نکنند که در اکثر امر رقت کبر سن امر زائل میشود و معذلک سزاوار است که صرف عنایت بحال مرضعه نمایند پس اگر شیر او غلیظ باشد تلطیف
تدبیر او باید کرد و مباشرت با مرد ترک کنانند که این شیر را فاسد میکند و قبل طعام ریاضت استعمال کنانند و غذائی اندک خلط محمود بخورانند و سکنجبین عنصلی استعمال فرمایند طفل را بآندکی
معجون شلیثا با آب مرزنجوش ساعتی قبل از نوبت سعوط کنانند و تعلیق چوب فاوانیا بران کنند که این صبیان اعظم المنفعت است **صاحب کامل** گوید که بقراط در کتاب فصول ذکر کرده
که هر که را صرع قبل از روییدن موی عانه عارض میشود صحت و بانتقال سن و بلد و تدبیر میگردد و کسی را که صرع بعد ازان می افتد کمتر شفا می یابد و لهذا می باید که هنگام
این مرض صبیان عارض گردد بدوای قوی از ایشان تعرض نکنند زیرا که هر گاه ایشان بسن جوانی رسند و در ابدان آنها حرارت قوی گردد برودت بشکند و رطوبت فضلی دماغ
خشک شود و لیکن می باید که عنایت بتدبیر ایشان نمایند پس اگر کودک طفل باشد مرضعه را پرهیز کنانند و اصلاح شیر او نمایند و تعدیل میلان مزاج او بحرارت و یبس کنند بنوعی که امر
بریاضت معتدل نمایند و تغذیه با غذیه جیده الکیموس مثل گوشت ماکیان و تیهو و شوربای مطنجن و مانند آن فرمایند و اگر صبی بر من نباشد بلحم بزغاله و بره یکساله و نان خشکار نقی
جیده الصنعة دهند و چون اندک شراب رقیق ریحانی که نه کهنه و نه نو باشد بنوشانند و تسخین و تلطیف نمایند و سکنجبین عسلی قبل غذا و بعد ساعتی از استحمام بدهند و از البان منع کنند
که مضر را س اند و همچنین چغندر و جرجیر و کرفس و جمیع بقول سوای پودینه و بادرنجبویه و کاهو و کاسنی و چقندر این مرض را مضر ردارند و از سائر فواکه لاسیما اقسام خرما منع کنند و این
تدبیر در علاج اطفال اکتفا نمایند و کسی که از صبیان از چهار سال تجاوز کرده باشد باید که دران ادویه و علاج اعمال نمایند که سعوطات نافعه مثل این سعوط بعمل آرند جند بیدستر
و جاوشیر هر واحد یکدانگ صبر و مر هر واحد نیم درم همه را بآب سوده با آب شهبانج رفته حبوب کوچک سازند و بوزن حبه با آب مرزنجوش سعوط نمایند و عود خاوانیا بر کودک تعلیق نمایند
که آن نفع عجیب در ابرا این علت دارد چه جالینوس ذکر کرده که این چوب بطفل معتاد بصرع تعلیق نمودم آن طفل صرع نکرد و بعده آن چوب ازان جدا کردم پس صرع عود کرد و بار دیگر
ثانی تعلیق آن کردم مرض صرع صحت یافت و اگر طفل لائق ریاضت باشد امر بریاضت معتدل نمایند و اغذیه محموده مثل لحوم طیور چون بچه ماکیان و تیهو و دراج و کبک خوب پخته
بخورانند و از شیر و فواکه و خرما و جوز و سائر مبخرات و مصدعات از شراب لاسیما کهنه که امتلای سر از بخار میکند منع نمایند مگر اندکی از شراب رقیق ریحانی ممزوج و در حمام
دخل کنند و بعد خروج ازان از هوای بارد حذر کنند و از اغذیه و اشربه بارد و آب سرد منع کنند و سکنجبین عسلی معمول بسرکه عنصل بقدر تحمل طفل بدهند و بالجمله تدبیر مسخن ملطف
بپردازند و در این صرف نکنند و اگر در بلد بارد بود نقل ببلد حار کنند اگر این ممکن بود زیرا که چون این فعل کنند و این تدبیر نمایند و بسن جوانی رسند ازین مرض شفا یابند و ایضا باید
که در سائر اصحاب امراض مزمنه بطی الصحت عمل کنند یعنی نقل ببلدی که هوای او مضاد امراض ایشان باشد باید کرد چرا که هوا احاله و تغیر در بدن بعجلت موافق گردد **بعضی** از متاخرین
مینویسند که اگر علامات بلغم ظاهر باشد باید که بتسخین بپردازند و صعتر و مرزنجوش و عود صلیب و نبیذ سیاه مجموع یا آنچه حاضر باشد نرم سوده بمقدار سه جبه در شیر مرضعه حل کرده بحلق
یکدو قطره و در گوش و بینی بچکانند و باقی را بخورانند که فی الفور بافاقه می آید و دوا دو ماه مسهل بلغم که سابق مذکور شد با دیان و اسطوخودوس و صعتر و مرزنجوش و مانند آن افزوده بلین
شکم نمایند و شیافات لینه بکار برند و شیاف پشکل موش نیز مؤثر است و خوردانیدن سکنجبین و خلیثا و دوا المسک با آب شبت نیز اگر بهم رسد و الا آب مرزنجوش تمام دو قطره

ودران ساییده بنوشانند و یا کرمی که در چوب درخت چک یعنی میباشد و آنرا اکثر بطوطی میخورانند در شیر مادر حل کرده بنوشانند و کرم کاغذ که بصورت ماهی کوچک میباشد
همین تاثیر دارد و همچنین کرمی که بر دیوارهای مکان میباشد در جوف غلافی بصورت تخم خربزه نافع است و قدر یک حب پیاز انگشت با فلفل یا ساییده مفید است و چکانیدن چند قطره
خون گرم شپره در گوش و بینی و طلای آن بر سر موثر تمام است و کذا خون اخیل که بهندی لال گویند و بعضی گویند که گرلاس ابالای سر طفل ذبح نمایند و خون آنرا گرم گرم بر سر او بمالند یا خون گرم
خون گرم شپره در گوش و بینی چکانیدن نافع است و آب برگ تیباسند و چند بید بیستر یا پودینه و زیره سیاه در آب ساییده بنوشانند تریاق اربعه بخورانند و خون گوش خر یا خرگوش بحلق چکانیدن
انواع این مرض را نافع است و عسل با آب ادرک لیسانند و چند بید بستر یا پودینه و زیره سیاه در آب ساییده بنوشانند سیاه مساوی ساییده فوراً نفع میکند
دفع میکند و صعتر فارسی کندر زعفران و مصطکی سنبل الطیب گلاب ساییده بر شکم ضماد کنند و سعوط نخ درخت عشر خشک کرده با فلفل سیاه مساوی ساییده فوراً نفع میکند
و بعضی گویند که اگر از خون کشف یعنی سنگ پشت و آرد جو و عسل هر سه مساوی بقدر فلفل حب ساخته یکی صبح و یکی شام بخورانند دافع صرع اطفال است و پوست بیضه
تر بد موصوف پودینه باغی مساوی کوفته بیخته در شیر دایه یا آب یا در عرق گرم طفل یکساله را یک ماشه و دو ساله را دو ماشه و علی هذا حل کرده در حلق ریختن نافع ام الصبیان
و ذبح اطفال است و این دوم مشهور است و دوای نسوت و پودینه است و صعتر و جند بید ستر زیره کرمانی مساوی ساییده سه حبه از آن در شیر حل کرده در حلق طفل ریختن بقول بوعلی
اکثر صحت می بخشد و ایضاً زنجبیل خردل کاشم نانخواه سوده در عرق گاوزبان حل کرده در جو رسانیدن مجرب است و جند بید ستر حلتیت باریک سوده بقدر چهار جو در شیر
حل کرده طفل را دراول شهر سه روز و کذا در وسط شهر و آخر آن سعوط کنانند که مجرب و معتمد علیه است **بغدادی** گوید که سعوط پوست بندق هندی در تخم بنفشه و مرزنجوش صرع الصبیان را نافع است
و ابن تلمیذ دوا را العنصل عسل یشمه قدری سداب خته و در ازاله صرع صبیان تجربه کرده **و ابن نوح** گوید که عاقر قرحا سوده بعسل سرشته در سه روز ملعقه دادن رافع
صرع است و سیما در صبیان گویند که اجوا زان فاوانیا است و بقول رازی اگر شونیز پسر کرسا ساییده در عسل آمیخته بدهند برای صرع اطفال از منجربات عجیب بی نظیر است و این
دوا را تقسیم میکنند که مجرب برای انحلالیت است و دیگر دواهائی که در صرع بزرگان مذکور شد در اینجا هم سود مند بود و باشد این مرض بعد بلوغ خود بخود زائل شود و گویند که اگر قیصوم سوخته
مولود را در ساعتی که تولد کنند بلیسانند صرع عارض نشود **اقوال اکابر** شیخ میفرماید صرعی که آنرا ام الصبیان نامند میتواند بود که نزدیک بعضی اطبا از قبیل صرع صفراوی
و لهذا علاج آن از تبرید و تطیبه قلبی بدان زاید بر ن سعوطات بارده رطبه و دوشیدن شیر بر سر نموده اند و اگر طفل باشد دایه را بنوشیدن چیزی که شیر او را تر کنند دستور
در خانه سرد و یا سرد ابه خوش هوا امر میکنند و مشابه است که این نزدیک ایشان صرع صفراوی یا مانیائی باشد و استعمال این اسم نزدیک متقدمین اطبا مشهور نیست **ایضاً**
که معالجه صرع صبیان باین طریق کنند که اصلاح غذای مرضعه نمایند و مائل بجانب لطیف گردانند با وجود جودت کیموس مرضعه را از جمیع اشیا که مولد شیر مائی یا فاسد یا غلیظ
باشند پرهیز کنانند و از جماع و حمل او را منع نمایند و طفل را از چیزی که در آن منافعت از جاج باشد مثل آوازهای بزرگ بلند مثل آواز طبل و بوق و رعد منع کنند و از صیاح و
و از بیخوابی و غضب و خوف و سرمای شدید و گرمای سخت و سوء هضم اجتناب کنانند و تکلیف ریاضت قبل از طعام برفق دهند و حرکت بعد طعام بران حرام است و اگر مستعمل شود
بود و او بحیکه مستفرغ بلغم برفق باشد بعمل آرند و گاه گاهی قی کردن او را بسهل الشان و سود دارد و گفته اند شکر سرخ و عسل بخورانند و سداب سایر الملطفات ببویانند سر آنکه تشنج
که مذکور شد گاهی ایشان را کفایت کند **جرجانی** و ایلاقی مینویسند که باید دانست هر صرعی که اطفال را افتد ام الصبیان نباشد و در آن اعتماد بر علامات مواد باید کرد و در علاج
که واجب گردد و دایه را باید فرمود و او را از جماع منع باید کرد و کودک را نگاهدارند تا ناگاه آواز قوی چون آواز طبل و جلاجل و مانند آن نشنود چنانکه ترسد و اگر ماهی سخت
و ناگوار بدین غذا نگاه باید داشت و سداب بو یانیدن سود دارد **جرجیس** و رازی گفته اند که گاهی صبیان را تشنج یا بس حادث میشود و عامه آنرا ام الصبیان نامند
در این روغن بنفشه نیمگرم نشانند و شیر و روغن بنفشه بر سر نهند و در بینی چکانند و بموم و روغن بنفشه و لعاب اسپغول بر ... نمایند و اگر طبع قبض گردد بشیاف مسهله حقنه
دهند و از اطلاق اسهال متعرض نشوند و از آن حذر کنند و شیر زنان یا دختران یا بز یا خر بر سر و ش ند که بصرع حادث از یبس و تشنج نفع میکند **بعضی** گویند که شیر دختر
یا پسر روغن مغز تخم کدو یا روغن بادام سعوط کنند و شربت بنفشه با آب کدو یا لعاب اسپغول بشکر یا لعاب بهدانه بشکر یا لعاب خطمی و نیز تخطو نا بشکر یا شربت نیلوفر و ماء الشعیر یا ماء الشعیر
بر روغن بادام و شکر و یا مطبوخ قطعه کدو بشکر و یا آب انار شیرین لعاب اسپغول بر روغن بنفشه اندک اندک هر ساعت بیاشامند و بر پشت و گردن روغن بنفشه و روغن کدو
و بر سر و گردن و پشت روغن اتن بمالند و تعریق و تعنیق و صلب و شیر نمایند و خطمی و گل بنفشه ساییده با آب و روغن کنجد پخته نیمگرم بر سر ضماد سازند و یا جو مقشر و بنفشه
و اکلیل الملک با بونه بروغن کنجد پخته بر سر و گردن ضماد کنند و در آب مطبوخ گل بنفشه و یا روغن کنجد نیمگرم نشانند و با آب مطبوخ تخم خطمی و گل کدو و نیلوفر و یا مطبوخ

از ضربه و سقطه بر قحف که باعث ورم نگردد و یا ایذاء از بخارات فاسده اخلاط یا بخار عضو سمی یا کیفیت ردیه سمیه چنانکه در صرع مذکور شد و یا باعث امتلاء خلطی غلیظ بود که بطون دماغ را ممتلی گرداند یا امتلاء عروق سر کثیر که مجاری روح یکبارگی پر سازد و چندانکه روح قلبی اصلا نفوذ بسوی دماغ نماند و این نوع را خناق قلبی گویند و خلط غلیظ در اکثر بلغم لزج بود و یا بلغم مخلوط بسودا و یا خون غلیظ و گاهی ماده سوداوی باشد و عام است که اخلاط مذکوره ورم عظیم پیدا کنند و از جهت امتلاء و از جهت تمدد موجب سده شوند ولیکن فی الحقیقت قرانیطس و لیثرغس است که بسکته منجر گشته و این نوع سکته صعب بود خواه ماده حار باشد خواه بارد و یا بغیر ورم باعث سده گردد و این قسم در اکثر سهل بود **طریق تشخیص** این مرض و اسباب آن بدانکه گاهی انسان را چنان سکته صعب عارض شود که دران نفس ظاهر نبود و نه کف آید و نه غطیط باشد و نبض بالکل ساقط گردد حتی که صاحبش مشابه مرده بود و در میان او و میت فرق مشکل شود و با این همه زنده ماند و تدبیر خلاصی یابد و سالم گردد لهذا جالینوس گفته که در دفن او تا مدت هفتاد و دو ساعت که شبانروز بباشد تاخیر کنند مگر وقتیکه بدن او کبود و منتفخ یا گنده نشود و بیش ازین صورت طبیب را باید که اول فرق کند در میان سکوت و میت و او چنان باشد که پنبه منفوش یا پشم باریک کبوتر و غیره را بر سوراخ بینی صاحب سکته نهند اگر پنبه حرکت نماید معلوم کنند که زنده است والا مرده لیکن در اثنای این عمل آن پنبه از تنفس مردم و باد محفوظ دارند و همچنین اگر در مردمک چشم صاحب سکته شبیه خود یا عکس چراغ معلوم شود زنده بود والا میت و ایضا در ظرفی که بغایت رقیق الجرم باشد آب یا سیماب اندازند و آن ظرف را بر سینه نهند و بنگرند اگر زنده است در آب یا سیماب حرکت محسوس شود والا فلا **و بالجمله** هرگاه معلوم شود که مریض زنده است بهر تشخیص این مرض از مقربین او حال تقدم عوارضی که مقدمه سکته اند مثل صداع و گرانی سر و دوار و سدر و دوی و طنین و تخیل شعاع و کسل در حرکات و اختلاج همه بدن و برهم سودن دندان در خواب و انتفاخ عروق گردن و سرخی دست و پا و اکثر بول زنگاری و نیلگون آسمانجونی یا مائل بسیاهی و رسوب تخالی دریافت نمایند و بعده بهر ادراک اسباب مرض حال تقدم رسیدن سرمای شدید بدماغ و یا صدمه بر سر و یا بودن خلل در عضوی پرسند اگر رسیدن سرمای یا ضربه و سقطه بیان کنند سببش همان باشد و اگر تقدم خللی در عضوی گویند سبب سکته ایذای دماغ بمشارکت آن عضو بود والا نبض و بول ملاحظه نمایند اگر تب معلوم شود از تقدم ظهور اعراض سرسام و لیثرغس یا ضربه و سقطه سوال کنند و درین صورت سببش ورم دماغ بود و اگر تب نباشد بر روی و چشم و سحنه و دهن و بینی مریض غور نمایند اگر رنگ چهره و چشم سرخ یا کبود و مشابه مخنوق بود و رگهای گردن متمدد و ممتلی و عرق بر پیشانی ظاهر گردد و تنفس بی غطیط باشد و دیگر آثار غلبه خون و سن و وقت و تدبیر متقدم موجب کثرت دم یافته شود سکته دموی باشد و اگر تیرگی رنگ و خفقان و دیگر آثار سودا مدرک گردد سکته سوداوی باشد و اگر سفیدی رنگ و ترهل بدن و کثرت بزاق و بلغم بر بینی معلوم شود سکته بلغمی بود

علاج سکته بلغمی

اگر باوجود آثار غلبه بلغم بر چهره مسکوت سرخی یا تیرگی محسوس شود فصد سر رو یا صافن بر همه تدابیر مقدم دارند یا حجامت مع الشرط یا بلا شرط بر قفا نمایند و دهن او را بهر حیله که ممکن باشد بکشایند و پر مرغ بروغن سوسن یا زیت یا روغن دیگر چرب کرده در ایارج فیقرا یا مکرر آلوده بحلق انداخته حرکت دهند تا قی آید و یا شبت و کندش جوشانیده و شهد و نمک آمیخته در گلو ریزند و بپر مرغ مدد کنند که قی آوردن فائده تمام دارد و اگر دندان برهم نشیند گره زیر دندان نهند بعده مثرودیطوس یا تریاق فاروق نیم درم یا تریاق اربعه یا معجون فنجنیا بماء العسل یا مطبوخ انیسون و دارچینی و قاقله و بادیان و گلقند عسلی حل کرده در حلق چکانند چند مرتبه و اگر حاضر نباشد مصطگی و انیسون و زیره سیاه جوشانیده صاف نموده گلقند عسلی داخل کرده نیم گرم بدهند و یا عود صلیب دو سه توله کوفته یا گلاب یا عرق کیوره در حلق ریزند و یا سداب چند بیدستر عود صلیب و اسطوخودوس کوفته بیخته یا جوارش جالینوس در عرق بادرنجبویه حل کرده در حلق اندازند و یا دواء المسک حار در عرق بادرنجبویه و عرق گاوزبان حل کرده در حلق چکانند و یک مثقال حلتیت در ماء العسل حل کرده چکانیدن نیز مفید بود و سخت بندند ساق و بازو و بعصابها محکم بندند و کف پای سخت بمالند و بکوبند که در جمیع انواع سکته نافع است و حقنه حاد که دران قنطوریون و قیق و شحم حنظل و فرفیون و امثال آن باشد و شیاف بعمل آرند و کندش و فرفیون چند بیدستر و قرنفل و یا مشک و غالیه و سداب بویانند و یا بارزد و چند بیدستر باهم در آب سوده بخرقه آلوده نزدیک بینی باو بدارند و فلفل سیاه و سفید و خربق سیاه برابر سوده بلیات و مرات سعوط کنانند تا بهوش آید و یا کندش و شونیز و فلفل و چند بیدستر و خربق و مشک بآب مرزنگوش یا برگ سداب خیسانیده در بینی بندند و یا سداب و جند و شونیز و خربق و مشک را نفخ کنند و یا شحم حنظل و قثاء الحمار و نوشادر کنند فلفل سیاه اسطوخودوس کوفته بیخته بدمند تا عطسه آید و دیگر سعوطات عطوسات محلله که در علاج سبات و لیثرغس مذکور شد بکار برند مثلا آب سداب و آب برگ مرزنجوش تنها یا مرکب در بینی چکانند و اگر دهن و کلکنگ یا دیگر ادویه را افزایند یا اضافه مشک و صبر کرده اند تا نفع نمایند

آب مرزنجوش در بینی مفید بود خاصه در ابتدای شهر و قبل نوبت و استشمام صبر و زعفران نمایند تا آنکه عطسه آید و خردل سائیده در سرکه تر کرده بر آهن گرم ریخته رسانیدن بخار آن
بدماغ و تکمید بر نمک و سبوس گندم و بستن آن بر سر نافع بود و پرهیز مرضعه و اصلاح حال شیر آن اجتناب از اشیای مبخره و مولده بلغم ضرور است و چون اکثر ماده این مرض رطوبت
بود و در ابتدای ماه که زائد النور باشد اطفال را این مرض بیشتر افتد باید که طفل و مرضعه او را از تدابیر بارده مرطبه باز دارند و اندکی جند بیدستر و عود صلیب و مشک سوده بر دور آتش بخور نمایند
خصوص در شبها و هنگامی که طفل گریه بسیار بی سبب ظاهر کند و یا سوء تنفس و بیخوابی بود که آن از علامات تقدم این مرض است و نیز بر بناگوش و گردن و بینی و ناخنهای دست و پای
طفل بمالند و در پارچه قدری جند بیدستر و عود صلیب بسته در گردن او آویزند و نگذارند که طبع او قبض ماند بلکه ملین دارند و مرضعه از معاجین و جوارشات گرم چون دواء المسک
حار و حافظ الصحه برای اصلاح شیر دهند و طفل را از اجتماع آوازها مثل رعد و تفنگ و از غسل آب سرد و دیدن چیزهای روشن براق و آمدن بر بلندی و دیگر اسباب محرک
صرع محفوظ دارند و از اشیای مضر صرع مثل اغذیه غلیظه مرطبه بقولات و اشیای شیرین چرب و تیز و غیر آن که در صرع بزرگان مفصل مذکور شد پرهیز کنانند و باید که دایه طفل
حامله نباشد و شیر او متغیر الرائحه نبود و او را بدخول حمام مداومت امر نمایند و طفل را قبل از شیر دادن بانواع حرکت لائق او تحریک فرمایند و زیر ساده او سداب و شبت بدارند

سکته

و آن معطل شدن اعضاست از حس و حرکت بجهت سده تامه که در بطون ثلثه دماغ و در مجاری روح افتد چنانچه روح نفسانی را از نفوذ او بسوی اعضا یا روح حیوانی را
از نفوذ بجانب دماغ یکبارگی منع کند و این مرض بغتةً افتد و هرگاه عارض شود چشم صاحب او کشاده یا بسته باشد و بر پشت یا پهلو افتاده یا نشسته بود بر همان حال بماند
و مثل خفته بود و بقول شیخ اگر با وی آلات نفس معطل یا ضعیف شود و نفس سهل نبود بلکه در بیخ آن کف در دهن باشد و وی فترات مثل اختناق رحم بود و یا بغطیط باشد
و این صعب‌تر بود و بر عجز قوت محرکه اعضای نفس دلالت کند و سخت‌تر آنست که دران نه نفس ظاهر شود و نه کف و نه غطیط پس اگر آفت عظیم در نفس نباشد و در حلق او
چیزی بچکانند فرو رود و از بینی بیرون نیفتد او اگرچه امیدوارتر از دیگر اقسام بود و لیکن از خطر عظیم خالی نباشد و بقراط گوید که سکته اگر قوی باشد صاحب او به نشود و اگر ضعیف
بود علاج او سهل نباشد و گاهی اطبا سکته گویند و بدان فالج عام هر دو شق مراد ایشان باشد و اگرچه اعضای وجه سلیم بود و گاهی استرخای یک شق را سکته آن شق گویند و این
در کلام بقراط آمده است و سکته در اکثر امر منحل بفالج و لقوه گردد و بقراط گوید که اگر صداع رفته رفته بصحیح عارض گردد و پس سکته افتد با تنفس و خرخره قبل از روز هفتم هلاک شود
لیکن اگر او را تب آید و ماده بگدازد خلاص یابد و بدانکه سکته اکثر [illegible] ابدان و تدابیر رطبه افتد و خصوصاً اگر در آنجا با رطوبت برودت نیز باشد و اگر صاحب
مزاج حار یابس عارض شود صعب باشد و سکته از حرارت کمتر افتد و هرگاه ماده فالج در هر دو جانب منبسط گردد سکته پیدا کند چنانکه ماده سکته که در یک جانب جاری شود
فالج احداث نماید و اکثر سبب سکته در بطنین مقدم دماغ بود و کسانیکه بسبب [illegible] اذیت خون بفصد محتاج باشند هرگاه فصد کنند از ان راحت یابند و هم باشد که از تاخیر
فصد سکته یا فالج افتد و استدلال ما سکته دائره تناول ادویه حاره حادث است که هرگاه ادویه حاره زیاده تناول نمایند [illegible] گاهی سکته از امتلای شراب بکثرت
ضعیف حادث شود و این نوع سکته قتال است مگر آنکه با وی تب آید یا تکلم کند در ساعتی که خمار او منحل گردد و سکته که دران نفس محسوس بود امیدوارتر از آنست که دران
کف ظاهر شود چه کف نشان عجز قوت محرکه اعضای نفس است [illegible] آن ردی باشد و در اکثر علاج نپذیرد و هر قدر که مرض قوی‌تر باشد تنفس شدیدتر بعظم بود و غطیط
یعنی خرخره در سینه بنابر صعوبت تنفس استکراه او مسموع گردد و هرگاه مرض قوی نبود غطیط کمتر و تنفس سهل‌تر باشد و چیزی رقیق که در دهن ریزند فرو برد و گاه علت
قوی بود آنرا فرو نتواند برد و از بینی خارج گردد و از سعوطات عطسه نیاید و در دهن کف آید و این هرسه علامت ردی است و ایلاقی گوید که اگر تنفس بسهولت بود لیکن
بلا انتظام باشد که گاهی ضعیف و گاهی زیاده گردد بسا این هم علامت صعوبت علت است و کسی را که اختلاج همه اعضا عارض شود دلیل او را سکته واقع شود و نزدیک هلاک گردد
و جرجانی گوید آنجا که سبب سکته ضعیف باشد اگر کشاده شود بفالج کشاده شود یا بلقوه یا بهر دو و گاه باشد که سبب سکته قبض طبع باشد و بدین سبب علاج حقنه
و شیافات مسهل قوی باید کرد و بسیار باشد که صاحب صداع بارد یا صاحب [illegible] بی تنقیه بادویه و اغذیه گرم خورد و بدان سبب ماده بحرکت آید و بجانب دماغ رود
و سبب سکته گردد و مسیحی گوید که سکته در اکثر امر علاج نپذیرد و خاصه قسم صعب از ان و اگر ضعیف باشد و باندک غطیط و جید التنفس باشد امید از علاج او قطع نباید کرد
و تا ممکن بود دفن آن جلد نمایند الحاصل سبب سده سکته یا انقباض دماغ باشد یا امتلای آن و موجب انقباض رسیدن سردی قوی است دفعةً بر دماغ یا الم شدید

عصارۂ افسنتین و قطلاطیحی دل در راب ریحان و قرنفل که مسمی بفر بخمشک ست وکذا خردل بزیت وکذا جند بیدستر بزیت وکذا کباش قرنفل وکذا جوز بوا وکذا روغن بیت که دران بودینه پخته باشند وکذا گوگرد وکذا روغن عاقرقرحا وکذا روغن گل زیتی و دران عاقرقرحا پخته وکذا گل سوسن وکذا سرکه و روغن گل زیتی وکذا روغن بلسان و زیت کهنه و ضماد معده سنبل وجند و مصطکی وکباش قرنفل و موم و روغن بان و سعوط خردل و یا جند بیدستر بروغن بادام و یا آب اسقولوقندریون بروغن بادام و یا قنه بروغن بادام و یا کبریت بقدر عدس و یا جاوشیر و یا روغن قندول و یا عصارۂ افسنتین و بخور جند بیدستر و گوگرد داشته واظفار الطیب هر واحد و شم شونیز و قنه دائم و سرکۂ عنصل و جاوشیر و غالیه و انقاس کبوتران و جنطیانا و برگ دقلی کوفته در خرقۂ کتان بسته بو بیدن تا عطسه آید و تی باد و خال پر مرغ مطبوخ بروغن کنجد و صمغ حرشف و یا مطبوخ بشیرج و جوز الرقع و حمول روغن بلسان و زیت کهنه و حقنه بطبیخ نانخواه وکذا بورۂ ارمنی و آب چقندر و بسفایج و غاریقون وکذا بمرارۂ نرگاو مع ادویۂ حقنه وکذا بماء العسل مع دیگر ادویه وکذا با آب مالح مخلوط بالعسل وکذا شحم حنظل وکذا روغن بادام تلخ وکذا آب مطبوخ قنطوریون دقیق وکذا آب چقندر و مری و شکر و سماک طعام و محموده و نفوخ فرفیون و عاقرقرحا و شرب سنبل هندی و یا خاکستر شاخ کرم با آب سرکه و یا مرقۂ کرنب و یا آب آن و یا شحم حنظل و یا ایارج یا مطبوخ حاشا یا مصطکی و یا شراب عسل و یا شراب مویز و یا طبیخ قنطوریون بعسل و یا سرکۂ عنصل و یا بیخ سوسن و یا جاوشیر و یا روغن قندول و یا جرجل و یا جنطیانا و یا روغن بلسان و زیت کهنه و یا انجبین عسلی و یا اتقل فرفیون سکبینج اشق جاوشیر صبر جند بیدستر حرمل شحم حنظل هر یک یک درم شربت از مثقال تا دو مثقال حسب سن و قوت و لعوق عسل دائم و شرب و ضماد شونیز وکذا روغن غار و غرغرۂ طبیخ کندش و یا شحم حنظل و یا مرزنجوش و یا ایارج فیقرا و سرکه و غذا آب مرغ بشبت و مصطکی و دارچینی پخته و یا کبوتر بچه که سرو گردن او دور کرده باشند تنها یا نخود سرخ پخته و یا آب نخود سرخ مطبوخ مطیب بزیت و صعتر نافع سکته است

اقوال حکما مسیحی گوید که اگر سکتۂ بلغمی باشد کوشش در کشادن دهن او دخال پر مرغ بروغن تر کرده و یا ایارج فیقرا آلوده باید کرد تا قی آید و بگیرند شحم حنظل و بخور مریم و قنطوریون دقیق و عرطنیثا و خربق سفید هر واحد قبضه در سه رطل آب بپزند تا رطل بماند پس صاف کرده نیم رطل از آن گرفته حقنه کنند پس اگر به سبب خارج شود و خلط برنیاید اعادۂ آن باید کرد تا رطوبات بسیار خارج گردد و کندش و خربق سفید اندک اندک در بینی دمند و اندک تریاق یا معجون بلادر در ماء العسل یا طبیخ انیسون حل کرده در حلق اندازند و تابۂ آهن گرم قریب سر بدارند تا آنکه موی سر بسوزد و اگر افاقه نشود موی سر تراشیده بخردل سوده و جند بیدستر بسرکۂ کهنه طلا کنند و سداب و قرنفل و مشک و جند بیدستر و بسباسه ببویانند و بعد افاقه تا چارده روز همین تدبیر نمایند و بعد از ان روغن بید انجیر بطبیخ اصول و ایارج فیقرا بنوشانند پس در هر سه روز ایارج جالینوس یا لوغاذیا یا ارکاغانیس بخورانند و غرغره بسرکۂ عنصل و ایارج فیقرا و مویزج و عاقرقرحا و پوست بیخ کبر و خردل استعمال نمایند و بفلفل و جند بیدستر و کندش عطسه آرند و غذا اسفیدباج گنجشک و قنابر و بچۂ کبوتر و نخود دهند و ماء العسل معمول با فاویه و حب ایقون و شراب متخذ از مویز و عسل بنوشانند و بعد انحطاط مرض در حمام داخل کنند و عرق آرند و روغن ناردین که دران فرفیون و جند بیدستر حل کرده باشند یا روغن قسط بمالند شیخ میفرماید که با سکتۂ حادث از بلغم اگر علامات غلبۂ خون یافته شود فصد صافن کنند پس حقنۂ قوی العمل آرند و شیافات قویه بردارند که دران صمغ و زہرۂ گاو افتد بعده چیزی که نفوذ آن در حلق سهل باشد بنوشانند و از حبوب معتمده در خورانیدن ایشان حب فرفیون ست و بعد از ان بر سر و اعضا تکمادات سخنه و نطولات معمول از آبیکه دران حشایش مسخنه مثل شبت و شیح و مرزنجوش و برگ ترنج و پودینه و حاشا و زوفا و اکلیل الملک و صعتر جوشانیده باشند و از روغنها که دران قوت این حشایش باشد و روغن سداب استعمال کنند و گاهی دران عاقرقرحا و جند بیدستر و جاوشیر و قنه حل کرده میشود و یا بر همه بدن در زیت گوگرد امیخته بمالند و اگر تکمادات از قرنفل و هیل و بسباسه و جوز بوا و دوج باشد صواب بود و پای او بروغن گرم مسخن و آب گرم و نمک بمالند و فقرات را بمیعه و روغن زنبق تمریخ نمایند و بر نخاع خردل و سکبینج و جند بیدستر و فرفیون ضماد کنند و از ادهان جید برای ایشان روغن قثاء الحمار و روغن سداب و روغن اسقیل معمول بزیت کهنه ست یا بتر کردن عنصل رطب در روغن مذکور تا چهل روز و یا بجوشانیدن او دران بایں نحو که بگیرند زیت کهنه یک قسط و اسقیل دو اوقیه و بپزند تا آنکه مهرا شود و همچنین روغن عاقرقرحا هر دو وجه مذکور ساخته و هر روغن که بر ایشان استعمال کنند اصلاح او بتغلیظ کردن او بموم نمایند تا واقف ماند و سائل نشود و می باید که از مروخات ضعیف ابتدا کنند اگر فائده نشود بقوی تر نقل کنند و بعد تنقیه بحقنه وغیره باک نیست که در بینی او کندش و سعوطات قوی و روغنهای قوی استعمال نمایند و آهن گرم کرده مقابل سر او بدارند و ضمادات محلله بر سر

بعمل آرند قوی تر باشد سعوط عود صلیب ... در روغن بابونه یا روغن نرگس آمیخته نیز مفید بود یا آب سیتر تنها استعمال نمایند یا کندش بوره ارمنی صبر سقوطری آب پیچ چقندر حل کرده ... چند قطره در بینی چکانند و عاقرقرحا دارچینی سنبل الطیب کوفته بیخته بروغن بابونه و روغن حنا آمیخته در بینی چکانیدن مجرب بعضی اطباست و سلطان محمد مراد در مجربات خود نوشته ... گل خیری سعوطاً سکوت را افاقه میدهد و مجرب است و اگر بعد او بخور دهد باز این جز عود نکند و سنبل الطیب عاقرقرحا نمک هندی آرد جاورس کوفته در کیسه کرده گرم نموده تکمید کنند و یا قطعهٔ نمد گرم کرده و یا خشت گرم کرده بر سر گذارند و کلاه نمد بر سر نهند و بالای آن تابهٔ آهنی گرم کرده گذارند چندانکه موی از گرمی بسوزد و یا موی سر تیز اشد و چند بیدستر فلفل فرفیون کندش زنجبیل شونیز قرنفل قاقله عاقرقرحا بسرکهٔ کهنه بسر طلا نمایند و ضماد خردل سرخ فرفیون شیطرج هندی تخم انجره ساوی کوفته در سرکه آمیخته بعد حلق سر ... مفید است ضماد علوبیجان نیز نافع گل سوسن ازرق و جند بیدستر و جوز بوا و خردل و شونیز و فلفل سیاه فاوانیا و عاقرقرحا کوفته بیخته در سرکهٔ عنصل آمیخته بعد حلق سر بر سر و اصل نخاع ضماد سازند و اگر از استعمال قی و حقنه و تابهٔ گرم وغیره بهوش نیاید اول موی سر ستره و مفرحات مانند خردل جند و فرفیون و قرنفل و سیر وغیره بر آنجا ضماد نموده کلاه نمد پوشانیده تابهٔ گرم نهاده ببندند که آنجا را فی الفور متقرح ساخته بهوش می آرد و بر سر شرط زدن و سیماب یا ادویهٔ مقرحه خاصه حب السلاطین آب بسته ... الیدن عجیب الاثر است کذا بعد چند شرط خفیف بر تارک مریض حجامت کرده بول آدمی سایید مالیدن مجرب است اگر مومیائی و توتیای سبز نوشادر چوک در سرکهٔ عنصل یا آب لیمو ساییده بر سر مسکوت کلک زده بمالند زود بهوش آید و ادویهٔ محلله مثل عاقرقرحا و سنجاسفت و وج و بابونه و سداب وغیره جوشانیده و روغن قسط داخل کرده بر سر ریزند تفاریختن و ثفل آن بر یافوخ داشتن مفید و تمام بدن را مدام بگو گرد و سرکه و میعه سائله و روغن زنبق طلا کنند و یا روغن ناردین که در آن فرفیون و خردل حل کرده باشند بدن را بچرب بپیند و بمالند و سر را بجند بیدستر و شونیز بمالند و در تسخین بیخ خر سر بیشتر کوشند و روغنهای گرم مثل روغن سداب و سوسن مانند آن با موم مرکب کرده گرم گرم بر مهرهای گردن و مهرهای پشت بمالند و این بخور از ترکیب علوبیجان نافع موی نسان بمقراض قطع کرده و شنه اظفار الطیب اظفار الکلب جند بیدستر گوگرد زرد فاوانیا عود قماری ساوی کوفته با آب فانیذ چهار مقدار مثقال بسازند و بر آتش نهاده مقابل بینی مسکوت بدارند و این حب از اختراع ایشان است جند بیدستر کید انگ عاقرقرحا فاوانیا جوز بوا بسباسه قرنفل هر یک نیم دانگ کوفته بیخته بروغن ترخ و آب مرزنجوش و آب ترنجمشک آمیخته بر حبات مالند و گویند که سر برهنه نموده تا زیاده گلاز چرم دوالی ساخته باشند تا دو صد ... و مریض را بهوش می آرد و ایارج فیقرا بروغن سوسن لت کرده بر مقعد ضماد کردن در افاقهٔ مسکوت مجرب بدیع محمد مراد است **و بعد از افاقه** جند بیدستر کماشه ... زر آوند طویل و ماشه در عسل موقوا آمیخته بلیسانند یا لالیش مادالعسل بنوشانند و مجنین مصطکی جدوار جند بیدستر پنج ... یا از نیم درم تا یک درم تریاق کبیر شیر و دطوش ... بالله آب مطبوخ بادیان بیدهٔ سیاه انیسون مصطکی عسل بدهند و ادویهٔ گرم بر سر ضماد نمایند و نضج ماده بنضج بلغم نموده بعد روز چهارم یا هفتم یا چهار دهم ... بحسب ضعف ... قوت آن اسهال ... و حب ایارج ... تنقیه نمایند و اگر حاجت افتد بار دیگر ... منقی ... تنقیه کنند و گویند که جهت تنقیهٔ دماغ حب ایارج یا لوغاذیا وقت شب بدهند و صبح مطبوخ افتیمون ... مطبوخ علوبیجان ... بنوشانند چهار بجورنو و یا زیاده حسب شان بدهند طبیب ... تنقیه خاص غرغره کا دادن ... و نطولات و سعوطات بکار برند و این تکمید نیز مفید است نمک طعام و نیم پانه و چادر ... مشت بسباسه تولهٔ نیم کوفته در پارچه بسته بکار برند و این نطول نافع اکلیل الملک بابونه سنجبویه عاقرقرحا صعتر جوز بوا عشبه یک یک سه توله مالیدن روغن مبارک از تجارب ... است این سعوط دیگر ... است تب ... اگر کونگک ... یا ... آب ... بیجان ... ماشه بروغن زنبق ... ماشه بدستور بکار برند و غرغره با ایارج فیقرا و عاقرقرحا و خردل و سکنجبین ... مفید است بعد تنقیه ... میل مزاج استعمال تریاقات و معاجین مثل ... و مثرودیطوس یا شلیثا یا جند بیدستر یا یک مثقال حلتیت یا جند بیدستر ساله ماشه در ماء العسل حل ساخته مناسب بود و استعمال اطریفل صغیر مقوی یا مطبوخ ... ایارج فیقرا مفید ... و بعد از تنقیه تا حصول صحت تا بست و چهار روز این ماء الاصول بدهند بیخ کرفس بیخ کبر پوست بیخ بادیان پوست بیخ کاسنی هر یک ... سطوخودوس ... بادیان ... هر یک چهار ماشه اصل السوس ... ماشه گلقند عسلی چهار توله روغن بادام تلخ و یا بید انجیر مرکب ... ماشه اضافه نموده بنوشانند و در هر هفته یک بار حسب ایارج یا لوغاذیا بدهند و معجون ... و شوربای گنجشک یا کبوتر یا کبک یا تیهو یا مرغ یا دراج زیره و فلفل و دارچینی و صعتر و قرنفل و قاقله بسیار داخل کرده بنان تنوری غذا سازند و بجای آب ماء العسل دهند و یا عرق گاوزبان حسب حاجت بنوشانند و در هر هفته ایارج کبار ... ایارج روفس استعمال کنند و بعلاج فالج رجوع نمایند زیرا که این قسم سکته اکثر منتقل بفالج می گردد

ذکر بعض ادویهٔ مفید سکته

نفوخ مشک ... اطلاء در ادویه ... سعوطاً ... کندر روغن خیری زر ... سعوطاً و طلاءً ... قطور آن در بینی مجرب ... است ... روغن بادام تلخ و یا جابه ...

تا آب مطبوخ انیسون و مصطکی بدہند وگاہ گاہی عسل بلیسانند و تکمید سر بآب مطبوخ بابونہ برنجاسف صعتر پودینہ قرنفل سلیخہ بسباسہ اشنہ عاقرقرحا نمایند
و با طلیہ کہ در علاج لیثرغس مذکور شد طلا سازند و اگر بایں تدبیر صلاح نیابد تابۂ آہن گرم کردہ بر سر نہند تا آنکہ موی بسوزد و غذا نخود آب بزیت مغسول در زیرہ
اندک نان خشکار دران مالیدہ بدہند و مدام تا گذشتن ہفت روز ہمین تدبیر بعمل آرند و اگر افاقہ نشود و کلام نکند این تدبیر تا دہ روز بکار برند و اگر افاقہ
نشود و امر او صلاح نیابد ماء الاصول بروغن بید انجیر کہ دران ایارج مخمر بعسل مالیدہ باشند اندک روغن بادام تلخ بران چکانیدہ بدہند و این سہ روز
تا پنج روز بدہند تا در بول آثار نضج ظاہر شود و غذا نخود آب باشد و بعد ازان این حب از دو نیم درم تا سہ درم بدہند تربد خراشیدہ ایارج فیقرا ہر واحد یکدرم
ہلیلۂ کابلی حب النیل ہر واحد چہار دانگ شحم حنظل شیطرج ہندی جاوشیر ہر واحد دو دانگ جند بیدستر یکدانگ ہمہ را نرم سودہ جاوشیر را در آب گندنا
حل کردہ سرشتہ حبہا سازند و اگر ازین صلاح نیابد ایارج جالینوس و شبا دریطوس و مثرودیطوس بتدریج دہند و بعد آن تریاق کبیر بدہند و غرغرہ بایارج
و عاقرقرحا و خردل سازند و غذا نخود آب بکبوتر بچہ در پرواز آمدہ و گنجشک و قنبرہ باشد و شربت عسل با فاویہ ساختہ و خندیقون و شراب ریحانی بمقداریکہ
ذہن او را متغیر نگرداند یا نبید زبیبی و عسلی بنوشانند و چون آن مرض بانحطاط آید در حمام داخل کنند و روغن بلسان یا روغن قسط یا روغن ناردین ہرچہ حاضر
باشد و دران اندک جند بیدستر و عاقرقرحا حل کردہ باشند بر سر مالند و باید کہ از دادن این معجونات در اوقات شدید الحرارۃ و بلدان حارہ اجتناب کنند و حذر
و کسی کہ در بدن او حرارتی ظاہر شود دران جودت تمیز بعمل آرند طبری گوید کہ سکتۂ حادث از خلط بلغمی لزج عسر الانحلال منقسم بدو قسم ست یکی آنکہ سکتہ
غطیط کنند شبیہ بغطیط نائم و کسیکہ از سکتہ غطیط کند و در دہن او کف آید البتہ خلاصی نیابد دوم آنکہ با وی غطیط نبود و تنفس و حرکت شرایین
در بدن ظاہر نباشد و مثل میت بود و اکثر این قاتل و کمتر آن عسر باشد و علاج نوع اول اینست کہ خرقہ آبیکہ دران صبر و افسنتین تر کردہ باشند
آغشتہ بر سبابہ پیچیدہ نہجی کہ ممکن باشد در دہن انداختہ تا فم مری رسانند و حرکت دہند و اندک ایارج بحنک بمالند تا قی بحرکت آید و حقنۂ حاد
کہ دران سکبینج و جاوشیر و قنہ و جند بیدستر و فرفیون اندک از انہا باشد بعمل آرند و اگر این ہر دو علاج فائدہ نکند سعوط بروغن کہ دران فرفیون و جاوشیر
پختہ باشند بکار برند و اگرچہ در سعوط خطر ست و اگر این اثر نکند امید صحت او نباید داشت و علاج نوع ثانی بعینہ ہمین ست و دران اینقدر زیادہ نمایند
کہ آئینہ گرم کنند و بر سر کلاہ نمد نہادہ بران آئینۂ گرم گذارند تا نمد و دماغ ازان گرم گردد و ایارج محلول بآب افسنتین در حلق ریزند و ساقین او محکم ببندند
و در بینی او فتیلہ ملوث بجاوشیر و جند بیدستر و مشک نہند و نطول بروغن زنبق سی درم فرفیون سہ درم نیمگرم بر یافوخ و شیون بریزند و در ہر دو گوش
دو فتیلۂ ملوث باین روغن نہند و یکبار بآب گرم و بار دیگر بحقنہای حادہ کہ مذکور شد حقنہ نمایند و چون سکتہ منحل شود و استرخا ظاہر گردد لزوم اغذیۂ
گرم مثل کبوتر بچہ در پرواز آمدہ مطبوخ بنخود سیاہ و زیت رکابی نمایند و در ہر ہفتہ یک شربت از حب منتن یا حب شیطرج یا حب سکبینج یا حب اصطمخیقون
بخورانند و در ہر چہل روز حقنۂ حادہ بعمل آرند و ما بین حقنہ و حب لزوم تناول ایارجات بمقدار واجب مثل مثرودیطوس و ارکاغانیس کنند و در ہر فصلی
از دو فصل سال ایارج لوغاذیا یا آب ہلیلۂ سیاہ و افسنتین و قنطوریون بخورانند بعد ازان تریاق کبیر مجرب بقدر یکدرم بسہ دفعہ در سہ روز بدہند
باین طریق کہ قسط تلخ و عود و وج ہر دو در شراب کہنہ بجوشانند و تریاق دو دانگ فضہ دادہ دو سہ جرعہ ازان شراب بنوشانند و در غذای او از عادت تاخیر نمایند
تا آنکہ گرسنگی سخت ظاہر شود بعدہ آبیکہ دران شبت و عسل و نمک بسیار جوشانیدہ باشند بدہند و در قی کردن کوشش نمایند بہر آنکہ اگر بعد انحلال
تریاق از معدہ و ظہور گرسنگی قی کنانند خلطی بقی بر آید کہ ازان بسبب غلظ و لزوجت و فساد رنگ آن تعجب کنند و بر پشت و سائر اعضا روغنہای گرم
بمالند و تدبیر مفلوجین در غذا و دوا کنند و در تدبیر آن تقویت دماغ بادویۂ حارۂ محللہ دائم زیادہ نمایند تا سکتہ عود نکند چہ اگر اعادہ نماید یکبارگی کشند
ایلاقی و جرجانی مینویسند آنجا کہ سبب سکتہ بلغم باشد و خون با وی آمیختہ بود علامات ہر دو پیدا باشد اول فصد باید کرد پس بتدبیر حقنۂ قوی
و شیاف مشغول باید شد و در شیاف جاوشیر و سکبینج و مقل و اشق و زہرۂ گاو و شحم حنظل داخل کنند و در قی کردن سعی نمایند و اگر سببش بلغم غلیظ لزج
باشد امید کمتر بود پس اگر طبیب امید بیند تدبیر استفراغ و انفتاح سدہ و گرم کردن دماغ کند بدین ترتیب کہ اول تنقیہ نمایند بحقنۂ تیز و اگر بدانند کہ مریض

نهند و اگر قی ممکن نباشد با دخال پر بروغن سوسن یا زیت چرب کرده بعمل آرند خصوصا چون در فم معده او امتلا معلوم شود و تخمه بران تقدم نماید از قی نفع تمام یابند و در قی فائدهٔ دیگر ست که تهوع و تکلف قی مزاج سر صاحب سکتهٔ بارد بارطب گرم کند و تسهیل ریاح ایشان بچیزی که مخرج او باشد باید کرد و ازان خفت یابند و گاهی مبادرت بداشتن کروهه در دهن که در صرع مذکور شد کرده می شود تا دندان او با یکدیگر فاسد نشوند و چون اندک قی کنند باید که روغن بیدانجیر مطبوخ بآب سداب هر روز دو درم بماء الاصول بنوشانند و بتدریج افزایند تا آنکه هر روز پنج درم ازان نوشیده شود و اگر ممکن بود بعد تنقیه بقدر بندقه از تریاق و مثرودیطوس و اثاناسیا و انقردیا و سجرینیا و مانند آن وجور کنند و از مفردات جندبیدستر مثقالی بماء العسل و سکنجبین عسلی یا سکبینج بقدر باقلا بدهند و عوض آب ماء العسل ساده یا بافاویه بحسب حاجت نوشانند و چون خفت یابند غرغره و معطس بکار برند و محاجم بشرط یا بغیر شرط حسب مادّه بر فقار رقبه نهند و در گهوارهٔ بجنبانند و بعد سه هفته بحمام برند و آنروز روغنهای گرم بمالند و آز غراغر نافعه برای ایشان بعد تنقیهٔ کلی طبیخ حاشا و پودینه و زوفا و مانند آنست در سرکه مخلوط بعسل و ایضا آب چقندر که دران عاقرقرحا و مویزج و حاشا و سماق جوشانیده باشند و قوی تر ازین آنست که بگیرند فلفل و دار فلفل و زنجبیل و مویزج و بورهٔ ارمنی و گل سرخ و سماق و کوفته بیخته بسرشته ازان شیافات سازند بعده بطریق مضوغ و غرغره در طبیخ زوفا با مصطگی استعمال نمایند و قریب اینست چون بهمین طریق بعمل آرند فلفل و دار فلفل و خردل و پودینه و آز مضوغات پودینه و مویزج و فلفل و مرزنجوش و خردل ست مفرد و مرکب بدان مثل گل سرخ و سماق آمیختن ناگزیر ست و وج از اشیای نافعه درین باب ست و تاثیر او قویست و مالش روغنهای حارّه مقوی روح که در اعصاب ست و برای جوهر اعصاب و محلل فضول که دران سختی نباشد مثل روغن سوسن برای ایشان نافع و بعد آن روغن مرزنجوش و روغن بابونه و شبت و روغن اذخر و خصوصا بر سر چه درین اعتماد بامراس و اجب ست خصوصا که روغنهای مذکوره از زوفا و صعتر و پودینه و حاشا و مانند آن قوت اخذ کرده باشد و تغذیهٔ اصحاب سکته لطیف تر از تغذیهٔ صاحبان صرع ست و صواب تر آنست که در روز بحران تنها اقتصار نمایند و نان با انجیر خشک ایشان را نیکوست و شرب بر طعام مضرترین اشیا برای ایشان ست و چون ارادهٔ انعاش قوت کنند اگر قبل غذا بریاضت خفیفه اقدام نمایند و اعضای مسترخیه را حرکت دهند باک نیست و بعد تناول غذا بسرعت خواب نکنند بلکه تا نزول غذا و انهضام آن صبر کنند و ایضا بیداری بسیار نشاید که آن دماغ را مانده میکند و از اغذیهٔ ابخرهٔ غیر منهضمه منحل میسازد لسبب منع آن هضم غذا را و قومی جو را با عدس پخته برای ایشان نیک دانسته اند و مویز و بادام و انجیر از نقلهای نافعه برای ایشان ست و شراب نو ایشان را موافق نیست بهر آنکه دران فضول ست و کهنه نیز برای آنکه آن سریع النفوذ بدماغ و قلب او ست بلکه موافق ترین شراب برای ایشان متوسط میان هر دو ست و چون سکوت راتب اید در امر او توقف کنند تا آنکه بکشاید که گاهی بحران میباشد و تا هفتاد و دو ساعت آنرا بگذارند و اگر چنین نباشد بلکه تپ بسبب ورم و عفونت بود آن مهلک ست و بدانند که در سکته و فالج مجاری تنگ میگردد پس اوویه مستفرغه استفراغ مادهٔ فاعل آن میکند مسیحی گوید که اگر چیزی از علامات داله بر غلبهٔ خون ظاهر نباشد باید که مریض را بچیزی از اغذیه و ادویه تا گذشتن هفتاد و دو ساعت بر مرض تحریک ننمایند و چون ازان تجاوز کند و مریض کلام نکند باید که در کشادن دهن او سعی نمایند و آب مطبوخ زیره و انیسون و بادیان که دران گلقند مالیده صاف کرده باشند نیم گرم بحلق بچکانند و عضل ساقین و بازو محکم به بندند و کف پای او بمالند و روغن گل و سرکه بر سر ریزند و حقنهٔ حاده مثل این حقنه استعمال نمایند بابونه اکلیل الملک خشک برنجاسف شبت جعده حاشا خسک قنطوریون غلیظ و دقیق هر واحد یکمشت عاقرقرحا قنابری الحمار جربق سفید شحم حنظل هر واحد سه درم عرطنیثا سداب هر واحد چهار درم تخم بیدانجیر پنج درم تخم کرفس نانخواه هر واحد ده درم همه را در پنج رطل آب بجوشانند تا یک رطل بماند پس نیم رطل ازان صاف کرده جاوشیر و سکبینج و مقل در قدری آب حل کرده هر واحد نیم درم بورهٔ ارمنی یکدرم روغن زنبق روغن ناردین یا روغن قسط هر واحد یک اوقیه آمیخته حقنه کنند که نافعست پس سعوط القوه و فالج بکار برند و اگر حاضر نباشد آب سیر افشرده باندک روغن خیری سعوط کنند و اندک کندش و جندبیدستر و خربق در بینی دمند و عطسه آورند و اندک سکنجبین عنصلی با آب گرم و قدری روغن خیری یا نرگس یا سوسن و نمک جریش و آب ترب افشرده در حلق او بقمع وغیره بچکانند و در حلق او پر بروغن چرب کرده یا بما یرج فیقرا آلوده بگردانند تا قی آید و بعد قی شربت عسل دهند و روز دیگر از قی اندک تریاق از نیم درم تا نیم مثقال بحسب حاجت یا اندک معجون بلادر

صفت حقنهٔ حاده

فلفل کندش جاوشیر هر واحد سه جزو سلیخه تیز خردل مر تر تفل هر واحد دو جزو اشق مشک هر واحد نیم جزو با آب کرفس سرشته بقدر نخود حبها سازند و چون افاقه شود
بروغن بمالند و با سفیدبا جات غذا سازند و تریاق یا شر و دیطوس دهند و تریاق الذهب مجرب است با آب بادیان و انیسون و زیره و اگر تریاقات مذکوره میسر نشود جلنجبین
دهند و بعد دو هفته ماء الاصول بروغن بید انجیر و شکر بنوشانند و ایارج جالینوس یا لوغاذیا دهند و این روغن در علاج این و سائر امراض بارد مجرب است و معروف
بروغن مبارک است ثوم تمامی یک اوقیه حلبه شونیز هر واحد نیم اوقیه جند بیدستر میعه فلفل سفید و سیاه هر واحد سه درم همه را در سه چندان زیت بسایند و باکه
تقطیر نمایند و حفظ او نمایند که مجرب است بهر نحو که خواهند استعمال نمایند و همچنین روغن بان بخاصیت است و این معجون از مختارات مجربه منست فلفل سفید و سیاه دار فلفل
دارچینی آمله هر واحد ده درم مر تخم کرفس غاریقون مصطگی مغز حب الصنوبر هر واحد پنج درم جند بیدستر تخم حنظل هر واحد سه درم بسه چندان عسل بسرشند شربتی از آن سه درم

علاج سکتهٔ دموی سوداوی

در دموی بر دو دست تمام فصد سر رو از هر دو دست نمایند و خون زیاده گیرند که فی الحال افاقه حاصل شود و اگر حاجت بینند فصد رگهای که در دو صافن نیز بگشایند پس حجامت
ساقین و فصد رگ بینی نمایند و بعده هر دو ساق و باز و بعصابه مستحکم بربندند و کف پا بزور بمالند و اصل السوس جوشانیده صاف نموده شربت لیمون یا ترنجبین و عرق گاوزبان
داخل کرده در حلق چکانند و تلیین طبیعت بحقنهٔ متوسط بعده بحقنهٔ حاد علوتیجان نمایند و چون بهوش آید غرغره بسکنجبین و آب گرم کنانند و بهر تنقیهٔ دماغ حب بنفشه دهند
و بعد از تنقیه مفرحات معتدل استعمال کنند و ایضا برای تقویت سر روغن گل و روغن بابونه و سرکه بر سر مالند و شمومات بارد مقوی دماغ مثل صندل و گلاب و سرکه ببویند
و سکنجبین بنوشند و در آخر برای دفع غلظت خون گلقند در عرق بادیان و گلاب و عرق گاوزبان یا در آب طبیخ عود و مصطگی حل کرده شربت بزوری و جوارش مصطگی و جوارش زرعونی
مکرر استعمال نمایند و اعادهٔ حقنه کنند اگر حاجت بسوی آن باشد و بعد کشادن سکته بتلطیف تدبیر کوشند و بر جلاب و ماء الشعیر رقیق یا مزورهٔ بنوباشن مغز بادام قناعت
ورزند و بتدریج نخود آب و شوربای گوشت مرغ و تیهو و دراج دهند صاحب **اقتباس** گوید که بعد افاقهٔ مریض نه ماشه حب بنفشه وقت شب بعرق شاهتره بخورانند و صبح
مطبوخ شاهتره و عنب الثعلب و بنفشه و گل سرخ هر یک هفت ماشه مویز منقی دو توله خوبانی پنج عدد شب در عرق شاهتره و عنب الثعلب هر یک پاو آثار خیسانیده صبح جوش
کرده مالیده صاف نموده مغز خیارشنبر شش توله ترنجبین شیرخشت گلقند هر یک سه توله مالیده باز صاف کرده شربت سنا چهار توله شربت ورد مکرر بنجی توله
اضافه نموده روغن بادام هفت ماشه داخل کرده بنوشند و بجای آب گلاب و عرق شاهتره اکتفا کنند و وقت دو پهر نخود آب بنوباشن دهند و وقت شام شله بنوما که در شوربای چوزهٔ مرغ پخته باشد
خورانند و صبح تبرید از گل گاوزبان پرسیاوشان اصل السوس حب کاکنج هر یک هفت ماشه در عرق مکو و شاهتره و گاوزبان هر یک شش توله جوش کنند که بنیمه آید مالیده صاف نموده شربت
دینار یا گاوزبان چهار توله داخل کرده تخم فرنجمشک هفت ماشه پاشیده بنوشانند و غذا بدستور و همین نمط چهار پنج مسهل داده معدلات خون بعمل آرند و شخصی را در سکته
دموی همان وقت فصد قیفال از هر دو دست کرده و خون قریب سه پاو گرفته امر بمالیدن همه بدن بروغن مبارک کردم و گفتم که دوائی بحجم دو انگشت در عرض و بقدر
در طول از جرم گاومیش ساخته بروغن مبارک و یا بروغن فرفیون چرب نموده بر سر بسیار زنند و پیوسته جند را در آب گل سداب گلاب حل کرده ببویانند چنانچه همین تدبیر تا وقت
عصر بیمار بهوش آمد پس تنقیهٔ بدن کردم **طبری** گوید که علاج سکتهٔ دموی اولا فصد است پس غرغره پس حقنه پس حبوب پس تمریخ و در بلدهٔ ری معالجه صاحب سکتهٔ
دموی بالفصد کردم و باندک سعی بکشاد و بعد آن استرخا ظاهر نشد زیراکه فضول در خون مشابک بود و خون با وجود فساد کیفیت کثیر الکمیت بود از حمل آن قوی
ضعیف شده بود پس هرگاه فصد کرده شد همه فضول با خون منحل گردید و دماغ او پاک شد و آنچه اندکی از آن باقی بود استفراغ آن بحقنه و حب و تمریخ و استحمام کردم
و در سکتهٔ سوداوی اولا فصد باسلیق بعده حقنهٔ معتدل مخرج سودا استعمال کنند و بعد افاقه بعلاج صرع سوداوی رجوع کنند و از چیزهای بسیار گرم و تیز
حذر نمایند و اگر مرکب از سودا و بلغم باشد اول فصد صافن و یا باسلیق و یا ابطی مناسب بود پس حقنهای معتدله یا سائر تدابیر سکتهٔ بلغمی دموی و آنچه در علاج صرع سوداوی گفته شد بعمل آرند

علاج سکتهٔ ضربی و سقطی

آنچه در علاج امراض دماغی که از ضربه و سقطه افتد مذکور شد بکار برند و ایضا اول فصد سر رو کشایند و حقنهای مناسبه بکار برند و در تسخین دماغ و ترقیق و تلطیف ماده
بیشتر کوشند و بستن اطراف بنوار و دلک و زدن چوبی یا دو آجرم بر کف دست و پا و بر سر در دفع بیهوشی اثری عظیم دارد و از دیگر تدابیر مستغنی میسازد کذا فی العشرة الکاملة

طعام غلیظ یا بسیار خورده است جهد کنند تا دهن او بگشایند و پر مرغ چرب کرده با ایارج فیقرا آلوده بحلق فرو برند پس اگر قی نشود تهوع و تحرک آنرا فائده کند چه آن
دماغ گرم گردد و اگر پر را بروغن سوسن چرب کنند نافع تر باشد بعده فقرات گردن و پشت او بروغن گرم بمالند و پای او را بروغن فرفیون و روغن قسط و زعفران
و مانند آن بمالند بعد از ان بتسخین راس او بتسعیط چیزی ملطف مفتح کنند و اگر تریاق کبیر و مثرودیطوس باشد یک شربت آن در ماء العسل حل کرده در حلق او ریزند
و اگر حاضر نباشد معجون سجزینیا و انقردیا و شلیثا جائز باشد و اگر یکمثقال از سکبینج یا حلتیت یا جند بیدستر در ماء العسل حل کرده بحلق او فرو ریزند موافق باشد
و اگر مسهل دادن ممکن شود نافعتر از حب فرفیون نیست **صفت** آن سکبینج اشق هر یک جاوشیر مقل صبر جند بیدستر حرمل هر یک دو درم فرفیون یکدرم شحم حنظل دو نیم درم سقمونیا
یکمثقال و بعد تنقیه در آب گوگرد نشانند و در حمام خشک نافع باشد **صفت** حقنه جاوشیر شحم حنظل قنطوریون باریک نانخواه شبت حلبه سداب انجدان هر واحد
سکبینج دو درم بورهٔ ارمنی هفت درم روغن بادام تلخ یک اوقیه انگبین ده درم زهرهٔ گاو دو درم ادویه در یک آثار آب بپزند تا بمقدار نیم آثار باز آید صاف کرده
ده استار از ان گرفته حقنه کنند اگر زود بیرون آید باز اعاده آن نمایند تا رطوبت بسیار فرود آرد **صفت** روغن فرفیون که بر مهره های پشت و گردن مالند
بگیرند آب سداب کوفته افشرده یک آثار و روغن سوسن ده استار آمیخته بآتش نرم بجوشانند تا آب برود و روغن بماند پس قسط و عاقرقرحا و جند بیدستر
هر یک سه درم جاوشیر و پیرز و فرفیون هر یک مثقال سائیده در روغن گرم آمیزند و حل کنند و اگر روغن بلسان حاضر باشد سه درم با وی بیامیزند و الا زیت
اگرچه ضعیف است بدل آن کنند و گرم کرده بکار برند **صفت** روغن قسط بگیرند ابهل اذخر راسن وج سنبل هر یک ده درم قسط سی درم و در یکنیم آثار آب بپزند
تا آب سرخ شود پس صاف نموده روغن زیت یا و آثار انداخته باز بپزند تا آب بسوزد و دران سه درم جند بیدستر و مثقالی فرفیون حل کرده بکار برند **صفت**
روغن اسقیل بگیرند عنصل تر چهار اوقیه و در روغن زیت یک آثار بپزند تا مهرا شود و اگر عاقرقرحا جند بیدستر خردل قسط فرفیون مشک داخل کنند قوی تر باشد
و نطول که بر سر و فقار پشت و گردن ریزند اجزای آن همانست که در قول شیخ گذشت لیکن سداب و بابونه نیز داخل است و تدبیر تسخین دماغ بصفحهٔ آهنی گرم کرده
تا آنکه موی سر بسوزد نیز سابق مسطور شد و طلای سر بخردل و جندکه در قول مسیحی گذشت گرم کرده نیز دماغ را گرم کند و اگر اجزای ضماد که در قول شیخ گذشت
در صره بسته گرم کرده بر سر نهند نیک باشد و سعوط زهرهٔ کلنگ با آب سداب یا آب مرزنجوش و یا جند بیدستر سوده بماء العسل حل کرده سود دارد و بازرد و جند بیدستر
بهبویانند **صفت** حبی که معروف بحب بیمارستان است بگیرند جند بیدستر نیم درم شحم حنظل دانگی و نیم فرفیون یکدانگ ایارج فیقرا یکدرم این جمله یک شربت است
محمد بن زکریا گوید حلتیت را در سکته و فالج و لقوه سخت سود مند یافتم و هیچ چیز برابر او نیست بدن را گرم کند و تب آرد و اخلاط را بگدازد بامداد و شبانگاه بمقدار یک باقلا در سکنجبین عسلی
یا ماء العسل حل کرده بدهند و اصل در علاج این مرض آنست که این ترتیب کرده مرعی دارند نخست حقنه و قی و تنقیه نکنند استعمال سعوط و روغن و نطول نکنند و اول روغن ضعیف استعمال
نمایند مثل روغن سداب و روغن سوسن که دران میعه حل کرده باشند اگر ازین انتفاع نیابند قوی تر از ان بکار برند و در روغن معمول بگدازند تا بر موضع مدت بسیار بماند و هرگاه بهوش آیند تا سه روز
روز همین تدبیر از نطول و سعوط و مالش روغن کنند و از حبهای مذکوره در هر هفته یک شربت بدهند یا حقنه کنند و غذا نخود آب دهند یا شوربای گنجشک نر یا کبوتر بچه بنخود و شبت و دارچینی
و صعتر پخته و اگر نان انجیر و مویز منقی بخورند موافق باشد و بعد بیست و چهار روز هر صبح روغن بید انجیر بماء الاصول بنوشند و هر هفته ایارج فیقرا و ایارج کبار
چون ایارج لوغاذیا و ایارج روفس و جالینوس و مانند آن بکار برند و باقی بعلاج فالج معالجه نمایند ابن الیاس و خجندی می نویسند که در حالت سکته
استعمال قی و نفوخ و وجور و طلا و وضع نافه گرم و حقنه حاد نمایند و هر یک از ان سابق مذکور شد و بعده هر صبح جلاب از انیسون و بادیان و گاوزبان هر یک سه درم گلقند عسلی
ده درم بجوشانند و غذا در روز نخود آب شیر و حب قرطم و لحوم گنجشک و کبوتر و تیهو با فلفل و دارچینی دهند و بعد نضج برای تنقیه دماغ حب ایارج یا حب لوغاذیا در هر هفته یکبار
یا دو بار بحسب قوت و امکان دهند و سعوط زهرهٔ کلنگ با آب مرزنجوش بکار برند و این علاج ایشان تا آنگاه است که از بیست و چهار روز تجاوز کرده باشد و چون از ین علامات صحیح پدید
آید است که در فالج یا لقوه بحسب کثرت ماده و قلت آن افتند و حق آنست که این مرض از اخ الموت است و علامتش صعبتر و مرضی شدیدتر از ین نیست و بعض اوقات معاجین که بزرگ
الطاکی گوید که بدایت به چیز مسهل و مفتح از گلهای متنبط و روغنها شیاف حاره حتی که تکمید بنان و خرقه باید کرد و بعده معطسات پس حقنهای حاده برای جذب ماده و مسهل بکار برند
و طلای بدن بطلی البرها و کرده و سرکه و میعه و روغن زنبق و طلای سر بجند بیدستر و شونیز کنند و بشکل گهواره حرکت دهند و هر روز این سعوط محلول در روغن گاو و سعوط ایرا

بر یک حال بماند مثلاً اگر ایستاده یا نشسته یا خفته یا در کاری مشغول باشد بر همان شکل بماند و بر تحریک چشم و پوشیدن پلک و گردیدن از پهلو به پهلو و تکلم
بهیچ وجه قادر نباشد و در حلق او چیزی فرو نرود و بدون تپ و بی کف و تشنج باشد بخلاف لیثرغس که بی تپ نمیباشد و صرع که با تشنج و کف دهن میباشد و فرق
درین مرض و در سبات آنست که درینجا تنفس ممتنع و در اکثر چشم مفتوح و حدوث مرض دفعةً و نبض بطی و صلب و عدم قدرت تکلم و جواب باشد بخلاف سبات که در آن
عدم امتناع تنفس و چشم پوشیده و وقوع در استغراق بتدریج بعد خواب ثقیل و نبض لین و امکان تکلم و جواب بتکلف میباشد و فرق در جمود و سکته آنکه در حلق مجمود
چیزی داخل نتوان کرد و مخصوص بوضعی نبود بخلاف مسکوت که بر پشت افتاده باشد **بالجمله** سبب این مرض سده است که در بطن موخر دماغ از اخلاط بارد یابس
غلیظ سوداوی افتد و بسبب مشارکت آفت بجمیع اجزای دماغ رسد و گاهی از خوردن میوهای سرد خام و نوشیدن آب سرد برف و غسل بآب بسیار سرد حادث شود
علاج اگر آثار غلبهٔ خون ظاهر بود و قوت و سن و فصل مساعدت کند فصد سر رو کنند و یا حجامت ساقین نمایند والا شیافات گرم و حقنهٔ مخرج سودا و بلغم بارد
استعمال نمایند و در حقنه رعایت مزاج مریض مرعی دارند مثلاً اگر قوی مزاج باشد از افتیمون و بسفایج و هلیلهٔ کابلی و غاریقون و شحم حنظل و مانند آن مرتب سازند
والا از آب سبوس گندم و آب چقندر و خطمی یک رطل و روغن کنجد ده درم و بورهٔ ارمنی یک درم و شحم حنظل یک نیم دانگ و شکر سرخ پانزده درم بعمل آرند و جند بیدستر
و فرفیون در روغن زنبق آمیخته بر سر طلا سازند و **ایضاً** قبل از افاقه و بعد آن بابونه زوفای خشک اکلیل الملک شبت با سرکهٔ عنصل آمیخته بر موخر سر ضماد کردن مفید است
و روغنهای گرم چون روغن خیری و سداب و مرزنجوش و قدری جند بیدستر آمیخته بر موخر سر بمالند و یا چیزهای مثل یاسمین و نسرین و غالیه و مشک ببویانند و داغ
بر پس سر نهادن مجرب رازی است و تدبیر سکته و سبات و تسخین بنار و دثار و ادهان نمایند و بعلاج امراض دماغی بارد و صداع بارد بپردازند و **بعد از افاقه**
منضج سودا دهند و یا مطبوخ بادرنجبویه سه درم انیسون دو درم گلقند عسلی ده درم هر صبح بیاشامند و چون در قاروره نضج ظاهر گردد مسهل سودا و حب افتیمون
دهند و یا مطبوخ که در آن افتیمون و غاریقون و بسفایج و اسطوخودوس باشد و حب قوقایا و یا حب اصطمخیقون که از تربد و حب النیل و ایارج فیقرا و شحم حنظل و غاریقون
و افتیمون و نمک هندی هر یک بقدر حاجت گرفته ساخته باشند بدهند و گویند که ماء الجبن مع سفوف سودا نیز مفید است و اگر مریض ضعیف باشد بحقنهٔ لینه
اقتصار ورزند و اشربه و اغذیهٔ گرم و تر بکار برند و پس سر را بموم روغن چرب دارند و غذا نخوداب گوشت دراج و تیهو با شیرهٔ قرطم سازند و در اختلاط مرض گلقند عسلی
بدهند و بجای آب بر ماء العسل اکتفا نمایند و آنجا که از استعمال مسخنات بیخوابی عارض شود سر را بشیر زنان و روغن بنفشه یا روغن گل یا کدو یا نیلوفر یا بادام تر دارند
و **ایضاً** ادهان مذکوره در بینی چکانند و بر کف دست و پا و نان و خصیتین بمالند و از بابونه و شبت و اکلیل الملک و بنفشه و گل سرخ و تخم کاهو و پوست خشخاش
و تخم آن بر سر نطول سازند و غذا شوربای جوزهٔ مرغ با نخود و شیرهٔ بادام و مالیدن روغن شبت یا روغن خیری در حمام بر بدن سود مند است و از اغذیهٔ مولد سودا
پرهیز کنند و بقول بعضی اگر این مرض از بخار بلغمی باشد بادویهٔ سبات علاج کنند و روغن لبوب سبعهٔ حار لطوخاً و سعوطاً در تقویت دماغ بارد قوت عظیم دارد
و سعوط بحلتیت خوشبو محلول در روغن مذکور هنگام قوت برودت نیز نافع است **سویدی** گوید که در جمود ضماد بابونه بآب پخته و نطول طبیخ شبت یا اکلیل الملک
و شرب ضماد غاریقون یا سلیخه یا اسطوخودوس و شرب بلیله یا شحم حنظل یا سنا مکی یا زنجبیل و شحم القاس کبوتران و شرب و شحم جاوشیر و ضماد و سنبل الطیب
و شحم برگ فلفل سوده در پارچه بسته مدام و نفوخ آن در بینی مثل غبار سائیده نافع است و اگر بابونه اکلیل الملک شبت مرزنجوش سائیده با آب و روغن بنفشه پخته [illegible]
ضماد کنند بسرعت شفا بخشد و غذا جوزهٔ مرغ و دراج و یا بچهٔ حملان و اعضای او بریان پخته و زردهٔ بیضهٔ نیم برشت مفید و ضماد فرفیون یک درم در روغن زنبق
ده درم گداخته بر سر و شرب ضماد حب بلسان در جمود بلغمی و شرب افتیمون در جمود سوداوی سود مند است و اگر با جمود سهر باشد مرزنجوش سه جزو گل بنفشه یک جزو بر سر ضماد کنند
مؤلف اقتباس مینویسد که اول حقنهٔ حادهٔ علوی خان بعمل آرند و یا این شیاف بکار برند مغز تخم بید انجیر سه توله صابون پنج توله در طبیخ افتیمون و خربق سیاه
شکر سرخ نه توله و زهرهٔ گاو و بز هر دو سه توله و سکبینج و سقمونیا هر یک یکنیم توله و روغن زیت دو توله بعد از آن محجمهٔ بی شرط بر ساقها نهادن و عضلها و صدغین
و عصبهای پشت و میان انگشت شهادت و ابهام او را سخت گرفتن و مالیدن و سر بینی او را محکم فشردن و گوشها کشیدن و عضلهای بغل و کف پای او را گزیدن نیز بجا
و بدستور همه بدن را مالیدن بشدت تمام زود تر آگاه میسازد بسبب جذب ماده و تحریک روح حساسه و بوهای تیز همین اثر دارد و پس از آگاهیدن جهت تنقیهٔ سودا

و این نوع بی تپ دور نمی باشد پس با تدابیر مذکوره در علاج امراض دماغی ضربی و سقطی مع رعایت تپ بعمل آرند و ایضا بعد فصد جنبانیدن مریض در قالین نمد انداخته یکدو پاس متصل و از قوه و زرد چوب و مغاث هندی و اسطوخودوس و مصطکی هر یک نه ماشه و جند بیدستر یا بدل آن زراوند طویل هفت ماشه و دال نخود ماش مقشر سوده یکنیم توله و روغن گل و زنبق هر واحد یکنیم توله آمیخته بر همه سر ضماد نموده کلاه نمد نو بالایش گذاشتن و دو عدد فتیله از پارچه بافته کبود رنگ ساخته اسرنج بروغن گل آمیخته بدان آلوده از آتش اخگر پلاس افروخته پیش بینی داشته دود آن بدماغ رسانیدن در سکتهٔ ضربی همان روز صحت می بخشد و شخصی از مرکب افتاده او را سکته شد حکیم علوی خان امر کردند که سر او را برهنه ساخته تازیانه بسیار باید زد بی فاصله تا یکساعت نجومی بعده رگ هفت اندام زده خون بقدر دو نیم پاو باید گرفت و بفاصلهٔ دو سه روز رگ پیشانی کشایند همچنین کردند پس اندکی بهوش آمد و دهن بکشاد گفتند که از جند بیدستر و جدوار خطائی هر واحد یکماشه مصطکی دو ماشه سوده در روغن بادام تلخ یکنیم توله آمیخته و جور کنند در یکروز صحت حاصل شد بدون علاجی دیگر و مالیدن سست و یا بسختی و زدن مشتها بسیار بر سر و همه بدن تا یکپاس و بعده فصد قیفال کشادن از هر دو دست و افروختن چهار تو ده انگشت چوب تمر هندی گرد مریض و بعد بهوش آمدن صبر هفت توله گل بابونه و گل عاشقان تازه هر یک سه توله و روغن زنبق پنج توله آمیخته سر را بروغن بید انجیر چرب کرده ضماد ساخته کلاه نمد بر سر پوشانیده باز مشتها بر تمام بدن و سر بدستور زدن و حقنهٔ حادهٔ علوی خان بتکرار سه چهار بار بعمل آوردن صحت می نماید و حکیم کبیر علیخان شخصی را که از اشتر افتاده سکته پیدا کرده بود امر کردند که تازیانه چوب سبز دو صد بر سرش برهنه ساخته زنند چنانچه نوبت بضرب بست و پنج رسید که بهوش آمد و می وباز بدستور بیهوش شد همچنین حال تا هفت هشت روز میداشت و در روز نهم حالت مذکور موقوف شد پس جند بیدستر یکماشه زنجبیل یکنیم ماشه زراوند طویل دو ماشه سوده در عسل یکنیم توله آمیخته لیسانیدند و بالایش ماء العسل نوشانیدند و بجای آب ماء العسل اکتفا کردند و غذا خبیص بیضهٔ نیمبرشت با نان تنوری مقرر داشتند و در روز سوم از تپ نیز صحت یافت لیکن لکنت زبان باقی بود پس در روزی هفت هشت بار دلوک زنجبیل و عاقرقرحا و فلفل سفید و اشنان هر یک کف طعام هر یکتوله بر زبان مالیدند پس صحت کامل یافت

علاج سکتهٔ بخاری

که از بخارات فاسده یا عفونی یا کیفیت ردی افتد آنچه در علاج امراض دماغی بخاری و شرکی گذشت بعمل آرند و ایضا در بخارات سمیهٔ فاسدهٔ طمثیه و منویه اول رگ صافن و یا عرق النسا کشایند و حقنهٔ حادهٔ ذی تریاقیت بعمل آرند و از سرکهٔ ثوم و بصل و شراب ریحانی هر واحد یکتوله حلتیت و زفت و سکبینج و جاوشیر هر یک سه ماشه آب برگ گندنا و پیاز هر یک یکنیم توله لخلخه سازند و اندکی از ین در بینی چکانند که بهوش آید پس مطبوخ پوست خیار شنبر و یا مشکطرامشیع باضافهٔ خیار شنبر و ترنجبین و گلقند تلیین طبع نمایند و غذا قلیهٔ زردکی و شلجمی و چوچهٔ مرغ که در آن مشک ماش نخود سیاه افتاده باشد با نان خشکار تنوری دهند و بجای آب بر ماء العسل از عرق اشتر خار و بادیان ساخته قناعت کنند و در هر دو صورت پس از افاقت جهت دفع مادهٔ باقی مباشرت مناسب باشد و جهت تعدیل مزاج و منع صعود بخارات دواء المسک جدوار علوی خان با عرق تنها کوفته دهند و اما در بخارات عفنه و بائیه حقنه از شراب کهنه و سرکهٔ کهنه هر دو برابر و عرق بهار نارنج نصف هر دو و نمک طعام دو مشت و نقل ازرق سه توله در روزی چهار پنج بار بعمل آرند و وقت شام حقنه از گل ارمنی هفت توله و شراب نوزده توله و گل مختوم دو توله و ماء العسل ساده یکنیم پاو ساخته بکار برند تا بهوش آید پس ادویهٔ تریاقیه مانند جند بیدستر و جدوار خطائی هر یک یکماشه در دواء المسک تلخ هفت ماشه بلیسانند و بدرقه بعرق بهار ترنج و کیوڑه هر یک پنج توله و وقت شام شربت کیوڑه چهار توله در هر دو عرق مذکور دهند و غذا پلاو مرغ و فاخته و نان تنوری یا شوربای اسفناج دهند و اگر حاجت به تنقیه باشد پس بحب قوقایا و اغاویه و ایارج علوی خان و شربت شکر سنائی و خیار شنبر و گلقند کنند بکرات و مرات بعده جهت تعدیل و تقویت تریاق الذهب با شراب ممزوج و شربت یاقوت علوی خان و عرق عنبر حکیم بقا خان استعمال نمایند و بجای آب ماء العسل که از عرق بهار کهنه و گلاب ساخته باشند اکتفا نمایند **فائده** در سکته که از رسیدن سردی بدماغ باشد هر چه در علاج امراض دماغی بارد گذشت بعمل آرند دیگر مسخنات سر از سعوطات و ضمادات و کمادات وغیره که در سکتهٔ بلغمی گذشت استعمال کنند پس معاجین گرم مقوی دماغ خورانند و آنچه از ورم حار و بارد دماغ

افتد بعلاج امراض دماغی ورمی و بعلاج سرسام بلغمی و تقویت دماغ بشمومات و لخالخ وغیره متوجه شوند

جمود

که آنرا شخوص و آخذه و قبض نیز گویند و بیونانی قاطوخس و قوطوخوس نامند و معنی آن استمساک است و آن مرضی ست که دفعةً واقع شود و حس و حرکت جمله باطل گردد و آدمی

وخصوصاً آنچه که دران دہنیت باشد یا روغن بود بسبب لبث او زمانہ طویل و تاثیر قوی مناسب جمیع اعصاب است چه اعصاب بنابر استحصاف جوہر جرم قلیل الانفعال از ادویہ است وازینجاست که دروی روغنہای گرم مثل دردی زیت و دردی روغن کتان بسبب طول زمان ملاقات آنہا با مرض عصب بارد موافق بود و صلابت اورا ملائم باشد و ہرگاه شحوم استعمال نمایند باید که پیہ درندگان بکار برند و روغن قسط و روغن جند قوی شدید الاختصاص با عصاب است وازبدلات که درینجا بدان احتیاج اکثر افتد ادویہ مسخنه است مثل ضماد خردل و ثافسیا و ضماد زیت و استعمال زیت که دران ثعلب و صمغ شانیز و صمغ صنوبر بسیار نفع دہد و عاقرقرحا مرزنجوش مویزج یکدام و اوقیہ نطرون خردل یکدام و اوقیہ فلفل یکدرم فرفیون یک اوقیہ جند بیدستر چہار اوقیہ سوده در روغن غار مخلوط نموده ضماد کردن نیز مسخن عصب است واشیای مسخن و مقوی اعصاب از مشروبات وج مربی و جند بیدستر و مغز حب الصنوبر و دماغ خرگوش بریان است واسطوخودوس خاصته و شربت ازان ہر روز وزن یکدرم است کوفته با شربت عسل سرشته بدہند و ریاضت معتدل و ادہان جازیاقع بود و نطولات قوتی مفید باشد و کثرت اکل سیب و بہی و انار و انگور مضر عصب است و کذا اطعمہ مرطبہ و شوربا چرب نیز بدو ضرر دارد و قلیہ خشک گوشت مرغ در روغن جوز زیت با کمی ادویہ توابل ہوا موافقست

علاج امراض عصبی یابس ساذج

وآن تشنج و تمدد و رعشه و خدر است ہرچه در علاج امراض دماغی یابس گذشت بعمل آرند و ماء الشعیر بروغن بادام یا ماء القرع یا ماء الخیار یا آب انار شیرین یا آب تربوز و جلاب بدہند واگر قدری شراب قطعاً بعض برای تنفید بیاشامند نافع باشد و کذالک امتزاج او در آب نوشیدنی مفید است بشرطیکه تپ نباشد و در شب وقت خواب لعاب اسپغول و جلاب و روغن بادام دہند واگر تپ نباشد شیر تازه یا ماء الجبن ساده بروغن بادام بنوشانند و آبزن یا نطول از مطبوخ برگ بید و کشنیز و بنفشه و نیلوفر و برگ خطمی و برگ کاہو و کدو و خیار و برگ کنجد و برگ خشخاش و برگ چقندر و یا صرف آب کدو یا خیار یا تربوز یا آب بید و مانند آن یا بگلاب که دران این ادویه پخته باشند بتکرار استعمال نمایند و بعد ازان مالیدن روغنہای مرطب مثل روغن بنفشه و کدو و سوسن است واگر ازین آبہا و روغنہا و مطبوخات رطب جرب تغمیر نمایند نفع شدید نمایند چنانچه ابن سینا ہمین عمل امر میکرد و آبزن از شیر یا روغن کنجد نیمگرم نیز مفید بود و در مفاصل و منابت اعصاب نیز روغنہا استعمال کنند مع عنایت بترطیب دماغ و با دہان و عصارات مرطبه سعوط نمایند چنانچه شیر زنان بروغن نیلوفر و روغن کدو در بینی و گوش چکانند و شیر خر بروغن بنفشه آمیخته و یا لعاب اسپغول و آب برگ خرفه بر سر نہند و ایضاً از بنفشه و خطمی و آرد جو بلعاب اسپغول و روغن کدو و یا شیر زنان آمیخته بر سر و بر عضو ماؤف ضماد نمایند یا قیروطی مرطب بمالند و از حرکت و ریاضت و ہوای بسیار سرد و بسیار گرم محترز باشند و اغذیه مرطبه ملینه مثل حریره جو که از نشاسته و روغن بادام و نبات سفید ساخته باشند یا گوشت حلوان یا بچه حلوان با سفاناخ و روغن بادام یا جوزه مرغ یا ماہی رضراضی دہند واگر تپ باشد گوشت حلوان مع بقول مرطب مثل کدو و خیار و یا مزوره ماش با مغز بادام و کدو واسفاناخ و خرفه و سرمق بدہند و باقی تدبیر مرطب از علاج تپ دق اخذ کنند

علاج امراض عصبی بلغمی

وآن استرخا و فالج و تشنج و تمدد و لقوه و رعشه و خدر است باید که تا چہار روز عوض آب غذا بر ماء العسل اکتفا نمایند واگر مریض برداشت کند تا ہفت روز و ماء العسل بحسب مزاج مریض مرتب سازند مثلاً اگر در مزاج مریض برودت زیاده نباشد شہد یکجزو در ہشت جزو یا چہار جزو آب باتش ملایم بجوشانند و کف بردارند ہرگاه سوم حصه بسوزد صاف کرده در شیشه انداز ند و بدہند ویا در یکجزو شہد شش جزو آب انداز ند چون بضعف بماند صاف کرده بدہند واگر برودت زیاده باشد شہد یک حصه و آب دو حصه بجوشانند چون دو حصه بماند صاف نموده بدہند واگر در ماء العسل گاہی آب عرقیات مثل عرق بادیان یا عرق گاوزبان کنند بہتر باشد واگر قوی تر خواہند دارچینی زنجبیل مصطکی زعفران سنبل جوز الطیب بسباسه کوفته بقدر حاجت در صره بسته دران ایام جوش داخل کنند واگر حرارت در مزاج بود ماء الشکر یا جلاب معمول حکیم ذکاء الله خان عوض ماء العسل دہند و در روز پنجم یا ہشتم شوربای کبوتر و موٹھه بیر روغن دہند و در روز ہشتم منضج بلغم دہند واگر غلبه برودت محسوس گردد بزور حشائش مثل انیسون تخم کرفس و قاخشک نفاح اذخر قنطوریون دقیق سیسالیوس نانخواه قرنفل و اصول مثل بیخ بادیان بیخ کرفس بیخ بیخ اذخر بیخ سہک حسب حاجت در منضج افزایند و یا ماء البزور یا ماء الاصول سبک دہند و گاہی منضج از اصل السوس بادیان اسطوخودوس بیخ بادیان انیسون تخم کرفس عود صلیب نفاح اذخر گاوزبان ہر یک چہار ماشه گلقند عسلی چہار توله مطبوخ کرده بدہند واگر حرارت لاحق باشد انیسون تخم کرفس طرح ساخته گل بنفشه عنب الثعلب ہر یک چہار ماشه تخم کاسنی تا دو توله زیاده میکنند واگر حرارت زیاده تر باشد بادیان و نفاح اذخر نیز حذف کرده تخم خیارین افزایند و در اذخر مویز منقی بست دانه پرسیاوشان چہار ماشه اضافه می سازند

۱۰ قیاس الاسقیه

حب لاجورد علوی خان و یا حب غاریقون ایشان یا مطبوخ افتیمون ایلیلجی صمغ الیه بدهند و پس از حصول تنقیه بهر تعدیل مزاج معجون نجاح و اطریفل افتیمون علی خان
خورانند و غذا شوربای مرغ بنان خشکار دهند و بجای آب ماء العسل که بگلاب ساخته باشند بنوشانند و از هر چه سردی یا فزاید خشکی افزا بود حذر نمایند محشی شرح اسباب
نوشته باید که بر فقار صلب از گردن تا عصعص اندک روغن بلسان و روغن بید انجیر و قدری بورهٔ ارمنی و شکر و عسل مخلوط کرده ضماد کنند و بحکم بادشاه امیری را دیدم
که معالجان او علاج بدادن تبرید میکرد بجهت آنکه مریض بر تکلم قادر نبود و معالج او گمان کرد که این از یبوست و از حرارت هوا است و چون دانستم که مرض او جمود ست
معالج او را از دادن تبرید منع کردم و باستعمال تسخین و نوشانیدن مسهلات امر نمودم لیکن بر قول من عمل نکرد و در چند روز مرض زیاده شد و بسکته انجامید و مریض
هلاک گردید طبری گوید که حقنه بعمل آرند و مرسه درم صبر پنج درم جند بید ستر سنبل الطیب ملدیکدرم سائیده آرد کرسنه سی درم آمیخته روغن قسط و نار دین یا
روغن بلسان داخل کرده در آب اندکی سرکهٔ کهنه سرشته بر فقار پشت از کتفین تا عصعص ضماد نمایند و روغن سوسن یا روغن ناردین بر همه بدن بمالند و تغریق
بروغن حار نیمگرم کنند و هر وقت مشک و جند بید ستر ببویانند و چیزی خوشبو متوسط الحرارة در منخرین طلا نمایند و این جمله تدابیر تا وقتی باستعمال آرند که مزاج علیل بحرارت
کثیر متغیر نشود و هرگاه متغیر گردد و صداع در مؤخر سر بالضرور ظاهر شود درینصورت فصد رگ پیشانی گشایند و بتعدیل مزاج پردازند تا وقتیکه حرارت مفرط نباشد
و متوسط بود و هر آنکه اندک حرارت این مرض را منحل میسازد چنانچه از تب حاد گاهی انحلال فالج و تشنج امتلائی میشود و این مرض از امراض مزمنه است که بقیهٔ آن مدتی میماند و صاحب این
علت را از جماع بعد صحت تا مدت دراز منع کنند که دران خوف هلاکت است و آنانچه صاحب این مرض را بدان سعوط کنانند زهرهٔ کلنگ و جند بید ستر و مشک ست مفرد و مجموع و بدون دریافت
قوت و مزاج علیل و قبل از تنقیه وجود قوت و عقل مریض باستعمال سعوط نپردازند که در ابتدای مرض خطر دارد و بعد افاقه معجون انقردیا باید داد و استعمال غرغره بمویزج و عاقرقرحا اگر ممکن باشد نافع است

امراض عصب

و آن ده مرض ست یعنی استرخا و فالج و تشنج و تمدد و کزاز و لقوه و رعشه و ارتعاد و خدر و اختلاج و اسباب این امراض اصناف امراض ثلثه اعنی مزاجیه و آلیه
و تفرق اتصال میباشد و اورام نیز موجب امراض عصب میگردد و در افعال طبعیه حاسیه و محرکه او آفت ظاهر میشود و حرکات عنیفه را در پیدا کردن امراض عصب
مدخل عظیم ست فوق از غیر آن و حرکات عنیفه مثل پیچیدن بر ریسمانست و برداشتن چیزی گران و جز آن هر چه دران تمدید قوی یا فشردگی باشد و در احوال اعصاب
استدلال از افعال حس و حرکت و از لمس در لین و صلابت و از مشارکت دماغ و فقرات و از اوجاع و مواد مختص بعصب میکنند و اکثر علاماتیکه از ان معرفت احوال دماغ
پی می برند بیشتر آنها از ضرر افعال و از لمس ست و از اقسام سوء مزاج که اکثر محدث امراض عصب میگردد برودت و یبوست ساده یا ماده بلغمی و دموی میباشد و هنگام
تشخیص سبب مرضی از امراض عصبی فرق در ساذج و مادی چنان کنند که اگر مرض بتدریج افتد از سوء مزاج ساذج بود و اگر دفعة واقع شود مادی باشد و در سوء مزاج رطب
و یابس چنان تمیز نمایند که بر عضو مؤف روغن بمالند اگر بزودی خشک کند و مرض بتدریج افتد بی شک سبب مرض او سوء مزاج یابس باشد و الا رطب و فرق در بلغمی
و دموی باز برودت و حرارت ملمس و دیگر علامات مخصوصهٔ هر یک که در تشخیص امراض راس مذکور شد باید کرد و تشخیص و تدبیر امراض آلیه و اورام عصب در فصل فالج و غیره مسطور گردد
و علاج تفرق اتصال عصب در باب جراحات خواهد آمد و درینجا علاج اقسام سوء مزاج بقلم می آید اکنون بدانند که در امراض عصب باستعمال ادویهٔ قویه مستفرغه خواه مبدله
در ابتدا التعجیل نکنند بلکه در اخر بعد چهارم یا هفتم روز و اگر مرض قوی باشد بعد چهارده روز بکار برند و اطلیه و عصارات مستعمله در اصلاح مزاج عصب باید که قوی تر باشند
به نسبت ادهان بباعث بطوء نفوذ آنها در عصب و در تنفیذ آنها بتفتیح مسام مبالغه نمایند و در علاج اکثر امراض عصبانی قصد و عنایت طبیب بطرف مؤخر دماغ باید
و بعده بمبدأ عصبی که محرک عضو مریض بود مگر آنکه این امراض در روی باشند که درینصورت قصد جمیع راس خصوصا مقدم او کنند و جماع مفرط و خواب بر امتلاء و شرب
آب سرد و برف و آب بسیار و شراب کثیر و تازه و سرکه ضار ترین اشیاست با عصاب و همچنین کل حامض و نافخ و مبرد قوی و فصد کثیر مضر ست اما شراب کهنه
و اندک بکل امراض عصب را نافع گفته اند بجهت تحلیل ماده و تقویت عصب و تسخین آن و موافق ترین آبها برای امراض عصبی آب باران است

علاج امراض عصبی بارد رطب ساذج

و آن استرخا و تشنج و رعشه و خدر ست هر چه از مطبوخات و مروخات و ضمادات و کمادات و نطولات حاره که در علاج امراض دماغی بارد ساذج گذشت بعمل آرند

حمام خشک نشر ریاضت معتدل است و ریاضت بعد تنقیه افضل سیما مزاج عصب را و از ریاضت ملایم تر شروع کنند و بتدریج تا قوی معتدل رسانند و تنقل بمغز حب الصنوبر یا لجام صنوبر
نافع بود و بعض قدما نوشته اند که اگر از صبر و شحم حنظل و مقل هر یک ده درم فرفیون پنج درم حب ساخته در هر هفته یکبار دهند بدین طریق که اول از دوازده قیراط شروع نمایند و در هفته دوم
هر ده قیراط و در هفته سوم بیست و چهار قیراط و همچنین در هر هفته شش قیراط بیفزایند تا بشصت و شش قیراط برسد در تنقیه اعصاب هیچ دارو برابر این نیست انطاکی گوید
که علاج فالج و لقوه و تشنج رطب و کزاز و رعشه و خدر و اختلاج همانست که در سکته گذشت لیکن سزاوار آنست که علاج اینها قبل یک هفته نکنند و الا گاه سبب موت میشود
و از اکل ارواح و انچه از آن خارج شود منع کنند و از ثوم و عسل و عود فرج و سداب بهر نحو که استعمال کرده شود اکثار نمایند و در خواص مرقوم که جند بیدستر لقوه و فالج را بخورا و اکلا و شربا در ظرف آن نفع بخشد

علاج امراض عصبی دموی صفراوی

و آن استرخا و تشنج و رعشه و خدر و اختلاج است در دموی بعد چهار روز یا هفت روز فصد کنند و شربت انار شیرین یا شربت بنفشه در عرق عنب الثعلب بیست تولہ حل کرده بدهند و بعد
شربت اسطوخودوس یا شربت لیمو یا سکنجبین ساده یا بزوری دو تولہ در عرق کاسنی بیست تولہ و بید مشک و عرق کیوڑه و عرق بید ساده هر یک ده تولہ حل نموده بدهند و بعد از نضج بروز نهم
از عناب ده دانه شاهتره شش ماشه گل بنفشه تخم خطمی خبازی هر یک چهار ماشه عنب الثعلب گاوزبان هر یک شش ماشه مویز منقی بیست دانه تخم کاسنی دو تولہ اصل السوس چهار ماشه تخم خیارین
دو تولہ نقاح اذخر بیخ کاسنی هر یک چهار ماشه سنای مکی یک تولہ مغز فلوس شش تولہ ترنجبین شش تولہ هلیله ثلثه هر واحد شش ماشه خار یقون روغن بادام هر واحد شش ماشه مسهل دهند
و بروز دوم لعاب گاوزبان تخم خطمی تخم کنوچه هر یک چهار ماشه تخم خشک چهار ماشه پاشیده بدهند غذا آب نخود و آش جو و در صفراوی لعاب بهدانه چهار ماشه عرق گاوزبان
پنج تولہ شربت بنفشه یا شربت انار دو تولہ بدهند و بعد از نضج مسهل مذکور حب ایارج شش ماشه با عرق بادیان ده تولہ آخر شب خورانیده صبح بدون مغز فلوس مطبوخ
بنوشانند و اگر احتمال حب ایارج نباشد از گل بنفشه تربد رب السوس هلیله زرد انیسون هر یک نیم درم سقمونیا دو دانگ حب ساخته بدهند

استرخا و فالج

استرخا سستی و ضعف است که در عضوی ظاهر شود و حس و حرکت آن عضو ناقص یا باطل گردد و فالج بقول مطلق استرخای هر عضوی را گویند و بقول مخصوص محقق مختص بعرف اطبا
استرخای یک شق بدن است در طول که از گردن تا قدم فرا گرفته باشد و سر صحیح و سالم بود و یا در جمیع شق از سر تا قدم ساری باشد و این را فالج مع اللقوه و خلع گویند و فالج بمعنی استرخای مطلق
اگر بهر دو جانب تمام بدن غیر از اعضای سر و روی بود او را بلقسیا گویند و اگر بهر دو شق سر و بدن عام باشد یا سکته بود یا بالجمله سبب بطلان حس و حرکت آنست که روح حساسه و محرکه
یا محتبس گردد از نفوذ در اعصاب بجهت انسداد طریق روح حامل آن و یا نافذ باشد در آن ولیکن بعضی اعضا از اثر و قوت آن متاثر نشوند بجهت فساد مزاج خود و فساد
مزاج یا از حرارت باشد یا از برودت یا از رطوبت یا از یبوست اما حرارت تا که بحد غایت نرسد تاثیر حس و حرکت را منع نکند و یبوست بدستور بلکه مانع حس و حرکت اکثر برودت
و رطوبت بود و ظاهر است که برودت ضد روح است و تخدیر و اضعاف آن کند و رطوبت عضو را مهیا ببلادت میگرداند پس از اسباب بطلان حرکت رطوبت بلا ماده بود لیکن تلافی
این بتسخین سهل باشد و این در اکثر بدن یا در شق واحد او عام نبود بلکه در یک عضو خاص عارض شود چون فالج مثانه و ذکر و امثال آن پس فالج و استرخای اکثر اعضا بسبب احتباس روح باشد
و سبب احتباس روح انسداد بود یا افتراق مسام و منافذ مودیه بسوی اعضا بقطع عصب در طول و انسداد یا بسبیل انقباض مسام یا امتلای اخلاط مسدد یا ورم یا قطع عصب باشد
و انقباض مسام یا از ربط عضو بود و آن بگشادن رباط زائل گردد و یا از انضغاط شدید چنانچه عند ضربه یا سقطه یا میلان فقره براست و چپ یا خلع مفصل و یا غلظ جرم عصب
در جوهر خود و یا سردی ملتقی مسام عارض شود و امتلا مسدد از مواد رطب بود و آن اکثر بلغم باشد که از بطون دماغ بریزد و در خلل کل اعصاب جاری گردد یا در مبادی اعصاب یا شعب
اعصاب متوقف شود و طریق روح نفسانی بند کنند و اما ورم نیز از عروض خود در نخاع و منابت اعصاب و یا شعب آن منافذ را مسدود سازد از هر ماده که باشد و اما قطع
انچه در طول باشد مانع نفوذ روح و مضر حس و حرکت نبود و انچه در عرض باشد حس و حرکت را منع کند از اعضائی که مجاری روح نفسانی میان او و میان مقطوع
پیش از قطع متصل بودند و بسیار باشد که ماده رطب بسبب غلبه حرارت بر بدن یا بسبب حرکت بدنی یا نفسانی دفعتا از خوف یا غضب یا لذت یا غم بسوی
اعصاب نخاع و اطراف سائل گردد و فالج آرد و بدانکه سبب فالج اگر در یک شق بطون دماغ یا در مجاری شق واحد افتد همه شق بدن مع شق روی مفلوج
گردد چنانچه اگر در هر دو شق بطون دماغ یا مجاری آن بود سکته افتد و اگر در هر دو شق نخاع نزد منبت نخاع افتد کل بدن سوای اعضای روی مفلوج شود لیکن گاهی جسد سر بی حس گردد

بالجمله اگر مزاج اصلی حار باشد و یا تپ داشته باشد ادویه بارده مثل بنفشه و نیلوفر و کاسنی و خیارین خصوصاً بزور منضجات برای اصلاح دهند و اصول ندهند که بیش از حد
تا بضعف طبیعت منجر نگردند و گل سرخ و گل نیلوفر و غیره حشائش بارده برای تپ و اعانت ادویه مسهله و اصلاح و رفع مزاج حار اصلی در مسهل نیز سید هند بنا بر ضرورت با احتیاط
باید داد و گرنه کار نشیر جات میکشند لیکن بتامل فهمیده بدهند و اگر مزاج اصلی حار نباشد و یا تپ نباشد اصلاً و مطلقاً نباید داد که مضرت دارند غذا در اثنای منضج بدستور شوربای
مذکور و اگر کافی نباشد شوربای دو کبوتر بسازند و بخورد و گوشت او امر کنند بعده در شوربا یا چوب گرم اول بقدر سه توله انداز ند پس زیاده کنند مثل نخود و موثهه و قرطم و اندک فلفل
و دارچینی بعد ازان برنج داخل نمایند و در مزاج حار شوربای شکار و یا بره یا باز بچه بدهند و کبوتر ندهند که محرق خون است و در این امراض بعد از ماء العسل یعنی بعد از روز چهارم
یا هفتم یا چهاردهم بجای آب عرق بادیان یا گاوزبان میداده باشند و اگر در مزاج سردی غالب باشد عرق از دارچینی غیر قوی بدهند اما اگر مزاج حار محتمل ماء العسل نباشد یا تپ عارض شود
از اول و از استعمال عرق عنب الثعلب یا بادیان مضائقه ندارد بعد ازان روز شانزدهم مسهل بلغم دهند و یا در منضج مذکور غاریقون سه ماشه تربد موصوف شش ماشه برگ سنا یکتوله قنطوریون
چهار ماشه مغز فلوس شش توله شیره مغز بادام شش دانه افزوده مسهل دهند و اگر عمل خوب نکرد بسفایج شش ماشه افتیمون چهار ماشه حب النیل چهار ماشه زیاده سازند و در اوقات الراحة تبرید
کرده مسهل بلغم معمول است یا اسطوخودوس کشنیز گاوزبان هر یک چهار ماشه جوشانیده گلقند دو توله داخل کرده تخم ریحان پاشیده بدهند و اگر حرارت محسوس شود گاوزبان خطمی خبازی عنب الثعلب
هر یک چهار ماشه جوشانیده با شربت بنفشه دهند و اگر حرارت زیاده بود بعد ازان نیز داخل کنند خواه لعاب و یا شربت اسطوخودوس دو توله و خمخشک چهار ماشه پاشیده بدهند و بعد دو مسهل از
منضجات داده بحب ایارج یا حب شبیار تنقیه نمایند و بهتر آنست که در میان کل دو یا سه مسهل استعمال منضجات کنند یعنی انضج دهند پس استفراغ ماده نمایند و باز اعاده منضجات کنند
پس مسهل استعمال نمایند و همچنین بعمل آرند زیرا که ماده این امراض بارد و متمکن در اعصاب است و غذا روز مسهل وقت دو پهر آب یخنی گوشت کبوتر و وقت سه پهر کهچری مونگ دهند و بعد از تنقیه
معجون سیر و دواء المسک حار و معجون اذاراقی و معجون هندی و معجون جالینوس و لعوق ... و دیگر معاجین گرم بخورانند و شربت عسل و شربت ابریشم و عرق تنبول و عرق تنباکو و عرق ... مرکب
استعمال کنند و روغنهای گرم مثل روغن بهتوره روغن قسط و روغن بیدانجیر مرکب و روغن هفت برگه و روغن موم و روغن بیش و روغن جو اصل و روغن مبارک و روغن کلان و روغن ...
چوب چینی و روغن حمل بمالند و ایضا بعد تنقیه عطوسات و سعوطات و غرغره منقی دماغ بعمل آرند و طبیخ ضبع عرجا بنوشانند و تریاق فاروق دو دانگ یا مثرودیطوس یا تریاق ... از
تناول کرده عقب آن قهوه قرنفل دارچینی عود هندی عود صلیب هر یک یک مثقال در عرق بادیان جوشانیده صاف نموده شربت اسطوخودوس داخل کرده بنوشند و یا فلونیا اول بخورند بعده دارچینی بادیان
خطائی عود هندی عود صلیب اسطوخودوس هر یک یکمثقال در گلاب جوشانیده صاف کرده شیره کشنیز خشک شیره مربای زنجبیل سه مثقال حل کرده بنوشند و یا دواء المسک حار یا معتدل خورده بالایشی
طبیخ بادیان خطائی عود مصطکی خولنجان قرنفل انیسون هر یک دو ماشه الایچی خرد دارچینی هر یک چهار ماشه چای خطائی هشت ماشه نبات سفید دو دام داخل کرده بنوشند و یا تریاق فاروق برابر نخود
خورده بالایشی عود دبلسان عود صلیب هر یک دو ماشه در عرق گاوزبان عرق بادرنجبویه عرق دارچینی هر یک چهار توله جوشانیده صاف نموده گلقند عسلی حل کرده بنوشند غذا شوربای کبوتر و پیچه و شامه
گوشت دراج بخورند و یا زنجبیل و مرچ ترکی برابر در عسل سرشته هر روز وقت بقدر درگان یا ماء العسل مداومت نمایند و نوشیدن ماء العسل و خوردن این دواء لازم شمارند و یا بادیان خطائی
چای خطائی هر یک چهار ماشه دارچینی دو ماشه زوفای خشک شش ماشه بعرق عنب الثعلب و عرق بادیان یک پنج توله جوشانیده صاف نموده نبات چهار توله داخل کرده بطور قهوه بنوشند و مدام خایند
دارچینی و قطعه جوزبوا و کبابه چینی و وج و عاقرقرحا و قرنفل و نهادن جوزبوا اسارون در دهان و طلای مسحوق او بار روغن بان یا عطر او تنها نافع بود و گرسنه و تشنه دارند و تسخین اکلا
و طلاء و ادرار بول مفید شناسند و دیگر مبدلات مزاج که در علاج امراض عصبی بارد مذکور شد بکار برند و کوشش در خواب نمایند از وقت بیدار باشد و در سر مالکوش و فرش از سمور و ثعلب
و صوف و پنبه نو و از موی شتر و پنبه باشد و بیدار زیاده و خواب اندک باید و مسکن تاریک و گرم باشد خالی از تصاویر و نقوش و رطوبت و قرب میاه و باد تند سرد در آن نباشد و تعطیر مسکن بخور کرده
کنند و ریاحین حاره خوشبو در آن نهند و اگر مزاج علیل حار باشد ترتیب مسکن بحسب آن کنند و اجتناب از حوامض و مولدات بلغم و از خواب بعد غذا مناسبت و ترک عشا و آب خالص ...
واجب است که قصد طبیب در امراض عصب خمسه اعنی خدر و تشنج و رعشه و فالج و اختلاج قصد مؤخر دماغ باشد و با استعمال ادویه قویه مسهله و مبدله در اول امر تعجیل نکنند بلکه تا
روز چهارم یا هفتم و اگر مرض قوی باشد تا چهاردهم از استعمال ادویه قویه مسهله و غیر مسهله تاخیر کنند و در این ایام اول بر اشیای لطیفه ملینه منضجه اقتصار نمایند و از استعمال حقنه ...
حاجت در این وقت باک ندارد و بعد چهاردهم استفراغ با ادویه قویه مناسب بود و هم ... مواد که بیشتر احتیاج استفراغ آن از عصب افتد بار دیگر مسهل و مستفرغات و ادویه قویه مثل شحم
حنظل و فرفیون و جاوشیر و سکبینج و سائر صموغ قوی و ایارجات کبار است و غاریقون مقوی ... و منقی عصب است و ایضا ... خصوص در انحطاط مرض از مستفرغات لطیفه

والا تقدم ربط رباط یا زوال فقره یا خلع مفصل پرسند پس هر کدام ازین اسباب که اقرار کند سبب استرخا همان باشد و فرونشستن پشت یا گردن و بلندی سینه
اگر زوال فقره بسوی داخل بود و خمیدگی پشت یا گردن و فرو رفتن سینه اگر زوال طرف خارج باشد نیز از نشان زوال فقره است و اگر حرکت انبساط و انقباض عضو بجا نماند
نشود و عضو نرم نباشد سببش غلظ عصب یا غلبهٔ یبوست باشد و تقدم اسباب یبس و یبوست شاهد باشد و هرگاه بول بی اراده جاری گردد نشان استرخای مثانه باشد
و اگر براز بی اراده بیرون آید علامت استرخای معای مستقیم بود و باشد که قوت دافعه باطل شود و بول و براز دفع نتواند کرد بالجمله علامت علاج
استرخای مثانه و معای مستقیم و استرخای زبان و حنجره و مری وغیره هر یک در مقام خود مذکور گردد و اینجا تدبیر مطلق استرخا و فالج مسطور میشود

علاج استرخا و فالج بلغمی

تدبیرش بدستوریکه در علاج امراض عصبی بلغمی مذکور شد از ترک آب و غذا در ابتدا و استعمال منضجات و مستفرغات وغیره بعمل آرند و الیضا از استفراغ مفلوج اقدام
ننمایند مگر برفق و مراعات قوت و راحت دادن بدن در میان هر استفراغ و اگر در پنج شش مسهل مادهٔ فالج برنیاید ایارج الاصول فقط تا یک چله گذرانیده
حبوب منقی دماغ مثل حب ... و در آخر معجون ... تا چهل روز فراغت ضرورست چه قول بعضی اساتذه است که اگر قبل از چهل اعضا بگشاید
والا باز نکشاید لهذا در مرض خفیف هشتم روز مسهل معمول است و از روز چهارم منضج شروع میکنند و تدبیر ... تنضیج کامل است و قبل از نضج کامل اسهال ممنوع
در روز دوم از مسهل اگر ترتیب شود باز منضجات مشتمل بر مقویات و مسخنات کبد اگر شق راست مؤف بود و مسخنات و مقویات قلب اگر شق چپ مؤف بود بعد
اگر مرض قوی باشد تا چهل روز تقویت این اعضا ضرورست و بعد مسهل تقویت معده بمصطکی و زرنباد و فادانیا و اسطوخودوس سوده به بلیلهٔ مربی یا اطریفل
معمول است چه اطریفل دماغ و منقی مخصوص عضو مؤف یعنی دماغ ست و سکنجبین عنصلی با شربت زوفا یا ایارج الاصول و یا ماء البزور حار یا معتدل بیاشامند و خورده
تریاق اربعه و شماثیه و جوارش بلاذر هر چه موجود باشد و مناسب داند با عرق یا بادیان و شیرهٔ آن نافع است و مداومت یک درم سداب شربا در روغن دارچینی دلوکا
مجرب است و سکنجبین بهر تبدیل مزاج تریاق کبیر و مثرودیطوس نیم درم و کلکلانج و مانند آن بدهند و هر شب بعد تنقیه معجون فلاسفه و معجون بلادر و اطریفل
و معجون وج و مربای آن بخورند و دیگر ادویه مرکبه مثل جوارش اترج علویخان و سفوف اترج الیشان و خمیرهٔ اسطوخودوس و حب عنبر مومیائی و اذاراقی و حب سیاه
و حب سیماب و حب بیش و حب سم الفار حسب حاجت بعمل آرند و فقرات و اعصاب را بروغنهای گرم محلل و مقوی اعصاب چون روغن قسط وغیر آن گاه ساده بمالند و گاهی
جند بیدستر و عاقرقرحا و امثال آن در روغنها آمیزند و یا موم در روغنی گداخته و قدری فرفیون آمیخته نیمگرم تدهین کنند و یا مومیائی کانی در روغن حنا مالش نمایند که بعد یافتن فالج
از فالج دفع ماندگی اعضا میکند و یا ضماد جوزبوا و مالش زنجبیل و زرنباد کنند و یا قسط تلخ مرکی فرفیون سوده بروغن گل ممزوج نموده نیمگرم بمالند و آبزن مخترع حکیم علوی خان
نیز مجرب است و سواری کشتی و نقل از بلد بارد بشهر گرم مفید بود و درین مرض تا گرسنگی صادق و تشنگی سخت نشود غذا و آب نخورند و ترک طعام شب واجب است و چون
بصحت شوند عضو مسترخی را حرکت دهند و غمز شدید کنند و بخرقهٔ درشت بمالند و باید که در فالج بر اخراج خون جسارت نکنند الا بعد تحقیق غلبهٔ خون که بسیار سرخ رنگ
و جوان بود و فصل و مزاج و قوت مساعد باشد در بصورت فصد جایز است اما خون کمتر باحتیاط تمام گیرند و گرنه بلغم غلبه خواهد کرد و در ابتدا حتی الامکان در تقلیل غذا کوشند

بیان بعض تراکیب معمول در فالج منقول از مطب اساتذهٔ کرام روز منضج باید که در منضج بلغم وزن اسطوخودوس پنج ماشه و انجیر سه عدد کنند و عود صلیب دو ماشه گاوزبان
عنب الثعلب بیخ کبر هر یک شش ماشه عوض بیخ کاسنی و بیخ کرفس و مویز منقی داخل کرده در عرق عنب الثعلب نیم آثار جوشانیده گلقند حل کرده بدهند غذا شوربای کبوتر
و گنجشک یکوقت و بجای آب عرق مکوه و وقت شام تریاق فاروق بقدر یک نخود بشهد خالص شش ماشه سرشته لیسانیده بالایش عرق مکوه عرق گاوزبان خورانند
الیضا در مرض خفیف صرف اصل السوس گاوزبان بیخ بادیان بیخ کاسنی بادیان اسطوخودوس در عرق عنب الثعلب و بادیان جوشانیده با گلقند برای نضج دهند و بعد نضج
اجزای مسهل افزایند **الیضا** برای مرد جوان در فصل صیف که استرخا در فکین و قدم و عسر حرکات باشد منضج از گل بنفشه اصل السوس خطمی خبازی گاوزبان بیخ بادیان
هر یک شش ماشه در عرق عنب الثعلب و گاوزبان هر یک توله شب خیسانیده صبح جوشانیده گلقند مالیده داده شود در روز دوم اسطوخودوس بجای گل بنفشه
عود صلیب دو ماشه گل بنفشه چهار ماشه عنب الثعلب شش ماشه مویز منقی نه دانه بیخ کبر شش ماشه زوفای خشک سه ماشه بادیان شش ماشه انجیر زرد هفت عدد

واگر در شق واحد منبت نخاع افتد فالج در یک شق بدن غیر از روی عام بود و اگر از منبت فروتر بهر دو جانب یا در یک شق باشد اعضائیکه متصل اند عصب اوست
مسترخی و مفلوج گردد و اگر سبب در نخاع نباشد بلکه در عصب یا شعبهٔ او باده یا تفرق اتصال یا ورم افتد استرخا در عضوی که باین عصب یا شعبه تعلق داشته باشد
واقع شود مثلا در زبان و حنجره و مری و مثانه و معا مستقیم و غیر آن و باقی اعضا سالم بود و اکثر فالج در شدت برد شتا و در مشایخ و مزاج بارد رطب و اشخاصی که ادمان
تدبیر غلیظ مولد بلغم نمایند عارض میشود و گاهی در ربیع بحرکت امتلا در آن و در بلاد جنوبی و در عمر پنجاه تا شصت سالگی که دماغ بارد و ممتلی باشد دفعةً حرارت یا
برودت قوی رسد بر سبیل نوازل می افتد و اگر فالج بجوانی فصل گرما افتد کمتر نجات یابد و گاهی سکته و صرع و قولنج و اختناق رحم و حمیات مزمنه بر سبیل بحران نیز
منتقل بفالج گردند و قولنج شدید الالم در اکثر مؤدی باسترخای اطراف و خلع مفصل زانو و سرین گردد هنگام انقضای مرض بر سبیل بحران در دفع طبیعت فضول را از عمق
بدن بسوی اطراف چنانچه صاحب کامل گفته که جماعتی را دیدم که ایشان را قولنج صعب شدید الالم بود و منکبین آنها و بعضی را منکبین و رکبین منخلع گردید و شخصی را دیدم که حرکت
کتفین او معطل شده بود و الا حس آن مرد جید بود و همچنین فولس در کتاب خود ذکر کرده که در زمانهٔ من قوم کثیر را درد قولنج عارض شد و هر کسی که از ایشان خلاص یافت خلاصی
آن با سترخای اطراف گردید و حس آن باطل نشده بود و تنفس ردی مختلف منقطع از شدت اختلاف در فالج بر رداءت حال صاحب فالج دلالت کند و بقراط گوید
که حل فالج قوی ممکن نیست و ضعیف سهل نه و بدانند که گاهی استرخا با خلع و تشنج مرکب میگردد در بعض مردم حتی که بعضی اعضای ایشان مسترخی یا منخلع و بعضی
متشنج مرتعد بسوی منشا آن معاینه کرده و گاهی عضو منخلع با تشنج و ارتعاد دیده شده و ابن نوح از بقراط نقل کرده کسی را که سکر از شراب باشد و یکبارگی کلام او
بند گردد و بعده او را امتداد بهم رسد بمیرد مگر آنکه تپ آنرا عارض شود و با کلام او در ساعتی که سکر او منحل گردد جاری شود و مراد با مساک کلام فالج است و جالینوس گوید که
استمساک صوت مع استرخا ردیست و اعضائیکه مفلوج شود در رنگ آنها تیره گردد و بولس گفته که استرخا از انخلاع بعض فقار قاتل است قسطا بن لوقا گفته که اگر مفلوج
کلام مستوی کند علت در نخاع بود و علاج آن سهل تر باشد و اگر در کلام او اضطراب بود علت در دماغ باشد و علاجش مشکل تر است و بدانکه نبض مفلوج ضعیف
بطی متفاوت بود و هرگاه از مرض قوت ضعیف گردد نبض ضعیف صغیر متواتر شود و در آن فترات بلا انتظام واقع شوند و قاروره مفلوج اکثر سفید باشد و گاهی بسبب ضعف
جگر یا عروق یا گرده یا درد عصب بسیار سرخ بود و گاهی شق سلیم ملتهب بود گویا که در آتش است و شق مفلوج بارد بود گویا که در برف است و نبض شقین مختلف گردد چنانچه
نبض شق بارد ساقط بود و نبض شق حار بحسب مزاج آن شق باشد و گاهی چشم جانب شق بارد کوچک گردد و عضو مسترخی و مفلوج تا که هم رنگ سائر بدن باشد و کوچک و لاغر نگردد
در صحت امیدوار تر است و اگر بسبب فساد مزاج باستیلای برد منجمد و فتور حرارت غریزی یا انطفای آن افعال طبیعی نیز باطل شود و عضو بجهت نرسیدن غذا بزردی و لاغری
گراید امید صحت او کمتر بود و صاحب کامل گوید که علامت علت معروف باهل القبیلا آنست که صاحب او بر پشت افتاده بود و صوت و حس و حرکت او معدوم باشد و برین علت تقدیم
کند صداع شدید و امتلای عروق و اجین و دوار و تاریکی بصر و سردی دست و پا و اختلاج در جمیع بدن و ثقل در حرکت و صریر اسنان در وقت خواب و بول مائل بسیاهی بود
و در آن ثفل راسب شبیه بسویق و قشار باشد و علامت خلع احساس نتوء عظم داخل در حفرهٔ مفصل را خارج از موضع خود است و آنرا بحاسهٔ لمس منفصل در یابند

طریق تشخیص اسباب این مرض باید که اولا بپرسند که مرض دفعةً عارض شده یا بتدریج اگر دفعةً بگویند حال تقدم وقوع ضربه یا سقطه یا زخم بپرسند
اگر اقرار آن کنند و مرض بمجرد وقوع آن افتد سببش گسستن عصب یا قطع آن باشد و این هر دو لا علاج است و الا نظر کنند اگر سفیدی رنگ و ترهل
بدن و کثرت بزاق و نوم و قلت عطش و قاروره سفید و غلیظ و گاه رنگین سرخ و زرد غلیظ بسبب ضعف کبد و عروق و نبض بطی و متفاوت بود
فالج رطوبی بلغمی باشد و اگر ملمس حار و رگهای گردن و غیره و نبض ممتلی و رنگ چشم و روی سرخ بود فالج دموی باشد پس اگر فالج مادی در
سرسام یا سکته یا صرع یا قولنج یا اختناق رحم یا حمیات حاده و مزمنه بر سبیل بحران واقع شود فالج انتقالی بحرانی باشد و اگر عروض مرض بتدریج
گویند و با آن تپ و درد یا گره در عصب بود فالج ورمی باشد پس ببینند اگر تپ و درد شدید و تمدد بود ورم حار باشد و اگر تپ هم و درد اندک و خدر بود
ورم رخو باشد و اگر از لمس صلابت و تعقد در عصب معلوم شود از تقدم وجع و ضربه یا التوا یا ورم حار نیز سوال کنند و این دلائل ورم صلب باشد و اگر آثار
ورم یافته نشود و ملمس بارد بود از تقدم رسیدن سرد شدید و نوشیدن آب بغایت سرد و یا ایستادن در آب سرد سوال نمایند اگر باشد استرخا از برودت و رطوبت ساذج باشد

مصطکی سوده یکماشه هلیله مربی یکعدد سرشته همراه اسطوخودوس گاوزبان هریک چهار ماشه گل بنفشه شش ماشه جوشانیده صاف نموده شربت بزوری دو توله
حل کرده تودری سفید چهار ماشه پاشیده دهند باز مسهل سوم بدستور قید بحران هر سه هلیله افزوده شب حب ایارج و صبح بدرقه دهند بعد مسهل برای تنقیح و تقویت
اعضای رئیس و درد پای طبیخ بادیان چهار ماشه بیخ بادیان عنب الثعلب گل بنفشه هریک شش ماشه پرسیاوشان اسطوخودوس گاوزبان هریک چهار ماشه
مویز منقی ده دانه مصطکی سورنجان هریک سه ماشه جوشانیده صاف نموده شربت بزوری داخل کرده تودری سفید پاشیده دهند و اگر قبض باشد روز دوم بجای
شربت گلقند کنند و سورنجان مخصوص برای درد پاست جهت درد ساق و پای که از حرکات ماده بشرکت اعضا یا ریاح در فالج میباشد میدهند چون درد پای باقی ماند باز
سورنجان سوده همراه هلیله مربی و مصطکی در نسخه سابق و بجای گل بنفشه بادیان چهار ماشه داخل کرده دهند باز طبیخ اصل السوس سه ماشه گاوزبان ابریشم خام
تخم کاسنی هریک چهار ماشه جوشانیده نبات یکنیم توله داخل کرده دهند و برای ضعف دواء المسک معتدل پنج ماشه با عرق بادیان ۵ توله دهند و بعد از فراغ مسهلها
و تنقیه تمام و کمال اگر تشنگی زائد بود دیگر و بار آب تازه بوقت غذا بدهند چه در خلو معده و در ابتدای فالج و در شب آب نمیدهند مگر در صورت تپ و حرارت مزاج
و باز برای درد پا که اندکی باقی ماند سورنجان مصطکی هریک یکماشه سوده بگلقند توله سرشته همراه اسطوخودوس چهار ماشه مویز منقی ده دانه جوشانیده نبات دو توله
بدهند و در موسم ربیع تجویز منضج و مسهل کنند و بسفایج قنطوریون هریک چهار ماشه در منضج بلغم عوض اصل السوس و بیخ کرفس افزوده بعد نضج ماده روز مسهل گل نیلوفر
چهار ماشه ترنجبین چهار توله روغن بادام شش ماشه بجای خاریقون و روغن بیدانجیر و گلقند در مسهل بلغم نموده بدهند و بعد دو مسهل بدستور حب ایارج وقت آخر شب
و صبح بدرقه دهند بعده معجون بنسخه تحفه که دران جوزبوا و بنفشه هست جهت تقویت اعضای رئیس و نزله خورانند **ایضاً** در فالج عضوی که بعد قی و اسهال در تجربه
می افتد بار العسل در عرق گاوزبان ساخته دهند و روز چهارم نقوع پرسیاوشان اصل السوس گاوزبان عناب بعرق شاهتره عرق عنب الثعلب عرق گاوزبان شب
خیسانیده صبح شربت بنفشه داخل کرده بنوشند غذا شله و بجای آب عرق مکوه **ایضاً** در فالج مع اللقوه و درد بارد و بعد مسهلات سورنجان سوده باطریفل صغیر
سرشته بخورند بالایش گلقند در عرق عنب الثعلب عرق گاوزبان عرق بادیان مالیده بنوشند باز طبیخ دارچینی گاوزبان انیسون بادیان جوشانیده با گلقند باز سورنجان
بوزیدان عود صلیب بگلقند سرشته بخورند بالایش عرق عنب الثعلب عرق بادیان شربت اسطوخودوس تخم فرنجمشک پاشیده دهند **ایضاً** در فالج مع اللقوه بعد
تدابیر معموله و مسهلها مصطکی سوده بهلیله مربی سرشته بخورند بالایش گاوزبان بادیان بعرق عنب الثعلب جوشانیده نبات داخل کرده بنوشند روز دوم مویز منقی
برعایت جگر عوض بادیان که برعایت معده بود و عرق بادیان بجای عرق عنب الثعلب و تودری سفید افزایند غذا پلاو و قلیه روز سوم اصل السوس تخم خطمی اسطوخودوس
افزایند و عوض نبات گلقند کنند روز چهارم مصطکی سوده بهلیله مربی سرشته اسطوخودوس گاوزبان جوشانیده شربت بزوری تودری سفید دهند روز پنجم
اسطوخودوس عود صلیب سوده باطریفل صغیر سرشته همراه گاوزبان مویز منقی بعرق عنب الثعلب عرق گاوزبان جوشانیده نبات داخل کرده بنوشند بجای آب عرق عنب الثعلب
غذا پلاو مرغ باز جوارش عود گاهی با طبیخ بادیان خطائی و گاهی هفت ماشه با شیره تخم کاسنی شش ماشه گلاب دو توله نبات یکتوله باز شیره بادیان چهار ماشه شیره تخم
تخم کاسنی شش ماشه عرق عنب الثعلب ۵ توله گلاب چهار توله گلقند دو توله تودری سفید چهار ماشه باز اصل السوس گاوزبان تخم کاسنی ابریشم خام جوشانیده نبات
داخل کرده بنوشند بعده فلاسفه دهند **ایضاً** برای فالج مع اللقوه که مرد پیر را با رعشه و غنه در صوت و استرخا و تغیر در حرکات و مشی باشد صبح فلاسفه عرق بادیان
و اطریفل کشنیزی عرق گاوزبان وقت شام و وج ترکی عاقرقرحا فلفل زنجبیل کوفته بیخته بعسل سرشته بر زبان مالند پس غرغره بآب گرم کنند و مسهل در ابتدا فصل **ایضاً**
در خلل دماغ مع بواسیر خونی که دوا بسیار گرم خلل دماغ افزاید معجون فلاسفه هفت ماشه همراه طبیخ چوب چینی سه ماشه دانه هیل دو ماشه نبات یکتوله در عرق گاوزبان
دوازده توله جوش داده بدهند و یا اسطوخودوس شش ماشه رسوت یکماشه پوست هلیله زرد پوست هلیله کابلی هلیله سیاه آمله هریک دو ماشه مقل ازرق یکماشه
کوفته بیخته با عرق بادیان دهند **ایضاً** در فالج مع خفقان اسطوخودوس مغز تخم تربوز پرسیاوشان هریک چهار ماشه گل گاوزبان سه ماشه جوشانیده شربت [illegible]
معتدل دو توله حل کرده بدهند و باز تریاق فاروق یا تریاق اربعه یا بار العسل بجهت شام و برای صبح معجون فلاسفه شش ماشه یا بار العسل یا و آثار و اگر بعد مسهلات
بسبب قبض و تبخیر خفقان عارض شود فلاسفه خورده اسطوخودوس گل نیلوفر جوشانیده نبات داخل کرده بنوشند **ایضاً** بعد تنقیه برای تعدیل و تقویت دریں

تخم قرطم یکنیم تولہ سنای مکی یکنیم تولہ افزودہ جوشانیدہ صاف نمودہ فلوس خیارشنبر شش تولہ گلقند چہار تولہ روغن گاو شش ماشہ داخل کردہ مسہل دہند در
مسہل سوم حب ایارج دادہ روز دوم از مسہل برای نضج مادہ و تقویت دماغ گل گاوزبان سہ ماشہ پرسیاوشان چہار ماشہ بیخ کاسنی شش ماشہ اسطوخودوس
چہار ماشہ جوشانیدہ گلقند حل کردہ اول ہلیلۂ مربی خورانیدہ بنوشانند **ایضا** در خلل خفیف دماغ کہ حس و حرکت بعد غسل قدری ناقص گردد و در گوش ہوای در
معلوم شود ماء العسل با گاوزبان چہار تولہ در سہ آثار آب جوشانیدہ عسل پاو آثار داخل کردہ باز جوشانیدہ بدہند و گاوزبان گل گاوزبان ہریک پنج ماشہ
پرسیاوشان ہفت ماشہ نبات یکتولہ در عرق بادیان پاو آثار جوش دادہ بطور قہوہ بخورانند و غذا عسل و نان بعد دو سہ روز کہ تخفیف شود و قبض باشد
گلقند عوض نبات کنند باز نکوہ گل بنفشہ گل سرخ ہریک ہفت ماشہ گاوزبان گل گاوزبان ہریک پنج ماشہ عوض بیخ کرفس و بیخ اذخر و اسطوخودوس
در منضج بلغم افزودہ منضج دہند و بعد نضج اسطوخودوس پنج ماشہ سنای مکی یکتولہ تربد سفید سہ ماشہ مغز فلوس ہفت تولہ روغن زرد پنج ماشہ اضافہ کردہ
مسہل دہند و بدستور روز دوم تبرید و بعد دو مسہل چند روز منضج دادہ حب ایارج خورانیدہ بعد تنقیہ معجون فلاسفہ دہند **ایضا** بصورت مرض خفیف بعد ماء العسل
در منضج بلغم گاوزبان پنج ماشہ عوض اصل السوس و بادیان و انجیر افزودہ روز پنجم دادہ روز ہیجدہم اجزای مذکورہ و سنای مکی و مغز فلوس گلقند روغن بادام در منضج
اضافہ کردہ مسہل دہند و بعد تنقیہ کامل عود غرقی عود صلیب مصطگی سورنجان ہریک نیم ماشہ در گلقند آمیختہ ہمراہ عرق بادیان بخورانند و عود صلیب سورنجان
بتدریج اضافہ کنند و بروغن آب برگ ریحان مالش نمایند **ایضا** اگر در فالج از گرمی ادویہ منضجہ اسہال و سوزش بول و درد گلو عارض شود ادویہ شدید الحرارۃ
از منضج موقوف نمودہ گل بنفشہ گاوزبان تخم خربزہ تخم خیارین افزایند و از تخم خطمی و عرق مکوہ و عرق گاوزبان غرغرہ کنند و عناب در دہن دارند و یا منضج از خیسا[illegible]
تخم خیارین گل بنفشہ گل گاوزبان ہریک شش ماشہ عناب چہار دانہ مویز منقی نہ دانہ در عرق مکوہ شش تولہ عرق گاوزبان پنج تولہ شربت بزوری معتدل دو تولہ
نیمگرم بدہند و اگر اسہال زیادہ بود در شوربای کبوتر نخود کابلی چہار تولہ داخل کنند و روز شانزدہم اسطوخودوس گاوزبان تخم خطمی بیخ کاسنی اصل السوس پرسیاوشان
ہریک شش ماشہ بادیان نہ ماشہ سپستان دہ دانہ سنای مکی تولہ تربد شش ماشہ بادرنجبویہ چہار ماشہ تخم خربزہ نہ ماشہ عود صلیب چہار ماشہ عوض تخم خیارین
و مویز منقی و شربت بزوری داخل کردہ شب خیسانیدہ صبح جوشانیدہ مغز فلوس ہفت تولہ ترنجبین چہار تولہ گلقند سہ تولہ عرق بادیان پنج تولہ روغن بادام شش ماشہ
داخل کردہ غاریقون سہ ماشہ خوردہ بنوشند و بعد نخود آب کبوتر و شام آب دال مونگ و بر پنج روز دیگر اصل السوس بجای عناب و تخم خیارین در نسخۂ منضج سابق
افزودہ دہند و بجای ماء العسل عرق بادیان اگر اسہال کم شود در روز ہیجدہم در آخر شب حب ایارج تولہ بروغن بادام دو ماشہ چرب کردہ ہمراہ عرق بادیان و مکوہ
بخورند و صبح بسفایج چہار ماشہ مغز قرطم شش ماشہ تخم کشوث چہار ماشہ عوض تخم خطمی و سپستان و سنا و تربد و بادرنجبویہ و پرسیاوشان در نسخۂ مسہل اضافہ
کردہ بدہند روز دیگر بدستور مقرر منضج گل بنفشہ گل گاوزبان گاوزبان ہریک شش ماشہ مویز منقی نہ دانہ اصل السوس چہار ماشہ عود صلیب چہار ماشہ
تخم خربزہ نہ ماشہ در عرق مکوہ دوازدہ تولہ عرق بادیان نہ تولہ شب تر نمودہ صبح صاف نمودہ شربت بزوری داخل کردہ دہند روز بستم درین منضج خطمی شش ماشہ
عناب چہار دانہ پرسیاوشان شش ماشہ بادرنجبویہ پرنجاسف ہریک چہار ماشہ سپستان یازدہ دانہ عوض عود صلیب اضافہ کردہ گلقند بجای شربت بزوری
داخل کردہ دہند و تا چہار روز ہمین منضج دادہ روز بست و چہارم حب ایارج بدستور خوردہ صبح گل بنفشہ اسطوخودوس اصل السوس بادرنجبویہ ملکہ شش ماشہ
سنای مکی تولہ گاوزبان پوست بیخ کاسنی عود صلیب مغز خشکدانہ ہریک شش ماشہ بسفایج فستقی چہار ماشہ مویز منقی نہ دانہ تخم خربزہ پرسیاوشان ہریک نہ ماشہ
شب در عرق مکوہ عرق بادیان ہریک دوازدہ تولہ تر نمودہ صبح جوش دادہ مالیدہ صاف نمودہ مغز فلوس ترنجبین روغن بادام داخل کردہ بدہند روز دیگر گل بنفشہ
گل گاوزبان تخم خربزہ ہریک شش ماشہ مویز منقی نہ دانہ اصل السوس چہار ماشہ شب در عرق گاوزبان و عرق مکوہ تر نمودہ صبح مالیدہ صاف نمودہ شربت بزوری
معتدل انداختہ نیمگرم بنوشند **ایضا** در فالج رطوبی کہ مزاج اصلی حار بود بعد ماء العسل منضج از بادیان بیخ بادیان عنب الثعلب مویز منقی اسطوخودوس بیخ کبر
پرسیاوشان جوشانیدہ گلقند آفتابی مالیدہ صاف کردہ تودری سفید پاشیدہ دہند بعد از نضج مادہ بروز مسہل بیخ کاسنی انجیر زرد سنای مکی افزودہ جوشانیدہ
صاف نمودہ فلوس خیارشنبر شش تولہ گلقند شیرخشت ہریک چہار تولہ روغن گاو شش ماشہ داخل کردہ دادہ شد بعد دو مسہل تا دو روز بجہت تقویت دماغ و قلب دیگر

با دآورد یا بندق یا روغن او یا قلوب کرم سود ادار اول طلوع آن یک مثقال بماء العسل یا شراب یا روغن ضیمران یا نافسیا بروغن زرد مخلوط یا بیخ نبات اومار یا سایده
در حریره آمیخته یا شحم قاوندی چهار درم در مرقهٔ دراج و ماکیان یا ابهل یا صدف بحری سوخته یا اشق مثقال بماء العسل یا دارشیشعان یا تخم کرفس سه درم در
ابتدای مرض یا روغن زیت قوم تا چهار روز متواتر یا روغن نسرین یا روغن سوسن سفید یا آب نخود سیاه یا سرخ مطبوخ تا ایام کثیر یا فلفل سیاه هر روز نیم درم یک مثقال
ایارج یا خاکستر چوب انگور بزیت امیخته لیسیدن یا فوه الصبغ ایام کثیر بماء العسل یا ادمان ترنج و مربای آن یا برنوف یا تخم بید انجیر مثقال و زیاده تخم آن یا ریوند
تنها و یا با ایارج لوغاذیا یا سندروس یا روغن قندول یا فلنجه یا لحای شجر زیتون مثقال یا از علک البطم و فقاح اذخر و سکبینج حب بسته یا برگ کبر یا ثمر یا پوست بیخ او
یا حماحم یا رطبه مسلوق مطیب بزیت و یا تخم او و یا اسقولوقندریون یا تخم ترب و جندبیدستر هر دو مساوی یا روغن تخم ترب یا جنطیانا یا بیخ شجرة البق مطبوخ یا روغن
نارجیل یا بیخ بخور مریم و از لحوم اکل لحم کلب الماء تازه یا مملوح یا لحم سقنقور یا لحم قنفذ مملوح و طری و لحم یا لحم روباه ایام کثیر یا لحم فاخته نافع **و غرغره**
عاقرقرحا بماء العسل و یا شحم حنظل و یا سداب یا مرزنجوش و یا کندش **و سعوط** سومیای یک قیراط با آب مرزنجوش و یا کلیجه ایزان بروغن زنبق و یا دانگی از آن بروغن بادام تلخ
و یا شونیز و یا روغن او و یا مشک و یا رته و یا عنبر و یا روغن یاسمین یا شاهانگ یا روغن نرگس یا حماحم و یا عصارهٔ اسقولوقندریون بروغن بادام **و شمم** سداب یا مشک
یا عنبر یا انفاس کبوتران و داشتن آن بهادر مکان و یا کندش کوفته در صره بسته و یا فرو **و تمریخ** عاقرقرحا سوده مخلوط بزیت و کذا جندبیدستر و کذا روغن بطم و کذا روغن جوز و کذا
روغن غار و کذا فرفیون بروغن زیت و کذا جاوشیر ببعض ادهان حاره و کذا روغن مرزنجوش و کذا روغن حرمل و کذا عنبر و کذا روغن بادام تلخ و کذا روغن آجر و کذا روغن ضیمران و کذا
شحم قاوندی در ظرف آهنی گداخته و کذا روغن قوم و کذا روغن بان که در آن مشک و عنبر گداخته باشند بر پشت و کذا روغن نسرین و کذا فلفل سیاه سوده در زیت جوشانیده
و کذا خاکستر بابونه و زیت امیخته و کذا خاکستر چوب انجیر و کذا خاکستر چوب انگور مخلوط بزیت و کذا سندروس بزیت و کذا روغن قندول و کذا روغن تخم کرنب و کذا بورق و زیت
و علک البطم و کذا شحم گاو و کذا روغن نارجیل **و طلای** جندبیدستر بروغن بان بر سر و یا قسط تلخ و یا بسباسه مخلوط بروغن بان و یا سداب سوده بعسل آمیخته بر عضو مفلوج و یا مشک تنها و یا ببعض
ادهان بر فقار پشت و یا مرزنجوش کوفته و ببعض ادهان حاره پخته و یا برگ یاسمین کوفته در روغن کنجد جوشانیده و یا شونیز و یا روغن حنا و بیخ سوسن و موم و یا شاهانگ و یا حماحم و یا بورق
و روغن بان و موم **و ذرور** عاقرقرحا باریک سوده بر مقدم سر و عطوس بصمغ سداب و ادخال رته در ادویهٔ فالج مقوی فعل آنهاست و استعمال سمنه یعنی برگ نیل در حقنهٔ فالج نیز نافع است

ذکر بعض ادویهٔ هندیهٔ نافع فالج که آن را ادهرنگ گویند

بعضی اطبای هند مینویسند که در ابتدای فالج اگر برای ماء العسل عسل بهم نرسد عوض آن قند سیاه گرفته جوش داده استعمال نمایند و بعد روز چهارم منضج بادیان اصل ماشه بیخ بادیان
یک توله تخم سویا اجمود اجوائن سه ماشه بالچهر چهار ماشه بیخ کاسنی یکتوله گلقند دو توله در یک نیم پاو آب جوش دهند هر گاه نیم پاو بماند هر روز بنوشند و بعد نه روز یا چهارده روز
مسهل دهند و بهترین اسهال این حب جیپال در فالج و استرخاء و لقوه و درد پشت ستوده اند بگیرند جیپال یعنی حب السلاطین و از آن پوست غلیظ که بالای اوست و پوست رقیق
که میان مغز آنست دور کنند و مغز او در پارچه باریک صره بسته سرگین گاو در آب حل کرده در دیگ اندازند و چوبی بالای دیگ نهاده صره را در آن آویزند بنوعی که صره در سرگین غرق باشد
و بته دیگ نرسد و دیگ را بر آتش نهاده چند جوش دهند بعده صره را گرفته و مغز حب السلاطین را خوب شسته بعده اندک بلیلهٔ سیاه و لاجورد با هم بسایند و حبها سازند بقدر نخود
و چهار پنج حب بخورانند و این حب هندی برای استفراغ مواد بلغمی و ازالهٔ اوجاع اعصاب ساقین و قدمین نیز مجرب نوشته اند بگیرند بلیلهٔ سرخ و زرد چوب و نمک لاهوری مساوی
و کوفته بیخته در آب حنظل سه روز بسایند و بقدر کنار دشتی حب بسته از یک حب تا شش هفت حب بخورانند و بعد دو ساعت غذا دهند و حب گوگرچی که در قرابادین فارسی و غیره
مسطور است نیز برای اسهال دهند و بعد از تنقیه معدلات مزاج مثل حب بیش و سیماب جوگراج و حب کچله و امثال آن که هر یک در قرابادین مسطور شد استعمال می نمایند
و مالش بروغن دهتوره مجرب است و اگر سونف سونٹھ دیودار پوست بیخ ارنڈ جوشانیده بعسل بنوشند نیز مفید بود و بعضی برگ رواسن و اسگند و بیخ سنبهالو نیز داخل
میکنند و اگر سیر بهوٹی یکصد دیا پیاده دور کرده در برگ تنبول هر روز بخورند برای تعدیل مزاج صاحب فالج بعد تنقیه مفید بود و زنجبیل نیمکوفته لسن یک یک دام پخته برگ بنگاه
برگ سنبهالو هر یک پاو آثار در دو آثار آب بجوشانند هر گاه بنصف بماند در جای محفوظ از هوا بخار آن بگیرند و ایضا جست و قلعی و سیماب و بچناک سیاه هر واحد ده ماشه
مرچ سیاه پنج درم گرفته اول جست و قلعی را گداز نموده در ظرفی که سیماب باشد اندازند تا گره بسته شود پس شش پاس کهرل نمایند و بیش سائیده اندک اندک آمیز نموده

مرض بدواء المسک حلو خورده بالایش عرق بادرنجبویه یا بادیان و گاوزبان شربت اسطوخودوس آمیخته بنوشند و یا معجون سورنجان خورده بالایش یا دیان بیخ بادیان
سورنجان بوزیدان هر واحد یک مثقال جوشانیده شربت اصول داخل کرده بنوشند و یا تریاق فاروق که مقوی حرارت غریزیه است بقدر نخود در شهد خالص آمیخته
بخورند بالایش عرق گاوزبان بنوشند ایضاً کذا فی رابعه تولد بچه تپ شود و از استعمال مبردات فالج بهم رسد و زبان هم بیکار گردد و از معالجات آن صحت کلی
نشود و پارچه در روغن دیودار علوبنجان آلوده در روزی هفت هشت بار در رحم بدارد و وقت صبح معجون سیر علوبنجان یکتوله همراه عرق نعناع کوهی هفت توله بخورد و وقت شام
وج ترکی و شونیز و جوزبوا هر واحد یکماشه در عسل یکتوله بلیسد تا بست و یکروز و در هر روز سه چهار مرتبه دار شیشعان زنجبیل فلفل گرد بورهٔ ارمنی هر یک سه ماشه ساییده بمالند

ذکر ادویه مفرده مفید استرخا

گویند که در استرخا شرب قردمانا با آب و یا مغز حب الصنوبر کبار و یا حلتیت مخلوط بقردمانا و یا عسل بلادر نیم درم مغز جوز و یا حرف و یا روغن خردل و یا حب فلفل و یا آب مطبوخ
کفرس و یا بیخ سوسن و گل لو آب و یا حب الغار و یا بیخ خطمی مطبوخ بشراب کهنه و یا فرفیون ربع درم سکبینج مثل اشق هر یک نیم درم و یا سکبینج یکدرم با آب گرم و یا حلتیت
بقدر باقلا صبح و شب بجلاب و یا عصارهٔ قنطوریون رقیق بعسل و یا پوست ریته با آب نیمگرم و یا طبیخ دار شیشعان و یا طبیخ حاشا و یا کرنب مسلوق مطیب بزیت
و یا فوه الصبغ بعسل و یا ثمر قندول و یا شربت عنصل و یا جوز القی و یا زراوند طویل یکمثقال و یا دارچینی و یا دوقو و یا اسطوخودوس یا سندروس و یا لحم حصان
و یا لحم شقانین و شرب ثمر بیخ روغن حب الصنوبر کبار و یا روغن پوست ترنج و تخم آن و یا عاقرقرحا بسرکه و یا روغن یاسمین و یا روغن فندق و یا روغن سداب و یا روغن آس
و شرب و ضماد قسط و یا برگ غار و یا اقاقیا و یا طلع نخل و یا فلنجه و تمریخ قسط هندی بروغن بان و یا روغن عود الفرج و یا روغن نرگس و یا روغن کفرس و یا روغن سوسن و یا
آب خاکستر چوب انجیر که ده بار تکرار آن نموده باشند و یا روغن خار و یا زیت که شحم حنظل در آن جوشانیده باشند و یا فرفیون یکدرم در زیت ده درم حل کرده و یا فرفیون
و جند بیدستر بروغن قسط و یا میعه سائله مطبوخ بزیت یا تنها و یا جند بیدستر در روغن سوسن و موم و یا نطرون مخلوط بزیت کهنه و یا قنه مخلوط بزیت و یا روغن حنا
و یا عاقرقرحا مخلوط بزیت و یا روغن ضیمران و یا روغن هر قندول و ضماد خردل بقیروطی یا سداب یا شیطرج با آب نقل و یا افسنتین و یا خردل سوده در قیروطی روغن بادام
و موم آمیخته و یا نمک و سویق و عسل جمع کرده سوخته و یا غذیه یا خاکستر چوب انگور بسرکه و زیت و نطول آب دریا شور و یا طبیخ برگ غار و یا برگ شنجکشت و تخم او و یا مرزنجوش و فوه الصبغ
و یا آب کبریتی و آبزن طبیخ ثعلب در زیت و آب یا دیان و تخم کرفس و نانخواه تا آب فانی گردد و یا آب کبریتی و غرغره طبیخ بیخ کبر و حقنه سکبینج یا طبیخ قنطوریون و شحم حنظل هر واحد تا نصف

بیان ادویه مفرده نافع فالج

سویدی گفته که در فالج خوردن زنجبیل مربی و داشتن جوزبوا در دهان و انداختن آب آن کذا اکل لحم غزال تا ایام کثیر کذا مغز حب الصنوبر کبار از پنجدرم تا ده درم بشکر یا بعسل یا بزیت احمر
و کذا خوردن بچه کبوتر که سر گردان و دور کرده جوشانیده آب بیندازند و در آب دیگر خوب پخته باشند و کذا مالیدن و نوشیدن روغن تخم تلخ ششمش و کذا غذا کردن آب نخود سیاه
در آب پخته و بزیت و صعتر مطیب کرده و کذا خوردن عود البخور از مجربات مسنت و همچنین شادریطوس هر روز نیم درم صبح و نیم درم شب وقت خواب تا سی روز متواتر خوردن
و از حکمای دیگر نقل کرده که خوردن فلفل سفید یا فقاح اذخر یا بهمن سفید یا آذریون یا طبیخ بیخ او و عصارهٔ بقله او یا آمله یا ایرسا یا عاقرقرحا یا جند بیدستر یا عسل بلادر یکدرم بروغن جوز
یا خصیة الثعلب کبیر یا حلتیت تا یکدرم تنها و مع فلفل و بعسل و تا یکمثقال بلفوف بموم و یا نیم درم از آن سکبینج نیم درم همراه شراب تا پنج روز متواتر یا شبت یا نفط سفید در آبزن
حمام و بعد خروج از آبزن مالش آن نیز یا مغز حب القلطن یا تربد یا روغن بطم یا ثمر او یا شیطرج بعسل یا شقاقل یا شحم حنظل یا سداب مطبوخ با آب تا نصف بماند و یا بقدر یکدرم بماء العسل
تا سی روز متواتر یا سکبینج یا ناردین یکدرم یا سنجاله مطلا بدوام یا شربت عنصل یا پیاز او مشوی معجون بعسل یا سرکه او یا سکنجبین او دائم یا زنجبیل یا زرنباد بعسل یا زوفای خشک
یا دار فلفل بعسل یا درونج بعسل یا کمون بعسل یا بیخ فاشرا شقاقل بشراب یا قسط تلخ دو درم یا عصارهٔ قثاء الحمار یا لک یا روغن جوز الاکل یا دربق یا بیخ راسن بعسل
تنها و مخلوط در اغذیه یا سنبل الطیب یا خربق سیاه یا ثوم بری تنها و مخلوط در اغذیه یا سیسالیوس یا ثوم بستانی بعسل یا حب الغار یا برگ آن یا فراسیون بعسل
تا سی روز متواتر یا جوزبوا یا شونیز یا زراوند دحرج یا دارچینی با آب یا صمغ سداب و برگ او بعسل یا مشک یا غاریقون یا فرفیون یا جاوشیر یا روغن تخم ترنج یا
یا حرمل تنها یا با آب مرزنجوش در حمام یا طالیسفر مثقال با ماء العسل یا عنبر یا مویزج یا جوز السرو یا قنه یا روغن بادام تلخ یا قردمانا دو درم بشراب یا روغن آجر یا بیخ

کذا فی الاکسیر یا پس اگر مناسب وقت باشد بعد از فصد در سبب ضعیف تا چار روز و در متوسط تا هفت روز و در قوی تا چارده روز هیچ چیز بجز ماء العسل از غذا
و دوا خواه قوی خواه ضعیف ندهند و احیاناً اگر اندکی از غذا و یا دوا داده شود فی الفور یا بروز دوم بمرگ مفاجات میکشد کذا فی المحیط و اگر درین اثنا ضعف بسیار رو دهد
نان شیرین بشوربای مرغ و یا ماء العسل دهند و همچنین اگر مزاج گرم بود و بر تشنگی صبر نتواند کرد البته آب تازه از کوزهٔ دهن تنگ دهند کذا فی النبض الکبیر و محمد زکریا رازی در من لا یحضره نوشته
که آب خالص بهتر از جمیع اشربه برای مفلوج ست و شیخ فرموده که آب بهتر از شراب ست و بعد روز هفتم این ماء الاصول خفیف دهند بیخ بادیان بیخ کاسنی اصل السوس مقشر بیخ اذخر
هر یک هفت ماشه اسطوخودوس نه ماشه گلقند عسلی چار توله غذا نخوداب بچه مرغ و یا شوربای مرغ و نان دهند و بجای آب ماء العسل ساده و میر موسی حسین در کتاب خود مسمی
بتلخیص تحریر نموده که بر گلاب تنها اقتصار کنند و اگر اندک توحش یافته شود عرق گاوزبان یا شاهتره نیز ضم نمایند و تا پانزده روز برین تدبیر بگذرانند و در روز شانزدهم
تنقیهٔ بدن و دماغ کنند لیکن اولی آنست که بروز بستم نمایند باین طریق که وقت شب حب ایارج نه ماشه بماء العسل بخورانند و صبح در ماء الاصول مذکور برگ سنا یک نیم توله انجیر زرد
پنج عدد مویز منقی سه توله خیارشنبر و ترنجبین هر یک هفت توله شربت اسطوخودوس مسهل علویخان خمیرهٔ بنفشه هر یک چار توله روغن بادام هفت ماشه اضافه کرده
مسهل دهند و اگر مریض مفلوک باشد شکر سرخ و شربت دینار و روغن گاو عوض آنها کنند و وقت دو پهر بعد اجابت طبع دو سه مرتبه یا زیاده نخوداب مرغ نوشانند و وقت
شام نان خشکهٔ تنوری شوربای مرغ یا گنجشک یا اوز دهند و روز بستم ویکم صبح این تبرید دهند معجون فلاسفه یک توله با ورق طلا یکعدد پیچیده اول بخورند بعده بیخ بادیان
اصل السوس مقشر بیخ کرفس هر یک هفت ماشه اسطوخودوس بادرنجبویه هر یک نه ماشه گل گاوزبان پنج ماشه در عرق بادرنجبویه بادیان هر یک پانزده توله جوش کرده
مالیده صاف نموده شربت بزوری چار توله تودری یا کنوچه و یا حرف نه ماشه پاشیده بنوشند و غذا و آب دو پهر و شام بدستور دهند و همین نمط پنج شش مسهل از
تا بروز سی ام و کم و زیاده بعده تنها این ماء الاصول دهند اصل السوس مقشر پوست بیخ کاسنی پوست بیخ بادیان بیخ کرفس قنطوریون دقیق شکاعی بادآورد پرسیاوشان
بسفایج هر یک هفت ماشه اسطوخودوس تخم قرطم کمافیطوس بادرنجبویه هر یک نه ماشه انیسون یک توله مویز منقی سه توله انجیر زرد هفت عدد در دو آثار عرق بادیان و بادرنجبویه
شب خیسانیده صبح بجوشانند که به نیمه آید مالیده صاف نموده هر صباح نه توله یا چار توله شربت اسطوخودوس منضج و روغن بادام یا بیخ انجیر نه ماشه بنوشند تا چهل روز
و غذا و آب بدستور دارند تا مادهٔ باقی خوب پخته شود پس روز چهل ویکم جهت تنقیهٔ ماده ایارجات کبار مثل ایارج ارکاغانیس و [illegible] و فس تنها دهند بفاصلهٔ یکروز و اگر
قوت ضعیف باشد بفاصلهٔ دو سه روز یا سفوف ترنج علویخانی دهند تا حصول حس و حرکت تمام و اگر مریض از تنقیه ملول شود بروز پنجاهم ایارجات موقوف کنند و جهت دفع
بقیهٔ مادهٔ استرخا حمام نمایند و آبزن استعمال کنند پس تدهین بروغن مبارک و قسط و روغن قلافندی و علویخانی اسقیل و روغن جند و آجر و جهت تعدیل مزاج معجون سیر
علویخانی و عرق تنبول اکمل خانی و عرق کیچلے اجمل خانی و عرق تنبول ذکاء الله خانی و معجون چوب چینی علویخانی و عرق آن بعمل آرند و از خوردن میوه های سرد و تر و هر چه مولد
بلغم و سردی و تری افزا باشد اجتناب ورزند و همچنین از استعمال آب سرد و شراب بپرهیزند و آنچه گرمی و خشکی افزاید بکار برند و خوردن گوشت حیوانی که گرم و خشک باشد خصوصاً
صحرائی مثل ابن عرس و باد گفتار و موشک بسیار مفید ست مصنف خلاصه میگوید که اول تا چار روز گاوزبان و اصل السوس هر کدام دو درم بادیان یکدرم تخم خطمی نیم درم در آب خیسانیده
صاف نموده گلقند عسلی داخل کرده نیم گرم صبح و شام بنوشانند و عوض آب و غذا بر ماء العسل اقتصار کنند و بعد از چار روز در اجزای نقوع مذکور انیسون ابریشم خام هر کدام یکدرم افزوده
جوشانیده صاف نموده با شربت اصول یا شربت لیمو صبح و شام بدهند غذا نخوداب و عوض آب عرق عنب الثعلب و عرق گاوزبان و روز هشتم بسفایج شش درم در اجزای مطبوخ مذکور افزایند و حقنهٔ
نرم استعمال نمایند و بعد از آن وج ترکی یک مثقال تخم کرفس دو درم حاشا سه درم در همان مطبوخ اضافه کنند و نخوداب با دارچینی و زعفران و اندک نان خشکه غذا سازند
و تا پانزده روز باین نمط بگذرانند بعد از آن دوای لطیف که در قول صاحب کامل خواهد آمد بهر اسهال بدهند و بعده غرغره و ماء الاصول و حب ایارج و غذا و باز غرغره
و ماء الاصول و حب منتن و غرغره و عطوس و حب شبیطرج و حب تالیف صاحب کامل و تدبیر تکمید و مضوغ و شموم و نطول و ایارجات کبار همانست که در قول مذکور مسطور خواهد شد
و گفته که مالش روغن مبارک که در علاج سکته در قول انطاکی گذشت سخت سودمند ست و نوشادر در روغن بلسان گداخته بر سر مالند و چار درم مغز چلغوزه هر بامداد
چند روز بعسل سرشته لیسیدن بغایت نافعست و این معجون مبدل المزاج مفلوج را فائدهٔ تمام دارد وج فلفل زنجبیل شونیز زیرهٔ سیاه مساوی کوفته بیخته بعسل مصفی سرشته
تا یکدرم با نخوداب انیسون و شبت پخته باشند استعمال نمایند و در نسخهٔ دیگر شیطرج نیز داخل ست مسیحی گوید که در ابتدای مرض ادویهٔ مسهلهٔ قویه استعمال نباید کرد بلکه حقنهٔ چارده بعمل آرند

فلفل ہمین دستور داخل کردہ ہفدہ یا سی گولی سازند بقدر یک بیضہ نیم با برگ تنبول بخورند غذا گوشت طیور و اگر با فالج سرفہ بود فلفل و کہنی یکجزو با پنج جزو نبات سودہ اندک اندک
در دہن گیرند کہ مواد بلغم از سر فرود آرد و اگر وج دو درم فلفل پودینہ زیرۂ سیاہ شونیز ہر یک سہ درم عسل نیم رطل بدستور سرشتہ دو دو مثقال بخورند نافع فالج و لقوہ و جمیع
امراض بلغمی ست و خردل عاقرقرحا ساییدہ بعسل آمیختہ بر زبان مالند **اقوال حذاق** حکیم شریف خان صاحب می نویسند کہ استاد لوذعی عوض طعام و شراب چہار روز
بر ماء العسل اقتصار میفرمودند بعدہ شوربای کبوتر بی روغن میدادند بعد ازان شوربای دو کبوتر میکردند و امر بخوردن گوشت آن نیز می نمودند بعدہ درین شوربا فالم
بقدر سہ تولہ می انداختند پس اشیاء حبوب غلہ می افزودند بعدہ دران برنج داخل میکردند بعد ازان روز شانزدہم و ہیجدہم بہ تنقیۂ عام استفراغ مادہ مع مراعات حال دماغ
میفرمودند پس از روز بست و دوم و بست و پنجم یا بست و ششم و بست و ہشتم حبوب مثل حب ایارج وغیرہ استعمال می نمودند و باید کہ میان ہمہ دو یا سہ استفراغ استعمال
منضجات میکردہ باشند بطوریکہ نضج دہند پس استفراغ نمایند بعدہ اعادۂ منضجات کنند بعد ازان مسہل استعمال نمایند و علی ہذا القیاس زیرا کہ مادۂ این مرض بارد متمکن
در اعصاب است **صفت** منضج از صناعت من اسطوخودوس انیسون قنطوریون دقیق فقاح اذخر بادیان زوفای خشک قردمانا سیسالیوس بیخ کرفس بیخ کاسنی
بیخ اذخر بیخ بادیان بعضی ازین دو درم و بعضی سہ درم بگیرند و در دو رطل آب شب تر کردہ صبح جوشانیدہ گلقند دہ مثقال داخل کردہ صاف نمودہ بنوشند چندروز
بر نہار تا آنکہ اثر نضج ظاہر شود بعد ازان تنقیۂ تامہ استعمال کنند با فزایش برگ سنا سہ درم مغز فلوس پانزدہ مثقال شکر سرخ دہ درم و روغن بادام یا روغن
بیدانجیر و اگر احتیاج بقوی تر ازین در اول مرتبہ یا در مرتبۂ ثانی افتد بران تربد سفید محکوک یکدرم یا یکنیم درم و غاریقون ہش سفید نیم درم یا زیادہ ازان افزایند بعد ازان یکروز
راحت دہند بدادن گلقند با عرقہای عنب الثعلب و بادیان و اذخر و بعدہ مسہل باز چند روز منضج دادہ حب ایارج یا حب منتن یا غیرہ خورانند و مسہل مذکور بعد حذف
مغز فلوس فقط یا مع تربد و غاریقون حسب حاجت و قوت مزاج مریض ضعف آن بدرقۂ حبوب مذکورہ سازند و در آخر شب حبوب با عرق بادیان وغیرہ خورند و صبح مطبوخ مذکور دہند
و حب ایارج کثیر المنفعت ست درین مرض و استاد کامل المعی اکثر استعمال او درین مرض میفرمودند و من پیروی ایشان میکنم و استعمال حبوب بعد انضاج و تنقیۂ عام
باید کرد و در استعمال آنہا بابدرقۂ مطبوخ و بدون آن حسب حاجت اختیار دارند و نسخۂ حب منتن ہمانست کہ در قول صاحب کامل بیاید لیکن درینجا پوست ہلیلۂ زرد
و انزروت عوض مر و فرفیون و جندبیدستر ست و وزن ہمہ اجزا مساوی و نسخۂ حب شبیطرج ہمان حب شبیار ست کہ در قول ابو منصور مذکور شود لیکن درینجا تربد عوض ہلیلہ
نوشتہ و عاقرقرحا یکدرم افزودہ و حرمل بجای خردل آوردہ **صفت** حب بیمارستانی کہ ستودۂ شیخ الرئیس ست ایارج فیقرا یکدرم جندبیدستر نیم درم شحم حنظل ربع درم
فرفیون یک دانگ کوفتہ بیختہ حبہا سازند و جملۂ یکشربت ست حکیم عابد نوشتہ کہ این روغن عجیب الفعل ست و بتجربۂ صحیح یافتہ قسط تلخ فلفل عاقرقرحا فرفیون جندبیدستر
ہر یک ہفت درم باریک ساییدہ در نیم رطل روغن نرگس آمیزند و این سعوط نافع زہرۂ کلنگ جندبیدستر کندش سکبینج مساوی کوفتہ بیختہ در آب مرزنجوش و شیر زنان
حل کردہ دو قطرہ سعوط کنند شمامہ نافع فالج و خفقان بارد و جمیع امراض عصب تالیف علویخان کہ من دران بعض اصلاح نمودہ ام عود خام پنج مثقال قرنفل سنبل
زعفران اظفار الطیب بیل بسباسہ جوزبوا پوست ترنج ملکہ مثقال عنبر یکنیم مثقال مشک مثقال حصی لبان دو نیم مثقال ادویہ را در عرق گل نارنج بسایند و عطر عنبر
و عطر لادن و ناگکیسر ہر یک نیم مثقال و روغن نرگس و روغن یاسمین ملکہ مثقال انداختہ صلایہ کنند تا قابل انعقاد گردد بشکل سیب ساختہ دائم ببویند ضماد و تالیف
والد علویخان کہ من بعض اصلاح آن کردہ ام گفتہ کہ مجرب و محلل ست بعد تنقیہ استعمال نمایند جندبیدستر عاقرقرحا فرفیون زرنباد عود ہندی عود صلیب جوزبوا برگ مورد
سورنجان بوزیدان قسط تلخ مغاث بغدادی سنبل الطیب مرزنجوش اسطوخودوس مساوی ساییدہ بروغن قسط آمیختہ بر سر و قفا و گردن و خلف ضماد کنند **نفوخ** نافع
عاقرقرحا قرنفل قاقلہ کوفتہ بیختہ بقدر نیم دانگ در بینی دمند **نشوق** نافع مومیائی قیراط در روغن نرگس و یاسمین و سوسن ملکہ دانگ مشک جندبیدستر ملکہ قیراط حل کردہ
بقدر دانگی استنشاق نمایند **مضوغ** نافع کنند مصطکی زنجبیل قرنفل وج ترکی کوفتہ بیختہ بقدر جوزبوا حب بستہ دائم در دہن دارند **غرغرہ** قویہ مستعمل بعد تنقیہ و انتہا
خردل عاقرقرحا پوست بیخ کبر مساوی کوفتہ بیختہ بطبیخ زوفا آمیختہ غرغرہ کنند **معجون** منقی بلغم نافع فالج و لقوہ فلفل قرنفل سلیخہ سعد برنگ کابلی جوزبوا ملکہ مثقال
حب النیل شش مثقال تربد سفید شکر سفید ہر یک بست و چہار مثقال زنجبیل چہار مثقال کوفتہ بیختہ بقوام مودہ سرشتہ شربتی از پنج مثقال تا ہفت مثقال با عرق بادیان قسمہا در اقوال دیگر بیاید
مؤلف اقتباس می نویسد کہ در فالج بلغمی اول فصد کردن اگرچہ اثر عظیم دارد جہت آنکہ مخرج اخلاط اربعہ است و مفتح سدہ و منقی عصب از آفات فاسدہ لیکن اکثر ہر گز مفاجات میکشد

سداب آمیخته وقت خواب شب بعمل آرند و ایارجات کبار بچهار اوقیه آبیکه دران هلیله کابلی و افسنتین و بسفایج و مویز منقی و نمک اندرانی جوشانیده باشند
بخورند و یا باین مطبوخ بیخ کرفس و بیخ بادیان هر واحد ده درم سنبل اذخر سلیخه وج هر یک دو درم حلبه پنج درم حاشا فراسیون عاقرقرحا هر واحد
سه درم مغز قرطم هفت درم در پنج رطل آب بجوشانند تا یک رطل بماند و صاف کرده نیم رطل ازان با یکی از ایارجات کبار بنوشند و از ادویه مبدله مزاج مستعمل
درین مرض این معجون است و نسخه آن همان معجون مبدل المزاج است که در قول مصنف خلاصه گذشت و وج مربی بعسل درین مرض نافعست و همچنین
مغز حب الصنوبر کبار مقشر چون بعسل بسرشند و هر روز سه درم بخورند و این معجون در تبدیل مزاج بسیار قویست زنجبیل عاقرقرحا شونیز قسط
فلفل دارفلفل وج هر واحد ده درم برگ سداب خشک حلتیت جنطیانا زراوند حب الغار جندبیدستر شیطرج خردل هر واحد پنج درم عسل بلادر
چهار درم بروغن جوز لت کرده بعسل بسرشند و این معجون در جمیع امراض بارده رطبه صعبه مثل سکته و فالج و لقوه و رعشه و برص و تشنج رطب تاثیر و منفعت قوی دارد
ابو منصور گوید که استعمال اسهال بادویه قویه تا روز چهارم اگر علت ضعیف باشد و الا تا هفت روز نباید کرد بهر آنکه مسهل قوی در مرض می افزاید
بلکه حقنه حاده و ایارج فیقرا بعسل سرشته استعمال کنند و ادویه ملطفه اخلاط مثل تریاق و مثرودیطوس با آب مطبوخ شبت و نانخواه و انیسون و مصطکی
و قردمانا و تخم سداب دائم بخورند و بعد یکهفته حب منتن یا حب شیطرج خورند و در ابتدا غرغره بادویه ضعیفه مثل مرزنجوش و صعتر و ناردانه و صبر مساوی الاجزا
نمایند و هر گاه دو هفته بگذرد بادویه قویه مذکوره در باب صرع و ایارج ارکاغانیس غرغره سازند و بعد ازان روغن بید انجیر و روغن کلکلانج باین یا بماء الاصول
قومی بنوشند و نسخه آن همانست که در قول مسیحی گذشت لیکن درینجا وزن بیخ کرفس و بادیان هر یک ده درم و اذخر هفت درم و شونیز دو درم و جندبیدستر
دو درم ست و نوشته که در هفت رطل آب بپزند تا یک نیم رطل بماند و هر روز ثلث رطل با یکی از هر دو روغن مذکور بنوشند و جوارش بلادری آنرا نفع میکند و بعد
سه هفته ایارجات کبار بخورند و تمریخ بروغن قسط و سوسن و روغن فرفیون و روغن جندبیدستر و روغن شونیز و روغن سداب و روغن شحم حنظل نفط سفید بعد
دلک و تکمید بدستور نمایند و زراتنیج و بوره سرخ وغیره ادویه که در قول مذکور مسطور شد بخایند یا بر حنک طلا نمایند تا رطوبات لزجه را از دهن برارد و تنقیه
سر کنند و همچنین قاقله و نوشادر و حب بلسان است و یا بصابون در آب چغندر گداخته بر حنک طلا کنند و ادویه معطس که همانجا مذکور شد تنها یا مرکب از
نیم دانگ تا یک دانگ بکار برند و یا یک شعیره فرفیون و یا یک طسوج جندبیدستر با آب چغندر یا آب مرزنجوش یا آب ثوم یا نیم دانگ سکبینج سعوط کنند
و سعوط جمیع مرارات مذکوره و زهره گرگ و بز بقدر دو شعیره بشیر دختران مجربست جالینوس گفته که درین مرض دوای مفرد سهل الوجود در هر مکان
بسیار دفعه استعمال کرده شد و کافی یافتم و آن شونیز است که یکبار در سرکه تند تر کرده مثل غبار سوده بسرکه گداخته بدان سعوط کنانیدم و مریض را یکبار
باستنشاق او امر کردم و یکبار بزیت سوده سعوط کنانیدم و بعض قدما گفته اند که شونیز و صبر و بورق سوده بزیت کهنه سعوط کنند و نرگس و نسرین و غیر آن
از مشمومات ببویند و معجون مبدل مزاج بخورند و غذا نخوداب مطبوخ با شبت و پودینه و زیره بکف خردل و مری نبطی در روغن جوز و افاویه کثیره بلحوم مسطوره
و کباب با افاویه دهند و اگر خوف قبض طبع باشد لحم ترک نمایند و نخوداب موصوف مطبوخ بلحوم بنوشند و ادرار بول ایشان را انفع بلیغ می نماید و از جمیع
نبیذ باکه ترطیب دماغ می کنند و ریختن آب گرم بر بدن و دخول دران آب که مرخی اعصابست حذر کنند مگر آنکه آب ریاحین یا آب چشمهای گرم باشند در ریختن
آب سرد استواری و سختی اعصاب ایشان کند و نسخه حب منتن و روغن قسط و روغن فرفیون و روغن جند و روغن شونیز در قول مسیحی گذشت این حب بسیار
نافع این مرضست صبر سقوطری بست درم پوست هلیله زرد ده درم زنجبیل خردل هر یک دو درم و نیم فلفل دارفلفل هر یک [illegible] درم شیطرج وج نمک هندی هر یک دو درم فانید چهار درم سائیده باب
کرنب سرشته حبوب سازند شربتی دو درم و نیم و روغن سوسن مفید فالج اینست بگیرند سلیخه و قسط تلخ و حب بلسان و زعفران صحیح و مصطکی هر واحد اوقیه قرنفل و قرفه هر یک نیم اوقیه
[illegible] کوفته در ظرف آبگینه کنند و روغن کنجد یک من بران بریزند و گل سوسن سی عدد انداخته چهل روز در آفتاب بدارند بعده صاف کرده استعمال نمایند و ترکیب روغن سداب
بگیرند روغن کنجد سه من و برگ سداب تازه چهار اوقیه و آب شیرین یک من در دیگ پاکیزه با آتش نرم بجوشانند تا آنکه آب برود و روغن باقی ماند از آتش فرود آورده
استعمال کنند و جالینوس گوید که من چند بار فالج را بحمام خشک درست کردم و قسطا گفته که اگر فالج در پای باشد نفع حقنه دران ظاهر تر بود و بقول جالینوس

تا خلط بسوی اسفل منجذب گردد بعده چند روز آنچه تلطیف خلط کند و آنرا آماده خروج گرداند استعمال نمایند و بعد از آن آنچه مخرج خلط مستعد برای خروج و تلطیف خلط باشد بکار برند و آن مثل بشرودیطوس و معجون هرمس و زوفای خشک با سکنجبین عنصلی ست و مسهل مثل ایارج فیقرا مع غاریقون و شحم حنظل و هرگاه دو هفته برین تدبیر بگذرد حب شیطرج و حب منتن اسهال ورند و بعد از آن غرغره بخردل و عاقرقرحا و پوست بیخ کبر و وج و مویزج بکار برند و غرغره با یارج ارکاغانیس در سرکهٔ عنصل حل کرده نیز نافع ست و مصطکی و علک البطم و کندر و قرنفل و عاقرقرحا و بیخ اذخر و تخم انجره و خردل و پودینه و وج و فلفل سیاه و سفید و قاقله بخایند و هرگاه یکهفته دیگر یا ده روز برین تدبیر بگذرد دیگر بیخ پوست بیخ کرفس و پوست بیخ بادیان هر واحد پانزده درم بیخ اذخر ده درم بادیان و تخم کرفس و انیسون و قنطوریون دقیق و عاقرقرحا و زنجبیل هر واحد سه درم نانخواه و قسط و زراوند مدحرج هر واحد چهار درم شونیز و قردمانا و تخم سداب و شیطرج هر واحد پنج درم جندبیدستر یکدرم همه را در سه رطل آب بجوشانند تا یک رطل از آن باقی ماند صاف کرده اندک روغن کلکانج یا روغن بید انجیر بران بیخته بنوشند و گاهی حقنه حاده مثل حقنه که از شبت و بابونه و نانخواه و مرزنجوش و حرمل و اکلیل الملک و قرطم کوفته و تخم کتان و حلبه و چقندر و سبوس گندم و انجیر و شحم حنظل و تخم بید انجیر کوفته و قنطوریون دقیق و زیت کهنه و مری و عسل گرفته باشند انتفاع یابند و هرگاه مرض بانتهار سد ایارج جالینوس و لوغاذیا و ثیادریطوس بکار برند و هر روز معجون بلادر بقدر نیم مثقال با آب انیسون بخورند و موضع مؤف و فقار پشت را بروغن ناردین و روغن قسط که دران جندبیدستر و فرفیون و عاقرقرحا سوده حل کرده باشند بمالند و غذا شوربای کبوتر بچه و عصافیر و قنابر و نخود آب بروغن جوز و خردل مناسب و مری و کف خردل نانخورش سازند و لحوم صید او فوق از لحوم اهلی ست مشوی یا مطنجن یا قلیه ساخته بخورند و در طعام ایشان روغن جوز و زیت و صعتر و مری و انجدان و شونیز استعمال کنند و حلوا از عسل بسازند و شراب احمر کهنه و ماء العسل با فاویه حند لیقون بکار برند و نبیذ رقیق ترک نمایند و استحمام با آب شور موافق ست و هرگاه علت بانحطاط رسد استحمام با آب شور نمایند و در بعضی اوقات قی کنند و تدبیر حار یابس لازم گیرند و اشربه مرطبه کم کنند و تریاق کبیر و مثرودیطوس با آب مطبوخ قردمانا و نانخواه و تخم سداب برای تبدیل مزاج استعمال نمایند و آنان دیگر مسهلات نافعه این حب منتن بهت ایارج فیقرا ده درم شحم حنظل قنطوریون دقیق عصارهٔ قثاء الحمار هر یک پنج درم فرفیون دو نیم درم جندبیدستر فلفل حلتیت سکبینج جاوشیر شیطرج هندی خردل هر واحد یکدرم مقل نیم درم صموغ را در آب سداب حل کرده آمیخته حبها سازند و این جمله ده شربت ست و دیگر تربد و صبر هر واحد یکدرم شحم حنظل شیطرج هر واحد سه درم سکبینج ثلث درم مقل نیم درم حبها سازند و این یک شربت ست دیگر حب فرفیون بگیرند فرفیون سکبینج غاریقون شحم حنظل مقل هر واحد یکدرم صبر دو درم با آب گندنا حبها سازند شربت از مثقالی تا دو درم و هر واحد ازین مسهلات در وقت او بمقدار او استعمال نمایند و از مروخات نافعه این روغن قسط ست قسط یک اوقیه فلفل عاقرقرحا فرفیون هر واحد ثلث اوقیه جندبیدستر نیم اوقیه همه را در نیم رطل روغن خیری یا روغن نرگس یا زیت کهنه حل کنند ایضاً دو اوقیه موم در یک رطل زیت گداخته یک اوقیه فرفیون نوسوده در صلایه حل کنند تا هموار گردد ایضاً در روغن سوسن جندبیدستر و میعه سائله حل کنند ایضاً روغن شونیز بگیرند شونیز دو جزو مغز بادام تلخ یکجزو هر دو را جدا جدا کوفته پس باهم سوده روغن بکشند و یا روغن حب قرطم با این هر دو بیامیزند و گاهی روغن تخم حنظل و نفط سفید با این می آمیزند ایضاً این روغن قسط بگیرند سه اوقیه قسط تلخ نیکو فته و اصل السوس ج اذخر هر یک اوقیه سنبل دو اوقیه در یک رطل زیت و آب بپزند و این روغنها را باین نوع استعمال نمایند که ترنج گردن و فقرات پشت و عضو مؤف بعد ذلک بپارچه درشت و یا بعد تکمید آب مطبوخ مرزنجوش و بابونه و شیح و قیصوم و حاشا و برگ ترنج و نانخواه و صعتر و بر بخار سعف و مشکطرامشیع و پودینه نمایند و بر بخار این آب انکباب کنند و شحم حنظل و مویزج بسرکه پخته در دهن گیرند و بعد بکار العسل و روغن بادام مضمضه کنند تا در دهن قرحه نشود و بکندش و فلفل و عاقرقرحا و زنجبیل و بورق و نوشادر و نطرون و صبر و دارچینی و مرزنجوش و خربق سفید و مشک و جندبیدستر ساده عطسه آورند و با آب مرزنجوش و آب پودینه و آب بیخ چقندر و سکبینج و زهرهٔ کلنگ و باز و شیر خرس و کلاغ و شونیز مسحوق بسرکه کهنه سعوط کنند و یا شونیز بورهٔ ارمنی جندبیدستر شحم حنظل فلفل سفید هر واحد یکجزو کندش صبر هر کدام دو جزو با آب مرزنجوش سرشته مثل عدس حبها سازند و یکحب ازان در آب مرزنجوش سوده عطسه آورند و هرگاه از سعوط ایشان سوزش در دماغ پیدا شود شیر زنان در بینی چکانند و ایارج فیقرا و شونیز و بادیان و فرفیون و کندش و مشک و عنبر و کندر و نمام و مرزنجوش و یاسمین و سوسن و دار فلفل هر چه ازین ها خواهند ببویند و نمک سیاه و بورهٔ سرخ و نطرون و فلفل و جندبیدستر سوده بروغن زنبق یا زیت آمیخته در حمام بر بدن مالیدن نافع ست ایضاً حقنه لعل ارند مغز قرطم دو کف شحم حنظل تخم بید انجیر هر واحد یک کف نیکو فته در دو رطل آب بجوشانند تا سوم حصه آن بماند صاف نمود ده درم بورهٔ ارمنی سوده بیامیزند و استعمال نمایند حقنه دیگر بادیان پنج درم خارخسک و سداب هر یک یک باقه صغیره بجوشانند و از آب او بقدر نیم رطل گرفته یک اوقیه روغن

نسخهٔ حقنهٔ حاده

مسهلات

نسخهٔ حب منتن

نسخهٔ حب فرفیون

مروخات

نسخهٔ روغن قسط

نسخهٔ روغن فرفیون دیگر جند

نسخهٔ روغن شونیز

نسخهٔ روغن قسط

عطوسات

سعوطات

حاصل کرده واگر ماده بلغمی باشد اول یک شربت تریاق یا مثرودیطوس یا شلیثا یا سجزینیا یا انقردیا در شراب کهنه یا ماء العسل حل کرده بدهند و بعد ساعتی فصد کنند و آنجا که احوال مساعدت نکند تنقیه بحبوب مسهله باید کرد و قی کردن صواب باشد و بعد استفراغ تبدیل مزاج بتریاق و مثرودیطوس و سائر معاجین مذکوره نمایند و بعضی اطبای قدیم گفته‌اند که سقوطرا ایارج فیقرا یک مثقال وقت خواب بدهند و یک یک مثقال هر روز بیفزایند تا به پنج مثقال رسد و محمد زکریا از جودیس حکایت کرده که اعتماد کنند در علاج فالج بر آنکه در هر هفته استفراغ بحب قوقایا نمایند تا ماده کمتر کند و هر روز جوارش بلادر یا ایارج هرمس دهند تا مزاج او بگرداند و روغن قسط برای گرمی اعصاب بمالند و هم او گوید که منفعت این حب بزرگ ست و بسرعت اثر میکند حلتیت شحم حنظل جندبیدستر قنطوریون دقیق هر یک نیم درم مقل چندانکه ادویه بدان سرشته شود و حب گردد و این یک شربت است و این سفوف هر صبح بدهند زراوند طویل فلفل هر واحد نیم درم هر دو را کوفته بیخته یک شربت است صبح بدهند که این سفوف را خاصیتی ست درین علت و یا جندبیدستر قنطوریون دقیق عاقرقرحا هر یک نیم درم قردمانا دو درم با دواء و قیه آب سداب بدهند و اگر استفراغ بحقنه کنند که از شحم حنظل و قنطوریون دقیق دهری و روغن زیت ساخته باشند جائز است در هر چند روز و ازین نوع حقنه بکار برند و باید دانست که بعد تنقیه بحجر ناری بر سر عضلها نهادن و روغنهای گرم مالیدن و در گرمابه خشک و ریگ گرم و در آب کبریت و آب دریای شور نشستن و ریاضت کردن و گرسنه بودن و آواز بلند کردن قرآن با آواز بلند خواندن و غرغره بخردل و مری کردن سخت نافع بود و باقی ماده را تحلیل کند و حرارت برافروزد و چون مدت دراز گردد ایارجات کبار باید داد و تمریخ فقار پشت و سر عضلات بروغن قسط و قی در اول علت و آخر آن سخت سودمند است و ماء الاصول بروغن بید انجیر و روغن بادام تلخ در آخر مرض نافع و مغز سر خرگوش بریان کرده صاحب فالج و رعشه را نافع و مغز جلغوزه بعسل بالخاصیة سود دارد و این ضماد نافعست روغن زیت کهنه نیم من موم زرد بست درم فرفیون یازده درم موم در روغن گداخته فرفیون سوده آمیزند و در ماه دان حل کنند و این ضماد اعصاب را گرم کند عاقرقرحا مرزنجوش مویزج هر یک اوقیه نطرون خردل هر یک دو اوقیه فلفل یک درم فرفیون یک اوقیه جندبیدستر چهار اوقیه همه را نرم سائیده بروغن حب الغار ضماد کنند و اگر روغن سوسن و موم زرد و میعه سائله و بارزد با هم بگدازند و جندبیدستر و قسط سائیده سرشته ضماد کنند عصب را گرم کند و حس باز آرد و اگر حس بحال بود و حرکت باطل شده باشد جوز السرو و ابهل و مورد و پوست بیخ کبر در شراب کهنه پخته ضماد نمایند و اطبای قدیم گفته‌اند که اگر روناس بپزند و آب او بر عضو مفلوج بچکانند سود دارد و بدانند که هیچ آب گرم بر عضو مفلوج نشاید ریخت مگر آب دریای شور و آب معدن گوگرد زیرا که آب شیرین چون گرم باشد ماده را منتشر زیاده کند و اعصاب را نرم کند و اکثر آب سرد عضو مفلوج را قوی تر کند و از آن رجحی یابد از برای آنکه ماده رقیق باشد چون آب سرد بدو رسد منقبض گردد و کوچک تر شود ابن ماسویه گوید بسیار دیدیم که مفلوج را اسهال افتاد و فالج زائل شد و بسیار خوردن به و سیب و امرود و انار اعصاب را مضرست و اطعمه مرطبه و شوربا و چرب و ثرید زیان دارد و قلیه خشک و گوشت سرخ بروغن جوز یا بروغن زیت بریان کرده و توابل چون دارچینی و زیره و مانند آن آمیخته موافق باشد و مویز و انجیر خشک و پسته و فانید و مغز جوز و حبة الخضرا و جلغوزه و عسل سود دارد و اگر مغز جوز مقشر یک رطل و مغز جلغوزه نیم رطل و مغز حبة الخضرا نیم رطل بکوبند و با پنج عسل بسرشند و فلفل و زنجبیل دارچینی دار فلفل هر یک دو درم سوده آمیزند و پیش از طعام بچهار ساعت مقدار پانزده درم بخورند و بالای آن ماء العسل بنوشند سخت موافق بود شیخ الرئیس میفرماید که در علت فالج حقیقی کائن از استرخای عصب واجب است تدبیر مشترک که آن استفراغ ماده است بدانچه در استفراغ مواد رقیق مسطور شد بعینه بلا زیادت و نقصان و نافع ترین اشیا که بدان استفراغ صاحبان این مرض کنند حب فرفیون و حب ماهی سنائک و حب شیطرج و حب منتن و ایارج هرمس است و قی کردن بخربق سفید یا بعصاره ترب که دران قوت او باشد و کذلک سائر مقیات و از آنها که نفعست گاهی تریاق از یک دانگ شروع میکنند و اندک اندک افزوده بیک درم میرسانند و باز بیک دانگ می آرند و گاهی بکنجد مقشر و شکر مخلوط میکنند و گاهی بسکنجبین یا جاوشیر یا جندبیدستر مقدار باقلا در شربت عسل حل کرده میدهند که آن خیلی سودمند است و واجبست که بحقنهای قوی حقنه کنند و بشیافات قوی اماله مواد باسفل نمایند و فقار آنها با دهان قویه بمالند و مروخات حاره از ادهان و ضمادات محمره که مکرر ذکر یافت نافعست خصوصا چون فالج بدان حد رسد که حس باطل شود و بیخ سوسن از ادویه جیده التحمیر است تحلیل قوی کند می نماید و ایضا بعد استفراغ و تنقیه تامه گذاشتن محاجم که سر آنها تنگ باشد بغیر شرط بر سر عضلات بنابر تسخین آنها نفع می نماید و گاهی احتیاج بشرط اندک افتد اگر در عضله ماده باشد و باید که آتش بسیار داخل کنند اگر محاجم ناری باشند و بزور بمکند اگر غیر ناری باشند و بزودی قلع نمایند و متفرق بر مواضع کثیر بگشند الا استرخا بسیار متفرق باشد و اگر استرخا اندک باشد بیکجا گذارند و بعد ازان زفت و صمغ صنوبر بران نهند و اضمده حاره مثل ضماد آرد شیلم و بیخ سوسن بعسل استعمال کنند و ضماد خردل نیز نافع بود و بتحصیل تحمیر و التهابات تبدیل نموده باشند و ضماد شیطرج بفالج عظیم النفعست و او نزد اکثر مغنی از تافسیا و خردلست و ایضا ضماد زفت نافع خصوصا بنطرون و کبریت و دلک باز

کسی را که استرخا بهم رسد چیزی بهتر از حرکت دائم و تعب نیست و در طب قدیم ست اگر خواهی که ترا فالج بهم نرسد خواب مکن مگر
بر خلو شکم **خضر بن علی و گازرونی** می نویسند که در ابتدا منضجات مثل ماء العسل و شربت اسطوخودوس
یا سکنجبین عنصلی یا گلقند عسلی در مغلی منضج یا مطبوخ اصول استعمال کنند بعده منضجات قوی تر از آن مثل شربت اصول کبیر که در آن سنبل
و سلیخه و مانند آن باشد و یا طبیخ اسطوخودوس و تخم کرفس و انیسون و دیان اصل السوس یا درنجبویه گل گاوزبان پرسیاوشان سکنجبین عنصلی و گلقند عسلی
بدهند و بعد نضج تام و عند منتهای مرض مسهل و حب ایارج یا ایارج لوغاذیا تنقیه کنند و باز منضجات و مفتحات و مسخنات اعاده نموده باستفراغ بپردازند و اطریفل
یا ایارج و اسطوخودوس استعمال نمایند تا روز هفتم مسهل نباید داد اما اگر طبع قبض بود حقنه نمایند و بعد تنقیه هر چه مسخن بدن و منقی اعصاب از خلط بارد باشد مثل گلقند عسلی
کهنه با آب گرم بدهند و قدری تریاق با آب طبیخ مصطکی و انیسون خورانند و هر گاه سه هفته بگذرد ادویه قوی چون حب منتن یا این حب استعمال کنند شحم حنظل سقمونیا
نمک لاهوری مقل کتیرا رب السوس هر واحد ربع درم ایارج فیقرا غاریقون یک یک درم فرفیون شش درم اسطوخودوس یک مثقال سائیده بروغن بادام بمالند و بعسل
خیار شنبر سرشته حبها سازند و واجب نیست که مجموع این ادویه استعمال کنند مگر در مزاج قوی تر و واجب است تلطیف غذا و در ایام اول بر آب نخود بعسل یا ماء العسل تنها
اقتصار نمایند و اگر با بلغم صفرا یا خون باشد ماء الشعیر بعسل بدهند و بعد هفت روز یا اکثر از آن آب بچه مرغ بشبت و دارچینی و فلفل و صعتر و خردل یا کف آن
مفرد و مجموع بحسب حاجت و اقتضای مرض و وقت یا لحم غزال بکف خردل بدهند و یا گوشت خرگوش و دماغ او که بخاصیت نافع است یا باز یرند کوره و بری و اهلی
عصافیر سبزه و کبوتر بچه قابل طیران و دراج و تیهو با زیره و مسطور بخورانند و گوشت بز که در آن تجفیف و قلت ترطیب است برای ایشان ستوده است لیکن به نسبت
لحوم موافق مفلوجین ناقص الحرارة است پس می باید که با توابل گرم بخورند و مزوره رشته شیرین بشکر یا عسل و بروغن بادام هنگام حرارت مزاج باک ندارد
و مصطکی و زنجبیل و کندر و قرنفل اکثر بخایند بعده تعهد استعمال تریاق فاروق یا مثرودیطوس هر روز نیم درم نمایند و از فواکه پسته و نارجیل و جوز و انجیر و مغز چلغوزه
که مسخن عصب و مقوی آنست و مویز بخورند و از بقول هر چه شور و تیز باشد بدهند و شوربای چرب برای ایشان خوب نیست و احتمال جوع و عطش نافع است
و ترک عشا واجب و بگیرند برگ غار و مرزنجوش و حرمل و بابونه و خطمی و اکلیل الملک و برگ ترنج و سداب و رطبه صحرائی و شیح و قیصوم و برگ فنجنکشت مساوی جمیع سه سیر
نصف بکوبد و در آب بسیار بجوشانند تا نصف بماند نیم وزن آن روغن زیتون اضافه کرده در آن مریض را بنشانند و بر سر او بسیار بریزند و گاهی در آن اسطوخودوس
و بادرنجبویه و نمام و مانند آن از محللات می افزایند و یا کفتار و یا خرگوش و یا بز کوهی و یا روباه در آب یا زیت یا هر دو بپزند و در آن زنده یا مذبوح مخنوق اندازند و چون
مهرا شود در آن نشینند و یا در زیت کهنه که در آن جند بیدستر و قدری فرفیون باشد گرم کرده بنشانند و همچنین بر سر بسیار ریزند و این باید که بعد تنقیه بدن و دماغ از
فضلات استعمال نمایند و بگیرند موم و روغن قسط یا روغن غار یا روغن بید انجیر و اندک فرفیون و گرم کرده بمالند و بقول ابن بیطار مالش شحم تمر فالج را بسیار نافع است
و در علاج او مثل این چیزی نیست و کندش و مشک و عنبر و جند بیدستر و فرفیون و کندر برای تفتیح سدد دماغ و تحلیل فضول موجب بقیه علت اکثر ببویند و در شهر اندک
مدت بمثل اصل السوس و عسل قی کنند تا تنقیه معده گردد و از آن ابخره رطبه صعود نکنند و مغز حب الصنوبر کبیر بتسخین عصب و تقویت آن بکیفیت و خاصیت هر دو نماید و چون
قریب بصحت شوند بطرف عضو علیل توجه نمایند و بتحریک اعضا مسترخیه ریاضت قوی کثیر سریع در آفتاب گرم کنند و آب شور و کبریتی و میاه حمات بشویند و اندفان در
ریگ گرم و تمرغ در آن نفع میکند **جرجانی و ایلاقی** میگویند که طریق صواب در علاج این علت آنست که در ابتدا العلاج قوی مشغول نشوند تا مدت چهار روز یا هفت روز و اگر علت
سخت قوی باشد تا چهارده روز و از علاجهای قوی که در ابتدا صلاحیت او دارد حقنه حاده است و دیگر اشربه ملطفه منضجه چون ماء الاصول که سخت قوی نباشد و مثل زوفای
خشک بسکنجبین عنصلی و اندکی مثرودیطوس با آب دیان و مسهل سبک باید چون ایارج فیقرا و اندکی شحم حنظل و قدری غاریقون و غذا هم لطیف باید مثل اندکی نان با ماء العسل یا طبیخ
خندروس با ماء العسل و اگر قوت ضعیف بود گنجشک بریان کرده یا دراج یا تیهو یا مرغ سبک اندام همه بریان کرده سخت اندک بخورد بعد اشتهای صادق و صبر بر گرسنگی و تشنگی بر علیل
سود مند است و بجای آب ماء العسل خورند و بدانند که صاحب این مرض را آب بهتر از شراب باشد بسر آنکه شراب ماده را باعصاب فرو دارد و ایضا شراب بمعده او ترش گردد و سرکه شود
و سرکه مضرترین چیزهاست باعصاب و آنجا که فصل سال و عمر و مزاج و قوت مساعدت کند ابتدای علاج بفصد باید کرد زیرا که خون مرکب همه اخلاط است در حال با دلم شود و سنگین

روغن بیدانجیر و هفت درم گلقند بنوشند و باید که اول ماء الاصول ضعیف با گلقند و روغن بیدانجیر بدهند و روز دوم ماء الاصول قوی که ازان کم دران روغن بیدانجیر
زیاده باایارج فیقرا الفصف مثقال باشد بعد ازان هر روز نیم درم بیفزایند تا روغن بید ده درم و ایارج به یک نیم درم برسد پس اگر آثار نضج در بول یعنی رنگینی دران ظاهر نشود ماء الاصول
زیاده کنند و دران نیم درم منضج بنیانا مالیده بدهند بحسب ملاحظه قوت مریض و رنگ بول پس هرگاه آثار نضج در بول ظاهر شود یکروز مریض را راحت دهند و نخوداب در زیت مفسول
غذا سازند بعد ازان این حب ایارج دهند تربد ایارج فیقرا هر واحد درم حب النیل نیم درم شحم حنظل ربع درم نمک سیاه دو دانگ همه را باریک سائیده بآب کرفس سرشته
حبها سازند و این یک شربت تامه است و روز مسهل بشوربای تیهو یا دراج یا قنابر یا کبوتر بچه در پرواز آمده معمول بآب نخود و زیت و شبت و خولنجان و دارچینی غذا دهند
و سه روز راحت دهند و هر روز هفت درم گلقند شکری یا عسلی بآب نیمگرم باید داد و در روز چهارم ایارج فیقرا درم صعتر فارسی زنجبیل خردل هر واحد یکنیم درم نوشادر
عاقرقرحا مویزج هر واحد نیم درم سماق دو درم باریک سوده یکدرم ازان با سکنجبین و آب نیمگرم آمیخته غرغره کنند و نخوداب غذا سازند بعد ازان قاروره را ملاحظه نمایند اگر
آثار خامی دران معلوم شود باز اعاده ماء الاصول بروغن بیدانجیر بنحویکه مذکور شد سه روز یا پنج روز بحسب معاینه آثار نضج نمایند انگاه بحب منتن اسهال آورند صفت
آن سکبینج اشق جاوشیر حرمل مقل شحم حنظل هر واحد سه درم صبر ده درم تربد هر واحد پنج درم فرفیون جند بیدستر هر واحد یکنیم درم ادویه خشک را سائیده و صموغ را در آب گندنا
حل کرده باهم سرشته حبها سازند شربت سه درم بآب گرم **نوع دیگر** هلیله کابلی پنج درم سکبینج اشق حرمل جاوشیر صبر سقوطری هر یک چهار درم مقل ازرق شحم
حنظل حنا انزروت هر یک دو درم فرفیون جند بیدستر سقمونیا هر واحد نیم درم زعفران قرنفل هر یک دو دانگ ادویه خشک کوفته بحریر بیخته صموغ را در آب گندنا حل کرده
باهم سرشته حبها سازند شربتی ازان سه درم و بعد دادن این حب سه روز راحت دهند و دران ایام هر روز هفت درم گلقند با آبیکه دران انیسون و تخم کرفس جوشانیده باشند
بدهند و نخوداب گوشت کبوتر بچه پرواز یا قنابر غذا سازند در روز چهارم خردل عاقرقرحا دارچینی فلفل زرد فاپنج کبر انار دانه مویزج بورق هر واحد یکجزو ایارج فیقرا دو جزو باریک
سائیده با سکنجبین و آب گرم آمیخته غرغره سازند و کندش و عاقرقرحا و صبر و نوشادر و مرزنجوش و خربق سفید و زنجبیل و مشک و بوره ارمنی هر کدام ازینها که حاضر باشد بقدر
نیم دانگ باریک سوده ازان عطسه آورند و این همه بعد نضج و تنقیه استعمال نمایند چه هرگاه قبل نضج و استفراغ بعمل آرند بر مریض جنایت عظیم کرده باشند بهر آنکه اجزای
لطیف خلط تحلیل شود و غلیظ آن باقی ماند و دران هنگام علاج سود ندهد و بعد ازان اگر در مریض آثار صلاح ظاهر شود برهمین تدبیر مداومت نمایند والا بعض حبوب قویه
یا این حب شیطرج بخورانند و اجزای آن همان حب شبیار است که در قول ابومنصور مسطور شد و نوشته که بآب سرشته حبها سازند شربت سه درم **صفت** حبی که برای
شخصی که فالج جانب راست و ثقل زبان بهم رسانیده بود و بر تکلم قادر نبود تالیف نمودم بگیرند تربد سفید شش درم سورنجان حب النیل هر واحد سه درم ایارج فیقرا چهار درم
شحم حنظل دو درم شیطرج بوزیدان وج عاقرقرحا دارفلفل هر واحد یکنیم درم سکبینج جاوشیر مقل هر واحد چهار دانگ مر و فرفیون جند بیدستر هر واحد نیم درم ادویه خشک را
باریک سائیده بحریر بیخته و صموغ را بآب گندنا گداخته با ادویه سرشته حبها سازند شربتی سه درم بآب گرم **صفت** حب فرفیون نسخه آن در قول مسیحی گذشت و اگر تنقیه بحب
نمایند نافع بود و چون تنقیه ببعض این حبوب کرده باشند عادة غرغره نمایند و با آن سعوطات سخنه ملطفه استعمال کنند تا تنقیه دماغ کنند و جانب علیل و نواحی گردن بروغنهای گرم
محلل مثل روغن ناردین و قسط و کلکلانج و زنبق و بادام تلخ و اترج و بلسان و جوز کند و مانند آن بمالند و اگر بینند که مرض بسیار قوی شده در روغنها چیزی از جند بیدستر و فرفیون
مخلوط سازند و بعد ازانکه جانب علیل را بخرقه درشت بمالند حتی که سرخ گردد روغن بمالند و بآبیکه دران بابونه و اکلیل الملک و قیصوم و شبت و برگ غار و کرفس و سداب جوشانیده باشند نطول کنند
و مانند آن که در قول مسیحی گذشت تکمید سر جانب علیل و موضع فقار نمایند و امر بخاییدن مصطکی و راتینج و علک و قرنفل کنند و غذا نان خشکار یا کم مایل الصنعت نخوداب و زیره
و دارچینی یا کبوتر بچه پرواز یا گنجشک یا قنابر بکف خردل و چقندر بزیت و مری و خردل دهند و نمک طعام ایشان نمک اندرانی بریان [illegible] بعسل سرشته [illegible]
و شونیز و انیسون باشد و عسل بجوز و پسته و حب بلطم و حبة الخضرا و مانند آن خورند و سهلکه [illegible] گفته که جوز مصر بعصب خاصة عصب زبان را [illegible] گفته که حبه
ثقل زبان پیدا کند خاصة صبیان را و شراب کهنه اندک بمقدار که تفریح نفس و تسخین معده کند و سکر نیارد بخورند زیرا که سکر ردیست دماغ و عصب را بسیار ضرر رساند
ازان حذر کنند و حنه لیقون یا شراب عسل بنوشند و در اکثر احوال [illegible] نمایند و شراب [illegible] بعسل یا مطبوخ مصطکی مناسب [illegible] مرزنجوش [illegible]
بنوشند و در حمام گاه گاه بعد نضج داخل شوند قبل از غذا و بر بدن آب گرم که دران ریاحین حاره پخته باشند بریزند و این تدبیر بعد تنقیه بدوای مسهل بعمل آرند اگر [illegible]

وناطرون وآبهای کبریتی وآب دریای شور ونطولات ملطفه مفید وچون حس ضعیف بود گاهی ضماد قوی ضرر رساند وآن محسوس نشود واین مؤدی بآفت وتقویح شدید گردد
پس واجبست که از وی احتراز کنند وحال اثر ضماد دریافت نمایند اگر موضع ضماد سرخ ومنتفخ شود وحمرت او متعدی از جلد نشود وبغمز انگشت متفرق گردد ومکان آن
غمز سفید شود بدانند که اثر ضماد از جلد تجاوز نکرده واگر سرخی ثابت ماند وحرارت ظاهر تر باشد ضماد موقوف دارند ووجه تعرف این آنست که ضماد هر وقت دور کنند وحال
او ملاحظه نمایند اگر توقف در ضماد واجب گردد موقوف دارند واگر اعاده آن واجب شود عود نمایند وبدانکه نفوخ کنندش در بینی آنها وامثال آن بنابر تنقیه وامالهٔ مواد مرض
از طرف علت بسیار نافعست وشراب کهنه اندک جمله امراض عصب را خیلی سودمند وبسیار از آن مضر ترین اشیا بعصبست واستعمال معجون مرزنی نافع آنهاست واگر
ایارج مخلوط بمثل او جندبیدستر خوردن وبتدریج از یکدرم تا شش درم رسانیدن نافع وهمچنین روغن بیدانجیر بماء الاصول نوشیدن بسیار مفید وبعضی علاج فالج بخوراندن
یکمثقال ایارج فیقرا با نیم مثقال فلفل هر روز میکنند وشفا میدهد وواجبست که چون این اشیا بخورند بالای او آب نخورند تا اندر معده دیر تر باقی ماند واثر بیشتر کند
وبسا ست تمام روز نگذ کند وبعده عمل نماید وبسیار باشد که شب نیم مثقال فلفل با همچند آن جندبیدستر وقت خواب میخورانند والیشان را مثل تریاق [illegible]
وشلیثا وخاصة القرد یا چیزی نیست وحلتیت خوردن وطلا کردن نیز شدید النفعست وخصوصا چون هر روز دو بار صبح وشام بماء العسل استعمال نمایند ایضا
عجیبست وچون عضو اقبال صحت کند واجبست که بعد از این ریاضت آن کنند وقبض وبسط آن نمایند تا آنکه تمام عافیت بدان عود کند وگاهی منتفع میشوند صباح
وقرارت جمیره نفع یابند وبعد استفراغات وانتفاع بدان حمام طویل یابس یا آب حمات استعمال کنند ودر اخر امر وبعد استفراغات که مختص بتحلیل است سزاوار نشست
که تحلیلات بملینات ساذج نباشد تا عضو را مسترخی نکند بلکه با ذی قبض بود واز این جهت واجبست که تحلیل بمثل انیسون ومیعه وجندبیدستر واذخر ومانند آن
از اشیای حاره قابضه باشد **صاحب کامل** گوید که رای بعضی متطببین است که در ابتدا فصد مریض کنند تا بلغم با خون برآید از رگ واکثر این را تمهید نهند زیرا که فصد
حرارت کم میکند وبرودت مزاج را قوی می نماید وانچه سزاوارست که علاج صاحب فالج واسترخا در اول امر بدان کنند اینست که گلقند عسلی هفت درم با آبیکه در آن
انیسون وزیره ونانخواه ومصطکی جوشانیده باشند بدهند واگر بول رنگین شود با گلقند شکری بآب مطبوخ انیسون تنها دهند این تا چهار روز بعمل آرند واگر مرض قوی باشد
تا هفت روز ودرین ایام چیزی از ادویه سوای دوای مذکور ندهند واز طعام وشراب سه روز منع کنند وبعد روز چهارم تریاق کبیر نیم درم دهند واگر حاضر نباشد معجون
بدهند وغذا نخوداب بزیت مغسول وزیره ودارچینی وشبت بنان خشکار جید الصنعت خورانند وآبیکه در آن مصطکی جوشانیده باشند بنوشانند ودر بعض اوقات
بماء العسل دهند وآب سرد ندهند بلکه آب در شیشه ننهند وحتی الامکان بر گرسنگی وتشنگی صبر کنند ونگاه کنند اگر طبیعت قبض شد این حقنه خفیفه بعمل آرند بگیرند بابونه
خار خسک اکلیل الملک شبت سداب بتر واحد کف زیره تخم کرفس هر واحد سه درم قرطم کوفته ده درم چقندر یک باقه همه را در چهار رطل آب بپزند تا یک رطل بماند ونیم رطل از آن
صاف کرده در ده اوقیه روغن خیری دو مری اوقیه شکر سرخ عسل ده درم بورهٔ ارمنی یکدرم انداخته نیمگرم حقنه کنند وچون از هفت روز تجاوز کنند باید که بدوا لطیف مثل این
حب اسهال آورند بگیرند تربد ایارج فیقرا هر واحد درم نمک سیاه دو دانگ شحم حنظل ربع درم باریک سائیده بآب حبها ساخته بآب نیمگرم دهند وبعد از آن با ایارج فیقرا
یکدرم با سکنجبین وآب نیمگرم غرغره نمایند وبعده ماء الاصول موافق قوت وضعف مرض وبحسب مزاج مریض وسن وفصل ترکیب دهند مثلا اگر مرض قوی ومزاج وسن وفصل بارد باشد
ماء الاصول قوی باید داد واگر مرض ضعیف ومزاج وغیره حار بود ماء الاصول غیر قوی دهند واگر قاروره رنگین ومریض خشک بدن وفصل گرما باشد از دادن ماء الاصول وغیره
حذر کنند وبدانچه قیاس موجب کند تدبیر آن نمایند وایضا از استعمال ماء الاصول قبل تنقیه بدن بدانچه مذکور شد که مبادا در بدن خاطی مستعد متعفن باشد وآن را متعفن سازد وتپ آرد او
انضاج مرض بحسب واجب لازم آید **صفت** ماء الاصول قوی پوست بیخ بادیان پوست بیخ کرفس پوست بیخ کبر بیخ اذخر هر واحد ده درم تخم کرفس انیسون بادیان هر واحد
چهار درم مصطکی سنبل الطیب بوزیدان ارشیشعان عاقرقرحا حب بلسان اسارون هر واحد درم حلبه پنج درم فقاح اذخر دو درم سلیخه عود بلسان حرمل هر واحد سه درم سکبینج اشق
جاوشیر هر واحد درم مویز منقی بیست درم همه را در پنج رطل آب بجوشانند تا یک رطل آید صاف کرده هر روز چهار اوقیه از آن گرفته با یکمثقال روغن بیدانجیر ونیم مثقال روغن
بادام تلخ ویکدرم ایارج فیقرا بنوشند **صفت** ماء الاصول که در حرارت کمتر از اول است پوست بیخ کرفس پوست بیخ بادیان هر واحد ده درم تخم کرفس بادیان بیخ اذخر
وفقاح آن سلیخه انیسون هر واحد سه درم مصطکی سنبل الطیب هر واحد یکدرم ونیم درم مویز منقی بیست درم همه را در چهار رطل آب بپزند تا یک رطل بماند صاف کرده هر روز چهار اوقیه بکار برند

از اشتغال فضول رقیقه و بقای کثیف آن ایمن نباشد و ثانیاً آنکه این مرض طویل است اگر تنقیه مریض در ابتدای آن کنند ضعیف گردد و استقصا در علاج او ممکن نباشد و آنرا
غذا هم ندهند بهر آنکه غذا تقویت مرض کند و قوت را ضعیف سازد چه از قوت مرض قوت ضعیف میشود و از ضعف قوت مرض قوی میگردد چنانچه فاضل اقراط گفته و سبب
ثالث آنست که استفراغ در ابتدای این علت نجاح نمی بخشد بهر آنکه فضلاتی که عصب آنرا تشرب کرده است استخراج او از آن ممکن نیست زیرا که در اینجا عروق متصل نیست و نه
طریقی است که فضول دران رجوع کند پس طبیب محتاج این امر است که آنرا از اعصاب بطریق تحلیل و تعریق و تنشیف استخراج نماید و تحلیل فضول تا که نضج قبول نکند ممکن نبود
و تنشیف خلط غلیظ دون انسان عرق بعضول کند مگر وقتیکه آن بسیار لطیف گردد و طریق انضاج فضول و ترقیق آن اینست که باسخان معتدل بتدریج تسخین نمایند بعد از آن
حل آن بتدریج بطریق خلا و ملا بطریق حفظ قوت و عضو پس درین صورت واجب است که در علاج فالج ابتدا بمنع علیل از اغذیه غلیظه کنند و اقتصار بر نخود آب بعوض تریده پروا آن
نمایند بدون اجازت خوردن گوشت آن و یا نخود آب و دران زیت رکابی شیرین داخل کنند و مریض سکنجبین بارز و ربه دهند زیرا که هلاک اکثر در معالجه فالج حفظ صدر است
بهر آنکه اگر حفاظت آن کرده نشود گاهی رطوبات بسوی ریه و صدر می ریزد و نفس منقطع میگردد زیرا که فالج طبیعی که از فقار رقبه بر آمده و نفس بدان تمام میشود ضرر رسانند
و هر گاه ضرر بآن واقع میشود و رطوبات بسوی ریه و صدر منصب میگردد نفس دفعةً انقطاع می پذیرد و این دوا که مسمی بریس الجلنجبین است حفظ صدر از انصباب
رطوبات میکند صفت آن بگیرند بادیان تخم کرفس انیسون زوفای خشک بهوم المجوس مساوی و اندک زیره کرمانی و اندک اصل السوس همه برادرانه بجوشانند
حتی که بزر دریزد و قوت آن در آب آید صاف کرده جلنجبین شاپوری بمقدار واجب خوب مالیده بانصافت نموده هر روز بنوشند و بدل آب خالص شربت عسل
ساده در اول مرض کنند و برین تدبیر تا پنجروز اقتصار ورزند و بعد از آن نظر بسوی نبض و قاروره او نمایند پس هرگاه در نبض او نی سرعت و در قاروره کمی
نضج پدید آید درانوقت این حقنه بعمل آرند نسخه آن خارخسک بابونه اکلیل الملک قیصوم برگ نمام برگ غار برگ حسفرم قرطم تخم حلبه تخم کتان برگ شبت انجیر
نطمی سبوس گندم با وزان مناسب ستوره حقنها پخته صاف نمایند و بمقدار قوت مریض و مزاج او گرفته و ثلث درم بورق و ده درم روغن غار و ده درم
روغن بید انجیر داخل کرده بکار برند و این حقنه پنج مرتبه در ده روز کنند بعده بمزاج مریض نگاه کنند اگر متغیر شود راحت دهند و بر غذا اقتصار نمایند و از
اشیائی که تسخین مزاج کند کم کنند و اگر مزاج متغیر نشود و قوت او ضعیف گردد تقویت آن باشیای موافقه معتدله کنند و اگر قوت بحال خود باشد
یک شربت این حب بخورانند نسخه آن بگیرند آب کرنب و آب گندنا نبطی و آب برگ ترنج و دران سکبینج و جاوشیر و جند بیدستر و مقل ازرق هر واحد پنج درم
اشق دو درم ترکرده در آفتاب بدارند تا بگدازد و لین بدست مالیده صاف نموده سلیخه و عصارهٔ قثاء الحمار هر واحد دو درم اشنه تخم کرفس هر واحد یکدرم
انیسون یکنیم درم بادیان نمک نفطی هر واحد دو ثلث درم شحم حنظل و نیم درم خربق سیاه نیم درم کوفته بیخته بدواء گداخته بمقدار حاجت سرشته بقدر
فلفل حبها سازند و سه درم و ثلث آن بدهند و بعد از آن پنج روز صبر کنند و بکبوتر بچه در بریوان آمده مطبوخ بانخود و زیت و با سفیدباج معمول از قنابر و عصافیر
که دران پنج گندنا نبطی و نخود و دارصینی بسیار داخل کرده باشند غذا سازند و قطعه دارصینی مدام زیر زبان دارند و بمعجون و عاقرقرحا و ایارج فیقرا و خردل
در سفیدبج حل کرده غرغره سازند و اعضای مسترخیه را اول بروغن خیری بعد روغن زنبق یاسمین و روغن قسط و روغن ناردین و روغن مجموعه بمالند و چون برین تدبیر
علاج کنند و مرض منحل نگردد ماء الاصول باین نسخه هفت روز بنوشانند بیخ اذخر و فقاح آن و پوست بیخ کبر و بهوم المجوس هر واحد ده درم پوست بیخ کرفس و بادیان
و برگ حسفرم و اشنه و سلیخه و وج هر واحد پنج درم مصطکی چهار درم تخم کرفس انیسون دارشیشعان هر واحد سه درم مویز منقی پانزده درم در چهار رطل آب
بپزند تا بیک رطل و ربع آن آید افشرده صاف نموده در ظرف آبگینه بدارند و اگر موسم گرما باشد هر روز پانزده درم از آن با یکنیم درم روغن بید انجیر و یکنیم درم
روغن بادام تلخ بنوشند و بعد هفت روز یک شربت حب کوره دهند و بعده پنج روز صبر کنند پس اگر مزاج او متغیر نشود حقنه مذکور بعمل آرند و در طبیخ آن پنج درم
شحم حنظل و جند بیدستر و جاوشیر و سکبینج هر یک سه درم افزوده بوزن صد درم از آن صاف کرده ده درم روغن ناردین و پنج درم روغن قسط و دو درم نفط سفید
بران ریخته در ماء دن حل کرده حقنه کنند و بروغن مجموعه و روغن بلبسان تدهین نمایند و باین سعوط تسعیط کنند نسخه آن روغن مصطکی روغن ناردین هر واحد
دو ثلث درم گرفته دران یکدانگ زهرهٔ کلنگ حل کرده سه دفعه بر نهار در مدت شش روز این سعوط بعمل آرند و یکروز درمیان بر معجون الفرد یا و ایارج مخمر و تریاق کبیر

فائده معلوم شود بر همین مداومت نمایند مع احتیاط از تعرض گرمی مفرط ببدن و اگر عارض شود چند روز راحت دهند ولاسیما اگر موسم گرما باشد که هوای گرما
مقاومت مرض می نماید و اگر با وجود استعمال این دوا مرض اثری صلاح پدید نیاید ایارجات کبار چون ایارج ارکاغانیس پس ایارج لوغاذیا پس ایارج جالینوس پس
معجون بلادری پس تریاق کبیر برین ترتیب هر واحد بشربت تام استعمال نمایند بحسب مشاهده قوت مریض و قوت مرض و ضعف آنها و معذلک تدبیر مریض
با غذیه مذکوره و کذلک نطولات و ادهان بحسب احتمال علیل باید کرد و از دادن معجونات در اوقات و بلدان حاره حذر کنند چه اگر تابستان قوی الحراره باشد از این
ادویه قوی الحراره بر مریض خوف حدوث حمای حاده باشد و در زمانه گرما معذلک فی الجمله با غذیه مقطع بلغم استعمال کنند و چون تدبیر علیل باین همه تدابیر نمایند
و در آن اثر صلاح ظاهر نشود و مرض بطول کشد در علاج او بر اغذیه موافقه مذکوره اقتصار کنند و بر دادن ادویه حاره ادمان ننمایند تا مریض را مرض حاد
پیدا نکند و ہلاک نگرداند و از اغذیه مولد بلغم اجتناب کنند و در اوقات فصول محبوب و بعض ایارجات موافقه بحسب قوت و ضعف مریض تنقیه کرده باشند
ابن الیاس و خجندی مینویسند که مفلوج را چیزی از ادویه قویه تا روز چهارم ندهند زیرا که نوشیدن ادویه در اوائل سبب حرکت ماده و انصباب آن بسوی عضو
در مرض می افزاید و هرگاه از چهار روز تجاوز کند هر صبح جلاب از بادیان و انیسون و بادرنجبویه هر واحد دو درم باده درم گلقند عسلی بنوشانند و غذا نخود آب بمغز قرطم
و اندک فلفل و دارچینی و غیره ابازیر و افاویه تا هشت روز و درین ایام آب ترک کنند مگر ماء العسل و ماء الاصول بنوشند و هرگاه اثر نضج در قاروره ظاهر شود
تنقیه بحقنه حاده یا باین حب صبر کنند نسخه آن صبر سقوطری مثقال بوزیدان ماهی زهره تربد محکوک ملوث بروغن بادام هر واحد درم غاریقون شحم حنظل انیسون
هر واحد نیم درم نمک هندی یک نیم دانگ مقل یک دانگ همه را کوفته بیخته باب بادیان حبها سازند و بران صبر کنند تا اسهال نیک آرد و در آخر روز غذا نخود آب بمغز قرطم
و لحم گنجشک و کبوتر سازند یا حب منتن دهند و بعد سه یا چهار روز این حقنه بعمل آرند صفت آن برگ غار یا حب آن بقدر ثلث برگ قسط و مرزنجوش و حلبه و خار
و اکلیل الملک و برگ بید انجیر یا تخم آن و مرماحوز و سداب تر و کرنب و شبت و قیصوم و زرکتان و ابهل هر یک پنج درم شحم حنظل نیم درم قنطوریون و قیقبون دو درم همه را در
سه رطل آب بپزند تا یک رطل بماند صاف کرده بران روغن زیت ده درم آبکامه پانزده درم عسل بست درم بوره ارمنی نمک هندی مقل هر یک نیم درم سوده باشند
حقنه کنند و اگر خوف سحج و زحیر بسبب حدت نمک و بوره باشد بدل آن آب کنند نا کنند و اگر بسبب حرارت مزاج و قلب متحمل آن حقنه نباشند این حقنه بعمل آرند و اجزای آن
سوای بابونه و سبوس و انجیر و شحم حنظل و قنطوریون همان حقنه حاده است که در قول سابق گذشت وزن هر یک بقدر کف گرفته در سه رطل آب بجوشانند تا نیم بماند شکر سرخ
و عسل و مری هر یک ده درم و روغن زیت پانزده درم حل کرده حقنه کنند و از معاجین سریع الاثر و بلیغ النفع معجون شجرد دیطوس و تریاق کبیر و جوارش بلادر است
هر کدام که میسر شود یک مثقال در شربت بادرنجبویه ده درم حل کرده بدهند و معجون بلادری کبیر که تریاق فالج و لقوه و سکته است بقدر بندقه در شربت مذکور بدهند
و نسخه آن در قول سابق گذشت و اگر فصل گرما باشد بحب منتن صغیر بارد تنقیه کنند نسخه آن شحم حنظل ربع درم کثیرا ثلث درم سورنجان بوزیدان ماهی زهره
هر یک یک درم هلیله کابلی نیم درم و این یک شربت است و این غرغره نافع فالج و منقی راس از فضول غلیظه لزجه است نسخه آن ایارج فیقرا و خردل و مویزج
عاقرقرحا زنجبیل پودینه ایرسا پوست بیخ کبر هر واحد دو درم کوفته بیخته بعسل آمیخته غرغره بدان سازند و هرگاه ازین تدابیر علامت صحت پدید آید بالش اعضای
علیله بروغن قسط و ناردین و زنبق و سوسن و فرفیون و خردل و سداب و حنظل و نفط سفید نمایند و خاییدن فلفل و دارچینی و بیخ اذخر و تخم انجره نافعست و نوشادر
بروغن بلسان بر سر الشیان طلا کنند و اسنجه تنقیه خلط از دماغ ایشان کند عطسه آورد و لسنت بمثل مشک و خربق و نوشادر و فلفل و بورق و آب ثوم و کندش و یا
جند بید ستر یک طسوج در روغن زیت یا زنبق حل کرده در بینی چکانند و ریاحین حاره ببویند و سکنجبین عنصلی با زوفای خشک نافعست و ایضا خوردن ایارج فیقرا در
چهار هفته یکبار نفع دهد و کذا نوشیدن ماء الاصول قوی صفت آن بیخ بادیان بیخ کرفس بیخ اذخر هر یک هفت درم بادیان تخم کرفس انیسون هر یک
سه درم با نخواه زراوند شونیز هر یک دو درم همه را در ده رطل آب بجوشانند تا به سه رطل بیاید صاف کرده هر روز دو اوقیه با عسل بیاشامند هر کدام که باشد ده درم
و در هر هفته یکبار خوردن شجرد دیطوس یا تریاق کبیر با شربت بادرنجبویه ده درم کنند و از طعام شب و حمام رطب و نخشیدن آب گرم بر سر و از جمیع مسکرات حذر کنند طبری
مینویسد فالجی که بادی مزاج گرم گردد و قاروره سفید خام باشد پس سبیل طبیب آنست که علاج نضج و ترقیق اخلاط کند زیرا که گرمی با درت باستفراغ اخلاط دو یکجا ره کند

ساقط شده بود چون بهوش نیامد قدری گلاب دادند و گلاب هرچند در فالج ممنوع است لیکن برای اطفای بخارات و تفریح قلب بصورت یاس از زندگی دادند و ازان تخفیف شد روز دوم شیرهٔ مغز تخم کدوی شیرین شش ماشه و اصل السوس سه ماشه بهدانه دو ماشه جوشانیده برای سرفه و نضج و تپ استعمال کنانیدند و آخر روز لعاب بهدانه عرق عنب الثعلب شربت نیلوفر محض برای تسکین تپ دادند هرگاه اندکی آواز کشاده شد منضج از اصل السوس گاوزبان پرسیاوشان عنب الثعلب هر یک چهار ماشه جوشانیده گلقند داخل کرده روز دوم درین منضج اسطوخودوس که مخصوص بامراض بارده اعصاب است افزودند بعد ازان نسخهٔ مسهل از مویز منقی دو توله زوفا خشک سه ماشه اسطوخودوس اصل السوس گل سرخ هر یک چهار ماشه عنب الثعلب گل بنفشه شاهتره هر یک شش ماشه پرسیاوشان گاوزبان هر یک چهار ماشه سنا مکی یک توله گلقند سه توله جوشانیده دادند روز دوم تربد چهار ماشه زنجبیل یک ماشه در جوشانده و فلوس خیارشنبر شش توله ترنجبین چهار توله روغن بادام پنج ماشه افزودند هرچند تپ زائل شده بود لیکن برعایت تپ اصول که پیش دل ندند دادند و گل سرخ و گل بنفشه وغیره حشائش بارد برای تپ و اعانت ادویه مسهله و اصلاح داخل کردند باز دوم روز مسهل برای مادهٔ باقی منضج مویز منقی ده دانه زوفا خشک سه ماشه پرسیاوشان پنج ماشه بعرق شاهتره جوشانیده گلقند دو توله دادند و بعد نضج و رفع ضعف مسهل دوم تجویز فرمودند اگرچه از تقلیل مواد تنفس کم شده اما بجهت بقایای ماده که بعض عوارض از سستی و کسل در سر باقی بود اسطوخودوس گاوزبان بعرق عنب الثعلب عرق بادیان جوشانیده نبات خاکستری دادند باز دو سه منضج داده در مسهل دوم هر سه هلیلجات افزوده مسهل دادند و باز منضج بادیان پرسیاوشان خطمی اسطوخودوس عنب الثعلب بعرق گاوزبان و عنب الثعلب جوشانیده شربت بزوری برای ادرار ماده و تحلیل آن داخل کرده دادند و باز مسهل سوم بدستور فرمودند برای درد گلو و لهات غرغره بادیان اسطوخودوس گاوزبان خطمی کوکنار برگ حنا مازو مکوه جوشانیده فرمودند ایضا در فالج مع تپ عمر شباب فصل صیف که از خوردن حبوب جالبهٔ هندیان و شوربای کبوتر اغما و تپ داشت اسطوخودوس گل نیلوفر بعده گل بنفشه عنب الثعلب گاوزبان پرسیاوشان جوشانیده گلقند افتیمون داخل کرده تودری سفید پاشیده دادند و غذا شوربای مرغ و چون دماغ مشوش شده بود از تراشهٔ کدو و لعاب پستان و روغن گل قیروطی ساخته بر سر گذاشتند و فرمودند که اگر در دماغ ورم شد لا علاج خواهد شد **اقوال اکابر** شیخ الرئیس میفرماید که چون فالج و تپ جمع شود واجبست که در علاج فالج تاخیر نمایند و سکنجبین با گلقند بهترین دوا درین وقتست **ایلاقی** ذکر کرده که محمد بن زکریا گوید مفلوجی را دیدم که سبب فالج او ورم داشتن و حرارت مفرط بود او را ایارج فیقرا دادم اذیت عظیم برداشت پس بحمام و تدابیر مرطبه علاج کردم شفا یافت **گیلانی** مینویسد که بعضے اطبا این فالج را باستعمال انواع اشیای بارده به میکردند و از دست ایشان بسیار شفا می یافتند با آنکه در اکثر انواع فالج از تبرید انتفاع می یابند و زنی را فالج بود و قاروره او سرخ و طبع او قبض و موسم گرما بود محمد بن زکریا بشرب شربت اجاص و ضماد سرکه بزیت و جلوس در آب سرد او را امر کرد و شفا یافت و در بعضے بیمارستانات جماعت مفلوجین بود که بر ایشان باران افتاد و دفعةً صحت یافتند **خضر** گوید که اگر با فالج تشنگی قوی و تپ و حرارت یار گردد علاجش بمثل شربت بنفشه تنها یا بشربت لیمون و خمیرهٔ بنفشه و استعمال عرق گاوزبان و شربت ورد و اجتناب از مسخنات کنند تا آنکه حرارت ساکن شود **ابن الیاس** گوید که چون فالج با حرارت مزاج بود اولا تسکین حرارت بشربت سیب یا سکنجبین ساده نمایند و غذا مزوره زیرباج دهند و هرگاه حرارت تسکین یابد ابتدا بعلاج فالج کنند **طبری** گوید که نوعی از فالج است که بادی مزاج مفلوج گرم میشود و از معالجه باز میدارد پس اگر مزاج عقب فالج گرم گردد علاج فالج ترک نمایند و قصد تسکین مزاج کنند تا برسام نشود و مریض هلاک نگردد و بهر تسکین سکنجبین و لعاب اسپغول و آب هندوانه و ماء الشعیر بنوشانند و غذا زیرباجات مزوره سازند و اگر قوت اطاعت کند بهر استفراغ بر حقنهٔ لینه اقتصار کنند بمثل چقندر و قرطم و برگ تاج و خیار چنبر و بابونه و اکلیل الملک و انجیر و خطمی و سبوس و شکر و بورق و روغن خیری و روغن یاسمین و هرگاه مریض متحمل اشیای مذکوره نباشد موقوف دارند الا از تنقیه او بحقنهٔ لینه بشرط اطاعت قوت غافل نشوند و تسکین مزاج و تعدیل او و تقویت مزاج دماغ او بروغن گل مطبوخ با سرکه کنند بنوعی که یک رطل صغیر سرکه با ده درم روغن گل خالص بآتش نرم بجوشانند تا روغن بماند صاف کرده بر سر ریزند که این تعدیل مزاج دماغ کند و باعصاب مضرت نرساند و اگر رای اجب کند بتسعیط روغن گل و روغن بنفشه و آب عصی الراعی و آب جادهٔ کدو و شیر دختران مجموع یا مفرد ازان منع نکنند و با بطریق حفظ حیات نمایند پس اگر مزاج باعتدال آید علاج معتدل بتوسط از علاجی که مذکور شد ترکیب دهند و اگر مزاج اعتدال نیاید بر طریقهٔ مذکور زیاده نکنند چه حفظ حیات اولی از معالجه علت باین حال

علاج استرخا و فالج دموی و ورمی وغیره

اگر استرخا بسبب خون باشد فصد کنند و خون بدفعات گیرند باحتیاط تمام بعد تنقیه غلبهٔ دم و باقی تدابیر هرچه در علاج امراض عصبی دموی گذشت

لزوم نمایند و از تریاق ربع درم تا نیم درم و از معجون یکدرم تا دو درم و از ایارج ثلث درم تا درم و ثلث یکی و زیکی از ین هر سه بدهند و یکر و ز راحت داده ثانی امتند و بعد یکر وز ثالث بخورانند این طریق معالجه این مرض ست و زیادتی و نقصان در ان بحسب سن و مزاج و بلد و فصل و عادت و صناعت کنند **بعضی** مینویسند که استرخای مضعف بدن در عرض واقع میشود و اکثر در ان اسفل بدن مسترخی و لاغر میگردد و این دوا برای وی مستود اند روغن حنا فلفونه علک البطم هریک سه اوقیه موم زرد اوقیه و نیم جند بیدستر یکنیم اوقیه فرفیون قردمانا کندر زراوند شیح هریک نه درم جاوشیر قنه عاقرقرحا هریک چهار اوقیه علی الرسم مرتب ساخته طلا نمایند و مؤلف شخصی را که نصف بدن اسفل او مسترخی و لاغر شده بود با ستعمال معجون عشبه و مالش روغن مالکنگنی امر نمود در اندک مدت لاغری با پیهای او دفع گردید و از مشاهده این حال اکثر کسان متعجب شدند و گویند که گاهی حادث میگردد از قولنج استرخای اسافل بدن هنگام دفع طبیعت فضول را بسوی عضلات پشت و علامتش علاج استرخا بحرانیست که عنقریب بیاید و گاهی استرخای هر دو پا بسبب وقوع ضربه و سقطه بر پشت نیز عارض میشود چنانچه جالینوس حکایت کرده و علاج آن نیز مسطور گردد **انطاکی** گوید که علاج خاص استرخا بحسب نظر در مبداء عصب مسترخی ست پس قصد کنند در علاج مثل قطن و بهترین ادویه او استعمال قسط است مطلقا و استعمال نیم درم عسل بلادر بمغز جوز و طلا بقرنفل و خردل و روغن غار و قنطار الحمار و سداب و زیت و شحم حنظل و سعتر فارسی

علاج استرخا و فالج مع حرارت و تپ

هرگاه در فالج حرارت مزاج و تپ حادث شود روزی چند دست از معالجه او کوتاه دارند و خاکشی با عرق عنب الثعلب و عرق گاوزبان و قدری شکر یا گلقند بدهند و بادویه و اغذیه مقطع بلغم قی کنانند خاصة در فصل گرما و گویند که آشامیدن عرق گاوزبان و سکنجبین و نشاندن روغن گل با سرکه بر سر و لخلخه بخود و برنج با آب لیمون تسکین حرارت باید کرد و در بعضی اوقات گرمی مزاج بحدی میرسد که بماء الشعیر محتاج گردد و بجای ماء العسل نیز عرقیات یا آب آهن تاب دهند و بعد تسکین حرارت بتدریج بعلاج فالج متوجه شوند **ایضا** بصورت اجتماع تپ با این امراض تا مقدور مدرات مثل خیارین و غیره باید داد و اگر ناچار شیره مغز تخم هندوانه نیز مجوزست بخلاف لعابات و لزوجات که استعمال آنها خوب نیست و سکنجبین و گلقند بعرقیات مناسب بدهند و یا سکنجبین بزوری بارده استعمال کنند و روغن حنا بر سر بمالند و گاهی در استرخا که از بخارات تپ عارض میشود بهدانه در جوشانده و شیره مغز تخم تربوز می افزایند و گاهی در فالج مع تپ گل بنفشه عود صلیب جوشانیده صاف نموده نبات سفید خاکشی داخل کرده میدهند و غذا کهچری و گاهی گل خطمی گل سرخ اصل السوس بهدانه می افزایند و بجای نبات شربت انار شیرین میکنند **بالجمله** هرگاه تپی از تپهای خلطی مثل غب خالص یا غیر خالص یا الائیه بلغمی و یا ربع با فالج یار گردد درین وقت رهائی ازین مشکل گردد و علاج بمعالجه عسر تر گردد پس بنگرند هر تپی که از تپهای مذکوره باشد علاج نضج کنند که نخستین بازاله تپ کوشند و آن چنان باشد که مثلا اگر تپ صفراوی بود سکنجبین ساده و شربت بنفشه هر واحد یکنیم توله در عرق بکوه و کاسنی هر یک هفت توله دهند تا هفت روز در روز هشتم مغز خیارشنبر هفت توله گلقند پنج توله در عرقیات مذکوره مالیده صاف نموده شربت دینار معتدل علوبخان چهار توله روغن بادام هفت ماشه اضافه نموده بنوشانند و بجای آب عرق بکوه دهند دو وقت در هر آب بنوشانند و شام شلغم هو اشی بچه مرغ خورانند و صبح تبرید از شیره تخم کاسنی هفت ماشه و لعاب اسپغول سه ماشه شربت نیلوفر سه توله تخم ریحان پنج ماشه پاشیده بنوشانند و همین طور سه چهار مسهل دهند تا اثر تپ هیچ نماند پس بمعالجه فالج متوجه شوند بدستوری که مذکور شد و همچنین در غب غیر خالص و شطر الغب و در هر دو نوع بلغمی و ربع علاج آن تپ نمایند که در جایگاهش بیاید و گاهی در فالج عضوی مع تپ باین طور مسهل میدهند که گل بنفشه اسطوخودوس خطمی گاوزبان بادیان هر یک چهار ماشه گل سرخ شاهتره اصل السوس تخم خیارین نیم کوفته بسپستان پنج کاسنی هریک شش ماشه مویز منقی نه دانه انجیر زرد سه عدد سنای مکی نه ماشه در عرق عنب الثعلب نیم آثار شب خیسانیده صبح جوش داده صاف نموده گلقند ترنجبین هر یک چهار توله مغز خیارشنبر شش توله مالیده صاف کرده روغن بادام شش ماشه داخل کرده بنوشند و گاهی خیارین شاهتره انجبار منضج میدهند در روز منضج موقوف میکنند که در منضج است و از ایارج فیقرا ده ماشه تربد سفید سه ماشه یا ربالاکتیر یکماشه سقمونیا دو ماشه یا ربالاکتیر شحم حنظل سه ماشه کوفته با آب بنفشه حب بسته یکتوله وقت آخر شب به مسهل بنوشاند و صبح بدرقه بدستور میدهند **ایضا** در فالج مع حمی در ابتدای موسم گرما که بعد خوردن ادویه حار مثل قرنفل و جوز بوا و علاج چندیان گلو میدهند که ایام بسیار قبل شده بود و استاد برای تسکین و اندکی نضج گل بنفشه گل نیلوفر حب الثعلب بعرق عنب الثعلب جوشانیده شربت بزوری معتدل خاکشی داده بعد ازان بادرار داده است که انجدور و قرنفل لطیف یافته مبتلا بود و جوز بوا و قرنفل هر چند مقوی اعصاب است لهذا بنابر عروض تپ با حتقان حرارت در مجاری تنفس حلق و گلو بند کلام

از زوال فقار در اکثر قاتل باشد و اگر خلع مفصل بسبب تشنج باشد بتدبیر خلع متوجه شوند و با ضمده قابضه مجففه ضماد کنند و مفصل را بموضع آن رد کنند و اگر فائده نشود داغ دهند و اگر از غلظ جوهر عضو باشد تلطیف او نمایند و اگر سوء مزاج ساذج باعث این مرض باشد تدبیرش تبدیل مزاج عضو است با ضمده و کمادات و ادهان و معاجین بنوعی که در علاج امراض عصبی بارد ساذج و یابس ساذج مذکور شد و علاج سوء مزاج بارد ساذج سهل است بخوردن ادویه گرم مثل تریاق و مثرودیطوس زائل شود و یا بضماد و روغنهای گرم کفایت کنند و آنچه ازین نوع بشرب آب سرد و یا شناوری در آن باشد از برای او حمام یابس علاج تام است و اگر از حرارت و یبوست باشد و جفاف عضو بر آن دلالت کند ترطیب با غذیه و اشربه و اطلیه نمایند بنوعی که در علاج امراض عصبی یابس گذشت و علاج استرخای زبان و حنجره و مری و مثانه و جز آن هر یک در مقام خود گفته شود و اگر استرخا بحرانی باشد روغنهای معتدل الحرارة چون روغن بابونه و نرگس و سوسن و زنبق و بید انجیر و ناردین بمالند و کذلک ادویه مقوی عضو و مانع انصباب ماده مثل بابونه و اکلیل و مرزنجوش و رب السوس و آب کاسنی و مانند آن که قدری تبرید داشته باشد آمیخته بمالیدن مفید و روغن نارجیل خوردن و مالیدن مجرب است و گویند که روغن بلسان را درین باب منفعت عظیم است و خصوصا هرگاه یکجزو او به چندان از روغنهای مذکوره آمیزند و این جمله بعد نضج و تنقیه استعمال کنند که تحلیل لطیف و ابقای غلیظ از ماده صعوبت نیفزاید مگر آنجا که ماده بسیار قلیل باشد و اگر بحرارت مزاج و رنگینی بول باشد از مسخنات احتراز کنند و بقول شیخ در فالج حادث بعد قولنج نفع میکند دوای جوز رومی که در قرابادین مکتوب است و ادویه که شدید القوه و کثرت الترکیب نباشند مثل روغنهای مذکوره سابق و روغن جوز رومی و روغن نرگس و روغن متخذ از صمغ بلاط همه در تجربه بالخاصیة نافع یافته و خلقی کثیر از ایشان بچیزهای مقوی و مبرد و مانع ماده انتفاع یافتند و علاج آنها که با دویه حار کرده شده بود مرض زیاده گردیده بود و این بهر آن بود که ماده رقیقه بدان منبسط بسیار میشد و چون تبرید عضو کرده شد عضو ببرودت قوی گشت و حجم ماده کم شد و نوبت بمتلاشی شدن او رسید و واجب نیست که مبالغه در تسخین ایشان کنند بلکه احتیاج آنست که ادویه معتدلات مثل بابونه و اکلیل الملک و مرزنجوش و نعناع و فوتنج باشند و بدان دیگر ادویه که آنرا ادنی تبرید باشد مثل رب السوس و تخم کاسنی و غیره نیز مخلوط سازند که استعمال این اشیا نفع بسیار میکند مجوسی گوید که اگر استرخا از تشنج و خلع قولنجی مرکب شده باشد نگاه کنند اگر تشنج امتلائی با استرخا مرکب گردد علاج واحد است یعنی آنچه در فالج بلغمی گذشت و بر اعضای منخلعه اضمده مرکب از ادویه قابضه و مسخنه مجففه مثل کبریت و شب و عاقرقرحا و خردل و مورد خشک و مانند آن ضماد کنند و اگر تشنج بسبب یبس باشد نظر کنند اگر استرخا قوی تر بود اشیای مسخنه مجففه مخلوط ببعض اشیای ملینه مع دلک شدید استعمال نمایند و اگر تشنج قوی تر و غالب تر باشد اشیای مرخیه ملینه مخلوط به بعض چیزهای مسخنه مجففه مع دلک لین العمل آرند و هرگاه تشنج و استرخا در اعضای مختلفه باشد در اعضای مسترخی استعمال دلک قوی و تمریخ بروغن قسط محلول با اندک بورق و اشخار باید کرد و آب دریای شور که در ان قدری شبت و مرزنجوش و برنجاسف و برگ غار و برگ فنجنگشت و جز آن و مانند آن پخته باشند بر عضو نطول کنند و اگر موسم گرما باشد در چشمه کبریتی غسل کنند و اعضا را ببعضی خفاف بربندند و بر اعضای متشنج اضمده لینه چون ضماد معمول از لعاب بزرکتان و لعاب حلبه و پیه بط و پیه ماکیان و مغز ساق گاو و موم و مانند آن از اضمده ملینه که در باب تشنج و اصلبه مذکور گردد استعمال نمایند و اما علاج استرخا و خلع حادث عقب قولنج مشکل است و صاحب او با دهان معتدله و با دویه متخذ بجوز رومی و صمغ بلاطی انتفاع یابد و فولس گفته که بسیاری از ایشان با شیای مقوی اندک مبرد منفعت عظیم یافتند و من این نوع بدو سه کس دیدم و ابوال ایشان تمام رنگین بود و اطبا مبادرت بعلاج از چیزهای گرم میکردند و بر دادن ادویه حاره و تدهین عضو بروغن قسط ادامت نمودند و امراض حاده مهلکه ایشان را عارض شد و من معالجه ایشان بمالش روغن شبت دو جزو و روغن بنفشه یکجزو بر عضو و نوشانیدن آب بادیان و ورق چیل درم و فلوس خیارشنبر هفت درم مالیده و روغن بادام شیرین مثقال [illegible] چکانیده روز و غذا زیرباج بچه مرغ کردم نافع شد

علاج فالج وبائی

بعضی متاخرین نوشته اند که گاهی هوا متعفن و مورث فالج میگردد و علامت فالج وبائی اینست که بیکبارگی در عالم بسیار افتد و خصوصا بجانب قلب شود و بوی بد از دهن آید مع سرخی چشم و هذیان و اول قی زنگاری کراثی کند پس فالج افتد و همه آثار مذکوره هر لحظه زیاده میشود و اکثر در روز اول بسه چهار گهری بمرگ مفاجات میکشد و یا بروز سوم و چون از ایام مذکوره بگذرد بصحت می انجامد و اکثر اشخاص را چنان اتفاق می افتد که اول اندک صفرای کراثی بقی می اندازند و همان وقت بیهوش میشوند و بعد دو ساعت که بهوش می آیند کلام شکسته و بی نظام هذیان که در فهم نیاید میکنند و جانب چپ دست و پای حس و حرکت میگذارند و بول و براز بند شود و دست راست بر دامن شستی جنبانند و هذیان تا روز سوم غلبه می کند و در روز چهارم هذیان و جنبش دست باز می مانند و بول بی اراده جاری میشود و بعد دو پاس هلاک میگردند و علاجش اینست که اول فصد هفت اندام کنند و خون وافر گیرند که قریب بغشی رسد

بحسب احتیاج بکار برند و آنچه در علاج فالج با حرارت مسطور شد بعمل آرند و صاحب اقتباس گوید که اگر بسبب خون بلغمی بود و فصل و سن و سحنه هم بران دال بود و قوت نیز
مساعدت کند باید که اول فصد قیفال کشایند و تا سه شبانه روز اگر ممکن بود هیچ قسمی از غذا ندهند که روز چهارم خود بخود جهت گرسنگی تفتیح سده میشود جهت
سده بیرون دیگر هرگز نمی افتد و بعد ازان غذائی دهند که بجوهر لطیف باشد و در اثر قوی بود و خالی از تفتیح هم نباشد مانند شوربای بچه مرغ که چقندر دران افتاده باشد یا نان تنک دهند
و بر گردن و روی روغن گل با اندکی روغن شیخ صنعان آمیخته بمالند و بجای آب برگلاب و عرق شاهتره اکتفا نمایند و اگر حاجت به تنقیه آید مسهلات مناسب خون مع
مقویات دماغ بکار برند **و اگر** بسبب قطع عصب افتد لاعلاج است **و اگر** بسبب ورم گرم بود که در نخاع واقع شود فصد کنند اگر مانعی نبود و گویند که تا غلبه خون متحقق نشود
بر فصد اقدام نکنند و در ابتدا اقوفل صندل اقاقیا امیثا و دیگر رادعات مثل کشنیز و برگ انگور و خرفه و بید و هرچه ازان بهم رسد با آب عنب الثعلب یا گلاب ضماد نمایند و ابن جزله
گوید که اگر بدن ممتلی باشد رادع استعمال نکنند مگر بعد تنقیه از خلط غالب و در تزاید هرچه رادع و مرخی باشد مثل آرد جو و کشنیز تر و روغن گل آمیخته بعمل آرند و در انتها
و انحطاط مرخیات محلله چون گل خطمی و بابونه و برگ چقندر با روغن گل و موم مصفی آمیخته استعمال نمایند و محل استعمال این ضماد ورم است نه عضو مسترخی و اگر ورم بارد
باشد بر عضو متورم حب الغار سیه خشک مرزنجوش اسرو زعفران جندبیدستر شب یمانی در روغن قسط که موم یا پیه دران گداخته باشند آمیخته استعمال کنند و تضمید
با فسنتین و حرمل در زهره گاو مجرب است و در ورم صلب سوداوی بستن صفحه اسرب و تضمید جدوار و تنزوی خطائی نافع **و اگر** بسبب استرخا ضربه و سقطه بود
آنچه دفعة عارض شود دلیل گسستن عصب است و آن لاعلاج بود و آنچه اندک اندک و بعد یکروز یا دو سه روز ظاهر شود بر ورم عصب و انصباب مواد دلالت کند
درینصورت تنقیه بدن کنند بفصد و مسهل و ادویه محلله و مقویه چون مر و جاوشیر و جندبیدستر و فرفیون با موم و پیه و روغن گل آمیخته بر جای سقطه یا ضربه
و بر مبدأ عصب عضو مفلوج بچسپانند و گل سرخ فادانیا قسط تلخ هر یک دو مثقال مومیائی دارابی زفت رومی هر واحد یکمثقال برگ مورد مغاث هندی یعنی
میده لکڑی هر یک دو نیم مثقال مومیائی و زفت را در روغن گل بگدازند و باقی ادویه کوفته بیخته آمیخته روغن بان روغن زرد هر یک اوقیه بیامیزند تا مثل مرهم
شود نیم گرم بر موضع ضماد کردن نیز نافع است ابو منصور گوید که اگر فالج از ضربه افتد بر عضویکه ضربه واقع شود این ضماد کنند آرد حلبه حب البان حب المحلب مغز تخم بید انجیر
مقل سیاه اشق پیه بط موم روغن سوسن صاحب کامل گفته که جالینوس در کتاب خود در علل اعضای باطنی ذکر کرده که شخصی را فقدان حس از خنصر و بنصر و نصف وسطی گردید
و اطبا معالجه او با صناف اضمده بران انگشتها کردند و صحت نیافت و من سبب او پرسیدم گفت که در سفر میان زمین روم و شام از چهارپایه افتادم و بهر دو شانه ام
بر زمین رسید پس معلوم کردم که آفت بعصبی رسیده که ازان حس باین انگشتها میرسد و آن بعد فقره سابعه از فقرات گردن رسته و مخرج آن عصب را ورم در اول امر لاحق
شده پس همان مرهم بران عصب نهادم و شفا یافت و ایضا ذکر کرده که مردی از مرکب افتاد و پشت او بر زمین رسید و روز سوم صوت او ضعیف شد و روز چهارم
دست او ضعیف گردید و پاهای او مسترخی گشت و بدن او را آفتی نرسید و منفعت او باطل نشد بهر آنکه آنچه از نخاع بعد گردن است بتمامه مسترخی شد و با وی عضلات
مابین اضلاع مسترخی گردید پس اطبا اراده کردند که ادویه وضعیه بر پاهای او بسبب استرخای آنها و بر حنجره او بسبب تعطل صوت او گذارند و من ازان منع کردم و قصد
علاج موضعی که بدان آفت رسیده بود کردم و بعد روز هفتم تخفیف یافت و ورم نخاع ساکن شد و آواز و حرکت پای او بحالت اصلی رجوع کرد این بود آنچه جالینوس
ذکر کرده و من در ارجان بخانه علی بن موسی حاجب سردابادی غلام او را دیدم که از چهارپایه افتاد و در ان روز و روز دوم ضرر محسوس نشد و روز سوم دست او را
مسترخی شد و حس و حرکت او باطل گردید پس معلوم کردم که آفت بعصبی رسیده که بسوی دست آمده یا از ورم یا از انصباب ماده که مجری را مسدود ساخته و معالجه
او بوضع اضمده محلله مقویه بر میان کتفین او کردم و در اندک ایام صحت یافت **صفت** ضماد مذکور بگیرند حب الغار قسط قشار کندر هر واحد ده درم میعه یابسه
پانزده درم صبر مرمکی ابهل جوز السرو وج گل سرخ شب یمانی هر واحد هشت درم زعفران جندبیدستر هر واحد چهار درم فرفیون شش درم حضض املج گلنار اقاقیا
سنبل هر واحد پنج درم مصطکی شونیز هر واحد هفت درم همه را باریک سائیده با موم و روغن ناردین یا روغن قسط گداخته بر موضع ضماد کنند و شیخ میفرماید که در
استرخا که از ضربه افتد علاج او دشوار است اگر عصب بسیار کوفته گردد امید نجات نبود و آنچه ازان امیدوار باشد آنست که دران ابتدا بفصد کنند و گاهی احتیاج افتد
که قریب عضو مضروب متورم آخذ در انحلال محاجم نهند تا جذب خون ازان بجهتی یا بظاهر بدن کنند **و اگر** بسبب زوال فقار شود برد فقار پردازند و بقول شیخ فالج حاد

وبهر آنکه از تشنج میرد بدان و بعد موت گرم باشد بنابر قول او بحقیق دیگر تشنج که تابع جراحت باشد قاتل بود و از علامات مؤلفست در اکثر و از دلائل داله بر حدوث تشنج
صغر و تفاوت نبض است اول و بعده انتقال او بسوی تمدد و اختلاف در وضع و سرعت و بطو یعنی رگ کشیده باشد همچون رده که بسر او بکشند عرض او و مکان او دراز
کشیده شود و در موضع مختلف باشد یعنی مرتفع و منخفض بود و حرکتهای اجزای او زیر انگشت مختلف باشد و سرخی رو در اکثر و ظهور حول و میلان چشمها و انقطاع
باد و دشواری در تنفس نمی‌تواند که نفس بکشد مگر با الم بسیار و گاهی صاحب آن بدان ماند که میخندد و در اصل خنده نباشد و قبض شکم و بیشتر احتباس بول و گاهی عدم احتباس آن
و خروج او مثل مائیت خون با نفاخات و عروض فواق و سهر و صداع و رعشه و درد زیر مفصل گردن و درمیان کتفین و نزدیک مفصل کمرگاه و از علامات ردیه در تشنج امتلائی
کثرت ریاح در معده است و تمطی خصوصا اگر بادی شکم نفخ کند در ابتدای تشنج باشد و ضربان عروق و اختلاج در شکم نیز از علامات ردیست و ارد او اعظم تشنج امتلائی
و فالج و لقوه و سکته آنست که بجوانان و صبیان و در هوای گرم و تابستان حادث شود و اقل رداءت او ضعف او آنست که بمشایخ و در هوای سرد و زمستان آید
و از دلائل تشنج حادث بسبب حمیات حاده و امراض مزمنه و از منذرات تشنج یابس در حمیات عروض کجی در چشم و بر هم سودن دندان و سرخی است و یا سیاهی زبان
و کشیدگی جلد سر و پیشانی و سرخی بول در ابتدا و بعده سفیدی آن و ضربان صدغین و شرائین سر است و گاهی شکم خشک یا متشنج شود و قبل تشنج در خواب بترسد و رنگ بسرخی یا سبزی
یا تیرگی میل کند و نفس محتبس شود و قبض طبیعت بود و این نوع کمتر علاج پذیر باشد اما تشنج که با تپ باشد اگر گرمی آن تپ بطول مدت او بدان درجه رسد که رطوبت اصلی را محترق
و فانی سازد بلکه بسبب حرارت تپ رطوبت گداخته تشنج پیدا کند این تشنج از جنس تشنج یابس نباشد و علاج بسهولت پذیرد و بقراط گفته که هرگاه انسان را تشنج باشد و تپ ربع آنرا
حادث گردد از آن تشنج زائل شود و بول تیز و گرم در تشنج و تمدد ردی است و علامت بودن سبب تشنج حرارت ساذج و از جنس تشنج خشک باشد و تشنج با اختلاط ذهن و فواق نیز علامت
نا امیدیست و کسی که در تپ قشعریره و سهر یابد و بول او با ریم آید و با او عرق بر سر او آمدن گیرد و چشم تاریک شود نشان حدوث تشنج بسبب دبیله احشا باشد و ماده خناق که در بحران او منتقل
به تشنج گردد از نبض ظاهر شود و ماده ذات الجنب که در بحران میل باین نماید بران شدت ضیق النفس دلالت کند و تپ شدید نباشد و هرگاه ماده سرسام در بحران آن منتقل تشنج گردد چشم
زرد و بر هم زدن دندان و بالیدن گیرد و بعده چشم حول گردن کج شود پس تشنج پدید آید تشخیص اقسام تشنج بطور استرخا نمایند یعنی اول سوال کنند که مرض دفعة عارض شد
یا بتدریج اگر دفعة بگوید بدانند که تشنج مادیست یا ایذائی پس فرق میان این دو چنان کنند که بر اسباب خارجی و مشروبات و حال اعضای عصبانی نظر کنند یعنی از حال گزیدن جانور
زهردار یا خوردن اشیای سمیه یا قطع عصب یا وجود وجع لاذع اکال یا رسیدن سردی شدید بر سر یا از تقدم وقوع قی کراتی یا از بخاری و وجود غثیان و حرقت در معده
سوال کنند یا حال تقدم حدوث امراض معده یا رحم یا مثانه یا خروج دیدان از شکم و سیلان آب دهن وقت خواب یافت نمایند پس اگر سببی از این اسباب معلوم گردد تشنج ایذائی
باشد و ایضا این قسم مع درد شدید و آفت ظاهر در اعضا بیش از تشنج بود بخلاف دیگر اقسام تشنج که بادی در دنباشد و اگر باشد از تشنج حادث شده باشد نه تشنج
از درد و اگر سببی از این اسباب نباشد تشنج مادی بود و ایضا اقسام مادی را از تقدم اجتذاب عضو بسرعت رد عن آکه بران الند و دیگر علامات غلبه هر ماده شناسند چنانچه تحجر را
بسرعت مفارقت آن و بلغمی را از ثقل و کسل خصوص وقت حرکت و تمدد جلد و عرض نبض و غلظ قاروره و سپیدی رنگ بول و ترهل گوشت و نرمی و سردی لمس و عدم تشنگی و بسیاری
خواب و تقدم تدابیر مولد بلغم مثل کثرت طعامهای غلیظ و راحت و کثرت حمام بعد طعام و کثرت سکر و سوداوی را از لاغری عضو و غلبه اشتهای طعام و دیگر آثار مخصوصه آن و آنچه از ورم
یا احیانا از ورم صفراوی افتد با آثار اورام مذکوره از وجود ثقل و وجع و انتفاخ و تمدد عضو متورم و سرخی چهره و درد سر و ضربان و حرقت در صفراوی و جز آن که از لوازم جنس ورم است پوشیده نیست و اگر مریض در جواب
سوال اول وقوع تشنج اندک اندک بتدریج بیان کند در آن وقت که هر عضو متشنج بنا بر سرعت جذب نماید عضو لاغر و باریک گردد و پیش از تشنج وقوع استفراغات کثیر مثل اسهال مفرط و قی شدید و نزف الدم و رعاف
و غیره یا اسباب مجففه مثل امراض حاده و حمیات محرقه و مزمنه و سرسام یا سهر یا غم و فکر و اندیشه بسیار یا جوع مفرط یا محنت شاقه یا جمود رطوبت از شدت برد و از خوردن ادویه مخدره اتفاق افتاده باشد تشنج یابسی باشد

علاج تشنج مادی

که تشنج امتلائی و تشنج رطب نیز گویند اگر از ماده بلغم باشد تدبیرش همانست که در علاج امراض عصبی بلغمی و فالج گذشت مگر در تنقیه مبالغه نکنند و خلط واجب التنقیه را یکبارگی
مستفرغ نسازند بلکه استفراغ بتدریج و دفعات کنند بادویه که سخت قوی نباشند و بعد تنقیه اسطوخودوس سه درم با اطریفل صغیر سرشته با عرق عنب الثعلب مفید است و گویند
که اگر ماکیان سیاه را بخنق کشته همچنان بتمامه با پر و بال در دیگ سنگی سربسته بآب قلیل تمام شب بپزند تا همچون آب شود و آن بنوشند برء الیوم مجرب است و زعفران یک مثقال و مشک دو سرخ

همان وقت بهوش می آید والا گلاب و عرق بهار نارنج و ریخ پرورده بر روی زنند که فی الفور بهوش می آرد و هذیان را موقوف میسازد پس وقت ظهر رگ سر و روز دیگر
اندکی بیهوشی و هذیان موجود باشد و شربت کیوړه و شربت اصول هر یک دو توله در گلاب و عرق کیوړه و بهار هر یک پنج توله داخل کرده بنوشانند تا هفت روز و غذا شوربای
بچهٔ مرغ که دران اندکی زرشک و یا انبهٔ خام و یا آب لیمون کاغذی انداخته باشند بنوشانند صبح و شام و سکنجبین آب انار العسل که از گلاب و عرق بهار ساخته باشند بدهند در روز نهم یا دهم
و یا شانزدهم تنقیهٔ بدن بحسب اقاویه و قوتهای علونیخان کنند و بفاصلهٔ سه چهار روز مطبوخ اسقولوقندریون که دران اجزای تریاقیه باشند با اضافهٔ ریوند خطائی بنا شه و تمر هندی
مکرر الیه بعمل آرند تا حصول تنقیهٔ تام پس جهت تعدیل مزاج دواء المسک معتدل زمردی علونیخانی و شربت یاقوت ایشان همراه عرق زرشک و عرق عنبر یا شربت تنبول علونیخان و تخم شربتی
تشنج و آن عبارتست از کشیده شدن عضو و فراهم آمدن آن پس بعضی اقسام او بر حال خود باقی می ماند و بعضی ازان بسهولت عود بسوی انبساط میکند
چنانچه در تشاؤب و فواق و صرع مشهود میگردد و سبب تشنج یا ماده بود یا غیر ماده مثل حرارت و یبوست یا شیء موذی پس آن سه قسم بود مادی و یبسی و ایذائی و تشنج مادی در اکثر بلغمی
باشد و گاهی سوداوی و گاهی مادهٔ دموی نیز بود و این در اورام عضل باشد هرگاه مادهٔ متورم در خلل لیف عصب افتد و خون را جا کند پس عرض او زیاده شود و طول او بکاهد و باشد که
بندرت صفرا نیز بطریق ورم تشنج امتلائی آرد و در تشنج مادی یا مادهٔ فاعلهٔ او مشتمل بر تمام عضل باشد و این تشنج بلا ورم بود و یا در موضع واحد حاصل شده باشد و سائر اجزا تبعیت او
کنند چنانکه تشنج ورمی از مادهٔ منصبه بسبب ضربه یا قطع یا بسببی دیگر از اسباب ورم افتد و گاهی تشنج مادی از ریح نافخ کثیف حادث شود و این از قبیل است که بیشتر عارض شود
و زود زائل گردد و این را عقال گویند و تشنج مادی بیشتر بسبیل انتقال ماده افتد چنانکه عقب خناق و ذات الجنب و سرسام عارض میشود و نهجی که استرخا در اعضا بحسب مبادی
اعصاب و مختلف میباشد همچنین تشنج سخت گردن و در قدام بود و در خلف و در جهت و فوق گردن هم افتد و مادهٔ فاعل تشنج غلیظ و غیر متداخل در جوهر لیف میباشد و مادهٔ استرخا
بعکس این بود و تشنج رطب در ضعفات و سکاری و صبیان بیشتر افتد و گاهی از اعتماد بر بعضی اعضا در حالت انقباض آن بسبب انصباب ماده و احتباس او دران عضو واقع شود
و گاهی بهمین سبب از ضربه یا از حمل شیء ثقیل یا از خواب بر بستر سخت عارض میگردد و اما تشنج یابس از فقدان مادهٔ رطوبت و غلبهٔ یبس باشد بسبب استفراغات کثیر یا اسباب مجففه
یا جمود رطوبت پس عصب در طول و عرض هر دو بکاهد و آن گاهی بعد دوای مسهل افتد و آن بسیار ردیست و کذلک عقب هر استفراغ و گاهی بعد حمیات محرقه و خصوصا در حمیات
سرسام و عقیب حرکات عنیفهٔ بدنی و نفسانی مثل سهر و غم و خوف عارض شود و ازین کمتر خلاص می یابد و بقول جالینوس هر تشنج که در حمیات افتد ردی بود و این آنست که از
تسییل مواد در عصب و عضل عارض شود و خصوصا هرگاه بدن ممتلی باشد و گاهی اینچنین تشنج در حمیات بمشارکت فم معده افتد و تب آنرا زائل کند پس مثل این تشنج در حمیات
سخت ردی نیست بلکه سخت ردی آنست که در حمیات محرقه و سرسام از جفاف عضل و اعصاب و دماغ باشد و آنکه در حمیات مزمنه بسبب جفاف اعضای مذکوره و فنای رطوبت
غریزی افتد و گاهی تشنج یابس بطول و باطل بسرعت شود و سبب او یبوست دماغ ضعیف بود و تابع او یبوست اعصاب باشد پس هرگاه دماغ را ادنی سببی مجفف رسد رطوبت
از اعصاب بنخاع بسوی او رجوع کند و اعصاب بتکلف منقبض گردد و بعده هرگاه طبیعت بافادهٔ رطوبت کافی اعانت دماغ کند اعصاب از روی اطاعت بانبساط عود کنند بتکلف
و منجمله تشنج یبسی آنست که از جمود رطوبت افتد پس حجم او کم شود و عضو متشنج گردد چنانچه از شدت برودت و از خوردن ادویهٔ مخدره مثل افیون واقع شود و اما تشنج ایذائی
بسبب موذی باشد از داخل یا خارج پس عصب ازان نفرت کند و برای دفع او مجتمع گردد و آن سبب موذی یا از سبب مهیج باشد و آن بیشتر خلط حار لاذع بود و یا از کیفیت سمیه باشد
که موذی بدماغ و عصب گردد و یا کیفیت غیر سمیه همچون برد شدید و تشنج که از خوف شدید افتد ازین قبیل است بالجمله اقسام جزئیهٔ او مثل تشنج از خوردن خربق است که او بعد
اسهال بسبب یبوست تشنج می آرد و قبل اسهال بباعث سمیت خود عصب را ایذای شدید رساند که منقبض گردد و تشنج افتد و کذا از خوردن افیون و شوکران و ازین قبیل است تشنج
که بعد از قی خلط زنجاری بنا بر نکایت فم معده و ایذا و انقباض دماغ نیز بمشارکت افتد و آنکه بسبب انصباب صفرا بر فم معده قوی الحس افتد و آنکه بسبب علتی در معده بهم رسد مانند هیضه
قوی سمی و این سریع البرء است زائل میگردد بزوال سبب و تقویت معده و آنکه از گزیدن کژدم و رتیلا و مار و عصبیه یا قطع عصب و عضله یا انقطاع غیر تام یا آکله که از اخلاط حاد
در عصب افتد و آنکه در امراض معده و رحم و مثانه و دیگر اعضای عصبیه بسبب ارتفاع بخار ردی مثل بخار منی و حیض محتبس واقع شود و آنچه از دیدان عارض گردد ازین قبیل است
و بدانکه از تشنج ردی آنست که خاص در لب و پلک و زبان باشد چه سبب او از نفس دماغ میباشد و هرگاه تشنج بدن بسوی قدام میل کند تشنج در عضلات قدام باشد و اگر بسوی خلف
مائل گردد تشنج در عضلات خلف باشد و هرگاه عضلات پیش و پس هر دو متشنج گردند تمدد افتد و گاهی تشنج چندان اشتداد کند که گردن پیچیده شود و دندان بر هم ساید

روغن بان یا شحم ایل و یا روغن بیخ زرد یا شحم اوز و ضماد برگ بنجنکشت بشراب و یا بیخ بخور مریم بشراب و یا جوز و یا مرزنجوش باریک سائیده بروغن کنجد و موم زرد آمیخته و یا انجره بنمک و یا الیه شگافته گرم کرده بر عضو متشنج یا مبداء عصب عضو متشنج نهادن هر ساعت گرم کرده باز بستن و یا خرقه ببول تر کرده نهادن و کذا شرب و ضماد بزر کتان و یا طبیخ خطمی و یا قسط و یا وج **و آبزن** از طبیخ مرزنجوش برگ غار و برنجاسف و برگ ترنج و تخم ارمنی و نطول آب بابونه و اغتسال به آب چشمهٔ گوگرد **و سعوط** و غطوس و روغن جوز و یا کندش و یا جندبیدستر **و حقنه** بخون سلحفاة و جندبیدستر که نفع بین می‌نماید هر واحد نافع و تهم او گوید که تغذیه به آب نخود سرخ بصعتر مطبوخ مجرب منست **ابو سهل** گوید که معالجهٔ تشنج امتلائی بعلاج فالج کنند و در تدبیر مالش و تمریخ بروغن قسط و روغن سداب و روغن قثاء الحمار زیاده نمایند و روغن کلکلانج و روغن بید انجیر بمار الاصول بجوشانند و در آب مطبوخ شبت و بابونه و اکلیل الملک و برگ غار و حرمل و پودینه بنشانند و این ضماد کنند بگیرند زیت کهنه یک رطل موم سرخ ده اوقیه و باهم گداخته در آن یک اوقیه فرفیون سوده آمیخته بسایند تا هموار گردد و موضع متشنج را بعد استحمام بآن بکوبند و دفن کردن در ریگ گرم تا گلو و یا در خاکستر گرم در تنور بنگرم آن را نافع است **ابو علی** ابن سینا گوید که صاحب تشنج رطب اگر ضعیف القوة باشد از لحوم قطع نکنند ولیکن واجبست که لحم او از لحوم یابسه مثل لحم گنجشک و کبک و قنبره و تیهو باشد و اگر قوت ضعیف نبود غذای او نان بعسل و نخود آب بشبت و خردل سازند و ایضا مری بزیت در غذای او فلفل داخل کنند **و اما علاج تشنج رطب** باید که باستفراغات و منقیات قریبه که در علاج امراض عصبی بلغمی مذکور شد بمسهلات و حقنهای حاده کنند و اگر علامات غلبهٔ خون بسیار ظاهر بینند اولا فصد نمایند و خصوصا اگر سبب امتلا شرب شراب بسیار باشد و جمله یحتاج الیه از خون یکبارگی خارج نکنند که اخراج او سبب تشنج یا سبب مرض دیگر که مقتضی اخراج او بود نگردد بلکه چیزی از آن باقی دارند تا مقاومت تشنج کند و بتحلیل حرکات تشنج تحلیل آن **و از علاجات او** نشستن در آب حمات و در زیت مطبوخ روباه و کفتار است که در اوجاع مفاصل مذکور گردد که آن سودمندست و همچنین مالش بشحم کفتار و بروغن سوسن اگر تب نباشد و کذلک در طبیخ سبحه سنگ و جلوس در آب مطبوخ عقاقیر ملطفه مثل قیصوم و برگ سعد و قصب الذریره و برگ غار و لطوخ معمول از بیخ شوکهٔ یهودیه و تخم شوکة البیضا و تخم شوکهٔ مصریه و عصارهٔ قنطوریون و قیق مفرد و مرکب و بدانند که طول مدت مقام در آبزن آب یا غیر آن بسبب ارخای قوت مضرست پس کثیر العدد دبدل طول مدت سازند و در روز دو کرت نشانند و آنچه نفع میکند بمریض تشنج عام مسمی بطانس تمدد مادی را اینست که دفعه در آب سرد غوطه دهند چنانچه بقراط ذکر کرده که از ظاهر بدن متکاثف میشود و حرارت غریزیه در باطن منحصر و قوی میگردد و ماده را تحلیل میکند و هر بدن بسلامتی از خطر متحمل این تدبیر نباشد بلکه بدن قوی جوان لحیم لیّ قروح و در تابستان و قوی از حسن صحت یافته و محاجم بر موضعی که بسوی او انتهای و تر ممتد میشود بلا شرط استعمال نمایند اگر از خوف ضعف باشد و الا احتیاج بشرط افتد برای دفع بعض مواد منجذبه چه اگر درین هنگام شرط زنند اکثر بسبب جذب ماده ضرر رسانند و مواضع محاجم گردن و فقار پشت از جانبین و اجزای عضلیهٔ صدر است و اما اقدام مشانه و بر موضع گرده هنگام خوف خروج خون بعمل آرند و باید که محاجم بسیار در معا استعمال نکنند و رعایت حفظ موضع محاجم از سرد شدن نمایند تا بدن سرد نگردد و **ایضا** از علاجات او اینست که اعضای متشنجه را برفق هموار کنند **و از علاج** واقع بالطبع عروض تب حار است فلهذا بقراط گفته که عروض تب بعد تشنج بهتر از آنست که تشنج بعد تب عارض شود و تب ربع درین نفع میکند بسبب تحریک لرزه و کثرت تعریق آن و کسی را که ربع بود آن را تشنج کم افتد پس عروض ربع امان از تشنج است **و از معالجات** عجیبهٔ مجربه برای تشنج اینست که بر عضو متشنج چکیده دنبه بچسپانند و بران بگذارند تا آنکه بدبو گردد پس دیگر تبدیل نمایند و در تشنج عام بدن فصد دماغ به تنقیه از عطوسات نیز منفعت عظیم دارد و بر ایشان تجربه کرده شده که قلادهٔ پشم بسیار نرم در گردن اندازند و دو روز هر وقت بران چکانند و حمام یابس نفع عظیم میکند و بر سنگ گرم که شراب انداخته باشند انکباب نمایند و ایضا بپوشش بسیار عرق آورند و از اضمدهٔ جیده که ایشان هم معمول است از سائله و فرفیون و جندبیدستر و موم زرد و روغن سوسن را باهم مذکوره در قرابادین تشحم و خیری و آنیسون بدرد روغن کنجد و روغن تخم کتان و لعاب حلبه و از کمادات جیدهٔ ایشان نمک گرم کرده بر مجاری عصبست و آنچه ایشان را نفع میکند باوردن تخچه بپیه ستر و حلتیت هر دو بعسل سرشته بقدر جوزه خوردنست که این تب آرد و تشنج را فی الحال زایل سازد و همچنین روغن انجیر و ماء العسل بحلتیت و طبیخ حب بلسانست و آنچه ایشان را نفع بسیار میکند خوردن تریاق و معاجین کبارست و گاهی منتفع میشوند به نهادن مدرات و این دوا نوشیدن مجربست بیخ ینبه بیست درم در دو رطل آب بجوشانند تا سوم حصه بماند و چهار اوقیه از آن بگرم بروغن بادام دو درم بنوشند و این نفع میکند و خصوصا تشنج بسوی خلف را و گاهی بدل بیخ ینبه حب بلسان پنج درم میکنند و سه اوقیه می نوشانند و همچنین بعد دیده بهتری آن از ادویهٔ شدید النفع خوردن جاوشیرست مرد قوی یکمثقال و متوسط یکدرم و ضعیف قریب ربع درم از آن بخورد و دران هنگام رعایت معده کنند که آن بضعف شدید معده سبب و ایضا حلتیت بقدر یک حسنه در چهار و نیم اوقیه عسل و همچنین اشق و گاهی

روغن گل روغن بابونه هر یک شش ماشه بمالیدن برای تشنج و وجع عصبه نیز مفید است و مالش پیه شیر و پیه خرس و پیه گورخر و روغن اجمل خان و مرهم معمول و آبزن علو بخان
که هر یک از قراباذین مسطور شده نافع و مجرب و قومی گویند که نهادن سنگ مقناطیس در دست مسکن تشنج و درد انگشت و کزاز نیز نافع و گویند که بعد تنقیه تعاهد بحبحین یا
معجون جوزی و استعمال شربت انجیر و شربت عسل و حب بوعلی سینا نافع و در تشنج که از پس تپ بسبب سیلان مادۀ فندقی و مسهل کفایت کند در تشنج مادی که دهن
و دندان کشاده نشود و تپ هم باشد بعد مسهل عود صلیب مویز منقی پرسیاوشان جوشانیده و شربت دینار داخل کرده میدهند برای محافظت اعصاب از رطوبات و رعایت
نضج مادۀ اعصاب شربت دینار برای ادرار مادۀ باقیه از مسهل است بعده بملاحظۀ حرارت گلقند بجای شربت و شیرۀ خیارین و عرق عنب الثعلب می افزایند اما شیرجات بسیار نمیدهند
که ماده در اعصاب بیشتر و غذا شوربا و بجای آب عرق عنب الثعلب تا آب اعصاب را ضرر نرساند بعد تخفیف اذخر تکی پرسیاوشان سپستان بهدانه تخم خطمی تخم خبازی گل نیلوفر
اسطوخودوس و فای خشک جوشانیده ریاقوذا و بعده شاهتره عنب الثعلب گل بنفشه گل نیلوفر اسطوخودوس اصل السوس گل خطمی جوشانیده نبات میدهند و جدوار مع
صلیب و چرتکی بر روغن گل مخلوط نموده گرداگرد دهن و عموم ضماد میکنند برعایت نزاکت در اعصاب انصباب نموده دهن را بند کرده تشنج بهم رسانیده باشد ضماد محلل و مرخی اعصاب
نمی بندد و چرتکی و فرفیون سوده بر شرب یا شیدۀ لطرفین لهات که محل آفت باشد می چسپانند و گاهی در تپ که تشنج اعضا بهم میرسد مشابه بصرع مینماید تبریدجات بارده عود صلیب سوده
میدهند عود صلیب برای بردقه روای سرد و تقویت دماغ معمول است در اطفال برای رطوبت فضلی میدهند و در تشنج سوداوی هر چه در علاج امراض سوداوی مسطور شد بعمل آرند بعده
بمالند و بعد اقسام تنقیه مطبوخ چوب چینی اهلیلج الایچی خرد ابریشم خام برای تشنج مزمن بتدریج چون چوب سخت شود و از تحریک تمام بدنش حرکت کند و از مادۀ آتشکی باشد بکار است
می گویند که افتیمون ده درم در نیم رطل شیر حلیب سانیده تا لیده صاف نموده پانزده درم سکنجبین داخل کرده بنوشند و تا یک هفته بعمل آرند برای تشنج سوداوی از مجربات است و تشنج مادی
عصب است آنچه در استرخا در حمی گذشت و هر چه در باب اورام عصب گفته آید بدان علاج کنند و رعایت هر خلط در تنقیه و تلطیف ملحوظ دارند و درازی گوید که اگر علامات غلبۀ خون در
باشند اول فصد کنند خصوصا اگر بسبب امتلا از شراب کثیر باشد و خون بسیار نباید گرفت بل بمقداری که ماده اندک کاهد حکیم علی گوید که بعد فصد آب انار و سکنجبین و گلاب
الطبیعت با تمر هندی مع جلاب و مانند آن کنند و غذای سرد مثل سماقیه و حاصیه دهند و سوای فصد این تدبیر برای صاحب تشنج صفراوی مناسب است و ایشان در توکشیدن مفاصل حار با فصد باسلیق
خون سوا یا دیگر شیرۀ عناب لعاب بهدانه گلاب شربت بزوری دهند و بعد تسکین حرارت دوم روز عرق گاوزبان عرق عنب الثعلب عرق شاهتره شربت بزوری بارد خاکشی میدهند و اگر
بیشتر گاوزبان عنبری بیفزایند و اگر شکایت دردسر کنند لعاب بهدانه بیفزایند پس اگر ضعف بسیار بود دواء المسک همراه شیرۀ عناب عرق عنب الثعلب عرق کاسنی عرق بادیان عرق گاوزبان شربت بنفشه
روغن گل روغن بابونه تمشیش کنند و بعد رفع ضعف از گل بنفشه سپستان خطمی گل سرخ گاوزبان سنائی جوشانیده بلوس خیار شنبر گلقند آفتابی روغن بید داخل کرده مسهل دهند و اگر از عود
مرخیه از کشک جو بابونه خطمی آرد حلبه بنفشه و مانند آن بر مبداء عصب استعمال نمایند و بر مرخیات صرف وقتی اقتصار نمایند که در انجا درد شدید بود و در بدن امتلا شدید
که باعث حدوث ورم بود و اگر چنین نباشد باید که بمرخیات چیزی از مقویات مثل اذخر و گل سرخ و مانند آن برای تقویت عضو و عدم حدوث ورم بدان مخلوط سازند
بابونه بهمین مصلحت است که آن مقوی عضو و محلل مواد است و تشنج ریحی اگر بسبب غلیظ ابخره بسرعت زائل نشود بهر تحلیل ابخرۀ ریاحی روغنهای محلل مرطب بمالند

اقوال اکابر سوید از حکما نقل کرده که در تشنج امتلائی شرب افتیمون اوقیه در یک رطل شراب کهنه یک شبانه روز تر کرده صاف نموده و کذا ایرسا مطبوخ تنها
یا بشراب مطبوخ و کذا انزروت بروغن بید انجیر و کذا طبیخ کمادریوس با عسل و کذا تخم ترب سائیده و کذا لحم قنفذ و دلدل تازه و مملح مجفف و کذا روغن بادام تلخ مخلوط بعسل
و اصل السوس و کذا طبیخ جنطیانا و کذا طبیخ عود بلسان تنها و بروغن بادام و کذا پودینه دشتی ده درم در دو رطل آب جوشانیده تا یک رطل بماند صاف کرده با نیم رطل شکر و نیم رطل
بقوام شربت آورده هر روز نوشیدن و کذا خون سنگ پشت و جندبیدستر نفع عجیب دارد و کذا حلتیت هر روز بقدر بادام صبح و هنگام خواب شب و کذا کشنیز مسافق
لحم گوسفند و کذا طبیخ قنطوریون دقیق و کذا خربق سیاه و کذا زراوند مدحرج و کذا خصیة الثعلب و در عقب او شراب نوشیدن و یا فلفل و شراب خوردن و کذا تخم بادروج
مطبوخ و کذا بیخ سوسن سفید مخلوط بعسل و مرزنجوش و جندبیدستر و کذا بادروج و کذا بیخ اذخر یکمثقال و کذا زعفران و کذا اسطوخودوس و کذا زنجبیل و کذا ابهل و کذا
شراب طبیخ مطبوخ و جلوس در آن و کذا تخم ترنجان و شرب عرق آن و اکل بقله او مسلوق نافع است و تمریخ ایرسا و گل او بزیت و یا بزرکتان مع عسل و موم آمیخته و یا
جاوشیر آمیخته و یا زیت کهنه ده درم فرفیون یک درم آمیخته بر قفا و یا بورق و زیت کهنه یا تراب فلفل محلول در زیت کهنه بر قفا و یا روغن حنا و یا روغن نفط و یا روغن خراطین و کذا شرب تریاق

نطول سازند و بجاورس سبوس و نمک تکمید کنند طبری گوید که در تشنج امتلائی از غذا البته و چهار ساعت منع کنند تا آنکه مزاج صاحب او گرم گردد بعده این حب بخورانند دارچینی جاوشیر نمک نفطی هر یک دو ثلث درم سنبل الطیب تخم کرفس بادیان انیسون جندبیدستر عصارهٔ سوس سقمونیای مشوی هر یک نیم درم سکبینج شونیز ساذج هندی هر یک یکدرم حرمل نه دانگ ادویهٔ خشک کوفته بیخته و صموغ را در آب کراث گداخته بسرشند و مثل عدس حبها ساخته بعد پرهیز دو نیم درم بدهند و اگر مرض مشکل گردد ماء الاصول بروغن بادام تلخ هفت روز بنوشانند پس یک شربت دیگر از آن حب بدهند و اگر علت تحلیل نگردد در احوال علیل تامل نمایند پس اگر در بدن او فضول یافته شود حقنهٔ مذکور در حبوب ولیشرغس یکبار و دو دفعه بعمل آرند و مالش عضو بروغن ناردین و روغن قسط نمایند و بهترین روغنها که استعمال او در مالش برای این مرض بدادم این روغنست که اهل بصره آنرا المجموعه مسمی ساخته اند بگیرند روغن خیری و روغن یاسمین و روغن بطم و روغن سوسن و روغن بید انجیر و روغن خستهٔ مشمش و روغن غار مساوی و بر آن اندک جندبیدستر و اندکی مشک انداخته جوش خفیف دهند و آن روغن مجموعه در جمیع امراض بارده استعمال کنند که اثر باعتدال نماید و در عضو یبس پیدا نکند چنانکه روغن ناردین و روغن قسط احداث یبس نمایند و اما استعمال غرغره و سعوط درین مرض بعید است مگر آنکه تشنج در زبان یا در لب یا در حرکات چشم یا در اغشیهٔ دماغ باشد که در آن هنگام واجبست استعمال کردن غرغره و سعوط و تکمید و تضمید بعد تنقیه بحب مذکور و حقنها و هم او گفته که شخصی را از رؤسا دیدم که در مطعوم خود اسراف میکرد و شبی بخواب رفت و در ظاهر صحیح الجسم بود و چون بیدار شد کلام او تمتمه بود و آنچه میگفت مفهوم نمیشد و نه آنرا تپ بود و نه تغیر مزاج و بر جماعت اطبا امر او مشتبه گردید و من حکم کردم که تشنج در عضل محرک لسانست و اشاره باستفراغ و غرغره و تحنک بایارجات کردم و حفظ مزاج او نمودم و بعد روز هفتم آن تشنج زائل شد و از آن تعجب میکرد حتی که آنرا اسباب تشنج امتلائی ثابت شد و از اسراف در اکل و جماع خود را باز داشت و از آن سالم ماند

علاج تشنج یبسی

که تشنج استفراغی نیز گویند هر چه از مرطبات در علاج امراض دماغی یبسی و عصبی یابس گذشت بعمل آرند و اگر ممکن باشد عضو مئوف را در روغن کنجد یا مسکه نیمگرم پیوسته غرق دارند و لعاب بهدانه و لعاب اسپغول با شربت بنفشه و شربت نیلوفر و شربت خشخاش و قدری روغن بادام شیرین یا روغن کدو و تنبد و ماء القرع و ماء الخیار و آب هندوانه و آب انار شیرین با نبات سفید نیز مناسبست و شیر زنان و روغن کدو و روغن بنفشه و روغن لبوب سبعه سعوط سازند و بمالند و خرفه بلعاب اسپغول و آب خرفه تر کرده بر سر نهند و نوشیدن شیر خر و شیر بز و شیر زنان و شیر میش تازه در صورتیکه تپ نباشد و دوشیدن آنها بر اعضای متشنجه و سر بغایت سودمندست و اگر بستن چکتی و شبه شق کرده بر موضع تشنج لزوم نمایند و بگذارند تا گنده شود پس تجدید آن کنند برای تشنج یبسی ابتدائی مجربست و قیروطی سعوطی مفید و اکاس سیل در روغن کنجد و آب پخته بر عضو متشنج بستن عجیب الاثر است و بنفشه و گل نیلوفر و خطمی و گل سداکلاب و گل گرهل و برگ بید ساده و کنب بید و جو مقشر هر یک نه توله گل حنا یکنیم پاو و آب هندوانه و خیار و کدو هر یک پنج آثار آب دریای شیرین ده آثار جوش خفیف داده آبزن نمایند در روزی چهار پنج بار بعده روغنهای مرطبه بمالند و اگر ادویهٔ مرطبه در کلات جوشانیده آبزن کنند نافع بود و همچنین آبزن از تخم خطمی تخم خبازی گل خطمی گل خبازی غنچهٔ گل سرخ گل بنفشه هر یک پنج مثقال برگ عنب الثعلب برگ کدو یا جرادهٔ آن و جرادهٔ خیار برگ بید برگ خبازی برگ خطمی هر یک ده مثقال جو مقشر دو کف در آب جوشانیده صاف کرده استعمال کردن و بعد خروج از آن روغن پاچه یا روغن بنفشه بادام بر بدن مالیدن و آبزن علویخان و ضماد ایشان نیز انفعست و جلوس در آبزنات وقتی جائزست که تپ نباشد و اگر با تپ باشد بترطیب شدید دماغ و عصب و عضلات علاج کنند و مرخات شدید الترطیب اختیار نمایند و در خانهٔ سرد سکونت کنند و عناب گل بنفشه تخم کاسنی سپستان جوشانیده صاف نموده لعاب اسپغول و بهدانه شربت نیلوفر داخل کرده بیاشامند و گویند که از آب نیلوفر که در آن شربت نیلوفر حل کرده باشند هیچ چیز سریع تر در ترطیب نیست و هرگاه در آن ادویه نقوع مشمش تر کرده باشند قوی گردد و غذا آشوربای پاچهٔ گوسفند و بزغاله و اسفاناخ بروغن بادام شیرین و فالوده و حریرهٔ نشاسته گندم و نبات و روغن بادام و مزورهٔ ماش با مغز بادام و کدو و بالک و خرفه و سرمق با اندک برگ کاهو و کشنیز تازه و یا گوشت گوساله یا بقول آن لکوره دهند و بیضهٔ نیمبرشت و شوربا حلوای جوزهٔ مرغ بیا دام و پسته و غیره هر چه مرطب باشد استعمال نمایند و تشنج یابس که از جمود رطوبت باشد علاجش سوای تنقیه نیست

این همه مطبوخ زوفا و طبیخ انجدان که راتیانج نیز آمده مے شود و اما جندبیدستر در نفع بیشتر و در ضرر کمتر است و شربتی از ان قلیل بود و ملعقه تا سه ملعقه است آنرا در دفعات بسیار بخورانند تا آنکه در این دفعات شرب آن بقدر مذکور برسد و آنچه دران کمتر ضرر دارد خوردن بعد طعام است به مرتبجوی که باشد دران خطر نیست و از معالجات اوست مالش بروغنهای قوی التحلیل مثل روغن بید انجیر وغیره که در قول ابوسهل گذشت مع جندبیدستر و عاقرقرحا که این بسیار نافعست و الکه اخته در روغن نرگس و این روغن بما لند صفت آن بگیرند روغن ناردین روغن حضض هر واحد قسط موم دو اوقیه جنده حماما میعه مصطکی هر واحد اوقیه فلفل فرفیون هر واحد چهار مثقال سنبل اوقیه روغن بلسان اوقیه بدستور جمع کنند و استعمال نمایند فرفیون دران بسیار نافعست و اما تشنج مرضعات را تضمید مفاصل ایشان بعسل که دران زعفران و بیخ سوسن و انیسون سرشته باشند کفایت باشد و بیخ سوسن باده انیسون باشد و زعفران اندک از ان و مدام اعضای ایشان در آب مطبوخ بابونه و اکلیل الملک و حلبه بدارند و گاهی روغن بابونه تنها نفع دهد بشرط آنکه ارباب تشنج رطب را نافع بود مثل حب تحلیل آن میکند و لا شراب بسیار آنرا مضرترین اشیا است و باید که اندک کمند و بر غذا اندک آنرا بنوشند و بدانکه چون تشنج بتمام بدن باشد سوای اعضا رو اطبا قصد باستعمال ضماد و مروخات فقار گردن میکنند اگر تشنج در اعضا و جنبیز باشد معذلک قصد دماغ فی نمایند و اگر تشنج از مشارکت معده باشد و علامات مذکوره یافته شود مبادرت بقی کنانیدن آن مریض نمایند که آنگاهی صفرای گرم خلط عفن قی سیکنند و فی الفور صحت یابد صاحب کامل گوید که علاج تشنج حادث از امتلا اسهال بود و شفا ای و سریع باشد و باید که در اول حدوث آن باستعمال حقنه ابتدا کنند و غذا الطیعه دهند و تریاق کبیر دو دانگ تا نیم درم با آب مطبوخ شبت بنوشند و نیره خورانند پس اگر قارورهٔ رنگین باشد ماء الاصول که در فالج مذکور شد با ایارج فیقرا و اندکی روغن کلکلانج یا روغن قسط بدهند و بعد از ان حب اصطمخیقون مرکب از تربد و حب النیل و صبر و شحم حنظل و سقمونیا پس حب منتن بخورانند و استکثار در استفراغ حا تشنج نشاید و بمقداریکه احتیاج استفراغ آن باشد یکبار نکنند بلکه بدفعات اندک اندک اخراج نمایند تا قوت ضعیف نگردد و بعد تنقیه بدان غرغره که در فالج مذکور شد بعمل آرند و معده و سر او بکماد گرم مثل آب مطبوخ بابونه و شبت و برگ سداب و مرزنجوش و برگ ترنج و نمام تکمید سازند و عضو متشنج را بروغن بلسان یا یاسمین و غیره که در قول ابوسهل گذشت و دران جندبیدستر و فرفیون انداخته بمالند و در آب مطبوخ حشائش مسخنه محلله نشانند و مالش عضو بروغن ناردین محلول بجندبیدستر و فرفیون و عاقرقرحا نمایند که این قوی المنفعت است و مالش با آب بجیری از بورق و فلفل و مویزج مخلوط بعسل کنند و آب مطبوخ سداب و شیح ارمنی و قیسوم و مانند آن آنرا بنوشند و بدن را در حمام بخرقهٔ درشت خوب بمالند و اگر از بیماری دست این تدبیر آثار صلاح ظاهر نشود ایارج جالینوس بدهند و سداب در مطبوخ بس تریاق فاروق دهند صفت معجون نافع بگیرند جاوشیر و حلتیت و عاقرقرحا هر واحد یکمثقال فرفیون نیم درم اشق یک درم ادویه خشک را کوفته بیخته صموغ را در آب سداب حل کرده بعسل کف گرفته بسرشند شربتی نیم درم و در اکثر امراض بلغمی نافعست و اگر حلتیت و فلفل هر واحد نیم درم بشراب بدهند که از ساکن شود و فاضل جالینوس گفته که جندبیدستر نافع تشنج امتلائیست چون بخورند یا بر بدن بمالند و این از اکثر ادویه نافعتر است بهر آنکه مقوی عصب و مسخن بدنست و بیخ سوسن این را نافع است و سعوط بموميائی در روغن نرگس تشنج امتلائی را نافع بود و باید که استعمال ادویه حاره باحتیاط و حذر کنند اگر در انجا تپ یا حرارت ظاهر یا فصل گرما و غیر آن از موانع باشد جبر جانی در ایلاقی مینویسند که در تشنج امتلائی اگر قوت بر جا باشد طعام او نخود آب دران شبت و کرویا و صعتر پخته و آنکاه و خردل بران انداخته باشند در روغن روغن جوز یا روغن زیت کنند و اگر قوت ضعیف باشد طعام از لحوم چکاوک و غیره کنند و اگر ماء اللحم با توابل ملطف چون صعتر و شبت و کرویا و دارچینی سازند صواب باشد و تنقیه بادویه که در علاج فالج مذکور شد از حقنه و اسهال و قی و غیر آن کنند تا اعصاب پاک شود و در آب گرم گرد طبیخ روباه و کفتار یاده نشانند و کفتار را لنگ از بهر آن گویند که چون پیر شود لنگ گردد و طبیخ گوشت گورخر هم سود دارد و در کتب قدیم طبیخ سنگ نیز فرموده اند صفت طبیخ روباه و غیره بگیرند روباه یا کفتار پیر و آنرا بکشند و در دیگ آب خوب بجوشانند و آن روباه را همچنان درست با پوست و ناشکافته دران آب اندازند باشند بسیار و نمک بپزند تا نیک پخته شود و از ان آب آبزن کنند و مریض را دران نشانند و آب گرم باید چنانکه دو ساعت دران قرار توان گرفت سه روز اول ماه هر روز بامداد و شبانگاه و سه روز وسط ماه و سه روز آخر ماه این طبیخ همین طور بکار برند و هر بار طبیخ تازه کنند و طبیخ عقاقیر ملطفه چون پودینهٔ دشتی و حرمل و شبت و مانند آن هم نافع باشد و نمک و حرمل گرم کرده بر اصل عصب آن عضو نهادن سود دارد و جندبیدستر و حلتیت و غیره همه اندر ماء العسل باید داد و یا در طبیخ زوفا یا در طبیخ انجدان و باقی همانست که در قول بوعلی سینا گذشت جخندی و ابن الیاس میگویند که تنقیه بدن از بلغم برفق کنند بحب ایارج یا حب صبر بعد انضاج خلط بمنضجات مذکوره در علاج فالج مثل ماء الاصول و شربت او مثل جلاب با درنجبویه و بادیان و انیسون و اصل السوس هر یک دو درم با گلقند عسلی ده درم و غذا نخود آب بشیرهٔ قرطم و روغن جوز دهند و مالش بدن بروغن بید انجیر و قسط و زنبق و جندبیدستر و فرفیون و نمام و مرزنجوش و مانند آن کنند و طبیخ بابونه و شبت و صعتر و اکلیل الملک

وکله حملان و جو کوفته و سپستان و بنفشه و خطمی و اکلیل الملک و بزرکتان و بهدانه و پوست کدو و تخم آن کوفته و مانند آن داخل کرده و بران بعض دهنهای مرطبه مثل شیر دختران انداخته باشند بعمل آرند و بقدر حاجت ازین حقنه نمایند و ایضا موضع متشنج را بروغن بنفشه مع مغز ساق البقر و موم سفید یا پیه ماکیان یا بط و پیه خنزیر غیر نمکین گداخته بمالند و اگر لزوم موضع بالیه غیر ملحه نمایند نافع باشد و ایضا مالش از پیه خرس و پیه مرغابی نفع بین کند و این ضماد نافعست بگیرند کنجد و بزرکتان و حلبه هر واحد یکجزو و باریک بسایند تا مثل مرهم شود و پیه بط سه جزو مخلوط ساخته اندک کتیرا سوده آمیخته مثل مرهم ساخته بر عضو متشنج ضماد نمایند و هرگاه در بعض اوقات طبیعت قبض گردد تلیین بفلوس خیارشنبر و ترنجبین در طبیخ عناب و سپستان مالیده باید کرد و غذا باید که یا یخنه حملان و جدای بیض و اکارع خنازیر و لحم خانیض و اسفاناخ و سرمق و چقندر مطبوخ بروغن بادام و ماهی رضراضی یا مربی مطبوخ بطور اسفیدباج یا بجریره معمول از مغز گندم یا شکر طبرزد و روغن بادام و بیضه نیم برشت باشد و از فواکه انگور و شفتالو و انار شیرین و مانند آن دهند و از اشیای یابسه مثل سرکه و نمکسود و نمک و عدس منع کنند جبندی و غیره پسند میفرمود که ترطیب بدن باشیای مرطبه مثل نوشیدن شربت خشخاش و شربت بنفشه و خمیره آن و ماء الجبن و شوربای لحوم حریره از فراریج و جداء و حملان و جلوس در طبیخ برگ کاهو و برگ کدو و بنفشه و نیلوفر و خطمی و برگ خشخاش یا تخم خشخاش و برگ چقندر و نطول بدان و تمریخ عقب آن بقیروطی معمول از روغن بنفشه و موم سفید و کتیرا باید کرد و لحوم سریع الانهضام مذکوره بخورانند و آب نیمگرم بر جسم بریزند و شیر خشت بخورانند که از ترنجبین بیشتر در ترطیب طبری گویا که انچه بدان علاج این کنند آنست که اگر مزاج مریض متحمل باشد ماء الجبن بروغن بادام بنوشانند و ترطیب غذای او کنند و اسفیدباجات باطراف و آب اکارع مطبوخ بجو و گندم در تنور لازم گیرند و بگیرند موم روغن یا از روغن بنفشه و تسقیه آن بآب برگ خبازی و برگ خطمی و لعاب حلبه و لعاب بزرکتان و سفیدی بیضه سازند و مثل مرهم ساخته بر عضو دائم تمریخ آن نمایند و لزوم جلوس در ابزن آبهای مطبوخ برگ بنفشه و برگ خطمی و برگ خبازی و بابونه رطب و فیلکوش و مانند آن که دران لزوجت و رطوبت باشد باید کرد و موضع را از هوای سرد مفرط و حار مفرط محفوظ دارند و از اغذیه حار و اغذیه غلیظه منع کنند و ندیدم حذاق اطبا را که بمعالجه این علت بعد استحکام طمع صحت آن کرده باشند و صالح تر انچه درامر این مریض عمل کنند آنست که تدبیری نمایند که بر حال خود باقی ماند و عضو لاغر بسیار نشود و ابن سیار صاحب این مرض را امر باحتقان از ادهان مثل روغن خیری و روغن بنفشه و روغن اکارع و مانند آن باضافه ادویه محلله میکرد

علاج تشنج ایذائی

در ازاله و منع سبب موذی کوشند مثلا انچه از شرب چیزی سمی یا لسع عقرب و غیره باشد بخورانیدن تریاق تمانیه یا اربعه بجلاب و غذا نخوداب و هر چیزیکه در باب سموم خواهد آمد علاج آن نمایند و انچه از اخلاط حاد بود به تنقیه و تبرید عضو با ضمده و نطولات و ادهان و غیره و بدانچه بهر تشنج صفراوی مسطور شد بپردازند و انچه از وجع عارض شود بتسکین وجع و قطع سبب آن کوشند و انچه از برد شدید بود در روغنها و نطولات و کمادات گرم بکار برند و ادویه حار خورانند و هر چه بهر دفع ضرر سرما در اواخر کتاب گفته آید استعمال نمایند و انچه از ورم و قطع عصب یا از قی زنگاری یا از انصباب صفرا در مرض هیضه یا از امراض اعضای عصبیه یا از دیدان عارض گردد تدبیر هر یک بموضعش بیاید انشاء الله تعالی و بالجمله در تشنجی هر نوع که باشد اولا علاج آن عضو بعلاج مخصوص او و بعد از آن تمریخ عضو متشنج بادهان موافقه نمایند و اگر از مشارکت معده باشد مبادرت بقی نمایند که گاهی صفرا حاد یا خلط عفن بر آید و فی الحال صحت یابد و در دیدان قتل و اخراج آن اولا و تجویز هضم و تقویت معده و امعا و تعدیل مزاج دماغ و تمریخ عضو متشنج بادهان مناسبه کنند

تشنج اطفال

شیخ میفرماید که اکثر صبیان را در حمیات حاره خفیفه و عند قبض شکم و در بیخوابی و کثرت گریه تشنج عارض میشود و سهل الوقوع در تشنج و سهل الخروج از آن میباشند و کذلک از تشنج یابس بسرعت خلاصی می یابند و باشد که طفل را بعد تپ حاد محرق تشنج صعب افتد و خلاصی نیابد و طفلی که از هفت سال تجاوز کند او را تشنج نمی افتد مگر از تپ بسیار صعب و صاحب کامل گوید که اکثر تشنج امتلائی عارض میشود بصبیانی که شیر غلیظ بنوشند و ایضا این بسبب کثرت تناول اغذیه و ضعف عصب و لینت آن و سهولت تمدد او افتد و لهذا صحت ایشان سهل تر باشد و از امور داله بر حدوث تشنج بصبیان تپ حاده دائمه و سهر و قبض شکم و زردی رنگ

که در تشنج امتلائی گذشت **اقوال** جهرهٔ سوید گوید که در تشنج یابس تدهین و ضماد ز رو کار طب تنها یا بشحم اوز و شرب شیر و روغن کنجد و ضماد کنجد سوده و یا لعاب بهدانه
و روغن بادام بر قفا و غذا ماء الشعیر مقشر و شکر و شرب شراب ریحانی ممزوج بآب بسیار سرد واحد نافع تشنج یابس ست **صاحب** جامع کبیر گوید چیزی که در تشنج یابس خلاصی بخشد
این تدبیرست که در آب و روغن نیم گرم نشینند و حلق موی سر کنند و آبها و لعابات مع اشیای ملینه ضماد نمایند و در خانهٔ بارد که دران عرق نیاید سکونت ورزند
و بتیل بنفشه و نیلوفر خواب کنند و روغن بنفشه و مغز ساق گاو و پیه ماکیان و موم سفید همه بر آتش بگدازند و شیر زنان یا شیر خر چندان بران بچکانند
که احتمال تشرب آن نماید پس بر سر و فقار گردن و اعضای متشنجه بمالند و هر گاه درین قیروطی روغن کدو یا آب او و روغن نیلوفر یا آب او افزایند
قوی تر گردد **علیسی** گوید که تشنج یبسی به نمی تواند شد و بهر حال معالجه باین طور نمایند که بشیر خر مضروب بروغن بنفشه نطول سازند و بشیر خر تنها او روغن نیلوفر
و روغن کدو و شیرین سعوط کنند و در آبیکه دران بابونه و بنفشه و برگ کنجد و برگ نیلوفر و کاهو جوشانیده باشند نطول کنند و مریض را در ظرف
پر از روغن کنجد نیم گرم بنشانند و ترطیب زبان او دائم بلعاب بزرقطونا و لعاب بهدانه و روغن کدو و آب انار شیرین نمایند و ضماد مرتب از آرد جو و خطمی
و بنفشه و شیر زنان بر سر کنند و اگر قبض طبع باشد خیار شنبر و انجیر را در آب بپزند تا بقوام آید و بران روغن بادام انداخته بنوشند و یا حقنهٔ ملینه
استعمال کنند و اگر طبع قبض نباشد و تپ موجود بود ماء الشعیر مطبوخ بماء القرع بنوشند و اگر تپ نباشد شیر خر با شکر و روغن بادام شیرین بیاشامند
و بر موضع متشنجه آب مطبوخ بور کتان و ریشهٔ خطمی و اصل السوس و بابونه و پوست کدو و نیلوفر و جو مقشر نیم کوفته بریزند و مداومت استعمال
شوربای چرب و آبزن و روغن و اغذیهٔ مرطبه و شراب اندک ممزوج بآب بسیار نمایند **شیخ** میفرماید که اگر تشنج از یبوست باشد علاجش صعب است و اوفق
علاج او آبزن و مالش بروغن مرطب عقب آنست بمرات اگر تپ نباشد بنحوی که فتره البته نکنند و بتدهین جمیع مفاصل تعهد نمایند و اگر تپ نبود آبزن از شیر
سازند و الا از آبیکه دران برگ بید و کشک جو و بنفشه و نیلوفر و کدو و خیار پخته باشند و یا آبزن جمله از آب کدو یا آب خیار و یا گل آبزن از گلاب که دران
چیزی ازین اشیا پخته باشند و یا آب هندوانه و یا آب بید و مانند آن مرتب سازند و چون حقنه ازین آبها و روغنها و مطبوخات رطبه و سمه سازند
شدید النفع باشد و بر مفاصل و بر منابت عضلات روغنها استعمال کنند و تغریق بعد تغریق مع عنایت بدماغ بسیار و ترطیب بدانچه در ترطیب دماغ
معلوم شده باید کرد و شیر تازه خوب بنوشانند اگر تپ نباشد و ماء الشعیر و ماء القرع و آب هندوانه و جلاب اگر تپ باشد یا نباشد و اگر بچیزی ازین اشیا
اندک شراب ابیض رقیق برای تنفیذ ممزوج سازند بهتر باشد و همچنین آب او ممزوج باندک شراب کنند و باید که برین علاج مداومت نمایند بغیر تحریک
بالزوم ریاضت و اگر ممکن باشد همه بدن او را در روغن نیم گرم غرق سازند و بمرطبات از ادهان و عصارات سعوط کنند و ترطیب راس او بمرطبات مذکوره نمایند
و باید که شب وقت خواب لعاب بزرقطونا و روغن گل یا بادام استعمال کنند و خوردن ترنجبین ایشان را نافعست و خصوصاً اطفال را و اگر نتوانند ضعفا
را دهند **ابن عباس** گوید که اگر تشنج از قبیل استفراغ باشد عسر البرءست و نمیتوانند که اصلاح یابد لاسیما هرگاه با وی تپ باشد و فاضل جالینوس گفته تشنج که از یبس
حادث شود علاج قبول نمیکند و به نمیشود الا آنکه تدبیر صاحب او بتدبیر مرطب سازند پس اگر انجا تپ باشد ماء الشعیر که دران عناب و سپستان پخته باشند بدهند و اگر ماء الشعیر در
آب کدو بپزند در منفعت بالغ تر باشد و لعاب بهدانه و لعاب اسپغول باندک روغن بادام شیرین و روغن کدو بنوشانند و مسح زبان او باین لعابات مع روغن بادام
شیرین کنند و آب انار شیرین بروغن تخم کدو و روغن بادام شیرین بنوشانند و ماء القرع بشکر طبرزد و روغن بادام بدهند و سعوط بروغن تخم کدو و روغن بنفشه و یا روغن نیلوفر
و مانند آن کنند و اگر تپ نباشد شیر خر بنوشانند و اگر میسر نشود شیر بز وقتیکه بدوشند بنوشند و بر اعضای متشنجه شیر زنان یا شیر خر لاسیما بر سر بچکانند و مطبوخ سر بلعاب بزرقطونا
و روغن بنفشه سازند و بر سر و گردن اعضا از خطمی و روغن بنفشه و آرد جو و بنفشهٔ خشک کوفته بیخته بلعاب اسپغول سرشته ضماد کنند و آب مطبوخ بنفشه و برگ کاهو و جو مقشر
کوفته بر بدن بریزند و اگر ممکن باشد که مریض را در آبزن نشانند که دران روغن بنفشه نیم گرم یا شیر تازه باشد اول روز و آخر آن بعد از آنکه ماء الشعیر با بعض ازینها
لعابات بروغن بادام شیرین و روغن تخم کدو داده باشند بسیار نافع بود و بروغن بنفشه یا روغن تخم کدو یا روغن نیلوفر یا روغن بادام مضروب بشیر زنان
یا شیر خر بر بدن بمالند و خرقه درین آلوده بر سر نهند پس اگر اعضا نرم شود و آثار صلاح پدید آید برین تدبیر مداومت نمایند و اگر فائده نشود حقنه مرطبه که دران [illegible]

بدای اوتار یا عصب از سعده و از خوردن دوای سمی که ضرر آن بعصب رسد و از گزیدن حیوان سمی و ضربه و صدمه عصب و عضله افتد و گاهی تمدد و کزاز عظیم قوی از سبب نخوبی
و ماده بسیار افتد و گاهی مثل تشنج از سبب خفیف واقع شود همچون خدر امتلائی مسدد مسالک روح و این اکثر بعد خواب افتد و گاهی بواسطه هیئت غیر طبیعی عضله
بسبب قلت قوت یا وجع او واقع شود چنانچه کسی را برسن بکشند یا چیزی گران بردارد یا بر پشت بار گران نهد یا بر زمین سخت بخسپد و عضلها کشیده یا کوفته شود
یا ضربه و سقطه اکوبنده عضله برسد یا قطع یا حرق نار موجب بود و گاهی با وجود این ماده بسوی آن بریزد یا ریح غلیظ ممدد در ان متولد گردد یا از دیگر عضو آید و همچنانکه
تشنج خاص باعضای ردیه ردی بود تمدد که بیکبارگی یا زبان یا لب افتد نیز ردی باشد و گاهی از کزاز نوع ردی سببی بعد حمیات لازمه مع قلق و گریه و هذیان افتد
و با آن رنگ زرد و دهن و لب خشک و زبان سیاه و شکم قبض و جلد خشک و متمدد باشد و این ردی ست و هر کزاز که از ضربه بسر افتد و با آن فواق یا مغص و اختلاط عقل بود
قاتل باشد و کزاز اکثر بصبیان عارض شود و هر قدر که طفل خرد سال باشد بران سهل بود چنانچه در تشنج گفته شد و اکثر پیش از کزاز اختلاج در جمیع بدن و ثقل آن و ثقل
کلام و لکنت در زبان و صلابت در عضلات و در ناحیه فقار ظهر تا کمرگاه و عسر البلع و خارش در تمام بدن که از خاریدنش لذت نیاید عارض میشود و صاحب علیه یا قرحه
احشا را هرگاه در بول ریم آید و در پشت قشعریره معلوم شود و چشم تاریک گردد و بر سر و گردن عرق آید دلالت بر حدوث تمدد قریب کند و هرگاه کزاز عام ابتدا کند
دندان بر هم نشیند و هیچ حلق فرو نرود و روی سرخ گردد و درد شدت کند و چشم زرد و زرد و بر هم زند و اشک روان شود و بعضی گویند که در ابتدای این مرض فواق و وجع
در سر و در کتفین و پشت و بعضی را رعشه عارض شود و علامت مطلق تمدد آنست که عضو منقبض نشود و علاماتیکه بعد از عروض کزاز بهم میرسد آنست که اگر کزاز
در قدام بود روی و چشم مریض مثل مخنوق باشد یعنی روی سرخ و چشمها برخاسته و گاهی روی مائل بسبزی یا سیاهی گردد و سر او بسوی پیش کشیده بود مع کشیدگی
گردن که بچپ و راست میل نکند پس اگر تمدد در عضلات وجه و فکین افتد بیمار خندان روی نماید و اگر در عضلات صدر و تنفس بهم رسد ضیق النفس عارض
گردد و اگر در عضلات مثانه بهم رسد بر بول کردن قادر نباشد و گاهی بلا اراده بول کند و گاهی خون در بول آید بنا بر انفجار عروق و گاهی فواق عارض شود
و اگر کزاز بسوی خلف باشد سر و شانه و بازو بسوی خلف کشیده شود و اگر تمدد در اعصاب معای مستقیم و عضله مقعد بهم رسد براز بی اراده مندفع گردد یا منحبس
شود و قولنج بهم رسد و تمدد در هر دو جانب در اختناق و سهر و وجع و مائیت بول و کثرت نفاخات در ان و در افتادن از چارپائی و در عدم قبول انقباض عضو
شریک باشند و در بارد بسبب غلبه سردی اکثر قولنج عارض شود و هیچ نوعی از انواع کزاز خالی از بیخوابی و درد خاصته میان کتفین نباشد و قاروره صاحب
این مرض رقیق و نبض او صلب منشاری بود و طریق شناخت اقسام تمدد و کزاز رطب و یبسی و ایذائی و ورمی بر قیاس تشخیص اقسام تشنج ست علاج
بقول شیخ علاجش بعینه علاج تشنج ست مگر آنکه در علاج تمدد و کزاز از علاج تشنج مبادرت کنند و درینجا محاجم بلا شرط بر اعضا اکثر از تشنج امتلائی
استعمال نمایند و آنجا که علامات غلبه خون و امتلای آن متیقن گردد و احتیاج بشرط باشد بر عضل گردن و فقارات و شراسیف استعمال نمایند و هرگاه
بدن صاحب کزاز از شدت درد خواه از علاج عرق کند باید که از صوف مبلول بزیت یا غیر مبلول نشف کنند و نگذارند که عرق بر بدن او سرد شود
و موجب اذیت گردد و در زیت نیمگرم نشانند که او قوی التحلیل ست و کذا رخش او برگردن و جاوشیر تا یک درم بحسب قوت دهند و ایضا حلتیت استعمال کنند
و بهترین اشیا تمدد بارد و رطب را جند بیدستر ست باید که بدفعات متفرق بدهند و تعاهد نمایند و بعد طعام بکار برند بالجمله چون تمدد در اکثر امراض سردی
و فسردگی افتد تریاقات و ادویه حاره محلله مناسبه بخورانند و بقول انطاکی شرب ریوند و مقل و صعتر را در کزاز نفع زیاده از تشنج ست و آنچه در علاج کزاز
و تشنج بسیار نافع بود مطبوخ شبت ست که دران کفتار یا بچه سگ یا روباه انداخته بپزند تا مهرا شود و بیمار در یک روز دو بار دران بنشیند و زود بر آید و مالیدن روغن سیاه
مع جند بیدستر و کذا پیه گورخر و گوزن و شیر و خرس و کفتار و گرگ و ورل تنها یا با ادویه نیز نافع ست و بعضی گویند که درین شحوم قدری روغن زیت داخل کرده
مالیدن نافع کزاز و تمدد دست و حقنه بروغن سداب مع جند بیدستر و قنطوریون و جمیع حمولات لاذعه حاده که دران بورق و شحم حنظل و مانند آن باشد
سفید بود و اگر از حقنه سوزش مفرط در امعا شود بعد آن بشیر خر یا روغن زرد یا پیه الیه تنها یا با یکی از شحوم مذکوره حقنه کنند و هرگاه صاحب کزاز را غذا دهند باید که
لقمه بسیار کوچک دهند یا بیضه نیم برشت خورانند و یا حریره رقیق یا آب گوشت بنوشانند چه بلع بر ایشان دشوار میباشد و غذا از بینی بر می آید و اذیت زیاده

وسیاهی زبان و خشکی آب دهن و تمدد جلد ست بالجمله تشنج که باطفال عارض شود حسب سبب در امتلائی و یبسی و ایذائی انچه گفته شد استعمال نمایند و در طفل بسیار خرد شیر بتهادایه راده هند و پرهیز کنانند و روغنها و ضمادها بر اندام طفل بکار برند و ایضا در امتلائی بادیان دو ماشه عنب الثعلب یکماشه عود صلیب نیم ماشه جوشانیده گلقند تولہ بالیده صاف کرده بطفل دهند و اگر تپ زیاده باشد اصل السوس دو ماشه عناب سه دانه عوض عود صلیب کنند و کذا در امتلائی اشیاء گرم بعمل آرند و روغن قسط و روغن بید انجیر بمالند و مرضعه را بجای آب ماء العسل دهند و بنان و عسل یا نخود آب جوزه مرغ و کبوتر غذا سازند و در تشنج یبسی که بعد از حمیات و استفراغات حادث گردد و بتدریج پدید آید و این باطفال کم واقع شود علاجش بدستور تشنج یبسی بزرگان از مرطبات کنند و روغن بنفشه و روغن بادام با موم سفید آمیخته بر سر و مهرهای گردن و پشت کودک پیوسته بمالند و تمامی بدن خاصة مفاصل را بآن چرب دارند و ایضا روغن بنفشه و غیر آن از روغنهای مرطب بر سر ایشان بسیار ریزند و شیخ استعمال ترنجبین درین باب بیستاید اگر محتاج تلیین باشند بدهند و بقول گیلانی شیر خشت نیز حکم ترنجبین دارد و زبروا از انست و اگر بسبب قبض طبیعت و بیخوابی و گریه بسیار افتد علاج آن تلیین طبیعت بود بشیاف نرم و در تنویم آن کوشند و بهر حیله که ممکن باشد فرتوت سید انند اسکات کنانند و اگر ضرورت باشد افیون بمرضعه و طفل دهند و در ارجوجه بجنبانند و اگر بسبب درد و ورم لثه بود که بوقت برآمدن دندان پدید آید بنابر قرب دماغ انچه که در تسهیل نبات اسنان و علاج ورم لثه خواهد آمد بعمل آرند و اگر بسبب ضعف و فساد هضم باشد و این اکثر بطفلان فربه افتد علاج آن باصلاح غذای مرضعه و طفل نمایند و جوارشهای مقوی هضم خورانند و روغن سوسن و روغن حنا مالیدن مفید بود و شیخ فرموده که تشنج بصبیان بسیار افتد بسبب نرمی دماغ و اعضای آنها و فساد هضم خصوصا وقت نبات اسنان پس معالجه به روغن ایرسا و روغن سوسن و روغن حنا و روغن خیری نمایند و تلیین طبیعت ایشان بحسب اقتضای حال کنند و غذای آنها یا غذای مرضعه سخن و مجففت و ملطف سازند

تمدد و کزاز

تمدد کشیده شدن عصب است از هر دو جانب و راست ماندن عضو و کزاز گاهی تشنج چنبر گردن را گویند که آنرا به پیش یا پس خمیده سازد یا بهر دو طرف بکشد و گردن راست بماند و گاهی آنرا مرادف تمدد خوانند و گاهی تشنج را نامند و جالینوس تشنج و تمددی را که از رسیدن سردی شدید و انجماد رطوبات عصب افتد کزاز خوانده است و گاهی تمدد مختص بجمود عضل فقرات را نامند و کزاز ردی تر آنست که از جمود عضل فقار پشت افتد و گاهی از جمود عضل فقار رقبه عارض شود و هرگاه این نوع در اعضای قدام باشد کزاز قدام گویند و هرگاه در اعضای خلف بود کزاز خلف نامند و هرگاه در همه تن باشد کزاز مطلق خوانند و بقول بقراط چون تمدد مرکب از دو تشنج است یعنی خلفی و قدامی لهذا حادتر و بحران او سریعتر از تشنج بسیط بود و تا روز چهارم که یوم بحران اوست خطر هلاکت دارد و اگر از چهار روز تجاوز نمود صحت می یابد و تشنج و تمدد در اکثر امراض در حالی نباشند و اسباب تمدد و کزاز همچون اسباب تشنج یا امتلا یا یبس یا ایذای اعضای عصبیه یا ورم باشد لیکن کزاز و تمدد اکثر از ریح ممدد افتد هرگاه بر تمام بدن مستولی شود و از ینجهت صعب باشد و علاج بدشواری پذیرد بخلاف تشنج ریحی که اگر احیانا عارض شود از یک عضو بیش نبود و هرگاه ریح بر یک عضو غالب باشد و بدان سبب صعب نبود و زود گشاده شود و ایضا در تمدد و کزاز امتلائی ماده آن اکثر بلغم و رطوبت است و خون و سودا نادر الوقوع پس رطوبت یا در خلل لیفهای عصب در آید و خود بخود یا بمعاونت مبرد داخلی مثل خوردن افیون و غیر آن و یا خارجی مثل ملاقات برف و هوا و آب سرد و مانند آن که بدان سبب منجمد گردد و عضو بر صلابت باقی ماند و رجوع او با نقباض مشکل گردد و یا در طول لیف عصب و عضله بگذرد و آنرا ممتلی سازد و بغیر نقصان در طول عارض شود و نفوذ ماده کزاز که برین صفت باشد مشابه نفوذ ماده استرخا بود در انکه هر دو در امتداد حجم عضو در عرض لازم نیست مگر انکه ماده استرخا رقیق و مرخی بود و ماده کزاز جامد و صلب که عضو را منعطف و منقبض شدن ندهد و یا در ینجا ورم باشد و یا ماده کزاز در وسط عضله یا وتر یا در عصبه واقع نشود لیکن در اصل و مبدأ آن افتد پس عصب یا وتر در طول دفع کند و آن قادر بر انقباض نگردد و یا در ینجا ورم عارض شود و حرکت انقباض را باطل کند و گاهی تمدد انتقالی از خناق و ذات الجنب و سرسام مثل تشنج واقع شود و اکثر در بلاد جنوبی بسبب امتلا و حرکت اخلاط و خصوصا در بلغمیان افتد و گاهی در بلاد شمالی بنابر احتقان فضول و خصوصا در زنان عارض گردد و در تمدد و کزاز یبوستی هم افتد و عرض عضله کم میگردد نه طول و در تشنج یابس هر دو کم میشود و لهذا تشنج یابس از تمدد و کزاز یابس ردی تر میباشد و گاهی تمدد ایذائی بسبب ریح و دودی یا ماده یا غیر آن در مبادی عضلات یا اوتار افتد و آن از الم و اذیت در طول بگریزد بسبیل تمدد و تباعد از موضع الم و این نوع عارض از قی عنیف و استفراغ کثیر الاذیت بسبب

با وشق یا حلتیت بقدر دانگی سرشته بدهند و گاهی بعسل طبیخ بینمایند تا بلع او نمایند و مرمکی بقدر یکنیم درم با آب طبیخ زوفا خورند و بر مقعد روغن سداب بمالند و شیر الطوخ کنند
و این دوا کزاز خلفی را نافع بود بیخ جاوشیر و فلفل سفید و قسط تلخ مساوی بقدر یکنیم درم وقت خواب بدهند و این انتصاب النفس را نیز نافعست و استعمال تریاق فاروق
بقدر کنار با آب گرم بعد تنقیه بدن نافع و همچنین دواء المسک حلو و مر و مشرود یطوس و آن حب ارجیحانس تنقیه بدن و نفع کزاز نماید اشق سکبینج جاوشیر مقل حرمل شحم حنظل
صبر تربد سفید مر بر پوست هلیله زرد انزروت سفید هر واحد یکدرم صمغ را در آب کنند تا حل کنند و ادویه باقی را سائیده بیامیزند و حبها ساخته از دو درم تا سه درم
بحسب قوت مریض و حرارت هوا یا برودت آن بدهند و این قیروطی نافع تمدد و کزاز است خواه از امتلا یا از یبوست باشد پیه گوزن و بط و مغز ساق گاو و شتر و چربی مرغ خانگی نیم
همه را گداخته موم سرخ اضافه نموده بر عضو بمالند و این معجون علویخان اگر بعد تنقیه استعمال کنند در ازاله کزاز و تمدد بی نظیر است برگ سداب خشک جندبیدستر مرمکی
مشک حلتیت هر یک ربع درم فقاح اذخر بودینه گرم حریر سکبینج جاوشیر مقل ازرق علک البطم هر یک یکدرم هوفاریقون محروث هر یک دو درم تخم شوکة بیضا دو مثقال
تخم حرمل یکمثقال خصیة الثعلب سه درم زراوند مدحرج مثقال عاقرقرحا سنگ طبرزد هر یک نیم مثقال کوفته بیخته صمغ را در عرق گل نارنج حل کرده با چهل درم عسل کف گرفته بسرشند
و در ظرف آبگینه یا چینی داشته تا چهل روز در خاکستر چوب گز دفن نمایند شربتی از دو درم تا چهار درم با طبیخ عود بلسان و جنطیانا و بادیان و قنطوریون دقیق و بادرنجبویه
و تخم کرفس فطراسالیون هر یک دو درم بشکر و عسل هر یک نیم اوقیه و چون الیه را باریک تراشیده با آتش گرم کرده بر موضع کزاز بندند و هر ساعت تکرار نمایند و در شب و روز
چند مرتبه عمل کنند کزاز شدید صعب را نفع بخشد و قرشی گفته که آنرا بر موضع کزاز بگذارند تا متعفن شود پس تبدیل سازند و تکرار آن نمایند و شمیدن عنبر نافع کزاز است و گویند
که چون بیعه سائله را طبیخ نمایند و بر عضو طلا کنند خدر و کزاز و رعشه را نافع بود و اسکندر گفته که داشتن حجر ارمنی در کف نافع کزاز است گیلانی گوید که اولا اعضای
متشنجه را بر هیئت مناسب و بر شکل مضاد حرکات غیر طبیعی حادث محفوظ دارند و بروغن سداب یا بروغن قثاء الحمار یا بروغن دیگر بمالند و شربت عسل بنوشانند
و اگر مانعی نباشد در حمام داخل کنند و در آبزن بحسب مزاج بنشانند و تدهین و تمریخ لین نمایند و باید که تغذیه بحریره معمول از آب خندروس جو سازند و [illegible]
النقود بنوشند مگر آنکه تب باشد پس باید که ماء الشعیر استعمال نمایند و حیله خواب آور روان کنند و امتداد حادث از امتلا یا از ورم حار را علاج با استفراغ امتلا
و معالجه ورم حار با ادویه خاص او نمایند و ایضا گاهی امتداد از قی شدید بضعف معده افتد و شرب طبیخ بیخ شوکه سودیه و تخم شوکة بیضا و تخم شوکة مصریه آنرا نافعست و بعضی
عصاره قنطوریون دقیق و قیطوم بنوشانند هرگاه مرض امتلائی بود و اولی آنست که اعضای ایشان نیز بطبیخ قنطوریون نطول نمایند و اگر امتداد در پایها باشد محاجم بر عجز
و فقرات سفلی نهند و اگر در هر دو دست باشد محاجم میان هر دو شانه و بر فقراتی که قریب ناحیه علیاست و بر عضل که موضع او بلندتر از راس کتف است بگذارند و باید که هر کسی را
که امتلای کزاز عارض شود در ابتدای مرض فصد عرق کنند و بر اعضای علیه صوف در زیت کهنه یا در روغن قثاء الحمار مع جندبیدستر نهشته یا در زیت گرم بنشانند و بر عصب گردن
بریزند و حجامت بشرط استعمال نمایند چه محاجم قارعه تحلیل میکنند و حجامت بر گردن جانبین فقار و بر سینه در مواضع کثیر العضلات و تحت شراسیف و بر موضع مثانه و گرده نهند
و واجبست که اخراج خون ایشان بقدری باید که بسیار نبوده باشد اندک در دفعات متفرقات اخراج نمایند و حکیم شریف خان بعد بیان این قول گفته اند که سزاوار آنست که
استخراج خون نکنند مگر بعد تیقن علامات غلبه خون و مساعدت قوت و مزاج زیرا که این مرض اکثر از رطوبات کاذبه حادث میشود و بعضی اطبا در آن بغیر تامل فصد کردند و مریض هلاک گردید

علاج تمدد و کزاز یابس

ماء الشعیر بروغن بادام یا شیر بروغن بادام و نبات بنوشند و لعابات بجلاب و نطول آب نیم گرم استعمال کنند و ترطیب راس بنهادن پنبه مبلول بشیر زنان نمایند و مالش بدن
بروغن بنفشه و تغذیه بشوربای حملان و ماهی رضراضی نافع بود و ضماد از پیه بط و ماکیان و مغز ساق گاو و موم زرد و روغن کنجد نمایند و آبزن علویخان که در ان حکیم شریف خان
بعض تصرف نیز کرده اند برای تمدد یبسی و کزاز کثیر النفع است پاچه بز و کله حمل و بچه ماکیان و جو مقشر و لعاب سپستان و الیه و قطعات کدو و تربز و خیار و بادرنگ و بابونه و گل
و اسفاناخ و برگ خرفه و بزرقطونا و بهدانه هر یک بقدر معتدبه در آب خالص و آب بید و عرق بید مشک و گلاب و آب انار شیرین و آب به شیرین هر یک بقدر حاجت بپزند تا مهرا
گردد پس صاف کرده روغن تخم کدو و روغن تخم تربز و روغن بادام قدر مناسب بآن انداخته بقدر دو فنجان از آن بگیرند و در باقی نیم گرم مریض را بنشانند تا سرد گردد مریض را از آن
بیرون آرند و یک فنجان از آن هر دو بنوشانند بعده در شب وقت خواب باز در آن آب نیم گرم بنشانند تا آنکه سرد گردد پس خارج کنند و فنجان دوم بعد آن نیم گرم بنوشانند

میگردد و اعضا و مقعد را بروغنهای مناسب مسح کنند و سعوطات و عطوسات استعمال نمایند و روغن حنا از مروخات نافعه است و بهترین سعوط
سیعه و مومیائیست ببعضی روغنهای مناسب و در وقوع تپ بالطبع مزیل تمدد و کزاز رطبست **و اگر** عسر حرکت گردن و درد و تشنج عصبه و برآمدگی گلو و حبس
بول باشد انیسون بنفشه عنب الثعلب بیخ بادیان بیخ کاسنی خبازی مویز منقی گل سرخ گاوزبان جوشانیده گلقند داخل کرده بعده بادیان پرسیاوشان افزوده
خوردن مفید و کذا طبیخ اسطوخودوس و غیره ادویه خفیفه نوشیدن نافع بود و پنبه دانه و جاورس و نمک طعام و شونیز و جوز بوا هر واحد یکتوله در پارچه بافته دوخته بسته
و در روغن بابونه و خیری بر آتش نهاده آنرا تر نموده تکمید نمودن سودمند است و ایضا در کزاز مار الاصول و حبوب منقی دماغ بعد نوشانیدن شهد در عرقیات پخته
بدهند و اگر هنوز گردن بگو ماند تدهین نمایند و تریاق فاروق همراه مار الاصول بدهند بعده بادیان بیخ بادیان بیخ قطن در عرق گاوزبان و غیره جوشانیده
شهد داخل کرده بنوشند و بر روغن جندبیدستر مالش نمایند هرگاه گردن بگشاید و بحرکت آید حجامت بر گردن مع الشرط نمایند و اگر در کزاز بعد چهار دهم مسهل سمومی
دهند و اندکی در گردن عارضه و درد کش ران باقی ماند معجون سورنجان همراه عرقیات دهند **و اگر** بعد وضع حمل بسبب نوشیدن آب سرد بسیار کزاز پیدا شود بعد
فصد صافن استعمال حب اذاراقی صبح و شام و مالش روغن قسط مجرب داؤد انطاکی و روغن بابونه نیمگرم در شبانروز ده دوازده بار سودمند است و اگر بسبب احتباس
حیض باشد اول فصد صافن کنند و بعد از این مطبوخ نوشانند مشکطرامشیع فوه بادیان بادرنجبویه عنب الثعلب پوست بیخ بادیان پوست بیخ کاسنی بیخ اذخر
هر یک نه ماشه پوست خیارشنبر سه توله پوست جوز یکنیم توله پرسیاوشان بیخ کبر انیسون هر یک هفت ماشه مویز منقی سه توله گلقند عسلی چهار توله مالیده صاف نموده
بنوشانند و غذا شوربای مرغ بنان دهند تا حصول نضج و ادرار خون شود بعده تنقیه بدن و دماغ بحبوب مسهله مع اضافه برگ سنا یکنیم توله ریوند خطائی تربد سفید
هر یک نه ماشه خیارشنبر هفت توله شربت دینار چهار توله روغن بادام هفت ماشه نمایند و بجای آب عرق بادرنجبویه نوشانند و شام غذا بدستور دهند و صبح تبرید
معجون سیر علویخان نه ماشه ورق طلا اکسیر پیچیده اول بخورند بعده مشکطرامشیع تخم قرطم تخم خربزه بادیان هر یک نه ماشه انیسون چهار ماشه اصل السوس مقشر
پرسیاوشان هر یک هفت ماشه جوش داده شربت بزوری حار چهار توله حرف نه ماشه دیا تودری ن پاشیده بنوشند همین نمط چهار پنج مسهل داده جهت تعدیل مزاج
معجون فلاسفه و معجون سیر علویخان بعمل آرند **اقوال اطبا** سویدی گوید که در کزاز سکبینج شربا و مروخا بروغن بان و کذا تغذیه بطبیخ نخود سیاه مطیب بزیت و صعتر
مجرب منست و شرب ریوند و یا قنطوریون دقیق و یا عاقرقرحا بسکر و یا دهن اکارع مخلوط بغذا هفت روز متصل و یا حلتیت بسداب و شراب و یا نیم درم حلتیت بعسل
و یا مقل ازرق و یا فوربیون بفلفل و یا طبیخ بادیان بشکر و یا تخم کرفس بعسل و یا طبیخ شاخهای ملیون و یا تخم آن بشکر و یا طبیخ صعتر بعسل و یا مرقه نخود سرخ مطیب بمغز بادام
مقشر با زیت طیب و یا لحم سلحفاة نهری و یا بیخ انجدان و ملعقه با پنج وقیه شراب عسل و یا قسط هندی و یا جندبیدستر ربع درم هر بار یا ثمن درم بدفعات و یا طبیخ بیخ
و برگ بادآورد و یا زراوند مدحرج که نفع عجیب دارد و یا اکل خصیة الثعلب و بعده شرب شراب اسود و یا صدف بحری سوخته او قیه شاخ گوزن سوخته سه درم با آب مرزنجوش
سرشته بقدر بیضه خوردن و یا سکبینج دقفاح اذخر و علک البطم و یا بوفاریقون دو درم بربع درم فلفل سیاه هفت روز متواتر و یا عنبر و کذا شرب و تمریخ قند و یا روغن
شونیز و یا روغن خردل **و تمریخ** بعاقرقرحا سوده بزیت کهنه آمیخته و یا روغن قثاء الحمار و یا روغن خیری اصفر و یا روغن سوسن و یا روغن قسط و یا قسط بروغن چار
آمیخته و یا زهره گرگ بروغن بان و یا پیه سنگ پشت بحری **و تکمید** بنمک و سبوس گندم و یا صوف مرغزی در زیت کهنه گرم تر کرده یا قطعه نمد و یا روغن کنجد گرم کرده
یا زیت گرم کرده در مثانه پر کرده و یا آب گرم در مثانه کرده **و ضماد** روغن سداب جاوشیر بر معده و یا عود القرح باریک سوده در زیت کهنه آمیخته بر موضع کزاز و یا
روغن یاسمین **و سعوط** بخیری اصفر و روغن سداب و یا روغن نرگس و یا زهره گرگ بروغن بادام و یا روغن شونیز و یا جندبیدستر بروغن بادام **و نطول** بطبیخ عاقرقرحا
و روغن آن و ادامت مضغ عنبر و گرفتن مقناطیس در دست و تعلیق شادنج هر واحد نافعست **ابن هبة الله** گوید که علاج امتداد تابع فضل غلیظ آنکه کنند
و بعد از آن اسهال بدن بحبوب مسهله و ایارج فیقرا نمایند و بعد تنقیه گلقند عسلی یا اندک تریاق با آب نیمگرم دهند و تکمید سر و معده بآب مطبوخ مرزنجوش و بابونه و اکلیل الملک
و برگ غار و برگ ترنج سازند و بدن را بروغن ناردین بمالند و بپارچه درشت بمالند و بصبر و آب مرزنجوش سعوط کنانند و غذا مزوره زیرباج یا لحوم قنابر و عصافیر سازند
و تحرز در علاج نمایند که اکثر تابع این مرض فالج گردد **محشی** شرح اسباب مینویسد که در این مرض جاوشیر بحسب قوت بخورانند و اگر خوف فساد معده از آن باشد

و بعد از این سکته و صاحب لقوه را تا چهار روز خوف هلاکت ست و اگر از ان تجاوز کند نجات یابد و از خطر سکته بیرون آید و لقوه جانب چپ عسر تر از جانب راست باشد
طریق تشخیص درین مرض آنست که اول تشخیص این مرض نمایند و بعده شق علیل دریافت کنند و سپس معلوم کنند که لقوه استرخائیست یا تشنجی و این چنان باشد
که اولا از مریض علامات حدوث لقوه یعنی ادراک درد در استخوانهای روی یا خدر در جلد او و کثرت اختلاج در یک نیمهٔ رو بپرسند و بعد از ان از بیمار بگویند که آب در دهن
گرفته بزور بیفگند و بر چراغ که مقابل بنهند نفخه زند اگر آب مضمضه راست بیرون نیاید و بیک جانب افتد و چراغ کشته نشود مرض لقوه باشد و ایضا آب دهن از یک شق
باز نتواند داشت و معرفت شق مؤف چنان بود که اگر او را از دست بکشند و اصلاح دهند رجوع شق دیگر بشکل طبیعی او سهل گردد و ایضا نقصان یا بطلان
حس آنجانب و حدوث اختلاج دران شق و ضعف مضغ آنجانب و ریختن اشک از چشم آن طرف بران گواهی دهد و تشخیص لقوهٔ استرخائی و تشنجی چنین کنند که بسوی حواس
مریض و جلد و عضلهای وجه نظر کنند اگر حواس مکدر باشند خصوص ذائقه و در جلد جبهه و چهره و عضلات جانب علیل لینت محسوس شود و تمدد دران نبود و جلد از
نواحی گردن مائل و متباعد باشد و در گردن او بسوی گردن متعسر باشد و با آن پلک اسفل مسترخی و منحدر باشد بحدی که حرکت دادن نتواند آنرا و پلک بالا
بدان منطبق نگردد و تکلم بطی بود بسبب ثقل زبان و نصف غشای حنک محاذی آن پلک مسترخی و متدلی و رطب نماید لقوهٔ استرخائی بود و اگر حواس مکدر نباشند
در اکثر و جلد پیشانی شق علیل کشیده بود چنانکه شکنهای او باطل گردد و عضلات روی صلب باشد و میل جلد و شکن بنواحی گردن اکثر بود و در گردن او از ان مشکل تر
باشد و با آن آب دهن در اکثر قلیل بود و بر انطباق پلک جانب صحیح باهم قدرت نبود و بیشتر صداع لاحق شود لقوهٔ تشنجی باشد و اما شناخت تشنج یابس و رطب
در لقوهٔ تشنجی از فصل تشنج استنباط نمایند و انچه از آماس عضلهٔ گردن افتد تقدم ورم آن شاهد حال ویست و ایضا این نوع لقوه بیشتر در اطفال ظاهر گردد **علاج**
در خانهٔ تاریک محفوظ از باد نشانند و عمامهٔ ازرق یا اسود بر سر بندند و در روی او چوب طرفا بسوزند و جوزبوا یا قرنفل یا زنجبیل یا وج خراسانی در دهان دارند
و آیینهٔ چینی پیش نظر گذارند که دران روی خود بتکلف ببینند و از روشنی شدید و آب روان و از هوای نمناک و جای سرد و مولدات بلغم در هیچ اجتناب ورزند و باقی تدبیر از
اکتفا بماء العسل و ترک آب و غذا تا روز چهارم یا هفتم بحسب ضعف و قوت مرض و عدم تحریک بعلاج قوی درین اثنا و بعده انضاج و تنقیهٔ بلغم و استعمال ماء الاصول و حبوب
و غراغر و سعوطات و غیر آن هر چه در علاج امراض عصبی بلغمی گذشت بعمل آرند و باید که ماء العسل تا چهار روز ساده باشد بدون ترکیب با دویهٔ حاره و نیز درین ایام
از محرکات خارجی مانند غراغر و عطوسات اجتناب نمایند زیرا که باعث انجذاب مواد دیگر میگردد و نیز مادهٔ موجودهٔ خام رقیق دفع میکند و غلیظ آن باقی مانده
باعث زیادتی نکایت میگردد و بهمین جهت استعمال ادویهٔ حارهٔ شدید الحرارة ممنوعست اما اگر قبض شدید باشد روز دوم یا سوم تحریک بحقنهٔ بسیار لین مضائقه
ندارد و جوزبوا در آب یا عرق بادیان سوده نیمگرم بر کلهٔ مسترخی تا نیم ساعت بمالند **و ایضا** گاهی در لقوهٔ خفیف تا چهار روز ماء العسل داده روز پنجم منضج از بادیان
بیخ بادیان پرسیاوشان هر یک شش ماشه اسطوخودوس چهار ماشه بعرق عنب الثعلب و عرق بادیان جوشانیده گلقند عسلی داخل کرده میدهند و روز هشتم بعد
خفت مرض مسهل میدهند و بعد سه مسهل اسطوخودوس عنب الثعلب گاوزبان جوشانیده نبات داخل کرده می نوشانند و تدهین بروغنهای معمول میکنند
و در بعضی برعایت حرارت مزاج گل بنفشه شش ماشه اصل السوس گاوزبان گل نیلوفر هر یک چهار ماشه مویز منقی دو توله در منضج مذکور افزوده تودری سفید پاشیده
داده بعد نضج و قید ایام بحران سنای مکی زنجبیل تربد سفید هلیلجات ثلثه فلوس خیار شنبر ترنجبین روغن بادام افزوده مسهل میدهند و بعد مسهل باز منضج اصل السوس
گل بنفشه هر یک شش ماشه اسطوخودوس بادیان پرسیاوشان هر یک چهار ماشه زوفا خشک سه ماشه گلقند عسلی سه توله تودری سفید پنج ماشه داده بعد مسهلات
برای دفع خفقان و قبض فلاسفه چهار ماشه خورانیده اسطوخودوس گل نیلوفر هر یک چهار ماشه جوشانیده نبات یکنیم توله داخل کرده می نوشانند و ایضا اگر در لقوه تپ شود گاوزبان
بیخ بادیان هر یک پنج ماشه پرسیاوشان بیخ کاسنی هر یک هفت ماشه جوش داده گلقند داخل کرده دهند غذا آب گوشت وقت تشنگی عرق بادیان بعد تخفیف تپ اصل السوس
چهار ماشه مویز منقی نه دانه بادیان پنج ماشه بعده بیخ کرفس پنج ماشه بیخ اذخر سه ماشه اضافه کنند و گاهی در لقوه مع تپ عناب گل بنفشه اسطوخودوس شاهتره جوشانیده شربت بنفشه
شیرهٔ خیارین داخل کرده خاکشی پاشیده میدهند روز دوم عود صلیب چهار سرخ بگلاب ساییده افزوده بعده مویز منقی اسطوخودوس گل بنفشه نیلوفر جوشانیده نبات
خاکشی پاشیده روز دیگر پرسیاوشان شاهتره افزوده گلقند بجای نبات میکنند باز برعایت حرارت و تقویت دل و دماغ ابریشم خام دو ماشه گاوزبان اصل السوس عنب الثعلب اسطوخودوس هر یک چهار ماشه جوشانیده

واگر پیه بز و یا گرده ماهی و مغز ساق گاو و الیه گداخته در روغن کنجد آمیخته نشاسته سوده داخل کرده بپزند و بر عضلات ضماد کنند نافع بود و اگر طبع قبض باشد تنقیه آن بحکم
ما سبق بدهند یا مغز خیارشنبر و روغن بادام و شربت بنفشه تلیین کنند و اگر قوت ضعیف باشد حقنه لین بعمل آرند مسیحی گوید که اکثر کزاز و تمدد صبیان را عارض میشود و معالجه
آن بدوشیدن شیر دایه بر موضع و تمریخ او ببعض ادهان مرطبه کنند و ضماد قیروطی سازند و آن در قول محشی عنقریب گذشت و یا الیه تازه نهند چند روز متواتر و یا بگیرند نشاسته
گندم و پیه خنزیر تازه و مغز ساق گاو و الیه گداخته و همه را بگذارند و نشاسته بیخته بران اندازند و با هم آمیخته بر عضو نهند و یا بگیرند بزرکتان کوفته غیر مصفی و همچنین کنجد کوفته
هر واحد دو جزو حلبه سوده یک جزو همه را در شیر خر بجوشانند و بران روغن کنجد یا روغن الیه انداخته مخلوط ساخته استعمال نمایند طبری گوید که تمدد اکثر اطفال صغار را بهم میرسد اگرچه
بعید نیست که بزرگان را نیز عارض شود و علاجش اینست که استفراغ بادویه نکنند و باشیای مرطبه چون ماء الشعیر و آب سبوس و آب برگ خبازی و آب برگ بزرقطونا
در روغن بنفشه و روغن تخم کدو و مانند آن حقنه نمایند و سوم روغن مرتب از روغن بنفشه و نیلوفر و خبازی و برگ خطمی و مانند آن بمالند و بروغن بنفشه و شیر دختران سعوط کنند و از
اطعمه به مرطبات مثل آب یا یخنی مطبوخ با جو در تنور و مثل آب باقلا بروغن بادام و مثل شوربای اسفیدباجات بگردن حملان شیرخوار و جدی و مانند آن لزوم نمایند و اگر مرض
منحل نگردد مریض را در روغن خیری یا روغن گل یا روغن بنفشه یا کنجد مفرد و مرکب نیمگرم نشانند و شیر خر با روغن بادام بنوشانند و شیر دختران از پستان بمکند و بر سر و عنق و رو
شیر دختر یا بز بسیار بدوشند بعده از سوء هوا محفوظ دارند و اعضای او را بدست آهستگی مسک نمایند و بشیر خر و روغن گل لزوم کنند و از تضاع شیر یا در دختر و تمریخ دماغ
بموم و زوفا رطب بسازند و آزاد وبه که درین حالت بدان علاج کنند و اثر نیک بخشد اینست که بگیرند شیر خر و در دیگ سنگی کرده بالاتش روغن بنفشه و روغن الیه و مغز ساق
انداخته بجوشانند تا همه بیامیزد بعده موم روغن از روغن خیری و روغن بنفشه ساخته با هم امیزند و مریض را در آب مطبوخ برگ بنفشه و برگ خطمی و برگ خبازی و برگ [illegible]
و بزرکتان ساعت زمانی از روز بنشانند بعده بپارچه بسیار بپوشانند تا نشف بدن گردد پس اعضای او بدست آهسته مسک کنند بعد از ان دوائی که ذکر [illegible]
و یکشبانه روز بگذارند و روز دوم آبزن و مالش بدستور نمایند تا آنکه از اعضای او تمدد دفع گردد **فائده** طبری گوید بدانکه این مرض چون باطفال حادث شود و از ان صحت نیابند
تا آنکه اعضای ایشان سخت گردد و در حد احتلام داخل شوند و چون یکبار مردم عارض شود در مدت اندک زائل نشود حتی که مستحکم گردد و طمع در صحت او نباشد و شیخ میفرماید که گاهی کزاز
بصبیان عارض میشود و علاجش آب مطبوخ قثاء الحمار یا روغن بنفشه مع روغن قثاء الحمار کنند و تخم بادآورد نیز مفید گفته اند و دیسی آنچه سابق گذشت استعمال نمایند و گویند که از
تمریخ بدن طفل بروغن بنفشه کنند و در طشتی که دران آب نیمگرم و روغن بنفشه ریخته باشند بنشانند و محافظت آن از هوای سرد و منع مرضعه از تناول اغذیه و اشربه غلیظه و تقلیل اغذیه نمایند

لقوه

و آن مرضیست که شق از روی کج شود و هر دو لب و پلک چشم یکطرف کما ینبغی با هم منطبق نشوند و گویند که گاهی این مرض در هر دو شق روی عارض میگردد و درین صورت کجی
در روی ظاهر نمیشود لیکن در انطباق اجفان فتور می افتد چنانچه رازی گوید که من دیده ام صاحب این علت را که بر پوشیدن هر دو چشم قدرت نداشت و سوای این دیگر
علامات لقوه بادی نبود و سبب لقوه امتلای اعصاب احد الفکین است بخلط بارد رطب که از دماغ ریزد و این دفعةً افتد و گاهی بسبب غلبه یبس و جفاف بر دماغ بود
و حدوث این در یک جانب نمی باشد بلکه در هر دو جانب در اواخر امراض حاده و نزدیک موت عارض گردد و این مهلک است بزودی زیرا که دفعی است بخلاف تشنج یبسی
که تدریجی است و بزودی مهلک نیست **بالجمله** سبب قریب این مرض استرخا یا تشنج عضلات پلک و وجه است اول را لقوه استرخائی و ثانی را لقوه تشنجی گویند
و جالینوس گفته که گاهی لقوه از تشنج و استرخا با هم میباشد که یک جانب متشنج میگردد و جانب دیگر مسترخی و این بسبب اختلاف ماده بود که ماده غلیظ در جانبی
ریخته باعث تشنج و تمدد آنجانب و ماده رقیق در جانب دیگر ریخته موجب استرخای آنجانب گردد و اسباب استرخا و تشنج مذکور شد و آنچه از تشنج یابس افتد
در حمیات حاده و استفراغات مفرطه از اسهال و قی و رعاف و غیره عارض شود و آن قاتل و ردی است و آنچه در سرسام عند قرب موت افتد ازین قبیل است
و گاهی در عضله گردن ورم عارض گردد که آن از قسم خناق باشد و از ان لقوه افتد و ایضا گاهی بسبب ورم مذکور فالج عارض شود و لقوه تشنجی بیشتر افتد
و استرخائی کمتر و استاد صاحب شفاء الاسقام گفته که تدارک او قبل از چهل روز باید و الا علاج کمتر نفع دهد و گویند که هر لقوه که اندر دو ماه زائل نشود طول کشد
و آنچه تا مدت شش ماه طول کند در اکثر امید صلاح او نباید داشت و لقوه گاهی منذر بفالج یا سکته قوی بود و لهذا رازی گوید بسیار دیدیم که اول لقوه بهم رسید

در جانب صحیح و یا زہرۂ مذکور یک قیراط بروغن و آب کور در جانبی که چشم منطبق نشود و یا روغن چوز در جانب صحیح و مرارۂ کرکی در جانب لیض و یا روغن عاقرقرحا
و یا آب صعتر بری با یک حبہ مشک و یا روغن پودینہ و یا مویزج بکحبہ بشونیز سہ حبہ و روغن بادام یا شیر دختر تا سہ روز و یا شونیز در سرکہ یک شبانہ روز تر کردہ
خشک کنند و ساییدہ بروغن گل استعمال نمایند و یا روغن زنبق کہ آن یاسمین سفید است بزہرۂ کلنگ و یا زہرۂ خلد بزعفران و آب رطبہ و یا خرزۃ البقر بعد دعکس
در روغن بادام یا آب بیخ رطبہ و یا حماحم بشیر دختر و یا آب ترب یا روغن او و یا مومیائی یکدانگ بروغن بادام تلخ و یا روغن ضیان و یا عصارۂ قثاء الحمار بشیر زنان
و یا عصارۂ عرطنیثا بشیر زنان و یا زہرۂ ہدہد بروغن بادام و یا زہرۂ گربہ بروغن بادام و یا فادزہر حیوانی بکحبہ بروغن بادام تلخ و یا روغن جوز بروغن بطم در
جانب صحیح دوازدہ قطرہ و در جانب لیض شش قطرہ و یا روغن بلسان نیم درم بروغن سداب نیم درم و یا آب شاہانک و یا بکحبہ جاوشیر بآب مرزنجوش یا جاوشیر
و وج و صمغ سداب ہمہ ربع درم بروغن بادام تلخ ہر روز و یا کرمدانہ یک قیراط بروغن بادام و یا زراوند مدحرج نیم درم بروغن بادام و یا سکبینج یک قیراط بآب
مرزنجوش ہر دو احد نافع و اگر از لقوہ شقیقہ شد بدلاحق شود مومیائی معدنی بروغن زنبق سعوط کنند **و سعوط و شرب** روغن جوز و یا روغن شونیز و یا روغن آجر
و یا سداب و یا روغن قرطم **و عطوس** بجند بیدستر و یا فرفیون و یا زنجبیل و یا شحم حنظل و یا مومیائی بکحبہ بآب مرزنجوش یا بروغن زنبق و یا عصارۂ قثاء الحمار و یا
کندش و یا بخور مریم و یا خربق سفید **و تشریب** **و شم** جندبیدستر و یا یاسمین و یا فربیون و یا عاقرقرحا و یا مرزنجوش و یا شونیز و یا شاہسفرم و یا غالیہ **و غرغرۂ**
آب مرزنجوش و یا طبیخ صعتر و یا مویزج و یا نوشادر بآب مرزنجوش و یا طبیخ خردل و یا ایارج فیقرا بآب مرزنجوش **و شرب** **و غرغرۂ** پودینہ و روغن آن و یا فستقین و یا زوفای
خشک و یا زنجبیل و یا بورق **و تدہین** جبہ بفرفیون محلول در روغن حبۃ الخضرا و یا عاقرقرحا بروغن بطم و یا مویزج بروغن بان و یا روغن شونیز و یا شونیز بروغن
حبۃ الخضرا و یا روغن خردل و یا روغن بید انجیر و یا روغن ضیان و یا غالیہ و یا پیہ خارپشت و یا روغن بطم مخلوط بجند بیدستر و یا روغن بان و یا روغن بادام تلخ و یا
روغن جوز ہفت بار در ہفت روز و یا روغن آجر **و ضماد** مرزنجوش بربع درم فرفیون و یا شونیز و یا خون بوم در ساعت ذبح آن و یا حاشا **و انکباب**
بر بخار طبیخ قیصوم و اثل و مرماحوز و نمام و غیر آن کہ در قول مسیحے در بخور خواہد آمد **و مضغ** قرد مانا بکند رو یا عاقرقرحا بکندر و یا زنجبیل مصطگی و مویزج و یا مویزج
مع کندر و یا صمغ سرو و یا رانتیج و یا ہلیلۂ کابلی **و غذا** العصافیر و آب نخود سیاہ مطبوخ مطیب بزیت و صعتر و بعد روز ہفتم اکل جرم آن بصعتر و زیت طیب

بیان بعض ادویۂ ہندیہ

کہ مفید لقوہ است بعد فاقہ و نہادن جوز بوا در دہن نان ماش سیاہ از یکطرف پختہ بطرف خام روغن بید انجیر یا روغن کنجد کہ دران عاقرقرحا سودہ آمیختہ باشند
مالیدہ بر پس گردن و بر سر و کلہ بندند و روغن نارجیل و تاتورہ برروی و گردن بمالند و بعد چہار روز یا ہفت روز مسہل دادہ بر حب تخم سینی کہ حب لقوہ و حب مقل
نیز گویند مداومت نمایند و یا جوگراج و یا حب بچہناک یا حب انند بہیرون یا حب کچلہ بخورند و از وج خراسانی بست درم زنجبیل زیرۂ سیاہ ہر یک ہفت درم
با صد مثقال عسل معجون ساختہ یکمثقال مدام خوردن نیز مجرب است و تخم سن پنج درم بشہد آمیختہ تا دو ہفتہ خوردن بعد تنقیہ نیز مفید و قدری شونیز و اسپند در آب بیخ چقندر و
بیخ حنظل ساییدہ صاف کردہ چند قطرہ در بینی چکانیدن نیز نافع لقوہ و صرع و منقی دماغ از رطوبات است و نوشادر بآب ساییدہ سکنجبین آمیختہ غرغرہ سازند و نزد بعضے
حلوا از آرد گندم و روغن زرد و قند سیاہ مساوی بدستور مقرر پختہ و قدری دارچینی و جوز بوا و قرنفل سودہ داخل کردہ خوردن مجرب است و باقی ادویہ در فالج مذکور شدہ
اقوال حکما مسیحے گوید کہ تدبیر مستعمل در فالج درین مرض استعمال نمایند و در غرغرہ زیادتی نمایند بعاقرقرحا و زنجبیل و خردل و پوست بیخ کبر و مویزج و فلفل مطبوخ بسیار
یا انار دانہ و مرزنجوش و یا بایارج فیقرا و حاشا و پودینۂ دشتی مع پیاز عنصل و باید کہ غرغرہ بعد تنقیۂ بدن بایارج جالینوس و لوغاذیا استعمال کنند و بعد تنقیہ سعوطات
نفع میکنند تکمید و انکباب بآب مطبوخ صعتر و سداب و عاقرقرحا و شیح و برگ غار و حرمل و بابونہ و اکلیل الملک و مرزنجوش بعد از ان بزہرۂ کلنگ در آب چقندر یا بآب
مرزنجوش یا آب مرماحوز یا اذان الفار سعوط نمایند و گاہی بجند بیدستر بمقدار طسوج در بعض این آبہا سعوط میکنند و بعد تنقیہ انکباب بر بخار شراب کہ دران سنگ گرم کردہ
انداختہ باشند کردہ و بسنند روس تبخیر نمایند و غذا آنچہ در باب فالج ذکر کردہ ام بدہند و از آب خالص منع کنند و ماء العسل استعمال نمایند و در خانۂ تاریک لزوم کنند و در دہان بجانب
مائل جوز بوا بگیرند و کندر و قرنفل بخایند و گاہی سعوط بکندش میکنند و ہر روز اندک بلادری در روغن بید انجیر بمار الاصول یا ایارج فیقرا

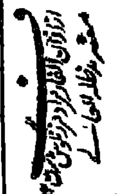
شربت نیلوفر دو توله داخل کرده گاهی کشیده میدهند باطریفل می افزایند و در لقوه مع الخفقان همه تدابیر بدستور و ابریشم خام گاوزبان مویز منقی جوشانیده
گلقند نسترن داخل کرده بدهند بالجمله بعد تنقیه گاهی برای تقویت دماغ و جگر و بقیه مواد عضو خاص دماغ ایارج فیقرا با طریفل صغیر سرشته همراه جوشاندهٔ
عنب الثعلب بر سیاوشان مویز منقی اسطوخودوس نبات داخل کرده میدهند و ایضا جهت لقوه و فالج تریاق فاروق بقدر نخود خورده بالایش عود بلسان
عود صلیب هر یک دو ماشه در عرق گاوزبان و بادرنجبویه و عرق دارچینی هر یک چهار توله جوشانیده صاف نموده گلقند عسلی داخل کرده بنوشند غذا شوربای
کبوتر بچه و شلغم گوشت دراج بخورند و در لقوه استرخائی هرچه در علاج استرخا گذشت و در تشنجی هرچه در علاج تشنج مذکور شد حسب سبب بکار برند و ایضا در
استرخائی بعد تنقیه ضماد بقر نفل و جوز بوا و قسط و مرزنجوش و زراوند طویل و مدحرج هر یک یکتوله جند بیدستر شش ماشه مشک و عنبر هر یک نیم مثقال تا یکمثقال
در روغن فرفیون سرشته استعمال کنند و سعوط از زهرهٔ کلنگ و آب برگ چقندر برابر در بینی چکانند که رطوبات مختلف الالوان بسیار برمی آرد و در سه چهار روز
بحالت اصلی می آرد و همچنین زهرهٔ هر پرنده همین اثر دارد و اگر تشنجی باشد ضماد از مغز تخم بید انجیر بریان کرده سه توله جوز بوا یکنیم توله جند بیدستر یکتوله اگر نباشد
عوض آن زراوند طویل یکنیم توله در شراب کهنه و روغن راحت برابر سرشته بر پنبهٔ کهنه نهاده بر جانب علیل گذارند و صبح و شام تجدید نمایند و ایضا در تشنجی که سببش
امتلا بود خواه یبوست تکمید بکمادات مرخیه از شانه بر روغنهای نیمگرم برکرده و تدهین روغنهای نیمگرم بغایت مفید ست و ایضا بعد تنقیهٔ بدن و دماغ
بجهت تنقیه و تحلیل مادهٔ باقی از سر غراغر و عطوسات و سعوطات و مضوغات و شمومات استعمال کنند چه استعمال غراغر و سعوطات درین مرض و اجسنت مضوغات را
نیز درین باب تاثیر ظاهر و نفع حاضر ست اما مبادرت بغراغر و سعوطات در ابتدا مضر ست لهذا گفته اند که علاج مخصوص لقوه مثل غرغره و عطوس و سعوط بالعمل نیارند
مگر بعد استقرار ماده که متوجه بموضع معلول ست و بعد تنقیهٔ بدن که بغایت سریع الاثر ست و ایضا بعد تنقیه استعمال دوا المسک حار و جوارش اسقف و جوارش
اترج علو بنجان و حب سیماب بیش و اذاراقی و حب سیاه به نسخهٔ قرابادین معمول ست حسب حاجت بکار برند و اگر بعد تنقیه اول بخور از صعتر برگ غار گل بابونه اکلیل الملک
عشبه عاقرقرحا هر یک سه توله جوز بوا چهار توله در عرق بادیان دو آتشه جوش کرده در شبانه روزی چهار بار بالعمل آرند و بعد ازان گوشت آهو و یا کفتار و یا روباه و یا
ابن عرس و یا گاو کوهی اندک گرفته بپزند که خوب مهرا گردد پس روغن قسط و راحت هر دو نیم آن آمیخته بدستهٔ آهنی سحق بلیغ نمایند و قسط تلخ و بابونه و شونیز هر یک یکتوله
جند بیدستر هفت ماشه آمیخته بر سر و گردن و روی نیمگرم ضماد کنند جهت استرخائی و تشنجی هر دو از مجربات ست و از اشیای ترش و نمکین و شیر و لبنیات و اغذیهٔ بارده و میوه تر و آب چاه
احتراز ورزند و از روشنی و هوای سرد و حرکات نفسانی نیز تا انقضای مرض حذر کنند و در لقوه که سببش ورم عضله گردن باشد هرچه مناسب حال ورم بود در اورام و خناق بیاید بکار برند

ذکر ادویهٔ مفردهٔ یونانیه

لقوه را نافع ست تخم عود الفرج باریک سائیده در زیت جوشانیده شماً و تدهیناً و جوز بوا و مصطکی مضغاً و عنبر شماً و شرباً و بخوراً و مضغاً و سعوطاً بروغن بادام و کذا عسل بلادر مصلح او غرغره
نیم درم شرباً هر واحد مجرب سعید بیدستر و اطبای دیگر نوشته اند که ادخال سکبینج و شحم حنظل در حقنه و افتراش سطبه و تعلیق قطعهٔ پوست خاشرا بر لقوه و تخم شونیز بریان و یا سرکه تند بر روز و شب
چند بار و یا قطران و یا گل سوسن زرد دو دانگ و بورق یا خردل تا آنکه جلد سرخ گردد و نطول مرزنجوش و عسل و حبه بسرکه در آن جوشانیده با نخود دل کوفته هر روز و اکل جند بیدستر
سه حبه با آب سطبه و یا عود الفرج بعسل و یا سکبینج تنها و بقفاح اذخر و صمغ بطم حب ساخته و یا ثمر قندول و یا روغن گل آن و یا بقله رطبه و یا تخم آن و یا فرفیون تنها و یا ربع درم از آن سکبینج
و مقل و اشق هر یک نیم درم حب ساخته و یا وج و یا جوز بوا و یا آذریون و آب بیخ و تخم آن و یا حاحم بشراب و یا خلنجه و یا ترب و یا تخم او نیم درم بجند بیدستر نیم درم و یا شحم حنظل و یا خردل و یا بیخ فاشرا
و یا مغز تخم بید انجیر ده عدد تا بست عدد و یا روغن آن و یا طبیخ عشبه و یا زرنب محرق بعسل و یا عسل و مار العسل و یا روغن حب بلسان با آب مرزنجوش یا آب برنجاسف و یا عصارهٔ قثاء الحمار و یا جوز و یا رو عفص
بلسان نیم درم بشیر زنان نیم درم و عسل یک اوقیه و یا سنبل الطیب و یا طالیسفر یک مثقال و یا درونج و یا زرنباد و یا اشقاقل و یا فلفل سفید و یا ناردین هر روز یکدرم و یا فراسیون بعسل و یا
لحم ثعلب و یا لک بعسل و یا سیر بستانی و یا سیر کوهی بعسل و یا طبیخ مرماحوز بیده درم گلقند و یا نمام و یا روغن بطم و یا طبیخ برگ سرو و یا جاوشیر و یا سقنقور و یا فلفل سفید و یا فقاح اذخر
و یا المیج و یا افتیمون و یا لحم افعی مصلح بطوریکه در تریاق داخل ست و یا حلتیت و یا تربد و یا زیره بعسل و یا شنبلید و یا دارچینی و یا طبیخ حاشا بده درم
گلقند هر روز و سعوط جند بیدستر بروغن بادام و یا یاسمین و یا روغن بادام تلخ با آب مرزنجوش و یا زهرهٔ کلنگ بروغن گل و یا آب سلق

بگیرند مرزنجوش و صعتر و عاقرقرحا و افسنتین و خردل و وج مساوی همه را کوفته بحریر بیخته بوزن یکدرم ازان با سکنجبین عنصلی و آب گرم آمیخته غرغره کنند **صفت** سعوطی که نافع آنست بگیرند شونیز و صبر هر واحد یکدرم کندش صعتر فارسی هر واحد دو درم خردل سفید سداب هر واحد چهار دانگ فلفل سفید و سیاه جندبیدستر جاوشیر هر واحد نیم درم زهره کلنگ دو دانگ همه را باریک سوده بآب سداب سرشته مثل عدس حبها سازند و وقت حاجت یک حب یا دو ازان باندک روغن سوسن سعوط نمایند اما ابتدا السعوط در اول مرض نباید کرد لیکن بعد تنقیه بدن و باید که سعوط بزهره کلنگ یا بفرجاوشیر هر کدام ازین که بخواهند بوزن دو حبه در شیر دختران گداخته استعمال نمایند که نفع کند و جالینوس در کتاب ادویه مفرده ذکر کرده که شونیز در سرکه تند تر کرده باریک سوده اگر سعوط کنند منفعت بین نماید **صفت** سعوط دیگر بگیرند صبر و مرو زعفران و کندش و حضض هر واحد یکجزو زهره کلنگ و جندبیدستر هر واحد نیم جزو همه را باریک سوده بآب سرشته بآب مرزنجوش و روغن سوسن سعوط کنند و اگر مریض بزرنیخ سرخ معدنی بر سنگ سوده وزن دو حبه باندک روغن جوز سعوط کند منفعت بین یابد و اگر عقب سعوط این ادویه در دماغ سوزش سخت پیدا شود باید که عقب آن شیر دختران بروغن گل بچکانند و شیر بر سر دوشند و پارچه کتان بدان آلوده بر سر گذارند تا آنکه حدت و حرقت تسکین یابد و بعد ازان نطولات و کمادات و مروخات بادهان که در فالج گذشت استعمال نمایند و مالش بر عضو فاسد غیر مائل کنند و صاحب اورا امر بگرفتن بخار شراب که دران سنگریزه گرم اندازند باید کرد و شق مائل را بالعصابه بر بندند تا آنکه بحد خود رجوع کند و در دهن قریب بشق علیل که آن غیر مائل ست جوز بوا یا بلیله کابلی بگیرند و بکندش و صبر و عاقرقرحا و شونیز عطسه آورند و کعک و مصطکی و راتینج و علک البطم و قرنفل و عاقرقرحا و وج بخایند و اگر زیت ببورق و خردل هر دو فلفل یا علک مویز سرشته مریض را بمضغ آن بر نهار امر کنند رطوبات از لهات جذب کند و تنقیه دماغ نماید و اگر سرکه که دران شحم حنظل جوش داده باشند در دهن بگیرند منفعت بین یابند و شمیدن جندبیدستر و سکبینج و جاوشیر و مقل و شونیز و مانند آن تلطیف اخلاط بلغمی و تحلیل او از دماغ نماید و مریض در خانه باشد و در روبروی آن چوب طرفا بسوزند و بر بخار آن و شبت و اکلیل الملک و مرزنجوش انکباب کنند و بخور بعود سازند و غالیه و بان و مانند آن ببویند و بالجمله تدبیری که در باب فالج مذکور شد بر همان ترتیب بعینه استعمال نمایند و جالینوس گفته که لقوه در سرسام مهلک است و از یبس میباشد و علامتش آنست که اندک اندک حادث میشود و درین علت هنگام قرب موت و این بیجا و از حد معالجه است بسبب قرب موت طبری گوید که طبیب بمزاج مریض در وقت حدوث علت نظر کند پس اگر مزاج او بحرارت متغیر گردد بنوشانیدن ادویه و حقنه متعرض نشود و تلطف در تسکین مزاج او و حفظ او و دادن ماکول و مشروب لطیف کند تا آنرا سرسام حار یا برسام حادث نشود و چون مزاج او باعتدال آید در علاج او ابتدا کنند و اگر مزاج او متغیر نگردد مبادرت نمایند بنوشانیدن او و هر روز مریض جلنجبین بآب گرم فقط و غذا نخوداب بزیت بغیر ادخال گوشت دران باید داد و چون معلوم گردد که فم معده او پاک شده جلنجبین را در آب جزو در بمالند و این چنان باشد که بگیرند تخم کرفس و بادیان و انیسون مساوی بر مقدار واجب و با این اندک فقاح خشک و صعتر ضم کنند و بجوشانند تا قوت آن بجوش برآید پس گلقند عسلی بمقدار واجب و بدان مالیده بنوشانند چند روز بعده حقنه لین مثل بابونه و اکلیل الملک و حسک کوهی و قرطم و بزرکتان و تخم حلبه و شبت و برگ چقندر و انجیر سفید و سبوس گندم و خطمی و بروغن خیری زرد و بورق و شکر سرخ و مانند آن بعمل آرند تا آنکه آنچه در حقنه برآید سلیم بود چیزی بدان مختلط نباشد بعد ازان رجوع کنند و در تدبیر او بنوشانیدن ماء الاصول بروغن بید انجیر و روغن بادام تلخ اگر مزاج احتمال این کند تا هفت روز بدهند بعد تنقیه باین حب نمایند نسخه آن سکبینج پنجدرم جاوشیر سه درم مقل دو درم این همه را در آب کرنب نبطی مخلوط بشراب کهنه ترکنند چون بگدازد تخم کرفس پوست سلیخه حب الغار عصاره سوسن موم المجوس هر واحد دو درم انیسون حب بلسان سنبل هندی هر واحد یکدرم ماهی زهرج عود الوج فقاح خشک صعتر فارسی هر واحد یکنیم درم کوفته بیخته با صموغ منقوعه سرشته مثل فلفل حبها سازند شربتی ازان سه درم و ثلث تنقیه باین حب سه دفعه در مدت پانزده روز کنند پس اگر مرض زائل نگردد حقنه مذکور بعمل آرند و اندک سکبینج و جاوشیر و جندبیدستر و مقل در طبیخ او ضم نمایند و بعد طبیخ مالیده بقدری که اراده حقنه بدان بود صاف نموده و بالایش بمقدار واجب روغن بید انجیر و روغن قسط و روغن ناردین یا روغن بلسان هر کدام ازینها که بخواهند بیفکنند یا همه بمقادیر معتدله ریخته بکار برند و دو سه دفعه این حقنه بعمل آرند و اگر علت منحل نگردد غرغره بمویزج و عاقرقرحا و خردل کوفته و ایارج فیقرا مجموع و متفرق یکبار در میفختج و یکمرتبه در شراب سلس و یکدفعه در آب گرم آمیخته استعمال نمایند و چون این غرغره بدفعات بسیار کنند دو سه روز راحت داده بمقدار مرض آنچه ازان منحل نشده و آنچه باقی مانده باشد نظر کنند پس اگر جزو اعظم ازان باقی بود و مزاج مریض متغیر نشود تدبیر استفراغ کنند اگر قوت متحمل باشد و اگر رای واجب کند در اشیای مسخنه زیاده کنند یا کم نمایند بحسب وجوب و دلائل ظاهری حسن و حدس صناعی و درین همه زیادتی در غذا بر نخوداب مطبوخ بکبوتر بچه درپرواز آمده بزیت رکابی کنند

بخورند و موضع را بروغن قسط یا بغالیه یا بروغن بلسان یا بروغن بان بمالند و حاجبین و صدغین و فقار پشت را بسرکه کهنه که در ان حاشا و پودینه
و زوفای خشک جوشانیده باشند نیمگرم مسح کنند پس اگر مرض زائل نشود از سرنوا عاده تدبیر نمایند و از اول قوی تر استعمال کنند و تحریک عطسه
بفلفل و کندش و عرطنیثا نمایند **صفت** دوای معطس نافع لقوه و فالج و جمیع امراض بارده سر عاقرقرحا دو مثقال کندش سه مثقال برگ غرزهره که
بر موضع دخان آویخته باشند تا سیاه چهار مثقال صعتر زرا وند طویل دم الاخوین هر واحد نیم مثقال حب بلسان یکنیم مثقال کوفته بیخته اندکی از ان در بینی دمند
دوای دیگر معطس نافع لقوه و فالج و صرع و ذهاب عقل و تنقیهٔ دماغ بقوت کند کندش هفت جزو فلفل سیاه و سفید هر یک دو جزو صبر یکنیم جزو شونیز
دو جزو کوفته بیخته بپیزند **دیگر** برای لقوه جندبیدستر شحم حنظل فلفل سفید هر واحد مثقالی کندش دو مثقال همه را کوفته بیخته در بینی دمند و گاهی آب مرزنجوش شهد
جمها ساخته با آب اذان الفار سعوط میکنند **بوعلی سینا** مینویسد احوط آنست که ملقو را تا روز چهارم یا هفتم با دویهٔ قویه تحریک نکنند و ایضا غذا دهند بچیزیکه تلطیف کند مثل
نخود آب شیت و تخفیف بکند مثل بسل و کبوتر بچه پس اگر طبیعت قبض باشد در روز دوم بحقنهٔ شدیدة اللینة تحریک نمایند و مبادرت بغرغره در ابتدا مضر است که گاهی جذب ماده غریبه کند و ماده
خام قریب التحلیل نکند و لقوه تشنجی اولی آنست بآنکه استفراغ او بدوای قوی کنند نه بدوای ضعیف غیر کافی تا آنکه ماده نضج بالکلیه یابد و استعجال بدواء حاد مفرط ترین
اشیاست و ردی ترین معالجه آنست که تخفیف ماده و تغلیظ آن تیبیس عصب کند پس تاثیر دوا در ان ضعیف گردد بلکه بدان ضرر اولی است و واجب است که معالجه
فالج و تشنج چنانچه معلوم شده بحسب مناسب نمایند و تجربه کرده شده که صاحب لقوه چون هر روز دو درم ایارج هرمس یکماه متصل بخورد اثر قوی کند و از انچه مجرب است
که زنجبیل و وج هر دو بعسل سرشته هر روز صبح و شب بقدر جوزه بخورند و باید که ماء العسل از ایشان قطع نکنند و بعضی اطبای هند ذکر کرده اند که بهترین چیزها برای لقوه آنست
که عضو علیل و سر را بلحم جانوران وحشی لطوخ نمایند و لحم وحشی این است مثل خرگوش و کفتار و روباه و بزکوهی و گوزن و گورخر است سوای آهو و مانند آن که در لحم او گرمی نباشد و واجب است که اگر مرض طرب باشد
شق را که در ان سبب امرض است بهیئت طبیعی بر بندند و اگر تشنجی باشد اولا ابتدا اینلیین او کنند بعده بتحلیل آن و اگر علامت غلبه خون دریابند فصد رگ زیر زبان
کنند و حجامت بلا شرط بر فقرهٔ اولی نهند و شک نیست که مادهٔ فاعل لقوه در مبادی عصب و عضل وجه ثابت میباشد و لهذا بهتر آنست که ادویهٔ محمره بر فقرات گردن
و بر کله نیز استعمال نمایند زیرا که لیف بسیار از ان بسوی عضل وجه می آید و اما عضل جفن از ین جمله نیست و تدبیر آن تنقیهٔ جزو مقدم دماغ است و همچنین تکمید خشک بر بن
فقرات و کله و دلک آن و دلک سر نیز خصوصا بر گرسنگی شدید و ایضا از انچه ملقو را فائده میکند ادامت شستن روی و لطخ مواضع مذکوره بسرکه است خصوصا چون در ان
سرکه ملطفات پخته و یا در سرکه خردل سوده باشند که این عجیب است و انکباب بر طبیخ شیح و قیصوم و حرمل و غار و مانند آن کنند و زیر او مثل چوب طرفه و اثل بسوزند و چون
آن ادویه نفع نکند برگ پس گوش او داغ نهند و باید که تکلیف غرغره بیشتر از غیر او کنند و مضوغات خاصه وج و جوزبوا و عاقرقرحا استعمال نمایند و از مضوغات ایشان
بلیلهٔ سیاه است و باید که مضوع را در شق علیل بگیرند و در خانهٔ تاریک نشینند و بزهره کلنگ یا شبوط یا باشه یا کرک یا آب سبانج یا مرزنجوش یا چقندر یا آب سکبینج حل کرده غرغره
سوسن یا فرفیون بمقدار عدس بشیر زن سعوط کنند و معالجه بسر بچیزی بشق آنکه در علاج امراض راس بلغمی مذکور شد از هر وجه باید کرد و از سعوطات مجربه برای آن رفته است که
آن بندق هندیست و خاصه پوست بالای آن و اذان الفار و عصارهٔ قثاء الحمار و عرطنیثا و گاهی این بچیزی مسخن مع تعطیس با مثل جندبیدستر و شونیز و غیره مخلوط
میکنند و افضل سعوطات آن آب اذان الفار است و چون بوزن یکدرم از آب او و یکدانگ سکبینج و نیم درم زیت سعوط سازند نفع کند بلکه در بهبود و صحت کلی
بخشد و گاهی امر بنظر کردن دائم در آئینه بتکلف میکنند پس او روی هموار میگردد و بهترین آن آئینه مشوش در ابر ارو جه است و آن آئینهٔ چینی است
و چون صبیان را در اخر ربیع لقوه بزند شفای ایشان در اطریفل صغیر است تا هفت روز بخورانند و غذا نخود آب دهند **صاحب کامل** گوید
باید دانست که علاج لقوه مثل علاج فالج و تدبیر صاحبان این مثل تدبیر ارباب آنست هرگاه مادهٔ فاعله هر دو مادهٔ واحد باشد و آن بلغم
و رطوبت است و فرق میان هر دو آنست که مادهٔ محدث فالج در سائر بدن یا در یکی از هر دو شق آن میباشد و انچه لقوه حادث میکند آن در عضلهٔ شدق کلی
بود پس باید که صاحب این علت استعمال کند در ابتدا انچه در ابتدای فالج مذکور شد از ترک غذا و آب پس استعمال دوای مسهل بلغم مثل ماء الاصول و تنقیهٔ بحبوب
بعد از ان چون استفراغ بدن و تنقیهٔ دماغ کردند غرغرهٔ مذکوره پس سعوطات موصوفه در باب فالج استعمال نمایند و این غرغره نافع این مرض است





از بهر آنکه هرچه از ماده لطیف تر باشد تحلیل کند و باقی غلیظ تر و عسر تر شود علاج و دوا دران بدشواری اثر کند و بدین سبب اولی تر آنست که تا ماده مائل بنضج
علت قرار نگیرد صبر کنند و جز بمنع مدد ماده و ابقای قوت مشغول نباید بود و تا چهل روز نگذرد سعوط بکار نبرند و ایضا با تپ هم نشاید و تدبیر صواب آنست
که چون چهار روز بگذرد یک مثقال ایارج فیقرا بسبیل شبیار بخورند و بعد یکهفته بحقنه معتاد استفراغ کنند صفت آن بابونه شبت مرزنجوش خردل قرطم حلبه
تخم کتان اکلیل الملک برگ چقندر سبوس گندم انجیر خشک مغز تخم بید انجیر قنطوریون باریک هر یک کف عسل و روغن زیت کهنه و مری هر یک یک اوقیه همه را بدستور
سقر بپزند و صاف کرده بکار برند ایضا تخم کتان پنج درم سداب و شبت هر یک دسته همه را علی الرسم بپزند و مقدار هفتاد درم ازین با یک اوقیه روغن سداب حقنه کنند
و از علاجهای مجرب اطبای هندوستان آنست که گوشت حیوان دشتی که در قول بوعلی سینا گذشت بپزند و استخوانها جدا کرده بکوبند و با روغن زیت بر سر نهند و سرکه
که اندران صعتر و غیره ملطفات که در قول مسیحی گذشت پخته باشند پیوسته روی را بشویند و بر ابرو و پیشانی بمالند و ازان سرکه در بینی چکانند تا رطوبات از راه بینی
فرود آید و اگر خردل بسرکه سوده طلا کنند سود دارد و مرزنجوش و هزار اسفند و قیصوم و سداب اندر آب بپزند با آتش چوب گز و سر بخار آن دارند و در لقوه تشنجی نخست
عضلها را نرم کنند پس بتحلیل ماده مشغول شوند و روغن پیه بط و مرغ بر صدغ و مهرهای گردن مالیدن و گوشتهای جانوران مذکور اعصاب را نرم کند بر پس گردن
و بر سر بنهند و از بهر عضلهای چشم دماغ را با ایارج فیقرا و شحم حنظل و حب قوقایا پاک کنند و ادویه و ضمادهای مذکوره بر مقدم سر بکار برند و محمد بن زکریا از قرابادین
قدیم نقل کرده که صاحب لقوه در خانه تاریک بنشیند شب و روز ازان بیرون نشود تا باد باو نرسد و هیچ حیوان و میوه تر نخورد و هر صبح ناشتا غرغره کند و تا وقت
نیم روز هر ساعت غرغره نماید پس طعام خورد و در هر هفته یکروز صبح ناشتا در بینی از ان طرف که چشم منطبق نشود بیست و یک قطره روغن جوز یا روغن حبة الخضراء نیم گرم
بتفاریق بچکانند و اندر جانب دیگر شش قطره چکانند پس بابونه صعتر پودینه دشتی اندر ظرف سر بسته بپزند و آن آب در طشتی ریخته چادر پیچیده سر بخار آن دارد
تا عرق بسیار آید پس عرق پاک کرده روی و سر بپارچه درشت بمالند تا سرخ شود پس روغن جوز یا روغن حبة الخضراء گرم کرده بر سر و روی و بناگوش و پس گردن بمالند
و یک ساعت آسایش دهند و از باد محفوظ دارند و باز آن آب را گرم کرده بدستور بخار دهند و عرق صاف کنند و روغن بمالند و باز بعد یکساعت همین عمل تمام نمایند
تا آنکه در یکروز و شب ده بار این عمل کنند و در هر هفته یکروز همچنین بعمل آرند و هر که بعد یکماه بدین علاج به نشود بدانند که علاج پذیر نیست و بالجمله درین مرض
انکباب بر بخار طبیخ بابونه و مانند آن و تقطیر روغنهای مذکوره و خاصه روغنی که دران قوت جندبیدستر و فرفیون و عاقرقرحا باشد نافع است و روغن ناردین
درین علت سودمند نیست از بهر آنکه او قابض است و ایضا ابن زکریا گوید که طعام از ملقو باز گیرند تا بدن او گرم شود و رگها خالی گردد پس بخار بدوای مذکور دهند
و روغن قسط یا روغن سداب یا روغن حبة الخضراء بر سر و گردن نیم گرم بمالند و اگر تپ آید باک ندارد و جالینوس میگوید که برای این علتهای عصب جندبیدستر نافع تر است
بهر آنکه بخوردن و مالیدن هیچ دوا برابر او بموضع آفت نتواند رسید و هم او گوید که فلفل اعصاب را گرم کند و اشق غبار سائیده بروغنی طلا کنند که هیچ دوا برابر او نیست
واعتماد در علاج این علت بیشتر بغرغره و سعوط است و ادویه که ترکیب سعوط ازان سازند اینست جندفرفیون شحم حنظل عصاره قثاء الحمار فلفل زنجبیل
کندش عرطنیثا خربق سفید جبلهنگ تربد مرزنجوش تافسیا نوشادر بوره ارمنی خردل زهره عاقرقرحا مویزج سکبینج جاوشیر و نسخه سعوط دیگر در قول مسیح
گذشت و هرگاه از سعوطات المی بدماغ رسد روغن بنفشه و شیر زنان با اندکی شکر در بینی چکانند و بر مقدم دماغ نهند و خطمی و سرکه و سفیده بیضه مرغ مخلوط کرده
بر سر نهند و تجمیه بر پس گردن نهادن ماده را از دماغ بیرون آرد تا چون ادویه دیگر گرم کنند تحلیل پذیرد و گرم کردن مهرهای گردن و عضلهای فک سود دارد و غسل کردن با آب شور
در حمام نیک باشد و آب نمک عوض آب دریای شور باشد و باقی علاج از علاج تشنج بلغمی طلب باید کرد ابن الیاس گوید که تحریک ملقو تا روز هفتم نکنند چه ازان خوف مرگ مفاجات
و سکته است و علاجش علاج فالج است و استعمال غرغره با ایارج فیقرا و ماء العسل و پوست بیخ کبر و اندکی از بوره و سعوط بروغن مرزنجوش بیخ زهر کانگ نمایند و حقنه حاده که
درباب فالج بعمل آرند و بعد تنقیه تام بر بخار آب ملطف که دران تمام و مرزنجوش صعتر و نسرین و شیح و مرماحوز و جندبیدستر و مانند آن پخته باشند انکباب نمایند و کنند روغن و سعوطات
و حلتیت بخایند و در دهن [illegible] و فلفل و دارفلفل و قرنفل بدارند و ممضوغات را تاثیر عظیم است در معالجه لقوه و هر روز جلاب یا دیان گاوزبان و بادرنجبویه هر یک [illegible] درم
با گلقند عسلی ده درم بنوشانند و غذا مزوره نخود بمغز قرطم و دارچینی و فلفل و نانخواه و اگر با این دوا نجات حاصل نشود حقنه [illegible] بکار برند و بدوای حاد

واگر خواهند که چیزی از شیرینی بخورند عسل سفید یا آنچه از آن سازند بدهند واگر حس زبان او متغیر شود و مزاج بر حال خود باشد این سعوط بکار برند بگیرند زهره کلنگ
و زهره کلنگ هر واحد یکنیم دانگ در روغن مصطکی یا روغن ناردین بگدازند و در شیشه کوچک دراز گردن کرده سرش بصوف بند کنند و در دیگ قدری شراب انداخته شیشه را
در آن گذارند و زیر او آتش روشن کنند تا آنکه روغن در شیشه بجوش آید آنرا از آب برآرند و بگذارند تا سرد شود و بعده بمقدار واجب از آن دو سه دفعه سعوط کنند و در هر دفعه فاصله
یک شبانه روز نمایند پس اگر مرض زائل نشود بر هر دو کله و فقره قفای و بادهان مجموعه که در تشنج وغیره مذکور شد خوب مالش نمایند و از بخاییدن مصطکی و علک و قرنفل
کنند و عطسه معتدل بکنند شونیز و صبر و زعفران ارند و اندکی از آن در منخرین بدمند و چون عطسه بسیار آید در حمام داخل نمایند و بر سر او آب بسیار گرم ریزند و نقل
تدبیر او در ماکول بلحم بچه ماکیان بزیت بریان نمایند و شراب کهنه اندک بنوشانند و صاحب این مرض را از شرب آب سرد و از تعرض بهوای بارد منع کنند و بدل آب شربت
عسل ساده دهند و اگر مزاج احتمال نماید یا سن او بارد یا فصل سرما یا بلد بارد باشد شربت عسل با فاویه بسازند و بدل نبیذ خندلقون کهنه و از اسعاط و استحمام مزاج
او حتی المقدور باز نمانند و از این مرض لغوی ست که لعاب ریض بعد تبرق در وقت علت و بعد زوال آن سیلان کند پس باید که هر دو رگ پس گوش را داغ نهند و گاهی
درین مرض بر وسط سر داغ مینهند چون متعسر گردد و یاس شود و اراده بدین می نمایند که جلد منقبض گردد پس عضل مسترخی نشود و قصد بداغ مواضعی نمایند
که دران جلد مسترخی گردد و لحم نرم شود و داغ و معالجه بنا بر طریق ارتضای جالینوس نیست بلکه مذمت او میکند و طریق او آنست که بیان کردیم و ابن سینا گفته که
صاحب لقوه با ایارج در ابتدای مرض میکرد و این را مکروه میداشت و نبض صاحب این علت در اکثر صلب مختلف بود و قاروره او اگر مزاجش متغیر نگردد مائی کدر
منقطع میباشد اما چون مزاج او متغیر شود بحسب تغیر آن قاروره بود و حقنها و در ابتدای علت خفیف تر از حقنه مذکور کنند و آن بابونه و اکلیل الملک و چقندر و حسک
و عناب و سپستان با اراده تلطفیه در ابتدای علت و سبوس و خطمی و قرطم و بزرکتان و برگ شبت و شکر و روغن کنجد و بورق بمقدار دیم واجب باشد و طبخ نمایند بحسب آنکه
لازم بود و در ادویه مضغه که بدان تبرق نماید عاقرقرحا و سماق و سعد زیاده نمایند و همه را سوده زبان را از اسفل و از فوق بدان بمالند و اندکی از آن بر وسط
زبان او بگذارند و امر کنند که زبان بیرون آرد و دهن بگشاید و تا ممکن بود صبر نماید تا از دهن لعاب بسیار سائل شود و بعده با آب گرم مضمضه کنند و عطسه آورند
و در وقت استعمال حب مذکور این حب مختصر از آن بعمل آرند نسخه آن ایارج فیقرا حب الغار افسنتین افتیمون تخم کرفس سکبینج هر واحد یکدرم مقل رب السوس هر واحد
دو ثلث درم جندبیدستر عاقرقرحا سقمونیا هر واحد نیم درم مقل و سکبینج را در آب گندنا و شراب تر کنند تا بگدازد و ادویه مسحوقه منخوله را بدان سرشته گولها
از فلفل بزرگتر از عدس حبها سازند شربتی از آن که رطب باشد سه درم و نیم ست و بهتر آنست که نصف او بخایند و نیمه آن بلع نمایند اگر ممکن بود و سعید گوید
که علاج لقوه قریب از علاج فالج ست بسبب مشارکت در سبب درین علت واجب نیست که به استعمال ادویه مستفرغه قبل از روز هفتم اقدام نمایند بلکه واجب ست
که معاودت طبیعت در انضاج فضول نمایند بنوعی که مریض را در ان ایام جلنجبین بخورانند و آب نیمگرم بنوشانند یا ماء العسل بدهند و مصطکی بخایند و آب دهن بریزند
و جانب مسترخی و جبه را بالغالیه مالش نمایند و غذا نخوداب سازند و بعد روز هفتم تنقیه بدن بحب ایارج کنند و بعد تنقیه غرغره بعاقرقرحا و زنجبیل و عسل نمایند و تکمید
روی او بآب مطبوخ صعتر و سداب و برگ غار و بابونه و مرزنجوش و اکلیل الملک و تشیخ کنند و انکباب بر بخار مرتفع از زیت یا سمین یا بر بخار شراب که در ان سنگ گرم
انداخته باشند باید کرد و بکنندش عطسه آورند و مسکن در خانه تاریک نمایند و از ملاقات هوای سرد حذر کنند و بشمیدن مرزنجوش مداومت نمایند و چون
صلاح یابد غذا عصافیر و قنابر سازند و از اطعمه بارده منع کنند که باین تدبیر از علت خلاص یابند و اگر لقوه حادث از تشنج باشد باید که مالش سر بروغن
بنفشه کنند و شیر بران دوشند و بمسک در روغن بنفشه سعوط نمایند و غذا اسفیدباج سازند و در حمام داخل کنند و شراب ممزوج بنوشانند و از اغذیه حار
یابس و از حرکت سخت منع کنند و بالجمله واجب ست که از جمیع اشیای مجففه حذر نمایند و معالجه با دویه مرطبه کنند جرجانی و ایلاقی میگویند که اگر با لقوه علامات
مقدمه فالج یا مقدمه سکته باشد مبادرت باستفراغ قوی بحقنه حاد یا مسهل قوی کنند و در هفته اول غذای لطیف معتدل در خشکی و تری باید داد
چون نخوداب بروغن زیت و چیزیکه رطوبت را کم کند و تحلیل نماید چون عسل و تا مدت یکهفته و کم از چهار روز نگذرد استفراغ قوی نشاید کرد
و تا استفراغ قوی کرده نشود علاجهای معروف لقوه مثل غرغره و عطوسات هیچ نشاید کرد و همه ادویه تیز در ابتدای علت سخت زیان دارد

حسب قوت مزاج مریض و ضعف آن نمیدادند و عوض آب طعام از اول روز بماء العسل اقتصار میکردند بعد از آن ماء الحمص و امراق بگوشت کبوتر و غیره می فرمودند
و باید که در غذا دهنیت باشد زیرا که اعضاء عصبانی را موافق ست و تنقیه اول بایارجات پس بحبوب کنند و معمول در زمانهٔ من اینست که اول تنقیه بجام مطبوخ سنا
و خیارشنبر کنند بعده بحبوب و آن حب اگر متصل یکی بعد دیگری در دهن دارند و آب او فرو برند در یک هفته صحت یابند بگیرند الفحه فصیل و اندکی عنبر در شراب حل کرده
و باریک بسایند و بقدر کنار صحرائی حب بندند و از حکیم علوی خان نقل کرده اند که چون دو درم کرفس مخلوط بگلقند عسلی ده درم بخورند تا سه یا دو روز لقوه را زائل کنند و چون
بزهرهٔ کلنگ مخلوط بآب چقندر سه روز سعوط نمایند لقوه را ببرد و درین باب انکباب بکماد مسیحی که در قول آن گذشت بعد تنقیه تجربه کرده شده و این بخور تالیف
علوی خان لقوهٔ امتلائی را بعد تنقیه نفع میکند برگ طرفا و چوب و ثمر آن و فانید هر یک ده جزو عنبر عود هندی هر یک جزوی مشک نیم جزو گل یاسمین خشک
اسطوخودوس هر یک دو جزو سندروس مقل کندر حصی لبان فاوانیا هر واحد یک نیم جزو کوفته بآب مرزنجوش حبها سازند و خشک کرده وقت حاجت بر آتش اندازند
و دخان او در بینی بگیرند و گویند که چون لقوه مزمن گردد و از چهل روز تجاوز کند چیزی از ادویه فائده نکند بگیرند بابونه و خردل و مرزنجوش و در آب بپزند تا جهر اشود
صاف کرده بدان غرغره نمایند و بعد آن انکباب برآب مطبوخ صعتر و عاقرقرحا و شیح و سداب و حرمل و بابونه و اکلیل و برگ غار سازند و چون عرق بدید آید و عصاب
نرم گردد سعوط بحبل هنگ بقدر دو حبه نمایند محمد ابن طریق روایت کرده اند که پوست بالای بندق هندی را اگر باریک سوده ملقو بدان سعوط کنند بسود بقدر
فلفل در سه روز صحت بخشد محمد زکریا گفته کسی را که مستعد لقوه باشد حجامت در ان می اندازد و گفته که دو کس را دیدم که در یک روز حجامت کردند قبل از حجامت
بیضهٔ ماکیان خورده بودند هر دو همان روز در لقوه افتادند یکی از انها پیر و دیگر جوان بود لیکن مزاج او بارد بود و ایضاً گفته که مردی حجامت استعمال کرد
بعد آن مدتی گرسنه ماند پس او را لقوه عارض شد بعضی گویند که این غرغره بجهت فالج و لقوه و استرخای زبان و تنقیه اسر مجرب ست نوشادر شونیز هر کدام پنجدرم فلفل
سفید فلفل سیاه سماق سیاه هر کدام ششدرم زنجبیل خردل عاقرقرحا مویزج بورهٔ ارمنی هر کدام چهار درم زوفای خشک هشت درم صعتر مرزنجوش هر کدام ده درم دار فلفل
بیخ سوسن هر کدام هفت درم همه را کوفته بیخته دو درم از ان با یکدرم ایارج فیقرا و سکنجبین عسلی و آب گرم آمیخته غرغره نمایند که عجیب الاثر ست و این عطوس دماغ را پاک سازد
و لقوه و فالج و صرع را سودمند ست کندش هفت درم فلفل سفید و سیاه جندبیدستر هر کدام یکدرم سداب خشک خردل شونیز هر کدام دو درم صبر سقوطری یک نیم درم
کوفته بیخته اندکی از ان در بینی دمند و این سعوط بلیغ النفع ست برای کسیکه چشم او مائل گردد و مشرف لقوه باشد سکبینج و بورق هر دو در بول اسپ سرشته
اندر طشت طلا نمایند و در آفتاب نهند تا خشک گردد بعده از ان جدا کرده ربع آن کندش سوده آمیزند و در بینی دمند بعده اندک دهن بنفشه سعوط کنند و غرغره از
مرزنجوش صعتر عاقرقرحا خردل پوست بیخ کبر انار دانه ترش زنجبیل نیم کوفته جوشانیده صاف نموده سکنجبین عنصلی داخل کرده بعمل آرند و از مویزج عاقرقرحا فلفل دار فلفل
عود خام عود صلیب زرنباد ساذج هندی زنجبیل بگلاب جوشانیده باضافهٔ اندکی سرکهٔ عنصلی غرغره کردن لقوه معمول حکیم شریف خانست و اگر روغن بیسته بمشک سعوط
کنند از مجربات ست و اگر غاریقون مغز بادام هر یک پنجدرم شیر خشت انجیر هر یک دو درم اسارون پنجدرم از جملهٔ حبوب ساخته پنج روز بخورند و از ترشی پرهیز کنند در
لقوه از مجربات حکیم عماد الدین محمود ست و اگر مرزنجوش هزار اسپند قیصوم سداب در سرکه با آتش چوب گز بپزند بخار گیرند بعده پاک کرده روغن قرنفل درشت ورزد روغن جوز
جندبیدستر حل نموده بمالند یا جندبیدستر در مطبوخ مذکور افزایند و هر ساعت این عمل نمایند در چند هفته لقوه را زائل کند و هرگاه خداوند لقوه و فالج و رعشه را بدن سرد شود
و نبض ضعیف و بطی گردد و از حس و حرکت باز ماند روغن بلسان از یک دانگ تا سه دانگ در یک اوقیه روغن بادام حل کرده با شربت مویز و عسل بدهند فی الفور بحال آرد انشاء الله تعالی

رعشه

یعنی لرزیدن عضو و این آفت در قوت محرکه هست چنانکه خدر آفت در قوت حساسه بود و سبب کلی این مرض سه گونه است یکی ضعف قوت محرکه و آن یا از عروض خوف و وصول
شیء مفزع هائل مثل نظر از جای بلند و رفتار بر دیوار و ملاقات درندهٔ هائل موذی و مخاطبت محتشم مهیب و غیر آن انچه قوت نفسانی را منقبض سازد از غم و حزن و خجالت و فرح
شدید مشوش نظام حرکات قوت و غضب محدث اختلاف در حرکت روح بود و یا از کثرت جماع سیما بر امتلای معده موهن قوت و در نقاهت بعد از مقاسات امراض و افراط
استفراغات و یا از کبر سن و پیری واقع شود دوم ضعف آلهٔ حرکت و این یا از اسباب استرخای غیر تام بود که بحد فالج نرسد چنانچه از سوء مزاج بارد عصب عند شرب کثیر

و مغلظ آن استعمال نمایند **نجندی** گوید که بیشتر در خناق و ورم در عضل گردن عارض میشود و بسبب ورم لقوه عارض میگردد و مرض خناق باشد نه لقوه و این را در اثر مشاهده کرده‌ام و در لقوه تا سه چهار روز ترک علاج کنند چنانچه در فالج ترک میکنند بلکه آب مطبوخ انیسون با جلنجبین بدهند و گویند که حق انست که استعمال بدوای حار نکنند حتی که ماء العسل که آن بخفیف ماده کند پس تاثیر دوا دران متعسر گردد و بعد هفتم روز ماء الاصول بنوشند و حقنهٔ لین مع ادنی حدت بعمل آرند و علاج لقوه قریب از علاج فالج ست الا آنکه غرغره و تعطیس و استعمال نفوخات خاصة در لقوه اولی ست و اخص ادویه از روی نفع درین مرض حب قوقایا بود که آن حب جالینوس ست **صفت** آن صبر عصاره افسنتین مصطکی یکدیکجز و سقمونیا شحم حنظل یکدنیم جزو کوفته بیخته باب خالص یا باب کرفس مطبوخ سرشته حبها سازند شربتی یک مثقال **خضر بن علی** گوید که انچه برای انضاج ماده در لقوه تجربه کرده‌ام اینست که مغلی حلو را با بندق هندی بجوشانند و انچه دران بجا بخشند حب قوقایاست که مغز بندق هندی ربع درم دران اضافه کرده باشند و خوردن یک مثقال ایارج لوغاذیا هر شب وقت خواب در مبادی عدول نکند از شربت اسطوخودوس مغلی حلو مذکور تنها یا شربت بنفشه یا شربت لیمون اندک ترش هنگام کثرت حرارت و در اخر آن تریاق و خوردن این کب در اخر آن عجیب ست **صفت** آن اذخر سلیخه اسارون عود بلسان دارچینی اسطوخودوس سنبل الطیب زرورد قرنفل مساوی کوفته بیخته یکمثقال از ان بگلقند هنگام خواب بخورند و خوردن بندق هندی تنها وقت خواب مفید ست و استاد من باستعمال این مطبوخ هر روز عند سخونت مزاج امر میکرد اصل السوس مقشر یکدرم گل بنفشه ازرق سه درم عناب سپستان هر واحد اوقیه خطمی مقشر سه درم جوشانیده صاف نموده نیمهٔ آن صبح با یکاوقیه شکر بنوشند و قبل او تخم بادرنجبویه یکنیم درم بخورند و نصف باقی بشب همچنین استعمال نمایند و در هفتهٔ اول غذا معتدل در رطوبت و یبس مثل نخوداب بزیت سازند و اشیای محلل رطوبت مثل عسل تناول نمایند و چون صلاح یابد عصافیر و قنابر و کبوتر بچه پروازی دراج بخورند و از اطعمهٔ بارده منع کنند **انطاکی** گوید که علاج بعد یک هفته انچه در سکته گذشت باید کرد و انچه مختص بلقوه ست اینست که سداب و خبازی و سبوس گندم و خطمی و بابونه در ظرف سربسته بجوشانند و بخار آن در موضع محفوظ از هوا بگیرند و بعد خشک شدن عرق بروغن مبارک سعوط کنند که این عمل لقوه مزمن را بعد سه روز زائل کند و بخور چوب طرفا و اکل و شرب در ظرف آن بالخاصیت نافع لقوه و فالج ست و از مجربات خواص اینست که حروف ناری را مبسوط در ظرف چوب گز وقتی که قمر در یکی از بروج حاره باشد نوشته رو بروی بیمار بدارند تا مکرر دران نگاه کند صحت یابد و حروف آتشی اینست ا ه ط م ف ش ذ **مؤلف جامع الصناعة** گوید که چون مریض را در خانهٔ تاریک بنشانند و تا سه روز چیزی از ادویه و اشربه و اغذیه ندهند و در روز چهارم ماء العسل اندک اندک بدهند و بعد هفت روز ایارج فیقرا با تنکه دران مصطکی جوشانیده باشند بخورانند و سه شربت آن در سه روز متوالی بدهند و غذا نخوداب که با کبوتر بچه در پرواز آمده پخته باشند بسازند این مرض زائل شود و اگر قدری از علت باقی ماند جندبیدستر ببویانند و از ان بوزن دو حبه هر روز بخورانند پس حال صلاح یابد و من بسیاری را از صاحبان لقوه باین تدبیر علاج کردم صحت یافتند **گیلانی** مینویسد که انچه معالجه بدان نوع لقوه که استرخائی میکنند اینست که اولا تلطیف تدبیر و انضاج فضول نمایند باین نحو که هر روز پنجدرم گلقند با یکدرم انیسون و نیم درم مصطکی و یکنیم دانگ عود بخورانند و آب نیم گرم یا ماء العسل بنوشانند و امر بخاییدن مصطکی و ریختن آب دهن کنند و غذا نخوداب بزیت یا روغن جوز یا شوربای گنجشک سازند و بعد روز چهارم ایارج فیقرا و حب صبر بسبیل شبیار بخورانند و بعد روز هفتم حقنهٔ حاده بعمل آرند و بعد چند روز حب قوقایا دهند و بعد تنقیه امر بغرغره از عاقرقرحا و زنجبیل بماء العسل کنند و روی را باب مطبوخ ریاحین حاره مثل صعتر و مانند آن بشویند و بران انکباب نمایند و یا بر بخار شراب که دران سنگ گرم انداخته باشند و تبخیر سندروس با نبویه سازند و جانب مسترخی وجه را بالغالیه و بروغن سداب که دران فلفل و جندبیدستر حل کرده باشند مالش نمایند و امر کنند بخاییدن وج و سعوط بدان و اجب ست لیکن تا چهل روز نگذرد سعوط بچیزی جائز نبود و این طلا نافع ست صبر درم حضض هر واحد یکدرم زعفران دو دانگ طلا نمایند و سعوط کندر و فلفل نافع ست و بلیله کابلی در دهن دارند و گاهی ازین علت صحت می یابند بحسن تدبیر در غذا و امتناع از شرب آب نمایند صیف باشد یا شتا و باقی تدبیر از غرغره و غیره همانست که در قول طبری گذشت **شریف خان** مینویسند که غذای ملقو در ابتدا ماء العسل با شبیه نخوداب معمول از لحوم کبوتر بچه پروازی و روغن مطیب بزیره و نمک و شبت و اجلیم آن نخورند لیکن بعد تنقیه باک ندارد و لحوم صید عصافیر با قاذیه اولی از اهلی ست و استادا کمل المحققین فقط گاه تا سه روز و گاهی تا پنج روز یا هفت روز

نافع آید و یا جاوشیر و فلفل هریک بقدر پنج حبه با یکنیم اوقیه شربت عسل بدهند و لیسیدن جند بیدستر سه ماشه در عسل یکتوله تا چهل روز متواتر بعد تنقیهٔ بدن
در انواع بارده بسی مفید است حتی که استیصال ماده میکند و همچنین حلوای بلادری و حب ایارج فیقرا و معجون آن و استعمال جوگراج و شربت عسل نیز مفید است و روغن قسط و ناردین
و زنبق که دران جند بیدستر و فرفیون آمیخته باشند مالیدن و در طبیخ کفتار و خرگوش و روباه یا آبزن علونجان نشانیدن نافع و اگر قسط تلخ جند بیدستر فرفیون فلفل سیاه
کوفته بیخته بروغن مناسب آمیخته بر عضو مرتعش و مخرج عصب او در شب وقت خواب طلا نمایند و صبح بشویند برای رعشهٔ بلغمی مفید و از روفس منقول است و بعض سلاطین در مجربات
خود از بعضی اطبا نقل کرده که خوردن جوز تازه در ازالهٔ رعشه مجرب است و کذلک شرب روغن سداب بقدر یکدرم در حمام **اقوال حذاق** سویدی مینویسد که اکل تقادر طبیه مسلوق
و ضماد آن و شرب آب آن و تخم آن بروغن و شم لحای آن و کذا بچهٔ کبوتر که آنرا تا یکماه دانه گرسنه خورانیده باشند و سر و گردن با آن نیز زند و کذا اگر آنرا حب المحلب پانزده روز
بخورانند و سر و گردن او بعد ذبح دور کنند و همراه او نیز زند و آن بچه را بخورند و کذا انتقال مغز حب الصنوبر کبار بشکر و کذا حلتیت جند بیدستر شحم حنظل قنطوریون دقیق هر واحد نیم درم
هر روز خوردن در رعشه مجرب من است و از اطبای دیگر نقل کرده که شرب بیخ خطمی بشراب یا عسل و یا جند بیدستر تنها و مخلوط بروغن گل تا سی و پنج روز هر روز یکدرم یا با بابونج
کوهی آمیخته و یا شرب حجر المها یکمثقال و یا قسط هندی تنها یا بعسل و یا تخم سداب هر روز یکدرم تا سی و پنج روز و یا شراب که دران سداب جوشانیده باشند تا نصف بماند
و یا طبیخ اسطوخودوس تنها و مخلوط بعسل و شراب یا مسحوق بماء العسل بیست درم و یا غافث و یا اکل کرنب بستانی بدوام و یا دارچینی که نفع بلیغ دارد و یا دارچینی مخلوط
بقدر دانا و یا شوربای خروس پیر بقرطم و بسفایج و نمک و یا لحم ماکیان که یکماه اورا حب گرسنه خورانیده باشند و یا روغن حرمل و یا فلفل و یا مغز حب الصنوبر کبار بعسل آمیخته
و یا روغن شونیز و یا روغن بلسان نیم مثقال مخلوط بروغن بادام تا ده روز متصل و یا فرفیون و یا اکل بقلهٔ فرنجمشک و شرب عرق آن و یا حب صبر بعد تنقیهٔ ماده و یا قنطوریون
دقیق هر روز سه درم بآب گرم تا هفت روز متصل و یا یکمثقال ازان با نیم درم جند بیدستر و یا خربق سیاه بهرقی و یا حب الغار و یا لحم افعی مصلح بدستوری که در ترکیب تریاق است
و یا حلتیت بقدر باقلا صبح و هنگام خواب و یا روغن بلسان هر روز نیم مثقال بشراب حلو یا نبیذ مویز یا عسل تا ده روز متصل و یا غاریقون و یا فلنجه و یا درونج و یا روغن
نارجیل و یا کراث و یا مداومت اکل فندق و یا ایرسا و یا گلنار یکدرم ده روز متواتر بجلاب و یا سورنجان و یا سداب بستانی سه وقیه در نه وقیه آب جوشانیده تا نصف بماند
صاف نموده و بوزن او زیت طیب داخل کرده بجوشانند تا آب فانی گردد و زیت بماند و این روغن پنج درم در حمام بنوشند **وطلا** روغن جند بیدستر و یا قسط هندی مخلوط
بروغن غار و یا فلفل و یا بیخ قثاء الحمار چهار درم حلتیت یکدرم غبار آسیا پانزده درم باهم سرشته گرم کرده و یا کرنب و یا وضع صوف مغموس در زیت کهنه گرم کرده بر فقرات اولی
از فقار پشت و یا سرکه بر سر و یا روغن نارجیل و یا ضماد شیطرج **و تمریخ** روغن خردل بر فقرات پشت و گردن و یا زیت مخلوط الفلفل و یا روغن غار و کذا شرب و تمریخ روغن
دارچینی و یا روغن یاسمین بری و یا روغن شبت و یا روغن خردل و یا روغن بطم و یا روغن بید انجیر **و سعوط** روغن حرمل با آب مرزنجوش و یا مغز چلغوزه و یا روغن
شونیز **و تعلیق** حجر المها که آن بلور است و یا بلادر و یا رته **و غذا** آب طبیخ نخود سیاه مطیب بصعتر و زیت و یا چقندر تنها و بخردل و یا گنجشک مطبوخ با آب لبلاب
و قرطم هر واحد نافع **انطاکی** گوید که امر بترک جماع و شراب صرف خصوصا بر گرسنگی کنند و عسل و جوز بسیار خورانند و چقندر و خردل و شوربای خروس پیر بقرطم و نمک
غذا سازند و روغن خردل و بابونه بمالند و باستفراغ با یارجات کبار لزوم نمایند و این معجون مجرب است در سه روز یکبار بقدر دو مثقال بماء العسل گرم بخورند
اسطوخودوس قنطوریون قرنفل هر یک ده درم پوست هلیلهٔ کابلی صعتر دارچینی هر واحد هفت درم تربد غاریقون حلتیت جند بیدستر هر واحد چهار درم زعفران عاقرقرحا
هر واحد سه درم بعسل سرشته بردارند و آنچه در فالج گذشت درینجا بکار برند **ابو سهل** گوید که بعد تنقیه بحب منتن و حب شیطرج روغن بید انجیر و روغن کلکلانج
بیاشامند و قدری جند بیدستر و اندکی جاوشیر بماء العسل بخورند و در حمام خشک و آفتاب عرق آرند و عضو مرتعش و مخرج عصب او از فقار بروغن سداب و روغن فرفیون
و روغن قسط و روغن قثاء الحمار بمالند **شیخ** میفرماید که اگر این مرض از اخلاط منتشره یا غلیظ باشد یا علت راسخ گردد محجمه بر فقرهٔ اولی از فقرات پشت بغیر شرط
نهند و در آبزن روغن گرم و شوربای روباه و کفتار و بزکوهی نشانند و آخر الامر هرگاه مرض بطول انجامد جند بیدستر در شربت عسل و یا با یارجات کبار دهند و حب
از سداب و اسقولوقندریون خورانند و از دماغ خرگوش بیان کرده انتفاع بسیار می یابند و چیزیکه مرتعش را نفع میکند اینست که شربت عسل با آب مطبوخ تخم خطمی و برگ
اموسیون نیم اوقیه بنوشند و همچنین عصارهٔ غافث با آب بخورند و علاج استرخا بعینه استعمال نمایند و اگر رعشه خاص در سر باشد استعمال اسطوخودوس بقدر

وسکر متواتر و کثرت شرب آب سرد و ادویهٔ مبرده و شرب آب در غیر وقت او یعنی بر ناشتا و بعد ریاضت و جماع و حمام عارض شود و رعشه که به پیران افتد از ین قبیل است و همچنین اکثار اغذیه خواه حار خواه بارد باعث تبرید مزاج است بسبب انطفای حرارت غریزی و انغمار آن و ضعف عصب و روح و قوت محرکه از تحریک اعضا بمجرای طبیعی و یا از وقوع سده در اعصاب باشد بسبب خلط غلیظ لزج حادث از تخمه و ترک ریاضت و یا از غلبهٔ یبوست بر عصب باشد سوم ضعف قوت و آله هر دو و این یا از اسباب خارجی بود چنانچه از رسیدن سردی شدید و افتادن زخم و گزیدن حیوان زهردار و سوختن عضو و یا از اسباب داخلی باشد چنانچه از اجتماع خلط الغایت سرد و بغایت گرم در موضعی بالجمله رعشه گاهی در جمیع اعضا حادث شود و اکثر در هر دو دست سوای پاها و یا در سر فقط افتد و گاهی دائم و ثابت باشد و گاهی بار وقتی باشد و در وقت دیگر نه و سبب غالب در احداث رعشهٔ ثابت برودت مضعف عصب و روح است یا رطوبت با که مرخی کمتر از خامی طوبت فاصل فالج و الغالب رعشه بمشایخ و کسانی را که ادمان شرب شراب کنند و یا آب سرد بسیار خورند اکثر حادث شود و رعشه جوانان را کمتر افتد مگر کسی را که شراب صرف قوی بسیار خورد و یا امتلای طعام با فراط بود و ریاضت نکند و صعب ترین رعشه آنست که ابتدا از جانب چپ کند تشخیص اسباب رعشه چنان کنند که ببینند اگر مریض پیر باشد سببش پیری باشد و این علاج نپذیرد و الا بپرسند که رعشه گاه گاهی عارض میشود یا ثابت و دائم می ماند اگر چنانا ظاهر گردد از اعراض نفسانی مثل خوف و غم و غضب و فرح و غیره باشد و اگر ثابت بود از تقدم عروض امراض یا کثرت جماع یا شرب شراب کثیر یا آب سرد بسیار یا در غیر وقت و یا فرط استعمال ادویهٔ بارد یا رسیدن سردی شدید یا زخم یا گزیدن جانور زهردار یا سوختن از آتش سوال کنند پس اگر تقدم امراض بیان کند و با آن ضعف موجود باشد سببش نقاهت بود و اگر مریض بدیگر سببی لغیر این اسباب اقرار کند سبب رعشه همان باشد و اگر کدامی سبب از اسباب مذکوره نباشد حال تقدم عروض تخمه ها و ترک ریاضت بپرسند اگر باشد سبب رعشه سدهٔ خلط غلیظ بود و الا بسوی عضو مرتعش نگاه کنند اگر لاغر باشد و روغن بران بمالند بزودی جذب کند سببش یبوست باشد و گرنه سبب رعشه اجتماع خلطی بارد یا حار باشد پس فرق در خلط بارد و حار از علامات مخصوصهٔ هر یک نمایند علاج ایلاقی و جرجانی گویند که در جمله انواع رعشه سوای سببی ضعف گرسنگی و تشنگی و ریاضت و استفراغ رطوبت و نشستن در آب دریای شور و آب معادن نافع بود و هرگاه در رعشه احتیاج تنقیه افتد جلدی در استعمال ادویهٔ قویه نکنند که باعث ایهان قوت گردد بلکه برفق و تدریج از ضعیف بقوی گرایند و بهمه وجه حفظ قوت مریض مرعی دارند و در همه اقسام بیشتر عنایت بطرف سر نمایند و ریاضت و کثرت فصد و جماع ضرر دارد و غذا سریع الهضم دهند و شراب و آب سرد مضرست و بهترین آبها قلیل الضرر درین مرض آب باران است و اگر در ان گاوزبان یا گل آن تر کرده عرق کشیده بنوشند بهتر باشد

علاج رعشهٔ بارد

اگر سبب سوء مزاج بارد و سیلان عصب باشد بهر تسخین مزاج آنچه در علاج امراض عصبی بارد گذشت بعمل آرند و استعمال معاجین حاره و اغذیه و ادویهٔ گرم مثل ماء الاصول با دهان حاره و مالش بروغنهای گرم قوی خصوص روغن قسط و باردین و روغن کلکلانج نافع و غسل با آب بحر و آب چشمهای گرم مثل کبریتی و نطرونی و زرنیخی و قفری و پیچش و مالش شدید عضو نیز مفید و تعریق بجلوس کثیر در خانهٔ گرم حمام و در آفتاب گرم و تغذیه نخوداب مع شبت و زیره و فلفل و خوردن عسل معجون بمغز حب البطم و مغز حبة الخضرا و مغز چلغوزه نافع بود و حلتیت با ماء العسل سود مندست و خوردن بیخ سوسن سوده سه ماشه با عسل یکتوله و مالش روغن دارچینی انفع ست و شربت اسطوخودوس از جماع عصب در رعشهٔ بارد انافع است و رعشه که از آب سرد افتد تکمید نطرون و خردل و مالش بروغن قسط نیز آنرا مفید بود و آنچه از رسیدن سرمای شدید بود روغنهای گرم چون زیت که در ان جندبیدستر و عاقرقرحا و حلتیت حل کرده باشند بر عضو مالیدن هم سود دارد و اگر سبب رعشهٔ بارد رطوبت مرخی یا سدهٔ خلط غلیظ بلغمی باشد که مجاری قوت محرکه را مسدود سازد هر چه از تنقیه و تعدیل در علاج امراض عصبی بلغمی مذکور شد استعمال نمایند و استفراغ ماده بتدریج کنند مثلا بعد نضج ماده بماء الاصول اول ماء الاصول بروغن بید انجیر و دیگر ادویهٔ مسهله سردار و ساخته بدهند بعده حب شیطرج و حب منتن و بعد از ان اگر احتیاج باشد ایارجات کبار گاه گاهی دهند و گاهی در رعشه و استرخا مسهل از بنفشه اصل السوس تخم خطمی بیخ بادیان بیخ کاسنی عنب الثعلب قنطوریون دقیق غاریقون سفید هر یک شش ماشه گاوزبان اسطوخودوس بسفایج فستقی هر یک هفت ماشه مویز منقی دو توله انجیر زرد بیخ دانه سنای مکی یکنیم توله گل سرخ یکتوله مغز تخم قرطم یکنیم توله شب در عرق شاهتره و عرق گاوزبان و عرق عنب الثعلب هر یک پاو آثار گرم نموده تر کرده صبح جوشانیده صاف نموده مغز خیارشنبر شش توله شکر سرخ چهار توله گلقند چهار توله روغن گل و شش ماشه افزوده بدهند غذا دهند نخوداب شب شله و بجای آب عرق عنب الثعلب و گاوزبان و بعد تنقیه اصلاح مزاج بمعاجین مسخن مقوی اعصاب نمایند و اگر از صبر و جندبیدستر حب ساخته یکدرم یا بقدر قوت مریض بدهند

چهار عدد ایرسا سه ماشه با شهد یکنیم توله خورند و بقول مسیحی وغیره درین نوع بعد ترک شراب اصلا تقویت دماغ بروغن گل و روغن مورد و روغن حنا باندک سرکه آمیخته وتناول اغذیه غلیظ خون مثل کرنب وعدس ولحم گوساله و ادمغه و مانند آن مفید بود و بقول شیخ استفراغ ماده کنند و استعمال روغن قثاء الحمار و مانند آن وادامت مالش بروغن قسط نمایند و روغن جند قوقی را درین باب خاصیت عجیب ست شربا و تدهینا و همچنین اگر رطبه تنها ضماد نمایند و صاحب کامل گفته باید که اجتناب از شراب نمایند و بر سر مریض روغن گل و سرکه خوب مخلوط کرده ریزند و یا آب حصرم یا روغن طلع یا روغن بید که این درین باب نافع ست و دماغ خرگوش بریان وگوشت بز مطبوخ بعدس و کرنب و لحوم عجاجیل وغیره بخورانند و شربت اسطوخودوس نافع ست طبری گوید که ترک شراب یکبارگی کنند و منع از المعجمه مبخره و غلیظه و اقتصار بر لحوم حملان صغار و جدی و بچه ماکیان و زردی بیضه و مانند آن نمایند بقدر امکان و سعوط بروغن گل سازند و روغن گل و سرکه نیمگرم بر سر ریزند و تضمید سر باین ضماد کنند بگیرند عصی الراعی و حی العالم اندک و در سرکه کهنه بجوشانند تا قوت او سرکه اخذ کنند بعده بروغن گل وگلاب بزنند و خرقه بدان آلوده دائم ایام متوالی بر سر نهند و حفظ مزاج او از تغیر کنند چه اگر مزاج بدن متغیر گردد با وجود آن تقویت مزاج دماغ او ممکن نبود پس اگر دلائل امتلا معلوم شود تنقیه بحقنه لین کنند و چیزی از ادویه ننوشانند بهر آنکه هر چیز که معده او را ایذا دهد تبخیر بسوی سر او کند و آنچه تبخیر بسوی سر یا ایذا بمعده او نماید در ارتعاش او افزاید و در بعض اوقات اشیای حاره که در نهایت حرارت نباشند مثل شاهسفرم مبلول و مرزنجوش منقوع در سرکه جوشیده نیمگرم و گل او و گل سرخ اگر زمانه او باشد بعد پاشیدن سرکه بران و مانند آن ببویند و احتراز از دخول حمام بر ناشتا و ریختن آب نیمگرم بر سر نمایند و دران بسیار نه نشینند و از حرارت حذر کنند چون حرارت اشتداد کند و صاحب این نوع متحمل استفراغ کثیر نبود

علاج باقی اقسام رعشه

در رعشه جماعی که از کثرت جماع عارض شود ترک جماع کنند و خصوصا بر امتلا و بهر تقویت هر چه در فصل ضعف باه برای تدارک ضعف گفته شود و آنچه در علاج صداع جماعی گذشت بکار برند و نوشیدن شیر تازه و مالش بدن بروغنها و خوردن بیضه نیم برشت نیز مفید بود و حکیم علویخان این دوا از مجربات خود نوشته اند ثمر موز که در درخت پخته باشد یکعدد و بیخ مهک مقشر سه ماشه تا یکهفته وقت صبح بخورند و ایضا ثمر موز پخته یکعدد مصطگی رومی دانه هیل یکدسه ماشه نبات یکنیم توله سابیده خورانیدن نافع نوشته و همچنین زردی بیضه مرغ خام اول بنوشند بعده در پوست آن همانقدر روغن گاو گداخته تنها و همین قدر آب پیاز و عسل از انگشت آمیخته لیکن قبل ازین تا لگیسر دو ماشه قرنفل یکماشه شکر تیغال سفوف ساخته بخورند و گویند که شرب چاو شیر در رعشه جماعی سود مند ست و نوشیدن چای خطائی درین باب اثری عظیم دارد و از تجارب انطاکی ست و در رعشه که از اجتماع خلط حار بود فصد کنند بشرط تیقن غلبه خون و مسهل صفرا دهند و اصلاح مزاج بسکنجبین و آب انار نمایند و غذا بزیرباج یا شوربای چوزه مرغ با آب حصرم سازند و بیمار را در حمام داخل کنند و در استعمال مبردات اسراف نکنند و گاهی در رعشه بفصل تابستان اول از لعاب بهدانه عرق گاوزبان عرق عنب الثعلب شربت بزوری بتسکین حرارت کرده بازمار الاصول میدهند و گاهی بعد مسهلات برای تسکین حرارت آمده عرق بی ورق نقره با لعاب بهدانه در عرق گاوزبان و عرق عنب الثعلب و عرق کاسنی براورده شربت اسطوخودوس داخل کرده میدهند و در رعشه که از یبوست عارض گردد و بسیار ردی ست و لا علاج گفته اند بهر حال معالجه بمرطبات مثل شربت بنفشه و سیکنجبین کنند و غذا مزوره ماش بکدو و مغز بادام و حریره مرتب از نشاسته و آرد و روغن بادام سازند و باقی تدبیرش از علاج امراض عصبی یابس و تشنج یبسی جویند و این آبزن علویخانی که دران بعض تصرف حکیم شریف خان کرده اند استعمال نمایند یا بچه بز نه عدد و سر آن سه عدد ماهی تازه یکعدد سرطان نهری ده عدد جراده کدو و خیار و بادرنگ مغز هندوانه هر واحد یکرطل جو مقشر گل نیلوفر تخم خرفه تخم کدو تخم کاهو هر یک نیم رطل در آب شیر یا آب شیرین بپزند تا آنکه مهرا گردد پس صاف کرده روغن بنفشه و کدو اضافه کرده در ظرفی کلان انداخته مریض بران نشیند تا آنکه سرد گردد و بعد خروج از ان بابن روغن نشوق نمایند آب کدو آب خیار آب بادرنگ هر یک سه درم آب نیلوفر دو اوقیه روغن بنفشه چهار اوقیه همه را بجوشانند تا روغن بماند و آب فانی شود بکار برند و آنچه از خوف و غم و غضب وغیره اعراض نفسانی باشد بتفریح و لهو و بازی و امثال آن از مفرحات و مانند آن هر چه انسب بود بتسکین علاج نمایند و آنچه از نقاهت بعد ازاله سبب تقویت دل و دماغ نمایند بمفرحات مناسب و تکثیر غذا و نوم معتدل و طریق آن شراب انعاش قوت کنند و آنچه از زخم و گزیدن هیچ ادنی جرحی تا زه باشد هر چه در مقام آن مناسب باشد استعمال نمایند و ایضا در گزیدن حیوانات سمی خوردن تریاق و بشربت در تجویز غذا مزوره نخود و ازاله سبب مناسب بود

یکدرم یا دو درم تنها یا با ایارج فیقرا هر واحد یکدرم حب بسته یا بشربت عسل تجربه کرده شده و حب قوقایا از یکدرم تا یکنیم درم در هر ده روز یکبار خوردن نیز مجربست
طبری گوید علاج نوع رعشه که از فساد مزاج بارد باشد پرهیز مریض ست و اقتصار بر لحم حمل یکساله بریان بزیت و منع او از اکثار از آن و نوشیدن شراب کهنه
بمقدار معتدل و خوردن حبوب حاره مثل حب شیطرج و حب کبینج و حب اصطمخیقون و حب نفط و یا این حب بگیرند سکبینج صاف و حلتیت هر یک دو درم
جاوشیر یکنیم درم این همه را در آب کرنب نبطی تر کنند تا بگدازند بعده بگیرند تخم کرفس و انیسون و بادیان و اشنه و عاقرقرحا هر واحد یکدرم صمغ سداب
و فرفیون و جندبیدستر هر واحد دو ثلث درم سلیخه از قشور و چوب او پاک کرده غاریقون و تربد هر واحد دو درم وج یکنیم درم مشک ربع درم همه را کوفته
بیخته با صموغ منقوعه سرشته حبها مثل فلفل سازند و انگشتها را وقت بستن حبوب بروغن بلسان چرب کنند شربتی از آن سه درم با آب نیمگرم سه شربت
در مدت سی روز ازین حب بخورند بعده باین حقنۂ حاده حقنه کنند نسخۂ آن خار خسک بابونه اکلیل الملک قرطم کوفته بزرکتان حلبه برگ سداب برگ شبت
هر واحد یک کف قنطوریون دقیق با قثاء کبیره شحم حنظل خوب زرد سه درم جاوشیر سکبینج اسقولوقندریون هر واحد پنج درم همه را بپزند تا آنکه صموغ بگدازد بعده
بمقدار قوت علیل صاف کرده روغن قسط و روغن ناردین هر یک پنج درم روغن بلسان یکدرم بران ریخته در ماه دن حل کنند بعده بدان حقنه کنند و این
بالغ ترین حقنهاست برای این مرض و اعضای مرتعشه و پشت و فقار را بروغنهای گرم بمالند و بهترین آنها روغن مجموعه است که در تشنج گذشت و در آن اندک
جندبیدستر مشک جوش داده بر اعضا مالند و اگر آنرا بنوشند و یا بدان حقنه کنند نافع بود و امر باستعمال ایارجات مثل ایارج جالینوس و ایارج
ارکاغانیس در بعض اوقات کنند و بران ادامت نمایند و بهترین چیزی که در ارتعاش حادث از سوء مزاج استعمال کنند تریاق کبیرست که این بکروز
اثر میکند لیکن در استعمال او شرائط بسیارست و آن اینست که در کبد طحال و معده فساد نبود و بدن از اخلاط فاسده پاک باشد و فصل معتدل یا قریب
باعتدال بود و بدترین اوقات استعمال او آنست که آفتاب در برج اسد یا در جدی باشد و بهترین او آنست که آفتاب در حمل یا میزان بود و مرا از فعل تریاق
درین علت بشئی بسیار عجیب داده اند و قاضی معروف بابوالنائب را دفعة تشنج عارض شد و تریاق بقدر مثقال او را خورانیدند و همان وقت صحت یافت
سعید گوید که رعشه حادث از غلبۂ سوء مزاج بارد یا از کیموس غلیظ صحت می یابد بدانچه حذر از آن به میشود و علاجش بچیزهای مسخن عصب و محلل فضول
مثل حب منتن کنند و بعد تنقیه اصلاح مزاج بگلقند عسلی و استعمال جوارشات کنند و دلک شدید اعضای مرتعشه و مالش آنها بروغن قسط نمایند و در آب گرم
نشانند و از امتلای معده حذر کنند و غذا لطیف مثل مطنجنات و لحوم صید سازند و قنابر و عصافیر خورانند و در استعمال اغذیۂ مسخنه اسراف نکنند تا رطوبت
اصلی فانی نگردد و از جماع و کثرت سکر باز دارند چه کثرت شراب محدث رعشه است ابن الیاس گوید که جلاب گرم از بادیان و انیسون هر یک دو درم
گلقند عسلی ده درم نوشانند و غذا مزوره نخود بمغز قرطم و اندک دارچینی و زنجبیل و زعفران و فلفل سازند و بعد طور نضج در قاروره تنقیۂ بدن بحب ایارج یا حب
صبر کنند و بعد تنقیه روغنهای گرم مثل روغن پسته و فندق و جوزوبیدانجیر و کتان نوشانند و اصول اعضا بروغن قسط و زنبق بمالند و در آفتاب و حمام گرم و تمرغ
بر طابق گرم عرق آورند و لحوم جزور و اسپ ایشان را نافع بود و خوردن نارجیل نفع بین میکند و مغز سر خرگوش نیز بالخاصیه مفید ست و صاحب رعشه را
دلک اعضا و مالش بروغن جندبیدستر و روغن بابونه و غیره ادهان حاره محلله نافع ست و پیری ضعیف را دیدم که رعشه او را عارض شد پس آب مالح کثیر الملح
نوشید و اسهال قوی آمد و صحت یافت گیلانی از بعض اطبا نقل کرده که اگر رعشه دوام کند لاسیما در حمیات باید که ترطیب بدن کنند با دهان مرطب
و هنگام سکون تپ بزیت کهنه یا بروغن قثاء الحمار مالش نمایند و صوف بروغن آغشته بر اطراف نهند و محاجم بر فقره اولی از گردن تا اول فقرۂ پشت گذارند
پس اگر مرض مزمن گردد باید که مریض را در روغن هر روز بنشانند و یا در آب زیت و اگر در انجا برودت باشد شربت عسل و جندبیدستر بنوشانند و مسکن او در مواضع گرم باشد
و بغذای سریع الهضم مثل حریره غذا سازند بعده طیهور و ماهی اینچه گوشت او نرم باشد بدهند و چون تپ زائل شود در حمام داخل کنند و از آب سرد و شرب آب اجتناب نمایند

علاج رعشۂ شرابی

در رعشه که بسبب کثرت شرب شراب بود گویند که این دوا از مجربات ست بیخ مهک محکوک سوده سه ماشه در عسل بکتوله آمیخته تا یکهفته بخورند و یا مغز بادام

وخراج و ربط رباط و رض شدید و خلع عضو و کسر و جلوس بر یک هیئت و وضعی که بآن خون بسیار در عضوی بریزد و گاهی احتقان ریاح تحت فقار موجب انضغاط نخاع
و محدث سده گردد و گاهی خدر از یبس و جفاف مسدد مسالک افتد و ازین قبیل ست خدر اطراف که در حمیات حاده بسبب تحلیل رطوبت اصلی افتد و جالینوس
گوید که گاهی صاحب مزاج حار یابس را از خوردن دوای حار یبوست زیاده میگردد و در اطراف او خدر می افتد پس با عضای دیگر متادی میشود بالجمله اسباب
خدر اگر در نفس دماغ بود خدر عام در تمام بدن باشد و اغلب که این در همان روز هلاک کند و اگر در هر دو شق نخاع بود خدر در همه تن سوای اعضای رو افتد و اگر
در یک شق نخاع باشد خدر در نصف بدن افتد و اگر در عصب و یا حد یا در شعبهٔ او بود خدر مخصوص بعضوی باشد که آن عصب یا شعبهٔ او بدان عضو پیوسته و خدر بارد
چون مزمن و مستحکم شود و طول کشد باستر خاء مؤدی گردد و بسیاری خدر منذر بسکته یا صرع یا تشنج یا کزاز یا فالج عام بود و خدر کل عضو هرگاه دوام کند و مشتد گردد
منذر بفالج یا تشنج بود و خدر روی منذر بلقوه باشد و خدر دراق منذر بمالیخولیا ست و خدر تابع حمای حاده دلیل موت بود و بیشتر خدر عقب ذات الریه و ذات الجنب
و سرسام بارد افتد و هرگاه خدر در عضوی دوام کند و او را استفراغ زائل نکند و عقب او دوار افتد منذر بسکته باشد و بعضی گویند که خدر چون قوی شود فالج گردد
و فالج چون ضعیف شود خدر گردد و راقم گاهی دوام خدر مقدمهٔ جذام مشاهده نموده **طریق تشخیص** اسباب خدر آنست که اولا قوت و ضعف مریض از نبض و غیره
دریافت نمایند اگر قوت ضعیف باشد و آثار غشی یا قرب موت یافته شود سبب خدر ضعف قوت باشد و الا حال تقدم وقوع امراض مثل تپ حار و غیره یا تناول چیزی
از قسم سموم یا بارد یا گزیدن حیوانی هردار یا حمام شدید الحرارة یا رسیدن کدی شدید یا قطع عصب یا ورم یا بستن عضو یا ضربه و سقطه یا خلع عضو یا نهادن عضو بر یک هیئت
و شکل تا زمانه دراز بپرسند پس هر کدام ازین اسباب که مریض اقرار کند سبب خدر همان باشد و اگر این اسباب یافته نشود بر علامات مخصوصهٔ مواد نظر کنند مثلاً اگر کسل
و سستی بدن و سفیدی رنگ و ثقل حواس معلوم شود خدر بلغمی و رطوبی باشد و اگر سرخی رنگ رو و چشم و امتلای عروق و ثقل بدن و خواب مفرط و یا سرخی عضو مائل بسیاهی
مدرک گردد خدر دموی باشد و اگر علامات مختصه سودا یا صفرا یا ریح یافته شود سبب خدر همان ماده باشد و اگر عضو مخدر لاغر بود و تقدم استفراغات کثیره یا محللات مفرط اتفاق افتاده باشد خدر یبسی بود

علاج خدر بلغمی و رطوبی

بطوریکه در علاج امراض عصبی بلغمی از تنقیه و تعدیل مسطور شد علاج کنند و گاهی عنب الثعلب پنج کاسنی بادیان بیخ بادیان هر یک شش ماشه گاوزبان اسطوخودوس گل سرخ هر یک
چهار ماشه مویز منقی دو توله انجیر زرد عدد جوشانیده گلقند یا الیده صاف کرده بنوشند و بعد نضج سفوف خیارشنبر ریوند چینی سنای مکی غاریقون بسفایج افزوده بدستور مسهل بدهند و در صورت
حرارت مزاج شاهتره شش ماشه گل بنفشه چهار ماشه عناب پنج دانه عوض بادیان بیخ بادیان افزایند بعده از حبوب مسهله مثل حب ایارج و قوقایا تنقیه سازند و بعد تنقیه ادویه مسخنه
مثل تریاق و مثرودیطوس و فلاسفه و دواء المسک حلو و مر و اطریفل کبیر و اطریفل اسطوخودوس و سفوف و معجون حکیم اکمل خان و شربت اسطوخودوس علویخانی و نسخهٔ معجون مفید خدر
بلغمی و سوداوی استعمال نمایند و موضع را خوب بمالند و بروغن قسط و فرفیون تمریخ نمایند و در حمام داخل کنند و گلقند عسلی بخورانند و سکنجبین بزوری بنوشانند و جوارش بلادری بدهند و عاقرقرحا
مویزج بار یک سوده بسرکهٔ کهنه و آب پودینه طلا کردن معمول ست و طلای عاقرقرحا با آب باشرات یا روغن زیت نیز مفید ست و ضماد خردل با سرکه مجرب حکیم شریف خانست و یا فلفل و سیاه
سوده در شیر گاو مساوی آمیخته هفت روز طلا نمایند و از آب سرد پرهیز نمایند و روغن موم و روغن حکیم میرزا سلیمان و روغن تالیف حکیم علویخان و ضماد الیشان نیز مجرب ست و اگر ازین ادویه فایده نشود
حجامت مع شرط کرده شب تمام تنکار در آب لیمون سائیده بر موضع خدر طلا کنند تا مواد از زخم خارج شود و هرگاه زخم خشک گردد عاقرقرحا خردل و ارشیشعان در سرکه سائیده طلا کنند
و طلای روغن بهستال از مجربات والد مرحوم ست و ریاضت عضو و دوام تحریک او و خوردن غذای مجفف و ملطف مثل غذای مفلوج تا مدت یک نخود دانه دهند و اگر قوت ضعیف گردد لحم قنابر
و تیهو خورانند و آنچه در رعشه و فالج گفته شد همه مفید بود و از نوشیدن آب سرد عقب طعام منع کنند **اقوال اطبا** سویدی مینویسد که اکل لحم تازهٔ دلدل که نوعی از خار پشت ست
بدفعات و کذا استعمال شحم حنظل و کذا خوردن زنجبیل مربی و کذا مالیدن روغن تخم مشمش تلخ و کذا خوردن گوشت ماکیان که ده روز آنرا حب المحلب خورانیده باشند و کذا کبوتر بچه که
پانزده روز آنرا حب المحلب خورانند و کذا نبات انجره مسلوق بروغن بادام خوردن و گل او بار یک سائیده بعسل سرشته لیسیدن و کذا خوردن سرطان نهری ده روز متصل درین مرض مجرب
ست و از اطبای دیگر نقل کرده که شرب ریوند و یا قسط بماء العسل در حمام و یا فرفیون بزیت و یا ایرسا و یا برگ سوسن و گل او و روغن او و یا عاقرقرحا بسرکه و یا سورنجان و یا
جندبیدستر و یا لحم قنفذ تازه و مملوح و یا بهمن سفید و یا ماء العسل عوض آب و یا عنبر و یا بارزد که آن بیعهٔ سائله ست و یا لحم گورخر و یا اکل لقلق شبت و نترب عصاره آن یا ابهل

ارتعاد

عبارتست از جنبیدن اعضا مانند برق در خواب یا بیداری و سببش غلبهٔ رطوبت ست در دماغ و گاهی بسبب کثرت نوشیدن شراب پیدا شد پس آنچه از غلبهٔ رطوبت باشد بتدریج پیدا آید و دیر دیر افتد و اکثر وقت شروع خواب پیدا شود و همان زمان مریض بیدار گشته مبهوت ماند و دو سه بار متواتر افتد و تا یکدو ساعت هیچ نیابد و باز چون چشم پوشیده و نزدیک بخواب سد ظاهر گردد و همچنین در روز و بسیار باشد که دست و یا بلکه همه بدن از بستر خواب یک وجب یا زیاده بپرد در خواب و هم در بیداری و اما آنچه از کثرت شرب شراب باشد همه علامات مذکوره دران ظاهر باشند لیکن یکبیک افتد و زود زود پدید آید و گاهی این مرض بسبب بودن سرطان پستان و یا ورم صلب و یا بسبب ختق جانب جگر و خصوصا از بارد افتد و این هر سه قسم علاج اصلاحی نپذیرد الا ماشاء الله کذا فی الاکسیر و راقم مشاهده کرده که زنی زالعد تولد بچه این مرض افتاد و در سه روز هلاک گردید علاج در رطوبی جهت نضج ماده این منضج دهند پوست بیخ بادیان پوست بیخ کاسنی فقاح اذخر اسطوخودوس هر یک نه ماشه قنطوریون دقیق درونج عقربی عود صلیب هر یک چهار ماشه حب کاکنج یکتوله بسفایج بادرنجبویه شکاعی بادآورد هر یک هفت ماشه انجیر زرد پنج عدد مویز منقی سه توله شب در عرق اذخر و اسطوخودوس و ابریشم ساده خیسانیده صبح گلقند عسلی پنج توله اضافه نموده بجوشانند که چهارم آید مالیده صاف نموده بنوشانند و بعد یکپاس نخود آب مرغ نوشانند و وقت دوپهر غذا نان تنوری بشوربای کبک یا دراج یا سنگخواره دهند و بجای آب بر عرقیات مذکوره اکتفا نمایند و تا هفت یا نه روز بلکه زیاده تا حصول نضج نوشانیده تنقیهٔ بدن و دماغ نمایند بحب ایارج و قوقایا علوبخان و شبیار مع اضافه بعضی ادویه مسهله مانند سنا دو توله تربد سفید ریوند خطائی هر یک نه ماشه زنجبیل سه ماشه خیارشنبر ترنجبین هر یک هفت توله شربت دینار علوبخان چهار توله روغن بادام هفت ماشه آمیز و نخود آب وقت دوپهر نوشانند و شام غذا بدستور دهند صبح تبرید عود صلیب سوده لاجورد مغسول مصطگی هر واحد یکماشه در دواء المسک تلخ نه ماشه ورق طلا یکعدد پیچیده اول بخورانند بعده قنطوریون دقیق اذخر بسفایج گل گاوزبان هر یک چهار ماشه حب کاکنج نه ماشه صعتر فارسی هفت ماشه در عرق بادرنجبویه و اذخر و ابریشم هر یک ده توله بجوشانند که سوم حصه بماند مالیده صاف نموده شربت اسقیل علوبخان دو توله داخل کرده تودری پنج ماشه پاشیده بنوشانند و وقت دوپهر غذا بدستور دهند و همین نمط چهار پنج مسهل داده جهت تعدیل اطریفل اسطوخودوس علوبخان با شربت اسقیل دهند و این کماد بسیار مفید ست مغز قرطم مغز پنبه دانه هر یک نه توله کنجد چهار توله جوز بوا بسباسه حب کاکنج هر یک چهار درهم گاورس یا دخن بست توله نیمکوفته در پارچه هفت بسته بر تابه گرم نموده بکار برند و آین دوا نافع جندبیدستر یکماشه زعفران چهار حبه مشک شش حبه عود صلیب هفت حبه ذرنبر یاقوت علوبخان یکتوله بلبیسانند و اما در شرابی اول ترک شراب کنند و اگر دفعة نتوانند بتدریج بگذارند و بجای آب برب العسل که در عرق کاکنج و بادیان ساخته باشند اکتفا کنند و تنقیهٔ دماغ بحب قوقایا و ایارج علوبخان بکرات و مرات نمایند و بعد از تنقیه جهت تعدیل مزاج معجون سیر علوبخان بعمل آرند و روغن قاوندی مرکب اسقیل و جند در دفع این علت عظیم الاثر ست و این دوا دهند زعفران چهار حبه اصل السوس مقشر یکماشه سوده در عسل یکتوله آمیخته بلیسانند و همچنین بسباسه و شونیز و اسطوخودوس هر یک یکماشه در عسل یکتوله و کماد از شونیز و پنبه دانه و گاورس نه توله سازند که بسیار مفید ست و حب جند و حب فادآنیا علوبخان که بهر صرع نافع درین باب اثری عظیم دارد

خدر

و آن عبارتست از نقصان یا بطلان حس لمس بحسب ضعف قوت سبب پس انجا که سبب قوی بود و قوت حرکت نیز ممتنع گردد تغیر در حرکت نیز راه یابد و در ینحالت تا که مستحکم نشود خدر بار عشه بود و هر گاه مستحکم گردد یا استرخا باشد و گاهی خدر بلا عسر حرکت بسبب اختلاف عصب حرکت و حس نیز یافته شود و باشد که در ان عضو چیزی همچو حرکت مور و چه خلش سوزن محسوس شود و سببش سوء مزاج بارد یا امتلاء عصب از خون و سبب خدر امتناع قوت حساسه است از سلوک در اعصاب و اعضاء و آن از دو سبب یکی ضعف قوت چنانچه در اواخر حمیات ردیهٔ حاره و وقت غشی و قرب موت افتد دوم فساد مزاج که بسموم بارد مثل خوردن افیون و گزیدن عقرب یا حار مثل خوردن بیش و گزیدن مار و یا بحرارت شدید مثل حمام شدید الحرارت و حمیات محرقه و یا غلظ جوهر عصب از سوء مزاج بارده داخلی چنانچه خوردن اشیای بارد یا خارجی چنانچه سیر در برف و مواضع بارده و یا سده از اخلاط غلیظ مثل خون و بلغم خام و سودا و گاهی از صفرا و رطوبت مائی نیز سده افتد و از قطع عصب و رسیدن نوک نشتر در فصد بعصب و یا سده از ضغطه ورم

اگر مزاج انسان بسیار رطب باشد خیلی نیکوست و در تمام انواع معالجات خدر طول نمی کنیم بهر آنکه معالجه او مثل معالجه رعشه و فالج قریب بیکدیگر ست و نبض صاحب خدر هر گاه عام باشد بطی متفاوت بود و قاروره او سفید غلیظ و باید که غذای او اشیای مسخنه مثل گنجشک و کبوتر بچه و بریان مرغ بزیت رکابی و نخوداب بزیت و لحم حملان یکساله باشد و از معجونات جوارش کمونی که معروف بجوارش عنبر است و تریاق اربعه استعمال کنند و اگر کنند دائم بخاییدن مصطکی و کندر و ریختن آب دهن و خدر در مزاج رطب مثل رعشه و فالج و لقوه بحسب عضو خدر بود انطاکی گوید که بر خوردن زنجبیل و شبت لزوم نمایند و فلفل سیاه بزیت مطلقا استعمال کنند و آنچه در رعشه مذکور شد بعمل آرند و تریاق الذهب مجرب است و کذا شرب زهره ماده گاو با هموزن آن روغن کنجد مجرب محشی شرح اسباب نوشته که ادخال قرطم در حقنه مسخن عصب نافع است چنانچه مذکور شد و رازی گفته که اگر حلتیت نیم درم و مثل آن سکبینج بخورند و چند روز برین مداومت نمایند خدر را نفع بخشد و خوردن گوشت بریان خرگوش نیز نافع بود و از مجربات در ازاله خدر این است محذور قریب مکانی که اندران زیر یا بالای او حمام باشد سکونت اختیار کند و ابن زهر گفته که چون کبوتر را دانه گرسنه بست روز بدهند عوض دانه دیگر بعد از ان گوشت او بخورند خدر را نفع کند و چون پانزده روز حب المحلب خورانند نیز نافع و مجرب نوشته و همچنین اگر ده روز حب المحلب خروس را دهند و رازی نوشته که خوردن خردل و ضماد آن نافع خدر است و ضماد شش باسرکه مجرب نیست و چنین گفته که مربای دار فلفل خدر را نفع میکند و مالقی نوشته که چون فلفل را سوده در زیت بپخته بر موضع خدر بمالند بسیار نافع بود و کذا الطبیخ عرج شربا و نطولا نافع است و ابن بیطار طلای روغن کنجد و زهره ماده گاو مساوی بر خدر مجرب و فی ذیل آن بلا شبهه نوشته و ایضا گفته که اگر لیمو مملح خشک کرده دلدل بخورند در ازاله خدر مجرب است و در تحفه نوشته که شرب بول البقر برای دفع این مرض مجرب است و کذا زیت الانفاق بسته یک و دو درم و مثل او عسل و ثلث او کندر و اگر روغن شونیز سه روز در حمام بخورند و از آب سرد اجتناب نمایند خدر را زائل کند و مجرب است و رازی ذکر کرده که اگر عاقرقرحا و حب الغار و مویزج و فرفیون از هر یک جزو و بورق و خردل هر واحد اوقیه فلفل جندبیدستر هر واحد دو اوقیه همه را کوفته بر روغن قثاء الحمار سرشته بعد تنقیه بر عضو مخدر ضماد کنند خدر را دفع کند و حکیم علویخان این روغن را مجرب نوشته صفت آن تخم حرمل خاوانیا سورنجان جوزبوا قسط تلخ خردل برگ سداب ایرسا سنبل الطیب شونیز عاقرقرحا حب الغار گل حنا شحم حنظل پوست بیخ بوزیدان گل کاذی هر یک ده مثقال همه را در ده رطل آب بجوشانند تا سه رطل باقی ماند صاف کرده سه رطل زیت کهنه آمیخته بپزند تا آب فانی گردد و روغن بماند پس موم سیاه و عنبر هر یک ده مثقال روغن بلسان شحم خرس یا ماکیان هر یک ده مثقال روغن جوز بسته هر یک پانزده مثقال آمیخته بگدازند پس فرفیون جندبیدستر هر یک سه مثقال مشک یکمثقال داخل کرده حل کنند بعده در روغن مطبوخ اول حل نمایند تا خوب مخلوط گردد ضماد علویخان و ملخص حکیم شریف خان که برای خدر بلغمی مجرب است موم زرد پیه خرس یا ماکیان هر یک ده مثقال روغن زیت چهل مثقال قسط تلخ بارزد اشق جاوشیر عاقرقرحا هر واحد یکمثقال جندبیدستر مشک عنبر فرفیون هر یک دو دانگ حرمل خردل هر یک ده مثقال شونیز حب الغار مغز ساق گاو راتیج سلیخه سورنجان فلفل سیاه غبار آسیا هر واحد یکنیم مثقال ادویه کوفتنی را کوفته و گداختنی را گداخته آمیزند و ضماد کنند مسوح نافع عاقرقرحا فلفل قسط تلخ کوفته و بپخته در روغن زیت کهنه آمیخته استعمال کنند و این شموم نافع خدر است شونیز عنبر مشک کوفته در صره کتان بسته ببویند و این سعوط نافع بنطافلن شونیز عنبر در آب اذان الفار سوده استعمال نمایند

علاج خدر دموی و سوداوی و صفراوی

در دموی فصد کنند و خون وافر برارند و تقلیل غذا نمایند و بعد چند روز بمطبوخ هلیله اسهال آورند و مبردات مثل روغن گل مع سرکه و کافور و صندل بر عضو طلا کنند و اشربه حامضه بنوشند و نوشیدن شربت لیمون بعرق گاوزبان عظیم النفع است و بزوره سماق و حصرم غذا سازند و اغذیه مولد خون ترک کنند و آنچه موجب التصاق خون و ضعف عضو بود و پرهیزی واحد تا زمانه دراز در اکثر تغیر هیئت کفایت کند و در خدر سوداوی تنقیه و تعدیل هر چه در علاج امراض دماغی سوداوی مذکور شد بعمل آرند و اگر سرپهوکه شاهتره چرایته مرچ سیاه پوست هلیله زرد پوست هلیله آمله هموزن گرفته بقدر یکنیم توله در پارچه بسته شب در آب ترکنند و صبح آن آب را بریزند و دوای مذکور سابیده بدیگر آب صاف نموده قدری مرچ سیاه سوده بران پاشیده بنوشند و همچنین تا چهل یکروز استعمال نمایند و درین اثنا غذا نان گندم خشک بی نمک بخورند در ازاله خدر از مجربات است و معجون نیب الطریفل شاهتره که در قرابادین مبسوط شد نیز مجرب است و در خدر صفراوی علاج امراض عصبی دماغی صفراوی نمایند

علاج باقی انواع خدر

روغن سداب و روغن قسط و پس از تنقیه بعد نضج و یا طبیخ حاشا و یا طبیخ تخم کرفس تنها و یا ایارج فیقرا و یا زنجبیل و یا معجون فلاسفه و یا سلیخه و یا پوست بیخ کبر و یا جعده جبلی و یا جنطیانا رومی بعسل و یا اشق دو درم و یا تربد و یا جاوشیر بعسل و یا لحم ماکیان که پانزده روز حب سنه خورانیده باشند و یا حلتیت نیم درم چند روز و یا سکبینج نیم درم با شراب کهنه تا پنج روز متواتر و یا روغن او یا آب مرزنجوش یا آب برنوف و یا خولنجان و یا روغن قوم از پنج درم تا هفت درم که نفع عجیب دارد و یا نخود سیاه و یا نخود سرخ یکشب در سرکه ترکرده خوردن و یا درونج و یا اصابع الصفر و یا حرمل و یا کندر و یا بیخ فاشرا و شرب و تمریخ فرفیون و روغن قثاء الحمار سرشته و یا بدار چینی و یا عاقرقرحا و یا سکبینج و یا روغن آجر و یا روغن خردل و یا روغن حب الغار و یا قطران و یا روغن بلسان و یا میعه الرهبان یا سنبل الطیب و یا روغن بان و یا روغن لعلم و یا روغن سداب و یا روغن شونیز بر قفا و فقار پشت و تمریخ قسط هندی بروغن بان و یا قیروطی بروغن سوسن و میعه سائله و یا قیروطی با عاقرقرحا ساخته و یا روغن بید انجیر و یا شحم حنظل در روغن زیت جوش داده و یا روغن خردل در حمام و ضماد نخود سفید و یا روغن قسط و یا فرفیون یا خاکستر سرطان مخلوط بزیت و یا مویزج سوده بروغن قثاء الحمار آمیخته و یا سکبینج و فقاح اذخر و علک آمیخته و یا سکبینج بروغن قثاء الحمار سرشته و یا طبیخ قثاء الحمار یک اوقیه حلتیت ربع اوقیه غبار آسیا داوند آمیخته و یا جند بید ستر بروغن بان و یا عنبر محلول بروغن بان و یا خردل بروغن قثاء الحمار و یا بورق بروغن کور و یا بارزد و یا موم و زیت کهنه و یا روغن زنبق بموم و جند بید ستر و یا سلیخه و یا جعده جبلی و یا قیروطی بروغن سوسن عاقرقرحا و جاوشیر و یا مشک بروغن بان بر فقرات پشت و گردن و یا مرزنجوش سوده بروغن قثاء الحمار سرشته و یا حرمل و شم و مضغ و بخور عنبر و شم و شرب مشک و شونیز و کندر حنظل سبز و نطول طبیخ حاشا یا تخم کرفس و سعوط بروغن شونیز نیز نافع خدر است صاحب تکمله و غیره اطباء هند می نویسند که انگوزه نیم درم همیشه بخورند که بفالج نیز نافع است و گویند که بر عضو خدر شرط زده توتیای سبز و نوشادر در آب لیمون سائیده بمالند و حسب حاجت مکرر بعمل آرند و بیخ نیل کوفته بیخته هر روز نهار دو درم با آب گرم تا شش ماه بخورند و از جمیع ترشی و بادی پرهیز نمایند و اولی آنکه در این اثنا گاه گاهی تنقیه میکرده باشند و استعمال خاکستر هرتال که در آب دهی خرد کشته باشند تا چهل روز و کذا روغن او از مجربات استاد مرحوم است و اگر سیماب سپیدناک هریک جزوی کهرل کنند پس مرچ سیاه چهار جزو و خاکستر تخم دهتوره سیاه هشت جزو داخل کرده بسایند بعده شیره برگ آک داخل کرده خوب کهرل نموده طلا کرده باشند مجرب صاحب حقائق است مسیحی گوید که هرچه محلل و مسخن باشد بدان علاج کنند و در استفراغات تقدیم تنقیهای حاده نمایند پس اسهال بحب شبطرج و حب منتن کنند و گاه بدن از ماده پاک گردد روغن بید انجیر یا روغن کلکلانج بماء الاصول بیاشامند بعده موضع را بروغن قثاء الحمار یا روغن فرفیون یا روغن قسط که دران جند بید ستر و عاقرقرحا سوده آمیخته باشند بمالند و اگر این کفایت نکند ایارج جالینوس و لوغاذیا دهند و بالجمله این علت منذر بفالج است لهذا دران تهاون نباید کرد که مؤدی بفالج گردد و تدابیر کرده در باب فالج معالجه کنند و تبدیل مزاج مبتلا در معاجین قوی التسخین و التلطیف نمایند مجوسی گوید که چون سبب محدث خدر مثل سبب محدث فالج است الا آنکه ماده در خدر اندک و سبب ضعیف است لهذا در علاج خدر با دویه که در مقدار و قوت کمتر از ادویه محتاج الیه در فالج باشند احتیاج میافتد پس نظر کنند اگر اخلاط خام باشد ماء الاصول خفیف چند روز تا ظهور نضج بدهند بعده بحب اصطمخیقون تنقیه کنند و اگر این فائده نکند حب منتن دهند و بعد تنقیه نطول ادویه مسخن محلل بر عضو نمایند و روغن خیری و یاسمین و بان و مانند آن بمالند و ضماد مر در آب و دینه حل کرده و عاقرقرحا و مویزج باریک سوده هر دو بسرکه و آب پودینه سرشته بران ضماد کنند و از اغذیه مولد بلغم و از جماع اجتناب نمایند و اغذیه مسخن که قوی الاسخان باشند مثل نخود آب بیت وزیره و شبت و لحوم ماکیان و دراج و کباب و امثال آن بدهند و بعد نضج و تنقیه در حمام داخل کنند و در امر خدر و عنایت بحیزی که دران بود تهمل ننمایند که امر او مؤل باسترخا گردد و علاج مشکل شود طبری گوید که نظر بمزاج مریض و قوت او باید کرد پس بحسب مزاج و قوت او معالجه نمایند اگر مزاج او رطب باشد علاج او باشیای قوی الحرارة که در رعشه ذکر کردیم مثل حب منتن و جوارش قوی الحرارة و معاجین مسخنه و مالش اعضا بروغنهای گرم منشف مثل روغن قسط و دمار دین و فرفیون و سداب جبلی و غیره و مویزج و عاقرقرحا و ایارجات کنند و اگر مزاج حار باشد قسمی از عرض یابسه و تدبیر یا کثار اشیای مرطبه در خدر می اندازد پس واجب است باشیای مفرط الحرارة علاج نکنند تا خدر زائل نشود و این اشیای حاره بسائر اعضا و مزاج مضرت رساند و مؤدی به تشنج و فسادی گردد که تلافی او ممکن نبود بلکه در معالجه آن دهنهای معتدل با دهان متوسط الحرارة مثل روغن خیری و روغن بید انجیر و مانند آن استعمال نمایند و در مالش اکتفا کنند بر روغن مجموعه که آن روغن خیری و یاسمین و بید انجیر و روغن لعلم همه مجموع است بغیر آنکه دران چیزی از فرفیون یا سداب بجوشانند و مریض را اسهال متوسط الحرارة مثل حب اصطمخیقون اصغر و حب ایارج خورانند و غیره و مویزج و سماق و خردل و مانند آن سازند پس اگر خدر در هر مزاج که باشد متعسر گردد مریض را ماء الاصول بروغن بادام تلخ بنوشانند و بعد از ان ایارج جالینوس مقوی و تربد و غاریقون و یا سه دفعه خورانند و مدت در شرب ماء الاصول بهر شربت مسهل هفت روز باشد و مالش عضو خدر بدست و یا خرقه گرم کرده

نیم درم بجلاب یا سداب یا اسطوخودوس هر روز از یکدرم تا دو درم بماء العسل تا سی بخورند که منفعت عجیبی دارد یا طبیخ بهار و یا عصارهٔ غافث و یا بیخ راسن بعسل سرشته و یا فلفل و کندر شرب و تمریخ بروغن پوست زرد اترج و یا روغن ایرسا و یا روغن غار و یا روغن سوسن ابیض و یا روغن گل بهار و یا روغن بلسان نیم درم و تمریخ بروغن خردل و یا کبریت بروغن بان و یا روغن سداب و استحمام به آب های شور و ضماد بورق و غذا بجوزهٔ مرغ زیر مسلوق و مطنجن بزیت انفاق و زیرباج بسرکه و عسل و مغز بادام مقشر سائیده یا کبوتر بچه مسلوق و مطنجن و مصوص بسرکه و عسل و دارچینی یا سنبل الطیب و یا کباب مسلوق و مشوی و مصوص بدستور سطور و یا قنابر زیرباج بطریق مذکور و یا عصافیر مطنجن و یا دراج مشوی نافعست و باید که هنگام طبخ این طیور سرد کردن آنها دور نمایند طبری گوید که رعایت مزاج علیل و سائر قوانین نمایند اگر علاج ممکن بود معالجه چنانکه در علاج لیثرغس و النسیان و رعشه مذکور شد باید کرد و بحبوب که ذکر کردیم تنقیه نمایند و این حب از قوی ترین چیزهاست که در اختلاج میخورانند شحم حنظل شیطرج هندی حب الغار هر یک دو ثلث درم سکبینج یکدرم ایارج فیقرا تخم کرفس انیسون نانخواه هر واحد نیم درم همه را سائیده در شراب صاف سرشته حبهای کوچک بسازند و بوزن سه درم بخورانند قبل از آنکه خشک گردد و اگر این کفایت نکند پنج شربت در مدت بیست و پنج روز اگر مزاج متحمل باشد ازین حب بخورانند نسخهٔ آن بگیرند سکبینج و جاوشیر و جندبیدستر و حلتیت هر واحد یکدرم بعده پنج درم تخم کرفس و انیسون در شراب کهنه جوش داده صاف کرده ادویهٔ مذکوره را درین شراب تر کنند هر گاه بگداز د بران ایارج فیقرا و ایارج بشر و دلیطوس هر یک سه درم آمیخته بسرشند و بقدر فلفل حبها ساخته دو درم بآب نیمگرم بخورند و اگر این هم کفایت نباشد ایارج لوغاذیا خورانند و تریاق کبیر دو دانگ در آب تخم کرفس حل کرده اندکی روغن یاسمین یا روغن باردین بمقدار واجب آن انداخته بر پاشتا حقنه کنند و روز دوم بآب نیمگرم که دران بابونه اکلیل الملک جوشانیده باشند اندکی روغن قسط بران چکانیده حقنه نمایند و بروغن مجمعه که در تشنج گذشت عضو مختلج را بمالند و دران ادهان خفیفه استعمال نکنند و روغنهای محلل بکار برند پس اگر اختلاج در روی و چشم و لبها باشد بوزن نیم درم زهرهٔ کلنگ و یکحبه مشک بروغن مصطکی یا روغن یاسمین یا روغن خیری حسب مزاج آن سعوط کنانند و موضع مختلج را بدست خوب بمالند و در ابزن آب مطبوخ بابونه و اکلیل الملک و شیح و قیصوم و برگ غار نشانند و غذا باید که گنجشک صحرائی و کبوتر بچه پروازی و لحوم حملان یکساله و مانند آن باشد

علاج اختلاج از مادهٔ حار

اگر آثار غلبهٔ خون ظاهر باشد فصد کنند و استحمام و دلک بدن نمایند و اگر عناب و امرود هر یک بیست درم بر سیاوشان تخم کاسنی هر کدام ده درم گل سرخ انیسون هر واحد پنج درم در دو رطل آب بپزند تا ربع بماند صاف نموده بنوشند در ازالهٔ اختلاج حار از مجربات انطاکی است و همچنین کبابه چینی و کشنیز خشک و نبات سفید مساوی کوفته بیخته بقدر سه درم هر صباح خوردن فائدهٔ عجیب دارد و این اشیا اکثر بعد از تنقیه و عدم خوردن حرارت معتاد باعث اختلاج شود و از فصد زائل گردد و ملطفات خون مثل شاهتره و بادیان و غیره نافع اید و حکیم عابد سرهندی در شرح اسباب خود مینویسند که شخصی را این مرض عارض شد از شیرینی دهن و تغیر ناخنها برنگ بادنجانی و عموم اختلاج ببدن دانستم که دمویست و بر مریض اعراض مقدمهٔ سکته هیجان کرد اگرچه اطبای دیگر فصد جائز نمیداشتند لیکن من فصد قیفال گرفتم و از آن فی الحال صحت یافت و نزدیک عوام این تدبیر بجهت بر کثرت مهارت من درین فن گردید

امراض عین

یعنی بیماریهای چشم بدانکه مزاج چشم گرم و تر است و جمیع انواع امراض مادی و ساذج و ترکیبی و مشترک او را عارض میشود و امراض مذکوره گاهی خاص بسبب باشد و گاهی بمشارکت عضو دیگر و اقرب اعضای مشارک چشم دماغ و سر و حجب داخلی و خارجی آنست و بعد از آن معده و سائر اعضای دیگر و هر مرض چشم که بمشارکت حجاب خارج افتد از خطر سالم تر باشد و ایضا امراض عین بعضی متعدی اند مثل رمد و بعضی متوارث مثل سبل و امراض او در بلاد جنوبی خاصه بلاد مصر بیشتر افتد و در بلاد شمالی کمتر عارض شود و در تابستان بسبب کثرت صعود مواد و در ربیع بسبب سیلان مواد و در خریف بسبب فساد آن اکثر افتد و از امراض چشم بعضی خاص بملتحمه است مثل رمد و ظفره و ودقه و بعضی خاص بقرنیه مثل بیاض و کمنة المدة و بعضی خاص بعنبیه مثل زرقه و بعضی خاص بحدقه مثل اتساع و ضیق و نزول الماء و بعضی خاص بروح مثل خیالات و کوری و ضعف بصر و بعضی خاص برطوبات مثل جمود و زیادت انعقاد و امراض منسوبه بطبقهٔ ملتحمه و عارض بدان و غیر آن بعضی آنست که آنرا و پلک را عارض شود مثل انتفاخ

انچه از تب و قرب غشی باشد بازاله آن کوشند و بتقویت قلب پردازند و آنچه قریب بموت افتد لا علاج است و آنچه از خوردن ادویه سمیه و گزیدن کژدم و مار عارض شود تدبیر آن
در باب سموم خواهد آمد و تریاق فاروق در هر سم جامع النفع است و گویند که بیخ بادنجان بری نفع قائم مقام اوست و شخصی را که از خوردن سم الفار خدر دست و پا عارض شده بود
بمداومت شرب شیر گاو امر کردم و از آن نجات یافت و آنچه از سوء مزاج بارد واقع شود روغنهای گرم بر عضو و مبدأ اعصاب او بمالند و آب نیمگرم بریزند و ضمادها و طلاهای
حار استعمال کنند و عضو را آنچنان بمالند که سرخ شود و شستن عضو به بول گاو و خردل مجرب گفته اند و هر چه در علاج امراض عصبی بارد گذشت بعمل آرند و در خدر ضغطی و ورمی
و خراجی علاج ورم و خراج کنند بطوریکه در باب اورام خواهد آمد و آنچه از بستن عضو باشد ربط بگشایند پس بآهستگی بمالند و تدبیر مرض عصب و خلع و کسر در فصل آن مذکور گردد
بدان رجوع نمایند و آنچه از رسیدن نوک نشتر بعصب در فصد و یا از قطع عصب باشد علاج نپذیرد و در جلوس بر یک هیئت تغییر هیئت کنند و عضو را بآهستگی مائل نمایند
و بمالند و در خدر یبسی علاج امراض عصبی یابس بعمل آرند و آبزن حلوبنجان که در رعشه یبسی گذشت استعمال نمایند و صاحب خدر از خوردن برف حذر کند

اختلاج

یعنی جنبیدن اعضا و آن حرکت عضلانی غیر ارادی حادث در عضو ضعیف است از بدن مانند پلک و قلب و معده و طحال و غیر آن از اعضا که عضلات و آنچه متصل بآنهاست از اعضا و جلدی که ملتصق باو است نیز
حرکت کند و اختلاج در عضو بسیار رخو مانند دماغ و عضو بسیار صلب مثل استخوان بهم نرسد بسبب عدم استقرار ماده در اول و عدم نفوذ آن در ثانی و سبب اختلاج ریح غلیظ بخاری یا ریح انتفاخی است
و از این جهت دفعةً حادث شود و بزودی زائل گردد لیکن اگر سبب قوی بود بعد زوال باز عود کند یا با سکون تا زمانی طویل قرار گیرد و اکثر در ابدان و زمان بارد و مسنان و از خوردن اشیاء
سرد و غسل کردن بآب سرد عارض شود و از چیزهای گرم ساکن گردد و بیشتر ریح محدث اختلاج از ماده بارد رطب حاصل شود و گاهی از ماده حار رطب پیدا گردد و از ماده یابس کمتر باشد و گاهی عوارض
نفسانی مثل فرح و غم و خوف و غضب و غیره باعث اختلاج میشوند و این اسباب مذکوره را چنان مشخص نمایند که اگر در اختلاج کوتاهی ماده او و سرعت حرکت معلوم شود از ماده حار بود و الا از بارد و قاروره صاحب
این علت در اکثر مائی یا غلیظ عدیم الحرارة و نبض او بطی متفاوت بود و علامت صحت او احتداد قاروره و سرعت نبض است و اختلاج عام بدن منذر بسکته یا تشنج
یا کزاز بود و دوام اختلاج در عضلات شکم منذر بمالیخولیا و صرع و در روی منذر بلقوه باشد و در زیر شراسیف و پهلوها گاهی بر ورم حجاب سینه دلالت کند و ایضاً دوام او منذر
بفالج است لاسیما اگر در رانها یا در دستها یا در اصول گوش باشد و اختلاج لب زیرین گاهی مقدمه قی باشد و در ابتدای لقوه و صرع لازم بود

علاج اختلاج از ماده بارد

بپارچه درشت بمالند و روغن جوز طلا کنند و بکمادات مسخن مثل نمک و سبوس گندم و جاورس و زیره و زنجبیل و نانخواه و شبت و شونیز در صره بسته و یا آب بحر و یا آب نمک را
مثانه یا شیشه پر کرده تکمید کنند و روغنهای محلل چون روغن بابونه و خیری و قسط و فرفیون بمالند و ابتدا بروغن ضعیف کنند پس قوی استعمال نمایند و شیره بادیان
شیره انیسون شیره زیره سیاه عسل یا گلقند داخل کرده بیاشامند و اکثار عسل اکلاً و شرباً و کذا الطبیخ رازیانج نمایند و بخوردن گلقند عسلی و مربای زنجبیل و دیگر ادویه
کاسر ریاح مداومت کنند و بدلک و تغمیز و ریاضت لزوم نمایند و اگر از این تدابیر زائل نشود مسهل بلغم و حب اختلاج دهند و خوردن ایارج فیقرا مقوی بشحم حنظل در این جا صفتی
دارد و استفراغ با ایارج روفس نیز نافع است و بعد از آن مداومت تمریخ عضو با ادویه مسخنه کنند و جند بیدستر را بروغن زنبق تمریخا در دفع اختلاج خاصیتی است و روغن حکیم اکمل خان
و دیگر ضمادات محلله مذکوره در فالج و لقوه بکار برند و حب بچله و معجون آن و تریاق اربعه با شربت بادرنجبویه و یا بادیان استعمال نمایند و هرگاه دماغ خرگوش بماء العسل
بخورند اختلاج را نفع دهد و جالینوس در میامر نوشته که هرگاه اختلاج دوام کند بدن را بحمام متخلخل سازند و دلک بپارچه خشن کنند و روغن قسط و زنبق که در آن جند بیدستر
حل کرده باشند بمالند و سرکه کهنه که در آن پودینه و مرزنجوش پخته باشند بر بدن طلا نمایند و بعده بروغن نیمگرم و نمک دلک اعضا کنند و ماء الاصول بروغن انجیر
بیاشامند بعده استعمال قدری لوغاذیا او بالجمله اگر اختلاج دوام کند علاجش مثل علاج رعشه و لقوه و فالج کنند و باید که درین مرض تلطیف تدبیر نمایند و غذا نخودآب شوربای
گنجشک و کبوتر و امثال آن بمصالح گرم بدهند و از خوردن آب سرد و برف و شراب بسیار و منفخات و مبردات و اغذیه غلیظه و مکثفه مثل باقلا و کلم و امتلاء و تخمه و طعام
شب و آشامیدن آب در شب و رسیدن هوای سرد به بدن و غسل بآب سرد اجتناب کنند سویدی گوید که در اختلاج روغن گل نارنج و کذا رطبه مسلوق و مطیب بنبیت تا
پانزده روز خوردن یا انجره مسلوق و مطیب بروغن بادام غذا ساختن مجرب است و شرب طبیخ ایرسا و مداومت اکل کرنب مخلوط بروغن زنبق و یا قاقرحا

و حرارت ملمس و سرخی رنگ آن و در اکثر اسود و مائل بسیاهی بود مگر در بعضی که مزاج چشم او بارد بود پس حرکت او بطی و ملمس او بارد و عروق او تنگ و رنگ او در اکثر ازرق باشد
و بر رطوبت او نرمی ملمس و کثرت رطوبت او دلالت کند و در اکثر جاحظ باشد مگر در بعضی که مزاج چشم آن یابس باشد ملمس او یابس و عدم سیلان رطوبت و در اکثر غائر و کوچک بود
و بدانند که درین صناعت لازم نیست که چشم همه آدمیان بغایت صحت گردانیده شود زیرا که امزجه و ترکیب در مردم مختلف اند و جز این نیست که قبول کند هر واحد از ایشان صحتی
که بدان لائق باشد و همچنین لازم نیست که چشم در جمیع انسان شبیه بیکدیگر باشد بهر آنکه قوتها و مزاجها مختلف اند بحسب آن پس ممکن است که چشم هر سن لائق آن سن باشد و چشم
در صحت خود یا بصحت تامه فاضله باشد و دران احتیاج بتغیر چیزی نیست و احتراز از جمیع امور موذی چشم دران کفایت باشد و یا صحت او چنان نباشد بلکه کم از غایت بود و این
یا بسبب سوء مزاج و ضعف بنیه آن باشد و یا بسبب آنکه مهیا بدان بود اما تدبیر صحت در اشخاص ذی المزاج و بنیه احتیاج دران بسه امر باشد یکی اماله سبب فاعل برای این صحت
و این بتعدیل مزاج و ترکیب بود دوم تقویت جمیع قوای عین سوم تنقیه چشم از فضول اما تعدیل امزجه خارج از اعتدال بضد آن باشد و هر مزاج که اراده تعدیل آن کنند
یا جبلی باشد پس تعدیل آن بسیار دشوار بود و در مدت مدید تمام شود و هر کسی که این حاصل شود باید که دران بادویه بسیار ضعیف ابتدا کنند بعده در تقویت آن ادویه ازدیاد کنند
بغیر سختی تدریج نمایند و هر گاه انحراف در تاثیر ادویه دریابند از ان قصر نمایند و راحت دهند و بتضعیف تر عود کنند این همه مع تعهد تنقیه باشد و اما اگر مزاجی که اراده تعدیل آن کنند
مزاج حادث باشد تعدیل آن سهل تر باشد لیکن مع ذلک مختلف بود چه تسخین در ابتدای امر آسان بود و اگر امر طول کند دشوار گردد و اما تبرید در ابتدا دشوار تر بود و در آخر امر با
و اما در ترطیب و تجفیف خطر متقارب بود و ترطیب عسر تر باشد و اما تقویت قوای عین احتیاج دران بدو امر بود یکی اصلاح ماکول و مشروب باین چنان کنند که از ان خون معتدل القوام
متین و ارواح روشن صاف پیدا شود و این امر تمام میشود بآنکه صالح الجوهر بود و مستعمل شود بنحوی که سزاوار است نه کم چندانکه از فرط جوع خون تیز و کم گردد و نه بسیار که آن فاسد گردد
و بعد تناول آن حرکت سخت و خاصه جماع نکند و ایضا خواب نکند مگر بعد انحدار او و کثرت شرب آب بعد آن هضم را خراب کند و تکثیر ابخره نماید و اما در شراب تا قرب انحدار غذا تاخیر کنند
و بقدح کوچک بخورد و بهتر شراب درین رقیق خوشبوی ریحانی خوش مزه باشد و تا حد سکر استعمال نکند بلکه تا ابتدای نشو مع تنقل بچیزی که مانع ابخره و مقوی معده باشد مثل نبق
و زعرور و گلقند و جوارش اترج دوم استعمال مقویات چشم از تصرفات و اکحال و قطورات اما التصرفات مثل اکثار رویت اشیای سبز و آسمانی جونی است و تعدیل ریاضت حتی
بقراءت خط دقیق گاهگاهی و کذلک نظر در اشیای جمیله و اما اکحال و قطورات افضل دران ادخال ادویه مقوی است که دران تجفیف قلیل و تحلیل و قبض لطیف و تنقیه باشد مثل سرمه
و توتیا مربی و انار شیرین که از ان پرده سازند و آب آن معروف است و کذلک اثمد است اکتحال بخصوص خاصه در انجا که رطوبت رقیق باشد و اما تنقیه چشم از فضول دران
احتیاج به تنقیه بدن و سر و معده بود و ریاضت اطراف در جذب فضول از چشم و تحلیل آن نافع است و این مثل مشی آهسته بود و اگر آن بمکون سر و نواحی آن باشد
افضل بود مثل ریاضتی که انسان دران پای خود در القوت و عجلت حرکت دهد و بعد از ان از منع تصعد ابخره چاره نباشد و در اکثر امر این تصعد از معده بود و انچه دران نفع کند
بعد الطعام تناول قسب و زیتون خام کم نمک است و همچنین کشنیز خشک بشکر و نبق نیکو است و کذلک زعرور و لابد است از اجتناب فواکه و بقول مثل کدو و خیار و ثوم و بصل و شفتالو و جوز بادنجان
و احتراز از امتلا و تخمه و فساد هضم و تعهد تلیین طبیعت ضرور است زیرا که قبض طبع شدید الضرر بچشم است لهذا اسهال اگر مفرط نگردد چشم را بسیار نفع کند و اما تدبیر
صحتی که مهیا بحدوث سوء مزاج یا فساد بنیه و مستعد بدان باشد و در اکثر امر این استعداد بسبب خلل حادث در عضو مشارک چشم بود و اولی اعضا بدین سر است و اکثر این وقتی باشد
که امتلا بدان حادث شود و این تمام میشود بسه امر یکی تنقیه آن عضو و این چنان باشد که از ان استفراغ مواد زائد کرده شود یا بانفراده اگر امتلا خاص بدان باشد و یا
مع استفراغ همه بدن اگر امتلا عام بود دوم تقویت چشم تا مواد مندفعه آن عضو قبول نکند سوم بند کردن راه میان هر دو و این راه گاهی از داخل بود چنانچه مشارکت
میان چشم و دماغ از طریق حجب داخلی باشد و بند کردن این دشوار بود و افضل اشیا دران نوشیدن شربت خشخاش با پوست آنست که همراه نخته طبیخ او را بشکر یا عسل بحسب
اختلاف ماده در حرارت و برودت آن بقوام آورده باشند و گاهی این راه مشارکت میان چشم و سر از طریق سمحاق باشد و بند کردن این آسان بود بسبب سهولت وصول
ادویه بدان از خارج چنانچه آن ادویه اطلیه اضمده باشد که بر پیشانی و پلک نهند و دران قبض و تقویت یا با برودت و یا با حرارت باشد بحسب مواد و آب [illegible]
و همچنین آب عوسج و آب بارتنگ و آب حی العالم و آب برگ بهی و آب برگ سیب و آب عصی الراعی هر کدام ازینها که باشد مفرد یا با اقاقیا و زعفران و گاهی تضمید جبهه بثقل
این آبها یا بسفرجل کوفته یا بسیب کوفته میکنند و گاهی دران فوفل و اندک زعفران اضافه می نمایند و پوست خربزه ضماد نیکو برای مواد حار است و بکلی از دوا اقاقیا

و جساء و حکه و توثه و بعضی بدان و بطبقهٔ قرنیه افتد مثل سبل و ظفره و بعضی آنرا لحمهٔ موق را عارض شود مثل دمعه و بعضی بدان و بپلک و قرنیه هر سه افتد مثل لحم زائد و دبیله و بعضی از آن عام بجمیع اجزای او باشد مثل تفرق اتصال و اما امراض منسوبه بطبقهٔ قرنیه عارض آن و بغیر آن بعضی آنست که آنرا و طبقهٔ ملتحمه را عارض شود مثل شق و بعضی بدان و بپلک و ملتحمه افتد و از این بعضی آنست که اجفان را نیز منسوب است باسمای آن مثل قروح و بثور و یا بغیر اسمای آن مثل دبیله و بعضی آنست که بغیر آن منسوب نباشد و اگرچه اجفان غیر آنرا عارض شود مثل سرطان و حفر و رطوبت و تشنج و از امراض چشم بعضی ظاهری اند مثل رمد و بعضی باطنی سهل التعرف مثل احوال روح باصره در زیادتی غلظ و رقت او و مانند آن و بعضی باطنی عسر التعرف اند مثل آفاتی که در رطوبات حادث شوند و بعضی باطنی بتخمین ضعیف شناخته میشوند همچون آفاتی که در طبقات داخلی یا عصب نوری از سوء مزاج و مانند آن حادث گردند و امراض چشم صعب اند بسبب شرافت عضو و کثرت ارواح و قوت حس او و بیشتر عسر التشخیص پس بدون تشخیص آنکه مرض اصلی است یا شرکی و در طبقات است یا در رطوبات یا در عصبهٔ مجوفه جرأت بعلاج نکنند و طریق تشخیص بعد آنکه شناخت امراض چشم از نه وجه کنند یعنی از کمیت او در خفت و ثقل و از ملمس او و حرکت او و عروق او و رنگ او و مقدار او در عظم و صغر و فعل خاص او یعنی بینائی و حال چیزیکه از آن سائل شود و حال انفعالات او پس اگر شخصی شکایت مرض چشم نماید اول دریافت کنند که مرض ساذج است یا مادی چنانچه سوال کنند که در چشم سبکی معلوم میشود یا گرانی و از چشم چرک بر می آید یا نه پس اگر سبکی چشم و عدم خروج چرک بگوید مرض ساذج باشد درینصورت ببینند اگر ملمس چشم گرم و حرکت او خفیف و سریع و رگهای او غلیظ و فراخ و قصور ادراک شئی بعید و انتفاع از سردی و تضرر از گرمی باشد مرض حار ساذج بود و اگر ملمس سرد و حرکت ثقیل و عروق دقیق خفی و انتفاع از گرمی و تضرر از سردی باشد مرض بارد ساذج بود و اگر ملمس صلب و حرکت خفیف و عروق خالی و چشم کوچک و خشک و نفع از تری و ضرر از خشکی باشد مرض یابس ساذج بود و اگر ملمس نرم و حرکت ثقیل و چشم بزرگ و حسن ادراک شئی بعید بنسبت بقریب و چرک بسیار و انتفاع از خشکی و تضرر از تری باشد مرض رطب ساذج بود و اگر مریض در جواب اول گرانی چشم و خروج چرک بیان کند مرض مادی باشد پس اگر حرارت ملمس و سرخی چشم و خروج اشک و انتفاخ و درد و عروق و ضربان صدغین و باهم چسپیدن پلک بود مرض دموی باشد و اگر با وجود گرمی ملمس سرخی مائل بزردی و اشک قلیل گرم حاد و نخس و التهاب و قلت التصاق جفن بود مرض صفراوی باشد و اگر برودت ملمس و سرخی خفیف مائل بسفیدی و گرانی شدید و التزاق پلک و چرک بسیار و تهیج و اشک بود مرض بلغمی باشد و اگر ثقل با تیرگی رنگ و قلت التصاق پلک و دیگر آثار مرض یابس ساذج بود مرض سوداوی باشد بعده بصورت تحقق قسمی از اقسام مذکوره ببینند اگر با مرض چشم بعض دلائل آفات دماغ مثل صداع و ثقل سر و غیره نیز شریک باشد مرض شرکی دماغی بود پس اگر مشارکت بواسطهٔ حجب داخل قحف باشد ابتدای وجع و الم و تمدد از عمق و غور چشم محسوس شود و قلت انتفاخ اجفان بود و درینصورت اگر با وی کثرت عطسه و دغدغهٔ بینی و خارش چشم و خشکی بینی بود بر مادهٔ حار و اگر آنچه سیلان یابد غلیظ بارد بود بر مادهٔ بارد دلالت کند و این مشارکت بسبب سوء مزاج ساذج کمتر افتد و اگر مشارکت با حجاب خارج قحف باشد و از آن ماده بچشم متوجه بود ابتدای تمدد از پیشانی احساس نماید و ضربان عروق خارج سر ظاهر گردد و مضرت و انتفاخ قریب پلک بیشتر باشد و با سرخی چشم و دردی و گرمی سر و پیشانی و پری رگهای خارج سر بود و اگر اختلاف احوال چشم باختلاف حال خلا و امتلاء معده یافته شود و با تهوع و کرب معده بود و حال آفت معده در اشتها و هضم از پیشتر ظاهر گردد مرض شرکی معدی باشد و اگر غلبهٔ ماده در جمیع بدن و انقطاع استفراغات معتاده و ثقل بدن معلوم گردد مرض چشم بمشارکت تمام بدن باشد و اگر فساد در رنگ آن تبدیل نماید بمشارکت اعضاء هضم باشد و اما طریق معرفت امراض ترکیبی و تفرق اتصال و اورام در فصول علیحده مذکور خواهد شد اکنون تدبیر حفظ چشم که در حالت صحت و مرض چشم رعایت آن واجبست بقلم می آید و بعد از آن علاج کلی امراض عین مسطور گردد

تدبیر حفظ عین

بر حافظ صحت چشم و خصوص آنکه چشم او ضعیف و مستعد آفات و امراض باشد واجبست که از جمیع مضرات بصر احتراز نماید و اشیای نافع عین اختیار کند و هر دو جدا جدا مسطور گردد و اما کیفیت حفظ صحت چشم موقوفست بر معرفت مزاج آن و مزاج خاص آن تابع مزاج دماغ بود در اکثر زیرا که اکثر اجزای آن دماغیست و اگرچه در آن عروق و شرائین بیشتر از استحقاق مقدار اوست و لهذا مزاج خاص آن حار رطب در اکثر باشد بسبب کثرت خون و روح در او و وردهٔ شرائین ما تحت آن بهر آنکه فعل خاص او بکثرت حرکت تمام شود و حرکت بخفت محلل است اعانت کند در اصل خلقت برطوبت مزاج و حار بهر آن ساخته شد که حاجت او بحرکت بیشتر است و دلالت میکند بر حرارت مزاج او سرعت حرکت ذاتی او

مثل جراحات و آورام ست پس علاج این هر چهار مقابل مرض باید یعنی تبدیل مزاج و استفراغ ماده و دران تدبیر اورام نیز داخل ست و اصلاح هیئت و آدمال و الحام و تدبیر اورام و هر واحد مسطور گردد اکنون بدانکه قانون واجب در علاج امراض چشم صرف عنایت ست با صلاح مزاج دماغ و تنقیه و استفراغ مواد منصبه بچشم از دماغ و یا از دیگر اعضا بفصد و حجامت و اسهال و تقلیل غذا و تلطیف و اصلاح آن و تناول غذای مولد اخلاط محموده و اجتناب از جمله مبخر و بدگوار و تقویت چشم باضمده و اطلیه و تبدیل مزاج عارض آن و هرگاه همراه بیماری چشم صداع باشد ابتدا بعلاج صداع مع صرف عنایت بطرف حال چشم باید نمود و بدانند که سوء مزاج چشم یا حاصل باشد و یا متوقع و علاج ثانی تقدم بالحفظ بمنع سبب اوست مثل استفراغ عند غلبه مواد و تطفیه عند ثوران اخلاط و علاج اول اگر حصول او تمام شده باشد و استقرار یافته بالضد بود علی الاطلاق و اگر چنان نباشد بلکه در اول حصول باشد در علاجش احتیاج بهر دو امر افتد اما التقدم بالحفظ بنا بر انکه خواهد بود و اما علاج بالضد بهر آنکه موجود ست و هر سوء مزاج یا ساذج باشد یا مادی اما ساذج او پس بضد او سبب المتناول و موضعیه کفایت باشد و اودیه مبدله و غیره که در چشم استعمال نمایند در اقوال شیخ و جرجانی مسطور گردد حسب ضد مزاج غریب استعمال نمایند و در اغذ و اشربه نیز حسب سبب همین رعایت مرعی دارند و اما در مادی ازاله ماده لابدست یا از همه بدن و یا از دماغ و یا از نفس چشم اگر عضوی مواد خود بسوی آن فرستد بعد و گاه استفراغ تنها کفایت کند و گاهی احتیاج بتعدیل بعد آن افتد **و استفراغ بدن** گاهی بفصد و نحو آن و بحجامت بود و گاهی باسهال و گاهی بقی و گاهی بادرار و بتعریق و باین هر دو نادر باشد **اما فصد** وقتی کشاده شود که در خون کمی نباشد و دران از دو امر حذر کنند یکی هیجان مواد حار هر گاه غالب باشد بسبب نقصان رطوبت خون دوم خام شدن مواد بارد بنقصان حرارت و آنچه قائم مقام فصد ست رعاف و خروج خون حیض و نفاس و خروج آن از افواه عروق بود و رعاف خارج میکند مواد را از موضع قریب از چشم فلهذا در اماله آن بسوی خلاف جهت چشم نفع نمیکند و خون حیض و نفاس و عروق مقعد چنین نیست و فصد صافن قریب بنفع خروج حیض ست و فصد باسلیق برای جذب ماده بسوی اسفل باعتدال و فصد سر و برای استفراغ خون از اعالی بدن و فصد عروق گوشه چشم بغشاوه و دمعه و رمد مزمن و صداع و تنقیه نفع میکند و فصد رگ پیشانی برای ثقل سر و امتلای چشم نافع و گویند رگهائی که برای امراض چشم میکشایند و لا قیفال ست پس عروق نواحی سر لیکن عروق پیش سر در نقل از موضع انفع بود و عروق پس سر در جذب مفید تر باشد و گویند که اگر مرض در چشم باشد و قوت مساعد بود پس سزاوار آنست که فصد قیفال کنند و اگر یافته نشود حبل الذراع و اگر این هم یافته نشود اکحل و اگر آن نیز یافته نشود باسلیق کشایند بشرطیکه در خون کثرت و قوت قوی باشد و استاد رحمه الله عنه از مان مرض امر باخراج خون از رگ پیشانی و رگ ماقین میفرمودند **و اما حجامت** جالینوس گوید که خلقی کثیر از علل مزمنه عین بتنقیه از استعمال حجامت بر قفا صحت یافته اند و حجامت ساقین جذب مواد بسوی اسفل بقوت نماید و ابتدای امراض چشم را نفع دهد و حجامت نقره جذب ماده بسوی مؤخر سر کند فلهذا چشم را بسیار نافع ست و لیکن چون در انجا امتلای بدنی نباشد که باوی خوف تصعد ماده بسوی سر بود **و اما اسهال** گاهی بشربه ها بود و گاهی باحتقان و این در فرود آوردن مواد نافع ترست و اثارت مواد از دماغ و تسهیل او بسوی چشم کمتر کند و لهذا گویند که حقنه بجمیع امراض مادی چشم نافع ست و موافق ترین مسهلات مستعمله در امراض چشم هلیله ست زیرا که آن با وجود استفراغ او تقویت معده و منع تصعد مواد کند لیکن بسبب یبوست و خشونت خود ضرر بمواد حار نماید پس محتاج اصلاح بود بچیزی که دران لینت باشد با وجود موافقت در اسهال مثل بنفشه لیکن اسهال بنفشه بتلیین و ازلاق ست و اسهال هلیله بعصر پس اگر مساوات باشد یا عمل هلیله مقدم بود منع یا بطلان ازلاق گردد و درین صورت از تکثیر مقدار بنفشه چاره نباشد تا در فعل سابق تر باشد و چون هر دو ضعیف العمل اند لابدست از تقویت و تحریک مثل سقمونیا و اندک از ان کفایت کند و بسبب حدت او محتاج باصلاح خود بکتیرا و رب السوس باشد و از انکه مواد چشم بلکه دماغ اگرچه حار باشد خالی از بلغم مخالط نبود تربد موافق باشد لیکن بسبب ضعف او گاهی تقویت بزنجبیل نمایند اگر خوف از حرارت نباشد و اگر خوف در مخرج باشد مقل ازرق نیکوست و اگر مواد مائل بغلظ باشد معدک ایارج فیقرا افزایند که آن از اعالی فرود آرد و اگر بیشتر غلیظ باشد حب ایارج جید بود و گاهی نوبت بایارج لوغاذیا یا حب قوقایا رسد و این هنگام شدت غلظ مواد بود و اگر مواد حار رقیق باشد آب انار بشحم او افشرده با هلیله و شکر نیکوست و گاهی تربد و محموده افزوده میشود و همچنین این نقوع آلو بخارا و عناب و آلو بالو و مشمش هر واحد بست دانه سنا و گل بنفشه و هلیله زرد و خطمی هر واحد سه درم با شکر استعمال نمایند و گاهی قوی میکنند بده درم فلوس خیار شنبر و اندک روغن بادام شیرین و گاهی احتیاج بمطبوخ فواکه افتد و گاهی عوض مشمش سپستان کنند و گاهی ریوند نیم درم و سقمونیا ربع درم افزایند و گاهی ماده بسوداویت بود و پس در مطبوخ سه درم افتیمون و سه درم بسفایج زیاده کنند و تقویت بنصف درم حجر ارمنی نمایند و اما نقوعات مستعمله برای تبرید و تلیین طبیعت پس از نقوع مقوی هلیله حذف کنند و ایضا گل بنفشه

وفوفل هر واحد ربع درم پست جوز مثقالی بزرقطونا یکدرم با آب آس سرشته بر پارچه مالیده استعمال کنند دیگر غبار آسیا دو جزو اقاقیا دقاق کندر هر واحد یک جزو
مر نیم جزو افیون ربع جزو بسفیدی بیضه سرشته استعمال نمایند ضماد جید برای مواد بارد کبریت بورق هر واحد نیم درم کندر یک دانگ با آب برگ زیتون سرشته استعمال کنند
دیگر کبریت زرد دو چندان بورق مر و کندر و زعفران هر واحد نیم وزن کبریت با آب مورد سرشته استعمال کنند و گاهی تسدید طریق مواد بربط شریان صدغ یا بداغ او و مانند آن
میکنند و گاهی استغنا از سد طریق با ماله مواد بسوی غیر جهت چشم می نمایند و این بمثل فصد صافن یا حجامت ساقین و استعمال حقنها و مانند آن بود

ذکر مضرات بصر

وآن غبار و دخان و هوای بسیار گرم و سرد و باد سموم ست و جمیع مجففات مثل جماع کثیر و نمک بسیار و طول نظر بسوی چیزهای براق و روشن و سفید مفرط مثل
برق و سیف درخشنده و آفتاب سیما در حالت کسوف و برف و دوام نظر بطرف یکچیز و قرائت خطوط دقیق بافراط و همچنین نظر بدیگر اعمال دقیق و فرط انکباب و کثرت گریه
و حزن شدید و هم و غضب و رعب و کتابت میان عصر و مغرب و بعد فصد و کثرت مسکرات و امتلای طعام و شراب و خواب کردن بر امتلا و طعام شب و خفتن بالپشت زمانی طویل
و خصوصا زیر آسمان و تمامی اغذیه و اشربه غلیظه دیر گوار و جمیع مبخرات خواه بارد مثل شیره باقلا و لوبیا یا حار مثل سیر و پیاز و مکدر عین مثل کرنب و عدس و بادنجان و اشیای
حریفه مثل گندنا و جرجیر و حندقوقی و خردل و شونیز و نانخواه و دیگر ادویه مفرده مضر عین و آن یا مخدرات ست مثل کاهو و افیون مگر عند شدت وجع و یا آنچه کیفیت
غالب انتشه باشد مثل سرکه و یا آنچه صورتا و مخالف جوهر قوی و ارواح باشند مثل هیش و زرنیخ و بلادر و ادویه مرطب نیز مضر چشم ست در جمیع احوال زیرا که مزاج چشم
رطب ست در اصل خلقت و کذا اغذیه مالحه و اشیای لذاعه و حریفه و عفصه و حامضه و شدید التبرید مجمد قوت و شدید التسخین محلل آن و آنچه موذی فم معده یا مضعف
دماغ باشد و سرکه و سیب ترش و بادروج و شبت و خرما و لحم بقر و گوشت خشک و کمسو و جمیع لحوم غلیظ و زیتون رسیده ناموافق ست و کثرت استفراغات مثل فصد
و خصوصا حجامت متوالی و کثرت مسهلات قویه و فساد طعام در معده و سوء ترتیب تناول طعام چنانکه بهضم او فاسد گردد و بخار از آن بسیار خیزد و جمله قابضات
مانند قلیها و گوشت بریان از لحوم طیور وغیره و مولدات خون کدر از اشیای مالحه و حریفه وغیره مثل شراب کدر و غلیظ و کثرت خواب و بیداری طویل و استعمال مفرط
و قی کردن اگرچه از جهت تنقیه معده نفع میکند لیکن از جهت تحریک مواد دماغ و دفع او بسوی چشم مضرت دارد پس اگر ضرورت قی افتد بعد طعام و با آهستگی استعمال کنند

ذکر اشیای نافعه

حافظ قوت چشم و آن غوطه زدن در آب صافی شیرین و کشادن چشم اندر آنست و جوانان را در آب سرد و پیران را در آب گرم و خوردن غذاهای لطیف بمقدار معتدل که
باعث تولد خون صالح باشد و اکثار تناول شلجم و استعمال ادویه مقوی مجفف باعتدال و کذلک آنچه در آن جلا و تحلیل باشد و کحلهای مقوی بصر مثل سرمه و سنگ بصری مربی با آب مرزنجوش
و آب بادیان تازه و آب غوره و دوام اکتحال با آب بادیان یا سرمه آب بادیان سوده عجیب و عظیم النفع ست و برود رمان نیز عجیب و اکتحال بخاکستر کبوتر و انزروت و شب و زعفران و مشک چشم را تقویت
و صحت او را نگاه دارد و منع از قبول نوازل نماید و اکتحال عقیق بمیل طلا در ماهی دو نوبت باعث امن از جمیع اوجاع و امراض چشم ست و ریختن آب نیم گرم بر سر و تدهین سر
بروغن بنفشه و کدو و بادام و اکتحال بکحل روشنائی و کحل الجواهر نیز مقوی بصر ست بقول طبری و رازی و اطبای هند اکتحال خولان در هر هفته یکبار حفظ صحت چشم بتحلیل فضول
غلطی نماید و اکتحال مرقشیشا و بسد و شادنج مغسول و سرطان بحری سوخته مغسول و سنبل الطیب و ساذج هندی و تقطیر آب باران که در آن هفت روز بادیان ترکرده باشند
در چشم هر واحد حافظ صحت عین مقوی آنست و همچنین اکتحال بشهد هر شب و بمروارید و مرجان و اقلیمیای ذهبی و زعفران و حضض و شکر و ابریشم محرق و ماميران [illegible] و برود صبر
والیضا بوییدن مشک و سیر و عنبر در گرما و نظر بسوی زمرد و سنگ سبج و هر چیز سبز و کشیدن میل طلا هر وقت در چشم و گویند که دارچینی و کندر و بلیله و قرنفل کحلا و شربا نافع ست و خوردن اطریفلات
و معاجین مناسبه و بدن شهای جمیله و استفراغات معتدله و تنقیه دماغ و تقویت آن و منع ابخره نافع چشم ست و گویند که خوردن دارچینی و فلفل سیاه و زعفران و بادیان با اندکی نمک اندرانی و کذلک مغز بادام
با نبات و جمیع مغزیات و سفوف بادیان و اصل السوس و شکر و مداومت اهلیله مربی و آمله مربی و برگ تنبول حافظ صحت چشم ست و اطریفل صغیر قوی النفع ست در حفظ صحت آن و دوام تلیین طبیعت نافع چشم

علاج کلی امراض عین

اگرچه بیماریهای چشم بسیار ست و دمیاطی تا پنج هزار مرض او شمار کرده لیکن جمله منحصر در چهار جنس یعنی مرض مزاجی ساذج و مادی و مرض ترکیبی چون سبل و جحوظ و تفرق اتصال

وخطمی وخون فراخ وبعضی منضجات مثل عروق وآب حلبه وزعفران ومفتح وخصوصاً نان دران ترکرده وبعضی محللات مثل انزروت وآب بادیان وبعضی مخدرات مثل عصاره
لفاح وخشخاش وافیون جرجانی گوید که جملهٔ ادویهٔ چشم هفت جنس ست یکی ادویهٔ قابض واین دو نوع ست نوعی آنچه قبض او معتدل تر باشد مثل گلسرخ وعصارهٔ او
وعصارهٔ لحیة التیس وماميثا وسنبل الطیب وزعفران وسادج هندی واین آنجا بکار آید که از چشم درد ماده آب کمتر آید ونوع دیگر آنچه قوت قبض او قوی تر باشد وآن اقلیمیا ست
وآب غوره وعصارهٔ سماق وعصارهٔ مازو وخام وقشار کندر وگلنار ومانند آن واین نوع آنجا بکار آید که اجزای چشم درست وقوی تر وقوت بصر تیزتر باشد وخواهند که
آب رفتن از چشم باز ایستد **دوم** ادویهٔ منضج ومحلل چون آب حلبه وحضض هندی وبیرزد وانزروت واکلیل الملک وجندبیدستر وکندر وزعفران ومر مکی اما قوت تحلیل مر
از همه زیاده است وزعفران با قبضی که در وی ست منضج وملین ست وکندر همچنین منضج وسخن ست واین ادویه در علاج اورام وبثور وقروح چشم وبرای تحلیل رطوبات
غلیظ وریم پس قرنیه بکار آید **سوم** ادویهٔ مخدره چون لفاح وافیون وخشخاش واین بالضرورت قوی در وجع شدید وحرارت وسوزش عظیم بکار برند **چهارم** ادویهٔ
مسدد منافذ کشاده ومغری واین دو نوع بود نوعی خشک وارضی وآن اقلیمیا وسفیداب وتوتیای مغسول وارزیز سوخته وگل شاموس ونشاسته است واین ادویه لحم
زائد را کمتر کنند ووسعه را مسدود خصوصاً اگر در چشم قرحه وبثره باشد لیکن بعد از استفراغ بکار برند واگر در قرحهٔ قرنیه قبل استفراغ بضرورت استعمال کنند جائز باشد ونوع دیگر
ترم لزج وتر ولطافت باین چنین ادویه برای چهار غرض ست اولاً آنکه سوزنده نیست وثانیاً آنکه هنگام احتیاج بطول بقای دوا در چشم ومنع سیلان آن ادویهٔ لزج چون
کتیرا وصمغ ونشاسته با دیگر ادویه بیامیزند وثالثاً آنکه برای دفع اذیت چشم از ملاقات ادویهٔ حجری وارضی خصوصاً در حالت درد ادویهٔ نرم با وی آمیزند ورابعاً آنکه برای
رفع خشونت ولذع متولد از مادهٔ حار وحاد ادویهٔ نرم ولطیف چون شیر زنان وسفیدهٔ بیضهٔ مرغ بیامیزند **پنجم** ادویهٔ کشایندهٔ منافذ وآن دو نوع ست یکی چون
مرج ودارچینی وفرفیون وحلتیت وسکبینج واین نوع آنجا بکار آید که اثر ادویهٔ منضج ومحلل پس طبقهٔ قرنیه نرسد واز آمیختن این ادویه بسبب تفتیح منفذ با قوت ادویهٔ
مذکوره بخوبی برسد ودیگر ادویهٔ سخت گرم ومولد خشونت واین نوع نزول الماء را باز دارد **ششم** ادویهٔ زدایند واین نیز دو نوع ست اول زدایندهٔ چرک قرحه
چون اقلیمیا وکندر وصبر ومانند آن ونوع ثانی زدایندهٔ سبل وجرب وظفره ومانند آن چون نوشادر وقلقطار وتوبال مس ومس سوخته **هفتم** ادویهٔ معفن که محرق
وخشن ست چون زرنیخ وزنگار واین طرفه صلب وجرب مزمن وخشک ریشه را بزداید **گیلانی** گوید که در ادویهٔ چشم رعایت چند امور نماید **اول** اختیار جوهر دوا
زیرا که در علاج چشم بسبب رقت وکثرت ارواح وقوت حس او ادویهٔ مخالف طبیعت مثل بیش جائز نیست ونه آنچه دران کیفیت غالب باشد مثل حریف وبسیار تر
واشیای لذاعه وآنچه شدید القوت بود وبهر آنکه شدید التبرید اجماد قوت چشم کند وشدید الحرارت تحلیل قوت او نماید **وثانی** اختیار کیفیت دوا واین بعد معرفت نوع
مرض وجنس معالجه حار ببارد وبارد بحار کنند وبالجمله علاج تمام میشود بضد **وثالث** اختیار مقدار دوا پس هر دوائیکه آن انفع در غرض باشد تکثیر مقدار آن اولی
از دوائی که نیست چنین وهمچنین هر دوائی که قوت آن ضعیفتر باشد تکثیر آن اسلم ست از دوای بسیار قوی در امراض جفن تکثیر کحل اولی از آنست که در امراض مقله
بسبب غلظ جرم جفن وتحلت شرفا **ورابع** اختیار کیفیت دوا در درجهٔ او در حرارت وبرودت او وغیر آن واین نوع وآنچه قبل اوست موقوف ست بر معرفت طبیعت
چشم ومقدار مرض او وبر جنس وسن وعادت وفصل وبلد وصناعت وسحنه **اما** طبیعت چشم متضمن بر امور اربعه یعنی مزاج وخلقت ووضع وقوت اوست اما مزاج چشم
بهر آنکه چون مزاج صحی ومرضی معلوم کردند از ان مقدار خروج او از مزاج خاص او دریافت گردد پس اختیار کنند از ادویه آنچه مقدار او وقوت او وافی برد کردن بسوی مزاج
طبیعی باشد واما خلقت چشم بهر آنکه در جرم مقله افضیه ست که دفع بسوی آن ممکن بود یکی فضائی که در داخل اوست دوم فضائی که در داخل چشم ست سوم فضائیکه
در داخل بینی ست زیرا که اورا اینجا منفذ طبیعی ست فلهذا دفع فضول او سهل باشد وبدان سبب کفایت کند دران ادویهٔ قلیل المقدار که شدید القوت نباشد واما وضع
چشم مشتمل بموضع ومشارکت ست اما موضع چشم ظاهر ست که آن از معده وجگر بسیار بعید ست فلهذا اثر ادویه با وی از اینجا نمیرسد مگر بعد فرط ضعف قوت آن پس بحز
دوای شدید القوت دران تاثیر معتد به نکند فلهذا عمده در معالجات چشم ادویهٔ وضعیه است که بسهولت بسوی چشم میرسند پس واجب ست که قوت دوا بمقداری نباشد که
بر مقدار مرض چشم زیاده شود واما مشارکت چشم با عضای دیگر پس ما نند که چشم شدید المشارکت بدماغ ست وچرا نباشد که آن مثل جزو اوست بطریق نفوذ مواد از دماغ
بسوی آن فراخ ست وآن عصب نوری ست فلهذا واجب ست که ادویهٔ مانع نفوذ مواد از دماغ بسوی چشم قوی التقویت وقوی الردع باشند لیکن نه بحدیکه موجب شدت تمدد

وسنا و یا سنا تنها محذوف نمایند و همچنین در بین هنگام اشربه بارده ملینه مثل شربت آلو یا شربت بنفشه و یا شربت نیلوفر استعمال کنند و گاهی الفتائل ملینه و مسهله و حقنها احتیاج افتد
صفت فتیله شکر سقوم با اندکی نمک و بورق و قوی تر ازین آنست که سنا و گل بنفشه هر واحد ربع درم سقمونیا اندکی بیفزایند حقنه خفیفه ماء الشعیر شصت درم آب چقندر
ده درم فلوس خیار شنبر ده درم روغن کنجد و شکر هر واحد پانزده درم **واما قی** اگرچه نفع میکند بسبب تنقیه مواد لیکن شدید المضرت ست بسبب تهیج و تحریک آن **و اما**
ادرار و تعریق در غالب امر احتیاج بدان وقتی باشد که مائیت بر چشم مع انتشار آن در بدن غالب باشد **و استفراغ دماغ** بعد تنقیه عام بمسهلات بمثل حب ایلیه
وارسال علق بر صدغین در مواد حار و حب ایارج و شبیارات و اطریفلات و مانند آن در مواد بارده و مرکب بود و با دویه که استفراغ آن از خارج کنند مثل ادویه مستعمله در [illegible]
چون سعوطات و عطوسات **و استفراغ چشم** یا بر سبیل صرف ماده از انست و یا بر سبیل تجلیب ماده ازان پس صرف ماده اولا از بدن بود اگر ممتلی باشد یعنی در صورت
امتلای ماده در همه بدن اول بحسب خلط غالب تنقیه عام کنند و پس ازان تنقیه خاص دماغ بمنقیات او و بعد آن تنقیه عضو خاص الخاص چشم نمایند بنقل ماده چشم و اماله و اخراج
او از راه بینی و یا از عروق قریب چشم مثل عرقین ماقین و اما بتجلیب ازان بادویه مدمعه یعنی اشک آور و محللات بود و گفته اند که جذب ماده باستعمال عطوسات و مدمعات و فصد
رگ گوشه چشم و پیشانی خصوص بعد تنقیه عام بدن و خاص دماغ و پس از سکون ماده از منقیات چشم ست و اصل بزرگ ست در علاج امراض مادی چشم اصلی باشند خواه
شرکی و ایضا میگویند که در امراض مادی هرگاه احتیاج بنقل مواد از چشم بعضو دیگر افتد و ماده در طریق انصباب بسوی چشم نباشد پس بهترین عضو یکه باوی نقل کنند
منخرین اند باستعمال عطوسات و نشوقات و تناول طعام و شراب کمتر و لطیف و اجتناب از اشیای بدگوار و بخار انگیز نیز از اقسام مستفرغات ماده چشم شمرده اند و هرگاه
ماده از عضو دیگر آید تدبیر و تنقیه عضو یکه ازان ماده بچشم می آید از واجبات ست **و بدانند** که اگر ماده چشم رطوبت غلیظ یا دمی باشد بعد تنقیه عام بمسهلات مناسبه
تنقیه دماغ بحب ایارج یا حب قوقایا نمایند و بعد ازان مابقی را از بالا فرو کشند و چشم را بآب حلبه و شیر تازه بشویند و بعد تنقیه ماده ادویه موافقه در چشم کشند و حمام نمایند
واگر ماده رطوبت رقیق مختلط با خون یا صفرا باشد بعد فصد مسهل دهند و پس ازان ماده را از سر فرو کشند پس علاج چشم کنند و علاج چشم بوجهی قبل از تنقیه جائز نیست لانه
انداختن دوا دران خاصه اگر دوای محلل باشد مگر دوای سهل عند الضرورت و در ماده دمی حمام و اشیای محلل مفید بود و اگر ماده دموی باشد فصد کفایت کند و باشد که باوجود
کشادن فصد بسبب کثرت غلظ خون و پری رگهای چشم ازان امتلای عروق بر حال خود باشد درین صورت استحمام نمودن و عقب آن طعام لطیف خوردن مفید ست
و تناول ایارج فیقرا و حب قوقایا سودمند و استعمال شیاف احمر لین و ضمادات محلل خون غلیظ را رقیق کند و کذا خوردن قدری شراب صرف عقب حمام نافع گفته اند و قیل
که تنقیه و تدبیر صائب سود ندهد معلوم کنند که در چشم سوء مزاج ردی یا ماده خبیثه کثیفه در طبقات مستکن ست که غذای عین فاسد میکند و یا آنکه دماغ ضعیف ست و ازان
نزله بسوی چشم متوجه میشود و ازینجاست که گفته اند گاه باشد که بدون آنکه ورم در چشم ظاهر باشد بواسطه دوام نزول ماده بچشم ضعف علاج ظاهر نشود پس اگر ماده
از حجاب خارج قحف دماغ آید درین صورت کشادن رگهای سر و بریدن شرائین صدغ و نهادن داغ بران مناسب ست و حجامت نقره و ارسال علق بر جبهه نیز قریب بنفع
اوست و تضمید با ضمده مقویه رادعه بر جبهه مفید و از جمله روادع پوست خربزه است برای ماده حار و قلقدیس از برای ماده بارد و اگر ماده از داخل قحف آید درین حالت
تنقیه دماغ بفصد و اسهال و دیگر تدابیر منقیه دماغ باید کرد و هرچه در سبل گفته شود مفید بود **ایلاقی** وغیره می نویسند که اسباب امراض مادی عین هفت گونه است
یکی ضعف مزاج چشم حتی که ماده نازله را بسوی خود از دماغ قبول کند دوم ضعف مزاج دماغ بقیاس مزاج معده و سائر احشا و قبول کردن آن بخار را که بسوی آن
از احشا متصاعد شود و قوت مزاج دماغ بقیاس مزاج چشم حتی که دماغ مواد را بسوی آن دفع کند سوم کثرت اخلاط ردیه در بدن چهارم ضعف قوت غاذیه چشم و عدم
امکان هضم غذای وارده بران و بسبب آن اجتماع مواد زائد دران پنجم وسعت منافذی که ازان اخلاط بچشم می آید پس مواد بسبب آن بیشتر جاری گردد ششم ضیق منافذیکه
ازان فضول از چشم خارج میشود پس باقی ماندن آن در چشم هفتم وضع چشم تحت دماغ و بدان سبب همواره نزول فضله غیر منهضم بسوی آن پس بر طبیب واجب ست
که تفحص این اسباب نماید و اول بمنع سبب مشغول گردد **شیخ** میفرماید که از ادویه چشم بعضی مبدلات مزاج اند اما مبردات مثل آب عنب الثعلب و آب عصی الراعی و آب کاکنج
و آب کاهو و گلاب و آب گلسرخ و لعاب اسبغول و سفیده بیضه مرغ ست و اما مسخنات مثل مشک و فلفل و وج و مامیران و مانند آن و اما مجففات مثل توتیا و سرمه
و اقلیمیا و بعضی ازان قابضات اند مثل شیاف مامیثا و صبر و فیلزهرج و گلسرخ و زعفران و بعضی ملینات مثل شیر و مغز بادام سوده و سفیده تخم مرغ و لعابات بهدانه

بخیسانند پس از خرقه صفیق صاف کنند و بعضی را در تصغیر اجزا این کفایت نمیکند بلکه با وجود خیسانیدن باز محتاج بساییدن باشند چنانچه در اشق و سکبینج عمل
می آید و آن ادویه چشم در آب غوره و آب بادیان و آب هلیله و آب سماق و آب مرزنجوش و آب باران چند بار خیسانیده و خشک کرده ساییدن قوت دوا زیاده میکند و از خاک
مشک قوت ادویه را بقعر چشم و در طبقات میرساند و ادویه جدا جدا ساییده بازوزن مطابق نسخه نموده آمیخته مجموع در صلایه باهستگی بسایند و از گرد و آفتاب
محفوظ دارند و در جمیع شیافات احتیاج بدوائی میشود که دران لغریه باشد تا ادویه جمع گردد و بعض آنها ببعض بچسپد و باید که آن مغریات نافع امراض باشند که
برای آنها این شیافات ساخته باشند و آن مثل نشاسته و صمغ عربی ست در شیافات رمد و مثل انزروت و سکبینج در شیافات بیاض و ملطفات آب و مانند آن و اولی
اوقات که دران ادویه چشم از شیافات و ذرورات و مانند آن بسازند فصل ربیع ست بسبب اعتدال هوا دران پس ادویه متشنج نخواهد شد چنانچه در سردی هوا
و نه تحلیل قوای آنها خواهد بود چنانکه در گرمی گرما لیکن اوائل ربیع بشیافات اولی ست تا قوای آنها قوت حرارت در مدت خشک شدن آنها تحلیل نشود فلهذا می باید که
تجفیف آنها در سایه کنند و اما ذرورات پس تاخیر آنها تا آخر ربیع جائز ست و دوائیکه در ابهای مذکوره پرورند در اخر ربیع بهتر باشد و باید که هر واحد از اکحال
و شیافات در ظرف علحده بدارند تا هر واحد از انها قوت یکدیگر اکتساب ننماید و بدان سبب قوت او ضعیف و باطل نگردد و همچنین حرارت مشک بمجاورت کافور
کم میشود و برودت کافور از مجاورت مشک قلت می پذیرد **علاج مرض ترکیب عین** اصلاح هیئت چشم کنند و ازاله آفت که در ترکیب اجزای چشم افتد
و آن یا بفصد و استفراغ بود و آن مذکور شد و یا بانواع حیلها که در جایگاه خویش خواهد آمد **علاج تفرق اتصال چشم** بادویه قلیل التجفیف غیر لاذع چون
سرمه و زعفران و توتیا و سفیداب و شادنج و صبر و مانند آن علاج باید کرد زیراکه هر دوائی که مزاج او موافق مزاج چشم ست مضر عین نبود و انچه اندکی مخالف او ست مثل
ادویه مذکوره نافع باشد و چون مزاج چشم گرم و تر ست لهذا در اکثر دوای مرطب چشم را مضرت رساند و هر دوا که رطوبات کمتر کند و لاذع نباشد تقویت چشم نماید و هر عضو که
قوی گردد ماده مرض را قبول نکند و انچه بدان رسد از خود دفع کند و این اصل عظیم ست در اکثر علاج چشم مرعی دارند بالجمله علاج مفصل او و علاج لوازم او بفصول علحده مذکور خواهد شد ان شاء الله تعالی

اوجاع عین

بدانکه در چشم بیشتر اوجاع ممدده و لذاعه و ناخسه و ضربانیه و حاده و ضاغطه و خشنه و مانند آن افتد و آنرا اوجاع زیاده تر از غیر او عارض شود بسبب قوت حس او
و ملاقات پلک بمواضع موجعه آن و بجنبش کردن آن از هر طرف و چون درد های چشم شدید باشد پس امراض موجعه آن بغایت حاد بود و صبر طبیعت بر اوجاع او
تا مدت طویل کمتر بود و چون درد آن طول کند فضول در چشم کثرت پذیرد و ضعیف گردد و مستعد امراض شود و بالجمله اوجاع چشم را هر ده سبب ست **طریق تشخیص**
اسباب اوجاع چشم را ملاحظه نمایند اگر دران آثار اقسام رمد یا سبل یا جسامت ملتحمه یا بثور یا قروح عین یا ضربه چشم یا قذی معلوم شود سبب درد همان باشد
و هر واحد از ان در فصل علحده مذکور خواهد شد و اگر علامات امراض مذکوره یافته نشود درین صورت از مریض سوال کنند که کدام قسم درد ست آیا ضربانی و مسلی ست
یا ناخس یا ثقیل یا ضاغط یا تمددی و در عمق چشم محسوس میگردد یا در دیگر اجزای چشم پس اگر بیمار درد ضربانی مع مسلی یا مع ضاغط در عمق چشم بیان کند و درد مذکور مثل
شقیقه سر گاهی لازم باشد و گاهی نه از صداع حدقه و شقیقه عین باشد و اگر درد ضربانی با صداع باشد از ورم عنبیه بود و اگر درد ناخس شدید که تا صدغ عین منتهی
و عروض درد سر خصوصا عند حرکت بگوید و در رگهای چشم تمدد و رنگ ورم سرخ مائل بسیاهی و تیرگی نماید و اشتهای طعام نشود از سرطان قرینه باشد و اگر در چشم المی ناخس
بگوید و پندارد که در حدقه خار یا سنگریزه افتاده است و حدقه گردانیدن و در روشنی چشم کشادن نتواند از نرسیدن غذا برطوبت زجاجیه باشد پس اگر سببش خشکی رگهای
مجاری غذای او بود هر دو چشم در غور روند و اشک نیاید اما اگر سبب نرسیدن غذا سده بود گاه گاهی در چشم اشک همی آید و گاه باشد از هر دو گوش چیزی شبیه بریم برآید
و ذائقه و دهن بی مزه گردد و اگر درد ثقیل گوید و چشم گران باشد و اشک آرد و هر چیز غیر مستقیم نماید و پلک باهم نپیوندد و در نصف قرنیه کدورت نماید از زوال طبقه عنبیه باشد
و اگر وجع شدید ضاغط گوید و نتواند چشم را حرکت داد و عطاس و چشم پر چرک و پر اشک بود از ضغط جلیدیه باشد و اگر وجع شدید در قعر چشم باشد و با آن تنشنج
نور در جمیع اجزای عین مدرک گردد و بصارت باطل شود از تفرق اتصال شبکیه باشد و اگر در عمق چشم درد بگوید درین صورت اگر در اقطار چشم سرخی نماید از
فساد طبقه مشیمیه بود و اگر با درد ضاغط در عمق چشم جحوظ عین باشد از ورم طبقه صلبیه باشد پس اگر ورم دموی بود با الم مذکور تمدد و حکه در چشم بموضع غیر معین باشد

وتکثیف طبقات عین گردند چه آن حبس فضول در ان و زیادتی مواد و وجع کنند و اما قوت چشم پس اصناف قوتها چون در چشم بسیار ست ارواح او بسیار بود و دوائی
منع میکنند از آنکه دوای چشم قوی اللطافه باشد تا اجماد مزاج روح نگرداند و از آنکه قوی التحلیل باشد تا روح را فانی نکند و اما مقدار مرض پس مرض قوی محتاج بدوای قوی
باشد و ضعیف را کفایت کند ضعیف و آماده را شیائی که ذکر او کردیم امر در ان ظاهر ست و خامس اختیار وقت موافق برای استعمال دوا و این وقت گاهی معتبر بحسب
فصول سال بود پس اولی موسم استعمال ادویه محلله قویه و شدید الجلاء اسرماست نه گرما و ادویه قوی الردع و شدید البرد در گرما و ادویه مستفرغه را ربیع و خریف ست نه سرما
و گرما و در ربیع استفراغ خون و در خریف استفراغ با دویه مسهله باید و گاهی معتبر بحسب مرض باشد پس در علاج اورام استعمال ادویه رادعه در ابتدا و ادویه محلله در آخر کنند
و میان این هر دو زمان هر دو را مخلوط سازند و اول رادع را قوی تر نمایند بعده محللات را قوت دهند حتی که هر دو در منتهی مساوی گردند و ایضا مواد که اراده تحلیل آن
یا استفراغ آن کنند اول از ان منضجات استعمال کنند و بعد نضج آن مستفرغات و سادس اختیار جهت استعمال و واپس می باید که ادویه اورام چشم قطورات باشند زیرا که
دوای یابس میان پلک و مقله متوقف شوند و آنرا الم رسانند و ادویه ظفره و بیاض و مانند آن باید که ذرورات بود و ایضا هر گاه احتیاج بنفوذ دوا بسوی اطراف و نواحی
چشم باشد قطورات و جمیع اشیای سیاله بدان اولی بود و استعمال ادویه مبرده و ملینه خاصه مسکن وجع هر روز بلکه در روزی چند بار جائز ست و چنین نیست ادویه حاره
که در ان واجب ست تفرقه ایام و از ینجاست که گفته اند دوای تیز را علی الاتصال و بهم استعمال نباید کرد و اگر حاجت تکرار افتد صبر کنند تا آنکه چشم از اذیت مرتبه اولی
استراحت یابد پس باز بعمل آرند و بعضی گویند که بهترین اوقات استعمال کحل و تقطیر و مانند آن وقت سردی از روز ست و قبل تناول غذا و اگر مزاج مریض و کحل هر دو حار
باشند بشب یا صبح استعمال کنند و اگر هر دو بارد باشند در نصف النهار بعمل آرند و اگر کحل حار باشد فقط در آخر روز بکار برند و بعد اکتحال بمعدنیات خواب نکنند الا بعد اتمام
و در نزول الماء و بیاض و سبل بر پشت خوابیده و در مرض سفل عین نشسته و در امراض پلک سر نگون داشته کحل استعمال نمایند و عند استعمال ذرورات مربع نشسته و اگر رمد
و امراض جفن باشد جهد نمایند که وصول کحل با جفان باشد فقط تا مقله را بخشونت آن الم نرسد و اگر قلع آثار و جلای بیاض و مانند آن مطلوب بود میل را بسوی مقله رسانند
و بر موضع مرض احکاک نمایند و در تقطیر چشم را با بهام و سبابه دست چپ کشاده از دست راست قطور را بنحو میل بریزند و جوهر میل از نقره باشد و در علاج سخونت چشم
و رطوبت آن و از طلا بسازند اگر اراده تلطیف ماده باشد و یا از آبنوس بعمل آرند اگر اراده تلطیف مواد و تحلیل آن باشد و یا از مس مرتب سازند و باید که بعد هر استعمال میل را
بشویند و جوهر مکحله باید که از اجسام مناسبه کحلی باشد که در ان نهند پس گاهی از نقره و گاهی از آبنوس و مانند آن بود و شکل او مستدیر مائل بطول باشد و سر او چنان باشد
که بسهولت کشاده شود و سنگ برای سائیدن شیافات و غیره حجر مس بهتر ست و یا تخته آبنوس باشد و هر چیز که بدان بسایند آنرا بشویند و بعضی اعمال محتاج ببستن عضو
و نهادن رفاده بود خصوصا بعد قدح و قطع سبل و در اطفال برای حفظ اضمده و غیره و در آخر مرض برای حراست چشم از مواد و برای ضغطه عین در نتوء آن و برای منع اوجاع
و تسکین آن چنانچه در ضربان چشم و صداع و نفع رفاده در رد جحوظ و نتوء بیشتر ست و بدانکه ادویه که بدان معالجه چشم کنند و احتیاج در ان بعمل بالید باشد بعضی
از ان معدنی و بعضی حجری و بعضی صدفی و بعضی نباتی و بعضی حیوانی ست و جمله این موافق بود اگر بهیئت مخصوص باشد مثل کحل و ذرور و شیاف و مانند آن و لابد ست
که خالی از کیفیات ضاره باشند و واجب ست که مختلف بود طریق عمل آنها بحسب اختلاف قوام و کیفیت آنها و مانند آن پس در جمیع معدنیات و احجار و اصداف واجب ست
که در تصغیر اجزای آن بسائیدن مبالغه نمایند تا بسبب خشونت موذی مقله نشوند از حرکت پلک و این تصغیر را گاهی کفایت میکند کثرت سحق و نخل از خرقه صفیق تنگ مسام
مع تربیت و تصویل با آب چنانچه در توتیا و شادنج و مرقشیثا و اثمد و مانند آن از معدنیات عمل میکنند و گاهی این بدون احراق با تمام نمیرسد بجهت کیفیت ردیه
یا عدم قابلیت سحق بلیغ و بهترین طرق احراق آنست که در کوزه جدید کرده بگل حکمت گرفته در میان تنور یا قرن مدتی بدارند تا آنکه خوب سوخته مهیا بجودت سحق گردد
چنانچه با قلیمیا و زاجات و سواد سند و حریر و شنج و حلزون و صدف و مانند آن عمل میکنند و بعضی ادویه بعد حرق و سحق بغسل کثیر محتاج باشند مثل سفیداب و این برای ازالۀ
ترشی اوست که مضر چشم ست و رفع حرارت مکتسبه از نار میکنند و ایضا مانند نحاس محرق که در ان کیفیت ضاره و لعین ست و بسیار ادویه است که سحق او با اختلاط آب
یا رطوبت مائی جید میشود مثل احجار و اکثر معدنیات و بعضی از ان محتاج باین نمیشوند مثل نشاسته و صبر و اما سحق صموغ بغیر رطوبت است بسبب انحلال قوت آنها بحرارت سحق
موجب ضعف آنها میگردد و بعضی ادویه است که در برای تصغیر اجزای آنها خیسانیدن او در آب یا مائی مناسب کفایت میکند چون کتیرا و صمغ عربی باید که در آب

و طبری گوید که علاج عدم غذای زجاجیه اینست که در غذا بر مرطبات اقتصار نمایند و ماء الشعیر ایام متوالی بنوشند تا بدن از ترطیب پر بعده استفراغ باین مطبوخ نمایند اگر ظاهر شود که آن از سده است افتیمون جبلی و بزر جزر بری هر واحد سه درم تخم کرفس انیسون هر واحد چهار درم سنای مکی اسطوخودوس هر واحد پنج درم مویز منقی پانزده درم تمر هندی ترنجبین هر واحد بست درم انجیر بیست عدد جوشانیده صاف نموده بقدر صد درم گرفته هفت درم شکر طبرزد سوده انداخته و سه درم تا پنج درم روغن بادام بالالیش ریخته نیمگرم بنوشند و ازین مطبوخ دو شربت در مدت هفت روز بیاشامند اگر مزاج و قوت و سن و فصل و بلد احتمال آن نماید و در جمیع امراض چشم جهد نمایند و وقت علاج که مزاج مریض بحدت متغیر نشود و باعتدال رد کنند اگر از آن خارج شود و چون این مطبوخ نوشیده بر دوشیدن شیر دختران از پستان در چشم مواظبت نمایند و این ضماد بر چشم نهند برگ خبازی یا برگ خطمی جوشانیده بسایند و با سفیدهٔ بیضه و روغن بنفشه آمیزند و از قرب کافور بچشم و از شم آن اجتناب نمایند هرگاه مرض در رطوبت باشد و بروغن بنفشه یا روغن کدو یا روغن خلاف سعوط کنند لاسیما اگر در آنجا صداع باشد و برای ترطیب شیاف ابیض بشیر دختران در چشم کشند و اگر مرض از عدم غذا و قلت او باشد و سببش یبوست بود و بنا بر کثرت استفراغ یا کثرت صوم یا ترک طعام و مانند آن همگی عنایت بترطیب مصروف دارند و در ینجا سبیل استفراغ و نوشیدن چیزی از مجففات نیست و علاجش دوشیدن شیر زن مرضعه از پستان بر سر و تسعیط بروغن بنفشه است و لحوم بزغاله و حملان صغار بخورانند و شراب قلیل الحرارت یا ماء الشعیر بنوشانند و از ریاضت سخت و عرق بسیار در حمام منع کنند و نطولات بادویهٔ مرطبه مثل بنفشه و نیلوفر و برگ بید استعمال نمایند و اگر وقت بنفشهٔ تر باشد بنفشهٔ تازه را در گلاب تر کرده شب بر سر نهند و بخوابانند و تعدیل خوابگاه نمایند و از سموم و بادهای گرم محفوظ دارند پس باین طریق غذا کثرت پذیرد و بجلیدیه رسد و از آنچه اقبال عافیت و ابتدای زوال مرض ظاهر شود این ست که زوال غور حادث در عین اولاً فاولاً معلوم گردد و هرگاه چشم در هیئت الطبیعت خود عود کند و صداع و حدت زائل شود مریض صحت یابد **و آنچه** از زوال عنبیه باشد اگر غلبهٔ خون دریابند فصد کنند و مسهل مناسب مزاج دهند و بعد تنقیه مدمعات در چشم کشند و موافق خانهٔ چشم از اسرب مانند خود ساخته و در وسط آن سوراخ کرده در رفادهٔ پنهجی گیرند که سوراخ بند نشود و بر چشم بندند و از حرکت و نظر بسوی روشنی و سرنگون کردن منع کنند **و آنچه** از ضغطهٔ جلیدیه باشد علاجش مثل علاج اورام چشم ست چنانچه در ورم گفته آید از تسکین و استفراغ پس تحلیل اورام و تقطیر شیاف ابیض و دوشیدن شیر دختران از پستان و سعوط باشیای موافقه بعد استفراغ نافع ست **و آنچه** از تفرق اتصال شبکیه باشد علاج نپذیرد مگر بهر تسکین الم در ابتدا فصد و تعدیل مزاج و اصلاح غذا نمایند و شیاف ابیض افیونی با زردهٔ بیضهٔ مرغ و روغن گل استعمال کنند **و آنچه** از فساد مشیمیه باشد فصد سر رو و حجامت نقره یا کاهل کنند و بملینات تلیین طبع نمایند و از برگ اسبغول و برگ بارتنگ و برگ عنب الثعلب آب بر آورده بجوشانند پس حضض و قدری شیاف ابیض حل کرده صبح و شام در چشم چکانند و طلع که آنرا بهار خرما گویند بلعاب اسبغول و اندکی سرکه و روغن گل سرشته وقت خواب بر چشم ضماد کنند و شیاف ورنج بعده برود کافوری اکتحال نمایند **و آنچه** از ورم صلبیه باشد در دموی فصد سر رو کنند و بهر تلیین طبع ادویهٔ خفیفه مثل بنفشه نیلوفر خطمی عناب سپستان جو نیمکوفته جوشانیده صاف نموده روغن کنجد شکر سرخ آمیخته حقنه سازند چند بار متوالی و یا مطبوخ عناب سپستان آلو بخارا نیلوفر خطمی شیرخشت ترنجبین آمیخته بنوشند و بعد منع ماده از انصباب و تنقیه دماغ از فضول کحل رمادی اصغر صبح و شام در چشم کشند و اگر ازین تدبیر فائده نشود شیاف ابیض افیونی با آب کشنیز تر و آب عنب الثعلب سبز مطبوخ مصفی حل کرده در چشم چکانند و بر بندند و شربت عناب بماء الشعیر مدام نوشیدن و با آب طلع و مانند آن سعوط کردن نافع ست و در صفراوی اگر واجب بود فصد کنند و از مطبوخ مذکور باضافهٔ هلیلهٔ زرد و خمیرهٔ بنفشه و یا گلقند سرخ و بنفشه و آلو و عناب و تمر هندی و کشوث و تخم کاسنی و ترنجبین و مانند آن تلیین نمایند و یا مسهل صفرا دهند بعده جو مقشر و بهدانه هر یک ده عدد خشخاش بست دانه نیمکوفته و قدری از زروت با آب شیرین آن مقدار که بالای دوا باشد در قدر مضاعف بجوشانند که بقوام ماء الشعیر آید صاف نموده در روز و شب چند قطره در چند بار نیمگرم در چشم چکانند و رفادهٔ مبلول بهر و تقیل بر چشم بدون بستن بنهند و ساعتی بر پشت بخوابند پس شحم انار و اطراف کاسنی ساوی کوفته بزر قطونا برابر هر دو آمیخته در گلاب و روغن گل خوب بهم زده وقت خواب بر چشم ضماد کنند و بملایمت بر بندند و صبح چشم را صاف نمایند و طعام مبرد مرطب خورند و مدام بروغن بنفشه و شیر زنان سعوط سازند و در بعض اوقات شیاف ابیض در چشم چکانند و از مستی در آفتاب و دخول حمام منع کنند و در بلغمی بعد نضج و تنقیه بمسهل بلغم و حب ایارج و روغن مصطگی بگیرند و مشک بیع جزو قدری آب زوفا مطبوخ آمیخته حل کرده در بینی چکانند و اندک اندک هر روز افزایند پس مرشو نیز بریان

واگر صفراوی بود با احتراق والتهاب و حرارت شدید باشد واگر بلغمی بود با الم ثقیل و استرخای پلک و دشواری نظر بسوی اشیای عالیه مثل سقف وغیر آن باشد واگر با وجود
درد در عمق چشم چنان نماید که چشم بازپس کشیده میشود از ورم سوداوی یا یبوست صلبیه باشد واگر التوای چشم بجانبی والم تمددی بجهتی مائل گویند از التوای طبقه صلبیه باشد
واگر وجع تمددی گویند و چنان پندارد که چشمها بسوی اسفل خواهند بر آمد و باشد که نظر بسوی سقف دشوار گردد از استرخای پرده صلبیه باشد علاج در چشم دردناک میل
نیمه از ند بلکه او ویه را در شیر یا چیزی دیگر حل کرده واندک اندک بفاصله چکانند و هر مرض چشم که باورد صعب بود اول التسکین درد نمایند لیکن دوام استعمال مخدرات بهر تسکین
وجع جائز نیست و باید که در اوجاع خواب آورند بهر حیله که ممکن باشد حتی که بغنا و حکایات ملایم و آواز آب و شجر و آسیا و غیر لطیف مع قلت روشنی و سکون و ترک حرکات عنیفه
واما حرکات خفیفه مثل جنبش گهواره و مانند آن مفید بود واانچه از شقیقه عین باشد اول فصد سر رو نمایند بعده بر صدغین زلو چسپانند و بعد نضج ماده مسهل و حب ایارج دهند
و هرچه در شقیقه سر مسطور شد بعمل آرند پس برای تسکین درد حرارت و ردع ماده آب عصی الراعی و سفیده بیضه مرغ و شیر دختران در شیشه کرده واندکی شیاف مامیثا و حضض سوده
آمیخته بجوشانند و سرد کرده چند قطره روغن گل آمیخته بجنبانند تا که مثل مرهم شود و هر ساعت در چشم قطور سازند و لازق بر صدغین بچسپانند واگر فائده نشود شریان صدغ
قطع نمایند و در علاج مهلت روا ندارند تا بکوری نه انجامد واانچه از سرطان باشد علاج نپذیرد لیکن برای تسکین درد و توقف مرض فصد قیفال کنند و ماء الجبن و سکنجبین
افتیمونی و سفوف سودا و حب لاجورد و یا ماء الفواکه و خیار شنبر دائم تلیین طبع نمایند و ماء الشعیر و شربت بنفشه و سکنجبین و شربت خشخاش و جلاب و شربت نیلوفر دهند
و با غذیه جید الکیموس خطبه که در آن حرارت نباشد و بلحوم خفیفه طیور مثل دراج و چوچه مرغ فربه و اطراف و لحم بزغاله و حملان غذا سازند و یا حریره جو با اصل السوس مقشر
کوفته و گاوزبان و گل بنفشه هر یک سه درم عناب پانزده دانه نیلوفر تازه مقشر هفت عدد نیک پخته صاف کرده شربت خشخاش یا شربت انار شیرین یا شربت بنفشه یا
شربت نیلوفر داخل کرده روغن بادام شیرین آمیخته بیاشامند و آشامیدن ماء الجبن با یکی از اشربه مذکوره یا شیر خر یا شیر بز و یا شیر گاو نیز نافع است و بقول جرجانی
منضجات سودا استعمال نمایند و مطبوخ افتیمون و بعده ماء الجبن گاهی با سفوف مبدل و گاهی با سفوف مسهل بنوشند و سفوف مسهل از حجر ارمنی و هلیله کابلی و هندی
و بسفایج و نمک هندی و غاریقون مرتب سازند و سفوف مبدل اینست مغز تخم خیار و مغز تخم کدو و مغز تخم بادرنگ و گاوزبان و اصل السوس و صندل و طباشیر و گل سرخ
و کشنیز خشک سائیده هر روز پنج درم همراه ماء الجبن بدهند و سویدی مینویسد که این سفوف مجرب من است و شیاف ابیض با سفیدی بیضه آمیخته و با شیاف مامیثا
در شیر زنان حل کرده در چشم چکانند و سفیده بیضه با اکلیل الملک و اندکی زعفران بنهند و یا آرد جو و بنفشه و نیلوفر و آرد باقلا و بابونه و اکلیل و آب کاکنج و آب عنب الثعلب
ضماد سازند و یا برگ خطمی و برگ خبازی و عنب الثعلب کوفته روغن بنفشه آمیخته ضماد کنند و هر شب قیروطی زرده بیضه و روغن گل بر پشت چشم نهند و جمیع ادویه که
دران ملینات معریه و مخدرات باشد بعمل آرند و ادویه و اغذیه حار اصلا استعمال نسازند و نطول نمایند بآبیکه دران بابونه و گل بنفشه و خطمی و اکلیل الملک و گل نیلوفر
جوشانیده باشند و طلا نمودن زرده بیضه مرغ با کتیرا یا شیر زنان نیز مفید است و شادنج و نشاسته مساوی صبح و شام اکتحال نمایند و بقول انطاکی حیله در سکون الم
بمخدرات کنند بعده در چشم شادنج و نشاسته و گل مختوم و مامیثا و مروارید استعمال کنند نه غیر آن که اگر ماده غیر مستحکم بود به شود والا وقوف آن کفایت باشد واگر آب کشنیز
و آب عنب الثعلب و آب گل سرخ و سداگلاب هر یک سه ماشه تخم کاسنی صندلین گل ارمنی هر یک سه ماشه در عرق بید مشک یکتوله ضماد کنند بسیار مفید است و گویند که هرگاه
درد ساکن گردد تو تیای مغسول شادنج مغسول نشاسته هر واحد یکدرم شیاف مامیثا گل مختوم هر واحد نیم درم مروارید دو دانگ کوفته بیخته اکتحال نمایند و شیافات لینه
مسکنه وجع استعمال کنند و لعابات مرخیه و مانند آن در چشم ریزند و حمام مرطب نافع است و از اغذیه مولده سودا مانند عدس و بادنجان و گوشت گاو اجتناب نمایند واانچه از زیادتی
غذا بر حاجیه باشد سببش سده بود بحسب ماده در اسهال و تفتیح سده کوشند مثلا در ماده بارد مطبوخ بادیان بیخ اذخر افسنتین تخم کشوث با شربت دینار بدهند و در
ماده حار مطبوخ تخم کاسنی اصل السوس عنب الثعلب مویز منقی شاهتره همراه سکنجبین بدهند و شربت بزوری و قرص لیمون و امثال آن استعمال کنند و سده از ماده حاد
نادر بود و بعد انفتاح سده برای ترطیب ضماد برگ خطمی که در سرطان گذشت با اضافه سفیده بیضه دائم بر چشم نهند و شیاف ابیض در شیر دختران حل کرده در چشم کشند
و روغن بنفشه یا کدو در بینی چکانند و ایضا برای ترطیب مزاج مثل روغن بادام و شیر دختران و روغن نیلوفر و سعوط از مسکه گاو و مغز ساق او و تدبیر مرطب مثل فرط خواب
و تناول اغذیه باجات و همه کدو و خیار مع لحوم حریب و لحم ماکیان فربه و زردی بیضه نیمبرشت بعمل آرند و از هرچه مالح و حامض و حریف و مجفف باشد اجتناب نمایند

وبعضی گویند که مادهٔ محدث رمد یا در چشم متولد میشود وقتیکه آنرا سوء مزاجی مفسد باشد که انچه از غذا بسوی آن آید فاسد گرداند و یا در ان متولد نمیشود بلکه بسوی او منتقل میگردد از غیر او و آن غیر خواه کل بدن باشد وقتیکه در بدن سوء مزاج مصعد مواد بسوی چشم بود چنانچه بدن با حرارت شدید بهم رسد از تعب یا غضب یا جماع و یا ملاقات آفتاب گرم و مانند آن و بدن ممتلی و چشم ضعیف باشد که بسبب تحریک اخلاط باین اسباب انتقال بسوی چشم یابد و چشم بسبب ضعف خود قبول نماید و یا بجهت امتلای کثیر از مواد در بدن عند احتباس استفراغ انچه استفراغ آن ضرور است قبل از وقت میباشد چنانچه نزد احتباس خون حیض یا نفاس یا بواسیر یا اسهال قبل از نقای هر واحد خواه عضو واحد بود و آن عضو یا متصل بچشم باشد مثل دماغ و یا غیر متصل بدان و این عضو غیر متصل یا قریب باشد بآن مثل معده یا غیر قریب بود بدان مانند رحم و ماده که انتقال می یابد بسوی چشم از دماغ گاه در شرائین می باشد پس وجع او حادتر بود و گاه در اورده و گاه در اعصاب گاه در سمحاق و گاه در ام غلیظ و گاه در ام رقیق و گاه در جوهر دماغ و انتقال ماده از معده بسوی چشم گاه بسبیل تبخر بود و گاه بطریق اورده و شرائین صاعده از معده بسوی سر و از ان بسوی چشم میباشد و همچنین انتقال آن از رحم و لیکن رحم چون از دماغ بسیار بعید است ماده بچشم از رحم انگاه منتقل شود که امتلا کثیر و سوء مزاج مصعد مواد در مزاج آن بکمال شدت باشد و ازینجهت اکثر این عند احتباس طمث یا نفاس خصوصا اگر رحم مستعد آن مؤف بود چنانچه عند وضع حمل و یا اسقاط حادث میگردد و اما معده را کفایت می نماید ادنی آفتی برای انتقال ماده مثل فساد هضم و ضعف آن و اما انتقال ماده بسوی چشم از اعضای دیگر غیر اینها وقتی باشد که اعضای هاضمه ضعیف شوند و تبخیر آن بسیار گردد و درین جمله انتقالات لابد که چشم ضعیف باشد تا آنکه قبول نماید ورنه ماده مندفعه قبول نمیکند و از خود دفع می نماید و گاه حادث میگردد انتقال ماده از سردی که بعضو علی برسد و هضم آن ضعیف گردد و فضول آن کثرت پذیرد و این بکثرت ابخره لازم شود و چون چشم را با اعضای راس اتصال بسیار و مشارکت تمام بدانست هرگاه در سر مواد بسیار مجتمع گردد و چشم ضعیف باشد اکثر رمد عارض میگردد خصوصا چون متفق شود بآن سببی که سیلان مواد را یا بارهای آن چنانچه تدهین سر نمایند یا انسداد مسام ظاهر راس سائل مواد و یا امری که باعث ترقیق مواد گردد مثل گرمی آفتاب که بسر رسد و مانند آن و یا امری که بهیجان و حرکت آورد مواد را مثل غضب شدید یا جماع بسیار و یا امری که بفشارد مواد را بسوی چشم مانند آنکه سردی بسیار بسر رسد و یا امریکه حبس مواد نماید از تحلیل مثل برد مکثف و انسداد مسام از وسخ بسیار چنانچه حادث میگردد چون بعد عهد از حمام گردد و گاه حادث میگردد رمد از سیر در یخ و برف و یا آنکه آفتاب بر یخ و برف بتابد و انسان بسوی آن نظر نماید و شعاع شمس از یخ و برف بسوی چشم رجوع کند و باحتقان ابخره دران بصر ضعیف گردد و بدان سبب ملتحمه ورم نماید و رمد رطب بهم رسد و از ان اشک بسیار سیلان نماید **و گاهی** رمد بحسب دور و نوبهٔ انصباب ماده بسوی چشم از عضو دیگر و یا بسبب دور تولد او در چشم ذی ادوار و نوائب میباشد و آن ادوار گاه منتظم میباشد و گاه غیر منتظم و گاه میباشد با نظام بحسب حال ادوار تزید ماده یا تزید شر آن و در اکثر نوائب آن غب یعنی یکروز در میان میباشد خواه ماده منصب از عضو دیگر باشد و خواه متولد در چشم و آن ماده صفرا است و در رمد دموی را نوبت نباشد و حدوث رمد از بلغم و سودا کم است اکثر رمد با دوار صفراوی بود و نوبهٔ هیجان آن غب میباشد و آن از امراض حاده است و بحران او در چهارده روز واقع شود و آن هفت دوره باشد و لیکن رمد خاصه صفراوی که دران وجع شدید بود باید که بحران او در هفت روز گردد و هر قدر که رمد شدید تر باشد بحران قریب تر بود و گاه نوبهٔ رمد هر روز میباشد پس اگر معه آن شدید الحرارة و لذاع بود آن صفراوی باشد و این هنگامی است که صفرا در کمال حدت و لذع باشد و دو ماده باشد که نوبهٔ هر یک از ان هر دو غب بود و پیش و پس یکدیگر و با آن سائر علامات اورام صفراوی بود و بحران او قریب تر باشد و اگر با آن ورم سردی و قلت وجع باشد و هر روز نوبه کند دلیل بلغمیت ماده آنست و این طویل المدة میباشد و گاه نوبهٔ آن ربع میباشد و این سوداویست و رمد سوداوی نیز طویل المدة میباشد و گاه تا چهل روز میکشد و بیشتر از ان نیز **وسبب اشتداد** وجع در رمد یا خلط لذاع اکال ا طبقات و یا خلط کثیر المقدار ممدد و یا بخار غلیظ بود و وجع حاد لذاع اکال بر فساد کیفیت ماده و حدت او دلالت کند و وجع ممدد دال بر کثرت مادهٔ دم یا بر بخار غلیظ و ریح باشد و جمیع انواع رمد در شب اشتداد کنند اول روز تخفیف می یابند و رمد سریع المنتهی آنست که با کثرت سیلان اشک لذع او حادتر باشد و بطی المنتهی آنکه یابس بود و **بقراط** گوید که چرک رطب سلیم است لیکن بطی البرء بود و چرک یابس سریع البرء است الا از ان خوف قروح چشم باشد و اگر برص اخضر و اشک بسیار گرم اید چشم جراحت کند و اگر زمانهٔ سیلان چرک و اشک و ورم طول کند شعر منقلب بود و یا قرحه پیدا شود و برص بر نضج یا بر غلظ ماده دلالت کند و آنکه با نضج بود و بادی چشم در اول مانند کی سبک گردد و بسرعت منحل شود محمود بود و برص صغیر الحب بر خیر دلالت کتر کند و قطعهٔ کبار

وزعفران سوده در خرقه بسته بویند تا که عطسه آید و اگر عطسه کمتر آید کندش اضافه کنند که تعطیس درینجا انفع اشیاست و مشک در ادویه محلله داخل کرده اکتحال نمایند و در ابتدا بطبر شکین ورد و گلسرخ و مورد در شراب پخته یا بزردی بیضه و روغن گل و زعفران ضماد کنند **و آنچه** از ورم سوداوی یا یبوست صلبیه باشد در صورت ورم بمطبوخ افتیمون و سفوف سودا یا حب لاجورد و بعد از نضج و ترطیب بدن تنقیه نمایند و با مستفرغات خفیفه مثل خمیره بنفشه با عرق گاوزبان تنقیه بدن کنند و بعد ترطیب بدن و دماغ و چشم اشربه و اغذیه مرطب اختیار کنند و شیر دختر یا شیر بز یا شیر خر بر سر دوشند و در بینی چکانند و شیر دختران و روغن بنفشه یا نیلوفر و آب عصی الراعی و آب حی العالم در بینی چکانیدن بغایت مفید ست و چشم بسته دارند و بماء الشعیر و ماء الباقلا و مانند آن که بخار رطب بردارد غذا سازند پس اگر مرض زائل نشود شعیر رزین یعنی جو با لیده و سنگین سوخته بشیاف ابیض آمیزند و در سفیده تخم مرغ حل کرده صبح و شام در چشم کشند و بران رفاده بگلاب تر کرده بر بندند و هرگاه در وخفت پذیرد و حجوظ کم گردد باب گرم تکمید کنند و اکثر آب گرم بر سر ریزند و براب ادویه محلله مثل بابونه و اکلیل الملک و مانند آن انکباب نمایند **و آنچه** از التوای صلبیه باشد ایضا در ترطیب مزاج کوشند کما ذکر شربا و نطولا و استحماما و تمریخا و طلاء و سعوطا و قطورا و قیروطی که از روغن بنفشه یا نیلوفر و موم ساخته باب عصی الراعی قدح بید و آب حی العالم ادوکرده تسقیه داده باشند بر سر و بدن مالند چنانچه جالینوس در میامر ذکر نموده و شیاف ابیض بشیر حل کرده در چشم چکانند و شیر دختران در چشم دوشند و از خواب بر پشت منع کنند و اگر در هوای گرم احتیاج خروج از خانه باشد پارچه در گلاب تر کرده بر روی اندازند **و آنچه** از استرخای صلبیه باشد بعد نضج از مسهل بلغم و حب ایارج تنقیه نمایند بعده غراغر منقیه از مویزج و عاقرقرحا و مری مانند آن استعمال کنند و مصطکی و کندر و راتینج و وج تنها یا با مویزج مرکب ساخته بخایند و سعد اسود بر زبان بمالند و مداوم شیاف احمر حاد باب مطبوخ زوفا حل کرده در چشم چکانند و اغذیه ناشفه مثل قلایا و مطنجنات گوشت تیهور و کبک و دراج اختیار کنند و اگر قوت و سن و فصل مساعدت کند فصد سر رو نمایند و اگر مرض زائل نشود حقنه منقی امعا از رطوبات غلیظه بعمل آرند و بریاضت معتدل امر کنند و هرگاه علت مشکل گردد بادی صداع عارض شود درین صورت معالجه چشم ترک نمایند و بعلاج صداع متوجه شوند که بزوال آن این مرض نیز زائل شود و علاج ورم عنبیه مثل علاج رمد ست

اقسام رمد

بدانکه رمد نزد قدما ورم حار ملتحمه ست و اورام دیگر را تکدر گویند نه رمد و متاخرین رمد در چشم یا ملتحمه را گویند با ورم باشد یا بی ورم و ماده ورم حار باشد یا بارد چنانچه از کلام شیخ مستفاد میشود که رمد دو قسم ست یکی حقیقی و آن ورم ملتحمه ست پس اگر در عظم ورم و شدت اعراض از حد تجاوز کند آنرا دبیج گویند و بیونانی کیموسیس نامند و این بیشتر بصبیان عارض میشود و دوم غیر حقیقی و آن تسخن و ترطب چشم ست از اسباب خارجی که محدث سرخی چشم بلا ورم شوند و آنرا تکدر و تخثر نامند و بیونانی طاراکسیس گویند بمعنی اضطراب و این قسم را اکثر امر وقتی حادث میشود که در بدن و سر امتلای بسیار از مواد نباشد و الا بر احداث تکدر فقط اقتصار نمیکرد بلکه رمد حادث میشد و چنین اگر سبب بدنی یا بادی معاضد بادی اول آنرا معاونت کند می تواند که زود برمد حقیقی منتقل گردد مثل انتقال حمی یوم بحمیات عفنه و چون برمد انتقال یافت بیونانی الوفلکمانا مند و رمد که تابع جرب عین باشد در ابتدا از قبیل تکدر بود و روفس در کتاب العین گفته که رمد سه صنف ست اول تکدر یکه عارض چشم گردد از غبار یا دخان دوم ورم حار ملتحمه ست سوم آنست که آن ورم صعب باشد بحدیکه ملتحمه بالای قرنیه آید بجهت شدت ورم و سید جرجانی و ایلاقی تقسیم رمد بسه قسم بدین طور نموده یکی آنکه در چشم هیجان از سبب خارج مثل دخان و غبار و گرمی آفتاب ظاهر شود دوم آنکه سخت تر از اول بود و اسباب این دوگونه است اول آنکه هرگاه سببهای خارجی مذکوره دوام و کثرت پذیرد تا تاثیر او قوی گردد و ماده را که در میان عروق و طبقات چشم باشد حرکت دهد و فاسد کند و ثانی آنکه مواد فرونی از جمیع بدن بدماغ صعود کند و آنرا ممتلی سازد و از دماغ بچشم نازل شود و خصوصا اگر ملتحمه ضعیف باشد و دماغ و عروق او و دیگر طبقات چشم قوی باشند و مواد بسوی ملتحمه نازل گردد و سوم صعب تر از هر دو نوع ست و سبب او کثرت و رداءت اخلاط و ورود آنها درین طبقه باشد و نشانش آنست که سفیدی چشم بلند تر از سیاهی باشد و گاهی پلک چندان ورم کند که پوشیدن چشم ممکن نبود و بسبب صعوبت ورم پلک منقلب گردد و جالینوس گفته رمد چهار نوع ست یا از خون خالص نه اندر کیت یا از خون بلغمی یا خون سوداوی یا خون صفراوی و این نوع کثیر الوجود ست با لجمله ماده رمد حقیقی نیز مثل اورام دیگر از اخلاط اربعه مفرد و مرکب با ریح باشد و خلط مورم گاه در چشم تولد کند و گاهی از دماغ بر سبیل نزله آید از طریق حجاب خارج سر یا از طریق حجاب داخل و گاهی از اعضای دیگر مثل معده و رحم آید خصوصا وقتی که سوء مزاج بچشم عارض شود و آنرا ضعیف و قابل مواد اعضای دیگر گرداند

وشیر دختران با سفیدی بیضهٔ مرغ ولعاب اسپغول یا بهدانه در چشم چکانند وشیاف ابیض بر بود استعمال نمایند وشیاف ابیض بر رود وکافوری در چشم کشند وابن زهر گوید که عصارهٔ عنب الثعلب برای مدیکه سببش دخان یا غبار یا حرارت آفتاب باشد نافع ست ومعتدلک علاجش سکون و هدوء وترک غذا وتقلیل آن وجلوس در جای تاریک ست که در این شفای اوست وشیخ میفرماید که اگر با سبب معین تکدر استلای خون یا مادهٔ دیگر باشد بفصد واسهال وغیره استفراغ آن کنند وگاهی تسکین حرکت مواد وتقطیر شیر زنان وسفیدهٔ بیضه وغیره کافی گردد ودر تکدر که از ضربه افتد خون گرما گرم پر کبوتر یا خون بال آن یا خون اعضای دیگر آن در چشم چکانند وبسا ست که تکمید آن با سفنج یا صوف در روغن گل یا طبیخ عدس تر کرده ویا تقطیر شیر زن یا سعود از پستان گرما گرم کفایت کند والاشیاف ابیض در طبیخ حلبه سوده در چشم چکانند ودر تکدر که از هوای سرد عارض شود حمام نافع بود بشرطیکه قوت بر مدد ورم رسیده باشد وبدن وسر ممتلی نباشد وآبیکه دران بابونه واکلیل الملک جوشانیده باشند یا آب حلبه در چشم چکانند وایضاً تکمید بطبیخ بابونه وشراب لطیف بعد سه ساعت از طعام ونوم طویل بر شراب از علاجات نافعه نوشته اند خواه از آفتاب یا از سردی یا از دیگر سبب باشد لیکن در سبب آفتاب شراب کثیر المزاج مائی ابیض باشد وباید که حمام وتکمید بر نهار وناشتا بود ودوا آنچه بسبب جرب خفیف باشد اول جرب حک کنند پس علاج تکدر نمایند وگاهی بعد حک جرب تکدر خود بخود زائل میشود واگر جرب عظیم باشد واحتمال حک نکند پس تلیین وتنقیهٔ بدن ودماغ برفق استعمال نمایند تا که متحمل تدبیر حک گردد و بدانند که تکدر اگر بسبب اشیای گرم یا اشیای بارد از ادویه واغذیه دهند وتبرید مسکن نمایند واگر بسبب تعب بود هدوء ودعت لازم گیرند واگر بسبب غبار یا دخان باشد بهوای صافی نقل کنند واگر بسبب صداع احتراقی باشد تبرید اس وتعدیل مزاج او نمایند بنحویکه مذکور شد واگر بسبب تپ یوم باشد تبرید جمله بدن وتعدیل او کنند ودواء الزعفران برای تکدر واوائل رمد خفیف کثیر النفع ومجرب ست بگیرند زعفران صبر عفص فوفل عصارهٔ مامیثا صندل سرخ گلسرخ هریک پنج جزو افیون نیم جزو کوفته بیخته شیاف سازند هریک بوزن یک مثقال ودر سایه خشک کرده عند الحاجت یکعدد آنرا بگلاب یا آب کشنیز تازه سائیده بر پلک ابرو ضماد کنند واگر در سر ودر چشم باشد وشیاف بکار برند وچون بعد از تکدر رمد ظاهر گردد علیل را در خانهٔ کم روشن نشانند وتقلیل غذا وشراب نمایند وتکثیر نوم کنند وبدواء الزعفران مذکور ضماد نمایند واگر بشب چشم بچسپد بآب وسرکه آنرا بشویند وشیاف مخفف استعمال نمایند اگر این تدبیر کفایت نمود بهتر والا فصد واسهال نمایند وشیر در چشم بچکانند واگر وجع بسیار باشد گلسرخ بطبیخ اکلیل الملک سرشته ضماد نمایند ۞

علاج کلی انواع رمد و نوازل چشم

بقول شیخ ودیگر مجربین قانون مشترک در تدبیر رمد مادی بلکه سائر امراض مادی چشم تقلیل غذا وتخفیف آنست بقدریکه نیک هضم گردد نه بحدیکه گرسنگی افراط کند واختیار آنچه مولد خون محمود باشد واجتناب از مخرجات ولحم وسوء هضم وجماع وحرکت وغضب واز شراب وترشی شدید چون سرکه وسماق وحصرم ومالح وحریف مثل کراث وثوم وبصل ومولد اخلاط غلیظ کدر مانند کرنب وعدس وقبض طبیعت وافراط خواب وکثرت بیداری وشب خواری وآتحام کثیر وخمر کدر غلیظ وسر نگون داشتن تا دیر ودر اشیای دقیقه وکثرت کلام وصیاح وقی وجز آن جمله مضرات چشم که در ابتدای این مقاله مسطور شد ضدا وندر مد را مضر بود وگویند که خرما وانجیر وشفتالو ومویز وعسل وانگور شیرین وخربزه وبادنجان وجوز بالخاصیت مولد رمد ست از آن احتراز کنند وتناول فواکه تر سوای اندک بهی ونا شپاتی جائز نیست ونیشکر بنابر تولد رطوبات را در معده واز دیاد شک مضر بود وتناول نان وخرما وگوشت وحلوا وخواب بر پهلوی چپ مطابق حدیث نبوی صلی الله علیه وسلم صاحب رمد را ممنوع ست واسفاناخ وجوبخته سفید وماالشعیر نیز تخفیف در غذا واقتصار بر ماء الشعیر نوشته ومعده نه خالی باشد نه ممتلی وآب بسیار نباید نوشید ولباس او سفید نباشد **وایضاً** در رمد وسائر امراض مادی چشم اعلای وساده سر وحذر از پستی او واجب بود وگریبان کشاده دار دو از تدهین روغن بر سر وتقطیر او در گوش چشم صاحب رمد ونوازل چشم را اجتناب ضرور بود که شدید المضرت ست وشانه کردن موی سر مفید ونگذارند که موی سر بلند گردد مگر کسی که عادی باشد که داشتن موی بلند در سر کار او نافع ست وبقول ابن عیسی حلق راس مر امراض نافع رمد ست وشعر کثیر مضر ست لاسیما اگر قصیر باشد وواجب ست که نظر صاحب رمد بر بیاض وشعاع آفتاب وچراغ وآتش وچیزهای براق واقع نشود بلکه فرش وپوشش او سیاه ویا سبز بود وبر روی او پارچه سیاه بیاویزند وخرقهٔ زرد نیز مفید گفته اند ومسکن او معتدل مائل بظلمت باشد وبوی خوش دران نباشد **وایضاً** صاحب رمد را خواب نکند تا شب خواب اید وحتی المقدور تدبیر خواب آوردن کنند بشم ریاحین وشمامهٔ لفاح وافیون وغیره که آن علاج جید ست وهر چند که باستعمال بعضی از مخدرات مثل خورانیدن تخم خشخاش وتخم کاهو ویا باستعمال شمه از افیون باشد وتشوق محلول آن در روغن بنفشه مناسب وخواب بر پشت نمایند وجانب چشم علیل نخوابند ......

رمص بیشتر از صغار بود و حدوث التصاق با اجفان دلیل شروع نضج ست چنانکه بقول جالینوس مادامیکه سیلان رمص بسیار و رقیق حاد باشد دلیل زمان ابتدا بود
و چون ابتدا بغلظت و قلت نماید زمان ابتدای نضج باشد تا هنگامیکه غلظت یابد و بچسپید اجفان که آن زمان قرب کمال نضج ست و چون کم گردد رمص و بسیار
غلیظ شود زمان بکمال نضج باشد و آنچه جالینوس گفته فضل رقیق که با آن رمص نباشد در اکثر امر صاحب خود را کور میگرداند و با رمص مخوف نیست و مامون از کوری
و قروح ردیه است و خداوند چشم جاحظ قابلتر بعظم رمد میباشد و کثرت اشک بارد در رمد بسبب عدم هضم و نضج بود و دلالت بر بطوی زمان می نماید و بیشتر رمد باسهال
طبیعی زائل گردد و در تداوت رمد بحسب کیفیت ماده باشد و عظم رمد بحسب کمیت ماده بود و در بلاد جنوبی رمد بسیار عارض شود و بسرعت زائل گردد و در بلاد بارده
و ازمنه بارد بعکس این باشد و ابدان اهل بلاد بارده را بر بلاد بارد شمالی و ابدان لینه را بر بلاد جنوبی قیاس کنند و همچنین بلاد گرم رمد پیدا میکنند و همچنین حمام بسیار گرم چنانچه
انسان هنگام دخول آن بگمان می برد که رمد عارض شده و ثابت گوید که گاهی مدکسانی را که عادی حمام باشند از ترک استحمام بسبب انسداد مسام نیز افتد علی بن عیسی
از ارسطو نقل کرده که رمد ضعیف با تپ نمی باشد مگر بندرت پس اگر صاحب رمد را تپ عارض شود خصوصاً در تابستان رمد نضج یابد و بسرعت زائل گردد و اگر رمد
بعد تپ شدت کند منذر بآفت عظیم بود و بکوری انجامد و جماعت کحالین گویند که اگر سرخی شدید و رطوبت کثیر بود ماده خون باشد و اگر سرخی شدید و جفاف بود
صفرا باشد و اگر سرخی اندک و چرک بسیار بود بلغم باشد و اگر هر دو اندک بود سودا باشد **طریق تشخیص** انواع و اسباب رمد باید که اولا دریافت نمایند اگر رمد خفیف با سرخی
قلیل و سوزش اندک و سیلان اشک بود و بعد گرمی آفتاب یا صداع احتراقی یا حمی یوم احتراقی یا رسیدن غبار و دخان یا سردی یا ضربه یا هوای تند یا دیدن چیزهای
بسیار روشن یا نظر بچشم مرمود یا خوردن اغذیه مضر چشم یا کثرت مطالعه کتب یا سهر مفرط و غیره اسباب خارجی پیدا شده باشد تکدر بود **و اگر** رمد مفرط با سرخی و انتفاخ
و دمعه و الم شدید لذاع اکال و مدد باشد رمد حقیقی بود و پس اگر مرض عظیم تر و صعب تر باشد و ورم بحدی رسد که سفیدی چشم سیاهی او را بپوشد و بند کردن چشم مشکل گردد
و گاهی با اجفان از داخل اشک آمد و خون از آن سیلان نماید و رنگ ورم همچون گل سرخ باشد وردینج بود **و بعد تشخیص** رمد حقیقی نوع ماده او مشخص کنند باین طور که حال شدت
و خفت وجع بپرسند اگر وجع شدید گوید ماده حار بود و بعده بسرخی چشم و کثرت و قلت چرک و عروق نظر کنند و بپرسند که در رمد ضربانی ست یا ناخس محرق پس اگر سرخی شدید
با کثرت چرک و عظم و انتفاخ و ظهور عروق و درد و مدد و ضربان صدغین و دیگر آثار غلبه خون از عظم نبض و قانیت بول و کسل و نعاس و ثقل راس و بعد عهد از فصد و حجامت و
و تخیل چیزهای براق سرخ در خواب و زمان ربیع و سن شباب و تقدم اکثار تناول اغذیه مولد دم و ورم پلک و انقلاب آن بخارج معلوم شود ماده دموی باشد و اگر
سرخی با قلت چرک و وجع ناخس و محرق ملتهب و در اکثر دمعه رقیق حاد و عدم التصاق اجفان بود و دیگر آثار صفرا مثل تلخی دهن و اشتعال بدن و زردی رنگ و تخیل شعله
و نیران در خواب و حدوث آن در زمان صیف و منتهای شباب و تقدم اکثار اغذیه و ادویه مولد صفرا و تعب و سهر و شراب صرف و مانند آن یافته شود ماده صفراوی باشد
و اگر وجع غیر شدید گوید ماده بارد بود و بعده اگر با سرخی خفیف ثقل شدید و انتفاخ عظیم و حرارت قلیل و اشک و چرک و التصاق بسیار بود و دیگر علامات بلغم مثل لین ملمس و سردی او
و تخیل آب باران در خواب و کثرت آب و لزوجت دهان و حموضت آن و کمی عطش و کسالت بدن و سفیدی رنگ قاروره و براز و سن طفولیت و شیخوخت و فصل سرما و برودت مزاج
و تقدم اغذیه بلغمیه و کثرت سکون و مانند آن باشد ماده بلغمی بود **و اگر** با کمودت رنگ ثقل و جفاف و قلت آب دهان و سرخی اجفان و قلت التصاق و ازمان مرض
و با صداع غالبا و دیگر علامات سودا مثل قحل عین و ضعف حرارت و سوداویت مزاج بدن و راس و سوئیت اخلاق و غلظت رمص و یبوست آن و تخیل اشیای تاریک
و سیاه و مخائف در خواب و عروض آن در زمان خریف و سن کهولت و تقدم تعب و بیداری و هموم و حزن و خوردن اغذیه سوداویه مثل گوشت گاو و حیوانات وحشی
دریافت شود ماده سوداوی باشد **و اگر** وجع مدد بلا ثقل و بدون سیلان و التصاق و تقدم استعمال اغذیه مولد ریاح مدرک گردد ماده ریحی باشد پس اگر رمد بمشارکت دماغ
یا معده یا دیگر اعضا بود مشارکت او بدستوریکه در ابتدای بحث امراض چشم مسطور شد مشخص نمایند

علاج تکدر و رمد خفیف

اکثر دران ازاله سبب کفایت میکند و الا اگر بسبب حرارت باشد تدبیرش سبکتر از علاج رمد حار نمایند و ادویه سرده مقویه چشم استعمال کنند مثلا پارچه بگلاب و اندک
کافور آلوده بر چشم بندند و صندل سفید در آب کشنیز سبز یا شیر دختران سوده بر حوالی چشم ضماد کنند و برگ تازه سنگهاره سائیده قرص بسته بر چشم نهادن نیز مجرب است

قبل از تنقیه استعمال روادع نیز ممنوع ست بلکه بعد استفراغ طبیخ حلبه در چشم چکانند بعد از شستن چشم چند مرتبه بجهت آنکه نفع این بجهت تحلیلی که دارد از سائر ادویه بیشتر بهست محمد زکریا گوید که چون در علت خفت بهم رسد و وجع بتسکین یابد و دموع کم گردد و اول فصد و مسهل بعمل آورده باشند مریض را انجام برند چند مرتبه متوالی بجهت آنکه بقیه این مرض بدین تحلیل می یابد و چون در چشم رطوبت و ثقلی باقی ماند ذرور ابیض در چشم بپاشند و گاهی بعد تنقیه سعوطات حلقی و مانند آن از ادویه معطسه که بعض ماده از بینی اخراج نماید استعمال میکنند تا خوف جذب ماده دیگر بسوی چشم نباشد و ایضاً گاهی غراغر بعمل می آید **الحاصل** جمله علاج رمد مثل علاج سائر اورام ست از تنقیه بدن و استعمال ادویه رادعه اولاً و محلله ثانیاً مگر این عضو بسبب شرافت و ذکاوت حس مستدعی فرط آهستگی ست استعمال ادویه قوی و بسیار دفعةً جائز نبود یعنی قمع و ردع یا تلطیف و یا تحلیل و جلا بسختی مس مع الم حس محدث خشونت نباشد و این حاصل نمیشود مگر آنکه قبض رادع معتدل و لذع محلل خفیف باشد بلکه اولی درین آنست که تخفیف بلا لذع بود و مکسور العنف و اللذع باشد باختلاط مثل سفیده بیضه و شیر زنان که بچکانند بر سنگی که شیاف را بران بسایند پس شیاف را با سفیده بیضه و شیر سوده در چشم بچکانند و بقراط نیز در ابیذیمیا نوشته که در الم و ورم چشم بعد فصد یا اسهال یا هر دو اکتحال نمایند بادویه که در انها لذع نباشد و طبری و اهرن گفته اند طریق معالجه رمد باعتبار زمانه ابتدا و تزید و انتها و انحطاط ست پس در ابتدای او استفراغ ماده بحسب امکان نمایند و استعمال ادویه قابضه که دران تقویت عین و تقطیع رطوبات باشد و در تزید حفظ مزاج و اختلاط ادویه که دران اندک حرارتی باشد با ادویه قابضه و در انتها و انحطاط آنچه جالی و محلل صرف باشد بعمل آرند و در رمد چشم که طبیب اکتحال و بمبرد و مسکن حرارت و ثوران نماید پس سبل و اکتحال جالی و محلل ست بعد از استعمال او و الا تکدر نور چشم و تبرد عین عارض شود و هرگاه این بطول انجامد سود سبل العین و ذهاب نور گردد و آنجا که سبب قوی باشد بیش از فصد و مسهل ادویه موضعیه بکار نبرند و همچنین استعمال شیاف ابیض و سائر مغریات قبل از تنقیه بدن و سر منهی ست چنانچه جالینوس در سیامر گفته بجهت آنکه مانع تحلیل و ممدد طبقات ست و موجب وجع شدید و لبساست که بسبب شدت امتلا باعث انشقاق طبقات و قرحه و تاکل آنها میگردد و لهذا **شیخ الرئیس** میفرماید که اگر ممکن باشد در استعمال شیافات تا سه روز تاخیر کنند و دران مدت بر تدبیر استفراغات و جذب مواد بسوی اطراف و غیر آن اقتصار ورزند و بعد ازان اگر چیزی از شیافات استعمال کنند باکی نیست و بیشتر باین اشیا بغیر علاج دیگر رمد زائل گردد و کذلک در ابتدای رمد آب سرد بچشم رسانیدن ممنوع ست و استعمال توتیا قبل از فصد و استفراغ نیز مضرست و ذرور یکه دران انزروت باشد نیز در ابتدا بکار نبرند و گاهی در رمد وجع شدید بجهت لذع خلط حاد منصب بسوی چشم و یا بجهت امتداد ملتحمه از امتلای ماده رطبه یا ریح بخاری حادث میشود و علاج لذع تغریه و تبرید و تلطیف ست و سفیده بیضه مرغ در چشم چکانیدن و علاج تمدد از خارج چشم تحلیل و نقل ماده ممدوده بجانب مخالف بحجامت و دلک و تنقیه ازان و گاهی در رمد مغریات و معدلات مواد حار استعمال میکنند و شیر زنان از انجمله است لیکن قطور او در چشم زمانی طویل نگذارند بلکه هر زمان تجدید آن کنند و به پنبه نرم بملایمت پاک کنند و ایضاً منجمله آن سفیدی بیضه مرغ ست و کذلک لعاب اسپغول و بهدانه که در جمیع اینها انضاج و درین تجدید هر وقت واجب نیست بلکه اگر ساعتها بدارند مضرت نکند و سفیدی بیضه از شیر انفع ست و اگرچه شیر جالی تر و منضج و مسکن ست جهت آنکه سفیده بیضه با وجود تلیین و تملیس و تغریه او چسپنده بسطح عین و مسد و مسام نیست و بسبب لزوجتی که دارد و معین بر طول بقای او واست در چشم و اگر بجای او لعاب طبیخ حلبه نمایند با وجود تحلیل و انضاج او جامع تلیین و تملیس و تسکین وجع ست و روغن گل ازین قبیل ست مگر روغن از داخل چشم استعمال نکنند بالجمله واجب ست که دوای مستعمل در چشم خصوصاً در رمد چنان باشد که دران خشونت نبود یعنی سیال باشد چه دوای یابس بخشونت خود مولم بود و کیفیت طعم ادویه مستعمله قوی مثل تلخ یا ترش یا تیز نباشد و باید که خوب باریک بسایند تا خشونت او برطرف گردد و اگر ممکن بود تفه بی مزه اختیار کردن اولی ست و ایضاً میل بچشم نرسانند و زور بکار نبرند و دوای حار استعمال نکنند هرگاه درد شدید یا ضربان مفرط و التهاب شدید باشد و واجب ست که مدام تنقیه چشم نمایند از چرک بتقطیر شیر دران که غسل او میکنند و یا سفیده بیضه مرغ بکار برند و بدست چشم نمالند حتی المقدور و اگر احتیاج بمس افتد برفق نمایند تا چشم ایذا نیابد بالجمله در تنقیه چرک برفق بیشتر عنایت مصروف دارند چه از تنقیه چرک تخفیف وجع و جلای چشم و نکشا ادویه مستعمله حاصل میشود و **رازی** در حاوی نوشته که هرگاه بار رمد رمص بسیار باشد خرقه نرم یا پنبه را بر سر میل بپیچد با آب تر کنند و بملایمت چرک را بآن پاک کنند و اگر آب دهن باشد بهترست و در چشم ذرور ابیض پاشیده رفاده گذاشته ببندند و **رافو** گفته که اگر چرک بسیار و وجع شدید باشد جفن را از هم اندک زمانی بر گردانند و چرک بدستور پاک نمایند و در ان شیر دختران بچکانند و جفن را بمالند و بفشارند تا جمیع چرک برآید و بجهت آنکه بیشتر وجع رمد بسبب چرک میان جفن و چشم میباشد چون رمص خارج شود همان ساعت

واگر در سجده اذیت یابند موضع سجده را بلند گردانند و بران سجده کنند و دعت و سکون اختیار نمایند و ادامت تلیین طبیعت و اماله و منع ابخره در علاج جمیع ملحوظ دارند و فصد سر رو نمایند که موافق جمیع انواع اوست و اگر رمد شدید باشد از فصد چندان خون برارند که خوف غشی گردد زیرا که اخراج خون بسیار بسا ست که فی الحال صحت می بخشد و لین طبیعت درین مرض نیز امر لابدی ست بلکه اسهال خلط غالب بر خون بعد از فصد لابد ست و جهت تلیین این مطبوخ که در انواع رمد از مجربات انطاکی ست بدهند بگیرند گلقند سی درم شکری و حار و عسلی و بارد و تمر هندی بنفشه هر واحد بست درم عناب اسطوخودوس هر واحد ده درم همه را در ده چندان آب بجوشانند تا ربع آن بماند صاف کرده پانزده درم فلوس خیار شنبر مالیده صاف نموده استعمال کنند و اگر شکایت دماغ اشتداد نماید بست درم تمر هندی کوفته شب در گلاب دو چندان تر کرده صبح صاف نموده سی درم عقید مسک دران حل کرده در دوای سابق آمیزند یا عقب آن بدهند و این انجب علاج ست خصوصا هنگام غلبه رطوبت با اصلاح اغذیه و منع خوشبو و آنچه مهیج ارواح باشد و کحل انزروت که در علاج رمد حار در ذیل ذکر ادویه نافع ورم حار چشم مسطور گردد در سائر اقسام رمد مجرب اوست و انکباب بر بخار گلسرخ مطبوخ و ضماد بدان نافع ست و ادامت نظر بسوی خمر که در جوش باشد در دفع رمد مجرب ست و نقوع هلیلجات و کشنیز در جمیع اقسام رمد مفید و اگر ماده از عضو دیگر بچشم آید تنقیه آن عضو نمایند و جذب ماده بسوی خلاف جهت بفصد و یا حقنه و حجامت و غیره کنند و گاهی فصد قیفال کفایت نکند و بقطع شریان صدغ یا پس گوش احتیاج افتد تا طریق وصول ماده منقطع گردد و این وقتی ست که ماده از شرائین خارج بچشم آید و حجامت نقره و ارسال علق بر پیشانی قریب بنفع اوست و اگر کفایت نکند فصد رگ گوشه چشم و رگ پیشانی نمایند با آنکه حجامت نقره بعد فصد عظیم النفع ست و ارسال علق قائم مقام حجامت نیز سریع النفع مشهور گشته و **جالینوس** گفته که در رمد مادام که ابتدای ورم باشد سزاوار ست فصد قیفال پس اگر بقیه از رمد باقی ماند فصد عرق ماقین و تلیین طبیعت نمایند و **بقراط** نوشته که جمیع اورام عین را تحلیل می برد فصد و آشامیدن دوای مسهل و **فیلغریس** نیز گفته سزاوار ست که ابتدا نمایند در علاج رمد بفصد و با اسهال و **سرابیون** گوید که چون چشم عضویست کثیر الحس و سریع القبول بهر امراض واجب ست که در ابتدای علت آن ادویه موضعیه را استعمال نمایند بلکه ابتدا بفصد قیفال از جانب علت نمایند و اگر احتیاج شود اخراج خون بسه دفعه نمایند یعنی در روز اول دو دفعه فصد کنند و روز دوم یکمرتبه اگر مانعی نباشد که مناسب ست برای جذب ماده منصبه بچشم و بعد ازان بیاشامند مطبوخ متخذ از هلیله کابلی و زرد آلو و تمر هندی و مویز منقی و شاهتره و عناب و ترنجبین با ایارج فیقرا و یا اندک تربد یکمرتبه بعد دیگری تا آنکه تنقیه میسر حاصل گردد و اگر با حرارت زیادتی رطوبت مجتمعه در سر باشد بهتر چیزی از نقوع صبر در آب باران یا آب کاسنی تازه یا آب عنب الثعلب نیست تا آنکه حدت آن بتسکین یابد پس حب صبر و مصطکی یا حب قوقایا بدهند تا آنکه تنقیه تام بدن و سر حاصل گردد و بعد ازان متوجه ادویه موضعیه گردند و حجامت بین الکتفین و حجامت ساقین نیز نفع تمام ست **بالجمله** چون تنقیه کامل یافت متوجه علاج چشم گردند و بچکانند سفیده رقیق بیضه مرغ دائم روز و شب و یا شیر دختران تنها یا با شیاف ابیض یا با لعاب بهدانه و اگر ماده هنوز در انصباب باشد برگ عنب الثعلب و عصی الراعی و خرفه و کشنیز تر و برگ بارتنگ و برگ نورسته کلم یا برگ نورسته سفرجل یا امرود یا برگ عوسج یا کاسنی و آرد جو و مغز نان سمید و خشخاش سفید و اصل السوس و بنفشه و گلسرخ و روغن گل و کدو و گلاب و مانند آن سوده ضماد نمایند و هر ساعت تبدیل کنند و چهره را بگلاب یا آب سرد یا اندکی سرکه و یا آب حلبه و یا آب مطبوخ پوست خشخاش بشویند و در ابتدا ادویه بارده رادعه و در انتها ادویه مخلوطه بمحلله نافع ست و ضماد آرد جو و اکلیل الملک و گل بابونه و کشنیز تازه مفید ست و اکتحال بذر ورد ملکا یا در ابتدا صرف و در انتها باضافه مامیثا و زعفران اندکی در صافی نافع و در **طب ملوکی** ست هر رمدیکه با حمرت و حرارت باشد نفع می بخشد آنرا ادویه که صداع حار را نافع ست یا تلیین طبیعت و آنچه با مرض بسیار و قلت حمرت باشد نافع ست آنرا حب هلیله با تربد سرشته و آنچه از بخار باشد منع صعود بخار بسوی سر مثل آب انار و سویق جو و گندم با شکر خورانیدن و کشنیز خشک با شکر و تبرید راس و تقویت آن بگلاب و کافور و صندل و مانند اینها و حمام بعد تنقیه افضل علاج رمد ست خصوصا اگر تکمید تسکین درد نماید که این علامت نقای ماده است و همچنین از معالجات نافعه تکمید با آب نیم گرم با اسفنج یا صوف ست چنانچه گاهی از استعمال او در یکبار یا دو بار فائده بسیار حاصل میشود و گاهی بتکرار و تکثیر تکمید حاجت می افتد بحسب قوت و ضعف رمد و اگر آب تکمید طبیخ اکلیل الملک و حلبه باشد نفع بیشتر نماید اما تکمید و حمام قبل تنقیه خالی از خطر نیست زیرا که جذب مواد بیشتر از تحلیل کند و ازینجاست که گفته اند حمام حار قبل از تنقیه باعث زیادتی رمد ست کسی که مستعد رمد باشد آنرا نیز حمام و شراب و تکمید منع ست و امتلا

صدغین و یا خلف اذنین نمایند ولیکن این باید که بعد از تنقیهٔ کامل باشد چنانچه جالینوس گفته و اریباسیس و رازی گویند که چون رمد کهنه گردد و بطول انجامد و ماده در طبقات چشم رسوخ یابد درین هنگام بهترین تدابیر حجامت اخدعین و انداختن زلو بر صدغین و بر موضع قریب چشم و حجامت قفاست بعد از فصد و چون نضج یابد حمام نافع ست و ضماد زعفران و عصارهٔ مامیثا و حضض و صبر و صمغ عربی و استعمال شیاف وردی ابیض سود مند و هرگاه با وجود جودت پرهیز و حسن تدبیر رمد بطول انجامد و سرخی و سیلان اشک منقطع نگردد و از فصد و مسهل و غیر آن منتفع نشود معلوم نمایند که در نفس طبقات چشم ماده رمدی محتقن ست که غذای وارد چشم را فاسد میکند و یا در چشم سوء مزاج ردی ست که فاسد میگرداند غذای آنرا و یا نزول می نماید نوازل از سر و دماغ در حالت اول توتیای مغسول مخلوط بطلیات مثل سفیدآب و اقلیمیای ذهبی مغسول و نشاسته و اندکی صمغ کحل و طلاء بکار برند که رطوبت غریبه بمرور ایام خشک میسازد و چشم باصلاح می آرد و گاهی برای حبس نزله بدماغ تا رک سر مضطر شوند چه گاهی دوام رمد از دوام نزله میباشد و اگر مبدأ ماده از حجب باطنی دماغ باشد علاج صعب بود الا مدار آن بر استفراغات قوی باشد مع استعمال مقویات سر و از ضمادات معروف بهمین نفع مثل ضمادی که از سنبل الطیب و کلسرخ و اقاقیا و کشنیز خشک آب کشنیز سبز سازند فقط و کشنیز خشک مع اندکی زعفران بر موضع ساعتی یا دو ساعت گذارند پس جدا کنند و ارچیجانس گفته که صاحب رمد شراب و جماع ترک نماید و دوای مسهل استعمال کنند و روی باب سرد بشوید و چیزی گرم نشمد و ترشی و بادی نخورد و از غبار و دخان و هوا و آفتاب و چراغ احتراز نماید و نزد خواب بر چشم صوف مغموس در شراب قابض بنهد و اول فصد کنند و بر ساقین حجامت نماید و ترک غذا و اقتصار بر ماء الشعیر سازد و بر عطش مصابرت کنند و مرات حقنه نماید و بر چشم طبیخ اکلیل الملک بر رب عنب نهد که مسکن الم است و بر پیشانی تخم خشخاش و پوست آن مطبوخ ضماد سازد و نان بشراب تر کرده خورد و آنجا که در رمد علاجهای صواب و تنقیهٔ بالغ کرده شود و با وجود آن رمد بر حال خویش باشد باید که هرگز از طریق صواب باز نگردند زیرا که ممکن ست که ماده سخت غلیظ و عسر باشد و بعد مدتی دراز تلطیف یافته تحلیل پذیرد و کذا رمد حادث در زمستان و امزجهٔ بارده و بلدان بارده طویل المدة و علاج آن صعب تر میباشد پس باید که مریض و معالج هر دو از طول مرض با تدبیر صائب ملال و کلال بهم نرسد و دست از پرهیز و تدبیر برندارند و بقول بعض مجربین چون صاحب رمد بگذارد دست خود را بر چشمی که رمد دارد باین طور که اگر رمد در چشم راست باشد دست چپ را بران گذارد و اگر در چشم چپ باشد دست راست بران نهد و کواکب بنات النعش را از یک تا هفت بشمارد که بگوید یک دو سه چهار پنج شش هفت پس برگردد از هفت و بیک آید که بگوید هفت شش پنج چهار سه دو یک پس انگشت خود را گرد چشم خود بگرداند و بگوید بحق صحت یافت چشم من گویند که شفا می یابد باذن الله تعالی و اطبای هند گویند روزیکه رمد شروع گردد همان روز آب برگ دهتوره نیمگرم در گوش مخالف تقطیر کنند و قطور آب کونپل برگ نیم و کذا آب زرد چوب سوده نیز نافع ست و اگر شیر درخت بر در چشم کشند در چشم را فورا آرام میکند و یا که دوای هندی ست در آب سائیده گرد و اگر چشم طلا کردن مفید و مزیل سرخی ست و هرگاه انبه خام که بهندی کیری گویند باریک بسایند و حوالی چشم ضماد کنند در یکروز بسیار فائده بخشد و اگر موسم انبه نباشد اچور در ظرف آهنی با آب بسایند که مثل مسکه گردد بعده گرد اگرد چشم ضماد نمایند و قدری ازان در چشم کشند و اگر آب لیمو بر آهن بهن گذارند و با آهن پارهٔ دیگر بسایند و قطره قطره آب لیمو همین اندازند تا غلیظ شود پس ان آب را بر پلک چشم گذارند دو سه بار تکرار نمایند بهمه اقسام رمد مفید ست و اگر پینه خام را در ظرف آهن بکوبند تا خوب نرم شود و بر چشم بندند همین عمل کنند و قیمهٔ گوشت میش در هر دو دست قبض کنند حتی که گرم شود پس بر چشم و پیشانی ضماد کنند فهو عجیب للوجع لا عدیل له و اگر پاره رسوت گیرو پوست هلیلهٔ زرد هلدی افیون هر یک ماشه لوده پھٹکری بریان هر یک دو ماشه با آب سائیده گرد چشم ضماد کنند در هر قسم رمد معمول ست و اگر پھٹکری بریان یک ماشه افیون یک سرخ سوده با مغز گهیکوار بقدر سه چهار ماشه کوفته در پوٹلی بسته بر چشم بگردانند و قدری ازین در چشم قطور کنند نیز در انواع رمد همواره معمول ست و اگر زیره سفید لوده پھٹکری بریان مساوی باریک سائیده با قدری مغز گهیکوار آمیخته پوٹلی بندند و در آب تر کرده هر ساعت بر چشم بگردانند و شب این دوا را بر پارچه گسترده و بر چشم بسته بخوابند و بروز بدستور بطور پوٹلی بعمل آرند درد و ورم دفع درد چشم نماید از هر قسم که باشد و در تکملهٔ هندی مرقوم ست که اگر رسوت هلدی پٹهانی لوده پھٹکری هر یک سه ماشه افیون یک حبه لونگ یکعدد کوفته بیخته در شیرهٔ برگ تمر هندی دو پوٹلی بسته بر چشم بگردانند برای رمد در چشم مفید ست و در بیاض ولی الله مرحوم مسطور ست که قرنفل یکعدد پھٹکری زعفران لوده پٹهانی افیون زرد چوب هر یک برابر قرنفل کوفته در پوٹلی بسته در آبی که کوکنار تر نموده باشند پوٹلی را تر نموده بر چشم بگردانند که رافع درد چشم ست و ایضا پوٹلی مشهور اهل هند برای درد چشم این ست که لوده پھٹکری مرداسنگ هلدی زیره سفید

وجع و تسکین یابد و خواب آید و اگر سبکی حاصل نشود شیاف مسکن وجع متخذ از افیون و زعفران در چشم بچکانند و چون انحطاط یافت بحمام برند و واجب است که
در ابتدا اکتفا بر شیافات قوی و قابض شدید استعمال نکنند که طبقه کثیف شود و مانع تحلیل و موجب عظم وجع گردد خصوصاً وقتیکه در روشنید باشد و دوای ضعیف القبض
نیز اندر ابتدا در منع ماده کفایت نکند و بتکثیف طبقهٔ ظاهر ضرر کند و دران ماده بند شود پس هرگاه چیزی ازین مضر تنها اتفاق افتد بدوام تکمید از آب گرم
تدارک او نمایند و اقتصار بر شیاف ابیض محلول بآب اکلیل الملک نیکوست و قوی تر از ان با وجود استلای راس گاهی ضرر رساند و اما از محللات نیز در اول [illegible]
اجتناب شدید نمایند و گاهی بعد استعمال مقبضات و خصوصاً وقتیکه با وی مخدرات مخلوط باشند بتقطیر ماء العسل و ماء السکر در چشم بجهت دفع مضرت آن
حاجت افتد و اگر ازین هیجان مرض ظاهر گردد برای تدارک او چیزی مسهر که دران تکثیف نباشد اضافه کنند و گاهی اشتداد وجع باستعمال مخدرات مثل
عصارهٔ لفاح و کاهو و خشخاش و قدری از سماق محتاج میگرداند لیکن تا ممکن بود ترک او اولی است و اگر چیزی از ان بضرورت استعمال نمایند قدر ضرورت [illegible]
باحتیاط تمام بکار برند و حتی الامکان بر سفیدهٔ بیضه ممزوج بآب مطبوخ خشخاش اقتصار ورزند و گاهی بآن قدری حلبه اضافه میکنند تا که در تسکین وجع از جهت تحلیل
اعانت کند و ایضاً آفت مخدرات زائل سازد و اما اگر مادهٔ رقیق اکال باشد باستعمال افیون و دیگر مخدرات باکی نیست بلکه شفای اوست و عقب او در نشود و اگر چه
طبیب اعتقاد دارد که مخدر از جهت مضرت او ببصر مکروه است لیکن افیون در اوجاع اکاله غیر محدوده شفای عاجل است و جالینوس در حیلة البرء گفته که مخدرات
مسکن اوجاع عین اند اما موجب ضعف بصر اند و شیاف افیونی مسکن وجع چشم است و لیکن خوف آنست که بعد از ان ضعف بصر بهم رسد پس باید که جهت تدارک
آن بعد از استعمال شیاف مسخن استعمال نمایند و بهترین آن شیاف دارچینی است و گویند که خوردن مخدرات و نسبت زایر او بر چشم و مصلحات او که دران تریاقیت باشد
مثل زعفران و جند بیدستر و مشک و جدوار استعمال نمایند تا کسر غائلهٔ آن گردد و در تقطیر او افراط نکنند لما قلنا آنفاً و شیاف وردی و جمع صعب ابرد الساعة است
و بقول جالینوس و رازی در رمد شدید بعد فصد و مسهل و تقلیل غذا قرص معمول از افیون و بزر البنج و زعفران و مر بقدر باقلای هندی و یا شربت خشخاش و یا افیون تنها
بقدر نخود که خواب آرد و مریض صحت یابد و این در رمد آنچنان مکروه نیست که در قولنج و گاهی رادعات بر پیشانی طلا میکنند خصوصاً هرگاه طریق انصباب نزله از
حجاب خارج باشد لیکن رادع شدید الردع نباشد که بسبب شدت تکثیف و احتباس مواد باعث ازدیاد وجع گردند بلکه رادع مذکور مثل پوست خربزهٔ قثائی است خاصه
خربزهٔ زرد شیرین و مثل شیاف ماميثا و مثل فیلزهرج و صبر و تخم گل و زعفران و انزروت و از ابها مثل آب عنب الثعلب و آب عصی الراعی باشند و کذلک برگ عوسج
و طلای پوست جو و عنب الثعلب و بهی نافع است اما اگر ماده شدید الحدت و الرقت باشد لطوخات شدید القبض مثل مازو و گلنار و سک استعمال نمایند که تضمید آنها بر
مجاری نوازل برای تسدید آن تاثیر عظیم دارد و این وقتی است که ماده حار باشد و تقویت اجفان و تبرید آنها بعصارهٔ ورد و عصارهٔ برگ بارتنگ و عصارهٔ برگ بید نمایند
و ایضاً ضماد برگ گل و از مرکبات ضماد صندل و خولان و زرد ورد و صبر واحد جزو و زعفران نیم جزو است و چون نفوذ ماده از سماق باشد سنبل و گلسرخ و اقاقیا بآب گشنیز
و اندکی زعفران بر پیشانی ضماد نمایند و ایضاً شیاف ماميثا حضض صبر انزروت زرد ورد مساوی زعفران نصف جزو و ایضاً آرد عدس و پوست جو بگلاب یا بآب آس
و بزر قطونا سرشته ضماد کنند و آبیکه دران گل سرخ و آس و برگ بید و نیلوفر عدس پخته باشند روی بشویند و از شستن بآب سرد منع کنند که آن بتکثیف خود حبس ابخره
نماید و اگر مادهٔ نازله بچشم بسیار گرم نباشد غبار آسیا و مرو کندر با سفیدهٔ بیضهٔ مرغ ضماد کنند و اگر ماده بارد بود دوائی که مجفف و قابض و مقوی عضو مع تسخین باشد
مثل لطوخ سیماب و گوگرد و بورق بجبهه و جفن بعمل آرند و یا کبریت و زفت و فلونیا و تریاق کبیر و مانند آن بر چشم ضماد نمایند چنانچه ماسرجویه در کتاب تمام و کمال نوشته
و هرگاه علت مزمن گردد فصد ماقین و شریان پس گوش نمایند و هرگاه ماده مستفرغ گردد و درد بغایت سخت نباشد بلکه کم گردد آن هنگام شیاف [illegible] بسپیده بیضه
سائیده در چشم قطور کنند پس بعید نیست که در یک روز مریض صحت یابد و بشام آن روز در حمام داخل کنند و نیز برای تحلیل بقیه ماده شیافات محلله مثل شیاف سنبل بکار برند
و بصورت طول مرض شیافی که دران مس سوخته و زاج محرق باشد استعمال کنند و گاهی اکتحال بصبر تنها کفایت کند و سعوط بشونیز و روغن بادام و قثاء الحمار محلل بقایای رمد است
مطلقاً **و ایضاً** چون رمد بطول انجامد و بدن نقی و خالی از فضول باشد باید دانست که ماده از عضو دیگر مثل سر بسوی آن منصب میگردد پس باید که متوجه معالجهٔ سر گردند
از فصد و حجامت و مسهل و غیره و بعد از ان حمام بآب شیرین معتدل نمایند و اگر فائده نه بخشد ضمد قابضه استعمال کنند و اگر این نیز فائده نکند قطع و داغ عرقین

مسکن وجع ست وکذا اشیاف وارجینی و **نطول** حلبه واکلیل الملک مطبوخ و **غسل** عین مدام بآب بابونه و **تعلیق** یک مگس زنده که در پارچه متخلخل به بندند بنحویکه زنده بماند و بر بازو و یا گردن بیاویزند وکذا التعلیق چشم راست سرطان اگر رمد در چشم راست باشد و چشم چپ او اگر در چشم چپ باشد مجرب ست وکذا تعلیق پای سرطان بر چشم نیز مسکن وجع

ذکر ادویه مانع رمد

اگر گل منڈی یکعدد بلع کنند از اکثر امراض چشم خصوصاً از رمد تا یکسال در امان باشند و هرگاه چند حب ازان فرو برند سالها حسب عدد حبات مطبوعه ایمن شوند و بتجربه رسیده و از مجربات بعضی متاخرین ست که اگر گلنار را از درخت او روز شنبه یا چهارشنبه قبل از طلوع آفتاب بدهن قطع کرده بلع نمایند بدون مس کردن آن بدست یکسال و بقولی هفت سال از درد چشم و رمد امان یابند و از جالینوس منقول ست که اگر گلنار را که بقدر حب الآس باشد هفت عدد نهار بلع کنند تا سه سال از رمد در امان باشند وکذا تعلیق ذباب در خرقه بسته بر بازو و سویدی نوشته که اگر بیخ عصی الراعی در نقصان ماه قلع کنند و انسان آنرا با خود دارد دران سال او را رمد عارض نشود و مجرب من ست و رازی گوید هر که یک حب ثمثان بلع نماید دران سال از رمد در امان باشد

علاج رمد حار دموی و صفراوی و حمرت عین

از لعاب بهدانه شیرهٔ عناب شیرهٔ مغز تخم تربوز شربت نیلوفر تبرید دهند و صندل گل ارمنی رسوت عنب الثعلب اقاقیا مساوی در آب کشنیز سبز سائیده گرداگرد چشم ضماد کنند و پارچه نیلگون مدام بالای چشم دارند و طلای گہرہ معمول و حب رمد و در آخر حب سرخ نیز معمول ست و شیاف ابیض در شیر دختر یا شیر بز یا سفیدی بیضه حل کرده و یا قطور مسکن در چشم چکانند و گاهی در رمد حار شب اطریفل کشنیزی بخورانند و صباح لعاب بهدانه شیرهٔ عناب شیرهٔ کشنیز خشک شربت بنفشه می نوشانند و شیاف مامیثا با آب کشنیز تازه سوده اندرون چشم میکشند و ضماد و قطور حضض مسحوق بشیر دختر نیز در ابتدای رمد حار نافع ست و اگر درد شدید بود افیون اندکی هم ضم نمایند وکذالک طلا و قطور آب کشنیز سبز با شیر خر یا شیر زنان مسکن هر ضربان شدید خصوصاً در رمد حار ست بقول جالینوس و بعضی لعاب بهدانه نیز می افزایند و اگر برگ کشنیز تر بمقدار وافر بگیرند و بدون کوفتن همچنین بر چشم نهاده بر فاده بقیر محکم به بندند و روزی دو و سه بار تجدید کنند در اوائل رمد نفع بسیار میکنند و انزروت بسفیدی بیضه یا شیر دختر یا شیر بز سوده بر چشم طلا کردن رمد گرم را نفع عجیب نماید و ضماد بنفشه و تسکین لهیب چشم میکنند و بر رمد حار نفع میرسانند و اگر مسکه را در گلاب سه بار بگذارند و بر خرقه ضماد کرده بر چشم وارم نهند در عین شدت درد نفع عجیب کند و پنیر تازهٔ تر و گوشت تازه و زردهٔ بیضه هر یک ازین بروغن گل سرشته نافع رمد و مسکن درد ست و ضماد آرد جو با سفیدی بیضه بر پیشانی منع سیلان مواد بچشم کند و همچنین ضماد برگ انگور با سویق شعیر و ضماد برگ کشنیز و ضماد برگ گل سرخ تازه هر واحد مانع نزول مواد بچشم ست و ضماد برگ کاسنی وکذا خار خسک تر فقط یا با آرد جو مجرب و مسکن عجیب ست و اگر ازین تدبیر فائده نشود فصد سرو از جانب چشم مریض یا چشم شدید الالم گیرند و اگر ممکن نبود حجامت ساقین نمایند یا زلو در بنا گوش و نقره گردن هفت هفت عدد بچسپانند و روز دوم نیز همچنین کنند و اگر احتیاج تنقیه شود نضج ماده از منضج صفرا نموده از مسهل صفرا تنقیه کنند و حب ہلیلہ خورند و در صورتیکه ماده مرکب باشد و یا مزاج مریض گرم نباشد در مسهل سنای مکی یکتوله و تربد هفت ماشه داخل کنند و عوض حب مذکور تنقیه از حب ایارج هم مضایقه ندارد و استعمال حب ذهب و حب بنفشه نیز نافع بود و **ایضاً** در دموی بعد فصد سرو و شرب شربت بنفشه چهار توله در عرق مکوه و بید ساده و نیلوفر هر یک پنجتوله داخل کرده و قطور شیاف ابیض در شیر دختران حل کرده و طلای شیاف مامیثا در آب مکوه و کشنیز سبز و یا در شیر بز و یا زن بر گرد چشم و صدغین و پیشانی و روز سوم یا چهارم فصد رگ پیشانی و یا ماقین روز پنجم تلیین طبع بمطبوخ فواکه حلوا علوی خان و حب بنفشه باضافهٔ خیار شنبر و شربت ورد و سکنجبین ساده و روغن بادام و روز دیگر تبرید مذکور باضافه تخم ریحان و بصورت بقای سرخی خورانیدن حب ایارج و جهت تعدیل مزاج استعمال اطریفل کشنیزی نافع ست و در صفراوی بعد فصد شرب ماء القرع نه توله با شربت نیلوفر چهار توله و یا آب انارین معصور بشحم هفت توله بشربت ورد مکرر اہلیلجی دو توله تا سه روز و بروز چهارم تنقیه بمطبوخ ہلیله و یا حب غلی حامض که مقوی ابصار یکنیم توله بود باضافه خیار شنبر و ترنجبین هر یک هفت توله و شربت آلو مسهل چهار توله و روغن بادام هفت ماشه و تبرید از شیرهٔ خیارین و خرفه هر یک نه ماشه لعاب بهدانه و ریشه خطمی هر یک سه ماشه در عرق نیلوفر و کاسنی و بید ساده هر یک پنجتوله بر آورده شربت نیلوفر چهار توله گرد اسبغول نه ماشه پاشیده بعده قطور شیاف وردی بلعاب اسبغول و طلای حضض سه ماشه در آب لیموی کاغذی مفید بود و بعد ازان

هرواحد یکتانک افیون دو سرخ مرچ سیاه چهار عدد نیله تھوتھہ یک سرخ باریک سائیده پوٹلی بسته در آب پوست خشخاش ترکرده بر چشم بگردانند و در ذخیرة التجارب ست
که پوست خشخاش پھٹکری لوده برگ سرس مغز گھیکوار از هر یک دو درم کوفته پوٹلی بسته در آب کوکنار هر روز پوٹلی نو بعمل آرند و اگر آهک در آب حل کنند و یک زمان
نگهدارند تا آهک ته نشین شود بعده لوده پٹھانی بقدر هفت ماشه در آب مذکور بسایند و در پوٹلی بسته در همان آب بدارند و زمان زمان گرد چشم پوٹلی را بگردانند برای
سفید بود و ضماد رسوت یکماشه افیون زعفران هرواحد یک سرخ پوست هلیله کابلی هفت ماشه در آب حب بسته وقت حاجت با آب سائیده بالای چشم نیز رافع درد چشم
ست و اگر دیودار هلدرا کوفته بیخته در شیر زنان یا گوسفند انداخته بر آتش گذارند چون بجوشد کف آنرا گرفته در چشم کشند نافع بود و گویند که این دوا بر مد دموی
و صفراوی مخصوص ست و بلغمی و سوداوی و ریحی را نیز نافع لیکن در دموی بعد فصد و تلیین بکار برند و در صفراوی تلیین فقط نمایند و تلیین بطبیخ هلیله و کشمش و مغز
فلوس مناسب و خوردن کشنیز خشک با نبات وقت خواب نافع لیکن نزد حقیر استعمال چنین ادویه حاده در رمد صفراوی مناسب نیست و حضض زیره سفید لوده پھٹکری
بریان زردچوب گل ارمنی هلیله سیاه پوست هلیله زرد انزروت هر یک سه ماشه زعفران افیون خالص هر یک یکماشه قرنفل و عدد عنب الثعلب چهار ماشه صندل سرخ
دو ماشه کوفته بیخته با آب عنب الثعلب سبز حب نموده نگهدارند و با آب مذکور سائیده ضماد نمایند که نافع درد چشم و ورم ست حار باشد خواه بارد و کذا لک هلدی افیون هر واحد
یکماشه لوده پھٹکری هر یک دو ماشه کوفته بیخته با آب حل کرده بر چشم طلا نمودن در هر قسم رمد معمول مؤلف تقابی ست و گویند که اگر هلیله بلیله آمله هر یک یک جزو اصل السوس
چهار جزو چمیزج پنج جزو کوفته در آب برگ تمر هندی سائیده شیاف سازند و در سایه خشک کرده با آب خالص حل کرده در چشم چکانند در هر قسم رمد تسکین درد فی الفور نماید

ذکر ادویه مسکن وجع رمد

ضماد مخ گوسفند که مجرب ابن ماجه است و کذا زردی بیضه و روغن گل و زعفران که مجرب سویدی ست و در نسخه ارسطو شیر زنان نیز داخل ست و کذا افسنتین با مخ بیخته و کذا
گلسرخ خشک در شراب پخته و کذا اسفرجل مشوی مدقوق و کذا اسکنج پنج بار با آب و سه بار در گلاب شسته و کذا حلبه و خشخاش با آب یا گلاب سائیده و کذا لعاب حلبه و کذا
تخم بادروج بشراب و کذا عدس و سفرجل بریان و روغن گل و کذا عصاره برگ بیروج بسویق شعیر و کذا نشاسته در سفیده بیضه و آرد جو و شیر دختر حل کرده و کذا بیه شیرین
مشوی سائیده و کذا کتیرا بگلاب و کذا زعفران اکلیل الملک آب کشنیز سبز زردی بیضه با آب طبیخ خشخاش یا بعصاره بنج یا با آب طبیخ آس سرشته و کذا آب کاسنی
و آب خرفه و آب برگ و آرد جو و اگر وجع شدید باشد آب عنب الثعلب اضافه کنند و کذا روغن گل و برگ کاسنی سوده و آرد جو و زرده بیضه حل کرده و کذا زاج بجری
سوده بحریره پخته بمسکه مغسول آمیخته و بر آتش پخته حتی که منعقد گردد و کذا احما زردی بیضه مسلوق روغن گل زعفران حل کرده و کذا شراب کهنه بسویق جو و کذا برگ
بنفشه سبز سوده بروغن گل و شیر دختران آمیخته و کذا قوفل و مرو زعفران مساوی در زردی بیضه و روغن گل آمیخته بصوف مرعزی یا پنبه آلوده و کذا کنجد مطبوخ بشراب که
مسکن ضربان و محلل ورم و قاطع رمد صعب ست و کذا بزر بنج تخم خشخاش پوست خشخاش مساوی سائیده و آرد جو سه جزو آمیخته و کذا آرد جو و اکلیل الملک گل بابونه
کشنیز سبز در رمد صعب و شدت الم و کذا نان تازه با لعاب بیخ آمیخته و کذا زردی بیضه خام یا قدری پخته و کذا سویق شعیر و برگ بنفشه سبز و کذا شادنج مغسول و کذا
گلسرخ خشک مطبوخ که مجرب سویدی ست و کذا وضع قطعه ریحان بر چشم و کذا بزر قطونا و آب عنب الثعلب و روغن گل و کذا طحلب و برگ خشخاش و عصاره حی العالم که
عجیب ست و کذا موم سفید یکدرم بروغن گل شش درم بر آتش نرم گداخته وقت اشتداد وجع و کذا نزد ضربان شدید گلسرخ خشک با طبیخ اکلیل الملک و بعده اکتحال
ذرور صفر و کذا زردی بیضه و اکلیل الملک و کذا زردی بیضه و عقید عنب و کذا انار شیرین مع شحم سائیده بشراب حلو پخته و کذا اکلیل الملک برگ کشنیز سبز زردی بیضه
روغن گل و نان گندم منقوع در رب عنب جمله آمیخته و کذا عصاره اکلیل الملک بزردی بیضه و کذا غبار آسیا بر جبهه و کذا آب عنب و زردی بیضه مسلوق و کذا اسفیداج
و اکلیل الملک و زعفران بقدر کرسنه و افیون مخلوط کرده و کذا زعفران و گل سرخ و زردی بیضه و کذا آرد گندم برب عنب مطبوخ و کذا خولان بگلاب و قطور سفیدی بیضه در
چشم در ابتدای رمد مبرد و مغری و مسکن الم و حرارت و حرقت و مزیل خشونت ست و کذا التقطیر او در حمام بعد نقای بدن بتنقیه در حال تسکین درد کند و مکرر بتجربه رسیده و کذا
آب کشنیز سبز و شیر زنان و کذا افیون در شیر دختر بر سنگ سوده و کذا نشاسته در شیر دختران حل کرده و کمادا سفنج در آب گرم تر کرده مراراً و کذا اکلنار و اکلیل الملک جوشانیده با طبیخ آن
و اکتحال بدخان کندر و کذا بشیاف نشاسته دو درم سفیداب زعفران صمغ عربی هر واحد یکدرم افیون نیم درم باریک سائیده در آب عنب الثعلب شیاف بسته بقول [illegible]

حکیم علی اکبر خان جهت درد چشم و بقایای رمد نافع ست و کذا عصارهٔ آمله که همواره معمول ست و گویند که جهت رمد کهنه که هیچ دوا به نشود و گیرند پهٹکری سفید یکماشه و در
روغن زرد نه ماشه بسوزند که سیاه شود و با یکماشه افیون در ظرف آهنی از دستهٔ آهنی سحق بلیغ نموده در چشم کشند و کحل چشمیزج تالیف علوی خان جهت رمد مزمن نافع ست
و کذا کحل ملکا یا سفید **و غذا** اصحاب رمد حار کدو و پالک و خرفه و مونگ با نان یا برنج و زردی بیضهٔ نیمبرشت و در صفراوی ماء الشعیر بشربت نیلوفر مناسب بود
و اغذیهٔ ترش شیرین چون آب انار و زرشک و تمر هندی بشکر آمیخته و مانند آن که قامع صفرا و مطفی خون ست مفید بود لیکن ترشی صرف مضر ست و جمله اغذیه نافع
صداع حار و آنچه مانع صعود بخار بدماغ بود مثل بزرقطونا بجلاب و سویق شعیر بشکر و سفوف کشنیز بشکر و اسپغول بشکر بعد طعام بصاحب رمد نافع بود و از جمیع لحوم
و خمر و حلوا پرهیز کنند و اگر خوف ضعف قوت باشد شوربای چوزهٔ مرغ جائز ست و هرگاه رمد بطول انجامد آرد حلبه و خشخاش با اقلا و زعفران و صبر با سفیدهٔ تخم مرغ و روغن گل سرشته
طلا نمایند و دم الاخوین زعفران مامیثا اقاقیا صبر مساوی افیون نصف بجز و شیاف ساخته کحلاً و طلاءً استعمال کنند که عجیب الاثر ست **و بدانند** که در رمد دموی بعد
فصد یا حجامت تنقیه گاهی جوشانده باین طور سید هند عناب شاهتره جوشانیده شیرهٔ کاهو شیرهٔ خشخاش لعاب اسپغول شربت نیلوفر داخل کرده بنوشند و یا عناب سپستان
خطمی بهدانه گل بنفشه گل نیلوفر جوشانیده شربت بنفشه داخل کرده و اگر طبع نرم بود تخم ریحان پاشیده بنوشند و یا گل بنفشه عناب گل نیلوفر جوشانیده شربت نیلوفر
یا شربت بنفشه داخل کرده خاکشی پاشیده بنوشند و سوت هلیله سیاه پهٹکری مرداسنگ با آب عنب الثعلب تازه ضماد کنند و بقول جالینوس اگر خون بسیار در روز اول اخراج نمایند
و سفیدهٔ بیضه در چشم بچکانند و بشیر دختران بشویند رمد موی را در یکروز ساکن کنند و در صفراوی بعد فصد مسهل صفرا یا مطبوخ هلیله دهند و لابد ست که در مسهلات
او آنچه مخرج بلغم ست مثل تربد و هلیلهٔ کابلی و مانند آن نیز داخل کنند زیراکه بعید ست که صفرای او خالص بغیر بلغم رقیق باشد و همچنین جمیع امراض دماغی صفراوی یا آلو بخارا
قراصیا زرد آلو خشک تمر هندی هر واحد یک اوقیه و نیم پوست هلیلهٔ زرد پنج درم سنا مکی چهار درم گل بنفشه پنج درم تخم کاسنی کوفته دو درم زرشک سه درم نیلوفر هفت عدد
همه را جوش داده صاف کرده بست درم ترنجبین دران حل نموده صبح بیاشامند و اگر در عمل آن توقف گردد آب گرم محلول دران شکر سرخ تحریک نمایند و بعد اتمام فعل
شربت سیب یا گلاب یا شربت نیلوفر با آب سرد بزرقطونا پاشیده دهند و غذا دو پهر آب گوشت چوزهٔ مرغ اندک کشنیز تازه دران پخته بخورند و دائم صندل و نیلوفر و غیره
خوشبوها ره بویند و باقی تدبیر مثل رمد موی ست و لعاب اسپغول بشربت بنفشه یا شربت نیلوفر یا هر دو یا یکی از آن با شربت آلو بخارا بهر تسکین صفرا دهند و یا لعاب
بهدانه شیرهٔ تخم کاهو شیرهٔ تخم خیارین شیرهٔ تخم خرفه و شربت نیلوفر یا شربت خشخاش و اگر با رمد صفراوی سرفه باشد بهتر چیزی از ماء الشعیر با شکر یا شربت بنفشه نیست
خصوص که سرفهٔ خشک باشد و ایضاً ماء الشعیر عظیم النفع ست برای رمد که در مادهٔ او حدت باشد و اگرچه سرفه نبود و اگر با رمد بیداری باشد با شربت خشخاش دهند
و اگر در ماده نهایت حدت باشد با شیرهٔ تخم خشخاش کدو و خیار و خرفه بنوشانند و بعد از آن اضمدهٔ بارده مثل بزرقطونا با آب کاسنی و کشنیز تازه بر چشم ضماد نمایند و چشم
را بگلاب ممزوج با اندک سرکه بشویند و لعابات و شیر تازه دوشیده و رقیق سفیدی بیضهٔ مرغ در چشم بچکانند و اگر سوزش در چشم باشد و بعد خواب چشم بند ماند شیرهٔ تخم خیارین
شیرهٔ تخم خشخاش لعاب اسپغول شربت نیلوفر دهند و بعد از تنقیه استحمام به آب شیرین نیمگرم نمایند و شیاف کافوری و اگر درد شدید باشد شیاف ابیض افیونی بکار برند
و اگر ماده در غایت حدت باشد تضمید ببرگ نیلوفر و برگ کاسنی و وضع اطراف در آب گرم نافع و بقراط گفته که در هنگام کثرت تحلب و شدت حرارت رمد از خرفه و عنب الثعلب
آب بگیرند و دران قدری روغن و آرد جو داخل کرده بر چشم گذارند و یا برگ کاهو کوفته بر چشم نهند در ابتدای علت و در انحطاط بزردهٔ بیضهٔ مرغ گرم کرده ضماد نمایند و طلای
عصارهٔ برگ بهی آب عنب الثعلب لعاب اسپغول سپیدی بیضهٔ مرغ باهم سرشته نافع رمد صفراوی ست و سفیدی بیضهٔ مرغ با روغن گل مخلوط کرده قدری شیر عورت
داخل نموده گرد چشم طلا کردن نیز مجرب ست و ایضاً کافور یکجزو لوده افغانی سه جزو ساییده در پوٹلی بندند و تا دو گهڑی در آب تر کرده بعده از آب بر آورده بالای چشم
گردانند و قطره در چشم چکانند و استعمال شیاف سماق صغیر نیز درین باب تجربه رسیده و بعد استفراغات اگر رمد اندکی باقی ماند ذرور ابیض در چشم اندازند یا شیاف ابیض
بغیر افیون در سفیدی بیضه و شیر دختران حل کرده چکانند و زردهٔ بیضه بروغن گل بر پلک نهند و بر بندند و از استعمال این ادویه در چشم قبل از استفراغ حذر کنند زیراکه در شدت
ارد و هرگاه درد ساکن شود و ورم تحلیل گردد و سرخی نقصان پذیرد و در ضعف صغیر بپاشند و شیاف احمر لین استعمال کنند و از فواکه منع کنند مگر آنکه دران منع تصعد
ابخره و تقویت معده باشد مثل امرود و اندک و کذا بهی و بیخ اما شفتالو و انجیر و انگور و خربزه و مشمش و خرما و مویز و عسل مضر ست و ضد آن مزورات مانند مزورهٔ ماش با اسفاناخ

در هر دو برای تحلیل بقیه ماده اطریفل کشنیزی با عرق شاهتره استعمال کنند و هر شب استعمال معجون بنفشه بگلقند خصوصاً هرگاه حرکت کثیر باشد نافع ست و برای
تسکین شدت درد خوردن گل بابونه دو ماشه با اطریفل کشنیزی دو توله سرشته معمول استاد مرحوم ست و کماد لوده پٹھانی سیده گندم نیز در تسکین درد مجرب ست
و ذرور ابیض یا ذرور جشیخام یا شیاف منج یا شیاف برویا یا شیاف جالب النوم یا شیاف شب یمانی که با آب انار میسازند بعمل آرند و بعد تنقیه اکتحال انزروت مربی
دو جزو نشاسته نبات سفید هر واحد سه جزو جشمیزج یک جزو باریک سوده بردالیوم ست و گل ارمنی عصارهٔ مامیثا بوش در بندی صندل سرخ حضض مکی اقاقیا
عنب الثعلب تخم خطمی صمغ عربی فوفل افیون صبر زعفران کوفته بیخته با آب کشنیز یا لعاب اسبغول یا سفیدی بیضه ضماد نمایند و هرگاه بشویند از ابی که دران کوکنار
و برگ سیب جوشانیده باشند بشویند و حب سرخ یا حب سبز طلا کنند و ایضا در رمد حار صندل سفید مامیثا حضض گل بنفشه فوفل هر واحد سه ماشه در شیر دختران
یا بر ضماد نمایند که بدون تنقیه در یکروز تسکین درد نماید و یا تخم کاهو مقشر گل بنفشه صندل سرخ و سفید با آب لیموی کاغذی که قوی تر از انست و یا گل ارمنی سه ماشه
با آب کشنیز سبز و یا سفیدی بیضه یکعدد و نشاسته سه ماشه و یا افیون شب یمانی بریان هر یک دو ماشه در آب لیمو حل کرده ضماد کنند و اگر پھٹکری یک ماشه افیون
بقدر نخود در آب برگ تمر هندی بقدر دو فلوس سائیده بر آتش نهند تا غلیظ شود بر چشم ضماد نمایند برای درد و سرخی مفید بود و یا شیاف مامیثا گلسرخ حضض
صبر صندل سرخ فوفل زعفران مساوی حب ساخته در سایه خشک کرده با آب کشنیز یا کاسنی یا گلاب یا آب حل کرده بر پیشانی و پشت چشم ضماد نموده باشند که
در ابتدا سود دارد و یا رسوت یکماشه افیون زعفران هر یک یکسرخ پوست هلیله کابلی هفت ماشه سائیده حب بسته وقت حاجت با آب سائیده بالای چشم
ضماد کنند و اگر گیرو چهار جزو افیون یکجزو حضض هلیله سیاه زرد چوب هر یک دو جزو زنجبیل صمغ عربی هر یک ربع جزو سائیده حب بسته با آب نقوع کوکنار سائیده
حوالی چشم طلا کنند برای تحلیل مادهٔ رمد و سرخی چشم مفید و ضماد زردهٔ تخم مرغ آرد جو گل بنفشه گل بابونه در آخر رمد مفید ست و پوست هلیله زرد پوست بلیله آمله
حضض گیرو برگ تمر هندی افیون شب یمانی بریان زیره سفید هر یک قدری در پارچه بسته بگلاب تر کرده بر چشم بگردانند که برای رمد حار نافع ست و اگر پھٹکری بریان
لوده پٹھانی هر واحد یکماشه افیون نیم ماشه برگ تمر هندی چهار ماشه همه را کوفته در پارچه پوٹلی بسته با آب تر کرده زمان زمان بر چشم بگردانند برای رمد بی نظیر و معمول ست
و ضماد شب یمانی بریان شش ماشه لوده پٹھانی پوست هلیله کابلی هر یک دو ماشه گیرو افیون زعفران هر واحد یکماشه در ظرف مسی با دسته مسی با آب انار ترش سائیده
حب ها بسته استعمال کردن برای درد و سرخی نافع ست و کذا ضماد آرد جو ده درم باقلا پنجدرم اقاقیا یکدرم سفیدهٔ تخم مرغ یکعدد با آب کشنیز تازه و آب کاسنی آمیخته نافع ورم
و درد چشم ست و اگر وجع و ضربان اشد بود با طبیخ کوکنار یا آب کاهو سرشته بر پلک ضماد نمایند و پوست کوکنار پوست هلیلهٔ زرد و پھٹکری سفیدهٔ کاشغری با آب تمر هندی در
ظرف آهنی سوده بعد فصد سر و حجامت قفا ضماد کردن نیز مفید ست و ضماد پھٹکری بریان هفت ماشه مرداسنگ سه نیم ماشه بعرق لیمو در اوند آهنی با دستهٔ آهنی حل کرده
برای درد چشم از مجربات ست و کذا ضماد پٹھانی لوده پھٹکری هر یک دو ماشه افیون گیرو هر یک یکماشه مفید و ایضا برای درد بسیار پوست هلیله زرد پھٹکری رسوت
مرداسنگ پوست خشخاش با آب سوده گرد چشم ضماد نمایند و گاهی گیرو افیون زعفران عوض پوست خشخاش داخل کرده بعمل می آید و یا گیرو رسوت صندل سرخ
با آب عنب الثعلب و روغن گل دور چشم ضماد کنند و یا رسوت پھٹکری بریان افیون هر یک سه ماشه با آب حب ساخته در آب سائیده اندک گرم نموده بر چشم طلا کنند و اگر
لوده پٹھانی آمله در روغن گاو بریان نموده با آب سرد سائیده گرد چشم طلا کنند برای درد چشم مجرب ست اما باید که در چشم نرود و ضماد هلیله سیاه کافور شب یمانی رسوت
با آب برگ عنب الثعلب سبز نیز در رمد مجرب و طلای پوست هلیلهٔ زرد گیرو رسوت هلیلهٔ زنگی نیز مفید درد چشم ست و اگر تمر هندی تخم دور کرده در آب تر نموده مالیده
صاف کرده افیون بقدر سه سرخ و پھٹکری پنج سرخ دران آب انداخته در ظرف آهنی بپزند تا غلیظ گردد و برداشته طلا کرده باشند نیز نافع رمد ست و اگر تمر هندی
نباشد آب برگ او گیرند و برگ بانسه سائیده ٹکیه بسته و کذا برگ انار سوده و کذا برگ گوبهی سائیده بر چشم سه روز بستن برای رمد سودمند ست و کذا برگ پنبه
در روغن جوشانیده سائیده بر پشت چشم بستن و کذا الوده شش درم پوست هلیلهٔ زرد دو درم با آب برگ انار سائیده پنبه آلوده وقت شب بر پشت چشم
سه روز نهادن مفید و بقدر چهار توله برگ حنا بدون آب سائیده قرص بسته بر مقعد بستن و بعد یکپاس دور نمودن در ازالهٔ رمد از مجربات مشهوره است
و اگر سبز شیاف مامیثا حضض مکی زعفران افیون اقاقیا گل ارمنی صندل سرخ مساوی با آب عنب الثعلب یا گلاب طلا کنند ورم و درد ساکن کنند و کحل معمول

باقی ماند بزردهٔ بیضهٔ مرغ نیم برشته مسحوق بانکی زعفران و روغن گل ضماد کنند که موجب زوال سرخی میشود و حجامت قفا و تمریخ نیز اصحاب انس گفته که سرخی ملتحمه دلالت بر ورم دماغ یا الم دران یا بر ابتدای امور میکند

ذکر بعض ادویهٔ نافع ورم حار چشم

ضماد حب الآس بشوکران یا سویق شعیر وکذا حماض برسلق سائیده وکذا عصی الراعی وکذا برگ بنفشه سبز وکذا حی العالم وکذا عصارهٔ برگ خرفه وکذا آرد جو بعصارهٔ مذکور وکذا آرد باقلا مخلوط بسفیدی بیضه وکذا عصارهٔ برگ گلسرخ وکذا عصارهٔ انار شیرین مشوی وکذا عصارهٔ گلنار خشک کرده برسنج وده وکذا سفرجل مشوی مدقوق تنها یا بنان خمیری سائیده وکذا آب کاهو با آرد جو وکذا بیخ شقایق النعمان بطلا پخته وکذا عصارهٔ اذان الفار بسویق وکذا اکلیل الملک تنها یا بزردی بیضه یا غبار آسیا یا خشخاش یا کاسنی آمیخته وکذا اسفیداب رصاص بسرکه و روغن گل آمیخته وکذا بزر قطونا مسلم در آب کشنیز پخته وکذا برگ لبلاب بسویق وکذا برگ سپستان وکذا مرزنجوش وزردی بیضه بسرکه وکذا عصارهٔ برگ بنفشه سبز بسویق شعیر وکذا گل سفرجل رطب یا یابس وکذا عصارهٔ جراده کدو وکذا طباشیر سوده بگلاب سرشته بر جبهه وکذا عصارهٔ نبات بیخ بسویق شعیر وکذا اعرق صفره آن کرم ست در گلاب بر سنگ سوده پنبه آلوده نهادن و هر ساعت تبدیل آن کردن وکذا آرد جو بعصارهٔ عصی الراعی سرشته و یا بعصارهٔ کرفس آمیخته و یا بعصارهٔ برگ و خیوط و شاخ نرم کرم بری مخلوط کرده و یا بعصارهٔ عنب الثعلب سرشته وکذا اقلومس سائیده وکذا تخم خشخاش و حلبه مساوی سوده بگلاب سرشته وکذا عصارهٔ مامیثا و خولان و زعفران و صمغ عربی و مامیران مساوی شیاف ساخته بآب مطبوخ پوست خشخاش سائیده که مجرب ست وکذا مامیثا و زعفران و خولان بآب کشنیز سبز سرشته هر واحد نافع ست و بقول روفس ضماد زعفران بگلسرخ نافع ورم فلغمونی عین ست **واکتحال** حی العالم وکذا دخان قطران وکذا توتیا در عصارهٔ برگ عوسج حل کرده وکذا عصارهٔ مامیثا در اخر رمد وکذا آبنوس محرق مغسول وکذا شبنم که بر درخت افتد وکذا حماض اترج در ابتدای رمد صفراوی وکذا لعاب بهدانه و نبات سفید وکذا شیاف ابیض در عصارهٔ بارتنگ سوده وکذا انزروت مربی بشیر خر با نبات سفید و نشاسته وکذا انزروت سوده در سفیدی بیضه سرشته بر چوب طرفا چسپانیده و در تنور گذاشته تا خشک گردد و مثل غبار سائیده و نصف او شمشم و نصف او زعفران و نیز مثل انزروت نبات اضافه کرده در رمد صعب مجرب سویدی ست وکذا برگ نمام و شمشم و انزروت در گلاب خوب جوشانیده و شمشم بر آورده خشک کرده و نصف او نبات و ربع او هر واحد از زعفران و عصارهٔ مامیثا آمیخته مثل غبار سائیده مجرب ست و برگ نمام دور کنند وکذا شادنج مغسول بشیر زنان وکذا رطوبت برگ حی العالم کبیر وکذا اسفنج سوخته مغسول وکذا شیاف مامیثا در رمد قدیم و حدیث وکذا عصارهٔ گل کدو وکذا چوب ساج سوخته در آب مطفی و مامیثا مساوی سائیده وکذا نحاس محرق مغسول بمرات کثیر در گلاب یا آب که نفع عجیب دارد وکذا آب دهن صائم که مجرب ست و بقول اسرائیلی و رازی اکتحال شیاف از دم الاخوین صبر اقاقیا مامیثا زعفران هر واحد یک درم افیون نیم درم ساخته در آب کاسنی سوده در ورم حار و استرخای اجفان عجیب ست وکذا توتیای کرمانی هفت بار در آب عوسج پرورده که نفع عجیب دارد **و قطور** آب کشنیز سبز و مثل او شیر زنان وکذا پوست بیخ انبرباریس در گلاب خیسانیده وکذا اسفیداب رصاص بست بار در آب شسته در ظرفی بگلاب تا ده روز در آفتاب گذارند و بر ظرف پارچه بندند تا از غبار محفوظ ماند بعده بسفیدی بیضه آمیخته در چشم چکانیدن وکذا شبنم واقع بر قصب قبل طلوع آفتاب جمع کرده وکذا صمغ عربی در گلاب حل کرده وکذا سماق در عصارهٔ بارتنگ حل کرده و یا در گلاب خیسانیده در ابتدای رمد وکذا خولان در شیر دختران سوده وکذا شیاف ابیض بآب عنب الثعلب حل کرده که بسرعت نفع عجیب بخشد **و انکباب** بر بخار زر ورد در آب جوشانیده وکذا بابونه بآب و سرکه پخته در اخر رمد برای تحلیل بقایای مواد و تسکین الم **و شم** صندل و گلاب و کافور **و غسل** وجه بطبیخ قطر و **شرب** دیاقوذا هر واحد نافع رمد حار ست و ادویهٔ مسکن وجع در علاج کلی رمد مسطور شده و ادویهٔ مانع انصباب مواد در علاج رمد نزلی مذکور گردد حسب حاجت از انجا اخذ نمایند **اقوال حکما** بقول شیخ الرئیس تدبیر مشترک در رمد دموی و صفراوی فصد قیفال و استفراغ ست پس اگر خون حار صفراوی یا صفرا صرف باشد با وجود فصد بطبیخ هلیله استفراغ فرمایند و اگر در ماده اندکی غلظت باشد ترید داخل نمایند و ایضا اگر دانند که ماده در حجب دماغ منتشر ست تقویت مطبوخ با یارج فیقرا کنند و گاهی در چنین حالت بر نقوع صبر اقتصار نمایند و اگر خوف حرارت باشد در آب کاسنی یا آب باران نقوع کنند و واجب ست که بعد تنقیهٔ تامه متوجه معالجهٔ چشم گردند و ابتدا کنند دران بتضمید چشم و وجه بمبردات دافع مواد از چشم از عصارات بارده مثل عصارهٔ برگ بارتنگ و برگ بید و کاسنی و خرفه و عنب الثعلب سبز و کشنیز تر و از لعابات بارده مثل اسبغول و بهدانه و سفیدی بیضه و شیر خر و شیر دختر هر یک ازینها مفرد و مرکب در چشم بچکانند و بعد ازان رقیق سفیدی بیضه با شیاف ابیض که مغری و مبرد و مسکن وجع و مصلح خلط لذاع ست

ومغز بادام ومغز کدو و آلو و آلو بالو نافع ست ولیکن بسیار ترش نباشد و نه بسیار شیرین و فالوده جو مقشر و بالجمله در اشربه و اغذیه ایشان مراعات تلیین طبیعت و تلطیف و تسکین باشد
و تقلیل و تلطیف غذا واجب بود و اجتناب از جمیع لحوم و البان و ماهی و چیزهای شور مثل مری و کامخ و قدید و همچنین از بقول نضیج نمایند و قدری کشنیز خشک برای
منع بخار در طعام داخل کنند و ابن لسوع گوید که چون رمد صفراوی باشد فصد کنند و استفراغ بمطبوخ فواکه نمایند و در چشم ذرور اصفر یا سفیدی بیضه حل کرده چکانند
و بعد دو ساعت چشم را بگلاب بشویند و ماميثا و زعفران و خولان در آب کشنیز سبز سرشته بر پلک ضماد سازند و مخفی نماند که در سرخی چشم که بمنزله رمد باشد بقول
شیخ بعد استفراغ بفصد و مسهلات و حقنجات ضماد از پوست انار مطبوخ برزکال و مسحوق مخلوط بمیفختج یا عسل نمایند و تکمید او با اسفنج حار مدام کنند و تضمید آرد
کرسنه یا گندم مطبوخ بشراب عسل یا ضماد با اصل السوس مدقوق نفع میکند و چشم مدام بشیر بشویند و تبرید و ترطیب او مداوم نمایند لیکن اقتصار بر تبرید بطی و بلید ست
و جالینوس در میامر خود گفته که علاج حمرت چشم مبادرت باخراج خون ست و بعد از آن استفراغ و تلطیف غذا و آشامیدن مبردات و تدبیر رمد حار نمایند و آن
در قول او در ذیل اقوال حکما مسطور گردد و بولس گفته سزاوار ست در حمرت در ابتدا استفراغ بحقنه پس تلیین طبیعت بتلیین معتدل بعد از آن تکمید موضع با سفنج
و تضمید بآرد کرسنه و غیره که مسطور شده اگر در ان تاکل بهم رسد عدس با عسل یا با آب سفرجل مطبوخ ضماد نمایند یا برگ زیتون بشراب پخته ضماد کنند و آنچه معمول مؤلف ست اگر سرخی و آب جاری بود
اطریفل همراه عرق شاهتره یا عرق نیلوفر عرق گاوزبان عرق عنب الثعلب شربت بنفشه بخورند و رسوت دو ماشه افیون صمغ عربی هر واحد یکماشه زعفران
چهار سرخ پهتکری لوده پتهانی اقاقیا انزروت پاه هر یک ماشه در آب کوکنار گرد چشم ضماد نمایند و اگر اصل السوس مقشر قدری بآب سابیده پنبه بدان آلوده
بر پلک بدارند سرخی چشم دور کند و قطور آب مغز گهیکوار وقت خواب در چشم نیز رافع سرخی آنست و چوب درخت گز از بالا خراشیده سابیده حوالی چشم
در روزی دو بار طلا کردن برای سرخی چشم عجیب الاثر ست و برود کافوری نیز حمرت و حرارت چشم را مفید ست و اگر پهتکری زرد چوب لوده پتهانی هر یک
نیم توله قرنفل یکعدد شیره تمر هندی که زرگران در ان زر و نقره صاف می نمایند و می مالند بقدری که ادویه در ان سرشته شود ادویه کوفته بیخته در ان آمیزند
و در پارچه پوتلی بندند و در قدری آب بدارند و دو سه قطره در چشم چکانند و ساعت بساعت بر چشم بگردانند نخستین آب گرم از چشم خواهد برآمد و آن دهند
که عقب آن شفاست و سرخی چشم و درد آن را در یکپاس دفع کند و پوتلی پهتکری و افیون و مغز گهیکوار که در علاج کلی رمد گذشت نیز برای رفع سرخی چشم معمول
و مجرب ست و ایضاً برای رفع سرخی زنجبیل صندل سرخ نرکچور هلیله زرد مساوی کوفته در گلاب سابیده بالای چشم طلا نمایند و چشم بکشایند تا قدری در چشم
رود و آب سوزان خارج شود و پنج شش کرت چشم بپوشند و بکشایند باز خواب کنند مجرب ست و اگر برگ عنب الثعلب سوخته بزر کشوث سوخته مروارید ناسفته
مقناطیس سوده مغسول بسنگی که زرگران جلای نقره با وسیه هند مساوی ذرور سازند جهت رفع حمرت چشم و رمد و جلای آن طرفه مجرب نوشته و شیاف حنا و شیاف دیگر
که در ان زبد البحر ست مفید ست و اگر هلیله زنگی نهایت خرد و دو عدد افیون خالص چهار سرخ گیرو دو سرخ قرنفل از ظرف گل نصف در آب چاه سابیده در ظرف نگاه دارند
و گرد چشم طلا کرده باشند در دفع سرخی چشم و ضعف بصر نفع بخشد لیکن باید که چند روز ادامت نمایند و ایضاً برای سرخی چشم هلدی چهار ماشه سونتهه دو ماشه ترچه
چهار ماشه پنج دو ماشه پا و بالا گوند ناگوری نمک سانبهر هر یک دو ماشه گل ارمنی هشت ماشه و اگر نباشد گیرو اندازند همه را کهرل نموده گولی بسته نگهدارند و وقت حاجت
بالای چشم ضماد نمایند و ضماد لوده پهتکری هلیله زرد بآب سوده همین عمل کند و کذا لوده جدوار پهتکری افیون پوست خشخاش بآب سوده نیمگرم گرد چشم ضماد کردن
و همچنین برای سرخی که از ابخره حار باشد و سرخی نزله نباشد ضماد رسوت پهتکری مرداسنگ بآب تمر هندی و گلاب سوده نافع ست و کذا ضماد پاه گیرو رسوت پهتکری
هلیله زرد فوفل نیمگرم مفید و برای سرخی چشم و اشک روان هلیله سیاه هلیله زرد رسوت صمغ عربی هر یک سه ماشه کوکنار افیون هر یک دو ماشه در آب عنب الثعلب
دور چشم ضماد نمایند و کحل یابت شاه رفیع الدین صاحب و استعمال معجون سنڈی نیز سرخی چشم را نافع ست و گاهی برای سرخی چشم که از نزله بود بعد حجامت قفا
اطریفل صغیر میدهند و از کوکنار عدس کشنیز خشک کوفته بیخته بسفیدی بیضه مرغ سرشته از پیشانی تا رخساره دور چشم ضماد می نمایند و اگر سرخی چشم از نهادن برگ عشر
مقابل چشم برای محافظت گرمی آفتاب پیدا گردد سفیده کاشغری در شیر دختر حل کرده بچشم کشیدن و آنبه هلدی بشیر سوده بر شقیقه چشم سوف ضماد کردن و اطریفل
کشنیزی خوردن سفیده بشیر سوده گاهی در سرخی چشم بی درد مع خارش مع رمص غلیظ بستن برگ امرود روغن چرب کرده بر چشم فائده می کند پس هرگاه تحلیل پذیر در حمرت

مرض بجا بود و در چشم سرخی و دمعه باقی ماند ذرور اصفر نفع کند **صفت آن** انزروت ده درم زعفران سنبل و صبر و مر هر واحد درم ذرور کنند در اخر رمد تا آنکه دمعه و حمرت زائل گردد
صفت شیاف احمر لین هرگاه سرخی چشم ساکن شود استعمال کنند که ثقل اجفان ببرد شادنج شش درم صمغ عربی کتیرا هر واحد پنج درم مس سوخته چهار درم
کهربا سفیداب ارزیز هر واحد دو درم بسد مروارید شنگرف معدنی هر واحد درم دم الاخوین زعفران هر واحد نیم درم شیاف سازند **ضماد** که در اخر رمد نافع ست
بگیرند زرده بیضه و آرد جو و گل بابونه و بنفشه و ضماد کنند و باید که چوچه مرغ و تیهو در اخر بخورند **صاحب کامل** و جامع و خلاصه می نویسند که در رمد حار
بعد فصد سر رو و تلیین از پوست هلیله زرد و آلو بخارا و تمر هندی و عناب و گل بنفشه و ترنجبین یا مطبوخ فواکه یا نقوع هلیله با آب انار این ادویه که در ان
قبض و ردع اندک و با آن ادویه مخدره مسکنه مخلوط باشد مثل اقاقیا و سفیداب قلعی و صمغ عربی با سفیده تخم مرغ سرشته بر دور چشم طلا کنند و در چشم کشند
و شیاف ابیض ساده بچکانند و اگر باین تدبیر درد ساکن نشود بآن بعض ادویه که در ان تحلیل اندک مع تغریه و تسکین باشد مثل قطور انزروت سفید چهار درم
جو مقشر کوفته ده دانه بهدانه ده دانه در ظرف آبگینه یا نقره گذاشته آب باران بریزند چندانکه ادویه را بپوشاند و بر آتش انگشت ملایم بدارند تا بگداز د و بجوشد بعده
انگاه صاف نموده و سرد ساخته چند قطره در چشم بچکانند و در روزی پنج و شش نوبت همین نحو بعمل آرند که انشاء الله تعالی بهمان روز یا روز دوم رمد را
باصلاح آورد و بعد از انکه رمد تحلیل یافته و درد تسکین پذیرفته و سرخی زائل شده باشد شیاف احمر لین کشند و در حمام داخل کنند و اگر قدری قلیل از درد
و ورم باقی مانده باشد شستن چشم بآب نیم گرم و استعمال ذرور اصفر صغیر و شیاف احمر لین لازم دارند و در انجا که ماده دموی یا صفراوی بوده باشد با القرع
با شربت ورد و یا شربت بنفشه یا شکر طبرزد بدهند که اثری عظیم دارد و عصاره کشنیز یا شیر خر یا شیر زنان در چشم کشیدن بغایت سودمند ست و کحل که در جمیع اقسام
رمد مجرب ست در چشم کشند و دوائیکه در اول رمد بجهت ردع مواد بر فی الحال ست این ست که خرجهره کوفته بیخته حضض هندی کوکنار سفیده بیضه مرغ همه مساوی
اب لیمو کاغذی در ظرف آهنی تا دو ساعت سحق نموده بر اطراف چشم سه نوبت ضماد نمایند که مجرب ست و بعد سه روز قرنفل سوده شب یکانی هر کدام یکدرم حضض
سه درم افیون نیم درم بآب گرم سرشته ضماد کنند که بغایت مفید ست و این ضماد در درد در ساعت تسکین دهد بگیرند کشنیز تازه خشخاش با پوست زرده تخم مرغ روغن گل
زعفران اکلیل الملک افیون اول خشخاش را با اکلیل الملک در شراب و آب بپزند تا مهرا شود و بعد از ان ادویه دیگر آمیخته ضماد کنند و ذرور شیاف مامیثا یکجزو انزروت
دو جزو زعفران یکجزو کوفته بیخته نیز رمد را مجرب ست و شیاف مامیثا پوست هلیله زرد هر کدام سه درم و نیم صبر سقوطری هر کدام یکدرم کوفته بیخته هر بامداد و شبانگاه
در چشم کشیدن همین خاصیت دارد **انطاکی** گوید که در رمد حار فصد کنند و بعد از ان اکثار از ماء الشعیر و تخم خشخاش کنند و تمر هندی و عناب و آلو بخارا اختیار نمایند شبر
دهند و تبرید موضع بآب کشنیز و عنب الثعلب و گل سرخ و شیاف ابیض محلول بسفیدی بیضه نمایند بعده باحمر لین و در اخر زعفرانی علاج کنند و از مجربات در حار خصوصا
با صداع این ست که برگ کدو و آرد جو در سرکه سرشته طلا کنند و بریان نموده مقشر کنند و مالیده بشکر و یا بشربت ورد و بنفشه اگر عرض شدت کند بنوشند و بحب الآس و سیکران
ضماد کنند و بآب حی العالم یا کشنیز مع شیر خر یا زنان اکتحال نمایند و هرگاه رمد با ورم کثرت کند چیزی در تحلیل رمد حار مثل ضماد آرد حلبه و خشخاش و با قلا بسفیدی بیضه
نیست یا طلا و کحل آب گل کدو و حی العالم بشیر زنان **بولس** گفته که معالجه لذع بمستفرغات و منقیات نمایند و در چشم سفیده بیضه چکانند تا ورم حار نضج یابد
و اگر در بدن فضول نباشد حمام موافق بود و در اورام حار امتلائی معالجه باستفراغ خون یا اسهال و مالش اعضای سفلی کنند و چون تمدد از خون غلیظ در عروق چشم باشد
و در بدن امتلا نبود و شراب بنوشند که تسخین و تفتیح نماید و بعد تنقیه بدن الکحال و شیافات رادعه استعمال کنند و **جالینوس** گوید که تدبیر رمد حار بعد فصد بچکانند
لعابات و سفیدی بیضه مرغ در چشم کنند و اگر وجع تسکین نیافت آب غوره اکه اسهال نمایند و اگر مشاهده گردد در قرنیه شبیه غمام دلیل جروح و قروح ست باید که
بعد از فصد شیاف ابیض را با سفیدی بیضه مرغ بچکانند اگر الم ساکن شد یقین دانند که ماده تحلیل یافته و اگر ضربان شدت نمود یقین کنند که قرحه بهم رسیده
این هنگام در چشم آنچه باعث انفجار قرحه است مثل لعاب حلبه و آب اکلیل الملک بچکانند و تلطیف تدبیر نمایند تا آنکه منفجر گردد و چون منفجر گشت و مده بر آمد استعمال
مانند ماء العسل که جلا دهد و ساخ راو اگر مده باقی ماند لعاب تخم مرو و تخم کتان استعمال نمایند و یا شیاف کندر در چشم بچکانند و چون قرحه پاک گردید شیاف ابار محلول
در شیر دختران تازه دوشیده یا شیر خر استعمال کنند تا اندمال یابد و بر چشم رفاده نهاده محکم به بندند تا آنکه نتوء نگردد و اگر بطول انجامد زبان علت تلطیف غذا نمایند تا قوت

و دیگر شیافات رادع چکانند لیکن در استعمال شیافات و قطورات رادعه چندان مبالغه نکنند که طبقات کثیف و مواد محتقن و وجع مشتد گردد و گاهی قدری افیون
می افزایند که وجع را تسکین شدید می بخشد لیکن گاهی بنا بر تخدیر و تفجیج بصارت را ضرر رسانند و مرض اطول و هر دو شیاف وردی در تسکین التهاب و وجع عظیم النفع
ست و دیگر ادویهٔ مفردهٔ رادعه مثل مرداسنگ و کثیرا و حضض و گلسرخ و سرمه و اقاقیا و مامیثا و صندل و مازو و گل مختوم و گیرو و فوفل و هلیلهٔ زرد و سیاه و گل نیلوفر
و نشاسته و افیون و کوکنار و آب کوکنار و آب کشنیز تازه و سائر عصارات و صمغ عربی وغیره است پس هرگاه ردع ماده باستفراغ و جذب بخلاف جهت و استعمال
رادع نمودند بتدریج منضجات شروع کنند برفق یعنی اول مخلوط برادع بعده منضج صرف بعمل ارند و ایضاً اول رقیق مخلوط بمثل گلاب و البان که دران قوت
انضاج ست بکار برند و در لعاب اسبغول باوجود ردع قدری انضاج ست و مسکن وجع بود و لعاب بهدانه شدید الانضاج ازو ست و تسکین میکند و لعاب
حلبه و آبی که دران حلبه و فسول جوشانیده باشند جید الانضاج و مسکن وجع ست و او اول دوائی ست که ابتدا آن در منضجات کنند و دران قوت جذب نیست
و اگر بتغلیظ چیزی از منضجات احتیاج افتد باید که استعمال بلعابات نمایند و اگر به تبرید آنها حاجت اید بعصارات کنند و عصارهٔ شجره که آنرا بیونانی اطاطا و لفا سی
رشک و نیز بیدیده نامند مجرب ست و در ابتدای رمد حار و انتهای او مفید بخاصیت و قوی النفع ست و بعده انحطاط نمایند از امثال این عصارات و بطبیخ
اکلیل الملک که دران انزروت سفید خصوصا مربی بشیر زنان و یا شیر خر گداخته باشند و بعده هرگاه مرض بانحطاط شروع کند در استعمال محللات بادویهٔ قوی تر
ازانها مثل انزروت محلول در اب حلبه و بادیان افراط نمایند و باب مطبوخ زعفران و مرتکمید کنند و چون دانستند که بدن و دماغ تنقیهٔ تام یافت استعمال حمام نمایند و آب گرم
و بعد چند ساعت از طعام قلیل قدری شراب صرف کهنه بیاشامند و اگر بعد او استحمام باب گرم یا تکمید کنند انفع بود و بس شیافات و اکحال که در انحطاط و آخر رمد نافع ست
استعمال کنند و اگر ماده دموی باشد بعد از فصد حجامت کنند و ادامت بدلک اطراف و بستن او بیشتر نسبت بدیگر اقسام رمد نمایند و در ابتدا عصارات مذکوره استعمال کنند
بعده مغز نان بآن بیامیزند بعد ازان مغز نان و [illegible] ترکرده مخلوط سازند و اگر درد شدید باشد قدری افیون باوی ضم نمایند و اگر مادهٔ صفراوی باشد بعد فصد
بمسهلات صفرا استفراغ آن کنند و استحمام باب شیرین نمایند و گاهی دران ریختن آب سرد بر سر و چشم موافق افتد و گاهی شستن روی باب سرد اندکی سرکه آمیخته
نفع میکند و درین قسم بر استعمال قابضات در ابتدا بلا افراط جرات کنند و شیافات قابض محلول در عصارات استعمال نمایند **گیلانی** گوید که اگر رمد در هر دو
چشم باشد هر دو فصد قیفال از دو جانب بگیرند و در اخراج خون استکثار نمایند اگر احتیاج آن افتد در سه یا چهار مرتبه برارند حتی که گاهی واجب بود که در اخراج او مبالغه نمایند
تا بحد غشی رسد و اگر خون غلیظ باشد احتیاج بترقیق آن قبل از فصد افتد تا مهیا بخروج گردد و از مرققات آن حمام ست و ضعیف ازان تکمید و تنطیل باب گرم یا بابی که
دران حلبه و برگ کتان جوشانیده باشند و اگر فصد ممکن نبود حجامت نمایند بعد ازان تلیین طبیعت بماء الفواکه مثل آلو وغیره که در قول مسیحی بیاید یا حب [illegible] یا حب بنفشه
یا مطبوخ خیارشنبر که در قول ثابت خواهد آمد باید کرد و اگر خواهند تبرید و شاهتره و هلیلهٔ سیاه بقدر حاجت دران اضافه کنند و فیما بین فصد و اسهال از اشربه شربت انار
یا شربت بنفشه یا جلاب یا آب تمرهندی یا شیرهٔ تخم خرفه یا لعاب اسبغول بنوشند و غذا ظاهر الحلاوة باشد زیراکه حموضت ضار ست بصاحب رمد بسبب آنکه مادهٔ او را
خام کند و از قبول نضج منع نماید و این ضرر تر در رمد ست و لهذا برای آن مزورات معموله از آب سیب و انار و آلو و عناب و آب ماش و مانند آن و بقول رطبه و کدو
بروغن بادام نیکوست و عند سکون حدت و ظهور ضعف لحوم ماکیان و دراج خورند و چون بدن تنقیهٔ تام یابد در چشم قطور را و لا بکار برند و میل قریب او نبرند
و نه دران ذرور و نه دوای حار استعمال کنند و خصوصا اگر درد شدید یا ضربان مفرط و التهاب سخت باشد بلکه سفیدی بیضه رقیق یا لعاب بهدانه در شب و روز
استعمال نمایند و چون نوع ساکن شود شیر زنان چکانند تا جلا و غسل نماید و این قطور بکار برند بگیرند لعاب بهدانه شیر برنج شیر دختران و سفیدهٔ بیضه و گلاب
و آب کشنیز و برهم زنند تا یکسان شود و در چشم چکانند و مریض را در خانهٔ کم روشن بنشانند و بر روی او پارچهٔ سیاه آویزند و اگر ماده منصب بسوی چشم باشد بشیافی
که در قول مسیحی بیاید ضماد کنند و هرگاه مرض ساکن شود شیاف ابیض که در قول مذکور مسطور گردد بآب و شیر گداخته در چشم چکانند **صفت شیاف کافور** که در ابتدای
رمد نیکوست سفیداب ارزیز هشت درم صمغ و کتیرا هر واحد هفت درم اقلیمیای نقره سه درم زبد البحر و انزروت هر واحد چهار درم [illegible] یکدرم کافور نیم درم
شیاف سازند **صفت شیاف اصفر** که در وسط رمد صالح است صمغ و سفیداب هر واحد سه درم کتیرا و حضض هر واحد [illegible] درم باب اکلیل الملک شیاف سازند و اگر

ودر ترکیب این شیاف برود نوع ست یکی آنکه دران ادویهٔ قابض و رادع اکثر باشد واین را بسفیدی بیضه یا شیر زنان حل کرده رقیق تر بکار برند و دیگر آنکه
مواد این ادویهٔ قابضه کمتر و محلله بیشتر باشد واین را اغلیظ تر استعمال نمایند واطلیه که در ابتدا بکار برند تا ماده را از چشم باز دارد از مثل صمغ و زعفران و شیاف مامیثا
وحضض باید ساخت و بر پیشانی طلا کنند واگر ماده سخت گرم باشد طلا از عصارهٔ خرفه و عصارهٔ سفرجل و آرد جو و بزرقطونا و آب عنب الثعلب و سفیدی بیضه
سازند واگر حرارت قوی نباشد از گرد آسیا و کندر و مرو زعفران و سفیدهٔ تخم مرغ بکار برند واگر ماده سخت سرد باشد از جند بیدستر و زعفران و زفت و اسفیداج طلا سازند
وچشم را مدام از چرک پاک کنند خاصة از رمد خشک و طریق دیگر در علاج انواع رمد حار آنست که اول سفیدی بیضه در چشم چکانند که آن مسکن وجع و دافع حدت ماده است
و شیر زنان همچنین مسکن وجع ست لیکن دران قوت جلا و منضجه است ولعاب بهدانه شیرین و آب صمغ هم رادع و هم مسکن وجع ست و شیاف ابیض بشیر زنان در
ابتدای رمد نافع ست و هرگاه ماده از نزول بسوی چشم بعد استفراغ منع نشود ضماد از بنفشه و نیلوفر و کاسنی و گل سرخ بر چشم نمایند و بر جبهه و صدغ اطلیهٔ مذکوره استعمال
کنند و هرگاه ماده از نزول منع شود اشیای قابضه محلله مثل شیاف ابیض که دران یکدرم انزروت داخل کرده باشند استعمال نمایند و بعد ازان شیاف ملکایا
بکار برند واگر قدری ورم باقی مانده باشد از اقاقیا و مرو زعفران و مس سوخته و صبر طلا کنند که آن مادهٔ ما بقی را تحلیل کند و دیگر ماده را باز دارد و هرگاه سیلان رطوبت
ورمص یابس و التصاق زائل گردد این علامت نضج ماده و انحطاط مرض ست درین حالت باکتحال شیاف احمر لین و حمام نفع یابند واگر باکتحال این رمد
زائل نشود باحمر حاد حاجت افتد بعده در اخر امر ذرور اغبر بکشند واگر با این همه تدابیر مدت دراز گردد و رمد زائل نشود معلوم کنند که پلک چشم جرب دارد پس علاج جرب باید کرد
ابو الحسن گوید که در رمد دموی مبادرت بفصد قیفال کنند و خون از جانب چشم شدید الالم بدفعات برارند بحسب قوت و کثرت مادهٔ دمویه و قلت آن
در ابتدا با استعمال میل در چشم حذر کنند و سفیدی بیضه و لعاب بهدانه در چشم چکانند و هرگاه لذع ساکن شود شیر زنان قطور کنند و صندل و گلاب بر سر طلا نمایند و [illegible]
و بنفشه و نیلوفر بویند و انار میخوش و سیب و ناشپاتی و بهی استصاص کنند و تعدیل طبیعت بماء القرع بشربت نیلوفر و بنفشه نمایند و از خوردن گوشت و حلوا و شراب و شیرینی
وصیاح و حمام و جماع حذر کنند و بمزورات غذا سازند و هرگاه علت تسکین یابد شیاف ابیض در آب و یا شیر حل کرده در چشم چکانند و ذرور ابیض بکار برند و چشم را
باب یا جین بشویند و هرگاه علت انحطاط پذیرد شیاف قطع نمایند و ذرور بکار برند و در حمام داخل کنند و پلک باز کرده بشیاف احمر حک کنند و اغبر اکتحال نمایند و در آخر
تیهو و فروج غذا سازند واگر مادهٔ صفراوی باشد تنقیهٔ بدن بمطبوخ کنند و حدت صفرا بماء الشعیر و شیرهٔ خرفه و ماء القرع و آب انار میخوش و آب تمر هندی و آب آلو
وآب حصرم با شربت نیلوفر بشکنند و باقی تدبیر انچه در دموی گذشت بعمل ارند **احمد بن هبة الله** گفته علاج رمد دموی فصد قیفال از جهت محاذی علت ست
اگر مانعی نباشد مانند تخمه یا اسهال یا مغص یا احتباس طمث یا ضعف یا سن از صغر و کبر واگر طفل باشد حجامت نمایند پس اطفا و تعدیل مزاج بمثل شربت انارین نمایند
وعناب آلو قراصیا از هر واحد یک اوقیه گل بنفشه چهار درم در آبیکه دران اصل السوس مقشر کوفته دو درم گل نیلوفر هفت درم جوشانیده باشند بخیسانند پس ترنجبین
بست درم مالیده صاف نموده بیاشامند واگر طفل باشد این منقوع را با شکر سفید یک اوقیه تا یکنیم اوقیه شربت مرتب سازند و بیاشامند و تلطیف غذا نمایند و مزورات
معموله از شکر و لیمو با قطف یا با بادام شیرین یا اسفاناخ تناول نمایند و احتراز از اغذیهٔ مولد خون مثل گوشت و خمر و عسل و شیرینی و روغن و اجتناب از اغذیهٔ مبخره مانند
عدس و باقلا و از اغذیهٔ غلیظه مثل هریسه و گوشت گاو و شب خواری و از حرکات عنیفه و گرسنگی و امتلا نمایند و پایها بسنگ پا بمالند و ساقین بدست مالند و در ابتدای مرض
شیر زنان و رقیق سفیدهٔ بیضهٔ مرغ و لعاب بهدانه رقیق در چشم چکانند پس شیاف احمر معشر بکشند و در وقت تزید وقت خواب شیاف ابیض انزروتی در چشم چکانند
و بیرون چشم شیاف احمر معشر طلا نمایند و در وقت انتها شیاف ابیض ساده و ذرور چشم انزروتی و در انحطاط شیاف خولان طلا نمایند و بحمام روند **طبری** نوشته
که بعد فصد سر دو بهر تلیین طبیعت بگیرند تمر هندی لیف و تخم آن دور کرده بست درم آلو و عناب هر واحد پانزده درم مویز منقی تخم کشوث تخم کاسنی کشنیز خشک برگ عنب الثعلب
هر واحد یک کف هلیلهٔ زرد کوفته هفت درم همه را بجوشانند و بوزن صد درم صاف کرده چهل درم شربت بنفشه انداخته نیمگرم بنوشند و غذا مزورات عدسیه
معمول بسرکه و شکر و آب غوره و مانند آن دهند و ظاهر الحلاوة باشد زیرا که ترشی سرکه و غوره مضر ست بعد ازان باین شیاف اکتحال نمایند بگیرند انزروت
مربی بشیر خر پنجدرم نشاسته شیرین طعم دو درم کتیرا صمغ عربی هر واحد یکدرم سفیداب ارزیز سه درم اقلیمیای فضه دو درم افیون خالص سه طسوج تا یکدانگ

ضعیف نگردد و سستی در علاج نکنند تا آنکه قرحه مندمل گردد و **ثابت** بن قره گفته که من معالجه می نمایم رمد حار را در ابتدا بفصد قیفال و بعد از ان باسهال بمطبوخ فواکه و هلیله در اول و در اخر باین مطبوخ خیار شنبر بگیرند پوست هلیله زرد پانزده درم مویز منقی پانزده درم و در آب بپزند و صاف نموده بگیرند از ان دو ثلث رطل و دران مغز فلوس خیار شنبر ده درم حل نموده صاف کرده یکدرم روغن بادام شیرین بران چکانیده نیمگرم بیاشامند بعد از آنکه بدو ساعت پیش از ان یکدرم غاریقون با جلاب سرشته خورده باشند و از حضض صندل سفید هر یک دو جزو اقاقیا نیم جزو شیاف ساخته عند الحاجت با آب کشنیز تازه حل کرده بر پلک طلا نمایند و متوجه معالجه چشم گردند بچکانیدن شیر زنان در چشم شب و روز و اگر التهاب و هیجان زیاده باشد بدل آن رقیق سفیدهٔ بیضهٔ مرغ همیشه بچکانند و چشم را با آب سرد مخلوط باندک سرکه و یا گلاب بشویند و اگر وجع شدید باشد لعاب بهدانه با شیر زنان دائم در چشم چکانند جهت آنکه سریع التسکین ست و اگر بدین تسکین نیابد شیاف ابیض بچکانند و شیاف اصفر و شیاف خلوقی در وسط رمد نافع ست و اگر کثرت رطوبت چشم باشد ذرور ابیض استعمال نمایند و چون علت کم گردد و در چشم اندک سرخی باقی ماند ذرور اصفر آنرا نافع ست و **مسیحی** گوید که رمد ورم حار ملتحمه ست پس اگر درینجا علامات ورم حار از انتفاخ و تمدد و حمرت و ضربان و صلابت و تمدد اوردهٔ و انتفاخ اجفان باشد اول فصد قیفال از جانب چشم علیل کنند بعده اطلاق طبیعت بطبیخ هلیلهٔ زرد و آلو بخارا و تمر هندی و شاهتره و تربد و غاریقون نمایند و اعادهٔ اسهال کنند تا تنقیه تسر حاصل شود و صبر درین عظیم النفع ست هرگاه در آب کاسنی و آب عنب الثعلب نقوع سازند و بهتر آنست که اول بماء الفواکه مثل آلو و تمر هندی و بنفشه و هلیلهٔ زرد و خیار شنبر و ترنجبین اسهال آورند بعد از ان آب کاسنی که دران صبر نقوع کرده باشند بنوشانند بعده حب قوقایا بخورانند و هرگاه بدن تمامه از ماده پاک گردد اول سفیدهٔ بیضه رقیق در همه روز و شب در چشم چکانند یا شیر دختران مفرد و یا بشیاف ابیض که از سفیداب پنجدرم و انزروت سه درم و کتیرا و نشاسته هر واحد درم افیون نیم درم در شیر زنان یا سفیدهٔ بیضه رقیق ساخته باشند و اگر هنوز ماده بسوی چشم منصب باشد بگیرند حضض و صندل و گلاب و اقاقیا و مامیثا و عنب الثعلب و عصی الراعی و سفرجل و گلسرخ و ازین اجزا شیاف ساخته وقت حاجت با آب کشنیز سبز ساییده بر پلک طلا کنند و روی را با آب برف مع قدری سرکه بشویند و تدبیر بارد یابس در اول مرض استعمال کنند و اگر رطوبت کثیر و التصاق باشد چشم را صاف کنند و ذرور انزروت سفید بشیر زنان سوده در افتاب خشک کرده باز ساییده بعمل ارند و هرگاه مرض بانحطاط آید بزردهٔ بیضه و آرد جو و گل بابونه و بنفشه ضماد کنند و اگر درد باقی باشد بصبر و صندل و شیاف مامیثا و فوفل و صمغ و افیون و اقاقیا در آب عنب الثعلب یا آب عصی الراعی یا آب کشنیز سبز حل کرده طلا کنند و اگر درینجا صداع و ضربان باشد در آب طبیخ خشخاس یا کاهو حل کرده استعمال نمایند و در اخر ذرور ابیض که از نشاسته و شکر و انزروت مربی بشیر خر ساخته باشند باستعمال ارند بعد از ان ذرور مذکور قدری از مامیثا و زعفران و مر و سنبل افزوده بعمل آرند **صاحب حاوی صغیر** گوید که در رمد حار فصد سر رو از جانب علیل کنند و شربت عناب و نیلوفر و بنفشه بنوشند و در ابتدا دوای لذاع سوی چشم بکار نبرند و تلیین طبیعت بماء الفواکه یا حب بنفشه نمایند و هر صبح جلاب از عناب ده عدد و بنفشه پنجدرم و شکر چهار درم بیاشامند و غذا مزورهٔ ماش و مغز بادام و اسفاناخ بدهند و اگر صفرا غالب باشد آب انار مز معصور بشحم مع شکر یا تمر هندی یا آلو بخارا و عناب مع شکر دهند و اسهال الطبیعت بمطبوخ هلیلهٔ زرد کنند و در ابتدا شیر زن مع سفیدهٔ بیضهٔ مرغ در چشم چکانند و بصندل و گلاب و آب کشنیز سبز یا کشنیز تنها و حضض و اقاقیا و مامیثا بر چشم ضماد سازند و اغذیه بارد رطب مثل مزورهٔ نارنج بمغز بادام و شکر که ترشی غالب نبود بدهند و شیاف ابیض و کافوری اکتحال نمایند و اگر درد و نخس و التهاب شدت کند شیاف ابیض افیونی بکار برند و لعابات بارد رطب مثل لعاب بزر قطونا و بهدانه مع شیر دختران و عصارات بارد مثل آب کاهو و خرفه و کشنیز سبز و عنب الثعلب تر و ملوخیا و مانند آن بهم زده در چشم تقطیر کنند و اگر ماده در چشم منصب باشد آب عنب الثعلب سبز و روغن گل و طلا کنند و روی بگلاب و آب برف بشویند **ایلاقی** مینویسد که در مادهٔ دموی یا مرکب از دم و صفرا یا دم و سودا یا دم و بلغم ابتدا بفصد سر رو کنند و خون بمقدار واجب بمرات برارند اگر حال مریض مساعد کند و اگر حاجت فصد بروز دوم افتد تاخیر نکنند و کذلک اگر حاجت باستفراغ شود بطبیخ هلیله و مانند آن مثل خیار شنبر و تمر هندی و شیر خشت سازند و هر صبح شربت بنفشه یا نیلوفر یا شربت انار ترش با شیرهٔ بزور بیاشامند و اگر باین اشربه شربت خشخاش بنوشند تبرید راس و عین کنند و خواب آورد و تدبیر صواب در رمد دموی درین آنست که اول بادویه که مانع مواد از چشم و ناشف رطوبات و معدل مزاج باشند ترکیب داده اکتحال نمایند و این منفعت در شیاف بریو ما یافته شود

هر واحد یکدرم افیون نیم درم انزروت سفید خفیف الوزن مربی بشیر خر دو درم اقلیمیای فضه یکدرم حضض دو دانگ کوفته بیخته بآب عنب الثعلب مروق یا شیر خر یا تخم مرو
سرشته از عدس کلان و از نخود کوچک شیاف ساخته و یک شافه ازان در شیر دختران حل کرده در چشم صبح اکتحال نمایند و کذلک وقت عصر و هرگاه در چشم علامات نضج
ظاهر شود و آن زرد شدن غلیظ گردیدن چرک و کم شدن وجع ست و هرگاه چشم بگشایند بر سیاهی او غشا از رمص باشد و چون از پنبه آنرا بردارند بغیر الم زائل شود
درین وقت انزروت سفید خفیف مربی بشیر خر پنجدرم نشاسته شیرین طعم دو درم شکر طبرزد دو درم باریک ساییده و بحریر بیخته ذرور سازند و رفاده بگلاب
ترکرده مؤرب بر بندند و بعده ضم ذرور در چشم راکشاده صاف نموده بشیاف مذکور اکتحال نمایند و اگر در چشم بصورت چیزی قروح معلوم شود درین وقت
شیاف ابیض مذکور در سفیدی بیضه رقیق حل کرده در ذرور مذکور دران آمیزند تا مثل مرهم گردد لیکن مقدار ذرور کمتر باشد و کمیت شیاف بیشتر ازان اکتحال
نمایند و بر پلک مغز بادام مقشر پنج عدد در آب عصی الراعی باریک سوده ضماد کنند که ازین حرقت تسکین یابد و پلک تقویت حاصل نماید و هرگاه سفیدی چشم
صاف گردد و التصاق و رمص زائل شود از شیاف ابیض مذکور و شیاف احمر لین یک یک شافه در آب خالص سوده اکتحال سازند و پرهیز و تقلیل غذا و اقتصار
بر مزورات لازم دارند پس هرگاه مرض زائل شود بچشم نظر کنند اگر اجفان او غلیظ باشند دخول حمام و تکمید چشم بآب گرم و اکتحال شیاف احمر لین فهر روز بصبح
لازم گیرند و واجب ست که صلابت اجفان را همچنین ترک ننمایند که دران خوف عروض سبل یا جرب اجفان ست و دیگر او ویه که در ابتدای رمد و انتها و انحطاط او طبیب
استعمال نماید نسخه قطور ست که یکی ازان معروف بقطور مسکن ست و در ابتدا بعمل آرند و در انتهای مرض تقطیر او جائز نیست بگیرند حشیشه منیرج و بهدانه شیرین و تخم خبازی
هر یک ده عدد و بکوبند و نشاسته نیم درم و جو مقشر سی عدد کوفته و انزروت سفید نیم درم و حضض یکی دو دانگ در ظرف آبگینه یا نقره کرده آب شیرین بران ریخته
بجوشانند بآتش ملایم تا غلیظ شود پس صاف نموده در شیشه دیگر کرده سفیده بیضه قدری آمیخته بجنبانند و هر روز دو سه بار در چشم چکانند که این تسکین درد
و سعه نماید و بعد تسکین درد ابتدا نمایند بعلاجی که مذکور شد **دوم** قطور محلل ست و در تزید مرض استعمال کنند بستانند از حشیشه منیرج و بهدانه هر یک سی عدد و بکوبند
و انزروت سفید یکنیم درم در شیشه کرده بالای آن آب عصی الراعی و شیر دختران بریزند و بآتش ملایم بجوشانند تا گداز شود و صاف نموده در چشم چکانند و این محلل
مطلق و منضج ست و از ترکیب ابن علی مغیر ست **سوم** قطور مستعمل در انحطاط ست بگیرند از رصاص و اسرب و بر کفد ست بمالند حتی که کف سیاه شود و بعده قدری
گلاب بران بچکانند تا که تر گردد بکار دبر دارند و همچنین کنند تا بقدر معتد به جمع شود بعده بران شیر دختران از پستان بدوشند حتی که رقیق شود بدفعات در چشم
چکانند و این قطور مسکن و محلل ست و از خروج بثره و وقوع قرحه ایمن گرداند و عاجل النفع ست

علاج مشترک رمد بارد بلغمی وسوداوی ویبسی

بقراط گوید که رمد رطب سلیم بطی البرء ست و رمد یابس سریع البرء باشد الا دران خوف قروح عین ست بالجمله در رمد بارد استفراغ خلط بارد نمایند و لبسا
که بتکرار استفراغات حاجت می افتد مشروب باشد یا حقنه یا غرغره پس علاج بر ادعات کنند که بسیار بارد نباشند و دران قدری تلطیف باشد مثل مر و انزروت
و اگر شیاف سنبل بعضی آبهای معتدل استعمال نمایند نیکو ست و اگر در طبقات چشم آفت نباشد بآبی که دران زعفران و قلقدیس و عسل حل شانیده باشند
اکتحال کنند و در ابتدا بقلقدیس بر پیشانی لطوخ سازند خصوصا هنگامی که طریق ماده از حجاب خارج باشد و کذلک از شستن روی بآبی که دران قلقدیس حل کرده باشند
باکی نیست و اگر لطوخ اجفان در ابتدا بتریاق کبیر یا بگو گرد و زرنیخ کنند بهتر بود و شرب تریاق نیز نافع ست و ضماد برگ بید انجیر سوده بشبت و برگ خطمی بشراب بخته
مجرب شیخ الرئیس ست و گویند که شب یمانی سوخته یا سیماب شش حصه آن ساییده بسکنگا و آمیخته بر پلک طلا کردن برء الساعه ست و تقطیر آب حلبه و لعاب تخم کتان
در چشم رمد بارد نافع ست و بعد از ابتدا شیاف احمر لین و شیاف احمر اکبر و شیاف انزروت محلول در آب برگ کبر و تضمید برگ کبر تنها بکار برند و **مفردات**
مخصوص مواد بارد مثل مر و زعفران و کندر و سنبل و جند بیدستر و قدری مس سوخته و صبر خاصة و حماما و شاخ گوزن سوخته و شب یمانی و توتیای سبز و جدوار و عروق و فلفل
و فلفل و مرداسنگ و پاه ولوده پتهانی و زرد چوب و آب بادیان و آب عنب الثعلب ست و بقول بسقوریدوس کندر دخان کندر مسکن اورام بارده چشم ست
و کذا اکتحال آب برگ ترنج **واز مرکبات** مثل شیاف اصطفطیقان و احمر لین و شیاف شادنج اکبر و شیاف وردی منجمله آنها جید و بالغ ست و ضماد مذکور تسکین اوجاع

کوفته بیخته بشیر دختران سرشته یا بسفیدی بیضه رقیق شیاف سازند و بشیر دختران حل کرده بکار برند و از حل کردن شیاف بآب خالص در ابتدای رمد حذر کنند
پس اگر شیر دختر یا سفیدهٔ بیضه دستیاب نشود در آب باران یا آب مطبوخ تقمقم آهن شیاف را حل کنند و رقیق بچکانند و بر پشت خوابیده چشم را باهستگی گشاده
اندک اندک هر قطره بعد ساعتی بچکانند و تا دو روز در شبانه روز سه بار استعمال نمایند و بعد هر بار تنقیه بخرقه که از چشم می نموده باشند و بعده شیاف مذکور غلیظ تر بمیل
استعمال کنند و تا دو روز صبح و شام بعمل آرند و بعد عمل شیاف چشم را برفادهٔ مبلول بگلاب مؤرب بر بندند و بعد یکساعت چشم را وا کرده از چرک پاک نموده باشند
و بعد از آن ذرور از انزروت مدبر بشیر خر سه درم و نشاسته یکنیم درم و شکر سفید یکدرم ساخته در چشم کشند و بهترین ذرور آنست که کهنه بود و بعده بدستور
برفادهٔ مذکوره ببندند و بعد یکساعت وا کرده صاف نمایند و تا سه روز صبح و شام بعمل آرند و هر شب وقت خواب اطراف عصی الراعی و برگ عنب الثعلب
و اطراف کاسنی و قدری از جرادهٔ کدو اگر موسم او باشد باریک سائیده و بسفیدهٔ بیضه یا لعاب اسبغول سرشته بر خرقه نهاده بر چشم گذارند و بخوابند و صبح
بآب نیمگرم بشویند و تا حصول صحت اکتحال ذرور مذکور کنند و اگر بعد زوال مرض اندکی جفاف و غلظ در پلک باقی ماند استحمام و تکمید چشم بآب گرم لازم گیرند
و از عشاء و جماع بالمره منع کنند پس اگر ازین نجات حاصل نشود بشیاف احمر حاد اجفان را بخارند و اگر احتمال آن نکنند باحمر لین حک نمایند و اگر ازین تدبیر هم
زوال نپذیرد بداند که فضلهٔ منصبه بملتحمه عسر و غلیظ است و اگر با وجود آن درد در داخل چشم نیز باقی باشد یقین نماید که در طبقهٔ شبکیه فضله بسیار است
پس اعادهٔ فصد قیفال و استفراغ بمطبوخ مذکور بار دیگر نمایند و از ادخال میل چشم را راحت دهند و اگر فائده نشود باجفان او عند اصول اشفار نظر کنند پس
اگر آثار شرناق یافته شود بدستکار رجوع کنند که شگافته خارج نماید و اگر شرناق یافته نشود و در باطن جفن مثل تخم انجیر محسوس گردد بآهن بخراشند تا خون غلیظ از آن
سائل شود و بشیاف ابیض انزروتی مذکور اکتحال نمایند و گاهی رمد دموی عارض میشود و او آنست که جمله ملتحمه سرخ میگردد و اجفان بغیر دمعهٔ کثیر غلیظ میشوند
و با درد شدید متجاوز الحد میباشد و باشد که اجفان او منطبق نشوند و هرگاه هوای بارد بدان رسد درد سر پیدا شود و اطبای حران آنرا رمد علقی گویند و اکثر
این رمد چشم را فاسد میکند و سبب موجب این علت صداع بیضیه است که از اجتماع بخارات حادهٔ غلیظهٔ دمویه در غشای خارج قحف افتد و علاجش فصد
قیفال است و اخراج خون در سه چهار بار و در ابتدای این رمد چیزی در چشم اکتحال ننمایند و از جمیع اغذیهٔ ردیه پرهیز کنند و بر مزورات شیرین اقتصار ورزند
و از اشیای سخت ترش مثل حصرم و سرکه و دوغ و مانند آن اجتناب کنند و بعد پنج روز از فصد بمطبوخ خفیف تلیین طبیعت نمایند و شرب ماء الشعیر لازم گیرند
و از هوا احتیاط کنند حتی که در علت انحطاط ظاهر شود و نشان انحطاط این مرض آنست که ملتحمه زرد میشود بعد سرخی بعده شیاف دینج اکتحال نمایند و اگر از آن
اشک بسیار آید شیاف ابیض ساده اضافه نمایند و هر شب شیر دختر بر سر و در چشم از پستان بدوشند و کحالین بصره درین مرض بعد فصد و استفراغ بچیزی
که در طرفه مثل خون بال کبوتر و زرنیخ احمر محکوک و غیره علاج میکنند اکتحال می نمایند و از آن صحت حاصل میشود و هر چه در صداع بیضیه گذشت بعمل آرند
و بهم او گوید که علاج عام رمد کلی آنست که بعد فصد تبرید چشم نمایند بچیزی که مقوی چشم و مانع از قبول مواد باشد و درین وقت هر آنچه بدان اکتحال نمایند اگر
جامع برد و قبض باشد بهتر است زیرا که برد تسکین حرارت نماید و قبض عروق را تنگ کند و از قبول ماده باز دارد و این معنی درین شیاف ابو ماهر مجتمع است
بگیرند گلسرخ یکدرم و حضض یکی و ثلث درم و اقلیمیای فضه دو دانگ و اقاقیا نیم درم و توتیای هندی دو دانگ و نشاسته یکنیم درم و صمغ آلو و صمغ عربی
هر واحد یکدرم و انزروت مربی یکمثقال کوفته بیخته در آب خالص مثل عدس شیاف سازند و سائیده بتخمین اکتحال نمایند و بالای پلک اطراف کاسنی کوفته مع
شحم انار بری و الا شحم انار میخوش سائیده بلعاب اسبغول و روغن گل سرشته بر خرقهٔ کتان آلوده بگذارند و چشم را برفاده محلانه ببندند و بعد هضم دوا چشم را
صاف کنند و بر پلک همان دوا بگذارند و از هوا محفوظ دارند و چشم را بدست هم نمالند و بعد دو روز از فصد اگر مانع نباشد و فصل صیف باشد یا ربیع باین مطبوخ
تلیین طبیعت نمایند آلو بخارا عناب هر واحد سی عدد و ترنجبین پانزده درم تمر هندی سی درم هلیله زرد هفت درم تخم کاسنی تخم کاهو هر یک هفت درم کشنیز خشک
یک کف جوشانیده مالیده صاف نموده و یکصد و سی درم از آن گرفته ده درم قلوس خیار شنبر در آن مالیده صاف کرده شربت بنفشه دو اوقیه داخل نموده بنوشند
و بعد از آن غذا [illegible] شیرین بدهند و بسوی چشم ننگرند اگر اشک کم گردد یا منقطع شود و ورم بکاهد و سرخی قلت پذیرد از نشاسته و کتیرا و صمغ عربی و قاقیا

تکمید کردن عجیب الاثر است و باقی نسخهای ضمادات و پوتلی نافع رمد بلغمی در علاج کلی رمد و علاج رمد مرکب مسطور است حسب حاجت از انجا بگیرند

علاج رمد سوداوی

ترطیب دماغ نمایند باغذیه و ماء الشعیر و آبزن و حمام و لعوقات و قطورات و ضمادات پس تنقیه نمایند و گویند که فصد درین نوع رمد مکروه است بنابر ازدیاد یبس و بهدانه سپستان گاوزبان نیلوفر جوش داده صاف نموده شیرهٔ مغز بادام شیرهٔ کشنیز خشک شربت بنفشه داخل کرده بنوشند یا شربت بنفشه و شربت نیلوفر و شربت خشخاش بدهند و حریرهٔ خشخاش چهار ماشه مغز بادام چهار دانه مغز پنبه دانه هفت ماشه نشاسته چهار ماشه دانهٔ هیل دو ماشه کشنیز خشک چهار ماشه نبات روغن گاو نیز بر رمد سوداوی مفید نوشته و بنفشه بابونه تخم کتان با روغن نیلوفر بر پلک چشم ضماد نمایند و کذلک تضمید پلک بلعاب حلبه و تخم کتان و زردی بیضه نافع و شیر زنان و شیر خر بچکانند بادام شیرین طلا و قطوراً مفید و روغن بنفشه و کدو و شیر دختر در بینی چکانند و نیلوفر بنفشه برگ خطمی جو مقشر سپستان وغیره در آب پخته انکباب سازند و آبش بر مقدم سر ریزند و استحمام نمایند و لعاب بهدانه و شیر زنان وغیره مرطبات در چشم چکانند و شیاف دینارجون اکتحال کنند و اگر حدت بسیار باشد از ادویه و اغذیهٔ حاره اجتناب نمایند و بعضی گویند که در رمد سوداوی هر روز جلابی از ادویهٔ مجربه و گاوزبان و عناب و پر سیاوشان و گل بنفشه جوشانیده صاف نموده بجلاب شکری شیرین نموده بیاشامند چند روز تا نضج ظاهر گردد پس تنقیه سودا بمطبوخ افتیمون و حب لاجورد نمایند و تغذیه بنخود آب و یا ماش یا گوشت بزغاله کنند پس در چشم کشند شیاف بر بیه ما بشیر دختران یا لعاب گل خطمی و در انتها شیاف دینارجون و از مخدرات درین قسم احتراز کنند و عند انتها شیاف احمر حاد اکتحال نمودن نیز نافع و اگر حکه شدید بود از استعمال ادویهٔ لذاعه احتراز کنند و گوشت بزغاله و چوزهٔ مرغ غذا سازند و ماء الشعیر و دیگر اغذیه و اشربهٔ مرطبهٔ دماغ خورند و بعد ترطیب منضج و مسهل سودا و حب افتیمون دهند و بهر تلیین طبیعت شربت بسفایج نیز نافع است یا ماء الجبن با افتیمون و هلیله استعمال نمایند و جهت تعدیل مزاج اطریفل افتیمون علویخان یکتوله با سه ماشه اسطوخودوس دهند و شیاف احمر لین در آب مکوه ضماد نمایند و ایضاً بعد تنقیه در ابتدا شیاف ابیض ساده با این شیاف مجرب اقاقیا ده درم صمغ عربی هفت و نیم درم مس سوخته مغسول یکدرم یا و بالا اقلیمیای فضی سنبل الطیب هر واحد یکدرم علی الرسم کوفته بیخته با آب باران سرشته شیاف سازند و استعمال نمایند از بیرون چشم نیز پس نطول نمایند با آبیکه دران بابونه و گل بنفشه و نیلوفر و جو مقشر مساوی جوشانیده باشند و در زمان تزید تقلیل نمایند از شیاف ابیض و زیاده نمایند شیاف مذکور را و در زمان انتها و انحطاط اقتصار بر شیاف مسطور نمایند و اگر خواهند بعد ازان بکحل آبنوس محرق مغسول بسیار باریک سوده در چشم اکتحال نمایند و اکثر بحمام روند و چیزهای خوشبو بویند و تقویت دماغ نمایند ببوییدن عنبر و ریحان و نوشیدن عرق گاوزبان و نیلوفر یا شربت این هر دو و قبل از ترطیب استعمال مستفرغات و محللات روا نبود و استفراغات قوی ترک نمایند و از اغذیهٔ مولد سودا پرهیز کنند و شراب بنوشند **و انطاکی** گوید که در رمد سوداوی اولاً تنقیه بشرب سنا و سورنجان افتیمون نمایند بعده شیاف مامیثا بکار برند و نوعی از رمد است که با آن صداع و خشکی و ضعف بصر باشد و این از فرط یبس بود و علاجش ترطیب است مطلقاً **و از کلام طبری** مستفاد میگردد که نوعی از رمد است که از انصباب صفرای محترق بر ملتحمه و یا دیگر طبقات حادث شود و بسبب حدت ماده و حرارت غور و یبس و جفاف و تحلل و لاغری پیدا کند و آنرا رمد یابس گویند و آن بدترین انواع رمد و عسر العلاج است و علامتش رویت جفاف و ضمور است در ملتحمه و غور و یبس و خشونت عینین و سرخی ملتحمه احیاناً و حمرت اجفان و عروض صداع در اکثر و علاجش اجتناب از استفراغ فصد و مسهل است مطلقاً و اختیار ترطیب و تبرید و پرهیز از لحوم و اشیای حاره و اقتصار بر مزورهٔ ماش و آب باقلا بروغن بادام و بصورت ظهور سرخی در قاروره لزوم ماء الشعیر و استعمال آبزن و استنشاق روغن بنفشه و کدو و تضمید سر بماست شیر بز که بانفحهٔ بزغاله بسته باشند بعد تعلیف بز بکاسنی و گیاهای تر تازه و تسعیط بشیر دختران بکجز و آب عصی الراعی و آب برگ بزرقطونا و آب جرادهٔ کدو همه مروق کرده بکجز و روغن کدو یا نیلوفر یا بنفشه بکنیم جزو در شیشه جنبانیده بعده استنشاق آب گرم و انصباب او بر سر و حفظ سر از هوای بارد نمایند و بقول طب مثل کاسنی و برگ خشخاش و کاهو و قند یمانی و بقلهٔ مبارک و اسفاناخ بخورانند و بشرط احتمال مزاج شرب شیر خر و ماء الشعیر و در آخر تقطیر شیاف ابیض ساده نافع و این قسم رمد باکتحال کمتر احتیاج دارد بلکه بترطیب بدن زائل میشود و هرگاه مزاج مریض سوداوی باشد و در دماغ او جفاف بود این علت دراز گردد و زمانی کثیر ثابت ماند و در مرض

چشم کنند و تدبیر لطیف و حمام استعمال نمایند و ابقراط گوید که در رمد بار دغرغره و عطسه مسهله و حمام نافع ست و ریختن بسر آب مطبوخ بابونه و گلسرخ و مرزنجوش و اگر علت بسبب کثرت فضول در معده باشد تنقیه معده باشامیدن ایارج فیقرا و غاریقون از هر واحد یکمثقال با عسل سرشته نافع ست اگر علت از بلغم بود و اگر از سودا باشد آشامیدن مطبوخ افتیمون نیست و بعضی گویند که اگر با آن وجع باشد جوز بوا زعفران افیون با شراب یا آب مرزنجوش سوده طلا نمایند و شربت افسنتین یا ماء العسل یا گلقند بیاشامند و غذا نخود آب با روغن بادام سازند

علاج رمد بلغمی

بعد نضج ماده بمنضج بلغم مسهل بلغم و حب ایارج دهند و نقوع صبر در آب کاسنی بصورت افراط رطوبت و کثرت درد بی بدیل ست و یا جهت نضج مطبوخ اسطوخودوس بادرنجبویه عنب الثعلب بادیان هر یک نه ماشه انیسون قنطوریون دقیق هر یک چهار ماشه مویز منقی دو توله انجیر زرد چهار عدد با گلقند عسلی چهار توله پنج شش روز داده جهت تنقیه بدن و دماغ وقت آخر شب حب قوقایا و یا ایارج نه ماشه خورانیده صبح در مطبوخ مذکور برگ سنا دو توله تربد سفید نه ماشه زنجبیل سه ماشه خیارشنبر ترنجبین هر یک هفت توله شربت اسطوخودوس مسهل جلوبخان چهار توله روغن بادام هفت ماشه اضافه نموده بنوشانند و بجای آب عرق بادیان و یا گاوزبان نوشانند وقت دو پهر نخود آب و یا آب ماش دهند و وقت شام نان تنک با دال ماش خورانند و صبح مطبوخ منضج مذکور باضافه شربت اسطوخودوس ساده چهار توله حرف و یا تودریین نه ماشه پاشیده نوشانند و سه چهار مسهل داده جهت تعدیل مزاج اطریفل اسطوخودوس جلوبخان استعمال کنند و ایضا بعد از آن بهر تعدیل مزاج گلقند خورانند و بحمام برند و روی بگلاب نیمگرم بشویند و صبر حضض مرمکی اقاقیا زعفران در آب عنب الثعلب سائیده بر پلک ضماد کنند و اگر ماده بسیار بارد باشد چند بید ستر زعفران را تا پنج ضماد نمایند و لعاب حلبه مغسول و لعاب بزرکتان در چشم چکانند و شیاف ابیض اکتحال نمایند و بعد دو سه روز از استعمال العبه ذرور ابیض و شیاف احمر لین کشند و این هنگام اکتحال شیاف بر یوبا بسیار نافع ست و گویند که بعد تنقیه بحب قوقایا استعمال شیاف منضج شافی بود و هر گاه مرض فرو نشود شیاف احمر لین و ذرور اصفر و اغبر استعمال نمایند و اگر رمد طول کشد و سرخی چشم و دمعه زائل نشود بجز توتیای مغسول و نشاسته و سفیداب بکار نبرند و از استعمال مبردات و مخدرات احتراز نمایند و باید که غذا چوزه مرغ و یا گوشت بریان باشد و اعتماد درین نوع رمد بر استفراغ و تحلیل بیشتر از تعدیل ست و باید که رادع ادویه باشند که در ان با قبض اندک گرمی و تلطیف باشد مانند مر و انزروت و زعفران و شیاف سنبل و تکمید و حمام محلل کثیر النفع ست و کذالک استعمال شبیارات و غراغر منقی دماغ از بلغم خصوصا غرغره با ایارج فیقرا و سکنجبین خصوص عنصلی که بعد از تنقیه نفع بسیار می بخشد و همچنین سعوط با آب چقندر مانند کی بندق هندی و در طب گزیده مذکور ست که علاج رمد بلغمی قطور در چشم ست شیاف بریوبا بلعاب حلبه یا لعاب گل خطمی سوده و طلای صبر و رسوت و مرصافی بر چشم و تغذیه نخود آب با شیره حب قرطم و مداومت چند روز بر جلاب متخذ از بادرنجبویه و بادیان هر یک دو درم و پودینه و گل بنفشه هر یک سه درم جوشانیده صاف نموده گلقند حل کرده بیاشامند و اگر گلقند بهم نرسد درم گل سرخ داخل جوشانده نمایند و به درم جلاب شکری شیرین کرده بیاشامند و چون نضج ظاهر گردد تنقیه بلغم نمایند بحب صبر یا بحب ایارج و ایضا این طلای جلوبخان در رمد بلغمی و ریحی و نزلی مجرب ست نخود کابلی مع پوست یکنیم توله کوفته بیخته زعفران چهار ماشه سفیدی بیضه دو عدد تا یکپاس بجوب نیم خوب حل نموده ضماد نمایند **و انطاکی** گوید که در بلغمی اولا بشرب غاریقون با آب مویز تنقیه کنند بعده بشیاف احمر حاد و آب حلبه علاج کنند و طلای زردی بیضه و روغن گل و زعفران و صبر سفید و کذا دم الاخوین و زعفران و مامیثا و اقاقیا و صبر مساوی افیون نصف یکجزو کحلا و طلاء نیز نافع رمد بارد ست **و ابن لسوع** گوید که در رمد بلغمی تنقیه بحب قوقایا نمایند و بعد منضج محلول بشیر زنان در چشم چکانند و اکتحال به زعفران و مر و توتیای محلول سازند و بشونیز و عصاره قثاء الحمار بروغن بادام سعوط کنند و عصاره قثاء الحمار و مانند آن در بینی دمند **و بقول اہل ہند** در رمد بلغمی آب برگ سهجنه قدری گرفته بشهد آمیخته در چشم کشیدن و پارچه بسته خفتن و صبح کشادن در سه روز صحت می نماید و کذا برگ کتائی سائیده بر چشم بستن و آب برگ آن قطور ساختن مفید ست ایضا چون بعد تنقیه درد و نفخ و سرخی باقی باشد ضماد زرد چوب زنجبیل کوکنار هر یک سه ماشه افیون یکنیم ماشه در آب برگ کوه سبز عظیم الاثر ست یا زرد چوب سه ماشه و یا زیاده در آب پوست خشخاش سائیده بر پنبه مندو و فه لوکه بقدر خانه چشم باشد لیپ ساخته در سایه خشک سازند و روز دیگر زعفران را همچنین بران لیپ ساخته از خشک نمایند و روز سوم همچنین افیون لیپ بر آتش گرم نموده بر چشم نهاده بالائش برگ تنبول بسته بگذارند و بر روز دفع می نماید و اگر تنها یکی از ینها همین نهج بعمل آرند همین اثر دارد و همچنین زعفران سه ماشه در سفیدی بیضه مرغ یکعدد و هر روز چند نوبت پنبه کهنه را در وی تر کرده

دو سه دست بنرمی و ریاح اجابت شوند منضج خیارین کوفته شش ماشه مویز منقی هفت دانه جوشانیده با گلقند داده مسهل چهارم دهند و برای درد گوش
سرکه و روغن گل پخته چکانند و اگر تخم خشخاش نشاسته هر یک چهار ماشه مغز بادام چهار عدد مغز پنبه دانه کشنیز خشک هر یک دو ماشه دانه هیل ماشه نبات روغن گاو
قدر حاجت گرفته بدستور حریره پخته بنوشند در رفع ضعف دماغ و رمد نزلی معمول ست و شیاف نارنج جهت منع نوازل نافع و ضماد صندل سفید سوده مکه و
انزروت باریک ساییده نیم جزو بسفیدی بیضه سرشته بر چشم و صدغین برای نزول مواد ردیه بچشم مجرب نوشته و اگر از نخس چشم نکشاید حجامت قفا و جوشانده
نزله حار و ضماد افیون زعفران پهٹکری مرداسنگ بآب سوده نفع دهد و رمد نزلی بارد اول مطبوخ اسطوخودوس مسهل علوبخان و حب ایارج تنقیه دماغ نمایند و جهت تعدیل
مزاج و حبس نزله اطریفل اسطوخودوس علوبخان و اطریفل زمانی و حافظ الصحت و برشعثای انطاکی دهند و بعد تنقیه اگر سرخی و درد باقی بود هر دو رگ بناگوش
را بتر کنند و با آهن داغ دهند و پخته ساخته بگذارند که تا چهل روز بیالاید پس بمراهم مدمله اندمال سازند و غذا دال بنو ماش با نان کم نمک دهند و منفعت تمام
این عمل بعد چهل روز بلکه بعد دو ماه ظاهر میشود و اسطوخودوس یکماشه کوکنار چهار سرخ ساییده در اطریفل کشنیزی یکتوله آمیخته همراه عرق عنب الثعلب
بخورند بعده بادیان گاوزبان پرسیاوشان هر یک شش ماشه بیخ کاسنی هفت ماشه جوشانیده گلقند داخل کرده بنوشند و گاهی در کبر السن برای حفظ نوازل
که بچشم متوجه باشد بادیان گلقند دو سه روز برای نضج داده حب ایارج چهار ماشه با عرق شاهتره یا آب گرم میدهند و در رمد بلغمی نزلی و سبل رطب پاره
پهٹکری رسوت گیرو قرنفل بآب کشنیز سبز سوده ضماد میکنند و گاهی برای تقویت چشم و حبس نزله افیون زعفران می افزایند و پوست هلیله زرد اسطوخودوس
پرسیاوشان هر یک شش ماشه مویز منقی ده دانه جوشانیده صاف کرده نبات یکنیم توله داخل کرده می نوشانند و ادامت اطریفل و برشعثا مفید ست و اگر خسته
هلیله زرد و حب النیل هر دو سوخته زنجبیل حضض مکی هر یک ۳ ماشه در آب کوکنار سوده ضماد کنند مجرب ست و کذا هلیله سیاه زنجبیل زعفران افیون پوست خشخاش
هر یک دو درم حضض مکی یکمثقال مغره یکدرم در آب کوکنار سوده نیم گرم بکار برند اسکندر گفته کسی که بسوی چشم او نوازل کثرت نماید از تحریک اسهال و را
منع کنند و حمام حار نه نمایند و سر را در آب گرم و سرد تر نکنند و از مالیدن روغن بر سر نیز منع نمایند و رازی گوید کسی را که ماده بسوی چشم او سیلان کند و در بدن
امتلا نبود و در مرض تزید نباشد حمام نیکو ست و اگر در رمد تزید بود در حمام و شرب شراب خطر عظیم ست و صواب آنست که حمام و شراب بعد تنقیه و تقلیل غذا مدتی
استعمال کنند و انطاکی گوید که لزوم تضمید جبهه بصبر و پوست خشخاش و برگ آس و جوز بشراب سرشته منع استرخا و نزلات کند و کذا شستن سر بطبیخ آس و اکلیل
و خطمی و حجامت اخدعین و نقره منع رمد و نوازل نماید مطلقا و سویدی نوشته که برای منع سیلان مواد بسوی چشم ضماد نشاسته و آرد باقلا بسفیدی بیضه آمیخته
بر پیشانی مجرب من ست و کذا پوست سبز جوز خشک کرده و یا گل او و یا برگ او که در ربیع جمع کرده خشک نمایند و ساییده بر مقدم راس ذرور کنند که هر واحد مانع
نزول نوازل بسوی چشم ست و کذا ضماد پوست باریک پسته ساییده بسفیدی بیضه سرشته بر پیشانی که مانع انصباب مواد بچشم ست و کذا ضماد زرور د با قماع او سوده
بسفیدی بیضه سرشته و کذا ضماد آب سفرجل بسویق و سفیدی بیضه و گلنار آمیخته و ادویه مانع انصباب مواد بسوی چشم که از حکمای دیگر نقل کرده از انجمله ضماد
زعفران ست بر جبهه و پلک و کذا غبار آسیا کندر نشاسته اجزای مساوی و مصطکی نیم جزو در سفیدی بیضه سرشته و کذا حلزون صغیر بجنسه ساییده بر خرقه
کتان نهاده بر پیشانی از صدغ تا صدغ دیگر و کذا ضماد عوسج و سویق و بزر قطونا و عنب الثعلب برای مواد حار و کذا آبنوس و کذا عصاره لبلاب بسویق و کذا
باقلای مقشر مضغ کرده بر جبین و بزر البنج و آرد باقلا و سفیدی بیضه چون این ادویه مانع انصباب امیزند فعل آنها قوی گردد و کذا عصاره بادروج و کذا افوفل
و صندل و گل سرخ با قماع و اقاقیا و گلنار مساوی بعصاره بارتنگ سرشته و کذا تریاق فاروق بآب فرنجمشک حلکرده و کذا خولان و کذا انزروت و کذا ثمر
کرم بری سوده بسویق آمیخته و کذا آب برگ پاخیوطا یا اطراف نرم انگور بسویق و کذا برگ دلب بسرکه پخته و کذا پوست بطیخ اصفر و کذا رطوبت حلزون و صبر و مر
و کندر مفرد و مجموع و کذا اقاقیا و آرد باقلا مساوی بآب نیل سرشته و کذا آب برگ و اطراف نرم زیتون بری و کذا آرد عدس مع پوست در سفیدی بیضه
لت کرده بر پارچه کتان مالیده بر جبهه و صدغین و کذا گل سرخ تازه و کذا ضماد کشنیز سبز و کذا عصاره گلنار و کذا آرد جو بآب نبات بزر البنج یا آب مطبوخ بزر البنج
سرشته و کذا برگ سماق بسفیدی بیضه و کذا عصاره مامیثا بآب مطبوخ پوست خشخاش و کذا آب کشنیز سبز و کذا اجزا منقی و کذا کمثری قابض و کذا مر با رطوبت ضفدع سرشته

چیزی بهتر از ریختن آب نیمگرم بر سر و استعمال آبزن و حمام باعتدال و مضرتر از جماع نیست و ترک ریاضت نیز مزیل این علت است و گاهی بحقنه و مطبوخ مسهل ماء الشعیر مطبوخ بعناب و سپستان و امثال آن حاجت افتد و اعدل اغذیه درین علت سماک رضراضی است

علاج رمد ریحی

شیرهٔ بادیان شیرهٔ تخم کشوث با گلقند عسلی بدهند و یا این مطبوخ محلل ریح بخورانند بیخ کرفس بیخ کبر بیخ بادیان هر یک هفت ماشه انیسون چهار ماشه بادیان بادرنجبویه مکوه هر یک نه ماشه گلقند چهار توله و غذا شوربای بچهٔ مرغ بنان تنک دهند و بعد روز سوم نطول طبیخ بابونه اکلیل الملک مرزنجوش صعتر سداب کوه قنطوریون غلیظ هر یک یکتوله بر چشم ریزند و سبوس گندم و جاورس و ارزن و سمسم و پنبه دانه و سبوس نخود و نمک لاهوری تکمید کنند و بحمام نشانند و بصبر و ماميثا و اکلیل الملک طلا کنند و دیگر محللات بکار برند و شیاف مذکور در رمد بلغمی در چشم کشند و یا این ضماد محلل بنهند برگ قنب و سنبهالوی سبز هر یک سه ماشه یا زیاده که قرص برابر چشم بسته شود و زردچوب سه ماشه آمیخته در ماهی تابه بروغن زرد گاوی بریان کرده بر رفاده نهاده نیمگرم بعصابه بربندند فی الفور تسکین درد و رفع سرخی می نماید و یا این ضماد که قوی تر از انست بعمل آرند برگ قنب یکنیم توله مامیران چینی زعفران هر یک سه ماشه مغز بادام تلخ هفت عدد برگ سنبهالو و یا بانسه هر یک پنج ماشه قرص ساخته بروغن بریان نموده بر چشم بندند و محجمه ناری بر پس سر نهادن عظیم الاثر است و همچنین خوردن جوارش مصطگی مرکب علوبخان و این معجون ایشان که در طرد ریاح بغایت مفید است گل گاوزبان شش توله یا و بالاشب در آب دو نیم رطل خیسانیده صبح بجوشانند تا آب ثلث بماند مالیده صاف نموده پس مویز منقی پنج توله انداخته بجوشانند که چهارم حصه بماند صاف نموده با نبات نیم آثار و شربت انار پانزده توله بقوام آرند و زرآوند طویل درونج زرنباد قاقله هر یک شش ماشه زراوند مدحرج عود مصطگی بسفایج زنجبیل هر یک نه ماشه کوفته بیخته عنبر اشهب نه سرخ در عرق کیوره حل نموده در قوام مذکور بیامیزند شربتی از نه ماشه تا یکتوله بعرق بادیان هفت توله و املاح و جند بیدستر در هیناب نافع است و ملح سلیمانی بعید یل است و گویند که اول اشیاف مغسول اکتحال کنند و چشم را آب گرم بشویند بعده بشیاف احمر اکتحال نمایند بعد از ان میلی یا دو میل از شیاف اغبر بکار برند یا بر بخار طبیخ کاه گندم و مرزنجوش و بابونه و اکلیل الملک و شبت و صعتر و اشنشعان و پودینه مفرد و مرکب انکباب و آب آن نطول و ثفل آن تکمید کنند یا بر بخار سنگ گرم که بران شراب ریخته باشند انکباب نمایند و شراب صرف نافع است و تناول تریاق فاروق و طلای او مجرب است بالجمله معالجه او بنطولات و کمادات و حمامات نمایند و تکمید بجاورس انفع است و استعمال مخدرات عند شدت وجع اگرچه فی الحال تسکین میکند لیکن بعد ساعت هیجان درد و بشدت زیاده از اول بنا بر منع ریح از تحلل میکند چنانچه جالینوس گفته که حذر نمایند از استعمال افیون هنگامی که وجع عین از ریح غلیظ باشد زیرا که باعث زیادتی غلظ آن میگردد و اندکی تسکین یابد بعد از ان شدت می نماید بلکه در استعمال تکمید و انضاج بحمام لائق است و اگر ازین تدابیر زائل نشود تنقیه بلغم نمایند و منفخات ترک کنند و از امتلای معده بر حذر باشند

علاج رمد نزلی

اول بعلامات مخصوصهٔ نزلهٔ حار و بارد که در فصل نزله مسطور گردد نوع نزله تشخیص نموده تدارک او نمایند و ایضا در صورت نزلهٔ حار آنچه در رمد حار گذشت و در نزلهٔ بارد هرچه در رمد بلغمی مذکور شد حسب حاجت بکار برند لیکن استعمال ترشی و گلاب از داخل درین قسم مناسب نبود و در رمد نزلی حار که با سرخی چشم و سرفه و نگینی قاروره باشد خمیرهٔ خشخاش شش ماشه همراه شیرهٔ عناب لعاب بهدانه شربت بنفشه بدهند و شب یمانی برشته افیون در آب لیمو بخته و قدری آب داخل کرده بر چشم ضماد نمایند و اگر با خفقان و بواسیر و درد دندان و گوش و ضعف بصر باشد اول تبرید و تسکین از شیرهٔ کاهو شش ماشه شیرهٔ کشنیز خشک چهار ماشه نبات یکنیم توله کنند باز در منضج صفراء اخباری چهار ماشه کشنیز خشک شش ماشه تخم خیارین کوفته شش ماشه عوض عنب الثعلب گل سرخ شاهتره تخم کاسنی گلقند افزوده جوشانیده صاف نموده نبات سفید داخل کرده دهند و مضمضه لعاب اسپغول یکتوله آب عنب الثعلب تازه ده توله نیمگرم نمایند و بعد نضج مغز فلوس شش توله گلقند چهار توله روغن بادام چهار ماشه افزوده مسهل دهند و غرغرهٔ بزر البنج کشنیز خشک عنب الثعلب کوکنار هر یک چهار ماشه جوشانیده کنند باز نوفل چهالیه صندل سرخ کوفته هر یک چهار ماشه عوض بزر البنج نمایند باز بحب ایارج تنقیهٔ دماغ بدستور معمول کنند بعد از ان اگر بسبب بقیهٔ ماده

علاج ورديج

که بعض اطبا آنرا از امراض شبکیه شمرده اند و جالینوس یکمرتبه از امراض جفن و مرتبهٔ دیگر از اقسام رمد شمرده بالجمله چون رمد ورديج گردد تدبیرش از فصد
وحجامت واستفراغ وغیره مثل رمد حارست وگویند که اول فصد باسلیق کنند وخون وافر باید گرفت و فصد مکرر نمایند واگر مریض کودک باشد حجامت
پس سر یا بین الکتفین وچسپانیدن زلو بر بنا گوش کفایت کند وگاهی محتاج بقطع شریان میگردد و آب انار با شربت بنفشه یا آب تمر هندی وشیرهٔ تخم خرفه
ولعاب اسپغول با شربت بنفشه وشربت انار بدهند وبماش مقشر واسفاناخ وکدو غذا سازند وادویه مسکن حدت وحرارت وملین ومغری مثل سفیدهٔ تخم مرغ
رقیق تنها یا شیاف ابیض دران حل کرده یا در شیر دختر حل کرده در چشم بچکانند واگر حدت ماده زیاده باشد با شیر لعاب بهدانه آمیزند و در هر ساعتی دو بار
یا سه بار بکار برند واسپغول مضروب بآب کاسنی وآب کشنیز سبز وآب خرفه وآب حی العالم بر چشم ضماد کنند وتا روز سوم همین تدبیر بعمل ارند بعد ازان مطبوخ هلیله
وتمر هندی وخیارشنبر وشربت ورد مکرر استفراغ نمایند وبعده بنگرند اگر التزاق جفن ورمص ظاهر باشد ذرور ابیض بکار برند وشیاف ابیض ساده
بسفیدهٔ تخم مرغ وشیر زنان گداخته در چشم بچکانند وبعصابه بربندند در شبانه روزی سه بار یا پنج بار وهر بار که ذرور مذکور بکار برند چشم بالعصابه بربندند
وتا ذرور خوب در چشم منحل نگردد نکشایند وبعد از انحلال ذرور عصابه را باز نموده شیاف ابیض چکانیده اندکی صبر کنند وباز ذرور ... ببندند ...
بعمل ارند وبعد از کشادن عصابه چشم را بسیلی که قدری پنبه بران پیچیده باشند باهستگی تمام در مکان تاریک از چرک پاک سازند لیکن ذرور مذکور از رود
مدبر دو جزو ونشاسته یکجزو باشد وبادویه که دران قبض وتحلیل باشد مثل حضض وصبر واقاقیا وشیاف مامیثا بآب کاسنی وآب عنب الثعلب سرشته بر حوالی چشم ضماد
سازند وپرحذر باشند که هیچ یکی ازین ادویه قبل از تنقیه واستفراغ مستعمل نشود واگر با وجود این تدابیر در وجع تسکینی حاصل نگردد شیاف ابیض افیونی با آب
حلبه تر کرده بچکانند وبآبیکه دران اکلیل وحلبه جوشانیده باشند تکمید نمایند وگل سرخ چهار درم اکلیل الملک دو درم زعفران یکدرم کوفته بیخته بآب کشنیز تر
سرشته ضماد کنند یا نانخواه در آب عنب الثعلب تر کرده ضماد نمایند واگر درد شدت کند وساکن نگردد پوست خشخاش دو جزو بیخ لفاح نصف جزو کوفته در آب
کشنیز سبز وزردهٔ تخم مرغ سرشته تضمید کنند واگر سبب درد انصباب مادهٔ حار از سر باشد با وجود اضمدهٔ مذکوره سویق شعیر بآب خرفه یا آب حی العالم
یا آب بارتنگ یا آب بهی بر پیشانی ضماد سازند ویا بزرقطونا بآب عنب الثعلب یا بیکی از آبهای مذکوره آغشته ومانند آن هرچه سرد وقابض باشد وبسبب
آن تقویت جبهه ومنع ماده از انحدار بسوی چشم نماید ضماد کنند وچون درد ساکن شود بدستور اول ذرور ابیض وشیاف ابیض بکار برند وبعد از تسکین درد
وتحلیل ورم ورفع سرخی ذرور اصفر صغیر وشیاف احمر لین دست باید برد ومریض را در حمام داخل کنند وبآب مطبوخ بابونه واکلیل الملک تکمید چشم نمایند واگر
بقیهٔ غلظ ازان باقی ماند ذرور اصفر کبیر وشیاف احمر حاد استعمال کنند وبلحوم طیور وجدی وحمل غذا سازند وعشا ترک نمایند وبعد غذا خواب نکنند پس هرگاه
چشم خوب پاک گردد وورم بخوبی تحلیل پذیرد بکحل مادی الکحال سازند واجفان را بشیاف احمر لین حک کنند واگر در اجفان تخفیف حاصل نشود حک او بشیاف
اخضر کنند که محل غلظ اجفان ست **اقوال بعض حذاق** ارجیجانس گفته که زردی بیضه وشحم اوز آمیخته بر پارچهٔ کتان مالیده بر ورديج صعب نهند
که در ساعت تسکین الم او میکند وکذا برگ گل سرخ باریک سائیده برگ انگور وزردی بیضه آمیزند تا مثل مرهم گردد و بر خرقهٔ کتان کشیده بر ورديج گذارند که فی الحال
مسکن وجع ست وزعفران سائیده در شیر دختران آمیخته چکانیدن در تسکین الم ورديج عجیب ست **شیخ الرئیس** میفرماید که ورديج اگر از ورم حار باشد
واز جمیع وجوه استفراغ بدن وعروق سر وحجامت کرده شود مثل شیاف ابیض از روادعات ومثل عصارات لین بارد استعمال کنند واضمده از خارج مثل زعفران
چهار درم وبرگ کشنیز سبز پانزده درم واکلیل الملک بست وپنج درم بزرده بیضه سه عدد ونان سپیده پانزده درم در رب انگور تر کرده آمیزند ومانند مرهم ساخته
بکار برند ووقت شدت درد قدری از مخدرات مثل پوست خشخاش بیامیزند وطلای مامیثا وحضض وصبر نیز مفید بود وانچه مجرب ست زردهٔ بیضهٔ مرغ وشحم خرس
که از هر دو مثل مرهم ساخته و بر پارچه گذاشته بر چشم نهند وکذالک گل سرخ در رب انگور تر کرده با زردهٔ بیضه سائیده بر چشم گذارند وهرگاه درد شدت کند زعفران مسحوق
وشیر زنان وآب کشنیز در چشم چکانیدن نفع میکند وباید که در ورديج بعلاجات خارجی مشغول شوند وبتقطیر شیر در چشم تا سه روز اقتصار ورزند اگر قوت وحال محتمل باشد

وکذا حضض مکی **و اکتحال** زعفران بشیر زنان و یا آبنوس و یا خولان و یا عصارهٔ عنب الثعلب و اگر بآن شیافات مانع انصباب مواد بسایند فعل آنها قوی گردد و یا شاخ گوزن سوخته مغسول بمرات و یا اثمد مربی بآب کماة و یا دخان کندر و یا بسد و یا دخان قطران و یا دخان میعه و یا توتیای کرمانی مغسول بمرات بعد تنقیهٔ بدن **و تناول** تریاق فاروق و یا شحم حنظل نیز مانع نزول سواد است

علاج رمد مرکب

و عام ست که مرکب از دو ماده باشد یا زیاده مثلاً از خون و صفرا یا از خون و بلغم عفن یا از خون و بلغم غیر عفن یا از خون و سودا یا از خون و مائیت یا از خون و ریح یا از صفرا و بلغم یا از صفرا و سودا یا از بلغم و سودا و مانند آن و بر همین قیاس باقی اقسام ثلاثی و رباعی و خماسی و سداسی بر آورند بالجمله علاج رمد مرکب عسیر ست و صواب در آن آنست که استفراغ خلط غالب بالترتیب کرده باشند و بیشتر همه در مسهل واحد اخراج می یابند سیما مثل لوغاذیا که مخرج جمیع اخلاط متمیز بعضی از آن از بعض ست پس اگر مادهٔ مرکب از خون و صفرا باشد تدبیرش از فصد و مسهل صفرا همانست که در علاج رمد حار گذشت و اگر ماده مرکب از خون و خلطی دیگر باشد بعد فصد اخراج آن بمسهل مخصوص وی نمایند و تدبیر یکه در قول ایلاقی مذکور شد بر گیرند و ایضا در مادهٔ مرکب از صفرا و بلغم و غیره اسطوخودوس گل بنفشه هر یک چهار ماشه شاهتره پوست هلیلهٔ زرد هر یک شش ماشه جوشانیده شهد داخل کرده بنوشند و گاهی کاسنی شش ماشه کوفته بجای هلیله می کنند و گاهی بر سیاوشان شش ماشه و نبات عوض پوست هلیله و شهد می کنند و گاهی در همین نسخه شیرهٔ تخم خشخاش شیرهٔ مغز بادام می افزایند و یا اطریفل کشنیزی خورده شاهتره اسطوخودوس هر یک شش ماشه بر سیاوشان پنج ماشه پوست هلیلهٔ زرد کشنیز خشک هر یک شش ماشه بعرق شاهتره جوشانیده نبات داخل کرده بدهند و گاهی بدون اطریفل و شاهتره و کشنیز و عرق استعمال می کنند و رسوت گیرو پاره پهٹکری افیون زعفران در آب کشنیز سبز سوده ضماد می نمایند و یا ایارج فیقرا بروغن بادام چرب کرده با اطریفل صغیر سرشته همراه لعاب بهدانه عرق شاهتره شربت بنفشه بدهند و اگر رمد با جرب و حکه بود اسطوخودوس پوست هلیلهٔ زرد جوشانیده شهد داخل کرده بنوشند و بجای آب عرق عنب الثعلب دهند و باز اسطوخودوس سوده با اطریفل کشنیزی سرشته بخورند و شیرهٔ خشخاش داخل کرده بنوشند و گاهی اسطوخودوس سوده بهلیلهٔ مربی سرشته یا با اطریفل کشنیزی سرشته همراه شیرهٔ عناب عرق شاهتره نبات یا شربت بزوری داخل کرده با لنگو یا اسپغول با شیره میدهند و باز حب ایارج سوده چهار ماشه با اطریفل کشنیزی سرشته همراه عرق شاهتره و عرق عنب الثعلب دهند و اگر رمد با طحال بود بعد فصد سر رو از جانب طحال عناب گل بنفشه جوشانیده شیرهٔ کاهو شربت نیلوفر خاکشی داخل کرده میدهند و روز دوم اسطوخودوس شاهتره گل نیلوفر جوشانیده شربت بنفشه خاکشی بعده مسهل معمولی باز عناب اسطوخودوس بهدانه جوشانیده شربت بنفشه شیرهٔ خیارین خاکشی باز برای طحال اطریفل کشنیزی خورده شاهتره گل نیلوفر اسطوخودوس جوشانیده نبات داخل کرده میدهند و خوردن اطریفل بادیان و معجون سنگی نیز در رمد مرکب مفید ست و اگر افیون یک سرخ قرنفل دو عدد شب یمانی بریان چهار ماشه زرد چوب بقدر نخود کوکنار یکعدد برگ تمر هندی قدری سائیده در پوٹلی بسته اندر آب تر دارند و بالای چشم بگردانند و در چشم نیز قطور کنند نافع بود و ایضا لودہ پهٹکری بریان هر یک شش ماشه جوز بوا نیم عدد قرنفل زعفران هر یک نیم ماشه گیرو افیون سپیاری چهالیه هر یک ماشه هلدی چهار ماشه باریک سائیده حب بسته دارند و بآب سائیده در چشم کشند که نافع درد چشم ست و آب شاه صاحب نافع رمد این ست که دار هلد پهٹکری هلدی هلیلهٔ زرد هلیلهٔ سیاه هر یک شش ماشه افیون زعفران هر یک یکماشه حب بسته بقدر حاجت بر چشم طلا نمایند و اگر رسوت سه ماشه لونگ یکعدد نیله تهوتهه یک سرخ مصری پهٹکری افیون هر یک یک ماشه برگ نیم برگ ببول هر یک دو نیم عدد برگ املی سه عدد دکهرل نموده گولی بسته وقت حاجت در چشم کشند برای دفع سرخی و درد چشم از مجربات بعضی اطبا ست و اگر رسوت پنج ماشه مصری افیون هر یک یک ماشه نیله تهوتهه دو سرخ قرنفل دو عدد همه را بآب سائیده از میل در چشم کشند و اگر خشک شود باز آب بیندازند و وقت صبح و شام استعمال نمایند برای آشوب چشم و درد مجرب نوشته اند و گویند که در سه روز فائدهٔ کلی بخشد و ضماد پهٹکری خام زنجبیل گیرو زرد چوب هر واحد ماشه افیون دو ماشه با آب کوکنا سرشته نیز نافع رمد ست و کذلک برای رمد و سرخی پهٹکری بریان لودہ رسوت گیرو پاره زرد چوب هر یک ماشه قرنفل افیون هر یک نیم ماشه در ظرف آهنی بدسته آهنی حل نموده نیم گرم حوالی چشم طلا کردن نافع و ایضا لودہ رسوت پهٹکری مرداسنگ نیره سیاه هر یک دو ماشه هلدی کوکنا هر واحد یکماشه افیون نیله تهوتهه هر واحد بقدر نخود بآب چائیده گرد چشم طلا کردن مجرب جناب حکیم کاظم علی ست

دوای ورد بیخ ست و **بقول ایلاقی** شیاف وردی ابیض مخصوص بورد بیخ ست و هرگاه ورم کم شود شیاف وردی اصغر استعمال کنند و **گویند** که اگر
بزرالورد را با ادویهٔ مناسب مثل صبر و زعفران و حضض کوفته در گلاب حل کرده بر اجفان ضماد کنند در اوائل درد چشم و ورد بیخ مجرب صاحب بقائی ست
و اگر افیون کات هندی رسوت هندی هر یک جزوی شب یمانی چهار جزو آب لیمو کاغذی هشت جزو شب یمانی را بریان کرده مع دیگر ادویه کوفته در ظرف
آهنی با آب لیمو بر آتش گذاشته بدستهٔ آهنی آهسته آهسته بسایند تا خوب منحل شود و طلا نمایند بر رمد و ورد بیخ اطفال مجرب ست و مسکن ورم و الم و گویند
که آب برگ تفاح مجرب ست و کذا ضماد کشنیز سبز سه ماشه و زعفران چهار ماشه و زردی بیضهٔ مرغ یکعدد و عنب الثعلب دو نیم ماشه و اگر از خلط غلیظ بارد باشد
علاج رمد بلغمی نمایند و زیرهٔ کرمانی سوده و زردی بیضهٔ مرغ سرشته بر پنبهٔ کهنه نهاده نیم گرم بر چشم گذارند

علاج اقسام رمد غیر حقیقی

طبری گوید نوعی از رمد غریب نادرست که علیل در چشم خود یبس و ضربان شدید فوق طاقت دریابد و باوی سرخی و ورم در چشم نباشد و از اعراض لازمهٔ او آنست
که مریض جلد راس خود را چنان دریابد که گویا می سوزد و از مس او الم محسوس گردد و در گوش طنین یابد و سبب او استیلای یبس مجرد ست بر بدن محلل رطوبات
اصلیه و ارتفاع بخارات حارهٔ یابسه از بدن بسوی راس که ازان غشای خارج قحف بنا بر احتقان بخارات و حرارت متالم گردد و طبقهٔ ملتحمه بواسطهٔ اتصال
باوی مشارک گردد و رطوبات چشم سخونت و جفاف و تقشف پذیرد و علاجش ترطیب بدن و چشم ست و دوشیدن شیر دختران یا بزکه علف او از حشائش رطب
لا سیما خشخاش رطب باشد بر سر و منع علیل از استفراغ مطلقا و ازدیاد در اغذیهٔ مرطب مثل لحم بزغاله با جو مقشر پخته و چوزهٔ مرغ فربه و بقول مثل کاهو و خرفه
و پالک و قطف و امر باستنشاق روغن بنفشه و نیلوفر و کدو و دوشیدن شیر بر سر و نوشیدن ماء الشعیر دائم و تناول فواکه رطب محمود و احتقان بماء الشعیر مضروب
باسفیدی بیضه و روغن بنفشه و شکر سفید و هرگاه مرض بانتها رسد با آب طلع و روغن نیلوفر و روغن بنفشه و شیر دختران سعوط کنند و همه تدبیر او مائل بترطیب و مزیل
تقشف و رادع ابخره از سر باشد و درین علت اکتحال بالکحال سودمند نیست مگر بندرت و انکباب بر بخار آب شیرین گرم مفید ست و گاه این کحل نفع می بخشد
مروارید ناسفته یکدرم سرطان نهری خشک کرده طباشیر هر یک یکنیم درم نشاسته صمغ عربی صمغ فارسی هر یک یکدرم کوفته بیخته قدری ازان در شیر دختران حل کرده
بمیل در چشم کشند و بعد ازان با آب نیم گرم چشم را بشویند و **نوع دیگر** از رمد غریب آنست که انسان بعد خواب چنان دریابد که در چشم او ریگ افتاده و تدبیرش
در فصل کمنه یا ریگ خواهد آمد و **جالینوس** و تابعان او گفته اند که از رمد نوعی ست که می بیند صاحب آن همه اشیا را سرخ یا زرد یا سیاه یا سفید بحسب غلبهٔ خلطی
از اخلاط و این حادث میگردد از تغیر مزاج دماغ خصوصا بطن مقدم آن بحدی که متلون میگردد نور خارج ازان بلون باعث آن تغیر از اخلاط و نزد بعضی
سبب آن در قرنیه یا رطوبت بیضیه یا رطوبت جلیدیه ست که متغیر میگردد رنگ آنها بحسب کیفیت رنگ مادهٔ غالب و گاهی متغیر میگردند در بعضی اوقات دون
بعضی چنانچه نزد صعود بخارات از معده و می بیند اجسام را بحسب لون آن بخار و فی الحقیقت آن قسمی ست از ضعف بصر و علاجش در ضعف بصر خواهد آمد
و بالجمله تنقیهٔ بدن و سر و تعدیل مزاج دماغ بحسب خروج آن از اعتدال و معالجه بنحویکه در اقسام رمد مسطور شد بعد شناخت آن بدلائل نوع ماده باید کرد و **رمد**
که از ترک ریاضت و حمام و غیر آن موجب انسداد مسام و منع فضول مندفعه از دفع و تحلیل عارض شود علاجش بعد تنقیه ریاضت و استحمام با آب گرم و انکباب
بمیاه محللهٔ حاره ست و **رمد** که از سردی معده بارتفاع ابخرهٔ بارده حادث گردد و این با سوء هضم و آروغ ترش بود علاجش تسخین و تقویت معده و تحلیل ابخرهٔ
بارده بتناول جوارشات مقوی آن و دخول حمام و شرب شراب صرف و تلطیف غذا ست **و گاهی** رمد حادث میگردد زنان را از سردی رحم و ارتفاع ابخرهٔ بارده
ازان بسوی دماغ و تدبیرش تسخین رحم باستعمال حقنهای حاره و حمول متخذه از شبت و بابونه و حلبه با روغن ناردین در رحم و تدهین بروغن نرگس یا سوسن و استعمال
بخور حاره و اجتناب از جماع **و بقول بقراط** این قسم رمد صعب تر ست **و این** شش قسم رمد غیر حقیقی مع شش قسم حقیقی یعنی دموی و صفراوی و بلغمی
و سوداوی و ریحی و ورد بیخ جمله دوازده قسم را جالینوس در میامر ذکر کرده و بعض متاخرین از بقراط و سکندر نقل کرده اند که نوعی از رمد ست که با آن چشم
بسیار سرخ میگردد و اجفان ورم میکنند بحدیکه گویا منشق میگردند و پوست از انها جدا میشود و بعد ازان یکسا چشم تنگ و بگرمی چسپیده و اسباب و علامت و علاج آن

ودر وردیج سوجع ستقرح اکتحال بانزروت وزعفران وشیاف مامیثا وافیون مساوی باریک ساییده مجرب کحالین ست واگر وردیج بعد از رمد غلیظ بارد باشد
با آبارجات البته استفراغ نمایند ولعابات لین درآب کرنب ومطبوخ او گرفته استعمال کنند وبسا است که آب عنب الثعلب ممزوج می نمایند وگاهی مر وزعفران
می افزایند ابوالحسن سعید در مغنی می نویسد که سبب او یا ماده دموی بود که بیک پلک یا هر دو سیلان کند ویا ماده صفراوی حاد باشد وبر ورم دموی الم شدید
وحمرت ودر اکثر انشقاق پلک وخروج دم رقیق از آن دلالت کند وبر صفراوی بقلت ورم وشدت حرقت وحکه وصفرت رنگ استدلال نمایند وتدبیر نوع اول
فصد ست اگر ممکن باشد والا حجامت واگر مریض طفل شیرخواره بود فصد مرضعه او کنند واصلاح غذای او نمایند وزردی بیضه بروغن گل بر چشم نهند
وشیر در چشم بدوشند وتا روز سوم ذرور در چشم استعمال نکنند ودر روز چهارم ذرور ملکایا بعمل آرند وهرگاه مرض واقف گردد ذرور منصف بکار برند
وآرد جو وعدس وپوست انار وگل سرخ کوفته بیخته درآب روغن گل پخته بر پلک ضماد کنند وهرگاه مرض انحطاط پذیرد ذرور صفر استعمال نمایند وعلاج
نوع ثانی باستفراغ اگر ممکن باشد وباصلاح غذا کنند وبعد تنقیه بدن گل سرخ آرد جو پوست انار عدس ساییده بر چشم نهند تا انحطاط مرض وبعد از آن
در آخر ذرور صفر بعمل آرند وپلک را مستقلب ساخته بشیاف لین واغبر بخارند انطاکی گوید که وردیج غالبا باطفال عارض شود وبسبب فرط رطوبت
واکثر از ماده خون افتد واز سودا حادث نشود اجماعا ودر حدوثش از صفرا وبلغم اختلاف ست وصحیح آنست که از بلغم نیز حادث شود وسببش فرط
امتلای شبکیه است یا انفجار رگ یا ضعف غشا واز رنگ او حمل او که مفرد ست یا مرکب شناخته میشود وعلاجش این ست که مبادرت بفصد نمایند ودر
اطفال شیر ازند بعده اگر بمقارن رمد باشد پس علاج واحد بود بسبب اتفاق این هر دو اصلا وحکما بلکه وردیج درین هنگام عبارت از قوت رمد باشد
والا از مجربات در آن بیض خروس بسفیدی بیضه است وانزروت بزعفران وشیر زنان شیر وعند شدت التهاب نهادن لعاب بهدانه بگلاب وحضض هندی
جائز ست ورادع مواد مثل افیون وگل سرخ وزعفران از خارج طلا کنند گیلانی می نویسد که از آنچه استعمال میکنند در علاج این مرض این ست که ذرور اصفر
صغیر بپاشند وشیاف احمر لین بکار برند بعد فصد وحجامت واگر مریض مدرک باشد دوای مسهل بنوشانند وبصبر وحضض وشیاف مامیثا بر پلک ضماد کنند
وبآب مطبوخ بابونه واکلیل الملک ومرزنجوش تکمید نمایند وتلطیف غذا بمزورات وبیضه مرغ ومانند آن سازند واین شیاف در وردیج نفع کامل نماید اگر در آب
عصی الراعی حل کرده اکتحال نمایند نسخه آن سفیداب ارزیز مغسول خشخاش معروف بعقیده شادنج شیاف مامیثا هر واحد دو درم صمغ عربی نشاسته
کثیرا کهربا گل تبریزی خالص هر واحد یک درم انزروت سفید سه درم زعفران دو دانگ همه را سوده بارچه بیز کرده بگیرند حضض یکدرم وافیون خالص دو دانگ
وهر دو در شیر دختران حل کرده ادویه مذکوره آمیخته شیاف پهن بقدر عدس سازند ودر سفیده بیضه رقیق حل کرده اکتحال نمایند یا در چشم بچکانند که این شیاف
بعد استفراغ بفصد در یکروز وردیج را زائل کند واین ذرور نافع ست بگیرند شیاف مامیثا دو درم حضض یکنیم درم زعفران اقلیمیای ذهبی هر واحد یکدرم
روسختج نیم درم افیون دو دانگ باریک ساییده دو سه دفع به بیزند ودر چشم پاشیده بربندند وبعد انحلال دوا پاک کرده بآب سرد بشویند واعاده ذرور وقت
خواب کنند وبعد این ذرور چشم را بدون صاف کردن بگذارند چه اگر زعفران در چشم یا زیر پلک بماند ورم حادث کند وضماد وردیج این ست بگیرند جوز السرو
وپوست پسته رطب وعدس مقشر هر واحد یکدرم حضض نیم درم شحم انار دو درم باریک ساییده اطراف کاسنی نرم سوده آمیزند واندک روغن گل چکانیده مثل
مرهم سازند ووقت خواب بر چشم ضماد نمایند وصبح جدا کنند واگر شیاف مامیثا بسوزند تا خاکستر گردد وبا نشاسته وصمغ عربی آمیخته ذرور سازند وردیج را در یکروز
زائل کند اگر موافق مزاج چشم افتد وگاهی با وی قروح در مقله بود پس علاجش مشترک النفع سازند بدانچه در قروح بعمل می آرند بعضی گفته اند علاج وردیج بعد از فصد
قیفال وحجامت وتنقیه بطبیخ هلیله وقرص بنفشه اقتصار بمزورات وترک امتلا ونظر بسوی چیزهای براق واقتصار بچکانیدن شیر در چشم ست در سه روز اول وبعد از آن
طلا نمودن حضض وعصاره مامیثا بر پلک پس بآب کشنیز تازه وزرده تخم مرغ واکلیل الملک با اندکی زعفران وچون مرض از هفتم روز درگذرد اول در چشم ذرور ملکایا
بپاشند ودر آخر ذرور اغبر اگر قرحه نباشد والا ترکیب نمایند علاج آن را بعلاج قرحه رازی می گوید که اگر در چشم کودک وردیج باشد وبر گشادن چشم قادر نبود واگر چشم
در آن قرحه باشد اکتحال بانزروت مشتمل بر زعفران دو درم الاخرین مامیثا هر یک دو درم افیون نیم درم باریک ساییده نمایند که در آن مضرت بقروح هم نیست واین

تنقیه بطبیخ افتیمون و ایارجات یا ماء الجبن بسفوف لاجورد کنند و لوغاذیا را با آب افتیمون ستوده اند و بعد مسهل تنقیه سر بحب قوقایا و حب صبر با آب گاوزبان نافع و غرغره بشل ایارج فیقرا و وج و خردل و میویزج و عاقرقرحا و فودنج و اصل السوس و صعتر و بیخ کبر و بسفایج و افتیمون در صورت کثرت برودت ماده مفید شناسند و ذرور کمنه در چشم اندازند و بطبیخ ملطفات چون بابونه و اکلیل الملک و مرزنجوش و حلبه تکمید چشم سازند چهارم آنکه نیاذوق و غیر آن گویند که کمنه نوعی رمد یابس مزمن ست که دران چرک نباشد و عروق چشم دران ظاهر بود و بالم و سیلان اشک باشد و سبب آن در اکثر غلیان خون با غلظت آن میباشد علاجش فصد قیفال و حل طبیعت ست بعد از نضج ماده و تلطیف تدبیر حتی المقدور و عناب یکرطل تمر هندی ده درم ترنجبین بست درم عنب الثعلب تخم کاسنی هر واحد یک کف آلوی سیاه سی دانه جوشانیده صاف کرده بگیرند بقدر یکرطل صغیر و شربت بنفشه بست درم داخل کرده نیمگرم بیاشامند و بعد ازان اکتحال بشیاف ابیض محلول بشیر دختران نمایند و به بندند چشم را تا آنکه دوا عمل نماید پس چشم را صاف نمایند و بعد ازان برود رمادی اکتحال کنند تا سرخی زائل گردد و دمعه باز ایستد و اگر بعد ازان غلظت در پلک حادث گردد بشیاف احمر لین اکتحال نمایند و اگر مزاج چشم متحمل آن نگردد شیاف مذکور مع شیاف ابیض جمع نموده بکار برند و آبنوس محرق مغسول یا اسفنج سوخته شسته در چشم کشند و اکتحال بصبر نافع و مسکن خارش کمنه است و بعض متاخرین این قسم را از نوع سبل شمرده اند

جسارت ملتحمه

و آن سختی ست که چشم را مع اجفان با درد و سرخی و اجتماع اندکی چرک صلب عارض شود و بدان سبب گردانیدن چشم ممکن نبود و بعد از بیداری کشادن چشم دشوار گردد و بعضی این را رمد یابس گویند و سبب او خلط غلیظ یابس ست و بیشتر این مرض صاحبان امزجه یابسه و پیران و در فصل خریف و بلاد یابسه بهم میرسد علاج برای ترطیب لعاب حلبه و تخم کتان در شیر زنان بر آورده در چشم چکانند و وقت خواب زرده تخم مرغ با روغن گل و بیه مرغ بر پشت چشم نهند و یا بر جفن بمالند و یا برگ کاسنی را کوبیده با روغن بنفشه ممزوج نموده بر پلک گذارند و روغن بنفشه و بادام در بینی چکانند و بر سر بمالند و اگر حاجت بود تنقیه بدن و دماغ بفصد و مسهل که دران افتیمون و هلیله کابلی و هلیله سیاه و غاریقون باشد و بحب ایارج نمایند و ماء الجبن دهند بعد ازان شیاف ابیض در شیر دختران حل کرده استعمال کنند بعد بند در صفر صغیر پس بشیاف احمر لین گرایند و کثرت استحمام و انکباب و تکمید بآب گرم و بآبیکه دران ادویه مرطبه جوشانیده باشند لازم شناسند ایضا بنفشه و بابونه و ملوه هر یک یکنیم توله جوشانیده سر بخار آن وارند و اطلیه محلله ملینه چون آرد جو و شیاف مامیثا و اکلیل الملک با آب عنب الثعلب و زرده تخم مرغ و روغن بنفشه و یا روغن گل که دران بیه بط گداخته باشند سرشته طلا کنند و آبیکه دران حلبه و اکلیل الملک و عنب الثعلب و نیلوفر و بنفشه پخته باشند بر سر و چشم نطول کنند و از اغذیه سرد و بیه پرهیزند و گویند که بعد از تنقیه و حصول تلیین استعمال ادویه اشک آور چون برود حصرم و باسلیقون و شیاف احمر و کحل روشنائی درین مرض نافع بود و نطول آب حلبه و اکلیل الملک و تخم خطمی و تخم کتان و جو مقشر و تکمید بدان با سفنج یا پشم تر کرده نیز مفید ست و تنطیل سر با آب نیمگرم نیز سود مند و هر چه در علاج رمد سوداوی گذشت بعمل آرند مع زیادت تلیین و تحلیل

حکة العین یعنی خارش چشم

و باوی اشک تیز و درد و سرخی چشم بود و باشد که پلک نیز سرخ شود و پاریش گردد و سببش رطوبت شور است و بقول بعضی خون غلیظ و گاهی از رسیدن بوی بغل عارض شود علاج چشم و روی بآب گرم بشویند و جست بر قصب بمالند و سیاهی آن در چشم کشند و برگ کاسنی یا تخم آن کوفته بروغن گل آمیخته ضماد نمایند و یا عدس مقشر و سماق و گل سرخ و تخم انار در مغفج یعنی دوشاب انگوری بخته ضماد کنند و یا سفیدی بیضه مرغ و نشاسته و طباشیر و برگ حنا و برگ گلاب هر یک سه ماشه بگلاب ضماد سازند و آب کشنیز سبز و روغن گل هر دو برابر در چشم کشند و اکتحال بغبار کندر محرق مسحوق و شیاف سماق و شستن چشم بآبیکه دران هلیله بلیله آمله بقدر یکتوله شب خیسانیده صبح آب زلال او گرفته باشند مجرب مؤلف ست و اکتحال بغبار تنباکو و کذا سعوط و نفوخ او از مجربات حکیم عابد ست و اکتحال بحکاکه اسرب محکوک بر قصب یابس مع اندکی غبار فلفل بعد شستن چشم بآب مطبوخ عدس در اکثر کفایت میکند و فلوس سس در ظرف جست سائیده اکتحال نمودن نفع بلیغ بخشد و مجرب حکیم اجمل خان ست و برگ نیب در کوزه گلین سوخته در آب لیمو خوب صلایه کرده در چشم کشیدن نیز نافع حکه و جرب و دمعه و سرخی اکثر امراض چشم ست و از اشیای شور و تیز پرهیزند و هر چه در سلاق و حکة اجفان و جرب خواهد آمد مفید بود و در صورت کثرت ماده تنقیه بفصد قیفال و مسهل و حب ایارج

در التصاق تحقیق مسطور گردد و در هیچ نوعی از انواع رمد استعمال روغن جائز نیست مگر درین نوع و در ماده که از دیدن برف عارض شود علاجش در فصل قمر مسطور گردد بعون الله العفو

انتفاخ ملتحمه یعنی بر دمیدن سفیدی چشم

و نزد بعضی ورم بارد ست که با خارش بهم رسد و حق انست که ماده ورم در جزو عضو سرایت میکند و ماده انتفاخ در خلل عضو می در اید و اطلاق ورم بر انتفاخ بر سبیل مجاز بود و آن بر چهار نوع ست ریحی و بلغمی و مائی و سوداوی تشخیص این اقسام باید که دریافت نمایند که دفعةً عارض شده یا بتدریج و بی ثقل ست یا با ثقل و از انگشت غمز کرده معلوم کنند که نرم ست یا صلب و در صورت نرمی اثر غمز دران ساعتی باقی می ماند یا نه پس اگر دفعةً عارض شده باشد و بی ثقل بود و قبل ازان اندک سوزش و خارش مثل گزیدن مگس و پشه بناحیه ماق رو دهد و بیشتر بمشایخ و در زمان تابستان واقع شود انتفاخ ریحی باشد و اگر بتدریج حادث شود و با ثقل و نرمی بود و اثر غمز تا دیر بماند بلغمی باشد و اگر با وجود ثقل و نرمی بعد غمز بزودی اثر غمز زائل گردد و یا وی هیچ درد و خارش نباشد مائی باشد و اگر با صلابت و شدت تمدد و تیرگی رنگ بود و بیشتر انتفاخ تا ابرو و رخساره رسد سوداوی باشد و این قسم بعد رمد مزمن و عقب جدری اکثر افتد و این مرض در پلک نیز افتد علاج در ریحی تا سه روز شیاف ابیض ساده و ذرور ابیض استعمال نمایند و صبر و شیاف مامیثا و اکلیل الملک بر پلک طلا کنند و روز چهارم ذرور اصفر صغیر یا شیاف احمر لین مرکب ساخته در چشم کشند و صبر و حضض و زعفران بآب عنب الثعلب طلا نمایند بعد ازان ذرور اصفر کبیر بکار برند و آبیکه اندران بابونه اکلیل الملک مرزنجوش برنجاسف جوشانیده باشند چشم را بشویند بالجمله بعد تنقیه در جمیع اوقات انچه محلل ریاح باشد بعمل ارند و در ابتدا ادویه مسدده و قابضه که در ابتدای رمد بکار می برند استعمال نمایند و اسفنج بآب گرم و سرکه تر نموده بر پلک گذارند و آب صبر و زعفران در چشم چکانند و بر پلک طلا سازند و در حمام داخل کنند و اغذیه مجففه بخورند و از چیزهای بادی و مولد بلغم و بخور و فواکه رطب و کثرت غذا پرهیز ند و استعمال اطریفل وقت شب و خوردن معاجین محلل ریاح مثل فلافلی و کمونی نافع و شستن روی بگلاب نیم گرم و تضمید چشم بعد سقوط مطبوخ در سرکه و گلاب و غسل چشم و تکمید آن بآب نیم گرم نیز درین نوع مفید ست و در بلغمی بعد نضج بمسهل بلغم و حب ایارج تنقیه نمایند بعده از بادیان جوشانیده فقط یا مغز فلوس خیار شنبر حل کرده غرغره کنند و اگر خواهند سکنجبین بزوری یا عنصلی آمیزند و اطریفل کبیر و اطریفل اسطوخودوس بخورند و شوربای فروج و دراج غذا سازند و بعد تنقیه بشیاف احمر لین یا ذرور اصفر صغیر اکتحال نمایند و بسرکه و آب گرم اسفنج تر نموده تکمید نمایند و صبر در سرکه حل کرده طلا کنند و یا صبر زعفران حضض اکلیل الملک شیاف مامیثا بآب عنب الثعلب ضماد سازند و تضمید برگ بید انجیر مدقوق مخلوط باندک شبت نیز نافع و بابونه اکلیل الملک صعتر مرزنجوش تمام جوشانیده چشم را بشویند و بعد ازان ذرور اصفر کبیر و شیاف احمر حاد مرکب ساخته در چشم کشند و مریض را در حمام نشانند و اگر در تحلیل دیر شود آب صبر در چشم چکانند و بر پلک ضماد او کنند زیرا که صبر مانع انحدار ماده بسوی چشم و محلل ماده موجوده در وی ست و باقی علاج رمد بلغمی نمایند لیکن ادویه قابض و رادع هیچ استعمال نکنند و در مائی بدستور بلغمی علاج کنند و یا این ماء الاصول و هند پوست بیخ بادیان پوست بیخ کاسنی بیخ اذخر پوست بیخ کبر پوست بیخ کرفس هر یک چهار ماشه بادیان اسطوخودوس هر یک نه ماشه گلقند چهار توله و بعد از نضج تنقیه بحب ایارج و خیار شنبر و ترنجبین و شربت دینار کنند و بمحللات چون بابونه و اکلیل الملک و صعتر و مرزنجوش تنطیل نمایند و آرد کرسنه و آرد جو و صبر و بابونه و اکلیل الملک بآب بادیان تازه ضماد سازند و شیاف دینار چون در چشم کشند و در سوداوی بعد ترطیب و انضاج ماده تنقیه سوداء اما بدستوریکه در رمد سوداوی گذشت بعده شیاف احمر لین و ذرور اصفر آمیخته کشند و از اضمده و اطلیه هر چه در اورام سوداوی و سرطان مخصوص ست بعمل ارند و شیاف که در رمد سوداوی مذکور شد باضافه زعفران دو نیم ماشه طیار ساخته اکتحال و لطوخ آن و کذا شیاف اسود و خلوقی بکار برند و صلاح اغذیه و تنطیل و استحمام نمایند و درین نوع تضمید و تنطیل و استحمام قبل از تنقیه و بعد آن از جهت تلیین ماده و تحلیل آن عظیم النفع ست **کمنه** بدانکه لفظ کمنه را بر چند معنی اطلاق می کنند **یکی** بر کمون ماده تحت قرنیه **دوم** بر کمنه پلک و این هر دو جدا جدا مذکور شوند **سوم** آنکه چشم را حالتی شبیه بر مد خشک لاحق شود و ملتحمه سرخ و کدر شود و باصره ضعیف گردد و جمیع اشیا دخانی و غبار آلوده نماید و مریض چشم خود را از حالت اصلی عظیم الحجم و ثقیل و بطی الحرکت دریابد و چشم خارش کند و هرگاه بآب گرم بشویند تخفیف و تسکین حاصل گردد و سببش احتقان بخارات سوداوی فاسد الکیفیت ست زیر طبقات چشم و دران بخارات حدتی نباشد که موجب الم و دمعه گردد و تدبیرش بعلاج رمد سوداوی نمایند و بعد نضج

بروغن گل مجرب ست وکذا آب دهن صائم که مجرب سویدی ست وبعده زیره ونمک وفندق بدهان خاییده در پارچه افشرده آب آنرا تقطیر نمایند خصوصاً اگر بزرگ گردد ودر طرفهٔ کهنه تبخیر بسرگین گاو وکندر مساوی وکشاده داشتن چشم بر دخان آن نافع وترب واکلیل هر دو پخته ضماد کنند وفیلغریوس گفته که طرفه اگر قریب العهد وسرخ باشد باید که تکمید بآب نمک وضماد آرد باقلا وافسنتین نمایند واگر زائل نشود آب ترب چکانند وپوست ترب ومویز منقی وقدری سرگین کبوتر بالای چشم ضماد کنند وقطور نوشادر یا نمک لاهوری در آب ساده یا آب ترب حل کرده وکندر سوده دران آمیخته نیز در طرفهٔ کهنه مفید وشیاف دینار چون بسیار نافع ست وشیاف احمر لین وشیاف کندر وشیاف زعفران و ذرور طرفه که دران سنگ مقناطیس ست وشیاف طرفه که دران زرنیخ سرخ داخل ست هم نافع واگر غایت تحلیل مطلوب باشد زرنیخ اصفر واحمر در خون بال کبوتر یا آب کشنیز سبز حل کرده چکانند ویا از زرنیخ سرخ وکندر ومر واشق وگل مختوم مساوی در سفیدی بیضه یا شیر زنان شیاف ساخته بآب کشنیز سبز سوده در چشم چکانند ویا زرنیخ اصفر انزروت هر واحد یکجزو وحجر فلفل نیم جزو ساییده بلعاب حلبه شیاف ساخته اکتحال نمایند وتقطیر شیاف از زرنیخ سرخ دو مثقال انزروت مامیران شادنج صبر اقلیمیا هر واحد نیم درم شکر یکدرم ساخته مجرب ست واکتحال فلفل یکدرم دارچینی نیم درم کرکم یکدانگ مثل غبار ساییده وکذا تناول آن هر روز دو درم نفع عجیب بخشد ویا زرنیخ احمر سوده در آب انداخته حرکت دهند وبگذارند تا نشین گردد پس آب صاف گرفته نیمگرم کرده در چشم چکانند وگاهی ضماد اشخار سوخته بسرکه یا شراب وکذا سرگین کبوتر بسرکه یا شراب یا مویز منقی تنها یا بسرکه وکذا لک نان گرم نمک وپنیر تازه وپوست ترب وهمچنین تضمید ببرگ کراث ویا کرنب جوش کرده ساییده بعمل می آرند **وایضاً** از ادویهٔ مفرده مفید طرفه اکتحال بهرهٔ کبک بمروارید ناسفته سوده وکذا لعاب تخم کتان ولعاب حلبه نیمگرم وتقطیر گلاب وشیر دختران وکذا راتینج در آب ترکرده تا حل شود وصاف نموده وکذا انار ترش تا شحم او کوفته آب وافشرده با اندکی شهد پخته تا قوام او غلیظ گردد وکذا صبر محلول در آب گرم وکذا عصارهٔ جرجیر وکذا شیر دختران بگل ارمنی وکذا ماء الجبن وکذا دم الاخوین محلول در آب وکذا عصارهٔ کرفس با **وضماد** مویز منقی سوده بعسل واگر زائل نشود سرگین کبوتر افزوده وکذا فوتنج نهری کوفته بهر ایخته وکذا اسفیدهٔ بیضه بروغن گل وشراب بصوف آلوده وکذا تره دوغی خشک بشراب پخته وکذا لعاب تخم کتان وحلبه وکذا بابونه پخته وکذا زردهٔ بیضهٔ مسلوق بروغن گل آمیخته وکذا آمله کوفته بشراب کهنه پخته وکذا زردی بیضهٔ مسلوق با اکلیل الملک مسحوق وکذا ابلوس ست وبرای طرفهٔ قوی مزمن سیاه ضماد خردل یکجزو انجیر دو جزو سوده پخته وتقطیر زرنیخ سرخ محلول بشیر دختران ویا ضماد خاکستر مطبوخ در شراب یا اکتحال نانخواه وزوفا خشک بشیر گاو نافع ست وتقطیر خون جوزهٔ مرغ در طرفهٔ مزمن وباورم نیز مفید واگر حلبه بآب پخته صاف نموده قدری صمغ حل کرده اکتحال نمایند طرفه را مفید بود واگر هلیله بآب حلبه سوده استعمال کنند بخاصیت نفع بخشند **وبدانند** که در طرفه باید که اول ملاحظه نمایند اگر بدن وسر ممتلی از خون باشد ومزاج تحمل بود ومانعی نباشد فصد نمایند خصوصاً وقتیکه با طرفه وجع در چشم بهم رسد بسبب ضربه ولطمه وغیر آن از کحل واگر امتلاء در سر تنها باشد از قیفال واگر مانعی از فصد باشد حجامت بین الکتفین نمایند واگر امتلاء از اخلاط دیگر باشد بمسهل وایارج وحبوب شبیارات تنقیهٔ بدن وسر نمایند واگر متحمل نگردد استفراغ اسافل بدن بمطبوخات مسهله وحقنها وشیافات کنند که جذب ماده از سر حاصل گردد پس تعدیل مزاج نمایند وادویهٔ موضعیه استعمال کنند **وایضاً** آنجا که سبب قوی باشد اول فصد سر رو نمایند وحجامت پس سر کنند ومسهل صفرا یا مطبوخ هلیله یا فواکه تنقیه سازند وایارجات استعمال کنند مگر بعد استفراغ بدوای غیر حاد تنقیهٔ دماغ بایارج وحب شبیار مضایقه ندارد وحقنه بغایت مفید ست وشیاف احمر لین در شیر زن سوده کشند واز اکلیل واصل السوس وبنفشه وگل بنفشه ودم الاخوین وعدس مقشر وزعفران ومکوه هر یک سه ماشه در زردی بیضهٔ مرغ وروغن گل سرشته ضماد کنند واگر باقی ماند زلو بر چشم چسپانند وبعد مسهل برگ زیتون وحنا هر یک سه ماشه زعفران چهار ماشه پنبهٔ دو گز کرده سوخته هفت ماشه در چشم کشند واین ذرور در همهٔ انواع را مفید ست وخصوصاً آنکه بعد جماع بر شکم سیری پدید آید برگ مکوه وتخم کشوث هر دو سوخته سنگ مقناطیس مغسول سه درم مروارید ناسفته ریگی که از گران جلای نقره باد میکنند مامیران چینی حضض مکی هر یک سه ماشه نبات برابر چهار پاس در عرق کیوڑه در سنگ سماق صلایه کنند علی الاتصال پس دوا رائی سبز که سفت باشد گذرانیده بکار برند وگویند که هرگاه بعد استفراغ وفصد بادویهٔ مذکوره ادامت نمودند واز ان نجاح حاصل نشد بر نقره ومیان هر دو شانه حجامت نمایند و در شفاء عاجل مسطور ست که بر نقره حجامت کنند پس اشنان خضر وسماق مالیده آب وسرکه وقدری روغن گل جوشانیده صاحب طرفه چشم کشاده بران انکباب نماید که فی الحال طرفه زائل شود وغذا درین مرض مزورها تحمل مخ نغز بادام سازند واز اغذیهٔ قوی مثل گوشت مرغ وشراب وشیرینی پرهیز کنند **وطرفه** که با رمد بود بعد فصد تقطیر شیر ولعاب مناسب

یا حب ایارج کنند و ماء الجبن دهند و فصد رگ پیشانی و رگ ماق نیز مفید ست بعده غرغره بسکنجبین و ایارج فیقرا نمایند پس شیاف احمر لین و ذرور صغیر و برود حصرم و شیاف سنبل بکار برند و بعد از ان در آخر شیاف احمر حاد و ذرور اصفر کبیر استعمال سازند و ادویهٔ اشک و رحون با سلیقون و کحل عزیزی و روشنائی در چشم کشند و کحل فلفل و دارفلفل نوشادر هر کدام یکدرم زعفران چهار درم حضض شش درم سنبل الطیب چهار درم کافور یکدانگ بغایت سوده و صبر حضض مکی پوست هلیلهٔ زرد شیاف مامیثا مساوی سوده در چشم کشیدن نیز مفید و تکمید چشم از بابونه و اکلیل الملک و اندکی نمک سازند و تعاهد حمام کنند و روغن گل یا بنفشه بر سر مالند و ضماد بابونه و اکلیل الملک و عنب الثعلب و کاسنی تازه با روغن گل و اندکی سرکه نیز مفید و کذا چکانیدن گلاب که دران سماق خیسانیده صاف کرده باشند نافع و اگر از قرنفل یکدرم نبات نیم درم کافور ثلث درم نرم سوده بآب شیاف ساخته بآب سرد حل کرده در چشم چکانند حکه تحمه را نافع بود و کذا برگ نیم فلفل سیاه و سفید و برنگ کابلی مقشر زنجبیل هلیله بلیله آمله نمک لاهوری اصل السوس توتیای کرمانی مساوی باریک سوده بشیر تازه دوشیده سرشته شیاف ساخته در سایه خشک نموده بروغن گاو سوده اکتحال نمودن در ازالهٔ حکه ملتحمه و تقویت بصر مجرب اطبای هندست و شیاف زعفران نیز نافع ست و غذا معتدل و مجرب مثل لحم حلوان و نان صاف و از فواکه انجیر و انگور و مویز خورند و در خارش و سرخی چشم که از بوی بغل میشود فلفل سیاه دو نیم عدد و گل دیگدان که سرخ باشد بقدر ماشه از چوب بانس در کاسهٔ جستی خوب حل کنند که سیاه شود و اندک در چشم کشند و کذا از مهرهٔ ماهی رو هو خشک کرده بوزن یکدمڑی شورهٔ قلمی پاو سیر هر دو را خوب صلایه کرده اکتحال نمودن جهت خارش و آشوب چشم که از بوی بغل بهم رسد معمول و مجرب صاحب بقائی ست

طرفه

و آن نقطهٔ سرخ ست که در سفیدی چشم افتد و گاهی در آخر به تیرگی و سیاهی گراید سببش شدت امتلا و تمدد عروق یا حدت و جوش خون یا انفجار ورم قبل از نضج یا ضربهٔ چشم ست که رگها بشگافد یا آواز بلند و سرفهٔ قوی و حرکت عنیف مثل قی شدید که دهن رگی بکشاید و گاهی طرفه بشور و دمل و قرحه مؤدی میشود و فراخ میگردد و اکثر صاحبان امزجهٔ حاره و صبیان را و در ربیع و بلدان حاره عارض میشود **علاج** در ابتدا از بال کبوتر بچه پر کلان بکنند و خونی که برنیخ ظاهر شود و هنوز گرم باشد در چشم کشند سه مرتبه هر روز تا سه روز و تقطیر خون پر شفنین و فاخته و ورشان و خون بازوی بط و مرغابی نیز مفید ست و اگر خون از پر ظاهر نگردد زیر بال این طیور رگ بزرگ تفحص نموده بر تیغ حجامی خون از ان رگ گرفته گرما گرم بچکانند و نیز پنبه بدان خون تر کرده بالای چشم یکساعت بندند و اگر خواهند قدری گل ارمنی یا گیرو یا قیمولیا در آب گرم حل کرده در خون آمیخته دو سه قطره در چشم چکانند و در انتها محللات مثل کندر و مرواشق و زعفران در خون آمیزند و در کتاب گزیده نوشته که بعد تقطیر خون کبوتر یا فاخته با گل ارمنی و در انتها آب طبیخ اکلیل الملک و لعاب حلبهٔ مغسول در چشم بچکانند و یا کندر سوده بشیر زنان در چشم چکانند و مویز منقی برگ عنب الثعلب نیز تازه و اندکی نمک لاهوری سائیده بر چشم ضماد کنند و در ذخیره صبر و سرکه عوض نیز ست و یا اکلیل الملک یا دم الاخوین و اصل السوس با زعفران و عدس مقشر بروغن گل و زردهٔ تخم مرغ ضماد نمایند و بطبیخ صعتر و اکلیل و زوفا انکباب نمایند و اسفنج یا پنبه تر کرده تکمید چشم کنند و چشم را العصابه بر بندند و اگر افسنتین کوفته در صره بسته بآب گرم تر کرده تکمید نمایند در جذب خون از چشم مجرب استاد صاحب شفاء الاسقام ست و اگر سنگ بآتش خوب گرم کرده از خاکستر پاک نموده شراب بران پاشیده بخار آن بگیرند تا اشک سائل شود طرفه در عمل یکدو بار زائل شود و اگر سرکه عوض شراب کنند نیز مفید و مجرب راقم ست و انکباب بر سرکه و گلاب مساوی جوشانیده و تکمید بدان نیز سریع الابرا ست و ضماد از گل بنفشه و تخم کاهو و کشنیز سبز و مکوه هر یک سه ماشه مغز حضض هر یک چهار ماشه نافع و انطاکی گوید که آنچه از مثل ضربه باشد و همان وقت معلوم شود پس چیزی از چکانیدن مثل فندق و زیره خائیده نیست یا خون کبوتر خصوص سفید یا هدهد و در غیر آن اول فصد قیفال کنند پس رگ گوشهٔ چشم کشایند اگر امرار تمادی گردد و الا اسهال بنقوع صبر یا طبیخ خیارشنبر و تمر هندی کفایت کند و لعاب حلبه یا بهدانه بگلاب چکانند و بچیزی که حل خون نماید مثل آرد باقلا و قرطم یا خمیر با آب صعفاف سرشته ضماد کنند و شیاف مرارات در طرفه مجرب ست و کذا زعفران بشیر زنان یا بشیر خر و آنچه تحلیل آن کند و بصر را تیز گرداند و مجرب ست این ست که طباشیر در روغن بنفشه سعوط کنند و کذا اقطور روغن گل با سرکه و کذا اسندروس بشیر زنان بر سنگ سائیده چکانیدن مجرب ست و چون قرحه پیدا شود مرکم نیم جزو ناخواه سدس جزو بسایند و هر روز دو درم بخورند و از ان اکتحال نمایند دوای نیکوست و هم او گوید که در اول چکانیدن شیر زنان

واحمر حاد و مانند آن بچشم کشند و هرگاه ماده ریم کند بعد تنقیه شیاف ابیض کشند و چون منفجر شود شیاف کندر و شیاف ابار سفیدی بیضه بعمل آرند و وقت خواب ضماد اوراق مذکوره مع اسپغول بروغن گل بر چشم گذارند و از معالجات او این ست که بعد تنقیه بدن و سر و نواحی چشم و تلطیف غذا تحلیل او بمثل ملکایا و شیاف احمر لیّن و تنطیل بآبیکه دران حلبه و اکلیل الملک جوشانیده باشند و تضمید چشم بزردی بیضه باندک زعفران نمایند مگر آنکه خوف بقیهٔ حرارت باشد خاصةً در نوع سرخ پس تقدیم بران بچیزی کنند که دران اندک ردع و تبرید باشد مثل سفیدی بیضه و شیاف ابیض از زرد تی بغیر افیون و هرگاه امر طول کند شیاف سنبلی و شکلی بغیر افیون استعمال کنند و درین وقت ذرور اصفر نافع ست و انجه و دقه را انفع کند پوست بیضه مغسول با خمس وزن ست شادنج ست

توثة ملتحمه

وآن گوشتی نرم سرخ ست که بر ملتحمه پدید آید و اکثر قریب موق اکبر افتد و عروق سرخ از گوشهٔ چشم بدو پیوسته باشد بشکل ناخنه و سببش در اکثر اجتماع خون فاسد بود یا عقب جروح یا قروح یا تفرق اتصالی که در ملتحمه بهم رسد بعد التیام علاج اول فصد سر رو نمایند و مسهل بدفعات دهند و بعد تنقیه بچون ناخنه قطع کنند پس آب زیره و نمک خایبده چند بار چکانند و زردهٔ بیضهٔ مرغ بر پشت چشم نهند بعده باسلیقون و احمر حاد بکشند و بعلاج غرب معالجه نمایند و ادویهٔ ظفره بکار برند و شیاف قیصر استعمال کنند تا آنکه فانی گردد بقیهٔ آن و این مرض اکثر عود کند پس استیصال ضرورست

سبل

وآن پرده ایست شبیه بدخان که از انتفاخ و انتساج رگهای باریک و سرخ بر چشم ظاهر شود و در اکثر با خارش بود و از روشنی آفتاب و چراغ ایذا یابد و گاهی حدقهٔ چشم خرد شود و سبل از امراض متعدیه و متوارثه است و اکثر صاحبان امزجهٔ رطبه و صبیان را در فصل ربیع و بلدان جنوبیه بهم میرسد و بقول بعضی در بلدان رطبه عارض میشود و مثل رمد متعدی میگردد و بقول رازی سبل علتی ست عسر البرء مزمن که آنرا کمال تقاوه نیست و سببش امتلای عروق چشم ست از خون غلیظ فاسد و بخارات کثیف و مادهٔ او یا از طریق غشای خارج قحف یا از طریق غشای داخل بنابر امتلای راس و ضعف چشم بسوی چشم سیلان کند و علامت هر واحد مذکور شد بدان امتیاز نمایند پس اگر با تری چشم و سیلان اشک باشد سبل رطب گویند و این قسم از عطسهٔ متواتر و ضربان بن چشم و وجع اکال خالی نبود و اگر با وی هیچ رطوبت نباشد سبل یابس نامند و درین نوع چشم غیر از پردهٔ سبل بدیگر امور مثل چشم تندرستان باشد علاج فصد سر رو نمایند بعده رگ پیشانی و گوشهٔ چشم کشایند و حجامت پس گردن نیز عظیم المنفعت ست و ارسال علق پس گردن و گوش نیز نافع ست و بعد نضج مسهل و حب هلیله یا حب ایارج بطور رد تنقیه کنند بعده غرغره منقی دماغ بعمل آرند و وقت شب بحب صبر مداومت کنند و نقوع صبر نیز مفید ست و گویند که درین باب مطبوخ افتیمون کسی اسع غار یقون منفعت کثیر ست و حب قوقایا و شبیار عظیم النفع ست و بعد تنقیه و اجتناب از اغذیهٔ غلیظه و منجره بقول جالینوس استعمال سعوط نافع ست آنرا پس از کندش یکدرم صبر چهار دانگ مرمکی دو دانگ حضض مکی یکنیم دانگ سوده بآب مرزنجوش سرشته بقدر عدس حب بسته هر صبح یکحب بشیر دختران و روغن بادام حل کرده در بینی بچکانند و یا مر و صبر و زعفران و کندش و سونیج مساوی بآب مرزنجوش حب بسته نیم دانگ بروغن بنفشه سعوط کردن و کذا القصب الزریره گل سرخ کندش مساوی بوزن مذکور سعوط بعمل آوردن مفید ست و جالینوس و ثابت بن قره میگویند که در هر ماه یکبار فصد قیفال و اخراج خون اندک و دو مرتبه اسهال بمطبوخ افتیمون لازم دارند و تقویت چشم بذرورات مسخنهٔ مجففه مثل قرنفل و سنبل و سلیخه نمایند و در استعمال اکحال رعایت خفت و قوت مرض ملحوظ دارند مثلاً در سبل رقیق شیاف دینارجون در چشم کشند و در سبل غلیظ شیاف احمر حاد و اخضر و باسلیقون بعمل آرند و گویند که فصد عرق جبهه و عرقین ماقین یکدفعه سبل غلیظ را نافع ست تضمید و اکتحال شیاف احمر لیّن و این شیاف اسود درین باب مجرب مؤلف ست بگیرند قرنفل افیون هر واحد یک درم حضض مکی شب یمانی هر واحد سه درم آب گنیم آب برگ املی آب برگ گوبهی هر یک نیم پاو ادویه کوفته بیخته در کاسهٔ روئین انداخته بادستهٔ چوب نیم که فلوس در سرش نشانده باشند خوب حل نمایند تا غلیظ شود شیاف ها بسته نگهدارند و یک شیاف بآب سائیده در چشم کشند و بالای چشم نیز طلا سازند و اگر در کرّاهی آهنی بدستهٔ آهن حل نمایند تا که قابل حب بستن گردد حب بسته بکار برند میشاید ذرور هندی نیز معمول ست و هنگامی که ماکیان بیضه دهد همان ساعت پوست بیضه گرفته در سرکهٔ تند بسیار بجوشانند و بگذارند دران ده روز پس صاف کرده در سایه

ویا سفیدی بیضه بروغن گل هر یک نیم گرم و بدانچه در ضمن تدبیر چشم خواهد آمد تسکین درد نمایند و اگر بورم چشم انجامد و باوی رمد عارض شود بسبب انصباب ماده بعد فصد
شیاف ابیض و سفیدهٔ بیضه چکانند و شیر زنان از پستان در چشم دوشند بعده قطور و غیره که در علاج رمد گذشت بعمل آرند و با ضمادهٔ رادعه ضماد کنند و بعد زوال آن
علاج طرفه کنند و اگر تحلیل نشود ناخواه در چشم قطور کنند و بزردهٔ بیضه و عدس و قدری زعفران و روغن گل بر چشم ضماد سازند و آب بابونه یا حین مانند بابونه و اکلیل الملک
و تمام چشم را بشویند و اگر ازین هم تحلیل نشود آب ترب در چشم چکانند و اگر با طرفه در ملتحمه خرق واقع شود زیره و نمک خاییده در پارچه انداخته آب او قطور کنند
و بیضه را بسفیدهٔ بیضهٔ مرغ آلوده بر چشم گذارند و ضماد برگ خلاف بغایت سودمند ست و اگر با وی خرق در قرنیه باشد علاج او کنند و بسوی مقبضات مثل
سنبل و زعفران مع گل سرخ و اقاقیا احتیاج افتد و گاهی در چشم چیزی بخلد و از آن طرفه حادث شود و درین صورت با وجود علاج طرفه احتیاج باخراج آنچیز افتد پس
اگر ریزهٔ کاه یا ریگ باشد بسر میل برآورند یا خرقهٔ کتان بر انگشت پیچیده در چشم بگردانند و گاهی آنچیز مخفی بود و از برداشتن پلک بالا ظاهر گردد و آنچه از غبار و غیره باشد
بکشادن چشم در آب شیرین صافی و تقطیر او در چشم زائل کنند و اگر سبب طرفه خراج بود بشیاف ابیض و شیاف ابار علاج کنند بالجمله در علاج طرفه تهاون نکنند که
چون متحجر شود زائل نمیگردد و گاهی متعفن و متقرح میشود

ودقه

و آن بثوری صلب مستدیر سرخ یا سفید ست که در ملتحمه پدید آید و اکثر در یکی از دو موق و گاهی در زیر جفن افتد و گاهی گرد اگرد حلقهٔ سیاهی چشم دانه خرد کثیر العدد
مثل دانه مروارید ظاهر شود و این مرض در انتهای رمد بیشتر عارض گردد و سببش اجتماع فضول غلیظ از دم متکاثف و یا بلغم غلیظ ست در ملتحمه و نشان دموی
سرخی آن مائل به تیرگی و بلغمی سفیدی آنست و بقول انطاکی رنگ آن دلیل بر ماده کائن از آنست پس سفید از بلغم خالص بود و سرخ از خون و علی هذا القیاس و این مرض
سلیم ست تا وقتیکه نیز ملتحمه نماید و خرق آن نادر بود و سببش فساد مزاج دماغ ست و آنچه زیر پلک اسفل خارج شود منسوب بضعف دماغ نبود بلکه باعصاب باشد
و غلظ مواد از اسباب بادی آنست و قلت تنقیه و پوشیده داشتن چشم بسیار و منع او از گردانیدن و خواب بر روی سبب عظیم آنست **علاج** اگر سبب خفیف بود
رفاده بگلاب تر کرده بر چشم نهادن خصوص وقت خواب کافی ست و الا تنقیه نمایند از خلط غالب مثلا بفصد در بثور سرخ دموی و مسهل صفرا و آشامیدن ماء الشعیر
و آب تمر هندی و ماء القرع و شربت ورد یا شربت بنفشه در دموی و صفراوی و غذا مزورات دهند و دیگر مطفیات و تلطیف تدبیر در بثره سفید بلغمی بمسهل بلغم و حب ایارج
و کذا اغاریقون و بادر مانی و در سوداوی بطبیخ افتیمون و یا نقوع اشتیوان و انجیر و مغز قرطم و بعد تنقیه اگر ماده باقی باشد در سرخ شیاف ابیض مع ذرور ملکایا کشند
و بعد از آن ملکایا تنها و یا ذرور وردی و یا زعفرانی پس نزد انحطاط بکار برند و حکیم علی می نویسد که بعد تنقیه مامیران چینی یکدانگ و تخم گل سرخ دو درم حضض شیاف مامیثا
هر واحد نیم درم نشاسته کتیرا زعفران هر کدام یکدانگ باریک سائیده بآب عصی الراعی سرشته شیاف سازند و بسفیدی بیضه و شیر دختران سائیده اکتحال نمایند
و بر چشم رفادهٔ مورب به بندند و بعده آهستگی کشاده شیر دختران در چشم دوشند و عصی الراعی و اطراف کاسنی و برگ عنب الثعلب باریک سائیده و با سپغول سفته
بر چشم نهند که تحلیل ورم و تسکین حدت کند بعده آب عنب الثعلب سبز مروق و شیر دختران و سفیدی رقیق بیضه و اگر بجای شیر دختران شیر خر کنند بهتر باشد جمله را در
شیشه کرده بجنبانند تا که بهم آمیزند و هر ساعت در چشم چکانند که تسکین حرارت و ورم نماید و گاهی تنها هر دو شیر مذکور قطوراً و گلاب بزعفران نافع بود و در بثره
سفید بلغمی شیاف احمر لین اولا پس شیاف کندر بکار برند و اگر در پیچاپیچ ک باشد بیخ نبه بسحم مصطکی و عود نهند بعده لعاب حلبه باندک صبر چکانند و در سوداوی اولا شیاف ابار
کشند و کحل بآب بادیان که در آن اشق و صمغ حل کرده باشند استعمال نمایند و گویند که اگر مزاج گرم نباشد بر بخار آبیکه در آن بابونه و اکلیل الملک و مانند آن جوشانیده باشند
انکباب نمایند و افسنتین بر آکوفته با مخ مخلوط کرده بر چشم ضماد نمایند و باید که ابتدا باستفراغ بدن از مطبوخ افتیمون کنند و بعده هجر و نیز یک شربت حب ایارج بخورند
و پنج برنج صبر کرده فصد قیفال کشایند اگر قوت متحمل باشد و مانعی مثل اسهال باقی یا رعاف نباشد بعده اکتحال بشیاف احمر لین محلول بآب بادیان کنند اگر مزاج متحمل
این باشد و رفاده بگلاب تر کرده بندند و شب بسته دارند و این مرض صعب نیست تا که طبقه نشگافد و هرگاه وقت منع شود و دمعه باقی ماند توتیای هندی و کحل صفاهانی
و اقلیمیای طلا و خاکستر ظرفا سائیده بحریر بیخته اکتحال نمایند که نشف دمعه و تقویت طبقه و منع ورود قذا از نو کند و گویند که بعد از زوال بطول مدت ادویه تیز چون باسلیقون

و لبنیات و حلویات خوردن اجتناب نمایند و از استعمال روغن و ضماد بر سر و کذا از سعوط و نطول قبل از تنقیه بقول حنین و استعمال ادویه حاره در ابتدا
حذر کنند و ایضا از مخدرات احتراز کنند و باید که بالین صاحب این علت بلند دارند و از خواب بر قفا منع نمایند و قسمی دیگر از سبل ست که بقول نیا ذوق
آنرا الکمنه گویند و آن در کمنه مسطور شد و انطاکی گوید که ابتدا بالفصد کنند و لزوم تلیین نمایند بعد ازان غلیظ را لقط کنند و در رقیق و ما بقی از مکشوط
الکحال حاد و مثل باسلیقون و برود نقاشین و روشنایا کفایت کنند و اگر از حدت الکحال تغیر در دماغ پیدا شود و خوف انصباب ماده باشد تقویت آن نمایند
و تلطیف الکحال کنند و برود ابیض اقتصار ورزند و از مجربات سریعه در این محل مؤلف من ست عصارهٔ خرفه خشک عصارهٔ قثاء الحمار خشک هر واحد
بکجزو انیسون قسر نقل زفت هر واحد نیم جزو کوفته بحریر بیخته در سرکه که اندران پوست بیضهٔ ماکیان خوب جوشانیده و بدون صاف کردن ده روز
گذاشته باشند بعده صاف کرده اگر خواهند تسقیهٔ ادویه بدین کنند و اگر خواهند تر کنند و هر بار که خشک شود باز تر کنند تا پنج بار بعد ازان صاف کرده
بردارند و این از اسرار مخزونه است و صاحب این مرض در حمام ناشتا داخل شود و دران اطالت نکند و فصد رگ پیشانی و تقلیل شم و سعوط
و حرکت و قرب آفتاب و آتش کند **ذکر بعض ادویهٔ هندیه نافع سبل** پوست هلیلهٔ زرد پوست بلیله آمله پوست درخت نیب
گلوی سبز چرایته تلخ صندل سرخ شاهتره خس برگ حنا گل منڈی هر یک توله جوشانیده صاف نموده یکدام شهد آمیخته بنوشند و پانزده
روز استعمال نمایند و یا صندل سرخ پٹول پتر پوست نیب دارهلد پوست هلیلهٔ زرد پوست بلیله آمله بالسه هر یک دو دام کٹکی سه دام
مغز فلوس چهار دام چرایته تلخ یکنیم دام زنجبیل گلو سعد هر یک دام همه را کوفته هر روز دو دام در سه پاو آب بجوشانند تا نیم پاو بماند صاف نموده دو دام شهد آمیخته
بنوشند و تا چهارده روز بعمل آرند و اگر برگ نیب برگ تمر هندی برگ سرس زردچوب شب یمانی بریان افیون هر یک نیم درم باریک سائیده پوٹلی بسته در آب تر کرده ساعت
بساعت بر چشم بگردانند و قدری در چشم قطور کنند نیز برای باد سبل مفید بود و دو چوڑی سبز رنگ یکدام باریک سائیده در آب لیمو کهرل نموده خشک کرده در چشم کشند
که سبل و ظفره و بیاض را نافع ست و یا جگر گوش انسان بشهد آمیخته شیاف بسته نگاهدارند و با آب سائیده در چشم کشند و یا مغز تخم بید انجیر یک عدد نبات یکمثقال
انزروت مدبر سه مثقال باریک سائیده ذرور نمایند و یا در چشم کشند و در اثنای استعمال این ذرور این حب بخورند افیون تازه بسباسه هر یک یکمثقال بالسوس
کتیرا هر یک سه مثقال کوفته بیخته با آب جهاالقدر بندقه بندند و هر روز یکی یا کم ازان فرو برند و یا سرگین کبوتر یا ماکیان در آب لیموی کاغذی حل کرده در اوند مسی نگهدارند
و وقت حاجت بچشم کشند و یا صندل سرخ یکتوله پھٹکری بریان مساوی آن کوفته بیخته با آب گھیکوار سائیده حب بندند و بحجت با آب سائیده طلا کنند هر دو وقت و اندک در
چشم کشند و یا مغز سمندر پھل مغز تخم ریٹھه مغز تخم کهرنی مغز تخم بلیله هلیلهٔ سیاه مساوی در آب لیمو حل کرده حب بسته در چشم کشند که سلاق و نزول الماء را نیز نافع ست
و یا آب برگ ارهر آب برگ سرس هر یک یکدام صاف کرده در ظرف بیقلعی از چوب نیب که دران فلوس نصب کرده باشند بسایند بعده آب لیموی کاغذی کهرل کرده حب بندند
و سائیده در چشم کشند که درد چشم و ناخنه و دمعه را نیز مفید و یا دار فلفل نمک لاهوری شب یمانی آبگینه تخم سرس هر پنج ادویه مساوی در ظرف کانسی بچوب نیب
بسایند تا مثل غبار گردد صبح یکروز در میان یک میل در چشم کشند که بیاض و ناخنه را هم مجرب

ظفره یعنی ناخنه

و آن زیادتی ست بر ملتحمه که در اکثر از موق اکبر ابتدا کند و گاهی از موق اصغر و یا از هر دو و یا از فوق و یا از تحت آغاز نماید پس انچه از موق اکبر شروع کند در اکثر تا بحد سیاهی
رسیده همانجا بایستد و غلیظ شود و باشد که از انجا هم متجاوز گردد و حدقه را بپوشاند و بصارت باطل سازد و ناخنه که ابتدای او مخصوص بموق نباشد رقیق و سفید همچون
غشا بود و مانع بصارت نشود و این نوع بسبل مشابهت تمام دارد و فرق بینهما آنست که سبل از جمیع اطراف آغاز نموده بگرد قرنیه در آید و دران عروق بسیار میباشد و ظفره
از یک جانب ابتدا کند از یمین یا یسار یا فوق یا اسفل و ایضا ناخنه گاهی نرم و گاهی زرد و گاهی سفید رقیق میباشد و این سهل العلاج اند و گاهی صلب سرخ غلیظ و گاهی
تیره رنگ میباشد و این عسر العلاج اند و بقول انتیس و پولس بعضی ازان بالملتحمه ملتزق بود و این بسرعت منکشط گردد و بعضی بآن متحد باشد و این محتاج بسلخ است
و سبب تولد ظفره کثرت فضول غلیظ لزجه بماصله در دماغ ست که در ینجا جمع شود و بقول اریباسوس مادهٔ ظفره سفید رقیق فضلهٔ دمویه و مادهٔ که بفضلهٔ سوداویه

نشک نمایند و نرم سائیده اکتحال کنند که مجرب ست و اکتحال براده مس که در بول خیسانیده باشند و کذا کحل ربادی با شل او مارقشیشا از مجربات بوعلی سینا ست
اگر براده نحاس یکشبانه روز در بول کودک تر کرده بآب پرورده و اقرشسته و اصل السوس هر دو برابر در سنگ سماق سحق بلیغ نموده بکار برند حاجت به تنقیه نیفتد
آنجا که خارش رنج دهد از انزروت مدبر صمغ عربی هر واحد یکدرم نبات چهار چند و نیم نبات طباشیر و سماق چهار حصه نبات بگلاب صلایه کرده کحل سازند و شیاف
سماق کشند و از ادویه مرکبه شیاف اصطفطیقان و شیاف اخضر و شیاف منجح که دوای مقناطیس ست و شیاف شبح جلنار و روغنی که دران صابون ست
حب هندی و حب سبز و حب رمد و کحل سبل مجرب فی کاء الله خان و کحل مجرب حکیم شریف خان و شیاف زنگار و شیاف و سنج الاذن و شیاف دهنج فرنگ و شیاف باسلیقون
بکا جل و کحل الجواهر و اغبر لولوی و برود حصرم همه برای سبل مفید ست و استعمال شیاف که از شب و گلنار و عصاره لحیة التیس و نمک اندرانی و عصاره حصرم خشک کرده
و صمغ سماق محلول ساخته باشند مجرب رازی ست و از ادویه مفرده تناول و اکتحال جوز بوا و انیسون و کباش قرنفل و شرب اسارون و سعوط
عصاره قثاء الحمار بشیر زنان و یا شونیز بروغن بادام تلخ و یا رته بآب مرزنجوش که عجیب ست و یا شحم حنظل بآب مذکور چند بار و اکتحال حجر جهاد و کذا فت
و کذا عصاره بقلة الحمقاء و عصاره قثاء الحمار هر دو خشک کرده سوده آمیخته که فعل عجیب دارد و کذا انزروت و شکر طبرزد و زعفران باریک سائیده و کذا انزروت
مربی بشیر خر هفت بار خشک کرده سائیده و کذا اصنوبر محرق مغسول و خولان کوفته بیخته آمیخته که عجیب الفعل ست و کذا تخم بلیله سوده بعسل و کذا اقلقطار
انفع سبل ست و اختلاط حماض اترج و یا زنگار و یا نمک و یا مشک در ادویه سبل مقوی فعل آنها ست و بعضی مجربین می نویسند که اگر زنگار در
شیر دختران و سرکه و شهد در ظرف مسی خوب بسایند تا که غلیظ شود پس خشک کرده استعمال کنند بسبل و دمعه و ظفره نفع بخشد و بیاض را قلع کند و کذلک
اکتحال زعفران و توبال حدید مساوی نوشادر ربع آن در دفع سبل و بیاض مجرب ست و گویند که اکتحال بانیسون منجمله نافعات سبل ست از جهت تحلیل ماده
آن و نوشادر سوخته و شب یمانی سوخته نیز برای سبل مجرب نوشته و در بیاض استاد مرحوم مرقوم ست که سنگ بصری و هلیله کلان بآب شبینه در چشم کشیدن مفید ست
و مداومت بوییدن مرزنجوش و عنبر نافع ست و در سبل یابس قبل از اکتحال دوا و بعد آن رفتن بحمام و انکباب بر بخار آب گرم لازم شناسند و ترطیب دماغ کوشند
بهر ستوری که در صداع سوداوی مذکور شد و اکحال مرطبه بکار برند و در صورت عروض حرارت در سبل باخته هلیله اکتحال باید نمود و ایضا در سبل که با حرارت درد
باشد این شیاف اسود بکار برند سفیداب پنجدرم اقاقیا مغسول سه درم سنبل یکدرم مرنیم درم زعفران چهار دانگ باریک سائیده بآب شیاف سازند و عند الحاجت
در چشم کشند و کافور و افیون بو بینند و بعد از تسکین حرارت معاودت نمایند بادویه حاده و شیاف احمر لین و ذرور اصفر صغیر بکار برند و بعد از ان اطر خماطیقان
و ذرور اصفر کبیر پس شیاف اصفر و اخضر و کحل عزیزی و باسلیقون و روشنائی استعمال نمایند و یا آب انار میخوش بگیرند و شهد کف گرفته ربع جزو آمیخته در شیشه کرده
بیست روز در آفتاب بدارند و در ظرف مس کرده استعمال نمایند و آنجا که با سبل سدار عارض شود هیچ داروی سرد مثل شیاف ابیض و ذرور بلکا یا و ضماد
بارد استعمال نکنند و بر تنقیه سر و بدن و جذب ماده باسفل و اکتحال نشادر نخ مغسول قناعت ورزند و زرده تخم مرغ بر پشت چشم نهند و ذرور اغبر بکشند و ایضا
اله رمد زائل نگردد از ادویه حاده احتراز نمایند و دوائیکه رمد و سبل هر دو را مفید بود مانند شیاف سماق بکار برند و شیاف مذکور در حالت کثرت حکه نیز مجرب ست
و اگر با خارش شدید بود هیچ چیز مثل سماق فقط یا با اندکی انزروت و صمغ نیست و بقول محمد زکریا تعاهد فصد دست و پیشانی و اسهال و ترک تناول
تمر و حلوا و اجتناب از شراب و سکر و مداومت حمام بر خلای معده اگر بدن ممتلی نباشد و اکتحال بشیاف اخضر و اسهال در هر ماهی دو مرتبه بطبیخ افتیمون درین مرض
باید و سبل که از تدابیر مذکوره زوال نپذیرد و غلیظ و مزمن و مستحکم باشد و منع بصارت نماید بعد تنقیه بدن بدستکار هوشیار رجوع نمایند که بآهن قطع کند
و بقول بعضی شیاف قلقند به نسخه حادی صغیر و شیاف ساهر و شیافی که دران قلقطار و زنجار هر یک سه درم ست در چند روز سبل غلیظ را رقیق و فانی
میکند و از نقطه آن بحدید بی نیاز میسازد و درین مرض غذا جید الکیموس مثل گوشت ماکیان و حلوان خورند و اگر حرارت باشد اسفاناخ و مزوره ماش مغز بادام
بنهند و در جمیع انواع سبل از امتلای طعام و شراب و صباح و کثرت کلام و جماع و طول سجود و جمیع آنچه باعث امتلای وجه و عروق دماغ گردد و روشنی چراغ و غبار
دخان و سرگون گرد و شعاعهای بخار انگیز که دران سیر و پیاز و گندنا افتد و مولد سودا چون عدس و باقلا و غذاهای غلیظ چون ماهی و گوشت گاو و هریسه و قدید

بعسل آمیخته ویا پشک موش سوده بعسل ویا صدای حدید ویا خبث الحدید ویا آب انار ترش ویا انار ترش مع پوست وشحم ودانه کوفته آبش افشرده بعسل پخته تا مثل مرهم گردد ویا قلقدیس یکجزو نمک اندرانی یکجزو صمغ عربی نیم جزو بآبیکه دران اشق خیسانیده باشند شیاف ساخته که ظفره مزمن را مفید ویا حجر حبشی ویا اشق دو درم زنگار چهار درم مثل غبار سوده صبح وشام ویا نوشادر ویا روغن پنبه دانه بجزء غضار چینی آمیخته ویا شب یمانی ویا سقمونیا و ذرق خطاف هر دو ساوی ویا مرجان سرخ ویا شنگرف ویا اقلیمیا وسقمونیا وزرنیخ سرخ وشکر مساوی در آب محلول صمغ عربی شیاف ساخته ویا سرطان نهری سوخته ومثل او نمک سوخته ویا مس سوخته ویا نطرون ویا دخان کندر ویا دخان مر ویا دخان میعه ویا دخان قطران ویا این هر چهار دخان مساوی آمیخته که مجرب ست ویا جلد بز سوخته ومثل او نمک ویا بلبوس وزردی بیضه ویا تخم بلیله است و طلای نوشادر قلقدیس مس سوخته بیخ سوسن سائیده بر ظفره در روز وشب چند بار و قطور آبیکه دران کندر سوده ساعتی ترکرده باشند بر ظفره وکذا شیر زنان و کندر نیمگرم وکذا زرنیخ سرخ محلول بآب در روز وشب چند بار وکذا صبر بآب حل کرده بمرات هم مفید ست و گویند که شیاف قلقند ناخنه غلیظ را نافع بود و بقطع آن ازاین حاجت نیفتد بالجمله افضل علاج ناخنه غلیظ قطع او باآهن ست بعد تنقیه بدن از فصد ومسهل واز استعمال ادویه دران غنای کثیر حاصل نمیشود وپس از قطع زیره ونمک خائیده آب وی در چشم چکانند بعده بهر تسکین سوزش زرده بیضه مرغ در روغن گل بر پشت چشم نهند وبعد سه روز باسلیقون و روشنائی وغیره کشند تا بقیه او مستاصل گردد و نوعی از ظفره غریب ست که رباط او از طرف ملتحمه و طبقه او از صلبیه بر روید وقطع او محدث کزاز ست علاجش بادویه کنند وبقول شیخ آنچه قریب باز تاثیر کشط یعنی قطع ست ومجرب آنست که خزف ظرف چینی سبز گرفته غضارت او دور کنند و باریک بسایند روغن کدو آمیخته باهم بسایند واز میل گرفته ظفره را بخار ندمدام هر روز چند بار که ازین بتحقیق شده زائل گردد والاشادنج یکتوله صمغ عربی مس سوخته هر واحد شش ماشه قلقطار سوخته زنگار هر یک دو ماشه افیون یکنیم ماشه سائیده در آب سداب یا بادیان سرشته شیاف سازند ودر سایه خشک کرده استعمال نمایند وسوای افیون اجزای شیاف قیصر نیز همین ست

بیاض یعنی سفیدی که بر سیاهی چشم افتد

وآن سه قسم ست یکی رقیق در ظاهر قرنیه وآنرا سحاب وغمام واثر گویند وبهندی جاله نامند دوم غلیظ غائر در عمق قرنیه وآنرا بیاض مطلقا وگل چشم خوانند وبهندی پهولی گویند وسوم غلیظ تر از اول باشد وآنرا بهندی ٹینٹ نامند وبعضی میان اثر وبیاض چنین فرق میکنند که اثر حادث میشود در قرنیه از بثور وقروح که در قشر ظاهر از قشور آن طبقه عارض شوند وبیاض پیدا میگردد از بثور وقروح که در عمق وقشور باطنه آن طبقه عارض گردند بالجمله سببش غلظ ماده است بواسطه وقوع خطا در علاج رمد ویا انصباب ماده بباعث شقیقه وصداع شدید وبجهت حدوث قرحه وجدری ولهذا گفته اند که بیاض چشم سه قسم ست یکی آنکه بعد قرحه قرنیه ظاهر شود وبسبب طول انطباق پلک وانصباب فضول ردیه بسوی آن دوم آنکه عقب رمد ظاهر گردد واگرچه در انجا قرحه نباشد واین بسبب معالجه بد وتالم طبقات وکثرت انطباق افتد سوم آنکه عقیب شقیقه وصداع مولم ظاهر شود وبسبب انطباق چشم وسوء حرکت که چشم فضول آن بیرون انداز دواین مرض در صبیان سهل البرء ست ودر کهول عسر البرء وبیاض که بعد از قرحه چشم وجدری افتد زوال تمام نمی پذیرد بهر آنکه اثر موضع اندمال زائل نمیشود علاج بعد ازاله سبب موجب در بیاض رقیق ادویه جالی خفیف مثل توتیا وسرطان بحری ومس سوخته وبنجال گنجشک وشنج محرق ومروارید وخاکستر صدف وعاج آبنوس وبیخ وخسته خرما سوخته وپشک موش ومراره تمساح وزبل آن واشق ونوشادر وشیر درخت بربعل ارند وچکانیدن عصاره گل شقایق النعمان نیز بیاض رقیق را بالغ النفع ست وکذا عصاره قنطوریون وقیق بعسل در چشم کشیدن وپاشیدن سنگ بصری وچشخام مدبر نرم سوده در چشم وهمچنین چکانیدن آب نداج محلول در آب هر روز دو سه قطره وکذلک ذرور زبد البحر وانزروت ونبات وسرگین معوش مساوی نرم سوده بر بیاض پاشیدن مفید واکتحال شاخ گوزن سوخته یا شیره برگ سرس سائیده وکذا بیخ درخت ارهر کهنه بر سنگ سائیده وهمچنین مغز تخم توری تلخ بروغن کنجد سائیده ویا بیخ درخت بادنجان بآب سائیده ویا کف دریا بآب سائیده ویا به نبات مساوی سوده هر واحد مفید ست وگویند که نبات خانه زنبور ویا نمک اندرانی سوخته تنها یا مع مروارید ویا شب یمانی ونمک سنگ مساوی ویا نوشادر عوض نمک آمیخته ویا خون بازوی چوزه مرغ ویا مروارید مرجان سوخته انزروت شکر مساوی ویا پوست بیضه مدبر بعسل ویا سرگین خطاف وپوست بیضه مکلس وشکر وعسل مساوی در چشم کشیدن مجرب ست وتقوم آمله مغلظ بطبخ مجرب بلا شک ست وکذا اکتحال بیخ فرنگی صرف یا با نبات مجرب بمرات ست ونی کهنه

وماده رو در رقیق بلغمی یا صفراوی یا دموی ست بالجمله چون مادهٔ آن غلیظ یا یابس ست لهذا اکثر عروض آن بامزجهٔ یابسه و کهول و در خریف و بلدان یابسه میشود علاج
فصد کنند و منضج بلغم دهند یا هر روز اصل السوس بادیان هر یک دو درم جوشانیده گلقند عسلی ده درم افزوده بنوشند و بعد نضج تنقیه از مسهل و حب ایارج نمایند و غذا
نخوداب مع مغز بادام یا مغز قرطم و گوشت ماکیان و تیهو خورند و از مولدات بلغم و گوشت حیوانات کبار و خرما و حلوا و لبنیات و عدس و ماهی و فواکه تر و بقول و گندنا
و پیاز و سیر وغیره ادویه مبخره و از طعام غیر وقت آن و عشا پرهیزند و منع ابخره باطریفل و تلیین طبیعت نمایند پس اگر ناخنه رقیق باشد ادویه حاده مثل شیاف قیصر
و اخضر و دینارجون و شیاف علائی و روشنائی و باسلیقون کبیر در چشم کشند و برفق و احتیاط تمام استعمال نمایند که در چشم قرحه نیفتد و اگر ازین ادویه حرارت در چشم
پیدا شود فاصله داده استعمال نمایند و بشیاف اسود که در سبل گذشت تسکین نمایند و ایضاً اگر ظفره با حرارت بود اقاقیا مغسول چهار درم روسختج دو نیم درم
افیون سه ربع درم مر صافی یکدرم و ربع بآب باران شیاف ساخته اکتحال نمایند و اگر حرارت نباشد شیاف اخضر بکشند و باید که اول بحمام روند یا بر بخار آب گرم سر
فرود آرند بعد ازان باکتحال ادویه پردازند تا اثر دوا بیشتر بظهور رسد و اگر ابر سا بغایت باریک سائیده و یا کندر سائیده بچشم ریزند در ازالهٔ ناخنه از مجربات حکیم علی ست
و اگر کندر بگلاب یا آب صلایه نموده چند روز صبح و شام در چشم کشند نیز ظفره را زائل سازد و شاخ گوزن در آب سائیده بچشم کشیدن از مجربات بعضی احباست و اکتحال
شهد خام مع تلخهٔ بز یا نوشادر مع شکر و یا چرک گوش آدمی بشهد آمیخته مفید بود و کذا اکتحال پهٹکری و نوشادر مساوی سوده یا شوره دران افزوده نیز عجیب ست
و آب نمک لاهوری یا نوشادر میل ساخته مدام در چشم کشیدن نیز فائدهٔ تمام دارد و قلقدیس و مس سوخته و زهرهٔ بز مساوی کوفته بیخته شیاف ساخته در چشم کشیدن مجرب
شیخ الرئیس ست و یا قلقند نوشادر هر یک یکدرم صمغ عربی نیم درم کوفته بیخته بشراب کهنه سرشته شیاف ساخته بکار برند که عجیب ست و در نسخهٔ قانون نمک لاهوری
عوض نوشادر ست و یا مس سوخته و قلقند و پوست بیخ کبر و نوشادر و زهرهٔ بز تریاگاو بعسل شیاف ساخته استعمال نمایند و اگر زاج شش جزو قلقدیس چهار جزو
سائیده بعسل سرشته استعمال کنند ظفرهٔ رقیق را بسرعت قلع کند و کذا سنگ مقناطیس زنگار اشق هر واحد یکدرم زعفران دو درم شهد چند ادویه باستعمال آرند
و اگر کندر زعفران هر یک یکدرم زر نیخ سرخ نیم درم شیاف ساخته بآب کشنیز تازه بکشند همین عمل دارد و سر سه سنگ بصری هر یک یکدرم نبات سفید پهٹکری هر یک
پنج درم نمک لاهوری نیم ماشه باریک سائیده دو وقت در چشم کشیدن نیز مفید ست و اگر نبات چاکسو مقشر پهٹکری بریان سنگ بصری هر یک یکدرم شوره قلمی هشت درم
بآب لیمو سحق کرده شیاف بسته در چشم کشند یا خشک ساخته اکتحال نمایند ناخنه را مفید بود و یا زرد چوب دارچینی دار هلد هر واحد یکدام برگ نیب شش درم کوفته بیخته
در بول گو سالهٔ شش ماهه دو پاس کهرل نموده حب سازند و در سایه خشک نموده وقت حاجت بگلاب سائیده در چشم کشند و اکتحال مغز تخم سرس مغز تخم کهرنی کمونچی سفید
هر یک یک ماشه سنگ بصری دو ماشه سرمهٔ سیاه سه ماشه فلفل سیاه چهار عدد بدستور کهرل کرده برای ناخنه و سبل و رطوبت چشم مفید ست و ایضاً بقول اهل هند گره زرد چوب
سطبر در میان دو نان گندم نهاده و صل کرده بپختن و زرد چوب بر آورده با پهٹکری سائیده در چشم کشیدن نیز مفید ناخنه است و کذا بیخ آک بآب سائیده در چشم کشیدن
و یا آب پیاز سرخ چند روز در چشم کشیده باشند و یا بیخ بسکهپره سفیده در آب سائیده بچشم کشند و شیاف اسود که شیاف دینرج نیز گویند و کحل یاسمین و شیاف که در مالا
گل گنجد و مغز تخم کهرنی ست و آین کحل که بجهت ناخنه بتجربهٔ حکیم ذکاء الله خان رسیده نیز درین باب از مجربات راقم ست نوشادر سه ماشه شورهٔ قلمی یکتوله تخم سرس
فلفل گرد هر واحد دوازده عدد توتیای سبز دو سرخ باریک سائیده در چشم کشند و دوای پوست بیضه مطبوخ بسرکه که در سبل گذشت درین مرض مجرب محمد اکبر یست
و برود حصرم و حب مروحب که سبل را نافع ست و دوائی که ضعف بصر را هم سفید و ذرور ظفره و ذرور که بحرب نیز سود مند و شیاف پهولی و شیاف احمر حاد و شیاف دینار
فرنگ و شیاف عجیب و کحل مفید سبل ضعف بصر همه ناخنه را مفید **و فیلغریوس** گفته که اگر ظفره سرخ قریب العهد و یا سبز باشد باید که تکمید بآب نمک نمایند
و استعمال ضماد آرد باقلا و افسنتین و زوفا و فودنج و پوست ترب مویز منقی کنند و ظفرهٔ مزمن سیاه را ضماد با نجیر فربه نیکوست **و انطاکی** گوید که علاج ظفره
مثل علاج سبل ست و کذا باقی احکام آن و آب آس که دران صبر حل کرده باشند مجرب ست و کذا دخان کندر و مر و میعه و قطران مساوی و مثل نصف یکی ازان
هر واحد از شب و زنگار حدیدی و زرانشخت و سرگین موش و نمک سوخته بسیار مجرب ست **و ایضا** از ادویهٔ نافع ظفره اکتحال آب آس تازه و یا خاکستر آس و یا
نمک اندرانی و یا اصل السوس و یا عصارهٔ آن و یا زبل خفاش و یا سرطان بحری محرق بعسل یا بنمک و یا اقاقیا و یا سقمونیا و یا گل کرم بری در خرقه بسته سوخته سائیده

و آبنوس و سنگ کرک و شقایق النعمان مساوی بشبنم که بر برگ قصب افتد سرشته شیاف سازند و خشک کرده در شبنم قصب سایده اکتحال کنند برای بیاض مجرب سویدی ست
و اکتحال زنگار و هند و مرجان و شیر زق و نبات مساوی سوده نیز مجرب نوشته و اکتحال مامیران و شنج و مرو بعرض مساوی شیاف ساخته نیز برای بیاض غایظ سفید و کذا فرو شنج سرطان بحری
هر واحد یکجزو زبد البحر بعرض توتیای هندی هر یک نیم جزو سایده نافع و اگر نبات سفید نیم دام فلفل سفید دانه الاچی خرد و سرمه سنگ بصری مغز تخم سرس پهتکری
شیشه که در آیینه نصب میکنند هر واحد یکدام خرمهره زرد هشت عدد باریک سایده در چشم کشند برای پهلی و ناخنه و دهند تجربه رسیده و کذا نبات سفید چهار درم
سنگ بصری دو درم شب یمانی یکدرم توتیای سبز نیم مثقال مروارید ناسفته یکمثقال مشک خالص یکمثقال کوفته بیخته شیاف ساخته وقت حاجت بآب سایده اندک
بمیل بالای سفیدی چشم کشیدن بغایت مجرب ست و قرنفل چهارده عدد و تخم سرس تخم کهرنی هر یک هفت عدد شوره قلمی نمک لاهوری هر یک یکدرم آنبه هلدی دو درم
باریک سایده در چشم کشیدن جهت بیاض و سبل مجرب صاحب ذکائی ست و کف دریا اقلیمیای فضی هر یک دو ماشه سرمه اصفهانی یکنیم توله نوشادر مغسول مروارید
ناسفته هر یک نیم درم سهاگه زنگار نیله تهوتها پوست بیضه مرغ و اگر از شتر مرغ باشد بهتر ست هر یک سه نیم ماشه نوشادر فلفل دار فلفل قرنفل سنبل الطیب هر یک
شش سرخ مامیران چینی نمک هندی هر یک یکماشه بدستور سرمه ساخته صبح و شام در چشم کشیدن از معمولات حکیم وارث علیخان ست و در نسخه دیگر سرگین سوسمار
آبگینه مرجان سرطان بحری اقلیمیای فضی هر یک چهار دانگ عوض سهاگه داخل ست و اکتحال سهاگه بریان و پهتکری بریان هر واحد یکتوله نوشادر نیم توله باریک سوده
نیز جاله و پهلی و دهند را نافع و اگر مغز تخم سرس مغز تخم کهرنی کوفته بیخته بآب برگ سرس کهرل کرده حب بندند و وقت حاجت بشیر عورت سایده در چشم کشند گل چشم و سبل
را نافع بود و وج و نیله تهوتها و دار فلفل و سنگ بصری مساوی در آب هفت پهر کهرل کرده حب ساخته در چشم کشیدن نیز مفید ست و کذا از بیضه اندرون بر آورده در یکدام
روغن دو دانگ کف دریا سوده آمیخته چند روز در چشم کشیدن برای بیاض سطبر مجرب نوشته و در نسخه مسیحی سرطان بحری سوخته نیز داخل ست و اگر نمک معقود و بول طفل
بریان کنند و بر زعفران و مشک و زهره تمساح آمیخته سوده بکار برند در ازاله بیاض اگرچه مزمن باشد بلا اذیت چشم مجرب و عجیب ست و سهاگه و باره سنگه سوخته قدری
در آب لیمون کاغذی حل کرده در چشم کشیدن برای گل چشم از مجربات حکیم محمد جعفر ست و ایضا ناخن فیل توتیای سبز زعفران بشیر عورت بسر دار (?) سایده در چشم کشند و پهنجیل (?)
پهتکری نمک لاهوری مساوی سوده هر روز دو سه نوبت در چشم کشیدن برای دفع گل چشم آدم و اسپ و فیل مجرب صاحب تحفه است و دار فلفل فلفل سفید هر یک دو درم نوشادر شیاعی (?)
یکدرم نرم سوده بیخته در چشم بمیل کشیدن و یکساعت صبر نموده بآب شسته باشند اکتحال نمودن در قطع بیاض منقول از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام ست و توتیای هندی
اقلیمیای فضی با ثمد جید بلیله نمک اندرانی اجزای مساوی هر یک جدا جدا بآب باران نرم سوده جمع نموده اکتحال کردن در قطع بیاض و ازاله جمیع امراض چشم از حضرت امام محمد باقر علیه السلام
مروی ست و آنچه طبری از کحال بصره ذکر کرده نجاج (?) خضر محرق سحوق مغسول منخول ست باضافه بوره ارمنی و زبد البحر و گفته که این از نوادر ست و کذا سنگی که از مثانه بر می آید و توبال
حدید و یا بدل او زعفران الحدید و زبد البحر و بوره اگر با شراب کهنه تسقیه نموده خشک کنند و سحق بلیغ نموده بحریر بیخته استعمال نمایند نیز از نوادر ست
و بقول ابن وافد و مالقی و غیره اگر آمله را در آب گرم یکشبانه روز تر کنند بعده دور کرده آمله دیگر در آن آب یکشبانه روز بخیسانند و همچنین سه بار تکرار نموده صاف کرده آن
آب در چشم بچکانند و یا آب برگ عوسج کوفته افشرده تا هفت روز متواتر تقطیر کنند در ازاله بیاض قدیم و جدید نافع **و انطاکی** گوید که در بیاض رقیق اکحال حاده کفایت کنند
و غیر آن محتاج بدان و به تنقیه ست هرگاه غلبه اخلاط محسوس شود و با وثوق صحت دماغ اکحال قویه بکار برند و با ضعف آن تلطف مع راحت و استحمام و انکباب بر بخار آب گرم نمایند
و بهترین اکحال درینجا باسلیقون کبیر و روشنایای کبیر و برود نقاشین و جوهری ست و از مجربات در جلای بیاض این ست که بزر قطونا با شکر مساوی سایده در چشم کشند
و کذا مغز بهدانه و مغز پنبه دانه با شکر مساوی و کذا پنج میل صبح و مثل او شام از عقیق سوده کشیدن علاج جید ست و کذا اسندروس بتری قصب سوده و این کحل از تراکیب
من برای ازاله بیاض از چشمهای مطلق حیوانات مجرب ست کف دریا نمک لاهوری شب یمانی مرجان بوره ارمنی جدا جدا سوخته هر کدام یکجزو سرگین سوسمار سندروس
مروارید ناسفته بیخ نی عقیق پوست بیضه شنج سوخته هر کدام نیم جزو جمله را بآب ترب و آب عوسج و آب قصب سه سه بار تسقیه داده بحریر بیخته بطریق کحل استعمال نمایند و یا تقطیر
شیاف سازند و هنگام استعمال بتری قصب سوده بکار برند و ایضا از مجربات رطوبتیست که در شهد زنبور بود و بهره آب پیاز سفید بقدریکه خواهد افشرده و همچنین
از ترب و او را با عسل بر آتش نرم گذاشته کف او بردارد بعده بآب پیاز پس بآب ترب پس بآب صعتر که هر یک مثل وزن عسل باشد سه سه نوبت تسقیه داده فرود آورده در

در سقف خانها یافته شود کوفته بیخته ذرور ساختن در ازالهٔ بیاض عجیب النفع و از مجربات ثابت ست و در استعمال ساهر گرههای نی کهنه هست با ضافهٔ شکر یا در نخرم صغیر
داخل کرده و استعمال کبد خطاف با عسل سرشته و یا کبد خطاف خشک نموده ازان شیاف ساخته بیاض ابدان حک نمودن نیز از مجربات ثابت ست و سرگین کبوتر یا
سرگین خطاف در شهد خام سوده و کذا پوست بیضهٔ مرغ مکلس و نبات هر دو مساوی آزمودهٔ صاحب ذخیره است **و بقول شیخ** ذرور مامیران یکجزو نانخواه
دو ثلث جزو نیز مفید بود و اقوی ازان اکتحال انزروت شکر طبرزد و زبد البحر زراوند بورهٔ ارمنی ست بیاض را در ابتدا زائل سازد و یا عصارهٔ بادیان و شهد مصفی
مساوی باهم آمیخته در ظرف مسی نهاده اکتحال نمایند و ایضاً اکتحال بعرضب تنها یا مع سحقونیا و مس سوخته یا مع نمک لاهوری بریان شدید النفع ست
و قوی تر ازان سرگین خطاف بشهد یا عسل و زبل سام ابرص ست که صبح و شام اکتحال نمایند و آنچه معتدل ست شنج محرق مع سرطان بحری و اقلیمیای ذهبی ست
و صاحب دره می نویسد که اگر پنیرمایهٔ خرگوش و اندکی مشک خالص سوده اکتحال نمایند در ساعت قلع بیاض کند و ماء العسل باندکی سندروس بسیار
نافع ست و ذرور زبد البحر انزروت شکر سرخ هر واحد یکجزو بورهٔ ارمنی ربع جزو نیز مفید و قوی ست و شورهٔ قلمی یکجزو رم نبات یکماشه سائیده در چشم کشیدن نافع
بیاض و دمعه ست و اکتحال شیاف احمر حاد و یا ذرور مرکب از سرطان بحری و توتیای هندی و نبات سفید مساوی باریک سوده مفید ست و یا زجاج اخضر
و بورهٔ ارمنی و نبات سفید و پوست بیضه که ازان بچه بیرون آمده باشد شسته مساوی باریک سائیده و بحریر بیخته ذرور سازند و اگر بورهٔ سرخ در روغن زیتون
سائیده صبح و شام اکتحال نمایند بیاض اگر دفعتهً حادث میشود زائل گرداند و کذا بورهٔ ارمنی یکجزو عسل سه جزو خوب باهم آمیخته در چشم کشیدن مفید **و اطبای هند**
گویند که اکتحال بیخ کتائی کلان با آب لیمو سائیده در ازالهٔ بیاض و کدورت بصر مجرب و از اسرار ست و اگر در آب بارکتائی و برگ آک پارچهٔ سفید هفت بار تر کرده
در سایه خشک نموده وقت حاجت ازان پارچه قدری بآب تر کرده در چشم کشند دافع پردهٔ چشم ست و افیون بهنگری بریان هر یک یکماشه لونگ یکعدد و در شیرهٔ برگ املی و شیرهٔ
برگ سرس هر یک دو توله در کتورهٔ پهول از سپیاری حل کرده بمیل ازان در چشم کشیدن برای بیاض که بعد رمد افتد مجرب استاد مغفور ست و اگر شخصی ادرک خایید و تفل
آن بیرون انداخته بیاض را بعد انکباب بر آب گرم بزبان ساعتی بلیسد بعده چشم را به بندد و چند روز باین نوع عمل کند در ازالهٔ بیاض رقیق مجرب ست و کذا نبات با نمک
خاییده لیسیدن خواه اکتحال آن ساختن نافع **و از جملهٔ ادویهٔ مفردهٔ یونانیه** اکتحال بسد و یا آبنوس بشکر مساوی و یا بول العسل در ظرف مسی جوشانیده تا غلیظ گردد
و یا خاکستر لحم حلزون یا نفط و یا حیات شکم خشک کرده سوده و یا زبل حردان یا کبریت مخلوط بزاج و سرکه و یا عفص محرق سوده و یا مر در آب برگ عوسج یا آب شقائق النعمان
حل کرده و یا قیشور سوخته و یا بیضهٔ متعفن و یا حب قوقا و یا بلور مسحوق مغسول یا مشک و یا کاسنی بری یا شیر آن یا گل آن یا عظام سرطان یا ودع سوخته و یا مرزنجوش
مساوی سوده بیخته و یا استخوان سرطان سوخته و زاج محرق سوده و یا پنیرمایهٔ خرگوش بعسل سرشته در شیر زنان حل کرده و یا حجر اسیوس یا صمغ زیتون یا شکر عشر و یا عصارهٔ
اناغالس یا رتیله بگلاب یا آب سرد سوده و یا عروق صفر و یا کرک بر سنگ سوده و یا ودع محرق مغسول یا عصارهٔ ترب یا قفر الیهود و یا شیر زنان بمثل او نبات آمیخته و یا پوست انار شیرین
سوده با آب گرم آمیخته و بعده بعصارهٔ برگ بیخ چهارده روز و یا پوست بیضهٔ شتر مرغ و یا پوست سنگدان چرز خشک کرده و نان سوخته و نمک اضافه کرده و یا خون حمل
خشک کرده سائیده و زجاج محرق و دار فلفل آمیخته و یا در صلایهٔ نحاس و دستهٔ آن شیر زن یک قطره سرکه و یک قطره عسل حل کرده و یا عصارهٔ فراسیون یا خصیتین کلنگ ملح و خرو ضب البحر
و شکر مساوی و یا عصارهٔ نمام و یا گل بهار خشک کرده سائیده و یا گل نخوم و یا زمرد محرق مخلوط بعسل و یا مغز خستهٔ بلیله بعسل و یا طبیخ اطراف طرفا و برگ او و یا حب القلقل بعسل
آمیخته و یا عصارهٔ لوف یا آلک یا ناب خنزیر و یا عاج و یا سندروس در شبنم برگ قصب بر سنگ سوده نافع بیاض ست و منجمله زهرها زهرهٔ رخمه و قنفذ و کبک و کلب الماء
و کفتار و خروس در ظرف نقره نهاده و سلحفاة و ماء و سمان مفید و کذا زهرهٔ کبک و مروارید ناسفته مساوی و اندکی مشک سائیده سود مند ست **و در بیاض غلیظ**
و مزمن ادویهٔ قوی تر مثل سنج و بورق و نوشادر و نطرون و زنگار بکار برند و کحل یاسمین درین باب مجرب بلاتکلف و همواره معمول مؤلف ست و شیاف اخضر
و شیاف بیاض حکیم واصل خان و دوای سقناطیس که در ظفره گذشت و ذرور ممسک و ذرور عسل و ذرور صغیر و کبیر و حب معمول و حب حکیم اجمل خان و حب انجم و ذرور هندی و شیاف ابیض
و شیاف سنج اللازن و شیاف جهته فرنگ و پرودا سود و پرود حصرم و پرود جالینوسی و شیاف مچهلی و کحل بقراطی و کحل صابون که از حافظ عنایت الله بحکیم شریف خان رسیده
و کحل ارسطوماخس و اصطفطیقان و طرخماطیقون همه سود مند ست همچنین اکتحال بقطران و مس سوخته از بهر دو شیاف ساخته و کذا شیاف قرن ایل و شیاف قاقیا و اگر گل کاسنی

نفاخات

گاهی نفاخات مائیه در بعض قشور قرنیه حادث میشود و مائیت در دو قشر از قشور اربعهٔ قرنیه محتقن میگردد و لامحاله مختلف میباشد بحسب موضع و غور
و وردات و غائر تر از ان بود و بی تر ست و گاهی مختلف میباشد بحسب زیادتی و نقصان او در مقدار و عدد که بزرگ و کثیر العدد یا کوچک و قلیل العدد بود و گاهی لون فی نفسه
که مائیت آن صرف بسیط نیست بلکه ممزوج بخلط ست و بحسب امتزاج آن خلط متلون بلون آن باشد و یا اختلاف رنگ آن بحسب اختلاف موضع حدوث
آن تحت قشر اولی یا ثانی یا ثالث باشد و گاهی در قوام که رقیق سریع التحلیل و سریع النفوذ و قلیل الفتواز انبساط آن باشد و یا غلیظ بطئی التحلیل و النفوذ
و کثیر الفتواز انبساط آن و گاهی در عذوبت و حدت و اکالیت او مختلف میباشد و آنچه در قشر اولی بود سیاه می نماید و سهل العلاج ست و آنچه غائر بود ابیض
محسوس میگردد و صعب ست و کثیر المائیه حادر دی باشد چه بتمدید و تاکیل هر دو مؤلم بود و هر چند غائر تر باشد تمدید و انتشار و تاکل و وردات او بیشتر بود و آنچه محاذی
ثقبه باشد بیصارت مضرت رساند بلکه باعث کوری ست و خصوصاً هرگاه تاکل و قرحه و مادهٔ او در اکثر مالح یا حریف اکال میباشد بسبب اختلاط مائیت با مرهٔ صفرا و این
علت عسر التحلیل عسر العلاج ست **علاج** در ابتدا فصد قیفال و استفراغ بحسب خلط غالب و تعدیل مزاج و تلطیف غذا و بعد از ان قطور شیاف ابیض بغیر افیون
یا کحل یا ز شیاف محلله در چشم و چون بسیاری از ان تحلیل یافت ذرور نمایند اولاً شیاف ابیض تا زائل گردد و اگر تحلیل نیابد استعمال نمایند شیافی که تحلیل آن زیاده باشد
مانند مر مکی محلول با شراب کبینج و چون متقیح گردد بعلاج قروح معالجه نمایند و شیخ میفرماید ماد امیکه صغیر باشد بادویهٔ مجففه علاج کنند و دوای طین شاموس که از کحل شاموس
بریان سه وقیه و توتیا یک وقیه و اقلیمیای مغسول و سرنهٔ مغسول هر واحد دو وقیه و توبال مس مغسول چهار وقیه و در بعضی نسخ یک وقیه افیون سه وقیه صمغ چهار وقیه با آب باران
سوده شیاف ساخته باشند با آب حلبه استعمال نمایند و هرگاه کلان گردد با آهن علاج کنند

خشونت قرنیه یعنی درشتی که در سیاهی چشم عارض شود

و این اسه سبب ست یبوست قرنیه و انصباب خلط حاد یا شور بر قرنیه و تغیر مزاج این طبقه باستعمال ادویهٔ حادهٔ اکاله و علامتش آنست که هنگام پوشیدن و کشادن
چشم چنان معلوم شود که پلک بالا بر چیزی درشت میگذرد و بسبب ایذای حرکت پلک اشک بیرون آید و درشتی و ناهمواری طبقهٔ مذکور معاینه کننده آن نیز نماید و تقدم
تدابیر موجدهٔ اسباب مذکوره نیز بران گواهی دهد **علاج** اول مرطبات استعمال کنند با غذیهٔ مرطبه مثل مزورات معمول باشیای چرب و لحوم خفیف مثل شوربا جات و پاچه بز
و گوسفند و بیضه مرغ و فالوده متخذ از شیر بز جوان اگر با آن تپ نباشد و اشربهٔ مرطب دماغ مثل خمیرهٔ بنفشه و شربت نیلوفر و تغریق سر بروغنهای مرطب و ریختن آنها
مسح شیر بر سر و استحمام و قطورات بادهان مرطبه و شیر دختران و لعاب اسپغول و جز آن که در علاج امراض یابس دماغی مفصل مسطور شده و ایضاً بهر تبدیل مزاج مرطبات
مثل آب کشنیز سبز و آب کوه و آب برگ سداب و گلاب و بستان افروز همه و یا یکی از ینها با لعاب اسپغول در چشم چکانند و چو تنها با شیر بز سوده بر پشت چشم ضماد سازند و شیر خر را
هر روز بدفعات متوالیه در چشم دوشند و بعد حصول ملاست و سکون لذع اگر سببش خلط مالح یا حریف باشد مسهل صفرا دهند و در طبیخ بنفشه و گل سرخ و نیلوفر و مکوه هر یک شش ماشه
سپستان شصت عدد عناب بست عدد مغز فلوس و ترنجبین هر یک هفت توله گلقند چار توله حل کرده روغن بادام هفت ماشه داخل کرده دادن نیز سود مند ست و بهتر آنست
که در ما الجبن نوشانند و قطعهٔ سرب بر کف دست یا بر لی بمالند و سیاهی او مانند کی روغن بنفشه در چشم کشند. و لعاب بهدانه همراه کتیرا و قدری روغن بنفشه در چشم
کشیدن نیز سود مند ست و کذا خون بال کبوتر بچه چکانیدن مفید

نتوء القرنیه یعنی بلند شدن سیاهی چشم از سفیدی آن چنانکه بلندی او ظاهر نماید

و سببش در آمدن خلط بیجی ست در زیر این طبقه یا ورمی که حادث میگردد در ان **علاج** اول تنقیه بمسهل بلغم و حب ایارج نمایند و بعد تنقیه رفادهٔ خرقهٔ کتان با آب
عنب الثعلب و گلاب تر کرده بر چشم نهاده بر بندند و ادویهٔ محلله چون ذرور صفر و شیاف احمر در چشم کشند و با آبهای گرم روی بشویند و بر بخار او انکباب نمایند و تلطیف
غذا کنند و بر اغذیهٔ ناشفهٔ خفیفه مثل گوشت تیهو و تدرو و قبج و دراج و گنجشک اقتصار ورزند و از اکثار غذا و امتلا منع نمایند و اگر حرارت در مزاج مریض باشد تسکین
آن نمایند و اگر مزاج علیل بارد یا بر اعتدال باشد بروغن مصطکی مع اندکی آب چو مطبوخ سعوط کنند که بسرعت زائل کند و چیزهای قابض چون شادنج و غیره در چشم کشند

ظرف آبگینه نهند کحل مجرب در قطع بیاض ست چون در چشم محرور بگلاب یا شیر زنان یا شیر خر و در مبرود تنها یا با آب قصب قطور کنند و این از ازالهٔ ظلمت بصر و قرحه و سبل
و جرب و دمعه نیز کنند و این را پوشیده باید داشت که از اسرار ست و کسی که بول کودک و خون خروس و خون هدهد بگیرد و باهم آمیخته بجوشاند تا غلیظ گردد و بدان اکتحال
نماید در ازالهٔ بیاض مجرب و از ذخایر ست **و گیلانی** می نویسد که در بیاض مزمن معالجه از تنقیهٔ بدن بدانچه ملایم او باشد و تعدیل مزاج بمعدلات و اطریفل صغیر
مع سکنجبین نمایند و ادویهٔ قوی الاسخان مثل روشنائی و شیافات اصفر در چشم کشند و این کحل نافع بیاض ست مروارید ناسفته بسد مجری سرمه زعفران مساوی کوفته بیخته
بر بیاض بپاشند لاسیما بعد خروج از حمام یا بعد لیسیدن بزبان هر دو روزه دارد و ایضا سحق نیاد و درم زبدالبحر بورق شکر هر واحد یکدرم کوفته بیخته بپاشند و اگر کانچ
بوٹی سیر یکدرم سفیدی بیضهٔ مرغ پوست بیضهٔ مرغ مروارید ناسفته ما میران چینی هر واحد یکمثقال زردچوب دو ماشه اول کانچ را تا سه روز در کهرل با آب بسایند و بعده مروارید انداخته تا دو روز
با آب برگ سرس کهرل کنند من بعد ادویهٔ دیگر داخل کرده یکروز خشک کهرل نمایند و هر روز دو دفعه در چشم کشند و وقت شب برگ سرس جوشانیده به بندند بیاض و گل چشم
اگر چهار چهار باشد بفضل الهی برطرف شود و صابون گجراتی کهنه چهار درم نمک لاهوری یکدام پارچهٔ سوخته قدری در روغن سرشف دو پهر حل نموده اندکی در چشم کشیدن
جهت گل چشم و سبل معمول محمد سعید خان ست و گویند که اگر زبدالبحر بورهٔ ارمنی سرگین سوسمار نبات سفید مسحوق نیا مساوی باریک سائیده بیک رطل آب یکه ما میران و وج هر یک ده درم
در آن جوشانیده باشند تا بربع رسیده باشد سرشته در سایه خشک نموده مکرر بسایند و همچنین در آب مذکور چهار مرتبه سرشته خشک نمایند و از بافته بیرون کرده استعمال نمایند بیاض از دو روز
زائل کند هر چند که صاحب علت مایوس باشد و حکیم عابد سرهندی در شرح اسباب نوشته که این دوا شریف و اعجل النفع ست و اگر بیاض رکودی باشد ما میران و اشق و مر
صاف و سرگین سوسمار اجزای مساوی نرم سوده استعمال نمایند **هدایت** آنجا که از ادویهٔ محلله فائده نشود و یا از استعمال ادویهٔ حاده بسبب حرارت خوف انجذاب ماده
بسوی چشم باشد اول تنقیه بمسهل بلغم و حب ایارج و شبیار نمایند و بعد از آن ادویهٔ مذکوره بعمل ارند و اگر با بیاض سرخی چشم و درد باشد اول بفصد و مسهل تنقیه نمایند و بعد
رفع سرخی و درد اول دوای ضعیف و بعده ادویهٔ قوی استعمال کنند تا مقصود بلا خوف مضرت حاصل شود و تقلیل غذا کنند و قبل استعمال دوای حاد بتعدیل مزاج چشم
پردازند تا در چشم حرارت پیدا نشود و وقت حاجت ضرورت داعی بترک علاج نگردد و اگر احیانا در چشم از استعمال ادویهٔ مذکوره سرخی یا درد حادث شود چند روز
معالجه ترک نمایند و بعد زوال سرخی و تسکین درد اعادهٔ علاج کنند **و ایضا** بیاض که بعد قرحه افتد در علاج او تا صحت تام قرحه توقف ضرور ست و بعد از انکه
زمانه صحت قرحه بعید گردد خرم صغیر وغیره استعمال کنند و بعد از آن خرم کبیر و دیگر ادویهٔ قوی بعمل ارند که باعث قلع بیاض حادث عقب قرحه و اثر آن گردد و لیکن
توقع ازالهٔ اثر قرحه بتمامه نباید داشت و همچنین توقع ازالهٔ اثر جدری و اما سائر بیاض که بدون قرحه حادث گردد بالکلیه زائل میگردد و کذا هر بیاض که سبب فاعل او
موجود باشد درین وقت علاج بیاض سود مند نمیشود مثلا صداع و شقیقه مادامیکه متمکن باشد در ازالهٔ بیاضی که بسبب آن پیدا شود توقع نباید داشت بلکه اول
بقطع سبب زوال و استیصال او و استعمال قوانین از استفراغ و پرهیز پردازند و بعد زوال سبب علاج بیاض کنند **و بدانکه** لازم ست که وقت استعمال دوا
اول بحمام روند و بر آب گرم چشم بکشایند و یا بر بخار آب گرم انکباب کنند و چشم بران کشاده دارند بدون حمام تا روی سرخ شود و عرق اید انگاه دوا در چشم استعمال
نمایند تا نفع بیشتر نماید و اگر سرگین خطاف کف کبیر و خون آن در ظرفی کنند و بران یک کف کبیر تخم حلبه و از بابونه و اکلیل الملک هر یک یک کف و برگ سداب تازه یک کف
کبیر انداخته آب داخل کنند و سر ظرف را بسته بر آتش گذارند تا بجوش اید فرود اورده بخار آن بچشم رسانند و بعد از آن بخرم معسل یا دیگر ادویه اکتحال نمایند در
قلع بیاض نفع بلیغ بخشد و اگر عصارهٔ چینی محرق مغسول در ادویهٔ بیاض اضافه کنند و یا کبابه سوده یا آب منقوع آن صاف نموده در اکحال بیاض آمیزند و یا مروارید
داخل کنند فعل آنها قوی گردد و کذا اگر شیافات مذکوره در آب وج یا آب محلول نمک اندرانی گداخته در حمام استعمال کردن مقوی اثر اوست و باید که اگر دوا ذرور باشد
بعد استعمال او چشم را غیر محکم به بندند و اگر کحل باشد بستن چشم نشاید و آنجا که در بیاض هیچ علاج سود ندهد و یا اثر قرحه باقی ماند ادویهٔ مصبغه که در قانون
و ذخیره وغیره مذکور ست برای تغیر رنگ او مشابه بلون حدقه و رفع قبح منظر بکار برند **و گاهی** از کثرت بکاء در حدقهٔ صبیان بیاض افتد و علاجش
بتقطیر آب عنب الثعلب تر چهره و اجتناب استعمال ادویهٔ خفیفهٔ مذکوره نمایند و از کندر و انزروت و صبر و مر و دم الاخوین و سرمه و اقلیمیای فضه مساوی
کوفته بیخته در آب خالص شیاف ساخته استعمال کنند

کمون المده

گاهی ریم زیر قرنیه در عمق او و یا در قرب او محتبس شود پس موضع قرنیه مشابه بشکل ظفر نماید و اگر با تاکل باشد آنرا اقلفطاریا نامند و سبب بیشتر وقوع قرحه یا بثره است
در قرنیه که منفجر نشود و ریم بند بماند یا حدوث رمد شدید یا صداع قوی که فضله آن بسوی این موضع انصباب نماید و تحلیل بریم گردد و گاهی این مده موضع قلیل
از قرنیه در گیرد و گاهی موضع کثیر ازان اخذ کند بحدی که بر بیشتر سیاهی چشم مشتمل گردد و این ردی تر است **علاج** بعد تنقیه بدن و دماغ بهر نضج و تحلیل باستعمال تکمید
بآب حلبه و اکلیل الملک و بابونه ساعت بساعت و استحمام و انکباب پردازند و لعاب حلبه و تخم کتان فقط یا ذرور صفر در ان یا در شیر دختر حل کرده در چشم چکانند
و یا کندر یک جزو زعفران نیم جزو باریک سائیده بآب حلبه حل کرده چکانند و چکانیدن شیاف احمر لین بآب حلبه محلل است و بعده بجهت تنشیف و تحلیل مده مارقشیشای فضی
یا اقلیمیای فضه باریک سائیده در چشم پراگنند و شیاف وردی بنسخه طبری استعمال نمایند و هرگاه تحلیل نشود و در انفجار درنگ گردد سکبینج و اشق محلول در آب حلبه
استعمال نمایند و اگر مده از بثره و قرحه نباشد اکتحال و ذرور مرقشیشای فضه بعمل آرند و اگر تحلیل نگردد و نضج هم نیابد و مانع بصر شود ناچار درینصورت بدستکاری متوجه
شوند و بعد ازان بعلاج قروح چشم رجوع نمایند و **بقول فولس** مثل شراب عسل و آب حلبه و شیاف کندر و زعفران علاج کنند و یا باکلیل الملک و لعاب بزر کتان
و ترب مطبوخ نضج دهند اگر رمد مانع نباشد و نقاهی او مثل شیاف مرو شاهتره کنند و اگر هنوز قرحه نشده باشد شیاف از قلقدیس و زعفران هر واحد یک وقیه مر یک نیم درم
عسل یک رطل ساخته استعمال نمایند و ایضاً دوای مقناطیس که در ظفره گذشت و دوای طین شاموس که در نفاخات مذکور شد بعمل آرند و **جالینوس** گوید که بعد
فصد و مسهل شیاف احمر لین پس ذرور صفر کبیر و شیاف احمر حاد پس باسلیقون و عزیزی و مانند آن استعمال نمایند تا استعمال ادویه بتدریج باشد و **بعضی** گفته اند که
از معالجه او آنست که اول تنقیه بدن و سر نمایند و صلاح غذا و تلطیف و تقلیل او کنند و بر مزورات اقتصار ورزند اگر خوف ضعف قوت نباشد و آنچه ملطف مواد چشم
باشد مثل صعتر و ثوم و شراب بخورند اگر از رمد و کثرت حرارت مانع نباشد بعد ازان باکثار حمام و انکباب بر بخار آب گرم نمایند خصوصاً که دران ملطفات جوشانیده باشند
بعده ادویه موضعیه محلله ملینه مرققه مسخنه حجم قرنیه که مجفف و شدید التسخین نباشند استعمال کنند و این چنین ادویه جالی و مفتح می باشند مثل آب حلبه و لعاب او و آب
اکلیل الملک و سلاقه کرنب هر واحد بعسل و شکر بکار برند و کذا لعاب تخم کتان و شراب عسل و اگر با قرحه باشد شیاف مرکب از انزروت و کندر یا شیاف ابیض کندری
یا شیاف ابیض انزروتی و ملکایا سود مند است و ایضاً از کندر و مر و زعفران و اشق و جند بیدستر شیاف ساخته بآب حلبه مفید بود و کذلک شیاف احمر لین
و ایضاً مر و زعفران و صبر یک اوقیه سوده بشراب سه اوقیه عسل نیم رطل آمیخته هر روز دو سه بار استعمال نمایند که برای اقلفطاریا نیز مفید است بنابر تنقیه مده
و التحام لحم و گاهی محتاج بمثل سکبینج و فرفیون میگردد و اگر با کمنه رمد باشد چکانیدن شیر بغایت نافع بود زیرا که دران جلا و تحلیل و تلیین مع تسکین وجع و انضاج است
و اول تنها استعمال کنند و بعد ازان بآب حلبه و لعاب بزر کتان و مانند آن تقویت دهند و تصفیه چشم بآنچه محلل و ملین باشد در اکثر احوال نافع است و ضماد فوتنج نهری
بشراب پخته و کذا اسفرناج مطبوخ بالشراب کهنه برای کمنه تحت عین مجرب سویدی است و ضماد برگ مرزنجوش بعسل یا سرکه آمیخته و یا پوست بیخ ترب و تخم آن و صبر و نمک
و سرکه و آرد باقلا مع آرد حلبه مساوی و ثوم سوخته و خردل هر واحد بعسل آمیخته و یا برگ فلفل الماء مع ثمر آن و کمون بری ممضوغ بریق و عسل آمیخته و بیخ فاشرا بزیت
و خون حرشان و قسطرن بشراب مطبوخ و بیخ انجدان بزیت و بیخ بلبوس بزردی بیضه آمیخته و زوفا خشک تنها یا مطبوخ بزیت و پنیر تازه غیر ملح و انیسون و لعاب دهن
صائم و تافسیا مع کندر بموم و سندروس و زیره خائیده بزیت و عسل آمیخته و سماق و قصب الذریره و مغز جوز و مقل ازرق و خردل و کرسنه و خون کبوتر و خون خفاشین
و مرقشیشا و مر بآب ترب و افسنتین بعسل یا سرکه سرشته هر واحد نافع کمنه تحت عین است و **بعضی اطبا** گفته اند که اولا باستفراغ از ایارج ابتدا کنند بعده
بمعجون و عاقرقرحا غرغره نمایند و بذرور یا کحل اکتحال کنند و یا از ذرور مذکور در باب بادیان سرشته شیاف ساخته در باب بادیان مع ده در چشم کشند و صاحب ذخیره
می نویسد که اگر باین علاجها زائل نشود علاج ظفره کنند و اگر کفایت نکند ادویه که در نزول الماء بیاید بکار برند

قروح عین

بدانکه قرحه چشم در اکثر از اخلاط حاده محرقه لذاعه پیدا میشود و یا از ضربه و صدمه و تخش بسوزن و خار و چیزی مثل آن تیر و تیر و سنگ و مانند آن و از سوء علاج در مثل رمد و جدری

سود مندست وکذا کحل دار فلفل و نوشادر درم پوست هلیله زرد نیم درم اقلیمیای فضی زبد البحر هر یک یکدرم شادنج مغسول سرمهٔ اصفهانی هر یک یک نیم درم باریک سائیده
بحریره بیخته یک طسوج قرنفل مسحوق دران داخل کرده مجموع را سحق بلیغ نموده بیخته اکتحال نمایند و اگر طبیعت مقتضی و حاجت قوی باشد فصد قیفال نمایند و بولس گفته
که بعد فصد و تلیین طبیعت سداب خشک اقلیمیای فضی صمغ عربی مساوی کوفته بیخته در چشم ذرور نمایند و بر فاده محکم ببندند تا آنکه بثور زائل گردد

بثور عین

بثره که بر قرنیه افتد سفید باشد و آنچه بر ملتحمه حادث گردد سرخ بود و اکثر حدوث بثره از صفرا یا از خون صفراوی بود علامتش درد ضربان و سرخی سفیدی چشم و کثرت اشک بود
پس اگر ماده اندک و شیرین باشد وجع کمتر بود و اگر ماده بسیار و رقیق و حاد حریف و یا بورقی باشد ضربان و درد بشدت بود و خطر اکثر و امین الدوله گفته که بثره در قرنیه
از هر ماده عارض میگردد و شناخته میشود مادهٔ آن از رنگ و وجع و اعراض مخصوصهٔ آن بحسب زیادتی و کمی و کثرت و قلت حرارت و موضع حصول آن و بثره که زیر قشر
ظاهری از قشور اربعهٔ قرنیه باشد صافی و سیاه می نماید و با درد اندک بود و این سالم ترست اگر محاذی ثقبه نباشد و آنچه در قشر ثالث افتد سفید و شدید الوجع و دردی
میباشد و آنکه در قشر ثانی بود اغبر و در سفیدی و سیاهی و وجع و حرارت متوسط باشد بالجمله بثره که مقابل ثقبه باشد در هر قشری که بود ردی ست بعد اندمال منع
بصارت میکند بخلاف آنکه محاذی ثقبه نباشد که اثر وی مانع بصارت نمیشود و **گویند** که فرق میان ابتدای بثره و ابتدای قرحه آنست که بثره بهیئتی
برمی آید که گویا نقطه سرخ ست و رنگ قرحه در ابتدا سفید میباشد و این مرض مطلقا مخوف ست خصوص که با وجع شدید باشد **علاج** بزودی فصد قیفال کنند
و الا حجامت با شرط نمایند و مسهل صفرا دهند و از غذا بر مزورات بارده متخذه از ماش و کدو و اسفاناخ و خرفه و خیار و کدو اقتصار ورزند و تطفیهٔ مزاج و تسکین وجع
با آشامیدن اشربهٔ مبرده مثل شیرهٔ تخم کاهو و شیرهٔ تخم خرفه با شربت خشخاش یا شربت عناب یا شربت نیلوفر نمایند و بعد فصد شیاف ابیض در شیر دختران حل نموده
و به پارهٔ پنبهٔ کهنه آلوده بر چشم گذارند یا لعاب بزرقطونا و گلاب و آب برگ کشنیز خوب ممزوج نموده در چشم چکانند یا خرقه با آن تر نموده بر چشم گذارند تا آنکه وجع تسکین یابد
و اگر وجع شدید باشد قدری سوت با شیاف افیون و زعفران محلول با آب کاهو تازه بر چشم طلا کردن باکی نیست و بعده شیر دختران در چشم دوشند و بعد ازان مدام لعاب بزرقطونا
و لعاب بهدانه در چشم چکانند و قطور معمول از جو مقشر و بهدانه و انزروت که در قروح بیاید لازم گیرند و هرگاه درد ساکن شود و بثور بنضج شروع کند ذرور ملکایا بشیر خر
و یا شیاف ابیض بشیر دختر حل کرده استعمال نمایند و هرگاه بثره منفجر گردد و ریم خارج شود بعلاج قروح پردازند و **بعضی** گویند که بعد فصد و اسهال و استعمال
شیاف ابیض با سفیدی بیضهٔ مرغ یا شیر دختران شیاف وردی بکار برند و گاهی ادویهٔ مخدره وقت شدت تالم استعمال می نمایند و اگر منتشف نگردد ذرور
شادنج بران بپاشند و چون نضج مده و انفجار بثره بطول انجامد شیاف اصفر بشیر دختران حل کرده در چشم بچکانند و **بقول شیخ** در بثره بعد فصد خون بال
کبوتر بچه یا شفنین بچکانند و سفیدی بیضه بسرکه و روغن گل حل کرده بصوف آلوده بر چشم نهند و شیر که دران تخم مرو تر کرده باشند و شیاف ابار در چشم چکانند بالجمله
تدبیر این مرض از باب رمد و قروح از تقلیل غذا و جذب ماده باسفل بفصد و مسهل اخذ کنند و در ابتدا روادعات بکار برند و در انتها شیاف ابیض کندری و در انحطاط
شیاف احمر لین بچشم کشند و اگر سور سرج عارض گردد علاج آن نمایند و **هبة الله** و امین الدوله گویند که علاج بثور در ابتدا مثل علاج قروح از فصد و اسهال
و تعدیل مزاج و تقویت چشم با دویهٔ مبرده مانع فضول و مخدر مسکن وجع نمایند و اگر درد اندک باشد در ابتدا شیاف ابیض و ذرور ملکایا استعمال کنند و در انتها ملکایا
تنها بهترست و یا شیاف ابیض کندری و در انحطاط شیاف احمر لین و اگر مدت دراز گردد و تحلیل نیابد روشنایا استعمال نمایند و **حکیم علی** در شرح قانون
می نویسد که از جملهٔ معالجات این بعد تنقیهٔ بدن مسرع انجره از اقصا عدس ست و اصلاح کیفیت ماده و تلطیف غذا و صلاح او حتی که در وی تبخیر و حرارت نماند و اغذیه
تفه درین باب بهترست و ترک لحوم اولی بعد ازان ادویهٔ مخرج ماده استعمال کنند و باید که در ابتدا ادویهٔ مسخنه استعمال ننمایند بلکه بر مجففات اقتصار کنند و مسدد دم نباشند
و لهذا شیاف ابیض و مانند آن جائز نیست خاصة افیونی و بهترین مجففات درین وقت توتیا و سرمهٔ مغسول و گل شاموس و مانند آنست و گاهی توبال نحاس مغسول
اضافه میکنند و ادویه با آب حلبه یا شیر زنان یا شیر خر استعمال نمایند و گاهی وقت شدت درد و در ابتدا بر شیر تنها اقتصار کنند و هرگاه این بثور منفرش شود
از استعمال محللات مثل شیاف احمر لین پس حاد و روشنایا بلکه بهیچ چاره نباشد و هرگاه قرحه شود علاج قروح نمایند

نیز منضج قروح ست باید که بآرد جو و آرد باقلا و آرد گندم بماء العسل پخته بر چشم ضماد کنند و شیاف کندر در چشم چکانند و به بندند و یا تخم مرو در شیر شتر کرده [illegible]
مدام در چشم تقطیر کنند تا آنکه مده بر رفاده ظاهر گردد و بعد از ظهور چرک و ریم بر رفاده اگر قرحه بلند شود و مو سرخ گردد علاج آن نمایند و الا ماء العسل فقط یا بلعاب
حلبه مغسول و یا شیر تنها در چشم چکانند و شیاف ابیض انزروتی در شیر زنان بعمل آرند و شیاف ابار و ذرور انزروت که از نشاسته سه درم و انزروت مدبر سفیداب
قلعی هر کدام دو درم کوفته بیخته ساخته باشند استعمال نمایند و اکتحال مرارهٔ قنفذ و کذا عصارهٔ زیتون بری و صمغ او نیز جالی وسخ قرحه است و پس از آنکه قرحه از ریم
پاک شود شیاف کندر بچکانند و بران رفاده گذاشته بملایمت بعصابه بر بندند و سنگ سوخته و شادنج هر دو مغسول مساوی سائیده ذرور نمایند که مجرب ست و استعمال
ذرور که در قرحه و بثره بغایت مجرب ست و اکسیرین و اغبر لولوی و شیاف تفاح و شیاف ابیض کندری همه مفید **و بقول رازی** شیاف کندری دائم در آن
بچکانند تا آنکه مده ظاهر نگردد بر رفاده و بعد از ان شیاف باز بچکانند تا غور آن برابر گردد و گوشت بروید و اگر بثره عظیم و قریب بناظر یا زیر آن باشد باکسیرین
معالجه نمایند تا که بلند نگردد و بر نیاید و رفاده را محکم به بندند و بر پشت بخوابند و از حرکت قوی احتراز نمایند **و بقول دیسقوریدوس** و غیره اکتحال آبنوس
محرق و غیر محرق و کذا تخم خرما سوخته و ناردین بعسل آمیخته و کذا شقایق النعمان و طباشیر و مرو تخم تمر هندی و حلزون محرق و دخان زفت و توبال نحاس و پوست
بیضهٔ مکلس و سکبینج و اشق باکندر آمیخته و عصارهٔ لوف و حجر لبنی و عصارهٔ قنطوریون بشیر زنان و مرارهٔ سنور و عقاب و ماکیان و راسخت مغسول و مرقشیشا
و ابریشم محرق و گل سرخ و بزر ورد و سنبل الطیب هر واحد مدمل قرحه و مجفف آنست و تقطیر گل مختوم در شیر زنان حل کرده و کذا [illegible] بری بشیر زنان در چشم نیز التحام
قرحه می نماید **و بعد اندمال** اگر اثر قرحه باقی باشد استخوان بوسیده بگلاب سائیده بران نهند و یا شیاف احمر لین پس شیاف اغبر و بعد از ان شیاف اخضر بکار برند
چنانچه برای رفع آثار قروح و جدری خواهد آمد بعمل آرند **و گویند** که اکتحال عصارهٔ حندقوقای بستانی بعسل آمیخته و یا کندر و یا قشار آن و یا عصارهٔ شقایق النعمان
مطبوخ بطلا و یا سکبینج و یا زهرهٔ خرگوش بسمن سرشته و بشیر زنان حل کرده و یا زبد البحر و یا مرجان و یا بول طفل نابالغ در ظرف مسی با قلعی بعسل جوشانیده و یا عصارهٔ
قنطوریون و یا مروارید و یا زجاج محرق مغسول بتکرار و یا عصارهٔ [illegible] و تقطیر خون فاخته در چشم هر واحد جالی آثار قروح عین ست **اقوال اطبا** انطاکی
می نویسد که اول فصد نمایند بعد ازان تنقیه و تلطیف غذا و ترک زفر و حرکت بدنیه و نفسانیه کنند و اگر صحت ظاهر نگردد حجامت ساقین و فصد صدغین و قطع شریان
اذنین نمایند بعده ادویهٔ موضعیه بکار برند و بهترین آنها برای غسل قرحه شیر زنان و شیر خر و لعاب حلبه است بعده اکتحال بمرجان سوخته و تخم خرما و صبر و کثیرا مساوی
و طباشیر نصف یکجز و این ترکیب مجرب ست و بر پیشانی مدتی برای منع انصباب ماده بمثل آرد باقلا و کندر و عدس و آس و سفیدی بیضه و قطران لطوخ
سازند و بر خانهای کنند و مرویه و قطران مساوی مع زعفران و شیر زنان اکتحال نمایند پس اگر بعد قروح اثر باقی ماند تا بیکه اندران مروارید و زنگار و شکر تر
کرده باشند و شیر زنان جلای آن نمایند و [illegible] بگلاب مجرب ست **شیخ** می فرماید که بالجمله قانون اختیار ادویه درین باب آنست که هر انچه مجفف
بلا لذع باشد اختیار نمایند و هرگاه حرارت شدت کند شیاف شادنج لین استعمال نمایند و شیاف کندر سخت سود مندست و از شیافات نافعه شیاف [illegible] شیاف
فوتنیس ست و اگر با آن سیلان باشد شیاف [illegible] و شیاف امالون و شیاف کندری نافع ست و اگر سیلان با حدت باشد شیاف ساریاتون و شیافات افیون و اگر بدون
حدت باشد شیافی که دران مرو ناردین باشد بکار برند و اگر در قرحه چرک باشد بماء العسل یا آب حلبه مع اندکی از شیافات مذکوره یا بلعاب بزر کتان یا بشیر زنان پاک کنند
و اگر قرحه با اکال شدید باشد با استعمال [illegible] مضطر گرداند و هرگاه قرحه پاک گردد باستعمال مجففات بلا لذع مثل شیاف کندر و مثل کندر تنها و نشاسته و سفیداب رصاص
مغسول و شیاف ابیض و خصوصا شیاف [illegible] گردند و کذا [illegible] یا صدف مغسول بسفیدی بیضه یا رماد صدف کبیر مغسول بمثل آن شادنج نافع و این شیاف [illegible]
قوی ست اقلیمیا شانزده مثقال سفیداب مغسول و قیه نشاسته و افیون و کتیرا هر واحد دو مثقال سائیده با آب باران آلوده و بسفیدی بیضه سرشته شیاف سازند و ایضا
این شیاف که [illegible] اوست از ان قوی ترست اقلیمیای محرق مغسول و سفیداب هر یک هشت مثقال سرب محرق مغسول یک [illegible] نشاسته رصاص محرق مغسول طلق هر واحد چهار
[illegible] سائیده بسفیدی بیضه سرشته و بدانند که اگر قرحه در چشم راست باشد بطرف چپ بخوابند و اگر در چپ باشد بجانب راست خواب نمایند و یا بر قفا
بخوابند و وساده بلند دارند و [illegible] تدبیر نمایند و اغذیه ملایم چون ماء الشعیر و مزورهٔ ماش مع کدو یا اسفاناخ و مغز بادام [illegible]

ودوضع رواد‌ع قبل تنقیه واستعمال اکحال حاده در امراض یابسه نیز افتد و آن بحسب اختلاف در ظهور و غور و اجزای مکان بهفت نوع نوشته اند چهار از ان بر سطح
قرنیه افتند که جالینوس آنرا قروح و بعض متقدمین خشونت گویند **نخستین** قرحه شبیه بدخان در رنگ که بر سیاهی چشم منتشر باشد و جای بسیار از ان در گیرد
و آنرا خفی نامند و گاهی قتام گویند و در یونانی اخیلوس خوانند یعنی ظلمت یا غبار **و دوم** قدری عمیق تر از ان و شدید البیاض و صغیر الحجم و آن مسمی
بسحاب و غمام است و گاهی این را نیز قتام خوانند و بیونانی نافالیون گویند یعنی ابر **و سوم** بر اکلیل سیاهی چشم افتد و قدری از بیاض ملتحمه در گیرد پس هر قرحه
که بر حدقه بود سفید نماید و آنچه بر ملتحمه باشد سرخ بود و این را اکلیلی و بیونانی ارغیمون گویند یعنی صاحب رنگ و غور این قرحه بیشتر از نوع دوم است **و چهارم**
مسمی باحتراقی است و صوفی نیز نامند و بیونانی ایقیقادما و ابیقوسیا یعنی احتراقی و اسقوما یعنی شعبیه گویند و این بر ظاهر حدقه مثل صوف صغیر و پنبه باشد و ذات
عروق شعریه بود و غور این کمتر از دوم و سوم است و سه از ان غائر بود **نوع اول** آنرا بیونانی بوتوتیون گویند یعنی عمیق و نیز بوثریون یعنی حب نامند و آن
قرحه عمیق ضیق مستدیر صافی اللون مائل بسرخی بقدر جاورس است **و ثانی** را بیونانی قولوما یعنی حافر نامند و مسماری نیز گویند و عمق آن قلیل تر بود و جای
وسیع تر گیرد و چرکناک بود **و ثالث** را بیونانی افیقوما یعنی احتراقی خوانند و آن قرحه عمیق ذی وسخ و ذات خشکریشه و با رطوبت بسیار و حدت شدید باشد و در تنقیه
آن مخاطره سیلان رطوبت چشم است **بالجمله** قروح حادث در قرنیه یا عقب رمد و یا بعد بثور و یا بسبب ضربه حادث میشود و بیشتر سبب قرحه از داخل بود و گاهی سوی
خارج منفجر شود و گاهی بالعکس باشد و نشان قرحه در مقله شدت درد و ضربان و نخس و کثرت اشک بود پس اگر قرحه در ملتحمه باشد بر سفیدی چشم نقطه سرخ که حمرت آن
بر حمرت سائر اجزا غالب باشد ظاهر شود و این سالمترین قرحه است اگر با اندک درد باشد و آنچه از قرحه درین طبقه غائر بود آنرا وبیله نامند و آنچه غیر غائر باشد قرحه مطلقه
گویند و اگر در طبقه قرنیه افتد در سیاهی چشم نقطه سفید پیدا اید و اگر در طبقه عنبیه حادث شود در برابر حدقه نقطه سرخ مستتبع بر گمان سرخ ظهور نماید و این بهترین
اقسام قرحه بود گاهی قرنیه را می شکافد و اگر قرحه در طبقات دیگر باشد بجز درد شدید چیزی از آثار قرحه محسوس نگردد مگر بعد پوشش پرده و شگافتن طبقات و هرگاه
ریم سفید بر فاده یافته شود بر درد سخت و ضربان قوی دلالت کند و اگر زرد یا تیره یا رقیق باشد عوارض مذکوره خفیف تر بود و اگر سرخ اید درد بسیار خفیف باشد
و اسلم قروح آنست که ظاهر و در ملتحمه باشد و الم و قلق و وسعه در ان اندک و انطباق پاک ممکن بود و ردی آنکه بعکس این باشد و ازان بدتر آنچه بر قرنیه مقابل ناظر باشد
جهت آنکه تو بسوی این موضع سر بعبر است و بدترین جمیع قرحه است که بر حدقه مقابل ناظر باشد بجهت آنکه این بصر را می پوشاند و گویند که نوعی از قرحه غریبه است
که ذات العروق نامند و آن مخصوص بموضع معین از چشم نبود و در هر موضع چشم که حادث شود نقطه محیط با شعبه های عروق گیرد مستتبع مثل شبکه ظاهر گردد و اکثر طبقات
را در گیرد و سبد او از شبکیه بود و چشم را ازان علاج حاصل نشود و بسوی دبیله انتقال می نماید **علاج** بسرعت فصد سر و کنند و در هر هفته یا کمتر ازان قدری خون
گرفته باشند و گاهی در آن حاجت بحجامت قفا و ارسال علق افتد و تنقیه بمسهل صفرا و حب هلیله و یا بماء الفواکه یا مطبوخ تمر هندی یا مطبوخ هلیله یا نقوع آن و حب بنفشه
نمایند و ماء الجبن مفید است و تبرید دهند و اگر با سهر و شدت ضربان باشد شربت خشخاش بدهند و ترطیب دماغ بادهان مرطبه نمایند و اگر با حرارت مزاج و سرخی چشم
و گرمی سر و وجه باشد عناب و بنفشه ترنجبین استعمال کنند و از گوشت و شراب پرهیزند و بقول بارده بخورند **و بقول شیخ** عمده درین باب تنقیه راس است باستفراغات
جاذبه بسوی اسفل و ازینجهت حجامت ساقین دران نفع کثیر دارد و فصد صافن و بستن اطراف و مالیدن آن نیز مفید است و در هر چهار روز بمخرجات فضول
حار رقیق از مطبوخات و نقوعات ادامت اسهال نمایند و اگر با آن رمد باشد اول علاج رمد باستفراغ مذکور در رمد حار کنند و بادویه که جامع میان تسکین و جمع و اندمال
قرحه باشد مثل شیاف اشنابجی و کندری و اسفیداجی و تقطیر شیر زنان در چشم و اگر با آن سیلان خلط باشد چیزی که دران قوت مانعه باشد مخلوط سازند بالجمله بعد فصد
شیر زنان در چشم چکانند و شیاف ابیض و سفیدی بیضه مرغ یا در شیر زنان حل کرده قطور کنند و پنبه بدان آلوده بر چشم نهند و چون گرم گردد تبدیل نمایند
و ادویه مخدره بر چشم طلا کنند و دوائیکه دران لذع باشد از چشم دور دارند و دوایکه در غایت بعد از لذع باشد مثل توتیای مغسول و صبر و مر و باشد آن اختیار نمایند
و ادویه قابضه بر پیشانی ضماد کنند پس اگر درد تسکین یابد امید تحلیل ماده بود و الا دلیل اجتماع ماده و مده درین صورت منضجات مثل لعاب حلبه و تخم کتان تنها یا با اکلیل
در ان اکلیل الملک جوشانیده باشند آمیخته بچشم تقطیر نمایند سه روز و بر فاده بسته دارند و گویند که اکتحال اسافج هندی و اکتحال مطبوخ جفت زعفران و اکتحال حبت

ضافه کرده هر دو شیاف را بسفیدی بیضه و بشیر دختر سوده غلیظ القوام قطرات بسیار در چشم چکانند و رفاده بگلاب تر کرده بر چشم مؤرب بر بندند و ملاک امر در معالجه
این بستن رفاده است و هرگاه ریم کم شود و قرحه پاک گردد نشاسته سه درم انزروت مربی بشیر خر یا بشیر زنان دو درم سفیداب قلعی دو درم باریک سائیده ذرور نمایند
بعده شیاف ابار یکعدد و شیاف ابیض دو عدد در سفیدی بیضه رقیق سائیده و بشیر دختران در آن بحته ذرور مذکور آمیخته بر هم زنند تا مثل مرهم گردد اکتحال نمایند
و بر چشم رفاده گذاشته بعصابه بندند و بعد هضم دوا چشم بکشایند و پاک کرده برودی که در علاج قرحه عنبیه می آید استعمال کنند و هرگاه قرحه ختم یابد و اصل او باقی ماند
باسلیقون و روشنائی دائم بعمل آرند و حفظ مزاج چشم نمایند و اگر ازین محلها جلا حاصل نشود ادویه بیاض چشم بکار برند و اگر قرحه اکال و متولد از خلط حریف باشد و دائم
در اتساع و سعی و زیادتی بود در ابتدای خروج مده بانزروت مربی اکتحال نمایند تا که امتصاص و اخراج مده نماید بعده این ذرور بپای ماکیان سوخته باریک سائیده
دم الاخوین و حضض و انزروت مربی و اقاقیا مساوی سائیده آمیخته در آب عصی الراعی و لعاب بزر قطونا و شیر دختران هر کدام یکجزو قدری ازین ذرور حل کرده
اقلم در چشم بچکانند و بعده پاک کنند و پرده بکار برند و در هر قرحه چشم استعمال با کحال انفجره ننمایند بلکه در علاج آن طریق انضاج سلوک نمایند حتی که قرحه نضج یابد پس بدانچه
منفجر باشد اکتحال کنند بعده هرچه امتصاص و استفراغ مده نماید بکار برند بعد ازان آنچه ملحم باشد بعمل آرند بترتیبی که مذکور شد و گاهی عند منع قرحه از التحام از رابنج
و صمغ عربی و دم الاخوین و کندر ذکر هر یک یکجزو سائیده و زعفران سوده ربع یکجزو افزوده اکتحال خفیف می نمایند و گاهی این ذرور را با آب حصرم پرورده در آخر قروح هنگام
در التحام او تاخیر افتد استعمال می کنند و بفاصله استعمال نمایند تا چشم استراحت یابد باز اعاده آن کنند و اگر چشم متحمل این ذرور نباشد شیاف ابار بعمل آرند **ایضاً** موصوف الیه
در جای دیگر گوید که بعد از فصد و تنقیه و پرهیز آنچه باعث نضج قرحه گردد مانند آنکه لعاب تخم مرو لعاب بهدانه با زردۀ بیضه مرغ ممزوج نموده اکتحال نمایند و اطراف کاسنی
مدقوق با مغز پیاز در روغن پخته و در آن اندکی خطمی داخل کرده و زردۀ بیضه مرغ حل کرده شب بر تمامی چشم ضماد نمایند و چون قرحه نضج یافت و چرک آن برآید بشیاف ابار و شیاف
ابیض و ذرور انزروت اکتحال کنند تا آنکه از مده صاف گردد و بعد ازان اکتحال بشیاف ابار و شیاف کندر و ذرور مذکور نمایند و نزد الختام برابنج و کندر و اقاقیا و انزروت
اکتحال سازند و چون از قرحه چرک آید آب حلبه بمطبوخ بابونه یا اندکی عسل در چشم بچکانند و بخاکستر کتان در چشم بپاشند جهت آنکه جالی و منضج است و مانع التحام قرحه بود و چون
احتیاج بپر نمودن قعر قرحه گردد بدم الاخوین و انزروت و مامیران و مانند آن اکتحال نمایند و چون اشک کثرت و اشتداد یابد بشیر دختران از پستان در چشم بدوشند و بجوشیده
ماء الشعیر التزام نمایند و مزورات خورند و نزد اختتام قرحه اکتحال بقابضات مانند اقلیمیا و راسک و توتیای غوره نمایند و این قول کلی است در معالجه قروح قرنیه **ایضاً**
طبری و صاحب جامع در علاج قرحه عنبیه می نویسند که فصد قیفال کنند و ملین طبیعت بدفعات متوالیه از مطبوخ ساذج نمایند اگر قوت مساعدت کند بعده در ابتدا قطور
چشمینج ده عدد کوفته و جو مقشر کوفته بیست عدد و انزروت دو دانگ و بهدانه شیرین ده عدد در شیشه کرده و آب بر آن انداخته بآتش ملائم بجوشانند حتی که طبخ یابد بعد ازان
از آتش فرود آرند هرگاه نیم گرم بماند قدری شیر دختران آمیخته شیشه را بجنبانند که مخلوط شود بعده هر روز بدفعات در چشم بچکانند و هرگاه قرحه ابتدا کند چشم بضمور گراید
و حمرت عروق او متغیر گردد درین قطور شیاف مامیثا نیم درم ریوند مامیران هر کدام یکدانگ افزوده بدستور استعمال نمایند و اطراف کاسنی اطراف عصی الراعی یکیک
کوفته در آب کشنیز تر بجوشانند و فرود آورده قدری آرد جو و خطمی و اندکی سفیدی بیضه رقیق آمیخته سرشته در شب بر چشم ضماد کنند و هرگاه این قرحه قرنیه را بشگافد
آخر اقرحه قرنیه گویند علاجش بعد فصد و اسهال چنانکه مذکور شد شیاف ابیض اکتحال نمایند و ذرور انزروت مربی بشیر خر دو درم نشاسته سه درم شکر طبرزد یکنیم درم
صمغ عربی یکدرم کوفته بیخته در چشم ذرور کنند بعد استعمال شیاف ابیض بشیر دختران یا سفیدی بیضه رقیق و هرگاه ذرور هضم شود باز دوم شیاف مذکور بعمل آرند و بعده
چشم را از چرک پاک کرده برود و ورق نور بنفشه دو دانگ نشاسته نیم درم کتیرا نیم درم سرمۀ اصفهانی یکدرم توتیای هندی یعنی کهپریه دو دانگ مروارید کوچک یکدرم کافور
طسوج باریک سائیده بحریر بیخته اکتحال نمایند و هرگاه در قرحه ریم ابتدا کند شیاف ابیض یکعدد مع شیاف ابار سه عدد در شیر خر حل کرده قطور نمایند و رفاده خرقه کتان
بگلاب آلوده بر چشم مؤرب به بندند و واجب است که درین قرحه و قرحه قرنیه در بستن چشم تهاون نکنند که بسوء سرج می انجامد و ملاک حفظ او بستن رفاده و تقطیر هر دو شیاف
مذکور است و ایضاً که دامی روغن و چربی بچشم که در آن قرحه باشد نرسانند مطلقاً که مانع التحام است و گویند که چون شاونج را بشیر زنان بسایند و در چشم بچکانند قرحه عنبیه را
نافع است **حکیم عابد سرهندی** در شرح اسباب نوشته که علاج قرحه عنبیه بعد تنقیه استعمال قطورات ادویه منضجه مثل لعاب کنوچه و بزر کتان و حلبه و شیره است و بیاد زور را

وبعد انفجار قرحه با چوزه غاله و گوشت چوزه مرغ و تیهو دادن مناسب است و صاحب این مرض از امتلاء و آواز بلند و قی و عطسه و حرکت قوی و بالین پست داشتن
و از اغذیه غلیظه و لحوم و هرچه گرم و شیرین باشد منع باید کرد و در حمام داخل نشود مگر بعد نضج علت لیکن طول مکث هیچ حال در ان نشاید و اگر بعد فصد و اسهال و تقطیر
شیاف ابیض درد و خلش قرحه ساکن نشود امید صلاح او نباید داشت و ردی تر ازین آنست که با قرحه در جفن خشونت و جرب باشد صاحب جامع و کامل مینویسند
که در قروح عین بعد تنقیه بدن بفصد و اسهال ادویه مجفف جالی منقی چرک بلا لذع مثل سفیداب مغسول و اقلیمیای مغسول و صمغ عربی و شنج و شادنج مغسول و پوست بیضه
مرغ مغسول و مانند آن استعمال نمایند و چون اکثر قروح چشم با ورم حار یعنی رمد میباشد پس با ادویه مذکوره احتیاج امتزاج ادویه مسکن حرارت و مغری مثل سفیدی بیضه
و شیر زنان و نشاسته و امثال آن و با ادویه مسکن وجع بتخدیر مانند افیون و پوست بیخ لفاح می افتد و در ابتدا شیاف ابیض بغیر افیون بشیر دختران در چشم چکانند چه شیاف
مذکور مرکب از ادویه مجففه مبرده غیر لذاعه است و شیر مبرد و ملین جالی است پس اگر قرحه در سطح قرنیه یا در طبقه اولی باشد بذرور ابیض مرکب از انزروت مربی بشیر خر یکجزو و از
نشاسته نیم جزو ذرور سازند تا که نضج یابد بعد از ان بوردی و اکسیرین اکتحال نمایند و غذای علیل مزوره کدو و اسفاناخ و ماش و آب انار و مانند آن سازند و آب انار
و گلقند و شیره تخم خرفه بنوشانند و بنفشه تازه و نیلوفر و صندل و گلاب و کافور ببویانند و از غضب و کثرت کلام منع کنند و بدعت و راحت امر نمایند و مسکن مریض در موضع
تاریک باشد و هرگاه ازین تدبیر قرحه پاک گردد و چشم قوت یابد و تری در ان باقی نماند شیاف احمر لین و توتیا و کحل اصفهانی استعمال کنند و اگر قرحه تا کل طبقه قرنیه انجامد و از
طبقه اولی بما بعد او تجاوز کند بفصد و اخراج خون حسب حاجت ابتدا کنند پس ماده سائل بسوی چشم اگر حاد باشد اسهال بمطبوخ فواکه و هلیله مقوی بقدری ایارج دهند
تا تنقیه دماغ و سائر بدن حاصل شود و با غذیه مذکوره غذا سازند و جلاب و آب انار میخوش و شربت غوره و شیره تخم خرفه بیاشامند و ماء الشعیر بخورانند اگر حرارت
قوی باشد و در چشم سفیدی بیضه یا شیر دختران چکانند بعده شیاف ابیض محلول بشیر دختر استعمال نمایند و اگر از اقلیمیای فضه مغسول و مس سوخته هر واحد دو درم
اقاقیا صمغ عربی هر کدام سه درم سفیداب قلعی یکدرم باریک سوده بسفیدی بیضه سرشته شیاف سازند و وقت حاجت بشیر دختران سوده بکار برند در ابتدای نتو
قروح نیز نافع است و در شیر مذکور پنبه آلوده بر چشم نهند و ایضاً اسبغول مضروب بگلاب و آب کشنیز تر و روغن گل بر چشم ضماد کنند بحسب حدت ماده و چشم را ملایم رفاده
بر بندند تا که نتو عارض نشود و اگر در نتو شروع کند در شد محکم و صلابت رفاده افزایند و هر وقت تبدیل رفاده کنند و اگر درد شدید باشد شیاف را بآب حلبه که محلل
است حل سازند و اگر درد ساکن نشود شیاف ابیض افیونی استعمال نمایند و از حضض و قدری افیون بآب کاهو یا از پوست خشخاش یا بیخ لفاح باریک سائیده
بآب کشنیز سرشته و دیگر ادویه مخدره بر چشم ضماد کنند و هرگاه درد تسکین یابد ادویه مخدره که مضر چشم و بصر اند از چشم دور دارند و بعد سکون وجع و انقطاع سیلان
از ماده حاده منضجات مثل انزروت مربی بشیر خر مع نشاسته و شکر طبرزد و یا شیاف ابیض بآب حلبه سوده صبح و شام استعمال کنند تا که ماده نضج یابد و مده خارج گردد بعده
وردی مرکب از پوست بیضه و شادنج و شنج محرق هر واحد یکجزو کوفته بیخته در چشم ذرور سازند و اکسیرین و شیاف ابار بعمل آرند و باید که در قرحه عمیق تر و کثیر الوسخ
از وردی و اکسیرین آنچه شدید التجفیف باشد استعمال کنند و مناسب که تنقیه بدن از فضول دو سه بار نمایند و رفاده قوی تر بر بندند و اگر اکسیرین و وردی
بچرک و رطوبت کفایت نکند شنج محرق تنها استعمال کنند که او را منفعت بین است از جهت تجفیف که در وی است و این را تا نشف قرحه و التحام و تقویت چشم و هموار
سطح او بکار برند و بعد از ان شیاف احمر لین هم قدری بمادی چند روز بعمل آرند و در حمام داخل شوند و بگوشت چوزه مرغ و تیهو و حلوان غذا سازند بعده هرگاه چشم سخت
قوی گردد بشیاف احمر حاد و خضر اکتحال کنند و ذرور بیاض چشم بکار برند پس اگر اجفان غلیظ شوند ایضا بشیاف احمر حاد و خضر اکتحال نمایند و اگر از کثرت بستن چشم
پلک سترخی گردد اقاقیا در آب جلنار یا آب آس حل کرده بر پلک ضماد نمایند و هرگاه با قروح چشم صداع عارض گردد بعلاج صداع حار علاج کنند و اگر ماده دموی باشد فصد نمایند و اگر صفراوی باشد بطبیخ
خیارشنبر استعمال کنند طبری در باب قرحه چشم مینویسد که استفراغ با ادویه غیر عنیف و غیر حاد و فصد قیفال این کنند و اگر در مزاج حرارت باشد ماء الشعیر بنوشند و از
غذا بر مزورات اقتصار ورزند بعده در ابتدای این قطور لعاب اسبغول و لعاب کنوچه و لعاب بهدانه در شیشه کرده بالایش شیر دختران و چند دانه جو مقشر نیمکوفته و چند دانه
چشمیزک نیمکوفته انداخته بر آتش گذارند تا آنکه گرم گردد صاف شود و نیم گرم هر روز بدفعات کثیر در چشم چکانند و اطراف کاسنی کوفته بروغن بنفشه بجوشانند هرگاه مثل خاگینه
نرم گردد بلعابات مذکوره حل کرده بر پلک وقت خواب نهند و هرگاه قرحه نضج یابد و قریب بخروج ماده گردد شیاف ابیض اکتحال نمایند پس هرگاه مده ظهور نماید شیاف انار شیاف

باب شیرین استحمام سازند و در هوای حمام زیاده مکث نکنند و ایضا سر را در آب گرم یا آبزن حار یا بارد زیاده منغمس نسازند و روغنها بر سر استعمال نمایند و اغذیه جید
الکیموس معتدل المقدار بارد رطب اختیار کنند و جلاب و آب انار میخوش و شیره تخم خرفه یا ماء الشعیر اگر حرارت قوی باشد بدهند و سفیدی بیضه رقیق با شیر دختران
و بعد از آن شیاف ابیض محلول بشیر دختران در چشم چکانند و یا از اقلیمیای فضی محرق مغسول نحاس محرق مغسول هر یکی ده درم اقاقیا صمغ عربی هر یک سه درم سفیداب
قلعی یکدرم کوفته بحریر بیخته با سفیده تخم مرغ سرشته شیاف ساخته بشیر دختران حل نموده پاره پنبه را بدان ترکرده بر چشم گذارند و نیز بلعاب بزرقطونا ممزوج بگلاب و آب کشنیز تازه و روغن گل
ضماد نمایند و چند مرتبه بحسب حدت ماده بعمل آرند و بر چشم رفاده گذاشته ملایم به بندند تا که نتو تمام آید و چون بینند که نتو می نماید و شروع در انست محکم به بندند در فائده را
وگاه گاهی بکشایند و تبدیل نمایند و اگر وجع شدید باشد شیاف ابیض افیونی استعمال نمایند و حضض با اندکی افیون و پوست خشخاش و یا پوست بیخ لفاح نرم کوفته با آب
کشنیز تازه سرشته بر چشم طلا کنند و بعد تسکین الم ادویه مخدره مطلقا نزدیک چشم نبرند و درین هنگام تسکین وجع و انقطاع سیلان ماده حاده بانچه باعث نضج ماده باشد
مثل انزروت بشیر خر پرورده و یا نشاسته و نبات استعمال نمایند تا ماده اخراج یابد و بعد از آن شیاف وردی مرکب از پوست بیضه مغسول و شادنج و شنج محرق مساوی کوفته
بحریر بیخته ذرور نمایند و اکسیر بن و شیاف ابار نیز مفید است و بالجمله مادامی که نضج ظاهر شود بعلاج قروح علاج کنند و هرگاه متقرح شود اولا بران اضمده قابضه مع
جالیه مثل سفرجل و عدس هر دو مطبوخ بعسل و مثل پست جو و آب به و اندکی زعفران و مثل غنچه انار و روغن زیتون و زرده بیضه و زعفران یا انار مطبوخ مع اندکی سرکه یا
آب حصرم ضماد نمایند و اگر احتمال کنند مع نشاسته و مانند آن در چشم چکانند و به بندند پس هرگاه خرق عارض گردد پیش از انکه لبهای قرنیه غلیظ شود بعلاج خرق
پردازند و الا بعد غلظ علاج نپذیرد و بزودی تمام ادویه قابضه غیر ذی خشونت چون شادنه مغسول و اقلیمیای نقره و بسد و شنج محرق مغسول و ودع محرق مغسول را بیک ساخته
یا مانند آن مثل ذرور اکسیر بن که نافع‌ترین اشیاست در چشم اندازند و یا شیاف ابار اکتحال نمایند و شادنج مغسول ذرور سازند و اگر شادنج در آب برگ زیتون یا آب عصی الراعی
حل کرده چکانند بهتر باشد و یا توتیای کرمانی مربی با آب برگ زیتون یا آب آس و یا شادنج مغسول و حضض با سفیداب مغسول و یا کحل محرق مغسول و یا سفیداب رصاص
و اقلیمیای فضی و صمغ عربی بعمل آرند و رفاده غلیظ نهاده دائم چشم را به بندند و بر پشت بخوابند و در نتو عظیم ذرور وردی نیز مفید و رفاده مدور بمقدار خانه چشم ساخته
بر چشم نهند و بالای آن صفحه اسرب بوزن پنجدرم تا ده درم نهاده بعصابه محکم به بندند و اگر عوض قطعه اسرب خریطه سرمه سحوق بر بندند اولی و معمول همین است و اگر خواهند
رفاده را مانند خریطه سازند و دران سرمه سوده پر نموده بر چشم گذارند و بالائی صفحه اسرب را بر بندند و بعلاج قرحه و بثره معالجه کنند و شیاف وردی و دیگر شیافات
و اکحال سفید قرحه و مورسرج بکار برند **و ایضا** بقول شیخ در علاج و زبانی معالجه بمایعات قابضه نمایند و بسرکه و آب گرم و یا با آبیکه دران گل سرخ جوشانیده باشند
تکمید سازند و شیافات قابض اکتحال کنند و از اشیای نافعه مثل آب برگ زیتون و آب عصی الراعی و از ادویه مفرده قابضه مانند سنبل و گل سرخ و رصاص محرق
و اقلیمیا و گل مختوم و سفیداب مغسول و ابار است و از اکحال ما زود و جزو سرمه محرق مغسول ده جزو و از شیافات شیاف اغرو بیتون و ارقطیون و بابریاس
و شیاف عربی و اقوی از همه شیاف برطیو سلیس است و از ذرورات اکسیر بن سود مند است و کذا ذرور کرد در مورسرج بغایت مجرب است و بعد چکانیدن شیاف چشم را
به بندند و بر پشت بخوابند و گویند که رفاده بگلاب و سرکه که دران عدس جوشانیده باشند ترکرده بر بندند و گویند که این شیاف ببعض افاضل در خواب ارشاد شده
و مجرب النفع است بگیرند توبال نحاس محرق مغسول یکدرم اقاقیا یکدرم شادنج مغسول نیم درم سنبل هندی ربع درم طرائیث شامی ربع درم جدا جدا کوفته بیخته وزن کرده
درهم نموده سحق بلیغ نمایند و با آب باران سرشته شیاف سازند و در سایه خشک نموده با یکی از شیافات محلله نافع قروح یا آنچه دران قبض باشد بسایند و بکار برند و باید
که هرگاه قصد در نتو شروع کند بستن چشم برفاده و خواب بر پشت لازم گیرند و از پرخوری و امتلای تخمه و خوردن اغذیه مبخره و عطسه و سرفه و قی اجتناب نمایند و مگر
مجهد بی شرط بر قفا گذارند و اطریفل صغیر تناول کنند و اغذیه مجففه بخورند و اگر محتاج مسهل باشد مطبوخ هلیله یا فواکه مقوی یا ایارج فیقرا بیاشامند تا تنقیه دماغ و سایر
بدن حاصل شود و صنبی تفاحی از مزمن و مسماری و فلکی لا علاج اند و قوی قطع اقسام مورسرج میکنند و ترک او صواب‌تر است و گاهی از مورسرج خون سائل شود پس بذرور
شادنج و گل مختوم علاج کنند و در خرق قرنیه حادث از ضربه خون کبوتر یا خون شفنین در چشم چکانند و پنبه بسفیدی بیضه مرغ و روغن گل تر نموده بر چشم گذارند تا دو روز
و در روز سوم با آب و نمک تکمید چشم نمایند و شیر دختران دران بچکانند

که اصل آنها انزروت باشد و دیگر ادویه در آن مثل شیاف ماینثا و افیون و زعفران و مر و صبر و مانند آن باشند و عند شدت حرارت کافور افزایند و زعفران و صبر حسب حال کم کنند یا طرح سازند و نسبت انزروت با دویه دیگر از عشر یا خمس یا ثلث زیاده نباشد سید اسمعیل گفته که در قروح چشم ادویه مسکنه وجع مانند بیاض ابطا و افیون و خرفه و سفیدهٔ بیضه مرغ و بنج و مروج و کتیرا و نشاسته و صمغ عربی و سفیداب قلعی مغسول است و ادویه مدمله مانند گلنار و سرمه و صمغ آلو و انزروت و بسد و برگ بلوط و زراوند و زنگار و ایرسا و عسل و صبر و گل مختوم و ادویه نافعه قروح وسخه چشم زفت و ملح و مری و عسل و ایرسا و راتینج و حب بلسان و ادویه مزیل لحم زائد در قروح چشم انزروت و اشنان و سنگ و خبث النحاس و صدف محرق و زنجار و ادویه مجففه قروح آن توتیا و صبر و صدف محرق و استخوانهای محرق و نوره مغسول بغسل بلیغ باشد

دبیلهٔ قرنیه

و آن عبارت است از قرحه عظیم ردی عمیق کثیر الاوساخ که سائر طبقات قرنیه و تمامی سیاهی چشم را فرا گیرد و از طبقه چیزی ظاهر نگردد و حجب آنرا میشگافد و کم است که چشم از آن سالم ماند و هرچند بزرگ میگردد و چرک بهم میرساند و منفجر میگردد و جمیع رطوبات چشم بآن اخراج می یابد و حدوث آن یا از اسباب بادیه خارجیه است و یا از اخلاط حاده حریفه اکاله داخلیه **علاج** فصد قیفال و حجامت و استفراغ بدن بمطبوخ هلیله یا بمطبوخ فواکه یا بمطبوخ غاریقون یا بمطبوخ افتیمون و اصلاح مزاج و تلطیف تدبیر و تقلیل غذا و استعمال مرورات و شیاف ابیض افیونی انزروتی و سائر آنچه در علاج قروح گذشت بعمل آرند و برای تسکین الم شیر دختران و سفیدی بیضه و روغن بنفشه مکرر در چشم چکانند و بعد ازین سفرجل هر دو مطبوخ و یا برگ زیتون در ابتدا ضماد کنند و گل مختوم نیز نافع دبیله است و کذا اسفیداب و شرب عصارهٔ شاهتره و شکر نیز مفید و بعد سه روز زردی بیضه و زعفران ضماد کنند و یا سنبل الطیب و زرور ضماد سازند و برای نضج تقطیر طبیخ حلبه یا لعاب تخم کتان یا طبیخ اکلیل الملک هر واحد نیمگرم در چشم نمایند و چون انفجار یابد بشیاف ابار و کندری معالجه نمایند و ماز و سه درم سرمهٔ اصفهانی پنج درم مثل غبار سوده نیز نافع است و چون التحام یافت بشیاف احمر لین اکتحال نمایند و در احتراز آنچه حالی است مانند شیاف دینارجی و خفض کار بر بند و بقلت کلام و ترک تعب و ریاضت و آواز قوی و لزوم سکون و دعت و راحت امر نمایند و هرگاه قوت ضعیف باشد بچه مرغ و اطراف بزغاله و حملان و زردی بیضهٔ نیمبرشت غذا سازند **انطاکی** گوید که دبیله دمل و قرحه سرخ سوزش ملتحمه و گاهی قرنیه را بشکافد و مادهٔ آن غالبا رطب میباشد و اسبابش امتلاء و صداع بود و علامتش تحس و دمعه و احساس بجذب عروق چشم است و علاجش مبادرت بفصد بود پس حجامت پس استفراغ بغاریقون و آبشاهتره دارایج کبار و از تقطیر شیر و سفیدی بیضه اکثار نمایند پس لعاب حلبه نیمگرم پس مرهم اسفیداج تا آنکه منفجر گردد معالجه بعلاج قروح کنند

شقاق قرنیه و موسرج

بدانکه گاهی قرنیه بسبب قرحه یا بثره یا بسبب خارج مثل ضربه و صدمهٔ خارق بشگافد و گاهی بدون تقدم اسباب مذکوره اندفاع مادهٔ کثیر ذی قوام یا ریحی بخاری بسوی داخل چشم بحرکت عطاس شدید و سعال ملح و صیاح قوی موجب انخراق قرنیه گردد و این خرق از سه حال خالی نبود **یکی آنکه** قشر ظاهری قرنیه بشگافد و باقی قشور در بیرون آیند و عنبیه بحال خود باشد **دوم آنکه** قشر ظاهر قرنیه بسلامت باشد و بعض قشور باطنی آن از تاکل خرق افتد و بعض دیگر نتو پذیرند و یا هر سه قشر باطنی منخرق شوند و جزوی از عنبیه نتو یابد و بصورت بثره نماید **سوم آنکه** هر چهار قشر قرنیه شگافته شوند و از زیر او عنبیه سر بیرون آرد و این مسمی بموسرج است باسم عام لیکن عند اهل صنعت نام این نتو بحسب تفاوت مقدار او مختلف میباشد مثلا اگر عنبیه اندکی بقدر سر مور برآید راس النمل و نملی و موسرج گویند و اگر قدری زیاده تر از آن برآید و باشد سر مگس راس الذبابی خوانند و اگر ازین هم عظیم تر باشد حتی که بقدر دانهٔ انگور ظاهر شود عنبی نامند و اگر ازین نیز بزرگ تر باشد و عنبیه بسیار خارج شود حتی که منع انطباق پلک چشم نماید تفاحی گویند و هرگاه تفاحی کهنه گردد و بران اجزای منخرقهٔ قرنیه ملتحم گردند مساری و فلکی نامند و بعضی مسماری را ثولولی خوانند بالجمله نتو جوهر قرنیه و عنبیه شبیه به بثره و نفاخه آن میباشد پس فرق در شقاق قشور باطنی قرنیه و نفاخهٔ قرنیه و بثرهٔ آن آنست که با نفاخات و بثور سرخی در سفیدی چشم و دمعه و ضربان میباشد و از سیل منفجر میشود و نتو بعض قشور قرنیه نیست چنین و فرق در نتو جزو عنبیه و نفاخه و بثره آنست که این همرنگ عنبیه میباشد در سواد یا زرقه یا شهله بخلاف نفاخه و بثره که رنگ او غیر رنگ عنبیه میباشد و ایضا علامت خاص خرق قرنیه آنست که حوالی او از سفیدی چون طوق محسوس شود بخلاف بثره که ازین معرا باشد **علاج** خرق و نتو مادامیکه در طریق تکون باشد علاجش بعلاج قروح و بثور از فصد و اسهال و غیره نمایند و بعد تنقیه اگر در مزاج حدت باشد

وهلیله زرد و مامیثا و آس و زعفران و دیگر منبتات لحم و مجففات رطوبت مثل شیاف مجموعه نقائی و هلیله زرد و انزروت هر دو مساوی باریک سائیده دو دانگ از
مجربات انطاکی ست در موق اکتحال نمایند و بهتر آنست که اول چشم را بشراب انگوری بشویند پس اندکی صبر سوده بر لحاظ گذارند و یا شیاف مامیثا یکدرم زعفران دو دانگ
صبر نیم دانگ شب یمانی سوخته یکدانگ سائیده بشراب کهنه شیاف ساخته در شراب سوده در گوشه چشم نهند و اگر برگ بنج در شراب انگوری یا میفختج پخته بر چشم نهند
نافع بود و اگر شب یمانی سوده بشراب پخته اسفنج بدان تر کرده بر چشم نهند بهتر باشد اما اگر گوشت موق تمامه فانی و مستاصل شده باشد انبات لحم او ممکن نبود و هرگز علاج
نپذیرد **و دمعه** که از حرارت یا برودت چشم و دماغ باشد معدلات آن بکار برند و ایضا تخم کاهو بر پیشانی ضماد کردن و کذا نشاسته در گلاب گداخته و سفیده
بیضه آمیخته بر ماق گذاشتن و مبردات مثل توتیا و صمغ و نشاسته و گل سرخ اکتحال نمودن و یا گل سرخ و گلنار و صدف سوخته و توتیا و نشاسته بریان در چشم کشیدن
دمعه را که بسبب حرارت بود نافع ست و رازی در برء الساعة نوشته که اگر دمعه حادث از مشی بسیار در آفتاب باشد صاحب آن افیون بوید و اندکی از آن گرد
چشم طلا کند در ساعت تسکین میدهد و اگر از بسیاری مجاورت آتش باشد زائل میگرداند آخر او در زمان قلیل تناول آنچه مولد بلغم ست مانند ماهی تازه و کاهو
و بسایند هلیله کابلی را تا مانند غبار گردد و میل نقره در چشم کشند در ساعت زائل میگرداند و حنا و مازو باهم سوده بر کف پا و سر نهادن در انواع دمعه مفید نوشته اند
و کذا اکتحال لاجورد غیر مغسول که مجرب سویدی ست و یا تخم خرمای محرق مغسول و یا مامیثا و یا مروارید و یا هلیله زرد سائیده که در گلاب تر کرده در آفتاب نهند و بعد
خشک شدن باز بسایند و یا آبنوس بر سنگ سوده و یا برگ صغیر که اندرون گل سرخ میباشد خشک کرده سائیده و یا حجر مغناطیس در شیر دختر سوده و کذا تقطیر سرکه
و آب در چشم که مجرب انطاکی ست و یا پوست انبر باریس در گلاب یک شبانه روز تر کرده و یا شادنج محلول در گلاب هر واحد نافع و ایضا مغز تخم هلیله زرد دو حصه مغز بلیله
سه حصه مغز خسته آمله یک حصه حب بسته بآب سائیده در چشم کشند و غسول تر پهله سرمه مفید دمعه گرم و عصاره آمله و طلای آهره و شیاف سماق نیز سود مند ست و اکتحال
باسلیقون و روشنائی و سرمه مفید دمعه سرد و پوشیدن سر و نهادن مشک و قرنفل در کلاه برای دمعه بارد نافع و کذا ذرور کباش قرنفل نیم درم سوده بر مقدم سر و یا تخم
جوز خشک کرده و یا برگ او و یا گل او که هر واحد مجرب سویدی ست و یا عود الفرج دو درم کباش قرنفل یکدرم باریک سائیده و اکل دارچینی و ضماد عصاره قنطوریون
دقیق بر پیشانی و یا قطور عصاره برگ زیتون بری و یا زعفران در شیر زنان حل کرده و کذا اختلاط صبر در ضمادات که مقوی فعل آنهاست و اکتحال آب پیاز و یا دخان
صمغ صنوبر و یا مراره سلحفاة و یا شنگرف و یا دخان کاتینج و یا سرگین سوسمار و یا پوست بیضه شتر مرغ و یا دخان صمغ بطم و یا عصاره برگ زیتون بری و یا اشق و یا مس
سوخته و یا پوست بیضه سوخته و یا کندر و یا دخان آن و یا صدف سوخته و یا دخان او و یا زهره خروس و یا زهره ماکیان و یا دارچینی و یا بادیان و یا مرقشیشای فضی یا ذهبی
یا نحاسی نافع ست و گویند که ادخال دخان نفت و کذا دخان صنوبر کبار و کذا اصطکی و کذا نحاس محرق و کذا مشک و کذا آب آس و اکحال دمعه مقوی فعل آنهاست
و دمعه که از امتلای چشم و دماغ و ضعف ماسکه و یا ضعف چشم بود بعد تنقیه حسب ماده بفصد و مسهل و حب ایارج اطریفلات و حب الشفا بخورند و از اغذیه مبخره مثل
عدس و باقلا پرهیز نمایند و در ماده حار برای تعدیل مزاج ادویه که بهر دمعه حار مذکور شد نقل از اند و گویند که رب هلیله زرد دو درم با بنفشه سه درم جوب ساخته خوردن برای
دمعه که وقت حرارت زیاده شود عجیب ست و کذا نوشیدن ماء السکر و اکتحال شادنج مغسول و توتیای مغسول و مارقشیشا هر واحد یکدرم مروارید بسد هر واحد نیم درم
شیاف مامیثا صبر هر یک ربع درم در مزاج حار نافع ست و اگر آب غوره و ملح بجوشانند تا که غلیظ شود و در چشم کشند نیز مجرب ست و در ماده بارد بعد تنقیه بحب قوقایا و ایارج
جالینوس و استعمال سعوطات منقی راس و دخول حمام هر روز بر نهار و دلک بعد حلق سر و جوز بوا مدام در دهن داشتن و صبح و شام حب الشفا یکیک عدد خوردن و بر
طبیخ شلجم و گاه کهنه انکباب کردن و اغذیه سریع الهضم مخلوط باشیای هاضم و معجون بنفشه مع گلقند عسلی و شکری خوردن مفید ست و در هر سه روز وقت شب حب شبیار
از ایارج مخمر یکجز و زراوند دحرج و خبث الحدید فولاد مدبر بسیر کرده و بریان بروغن بادام هر یک ربع جز و مرتب ساخته از دو ثلث درم تا یکدرم بخورند و اگر مزاج احتمال کند
در مقدار بیفزایند و گلنار فارسی سنجنج توتیای هندی کحل شلوذی یعنی مغربی از هر واحد یکدرم طباشیر بریان نیم درم کلس قشور بیضه نیم درم همه را سائیده بکار برده
اکتحال نمایند و بسا است که کفایت می نماید انزروت و توتیا و سرمه اصفهانی **بقول جالینوس** درین نوع تنقیه راس و علاج بشیافات قابضه باعتدال مثل آنکه
از مامیثا و زعفران بسازند و شیاف سنبل و معجون بشراب صحت بخشد و ادویه که بهر دمعه بارد مسطور شد استعمال کنند و کحل دمعه بهر دو دمعه بر دو اسود و حب نافع

شراب

حفر و سلخ قرنیه

حفر قرنیه آنست که جزوی از قرنیه زائل گردد و دران حفره بهم رسد و عمیق صاف از مده و چرک باشد و سببش یا از خارج بود مثل نخسه و خدشه که بقرنیه رسد و یا از داخل مانند قرحه و بثره که دران بهم رسد و بیشتر صبیان را بسبب نرمی اعضا و حرارت امزجه و کثرت فضول حاره عارض میشود و مخوف ست اگر محاذی ثقبه باشد و سلخ قرنیه آنکه پوست رقیق از ظاهر قرنیه بسبب مرور چیزی حاد بران مثل آهن و نی وغیره و یا ملاقات دوای حاد محرق جالی خراشیده شود و این نیز مخوف ست اگر بمقابل ثقبه باشد **علاج** اگر بدن ممتلی باشد فصد کنند و بعد ازان تنقیه بدن از خلط غالب نمایند و آنچه دران تخفیف بی لذع باشد مثل شیاف ابار اکتحال نمایند و ذرور اغبر یا شادنج مغسول یا شنج محرق مغسول یا کحل و صدف محرق مغسول در چشم پاشند و سائر تدبیر بعینه علاج شقاق و قروح و بثور ست از اشیای مشفه و اصلاح اغذیه در ابتدا مزورات و بعد ازان لطیبو ر و آشامیدن جلاب با شیرهٔ تخم خرفه یا ماء الشعیر و جز آن

دمعه

و آن مرضی ست که چشم دائم از اشک تر باشد و گاهی اشک دفعةً سائل شود بدون آنکه تابع مرض دیگر مثل رمد و جرب و بثره و جسارت پلک و شعر زائد و منقلب و غیره امراض چشم باشد و اکثر حدوث آن باصحاب امزجهٔ رطبه و پیران و در زمستان و بلدان رطبه باشد و آن مرض مخوف ست و دمعه یا مولودی باشد و یا عارضی و عارضی یا لازم در صحت باشد یا تابع مرض بود چنانکه در حمیات حادهٔ عفنی و دموی و حمی یوم سهری و ورم دماغ و نزلات و زوال طبقات و رطوبات چشم از موضع خود و گاهی در تمدد افتد و این مرض چون بحد افراط رسد امراض دیگر مثل بیاض و سلاق و انتثار اهداب پیدا کند و گاهی عروض دمعه در مشائخ مقدمهٔ فالج مشهور گشته **بالجمله** سبب دمعه عارضی لازم در صحت حرارت یا برودت چشم و دماغ یا امتلای راس و چشم و ضعف قوت ماسکه و هاضمهٔ چشم بود یا نقصان گوشت موق اکبر باشد خواه بالطبع و یا باستعمال دوای حاد و یا از مبالغه قطع در ظفره و غده یا بسبب حدوث غرب نزد ماق و جدری و مبدا این مرض رطوبات دماغی ست و سیلان آن بسوی چشم بیکی از دو طریق یعنی عروق خارج قحف یا داخل آن و ایلاقی گوید که مبدا دمعه سه موضع ست یکی عروق باطن قحف دماغ و رگهای باطن پلک دوم عروق خارج قحف سوم عضلات چشم بسبب ضعف این عضلات و هر سه این مبدا را اسباب سابقه اند و سبب اقرب و اصل نقصان لحم لحاظ ست **طریق تشخیص** اقسام دمعه آنست که اولا از مریض بپرسند که این مرض از چند مدت ست اگر از ابتدای پیدایش خود بیان کند مولودی بود و الا عارضی باشد و در عارضی ببینند که با مرضی دیگر هست یا نه اگر باشد تابع مرض بود و الا عارضی لازم صحت باشد بعده بموق اکبر او نظر کنند اگر در گوشت او نقصان دریابند سببش همان باشد و الا سبب او حرارت چشم و دماغ یا برودت آن یا امتلا و ضعف قوت ماسکه و هاضمه باشد پس بسوی حرکت پلک و چشم و عروق آن نظر کنند اگر سرعت حرکت و سرخی چشم و ظهور عروق آن مدرک گردد و با آن اشک گرم با سوزش یا حکه باشد از حرارت بود و اگر بطوء حرکات و سفیدی چشم و دقت عروق بود و اشک بارد و غلیظ و خفت در تابستان و هنگام خروج از حمام و تقدم رسیدن سردی بر سر معلوم گردد از برودت باشد و اگر آثار امتلای کدامی ماده از علامات مخصوصهٔ آن بطوریکه در ابتدای بحث امراض چشم مسطور شد دریافت شود سببش امتلای آن ماده باشد پس اگر دوام دمعه مع عطسه بسیار بود طریق سیلان رطوبت از عروق باطن قحف و باطن جفن باشد و اگر عروق جبهه و صدغین ممتلی متمدد نماید از خارج قحف باشد و اگر علامات هر دو طریق مذکور یافته نشود و با جحوظ عین دمعه دائم بود سببش ضعف عضلات چشم باشد و گویند که اشک غلیظ گرم بر مادهٔ دموی و بارد کثیر الرمص بر بلغمی و رقیق حار بر صفراوی دلالت کند و از سوداویه باشد و **انطاکی** گوید که اگر از دمعه سلاق یا نقص لحم در ماق و جفن پیدا شود و بورقی حاد باشد که از امتزاج بلغم بصفرا یا احتراق بعض اجزاء پیدا شده و الا از دم باشد اگر سرخی با وی شدت کند و اجفان هنگام خواب بالتصاق نشود و الا از بلغم باشد و حکه مثل سلاق در پیدا بودن از اخلاط مالحه و کذا انتثار اهداب و علامت دمعه بالغ وارده از اقاصی دماغ انسداد خیاشیم ست چنانچه در زکام عارض شود و گاهی دمعه حادث بدان حد رسد که ثقبه که میان چشم و بینی ست کشاده گرداند پس از ان رطوبات نیز سیلان کند چنانچه هنگام عطس آن غرب حادث شود **علاج** دمعه مولودی لا علاج ست و آنچه تابع مرض دیگر باشد بازاله آن مرض زائل شود و اگر از نقصان گوشت موق اکبر عقب قطع ظفره یا تاکل او بدوای حاد باشد تغذیه با غذیه محموده مثل گوشت چوزهٔ مرغ و حملان و بزغاله خورانند و جلاب با شربت بنفشه بنوشانند و ذرور صفر و شیاف زعفران و شیاف صبر استعمال کنند و بکنند رد خصوصاً بدخان او و دم الاخوین و مازو و سماق و صمغ

بعده خشک کرده صاف نموده بکار برند که در قطع رطوبات و تجدید بصر و انبات لحم مجرب ست و بعضی متاخرین مینویسند که در دمعه بصری و سقطی فصد کنند و تنقیه دماغ
بحب ایارج وغیره نمایند و زرد چوبه زعفران شیاف مامیثا گل بابونه هر یک هفت ماشه بزردی بیضه مرغ و سنگ پشت و روغن زنبق سرشته ضماد کنند و در دمعه که کهنه
سالها که از عمر بود در هر هفته دو بار قی کنانند و هر روز وقت خواب حب قوقایا چهار ماشه خورانند و صبح نیز سه ماشه با گلقند دو توله و عرق بادیان نیم پاو و غذا شوربای نخود
و دراج بنان تنوری دهند و بجای آب عرق بادیان نوشانند بعده سرمه اصفهانی و برابر آن حبت تا چهل روز در چشم کشند و قلیه شلجمی و زردکی و نرگسی بنان خورانند
تعلیم گاه باشد که در هر زمانی قلیل قطرات اشک میچکد و منقطع میشود و این ابو النتین گویند و سببش عروض غلظ در سلک بالا مع نود در باطن او و سطاکال او بلتحمه
یا قرنیه است و این مرض عند امتلای بدن از مواد و پری معده از طعام و شراب و در کثرت بیداری زیادتی میکند و هنگام خلو معده و اعتدال خواب خفت می پذیرد
و علاجش تنقیه بدن و پرهیز از اغذیه غلیظه مبخره و تقلیل غذا و تجوید هضم و تکمید پلک با آب گرم و تضمید او با ضمده محلله مثل مامیثا و مرو زعفران و بعد تنقیه اکتحال بمدمعات
و محللات رطوبت چون باسلیقون و شیاف احمر لین ست و بقول امین الدوله از اشیای مدمعه نافعه درین نوشادر مسحوق ست و همچنین فرو بردن میل در پیاز و اکتحال آن
و بعضی گویند که این مرض اگر بعد قطع ظفره پدید آید یا مولودی بود هر دو علاج نپذیرد و اگر بسبب کثرت رطوبت دماغ باشد تنقیه دماغ بحب شبیار کنند و مداومت بحمام نمایند
و شیاف دینار جون در چشم کشند و باید که حب شبیار و قوقایا در هر هفته بخورند و غذای خفیف ملطف مانند کباب دراج و مرغ جوان با نان تنوری خمیری که دران بادیان
داخل کرده باشند دهند و عوض آب بر عرق بادیان و بادرنجبویه اکتفا ورزند و سرمه سیاه و سفیده ارزیز هر دو برابر در چشم کشند + + + +

حرقت عین یعنی سوزش چشم

سببش ارتفاع ابخره لذاعه از معده یا انصباب اخلاط حاره صفراویه از دماغ بطبقات چشم ست علاج سنگ بصری با آب غوره پرورده در چشم کشند و کاسنی سبز
کوفته بروغن گل ضماد نمایند و کافور در چشم اندازند و اگر کافور یک دانگ سفیداب مغسول یکمثقال بگلاب سائیده طلا کنند چشم را بغایت خنک گرداند و اگر فائده نشود
و آثار وجود ماده حار ظاهر باشد اول مسهل صفرا بدهند و یا بماء الفواکه یا مطبوخ ادویه یا مطبوخ اهلیله تلیین طبع نمایند و هر صبح عناب و آلو بخارا هر یک هفت عدد تخم کاسنی
دو درم جوشانیده شکر سفید یا ترنجبین ده درم داخل کرده بنوشند و غذا مزوره ماش و مغز بادام کرده بخورند و اگر احتیاج باشد ابتدا بالفصد نمایند و حجامت کنند و بعد تنقیه
مدمعات در چشم کشند و اکتحال برود احمر و سفیده و شیاف ماق و عصاره آمله برای حرارت و سوزش چشم معمول مؤلف ست و کذا ضماد کاسنی سبز و کشنیز سبز و کاهو سبز و اگر اینها
بهم نرسد تخمها گرفته بروغن گل یا کاهو یا کدو سائیده بر هر دو چشم گذارند و یا پوست هلیله زرد و آمله منقی هر یک سه ماشه برگ حنا سبز برگ گلاب سبز هر یک هفت ماشه شب در آب شیرین
خیسانیده وقت صبح چشمها را بدان بشویند و این دو ادویه شیره تخم خرفه و مغز تخم کدو و مغز تخم بهدانه هر یک نه ماشه زرشک هفت ماشه تخم کاهو سه ماشه در عرق نیلوفر و کاسنی
هر یک نه توله برآورده شربت نیلوفر چهار توله داخل کرده بنوشند و اگر حرارت زیاده محسوس شود لعاب بهدانه سه ماشه زیاده کنند هفت هشت روز بعمل آرند اگر صحت نشود
فصد سر و کشایند و تلیین بصبح آب فواکه و یا بطبیخ اهلیله فواکهی علوبخارا که دران شربت ورد مکرر اهلیلج باشد باید کرد و غذا بنوماش با اسفاناخ و خرفه با برنج دهند
و بعد از تنقیه این کحل اشک آور بعمل آرند فلفل دار فلفل هر یک یک ماشه زعفران چهار ماشه صندل شش ماشه سنبل الطیب چهار ماشه کافور یک سرخ سائیده در چشم کشند
و تعاهد حمام نمایند و گویند که اگر ازین دوا صحت حاصل نشود تنقیه دماغ بحب ایارج و حب بنفشه مقوی بتربد و غاریقون نمایند و جلاب از اصل السوس مقشر کوفته سه درم و گلقند
ده درم بدهند و غذا مزوره نخود مع گوشت حلال مع نان صاف بخورند و از فواکه انجیر و انگور و سویز و مانند آن بدهند و گویند که اگر بسبب خوردن اغذیه مبخره مثل فل و باقلا و گوشت
گاومیش و عدس و سبزات با کهچری جو ماش وغیره باشد و از وقت شروع هضم غذا تا اتمام هضم سوزش در هر دو چشم بسیار بود بنگرند اگر در مزاج برودت یافته شود سفوف
شبیار دهند و یا این سفوف بدهند اصل السوس مقشر آمله مقشر الایچی کلان هر یک سه درم نبات برابر شربتی نه ماشه و خاییدن بادیان چینی با آب مجرب و همچنین الایچی کلان بریان
و هم مصطکی و جوارش آن و جوارش عود شیرین بسیار نافع و اگر در مزاج حرارت بود جوارش عود ترش و شربت زرشک دهند و خاییدن کشنیز خشک در منع آن از مجربات ست
و همچنین سفوف نمک با گلاب و انچه بسبب ورم سپرز و ریاح سوداوی چنانچه در اصحاب مالیخولیا پیدا باشد پدید آید علاج آن مرض نمایند + + +

قذی یعنی چیزی در چشم افتادن

وشیاف اخضر و یاسمین درین باب معمول ست و شیاف اسود و شیاف حضض و شیاف علائی و شیاف نارنج و شیاف دهنهٔ فرنگ و برود جالینوسی و ذرور و سرمهٔ
سفید دمعه و کحل الجواهر نیز نافع ست واکتحال سنبل الطیب مع مازوی سبز نیز مجرب ست واگر هلیلهٔ سیاه مازو و سنبل الطیب پوست هلیلهٔ زرد مساوی بآب سائیده
حب سازند و در چشم کشند و حوالی آن طلا کنند نیز نافع دمعه است و کذا توتیای مغسول ده درم و بسد و هلیلهٔ زرد و صبر هر واحد یکدرم و فلفل نیم درم مجرب و سنگ بصری یکتوله
مرچ سیاه شش عدد هر دو را کوفته بیخته در تهالی روئین انداخته با پشت کثوره پهول چند روز خوب بسایند تا مثل غبار شود در چشم کشند که جهت دمعه معمول و متبرک و چکه
نیز سفید و سنگ بصری بسد محرق مغسول هلیلهٔ زرد هر یک دو درم صبر سقوطری فلفل گرد هر یک نیم درم کوفته بیخته در چشم کشیدن مجرب صحیح ست و اکتحال فلفل نمک هندی
هر یک یکدرم دار فلفل دو درم کف دریا نیم درم سرمه سه وزن همه ادویه مزاج بارد رطب نافع ست و گویند که اگر توتیای معدنی در میان خرما نهاده بسوزند و بنیم ماورد
پنج بار شسته و در سایه خشک نموده پنجدرم بگیرند و دانهٔ قاقله کبار پنجدرم آمیخته خوب سائیده اکتحال نمایند در بارد مزاج الصحت تجربه پیوسته واگر فلفل گرد بستانند و پوست
سیاه آن خراشیده دور کنند پس همون فلفل محکوک مغز تخم سرس گرفته سائیده در شهد حب سازند و وقت حاجت بگلاب حل کرده بکشند برای دمعه مجرب و نزول و بیاض
را نیز مفید ست و توتیای هندی یعنی کهپریه چکاکه هلیلهٔ زرد مساوی بآب غوره یا آب سماق سائیده خشک کرده باز سائیده اکتحال نمودن در دمعهٔ امتلائی و منع نزول
و حفظ صحت چشم ستوده هابن تلمید ست **و بدانند** که اگر سیلان رطوبت از عروق داخل قحف باشد بعد تنقیهٔ بدن بغرغره و تعطیس و تعدیل مزاج دماغ و تقویت او باشیای
خوشبو و بعد هر دو روز یا سه روز تحلیق راس و تعلیق محاجم بر مؤخر سر بعمل آرند واگر سیلان از خارج قحف باشد ضمادهٔ ناشف رطوبت چون غبار آسیا کنند و غبار
او و مرد افیون و آب معصور شوکران بر سر ضماد نمایند و همه اشیای قابضه و لزوقاتی که بر جبهه و شقیقه می چسپانند او را نافع ست **و اگر سبب دمعه ضعف** عضلات چشم باشد
بادویهٔ مقویهٔ محللهٔ رطوبات مثل برود حصرم و باسلیقون و روشنائی اکتحال نمایند واگر از سانج هندی مامیران چینی پوست هلیلهٔ زرد و بسد هر واحد یکدرم مشک یکدانگ
سرمه ساخته در چشم کشند جهت دمعه که از ضعف عضلات چشم باشد مجرب ست و کذا استخوان هلیلهٔ زرد سوخته نمک هندی و مازو هر سه مساوی سوده درین باب تجربه شده
و کذا توتیای مربی بآب هلیلهٔ زرد که هلیلهٔ مقشر را تا یکهفته در آب تر کرده مالیده صاف نموده در ان توتیا پرورده باشند نافع ست واگر توتیا هشت درم سرمه یکدرم شادنج مغسول
یک نیم درم اقلیمیای طلا چهار دانگ باریک سائیده بآب هلیلهٔ زرد دو جزو و آب غوره و آب سماق هر یک یکجزو پرورده استعمال نمایند نیز مانع دمعه و مقوی عضلات چشم ست
و یا اول چشم را از اندرون و بیرون بشراب انگوری بشویند پس اندکی صبر در آب مکوه چکانند و از اقاقیا و برگ مامیثا و مکوه سبز مساوی در شراب کهنه ضماد کنند و شیخ میفرماید
که قانون در علاج دمعه استعمال ادویهٔ معتدل القبض و التسخین و الطعم ست و آنچه از قطع ظفره نباشد در ان توتیا و سرمه و اکحال توتیائی و جمیع شیافات از جمله شیاف ابیض
انزروتی و شیاف اصطفطیقان نافع ست و آنچه درین باب بتجربه رسیده این ست که آب انار ترش یکرطل بجوشانند هر گاه بنصف بماند صبر سقوطری حضض فیلزهرج زعفران
شیاف مامیثا هر واحد یکمثقال مشک دو دانگ داخل کرده در شیشه سر بسته تا دو ماه در آفتاب دارند و بکار برند کذا دخول حمام بر نهار و مقام در ان و تقطیر سرکه در آب اکثر در
چشم از مجربات ست **انطاکی** گوید که ابتدا بفصد کنند اگر علامات غلبهٔ دم ظاهر باشد و خرم منخرین بعد از ان اسهال طبیعت بمسهل مناسب و صرف عنایت بسوی
تنقیهٔ دماغ و تقویت آن بایارج لوغاذیا و لاعیده اطریفل کبیر یا ایارج ارکیغانس یا فیقرا و حب اصطمخیقون و بعد وثوق به تنقیه وضعیات بکار برند و درین هنگام
بچشم نگاه کنند اگر ورم یافته شود ابتدا بتحلیل آن نمایند تا از ظهور چیزیکه در چشم باشد منع نکند یا از حبس چیزیکه سیلان او واجب ست حبس چیزی از حرکت نگردد و بهترین
چیزیکه بدان تحلیل ورم حار کرده شود آب کشنیز بلعاب بهدانه و حلبه و گلاب ست و بار دیگر شیر زنان و مغز حلبه پس در علاج دمعه بذرور صفر و شیاف زعفران شروع کنند اگر
در انجا علتی نباشد والا اگر لحم موق ناقص شده باشد آنچه انبات آن نماید مثل مازو و مامیثا و سماق بیامیزند و اگر در انجا انتشار باشد سنبل زیاده کنند و از آنچه برای دمعه
و مرضیکه از ان باشد آزموده است این ست که آب انارین بجوشانند تا ربع آن بماند پس صاف کرده مثل آن گلاب و آب بادیان اضافه کنند و در ان اگر یکرطل باشد اوقیه
و نیم برگ آس کوفته و نیم اوقیه هلیله و مثقال از مجموع صبر و زعفران و کندر و مامیثا و حضض سوده انداخته بجوشانند تا غلیظ گردد پس در شیشه کرده زیر آفتاب گذارند تا خشک گردد
استعمال نمایند و آنچه در اکحال و شیاف و برود و ذرور گفته شد کافی بود و از مجربات این ست که مازو و آس و گلنار و پوست بیضه و هلیلهٔ زرد مساوی در ده چند آن سرکه
بجوشانند تا ربع بماند صاف کرده در سخت اثمد مساوی زعفران نمک سوخته شیخ محرق بسد هر واحد ربع مشک عشر جمله همه را بسایند و بسرکهٔ مذکور تسقیه نمایند هفت مرتبه

بر پشت چشم نهند بعده باصلاح جراحت کوشند بنوعی که در قرحه مذکور شد فی چشم نواب احمد یار خان ریزه چوب ساج خلیده از برآوردنش اندکی خون بر آمد حکیم کبیر علیخان شاگرد حکیم علویخان انزروت مدبر دم الاخوین حضض مکی هر واحد یکماشه در شیر زنان ۱۰ ماشه و سفیدی بیضه مرغ نیم عدد بانگشت لت کرده در چشم چکانیدند و بالایش قرص از برای قسب ساخته زرد چوب و مامیران هر یک سه ماشه مغز بادام تلخ هفت عدد آرد چینیه نه ماشه دران داخل کرده در روغن گاو بریان نموده نیم گرم بر چشم بستند و تا سه روز بسته داشتند و روز چهارم کشادند چشم بحالت اصلی آمد و خون بند شد لیکن طرفه پدید آمد و همه چشم را در گرفت پس هلیله سیاه حضض مکی مامیران چینی هر یک سه ماشه زعفران یکماشه بگلاب سائیده ساعت بساعت از میل زر اکتحال فرمودند و زرد چوب مغاث هندی زعفران انگور شعا هر یک سه ماشه در آب برگ عنب الثعلب سوده بر پشت چشم ضماد نمودند صحت کلی حاصل شد **انتباه** هرگاه چیزی قاطع همچون آهن و نی و غیره بطبقه قرنیه رسد و جراحتی خفیف کند و یا جزء از قرنیه زائل گردد تدبیرش همانست که در حفر و سلخ قرنیه مسطور شد ✦

حول و اعوجاج ثقبه

حول آنست که چشم بجانبی از جهات اربعه مائل شود و سیاهی او از موضع طبیعی زائل گردد و این زوال اگر بجانب فوق یا اسفل باشد صاحبش هر چیزی را دو چیز بیند و اگر بطرف یمین یا یسار بود ضرر معتد به در بصارت پیدا نکند و اعوجاج ثقبه زوال ثقبه عنبیه است بسوی یکی از جهات اربع یمین یا یسار یا فوق یا اسفل و درین ثقبه معوج دیده میشود و علیل جمیع اشیا را معوج می بیند و **سبب** حول استرخای عضله است از عضلات محرکه مقله و یا تشنج آن و یا زوال طبقات و رطوبات و استرخای عضله اکثر بسبب مواد رطبه بلغمیه و گاهی از سده و رمیه یا سوء مزاج بارد رطب و یا تفرق اتصال واقع در عرض آن میباشد و تشنج بباعث امتلای بلغمی و یا غلبه یبس و یا وقوع ورم حار یا بارد بود و بیشتر حول بعد علل دماغی عارض شود و علامت استرخائی و تشنجی از فصل استرخا و تشنج جویند و ایضا در استرخای بلغمی ثقل و عدم وجع و حدوث آن بعد از نزلات لازم ست و در ورمی وجع و ثقل اگر حار بود وجع شدید و در اکثر با صداع و در سوء مزاج بارد رطب سافج عدم ثقل و حصول آن بعقب اسباب مبرده مرطبه میباشد و تشنجی امتلائی عقب صرع و سدر بیشتر افتد و عروض آن دفعةً میباشد با ظهور آثار بلغم و تشنجی یبسی اکثر بعد امراض حاده و قرانیطس و عقب استفراغ رطوبات بدماغ ریاضات کثیره و بتدریج و بجوانان عارض گردد و در تشنجی ورمی وجع در اغلب اوقات اگر ورم بارد باشد وجع کمتر از ورم حار باشد و آنچه زوال طبقات و رطوبات سبب بود چشم متحرک باشد بحرکت اختلاجی و گاهی اشک سائل شود بالجمله حول یا مولودی بود و آن لاعلاج ست و یا بکودکان و یا بزرگان افتد یعنی حادث باشد و این بقول جالینوس باکثر بسبب بعض علل راس مثل صرع و سدر و دوار عارض میشود و **سبب** زوال ثقبه عنبیه یا ورم عنبیه است و علامتش وجود صداع ست اگر حار باشد و یا ثقل تنها اگر بارد بود و یا یبس آن و نشانش خمور حدقه و تقدم اسباب موجب یبوست مثل حرکت در آفتاب یا استفراغات مفرطه یا ملازمت صوم خصوصاً در زمان حار یا تناول اغذیه مجففه مانند عدس و کلم و گوشت قدید و یا از رطوبت عنبیه باشد و تابع آن سیلان اشک و رطوبت چشم میباشد **علاج** در حول استرخائی و در تشنجی امتلائی بعد نضج بمنضج بلغم یا شربت اصول و گلقند یا سکنجبین عنصلی یا بزوری تنقیه بمسهل و ایارجات و غراغر نمایند بدستوریکه در فصل استرخا و تشنج مذکور شد و تلطیف تدبیر کنند و در حمام نشینند و ادویه مقوی مثل روشنائی در چشم کشند و آب برگ زیتون سعوط نمایند و اطریفل صغیر خورند و روغنهای گرم محلل مثل روغن بابونه و شبت و زنبق و نرگس بر سر مالند و گویند که اکتحال بسرمه ممزوج به بندق هندی چشم را بموضع او بسهولت باز گرداند و کذا القطور از قثاء مخلوط بسرمه و کذا الکحل تشنج یبسی و حول که بطفل باشد از استرخای عصب بود و دران معالجه بدانچه استحکام او نماید مثل تضمید پیشانی با آس و مازو و بلوط و گل ارمنی کنند و آنچه از ورم باشد اگر حار بود بفصد قیفال و تنقیه دماغ و استعمال اشیای بارده مسکنه مثل شیره تخم خیارین و شربت بنفشه و قرص ساو آب هندوانه و ماء القرع و قطور شیر زنان و سفیدی بیضه مرغ در چشم و طلا نمودن از بیرون بعصاره مامیثا و صندل بآب عنب الثعلب و گلاب و آب برگ کاهو سوده و کذا اطلا بروغن سفرجل یا روغن بنفشه و طلا شیر با گلاب یا آب سرد بر چشم و اگر ورم بارد بود باستفراغ از حب صبر و یا ایارج لوغاذیا سعوط بترید و نجار بقول و شحم حنظل و عصاره قنطوریون دقیق و مانند آن علاج کنند پس آبیکه دران اکلیل الملک و تمام و نخاله گندم و بابونه و مرزنجوش و سنبل الطیب جوشانیده بر چشم نطول نمایند و بعد ازان جوارش اترج استعمال کنند و آنچه از سوء مزاج حار رطب سافج باشد جوارشات استعمال نمایند و غذا اسفیدباجات معمول بابازیر حار و نطول مذکور بکار برند و آنچه از تفرق اتصال باشد لاعلاج ست و در تشنجی یبسی

هرگاه در غبار و هوای تند چشم خلش کند و اشک بیرون آید و قبل از آن درد و غیره نباشد بدانند که چیزی در چشم افتاده پس می باید که از مالیدن چشم منع نمایند و بآب گرم بشویند و بدان تکمید نمایند و شیر زنان چکانند و پلک برداشته به بینند اگر چیزی محسوس شود بپارچه یا پنبه بردارند و الا نشاسته باریک سائیده در چشم پر کنند و بعد از آن بدارند پس از پنبه بیرون آرند و گاه باشد که جانوری خرد تر از پشه که بزبان دهلی آنرا طالب العین گویند و نطیه نیز نامند در چشم او بیزد و درد و سوزش در چشم پیدا نماید درینصورت فی الفور چند قدم باز پس روند و آب نیم گرم در کف گرفته بر چشم زنند و گل ملتانی سرخ باریک ساخته بچشم اندازند و ساعتی چشم را بسته دارند بعده از خرقه یا پنبه صاف نمایند و یا بآب گرم پارچه تر کرده تکمید نمایند و بمیل مشقوب فی الاصلاع بدمند و بضلع او بخارند بملایمت و چشم را بگشایند و آب گرم دران ریزند و بعد زوال او اگر در چشم سرخی باقی ماند شیاف ابیض و شیر دختران اکتحال نمایند یا قطور ریکه در مد گذشت بعمل آرند و اگر خون نیز اند و بدن ممتلی از اخلاط باشد فصد و تنقیه نمایند تا زدم نیز و آنجا که چیزی درشت چون ریزه شیشه و مانند آن در چشم افتد بموچینه بردارند و پنبه مسند و فه در شیر زن تر کرده نهند و یا سفیدی بیضه مرغ چکانند و اگر ریزه آهن بود و بتدابیر دیگر بر نیاید متصل چشم سنگ مقناطیس بدارند که بدان بیاویزد چنانچه والد مرحومی علاج شخصی آهنگر بهمین نهج فرموده بودند و گاهی فلوس ماهی بسیار رقیق و نرم و کوچک در چشم افتد و بچسپد و بمشکل بر آید پس روغن زیتون یا روغن دیگر در چشم چکانند و هرگاه فلس مذکور بچسپد سیاهی چشم نتوپذیرد و از ملتحمه بلند شود و فلس ظاهر گردد بسر میل مضلع بردارند و بعد بر آوردن این اشیا اگر در چشم اذیت او باقی ماند بچیزی املس و مدمل مثل شیاف ابیض و شیر زنان و سفیدی بیضه و ذرور نشا تدارک کنند و اگر خوف هیجان ماده و ثوران چشم باشد فصد و استفراغ بعمل آرند و برود و رادع و مانند آن برای نشف رطوبت و جلای آن اکتحال نمایند و از حضرت علی کرم الله وجهه منقول است که اکتحال بسرمه مزیل قذی و مصفی بصر است و اکتحال ذرور انزروت خصوصاً با شکر و نشاسته و چشیمز مخرج قذی و کثیر الفوائد است برای چشم و چسپانیدن برگ شاهسفرم بر چشم جذب می نماید آنچه در چشم افتاده و حدوث یافته دران و اکتحال قلقطار صاف میگرداند چشم را از قذی و مرض نکته گاه باشد که جوی باریک مانند تار عنکبوت از سر فرود آید و در چشم بجلد و مردم گمان برند که چیزی از خارج در چشم افتاده است درین حالت کف دریا سنگ بصری توتیای سبز توتیای سفید چاکسوی مقشر برابر همه را سوده در چشم کشند که این مرض را که بهندی رویه گویند سود دارد

ضربه و تفرق اتصال چشم یعنی کوفت و جراحت که بر چشم رسد

هرگاه از ضربه سرخی یا ورم عارض گردد بفصد و مسهل صفرا یا ما الفواکه تنقیه کنند و اگر حاجت باشد حجامت پس سر نیز نمایند و بعد فصد سفیدی و زردی بیضه مرغ و روغن گل آمیخته پنبه بآن آلوده بر چشم نهند و در صورت حرارت چشم اگر آب کشنیز سبز افزایند بهتر باشد و یا شیاف مامیثا و گل ارمنی با آب کشنیز سبز ضماد کنند و یا تخم خطمی تخم خبازی در شیر دختران و روغن گل آمیخته بر پشت چشم ضماد نمایند و شیاف ابیض افیونی بشیر زن حل کرده در چشم چکانند و اگر درد و سرخی باقی باشد آرد مونگ و جز و زرد چوب فض گل ارمنی مامیران زعفران مصطکی هر یک یکجزو آب یا بزرده تخم مرغ و روغن گل طلا کنند و گاهی بادویه مذکوره زنجبیل پاه گیره قرنفل مرداسنگ اضافه نموده همه مساوی گرفته طلا میکنند و قطور روغن زرد نیمگرم نیز مسکن درد است و کذا شیر دختران و همچنین آب حلبه مسکن وجع است با اندک تسخینی و همچنین آبیکه دران خشخاش اکلیل الملک بابونه گل بنفشه گل سرخ جوشانیده باشند و ضماد افیون زعفران پهٹکری مرداسنگ بآب سوده نیز مفید است و اگر لوده پٹھانی میده گندم روغن زرد هر یک دو ماشه شکر سفید چهار ماشه در آب سرشته دو خلوله ساخته بپارچه بندند و گرم کرده تکمید نمایند و بعده بر چشم بندند برای تسکین وجع ضربه چشم از مجربات استاد مرحوم است و اگر خون در موضع ضربه منفسر دو درد قوی پیدا کند چوب سبز درخت گز بسوزند و آبیکه از آن بیرون آید بران موضع بمالند که در حال خون متلاشی گردد و درد تسکین یابد و اگر سرخی شدید در ملتحمه باقی ماند زعفران مصطکی هر دو سائیده بزردی بیضه مرغ سرشته گرد حلقه چشم ضماد سازند و آنچه در طرفه مذکور شد بکار برند و بعد زوال درد و سرخی اگر کبودی در چشم باقی ماند کشنیز و پودینه و سنگ بلیل و زرنیخ طلا سازند و ضماد نانخواه العسل یا شراب آمیخته و کذا جمیع اصناف فوتنج و کذا زوفای خشک بزردی بیضه آمیخته و کذا اونر بسرکه و کذا عسل و نمک و کذا تخم بطا و خردل نیز نافع مکنه دم تحت العین است و آنجا که از تیغ و یا سنگ و غیره تفرق اتصال بملتحمه افتاده باشد تدبیرش نیز فصد و تلیین است در اندک مدت پس اگر خون آمده باشد آنرا پاک کنند و شادنج مغسول با اندکی کافور یا دم الاخوین بران افشانند و سخت بربندند و اگر خون برنیامده باشد توتیای کرمانی پرورده بر کنند و زرده تخم مرغ تنها یا برگ آس سوده با روغن گل و آب کشنیز سبز بهم سرشته بپارچه آلوده

بعد تقطیر اندکی سفیدی بیضه بر چشم ببندند و روی و چشم و گوش را از هوای بارد محفوظ دارند و ایضا بعد تنقیه بدخول حمام هر روز و تناول اطریفل صغیر یا کبیر حسب احتمال مزاج لزوم نمایند و بعد ازین تدابیر سعوط حسب مزاج مریض استعمال کنند اگر سعوط حار مناسب باشد بروغن مصطکی و ناردین و اگر سعوط بارد واجب بود بروغن بنفشه و نیلوفر بعمل آرند و تضمید حسب واجب نمایند و گاهی از ریح در چشم حالتی شبیه بحول حادث شود و بواسطهٔ ریح بسوی یک جانب کشیده گردد و بادی اختلاج و حرکت غیر واجب باشد و علاجش استفراغ بمسهل و حب ایارج و غرغره منقی راس از رطوبات و تنقیهٔ معده و پرهیز از اغذیهٔ غلیظه و اقتصار بر اغذیهٔ ناشفهٔ صالح الکیفیت بعده اسفنجه بشکل عین مثقوب الوسط ساخته بعد تقطیر اندک سفیدهٔ بیضه بر چشم ببندند و گویند که حول از سن مثل حول مولودی علاج پذیر نبود و در اعوجاج تقبه که از ورم عنبیه باشد فصد و تنقیه بحسب خلط غالب نمایند و تلطیف غذا و طلا بصندل و عصارهٔ مامیثا بآب کاسنی و گلاب سوده و چون حدت ورم و حرارت بلمس تسکین یابد استعمال محللات نمایند مثل نطول مطبوخ بابونه و اکلیل الملک و گل بنفشه و حلبه و آنچه از یبس عنبیه باشد استعمال مرطبات نمایند بنوعی که در حول تشنجی یبسی گذشت و آشجو و یا فالوده و حریرهٔ جو مقشر با شربت نیلوفر و بنفشه و روغن بادام شیرین و گوشت فربه و زردهٔ بیضهٔ نیمبرشت و استحمام بآب شیرین نیمگرم خصوصا بعد انهضام غذا و شستن چشم بشیر زنان و انکباب به بخار آبیکه دران بنفشه و نیلوفر و جو مقشر نیمکوفته جوشانیده باشند استعمال نمایند و آنچه از رطوبت عنبیه باشد استعمال مجففات مثل تناول گلقند و سکنجبین بزوری و تنقیه سوداء رطب بمثل دواء التربد که از تربد مدبر ده درم و مصطکی و زنجبیل هر واحد یکدرم و شکر مساوی ساخته هر شب یک مثقال آنرا تناول نمایند و صبح گلقند یکدرم بآب گرم بدهند و قلایا و مطنجنات خورانند و بکحل عزیزی و یا باسلیقون اکتحال نمایند **فائده** حول که بصبیان شیرخواره عارض شود سببش اکثر استرخای عضله است از عضلات مقله و بعد از صرع حادث گردد و بسبب شیرخوردن و خوابانیدن و نگریستن بیک جانب تا دیر نیز واقع میشود و باشد که بواسطهٔ آواز بلند و مهیب و مانند آن چیزی مفزع که یکبارگی طفل را بجنبش آرد مرض مذکور عارض گردد و علاجش آنکه هرگاه حول بفوق یا باسفل بود بروی او برقعه که در برابر حدقه سوراخ تنگ داشته باشد بپوشانند و چراغ مقابل آن سوراخ برافروزند تا طفل پیوسته نظر بران دارد و اگر حول بطرف یکی از هر دو موق باشد پارچهٔ سرخ بر گوشهٔ چشم که مخالف گوشه مائل باشد آویزند که دائم نظر آن بسوی او باشد و یا دفعتاً ساز بطرف مخالف نظر بنوازند و لوح منقش بصور مذهب و اجراس مصوت بدان طرف نهند و سرمه بآب یاسمین پرورده باشک یا عنبر اکتحال نمایند و شیاف عنبر بعصارهٔ زیتون سوده بیرون چشم بمالند و یا بندق هندی را افشرده اثمد دران پرورده اکتحال کنند و سعوط بعصارهٔ برگ زیتون نمایند و در معالجه تهاون روا ندارند و دایه را غذا لطیف دهند مثل تیهو و جوزهٔ مرغ و تدرج و لحم حمل صغیر خصی و در صورت بودن صرع سبب حول اغذیهٔ بخارانگیز و ادویهٔ مجففه از دایه دور دارند و از جماع منع فرمایند و اگر مزاج او احتمال کند او دیهٔ منقی رحم مثل حمرا و دواء المسک و شلیثا بدهند و اگر آثار امتلاء در یابند تنقیه نمایند تا شیر او اصلاح یابد و طفل را بوزن یکحبه معجون کاسکینج و دو حبه شاهبانک در شیر دایه هر روز بدهند و گاهی طفل را بقدر یکحبه آب شاهبانگ سبز هموزن او روغن ناردین سعوط نمایند و هر روز بدفعات سر طفل از روغن ناردین بمالند و کف پای او باکثر اوقات دلک کنند

جحوظ یعنی بیرون آمدن و بزرگ شدن چشم

واین یا بسبب شدت انتفاخ مقله و ثقل آن از امتلای مادهٔ ریحی یا خلطی رطب یا مائیت حاصله دران باشد و یا بسبب شدت انضغاط مقله بسوی خارج از خنق و قی عنیف و صداع قوی و نعرهٔ سخت و طلق شدید و زحیر و از هرچه موجب حصر نفس باشد و یا بسبب استرخای علاقهٔ مقله و عضلات حافظ علاقهٔ مذکور و انهتاک او بود و در امتلای ریحی و خلطی یا ماده در نفس چشم باشد و یا بمشارکت دماغ و بدن بود چنانکه عند احتباس حیض میباشد و در انضغاطی گاهی با وجود انضغاط از میل ماده بسوی چشم نیز باشد چنانچه وقت عدم نقای نفاس و گاهی از فساد مزاج جنین یا موت او و تعفن او باشد و جحوظ استرخائی که از استرخای عضله فقط بود بصارت باطل نمیکند و آنچه با انهتاک او باشد بطلان بصر می نماید و جحوظ که در مثل خوانیق و اورام حجب دماغ و در ذات الریه افتد سببش انضغاط بود و گاهی بسبب امتلا نیز باشد و اکثر جحوظ مع دسومت محسوس میشود و با تورم در قرنیه میباشد و جمیع اقسام جحوظ از ضعف بصر خالی نباشد و حنین بن اسحق رازی گویند که هرگاه نتوء عین از ضربه یا سقطه بر سر افتد اگر بصر او باقی بود بدانند که در عضلهٔ ممسک عین تمدد عارض شده و انهتاک آن نشده و اگر نتو از غیر ضربه باشد از استرخای عضله باشد و اگر باوجود این ذهاب بصر عارض گردد بدانند که آفت بعصبهٔ مجوفه رسیده **تشخیص** اقسام این مرض باید که معلوم نمایند که بصارت باطل شده

که اکثر بسوی فوق میباشد بتقویت و ترطیب دماغ از نطولات و مالش روغنهای رطب بر سر و غیر آن که در علاج تشنج یابس مسطور شد بپردازند و شیر خر و شیر دختر در
چشم چکانند و تقطیر خون شقشقین و یا فاخته و تضمید سفیدی بیضه و روغن گل اندکی شراب و بستن چشم مفید دانند و اشربه مرطب مثل شربت بنفشه و شربت خشخاش و شربت نیلوفر
و شیره تخم خرفه و ماء الشعیر دهند و اگر تب نباشد شیر خر بروغنهای مرطب بنوشانند و شیر بز و گاو بروغن بادام قریب بنفع اوست و استعمال ماء الرمانین با شکر و انکباب
بخار آبیکه دران بنفشه و نیلوفر و جو مقشر نیکو فته و مانند آن جوشانیده باشند نافع ست و آنچه از زوال طبقات و رطوبات بود تدبیرش تنقیه دماغ از رطوبت و ریاح
ست باستعمال ایارجات و حبوب بطوریکه در فالج و لقوه گذشت و بعد ازان بهر تحلیل ریاح آبیکه دران بادیان اصل السوس بابونه اکلیل الملک و مانند آن جوشانیده باشند
تکمید چشم نمایند و بطبیخ زیره و شیح و صعتر و زوفا و مرزنجوش نطول سازند و مامیران یا زرد چوب بآب بادیان ضماد کنند و اگر ماده در معده بود تنقیه معده بقی و اسهال نمایند
و جوارشات گرم محلل ریاح خورانند و تجوید هضم نمایند و کحل دخان سندروس در جمیع اقسام حول بادی معمول ست و بعضی گویند که چون آمله بر قطعهٔ آهن بسایند تا مثل
سرمه گردد اکتحال آن حول را مفید ست و بقول طبری و حکیم علی گاهی حول بزرگان از اسباب شتی افتد اکثر آنها معروف اند مثل فالج و لقوه و علاجش
علاج این امراض ست و گاهی حول غریب بغیر مرض دیگر واقع شود و آن از زوال بعض طبقات یا تحرک جلیدیه بسوی جانبی یا بعض زوال او از موضع خود بود و سبب
درین حصول ریاح غلیظ و رطوبت ست میان طبقات چشم پس حول که دفعةً بسبب زوال طبقهٔ صلبیه از ریاح غلیظ بخاریکه زیر او درآید عارض گردد حول بسوی فوق باشد
گویا که بیمار بدان طرف می بیند و حرکت چشم او بطی بود و آنچه بسبب زوال طبقهٔ مشیمیه باشد حول از جمیع جوانب چشم بود و صاحبش بهر طرف از فوق و تحت و یمین و یسار که
به بیند نظر او تطرح حول باشد و آنچه از زوال طبقهٔ شبکیه باشد حول او بطرف اسفل بود گویا که مریض بطرف سینه خود می بیند و حرکت چشم او سریع باشد و آنچه دفعةً بسبب غلبت
ترعزع رطوبت زجاجیه از موضع او حادث شود حول مضطرب بحرکت غیر ارادی چشم باشد و آنچه از زوال جلیدیه بود حسب زوال او حول پیدا آید پس اگر بسوی فوق زائل شود
هر چیز را که به بیند دو چیز نماید و اگر زوال او باسفل باشد هر شیء را غیر ثابت در موضع واحد گمان کند و آنچه از زوال غشای عنکبوتیه باشد پس اگر بفوق زائل شود حول مع
کثرت ضعف بصر بود حتی که گاهی چیزی نه بیند و میلان چشم او بسوی فوق باشد گویا که ببالا می نگرد بهتر از آنچه بسوی اسفل بیند و اگر نقصان زوال او باسفل باشد حول
مع شخوص چشم بود و هرگاه چیزی را از قریب به بیند خوب دیده نشود و هرگاه از بعید به بیند بهتر بیند و اگر حول دفعةً از نقصان رطوبت بیضیه یا میل او بجانبی بسبب وقوع ضغطه
یا حرکت بخارات غلیظه حادث شود با حول ضعف بصر باشد و اکثر آنچه به بیند اغبر اللون برنگ طبقهٔ عنبیه بیند و اگر حول بغتةً از زوال عنبیه عارض شود میل او بجانبی از
هر دو موق باشد مع ضعف و وقت نظر بود و اگر از زوال قرنیه باشد مع حول ترعزع در چشم حادث شود و حالت شبیه باختلاج پیدا بود و اگر از زوال ملتحمه باشد حول غیر
ثابت بود ساعتی چشم او مائل گردد و از شکل خود متغیر شود و چنان باشد که چشم بجانبی که بصر او مائل شده کشیده میگردد و بعده ساکن شود و زائل گردد و بعد از ساعت
و این اکثر بمشائخ حادث شود و علاج این جمیع اقسام قریب بیکدیگر ست و زیادت و نقصان دران بحسب مزاج و سن باشد بالجمله ریاح غلیظ بخاری که بسوی سر
و چشم مرتقی شود یا از معده بنا بر اجتماع اخلاط دران متصاعد گردد یا از جمیع بدن مرتفع شود پس آثار امتلای معدی از غثیان و فتور شهوة و فساد هضم و تخیلات
روبروی چشم در اوقات امتلا دریافت نمایند و علامات امتلای جمیع بدن از کسل و ثقل و خبث نفس و تقلب او و ارتفاع بخارات گرم بسوی راس و سرخی روی
و چشم در وقتی و سکون آنها در وقت دیگر معلوم کنند و هر چونکه باشد هرگاه ارتفاع بخارات بسوی سر و چشم ثابت شود لازم ست که مزاج مریض و سن او و وقت حاضر
دریابند و استفراغ ماده حسب امکان بموجب قوانین او نمایند و هرگاه ارادهٔ تنقیهٔ معده کنند در اکثر بایارجات یا صبر با مصطکی که هر کدام ازین هر دو را بسقمونیا
تقویت داده باشند استفراغ او نمایند و بهترین چیزها که برای تنقیهٔ معده بشرط عدم مانعی درین مرض خواه در غیر آن استعمال نمایند این حب ست که افسنتین رومی خالص زرد
دو درم گل سرخ یکنیم درم مصطکی سه درم تخم کرفس انیسون هر واحد دو ثلث درم رب السوس دو دانگ صبر سقوطری پانزده درم هلیله سیاه سه درم سائیده در آب برگ ترنج
یا آب بادرنجبویه سرشته حبها سازند و سه درم ازان با آب نیمگرم بدهند و سه بار بهفت روز در میان مهلت داده استعمال کنند و از اغذیهٔ غلیظه بسخره بپرهیزند و از طعام
شب منع سازند و اگر ارادهٔ استفراغ بدن باشد بمطبوخ افتیمون تنقیهٔ او نمایند و برای تقویت دران صبر و مصطکی مع غاریقون اضافه کنند و چند بار بعمل آرند اگر
مزاج مریض احتمال کند و بعد تنقیهٔ بدن بپرهیز صادق پوشیدن برقع که هر دو سوراخ او تنگ باشند لازم گیرند و رفاده که دران بمحاذی ثقوب الوسط بر شکل چشم ساخته نهاده باشند

مرض بریک حال قائم بود بدون تغیر و تبدل در بعض اوقات سببش در نفس چشم باشد و اگر متغیر گردد در بعض اوقات و با آن صداع و ثقل راس و حواس بود از بخارات
دماغی باشد و اگر در گرسنگی خفت و در امتلا زیادتی مرض و نماید از بخارات معدی بود و گاهی کثرت مقام در آفتاب و بسیار نظر کردن بدان و بچیزهای بسیار روشن و براق
بسبب تحلیل لطیف از روح باصره موجب غلظ آن میگردد و این از تقدم سبب و دشواری حرکت چشم دریافت شود **علاج** اگر آثار غلبه خون معلوم شود فصد سر رو نمایند
والا بعد نضج بمسهل بلغم و حب ایارج و حب عشا تنقیه کنند و غرغره منقی دماغ بعمل آرند و کندش و صبر و جند بیدستر بوینده و یا فلفل عوض صبر نموده بدان تعطیس کنند
و یا عطوس کندش شونیز فرفیون فلفل زراوند حب بلسان جند بیدستر مشک عاقرقرحا بوره ارمنی مساوی باریک سوده بعمل آرند و یا از اسطوخودوس شحم حنظل جند بیدستر
هر واحد سه درم کندر هشت درم عطوس آورند و اگر کندش یکدانگ بروغن بنفشه بعد تنقیه سعوط کنند برء الیوم ست و مجرب کندی و کذا اکما شیر در روغن مذکور سه بار و بهر لطیف
قبل از طعام شربت زوفا یا زوفای خشک ساییده با شهد یا آب بخورند و یا سداب خشک سفوف سازند و شربت سکنجبین بزوری که در ان صعتر حل کرده باشند و یا عسل با اندک
صعتر و یا شرب آب طبیخ سداب و اکل و شرب افسنتین نیز نافع ست و گویند که اگر ازین تدبیر زائل نگردد فصد عرقین ماقین یا حجامت قفا نمایند و غذا قلیه های لحوم لطیفه و مولد خون
لطیف و زرده تخم مرغ نیمبرشت تناول نمایند و بعد هضم تام اندکی شراب کهنه بنوشند و مداومت اطریفل و جلنجبین با آب گرم نافع شناسند و بر آبیکه دران ادویه محلله
چون بادیان و شبت و بابونه و نمام و سداب و مرزنجوش جوشانیده باشند انکباب نمایند و انکباب بر طبیخ شلجم نیز مفید بود و لحوم ماکیان و دراج و تیهو و قبج بریان با فلفل
و دارچینی و زنجبیل و یا نخوداب با فلفل و مغز تخم قرطم و قرنفل و دارچینی غذا سازند و ایضاً اطعام با غذیه حریفه با دخال حلتیت و پودینه و خردل و صعتر در طعام نیز نافع باشد
و خوردن ترب و کذا حرف ملطف بخارات ست و بقول اهل هند تخم سرس چهار درم سوده در ارد آمیخته نان پخته خوردن و همچنین تا سه روز بعمل آوردن نافع شبکوری ست
و از اشیای غلیظ و بخار انگیز مثل عدس و لوبیا و باقلا و کلم و کثرت اکل خرفه و غذای شب اجتناب ورزند و گویند که صاحب آن از خوردن سر مرغ اجتناب نماید که آن
مورث عشاست و زهره گاو قدری در شیشه کرده دو روز در آفتاب گذارند پس اکتحال نمایند و اگر قدری عروق و زعفران مساوی سوده آمیخته سه روز دیگر در آفتاب
داشته بعمل آرند نیز مفید بود و اکتحال مراره بز مخلوط با آب بادیان و عسل نیز نافع و نوشادر شب یمانی سوخته برابر گرفته باریک ساییده در چشم کشند و چون دار فلفل و وج
در جگر بز بخلانند یا کارد زده ادویه مذکوره یا دار فلفل و نمک هندی و سنگسبویه و دارچینی سوده بران پاشند و بر تابه بریان نمایند و آبیکه از ان برآید در چشم کشند یا بچکانند
نفع عجیب بخشد و گاهی نمک لاهوری و گاهی بادیان عوض وج میکنند و ادویه را ساییده در آب مذکور آمیخته اکتحال می نمایند و انکباب بر بخار او و خوردن گوشت جگر بز
بریان نیز بسیار مفید ست تا سه روز متواتر یا زیاده بعمل آرند و جگر خرگوش بدستور و اکل دماغ شتر یکمثقال و کذا کبد ثعلب و کذا خردل السلق نیز نافع و اکتحال دائم بفلفل سفید
و دار فلفل و قنبیل مساوی سوده مفید و ستوده جالینوس ست و کذا اکتحال بفلافل ثلثه باریک سوده سخت سود مند ست و خون پر نورسته کبوتر بچه گرما گرم در چشم کشیدن
و کذا اکتحال بخون جانوران گرم مزاج مثل ورشان و شفنین و کبک و کبوتر گرم گرم و بسرگین ورل و سقنقور و شیاف قلی و شیاف زنگار نیز نفع میکنند و یا مراره گوسفند
یا بز و فلفل و بجزور ابیج سه جزو بعسل سرشته استعمال کنند و گویند که اکتحال با آب بادیان و عسل و نوشادر بعسل یا آب پیاز سفید یا با آب چهکنی تازه یا آب گندنا یا بسماق
یا آبیکه دران پوست بندق هندی سوده باشند و یا مغز کلنگ یا زهره القلق و یا مگس بکبد دباچند دانه فلفل در شیر زن بظرف مسی سوده و یا فلفل و یا قرنفل در لعاب
دهن اسپ سوده یا حجر بخاری یا زهره کبک و مشک و مروارید ناسفته یا بول نعجه در صلایه مس ساییده تا سیاه گردد یا نطرون با آب حل کرده یا آب انار شیرین در آفتاب گذاشته
تا غلیظ گردد یا زیادت کبد ضبع خشک کرده ساییده یا انزروت بر جگر بز پاشیده بریان کرده یا زهره بز وحشی و جبلی یا زهره کلنگ با آب بادیان آمیخته یا جگر روباه یا زهره حربا
یا خنفسا بنصفین قطع کرده میل دران فرو برده یا کبد غراب یا جگر گرگ یا عروق الصغر یا بعر ظبی وقت تولد او گرفته خشک کرده ساییده یا صمغ زیتون بری یا کباش قرنفل
یا عصاره برگ غرب یا شیر غرب یا دار فلفل و مشک یا صدید جگر وج که بران وج و سونیز سوده پاشیده بریان کرده باشند و یا انار غالس بعسل و یا افسنتین یا آب انار شیرین
و آب انار ترش و عسل هر واحد یکجزو و آب بادیان نیم جزو در شیشه کرده فلفل و زعفران سوده دران انداخته چهل روز در آفتاب داشته باشند یا زهره غزال یا دردی خمر یا زعفران
یا عصاره برگ طرخشقوق یا آب سرس یا مغز سمند بچپل در بول بز ساییده یا نمک لاهوری یا دار فلفل بخرات ساییده و یا زنجبیل با آب سوده یا آب گل سونهی یا آب
شاخ نرم سهجنه با عسل آمیخته یا هلیله و دار فلفل بشهد آمیخته تا یکهفته یا فلفل سیاه در زهره ماهی روهو تر کرده خشک نموده ساییده یا هلیله سیاه زنجبیل فلفل کوفته بیخته

یا ضعیف گشته اگر باطل شده باشد از انهتاک عصله بود و اگر ضعف باشد نظر کنند که بانتو مقله عظم در حجم چشم هست یا نه اگر باشد جحوظ امتلائی باشد بعده بپرسند که در چشم ثقل محسوس میشود یا نه اگر گوید خلطی باشد و الا ریحی بود و اگر عظم حجم یافته نشود و حال سیلان اشک غلیظ اندکی لزج و احساس تمدد واقع از داخل بسوی خارج بپرسند اگر مریض اقرار آن کند و با آن اسباب انضغاط نیز یافته شود جحوظ انضغاطی باشد و اگر عظم حجم مقله و آثار انضغاطی هر دو موجود بود از امتلا و انضغاط هر دو باشد و اگر عظم حجم مقله و سیلان هیچ نباشد و تمدد اندکی بود و حدقه بحرکات مضطربه بغیر اختیاری متحرک باشد جحوظ استرخائی بود **علاج** اگر جحوظ اندک و سبب او خفیف باشد بستن عصابه قوی و خوابانیدن بر پشت و تلطیف غذا و قلت حرکت و ادامت تغمیض و اکتحال شیاف سماق و شیاف اقاقیا کفایت کند و اگر قوی باشد در امتلائی حسب ماده تنقیه بدن و دماغ بفصد و حجامت نقره و مسهلات و حبوب مناسبه و حقنه حاده نمایند و احمد بن ثابت گوید که تنقیه بهلیله کابلی و کذا بمطبوخ فواکه نافع جحوظ عین ست و بالجمله اسهال نافع ترین اشیاست در اصناف جحوظ و کذلک وضع محاجم بی شرط بسیار بر قفا و لطوخ رادعه و در ابتدا پاره صوف در سرکه و آب بهی تر کرده بر چشم نهند و با آب سرد و یا آبیکه در ان پوست انار جوشانیده باشند بر چشم نطول کنند و روادع قوی مثل آرد باقلا و سفیدی بیضه و گل مختوم و آب کشنیز سبز ضماد کنند و بعد ابتدای تحلیل ماده مثل حلبه و تخم کتان و مرزنجوش و زعفران استعمال نمایند و هلیله زرد و دار فلفل و انزروت و کف دریا و شیاف مامیثا با آب بادیان یا آب پیاز اکتحال نمایند و اکتحال شیاف عنبر و سنبل نیز نافع ست و دیگر اشیای اشک آور و قابض و مشدد چون شیاف سماق و غیره در چشم کشند و تقلیل غذا ضرور شناسند و از امتلا و قی و عطاس و شراب احتراز ورزند و انچه بلغم دفع کند مثل حبی که از رب السوس و فلفل و شکر مساوی ساخته باشند یکی بعد دیگری در دهن دارند **و در جحوظ انضغاطی** قطع سبب نمایند و خریطه سر سه یا قطعه آجر در رفاده نهاده بر چشم محکم به بندند و بر پشت بخوابانند و روی را با آب سرد که در ان گلنار و برگ زیتون و برگ علیق و پوست خشخاش و کاسنی و عصی الراعی و غیره قابضات جوشانیده باشند بشویند و استعمال غسول الطریفل خیلی مفید و اطلیه قابضه چون پوست انار و اقاقیا و گلنار و حضض مکی و صبر و عصاره لحیة التیس و برگ علیق و فیروزه و برگ بنفشه سبز و سفیدی بیضه و آرد گندم و برگ زیتون بری و عصاره برگ عوسج و اطراف نرم او و آب آس و کاسنی سائیده و آب عصی الراعی بر چشم طلا کنند و بر بندند و ضماد آرد باقلا و گل سرخ و کندر کوفته بسفیدی بیضه مرغ سرشته نیز نافع و اکتحال بخسته خرمای محرق و سنبل الطیب و کذا عصاره برگ علیق خشک مسحوق جید النفع ست و فصد و تلیین درین قسم نیز مفید گفته اند و شیخ گفته که علاج جحوظ حادث بعد غضب شدید یا صیاح شدید یا قی عنیف در همان ساعت فصد و ضماد چشم بادویه قابضه مثل گلنار و اقاقیا و حضض و مانند آن و احتقان بحقنه حاده و چکانیدن در چشم آب سماق و بستن برفاده و بر پشت خواب نمودن و ترک شراب و لحم و تقلیل طعام و پرهیز از عطسه و قی ست و اگر حرارت بآن نباشد چیزی در دهان دارند که انحدار بلغم نماید و تعجیل جنین در نتوعین که از ضربه حادث شود بعد فصد تقطیر خون کبوتر یا خون ششفنین و وضع پنبه مبلول بسفیدی بیضه و روغن گل تا روز دوم و در روز سوم تکمید بآب و نمک و تقطیر شیر زنان نافع و گویند که ضماد برگ خلاف و گل او نیز نتوضربی را مفید ست و در طلقی که از قلت سیلان خون نفاس یا فساد جنین باشد تدبیر ادرار طمث و اخراج جنین بعمل آرند **و در جحوظ استرخائی** تنقیه بمسهل و ایارجات کبار و استعمال غراغر و شمومات و معاجین گرم بدستوریکه در استرخا مذکور شد نمایند و بعد تنقیه قوابضات مذکوره استعمال کنند و بادویه مص کننده رطوبت و اشک آور مثل هلیله زرد و دار فلفل و انزروت و زبد البحر و مانند آن و با آب پیاز و رازیانه و کرفس اکتحال نمایند و ادویه حاده مانند کندش و جند بیدستر و خردل و فلفل و مرزنجوش ببویند و گویند که در جحوظ رطوبی بعد استفراغ بدن بحب صبر و حب ایارج و مانند آن این سعوط بکار برند بگیرند روغن مصطکی یکجزو و مشک ربع جزو و بران اندک آب بید و فا مطبوخ انداخته حل کنند تا مخلوط گردد و اندک ازان سعوط نمایند و اندک اندک مدام بیفزایند تا بوزن یکدرم برسد بعده مرزنجوش بریان نموده با زعفران بسایند و در صره بسته ببویند و اگر عطسه افراط کند سرکه و گلاب و قدری روغن گل با هم آمیخته در بینی چکانند و اگر ازین هم ساکن نشود چیزی تلخ مثل صبر بخایند و اگر حاجت بکثرت تعطیس افتد اندک کندش هم در سعوط مذکور افزایند و هیچ چیز درین مرض بهتر از تعطیس نیست لیکن نزد راقم احوط آنست که هنگام تعطیس چشم را برفاده بسته دارند و انچه از ورم دماغ و ذات الریه عارض شود بزوال سبب آن زائل میگردد و دوا اختصارات ست که در جحوظ حادث از خناق فصد قیفال و حجامت نقره و استفراغ بدن نمایند و اگر از صداع شدید باشد فصد قیفال و تدبیر خاص بصداع کنند گیلانی مینویسد که اگر مرض از صفرا باشد لذاعه باشد باقی در شرح

عشا یعنی شب کوری

سببش غلظ رطوبات چشم یا غلظ روح باصره است از بخارات غلیظه که از اخلاط غلیظه در چشم یا در دماغ یا معده متولد شوند و فرق میان اینها چنان کنند که اگر

وعصارهٔ قثاء الحمار یا تخم خرفه بالسویه نرم سوده بسیار نافع ست و همچنین چکانیدن آب جگر بریان چنانچه مذکور شد و اکتحال بتریاق فاروق با عسل و اگر بدن محتاج تنقیه باشد این همه ادویه بعد از تنقیهٔ بدن نفع بخشد و آنجا که سبب غلظ روح باصره طول مقام در آفتاب باشد ترطیب مع التسخین استعمال نمایند و از اغذیهٔ غلیظه پرهیز کنند

جهر یعنی روزکوری سبب عدم رویت در روز رقت روح باصره و قلت آنست و فرط تحلل آن بسبب حرارت روز و بعضی سبب این مرض حصول خلط حاد در دماغ و فساد روح نفسانی از حدت آن گفته اند و رقت روح گاهی بسبب کثرت نظر بسوی خطوط دقیقه و با آواز بلند خواندن و طول نظر بسوی شعاع خصوصاً بسوی قرص آفتاب نزد کسوف و بسوی کلف قمر میباشد و گاه بسبب کثرت حرارت و اشتعال آن چنانچه در محرورین و شدت حرارت و در امراض حاده خصوصاً دماغیه میشود و اکثر عروض جهر بچشمهای ازرق خصوصاً کم احداب اشقر باشد بجهت زیادتی تخلخل عنبیه و رقت روح میباشد و اکثر این رقت از قلت روح در شب نیز باصره ضعیف میباشد و موضع حدقه آن غائر فرو رفته بود و بقول جالینوس سببش افراط تحلل روح ست و اکثر عروض آن بچشم ازرق و اشهل بجهت تحلیل مفرط نور چشم در ازرق میباشد و بقول بعضی سبب آن یبس روح نفسانی با قلت و کثرت تحلیل آنست و اکثر عروض آن در امزجهٔ یابسه و کهول و فصل خریف و بلاد یابسه میباشد و این مرض مخوف ست بالجمله اگر سبب اندک بود در تاریکی و سایه می تواند دید و در روشنی بصر ضعیف شود و انطاکی گوید که اگر جهر در تابستان بیشتر باشد دلالت کند بر انکه اسباب او حدت مواد و رقت رطوبات و روح باصره است که اضواء و اشعه قبل انتقاش صور آنرا مستغرق گرداند و نشان این یبس و قلت اشک و خفت موی مژه است و اگر حکم او در فصول سال متساوی باشد کمتر صحت یابد و کذا اگر در زمستان زیاده شود **علاج** در ترطیب دماغ و تغلیظ خون از داخل و خارج کوشند مثلاً لعاب بهدانه لعاب اسپغول شیرهٔ تخم خشخاش سفید بشربت نیلوفر یا شربت بنفشه و شربت عناب بیاشامند و کشنیز خشک سماق منقی آمله هر یک سه ماشه سفوف کرده با شیرهٔ کاهو شش ماشه شربت نیلوفر دو توله دادن نیز مفید ست و نوشیدن آب تربوز و شیر و آب انارین مع شکر و گلاب و شیرهٔ تخم خرفه با یکی از اشربهٔ مذکوره نیز مسکن حدت ست و صندل سفید بگلاب سوده سرد کرده بر سر طلا نمایند و یا لعاب بزر و بهدانه بر صدغین طلا سازند و سرمه و گرد سماق در گلاب و آب یخ حل کرده در چشم کشیدن عظیم الاثر ست و گلاب سرد کرده و یا شیر دختر در چشم قطور کنند و کافور درین باب شدید النفع ست و شیر دختران یا شیر بز و روغن بنفشه و نیلوفر و روغن تخم کدو در بینی چکانند و اندکی کافور و شیر دختران و العبه و ادهان مذکوره و یا سفیدهٔ بیضهٔ مرغ حل کرده در چشم چکانیدن بسیار نافع ست و مسکه و روغن بادام و کنجد و نیلوفر بر سر مالند یا بابونه اکلیل الملک خشخاش تازه و یا بنفشه بابونه خطمی نیلوفر جوشانیده انکباب کنند و آب آن بر سر ریزند بعده روغن بادام بمالند و ایضاً ترطیب و تقویت دماغ باغذیهٔ مرطبه و چوزهٔ مرغ نمایند و تغلیظ خون باغذیهٔ لزجه مثل هریسه و کله پاچه و نان تابه و دال ماش هندی کنند و کاهو و کشنیز خشک مع تره در طعام زیاده اندازند و از فواکه انگور و انجیر تر و خیار بخورند و در آب سرد غوطه زده چشم در آن بکشایند و شیاف وردی با شیر زنان و برود حصرم در چشم کشند و یا بشادنج مغسول و سرمهٔ اصفهانی در آب لسان الحمل و گلاب پرورده اکتحال نمایند و با آب شیرین نیمگرم استحمام کنند و شیاف ابیض که قدری کافور و افیون در آن داخل کرده باشند در چشم کشیدن [illegible] گاه گاه خوردن مفید بود و بهر تبرید و تقویت دماغ انچه در علاج امراض دماغی حار و صداع حار و سرسام گرم گذشت همه مفید ست و شربت خشخاش و شراب کثیر المزاج و دخول در حمام بطور رغبت و کثرت ریختن آب معتدل بر سر نافع و لخلخه از گلاب و روغن گل و سرکه و دیگر لخالخ مقوی مرطب دماغ و بوییدن طیوب بارده و ریاحین بارده خیلی سودمند و استنشاق بروغن کاهو یا روغن نیلوفر و اکتحال بسوت بگلاب ساییده و مؤلف اقتباس گوید که طباشیر سنگ محک سرمهٔ سفید هر یک یک ماشه ساییده در روغن کاهو و خشخاش و کدو هر یک سه ماشه آمیخته در چشم کشند و شیر زن بروغن بنفشه برابر گرفته در بینی و گوش چکانند و سفوف از کشنیز خشک و سماق و آمله هر سه برابر و نبات همچند آمیخته دو مثقال با شیرهٔ گل بنفشه یکتوله و تخم کاهو چهار ماشه در شربت بنفشه و نیلوفر هر یک دو توله تخم شربتی هفت ماشه دهند و غذا قلیه و قورمهٔ بزغاله بنان تنوری سازند در دو هفته صحت میشود و صاحب نزهه گفته که چکانیدن خون بال کبوتر از مجربات ست و مصنف مصطفوی نوشته که در آب سرد غوطه زده چشم در آب کشایند و از گلاب و روغن گل و سرکه لخلخه سازند و از اشیای حامضه و مالحه و حریفه و شیرینی شهد و شراب کهنه و حرکت و هم و حزن و تعب و جماع کثیر و نظر بسوی آفتاب و روشنی و سائر استفراغات اجتناب ورزند و آنجا که آثار وجود خلط حاد در دماغ یافته شود بعد ترطیب تنقیهٔ آن نمایند و جهر خلقی لا علاج ست

اتساع و انتشار

حب ساخته با آب سایید هر واحد سفید ست و اکتحال زهرهٔ گرگ بر الساعة ست و آب ادرک در چشم کشیدن یا چکانیدن از مجربات والد مرحوم ست و صابون یک سرخ
مرچ سیاه دو عدد در آب باریک سوده اکتحال نمودن و یا چرک قلیان عوض فلفل گرفته بدستور بعمل آوردن معمول راقم ست و کذا شیاف و سنج الاذن مجرب و اکتحال شیاف
مرارات درین باب از مجربات حکیم علی ست و اگر سونتهه مرچ پیپل تخم کرنجوه هلدی دارهلد نمک سنگ پوست بیخ ارند سنکهه یعنی اوق کنه ته بیخته در شیر گوسفند سایید
در چشم کشند نیز نافع بود و سنگ بصری شب یمانی بریان هر واحد یکتوله نبات دو توله هشت پاس در اب لیمو کاغذی کهرل کرده شیاف ساخته بکار بردن برای عشا و دیگر
امراض چشم از بیاض استاد مرحوم منقول ست و اگر اب سداب و آب کشنیز مساوی بجوشانند تا به نیمه آید دو سه نوبت در چشم چکانند شب کوری را مفید بود و یا از مشک یک دانگ
سافج هندی ماميران چيني هليله زرد هر واحد یکدرم سرمه ساخته بعمل آرند و کحل فلفل که در زهرهٔ بز پرورده با دویهٔ دیگر میسازند درین باب از مجربات صاحب مجموعهٔ بقائی ست
و کحل روشنائی و برود حصرم و اکتحال بمغز ساق کلنگ یا روغن بلسان و افتیمون با هم یا بول ابل یا آب گندنا و باسلیقون و شیاف جاوشیر و اکسیر و ضماد عصارهٔ کراث
بسماق نیز درین باب مفید ست و **مؤلف اقتباس** گوید که این علت بی ترکیبی خون کمتر باشد پس اول رگ قیفال زنند و بفاصله سه چهار روز رگ ماقین و صدغین یا
کشایند و تنقیه دماغ بحب قوقایا و ایارج و مطبوخ اسطوخودوس مسهل تالیف علوی خان کنند و بعد تنقیه اطریفل اسطوخودوس حکیم ممدوح و جوارش املیجی خورانند
و روشنائی کبیر و صغیر و شیاف مرارات در چشم کشند و صبح و شام دو سه قطرهٔ خون خفاش گرما گرم در چشم چکانیدن عظیم الاثر ست و همچنین خون نر بال بوم و همچنین
خوردن کباب جگر بز و رطوبتی که ازان بچکد گرفته دار فلفل و نمک هندی سوده آمیخته بمیل در چشم کشند و دار فلفل و وج را باندکی بورهٔ ارمنی سوده در چشم کشیدن
از مجربات ست و لیکن هر روز یک بز ذبح نموده بقدر او هند و صاحب مصطفوی گفته که کرم شب تاب یکعدد و شب یکشنبه با برگ تنبول بخورند و یا قطرهٔ خون تازهٔ خرد در
چشم چکانند و یا تخم ماهی روهو و یا فاخته و یا گوزن در چشم کشند و حلوای دارچینی و سفوف آن تنها با عرق بادیان از مجربات راقم ست و اگر بسبب صعود بخارات بد
بدماغ باشد روغن بنفشه بادام در بینی و گوش چکانند و اندکی کتیرا در سرمه آمیخته اندر چشم کشند و پنبه بند و نشتر برگ چهار حصه آن روغن گل یا دامی [illegible] روغن بادام بنفشه آمیخته نموده بر
تارک سر نهند در روزی بیست و پنج مرتبه بلکه زیاده و تخم خرفه و تخم خشخاش هفت ماشه و شربت به ولایتی و سکنجبین سیب لیموئی علوی خان هر یک یکنیم توله در عرق ابریشم ساده و گاوزبان
هر یک هفت توله بخورند و غذا قلیه و قورمه بزغاله بنان و پلاو مرغ که کبر و اسفاناج دران افتاده باشد اگر مریض مطحول باشد هم نافع بود و اگر در ریح البواسیر کهنه بخار
بدماغ رفته شبکوری پیدا کند وقت شب سر بر بخار طبیخ شلجم دارند چندانکه عرق بسیار آید و ازین پنبه کهنه لحه لحه پاک سازند که تمامه خشک شود پس انوقت حب سیاه و سرمه دو
برابر سوده در چشم کشند در تمامی روز و شب دوازده یا پانزده مرتبه که در یکهفته صحت میشود و گاهی این مرض بسبب بسیار بودن در آفتاب و اندر هوای گرم افتد پس
آب بیخ پایزرو قاطع القرح (?) بر چشم زنند بکرات و در ترطیب بدن کوشند و آب برگ سداب گلاب و روغن کدو و آب کاهو هر یک یکدرم نبات چهارم حصه بمیل زرد در چشم کشند
و ایضاً سرمه که بگلاب و عرق کاسنی ساخته باشند نافع **واهرن** و رازی گوید که فلفل دو درم دارچینی یکدرم عروق الصباغین نیم درم نانخواه ربع درم سایید
اکتحال کردن و ایضاً دو درم ازان خوردن در ازالهٔ عشا عجیب و مجرب ست و **طبری** گوید که اگر ترب مع بادیان و دار فلفل جوشانیده بران انکباب نمایند شبکوره را
صلاح دهد و اگر بعد تنقیه و غرغره و تعطیس و پرهیز بگیرند جگر بز سوخته یکدرم و دار فلفل حضض صبر سقوطری هر واحد یکدرم سافج دو درم مرتیم (?) درم سایید در شراب کهنه
بسرشند و بر آفتاب بمسی لطوخ کرده بگذارند تا خشک شود بعده جدا نموده باز باریک بسایند و آب بادیان سرشته بر ظرف مسی طلا کرده خشک نمایند بعد ازان کوفته بیخته
اکتحال نمایند در یکروز شبکوره زائل کند و اگر مرض مشکل گردد بابونه اکلیل الملک شیح قیصوم مرزنجوش برگ نمام بادیان گرفته سبوس گندم یک کف کبیر داخل کرده
در آفتابه بجوشانند تا ظاهر شود بران انکباب نمایند و هرگاه نیم گرم بماند بحشائش مذکوره تکمید چشم کنند و یکدرم دار فلفل و یکدانگ بادیان سایید جگر بز را بر آتش نهند
هرگاه کف ظاهر شود ادویهٔ مذکوره بپاشند تا که جگر بریان گردد بعد از آتش برداشته سرد کنند پس دوای مذکور که بران منجمد گردد بگیرند و باریک سایید اکتحال نمایند و از
معمولات ابو عمران بن موسی بن سیار ست که تنقیه صاحب این مرض بحب قوقایا نمایند بعده حجامت بساق کنند و آب سرگین اسپ مکرر اکتحال سازند که در اندک
مدت شبکوره زائل شود و اگر مرض دشوار گردد حقنه محلل رطوبات و انکباب بر پس گرم کرده شراب مع بادیان بران پاشیده و دو الکی بان بسعد استعمال کنند **و آنجا که** سبب
ارتقای بخار معده باشد آمله با گلقند و یا هلیله مربی و یا سفوفیکه در خیالات مسطور ست بخورانند و اکتحال بروشنائی و شیاف مرارات و کذا ابراهیمی با مشک و دار فلفل

غرغره نمایند و دیگر غراغر منقی دماغ که در فصل لقوه و فالج مذکور شد بعمل آرند و آب چقندر مع سبندق هندی و یا آب سداب یا زهرهٔ خروس بروغن بادام سعوط کنند و آب نمک خصوصاً ممزوج بسرکه بر سر ریزند و برای تحلیل مابقی رطوبت آب بادیان و عسل و حلتیت و فلفل و سکبینج و اشق و جز آن که محلل و جاذب رطوبت باشد اکتحال نمایند و اکتحال مرارات مثل مرارهٔ باشه و شبوط و بز و کلنگ و کذا اقلیمیا هر سه قسم او و کذا مروارید و کذا آب عصارهٔ بادیان سبز ده درم عسل پانزده درم جوشانیده تا قوام غلیظ گردد و کذا اشیاف ورد بنقوع سماق حل کرده و کذا آب بادیان سبز و آب گل سرخ تازه در آفتاب منعقد ساخته شیاف بسته و کذا فرفیون دو درم فلفل چهار درم مثل غبار سائیده بزهرهٔ بز شیاف ساخته هر واحد نافع است و حلتیت اکلاً و کحلاً در ازالهٔ انتشار مجرب بازی است و بقول اریباسیس شیاف متخذ از عصارهٔ آس و زعفران در اتساع نفع عجیب دارد و یا هلیلهٔ زرد با آب بادیان بر ظرف مسی یا سنگ سائیده خشک کرده از فلفل هر واحد نیم درم توتیا یک درم کف دریا یک نیم درم کحل اصفهانی دو ثلث درم سائیده بامداد و شبانگاه پیش از غذا اکتحال کنند و یا بسلیقون و یا روشنائی و یا کحل عزیزی و یا شیاف مرارات در چشم کشند و دیگر کحلهائیکه در باب خیالات و نزول الماء مذکور گردد بکار برند و تعاهد حرکات و ریاضات کنند و مجففات استعمال نمایند و اغذیه و اشربهٔ ملطفه بعمل آرند و قلایا و مشویات مرغ و بچهٔ کبوتر و گنجشک بخورند و از اغذیهٔ غلیظهٔ مرطبهٔ مبخره چون گوشت گاو و میش و ثرید پرهیزند و تعهد استعمال اطریفلات و جوارشات مجففه و استعمال حمام و تعطیس بادویهٔ حاره و بوییدن ادویهٔ حاره مثل سداب و خردل و فلفل و مرزنجوش و ضماد سر و صدغین بمرزنجوش و سنبل و آرد باقلا با شربت ورد سرشته برای استرخای عضلهٔ ضاغطهٔ عصب سوای تدابیر مذکوره نافع بود و صبر سقوطری حضض هندی زعفران سنبل هندی مامیثا انزروت بشیر زنان پرورده هر یک یک جزو دار چینی ربع جزو هر یک جدا جدا کوبیده بحریر بیخته وزن نموده با آب بادیان و گلاب سرشته شیاف سازند و استعمال کنند تا سه هفته که این دوا مانع انتشار حادث از اتساع عصبهٔ مجوفه است و ایضاً صبر زعفران جوز السرو سنبل الطیب برگ بید هر یک چهار درم رب عنب و اوقیه در یک رطل آب در دیگ آهنی بجوشانند و بر بخار آن انکباب نمایند و آنچه عقیب ضربه و صدمه افتد فصد سر رو و حجامت ساقین و لیس سر بشرط و بغیر شرط نمایند و ارسال علق بر موضع که بالا مذکور شد نیز مفید بود و تلیین طبیعت بحقنهٔ لینه یا مطبوخ فواکه کنند و مبردات استعمال نمایند و بر صدغین صندل و شیاف مامیثا و گل ارمنی و حضض طلا کنند و آب سرد یا گلاب سرد کرده روی بشویند و نیلوفر یا آرد باقلای مقشر یا آرد جو با آب برگ بید یا آب کاسنی یا آب خرفه ضماد کنند و ضماد گل سرخ خشک یا تر و صندل و فوفل و برگ خلاف و گل آن هر واحد نافع و یا صوف در زردی بیضه ممزوج بروغن گل و اندکی شراب آلوده بر چشم نهند و اگر هنوز حرارت ساکن نشده باشد آب کشنیز سبز عوض شراب آمیزند بعده آرد باقلا بنفشه خطمی برگ آس و کلر که مغاث هندی است و بهندی مید لکڑی نامند با زردهٔ بیضه ضماد نمایند و نزد انحطاط و سکون الم بابونه و قیروطی درین ضماد افزایند و یا آرد باقلا بشراب سرشته و یا خطمی و آرد باقلا و بابونه بگلاب و شراب ضماد نمایند و ضماد گل سرخ سه درم و سفیدی و زردی بیضه آمیخته و کذا عصارهٔ طرخشقوق و کذا عصارهٔ عنب الثعلب و کذا النشاسته و زعفران نافع این مرض نوشته اند و روز اول و دوم خون شفنین فراخ در چشم چکانند و روز سوم شیر زن بسیار هر روز پنج بار در چشم بچکانند و بعلاج رمد حار علاج کنند و شیاف ابیض در سفیدی رقیق بیضه حل کرده اکتحال نمایند و بعد زوال ورم روشنائی و یا بسلیقون در چشم کشند و از کندر زعفران مر هر واحد یک جزو زرنیخ نیم جزو شیاف ساخته اکتحال کنند و از قی و جماع و امتلاء و اغذیهٔ غلیظه و خواب بر پشت و نظر بطرف روشنی و سفیدی احتراز واجب شمارند و اگر مرارهٔ جدی مرارهٔ کلنگ هر یک دو مثقال زعفران یک درم فلفل یک صد و هفتاد عدد رب السوس پنج مثقال و دو ثلث مثقال عسل بقدر حاجت در آب بادیان سائیده بعسل آمیخته بقدر حاجت استعمال نمایند در اتساع سخت سودمند است و در اتساع ضربی نیم مثقال در آب تر سائیده خشک کرده اکتحال کنند و ایضاً زهرهٔ بز صحرائی یک مثقال سرگین سوسمار باورل خشک یک نیم مثقال نطرون یک مثقال فلفل زهرهٔ کلنگ هر واحد دو مثقال زعفران یک مثقال اشق نیم مثقال خربق سفید یک مثقال بدستور در آب بادیان سائیده بعسل آمیخته استعمال نمایند و آنچه بعد صداع یا سرسام یا ماشرا عارض گردد طمع از اصلاح او قطع نمایند چه این اکثر از اتساع عصبه می افتد لیکن اگر عصبه سالم باشد و اتساع ثقبه تا اکلیل نبود بعد از زوال امراض سابقه و تنقیه بفصد و مسهل و حب ایارج و قطع شریان صدغ و شیاف مرارات و هر چه در ابتدای نزول الماء بکار آید بنابر حفظ بصارت مابقی استعمال نمایند و گویند که حجامت بی شرط بر قفا و اکتحال بعصارهٔ بادیان و بشیافی که از عصارهٔ بادیان و زعفران ساخته باشند و شادنج که با آب مورد پرورده باشند در اکثر انواع انتشار سودمند است و **صاحب کامل** گوید که اتساع ثقبه که از انتشار است زائل نمیشود چه لا علاج است مگر آنکه بکحل اصفهانی و توتیای هندی و اقلیمیای فضه و اقلیمیای ذهب و سائر کحلها که در آن قبض و تقویت باشد اکتحال نمایند و حکیم شریف خان می نویسند که شخصی را اتساع تا اکلیل رسیده بود بسبب

اتساع عبارت از انست که ثقبهٔ عنبیه یا عصبهٔ مجوفه از مقدار طبیعی وسیع تر شود و انتشار آنکه نور باصره دران منتشر گردد و این عرض التساع ست و فرق در اتساع ثقبه و عصبه آنست که در اتساع عصبه پراگندگی نور در اجزای چشم پیدا میباشد بخلاف اتساع ثقبه که دران تمام چشم سیاه می نماید بالجمله گاهی این مرض عقب صداع شدید یا سرسام یا ماشرا بسبب در آمدن خلط غلیظ یا بخارات حادهٔ غلیظه در عصبه یا ثقبه حادث شود و یا بجد سبب خارجی چون ضربه و صدمهٔ چشم بواسطهٔ کشیدن طبقهٔ عنبیه بسوی اطراف و یا تفرق اتصال عصبه افتد و گاهی بسبب انخفاض حدقه بود و این یا از کثرت رطوبت بیضیه و یا از یبوست عنبیه و یا از امتلای رطوبت در جوهر او و یا از ورم او و یا از رطوبت که باعث استرخای عضلهٔ ضاغطهٔ فم عصبه گردد و یا از تفرق اتصال شبکیه باشد و اتساع طبعی بود یا عارضی در هر دو صورت اشیا صغیر تر نمایند و گاهی بدان حد رسد که چیزی بنظر نیاید و بصارت بالکل باطل شود و این انگاه ست که اتساع تا اکلیل رسد یا تفرق اتصال در عصبه یا در شبکیه افتد و گویند که از انتشار در اکثر ضعف بصر و در اکثر ذهاب بصر عارض میشود **تشخیص** اسباب مذکوره چنین کنند که اگر بصارت بالکل باطل شده باشد و اتساع تا اکلیل نبود بپرسند که بصارت دفعةً زائل شده یا بتدریج اگر دفعةً بگوید از تفرق اتصال عصبه یا شبکیه باشد و اگر بصارت ضعیف شده باشد و بار مدو ضربان و تپ و صداع باشد از ورم عنبیه بود و اگر این عوارض نباشد حال تقدم عروض صداع یا سرسام یا ماشرا بپرسند اگر مرضی ازین امراض پیشتر عارض شده باشد سببش همان باشد و الا از حال رسیدن ضربه یا صدمه سوال کنند پس اگر مریض اقرار آن کند سبب او همین باشد و الا بسوی چشم نظر کنند اگر در چشم لاغری و خشکی و انخفاض سیاهی چشم مدرک گردد و هنگام گرسنگی و ریاضت و گرمی هوا زیاده کشاده گردد و ضعف بصر اشتداد کند و نزد برودت و رطوبت هوا و صبح و شب و استعمال اغذیه و ادویهٔ مرطبه کمتر و تنگ تر گردد و تقدم سهر مفرط یا استفراغات اتفاق افتاده باشد سببش یبوست عنبیه باشد و اگر با وجود انتشار نور در طبقات عین جحوظ و برامدگی چشم و بعد حدوث نزلات و در زمان بارد رطب و بانتقال ربیع از استرخای عضلهٔ ضاغطهٔ فم عصبه باشد و الا از مریض بپرسند که گاهی خیالی پیش چشم محسوس میشود یا نه و در امتلا و بعد خواب فرق در بصارت و در رویت اشیای قریبه و بعیده تفاوت معلوم میگردد یا نه اگر بگوید که پیش روی چنان خیال معلوم میشود که در آب ایستاده ام و در حالت شکم سیری و صبح و شب و بعد خواب ضعف در بصارت غالب میشود و در جوع و ریاضت و وقت دوپهر و گرمی هوا و بعد حمام یابس ضعف بصر کم میگردد و چیزهای بعید نسبت باشیای قریب خوبتر بنظر می آیند سببش کثرت رطوبت بیضیه باشد و اگر ازین علامات هیچ یافته نشود و مریض همین قدر بیان نماید که مرئیات از مقدار اصلی کوچکتر می نمایند و ضعف در بصارت و رطوبت عین و سیلان اشک بود و بدون الم و سرخی تمدد در چشم محسوس گردد و قرنیه مرتفع نماید و لون سیاهی چشم مشتد گردد سببش امتلای عنبیه از رطوبت باشد **علاج** اتساع طبعی و آنکه از تفرق اتصال شبکیه بود لا علاج ست و عارضی اگر از یبوست عنبیه بود و بقول بعضی آن نیز لا ابرا ست و تدبیرش ترطیب چشم ست بمرطبات بدستوریکه در ضعف بصر یبسی سل العین خواهد آمد و شرب ماء الشعیر یا شربت نیلوفر یا بنفشه و دوشیدن شیر بر سر و در چشم و تسعیط بروغن کدو و بنفشه و نیلوفر و مواظبت بحمام رطب و تغذیه باغذیهٔ مرطبه مثل گوشت حملان و چوزهٔ مرغ فربه و زردهٔ بیضهٔ نیمبرشت نافع بود و اگر یبوست مادی باشد تنقیهٔ خلط یابس کنند و تفتیح سده نمایند پس مطبوخ حشائش رطب مثل بنفشه و نیلوفر و جو مقشر بر سر ریزند و از مستی در افتاب و از جماع و اغتسال بآب شور و سفر دریای شور و شم نفط و کبریت و مانند آن منع کنند و وقت خواب آرد باقلا و یا مغز نان میده در شیر دختران سرشته بر چشم ضماد سازند و روائح طیبهٔ معتدله ببویند و بطرف سبزه ببینند و سرور و فرحت اختیار کنند و گویند که سرآب ابیض کثیر المزاج شدید النفع ست و اگر این حالت بمشائخ باشد باقی از شرح و اگر از ورم عنبیه باشد علاجش مثل علاج رمد حار بود و فصد رگ موق اکبر و حجامت مؤخر سر و اکتحال بادویهٔ محلله نضجه مفید بود و هرچه در اتساع ضربی می آید حسب حاجت بعمل آرند و بالجمله تدبیرش بفصد و تنقیه حسب اقتضای خلط باعث ست و اگر حار باشد قطور سفیدی رقیق بیضه و شیر زنان تازه دوشیده و لعاب بهدانهٔ رقیق و شیاف ابیض افیونی در چشم نمایند و از خارج بشیاف معشر طلا کنند و چون حدت آن تسکین یابد بمثل خطمی و اکلیل الملک بابونه نطول سازند و شیاف معشر در چشم چکانند و اگر ورم بارد باشد بعد تنقیه انچه باعث نضج و تحلیل بود مانند حلبه و اندکی زعفران در چشم چکانند و انچه از رطوبت باشد و در بدن کثرت خون معلوم شود فصد سر رو و عروق ماقین نمایند و فصد صافن و حجامت نقره و فصد عروق صدغ و قطع آنها نیز مفید بود و ارسال علق بر گردن و زیر سر و گوش در اکثر نافع تر و بعد نضج بمسهل بلغم و حب ایارج تنقیه کنند و باید که کثرت استفراغات بمسهلات نکنند تا قوت را ضعیف کنند بلکه گاهی استفراغ در هر ده روز یکبار بیک درم یا یکنیم درم حب قوقایا دران کفایت نماید بعده با بکامه و عسل جوشانیده یا با ایارج فیقرا محلول بماء العسل یا بادیان و اندکی زنجبیل در ماء العسل جوشانیده

تدبیر ورم حسب مزاج مریض بفصد و تنقیه بدن و وضع محاجم بر ساقین و استعمال شیافات و اکحال مضاد سبب فاعل و ریختن آبهای محلله بر سر و اصلاح مزاج و تبرید تمام بطوریکه در علاج اقسام رمد و اتساع و رمی گذشت و ایضا در ورم حار فصد و تطول که در قسم سبی گذشت و طلا ما میثا سایئده با گلاب و آب حی العالم بر چشم و سفوف شیر زنان و چکانیدن سفیدی تخم مرغ در چشم و در ورم بارد تنقیه بمسهل بلغم و حب ایارج و تطول چشم بآب جلبه و آبیکه در ان اکلیل الملک و سبوس گندم جوشانیده باشند و اکتحال بشیافات سنبل نافع ست و علاج زوال عنبیه در ذیل علاج اوجاع چشم مذکور شد بدان رجوع نمایند و صاحب جامع گوید که یکی را بعد اندمال قرحه قرنیه غیر غائر ضیق عارض شد گاهی بمجلیات محلول در شیر زنان و گاهی بعصاره شقایق النعمان و بعصاره بادیان سبز منعقد در عسل علاج کرده شد صحت یافت

خیالات

داو آنست که در هوا روبروی چشم اشکال و الوان مختلفه دیده شود و در خارج موجود نباشد و اسباب کلیه این مرض چهار گونه است یکی ذکای حس بصر که بسبب آن غبار خفیفه که در هوا موجود ست و ابخره غذائیه که بدن ازان خالی نیست محسوس شود دوم آفت طبقات چنانچه آثار خفی از جدری یا رمد یا بثور وغیره بر قرنیه باقی ماند و از خارج محسوس نشود و صاحب او را بسبب عدم شفافیت باطن طبقه بمقدار هیئت آثار متخیل شود سوم آفت رطوبات و این یا از جنس جوهر رطوبت بود که مستحیل بدان گردد یا بسبب عروض سوء مزاج بارد رطب یا حار یا بارد یابس متغیر لون و مزیل شفافیت و مکثف جزو رطوبت چهارم ورود امری از خارج چشم و این یا غیر متشکل بود و آن از جنس بخارات جمله بدن یا معده یا دماغ باشد چنانکه از تناول اغذیه مبخره و در بحرانات و بعد قی و بعد غضب و مانند آن عارض شود و یا متشکن بود و این مقدمه نزول الماء ست و از اسباب جزئیه این یکی حصول خلط سوداوی در شرائین و صعود بخار ازان بسوی دماغ ست دوم امتلای شرائین از خون گرم و ارتفاع بخار ازان سوم حصول رطوبات بلغمی غیر صافی در معده و اجتماع او در مقدم دماغ یا حوالی چشم چهارم تکدر بعض اجزای رطوبت بیضیه از جانب پهلوی آن نه از وسط پنجم حصول خلطی از اخلاط در دماغ و انصباب جرم آن خلط یا بخار او بر طبقات چشم ششم حائل شدن شظایای رطوبت مابین بصر و مبصر و پوشیدن او بقدر خویش از جرم مبصر هفتم کثرت رطوبت بیضیه هشتم قلت رطوبت بیضیه طریق تشخیص اسباب مذکوره این ست که اولا از مریض سوال کنند که خیالات بریک نهج و شکل ثابت می ماند یا نه اگر بریک حال ثابت بگوید بپرسند که پیش ازین مرضی در چشم عارض شده بود یا نه اگر تقدم حدوث بثور در چشم یا جدری یا رمد یا قرحه قرنیه وغیره بیان کند سبب خیالات بقیه اثر همان مرض باشد و اگر اقرار حدوث امراض مذکوره ننماید بلکه تقدم رمد حار یا تناول شئ سرد یا سخن یا ملاقات آب سرد و حدوث سوء مزاج بارد رطب یا حار یا بارد یابس در چشم متحقق گردد سبب خیالات تکدر رطوبت بیضیه باشد و اگر کدامی از آثار اسباب مذکوره یافته نشود بپرسند که کدورت و ضعف بصارت روز بروز می افزاید یا نه و خیالات در یک چشم یا در هر دو مع تفاوت کم و بیشی محسوس میشود یا نه اگر اقرار آن کند مقدمه نزول الماء باشد و اگر مریض در جواب سوال اول بگوید که خیالات بر نهج واحد و شکل واحد ثابت نمی ماند بلکه گاه کم و گاهی زیاده میگردد و در یک چشم مختص نیست بلکه در هر دو چشم میباشد درین صورت سوال کنند که در خیالات کدام وقت زیادتی و کدام وقت تخفیف معلوم میشود و اگر گوید که عند امتلای معده و هضم غذا و یا عند حرکات و دوار و سدر و یا بعد تناول اغذیه مبخره و یا در بحران و یا بعد قی و یا غضب وغیره محرکات اخلاط زیادتی میشود سبب او صعود بخارات از تمام بدن یا از معده یا از دماغ باشد و بودن غثیان باین قسم و خفت بخارات بعد از قی و تقاضی معده و تناول اشیای مانع بخار مثل ربوب خوا که قابضه و یا منقی معده مثل ایارجات و تلطیف غذا و تقدم امراض معده و احساس خیالات متصاعد بسوی اعلی دلالت بر بخارات معده دارد و ثقل سر و ضعف و تکدر حواس و کثرت نزلات و امراض دماغیه مثل دوار و سدر و سرسام و مالیخولیا و جنون و صرع و ادراک خیالات نازل بسوی اسفل نشان خیالات دماغی ست و ثقل بالای عانه و وجع در قطن و تقدم اسقاط یا احتباس طمث دال بر بخارات رحم ست و بعده نوع مادهٔ بخارات مذکوره از علاماتیکه در تشخیص امراض دماغی مذکور شد استنباط نمایند و رنگ خیالات بر تعیین خلط فاعل نیز دلالت کند و اگر گوید که بعد خوردن غذای غلیظ البته در خیالات خفت رو میدهد و حس باصره و سائر حواس قوی و سالم باشند و تا مدت صحت بصر خیالات لازم بوند و علامات اقسام مذکوره یافته نشود سببش ذکاوت حس باصره باشد و بعده اشکال و الوان خیالات از مریض بپرسند پس اگر گوید که مثل ستونهای دود و بیش و برمی آیند و بلند شده متفرق میگردند سببش بخارات خلط سوداوی باشد و اگر گوید که گاه گاه همچون نار و شراره آتش پیش چشم متخیل میگردد سببش بخارات خلط دموی باشد و اگر گوید که مثل برق آتش می نماید سببش ابخره صفراوی باشد و اگر گوید که خیال

موجود بودن آثار استلا بعد تنقیه بدن و سر علاج کردم پس استعمال اکحال نمودم صحت کلی یافت و مؤلف نیز مصدق این قول است چنانچه کنیز خود شد ام را بالصداع اشتداد
دفعةً بصارت باطل شد چون بچشم او نظر کردم دریافتم که انتساع ثقبه عنبیه عارض شده باستعمال سفوف اجزای اطریفل و کحل مقوی ایما نمودم در چند روز بصارت عود نمود

ضیق

و او آنست که ثقبه عنبیه از مقدار معتاد تنگ تر شود و آن را بیاسیس گویند که ضیق حدقه یا مع صغر تمام چشم باشد و یا صرف در ثقبه باشد و این اگر طبعی بود و نه بحد افراط
محمود باشد و اگر مرضی بود دلیل انتساع ردی تر باشد و گاهی باشد که مؤدی گردد و سبب او غلبه یبس یا رطوبت ممدد قرنیه یا عنبیه از جوانب بسوی وسط باشد
و یا اجتماع خلط غلیظ در ثقبه و یا یبس و قلت بیضیه یا ورم طبقات یا زوال عنبیه بود و اکثر این مرض از یبوست عارض شود و ضعف بصر و رویت اشیا بزرگتر از
مقدار اصلی لازم این مرض است **طریق تشخیص** اسباب مذکوره اگر ضیق با درد و تمدد در سر و چشم باشد سببش ورم طبقات یا زوال عنبیه بود و بعده فرق در میان
هر دو از علامات مخصوصه زوال عنبیه که در فصل اوجاع عین مذکور شد نمایند و اگر آثار ورم و زوال نباشد نظر کنند اگر چشم کوچک و خشک نماید و خواب معتاد کم شود و دیگر
علامات یبوست پیدا بود و تدبیر سابق بران گواهی دهد سببش یبوست و قلت بیضیه باشد و اگر چشم ضمور نباشد و آثار رطوبت از کثرت دمعه و سیلان وغیره
دریافت شود و تدبیر ما تقدم شاهد او باشد از رطوبت بود و اگر در رنگ چشم محسوس شود از اجتماع خلط صلب غلیظ در ثقبه باشد **علاج** آنچه از یبوست بود تدبیرش
به مرطبات از قطورات و سعوطات و نطولات از عصارات رطبه وغیره نمایند چنانکه در علاج امراض یابسه دماغی و صداع یبسی مفصل مذکور شده و اغذیه نرم و چرب
مثل گوشت دست و شانه حملان و بزغاله و چوزه مرغ دهند و ماء الشعیر و شربت بنفشه یا شربت انار شیرین یا شربت نیلوفر و روغنهای مرطب مثل روغن کدو یا شیر پخته
و شیر زنان بر سر دوشند و در گوش چکانند و شیر دختران با سفیدی رقیق بیضه و اندکی زعفران آمیخته در چشم چکانند و روغن بنفشه و مغز ساق گاو و شیر زنان در بینی چکانند
و لعاب اسپغول و آب خرفه و آب بید و آب کاهو بر سر نهند و ایضاً عصارات مذکوره بر سر ریزند و یا بنفشه نیلوفر جو مقشر نیکوفته و خطمی جوشانیده بر سر نطول نمایند و یا شیر مغز
منجمد از شیر جدی بر سر ضماد کنند و بروغن بنفشه یا روغن کدو یا روغن بادام و شیر تغریق سر نمایند و شیاف ابیض در شیر زنان حل کرده بچشم چکانند و ملازمت حمام
مرطب و ریختن آب شیرین نیمگرم بر سر و نشستن در ان و غوطه زده چشم گشادن سودمند بود و ریاضت و تعب ترک نمایند و اگر از گرمی ملمس چشم حرارت محسوس شود
اشیای سرده مرطبه استعمال نمایند و ایضاً در یبوست صرف گاه گاه از استعمال چیزی که در ان قدری حرارت باشد بنابر جذب ماده رطب بسوی چشم اکحال و طلاها باک نیست
و استعمال آنکه سر و روی و چشم پی در پی تا زمان اندک بعد هضم غذا برای جذب غذا بسوی راس واجب است زیرا که گاهی استعمال مرطبات صرف نیز مضر بود و هر گاه اکحال
جاذب استعمال نمایند معاودت به مرطبات کنند و آنچه از رطوبت باشد بمسهل و حب ایارج و حب قوقایا تنقیه کنند و در صورت خلط غلیظ باستفراغ مراعات ترطیب نیز
ملحوظ دارند مثلاً انضج خلط بسکنجبین بزوری یا گلقند باب گرم و یا مطبوخ اصل السوس پر سیاوشان تخم خطمی هر یک سه درم مویز منقی سه درم انجیر خشک پنج دانه
با شربت لیمو یا شربت اصول نمایند و بعد نضج صبر سقوطری اسطوخودوس هر واحد یک درم غاریقون سفید ترید هر یک نیم درم آب بادیان تازه و روغن بادام
سرشته حبها ساخته یک شربت یا دو نموده بخورانند و سائر تدابیر این مانند رمد بلغمی است و اکتحال عین باشق محلول بآب از یانه مروق؟ بافرفیون نمایند و بعد تنقیه افاویه
مناسبه مثل بابونه اکلیل الملک و مرزنجوش خشک در آب پخته بر سر ریزند و باطریفل صغیر مداومت نمایند و باسلیقون روشنائی و شیاف زعفران و شیاف مرارات یا شیاف متخذ
از آس و زعفران ساوی معجون بگلاب در چشم کشند و اکحال معروفه که در باب ضعف بصر و طول ونزول الماء و خیالات مذکور گردد بکار برند و اگر از عاقرقرحا یکجزو زنگار
جاوشیر هر واحد ربع جزو شیاف ساخته استعمال نمایند در این باب مجرب است و یا اشق جاوشیر زعفران زنگار هر واحد یک درم خلط زعفران چهار درم گرفته شیاف ساخته در
چشم اکتحال نمایند و نسخه خلط زعفران این است زعفران زرد و عصاره مامیثا صبر مر نشاسته صمغ عربی مساوی مثل غبار بسایند و بقول شیخ شیاف که از زنگار
اشق هر واحد یکجزو زعفران یکجزو و ثلث صبر پنج جزو مشک نیم جزو ساخته باشند نافع است و کذلک اشق دو مثقال زنگار چهار مثقال سرگین موش سه مثقال زعفران دو مثقال
صمغ عربی یک مثقال بعسل سرشته استعمال نمودن و ایضاً فلفل اشق هر واحد دو جزو روغن بلسان نیم جزو زعفران یکجزو اشق را در آب بادیان حل کرده اجزای دیگر آمیخته بعسل سرشته
بکار برند که این دوا بهتر است و مالیدن سر تقویت و ریاضت و تقلیل غذا و تلطیف آن نافع است و تعلیق حاجمها و ملینات نمایند و آنچه تابع ورم طبقات یا زوال عنبیه

وتاربع بماند بدستور مطبوخ سابق ودر خیالات دماغی استعمال نمایند برای خیالات که از ابخرهٔ معده باشد از مجربات صاحب نزهة است وگویند که اگر از حبوب بلا فائده
نشود تنقیه بلوغاذیا بعد نضج بایارج الاصول وپرهیز وایضا استفراغ بصبر وافسنتین ومصطکی واصلاح اغذیه وتضمید معده بصبر وسنبل الطیب ومصطکی وآرد جو وخطمی
ومانند آن اگر مزاج علیل احتمال کند والا بجراده وسفرجل خوشبو وفوفل وعصاره حصرم وامثال آن نافع وتنقیه معده بایارج فیقرا وبعد دو روز استعمال مطبوخ
تخم کرفس وانیسون ومرماحوز بعده اکتحال بکحل عزیزی وتقویت معده بمصطکی وانیسون وبادیان وگلقند واطریفل وهلیله مربی وغیره ونیز مفید بود واگر معده حار باشد
بمطبوخ هلیله تنقیه وبشربت انار وشربت لیمو تقویت نمایند وایضا در مادهٔ بلغمی قی با دویه مذکوره واستعمال حب قوقایا یا ایارج فیقرا تنها وبا طریفل کشنیزی چند شب
متواتر سخت سودمند است وغذا گوشت ماکیان با نخود پخته وبمصالح گرم خوشبو ساخته مفید واگر بمشارکت معده از یبس باشد تعرض باستفراغ نمایند ودر علاج او بنوشیدن
ماء الشعیر وشمیدن صندل سفید وگلاب اقتصار ورزند وانچه از حصول خلط سوداوی در شرائین باشد بعد نضج بمنضج سودا تنقیه از مسهل سودا وحب افتیمون وماء الجبن
وسفوف لاجورد وحب لاجورد ومعجون نجاح ومانند آن نمایند وهرچه در مالیخولیا گذشت حسب حاجت بعمل آرند واگر فائده نشود بقطع وداغ شرائین صدغین پردازند وانچه بسبب امتلای
شرائین از خون گرم باشد بزودی فصد کنند وخون افر گیرند بعده بمسهل صفرا دهند ومطفیات خون که در امراض دموی دماغی مذکور شد بکار برند وتقلیل غذا نمایند واز گوشت
وشیرینی پرهیزند وانچه از تصاعد بخارات رطوبت باشد بقی ومسهل بلغم وحب ایارج تنقیه معده ودماغ کنند ومداومت آب گرم تکمید چشم سازند وکثرت ریاضت معتاده بعمل آرند واز
کثرت شراب ومرطبات ومغلظات ومبخرات پرهیزند وسهر طویل وجماع وشبع غاری ترک نمایند وانچه از کثرت رطوبت بیضیه باشد علاجش همانست که در فصل اتساع ثقبه
رطوبی مذکور شد بدان توجه نمایند وانچه از قلت رطوبت بیضیه باشد علاجش همانست که در باب ضیق ثقبه ضیق یبسی مذکور شد وهرچه در ضعف بصر یبسی خواهد آمد بکار برند

نزول الماء

وآن رطوبت غریبه است که از سر فرود آید ودر ثقبه عنبیه مابین رطوبت بیضیه وطبقهٔ قرنیه بایستد ونفوذ اشباح را بسوی بصر یا خروج نور را بسوی مبصرات منع کند
واین رطوبت مختلف میباشد در کمیت وکیفیت بعض آنها قابل قدح اند وبعضی نیستند **واختلاف** او در کمیت چنان بود که اگر بنسبت ثقبه بسیار باشد تمام
ثقبه بند گردد وبصارت بالکل باطل شود واین قابل قدح نیست مگر آنکه بطریق امتصاص در رمه یعنی میل مجوف آب را بکشند ودرین خطر است واگر بقیاس او کمتر باشد
یک جهت بند شود وجهت دیگر مکشوف ماند ودرین صورت انچه از مرئیات محاذی جهت مسدود باشد بنظر نیاید وانچه مقابل جهت مفتوح بود دیده شود وگاهی نصف چیز
یا بعض او بنظر آید وباقی دیده نشود مگر بگردانیدن حدقه وگاهی چنان اتفاق افتد که شئی واحد بتمامه یک وقت محسوس نگردد ووقت دیگر بتمامه بنظر در آید واین از بهر آن باشد
که هرگاه آنچیز در مقابل سده واقع شود هیچ از آن مدرک نگردد وچون در برابر مکشوف آید تمام آن محسوس شود واین سدهٔ ناقص گاهی بفوق وگاهی باسفل وگاهی گرداگرد مانند هاله
واقع شود ووسط او خالی باشد ووسط هر چیز دیده شود وبدون اطراف او وگاهی در حاق وسط ثقبه افتد وگرداگرد او از جمیع جوانب مکشوف ماند ودرین وقت جوانب
هر شئی دیده شود ودر وسط او همچون روزن یا مغاک متخیل گردد واین نوع نیز عسر القلع وقدح آن دشوار است وگاهی متوسطی باشد بنسبت ثقبه که مملو
می نماید ثقبه را ودر زیاده بران نمی باشد واین اولی بقدح وقابل قدح است **واختلاف** او در کیفیت گاهی در قوام بود پس اگر رقیق صاف باشد اگرچه تمام
ثقبه را در گیرد لیکن بسبب رقت مانع دیدن روشنی آفتاب وچراغ ودیگر اضوا نگردد واگر بسیار غلیظ ولزج بود هیچ دیده نشود واین بقرنیه می چسپد واز جهت شدت غلظ
منقلع میگردد وگاهی بزودی از موضع خود منفصل میگردد وگاهی در رنگ باشد که بعض او هوائی اللون وبعض او ابیض جصی وبعض او ابیض لولوی وبعض او
ابیض مائل بزرقت وفیروزی وذهبی وبعض او اصفر وخضر وبعض او اغبر واسود بود وقابل تر از اینها بهر علاج از جهت لون هوائی وابیض لولوی است وانچه
قابل بزرقت وفیروزی باشد کمتر علاج قبول کند واما جصی واخضر وکدر وشدید السواد واصفر قابل قدح نباشد واز اصناف غلیظ قسمی است که گاهی بسیار
صلب میشود وآن لا علاج است واز اقسام او غمامی وزیبقی وآسمانجونی ونحاسی وبردی نیز نوشته اند واین همه غیر قابل قدح است وقسمی از اقسام آب است که
آثار او منتشر باشند وآن آبی است رقیق که چون بنظر نمایند بسوی آن متفرق یابند آثار او کمال نیابد بطول زمان بلکه صاحب آن ضعیف البصر گردد ودر بعض اوقات زیاده
ودر بعض اوقات کمتر وقدح را درین اثری نیست مگر بعد صلاح که گفته آید وقابل ترین اقسام آب برای علاج از جهت قوام آنست که رقیق است که هرگاه بران انگشت غمز کنند

مائل بسفیدی و مثل ابر صاف مدرک میشود و هنگام عطسه زائل میگردد سببش بخارات بلغمی باشد و ایضا اگر گوید که هنگام عطسه یا مالیدن چشم چنان متخیل میشود
که چیزهای سفید نوری تعاریج فرو می آیند و بالا می روند سببش بخارات رطوبت بلغمی معده و یا حوالی عین و یا مقدم دماغ باشد و اگر گوید که بجانب راست یا چپ محسوس
میشود که شخصی ایستاده است سببش تکدر بعض اجزای رطوبت بیضیه باشد و اگر گوید که بعضی احیان چنان مدرک میگردد که چیزی از بلندی پیش روی می افتد سببش
اخلاط و بخارات دماغ باشد و اگر گوید که یک چیز از مسافت بعید چیزهای بسیار می نماید سببش حائل شدن شظایای رطوبت و پوشیدن جرم مبصر بقدر او باشد و اگر
گوید که وقت فرو بردن سر متخیل میگردد که آب در پای ایستاده است سببش کثرت رطوبت بیضیه باشد و اگر گوید که هنگام نظر بسوی زمین پیش چشم چنان معلوم میشود
که گویا چاه و مغاک واقع ست سببش نقصان رطوبت بیضیه ست **الحاصل** بقول شیخ این خیالات مختلف میباشند گاهی در مقادیر آنها پس صغیر و کبیر باشند
و گاهی در قوام آنها پس کثیف و رقیق خفی باشند و گاهی در اوضاع آنها پس متخلخل و متکاثف ضبابی باشند و گاهی در اشکال آنها پس مثل مار و پشه و مگس و رشته
و مو باشند و گویند که چون خیالات تا شش ماه بیک و تیره بمانند و کدورت باصره و ضعف آن بیفزاید آن چشم از نزول آب ایمن مانند و ایضا خیالات که زائل شوند و عود کنند
و زیاده گردند و نقصان پذیرند مقدمه نزول الماء نباشند **علاج** آنچه از ذکای حس بصر باشد اغذیه غلیظه مثل هریسه و کله پاچه و غیره خورانند و هرچه در علاج امراض دماغ
از قوت حس دماغ مذکور شد بکار برند **و آنچه** از بقیه اثر بثور و غیره باشد تدبیرش اکتحال بکحلهای جالی و باسلیقون ست و هرچه برای دفع آثار بثره و قرحه در فصل بثور
و قروح چشم مذکور شد بعمل آرند و ایضا بهر تخلخل جرم آن حمام و انکباب بر بخار آب گرم و مانند آن اکحال جالیه مذکوره در علاج بیاض خفیف استعمال نمایند **و آنچه** از
تکدر رطوبت باشد هرچه در باب ضعف بصر بهر تدارک تکدر رطوبت بیضیه مسطور گردد بکار برند و هرچه در ابتدای نزول الماء بکار آید استعمال نمایند و آنجا که تکدر از ماده
رطب بود استفراغ و اصلاح غذا و اکتحال چشم بانچه جالی و محلل رطوبات باشد مثل شیاف مرارات و روشنائی نمایند **و آنچه** مقدمه نزول الماء باشد علاجش در فصل
نزول الماء می آید **و آنچه** از ارتفاع بخارات دماغ باشد بحسب نوع ماده تنقیه بفصد و مسهل و غیره تدابیر که در علاج امراض دماغی بخاری و صداع بخاری مسطور شد بعمل آرند
و اگر سنا مکی موبرّی تخم کرفس هر کدام ده درم مرزنجوش گل سرخ هر کدام پنج درم پوست هلیله زرد سه درم در ده چندان آب بجوشانند تا ربع بماند صاف نموده با قند سفید
در ماده سودا و با عسل در بلغم و با شربت بنفشه در صفرا استعمال نمایند بجهت خیالات که ماده آن در دماغ باشد از مجربات انطاکی ست و شربت خیالات از مجربات حکیم ممدوح شربت خشخاش
استعمال نمایند و بمطبوسات مداومت کنند و ایضا بعد تنقیه بحبوب و مطبوخات مسهله مثل حب ایارج و قوقایا و شبیار و ذهب و بنفشه و مطبوخ هلیله و اسطوخودوس و غیره جهت تقویت
دماغ و معده و جگر اطریفل زمانی و اسطوخودوس و معجون نجاح و جوارش کندری خورانند و جهت تقویت باصره شیاف باسلیقون و کحل عنبر در مادی چشم کشند و در ابخره و فضول بارد غلیظ
اول روغن بنفشه در بینی قطور نمایند پس مراره آهو و مراره باز و مراره خرگوش سفید هنگی و یا انچه بهم رسد چهار درم سرواریدنا سفته یکدرم سبا نیم درم تنکار ربع درم آب برگ کشنیز تازه
و شیر زنی که پسر زائیده باشد بران مرارات ریزند و خشک نمایند و مروارید و سبا و تنکار را جدا جدا سحق بلیغ نموده جمله را ترتیب با آب برگ کشنیز تازه نموده خشک سازند و با شیر زن
پسر دار تا سه روز سحق نموده خشک کرده با آب کشنیز تازه همه سرشته شیاف سازند و در سایه خشک نموده با آن شیر حل نموده اکتحال نمایند که در مرض قدیم را نفع بخشد و در ابخره
حار اطریفل کشنیزی خورده عناب بعرق شاهتره جوشانیده نبات سفید داخل کرده بنوشند و یا کشنیز خشک و آمله خیسانیده نبات داخل کرده و یا شیره کشنیز خشک
شیره تخم کاهو عرق شاهتره و نبات بیاشامند و بخار بسوی اسفل جذب کنند و صندل و گلاب ببویند و بر صدغین طلا نمایند و در ابخره سوداوی دماغ اطریفلات و خمیرجات
و دیگر مقویات دماغ نافع بود **و آنچه** از تصاعد ابخره معده باشد تدبیرش نیز از تنقیه و غیره بحسب ماده ابخره نمایند بطوریکه در علاج امراض دماغی شرکی و صداع شرکی معدی
گذشت و بطوریکه در مقاله امراض معده خواهد آمد و اصلاح معده و تقویت آن نمایند بالجمله اگر اخلاط در فم معده باشد با آب ترب و آب شبت و سکنجبین قی کنند و اگر در قعر
معده باشد بعد استعمال منضجات و مقطعات و امتلای شدید بمقیئات قی نمایند و اگر تنقیه آن بقی ممکن نباشد صبر نیم مثقال و غاریقون سفید دو دانگ یا دو مثقال اطریفل صغیر
آمیخته حبوب ساخته با آب نیم گرم بخورند تا تنقیه معده شود و استعمال ایارج فیقرا نیز از الهٔ آن نماید بعده تنقیه دماغ بحب ایارج یا قوقایا و یا بایارجات کبار نمایند پس بغراغر
و اصلاح غذا مثل نخوداب جوزه مرغ و دارچینی و اکتحال باین کحل کنند زهره کلنگ زهره باز زهره روباه زهره کرکی زهره کرکس زهره تیس جبلی مخلوط بعسل صافی نموده با آب رازیانه مروق
ممزوج نموده اکتحال نمایند و اگر تربد سفید سنا مکی هر کدام یکجزو تخم کرفس تخم کاسنی تخم خشخاش شاهتره هر کدام نصف جزو مصطکی ربع جزو در ده مثل آن آب بجوشانند

مرزنجوش و سداب و یاسمین و شونیز و مالیدن روغن مرزنجوش بر سر و استنشاق آن و روغن بلسان مفید بود و بهترین تدابیر در ابتدا این ست که داغ پخته بر
شریان صدغین بدون قطع آن دهند تا رگ بسوزد و بعد داغ سه روز حرام مغز بریان بمالند بعده پنبه بروغن کنجد آلوده گذارند و هر چند که از داغ رطوبت بتراود
بهتر باشد لیکن در اثنای آن سر رشته پرهیز در دست دارند و تلیین طبع لازم شمارند و بقول شیخ در ابتدای آب فصد شریان پس گوش نافع ست و گویند که ارسال
علق بر صدغین در ابتدای او نافع بود و قیل تنقیه اکحال ملطف و جالی استعمال نکنند و ابتدا بادویه لینه مثل اکتحال آب بادیان بعسل و زیت نمایند و بعده بتدریج
ادویه مرکبه از سکبینج و مانند آن بعمل آرند و اکتحال تخم کتم محلل آب ست باریک سوده در شهد صاف آمیخته بکار برند و دخان کندر نیز برای ابتدای نزول آب از مجربات
ست و بعضی گل سیوتی مساوی کندر گرفته در فتیله پیچیده بروغن کنجد چراغ می افروزند و دود آن گرفته در چشم می کشند و گویند که نزول الماء را از زیاده شدن نمی دهد
و اگر پوست غیر رودا خلی سنگدان جانوران را چون چوب شسته خشک کنند و مثل او نمک اندرانی سحق بلیغ نموده اکتحال نمایند نیز عجیب النفع ست و بالخاصیه مفید و مداومت اکتحال مرچ
با سکر نافع و عصاره آمله هم نافع بود و آب پیاز تنها و با عسل جلا دهد و بسیار مفید بود و بقول قرشی و اگر خوردن او باشد اندر چشم کشیدن سود دارد و اکتحال سر خفاش سوخته
بعسل سخت سودمند ست و هر مراره که از کبک و کلنگ و شبوط و خطاف و خروس و گنجشک و روباه و خرس و آهو و شیر و گرگ و گربه میسر شود چون خشک نموده قدری مشک خالص
با آن آمیخته در چشم کشند سودمند بود و کذا مرارات دیگر مثل مراره ضبع و باشه و عقاب و باز و کرکس و سلحفاة بری مخلوط بعسل که انفع ادویه است و عقرب بحری و زهره تیس
بفراسیون آمیخته و خرگوش و ماکیان و بقر وحشی هر واحد نافع و بقول رازی اگر مراره شبوط و جدی و حجل خشک کرده سائیده آب بادیان مروق سرشته و شیاف ساخته
اکتحال نمایند ابتدای نزول الماء را نافع ست و بقول ارجیجانس اکتحال توتیای هندی و اقلیمیای ذهبی و مشک سوده باهم آمیخته اکثر در ابتدا مفید میشود و بقول ثابت
بن قره اگر مار قشیشای ذهبی در کوزه نو گذاشته سرش بند نموده بگل حکمت گیرند و در کوره شیشه گران یا تنور تا هفت روز داشته برآرند و اگر سفید خاکستر شده باشد سرمه نموده
در چشم کشند درین باب سخت سودمند ست و این شیاف نیز از مجربات اوست پوست سلیخه کوفته بیخته بزهره آهو و خرگوش یا کبک سرشته خشک کنند و باز دیگر سائیده سرشته
خشک کنند و با آب بادیان استعمال کنند که بخاصیت نافع ست و اگر شیره برگ تمر هندی بوزن ده فلوس در جام پیتل با دسته چوب نیم که فلوس بر سرش وصل کرده باشند حل کنند
چندانکه غلیظ شود بعد از آن در شیر زن که پسر داشته باشد چهل پاس کهرل نمایند و بکار برند نزول را از زیاده شدن نه دهد و در منع آن مجرب و عجیب ست و سرمه عصاره درخت
بادیان و خوردن گلقند برگ سحر وقت خواب در اثنای استعمال آن نیز در ابتدای نزول معمول ست و کذا دماغ خفاش با روغن یا عسل آمیخته در چشم کشیدن مجرب و اکتحال بروغن آجر
برای تحلیل آب نازل سپید بیل و مغز خسته آمله به آب صاف تا سی پاس سحق نموده حب ساخته در ابتدا بچشم کشیدن و در انتهاء ضماد نمودن معمول حکیم واصل خان بود
و حب الغاره ده جزو صمغ عربی یکجزو هر دو را در بول کودک نابالغ سائیده بکار بردن مجرب شیخ الرئیس ست و اگر سر فرشنکه را در پیه ماهی روغن بریان کنند چندانکه بسوزد و سیاه
شود بر آورده باریک بسایند و پیاز سرخ در خاکستر گرم بریان نموده اول آب آنرا در چشم کشند آنگاه سوده سر خطاف الطریق سرمه اکتحال کنند و بر بندند و سه روز
همچنین عمل نمایند بینائی در چشم پدید آید و علت زائل شود و این از عجائب اعمال ست و گویند که اگر پنبه دانه سوخته یکجزو و خاکستر ضفدع بحری دو جزو سائیده و میل
در چشم کشند در ابتدای نزول عجیب الاثر ست لیکن بمداومت بعد مدت مدید اثر میکند و اگر از مروارید و سرمه و مار قشیشای ذهبی سوخته و پوست هلیله زرد
و فلفل و مشک و ورق نقره کحل ساخته استعمال کنند در منع نزول و تحلیل آب خاصیت عجیب دارد و معمول حکیم ذکاء الله خان و والد او شان بوده و گاهی ورق طلا
و سنگ بصری و مامیران چینی اضافه کرده میشود و شیاف دهنه فرنگ درین باب بی نظیر ست و شیاف نارنج و شیاف جلا و کحل معمول حکیم واصل خان و کحل علوی خان
و کحلی که از صابون میسازند و کحل مقوی همه نافع و پلیله زرد مغز خسته سوخته حب النیل سوخته هر یک دو درم غنچه یاسمین ناشگفته در سایه خشک نموده یکصد عدد
دار فلفل ده عدد صلایه کرده بعمل آرند و قوی تر از آن این ست که دار فلفل چینی صادق هر یک ده درم بندقه که در بدن شیر زده باشند بوزن چهار درم سرمه نموده
بکار برند و کذا اکتحال توتیای هندی و سرمه اصفهانی هر دو را با آب از یانه پرورده و اکتحال با سلیقون نافع بود و **ایضاً** اکتحال مغز سر خطاف با آب پیاز
آمیخته و عصاره خشک بادیان با کحال آمیخته و آب بادیان که ربع آن عسل جوشانیده باشند تا غلیظ گردد و عصاره شقائق النعمان و مامیران و خاکستر پیاز عنصل و روغن بلسان و مرجان
و اقلیمیا و شجره مریم تنها و بعسل آمیخته و عصاره بخور مریم و عصاره برگ او بعسل آمیخته و رته سوده و مغز سر سیش بعسل آمیخته و صمغ صفصاف و غاریقون و [illegible]

وحدقه را بجنبانند بسرعت متفرق گردد پس بزودی عود کند وجمع شود و امید زوال این بقدح باشد و گاهی تجربه این بدین طور کنند که بر چشم پنبه نهند و بران نرود
نفخه زنند پس پنبه را جدا کرده بسرعت ببینند که آیا در آب حرکت محسوس میشود یا نه اگر حرکت او دیده شود قابل قدح باشد و کذلک اگر از بند کردن یک چشم ثقبهٔ چشم
دیگر فراخ گردد لائق قدح بود و بقول ارسطو نزول الماء که بعد از سقطه یا مرض دماغی حادث شود عسر البرء است بنابر آنکه ضعف دماغ بهم میرسد و بسبب ضعف
دماغ دائم مائیت در دماغ پیدا میگردد و بسوی چشم میریزد و گویند که آب قابل قدح آنست که سفید و صافی و معتدل در رقت و غلظ باشد و چون بیمار عطسه زند
خروج روشنائی مانند شعاع از چشم او محسوس شود و هرگاه چشم را بمالد پراگندگی در اجزای آب مدرک گردد و بیش چشم روشنی دریابد **اسباب نزول الماء**
یا رسیدن سقطه و ضربه بر سر است یا امتلای بدن از رطوبت یا صداع شدید مزمن و شقیقه باقی ضعیف یا رسیدن سردی شدید از خارج بچشم مثل برف و هوای بسیار
سرد و یا سردی مزاج دماغ یا ضعف روح باصره و ضعف حرارت غریزی چشم چنانچه در مشائخ و ازین جاست که گفته اند نزول الماء بیشتر مشائخ را بسبب کثرت رطوبت
فضلیه در اعضای ایشان یا ضعف حرارت ایشان از تحلیل بهم میرسد و همچنین سرودین را اکثر و بعد از امراض طویله می افتد و ایضاً کسی که مداومت نماید بر اغذیهٔ
غلیظه و امتلاء و مانند آن بجهت آنکه مستلزم کثرت فضول و ابخره است و خواب بعد غذا و خوردن بسیار هنگام خواب و حمل ثقیل و حرکت سخت و جماع قبل هضم و ریختن
آب شدید الحرارة بر سر نیز از اسباب نزول نوشته و بیشتر مردم سیاه چشم را بجهت کثرت رطوبات در عین اکحل عارض میگردد و بعضی گویند که چون آب در حدقه مجتمع گردد از آن
غشای رقیق که حائل میگردد میان آن و میان حدقه متولد میشود بالجمله ازین اسباب مذکوره اگر نزول یکبارگی افتد ضرورت علامات فارقه نبود و اگر بتدریج واقع شود
آثار ابتدای آن دریافتن واجب است تا قبل از استحکام آن تدارک کرده شود و علامت ابتدای نزول آنست که اکثر اوقات خیالات همچون پشه و مگس و موی و دود و شعاع
و مانند آن بحسب اختلاف اشکال آن رطوبت روبروی چشم محسوس شود و فرق در خیالات منذره نزول و خیالات دیگر آنست که خیالات منذره در اکثر مع افزونی کدورت
چشم و خلل بصارت روز بروز خصوصاً در یک چشم یا در هر دو مع تفاوت قلت و کثرت باشد و در امتلاء و خلو معده تفاوت در خیالات نشود و استعمال اشیای مسکن بخارات
و مسهلات سفید نگردد و رنگ حدقه خالی از تغیر و کدورت نبود و بعد سه چهار ماه تغیر فاحش نماید و زیاده از شش ماه نگذرد که ابطال بصارت نماید و اشیای روشن مثل چراغ
و ماه مضاعف بینند و گاهی اشباح کثیر از چراغ و قمر تخیل نماید هر چند که در خارج از یک چراغ بیش نباشد و فرق در سدهٔ عصبه و نزول الماء چنان کنند که در نزول
از غمز یک چشم ثقبهٔ چشم دیگر متسع شود و در سده فراخ نشود مگر آنکه آب شدید الغلظ و با سده باشد و اگر علیل با وجود صفای آب و لطافت آن روشنی آفتاب و چراغ
نه بیند این نیز دلالت بر سده کند **علاج** هرگاه خیالات منذر نزول معلوم شود در ابتدا که هنوز بصر بالکل باطل نشده باشد بنضج ماده پرداخته تنقیهٔ بدن از مسهل بلغم
نمایند بعده بحب ایارج و شبیار و قوقایا تنقیهٔ دماغ کنند و غرغره بایارج و سکنجبین و دیگر غراغر و سعوطات و مضوغات منقی دماغ از رطوبت بعمل آرند و سعوطات اگرچه
منقی دماغ است مگر بجهت سختی تحریک در ان خوف تحریک آب است لیکن بعد تنقیه کامل مضایقه ندارد و اگر قوت قوی باشد تنقیه بایارج فیقرا و حب قوقایا و حب صبر
بطریق شبیار متواتر کنند و درین اثنا نضج ماده نیز مرعی دارند و در منضجات و مسهلات رعایت مزاج مریض و قوت او لازم شناسند و اگر قوت ضعیف باشد در هر روز
یا در هر هفته یکبار حبوب مذکوره یا ایارج فیقرا همراه مطبوخ قنطوریون و هند و حبوب که بکار برند باید که کلان بسازند و آنجا که خوف افراط حرارت بود اطریفل یا ایارج
بکار برند و اگر مزاج احتمال کند ایارجات کبار خصوصاً ایارج جالینوس و ایارج ارکاغانیس و هند و روفس گویند که تنقیه بشحم حنظل مع قنطوریون دقیق نمایند و بعد
تنقیه ملازمت اطریفل صغیر تنها یا با ایارج و اطریفل اسطوخودوس و معجون وج و معجون فلاسفه هندی و معجون امومنین و حب کوقوالی و دواء المسک [illegible]
و استعمال زنجبیل سوده در اطریفل آمیخته نیز معمول است و خوردن گلقند با وج و بادیان و زنجبیل مساوی با عسل از هر یک یک مثقال نافع و کذا استعمال تریاق کبیر و دیگر
جهت ابتدای نزول الماء بشرط نقای بدن نافع است و همچنین مداومت افیون و استعمال هلیله مربی یک عدد هر شب و ایضاً شرب بادیان مع پوست بیخ او و برگ او و یا مربای زنجبیل
و یا برگ ترنج مربی با عسل و یا هلیله کابلی مخلوط با افتیمون و یا جعده مع حلیله صبر و یا وج و یا سکبینج و یا غاریقون و یا بادام اکل هلیون و یا لعق صعتر با عسل نافع است و ترنج هر شب
هر واحد مفید است و سعوط منقی دماغ مثل شونیز سوده در روغن ایرسا یا روغن آجر و یا بزر خروس چند مرتبه و یا بعنبر و کذا سعوط حجر البقر بقدر یک عدس با آب چغندر
و یا بشیر زنان که مجرب سدیدی است و ادامت سعوط معمول و نفوخ سفید نزول و اکتحال وج مع سرکه تا شش ماه نافع است و شمیدن مقویات دماغ مثل عنبر و مشک [illegible]

درچشم کشند و هر روز یکدو بار این عمل نمایند نزول الماء را زائل کنند چون آب رقیق شود بشیاف مرارات و شیاف بریو ما اکتحال نمایند اگر از قدح غنی سازد و از تالیف منتخب
ادویه عظیم النفع این ست که توتیای کرمانی مازو سبز توبال مس هر یک سه درم سرمه جبیلا اقاقیا قلقطار سوخته سفیداب در غبار سقف خانه مس گران هر واحد یکدرم
و نیم خوب بسایند تا مثل غبار گردد هر روز دو بار درچشم کشند و از مرطبات پرهیز کنند و بر اطریفلات مواظبت نمایند و گفته که این سرمه جلیل النفع ست چنانچه شخصی را که بیماری
را نزول الماء عارض شده بود و یک چشم او نابینا گشت و سه سال برین حال بگذشت و جمله کحالین اتفاق بران داشتند که علاجش بجز قدح نیست و مریض از ان می ترسید
پس بگفته من چهار ماه بر استعمال کحل مذکور مواظبت نمود و مرض او زائل شد و بصر او عود کرد و این کحل برای کسی که مزاج او خصوصاً مزاج سر و چشم او شدید الرطوبت باشد خوب ست
و اکتحال به مرهٔ افعی بعسل سرشته از معمولات حکیم ممدوح ست و اگر آب بادیان تر بیست مثقال عسل صاف ده مثقال زهرهٔ کبک یک مثقال مجموع را در شیشه کرده در آفتاب نهند
تا غلیظ شود پس بکار برند در نزول و تقویت بصر از شاگرد حکیم موصوف منقول ست **محمد زکریا** گوید که زهرهٔ گاو یکعدد در سکره کرده بر آتش نرم بگذارند و یکدرم حلتیت
اندازند تا حل شود پس یکدرم روغن بلسان داخل کرده بگذارند که غلیظ شود پس شیاف ساخته استعمال نمایند که عجیب الاثر و مجرب ست و بیاض و انتشار را نیز فائده تمام
دارد و تخم ترکی زنجبیل حلتیت بادیان مساوی بعسل سرشته بقدر فندق هر صباح خوردن نیز از مجربات خود شمرده **انطاکی** گفته که در ابتدا مبادرت به تناول ایارج کبار
و غاریقون و دواء المسک و معجون هرمس و اکتحال بصبر و دماغ خروس پیر بشیر زنان و دماغ خطاف بعسل و کحلی که در بیاض گذشت و آب پیاز و ترب نافع ست و برای بارد مزاج
مثل نیت کهنه بعسل و مشک و مروارید محلول و کحل فولس چیزی نیست و حار مزاج از مروارید و سرمه و مار قشیشای سوخته کحل ساخته درچشم کشد که خاصیت عظیم در منع آب
و تحلیل آنچه نازل شده میدارد اگر رقیق و صافی باشد **صاحب ترویج** و حاوی صغیر گویند که در ابتدای نزول بعد نضج بمطبوخ بادیان سه درم بادرنجبویه صمغ اصل السوس
مقشر نیکوفته هر واحد دو درم با گلقند ده درم و تنقیهٔ بدن و دماغ بحب ایارج یا قوقایا و تغذیه بمزوره نخود مع قرطم و بعد تنقیه استعمال غرغره بماء العسل و ایارج فیقرا
و پرهیز از اطعمهٔ بارد رطب و غیره و اکتحال بشیافات حاده و اکحال مسدده آب مثل شیاف مرارات و باسلیقون نمایند و اگر مرارهٔ بز کوهی ده درم شحم حنظل یک مثقال
فرفیون نیم درم سکبینج یکنیم درم سحق کرده در آفتاب خشک نمایند و آب بادیان سبز یا سداب تر شیاف ساخته بگلاب حل کرده درچشم چکانند در ابتدای نزول الماء نافع بود
و آنچه بصر را تیز کند و منع نزول نماید و از ان ایمن سازد تنقیهٔ دماغ و سرست در هر سال یکبار یا دو بار بحبوب ایارجات و مطبوخات و تناول آب بادیان و آب سداب و طبیخ
بو طبیخ دار فلفل و طبیخ مامیران و طبیخ عروق الصفر و آب بادروج و اکل حلتیت و ترک سکر و عشا و تخمه و جماع و اگر توتیا سائیده سه بار در آب بادیان سبز تر کرده خشک نموده
زنجبیل فلفل دار فلفل مامیران هر واحد مثل عشر توتیا داخل کرده با آب بادیان بسایند و خشک کرده استعمال نمایند برای حدت بصر و منع نزول الماء سودمندست و گاهی
یکحبه مشک درین ترکیب می افزایند **مصنف** اقتباس می نویسد که در ابتدا جهت نضج این مطبوخ دهند اسطوخودوس بادیان بکوه بادرنجبویه هر یک نه ماشه اصل السوس
مقشر بیخ کرفس پوست بیخ بادیان هر یک هفت ماشه قنطوریون دقیق انیسون هر یک چهار ماشه مویز منقی سه توله انجیر زرد چهار عدد خمیرهٔ بنفشه گلقند عسلی هر یک دو توله
مالیده صاف نموده و غذا شوربای مرغ و کبک و سنگخواره بنان خشکار تا یکهفته و بعد حصول نضج جهت تنقیهٔ دماغ وقت آخر شب حب قوقایا و ایارج و بنفشه و شبیار نه ماشه
بعرق بکوه فرو برند و صبح در مطبوخ مذکور برگ سنا یکنیم توله هلیله سیاه سه توله ترید سفید ریوند خطائی هر یک نه ماشه زنجبیل سه ماشه خیار شنبر ترنجبین هر یک هفت توله
روغن بادام هفت ماشه اضافه نموده دهند و بجای آب بعرق بکوه و بادیان قناعت ورزند و وقت دو پهر نخوداب مرغ نوشانند و وقت شام غذای سابقه دهند صبح با
مطبوخ اسطوخودوس بادرنجبویه بادیان هر یک نه ماشه اصل السوس هفت ماشه انیسون چهار ماشه شربت بنفشه چهار توله حرف نه ماشه و یا تودری [illegible] یا کنوچه باشیده
بنوشند و همچنین نمط سه چهار مسهل کنند و در روز تنها تنقیه بحب [illegible] و صبر کنند و این تدبیر وقتی سود دهد که آب بغایت رقیق و صاف و نو در آمده باشد و اگر غلیظ و کهنه
شده باشد سود نمی دهد و باید که تنقیهٔ دماغ بکرات و مرات نمایند و افضل آنست که در هر هفته ایارج فیقرا و یا حب ایارج نه ماشه بخورند و بعد حصول تنقیهٔ تام جهت تنشیف
رطوبات اشیای مسدده و ملطفه و مجلیه مانند شیاف مرارات و باسلیقون درچشم کشند و اگر بصلاح نیاید بعد یکسال یا دو سال نیستکاری نمایند و بهتر آنست که در ابتدا
بعد تنقیه بیتر شریان صدغین کنند و داغ با آهن دهند و بگذارند که پخته شود و ریم کند و تا چهل روز بیالاید و اگر درین اثنا ریم بند شود داغ کی تیزاب نهاده باز ریم را جاری نمایند
و تقویت چشم و دماغ مثل اطریفلات و معجون [illegible] نمایند **صاحب جامع** از طبری نقل کرده که علاج قبل از قدح چنین نمایند که مزاج مریض نظر کنند پس اگر از

سه روز گذاشته بعسل آمیخته تا بست و چهار روز و حجر لبنی سوده تا چهار روز و عصارهٔ فراسیون تنها یا بزهرهٔ حباری آمیخته و زهرهٔ کلنگ بآب چقندر
و برگ مرزنجوش آمیخته و فربیون که بهترین ادویهٔ نزول ست و مر در آب طبیخ کرکم و فوتنج و فراسیون حل کرده و آب سداب باکحال آمیخته و خاکستر سرطان و اثمد
در آب کماة پرورده و حنا در ظرف نحاس داشته و زهرهٔ تیس جبلی یا بلدی خشک کرده ساییده بآب بادیان سرشته شیاف ساخته و کمادریوس و نفط سفید
و شیر انجیر دشتی و عصارهٔ برگ او بعسل آمیخته و جعده ببعض مرارات آمیخته و دماغ خلد و زعفران و فلفل سیاه بمشک آمیخته و اثمد بمشک آمیخته و بعر ضب بآب [illegible]
و صفاو زهرهٔ حجل بعسل و زیت آمیخته و یا زهرهٔ خروس سیاه ببستور آمیخته و یا مرزنجوش و یا صبر سوده بآب پخته و یا پیخال باز بروغن سوسن پخته گرداگرد چشم و برگ نرگس
خشک ساییده در حنا آمیخته بر سر بنکرار هر واحد نافع نزول الماء نوشته اند و منجمله ادویهٔ هندیه اگر مغز گهونگچی سفید در آب لیموی کاغذی کهرل کرده باریک نموده
نگهدارند و وقت صبح قدری در چشم کشند مانع نزول بود و مغز بهنگوٹ دو جزو افیون یکجزو بآب ساییده شیاف ساخته در چشم کشیدن در ابتدای نزول نافع ست
و کذا چرک گوش آدمی و انگوزه مساوی در شهد سوده اکتحال نمودن و اگر نیله تهوتهه دو دام کته سفید پوست هلیلهٔ زرد هر یک سه تانک سپهتکری بریان پنج تانک بآب
ساییده شیاف سازند و در سایه خشک نموده اندر چشم کشند نزول را از زیاده شدن ندهد و ایضاً حلتیت ترپلی سنگ بصری توتیای سبز پهتکری بریان هر یک چهار درم
بادو آثار آب جهرات سحق کنند و شیاف ساخته بشیر عورت ساییده در چشم کشیدن مانع نزول آب ست و افزون شدن نمیدهد و اکتحال تخم ترپلی بعسل ساییده
و کذا نوشادر سوده و کذا زهرهٔ کلاغ بنیم وزن عسل آمیخته نیز بقول اهل هند نافع ست و ایضاً شب یمانی دو ماشه در ظرف گلی بریان نمایند هرگاه گداخته شود و قرنفل
دران غرس کنند چون تمام آب خشک شود از آتش برداشته بسایند و قدری گرفته بآب حل کرده بمیل در چشم کشند و گرد چشم طلا کنند که در ابتدای مرض مذکور نافع و مسموع
از بعض مجربین هندست و غذا اصحاب این مرض باغذیهٔ خشک چون گوشت کبک و تیهو و مرغ و قلیهٔ خشک مطجن و مشویه و نان خشکار و مانند آن نمایند و در طعام
دارچینی و صعتر و حلتیت و زنجبیل و سداب و بادیان تر و آبکامه و عسل داخل کنند و بعد غذا بر عطش صبر نمایند و خواب بر غذا و در روز نکنند و مهما امکن از شرب آب
منع کنند و بقول احمد بن ثابت صاحب خیالات منذر نزول الماء از استفراغات قویه و اغذیهٔ غلیظه و صیاح و حرکات عنیفه و جماع بجهت خوف نزول آب احتراز نمایند
و اگر بجای آب ماء العسل عادت کنند بغایت مفید شود و واجب ست که صاحب او از امتلای طعام و آب بسیار و شراب و شیر و کثرت جماع و حمام متصل و فریاد
و دویدن حذر کند و بر خوردن طعام نیز و زاقتصار نماید و از ماهی تازه و نمکسود و فواکه و بقول رطب و حموضات و امراق و لحوم غلیظه مثل بقر و جاموش و میش و دیگر
مغلظات و مبخرات مثل عدس و کرنب و گوشت نمکسود و بادنجان و ثوم و بصل و کراث و لبنیات و پنیر کهنه و امور محدث نزلات و تواتر فصد و حجامت و قی اجتناب ورزد
واما اگر مریض جوان گرم مزاج و کثیر الدم باشد و احتیاج بفصد لازم داند بفصد اجازت دهند و **نزول الماء** که از صداع شدید حادث شده باشد اول علاج
صداع نمایند و بعد ازان بعلاج نزول الماء پردازند و علاج نزول الماء حادث از ضربه بر سر تنقیهٔ راس و تفتیح سده است و قدح درین فائده نمی بخشد لما قلنا
اقوال بعض حذاق شیخ میفرماید که ایارج فیقرا درین باب جلیل النفع ست و کذلک حب ذهب انچه دران ادویه مثل قنطوریون و مامیثا واقع شود و از جملهٔ ادویهٔ
قویه اکتحال سکبینج سه درم حلتیت خربق سفید هر یک دو درم عسل هشت قوطولیست و انچه بسیار مجرب ست سرطان محرق بعسل در چشم کشیدن و شیاف طفیقان
و جمیع مرارات مذکوره ست و قوی تر از ان شیاف مرارات مارستانی و ایضاً کحل و میالوس و کحل مرارهٔ سلحفاة و دوای اریباسوس بآب رازیانه و شیاف مرزنجوش
و شیاف ساروس و مرهم سوسن ست و روغن بلسان در ان نافع بود و انچه در ابتدای آب نافع ست بگیرند زهرهٔ نرگاو جوان صحیح البدن و در ظرف مسی قریب
ده روز تا دو هفته بگذارند بعده مر و زعفران سوده و مرارهٔ سلحفاة بری و روغن بلسان هر واحد دو درم خوب باهم حل کرده اکتحال نمایند و ایضاً بگیرند خربق یکجزو
و حلتیت یکجزو و سکبینج پانزده جزو شیاف ساخته در چشم کشند و ایضاً از خربق سفید یکجزو و فلفل نیم جزو و اشق ثلث جزو بعصارهٔ ترب شیاف ساخته استعمال نمایند
و هم او می نویسد مردی را دیدم از طلبهٔ علم که او را نزول الماء عارض شد و خود علاج آن باستفراغات و اختیار پرهیز و تقلیل غذا و اجتناب از شوربا ها و مرطبات و اقتصار
بر مشویات و قلایا و استعمال اکحال ملطفه محلله جالیه نمود لیس بصر او بخوبی عود کرد و فی الواقع در ابتدا از نزول الماء تدبیر مذکور نفع می بخشد **حکیم علی** گوید که از بعضی نقل کرده اند
که بعد استفراغ موافق بفصد و مسهل و ازالهٔ دم بپا نیز چون محاجم و آله معروف بانبوبه که از برنج و آبگینه میسازند بر هر دو شریان صدغین نهند و عقب او میل آب گرم فرو برند

یا سرمه سیاه در چشم کشند و از جماع و اطعمه مبخره و غلیظه و شرب شراب کثیر و طعام شبانگاه کشند و در هر فصل بمطبوخ افتیمون و حب ایارج تنقیه نمایند و بریاضت معتدل اقتصار و دخول حمام بعد ریاضت و دلک قدمین در اوقات خلو معده مناسب بود

ضعف بصر

و این عبارت ست از خللی که در فعل بصارت واقع شود مثلا هر شی که اینبغی دیده نشود یا از مسافتی که بصر سالم می بیند نتواند دید یا در رویت اشیا خطا کند چنانچه چیزی بزرگ را خرد بیند و سیاه را سفید و دراز را کوتاه و راست را کج یا هر یک بعکس آن و علی هذا القیاس بالجمله اسباب کلیه این مرض بر شش نوع ست یکی آنکه سوء مزاج عام در بدن غیر خاص بدماغ و چشم یا خاص در معده بود از یبوست غالب یا رطوبت غالب خلطی یا ساذج یا بخاری متصاعد از بدن و معده خاصة یا برودت مادی و غیر مادی یا غلبه حرارت مادی یا غیر مادی که موجب این مرض گردد چنانچه در حمیات حاره و دق و فرط اسهال و جمود و استسقا عارض شود دوم آنکه سبب او در نفس دماغ باشد از امراض دماغی معروف که در جوهر دماغ یا در بطن مقدم افتد و یا از ضربه و ضاغطه که عارض او گردد و این قسم دوم اکثر از رطوبت غالب یا یبوست که عارض شود و عقب امراض و حرکات مفرط بدنی و نفسانی و استفراغات مفرط مسقط قوت مجفف ماده می افتد سوم آنکه از امر مختص بروح حامل قوت باصره باشد که رقیق یا کثیف یا غلیظ یا قلیل گردد و رقت روح اکثر از یبوست و حرارت بود و گاهی از شدت تفریق بواسطه دوام نظر بقرص آفتاب و آتش و مانند آن از مشرقات عارض شود و گاهی اجتماع مفرط روح بسوی احتقان محلل مؤدی گردد و اولا بسبب آن کثیف گردد پس بار دوم رقیق شود و از ین قبیل ست آنچه از طول مقام در تاریکی و برآمدن از ان بر روشنی دفعة حادث گردد و کثافت و غلظ روح یا از یبوست و رطوبت بود و یا از اجتماع شدید و احتقان که مؤدی بترقیق روح نگردد و گاهی بسبب رقت و غلظ خلقی بود و قلت روح گاهی در اصل خلقت بود و گاهی بسبب شدت یبس و کثرت استفراغات خصوصا حجامت و جماع و بیداری مفرط و اغذیه یابس و قلیل التغذیه مثل قدید و عدس و کرنب و بادنجان و غیر آن و یا ورود چیزی شدید الحرارة در داخل بدن یا از خارج آن مثل ملاقات هوای گرم خاصة در صحرا چنانچه مسافران را در گرمی قوی و کسی را که در حمام اطالت مقام نماید و غیر آن چنانچه از کثرت حرکات بدنی مثل تعب یا حرکات نفسانی مثل کثرت هم و حزن و غم و سهر و یا ضعف معده یا جگر و یا بسبب ضعف مقدم دماغ و صعوبت امراض و قرب موت که روح تحلیل پذیرد عارض گردد چهارم آنکه ضعف و آفت بصر بسبب طبقات چشم باشد و آن اکثر بسبب طبقات خارج غیر طبقات غائر بود و این یا بسبب جوهر طبقه باشد و یا بسبب منفذ که در وی ست آنچه بسبب نفس طبقه بود یا از مزاج ردی باشد و آن اکثر بواسطه احتباس بخار در ان یا اختلاط فضل رطوبی بآن یا عروض جفاف و یبس و تقشف و تحشف و خصوصا عنبیه و قرنیه بود و یا از فساد سطح طبقه بود و یا آثار قروح ظاهر یا خفی یا متقاسات ردی کثیر مزیل اشفاف او یا رنگ غریب بداخل طبقه چنانچه در یرقان از زردی قرنیه یا در طرفه از سرخی یا انسلاخ رنگ طبعی مانند آنکه عنبیه را عارض شود و یا رقت طبقه بسبب عروض تاکل یا بسبب نبات غشا بران چنانچه در ظفره یا انتفاخ و غلظ عروق او چنانچه در سبل افتد و یا از ورم یا تشنج عنکبوتیه باشد و آنچه بسبب ثقبه و منفذ عارض شود یا از ضیق غیر طبعی بود و یا از اتساع و یا از انسداد چنانچه در نزول الماء افتد و اسباب این هر سه بفصول علحده مذکور شده پنجم آنکه بسبب رطوبات چشم باشد و این یا از غلظ یا رقت جلیدیه بود و یا از تغیر رنگ او بخلط غالب یا از خشونت او و یا از عظم یا صغر او باشد و سبب غلظ و کدورت جلیدیه سیلان رطوبات عفنی سوداوی بود در دماغ و قدری انصباب آن بر جلیدیه باشد و سبب تغیر رنگ غلبه خلطی از اخلاط اربعه بود و سبب خشونت او ماده لذاع و قابض حریف یابس باشد که از بطون دماغ بسوی عصبه مجوفه بریزد و اول در سمع یبس خشونت در جلیدیه پیدا شود و سبب کبر جلیدیه کثرت انصباب ماده است بسوی آن و سبب صغر او ضعف قوت او یا شدت تحلیل از حرارت و یبس غالب بود و یا از کبر و صغر و غلظ و رقت رطوبت بیضیه یا کدورت آن باشد و سبب کبر او قصور در هضم رطوبت جلیدیه بود حتی که فضول او کثرت پذیرد و یا زیادتی ماده وارد بران بود و سبب صغر او یا انفصال چیزی از ان بود چنانچه از سیلان بعض اجزای او هنگام قدح و مانند آن بود و یا غلبه حرارت یا یبوست بران یا بر جلیدیه و سبب غلظ او یا مخالطت ماده منغلظ بود مثل سوداء او یا کیفیت غالبه مثل برد مجمد و حرارت عاقد یا حالة مائیت بسوی ارضیت و سبب رقت او یا غلبه مائیت مخالط بود و یا ترسیل حرارت لین و سبب کدورت آن که اختلاط رطوبات و ابخره مغیر اشفاف او شود و آن یا از غلبه مواد سوداوی بر بدن یا سوء تدبیر در اکل و شرب باشد و گاهی کثرت مجامعت موجب تلذذ بیضیه میگردد و مضرت زجاجیه ببصر از جهت مضرت او بجلیدیه باشد که بسبب ایراد و غذای غیر معتدل

اعتدال کیفیتی خارج شده باشد بسوی اعتدال رد کنند و اگر مزاج طبعی او احتمال استفراغ بایارجات کند اول بمطبوخ افتیمون تنقیه نمایند بعده هفت روز مهلت داده
تنقیه بحب ایارج یا حب قوقایا یا حب صبر یا فسنتین و گل سرخ سازند و بعد تنقیه پرهیز کنند و بر الطف اغذیه اقتصار ورزند و از اغذیه مبخره اجتناب نمایند و بعد از آن قدح کنند
و اگر تاخیر قدح بسببی رود بر اکحال و شیافات مسبد و آب استعمال نمایند و لزوم پرهیز کنند که آب صافی گاهی بحسن تدبیر و استعمال این کحلها تحلیل و جلا می یابد و اگر استفراغ
بمسهلات جائز نبود حقنه لینه بدفعات کثیر تنقیه کنند و بعد تیقن نقای بدن بقدح پردازند و یا باکحال و شیافات مرارات اکتحال نمایند و مار قشیشا را در کوزه کرده گل حکمت
گرفته بسوزند تا خاکستر گردد و یک جزو او با دخان سقف مس گران و اقلیمیای ذهبی هر واحد یک جزو فلفل نیم جزو سحق کرده بشراب کهنه تسقیه دهند و خشک کنند و مرتبه دیگر
باب بادیان تسقیه نمایند و خشک کرده بسایند و بحریر بیخته استعمال نمایند که این کحل بعد تنقیه بدن و سر اکثر استعمال نموده و نزول آب زائل شده حکیم عابد نوشته که
در بعض کتب معتبره دیده ام که پیاز مدور در آب و روغن زرد بپزند و بر نهار بخورند و از طعام شب اجتناب نمایند و دسومات ترک سازند و در جوف نهار نان ساده بخورند
و مطبوخ مذکور بقدر هاضمه تناول کنند و از بیست پیاز تجاوز نکنند و اگر از طعام شب صبر نکنند در آخر روز نان مروس بآب بدهند و دو ماه کامل برین مداومت نمایند و هر شب
یا هر صبح یکبار از عسل مقوم بمثل او آب پیاز یک میل در چشم کشند که این ترکیب ماء اسود را نفع میکند **انتباه** هرگاه این مرض مستحکم شود و بصر را بالکل باطل گرداند
غیر از قدح تدبیری سود ندهد و هرگاه اراده قدح باشد قبل از و تنقیه بدن و دماغ نمایند و اگر احتیاج باشد فصد نیز کنند و ایضاً پیش از قدح نظر کنند که از آبهای
مذکوره کدام قسم ست و قابل قدح است یا غیر قابل و با سده عصبه مرکب ست یا نه اگر قابل و با سده باشد اول تفتیح سده کنند بتدبیری که در باب بطلان بصر خواهد آمد
و بعد انفتاح سده قدح نمایند و انچه غیر قابل قدح باشد آنرا باین تدبیر قابل قدح سازند که تلطیف غذا کنند و کمتر خورند و از اغذیه غلیظه چون گوشت گاو و شیر
و عدس و از خوردن شب و جماع و شراب و استحمام و پیاز و گندنا و بادروج و ماهی پرهیزند و ماهی را خاصیتی ست که بر حدوث آب و تغلیظ آن یاری میدهد و کحلهای ملطف
چون مرارات و مانند آن در چشم کشند و بقول صاحب خلاصة التجارب ایارج فیقرا بسیار دهند باین مطبوخ قنطوریون دقیق سه درم بسفایج هفت درم تربد سفید سه درم
مویز بیست درم همه در نیم آثار بپزند تا بمقدار پنجاه درم باز آید صاف کرده بکار برند و نزد راقم بهتر آنست که تا مدت چهل روز یک روز در میان دهند و بجای آب ماء العسل
بعرق بادیان ساخته بنوشند و اغذیه یابسه خورند و این تدبیر برای اقسام آب غلیظ ست و اگر آب رقیق منتشر باشد صلاح او برخلاف این تدبیر کنند یعنی مغلظات دهند
و ماهی خورانند تا که آب بقوام معتدل آید و صاحب قدح مبتلا بصداع و زکام و عطاس و سعال یا شدید الضجر و سریع الغضب نباشد و شراب و جماع و حمام ترک کنند و از
اکل اشیای مبخره و البان و بقول و فواکه رطب احتراز نماید و همچنان بعد سکون آب و حصول اندکی غلظ قوام قدح نمایند و ایضاً هنگام اراده قدح باید که چند روز قبل از آن
و قبل از تنقیه ماهی تازه و اغذیه مرطبه ثقیله بخورانند و دیگر از اشربه و غیره مضرات آب استعمال نمایند پس تنقیه نموده قدح کنند و بالجمله اگر آب بسیار رقیق یا بسیار غلیظ باشد
و از حسن تدبیر بقوام معتدل نیاید طمع منفعت از قدح نباید داشت و در یوم معتدل الهوا و موسم یکی از اعتدالین بر نهار قدح کنند و در ان روز ابر و باد تند خصوصاً
باد جنوبی و مغربی نباشد و بعد قدح پنبه بزردی بیضه و روغن بنفشه مخلوط آلوده بر چشم نهند و بربندند و چشم صحیح را نیز بسته دارند و تا سه روز در تاریکی بر پشت بخوابند
و هیچ حرکت نکنند و سخن نگویند و برای حاجتی بر اشارت اکتفا کنند و بول و براز هم بر پشت خوابیده کنند و از عطسه و سرفه و غضب خود را نگاهدارند و بر صدغین چیزی
که سرد و سخت مخدر باشد ضماد سازند تا صداع عارض نشود و اگر آمد عطسه معلوم شود بینی را بدست بمالند و باطن انگشت خنصر بزور مستضغط نمایند و اگر سرفه آید تا که
او به یا قوفا و غیره کنند و طعام بسیار اندک باید خورد و اشیای آشامیدنی مثل دلیه گندم بی نمک وقت شدت گرسنگی تناول نمایند و انچه خاییدنی باشد نخورند
و از اغذیه مهیج ریاح و مبخر احتراز کنند و گویند که موافق ترین اغذیه حریره آب سبوس گندم ست و اگر ضعف عارض گردد شوربای رقیق گوشت تیهو بلا دسومت
غذا سازند و اگر ورم یا صداع و غیره عارض شود بتکرار نهادن دوای مذکور و خواب بر پشت تا یک هفته حاجت افتد و در ورم حل رباط قوی و ارخای او واجب ست تا که
ورم زائل نشود از ایستادن مریض احتیاط کنند و در هر سه روز بوقت سه پهر رباط بگشایند و تجدید دوا نمایند و هنگام گشادن عصابه آب خلاف یا کدو یا آب [illegible]
و مانند آن تکمید چشم نمایند و بعد گشادن پنبه اولی دور کنند و پلک را بآبهای مناسب بآهستگی تمام بشویند و به پنبه نشف کرده پنبه را در سفیدی بیضه آلوده بر چشم نهاده
باز بربندند و بعد از ایام مذکوره بیمار را راست بنشانند پس بپشت و گرداگرد او بالش نهاده و هیچ حرکت نکنند و مقنعه سیاه بر روی آویخته دارند و اگر خواهند شاخ غسل

خردتر از آنچه که هستند بنظر می آیند و وسعت دائره که گرد حدقه اوست اندک سیاهی چشم بلند نماید سببش عظم جلیدیه از مقدار او بود و اگر گوید که مرئیات بزرگتر از مقادیر خود می نماید
و کوتاه چشم و ضیق دائره که گرد حدقه می نماید و اندک انخفاض سیاهی چشم دیده شود سببش صغر حجم جلیدیه باشد و اگر مریض گرانی و الم در قعر چشم و رویت اشیا است بیت
او خرد بیان کند سببش ضغطه و ورم عصبه بود و اگر قسمی از اسباب مذکوره یافته نشود از تقدم وقوع ضربه بر سر یا قی شدید سوال کنند اگر مریض اقرار ضربه کند سببش همان باشد
و اگر بعد ضربه و سقطه بر سر یا قی شدید اول تیره در چشم و بعده نخوره و ضمور پدید آید سببش هتک عصبه باشد بالجمله بعد دریافت علامات مذکوره هرگاه نشان غلبه سوء مزاج بارد
در تمام بدن یا معده یا دماغ یا در اجزای چشم معلوم شود نظر کنند که حجم چشم از حالت صحت بزرگتر می نماید یا کمتر پس اگر بزرگتر باشد و با آن اندکی باشک غلیظ هم آید و در گوشه چشم
چرک اندک جمع شود بی وجع و بدون حمرت و مردمک بوجه احسن بنظر نیاید و بعد طعام و خواب خصوصا در حالت بدهضمی و تخمه و نزد تناول اغذیه غلیظه ضعف بصر بیشتر گردد
و چیزهای بعید بهتر از اشیای قریب بنظر آید و در روشنی و نیمروز و تابستان و هنگام ریاضات ضعف کم گردد و در صبح و شام و زمستان زیاده شود سببش سوء مزاج بارد رطب
مادی باشد و همچنین اگر بعد نوشیدن آب و خوردن اشیای رطبه و در حالت تخمه ضعف بصر ظاهر شود و در گرسنگی باطل گردد و دیگر آثار صعود بخار و آفت معده موجود بود بر
وجود ماده رطب بخاری در معده دلالت کند و اگر در حجم چشم نقصان نماید و چشم خشک و حرکت پلک بطی باشد سببش سوء مزاج بارد ساذج بود و هرگاه علامات سوء مزاج حاره
متحقق گردد بچشم نگاه کنند اگر منتفخ و متمدد و سرخ و گرم نماید سببش سوء مزاج حار مادی باشد پس اگر با آن رطوبت و دمعه بود دموی باشد و اگر قلت انتفاخ و رمص با حس
و الم بود صفراوی باشد و اگر چشم خشک و سرخ و گرم و خفت ضعف هنگام پری معده و خواب باشد سببش سوء مزاج حار ساذج بود و اگر لاغری چشم و غائر بودن او و کدورت
عین و خشکی آن و دیدن غباری پیش چشم و غلبه ضعف بصر در حالت گرسنگی و هنگام ریاضت و عقب استفراغات و خفت آن بعد تناول طعام و خواب و تدبیر مبرد و مرطب مدرک گردد سببش
سوء مزاج یابس بود و ایضا بدانند که هر فسادی که از یبس باشد وقت گرسنگی و عند ریاضت و استفراغات و در وقت تیمر و رشتداد کند و طب ضد این باشد و علامات اقسام ورم عصبه و در بطلان آنها مذکور گردید

علاج کلی اقسام ضعف بصر

بدانکه تدبیر کلی این مرض که صاحبان ضعف بصر را رعایت آن واجب همانست که در ابتدای بحث امراض چشم در تدبیر حفظ چشم از مضرات بصر و اشیای نافعه آن مذکور شد
و ایضا بر صاحب ضعف بصر اجتناب از خواب بر امتلا واجب ست بلکه تا نیم هضم غذا صبر کند و هرچه طبع را قبض کند و ادامت جوع نیز مضر ست و هر روز چند بار در موی ریش
شانه کردن و لحم افعی مطبوخ بدستوری که در جذام مسید هند بشرط موافقت مزاج خوردن صاحب ضعف بصر را خیلی مفید بود و دائم تناول شلجم مشوی و مطبوخ خصوص بر آتش
چوب کشنیز و کاسنی بریان کرده و در قلیه پخته و خوردن خام با نبات بسیار مقوی بصر ست حتی که ضعف متقادم را زائل کند و اکل ترب بصر را تیز کند و بادروج و کرنب
و عدس را خاصیتی ست در اظلام بصر و ثوم و خمر و لبن قریب اوست و نظر در آبگینه عند کسوف عکس آفتاب در آن افتد و جلوس در مهب شمال و کثرت جماع و حجامت ورو
و اکارع و سر انس و عصائد و آنچه مصدع بالخاصیت باشد مثل خرما و حلبه و بصل همه مضر بصر ست و از ادویه مقویه بصر ضماد اقاقیا و اختلاط او در اکحال ست و اکل
بادیان یا صعتر یا هلیله زرد یا زعفران یا کباش قرنفل یا جوزبوا یا مغز بادام یا ترمس شیرین مع پوست هر روز یک کف و کذا دارچینی که در تقویت بصر مجرب سعیدی ست
و اکتحال تخم خرما سوخته و یا حجر بحاری تنها و یا بوزن او فلفل و ربع وزن او صمغ عربی آمیخته شیاف ساخته و یا زهره کفتار و یا صمغ بلوبیان یا تخم آن و یا ابریشم محرق و یا
اقلیمیا فی نهی یا زبره خرس و عسل و یا صمغ خلاف و یا لادن منقوع در شراب کهنه یکشبانه روز و یا اثمد ساده یا مربی با آب کماة مطابق حدیث شریف و یا مروارید و یا مشک
و یا عصاره مامیثا و یا زعفران تنها یا محلول در شیر زنان و یا توتیا و مثل او اقلیمیا و یا سرطان بحری سوخته و اثمد مساوی و یا مرقشیشا و مروارید و صدف سوخته و یا تخم
مصول و یا بار دو درم مرقشیشا مصول و دو درم توتیای کرمانی هفت بار مصول پنج درم مثل غبار سائیده و بر آتش با آب مرزنجوش چند بار تسقیه داده و مشک نیم درم کافور
چهار قیراط مریکدرم اضافه کرده و یا آبنوس سوده و یا برادهٔ آبنوس مثل غبار سائیده و در شراب بجای یک شبانه روز تر کرده بعده برآورده خشک نموده کوفته بحریر بیخته بوزن
او صمغ عربی آمیخته بگلاب شیاف ساخته و یا عصارهٔ کمون بری و یا صمغ اجاص و یا مرجان سرخ و یا عصارهٔ بادروج نیز مقوی بصر ست و از ادویه محد بصر اکل
حب بلسان و بادام تلخ و بادیان و آب آن و آب غرب و دار فلفل مخلوط بطعام و افسنتین و خردل رطب و سداب و حاشا و مداومت لحم دراج و غزال و بیاز عنصل مشوی
و عصارهٔ فراسیون بماء العسل و اکل و کحل دارچینی و کندر و فلفل سیاه و زنجبیل و ترب و عسل و اشنه و حلتیت و طیب و سرکه عنصل و کرکم و کباش قرنفل و هلیله کابلی

بر جلیدیه قوام او از اعتدال برگرداند **سیوم آنکه** از آفت عصبه مجوفه باشد و این یا از ضغطه عصبه بسبب یبوست یا رطوبت و یا از ورم بسبب مواد حار یا بارد
و یا از انهتاک او بسبب ضربه و سقطه شدید که بسر رسد عارض شود **طریق تشخیص** اسباب مذکوره باید که اولا بسوی ثقبه و طبقات چشم نظر کنند اگر ثقبه از حال طبعی
تنگ یا فراخ محسوس شود سببش ضیق یا اتساع باشد و اگر رنگ مردمک متغیر نماید و دیگر علامات ابتدای نزول الماء موجود باشد سببش نزول بود و اگر در ثقبه کدورت
محسوس شود و بپرسند که پیش ازین کثرت صوم یا افراط استفراغات یا کثرت سفر در گرما و ملاقات غبار دائما اتفاق افتاده است یا نه اگر باشد و آن آثار نزول الماء
و انتشار نباشد و دفعةً ظلمت چشم و عدم انطباع عکس محسوسات در وی عارض شود و بعد تنقیه سودا ظلمت چشم قلت پذیرد سببش یبوست و کدورت جلیدیه بود
و الا اگر با وجود کدورت محاذی ثقبه فقط پرده یا شی سیاه متحرک بحرکت چشم پیش چشم محسوس گردد و نظر بطرف آسمان بنسبت بنگریستن بسوی زمین صاف و روشن نماید
و ایضا وجود علامات غلبه سودا خواه سوء تدبیر اکل و شرب خواه تقدم فرط جماع یافته شود سببش کدورت و غلظ رطوبت بیضیه باشد و اگر ثقبه بر حالت طبعی نماید برنگ
و شکل طبقات غور کنند اگر رنگ طبقه زرد یا سرخ نماید سببش یرقان چشم یا طرفه باشد و اگر پرده ظفره یا انتفاخ عروق سبل یا اثر قرحه یا رمد معلوم شود سبب او همان مرض باشد
و اگر طبقه رقیق نماید سببش تاکل او باشد و اگر جفاف و تقشف در طبقه محسوس گردد سبب او یبوست طبقه عنبیه یا قرنیه باشد و اگر در قرنیه مانند ابر و غمام دیده شود
و صاحب آن اشیا را چنان بیند که گویا در دخان یا ضباب اند سببش غلظ قرنیه و رطوبت آن باشد و اگر قرنیه خشک و لاغر و متشنج نماید و تقدم امراض حاده یا استفراغات
مجففه یا ملازمت اکحال شدید التحلیل مثل کحلهای بیاض و ظفره یا مشی در آفتاب یا قرب آتش مفهوم گردد سببش یبوست قرنیه باشد و اگر رنگ قرنیه مائل بسفیدی
یا سرخی یا زردی یا سیاهی یا زرقت نماید و همه اشیا سفید یا سرخ یا زرد یا سیاه یا ازرق بیند سببش تغیر لون قرنیه بخلط غالب بر قرنیه یا غلبه خلطی از اخلاط اربعه
بر جلیدیه باشد پس اگر غلبه بلغم ست همه اشیا سفید بیند و اگر خون ست سرخ و اگر صفراست زرد و اگر سوداست سیاه و اگر سودا مخلوط ببلغم ست آسمانجونی و در
خواب نیز چنین بیند و بحسب امتزاج اخلاط غیر آنها از الوان بنظر آید و اگر ازین آثار هیچ مدرک نگردد از مریض سوال کنند که اشیا از قریب خوب می نمایند یا از بعید
و چیزهای چپ و راست خوب دیده میشوند یا نه و در بصر اختلاج و در چشم خلش و گاهی کم و بیشی ضعف بصر و اشیا خرد یا بزرگ و گرانی و الم در چشم میشود یا نه اگر گوید که از
قریب بهتر محسوس میگردد و با وجود آن نظر بر اشیای روشن قادر نبود سببش رقت و قلت روح باصره یا رقت جلیدیه باشد و ایضا قلت روح را اندک انخفاض بر
حدقه لازم بود و رقت روح را کثرت ضعف بصر در روز بنسبت بشب لازم باشد پس قلت روح که از سبب بادی بود بتقدم آن دریافت گردد و انچه از سوء مزاج
بدن باشد علامات آن موجود بود و انچه از ضعف اعضای هاضمه باشد بکثرت ریاح و نفخ و ضعف هضم و هزال بدن و ضیق عروق آن و انچه از ضعف دماغ بود بعلامات
نزله و ضعف حواس دریافت شود و آثار رقت روح را شدت تضرر از شعاع و روشنی قوی و تفرق بصر و قلت تقرر از جوع و اغذیه یابسه در ینجا و صلاح نظر در روشنی
ضعیف و در شب و در زمستان و در روز ابر لازم بود پس انچه از سبب بادی باشد بتقدم آن و انچه از سوء مزاج حار بود بوجود علامات آن دریافت گردد و اگر جواب دهد
که از بعید بنسبت بقریب صاف می نماید سببش غلظ و کثرت روح باصره بود و این علت را بیونانی قوقیاسیس نامند و درین صورت علامات سوء مزاج بارد رطب مادی
نیز دریافت نمایند و ایضا غلظ روح را جودت ابصار در روشنی قوی و در روز و در تابستان و ضعف او در روشنی ضعیف و در شب و زمستان و قلت تضرر بشعاع و تعب و گرمی
و زیادتی آن بسردی و با اغذیه غلیظه پس انچه از سبب بادی بود بتقدم آن و انچه از سردی مزاج بود بعلامات آن و انچه از کثرت فضول و ابخره باشد بکثرت رطوبات چشم و ضعف هضم
دریافت گردد و اما کدورت روح را رویت فضای حدقه کدر مظلم و در اکثر بادی خیالات بقیه یا شعریه و مانند آن و انتفاع بدانچه مصفی و مرقق خون باشد و تضرر بدانچه
خون را غلیظ کند مثل عدس و قدید لازم بود و تغیر رنگ روح را مشاهده لون حادث در حدقه و تلون مرئیات بدان رنگ و مشاهده سواد در انجا اگر بعض اجزای او را
آفت رسد و ظهور علامات غلبه ماده که آن را این لون باشد لازم بود و اگر مریض گوید که براست و چپ بنسبت بپیش روی بهتر دیده میشود و چنان محسوس میگردد که چشم
باغلال کشیده میگردد سببش ورم طبقه عنکبوتیه باشد و اگر گوید که با وجود ضعف بصارت در بصر اختلاج محسوس میشود و در چشم گویا که خار میخلد یا چیزی چشم را میکشد
و بصارت در حالت گرسنگی و در روشنی آفتاب و در وقت نیم روز کم میگردد و بعد خوردن غذا و در سایه و هنگام شب قوت می پذیرد سببش تشنج عنکبوتیه بود و اگر مریض گوید
که اگر دانیدن حدقه خشونتی و درشتی در حدقه معلوم میشود و قبل از آن دمعه عارض شده باشد سببش خشونت جلیدیه یا خشونت عصبه مجوفه باشد و اگر گوید که سائر مرئیات

نافع ست وایضا اکتحال بسکبینج و یا بدارچینی مفید وکذا اکتحال بزنجبیل و فلفل و عسل و بادیان تازه نافع وکذا عطر بادیان در چشم کشیدن و یا سنگ بصری نه ماشه
ریزه ریزه کرده در آب لیمون کاغذی دو سه عدد تر نموده در کوزهٔ سفالین سوخته ساییده در چشم کشند و یا مغز بهنگوٹ و یا تخم نرملی در آب ساییده بچشم کشند و یا پارچهٔ کرباس
سه بار در آب برگ سرس ترکرده و هر بار خشک نموده فتیله کرده در روغن یاسمین بسوزند و دخان آن گرفته در چشم کشند و اگر فلفل سیاه شانزده عدد و دار فلفل شصت عدد
غنچهٔ یاسمین پنجاه عدد گل کنجد هشتاد عدد ساییده اکتحال نمایند نافع بود و یا پارچهٔ صوف و شیر آگ ترکرده در سایه خشک نموده فتیله ساخته بروغن سرشف در چراغ بسوزند
و دود آن گرفته در چوب نیب فلوس چسپانیده در کٹورهٔ پهول با گلاب تا هفت روز کهرل کرده در چشم کشند و اگر بگیرند سرخطاف و از کار و نصف دماغش برابر آن
و بجایش مروارید ناسفته هر قدر که بگیرند بر نمایند و آنرا در کوزهٔ گلی نهاده گل حکمت نموده خشک سازند و شبانگاه در تنور گرم گذارند و صبح بر آورده صلایه کرده بکار برند جهت تقویت
بصر و ابتدای نزول الماء عجیب النفع ست و اگر دو جزو شش جزو هلیله زرد گرفته هر دو را بسوزند و یکمثقال فلفل و انغل کرده ساییده اکتحال نمایند از ادویهٔ جید معتدل ست
و برود زمان نیز نافع ست و اکتحال وج با ممیران و کذا آب پیاز سفید بعسل خالص آمیخته وقت خواب در چشم کشیدن مفید بود و شیاف مرارات شدید النفع ست و مرارات قوی
مثل زهرهٔ باز و کرگس ست و در ماون و دسته سی چند قطره سرکه و یک قطره شیر یا قطره عسل چکانیده بسایند تا که سیاه شود و اکتحال نمایند و این دوا نافع ست آب بادیان
صبر یکنیم درم هلیلهٔ زرد دو درم آب انار ین یک استار در شیشی بجوشانند و چهل روز در آفتاب بدارند تا غلیظ گردد و بعده با آب باران یا آب بادیان یا آب انار حل کنند و میل
در چشم کشند و فلفل یک درم دارچینی نیم درم زرد چوب ربع درم نانخواه ثمن درم باریک ساییده اکتحال نمودن برای ضعف بصر که از سوء مزاج بارد رطب باشد از مجربات
داود انطاکی و حکیم عابد ست و حکیم ذکاء الله خان می نویسند که کحل اصفهانی برابر همه آمیخته استعمال کردم و سود مند یافتم و اگر توتیا یا سرمه هفت روز در آب بادیان ترکرده
خشک سازند و ساییده اکتحال کنند بصر را تیز گرداند و کذا اکتحال بمر و فلفل مجرب و اگر بیخ کثائی در آب لیمو ساییده در چشم کشند تاریکی چشم را در ساعت ببرد و مجرب ست
و ایضا غنچهٔ یاسمین قمع آن دور کرده و نبات برابر سوده در چشم کشیدن نافع ضعف بصر ست و کذا اکتحال زرد چوب در شیرهٔ بادیان حل کرده نافع و اگر گرهٔ زرد چوب را
در لیموی کاغذی نهاده بگذارند تا که لیمو خشک شود پس زرد چوب را بر آورده ساییده در چشم کشند جهت دهند مجرب ست و مغز تخم بندق هندی در آب لیمو کهرل
کرده حب بندند و صبح بلعاب دهن ساییده در چشم کشند که نافع ضعف بصر ست و اگر مغز تخم هلیلهٔ زرد دوازده عدد دار فلفل پنج عدد فلفل سیاه یکعدد در آب آمله
تازه کهرل کنند بحدیکه سیاه شود و حب بسته با آب ساییده در چشم کشند نیز مفید بود و اگر برادهٔ اسرب ده جزو دار فلفل یکجزو هر دو را خوب صلایه کرده اکتحال نمایند جهت
غبار و اکثر امراض چشم غیر از رمد مجرب ست و اگر دار فلفل کم اندازند نا فعتر و بی اذیت باشد و در بیاض والد مرحوم مرقوم ست که از سرب صاف و پاک بتر با ساخته قطعهٔ زنده
برابر او فلفل سیاه آمیخته کهرل سازند که مانند سرمه گردد و برای دهند و جاله و شرناق و سلاق و اکثر امراض چشم را مفید ست و اگر دار فلفل یکماشه سرمه پوست هلیلهٔ زرد
هر واحد دو ماشه در گلاب یا آب صلایه کرده در چشم کشند نافع ضعف بصر ست و در نسخهٔ دیگر هلدی مقشر سه ماشه عوض سرمه ست و فلفل بجای دار فلفل و گل درخت نیب
در سایه خشک کرده و برابر آن شورهٔ قلمی آمیخته سرمه سا نموده وقت خواب در چشم کشیدن بسبل و ظفره هم نافع ست و اگر مغز سمندر پهل چهار عدد فلفل سفید هشت عدد
کات سفید برابر هر دو سنگ بصری برابر همه در آب برگ سرس سحق بلیغ نموده تا دو هفته اکتحال نمایند دافع ضعف بصر و مجرب النفع ست وکذا مغز تخم سرس سنگ بصری
ممیران اقلیمیای نقره شورهٔ قلمی غنچهٔ یاسمین هر واحد دو ماشه سرمه یکتوله باریک ساییده در چشم کشیدن مفید ضعف بصر و بیاض عین ست و سیماب اسرب صبر نبات سفید
توتیا جمله مساوی کافور مشک قدری سرمه برابر جمله اجزا گرفته سیماب و اسرب اگر واده همه را کهرل کرده اکتحال نمودن برای تقویت بصر اصحاب اعلاء از اکحال صحیحه
مجربه است وکذا سنبل الطیب سرمه هر واحد یکجزو خستهٔ خرما هلیله هر دو در خمیر گرفته سوخته هر یک نیم جزو آب کشنیز پرورده مجرب و اگر بادنجان سفید را مجوف نموده در جوف او
توتیا چهار قطعه نهند و سر او بدستور بند نمایند و سطح خارج او را از چهار جانب شرط زده در سایه سه هفته بیاویزند تا خشک شود و قطعات مذکور بر آورده اجزای ملتصقه از وی پاک
پاک کنند و باریک ساییده اکتحال نمایند مجرب ست و بعضی قدما این دوا را از غیر مخفی سید استنند و شب یمانی سوخته بنبت و پنج درم سنگ بصری مغسول سه درم توتیا عطر
دارچینی هر واحد یکدرم سرمه ساخته استعمال نمایند که درین باب بارها آزموده است وکذا سرمه و توتیا مساوی مشک اندکی سوده بغایت مجرب ست و اغبر لولوس
و برود جالینوسی و برود فارسی و کحل رشنائی و شیاف جلا و شیاف یاسمین و کحل مقوی و کحل تالیف اکمل خان و تالیف حکیم شریف خان و کحل مستعمل شاهجهان بادشاه

واکتحال شکر عشر بملح اندرانی و شکر ایلوج و سندروس و دخان قطران و آب پیاز تنها یا بعسل و آب ترب و آب ابلاب و عصارهٔ کمون و خون حدائهٔ خشک کرده سوده و عصارهٔ فراسیون و زبل خفاش و خاکستر آن و صمغ آلو و زهرهٔ گرگ بعسل و زهرهٔ کفتار خشک کرده سوده و عقیق در هر ماه دو بار نه زیاده از آن و مامیران چینی و سر کبوتر با پر سوخته خاکستر آن سوده و صمغ قراصیا تنها یا بشراب و صمغ خلاف که از شرط بیخ او وقت خروج برگ او برمی آید و عصارهٔ اطراف نرم او و خولان و عصارهٔ اناغالس و شم قطران و دوام نظر بسوی زمرد هر واحد نافع ست و اکتحال عصارهٔ قنطوریون دقیق مخلوط بعسل و کذا اصعتر بعسل و کذا اثمد در و سنجیج و اقلیمیا و شادنج باریک سوده بیخته و کذا مرجان و کذا زهرهٔ مادهٔ گاو سیاه و کذا اسیل طلا و کذا اسلیخه و کذا آب عبیثران نیز مقوی و محد بصر ست

علاج ضعف بصر که سببش برودت و رطوبت ساذج یا مادی باشد در ساذج ادویهٔ حار مثل بادیان بیخ بادیان اصل السوس پرسیاوشان اسطوخودوس جمع شانیدنبات داخل کرده دهند و گوشت تیهو و ماکیان و دراج بمصالح گرم غذا سازند و روغن بان و یاسمین در بینی چکانند و بر سر مالند و بر طبیخ ادویهٔ گرم مثل بادرنجبویه و مرزنجوش و اسطوخودوس و نمام انکباب اندک کنند و دیگر نطولات و شمومات و سعوطات حاره بکار برند و از غذای بارد و آب سرد و ریختن آب سرد بر سر احتراز کنند و شیاف اصفر و اخضر در چشم کشند و اکتحال بدارچینی یا وج و سرطان بحری نیز سفید و برگ لبلاب مطبوخ در شراب ضماد کنند یا از سنگ بحری و مروارید و برگ فرنجمشک هر واحد یکدرم مشک نیم دانگ جند بیدستر دو حبه قشور نحاس محرق نیم درم زعفران یک دانگ سرمه ساخته اکتحال نمایند **و در مادی** بعد نضج بمنضج بلغم از مسهل بلغم و حب ایارج و توقایا تنقیه کنند و در هر هفته یکبار حب شبیار یا این حب صبر بنسخهٔ طبری استعمال نمایند گل سرخ افسنتین مصطکی تخم کرفس هر واحد یکنیم درم صبر سقوطری غیر مغسول آمیخته ادویه زعفران دو دانگ کوفته بیخته بشراب صاف یا آب بادرنجبویه یا آب برگ ترنج سرشته حب سازند شربت دو درم و ثلث آن چند شربت از ین در هر هفته یکبار بخورند و این حب نیز منقی دماغ ست ایارج فیقرا یکدرم تربد سفید یکمثقال غاریقون دو دانگ پوست هلیله یکدرم گل سرخ نمک نفطی سقمونیا هر واحد یکدانگ رب السوس ریوند چینی مقل هر واحد یکنیم دانگ زنجبیل نیم دانگ بآب مقل محلول حب بندند و این یک شربت ست و قی درین نوع برفق نافع ست خصوصا مشائخ را و خصوصا که ضعف بصر بمشارکت معده باشد لیکن قی عنیف بسیار مضر ست و آشامیدن حب توقایا بدفعات و اغذیهٔ مجففه نافع و بعد تنقیه غراغر و عطوسات منقی دماغ بکار برند و مصطکی و کندر و وج بخایند و مرزنجوش در روز و شب ببویند و معجون وج استعمال کنند و حب کنعانی و حب کوتوالی و سفوف بادیان و اطریفل بادیان و شربت گل منڈی نیز نافع ست و دیگر تدابیر محلل و ملطف و مجفف رطوبت که در علاج امراض بلغمی دماغی مذکور شده بعمل ارند و کحلهای مجفف و جالی مثل کحل مقوی و باسلیقون مسک و روشنائی کبیر و شیاف مرارات در چشم کشند و بریاضت قلیل و بعد از آن بدخول حمام امر کنند و اغذیهٔ ملطفهٔ مولدهٔ اخلاط لطیفه مانند چوزهٔ مرغ بریان و قلیها از گوشتهای تر تازه بخورند و در غذا اصعتر و دارچینی و حلتیت و مری و عسل داخل کنند و ترک عشا و تقلیل غذا نمایند و بعد غذا بر عطش مصابرت کنند و از اغذیهٔ بخره و مولد خون غلیظ مثل باقلا و سمک و البان و امراق و مرطبات و مغلظات پرهیز ند و از فصد و استعمال ادهان و شمیدن طیوب بارده احتراز نمایند و آنجا که رطوبت معده بسبب مرض باشد بدستور تنقیه نمایند و ایارج فیقرا و اطریفل صغیر و گلقند بآب گرم مفید بود و اطریفل زمانی مجرب ست و بر جوارشات مقوی معده مداومت نمایند و سفوف بسویق گندم یا نخود هر صباح نافع شناسند و بر غذای محمود بحسب مزاج اقتصار کنند و اکتحال باشیای مفرق این رطوبت مثل شیاف مرارات کنند و کحل متخذ از حجر ارمنی و شادنج و بدانچه اشک آورد مثل دار فلفل و ساذج و مانند آن استعمال نمایند و بقول شیخ برای بخارات معده و رطوبت او قبل طعام استعمال طبیخ افسنتین و سکنجبین عنصلی و هر انچه ملین و مقطع فضول معده باشد نافع ست و ایضا شیخ میفرماید که از استفراغات نافعه در ضعف بصر مادی رطوبی نوشیدن روغن بید انجیر بنقوع صبر ست و استعمال انچه مانع بخار از سر و چشم باشد مثل اطریفل و خصوصا وقت خواب بسیار نافع ست و اکتحال شیاف مرارات و کحل متخذ از لاجورد و حجر ارمنی و شادنج و مانند آن فلفل و ساذج هندی وغیره و سعات و هر چه در عشا مفید اینجا نیز نافع ست و صاحبان این نوع ضعف بصر بریاضت اطراف خصوصا اعضای سفلی و دلک اطراف منتفع میشوند و هر گاه غلظ روح باصره سبب باشد بعد استفراغ فضول غلیظ و تعدیل مزاج و تصفیهٔ خون و تلطیف غذا و تقویت هضم و منع صعود ابخره و ادامت تلیین طبع و احتراز از مغلظات انچه باعث ترقیق روح گردد مثل صعتر و سیر و سداب و شراب کهنه صرف و تریاق کبیر و اطریفل اسطوخودوس و مانند آن خورانند و خوردن جوز بوا و اکتحال آن در تقویت بصر مجرب سعیدی ست و ادویهٔ جالی اکتحال نمایند و واجب ست که هر گاه ادویهٔ حاره استعمال کنند بآن ادویهٔ قابضه بعمل ارند **و از ادویه** نافعه درینجا توتیای مغسول هربی بآب مرزنجوش یا آب بادیان تازه یا آب بادروج و عصارهٔ فراسیون ست و از اکحال نافعه مرارات مفرد و مرکب ست و زهرهٔ جرز را خاصیت عجیب ست و اکتحال آب بادروج و زهرهٔ بز

بآنها و قطور آنها در چشم و گذاشتن آنها بر صدغین و اجفان و استعمال اغذیهٔ مرطبه و تناول فواکه مرطبه مانند هندوانه و آلوبالو و مشمش و اشربهٔ مرطبه مثل ماء الشعیر باندک شکر و شکر با آب سرد و استحمام و ندیدن بسوی روشنی و چیزهای براق و اکتحال بشیرهٔ کاهو و شیر زنان و کذا سفیدهٔ بیضهٔ مرغ که در ظرف نقره با دستهٔ نقره خوب حل کرده باشند و یا شیر زنان که با روغن تخم کدو بر هم زده باشند و لعابات ممزوجه بروغن مرطب بارد در چشم و همچنین چکانیدن شیر خر در چشم و ریختن آن بر سر و ضماد بادام شیرین بر چشم و نوشیدن ماء الجبن ساده و شیر تازه دوشیده و دوشیدن شیر بر سر و در چشم و سکون و نوم و راحت و سعوطات مرطبه مفید بود **و بدانند** که استعمال مبردات مشروبه بنابر خوف تخدیر روح باصره محذور ست مگر عند احتیاج بسوی او و اغذیهٔ مرطبه مانند گوشت حلوان و چوزهٔ مرغ فربه و زردهٔ بیضهٔ نیم برشت و پالک و کدو و شلجم و آشجو خورانند و با آب شیرین نیم گرم غسل کنند و بر سر ریزند و بمیاه مرطب که در ان بنفشه و نیلوفر و خطمی و آرد جو و گل سرخ و برگ بید جوشانیده باشند نطول کنند و بعد طعام بحمام روند چندانکه عرق نیاورد و روغن نیلوفر و روغن کدو بر سر مالند و روغن بادام و نیلوفر و بنفشه و کدو در بینی و گوش اندازند یا شیر دختران با سفیدهٔ بیضه در بینی و چشم قطور کنند و بنفشه و نیلوفر بو بینند و شیر زنان در چشم چکانند و مالیدن مسکهٔ گاو بر سر مداومت و سر فرو بردن در آب شیرین که بسیار سرد نباشد و چشم در ان کشادن چند مرتبه سخت سودمند ست و زعفران در شیر زنان سوده در چشم کشیدن درین باب اثر تمام دارد و کذا اکتحال بدخان روغن بنفشه و دخان روغن گل و اکتحال بسرمهٔ اصفهانی و مروارید ناسفته و بسد مدبر با آب گل سرخ و ابریشم محرق نافع ست و از جمیع مستفرغات و محللات و اشیای یابس و جوع و جماع و ریاضت و تعب و حرکات نفسانی و اغذیهٔ مبخره و هوای گرم اجتناب لازم ست **و ایضا** در صورت قلت روح با وجود تغذیه باغذیهٔ مذکوره با مراعات جودت هضم و اجتناب از محللات و جماع وغیره و اصلاح مزاج بدن و راس و عین و تقویت معده و کبد و دماغ و عین و شم طیوب مناسبهٔ مقویه و دوام فرح و سیر و نظر بسبزه زار و دوام اکتحال بسرمهٔ مربی با آب عوسج یا بعصارهٔ گل سرخ و آس نافع ست و در حالت رقت روح تغذیه باغذیهٔ غلیظهٔ جید الکیموس مثل هریسه و کله پاچه و گوشت بچهٔ گاو و آشامیدن ماء الشعیر یا شربت خشخاش و احتراز از نظر کردن باشیای محیرهٔ روح مثل چیزی بسیار روشن براق و خطوط خفی و دقیق و سرخ مناسب بود و اکتحال بابریشم سوخته و مروارید با سنبل و گلاب و آب عوسج درینجا نافع ست و گیلانی گوید که اگر سبب ضعف بصر نقصان رطوبت بیضیه باشد لازم آبزن با آب شیرین و تقطیر شیاف بیض ساده بشیر زنان حل کرده نافع ست و اگر جفاف رطوبت مذکور باشد اکتحال بشیره و حکاکهٔ بادام و مانند آن مفید و گویند که چون رطوبت در دماغ ظاهر گردد آب بادیان تازه در بینی و چشم چکانند و اگر با یبوست حرارت باشد تدبیرش بدستور ست و استعمال مزورات مبردهٔ مرطبه مانند ماء الشعیر با گوشت بزغاله و ماهی تر تازه و تناول کاهو و خیار و کدو و اسفاناخ و اگر با یبوست خلط حاد مجفف باشد اخراج آن نمایند برفق بمثل ماء الجبن و بعد ازان بترطیب کوشند و بالجمله علاج ضعف بصر یبسی بسیار دشوار ست و لاسیما یبوست که در طبقه بود علاج او صعب باشد و سامری گفته ضعف بصر که از مقاسات امراض حاره می افتد علاج او بشراب و نطول بر روغن و شیر بر سر و استحمام و ترطیب سائر تدبیر کردم پس زائل شد و جالینوس گوید که هرگاه از استقصای نظر بسوی آفتاب بصر ضعیف شود یا باطل گردد باید که دوای او از انچه مقوی چشم بود خالی نباشد و آن هر دوای قابض ست و بعضی گفته اند ضعف بصر که از نظر در آفتاب واقع شود بشراب و خواب طویل علاج کنند و آنجا که سبب ضعف بصر بسیار گریستن یا انقات باشد روغن بنفشه و روغن نیلوفر در کف پای مالیدن و استحمام و انکباب سر و چشم بر بخار آب شیرین و نظر در سبزی و بوستان و آب روان سود دارد +

علاج ضعف بصر از تکدر و غلظ رطوبت بیضیه و جلیدیه و خشونت جلیدیه یا خشونت عصبهٔ مجوفه آنچه از غلظ و تکدر بود بصورت ظهور علامات غلبهٔ سودا تنقیهٔ آن نمایند بمطبوخ افتیمون و حب لاجورد و ماء الجبن و سفوف لاجورد و یا مطبوخ افتیمون فواکهی علویخان وغیره بدستوریکه در مالیخولیا گذشت و اگر بعد نضج سودا مطبوخ گاوزبان بسفایج هر یک سه درم بادرنجبویه اسطوخودوس هر یک دو درم انجیر سفید هفت عدد با خمیرهٔ بنفشه ده درم بدهند نیز مفید بود و بعد تنقیه استعمال اطریفل که در ان افتیمون و افسنتین و اسقولوقندریون و مصطکی و عود خام افزوده باشند نافع بود و اطریفل افتیمون علویخان خورانند و حب هلیلهٔ سیاه علویخان که در آتشک بیاید و سرمهٔ سیاه برابر آمیخته در چشم کشند و بگوشت ماکیان فربه و حلوان غذا سازند و ترک عشا کنند و بران قدر طعام اقتصار نمایند که مورث امتلا نگردد و استحمام نمایند و تدهین قدم و لطخ آن وقت خواب از پیه بز و روغن بنفشه و بادیان تر و تدهین منخرین و صماخ و سائر اطراف و از آواز بلند و از جماع و ریاضت عنیفه و ملاحظهٔ چیزی براق و قرب آتش و از مولدات سودا مثل عدس و بادنجان و تره تیزک و گوشت گاو و سرکه و اغذیهٔ مالحه و حریفه اجتناب کنند و اگر شادنج عدسی

و کحل حکیم علویخان و کحل حکیم واصل خان و کحل ثابت واسع خانی و کحل مبارک و کحل مانزو و کحل بطلیموس و کحل الجواهر همه مفید ست و از ادویه منقیه عین از رطوبات
و محد بصر شرب روغن تخم ترب و روغن حلبه و روغن نرگس و روغن شبت و روغن مرزنجوش و روغن اقحوان و اکحل بادروج و تخم آن و دارچینی و اکتحال روغن بلسان و خولان
و وج و سکبینج و شیطرج و بادروج و عصارهٔ او و عصارهٔ قنطوریون دقیق و آب سداب و عصارهٔ بادیان تر یا خشک کرده و آب کرفس و عصارهٔ جندقوقا و آب شقایق النعمان
و بیخ او و خون سنگ پشت و مرارهٔ او بعسل و آب کبد بریان که در آن دار فلفل غرس کرده باشند و فلفل سیاه و مرارهٔ ضبع و مرارهٔ دیک و زهرهٔ گرگ و زهرهٔ شتر مرغ و مرارهٔ قبج
و زهرهٔ بز و دماغ بوم و دماغ خطاف و جندبیدستر و دماغ ابن عرس و قلقند و رد سنجنج و قشار کندر و اشق و دارچینی و حب بلسان و آب ترب هر واحد نافع ست
و تدهین راس بروغن بادام تلخ نیز منقی رطوبت ردی از چشم و محد بصر ست انطاکی گوید که در ضعف بصر بارد بمثل برود حصرم و صبر و کندر علاج کنند بعد از آن
اکحال مقوی محد بصر مثل بنفسجی و باسلیقون و روشنائی و کذا نطرون و دماغ کلنگ و آب انار و خون کبوتر سفید در حال ذبح او و بهتر آنست که از زیر بازوی او بگیرند و
استعمال نمایند و اکتحال برطوبت خنافس مزیل جرب و ضعف بصر ست و این کحل نافع ست و شرب آن نیز مفید و نسخهٔ این همانست که در آن نه درم چوب و نانخواه ست
و مذکور شد و خوردن خردل بجهت ینافع بود و کسی گفته که چون زمانه طول کند اشیائیکه تحریک عطسه و قی برنهار استعمال کنند و اول اکتحال بکحلی نمایند که از عسل ابسا زند بعده
با بن و انگبین ند زعفران چهار قیراط زهرهٔ کفتار یکنیم درم فلفل هشتاد و پنج عدد عصارهٔ بادیان و او قیه اشق یکنیم درم عسل چهار تو طولی با هم حل کرده در ظرف مس بدارند
و استعمال کنند و قبل از اکتحال تکمید چشم بآب گرم در پای شور نمایند و سداب و دارچینی و مغز گنجشک و خرگوش و بلبون و شم مشک و عنبر و یاسمین و نسرین مقوی بصر ست

علاج ضعف بصر از حرارت مادی یا غیر مادی در مادی تنقیه بفصد قیفال یا حجامت قفا لو کنند اگر ماده در سر و چشم باشد و از اکحل اگر ماده عام در جمیع بدن باشد و استفراغ بمسهل صفرا با طبیخ هلیله
و حب بنفشه نمایند و عناب شاهتره و بعرق شاهتره جوشانیده و شیرهٔ کاهو شیرهٔ خشخاش شربت نیلوفر لعاب اسبغول داخل کرده دادن ضعف بصر و سرخی چشم را نافع بود و کذا
مطبوخ عناب ده عدد بنفشه پنج درم با ترنجبین ده درم درین قسم مفید و کذالک شربت عناب و شربت بنفشه سود مند و غذا مزورهٔ ماش بمغز بادام و اسفاناخ دهند و بغذ
موافقه اقتصار ورزند و از لحوم و چیزهای مالح و حریف و اشیای مبخر چون پیاز و گندنا و سیر و بادروج پرهیز ندو ادویه مبردهٔ اشک آور چون برود حصرم و عصارهٔ آمله
در چشم کشند و اگر با یبوست بود و مریض جوان باشد بشیر زنان مضروب بسفیدی بیضه و روغن نیلوفر و آب عصی الراعی و مانند آن سعوط کنند و سعوط طباشیر بروغن بنفشه
نیز مفید و اکتحال صمغ سماق نیز مقوی و محد بصر و جالی ظلمت او ست و اگر آب انار میخوش بجوشانند تا نصف بماند پس نصف این نصف باقی عسل منزوع الرغوه
اضافه نموده باز بجوشانند تا مختلط گردند بعده در شیشه کرده بست و یکروز در آفتاب و بخته بدان اکتحال نمایند همین نفع بخشد و کذا اقاقیا و کذا عصارهٔ ریباس
و آب حصرم اکتحالا و کحلا سود مند ست و اگر هلیلهٔ سیاه نبات مساوی حب بسته اکتحال نمایند ضعف بصر و سرخی چشم را نافع بود و اگر آب انار میخوش سه توله در ظرف نقره بجوشانند
تا بنصف رسد پس شهد خالص نیم وزن آب مذکور بیامیزند و در آفتاب تا دو ماه بدارند بعده طباشیر و لاجورد مغسول هر دو برابر آمیخته شب در چشم کشند برای
ضعف بصر که از رقت روح باصره باشد بعد تنقیهٔ دماغ از مطبوخ فواکه علویخان و حب بنفشه بمرات نافع بود و سفوف شیر آمله مع نبات مساوی هر روز بقدر یکتوله
خوردن نافع ضعف بصر و مقوی دماغ ست و همیشه در مکان تاریک ساکن باشند و خواب و آرام نمایند و چیزهائیکه بالفعل سرد باشند مثل ژاله و برف در چشم کشیدن
و بر پشت چشم نهادن از مجربات ست و همچنین برنگتره و کوله خوردن و نهادن و اندرون چشم باندک نبات کشیدن و کحل جشنام علویخان در چشم کشند و بقول گیلانی اگر
با وی حکه باشد آبیکه در آن سماق تر کرده باشند در چشم چکانند و برگ لب مطبوخ بسرکه و آب ضماد کنند و اگر کهنه گردد توتیای هندی با آغوزه یا بآب سماق اندکی کافور آمیخته اکتحال نمایند
و بقول شیخ ادامت اکتحال حضض سخت سود مند ست و حفظ قوت چشم تا مدت دراز نماید و اکتحال بکحل کاهلیله بگلاب نافع بسیار ست هرگاه که رطوبت رقیق مع حرارت حاد باشد
و در حرارت غیر مادی مبردات و مرطبات دهند و روغنهای سرد و تر مثل روغن بنفشه و نیلوفر بر سر مالند و در بینی چکانند و روغن بادام و یا آب کشنیز تر و خولان بچشم
قطور کنند و شیر دختران در چشم دوشند و مزورات مرطبه مثل ماء الشعیر بلحوم جدی و کذا سموک رطبه و قثا بخورند ✦ ✦

علاج ضعف بصر از یبوست که موجب یبس قرنیه یا رقت و قلت روح باصره یا صغر جلیدیه یا قلت بیضیه گردد و این اکثر به نحیفان و منهوکان عارض شود و در ترطیب
بدن کوشند بدستوریکه در علاج امراض یابسهٔ دماغی و صداع یبسی و سبل یابس و جهر ذکر یافته و بالجمله ملاک امر در علاج آن ترطیب چشم و دماغ و بدن ست بتدهین راس بادهان مرطبه و سعوط

علاج ضعف بصر از نظر بقرص آفتاب در وقت کسوف یا از نظر در طشت پر آب که در ساعت کسوف شعاع آفتاب در ان افتد پس اگر شعاع او در ملتحمه اثر کرده باشد یا وجع و التهاب
اگر مانع نباشد بمسهل وحب ایارج و قوقایا وحب صبر تنقیه کنند و فصد قیفال از دست مقابل چشم درد مند نمایند و اگر الم در هر دو چشم باشد فصد از دست کنند
بعده اگر قاروره بر حرارت قوی دلالت کند بشرب ماء الشعیر دوام کنند و از غذا بر مزورات اقتصار ورزند و خارج روغن بنفشه زبد البحر اقلیمیای نقره صمغ فارسی
نشاسته کتیرا دم الاخوین کحل شلوذی یعنی مغربی و کحل صفهانی و توتیای هندی یا شری مساوی کوفته بیخته بعده شیر خر داخل کرده در آفتاب گذارند و هر روز
قدری شیر خر داخل کرده باشند حتی که پنج شش بار تسقیه بشیر کرده شود پس خشک کنند و بار دیگر بسایند و به بیزند و خوب سرمه سا نموده صبح و شام میل در چشم کشند
پس اگر در چشم چرک بسیار آید و سرخی مفرط ظاهر شود علاج رمد صفراوی کنند و شعیر مقشر ده حبه جشمیزج ده حبه انزروت سفید دو دانگ کتیرا سفید یکدانگ همه را نیم
نیمکوفته در شیشه کنند و بران ده درم شیر خر یا شیر زنان ریزند و بر آتش گذارند تا غلیظ گردد پس سرد کرده یک قطره در چشم چکانند بچند دفعه هر دفعه بر آتش گذارند و گرم
آورده سرد کرده چکانند و هرگاه سرخی زائل شود و چرک کم گردد شیاف ابیض سه عدد در شیر زنان گداخته در چشم کشند و اگر کفایت نکند ذرور ابیض امیزند تا
مثل مرهم گردد در چشم کشند بنوعی که مقدار صالح از ان میل گرفته زیر پلک اعلی گذارند و بر چشم رفاده بگلاب تر کرده بعصابه بر بندند و ساعتی بر پشت بخوابند
پس چشم را پاک کنند و هر روز سه بار عمل آرند و هرگاه رمد و دمعه و التزاق زائل گردد و ظلمت بصر باقی ماند شادنج عدسی مغسول دو درم کهربا یکدرم توتیای
هندی توتیای کرمانی دار فلفل هر واحد نیم درم کحل اصفهانی یکدرم مروارید ناسفته دو درم بسد محرق عقیق بحری سرخ که بشجر عقیق معروف ست هر یک نیم درم
هلیله زرد دو دانگ باریک سابیده بعده نشاسته یکدرم و نمک چینی یکدرم سوده داخل کرده خوب صلایه نمایند و اگر مریض محرور باشد کافور نیم دانگ افزایند
و اگر مرطوب یا شیخ یا در بلد بارد باشد مشک یک قیراط اضافه نمایند و بتدریج اکتحال کنند مثلا روز اول در هر چشم یک میل و روز دوم دو میل تا آنکه هر روز چهار میل
در هر چشم کشیده باشند و اگر کفایت نکند در محرور بروغن بنفشه یا کدو یا نیلوفر سعوط کنند و اگر یبوست نیز باشد روغن بنفشه بشیر زنان آمیخته بکار برند
و از مشی در آفتاب و اغذیه یابسه منع کنند و اگر ضعف بصر فقط بغیر رمد و دمعه و رمص و التزاق عارض شود و مزاج علیل از اعتدال او بحرارت خارج باشد
بماء الشعیر و دیگر مطفیات تسکین نمایند و فصد سر رو کنند بعده روشنائی و باسلیقون استعمال نمایند و از اطعمه غلیظه مبخره مثل لحم بقر و ماهی و البان منع کنند
و بر اغذیه ملطفه اقتصار ورزند و اگر احتیاج تنقیه باشد بحب صبر یا حب ایارج یا قوقایا نمایند و اگر در مزاج او برودت و رطوبت باشد بمری یا بمویزج و عاقرقرحا
هر دو سابیده در سکنجبین حل کرده غرغره نمایند و سعد و مصطکی خاییده آب دهن بر ریزند و هرگاه در هر دو حالت مذکوره پلک چشم گرم شود برگ گل بنفشه نیم درم
نشاسته صمغ عربی هر واحد دو دانگ برگ عصی الراعی خشک یکدرم سرمه اصفهانی یکدرم و ثلث توتیای هندی دو ثلث درم کافور یک قیراط سابیده
بحریر بیخته در هاون خوب حل کرده صبح و شام در چشم کشند و اگر وقت بیداری از خواب خشکی در چشم محسوس شود و مغز بادام مقشر دو درم در شیر دختران سابیده
و قدری روغن بنفشه و اندکی لعاب اسپغول آمیخته لت کنند حتی که مثل مرهم گردد بر پارچه طلا کرده بر چشم وقت خواب بندند و اگر وقت آمیختن روغن بنفشه
دوا رقیق شود اندکی نشاسته داخل کنند و اگر در هر دو حالت مسطور پلک سترخی گردد شحم انار ترش باریک سابیده اندکی اقاقیا و گلاب آمیخته بزنند تا مثل
مرهم شود بر پارچه نهاده وقت خواب بر چشم نهند و اگر در کشیدن پلک ببالا کفایت نکند قدری حضض و اندکی کزمازج و اندکی خاکستر چوب انگور اضافه کرده
بآب باران یا گلاب مثل مرهم ساخته وقت خواب بر پلک ضماد نمایند و اگر مریض معتاد حجامت باشد در هر دو حال حجامت کنند و هرگاه درین قسم صداع حادث شود
و نبض و قاروره بر حرارت مزاج دلالت کند از اله حرارت بمطفیات کنند و اصلاح غذا نمایند بعده بروغن بنفشه یا روغن کدو و شیر دختران سعوط کنند
و اگر ازین فائده نشود شیاف ابیض یکدانگ در شیر دختران یکدرم گداخته روغن کدو نیم درم افزوده سعوط نمایند و اگر قاروره در حالت هیجان صداع
سفید خام باشد و طبیعت باعتدال بود و در نبض لطو معلوم شود بروغن مصطکی و روغن یاسمین یکدو دفع سعوط کنند و اگر ازین فائده نشود حب ایارج دهند

علاج ضعف بصر از تغیر لون قرنیه یا جلیدیه یا بیضیه اول تنقیه بدن و دماغ از خلط غالب نمایند و بهر تعدیل اشربه لائقه هر خلط بیاشامند و بر بخار
طبیخ بابونه و بنفشه و نیلوفر و گل سرخ و اکلیل و مانند آن انکباب نمایند و همچنین انکباب بخار آب و سرکه باهم ممزوج و مطبوخ نافع و در وقت انتها

مغسول سه درم زنجبیل نیم درم بسد دو درم پوست بیضهٔ مدبر دو درم سرگین سوسمار یکدرم مروارید ناسفته دو ثلث درم سائیده پنج روز در چشم کشند و بعد دو روز شیاف مرارات و باز پنج روز کحل مذکور بعمل آرند و همچنین تا مرض زائل گردد تکدر و غلظ بیضیه را نافع ست و آنچه بهر ابتدای نزول الماء مفید ست حسب حاجت بعمل آرند **وایضاً** اگر غلظ رطوبت بیضیه بسبب مادهٔ مخالط باشد معالجه باستفراغ آن ماده بمثل ایارج لوغاذیا و حب قوقایا کنند و همچنین بحبی که از غاریقون و شحم حنظل و حجر ارمنی و مانند آن ساخته باشند بعد ازان ملطفات استعمال نمایند مثل حرکات و شرب سکنجبین بزوری و عنصلی و جلنجبین و اسطوخودوس و اکتحال بمرارات و شیافها و امثال آن و آنچه بسبب مزاج حار یابس باشد تعدیل بضد آن کنند و ماء الشعیر را با سکنجبین نفع ظاهر ست و آنچه از برد مجمد باشد ملطفات حارهٔ مذکوره کفایت باشد و آنجا که رطوبت فضلی یا افراط جماع باعث تکدر رطوبت بیضیه باشد تدبیرش از قسم اول ضعف بصر و آنکه از یبوست باشد استنباط نمایند **وایضاً** در تکدر جلیدیه و بیضیه که از یبس و جفاف باشد ترطیب مزاج باغذیهٔ مرطبه مثل سفید باجات از لحوم جدی و باقلا و اکارع جدی و اطراف و مطبوخ بشعیر مقشر و شیر بز و جوزابات معمول از خشخاش و سیدهٔ گندم که دران لحم جدی صغار و بچهٔ ماکیان انداخته باشند و گوشت بزغاله و ماش مقشر و باقلای مقشر مطبوخ با روغن بادام و شیرین و اسفاناخ و ملوخیا و آشامیدن اشربهٔ مرطبه مثل شربت بنفشه و نیلوفر با شیرهٔ خرفه و ماء القرع و مانند آن و شرب ماء الشعیر و شیر خر و سعوط بروغن بنفشه و کدو و نیلوفر و شیر دختران نمایند و بشیر منجمد از پنیر جدی وقت خواب بر سر ضماد کنند و در آب عصی الراعی جو مقشر پخته آب او گرفته قدری سفیدی بیضهٔ رقیق و اندکی روغن بنفشه دران داخل کرده بجنبانند و صبح و شام در چشم چکانند و بنفشهٔ تر و نیلوفر و مانند آن ببویند و نطولات و اطلیه و مروخات مرطبه بکار برند و چیزی که برص چشم و اشک آورد و صلاد چشم اکتحال نکنند و از جماع حذر نمایند و اگر بسبب حرارت قویه جلیدیه و یا عدم وصول غذا بدان باشد ترطیب و تبرید آن نمایند به تناول ماء الشعیر با شربت خشخاش یا آب انارین و آشامیدن شیرهٔ تخم خیارین و کدو و شیرهٔ خرفه و شربت لیمو یا نیلوفر و عرق نیلوفر و آشامیدن آب خیار یا آب کدو یا شیر بز تازه دوشیده با شکر و سعوط بشیر دختران با روغن نیلوفر و بنفشه و شستن چشم بلعاب بزر قطونای رقیق و شیر دختران و تعاهد دخول حمام آب شیرین نیمگرم **وایضاً** آنچه از کثرت جماع بود لاجورد مغسول طباشیر هر یک یکماشه سوده در انوشدارو ساده یا لولوی هفت ماشه آمیخته و رق طلا یک عدد پیچیده با شربت سیب و شربت یاقوت علویخان هر یک دو توله و گلاب و عرق کیوڑه و عرق عنبر هر یک چار توله باضافهٔ تخم فرنجمشک و یا شربتی هفت ماشه بنوشند و معجون لبوب صغیر یا خمیرهٔ مروارید خورند و اکتحال بسعر سرمه سنگ بروغن بادام آمیخته از مجربات ست و غذا مقوی دماغ خورند مثل قلیه و قورمهٔ بزغاله و قلیهٔ نرگسی بنان خشکار و دماغ همه حیوانات پرنده و چرنده که بروغن مادهٔ گاو پخته باشند **وایضاً** در ضعف بصر از خشونت جلیدیه تنقیهٔ دماغ باشیای متوسط الحرارة مثل افسنتین و گل سرخ و مصطکی و صبر کنند پس غرغره بمری و سفنج و مانند آن کنند و بهر تعدیل مزاج و ازالهٔ خشونت اغذیهٔ موافقهٔ معتدله مثل فروج و تیهو و دراج و زردی بیضهٔ نیمبرشت و مانند آن اختیار کنند و بعده روغن بنفشه و شیر دختران و سفیدی بیضه در چشم چکانند و رفاده بروغن بنفشه و گلاب تر کرده بر چشم نهند و از ریاضت و حرکت عنیف و جماع منع کنند.

علاج ضعف بصر از ضعف دماغ و حرارت غریزی در این قسم بمشایخ افتد هر چند که این لاعلاج ست مگر جهت عدم ازدیاد او و حفظ مابقی اگر ممکن باشد اول تنقیهٔ بدن و دماغ کنند و بعده گاهی برای جلای چشم مثل شادنج و کف دریا و هلیلهٔ زرد مجموع در چشم کشند و گاهی برای تقویت چشم مثل سرمه و توتیای کرمانی و کحل عزیزی و کحل الجواهر علویخان و مانند آن اکتحال نمایند و اگر تسخین مزاج دماغ مطلوب باشد بادهان حاره و مرارات سعوط نمایند بدون اسراف دران زیرا که اسعاط بمرارات حتی المقدور جائز نیست و استعمال مبردات و سعوطات مبردهٔ مرطبه اصلا بکار نبرند که تکدیر حاسه و تبلید او و تولید رطوبت فاسد بمقدم دماغ در مشایخ میکند اگر چه در دماغ حرارت و یبس دریابند چه این بسبب ارتفاع بخارات از معده بسوی راس پیدا شده و مزاج دماغ شیخ بالطبع بارد بود و استحمام و ریختن آب نیمگرم بر سر بمقدار معتدل بمشایخ نافع بود و بقول شیخ از ادویهٔ جیده برای مشایخ و کسیکه ضعف بصر او از جماع و مانند آن باشد این ست که توتیا بقدر حاجت بسایند و روغن بلسان زیاده ازان آمیزند و در شراب بقدر حاجت بسایند و بردارند آرطلاوس گوید که در ضعف بصر مشایخ شانه نمودن در موی سر هر روز چند مرتبه و همچنین مالیدن اطراف و آشامیدن شربت افسنتین قبل از طعام و سکنجبین عنصلی و تعطیس و استعمال غرغره خردل مفید ست و ترک جماع بالمره و سائر ریاضات بدنیه و نفسانیه و ترک استفراغات و نظر نمودن بسوی اشیای روشن براق و خفی و نقل نمودن بهوای معتدل و اغذیهٔ لطیف صالح و تدبیر او فق و مراعات اکل غذا و حفظ اوقات او و تا تخمه نکند حافظ بصارت مابقی ست

و صداع و دوی و طنین باشد و یا از جهت ضربه و صدمه بر سر رسیده باشد دلیل آن بود که آفت در دماغ ست و عروق رابعه تولد یعنی روشنی چشم موقوف شد و تشنگی و صلابت
هیچ نبود مصطگی عود سوده با طریفل کشنیزی سرشته خورانیده بالایش گاوزبان جوشانیده و نبات داخل کرده داده شد از تصاعد بخارات نفاس به دماغ بود و بصارت
بحال آمد و بطلان بصر که از نشستن در جای تاریک عارض شود اگر بسبب دیدن موضع تاریک تا زمانی طویل و ندیدن بسوی روشنی باشد سببش غلظ نور باصره از کثافت
بخارات و رطوبات باشد و یا غلظ و تکدر رطوبت بیضیه از اجتماع فضول و اگر بسبب دفعةً بیرون آمدن در روشنائی بود از جای تاریک که زمانی دراز در آن
نشسته باشد سببش انتشار نور و رقت آن بود **علاج** آنجا که سبب بطلان بصر سدهٔ عصبه از مادهٔ غلیظه لا جرم در تجویف عصبه باشد تدبیر نضج مادهٔ بلغم و استعمال
ملطفات مفتحه سده است مثل گلقند عسلی با آب گرم یا آب بادیان و آشامیدن سکنجبین بزوری یا عنصلی یا شربت اسطوخودوس با آب رازیانه بعده استفراغ آن
بمسهل بلغم و حب ایارج و یا حب قوقایا و یا حب ذهب و یا حب شبیار یا ایارجات کبار و فوه دتو هر یک سه درم انیسون تخم کرفس هر یک چهار درم سنای مکی اسطوخودوس
هر یک پنج درم مویز منقی بیست و پنج درم انجیر سفید ده عدد جوشانیده صاف کرده ترنجبین پاک کرده بیست درم مالیده باز صاف نموده صد درم از آن با هفت درم شکر
و سه درم روغن بادام تلخ نیمگرم بیاشامند و در هفته دو مرتبه بنوشند و غرغره با ایارج فیقرا محلول در آب گرم و سعوط مذکور در سبل و اکتحال بانچه باعث تفتیح و جلا و تلطیف گردد
و مثل روغن بلسان که در آن زهره و شبیه طاحل نموده باشند و اکتحال به دارچینی و فلفل مفید و آنچه در علاج ضعف بصر بارد رطب گذشت بکار برند و بقول گیلانی در سدهٔ عصبه مبالغه
باستفراغ باقی از شرح از باب ضعف بصر و سده که سبب آن رطوبت ضاغطه باشد تدبیرش نیز به دستور قسم مذکور ضعف بصر ست باستفراغ رطوبات و استعمال مضوغات و غراغر جالیه
رطوبات و اجتناب از فواکه رطبه و اقتصار بر قلایا و اکتحال مجففات مانند باسلیقون و روشنائی و شیاف مرارات و تناول معجون وج و اگر سدهٔ عصبه از ورم باشد یا از انطباق
آن بسبب استرخا یا یبوست یا ورم علاجش در ضعف بصر گذشت و بطلان بصر که از نشستن در جای تاریک بود اگر بسبب غلظ و تکدر نور و سواد بیضیه باشد کحال ملطف
مثل باسلیقون و روشنائی و شیاف مرارات در چشم کشند و اغذیه صالحة جید الکیموس به دارچینی و صعتر بخورند و با ایارج فیقرا تنقیه کنند و مرزنجوش و سداب بویند و لطوخات
ملطفه بعمل آرند و دیگر تدبیر ملطف از اغذیه و معاجین و غیره که در علاج قسم اول ضعف بصر گذشت و آنچه سوای قدح در نزول الماء مذکور شد حسب حاجت بکار برند و اگر بیرون آمدن
از تاریکی بر روشنی دفعةً سبب باشد بر روشنی آفتاب نبینند بلکه پارچه نیلگون بر روی آویزند و در جائی که نه بسیار تاریک و نه روشن باشد بنشانند و قطعهٔ کلان
از اسرب گرفته سوراخ براده نمایند و بر آن نظر کنند و از چشم نزدیک دارند و هر روز چند بار این عمل کنند و مدام آب نیمگرم بر سر ریزند و تجوید غذا نمایند و طعام شب ترک سازند و از حموم
و جماع پرهیزند و هر چه در قسم ضعف بصر از دوام نظر بسوی آفتاب گذشت و آنچه در امور خواهد آمد بکار برند بالجمله علاج اقسام این مرض مشکل ست و آنچه از سواد بیضیه بود کمتر علاج پذیرد
لیکن شیاف مرارات و باسلیقون در چشم کشند و معاجین و اغذیه ملطفه دهند و حکیم علی می نویسد که یکی را از خدام من ضعف بصر اندک اندک پدید آمد حتی که بصر او بالکل زائل شد
پس علاج او بتطییب مزاج و دماغ از اغذیه لذیذه چرب و پختن روغن بادام بر سر و چکانیدن آن اندک در بینی و امثال آن کردیم و در چند روز صحت یافت و بصر او بحال خود

خفش و بغض عین از شعاع

خفش بر بعضی مرادف جهر میدانند و بقول جزری انضمام اجفانست نزد تحدیق بسوی مبصر و نزد بعضی مرضی ست مولودی که بسبب رقت قرنیه و عنبیه یا قلت
رطوبت بیضیه در اصل خلقت بصارت در شعاع و روشنی ضعیف شود و در سایه ابر و عند غروب قوی گردد و این لاعلاج ست لیکن برای تقویت چشم دخان روغن بنفشه
در چشم کشند و می تواند که قلت بیضیه بعد خلقت از اسباب او عارض شود و محدث خفش گردد و علاج قلت بیضیه در بحث ضعف بصر گذشت و بالجمله به تغلیظ خون هریسه
و کله پاچه و نان تابه خورانند و اغذیه مرطبه مثل لحوم حملان و بچه مرغ فربه دهند و آنچه مسکن حدت و مقوی باشد مثل آب انارین با شکر و لعاب بزرقطونا با جلاب و شیره تخم خرفه
نافع بود و کذالک تبرید سر بصندل سرد و ترطیب بسعوط مرطب و بقول سرد چون کاهو و کشنیز و خرفه مفید ست و کافور درین باب شدید النفع ست و از اغذیه حریفه و مالحه و شراب کهنه
و حلوای عسلی و از حرکت و هموم و حزن و تعب و جماع کثیر اجتناب نمایند و نزد اکثر اطبا خفش ضعف بصر ست با تری بیاک که آن دلیل غلبه رطوبت ست و علاجش تنقیه بدن
و دماغ ست از رطوبات فضلی بمسهل و حب ایارج و استعمال اغذیه جیده و بعد تنقیه بهر تقویت چشم و تخفیف رطوبت توتیای هندی سرمه صفهانی برگ مورد سوخته و گلنار سوخته در چشم کشند و استعمال اکحال جالیه
مثل روشنائی و کحل عزیز و باسلیقون اکبر مانند آن نیز مفید بود و سبب بغض عین از شعاع یعنی تنفر چشم از روشنی سخونت روح و رقت اوست و این گاه طبعی باشد تا بنگاه که روح باصره در اصل خلقت شدید الحرارت رقیق

برای تحلیل بقیهٔ مادہ شیاف احمر لین استعمال کنند بالجملہ اگر از غلبۂ خون باشد فصد و حجامت نقرہ و تلیین طبیعت بمطبوخ فواکہ و ہر چہ در علاج طرفہ گذشت بعمل آرند و اگر از غلبۂ صفرا باشد تنقیہ بمطبوخ ہلیلہ و قرص بنفشہ وغیرہ کہ در علاج یرقان عین خواہد آمد استعمال نمایند و اگر از غلبۂ سودا باشد بمطبوخ افتیمون یا ماء الجبن و سفوف سودا و جز آن کہ در علاج ضعف بصر از تکدر رطوبت بیضیہ گذشت تدارک نمایند و اگر غلبۂ بلغم باشد تنقیہ بمسہل بلغم و حب ایارج و حب قوقایا و ایارج لوغاذیا کنند و ہر چہ در علاج ضعف بصر بارد مذکور شد بکار برند و بعد از تنقیہ در سائر اقسام اصلاح مزاج باشربہ و اغذیۂ مناسبہ مصلحۂ ہر مزاج غالب بر بدن و اکتحال محللۂ مادۂ مابقی و بخورات و نشوقات و نطولات و آبزنات استعمال نمایند و ایضاً استعمال ادویۂ مقوی چشم و رادع مادہ مثل تقطیر گلاب بسماق در صفراوی و دموی و گاہی استعمال عصارۂ کاہو و خرفہ و تضمید بدان میکنند و اکتحال شیاف عنبر در بلغم و سوداوی و اکثار حمام در سوداوی نافع ست و در صورت زرقت لون و دیدن اشیای ازرق علاج زرقۂ چشم نمایند

انتباہ ضعف بصر کہ از تشنج و تقلص طبقۂ عنکبوتیہ حادث شود اگر بسبب تشنج یابس بود آثار یبوست مدرک گردد و درین صورت بہر ترطیب بدن ہر چہ در علاج ضعف بصر یبسی گذشت بعمل آرند و شیر دختران و روغن بنفشہ و روغن کدو در بینی چکانند و بر مطبوخ ادویۂ مرطبہ چون شعیر و بنفشہ و برگ خطمی و برگ خبازی و برگ کدو و برگ کنجد و عصی الراعی و حی العالم انکباب کنند و شیاف ابیض انزروتی نافع ست و آنجا کہ علامات تشنج امتلائی معلوم شود تدبیرش تنقیہ بایارجات و غراغر و استعمال اکحال مدمعہ نمایند بدستوریکہ در علاج ضعف بصر رطوبی گذشت و ضعف بصر کہ بسبب ضغطہ و ورم و انہتاک عصبۂ مجوفہ باشد اگر سبب ضغطہ رطوبت باشد علاجش مثل علاج ضعف بصر رطوبی نمایند و اگر سببش یبوست باشد ہر چہ در علاج ضعف بصر یبسی گذشت بکار برند و علاج ورم عصبہ اگر حار باشد باخراج خون از قیفال و عروق ماقین و ارسال علق بر صدغین و اسہال بمطبوخ ہلیلہ و تسکین مزاج چشم بچکانیدن شیاف ابیض افیونی در آب سودہ و طلا نمودن بیرون چشم بصندل و مامیثا با آب حی العالم و گلاب سودہ نمایند و اگر ورم بارد باشد تنقیہ بحسب خلط غالب و نطول چشم و تکمید آن بآبیکہ دران حلبہ جوشانیدہ باشند و گلابیکہ دران اندکی زعفران حل نمودہ در انتہا و انکباب ببخار آبیکہ دران بابونہ و اکلیل الملک و خطمی جوشانیدہ باشند و اکتحال بمحلل رطوبت مانند مرو جند بیدستر با شراب سودہ نمایند و ہتک عصبہ لا علاج ست و آنجا کہ ضعف بصر از ورم طبقۂ عنکبوتیہ افتد علاج او از تنقیۂ مادہ و تحلیل ورم مثل علاج رمد نمایند و ضعف بصر کہ از ضربۂ مقدم دماغ و ضعف و خشونت قرنیہ و آثار قروح و طول رمد و اوجاع عین و طرفہ و ظفرہ و بیاض و سبل و ضیق و اتساع و نزول الماء و خیالات و حول و جحوظ و دیگر امراض چشم و غیر آن باشد علاج ہر یک ہمانست کہ در فصل ہر واحد مسطور شد و آنچہ از کثرت رطوبت بیضیہ باشد علامت او در خیالات و علاجش در اتساع گذشت و آنچہ از جلوس در تاریکی و سل العین و از یرقان چشم و زرقہ و قمور افتد علاج ہر یک علیحدہ مذکور خواہد شد

بطلان البصر

یعنی کوری و این عارض میشود از اسباب ضعف بصر ہر گاہ مفرط شوند و تفصیل اسباب مذکورہ در باب ضعف بصر گذشت و بالاجمال این ست کہ سوای اسباب مشارکت دماغ وغیرہ کہ در بحث مذکور مسطور شد درین مرض یا آفت محرقۂ طبقات یا مسیلۂ رطوبات و مانند آن رسیدہ باشد و این لا علاج ست و یا اجزای چشم در ظاہر سلیم باشند لیکن آفتی غیر ظاہر از جہت دیگر بآنہا رسیدہ باشد درین صورت اگر ثقبہ صحیح بود و یا دران سدۂ مائی باشد و یا درینجا سدہ نبود بلکہ در عصبۂ مجوفہ بود از شئی واقف در جوف آن یا از انطباق او بسبب یبوست یا استرخا یا ورم ضاغط فی نفسہ یا در عضلات او یا تابع ضغطۂ عارض مقدم دماغ و یا از انہتاک و انخراق عصبہ باشد و یا از زوال جلیدیہ از محاذات ثقبہ و یا از فساد مزاج جلیدیہ بود و این فساد بیشتر بسبب غلبۂ رطوبت بران باشد و یا غلبۂ یبوست مجمع و مستحصف آن و این را علقوما گویند و لا علاج ست و درینجا چشم متکشف شہلا میباشد و اما اگر ثقبہ سلیم نبود یا بسبب سدہ بود یا بسبب اتساع او تا اکلیل یا بسبب نہایت تنگی و ضیق او باشد بالجملہ طریق تشخیص و علاج اسباب مذکورہ ہمانست کہ در ضعف بصر مسطور شد و بطلان بصر با ضربان و سرخی چشم و حرارت و ثقل در مقدم دماغ نشان ورم حار عصبہ است و با ثقل و قلت حرارت و وجع و رنگ چشم سفید دلیل ورم بارد بود پس اگر ثقل شدید و چشم بسیار رطب و رنگ رصاصی باشد مادۂ رطب بلغمی بود و اگر چشم خشک نماید و رنگ آن مائل بکمودت باشد مادہ سوداوی بود و اگر بعد ضربہ یا سقطہ کہ بر سر رسد او لا جحوظ عین بہم رسد و بعد از آن فرو رفتگی و بطلان عین شود از انہتاک و گسیختن عصبہ باشد و اگر ثقل دفعۃً حادث شود سدۂ عصبہ باشد و ایضاً امتحان سدہ چنان کنند کہ یک چشم را بند نمایند و بہ بینند اگر اتساع در ثقبہ بہم نرسید بدانند کہ سدہ است و اگر با فقدان بصر و ضعف آن ضرر در سائر حواس دماغی

و بادیان هر یک سه توله جوشانیده باشند ریختن و پنبه را دو دو گز داده بستن نفع عظیم است و همچنین بطبیخ کاه کهنه شستن و شیاف احمر حاد کشیدن

سل العین

یعنی لاغری چشم و ضعف بصر لازم این مرض ست وگاهی بسبب غلبهٔ یبس و زوال صفای رطوبات باصره بالکل باطل شود و این مرض بسبب نقصان رطوبت اصلی بمشایخ اکثر افتد وگاهی عند قرب موت واقع شود و این هر دو لا علاج ست وگاهی بجوانان عارض گردد و این اکثر در یک چشم افتد و سبب او یبوست زجاجیه یا جلیدیه یا بیضیه است و اسباب یبوست کثرت استفراغ ست یا نیافتن غذا تا زمانی طویل یا وقوع سده در عروق مشیمیه خواه شبکیه یا ضعف قوت غاذیه چشم یا استعمال مخدرات بسبب برد مجمد آن و شیخ میفرماید که غور در عین و صغر او در حمیات و خصوصا سهریه و عقب استفراغات و سهر و هم و غم می افتد و در سهر چشم خواب آلوده گران باد شواری حرکت در پلک سوای حدقه بود و در غم ساکن الحدقه باشد و بعضی مردم را اختلاف مشتقین بدن در سردی شدید و گرمی شدید عارض شد پس چشم شق بار در اغور و صغر لاحق گردید و گیلانی گوید که سبب صغر و غور چشم نقصان رطوبات آن از حد اعتدال ست و این نقصان گاه بسبب استفراغ محسوس بود چنانچه هنگام کثرت اسهال و جماع و عرق افتد و یا غیر محسوس چنانچه بعد تعب و سهر و غم و اطالت مقام در حمام و حمیات حاده خاصته سهریه و مثل آنکه از تا خر التحام ثقب عین در قدح چشم افتد که اکثر از ان رطوبات و روح تحلیل شود وگاهی از انقطاع ماده رطوبت عارض شود چنانچه هنگام صیام و ترک لحوم و اقتصار بر اغذیه یابسه وگاهی بسبب ضعف چشم افتد که بواسطه آن جذب غذا قلت پذیرد و پس با وجود خمور چشم خشک باشد و یا تصرف آن در غذا ضعیف گردد و اگرچه غذا بسیار بود چنانچه در سبل بود و پس چشم کثیر الفضول باشد و بهمین وجه سبب چشم در امراض بارده مثل فالج و مانند آن بواسطه ضعف حرارت غریزی که قلت تغذیه لازم اوست کوچک گردد بالجمله تشخیص اسباب مذکوره چنان کنند که اگر مریض شیخ باشد سببش نقصان رطوبت اصلی بود و اگر جوان باشد ببینند که تپ دارد یا نه اگر داشته باشد سببش همان باشد و الا بپرسند که در چشم المی هست یا نه اگر باشد از سدهٔ شبکیه بود و الا سوال کنند که پیش ازین کثرت استفراغ یا قلت غذا یا عروض سهر یا غم یا هم یا رسیدن سردی شدید یا استعمال مخدرات اتفاق شده بود یا نه پس اقرار هر سببی ازین اسباب که نماید سبب مرض همان باشد علاج آنجا که سبب یبوست سدهٔ شبکیه باشد هر چند فصل او جامع عین بهر تفتیح سده مذکور شد بعمل آرند و در باقی اقسام ازاله سبب نمایند و ترطیب بدن و دماغ کوشند به تناول مغز تخم کدو و اغذیه رطبه دسمه مثل لحوم حملان و پیه با کیان و اسفید باجات و سکون و نطول آب نیم گرم بر روی و سعوط بشیر زنان و روغن بنفشه و سفیدی بیضه که مجرب سویدی ست و امثال آن که در علاج ضعف بصر یبسی و غیره گذشت و از استفراغات و مجففات و تعب و دخان و غبار احتراز کنند و آنچه از استعمال مخدرات بود مرطبات مثل ماء الجبن و غیره استعمال کنند و صاحب جامع و طبری گوید که در شبان بعد استفراغ بدن و تفتیح سده ترطیب بدن و اماله او بتدبیر ملطف و اقتصار بر اغذیه مولد دم محمود مثل لحوم جدی و حملان و جوزه مرغ و زردهٔ بیضهٔ نیمبرشت و مانند آن نمایند و حبس نفس در بعض اوقات کنند و از اکثار شراب منع نمایند و آب نیمگرم که در ان خشخاش و بنفشه و نیلوفر و جو جوشانیده باشند بر سر ریزند و بروغن نیلوفر و بنفشه سعوط کنند و رعایت مزاج نمایند و هر قدر که از حالت طبعی زائل شده باشد بتدبیر بسوی طبیعت او رد کنند و از مشی در آفتاب احتراز ورزند و از جماع حذر کنند و از اغتسال بآب شور و رکوب بحر و شمیدن روایح نفط و کبریت و مانند آن اجتناب نمایند و آرد باقلا یا مغز نان سمید در شیر خمیر کرده وقت خواب بر چشم ضماد کنند و روایح طیبه معتدله ببویند و بسوی سبزه و آب نظر دارند و اگر این مرض بمشایخ افتد کمتر زائل شود لیکن علاج آنها به تدبیر و اقتصار بر اغذیه رطبه محموده و منع از ریاضت عنیف و جماع نمایند و اغذیه اوفق و الیق مزاج آنها اختیار کنند و باشیای مرطب و مسخن و مقوی گرده و مبخر بخار محمود بسوی راس حقنه نمایند مثلا بهمنین و تودری و تخم جرجیر و بابونه و اکلیل بجوشانند تا که مهرا شود و صاف نموده اندکی روغن بید انجیر و روغن خیری و روغن یاسمین و روغن بلوس و اکارع بحسب واجب بران بیخته خوب مخلوط سازند حتی که غلیظ شود نیمگرم حقنه کنند و اگر مزاج او احتمال کند بروغن مجموعه تدهین بدن نمایند و شیخ باشد یا شاب درین مرض فصد نکنند و شراب معطر بغالیه بند و ریاحین طیبه ببوشند و این همه رطوبات محموده چشم و روح می افزایند و هر آنچه روح و رطوبت محمود افزاید سل العین زائل کند و گیلانی مینویسد که علاج حیله کردن در جذب مواد بسوی چشم ست و این بریاضت و جدال و بکثرت کلام و مالش سر بروغنهای مائل بحرارت مثل روغن بابونه و شستن رو بآب نیمگرم و اغذیه مرطبه حاصل شود و همه ملحجات و خصوصا اشیای حریفه مضر بود و هرگاه چشم بحالت خود عود کند باین کحل اکتحال نمایند بگیرند اسرب صاف و بر ان اندک روغن بنفشه انداخته باز انگشت خوب بمالند تا از ان حرکت بسیار برآید بعده آن را بشاخ سعدی محرق سوده بحریر بیخته و اندک سرمه صفهانی آمیخته صبح و شب در چشم کشند و از اکحال جید این ست که از توتیا و نشاسته و اقلیمیا فضه سرمه کنند

ویا قلیل المقدار باشد و همچنین هنگامیکه مقدم دماغ شدید الحرارت باشد وگاهی بعارضی میباشد از مزاج حار عارضی که گرم گرداند روح را یا مقدم دماغ را بنهایت گرمی و باشد که بسبب انجذاب
خون بقوت حرارت احداث ورم حار نماید و ازین جهت بیشتر منذر بقرانیطس باشد وگاهی بسبب عارضه چشم مثل رمد و سبل و جرب عارض شود و پس از مرض گوید
اگر طبیعی بود و از ابتدای خلقت باشد و این لاعلاج است و اگر بامرضی چشم باشد علاجش همان مرض بود و الا از سخونت روح باشد و علاج او در قسم اول آنچه در علاج امراض
دماغی حار گذشت از تبرید و ترطیب دماغ بعمل آرند و استعمال تبرید به تبرید مرطبه مثل شربت بنفشه و نیلوفر و ضمادات قطور و نطول مبرده مرطبه و اغذیه مرطبه چون آش جو مغز بادام کدو و غیره نافع و در قسم ثانی ازاله مرض مذکور کنند
قمور و آن کدورت بصر است که از ادامت نظر بسوی اشیای سخت روشن و بسیار سفید چنانچه از دوام نظر در برف عارض شود و لهذا بسبب تفرق روح
باصره بصر مطلقا باطل گردد یا اشیای قریب دیده شود و چیزهای بعید بنظر نیاید و بر هر رنگی که نظر افتد بران سفیدی متخیل گردد و لهذا این علت
را بیاض نیز گویند **علاج** پارچه نیلگون بر روی آویزند و جامه سیاه بپوشند و در رنگهای سبز و آسمانجونی مدام بنگرند و شیر دختران در چشم دوشند و مغز بادام سائیده وقت
خواب بر چشم ضماد کنند و تکمید باب گرم نمایند و دیگر مرطبات بکار برند و از اشیای تلخ و شیرین پرهیز نمایند و جالینوس گوید که در قمور اول فصد از ذراع کشایند بعد از آن
فصد عرق ماقین بگیرند و اگر ظاهر نشود عرق جبهه بکشایند و آنجا که با آفت بیاض برف آفت برودت او جمع شود کاه گندم را جوشانیده بخار آن بگیرند و آبش نیم گرم در چشم
چکانند و روی بشویند در روز و شب چند بار و بعسل و آب ثوم اکتحال نمایند و سنگ گرم کرده شراب بران ریخته چشم بر بخار او بکشایند و تکمید بشراب کنند و یا ادویه
محلله ملطفه مثل زوفا و اذخر و شبت و اکلیل الملک و بابونه و شلجم مع برگ و حاشا و شونیز و برگ غار و مرزنجوش و بادیان و عود بلسان و مانند آن جوشانیده بر بخار او
انکباب نمایند و باب آن اسفنج ترکرده تکمید کنند و پوست خربزه و یا تخم آن که با پرده های میان تخم آن خشک کرده باشند در آتش انداختن و دود آن گرفتن بسیار
نافع و مجرب است و اکتحال میل در ثوم فرو برده و خوردن ثوم و ضماد پلک بگندم خوب بریان کرده بشراب کهنه ریحانی سرشته و خوردن نان آرد گندم که دران صعتر
سوده آمیخته بخمر صرف سرشته پخته باشند با دانه ثوم همه در قمور برفی از مجربات سویدی است و ضماد زرنیخ بر تابه خوب بریان کرده سوده بشراب ریحانی سرشته بر پلک
و اکتحال بمرارة عقعق نیز نافع **و اگر** حدوث آن از روشنی شدید باشد اکتحال بسرمه اصفهانی و یا سرمه دوده روغن زنبق نمایند و یا این کحل بگیرند غنچه انار
و بهار به و زرور و دو گل ارمنی از هر یک سه درم و اول توتیای هندی یکدرم شنج و براده طلا نیم درم نرم سائیده در گلاب یکهفته بخیسانند و هر روز سه
چهار مرتبه آنرا حرکت دهند پس با ادویه اول مخلوط نموده در آب حماض اترج و گلاب و لعاب بهدانه سه روز خیسانیده سحق نموده در سایه خشک نمایند پس اضافه
نمایند بران یکدانگ مشک و نیم درم تخم بارتنگ و نرم مثل غبار سوده استعمال نمایند و اگر انزروت بشیر خر پرورده ما میران چینی کحل شلوذی بساوی کوفته بیخته با آب
بادیان تازه و شراب کهنه سوده خشک نموده همچنین دو سه بار بسایند و خشک نمایند پس مثل غبار سوده در چشم کشند باعث تصفیه و عود نور باصره میگردد **و اگر**
از نظر بسوی برف رمد حادث شود درین صورت تدابیر محلله بکار برند مثلا شلجم قطع نموده یا کوفته و برگ سیر تر با پوست خشک آن و زوفای خشک و اکلیل و بابونه
و شبت و سبوس گندم و نمک در آب جوشانیده انکباب نمایند و شراب بر قطعه مس گرم کرده انداخته بخار آن بچشم رسانیدن بغایت سود مند و از مجربات ابو ماهر است
و از ملاقات باد محافظت کنند و عطسه آورند و اگر دران سرخی بهم رسد و زائل نگردد مبادرت بفصد قیفال نمایند و بعد از آن صبح بحمام برند و بعد برآمدن از حمام
نخود آب بگرم بخورانند و خواب نمایند و اگر ازین هم زائل نشود معاودت فصد و اسهال و تکمید بشراب و انکباب بمیاه مذکوره بدستور نمایند و بعضی گفته اند که علاج
این قسم بخوردن شلجم مطبوخ بلحم حمل است و اگر حرارت مزاج مانع نباشد ثوم بسیار نیز دران داخل کنند و گویند که ثوم در شیشه انداخته آب بران ریخته بجوشانند هر گاه
پخته شود و بالای آن کف آید آن کف ثوم را بمیل در چشم کشند و حل طبیعت درین مرض بایارجات و مانند آن کنند و گاهی درین علت بغراغر محلل رطوبت و منقی راس امر کنند
و آنچه درین رمد بدان اکتحال کنند این است که دار چینی یکدانگ قرنفل یک قیراط ساذج هندی دو دانگ اقلیمیای ذهبی و مارقشیشای ذهبی کلس هر واحد یکدانگ سائیده
ذرور نمایند و سزاوار نیست که علاج این رمد بمبردات کنند بلکه بمحللات نمایند چه سبب قوی تر دران احتقان بخارات است بسبب سردی و تکاثف و هر گاه رمد کم گردد هر روز
عطسه آورند و غالیه بویانند و بالجمله علاج این رمد در ابتدا مخالف علاج سائر اقسام رمد است زیرا که سبب انصباب ماده برد و احتقان بخارات است
و گویند که عسل خام بمیل در چشم کشند و فتیله بعسل و آب پیاز آلوده نهند و اغذیه گرم خورند و اندر حمام تاریک هر روز آب بسیار گرم که دران بابونه و اکلیل و نخود کا

ازرق چشم پیدا شود شیر دایه که نهایت سیاه رنگ باشد بنوشانند و اگر دایه حبشی باشد بهتر است و پوست جذر باریک ساییده در چشم اکتحال نمودن نیز مفید گفته اند و آنچه از پوست قرنیه و قلت بیضیه باشد در ترطیب بدن کوشند با غذیه مرطبه مثل مرغ فربه و گوشت گوسفند و زرده بیضه نیم برشت و اودیه و سعوط بروغن بنفشه و روغن گل و چکانیدن شیر دختران در چشم و بینی و حمام مرطب و آب نیمگرم بدوام و سکون در موضع کثیر المیاه جاریه عذبه و آشامیدن ماء الشعیر و شیر با شکر و مداومت شستن چهره با آب شیرین و جز آن که در علاج ضعف بصر پیشتر مسطور شد

یرقان چشم

و آن عبارت ست از زردی رنگ طبقات چشم با سیلان اشک و بهمین فرق میکنند در بین و در یرقانی که از انصباب غلبه طبقه ملتحمه باشد که دران سیلان اشک نمیباشد و سببش انصباب صفرای قلیل ست بر طبقه شبکیه و دفع او بسوی جلیدیه پس ترشح او بر سائر طبقات چشم **علاج** ابتدا بفصد قیفال نمایند اگر خون غالب باشد و بمسهل صفرا تنقیه کنند و یا باین مطبوخ هلیله تلیین طبیعت نمایند پوست هلیله زرد ده درم آلو بخارا سی عدد عناب مثل او سپستان یک کف تمر هندی بست درم بنفشه گل سرخ هر واحد سه درم تخم کشوث تخم کاسنی هر یک پنج درم ترنجبین برگ عنب الثعلب هر واحد پانزده درم جوشانیده صاف نموده بگیرند از ان صد درم و شکر طبرزد هفت درم داخل کرده نیمگرم بنوشند و بعد تنقیه شیاف ابیض در شیر دختران یا سفیدی بیضه حل کرده در چشم چکانند و اسپغول در آب کاسنی و سفیدی بیضه و روغن گل برهم زده بر چشم ضماد کرده بخوابند و طباشیر مروارید هر واحد دو درم توتیای کرمانی بسد هر یک یکنیم درم صمغ عربی یکدرم با آب انار میخوش ساییده خشک کنند و باز ساییده شیر دختران یا شیر خر قدری داخل کرده خشک کنند و بسایند و با آب انار میخوش یک مرتبه دیگر و بشیر الاغ نیز مرتبه ثانی پرورده خشک کنند و هرچند زیاده تنقیه نمایند بهتر گردد پس نرم سوده بهمانت بطریق ذرور یا بمیل در چشم کشند و اگر یرقان و اشک زائل نشود برگ کاسنی مدقوق شحم انار مضروب با اسپغول و سفیدی بیضه و روغن گل بر چشم نهند و خاکستر سرطان بحری یکدرم کف دریا یکنیم درم برگ انبر باریس خشک کرده حضض هندی هر واحد دو درم نارمشک دو ثلث درم ساییده اکتحال نمایند و اگر ازین هم فائده نشود برگ بنفشه کشوث خطمی خبازی هر کدام یک کف کشنیز خشک یا تر یک کف کبیر عصی الراعی حی العالم هر کدام یک کف برگ بلوط یا جفت بلوط یک کف کبیر سبوس گندم جو نیم کوفته هر کدام یک کف کبیر عدس کوفته دو کف حب الرمان یک کف کبیر جمله را با سرکه در افتابه بسر بسته بپزند که مهرا شود بران انکباب نمایند و چشم بکشایند و در اکل و شرب بر تسکین دم و تعدیل صفرا و مزاج نمایند و اگر قاروره سرخ باشد شرب ماء الشعیر و سکنجبین بهترین اشیاست و غذا اگر تب نباشد لحم جدی مصوص و جوزه مرغ بریان و سمک ماهی صغار رضراضی بسرکه جوشانیده سازند و اگر تب باشد مزورات معمول از سرکه و شکر و نان با سکنجبین دهند و گویند که بعد تسکین حدت و لذع ماده برای تحلیل ما بقی بر بخار مطبوخ بنفشه و خطمی و بابونه و اکلیل الملک انکباب نمایند و با آب شیرین نیمگرم استحمام کنند و بر سر ریزند و صاحب کامل گوید که هرگاه صفرت در چشم فقط باشد بسوای سایر بدن در حمام داخل کنند و سرکه [illegible] بتکرار در بینی چکانند و با سکبه دران افسنتین رومی جوشانیده سکنجبین حل کرده باشند غرغره نمایند و بعده گلاب و قدری سرکه در چشم چکانند و یا شیاف ابیض قطور کنند بعد ازان بر رو دهن مرهم و بعده کحل زعفران در چشم کشند

اختلاج عین

هرگاه این مرض دوام نماید بصر را مضرت رساند و این علت از جنس اختلاج حادث در اعضاست و سبب اختلاج دائم چشم یا اجتماع بخارات ست زیر اغشیه و صفاقات و یا صلابت طبقات و منع او بخارات را از نفوذ **علاج** آنچه در اختلاج مطلق مذکور شد بعمل آرند و بعد تنقیه و پرهیز و تدبیر صائب زنجبیل یکدرم قرنفل مامیران فلفل دار فلفل هر واحد دو دانگ توتیا صمغ عربی هر واحد نیم درم باریک ساییده از پارچه گذرانیده با رصلایه کرده اکتحال نمایند فقط

امراض جفن و هدب و موق

یعنی در بیماریهای پلک و مژگان و گوشه چشم و آن سی و هفت مرض ست یعنی کمنه پلک و اورام و گدگد و دبل و تحجر و عقده و شرناق و بردده و شعیره و توثه و ثؤلول و سلعه و قروح و تاکل و سعفه و نمله و نار فارسی و شری و خشونت و حکه و جرب و سلاق و استرخای جفن و شتره و التصاق جفنین و حسبا الاجفان و غلظ اجفان و تهیج اجفان و ثقل اجفان و اختلاج جفن و خضرت و کمودت جفن و کثرت طرفه و قمل و قمقام و انتثار اهداب و شعر زائد و منقلب و التصاق اشفار و بیاض اهداب و غرب و غده و نفخ و انتفاخ و ابوالتین و انیز در امراض جفن نوشته اند و مدو ریح در فصل مدو انتفاخ بعد فصل مدو ابوالتین و در فصل [illegible] مذکور شد و بدانند که هرگاه برای امراض اجفان

شیاف ابیض نافع ثلث درم مروارید نیم درم صبر یکدانگ زعفران یکدانگ بگلاب سائیده استعمال نمایند این ادویه با وجود تخفیف آنها بهر آن اختیار کرده اند که در آن تقویت چشم و تخفیف فضول است

زرقه

یعنی کبودی چشم و آن تلون حدقه است برنگ آسمانجونی که آنرا گربه چشمی نیز گویند و آن دو نوع است اصلی و عرضی اصلی علاج پذیر نیست و سبب عرضی نتو و عظم رطوبت
جلیدیه است از کثرت زجاجیه خواه ورم طبقه صلبیه و شیمیه و شبکیه و یا تغیر مزاج عنبیه است از رطوبت غلیظ چنانچه در اکثر صبیان بسبب غلبه رطوبت و خامی آن
قبل از نهوض می باشد و ابن الاسکندر برص العین نامیده و مثل برص مشکل علاج پذیرد یا تغیر رنگ قرنیه است از یبوست و یا قلت رطوبت بیضیه چنانچه در مشایخ
و صاحبان امراض یابس بواسطه تحلیل رطوبت اصلی می افتد و جالینوس گوید که زرقه عارض مشایخ از فرط یبس عین می باشد و این زرقه قسمی از آب متولد در چشم است
تشخیص اسباب مذکوره باید که چشم مریض ملاحظه نمایند که با نتو اکبر است یا لاغر و صغر اگر با نتو اکبر باشد بپرسند که الم در قعر چشم محسوس میشود یا نه اگر نتو با الم باشد از ورم
صلبیه و شیمیه باشد و اگر بی الم باشد از کثرت زجاجیه بود و اگر چشم لاغر و صغیر نماید و دیگر آثار غلبه خشکی و سن شیخوخت و بطلان بصر شاهد او بود از یبوست قرنیه یا نقصان
بیضیه باشد و اگر علامات هر دو قسم یافته نشود و صرف آثار غلبه رطوبت دریافت گردد یا سن صبی باشد از رطوبت عنبیه بود علاج آنچه از نتو و عظم رطوبت جلیدیه باشد
تنقیه بدن نمایند بدانچه موافق سن و مزاج و فصل باشد و فصد و لزوم پرهیز تام و تقلیل طعام و استعمال اغذیه که در آن تجفیف باشد مثل قلیه ها و مطنجنات و گوشت گنجشک
و استرداد مزاج طبعی و فصد تنقیه راس کنند و حجامت نقره و بستن چشم و شستن آن با آب شوبج و آب آس نیز برای نتو و جحوظ جلیدیه مفید نوشته اند پس اگر در مزاج مریض
حدت نباشد و ورمی که از آن نتو جلیدیه عارض شود ورم بلغمی یا سوداوی صلب باشد استفراغات بمطبوخات مسهله و حقنات لینه نمایند و ایضاً اگر مزاج مریض بارد بود
غرغره مضایقه ندارد و ادهان حاره مثل روغن مصطکی و ناردین و قسط و رازقی و روغن بادام تلخ و روغن حار در بینی چکانند و مانند شادنج و دار فلفل و زنجبیل و زبد البحر
و هلیله سیاه در چشم کشند و اگر در مزاج حدت باشد و با الم بود روغنهای بارد مثل روغن گل و بنفشه و شیر دختران در بینی چکانند و نشاسته و صمغ عربی و سرمه سیاه و توتیا و طباشیر
در چشم کشند و بالجمله طبیب در امر مزاج مریض غلط نکند زیرا که علاج خاص چشم ممکن نیست مگر بعد رد بدن بمزاج طبعی او و هرچه در جحوظ مذکور شد حسب واجب بعمل آرند و ایضاً
آنچه از ورم صلبیه باشد هرچه در علاج اوجاع عین بهر تدارک ورم مذکور مسطور شد استعمال نمایند و آنچه از تغیر رطوبت عنبیه بود بعد آشامیدن ماء الاصول تنقیه
بمسهل بلغم و حب ایارج و قوقایا و ایارجات قوی مثل ایارج جالینوس و ایارج لوغاذیا نمایند و غرغره منقی دماغ مثل ایارج با سکنجبین عنصلی و یا سرکه با خردل و سعوط با آب چقند
باشونیز و بندق هندی و بادهان حاره مانند روغن بان و مرزنجوش و زنبق و عطوسات محلله و سخنه مانند جندبیدستر و کندش و مضغ مصطکی با وج بعمل آرند و در تدبیر اکل و شرب
اشیائی که تنشیف رطوبت کند استعمال کنند و باکتحال روغن ناردین و روغن بید انجیر و شرب آن مداوم نمایند و بهر تعدیل مزاج معاجین گرم چون انقردیا و خوارشات و ملازمت
اطریفل کبیر و صغیر و هلیله مربی و سکنجبین و سفوف هلیله و اسطوخودوس و شکر و جوارش اترج و سفرجل نافع و اکتحال بروشنائی و باسلیقون سفید و مشک و زعفران باریک سائیده بمیل موم
در چشم کشند و ادامت آنها مع سرمه و گلاب نیز سودمند است و میل در حنظل تر فرو برده مکرر در چشم کشند و کذا اکتحال بخاکستر حنظل و قطور عصاره حنظل و اکتحال بروغن آجر و کذا
آب پوست سبز جوز سفید و زعفران تنها و روغن زعفران و کذا عصاره عنب الثعلب و اقاقیا بدوام اکتحال کردن تسوید حدقه می نماید و یا سرمه اصفهانی سه درم مروارید یکدرم مشک
کافور هر واحد یکدانگ دو غلوی روغن زیتون یا روغن زنبق یا روغن یاسمین دو درم زعفران یکدرم سرمه سائیده استعمال نمایند و اگر خواهند مازو و اقاقیا هر واحد یکدرم عوض مشک
و کافور و زعفران کنند و یا عصاره حسک دو درم مازو سبز سوده روغن زیتون و روغن کنجد غیر مقشر هر واحد یکدرم با آتش ملایم بجوشانند حتی که سیاه گردد در چشم کشند و بیخ
خسک با آب بجوشانند تا که مثل شهد گردد در چشم کشیدن از مجربات بوعلی سیناست و بندق سوخته بروغن زیتون یا کنجد آمیخته با یافوخ کودک ازرق تا چهل روز مالیدن
نیز مجرب اوست و بعضی آب پوست انار داخل کرده اند و بعضی صدف سوخته عوض بندق نوشته اند و بعضی طلای بندق فقط بر تارک سر مفید گفته اند و یا عصاره پوست
انار شیرین در چشم چکانند و بعد از دو ساعت عصاره برگ بیخ که در قشر رمان داشته باشند تقطیر نمایند و یا اقلیدس یکدرم اقاقیا دو درم مازو دو درم مثل غبار سائیده در چشم کشند
و اگر سرمه و حنا را سائیده با عسل بر صدغین طفل در زمانه رضاع تا هفت روز طلا کنند برای زرقه چشم اطفال مجرب انطاکی است و اقاقیا یکجزو عفص سدس جزو و آب
شقایق النعمان سائیده در خرقه پیچیده قطور ساختن و همچنین اکتحال بعصاره بیخ و یا حنظل و آس و یا عصاره پوست انار مدام در چشم کشیدن نافع است و گویند که اگر طفل

یا فیما بین ظاهر و باطن پیدا شود و مادهٔ آن خون و صفراست و دران وجع مانند وجع دمل اعضای دیگر عارض میگردد و بقول احمد مثل بثرهٔ بزرگ صنوبری شکل از جنس خراجات ست و مادهٔ آن خون مخلوط برطوبت غلیظ ست **علاج** فصد سر رو و تنقیه بمسهل صفرا یا بمطبوخ فواکه نمایند و در تلطیف غذا کوشند و طعام شب ترک نمایند و چشم در شب و روز چند بار بآب گرم بشویند و بران نطول سازند و بروغن گل و موم سفید طلا کنند و شیاف احمر لین در چشم کشند و اگر در ماده صفراویت یافته شود لعاب بهدانه مخلوط با سفیدی بیضه بران گذارند و یا شیاف ابیض طلا کنند و بعده موم روغن نهند و در آخر نطول بمطبوخ اکلیل الملک و بابونه و روغن بنفشه و روغن گندم بانک زعفران و چون منفجر گردد علاج قروح نمایند و اگر کهنه شود اخلیون بران گذارند و چون بزوال نزدیک گردد بمقراض قطع کنند و بگذارند تا یکساعت خون ازان براید و خود بخود بند گردد و الا ورم یا آفتی دیگر در چشم بهم رسد پس ذرور اصفر بران پاشند و بقول سویدی ماده تا جمع نشده باشد صندل و گل مختوم و اشق محلول در لعاب کشنیز تازه طلا کنند و بهم گرم کنند موم و روغن گل ضماد نمایند و اگر صلب باشد حشیش خرفه نرم سوده بروغن بنفشه پخته ضماد کنند و چون بطول انجامد بشگافند و اگر در داخل پلک باشد بعد برامدن ریم زرده بیضه مرغ و روغن بنفشه بچکانند و اگر در خارج باشد بعد خروج مده روغن نیم گرم یکشبانه روز بران بچکانند و روز دوم مرهم اسود نهند و بقول بعضی علاج کدکد برده و احد ست

تحجر

وآن ورم صلب صغیر ست شبیه بغده که مزمن گردد و تحجر یابد و بعضی این را اصد سه نامند و سببش اجتماع مادهٔ غلیظ سوداوی ست که در پلک منجمد و متحجر شود از مادهٔ برده غلیظ تر سیاه باشد و در امزجهٔ یابسه و کهول و فصل خریف و بلاد غربیه بسیار عارض میگردد **علاج** فصد قیفال از جانب علت نمایند و بمسهل و حب ایارج یا قوقایا یا اصطمخیقون و یا بمطبوخ افتیمون و حب اجور تنقیه کنند و مغز ساق گوساله و یا پیه شتر و موم و روغن بنفشه گداخته طلا کنند و بآب گرم نطول سازند و چشم را بشویند و سفنج تر نموده بنهند و بعد نرمی مادهٔ متحجر بهر تحلیل آن مرهم داخلیون استعمال نمایند و بقول جالینوس طلای ابار مغسول تحجر جلد را نافع ست و بقول دیسقوریدوس اکتحال مروارید و مرجان و مشک و سرگین سوسمار مساوی بوزن مجموع سر سه بار یک سوده بحیرهٔ پخته تحجر را مفید ست و توتیای هندی نوشادر بآب سوده مکرر بر تحجر نهادن در ابتدا اسود مند ست و جاوشیر و قنه و اشق مساوی بسرکهٔ خمر حل نموده بر پلک طلا کردن منقول از بولس ست و انکباب آب گرم مکرر نیز ملین و محلل تحجر جفن ست و اگر تحلیل نشود و بطول انجامد دوای منضج بران گذارند پس پلک را برگردانند و آن موضع را بشگافند و بناخن مخرج مادهٔ آن که غدهٔ کوچک مانند عدس باشد یا مده یا مثل قطعهٔ کف براید بیرون آرند و موضع شگاف را پاک نموده ذرور اصفر بپاشند پس مرهم اشق نهند و اگر خوف معاودت مرض باشد هر دو کناره جراحت را بمقراض ببرند و بعده سفنج بران نهند و بآب بشویند تا زود مندمل نگردد و مدتی ماده براید و عضو بتمامه پاک شود بعده علاج قروح اجفان نمایند

عقده

وآن غدهٔ ست سخت که در پلک بالا حادث گردد و سببش انصباب رطوبت غلیظ سوداوی ست از سر و تحجر و تعقد آن درین محل **علاج** آب گرم ریزند و موم روغن بران نهند و لعاب حلبه و تخم کتان استعمال نمایند و بعد حصول لینت بهر تحلیل مرهم داخلیون و غیره ادویهٔ محلل صلابات بکار برند و الا نظر کنند اگر مانند سلعه از موضع خود بآسانی حرکت نماید و زیر جلد بود و غائر نباشد از خارج شگافته برارند و اگر غائر بود پلک را از داخل برگردانیده بشگافند و براورند و بعد شگاف زیره و نمک خاییده آب او بر موضع شق بچکانند و اگر عقده صلب مانند سنگریزه باشد و از موضع خود حرکت نماید در شگافتن آن خطر ست بستور بداخلیون و العبه و تلیین و تحلیل آن کوشند و اگر تحلیل نشود ترک کنند و ازان متعرض نگردند و اگر عقده منبسط باشد و رنگ آن در سطح جلد بادنجانی نماید و دران عروق منتشر باشد ایضا با دوای حاده متعرض نشوند بلکه در مداواکردن تنقیهٔ دماغ از سودا کرده باشند و بارالجبن نوشانند و از اغذیهٔ غلیظه پرهیز نمایند و اضمده و اطلیهٔ محلل مادهٔ سوداوی بکار برند

شرناق

یعنی اوردمیس و آن زیادتی ست نرم از مادهٔ شحمی لزج که در پلک بالا بهم میرسد و بدان سبب پلک در کشادن گرانی میکند و مانند مسترخی میباشد و حرکت آن ببالا دشوار میگردد و مادهٔ آن چسپیده و غیر متحرک بود بخلاف سلعه و غده و سببش انصباب رطوبت غلیظ ست بسوی پلک و اکثر بصبیان و مرطوبین و صاحبان کثیر البدن عارض و در مدو نزله و زکام و در بلاد جنوبی و فصل ربیع عارض میشود و این مرض غیر مخوف ست و کدورت حواس و ضعیف دوام تری چشم و سیلان اشک و عروض عطسه

دوا انجمل ارند بعد استعمال آن پلک را پوشیده بر همان وجه خواب کنند و در بعضی امراض پلک که محتاج بدستکاری باشند تا که بد و انکار بر آید بدستکاری دست غیر
و بضرورت بعد از تنقیهٔ بدن باشد تا بسبب الم ماده بسوی اجفان منجذب نگردد که باعث تورم آن گردد و نیز علیل را بعد از عمل تجدید از تناول لحوم منع نمایند و غذای آن
چیزی باشد که در آن تعدیل و تسکین و قلت فضول باشد مثل مزورات و احسا و زردهٔ بیضهٔ نیم برشت و ایضا تا چند روز از حرکات باز دارند و گویند که در امراض پلک سر نگون داشته کحل استعمال نمایند

کمنهٔ پلک

و او آنست که چون آدمی از خواب بیدار شود پلک گران شود و چنان پندارد که در چشم او ریگ و خاک افتاده است و اکثر صاحبان امزجهٔ یابس و کهول را او در خریف
و بلاد یابسه عارض میگردد و سببش احتباس بخارات غلیظ است در پلک و طبقات چشم در حالت خواب و تحلیل آن از حرکت بیداری **علاج** حسب مزاج مریض بفصد
و مسهل تنقیهٔ بدن از مواد بخوبی نمایند یا حب صبر بخورانند و بعده بهر تنقیهٔ اجفان و طبقات مدمعات چون ذرور صبر صغیر و شیاف احمر لین و شیاف سنبل و ذرور صبر کبیر
و شیاف احمر حاد و دینارج و کحل بالیقون و عزیزی بتدریج در چشم کشند و بقول انطاکی قطور روغن بادام و بنفشه و شیر زنان و ضماد الکحال و صبر و برادهٔ آبنوس با سیک سوده نافع
و شیاف خلوقی یا اسود بر پلک ضماد نمایند و هر صباح بحمام روند و مدام چشم را بآب نیم گرم بشویند و تقویت معده و تلطیف تدبیر نمایند و از اغذیه مثل گوشت گاو و عدس و پنیر و کرنب منع کنند و تنشیف چشم نمایند و تا اثر شویند

اورام جفن

و این یا از انصباب مادهٔ دموی بود بجهت امتلای سر از خون یا ضعف جفن و ضربه و آنرا فلغمونی گویند و یا از غلبهٔ صفرا بر بدن و سر باشد و آنرا حمرا نامند و یا از ماده رقیق خواه
غلیظ بلغمی بود و آنرا اورم رخو گویند و یا از مادهٔ بارد سوداوی باشد و آنرا ورم صلب خوانند و تشخیص این اسباب چنان کنند که رنگ ورم ملاحظه نمایند و از انگشت بران غمز کنند
پس اگر رنگ ورم سرخ نماید و از غمز متغیر نگردد و با تمدد و ضربان بود ورم دموی باشد و اگر با وجود سرخی رنگ جای غمز سفید گردد و با شدت التهاب بود ورم صفراوی باشد
و اگر رنگ ورم سفید نماید و نرم بود و در دکتر ورم بلغمی باشد و اگر رنگ آن تیره نماید و با صلابت و قلت وجع بود ورم سوداوی باشد **علاج** در هر چهار نوع آنچه در باب اورام
مطلق خواهد آمد بعمل آرند و ایضا در دموی و صفراوی فصد سر رود و اگر مانعی باشد حجامت قفا نمایند و تبرید مکیدر در ورم دموی و صفراوی گذشت یا نقوع تمر هندی و آلو بپنهد
و تنقیه بمسهل صفرا یا در نقوع مذکور سنا و پوست هلیله افزوده مغز خیار شنبر ده درم و شکر حل کرده صاف نموده روغن بادام بران ریخته نمایند و یا طبیخ هلیله بیاشامند و ترک لحوم
و استعمال مزورات کنند و بهر ورم دموی در ابتدا صندل و فوفل و مامیثا با آب کاسنی و آب کشنیز تازه و یا گل سرخ و روغن گل و یا طباشیر با آب سرد و یا کشنیز سبز یا خشک در سرکه
و یا فوفل در گلاب سائیده و یا آرد جو بگلاب یا آب کاهو سرشته بر ورم و پیشانی طلا نمایند و در زمان تزید بمطبوخ پوست خشخاش نطول سازند و شیاف در معتصر برگ کشنیز تازه
سوده ضماد کنند و در انتها و انحطاط حضض اضافه نمایند و بآب اکلیل الملک و بابونه و خطمی و سبوس گندم نطول سازند و بحمام روند و اگر زرد چوب بگلاب بر سنگ سائیده
پنبه آلوده بر پلک متورم گذارند در روزی دو سه بار عجیب الفعل است و بهر ورم صفراوی در ابتدا صندل و ماميثا با آب عنب الثعلب ضماد نمایند و یا برگ کاسنی و کشنیز و نکوه بکار برند
و دائم پلک را بآب سرد بشویند و در تزید شیاف مذکور را بآب مطبوخ بابونه و گل بنفشه طلا کنند و در انحطاط با آب مطبوخ گل بنفشه و خطمی و بابونه و اکلیل الملک و سبوس گندم نطول نمایند
و در ورم بلغمی بعد تنقیه بمسهل بلغم و حب ایارج سرکهٔ خمر با آب گرم یا گلاب آمیخته اسفنج تر نموده بر پلک گذارند و بعده بآب مطبوخ بابونه و اکلیل الملک کاه گندم و حلبه نطول نمایند
و بصبر و حضض و شیاف سنبل جنگلی طلا کنند و نیز با این هر دو شیاف اکتحال نمایند و ضماد از برگ شبت و بیاض سرخ نازک باندکی صبر نیز مجرب و در ورم سوداوی بعد
تنقیه بمسهل سودا یا مطبوخ افتیمون و حب لاجورد ادویهٔ محلله ملینه مثل پیه مرغ و پیه قاز بروغن زیتون که در ان اندکی مقل و قدری آرد خطمی داخل کرده باشند
آمیخته بر ورم گذارند و یا روغن سوسن بلعاب تخم کتان و لعاب حلبه و اندکی اشق محلول بسرکه نهند و یا افتیمون هندی و حضض و صبر و شیاف ماميثا ضماد کنند

کدکدو دمل

و آن ورم صغیر مائل بصلابت و دمویت است که در پلک حادث گردد و اکثر جمع و خراج میشود و سببش بیشتر اکثار اغذیهٔ غلیظ مثل هریسه و کله پاچه و قدید
و گوشت گاو و عدس است خصوصا که در شب بسیار تناول نمایند و بعضی گویند که کدکدو ورمی است صلب که در پلک پیدا شود و مشابه تولد دمل باشد در ابتدا
و عوام آنرا دمل نیز گویند و فی الحقیقت قسمی است از تحجر و علاج او علاج تحجر است و بقول سویدی و ثابت دمل ورم صلب است که در باطن جفن سفل یا در ظاهر آن

بگیرند کندر سرخ رانتج دم الاخوین عنزروت سفیداب نشاسته صمغ عربی مساوی بسایند و بدان مرکب زعفران ربع جزو ریوند چینی نصف جزو اقاقیا گلنار هر واحد
ثلث جزو باریک سابیده آمیزند و بشیر خر و سفیدهٔ بیضه رقیق سرشته شیاف کوچک سازند و اگر ازان ذرور بسازند جائز است

شعیره

وآن ورمی است صلب طولانی بشکل دانهٔ جو که بر کنارهٔ پلک و یا در باطن آن حادث گردد و مادهٔ او قریب بمادهٔ برده است لیکن رطوبت آن کمتر و اقرب بسوداویت بود و ازین جهت
سیلان می یابد و هرگاه با آن حمرت و حرارت باشد استحاله بسوداویت می نماید و نزد بعضی مادهٔ آن اکثر دموی بود و گاهی مائل بسوداویت و بقول بعضی مادهٔ او فضلهٔ غلیظ
محترقهٔ دمویه است و بیشتر امزجهٔ یابسه و کهول را و در فصل خریف و بلاد یابسه بهم میرسد و آن مرضی است سلیم و قسمی از شعیره است که آنرا عروس گویند و آن بثره
شبیه بشعیره می باشد لیکن سرخ رنگ و نرم بود بخلاف شعیره که صلب منعقد و رنگ آن همرنگ پلک باشد و این نوع بعد شب خواری طعام و افراط در اکل ظاهر میگردد
و بگرسنگی زمانی طویل و تکمید بآب گرم زائل میشود و مادهٔ این بیشتر خون خالص باشد و محتمل که بثره که در هندی آنرا گهانجنی و گونجنی و گهیری گویند از همین قبیل باشد علاج
اگر ضرورت بود فصد قیفال و تنقیهٔ بدن و دماغ بمطبوخ فواکه مع افتیمون و هلیلهٔ هندی و ایارج و حب قوقایا و حب افتیمون آمیخته نمایند و غرغره بحسب مزاج و وقت بکار برند
و تقلیل غذا و ترک طعام شب و منع از اشیای مبخره و اطعمهٔ غلیظه کنند و بر بخار آب گرم و بر آبیکه دران ادویهٔ محلله جوشانیده باشند اکباب سازند و اکثر بحمام روند و بآب گرم
نطول نمایند و در ابتدا بصبر و حضض و مامیثا و گل ارمنی بآب کاسنی طلا کنند و یا جدوار تنزوی خطائی بآب عنب الثعلب تازه یا آب کشنیز سبز طلا سازند و یا خستهٔ خرما
بروغن گل سرشته ضماد کنند و در روز اول رسوت کیر و هلیلهٔ سیاه بآب کوکنار طلا کردن و کذا موم گرم کرده نهادن یا کشمش شق کرده نیمگرم گذاشتن یا خرمهرهٔ کلان در آب سوده طلا کردن
یا ریوند چینی یکپاشه پس افگنند و مگس چهار سرخ خستهٔ خرما یکعدد در آب سابیده طلا کردن و بعد از ظهور نضج زغال کهنهٔ دیوار خام با اندکی زعفران در آب سابیده ضماد نمودن و اگر
سرعت نضج مطلوب باشد قرنفل زردچوب بآب سابیده و یا حلتیت بسرکه حل کرده نیمگرم طلا ساختن و خانهٔ زنبور طلا کردن برای گهانجنی معمول است بالجمله شعیره بعد از
ابتدا بموم گرم میل فرو برده بر شعیره بمالند و یا اشق و سکبینج در سرکه و روغن گل ضماد کنند و یا مرهم داخلیون با مغز نان در آب تر کرده یا بعسل سرشته ضماد نمایند و یا میعه بران
مکرر بمالند و یا آرد جو بهروزه با چربی گداخته آمیخته ضماد کنند و قیروطی که در برده گذشت سفیده شناسند و ضماد پشک سوسمار و یا صمغ عربی بسرکه و یا بورق نیم درم میعه دو درم
و نیم آمیخته و یا انجیر بشراب عسلی پخته تا مهرا شود و سابیده میعه افزوده و یا آرد جو عوض انجیر بدستور پخته و یا اشق و میعه بسرکه حل کرده و یا مر و زعفران در گلاب حل کرده و یا اقل از ربع
بآب دم بن صائم و یا انزروت و زعفران بگلاب حل نموده و یا قنطوریون دقیق بآب سوده و یا آرد گندم بآب و عسل پخته و قند اضافه کرده نیز نافع شعیره است و اگر از قلقند و نوشادر
و صمغ عربی مساوی شیاف ساخته اول شعیره را بمیل خاریده ضماد نمایند نیز مفید بود و طلا سکبینج در آب یا سرکه حل کرده و کماد به پیه گداخته یا بآرد جو و قند یا بنیر گرم کرده
یا بنان گرم مکرر به تبدیل یکی بعد دیگری و گندم خاییده و ماش خاییده بستن و تکمید بزیت ذبابی که دران مگس انداخته در افتاب گذاشته باشند تا آنکه متغیر و گداخته گردد
و مالیدن مگس که سر او دور نموده باشند و نیز مالیدن خون کبوتر یا خون ورشان یعنی کبوتر صحرائی و خون شفنین و کذا ضماد قند بخورد که دران بوره ربع جزو یا سدس جزو
داخل کرده باشند بآب یا سرکه سرشته و طلای اریاسوس که در برده گذشت و مرهم داخلیون هر واحد نافع است و همچنین طلا بموم سرخ و روغن گداخته و مگس سر بریده
سابیده آمیخته بعد شستن بآب بسیار گرم و تکمید بدان یا ضماد موم بزاج سرشته و یا انجیر پخته یا صبر بگلاب حل کرده یا نان محلول بسرکه و یا انجیر خشک و قند بشراب پخته هموار سوده
ست و کذا خاریدن پلک بشیاف احمر حاد ... مفید و جالینوس گوید که اگر شیر انجیر بعسل بجوشانند و نان سیده و قدری قند آمیخته ضماد کنند شعیره را تحلیل کند و اگر در جفن
و چشم و سر گرمی باشد بعد از فصد و اسهال و تنقیهٔ بدن و دماغ بشیاف ابیض و مامیثا و گلاب و گل ارمنی و آب کاسنی طلا سازند و یا بمامیثا و مر صاف و حضض بآب کاسنی
یا آب کشنیز تازه اکتحال نمایند و ایضا بدان طلا کنند و بآبیکه دران جو مقشر پخته باشند تکمید نمایند و اغتسال جفن بدان کنند و بعد زوال شعیره بهر عدم قبول مواد دیگر عضو
و سرمه و سائر مقویات چشم و مشدد آن اکتحال سازند و اگر شعیره تحلیل نشود و بشگافند یا بمقراض قطع کنند و یکساعت بگذارند که خون ازان برآید پس ... پاشند
و تدبیر جراحت و اصلاح مزاج و تعدیل طبیعت بسکنجبین یا بماء القرع یا بماء الفواکه و جلاب نمایند و گاهی بعد از قطع شعیره تخم انار کوبیده بسرکه و روغن گل آمیخته بر چشم
میگذارند و بدقاق کندر و ... گلنار حضض دم الاخوین هر یک ... اقلیمیای فضه سفیداب قلعی مساوی باریک سوده بحریر بیخته اکتحال میکنند که جای آن ورم ملتحم میگردد و اگر در چشم

سرکه

و دشواری نظر با آفتاب و چراغ و روشنی و احساس غلظ و ظهور انتفاخ و نتو میان دو پلک و انگشت وقت غمز از لوازم اوست و صاحب او را نزله و رمد اکثر عارض شود
علاج فصد سر رو کنند اگر ممکن باشد و الا حجامت و اسهال بمسهل مناسب و حب ایارج و یا قرص بنفشه فقط خواه مقوی با ایارج فیقرا و اصلاح غذا بگوشت طیور و تلطیف تدبیر
و تعدیل مزاج و پرهیز از مغلظات و دخول حمام نمایند و آب گرم که دران ادویه محلله مانند بابونه و اکلیل الملک و امثال آن جوشانیده باشند تکمید پلک نمایند و اطلیه ای که
محلله بعمل آرند مثلا شیاف مامیثا و صبر و حضض و سک و اقاقیا و قدری زعفران طلا نمایند و یا عدس مقشر گل سرخ بابونه در سفیدی بیضه سرشته ضماد کنند و اول ذرور صفر پس
ذرور اغبر پس باسلیقون اکبر صبح و شام اکتحال کنند و یا اقاقیا حضض سنبل الطیب صبر سقوطری عصاره مامیثا هر واحد یکجزو زعفران ربع جزو کوفته بیخته بآب مورد سرشته بر پلک
طلا کنند و در نسخه دیگر مر و بسد عوض سنبل مرقوم است و شادنج مغسول صمغ عربی هر واحد یک اوقیه قلقطار زنگار هر یک سه درم اقلیمیا فضه سفیداب رصاص هر یک دو درم
اشق یکدرم صبر سقوطری زرورد هر واحد نیم درم کوفته بیخته بآب سرشته شیاف سازند و وقت حاجت سوده در چشم کشند و اگر ازین تدابیر زائل نگردد بدستکاری علاج نمایند و بعد برآوردن
ماده آن نمک بران پاشند و پارچه بسرکه تر کرده نهند و روز دوم اگر از برید و رامس باشد ادویه ملزقه که دران حضض و شیاف مامیثا و زعفران باشد معالجه نمایند و یا بعد دستکاری ذرور صفر پاشند
و بر فاده بر بندند و صبح باز نمایند اگر ورم نموده باشد بران مرهم گذارند و بر حوالی آن حضض و مامیثا طلا کنند و اگر ورم حار بهم رساند شیاف مامیثا و صندل و فوفل با آب کشنیز تازه طلا نمایند

برده

و آن دانه صلب مستدیر است که اکثر در باطن جفن اعلی و گاهی بر ظاهر آن حادث گردد و سبب آن رطوبت بلغمی غلیظ است که بحرارت تحجر یابد و رنگ آن مائل بسفیدی و شبیه بدانه
تگرگ در شکل و صلابت باشد و ماده آن از کیفیت حریفه لذاعه خالی نباشد و ازین جهت گاهی درد کند و گاهی خارش و خارش آن مریض را خوش آید و بیشتر صاحبان مزاج رطب
و پیران او در زمستان و بلدان رطبه بهم میرسد و از امراض سلیمه است **علاج** اول تنقیه بدن بفصد و مسهل و حب ایارج و حب صبر و قوقایا نمایند اگر بدن ممتلی باشد و ادویه منضجه
ملینه که دران تحلیل باشد مانند قطورات لعاب حلبه و تخم کتان اولا استعمال کنند بعده بدوای قوی تر ازان پردازند و بهر نضج مانند ضماد خمیر نان گرم مکرر بعمل آرند پس محللات مقطعه
که خالی از تلیین و اندکی نضج نباشد مثل اشق و قنه و راتینج و صمغ بطم و انزروت هر واحد در سرکه و دردی زیت حل کرده بر پلک ضماد نمایند و گاهی چاه شیر و موم سفید و روغن گل در آن
افزوده قیروطی ساخته بعمل آرند و یا چرک خانه زنبور صرف بران لطوخ کنند و یا صمغ بطم و انزروت و روغن گل و سرکه دران افزایند و یا موم زرد و روغن گل و علک البطم بچرک خانه زنبور
حل کرده با اشق محلول در سرکه آمیخته ضماد کنند و یا مرهم داخلیون گذارند و ضماد اشق یا سکبینج یا بارزد یا حلتیت با سرکه و گلاب حل کرده و موم در روغن بنفشه گداخته و طلای ایرسا پس
یعنی کندر و مر هر واحد یکجزو لادن ربع جزو و سوم شب یمانی بوره ارمنی هر واحد نیم جزو بدردی روغن سوسن یا زیت آمیخته طلا کنند و ایضا ضماد انجیر بعسل و شراب سمید پخته
تا مرهم گردد و قنه افزوده ساییده و کذا موم گرم و کذا آرد جو بشراب و عسل سرشته و کذا بعر ضب و کذا صمغ عربی با آب حل کرده و کذا اسیعه سائله و کذا مغز نان بعسل سرشته و کذا اقلیمیا
و کذا اسقل ازرق با آب و دهن صائم و کذا بورق سه جزو میعه سائله پنج جزو آمیخته و کذا میعه سائله و اشق و کذا ضماد علک البطم با سرکه و دردی زیت و کذا لک ضماد با نجیر پخته
یا خاریدن ببرگ انجیر و بعد ازان اکتحال بذرور صفر صغیر و شیاف احمر لین بعده ذرور صفر کبیر و شیاف احمر حاد نافع ست و اگر بدوا تحلیل نشود بعد فصد و تنقیه در عرض
پلک اشگافند و ماده آن بیرون آرند و بعد شگافتن یکساعت بگذارند تا خون ازان برآید پس بهر اندمال ذرور صفر بران پاشند و اگر شگاف زیاده بود بسوزن دوخته ذرور مذکور بپاشند
تعلیم طریق دیگر علاج برده آنست که لزوم پرهیز و تعاهد استفراغ اگر قوت احتمال کند واجب شمارند و چیزی که اشک آورد یا رمص کند در چشم اکتحال ننمایند بلکه آنچه
منضج و مقوی ماده باشد بعمل آرند مثل این قطور تخم مرچ کوفته ده دانه جو مقشر کوفته یکدرم بهدانه شیرین کوفته ده دانه انزروت سفید بشیر خر دو دانگ جمله را در شیشه کرده بران شیر
مادر بسیر انداخته بر آتش نرم غال برفق بپزند تا که پخته گردد و در قوام حریره آید و بردارند هر گاه نیم گرم بماند دو یا سه یا چهار بار در چشم چکانند که این صلابت برده را تحلیل میکند و اگر
تحلیل آن مشکل گردد بستانند قدری حلبه و اندکی گندم و کوفته خوب بپزند بعده خطمی سفید کوفته قدری بدو داخل کرده و روغن بنفشه و روغن خیری اندکی چکانیده و قدری سفیده
بیضه مرغ آمیخته باهم بیامیزند که مثل مرهم گردد بعده بر پلک بالا ضماد نمایند و سست بر بندند که لزوم این ضماد نضج برده می نماید و اگر صلابت زیاده گردد برده را با آهن بردارند
و قطع کنند و بادویه مجففه معالجه نمایند و هر گاه برده منفجر و متقرح شود علاج اول الزام قطور و تضمید حضض و اثمد سبز قطونا مدقوق مضروب بسفیدی بیضه کنند که ماده برده را استئصال کنند
و هر گاه در برده بعد و باقی نماند و نسخ حاصل شود بشیاف ابار و شیاف ابیض و شیاف کندر اکتحال نمایند و این شیاف نیز در قروح و جراحات اجفان و چشم تاثیر نیک دارد

تا انصباب آن بطی باشد و شهد به بود و اگر بیخ آن وسیع تر از سر آن باشد و نرم تر از شحم بود عصیده باشد و چون بیخ آن کوچکتر از سر آن محسوس گردد شحمی باشد و اگر شبیه بلیس لحم باشد لحمی بود و سلعه در جفن بیشتر بصاحبان مزاج بارد و پیران و در زمستان و در بلاد بارده بهم میرسد و آن مرض غیر مخوف ست **علاج** تنقیه بدن بمطبوخ افتیمون و غاریقون مقوی بتربد و ایارج نمایند و بعد ازان استعمال ضمادات مانند ترمس و آرد جو بزیت کهنه سرشته لیس مرهم داخلیون و پرهیز از اغذیه مولد بلغم و سودا کنند و اگر تحلیل نشود شرط بزنند و اخراج خون نمایند پس بران ادویه اکاله نهند و الا بشگافند و مع غشای او برآورند و بعد ازان ذرور صفر پاشند و اگر بقیه ازان بماند روغن نکا و یا دوای حاد نهند که بوسیده گردد و تمامه خارج شود و گویند که در شهدیه کماد بپارچه تر کرده بآب گرم و ضماد بمویز دانه بیرون کرده و گذاشتن ادویه اکاله بعد شگافتن جلد تعجیل زنند و نه بشگافند و اگر سلعه در داخل پلک باشد شیاف احمر لین آنرا نافع ست و باقی علاج از انچه در سلعه مطلق خواهد امد اخذ کنند

قروح و تاکل جفن و انخراق آن

بدانکه قروح اجفان تفرق اتصال با ریم و چرک ست که در پلک عارض گردد و انخراق تفرق بلا ریم ست و آن یا از اسباب خارج بود مثل ضربه و سقطه و نخس و خرق از آهن وجز آن و یا از داخل بود مانند ورم حار که مجتمع و متقرح گردد و یا بثور متاکل **علاج** فصد کنند و مسهل صفرا یا مطبوخ فواکه و مطبوخ اهلیله دهند و اصلاح و تلطیف غذا و ترک لحوم نمایند و بجهت تجفیف و ازاله رطوبت مانع از التحام عدس مقشر پوست بیرون پسته پوست انار در مرهم انجبینه ضماد کنند و گذاشتن عصاره برگ بارتنگ باعصاره علیق یا عدس مقشر و پوست انار مطبوخ در روغن گل نیز مفید گفته اند و بعد سقوط خشکریشه زرده بیضه مرغ با زعفران برای اندمال گذارند و یا شیاف کندر و شیاف لبار و شیاف احمر لین و شیاف اصطفطیقان استعمال نمایند و از نشاسته سه درم سفیده ارزیز و انزروت هر یک دو درم ذرور سازند بالجمله علاج قروح جفن مثل علاج قروح سائر جسد ست و در انخراق آن اگر در جلد نقصان نشده باشد جراحت پاک کرده هر دو لب او بهم آورده بدوزند و ذرور ملکایا و یا ذرور صفر بران پاشند و از غبار و روغن محفوظ دارند و اگر از جلد چیزی نقصان شده باشد ادویه ماله منبته جلد مثل انزروت و صبر و مرهم سفیداج و غیره بر پلک گذارند و اگر چیزی از گوشت آن نیز رفته باشد مرهم از صبر و انزروت و قشور کندر و مر و زعفران و دم الاخوین ساخته استعمال نمایند و اگر تجفیف قرحه منظور باشد ازین اجزا ذرور ساخته بکار برند و هر چند در انخراق جلو خواهد بکار برند و پلک رابسته دارند که دوام حرکت او موجب عسر التحام ست

سعفه جفن

و آن قروح صغار ست که در بن موی اهداب بهم میرسد و قشور مانند سبوس ازان جدا میگردد و اگر ماده آن شدید الفساد باشد مژگان بریزد و اشفار متقرح گردد لیکن چون ماده آن لطیف بخاری ست بزودی اندمال می یابد و گاهی تمام جفن را فرا میگیرد و سبب آن بخار سودائی عفن یا بلغم عفن ست و یا مخلوط بهر دو و گاهی صفراوی بود و بعضی گفته اند که سعفه دو قسم ست رطب و یابس سبب رطب بلغم شور یا بلغم مخلوط با مره صفرا و یا دموی بود و سبب یابس بیشتر مواد سوداوی ست یا صفرای محترقه بالجمله نظر کنند اگر سعفه با سیلان صدید و مائیت و سفیدی رنگ باشد رطب و بلغمی بود و اگر با خشکریشه و کمودت رنگ مائل بسیاهی باشد سعفه یابس و سوداوی بود و اگر هر دو رنگ محسوس گردد مرکب از هر دو ماده مذکور باشد و اگر مائل بزردی ست صفراوی بود و سعفه اکثر با مرخیه یا سبل و کمول و در خریف و بلدان یابسه حادث شود و مرض غیر مخوف ست **علاج** فصد و تنقیه بدن و سر از ماده غالب بمسهل مناسب آن نمایند و اصلاح غذا کنند و از ملوحات و توابل و حلویات اجتناب ورزند و اغذیه لطیفه و شوربای جوزه مرغ بخورند و برای تحلیل و ترطیب و کسر حدت ماده ملازمت حمام نمایند و گل قیمولیا و سفیداب با روغن گل بر پلک بمالند و یا مرداسنگ و زرد چوبه و زراوند و مرصاف با سرکه سوده استعمال نمایند و بعد شستن موضع بطبیخ چقندر و سبوس گندم مالیدن روغن گل خصوصا و مامیثا و زعفران سوده مفید ست بعد ازان شیاف زعفران و برود حصرم و یا شیاف احمر یا شیاف دینارج اکتحال کنند و اکتحال بشیاف احمر لین بنسخه قلانسی مجرب ست و بعد خروج از حمام روغن گل بر سعفه مالیدن و برگ سوسن بران بستن در دو سه مرتبه مزیل سعفه است و از مجربات سویدی و طلای پلک بمرداسنگ و حنای مکی نیز نافع و ایضا در بلغمی بعد تنقیه بلغم و اجتناب از اغذیه مولد آن شیاف صفر و بعد ازان بشیاف احمر لین نیز سود مند ست و در سعفه رطب بعد تنقیه خلط غالب مازو و سفیداب اقلیمیا گلنار دم الاخوین مساوی سوده بحریره گنجیه اکتحال نمایند و بعد ازان اکتحال بشیاف احمر لین و شیاف احمر حاد و دینارج و طلا بر روغن گل که دران خاکستر پوست برنج یعنی پوست شلتوک و یا کاغذ مصری سوخته داخل کرده باشند نافع و بقول ثابت بن قره در هر سه روز یکبار ایارج فیقرا اکتفال خوردن و هر اطراف روز شوربای جوزه مرغ تناول کنند

المی پیدا شود علاج رد نمایند و تعدیل مزاج بدن کنند خصوصاً که آن الم بسبب بط و قطع بهم رسیده باشد و اگر از دمتکاری ورم مانع باشد استعمال تبرید و تقلیل و تلطیف غذا نمایند مثل مزورات و شوربای جوزه مرغ و چون مزاج باعتدال آید قیصوم سوخته با قشیشای سوخته کنند زنجبیل مساوی نرم سایند بجز ریخته باز سحق نموده اکتحال نمایند یا بر اجفان مثل ان ضماد کنند و چنین گوید که شعیره اگر از اثر قرحه باشد به ادویه صلاح یابد و نه با آهن و اگر لحم زائد بود با دویه حاده مانند زنگار و کبریت و امثال آن علاج کنند

توثه اجفان

و آن گوشت زائد نرم ست که بیشتر در باطن جفن اسفل و گاهی در جفن اعلی و گاهی بندرت بالای جفن از خارج حادث میگردد و در شکل شبیه بتوت باشد و با خارش چشم و لذع بود و مادهٔ آن خون فاسد محترق ست و لهذا است که خون ازان ترشح نماید و گاهی نه و رنگ آن نیز برنگ توت بود سرخ یا سیاه یا سبز بحسب اختلاف مادهٔ آن از دم صرف یا مختلط با سودا و یا صفرا و سودا و این نیز مثل شعیره بیشتر بصاحبان مزاج یابس و کهول و در خریف و بلدان یابسه می باشد و آن مرضی سلیم ست **علاج** فصد قیفال پس عرق جبهه و ارسال علق و حجامت پس سر و ساقین نمایند و مسهل سودا و حب افتیمون دهند و اسهال بقرص بنفشه و طبیخ هلیله و غاریقون و حب صبر نیز مفید گفته اند و از اغذیهٔ مبخره و حاره اجتناب کنند و سفوف اشنین منع بخار نما پس شکر طبرزد یا توتیا یا با آهن بخارند و ذرور اسفر و شیاف احمر بران گذارند و اگر بالکل زائل نشود بشیافات اکاله و ادویه حاده مثل شیاف اخضر و روشنائی و دلک نمایند و یا زنگار و شب یمانی و تنکار و نوشادر بر بقایای توثه گذارند و هنگام استعمال دوای حاد چشم را بخمیر بپوشانند تا سیاه و منفسخ شدن توثه دوای حاد بعمل آرند و بعد دو ساعت از استعمال دوای حاد دوا دور کرده چشم را چند مرتبه بشیر بشویند و بعد زوال آن ذرورات و شیافات منبت لحم که در قروح جفن می آیند استعمال نمایند و بالجمله علاج آن بعلاج جرب قوی ست و علاج با آهن بهتر و اسلم ست از استعمال ادویه حاده پس اگر زوال آن مشکل گردد بمنقاش گرفته از مقراض قطع نمایند و دو روز صبر بران باشند و بعد ازان شیاف احمر و اخضر و باسلیقون بکار برند و توثه که بالای جفن باشد مرهم استعمال نمایند و اولی حک آن بحدید ست اگر باستعمال دوا زائل نگردد و باید که استیصال آن نمایند چه اگر ازان بقیه ماند باز عود می نماید و بعد از قطع بران آب نمک و زیره خاییده بگذارند بعد ازان بزردهٔ بیضه مرغ و روغن گاو مرهم ضماد کنند و سه روز تا گوشت آید و اگر استیصال ممکن نبود بعد از قطع ادویه حاده مذکوره بدستور مسطور استعمال کنند و یا مرهم زنگار و توتیا و مکرر بکار برند

تآلیل جفن

و آن اجسام مستدیر صلب ست که در جفن و سائر بدن پیدا میشود و سببش مادهٔ غلیظ سوداوی یا بلغمی ست و گاهی سودای دموی و نزد بعضی سبب آن مواد غلیظ بلغمی و یا سوداوی ست پس اگر مائل بسفیدی بود بلغمی ست و اگر مائل بسیاهی باشد سوداوی و ثولول لحمی بر اندر ملند مد تیز را قرنی گویند و غلیظ بیخ نرم را مسماری نامند و باید که ثولول بزرگ در جفن حادث شود گردد مزاج آنرا فاسد گرداند و غذا که بران وارد گردد بطبیعت خود مستحیل سازد و بدان سبب تآلیل بسیار بهم رسد و چون آن ثولول ام و ابا قطع زائل گردد باقی تآلیل نیز بطرف شود **علاج** تنقیهٔ بدن و دماغ از اخلاط غالبه و اصلاح غذا نمایند و در دهن زیت بالقوت هر روز بتکرار بمالند و صاحب شرح گوید که مالیدن کبریت بالقوت چند مرتبه مجرب برات ست و شونیز و نمک سوده با سرکه سرشته یا کرنارج یا حرمل طلا نمایند و مداومت تدهین بروغن بنفشه نافع ست و کذا شوییدن جفن بطبیخ گندم و ضماد سرکه با شاخهای خرفه و بالجمله هر دوائیکه دران تلخی و قبض باشد نافع بود و طلای بوره و زرنیخ و قلی و خاکستر بلوط و نمک هر واحد یکجزو و اشق ربع جزو کوفته بیخته با آب سرشته قوی ترین ادویه است و اگر زائل نشود تآلیل را از سوچه گرفته بکشند تا بیخ آن ظاهر گردد پس بآلت تیز آنرا قطع نمایند و بگذارند تا ساعتی خون ازان برآید پس سراج و دم الاخوین بران پاشند و یا پنبه کهنه بروغن گاو آلوده گذارند تا بازخود نکند و اگر قرحه گردد بملحات قروح علاج کنند +

سلعهٔ جفن

و آن ورمی ست از جنس غدد که در پلک و غیر آن حادث گردد و بران غشای مثل خریطه جدا از جلد و لحم میباشد و با آن وجعی نمی باشد و بقول بعضی سلعه دبیله بلغمی ست که از اخلاط محصور در اغشیه حادث میگردد و آن چهار نوع ست لحمی از جوهر شبیه بلحم و شهدی شبیه بعسل و شحمی یعنی حشو آن شبیه بشحم و عصیدیه و سبب آن مواد غلیظ بلغمیه ست اگر بسیار غلیظ بود شهدیه بهم میرسد و اگر ازان غلیظتر باشد شحمیه و اگر در کمال غلظت و سوداویت بود لحمیه و فرق در سلعه و خراجات دیگر آنست که در خراجات وجع میباشد و حرکت نمیکند زیر جلد بخلاف سلعه و چون دست بر سلعه گذارند چیزی شبیه بحبهٔ محسوس گردد که از زیر دست خارج شود و چون دست بردارند باز عود نماید

وهرگاه حرارت وحدت پیدا شود باکتحال شادنج مغسول التسکین نموده بشیاف احمر لین بکار برند و ذرور اغبر بکار برند و بتدریج احمر حاد استعمال کنند یعنی بقول جالینوس استعمال ادویهٔ حاده بمقدار عظم مرض باشد و استعمال آنها نشاید مگر بعد تنقیه بفصد و مسهل تا ورم بهم نرسد و گویند که اکتحال سنبل رومی و یا شب بعسل امیخته و یا عکر زیت کهنه و یا تنها و یا مع سنبل هندی و یا روغن گل و یا توبال نحاس و یا قلقدیس محرق مسحوق بسفیدی بیضه آمیخته و یا دخان مر و یا خردل سوده بآب امیخته و یا باسلیقون و یا سرکه ممزوج بآب و یا زنجار حدید و یا عصارهٔ حصرم و یا اشق و یا زبد البحر و یا زنگار مخلوط با دویهٔ خشونت اجفان که مقوی فعل آنها است و یا گل سرخ و یا دخان زفت و یا صدف مروارید سوخته و قطیر نشاسته محلول در شیر دختر یا سفیدی بیضه و یا صمغ عربی در گلاب حل کرده و یا دوام تقطیر شیر دختران هر واحد نافع خشونت اجفان و غلظ آنها است و اگر با خشونت گرمی مفرط باشد و قرحه پیدا کند ادویهٔ بارده لینه که در قروح عین مذکور شد استعمال نمایند و بعضی خشونت را بعسل دلک می نمایند و این هنگام حرارت قوی جائز نبود و بعضی آنرا بشادنج حک میکنند و بعضی بمغرفه میل میحزاشند و بعضی بچوب انجیر یا برگ آن و بقول ایلاقی حک جفن چندان باید که خون فاسد ازان براید و خشونت تحلیل یابد و باید که اثمد و نشاسته و شیاف ابیض و امثال آن استعمال ننمایند که از جهت تسدید موجب فرط خشونت میگردند

حکهٔ اجفان و ماق

و آن خارش است که در باطن پلک و بیشتر در ماق اعظم و قریب بدان و گاهی در ماق اصغر و گاهی در تمام پلک بهم میرسد و با سرخی جفن و سیلان اشک شور باشد و با آن خشونت معتدبه و بثور متقرح و منشق نبود بخلاف جرب و سببش رطوبت مالح بورقی است خواه از اخلاط حاره باشد خواه از غیر حار و بقول جالینوس از آفتاب و غبار نیز حادث شود و منع فساد اغذیه و خوردن توابل و ملوحات و کوامخ و بقول حاره و مانند آن علاج انچه در حکة العین گذشت بکار برند مثلا کاسنی تازه یا تخم آن کوفته بروغن گل بر پلک ضماد کنند و تضمید بشحم انار ترش نیز مفید است و مازو و هلیله سیاه ضماد کردن نیز مفید و تمریخ با دهان مرطبه کنند و اگر کفایت نکند عدس مقشر گل سرخ سماق شحم انار تخم کشنیز ضماد نمایند و شیاف سماق یا برود حصرم یا توتیای پرورده بآب حصرم و آب سماق اکتحال سازند و چشم را بآبیکه دران گل سرخ و عدس جوشانیده باشند بشویند و شستن و تکمید بآب گرم نیز نافع است و اگر فائده نشود فصد سر رو کنند و بعد ازان فصد رگ پیشانی گشایند و مسهل و حب ایارج و قوقایا و ایارج فیقرا و مطبوخ هلیله و شاهتره و یا ماء الجبن بحسب خلط غالب با دویهٔ لائق آن بکرر دهند بعده اکحال مسعه مثل باسلیقون و کحل عزیزی و روشنائی اکتحال سازند و زنگار مخلوط با کحال و فلفل و قلقطار و زنجبیل و سنبل نیز مفید و سرکه مخلوط بآب هر واحد جالی مسعه و نافع حکه جفن است و اصلاح غذا به تناول گوشت بزغاله و حلوا و نان گندم صاف و نقل بانجیر و مویز و مانند آن و ترطیب مزاج به دوام حمام آب نیمگرم و مروخات با دهان شیرین مثل روغن گل و بنفشه و نطولات بر سر و آنچه مرطب و مسکن لذع و حدت ماده درین باب سودمند است و اگر با حکه رطوبت باشد دوامی ارسطراطیس یا ارسطوطیین نافع بود و بقول روفس قطور سرکه ممزوج بآب مزیل حکه است و اکتحال آبنوس محرق مغسول و کذا اخولان و کذا کندر و کذا صبر و کذا آب پیاز و مثل او و توتیای کرمانی و کذا دخان بطم یا مر یا میعه یا قطران یا زفت یا کندر یا قیطن هر واحد مفید و کذا اکمید بحر قیکه در اب یک رطل سماق یک اوقیه جوشانیده باشند ترکرده و کذا توتیای کرمانی دو درم هلیلهٔ زرد صبر سقوطری فلفل دار فلفل مامیران زردچوب هر واحد یکدرم مثل غبار سائیده از پارچه گذرانیده بآب حصرم هفت روز در آفتاب داشته بعده اکتحال نمودن نافع حکهٔ ماقین است و جالینوس گوید که هرگاه ادویهٔ موضعیه قبل فصد و تنقیه بمسهل استعمال نمایند در چشم وجع و ضربان و ج باعث آن نصباب سواد بسوی چشم حادث کنند و ترک نمک و ترشی و ادویه و اغذیهٔ حریفه نمایند و بالجمله علاج آن مانند علاج خشونت و جرب خفیف است

جرب الاجفان

و آن خشونتی است که در باطن پلک بالا با خارش و بثور بهم رسد سببا و رطوبت رد یه مالحه بورقیه است حاصل از خون حار یا خلط حاد دیگر اولا باحداث خارش اندک ابتدا کند پس خشونت مع وجع و ثقل پلک بهم رسد و پلک سرخ گردد پس این اعراض زیادتی پذیرند و متقرح شود و بعد ازان بثور صغار صلب پیدا شود و هند شدت اشقاق دهد و تورم و بعد تنقیه و کثرت امتلاو سوء مزاج دماغ از اسباب اوست و اکثر حدوث آن بعد از قروح عین و رمد بود و آن چهار نوع است آول را منبسطه نامند و این خشونت خفیف با سرخی باطن پلک و دسعه میباشد و از مبداء اوست غبار و دخان و شمس و بعد از رمد ظاهر میگردد از اهمال مریض در پرهیز و سوء تدبیر معالج به تنقیه خلط دیگر غیر از خلط و اجب الاستفراغ و دادن دوای خلاف مستوجب قوانین مثلا استعمال مبردات کثیر که بدان بسبب قدری از فضول غلیظه کثیفه با کیفیت حریفه لذاعه در غشاء ملتحمه

و در سی روز زیاده مرتبه باین نوع عمل کردن و لزوم حمام و نزد خروج از حمام تدهین بروغن گل و مالیدن فتیل و سفیداب بران و اجتناب از مولدات سودا و اغتذا بیاچه حملان شیر خوار و بزغاله شیر خواره و گوشت آن و زرده بیضه نیمبرشت درین مرض مفید ست و بالجمله چون سعفه کهنه شود بجب ایارج تنقیه و بشیافات احمر حاد اکتحال نمایند و اگر زائل نشود بران شرط زنند و خون ازان برارند و یا شکر طبرزد بخار ند بطوریکه در جرب اجفان مینخارند پس اکتحال بروشنائی نمایند و باید که هنگام استعمال شیافات سعفه زائیل حک نمایند تا دوا بسهولت تاثیر نماید و در سعفه یابس تر طیب بدن بماء الجبن و مداومت حمام بآب شیرین و تناول زرده بیضه نیمبرشت و جوزه مرغ فربه و ضماد بقیروطی روغن بنفشه و موم و پیه مرغ نمایند

نمله جفن

و آن بثور صغار لذاع ست که در پلک ماندگی ورم حادث شود و زود متقرح گردد و سببش انصباب خلط حاد محترق صفراوی ست بر جفن و بعضی گویند که نمله سه قسم ست ساعیه و جاسیه و آکله سبب او در اول ماده صفرای رقیق ست و در دوم صفرای غلیظ مخلوط ببلغم و در سوم صفرای حاد محترق و نشانش ظهور ورم مثل ورم پشه و مگس گزیده مائل بزردی و التهاب و نخس و نزد بعضی آکال باد بیب مانند دبیب مورچه و سرخی و سطبری پلک و گاهی ریختن بعض مژگان و تنگ افتادن بیخ موها و بیشتر بصاحبان مزاج گرم و در سن جوانی و بلدان حاره و تابستان بهم میرسد و آن مرض غیر مخوف ست علاج فصد سررو و تنقیه بمسهل صفرا یا بمطبوخ فواکه یا باب انارین که دران پوست هلیله زرد خیسانیده باشند و یا بشربت غوره مکرر و یا بهلیله زرد و تمر هندی و سنا و شاهتره و سقمونیا نمایند و تسکین و اصلاح غذا و استعمال مزورات قامع صفرا مبرده مثل رمانیه و تمر هندی و مزوره آب انار میخوش و شوربای جوزه مرغ و اجتناب از اغذیه مولد صفرا مانند ماهی نمکسود و شیر و ماش و عدس کنند و بعد ازان کحل مختوم بآب کشنیز و یا سفیداب بروغن گل طلا کنند یا آب کاسنی یا سفیداب بروغن گل و اندکی سرکه یا گل ارمنی و حضض بآب کاسنی و یا عصاره مامیثا و صبر و خولان و زعفران بآب کاسنی خواه گلاب و یا حضض مکی و مرصافی و زعفران محلول بسرکه و یا شیاف مامیثا و صندل و عدس بآب حی العالم و گلاب و آب برگ بارتنگ بر پلک ضماد نمایند و بعده درین ضماد پوست انار ترش و مازو اضافه کنند و بهر تقویت چشم و تعدیل مزاج آن مثل برود حصرم اکتحال نمایند و اکتحال بشیاف احمر لین و بعد ازان ببرود کافوری نیز سودمند ست و دیگر اطلیه مفیده سعفه پلک مثل مرداسنگ و عروق و حنای مکی و زراوند مربی بسرکه و امثال آن که در سعفه گذشت مفید بود و آنچه در نمله مطلق مذکور شد نافع است

نار فارسی جفن

و آن بثور آکاله است با می و رطوبت و سببش صفرا مائل بغلظت و سوداویت ست علامتش ابتدا بخارش با التهاب و رنگ آن مائل بر مادیت علاج بعد از تنقیه ماده بمطبوخ فواکه و هلیله زرد و تعدیل مزاج بشربت انار و سکنجبین رمانی ضماد از برگ بارتنگ و عدس و گل ارمنی و سبوس گندم نمایند و بعد ازان پوست انار ترش در گلاب بپزند تا مهرا شود و بر پلک ضماد کنند و افراط در تبرید ننمایند که موجب غلظ ماده این مرض میگردد و هرچه در نار فارسی مطلق مسطور گردد بکار برند

شری

و این مرضی ست که بر پلک اولا حکه و بعده ورم شبیه بگزیده مگس و پشه ظاهر گردد و در شب بیشتر اشتداد نماید و ماده آن مائیت حاده صفراوی یا دموی یا بلغم شود یا مرکب از دو یا سه ازینها میباشد و در صفراوی حکه بیشتر و در دموی حمرت و در بلغمی کسالت بود علاج فصد قیفال و اسهال بمطبوخ فواکه یا تمر هندی و هلیله زرد و خمیره بنفشه نمایند و تلطیف تدبیر و اقتصار بر مزورات مبرده قامعه صفرا و مطفی و مسکن غلیان ماده مثل مزوره آلو بخارا و آلو بالو و انار و غوره و عدس مقشر و ماء الشعیر محمض بآب فواکه کنند و بشادنج مغسول اکتحال و بگلاب که دران هلیله زرد خیسانیده باشند قطور و بلعاب اسپغول و گلاب طلا بر جفن سازند و هرچه در فصل شری بیاید حسب حاجت بر گیرند و بآب غوره بشویند

خشونت جفن

و او آنست که بعد از حکه در باطن پلک درشتی مع سرخی و سیلان اشک بدون بثور حادث شود و باشد که با خشونت ثقل و وجع عارض گردد و اکثر عقیب رمد بهم رسد و بعضی خشونت را از اقسام جرب شمرده اند و سببش رطوبت شوریا رسیدن غبار یا دخان بچشم ست علاج فصد سررو و حجامت کنند و فصد ماقین نیز نافع ست و مسهل صفرا بنوشند و یا پوست هلیله زرد بست درم نیم کوفته و در شیشه کرده آب صد درم بران انداخته یکهفته در آفتاب گذارند پس صاف نموده در نصف آن پانزده درم شکر سفید داخل کرده بیاشامند و قرص بنفشه نیز مفید ست و بعد از تنقیه پلک را بشیاف احمر لین و یا اصفر لین و یا حاد بحسب حاجت بخارند و یا بسلیقون اکتحال نمایند

و تخفیف غذا و تلطیف او و ترک عشا کنند و با وجود این تدابیر لابد ست استعمال تلطیفه و ترطیب برای تعدیل مزاج بمثل آشامیدن آب تمر هندی و شکر و نقوعات از عناب و آلو و زرد آلو
و مانند آن و خصوصاً مطبوخ برگ حنا و شاهتره و عناب سرپهوکه اگر قبل از فصد بهفت روز بدهند و بعده فصد و تنقیه نمایند برای اصلاح ماده و تسکین آن مجرب ست و استعمال
بقول مبرده مرطبه مانند خیار و خیارزه و کدو و خرفه و مزورات لطیفه نافع و ترک شیرینیها و چیزهای شور و مجففات و ترک لحوم حتی المقدور مناسب و اگر گوشت استعمال نمایند
گوشت بزغاله و حملان و چوجه مرغ فربه دهند و نان آرد گندم پاکیزه جید الطبخ و زرده بیضه مرغ نیمبرشت خورانند و از فواکه انجیر و انگور و مویز و مانند آن مناسب و غذا بقدر
معتدل دهند و از ادویه موضعیه مازوی سبز مثل غبار ساییده پلک منقلب ساخته بران پاشند و سه ساعت بگذارند که معمول ست و کافور در آب حل کرده نیز نافع بود و بعد
تنقیه استعمال جالیات مثل گلاب با نمک و یا سرکه یا شکر نیز مفید ست الا در جرب که از ان قشور مثل سبوس جدا اگر دد و خاکستر موی انسان و حضض و صبر هر واحد تنها سوده بعده
و قطور رب انار ترش در سه روز قلع آن میکند بعد از ان که کحالین از علاج بش درمانده باشند و چکانیدن گلاب که در ان آمله تر کرده باشند نیز مفید و اکتحال سرمه و حضض
و سماق مجرب نوشته اند و کهربا یکجزو و قشور نحاس و جزو سوده بعسل سرشته و یا صبر سوخته یکجزو و نوشادر نیم جزو کوفته بیخته بشهد آمیخته استعمال نمایند و یا صعتر سوخته و نوشادر
هر کدام چهار درم صمغ عربی دو درم کوفته بیخته با سرکه بسایند و در سایه خشک کرده سرمه سا نموده اکتحال فرمایند و بعد فصد دست و مسهل شیافات لینه و مرارات و دو مرج
و ابار از ادویه ناجحه هست بعده اعاده فصد جبهه و رگ ماق کنند و تلطیف غذا بغایت و استحمام حتی الامکان از فرق و رکبس نمایند از مجربات ناجحه صحیحه هست خاکستر موی
انسان صبر مازو هر واحد یکجزو شنگرف زاج سوخته هر کدام نیم جزو قرنفل زاج سرخ هر کدام ربع جزو ساییده مکرر کبس کنند و گاهی صبر تنها و کذا مازو و عصاره قنطوریون
صحت یابد و یا شیاف علائی و شیاف غوره و شیاف روشنائی و شیاف سماق بعمل آرند و حک جفن بشیاف احمر و ذرور صفر و یا بباسلیقون و بعد از ان با عنبر نیز مفید
گفته اند و ایضا اکتحال اقلیمیای فضی و توتیای کرمانی و شکر و یا اقلیمیای ذهبی و یا سرطان بحری محرق مغسول و یا بصدف و یا زبد البحر دو درم و یا آبنوس سوخته شسته و یا قرنفل
و یا عصاره پوست زرد اترج و یا پوست بیضه مکلس و یا بول صبیان معقود در ظرف مس و مسحوق و یا خون حجل خشک کرده ساییده و یا زهره کلنگ یا کبش یا دب
یا خروس یا رخمه یا عقاب یا نسر خشک کرده سوده و یا توتیا و آب پیاز مساوی و یا زبد البحر و یا قشار کندر بریان سوده و یا تخم قطف و شکر مساوی سوده و یا اثمد بجای آن سوده
و یا قلقطار محرق و یا قلقدیس محرق و یا اشق در آب حل کرده و یا شادنج مخلوط العسل و یا زعفران و یا پرسیاوشان و یا زجاج محرق و یا شنگرف و یا خفسا بنصفین قطع کرده
میل در ان تر نموده و یا عصاره فراسیون هر واحد نافع جرب ست و کذا ضماد موی انسان سوخته و مرداسنگ اضافه نموده و یا زوفا رطب مخلوط بشحم اوز و یا آب غوره
جوشانیده تا زیاده از نصف فانی گردد در آفتاب گذاشته تا قرص شود و یا عصاره قنطوریون دقیق در آب حل کرده بعده حک جرب با آب انار ترش و بعده قلب جفن تا دو ساعت
و یا زنگار و بعده مقلوب داشتن پلک تا دو ساعت و یا حجر اسیوس و یا زرنیخ و یا زفت بر پارچه مالیده و کذا ضماد چشم بسماق بلیغ اوقیه در یک رطل آب جوشانیده در ان
پارچه تر کرده و ذرور کبابه و قرنفل باریک ساییده بعد قلب جفن الم شدید می آرد و تا دو ساعت بران صبر نمایند که بعد از ان نفع عجیب بخشد و حک جرب از اقاقیا
و صمغ بصورت بلوط ساخته و کذا از زنگار نیز مفید و اختلاط نوشادر در او و یا جرب و کذا اسحق اکحال جرب در صلایه مس و دسته آن مقوی فعل آنهاست و چنین گویند که از زنگار سه درم
اسفیداج دو درم و نیم ساییده به آب شیاف ساخته در جرب جفن استعمال نمودن منفعت عجیب دارد و بقول اهرن و رازی شادنج و مرو نحاج مساوی مثل غبار ساییده در
شراب ریحانی شیاف ساخته اکتحال نمودن جرب پلک را زائل کند و بدانند که بقول رازی حدت ادویه بقدر قوت علت باید و ادویه موضعیه استعمال نکنند مگر بعد فصد و استفراغ
و نقاء بدن و لا سیما مع هیجان مواد تا بر مریض آفت نیارد **اقوال اطبا** بقول شیخ در ابتدای جرب شیاف احمر لین و بعد از ان شیاف اخضر لین نافع ست و اگر قوی تر
از ان خواهند احمر حاد و اخضر حاد و طرحماطیقون و کحل ارسطراطس و شیاف زعفران اکتحال نمایند و گاه معالجه می نمایند بزهره بز و زهره خنزیر و نوشادر و مس سوخته
و قلقدیس مجموع یا هر واحد تنها و باسلیقون و شیاف رمادی جید ست و دوای ارسطراطس سخت سود مند ست و یا بگیرند مس سوخته شانزده جزو و فلفل هشت جزو
و اقلیمیا چهار جزو و مر دو جزو و زعفران دو جزو و زنگار پنج جزو و صمغ بست جزو کوفته بیخته در آب باران سرشته بکار برند و یا فلفل دار فلفل نوشادر هر کدام یک درم
زعفران حضض هر کدام شش درم سنبل الطیب چهار درم کافور یک دانگ باریک ساییده وقت حاجت اکتحال نمایند و بالجمله با کحال حاده جالب دموع و منقی رطوبت
اکتحال کنند بعد تکمید چشم ببابونه و اکلیل الملک و اندکی نمک و لعاب حمام و از اکحال موافقه برای جرب برود حصرم و اقوی از ان روشنائی و شیاف سنبل ست و چون قوی

محتبس باقی ماند ودران حرقت ولذع بهم رسد وباعث خارش اندک وبثور ودمعه گردد واین را بیونانی اطرطس نامند یعنی خشونت ودوم را حصفی گویند واین نوع اقوی از اول است گاه عقب رمد پیدا شود وگاه بدون رمد از بخارات حاده حادث از اخلاط حریفه عفنه حاره که زیر غشای داخل جفن محتقن گردد حادث شود وصورت آن شبیه بحصف صغیر دانه بود که سر آن سفید باشد واز آن قشور خفیف رقیق جدا شود وچون در علاج آن اهمال نمایند ویا حک کنند آثار دمعه وسیل وبیاض عین بهم رسد واین را بیونانی طراخوطس نامند یعنی حدت وسوم را تینی خوانند واین اقوی از دوم است وگویند که شریرترین انواع جرب است وسببش فساد خون وحدت واحتراق آنست بحدیکه در گوشت پلک سرایت کند وآنرا فاسد سازد وصورت این نوع بشکل دانهای انجیر است اسفل آن مستدیر وسر آن تیز که یکی با دیگری ملتصق باشد ومتقرح شود وباعث هیجان رمد گردد واین را بیونانی سوقوسیس نامند یعنی تینی وسوقی بلغت ایشان بمعنی انجیر است ونزد این سرافیون آنرا تینی ازین جهت نامند که در جفن شقاقی پیدا می شود مانند شقاقی که در جوف انجیر بهم میرسد وبعضی در وجه تسمیه آن گفته اند که دران شقاق میباشد مانند شقاقیکه در پوست انجیر بهم میرسد ودر نوع چهارم جرب اختلاف است بعضی گویند که چهارم را بردی نامند وآن شبیه ببرده بود واین نوع بارد ویابس است که بی رمد حادث گردد وصورتش آنست که دانه سفید زیر پلک بالا ظاهر گردد ووقتی با الم وگاهی با خارش که علیل بخارش آن لذت یابد وبعد از آن الم زیاده گردد وباشد که باوی شعر زائد پیدا شود وسبب آن ماده مرکب از کیفیت فاسده حریفه اللذاعه ورطوبت غلیظه است وبعضی گفته اند که چهارم را عدسی گویند وآن شبیه بعدس سیاه است که قرحه گردد ودر بالای آن خشکریشه پدید آید واین قوی ترین انواع جرب است ومرضی است طویل وسبب آن فساد خون وحدت آنست وبقولی مادۀ سوداویۀ متعفنه است واین را بیونانی طوخسیس یعنی محجب نامند واکثر است که این بزودی منقلع گردد بسبب غلظت وکثرت ماده خصوصا چون کهنه گردد وبعضی گویند که نوع چهارم جرب را خشونت وصلابت زیاده وطویل المدت است واهذا اصعب ترین انواع است خصوصا که بطول انجامد وعلیل بیداری کشد بالجمله طریق تشخیص اقسام مذکوره آنست که پلک مریض برگردانیده در باطن آن نظر کنند اگر دران سرخی بسیار وخشونت اندک وبثور صغار منبسط با وجع ودمعه قسم اول بود واگر دران دانهای خرد سفید سر شبیه بحصف مدرک گردد وبا وجع شدید وثقل پلک وخشونت ودمعه زیاده از اول بود قسم دوم باشد واگر دران غلظ وخشونت بحدیکه در باطن پلک شقاق مانند شقاقیکه در انجیر باشد یا ثقبها معلوم شود وسرخی ووجع وحکه وثقل اجفان شدیدتر بود قسم سوم باشد واگر سبل ودانه به بیاض یا کمودت وخشکریشه دریافت گردد وخشونت وصلابت دران زیاده از انواع دیگر وطویل المدة بود ویا شعر زائد تابع او باشد قسم چهارم بود وگویند که ردی ترین انواع جرب آنست که بعد از رمد بهم رسد وسالمترین جرب آنست که بران حکه تنها مقدم باشد واز جرب بعضی رقیق ودر ابتدا میباشد وباوی در باطن پلک خشونت وسرخی اندک باشد عقب حکه بهم رسد وبعضی از آن مزمن وغلیظ بود ودران شبیه بانشقاق محسوس گردد وجفن غلیظ باشد وعقب رمد وقروح بهم رسد اکنون بدانکه چون بسبب مغایرت اسباب اقسام جرب مداوای جمیع اقسام بیکنهج میسر نیست بلکه در بعض تدابیر شامل است ودر بعضی از آن مغایر یکدیگر لهذا اولا علاج کلی اقسام جرب بقلم می آید وبعد از آن علاج مخصوص هر قسم آن مسطور گردد

علاج کلی اقسام جرب

هرگاه رمد یا قرحه مقارن جرب باشد باید که اولا بمعالجه رمد وقروح متوجه شوند وبعد از آن متوجه علاج جرب گردند وایضا اگر باوی مرضی دیگر باشد اولا اهتمام شدید در ازالۀ آن هر دو نمایند وچون با جرب ورم وتقرح جمع شود ادویۀ حاده قویه استعمال نکنند واول علاج اقسام آن در صورت غلبه خون فصد قیفال است ودر مداومت استفراغ بفصد هر چند در ماهی دو مرتبه باشد اگر خون بسیار غالب وفساد آن ظاهر باشد وفصد ماقین وجبهه وحجامت بعد فصد کلی یعنی قیفال واکحل وحبل الذراع ودر اغلب احوال تنقیه بدن بدوای مسهل مثل مطبوخ فواکه با خیار شنبر یا نقوعات یا شربت ورد وبنفشه یا طبیخ هلیله یا قرص بنفشه یا هلیله زرد وشکر یا مطبوخ مقوی یا ترید وغاریقون وایارج فیقرا یا مطبوخ افتیمون یا حب صبر وحب ذهب وقوقایا وحب افتیمون بحسب حاجت نمایند وایضا تنقیه سر وچشم بغرغره بمثل سکنجبین وایارج فیقرا کنند وسعوطات منقی استعمال نمایند واگر صبر چند بید ستر جاوشیر هر واحد نیم درم صعتر فارسی حضض هندی زعفران شکر طبرزد عدس مقشر انزروت هر کدام یکدرم کندش نیم درم باریک ساییده در آب مرزنجوش بقدر فلفل حب بسته سعوط کنند وبعد تنقیه تام بران مواظبت نمایند در جمیع انواع جرب مجرب است وقبل از تنقیه استعمال آن مضر وبعد از تنقیه مداومت استحمام بآب شیرین نیمگرم سازند واز آنچه موجب امتلای راس شود مثل [illegible] وجماع وکیموسات وفضول وابخره ردیه گردد اجتناب ورزند بحدی که از آواز شدید وحرکات عنیفه متعبه وجماع وغضب وکثرت کلام وپست نمودن بالین وطول سجود واز غبار ودخان وبوئیدن روایح منتنه احتراز نمایند وروغن بر سر استعمال نکنند وبالجمله از هرچه باعث صعود مواد بسوی فوق وجذب آن بسوی چشم وچهره گردد منع نمایند

وشیاف اخضر و شیاف زنگار اگر احتیاج بدوای قوی تر افتد و بعد راحت از اذیت حک ذرور اغبر اکتحال نمایند و اگر در پلک خشونت بسیار باشد ذرور صفر کبیر و شیاف احمر حاد اکتحال کنند و بشیاف اخضر و باسلیقون حک نمایند اگر فائده نشود بشکر طبرزد حک خفیف نمایند و بقول بعضی بشیاف احمر لین حک نمایند و بعد ازان با غبر و نمک و نیست حک بشکر طبرزد و اگر زائل نگردد پورده حک نمایند پس آب زیره و نمک خاییده بچکانند و بعده بزردهٔ بیضهٔ مرغ و روغن گل بر چشم ضماد نمایند و بعد ازان بشیاف احمر اکتحال کنند و بعد تسکین وجع حک ذرور صفر و باسلیقون استعمال نمایند و از اغذیهٔ مولد اخلاط ردیه اجتناب ورزند و اغذیهٔ لطیفه و خفیفه محموده مثل جوزهٔ مرغ و تیهو و مزورات تناول فرمایند و بقول طبری اگر باغلظ و صلابت باشد بعد تنقیه شرط خفیف بران زنند و بمیل حک نمایند و بعد ازان بدو یا سه میل از سرکه اندکی ممزوج بگلاب اکتحال کنند و بعده اکتحال بروشنایی و باسلیقون کبیر لازم گیرند و اگر غلظ منحل نگردد و صلابت آن باقی ماند در خراشیدن آن بحدید باکی نیست و هر صلابتی که در پلک باقی ماند و در بدن ماده و امتلائی نباشد بنجار آب گرم و تکمید بدان و پرهیز و تدبیر تحلیل می یابد و بقول جالینوس علاج این نوع جرب که از حر شمس و غبار حادث شود بغسل و تکمید بآب نیم گرم و پرهیز از ملوحت و حرافت و حموضت است

علاج جرب حصفی

بعد فصد سر و اسهال بمطبوخ هلیله یا افتیمون و مسهل و حب ایارج و ماء الجبن و آب شاهتره بحسب مزاج نمایند و براغذیهٔ لطیفه حتی المقدور اقتصار کنند و بعد اسهال ذرور احمر اکتحال نمایند و اگر فائده نشود بشیاف احمر لین یا شیاف خولان و ذرور صفر صغیر و روشنایا اکتحال کنند و یا شادنج عدسی دو درم روسختج یکنیم درم کتیرا نیم درم صمغ عربی که ابار ست یکدرم صمغ عربی سیعه یا بسد محرق اقلیمیای فضی اقلیمیای ذهبی هر یک دو دانگ فلفل سفید نیم دانگ کوفته بیخته سحق بلیغ نموده بآب باران یا بآب جوش داده صافی حبوب مانند عدس سازند و هر روز یکعدد ازان بآب سائیده اکتحال بمیل نمایند و حک نمایند بآن و بمیل پس اگر بعد اکتحال آن گرمی پیدا شود چشم را ببرود بنفسجی خنک سازند و باز اکتحال بدان نمایند و باید که این نوع را بشکر و حدید و غیر آن حک ننمایند که بسبب بودن این قسم در سطحه و عدم نفوذ آن در عمق احتمال خرق غشای صحیح و افساد جفن دارد و مگر عند ضرورت شدید حک خفیف جائز داشته اند و ایضا استعمال روغنها و اکتحال باشیای حاده درین نوع نشاید و اگر شیاف حاد اکتحال نمایند البته بعد ازان برود بنفسجی استعمال کنند بالجمله در علاج این نوع مبادرت نمایند و اهتمام بسیار کنند و این نوع بالزوم پرهیز و تنقیهٔ بدن بادویهٔ موافقه سریع الزوال است و باید که این کحل بعمل آرند سفیداب کاشغری نشاسته صمغ عربی مساوی گرفته شیاف ساخته وقت حاجت اکتحال نمایند و از جمیع اغذیهٔ مولد خون بسیار پرهیز کنند و بر غذای کمتر اقتصار ورزند و این نوع اگرچه خفیف و سریع الزوال ست لیکن بکایت او عند خطای علاج عظیم می باشد + + + +

علاج جرب تینی

بعد از فصد مکرر و تنقیه بمسهل سودا و غراغر و سعوطات و استعمال حب بنفشه در هر هفته دو بار اکتحال باسلیقون و شیاف احمر حاد و شیاف اخضر نمایند و اگر تحلیل نیابد بشکر یا زبد البحر یا حدید بخارند و بران آب زیره کرمانی و نمک خاییده بچکانند و زردهٔ بیضهٔ مرغ و روغن گل تا دو سه روز بر چشم ضماد نمایند و در روز سوم یا چهارم و بعد ازان بشادنج مغسول و یا با غبر اکتحال کنند بعد ازان اکتحال بشیاف اخضر و باسلیقون نمایند و اگر بعد معالجه بحدید گرمی در چشم بهم رسد شیاف ابیض استعمال کنند تا آنکه حرارت تسکین یابد بعده ذرور صفر صغیر و بعد ازان شیاف احمر لین و حاد و ذرور صفر کبیر پس شیاف اخضر و باسلیقون و دیگر شیافات بعمل آرند بالجمله درین نوع اگر مانعی نباشد و قوت محتمل بود چند بار بتوالی فصد قیفال کنند و اسهال بمطبوخ افتیمون بچند دفع پی در پی نمایند و فصد رگ ماق یا عرق جبهه کنند و از جمیع اغذیهٔ مولد خون کثیر پرهیز نمایند و بر غذای اقل و الطف اقتصار ورزند و بعد ازان بشیاف احمر حاد مدام اکتحال نمایند و چون در مزاج گرمی پیدا گردد آشامیدن ماء الشعیر با عناب لازم گیرند و هر صبح استعمال خمیرهٔ بنفشه مع ترنجبین و غذا مزورهٔ ماش مع اسفاناخ مفید بود پس اگر کم نشود و صلابت بهم رسد با آلهٔ ورده حک نمایند بملایمت تا آنکه مستاصل گردد و بعد حک اکتحال بشیاف ابیض محلول بشیر خر یا شیاف ابار نموده باشند اگر ازان التیام پذیرد بهتر و الا موم صاف روغن گل بر آتش گداخته قیروطی سازند و بران اندکی سفیداب مغسول پاشیده برهم زنند تا مثل مرهم گردد و چند تاون انداخته آب سرد بران ریزند و بمالند و همچنین باز آب بران ریزند و بمالند تا سفید گردد پس قدری ازان بگیرند و بر سنگی گذارند و بران اندکی انزروت شیر خر پرورده پاشیده بسایند که خوب مخلوط گردد پس بسر میل قدری ازان بگیرند و زیر پلک بگذارند و بر چشم رفاده بآب کاسنی و آب برگ عنب الثعلب تر نموده بگذارند و به مریض ابر پشت بخوابانند تا آنکه دوا منحل گردد و بر نیاید پس چشم را بگشایند و از پنبه بملایمت پاک کنند و اکتحال ببرود بنفسجی نمایند و اگر در باطن جفن چیزی مشبه

جرب حرارت پیدا گردد بشادنج اکتحال نمایند و از ادویه که باعث الم شدید گردند اجتناب ورزند و هرگاه درین علت خارش سخت پدید آید کاسنی تازه کوفته قرص ساخته
بروغن گل مسح کرده وقت خواب بر چشم بندند و سفیدی بیضه و نشاسته در گلاب حل کرده بر چشم بندند و اگر کفایت نکند ضماد عدس و تخم ریحان که در باب حکه گذشت
بکار برند و شیاف بسلیق در چشم کشند و اگر فائده نکند فصد و مسهل و تعدیل تدبیر نمایند فصد رگ پیشانی نافع بود **طبری** گفته که علاج جرب چکانیدن سرکه و استعمال حمام
و تدهین سر و پرهیز و تلطیف غذا و اکتحال بادویه جالیه موسع ست جمیع انواع جرب که محتاج بحک باشد باید که طبیب آنرا حک نماید مگر نزد اضطرار که از هیچ ادویه نگزائل گردد
و قبل از تنقیه بدن نیز دست بآن نبرند **ابن سرافیون** گوید که علاج دو نوع اول جرب بادویه حاده ملطفه جالیه مدمعه مانند روشنائی و شیاف احمر و شیاف اخضر
نمایند و اگر با جرب مده بهم رسد بادویه جرب ادویه مصلح رمد مخلوط سازند و اگر با جرب قرحه در چشم بهم رسد که بسبب حدت ماده تاکل آن نماید استعمال ادویه سعفر [illegible] نمایند
و اگر جرب بطول انجامد تا آنکه در اجفان از دو نوع اخیر جرب بهم رسد پلک را بشکر طبرزد یا بآهن حک نمایند و بعضی آنرا بحجر قیشور حک می نمایند **ابو الحسن فیلسوف**
در کتاب مغنی می نویسد که علاج نوعین اولین بفصد و حجامت و تنقیه بدن ست اگر ممکن باشد زیرا که استعمال ادویه حاده قبل استفراغ در چشم ورم حار پیدا میکند
و بعد تنقیه پلک را منقلب ساخته بشیاف احمر لین یا حاد بخارند و شیاف اخضر یا سلیقون و یا روشنایا بکار برند و مریض را بدوام دخول حمام امر کنند و اگر چشم گرم شود ادویه حاده
موقوف کنند و باصلاح مزاج پردازند و بشادنج تسکین نمایند و هرگاه التهاب ساکن شود بعلاج جرب رجوع کنند بشیاف احمر لین و اغبر و اگر کفایت نکند بادویه حاده اعاده کنند و علاج
نوعین اخیرین بفصد دست یا پیشانی یا بتنقیه کنند و جفن را برگردانیده بشکر یا کف دریا یا قمادین بخارند تا آنکه پلک [illegible] بحالت اصلی عود کند و بعد حک آب زیره بچکانند
و بر چشم زردی بیضه و روغن گل نهند و روز دیگر ذرور اصفر یا اغبر بپاشند و هرگاه حدت حک ساکن گردد پلک را منقلب ساخته بشیاف احمر لین بخارند پس اگر بقیه از ان در جفن
باقی ماند برای تعدیل عضو مریض را در حمام داخل کنند **شیخ** میفرماید که علاج نوع دوم و سوم از جرب حک بحدید ست یا بادویه حاده مانند زبد البحر و صمغ قیسومی که معروف
بقیشور ست و یا برگ انجیر و یا از شادنج و زعفران و مرقشیشا شیاف ساخته بدان حک نمایند **امین الدوله** گوید که علاج نوع سوم و چهارم مجملاً [illegible] استعمال اکحال
و ترک مبخرات و اکثار اغذیه و کثرت استعمال حمام ست و مفصلاً فصد قیفال و عرق جبهه و ماقین و حجامت و تلیین طبیعت مکرر و تقلیل غذا و ترک طعام [illegible] چون جرب بحک
محتاج گردد بشیاف احمر لین حک نمایند بعد ازان اغبر یا ذرور اصفر بپاشند **مسعودی** گفته که چون حک نمایند جرب را باید که همیشه نمایند تا آنکه غلظت جفن زائل گردد
و بحالت اصلی خود باز آید پس زعفران مرم سوده بحریره پخته بران بپاشند و سفیده بیضه مرغ با روغن بنفشه بر چشم گذارند و تا هشت ساعت به بندند پس [illegible] نمایند و فردای آن
بشیاف احمر لین اکتحال کنند و گویند که پلک را گردانیده ملاحظه نمایند اگر جرب کم ست بشکر طبرزد آنرا بخارند و اگر بسیار ست بنوشادر و [illegible] لین بران بپاشند اگر زمستان
بود و بعد از حک مغز بادام و زیره کوبیده بران ضماد کنند و اگر تابستان باشد بزرده تخم مرغ و بنفشه ضماد نمایند الخ کیفیت حک آنست که پلک را بانگشت برگردانند و باطن آنرا
بپاره نبات یا زبد البحر و یا برگ بید انجیر و یا بچوب آن و یا بحک مذکوره شادنج وغیره و یا بآله که برای حک جرب میسازند حک نمایند و بعد ازان بشادنج مسحول اکتحال کنند
و رازی گفته که آله معروف بورده سیفی ست که سر آن بشکل دینار میباشد و حک می نمایند بآن تا خشونت زائل گردد و خون ازان برآید و بعد ازان باید که زیره بخایند و آب
آن در چشم چکانند و روز دیگر ذرور اصفر بپاشند و یا معالجه بشیاف احمر و اخضر نمایند اگر بقیه آن مانده باشد **ابن ماسویه** گفته که جرب و ظفره اگر صلب غلیظ مزمن باشند علاج
هر دو بقطع ست و اگر رقیق باشند بادویه جالیه مانند مس سوخته و قلقند و زهره خنزیر و نوشادر و زهره کلاغ و اگر فائده نشود ادویه اکاله و معفنه بآن مخلوط نمایند و ادویه که
دران قبض بسیار باشد نیز جرب را قلع می نماید و اگر با جرب مده باشد بادویه رمد چیزی از ادویه جرب مثل اصطفطیقان مخلوط سازند و اگر با جرب حدت قرحه و تاکل باشد ممکن نیست
علاج آن بادویه جرب مگر آنکه پلک را برگردانیده حک نمایند که باعث زیادتی وجع و سیلان گردد **حنین رازی** گوید که چون جرب مزمن گردد ابتدا بفصد دست نمایند بعد فصد
وماق بگیرند و بر جفن [illegible] اندازند و بعد اخیر حک بعد فصد نمود و بعد فصد باقی استعمال نمایند که این تدبیر بلاک او ست و اگر حک قبل از فصد استعمال کنند ماده از انچه تحلیل شود زیاده تر منجذب گردد

علاج جرب منبسط

فصد قیفال و حجامت نمایند و مسهل دهند و یا بعد اسهال گل بنفشه چهار درم سوده با جلاب و شکر آمیخته بپاشند و یا نقوع هلیله که در فصل خشونت جفن گذشت یا قرص بنفشه
بنسخه ذخیره بدهند و بعد از تنقیه استحمام دائم کنند و کحل روشنائی و شیاف احمر لین و ذرور اصفر صغیر در چشم کشند و پلک را بشیاف مذکور بخارند پس استعمال کنند شیاف اصطفطیقان

دو سه روز نافع بود و یا پشک کور موش نصف سوخته و نصف آن غیر سوخته ساییده بعسل طلا کنند و یا بیخ لسکیرو سفید در سایه خشک کرده بآب ساییده در چشم کشند و یا
پیخال کبوتر در شهد آمیخته بر پلک بمالند و یا از سرگین خر بطریق بتال حنتر روغن برآورده بر پلک بمالند و یا پارچه کهنه باریک یا پنبه سه بار در آب بلدی سه بار در شیره مغز بنوله کرده
خشک نموده فتیله آن ساخته بروغن سرشف افروزند و کاجل آن گرفته در چشم کشند و اگر بیخ آک سوخته خاکستر آن بآب حل کرده حوالی چشم طلا کرده باشند خارش و سرخی
و غلظ اجفان دور سازد و اکتحال توتیای سبز بآب عنب الثعلب نیز مفید ست و یا صدف سوخته ساییده در چشم کشیده باشند و یا کینچلی مار سوخته با روغن کنجد بر مژه بمالند
و یا مگس گرفته سر آن دور نموده خشک کنند و بآب ساییده طلا نموده باشند و یا حب سلاق که در آن سپیاری چهالیه داخل ست در چشم کشند و طلا نمایند و اگر خشت کهنه
بگیرند و باریک ساییده در روغن زرد لت کرده در پارچه پوتلی بندند و در تهالی پهول پوتلی را اگردانند و روغنی که در ظرف جمع شود گرفته بر پلک چند روز بمالند از مجربات ست
و اگر بگیرند زلوی کلان یک عدد و آن را در پارچه که ظروف کانسی از آن صاف میکنند پیچیده در چراغ نهاده روغن گل در آن اندازند و آن فتیله را روشن نموده بالای
آن طرح گلی نهاده دودش بگیرند و بدان اکتحال نمایند در ازاله سلاق مجرب دیده و قطور آب حصرم تازه و یا کهنه در چشم مجرب سعودی ست و اکتحال عصاره زیتون بری
و یا آب انار بن معصور بشحم در ظرف مسی یا قلعی جوشانیده و یا آب بیخ خنثی بشراب کهنه و مرو زعفران جوشانیده و یا زنجار حدید یا خولان بآب حصرم یا گلاب بر سنگ سوده
و یا دقاق کندر سوخته و یا آب ترنج و یا عصاره لبلاب و یا صبر و یا زنجبیل و یا زیت عتیق و یا دخان میعه و زفت و مرو کندر و بطم و صمغ صنوبر و قطران نیز نافع سلاق ست
و شیاف صمغ عربی کتیرا هر واحد سه درم نشاسته دو نیم درم اسفیداج پنج درم کوفته بیخته با سفیدی بیضه سرشته شیاف ساخته در گلاب سوده اکتحال نمودن نیز مفید ست
و در سلاق کهنه مزمن فصد قیفال نمایند اگر خون غالب باشد و الا برای جذب ماده حجامت ساقین یا میان دو شانه کنند و بعده فصد رگ پیشانی کشایند و تنقیه بمسهل
و حب ایارج یا مطبوخ بلیله و غاریقون و شحم حنظل یا ایارج فیقرا و غسل و مداومت حمام و تکمید و انکباب بآب گرم نمایند و بعد تنقیه و پرهیز از اغذیه مولد خلط حاد و تناول اغذیه
محمود الغذا مثل گوشت بزغاله و طیور لطیفه خفیفه و نان گندم جید الطبخ مرداسنگ سوده بروغن گل یا حضض و شیاف مامیثا و یا اقاقیا گل سرخ آرد جو زعفران بآب برگ کاسنی
یا آب برگ خرفه سرشته بر پلک طلا کنند و بشیاف احمر لین یا حاد و برود حصرم اکتحال نمایند و اگر فائده نشود بروشنائی و کحل جلا یا عزیزی استعمال کنند و روغن سلاق نیز
معمول ست و مس سوخته نیم درم زاج سه درم زعفران فلفل هر واحد یکدرم با شراب عفص بسایند که مثل شهد گردد بیرون چشم ضماد نمایند مجرب ست و سرگین موش
سوخته شنگرف سوخته سوده بعسل سرشته اکتحال نمودن نیز نافع سلاق مزمن ست و خاییدن پلک بشکر طبرزد و بعد از آن استعمال شیاف سماق و ذرور بقدری حضض
و اقاقیا بشب چند مرتبه و بعد از آن استعمال ادویه مانع صعود بخار بدماغ مثل اطریفل صغیر و مربای اهلیله سودمند بود و توتیا اقلیمیا مامیران زبد البحر هر واحد دو درم
خولان چهار درم زنجبیل یکدرم صمغ عربی پنج درم شیاف ساخته در آب حصرم سوده اکتحال نمودن نفع بین می نماید و یا مغز بادام تلخ مغز خسته عناب پرچه سفال کهنه که بر
چاه افتاده باشد هر یک سه ماشه بگلاب سه ساله در سنگ سماق دوازده پاس کهرل کرده از میل جست در چشم کشند و کذا خاکستر پر طاؤس و کذا خاکستر پارچه صافی
ظروف کانسی مجرب ست و در سلاق حادث بعد رمد زاج زرد سوخته زعفران سنبل الطیب هر واحد یک جزو شادنج ده جزو باریک سوده شیاف ساخته در سایه خشک نموده با آن
جفن را خاریدن از مجربات بوعلی سینا ست و در نسخه احمد بن ثابت نوشته که ادویه کوفته بیخته با سفیدی بیضه سرشته شیاف سازند و بر سنگ در گلاب سوده
اکتحال نمایند و اگر چرم گاومیش یا ماده گاو دباغت کرده بسوزانند چنانکه سیاه شود باریک ساییده در ظرف مسی کنند و نمک لاهوری و فلفل گرد هر یک بقدر خمس آن
اضافه نموده با شیره برگ تمر هندی بدسته چوب نیب که فلوس در و نصب کرده باشند بسایند و دو نوبت از شیره مذکوره تسقیه دهند چنانکه حظی کامل از مس بردارد
آنگاه در ظرف برداشته نگاه دارند و هر روز در چشم کشند در رویانیدن مژه و ازاله سرخی و خارش چشم و آماس و سوزش از مجربات داؤد انطاکی ست و سندروس
زنگار در سرکه و شهد و شیر دختران ساییده اکتحال نمودن نیز مجرب ست و اگر بعد فصد و مسهل دماغ را بسعوط آب بار کشائی خر پاک کنند بعد از آن سر بخار آب گرم
دارند و بحمام بسیار روند و حب سلاق که از سنگ بصری نیله تهوتهه کافور نبات بآب کهرل کرده حب ساخته باشند بآب ساییده در چشم کشند درین باب مجرب ست
و موی سر آدمی در ظرف گلی سوخته سپیاری چهالیه سوخته زلو سوخته جست کشته کافور چاکسو مقشر نیله تهوتهه بریان مساوی در روغن گاو سه روز در او نهند کانسی
بدسته مس حل ساخته هر روز بر پلک طلا نمودن نیز مجرب ایشان ست طبری گوید که هرگاه سلاق بحدی رسد که مژه و ماق سرخ و منتفخ شوند و اشک آید در وی بریزد

بنسج عنکبوت عیده شود وشیر دختران ودان بدوشند که پاک میگردانند آنرا وحی باید که در جمیع ایام این مداوا از مراعات مزاج علیل غافل نباشند چه با وجود تغیر
مزاج بدن علاج چشم فائده نمی بخشد و اگر این قسم جرب ضعیف باشد بسا است که انتفاع می یابد بحک از شکر طبرزد بدون حدید

علاج جرب بردی و عدسی

در بردی تنقیه بمسهل و حب ایارج مکرر کنند و استعمال سعوط مذکوره بالا نمایند و بچیزی که باعث تدمیع گردد و مص رطوبات کند اکتحال نمایند بلکه آنچه باعث نضج و ترقیق
ماده گردد مثل قطور و ضماد وغیره که در تعلیم فصل برده مسطور شد باستعمال آرند و اگر علت دشوار و صلابت آن زیاده گردد بشکر طبرزد حک نمایند و اگر زائل نشود حک
بحدید نمایند پس ادویه مجففه و شیاف اغبر وغیره مدبر که در برده گذشت بکار برند و این جمیع تدابیر با لزوم پرهیز و تعاهد استفراغ باشد اگر قوت متحمل بود و هرگاه چشم گرم گردد
بادویه مذکوره آنرا خنک نمایند و بعضی گویند که علاج آن اکتحال بسافج و زعفران و قرشیشای محلول بآب و اندکی سرکه است و حک نمایند باطن پلک را بشکر طبرزد و یا برگ
انجیر و یا بحدید اگر احتیاج بدان شود و گویند که اگر جرب غلیظ بود و دران رطوبت ظاهر باشد تناول این حب آنرا نافع است صبر ده درم سکبینج پنجدرم مقل پنج درم شربتی نیم درم
و این کحل نافع بود سنبل نوشادر هر یک چهار جزو صمغ عربی دو جزو همه را بسرکه کهنه سایند خشک کرده اکتحال نمایند و گاهی نفع میکند آنرا شادنج و مس سوخته هر یک پنجدرم
دارفلفل نیم درم زعفران دو درم کوفته بیخته استعمال کنند و در عدسی تنقیه بمسهل سودا و حب افتیمون مکرر نمایند و مطبوخ افتیمون و تبرید علویخان و ماء الجبن ایارج حب لاجورد
و سفوف آن نهند و سعوط مذکور و غرغره بکار برند و تلطیف تدبیر و حک ببرگ انجیر یا شکر طبرزد و یا حدید با استقصا کنند و گویند که این کمتر بادویه علاج پذیرد مگر آنکه پلک را برگردانند
و حک نمایند باله آهنی که آنرا اورده نامند و استیصال آن نمایند پس مر او را بادویه که بالا مذکور شد و تلیین طبیعت نمایند و هر صبح استحمام کنند و اکتحال تخم قطف باقی خیلی
مفید و کذا خبث الحدید کند و این نسخه از تالیف حکیم کبیر علیخان مجرب است حضض مکی پوست هلیله سوخته شیاف مامیثا صبر جسته نیم درم هر یک سه ماشه در گلاب حل کرده میل زنند
بخشند و هر چه در علاج کلی جرب نوع سوم مذکور شد اعمال آرند

سلاق

که یونانی بیومیما گویند و آن غلظ و سرخی و خارش کنارهای پلک است که بریختن مژگان و تقریح اشفار مودی گردد و اکثر بعد از رمد باعث سوء تدبیری در علاج و کثرت
استعمال مبردات حادث شود و اطفال را بسبب حرارت و رطوبت مزاج و کثرت گریه ایشان عارض گردد و صاحبان امزجه یابسه را در سن جوانی و تابستان و بلدان حاره
بهم رسد و سببش ماده غلیظ بارده اکال بورقی است و آن بیشتر بلغم بورقی باشد و گاه خونی که حرارت غریبه بعض اجزای لطیفه آن تحلیل برد و بعد سوداویت رسد
و تشخیص سبب و سبب چنان کنند که اگر سرخی زیاده باشد و ثقل کم دموی بود و الا بلغمی باشد و سلاق گاه تازه خفیف مبتدی بود و گاهی کهنه مزمن بود و در تازه آن خارش
ماق و اجفان خفیف بود و سرخی اندک و در مزمن خارش و سرخی بسیار با انتفاخ و صلابت اجفان باشد و گاهی فساد چشم تابع آن گردد و بجهت فرط خبث ماده و سریان
تاکل آن بمقله علاج در سلاق تنقیه بدوای لطیف نمایند و اگر مزاج رطب باشد استفراغ بچیزی نمایند که دران قدری ایارج باشد و اگر مزاج گرم باشد بر ادویه لطیفه
اقتصار کنند و بماء الفواکه تنقیه سازند و بعد از ان گلاب که دران سماق و پوست هلیله زرد تر کرده باشند قطور نمایند و چشم را بدان بشویند که مجرب است و گویند که این دوا
سلاق را که حادث از بوسیدن بوی بغل و مزابل و مستنقعات بسبب حدت و رداءت آنها مثل بخارات داخلی باشد نیز زائل گرداند و در شب عدس مطبوخ یا تخم انار ترش
بگلاب و یا برگ خرفه و یا کاسنی و کشنیز بروغن گل و یا مغز بادام تلخ بشیر سوده ضماد کنند و یا سفیده بیضه مرغ بروغن گل در پاره پنبه آلوده بر چشم نهند و یا عدس مقشر
سماق شحم انار گل سرخ کوفته بیخته بسفیدی تخم سرشته ضماد نمایند و صبح بحمام روند و یا اکتحال نمایند بر بخار آب گرم و سعوط بروغن بادام کنند و ادمان حمام انفع علاجات آنست
و بقول اطبای هند گل فتیله چراغ بر تهالی جستی نهند و اندکی روغن چراغ بران انداخته از سپاری چهالیه بسایند و سائیده آنرا در چشم کشند و یا چرم دو کهنه
بر انگشت بسوزند که زغال شود و سائیده در پنبه پیچیده فتیله ساخته در چراغ بروغن سرشف روشن کنند و دوده آن بگیرند و در چشم کشند و بر پلک بمالند و یا آب برگ
دهتوره آب برگ بهنگره گرفته پنبه دران تر نموده در سایه خشک کرده فتیله آن در چراغ بروغن شیرین بسوزند و دخان آن در چشم کشند و اگر جست بقدر دو دام درم
ظرف آهنی بر آتش گداخته گداز نموده آب ساگ تهوا اندک اندک بران چکانند تا خاکستر شده برنگ زرد و یا سفید گردد با پلک سائیده در چشم کشند سلاق و شعر زائد و حکه

بعلتی باطنی یا بسبب ضربه یا سقطه یا قرحه سر یا جبهه بر سبیل تشنج ایذائی حادث شود وگاه از سوء اسمال کهر و جفن وقت اقطاع سبل وگاه از ضربه بسر خصوصا اگر ز و بر آید چیزی از استخوان بطریق تشنج حادث گردد وگاهی تقلص و التواء جفن قریب بموت افتد و تشخیص اسباب شتره چنان نمایند که اطلاع مدت عروض او از مریض بپرسند اگر از هنگام ولادت بود بگویند خلقی باشد والا بسوی چشم نظر کنند اگر تفرق اتصال یا قطع جزو آن یا غدد یا سلعه یا ثولول یا لحم زائد معلوم شود سببش همان باشد اگر پلک از عوارض مذکوره پاک بود به بینند که در جفن رطوبت ست یا لاغری و پژمردگی و خشکی در آن معلوم میشود اگر کثرت رطوبت پلک دیده شود و شتره فته افتاده باشد و مریض از مرطبات ضرر و مجففات انتفاع یابد از تشنج مادی یا استرخای طوبی باشد و اگر پلک خشک و لاغر و دقیق نماید و شتره بتدریج افتد از تقدم استفراغات و اسباب مجففه مثل کثرت بیداری و صوم و انتفاع از مرطبات و تضرر از مجففات نیز سوال کنند پس اگر اقرار آن کند سببش تشنج یبسی بود والا حال تقدم عروض نزلات یا ملاقات سردی یا رسیدن ضربه و سقطه یا وقوع قرحه بر سر دریافت نمایند پس اگر تقدم نزله بیان کند و با آن حرکت پلک بطی باشد از سده مواد رطبه بود و اگر ملاقات سردی بگوید و عدم ثقل پلک و تضرر سردی و انتفاع از مسخنات آن باشد از برد ساذج بود و اگر تقدم ضربه یا سقطه یا قرحه سر بگوید سببش همان باشد علاج آنچه از قطع جفن و خیاطت زیاده از قدر لائق و اثر قرحه و التحام آن باشد جلد پلک را از موضع ملتحم باز بشگافند و در میان شق فتیله مرهمی که گوشت برویاند مثل مرهم ابیض یا باسلیقون یا قیروطی آلوده بگذارند تا در میان آن گوشت بروید و در شتره خلقی پوست بالائی پلک را از وسط شق نمایند و بابین شق بدستور مرهم منبت لحم بگذارند و امین الدوله گفته که شتره خلقی و آنکه از قطع جفن باشد لا علاج ست مگر بهر تخفیف بموم روغن تمریخ نمایند و ایضا شتره که از غده یا سلعه یا ثولول یا انبات لحم زائد باشد علاج همه اینها بحدید ست لیکن عمل حدید بعد از نقاء بدن بفصد قیفال و اسهال بطبیخ فواکه باشد و برای رفع لحم زائد ادویه حاده استعمال کنند مثلا زنگار را بر خرقه بریان نمایند و سحق نموده بران موضع بپاشند و یا سفیداب قلعی و کبریت زرد مغسول طلا نمایند و آنچه در محل هر واحد مذکور ست استعمال نمایند و ایضا آنچه از زیادتی لحم و قرحه عارض شود در اجفان باشد دران استعمال شیاف احمر و اخضر و باسلیقون نیز مفید گفته اند و اگر شتره از تشنج یا استرخا باشد علاجش علاج تشنج و استرخاست و بالجمله اگر استرخای عضلتین از تفرق اتصال بود لا علاج ست و آنچه از سده یا ماده بارد رطب مرخی باشد تنقیه بمسهل بلغم و حب ایارج یا حب صبر یا حب اصطمخیقون یا حب قوقایا نمایند و بعد از ان بر موضع مسترخی آنچه باعث تقبض و تقویت گردد مثل اقاقیا و مامیثا و آس بگذارند و بشیاف که در شراب گذشت طلا کنند و یا گل بابونه و اکلیل الملک و زعفران و اشق ربع جزو ضماد نمایند و عصاره برگ و اطراف نرم عوسج عوسق و یا اقاقیا با آب آس سبز قطور سازند و آنچه از برودت بلا ماده بود بهر تسخین نطول که دران مرزنجوش و صعتر و سنبل الطیب باشد بکار برند و اقاقیا و عصاره مامیثا و صبر سقوطری مساوی کوفته بیخته با آب مورد سرشته شیاف ساخته بر پلک ضماد کرده باشند و مدام بجاورس و حرف تکمید نمایند و هرچه در استرخا گذشت بکار برند و در شتره تشنجی اگر امتلائی بود تنقیه بدستور استرخائی کنند و تکمید و تغریق سر با دهان ملینه نمایند و روغنهای محلله بمالند و بر موضع متشنج چیزی که ارخا نماید مانند پنبه بروغن گل تر نموده بگذارند و انکباب بر بخار آب گرم و تکمید با آب گرم از پنبه کنند و قیروطی روغن بنفشه بر پلک ضماد کنند و بخطمی و امثال آن طلا نمایند و بلعاب حلبه تنطیل فرمایند و اگر تشنج یبسی باشد بهر ترطیب نطولات و روغنها و اشربه و اغذیه مرطبه و تعاهد دخول حمام با آب شیرین و انکباب بر بخار آبیکه دران گل بنفشه و نیلوفر و جو نیم کوفته و سبوس گندم جوشانیده باشند و تضمید بگل بنفشه و خطمی و سبوس اسپغول با شیر دختران و تدهین سر بروغن بنفشه و کدو و هرچه در تشنج مذکور شد بعمل آرند و شتره که از ذهاب جزوی از اجزای جفن باشد دران نیز تدابیر مرطبه استعمال کنند و اگر شتره از اذیت غشای مجلل قحف باشد علاج پذیر نیست و بالجمله تضمید بمرطبات و تغریق سر با دهان مرطبه مانند روغن بنفشه و نیلوفر و کدو وگاه گاهی سعوط با دهان مذکوره و اصلاح غذا و جمله تدابیر مائل بترطیب و تلیین بعمل آرند و از تدمیع چشم منع نمایند و اگر شتره از سوء اسمال جفن نزول قطره و سبل باشد نظر کنند که بکدام موضع طبقه ملتحمه چیزی از اصول جفن چسپیده است پس تدبیر جدا نمودن آن نمایند بطوریکه ذرا التصاق جفن بیاید و اگر در داخل پلک چیزی مانند عقده بنظر آید متوجه تحلیل آن گردند باستعمال مراخلیون و زفاده و سبلول بلعابات مناسبه مثل حلبه و تخم کتان و باید که باسلیقون و شیاف اکتحال نمایند و اگر تمائل نگردد دست کاری پردازند و در شتره ضربی و سقطی اول از اده سبب نمایند بفصد و مسهل بعد ازان دو چیکه در ضربه و سقطه بیاید بسعوط چشم بعمل آرند و گویند که شتره حادث از ضربه که از ان استخوان جدا بود لا علاج ست و تلیین و تمریخ و احتراز از آنچه موجب تشنج گردد مثل دخان و استعمال دوای حریف مانند آب فی الجمله فائده بخشد احتیاط و احمد بن ثابت گوید که در شتره از اذیت غشای مجلل قحف مانند ذرور صفر و امثال آن چند نماید

و اشغار منقرح گردد بعد تنقیهٔ بدن و سر و لزوم پرهیز با حفظ مزاج و قوت شیاف دینج و احمر لین و ابیض مجموع را آب بادیان سوده اکتحال کنند و جمع کردن شیاف ابیض
بشیافات مذکوره برای منع زیادتی حدت در ماده است لهذا جالینوس گفته که بر ادویهٔ سلاق اندکی از مبردات مسکن حدت اضافه نمایند و هرگاه سرخی و خارش زائل شود
و اشک منقطع گردد پس بجز ارمنی اکتحال نمایند و آنچه در انتشار موی اشفار بیاید بکار برند و مکرر بحمام روند و آب گرم تکمید کنند و هنگام اشتداد سلاق باکتحال شیاف لادن
نیز مفید است احمد ابن ثابت و ابن الدوله گویند که سلاق از رطوبت مالحهٔ بورقیه بهم میرسد و فصد دران جائز نیست از فصد و اخراج خون اجتناب و منع حجامت
و برود حصرم و احمر لین اکتحال کنند اما در سلاق مزمن فصد باقین و حجامت ساقین جائز داشته اند و گویند که هر دو بتجربه بعضی نافع سلاق را مفید است

استرخای جفن

یعنی سستی و آویختن جفن اعلی و ازان جهت دشواری بر داشتن او ببالا و این بسبب انصباب رطوبت بود در اعصاب پلک و یا تابع رمد یا لقوه یا فالج یا قطع وتر
حامل پلک باشد و نزد بعضی استرخای جفن فی الحقیقت همی است که عارض عضلهٔ جبهه گردد و گفته که گاه مسترخی میگردد جفن بیکطرف بهر آنکه مسترخی میگردد عضلهٔ آنطرف بالجمله تشخیص اسباب او کرده
چنان کنند که اگر تقدم امراض مذکوره یا تفرق اتصال عصب کرده گردد سببش همان باشد و الا از غلبهٔ رطوبت بر جفن بود و تقدم استعمال مرطبات نیز برین گواهی دهد علاج
بعد نضج بمسهل بلغم و حب ایارج تنقیه نمایند و اطریفل یا ایارج خورانند و غرغره و عطوسات منقیه بعمل آرند و بعد تنقیه مداومت اطریفل صغیر درین علت انفع شناسند
و صبر اقاقیا حضض مرمکی زعفران آب مورد بر پلک و پیشانی ضماد نمایند و تضمید دیگر قوابض و مجففات مثل مرمکی و مازو و مامیثا و رسوت و آس مفید بود و بعده کحل که
از شب یمانی و مامیثا و مازو و سماق و دیگر مدسعات ساخته باشند استعمال کنند و گویند که اکتحال بدخان بیخ شالی و دخان بیخ صنوبر صغیر و اقلیمیا و شب هر واحد
نافع استرخای جفن است و از اشیای مرطبه منع نمایند و تلطیف تدبیر کنند و اگر استرخا تابع رمد یا مرض دیگر از امراض چشم باشد مبادرت بعلاج آن مرض نمایند و اگر
بعد زوال مرض استرخا باقی ماند و مانعی از فصد نباشد باید که فصد سر و رگ منخرین کنند و ضماد مذکور نمایند و یا دارچینی یکدرم پوست بیرون پسته جوز السرو و اقاقیا
نیم درم شحم انار دو درم کوفته بیخته زنگ نیم درم با آب بجوشانند تا گداخته گردد صاف نموده ادویهٔ مذکوره دران حل نمایند و اندکی اسفیوس و روغن گل دران آمیخته بر پارچهٔ
مالیده بر سر پلک مسترخی چند شب متواتر گذارند و آنچه اشک باعتدال آورد اکتحال نمایند و از اغذیهٔ مبخره مثل باقلا و مانند آن و دیگر مبخرات احتراز کنند
و علاج استرخای تابع لقوه و فالج علاج آن هر دو مرض است و آنچه از قطع وتر حامل پلک بود علاج نپذیرد و اگر استرخای قوی باشد که منع ابصار نماید
و بعلاج دیگر زائل نشود قدری پلک بالا قطع نمایند و بعد دوختن بران موضع ذرور صفر یا ملکایا بپاشند و بران قطعهٔ کاغذ بچسپانند و از مرطبات پرهیز نمایند

شتره

و آن تقلص و انقلاب جفن بسوی خارج است بحدیکه بیکدیگر بجای طبعی منطبق نگردند یا متقلص گردد جفن اعلی و منقلب گردد جفن اسفل و بالجمله سه نوع است و هر یک
از انواع ثلثه یا خاص به یک پلک بود و یا عام بهر دو باشد یکی آنکه پلک کوتاه گردد بحدیکه سفیدی چشم را نپوشد و این یا خلقی بود و یا بسبب قطع جفن از جهت علتی
یا سوء خیاطت و این چنین چشم را عینی نامند بجهت مشابهت چشم صاحب آن بچشم خرگوش و گویند که این بیشتر در جفن اسفل میباشد بجهت رخاوت آن و این را شتره
بالحقیقت نمی گویند بلکه انقلاب جفن اسفل نامند و این یا طبعی بود یا عرضی سبب طبعی نقصان مادهٔ نطفیه است که ازان تولد می یابد و عرضی یا بسبب استرخای جزو
عضله آنست و یا از تشنج عضلهٔ مشیله آن و یا بجهت رفتن جزوی از اجزای جفن و یا بسبب حک ردی یا قرحهٔ اکاله و سبب استرخای عضل یا انصباب مواد رقیقه باردهٔ
رطبه است بسوی عضل استرخای آن یا عروض تفرق اتصال در عرض آن و یا وقوع سده از مادهٔ رطبهٔ غلیظه و درین نوع چشم ضعیف گردد بسبب تراکم غبار دران و دوم
آنکه بعض سفیدی را نپوشد و این را اقصر الجفن نامند و سبب این نیز مانند سبب اول است لیکن کمتر ازان و گویند که درین قصر از یک جانب تنها باشد بجهت استرخای عضلهٔ
مطبقه و تشنج دیگری سوم آنکه جفن اعلی بر جفن اسفل منطبق نگردد و این یا از غده یا سلعه یا ثولول یا نبات لحم زائد از قرحه یا بدون قرحه یا استداد یا تشنج عارض جفن
از زوال قرحه بهم رسد و گاهی این هم از تشنج عضلهٔ مطبقهٔ جفن میباشد و گویند که درین قسم سوم سبب طبعی نیز قلت مادهٔ نطفیه است و عرضی آن رفتن جزوی از اجزای
حسن یا بسبب چسپیدن بعد اندمال قرحه کوتاه گردانیدن طول آن و یا بسبب غلبهٔ یبس بر بدن و این اکثر نیست و گویند که گاهی شتره از لذوبت غشای موضوع بر جفن

یا یابس بسوی پلک ست یا سودی تکایت آورد یا بقایای رمد که در علاج شش خطا خصوصا در فصد واقع شود اگر از خلط اکال بود حکاکه لازم بود و گویا که این فی الحقیقت تشنج ست و گاهی
از فرط یبس بود و اگر عسر حرکت شدید باشد و سبب لین در پلک اصالةً باشد اگر حالت واحد لازم بود و الا در دماغ بود و بقول شیخ سبب آن یا یبوست سانج یا خلط
غلیظ لزج یا یبس ست پس اگر پلک خشک و لاغر نماید و حمرت و ورم و ثقل نباشد از سوء مزاج یابس سانج باشد و اگر با حمرت و ثقل و وجع باشد از خلط غلیظ بود **علاج**
اسفنج یا مانند آن بآب گرم تر نموده بدان تکمید چشم مدام نمایند و اگر افسنتین رومی کوفته در خرقهٔ کتان صره بسته در آب گرم غمس کرده تکمید نمایند انفع بود و مداومت
استحمام بآب شیرین نیم گرم کنند و بر بخار آب گرم انکباب نمایند و هنگام خواب سفیده و زردهٔ بیضهٔ مرغ بروغن گل بر پشت چشم نهند و یا زردهٔ بیضهٔ مرغ و روغن بنفشه
و پیه مرغ نهند و روغن خصوصا روغن بنفشه بر سر و پلک بمالند و دوام تغریق سر بمرطبات مثل روغن نیلوفر و بنفشه و نطولات مثل بنفشه و خطمی و تخم کتان و جو مقشر و بابونه
و سعوط باشیا و ادهان مرطبه مثل روغن بادام و بنفشه و کدو و نیلوفر بعمل آرند و اگر یبوست دلائل مادهٔ صفراوی یافته شود مسهل صفرا دهند و آب کشنیز سبز و روغن گل و زرده
و سفیدهٔ تخم مرغ باهم مخلوط کرده بر پلک ضماد کنند و اگر گمان شود که درینجا مادهٔ غلیظهٔ مجففه محتاج تحلیل ست قطور لعاب حلبه و تخم کتان که در شیر تازه برآورده باشند تحلیل نمایند
و قیروطی پیه مرغ و لعاب اسبغول و موم و روغن گل بر پلک دائم گذاشتن درین باب مجرب ست و بعضی سفیدهٔ تخم مرغ عوض لعاب اسبغول استعمال میکنند و بنفشه پخته ضماد ساختن و بر
پشت چشم نهادن نیز نافع بود و گاه گاهی اکحال مدمعه مانند شیاف ارسطراطیس و شیاف احمر لین جهت تحلیل مادهٔ غلیظ استعمال نمایند و اگر با سیلان با شکل غلظ اجفان
و حمرت آن باشد عدس مقشر شحم انار کوفته سفیدآب سرشته روغن گل داخل کرده شب بر پلک ضماد نمایند و ببندند و اگر محتاج تلیین طبیعت باشد بقرص بنفشه یا خمیرهٔ بنفشه یا ترنجبین
و شیرخشت و ترنجبین کنند و در آخر اکتحال بسعات مثل برود حصرم و باسلیقون و کحل عزیزی و روشنائی نمایند و اگر جسای ملتحمه منتهی گردد تدبیرش از فصد و مسهل و غیره بر جرب
و جسای ملتحمه گذشت بعمل آرند و درین مرض اجتناب از مجففات و تعب مفرط و جماع بسیار و حرکات عنیفه و سیر در آفتاب و نشستن قریب آتش و مانند آن نمایند و تناول اغذیهٔ
خفیفهٔ لطیفهٔ مرطبه تفه مثل شوربای گوشت بزغاله و بچهٔ گوسفند یکساله و جوزهٔ مرغ و حریرهٔ روغن بادام و زردهٔ بیضهٔ نیم برشت و اکثار تناول امراق و ثرید و فواکه رطب مثل زردالو
و انگور و حلویات جید لازم گیرند و چون اکثر مادهٔ این بثارات خلط یابس سوداوی میباشد و آن بدون انضاج اخراج نمی یابد پس باید که اولا چند روز منضج سودا دهند و حریرهٔ
مغز قرطم و نشاسته و شیر و مانند آن بخورانند و بعد ازان بتنقیهٔ مسهل سودا یا مطبوخ افتیمون و هلیله کابلی و سفوف سودا نمایند و اگر مانعی نباشد فصد بر مسهل مقدم دارند
و بعد تنقیه بر ابیکه دران ادویهٔ محلله مرطبه مانند بنفشه و برگ خطمی و بابونه و اکلیل الملک و جو کوفته و سبوس گندم جوشانیده باشند چند مرتبه انکباب نمایند و شیر دختران در
چشم دوشند و اکحال برادران حل نموده در چشم چکانند و ایضا العبه مانند لعاب بهدانه و حلبه و تخم کتان بچکانند و نشاسته و کتیرا و صمغ عربی و مامیران چینی و شادنج عدسی سیاه و
سرمه سائیده اکتحال نمایند که صلابات را تحلیل میدهد و اگر تحلیل صلابت آن دشوار گردد بعد تنقیه هر روز یکدفعه چشم را بمالند و بآب گرم تکمید نمایند و سعوط بآب مرزنجوش
و زهرهٔ کبک و روغن خیری زرد و شیر دختران نیز بعد تنقیه مفید ست و گاهی ضماد برگ بنفشه و برگ خبازی و برگ خطمی و مانند آن می نمایند و حلبه و تخم کتان و اسبغول و تخم خطمی و خبازی
ابیض مسحوق با عرق بادیان جوشانیده لعاب برآورده مریض بر پشت خوابانیده در چشم چکانند و رفاده بدان تر نموده بالای پلک گذارند که این دوا جمیع صلابات جفن را بعد
تنقیه بدن تحلیل می نماید و ضماد زوفای رطب مخلوط بشحم اوز و کذا آرد باقلا بخرزهٔ تمر آمیخته و کذا مغز ساق بقر بروغن کنجد و موم آمیخته و کذا شحم بط و موم گداخته و کذا مرمکی سوده
بر پلک و اکتحال بزنگار بعسل آمیخته و بعد ازان تکمید باسفنج مبلول در آب گرم و کذا اکتحال مرمکی هر واحد نافع جساوة جفن ست **و انطاکی** در تذکره میگوید که مرطبات خورانند
و تدهین بدان نمایند مثل شیر تازه و العبه و ادهان و شیر زنان بحلبه و شحوم خصوصا شحم بط و ماکیان و شیاف احمر در بارد و سفیدی بیضه با آب کشنیز در حار و عدس و شحم انار و مامیثا
بروغن گل و آرد کرسنه کذلک و عسل در حار و سحق شیر زنان در ان و با آب کشنیز در بارد و در نزهة مینویسد که ابتدا به تنقیه کنند و العبه و شحوم طلا کنند اگر یابس باشد و الا زنگار و عسل
و کذا مر بکار برند و بهترین شحوم درینجا پیه مرغابی و مخ ساق بقر ست و از العبه حلبه و کتان و روغن بنفشه درینجا خاصیت عجیب ست و در یبوست العین ترطیب و تکمید و تنطیل
بطبیخ اشیای مرطبه و تدهین بادهان مرطبه بدستوری که مسطور شد کفایت کند و حاجت تنقیه نباشد

غلظ اجفان

مرضی ست که دران باطن پلک بر آمده و متکاثف و اندک سرخ میگردد و بعد یکماه جرب میشود و چون پلک را بر گردانند صاف از خشونت و خالی از جرب یابند و اعراض ...

مگر بعد از عمل بحدید ذرور صفر بپاشند و آب زیره در چشم بچکانند و رفاده نهاده بر بندند و صبح بکشایند پس اگر ورم حادث شود بعلاج رد بپردازند و الاشیاف احمر لین در چشم کشند و ذرور صفر بپاشند و صلاح مزاج و استفراغ بدن نمایند

التصاق جفن

گاهی پلک سفیدی یا سیاهی چشم یا هر دو و گاه به پلک دیگر تمام یا وسط آن و یا نزدیک یکی از دو موق می چسپد و سبب آن قروح عین یا جفن است بواسطهٔ طول انطباق پلک دران یا خطای کحال نزد لقط بسبل خواه کشط ظفره خواه حک جرب یا مانند آن که بزیره و نمک داغ نداده و تدبیر صواب آن نکرده باشد و یا ردیست از جملهٔ موادلذاعه کال سئل خون بحدت استرخای عضلات و انسلاخ در اجفان که از دماغ بچشم ریزد و یا مرتفع گردد به تبخیر از بدن بسوی چشم و گاهی این مرض بندرت مولودی بود پس اولا حال تقدم وقوع قرحه یا قطع سبل یا ظفره از مریض بپرسند بهر کدام از ینها که اقرار نماید سببش همان باشد و الا اگر حرارت سر و التهاب پیشانی معلوم شود و با آن صداع و تمدد در سر باشد سببش تحلب مواد حاد از دماغ بود و گرنه حال احساس المی در معده یا کبد یا مراق یا صدر یا رحم و غیره دریافت کنند اگر در عضوی خللی نگوید سببش ارتفاع بخارات از همان عضو باشد

علاج اگر بدن ممتلی بود و مانعی نباشد فصد قیفال نمایند و بحسب خلط غالب مسهل دهند و تعدیل مزاج بدن و سر و چشم و سیما عضو فاعل مرض کنند و ایضاً اگر بسبب تحلب ماده از دماغ باشد فصد سر و کشایند و اگر بسبب دیگر اعضا باشد فصد اکحل یا باسلیق کنند و استفراغ راس و جمیع بدن نمایند و بعد از تنقیه تبدیل مزاج باقی مرض بمبردات و اکتحال نمایند بشیافی که از اقلیمیای فضی و توتیای کرمانی مغسول و سفیداب قلعی مغسول و سرمهٔ اصفهانی محرق مغسول و قلعی محرق مغسول کنند از هر یک ده درم دم الاخوین افیون هر واحد یکدرم انزروت مدبر بشیر خر یکنیم درم کوفته بیخته بآب بادیان سرشته شیاف ساخته باشند و ذرور انزروت غیر مدبر جائز نیست چه در انزروت حدتی ست که باعث تقرح و خراش چشم و معین بر التصاق میگردد و چون آنرا بشیر پرورده نمایند حدت آن زائل میشود و بعد از آن اگر موضعی در پلک کشاده باشد در آن میل انداخته هر دو پلک را جدا نمایند و شیاف ابیض و یا ر اکتحال کنند و عصارهٔ ماميثا و حضض و صبر و مرصاف بر موضع علت طلا سازند و شیر دختران و غیر آن و ادهان و لعاب و گلاب در چشم بچکانند و پنبه بدان آلوده میان هر دو پلک گذارند و ذرور ابیض که انزروت آن در شیر خر پرورده باشند بپاشند و ایضاً بعد تنقیه و صلاح غذا دو میل از روغن گل خالص در چشم کشیدن چشم را مور بستن تا یک جفن بجفن دیگر متصل نگردد بهترین ادویه منع التصاق است و چون پلک بملتحمه یا قرنیه بچسپد مریض را بشت بخوابانند و بحیله زیر پلک در موضعی که ممکن باشد میل داخل نمایند و اگر ممکن نباشد از موضعی یا از جانب موق صغر بموضع التصاق جفن را بشگافند بقدر یکه میل نفوذ کند پس میل از زیر جفن داخل کنند و بصناره آنرا اسلق کرده اشند و اندک اندک آنرا بطرف بالا بکشند و پلک را منفصح از طبقهٔ چشم با حتیاط تمام جدا نمایند که چیزی از طبقهٔ چشم بریده نشود و بعد شگافتن و جدا نمودن پلک از چشم آب زیره و نمک خاییده در چشم بچکانند و زیر پلک پارچه کتان کهنه نرم بزردهٔ بیضهٔ مرغ و روغن گل تر کرده بگذارند و بدان رفاده تر کرده نیز بر پلک گذارند و بعصابه سبک بر بندند و صبح بکشایند و اعادهٔ این تدبیر نمایند و همچنین تا سه روز عمل نمایند پس هرگاه از عود التصاق امنیت حاصل گردد بکشایند و شیافات مدمله مثل شیاف ابیض سه روز بچکانند و بعضی شیاف ابار و شیاف احمر لین میچکانند و چون صحت حاصل شود چشم را باکتحال اثمد و روشنائی و مانند آن تقویت دهند و اصلاح مزاج و تعدیل طبع و تقلیل غذا نمایند و اگر هر دو پلک کودک باهم بچسپد باید که هر صباح ببول گرم او چشم او را بشویند

جسا الاجفان

یعنی صلابت و یبوست پلک و فرق در ین و در جسا الملتحمه آنست که دران صلابت عارض چشم گردد و بآن حرکت چشم دشوار میباشد و در چشم تمدد از شدت جفاف بهم میرسد و درینجا در اجفان عسر حرکت از تغمیض و انفتاح بهم میرسد بطوریکه بدشواری بند نمایند و بکشایند و با وجع و حمرت بدون رطوبت در اکثر بود و بیشتر بعد از خواب نمی توانند که بدون مالیدن چشم بکشایند و اکثر خالی از اندک چرک یابس ملتصق نمی باشد و سیلان اشک با آن نبود مگر بعرض و جسا الاجفان که دران خارش بدون انصباب ماده باشد آنرا یبوست عین و یبوست جفن نامند و این اکثر در هنگام گرمی مزاج بهم میرسد و بقول طبری صلابت در جفن بعد جرب دو وقت حادث میگردد یکی در هنگامیکه از مشی عرق نماید و هوای گرم و یا آب سرد آنرا برسد و دوم نزد برخاستن از خواب خصوصاً در شبهای زمستان و گاهی عقب جرب حادث میگردد و گاهی بعد رمد از گذاشتن اطلیه میارد و بر پلک عارض میشود و آنجا سبب این بخارات غلیظه یابسه است که دران حدت و لذع مثل سبب سلاق نباشد و انطاکی گوید که سببش انصباب خلط غلیظ

جند بیدستر بروغن زنبق که بالخاصیت مفید است اکتحال کنند و دارچینی با آب سوده طلا نمایند و ذرور مامیران بکار برند و هرچه در اختلاج مطلق مسطور شد بعمل آرند

کبودت و خضرت جفن

کبودی و سبزی پلک اکثر بسبب زخم یا ضربه و لطمه و گاهی بعد قی قوی عارض شود علاج اگر حرارت باشد اول فصد کنند و مسهل دهند و صندل و مرداسنگ بگلاب سوده طلا کنند تا حرارت زائل شود بعده سنگ فلفل سوده و یا سفال نو بر هم سوده و یا تخم ترب با آب سوده و یا زرنیخ و سرکه طلا نمایند و در آب گرم نمک آمیخته پنبه نو بدان تر کرده بر پلک نهند و یا نمک با آب سوده نیم گرم بر پلک گذارند و یا زرنیخ زرد و حجر فلفل و مرداسنگ و نمک اندرانی مساوی جاریک سائیده در آب کشنیز سبز آمیخته شیاف سازند و وقت حاجت سوده طلا نمایند و اگر طول کشد مرهم داخلیون ضماد کنند و اگر ازین هم تحلیل نشود بمقراض بردارند

کثرت طرف

عبارت از بسیاری بر هم زدن پلک است و آن زیاده از قدر حاجت و بی اراده مرض است و سبب آن یا قذی خفیف است و یا بثره چشم و جفن و اصحاب تمدد و کسانی را که مهیای تمدد باشند نیز افتد و در امراض حاده منذر به تمدد و یا تشنج است و گاهی در جبلت و حالت صحت از قلت عادت میباشد و محرور الدماغ را نیز علاج انچه از قذی یا بثره یا تمدد باشد علاجش همانست که در فصول آنها مذکور شده و آنچه در جبلت و حال صحت بود لا علاج است و آنچه از حرارت مزاج دماغ بود در مادی تنقیه ماده دماغ نمایند و در ساذج تعدیل مزاج و اصلاح آن بطوری که در امراض دماغی جابجا مسطور گشته و در تقاصید است که درین علت دوائی سود ندارد مگر آنکه مر و صبر مساوی در گلاب حل کرده در ماق اکبر بچکانند

قمل و قمقام اجفان

یعنی شپش که در بیخ موی مژه از رطوبت عفن متولد شود و قمقام از قمل کوچک بود و با پایهای بسیار ریزه و گندم رنگ و با حمرت و غبرت بجهت کثرت حدت در ماده این و قلت رطوبت لهذا خارش در وی زیاده از قمل میباشد و بعضی گویند که قمقام بزرگتر از قمل است و سرخ و با پایهای بسیار ریزه و قریب تر از قمل مدور الشکل و آنرا که پایهای او ظاهر بود و بزرگتر از قمقام باشد قرده خوانند و آنکه از وی خیلی صغیر بود و سفید باشد صیبان نامند و ملا نفیس گوید که قمقام متشبث بمسام و غائص در آن میباشد حتی که گمان میکند انسان هرگاه بسوی او نظر کند که آن اصول شعر است و در وی قوت پس هرگاه گرم شوند یا آب گرم بآن رسد حرکتی او ظاهر میشوند و احمد گفته که سبب قمل و قمقام و تولد آن رطوبت عفنه است که طبیعت آنرا بنا حیه جلد دفع می نماید پس اگر کم است از آن قمل تولد کند و اگر بسیار است غلیظ تر قمقام و اگر از آن زیاده غلیظ تر بود قرده بهم رسد و بقول ابن تلمیذ قمل و قمقام در جفن از امتلای اس از اخلاط غلیظ بهم میرسد و بصاحبان مزاج حار رطب و زمستان و بلدان رطبه عارض میشود و بقول شیخ بیشتر کسانی را که اغذیه غلیظه ردی بخورند و فضول بسیار بخورند و ریاضت کم میکنند و بدن کثیف میدارند و بحمام نمیروند بهم میرسد و تولد قمل از سوداء صفراوی و سوداوی و دموی نمیباشد بلکه از یک ماده رطوبت که آن ماده او ساخ قریب بظاهر جلد است بجهت صعود او از بدن بسوی مژه چشم و دفع طبیعت بسوی جلد و بیخ مو و عمل حرارت غریبه عفنیه در آن متولد میگردد و همچنین از دفع طبیعت فضول چشم بجانب اجفان و منبت مژگان بتحویل کون قمل و قمقام در آن پیدا میشود و تولد آن گاه داخل مسام میباشد و این با خارش و بخار دیدن تخلخل مسام در آن هنگام بسوی ظاهر جلد بر می آید و گاهی بظاهر جلد میباشد و درین صورت با آن خارش نمیباشد مگر وقت حرکت نمودن و گزیدن آن عضو را علاج اول تنقیه ماده نمایند و تنقیه بلغم با ایارج فیقرا و حب ایارج و حب اصطمخیقون و ... اگر از رطوبت عفنه بمسهل و حب ایارج و حب قوقایا یا ایارج جالینوس نمایند و گویند که صبر و مر دو درم یعنی مصطکی و مر واصل ربع درم تیر ... مسکن ماده قمل و قمقام است و بقول انطاکی کثیر ساول ... زیاده قمل مطلق نافع است لیکن وزن صبر نیم جزو و دیگر یک یک جزو است بعد تنقیه غرغره مفتصد بر نهار و در حمام از تجبین و خردل استعال ... یا بابونه و ... آب گرم یا مری و عسل یا سرکه و بعدازان پلک بآب شور یا آب شور تلخ یا آب نمک یا آب شب مطبوخ یا آب کبریتی یا آب چقندر یا آب مطبوخ مویزج یا عاقرقرحا یا مطبوخ ... یا حنظل ... چشم بشویند پس روغن ... زرد ... و قلقار ... مویزج طلا نمایند و بسرکه عنصل بشویند و یا مر و صبر و ... بروغن سرشته بر پلک طلا کنند و یا شب یمانی تنها با آب چقندر و زیت و کبریت و یا بوره تنها باریک سائیده بمالند و یا شب یمانی با نصف وزن آن مویزج سائیده بعسل آلوده بمالند و یا صبر و بوره ارمنی از هر واحد نیم جزو و اضافه کنند و با سرکه عنصل سرشته بر پلک معلق بدست بر داشته با شعار پلک ... بشویند و مویزج و بوره مدوای ... است آنرا سوده بمالند و یا این کحل شب یمانی سوخته یک تولہ ... مویزج حنا خشک ... هر یک نیم تولہ در آب مطبوخ ... یکروزه ... و همچنین اکتحال بکحل روشنائی و شیاف ... و طلای مویزج و شب ... بزرنگ اندرانی مساوی ... آب شبح ارمنی سرشته بر جفن ... زرنیخ سرخ و مویزج و صمغ عربی سوده طلا کردن و اگر خاک سیاه و شب ... مساوی گیرند ... گردد و کذا الطبخ اجفان بتربیت که در آن کبریت حل کرده باشند و کذا شب دو درم مویزج یک درم صبر نیم درم و بوره ... مثل غبار سائیده بسرکه عنصل ...

وجسائی باشد و ایضا تابع جسا انتفاخ نیست بخلاف این گویند که غلظ مخصوص بپلک بالاست بخلاف صلابت که گاه در یک پلک بود و گاه در هر دو و بقول بعضی غلظ هر دو جفن را عارض میگردد و جسا یک جفن را انتها و سبب آن مادهٔ غلیظ و احتباس ابخره در آن ست و اکثر این تابع جرب بود و گاه تابع هر مرض مادی چشم میباشد جهت تحلیل لطیف مادهٔ آن و بقای کثیف آن و بعضی گویند که سبب آن مادهٔ بارد رطب ست و ایلاقی گوید که سبب او خواب ست بعقب طعام و اغذیه مولد مواد بارد رطب و بخار غلیظ و نفیس کرمانی گوید که سببش بخارات غلیظه یابسه است چنانچه این بخارات سبب صلابت و جسا جفن نیز میباشند لیکن بخارات موجب صلابت و جسا میل به یبوست زیاده دارند و درین مرض میل به رطوبت بیشتر و بدون لذع بود زیرا که اگر لذع باشد سلاق باز ان حادث میگردد و گاه حادث میگردد و غلظ بعد از مشی و عرق چون برسد بآن هوای سرد یا بعد از بیدار شدن از خواب خصوصا در شبهای سرما و گاهی عارض میشود بعد جرب و بسا است که بسبب گذاشتن اطلیهٔ بارده بر جفن بهم میرسد علاج تلطیف تدبیر و اصلاح غذا بشوربای جوزهٔ مرغ و کبوتر بچه و بیضهٔ نیمبرشت نمایند و بعد غذا عادت خواب ترک کنند و از شراب و انواع نبیذ اجتناب ورزند و بعد نضج تنقیه بمطبوخ هلیله و افتیمون کنند و بعد تنقیه اطریفل اسطوخودوس علو بیجان بخورند و از لاجورد و حجر ارمنی و خستهٔ خرما سوخته و ناردین سرمه ساخته در چشم کشند یا شیاف احمر لین اکتحال نمایند و مامیثا و زعفران و مرمکی بالای پلک طلا سازند و مداومت حمام و انکباب بر طبوخ بابونه و اکلیل الملک و بنفشه و خطمی نمایند و چشم را بمالند و یا بمیل و یا بشیاف احمر لین باطن پلک را بخارند و بطبوخ شیاف زعفران در باطن پلک اگر مانعی نباشد نیز نافع ست و اگر غلظ بر آمده و صلب باشد و باین تدابیر زائل نگردد جفن را برگردانیده بحجر فیشور و کف دریا یا برگ انجیر بخارند و بقراط گوید که غلظ جفن گاهی محتاج باد و میگردد که را حدت بمقدار عظم مرض باشد و آن ادویه را بعد تنقیهٔ بدن بفصد و غیر آن استعمال نمایند خصوصا وقتیکه چشم بآن متهیج باشد بجهت آنکه ادویهٔ حاده قبل از تنقیه اکثر احداث ورم حار می نمایند لشدة الوجع و جلب المادة الیها

تہیج جفن

و آن ورمی ست که بسبب نفوذ ریح بخاری در جوهر آن بهم رسد و حدوث ریاح مذکور نزد ضعف هضم و سوء حال کبد میباشد و بقول شیخ بسبب مواد رقیق و بخارات و بجهت ضعف هضم و سوء هضم و در سهر و حمیات مزمنه و سهر بود و در ابتدای استسقا و سوء القنیه و اورام رطبه مانند ذات الریه و لیثرغس این مرض عارض شود و فی الحقیقت عرض امراض مذکوره است و جز این تهییج احادث گردد اکثر منذر بنکس مرض بود خصوصا هرگاه با تهیج در سائر اعضا ضمور و هزال باشد بالجمله اکثر اورام رخوی جفن بعقب ضعف کبد و معده و بعد قی و تخم و ضعف حرارت غریزی بیشتر در تابستان بجهت میل حرارت بظاهر و برودت بباطن و گاهی از گزیدن حیوانات مثل مگس و زنبور یا عنکبوت یا پشه و مانند اینها بهم رسد علاج تدبیرش ازاله سبب ست و تکمید بسبوس گندم و جاورس و نمک یا بطبیخ بابونه و اکلیل و بیخ بادرنجبویه و مکوه و افسنتین هر یک چهار ماشه و در مثانهٔ گوسفند انداخته و بطبوخ جفن بکمید و بورهٔ ارمنی و تخفیف و تلطیف غذا و ریاضت معتدل و انکباب بر طبیخ بابونه و مرزنجوش و برگ کرفس و بادیان و زیره و مانند آن مفید بود و یا شراب بر سنگ گرم انداخته بخار آن به پلک رسانند که انفع المعالجات ست و اگر آثار کثرت بلغم یافته شود تنقیه آن نمایند و اطریفل کبیر خورانند و حج و صبر بسرکه طلا کنند و بسرکه و آب نیمگرم بهم آمیخته پلک را بشویند و انچه بسبب ضعف معده و کبد باشد تقویت آن هر دو نمایند بقرص گل و قرص مشک یا سکنجبین و انچه از گزیدن حیوانات بود برای جذب سمیت و تحلیل تریاق فاروق یا تریاق اربعه و نمک و زیت بمالند و انچه در تابستان افتد شیاف سنبل خولانی و آب کشنیز سبز و اندکی صبر علاج کنند و بقول رازی اول بگلاب بعده بآب گرم صرف تکمید نمایند و بران عصابهٔ نرم به بندند و در ناقهین ضماد انیسون از مجربات ست و سکنجبین و شیاف مامیثا و صبر و آب مکوه و کمر ونده

ثقل اجفان

و آن گاهی از تہیج و اسباب او میباشد و گاهی بسبب ضعف قوت و سقوط آن چنانچه در دق بهم میرسد و گاهی در ابتدای نوائب حمیات و گاهی بسبب غلظ یا صلابت و جسات پلک یا بسبب شیرناق علاج تدبیر مرضی نمایند که سبب آن باشد و کحل الجواهر و یا شیاف سنبل تقویت جفن نمایند و گویند که از ادویهٔ مرکبه نافع در آن شیاف ارسطوسانیون ست

اختلاج جفن

و آن حرکت عضلات پلک ست و سبب آن ریاح بخاری غلیظ ست که حرکت نماید بطلب خروج و اکثر از اعراض نفسانی مثل غم و غضب و فرح عارض میگردد و گاه مواد و ریاح بخار [illegible] علاج [illegible] اکلیل الملک [illegible] نمایند و اگر فائده نشود و بدن [illegible]

بتدریج منع نمایند و بعد از آن با کحال جاذب رطوبت و اشک او رشل کحل دار فلفل و باسلیقون اکبر اکتحال کنند و اگر در روشنائی قدری از صینی افزوده مدام اکتحال نمایند بهتر باشد و آنچه
بسبب غلظت رطوبت باشد که زیر پلک نمو رسد بسبب آنکه چنان که مائل التصفیدی یا زردی یا سرخی یا کمودت بود علاج هر یک مثل داء الثعلب است تنقیه از مسهل خلط غالب فاعل مرض نمایند و بعد
از تنقیه اطلیه که در داء الثعلب بحسب نوع مسطور است طلا کنند و بعد زوال سبب اکحال منبت اهداب مثلا لاجورد و سنبل هندی و پوست صنوبر خسته خرمای سوخته حجر ارمنی و دخان کندر
مساوی نرم سوده بحریر بیخته اکتحال نمایند و اگر خواهند بسته خرمای سوخته دو و نیم جزو دخان کندر دو جزو سنبل هندی یکونیم جزو حب بلسان یکونیم جزو لاجورد غیر مغسول پنج جزو نرم کوفته
بحریر بیخته باستعمال آرند و اگر سرگین خرگوش هشت درم سرگین بز کوهی سه درم باریک ساییده اکتحال کنند اهداب بر رویانند و در تجربه حکیم عابد رسیده و اگر موی انسان بسوزند و با مغز
و بادام تلخ افزوده طلا نمایند نیز درین باب مجرب حکیم ممدوح است و استخوان خرمای سوخته سنبل الطیب سرگین موش صدف سوخته فلفل هر واحد یکجزو مرسه سه جزو سفیده قلعی مغسول
شش جزو زعفران نیم جزو طلا کردن و همچنان کحل ساختن مجرب است و با مرتشوی فلفل سیاه هر یک یکجزو و رصاص محرق مغسول چهار جزو زعفران چهار جزو و ناردین سه جزو خسته تمر محرق
دو جزو ساییده کحل سازند و ترکیبی که بجهت اثبات موی مجرب و عجیب الاثر است این است که روز یکشنبه شیر عشر در چراغ نو پر کرده و از پنبه نو فتیله نهاده سر آن را پوشیده
بر طاق بگذارند و بعد از یک هفته شب یکشنبه دیگر چراغ مذکور را از روغن کنجد خالص پر نموده همان فتیله را بسوزند و دوده آن بستانند و چند روز در چشم کشند و اکتحال
بورق و تخم خرمای سوخته بشراب تر کرده و قفر الیهود و سنباذج سوخته و اثمد باب کماة پرورده بفحوای حدیث شریف و سحاله طلا و براده آبنوس یک شبانه روز در شراب کهنه تر کرده
خشک نموده کوفته بیخته و حجر الیهود بخون خفاش ساییده و مگس سوخته و صمغ بطم و مصطکی و شیاف مامیثا و زیت که سلخ الحیه در آن انداخته چهل روز در آفتاب آویزند و سرگین
خروس سوخته و کذا الاخثه العبل ادویه مثل دخان صنوبر و راتینج و بطم و میعه و قطران و زفت و صمغ صنوبر منبت شعر هر واحد مانع تناثر شعر و منبت آنست و طلا تخم خرمای سوخته بیوده
بروغن آس آمیخته و کذا زوفا رطب و کذا بزر البنج و جعده جبلی و سرگین موش بروغن سوسن سرشته و کذا شحم اوز و کذا زردی بیضه و کذا عصاره بابونه منبت شعر مژه اند
و آنچه بسبب فساد کیفیت ماده غذائی شعر باشد تنقیه بدن و سر بمطبوخات و حبوب مخرجه صفرا و سودا و رطوبات فضلیه بحسب هر واحد نمایند پس تعدیل مزاج و تدهین راس باد و آن
غذیه رطبه مثل روغن بنفشه و کدو کنند و بعد از آن اکحال منبت اهداب که مذکور شد بکار برند و کحل نفیس و شیاف کنند نیز در انبات شعر اهداب مفید است کذا اکتحال سنبل الطیب تنها
و با آب کشنیز مجرب و همچنین حجر ارمنی یا لاجورد یا شنج سوخته بیخ مو المیدن ایضا است خرمای سوخته سه درم و ناردین دو درم اکتحال نمودن و اکتحال مگس که سر آن دور نموده خشک کرده
تیز مفید است و فندق سوخته سائیده بشحم خرس سرشته طلا نمودن منبت اهداب مسود آنست و اثمد مشوی قلقطار زاج محرق مساوی یا بهر سه بعسل سرشته سوخته سائیده
در چشم کشیدن نافع و بلیله سیاه ماندی و سبز سوخته بسرکه طلا کردن برای انتثار اهداب که از جذام باشد نافع است و اگر بادام تلخ و شیرین هر دو بسوزند و خاکستر آنها مساوی
بگیرند و خاکستر برگ خشک آزاد درخت و انزروت سوخته هر یک یکدرم و شادنج عدسی نیم درم و تخم فنجنکشت سوخته دو ثلث درم و اقلیمیای فضه دو درم همه را ساییده بحریر بیخته
پس لادن مثل مجموع ادویه داخل کرده ساییده بزهره بز نگاو سرشته شیاف سازند و خشک کرده هر روز بشیر زن حل کرده در چشم میل کشند با این پس میل نخست ... و پس
بحمام داخل شوند و روی بآب گرم بشویند از هر سبب که باشد موی بر رویاند طبری گوید که اگر علامات اختلاط فضول صفراوی محترق یافته شود تنقیه بدن بمطبوخ هلیله
یا مطبوخ افتیمون و حجر لاجورد و حجر ارمنی نمایند و فصد باسلیق و صافن و قیفال که شاید بحسب واجب و احتمال قوت اگر مانعی نباشد پس ابتدا نمایند بتعدیل مزاج با غذیه محموده
مولد دم رطب و بعد از آن حجر لاجورد مغسول دو درم لادن سیاه خوشبو حجر ارمنی هر واحد یکدرم حنای محرق دو ثلث درم نرم سوده بحریر بیخته صبح و شام بدان اکتحال نمایند و اگر ماده متغیر
بمرارت بحدی شده باشد که انچه قی نمایند و یا از دهان مریض آید تلخ باشد و در دهان و کام تلخی بسیار یابد باستفراغ آن بنقوع صبر نمایند و هر شب وقت خواب ده درم ماء العسل پنجدرم روغن گل
خالص بیاشامند و قصد او ابروغن گل گرم تکمید نمایند و آشامیدن ماء الشعیر و تدبیر مرطب لازم گیرند و چون دانند که مره صفرا زائل گردید در چشم او چند روز متوالی شیر دختران بدوشند
و هر روز مکرر با آب گرم تکمید چشم نمایند پس بلاجورد و اثمد مساوی در هر روز دو بار اکتحال کنند و گویند که اگر تغیر ماده بسبب خلط سوداوی باشد تنقیه بمسهل سودا یا مطبوخ افتیمون
و مانند آن از ادویه مستفرغه سودا نمایند و استعمال ماء الجبن بروغن بادام نافع است باین طور که بوزیدان تودری هر یک پنجدرم تخم خشخاش سفید ده درم تخم خرفه نشاسته صمغ بادام
مغز بادام شیرین منقی شیره هر یک سه درم همه اسوده سه درم آنرا در سی درم ماء الجبن بیخته با سه درم روغن بادام شیرین بیاشامند و تا دو ساعت کامل صبر نمایند پس پانزده درم سکنجبین بزوری
بیاشامند اگر طبیعت متحمل گردد و چون بدین طریق استعمال نمایند مزاج باعتدال می آید و مو بر روید و اگر احتیاج باعانت طبیعت در روییدن مو باشد بروغن لادن مخلوط با آب برگ بید

برداشته جفن مالیدن قاتل قمل و قمقام است و اگر میل را بسیماب فرو برند و بعد از آنکه رائحهٔ سیماب ازان اثر کرده باشد تنها بر جفن بمالند نیز قمل را میکشد بجهت آنکه رائحهٔ سیماب کشندهٔ آنست و بیمار جوانان را
صغار را فقیح دوائی همین بس است که بعد از آن میکشند و بهتر آنست که سیماب را با آب برگ حنا یا شیرینیه یا افتیمون هندی یا فنجنکشت حل کرده بمیل بر پلک کشند و ترک عشا و امتلا و کثرت دخول حمام
بر نهار و اجتناب برای شعر و استعمال ریاضات مفید و اجتناب از اغذیهٔ غلیظه و کثیر الفضول و میوه های تر تازه و شیر و انجیر واجبست و بعضی مداومت اکل انجیر خشک مفید گفته اند و غذای محموده
لطیفه مثل نان گندم سفید و جوجهٔ مرغ و کبک و دراج و امثال اینها باشد طبری گوید که طبیب نگاه کند بصورت قمل و قمقام اگر بپیچ موی چسپیده اند و حرکتی ندارند مادهٔ آنها غلیظ خام بود و اگر
حرکت دارند مادهٔ آن لطیف باشد پس بحسب ماده متوجه تنقیهٔ آن گردد یعنی ترقیق باید و اگر ضعیف القوة و قلیل الماده باشد ... استفراغ نماید و ماده نماید ... تخفیف قانع نگردد بلکه علاج آن
باین ترتیب نماید که تا هفت روز ماء الاصول هندی شربت انجیر که یک من انجیر سفید را در سه من آب شیرین یک شب بخیسانند و بجوشانند و آب بگیرند و داخل کرده بجوشانند بعد صاف شدن با قند صاف نموده شکر
داخل کرده بقوام آورند پس بست درم آن با هفت درم ماء الاصول بیاشامند و بعد هفت روز مطبوخ افتیمون بنوشانند و مسهل غذا کنند و از تخلیط اغذیه منع نمایند و بعد گذشتن هفت روز
از اشامیدن مطبوخ حب ایارج یا شربت حب تعجیل نمایند و بعد تنقیه نقاوه ازین از فضول غره بعاقرقرحا و مویزج و سنجرف هندی مانند آن بر پلک نمایند و بهتر آنست که در حمام کنند بعد ازین
قشور حب صنوبر و بوره ارمنی برگ خبازی هر واحد یکدانگ نمک سوخته یک قیراط برگ غار یکدانگ نیم توتیای بریان بروغن ناردین مویزج هر واحد یکدرم سرمه اصفهانی در روغن ...
نیم درم کوفته بحریر بیخته میل آهنی یا سیماب فرو برند تا بوی سیماب اخذ کنند و اگر سیماب ازان بچسبد با تیست صاف کرده میل کور اکتحال ... کحل نمایند بغیر آنکه میل بحدقه رسد بلکه بر جفان
بگردانند فقط و اگر زوال آن دشوار گردد بروغن بید انجیر یا روغن ناردین یا روغن قسط اکتحال نمایند و آشامیدن روغن بید انجیر با حریره سبوس گندم چند روز لازم گیرند پس
اکتحال بکحل مذکور نمایند و عاقرقرحا و مویزج حب النار شحم انار مساوی کوفته و آرد کرسنه با ندکی سرکه بسرشند که مثل خمیر گردد بر جفن ضماد نمایند و این ضماد تنها نیز کفایت می نماید

انتثار اهداب

یعنی ریختن مژگان سبب آن یا از جهت مادهٔ غذائی شعر بود و یا از جهت موضع نبات شعر آنچه از ماده است یا بسبب قلت مادهٔ غذا بود چنانچه در اواخر امراض حاده صعبه که در ان تحلل رطوبت کم گردد و حرارت
تحلیل یا بعضی ناقهین را بهم میرسد و یا بسبب کثرت ماده زیاده از حد لایق یا بسبب غلظت ماده بحدی که بواسطه عدم نفوذ آن در مسام باشد و یا بسبب فساد ماده و میل آن بجهت حرافت یا بجهت
اخلاط فاسد محترقه صفراوی یا سوداوی یا بلغمی تقرب بنبت مو باشد مانند آنکه در داء الثعلب و جذام واقع میشود و گاه ماده فاسد میگردد از اصل تولد خود و گاه سبب غلبه بخار ... چنانچه ... استعداد آماده و آنچه از جهت
موضع است یا بسبب اتساع مسام و یا ضیق آن یا انسداد و انعدام مسام و یا ورم و یا آکال اجفان بود تشخیص اقسام مذکوره باید که نظر کنند بسوی جفن و بنبت اهداب اگر لاغری جفن و خشکی
جلد محسوس گردد و بتقدم امراض حاده مثل سرسام و حمیات محرقه نیز بر بعض اقرار کنند از قلت مادهٔ غذائی باشد و اگر با ستبری جلد و لاغری باریکی مو باشد از اتساع مسام بود و اگر خشکی جلد با تنگی مو باشد از ضیق مسام بود و اگر
غلظت و محرقه خارش و صنعت بانبات و قسفید بود از رم و بکار باشد و الا پاک باشد و بهمان دلیل اگر ریختن با الیدن زردی در جفن محسوس گردد و با التهاب و با بستان و سرخی افتد از اخلاط محترقه صفراوی باشد
و اگر کبودت جفن با لاغری و بیبوست آثار غلبه سودا بود از سودا باشد و اگر سفیدی جلد با آثار غلبه بلغم باشد از بلغم محترق بود و اگر آثار مذکوره نیز یافته نشود و علامات غلبه دم بلغمی ظاهر باشد از کثرت ماده
غذا باشد و اگر این علامات هم نباشد بتقدم جدری یا جراحت یا حرق نار دریافته کنند اگر باشد از انسداد و انعدام مسام بود و حاصل آنکه اگر ریختن اهداب با غلظت و صلابت اجفان و سرخی و لذع و آکال و خارش کنار پلک باشد سبب سلاق بود و اگر علامات مذکوره در پلک آفت محسوس ظاهر نباشد سبب ریختن قلت مادهٔ غذائی و یا بهم رسیدن رطوبت حاده یا المحیه یا بود یا بیخ اجفان قبح اخلاط آن بغذا اید ... داء الثعلب بود و یا دیگر اسباب مذکوره

علاج انتثار اهداب بسبب ماده

آنچه از قلت مادهٔ غذا بود معالجهٔ او انعاش قوت است بتوسیع اغذیه جیده مرطبه و استعمال ادویه جاذبهٔ مادهٔ شعر بجفان مثلاً گوشت حلزون و زردهٔ بیضهٔ نیمبرشت خورانند و ...
خرما سوخته سنبل هندی باجور مغسول ... سوده بحریر بیخته اکتحال نمایند و ترطیب استحمام و ترک جماع و استفراغ بالمره پس اگر بدن مریض تغذیه نیابد و ترطیب آن حاصل نگردد نظر
بسوی تغییر مزاج آلات غذا یا بحال کبد و اگر تغییر یافته شود کوشش و تعدیل طبیعت او نمایند و ایضاً بسائر اعراض نظر کنند و آنچه از موانع اغتذا عارض شده باشد تدارک آن نمایند
و بعد ازان اکتحال بچیزی که باعث تدسیع نگردد بلکه بچیزی که سرخ گرداند بیخ مو را تا آنکه تقویت یابد بر جذب غذای خود مثل سلیقون و روشنائی نمایند و اگر ساذج هندی با میران و هلیله زرد
باسید کنند یا مشک بحیه با مر سوده اکتحال نمایند انتثار رو منع کنند و حصول شعر را کرم نمایند و آنچه بسبب کثرت رطوبت باشد مسهل بلغم و حب ایارج و قوقایا تنقیه سر
و چشم نمایند و بعد ازان غراغر و مضوغات و سعوطات منقیه استعمال کنند و تقلیل غذا نمایند و غذا ناشف رطوبت مثل قلیها خورانند و از خوردن فواکه رطب و آب بسیار و از جماع

مثل غرغره بایارج فیقرا محلول بآب گرم و سعوط فلفل و کندش و مضغ مصطکی و قرنفل و جوز بوا در مزاج بارد و هلیله زرد و کابلی در مزاج گرم و ریختن آب از دهن بعمل آرند و گویند
که فصد عرق راس در جمیع انواع نافع ست و بهر تقویت سر و چشم و تحلیل رطوبت عنبر بویند و اصلاح غذا و تقلیل آن نمایند و از تناول مرطبات مانند امراق و فواکه رطبه و اغذیه غلیظه
و آشامیدن آب بسیار و امتلا و تخمه و جماع احتراز کنند و بعد از تنقیه برای تحلیل رطوبت موجب مرض اکحال حاده منقیه چون مثل باسلیقون و روشنائی و شیاف احمر حاد و اخضر حاد
و دینج استعمال نمایند و اگر با آن دمعه یا اخلاط فاسده باشد شیاف اهلیلجی بکار برند و اگر ابقر و ربع وزن آن شهد دو راساییده اکتحال نمایند نفع بلیغ نماید و اگر توتیا سه جزو نوشادر
هفت جزو عفص ... برابر ... بسرکه در ظرف مس با چوب مغیلان بسایند و شیاف ساخته استعمال نمایند برای این مرض و اکثر امراض چشم مفید ست و اگر نوشادر ایلوه گیرو و گل چمیلی
منسل کثیری سجی ابوه از هر یک یک ماشه خوب ساییده مثل سرمه در چشم کشند بر بال نیز با منی را مفید و مجرب ست و اگر زلوی کلان یکعدد بگیرند و بر زمین بگذارند که روان گردد
پس سر و دم آن از هر دو نیز انگشت بخش نمایند تا بمیرد و در آفتاب خشک کرده در پنبه پیچیده فتیله سازند و در چراغ روغن سیاه انداخته بیفروزند و کاجل آن گرفته در چشم کشند
در منع رویدن شعر زائد و بر انیدن آن مجرب بعضی اطبا ست پس اگر این تدبیر کفایت نکند موی را بر کنند و بنوشادر بخار ندو شیر انجیر و خون ضفدع سبز یا خون قراد شتر یا خون
قراد سگ بر موضع نتف بمالند و طلا کنند و طلای خون قنفذ و زهره آن خشک کرده بآب دهن صائم حل کرده و یا جند بیدستر افزوده هر سه مساوی گرفته بآب ... دو آبشیر
نیز مفید ست و کذا زهره خاما لا دن و زهره کرگس نافع و گاهی از ین جمله زهره یا خون قنفذ و جند بیدستر شیاف بشکل فلس ماهی ساخته و در سایه خشک نموده وقت حاجت
روزه دار یا شخص ناشتا حل نموده استعمال می نمایند و نیم ساعت صبر میکنند و از معالجات جید آنست که زهره قنفذ و خاکستر خاما لا دن و جند بیدستر اجزای مساوی نرم سوده
بخون کبوتر سرشته قرص سازند و استعمال نمایند و کذا زهره کرگس با خاکستر مذکور یا با نوشادر یا آب گندنا خصوصا که بر آتش چند جوش خفیف داده باشند و اگر ...
بهتر ست و ایضا سحاله حدید زنگ خورده بآب نان بر موضع نتف طلا کرده یکساعت بگذارند و همچنین هفت مرتبه متواتر طلا کنند بسیار مفید ست و اگر بعد نتف موضع
زعفران در خون فاخته ساییده طلا کنند یا بیضه مورچگان مالند مانع انبات شعر گردد و خاکستر سم خر بآب گندنا یا قطران یا زهره هدهد و خاکستر مازریون همین منفعت دارد
و آتش سوخته و غیر سوخته بسرکه کهنه حل کرده بر موضع نتف شعر طلا کردن مجرب ست و یا سهاگه تیلیه باریک ساییده در آب لیمو کاغذی تر کنند و قتیکه آب لیمو خشک گردد
سهاگه را باریک ساییده بعد از آنکه موی را کنده باشند با انگشت بمالند و اگر زبد البحر بلعاب اسپغول سرشته طلا نمایند تخدیر موضع و منع انبات شعر کنند و اگر موی را بکنند
و فی الحال خون شپره و روغن کچلیه بر آن مالند و تکرار عمل نمایند همین عمل دارد و یا زعفران یکمثقال کافور نیم دانگ ساییده بعد از قلع مو بر آن موضع ضماد کنند و طلای خون ضفدع سبز
خون کنه سگ خاکستر مازریون در هم آمیخته نیز نافع ست و کذا طلای موضع نتف شعر زائد بخون حربا و خاکستر زلو بسرکه آمیخته و زهره کفتار و خون ... و شیر سگ
و آب شاهتره بصمغ آمیخته و مغز سر خفاش و خون جرذان و قنفذ مطبوخ که مثل عسل گردد هر واحد مانع انبات شعر ست و کذا اکتحال آبنوس و خون خرس خشک کرده ساییده
در زلو و کوزه رصاص نهاده تا آنکه بمیرد بعده ساییده هر واحد بعد نتف شعر مفید **اقوال مجربین** شریف گفته که راسخت اگر گرم کرده هفت بار در آب کشنیز سبز سرد نمایند
و باریک ساییده از پارچه گذرانیده شعر زائد را بر کنده خوب بمالند که دیگر باز عود نمیکند و مجرب ست و سویدی گوید که اگر صدف بزرگ در کوزه کرده گل حکمت نموده سوخته شعر منقلب
مکرر بمالند موی را بسیار باریک نماید که تخس نکند و مجرب من ست و گویند بعد نتف مو نوشادر بزهره بز مخلوط کرده در چشم کشند و در برگ سوسن سفید نیز مفید گفته اند
و حکیم علی در مجربات خود می نویسد که بعد کندن موی اج ساییده یا توتیا و زنگار باهم ساییده و یا زرنیخ سوده بمالند و اگر وزغ در سفال آب نادیده بسوزانند و خاکستر آن
بیاشند و منع بر آمدن موی بغایت قوی بود و گویند که اگر در یک سیر سرکه دوازده عدد ... اندازند و در شیشه کرده زیر سرگین اسپ دفن کنند و بعد چهل روز بر آورده موی چشم دیگر
جای برکنده سرکه مذکور را بمالند باز موی بر نیاید و جالینوس گفته که اگر صدف ... سوخته ساییده بقطران آمیزند و بر موضع نتف شعر طلا کنند دیگر نروید و مجرب ست و ثابت ابن قره
گفته که علاج غریب آنست که ارضه و نوشادر و سم خر سوخته مساوی سوده بسرکه کهنه بسرشند و بعد نتف بر موضع آن طلا نمایند و شیخ این را مجرب نوشته و بقول صاحب جامع ... صدف محرق
و مصطکی و قطران مساوی کوفته بیخته با شیر انگوری آمیخته ساییده اکتحال نمودن نفع بلیغ می نماید و ... طوس گوید که موی زائد در روز یازدهم یا سیزدهم برکنند و در ساعتی که شعر زائد را قلع نمایند
بیخ ... و زلو را در کوزه گلی سوخته خاکستر آن را سحق نموده اکتحال نمایند که دیگر نروید و طلای شحم افعی بعد نتف مو بالخاصیت مانع نبات شعر نوشته اند و طبری از بعض متقدمین نقل کرده که اگر موی زائد
از منقار مرغ طالیقون نتف نمایند بخاصیت اوست که دیگر باز نروید و بعد از آن کحل توبال که از سرخ طالیقون و توبال حدید و حجر معروف بباد زهر یا عوض آن حجر اللسن سوخته و خاکستر ... بیضه مرغ

ولعاب حلبه تمریخ موضع نمایند و اگر باین تدابیر مو در رویبدن تاخیر نماید علیل با غذیه مقویه مثل کباب و ماء اللحم تغذیه کند و جماع ننماید و حرکت اندک زیاده از قدر عادت کنند و آب گرم
که در ان بیخ السوس و تخم پیاز جوشانیده باشند شستن موضع لازم گیرند و اگر بسبب خلط بلغمی باشند بمسهل حب ایارج و حب اصطمخیقون یا حب اسطوخودوس تنقیه کنند و حجر لاجورد و حجر ارمنی
کبریت سوخته سم بر سوخته سرمه اصفهانی حنای سوخته مساوی نرم سوده اکتحال نمایند و چون مو برویبدن ابتدا نماید اندک آب بادیان مروق برین کحل افزوده بشیشه خوشک نموده استعمال
نمایند و اگر مو قدری براید توقف نماید و بحد طبیعی بلند نگردد اندک زهره گاو بران بمالند و در جمیع تدابیر مذکوره مریض از اغذیه مولد اخلاط محدث آن علت اجتناب نماید سمرقندی قرابادین خود
گفته که علاج ریختن شفار که بسبب داء الثعلب باشد آنست که میل در آب پیاز فشرده فرو برند و بر موضع آن هر روز چند مرتبه بمالند و طلا نمایند باطلیه مختصه بداء الثعلب

علاج انتشار اهداب بسبب موضع

آنچه بسبب کثرت رطوبت مرخیه موجب اتساع مسام و منافذ اهداب باشد و علامات غلبه بلغم مدرک گردد استفراغ بمسهل بلغم و ایارجات و حبوب و تدبیر مجفف و ریاضت نمایند و بیداری
و تقلیل غذا و اکتحال آنچه باعث تجفیف و تقباض و استفراغ بلغم گردد مانند شیاف احمر حاد و اخضر حاد نمایند و ایضاً برای اتساع ثقبه اهداب هلیله کابلی آمله هر دو سوخته آس محرق
کوفته بحریر بیخته اکتحال نمودن مفید است و آنچه از ضیق مسام جلد باشد مکرر بحمام روند و روغن بنفشه و روغن بادام بر چشم گذارند و نطول مرطبات مثل روغن بنفشه و روغن نیلوفر
نیم گرم بر چشم نمایند و آنچه از جدری یا جراحت یا حرق نار افتد بسوی بیخ اهداب نظر کنند اگر جلد محترق و مسام منعدم شده باشد لا علاج بود و اگر مسام فاسد و جلد محترق نشده باشد
بسیار عفص بسوزند و خاکستر او و خاکستر قیصوم و گل ارمنی سوخته هر واحد یک درم فرفیون تازه دو حبه نشادر نیم عدسی یکجا درم باریک سایند و بیخته اکتحال خفیف بدان نمایند حتی که میل مانند
آنچه او متعلق گردد پس اگر ازین کحل متغیر گردد استعمال او ترک کنند و تبرید چشم او بشیاف ابیض و برود و بنفسجی نمایند و آنچه بسبب تاکل و سلاق باشد تدبیرش مسطور شد و بعد استعمال
ادویه محلله و شیاف سبز ج بحجر ارمنی اکتحال نمایند که بسیار نافع است انتشار حادث از اخلاط حاد را و مصلح خلط و مقوی عضو است و شیخ میفرماید که اکتحال بسرگین موش محرق و غیر محرق
بعسل خصوصاً برای انتشار سلاقی نافع است و محلل خلط ردی جفن است و آنکه برای ریختن مژه که با سرخی و خارش شدید و تاکل اشفار باشد بتجربه رسیده این است که انار را با تخم
اجزای او در سرکه بپزند تا مهرا شود و در موضع علت بچسپانند و بعضی گویند که این دوا از مسکنات حدت صفرا و منبت اهداب است و این کحل تالیف حکیم کبیر علیخان از مجربات است
خسته خرما سوخته هلیله زرد هر دو سوخته سنبل الطیب حجر لاجورد شسته هر یک سه ماشه حضض چهار ماشه بآب گشنیز سبز حل کرده بکار برند و اقلیمیا قلقطار زاج مساوی سایند
نیز معین رویبدن شعار است و بقول ایلاقی زبل الفار سرگین بز خاکستر قصب مساوی اکتحال کردن نافع است و اگر در اجفان غلظ باشد آنرا نیز زائل کند و اگر اثمد رصاص محرق و ملح
نیم درم توبال نحاس زعفران گل سرخ مر مکی سنبل الطیب کندر دار فلفل یک ربع درم خسته خرما سوخته سه چند جملاد ادویه سایند بروغن بلسان آلوده استعمال کنند شعر بر روید و علاج چشم
طفل غیره کند جلی بریزین گویند که چون انتشار اهداب دوام یابد بمؤدی بناصور میگردد و اساست که در بینی سوراخ میکنند از ان ریم بر می آید و ایضاً امین الدوله گوید که علاج آن تاخیر نماید
چون مزمن گردد بمؤدی بناصور میگردد و در کتاب ارجمند مسطور است که اگر رصاص را با روغن زیتون یا روغن کنجد بر سنگ سایند تا که روغن غلیظ گردد و طلا نمایند موی پلک ابرو و غیره روید

شعر منقلب و شعر زائد

شعر منقلب آنست که موی فرو بر موضع خود بروید و سر آن از گون بسوی داخل چشم باشد و هنگام حرکت پلک در چشم بخلد و از ان اشک براید و بدان سبب چشم ضعیف
و مستعد قبول مواد گردد و از ان سبل و دمعه و حکه و حمرت و تخشن و ضعف بصر عارض شود و شعر زائد آنکه موی زائد در باطن جفن اعلی بر غیر موضع مژه بروید پس اگر مستقیم
بسوی چشم بود در چشم بخلد و ضرر به بصر رساند و اگر منقلب بطرف بیرون باشد مضرت کثیر به بصر نرساند بلکه بر حدقه آویخته بود و هنگام رویت اشیا بر ظاهر آنها خطوط سیاه
دیده شود و سبب تولد شعر منقلب و زائد کثرت رطوبت عفن غیر شدید الحرارت با حدت لذع است که در مسام پلک نزد اشفار جمع گردد و بعضی سببش کثرت ابخره ردیه
متولد از رطوبات متعفنه محتبسه در جفن و بعضی رطوبت فاسد غیر عفن نوشته اند و اکثر بصاحبان امزجه رطبه و پیران و در زمستان و بلدان رطبه هم میرسد و در سر البرد بود و این
و بیشتر در جفن اعلی می افتد و بقول بعضی سبب شعر منقلب اکثر غلبه یبوست است یا رطوبت یا کجی ثقبه مسام بحدی که نفوذ نماید در ان باستقامت علاج بعد از نضج ماده
تنقیه بدن و دماغ بمسهل و حب ایارج و شبیار یا مطبوخ افتیمون یا حب قوقایا و حب اصطمخیقون یا بمطبوخات دیگر بسر دارو مثل تربد و غاریقون و ایارج فیقرا هر یک نیم درم
نمایند و اگر مزاج گرم باشد بمسهل مناسب آن و حب هلیله تنقیه کنند و اطریفل صغیر با هلیله و هلیله زرد با شکر و اسطوخودوس بخورانند و غرغره و سعوطات و مضوغات

انصباب ماده بود رقیق حاد ردی الکیفیت از سر بسوی آن موضع و اجتماع و تقیح و تفجر آن و بیشتر این مرض از خطر رطوبه و صبیان او در ربیع و بلدان جنوبیه بهم میرسد و اولا از خارج موق اعظم
و آن سلیم است و یا از تحت جلد یک جفن یا هر دو و گاهی منفجر میگردد بجانب بینی از ثقبه که درمیان بینی و چشم است و گاهی منفجر میشود از زیر جلد بینی و گاهی انفجار می یابد بسوی چشم یا بجانب بعضی
از آن ظاهر بود و بعضی غائر بباطن و گاه منفجر و گاه غیر منفجر میباشد و آنچه منفجر گردد بسبب آن ماده حاد است و آنچه غیر منفجر بود بسبب آن ماده غلیظ متحجر است و گاهی در جرم آن خباثت
بحدی میباشد که غضاریف چشم را فاسد و سیاه میگرداند و میخورد و از فشردن آن چشم پر از چرک گردد و بعد انفجار آن خراج التیام او مشکل است و از علامات غرب است که چشم
و نزد امتلای آن از مده شبیه بورم کوچک ظاهر شود و آنچه از آن بیرون ظاهر دارد و سیلان می یابد از آن چرک فاسد میگرداند لحم را و آنچه انفجار او از داخل باشد از چشم مرض شبیه بمده یعنی سفید
املس معتدل القوام مندفع گردد و از فشردن جفن اسفل چرک و صدید جوشیده برآید و چشم از چرک پر گردد و بسا است که چشم را فاسد گرداند بدوام امتلای مده و آنچه از زیر پوست
اجفان بود فاسد گرداند غضاریف آنرا و از نهادن انگشت بر پلک مانند ریم بیرون آید و آنچه بسوی بینی نفوذ نماید از منخرین یا از دهان مده برآید و برآمدن ریح از موضع ناسور هنگام
بند کردن بینی و حصر نفس نیز از علامات نفوذ اوست و بسا است که بسبب خباثت شدید تمامی استخوان بینی را فاسد و سیاه گرداند و بخورد و آنچه از آن سیلان می یابد بسوی چشم عارض میگردد
از آن در چشم وجع بدون سببی و سیلان اشک از ماق و چون بفشارند چرک از ماق برآید و آنچه در ظاهر بود حجم آن محسوس میگردد و آنچه غائر بباطن باشد ورم آن بلند نمی باشد و غرب کهنه
نادر بود و بمشارکت آن چشم پیوسته دردمند باشد و غرب کثیر العمق غائر فاسد میگرداند استخوان را و نشان فساد استخوان آنست که چون گوشت آنرا جدا کنند و بر استخوان میل بچسبانند آنرا
درشت یابند زیرا که سطح استخوان صحیح املس میباشد و میل بران می لغزد **علاج** اگرچه علاج این مرض بجهت رقت لحم ماق و رطوبت عضو و بودن او مر فضول و دوام حرکت و قوت
حس او و عدم تحمل ادویه قویه دشوار است لیکن سزاوار آنست که مهمل نگذارند بلکه قبل از استحکام مبادرت بعلاج او نمایند و تنقیه بدن و دماغ و ناحیه چشم از ماده محدثه آن بفصد سر
و حجامت قفا و سیان و شانه و مسهل و حب ایارج و قوقایا و لوغاذیا کنند و خوردن ایارج فیقرا چند روز بهم بعد تنقیه عام کثیر النفع است و بعد از آن اطریفلات و هلیله مربی
و مانند آن بخورانند و استعمال غرغره و سعوطات بسیار نافع است و اگر ماده حاد باشد بعد از فصد و نضج بمطبوخ معتدل مثل طبیخ بنفشه و غیره و مسهل و حب هلیله دهند یا طبیخ فواکه و غیره با
بنفشه تنها یا با ایارج فیقرا استعمال نمایند و صلاح و تلطیف غذا کنند چنانچه قانون علاج قروح و اورام است تا که فضول و رطوبات کم گردد و قبول اندمال بآسانی نماید و از جمیع اغذیه
غلیظه مبخره بسوی سر اجتناب واجب است و در ابتدای خراج پیش از انفجار شیاف مامیثا و زعفران و مر و صبر و صدف سوخته جمله یا هرچه از نیها میسر آید سوده بآب کاسنی صحرائی یا با عنب الثعلب
سرشته طلا نمایند و یا زاج بعسل و یا اشق سوده بعسل بران گذارند و ایضا جوز السرو مرهم قوی التحلیل استعمال نمایند تا باشد که ازین تدبیر ورم باز ماند و اگر ماده جمع شود و درد و الم پیدا کند محتاج
بنضج خراج باشد درین صورت کندر و زعفران بآب حلبه ضماد کنند یا بحلبه و تخم کتان طلا نمایند و دیگر ادویه منضجه مثلا مغز نان گندم مع تخم مرو کوفته یا مع کندر بشیر زنان و یا
زعفران با تمه تیز کرده یا مرصاف یا ثلث وزن آن صمغ عربی بزهره گاو سرشته بران بچسپانند و حرکت ندهند تا آنکه جدا گردد و ضماد انجیر مع نطرون قوی ترین منفجرات است
و عنب الثعلب سوده جوشانیده ضماد کردن نیز غرب را منفجر نماید و اگر مغز نان گندم آمیزند بهتر باشد و اگر سنه کوفته با عسل سرشته بر نهند نضج و انفجار غرب نماید و کذالک کندر با
سرگین کبوتر سرشته و کذا زاج سوده و سکبینج بسرکه حل کرده و مقول بوس حلزون مرمکی صبر هر سه مساوی سوده مکرر طلا کردن افضل علاج غرب است قبل انفجار و بعد او و اگر اطفال
عوض حلزون گیرند نیز در غرب پیش از انفجار و بعد آن مفید و معمول استاد مرحوم است و اگر خراج صلب و غلیظ باشد و منفجر نگردد بران گندم مضغ کرده و تخم حلبه نیم جزو و تخم مرو یکنیم جزو
کوفته در آب بپزند تا مهرا گردد و مثل هریسه شود پس بران قدری شیر تازه دوشیده بریزند و برهم زنند تا مانند مرهم گردد بر صلابت برابر ضماد نمایند که منفجر گرداند و اگر
قوی تر خواهند ادویه را در شیر بپزند و شهد خالص نیز اضافه کنند و همین معمول است و الا با آهن بشگافند پس فتیله مرهم زنگار نهند و بعد نقای آن ادویه مجففه استعمال نمایند
و رازی گفته که من معالجه نمودم غرب را اولا بانچه معالجه می نمایند ورم را از ردع و تحلیل و اگر ازین فائده نشود معالجه نمایند بچیزی که باعث انفجار گردد و چون منفجر گشت معالجه
قرحه نمایند بنحوی که در باب قروح مسطور گردد و اطبا استعمال می نمایند دران مامیثا و زعفران و برگ سداب بآب رما و صدف محرق با آنچه در جوف اوست و مر و صبر و
مقام دیگر گفته غرب مادامیکه خراج باشد یعنی ورم و تقیح نیافته معالجه بجوز السرو و دو بعر و مانند آن از اشیای قوی التحلیل نمایند و چون منفجر گشت معالجه بمر و اقاقیا
و زنگار و انزروت و مانند آن نمایند و چون مزمن گشت بداغ و ثقب و قلقدیس نمایند تا آنکه عظم را فاسد نگرداند و جالینوس در کتاب معالجات گفته که گاه هست
نزد ماق اکبر خراج کوچکی بسیار است که منفجر میگردد و بدون لذع و این بناحیه چشم میباشد و لهذا دشوار است بر آن و لیکن سزاوار است که مبادرت نمایند در مداوای آن

وصدف سوخته و توتیای کرمانی و سرمه اصفهانی مساوی سوده بحریر بیخته ساخته باشند امتحان نمایند که بتجربه رسیده و حنین گفته که موی نابت اند و منقلب الی منقاش مذکور روز یکشنبه قبل طلوع آفتاب در اول ماه بر کنند پس آن موضع بزهره بز بمالند که دیگر بار عود نمیکند و شیخ داؤد گفته که هرگاه علت کهنه گردد ادویه وضعیه کمتر نفع میکنند و اما قبل از ان اکثار آنها مع توالی استفراغات فائده میکنند و این شیاف در ضفدع کثیر النفع و مجرب است بگیرند خاکستر صدف زاج محرق علیق محرق از هر واحد یک جزو صباره اقلیمیا فضی سفیده ارزیز از هر واحد نیم جزو آرد باقلا ربع جزو پوست بیضه سوخته مروارید محلول هر یک عشر جزو خوب بسایند و بخون ضفدع و قطران و آب بلح صباره شیاف سازند و خشک کرده بعد نتف مکرر استعمال نمایند و گفته اند که ذلک البصار یعنی و بخون سنگ پشت و خون ضفدع مع خاکستر اذریون نیز نافع است و اگر از ین تدابیر فائده نشود پلک را برداشته موی زائد را یک یک بکنند و بیخ آنرا بسر سوزن باریکی که سر آن کج بود و اگر سوزن از طلا باشد بهتر بآتش گرم نموده داغ دهند و در یک نوبت دو یا سه مو را داغ نمایند و باقی را بگذارند تا موضع داغ آن چاق شود پس بهمین طور باقی را داغ نمایند و در آن هنگام چشم را از خمیر سرد نموده پر کرده باشند تا گرمی بچشم نرسد و بعد از داغ بسفیده بیضه مرغ و روغن گل موضع نتف اطلا کنند و در چشم چکانند و گاهی دو سه بار حاجت تکرار داغ افتد و بعد از ان دیگر عود نمی نماید و اگر موهای بسیار باشد صاحب آن از تشمیر نجات می یابد و الا تمام عمر در اذیت میباشد و تشمیر قطع جلد باطن جفن است و دوختن آن موضع و گاهی شعر منقلب برداشته بمصطکی یا راتیانج یا صمغ یا دبق یا اشق یا سریش یا قنه یا قفر الیهود یا صبر یا انزروت و کتیرا و کندر محلول بسفیده بیضه با موهای طبعی بچسپانند و بعضی علاج آنرا شش قسم تقسیم نموده اند یکی اکتحال با کحال حاده بعد تنقیه دوم قلع موی سوم داغ آن چهارم تشمیر پنجم التصاق با موهای طبعی و این همه مسطور شد ششم نظم شعر و طریقش در اکثر کتب مسطور است و در ان کلفت بسیار و ازالهٔ مرض غیر مستیقن بود از ین جهت ترک ذکر آن انسب شد

التصاق اشفار

یعنی بهم چسپیدن مژگان و سببش رطوبت غرویه است و اکثر این علت با رمد عارض میگردد و عرض آن باشد و بعد از رمد نیز حادث شود بجهت اندفاع مادهٔ غلیظه منعقده و غرویه بسوی جفن علاج انزروت بشیر خر پرورده و نبات سفید از هر واحد یک جزو کف دریا ربع جزو باریک سائیده بر موضع آن بپاشند

بیاض اهداب

یعنی سپیدی موی مژگان و آن منافی و ضعف بصر است و سببش زیادتی رطوبت لزج است بجهت کثرت بلغم و برودت مزاج و بعضی سببش غلبه یبس نیز نوشته اند و فرق میان آنها از وجود آثار رطوبت و لاغری و خشکی جفن و باریکی مو دریافت توان کرد و گویند که این بیاض بالطبع عارض میگردد چنانکه باقی موهای بدن را عارض میشود و هر آنکه بسبب صلابت قوت محل عرض آن رطوبات شبیه با کمتر قبول می نماید علاج در بلغمی بعد نضج بمسهل بلغم و حب ایارج و شبیار تنقیه بدن و سر نمایند و در هر هفته یکبار تنقیه کرده باشند و بعضی گویند که تنقیه به هلیله کابلی و غاریقون و ایارج فیقرا بعد از نضج تام و بعد از ان تا پنج روز تناول اطریفل شش درم وقت خواب و غرغره با ایارج فیقرا و مضغ مصطکی و قرنفل مفید است و مداومت تخلیل مربی هلیله مربی و اطریفل با گلقند نافع و اجتناب نمایند از تناول امراق و فواکه رطب و بقول حاره مانند تره تیزک و صعتر و پودینه و جمله البان بسیار مضر اند و شقایق النعمان تنها یا با زیت یا پیه سوده بر هدب بمالند یا حلزون را با حیوانی که در جوف آنست سوخته و یا فندق سوخته بشحم خرس و پیه بز صحرائی سرشته بر اشفار بمالند و گویند که چون فندق با پوست او سوخته باریک سوده بر یافوخ طفلی که مژگان او سفید باشد بمالند سیاه شود و بقول انطاکی اکتحال بخشکه خر یا سوخته منبت و مسود اشفار است و بعضی گویند که اگر حجر البقر را سوده بشیر اسب سرشته بر موضع بیاض جفن طلا نمایند موی سیاه بروید و اکتحال سرمه کلاغ مخلوط بشیر خر موی مور سیاه میگرداند و میل الکحل بو شنا آلوده بر اشفار مالیدن تحلیل رطوبت میکند و آنچه از یبس باشد در ترطیب مزاج و فربهی آن کوشند نوعی که در امراض یبسی بار بار ذکر یافته و شقایق النعمان هداب را خضاب میکند

غرب

و آن ناصوری است که در گوشه چشم جانب بینی افتد و اشک بی اختیار آید و بقول بعضی غرب خراج کوچکی است که در ماق اکبر بهم رسد و چون منفجر شود اکثر ناصور گردد و بعضی گفته اند که غرب در حقیقت خراج و بثره موق اکبر است قبل از انفجار و گردیدن ناصور و استعمال لفظ غرب بر ناصور مذکور بطریق مجاز است و اولی بعکس این است بجهت عدم شهرت اسم خاص سوای غرب برای این ناصور بخلاف خراج که قبل از انفجار گردیدن ناصور آنرا انخیلوس نامند و جالینوس اطلاق اسم دبیله برین خراج نموده و هر چند فی الحقیقت دبیله نیست و هم او گفته که گاهی در ماق چشم خراجی عارض میشود که چون بانگشت بران کنار ازند غائب گردد و چون بردارند عود نماید و رنگ آن برنگ جسد بود و وی گمان برده آنرا اخیلوس نامند نوعی از انست که سیلان می یابد آنچه در انست بسوی بینی خصوصا وقتیکه چشم را بانگشت بمالند و نوعی از انست که سیلان نمی یابد آنچه در انست بسوی انف و چون سیلان نیابد متعفن گردد و بطول زمان منزله ناصور شود و بالجمله سببش وقوع ورم یا بثره است در موضع مذکور بجهت

دران بچکانند و همچنین تا یکهفته یا تا زمانی که ناصور را بفشارند و ازان چرک برنیاید و بعد ازان ترک نمایند که تا چند روز خشک میباشد و بهتر آنست که اندازه نمایند غور غرب را بمیلی که بآن حال عمق نواصیر معلوم میکنند پس بر سر میل پنبهٔ نرم پیچیده و در ادویه فرو برده دران گذارند خواه دوا سیال باشد یا ذرور خشک و باید که بچکانیدن شیاف غرب وغیره ادویه بعد تنقیهٔ غرب از چرک و گوشت فاسد باشد مثلا از پنبهٔ کهنه پاک نمایند و لحم فاسد آنرا بمرهم زنگار دور نمایند اگر متصل با جفان و غائر باشد و یا بقطع از حدید اگر از اجفان جدا بود و غائر نباشد پس آنرا بشراب قابض انگوری بشویند پس شیاف غرب محلول با آب مازو یا دیگر ادویه دران بچکانند و اگر چرک قلیل باشد و بیرون نیاید دو سه روز مهلت دهند تا جمع شود پس بفشارند و بشویند و دوا دهند و چون استعمال دوا نمایند چشم را بعصابه ببندند و مریض حرکت ننماید و بنشیند و لا بد ست در ابتدای امر جمع کردن باین ادویه دوائیکه دران قوت قابضه و مقوی اجزای عین باشد مانند زعفران و اشنه بهر دو فائده یکی تضییق مسام بهر عدم نفوذ مواد بدان طرف بسهولت و منع از انجذاب دوم تقویت عضو برای منع قبول موادی که محلل آنرا جذب کند و آین سائر تدابیر در ابتدای انفجار ست و علاج فرمن آن داغ ست یا آنچه قائم مقام داغ باشد از ادویه حاده مانند استعمال دیگ بر دیگ بطوریکه ناصور را بخرقه بخارند و فتیله مبلول ببول طفل را بدیگ بر دیگ آلوده دران فرو برند یا زنگار را با شنجار و اشق یا بسرکه سرشته بفتیله در ناصور داخل کنند و بعضی گفته اند که اگر استخوان را فاسد نگردانیده باشد باین دوا داغ دهند بگیرند خاکستر بابونه خاکستر اکلیل الملک خاکستر کرم از هر واحد یکجز و زرنیخ سرخ ربع جزو عفص دو جزو زنگار مغسول بپاشیدن سرکه بر مس ربع جزو شادنج یکجز و کوفته بیخته سحق بلیغ نموده بران بپاشند و ببندند و گویند که چون کهنه و ناصور گردد علامتش آنست که چون انگشت بران گذارند آنرا اصلب یابند که از زیر انگشت بلغزد درین هنگام واجب ست که داغ نمایند بمیل مدور الراس اگر از طلا باشد بهتر بود و آنرا در آتش سرخ نمایند و بگذارند بران بدفعات تا آنکه بجوشد اطراف آن و گوشت فاسد تمام سوخته شود و رطوبت خشک گردد و ظاهر گردد پوست فاسد از استخوان و بعد ازان معالجه نمایند بمرهم سفیداب و اگر بسوی بینی نفوذ کرده باشد داغ نمایند تا آنکه داغ باندرون بینی برسد پس دران فتیلهٔ پنبهٔ کهنه بمرهم زنگار آلوده یکروز داخل نمایند و روز دیگر به پنبه تنها تا آنکه مندمل گردد و از داغ ادویه حاده داغ با آهن اسلم العافیت ست و چون عفونت غرب باستخوان رسد و باو دوا منتفع نگردد بشگافند گوشت فاسد مرده را و دور نمایند تا باستخوان برسد پس اگر جوهر استخوان صحیح باشد و ظاهر آن سیاه گشته سیاهی آن بتراشند و دوای مدمل ملحم دران پر نمایند و ببندند و مدتی بگذارند و اگر استخوان را فاسد کرده باشد بر استخوان داغ دهند و بسا ست که محتاج میگردند که لحم فاسد را سوراخ نمایند تا آنکه داغ باندرون آن برسد و لیکن احتیاط نمایند که میل بجانب چشم ننمایند بلکه دست را مائل بناحیهٔ انف دارند نه بناحیهٔ ماق که سیلان نیابد بطبقات چشم و سوراخ نمایند بجانب بینی در غور باکه مدور الراس حتی که ثقبهٔ آن بموضع متصل آن نافذ گردد بعد ازان بگردانند تا آنکه خون از بینی و دهان برآید که این نشان نفوذ آنست و درین وقت داغ او کامل مع حفظ مقله حاصل گردد پس داغ دهند و ادویه دران بپاشند و ببندند و یا دران فتیلهٔ پنبهٔ کهنه از مرهم زنگار یا اشنان آلوده بگذارند و اگر گرمی شدت نماید بصندل و ماميثا و آب کاسنی و آب حی العالم لطوخ سازند و روز بروز فتیله را قوی تر نمایند تا آنکه دهن جراحت وسیع تر گردد پس اندمال آن نمایند و گاهی برمی آیند ازان پارچهٔ استخوان بدبو و بسا ست که بی نیاز میگرداند داغ از سوراخ نمودن و تا ممکن باشد بران اقتصار نمایند و واجب ست که چون داغ دهند و بران دوا بپاشند بر چشم اسفنجه یا خرقه با آب سرد تر نموده بگذارند یا خمیر دقیق به یخ سرد کرده و چون گرم گردد تبدیل نمایند تا گرمی داغ بچشم نرسد طبری گفته که استعمال داغ در چشم خطر دارد و بعض افاضل از اوائل طریقی برای داغ غرب مقرر کرده اند که چشم از مضرت او سالم می ماند و ابو ماهر وصف نموده و آن این ست که بگیرند قمع مس یا مانند آن و طرف اسفل آن که منهدم و هموار بود بر موضع غرب گذارند و اسرب گداخته در قمع ریزند و مریض چندان صبر کند که داغ بوجه اتم گردد پس قمع را جدا نمایند و این داغ از محل ناصور تجاوز نمیکند و مریض صحت تام می یابد بعد ازان مراهم مدمله استعمال نمایند و بالجمله علاج او مثل علاج ناصور سائر اعضا ست لیکن واجب ست که ملاحظهٔ لطف مدارا در علاج آن نمایند و احتراز کنند از آنکه ملتحم سازند قبل از تنقیهٔ مده یا استخوان و هرگاه خواهند که جراحت بسته شود صبر و کندر سوده گذارند تا خشک و بسته شود و زاج سوخته و آبگینه مثل غبار سوده خشک کننده است و ادویهٔ تیز اگرچه در ابتدا سوزش می نمایند لیکن بتکرار استعمال عادت او شود و مضرت نرسانند

غده

بقول جالینوس لحمی ست زائد در ماق اکبر و نزد اکثر زیادتی لحم ماق اکبر ست از مقدار طبیعی بر سر ثقبهٔ که میان بینی و چشم واقع ست و ازین جهت مانع فضول چشم مثل چرک و اشک از نفوذ در ثقبه و جریان او بسوی بینی میگردد و کثرت حدوث امراض مادی در چشم لازم این ست و گاه تابع آن غرب میباشد و گاهی ازان تقلص جفن نزد موق عارض میگردد

بادویهٔ محلله که دران لذع و حدت نباشد زیراکه حدت باعث الم و زیادتی ورم میگردد و ازین جهت دشوار میباشد بر آن و ازین جهت ممکن نیست معالجهٔ آن بادویهٔ ضعیفه که
سودی نمی بخشد و لهذا بطول می انجامد بالجمله بعد از انکه غرب منفجر گردد قانون علاج او آنست که اولا تنقیه نمایند پس متوجه معالجهٔ قرحه گردند و انچه غرب را تنقیه میدهد آنست که
بگیرند دو برگ باطن قصب یعنی انچه درمیان نی نزدیک بندگاه مثل پنبه سفید میباشد خصوصا صغار نی که قریب به بیخ آنست و غلیظ تر بود و در عسل فرو برند و برآورده بر غرب نهند
که تنقیهٔ آن کند پس موضع را با سفنج در ماء العسل تر کرده بشویند و باشد که دیگر بار این برگ میانهٔ نی خشک باریک سفوف کرده پاشیدن کفایت کند و خبازی و نمک خاییده بر غرب نهاده
بتکرار نیز ناصور را پاک کند و اگر ارادهٔ اندمال آن باشد برگ خبازی تنها بران نهند یا صبر و مصطکی و دم الاخوین و انزروت سرمه شب یمانی هر واحد یکجزو کوفته بیخته به آب کاسنی تر بی
حل کرده بعد فشردن غرب در چشم بچکانند سه قطره که فاصله میان هر قطره یکساعت زمانی باشد و در بعضی نسخه گلنار یکجزو زنگار ربع جزو نیز داخل ست و گفته که ادویه را خشک سوده
موضع منفجر را بدان کبس نمایند و یا اسفیداب قلعی گلنار فارسی هر یک دو درم دم الاخوین مرصاف هر یک یکدرم انزروت بشیر خر پرورده یکنیم درم کندر نیم درم کوفته بحریر بیخته
خوب سحق نموده بر موضع غرب ذرور نمایند و رفاده بران بندند و یا شیاف غرب بشیر دختران حل نموده در موق سه قطره بچکانند و فیما بین این قطور و ذرور زمانی صالح فاصله باشد
و یا چرک ناصور را از پنبهٔ کهنه پاک کنند و سونگ را خاییده یا پر سیاوشان را خاییده بران بندند و استخوان سر گربه که در زمین نهایت چهل روز دفن کرده باشند ساییده ذرور نمایند
و همچنین ذرور استخوان سوخته سر انسان نیز مفید بود و آب برگ تورئی خصوصا جنگلی در ناصور انداختن بغایت نافع ست و ذرور بابونه نیز برای غرب منفجر مجرب نوشته و یا زرنیخ زرد را با لعاب
کو دل لعاب نمایند و خشک کرده باریک سوده در ناصور افشانند بعد فشردن و پاک کردن آن و یا عسل و زاج و یا آس و یا صمغ بطم و بزر کتان ساییده فتیله ساخته و یا نطرون و شب یمانی هر واحد
نیم درم کندر و مر هر واحد یکدرم سوده در غرب پر کنند و ضماد خاکستر چوب انگور بعسل آمیخته و یا نیلوفر تنها یا بسرکه سرشته و یا جاوشیر و روغن جوز و یا بارتنگ مخلوط بنمک و یا توت
بیخ کبر و یا عصارهٔ برگ او و یا آرد خندروس با آب پخته نیز نافع غرب ست **و بقول** سید جرجانی آب سداب تازه و آب انار ترش آمیخته چکانیدن بغایت مفید ست و طبیعت
بران مائل میکند غرب او یا برگ سداب تر یا خشک با آب انار ترش ساییده فتیله آن بسوراخ غرب بعد پاک کردن از ریم فرو برند که اندمال و اصلاح لحم میکند لیکن در ابتدا سوزش
می آرد و بعد از ان نمیکند و فتیله از زنگار معقود بکنند و اشق نیز نافع و نهادن مر تنها مفید بود و زردچوب یکجزو نانخواه دو ثلث جزو سوده پاشیدن مجرب ست و بعضی نانخواه
نیم جزو نموده و مر یکجزو افزوده اند و ایضا دوای مرکب از برادهٔ مس و شب و نوشادر نافع ست و از ادویهٔ بالغه زاج و صبر و انزروت و قشور کندر سوخته و مامیثا مساوی سوده بگذارند آهن
و صبر تنها سحق نموده افشار کنند و بتور و یا شهد خالص بر آتش گذارند تا غلیظه شود قدری کف دریا و مازو باریک ساییده آمیزند و فتیله بدان آغشته در ناصور نهند **و بقول الطبائی هند**
دو یا سه سنگ جراحت گرفته روغن بید انجیر بر کفی انداخته از دیگری بسایند چون غلیظ شود فتیله آلوده در ناصور نهند و یا چند قطرهٔ روغن بید انجیر کشوره پهول انداخته از
نوفل مسلم چندان بسایند که زنگ روغن خاکستری و غلیظ گردد فتیله آلوده در ناسور نهند و یا چکیت چراغ که در دیوار میچسپد قدری گرفته بر پارچه نهاده چسپانیده باشند و یا
برگ دهتوره خشک نموده با گل تنباکو مساوی در روغن گاو حل کرده بکار برند و یا چرک نی قلیان و افیون مساوی سوده فتیله کرده نهند و یا سمندر سوکهیا باریک ساییده به آب آلوده فتیله کرده نهند
و یا برگ نیب برگ کنار پیوندی ساییده بر پارچه آلوده بچسپانند و یا کتهه ایلوه بول سرخ مساوی ساییده بر غرب استعمال نمایند و یا زبان سنگ سوخته بلعاب دهن آمیخته طلا سازند و یا گلو زرد چوب
در روغن جوشانیده صاف کرده بکار برند و قطور سازند و یا مدس قشر و پوست انار کوفته بیخته چسپانند هرگاه دهن ناصور بند شود دو درم گندم تخم کنوچ کوفته با آرد گندم آمیخته بشیر دختران
یا شیر خر پخته قدری زعفران آمیخته بروی گذارند یا دیگر ادویه منفجره که مذکور شد استعمال نمایند و بعد کشادن دهن او ادویه مدمله بکار برند و گویند که چون منفجر گردد بفشارند و چرک آنرا برارند و پر نمایند آنرا
بمغز جوز الکیخ یا بروغن جوز که آنرا خاصیتی عجیب ست در ازاله آن و ایضا مر و برگ آس و شب و شاب سرشته خشک میگردانند آنرا و شیافی که در آن مر و شب داخل باشد نیز داخل ست لعل صبیان بسایند مجرب
بو علی سینا است **و انطاکی** گوید که انچه در شعیره و حبه الاجفان گذشت بکار برند و چوب خربق سیاه در آن گذارند و بابونه بجوز کهنه و آب دهن روزه دار ضماد کنند و از مر و آنکه
و آس و شب و نطرون و کندر و زنگار بسرکه یا آب بارتنگ شیاف ساخته پر کنند و طلا نمایند و اگر عظیم گردد یا انفجار او بطی شود بطبیخ عدس و ماش یا بزعفران و سوسن یا
بآرد جو و پوست خشخاش و حلبه ضماد کنند بعده معالجه بشیاف مذکور نمایند که آن مجرب من ست **محمد زکریا** گفته که صحت غرب بداغ ست و سخن وی ان خارج از مقصد دیگر
انکه من یافتم برای او علاجی که در چند ماه صحت یافت بعد یکماه صحیح گردید و آن شیاف غرب ست که عند الحاجت با آب حل کرده ناصور را افشرده از چرک پاک نموده
سه یا چهار قطره از ان بچکانند و صاحب آن بران چشم بخوابد و باید که فاصله ما بین هر قطره زمانی صالح بمقدار یکساعت باشد و روز دیگر نیز ناصور را افشرده شیاف را

جوز بعقق

در آفتاب یا ایام سمائم عارض شود خصوصاً هنگامیکه انتقال نماید از آن بسردی دفعةً و یا غسل نمودن به آب گرم و داخل شدن آب در گوش یا داخل شدن آن چیزیکه در آن
قوت حرارت غالب باشد مثل کبریتی و نفطی و غیره یا وضع ادویهٔ حاره بر گوش و یا حار با مادهٔ دموی یا صفراوی باشد و یا بارد بدون ماده بسببی از اسباب مضادهٔ اسباب مذکوره
باشد از هوای سرد یا ریح سرد چنانچه در فصل زمستان از وزیدن باد سرد شمالی اتفاق افتد خصوصاً که انتقال نمایند بدان سرد دفعةً از گرمی یا آب سرد یا آبیکه بدان تبرید شی یا رطوبتی باشد یا
یا وضع ادویهٔ بارده و یا بارد با ماده بلغمی بارد غلیظ مرتقی از معده یا منحل از فضول در سر بسوی گوش و یا خلطی چسپنده یا سوداوی در گوش حادث بسبب ورم و بثره و دمامیل
یا اورام و بثور حاره یا بارده باشد و حادث بسبب تفرق اتصال مثل تمدید ممدد و یا قروح و یا جراحات بود و از جملهٔ اقسام تفرق اتصال محدث اوجاع گوش ریحی است که
در گوش تولد یابد یا آبی است که در آن داخل شود و یا حیوانی که در صماخ داخل گردد و یا کرمی که در آن تولد یابد و گاه تفرق اتصال بعد سقطه و یا ضربه حادث میگردد و صعب‌ترین
اوجاع گوش وجعی است که از ورم گرم غائص بهم رسد لاسیما چون ماده ردی بود و این با تپ لازم میباشد خصوصاً وقتیکه مؤدی باختلال عقل گردد و اگر ورم در غضاریف خارج باشد
با آن وجع شدید نباشد و نیز بسیار خطرناک نیست و اقسام مذکوره ما قبل گاه باشد که دفعةً هلاک میگرداند مانند سکته و آن اقسام جوانان را بیشتر از مشایخ بهم رسد و گردی
ایشان را هلاک میگرداند و بسا است که بروز هفتم بکشد و اکثر مشایخ را آن ورم متقیح میگردد و لیکن جوانان را قبل از تقیح بیشتر هلاک میگرداند و اگر متقیح گردد و در انجا علامات نضج
بود رجای خلاصی باشد و وجع گوش گاه با خارش و گاه بی خارش میباشد و خارش گوش که بعربی حکة الاذن نامند جدا ذکر خواهد یافت و بدانند که ورم سوداوی در گوش اگر
و اگر افتد متحجر یا سرطانیت گشته بهلاکت می انجامد کذا فی النبض الکبیر **طریق تشخیص** اسباب درد گوش باید که اول حال حدوث ضربه یا سقطه یا دخول آب یا حیوانی یا چیزی دیگر
در گوش بپرسند اگر اقرار کدامی از اسباب مذکوره کند سببش همان باشد و ایضاً ورم بیخ گوش و لحوق گرانی گوش از هنگام دخول آب بر دخول آن و هیجان وجع نزد حرکت هوام
بر دخول آن در گوش دلالت کند و الا بسوی گوش نظر کنند اگر در گوش ورم یا بثره یا قرحه و خروج مده محسوس شود سبب او همین باشد و الا دست بر گوش و سر نهند و حال
شدت و خفت درد از مریض سوال کنند اگر ملمس گوش و سر گرم و رنگ گوش و روی و چشم سرخ نماید و درد شدید بگوید و تسکین درد از اشیای بارد حاصل شود سببش سوء مزاج
حار ساذج یا ریح حار بخاری یا مادهٔ حار یا ورم حار اندرون ثقبه باشد پس حال سبکی و گرانی گوش و نخس و ضربان بپرسند اگر سبکی و وجع ناخس یا فلقی ارتفاع مثل
شعلهٔ آتش از گوش بسوی سر و خشکی لهات بیان کند سببش سوء مزاج حار ساذج یا ریح حار بخاری باشد پس اگر با وجود شدت درد و گرمی ملمس و سرخی گوش و چشم و روی
و سبکی گوش و غیره علامات سوء مزاج حار ساذج سوزش در گوش و چشم و روی و خشکی بینی و کرب و تشنگی و تسکین آن بمضمضهٔ آب سرد معلوم شود سببش تولد ریح حار بخاری
از رسیدن هوای گرم بگوش و مشی در آفتاب یا ایام گرما باشد و اگر با علامات سوء مزاج حار شدت گرمی در گوش و سر و درد مؤخر سر تا وسط آن دریافت گردد سبب آن تولد
ریح مذکور از ریختن آب گرم و یا آب چشمه‌های گرم مثل کبریتی و نطرونی و ملحی بر سر و گوش خواهد بود و اگر مریض وضع دوای گرم در گوش بیان کند سببش حدوث ریاح مسطوره
از همان باشد و اگر با وجود آثار مذکوره سوء مزاج حار تشنگی شدید و خفت درد بنوشیدن آب سرد و اشک در چشم معلوم شود و با این سوزش در فم معده بود سببش
تصاعد ابخره یا ریاحی از معده باشد و اگر با وجود گرمی ملمس و سرخی رنگ و شدت درد مریض گرانی گوش و سر بیان کند خصوصاً هنگام سجود درد با ضربان شدید بود
در گوش از استیلای مادهٔ دموی باشد و اگر با وجود حرارت ملمس و چهره و شدت درد گرانی اندک با سوزش و صداع و استراحت برسیدن هوای بارد بگوید از مادهٔ
صفراوی باشد و اگر با علامات سوء مزاج حار و گرانی سر تپ گرم لازم و درد و ضربان در قعر گوش بشدت باشد و تمدد و سوزش و فتور سماعت و صداع منقطع وقتی بعد وقتی
یافته شود از ورم حار اندرون ثقبه باشد و اگر از گذاشتن دست بر گوش و سر گرمی ملمس معلوم نگردد و سرخی و شدت درد و نخس و ضربان و سوزش هیچ نباشد و چیزهای گرم بالفعل
و بالقوه تسکین یابد و تقدم تدابیر مبرده شاهد او بود سببش سوء مزاج بارد ساذج باشد پس بپرسند که در گوش چیزی شبیه بحرکت باد یا دوی و طنین یا درد در مؤخر سر یا غثیان معلوم
میشود یا نه اگر گوید که در گوش حرکتی مثل حرکت باد و درد بطوریکه گویا چیزی بزور در گوش فرو میرود محسوس میگردد و ملاقات سرما و هوای بارد اتفاق افتاده بود سببش تولد ریاح بارد
از سرما یا باد سرد باشد و اگر گوید که دوی و طنین معلوم میشود و با آن سر گرانی و صداع بود سببش تولد ریاح بارد از فضول بارد در سر و گوش باشد و اگر گوید درد در مؤخر سر میشود بعد یکه حرکت بسر
متعسر میگردد و اتفاق غسل با آب سرد شده بود سببش تولد ریاح بارد از ریختن آب سرد بر سر یا فرو رفتن در آن باشد و اگر غثیان بیان کند و دهن پر آب و اندکی صداع بود و از ریختن آب گرم
بر سر استراحت یابد سببش ریاح بارد غلیظ متصاعد از معده باشد و اگر مریض اقرار هیچ یکی از علامات مستفسرهٔ مذکوره نکند از تقدم وضع ادویهٔ بارده در گوش سوال کنند اگر اقرار آن کنند

وبقول شیخ گاهی این لحمه عظیم میگردد بحدیکه مانع بصر میشود و سببش اجتماع فضول غلیظ ست در ماق وبقول بعضی خون غلیظ بسیار ست و گاه حادث میگردد از غرب که
اورا کثرت رطوبات یا استلاء در چشم لازم بود علاج باد و یه لطفره معالجه کنند و اگر فائده نشود فصد قیفال و حجامت ساق نمایند و مسهل حب ایارج و شبیار و قوقایا و ایارج
جالینوس دهند وبعد تنقیه بدن و دماغ از اخلاط غلیظ اصلاح مزاج و تلطیف تدبیر نمایند و شیاف احمر لین استعمال کنند اگر فائده نه بخشد ادویه حاده اکاله مثل زنگار و کبریت
و مرهم زنگار بران گذارند و با سلیقون و روشنائی و شیاف احمر حاد و دینارج و شیاف قیصر و شیاف زنگار اکتحال نمایند و یا زنگار و نوشادر هر دو مساوی در آب سائیده بر غده گذارند
و بران ادامت نمایند و اگر ازین ادویه هم فائده نشود آنرا بصناره یا بمنقاش بردارند و بلا ملایمت ببالا اندکی بکشند و بمقراض ببرند لیکن مبالغه در قطع و استیصال آن نمایند تا دمعه
عارض نگردد و بعد از قطع زیره کرمانی و نمک خائیده در غرفه انداخته در چشم بچکانند و ذرور صفر بران پاشند تا ما بقی را فانی سازد و برای دفع اذیت زرده بیضه مرغ و روغن گل بیاموزند
بر چشم گذارند و ببندند تا دو روز و هر روز صبح و شام تبدیل نمایند و اگر در چشم گرمی بهم رسد شیاف ابیض استعمال نمایند پس احمر لین پس اخضر حاد بعمل آرند وبعده مرهم صندل بسازند

امراض اذن

یعنی بیماریهای گوش و آن بست و چهار مرض ست یعنی اوجاع اذن و ورم و بثره آن و طرش و وقر و صمم و دوی و طنین و صفیر و قرحه و اکله و ناصور گوش و دخول هوام و تولد کرم
در گوش و دخول آب و سیماب در گوش و سده گوش و سیلان رطوبت از گوش و انفجار دم و حکه گوش و اورام بیخ گوش و قلاع اذن و مرض اذن و انقلاع اذن و ضرب اذن
الکنون گوش باید دانست که حس سمع موقوف بر عصبه مفروش در صماخ ست و آن عصب در احوال سمع مانند جلیدیه ست در احوال ابصار و صماخ مثل ثقبه عنبیه است و منفعت گوش ادراک مسموعات
و آنرا اصناف امراض ثلثه از سوء مزاج و تفرق اتصال و مرض ترکیب عارض میگردد و اکثر از امراض و حمیات صعب حادث میشود و کسیکه خواهد که گوش او از آفات و امراض
محفوظ ماند لازم ست که مدام اعتنا نماید بحال گوش و پرهیز نماید از گرمی و سردی و ریاح بسیار و بارد و سموم و گرد و غبار و دخان و اشیای غریبه از دهاد حیوانات که داخل
گوش نگردند و از صداهای هائله شدیده مانند صدای توپ و تفنگ بسیار و آواز عظیم نزد گوش اجتناب نماید از تناول اغذیه غلیظه بارده مولد ریاح و حاره و بخورات سکر آن
پی در پی و اکل قدید لحوم مملحه و عدس و باقلا و بادنجان و مانند آن و تخمه و استلاء و خصوصاً خواب بر استلاء و کثرت کلام و سخن کردن با آواز بلند و نعره زدن و قی بسیار و حرکات عنیفه
و کثرت جماع و حمام بسیار و بیداری و ایضاً برای حفظ گوش چرک او پاک کنند و در هر هفته یکبار روغن بادام تلخ دران بچکانند که این دوای عجیب ست در حفظ صحت گوش
و هنگام خواب پنبه در گوش نهند و در هر سال تعاهد تنقیه دماغ بحبوب و ایارجات نمایند و واجب ست مراعات آنکه در گوش اورام و بثور و قروح پیدا نشود چه اینها مفسد
گوش اند و چون علامات بثور در گوش از التهاب در گوش بهم رسد یا بشیاف مامیثا در سرکه انگوری حل کرده در گوش بچکانند و در حال صحت نیز این را در هفته یکبار بچکانند که امان
می یابد از نزول نوازل و اوجاع و اورام و بثور و قروح و چکانیدن زیاده محلول در روغن بادام تلخ یا روغن است زردالوی تلخ حافظ صحت قوت سامعه و مقوی آنست
و گویند که نهادن فتیله عسل غلیظ القوام و یا عسل بروغن بادام تلخ یا بروغن جوز یا بشحم بط آمیخته بفتیله آلوده و یا کیبیج مخلوط بشحم بط و یا قدر ما نصف مثقال شحم بط و نیم مثقال
آمیخته و یا از زعفران و گل سرخ و سنبل الطیب فتیله ساخته هر واحد منقی گوش و حافظ صحت آنست و قطور عصاره افسنتین با زهره بز و روغن تلخ و روغن حنظل تخم حنظل
را در روغن زیت کهنه یا روغن کنجد بجوشانند تا آب برود و روغن بماند و همچنین قطور عصاره شبت و قطور پیه سائله و روغن که مندش که در روغنی از روغنهای مناسب
جوش دهند و قطور عصاره عنب الثعلب محلول در دهنی از ادهان مناسبه امراض اذن از انافع و مقوی آنست و آنچه در گوش بچکانند و یا از خارج بران گذارند باید
سرد و یا گرم بسیار نباشد بلکه نیم گرم باشد و ایضاً ادویه مبرده یا مسخنه زیاده از قدر واجب در گوش استعمال نکنند و معالجه جمیع امراض اذن بتدریج نمایند و کثرت ادویه قویه دفعةً جائز نیست
که بسبب سام حار یا بارد مؤذی میگردد و نیز باید که در امراض مادی تنقیه بتفاریق کنند و استعمال ادویه موضعیه از قطورات و ادهان و اضمده و اطلیه و نطولات و مراهم و غیرها بعد از یک
هفته و بعد فصد و حجامت و مسهل و غیره هر یک بحسب واجب و خلط غالب باشد نه قبل از انها و در سوء مزاجات ساذج استعمال پیش از یک هفته در اول مرض
جائز ست زیراکه درینجا خلطی غالب نیست که انتظار نضج و تنقیه آن کرده آید ✣ ✣ ✣

اوجاع اذن

بدانکه درد گوش یا از سوء مزاج یا ورم یا بثور یا بسبب تفرق اتصال حادث شود و سوء مزاج یا حار بلا ماده باشد مانند آنکه بسبب هوای گرم یا ریح گرم بخاری از سیر

وبنفشه وخشخاش وآب برگ خرفه وآب برگ بید وآب بارتنگ وحی العالم وبرگ کاهو وبرگ کاسنی وگل سرخ تازه در گوش چکانیدن نیز فائده میکند واگر بار وغنهای کوره سفیدی بیضه مرغ ویا شیر دختران وآب عنب الثعلب سفیدی بیضه وروغن گل وآب کدو شیر دختر وآب خرفه روغن گل وآب گل سرخ شکر آمیخته بکار برند نافع تر باشد ودر صورت شدت التهاب قدری کافور نیز در قطورات مسطوره داخل نمایند وگرد اگرد گوش بصندل سفید وسرخ وکاهو وگلاب وکشنیز سبز طلا کنند واگر حرارت قوی باشد کافور نیز افزایند وگاهی ماميثا درین ضماد داخل میکنند وگاهی عوض آن پوست خشخاش وگاهی رسوت میکنند وآب عنب الثعلب بجای گلاب می نمایند ویا سفیداب کاشغری مرداسنگ حضض مکی سوده بروغن گل آمیخته ضماد کنند وعنب الثعلب گل خطمی گل بنفشه هر یک دو توله پوست خشخاش نیکوفته شش ماشه در شیر مادهٔ گاو نیم آثار جوش داده بخار آن بگوش رسانند که در تسکین درد مجرب ست وگاهی گل نیلوفر وبرگ بید وجو مقشر نیکوفته وگل سرخ افزوده میشود وجهت تسکین وتبرید زائد تخم کاهو وکشنیز خشک واندکی بزر البنج اضافه نمایند واگر تحلیل زیاده مطلوب باشد بابونه واکلیل الملک بیامیزند واگر انکباب اوراقی از برگ بنفشه برگ خرفه برگ کنار برگ خبازی برگ خشخاش برگ عنب الثعلب برگ خطمی برگ کدو برگ بادرنگ برگ بستان افروز برگ بارتنگ برگ اسپغول برگ کاسنی برگ بید برگ کشنیز برگ کاهو هرچه ازین اوراق بهم رسد ومناسب دانند جوش داده استعمال نمایند نیز برای درد گوش که از ریاح حار یا ورم حار باشد نافع ست واگر حرارت بشدت نباشد مرزنجوش پوست خشخاش گل بنفشه کشنیز خشک چوب چینی جوشانیده بخور نمایند بعده خسته شفتالو بر شعلهٔ شمع مومی بریان نموده ساییده با پنبه ممزوج کرده در گوش گذارند واگر درد گوش نهایت سخت بود اندکی افیون در شیر دختران وروغن گل حل کرده نیم گرم در گوش ساعت بساعت چکانند وگاهی کافور نیز اضافه کرده میشود واگر افیون را بسوزند وخاکستر آن بقدر چهار پنج برنج در روغن گل حل کرده نیم گرم چکانند نیز در تسکین درد مجرب ست ویا عصارهٔ برگ قنب صاف کرده نیم گرم در گوش چکانند ویا بنگ یک توله آب ساییده قرص بسته در چهار توله روغن زرد بسوزند پس صاف کرده دو سه قطره در گوش چکانند واگر ازین تدابیر وجع ساکن نشود بر شیر زنان که دران مسکهٔ گاو حل کرده باشند اکتفا نمایند و مکرر تقطیر آن کنند وهرچند علاج درد گوش حار مادی مذکور گردد غیر از تنقیه درینجا بکار برند و بدانند که هرگاه در وجع گوش حار ساذج از ادویهٔ بارده و مخدره وجع ساکن نشود ودر گوش بثره یا ورم خواهد بود وآنجا که درد گوش از ریاح حار بخاری مرتقی از معده باشد فصد باسلیق کنند وتبرید معده باشربهٔ مبرده مثل شیرهٔ کاهو وخشخاش وکشنیز خشک واغذیهٔ مبرده که مبخر نباشند مثل بچهٔ مرغ مطبوخ بآب غوره وکاهو مسلوق مطیب بسرکه وقطعت ومغز خیار بسرکه نمایند واگر کفایت نکند تلیین طبیعت کنند بمطبوخ هلیلهٔ زرد وتمر هندی وآلو بخارا وکشوث وبرگ عنب الثعلب و مانند آن بغیر آنکه دران دوای حار داخل باشد واگر قاروره حار باشد ماء الشعیر مبرد وماء القرع مبرد دهند ودر ماء الشعیر قدری خشخاش داخل کنند واگر زمانه خشخاش رطب باشد خوردن او انفع اشیاست برای این مرض وتسکین بخارات بعده روغن خل که یک جزو سرکه را با ده جزو روغن گل بپزند تا سرکه بسوزد وروغن باقی ماند بر برف سرد کرده در گوش چکانند یا روغن بید وروغن کدو با شیر دختر قطور سازند وبیرون گوش ببرگ اسپغول وبرگ بارتنگ وبرگ عنب الثعلب وآرد جو در سرکه سرشته ضماد کنند واگر ازین ساکن نشود یک حبه کافور در شیر دختر حل کرده چکانند بغیر روغن واگر گوش ملوث بروغن باشد صماخ را بشویند بنحویکه دران آب نیم گرم ریزند حتی که پر شود پس کف دست بر ثقبهٔ گوش نهاده بر یکپای ایستاده دو بار بجهند وصماخ را بمیلی که بران پنبه پیچیده باشند صاف کنند و آنچه از رفتار در آفتاب باشد روغن گل به سرکه بدستور چکانند واسفنج یا خرقه بآب بارد آغشته بر گوش نهند ودر آب سرد درآیند واغذیهٔ مرطبهٔ مسطوره بخورند وماء الشعیر مطبوخ با خشخاش بنوشند واگر درد شدت کند تمریخ بروغن بنفشه وروغن گل نمایند وکافور وبنفشهٔ رطب ونیلوفر و مانند آن ببویند وبآب طلع استنشاق کنند وتعدیل مسکن برياحين بارده مثل سیب وبید آب سرد وقدری کافور وگلاب بران پاشیده نافع وخواب وآرام وتضمید گوش بعصی الراعی بوا و بید نیز مفید و آیضا برگ بید برگ سیب برگ بهی برگ خرفه برگ عنب الثعلب کوفته روغن گل گلاب هر یک ده درم سرکه از سه درم تا ده درم حسب کمی وزیادتی حرارت آمیخته بر پس سر محل منبت اعصاب ضماد نمایند وهرگاه گرم شود تبدیل کنند وچون مرض بانحطاط آید اجزای بارده کم کنند وروغن بابونه وگل آن اندکی اندک بیفزایند برای درد گوش که بسبب مشی در آفتاب یا بسبب ریاح سموم باشد نافع ست وبالجمله ترطیب وتبرید دماغ باطلیه ونطولات ومروحات وغیره که در صداع احتراقی شمسی گذشت بعمل آرند و آنچه از ریاح حادث از ریختن آب گرم بر سر یا نشستن در آب چشمهای گرم باشد اگر واجب بود فصد قیفال نمایند وساقین بندند وقدمین بمالند واغذیهٔ مرطبهٔ مذکوره بدهند وروغنهای سرد مثل روغن کدو وبید ونیلوفر وروغن خل مبرد در گوش چکانند وسعوط نمایند بآنها وبشیر دختران نافع تر

سبب تولد باد از همین سبب باشد و اگر با وجود علامات سوء مزاج بارد ساذج ورم سر و گوش گرانی بیان کنند پس اگر خواب بسیار آید و در بینی تری باشد سببش اکثر بلغمی باشد و اگر خواب کم باشد و منخرین خشک از ماده سوداوی باشد و اگر با وجود گرانی تمدد پیدا بود سببش ورم بارد باشد و اگر این اسباب هم نباشد و در گوش خارش و دغدغه بود و احیانا کرمی از گوش بیرون آید سببش تولد دیدان در گوش باشد انطاکی گوید که وجع اذن تخس و ضربان است و این از ذات نمو نادر باشد و از قبل دماغ و معده معا یا یکی ازان اکثر بود و علامت مستقل خاص بدان سلامت دیگر اعضا ست و آنکه بتغیر تناول طعام متغیر نگردد و علامت کائن از معده قوت درد هنگام خلو آن یا شروع طعام در هضم ست تا غیر این هر دو و تغیر دماغ از دماغ بود پس اگر ماده بخار باشد دوی و طنین بود و اگر خلط لذاع حاد باشد ضربان و تخس و تمدد و اشک و استلذاذ بمبردات بود و در بارد بعکس این باشد

علاج کلی اوجاع گوش

در جمیع اقسام آن از خوردن لحوم و نشستن در آفتاب و حمام گرم و هبوب ریاح و قرب آتش و حرکات عنیفه و جماع و صیاح و کثرت کلام و اغذیه مبخره اجتناب اولی بود و انکباب و نطول و تکمید با آب گرم مسکن جمیع اوجاع خصوص اعضای عصبانی ست و هرگاه جهت تسکین وجع شدید حاجت مخدرات افتد بهترین آنها شیاف مامیثا مع اندکی افیون در شیر زن حل کرده و بقول جالینوس افیون را در روغنها حل نموده استعمال نباید کرد زیرا که بسبب غلظت روغن خوف آنست که افیون در گوش بچسپد و موجب مزید درد و الم گردد بلکه در شیر حل کرده بچکانند که شیر بنا بر رقت حالی و غسال مانع چسپیدن افیون میشود و با وجود آن در ارخا و تسکین نافعتر از روغن ست و باید که استعمال مخدرات کمتر وقت ضرورت کنند بهر آنکه کثرت آن موجب حدوث کری گوش ست تا کسترا افیون در تخدیر و تخفیف قویتر از افیون ست پس اینجا که درد شدید باشد افیون سوخته بقدر جند بیدستر آمیخته در گوش بچکانند که جند مصلح آنست و هرگاه که ضربان و درد شدت کند و خوف تشنج بود پس لابد ست از استعمال مرخیات زیرا که درد گوش مهلک ست بسبب قرب دماغ و در ارخا بهتر از روغن گاو کهنه چیزی نیست و بخور با آب گرم تنها و با ادویه مرخیه ملینه مثل بنفشه و خطمی در ان پخته بتوسط انبوبه نیز مرخی و مسکن و مغنی از استعمال مخدرات ست و اگر چیزی مخدر باشد قلیلی پوست خشخاش مخلوط سازند انفع بود و قطور روغن گل در پوست انار پخته و کذا قطور آب بعر شتر یا سرگین اسپ و یا خر و کذا لعاب اوشیر در شیر زنان حل کرده گرم نموده و کذا مرهم شنجار در جمیع اقسام مجرب ست و قطور سفیدی بیضه مرغ ممزوج بروغن گل نیز در تسکین درد گوش از هر سبب که باشد بی نظیر ست و کذا قطور موی انسان سوخته بروغن گل و کذا عصاره اکلیل الملک بمیفختج و اگر خشخاش سوده آرد حلبه آرد بزرکتان بهم ندا مهرا شود و ضماد نمایند نیز تسکین درد نماید و قطور افیون زعفران مرسخ نیز مسکن وجع حار و بارد ست و کذا قطور روغن قنب و آب برگ آن در هر دو مفید گیلانی می نویسد که آب سرگین بغل یعنی قچر آب پیاز هر دو مساوی زعفران بقدر ربع واحد کهرل کنند تا زعفران حل شود و صاف نموده نیمگرم در گوش بچکانند و زمانه بران صبر کنند پس از پنبه پاک نموده بار دیگر چند قطره بچکانند و همچنین تا سه چهار نوبت بعمل آرند که بجهت تسکین درد گوش از هر قسم که باشد بغایت مجرب ست و در ازاله آن تخلف نمیکند لیکن استعمال این دوا در اقسام درد گوش بارد معمول راقم ست بعضی گویند که چون مس گرم کنند و در آب سرد نموده بخار آن بگوش رسانند تسکین وجع نماید و کذا خولان چهار ماشه افیون یکماشه عسل پنجماشه فتیله آلوده در گوش نهادن مسکن وجع شدید ست و کذا تقطیر شیر زنان وقت شدت وجع بمرات و اگر آرد گندم بشراب و زیت بپزند و گرد گوش ضماد نمایند و هر ساعت تبدیل آن کنند در چند بار تسکین وجع نماید و کذا التقطیر فلونیا رومی محلول در سفیدی بیضه و روغن نیلوفر مسکن وجع شدید ست و از جالینوس نقل کرده اند که چون سکون وجع دشوار گردد ماده را بسوی بعطوس یا بسوی دهن بغرغره فرود آرند و بقول ارسطو تعلیق دندان روباه طرف راست در وجع گوش راست و طرف چپ در درد چپ بر صاحب درد گوش مزیل درد ست و انطاکی گوید که در اورام گوش استعمال مروخات اولی ست الا القطورات و در اقسام درد گوش قطور رطوبت ماهی بریان عجیب و کذا نهادن بر قریب مقعد گنجشک مجرب نوشته

علاج درد گوش حار ساذج

دوا ر علاج بخاری تبرید از لعاب بهدانه شیره عناب شیره مغز تخم تربوز و شربت نیلوفر بدهند و گاهی عرق شاهتره درین تبرید افزوده میشود و یا تبرید شیره کاهو و شیره کشنیز خشک و عرق بید ساده و نبات بکار برند و بهاو در تخم شیره دختر یا شیر بز حل کرده نیمگرم در گوش بچکانند و شیاف ابیض در شیر بز یا شیر دختر چکانیدن مفید بود و روغن گل با اندک سرکه جوش داده نیمگرم در گوش چکانند و ماء القرع و ماء الخیار در گوش چکانیدن نیز فائده میکند و روغنها و آبهای بارد مثل روغن گل و کدو

آلو بخارا هفت دانه سپستان بیست دانه بیفزایند و بعد تضج بمسهل صفرا و حب هلیله تنقیه نمایند و بعد ازان تدابیریکه در علاج حار ساذج مسطور شد بعمل آرند **اقوال**
اطبا ابو سهل گوید که هرگاه درد گوش از امتلا حادث شود باید که معالجه باستفراغ آن خلط کنند پس اگر خون باشد بفصد و اگر خلطی دیگر باشد باسهال بعده
تنقیه بخاص سر بغرغره بالجمله اگر با وجع گوش التهاب وجه و ضربان باشد فصد قیفال کنند بعده در گوش روغن گل و روغن بید باندکی سرکه نیمگرم چکانند یا شیر زنان
از پستان بدفعات در گوش بدوشند بعد ازان اسهال شکم بهلیله زرد و صبر و سقمونیا نمایند و اگر درد ساکن شد فبها و الا قدری افیون در روغن گل آمیخته اند
گوش اندازند پس اگر ضربان عود کند و سه روز گذشته باشد بدانند که در گوش بثره است تدبیر آن نمایند بنوعی مسطور گردد و هرگاه در روی و سر التهاب و درد باشد
از بنفشه و پوست خشخاش اکلیل الملک و بابونه خطمی آرد جو شیر زنان آب کدو و افشرده ضماد سازند **بو علی** سینا نویسد که اگر سبب درد گوش امتلای بدن یا سر باشد باید
استفراغ ناحیهٔ راس از جنس آن امتلا نمایند پس اگر ماده حار باشد بفصد و استفراغ بمنقیات راس از مادهٔ حار کنند بدانچه در علاج امراض حار دماغی معلوم کرده اند
بعد ازان تدابیریکه در ساذج گذشت بکار برند **صاحب کامل** گوید که هرگاه در گوش درد از سوء مزاج حار عارض شود باید که نظر کنند که آیا علامت زیادتی خون
در بدن معلوم میشود یا زیادتی صفرا پس اگر خون زائد باشد فصد قیفال نمایند و خون بقدر حاجت برارند و اگر صفرا غالب بود دوای مسهل صفرا مثل مطبوخ هلیله
و شکر یا لبلاب و شکر یا نقوع بنفشه و شکر و مانند آن بخورانند و در گوش آب خرفه و آب جرادهٔ کدو باندک روغن گل نیمگرم چکانند و اگر قدری سفیدی بیضه وقتاً بعد وقت تقطیر نمایند
و با پنبه پاک کرده باشند انتفاع یابند و اگر روغن گل که دران شیاف جو شانیده باشند در گوش چکانند فائده نماید و اگر اندک آب حی العالم باقدری سرکهٔ خمر و روغن گل چکانند
نافع بود **صفت** دوای نافع درد گوش حار بگیرند روغن گل دو جزو سرکهٔ خمر و آب غوره هر واحد نیم جزو با هم خوب آمیخته در گوش چکانند و یا ماء القرع و روغن گل
و شیر دختران در گوش تقطیر نمایند و همچنین اگر زن شیر در گوش بدوشند و اندک بران صبر کنند بعده نشف نمایند و بار دوم و سوم باز بدوشند درد ساکن شود و حوالی
گوش را بصندل و گلاب و کافور و اندک آب کشنیز و کاهو و آب حی العالم طلا کنند و اگر درد شدید باشد اندکی افیون بروغن گل یا روغن بنفشه گداخته در گوش چکانند یا اندکی
از عصارهٔ لفاح باقدری روغن گل بچکانند که این تخدیر و تسکین وجع نماید و نشاید که بر استعمال مخدرات ادمان نمایند که آن مورث ثقل سمع گردد **ایلاقی** گوید که اولا تنقیه نمایند
اگر در بدن و دماغ اخلاط باشد پس اگر ماده حار بود ابتدا بفصد سر رو نمایند و تلیین طبیعت بشربت آلو و شربت بنفشه و طبیخ تمر هندی و طبیخ هلیله کنند و اگر در ماده غلظ باشد
حب شبیار و قوقایا و فیقرا دهند بعده غرغره استعمال نمایند پس روغن گل در گوش چکانند و اگر درد عظیم باشد روغن بنفشه باندکی کافور چکانند و تقطیر شیاف ابیض بسفیدهٔ
بیضه یا شیر دختران یا با آب کشنیز تر یا با آب عنب الثعلب بتسکین وجع کند و دوشیدن شیر از پستان نافع ست و اگر یکجزو روغن گل را بسه جزو سرکه بجوشانند تا آنکه سرکه
برود پس در گوش چکانند درد را ساکن کند و شراطین مطبوخ در روغن گل نافع بود و در دغنهای بارد سود دهد **ابن هبة الله** گوید که اگر جسم ممتلی باشد در ابتدا فصد کنند
و اگر ازان مانعی باشد حجامت نمایند و اهتمام تنقیهٔ بدن از خلط حار بمطبوخ هلیله سازند و اگر ازین مانع بود باید که تعدیل طبع بشربت آلو یا آب تمر هندی یا شربت نیلوفر
یا لعاب اسپغول بجلاب کنند و ماء الشعیر و شیرهٔ تخم خرفه بنوشانند و اگر بدین وجع ساکن نشود آب جرادهٔ کدو یا آب حی العالم و روغن گل در گوش چکانند و شیر زنان بچکانند
و اگر درد سخت و لهیب شدید باشد اندکی افیون بشیاف مامیثا در روغن گل و شیر زنان حل کرده در گوش چکانند و از استعمال ادویهٔ شدید التبرید حذر کنند مگر هنگام
ضرورت و پیشانی را بگلاب مسح کنند و بنفشه و نیلوفر و صندل و کافور و گلاب بویانند و چون صلاح یابد بمزورات غذا سازند و در آخر بچهٔ مرغ دهند **ابن الیاس**
گوید که اگر سببش غلبهٔ خون باشد فصد سر رو نمایند و آب خرفه و شیر زنان و روغن گل و یا آب جرادهٔ کدو و خیار بروغن گل در گوش چکانند و بضمادات بارده مثل کاهو
و صندل و کشنیز و خرفه و ملوخیه تضمید نمایند و تغریق راس بروغنهای بارد مثل روغن بنفشه و گل نیلوفر و خشخاش کنند و یا اندک سفیدهٔ بیضه بروغن بنفشه یا روغن گل
برهم زده در گوش چکانند و هر صبح جلاب از عناب ده عدد و بنفشه پنج درم و شکر ده درم و ترنجبین ده درم و یا خمیرهٔ بنفشه ده درم بنوشانند و غذا مزورهٔ ماش
بمغز بادام دهند و تنقیهٔ بدن بمطبوخ فواکه و هلیلهٔ زرد کنند و اگر سببش غلبهٔ صفرا باشد ادهان باردهٔ مذکوره در گوش اندازند و حل طبیعت بنقوع فواکه و ترنجبین و شیرخشت کنند و هر صبح آب انارین بشحم آن
افشرده بقند دولقیه یا بترنجبین و شکر سپید واحد ده درم بنوشند و غذا ماء الشعیر دهند اگر با تپ و حرارت مزاج باشد مزورهٔ ماش بمغز بادام اگر با وی تپ و حرارت نباشد **میر عوض** مینویسد که اگر علامات
خون ظاهر باشد نخستین رگ قیفال بکشایند و در موسمی صفراوی جو و بنفشه و آلو بخارا و تمر هندی جوشانیده صاف نموده بدهند و بعد ازان بطبیخ هلیله تنقیه فرمایند

انشیاو نوشیدن آب سرد و استنشاق و تمضمض بدان و مالش کف پاست **وانچه** از ریاح حارهٔ حادثه از گذاشتن ادویهٔ گرم در گوش باشد فصد سر رو کنند و ادهان بارد
در گوش چکانند و اضمدهٔ بارد مضاد آن ادویه مثل برگ عنب الثعلب و برگ خرفه و برگ کشنیز و پوست کدو و خیار و آرد جو ضماد نمایند و بآب آنها گوش را بشویند و چکانیدن
شیاف ابیض محلول در ماء القرع یا شیر دختر با قدری روغن بادام نیز مفید بود و عند کمال شدت حرارت این ادویه و آبها بر برف سرد کرده بکار برند و چکانیدن ماء القرع
تنها نیز عاجل النفع ست و تلیین طبیعت بخیارشنبر و تمر هندی و آلو بخارا و مانند آن کنند و اگر در مزاج حدت باشد ماء الشعیر بنوشند و شیر بز که بآب بخورده یا آب انار منجمد
کرده باشند بر سر نهند و هرگاه بگدازد جدا کنند و واجب نیست که طبیب گمان این امر نماید که مریض در اول معالجه منتفع خواهد شد بمقابلهٔ مرض باضداد ادویه و بیکبارگی
او کرده اند زیرا که ادویهٔ اولی اخلاط و عضو را گرم کرده اند و در آن عضو و اعضای مجاورهٔ آن نکایت پیدا کرده اند پس او را علاج باستخراج آن اخلاط فاسد و ازالهٔ
حدت آنها از عضو نماید بعد از ان ابتدا به تبرید عضو باضداد ادویهٔ مهیجهٔ مرض کند **اقوال حکما** سویدی مینویسد که قطور روغن بزر البنج و کذا آب برگ بنج و آب عنب
کذا آن صفصاف ست و کذا آب حشیشة الزجاج بروغن گل و کذا نسج عنکبوت در روغن گل جوشانیده و کذا آب انار ترش بشحم آن فشرده بعسل آمیخته و کذا آرد باقلا
بروغن گل آمیخته و کذا آب شجرة البق در پوست انار جوشانیده هر واحد نافع درد گوش حارست و بقول ابن سرابیون و رازی تقطیر روغن کادی مسکن وجع حارست مسیحی گوید
که هرگاه درد گوش از سوء مزاج حار باشد چکانیدن سفیدی بیضه نیم گرم تنها و یا با شیاف ابیض نفع کند و اگر درد سخت باشد اندکی افیون بشیاف ابیض و روغن گل
و اندک سرکه حل کنند و گاهی روغن خلاف در روغن نیلوفر و روغن بنفشه و عصارهٔ بعض بقول بارده مثل عنب الثعلب و عصی الراعی و کشنیز سبز در گوش میچکانند **شیخ**
میفرماید اگر سبب درد گوش حرارت مفرط باشد لازم ست که تبرید دماغ بمطفیات مذکوره در علاج امراض حارهٔ دماغی نمایند و در گوش روغن گل نیم گرم و سفیدهٔ بیضه بچکانند
و اگر درد شدید باشد کافور بدان آمیزند و بسا است که روغن بنفشه بکافور وجع گوش را از روغن گل زیاده تسکین میدهد بسبب ارخا [illegible] ایضاً شیافات
مسکن اوجاع چشم بسفیدی بیضه و مانند آن در گوش چکانند و سفیدهٔ بیضه را تنها خاصیت عجیب ست و یا شیر با آب عنب الثعلب و آب کشنیز میچکانند و بهتر شیر آنست
که از پستان بدوشند که او بسیار نافع بود و یا خراطین را در روغن گل بپزند و در گوش چکانند و یا حلزون را در روغن گل و سه چند آن سرکهٔ خمر بجوشانند تا آنکه سرکه برود
و روغن بماند و بطریق قطور استعمال نمایند که برای ضربان خیلی مفید ست و همچنین روغن تخم کدو و روغن نیلوفر و روغن بید و امثال آن و کذلک عصارات که مشابه
عصارهٔ پوست کدو و جرم اوست و ایضاً استعمال ضمادات مبرد از خارج گوش و بعضے ذکر کرده اند که آب لبلاب در مثل این حالت بسیار نیکوست و عصارهٔ شهدانج
رطب و اگر ضربان و وجع اشتداد نماید و از ان خوف تشنج باشد از استعمال مرخیات و مخدرات چاره نباشد و طریق آنها در علاج کلی درد گوش مسطور شد **خضر**
و قرشی مینویسند که تعدیل مزاج نمایند بادهان بارد مثل روغن بنفشه بشیاف مامیثا یا شیاف ابیض یا کافور یا آب کدو و خیار یا روغن بنفشه تنها یا روغن
نیلوفر با اندک کافور یا روغن گل یا شیر زنان در گوش چکانند و گاهی درین اشیا قدری افیون داخل میکنند و ضمادات بارده کشنیز و کاهو ضماد کنند و گاهے
احتیاج بعصارهٔ بنج برای تخدیر می افتد و گاهی بآب گرم نطول میکنند و گاهی بر بخار آن گوش می نهند و تسکین وجع آن میکند زیرا که آب گرم تسکین اوجاع
آن می نماید و اگرچه مزاج گرم باشد و از استعمال ادویهٔ شدید التبرید احتراز نمایند مگر عند اضطرار بهر آنکه شئ بارد گوش را ضرر شدید می نماید و تلیین طبیعت نمایند
بهاء الدین گوید که انچه منفعت آن مجرب است روغن گل ست تنها و با آب عنب الثعلب آمیخته و جوشیده و گوش بر بخار طبیخ خارخسک و عنب الثعلب
و بنفشه داشته و بر بخار آب گرم که بیخ در زمین فرو برند و برکشند و آب گرم دران ریزند داشتن و شیاف ابیض بسفیدهٔ تخم مرغ سوده چکانیدن و همچنین
سفیده و روغن گل باهم و روغن گل و آب کشنیز و سفیده باهم ضم کرده و روغن کادی نیم گرم

علاج درد گوش حار مادے

باید که در دموی فصد سر رو نمایند و بعد از ان شیرهٔ کاهو نه ماشه تنها خواه بلعاب بهدانه و اسپغول هر یک چهار ماشه شربت نیلوفر دو تولہ حل کرده بدهند یا گل بنفشه
نیلوفر خطمی عنب الثعلب بیفزایند و در آخر پلیله مربی بخورانند و اگر حاجت بود تلیین بمسهل صفرا نمایند و در صفراوی تمر هندی دو سه تولہ گل بنفشه نیلوفر خطمی هر یک
چهار ماشه عرق کوه عرق گاوزبان هر یک نیم پاو گلقند یا شربت بنفشه و شربت نیلوفر و شربت اسطوخودوس دو دو تولہ بدهند و عناب هفت عدد زرشک یکتولہ

آب کشنیز سبز آب برگ حنا شیرهٔ کاهو و آب برادرده غرغره نمایند و یا عوض طلای نرد جدوار حضض صندل سرخ گل ارمنی مساوی با آب مکوه سبز یا کشنیز سبز پرورده گلو
ضماد سازند و شیاف مامیثا یا مهاوڑی با آب مکوه سبز در گوش بچکانند و وقت شام لعاب بهدانه عرق شاهتره عرق نیلوفر عرق گاوزبان عرق مکوه شربت نیلوفر غاکشتی بنوشند
تعلیم اگر ورم خارج ثقبهٔ گوش را جزای غضروف باشد بنظر درآید و آن قلیل الخطر است درد شدید و تپ دران لازم میباشد معالجه او بآرد جو نمایند که در نضج
پخته ضماد کنند یا آرد باقلا بنفشه خطمی آرد جو بابونه اکلیل الملک کوفته بیخته با آب نیم گرم و روغن بنفشه سرشته ضماد نمایند و بسا است که ضماد عنب الثعلب و روغن کنجد
و آرد گندم نیم گرم کفایت میکند و کذا تضمید گوش بخشخاش سفید کوفته باندک آرد جو پخته و اگر در شراب بپزند و با قیروطی معمول بشحم بط مخلوط کرده ضماد نمایند تحلیل صلابت
و ازالهٔ ورم و تسکین وجع کند و در بخارات و ادعات استعمال نکنند بلکه خرقه در آب گرم تر کرده یا نمک گرم نموده تکمید گوش نمایند و بعد دو روز برگ کرنب در روغن زرد کهنه پخته
بر ورم نیم گرم ضماد نمایند تا که تحلیل نماید و یا آب کرنب و روغن کنجد را یک جوش داده آرد باقلا بران پاشید نیم گرم بدان ضماد نمایند **تقسیم** تدبیر بثور گوش مثل تدبیر
ورم ست و ایضاً شیرهٔ عناب لعاب بهدانه عرق گاوزبان عرق کاسنی شربت بنفشه داخل کرده بنوشند مرهم نزروت مرهم مرداسنگ روغن گل شهد آب برگ نیب
باهم آمیخته پارچه را آغشته در گوش گذارند و بقول شیخ اکثر دران طبیخ انجیر یا گندم چون در گوش بچکانند یا ازان فتیله سازند کفایت باشد و بخور آب گرم و غیره مسکنات
وجع که مذکور شد تسکین درد نمایند و ایضاً پیه بط یا پیه ماکیان در روغن کنجد گداخته مکرر در گوش اندازند چون درد ساکن شود لعاب حلبه وغیره که مذکور شد
برای نضج اندازند و انکباب نمایند و هرگاه منفجر شود و ریم برآید فتیله بعسل آغشته در دهن گرم کرده اندر گوش گذارند پس ازان اندکی زاک سوخته بدمند خشک شود انشاءالله
و اگر ریم غلیظ بود قدری زنگار بسکنجبین عسلی حل کرده با یک قطرهٔ زهرهٔ گاو و یک قطرهٔ روغن بادام بچکانند **اقوال حذاق** مؤلف اقتباس و خلاصه
مینویسند که در ورم دموی و صفراوی چارهٔ جز تقلیل ماده و تسکین درد و تپ نباشد پس اگر غلبهٔ خون باشد بتعجیل تمام رگ قیفال زنند و حجامت با شرط
بر پس سر و گردن و کتفها و ساقها بدفعات کنند و سرهای هر دو گوش را شرط زنند و شرینهای هر دو کشتکاب بدهند و روغن گل باندک سرکه جوشانیده نیم گرم چکانند
و بفاصلهٔ سه چهار روز استفراغ بمطبوخ هلیلهٔ زرد و زرد آلو و آلو بخارا و شیرخشت و ترنجبین که مقوی برگ سنا باشد باید کرد و پس شیاف ابیض کافوری در
روغن گل حل کرده چکانند و یا شیر زن تنها در گوش دوشند و از خارج بطحلب و آرد جو و صندل سفید و کشنیز خشک و گل ارمنی هر یک سه ماشه در آب برگ مکوه سبز
و کشنیز سبز و گلاب ضماد کنند و بعد دو روز لعاب بیخ بشکال با روغن گل بچکانند و طلای نرد علو بخان با آب مکوه و کشنیز طلا کنند و اگر غلبهٔ درد باشد روغن گل و سرکه
با روغن جوز ماثل قطور نمایند و لعاب بیخ بشکال با روغن بابونه و سرکه و آب مکوه طلا کنند و با آب تاتوره ضماد کرده بهتر بود و مریض را بمخدرات چون حب الشفا بیهوش داشتن
تا انفجار ورم تدبیر قویست و شربت نیلوفر چهار توله و عرق مکوه و کاسنی و گلاب هر یک چهار توله نوشانند و غذا آش جو بشربت بنفشه دهند و چون درد ساکن شود و بنا بر نضج
لعاب حلبه و تخم مرو و آب پیاز خام و شیر خر برابر آمیخته در روزی هفت هشت مرتبه چکانند تا همان روز پخته شده رو بانفجار آرد بعده بجهت پاک کردن ریم آب گندنا سبز و آب نیب
و آب پیاز و عسل برابر اندازند بکرات و مرات تا خوب پاک گردد پس جهت اندمال زاج سفید در مرهم مصری آمیخته در گوش گذارند **مسیحی** گوید که اگر وجع از فلغمونی
در خارج گوش باشد خطر اندک بود و اگر از فلغمونی در داخل گوش باشد در انجا خطر است بسبب قرب موضع از دماغ و لهذا سزاوار است که فصد قیفال و حجامت
ساقین نمایند و ما الفواکه که دران هلیلهٔ زرد و بنفشه باشد بنوشانند و در گوش آب پوست کدو بروغن گل چکانند و مامیثا در شیر دختران حل کرده و اندکی افیون
دران انداخته بچکانند و اگر فلغمونی شدید الحرارة و تلهب نباشد بگیرند روغن گل یک جزو و مثل او سرکه و هر دو در شیشه کرده بر خاکستر نیم گرم نهند تا سرکه فانی شود نیم گرم در
گوش چکانند و یا مامیثا در سرکه سائیده در گوش تقطیر نمایند و اگر درین اندکی زعفران اندازند بهتر باشد و اگر ورم ضعیف باشد و در انجا تپ نباشد و نه تلهب
بگیرند اندک مرهم باسلیقون و در روغن ناردین اگر فصل سرما باشد و یا در روغن گل اگر وقت گرما باشد حل کرده در گوش چکانند **شیخ** میفرماید که اگر سبب درد گوش
ورم حار خالص باشد و دران مخاطره است بسبب قرب آن از دماغ تا آنکه ورم جمع شود و ریم کند پس واجب است که بعد فصد و استفراغ اولا ملینات مبردات
استعمال نمایند خصوصاً شیر بتکرار تازه و شحوم و ترنجبین و روغن گل مطبوخ بسرکه که در حار ساذج مذکور شد بعد ازان لعاب حلبه وغیره که در ذیل علاج این مسطور شد
و آب الباب در مثل این وقت نافع بود و کنجد سوده درین آن سوده است بعده دائم کماد نرمیت مائل بحرارت استعمال کنند و باید که نرمیت شیرین باشد با وجود آن نیم گرم بود

بست درم هلیلهٔ زرد در دو رطل آب بجوشانند تا ثلث بماند صاف نموده بنوشند که بغایت سودمند است و سفیدهٔ تخم مرغ و شیر زنان نیم گرم ساعت بعد ساعت تقطیر نمودن
در حال درد را ساکن سازد و خاصه که از پستان بدوشند و در صورت اشتداد وجع اندکی افیون بشیر دختران حل کرده نیم گرم نموده ساعت بساعت بچکانند و طلا با
سیر و همچون عنب الثعلب و برگ کاسنی و برگ خرفه بر بیرون گوش و حوالی آن ضماد کنند و اگر یکجزو روغن گل با سه جزو سرکه بر آتش ملائم چندان بجوشانند که روغن بماند
و سرکه بسوزد و آنرا نیم گرم تقطیر نمایند عجیب الاثر است انطاکی گوید که بعد تنقیهٔ خلط غالب تعدیل با صلاح اغذیه و ادویه کنند و تعیین فصد برای درد دست
که از خون محض باشد و گاهی در خون و صفرا هر دو فصد کرده میشود و بسبب حرارت کیفیت در ینجا فصد از باسلیق کنند اگر اصل درد از ضعف معده و کبد باشد
و قیفال اگر از دماغ باشد و اکحل اگر از هر دو باشد لیکن در صفراوی خون اندک برارند بعده اگر غلبهٔ خلطی بدانند تنقیهٔ آن نمایند بعد از ان تبرید بمثل روغن کدو و بنفشه
و کافور نمایند مطلقاً سوای شرب آنها و بآب کشنیز و حی العالم طلا او خواب بمثل گل سرخ تازه و اختیار سبوات غرن و التهاب صفرا مثل آلو و تمر هندی و عناب شربا و کدو خرفه غذا

علاج درد گوش حار و رمی و بثرهٔ گوش

فصد سر رو کنند و اگر حاجت افتد زلو نیز چسپانند و تبرید و انکباب که در حار ساذج مسطور شده بکار برند و عنب الثعلب جدوار صندلین رسوت
گل ارمنی در آب کشنیز سبز سائیده اطراف گوش را ضماد نمایند و طلای زرد بآب کشنیز سبز و آب عنب الثعلب سبز سائیده ضماد کردن نیز نافع و یا صندل سرخ
فوفل حضض گل ارمنی عدس مقشر شیاف ملیشا و قدری زعفران کوفته بیخته بآبهای مذکوره یا گلاب ضماد نمایند و یا آرد جو عنب الثعلب صندل سفید اکلیل الملک
عوض عدس و زعفران داخل کنند و در انتها بابونه و آرد باقلا افزایند و عند شدت وجع قدری افیون اضافه کرده در سفیدی بیضهٔ مرغ آمیخته ضماد سازند و اگر
سفیداب ارزیز مرداسنگ هر واحد یکدرم فوفل حضض اقاقیا هر یک دو درم صندل سفید ما میثا هر یک سه درم گل قیمولیا پنجدرم گل ارمنی ده درم کوفته بیخته
بآب کاسنی مکرر طلا کنند جهت ردع مادهٔ اورام ملتهبهٔ گوش مفید بود و همچنین قطور شیاف ابیض کافوری در شیر دختران و سفیدی بیضهٔ مرغ و لعاب اسپغول
آمیخته نافع و چکانیدن سفیدی بیضهٔ مرغ بروغن گل ممزوج کرده نیز مزیل ورم و مسکن درد است و کذا التقطیر روغن گل و شیر دختران مخلوط کرده مفید است و اگر احتیاج بینند
بعد نضج ماده مسهل بارد و تنقیه نمایند و گویند که خطمی بروغن گاو پخته ضماد کردن مسکن الم و مزیل ورم حار گوش است و کذالک ضماد گل بنفشه تخم کتان هر واحد یکجزو گل خطمی
دو جزو کوفته بآب پخته نافع و اگر ورم تحلیل نشود و درد زیاده گردد و تب پاشد تکمید بدانند که ریم میکند پس لعاب حلبه لعاب تخم کتان لعاب تخم مرو بشیر دختران آمیخته نیم گرم
در گوش بچکانند تا که نضج یافته منفجر گردد و ایضا برای انفجار اضمده و بخورات منضجه بکار برند مثل برگ نیم و برگ بکاین و برگ آس هندی که بگلاباس مشهور است و برگ توت
و جز آن و میدهٔ گندم با قدری پیاز و نمک در شیر پخته بیرون گوش بندند و آب پیاز سفید بسفیدهٔ تخم مرغ در گوش بچکانند و بعد انفجار آنچه در قرحهٔ گوش خواهد آمد برای تصفیهٔ
ریم و اندمال قرحه بکار برند و آنجا که ورم حار گوش از نزله باشد عناب بعرق شاهتره جوشانیده شربت نیلوفر داخل کرده بیاشامند و گاهی بهدانه نیز افزوده میشود
و اگر با هذیان باشد و آن مهلک است بعد فصد سر رو حجامت قفا و تبریدات اسطوخودوس گل بنفشه جوشانیده شیرهٔ مغز تخم تربوز شیرهٔ تخم خیارین شربت بنفشه داخل کرده
خاکشی پاشیده بدهند بعده مسهل صفرا دهند و اگر با ورم گلو و تب گرم باشد عناب چهار دانه گل بنفشه شاهتره هر یک چهار ماشه جوشانیده شیرهٔ خیارین شیرهٔ مغز تخم تربوز
هر یک شش ماشه شربت بنفشه دو توله داخل کرده خاکشی چهار ماشه پاشیده بنوشانند و یا اطریفل کشنیزی توله خورده عناب پنجدانه گل بنفشه گل نیلوفر خطمی گاوزبان
هر یک چهار ماشه سپستان نه دانه در آب گرم خیسانیده صاف نموده شیرهٔ کشنیز خشک چهار ماشه شربت نیلوفر دو توله داخل کرده خاکشی پاشیده بنوشند و برگ عنب الثعلب
برگ نیب گل بنفشه گل خطمی بابونه اکلیل الملک بشپک بزر در آب جوشانیده بخار آن بگوش بگیرند و حضض کی حضض هندی صندل سرخ گل خطمی عنب الثعلب کوفته بیخته
در آب عنب الثعلب تازه و مغز فلوس خیارشنبر سرشته گرداگرد گوش ضماد نمایند و ایضاً مع آماس گلو زبان عناب بنفشه عنب الثعلب شاهتره جوشانیده
صاف نموده شربت بنفشه آمیخته بنوشند و مغز فلوس در عرق بادیان حل کرده نیم گرم بر ورم طلا نمایند غذا دال خشکه یا شله با دال مونگ یا آشجو و بدانند که بخور
از شیر مسکن درد است و اگر با جوش خون در آخر ربیع از ریزش نزله بر گلو و گوش ورم گوش و تبخاله گلو بهم رسد بعد فصد سر و از طرف درد لعاب بهدانه شیرهٔ عناب
شیرهٔ کشنیز خشک شیرهٔ کاهو عرق گاوزبان عرق نیلوفر شربت نیلوفر خاکشی بدهند و طلای زرد بآب کشنیز سبز سائیده بالای گلو طلا سازند و غرغرهٔ لعاب اسپغول

خضر گوید که فصد و استفراغ نمایند و هر روز آنچه تعدیل مزاج کند مثل شربت آلو و نیلوفر بلعاب اسپغول یا شربت بنفشه استعمال کنند و از غذا بر مزورات و بقول مثل اسفاناخ و کاسنی اقتصار ورزند و ورم غائص را شیر تازه و شیاف ابیض یا روغن گل باندک سرکه پخته در ابتدا نافع ست برای ردع ماده و بعد ازان روغن گل بلعاب حلبه یا لعاب تخم کتان پس اگر درد شدت کند روغن گاو کهنه تسکین وجع بالخاصیه کند و هرگاه منفجر شود جلاب نیم گرم بروغن بادام شیرین در گوش چکانند و اگر به نشود تخم مرو دران افزایند **انطاکی** گوید که در علاج ورم غائص گوش جای طمع نیست خصوصا هرگاه باوی اختلاط ذهن و حرکت سر و اشک باشد و غالبا چیزیکه در علاج اورام زیاده کرده شود ملازمت تلیین ست بملینات مناسبه و رادع و نافعترین چیزها قطور روغن گاو کهنه است مثل اشق و انزروت مطلقا و روغن گل در ورم حار و روغن بابونه در بارد **گیلانی** گوید که اگر مشارک وجع گوش عصبه مؤدیه برای حس باشد و علامتش ثقل سمع و عظم الم و احساس آواز منقطع وقتا بعد وقت در گوش و گاهی جریان اشک از چشم یا سیلان رطوبت از منخرین و گاهی باوی تپ بود دران وقت باید که علاج بکمال آهستگی کنند زیرا که هجوم بران وسختی گاه مؤدی به تزید ورم گردد و بسبب اتصال حجاب موضوع بر دماغ ازان سرسام پیدا شود و علاجش آنست که تضمید گوش از خارج نمایند بدانچه مذکور شد و در گوش روغن سوسن مخلوط بسفیدی بیضه اندازند و بدان تنقیه نمایند و اگر ازان سیلان کند دوا دران انداخته ثقبه گوش را بالصوف نرم یا اسفنج تازه در همان دوا تر کرده بند سازند و باید که گوش را چیزی الم رساند لاحق نشود پس اگر در وسط علاج مزاج مریض گرم گردد فصد قیفال نمایند و اخراج خون بقدر قوت او کنند و اسهال طبیعت بتمر هندی و آلو و عناب و ترنجبین و خیار شنبر یکدفعه یا دو دفعه نمایند و لزوم ماء الشعیر کنند و گوش را از خارج این ضماد سازند بگیرند بزر قطونا و برگ بارتنگ و برگ بنفشه و برگ خطمی و عصی الراعی و حی العالم و اطراف کاسنی و همه را باریک سائیده بران اندک آرد جو که آنرا نیکو فته در آب سرد تر کرده باشند انداخته پس آن آب را بران ادویه اندازند و جزوی و افراز شیاف مامیثا بران انداخته صلایه کنند تا باریک گردد و مثل مرهم شود بعده بر خارج گوش ضماد کنند و اگر از حمرت ظاهر در سطح گوش وجع در صماخ و سر اندران باشد واجب ست که از نکایت عصبه مؤدیه برای حس حذر کنند والا نکایت عظیم گردد و گاه بسرسام گرم انجامد و آنچه در گوش او نهند و دران بریزند سفیده بیضه مخلوط بشیر دختران ست که دائم بریزند و اگر ازین ساکن شود بهتر والا بگیرند سرکه معتدل در ترشی که کهنه نباشد و دران بوزن یکجه یا دو حبه افیون حل کرده بچکانند و سوراخ گوش را بالصوف بند کنند و ضماد مذکور بر خارج گوش گذارند و اگر قوت اطاعت کند تعاهد بفصد قیفال در هر بست روز و حل طبیعت بدانچه مذکور شد و نوشیدن ماء الشعیر نمایند و در غذا بر مزورات زیادتی نکنند و هرگاه مرض زائل شود و عقب او ثقل در گوش بماند باید که مبادرت بمعالجه ثقل ننمایند تا آنکه صحت او مستحکم شود بعد ایام از مرض بعد ازان نظر بمزاج علیل نمایند پس اگر بحالت طبیعی عود کرده باشد در گوش او این دوا نهند بگیرند خربق سفید نیم درم و سنبل الطیب نیم دانگ و سائیده در عسل کف گرفته حل کنند و اگر ازین ثقل زائل نشود دران تریاق الاذن اندکی بفتیله پنبه در گوش نهند که آن ثقل را در یک روز زائل کند
واگر مزاج از استعمال این تریاق متغیر گردد در سفیدی بیضه و شیر زنان حل کرده بار دیگر بالفعل آنرا استعمال نمایند

علاج درد گوش بارد سافج وریحی

اسطوخودوس گل بنفشه بادیان انیسون جوشانیده گلقند عسلی با شهد حل کرده بنوشند و بابونه افسنتین اکلیل الملک هر یک یکتوله در شیر گاو نیم آثار جوشانیده بر بخار آن انکباب نمایند و انکباب برگ نیم اجوائن بادرنگ جوشانیده و یا پشک بز و اجوائن در بول انسان جوش داده نیز مفید ست و روغن بابونه و سوسن و بلسان نیم گرم کرده در گوش چکانند و چکانیدن روغن ترب و روغن بادام تلخ نیز درین باب مجرب ست و اگر تسخین و تحلیل زیاده مطلوب باشد جند بیدستر و فرفیون نیز در یکی ازین روغنها آمیخته بکار برند و روغن زرد کهنه در گوش انداختن مسکن درد آنست و یا قسط حرمل زنجبیل در آب سائیده قرص بسته در روغن سرشف بسوزند و صاف کرده بدارند و چند قطره نیم گرم در گوش چکانند و این روغن نیز برای درد گوش بارد معمول ست تخم ترب نیکوفته افسنتین رومی هر واحد دو مثقال در آب جوشانیده صاف نموده روغن بادام تلخ شش مثقال داخل کرده باز بر آتش ملایم بپزند تا آنکه آب جذب شود فرود آورده جند بیدستر حب الغار هر واحد یکدانگ مرمکی یک نیم دانگ سائیده داخل کرده نگهدارند و بکار برند و دو سه قطره شیره برگ زقوم در گوش چکانیدن درد را ساکن میکند و گاهی زقوم در روغن سوخته اندر گوش می اندازند در درد بارد و ریحی را مفید میشود و همچنین آب برگ سداب معمول ست و بگیرند گرده نر گاو و قدری از پیه آن و نمک سوده بران بپاشند و نیم بریان کرده افشرده آب آنرا بگیرند و در گوش چکانند بجهت گرانی گوش و درد آن مجرب ست

وپنبه بر سر میل باریک پیچیده دران آلوده در گوش بکرات ومرات گذارند واز خارج بطلیات منضجه ضماد نمایند واگر درد شدید القوة نباشد واز ابتدا تجاوز کرده باشد
باید که در گوش پیه روباه یا ورل یا مرهم باسلیقون بروغن گل یا بروغن حنا ویا پیه بط یا پیه زخمه یا مرهم از پیه ماکیان وبط چکانند وهرگاه ورم شدید الحرارة نبود
دران وقت معمول از پیه بز گداخته بعسل وسیفخنج وزوفای رطب هر واحد مساوی پیه مذکور آمیخته در گوش گذارند وانچه قوی تر ازین است وبقوت نضج میدهد این است
مرداسنگ سفیداب هر واحد اوقیه کندر غبار آسیا راتیانج هر واحد سه اوقیه زیت یک رطل پیه خنزیر یا پیه بز تازه دو رطل لعاب بزرکتان بقدر کفایت مرهم سازند وگاهی
احتیاج بمخدرات افتد پس بطریقیکه در باب درد ساذج مذکور گردد استعمال نمایند وچون مستحیل بمده گردد لعاب بزرکتان بروغن گل یا روغن بابونه وسائر اشیا
که در باب قرحه گفته شود استعمال کنند **مجوسی** گوید که هرگاه در گوش ورم حار یا بثره عارض شود باید که فصد سر رو نمایند واخراج خون بحسب طاقت مریض وسن
ومزاج او ووجوب کمیت مرض کنند ودر گوش شیاف ابیض بشیر دختران حل کرده چکانند وبدوشیدن شیر از پستان در گوش امر کنند که این تسکین وجع کند واز
خارج گوش اسپغول وآب کاسنی وآب کشنیز وآب عنب الثعلب ومانند آن ضماد کنند واین ضماد بعمل رند آرد باقلا وآرد جو هر واحد یکجزو نیلوفر وبابونه واصل السوس
هر واحد دو جزو بنفشه وبیخ خطمی هر واحد سه جزو همه را باریک ساییده بآب عنب الثعلب وروغن بنفشه وآب کشنیز وطحلب سرشته ضماد نمایند وباغذیه صاحبان تپ
اغتذا نمایند واز اغذیه حاره وبنجره منع کنند واگر باوی تپ باشد در تبرید افزایند واگر ورم باین تدبیر ساکن نشود بدانند که ورم جمع میشود وریم میکند پس
لعاب تخم کتان ولعاب حلبه بشیر دختران هر روز بدفعات در گوش چکانند تا آنکه ریم از گوش خارج شود بعد ازان بعلاج قروح معالجه نمایند واگر ورم تحلیل انجامد
وازان بقیه غلیظ باقی ماند بابونه واکلیل الملک بآب جوشانیده اندکی از آب آن گرفته باندک روغن بنفشه نیم گرم در گوش چکانند واگر این ادویه را در افتابه پخته
بر سر آن انبوبه نهاده بخار آن بگوش رسانند بدان انتفاع یابند وبقایای ورم را تحلیل کند وآن آب قوی الحرارة نباشد بلکه معتدل بود **سعید** گوید که اگر از فصد
قیفال مانعی باشد حجامت کنند وبعد استفراغ شیاف مذکور در قول سابق چکانند وتبرید بیخ گوش بآب حی العالم وآبهای مذکوره نمایند وتدبیر مریض بتدبیر صاحبان
حمی کنند واز غذا منع سازند پس اگر الم ساکن نشود وورم تحلیل نگردد لعاب اسپغول ولعاب بهدانه ولعاب تخم مرو در گوش چکانند بعده اگر اعراض بغیر رشح ساکن
شود وورم تحلیل شود واگر ساکن نگردد در روغن گل وروغن بنفشه نیم گرم در گوش چکانند واگر بعض ورم بسبب کثرت ماده بخارج گوش میل کند این ضماد نمایند آرد باقلا
آرد جو آرد گندم هر واحد یکجزو نیلوفر بابونه اکلیل الملک بنفشه بیخ خطمی هر واحد دو جزو کوفته بیخته بآب عنب الثعلب وروغن بنفشه نیم گرم بر موضع ضماد کنند وهرگاه ورم
بشگافد وریم جاری گردد روغن گل وشیر دختران در گوش چکانند وهرگاه قرحه پاک گردد بمرهم مرداسنگ مرکب علاج کنند وچون صلاح یابد بمزوره آب غوره وسماق ودر
اخر بچه مرغ مطبوخ باین آبها غذا سازند **ابن الیاس** گوید که اگر درد گوش از ورم یا بثره حادث دران باشد فصد وتلیین طبیعت بماء الفواکه وشیر خشت
وترنجبین یا مطبوخ فواکه یا مطبوخ هلیله کنند وهر صبح جلاب عناب ده عدد بنفشه تر یا خشک پنجدرم وشکر سفید ده درم بنوشند وغذا ماء الشعیر مع خشخاش وبیخ گوش نزد
یا آب کشنیز تر وصندلین وعنب الثعلب طلا کنند واگر درد ساکن نشود نیلوفر سه درم بابونه بنفشه خطمی وبیخ آن هر واحد پنجدرم باقلا وجو هر واحد ده درم باریک ساییده بآب عنب الثعلب
وروغن بنفشه وآب کشنیز ضماد نمایند واز تناول لحوم حذر کنند واگر از ماده بقیه غلیظ باقی ماند اکلیل الملک بابونه شبت بنفشه خطمی در افتابه آهنی جوشانیده محاذی بزال آن گوش
را بدارند وانچه بتسکین وجع حادث از ورم وبثره کند تقطیر حبه افیون مصری با دو حبه جند بیدستر وبشیر دختران است وباقی در قول مجوسی گذشت **ابو منصور** گوید که
اولا فصد قیفال نمایند وتلیین شکم بمطبوخات لینه کنند ودر گوش سفیده بیضه نیم گرم یا بشیاف ابیض یا آب پوست کدو بروغن گل ویا سیثا بشیر دختران چکانند
که تسکین درد کند واگر وجع صعب گردد دران چیزی از روغنهای بارد یا آب بقول بارده که در حار ساذج گذشت بچکانند واگر وجع از سه روز تجاوز کند در روغن کنجد
پیه بط یا شحم مرغ گداخته بکار برند پس اگر ریم جمع شود کم خطر باشد واگر جمع نگردد آن شدید الخطر بود وبعده اگر لهیب وضربان ساکن نشود بآرد جو مطبوخ در سکنجبین بر گوش
ضماد نمایند ویا آرد باقلا وبابونه وبنفشه خشک ویا آرد جو وخطمی واکلیل الملک ضماد کنند ولحم بقر را بر آتش نهند وآبیکه ازان سیلان کند در گوش چکانند ویا بگیرند
آب عنب الثعلب وروغن کنجد وگرم کنند وبران آرد گندم پاشیده ضماد کنند ویا آب کرنب وروغن سوسن گرفته بگوش داده بران آرد باقلا پاشیده نیم گرم ضماد سازند
وغذا اسکباج یا ناربا جیا زیرباج یا سرکه زیت واشیای حامضه دهند وچیزهای حریفه مثل سیر وپیاز وگندنا ترک نمایند پس هرگاه ریم ظاهر گردد علاج قرحه کنند

گنجشک بری یا اهلی مع نخود و دارچینی غذا سازند و انچه از ریاح غلیظ متحلل از فضول ساکنه در سر بسوی گوش باشد تنقیه دماغ بمسهل گرم و حب ایارج و غرغره نمایند
و سائر تدابیر بدستور سابق بعمل ارند و چکانیدن زهره گاو گرم کرده در گوش نیز مسکن درد ریحی و بلغمی ست و انچه از ریاح متولده از مشی در یوم بارد در هوای سرد باشد
تسخین گوش بمالیدن و چکانیدن روغنهای گرم و دخول حمام و ریختن آب گرم بر سر و نهادن گوش بر تابه گرم و نطول از طبیخ شبت و بابونه و اکلیل الملک و برگ غار
و مرزنجوش و نمام و قیصوم و گرفتن بخار شلجم و نهادن خردل کوفته بادهان حاره سرشته گرم نموده بر گوش و گذاشتن تخم حلبه پخته در پارچه نازک بسته گرم گرم بر گوش و استعمال
کمادات مذکوره در صداع بارد یا زیت نیمگرم به پنبه تر نموده سودمند ست مگر انکه بدن ممتلی باشد که دریں صورت اولا استفراغ فضول از بدن کنند تا گوش گرم نگردد
و اخلاط بسوی سر منجذب نشوند و از چیزهایکه در مثل این علت بدان امر میکنند بخور طبیخ شلجم مع خردل ست و انچه از این مستغنی سازد این ست که بگیرند تریاق الاذن و در ثقبه گوش
بدان طلا کنند و از پنبه آنرا بند نمایند که فی الحال تسکین درد نماید و لحوم کبوتر بچه و گنجشک مع شلجم غذا سازند و انچه از ریختن آب سرد بر سر و فرو رفتن در ان باشد تمریخ سر
سیما مؤخر او بروغن خیری و روغن ناردین و غیره ادهان حاره و قطور آنها در گوش و در جمیع این معالجات تفقد مزاج مریض و اعتبار مرض در زیادتی و نقصان باید کرد
و ازین غافل نشوند و انچه از استعمال ادویه بارده مثل افیون و کافور بر گوش باشد مقابله آن بدوای مضاد این ادویه باید کرد پس اگر موجب درد افیون باشد مقابله
او بصمغ سداب و فرفیون اندک و روغنهای گرم و تریاق الاذن واجب بود و اگر کافور باشد مقابله باندک سنبل الطیب و اندک زباد که معروف بمشک ابیض ست
باید کرد و تریاق مذکور نیز نافع بود و باید که معالجه این امراض بتدریج باشد و بر گوش هجوم بادویه قویه دفعة نکنند **اقوال اکابر** سویدی گوید که قطور روغن حب
مشمش تلخ در گوش برای وجع گوش بارد مجرب من ست و از اطبای دیگر نقل کرده که قطور شونیز و بیخ رجل الحمامه و برگ لبلاب و سلخ الحیه و پیاز عنصل و صبر و فرفیون و حنظل تازه
و سرطان تر سحق سوده هر واحد در زیت جوشانیده صاف نموده و کذا بعض شحوم مثل شحم عجل و یا شحم اوز تنها یا با زوفای رطب یا بروغن شقایق النعمان و یا شحم اوز با نیم درم
زعفران یکدرم افیون نیم درم و یا شحم بط بروغن بان یا بروغن ناردین و یا پیه ماکیان بوزن او و آب پیاز و یا پیه خرس بروغن سوسن و یا شحم دراج نیز نافع و کذا کندش و کذا
لادن محلول بروغن گل تنها یا باضافه آب سداب و کذا زنگار بروغن بادام تلخ یا عسل و کذا آب چقندر بعسل جوشانیده و کذا جند بیدستر محلول بروغن ناردین یا بروغن بان
و کذا ابوال نرگاو تنها یا بنطرون و کذا آب سرگین خر بروغن بان و کذا طبیخ بادروج و کذا زهره کبش و کذا سلخ الحیه در شراب کهنه جوشانیده و کذا مصطگی قیراط در روغن
یاسمین حل کرده و کذا اقلقند و کذا قصب الذریره مطبوخ و کذا قنه بروغن سوسن یا بروغن قنب محلول و کذا روغن ایرسا و کذا روغن سوسن مخلوط بشراب کهنه
و کذا آب سداب در پوست انار پخته و کذا حب الغار و شراب کهنه و روغن گل پخته و کذا دارچینی و کذا سرکه عنصل و کذا آب گندنا بسرکه و روغن گل و کندر و کذا ابهل بشیر زنان و کذا
آب برگ دراقن و کذا آب شوکران و کذا انیسون بروغن گل و کذا شحم حنظل دو درم اسنان ثوم سه عصاره سداب ده درم و زیت بقدر غمره جوشانند تا روغن بماند و کذا
روغن کدوی تلخ و کذا آب شبت در پوست انار پخته و کذا روغن کدوی تلخ در بادنجان کاویده پر کرده بر آتش نرم پخته و کذا روغن بان بشراب کهنه و روغن گل و کذا [illegible]
و کذا آب برگ سبز جوز و کذا مومیائی قیراط با آب مرزنجوش و کذا شب بروغن بان و یا بشراب کهنه و کذا غالیه بروغن خیری حل کرده و کذا نمک بسرکه و کذا قطران با آب مطبوخ
زوفای خشک آمیخته و کذا زهره رخمه بروغن بادام تلخ در گوش مخالف و کذا زیت در پیاز کاویده پر کرده پخته و کذا روغن حب الصنوبر کبار و کذا روغن خیری و عصاره
و آب قنطوریون و کذا فرفیون نیم درم فلفل یکدرم در زیت ده درم جوشانیده و کذا آب نمام و کذا ذراریح در زیت انداخته هفت روز در آفتاب و پخته صاف نموده
و کذا جگر حباری خشک کرده بسنبل الطیب سائیده و کذا آب مشکطرامشیع و شیرزن و کذا گل کرم در روغن خیری حل کرده و کذا روغن اقحوان و کذا در بول شتر آمیخته
و کذا حلتیت و زنجبیل بروغن خردل و کذا کندر در شراب کهنه پخته و کذا دار فلفل باریک سوده در زیت آمیخته و کذا آب برگ سوسن بروغن گل هر واحد در گوش
چکانیدن مفید و همچنین بخار بادروج و فراسیون و مرزنجوش و فوتنج مطبوخ بگوش رسانیدن و کذا سعوط آب چقندر و یا روغن بادام تلخ و کذا شرب مومیائی بقدر
نخود بجلاب و کذا ادمان اکل صعتر و کذا ضماد اکلیل الملک مطبوخ و کذا فتیله انجیر و خردل سوده و یا خردل و بورق سوده و یا خربق سیاه و جند بیدستر هر واحد یکدرم
زعفران دو درم سائیده فتیله ساخته در گوش داشتن و کذا دیگر ادویه که بجهت طرش و طنین بارد مسطور گردد هر واحد نافع درد گوش بارد ست مسیحی گوید
که هرگاه وجع عقیب تخمه یا ریاح بارده حادث گردد روغنی که در ان سداب پخته باشند در گوش چکانند و اگر کفایت نکند روغن سوسن که در همراه قیء ازان

وایضا خردل کوفته بروغنی گرم بسرشند و فتیله ساخته در گوش نهند و بر طبیخ شلجم تنها یا با خردل یا بر طبیخ برگ عنب الثعلب نمایند و کذا گرفتن بخار گل بابونه تازه یا خشک
در آب پخته در درد بارد و ریحی را مجرب ست و انکباب بر طبیخ مرزنجوش تنها یا با جاورس نیز مجرب و ابن بیطار در کتاب مغنی ذکر کرده که اگر پیاز را بکاوند و دران بول بقر
پر کرده بر آتش گذاشته بجوشانند و در گوش اندازند درد را زائل کند و این مجرب ست و همچنین ترب را کاویده دران روغن گل پر کرده جوشانیده در گوش چکانیدن
و کذا روغن بخته شفتالو چکانیدن مزیل وجع بارد گوش و مجرب ست و کذا صبر و مر در شیر زنان حل کرده قدری عسل آمیخته نیم گرم قطور کردن ازاله درد می نماید و آب ادرک و روغن کنجد
و عسل و نمک هندی مساوی آمیخته نیم گرم در گوش چکانیدن از مجربات اهل هند ست و کذا برگ آکه تازه که مائل بزردی باشد بر آتش گرم کنند و باندک روغن گاو چرب کرده
بمالند و بیفشارند و چند قطره در گوش چکانند و اگر سیر سبز کوفته در برگ آک پیچیده پس گرم کرده افشرده بچکانند قوی تر باشد و تقطیر آب پودینه تازه مخلوط بماء العسل آهن
عمل دارد و تقطیر آب ترب و شهد و آب ترب بروغن گل پخته و یا آب پیاز مطبوخ بدستور نافع و مومیائی اصیل بحجم عدسه در روغن گل حل کرده چکانیدن مجرب ست و یا آب مر
بزهره گاو جوشانیده و یا حلتیت بکار برند و کذا آب برگ سرس و یا پس افگنده مگس در قدری آب حل کرده و کذا آب برگ کیکر نیم گرم قطور نمایند و یا گهوکهی مقشر در روغن تلخ
سوخته صاف کرده در گوش چکانند و ایضا برای درد گوش که از برودت باشد آب ادرک یا شیره برگ پان در گوش انداختن و سونٹھه و افیون و بیخ ارند بر حوالی گوش
طلا کردن مجرب صاحب تکمله هندی ست و اگر بزر البنج صرمل هر یک دو دام کوفته در نیم رطل آب شب تر کرده صبح بجوشانند تا نصف بماند مالیده صاف نموده ربع رطل
روغن کنجد داخل کرده باز بجوشانند تا روغن بماند و وقت شدت درد بچکانند در تسکین آن مجرب ست و بعضی حال کنگنی نیز می افزایند و اگر فتیله را بآب مرزنجوش تازه
تر کرده مغز استه شفتالو سوخته سائیده بران پاشیده در گوش گذارند نیز مجرب ست و صبر سقوطری در روغن گل و روغن گاو کهنه حل کرده در گوش نیم گرم چکانیدن نیز
مسکن درد و نهایت مفید ست و یا کچله قدری بآب سائیده در گوش مخالف نیم گرم چکانند که نافع درد گوش بارد ست و بدانند که در درد گوش ریحی تکمید بسبوس گندم
و جاورس و نمک نافع و کذا تکمید بپاره پنبه در زیت نیم گرم آلوده سود مند و نطول از بابونه و خطمی و نعناع و کوکنار نافع ست و همچنین تقطیر ادهان حاره مع جند بیدستر و یا ثوم
مطبوخ در زیت مفید و گویند که قطور بورق در سرکه حل کرده و کذا شاخ گوزن بروغن خیری حل کرده و کذا روغن قثاء الحمار و کذا روغن تخم ترب و کذا روغن بادام تلخ
و کذا انطرون در روغن مذکور حل کرده و کذا روغن بلسان هر واحد محلل ریاح بارد گوش ست و کذا از دوای خشک صعتر بابونه اکلیل الملک برگ غار اسطوخودوس
و شبت و عاقرقرحا پوست خشخاش تمام قیصوم برگ ترنج پودینه جمله یا هر چه بهم رسد در آب جوشانیده بر بخار آن انکباب و بثفل آن ضماد و بآب آن نطول سازند که درد
گوش ریحی و بارد را نافع ست و اگر گنجشک نر خانگی را گرفته دم او کنده و پرهائی که حوالی مقعدش باشند دور کرده و بر آن ادر سوراخ گوش نهاده دارند تا ریح تمام جذب کند
بعده گنجشک دیگر با ماسد بعده آنرا دور کرده تکرار نمایند و اکثر نوبت بدوم نمی رسد و همه ریح از گوش بر می آید و درد زائل میشود و این علاج از مخترعات انطاکی ست
و تخلف نمیکند و ابو منصور گوید که دوا برای ریاح غلیظ عجیب ست برنجاسف و مرزنجوش و روغن سوسن بجوشانند و اندکی جند بیدستر دران حل کرده بچکانند و یا آب سداب بر
مخلوط بعسل نیم گرم چکانند و تقلیل غذا امر کنند و آنچه از ریاح غلیظ بارد مرتقی از معده باشد اول تنقیه بدن بمسهل بلغم نمایند و اگر قوت اطاعت کند فصد موافق باشد
بادویه منقی معده و سر و سائر اعضا استفراغ فضول کنند و این دوا هم نفع دارد بگیرند ایارج فیقرا دو ثلث درم افسنتین دو ثلث درم تخم کرفس بادیان بالسوس
هر واحد نیم درم زنجبیل فلفل سفید مامیران هر واحد دو دانگ سقمونیای مشوی مع زعفران یا مع قرنفل یا مع سنبل در سفرجل یکدانگ همه را بوزن چهار درم بسایند
و دو حصه کرده بآب مطبوخ مرزنجوش سرشته حبهای کوچک سازند و نصف از ان بخورند و نخود آب که دران اندک پودینه نهری پخته باشند غذا سازند و روز دیگر نصف
باقی بخورند و در ابتدای این علت البته فصد نکنند و اگر خطا بفصد در اول این علت واقع شود مؤدی بسرسام بارد گردد و آنچه در گوش برای این غرض نهند و آن بسیار
نافع ست و آنرا در اسرع مدت زائل کند این ست که بگیرند روغن خیری و روغن یاسمین و دران مغز پیاز معروف ببلبوس بریان کرده و بابونه و برگ اقحوان هر واحد نیم درم
و اسقوردیون فلفل سفید تخم سداب هر واحد دو دانگ قرنفل یک دانگ گل اقحوان یکدرم جوشانیده صاف کرده یکجز و ازین روغن و یکجز روغن ناردین گرفته فتیله
آلوده در گوش نهند و تمام روز بدارند و در شب تجدید فتیله دیگر نموده برگوش آلم بخوابند اگر ممکن باشد و الا بر پشت خواب نمایند که خیلی مفید ست و در یک روز
ازاله آن می نماید و چکانیدن دیگر ادهان حاره مثل روغن غار و بیدانجیر و غیره و مر بآب پیاز و سداب و در شراب کهنه و فرفیون حل کرده نیز نافع ست و بشوربای گوشت

که درد سافج یا از نوازل ست و در صورت نزله اول به تنقیهٔ دماغ متوجه شوند بطریقیکه در علاج نزله مسطور شد بعده بخور بزر البنج گل بابونه بادیان اکلیل الملک
عنب الثعلب هر یک نه ماشه برگ فنجنکشت افتیمون هندی سبوس گندم هر یک سه توله استعمال کنند و شیاف ماسیثا و شیاف ابیض برابر در روغن بابونه
و زنبق آمیخته در گوش چکانند و این بخور حکیم علویخان برای درد گوش نزلی از مجربات ست کوکنار سه توله مرزنگوش چوب چینی عشبهٔ مغربی بیخ لالهٔ صحرائی بزر البنج
عنب الثعلب هر واحد یکتوله بدستور بخار بگیرند و باقی تدبیر از بحث نزله اخذ کنند **اقوال حکما** ابوسهل مسیحی نویسد که اگر درد گوش از امتلا حادث شود اسهال
خلط نمایند بعده تنقیهٔ خاص دماغ بغرغره سازند و اگر مرض زائل نشود و حاجت باستفراغ قوی افتد بعض ایارجات کبار مثل ایارج لوغاذیا و جالینوس
و ارجیجانس استعمال نمایند بعده استعمال ادویه معطسه کنند و اگر وجع از خلط غلیظ یا ریح غلیظ باشد معالجه بادویهٔ قوی التقطیع و جلا باید کرد مثلا زنگار
بعسل و اندکی سرکه آمیخته در گوش چکانند و یا زهرهٔ گاو و بعض ادهان مسخنه مثل روغن بان و ناردین و بلسان آمیخته بچکانند و یا آب برگ حنظل تازه یا روغن
بادام تلخ یا روغن ترب یا آب برگ شهدانج چکانند اگر درد از سده باشد و این دوا وجع گوش را نافع ست علک یک اوقیه روغن خیری دو اوقیه روغن بادام تلخ
نیم اوقیه روغنها را بجوشانند و علک را در ان بگدازند و چون مخلوط گردد در ظرف آبگینه بردارند و هنگام حاجت سه قطره از ان نیمگرم در گوش چکانند و این دوا وجع
و طنین را نافع میعهٔ سائله چهار درم روغن خیری یک اوقیه آمیخته بر انگشت بدارند تا آنکه غلیظ گردد در ظرف آبگینه بدارند و هر قدر که کهنه شود قوت او زیاده گردد
و این دوا وجع گوش صعب را مفید ست بگیرند زهرهٔ نرگاو و بران روغن خیری بریزند و بآتش نرم بپزند تا آب زهره فانی شود و روغن بماند در شیشه کرده وقت حاجت
نیمگرم استعمال نمایند **شیخ** میفرماید که اگر سبب درد گوش امتلای بدن از سر باشد واجب ست که تنقیهٔ ناحیهٔ سر از جنس آن امتلا کنند پس اگر خلط لزج لاجج باشد
بحبوب شبیار و غرغره تنقیه نمایند پس اگر لاجج مستکن در ناحیهٔ گوش بود باید که بعد اسهال بخورات ملینه و قطورات ملینه نیز استعمال نمایند بعده بتکرار قصد
نقض خلط بمستفرغات عضو کنند **صاحب کامل** گوید که درد گوش اگر از سوء مزاج بارد باشد باید که نظر کنند اگر در بدن علامات غلبهٔ بلغم و رطوبت
ظاهر شود مریض را حب ایارج و قوقایا بخورانند و غرغره با ایارج فیقرا مع سکنجبین فرمایند تا بدین دماغ او پاک شود بعد از ان بعض روغنهای گرم مثل روغن ناردین
و روغن قسط و روغن غار در گوش چکانند و یا روغن ترب که آنرا موافق و نافع ست و یا آب مرزنجوش افشرده بچکانند که مجرب ست و یا بگیرند کندر و باریک سائیده
در اندک شراب حل کرده روغن بادام تلخ یا روغن ترب آمیخته اندک اندک در گوش چکانند و یا پنبه در ان تر کرده در گوش نهند و یا بگیرند اندکی مر مکی در بول مادهٔ گاو حل کرده
نیمگرم بچکانند و یا بگیرند اندک آب ترب و قدری آب مرزنجوش و بران قلیلی زیت انفاق بریزند و بجوشانند تا آب فانی گردد و روغن باقی ماند بعده این روغن در
گوش چکانند که آن برودت و ریح عارض گوش را نافع ست و یا بگیرند برگ غرب تازه و باریک سائیده در انار کاواک کرده با اندک آب پر نمایند و گل بالای آن مالیده
و جوش داده در گوش چکانند و اگر درد از برودت با سیلان رطوبت از گوش باشد قدری زهرهٔ خرس یا زهرهٔ کلنگ بروغن بادام تلخ یا روغن زنبق حل کرده بچکانند و یا بگیرند
فرفیون بوزن نخود و باریک سائیده بروغن گل حل کرده در گوش بچکانند **ابن هبة الله** گوید که علاج درد گوش بارد باستفراغ بدن از خلط بارد بحب قوقایا کنند و سکنجبین بخورانند
و غرغره بسکنجبین و ایارج برای تنقیهٔ سر کنند و بتعریق در حمام بر ناشتا امر نمایند و بر سر آب مطبوخ مرزنجوش و نمام و بابونه ریزند و روغن بابونه در گوش چکانند و بکنند [illegible]
و غذا مزورهٔ زیرباج یا نخوداب سازند و بعد صلاح بقلایا و مطجنات و کباب دهند **ابن الیاس** گوید که در سوء مزاج بلغمی هر صبح جلاب با بادیان و بادرنجبویه هر واحد
دو درم با گلقند ده درم بنوشند و غذا مزورهٔ نخوداب با شیرهٔ حب القرطم و گوشت ماکیان مع تیهو خورند و تنقیهٔ دماغ بحب ایارج و قوقایا سازند و غرغره با ایارج فیقرا
بماء العسل یا سکنجبین عسلی کنند بعد از ان روغنهای گرم مثل روغن زنبق و غیره چکانند و یا روغن بادام تلخ با آب ترب بچکانند و اگر با سوء مزاج بارد مادهٔ سوداوی با
ترطیب باشد باشربه و اغذیهٔ حار رطب نمایند و تنقیهٔ دماغ بحب اسطوخودوس و حب افتیمون و مطبوخ آن کنند و شیر تازه بر سر ریزند و روغنهای گرم و تر مثل روغن نرگس و بادام شیرین در
گوش چکانند **خجندی** گوید که در سوداوی نضج سودا بجلاب اصل السوس و گاوزبان و بادرنجبویه و گلقند کنند بعده تنقیه بحب ایارج و قوقایا نمایند باقی همانست که در قول
سابق گذشت **انطاکی** گوید که در بارده یعنی بلغمی و سوداوی گوش را بر بخار آب گرم بدارند و مطبوخ صعتر و بابونه و اکلیل الملک و سداب نطول سازند و بشونیز و [illegible]
سبوس مرکب یا مفرد گرم کرده تکمید کنند و روغن قسط و بابونه و حب الغار در گوش چکانند و از مجربات ست برای تحلیل ریاح و ماده و تفتیح سده این ست که بگیرند سیر یک اوقیه

یکدرم فرفیون و یکدرم جند بیدستر حل کرده باشند قطور نمایند و اگر این هم کفایت نباشد اسهال بحب قوقایا کنند و در حمام داخل نمایند و عرق آورند و شراب صرف کهنه بنوشانند و هرگاه درد گوش از سوء مزاج بارد باشد روغن ناردین یا روغن سداب یا روغن غار یا روغن بلسان یا روغن بابونه یا روغن سوسن یا روغن قیصوم یا روغن شبت یا نفط ازرق یا روغن بزر یا بارزد بروغن خیری گداخته در گوش چکانند و یا صوف در روغن عقارب ترکرده در گوش بدارند پس اگر زرداب از آن سائل گردد روغن شهدانج آنرا انفع کند شیخ میفرماید که اگر سبب درد گوش برودت متمکن در عمق یا لذ خارج باشد لازم ست قطورات از روغنهای گرم مثل روغن سنبل رومی و روغن اقحوان و روغن خروع و مانند آن که در قول مسیحی گذشت استعمال نمایند و یا مثل زیت که دران سیر پخته و صاف کرده باشند و یا زیت قلیل فرفیون و جند بیدستر و یا غالیه مقدار دانگی در یک مثقال روغن بان یا روغنی دیگر از روغنهای گرم خوشبو و بسا ست که صاحب این درد شراب صرف قوی بنوشد و خواب کند و چون بیدار شود درد زائل گردد و اگر سببش ریح بارد باشد آنچه در باب دوی و طنین و آنچه برای درد گوش مادی که سببش خلط لزج باشد مذکور گردد و آنچه سببش برودت بود مذکور شد آنرا انفع کنند و از چیزی که آنرا لائق بود این ست که محجمه را بآب گرم پر کنند و حوالی گوش بچسپانند و آب سداب و حماما عسل و یا آب قیصوم و مرزنجوش در روغن سوسن یا جند بیدستر با وی بعد از آنکه دران پخته و صاف کرده باشند و یا نطرون و سرکه بروغن گل یا عصاره لوف در گوش چکانند و اگر احتیاج بدوای قویتر افتد مثل فرفیون و جند بیدستر بروغن قسط و یا قسط بحری و زراوند بکار برند و گاهی تکمید بجاورس و لبد گرم کرده آنرا نفع دهد و از ادویه مشترکه برای اوجاع گوش خصوصا آنکه مائل ببرودت باشد زیت انفاق ست که دران خنافس یا خراطین یا کرمی که زیر چادر میباشد جوشانیده باشند و یا زهره ماهی بزیت انفاق یا پیه ورل یا روباه یا رخمه یا کلنگ و یا روغن عقارب که آن بسیار نافع ست و یا آب مرزنجوش تازه و یا مطبوخ برگ غرب و پوست آن و یا مطبوخ خراطین صاف کرده پیه بط دران گداخته و اگر مائل ببرودت باشد زهره نرگاو بروغن خیری بجوشانند تا آنکه آب زهره تحلیل و فانی گردد پس بردارند و بطریق قطور استعمال کنند که این نافع عجیب ست و در معالجات اوجاع شدید گوش باستعمال مخدرات احتیاج می افتد و آن مثل فلونیا اندک بشیر چکانیدن ست و همچنین قرص عفران و قرص کوکب و یا افیون و جند بیدستر و زعفران بشیر زن و واجب ست که تاخیر در استعمال مخدرات کنند تا آنکه خوف غشی گردد خصوصا اگر اخلاط بارد باشد که این اشیا آنرا بسیار مضر ست و اگر از استعمال مخدرات ضرر پیدا شود بعد آن جند بیدستر تنها استعمال نمایند و گاهی اقراص از جند بیدستر میسازند که آنرا باریک سائیده پس افیون سوده با وی آمیخته بشراب صرف قرص بندند گیلانی می نویسد که معالجه وجع بارد کرده میشود بتقطیر اشیای حاره در گوش مثل آب سداب یا آب پیاز یا آب سیر یا آب بابونه یا مرزنجوش یا بادیان و مانند آن و روغنهای گرم مثل روغن بادام تلخ و روغن سداب یا روغن که دران ثوم پخته باشند و اگر حاجت اقوی افتد روغن جند بیدستر و روغن فرفیون چکانند و بر حمام حار مواظبت نمایند و شراب کهنه صرف خورند و انکباب بر طبیخ پودینه و شبیح نمایند و یا بگیرند جند بیدستر دو حبه و افیون یک حبه در روغن زنبق یا شراب حلو حل کرده نیمگرم در گوش چکانند و یا آب لحم بقر که بر آتش نهند و سائل شود نیمگرم بچکانند و غذا مزوره زیرباج یا نخوداب دهند و هرگاه اصلاح آن بقلیه و مطنجن و گوشت بریان غذا سازند و دائم تکمید بزیت یا بروغنی گرم نمایند و صوف بدان ترکرده بر گوش نهند

علاج درد گوش بارد مادی ❊

تنضیج ماده از منضج بلغم نموده بمسهل گرم و حب ایارج تنقیه نمایند و بعد از تنقیه ادویه که در علاج بارد ساذج مذکور شد و دیگر بخورات و قطورات محلله مکرر استعمال کنند و ادهان حاره چون روغن ترب و غیر آن نیمگرم در گوش چکانند و اگر نسج عنکبوت بروغن جوش کرده در گوش چکانند جمیع اوجاع بارده گوش را نافع بود و قطور آب افسنتین با زهره بز و روغن بادام تلخ پخته جهت درد گوش و کری قدیم مجرب نوشته و کذا مر و صبر در بول جاموش یا نرگاو حل کرده چکانیدن مجرب نوشته اند و برای تحلیل ماده که از قطورات آرام نشود انکباب گل خطمی گل بابونه اکلیل الملک برگ کتان تخم مرو تمام مرزنجوش پرسیاوشان هریک ششماشه زوفای خشک سه ماشه جوشانیده معمول ست و عنب الثعلب پوست خشخاش هریک چهار ماشه اجینی زوفای خشک هریک سه ماشه تمام دو ماشه مرزنجوش آرد جو پرسیاوشان هریک چهار ماشه از انبوبه بخار گرفتن نیز نافع و بدانکه قدوه بسا بار از انکباب اگر ورم باشد و باشد می شگافد و ریم بیرون می آید و گرنه معلوم میشود

واگر بابونه و اکلیل الملک و شبت و برنجاسف و برگ غار و حندقوقی و صعتر و مرزنجوش در آفتابه خوب بجوشانند و بر سر آفتابه نهاده از آن بخار بگوش
رسانند در تحلیل ورم بدان نفع یابند و اگر دانند که ورم صلب شده این ضماد کنند پیه بط و ماکیان گداخته اندکی اشق بر سوده آمیزند و از خارج بر گوش
ضماد نمایند سعید گوید که علاج ورم بارد با سهال از مخرجات بلغم مثل مطبوخ مقوی یا بایارج کنند و مریض را سکنجبین عنصلی بخورانند و سکنجبین بجوشانند و بر سر او
آب طبیخ ریاحین حاره مثل پودینه و صعتر بریزند و طبیخ شحم حنظل یا روغن شبت در گوش چکانند پس اگر ورم میل بخارج نماید با ضمده محلله ضماد کنند و اگر امر بصلابت
انجامد پیه بط بروغن گل گداخته در گوش اندازند و با ضمده محلل ورم صلب ضماد نمایند خضر ابن علی گوید که بعد تنقیه بحبوب و ایارجات و تلیین طبیعت بیش از
مسهل هر چه در علاج وجع گوش بارد مادی مسطور شد مع تقلیل تسخین در ابتدا بلکه مع اندکی از ادویه بارده برای ردع استعمال کنند هر روز برای تعدیل
مزاج شربت اسطوخودوس و یا مغلی حلو یا شربت لیمون یا شربت بنفشه یا خمیره بنفشه بنوشانند و روغنهای گرم مثل روغن شبت و ترب در گوش چکانند
و بضمادات محلله تضمید نمایند و لحوم ترک سازند و اقتصار بر مزورات و بقول مثل اسفاناج و زردی بیضه نیمبرشت کنند لبعضی نوشته اند که بعد تنقیه دلک
زبان و کام بسماق حتی که از دهن رطوبت بسیار سائل شود ورم زخ گوش را نافع بود بعده از پیه بط و روغن سوسن مساوی قیروطی ساخته طلا نمایند
واگر ورم در صماخ باشد فتیله بدان آلوده در گوش نهند و ضماد نفط سفید یا زعفران یا روغن نرگس یا افسنتین یا مسکه یا جندبیدستر و افیون مفتح
هر واحد نافع ورم بارد گوش ست و ضماد کرنب و آرد باقلا و روغن سوسن با آتش پخته منضج و منفجر ورم گوش ست و چکانیدن پیه روباه نیمگرم در گوش
هم منضج ورم ست بعد انفجار ورم علاج قرحه گوش نمایند

علاج باقی اقسام درد گوش

آنچه بسبب سقطه و ضربه واقع شود فصد سر و کنند و کندر سفید را در شیر زن حل کرده نیمگرم نموده چند قطره در گوش چکانند که فی الفور تسکین درد نماید و یا دوای مذکور
بفتیله آلوده در گوش نهند و زفت ضماد کنند و ایضا تدهین گوش بروغن کنجد نموده پنجنکشت و حرمل و مورد جوشانیده بخار آن بگوش رسانند و انیسون با زنیانه
ساییده بروغن گل آمیخته و یا زهره و عسل و یا زردی و سفیدی بیضه باهم آمیخته در گوش چکانند و اگر با آن جراحت نیز باشد بقول جالینوس نان بعسل سرشته
فتیله آن در گوش نهند و یا برگ علیق و مازوی سبز بشراب پخته در گوش مجروح نهند و اگر بعد ضربه خون در گوش منجمد گردد ادویه مخرج آن در سده گوش مسطور گردد
و هرگاه ورم پیدا شود از فصد و تلیین و غیره حسب مزاج مریض آنچه بهر اورام گوش مذکور شد بعمل آرند لیکن ادویه بسیار سرد استعمال نکنند و چون ریم کند
و ریم بشکل مده باشد که از خراجات عفنیه خارج میشود و در گوش با وجود وجع لهیب یافته شود این دوا استعمال نمایند که بسیار نافع ست بگیرند اسن صبر
دو درم پوست انار و مازوی سبز تخم دور کرده هر واحد دو ثلث درم افیون یکنیم دانگ همه را بسایند بعده بمزاج مریض نظر کنند اگر حدت داشته باشد این دوا
بسرکه حل کرده در گوش چکانند و الا بعسل حل نموده پنبه بدان آلوده در گوش بملایمت نهند و بدانکه درد گوش که بسبب قرحه یا تولد کرم یا در آمدن هوام در گوش
یا از دخول آب و یا چیزی دیگر در گوش باشد علاج هر یک علیحده مسطور گردد بدان رجوع نمایند

وجع گوش اطفال

درد گوش که صبیان عارض میشود اکثر از ریح و رطوبت میباشد و چون عارض شود طفل گریه کند بی سببی دیگر و اضطراب نماید و هر دم دست خود بسوی
گوش برد و پیچیدگی سر و گردن نیز از نشان اوست و علاجش بعلاج درد گوش بزرگان نمایند و حضض و صبر و نمک طبرزد و عدس و مرمکی و تخم حنظل
و اهل مفرد و مجموع در روغن کنجد یا روغن بادام یا روغن گل جوشانیده چند قطره در گوش چکانند و یا صعتر و نمک اندرانی خاییده در گوش چکانند
و یا مرزنجوش تر و سداب تر در روغن خیری یا روغن کنجد جوشانیده صاف کرده بچکانند و یا صعتر و مرزنجوش و اسطوخودوس و افسنتین در آب جوشانیده
بچکانند و اگر در روغن بادام تلخ یا روغن هسته شفتالو جوش دهند انفع بود و چکانیدن عسل یا زهره گاو و یا آب برگ نیب یا آب برگ بکاین یا بادیان
و زنجبیل خاییده نافع و یا نمک طعام با قدری روغن گاو نیمگرم چکانند و آب برگ سداب یا برگ پان بنگله یا نانخواه و جوز بوا خاییده و یا اندکی افیون

قسط جنه بیدستر مصطکی هر واحد ربع اوقیه سداب یکدرم همه را در ده چندان بول بزگاو و نصف آن زیت خوشبو بجوشانند تا آنکه زیت باقی ماند صاف کرده بچکانند و از جید مجرب روغن بادام تلخ بازبادست این هم مع تقویت دماغ و حبس البخره بشربت لیمون و اسطوخودوس و کشنیز و صعتر بکار برند و از مجربات من در حبس بخار از سر و تقویت دماغ و معده بنوعی که جمیع حواس اصلاف کند این شربت است صنعت آن بهی و امرود هر واحد بجز و پودینه حب الآس صعتر مرزنجوش اسطوخودوس کشنیز خشک هر واحد نیم جزو صندل سفید انیسون هر واحد ربع جزو همه را در ده چندان آب بجوشانند تا چهارم حصه باقی ماند خوب صاف نموده همچندان شکر و ربع آن آب لیمون اضافه کرده بقوام ارند و نگاه دارند که این از عجائب تجارب برای اصلاح سائر امراض حواس ست و این بعینه علاج اورام سلیمه اعنی ظاهره گوش ست و اورام خالص را مطمع در علاجش نیست چنانچه در وجع گوش از ورم حار مذکور شد **ایضا** در نزهه نوشته که تنقیه بلغم با یارجات و تنقیه سودا با فتیمون و مطبوخ آن کنند و بهترین وضعیات قثاء الحمار غرغرةً و قطوراً و روغن گل و بید انجیر و بادام تلخ و ترب و سداب بلادن قطوراً و تدهیناً و غرغرةً است و کذا شونیز بزیت و در روغن غار و پیه و باو دم غابی و ماکیان مجموع و مفرد و زباد باقسه و مصطکی و نطرون با سرکه و عسل و روغن بان بشب و زعفران و خولان **گیلانی** گوید که گاهی احتیاج میشود باستعمال ادویه که نضج و تقطیع نماید مثل بورق بسرکه و عسل و زهره بمیش بزیت و شراب یا با روغن بادام یا آب گندنا و آب پیاز نیم گرم با عسل و تقطیر شیر زن اگر درد شدید باشد و اگر مزمن بود و سمع مضطرب گردد باید که اشیای قوی تر از ین ادویه مثل عصارهٔ دم الاخوین و عصارهٔ لوف و عصارهٔ کرنب بیضا و مانند آن استعمال نمایند

علاج درد گوش بارد و ورمی

منضج بلغم دهند و عنب الثعلب سبز خیار شنبر اکلیل الملک بابونه در آب کشنیز سبز سائیده نیم گرم نموده گرداگرد گوش ضماد کنند و همین ادویه را در شیر گاو جوشانیده بخار آن بگیرند و بعد از نضج تنقیه بمسهل بلغم و حب ایارج نمایند و روغن ترب یا روغن بابونه یا روغن بادام تلخ در گوش بچکانند و گویند که روغن زرد کهنه با مثل اشق انزروت چکانیدن نیز نافع ست و بقول اطبای هند فوفل بسمار تخم کرپلگ زیرهٔ سیاه کچله مساوی با آب سائیده نیم گرم ضماد کردن نیز مفید بود و یا فوفل و کیرو هر یک دو درم زنجبیل یکدرم سائیده در آب کشنیز سبز یا آب خالص سرشته قرص سازند و وقت حاجت اندکی در آب سائیده نیم گرم گرد گوش طلا کنند و اگر ورم تحلیل نشود تدبیر النضاج او بانجبابات و قطورات منضجه نمایند و بزر کتان تخم حلبه تخم شبت بابونه اکلیل الملک گل خیرو عنب الثعلب هر واحد یکتوله برگ نیب پنج توله جوش داده انکباب نمودن منضج بشور و مصفی چرک قرحه است و اگر برگ نیب تنها جوشانیده انکباب نمایند و یکدو قطره از طبیخ او در گوش چکانند نیز مفید بود و برگ بهل کوفته چند قطرهٔ آن در گوش چکانند که در چند مرتبه ورم را بخته منفجر میگرداند و آب پیاز سفید پخته با لعاب حلبه یا بزر کتان آمیخته همین عمل دارد و آب کوچه و شهد بیشتر و یا پیوسته گوش را بر بخار طبیخ پیاز و برگ نیب سبز و تخم شبت و بادیان و عنب الثعلب و گل بابونه بدارند و یا برگ شبت و نیب و سنبهالو و سرو هر یک سه توله گل بابونه اکلیل تخم شبت اشنه هر یک یکتوله جوشانیده بخور دهند و لعاب حلبه و عسل و لعاب کتان و آب برگ سنبهالو و افتیمون هندی هر یک سه ماشه نیم گرم بچکانند و حلبه تخم کتان تخم شبت بابونه اکلیل مرزنجوش هر یک سه ماشه اشق چهار ماشه ضماد کنند تا پخته شده بشگافد و بعد شگافتن جهت تنقیهٔ ریم آب برگ نیب و پیاز و عسل مساوی در گوش اندازند و گاهی بجای آب برگ نیب اندکی روغن بابونه داخل کرده میشود و پس از پاک شدن ریم جهت اندمال صدف سوخته و بورق بریان برابر در مرهم شافی آمیخته فتیله بدان آلوده در گوش نهند و یا این ذرور بدمند تا بزودی مندمل گردد خرمهرهٔ زرد سوخته چرم کفش کهنه سوخته مرداسنگ کهنه سفید هر یک سه ماشه باریک سائیده بکار برند و دیگر ذرورات و مراهم مدمله که در قرحهٔ گوش میاید بکار برند و در ورم سوداوی که نادر افتد تنقیهٔ سودا بمطبوخ افتیمون علوبخان و حب افتیمون کنند بعده ادویهٔ ملینهٔ محلله مادهٔ سودا چون حلبه و بابونه و راتینج و موم و زیت ضماد کنند **اقوال اطبا** مجوسی مینویسد که اگر ورم گوش بارد باشد باید که اسهال طبیعت بمطبوخ غاریقون مقوی با ایارج و تربد کنند و حب ایارج بخورانند و یا این حب دهند ایارج فیقرا یکدرم تربد غاریقون هر یک چهار دانگ سقمونیا نیم دانگ انیسون یک دانگ همه را باریک سائیده بآب حبها سازند و این یک شربت تام است و بعد تنقیهٔ دماغ روغن شبت یا روغن ترب در گوش بچکانند و از خارج شبت و کرنب و رطبه و بابونه و اکلیل الملک و اصل السوسن و برگ غار و مرزنجوش تمام هر واحد یک جزو قیصوم و حلبه تخم کتان هر واحد نیم جزو باریک سائیده با آب مرزنجوش و روغن سوسن و روغن نرگس و روغن ناردین سرشته مثل گلینه پخته گرد گوش ضماد نمایند که اورام بارده را تحلیل دهد

ضربان و تمدد بود از ورم ثقبه بخارج عصب باشد **و اگر** ضربان هم نباشد و با ثقل و وجع تمدد بود از ورم بارد باشد **و اگر** ثقل و وجع فقط بود و با آن علامات غلبه صفرا یا سودا یا بلغم دریافت شوند سببش ماده صفراوی یا سوداوی یا بلغمی باشد و ایضاً زردی رنگ و تلخی دهان و حرقت و التهاب و حمرت و نخس و اشتداد مرض وقت گرسنگی و در اکثر اوقات خالی بودن آن از طنین و عروض آن در انتهای امراض حاده و حمیات صفراوی بر ماده صفراوی دلالت کند و گرانی سر خصوصاً وقت سجود و کثرت خواب و بلادت حواس و تقدم تدابیر مرطبه دیگر دلیل ماده بلغمی ست **و اگر** با ثقل صرف باشد و با آن آثار سوء مزاج غالب یافته نشود از سده خلطی باشد لیکن وقت خفت مرض و موضع ثقل بپرسند اگر خفت هنگام خلای امعا معده و ثقل در اسفل گوش بیشتر گوید بر ماده متصاعد از معده دلالت نماید و اگر بعکس این بیان کند و فساد در حواس معلوم شود بر ماده نازل از دماغ گواهی دهد و اگر وقت خفت و موضع ثقل مخصوص نباشد دلیل ماده متولد در گوش باشد **و اگر** بدون ثقل و تمدد و احساس وجع در عمق گوش بیان کند از سوء مزاج ساذج باشد پس حال اذیت و شدت مرض از سردی و یا گرمی بپرسند اگر با شیای بارده متاذی گردد و مرض هنگام سردی هوا صبح و شام زیاده شود و با شیای گرم انتفاع یابد از سوء مزاج بارد باشد و اگر بضد آن باشد و التهاب و لذع در گوش و حوالی آن نیز بود از سوء مزاج حار باشد و اگر بدون ثقل دوی طنین بگوید سببش ریح باشد **و اگر** دوی و طنین هم نبود حال تقدم بیداری و گرسنگی و تعب و دیگر اسباب مجففه بپرسند اگر اقرار آن کند لاغری چهره و غور چشم نیز بود و بچیزهای رطب انتفاع یابد از یبوست باشد **و اگر** دوام غم در گوش بیان کند و احیاناً کرم از گوش برآید سببش کرم باشد **و اگر** از آثار مذکوره هیچ یک نباشد و بشایخ افتد از ضعف قوت سامعه باشد ❊ ❊

علاج طرش حار ساذج و مادی

در حار ساده با شربه و اغذیه و نطولات و قطورات بارده که در وجع گوش حار ساذج گذشت تعدیل مزاج نمایند و ایضاً در حرارت بی ماده مبردات مثل ماء القرع و ماء الخیار و آب تربوز یا شیره بزور اینها با شربت نیلوفر و یا شربت بزوری بارد بیاشامند و روغن کاهو و کدو و گل و بادام و دیگر روغنهای مبرد در گوش چکانند و انار را با پوست کوفته بفشارند و اندکی سرکه و کندر و روغن گل داخل کرده جوش دهند تا بقوام آید قطور نمایند یا آب برگ کاهو یا آب برگ عنب الثعلب چکانند یا در دوای مذکور داخل کرده در گوش بچکانند و کذا آب بارتنگ یا آب کشنیز تر و ماء القرع و روغن نیلوفر و سفید دگاهی کافور دران حل میکنند **و اگر** گل بنفشه گل نیلوفر برگ کلم مساوی در آب جوش داده شیر گاو و روغن بنفشه داخل کرده یک جوش دیگر دهند پس از آتش فرود آورده اندکی صبر کنند تا که حرارت او معتدل ماند بر بخار آن گوش بدارند نافع بود **و در حار مادی** هر چه از تنقیه و تعدیل در علاج درد گوش حار مادی مفصل مسطور شد بعمل آرند و هر چونکه باشد ماده را با غلغرگشند و بعد تنقیه دواء الرمان که در قول ابو سهل خواهد آمد بهر تبرید و تقویت عضو در گوش چکانند و ایضاً در صفراوی آب ترب یکتوله آب انار ترش چهار ماشه سرکه روغن گل هر یک شش ماشه نیمگرم کرده در گوش چکانیدن مفید بود و افسنتین عنب الثعلب هر یک نیم توله شب در آب تر کرده صبح جوش داده صاف نموده روغن گل دو توله داخل کرده بپزند تا روغن بماند یک دو قطره مدام در گوش اندازند و اگر بر مزاج گرمی معلوم شود دوای بارد بنوشند و شربت آلو و بنفشه و اسپغول دهند و ترک لحوم و اغذیه گرم مولد صفرا کنند و گویند که اگر آب پیاز و زهره گاو در پوست انار گرم کرده بچکانند بالخاصیت فائده دهد و بزعم قومی کافور شدید النفع ست در طرش شیخ گوید شاید که برای طرش صفراوی باشد و در دموی فصد بر همه تدابیر مقدم دارند **اقوال حذاق** ابو سهل گوید که طرش اگر مولودی یا مزمن بود آنرا علاجی نیست و اگر حادث قریب العهد و غیر متمکن باشد و از صفرا مرتقی بسوی راس بود علاجش تنقیه صفراست از مسهل ایارج و حب قوقایا و تدبیر مرطب و استحمام بآب شیرین و از مولدات صفرا اجتناب نمایند پس اگر باوجود این تدبیر مرض باقی ماند اولاً تکمید ببخار افسنتین مطبوخ در آفتابه بتوسط انبوبه نمایند و بهمین آب مع سکنجبین بدفعات غرغره کنند بعد ازان بگیرند انار ترش و دانه و شحم او برادرده هر دو را افشرده آب در میان پوست او اندازند و کندر و سرکه و روغن گل نیز داخل کنند و بپزند تا بقوام آید پس در گوش چکانند **شیخ** میفرماید اولا گوییم واجب ست که همه آنچه در گوش چکانند نیمگرم بغیر بارد و بغیر حار باشد و این قول کلی ست بعده تفصیل امر در آن میکنیم که در طرش صفراوی باید که استفراغ صفرا بمسهل کنند زیرا که بسیار باشد که اسهال صفراوی بالطبع واقع شود و بدان صمم زائل گردد چنانکه اکثر اسهال صفراوی عارض شود و بعض

بشراب دو آتشه حل کرده قطور کردن مفید و بابونه یا برگ عنب الثعلب و برگ نیم یا برگ بکاین در آب جوشانیده بخور دهند و قطور روغن پیه دلفین که اہل فرنگ
ویل نامند در هر قسم اوجاع گوش بتجربه رسیده بلکه قروح گوش را نیز نافع ست و اگر درد با سرخی گوش خواه بثره باشد رسوت را در آب عنب الثعلب سبز
سوده یک دو قطره در گوش چکانند و یا شهد برگ نیم جوشانیده در گوش اندازند و اگر درد صرف باشد آب برگ پودینه نیم گرم چکانند یا لعاب از اسپغول گل بابونه
و برگ گیننه بگوش نمایند و دو قطره از آن بچکانند و بادیان خاییده در پارچه باریک بسته بسوراخ گوش نهادن سودمند ست و اگر بسبب ورم گرم باشد
و آن با تپ بود زلو بر بیخ گوش بچسپانند و تلیین طبیعت نمایند و شیر زنان در گوش تقطیر سازند

طرش و وقر و صمم

یعنی نقصان و بطلان سمع و آن یا اصلی ست و یا عارضی و اصلی صمم ست یا طرش یا وقر مولودی و سمی صمم غیر معنی طرش ست زیرا که صمم آنست که
باطن صماخ غیر مجوف مخلوق باشد و طرش و وقر آنکه آفت دران هر دو بحدی نباشد که حس سامعه بالکل باطل گردد و بعید نیست که وقر مانند بطلان عام صمم
را باشد و دران تجویف بود و لیکن عصبه متصله بصماخ قوت حس را بحس مشترک نرساند و طرش نقصان بدون بطلان ست و گاه اطلاق بالعکس می نمایند
بالجمله طرش نقصان سمع ست و وقر بطلان آن و صمم فقدان سمع مع گم شدن تجویف صماخ و بر سبیل مجاز هر یکی بمقام دیگر اطلاق می یابد و این را کری
و ثقل سامعه نیز گویند و طرش اکثر بعد از قی بهم میرسد و این سهل الزوال ست و فقدان سمع و طرش و وقر مولودی طبیعی لا علاج ست و آنچه عارضی
حادث باشد چون بطول انجامد و مزمن گردد ایضا قریب بیاس و عسر العلاج ست و اما طرش حادث قریب العهد قابل العلاج ست لیکن آنچه در سن
پیری افتد و آنکه بسبب شکستن عصب از ضربه و سقطه عارض شود نیز علاج پذیر نیست و آسباب این گاه از مشارکت عضو دیگر میباشد مانند مشارکت
دماغ یا بعض اعضای مجاور آن چنانچه نزد اول رسیدن نزله دماغ یا عند اوجاع اسنان واقع میشود و گاه بجهت آفتی مخصوص بسمع و آن یا بعصبه و یا بثقبه
و یا بقوت سامعه میباشد اما آفت عصب سمع عارض میگردد از جمیع اسباب سوء مزاج و امراض آلی و تفرق اتصال و منجمله سوء مزاجات مفرد و مرکب که دران
می افتد بیشتر بارد میباشد و گاه سوء مزاج ساذج بی ماده و گاه با ماده سوداوی یا صفراوی یا بلغمی از بلغم خام و یا ریحی میباشد و ماده یا از دماغ فرود آید و یا
از معده یا همه بدن صعود کند یا در گوش تولد کند و بسا است که چون اسهال مراری محتبس میگردد و عقب آن صمم بهم میرسد و همچنین بعقب اسهالات دیگر که بالطبع
واقع شوند و در غیر وقت بحبس و منع آن پردازند و مرض آلی در عصب مانند سده است که از اخلاط یا مده یا ورم دبیله یا ورم حار یا صلب یا غشاوه از چرک
یا ثؤلول یا لحم زائد در ان بهم رسد و تفرق اتصال در ان گاه از جراحت و صدمه خارجی و گاه از قرحه و تآکل داخلی بهم میرسد و طرش حادث بسبب ثقبه بیشتر از سده میباشد بسبب بدنی
یا خارجی بدنی مانند ثؤلول یا ورم یا لحم زائد بعد اندمال قرحه یا کرم یا کثرت وسخ یا اخلاط غلیظ چسپیده بصماخ یا جمود مده از ورمی که انفجار یابد و خارجی مانند ریگ یا نخل یا سنگریزه یا تخمی یا حیوانی
که داخل گوش گردد و یا انجماد خونی که از خارج رفته باشد و از گوش قدری بر آید و قدری بماند و طرش حادث از جهت قوت سامعه از ضعف آن بود چنانچه در مشایخ یا طول مرض ضعف قوت
و این مرض گاه دفعه و گاه بتدریج اندک اندک واقع میشود و گاه بر سبیل بحران او یا بر سبیل انتقال ماده در اواخر امراض حاده از عضو مجاور بسوی آن و نزد باقی ماندن گرانی سر
بعد زوال تپ و گاه بر سبیل عرض زوال پذیر چنانچه عند حرکات بحران بهم میرسد یا بر سبیل عرض ثابت چنانچه دفع بحران یعنی طبیعت نزد بحران ماده را بناحیه گوش دفع نماید
پس ماده در گوش قرار گیرد و بحران بر سبیل مجاورت اکثر قی و رعاف منذر باین عرضی بود و بیشتر بسبب اسهالات بسیار باطل میگردد و قوت سامعه طریق تشخیص اسباب او
باید که اول از مریض سوال نمایند که پیش از این علت مرضی دیگر عارض شده بود یا نه اگر عروض تپ یا مرضی حاد دیگر یا وجع دندان بگوید از بحران تپ یا انتقال ماده آن مرض یا بمشارکت اسنان تا شد
و اگر تقدم سرسام و اختلاط عقل یا دیگر آفات دماغی سوء مزاجی دهیر آن بیان کند و اختلال در حواس دیگر و در قوت حرکت و خصوصا در حرکت زبان نیز یافته شود از
مشارکت دماغ باشد و اگر گوید که پیشتر از این ریم و یا خون از گوش بر آمده بود یا ضربه یا سقطه بر سر رسیده بود سببش قرحه یا انجماد خون یا هتک عصبه باشد و الا در ثقبه گوش نظر کنند پس اگر ورم
یا ثؤلول یا لحم زائد بعد اندمال قرحه یا چرک بسیار یا ریگ یا سنگریزه یا دانه یا چیزی دیگر یافته شود سببش همان باشد و اگر سلامت دماغ و ثقبه گوش هر دو مدرک گردد حال گرانی گوش و وجع ضربانی و تمدد
و طنین و دوی و صمم گوش پرسند پس اگر ثقل و وجع بیان کند و با آن تپ و لرزه و قشعریره و هذیان لازم و تمدد و ضربان بود از ورم حار عصب و دبیله باشد و اگر تپ و لرزه نباشد بلکه ثقل و وجع

واگر از برودت مادی باشد بعد از تنقیه بمسهل گرم و حب ایارج هرچه در علاج درد گوش بارد مادی مذکور شد بکار برند اطریفل اسطوخودوس بخورند یا اسطوخودوس سوده با اطریفل
صغیر سرشته بخورند و با النیموق گاوزبان بهشت تولچه عرق عنب الثعلب پنج تولچه بنوشند و شربت اسطوخودوس بنسخه لقانی نیز مفید است و یا اسطوخودوس یک جزو کشنیز خشک ثلث
جزو مرزنجوش ربع جزو مصطکی بلیله کابلی کندر هر یک ثلث جزو باریک سائیده بعسل کف گرفته سرشته بخورند و وقت خواب خورند و گاهی این اجزا را جوشانیده وقت نوم میدهند و گویند که بهتر
طریق مجرب است و اگر قبض طبع باشد هر شب گلقند عسلی یا اطریفل صغیر بخورند و از اغذیه مولد بلغم پرهیز نمایند و نخود آب بلحوم جید مع مصالح گرم تناول نمایند و روغن گل آب برگ در گوش
اندازند و روغن خسته زردالوی تلخ مجرب است و کذا روغن خسته شفتالو و بقول [illegible] از روغن تخم ترب خلق کثیر شفا یافته و یا آب سداب سبز و عسل هر دو برابر نیم گرم چکانند و ایضا
جندبیدستر و بورق هر یک سه ماشه در طبیخ خربق و یا شراب کهنه آمیخته چکانند و اگر از انجیر سفید لعاب و عسل ستانند و بوره و خردل سوده فرو ماتا کوفته بدان بسرشند و فتیله ساخته در گوش
نهند مفید بود و همچنین مرزنجوش خردل سداب تخم حنظل مساوی کوفته بیخته در زهره گاو شیاف ساخته وقت حاجت بروغن بادام تلخ سائیده در گوش چکانیدن مفید است
و کذا قطور مومیائی با روغن گل مجرب و کذا قطور آب مطبوخ افسنتین با روغن بادام تلخ و در بیاض [illegible] المرحوم برای کری قدیم مجرب نوشته و انکباب بر مرزنجوش سفید و قطور آب سیر
و زهره گوسفند در قدری روغن جوشانیده نیم گرم و نفوخ دو عدد فلفل سیاه سوده با انبوبه هر روز یکبار در گوش نافع و مغز بادام مغز تخم کدوی تلخ هر یک یک دام پنج نیم پاؤ کته
پاؤ سیر کوفته در آب بجوشانند و صاف نموده روغن کنجد نیم سیر داخل کرده باز بجوشانند تا آب جذب شود و روغن بماند چند قطره در گوش چکانند که در کری گوش معمول است و یا زهره
گاو در روغن بادام حل کرده یک دو قطره بچکانند و لقطیر روغن افسنتین و روغن مبارک و روغن ترب نیز مفید و روغن اعظم که مؤلف راقم است و در قرابادین مسطور شده [illegible] الاکسیر الاکبر
و اگر خربق سفید یک درم جندبیدستر نیم درم نطرون دانگی کوفته بیخته بسرکه کهنه بچکانند نیز طرش بلغمی را نافع است و اگر بابونه اکلیل مرزنجوش تیز ورقهای خشک پوست خشخاش عنب الثعلب
اسطوخودوس افسنتین بجوشانند و سر ظرف محکم ببندند که بخار بیرون نرود و چادر بر سر گرفته سر گوش بر بخار آن دارند و در مرضی که از اخلاط غلیظ بود و یا سوداویت داشته باشد
چوب چینی در چند یک جزو داخل کنند برای طرش و وجع بارد و اکثر امراض گوش مجرب حکیم علوی خان است و یا طبیخ حندقوقی و برگ شبت و مرزنجوش و نمام و برنجاسف و صعتر
و بابونه بر پس گردن و بن گوش تکمید نمایند و سداب و صعتر و افسنتین با سرکه و زیت و آب بپزند و با انبوبه بخار آن در گوش رسانند و [illegible] در روغن کنجد جوشانیده چکانیدن
نیز برای دفع این مرض مجرب گفته اند **اقوال جهرة** سویدی می نویسد که قطور شیشقنین در روغن کنجد گداخته و یا حب بلسان بشراب کهنه و یا روغن قثاء الحمار و یا فربیون یک
درم در زیت ده درم خوب جوشانیده و یا زهره رخمه بزیت کهنه و یا آب شحم حنظل تازه و یا شیاف مرارات و یا پیه دلفین در حنظل جوشانیده و یا روغن کادی و یا بیضه
مورچه سوده بزیت کهنه یا روغن کتان جوشانیده و یا آب فراسیون تازه و یا بسد و روغن بلسان بروغن کنجد در ظرف آهنی جوشانیده و یا خون گرگ بزیت آمیخته
و یا خنفسا بزیت پخته و یا بول بز یک جزو انزروت نیم جزو و یا زهره گاو در پوست انار جوشانیده و یا زهره خلد بروغن گل و یا آب حماض لوبیا و یا برگ زیتون سائیده
بعسل جوشانیده و یا کمون سائیده بروغن بادام تلخ آمیخته و کذا انکباب طبیخ بابونه و کذا نهادن فتیله خردل سوده در عسل سرشته بر آتش معقود در گوش و کذا ضماد کردن خردل
سوده در عرق [illegible] خشک آمیخته بسرکه و کذا فتیله بقطران آغشته در گوش نهادن و کذا فتیله خربق سیاه سوده بعسل سرشته دو سه روز استعمال کردن و کذا بخور [illegible] زرنباد حتیتی
آهن و یا آب دریای شور جوشانیده و کذا بخور کبریت و کذا فتیله از پیه کرکس ساخته شبانه روز در گوش داشتن و مکرر بعمل آوردن هر واحد نافع است و آنچه در علاج وجع بارد
گوش گذشت و هرچه در قول شیخ بیاید نیز مفید است **ابوسهل** گوید که هرگاه طرش از اخلاط غلیظ چسپنده باشد حمام آب شور استعمال کنند و در گوش جندبیدستر در روغن
سداب و آب سداب و روغن شبت با عسل و زهره بز و بول او چکانند و هرگاه مزمن شود باید که بسیار روز ها این دوا بکار برند بورق سوده و با عسل و سرکه بجوشانند و در گوش
چکانند بعده فتیله از خردل و انجیر هر دو کوفته بسازند و در گوش نهند و ایضا آب شهدانج رطب بچکانند و اگر طرش عقب تپ یا مرض حاد افتد بر بخار [illegible]
افسانه پخته با انبوبه [illegible] آن نهاده گوش را بر آن گذاشته انکباب نمایند بعده در گوش این شیاف بچکانند شحم حنظل یک درم بورق سه درم جندبیدستر نیم درم [illegible]
مدحرج عصاره افسنتین هر یک نیم درم فرفیون یک دانگ قسط ربع درم در زهره گاو سرشته شیاف سازند و نزد حاجت یکی از آن در روغن بادام تلخ حل کرده
در گوش بچکانند که این وجع بلغمی و ریحی و دوی و طنین بجز طرش حادث از اخلاط غلیظه را بالخاصیه نافع است و اگر فقدان سمع از قبیل سده بغیر وجع باشد قرامیخ
استعمال نمایند **نسخه آن** خربق سفید دو مثقال نطرون شانزده مثقال زعفران سه مثقال سائیده بسرکه سرشته قرص سازند و خشک کرده وقت حاجت

وصمم عارض گردد صاحب کامل گوید که اگر طرش از قبیل صفرای احتراقی بسوی دماغ عارض شود مانند آنکه ازین نوع در امراض حاده و حمیات صفراوی
عارض گردد علاجش اسهال بادویه مخرج صفرا است مثل مطبوخ هلیله مقوی با ایارج و سقمونیا و بعد تنقیه تدبیر مریض بتدبیر معتدل نمایند و استحمام
بآب شیرین کنند و از تدبیر مولد صفرا اجتناب کنند ابن الیاس گوید که اگر صمم بسبب غلبه صفرا باشد شربت بنفشه با ترنجبین و یا خمیره بنفشه
با ترنجبین هر واحد ده درم بنوشند و یا جلاب عناب آلو بخارا هر واحد ده عدد با ترنجبین و شیرخشت هر یک ده درم بیاشامند و غذا ماء الشعیر اگر تب
باشد و الا مزوره بنوشانند مغز بادام و اسهال طبیعت بماء الفواکه و مطبوخ آن یا بمطبوخ هلیله که دران سنا و از سقمونیای مشوی نیم دانگ
باشد و بعد تنقیه تام آب انار مطبوخ معصور با پوست آن در گوش چکانند و یا اندک روغن گل بچکانند سعید گوید که اگر طرش قریب العهد حادث
از مره مرتفع بسوی سر باشد علاجش سهل است زیرا که اگر تنقیه بدن از خلط مراری بمطبوخ هلیله کنند و تدبیر او بعد تنقیه بتدبیر مبرد مرطب نمایند و امر
باستحمام و تخویف از اخذ اغذیه حاره مولد مره صفرا کنند و در گوش روغن گل اندک با سرکه و یا آب انار و روغن گل چکانند طرش او زائل گردد ایلاقی
می نویسد که اگر سوء مزاج مع ماده باشد نگاه کنند که آن کدام خلط است پس استفراغ او نمایند و تقطیر دوا و روغن در گوش قبل از استفراغ جائز نیست
و بعد استفراغ نطولات و قطورات استعمال کنند پس اگر ماده صفراوی باشد بحب هب و قرص بنفشه استفراغ سازند و اگر سه مثقال اطریفل صغیر
با یک مثقال ایارج فیقرا آمیخته بدهند صواب باشد و اگر از هلیله زرد یک مثقال و ایارج فیقرا آمیخته ازان حب ببندند و بدهند بار اذی از سر فرو دارد و این
اطریفل کشنیزی منع بخار از دماغ کند صفت آن هلیله کابلی بلیله آمله هر یک ده درم گل سرخ کشنیز خشک هر یک پنجدرم ادویه را جدا جدا کوفته بیخته
بروغن بادام چرب کرده بعسل سه چند بسرشند و در بعض نسخ کشنیز بوزن مجموع ادویه است خجندی گوید که اگر بسبب غلبه صفرا باشد هر صبح شربت نیلوفر
و خمیره بنفشه و شربت عناب یا شربت تمرهندی و آلو دهند و تلیین بحقنه لینه یا با آب انارین مع شیرخشت نمایند و بعد تنقیه تامه روغن گل با اندک سرکه
در گوش چکانند قرشی گوید که اگر طرش از حرارت صفرا یا خون باشد در دموی فصد کنند و استفراغ صفرا بطبیخ فواکه نمایند و شربت آلو و نیلوفر و بنفشه
بنوشانند و ترک لحوم کنند و بر مثل اسفاناخ و خرفه و ملوخیه و خبازی و کدوی مطنجن بروغن بادام شیرین و محض بترشی مناسب اقتصار نمایند و در گوش روغن بادام
شیرین و روغن کدو چکانند یا روغن گل با اندک سرکه بپزند تا سرکه فانی شود و روغن باقی ماند در گوش چکانند و گاهی برای تبرید و ترطیب قوی آب کاهو یا شیاف مامیثا
بروغن بنفشه یا شیر دختران حاجت افتد این همه نیم گرم بچکانند انطاکی گوید که در طرش حار اولا فصد قیفال مخالف بگشایند و بعد سه روز محاذی بعده
تبرید بماء الشعیر و تمرهندی و در صفراوی بخیار و شیر بز نمایند یا طبیخ هلیله زرد و شربت فواکه دهند بعد ازان اگر درینجا درد باشد افیون در
بول بزگاو یا زهره بز یا آب پیاز سفید حل کرده بچکانند و از مجربات در ازاله طرش عارض بعد امراض حاده ملازمت خمیره بنفشه بماء الشعیر
و شربت خشخاش و هر شب حک پایها و مالش آن بروغن گل است و در نزهه گوید که گاهی صمم عقب حمیات حاده پیدا شود و سبب آن
کثرت صعود بخار بسوی دماغ است و این گاهی خود بخود زائل شود اگر بخار رقیق باشد و الا از مجربات من دران معجون بنفشه و تریاق الذهب
و طبیخ امرود و کشنیز و مرزنجوش است هر کدام ازینها که بهم رسد

علاج طرش بارد ساده و مادی

در صورت برودت بی ماده هر چه در علاج درد گوش بارد ساذج مذکور شد سوای تنقیه آنچه بهر طرش بارد مادی بیاید استعمال نمایند
در روغن یاسمین و روغن سوسن و قسط و شبت با اندکی جند بیدستر یا مشک یا مر یا قطران بچکانند و اگر شحم حنظل یا بیخ او بروغن کنجد
بپزند و در گوش چکانند نافع بود و اگر اقحوان و اکلیل الملک و قیصوم هر یک ده درم اذخر مکی پوست بیخ بادیان پوست بیخ کرفس هر یک پنجدرم
پودینه مرزنجوش خشک تمام ریحان خشک هر یک یک کف بادیان پوست ترنج هر یک سه درم در ده رطل آب بجوشانند تا شش رطل بماند
در گوش بر بخار آن دارند برای طرش حادث از برودت ساذج و ماده غلیظ نیز نافع است و منقول از رازی قاقله کبار سه شرط آن قطوراً سودمند بود

خردل وباریک سائیده با انجیر خشک آمیخته فتیله سازند ودر گوش سه روز بدارند و دیگر چند بیدستر در روغن شبت و آب سداب حل کرده در گوش چکانند **ایلاقی** و جرجانی گویند که هرگاه طرش از مادهٔ غلیظ باشد استفراغ با ایارج فیقرا وحب قوقایا مرکب با شحم حنظل و افتیمون و نمک هندی باید کرد و در گوش ادویهٔ محللهٔ چکانند و آن همه در قول شیخ گذشت و کسی را که این مرض یکبارگی افتد طبیخ افسنتین با زهرهٔ نرگاو و زهرهٔ ماهی شبوط و زهرهٔ سنگ پشت بروغن بابونه و شبت و آب پیاز بعسل و بروغن زیت چکانند **سعید** گوید که اگر طرش از اخلاط غلیظ بلغمی مجتمع در قعر گوش حادث شود علاجش دشوار است و باید که استفراغ بدن با ایارجات و بغرغره سکنجبین عسلی و سعوط بروغنهای گرم مثل روغن زنبق کنند و جند بیدستر وغیره که در قول صاحب کامل گذشت اندر گوش چکانند و امر بدخول حمام بر ناشتا کنند و بتقلیل غذا نمایند و از اغذیهٔ مولد بلغم حذر کنند **ابن نوح** گوید که معالجه با دویهٔ مقطعهٔ ملطفهٔ خلط خام و بغرغرات دائم با ایارج و تدبیر ملطف نمایند و استحمام بآب حمامات نیکو است و جند وغیره که مذکور شد و زهرهٔ بز و بیرنج در گوش چکانند که آن تلطیف قوی و تقطیع نماید و یا حرمل در بول کودک سه روز بخیسانند بعد از آن صوف باین بول تر کرده در گوش بدارند و یا زهرهٔ بز و بول او چکانند و از انجیر و خردل و بورق فتیله ساخته در گوش نهند و سه روز بگذارند پس برآورده در گوش آواز شدید متواتر بدهند بعده در گوش با انبوبه بزور بدمند تا گوش بکشاید **ابن الیاس** گوید که اگر صمم بسبب مادهٔ بلغم غلیظ منصب بعصبهٔ مفروشهٔ آلهٔ سمع باشد هر صبح جلاب از انیسون و بادیان هر یک سه درم و گلقند عسلی ده درم بنوشانند و غذا مزوره نخود و لحوم فاضله بعد از حب قرطم و فلفل وغیره دهند و هرگاه نضج تام در قاروره ظاهر گردد تنقیهٔ دماغ بحب ایارج و حب قوقایا و حب لوغاذیا و حب اصطمخیقون کنند و روغن خستهٔ مشمش تلخ و روغن بادام تلخ و روغن سداب و زنبق در گوش چکانند و یا روغن شحم حنظل و یا آب مرزنجوش با اندک زهرهٔ کلنگ بچکانند و یا فتیلهٔ خردل و انجیر در گوش بدارند **خضر** و قرشی مینویسند که اگر طرش از برودت و بلغم باشد همه روغنهای گرم خصوصا روغن ترب و روغن غار وغیره که در قول شیخ مذکور شد نافع بود و روغن بادام تلخ را خاصة نفع عظیم است و تقطیر آب دریای شور گرم کرده از اثقل سمع کند و چون پیه کرکس بگدازند و نیم گرم در گوش چکانند لاسیما اگر بران مداومت کنند صمم را نفع بخشند و از اشربه شربت اسطوخودوس بآب گرم یا ختمی حلو بدهند و یا مطبوخ اسطوخودوس و اکلیل الملک و بابونه و ختمی و کذا بادرنجبویه جوشانیده گلقند یا خمیرهٔ بنفشه اگر طبع قبض باشد داخل کرده بنوشانند و شربت گلقند عسلی و اطریفل صغیر استعمال کنند **نطول** اکلیل الملک بابونه سبوس گندم ختمی برگ غار و کذالک مرزنجوش و بادرنجبویه بجوشانند و بر بخار او انکباب و بآب او نطول و بثفل او ضماد کنند و آواز شدید و نواختن طبل آنرا انفع کند و استفراغ بلغم بحب ایارج و ایارج لوغاذیا کنند لیکن بعد نضج و تنقیهٔ بدن از مسهل بلغم و قبل استعمال ادهان و نطولات مذکوره **انطاکی** گوید که در طرش بلغمی تنقیه با ایارج مکرر نمایند و در سوداوی بطبیخ افتیمون بدستور و جند بیدستر در زیت که اندران ترب و مصطکی و حب الغار پخته باشند حل کرده بچکانند و از مجربات برای کشادن طرش و صمم اینست که حلتیت را در روغن بادام تلخ و غالیه حل کرده صاف نمایند و دران زباد چندانکه ممکن باشد حل کنند و مکرر بچکانند و در خواص آمده که اگر زهرهٔ کلنگ سه درم در سه اوقیه روغن غار بجوشانند تا نصف بماند پس در گوش چکانند صمم را بکشاید و اگر میل طلا در زرنباد گردانیده هر روز در گوش نهند صمم را منع کند و این همه بعد تنقیه در مادی بکار برند **ایضا** او گوید که علاج مخصوص این مرض گرفتن بخار سرکه است که بر سنگ آسیای گرم چکانیده باشند و تقطیر آب پیاز و عسل هر دو پخته و کذا روغن زرد کهنه و زیت که در هر کدام ازین هر دو اصل السوس و سداب و حب الغار مقشر پخته باشند و از مجرب اینست که زباد و حلتیت را در روغن بید انجیر حل کرده نیم گرم چکانند و ایضا عنصل و شحم انار ترش و پوست او و حنظل تر در سرکه پخته صاف کرده روغن زیت یا روغن دیگر آمیخته چکانند **گیلانی** از طبری نقل کرده که در طرش حادث که پیش ازان نبوده باشد استفراغ بحب ایارج و حب قوقایا و حب صبر بسه شربات در مدت بیست و یکروز کنند بعد ازان غرغره بعاقرقرحا و مویزج و کف خردل و مانند آن سازند بعده انچه در گوش چکانند و بدان تکمید کنند اینست که بگیرند افسنتین رومی خالص و در آفتابهٔ لوله دار بجوشانند تا تهرا گردد بعده بگذارند تا آنکه بر بخار او انکباب ممکن گردد پس سر انبوبه بکشایند و ثقبهٔ گوش مقابل آن دارند و بدفعات بسیار بخار آن بگیرند و تکمید گوش باین افسنتین مطبوخ سازند و حفظ مزاج علیل نمایند و انچه در مثل این بچکانند سرکه و بورق جوش کرده است و آزاد و یهٔ بالغ انفع درین باب اینست که بگیرند سلخ الحیه و باریک بکوبند بعد ازانکه با سرکه بدفعات شسته خشک کرده باشند و بعد کوفتن در زهرهٔ بز حل کنند و بران اندک بورق انداز ند و در گوش چکانند و اگر ازین بکشاید بهتر و الا بگیرند آب گندنا یک جزو

شیخ الرئیس سفر باید که در طرش حادث از برودت و مادهٔ بارد قطور جمیع روغنهای گرم که دران چند بیدستر حل کرده باشند خصوص روغن بلسان و قسط و یا روغن بادام تلخ و عصارهٔ افسنتین و روغن بابونه مع زهرهٔ گاو یا پیه گاو یا روغن کنجد که دران شحم حنظل یا بیخ آن جوشانیده باشند نافع ست و قطور بول نرگاو که دران مرحل نموده باشند و عصارهٔ قثاء الحمار نیز نافع و اگر بادهٔ بارد محقق باشد این همه بعد استفراغ ماده باستفراغات عام بدن و خاص دماغ و بعد استعمال نطولات معروفه خصوصا آنچه دران برگ دهمست و تخم آن افتد بکار برند و ریاضت درین شدید النفع ست و همچنین صیاح شدید و اصوات بوقات و مانند آن در گوش و آنچه از ادویه نافعه آن عصارهٔ سداب جبلی ست یا چند بیدستر در روغن شبت حل کرده خصوص که با ریاح غلیظ باشد و بول بز و زهرهٔ آن خصوصا با قنه و از ادویهٔ مجربه این است که بگیرند چند بیدستر سه درم خربق یک درم نطرون یک نیم درم و سائیده در آب سداب اقراص سازند و در او دیه و ادهان مناسبه حل نموده قطور نمایند بعد تنقیه و در نسخهٔ دیگر خربق سبع درم و نطرون ثلث درم و بیدستر استعمال نمایند و یا بگیرند کندش و زعفران و چند بیدستر مساوی از هر یک یک جزو و بوره و خربق و زهرهٔ گاو هر یک چهار جزو و بشراب حل کرده استعمال نمایند و یا بگیرند صبر و چند بیدستر و شحم حنظل و فرفیون با زهرهٔ گاو سوده استعمال نمایند و نیز روغن ترب و روغن مویزج شدید النفع و مجرب ست و عصارهٔ افسنتین و یا طبیخ آن مع با عصارهٔ ترب با نمک نافع ست خصوصا و فتیله با سیلان رطوبت و سده باشد و فتیله از خردل و انجیر کوبیده در گوش گذاشتن مجرب ست بسا ست که زیاده مینمایند درین نطرون و چکانیدن آب دریای شور نیم گرم بسیار نافع ست و چکانیدن خربق اسود و مرارات همگی خصوصا زهرهٔ بز با روغن گل مفید و بعضی گفته اند چون اهل را در روغن کنجد در قاشقی آهن بجوشانند تا آنکه سیاه گردد قطور آن صمم را نافع ست و نیز روغن شبت و غار و سوسن و ناردین هر یک به تنهائی و یا مجموع با چند بیدستر یا کف افسنتین یا عصیر سداب مفید و چون طرش دفعةً بهم رسد نافع ست آنرا آب افسنتین یا عصارهٔ افسنتین جوشانیده مخلوط بزهرهٔ شبوط و زهرهٔ سنگ پشت یا زهرهٔ گاو در روغن گل یا خربق یا سرکه یا پوست مار یا سرکه و چکانیدن آب مطبوخ افسنتین و اسطوخودوس و مرزنجوش و یا روغن مصنوع از اینها که در آب مطبوخ اینها روغن گل یا کنجد داخل نموده بپزند تا آب بسوزد و روغن بماند و از حبوب مجربه برای طرش حادث از سده و یا از خلط غلیظ و یا ریح آنست که بگیرند تربد سفید بست درم و شحم حنظل ده درم و انزروت ده درم و نیم و کثیرا هفت درم و پوست هلیلهٔ کابلی ده درم و از ان حب تنبیا سازند شربتی از ان بوزن یک درم و گوئیم مثل عائذین بسوی راس کلام کرده جمیع آنچه از ثقل سمع و اوجاع گوش و ریاح آن و دوی آن و طنین آن کائن بسبب مادهٔ بارده و برودت باشد پس از ادویه مشترکه برای این همه بعد از تنقیهٔ بدن و راس آنست که در گوش بورهٔ ارمنی بسرکه و عسل و یا زهرهٔ گوسفند با زیت و شراب یا بروغن بادام تلخ و یا آب گندنا یا آب پیاز بعسل یا شیر زنان و چکانیدن دو قطره از قطران صبح و شام یا خربق ابیض یا اسود یا بعضی ادهان مناسبه خصوصا بروغن سوسن یا آب طبیخ افسنتین و آب پوست ترب و کذلک روغنی که دران پوست مار جوشانیده باشند یا حب الغار یا فرفیون یا چند بیدستر بروغن گل یا روغن بلسان یا نفط سفید و یا بگیرند علک البطم یک اوقیه و روغن خیری دو اوقیه و روغن بادام تلخ نیم اوقیه جمله را جوش دهند و سه قطره از ان صبح و سه قطره شام استعمال نمایند و همچنین عسل یعنی با روغن خیری و کذلک آب برگ حنظل تازه و کذا عصارهٔ لوف و هزار جشان در نفع شدید و قوی ست و باقی ادویه مشترکه در باب وجع گوش بارد مذکور شد و اگر این مرض صبیان را بهم رسد بروغن داوی که دران سداب و مرزنجوش پخته باشند یا آب دهن کسی که صعتر یا کما اندرانی خائیده باشد انتفاع یابند و از کمادات نافعه آن ست که بابونه و شبت و برگ غار و مرزنجوش و پودینهٔ دشتی خشک و عاقرقرحا جوشانیده بدان گردن و اسفل گوش را تکمید نمایند و کذلک نطولات مذکوره در امراض راس و در ظرف لوله دار ساخته محاذی لوله گوش را بدارند تا از ان بخار داخل گوش گردد و استفراغ برای طرش وفق آنست که کثیر العدد و قلیل المقدار باشد در هر بار یعنی بتفاریق و اندک اندک باید کرد تا قوت محفوظ ماند و نضج ماده و فاکند و از ان نضج کامل و تنقیهٔ تام حاصل گردد و سعد هندی نوشته که این همه قطورات که شیخ ذکر کرده مجرب ست برای اصلاح اکثر انواع طرش سیما عارض از مواد غلیظ هرگاه بعد تنقیهٔ تام دو قطره صبح و دو قطره آخر روز از هر چه از اینها میسر آید در گوش چکانند صاحب کامل گوید که طرش هرگاه از قبیل بلغم لزج غلیظ متولد در دماغ و اغشیه یا منصب بسوی عصب سمع عارض شود علاجش باستعمال تدبیر مقطع ملطف و شرب ایارجات و استعمال غرغره و سعوط بدانچه در علاج سدهٔ گوش مذکور گردد و پرهیز از اغذیهٔ مولد بلغم باید کرد و صفت دوا برای طرش گوید

وسوراخ گوش بصوف بند سازند واگر زیر ساکن نشود معلوم نمایند که ورم در طریق نضج وجمع مده است وچون ریم کند معالجه بادویهٔ قرحهٔ گوش نمایند ودر علاج او مسلک تنقیهٔ گوش برفق سلوک کنند زیرا که اجتماع چرک در گوش در مرض افزاید واین دوا آنرا نفع کند اگر در وقت او استعمال نمایند بگیرند شیاف ابیض و بآب قطر حل کنند واندکی افیون وصمغ فارسی مخلوط کرده در گوش چکانند ونیز هم او گوید که از صمم نوعیست که حادث شود وپیش از آن نبود وآن عسر البرء باشد واین چنان بود که ورم در صماخ پیدا شود وحتی که تنقیه را بند کنند وبعد از آن صلب گردد وباقی ماند وتحلیل نشود ویا در آن ثولول یا لحم بروید وصلب شده سوراخ گوش را سد وو ساز دو بسبب خفای او از حس مدرک نگردد وپس اولی آنست تعرض بعلاج مثل این نوع نکنند مگر نزد اضطرار ونیز ایضا او گوید که آنچه عجیب النفع ست در ازالهٔ صمم حادث وطرش وخصوصا آنچه بعد اورام وانفجار آن باقی ماند اینست که بگیرند سیر خشک وو دانه او برآورده از پوست او خوب پاک کنند بعد از آن روغن بادام تلخ بقدریکه آنرا بپوشد بران اندازند وبجوشانند تا آنکه دانهای او سرخ شود وبلکه مائل بسیاهی گردد وپس صاف نموده این روغن هر روز وشب بچند مرتبه در گوش چکانند که این دوا درین معنی بالغ النفع ست بارها آزموده ایم وبسیار نافع یافته ایم وبعضی گویند که این دوا نفع بحد کمال می بخشد تا دو هفته هر روز وشب یکدو وسه قطره از ان بچکانند

علاج باقی اقسام طرش

آنچه از رطوبت ویبوست ساده حادث شود حسب سبب تبدیل مزاج کنند باشربه واغذیه ونطولات وقطورات وسعوطات مناسبه که در علاج امراض رطبه ویابسه دماغی مفصل مسطور شده ونادر باشد که رطوبت ساده سبب طرش گردد ولهذا شیخ الرئیس وسمرقندی بذکر آن نپرداخته اند وگویند که دران مثل مشک وجندبیدستر وسورنجان وگل سرخ وافاقیا ودارچینی وقرنفل وامثال آن نافعست ودر یبوست بی ماده بهر ترطیب مزاج دماغ انکباب بر بخار آب شیرین وقطور شیر دختران در گوش وریختن روغن گل ویا شیر تازه ویا نطولات مرطبه بر سر وچکانیدن ومالیدن شیرها وروغنهای مرطبه وجز آن که در علاج امراض یابس دماغ وصداع یابس وتشنج یبسی مذکور شد مفید بود وبقول شیخ ومسیحی طرش عارض از یبوست را لزوم حمام رطب وغذای مرطب وشراب مرطب وخواب وریختن روغن معتدل وآب نیمگرم بر سر وتدهین سر وقطور بر روغن نیلوفر وبنفشه وبید وروغن کدو ومانند اینها نافع وآنچه از بحرانات انتقالی چون تپهای صفراوی ویا بلغمی وسرسام وغیره باشد تنقیه بصفرا ویا بلغم نمایند ولیکن بعد حصول قوت وعود مزاج بحال اصلی ودفع ضعف مرض اول بعده تقویت دماغ نموده روغنهای نافعه چکانند ودر طرشی که عقب امراض حاده وحمیات حاده عارض شود علاجش همانست که در طرش حار ساذج ومادی مسطور شد وخصوصا در قول انطاکی گویند که ضماد بابونه واکلیل الملک آرد جو وروغن کنجد پخته گرد اگرد گوش نافع صمم حادث بعد مرض حادست ونیز اگر شاخ شجرة البق را از یکطرف آتش بدهند ورطوبتی که از آن چکد در ظرفی گرفته اندر گوش چکانند همین عمل دارد ونیز هر چه از خلط غلیظ بسبب بحران انتقالی باشد وآن با ثقل وتمدد بود باستفراغ بایارج فیقرا کنند بعده روغن بادام تلخ وروغن قسط وروغن ترب وجندبیدستر وفرفیون چکانند ونیز ایضا اگر بعد تپ لثقه عارض شود حب قوقایای علویخانی نه ماشه با طریفل اسطوخودوس ایشان دو تولهٔ آمیخته شب بخورند وازمرزنجوش گل بابونه افسنتین ابهل اکلیل الملک گل بنفشه هر یک نه ماشه اشنه هفت ماشه انگور شفا یک نیم توله شب در آب سه پاؤ تر نموده صبح بجوشانند که چهارم بماند صاف نموده روغن گل روغن بابونه برابر آن داخل کرده باز بجوشانند که آب بسوزد وروغن بماند پس دران جندبیدستر سه ماشه زعفران هفت ماشه سوده آمیخته بدارند ودر گوش چکانند ونیز گویند که طرش حادث عقب حمیات منذره بنکس ست زیرا که ودلالت مینماید برآنکه هنوز ماده باقی ست وبدن نقی نیست ونیز بقول شیخ طرش حادث عقب صداع راچکانیدن آب ترب وروغن گل ویا جندبیدستر بحب لغار وروغن گل نافعست وحادث بعد از سرسام را واجبست که دران ابتدا باستفراغ از ایارج فیقرا نمایند پس جندبیدستر با روغن گل ویا روغن قسط تنها ویا روغن بادام شیرین ویا آب ترب وغیره که در حادث عقب صداع گفته شد در گوش چکانند ونیز ابو منصور گوید که آنچه عقب سرسام حادث شود علاجش همانست که بهر یبوست ساده گفته شد وآنچه بسبب سده یا قرحه یا کرم یا دخول هوام وغیر آن باشد علاج هر یک علحده مسطور خواهد شد بدان رجوع نمایند وطرش که بعد از قی بسبب تصاعد اخلاط بسوی دماغ افتد علاجش تسکین اخلاط است واستفراغ آنها واین گاهی بی علاج زائل می گردد

دوی وطنین وصفیر

آوازیست که آنرا انسان در گوش خود میشنود وبدون سببی از خارج وصدا که دوی بزرگ تر وزمر تر وطنین تیز تر وباریک تر میباشد وصفیر آوازیست حادث از نفوذ ریاح وابخره در مسالک ضیق مستطیل

و زهرهٔ گاو یک جزو و سرکهٔ کهنه پنج جزو و پیه بط یک جزو و روغن غار یک جزو و همه را بر هم زنند تا یکذات گردد بعد از آن در گوش چکانند و یا فتیله بدین دوا آلوده در گوش نهند و این دوا بهترین ادویه است که درین باب استعمال کنند و اگر این کفایت کند و سمع بگشاید فهو والا بگیرند انجیر سیاه و لحم او سوای تخم او و بستانند یک جزو بورق سرخ نیم جزو و زهرهٔ گاو باریک ساییده بعسل سرشته شیاف ها ازسازند و در گوش بدارند و باید که در وقت استعمال این شیاف بر بخار آب مطبوخ افسنتین که مذکور شد گوش بدارند و تکمید گوش بدان نمایند و گاهی نیز اضطرار این دوا استعمال کرده میشود بگیرند بول گاو و بول انسان و بول خنزیر و آب سورو مساوی کرکر تخم پچند همه و در دیگ سر بسته بجوشانند بعده سر دیگ کشاده بر بخار او سوراخ گوش بدارند که نفع کند و اگر مرض بسیار قوی باشد علاج آن اینست که بگیرند خربق سیاه سوده بعسل حل کرده در گوش اندازند و این روز یک شیاف معمول از انجیر و بورق مذکور شد بکار برند و این شیاف در صمم عظیم النفع ست بگیرند خردل یک جزو انجیر یک جزو بورق حب الغار جند بیدستر بهر واحد نیم جزو بعده بگیرند شتر ایک کهنه بمقداری که دوا را بپوشد و بجوشانند تا منعقد شود پس از ان شیاف ها ازساخته در گوش نهند و اگر حرارت پیدا شود تعدیل مزاج و تسکین آن نمایند

علاج طرش ریحی

هر چه در قسم بارد ساذج و مادی مذکور شد نافع بود و یا اول یک هفته طبیخ منضج و محلل داده جهت تنقیه بوسیله باغ شب یارج جالینوس یا روغن خورانید صبح در منضج برگ سنا یک تولہ هلیله سیاه دو تولہ مغز خیارشنبر شش تولہ و ترنجبین و گلقند و شربت دینار هر یک چهار تولہ روغن بادام پنج ماشه افزوده بدهند و وقت شام غذا شوربای مرغ و کباب با نان خشکار تنوری خورانند و روز دیگر در مطبوخ منضج شربت بزوری سه تولہ و تودری یا حرف هفت ماشه افزوده دهند غذا و بهر بدستور و همین نمط چهار مسهل داده اسطوخودوس سه ماشه سوده در جوارش مصطگی علویخان یک تولہ آمیخته بعرق بادیان و یا در ترنجبین هر یک هفت تولہ دهند و این بخور نمایند قیصوم تمام مرزنجوش بادیان بابونه نکوه هر یک یک تولہ جوشانیده بکار برند و روغنهای محلله یا جند بیدستر در گوش چکانند مثلا مرزنجوش افسنتین گل و بیخ بابونه اکلیل الملک سنبل الطیب دانه شیشعان برگ دفلی هر یک نه ماشه نکوه یک نیم تولہ جو کوب نموده در یک نیم پاو آب شب خیسانیده صبح بپزند که چهار شود و سوم حصه بماند مالیده صاف نموده روغن گل و بادام تلخ و بابونه هر یک سه تولہ داخل کرده بجوشانند تا آنکه آب بسوزد و صاف کرده بزرالبنج قسط تلخ گل بابونه صحرائی هر یک نه ماشه جند بیدستر سه ماشه آمیخته بکار برند و در روغن راحت جند بیدستر آمیخته چکانیدن عظیم الاثرست و انکباب بر گل بابونه تازه یا خشک در سرکه جوشانیده و کذا بر طبیخ زوفای خشک نیز سفید و اگر بابونه اکلیل الملک قیصوم هر یک ده درم پودینه تمام مرزنجوش اذخر پوست بیخ بادیان بیخ کرفس گل سرخ هر یک پنج درم در ده اثار آب بجوشانند هرگاه سه آثار بماند سر و گوش را بر بخار آن دارند و با آب آن تنطیل حوالی گوش و سر نمایند بخوبیکه آب در سوراخ گوش نرود و برای طرش ریحی بعد تنقیه و انچه عقب مسهل بسبب بخارات پیدا شده باشد نافع ست گیلانی مینویسد که علاج طرش حادث از ریاح غلیظ تقطیر محللات است مثل اینکه بگیرند بورهٔ ارمنی یک جزو و سرکهٔ خمر نیم جزو و آب افسنتین دو جزو و روغن گل نیم جزو و گلاب سه جزو و در شیشه کرده بر هم زنند تا هموار گردد و در حمام قطور نمایند و اول بر طبیخ حشایش حاره مثل افسنتین و شیح و مانند آن انکباب نموده پس شیاف که از زراوند مدحرج و عصارهٔ افسنتین هر یک نیم درم فرفیون و قسط هر یک ربع درم در زهرهٔ گاو سرشته ساخته باشند یکی از ان در روغن بادام تلخ حل کرده در گوش چکانند که این ثقل سمع نو و کهن را که از برودت و اخلاط غلیظ و ریاح غلیظ باشد و وجع بلغمی و ریحی و طنین و دوی ریحی را نیکوست و حمام بر ناشتا هر صبح نافع ست

علاج طرش ورمی

اگر بسبب اورام حار یا بارد حادث شود تدبیر آن بنحوی باید که در وجع گوش حار و ریحی بارد و ورمی مسطور شد و گیلانی گوید که اگر مرض بسبب ورم حار در عصبه باشد علاجش فصد قیفال و حل طبیعت بماء الفواکه و طبیخ هلیله و مانند آنست و غذا بماء الشعیر سازند بعد از ان روغن بادام و روغن نیلوفر در گوش چکانند و اگر درد قوی گردد بگیرند افیون یک طسوج و جند بیدستر یک طسوج و هر دو در سفیدی بیضه حل کرده در گوش چکانند و یا بمیل بگیرد در گوش رسانند لیکن بآهستگی و بهترین ادویه که استعمال نمایند اینست قرص بگیرند افیون یک جزو و جند بیدستر یک جزو و بعده برگ اسپغول و برگ بارتنگ و عصا الراعی کوفته در عصیر بفشرند تا غلیظ گردد بعد از ان این حشایش برآورده بکوبند و بیفشارند و با این آب قرص هر دو دوا مذکوره بسازند و خشک کرده بشیر زنان حل نموده بمیلی که بر ان صوف پیچیده باشند و بدان فرو برده اندر گوش چکانند

گذشت نافع شناسند و گویند که آنچه درین مرض بالخاصیة نفع دارد نوشیدن ریحان و تقطیر عصارهٔ نسرین و قطران ست و در امتلائی اول تنقیه بدن باسهل بعده تلطیف تدبیر نمایند و شربت اسطوخودوس مع شربت لیمون نافعست و در مشارکی قصد تنقیه عضو فاعل مرض و خصوصاً معده و اگر تصاعد بخارات ازان باشد بحسب خلط فاعل آن از مطبوخات مناسبه و ایارجات واجبست و اطریفل صغیر خورانند و خصوص در معدی و ایارج فیقرا نیز آمیزند و تقویت دماغ بخوردن اطریفلات و مانند آن و مالش بمثل روغن آس و روغن گل و تقویت گوش بمانند روغن بادام و امثال آن کنند و درین رعایت مزاج اول وسن مرعی دارند و هر یکی را تدبیر و علاج حسب مزاج و قصد تقویت او بقانون معلوم نمایند

علاج طنین بلغمی و ریحی

اول بهر انضاج و تنقیه منضج و مسهل بلغم و حب ایارج دهند بعده غرغرهٔ منقی دماغ بعمل آرند و یا گل خطمی تخم مرو عنب الثعلب کشنیز خشک هر یک شش ماشه اسطوخودوس چهار ماشه جوشانیده غرغره سازند و روغن قسط در گوش چکانند و اکلیل الملک و بابونه و شبت و پیاز نرگس در آب جوشانیده بخار آن بگیرند صفت روغن قسط بگیرند قسط ده درم و نیم کوفته شب در سرکه خیسانند و صبح در نیم آثار آب بجوشانند تا بنیمه آید صاف نموده نیم آثار روغن کنجد بر سر آن ریخته باز بجوشانند تا آب فانی شود و روغن بماند بردارند و اطریفل اسطوخودوس یا معجون و سید الور د بخورانند و یا جند بید ستر سه چهار حبه تا یک ماشه در اطریفل صغیر یک توله آمیخته دهند و اگر جند بید ستر نرسد عوض آن زراوند طویل کنند و بالای طعام این سفوف دهند بادیان سه توله عود هندی زرنب دانه قاقله کبار هر یک یک توله مصطکی دو توله نبات سفید برابر شربتی دو مثقال و گلاب قرنفلی نوشیدن فائده عظیم دارد با جوارش مصطکی مرکب علوی خانی و پرهیز از چیزهای مضر دماغ و بخار انگیز از اغذیه و فواکه و بقولات و لبنیات واجب دانند و بعد از حمام روغنهای معتدله چون روغن مورد بادامی بر تارک سر مالند و در گوش چکانند و ایضاً تنقیه بحبوب مسهله بکرات و مرات و بعد ازان استعمال مصطکی یک ماشه و گلاب قرنفلی سه توله تا دو هفته درین مرض که کهنه باشد مفید میشود و گرفتن بخار مرزنجوش و جاوشیر مطبوخ در آب نیز مفید و اگر مشانه بآن مطبوخ پر کرده تکمید گوش نمایند اولی بود و یا گل بابونه افسنتین مرزنجوش اسطوخودوس مشکطرامشیع صعتر حاشا جعدهٔ خشک بهل بطراسالیون تخم حنظل جوز السرو کمافیطوس و اشنان شبت پودینه جبلی یا هر چهار ازین بهم رسد جوشانیده بر بخار آن انکباب کنند و روغن ترب یا روغن بادام تلخ با جند بید ستر در گوش چکانند و کندر زعفران جند بید ستر ساییده قرص ساخته خشک نموده قدری ازان در شراب گداخته تقطیر نمودن مجربست و اگر یکی را از روغنهای گرم با آب پیاز گرم نموده سه قطره در گوش چکانند فائده دهد و آب ترب یا بروغن گل ازین قبیل ست و قطور زهرهٔ گاو با آب گندنا یا روغن گل نیز نافع و کذا حنظل در زیت جوشانیده صاف نموده مفید و یا کندر زعفران فرفیون جند بید ستر خربق سفید مرمکی هر یک سه جزو نطرون بورهٔ ارمنی هر یک دو جزو کوفته بیخته در شراب حل کرده در گوش چکانند که طرش را نیز سود مندست و قطور شیرهٔ برگ پان یا برگ آک یا اورک یا آب پیاز نافع و ترب و یا پیاز را کاویده در ان بعضی روغنهای گرم سیما روغن قسط پر کرده بر آتش نهند پس صاف کرده سه قطره چکانند و آنچه خاص دوی را نافعست مغز بادام در بول گوساله ساییده نیم گرم چکانیدنست و چکانیدن آب برگ شفتالو و کذالک صبر در آب ساییده نافعست و یا افسنتین یا بابونه در سرکه جوشانیده گوش بر بخار آن دارند و بعده آب زهرهٔ گاو یک توله روغن گل روغن مغز خستهٔ شفتالو هر یک دو توله با آتش ملایم بجوشانند تا آب برود و روغن بماند پس صاف نموده نیم درم افیون خالص در ان حل کرده چند قطره در گوش بچکانند و آنچه در علاج وجع گوش بلغمی و ریحی و طرش بارد و ریحی مسطور شد درینجا نافعست اقوال حذاق

سویدی گوید که انجیر و خردل در آب سوده فتیله ساخته در گوش نهادن و ازاله دوی طنین مجربست و مرزنجوش شمیدن و بخور او و قطورش نافع و کذا انجیر گوش بسرکه یا زوفای خشک یا نسرین خشک یا شیح جبلی و کذا قطور حب الغار در عسل سحق کرده یا روغن غار بروغن گل و شراب کهنه و یا بول بقر و یا آب پیاز بروغن گل و یا عسل بنمک اندرانی سوده آمیخته و یا روغن نسرین و یا سرکه و روغن گل و یا روغن پسته شجم مرغابی و یا سورنجان بزیت و سداب جوشانیده و یا بورق بشراب کهنه و یا زهرهٔ جاموس و یا روغن نارجیل و یا هر زهره که میسر آید بشیر زن آمیخته و یا روغن ناردین شحم بط و یا روغن قنب بعسل و عصارهٔ سداب آمیخته و یا روغن سوسن شش درم روغن سداب یک نیم درم سرکه تند سه درم آمیخته و یا روغن سوسن و سرکه و یا زهرهٔ گاو با آب گندنا و یا کمون سوده و پیه ماکیان آمیخته هر واحد مفیدست و بقول جالینوس تبخیر بخار پودینه و شرب شربت پودینه و نهادن قدری پودینه در گوش نافعترین اشیا درین مرض ست مسیحی گوید که اگر بالاجماع

وچون سبب آواز حرکت و تموج است که عارض هوا گردد و بحاسهٔ سمع برسد پس پیداست که سبب این عارض یعنی دوی و طنین و صفیر نیز حرکت هوا باشد لیکن این تموج هوا از خارج
نیست بلکه از داخل است و هوای داخل بخارات مصبوبه در تجاویف دماغ و هوای راکد اندرانست پس این تموج ابخره اگر خفیف باشد حرکت دوی نماید و اگر بصلابت پیچد مثل
طنین باشد و اگر اندکی از آنها میل بخروج نماید و با آن حرارت ملطفه بود مانند صفیر ادراک نماید بالجمله این حرکت و تموج هوا و بخار اندرونی از دو امر خالی نیست یکی آنکه خفی
و آهسته باشد که هوا و بخار مصبوب از آن مقدار حرکت خالی نباشد و ادراک این حرکت خفی یا بسبب ذکای حس باشد و یا بسبب ضعف قوت سامعه که از ادنی تموج منفعل گردد
پس کسانی که حس سمع ایشان قوی بود بسبب این حرکت آهسته که در هوای اندرونی افتد در گوش خویش آواز دوی و طنین بشنوند و همچنین صاحبان ضعف قوت از
حرکت آهسته که مذکور شد منفعل گردند و طنین و دوی دریابند و این قسم را ناقهین یافتند و این هر دو نوع بیماری نیست دوم آنکه حرکت مذکور قوی تر و فوق حرکت خفی
باشد و سبب آن وجود محرکیست که بخار را زیاده از حرکت معتاد تحریک نماید و این محرک یا ریح متولد در ناحیهٔ راس و متحرک در آنست که منحل میگردد از فضول موجوده در سر
و یا آواز صدید که اکثر در گوش متولد میشود و یا جوش ریم در نواحی او و یا حرکت کرم متولد در مجاری آن و یا اضطراب و جوش تمامی اخلاط بدن بسبب سوء مزاج
گرم چنانچه بعضی مریضان را در حمیات و ابتدای نوبت حمیات می افتد و یا امتلای مفرط در بدن یا خاص در سر چنانچه عقب سکر کثیر و عقب خواب بعد اطعام
پدید آید و یا اضطراب خاص دماغ چنانچه عقب قی عنیف و بعد صدمه یا ضربهٔ دماغ و عقب فکر عظیم میشود و یا مادهٔ غلیظهٔ لزجه منصب بسوی گوش که اندک اندک
تحلیل گردد و از حرکت تحلیل طنین و دوی تولد نماید پس این دوام کند و یا شدت خلا و گرسنگی و اضطراب در رطوبات متوقفه بدن و ساکن در آن و توجه طبیعت
بتحلیل و تحریک آن بسبب نیافتن غذا و یا تناول ادویهٔ محرک بخارات و مصعد بسوی دماغ مثل فلفل و مانند آن یا اطعمهای مهیج محرک هوای گوش و بخارات
ساکن چون سیر و گندنا و امثال آن و یا ادویهٔ حابس اخلاط و ریاح در نواحی دماغ مثل ادویهٔ قابضه مستعمل از خارج سر بالجمله سبب این مرض گاه در نفس دماغ
و گوش میباشد و گاه بمشارکت معده و اعضای دیگر مرسل ریاح و ابخره بسوی آن **طریق تشخیص** اسباب مذکوره باید که اول از مریض سوال کنند که این حالت
لازم و دائمیست یا نه اگر اقرار آن کند و آواز گوش همچون آواز درخت بود سبب آن مستکن در نفس راس و گوش باشد و اگر گوید که گاه ساکن میشود و گاه هیجان میکند بحسب
امتلا و خلای معده و بوقت حرکت و عند اشتداد گرمی یا سردی و آواز گوش همچون آواز جوشیدن دیگ بود پس آن بمشارکت اعضای دیگر مثل مراق یا طحال
یا روده یا رحم یا معده باشد بعده ببینند که تب نیز هست یا نه اگر باشد بپرسند که درد گوش نیز هست یا نه اگر تب و درد هر دو باشد سببش جوش ریم باشد و اگر صرف تب بود
سببش اضطراب اخلاط باشد و اگر تب و وجع نبود ببینند که مریض ضعیف و ناقه هست یا نه اگر ناقه است که کدورت حواس و ضعف افعال نفسانی یافته شود و پیش از این امراض عارض شده باشد
سببش ضعف قوت سامعه و دماغ باشد پس اگر با آن سوء مزاج حار یا بارد بود و در حار وقوع این دفعة و مع التهاب باشد و تقدم استعمال ادویهٔ حاره و جوهر
شدید نیز بر آن دلالت کند و اگر بارد بود بخلاف این باشد و اگر مریض ضعیف نباشد وجع و ضربان در گوش و تقدم عروض قرحه در گوش بپرسند اگر باشد سببش
کرم متولد در گوش باشد و الا حال تقدم وقوع صدمه بر سر یا قی عنیف یا فکر عظیم یا انقطاع اسهال قبل از وقت او یا تناول مسکرات یا خواب بعد طعام یا خوردن
ادویهٔ حاره و اغذیهٔ مبخره یا استعمال ادویهٔ قابضه بر سر بپرسند پس اقرار هر کدام از اینها که نماید سببش همان باشد و الا سوال کنند که گرانی در سر و گوش و تمدد
معلوم میشود یا نه اگر در سر و گوش هر دو گرانی و تمدد گوید طنین لازم بود و از انصباب فضلهٔ دماغ بسوی گوش باشد و اگر در سر گرانی و در گوش تمدد بیان کند
و طنین تر در حرکات بدنی یا نفسانی اشتداد نماید و احساس کند بحرکات که گویا در دماغ دور میکند یا از جانبی بجانب دیگر منتقل میشود سببش ریاح و ابخرهٔ متحلل
از فضول مجتمعه در سر باشد و اگر گرانی و تمدد و غیره هیچ نباشد حال ازدیاد طنین در حالت گرسنگی و خفت او وقت شکم سیری بپرسند پس اگر آثار یبوست و تقدم
فاقها و نایافتن غذا و یا تقدم حمیات و یا استفراغات دریافت شود سببش شدت خلا و یبوست باشد و اگر بدن صحیح و دماغ سالم و دیگر حواس قوی و ذکی باشد
و از تناول مغلظات و مسکرات خفت یابد و در گرسنگی هیجان نماید سببش ذکای حس سمع باشد **علاج** جمیع انواع این مرض از گرمی آفتاب و آتش و حمام
بسیار گرم و حرکت عنیف و قی و آواز بلند و کثرت کلام و جماع و امتلای طعام از تمامی مبخرات همچون سیر و پیاز و گندنا و شراب و گرسنگی بسیار و خواب بر امتلا و تداخل
و قبض شکم اجتناب لازم شمارند و تلیین طبیعت در اکثر انواع و دلک شدید اطراف و نهادن ادوار گرم و منع ابخره بمثل کشنیز خشک و خشخاش و هر چه در سدهٔ دوار

بعد از آن تنقیه بحب ایارج یا ایارج لوغاذیا نمایند بعده غرغره آب بادیان مع ایارج فیقرا کنند و روغن زنبق و روغن قسط بجند بیدستر در گوش چکانند بعد از آن انکباب بخار آبهای ادویه ملطفه مثل شیح و قیصوم و اکلیل نمایند و ادمان حمام بر خلو شکم و گرسنگی کنند و دوا الفوتنج انفع الاشیاست نسخه آن پودینه نهری و کوهی سیسالیوس فراسیون هر یک پانزده درم تخم کرفس بابونه حاشا هر یک چهار درم کاشم پانزده درم فلفل جوهل چهار درم کوفته بیخته در عسل بقدر حاجت بسرشند شربتی یک درم با آب گرم **انطاکی** گوید که بعد تنقیه به حب علاج در گوش با روطل بازد ذکر کرده یم عمل آرند و آب نسرین قطران و قطور و ریحان را شربا و بخار خاصیتی ست **گیلانی** بنویسد اطبا گفته اند که علاج طنین حادث از بلغم غلیظ مع ریح غلیظ کرد مجاری گوش نازل شود تنقیه دماغ بحبوب و ایارجات و عطوسات و بنوشیدن ماء الاصول و ریختن آب گرم بر سر و انکباب بخار ایکه دران ادویه ملطفه مثل شبت و بابونه وغیره جوشانیده باشند و تقطیر روغنهای گرم محلول جندبیدستر یا فرفیون وغیره و اسهال بحب قوقایا و ایارات اگر احتیاج آن افتد و تقلیل غذا و حذر از عشا و ادمان بحمام و تلیین طبیعت و اهم ست و در طنین حادث از ریاح نهادن گوش بر طابق گرم و انکباب بر آب یا حین حاره و اجتناب از حبوب ریاح و قرب آب و اغذیه بسخره نافع و علاج نوع حادث از بلغم غلیظ معالجه نمایند **وایضا** از علاجات عامه طنین اینست که اگر مزاج مریض مائل بحرارت باشد فصد بکشایند و اگر مائل برطوبت باشد تنقیه بصبر و افسنتین و گل سرخ و مصطکی و هلیله سیاه و اندک سقمونیا کنند و امر بغرغره بچیزیکه رطوبات را از سر و فم معده تحلیل کند نمایند و تریاق الاذن عجیب النفع ست در ازاله دوی و طنین خواه مزاج مریض حار باشد یا بارد لیکن استعمال او بحسب مزاج مریض مختلف بود پس اگر مائل بحرارت باشد بسرکه حل کنند و اگر به برودت بعسل و در مزاج مائل بیبس بتقطیس بسیار موافق ست و آخر علاجات خاص اینست که بگیرند جندبیدستر و نطرون و خربق سیاه و ساییده بسرکه آمیخته با پنبه در گوش استعمال کنند پس اگر طنین زائل شود و گوش بیم کنند شب یمانی سوخته و مرکی ساییده بعسل حل کرده با صوف در گوش استعمال نمایند که این در دوی و طنین تاثیر نیک دارد

علاج طنین ضعفی

که از ضعف قوت سامعه باشد چنانچه در ناقهین باید که برای تقویت دماغ اطریفلات و خمیرجات با طباشیر وغیره و طیوب موافقه و ادهان مقویه و جز آن که در علاج امراض ضعف دماغی و صداع ضعف دماغی مسطور شده مناسب مزاج مریض دهند و شربت حماض و شربت سیب و شربت تمر هندی هر کدام که باشد ده درم بیاشامند و مشمومات عطریه بویانند و اغذیه مقویه عطریه خورانند و ماء اللحم بدهند و روغن گل یا روغن بادام در سرکه بخته بگوش چکانند و یا او را گوش را بآب افسنتین غسل دهند پس روغن گل مع سرکه اندکی خریوع بچکانند و خوردن نیم مثقال گل نسرین متواتر چند روز نیز درین مرض نافع ست و ملازمت اکل بادام نیز سفید و بقول گیلانی در ناقهین تقویت گوش مثل روغن مورد و روغن بید و تکمید بآب مطبوخ افسنتین پس تقطیر روغن در گوش نافع **صفت** ماء اللحم که درینجا بکار آید گوشت بزکاهی سه آثار مرغ جوان دو قطعه گنجشک خانگی پنجاه عدد کشنیز خشک سازج هندی آمله پودینه پیاز هر یک سه توله و سیر و نمک اندرانی بقدر حاجت بروغن گاو بریان کنند بعده دار صینی قرنفل الایچی کلان هر یک دو نیم توله در اجزا اندازند که خوب بخته گردد و سرد ساخته از دهنیت صاف نموده بخنی چهار چهار گوشت بپارچها یافته خشک ساخته بگیرند اسطوخودوس سه توله بادرنجبویه ده توله ابریشم خام بیست و پنج توله زرنباد سعد سنبل الطیب گاوزبان بهمنین هر یک پنج توله صندل سفید هفت توله مشک و عنبر هر یک سه ماشه زعفران نه ماشه در پنی بسته سه شیشه بکشند شربتی از پنج توله تا نه توله

علاج طنین حسی

که از ذکای حس سمع باشد علاج این نکنند مگر وقت افراط اشربه مغلظه مبرده دهند و تقطیر ادهان مبرده مرطبه مغلظه و اشیای مخدره نمایند و افیون یک طسوج در رغن بادام شیرین و شیر زنان حل کرده قطور نمایند و یا روغن گل و سرکه آمیخته بجوشانند تا آنکه روغن بماند پس قدری افیون حل کرده در گوش چکانند و اگر مزاج بارد باشد حب الصنوبر و جندبیدستر نیز اندکی بیامیزند و چکانیدن روغن بنج نیز سود مندست و یا شوکران سوده و جندبیدستر به روغن و سرکه بچکانند و چکانیدن خاکستر افیون و بزرالبنج هر یک سه ماشه در روغن گل و روغن راحت آمیخته و یا روغن جوز ماثل تنها نیز سفید و یا روغن بزرالبنج با دو حصه روغن مورد و یا بادام کوهی چکانند و حافظ الصحة و بر شعثای انطاکی خورانند و غذا کلم یا بچه و هریسه و فالوده و برگ کاهو مناسب بود و هر چه در علاج امراض دماغی از ذکای حس مذکور شد بکار برند

علاج طنین عصبی

وضعف در سمع باشد روغن ترب و روغنی که دران جندبیدستر پخته باشند در گوش چکانند و بر بخار افسنتین و مرزنجوش و شبت و پودینه و صعتر انکباب نمایند
واسهال بحب قوقایا کنند و تلطیف غذا نمایند و اگر باریح نافخه باشد اندکی فرفیون بروغن حنا سوده نیمگرم در گوش چکانند و یا جندبیدستر بروغن سداب بسایند و در گوش
چکانند و اگر از خلط غلیظ تشبث بعضو باشد باید که بورهٔ ارمنی را بسرکه و عسل سایده بچکانند و یا خربق سفید و جندبیدستر و زعفران مساوی سوده بسرکه و روغن حنا
بار دیگر سایده در گوش چکانند پس اگر باد رد باشد بجاورس تکمید بسیار نمایند بعده بطبیخ پودینه و شبت و مرزنجوش انکباب کنند و جندبیدستر و فرفیون در روغن زنبق
سایده در گوش چکانند دوا نافع ثقل سمع و دوی و طنین بگیرند خربق سیاه یک مثقال جندبیدستر و مر هر واحد نیم مثقال نطرون ربع مثقال در سرکه سرشته نیمگرم استعمال
نمایند دوا برای اصوات حادث در گوش کندش و زعفران و جندبیدستر هر واحد یک مثقال بورهٔ ارمنی چهار مثقال کوفته قرص سازند و در شراب حل کرده استعمال
سازند و این دوا طنین را نافعست بگیرند قرنفل نیم درم و مشک یک دانگ و هر دو با آب مرزنجوش یا سداب سایده در گوش چکانند و برای ریاح غلیظ برنجاسف
و مرزنجوش در روغن سوسن جوشانیده و دران جندبیدستر حل کرده در گوش چکانیدن نافعست و یا آب سداب بعسل آمیخته در گوش چکانند شیخ مینویسد که آنچه از خلط
لزج بارد باشد مخصوص برای او این قرص مجربست بگیرند خربق سفید سه جزو و زعفران پنج جزو و نطرون دو جزو و ازان اقراص ساخته استعمال نمایند و از ادویهٔ مشترکه
جامعه مجربه برای آنکه از ضعف یا از سده یا از خلط باشد اینست که بگیرند قرنفل و تخم گندنا هر واحد نیم درم و مشک یک دانگ و با آب مرزنجوش و سداب یا بشراب بچکانند و از
طبیخ برگ صنوبر و طبیخ برگ شمشاد و طبیخ برگ غار و باید که در جمیع آن از تناول طعام بشب اجتناب نمایند بعضی علمای متقدمین گفته اند که چیزی نافعتر برای صفیر از
دواء الفوتنج موصوف برای حفظ نیست که آن انفع چیزیست که الله تعالی برای این پیدا کرده و نفع میکند آنرا قطور معمول از زوفا و برگ صنوبر و حب الغار و آنچه در باب
طرش و درد گوش از معالجات مشترکه و خصوصاً بارد گفته شد آنرا ملاحظه نمایند **ابن عباس** گوید که هرگاه دوی و طنین در گوش عارض شود باید که روغن سوسن
یا روغن ناردین یا روغن قسط باندک آب برگ غرب چکانند و یا بگیرند خربق سیاه و جندبیدستر مساوی زعفران برابر هر دو و بسرکه حل کرده در گوش چکانند و یا بگیرند زوفا
وغیره که در قول شیخ گذشت و با آب پخته در گوش چکانند و چون روغن ترب با آب سداب برهم زنند و در گوش چکانند آنرا نفع کند **صفت دوای نافع طنین و ثقل سمع** بگیرند
کندش یکدرم زعفران چهار دانگ خربق سفید و بورق هر واحد سه درم باریک سایده بشراب سرشته قرص سازند و نزد حاجت در سرکهٔ خمر حل کرده در گوش چکانند
دیگر میعهٔ سائله یک جزو روغن خیری سه جزو جوشانیده سرد کنند و در ظرف آبگینه برداشته در گوش چکانند و اگر این ادویه فائده نکنند بدانند که طنین از قبیل اخلاط غلیظ محتقن
در اغشیهٔ دماغ است پس باید که مریض را چیزی دهند که تنقیهٔ دماغ او کند مثل حب ایارج و حب قوقایا و حب صبر و مانند آن و ایضا این حب دهند **صفت آن**
بگیرند تربد دو درم شحم حنظل یکدرم هلیلهٔ کابلی نیم درم انزروت ربع درم کتیرا دو دانگ همه را باریک سایده حبها سازند شربتی یکدرم و چون بدن پاک شود سعوط
مسخن بلطف مثل سعوط مرکب از جندبیدستر و جاوشیر و شونیز و مانند آن آنچه در باب لقوه مذکور شد استعمال نمایند و ایضا تعطیس بکندش و ایارج کنند که اندک ازان
در بینی دمند **ابن هبة الله** گوید که علاج دوی و طنین انکباب بر بخار آب مطبوخ شبت و بابونه و اکلیل الملک و برگ غار و پودینه و صعتر و مرزنجوش ست و
روغن گل نیمگرم باندکی سرکه در گوش چکانند و اگر ریاح شدید الغلظ باشد باید که روغنی که دران جندبیدستر یا زعفران یا نطرون حل کرده باشند در گوش چکانند و تقلیل
غذا و اجتناب از تخمه نمایند **ابن الیاس** گوید که اگر سبب وی ریاح غلیظ متحلل از فضول غلیظ در سر باشد هر صبح جلاب از انیسون و بادیان هر واحد سه درم
اصل السوس مقشر کوفته چهار درم و گلقند عسلی ده درم بنوشانند و غذا مزورهٔ نخود با نیسون و دارچینی و اندکی زعفران دهند بعده تنقیهٔ دماغ بحب ایارج
و حب اصطمخیقون کنند و غرغره بماء العسل و ایارج فیقرا نمایند و در گوش روغن سوسن و قسط و آب ترب باندک جندبیدستر یا جاوشیر یا شونیز چکانند و انکباب
بر ادویهٔ حاره و حشایش مثل بابونه و شبت و اکلیل الملک و قیصوم و شیح و سترخس و برگ غار و برگ ترب سازند و یا میعهٔ سائله یکدرم در روغن خیری یا سوسن
یا قسط هر کدام که باشد سه درم گرفته میعه را دران حل کرده بچکانند و مداومت حمام آنرا نافعست **صفت شیاف برای ثقل سمع و دوی** شحم حنظل یکدرم
بورهٔ نان نیم درم جندبیدستر زراوند مدحرج هر واحد یک نیم درم عصارهٔ افسنتین قسط تلخ فرفیون هر واحد ربع درم کوفته بیخته بآب زهرهٔ گاو سرشته شیاف سازند
و هنگام حاجت برابر عدس سایده با روغن بادام تلخ دو قطره در گوش چکانند **نجندی** گوید که برای نضج جلاب کورو غذای حمصیه بلحوم فاضله دهند

و قدری جندبیدستر سائیده در روغن گل حل کرده در گوش اندازند و روغن تخم نیم برای دردیکه بسبب بند شدن ریم قرحه باشد نافع و سیلان ساقط را باز سائل میکند و حضض افیون در شیر دختران حل کرده چکانیدن برای درد شدید که از قرحه سوطم باشد مفید است و کذا قطور شیر بز و شهد جوشانیده در گوش انداختن جالی جرک و سکن وجع و کرب و بیقراریست بعده اگر تسکین زیاده منظور باشد آب کدو و روغن گل جوشانیده نیمگرم اندازند و اگر درد بسیار باشد و ریم اندک اندک باید از برگ فنجنگشت و نیم و شبت و انار و بادیان هر یک یک دسته سبوس گندم دو مشت نانخواه بزر البنج هر یک سه توله بخور گیرند و آب پیاز و آب برگ نیب هر یک دو ماشه عسل و روغن گل هر یک سه ماشه نیمگرم چکانند تا خوب پاک شود و بعده بهر اندمال مرهم باسلیقون و مرهم مصری بکار برند و بقول بولس اگر با قروح گوش ضربان شدید باشد و قرحه قریب العهد بود دران شیاف مامیثا کفایت میکند و اگر مزمن باشد احتیاج بقطور قطران مخلوط بعسل افتد که آن تنقیه بالغ نماید و ایضا در قرحه کهنه و پرچرک مرهم مصری و مرهم باسلیقون کبیر بعمل ارند و مرهم اهوجه در روغن تخم نیم حل کرده نیمگرم دو سه قطره چکانیدن در سیلان مزمن گوش معمولست و اگر اندکی درد و تپ باقی ماند روغن بادام کوهی با مرمکی آمیخته چکانند و اگر بعد ازین درد موقوف شود و رطوبت بدبو بسیار براید قطران در روغن بادام انگریزی و یا دیگر ادویه حابسه مانند آب برگ نیب و آب پیاز و عسل اندازند که بوجه احسن نقای تام حاصل شود و بوی بد باز ماند پس جهت اندمال فتیله از دم الاخوین و انزروت و مرداسنگ هر یک سه ماشه در مرهم ابیض امیخته نهند که بسیار مفید است و ایضا خاکستر بیضه سنگ پشت و خرمهره زرد و فوفل و بهوج پتر هر دو سوخته هر یک سه ماشه در مرهم امیخته بکار برند و این مرهم نیز برای قرحه کهنه عجیب الاثر است نسخه او زنگار و دم الاخوین پوست انار ولایتی کندر گل مغره هر واحد یکدرم توتیای سبز دو دانگ شب یمانی یک مثقال موم زرد سه و نیم توله روغن گل پانزده توله بدستور مرهم سازند **اقوال حکما** سویدی گوید که برای قطع و تجفیف مده جاری قطور زهره جاموس و یا آب حشیشة الزجاج و یا آب حب الآس سفید تازه و یا آب غرب و یا آب بیخ بنفشی و یا روغن تخم قنب و یا آب برگ سماق و یا صمغ آن و یا زفت رطب بروغن گل آمیخته و یا حضض مکی در آب سداب حل کرده و یا شب با آب عصی الراعی و یا زهره که بمیش شود بعسل آمیخته و یا نطرون در شراب کهنه حل کرده و یا زهره ملح و یا آب زیتون مملوح و یا روغن زرد کهنه در شیر زن امیخته و یا عسل و نمک اندرانی آمیخته و کذا القروح وجع در گوش و کذا فتیله با افیون و مر و صبر و زاج در عسل سرشته آلوده نافع ست **و ایضا** برای قروح گوش فتیله از خولان ساخته و یا زرنیخ سرخ باریک سائیده بعسل سرشته فتیله بدان آلوده و قطور آب برگ لبلاب بروغن گل و یا آب عصی الراعی و یا زوفای رطب بشحم مرغابی آمیخته و یا زفت رطب و یا بیخ لحیة التیس و یا آب فراسیون و یا آب پودینه بشراب کهنه و یا سومیانی بقدر کرسنه در روغن گل یا آب صعتر و یا با آس و یا بورق بشراب کهنه و یا سکه و یا صبر با آب بارتنگ و یا روغن بطم و شهد و یا حضض مکی و یا زهره نرگاو در شیر دختران یا شیر بز و یا حب کاکنج و یا آب برگ جوز تازه و یا کندر سوده بشراب کهنه و یا آب برگ جوز رومی و یا بول ستر و یا زهره خرس و یا زهره غنم و یا آب قنطوریون دقیق بشراب کهنه و یا زراوند مدحرج و یا ترمس تلخ بعسل و یا برادهٔ آهن در سرکه که بقدر چهار انگشت بالای آن باشد تر کرده ده روز در آفتاب موسم گرما داشته آن سرکه گرفته و یا مازوی سبز کوفته در سرکه جوشانیده تا نصف سرکه بماند و یا در سرکه آس تازه جوشانیده صاف نموده شب یمانی دران حل کرده هر واحد مفید است و گویند که قطور آب کاکنج برای قروح مزمنه گوش نافعست جالینوس گفته که شیر و عسل رقیق با آب و شراب نیمگرم و آب پیاز بسفیده بیضه قطوراً در اوجاع گوش و قروح آن شدید المنفعت است و هم او گوید که قطران شدید النفع است در قروح کهنه زیرا که تنقیه بقوت میکند و همچنین زیت که دران خنافس و نسیج عناکب و قنطوریون مطبوخ باشد و گویند که این بصحت تجربه پیوسته و مرهم احمر که از زردچوب یک جزو مرداسنگ دو جزو روغن زیت یا روغن گل دو جزو و قدری سرکه ساخته باشند نیز مصلح قرحه گوش است مسیحی گوید که چون ورم گوش ریم کند و از ان مده خارج شود مامیثا سوده بعسل یا انزروت سوده در شیر دختران جوشانیده یا مرهم اسود بروغن گل حل کرده نیمگرم در گوش چکانند و پیه مرغابی گداخته در گوش اندازند و یا بگیرند کندر و مر و صبر و بعسل سرشته باندکی سرکه آمیخته بچکانند پس اگر خروج ریم طول کشد ماء العسل نیمگرم اندازند و مکرر بچکانند و صبر کنند تا آنکه دریافته گردد که قرحه پاک شده بعد ازان این دوا استعمال کنند بگیرند انزروت و صبر و دم الاخوین و کندر و خبث الحدید و زنگار در سرکه حل کرده فتیله بعسل آلوده دران گردانیده در گوش نهند و باین دوا و بماء العسل معالجه نمایند تا آنکه به شود و گاهی صبر و مر و انزروت و کندر و دم الاخوین سوده بفتیله ملوث بعسل آلوده استعمال کرده میشود و اگر از گوش ریم بدبو مع زرداب براید بگیرند اندک خبث الحدید و باریک سائیده بار دیگر بسرکه بسایند و در آفتاب نهند تا آنکه بقوام عسل گردد آنرا در گوش چکانند و هرگاه مرض مزمن گردد بگیرند سرکه یک جزو و عسل یک جزو و زنگار نیم جزو و همه را بپزند تا بقوام عسل اید و نیمگرم در گوش بچکانند صاحب کامل گوید

که از کثرت حبس و خلا باشد اشربه و اغذیهٔ مرطب و سریع الکیموس غیر مبخر مثل اسفاناخیه و قرعیه و زیرباج و فالوذجات بروغن بادام دهند و تقویت و تر طیب دماغ بعطریات مناسب مثل روغن گل نمایند و آب نیمگرم بر سر ریزند و شیر بر سر دوشند و از محللات و استفراغات و تعب و حرکات منع کنند و سکون و آرام اختیار نمایند و در غذا توسیع کنند و بتفاریق خورند و روغن گل و دیگر روغنهای بارد رطب و شیر زنان و یا روغن گل با سرکه و یا روغن بنفشه و کدو در گوش بچکانند و گاه گاهی بنابر تخدیر روغن بنج نیز چکانند و ادمان حمام مرطب نمایند و هر چه در علاج امراض دماغی یبسی گذشت بعمل آرند ❊

علاج باقی اقسام طنین

آنچه در تپ افتد بعلاج تپ مشغول شوند و اگر در تپ بسبب بحران افتد محتاج بعلاج نبود و بزوال تپ زائل گردد و آنچه از تناول اشیای حار یا بخار انگیز حادث گردد قطع سبب کنند و تعدیل اخلاط نمایند و بقول گیلانی علاج طنین حادث از حرارت ریختن ادهان بارده بر سر مثل روغن بنفشه و بادام و کدو و تقطیر روغن گل و سرکه برهم زده و شیر زنان و ماء القرع و خیار و آب سرد تنهاست و آنچه بسبب جوش ریم یا حرکت کرم باشد علاج ورم و قرحهٔ گوش و کرم گوش بدستوریکه در مقام هر یک مسطور است باید کرد و آنچه عقب سکر و بعد خواب بالای طعام و بسبب حدوث قی سخت و از وقوع ضربه و سقطه بر سر لاحق شود حسب سبب بعلاج امراض دماغی بخاری و بعلاج ضعف هضم و قی و علاج امراض دماغی ضربی و سقطی پردازند و آنچه از انقطاع اسهال قبل از وقت او باشد اعادهٔ اسهال بمسهل خفیف نمایند و شیخ مینویسد که اگر سبب این مرض مادهٔ مندفعه در حال سرسام یا خلط غلیظ لزج باشد جمیع اشیای مذکوره در باب طرش بکار برند و ادویهٔ مخصوص بطنین حادث عقب سرسام و حمیات خاصه قطور عصارهٔ افسنتین بروغن گل یا سرکه و روغن سوسن است و بتدبیر ناقهین پردازند

قرحه و اکله و ناصور گوش

سبب قروح اکثر انفجار ورم یا بثرهٔ گوش میباشد و خروج ریم بران دلالت کند و سبب اکله مادهٔ ردی حریف اکال لحم است و هرگاه قرحه کهنه شود ناصور گردد و علاج اول تلطیف غذا و استعمال چیزی که از ان خلط محمود پیدا گردد و از بقول و لحوم امالهٔ تدبیر حسب واجب بسوی کیفیت معتدل کنند و از آنچه کیفیت تیز داشته باشد و از ان غذای غیر جید حاصل شود پرهیز ند و اگر مزاج مقتضی باشد ماء الشعیر و مانند آن خورانند و بتخفیف ریاضت پردازند و بقول رازی امالهٔ ماده بسوی بینی بعطوسات و بسوی دهان بغراغر و مضوغات و اسهال قوی سازند بالجمله اولا برای تنقیهٔ ریم فتیلهٔ پنبهٔ کهنه بعسل اغشته در دهن گرم کرده و یا بشیر و شهد آلوده در گوش نهند و یا آب برگ نیب یا روغن تخم آن با شهد آمیخته در گوش اندازند و فتیله بدان آلوده در گوش گذارند و بخور برگ نیب نیز منقی ریم گوش است و قطور زهرهٔ گاو و انزروت و شهد نیز برای پاک کردن ریم نافع تر یا بادیان نیم کوفته یک ماشه عسل و سه ماشه در قدری آب جوش داده در گوش اندازند که برای تنقیه مجرب قرحه معمول است بعد ازان فتیله بشهد آلوده انزروت سوده بران پاشیده در گوش گذارند که برای اندمال آن مجرب است و یا تخم کنوچه و انزروت مساوی کوفته بیخته بعسل سرشته فتیله بدان تر کرده در گوش نهند که جهت درد گوش که با ریم و قرحه بود معمول است و گاهی با قدری نمک و مرکی بعمل می آید و یا فتیله از کاغذ ساخته بعسل و زردهٔ تخم مرغ آغشته انزروت و دم الاخوین سفیدهٔ قلعی صبر سقوطری سوده بران پاشیده شب وقت خواب در گوش گذارند و بهمان وضع بخوابند و اگر درد شدید باشد خاکستر افیون سوخته با ادویهٔ مذکوره آمیزند و اگر محتاج بتسخین و تحلیل باشد مغز خستهٔ شفتالوی سوخته و مرکی و بهروزه اضافه کرده بعمل آرند که برای درد گوش و قروح آن و سیلان رطوبات و ریم مجرب والد علوی خان است و تقطیر مرهم ابیض بروغن گل حل کرده بعد پاک کردن قرحه بماء العسل نیز نافع و یا مرهم سفیداب مرهم اسفیداج بعمل آرند اما لازم است که اول گوش را بپنبه بر سر میل پیچیده بآهستگی از ریم پاک کرده باشند بعد ازان دوا استعمال نمایند و ذرورات مجففه مثل انزروت کندر دم الاخوین عصارهٔ لحیة التیس بکار برند و یا گلگن دهول در سرانبوبه نهاده بگوش دمند و کذا نفوخ پر طاؤس سوخته و کاغذ سوخته و شب یمانی سوخته مفرد و مجموع نافع و ایضا برای خشک کردن ریم گوش پوست بیضهٔ مرغ و خرمهره هر دو مساوی سوخته سائیده قدری در گوش دمیدن مجرب است و لوده پٹھانی و پهنکری سوخته یا بایک سائیده در گوش انداختن قریب بمنافع اوست و اگر مرهم آب سائیده نیم گرم در گوش چکانند و یا فتیله کتان بعسل اغشته قلقطار سوده بران پاشیده بگوش نهند و یا کف دریا بر شسته در آب برگ نیم و شهد حل کرده در گوش چکانند و یا کرم شب تاب در روغن گل سائیده چکانند ریم را خشک کند و برای تسکین درد شدید خاکستر افیون

وجالینوس گفته که بول طفل نابالغ در پوست انار ریخته در گوش چکانیدن نافعست و آن مرهم مصری جلا و تنقیهٔ قروح نماید زنگار کندر سرکه عسل مساوی
جوشانیده مرهم سازند و گاهی سرکه و عسل و چند ادویه میکنند و اگر در گوش خشکریشه باشد و ریم بسته گردد و بسبب آن درد شدید شود در روغن گل چکانند
باقی در قول شیخ گذشت انطاکی گوید که مرهم سفیداب یا انزروت بعسل یا برگ شهدانج معروف بحشیشه بکار برند و چون از روغن گل با همچندان سرکه بپزند
تا آنکه روغن بماند و در گوش چکانند بغایت نافع بود و باقی در سیلان رطوبت از گوش باید گیلانی گوید که در خروج ریم از گوش اولی آنست که مبادرت در
حبس او نکنند خصوصا چون زمانهٔ کثیر بران گذشته باشد زیرا که حبس او گاهی مؤدی بضرر عظیم مثل طرش و صمم و ثقل سمع وغیر آن میگردد و باید که غذا معدل
مزاج بدن و دماغ و بهند و آن مرهم سفیداب که آن مرهم ابیض ست دافع حرارت مفرط و احتراق شدید و نافع قروح اعضای عصبانیه است اگر با حرارت باشند
سفیداب ارزیز پنجدرم مرداسنگ پنجدرم موم یک اوقیه روغن گل شش استار بدستور مرهم بسازند و غسل گوش از ریم بروغن گل و شیر دختران کنند و یا
بماء العسل دو سه مرتبه و اگر فتیله را با دویهٔ خمسهٔ معروفه درین باب و عسل آلوده در گوش نهند گوش را از ریم پاک کند و تسکین درد نماید و آن ادویه انزروت و صبر
و کندر و دم الاخوین ست و گاهی زهرهٔ نرگاو باندک عسل امیخته یک قطره از ان در گوش چکانیده می شود و مرهم رسل درین باب بسیار نافعست بفتیله استعمال کنند
که آن تنقیهٔ ریم و التحام جراحت کند اگر حاجت تنقیه زیاده باشد اندکی مرهم زنگار امیزند و اگر حاجت التحام بیشتر بود با روغن بید انجیر مخلوط سازند و مرهم
درین باب عظیم النفع ست مسیح بهاء الدین وغیره مینویسند که اگر قرحه بعد از درد بسیار و ورم ظاهر شده باشد بحال باید گذاشت تا آنچه با او دنی است جاری
و مدتی هیچ دوا نباید کرد تا آنکه خوب پاک گشته خود بخود به گردد بجز تنقیهٔ بدن و تلیین طبیعت و تقویت مزاج بمقویات و ترک گوشت و چیزهای غلیظ و باد انگیز
دسر دیها و از هوای سرد محافظت نمودن و پنبه در سوراخ گوش نهادن استحمام کردن هر روز لحظهٔ و اگر ریم بستن چرک در منفذ بود در روغن بادام کوهی یا بادام تلخ
گاهی بچکانند و اگر کهنه گردد فتیله بعسل آلوده و در انزروت سوده گردانیده بنهند و شیاف مامیثا بسرکه و سفیدهٔ بیضهٔ مرغ سوده گاهی بچکانند و در آخر
استعمال مراهم منبت و مصلح چون مرهم شانی و باسلیقون و اسفیداج سفید اید و آن مرهم اسود نافعست بگیرند موم و زفت و علک و زیت اجزای مساوی و جمله
بگدازند تا منحل و مختلط گردد بعده برداشته استعمال نمایند و زبد البحر دم الاخوین کندر مساوی مرمکی النصف یکجزو بروغن گل امیخته نیمگرم قطور ساختن در گوش اگر با قرحه
و چرک باشد نافعست و انزروت بست جزو گلنار کندر هر یک ده جزو زراوند پنج جزو باریک سائیده ذرور ساختن برای تنقیهٔ قروح و تجفیف رطوبت و انبات
لحم سود مندست و مرهم ابیض و مرهم باسلیقون در روغن گل امیخته در گوش نهادن مفیدست و اگر تعقد و صلابت اندرون گوش افتد مرهم داخلیون و پیه بط یا
پیه ماکیان بعمل آرند و افیون پوست انار مرمکی کندر سنبل الطیب هر واحد دو مثقال جندبیدستر پنج مثقال سرکه و شهد بقدر یکه ادویه سرشته شود استعمال کردن
اورام و ریم و درد مزمن گوش را نافع و همچنین زعفران کندر افیون هر واحد یکدرم حضض تخم گل تخم فنجنکشت پوست انار هر یک یکدرم سرکهٔ خمر پنجاه درم پوست انار
و تخم گل و فنجنکشت در سرکه بپزند تا مهرا شود و دیگر ادویه سوده خشک بران بپاشند و بردارند وقت ضرورت در شراب ریحانی حل کرده قطور کردن اوجاع
گوش و ریم را نافعست طبری گوید که قرحهٔ گوش که بغیر تقدم ورم ظاهر شود موضع او قریب باشد یا بعید و صدید او اندک بود علاجش تنقیهٔ بدن
از فضول بفصد و استفراغات دیگر اگر احتیاج آن باشد و پرهیز ست بعده شیاف مامیثا یکدرم و شیاف ابیض که انزروت آن مربی بشیر خر باشد
یکدرم و مر صافی و دقاق کندر هر یک یکنیم درم سائیده بسرکه سرشته شیاف سازند و هنگام استعمال در سرکه حل کرده در گوش چکانند و اگر مده
بسیار باشد خبث الحدید در سرکه تر کرده در آفتاب گذارند تا قوت او برآید ازین سرکه اندکی گرفته شیاف مذکور در ان حل کرده بکار برند و گاهی مداوای
این قرحهٔ صدیدیهٔ گوش باین اشیا می نمایند که انزروت یکدرم و مر و کندر و نطرون و زعفران هر واحد نیم درم افیون یکدانگ مغز بادام تلخ یکنیم درم همه را
سائیده شیاف سازند و هنگام ارادهٔ استعمال بروغن گل و پیه بط حل کرده پنبه بدان آلوده در گوش بدارند و نظر کنند بسوی صدیدی که سائل میشود و اگر چه
بر پنبه باشد پس اگر آن بد بو باشد این دوا بدون پنبه در گوش اندازند و سوراخ گوش بند کنند بعده اگر مده زائل شود و سیلان شیئی مثل رطوبت
کاه گاهی باقی ماند حضض در شراب کهنه حل کرده بگوش چکانند و هرگاه رطوبت زائل گردد و صلابت باقی ماند ادویهٔ محلله بشحم بط حل کرده با پنبه آلوده

که هرگاه ورم حار و بثره گوش بشگافد باید که روغن گل که دران اندکی مر و افیون گداخته باشند در گوش چکانند و یا بگیرند انزروت و دم الاخوین و کندر و مر و شیاف مامیثا مساوی
باریک سائیده بعسل سرشته فتیله خرقه کتان بدان آلوده در گوش نهند بعد ازان گوش را از ریم به پنبه خوب صاف کرده باشند و یا خبث الحدید باریک سوده با سرکه بجوشانند و اندکی ازان
ازان در گوش چکانند و دران فتیله آلوده در گوش نهند و یا بگیرند انزروت شیاف مامیثا و باریک ساخته بعسل سرشته با فتیله در گوش نهند و یا بگیرند شب یمانی باریک سوده و بعسل
سرشته فتیله بدان آلوده در گوش گذارند و اگر مدت خروج ریم طول کشد این دوا استعمال کنند بگیرند عسل ده درم سرکه خمر هشت درم و بر آتش جوشانیده کفا و دور کرده زنگار
دو درم سوده مخلوط سازند و بفتیله در گوش نهند که این مجربست و چون مرهم باسلیقون بفتیله در گوش نهند ریم را نفع کند و قروح گوش را مندمل سازد و مرهم احمر معمول
از مرداسنگ و زرد چوبه نافعست شیخ الرئیس میفرماید که قروح گوش خالی ازان نیست که یا ظاهر محسوس باشد و یا عمیق بود که حس بدان نرسد پس قرحه ظاهر را اگر
و آب یا سکنجبین و آب یا عسل و آب یا شراب یا بطبیخ عسل و گل سرخ و مورد و عفص با پنبه تر کرده قرحه را برفق بشویند تا از ریم پاک گردد بعد ازان انچه مجفف باشد
مثل زاج سوخته و مانند آن در گوش دمند و گاهی زرداب و ریم را روغن شهد انج نفع کند و اولی آنست که ریم را منع نکنند تا آنکه مفرط نگردد بلکه واجبست که آنرا بشویند بچیزی
که دران قوت جلا و ردع باشد مثل مر در آب حل کرده و بروغن گل آمیخته و ایضاً آب برگ زیتون و عسل بطریق قطور استعمال نمایند و اما قرحه عمیق بعضی ازان قریب العهد
و بعضی مزمن میباشد و معالجه قریب العهد مثل قطور شیاف مامیثا بسرکه و یا شیاف گل سرخ و مر و صبر و عسل با شراب نمایند و گاهی تقطیر آب غوره خصوصاً با عسل
آمیخته نفع کند و همچنین آب برگ بید یا طبیخ او و یا شب یمانی سوخته و مرکی مساوی و در شهد سائیده بصوف آغشته در گوش نهند که مجربست و یا دم الاخوین کف دریا
انزروت بوره ارمنی مرکی کندر شیاف مامیثا مساوی سائیده بر فتیله عسل آلوده بران پاشیده در گوش نهند و رازی نوشته که این همه ادویه را بعسل و سرکه بسرشند
و گوش را بشراب کهنه شسته صبح و شام در گوش چکانند که این مرهم قروح گوش را عجیب و مجربست و اگر قرحه مادر بود و علاج بخبث الحدید سوده با کثیرا نمایند و مجففات ادویه
مسکن وجع آمیزند و این مثل استعمال قطور روغن بادام مع صبر و مر و کندر و زعفرانست و گاهی وقت شدت درد احتیاج آمیختن اندک افیون گردد و گاهی قرص اندروت
اکثر انفع کند و همچنین خسته هلیله و مازو هر دو سوخته بروغن خیری و وردی روغن کتان آمیخته سفید است و قطور مرهم سفیداب و مرهم باسلیقون باهم مخلوط کرده نیز نافع
و اما قرحه عمیق مزمن بسیار ردیست گاهی بسبب برهنه شدن استخوان متعدی گردد و بران اتساع مجری و کثرت زرداب بو دلالت کند پس محتاج گردد بمثل قطران مخلوط بعسل و مثل زهره بز
و یا سنگ پشت با شیر زنان و اگر عسل نیز آمیزند بهتر باشد و یا قردمانا و نطرون با نخیر تخم دور کرده فتیله ساخته بعد تنقیه چرک قرحه استعمال نمایند و همچنین در سائر ادویه و از ادویه
قویه درین باب توبال مس مع زرنیخ و عسل و سرکه است و یا زنگ خبث الحدید یا خبث الحدید بنفسه بریان کرده مثل غبار سائیده بعد جوش کردن بسرکه خمر تا مثل عسل گردد
در گوش چکانند و گاهی حاجت بمرهم زنگار افتد و این هنگام ازمان و کثرت چرک باشد و آنچه درین باب متوسط است شب یمانی سوخته بمثل او سلست و گاهی ازان زیاده
کرده میشود و قوی تر ازین آنچه گفته شد مرهم زنگار است زنگار و قشور مس هر واحد چهار درم آب گندنا یک اوقیه عسل یک اوقیه استعمال نمایند و هرگاه ریم بسیار کثرت نماید لابدست از استعمال
فتیله در زهره گاو تر کرده و یا قطور بول صبیان و اقوی ازان خبث الحدید مغسول مکرر تا به بریان کرده در سرکه پخته استعمال کردنست و اگر با ریم مزمن درد باشد نبیذ تلخ مضروب بروغن گل
یا با آب گندنا یا آب مطبوخ ماهی شور در گوش باندازند و گاهی وجع باستعمال صبر افیون زعفران بعسل سرشته محتاج گرداند و چون بینند که رطوبت با دویه مانعه مجففه محتبس شد
روغن گل در گوش اندازند تا خشک ریشه ساقط گردد بعد ازان ادویه منبت لحم بکار برند و بالجمله واجبست که حبس صدید نه نمایند بلکه منع تولد او و تخفیف قروح پردازند و بسیا
معالجین حیله ساز گوش پر ریم کرده را بخرقه بند میکنند برای منع سیلان ریم ازان و مریض را از خواب بدان طرف منع مینمایند تا ریم برای دفع متوجه نگردد و بسوی لحم رخوکه
در پیچ گوش سست مائل میگردد و در انجا ورم پیدا میکند و بعد نضج آن آزار می شگافند و علاج آن میکنند و سیلان ریم از گوش دفع می شود و ایضاً در باب وجع گوش نوشته که اگر قرحه معلوم
باشد حضض و افیون بشیر حل کرده استعمال نمایند و یا بگیرند بادام مقشر بیست عدد و برگ افیون کندر هر واحد یک نیم درم زعفران شش درم قنه و مر هر واحد یک نیم درم و بسرکه سائیده خشک
کنند و هنگام حاجت بروغن گل آمیخته در گوش چکانند و اگر ریم باشد بدل سرکه شراب یا عسل یا سکنجبین کنند ایلاقی و جرجانی مینویسند اگر قرحه خارج منفذ صوت بیرون گوش باشد بنحوی که
بنظر در آید اسفیداج یا پنج سولات که در قول شیخ گذشته تر کرده قرحه را بشویند و بر قرحه بدارند و اگر قرحه بنظر نیاید آن غسولات را بر رزبه برات در گوش چکانند و چون پاک شود ذرور
مجفف بکار برند و آئین مرهم سفیداب مفید سفیداب مرداسنگ یک یک جزو روغن زیت یک جزو بجوشانند و بران سرکه پنج جزو اندک اندک اندازند تا قوام او هموار گردد

کشته را باحتیاط بیرون آرند و آب سداب در پوست انار گرم کرده قاتل کرم و مسکن درد و نافع طنین است و یا روغن مغز خستهٔ شفتالوی تلخ با زهرهٔ گاو بچکانند
و عسل و سرکه و روغن گل برابر آمیخته نیم گرم در گوش چکانیدن برای درد گوش که از کرم باشد نافع است و یا آب برگ شفتالو آب برگ ترب آب برگ پودینه
بورهٔ ارمنی سقمونیا افسنتین زراوند مدحرج هر واحد یکدرم در مثقه ترکی نیم درم در سرکه ساییده بکار برند و ایضا آب برگ خوخ و شریفه و افتیمون هر یک هشت و نخشت
هر واحد سه ماشه سرخس تنبیل پشم ارجوان بحری سوخته هر یک دو ماشه روغن خستهٔ خوخ روغن بابونه روغن زنبق هر یک سه ماشه در روزی هفت هشت کرت
در گوش اندازند و یا شراب کهنه هفت ماشه عسل ده ماشه و نیم روغن بنفشه بادام روغن خستهٔ خوخ هر یک پنج ماشه یا و بالا بیضهٔ سنگ پشت سه عدد سفیدی
بیضهٔ مرغ یکعدد در ظرف مسی کهنهٔ بی قلعی بچوب شریفه تا چهار ساعت بخوبی حل کرده افسنتین سه ماشه صبر دو ماشه قطران یکماشه و نیم سوده آمیخته بفتیله
صوف کهنه آغشته در گوش نهاده دست بهمان جانب داشته خواب کنند و بعد یکساعت بیرون آرند که همه کرم بیرون آیند مجربست و دیگر ادویهٔ قاتل کرم که در صداع دودی
مسطور شد استعمال نمایند و بعد از مردن کرم ازاله بیرون کنند یا فتیله از صوف ساخته و بسریش آلوده در گوش درارند و کرم وغیره که بدان آویزد بیرون آرند
و یا نکچکنی باریک سوده در بینی دمند و چون عطسه آید دهن و بینی را بند کنند و سر بطرف گوش علیل کج نموده عطسه بگیرند تا کرم بیرون افتد و بعد از ان تنقیهٔ دماغ
بحب ایارج وغیره نمایند و باصلاح مزاج گوش کوشند و تنقیهٔ بدن و دماغ پیش از قتل و اخراج کرم نیز نافع بود و اگر قرحه باعث تولد کرم باشد علاج آن نمایند و گویند که
اگر هزار پا در گوش رفته باشد گوشت را ورق نموده زرد چوب کوبیده بران پاشیده بر گوش گذارند و یا در سیر یکعدد سوراخ نموده در گوش گذارند و در زیر آن ظرف آب
محاذی آن دارند که ببوی سیر از گوش بر آمده بران بچسپد پس باهستگی آن سیر را از گوش برآورند تا آن هزار پا از گوش برآید **اقوال نجاریر** سویدی مینویسد که قطور
عنبه ساییده باب بادیان حل کرده و کذا دار شیشعان ساییده بروغن خیری آمیخته و کذا آب برگ غار و روغن آن و کذا بول طفل نابالغ در پوست انار جوشانیده
و کذا آب عصی الراعی و کذا آب نسرین و کذا آب ترب و کذا روغن قثاء الحمار و کذا مازو بروغن گل آمیخته و کذا شاخ گوزن سوخته باب بادیان و کذا بورق ساییده
بروغن بادام تلخ و کذا آب دهن صائم و کذا اظلاف بز سوخته بروغن بید انجیر آمیخته و کذا آب غرب بروغن آمیخته و کذا گل کرم بروغن بان آمیخته و کذا انفط سفید و کذا
شحم قطاة بروغن بادام و کذا روغن آجر و کذا آب نقوع ترمس تلخ و کذا نوشادر در شیر زنان و نهادن توتیای هندی سوده بزردی بیضه سرشته در گوش تجربه
حب کاکنج یا تخم گندنا یا نبوه در گوش و فتیله از گل خوخ ساخته و یا از خربق سیاه بقطران سرشته فتیله ساخته هر واحد قاتل دیدان گوش است ابوسهل گوید که برای کرم گوش آب کبر
بسرکه آمیخته در گوش چکانند و کذا آب پوست درخت توت و آب برگ خوخ و طبیخ خربق سفید بسرکه و جرم خربق و عصارهٔ افسنتین و کذا آب ربیع دینه نهری کاغذ اسقمونیا
بسرکه جوشانیده در گوش چکانیدن و آب شیح و آب ماخور و آب بنج و افتیمون بگوگرد و بورق و زراوند طویل چون ساییده در گوش دمند کرم را قتل کند و همچنین خستهٔ خوخ و صبر
در آب حل کرده بوعلی مینویسد که از عصارات خصوصا برای کرم آب بیخ کبر است و آب بیخ فرصاد و آب حنظل و آب برگ اجاص و آب خوخ و آب افسنتین یا قنطوریون یا اسقولوفندریون
و آب برگ بطم سبز یا برگ شمشاد یا برگ صنوبر خصوصا چون بسرکه خمر بجوشانند و آب قثاء الحمار و آب خربق سفید یا طبیخ او یا افتیمون یا ماء العسل یا بیت جریا
و کذا آب پیاز که مجربست یا تخم پیاز بماء العسل و بعض مرارات و خصوصا اگر در جوف انار مع شحم آن گرم کنند و همچنین طبیخ حب کبر تازه یا آب او و آب ترمس یا صبر با آب نیم گرم
و قسط سوده یا عاقرقرحا و این همه در کرم انجح و اقواست و آنچه برای کرم از سوده هاست اینست که بگیرند شراب دو درم عسل سه درم روغن گل یکدرم و دو سفیدی
دو بیضه آمیخته نیم گرم در صوف آلوده بگوش پر کنند و بر همان گوش تکیه کرده ساعتی بخوابند بعده یکبارگی بزور صوف را بیرون کشند کرم بسیار بیرون آیند و گاهی
برای اذیت کرم نفع میکند ریختن آب کاهو یا عوسج یا افسنتین یا طبیخ این هر دو یا سحیق آنها با آب بیخ کبر یا آب مرماخور یا آب مرزنجوش یا بول عتیق و باقی سابق گذشت
انطاکی گوید که تقطیر و استنشاق هر دوای تلخ کرم را از گوش و بینی خارج کند لیکن بهتر درینجا صبر و قسط و قثاء الحمار در روغن ترب و نفط و سداب و تخم شفتالو و تخم شمشاد است
و آب ترمس و برگ شفتالو و قطران و زرنیخ و قنطوریون را درینجا خاصیت مزید است مصنف اقتباس نوشته که اول فصد قیفال کنند و بفاصله سه چهار روز تنقیهٔ دماغ بحب ایارج
و قوقایا و مطبوخ افسنتین و یا اسطوخودوس علوی خان نگاشته بعده در قتل و اخراج دیدان کوشند و آنچنان باشد که اول مطبوخ افسنتین در بینه و ترمس و ابهل و صعتر هر یک یکتوله در نیم آثار آب
بجوشانند که سوم حصه بماند بالیده صاف نموده شبانه روز هفت هشت مرتبه بچکانند و پنبه گذارند تا هوا را در آن نباشد و چون معلوم شود که کرمها کشته شدند پس جهت اخراج آن آب برگ شفتالو

در گوش نهند و اگر صلابت و رشح باقی ماند بهروزه یکدرم در روغن سوسن گداخته در پنبه آلوده بگوش نهند که این دوا برای تحلیل صلابت تام النفع ست اگر در مزاج علیل حدت نباشد و اگر درد با این مرض ظاهر شود افیون سوخته یکجزو جند بیدستر ربع جزو سائیده در مرهم شنگار آمیخته با پنبه آلوده در گوش نهند که فی الفور تسکین درد کند **ایضا** او گوید که مرض معروف با کلنگوش با وجع میباشد و از گوش قشور بانند قشور قرحه برمی آیند و این از خلط لذاع ردی الکیفیة حریف اکال حادث میشود و علاج او فصد و اسهال بحسب امکان ست بعده برای تنقیه قرحه و ازالهٔ قشور سرکه عنصل و عصارهٔ حنظل مساوی گرفته قدری زرنیخ سرخ و شب یمانی و صبر سقوطری و بسیار اندک زنگار و توبال مس آمیخته با آلات شراب انداخته بپزند تا غلیظ گردد با پنبه آلوده در گوش گذارند و گاهی مداوا باین طور میکنند که مر و شب یمانی و توبال مس هر یک جزوی و اندک جند بیدستر و فلفل و قدری از پوست انار و قلقند در شراب و عصارهٔ حصرم دو روز خیسانیده خوب بجوشانند و اندکی زعفران آمیخته فتیله بدان تر نموده در گوش نهند یکی بعد دیگری تا آنکه قرحه را نفع بخشد و قشور زائل گردد و این عجب تر امر غیبیست که در گوش حادث شوند مگر آنکه در اجزای لحمیه او حادث شود و در ابتدا بود که درین صورت برء او سهل باشد و اگر کهنه گردد و اخذ کند در اعضای عصبیه نکایت عظیم شود و برء متعذر گردد پس هرگاه قرحه پاک گردد بمرهم خل علاج کنند و چون وقت ختام آید بمرهمی که در آن راتینج و کندر و گلنار داخل بود مداوا نمایند پس اگر صلابت باقی ماند بسمع مضرت رساند تحلیل او بادویهٔ محلل صلابات نمایند و مرخ و ملین در آن استعمال کنند و محافظت مزاج علیل در جمیع اوقات علاج لازم شمارند **بعضی گویند** که آنچه ناصور گوش و آمدن ریم را نافع ست اینست که گهونگهٔ خرد جاندار یا وآثار در کهرل باریک بسایند و بچند آن روغن سر شف آمیزند و چهار چند هر دو یعنی دوا و آثار آب انداخته بپزند تا روغن بماند هر روز چند قطره در گوش چکانند و اگر گهونگه را در روغن مذکور بغیر آب بریان کنند و بکار برند همین عمل کند و انجا که روغن سر شف بهم نرسد روغن کنجد عوض او نمایند و اگر روغن تلخ یا وآثار آمله حنا هر واحد یکتوله برگ نیب ده عدد کمیلا فلفل گرد هر واحد سه ماشه نیله تهوتهه یکماشه گرفته اول روغن را گرم نموده برگ نیب و آمله و حنا و نیله تهوتهه انداخته بسوزانند بعده فرود آورده بسایند و کمیلا سائیده نیز مخلوط کنند و در گوش تقطیر کرده باشند نیز برای ناسور گوش مفیدست و بعض ادویهٔ مفید آن در قرحهٔ مزمن گوش گذشت

دخول هوام و تولد کرم در گوش

هرگاه حیوانی چون مورچه و قراد و هزارپا و مانند آن در گوش درآید بشدت درد احیانا و خدش و حرکت او دریافت نمایند و کرم از رطوبت فاسد عفن یا از قرحهٔ عفنهٔ مزمن متولد میشوند و آن بخارش و دغدغهٔ گوش و خروج کرم گاهی و تقدم قرحه شناسند **علاج** در جمله تقطیر قطران تنها یا بسرکه مسکن حرکت حیوان و قاتل آنست و قطور زیت در اخراج آن مجربست و قطور آب پیاز و یا مر بروغن بادام تلخ آمیخته و یا روغن خستهٔ شفتالو نیز در اخراج حیوان داخل اذن نافع یا آب قثاء الحمار تنها یا مع سقمونیا و یا آب شیح و آب پودینهٔ نهری و آب برگ شفتالو هر یک تنها یا مع بورهٔ ارمنی یا سرکه بچکانند و یا آب زهرهٔ گاو مع سرکه و یا آب افسنتین مطبوخ و یا آب برگ شفتالو که مجربست و یا آب برگ کبر تنها یا بسرکه یا آب پوست درخت توت قطور نمایند و گوگرد و بورهٔ ارمنی و عصارهٔ شیح مساوی سوده در سرکه و آب برگ ترب حل کرده بگوش چکانیدن مجربست و یا صبر و بورهٔ ارمنی بسرکه چکانند و یا نمک یا پودینه بسرکه آمیخته و یا صبر در آب پیاز خواه در آب سداب حل کرده و یا آب پودینه و قدری سقمونیا در سرکه حل کرده قطور نمایند و قطور صبر و سقمونیای محلول در آب گرم حیوان داخل گوش را بکشد یا خربق سفید و سقمونیا سائیده در سرکه بچکانند و گوگرد و زراوند طویل و قلقدیس و میعه نیز مفید و اول تقطیر آب سائل لحم بقر بریان و بعد ازان ادویهٔ مذکوره سودمندست و گاهی زیت یا روغن کنجد نیم درم نیم گرم کرده چکانیدن و عقب آن در آفتاب نشستن نفع میکنند و گویند که برگ نکره که هنود آنرا بهانجا صندل میدانند آبش در گوش چکانیدن در قتل مگس سگ که در گوش رود عجیب ست **و علاج خاص** برای قتل کرم متولد در گوش اینست که عصارهٔ افسنتین بسرکه در گوش چکانند و یا حنظل تازه در آتش پخته و افشرده بچکانند و صبر در روغن سر شف حل کرده نیم گرم قطور نمودن قاتل کرم همه اندام ست و کذا چوب ملیم باریک سائیده در گوش انداختن و کذا اگر زرد چوب و نیم درم شهد و برگ نیب در روغن سر شف بجوشانیده دو سه قطره ازان چکانیدن مفید و یا آب برگ نیب سبز و آب ترب و آب پیاز هر یک هفت ماشه سقمونیا سه ماشه حل کرده چکانند که مجربست و دو بیست و آب لیموی هندی و آب برگ فرنجمشک و آب برگ شریفه هر یک سه ماشه روغن بابونه یک توله صبر و زفت هر یک سه ماشه بچکانند که فی الفور کرم را میکشد لیکن آن

که بسعال و عطاس آنرا خارج نماید و یا پنبه را بر سر چوبی پیچیده گرم کرده در گوش بگردانند و یا بر جانب گوش مؤف بخوابند و سر را بر تکیه نهاده خوب بجنبانند و یا چوب بیاد یان یا بردی که بفارسی پیزر گویند و امثال آن که خشک و متخلخل بود بقدر یک شبر بگیرند و بر یکطرف آن قدری پنبه پیچیده بروغن آلوده مشتعل سازند و طرف دیگر را چندانکه توانند در گوش درارند و بعضی یا پنبه بران پیچیده تا آنکه هوا در اخل نیاشد و هرگاه حرارت آتش بگوش نیک محسوس شود دفعةً بیرون کشند که تمام آب منجذب خواهد شد و بقول گیلانی پر نرم طیور صغار و خصوصا از پر کوچک کبوتر گرفته و از قصبهٔ آن تا سر آن دور کنند تا بر سر قصبه اندکی از ان باقی ماند پس باهستگی آنرا در گوش داخل کنند تا بعمق آن برسد بعده حرکتها متواتر داده بیرون آرند و سر آنرا از آب پاک کرده بار دیگر در گوش داخل کنند و تکرار این عمل نمایند تا آنکه آب بتمامه بر آید و این عمل بهترین اعمال و حیلها در اخراج آب از گوش ست و آن معمول طوائف کثیر از مردم ست و بقول قرشی قویتر درین باب صوف اسفنج ست که آنرا در گوش پر کنند پس بر آورده بیفشرند و مکرر همچنین بعمل آرند تا آنکه تمام آب خارج شود و بقول طبری اگر از ابر مرده فتیله ساخته در گوش نهند و بر جانب همان گوش بخسپند و بعد زمانی طویل آنرا بیرون آرند همه آب نشف کند بعون عز و جل یا رشتهای خام منفوش الراس گرفته فتیله ساخته در گوش داخل کرده بگذارند و بمرات این عمل نمایند و گاهی از زراقه آب را برمی آرند بنحویکه سر او در گوش داخل کنند و عمود او بکشند که با وی آب منجذب میشود و بولس گفته که اگر آب بسیار باشد باید که بدهان یا با نبوبه امتصاص کنند و اگر اندک باشد باید که بصوفی که بر سر میل پیچیده باشند نشف کنند و در گوش چیزی از ادهان مطفیه یا روغن گل یا سفیدهٔ بیضه یا شیر زنان چکانند و گویند که قطور آب پیاز و کذا سفیدی بیضه و شیر زنان و داشتن پنبه در روغن گرم آلوده و بالای آن پنبهٔ مبلول بمرهم باسلیقون و دوشیدن شیر زن در گوش نافع دخول آب ست و یا آب ترب مع برگ یکحصه و زهرهٔ بز چهارم حصه و عسل ششم حصه چکانند بالجمله گاهی انداختن دهنها و شیرهای نیمگرم مکرر متوالی کفایت میکند و خصوصا چون درد باقی ماند و علت زائل گردد و اگر وجع شدید پیدا کند پوست خشخاش اکلیل الملک بابونه بنفشه خطمی تخم کتان آرد جو بشیر زنان گرد گوش ضماد کنند و ابن ماسویه گوید که پیه روباه گداخته در گوش که آب داخل شود انداختن فی الحال درد ساکن کند و گویند که دخول آب گرم را تقطیر روغن گل یا بنفشه یا نیلوفر یا کنجد نیمگرم بمرات مفید بود و الحاصل هرگاه معلوم شود که آب در گوش در آمده بتدابیر مذکور اخراج او نمایند و اگر از ان غافل شوند مؤدی بآفت عظیم گردد و تدبیر اخراج سیماب انداختن دهنی و خصوصا روغن ترب و عقرب نیمگرم در گوش پس تقلیب سر و تعطیس بکنند و جهد بسیار و سهند کردن دهن و بینی ست بعده میل ارزیز یا طلا بگیرند و سر که یا آب لیمو بران مالیده در گوش نهند و تا ساعتی زمانی دران بگذارند پس بیرون آرند و آنچه از سیماب بران چسپیده باشد پاک کنند و باز چند کرت بدستور عمل نمایند تا آنکه باقی نماند و میل صاف بر آید بعد از ان ادهان حاره مثل روغن خیری غار و مانند آن در گوش چکانند و اگر مزاج متغیر بحرارت گردد تسکین آن نمایند

سدهٔ گوش

بقول ایلاقی این سده یا مولودی باشد یا عارضی و مولودی سه قسم ست یکی آنکه در استخوان حجری که در ان سوراخ گوش میباشد مصمت بدون منفذ مخلوق گردد دوم آنکه در ان منفذ مخلوق باشد لیکن بگوشت مملو بود سوم آنکه بر ظاهر منفذ جلدهٔ غشائی مغطی باشد و در داخل او مفتوح و خالی بود و این نوع بسوراخ کردن جلد زائل گردد و اول و ثانی لا علاج ست و سدهٔ عارضی بقول شیخ یا از اجتماع چرک بسیار و یا از انجماد خون و یا از رویدن گوشت زائد بعد از قرحه و یا از تولد ثؤلول و یا از وقوع حصاة یا تخم یا دخول حیوان و مردن آن دران و یا از اخلاط غلیظ لزج منصب از دماغ که ثقبه یا مجاری عصبه را مسدود سازد و بدان سبب انسان معلوم کند که از گوش او مسدود ست و لیست که این بعد ریح شدید غلیظ حادث شود تشخیص هر واحد ازین اسباب باید که اولا محاذی آفتاب در ثقبهٔ گوش نظر کنند اگر بران غشا جلدی محیط باشد و از انگشت زدن آسیب آن بسمع محسوس کند سدهٔ غشائی خلقی بود و اگر دران لحم زائد یا ثؤلول یا چرک یا خون منجمد یا حصاة یا نواة یا حیوان محسوس گردد سببش همان باشد و اگر در ثقبه چیزی بنظر نیاید ببینند که در گوش گرانی معلوم میشود یا تمدد اگر گرانی گوید سدهٔ خلطی باشد و اگر تمدد بیان نماید ریحی باشد

علاج سدهٔ لحمی و غشائی و ثؤلولی

سدهٔ خلقی اگر لحمی غائر باشد علاج او صعب تر ست گاه دران دستکاری نفع کند و گاه مفید نیفتد و اگر غشائی ظاهر بود سهل تر بود پس غائر را بآلهٔ دقیق قطع نمایند و ظاهر را بآلهٔ سوراخ کنند تا که منفذ ظاهر شود بعده در بهر دو ادویهٔ مانع انبات لحم مثل مرهم زنگار بکار برند و یا بر فتیله قلقطار پاشیده بنهند

وستر لیفه و افیتمون هندی هر یک چهار ماشه افسنتین صبر مر قطران هر یک سه ماشه حل کرده فتیله کاغذ مصری بدان آلوده در گوش گذارند و ساعتی بدان جانب تکیه نمایند تا کرمهای زنده و مرده بدان بچسپد پس بیرون آرند یکبارگی و یا شراب کهنه یکتوله عسل یکنیم توله آب برگ نیب دو توله روغن گل یکنیم توله سفیدی و زردی بیضه سنگ پشت چهار عدد افسنتین سه ماشه صبر چهار ماشه بکار برند و یا تلخه بزو عسل و کندش و روغن گل هر یک سه ماشه زردی و سفیدی بیضه گنجشک سه عدد بعمل آرند و یا سعوط از برگ خرزهره که دو دچوب گز داده باشند و تربد سفید و کندش و خربق سیاه مساوی ساخته بگیرند که عطسه بزور آید و همه کرمها بیرون آیند و این قطور جهت اخراج کرمهای زنده و مرده بسیار مفید ست آب برگ شفتالو و کشنیز سبز و آب طبیخ ترمس و درمنه هر یک سه ماشه و روغن درمنه و عقرب هر یک چهار ماشه افسنتین و افیتمون ولایتی هر یک یکنیم ماشه مقل ازرق سه ماشه بکار برند گیلانی گوید که بگیرند پوست حنظل و زرنیخ سرخ و بادام تلخ جهیله و اندکی سقمونیا کوفته بسرکه و روغن گل بجوشانند تا آنکه سرکه فانی شود و صاف نموده بدارند بعده لحم بقر بر آتش نهند تا آب ازان سائل شود پس این آب بگیرند و با روغن مذکور آمیخته در گوش چکانند و هر گاه حرکت کرم ساکن شود بدانند که هلاک شده و گاهی روغن مسطور تنها استعمال کرده میشود و گاهی این روغن و این سرکه جوش کرده برای حیوانات که در گوش داخل شود میچکانند پس هر گاه حیوان هلاک شود بآله بیرون آرند و اگر بقایا از ان باقی ماند روغن گل و سفیدی بیضه باهم آمیخته دو سه روز در گوش اندازند بعده برفق مص کنند تا حجاب نشگافد و اگر با حیوان سمیت باشد پس اولی از تریاق فاروق و سائر تریاقات چیزی نیست بعده روغن گل نیمگرم بدفعات در گوش چکانند و اگر ازان وجع زائل شود بهتر والا بگیرند خاکستر افیون اندکی بهم سنگ آمیخته با پنبه آلوده در گوش نهند تا این درد را ساکن کند و اگر امر زیاده شود بسبب خبث آن حیوان و ورم ظاهر شود فصد مریض کنند و استفراغ او نمایند و از پستان زن در روز ی بدفعات شیر بدوشند و درام تریاق در رنگ نسازند پس اگر ورم صلب شود و درد زائل گردد قیروطی بروغن خیری بسازند و بران خاکستر خرمهره و اندک روفای رطب و مغز استخوان گوزان انداخته خوب مخلوط کنند و بداخل و خارج گوش طلا نمایند و اصلاح غذای مریض کنند تا آن ورم زائل شود و ملاک امر درین جمله مراعات مزاج علیل ست تا صدمت نپذیرد و هر گاه حدت پدید آید اصلاح او کنند طبری گوید دودی که در گوش پیدا میشود دو نوع میباشد یکی اغبر مشابه بمگس سگ و دوم سفید سیاه سر دائم الاضطراب پس اولا بورهٔ ارمنی در سرکه حل کرده صوفی که بمیل پیچیده باشند دران تر نموده گوش را برفق پاک کنند بعده ترمس و مر و سقمونیا هر واحد یکدانگ خربق یکنیم دانگ برگ آزاد درخت نیم درم سائیده در سرکهٔ کهنه حل کرده بچکانند و یکروز راحت دهند و دران روز شیر زنان چکانند و عقب آن پاک کنند و باز روز دیگر دوا بچکانند تا آنکه تمامی دیدان خارج شوند و بعد ازان اگر گوش خشک گردد بدانند که به شده و اگر زرداب ازان سیلان کند توبال مس دو دانگ کندر گلنار و سوخته شب یمانی مرمکی هر واحد نیم دانگ سائیده در سرکه و روغن گل حل کرده بگوش چکانند و بعد تقطیر این دوا مرهم شنگار استعمال نمایند و گاهی برای قتل کرمی که در گوش افتد سقمونیا تنها بسرکه حل کرده و گاهی آب ترمس بنگ آهن در سرکه آمیخته و گاهی آب دریای شور تنها استعمال کرده میشود

دخول آب و سیماب در گوش

گاه باشد که در استحمام و اغتسال صیانت گوش نکنند و هنگام ریختن آب بر سر سر را بجانبی کج نمایند و یا غوطه زدن در آب و برآمدن ازان بر تخیر استقامت باشد و بدان سبب آب در گوش درآید و ایذا دهد و ورم بیخ گوش و درد شدید پیدا کند و از وجود گرانی و وجع خفیف بوقت غسل یا شناوری یا ریختن آب بر سر و شدت درد بعد یکدو روز ازان توان شناخت و گاهی اتفاقا سیماب در گوش داخل شود و اکثر چون سر بدانجانب نگون سازند فی الحال بیرون افتد و گاهی قدری ازان در صماخ بسبب حرکت محتبس ماند و اعراض ردیه مثل تشنج و اختلاط عقل و ثقل عظیم عارض گردد و بسا است که بصرع و سکته و درد شدید مؤدی شود **علاج** چارهٔ دخول آب در گوش انست که بر پای جانب آن گوش ایستند و سر بهمان طرف مائل کرده گوش را بر کف دست نهاده چند نوبت بر همان پای بجهند تا آب بیرون آید و اگر برنیاید سر را بجانب دیگر مائل نموده آب گرم در گوش ریزند تا پر شود پس کف دست بران نهاده و سر را بدینجانب مائل ساخته بر چند دفعه کف دست را جدا نمایند تا هر دو آب برآیند و صاحب نزهه گوید که آب را آب دیگر خارج میکند بنحوی که در گوش آب اندازند تا پر شود پس دفعةً واژگون نمایند که آب اول و آب ثانی هر دو برآیند و گاه از زیت و روغن کنجد نیمگرم و یا انبوبه در گوش نهاده دم بکشند و بمکند که دفعةً جذب کند بعده روغن بادام یا روغن سوسن بچکانند و لسان

تخم ترب و روغن خستهٔ خوخ و روغن خردل و روغن بادام تلخ و کذا بخار برنجاسف و یا خردل مطبوخ بمرات هر واحد تفتیح سدهٔ گوش می نماید و بالجمله
بعد تنقیه هرچه محلل باشد مثل مر و روغن بید انجیر و نطرون و غیر آن که مذکور شد در گوش چکانیدن مفید ست

علاج سدّه و سنخ

روغن بادام تلخ نیمگرم در شب بچکانند و صبح در حمام بر زمین گرم یا تابهٔ اوگوش بدارند تا آنکه چرک بگدازد و یا ببخار آب گرم انکباب نمایند و یا گوش را بر بخار
طبیخ بابونه و اکلیل و بنفشه و عنب الثعلب و بیخ لاله هر یک یکتوله در ظرف گلی جوش کرده بوساطت نی و یا بظرف لوله دار در روزی دو سه مرتبه متواتر دارند
تا دیر و همچنین در شب و چون سرد شود باز آنرا گرم کنند و روغن عقرب و روغن بنفشه با دام و سرکهٔ کهنه برابر آمیخته نیمگرم بچکانند و بر جانب مخالف بخوابند
تا نرم گردد آنگاه در حمام رفته غسل نموده گوش را بر تابه بر آن نهند و الا آباره منقی گوش چرک بیرون آرند و بسا ست که نفوخ زاج در آن نافع آید و همچنین
قردمانا یک مثقال بورهٔ ارمنی نیم مثقال عسل انجیر سفید بمقدار یکه در آن ادویه سرشته شود از آن فتیله ساخته در گوش نهند و یا زهره بروغن
فراسیون آمیخته یا آب فراسیون بچکانند یا بورهٔ ارمنی را در سرکه حل کرده بگذارند تا جوش او ساکن شود بروغن گل آمیخته قطور نمایند و دیگر در گذارند
پس گوش را پاک کنند یا بورق با انجیر تخم دور کرده آمیخته حب ساخته در گوش نهند و روز سوم برآرند که همراه او چرک بسیار برآید و گاهی درین قردمانا
و انجره می افزایند و آنچه قوی تر ست قطور آب برگ حنظل ست یا بورق و زرنیخ مساوی در شهد سرشته در سرکه بگدازند و بگوش چکانند و ساعتی بر آن
صبر کنند بعده بماء العسل یا باب گرم بشویند و یا فتیله از کاغذ مصری ساخته تخم حرمل و سهاگهٔ بریان هر یک سه ماشه در روغن عقرب آمیخته در گوش
نهاده سه روز بگذارند و روز چهارم یکدو لمحه در آفتاب گرم نشانیده بزودی فتیله بیرون آرند چرک بتمامه گداخته بفتیله آلوده برآید و بار دیگر سرگز جمع نشود
و بقول شیخ فتائل قوی استعمال نکنند مگر بعد استفراغ و از انجمله فتیله در زیت و روغن بابونه و روغن ناردین آلوده ست و بهترین چیزها که سدّه و سنخ
و غیره را نافع ست اینست که فتیله از حرف و بورق در سرکه ساخته تا سه روز آنرا در گوش بدارند پس خارج کنند که چرک بسیار برارد و ایلاقی خردل
بجای حرف نگاشته و در نسخهٔ نجندی وزن حرف یکجزو و بورق ربع جزو ست و نوشته که در انجیر خشک سرشته فتیله سازند و محمود در نهایة الغرض
گفته که هر دو دوای مذکور مساوی گرفته باریک سوده در عسل آمیزند و بر فتیله طلا کرده در گوش سه روز بدارند و هر روز تجدید فتیله کنند و همچنین فتائل
بعسل مفید و آنچه قوی تر ازانست و چرک برآرد و عصبه را از خلط غلیظ نیز پاک نماید قرص خربق ست و نسخهٔ آن در علاج طرش بارد در قول ابو سهل
مذکور شد و گیلانی می نویسد که صبر و مر و کندر هر واحد نیم اوقیه زاج ربع اوقیه ساییده قرص سازند و وقت حاجت بسرکه در روغن گل سوده در گوش بچکانند
و یا بورق باریک ساییده در سرکه آمیخته و در سدّه که از خون جامد باشد آب گندنا و سرکه بچکانند و آب کرنب با سرکه یا عسل آمیخته نیمگرم چکانیدن نیز
خون را که در گوش بسته باشد بگدازد و قطور پنیر مایهٔ خرگوش و سرکه همین عمل دارد

سیلان رطوبت از گوش

سببش در المقال کثرت رطوبات لبنی و دماغی ست و در غیر آن حرافت ماده و گاهی بعد از ضربه و سقطه بسبب انزعاج رطوبات یا بعد قرحه عارض گردد
علاج اول تنقیهٔ رطوبات بر دغنها و ادویهٔ جاذب رطوبت چون انزروت و زعفت تازه بروغن گل و مر کنند بعد ازان تجفیف او بصبر محلول در آب بارتنگ
و حضض و عرق مکی و حب الآس و شب و زرنیخ سرخ و یا برگ قنب و عسل نمایند و اگر مازو باریک ساییده بسرکهٔ کهنه جوشانیده تقطیر نمایند رطوبت صرف که از
گوش سائل شود قطع کند و قطور روغن زیت که در آن خنافس و نسج عنکبوت و قنطوریون جوشانیده صاف نموده باشند درین باب مجرب ست و کف دریا
و یا شنجار و یا ودع سوخته باریک ساییده پاشیدن نیز رطوبت گوش را باز دارد و یا سهاگهٔ بریان ساییده در گوش اندازند و بالای آن قطرهٔ چند آب لیمو
چکانند که رطوبت باز ایستد و بدبو دور شود و دیگر ادویهٔ مجففه که در قرحهٔ گوش مسطور شد نافع ست و بقول سویدی قطور پوست انار بآب جوشانیده
و کذا پوست انار ترش در شراب پخته و کذا برگ مورد و برگ بارتنگ اقماع گل سرخ هر واحد بسرکه جوشانیده و کذا زهرهٔ گاو تلخ و کذا روغن بادیان و کذا عسل و نمک اندرانی

و در لحم عارضی و ثولولی اگر ممکن باشد قطع نمایند والا بمراهم اکاله بربایند و جالینوس گوید اگر خربق سیاه بعد خسته باریک کوفته بعسل سرشته در گوش گذارند گوشت زائد را بخورد و یا مدام بآب گرم و نطرون گوش را بشویند بعده مس سوخته زرنیخ سرخ در سرکه سائیده قطور نمایند حتی که لحم و ثولول را بسوزد و بعد ازان علاج قرحه نمایند و حکیم علی مینویسد که اگر درانجا لحم نابت باشد آنرا ببتراشند پس زر و را اصفر دران موضع گذارند و بخرقهٔ کتان بپوشند و اگر ورم حرارت عارض گردد شیاف ابیض بگلاب حل کرده استعمال نمایند و اگر حرارت داخل ثقبه بود شیاف در گوش چکانند و اگر دران موضع نزف الدم عارض شود بر بیخ گوش پارچهٔ مبلول بگلاب سرد کرده نهند و آب خرفه یا آب عصی الراعی یا آب علیق و مانند آن در گوش چکانند که خون بند شود انشاء الله تعالی و ایضاً او گوید که از علاجات این فصد و استفراغ ست حسب قوت مریض و تسکین مزاج او و بعد تسکین مزاج بگیرند خربق یکنیم دانگ روغن عقرب دو درم و قثاء الحمار نیم دانگ و جعده یکنیم دانگ همه را سائیده بروغن عقرب حل کرده بفتیله آلوده در گوش نهند که این لحم نابت یا ثولول را تحلیل کند و اگر این کفایت نکند اندک تریاق الاذن بروغن عقرب گداخته بر فتیلهٔ پنبهٔ کهنه استعمال کنند و گاهی در نبات لحم قلقطار و لوف و خربق مساوی سوده بطریق ذرور بران استعمال میکنند و ثقبه را بند نکنند تا زرداب سائل شود و بر شکلی نخوابند که زرداب در گوش باقی نماند و اگر لحم نابت زائل شود مرهم رسل اگر تنقیه و التحام منظور باشد ویا مرهم زنگار اگر تنقیهٔ زیاده مطلوب بود استعمال نمایند و اگر التحام بیشتر خواهند مرهم جدوار بکار برند و مرهم کبیر مؤلف ما نافع ترین مراهم درین همه امورست

علاج سده از دخول چیزی در گوش

روغن گل یا سوسن یا خیری و مانند آن بچکانند پس اگر آن چیز حیوان بود که در گوش مرده باشد دران از روغنهائی که فسخ او نماید بچکانند پس بالهٔ برفق برارند و اگر حصاة یا نواة باشد روغن بادام تلخ یا کنجد یا زنبق و غیر آن نیمگرم مکرر بچکانند و بجند بیدستر و یا صبر و کندش هر واحد یکحبه تخم گل دو حبه و یا ناس تنباکو و یا بادخال فتیلهٔ کاغذ و غیره عطسه آورند و وقت عطسه دهن و بینی بگیرند و سر بطرف آن گوش مائل سازند و یا بر سر میل صوف یا پنبه پیچیده دبق یا سریش بران آلوده اندر گوش درارند و بسنگریزه رسانیده آهسته بکشند و یا از زراقه بکشیدن عمود او براورند و یا بعد تعطیس بدهن مص کنند و اگر گوش ورم کند علاج آن بادویهٔ مناسبه ورم نمایند و گاهی بعضی از حبوب در گوش می افتد و بسبب تری موضع منتفخ میشود و اخراج آن مشکل میگردد درینصورت از مثقب باریک دران حب اندک اندک سوراخ کنند و از اجزای او انچه جدا گردد بمنقاش برارند و احتیاط نمایند که آنچیز در گوش متشبث نشود و در اخراج آن مبادرت کنند تا ورم و وجع و تشنج عارض نگردد

علاج سدهٔ خلطی وریحی

هرچه در وجع گوش بلغمی وریحی و در طرش و طنین بلغمی وریحی گذشت بعمل آرند و ایضاً تقطیر روغن سوسن و یا آب زهرهٔ گاو در آب چقندر نافع ست و آب شهدانج و آب حنظل را خاصیتی ست در ازالهٔ سدهٔ گوش و بقول صاحب کامل و گیلانی اگر سده از خلط غلیظ بلغمی باشد باید که تنقیهٔ سر بدوای مسهل بلغم مثل حب ایارج و حب قوقایا یا بعض ایارجات کبار مثل لوغاذیا کنند اگر مزاج و سن و فصل مساعدت کند بعد ازان غرغره بایارج فیقرا و سکنجبین و آب نیمگرم کنند و یا خردل فارسی و پودینهٔ کوهی و حاشا و مانند آن باریک سائیده بماء العسل یا آب مویز مطبوخ آمیخته غرغره سازند و بکندش و شونیز و جبر عطسه آورند و بعد تنقیهٔ دماغ در آب سداب مرزنجوش و نمام مطبوخ یا معصور از تازهٔ آن اندک جاوشیر و جند بیدستر و فرفیون بقدر قوت مریض و احتمال مزاج مریض مخلوط کرده در گوش چکانند و یا آب مطبوخ افسنتین چکانند و یا بگیرند اندک بورهٔ ارمنی و خردل باریک ساخته بسرکه سرشته بفتیله در گوش نهند و یا جند بیدستر و خربق مساوی زعفران برابر هر دو باریک سوده بسرکه آمیخته در گوش چکانند و یا بفتیله استعمال کنند و یا روغن ناردین چکانند که آن تلطیف خلط غلیظ گوش و تحلیل او کند و یا روغن سک که آن نیز نافع ست و یا اندک فلفل سوده در روغن زنبق خالص آمیخته اندر گوش چکانند و سویدی گوید که تقطیر روغن سداب و تبخیر طبیخ انیسون در تفتیح سدهٔ گوش مجرب بنفسیت و قطور روغن مشمش تلخ در روغن شبت و روغن

وباقی تدبیر رعاف بعمل آرند ودر سرد مزاج آب گشنیز با سرکه برابر بیخته چکانند و افلاطون طبیب در کتاب الکی نوشته که داغ عروق پس دو گوش قطع رعاف و نیز خون جاری از گوش میکند

حکۂ گوش

سبب خارش گوش انصباب رطوبت مالحه بورقیه است **علاج** افسنتین با سرکه جوشانیده صاف نموده چند قطره نیمگرم بچکانند ویا بعض روغنها چون روغن خسته زردالو وروغن بادام تلخ ومانند آن آمیخته بکار برند ویا افسنتین را در روغن خیری یا زنبق یا نرگس جوشانیده بعمل آرند وچکانیدن روغن بادام شیرین اکثر فائده میکند ویا قدری حلبه کوفته در شیر زنان برهم زنند یا بپزند تا قوت او بیرون آید صاف نموده نیمگرم بچکانند وفتیله بعسل آلوده نهادن نافعست وکذا فتیله بروغن گل وسرکه آغشته نهادن ویا هر دو جوشانیده چکانیدن وآب برگ ترب با عسل گرم کرده چکانیدن نیز مفید وکذا قطور بول ماده گاو وشتر ویا صبر بروغن گل ویا یاسمین حل کرده در گوش بچکانند ویا بعضی بقدر باشه در آب یا شیر زنان سوده صاف کرده نیمگرم بچکانند وبالای آن سهاگه بریان باریک سوده بآب حل کرده چکانند ویا گوگرد در آب شور بیخته بچکانند بعده روغن گل اندازند **و گویند** که حکۂ اذن اطفال اگر از ریح باشد علاجش بعلاج درد گوش بارد نمایند وروغن بابونه بچکانند واگر بسبب بخار حار متولد از فساد شیر باشد فتیله بروغن خل آلوده در گوش بگذارند ویا ترب تازه را کوفته با سرکه همراه بپزند وروغن گل دران ریخته بجوشانند تا آب برود وروغن بماند پس صاف نموده چند قطره نیمگرم در گوش بچکانند

اورام اصل اذن

آماس بیخ گوش از جنس اورام حادث در لحوم رخو خصوصا در لحم غددی است مثل گوشت بغل وبن ران واین را انبات الاذن ویا رطوس وفوخیلا نامند واین ورم خطرناک است بجهت سرعت قبول فساد وشدت جس وقرب دماغ ولهذا اکثر مؤل به برسام واختلاط عقل میگردد وبسا است که از شدت الم هلاک میگرداند وهمچنین حال جراحات اینجاست واگر طاعونی بود بسرعت قتل میکند بجهت ردائت وسمیت او واسلم این اورام آنست که بر سبیل بحران جید باشد وبآن علامات نیک بود مثل وقوع او در روز هفتم یا چهاردهم مع سلامت قوت وغیره که در بحث بحران مسطور است وچون از بحران باشد وبآن علامت نضج نبود ویا پیش از وقت بحران عارض گردد ردی باشد وبیشتر اطفال را عارض میشود وحکم این اورام در مواد حکم سائر اورام است یا از ماده حار صفراوی ویا خون رقیق صفراوی یا دموی باشد یا از سودا وبلغم **طریق تشخیص** اقسام این ورم باید که اولا برنگ ورم نظر کنند وبدست مس نمایند بعده حال گرانی وسبکی وشدت درد وخفت او بپرسند پس اگر رنگ او سرخ ورگها پر خاسته وباگرمی ملمس وثقل وضیق مجاری بود ورم دموی باشد **واگر** با درد سوزان ولمس سخت گرم والتهاب وبا قلت ثقل وبدون ضیق مجاری بود ورم صفراوی ویا از خون رقیق باشد **واگر** با ترهل وانتفاخ ورخاوت ولین وقلت سرخی ودرد وکثرت ثقل بود بلغمی باشد **واگر** با صلابت وقلت درد واندک تمدد بود سوداوی باشد **علاج** در هر نوع بتدبیر مناسب او علاج کنند چنانچه در اورام خواهد آمد واگر مانعی نباشد فصد واسهال کنند وگاهی بعد فصد وقبل او حجامت وزلو استعمال می نمایند وبعده اضمده حار رطب مرخی مسکن درد بعمل آرند هر چند زمانه ابتدا باشد مثل شبت وبابونه وبزر کتان وروغن گل وموم وپیه بط ومانند برگ کرنب بروغن زرد بیخته نیمگرم نهادن بالجمله درین ورم استعمال اضمده رادعه جائز نیست بخلاف سائر اورام بجهت آنکه ماده منصبه بسوی این عضو فضول عضو رئیس شریف است یعنی دماغ ونزد ردع باز بر میگردد بسوی آن وخطر عظیم روی نماید **وایضا** در ورم حار پس گوش مع تب ودرد سر ودرد اندرون گوش بهدانه عناب سپستان در عرق شاهتره عرق عنب الثعلب جوش داده شربت نیلوفر خاکشی داخل کرده بدهند وضماد قیروطی روغن گل وآب عنب الثعلب سبز نمایند وشیر دختر قدری در گوش اندازند وآرد جو نیم کوفته عنب الثعلب نیلوفر گل خطمی برگ کنار در ده آثار جوشانیده پاشویه کنند وروز دیگر گل خطمی بنفشه عنب الثعلب یک شش باشه گل نیلوفر چهار باشه کوکنار چهار عدد در شیر گاو یا وسیر جوش داده بخور سازند وگل خطمی عنب الثعلب مغز خیار شنبر در آب عنب الثعلب سبز سائیده ضماد سازند وضماد برگ بنفشه گل خطمی کوفته بآب حلبه وماء العسل سرشته نیز ورم حار پس گوش را بعد فصد نافعست وکذلک آرد جو آرد باقلا بابونه گل بنفشه تخم خطمی اکلیل در آب گرم سائیده روغن بنفشه داخل کرده ضماد کردن بر بیخ که بسبب ورم بیرون گوش باشد مفید واگر تخم خشخاش سفید کوفته وقدری آرد جو در شیر وآب بپزند وبا قیروطی معمول از پیه بط بزنند وضماد نمایند در ورم بیخ گوش تحلیل صلابت وتسکین درد معمول مؤلف است وگاهی بعض ادویه محلله مثل بابونه وخطمی وصبر افزوده بعمل آمده ودر ورم بلغمی جوشانیده ...

بسرکه وکذا قطران وکذا آب شوکران وکذا آب برگ زیتون وکذا نطرون در شراب حل کرده وکذا زهرهٔ نرگاو بشیر بز یا بشیر زنان آمیخته وکذا فتیلهٔ آمیخته فستقین
هر واحد مانع سیلان رطوبت از گوش ست واگر به تنقیه حاجت شود منضج بلغم ومسهل آن مع حب ایارج وحب شبیار دهند وغراغر منقیهٔ دماغ استعمال نمایند
و در اطفال فتیله در عسل آلوده بشب یمانی بگردانند و در گوش نهند ویا در عسل وشراب اندکی شب یا زعفران یا شمهٔ از نطرون آمیخته فتیله آغشته
نهند وبسیار باشد که قدری زعفران در شراب عفص حل کرده پارهٔ صوف بدان آلوده در گوش گذاشتن کفایت کند یا بول طفل در پوست انار ترش
گرم نموده تقطیر کنند واگر رطوبت اندک از گوش اید بهتر آنست که بعلاجش نپردازند که موجب نقاهی مانع وباعث امن از اکثر امراض دماغیست وبعد
بلوغ از خود زائل میشود وروفس ورازی گفته اند که گاهی از گوش صبیان رطوبت سیلان مینماید وتوهم میشود که این ریم ست وسبب آن کثرت
رضاعت در شب میباشد اگر ترک رضاعت شب نمایند زائل شود وحضض مکی وخبث الحدید در سرکه تند خیسانیده ازان در گوش طفل بچکانند که سیلان
ریم ایشان را نیز نافعست وسیلان رطوبت که بعد قرحه عارض شود ادویهٔ منقی جرک ومجفف قرحه که در علاج قرحهٔ گوش مذکور شد استعمال نمایند

انفجار دم از گوش

سبب بر آمدن خون از گوش یا همچون رعاف بر سبیل بحران باشد واین تا بحد غشی نانجامد حبس او جائز نیست ویا ضربه ویا صدمه که باعث شق عروق
وانقطاع آن گردد ویا امتلای دموی که بانشقاق وانفتاح رگها مؤدی شود ویا از گزیدن هوام افتد ویا بسبب نزله باشد وبقراط گوید که انفجار دم
از گوش که از ضربهٔ سر عارض گردد همان روز هلاک کند بالجمله اگر در مرضی بروز بحران واقع شود بحرانی باشد واگر پیش ازان ضربه وصدمه یا لسع اتفاق
افتاده باشد سببش همان باشد واگر آثار نزله موجود بود نزلی باشد والا امتلائی بود **علاج** بقابضات یا بکاویات یا مبردات حبس او نمایند
وادویهٔ قابضه اینست که قدری مازو در سرکه جوشانیده بچکانند واگر با تپ وحرارت مزاج بود اندک کافور حل کرده تقطیر نمایند والا احتیاج کافور نیست
واگر اندکی شب یمانی داخل کنند نافعتر باشد وکذا بارتنگ ومورد یا طبیخ عوسج بچکانند وگاهی مر مکی بشراب کهنه یا سرکه با آن حل آمیزند وکذا لک شیاف
مامیثا وحضض وطبیخ برگ درخت مصطکے نافع دانار شیرین ترش را همچنان درست در سرکه جوشانیده افشرده آب آنرا در گوش چکانیدن بغایت مفید ست
واما ادویهٔ مبرده مثل آب عصا الراعی وبارتنگ ست ویا آب خرفه بحضض یا اقاقیا ویا شیاف مامیثا وافیون در آب بارتنگ وکذا آب سماق ویا در طبیخ مازو
مامیثا واقاقیا حل کرده با آب بارتنگ آمیخته ویا مازو باریک سوده با آب بقول آمیخته **واما ادویهٔ کاویه** چون آب بادروج ست ویا آب گندنا بسرکه یا بصبر کنده
ویا بورهٔ ارمنی بسرکه جوشانیده وانچه درین باب بسیار عجیب ست پنیر مایهٔ خرگوش بسرکه ست واگر آب گندنا نبطی پنجاه جزو سرکهٔ کهنه صد جزو بجوشانند حتی که
دو ثلث آن برود از آتش فرود آورده بگذارند تا سرد شود واندکی کافور آمیخته در گوش چند قطره اندازند وثقبه را به پنبه بند نمایند انفجار دم را از هر سبب که باشد
قطع کند ونفوخ خاکستر کوزی زرد مجرب بهند ست وحکیم علویخان مینویسند که سلخ الحیه قطعه قطعه نموده در زیت پخته صاف کرده چکانیدن منع خروج دم کند ویا عفص
علیق وسرکه مساوی گرفته مازو بی تخم دور کرده سوده آمیخته بجوشانند حتی که غلیظ گردد پس فتیله بدان آلوده در گوش نهند وانچه درین باب مجرب شیخ ست آب گردهٔ نرگاو نیم دانگ
کندروج گوش بارد مسطور شد چکانیدنست وقطور صبر وکندر مساوی در آب گندنا سائیده نیز مفید واگر زعفران دو دانگ حضض کندر آب بادروج هر یک یکدرم در سرکه خوب حل کنند
که یکذات ومثل آب شود ودر گوش چکانند برای انفجاری که از ضربه وسقطه ودفع طبیعت بر سبیل بحران باشد قوی الاثر ست مگر آنکه بحران امراض حاده مثل سرسام وبرسام وتپ محرقه باشد
که دران مازو بسرکه پخته وکافور آمیخته مناسب ست ودر نزلی از سبوس گندم وگل پسته وفوفل وبابونه وعنب الثعلب هر واحد یکتوله بخور سازند وحضض ومازوی سوخته وپوست انار ولایتی وکاغذ سوخته
هر یک سه ماشه در روغن خشخاش قطور کنند واز گل ارمنی وحضض وشیاف مامیثا وخاکستر بیضهٔ مرغ هر یک چهار ماشه ضماد نمایند بالجمله اگر خروج خون افراط کند ودر مثل سرسام
وتپ حاده نباشد در امتلائی فصد سر رو کنند وکذلک انچه از ضربه وصدمه باشد ومشاهده واجب نیز فصد نمایند وساقین بندند ومحاجم زیر پستان نهند ودر کسی بازاله مسکر
سعی کنند ودر همه اقسام بعد از منع سبب ودر بحرانی بعد عروض ضعف مع رعایت حرارت وبرودت مزاج ادویهٔ حابسه مذکوره بعمل آرند وایضا در صورت حرارت مزاج آب گل خوب
وعرق گلاب اقاقیا دم الاخوین حضض یک یک ماشه طباشیر دو ماشه حل کرده بالشانه بچکانند وشیاف مامیثا حضض صمغ عربی هندی وصندلین وتخم بارتنگ یک یک سه ماشه از خارج ضماد کنند

واگر خنازیر شوند و سوراخ گردند مرهم ازین اجزا مرتب سازند علک البطم زفت جند بیدستر مومیایی صمغ کمون فلفل بیخ لوف بیروزه چرک خانه مگس عسل قردمانا خاکستر پوست بیخ کبر عاقرقرحا سرگین میش و بز شحم و خصوصا شحم خنزیر بری و بز اهلی و بز کوهی سیما برای سوداوی همچنین دباغ ماکیان و کبک و ماده گاو و مخ ماده گاو و خصوصا وحشی و ادهان بارده برای ماده گرم مثل روغن گل و بنفشه و حاره برای ماده سرد مانند روغن سوسن و شبت و بابونه و شیر انجیر و هرگاه این اورام مشکل گردد مرهم راتینج نافع بود **صاحب جامع** و گیلانی از طبری نقل کرده اند ورمی که در اصول اذان پیدا میشود صلب گردد یا نه حلم می پذیرد و گاهی از ضربه و لطمه حادث میگردد و گاهی از انصباب ماده و اکثر اطبا درین هر دو قسم این ورم فرق نمیکنند و در ابتدا بمبردات و رادعات ماده ضماد می نمایند و مریض را ازین تدبیر بسبب رجوع ماده بسوی حلق و عضلات داخله و آلات تنفس هلاک میکنند و واجب است که در ابتدای این ورم که از سقطه یا لطمه یا ضربه حادث شود بدوای مرکب از مسکن الم مثل موم روغن و مبرد و محلل مانند کاسنی و آرد جو و صندلین ضماد نمایند و قبل ازین جمله تبادر بفصد و اسهال کنند حتی که ورم تحلیل پذیرد و اگر ورم از انصباب ماده سر یا اعضای اخل باشد واجب است که تضمید و تکمید نمایند باشیائی که ماده را بسوی خارج مایل سازند مثل روغن بنفشه گرم کرده و خمیر ترش مضروب بروغن و یا تخم مرو سفید مدقوق بحب الرشاد مضروب بزردی بیضه و اندکی از روغن خیری و یا گندم مطبوخ بشیر میش حتی که مثل خاگینه گردد و مانند اینها و اگر باین تدبیر جذب ماده حاصل نشود محاجم کبار بران گذارند و امر بمص او کنند تا آنکه ماده بسوی خارج منجذب گردد و هرگاه بیقین حصول ماده و خلط و نضج آن شود ورم را شگافته دهند و آنچه در آن ریم باشد به بند شق و نهادن رفائد عصاره بیرون آرند و چون ماده پاک شود و حرکت فکین بر مریض سهل گردد اول بمراهم لینه بعده بمرهمی که خشک کند علاج نمایند و مریض را از حرکت و سخن بسیار منع کنند و علاج ورمی که در مثل این موضع حادث شود ضد علاج سائر اورام است در ابتدا و هرگاه جراحت خشک گردد یا نه و صلابت حوالی جراحت باقی ماند بمراهمی که در آن شحوم داخل باشند ضماد نمایند و اگر با ورم تپ باشد برگ بارتنگ و برگ حماض هر دو در سرکه نو یا شراب پخته ضماد کنند که تحلیل و تسکین دهد و درین همه علاج واجب است که در سوراخ گوش فتیله بسلول در نیل بسرکه حل کرده و در روغن گل آمیخته نهند و بهترین اشیا در تحلیل صلابت اصول گوش و اقرب آنها بنفع این ضماد است که نیل یک جزو و خاکستر حلزون پنج جزو بموم و روغن آمیخته ضماد نمایند و گاهی این صلابت را بطین البحر مطبوخ بآب دریا حتی که آب بسوزد و طین باقی ماند ضماد میکنند و اگر در بنجا تپ شدید نباشد تضمید و تمریخ بروغن زرد کنند نیز صلابت بیخ گوش را تحلیل کند **جرجانی** و ایلاقی می نویسند که اگر این ورم سوداوی باشد علاج او اول بچیزهای سرد باید کرد چون مرهم کافوری و آب عنب الثعلب تا ورم زیاده نشود یا بمرهم یا آب کشنیز تر سائیده و تنقیه بدن از زیادتی سودا بمطبوخ افتیمون و مانند آن نمایند **تذنیب** گاهی ورم در زیر گوش حادث میشود و گنده شده منذر بجذام میگردد و دران بعد فصد و مسهلات معجون عشبه همراه عرق عنب الثعلب و عرق گاوزبان و شربت انار سفید می افتد و دیگر ادویه مصفی خون نافع

قلاع اذن

عبارت از جراحت و شقاقی است که در بیخ گوش حادث گردد و چرک و زرداب ازان ترشح نماید و بیشتر این مرض با طفال عارض میگردد بسبب رطوبت جلد و افراط نرمی بشره ایشان بسبب انصباب خلط اکال حریف یا مالح است بدان موضع **علاج** حجامت بین الکتفین نمایند و یا بر بیخ گوش زلو بچسپانند و اشربه بارد رطب مثل نیلوفر و بنفشه و عناب بنوشانند و تلیین طبیعت نمایند و اشیای حریفه ترک کنند و شقاق را بشیر تازه بشویند و بعد از آن مرداسنگ سفید کرده که مرتک نامند و فنبیل و برگ حنا و بیخ بیده و کات هندی سفید و گل ارمنی و دم الاخوین و مانند آن که مقوی عضو و مجفف باشد بپاشند و دروری که چیز لیست سرخ و هنود برای قشقه استعمال میکنند با بول کودک یا آب آمیخته ضماد کردن یک لحظه سوزش مینماید لیکن بغایت مفید است و دیگر جراحات رطبه را نیز نافع و اگر مغز تخم کدو سوخته مغز تخم هندوانه سوخته پوست کدو سوخته دم الاخوین سفیداب قلعی گلنار زرد چوب توتیا همه را کوفته بیخته بشیر زنان حل کرده در هاون بمالند که مثل مرهم شود و طلا کنند جهت قلاع اذن مجرب است و اگر اول موضع را از آبی که دران به جوشانیده باشند بشویند بعده سفیداب دم الاخوین گلنار فارسی سوده ذرور کنند نیز مجرب و ذرور پوست انار گلنار زراوند قلقطار زاج مازو توبال مس هر واحد

منضج بلغم و ضماد بیخ هنگوٹ و هلدی و نمک و بیخ اندراین و دیودار کوفته بآب سائیده مفید و گاهی این ضماد در ورم بیرونی گوش بعد فصد و زلو بعمل می آرند و ضماد
برگ نورسته مسمی که نبات مشهور است با قدری نمک سنگ سائیده نیم گرم نموده و کذا ضماد فوفل بسمار تخم کریله وغیره که در علاج درد گوش بارد ورمی گذشت
و کذا بیخ اسن سائیده نیم گرم نیز نافع ورم پس گوش ست **در ورم پس گوش** و زبان گلو سود داوی شاهتره و سپستان که جرابیته عناب انجیر زرد
عنب الثعلب پوست هلیله کابلی جوشانیده صاف نموده شهد داخل کرده میدهند و غذا دال خشکه **الی اصل** چون ورم تحلیل نشود ادویه منضجه مثل
آرد گندم با آب بیکه دران انجیر خشک جوشانیده باشند و زیت امیخته بپزند و نیم گرم ضماد نمایند و یا آرد باقلا در آب کرنب و آب سوسن بپزند حتی که غلیظ شود
اندکی روغن گل امیخته بر پنبه کهنه نهاده بر بندند و اگر بشگاف حاجت افتد تاخیر نکنند و بعد اخراج ریم ادویه منقیه بران گذارند **اقوال فضلا**
سویدی گوید که ضماد مغز ساق گوزن و کذا مغز ساق بقر و کذا سرگین بقر بسرکه و کذا انجیر تنها یا بشراب پخته و یا انجیر و ایرسا و نطرون سائیده و کذا آرد باقلا
و حلبه و کذا بزرقطونا کوفته بسرکه و روغن گل و کذا خولان و کذا نخود سرخ سوده مطبوخ و کذا دبق و راتینج و موم مساوی پخته که مجرب است و کذا زعفران و کذا
انزروت سه مثقال زعفران یک نیم مثقال خمیر آرد دو مثقال و کذا اشنه و کذا انجره و کذا اتودری بعسل و کذا ایرسا و آرد سلیم و شراب و کذا خطمی بشراب یا
عسل پخته و کذا پوست بیخ کبر و کذا عنب الثعلب بنمک امیخته و کذا مقل ازرق و کذا فراسیون و انجیر سائیده و کذا دردی خمر و کذا تخم کتان بعسل یا بنطرون
و کذا افسنتین و کذا صدف صغار مع لحم او کوفته و کذا برگ فرنجمشک و کذا قطف مطبوخ و کذا آب حشیشة الزجاج و کذا لبشک بزو آرد جو بشراب یا سرکه پخته
و کذا گل قیمولیا بسرکه و کذا ترمس سوده بسرکه و کذا خون ابن عرس و کذا کشنیز سبز و مویز سیاه و کذا بیخ قثاء الحمار و کذا روغن ناردین بخصیة الثعلب سوده یا حنا
سوده آمیخته و کذا بیضه خام در روغن گل امیخته هر واحد نافع اورام پس گوش ست **بولس** گفته که این مرض در غدد که متصل گوش ست از ماده مندفعه دماغ در بعض
اوقات که محتقن دران باشد می افتد و گاهی آن فضله از سائر بدن در حمیات و بحرانها می آید و پس گوش جمع میشود و ازان ورم پیدا میگردد پس می باید که
اعانت طبیعت نمایند و معالجه موضع بادویه جاذبه مواد کنند و بران محجمه بچسپانند و با انواع متصل استعمال نمایند زیرا که اگر فضله بعمق رجوع کند خطر عظیم باشد
و اگر بخارج بیرون آید و آنرا ورم و سرخی با حرارت پدید آید باید که با ضماد مسکن و محلل مثل ضماد آرد جو یا آرد گندم یا آرد بزرکتان بشراب عسل یا آب بیکه دران
حلبه یا خطمی یا بابونه پخته باشند و یا بحماض و بیدی نمک ضماد سازند و اگر کثرت خون نیز ظاهر بود باید که تنقیه بفصد عرق نمایند سیما اگر قوت قوی باشد
و اگر ورم تحلیل نشود ادویه مولد ریم مثل آرد گندم بآب مطبوخ انجیر خشک و زیت استعمال کنند و دوای معمول از خشکار خمیر بعمل آرند تا آنکه ریم کند پس بدوای
مسمی سلیون و متخذ از ثوم اخراج ریم نمایند **شیخ الرئیس** میفرماید که در اورام اصل اذن از تبرید و ردع احتراز نمایند اگر ماده منصبه فضول عضو رئیس
باشد و لاسیما در بحرانات امراض عضو رئیس مانند آنکه در بحران لیثرغس عارض میشود پس درینصورت اهتمام بعلاج او ننمایند از جهت استحقاق علاج ورمی
بقبض و ردع در ابتدا پس بترکیب بین تحلیل صرف بلکه واجب ست که ابتدا نمایند خصوصا هرگاه این اورام در حمیات و اوجاع سر عارض شوند باعانت
جذب ماده بسوی ورم بهر حیله و اگر حاجت بحاجم باشد بشرطیکه ماده منجذب شدید الانجذاب نباشد و سزاوار است که تقلیل ماده نمایند بفصد اگر احتیاج او باشد
و اگر ماده شدید التجلب و الانجذاب بود بر طبیعت بگذارند تا درد شدید پیدا نکند و ازان تپ زیاده نگردد بلکه اگر درینجا وجع شدید باشد اقتصار نمایند بر
دوای مرخی و مسکن درد از آنچه حار رطب بود و اگر از ابتدا ورم با درد شدید باشد بتکمید آب خالص و اگر خفیف بود بر کماد نمک اقتصار ورزند یا مرهم داخلیون
بکار برند و اگر درد شدید المنفعة نباشد و سر ورم ظاهر شود چیزی که جامع میان تغریه و ارخا و انضاج بود مثل گندم و تخم کتان مضغ بشراب عسل یا آب حلبه مطبوخ و خطمی
و یا بابونه ضماد نمایند تا برفق تحلیل شود و چون معلوم گردد که ورم تحلیل نمیشود بلکه منفجر خواهد شد پس واجب ست که اخراج ریم نمایند یا بتحلیل لطیف اگر ممکن باشد
و یا بعفونت اگر چه بشرط و مص باشد و انچه بعد شگاف یا بشرط ریم را ازان خارج کند دوای سلیون ست و آنچه موافق ست درین مرض بجذب او و تحلیل او
و انجاصیتی کرد الهنت سرگین موش به پیه بط و یا پیه ماکیان ست و ازین قبیل ست بوره و کعک و پیه ماده گاو بی نمک و آما هر علاج بجا کسته صدف
و ودع بعسل یا سکنجبین ست یا انجیر مطبوخ بآب دریا و یا اشق تنها یا به کبریت و پیه دنجنین نفت رطب و مقل بحرک نخاله بعسل و میعه سائله و مغز گاو

و آن حالتی ست که گوش متنفر و متاذی میگردد از شنیدن آواز عظیم و حاد بسبب ضعف قوت نفسانی در دماغ بتمامه و یا ضعف قوت فائضه بسوی سمع فقط
و نسبت این مرض بحاسهٔ سمع مثل نسبت قمورست بحاسهٔ بصر **علاج** تقویت دماغ از اطریفلات و خمیرجات کنند و اغذیه و مشمومات و مرزجات
وغیره مقویات دماغ بکار برند و آنچه در علاج امراض دماغی حادث از ضعف دماغ و صداع ضعف دماغی مفصل مسطور شد حسب حاجت بعمل آرند

امراض انف

یعنی بینی و آن نوزده مرض ست یعنی خشم و فساد شم و رعاف و زکام و نزله و اورام و بثور بینی و قروح و ناصور الانف و بواسیر الانف و آکله و سرطان و عطاس و رض انف و جفاف انف و حکة الانف و احتباس شیء در الانف و سدهٔ خیشوم و خناق و دیدان الانف و انتفاخ الانف و انقباض الانف
تشنج سیقر باید که بعض معالجات بینی مختص براه بینی نیستند مثل غراغر و اطلیه سر و بعضی از آن اختصاص به بینی دارند چنانچه بخورات و سعوطات
و مشمومات و نشوقات و نفوخات و هر کسی را که حاجت بسعوط ادویه افتد باید که اول دهن خود از آب پر کند تا دوا بدهن نرود و برپشت بخوابد و سر را
بسوی پشت مائل و خم سازد پس دوا بزور بالا کشد و گاهی بعد استعمال این ادویه در سر سوزش پیدا میشود درینصورت اگر خود بخود رفع گردد بهتر و الا
روغن بنفشه و روغن گل و شیر زنان در بینی بچکانند و اگر دوای سعوط بسی حاد و حریف باشد وقت سعوط نمودن پارچه بآب گرم تر کرده بر سر نهند
و پیش از نهادن خرقه بر سر شیر دوشند و یا روغن گل یا کدو یا روغن خلاف ریزند و اگر سبب مرضی از امراض بینی سوء مزاج دماغ باشد باشربه و اغذیه
و نطولات و اطلیه و شمومات و سعوطات و مانند آن که مضاد سبب باشد تبدیل مزاج نمایند در ساذج بی تنقیه و در مادی بعد تنقیه بدانچه
در علاجات امراض دماغی مفصل مذکور شده و باید که در نطولات و اطلیه و اضمده قصد مقدم راس باشد

خشم

عبارت از بطلان یا نقصان قوت شم ست و آن بر دو وجه ست یا بطلان و ضعف از حس شمبو و بدبو هر دو و یا بطلان و ضعف حس یکی از آن
هر دو و در هر دو صورت مرض مذکور یا مولودی بود و آن لا علاج ست و یا عارضی و سبب آن یا سده ست و یا سوء مزاج و سده یا در مجرای بینی واقع شود
و آن از وجه سرطان یا نبات لحم زائد و یا از اخلاط غلیظه و یا ریح غلیظ و یا از ضیق مجری در اصل خلقت و یا ضربه و سقطه مورث آفت عظم باشد و یا سده در سوراخهای
عظم مشاشی معروف بمصفات واقع شود و آن از اخلاط غلیظ لزج باشد و سوء مزاج یا در مقدم دماغ و هر دو بطن یمین و یسار آن و یا در زائدتین شبیهتین بحلمتی الثدی افتد
و آن یا ساذج بود یا مادی **و تشخیص** این اسباب چنان باید کرد که نظر کنند که مریض سخن از بینی میگوید و در کلام او غنه ست یا نه اگر باشد از سده مجرای بینی بود
بعده در سوراخ بینی مقابل آفتاب نگاه کنند اگر ورم یا سرطان یا لحم زائد بنظر درآید سبب سده همان باشد و الا از مریض بپرسند که نفس از بینی بتصدیع برمی آید
و یا اصلا برنمی آید اگر گوید که بمشکل برمی آید و یک منخر مدام مسدود ماند از سدهٔ ریحی باشد و اگر گوید که هرگز برنمی آید و ثقل در مقدم سر متصل منخرین نیز دریابد و سیلان
رطوبت از بینی ممتنع باشد از سدهٔ خلطی باشد و اگر کلام مریض بر حال خود بود و خروج نفس بمشقت باشد و با آن عدم سیلان فضول از بینی باشد سببش سدهٔ
مصفات بود و اگر با وجود عدم تغیر کلام نفس از راه بینی بسهولت برآید و سیلان فضول از بینی حسب عادت باشد سبب مرض در دماغ یا در زائدتین بود
و گویند که کدورت باصره لازم دماغی ست پس حال گرانی و سبکی سر بپرسند اگر گرانی در مقدم سر بگوید و از دماغ رطوبت لزج ابدا از خلط بلغم باشد و اگر سبکی سر
بگوید از سوء مزاج ساذج باشد پس حال تقدم تدابیر حار و بارد و رسیدن هوای حار یا بارد و تقدم حدوث امراض حاده بپرسند اگر استعمال ادویه و قطورات
حار و رسیدن هوای گرم بگوید و در مقدم سر و پیشانی خود گرمی و التهاب دریابد از سوء مزاج حار باشد و اگر استعمال ادویه و قطورات بارد و رسیدن
هوای سرد بگوید و قدری رطوبت از بینی برآید از سوء مزاج بارد باشد و اگر تقدم امراض حادهٔ مجففه مانند سرسام حار و تشنج یابس و امثال آن بگوید
از سوء مزاج یابس باشد و اگر تقدم تدابیر مرطبه گوید و مریض در مقدم سر و جبهه رطوبت احساس کند و از دماغ رطوبات کثیره منبعث شوند از سوء مزاج
رطب باشد و دیگر علامات سوء مزاج ساذج و مادی از تشخیص اسباب امراض دماغی جویند و اگر از علامات سدهٔ خلطی و ریحی وغیره و سوء مزاج

یکمثقال مرکند رقلقند بریان شب یمانی هر واحد نیم مثقال سایده مجفف توتیست وکذا انزروت بسد کف دریا بورهٔ ارمنی دم الاخوین مرزنگار خبث الحدید بر
بعد سحق نافع و مرهم مصری وابیض هر دو نافع اند وطبری گوید جراحاتیکه در بیخ گوش حادث شوند دران خطر عظیم ست وهرگاه ازرق می شود و ورم میکند
هلاک می نماید پس هرگاه جراحت در ینجا واقع شود واجب ست که فصد سر رو نمایند وتلیین طبیعت بحقنهٔ لین کنند و در ابتدا باین مرهم علاج کنند که پیه بط
پیه ماکیان روغن گل موم و قدری شنگار و سفیداب قلعی همه را آمیخته در هاون رصاص حل کنند و حوالی گوش طلا نمایند و از حرکت عنیفه منع کنند و بعد
روز هفتم بجراحت نظر کنند اگر قحل و یابس نماید سفیدهٔ بیضه و روغن بنفشه برای ترطیب و انبات لحم در مرهم مذکور زیاده نمایند و اگر رطوبت زائد از
مقدار واجب باشد این مرهم استعمال کنند بگیرند موم و روغن زیت و مرداسنگ مقدار وافر و راتینج و گلنار بقدر اندک و در هاون رصاص بمالند و سرکه
داخل کنند حتی که منتفخ و سفید گردد گوش را با آن طلا نمایند که منع ورم و تسکین حرارت جراحت و ازالهٔ رطوبت و انبات لحم کند و در معالجه رعایت نمایند که
اذن ورم نکند و چون ورم کند و سرخ گردد تبرید و باشیاف مامیثا یا غیر آن نمایند و سرکه و روغن گل و شیر زنان و مانند آن بر گوش چکانند و با آشامیدن ماء الشعیر لزوم نمایند و از مزورات اقتصار نمایند

رض اذن

که مجازاً انکسار الاذن نیز خوانند و آن عبارتست از کوفته شدن و شکستن غضروف گوش بسبب رسیدن ضغطه یا وقوع ضربهٔ قوی مفرق الاتصال ست
علاج بعد فصد قیفال یا باسلیق و تلیین طبیعت صبر دو ثلث درم و مر دو دانگ و منعات و اقاقیا هر واحد یکدرم و راتینج دو دانگ و حنا نیم درم
سائیده ضماد کنند و در نسخهٔ حکیم علوی خان رو بجای عوض راتینج ست و نوشته که این ادویه بسفیدهٔ بیضه آمیخته بر پارچهٔ کتان آلوده بدان ضماد نمایند
اگر انکسار از داخل بود و میل بخارج نماید ضماد از بیرون نمایند و اگر کسر از خارج و میل بسوی داخل باشد ضماد بر داخل گوش سازند و اگر انکسار با فسخ باشد
و اجزای آن ظاهر گردد ضماد از هر دو جانب داخل و خارج کنند و ضماد مر و صبر و اقاقیا که در سفیدهٔ تخم مرغ سرشته و یا مغز نان بعسل سرشته بقول ایلاقی
و شیخ نیز نافع ست و کندر تنها هم از اورام و رض اذن ست و ضماد کندر محلول بزیت و یا زفت با شیر و یا بزیت و کندر و یا مر و صدف مکلس تنها هم نافع
بشدخ گوش و کذا ضماد پیاز عنصل بسویق یا زردی بیضه آمیخته و یا کبریت بسرکه و عسل یا بخمیر گندم یا بعسل و خمر آمیخته نافع شدخ اذن ست و بقول رازی
ضماد لحم صدف و یا مامیثا و مر هر دو یا بلحم صدف و کذا اسفیداج رصاص نافع رض اذن ست **بالجمله** بعد سه روز ضماد برفق تمام جدا کرده بطین حر طلا کنند
و یکشبانه روز بگذارند و بقول گیلانی اگر خوف ورم حار باشد سمسم کوفته یا تخم خندروس با آب جوشانیده ضماد نمایند و سزاوار است که در این مرض اضمده خفیفه
بدون رباط یا برباط خفیف باشد و در گوش صوف مبلول بروغن گل نهند اگر امر خفیف باشد و اما چون رض قوی بود و در بدن امتلا باشد که از آن خوف
ورم عظیم در نواحی سر بود پس فصد لابدست اگر مانعی نباشد و تلیین طبیعت نمایند بعده سائر تدابیر آن بعمل آرند و اضمدهٔ مذکوره استعمال نمایند و بعد سه روز
باهستگی گشاده نظر کنند اگر مثل ورم ظاهر گردد حلزون خرد بسایند و طین ارمنی آمیخته از داخل و خارج ضماد کنند و اگر ورم داخل اذن پیدا شود سرکه و روغن گل مع شیر زنان
خوب با هم آمیخته بچکانند و دیگر قطورات که در ورم گوش گذشت بکار برند و اگر از آن ماده ترشح نماید بر آن این مرهم بر آرند مال گذارند شمع بط و زفت رومی هر واحد یکجز و مرزه نیم جزو
اول قیر و طی از موم و پیه بط مرتب کنند و هنوز بر سر آتش باشد که این ادویه آمیخته فرود آرند و بمالند و این مرهم مخصوص باعضای عضروفیست و گویند که این مرض در مشایخ علاج نپذیرد

انقلاع اذن

یعنی بر آمدن گوش از موضع خود بسبب جذب قوی و یا ورم و یا ریاح ضاغط **علاج** برای امالهٔ ماده فصد باسلیق و اسهال نمایند و در آن موضع خود
بملایمت کنند و رفاده نرم نهاده بعصابه بر بندند و بعد هر سه روز بگشایند تا آنکه مستحکم شود و اگر بعد از آن درد باقی ماند بقیروطی مرکب از
پیه بط و روغن گل که دران آب برگ خطمی و خبازی و آب بزر قطونا و آب جرادهٔ کدو و آب گشنیز سبز انداخته تسقیه نمایند تمریخ سازند
و در صورت ورم گوش نیز نهند و اگر درد ساکن نشود نان جو خشک در آب تر کنند تا نرم شود و قدری سرکه و روغن گل بر آن بپاشند و مثل ضماد ساخته ببندند

هرب اذن

آمیخته در بینی چکانیدن نیز مفتح سده است وکذا جند بیدستر مرمکی هر واحد یکدرم مشک زعفران افیون هر واحد یکدانگ عدس دو درم باریک سائیده حب بسته
در آب مرزنجوش حل کرده سعوط نمودن برای سده بینی که موجب غنه در صوت باشد مفید وکذلک دوام اشمام مرزنجوش و نمام و پودینه نافع و گویند که آب مرزنجوش
را خاصیت عظیم است و افسنتین را درین تاثیر قویست مطلقا و مدام میعه خشک و کندش بر آتش انداخته بخار آن در بینی رسانند **سویدی** گوید که قطور
آب برگ انجره وکذا سائر مرارات وکذا دوائی که معروف بابوال ابل است و از مکه معظمه می آرند و شونیز هر دو مساوی سوده با آب چقندر حل کرده وکذا
مرزنجوش و شونیز در بول شتر اعرابی آمیخته وکذا آب پودینه و ابوال ابل و شونیز وکذا روغن آجر وکذا آب بادروج و نفوخ تخم و برگ خشک انجره و شم کندش
یا عاقرقرحا سوده در خرقه کتان بسته مدام هر واحد نافع خشم است و نسرین شما و سعوطا و آب چقندر بعسل سعوطا وکذا عرطنیثا وکذا پوست رته بقدر فلفل
در روغن بادام هر یک مفتح سده و مفید خشم است و دیگر ادویه مفتح سده که در زکام مسطور گردد نافع بود **و برای خلط لاحج** در مصفات استعمال ملطفات
مثل جلنجبین و سکنجبین و استنشاق سرکه و انکباب بر بخار ریاحین نیز مفید و اگر شونیز فقط یا چند روز در سرکه تر کرده خشک نموده باریک سوده باز در روغن زیت
یا بول شتر خوب حل کرده چند قطره در بینی چکانند و بگویند که مریض نفس از بینی جذب نماید و تا سه روز بعمل آرند سده مصفات بکشاید و مجرب است و اگر سوزشی
بهم رسد روغن بنفشه بچکانند و اگر شونیز زرنیخ سرخ پودینه مساوی کوفته در کوزه نو که دهانش تنگ باشد نهاده بول شتر اعرابی چندانکه آنرا بپوشاند
بر سر آن بریزند و در آفتاب گذارند و هر روز دو بار یا سه بار کوزه را حرکت داده باشند و هرگاه بول خشک شود بار دیگر اندازند تا سه دفعه و مرتبه چهارم خشک ساخته
قدری از آن بر آتش گذارند و انبوبه بر آن داشته سر آنرا در بینی نهند و دود آن بستانند تا سه روز هر صبح و شام باین نوع مداومت کنند و بعد از بخور روغن بنفشه
یا روغن کدو یا روغن گل استنشاق نمایند جهت خشم که از سده مصفات باشد نیز سودمند است و همچنین بقول جالینوس شونیز زهره کلنگ شحم حنظل
خربق سفید برابر بسایند و بول شتر اعرابی بر آن ریخته در آفتاب گذارند تا خشک شود پس بقدر دانه عدس حبها سازند و در وقت حاجت از آن در قطره
روغن مرزنجوش حل کرده سعوط نمایند و اگر سوزشی محسوس شود بروغن کدو استنشاق کنند که برای خشم که از سده مصفات بود مجرب است و دیگر ادویه
مقطعه ملطفه چون شونیز و پودینه و شحم حنظل و بول شتر مفرد و مرکب و یا شونیز با آب چقندر یا مرزنجوش یا پودینه حل کرده در بینی چکانیدن و با دویه ملطفه
مثل طبیخ بابونه و شبت و فودنج و مرزنجوش انکباب و نطول ساختن و در آن فلفل و کندش و جاوشیر حل کرده استنشاق نمودن بعد تلطیف خلط و تنقیه
دماغ نافع و همچنین تعطیس بکندش و تبخیر بشونیز بریان در سرکه تر کرده و تضمید سر بجند بیدستر و پودینه جبلی و حاشا بسرکه عنصل سرشته مفید و مرزنجوش
ناخواه صعتر سداب نمام قیصوم کوفته بیخته در بینی دمیدن سده مصفات را زائل کند وکذا نفوخ عاقرقرحا دارچینی خردل سفید نطرون شیح کوفته بیخته
درین باب مجرب است **و اگر سبب** در بطون دماغ باشد بعلاج لیثرغس علاج کنند و صاحب تکمله هندی گوید که اول دماغ را بحب ایارج پاک سازند بعده
بجهت تنقیه نفس عضو آب بارکٹائی یا بنڈال یا آب کریله یا تونبڑی تلخ سعوط نمایند بستر بول شتر یا گاو نازائیده یا شراب تقطیر کنند و مکرر از آن بشویند
و از چھکنی و مشک و مرچ و کایپھل و امثال آن ناس بگیرند و یا کیسر دانه الایچی خرد چھڑ کیسر سونٹھہ بقدر یکماشه در روغن گاو آمیخته در بینی چکانند
و اگر تخم توری دشتی سفوف کرده ناس او بگیرند ببطلان شم را مفید بود و اگر قرنفل در آب جوشانیده بخار آن بگیرند پس با آب او تنطیل نمایند بقول سرهندی
عاجل النفع است **و اگر خشم از سده ریحی باشد** اول بدستور تنقیه دماغ نمایند بعده گل بابونه سه ماشه مقل ازرق یکماشه در اطریفل اسطوخودوس
یکنیم توله ورق نقره یکعدد بخورند و دیگر معاجین محلله ریاح بعمل ارند و شونیز بزرالبنج بابونه دار شیشعان مکوه هر یک سه توله جوش کرده صاف نموده
در شانه گاو انداخته تکمید نمایند و جند بیدستر سه ماشه هزار اسفند فلفل سفید مرزنجوش هر یک دو ماشه در روغن بادام تلخ و قسط هر یک یکتوله
آمیخته قطور نمایند و بفلفل و جند بیدستر و کندش عطسه آورند و بر مطبوخ تخم کرفس و خردل و زیره و شیح و نمام و سداب و پودینه و بابونه و مرزنجوش و صعتر
و غیره ادویه محلله مذکوره انکباب سازند و قطور روغن بادام تلخ و نفوخ حرمل و قدری فلفل سفید سوده در سده ریحی جالینوس ستوده است و نفوخ
پوست بندق هندی خشک کرده سائیده نیز نافع است و دیگر ادویه مفتح سده که مذکور شد بعمل آرند و شم ریاحین حار خوشبو مثل نرگس و سوسن و بابونه

هیچ یک یافته نشود و سببش ضربه و سقطه بر بینی باشد و اگر آنهم نباشد بسبب ضیق منفذ در اصل خلقت بود و انطاکی گوید که سبب خشم فساد مزاج دماغ
بتعفن خلط یا غلظ او یا تحجر او در اعصاب است پس اگر حار باشد با آن احساس بالتهاب و تاخس کند و مواد رقیق و اشک و سرخی و تیرگی رنگ و استلذاذ
باشیای بارد بود و اگر بارد باشد بعکس این بود مع زیادت ثقل در چهره و احساس بضیق مجاری و ثقل او و تکثف آن و استراحت بنهادن مسخنات از
کماد یا غیر آن **علاج** در خشم سدی خلطی و بلغمی فلفل و شونیز و کندش و مشک ساییده سعوط کنند و سرکه بجوشانند و در شیشی انداخته پیش بینی دارند و شونیز
خردل شحم حنظل پودینه مرزنجوش تخم کرفس زیرهٔ سیاه در آب جوشانیده بخار آن در بینی رسانند و صاف نموده از آب آن بر مقدم سر نطول کنند و اگر ازین
تدبیر فایده نشود بعد از نضج بمنضج بلغم از مسهل بلغم و حب ایارج تنقیه نمایند و در مطبوخ انجیر عسل و مری آمیخته غرغره کنند و دیگر غراغر منقیه مثل مویزج و عاقرقرحا
و خردل کوفته بعمل آرند و بعد از تلطیف و انضاج بماءالاصول تنقیه بحسب قوت یا نیز سفید و ایضا برای تنقیه مادهٔ دماغ اطریفل مقوی با ایارج و اسطوخودوس
و شربت اسطوخودوس تنها اگر مادهٔ سوداوی یا بلغمی باشد و یا مع شربت لیمو اگر ماده صفراوی و بلغمی باشد همراه مغلی اگر اراده نضج باشد نافع است و نوشیدن
مطبوخ اصل السوس و بادیان با شکر نیز منضج است و غذا نخود آب بگوشت طیور صالح و مزوره بمغز بادام مناسب و ایضا استفراغ خلط بشبیارات و غراغر
و سعوطات و نشوقات و شمومات ملطفه و مانند آن که در علاج امراض دماغی بلغمی و سدی مسطور شد نمایند و بعد تنقیه تدابیر مذکور بعمل آرند و فلفل و کندش
و جاوشیر و قرنفل و جندبیدستر نشوق کنند و زنجبیل کاشم دارچینی کوفته بیخته بروغن قسط یا بادام آمیخته استنشاق نمودن برای تفتیح سدهٔ بینی مفید
و معمول است و کذا مقل در روغن نرگس گداخته و اجواین خراسانی سوده آمیخته نشوق کردن نیز درین باب مجرب **اقوال اطبا انطاکی** گوید معالجهٔ
خشم بارد شرب ماءالعسل است چندروز بعده گلقند بدستور بعد از آن تنقیه تا ایام بغاریقون و شحم حنظل و جندبیدستر و سقمونیا مساوی بماءالعسل و روغن
بادام سرشته حب ساخته شربت یکمثقال و سعوط بکندش و جندبیدستر و زعفران و زردچوب و شونیز بسرکه سرشته هنگام استعمال آن بگلاب حل کرده و ملازمت
تکمید بجاورس و نان و خرقهٔ گرم نمایند و از مجربات برای آن این سعوط است که حلبه و شونیز مساوی ساییده در قدری زیت آمیخته روغن آن بچکانند
که از آن روغن تیز بو و قوی النفوذ و سریع النفع برآید در امراض بارده چون ادامت استعمال آن کنند مجرب است و قائم مقام نفط بلکه این اعظم از انست
و هم او گوید که از علاج نافع در تقویت شم و تجفیف مواد سائله و تفتیح سده اینست که شونیز را با زیت خوب بسایند و استنشاق نمایند بعد پر کردن
دهن بآب و قلب راس بسوی پشت و کذا بورق و سمک و کندش و شحم حنظل و نوشادر و قرنفل و زهرهٔ مادهٔ گاو و روغن گل و موم مجموع و مفرد و غالیه
اگر حرارت نباشد مقوی مجاری هواست و عنایت بدین واجب است و از مجربات اینست که شونیز سوده در بول شتر خوب بجوشانند و دهن پر آب
کرده سعوط کنند و بعد از آن آب چقندر و عسل سعوط نمایند و چون نسرین و قرنفل سوده در روغن زرد بیزند و سعوط کنند سده بکشاید و اخلاط منعقده را
حل سازد **گیلانی** مینویسد که بخوردن اطریفل کبیر بوزن یکمثقال هر شب و هلیلهٔ مربی هر صبح مداومت نمایند و بعد تنقیهٔ بدن و دماغ بینی را خوب افشانده
سرکه تند ببویند که بغایت مفید است **طبری** گوید که بعد تنقیهٔ دماغ بحبوب و غراغر لزوم حمام و استنشاق آب گرم بسیار نمایند بعده عطسه بمرو و زعفران آورند
و پرهیز لازم گیرند و اطعمهٔ غلیظهٔ لزجه منع کنند و چون سده بکشاید و شیئی لزج باقی ماند انکباب بعمل آرند و بعد ازین اگر سرفه عارض شود بدانند که ماده
رقیق شده و بصدر ریخته درینوقت شربت خشخاش و شربت عناب استعمال نمایند حتی که سعال زائل گردد و دائم عطسه آورند و تعطیس قبل از
ترطیب و ترقیق ماده و فتح طریق محدث انفجار عروق و مورث رعاف و صداع است **بعضی گویند** که تقطیر آب چقندر در بینی و همچنین آب آذان الفار
و سداب و بول شتر بعد کشادن سده محلل بقیهٔ ماده است و انکباب دار شیشعان سداب اذخر برگ ترنج اسطوخودوس اشنه انیسون سلیخه سنبل الطیب
و نوه الصبغ فرطم قنطوریون قردمانا کبابه کاشم بیخ کبر کشوث کمافیطوس نانخواه برگ آزاد درخت برگ یاسمین بادرنجبویه پرسیاوشان جوشانیده مفتح سده است
و همچنین عاقرقرحا افیون دارچینی فلفل سفید کوفته بیخته بروغن مناسب آمیخته استنشاق نمودن و روغن بیضه نیز مجرب است و یا بول شتر اعرابی در آفتاب
گذارند تا خشک شود وقت حاجت بآب مرزنجوش یا آب چقندر حل کرده بچکانند که منفعت عظیم دارد و خربق سیاه بورهٔ ارمنی شونیز مساوی ساییده بزهرهٔ گاو

باشد و اگر درک نکند مگر یک رائحه را خوشبو بود یا بدبو و اگرچه موجود نباشد سببش سوء مزاج بارد رطب ضعیف باشد چه برودت و رطوبت قوی باعث خشم میگردد
نه موجب فساد شم و اگر از همه روائح رائحه واحد مانند بوی فلفل و سنبل دریابد سببش خلط حار محترق یا صفراوی حاد یا تغیر دم بصفرا باشد و اگر رائحه عفونت
احساس نماید سببش خلط عفن باشد و اگر رائحه ذی رطوبت و کافور ادراک نماید سببش خلط بارد باشد و اگر رائحه ترش بو کند سببش خلط سوداوی باشد و سائر
روائح برین قیاس نمایند و بدانند که اگر خلط ردی بسیار باشد و یا آنرا کیفیت قوی از کیفیات فاسده باشد همیشه رائحه آنرا ادراک نماید بغیر بوییدن شی از خارج
و اگر خلط در کمیت کم باشد و یا در کیفیت ضعیف بود وقت بوییدن چیزی از خارج برائحه آن خلط احساس نماید و چون مریض در امراض حاده روائح غیر معتاده
و غیر معهوده بدون موجود بودن شی ذی رائحه ببوید و مع ذلک برائحه مثل مشک یا گل مبلول یا روغن زنبق و غیره احساس نماید و در ینجا علامات ردی باشد
پس موت او قریب است **علاج** در سوء مزاج ساذج تبدیل مزاج نمایند بنحویکه در خشم گذشت و تقطیر عنبر در آب پودینه آمیخته قسم بارد را نافعست و در مادی
تنقیه آن خلط است بحسب مناسب از فصد و مسهل و حبوب و غراغر و سعوطات و شمومات و غیره که در انواع علاج امراض دماغی خلطی مفصل مسطور شد و آنجا که
از یک شی روائح مختلفه شمیده شوند تنقیه دماغ و معده از مواد مختلف بمستفرغات مناسبه بعد انضاج آن نمایند و بعد ازان بتعدیل مزاج دماغ پردازند و لزوم
پرهیز و اقتصار بر اغذیه غیر مبخره و تسعیط بمعدل مزاج دماغ و مزیل سبب کنند و عطسه آورند و آنجا که بوی بد محسوس نشود تنقیه دماغ از مواد عفنه نمایند و اگر قرح
باشد بازاله آن کوشند پس مشک و عنبر و لادن و مانند آن از روائح طیبه تند بو دائم ببویند و سعوط دارشیشعان و کندش و قرنفل و سعد و تربد سفید هر یک بضاعت ماشه
نمایند و آنجا که خوشبو مدرک نگردد بعد از تنقیه ماده موجبه آن چیزهای بدبو که گرم باشد چون جندبیدستر و سکبینج و مرو و جاوشیر و کندش بویند و در بینی چکانند
و بعضی فلفل گرد و تربد سیاه عوض جند و کندش میکنند و زن همه مساوی میگیرند و سعوطا استعمال می نمایند و گویند که سعوط صبر و برگ سرو و نخاله شسته و فلفل
و سنبل کابلی و تربد سیاه و گل تاتوره مساوی قوی تر است و شاه ارزانی بوییدن شونیز و هزار اسفند که در بول خر تر کرده باشند از مجربات خود نوشته
این طریق معالجه برای رازی و مسیحی و سمرقندیست و مختار اکثر متاخرین همین است چنانچه حکیم صادق علیخان مینویسند که شخصیکه بوی بد دریافت کند و بوی
نیک نه چند بیدستر مدام در بینی او چکانند و چکانیدن بول خر بسیار نافع بود و سعد و قرنفل و سنبل الطیب در زرور و سائیده در بینی دمند و اگر فائده نشود تنقیه
بلغم از مسهل آن و حب ایارج کنند و شخصی که بوی نیک دریابد و بوی بد نه مشک دائم بچکانند و اگر مفید نگردد تنقیه خلط محترق نمایند **و بقول** انطاکی
علاج آنکه ادراک خوشبو نماید فقط سعوط بهر شی منفذ است مثل جندبیدستر و مشک و سکبینج و اخذ محللات کما دا و سعوطا و شرباً و آنکه ادراک بدبو نماید حاجت
تنقیه بایارجات کنند و سعوط ببول خر بغایت مفید است و از مجربات من سعوط باین مرکب است جندبیدستر کندش قسط قرنفل هر واحد درم روغن [illegible]
هر واحد اوقیه روغن بنفشه نیم اوقیه همه را بجوشانند تا مختلط گردد و سعوطاً استعمال کنند و گاهی لادن فلفل سفید هر واحد نیم درم فرفیون ربع درم اضافه
کرده میشود و تکمید بشونیز در ینجا از صالح ترین ادویه است و بدانند که تنقیه دماغ و گرسنگی و تلطیف غذا ملاک این امر است و حکیم عابد سرهندی نوشته که آنچه
مجرب است برای شخصی که بوی بد دریافت نکند مواظبت بر بوییدن قرنفل و بسباسه و جوزبوا و مشک در گلاب سوده است و برای کسیکه خوشبو احساس نماید بر شم
حلتیت بستن مداومت کردن و این همه بعد نقای تام و استعمال حمام و در خلط حار بعد فصد و استفراغ عام نفع تمام دارد و شیخ و تابعین او بر آنند که هر کسی که خوشبو را حس
کند و بدبوی حس نکند مدام بجندبیدستر سعوط نماید حتی که اصلاح یابد و هر که بدبوی احساس کند و خوشبو حس نکند دائم بمشک سعوط نماید تا آنکه حال او نیک گردد
و صلاح پذیرد یعنی بازاله بوی بد عفن کریه ادراک خوشبو نماید و سبب اختلاف طریق علاج اختلاف سبب است چنانچه در صورت عدم احساس خوشبو سببش
نزد شیخ خلط عفن در خیشوم یا در مقدم دماغ یا در زائدتین است پس احساس نماید همیشه رائحه آن خلط را و احساس بخوشبو نمی نماید بجهت غلبه آن خلط متعفن
و استیلای رائحه آن بر روائح خوشبو و علی هذا القیاس و نزد رازی و غیرهم سببش خلاف اینست و آن در ذکر تشخیص اقسام این مرض مسطور شد

رعاف

یعنی برآمدن خون از بینی و آن مرض باشد یا عرض امراض حاده و بواسیر انف و بثور آن و عرض امراض حاده یا در روز بحران افتد یا در غیر روز بحران و به کیف

و یاسمین مفید ست و اگر از سوء مزاج بارد ساذج باشد سعوطات تنقیه تا بسر مذکوره بعمل آرند و برودت مرزنجوش و سداب و صعتر در سرکه جوشانیده اکثر اوقات بخار آن را بینی
رسانیدن نیز مفید خشم بارد در بینی انافع است و سعوطات از ادهان حاره که دران فرفیون و جندبیدستر و مشک حل کرده باشند و کذا از مسک یکحبه در روغن نسرین و زرد یا در
روغن بان حل کرده در بینی نافعترین ادویه است و دخان کبریت نیز مفید خشم است و بابونه و اکلیل الملک و صعتر و شمام و شیح و مرزنجوش جوشانیده نطول سازند و مداومت
خوردن پیاز و شلجم و سیر و گندنا و قطور روغن قسط و جندبیدستر در بینی و مالش آن بر سر و پیشانی مفید بود و اگر از سوء مزاج حار باشد روغن گل با آب حی العالم و یا روغن
نیلوفر بقدری گلاب آمیخته استنشاق نمایند و پارچه بصندل و گلاب آلوده از خارج گذارند و اگر حرارت تا بطنین مقدم دماغ رسیده باشد بروغن نیلوفر و مسحوج
از تخم کدو و روغن گل و گلاب سعوط نمایند و صندل و کافور و نیلوفر و بنفشه و گل سرخ و گل خشخاش ببویند و چون تشنگی لازم کنند و سرا بر آن باشند و خشم نوشیده
بخار آن به بینی رسانند از تکرار این عمل خشم که از سوء مزاج حار باشد زائل گردد و باقلا بسرکه تر کرده بر آتش انداخته دود آن گرفتن و تبخیر صندل سفید و دخان گل سرخ
و برگ آس نیز بهر واحد مفید و ایضا بنفشه بابونه گل سرخ نیلوفر برگ سداب خطمی تخم تورک برگ چرفه جوشانیده بخار آن برسانند و از آب آن نیم گرم نطول نمایند که بهر خشم حار نافع است
و بقول انطاکی در سوء مزاج حار دموی و صفراوی فصد سر رو یا رگ پیشانی کنند بعده مثل مورد و حنا استنشاق نمایند و ماء الشعیر بعناب و تمر هندی چند روز بنوشند بعده ایرج
بخورند صبر مصطکی مساوی و غاریقون ترنجبین هر واحد نصف آب کرفس حب سازند شربت مثقال و اگر از سوء مزاج یابس باشد با طبع فلاح این قسم نباید داشت خصوصا که بعد امراض
حاده مجففه بهم رسد مگر آنکه در بعض اطفال باشد که گاهی اصلاح می پذیرد بالجمله ترطیب و ترک استفراغ و تعدیل مزاج دماغ بعمل آرند و از اطعمه حاره مثل فلفل و عسل و مانند آن پرهیز
نمایند و بگوشت چوزه مرغ و مزورات ماش و اسفاناخ و احسا شکر و روغن بادام اقتصار ورزند و ماء الجبن بروغن بادام و جلاب و سکنجبین در بعض اوقات بخورند و هر گاه از ماء الجبن
لینت طبع زیاده از آنچه واجب است بهم رسد ترک کنند و یا بران چیزی قابض طبع اضافه نمایند مثل سفوف مرکب از تخم خرفه و تخم حماض و طباشیر و گل ارمنی و قرظ و امثال آن
و چون ترطیب بدن و اعتدال مزاج حاصل گردد بشیر دختران و بروغن کدو و بروغن بنفشه سعوط کنند و اگر از سوء مزاج رطب باشد هر چه در علاج امراض دماغی رطب گذشت
بعمل آرند و بالجمله در جمیع سوء مزاجات علاج بضد آن نمایند و هرچه در اقسام علاج امراض دماغی از ساذج و مادی مفصل مسطور شد استعمال نمایند و اگر از تنگی مجرای منخرین
در اصل خلقت باشد علاج ندارد مگر آنکه برای محافظت دماغ از اجتماع فضلات دران و منع انصباب آن از بینی تنقیه دماغ در اوقات مناسب کنند و بر اطریفلات
مداومت نمایند و ایارج بحنک بمالند و اگر متحمل آن نباشند سماق و سعد بر نهار مضغ کنند و بر زبان بمالند و از اطعمه غلیظه پرهیز نمایند و از جماع حذر کنند و اگر
از ورم و سرطان و یا لحم زائد و بواسیر الانف یا قرح انف باشد علاج آن علیحده بیاید و صاحب خلاصه گوید که گاهی خشم به تبعیت مرض آتشک عارض میشود
و علاجش این مسطور است که در موضعش مذکور گردد انشاء الله تعالی و اجمود با مرنگ سنگرف بزر البنج زعفران مساوی بهم ساییده مانند تنباکو چند دم در قلیان بقدر طاقت بکشند که مجرب است

فساد شم

عبارت از تشویش و تغیر شامه سبب از مجرای طبیعی و تشخیص اسباب و اقسام او نماید چنانچه اگر مریض جمیع روائح را یکسان احساس کند سببش بعض
یکی از اقسام سوء مزاج ساذج یا حصول خلط ردی در مقدم دماغ باشد و اگر از یک چیز روائح مختلف دریابد سببش وقوع اختلاف باشد در مزاج مقدم دماغ از مواد
مختلف الکیفیت و اگر بعض روائح محسوس شوند و بعضی نه پس اگر چیزهای خوشبو را ادراک نماید و اشیای بدبو را نه سببش نزد رازی و مسیحی و سمرقندی حصول ماده عفنه
در مقدم دماغ یا در زائدتین شبیهتین بسر پستانست و یا وقوع قرحه متعفنه در اقصای بینی که قوت شامه بدان مالوف شود و از ان منفعل نگردد و بقول انطاکی بعد مجاریست
خاصه پس نافذ نشود مگر لطیف هر خوشبو چنین باشد و اگر چیزهای بدبو را احساس نماید و اشیای خوشبو را نه سببش اجتماع ماده شیرین دم یا بلغم طبیعی باشد در مقدم دماغ
یا دران دو زائده و یا تاثیر اندک حرارت محترقه دران که بحد رمادیت نرسانده پس در هر دو صورت قوت شامه مالوف بدان سبب گشته و از ان منفعل نگردد و نزد انطاکی
سبب این قروح یا اخلاط متغیر میان معده و دماغ بود که هوا از ان متکیف گردد و علامت کائن از معده خفت آن وقت امتلا و انحدار شی خوشبو مثل ... است
و کائن از دماغ لزوم آن بیک حالت بود و اگر مریض خوشبو یا بدبو مدام همی یابد و حال آنکه چیزی از ان موجود نباشد سببش سوء مزاج باشد پس فرق در انواع
سوء مزاج اربعه ساذج از علاماتیکه در خشم مذکور شد نمایند و ایضا اگر چیزهای بدبو را خوش دارد و از اشیای خوشبو کراهیت کند سببش سوء مزاج حار باشد

وبادام بسبب گرمی و حدت ماده باز جاری گردد و گاهی از ترشی نیز جاری میشود بعد فصد سر رو تبرید شیرهٔ تخم کاهو و لعاب بهدانه و عرق شاهتره و شربت نیلوفر دهند
و اگر رعاف بعد ضربه رسیدن دوام نماید درین تبرید عرق عنب الثعلب عرق گاوزبان عوض عرق شاهتره داخل کرده دهند و گل ملتانی آمله در آب ساگ سرخ سوده
قرص بسته بر سر گذارند و آب کشنیز سبز و شیر دختر کافور سوده آمیخته در بینی اندازند و بالای سر و صدغین طلا کنند و گاهی عوض تبرید نقوع عناب پنجدانه سپستان
نه دانه کشنیز خشک آمله گل نیلوفر هر واحد شش ماشه در آب تر کرده شیرهٔ کاهو شیرهٔ مغز تخم کدو هر واحد یکتوله شربت نیلوفر دو توله داخل کرده میدهند یا شاهتره کشنیز خشک
هر واحد دو مثقال عناب هفت دانه شب آب گرم تر کنند و صبح آبصاف گرفته تخم کاهو تخم خرفه هر یک مثقال در آب نقوع شیره برآورده باز صاف کرده دو توله
شربت نیلوفر انداخته یک مثقال اسپغول پاشیده بنوشند و گویند کسی که رعاف معتاد باشد بعد فصد سر رو بتکرار کهربا یکماشه سوده با شربت انجبار بخورد و بقول اطبا
گل پلاس یکتوله جوشانیده یا خیسانیده قدری شیرینی داخل کرده عادی رعاف اگر چندی بنوشد دفع رعاف کند و نوشیدن رب انجبار پنجدرم یا پوست بیخ آن یک مثقال
در رعاف مجرب بهری ست و گویند که شرب برادهٔ شاخ گاو و کذا عظم فخذ آن سوده و کذا عصارهٔ آبنوس و کذا خون ظبی و کذا مغز ادر زرده بیضهٔ نیمبرشت آمیخته و کذا برادهٔ
شاخ بقر وحشی هر واحد قاطع رعاف ست و همچنین کافور شرباً و ضماداً و کهربا شرباً و تعلیقاً و طراثیث شرباً و نفوخاً مفید باشد و بعد تبرید گل ارمنی یا نشاسته بسرکه سائیده
بر سر ضماد نمایند و اگر آمله خشک تنها و یا با گل ملتانی در آب سائیده بر تارک سر ضماد کنند نیز مفید بود و اگر حرارت زیاده بود کافور قدری افزایند و کافور در سرکه جوشانیده
در بینی چکانند و آنچه معمول مجرب ست کافور قدری در آب فشرده سرگین خر حل کرده در بینی چکانند که در حال رعاف را بند میکند و اگر قدری افیون اضافه کنند قوی تر
گردد و همچنین پشم شتر سوخته در بینی دمیدن فی الفور حبس رعاف می نماید و نفوخ خاکستر خرمهره مجرب سر هندی ست و کذا کاغذ سوخته بودار سوخته در بینی
دمیدن مفید و خانهٔ عنکبوت در سیاهی تر کرده بگرد آسیا آلوده در بینی نهند بعد از آنکه بینی را بگلاب و قدری سرکه شسته باشند و یا خانهٔ عنکبوت را بآب صمغ عربی کرده
فتیله ساخته اقاقیا گلنار کز مازو هر یک نیم ماشه عدس گرد آسیا هر یک یکماشه سائیده بران پاشیده در بینی گذارند و ضماد گچ کهنه در آب سائیده و یا آهک در سرکه
حل کرده سر نموده بر پیشانی و کذا کافور بر ناصیه یا یافوخ و کذلک برگ کنار بر جبین و همچنین ضماد سر تا جبین بسرگین گاو تازه که هنوز گرم باشد مجرب و اقوی
از آن ضماد پیشانی بآب زبل خر و گلاب ست و کذا کتائی خرد در آب سائیده و کذا آرد ماش هندی در آب خمیر کرده بر سر ضماد کردن و کذا پوست درخت گولر
و برگ آملی در آب سائیده و یا آب کیله سعوط نمودن و کذا ضماد برگ نیب یا اجوائن خراسانی و یا با برگ چولائی سائیده و یا شوره قلمی بسرکه سائیده و کذا پوست
درخت گولر با آب سائیده تکیه کرده بر یافوخ بستن و کذا اسعوط بآب سبز سائیده و کذا نوشیدن صندل سرخ سوده قدری کافور حل کرده و کذا ضماد گل ملتانی و نیلوفر
باب خرفوله بر پیشانی و صدغین و تارک سر و کذا کائی تالاب از مجربات اهل هندست ایضاً آرد جو بآب خرفه یا آب ساده و کذلک اسپغول ناکوفته بسرکه سرشته بر پارچهٔ
نیلی پهن کرده طلا کردن نافع و سعوط کافور بچه دریکدرم آب کشنیز سبز حل کرده مجرب و کذا گلنار و مهاورو کافور در بینی چکانیدن و اگر سریش را در سرکه بیخته بر تارک سر
طلا کنند هنگام ضعف از کثرت رعاف معمول ست و بعضی گل ملتانی برابر سریش میگیرند و سائیده نیمگرم بر پیشانی و بینی ضماد می نمایند و چون سریش کمانگران بگذارند
و بر دو پارچه طویل که قریب یک انگشت عریض باشد طلا نموده یکی از آن از سر بینی تا مؤخر سر بچسپانند و دیگری از یک بناگوش تا بناگوش دیگر کشند و هرگاه خون بند شود
و خشک گردد سه قطره روغن گاو خام در بینی چکانند و چون از معاودت خون خاطر جمع شود پارچهای مذکور را بآب تر کرده فرو دارند در رعاف شدید معمول استاد
مرحوم بود و اگر فتیله را بسفیدی بیضهٔ مرغ آغشته و کافور سوده بران پاشیده در منخر سائل الدم بگذارند و گل ملتانی بآب سائیده بر سر و جبهه و گردن طلا نمایند
و هرگاه خشک شود دیگر اعاده طلا کنند بتکرار عمل رعاف بند شود و مجرب ست و ایضاً اگر کشنیز خشک آمله خشک هر دو سائیده قرص بسته بر یافوخ نهند و گل ارمنی
افیون زهر مهره کاغذ سوخته بودار سوخته باریک سوده در بینی دمند نیز مجرب ست و چون مسکه بی نمک را بآب خرفه مکرر شسته و کافور بدان آمیخته سعوط نمایند
و برگ کنار و برگ بید و برگ به و برگ بکن هر چهار را نیم بهم رسد نرم سوده بر پیشانی ضماد نمایند فوراً رعاف بند شود و یا مازو کشنیز گرد آسیا کندر صبر دم الاخوین
شب یمانی همچون غبار سائیده فتیله از کاغذ یا پارچه ساخته در آب سرگین خر یا در سفیدی بیضه تر کرده با ادویهٔ مذکوره آلوده در بینی نهند خواه این ادویه سحوق را
بانبوبه در بینی دمند و اگر فتیله بسیاهی تر کرده در مازو بیخته خام شب یمانی گلنار حبسین نشاسته صمغ عربی مسادی نرم سوده آلوده در بینی گذارند یا این ادویه بانبوبه

بسبب شکافتن رگ بینی از حدت خون باشد یا شگافتن عروق شبکه دماغ و شرائین آن از شدت امتلای خون و ضربه و سقطه و باشد که لسع افعی بسبب حدت و شدت
امتلای محرن باعث رعاف گردد پس آنچه بقطرات و اندک اندک آید خود باز ایستد و یا بسیار آید و بدیر ایستد و آثار غلبه صفرا یافته شود سببش کشادن دهن رگهای باریک
اندرون بینی باشد بواسطه حدت خون یا بخارات حاره متصعده و آنچه بیکبار آید و بسیار آید و بیشتر بعد حدوث صداع شدید و التهاب در مرض حاد یا عقیب سقطه
و ضربه افتد سببش شگافتن عروق شبکه دماغ یا شرائین او بود بواسطه شدت امتلای دم و غلیان آن و یا بحران امراض حاده و یا ضربه و سقطه بسر و تابع او اعراض فساد افعال دماغ
چون فساد عقل و تخیل یا سرسام و دوار و سکته و سبات میباشد و این بر اکثر غیر قابل علاج است بسبب نرسیدن ادویه حابسه بدان موضع و بحرانی در روز بحران امراض
حاده و حمیات دمویه و صفراویه واقع میشود و فرق میان رعاف عرقی و شریانی آنست که خون شریان بکثرت و بدفق می آید و رقیق و گرم و سرخ خالص باشد و نوبات
و حفزات ظاهر شود و آیضا رعاف گاه باشد که بادوار معلوم آید ساکن شود و باز عود کند و گاهی دفعةً واقع گردد و سیلان رعاف از احوالی است که گاهی موجب راحت و منفعت
بود و گاهی باعث ضعف و مضرت شود و آنکه سبب منفعت باشد عقب او راحت و سبکی سر از امتلا حاصل گردد و رنگ چشم و روی از سرخی شدید و سختی بعد انتفاع باعتدال آید
و لاسیما این منفعت مردم کثیر الدم و گرم مزاج و صاحب دماغ و جگر گرم را و در امراض حاده و اورام باطنه و خاصةً دموی و صفراوی در دماغ پس و که بسبب حجاب پس دریه
میباشد و نفع رعاف در ذات الجنب اکثر از آنست که در ذات الریه باشد و رعاف در امراض حاده خصوصاً مثل جدری و حصبه سود دارد و در بحران نیز رگ باشد
و آنکه سبب مضرت بود و اسراف نماید ضعف آرد و رنگ روی زرد غیر معتاد یا رصاصی یا تیره از زردی و سیاهی شود و لاغری بسیار پدید آید و سست و پاسرد گردد و اگرچه
خون باز ایستد عاقبت محمود نبود و آنکه رنگ او بزردی گراید صفرا بروی غلبه کند و تضرر او بخروج خون کمتر بود و آنکه رنگ او برصاصیت میل کند بلغم بران غالب آید
و آنکه رنگ او بکمودت متبدل گردد سودا بران غلبه نماید و این شدید الضرر بنقص خون و غلبه اخلاط ردی و جمیع کسانیکه رعاف برایشان افراط نماید از امراض ضعف
جگر و استسقا و غیرها ایمن نباشند و شدید ترین بدان از روی استعداد برای رعاف مراری صفراوی رقیق الدم اند و از رعاف معتدل انتفاع یابند علاج تبرید
از لعاب بهدانه و شیره عناب شیره مغز تخم تربوز و شربت نیلوفر بدهند و گاهی عوض مغز تخم تربوز تخم کاهو میکنند و گاهی عرق شاهتره نیز می افزایند و گاهی شیره تخم خیارین
شیره تخم خشخاش سفید شیره کشنیز خشک شیره مغز تخم کدو شربت بنفشه یا شربت صندل اسپغول یا شیده حسب حاجت همه یا بعضی از نیها می افزایند و گاهی عرق
عناب بعرق شاهتره ده توله و شربت نیلوفر میدهند و اگر خواهند شیره کاهو شیره تخم خرفه عرق بیدو شربت عناب قدری کتیرا سوده بدهند و بعضی شیره تخم انجبار
چهار ماشه در آب بارتنگ سبز مروق پنجتوله و آب ساده برآورده شربت حب الآس توله داخل کرده و یا شیره گلنار شیره دم الاخوین هریک چهار ماشه همراه شربت مذکور
میدهند و یا شیره بارتنگ شش ماشه شیره تخم خرفه شیره تخم کاهو شیره بیخ انجبار هر واحد یکتوله شربت نیلوفر دو توله صمغ عربی کتیرا هر واحد یکنیم ماشه سوده یا شیده بدهند
و گاهی بعد از فصد دم الاخوین شاخ گوزن سوخته طباشیر هر واحد یکماشه سوده در شربت انجبار یکتوله آمیخته خورانیده شیره بیخ انجبار پنج ماشه شیره حب الآس شیره تخم
خشخاش شیره بارتنگ هریک هفت ماشه لعاب بهدانه سه ماشه در عرقیات برآورده شربت نیلوفر یا حب الآس چار توله داخل کرده بارتنگ چهار ماشه یا شیده نوشانیده و اگر
ضعف زیاده باشد مروارید مهره بسدی گل قبرسی گل مختوم هر واحد یکماشه در شربت انجبار و شربت یاقوت علویخان هریک یکتوله ورق طلا یکعدد آمیخته بلیسانند
بالایش شیره بارتنگ و حب الآس هریک پنج ماشه در عرق بارتنگ و کیوڑه هریک ده توله برآورده شربت سیب به هریک دو توله تخم شربتی هفت ماشه بدهند و وقت شام قرص
بسد یا قرص خشخاش بسدی سه ماشه در شربت یاقوت یکتوله آمیخته همراه شربت خشخاش و انجبار هریک دو توله در عرق سیب ابریشم و بارتنگ یک پنجتوله تخم ریحان سه
ماشه دهند غذا کلیه پخته یا بچه بز و چوزه مرغ و عدس و نخود ماش با سفاناخ پخته یا برنج یا نان کنند و اگر رعاف با غلبه خون باشد اول فصد سر رگ گیرند بعده تبریدات مذکوره
یا تبرید عناب پنجدانه بعرق شاهتره پاو سیر مالیده شیره تخم کاهو شش ماشه نبات ده توله داخل کرده دهند و چون نوبت بغشی رسد ادویه قابضه مقوی مثل طباشیر کهربا
دم الاخوین مروارید هریک یکماشه در مربای سیب یکتوله و ورق طلا یکعدد آمیخته شربت حب الآس سه توله و عرق بارتنگ ده توله داخل کرده دهند و غذا آش جو شربت نیلوفر
و اگر رعاف شقیقه نزلی باشد که اول جریان آب نیلگون بعده خون از بینی برآید فصد سر رو نمایند بعده تبرید دهند و اگر رعاف مع صداع باشد شیره کاهو شیره خشخاش
شیره کشنیز خشک چهار ماشه نبات یکنیم توله داخل کرده بدهند و آب کشنیز سبز و کافور بهم سرشته در بینی اندازند و خون بگیرند و اگر رعاف بعد جلسان خوردن و تخم خشخاش

سر نهند و بعد بر آوردن آن از بینی روغن کدو و خشخاش و بادام و شیر زنان و یا خر مساوی در بینی چکانند و یا مسکه ماده گاو همه سر و کف دست و پای و خصیه
چرب دارند و ضماد از پشم غوک و برگ بید ساده و کشنیز و داودی و گل گڑہل و صندل سفید و گل ارمنی هر یک نه ماشه بر پیشانی و صدغین و یافوخ نهند و یا آب
یخ و یا بشوره پرورده بر سر ریزند و از حرکات عنیفه و هوای حار پرهیزند و غذا دوغ گاو با برنج یا بالائی ماست دهند و اگر از یبوسیت مشک جند افتد شیر زن و خرفه و روغن
مغز تخم پنبه و کاهو برابر در بینی چکانند و شربت آلو و نیلوفر هر یک دو توله در عرق بید ساده و کاسنی و نیلوفر هر یک پنج توله حل کرده بنوشانند و غذا آش جو بشربت نیلوفر
دهند و ماء القرع یا ماء الجبن از شیر خر بشربت نیلوفر نوشانند و ضمه قابضه مبرده استعمال کنند و سلطان محمد مراد در مجربات خود از ابن بیطار نقل کرده که شاخ بقر
راست اگر رعاف از طرف راست باشد و شاخ چپ اگر از چپ باشد و در آب ساییده مرعوف بخورد مجربست و اگر غبار برنج که هنگام کوفتن و سفید کردن او
بهم رسد در بینی سعوط نمایند رعاف قطع کند و مغز خروس خام در رعاف سقطی و ضربی بتجربه رسیده و صاحب جوامع الادویه گوید که خون کبوتر ضماداً و قطوراً
رعاف حادث از حجاب دماغ قطع کند و نفوخ خاکستر موی مطلق نفع بآن می نماید و جمله نافع لطوخات الانف قوی العمل ست و گویند که رعاف گاهی از گرمی
و خشکی بود و این علاجها مفید نباید روغن بادام و روغن کدو سرد کرده در بینی چکانند و بر سر مالند که مفید افتد و مکرر چکانند و اگر قدری کافور در روغن ها
حل کرده چکانند بغایت نافع بود و زود برطرف شود و ایضاً برای تسکین حرارت و سوزش بینی که منجر برعاف شود شیره مغز تخم کدو شیره مغز تخم تربوز لعاب کتیرا
لعاب بهدانه باهم آمیخته قدری سنگ جراحت سوده داخل کرده در بینی کشند که خون بند میکند و مجربست و شیخ میفرماید که رعاف بحرانی و مانند آن
و آنکه از نفس خود واقع شود سبیل علاج او آنست که تا سقوط قوت محسوس نگردد علاج حبس او نکنند و بسیاست که نوبت بخروج چهار رطل خون میرسد و درین حالت
واجبست که هنگام شدت افراط رعاف بحبس او پردازند و اما غیر آنرا علاج بادویه حابس رعاف نمایند و در رعاف که بسبب استعداد بدن و صفراویت او
افتد و مدام استفراغ صفرا از ان قبل از حدوث او و تعدیل خون آن با غذیه و اشربه مطفیه واجبست و فصد بهترین علاج ست که بدان حبس رعاف نمایند
چون باریک بگشایند از جانب مقابل مشارک و خصوصاً هرگاه غشی واقع شود و گیلانی گوید که علاج رعاف بحرانی بحبس جائز نیست چون بحد سقوط قوت
رسد و دران هنگام بگیرند صبر و کندر دو جزو و دران فتیله مبلول بسرکه آلوده در بینی نهند و یا دقاق کندر و دم الاخوین و انزروت و صبر و مر مساوی کوفته بیخته
فتیله پارچه کتان بسرکه تر کرده بدو آلوده اندر بینی گذارند و شب یمانی و نشاسته مثل سرمه ساییده در بینی دمیدن نافعست توضیح ادویه حابس رعاف
و خون یا قابض اند و یا مبرد و مغلظ و مجمد و یا مغری لزجه و یا حاده کاویه و یا ذوالخاصیت و یا جامع دو یا سه امر مذکور هر واحد از ینها بحسب موجب استعمال نمایند
اما قابضات مثل عصاره لحیة التیس و اقاقیا و گلنار و گل سرخ و عدس و مازو و کزمازج و حضض و عصارات برگ آس و عوسج و برگ امرود و برگ به
و عصی الراعی ست و اما مبردات مغلظه بعضی از ان مبردات بالفعل اند مثل یخ و برف و آب شدید البرد و بعضی مبردات بالقوه اند مثل افیون و کافور
و بزر البنج و تخم کاهو و عصاره برگ او و برگ بید و آب شگوفه خرما و قاقلی و عصاره بارتنگ همه غیر مطبوخ و اما مغریات مثل غبار آسیا و دقاق کندر و صمغ عربی
و سریشم و گل ارمنی و گل مختوم و دم الاخوین و اما کاویات مثل انواع زاجات و قلقطار و زنگار و غیره ادویه خورنده گوشت و سوزاننده و خشک کننده عضو
ولیکن واجبست که اینها را با احتیاط استعمال نمایند چه بسیاست که خشکریشه پیدا می کنند و بعد سقوط او از اول زیاده باعث شر و فساد میگردند و اما ادویه
ذی خاصیت مثل سرگین خر و آب بادروج و آب پودینه و خانه عنکبوت ست و بدانند که اقسام ادویه مذکوره یا بطریق سعوط و یا نشوق و یا فتیله و یا نفوخ
و یا ضماد و طلاء و یا شموم و یا حشو استعمال می نمایند اما سعوطات پس بگیرند آب شگوفه خرما و اقاقیا هر واحد نیم اوقیه کافور یک حبه مدام در بینی چکانند و یا
عصاره بلح یعنی شگوفه خرما مع عصاره لحیة التیس و کافور بعمل آرند و ایضاً آب بلح مع عصاره کنند و یا آب مالح مر قطور نمایند و آب کشنیز برات و یا عصاره
قاقلی غیر مطبوخ و یا آب خیار مع کافور و یا عصاره بادروج با کافور و یا آب بارتنگ بگل مختوم و کافور که مجرب سرهندی ست و یا عصاره عصی الراعی
بآن هر دو مثل نسخه و دین آب بالغ النفع ست آب سرگین خر تازه ست و اگر خروج خون بکثرت محسوس شود و احتیاج دافع بینند زنگار محلول در سرکه اندک
اندک قطور نمایند و ایضاً استعمال سعوط گلنار باریک سوده با آب بارتنگ بجهت قبض و تبرید و ایضاً آبی که دران افیون گداخته باشند بنابر تجمید نافع

در بینی دمند نیز مفید بود و یا نشاسته گل ملتانی کیر و صندل هر یک یکماشه افیون نیم ماشه کوفته بیخته سعوط نمایند و از آمله خشک با آب سوده ٹکیه ساخته بر یافوخ نهند
و یا آب پودینه با کافور در بینی چکانند و قرطاس سوخته یکجزو قلقطار نیم جزو باریک سابیده در بینی دمند و یا کندر صبر گلنار نوره زنده قلقطار غبار آسیا جبسین خاکستر
کاغذ مازو مثل سرمه سوده در بینی دمند و فتیله بدان آلوده در بینی داخل کنند و اگر حضض کاغذ سوخته مازو دم الاخوین سوده نفوخ کنند و یا بفتیله آلوده در بینی
نهند مجرب حکیم عابد ست و یا بقول صاحب شفاء الاسقام آهک سفید زنده در بینی دمند مرة بعد اخری و بعد از آن فتیله بسپیدی بیضه ترکرده در آهک آلوده
در بینی درارند و بقول مسیحی سنگ آسیا گرم کرده سرکه بران پاشیده بخار او گرفتن قطع رعاف نماید و گویند که آویختن سنگ یشب بر سر بالخاصیت مفید
رعاف ست و گویند که اگر شاهتره تازه را بسایند و آب او بنوشند و چهره و پیشانی و مقدم سر را طلا نمایند یا شاهتره خشک را با آب سابیده بنوشند برای
رعاف حادث از حمیات وغیره مجرب ست و اگر زاج سوخته دم الاخوین گلنار سفیداب قلعی قشار کندر چرم سوخته گرد آسیا شاخ گوزن سوخته
و اگر نباشد شاخ بز سوخته گل قیمولیا گل شاموشی گل مغره براده آبنوس اقاقیا بیخ انجبار صمغ عربی کهربای شمعی سرشش بسد سوخته نشاسته کوفته بیخته
قدری در انبوبه کرده در بینی دمند و قدری با آب بارتنگ آب خرفه سرشته بر پیشانی طلا سازند و فتیله از نسیج عنکبوت ساخته با آب سرگین خر تازه
ترکرده با دویه آغشته در بینی نهند جهت حبس رعاف مجرب ست و مخترع والد حکیم علوی خان و گلنار چهار درم کندر دو درم مثل غبار
سوده در بینی ذرور کردن و باقی در آب آس سبز سرشته ضماد نمودن مجرب سوید یست و تعلیق رساو دست نیم مثقال بر صاحب رعاف نیز مجرب
او ست و گویند که تعلیق عقیق که رنگ او مثل ماء اللحم باشد و کذا حجر عاجی و کذا یاقوت و کذا سنگی که در قانصه چهاری برآید نیز نافع و قلقطار نفخا و نشوقا و طلاءً
علی الانف و سرگین اسپ محرق بسرکه قطورا و ضمادا و بفتیله آلوده در بینی نهادن و خضاب دو دست بسرشتن و کذا جنطیانای رومی ده درم خضاب ستم
بر یدین تا معصمین سه شب متوالی و هر روز با آب شستن مفید ست و در خواص آمده که کعکبر یا بعض نجوم صاحب رعاف بر پیشانی او نوشتن قاطع رعاف ست
و بدانند که سوای این تدابیر دلک قدمین و نهادن آن در آب سرد و بستن هر دو بازو و شدید بستن ران و خصیتین بعصابه محکم نیز فائده میکند و کذا بستن خنصر
و بنصر محاذی منخر سائل نافع و گویند که خصیتین مرعوف در سرکه نهادن همان وقت خون بند نماید و بهر تسکین حدت خون و تغلیظ آن آب سرد و برف
بر سر و اطراف ریختن و نوشیدن و در دهن گرفتن و در بینی کشیدن و یا برف بر سر نهادن و بر پیشانی بستن و یا صندل و کافور و گلاب بر پیشانی و جگر
طلا کردن و یا خرفه بگلاب و قدری سرکه تر کرده بعد حلق راس بر سر نهادن و شربت کاوی و عناب و ریباس و رب به یا شربت سیب و گلاب یا رائب
ترش یا شربت خشخاش نوشیدن و عدس مقشر و برنج پخته با آب لیمو خوردن نافع بود و در صورتیکه از استعمال حابسات بند نگردد و خوف سقوط قوت
نباشد فصد سر رو باریک کشایند از جانب محاذی منخر که از آن خون بر می آید و خون اندک اندک بتفاریق بر آرند و محجمه بلا شرط بر ساقین و فخذین
کشند و بر دوش و شکم نهند و امر بعض شدید نمایند و گویند که وضع محجمه ناری زیر پستان جانب رعاف فی الحال قطع کند بالجمله در ابتدا تسکین و تبرید و تکثیف
و در انتها وقت ضعف حبس باید کرد و پیش از ضعف اماله از زلو و یا حجامت و اگر امتلای خون و درد عروق باشد فصد سر رو ضرور ست و الا نه و استعمال
مبردات و تقلیل غذا مناسب و در مشائخ بعد اماله حجامت قفا بجای فصد باشد و جالینوس گوید رعافی که با تب باشد فصد او را زائل کند و بقول رازی نهادن
اطراف در آب گرم قاطع رعاف ست و فصد رگ تنفی از خلاف نفع از فصد مرفق ست و گویند که در رعافیکه از سعوط دوائی حاد بهم رسد آشامیدن این
تبرید حابس رعاف زهر مهره خطائی جواهر مهره خاکستر تیواج هر یک یک ماشه در شربت یاقوت یکتوله آمیخته لیسیده بالایش شربت سیب و انجبار هر یک
دو توله و عرق بید مشک و عرق ابریشم هر یک هفت توله حل کرده و ضماد پیشانی بلعاب بشیر سوده و سعوط آب برگ بید ساده و آب پشم ضفدع و شیر
زنان مساوی و ضماد همه سر بعد تراشیدن موی سر بدال مونگ مقشر و شیر سابیده و گل گرهل و صندل گلاب یاسمین سفید هر یک دو توله و روغن گل یکیم توله
و بعد ساعتی ضماد دور کرده ریختن آب یخ بر تارک سر و کردن بفاصله دو سه وجب تا یک گهری نهادن پاره برف در سوراخ بینی و غذا خشکه با بالائی جزات
در یک روز قطع میکند و اگر رعاف از استسقاء گرم و غیره عارض شود بعد فصد سر رو گرفتن خون بدفعات پاره برف در بینی کنار ندواند کی بر پیشانی

در بینی نهند و یا مازو سوخته در سرکه سرد کرده دو ماشه زاج سیاه چهار ماشه شب یمانی شش ماشه کافور یک دانگ کوفته بیخته فتیله از کتان بعصارهٔ سرگین خر آلوده و در آن گرد بیخته
در بینی نهند و یا فتیله بسرکه آغشته و زیره سوده آلوده و یا بقلقطار آمیخته در بینی نهند و کذا فتیله برگ بیخ سوده و کذا فتیله صدف مع لحم او کوفته و کذا الفحم
از سبز آب کشنیز سبز سرشته بفتیله آلوده و کذا فتیله از کاغذ ساخته و کذا از قند ساخته در بینی گذاشتن نافع ست **و اما نفوخات** حضض تنها سوخته
یا در پارچه کتان بسته بسوزند و خاکستر او سوده در بینی دمند و ایضاً غوک سوخته در بینی افشانند و همچنین غبار آسیا یا غبار گل خزف سفید یا نوره مطفی و حضض
قشار کندر و کاغذ سوخته و شاخ بز سوخته و زاج مساوی در بینی دمند و کذلک پوست ثعلب مجفف مسحوق مجرب و نیز بگیرند نگرک و در کوزه کرده تجدید
گل او نمایند و اگر با آن گل کلال باشد جید تر بود و سر آن به بندند حتی که در سایه خشک کنند و بوقت حاجت مثل غبار ساییده در بینی نفوخ نمایند
که فی الفور رعاف بند گردد و یا پوست بیضه سوخته بعمل آرند که مجرب ست و بعضی گفته بیضه درست را بسوزند تا سفیدی آن سیاه گردد و باریک
ساییده با انبوبه در بینی دمند و ایضاً چرائته و گل نسرین و تخم گل و قرنفل هر واحد درم مرماز و هر واحد نیم درم اندکی مشک کافور در بینی ایام متوالی بدمند
و نفوخ قرن ایل و قشر بیضه و بسد و کهربا همه سوخته مساوی نرم سوده و کاغذ سوخته و ودع محرق سوده نافع و نفوخ پر طاوس سوخته سوده عجیب الاثر است
در حبس رعاف و یا دارائی سرخ را با خون رعاف آغشته و سوخته خاکستر آن را در بینی دمند یا کهربا سوده و یا بسد و مروارید ساییده نفوخ نمایند و کذا کندر
سوده یا سرگین خر خشک سوده نفوخ کردن مجرب ست و نفوخ شب یمانی و نشاسته مساوی مثل سرمه ساییده نیز مفید و نفوخ اخثای بقر محرق مسکن عاجل
ست و سرمه قاطع رعافی ست که از حجاب دماغ عارض شود و اقوی ازین زبل حمار محرق ست و نفوخ قشار کندر قرطاس مصری سوخته زاج سوخته
دم الاخوین غبار آسیا جمله مثل کحل ساییده مجرب حکیم عابد ست و کذا دم الاخوین گل ارمنی صمغ عربی کوفته بیخته در بینی دمیدن مجرب ست و نفوخ خاکستر
آبنوس پر طیور مغسول مجفف بغایت مجرب و همچنین خون خروس خشک کرده در بینی دمیدن مجرب و یا کاغذ سوخته پوست بیضه مرغ سوخته مازو سوخته
بسرکه سرد کرده پوست انار ولایتی صدف سوخته شادنج عدسی مغسول خرمهره سوخته هر یک سه ماشه کافور یک نیم ماشه نفوخ کنند و یا دارائی سبز کهنه
سوخته بهوج پتر سوخته شاخ گوزن سوخته دم الاخوین غبار آسیا هر یک ماشه بکار برند و ایضاً نفوخ شب یمانی و سرمه و کذلک نفوخ شقایق و اگر گل
مختوم شب عصارهٔ لحیة التیس کافور در بینی دمند رعاف قطع کند و نفوخ قلقدیس مع کافور سوده و یا مازو سبز سوده همین اثر دارد و یا اقاقیا کندر
دم الاخوین انزروت باریک سوده در بینی دمند و یا کهربا گل سرخ گلنار مازو برابر نفوخ نمایند و کذا خاکستر قرطاس و عفص محرق مطفی بسرکه و دم الاخوین
و نوره و زاج سوده قدری در بینی دمند بعده فتیله در سفیدی بیضه تر کرده در دوای مذکور آلوده در بینی نهند و یا کاغذ سوخته و ودع سوخته مکلس یکجزو قلقطار
نیم جزو باریک سوده در بینی دمند و یا زاج مصری و کندر و مازو سوخته در سرکه سرد کرده و قلقطار سوخته مساوی باریک سوده نفوخ کنند یا فتیله پارچه
کتان که در آب برف و سرکه تر کرده باشند بدان آلوده در بینی نهند و اگر گلنار مازو افیون گرد آسیا کافور دم الاخوین کهربا همه ادویه مساوی نرم سوده
اول بینی را بگلاب بشویند و قدری از آن با انبوبه در بینی دمند در حبس رعاف از مجربات حکیم علوی خان ست و ایضاً قشار کندر نشاسته دم الاخوین
صمغ عربی مقناطیس سوخته گل مغره گل شاموس کافور نشارهٔ آبنوس حضض شاخ بز محرق ادیم محرق گرد آسیا باریک ساییده بدستور استعمال نمودن
از مجربات حکیم محمد هادی والد حکیم ممدوح ست و حضض گل ارمنی کندر سوخته پارچه سوخته کاغذ سوخته آمله خشک افیون صمغ عربی کتیرا کهربای سوخته
طباشیر بریان کوفته بیخته نفوخ کردن از مجربات فقیر ست و یا قلقطار نیم جزو قرطاس سوخته صدف سوخته هر یک یکجزو بسیار باریک ساخته در بینی
دمند و اگر شب یمانی قلقطار سوخته قلقدیس زاج شاخ گاو کوهی سوخته ودع سوخته مغسول مازو سبز سوخته مطفی در سرکه کافور کاغذ سوخته باریک
ساخته در بینی دمند رعاف شدید را بند کند و جالینوس گوید که سرمه یکجزو شب یمانی مازو گل ارمنی مکلس نیم جزو کهربا ربع جزو مثل غبار بسایند پس آب
بلح سبز و آب آس مکلس یکجزو و آب کشنیز نیم جزو چندانکه مضاعف ادویه باشد صلایه کنند تا غلیظ گردد و شیاف ساخته خشک کنند و وقت حاجت
ساییده بطریق نفوخ استعمال نمایند و طلای گل بدن بگل و آب سرد سرشته خیلی نافع ست و گویند که نفوخ برگ سداب یا بسوس یا تخم آن سوده و کذا

وحضض سوخته در آب بادروج یا آب برف مع آب کراث سفید وکذا سعوط اشیای بقر محرق بسرکه مخلوط ویا خون حداة ویا کافور و وجه بآب آس تازه ویا مر
بسرکه حل کرده ویا عصارهٔ مامیران ویا آب گندنا بسرکه وکندر ویا اثمد بعصارهٔ بلح حل کرده ویا عصارهٔ سداب بسرکه ویا عصارهٔ برگ شجره ویا قلقطار بعصارهٔ
کراث ویا حب البان ویا صدف مع لحم او کوفته در سرکه حل کرده ویا آب ثمر یا برگ مغیلان وکذا آب کاهو بکافور وکذا عصارهٔ برنجاسف بسرکه وکافور
ویا آب پوست طلع بروغن گل ویا پوست بیضه سوخته بآب کشنیز سبز ویا آب برگ طرخون ویا آب شجرهٔ ابی مالک یا حلزون بری بسرکه سائیده ویا آب
هوفاریقون هر واحد قاطع رعاف ست و بلیلهٔ گل معصفر انار خام برابر سوده بآب سعوط کردن منقول از اهل هند معمول والد مرحوم ست و مؤلف گاهی
درین بعض ادویهٔ دیگر مثل گل ارمنی وصمغ عربی وکافور حل کرده بعمل آورده و سریع الاثر یافته ویا کندر افیون کافور هر یک یک حبه بآب سائیده در بینی چکانند ویا عل
سوخته پوست تخم مرغ سوخته اقاقیا مازو بیخته در سرکه سر کرده پوست انار ترش کندر مر صدف سوخته شادنج مغسول هر یک یک جزو وکافور ربع جزو کوفته بیخته
بآب بادروج در بینی چکانند واگر کافور چهار دانگ افیون کندر مر صدف سوخته شادنج هر یک سه درم قرطاس سوخته زاج سوخته شب یمانی بریان مازو در سرکه سوخته
عصارهٔ لحیة التیس گلنار دم الاخوین هر یک چهار درم بکوبند و بیزند و بعصارهٔ بادروج وعصارهٔ لسان الحمل بسرشند و خشک کنند و سه بار چنین کنند
پس قرصها ساخته نگاه دارند و بوقت حاجت بچیزی مناسب سائیده در بینی چکانند خون آمدن از بینی باز دارد واگر قرطاس مصری سوخته پنج مثقال
مازو سبز سوخته در سرکه سر کرده ده مثقال شب یمانی اقاقیا هر یک پنج مثقال عصارهٔ لحیة التیس زاج سفید سوخته هر یک هفت مثقال رامک سک
هر یک ده مثقال کافور قیصوری پنج مثقال کشنیز سوخته هشت مثقال کوفته بیخته در آب بارتنگ آمیخته سعوط سازند رعاف قوی را قطع کند

واما نشوقات پس استنشاق آب سرد ممزوج بسرکه نافع ست واگر در آب آمله سبز و آب کشنیز سبز صمغ عربی و افیون قدری آمیخته استنشاق نمایند
رعاف را که از انفتاح دهن رگ بینی باشد مفید بود وکذا عصارهٔ سراج القطرب وکذا پشک شتر سوده وکذا زاج وکذا غبار الرحی وکذا کهربا هر واحد نافع ست

واما فتائل بگیرند فتیله و در سیاهی دوات آلوده زاج سوده بران پاشیده ویا فتیله بسفیدهٔ تخم مرغ آلوده قدری کافور سوده بران پاشیده در بینی نهند
وایضاً از عصارهٔ برگ قریص و پشم خرگوش و سرگین خر خشک یا تر و عصارهٔ گندنا و کندر فتیله سازند و آنچه مجرب ست فتیله سوسن سوخته و آب بادروج
ست وایضاً فتیله از غبار آسیا و دقاق کندر و صبر بسرکه و سفیدی بیضه مجرب شیخ الرئیس ست و همچنین فتیله از زاج و کاغذ سوخته و قشار کندر
بآب بادروج وکذلک فتیله بگلاب تر کرده در قلقطار و صبر آلوده ویا فتیله در آب گندنا تر کرده نعناع خشک سوده پاشیده ویا فتیله از پنبه و زفت
گداخته در سرکه تر کرده ویا فتیله از نسج عنکبوت و قلقطار و زاج و اندکی زنگار بکار برند و بدون زنگار مجرب سرهندی ست و بقول صاحب کامل هر سه
اجزای اول مساوی باریک کوفته در سرکه سرشته بر فتیلهٔ کتان طلا کرده در بینی نهند ویا فتیله از پشم خرگوش در کندر و صبر که بسفیدی بیضه سرشته باشند
آلوده وایضاً فتیله از زاج سوخته دو جزو افیون یک جزو در سرکه آمیخته ویا فتیله پوست بیضه سوخته در سیاهی مازو مخلوط کرده و فتیله نورهٔ مغسول بسفیدی
بیضه مجرب ست ویا پهٹکری گلنار مازو صمغ عربی افیون سوده فتیلهٔ کاغذ بسیاهی آلوده دوا بران پاشیده در بینی گذارند ویا فتیله از نسج عنکبوت و قلقطار
محرق با سرکه سرشته ساخته در بینی گذارند ویا بقول قرشی افیون ربع درم غبار آسیا گلنار مازو هر واحد نیم درم سوده بآب سرگین خر سرشته بجانهٔ عنکبوت
آغشته در بینی پر کنند و گلاب و کافور بر پیشانی لطوخ نمایند ویا اقاقیا و تراب کندر و قلقطار و زبل حمار تر یا خشک پشم خرگوش بآب گندنا
یا بآب بادروج یا بآب خرفه فتیله ساخته در بینی نهند ویا فتیله از گرد آسیا و کندر و دم الاخوین و شب یمانی آلوده بعمل آرند وایضاً قرطاس سوخته پوست بیضه
سوخته شاخ گوزن سوخته اقاقیا پوست انار ترش شب یمانی مساوی باریک سوده در آب برف آمیزند و فتیله از خرقهٔ کتان بدان آلوده در بینی نهند
که مجرب گیلانی ست وکذا غری السمک سوخته و مثل آن کافور سوده بسرکه آمیزند و فتیله بهمان آلوده در بینی نهند که فی الفور قطع رعاف کند ویا بقول مسیحی
فتیلهٔ خرقهٔ کتان در سیاهی آلوده بمازو محرق مطفی بسرکه و شب یمانی و کافور آغشته در بینی نهند و اگر مازو شب یمانی گلنار نشاسته صمغ عربی سوده بر فتیلهٔ
کاغذ که بمداد تر کرده باشند پاشیده در بینی بدارند نیز مجرب ست ویا قلقطار اقاقیا موی خرگوش بخاک کندر سرگین خر همه را بآب گندنا بسرشند و فتیله ساخته

رعاف وحصر احساس نمایند قبل از آنکه قوت ساقط شود و اگر بحصر شدید یعنی بقوت و دفع شدید نباشد ولیکن بقطرات و یا بنوائب باشد درین صورت
واجبست که اخراج خون از فصد اندک اندک بمرات متوالی نمایند و هرگاه فصد بمبلغ کفایت رسد لازمست که بتغلیظ خون متوجه شوند بانچه مبرد او باشد
و یا بدانچه مغلظ او بود و اگرچه مبرد نباشد مثل عناب و حجامت بر مقاومت دم غالب قدرت ندارد بلکه واجبست که اول باخراج از فصد او را بجا آرند
بعد از آن حجامه استعمال نمایند و نهادن محاجم بی شرط بر کبد اگر رعاف از طرف راست آید و بر طحال اگر از یسار باشد و بر هر دو اگر از جانبین بود از اجل
معالجات ست و ایضا واجبست که اطراف به بندند حتی که خصیتین و قدمین از ساق و بستن هر دو گوش بغایت نافع و لازمست که تطول بسیار
باب سرد کنند و بسا است که احتیاج بنشانیدن انسان در آب بارد سرد افتد حتی که اعضای او بسبزی گرایند اگر مانعی مثل هزال و شیخوخت و ضعف
قوت نباشد و اکثر بر سر او آهک کشته صرف یا آهک محلول بسرکه غلاف می نمایند و بر سر او میاه مبرده بیرون شده بریزند حتی که خفه آید و چنین گاهی ریختن آب
شدید البرد خون را در اغشیه دماغ منجمد و منعقد میگرداند پس افراط او نشاید و بیشتر ضرورت بفتائل قویه زنگاریه افتد و با آب بادروج مع کافور و مومیائی
خالص بوزن درم سعوط کنند و کمتر ازین نیست که آب برف سرد کرده در دهن گیرند و دیده اند که اکثر انسان در رعاف زنده می ماند تا آنکه زیاده از بست
رطل تا بست و پنج رطل خون از آن خارج میشود پس نمی میرد و بیشتر غشی که از آن واقع میشود سبب قطع رعاف میگردد و اما اغذیه مرعوف عدسیه
بسماق یا بسرکه یا بحصرم و مانند آنست مثل ریباسیه و تفاحیه حصرمیه و سماقیه و رجلیه و کاهو بسرکه و غیره مزورات بارد بالطبع و بالفعل بر برف سرد کرده
و پنیر تازه از اغذیه موافقه مناسبه برای مرعوفین ست و لبا نیز محمود ست کذلک شیرهای جوشیده تا آنکه غلیظ گردد و بعضی جوشانیده برای آنکه مستغنی [illegible]
بسبب صفراویت خون باشد مفید و ترشیها بیشتر بصاحبان رعاف مضرت میکنند بسبب آنکه در انها تقطیع و تلطیف ست پس بقول صاحب خلاصة الاقسام
در محرورین استعمال نمایند و آنچه در آن قبض مع حموضت باشد اختیار کنند و سرد کرده بعمل آرند و رشته بنابر لزوجت و تغریه او و اسفاناخ و ملوخیا بجهت
تبرید آنها نافع و در رعاف که بر سبیل بحران باشد اگر افراط کند شوربای چوجه مرغ دهند و در ابتدا سویق شعیر یا مغز نان مغسول باب فواکه شربت نیلوفر
شیرین کرده بدهند و استاد او گفته که رعاف و جمیع اقسام نزف الدم که باسهال باشد یا بنفث یا غیر آن هرگاه افراط کند در آن احتیاج بتغذی بلحوم
می افتد تا آنچه مستفرغ شده بدل او گردد و خوف سقوط قوت نماند و عادت حذاق درچنین صورت آنست که امر میکنند بترک آن در صباح و منع نمایند
از آن در عشاء الا هنگامی که ضعف بسیار باشد در صباح و عشا رخصت میدهند و خوردن جغرات و نان رطب نیز مفید گفته اند و گویند که از کثرت
اکل کرسنه رعاف پیدا میشود و بقول صاحب کامل با وجود علاجات مذکوره تدبیر مغلظ خون باغذیه غلیظه مثل احسیه معموله از برد و نشاسته و برنج معمول
بشیر و بیضه مشوی استعمال نمایند و بعضی کسان را از صحا که رعاف بسیار عارض شود دیدیم اغذیه دهند و بر پنیر تازه و لبا و لحوم حملان و هرایس و گندم مطبوخ
بشیر غذا سازند و بقول شیخ جماعتی از مجربین زعم کرده است که دماغ ماکیان از افضل غذای ایشان ست بلکه از افضل دوا است برای کسی که رعاف
او از ضربه و سقطه باشد ولیکن واجب ست که در آن افراط نمایند و بمرات متوالیه استعمال کنند و شراب از جهت آنکه تقویت می نماید نفع میکند و از جهت آنکه
مهیج خون ست مضر بود پس اگر بسوی او اضطرار از جهت تقویت باشد قدری ممزوج استعمال نمایند و چون اضطرار بسوی او نباشد و رعاف باسقاط
قوت تا انجامد نوشیدن او نشاید و واجبست که محافظت نمایند و بر پشت خواب نکند تا چیزی از خون بسوی شکم نازل نگردد و منجمد نشود که نفخ معده
پیدا کند و نبض ضعیف گردد و هیجان غشی نماید و هرگاه چیزی نازل شود و مادامیکه در معده باشد قی نمایند مبادرت باین کنند هرگاه نزول او بسوی معده
محسوس گردد و اگر از معده بامعا تجاوز کرده باشد حقنه نمایند که بسرعت خارج شود و در معده و امعا باقی نماند تعفن نگیرد خلاصه کلام طبری درین مقام آنست
که گاهی رعاف کثیر مع بواسیر انف حادث میشود حتی که ضعف و تغیر رنگ پیدا میکنند و علاجش اولا اماله ماده و جذب او ست بسوی خلاف جهت
بفصد اگر قوت محتمل باشد و حجامت ساقین و وضع محاجم تحت ثديين بغیر شرط و بستن ساقین و مالیدن قدمین بعده بقوت مریض نظر کنند اگر امتلا
استفراغ نماید بطبوخ افتیمون تنقیه نمایند و از اغذیه غلیظه پرهیز کنند و به چوجه مرغ و تیهو و تدرو اگر ممکن باشد و الا بلحم حلوان و بیضه نیمبرشت [illegible]

برگ خشک انجره سوده وکذا خون خشک کبوتر وکذا برگ خشک کدو وکذا گل آن وکذا گلنار وکذا فوه الصبغ وکذا بردی سوخته وکذا مازو مثل غبار سائیده
وکذا مازو محرق وبلوط محرق مطفی بسرکه وکذا ارتینج سوده وکذا اسفنج محرق وکذا ابقم سوده وکذا کشنیز خشک بریان باریک سوده وکذا پوست بیضه کهنه او ودع
سوده وکذا کبد ماعز سوخته وکذا زبیره کربائی سوده نیز هر واحد قاطع رعاف ست و نفوخ حجر احمر رومی سوده مجرب سویدی ست و آین قرص نیز مجرب
ست قرطاس محرق مازو اقاقیا دم الاخوین زاج شب یمانی مساوی باریک سائیده بآب آس سبز قرص سازند و خشک کرده باریک سوده نفوخ نمایند
و بدانند که هرگاه نفوخ استعمال نمایند ساعتی بینی بگیرند وآنچه بسوی دهن نازل شود از خون تبزق نمایند و باید که نفوخ بانوبه نمایند **واما ضمادات**
و اطلیه مثل آب برگ بید و برگ انگور و برگ آس و گلاب همه را سرد کرده خرقه کتان تر نموده بر پیشانی گذارند و کذالک جمیع ادویه بارده قابض مخدر معروف
بگیرند و در عصارات بارده قابض مثل عصاره اطراف بید و عوسج و شاخ انگور و برگ امرود و بهی و عصی الراعی حل کرده ضماد و طلا نمایند و ضماد برگ خلاف
و کرم و کمثری و سفرجل و گل سرخ تازه بسرکه کهنه و اندک آرد جو سرشته وکذا طلای راس و جبهه بگل ارمنی و اقاقیا و آرد عدس و گلنار و صندل و کافور و قدری
افیون مجرب حکیم عابد سرهندی ست و یا گل ملتانی مغز تخم کدو و کشنیز خشک آمله خشک بر پیشانی ضماد نمایند و اگر رعاف شدت نماید عصاره لحیة التیس
گل ارمنی آرد عدس گل سرخ آرد جو صندلین گلنار فارسی برگ کرم برگ بید برگ خشخاش زاج مصری قلقطار محرق مساوی کوفته بیخته با سرکه تند سرشته
بر جبهه و یافوخ ضماد نمایند و یا بقول مسیحی و جرجانی آرد جو خطمی گل ارمنی اقاقیا عصاره لحیة التیس گلنار صندل و اندکی کافور و افیون بسرکه سرشته بر سر
و پیشانی طلا نمایند و طلای جبهه جبسین محرق منخول در سفیده بیضه سرشته مصطکی کندر بران پاشیده و یا جبسین و عدس و گل ارمنی نافع ست و اگر
هر لقمه در آب سرشته بر منخرین گذارند یا در داخل آن لطوخ نمایند رعاف را قطع کند و یا بقول صاحب کامل اول آب شدید البرد بر سر ریزند بعد از آن مازو
سبز پوست انار گل سرخ مکه یکجزو عدس مقشر دو جزو حضض برابر همه سائیده در آب آس و گلاب سرشته بر جبهه و یافوخ ضماد کنند و اگر خرقه کتان بگلاب
که ببرف سرد کرده باشند تر کرده بر تارک نهند قوی تر خواهد بود و یا لوبیا سائیده بمطبوخ بسرکه ضماد نمایند و یا گل ارمنی عصاره لحیة التیس آرد عدس آرد جو
گلنار مکه یکجزو کافور افیون مکه ربع جزو باریک سائیده بسرکه سرشته ضماد سازند و گویند که سرگین کبوتر یا خر سوخته بسرکه بر حوالی بینی طلا کردن بیعدیل ست
و یا آرد عدس آرد لوبیا صندل خطمی آهک کشته و قدری کافور در آب آس تر و سرکه سرشته بر سر طلا نمایند و اگر آرد جو گیرو گل ملتانی آمله هر یک سه ماشه
نشاسته صندل سرخ پیچ کهنه گل اجاع هر یک نیم توله کافور افیون هر یک یک ماشه با سرکه و گلاب یا آب بکن یا آب کشنیز سبز بر پیشانی و تارک سر طلا
نمایند از مجربات عم حکیم شریف خان صاحب ست و کذالک نشاسته صندل سرخ گل ملتانی بسرکه و گلاب سائیده بر پیشانی طلا کردن و ایضا عدس
مقشر صندل سفید خطمی مامیثا گیچ و اندک کافور بآب مورد بر یافوخ و پیشانی طلا نمایند که مجرب ست و یا صندل سرخ تخم کاهو آب کشنیز آب خیار آب خرفه
کافور شاهتره گیرو مساوی گرفته طلا نمایند و آرد جو گلنار اقاقیا عصاره لحیة التیس افیون صندل سفید از هر یک سه درم کافور دانگی بگلاب سائیده
بر پیشانی ضماد نمایند که برای رعاف قوی تر و مجرب ست و یا اقاقیا نشاسته گل ارمنی گلنار مساوی کوفته بیخته بآب مورد یا آب برگ تاک یا آب برگ بارتنگ
سرشته طلا نمایند و ایضا ضماد برگ آس سائیده وکذا گلنار بآب بارتنگ وکذا احدب مع تخم او کوفته وکذا غبار آسیا وکذا استخوان سوخته بسرکه پخته وکذا
زبل حمار وحشی بزردی بیضه وکذا افیون بگلاب حل کرده هر واحد نافع ست وکذا آمله در شیر بز سوده و قوی تر ازین نیست که آمله گل سرشود و دو دخانه
آهن گران آرد نخود بریان هر یک هفت ماشه در آب گل سد گلاب سائیده ضماد نمایند **واما شمومات** سرگین خر تازه شمیدن نافع ست وکذا گلاب
و کافور و سرکه و صندل بوییدن وکذا شم ارایج منتن وکذا شم کافور تنها وکذا شم جدی بخور را نافع **واما حشایا** پس بر پیشانی و بسر جاروب بنفشه یا
هیا سائیده که از نبات بر می آید یعنی رابر نمایند تعلیم بقول شیخ در رعاف صعب کائن از غلیان حرارت شدید یا انفجار شراین لابد ست از فصد سر باسلیق
مقابل منخر سائل از حجامت موخر سر بشرط خفیف و بر پستان مقابل تعلیق بلا شرط و گاهی باخراج خون از فصد قیفال یا ازرگ کتفی چندان حاجت افتد
که غشی کند و چون موذی بغشی گردد فی الفور ساکن شود و آین در رعاف شدید حاذق بکار برند بلکه واجب ست که فی الفور مبادرت کنند چون بشدت

مرطبات مشهور گشته و چون درین تامل کردم رطوبت را غیر شدید المنافات درینجا یافتم بهر آنکه گاه حدت خون و حرارت و ناریت آن از مدخل عظیم در افراط رعاف میباشد پس رای من جواز استعمال مرطبات دران قرار یافت و در رعاف قوی صعب العلاج روغن بنفشه بادام باندک مسکه یا نفایق تازه ممزوج کرده باستنشاق آن مکرر بر بعضی امر نمودم و در استنشاق اول خون کم شد و در مرتبه دوم رنگ خون مائل بسفیدی گشت و در کرت سوم محتبس گردید بعد ازان مدار معالجه من برای رعاف سخت باین امر قرار یافت و جائی تقصیر نکرد فقط و در عهد حکیم علویخان بسبب وقوع جنگ عظیم در بلاد هند میان عالم بادشاه و اورنگ زیب تپ وبائی عارض شد و بحران برعاف میگردید و رعاف سه روز یا چهار تا هفت روز می ماند و در هر روز خون سه یا چهار بار جاری می شد و هر کسی که رعاف او تدبیر بند نمی کردند و خون از خود محتبس میگردید صحت می یافت و هر که حبس خون او تدبیر کردند یا بحران او برعاف نشد هلاک شد و مقصود ازین بیان خلاصه این دو قول اخیر اطلاع متعلم بجواز استعمال مرطبات در رعاف و منع حبس رعاف بحرانی ست فتذکر

تدبیر رعاف

گاه ضرورت برعاف آوردن می افتد و خصوصا در امراض حاره دماغی و در هنگام کثرت خون و منع مانعی از فصد عند ثقل سر و ازینجهت قدما آلتی رعاف آور ساخته اند تا بدان بسیاری از امراض که در عافیت آنها احتیاج برعاف سائل بود علاج نمایند و از تدبیر ترعیف دغدغه باطراف نبات لین خشن ست خصوصا آنکه بر نبات اذخر بروید مانند زهره و در هند بفتیله برگ درخت لرزان اندرون بینی میخارند و شیاف معمول از فقاح اذخر و پودینه دشتی کذا از گل انجره و کذا از قنبره و ایضا از ادویه حاده مفتحه مثل کندش و بیخ فرفیون کوفته بزهره گاو سرشته فتیله ساخته اندر بینی در آورند و گویند که شم افتیمون یا یاسمین بری و فرنجمشک و شاهبانک بقوت مدام رعاف آورد و کذا نمام شماً و سعوطاً و صمغ سداب آب زنجوش سعوطاً و اکل کرسنه مولد رعاف ست

زکام و نزله

و آن انصباب فضول دماغی ست و این هر دو مرض باهم مشترک اند بهر آنکه مبدای علت واحد ست یعنی در هر دو سیلان ماده از دماغ میشود و لیکن نزد بعضی اطبا آنچه بسوی حلق و سینه ریزد باسم نزله مخصوص ست و آنچه از راه بینی نازل شود باسم زکام و بعضی این هر دو را نزله نامند و آنچه از راه بینی رقیق و بسیار بتواتر فرود آید و منع حس شم نماید و بسوی چشم و جلد وجه و بالجمله بسوی مقدم اعضای وجه ریزد از زکام خوانند و قیاس نزله بدماغ مانند قیاس مرض ذرب ست بمعده و نزله ردی ست بسبب اکثر امراض ازان منشود چنانچه گاهی بطرف حلق و ریه و بجانب مری و معده جاری میگردد و اکثر قرحه در انها پیدا میکند و بیشتر شهوت کلبی ازان تولد می نماید و گاهی در عصب بسوی اعضای بعید تر جاری میشود و گاهی ازان متولد میگردد خناق و ذات الریه و ذات الجنب و سل خاصته و لاسیما چون نزله حار حاد بود و اوجاع معده و اسهال و سحج هرگاه شور یا ترش باشد و ایضا ازان قولنج حادث میشود و خصوصا از مخاطی خام ازان و کذلک سبب ورم گوش و صدر و خناق و وجع دندان و ورم و شقیقه و خدر و صمم و فالج و داء الفیل و دیگر امراض می گردد و اکثر تابع نزله سرفه و گرفتگی آواز و حمیات صعب و صداع شدید و قشعریره می باشد و **سبب این مرض** بقول شیخ یا حرارت مزاجی ست خاصته یا خارجی از آفتاب یا باد سموم یا قرب آتش یا گرمی حمام یا بوییدن ادویه گرم مثل مشک و جندبیدستر و زعفران و پیاز یا مالش روغنهای گرم بر سر که چون بدماغ عارض گردد رطوبتی که دران بود بگدازد و سائل سازد و بسبب سخونت دماغ از جمیع بدن نیز منجذب گردد و نازل شود و از خوردن اشیای حاره حریفه مثل ثوم و بصل و خردل و مانند آن نیز افتد و یا برودت مزاجی خاصته یا وارد خارجی از غسل با آب سرد و هوای بارد یا شمالی بکثف ظاهر سر که بسبب رسیدن و منع تحلل رطوبت دماغی نماید و آنرا بطریق عصر کنند و خصوصا چون سر دران برهنه کنند و لاسیما وقت تحلل دماغ از حمام یا ریاضت یا غضب یا فکر یا مانند آن و گاهی از فصد تخلخل مسام حادث میشود که بدن را برای قبول گرمی و سردی مهیا میسازد و نزله پیدا میکند خصوصا بعد فصد بسیار و همچنین سوء مزاج حار که لاحق بدن گردد از تخلخل مهیای حدوث نزله گردد و برودت مزاجی هرگاه قوی شود مستحکم گردد چنانچه در مشایخ که نضج نمی یابد تا آنکه در غایت صحت مزاج و حرارت او برسد جهت آنکه چون بسوی دماغ بارد از مشایخ و ضعف های دماغ غذا برسد بسبب ضعف هضم آنچه بسوی او نافذ شود دران تمامه هضم نگردد و فاضل می باشد و نازل میگردد و ایضا هر بخاری که متکاثف شود و مستحیل

و از البان و سموک و نمک سود و گوشت شکار حذر نمایند پس اگر دم رعاف بواسیری ازین تدبیر منقطع نگردد بگیرند قلقدیس و قلقطار و زاج مساوی مدام
چینی مثل نیم جزو از ان و کافور مثل ربع جزو از اجزای آن و جمله بسایند و در سرکه کهنه حل کرده و فتیله ساخته در هر دو منخر نهند و اگر خون بند نشود آب سرد
بر سر ریزند تا آنکه سردی در دماغ محسوس گردد و سفیداب یا آهک در سرکه حل کرده بر پیشانی ضماد سازند و محاجم زیر پستان و بر نقره نهند و ساقین ببندند
و در آب گرم پا بیا بنهند و این همه در علت چون قرار گیرد و مزاج مریض احتمال نماید هر روز صبح حب مقل یک نیم درم یا دو درم و تا سه درم بقدر قوت علیل
و قلت اعراض مانعه از ان بدهند و گاهی رعاف غیر ازین سبب باعث گرمی مزاج دماغ از مشی در آفتاب یا از هبوب سمائم یا از حدت خون و غلیان
او در جگر و عروق حادث میشود بواسطه انصداع عروق پس اگر عرق منصدع شعبه باشد قطع رعاف سهل بود و تبرید مزاج دماغ و شم سرکه و کافور
منقطع گردد و اگر رگ بزرگ باشد در قطع او تعب شدید بود و کثرت خون بسبب امتلای بدن باشد و طریق معالجه این همه قطع سبب است و اگر سبب
اندفاع او بطریق بحران باشد اعانت بحران نمایند بعده تعدیل مزاج علیل کنند اگر متغیر شده باشد و در مداوات او طریق تطفیه بطور امراض حاده سلوک
نمایند و بتقلیل غذا اختصار کنند و باصلاح او بپردازند و اگر در مزاج مریض حدت باشد بهر تسکین و تعدیل او تبرید زیاده نمایند و فصد قیفال کنند و فتیله مذکور
در بینی نهند و هر دو بازو و ساق بربندند و اگر فائده نشود محاجم زیر پستان نهند و از اغذیه بر سماقیه و حصرمیه چوزه مرغ مزوره اقتصار ورزند و بجهت التلیین
و برگ اسپغول و برگ بارتنگ هر واحد یک باقه در آب بپزند تا مهرا شود و آب او یک رطل صغیر بگیرند و بران روغن سرخ که در دهن گل قدری جوز السرو جوشانیده باشند
حتی که قوت او در روغن ظاهر شود از ده درم تا بست درم ریخته حقنه بعمل آرند و به آب قثا و آب با درج آمیخته بقدر سه درم از ان سعوط نمایند و استعمال
قلقدیس و غیره که مذکور شد در همه انواع رعاف جائز است و ابن سیار امر میکرد که غری السمک سوخته مثل آن کافور آمیخته بسرکه مخلوط کنند و فتیله بدان
آلوده در بینی نهند و فی الحال رعاف منقطع میشد و من دیدم که در زمان ضعیف الی نشانیدن در آب سرد این رعاف بند میگردید و بعض اوائل فرکرده اند
که اگر قثاء الحمار را با زعفران و کافور بسایند و در سرکه سرشته شمامه سازند و هر وقت ببویند در قطع رعاف مجرب است و گاهی رعاف بسبب شگافتن
رگی از شرائین سر حادث میشود و این اکثر از گزیدن نوعی از حیات افتد علاجش آنست که خون را بگذارند تا آنکه بسیاری خارج شود و بعد از ان مریض تریاق
کبیر از یک مثقال تا یک نیم مثقال در دو دفعه بدهند و منخرین را بدان طلا نمایند و نشمیدن او امر کنند و بعد ساعتی دوغ ترش گاو بیاشامند و در آب دیگ ساعت
بنشانند و اگر قوت مریض احتمال نماید شریان صدغین او قطع کرده داغ دهند و ساعتی در آب سرد بنشانند و مضمضه از سرکه کهنه امر کنند پس اگر رعاف
از شرب تریاق یا بستن شریان منقطع گردید خلاص و مرجو بود و اگر رعاف شریانی در امراض وبائی افتد علاج نه پذیرد و بنا بر فساد جمیع اخلاط و اگر خواهند طریق
تبرید تسکین خون و اصلاح او مسلوک نمایند و به فصد و اسهال در مثل این حال تعرض نکنند و رعاف بحرانی که در امراض حاده افتد چون بحران صحیح باشد
بسیار محمود بود و همچنین اسهال و قذف پس هرچه ازینها افراط نماید بقطع آن بپردازند و جالینوس گوید که رعاف شریانی را علاجی نیست الا ماله بفصد
و بستن اطراف و وضع محاجم بر مراق و انطاکی گوید که رعاف هرچند که باشد اگر مخالف دم طبیعی بود و قوت ساقط نشود قطع او جائز نبود و الا واجب
باشد پس فصد قیفال از هر دو دست بگیرند اگر رعاف از هر دو جانب باشد و الا از دست مخالف منعشات دهند و تبرید سر بطلای مثل کشنیز و کدو
استنشاق شب و کافور نمایند و دمیدن و طلا کردن خاکستر جمله موهای و سرگین های و کذا انیر مایه ها و کذا زیره بسرکه و آب گندنا و از مجرب قاطع آنست که بگیرند
آب بلح سبز و آب آس هر واحد پنج جزو و آب کشنیز نیم جزو با هم آمیزند و اثمد یک جزو و عفص باز و گل ارمنی هر یک نیم جزو و کهربا ربع جزو سابیده با آبهای مذکوره که مثل
این باشد تسقیه داده شیاف سازند و نزد حاجت سوده استنشاق یا نفوخ سازند که هر دو طریق مجرب است و خوردن برادهٔ شاخ نرگاو مشهور است و چون
قطع رعاف مشکل شود محاجم بر طحال و کبد و قفا گذارند و اطراف ببندند و از طین بر بدن طلا نمایند و اگر ازین منقطع نشود لامحاله بمیرد و کسی که بعد گزیدن
افعی رعاف کند قطعا هلاک گردد خصوصا اگر خون او منجمد نشود و از کلام حکیم علی مفهوم میشود که رعاف اگرچه در بعض احیان مبشر بعافیت و بحران برای
امراض باشد لیکن اکثر دران چندان افراط میگردد که بسیاری را هلاک میگرداند و علاجات معروفه در رعاف صعب قلیل النفع بمشاهده رسیده و خالی از

با کدورت حواس و تشنگی و شیرینی دهن و گرانی سر و دغدغه و خارش لهات و لثه و گوش و روی و خروج رطوبت گلابی از بینی بود زکام دموی باشد و اگر با تلخی دهن و تشنگی و صداع و سوزش سر و چشم و سیلان اشک و خروج رطوبت رقیق زرد رنگ سوزنده از بینی بود صفراوی باشد و هرگاه علامات زکام با بد شخص گردد و با آن کدورت حواس و گرانی سر مع فرط رطوبت دهن و عدم احساس فی الجمله ماکول و مشروب و ثقل زبان و تغیر شدید در کلام یافته شود بلغمی باشد و اگر خشکی در سر و چشم مدرک گردد و با آن ثقل سر و صداع و احساس مزه چیزی سوخته در دهن و ادراک بوی دخان و عفونت هنگام شمیدن اشیا بود سوداوی باشد

علاج کلی اقسام نزله و زکام

بدانکه اصل در علاج زکام و نزله پختن ماده است و آنچنان باشد که قوام او را اعتدال دهند یعنی حار و رقیق را باستعمال مغلظات غلیظ گردانند و با دو غلیظ را باستعمال ملطفات رقیق سازند تا پخته قابل دفع گردد و درام این غفلت و مهلت روا ندارند که بطول انجامد بلکه زود نضج داده آنرا دفع و اخراج نمایند بهر آنکه اگر زود پخته نگردد و زائل نشود موجب تولد اکثر امراض گردد و بهر عضوی که فرود آید آنجا مرضی مخصوص آن پیدا کند مثل امراض چشم و گوش و بینی و دندان و خناق و سرفه و سل و ذات الریه و ذات الجنب و شوصه و درد معده و جوع الکلب و ذرب و سحج و اسهال دماغی و قولنج و مفاصل و مانند آن و باشد که ماده غلیظ در دماغ محتبس شود و سکته یا صرع یا صداع و شقیقه یا مالیخولیا یا سرسام و سبات و مانیا یا دوار و سدر آرد و لهذا گفته اند که تا ماده در دماغ موجود باشد زکام و نزله را بند نکنند بلکه ماده آنرا بالتمام اخراج نمایند و اگر خود بخود بند شود باستعمال مفتحات و مرققات انفتاح و اخراج کنند و بالجمله درین مرض نضج و تنقیه خلط و منع ابخره و تقویت دماغ و معده ضرورست و صاحب این مرض را لازم است که تقلیل طعام و شراب نماید و مهما امکن بر تشنگی و گرسنگی و کم خوابی صابر باشد کند و تا زکام زائل نشود از خوردن روغن و گوشت احتراز نماید و اگر باستعمال لحوم مضطر باشد نزدیک انحطاط مرض لحوم رطبه مثل لحم جدی و فراریج بکشک شعیر در نزله حاره و لحوم یابسه مثل عصافیر و بچه کبوتر بریان یا شوربای آنها در بارده استعمال نمایند و از شراب و اغذیه مبخره مثل جوز و پنیر کهنه و پیاز و گندنا و سیر و جبن و جبن و گوشت غلیظ مثل گاو میش و آهو و غیره و چیزهای سخت غلیظ و عفص و شور و ترش و فواکه رطبه و در و بروی باد و سرد و آب جاری نشستن پرهیز نمایند و خواب روز زکام و نزله پیدا کند و اگرچه نزله حار باشد از هوای سرد و آب بسیار سرد اجتناب ورزند و سر را از سردی و هوای سرد بکلاه یا عمامه پوشیده دارند و حتی الوسع بر سر روغن نمالد و از خفتن بر پشت و خواب روز خصوصاً بعد از طعام و خوردن حموضات و لبنیات و سرنگون کردن و حرکت عنیف نمودن و از امتلاء و تخمه و جماع محترز باشد و بالین پست داشتن و پیشانی را بر بالش گذاشته خوابیدن درین اوقات بهترست و در ابتدا زکام را حبس نسازند بلکه اگر محتبس شود و از بخور و انکباب غیره جاری کنند و نزله تا نزد حلق و صدر نقیلیه داشتن بر بینی امالة نمایند و خدا و ند این علت را فصد مناسب نبود مگر در بعضی صور مثلاً اگر ماده کثیر و حار بود و خوف افتادن بطرف ریه و حدوث قرحه باشد پس آن وقت فصد نمایند و بقدر ضرورت خون بگیرند و آنجا که حاجت فصد و اسهال هر دو باشد ابتدا بفصد نمایند بعده مسهل دهند و بقول بقراط در نزله که بسیار حدت نداشته باشد فصد بعد سه روز مناسب بود و عطسه بسیار از خود یا باستعمال معطسات در ابتدای نزله و زکام ضارست منع نضج و جذب فضول دیگر میکند و بعد نضج نافع ست از جهت دفع فضول نضج پس اگر در اول زکام خود بخود عطسه بسیار آید مسکنات او که در عطاس مذکور گردد باز دارند و همچنین حمام در اول زکام مضر بود بجهت تحلیل رقیق ماده و تغلیظ مابقی و در اخر آن بعد نضج جهت تحلیل بقایای ماده مفید و اگر با نزله تپ بود استحمام نباید کرد و کسی را که زکام بسیار عارض شود دماغ او ضعیف بود پس در حالت صحت استحمام و تعریق او را سود دارد و باید که طعام ناخورده اندر حمام رود و دران زیاده مکث ننماید و بتدریج سر پوشیده بیرون آید و حقنه جذب فضول میکند و چون با نزله تنخس بجای پستان دریابند دلیل میل ماده بسوی جنب باشد پس مبادرت بفصد نمایند و تدخین اکثر تپ آرد و استعمال السعال برای خشونت سینه درست نه بهر مواد سر و هر که را نوازل در تابستان و زمستان دوام نماید برای او حب قوقایا نافعترین علاج و مجرب ست و حرکت اعضای سافله برای نوازل بنابر جذب ماده باسفل بسیار نافع بود و بعد ازان استعمال تکمیدات و تبخیرات مع مراعات عدم استعمال آن بر امتلا و کذلک مالیدن یا سهار برزانو بدلک عنیف و موجع طویل النفع تدابیرست و گویند که نطول آب بسیار گرم و استنشاق او در زکام بر الساعة ساکن می

بمائیت گردد چنانچه بخار متصعد بسوی سقف حمام برا عارض شود و کذلک گاهی این رطوبات در دماغ بسبب تواتر امتلاء و تخمه و خواب بعد طعام کثرت نماید و در اکثر
تا سبب داخلی و خارجی هر دو جمع نشوند نزله و زکام پیدا نگردد و زکامی که از اجتماع دو سبب باشد قوی تر بود و **سمرقندی** و غیره اسباب جزئیه این مرض مشرح
بیان نموده چهار نوع از سوء مزاج دماغ داده همان ست که مسطور شد و چهار قسم دیگر از امتلای خلطی از اخلاط اربعه در جمیع بدن تا ارتفاع بخارات آن خلط از بدن
بسوی دماغ پس اگر سبب بخارات صفرا غالب باشد زکام و نزله صفراوی گویند و کذلک حسب غلبه اخلاط دموی و بلغمی و سوداوی نامند و **انطاکی** گوید
که سبب زکام یا از دخل بود مثل ضیق دماغ که آنچه از فضول بسوی آن رسد متصاعد شود و بسبب کثرت آن دفع کند و غضب و غم و آنچه نفس را حرکت دهد یا از خارج
باشد مثل مقابله بخار بالفعل از روغن و حمام و شم روائح حاده مفتحه مثل یاسمین و گل مرزنجوش و حمل بار گران و سختی حرکت و تغیر هوا که به سر باشد و برودت
و بیشتر از اسباب سابقه بود و خاصةً هرآنکه خلط را سائل کند و حرارت را حبس کند و بیشتر عروض نزلات امزجه رطبه و مشایخ را و در خریف و ربیع بلدان
شمالیه و جنوبیه بهم میرسد و از امراض مخوفه است اگر بسوی ریه فرود آید و ماده حار حاد باشد و اطبا نزله را ام الامراض می نامند بجهت آنکه ماده و باعث
اکثر امراض است بالذات و یا بالعرض **و ایضاً شیخ** میفرماید که زکام و نزله حادث از سردی بیشتر از آن افتد که از گرمی حادث شود و صاحبان مزاج گرم
شدید الاستعداد برای قبول اسباب خارجی فاعل زکام از صاحبان مزاج سرد میباشند و اصحاب امزجه حاره اکثر این از عرض زکام و نزله حادث از اسباب
بدنی نسبت باصحاب امزجه بارده هستند چه در دماغ بارد آنچه از غذا بآن میرسد نضج نمی یابد و آنچه از ابخره بسوی او متصاعد میشود تحلیل نمی پذیرد بلکه
غذا فاضل می ماند و بطریق تنکیس فضول غذا را دفع میکند و بخارات منقلب برطوبات بوده نازل میشوند مثل قرع و انبیق و ریزش نوازل بر ایشان
دوام می نماید و نزله گاه غلیظ و گاه رقیق مائی و گاه حاد تلخ و شور و گاه ترش یا بدطعم یا بی طعم و گاه حار لذاع و گاه بارد بحسب اختلاف مواد و حال آنها
در غیر طبیعی و فساد از روی قوام و طعم و کیفیت ملموسه مختلف میباشد و بقول انطاکی خبیث ترین الوان در نزله بارد سبزی است پس سیاهی و در حار زردی
و در زکام امان است از جذام و افراط آن مفضی است مثل مالیخولیا است بسبب جفاف اعضا بخروج ماده و گاهی از امتلای همه بدن میباشد پس اگر در این هنگام
همچنین باشد علت عظیم بود و استعداد برای او واجب گردد و الا امر سهل باشد و علامت اول تساوی نبض در عظم در دموی و بلغمی است و شوق [illegible]
این هر دو و علامت ثانی همچنین است زیر غیر سابیه نزله بارد از تب نضج می پذیرد و حار از تب انتفاع نمی یابد و نوازل امراض نزلی وقت وزیدن باد شمالی
و خصوصا بعد هوای جنوبی کثرت می پذیرند و ایضا در فصل زمستان و خاصةً چون بعد آن تابستان شمالی باشد که در آن باران کم آید و خریف جنوبی
با کثرت باران باشد و نوازل در بلاد و اهویه جنوبی بنا بر امتلای رئس از مواد بکثرت میباشند و هرگاه تابستان گرم بسیار باشد و در آخر او باران بسیار آید
در زمستان آینده نزلات کثیر بهم رسد و خواب روز در زمستان زکام آرد و فواکه رطب خصوصاً خربزه و تربز خوردن زکام را تازه کند و کسی که مستعد آن
باشد زکام آرد و استعمال روغن بسیار و مالش آن در زمستان زکام پیدا کند و بقراط گوید هرکه را نوازل بسیار عارض شود طحال ورا عارض نگردد و مؤلف
درین زمان بعض اصحاب نوازل را مطحول یافته و هرگاه صداع با نزله شریک گردد بسبب جذب الم مواد را نزله زیاده شود و زکام در امراض حاده و صداع
مخوف است [illegible] عطاس و ملا سدید گوید که مراد از نزله حار آنست که ماده او حار باشد نه آنکه سبب او گرمی هوا یا آفتاب باشد فقط **طریق تشخیص اقسام**
این مرض باید که اولا دریافت نمایند که او حار است یا بارد پس اگر نزله زکامی بود بسوی چهره و چشم مریض نظر کنند اگر سرخ نمایند و ملمس سر گرم و در بینی سوزش
و خارش و رطوبت سائل از بینی با حدت و رقت بود حار باشد و اگر شدت سده و غنه در آواز معلوم شود و حال سردی رطوبت سائل و دغدغه نیز بهم رسند
و این نشان بارد زکامی است و اگر نزله حلقی بود بپرسند که آنچه بسوی حلق فرود می آید با حدت و شدت احراق و رقت و مع التهاب سر و چهره و چشم است یا نه
اگر باشد حار بود و الا بارد باشد و درین حالت از سرخی و غلظ نفث و سفیدی یا کبودی رنگ او و تمدد پیشانی نیز سوال کنند و انتفاع از عروض تب در بارد
و تضرر از آن در حار دلیل تام است و ایضا عظم و سرعت و تواتر نبض و زردی قاروره دلیل حرارت مزاجی است بعد از آن بعلامات مخصوصه اخلاط
اربعه نظر کنند پس علامت غلبه هر خلط که یافته شود همان خلط غالب باشد و این چنان باشد که هرگاه آثار زکام حاد مثل سرخی چشم و غیره

و خارج مثل تکمید جاورس و ارزن و بزر البنج و بابونه و نمک هندی هر یک دو توله و برسیدن عنبر و مشک و شونیز بریان هر یک سه ماشه مجموع یا تنها در لته کبود بسته و بخور سندروس و کهربا و مرزنجوش و بقول صاحب خلاصة التجارب سر بر بخار بابونه و شلجم داشتن بسیار مفید است و ازو اخل مثل شونیز و زرنباد و بسباسه هر یک یک ماشه در عسل دو توله و ایضاً تخم بادرنجبویه یکنیم ماشه اسطوخودوس دو ماشه در یک توله عسل و غذا کبک و دراج و لوه بنان و بجای آب ماء العسل دهند و خاییدن مغز بادام با نبات و چلغوزه عظیم الاثر است و همچنین خوردن معجون فلاسفه و اما قطع سیلان بغسل ۔ اعضا غرغره بارده مثل غرغره بآب بارد و بگلاب و آب عدس و بآب کشنیز و آب انار و یا آب مطبوخ تخم خشخاش و پوست خشخاش و عناب و عدس و کشنیز خشک بالفعل برای حاره و حار برای بارده نمایند و ایضاً خصوصاً در بارده مثل حبی که از افیون و میعه و کندر و زعفران ساخته باشند و در دهن دارند و آب او بلع نمایند و مثل اشربه که در حبس نزله آنرا خاصیت است چون شربت خشخاش ساذج برای حاره و شربت کرنب و شربت خشخاش که در آن مر و غیره داخل باشد برای بارده بدهند و شربت خشخاش استعمال نکنند مگر در ابتدا بنا بر منع نزله از صدر و هرگاه محتبس گردد و احتیاج بنفث افتد این شربت مناسب نبود بلکه ماء الشعیر دهند و مثل بخورات حابسه چون تبخیر سندروس تنها یا با شکر برای حاره و بارده هر دو مجرب است و شونیز برای بارده بخوراً و شموماً و قسط ایضاً و کذا ابخار شراب عتیق بر سنگ آسیای گرم انداخته و آنچه نفع با بن میکنند تبخیر بکندر و عود خام و سندروس و قسط و میعه است و بخور طرفا و گل سرخ برای حار و کذلک شکر طبرزد و باقلا و جو در روغن گاو ترکرده خاصةً و شکر و کافور و نخالة منقوع در سرکه در حار بخور کنند و همچنین بخار سرکه بر سنگ آسیای گرم صاف انداخته نافع است و بعض متاخرین گویند که برای منع سیلان ماده در حار شربت خشخاش و نیلوفر و لعاب اسپغول و بهدانه در عرق نیلوفر و مکوه دهند و غرغره از عدس مسلم و مکوه و کوکنار هر یک یک توله عناب هفت عدد جوش داده صاف نموده مضمضه ماشه داخل کرده بکار برند و تخم خشخاش یکتوله سائیده قند دو توله آمیخته لیسانیدن بسیار مفید است و غذا آش جو بشربت خشخاش دهند و اما در بارده این مطبوخ دهند اصل السوس گاوزبان پرسیاوشان هر یک هفت ماشه مکو گل بنفشه هر یک نه ماشه عناب هفت عدد خمیره بنفشه چهار توله مالیده صاف نموده و غرغره از بزر البنج و بادیان و شفاء الحیات و عذبه و از نارنج و کوکنار هر یک نه ماشه کنند و چای خطائی نوشانند و برشعثای النطاکی دو و سه ماشه و یا حافظ الصحة در عسل دهند و غذا کباب مرغ و دراج بنان خمیری دهند و اما تعدیل قوام ماده حار را بتغلیظ و بارد را بتلطیف نمایند مثلاً استعمال خشخاش و کاهو و لعوقات بارده و گرفتن کتیرا و بهدانه در دهن برای تغلیظ ماده حاره تا تعمق بدن نرزد و یا استعمال آنچه مرقق آن باشد مثل نبه و فانیذ و اصل السوس تا که بغلظ خود ایذا نرساند و بعضی گویند که بهر تعدیل قوام ماده بنابر آسانی خروج آن در حاره بهر تغلیظ رقیق شربت خشخاش و یا فریادرس و یا دیا قوذا در عرق مکوه و گاوزبان دهند و مضمضه تنها در دهن دارند و در بارده بهر ترقیق غلیظ مطبوخ زوفا و شربت اسطوخودوس و یا تنبول و یا فریادرس در عرق بادرنجبویه و گاوزبان دهند و یا عسل در عرق مکوه و بادیان دهند و بجای آب ماء العسل نوشانند و اگر حاجت تنقیه افتد در حار حب بنفشه و در بارده حب قوقایا و ایارج علوبخان کنند و پس از تنقیه جهت تعدیل مزاج حب بمیش و حب سیماب و حب چای و حب چوب چینی دهند و قرص نزله بند و غرغره و سعوطات حابسه استعمال نمایند و اما تحریک او بطرف دیگر پس اگر نزله بسوی حلق ریزد معطسات و هر آنچه لذع منخر نماید طرف بینی جذب کنند و اگر نزله حار بسوی اسفل سیلان نماید باستعمال حجامت بر نقره اماله کنند و همچنین انکباب مطبوخ ریاحین جاذب ماده بسوی بینی و ادویه معطسه مثل خربق سفید و جند بیدستر و عاقرقرحا و فربیون و کندش و فلفل و خردل است مجموع یا مفرد استعمال نمایند و معطسات خفیف مثل شم افیون و شاخ بادرنجبویه و زراوند طویل و گل سرخ برای محرورین است و لطوخ باطن بینی بدوای معطس بهتر است از نفوخ او در آن و ایضاً جهت مائل ساختن ماده نزله از جانب سینه و حلق و قصبه ریه براه بینی معطسات تند مثل بوی زنجبیل و کندش و فلفل و گل چینیه و زنبق و امثال آن بعمل آرند و سعوط علوبخان از مجربات است و اما تقدم پس مثل آنکه صیانت حلق و ریه از آفت نمایند و اکثر آن با غذیه باشد در حاره تمریخ صدر از روغن بنفشه و تناول آش جو خمیره بنفشه و آب انار شیرین و استعمال حریره نشاسته و آرد جو و باقلا بشیر اگر تپ نباشد و اگر تپ بود شیر مضر باشد و استعمال لعوقات لینه بارده و اشربه زوفائیه بارده و حب السعال و اما در بارده مثل تمریخ صدر بروغن بنفشه و روغن بان و قیروطی حاره و استعمال حسوهای حاره ملینه مثل اطریه بشهد و مثل آب اسبوس گندم بروغن بادام و عسل

نمودن تراشیدن وسر خاریدن و شانه کردن بنحو یکه شانه بقعر موها و پوست سر رسد مسام را بگشاید و ماده نزله را رفع سازد و جمیع اطعمه غذیه مانع نزله و زکام است
انطاکی گوید که ملاک امر در علاج این مرض تنقیه دماغ است بهر آنکه اگر آنچه مهیای نزول است اگر حبس گردد حواس را فاسد و کدر و مظلم گرداند بعد از آن حفظ
اعضا از سائل اگر مضرت بدان یابند و این یا منع بود مطلقاً یا بازاله آنچه حاصل شده بهر آنکه اگر در اعضای فک باقی ماند ببینی و لهذا متعفن شود و الهاب
او بعد از این اخراج فضول بنفث یا تحلیل از سینه و معده و قصبه ریه کنند و کذا از اعضای سافله اگر مواد بدان برسد خصوصاً اگر قاروره متغیر گردد
بعد از آن حبس آن اگر افراط کند و بعده تقویت دماغ پس این قوانین علاج در نوازل مطلق وافی است و از خواص است که مزکوم چون خرما
بوید بعده صره آن در پارچه بسته در راه اندازد زکام بسوی کسی که آنرا بگشاید منتقل گردد و کذلک سرگین اشتر چون بران نقل کرده آنرا اندازند و باید
که در مدت مرض بر پشت خواب نکنند و در خواص ادویه هر که دامان تعلیق آهن نماید حدوث نزلات از ان منع گردد و گویند که گل ارمنی شمامه شر مانع حدوث
نزله است و کذا اضماد با قلا تنها و یا در سرکه یکشبانه روز تر کرده خشک نموده سائیده و کذا تضمید غبار آسیا و کذا عود الفرج و کذا کندر سوده در سفیده بیضه سرشته
برخرقه کتان مالیده بر صدغین چسپانیدن مانع حدوث نوازل است و همچنین ذرور رازه سبز و یا تخم عود الفرج یا سندروس یا شوکة المصریه و یا جوز السرو و یا
برگ شهدانج و یا کهربا هر واحد سوده بر مقدم راس تغذیه بماش نافعست و بخور سکر و شرب جلاب آن در نزلات صعب مجرب سویدی است و بدانکه
که از کلام شیخ و قرشی و غیرهما مستفاد میشود که علاج نزله و زکام محصور است در شش اغراض یعنی تقلیل ماده موجب تحلیل و استفراغ و تلیین و مقابله سبب
فاعل یعنی تعدیل مزاج و قطع سیلان ماده و تعدیل قوام او و تحریک او بطرف دیگر یعنی اماله ماده بجهت مخالف و تقدم منع آنچه از ان متولد شود مثل
خشم و قروح انف یا مثل خشونت حلق و سرفه و قروح ریه و آنچه قریب بدان است و در هم آنها اما تقلیل ماده باستعمال تنقیه بدن است در حار بفصد سرد
و مسهل مخرج اخلاط حاره و حقنه حاد و ب ماده بلغمی در بارد با ادویه مسهله بلغم راس از مشروبات و حقنه جات و قلت اکل و شرب آب یا ترک او اصلا یکشبانه روز و اما
مقابله سبب فاعل در حار جهد کنند به تبرید راس بدانچه مبرد بالقوه باشد مثل دخول حمام هر صبح بر نهار و ریختن آب بر دست و پا و مسح اطراف و سره و مقعد
و مذاکیر و آنچه متصل آن باشد بروغن بنفشه و استعمال نطول از جو و خشخاش و بنفشه و بابونه و ریختن مبردات بر سر و میل با غذیه خفیفه مبرد و مرطب بالقوه مثل
کدو و ملوخیا و اسفاناخ و در جمله هر یک از ینها مطبوخ مطیب بروغن بادام برشته و اما در بارد جهد نماید چنانکه دغدغه عطاس اختیار کنند تسخین سر و تکمید بخرقه گرم
تا آنکه گرمی او بدماغ محسوس گردد و حفظ سر بدین سخونت و اکثر احتیاج به تکمید از نمک حاد و ارزن افتد و گاه از آب بسیار گرم چنانکه احتمال حرارت او نماید
و نطولات منضجه محلله در آن استعمال کنند و اطراف و سره و مقعد و مذاکیر با دهان حاره چون روغن شبت و بابونه و مرزنجوش بمالند و قوی تر از ان روغن سداب
و روغن بان و روغن غار و روغن سوسن است و بصابون رومی سر بشویند و لیکن باید که بسر روغن نرسانند زیرا که عمده در علاج نزلات حاره و بارده
تفتیح مسام جلد راس است و تدهین آن باعث سد مسام و مانع تحلیل بخارات و خروج آنهاست و اگر تدهین راس لابد باشد برای اثبات تبرید یا تسخین بعد
استفراغ استعمال او جائز بود و چون در نزله بارد بر سر و پیشانی لطوخات خردل و قسط و مانند آن بعمل آرند باید که بعد از ان مثل آب صابون و مانند آن بشویند
و با غذیه خفیف و لطیف و مسخن و مجفف مایل صدر میل نمایند و گاهی احتیاج باستعمال ادویه محمره باشد مانند آنکه در ان سرگین کبوتر و خردل و انجیر و بوریه و اما فیما
افتد بلکه باستعمال داغ حاجت آید جهت آنکه تسخین سر و تجفیف او نافع است برای آنکه حادث شده و مانع است از بهر آنکه حادث خواهد شد اگر مانعی نباشد و باید
که درین نوع نزله اندر حمام قبل از نضج داخل نشوند بلکه تکمیدات یابس استعمال نمایند و بوییدن مشک و عنبر و شونیز بوداده در صره کتان نیلگون و نهادن صوف
در روغن حار مسخن تر کرده اندر گوش و رین نافعست و بقول بعضی متاخرین بهر تعدیل مزاج در حار تبرید مزاج از داخل و خارج کنند مثل بوئیدن لیمون و کشنیز
سبز و کاهو و مانند آن و از داخل مانند خورانیدن اغذیه سرد و تر چون قرعیه و ملوخیه و اسفاناخیه و کذا مزوره بگوشت بزغاله و تدهین مهره های گردن و پشت و خصیه
عظیم النفع است از خارج و ایضاً بستن حنا و یا برگ بید و یا ورد و یا طحلب یا مالیدن اوان شربت نیلوفر چهار توله در عرق نیلوفر نه توله و اگر بزیادتی تبرید حاجت آید
اتانه مرزنجوش و هندوانه عرق بیدمشک شده و افشره انناس و سیب و کمرک و غذا القباء بیانیه و سرکه بگوشت حلوان و اما در بارد تسخین دماغ کوشند از داخل

فروره ماش مع مغز بادام دهند و اگر با سرفه و صداع باشد طبیخ بنفشه سپستان عناب مع شکر یا ترنجبین یا خمیرۂ بنفشه یا شربت بنفشه و اگر بیخوابی باشد شربت
خشخاش و مزوره ماش و خشخاش مغز بادام و تخم کاهو مفید و حکیم علی نوشته که اگر نزله سائل حار باشد جبهه و اجفان را بقلقه پس عدس لطوخ نمایند و بعضی قلقه یا
ریاد در آب حل کرده از ان روی بیشوئید و اگر نزله از غیر ورم حار باشد و علت قریب جلد بود جبهه آنچه زیر ای زبرگ علیق ترکوفته و یا از آب خرفه و یا آب بهی و آرد جو
و یا مازو سوده بشراب سویق یا شوکران و اسبغول آب عنب الثعلب یا حلزون مدقوق مع خزف او از بناگوش تا بناگوش دیگر ضماد نمایند و بالجمله بدانچه
مبرد و قابض باشد ضماد کنند و بگیرند آرد گندم خمیر شیر مرو کنند بسفیدی بیضه بر جبهه لطوخ سازند یا طباشیر مروّق کنند بسفیدی بیضه استعمال نمایند و گویند
که گل بنفشه و کذا خشخاش سفید و کذا اثیل شر یا ضماد او بزر البنج سفید شر یا غرغره ببرگ اجاص و ضماد عصارۂ برگ انگور بسویق و کذا عصی الراعی و کذا اسفاق
در عصیر حماض جوشانیده هر گاه قوام او غلیظ گردد بر مقدم دماغ نهادن نافع نزله حارست الحاصل در انتها بهر امالۂ مادۂ نزله از حلق بسوی بینی مدام عطسه
گیرند و بوییدن صندل سرخ بسرکه سوده زکام گرم را بگشاید و همچنین سبوس جو با سرکه بوییدن و برای سدۂ بینی و عدم حس شم در زکام حار باقلا در سرکه ترکرده
بر آتش نهند و بخار او بگیرند و کذا صندل سفید و سک چون بسوزند و کذا اکلیل الملک ابخار مجمر آسیای گرم در سرکه سرد کرده و بخار منقوعه در سرکه بر آتش انداخته
و یا شکر طبرزد و برگ مورد سوخته بخار گیرند و اکباب بر بخار طبیخ بابونه بنفشه جو مقشر خشخاش و غسل سر بدان نیز نافع و برای منع سیلان فضول رقیق اگر
بطول انجامد و مرض دیر کشد بر چه شیشه را بر آتش نهند و کافور بران پاشیده چادری بر سر کشیده بخار او در بینی بگیرند یا سبوس گندم در سرکه خیسانیده بر آتش
گذاشته بنحو مذکور بخار او بگیرند و اگر کافور ربع درم سبوس گندم آرد جو آرد باقلا صندل سفید گل بنفشه ثمر طرفا هر یک نیم درم کوفته بیخته در سرکه کهنه خیسانند
و خشک کرده بگلاب بندقه ها سازند و وقت حاجت بر آتش سوخته دود آن بگیرند در زکامی که از گرمی باشد منع سیلان بینی نمایند و در فوائد شریفیه و ازان
جمله ادویه دو چند آنها نوشته و کشنیز و آمله یک یک درم افزوده لعد مهر ایختن بخور آن امر موده و بخور حاج حسین نیز نافعست و غذا آش جو و حریره
سبوس و حسو لوزیه یا دال مونگ با خشکه و مزوره ماش مقشر و اسفاناخ و کدو و ملوخیا و رجله و سرمق و بقلۂ یمانی بروغن بادام مناسب و اگر حاجت تنقیه
شود بعد از نضج مسهل صفرا و حب بنفشه تنقیه کنند و مسهل از بنفشه و عناب و سپستان و ریشه خطمی و خبازی و بهدانه و صل السوس مقشر نیمکوفته جوشانیده
مالیده صاف کرده مغز خیار شنبر شیر خشت ترنجبین دران حل کرده باز صاف نموده روغن بادام بران چکانیده نیم گرم نوشیدن نیز در زکام حار
نافع و بعده آب نیم گرم استحمام نمایند و تریاق النزله و حب الشفای علویخانی و مویز مدبر در منع نزله مجربست و کذا حب نزله بنسخه حکیم محمد باقر
و حکیم احمد و معمول حکیم علی اکبر خان و والد حکیم علویخان و بنسخه بیاض حکیم اکمل خان و خمیره خشخاش که کناری و دیاقوذا و رب خشخاش و سفوف نافع نزله
و شربت نزله و فریاد رس و شربت گوله و شربت خشخاش و لعوق نزله حار و لعوق شمعون و لعوق حجر و قرص نزله بتالیف حکیم محمد هادی و طلاء و لطوخ نزله حاد
و لطوخ مجرب حکیم اکمل خان و نزله بند همه در نزله حار معمول لیکن بدانند که در صورت کثرت مادۂ نزله تا نخست تنقیۂ دماغ نشده باشد حبس نزله روا نیست
که مؤدی بفساد میگردد و آنجا که ماده سخت گرم و تیز و با حدت باشد اول فصد سرو نمایند و تبرید یکه در علاج امراض حارۂ دماغی گذشت بدهند و یا لعاب
بهدانه سه ماشه لعاب ریشه خطمی شیرۂ تخم خیارین هر یک هفت ماشه نبات یکنیم توله دهند و روغنهای سرد چون روغن نیلوفر و کدو استنشاق نمایند و از
کافور و صندل تبخیر کنند و بقول محمد زکریا از زکام که در صیف عارض شود تبرید کنند با طلیۂ بارده سیما خرقۂ کتان بآب کاسنی ترکرده مکرر نهادن بر یافوخ
و اگر با صداع و تپ بود لعاب بهدانه شیرۂ عناب شیرۂ تخم کاهو عرق شاهتره شربت نیلوفر خاکشی حل کرده دهند و باز شیرۂ مغز تخم تربوز بجای شیرۂ کاهو
و شربت بنفشه عوض شربت نیلوفر کنند و کتیرا سوده برای سرفه افزایند و آیضاً بعد فصد و منضج بارد سپستان بست دانه تخم خبازی چهار ماشه اصل السوس
مقشر پنج ماشه عوض کاسنی و شاهتره و گل سرخ داخل کرده شب در عرق شاهتره و مکوه و گاوزبان هر یک هفت توله خیسانیده شربت بنفشه یا نیلوفر چهار توله
داخل کرده بنوشانند و غذا آش جو بشربت بنفشه یا نبات و یا اسفاناخ یا پالک خورانند و بجای آب عرق مکوه و نیلوفر و سه چهار روز هر دو وقت دوا داده خیار شنبر
و ترنجبین هر یک شش توله خمیرۂ بنفشه و گلقند هر یک چهار توله شربت سناسه چهار توله روغن بادام هفت ماشه افزوده مسهل دهند و بعد آب مونگ و شام

و مثل نان نمیسخنیج و استعمال لعوقات ملینه حاره و اشربهٔ زوفائیهٔ حاره و ایضا زوفا تنها مع مصطکی و شرب آب گرم در لوازل نافعست بجهت نضج او و دفع غائلهٔ او و اعضا نفس بنا بر انضاج و تلیین و میبینند بعضی حاجتیان نزله موافق نبوده و گاهی در ابتدا نفع دارد و اما بعد از نضج معتدل از آن موافق بوده برای نزلهٔ حار شراب تمر هندی و رب و ج لازم ست و در هیوبات و در رقیق نزله از ابتدا منع نضج می نماید و گویند که برای حفظ قصبهٔ ریه و سینه و حجاب که گذرگاه مادهٔ نزله اند تا از آن لذع و آفت عظیم نرسد حریره یا از غراغر و مطبوخات حابسه و حبوبات مثل حب سیماب و حافظ الصحه استعمال کنند و این غرغره نیز نافع حلبه بزرکتان صمغ عربی بکوه کوکنار هر یک دو توله شربت شگوفهٔ پنبه پنج توله

علاج زکام و نزلهٔ حار

بهدانه عناب سپستان تخم خطمی گاوزبان در آب جوش خفیف داده صاف نموده شربت بنفشه داخل کرده بنوشند و اگر نزله باز نه ایستد صمغ عربی کتیرا هر واحد یکماشه در خمیرهٔ خشخاش آمیخته همراه جوشانده زیاده کنند و افیون زعفران صمغ کتیرا هر یک یکماشه سائیده در آب کوکنار یا سفیدی تخم مرغ آمیخته کاغذ مثل روپیه تراشیده سوزن زده بران مالیده بر هر دو شقیقه بچسپانند و نیز در آب مذکور ازین ادویه حب بسته بقدر دانه موٹهه فرو برند و از تخم خشخاش کتیرا صمغ عربی نشاسته حب ساخته در دهن گیرند و عنب الثعلب کزمازج کشنیز خشک پوست خشخاش در آب جوشانیده صاف نموده غرغره کنند یا عدس مقشر گلنار زرورد تخم کاهو عوض کزمازج داخل کرده جوشانیده رب جوز آمیخته بعمل آرند که در حبس نزله و زکام حار از مجربات والد علوی خان ست و یا تخم خشخاش پوست خشخاش عدس مقشر گلنار فارسی عنب الثعلب مائین خرد مائین کلان مازو برگ توت عناب کشنیز جوشانیده غرغره سازند که از مجربات استادی مرحوم ست و اگر عناب پنجدانه سپستان ده دانه خطمی خبازی هر یک پنجماشه کوکنار تخم خشخاش هر یک چهار ماشه عدس مسلم ششماشه جوشانیده غرغره نمایند نیز حبس نزله و تغلیظ آن نماید و کذا غرغرهٔ گل سرخ گلنار خرنوب شامی عدس حب الآس پوست خشخاش کشنیز خشک مساوی جوشانیده صاف نموده نافع و همچنین برای تغلیظ مادهٔ رقیق خشخاش بزر البنج باقلا پوست خشخاش برگ مورد تخم کاهو گل سرخ هر یک یک چهٔ له در نیم سیر آب بجوشانند تا پاو سیر بماند غرغره کنند و بهترین منع نزلهٔ حار نوشیدن مطبوخ بنفشه و جو مقشر و خشخاش مع شربت خشخاش و حریره که از آب سبوس و آرد باقلا و نشاسته و کتیرا و مغز بادام و شکر پخته باشند نیز نافع و خوردن دیاقوذا مفید و ایضا در زکام حار رقیق آش جو به روغن بادام و یا عناب و سپستان و بنفشه و تخم خشخاش جوشانیده با شربت خشخاش دهند و اگر سرفه باشد بران بهدانه و اصل السوس و تخم خبازی و گل نیلوفر اضافه نمایند و تا سه روز یا پنج روز بدهند بجای طعام و شراب آش جو تنها و یا با شربت بنفشه و یا خشخاش و یا نیلوفر و آستاد مرحومی در صورت تپ و خشکی زبان و کثرت تشنگی ادویه جوشاندهٔ اول را سوای گاوزبان در عرق عنب الثعلب و عرق گاوزبان جوشانیده شیرهٔ مغز تخم کدو و خاکشی افزوده میدادند و گاهی جهت نضج نزلهٔ حاره و سرفه مویز منقی دو توله جوشانیده شیرهٔ خرفه نه ماشه شیرهٔ مغز بادام پنجدانه شیرهٔ تخم خشخاش چهار ماشه نبات سفید یکتوله داخل کرده صمغ عربی یک ماشه کتیرا نیم ماشه سوده پاشیده میدادند و گاهی در نزله و زکام حار و سرفه برای تسهیل خروج مادهٔ حلق و قصبهٔ ریه شیرهٔ مغز بادام چهار دانه شیرهٔ مغز تخم کدو شیرین شش ماشه نبات یکتوله صمغ عربی کتیرا نشاسته هر واحد یک ماشه سوده میدادند و گاهی برای نزله و سعال اصل السوس مقشر نیم کوفته دو درم بهدانه نیم درم صمغ عربی یک درم کتیرا نیم درم دارچینی دو ماشه سپستان هفت دانه نبات مصری یکنیم توله در پاو آثار عرق گاوزبان جوش دهند و وقتیکه نصف بماند بطور قهوه بنوشند و گاهی در ریزش نزله و انسداد منخرین بهدانه سه ماشه گاوزبان خطمی پرسیاوشان هر یک پنج ماشه در عرق عنب الثعلب و عرق گاوزبان جوش داده بطور قهوه میدادند و کذلک انجیل دو ماشه بهدانه سه ماشه کوکنار دو شرخ نبات یک توله جوشانیده بطور مسطور و گاهی در ریزش نزله و بلغم سینه برای نضج خمیرهٔ خشخاش خورانیده بهدانه عناب سپستان نه دانه اصل السوس سه ماشه تخم خطمی خبازی هر یک هفت ماشه شب در آب گرم تر کرده صبح جوش داده صاف نموده شربت نیلوفر داخل کرده می نوشانند و نوشیدن آش جو که در آن عناب و سپستان و خطمی و خشخاش پخته باشند با شربت بنفشه یا خمیرهٔ آن نضج و تغلیظ نزلهٔ گرم نماید و اگر تا سه روز عوض طعام و شراب بر همین اقتصار ورزند بهتر ست و شربت خشخاش همین عمل کند و بقول صاحب حاوی در زکام حار تغلیظ ماده و تبرید دماغ و تقویت او و نوشیدن مطبوخ عناب ده دانه با شکر ده درم نافع و اگر بادی تسعال باشد سپستان مع بهدانه افزایند و غذا

تفتیح سده در زکام دموی نافعست و انکباب بر طبیخ بابونه و اکلیل الملک و مرزنجوش از جملهٔ منضجات و مفتحات زکام دموی ست و آیضاً در صورت آثار
غلبهٔ خون بعد فصد شیرهٔ تخم کاهو یک توله با شربت نیلوفر دو توله خواه گل بنفشه شش ماشه گل نیلوفر چهار ماشه عناب هفت دانه سپستان بست دانه خیسانیده
میدهند و بعد چند روز اسهال صفرا و بعد تنقیه حبس میکنند و افیون در حبس مجرب ست و در زکام صفراوی سوای تدابیر مذکوره تنقیهٔ ماده بماء الفواکه و نیلوفر
و ترنجبین و تغذیه بماء الشعیر و مزورات مذکوره و بهر نضج انکباب بر طبیخ بنفشه و بابونه و خطمی و کاهو و پوست خشخاش و نوشیدن شربت خشخاش اگر نزله رقیق باشد
و بخور بشکر طبرزد و کاغذ و کشنیز خشک و عنبر اگر سده افتد نیز مفید ست **انطاکی** گوید که اگر زکام از خون یا صفرا باشد در دموی مبادرت بفصد قیفال
واجبست اگر زکام خاص بسر باشد والا اکحل اگر سبب عام بود والا باسلیق بعده تبرید مزاج بملازمت مثل روغن نیلوفر و کدو و بنفشه در تدهین و استعمال روغن کاهو
فشاید بهر آنکه خواب آورست و آن درینجا مضرست و مثل کدو و خرفه و قطف در غذا و مثل مورد و نیلوفر و بنفشه و بید شمامه و ضماد باید کرد و از مجربات نهادن
برگ کنار و سیب و زعرور مبلول بگلاب ست و کذا کافور طلاءً و بخوراً بعده اگر ماده متزاید بود و در سینه علامات ثقل ظاهر شود و خوف اجتماع ماده در آن
باشد واجبست استعمال بیداری و ریاضت خفیف و لزوم تلیین بمثل آلو بخارا و سپستان و انجیر و رب السوس و پرسیاوشان و نیسون و ترنجبین و گلقند
شکری جوشانیده یا خیسانیده و اگر حرارت شدت کند بنفشه و جو و تمر هندی اگر سرفه باشد زیاده کنند و از مجربات من قاطع زکام حار اینست که جو مقشر
دو اوقیه و گلقند و خمیرهٔ بنفشه هر واحد یک وقیه و اصل السوس و پرسیاوشان و تخم خشخاش هر واحد نیم اوقیه در چهار صد درم آب بجوشانند تا بنجاه درم
بماند صاف کرده بشربت انار یا شربت بنفشه بنوشند و این از اعظم منقیات دماغ ست و اگر حاجت بنطول افتد بهتر در آن طبیخ بابونه و اکلیل و بنفشه
است **ایضاً** در زبدهٔ می نویسد که در دموی تقدیم فصد کنند از رگ قیفال اگر نزله از صدر تجاوز نکرده باشد بعده لزوم شرب ماء الشعیر با ربع آن تخم خشخاش
سوده تا نضج باید و طلا بر دغن مع روغن و نطول بدان و بماز و و گل سرخ و گلنار و اقاقیا مجربست و کذا دلک بدان **طبری** گوید که در صفراوی اگر مانعی نباشد فصد کنند بعد از آن
تلیین طبیعت بمطبوخ عناب آلوی شیرین و سپستان و بنفشه و اصل السوس و تخم خطمی ترنجبین آمیخته نمایند و دو سه روز بر شرب آش جو و شربت خشخاش اقتصار ورزند

علاج زکام و نزلهٔ بارد

اصل السوس پنج ماشه گاوزبان شش ماشه نبات سفید دو توله جوشانیده صاف نموده بنوشند و یا انجیر زرد و مویز منقی و پرسیاوشان و زوفای خشک بادیان
عوض گاوزبان کنند و با عسل بدهند و گویند که انجیر سه دو قیه صعتر و بابونه هر یک نیم اوقیه جوشانیده نوشیدن زکام بارد را مجربست و اگر اصل السوس گاوزبان
بادیان ابریشم خام هر واحد یکدرم سپستان مویز منقی هر یک هفت و نیم مثقال تخم خطمی سه درم جوشانیده صاف نموده نبات سفید داخل کرده بدهند اگر
حاجت تلیین باشد ترنجبین مغز خیارشنبر افزایند نیز مفید بود و استعمال لعوقات ملینه حاره همراه جوشانده و شربت زوفا و معجون آن و شربت اسطوخودوس
و شربت بنفشه مرتب بعسل و مغلی منضج و مغلی حلو و خمیرهٔ بنفشه و خمیرهٔ اسطوخودوس نیز منضج ست و گاهی در نزله بارد غلیظ برای تلطیف و تقطیع احتیاج
بسکنجبین و شربت لیمو قلیل الحموضت افتد و کثیر الحموضت لذع و خشونت میکند و باید که در آب اصل السوس و غیره حل کرده بدهند تا مضرت حموضت
اصلاح یابد و اولی آنست که انضاج با شربت حلوه حاره ملینه باشد تا احداث خراش و خشونت در حلق و سینه و ریه نمایند و مطبوخ انجیر و مویز و زوفای خشک
یا خمیرهٔ بنفشه نیکوست و تکمید سر بجاورس و سبوس گندم نمایند و یا بمغز نان گندم گرم جبهه و صدغین را تکمید کنند و بابونه و پرسیاوشان و زوفای خشک مرزنجوش
تمام تیصوم جوشانیده آب آن بر سر زیزند و ثقل آن را ضماد نمایند و انکباب بر بخار آن نیز مفید و از مشمومات مانند شونیز بریان کرده و نیسون بریان در خرقه بسته
و عنبر و مشک و عود هندی و عطر آن نافع و مالش دست و پا بروغنهای گرم و چرب کردن ناف و مقعد بآنها مفید و از طعام و شراب باز دارند و حتی الامکان
بیدار مانند و بر تشنگی صبر کنند و اگر سده افتد شربت که از بنفشه و عناب و مویز و انجیر پخته باشند جهت تفتیح خوب ست و بابونه و شبت و اکلیل الملک و مرزنجوش
و بنفشه و خطمی جوشانیده بخار گرفتن در نضج ماده و تفتیح سده دخلی تمام دارد و اگر شونیز بریان یکشبانه روز در سرکه تند تر کرده بسایند و با روغن زیتون کمی سعوط
کنند فی الحال سده بگشاید و بوییدن گل نرگس نیز تفتیح سده نماید و بعد ادمت مانع زکام ست و انکباب بر مطبوخ حلبه و بخور نمودن و سر داشتن بر بخور شلیم و بابونه در نزله

شلغم کهنچی صبح تبرید بلعاب بهدانه و ریشهٔ خطمی هر یک سه ماشه عرق مکوه و نیلوفر هر یک هفت توله شربت نیلوفر چهار توله اسپغول یا تخم ریحان سه ماشه پاشیده دهند
و همین نسخه سه چهار مسهل داده جهت تعدیل مزاج و تقویت دماغ اطریفل کشنیزی یک توله وقت شب دهند و صبح شربت خشخاش سه توله در عرق مکوه نه توله و اگر ماده
بسیار تیز بود و زکام با صداع و شقیقه شدید منذر بسرسام و باتپ باشد بعد فصد سر و تبرید و ضماد و سعوط صداع حار ز نشم برای نضج ماده گل بنفشه خطمی هر یک
شش ماشه سپستان یازده دانه بهدانه سه ماشه اصل السوس چهار ماشه خیسانیده شیرهٔ تخم کاهو شیرهٔ مغز تخم تربوز هر یک شش ماشه شربت بنفشه دو توله خاکشی شش ماشه
داخل کرده بدهند و روز ششم عناب پنجدانه گاوزبان خبازی پر سیاوشان گل نیلوفر هر یک چهار ماشه تخم خیارین کوفته شش ماشه مویز منقی ده توله در خیسانده
افزوده شیرجات موقوف نمایند و چون نضج ماده از قاروره ظاهر گردد روز دوازدهم اسطوخودوس چهار ماشه سنای مکی یک توله گل سرخ چهار ماشه مطبوخ
و مغز فلوس شش توله ترنجبین چهار توله روغن بادام شش ماشه اضافه نموده مسهل دهند و بجای آب عرق مکوه و دو مهر تخم داب روز دوم تبرید از لعاب بهدانه
شیرهٔ عناب شیرهٔ کاهو شربت بنفشه اسپغول پاشیده دهند با مسهل و تبرید بدستور و اگر با نزله و زکام حار بواسیر قبض و تپ و درد سر و غلیان طوبات
بدنی باشد تبرید از شیرهٔ عناب ده دانه شیرهٔ کاهو یا شیرهٔ مغز تخم کدو شش ماشه عرقیات شربت بنفشه یا شربت نیلوفر خاکشی دهند بعد تسکین برای نضج
عناب پنج دانه بهدانه سه ماشه بنفشه خبازی اصل السوس هر یک چهار ماشه سپستان پانزده دانه خیسانیده شیرهٔ کاهو شیرهٔ مغز تخم کدو هر یک شش ماشه
اگاهی شیرهٔ خیارین شربت بنفشه دهند باز برای نضج مادهٔ سوداوی خطمی شش ماشه گاوزبان چهار ماشه صد نقوع اضافه کرده شیرهٔ تخم کدو و خیارین موقوف
کنند و خاکشی شش ماشه افزایند پس اگر آثار غلبهٔ بلغم دریافت شوند برای تلطیف آن مویز منقی ده دانه زوفا پرسیاوشان هر یک سه ماشه افزایند تکملهٔ بدانند
که در نزلهٔ حار شیرجات مثل خیارین وغیره میدهند لیکن چون مرض طول کشد بادیان سوده پاشیده می افزایند برعایت معده تا از شیرجات معده خراب
نگردد بعضی گفته اند که شدت حرقت چشم و کثرت اشک که در زکام عارض شود استنشاق آب بسیار گرم بتکرار فی الحال دفع کند ابن هبة الله
گوید که علاج زکام حار فصد قیفال و شرب ماء الشعیر با شربت بنفشه و بعده اندک آب انار و استعمال آب آلو بجلاب و ترک غذای حار و شراب حار و تقویت
دماغ بشمیم روائح بارد مثل بنفشه و نیلوفر و بعد نضج ماده دخول مریض در حمام و در صورت کثرت سیلان انکباب بر بخار شکر و صندل و کافور و باقلا و جو و سبوس
در سرکه تر کرده و حذر از خواب بر پشت و بعد اصلاح تغذیه مزوره آب انار و احتراز از امتلا و تعرض هوای گرم ست ابوسهل گوید که در نزله و زکام کائن
از حرارت دو می آنست که از ان رطوبت رقیق حاد سائل شود و آنچه مغلظ و مبرد این ماده باشد استعمال کنند و شربت دیاقوزا صبح و شام و تمام روز نه
اندک اندک بنوشند و هنگام خواب غرغره بدان نمایند و لعوق خشخاش دائم بلیسند و خشخاش سوده بجلاب آمیخته لیسیدن نیز نافع ست و تخم خشخاش
در حریرهٔ معمول از شکر و نشاسته و روغن بادام استعمال کنند و طبیخ بنفشه و خشخاش مع پوست با قلا مع پوست کوفته و جو و بابونه و برگ کاکنج و برگ
درخت گل سرخ استنشاق نمایند و هنگام شدت امر گل مختوم یا گل ارمنی با آب بارتنگ یا آب عنب الثعلب یا آب خرفه سرشته بر سر و پیشانی و جبهه ضماد
سازند و یا روغن بید که در ان خشخاش مع پوست کوفته و برگ مورد کوفته جوشانیده باشند بر سر بمالند و از باقلا در سرکه تر کرده خشک نموده و سبوس و نمک
و سگ و صندل و کافور تبخیر کنند و به بخار سرکه که اندران سنگ آسیا یا حجر النار گرم کرده انداخته باشند انکباب نمایند و حتی الامکان خواب کم کنند و غذا
حریرهٔ معمول از نشاسته و آرد باقلا و جو مقشر و کدو و خرفه و کاهو و روغن بادام سازند پس اگر حرارت قوی نباشد دران بچهٔ ماکیان یا دراج یا ماهی رضراضی
داخل کنند و جلاب و شربت بنفشه و آب انار بنوشند و اگر شکم نرم باشد خرنوب شامی از دانه پاک کرده کوفته در آب بجوشانند و صاف کرده تخم خشخاش
بریان سوده و اندک صمغ عربی سوده داخل کرده بنوشند و غذا کشک جو بریان و بادام بریان و نیز در تنور خشک کرده و شسته و زردی بیضه در سرکه جوشانیده
که بریان قندری طباشیر و کشنیز خشک سوده پاشیده باشند تناول نمایند و بخار سبوس در سرکه تر کرده بابونه و از گل سرخ خشک مع نبات مع برگ مورد و جو
و باقلا و ورد در سرکه تر کرده تبخیر نمایند تفریع در زکام دموی بفصد سر و تلیین طبیعت بنقوعات مذکوره و لزوم ماء الشعیر و شربت عناب و خشخاش نما
و اگر سده باشد و ملتوی خوب یا خراج نیابد بسنبل الطیب و سندروس و نبات سفید و کاغذ مصری و کشنیز خشک و عنبر اشهب و عود بر آتش گذاشته تبخیر نمایند که زحمت

و ریحان و کذا نمک صبر نطرون آمیخته و گل نسرین و ترنجان و رشته هر کدام که باشد باریک سوده و تدهین مقدم سر بروغن قیصوم که چون گل و برگ نازک او در زیت انداخته
چهل روز در آفتاب گذارند و یا بروغن بابونه و یا زنبق و یا سداب و یا بهار و یا اقحوان معمول بزیت و یا روغن قسط و یا غار و یا روغن تخم ترب یا خیری و یا گل قند یا نسرین
و یا بان هر چه ازین روغنها بهم رسد نافع نزلهٔ بارد است و مضمضه بطبیخ برگ و بیخ زیتون نیز مفید نزلهٔ بارد است و کذا الغرغره بطبیخ کرنب بماء الکیان پخته و مالتقی و سفیان ابن ماجه
گوید که حقنه بطبیخ غاریقون نافع نزلات صعب است و چون غاریقون با ادویهٔ نوازل مخلوط سازند فعل آنها قوی گردد جالینوس گوید که اگر ماهی شور بخورند تشنه
گردند و بر آن تشنگی آب نخورند و صبر کنند و هیچ طعام نخورند و از خواب باز مانند در یک شبانه روز صحت یابند سعید گوید که در زکام بارد خوردن گلقند عسلی و استعمال حریره بشکر
و روغن بادام و در صورت قبض طبیعت تلیین او بقرص بنفشه یا بمطبوخ و شربت بنفشه [illegible] با تبخیر آب گرم و شم ریاحین حاره مثل مرزنجوش و نمام و بخور بعود و ند و در حالت طبیعت [illegible]
سیلان شم انیسون گاه گاه متصل و تلطیف غذا و لا و دادن نخود آب در اخیر نهود نافع است ابن الیاس گوید که اگر سبب زکام رسیدن سرمی باشد تبخیر [illegible]
بنجوقه گرم و بکمادات سخنه و تبخیر بند و نطولات و شمومات حاره و دخول حمام کنند و اگر طبیعت قبض باشد لبسان نجدرم و بنفشه و نیلوفر و اصل السوس و سیاوشان بهر
نیم شکر و ترنجبین یک درم تلیین نمایند غذا مزوره نخود آب [illegible] حار مثل مرزنجوش و شبت و بابونه تحلیل کنند و اگر سده حادث شود و خلط
جاری نشود تبخیر بعنبر جلجلان و قرطاس مانند آن نمایند انطاکی گوید که خوردن مغز فندق بریان با قدری فلفل منضج سریع زکام و نزلات بارد است و کذا انجوره بشکر
و خوردن آنها اگر بارد با قلا بسرکه تر کرده و در سایه خشک کرده ده مثل آن حنا و نصف آن گوگرد و از قرنفل و عاقرقرحا و برگ جوز شامی هر یک ربع آن ضماد کنند تحلیل اورام
نزلات کند و کذا نطول از پوست خشخاش و بابونه و شبت و اکلیل الملک و گل حنا یک مثقال بماء العسل سه وقیه بخورند در دفع نزلات بارد از مجربات است گیلانی می‌نویسد که مطبوخ
گندم و انجیر و مویز منقی و باریان و پر سیاوشان و اصل السوس و عسل یا فانید بنوشند و لعوق بزرکتان بخورند و از اشربه طبیخ انجیر و مویز و اصل السوس و خمیرهٔ بنفشه و از حلوا
حلوای معمول از انجیر و مویز و فانید و بادام و از بقول شلجم و گندنه و پیاز جوش کرده و از لحم گوشت بزغاله و بچه مرغ فربه بکشک گندم نافع و حلوا که از مغز نان میده و فانید
و خشخاش حسب احتمال مزاج ایشان را نیکوست و آنچه نزلات بارد را نافع است بگیرند گوگرد زرد نیم اوقیه جوزبوا سه درم زرفت سه درم و از آن اقراص سازند و بر پیشانی ضماد
و چون تریاق در آب حل کرده بر پیشانی لطوخ کنند نفع بخشد و شراب و نیز منفعت عظیم دارد و خوردن گلقند عسلی و زنجبیل مربی و حریرهٔ معمول العسل مفید
گوید که چون اصداف محرق بسرکه ساییده ما بین صدغین طلا نمایند نزلات مزمنه را نافع است و اما سر ابن بختیشوع گفته اگر خواهند که در زمستان زکام نشود
گل نرگس بو بینند و سه روز سه لقمه از شهد خالص بخورند و حکیم شریف خان می‌نویسد که بوی نرگس بعضی امزجه محرک نزله است محمد زکریا گوید که در نزلهٔ بارد آب
بسیار گرم بر سر ریزند و هر گاه سخونت او در دماغ محسوس گردد فی الفور صحت یابد یا بگیرند خرقهٔ کتان و با آتش گرم کرده بر یافوخ نهند و هر گاه گرمی او معلوم
شود فی الحال ساکن گردد بعضی گویند که نزلهٔ کهنه را که داعی او افاده نمیکند الا بعد تنقیهٔ دماغ و تقویت او و حسب مزاج بعد تحلیل رطوبات و منع بخارات نمایند و بهترین
مانع بخار اطریفلات است و گویند که ایارج فیقرا نضج و استفراغ می‌نماید مواد عاصی نزله را و بقول ایلاقی کسی را که نزله و زکام اکثر عارض شود او را صبر مغسول و تربد موصوف
و رب السوس مساوی حب ساخته وقت خواب دو درم مدام بخورد مسیحی گوید که در زکام حادث از برودت دوا نیست که آنچه از آن نازل شود بارد و غلیظ باشد باید که
تکمید سر از پارچهٔ گرم کرده یا چادر سر گرم کنند تا آنکه گرمی و بقعر سر برسد و انکباب بر بخار شراب که در آن سنگ گرم کرده انداخته باشند و استنشاق بخار طبیخ بابونه و اکلیل الملک
و مرزنجوش و شبت و شونیز بریان و تبخیر بشونیز و قسط و عود خام کنند و شونیز بریان کوفته ببویند و کذا انیسون و قسط تا از خشک منخرین منجذب گردد و با العسل و طبیخ
زوفا و تخم [illegible] و سکنجبین بنوشند و تخم کتان بریان با اندک فلفل ساییده در عسل سرشته بخورند و یا کندر کوفته بیخته در با آن با عسل مصفی حل کرده بلیسند و یا سیاه دانه مثل آن
عسل مصفی بپزند تا بقوام آید و بلیسند و استعمال این لعوقات منع تحلب و تخفیف ماده کند و همچنین اگر قرص دوا نا بعسل سرشته بخورند و این حب نافع و مقوی سر و قاطع نزله
است صبر مغسول و تربد موصوف و رب السوس حب ساخته بقدر حاجت بکار برند و حمام بعد نضج و خروج فضول استعمال کنند بهر آنکه حمام در اول زکام بسیار نافع است
و منقی بقایاست و قبل آن تمریخ بدن و پایها و مفاصل و ناف و مقعد بروغن گرم نافع است و غذا آب نخود و حریرهٔ آرد گندم و عسل و روغن بادام باشد و قوی تر از این حریره
معمول بزیت و مری است و بچه مرغ بریان بزیت و حریرهٔ آرد باقلا و زیت و عسل بنوشند اطبای هند گویند که فلفل گرد هفت عدد در شب با قدری آب ناشتا [illegible]

بارد مفید ست و بخار گندم در آب و سرکه جوشانیده بخار آن داشتن نیز مفتح سدهٔ زکام ست و اگر لادن بر چوب گز شونیز بجوشانند و سر بخار آن دارند سدهٔ بینی بکشاید و بخور جاجی حسین نیز مفید و اگر کلونجی بریان نوشادر هر یک دو ماشه زنجبیل سه ماشه کوفته اندکی سرکه آمیخته در پارچه بسته ببویند زکام بسته جاری کند و شم مشک و عنبر و لادن و قطران و جند بیدستر و قسط و شونیز بریان نافع ست و در آنها برای امالهٔ نزله از حلق بسوی بینی ناس محسن خانی وغیره سعوط نفوخ معطس بکار برند و اگر در ناس تنباکو یک توله عطر عود یا عطر مجموعه دو سرخ آمیخته استعمال نمایند نیز در زکام بعد نضج مواد برای اخراج و امالهٔ آن از جانب حلق معمول ست و سعوط تخم مرس برای سیلان نزله از بینی نافع و بهر قطع سیلان لادن عود قسط شونیز در سرکه تر کرده بر آتش بسوزند و بخار آن در بینی کشند و بخور کبریت نیز حبس زکام میکند و بخار دارچینی نیز مفید زکام رطب ست و اگر کندر میعهٔ سائله قسط شیرین سندروس مساوی کوفته بیخته حب سازند و بر آتش نهاده بخار آن بدماغ رسانند در زکام بارد منع رطوبت از منخرین کند و یا شونیز در سرکه تند سائیده بر سنگ تفته یا خشت گرم ریخته چادر بر سر کشیده دود آن بگیرند و استعمال حب نزله و حب چای خطائی و حب شنگرف و حب سیماب و چوب چینی و حب مومیائی و حب جدوار و حب مصطکی و حب تاتوره و حب افیون و حب الشفا و خمیرهٔ خشخاش حار و لعوق بزر البنج و لطوخ مجرب حکیم بقا خان و نزله بند همه مفید ست و در نزلهٔ بارد کهنه استعمال حب ذوارقی و پس از آن حب بلادر معمولی ست و بر تارک سر شرط زده سیماب با آب برگ تنبول حل کرده مالیدن در رفع نزلهٔ کهنه از مجربات ست و اگر دار شیشعان دو توله قرنفل دو ماشه جوزبوا یک عدد عاقرقرحا هشت ماشه دار فلفل فلفلمویه هر یک پنج ماشه سائیده گرم کرده بر سر ضماد نمایند در دفع نزلات بارده نافع و اگر لادن لوبان مصطکی کندر زرفت گل بابونه سنبل الطیب از هر کدام یکجزو روغن گل یا روغن نرگس و موم سفید از هر کدام چهار جزو موم را در یکی ازین روغنها گداخته ادویه کوفته بیخته با آن بسرشند و بر پارچه مالیده بر سر گذارند و دو سه روز بسته دارند از برای زکام و نزلهٔ کهنه مجرب ست و باید که در نزلهٔ بارد وقت تشنگی آب گرم بنوشند و اگر بجای آب ماء العسل دهند بهتر باشد و غذا حریره که از سبوس گندم و مغز بادام و شهد پخته باشند بدهند و خوردن نان بانجیر و مویز و شلجم و گزر وغیره که دران قبض نباشد و جامع جلا و تلیین بود مفید ست **اقوال اطبا** سویدی گوید که در نزلهٔ بارد عود بخوراً و شرباً و ذروراً بر مقدم سر روغن گل نارنج معمول بروغن بان مرخاً و شمّاً و گل نارنج خشک یا گل جوز خشک و یا برگ نازک آن که در اوائل ربیع برآیند خشک کرده و یا پوست سبز جوز خشک کرده و یا کباش قرنفل و یا برگ بیلانجبر خشک یا بسباسه هر کدام سوده بر مقدم سر ذروراً و نرگس شمّاً و عبیثران شمّاً و ذروراً بر مقدم سر و دهن عنبر بخوراً و شرباً و گل یاسمین شمّاً و ضماداً و برگ خشک جوز یا پوست جوز در قدری سدر آمیخته در حمام بر سر گذاشتن و تا زمان خضاب حمام نشستن و لقبه ... ستن و روغن بادام تلخ و یا روغن تخم تلخ شفتالو و یا روغن بلسان بر مقدم سر مالیدن هوا مجرب من ست و از حکمای دیگر نقل کرده که کبریت شرباً و ضماداً و شمّاً و بخوراً و کذا جند بیدستر و کذا انیسون و مرزنجوش و قیصوم شرباً و نطولاً و اگر ادویهٔ نزلات با آب مرزنجوش یا بروغن غار بسرشند فعل آنها قوی گردد و فرنجمشک بهاری طبیخ او و حماحم و سنبل الطیب و نخ اما هر واحد شمّاً و شرباً و دار شیشعان بخوراً و شمّاً و ضماداً و عنبر بخوراً و شرباً و ضماداً و مضغاً نافع ست **و شرب** طبیخ بیخ اذخر و فقاح او و کذا قردمانا سائیده بعسل سرشته صبح و شب که مجرب ست و کذا قشور خشخاش قیراط در علک البطم آمیخته حب ساخته و کذا حریرهٔ نشاسته بشکر و مغز بادام و کذا اشق دو درم و کذا بیضهٔ نیمبرشت و کذا حب بلسان و کذا بیخ لوف کبیر بریان در عسل آمیخته و کذا انیسون بشکر یا عسل و کذا بابونه سه ابولوسات بشراب بیض و کذا طبیخ زوفای خشک سداب عسل و کذا دارچینی و کذا طبیخ بودینهٔ دشتی یا مخلوط در حریره و کذا تربد بنابر تنقیهٔ ماده و کذا شحم حنظل و کذا سیر بعسل و شراب کذا حلتیت و **طلای** عود الفرج بعسل سرشته بر مقدم سر و کذا صبر و نمک نطرون و کذا میعهٔ سائله و کذا مشک و کذا تریاق فاروق در شراب کهنه حل کرده و کذا لادن محلول در روغن گل و کذا خراما و کذا قیصوم در زیت کهنه و کذا حرف در سرگین کبوتر و لطوخ داخل بینی مر مکی تنها و یا آب فرنجمشک یا مرزنجوش حل کرده **و بخور** شراب ریحانی بر سنگ گرم چکانیده و یا حماحم و یا نفط و یا قفر الیهود و یا خولنجان **و شم** زنیره بسرکه سرشته و یا گل بابونه و یا مرزنجوش یا گل اقحوان و یا سندروس دائم و یا ریحان و یا گل نسرین و یا بادرنجبویه و یا اشنه **و سعوط** سنبل الطیب و کذا روغن خیری و کذا آب شقائق النعمان و کذا زهرهٔ کرکی که نافع نزلات عظیم ست و کذا زهرهٔ غراب و روغن بادام تلخ **و ذرور** بر مقدم سر از دار شیشعان و گل بابونه و ایرسا و بهار نیل صباغ و گل اقحوان و دماغ شتر سپید خشک کرده و شونیز بریان و قسط بندی و سعد خشک و مازریون و شلیخه و مشک و سنبل الطیب و حب بلسان و اظفار الطیب و دارچینی و بودینهٔ دشتی

حب قوقایا و غاریقون علویخانی و شربت اسطوخودوس مسهل چهار توله و ترید سفید و ریوند خطائی هر یک سه ماشه برگ سنا یکنیم توله در مطبوخ مذکور اضافه نموده مغز خیارشنبر شش توله ترنجبین شیرخشت
هر یک چهار توله مالیده صاف نموده روغن بادام هفت ماشه افزوده بنوشند و بجای آب عرق بادرنجبویه و گاوزبان دهند و وقت دوپهر نخوداب بی گوشت و وقت شام نان و شوربای نخود
و یا بچه مرغ خورانند و صبح این تبرید دهند اصل السوس مقشر هفت ماشه انیسون برگ گاوزبان هر یک چهار ماشه اسطوخودوس شش ماشه جوش داده شربت بنفشه اسطوخودوس هر یک
دو توله حرف و یا تخم مرو هفت ماشه پاشیده بنوشند و همین نهج چهار پنج مسهل داده جهت تعدیل مزاج و تقویت دماغ اطریفل شاهتره و علویخان دهند **و در زکام سوداوی**
که قلیل الوقوع و بدترین انواع زکام است بعد نضج تنقیه سودا بمطبوخ افتیمون و بسفایج و غیره و نوشیدن ماء الشعیر بمطبوخ خشخاش و حریره نشاسته و شکر و روغن بادام و انکباب بر آب
که بنفشه و خطمی و برگ کاهو و خشخاش و کدو پخته باشند و نطول آن بر مقدم سر نافع و بهدانه سه ماشه اصل السوس دارچینی هر یک چهار ماشه بادیان هفت ماشه جوشانیده نبات یکنیم توله داخل کرده
نوشیدن نیز در زکام سوداوی مفید و از مجربات بدیع برای سوداوی شرب مطبوخ انجیر و عناب و سپستان و بالشو و روغن بادام و بنفشه و کدو و بابونه است و اگر سده افتد شکر طبرزد و صمغ
سندروس سنبل الطیب مجموع یکجا کرده بخور نمایند که در زکام سوداوی تفتیح سده بهتر ازین کند و اگر نزله از قبض و اسیر خفقان باشد خطمی خبازی سپستان جوشانیده صاف نموده
نبات داخل کرده بدهند بعده حب ایارج سوده با اطریفل صغیر سرشته همراه عرق شاهتره برعایت بواسیر دهند بازگفته بجای اطریفل آخر روز برای تسکین سرفه و قبض لعاب بهدانه
عرق عنب الثعلب شربت بنفشه بعده چای خطائی دو ماشه بادیان خطائی چهار ماشه جوشانیده صاف کرده نبات توله داخل کرده بنوشند بعد از آن حب المسک معتدل خورده شیره اصل السوس لعاب بهدانه
عرق عنب الثعلب نبات بنوشند بازگاهی برعایت نزله و سرفه دیاقوذا و برای قبض اسپغول پاشیده دهند غذا ماء اللحم و روغن **طبری** گوید که هر گاه بعد نقاء ازین علت جفاف در سر و
در منخرین یابند باشیای مرطبه مثل لحوم بزغاله و چوزه مرغ فربه و ماهی مقشر و روغن بادام و باحسو نشاسته آرد باقلا و روغن بادام و شکر سفید و آب باقلا بروغن بادام غذا سازند و حلوای سمید
و شکر که بعد تیاری آن قدری تودری کوفته و بوزیدان در آن انداخته باشند نیز مناسب و لزوم حمام هر روز یکبار و استنشاق روغن بنفشه بعد خروج از آن و بعد یکساعت شیر و قدری
شراب رقیق و شمع نه بسیار از آن تا عود قوت ترک جماع مطلقا نافع **انطاکی** گوید نادر بود که زکام از سودا باشد پس اگر واقع شود علاجش مثل بلغمی بود و مع زیادت اعتنا با نضاج
و ترطیب کثیر بشرب نخوداب و مطبوخ انجیر و عناب و سپستان و روغن بادام و بنفشه بروغن کدو و بابونه ممزوج سازند و این اختراع بدیع مجرب است **تکمیل** گاه نزله و زکام از ضعف دماغ
حادث شود خصوصا بسبب ضعفی که از کثرت جماع بهم رسد در ینصورت دوای مقوی مثل معاجین لبوب و زرعونی بنسخه علویخان و تریاق النزله و مفرحات یاقوتی و غذاهای مقوی خورند
و ترک مباشرت نمایند و از همه مضرات زکام و نزله که در علاج کلی این مرض مسطور شد پرهیز باشند و ایضا بعد خوردن طعام گرم بالفعل آب سرد نوشیدن ضرر دارد و مدام حلق سر کرده باشند
و اگر معجون لبوب نه ماشه خورده بالایش ماء اللحم نه توله بنوشند و زردی بیضه مرغ با نبات یا نمک سلیمانی بخورند نافع بود و حریره معمول مقوی دماغ در همه انواع مفید بود و بهدانه سه ماشه
بنفشه کشنیز خشک هر یک پنج ماشه دارچینی دو ماشه نبات یکتوله جوشانیده بطور قهوه نوشیدن بجهت زکام و ضعف دماغ نافع و کذا حب چای خطائی و حب مومیائی و خمیره خشخاش
کوکناری سودمند و اگر بهدانه سه ماشه دارچینی دو ماشه قرنفل دو عدد کوکنار یکعدد نبات توله جوشانیده بطور قهوه تجرع نمایند و پوست خشخاش شش ماشه بزرالبنج چهار ماشه عنب الثعلب
یکتوله جوشانیده سر بر بخار آن دارند و غرغره با آب آن نمایند و ثفل آن بر پیشانی ضماد سازند بجهت تقویت دماغ و زکام نافعست و هر چه در علاج امراض دماغی از ضعف دماغ و در صداع ضعف
دماغی مذکور شد حسب حاجت بعمل آرند **و باید دانست** که بعضی از مقیمین مجربین که ضعف معده و دماغ و نوازل دارند گاه بسبب ضعف هضم کثرت ریاح و زکام و نزله و قبض دائمی و بسیاری
تولد بلغم و رطوبات و ریاح و درد گاهی بسبب جودت هضم کثرت تولد صفرا و خشکی دماغ و گلو و بیخوابی و قبض طبع و خفقان قلب و اختلاج معده تکلیف میدهد پس در صورت اول یاقوذا به نسخه
حکیم علویخان و نسخه حکیم احمد موسوی و خشخاش مرکب و شربت خشخاش نسخه علویخان نافع و اگر با لینت طبع باشد شربت حب الآس و شربت فریادرس و خمیره خشخاش و تریاق النزله و تریاق الاربع
جمع نمایند و معجون سنگدان با برشعثا و یا فلونیای رومی مرکب سازند و مفرح زمردی بار بشربت خشخاش علویخانی مخلوط کرده نزله اسهال را مجرب است و باقی تدبیر نزله و اقسام آن بجهت مالیخولیای مراقی خواهد کنند
تذییل زکام و نزله که اطفال را عارض شود بسبب کثرت رطوبت و ضعف دماغ ایشان باشد پس هر چه در علاج زکام و نزله برای بزرگان مسطور شد حسب حاجت طفل دهند و پارچه با آب گرم
تر کرده بر تارک سر طفل بدارند یا آب گرم بر سر ریزند و قدری شهد لیسانیده بیخ زبان با انگشت بمالند یا پر مرغ در حلق گردانند که قی آید و بلغم کثیر خارج گردد و همچنین سر طفل
بپارچهای ابریشمی بپوشند و بر ضعه طفل چای خطائی نوشانند و مرضعه را از نوشیدن آب سرد و استعمال غذاهای که رطوبت بار آرد و حموضات و لبنیات باز دارند و مالقی و ابن ماسویه گویند که لطوخ
یافوخ صبیان از لادن محلول در روغن گل نافع نوازل ایشان است **نتن الانف** یعنی بوی بد آمدن از بینی و بعضی آنرا مرادف بخر الفم و بعضی غیر او دانسته اند سببش یا تصاعد

فرو بردن نافع زکام بارد است و داشتن فتیلهٔ غنیه کهنه در بینی برای امالهٔ نزله بسوی بینی و دفع صداع نزلی مجرب و سعوط مغز سمن ربهیل در شیر عورت ساییده نافع نزلهٔ منقی
دماغ از رطوبت است و سعوط شونیز سوده در روغن گل و سه نوبت مفتح سدهٔ زکام است و ایلوه و بول گوند ببول و نشاسته و کتیرا و سپاری چهالیه هر واحد یکنیم ماشه افیون
اجوائن خراسانی هر واحد شش سرخ در آب ساییده بر کرده کاغذ سوزن زده طلا نموده بر هر دو صدغین چسپانیدن مانع نزول نزله است و طلای قرنفل ساییده بر یافوخ نافع نزلهٔ بارد است

تنویع در زکام بلغمی که سالمترین انواع زکام است نیز تدبیر مذکوره بعمل رند مطبوخ ادویهٔ ملطفه مثل اصل السوس بنفشه خطمی مویز منقی بادیان انجیر زرد بیخ بادیان اسطوخودوس
پرسیاوشان زوفای خشک بیخ سوسن چینی چای خطائی بادیان خطائی و مانند آن حسب حاجت دهند و یا اصل السوس شش ماشه جوشانیده با شربت اسطوخودوس دو توله اسطوخودوس
چهار ماشه گل بنفشه پرسیاوشان هر یک شش ماشه جوشانیده نبات سفید دو توله داخل کرده دهند و یا بادیان بنفشه پرسیاوشان اصل السوس گاوزبان هر یک یک مثقال سپستان مویز منقی
هر یک ده عدد نبات یکنیم توله در نیم آثار آب بجوشانند هرگاه چهارم آب بماند صاف کرده بنوشند و اگر تپ سری و کثرت بلغم بود انجیر زرد بیخ بادیان زوفای خشک بیخ سوسن
هر چه مناسب داند افزایند و اگر با حرارت بود مثل عناب خطمی خبازی نیلوفر بهدانه زیاده سازند و اگر ریزش نزله بطرف سینه بود عوض نبات شربت خشخاش دو توله
یا دیاقوذا یک توله کنند و اگر با حرارت دماغ و خلل بلغمی مرکب باشد بنفشه سپستان اصل السوس اسطوخودوس بیخ بادیان خطمی مویز منقی بادیان در آب گرم تر کرده گلقند داخل کرده
بنوشند و بقول اهل هند اگر زنجبیل گل دهاوه هر یک از یکنیم ماشه تا سه ماشه و کونار از یک عدد تا دو عدد بجوشانند هرگاه نیم پاؤ آب بماند شیرین کرده یا بی شیرینی گرما گرم بنوشند
برای زکام بلغمی و دردسر و تپ بلغمی نافع است و تلیین طبیعت بطبیخ زوفا و اصل السوس انجیر و مویز و مانند آن مع ترنجبین و تنقیه بحبوب مذکوره و نوشیدن جلاب عوض آب و انکباب آبیکه شبت
و بابونه و قیصوم و صعتر و اکلیل پخته باشند و عند عروض سده تبخیر بشکر سرخ و کاغذ و سنبل الطیب و حرمل و سندروس نیز نافع است و اگر حاجت تنقیه شود از مسهل بلغم و حب ایارج
تنقیه کنند و اطریفل صغیر مقوی با ایارج و اسطوخودوس نیز منقی نزلهٔ بلغمی است و ایارج لوغاذیا را تاثیر عظیم است و یا صبر یک درم مصطکی نیم درم رب السوس بادیان فانید یک ثلث درم
مقل یک دانگ با آب کرفس مطبوخ حب ساخته بعد نضج بخورند و بعد از پاک شدن ماده فلونیا یا امروسیا یا مثرودیطوس یا امثال آن دهند و برشعثا بخورند و مداومت اطریفل زمانی و اطریفل بلیغ و اطریفل صغیر

نافع و **طبری** گوید که در ابتدای زکام بلغمی برای حل طبیعت اصل السوس مقشر پنج درم ترنجبین سی درم آلو شیرین بیست عدد عناب سی عدد انجیر سیاه بیست عدد فانید سنجری
بیست درم جلنجبین بیست درم خمیرهٔ بنفشه پانزده درم جوشانیده صاف نمایند مقدار شربت هفت درم فلوس خیارشنبر بران مالیده باز صاف کرده بیاشامند و از گوشت و سایر غلیظات
پرهیز نمایند و از غذا دو ابر حسو سبوس نخاله و نشاسته و خشخاش اقتصار نمایند و اگر مزاج احتمال نماید شربت شهد ساده عوض آب بنوشند و برین تدبیر مداومت کنند و دائم استنشاق نمایند و بر
محموم خواب کنند پس اگر از منخرین فضول جاری نشود اعادهٔ حل طبیعت بملین مذکور نمایند بعده بابونه اکلیل الملک شیح قیصوم بنفشه برگ تمام هر واحد کف کبیر سبوس گندم دو کف
نمک چهار بیش دو کف اصل السوس کوفته یک کف جو نیم کوفته دو کف بجوشانند تا مهرا شود بران انکباب نمایند و اگر سده صعب باشد انبوبه بر آفتابهٔ مطبوخ مذکور نهاده بخار او را استنشاق
نمایند و میعهٔ یابسه سندروس شکر سرخ و قرطاس مصری محرق ثوب سرخ که از اصفهان می آورند و کشنیز خشک عود خام و عسل طرفا جمله بر آتش انداخته دخان او را استنشاق کردن
نیز مفتح سده است و هرگاه جاری شود و علامات نضج ظاهر گردد امر باستنشار دائم کنند و از انکباب مذکور بر سر نطول نمایند و اگر مزاج دماغ گرم گردد و مانعی نباشد فصد کنند تنقیه
اگر دوی و طنین حادث شد گرد حلوای نشاسته و خشخاش و روغن بادام بر سر گذارند و روغن سوسن استنشاق نمایند و تغذیه بگوشت کنند و اندک شراب دهند و اکثر دوی و طنین حادث عقب
زکام از غذای محمود زائل میشود **انطاکی** گوید که اگر از بلغم باشد پس اولا انضاج بمثل طبیخ شبت و مطبوخ متخذ از کشوث و کرفس و صعتر و فودنج و مرزنجوش است بعد از ان تنقیه
بایارج و فوفرا معذ رک شتند بعسل و بعد اکثار از شیر بینی و بادام و پسته و جلغوزه و غسل کنند پس اگر خطیر در سد و باشد تکمید بشونیز گرم در خرقهٔ ازرق بسته واجب بود و کذا استنجاره و نمک
و جاورس الجو بعد حمام و اکثار حریرهٔ سبوس و بادام و شکر نوشته اند و من ازان فائده ندیدم و روغن مثل بابونه و مرزنجوش بعاعزف مسخن کثیر النفع است و هرگاه ماده در تحلیل شروع کند حمام
و خواب جائز بود و اگر سده موجب درد و شم ناقص و آنچه سیلان کند کم گردد استعمال بخورات مفتحه واجب بود و اهم آنها در بارد مشک و سندروس و عود و کندر است و آنچه تجربه کرده ام
در تحلیل زکام بارد که فصل و سن بارد بود و اگر چه در بلاد شمالی باشد این منضج است انجیر سه اوقیه تخم شبت تخم کرفس صعتر بابونه هر واحد نیم اوقیه کوفته در ده چند هر آب بجوشانند
تا ربع بماند صاف کرده بنوشند و از آنچه درین مزاد است انکباب بطبیخ برگ زیتون و مرزنجوش و مصطکی و قسط و خشخاش و سعد بود که اینها مفتح اند **بعضی**
متاخرین مینویسند که در زکام بلغمی جهت نضج مطبوخ اسطوخودوس با شربت اسطوخودوس یا منضج علو بخان هفت یا هشت روز دهند و یا کم و زیاده تا حصول نضج بعده جهت تنقیه علاج

وهرگاه افراط کند قطع او نمایند بدانچه حبس رعاف میکنند و باز معاودت بعلاج او نمایند و این ابلغ دوائیست که درین مرض استعمال نمایند تم کلامه
بعضی مجربین مینویسند که عنبر و زعفران بآب نعناع سعوط کردن مجربست و یاسمین بهر طوری که استعمال نمایند مجربست و از خواص عجیبه است طبیخ سنبل دو درم
و دو ثلث درم و مویعنی ریشه دالان یکدرم و ثلث درم ست در داخل بینی و همچنین آب انار شیرین و مرو سنبل در ظرف مس تخ جوشانیده و بروغن نرگس و روغن
بنفشه سعوط کردن مجرب و کذالک خردل برگ پودینه تازه ساییده در بینی چکانیدن برای بوی بد محسوس شدن نافع و کذا قرنفل سنبل الطیب پودینه
در بینی دمیدن و یا قشار کندر ربع جزو قشور نحاس شب یمانی زعفران هر یک جزوی باریک ساییده قدری از ان در بینی دمند و یا سعد صبر سنبل الطیب
گل سرخ قرنفل بآب پودینه یا آب مورد سرشته در بینی نهند بعد از انکه بینی را بالشراب شسته باشند و یا مرکی پوست انار ترش هر یک دو درم قصب الزریره
سک هر یک یکدرم و نیم زاج قرنفل هر یک یکدرم فتیله را بالشراب ترکرده ادویه کوفته بیخته بدان آلوده در بینی نهند و یا زاج سک قرنفل مساوی کوفته بیخته
در نی انداخته در بینی دمند و یا حماما زوفای خشک مساوی کوفته بیخته بروغن بان آمیخته اندرون بینی طلا نمایند ابن ماسویه و غیره گویند که قطور آب
لبلاب بروغن گل یا عسل آمیخته و کذا بول شتر و کذا روغن ایرسا و ذرور ایرسای خشک و کذا مرصافی در شراب کهنه حل کرده و کذا روغن مرزنجوش و کذا روغن
یاسمین و کذا آب برگ یاسمین و کذا نوشادر و شب بسرکه و کذا ابوال ابل که دوائیست و از مکه معظمه می آورند ساییده بروغن گل آمیخته و کذا سعد در سرکه
جوشانیده و نفوخ شب و مر هر واحد چهار درم قلقطار و مازو هر واحد یکدرم بعد شستن بینی بشراب و کذا برگ یاسمین خشک کرده و سعوط حماما و طبوخ فودنج
در داخل بینی و کذا میعه سائله چهار درم حماما یکنیم درم و شرب دارشیشعان هر واحد مفید نتن انف ست و اگر قصب الزریره و بزر نسرین بزر ورد و قرنفل
هر یک یکدرم مازو در هر یک نیم درم مشک یکحبه کوفته بیخته بفتیله استعمال کنند نافع بود صاحب تکمله هندی گوید که بول شتر یا گاو بچکانند و چهار سوده نامرتخ
و در علاج الغربا مسطور است که آب کدوی تلخ یکدو قطره در بینی چکانند و اگر کدو تازه نباشد کدوی خشک بآب ترکرده در شبنم نگاه دارند و صبح یکدو قطره بچکانند
نافع بد بوی بینی ست شیخ میفرماید که بعد تنقیه معده و دماغ ادویه موضعیه از فتائل و سعوطات و لطوخات و نفوخات و غیره استعمال نمایند اما در فتائل
مستعمله این مرض بهتر آنست که قبل از ان بینی را بالشراب بشویند بعده استعمال نمایند و منجمله فتائل مجربه فتیله از مر و حماما و اقاقیاست که بعسل یا بشراب سازند
یا از حماما و گل سرخ بروغن ناردین و دیگر فتائل بسیار اند که از سنبل و سعد و گل نسرین و قصب الزریره و حماما و قرنفل و آس و صبر و گل سرخ و قدری نمک
مجموع یا مفرد بحسب قوت مرض و ضعف آن و اختلاف اوزان بسازند یا فتیله مبلول بمثلث رقیق که بران ذرور قرنفل و سعد و رامک و لادن مساوی
پاشیده باشند و همچنین برگ مورد قصب الزریره گل نسرین گل سرخ قرنفل هر واحد یکدرم مر و مازو هر واحد نیم درم مشک کافور هر یک چهار حبه قلیمیا نمک اندرانی
هر واحد چهار قیراط کوفته بیخته فتیله بعسل ترکرده بران پاشیده در بینی نهند و از سعوطات سعوط بعصارهٔ پودینه است و افضل سعوطات و انفع آنها
بول خرست و آن تخلف نمیکند و از مجربات جیده آنست که قرص اندروخورون که در تریاق می افتد در شراب حل کرده اندر بینی چکانند و طبیخ دارشیشعان
بشراب ریحانی خیلی جیدست چند روز بدان استنشاق نمایند و از لطوخات اینست که باطن بینی را بالقلقطار تلطیخ نمایند و ایضا برگ یاسمین بستانی
یابس در آب سوده در بینی طلا کنند و لطوخ دوای قرطیطن استعمال نمایند و آن اینست مرکی چهار درم و دو ثلث درم سلیخه حماما مرزنجوش هر واحد یکدرم و سدس درم
بعسل سرشته سازند و از نفوخات فوتنج تنها باریک سوده بوزن یکدانگ در بینی دمند و یا خربق سفید و صدف سوخته و یا دوای مذکور در آخر فتائل و یا عود بلسان
در بینی نفوخ سازند و از نشوقات انچه مجربست دارشیشعان بآب یا بشراب پخته چند روز استعمال نمایند و انچه بتجربه رسیده در علاج او خاصه چون از دماغ
یا مقدم او عفونت باشد نهادن دو داغست یمین یافوخ و الیسار و مقابل اذنین مائل بصدغین یا داغ بر وسط سر طبری گوید که اگر علت بحوالی عظم نافذ شود و عفونت
در انجا پیدا کند پس قلع فیون در عسل حل کرده بفتیله آلوده در بینی گذارند بعد از انکه قدری روغن گل سعوط کنند و رعایت مزاج دماغ علیل کنند تا گرم نشود
و عقل او متغیر نگردد و اگر اندک گرم شود بشیر دختران و بروغن گل و روغن بنفشه و ماء القرع و امثال آن انچه مطفی و مسکن باشد سعوط نمایند
و اگر مزاج بدن او نیز حدت پذیرد مداوای او نمایند تا آنکه تسکین یابد و نخر که بسبب بواسیر انف و قروح او باشد علاجش جدا مسطور گردد

بخارات عفن از نواحی صدر و ریه و معده بسوی خنک ست که ازان رائحه دهن و بینی بدبو گردد و یا احتقان خلط ردی در استخوان مشاشی که آنرا مصفات گویند
و تعفن او دران و یا تعفن خلط در تمام دماغ یا در مقدم آن یا در انجا که بینی بدان متصل ست و یا عفونت و فساد عارض نفس استخوان مذکور بنابر نزول اخلاط ردیه بسوی
او و علاج این دشوارست و یا بواسیر متعفنه بینی و یا قروح متعفنه منفذ آن **طریق تشخیص** این اسباب باید که نگاه کنند که اگر در صورت مریض نقصان دریافته گردد
سببش خلط عفن در عظم مصفات باشد و الا بعض ملاحظه نمایند اگر تپ باشد و با آن صداع نیز بود سببش خلط متعفن در دماغ باشد و رنه اندرون بینی نظر کنند اگر بواسیر یا قرحه
در منفذ بینی یافته شود سبب او همان باشد و اگر اثر سرفه یا عوارض سل یا فساد معده مدرک گردد سبب او بخار سینه یا ریه یا معده باشد و اگر این همه نباشد سببش فساد استخوان
مصفات باشد **علاج** اگر از بخارات عفنه باشد تنقیه عضوی که ازان بخار بر خیزد از ماده عفن نمایند بعده بهر تبدیل رائحه مستقر در بینی شراب ریحانی در بینی چکانند
و سنبل الطیب و گل سرخ و سعد و عود سائیده نفوخ نمایند و یا فتیله بشراب تر کرده ادویه مذکوره یا زرنباد و سعد و سنبل الطیب و قرنفل هر یک سه ماشه سوده بران پاشیده در بینی نهند
و هر صباح بینی را به بول شتر بشویند و اگر از رطوبت متعفنه مصفات یا دماغ یا حوالی انف باشد مسهل و حب ایارج تنقیه دماغ کنند و سکنجبین عنصلی قوی الرائحه کثیر البزور
و کف خردل پخته چند دفعه غرغره نمایند و بعده سنبل الطیب و قرنفل و گل سرخ و سعد و سک و پودینه در شراب جوشانیده غرغره کنند و پس ازان نفوخ مذکور در بینی دمند
و نفوخ قصب الذریره و گل نسرین و سعد و سنبل الطیب مجموع یا آنچه میسر شود و سعوط به بول شتر و شستن بینی با آن مجرب ست و تخلف نمیکند [illegible] حب الشفا و الاستدام
گوید که تقطیر بول خر علاج قوی و نافع بلا اختلاف ست و قطور زیت و عصاره فوتنج نیز نافع و اگر سیلان رطوبات در بینی کثرت پذیرد پودینه و صعتر و سعد و مر در بینی
دمند پس اگر بقیه از رائحه باقی ماند عصاره پودینه قطور نمایند و ایضاً سعوط خود بهی گل نیلوفر پوست هلیله زرد و اصل السوس گل خطمی سفید جوشانیده نبات داخل کرده
برای آنکه از دماغ او بوی بد می آید میده هند و اگر جوز بوا و دارچینی بسباسه و قرنفل هر واحد یکدرم کوفته بیخته با شهد غلوله بسته بخورند و بول شتر هر روز سعوط کنند بدبوی بینی دور کند
و اگر هلیله سیاه چهار درم توتیای سبز دو درم قرنفل سیزده عدد فلفل اغبر که از دکن می آورند بست و یک عدد کوفته در آب برگ تنبول سائیده حب بقدر حبه سازند و یک حب صبح
و یک شام استعمال نمایند هر مرض عفن در بینی زائل شود مجرب حکیم عابد سرهندی ست و نفوخ سعد و سنبل و قرنفل و بانو و دار شیشعان و آس و صبر و کافور [illegible]
و اگر آمله یک سیر سائیده با یک سیر قند سیاه کهنه بیامیزند و سه درم هر روز بخورند نیز نافع آید **اقوال حکما** گیلانی گوید که اگر خلط متعفن در معده و دماغ بود درین هنگام
باید که تنقیه بدن بحسب امکان نمایند از فصد هر دو قیفال و با دویه مسهله عام بدن و دماغ مثل حب قوقایا که دران صبر و سقمونیا باشد بعده تدابیر مناسبه بعمل آرند
صاحب حاوی گوید که اگر از عفونت اخلاط در مصفات باشد هر صبح طبیخ عناب ده عدد آلو بخارا بیست عدد و شکر سفید ده درم بدهند و غذا [illegible]
مع مغز بادام و تلیین طبیعت بماء الفواکه یا مطبوخ افتیمون یا انقوع مشمش نمایند و غرغره سکنجبین مع خردل مدقوق کنند و در بینی پودینه سوده یا بادروج سوده بدمند و صبح بینی
را آب پودینه و بول شتر عربی بشویند و یا مر صاف در آب نعناع حل کرده در بینی چکانند **طبری** گوید که اگر از رطوبت متعفن مستکن در عظم مشاشی باشد اگر مزاج محتمل
باشد استفراغ عام بمطبوخ افتیمون کنند پس استفراغ خاص سر بدوائی که دران صبر و مصطکی بود باید کرد و تنقیه معده حسب مزاج او و ضد فساد نمایند و دائم استنشاق کنند به عصاره
پودینه نهری یکجزو و شراب کهنه قابض پنج جزو مدام سعوط نمایند بعده قلقطار یکجزو و زاج کرمانی یکجزو و خردل سفید نیم جزو باریک سائیده بدفعات استنشاق نمایند حتی که عظم مذکور
پاک گردد و بعده سنبل الطیب یکجزو و قرنفل ربع جزو و ساذج هندی نصف جزو سائیده بشراب کهنه تسقیه نموده خشک سازند بعده بآب انار مستخرج مع قشر
و شحم او تسقیه دهند و خشک کنند و بدفعات کثیر همین عمل نمایند تا آنکه طعم دوا از ترشی مائل بتلخی گردد پس دائم استعمال نمایند و در هر سه روز با این دوا در بینی طلا نمایند
و چون از استعمال این در چشم هیجان و رمد حادث شود این علاج ترک نموده بمعالجه رمد و تسکین مزاج دماغ رجوع شوند و بعد تسکین اگر بخر زائل شود تدبیر
منع تولد رطوبت در سر و فضول لزجه در معده کنند و اگر در بخر امر صعب گردد نظر کنند اگر مزاج مریض بر حال طبیعی باشد بگیرند آب پودینه نهری یکجزو و شراب
کهنه یکجزو و دواء الفار یکجزو و قدری بول شتر که مقدار دو درم او بجهت قلت و اجزای میاه مذکوره کل مقدار رطل صغیر باشد و در آفتاب نهند تا مثل عقید انگور گردد
بعده بقدر دو درهم کبریت و یکدرم مر و یکدرم کندر آمیخته باز در آفتاب گذارند تا که خشک مثل عصاره گردد و بعده سنبل الطیب یکدرم و قرنفل یکدرم آمیخته
در آفتاب دارند و بعد خشک شدن سائیده در بینی دمند و دران اسراف نمایند که اکثر رعاف می آرد پس اگر رعاف آید تا که خون سیاه غلیظ برآید بگذارند

بباید حسب حاجت بکار برند و در علاج این تساهل نکنند که در اکثر بناصور مؤدی میگردد و اگر ورم سرطان گردد تدبیرش در بواسیر الانف خواهد آمد تعلیم در ملک بنگاله آبله در پرهٔ بینی
می برآید و سوزش میکند و بسبب آن تپ شدید عارض میگردد و آنرا آبهوه می نامند اگر زود علاج او نکنند میکشد و علاجش اینست که روغن زرد و نمک آمیخته در پرهٔ بینی مالند
تا آبله شکسته شود و از حدت و سوزش وسواس نکنند و اگر آبله شکسته نشود قبل میکنند و کچلی فلفل پیپر یک دو ماشه نیم ماشه باریک ساییده در بینی دمند تا عطسه متواتر آید و در آن آبله وقع شود

قروح انف و ناصور آن

بدانکه قرحه جراحتیست که ریم کند و مبدا تولد او درینجا یا نفس بینی ست چنانچه او را تفرق اتصال عارض شود پس ریم کند و یا دمل و خنازیر او چنانچه از بخارات حاده یا رده
که از بدن بسوی بینی متصاعد شوند اول جلد او فاسد گردد بعده لحم او و جراحت پیدا شود بعد از آن قرحه گردد گاهی قرحهٔ رطب از رطوبات فاسدهٔ اکاله که از دماغ
بسوی بینی نازل شود حادث گردد و گاهی قرحهٔ یابس از اخلاط محترقه افتد و شیخ میفرماید که گاهی از بخارات حاده یا ردیه و یا از نوازل حاده قروح منتنهٔ عفنه و یا خشکریشه
و یا قروح بثریه و یا قروح ساذجه در بینی پیدا میشوند و آن ظاهر بود و یا در باطن بالجمله اقسام قروح بینی قرحهٔ یابس و قرحهٔ رطب ساذج و قرحهٔ رطب منتن و قرحهٔ بثرهٔ
کوچک ست و چون قرحه مزمن شود ناصور گردد و ناصور باطنی بینی را اخونوس نامند طریق تشخیص اقسام مذکوره باید که از مریض سوال نمایند که خشکریشه در
بینی منعقد میشود و قشر خشک جدا میگردد یا ریم بر می آید اگر خشکریشه گوید قرحهٔ یابس باشد و مادهٔ آن اخلاط محترقه بود و اگر خروج ریم و مائیت بگوید و خشکریشه
بر نیاید قرحهٔ رطب باشد و مادهٔ آن رطوبت فاسده باشد که از دماغ بسوی بینی نازل شود پس اگر قرحه بسیار بدبو باشد بپرسند که از چند مدت این قرحه پیدا شده
اگر مدت اندک گوید سببش رطوبت حادهٔ عفنه بود و اگر از عرصهٔ دراز بیان کند سببش عفونت ماده بطول مدت بود و اگر قرحهٔ کوچک بصورت بثور متفرقه بود قرحهٔ بثریه باشد
و انطاکی گوید که اگر از قرحهٔ بینی مواد مع علامات خون آید رطب باشد و الا یابس و سرداحد اگر خشکی در مجاری قحی رطب باشد حار بود و الا بارد و گاهی قروح از آثار مثل حب و انواع نار فارسی پیدا شود
و اصعب قرحه داخلی و عفن بود علاج شیخ و سید جرجانی و ایلاقی گویند که بینی عضویست رطب از گوش و خشک تر از چشم پس بدین سبب علاج قروح او میان علاج قروح اذن و عین باید یعنی ادویه
مجففه برای قروح بینی در خشکی کمتر از ادویهٔ مجففهٔ قروح گوش و زیاده تر از ادویهٔ مجففهٔ قروح چشم باشد پس قروح اذن محتاج باشیا در غایت تجفیف است و قروح عین محتاج بدوا در اول درجه تجفیف میباشد
بعده اگر سبب سیلان مواد و یا تصاعد ابخره باشد باستفراغ و جذب او بسوی ناحیهٔ دیگر علاج کنند و بالجمله اول احتیاج به تنقیهٔ دماغ و تقویت او باشد بعد از آن فصد منخرین تا فضول متوجهه بسوی
او قبول نکنند پس ابتدا بفصد قیفال نمایند و اگر یافته نشود حبل الذراع یا اکحل پس فصد رگ منخرین و ارسال علق اگر قوت مساعدت کند و دلائل دمویت موجود باشد
بعده باستعمال حبوب و ایارجات و جمیع ادویهٔ نافعه در بواسیر الانف و در بیان قروح قویهٔ الانف نیز نافع ست و هرگاه بلعابات و مانند آن بپزند حتی که نرم گردد بجمیع قروح خفیفهٔ آن صلاحیت بخشد

علاج قرحهٔ یابس

که کثیر الوقوع ست تنقیهٔ سودای احتراقی نمایند بدستوریکه در علاج امراض دماغی سوداوی گذشت و گویند که آشامیدن شربت بنفشه و ترنجبین هر یک
ده درم و غذا مزورهٔ ماش مع نخود مفید بود و بهر تلیین بینی موم روغن و روغن بنفشه و روغن کدو و یا روغن نیلوفر و پیه ماکیان و بط بمالند و مرهم ابیض
بکار برند و بینی را آب گرم بشویند و بمرات کثیر بدان استنشاق نمایند و بگیرند موم مصفی و روغن بنفشه و روغن بادام و مغز ساق گاو هر کدام یکجزو
موم و مغز را در روغنها بگدازند و اندک لعاب بهدانه و قدری کتیرا سوده در صلایه خوب بیامیزند و در روز و شب چند بار اندرون بینی طلا نمایند یا فتیله بدان
آلوده در بینی نهند و بعضی لعاب اسپغول و لعاب خطمی درین نسخه می افزایند و بعضی مخ ساق گاو طرح می نمایند و مرهم حب السفرجل درین باب بسیار
معمول ست و قیروطی از مغز ساق گاو یکجزو روغن بنفشه بادام دو جزو کتیرا ثلث جزو روغن یاسمین اندکی بدستور مرهم مرتب ساخته و گاهی گل خطمی
برابر کتیرا داخل کرده نیز معمول و قیروطی که موم و روغن گل و شحم ماکیان و سیما مخلوط بلعاب بهدانه نیز مفید و اگر یبس خشکریشه بشدت باشد کتیرا باریک سوده
بلعاب بزرقطونا و لعاب خطمی آمیزند و بگذارند تا نرم شود و بمالند تا حل شود پس روغن بنفشه آمیزند و باهم بزنند و هر روز دو بار طلا نمایند و ماهی
که مشابه جفیت یا میباشد در آب پخته روغن او گرفته استعمال نمودن از اسرار است و صندل سفید حضض کمی سوده بگلاب و آب خرفه و قدری روغن گل
ضماد کردن جراحت بینی و خشکریشه را نافع و عسل بسرکه آمیخته در فتیله آلوده نهادن خشکریشه را ساقط کند و نهادن مسکه هر روز سه مرتبه نیز نافع جراحت

عـ۵ باید دانست که این فصل دفعی است ایرکه قروح این اعضا مستعد ... از اعتدال بسوی رطوبت ... و لاجون قروح ... قلیل الرطوبت و قروح عین مفرط الرطوبت باشد پس احتیاج ... قروح چشم ... در قوت ... منه

اورام و بثور بینی

گاه درین موضع آماس گرم یا بثره از کثرت دم و غلظ او حادث گردد و گاه ورم صلب پیدا شود و گاهی بثره از فضله بلغمی یا سوداوی باندرون بینی بر آید و از حرارت باطن اجزای لطیف تحلیل شده ما بقی غلیظ و متحجر گردد حتی که بصورت ثآلیل در هیئت و صلابت شود و در ورم حار سرخی موضع باشد و ایضا از مریض بپرسند که با ثقل و تمدد ضربان نیز هست یا نه اگر باشد ورم حار بود و الا صلب و از سرد و مضرت در صوت افتد **علاج** در حار فصد سر رو یا رگ بینی کشایند و تبریدی که در رعاف گذشت بدهند و اگر حاجت بود زلو بچسپانند و تنقیه بمسهل صفرا و حب هلیله نمایند و بعد فصد یا حجامت قفا آب تمر هندی آب آلو بخارا آب انار شربت بنفشه داخل کرده نوشیدن و غذا دال مونگ و پالک و خرفه خوردن نیز مفید و سرکه روغن کدو روغن نیلوفر گلاب در بینی چکانند و شیاف مامیثا صندلین حضض بگلاب و آب خرفه ضماد نمایند و گاهی لعوق در بینی داخل کرده بر بینی و پیشانی ضماد می نمایند و فتیله لته در سرکه کهنه آلوده اندر بینی گذارند و گاهی قدری نمک در سرکه می آمیزند چون خشک شود بروغن کدو چرب سازند در ورم حار بعد فصد طلا بکشنیز و حی العالم در بارد بصبر نافع بود و طلای سرکه انگوری در روغن گل و کذا مرداسنگ تنها و یا مرداسنگ رسوت حضض بآب سوده اندرون بینی نیز مفید بثور بینی ست و فصد سر رو بسرعت و ضماد مغز تخم تربوز بگلاب سوده برای ورم اندرون بینی ممسوست و صندل سرخ بآب سوده نیز نافع و بعد فصد یا حجامت استنشاق روغن گل ممزوج بآب حی العالم یا روغن نیلوفر با قدری گلاب و ضماد بینی بصندل و گلاب و آشامیدن آب آلو بشربت بنفشه یا شربت نیلوفر و آب انار و غذا مزوره بارد یا سویق شعیر و شکر یا آب انار یا آب سیب یا آلو یا توت و سائر تدبیر مبرده مطفی نیز برای ورم حار و بثور بینی مناسبست و ایضا برای بثور اندرون انف فصد هفت اندام یا سر رو یا حجامت قفا کردن عناب گل بنفشه جوشانیده شیره خیارین شربت نیلوفر داخل کرده نوشیدن و مغز تخم هندوانه رسوت بگلاب سائیده و گاهی جدوار عوض رسوت افزوده طلا نمودن معمولست و اگر بثور بینی مع صداع و رعاف اندک اندک باشد فصد قیفال نمایند و شیره تخم کاهو و کشنیز خشک بشربت بنفشه بدهند و آب کشنیز سبز غرغره کنانند روز دوم شیره مغز تخم هندوانه و شربت نیلوفر عوض شیره کشنیز و شربت بنفشه کنند و رسوت جدوار گل ارمنی بگلاب سوده بالای بینی ضماد نمایند و مغز تخم تربوز بگلاب سوده اندرون بینی طلا کنند و برای اورام و بثور حار بینی از مجربات والد علوی خان اینست که مغز تخم کدو مغز تخم هندوانه دم الاخوین سفیداب قلعی مغسول گل ارمنی بروغن گل سائیده طلا نمایند و اگر تجفیف بثور منظور باشد مغز تخمها را بریان سازند و توتیای کرمانی اضافه کنند و برای رفع صلابت و خشکی اگر تلیین مطلوب باشد شیر مادهٔ گاو عوض روغن گل داخل کنند و اگر بثور بینی با درد پیدا شوند کافور زعفران هر یک نیم درم گل مختوم یکدرم گل ارمنی دو درم بگلاب و سرکه انگوری طلا کنند و اگر سر بینی ورم کند و اندرون بینی خارش نیز باشد شیره عناب لعاب بهدانه عرق شاهتره شربت نیلوفر بنوشند و حضض و مرداسنگ و گل ارمنی یکجا بسرکه حل کرده ضماد نمایند و در بثره سخت که از فضله غلیظ بلغمی یا سوداوی بهم رسد بعد تنقیه دماغ حسب ماده بهر تلیین موم روغن بران نهند و عقب او بآب گرم استنشاق کنند و مسکه و کذا جوز السرو محلل ورم صلب بینی ست و ایضا اول فصد باسلیق کنند بعده جهت اسهال سودا و بلغم مطبوخ افتیمون علوی خانی دهند و یا ماء الجبن بحب لاجورد و سفوف آن نوشانند و اگر تحلیل نشود بموضع شرط زنند و یا برای او یا حوالی او زلو بچسپانند و مرهم زنگار نهند تا آنکه بتمامه فانی شود پس برای اندمال مرهم سفیداب گذارند و طبری گوید که در بثره صلب اگر بدن مریض ممتلی باشد تنقیه باین حب نمایند ایارج فیقرا نیم درم غاریقون تربد هر واحد یکدرم افسنتین یکنیم درم گل سرخ مصطکی نانخواه تخم کرفس هر یک دو ثلث درم صبر سقوطری دو درم سقمونیای مشوی یکدرم و یکدانگ کوفته بیخته بآب برگ ترنج یا آب برگ بادرنجبویه سرشته حبها سازند و دو مثقال بآب نیمگرم بخورند در مدت ده روز دو بار استعمال نمایند و اگر مزاج علیل رطب باشد بمیفختج و مری و خردل و مانند آن غرغره کنند و پرهیز شدید نمایند بعده اگر قوت قوی باشد فصد قیفال کنند بعد از آن علاج مذکور بهر تلیین وغیره بعمل آرند و بدانند که هرگاه ماده ورم یا بثره تحلیل نشود ادویه منضجه مثل تخم مرو تخم ریحان و شیره عسل و تخم کتان و حلبه و انجیر پخته ضماد نمایند یا بفتیله آلوده در بینی نهند و بعد انفجار مرهم موم سفید بروغن سوسن و روغن گل گداخته مرداسنگ بگلاب و قدری سرکه سوده داخل نموده در صلایه خوب حل کرده گذارند و ایضا از ملینات زرده بروغن گل یا روغن بنفشه سائیده طلا کردن برای جهت بثور بینی معمول استاد مرحوم ست و بالجمله هرچه در قروح

ست و خصوصاً مخلوط بلعاب بهدانه و اگر اراده زیاده تجفیف باشد خبث فضه دران داخل کنند و گاهی خبث فضه تنها بروغن آس فائده میکند و هرگاه مرض اندک شدت کند این مرهم استعمال نمایند سفیداب یک رطل مرداسنگ سه وقیه خبث الرصاص سه وقیه رصاص محرق مغسول مسحوق در شراب چهار وقیه ازان مرهم سازند بروغن مورد و سرکه سوده یا پخته و هرگاه علت مزمن گردد و بسیار شدت کند مرهم باین طور سازند مرداسنگ چهار درم سداب رطب چهار درم شب دو درم بروغن آس و سرکه سوده مرهم سازند و در نسخهٔ جرجانی وایلاقی شب هموزن مرداسنگ ست و سداب دو درم و سرکه مطبوخ و قوی‌تر ازان اینست زاج سیاه و قلقند و مر هر واحد هفت جزو قلقدیس شش جزو شب یمانی زراوند مدحرج مازو توبال مس هر واحد چهار جزو کندر یک نیم جزو کوفته بیخته در سرکه یک رطل و هشت اوقیه در ظرف مس بپزند حتی که بقوام عسل آید ازان لطوخ نمایند یا بفتیله آلوده در بینی نهند و مراد از جزو درین نسخه درم ست

علاج قرحهٔ منتن و کهن

که بطول مدت یا از رطوبت منتنه بعفونت انجامد اگر زیادتی خون و غلظ او معلوم شود فصد و حجامت نمایند و بتدبیر مبرد پردازند و آشامیدن مطبوخ عناب بشکر و غذا مزورهٔ ماش مع مغز بادام و تنقیه بمطبوخ فواکه و حب بنفشه نیز مفید ست بعده استنشاق روغن گل مضروب بآب حی العالم یا روغن نیلوفر بقدری گلاب و تبرید بینی و جبهه بضماد صندلین و شیاف ماميثا و حضض و فوفل بگلاب و آب خرفه یا آب حی العالم کنند و مریض را شربت آلو یا شربت بنفشه یا شربت نیلوفر با آب انار یا ریباس نمایند و سبوس جو و شکر و یا سرکه بزیت و مزورهٔ آب انار یا آب سیب و آلو و توت غذا سازند و سعوط ببعضی میاه بارده مع روغن گل نمایند و روغن حضض و یا صبر با آب بارتنگ حل کرده یا عصارهٔ سوس استعمال نمایند و اگر مواد بارد باشد یا در آخر اجزای لطیف مادهٔ حار تحلیل شود و کثیف او باقی ماند برای تحلیل و تجفیف خربق سفید و حرف مساوی باریک سائیده در بینی دمند و بعده بسرکهٔ انگوری قرحه را بشویند و مرمکی باریک سائیده نفوخ نمایند تا آنکه از چرک پاک شود پس ادویهٔ مجففه استعمال کنند و سعوط بعصارهٔ ابرسا نمایند و یا آب لبلاب و عسل و یا آس سوده مطبوخ بشراب کهنه و یا زرنیخ سرخ مع شحم و یا زنگار مع سرکه و عسل در بینی گذارند و گویند که در قرحهٔ کهنه مرهم ابیض باضافهٔ عسل و سرکه نافعست و اگر شب یمانی سوخته زرنیخ مرمکی هر یک توله زراوند اقلیمیای نقره هر یک شش ماشه مازو سه ماشه روی سوخته چهار و نیم ماشه کندر مازج گلنار هر یک نه ماشه بورهٔ ارمنی چهار و نیم ماشه زاج سیاه و قلقطار و قلقدیس هر یک شش ماشه اسرب سوخته کندر هر یک نه ماشه همه را نرم کوفته بسرکه بسایند تا بقوام شهد آید و فتیله آلوده در بینی گذارند تنقیهٔ قرحه و حبس خون بینی نماید و جراینه دو ماشه قرنفل سنبل الطیب گل نسرین هر یک سه ماشه صبر مر مازو هر یک یکماشه مشک کافور هر یک دو سرخ اقلیمیای فضه چهار سرخ کوفته بیخته فتیله بدان آلوده در بینی گذاشتن از مجربات حکیم علی شریف ست و یا سعد مازو زعفران کوفته بیخته بپیه ماکیان در روغن گل گداخته بیامیزند و بعد از آنکه بینی را بآب صابون شسته باشند بکار برند که مجربست **و بقول مسیحی** ادویهٔ مصلح قروح ردیهٔ انف مجفف و منقی اند مثل لودینه که عصارهٔ او در بینی چکانند یا خشک کرده اندران بدمند و یا بگیرند شب دو جزو زرنیخ سرخ چهار جزو مازو یکجزو و روسختج یکجزو و در بینی دمند بعد شستن او بشراب ریحانی و در نسخهٔ دیگر مر دو درم عوض روسختج ست و قوی‌تر ازان اینست که قلقدیس و قلقطار و شب و زنگار مساوی سائیده و فتیله در سرکه تر کرده درین دوا گردانیده در بینی نهند و ایضاً برای قروح منتنه زاج قلقطار مر شب یمانی مازو توبال مس زراوند مدحرج هر واحد یکجزو کندر ثلث جمیع اجزا پس سه اوقیه ازان در یک رطل آب بپزند تا بقوام عسل آید و بطریق فتیله در بینی داخل کنند **و جالینوس** گوید که چون فادزهر با قدری فلفل در آب خالص باریک بسایند و بمرات طلا نمایند بعد یاس صحت بخشد و گویند که این بارها بتجربه رسیده و ایضاً سعوط زنگار بعد پر کردن دهن بآب برای قروح خبیثهٔ و نتن انف مجربست و اگر آب انار ترش تنها یا با عسل بجوشانند تا غلیظ شود و فتیله بدان آلوده در بینی نهند در قرحهٔ کهنهٔ انف مجربست و چون انار ترش کوفته آب جدا کرده ثفل را بپزند تا غلیظ شود و شیاف ساخته با آب انار مسطور تر کرده در بینی دارند برای ناصور بینی نافعست و سعوط عصارهٔ جوز السرو تازه نیز نافع خولوس ست و ایضاً مغز تخم تربوز مغز تخم کدو هر واحد دو جزو توتیای کرمانی مغسول صبر زرد هر یک یکجزو باریک سائیده بمسکه آمیخته استعمال کردن ناصور بینی را مجربست **شیخ** میفرماید قروحی که بسوی او مادهٔ حریفه یا ردیه یا منتنه سیلان کند علاج او صعب بود و از فصد و اسهال دران لابد ست و بسا ست که احتیاج اسهال با یارجات کبار افتد و واجبست که مدام او را بنطرون و صابون خصوصاً

ویکی نسخه سفیده خشک بیشتر بینی در تشقق لب خواهد آمد بعضی متاخرین نوشته اند که در قرحهٔ یابسه اول فصد باسلیق کنند و بفاصلهٔ سه چهار روز رگ قیفال
زنند و بعد هفته ماء الجبن بشربت شاهترهٔ مدبر و حب لاجورد و سفوف آن نوشانند تا تنقیهٔ بدن و دماغ حاصل شود و بعده شیر زنان یا بز یا خر از
پستان دوشیدن بسیار مفید ست و همچنین تقطیر روغن گل و بادام و پیه بط و خشخاش مخالف مجموع یا تنها با شیر آمیخته و این مرهم بکار برند روغن
بنفشه روغن گل هر یک یکنیم توله موم سفید یکتوله و مغز ساق گاو و پیه مرغ هر یک هفت ماشه مرداسنگ مغسول نه ماشه بدستور مرهم سازند
و بهتر آنست که پیه بز تازه را بدست نرم کرده بر آن طلا کنند وقت شب و صبح بلعاب اسپغول و یا دیگر بزور لعابیه بشویند و بروغن گل فقط چرب سازند
و این مرهم نیز بسیار مفید ست موم زرد یکنیم توله روغن گل سه توله روغن بادام یکنیم توله لعاب اسپغول و ریحان و تخم خطمی و کنوچه هر یک سه ماشه
کتیرا دو ماشه بدستور مرهم سازند و این قوی تر ست حکاکهٔ اسرب و هلیلهٔ زرد هر یک سه ماشه پیه مرغ نه ماشه موم سفید یکتوله روغن کدو روغن گل
هر یک یکنیم توله کتیرا سه ماشه و باید که هرگز آن زاید ست نباید بکافت که ریش و جراحت تازه گردد و بدیر اصلاح پذیرد و سائر مراعاتی که در جفاف انف
گفته آمد در ینجا بکار برند که مفید ست گیلانی گوید که این دوا نافع ست بگیرند موم و روغن گل و باوی سفیداب ارزیز و مرداسنگ آمیزند ایضاً
هلیلهٔ زرد دو ماشه و پیه ماکیان در روغن گل حل کرده طلا نمایند ایضاً سفیداب ارزیز دو درم مرداسنگ یکدرم روغن گل یک اوقیه موم دو درم موم را
در روغن گداخته ادویه آمیخته حل کنند و با پیه ماکیان استعمال نمایند و از معالجات عجیبه که قریب خوارق عادات در قروح بینی ست و لاسیما آنچه مائل بیبس
باشد و همچنین در قروح لب چه اکثر قروح بطیء الاندمال که مادهٔ آن خالی از خبث و حرارت نباشد استعمال این مرهم حب السفرجل ست صفت آن بگیرند
بنفشهٔ خشک یکمثقال در آب خوب بجوشانند پس نمک مالیده صاف کنند تا آب لعابی گردد و بعده لعاب بهدانه یکمثقال و روغن گل یکمثقال و موم سفید
نیم مثقال آمیخته بیزند تا مرهم گردد استعمال نمایند شیخ سیفر آید که در قروح یابسه معالجه کنند بمسوح مرتب از موم مخلوط بنصف وزن آن مغز ساق گاو
و همچنین روغن بنیلوفر یا روغن بنفشه گداخته و نزد من بهتر از آن روغن گل ست خصوصاً که از زیت الانفاق ساخته باشند ایضاً مسوح روغن بنفشه
با کتیرا و قدری لعاب اسپغول یا خطمی نافع ست ایضاً فتیله در قیروطی زوفای رطب و پیه بط و موم زرد و پیه ایل و پیه ماکیان و قدری عسل آلوده
مفید بود و نسخهٔ جالینوس مغز ساق بقر عوض پیه ایل ست ایضاً موم و روغن گداخته هلیلهٔ زرد و بادام آمیخته نافع و گاهی فصد رگ فیفال
بعد فصد سر رود و حجامت نقره و اسهال نفع بخشد و قرشی و صاحب شفاء الاسقام گویند که این همه ادویه مع اصلاح غذا و ترک لحوم و تلیین
طبیعت و تسکین ابخرهٔ حاره و منع او از صعود مثل سفرجل یا سیب یا کمثری یا بزر قطونا بشکر یا کشنیز خشک بشکر بعد طعام مناسب و گاهی
محتاج گردد بفصد سر رود و حجامت نقره اگر سبب کثرت دم باشد و باستفراغ اگر بدن ممتلی و ماده کثیر الانصباب بسوی بینی باشد از مطبوخات و ایارجات و اطریفلات

علاج قرحهٔ رطب

بعد فصد سر رود و حجامت مبس سر و تنقیهٔ بدن و دماغ بمسهل و حب ایارج و قوقایا از خردل و سکنجبین بزوری یا سنبل الطیب و سعد و قرنفل در گلاب
جوشانیده غرغره کنند و مرهم سفیده استعمال نمایند و مرداسنگ بروغن گل سوده بمالند و سفیداب مرداسنگ و حرک نقره و سرب سوخته بسا
در روغن گل سائیده فتیله بدان آلوده در بینی نهادن مجرب ست و با موم افزوده مرهم ساخته استعمال کنند و یا از مرداسنگ یکدرم و مر یکدرم و سفیده
قلعی و موم هر یک دو درم روغن گل یک اوقیه مرهم مرتب سازند و با پیه ماکیان بمالند و پوست درخت سرس جوشانیده بآب آن قرحه را بشویند
و قطور آب سلق تنها یا با زهرهٔ کلنگ و کذا فتیلهٔ آب سلق آلوده در بینی نهادن مجرب حکیم عابد سرهندی ست و اگر حضض مکی مرداسنگ بآب برگ گلاب سوده
اندر و ان بینی ضماد نمایند برای بخشکیدن بینی نافع بود و در تکملهٔ هندی درین نسخه صبر هم داخل ست و یا مازو پوست هلیلهٔ زرد با چربی مرغ و یا روغن گل
طلا نمایند و در قروح الانف که مسمی بحکوکست بجهت بودن مادهٔ آن در اوائل شیرین غیر شدید الحرارت که نه حریف باشد و نه مالح و آن از قروح شهدیه و شیرینیه
و شیرنجیه نیز نامند تنقیهٔ دماغ حسب مقتضای حال نمایند و بقول شیخ در ابتدا روغن گل تنها یا بموم و پیه ماکیان طلا کفایت کند و قوی تر از ان مرهم سفیده

در بواسیر مزمن مع ورم و درد گوش و چشم و سیلان آب کثیر از بینی بعد فصد سر رو تبرید شیرهٔ عناب شیرهٔ کشنیز خشک شیرهٔ کاهو عرق عنب الثعلب عرق گاؤزبان
شربت بنفشه داده منضج و مسهل و حب ایارج میدهند و شیاف مامیثا رسوت صندل سرخ حضض گل با آب کشنیز سبز ضماد می نمایند بالجمله بعد از تنقیه اگر
مرض خفیف و در ابتدا باشد ادویهٔ خفیفه و در مزمن ادویهٔ حادهٔ قویه استعمال نمایند و از جملهٔ ادویهٔ خفیفه بقول شیخ فتیلهٔ معمول از پوست انار ست که در آب بسایند
تا مثل خمیر گردد و ازان فتیلهٔ دراز سازند و مدام در بینی دارند و این مجرب ست لیکن نفع او بدیر ظاهر میشود و یا فتیله از اشنان سبز سازند و بعضی مرمکی نیز داخل میکنند
و فتیله بسرکه تر کرده و بدوا آلوده می نهند و یا فتیله بشحم حنظل و یا از جوز السرو مع قدری انجیر چند روز استعمال نمایند و یا فتیله در آب پودینه تر کرده تنها و یا بعد تر کردن
آن در آب مذکور و یا در شراب و یا در سرکه پودینه خشک سوده بران پاشیده و یا از عقید آب انارین مع پوست و شحم او کوفته و یا فتیله بعسل و گل سرخ در روزی چند بار
بتکرار بکار برند و یا انفوخ زرنیخ و قلقند در سرکه ساییده خشک کرده بعمل آرند و صاحب خلاصه گوید که اگر انار ترش درست کوفته آب آنرا در ظرف مسی اندک بجوشانند
و در همان ظرف نگاه دارند و ثفل او را خشک نموده باریک بسایند و با آب مذکور سرشته فتیله ساخته در بینی گذارند در مدت دراز بواسیر بینی را بی مشقت قطع کند و مثل
ادویهٔ حادهٔ دیگر از لذع و وجع و ورم خالی ست و اگر اندک زنگار و نوشادر دران اضافه کنند بغایت قوی الاثر گردد مجرب ست و جرجانی و ایلاقی گویند که آب او
مع ثفل نیم پخت کنند و در طاس مسی یکروز نهند و روز دیگر ثفل جدا کنند و باریک بسایند و ازان شیاف سازند و با آب مذکور تر کرده در بینی نهند و بعضی گویند که
شیاف مذکور خشک ساخته در آب مذکور سوده در بینی چکانند و اگر وقت طبخ قدری نوشادر اندازند قویتر گردد و اگر انار ترش تازه بدست نیاید پوست انار ترش
بکوبند و در آب انار دانه بپزند و بقول مسیحی پوست انار ترش خشک کوفته بیخته بعده در آب انار ترش و اندکی شهد سوده فتیله دراز ساخته داخل بینی کنند و در اکثر اوقات
شب بدارند و یا توبال مس ساییده بشراب سرشته داخل بینی بطوخ سازند و اگر زاج اخضر در سرکه ساییده در بینی صبح و شام گذارند نیز بواسیر انف را دور میکند و گویند
که آب لوف و روغن گل و نشوق ایرسا و یا آب گندنا و قطور آب سرگین خر و کذا آب کشنیز سبز نافع بواسیر انف ست و کذا قلقند بعسل و یا قاقلی تازه در بینی
گذاشتن و منجملهٔ ادویهٔ حادهٔ قویه اینست که زاج دو درم زنگار نیم درم ساییده بفتیلهٔ آغشته در بینی نهند و اگر قویتر خواهند حب السلاطین چهار جزو زنگار دو جزو
هر دو را خوب ساییده بران موضع بچسپانند و بالای آن مرهم زنگار نهند که همواره معمول ست و اشخار و آهک را در آب ساییده ضماد کردن نیز بسیار فائده میکند
و اگر بعد فصد قیفال و حجامت نقره و تنقیه بحب ایارج زنگار و اشنان و مرمکی هر سه مساوی کوفته بیخته فتیله از خرقهٔ کتان با سرکه آلوده در ادویهٔ مذکوره بگردانند
و در بینی گذارند معمول صاحب خلاصه و شفاء الاسقام و غیره ست و اگر زنگار نوشادر اشخار سوده بشهد آمیزند و فتیله بدان آلوده در سوراخ بینی نهند و از گوشت
و شیر بینی پرهیز نمایند نیز مجرب بعضی اجبا ست و یا بقول صاحب جامع و کامل توبال نحاس قلقدیس و قلی هر واحد یکجزو زرنیخ سرخ زنگار هر واحد نیم جزو خربق سیاه
ربع جزو ساییده فتیلهٔ خرقهٔ کتان بشراب تر کرده باین دوا آلوده در بینی نهند و یا زاج سه درم قلقدیس و مر هر یک چهار درم قلقطار سه درم شب یمانی مازو توبال مس
زراوند مدحرج هر یک دو و نیم درم کندر چهار دانگ سرکه صد درم در دیگ مسی بپزند تا مثل شهد گردد بفتیله استعمال نمایند و گیلانی گوید که بگیرند قشور مس یک اوقیه
و قلقدیس هشت درم و زرنیخ سرخ نیم اوقیه و خربق سیاه ربع اوقیه و کوفته بیخته در بینی دمند که دوای جید ست منفعت او در ده روز ظاهر میشود و ایضا بگیرند
پوست انار خشک دو درم قلقدیس ده درم قلقطار سه درم زهرهٔ گاو چهار و مرمکی و پودینه و فراسیون هر واحد چهار درم زعفران دو درم خربق یکدرم
ساییده خشک استعمال نمایند و بعضی گویند که کندر یکدرم شب مازو قشور نحاس هر واحد چهار درم قلقدیس شش درم زاج قلقطار مر هر واحد هفت درم سرکه یک رطل
یک قسط بگیرند و همه را در دیگ مس بپزند تا بقوام عسل آید بطور فتیله بعمل آرند و شب یمانی مر مس سوخته قلقطار قلقند بیخ سوسن سفید زاج سیاه نطرون
مساوی کوفته بیخته صبح و شام در بینی دمیدن و یا با آب انار ترش و یا شراب انگوری و امثال آن سعوط کردن بغایت مجرب نوشته و اگر فتیله با آب انار ترش
یا سرکهٔ انگوری یا آب پودینه یا شراب انگوری تر کنند و این داروها بران پاشیده در بینی نهند نافعتر باشد و اگر فائده نشود فتیله بمیاه مذکوره تر کرده قلقدیس
و قلقطار و اشخار و زنگار و زاج سیاه و شب یمانی مساوی سوده بران پاشیده در بینی نهند و یا انفوخ کنند و بهتر آنست که بعد شرط یا خراشیدن موضع
این ادویه استعمال نمایند و چون پوست انار ترش چهار درم قلقدیس سه درم زرنیخ زرد خربق سیاه قلقطار هر یک دو درم کوفته بیخته بکار برند نیز گوشت

صابون قسطنطنیه بشویند بعده ادویه شدید التجفیف استعمال نمایند و ازین قبیل ست که بگیرند قشور مس و قلقدیس و زرنیخ سرخ و خربق و سایده در زهره گاو تر کنند و چند روز دران خمیر کنند پس استعمال نمایند و گاهی دران حماما و مرو پودینه و فراسیون و زعفران و شب یمانی و ماز زیاده کرده میشود و دوای روفس مجربست و آن اینست که سعد و شب یمانی و ماز و مرکی و زعفران و زرنیخ مساوی بگیرند و بطریق نفوخ استعمال کنند و قروح شدید الوجع را علاج کنند باسرب محرق مغسول و اسفیداج و مرداسنج و بروغن گل و موم ازان مرهم سازند و قروح بثریه را علاج بمرهم روغن گل و روغن مورد و مرداسنگ و گلاب و قدری سرکه کنند و علاج قروح طاهره باین مرهم کنند سفیداب یک رطل مرداسنگ سه اوقیه خبث رصاص محرق سه اوقیه بشراب و روغن مورد مخلوط سازند و از ادویه مشترکه اینست که بگیرند آب انار ترش و در ظرف مسی بپزند تا که نصف بماند فتیله بدان آلوده استعمال نمایند و از اقراص اندرو خوردن نیز علاج او میکنند گاهی مخلوط بشراب و گاهی بسرکه و گاهی بسرکه و آب بحسب مشاهده حال و از مراهم جیده مشترک النفع باکثر اقسام اینست که خبث اسرب و شراب کهنه و روغن مورد همه را باهم بسایند و بر آتش نرم گذاشته بپزند و حل کنند تا غلیظ گردد و در ظرف مس بدارند و اسرب سوخته در حکم خبث اسرب ست و عصاره چقندر تنها یا مع ادویه دیگر بسیار نافعست **و انطاکی** گوید که علاج قروح الف بعد تنقیه مواد بفصد در رطبین و تنقیه باقی مطلقا بجوز مثل کبریت و زرنیخ در رطبین و ریختن روغنها اندر بینی در یابسین و نفخ چیزیکه مجفف و مدمل باشد مثل زنگار بروغن بنفشه و موم قیروطی ساخته باید کرد **و بدانند** که قرحه الف را حکمای هند پینس نامند و از اجمود با برنگ شنگرف برز البنج زعفران مساوی سرسه سانموده ناس گرفتن و هلدی دار چینی جاوتری لونگ پورلن برابر سایید و شهد و چند آن آمیخته هر روز ماشه خوردن مفید نوشته اند و ایضا زنجبیل دار فلفل دانه الایچی خرد هر واحد یکدرم قند سیاه کهنه بست و چهار درم کوفته جمع سایند و بقدر ده ماشه وقت شب میخورده باشند

بواسیر الف و اربیان و سرطان

بواسیر الف لحم زائدست که در بینی روید و آن سه قسم بود یکی گوشت نرم سفید و بی درد و بدون سیلان رطوبت و ماده این بلغمی ست و علاج این سهل ست دوم گوشت سرخ اندک صلب با حرارتی و الم و ماده این دموی بود سوم تیره صلب و ماده این سوداویست و گاهی این شدید الصلابه با درد شدید بود خصوصا اگر سودای محترقه باشد و علاج این صعب ست لاسیما هرگاه زرداب بدبو ازان سائل شود و گاه باشد که در بینی گوشت فزونی سرطانی پیدا اید و شکل بینی فاسد کند و بسبب تمدد شدید وجع پیدا کند و تیره رنگ و سخت و غائر باشد و گمان شود که بواسیرست و آن سرطان باشد و اربیان ورم نرم عظیم الحجم شبیه بواسیر الف ست که در مجاری بینی حادث شود و باشد که قرحه گردد و زرداب و رطوبت ازوی سائل شود و این ورم را کثیر الارجل و بسفایج نیز نامند از جهت مشابهت بما ی روبیان در نرمی و ملایمت و بسیاری پایهای باریک و گاه باشد که این ورم بسبب سرطانیت گراید و سخت شود و درد کم گردد و رگهای آن موضع همه سبز شوند و کشیده گردند و در باطن پلکها کشیدگی معلوم شود و فرق میان این هر سه علت چنان کنند که بمیل غمز نمایند گوشت زائد را اگر نرم ... ا صلب بشکل ثولول بود و از جنس امراض سرخ و نوازل پدید اید بواسیر باشد و اگر با وجود نرمی ورم عظیم الحجم بود و در گهای سرخ و سبز ممتلی باریک در خارج و داخل بینی محسوس شوند اربیان باشد و اگر ورم صلب بود و بعد صفای بینی پیدا شود و در اکثر بغیر سیلان رطوبت بود و قبل حدوث او در دماغ اعراض سوداوی پدید اید و از مقدار نخود یا بندق ابتدا کند پس زیادتی پذیرد و در کام صلابت پیدا کند و خشک بود سرطان باشد و بواسیر گاه دراز گردد و معلق شود و گاه چندان طول پذیرد که از بینی یا کام بیرون آید و این هنگام آنرا علق نامند و گویند که سبب بواسیر احتباس خون سوداویست در عروق داخل بینی و سبب اربیان ماده ردی مائل به بلغمیت و سبب سرطان سودای محترق ست

علاج بواسیر الف

فصد سر رو کنند و زلو بچسپانند و اگر فصد ممکن نباشد حجامت قفا نمایند و تبریدی که در رعاف گذشت بدهند بعد ازان بمسهل بارد و حب ایلیه تنقیه نمایند و گاهی بعد فصد عوض تبرید عناب شاهتره گل سرخ بعرق شاهتره جوشانیده نبات داخل کرده میدهند بعده منضج اصل السوس شاهتره گل بنفشه گل سرخ گل نیلوفر تخم کاسنی بیخ کاسنی آلوبخارا جوشانیده صاف نموده گلقند داخل کرده و بعد نضج مسهل و حب ایارج استعمال می نمایند و بقول صاحب ذخیره و حاوی بعد از فصد و حجامت قفا برای نضج جلاب از عناب و بنفشه و شکر بدهند و غذا مزوره ماش باشیره بادام شیرین بعده مسهل بمطبوخ فواکه و یا مطبوخ ایلیه و بحب ایارج و گاهی

بهتر آنست که بدستکاری علاج کنند و این بعد کم کردن امتلا از بدن و سر باید و اگر خفیف باشد ادویهٔ قویه منجملهٔ ادویهٔ قروح انف استعمال کنند و مثل نفوخ
شب یمانی و مر یک یک جزو و قلقطار و مازو هر یک نیم جزو نفوخ نمایند یا فتیله ازان بعمل آرند و مختار جالینوس اینست که آب انارین مع قشر و شحم آنها کوفته بگیرند
و اندکی جوش داده در ظرف اسرب بردارند پس ثفل او بسایند تا مثل خمیر گردد و بآبهای مذکوره تسقیه دهند بقدر لائق او بعده ازان شیافات دراز بسازند
و در بینی علیل داخل کنند و بگذارند و در بعض اوقات راحت دهند و از بینی خارج کنند و در هر وقت بینی و کام را بعصارهٔ مذکور طلا نمایند و برین تدبیر مواظبت
کنند و این نافع قروح و بواسیر است و از منافع او آنست که الم زیاده نمیکند و بساست که از سه انار یعنی عفص نارسیده و ترش مع شیرین این ترکیب سازند
و اگر گوشت زائد صلب باشد انار ترش را زیاده کنند و اگر کثیر الرطوبت باشد عفص را زیاده نمایند و قومی بعد از جالینوس قدری قلقطار و نوشادر نیز
دران زیاده کرده اند و عمل او قوی‌تر میگردد و جملهٔ ادویهٔ حاده و اکاله که در علاج بواسیر انف مذکور شد استعمال نمایند پس هر گاه از قوت ادویه ورم ظاهر شود
راحت دهند تا آنکه ورم ساکن شود و بقیروطی موم و روغن گل و عسل طلا نمایند بعد ازان اعادهٔ دوای حاد کنند و همواره باین نحو عمل نمایند حتی که ساقط
شود و تجربه کرده اند که هر گاه خرنوب نبطی رطب کوفته آب او بگیرند و دران صوف ترکرده در بینی داخل نمایند اربیان را بخورد و جوز السرو همین منفعت دارد
و آنچه مجرب است اینست که زاج سبز مثل سرمه ساییده صبح و شام در بینی دمند و بعد قطع اربیان از ادویهٔ حابس خون گل مبلول در آب بسیار سرد است
تا که غلیظ گردد سرد کرده ازان در بینی طلا نمایند و گویند که آب ثمر لوف بفتیله آلوده و کذا از انجیر خشک و برگ سرو مساوی سوده فتیله ساخته و کذا اقاقیا
و زاج و زرنیخ و بوره و قلی بسرکه تند چند روز در آفتاب پرورده فتیله بدان آلوده و کذا از زوفای رطب و پیه بط و موم زرد مرهم ساخته بفتیله آلوده و کذا
عسل بسرکه آمیخته فتیله بدان آلوده در بینی داشتن و یا زنگار نوشادر شب بسرکهٔ تند جمع کرده در آفتاب خشک نموده باریک ساییده بدهن آب تر کرده در بینی دمند و کذا نفوخ
قشور نحاس و کذا انشوق قلقند هر واحد گوشت زائد و اربیان را ببرد و در سرطان بعلاج ادویهٔ حاده و قطع بآهن اصلا تعرض نکنند و مدام بران قیروطی نهند و فصد و تنقیهٔ عام
بدن از سودا بمعجون نجاح یا مطبوخ افتیمون و ماء الجبن و حب لاجورد در هر هفته دو سه بار همیشه نمایند و تنقیهٔ خاص دماغ با دویه که دران صبر و مصطکی و مانند آن افتد و اگر مزاج علیل احتمال نماید
تنقیهٔ سر بایارج و حب قوقایا کنند و بغایت پرهیز از اغذیهٔ غلیظه و مولد سودا نمایند و در بعضی اوقات غرغره باشیای خفیفه مثل سکنجبین بنمایند و در غرغره مبالغه نمایند
و سر را از گرمی آفتاب و شدت سردی محفوظ دارند و بعض اوائل برای سرطان این موضع حقنهٔ لینه را ستوده اند و باقی تدبیر آنچه در سرطان مطلق گفته خواهد شد بعمل آرند

عطاس

یعنی بسیاری عطسه و آن حرکت حامیهٔ حافظه از دماغ برای دفع خلط یا موذی دیگر است باستعانت هوای مستنشق جهت دفع از راه بینی و دهن بسبب تدریج بخاری یا ریحی از دماغ
ازان خلط و یا بسبب دیگر که منقبض گرداند دماغ را برای دفع آن و یا بسبب موذی دیگر لاذع آلات شم خواه از خارج خواه از داخل از خارج مانند غبار و دخان و بویهای حار حاد مثل فلفل و کندش
و مانند اینها و داخل نمودن فتیله در بینی و یا استعمال عطوسات و از داخل چون حرارت دماغ و سیلان رطوبت لاذعه ازان و یا انحلال ریح ازان رطوبت
و یا تصاعد آن از اعضای ماتحت و یا امتلای دماغ از رطوبات پس اولا از مریض تقدم اسباب خارجیه مذکوره بپرسند اگر اقرار آن کند سببش همان باشد
والا از سبب داخل بود و بعده اگر آثار حرارت دریافت گردد سببش حرارت دماغ باشد والا رطوبت آن و عطسه حرکتی ست مر دماغ را همچون سرفه مر شش و سینه را
که چون بر جرم آنها موذی وارد گردد هر یک از آنها متحرک میگردد بحرکت عطاسیه و سعالیه و کثرت عطسه در پنج جا ضرر دارد یکی در ابتدای نزله و زکام بسبب
حرکت مانع نضج دوم در ابتدای تپها که بسبب کثرت خود قوت را ساقط کند و دماغ را ممتلی گرداند سوم در شخصی که دماغ او بسبب حرکت گرم شود و ماده را
بخود کشد چهارم در انجا که ماده در سینه بسیار یا خام بود مثل صاحب ذات الصدر پنجم در شخص عادی رعاف شدید و در چهار موضع نفع دارد یکی آنجا که
در سر بخار یا ریح یا ماده اندک باشد اگر چه پخته نباشد که گرانی سر دور نماید دوم آنجا که در دماغ ماده پخته باشد اگر چه غلیظ و بسیار بود که دلیل قوت دماغ است
و ازین جهت کسی که موت او قریب باشد او را عطسه نیاید و اگر معطسات عطسه آورند و او را عطسه نیاید امید صحت او نباید داشت سوم در زمان احکام
وضع حمل که بر اخراج مولود و مشیمه یاری دهد چهارم در فواق مادی که بسبب حرکت خود آنرا منحل گرداند بالجمله عطسهٔ معتدل نشان صحت است و افراط آن باعث

فزونی بینی را ببرد و توتیا و مس و قلقدیس و زرنیخ احمر با سرکه آمیخته و فتیله آلوده در بینی نهند که کار آهن میکند و انطاکی گوید که آنچه مجرب است اینست که شب و قلقند و زنگار مساوی و حلتیت مثل آن همچون غبار ساییده با قدری سرکه و عسل بسرشند و فتائل ساخته در بینی نهند و یا حشاف در بینی دمند و دیگر ادویهٔ حادهٔ اکاله چون قلدفیون و دیگر مرهم هم مفید بود و اگر ازین تدابیر زائل نشود قطع نمایند و اگر بعد قطع چیزی از گوشت زائد باقی باشد ادویهٔ اکاله بر انبوبهٔ رصاص یا اصل مجوف پر مرغ که پارچه بران پیچیده باشند طلا ساخته در بینی بگذارند تا باقی را بخورد پس بمرهم سفیده و جز آن علاج کنند و بدانند که قبل از تنقیه استعمال ادویهٔ حاده و دستکاری را کار نفرمایند که موجب افزونی مرض ست و بقول شیخ هرگاه ارادهٔ علاج بادویهٔ حاده باشد یکروز پیش ازان گوشت زائد را بخرقهٔ خشن دلک نمایند بعد ازان باین ادویه دو روز علاج کنند بعد از خوردن طعام و ایضا چون علاج ناسور بینی باین ادویه نمایند باید که اول بقفر یا زفت رطب اندرون بینی طلا نمایند تا بینی از نکایت ادویهٔ حاده محفوظ ماند و جمیع ادویهٔ نافع اربیان بواسیر را نفع بخشد و گاهی احتیاج کسر قوت آن افتد و آنچه در بواسیر مقعد بیاید مفید بود و گویند که گاهی بواسیر انف مولودی بود و آن لاعلاج ست

علاج اربیان و سرطان

در اربیان بعد فصد سر و حجامت و تنقیه بمسهل و حب ایارج یا مطبوخ افتیمون علوبخان و حب قوقایای ایشان فتیله از کرباس بمرهم زنگار آغشته در بینی نهند بعده شیاف دم الاخوین انزروت مرداسنگ گلنار سرکه در بینی گذارند و ایضا لعاب حلبه و سرکه و گلاب و روغن گل بمرات در بینی چکانند و بالجمله تنقیهٔ دماغ بحبوب و ایارجات حضض مرمکی زوفای رطب دردی زیت مرداسنگ بلعاب حلبه یا بزر کتان سرشته طلا نموده باشند و هرگاه ورم نرم تر شود بران زلو چسپانند یا بمبضع شرط زنند و خون برارند و صاحب ترویح گوید که جلاب با آب گاوزبان و یا در بجبوبه یا اصل السوس بشکر دهند و بعد نضج تنقیهٔ دماغ با ایارجات و طلا بمرد عکر زیت و مرداسنگ ببعض لعابات و بعد تلیین شرط و تعلیق علق بعمل آرند **طبری** گوید که اگر این ورم غیر متقرح باشد علاجش تنقیهٔ بدن بمطبوخ افتیمون بعده تنقیهٔ سر بحب ایارج پس غرغره بعاقرقرحا و مویزج و کف خردل و رب عنب و مانند آن ست و پرهیز از جمیع اغذیهٔ غلیظه بحجره لسوی سر بعده صورت این ورم ملاحظه نمایند پس اگر بر حال خود باقی باشد بدانچه مذکور گردد علاج نمایند و اگر تحلیل شود و نقصان پذیرد بچیزی متعرض آن نشوند سوای علاج مذکور که بعد زمانی مع لزوم پرهیز مابقی تحلیل گردد و دران ایام بدوای محلل مثل مر و حضض ضماد نمایند و آنچه بر حال خود باقی ماند مر صافی نیم درم انزروت یکدرم مقل نیم درم زوفای رطب یکدرم عکر زیت نیم درم مرداسنگ یکدرم باریک ساییده لعاب اسپغول و لعاب حلبه برآورده مع عکر زیت بجوشانند هرگاه غلیظ گردد ادویهٔ مسحوقه آمیزند و روز و شب داخل و خارج بینی طلا نمایند تا آنکه ورم نرم شود و تحلیل گردد و چون بعد مسهل و فصد شرط بلیغ بعمل آورند و خون سیاه عکر ازان خارج شد پس آن بی شک صحت یابد و اگر خون سائل ازان رقیق سرخ باشد از داخل و خارج بران زلو چسپانند بعد استفراغ و پرهیز و اصلاح غذای مریض و واجب ست که طبیب از شرط و زلو در حالت امتلای بدن حذر کند پس اگر از ضماد مذکور تحلیل نشود و نرم نگردد و بر غلظ و صلابت او باقی ماند بگیرند حرف سفید دو درم خربق دو ثلث درم عرطنیثا که آن عرق ست که بدان صوف میشویند یکدرم و حضض نیم درم و جمله را باریک بسایند و در حریر ببیزند پس داخل منخرین سرکه مالیده بران این دوای خشک طلا نمایند و همچنین بدفعات متوالیه عمل نمایند تا آنکه ورم را بخورد و ساقط کند و بعد سقوط او باین مرهم علاج کنند زیت پنجاه درم مرداسنگ ده درم مرداسنگ را باریک ساییده در زیت آمیخته بجوشانند حتی که مجتمع گردد بعده در هاون ریخته سرکه بران چکانند و حل کنند و هر قدر که سرکه را نشف کند بران بچکانند و همچنین سرکه چکانیده باشند و حل کنند تا آنکه سفید گردد یا قریب بسفیدی رسد پس استعمال نمایند و این مرهم اوفق اشیاست برای قروح مواضع غضاریف و اگر جراحت خشک نماید باین مرهم مداوا سازند بگیرند موم مصفی و روغن بنفشه و ازان قیروطی بسازند و هنوز بر آتش باشد که قدری سفیداب قلعی بران اندازند و حرکت دهند بعده از آتش فرود آورده و در صلایه ریخته آب سرد بران اندازند و حل کنند تا چرک او خارج شود و مجتمع گردد بعده آب ازان دور کرده قدری سفیدی رقیق بیضه اندازند و حل کنند حتی که مجتمع و مخلوط گردد و اگر موضع رطب باشد و در مدتی که ازان سائل میشود رطوبت زیاده باشد در مرهم اول قدری گلنار اندکی کنند و زیاده کنند و اگر بحدید علاج کنند باید که دستکار ماهر باشد تا اجزای بینی از قطع محفوظ ماند و در غضروف بینی سوراخ نگردد و **شیخ** میفرماید که در اربیان

و کشنیز سبز و کدو و تره و عنب الثعلب سبز و حی العالم و برگ کاهو و از روغنها مانند روغن گل و بنفشه و کدو و بلکه واجبست که اول حجامت ساقین نمایند و
بر دماغ مقویات آن مثل آبهای مذکوره نهند و هرگاه شروع تبرید نماید بر بر روادع مرخیات افزایند و جالینوس گوید که حجامت بر گردن طفل منع عطاس
نمیکند ضمیمه هر جا که العطسه آوردن حاجت باشد معطسات بکار برند و آن هر دوای حاد و مفتح ست مثل کندش و خربق سفید و جندبیدستر و فلفل و خردل
و عاقرقرحا و دار فلفل و زنجبیل و اسطوخودوس و بندق هندی و عود صلیب و کبابه چینی و برگ تحر زهره و برگ تبت و تنباکو و شونیز و گل سوسن و گل سرخ و فرفیون
و سداب و ایرسا و گندم در شیر عشر تر کرده خشک نموده و خاکستر پاچک دشتی منقوع در شیر مذکور و مرزنجوش و دار شیشعان و بنداق و سمندر پهل و نوشادر و صعتر
و نکچهکنی و مغز گهونگچی سفید و تخم سرس و قرنفل و خولنجان و دارچینی و فلفلمویه و نطرون مفرد و مرکب سوده سعوط و نفوخ از ان نمایند و یا بپر مرغ در بینی الصوق نمایند
و یا بگیرند عاقرقرحا و مشک و سداب بری و صبر و لطوخ نمایند و بهتر آنست که محرورین ازین ادویه ببویند و در بینی نکنند و گویند که بیخ کرفس خشک و شلجم خشک
کرده و بادروج و حب الغار و قسط هر واحد سوده در خرقه کتان بسته بوییدن نیز محرک عطاس ست و جمیع اشیا که دماغ را دفعة گرم گرداند عطسه آورد و نظر در قرص
شمس ازین قبیل ست و سعوط مصطکی و فلفل مثل غبار ساییده نیز معطس و مخرج مواد بلغمی ست و از معطسات خفیفه شمیدن افیون و شاخ بادروج و زراوند ست
و بوی گل سرخ معطس محرورین ست و لطخ باطن الف بدوای معطس بهتر از نفوخ و سعوط اوست چه درین صورت از نفوذ او بسوی نفس دماغ امان نیست

رض الف

یعنی کوفته شدن بینی که حدوث او از ضربه یا سقطه بود و اکثر در ابتدای جذام از حدت اخلاط و فساد آن واقع شود پس انچه از ضربه و سقطه باشد یا مسترخی شود
و یا غضروف الف بشکند و جالینوس گوید که رض الف یا بر استخوان او واقع شود و یا بر غضروف او و یا بر هر دو و مبادرت در علاج او واجب ست و الا بعد ده روز
علاج قبول نمیکند و مورث خشم و قبح منظر و انقطاس میگردد و طبری گوید که چون غضروف منحل گردد و از استخوان اقصای بینی جدا شود کمتر رجوع کند یا اتصال پذیرد
علاج اگر خفیف باشد در ان میل سطبر داخل کنند و بر داشته مستوی نمایند و صبر و مغاث و اقاقیا و مر سوده بلعاب تخم بارتنگ حل کرده بکاغذ مالیده
بر بینی بچسپانند و اگر رض شدید باشد و غضروف که دعامت بینی از انست شکسته شود از شکستن او خوف ورم بود پس بزودی فصد سر و کنند و تلیین
طبیعت سازند و پرهیز از غذای غلیظ نمایند و بهر حفظ مزاج دماغ که گرم نشود و مؤدی بسرسام نگردد اضمده بارد بر سر استعمال کنند و بعد از امالهٔ ماده آلتی که مسمی
بمنشال و مفتاح الرحم ست و آن شبیه بمنقاش و دهن او فراخ میباشد بدست منضغط سازند و همچنان اندر بینی در آرند پس بگذارند که منخرین منفتح شوند و انضمام
زائل کنند بعده بینی را بدان بلند سازند و دست بران بمالند و بهر دو دست راست کنند حتی که بحالت طبیعی عود نماید و ساعت زمانی امساک او نمایند
و بعد از ان پارچه بر انبوبه پیچیده و اقاقیا و مغاث بران طلا کرده اندر بینی نهند و ایضا الطلیه نافعه درین انچه بر کسر گذارند صبر ماش مر زعفران رامک سک
گل ارمنی گل رومی خطمی لادن عدس ست بآب آس یا طرفا طلا نمایند و یا پارچه یا کاغذ بهیئت بینی قطع کنند و دوای طلای صبر و غیره که مسطور شد طلا نموده
بر بینی بچسپانند و سه روز بگذارند بعده بآهستگی جدا کرده اعاده همین ضماد نمایند و اگر بینی قائم نشود در منخرین دو چوب مثل هر دو صفحه بینی ساخته و بر هر دو جانب آنها
ریشم آلوده نهند و بالای آن پارچه مذکور بچسپانند و در هر سه روز بر آرند و اعادهٔ او نمایند تا آنکه علت زائل شود و انچه بسبب جذام باشد علاجش علاج جذام ست

جفاف الف

سبب خشکی بینی یا حرارت مفرط ست چنانچه در حمیات محرقه افتد و یا یبوست شدید در دماغ چنانچه در مالیخولیا میباشد و یا در همه بدن چنانچه در اخر تپ دق
عارض شود و یا خلط لزج که از حرارت اندک در خیشوم بچسپد و خشک گردد و تشخیص هر سه نوع چنان نمایند که دریافت کنند اگر تپ محرقه یا دق موجود بود باعث حرارت
یا یبوست باشد و اگر اجتماع خلط در بینی معلوم شود سببش خلط لزج باشد علاج نافع ترین چیزها در ان ادهان و عصارات بارد و رطب مثل روغن نیلوفر و روغن کدو و روغن
کدو و یا آب تربوز یا آب نیلوفر و لعاب اسبغول و بهدانه و خطمی ست و کذلک مغز ساق بقر و ایل و غیره و استحمام نیز مفید بود و یا روغن بنفشه یا کدو در بینی چکانند و گوشت
بچکانند و اگر حرارت مفرط باشد قدری کافور در یکی از روغنهای مذکور حل کرده سعوط نمایند و تبرید باشیه و سعوطات بالیه [illegible]

آفت و در آخر امراض دماغی عنقریب نضج ماده لیل خیر ست و اہل ہند گفته اند که موافق ترین اوضاع صاحب عطسه آنست که سر خود مائل به پیش دارد برابر سینه و گردن
پیچیده و دور و یکسو کرده نشاید تا عطسه آسان خارج شود و ضرر لاحق نگردد و رگی یا عضله کشیده یا پیچیده نشود **علاج** منع سبب نمایند و از اشیاء مانع
عطاس چکانیدن روغن گل خوشبو و روغن بید در بینی و گوش ست و نوشیدن حسوی گرم منع عطاس کند و گرم کردن سر و ریختن آب شیرین نیم گرم بر سر
و انداختن روغن نیم گرم در ہر دو گوش و نهادن تکیه گرم کرده زیر گردن و شمیدن سیب و سویق و اسفنج بحری و قرنفل و کذا خولنجان سوده در خرقه بسته نیز
عطسه را باز دارد و فکر و اشتغال بمهمات اکثر قطع عطاس کند و گویند که بوئیدن افیون نافع و سعوط آب با درونج با تخم او بالخاصیت مانع عطاس ست و سعوط
آب گل خطمی یا روغن گل آمیخته مفید و شدت صبر بر عطسه و تکلف باز گردانیدن آن سود دارد و علاج کافی ست برای عطاس ضعیف و چشم و گوش و اطراف
و حنک مالیدن و دہان فراخ کشادن و جشا آوردن و نظر بسوی فوق و در چیزی کردن و بر بستر غلطیدن و عضلات را بروغنهای مرطبه مالیدن
خصوصاً عضل لحیتین و با گوش و استغراق در خواب و انتباه باعث جمله مانع عطاس اند و عصر مولم باطن خنصر با بهام و مساه نزد بعضی و دلک باطن خنصر و بنصر
با بهام در منع عطاس مجرب ست و گرفتن بینی و دہن از دست بقوت نیز نافع ست و احتراز از غبار و دخان و آفتاب و بوئیدن چیزهای حاد لذاع و مقام در ہوای
ردی و غیر آن که باعث عطسه شود ضرور ست **و حکیم عابد** نوشته پسری از سادات که مبتلا باین مرض بود علاجش باین حب نمودم اصل السوس
مساوی ہر یک چهار درم باریک سائیده در آبیکه یک رطل پوست خشخاش جوشانیده مالیده صاف نموده لعاب غلیظ کرده باشند حبها بقدر نخود سازند و خشک کرده
از یک تا چهار حب بخورند پس مرض بکلی زائل شد و در استعمال یک هفته عود نکرد و استعمال خولنجان بالخاصیت بطرا ائنا نافع ست و اگر از آن حبها آب مذکور سازند بهتر باشد
و آنجا که کثرت عطسه از گرمی دماغ باشد تبرید دماغ و تسعط بروغنهای سرد و تسل بروغن کدو و روغن بنفشه و روغن آس و تسمید سر و پیشانی بطلیه بارده و بوئیدن کشنیز
سبز و صندل و استحمام بآب شیرین نیم گرم مناسب بود و اگر خون غالب باشد فصد و حجامت نقره نمایند و آنچه از رطوبت دماغ باشد تنقیه دماغ بمسهل و حب
ایارج نمایند بعده اگر اندک باقی ماند نشوقات و سعوطات موافقه بکار برند **و بعضی** نوشته اند که اگر عطسه از قوت دماغ و ذکای حس آن باشد تدبیر کلی
بهر صداع از ذکای حس دماغی مسطور شده بعمل آرند و اگر از رسیدن بخار گرم بمبداء عصب یا در بطن اول باشد تحلیل از سرکه در روغن گل و آب کشنیز سبز و آب
بیتم ضفادع و عرق بید ہر یک یک تولہ ساخته ببوینند و یا اسفنج بحری که گل سفید سوده بران انداخته آب پاشیده باشند ببویانند و دست و پا محکم ببندند
و اگر مقدمه زکام باشد تدبیر زکام پردازند و اما بوئیدن شمامه افیون علو نجان و گاه گاه گل سر شو عظیم الاثر ست و همچنین سر بخور قند و زعفران
دہانیدن **تتمه** عطسه متواتر که باطفال عارض شود و اگر سببش رسیدن سردی بسر باشد باید که با درونج کوفته بیخته در بینی دمند و جلاب گرم بطفل و مرضعه دہند
و گرده گوسفند یا بر آتش بریان نمایند و آبی که از آن سائل شود نیم گرم در بینی چکانند و بویانیند زعفران و قند سفید کوفته بخور آن دہند و از دست افشان
و زعفران پارچه رنگین کرده بر سر گذارند و سر پوشیده دارند و بوئیدن چوب سلیخه تر کرده و مالیدن سر طفل بخرقه خشن نیز مفید و اگر ازین تدابیر زائل نگردد
ایارج فیقرا چند شب متواتر بمرضعه بخورانند و زعفران و تخم گل سرخ و اندکی صبر بر سر پستان مرضعه مالیده در دہن طفل گذارند که بمکد و چون از آن باز آید
سر طفل را نگون دارند تا آنکه لعاب بسیار از دہان او بر آید و گاہی زبان طفل بخرقه خشن میگیرند و اندکی کشیده نگاه میدارند تا آنکه آب و لعاب بسیار از دہان او بر آید
عطسه او زائل گردد و اگر حار یابس المزاج و قوی البنیه باشد آب نیم گرم که در آن سبوس و پوست حب المحلب جوشانیده باشند بر سر ریزند و اگر ضعیف القوة
والبنیه باشد بر سر او آب گرم نریزند که باعث ضعف قوت او میگردد بلکه ہر وقت اندک اندک شربت خشخاش یا دیاقوزا که با طلا ساخته باشند بخورانند و مغز تخم
خیار و تخم خرفه مقشر ہر یک سه جزو مغز بادام چهار جزو نبات برابر همه سائیده بلعاب اسپغول حبها بقدر عدس مفرطح ساخته خشک نموده دائم زیر
زبان او مکعب نگاه دارند و ابن سیار گفته جهت این مرض بگیرند دو دانگ رب السوس و دو دانگ ماهی که آنرا سمک الرمال نامند و دو درم تخم سلیخه و یا
شیر مرضعه او بجوشانند تا غلیظ گردد و هر صبح و شام بآن طفل را لعوق کنانند که اثر نیکو می بخشد و معالجه کبار را در اطفال چندان تاثیری نیست و مجوزند و اگر
سبب آن ورم حار نواحی دماغ باشد با تپ و حرارت بود و علامتش بعلاج سرسام کنند از تبرید و طلا و تمریخ سر بمبردات از عصارات مثل آب کاسنی

این اخلاط لذاع حریفه باشد جیفر آمیند پس این نفوع استفراغ او بتدریج می نماید و تبدیل مزاج اعضا او میکنند و اصحاب سوء مزاج حار دماغ و کبد استعمال آن بی تناول و تغیر مزاج دم میکند امراض الانف مسطور شد

احتباس شئی در انف

یعنی بند شدن چیزی در مجرای بینی علاج اول بروغنها و قدری موم بینی را از اندرون و بیرون چرب کنند و چند قطره از آن در بینی چکانند پس ادویه معطسه که در آخر بحث عطاس مسطور شد در بینی دمند و هنگام عطسه آمدن دهان و منخر صحیح بند نمایند و عطسه گیرند تا آنچیز بیرون افتد و یا آنکه مناسب بر آرند و بدانند که اکثر هنگام تناول طعام سرفه یا عطسه یا حرکتی دیگر بطفل عارض شود و بدان سبب چیزی که در دهن باشد از طریق حلق در مجرای بینی بر آید و تعفن پذیرد و برنجاند و توحش و بدخوابی و ضعف اشتها و زردی رنگ و نحافت بدن ظاهر شود و باشد که تب خفیف لازم گردد و تنفس از جانب بینی بی اسباب نزله و زکام موقوف شود و هر ساعت دست خود بدانجانب ببرد و بمالد و تدبیرش همانست که مسطور شد و اگر ازین تدبیر بر نیاید طفل را بر پشت بخوابانند و دهن او را بدست گرفته دهان خود را بر منفذ بینی مسدود او گذاشته بقوت بدمند و عقب آن بلا فاصله در منفذ مخالف آن که مفتوح ست از آن قویتر دمند تا بزور نفس آن چیز خارج گردد و گاه بسبب آن یبس خیاشیم طفل میباشد و علاجش چکانیدن شیر مرضعه در یا ادهان مناسبه ست و تدهین و ترطیب یافوخ او با دهان مرطبه مناسبه و پاک نمودن بینی او همیشه

سدهٔ خیشوم

و آن چیزی محتبس در داخل او ست حتی که شئی نافذ را از حلق بسوی بینی یا از بینی بسوی حلق منع نماید و سبب این یا خلط لزج ست و یا لحم نابت و یا خشکی و از نشان این سده ست که غنه در آواز پیدا میکند حتی که منع می نماید فضله نفخ را از دخول خیشوم پس طنین کائن از آن حادث میگردد علاج در خلطی بعد از نضج بمنضج بلغم و تنقیه بمسهل و حبوب و ایارجات از عدس مقشر یک درم جند بیدستر نیم درم افیون زعفران مشک هر واحد یک قیراط مریم درم حبها سازند و بآب مرزنجوش رطب سوده سعوط نمایند و هر چه برای خشم سدی مسطور شد بکار برند و اگر از لحم زائد باشد علاجش مذکور شد و بسیار باشد که بعمل دستکاری خرط بینی از میل خاص بانف که بآن جرد ممکن باشد احتیاج می افتد پس بدام جرد نمایند تا آنکه پاک گردد و اگر کفایت نکند آنچه در بحث بواسیر گذشت بعمل ارند و اگر از خشکی یبس باشد علاج قرحه یابس نمایند و گیلانی گوید باقی از شرح و سدهٔ بینی که باطفال از رطوبت غلیظه متولد از شیر غلیظ عارض شود علاجش اصلاح شیر مرضعه و پرهیز او از اغذیه مغلظه و ریختن آب گرم بر سر طفل و انکباب بر بخار آن و مالیدن سر او بخرقه خشن ست و قبل ازین تدابیر عطسه آوردن و بر سر او روغن مالیدن جائز نیست

خنان

و آن مرضی ست که بینی را عارض میشود و آواز در آواز انسان خنخنه ظاهر میگردد و بسبب او کلام بتبیین نمیشود و این غیر غنه معروف ست گویند که سببش ورم لوزتین و یا لهات ست و لیکن بیشتر از خون و صفرا افتد و علامتش اینست که کلام مفهوم نشود و چون آب بنوشد از راه بینی بیرون آید و خنانیت بسیار بود و چشمها سرخ پر از اشک بی خاسته باشد با درد سر شدید و یا خفیف علاج اول در هر دو نوع رگ سر رو کشایند و از آب کشنیز سبز و مکوه و کاسنی و کاهو تنها و یا حضض حل کرده غرغره نمایند و اگر این چیزها سبز بهم نرسد شیره آنها گرفته یا نقوع یا مطبوخ ساخته بکار برند و پوست انار ولایتی و مازو و نمک اندرانی برابر سوده با انگشت شهادت آلوده بر ورم رسانند در روزی ده دوازده بار و یا نوشادر و حنای خشک و پوست انار ولایتی هر یک سه ماشه بدستور بکار برند و مازو در آب حنا یا انار خام جوش کرده غرغره نمایند که نفع عظیم دارد و اگر ازین تدبیر صحت نشود مسهل صفرا بعمل ارند از اعلی یا اسفل و عطسه آوردن نیز نفع اثر عظیم دارد و تدبیر خفیف از بواسیر الانف بکار برند و بقول جالینوس از معالجات او آنست که مازو مسحوق را در آب انار شیرین چندانکه بجوشد بجوشانند تا آب جذب شود و بعده خشک کنند و نصف او کندر و انزروت آمیزند و مرتبه دیگر با آب انار کدران مازو جوشانیده باشد بسرشند و بطریق سعوط و غرغره چند روز استعمال نمایند و ایضا هنگام نوم روغن در بینی بچکانند و تا به شدن آن الم استعمال کنند و اگر این مرض از بودن سوء مزاج در کام بسبب مرض آتشک یا نزله مواد عارض شود علاجش در امراض حنک خواهد آمد

دیدان الانف

سببش رطوبت متعفنه در مقدم دماغ ست نشانش حکه در مقدم دماغ و در بعض اوقات ست و خروج او در مخاط علاج بعد نضج ماده تنقیه بمسهل و حب

بارده که در علاج امراض دماغی حار و جز آن مسطور شد استعمال کنند و لزوم حمام نمایند و صندل و گلاب و کافور ببویند و خیار و تربز خورند و در بیبسی ادهان مذکوره بدون کافور بکار برند و ایضا روغن بادام یا شیر دختران یا شیر خر در بینی بچکانیدن و شیر از پستان بر پیشانی دوشیدن و دیگر ادویه مرطبه بکار بردن نافع بود و آنچه جالینوس گفته و حکیم جاید نیز در هر دو قسم تجربه نموده طلای پیشانی و مقدم سر آب خرفه مضروب بروغن بادام و روغن کدو و سعوط آنست و آنکه از خلط لزج بود بعد تلیین خلط بتقطیر روغنهای مرطبه مذکوره و البان و العبه و شرب مرطبات تنقیه ماده از بدن و دماغ بمسهل و حب هلیله و قرص بنفشه و غراغر و عطوسات و نشوقات و لطوخات نمایند و مداومت اطریفل کشنیزی مفید بود و جالینوس گوید که جمله ادویه سده که در بحث خشم مذکور شد مفید این قسم ست و حکیم علی گیلانی گفته که درین نوع اول تا آب گرم استنشاق نمایند بعده بروغن بنفشه یا بادام یا نیلوفر یا روغن گل بعد از ان طعام بخورند و اگر آن شوربا باشد اولی ست ❀

حکهٔ انف

سبب خارش بینی صعود بخارات حاده لذاعه از ماده حریفه مجتمعه در بطون دماغ یا در محل دیگر ست و احتباس آن در بینی و در زکام و در دیدان بینی و بثور و قرحه بینی و در ابتدای رعاف و جدری نیز عارض شود پس تشخیص این اسباب چنین باید کرد که اگر آثار زکام یا دود یا بثور یا جدری یافته شود سببش همان باشد و اگر سرخی چهره بود و مریض را پیش چشم همچون جهیدن برق محسوس گردد بمقدمه رعاف باشد و اگر دفعة پیدا شود و بسرعت زائل گردد و اکثر وقت شمیدن هوای سرد حادث شود سببش صعود بخارات باشد علاج در ابخره بعد تعدیل مزاج بماکول و مشروب و تنقیه بدن و دماغ از ماده بخار تدهین انف بروغنها و سعوطات نمایند و بهر تقویت دماغ صندل و گلاب و کافور و روغن گل ببویند و برای منع ابخره سفوف کشنیز و اطریفل کشنیزی خورند و حب الآس را خاصیت عجیب ست در استیصال ابخره حار مطلقا و از اشیای مبخره اجتناب نمایند و اگر ضعف قوت یا امری دیگر مانع از تنقیه بالغ باشد نقوع مشمش بنوشانند که تنقیه برفق و تبدیل مزاج اعضا نماید و بقول ابن حنین خولان لطوخا و فتیلة نیز نافع حکه انف ست و گویند که اول رگ قیفال زنند و بفاصله سه چهار روز رگ ارنبه کشایند و بعد یکهفته تنقیه دماغ و بدن بحب بنفشه و مطبوخ هلیله زرد فواکهی علونجان و یا آلو با شربت ورد مکرر اطریفل نمایند و بعد جهت منع بخارات و تقویت معده و دماغ اطریفل کشنیز دهند و غذاهای کم بخار و سرد خورانند و بروغن گل و بادام برابر چرب نمایند و در مقدمه رعاف فصد سر رگ کنند و آنچه در بحث رعاف از اغذیه و ادویه مسطور شد بکار برند و در زکام و دود و بثور و قرحه و جدری علاج آنها نمایند و گویند که در حکاک منخرین اطفال سرکه یکدو مرتبه بمالند و اگر زین زائل نگردد نوشادر در سرکه حل نموده بملایمت بسان بمالند و اگر ازین هم زوال نپذیرد و مستحکم باشد سوزن را اندکی داغ و بر بند که بران قدر بنشینید پس بران سرکه بمالند

حرقت انف

هرگاه مزاج منخرین از حالت طبیعی برگردد و سوء مزاج حار در وی اثر کند سوزش عارض شود علاج پارچه بگلاب و صندل آلوده بر بینی گذارند و روغن گل یا آب حی العالم یا روغن نیلوفر یا گلاب استنشاق نمایند و روغن کدو و شیر دختران و امثال آن سعوط فرمایند و صندل و گلاب و نیلوفر و کافور ببویند و گیلانی گوید که گاهی در منخرین نوعی از سوء مزاج حار در غایت حرارت حادث شود باقی از شرح و طبری گوید علتی ست که در بینی ظاهر شود و از ان در چشم اشک آید و انسان را از ان حالت صعب بهم رسد و آن آنست که می یابد انسان در بینی خود عند استنشاق هوای بارد حرقت لذاع که تا دماغ او برسد و از ان چشمهای او اشک آورد و اکثر این حالت بدون استنشاق هوای سرد یافته می شود و حدوث این علت دلالت میکند بر بخارات حاره لذاعه که از سبب اجتماع اخلاط حریفه لذاعه در بطون دماغ مشتعل میگردد و چون این بخارات رد میشوند در بینی محتقن میگردند و احراق شدید پیدا میکنند و هر که از زکام افتند و عطسه نموده سوزش کنند و از جریان فضول رقیق حاد که در ابتدای زکام جاری میشوند بسوزند سببش آنست که مثل این اخلاط در بطون دماغ مجتمع میباشند پس هرگاه مسام سر بسردی و غیره منسد شوند و بخارات منعکس گردند از منخرین جاری میشوند و بآن چیزی از ان اخلاط حریفه حاده مختلط میگردد و سوزش مجاری پیدا می کنند و شرح این برای آن کردم که این سبب در هر دو موضع یاد دارند و علاج این تعدیل مزاج بدن بماکول و مشروب ست و قصد تنقیه این خلط اگر قوت احتمال استفراغ و زمانه مساعدت نماید و اگر مریض ضعیف القوة یا زمانه مانع از تنقیه بالغ باشد نقوع مشمش بیاشامند و در اعزای او آنچه چند

فہرست جلد اول اکسیر اعظم

دیباچہ ۲

مقدمہ

در اقسام امراض و علاج آنہا بطریق کلی

امراض راس ۲۸

تعریف بیماری سر

وایارجات و معطسات مثل کندش و ستونیز کنند و تناول اشیای مرطبه ترک نمایند و بادویهٔ قاتل کرم مثل شیح و قسط و مرو قلینبل و آب برگ شفتالو
سعوط نمایند و برگ شفتالو ساییده در بینی ایام متوالی نفوخ کردن مجربست و بالجمله هرچه در علاج صداع دودی و کرم گوش مسطور شد بعمل آرند ❊

انتفاخ انف

گاه در بینی اطفال انتفاخ بحدی عارض میشود که غلیظ و سطبر میگردد و وجع می نماید و طفل بی آرام و سکون میباشد **علاج** ملاحظه نمایند اگر
دران چیزی شبیه بغدهٔ صلب باشد در علاج آن تساهل ننمایند چه اکثر بورم کثیر الارجل منجر میگردد پس باید که مرضعه را پرهیز و اصلاح غذا و شیر او
نمایند و اگر حاجت استفراغ باشد تنقیه سازند و در منخرین طفل بقدر یکحبه خردل سوده در پنبه پیچیده بگذارند تا آنکه آنرا منجر شد بعده علاج ادمهٔ خنازیر نمایند
و اگر بسبب صلابت احتیاج خراش و تحدید باشد با آهن بخراشند

انقباض انف

گاه انقباض و کشیدگی در منخرین اطفال عارض گردد و چون تنفس نمایند بهم آیند و اکثر این مرض از فساد مزاج دماغ ایشان بهم میرسد **علاج**
شیر مرضعه بر سر طفل قطور نمایند و شیر تازه دوشیده منجمد بانفحه بر سر او گذارند و برگ اسپغول بالای آن بگذارند و در بینی او روغن بنفشه چکانند
و سر او را بآبیکه دران خشخاش جوشانیده باشند بشویند و بمرضعه او ماء الشعیر دهند و پرهیز از اغذیهٔ غیر موافقه چاره فرمایند ❊

تمت

خاتمة الطبع سپاس بیقیاس بحضرت حکیم مطلق و شافی انواع اسقام و منت قدسی اساس بدرگاه مسبب الاسباب دافع امراض و مزیل آلام که ازچار مجلد
ضخیم کتاب بیعدیل و سفر فقید المثیل خاص در فن معالجات حاوی اقوال اکابر اطبای ثقات مغنی از اسفار سلف تفضل و احسان کمال آن
خلف نسخهٔ کیمیای مجسم مسمی باکسیر اعظم از افادات متطبب یگانهٔ زمان حاذق یکتای دوران رئیس کشور طبابت مقنن قانون حذاقت تذکار
حکمای متقدمین بدة الاطبای متاخرین نام نامی و اسم سامی جناب ایشان زیب دایرهٔ عنوانست جلد اول از امراض راس تا امراض انف
در سی و چهار جز بکسری کم کاغذ تقطیع کلان باهتمام امیدوار رحمت ایزد منان محمد عبد الرحمن بن حاجی محمد روشن خان
و تربیت یافتهٔ خدمت برادر معظم محمد مصطفی خان برد الله مضجعهما و اسکنهما فی روضة الرضوان
در اواخر ربیع الاول ختمه الله بحصول الامنیة و الاکمل [illegible] ۱۲۸۹ هجری
در مطبع مشهور نزدیک و دور یعنی مطبع نظامی
واقع کانپور مطبوع گردید هریک از سه جلد باقی تا اینزمان
چار چار جز مطبوع شده باقی هم
قریب ترتیب و طیار
میشوند

وجه ختم بر خاتمه

برای رفع اشتباه شایقان درین که کتاب هذا مطبوع مطبع نظامی هست یا غیر مهر و دستخط صاحب مطبع در آخر ثبت نموده شد

اشتهار

چونکه این کتاب حسب مراد قانون بستم ۱۸۶۷ع داخل رجسٹر سرکار است لهذا امیدوار کرم از ارباب مطابع و تاجران بدون اجازت احقر قدم غیر درین باره نگذارند

۲۷۲ امراض عصب

صحیحنامہ جلد اول کتاب اکسیر اعظم

صفحہ	سطر	غلط	صحیح
۵	۱۴	فنجو	[illegible]
ایضاً	۱۳	ممنافو	[illegible]
ایضاً	۱۹	مصطفوی	[illegible]
۶	۲۵	منزاردار	[illegible]
ایضاً	۲۸	برانکہ	بہترانکہ
ایضاً	۲۹	اسحال	اسہال
۷	۳	زرب	[illegible]
ایضاً	۹	گرنجی	[illegible]
ایضاً	۱۰	مسرخی	وسرخی
ایضاً	۱۱	مزاج	ومزاج
ایضاً	۱۴	ودموی	دموی
ایضاً	۲۰	وسبش	سبش
۹	۳	مثل آنکہ	ومثل آنکہ
ایضاً	۷	اغذیہ مرض	اغذیہ حبشی
ایضاً	[illegible]	محسب مرض	بحسب
ایضاً	۲۴	اغذیہ مرض	اغذیہ مرضی
ایضاً	۲۸	درتغذیہ مرض	درتغذیہ مرضی
۱۱	۲۹	سد	سدد
۱۲	۱۵	ملاست	ملاست
۱۴	۲۳	ماشا	حاشا
ایضاً	۲۴	اضماد	انحاد
۱۸	۱۵	بنابرآنکہ	نہ بہرآنکہ
۲۶	۱۱	گگذر	گذر
۳۲	۱۱	دیگروالیست	دیگرودالیست
۳۴	۱۹	ازقوامی [illegible]	[illegible]

صفحہ	سطر	غلط	صحیح
۳۶	۱۴	سبب آن	کہ سبب آن
۴۵	۹	روا	دوای
ایضاً	۱۱	وبرودت	برودت
ایضاً	۲۵	خرون	خردل
۵۰	۱۱	بنگ	تنبک
[illegible]	۱۴	بنگ	تنبک
[illegible]	۱۵	نطوع	لطوخ
[illegible]		برنوت	برنوف
[illegible]		خصی لبان	حصی لبان
۵۵		[illegible]	[illegible]
[illegible]		متنقلع	منقلع
۵۶		بشتاب	بشراب
۶۶	۱۴	[illegible]	متخلخل
ایضاً	۲۶	[illegible]	سردکردہ
۶۷	۲۹	سک	ساک
۷۰	۴	بدشگال	بشگال
۷۲	۱۸	بعرق	[illegible]
۷۳	۱۷	وشیح	وشیح [illegible]
۷۶	۳	درصداع	درصداع
۸۰	۱	مکث	مکث [illegible]
ایضاً	ایضاً	فعل اصبر	فعل او
۹۵	۷	نضج	نضج باید
۹۷	۳۱	بلیون	ہلیون
ایضاً	۲۴	برگ خار	برگ خار
۹۸	۶	جوزلعوا	[illegible]

صفحہ	سطر	غلط	صحیح
۹۹	۱۷	ریح وخارجی	ریح خارجی
۱۰۴	۶	مرسافق تر	موافق تر
ایضاً	۱۸	ببسی	[illegible]
ایضاً	۲۹	حصر الخضرا	حبۃ الخضرا
۱۰۷	۱۳	ازقرابادین	درقرابادین
۱۰۹	۲۷	بکنید	نکنند
۱۱۰	۲۷	بلاییہ	ناحیہ
۱۳۹	۲۰	البع	ربع
ایضاً	۲۹	عرایض	عرایضی
۱۴۶	۱۷	هیجان	هیمان
۱۵۱	۱۱	ہیج	[illegible]
۱۶۱	۴	حلاتی تر	طلای تر
ایضاً	۱۹	قویا	قوما
۱۶۴	۱۹	واندکی	اندکی
۱۷۴	۲۲	تشویش	وتشویش
ایضاً	۲۷	فراموش	وفراموش
۱۸۸	۲۲	هیجان	هیمان
۱۸۹	۲۲	هیجان	هیمان
ایضاً	۲۴	شبابی مزاج	شباب مزاج
۱۹۲	۱	صندل سیاه	صندل سرخ
۲۰۰	۲۵	وغم ووہم	وغم وہام
۲۱۰	۲۴	دلوئید	وگوئید
۲۲۶	۶	دربلاب	درباب
ایضاً	۱۶	محبوب	ومحبوب
۲۲۷	۸	الہ	ازالہ

صفحہ	سطر	غلط	صحیح
۲۲۷	۱۷	بصفراوبلغم	بصفراوبلغم
۲۳۴	۲۸	وتضمین	وتضمید
۲۴۱	۳	خوب	خواب
ایضاً	۲۰	[illegible]	[illegible]
۲۴۵	۱۶	[illegible]	[illegible]
۲۴۶	۲۴	نان فطیرہ	نان فطیر
۲۵۳	۲۱	میشود	میسود
۲۵۴	۱۷	خرفہ	قرفہ
۲۵۸	۱۹	دادل	دراول
ایضاً	۲۱	قروح	قروح
۲۵۹	۱۰	دخال	[illegible]
ایضاً	۱۱	[illegible]	[illegible]
ایضاً	۲۹	آتش	آبش
۲۶۳	۷	نشود	شود
۲۶۵	۲۰	اضماد	انحاد
۲۶۶	۱۵	فقرات	فترات
۲۶۸	۸	تربد	تبرید
۲۶۹	۱۴	وردبارود	دردبارو
ایضاً	۲۱	شرور	شیرو
۲۸۸	۲۴	مذکورشد	مذکورشد [illegible]
۲۹۰	۵	بالسوید	بادویہ
۲۹۲	۱۷	لاعیہ	ناعیہ
۳۰۴	۸	زیرپو	[illegible]
۳۱۰	۲۸	مشتملیست	[illegible]
۳۱۱	۲۷	[illegible]	[illegible]

امراض اذن ۴۵۴

یعنی بیماری‌های گوش

امراض انف ۴۹۷

یعنی بینی

صفحه	سطر	غلط	صحیح	صفحه	سطر	غلط	صحیح	صفحه	سطر	غلط	صحیح	صفحه	سطر	غلط	صحیح
۳۱۲	۹	اولی آفست	اولی آست	۳۶۸	۹	فلفل سیاه نیم بحر نیم	فلفل سیاه دونیم عدد	۴۱۳	۱۹	درجلب	درجب	۴۶۱	۳	ساجرای	دراجرای
۳۱۳	۴	چارشیر	بازوشیر	۳۷۱	۵	وزن است	وزن	۴۲۳	۱۱	خمور چشم	ضمور چشم	۴۹۳	۲۴	لبسوی	پس بسوی
۳۱۴	۲۴	مشوش	مشوش قط	۳۷۹	۹	خرلیف	حریف	۴۲۴	۸	مشیمیادو	مشیمیه بود	۴۹۷	۶	خناق	خنان
۳۱۹	۲۰	پچش	بخچش	〃	۷	برلی	برنی	۴۳۰	۱۹	حاوشا	حادث	۵۰۰	۲۹	ودمزاج	سوءمزاج
۳۲۲	۲۷	مزاج گه	مزاج آله	۳۸۲	۱۵	ریم بفید	ریم سفید	۴۳۱	۲۷	بشیاف اصفر	اکتحال بشیاف اصفر	۵۰۲	۲۸	شقیقه	باشقیقه
۳۲۴	۱	[illegible]	[illegible]	ایضاً	۱۹	عروق کبرو	عروق کشیر	۴۳۲	۷	جاسیه	جاورسیه	۵۰۵	۸	لطوخات	لطوخاتی
۳۲۹	۱۶	[illegible]	[illegible]	۳۹۳	۶	خون انند	خون نرانند	۴۳۳	۲۸	وشمس	ودر شمس	۵۱۴	۵	خرما	خراما
۳۳۳	۲۹	دربلی	ازبرای	۳۹۶	[illegible]	درشرح	درشرح او [illegible]	۴۳۴	۱۴	مشد	[illegible]	۵۲۴	۳	صدورت	صدوت
۳۴۴	۱۲	ابراد	ازابراد	۴۰۵	[illegible]	[illegible]	مایل	۴۴۴	۲۹	حسن	[illegible]	۵۲۷	۱۳	ورطب	وتلهب
۳۴۵	۱۰	وبادی	[illegible]	۴۰۷	۹	[illegible]	[illegible]	۴۴۵	۱۵	صبیان	صبیان	ایضاً	ایضاً	حب	[illegible]
۳۵۰	۱۹	اردطرفه	انگار طرفه	۴۰۸	۱	تا چهار روز	تا چل روز	[illegible]	۱۸	تبقدم	وتبقدم	۵۳۳	۱۶	تمایند	نمایند
۳۵۲	۹	بیدبده	بیدپایه	ایضاً	۷	بهنکوٹ	[illegible]	۴۷۴	۸	[illegible]	[illegible]	۵۳۴	۱۵	معطلات	معطسات
[illegible]	۲۸	[illegible]	[illegible]	[illegible]	۹	[illegible]	[illegible]	[illegible]	۲۷	نقلب	منقلب	۵۳۵	۳	نمیکند	میکند
۳۶۷	۱۳	این راند	[illegible]	۴۱۳	۱۹	[illegible]	نضر	[illegible]	[illegible]	بنوعی سطور	بنوعی که سطور			تمت	